دانلود
کتاب

خاطرات من یا تاریخ صد ساله ایران

نویسنده : حسن اعظام قدسی

کتاب خاطرات من

یا روشن شدن تاریخ صد ساله

جلد دوم

بقلم

حسن اعظام قدسی

اعظام الوزاره

کتاب خاطرات من

یا روشن شدن تاریخ صد ساله

جلد دوّم

بقلم

حسن اعظام قدسی

اعظام الوزاره

تاریخ ۱۶ / ۵ / ۱۳۴۵

شماره ۱۲۸۹۸

پیوست .....

نخست وزیر

جناب آقای حسن اعظام قدسی (اعظام الوزاره)

دو جلد کتاب " خاطرات من " واصل وموجب نهایت تشکر گردید . امید است این گنجینه نفیس خدمت شایانی بتاریخ ایران بکند و نسلهای آینده را بحقائق جریانهای صد سال اخیر کشور آشناتر سازد . مزید سلامت وسعادت و موفقیت جنابعالی را آرزومندم .

نخست وزیر ـ امیرعباس هویدا

جای خوشنودی و سرفرازی بسیار است که این کتاب از آغاز انتشار بااستقبال عموم هم میهنان و دانشوران و محققان ارجمند روبرو گردید و هرکدام در پیامها ونامه‌های خویش کوشش نویسنده را ستوده‌اند. یکی از افتخار آمیزترین نامه‌ها نظر جناب آقای امیر عباس هویدا نخست وزیر دانشمند ایران است که دراینجا درج میگردد .

فهرست

ص	موضوع
۱	فصل نهم کودتا
۶	یکی دیگر از وقایع کودتا
۷	سر مرحوم میرزاکوچك‌خان
۹	آقا سید ضیاءالدین وکلنل اسمایس
۱۰	کودتااز زبان‌سیدضیاءالدین‌طباطبائی
۱۲	چه‌گونه کودتا شد
۲۲	مامورین شهربانی در انبار غله دولتی
۲۸	وضعیت اطاق‌نمره‌دو محبس وحیاط
۳۰	جریان و اقدامات در خارج
۳۲	از مجلس به نخست‌وزیری
۳۲	پیش‌آمد نویسنده در انبارغله دولتی
۳۶	آرتش و متحدالشکل شدن
۳۷	تعیین مسبب کودتا
۳۸	متن اعلامیه وزیر جنگ
۴۱	آیا باحضور من مسبب کودتا را جستجو کردن مضحك نیست
۴۴	سردار سپه برای بازدید محبس
۴۵	مسافرت دوم احمدشاه بفرنگ
۴۸	سردار سپه در عزاداری
۴۹	روضه‌خوانی اتحادیه طالقانیان
۵۰	نویسنده و تشکیلات بنظر من‌خدمت
۵۲	سردارسپه درجلسه منتظرین‌خدمت
۵۴	روزطرح بودجه درمجلس شورای‌ملی
۵۵	سردار سپه رئیس‌الوزراء
۵۶	خروج از مجلس شورای ملی
۵۸	تشکیل اداره ثبت اسناد
۵۹	سرتیپ مرتضی‌خان وحکومت‌طهران
۶۲	نویسنده و حکومت ایوانکی وخوار نامه حکومت طهران
۶۳	اتحادیه طالقانیان
۶۴	درباغ امیریه و چادر اصناف
۶۵	لایحه اتحادیه طالقانیان
۶۶	درمنزل شخصی سردار سپه مقابل امیریه
۶۸	ازدحام در مجلس شورایملی
۶۹	مشاجره مدرس با سردار سپه و عصبانی‌شدن‌موتمن‌الملك‌رئیس‌مجلس
۷۰	سیدحسن مدرس
۷۱	مجلس مؤسسان
۷۳	نتیجه انتخابات
۷۴	استخلاص سرتیپ مرتضی‌خان و توقیف امیرلشکر طهماسبی
۷۵	افتتاح دوره ششم مجلس شورایملی
۷۶	توجه رضاشاه
۷۸	رضاشاه بوزارت مالیه
۸۲	مسافرت رضاشاه بخوزستان
۸۳	مسافرت رضاشاه به ترکیه
۸۶	اززبان امیراحمدی سپهبد وسناتور
۹۳	تلخ و شیرین
۱۰۱	معاونت حکومت یزد واقدامات نویسنده
۱۰۳	هیاهو در شهر وتقصیر باکیست

ص	موضوع
۱۰۵	اقدام دیگر نویسنده
۱۱۰	دروزارت کشور وطبع تمبر وباندرل
۱۱۱	معاونت حکومت قزوین و موفقیت در کارها
۱۱۶	موضوع آقاسید علی ولدآبادی
۱۲۱	شیخ نصراله لاهوتی
۱۲۴	تشکیل انجمن ادبی درایران
۱۲۶	مخالفت نصرت‌الدوله
۱۲۶	مشاهدات نویسنده نسبت بسیدعلی ولدآبادی
۱۲۹	ملك‌فیصل اول و تاریخچه روابط سیاسی ایران و عراق
۱۳۵	تقسیم اراضی صحرای مغان بین خانواده‌های شاهسون
۱۳۹	حرکت برای صحرای مغان
۱۴۰	طوایف شاهسون
۱۴۲	پل خودآفرین یا خداآفرین
۱۴۳	ایلات و عشایر در پذیرائی عیدنوروز
۱۴۴	اظهار عیسی‌بیك رئیس طایفه‌عیسی‌لو
۱۴۸	حرکت برای کوه سبلان
۱۵۱	حرکت باردبیل و تبریز
۱۵۲	مسافرت بمراغه بموجب تلگراف وزارت کشور
۱۵۳	۲۵میلیون عایدی‌قاچاق جوان‌رودیها
۱۵۸	ماموریت باصفهان
۱۶۹	هزینه ساختمان پل
۱۷۲	
۱۷۹	نویسنده و ماموریت بفارس واسکان ایلات
۱۸۹	کریم‌خان‌زند وحیدرقلی‌بیك ودستور صدور دو فرمان . امام‌جمعه .وسواد
۱۹۹	جمع‌آوری گداها
۲۰۱	مسافرت‌بکازرون ورفتن‌بفار شاهپور
۲۰۵	در فیروزآباد
۲۰۶	آتشکده فیروزآباد
۲۰۸	شرکت گله‌داری فارس
۲۱۳	موضوع پشم و پوست
۲۱۵	حرکت بطهران
۲۱۸	ریاست کارگزینی
۲۲۶	وقایع در وزارت کشور
۲۲۹	در شیراز و آیت‌اله محلاتی
۲۳۱	انتخابات فارس
۲۳۲	تیمورتاش و محاکمه
۲۴۰	داور و وزارت دارائی
۲۴۱	چرا داور خودکشی کرد
۲۴۲	روز مرگ داور
۲۷۴	رضاشاه پهلوی
۲۷۵	دکتر سجادی وزیر راه
۲۷۷	صلح‌نامه
۲۷۸	محمد رضاشاه پهلوی
۲۷۹	دکتر سجادی
۲۸۲	رضاشاه
۲۸۳	فروغی ذکاءالملك
۲۸۹	حاج‌میرزا آقاسی‌صدراعظم ومیرزا آقاخان نوری
۲۹۲	رضاشاه در سال ۱۳۱٤ بخوزستان
۲۹۴	روز چهارم شهریور (۲۰)
۲۹۶	چه تاریخی در حضور شاه
۳۰۰	فصل یازدهم
۳۰۴	قربانی انسان در رودخانه‌کنك
۳۰۶	تعصب سلطان هند درباره نماز
۳۰۷	برادرکشی آقامحمدخان قاجار
۳۱۳	فاطمه‌خانم یا سنبل‌باجی
۳۲۱	عروسی پسر پادشاه جاوه
۳۴۱	فصل دوازدهم پای‌گذاری ادیان
۳۴۰	عنوان غذای لذیذ از گوشت انسان
۳۴۴	آتش مقدس
۳۵۷	وطن در نظر پیشینیان

ص	موضوع
۳۵۹	پیدایش مذهب بودا
۳۶۰	شعبده و جادوگری
۳۶۲	داستانهای افسانه‌آسا !
۳۶۵	بهشت در معتقدات مختلف بشری
۳۶۸	چین و بهشت
۳۶۹	ژاپون و بهشت
۳۷۰	بهشت در آئین یهود
۳۷	آئین مانی
۳۷۸	بهشت در مسیحیت
۳۸۶	ظهور مزدك
۳۸۷	مزدك ازکجا سرچشمه گرفت
۳۹۳	اعزام مهاجرین به ایران
۴۰۱	قوام‌السلطنه و بلوای نان طهران
۴۰۹	زاهدان و مسافرت نویسنده
۴۱۵	تاریخ پرحادثه بلوچستان
۴۱۸	قرارداد تحت‌الحمایگی
۴۱۹	قتل خارجی در بلوچستان
۴۳۱	مذهب و عادات ورسوم بلوچ
۴۴۴	ولادت‌وایام جوانی حضرت محمدص
۴۴۶	ایمان آوردن اباذر غفاری
۴۷۴	حمله مسلمین بفرانسه
۴۸۴	تاثیر تمدن اسلام در مغرب
۴۹۵	یك ملکه مقتدر
۴۹۹	قسمت دیگر از حکومت زنان
۵۰۸	ازدواج عاشقانه یا ازدواج عاقلانه
۵۱۰	بهشت در اسلام
۵۴۲	جریان کشته شدن شهید ثالث
۵۴۷	در قسمت تصوف
۵۴۹	یادداشتهای کیاز دالفورکی
۵۷۷	احکام و فرایض بطور اجمال بهائیها
۵۸۲	شیخیه و پیدایش آن و پیروانش
۵۸۲	در سال ۱۳۲۱ آغاز تشکیل حزب وحدت ملی
۵۸۷	نامه وحدت ملی
۵۹۷	جلسه تاریخی در وزارت امورخارجه ایران
۶۰۵	دکتر جعفر قدسی و ستون پنجم
۶۱۲	فصل سیزدهم موضوع صنعت نفط از آغاز ملی شدن نفت تا محاکمه دکتر مصدق از کتاب آقای فاتح بدقت خوانده شود مخصوصاً جریان ملی شدن نفط یکزیك را با ملی شدن نفت ایران مقایسه نمایند .
۶۳۰	حکومت بیست ساله
۷۸۲	نگرانیهای امریکا
۷۸۳	واقعه ربودن افشارطوس رئیس شهربانی
۸۰۲	اولین محاکمه تاریخی ایران
۸۱۱	واقعه تاسف‌آور آقای لطفی وزیر دادگستری دکتر مصدق
۸۱۸	پایه فحشاء درمیان ملل مختلف
۸۲۳	فصل چهاردهم
۸۲۶	دراین فصل سه ازدواج شاهانه راکه اولی در دوران ولایتعهدی و دومی و سومی نیز در زمامداری مملکت انجام گرفته که ذیلا ذکر مینمائیم .
۸۴۶	خانه آخرت
۸۴۹	خاطرات‌آقاخان رئیس‌فرقه‌اسمعیلیه
۸۵۲	عبدالناصر را هم بشناسید
۸۵۸	از خاطرات تیمسار سرلشکر محمد دفتری واقعه ۱۵بهمن ۱۳۲۷ .
۸۶۱	گوکوتر . یااخراج‌کننده نمایندگان دیلنی
۸۶۲	از مرحوم محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه
۸۶۴	ژوستین ، مورخ لاتینی
۸۸۰	ملکه فرح شهبانوی ایران و بهبهانیان

ص	موضوع
۹۲۸	محیرالعقول
۹۵۱	تعاون در اسلام
۹۵۶	پیام‌مابسران کمونیزم وسرمایه‌داران
۹۵۹	سد محمد رضاشاه پهلوی
۹۶۱	شام بادهقان ۲۰ دیماه ۱۳٤۱
۹۶۵	افتتاح سد محمدرضاشاه پهلوی
۹۷۹	دکتر ابراهیم حشمت قبل از ورود بجنگل
۹۸۱	دکتر حشمت در لاهیجان
۹۸۳	انتخاب حاج سیدابوالقاسم کاشانی رئیس مجلس شورای ملی
۹۸۴	نامه برضاشاه پهلوی
۹۸۶	نامه دوم بمحمد رضاشاه پهلوی
۹۸۸	اعلیحضرت در مکه در حال احرام
۹۸۹	ساختمان سد کرج
۹۹۱	نامه هندینسورك به ویلهلم
۹۶۵	درجنگ سوم روسای بزرگ در کجا پنهان میشوند

ص	موضوع
۹۶۸	الجزایر و استقلال
۹۷۲	جنگ سوران بدست دراویش
۹۷۳	ازقدیم و ندیم آمار تخمه‌شکستن
۹۷۷	مجازات چه تاثیری دارد
۹۹۳	نامه آقای علی سهیلی
۹۹۶	مردی میگرید
۱۰۵۵	گمنام‌هائی‌که درگودسیاست‌گل‌کردند
۱۰۰۴	آخرین ملاقات زندانیان توده‌ای
۱۰۰۹	بحث ما در دو موضوع
۱۰۱۷	مسلمان کیست
۱۰۱۸	خواب چیست ؟
۱۰۱۹	قطعه از ابراهیم صبا
۱۰۲۱	ملاقات‌استاد یداله‌کلاه‌مال درمحلات
۱۰۲۲	من . درزندگانی خود
۱۰۲۳	نمونه‌ازطرز حکومت عمر رضی‌اله‌عنه
۱۰۲۵	بسم‌اله‌الرحمن‌الرحیم اشعار شیخ بهائی

غلطنامه

صفحه	غلط	سطر	درست
۳۵	تعمیرات	۶	تسعیرات
۴۳	ملسوب	۱۸	مسلوب
۶۴	ممتازالملك	۶	ممتازالملك
۶۵	منعقد	۲۶	معتقد
۱۰۱	صمد	۱۵	احمد
۱۰۳	والسلام	۶	والاسلاما
۱۲۲	کاظم یحیی	۵	کاظم سمیعی
۱۲۲	وزارت	۱۶	وراث
۱۲۷	فقیه	۱۸	قضیه
۱۲۷	علی	۲۶	عیسی
۱۲۷	مپ‌حل	۲۲	محصل
۲۳۰	آیت‌زاده	۸	آیت‌اله‌زاده
۲۶۳	متحفصین	۲۴	متحدین
۳۲۶	زاوسطدیا	۱۷	از وسط دریا
۳۵۵	کشف	۱۵	کشت
۳۹۶	اخلاف	۱۳	اختلاف
۴۱۹	مطیع	۲۳	مطلع
۴۵۱	فضاحت	۱۳	فصاحت
۴۶۳	خدا پیفمبر اسلام	۲۲	خدا ــ قرآن ــ محمد ص
۴۷۲	طمیه	۳	فاطمیه
۵۴۸	کندآبادی	۱۷	گنابادی
۵۶۷	وبفر	۱۶	و بجفر
۶۶۹	شیخ عیش	۲۶	شیخ عیسی
۵۷۱	ضمن	۳	خمس
۵۹۲	بمنتور	۱۷	بمنظور
۹۷۹	هشمت	۱	حشمت

توضیح

چون در جلد اول کتاب خاطرات‌من در مهمانی باغ ماشاالله‌خان کسانیکه نام برده شده بود (مبصردیوان) پدر آقایان‌اله‌یار صالح و دکتر جهانشاه صالح بود درصورتی که لقب مشارالیه مبصرالممالك‌بوده است . اینك بموجب حکمی که بنام نایب‌الحکومه‌نطنز بدست آوردیم ذیلا برای رفع اشتباه درج مینمائیم .

معتمدالسلطان مبصرالممالك نایب‌الحکومه نطنز

شیروخورشید
وزارت داخله
اداره خط کاشان
مورخه ۱۸جمادی‌الثانی
نمره ۸۷۱۹

مقرب‌الحضرت حاج فرج‌آقا سلطانی خوانساری چند فقره مطالبات دارد از عباسعلی نام نظری مشهور بخراط و چند نفر دیگر که در اداء بدهی خود طفره و تعلل‌میورزند و تاکنون نپرداخته لهذا بآن معتمدالسلطان تاکیداً مینویسم که بمقتضای عدالت و حقگذاری در طبق موازین‌شرع‌علیه از روی اسناد باحضور طرفین رسیدگی کامل بعمل‌آورده مطالبات حقه صحیحه حاج‌فرج‌آقا سلطانی بحیطه وصول آورده باو عاید و ایصال دارید که آسوده شود و تجدید تظلم در این خصوص ننماید . امضاء لابقرء

ونیز شرحی آقای سرهنگ احمدنوری اسفندیاری راجع بدستگیری نایب حسین کاشی نوشته‌که با چند نفر شرکت‌داشته‌اند ذیلا درج مینمائیم ـ

بعدالعنوان ـ در تاریخ نهم خرداد(۱۲۹۸) هنگام نخست‌وزیری وثوق‌الدوله بمنظور دستگیری نایب‌حسین‌کاشی‌وپسرانش‌یك هنگ مختلط بفرماندهی ماژور فضل‌اله قرزانه بایك گردان پیاده بفرماندهی سروان‌مغیث‌الدوله و یك اسواران سوار بفرماندهی سروان محمود پروین‌ویك‌آتش‌باز بفرماندهی‌کاظم‌خان سیاح واین‌جانب هم‌امیران‌بفرمانده دسته سوار ـ از طهران حرکت کردیم . قبل‌از ورود قوای اعزامی بکاشان نایب حسین و

همراهانش بفرح‌آباد هفت فرسخی کاشان‌رفته بود و ماشاءاله خان به طهران رفته‌بود- پس از اطلاع از دستگیری ماشاالله‌خان درطهران یك گروهان پیاده بفرماندهی ستوان۲ تورج امین و اسواران سوار کلیه تحت‌فرماندهی سروان پروین برای غروب بطرف فرح‌آباد حرکت نمودیم ، صبح بفرح آبادرسیدیم . نایب حسین از آمدن قواء مطلع با بیش از یکصد سوار پس از زدو خورد ومختصر متواری و فراری شده . گروهان پیاده بکاشان عزیمت نمود ، و اسواران‌سواربه تعقیب نایب حسین پرداخته پیش‌اسواران سوار در کوه‌های طرق و نظنز کاشان بازدوخورد مختصر با گرفتن اسب و نفرات نایب حسین متواری میگردید ، چون قلعه کره‌شاهی را قبلا سروان کاظم‌خان سیاح اشغال کرده بود نتوانست بقلعه برود ، بالاخره‌کوه‌های سده کاشان او را محاصره و با دادن تلفات و کشته شدن چهل سرباز اسبهای خودتوانست با یك قاطر سواری شخصی‌واستفاده از تاریکی شبها باتفاق چهل نفر پیاده‌متواری‌شود . چون کوه های صعب‌العبور برای اسواران امکان حرکت در آن کوه‌هانبود . سروان پردین برای گذارش امر بکاشان عزیمت و اسواران در آبادی مشهدقالی‌شوران توقف نمودند . شب را خبر آوردند که نایب حسین و اتباعش در اطراف‌کوه‌های شاه‌اسمعیل دیده شدند ، ستوان مجید غفاری که ارشد اسواران بود با این‌جانب احمد اسفندیاری و امیران مرحوم غلامرضاخان قائم‌مقامی به تعقیب نایب‌حسین‌پرداختیم عاقبت در کوه شاه اسمعیل‌که بین قم و کاشان واقع شده است به نایب حسین‌برخورد نموده مدت چندین ساعت با زدو خورد شدید نایب حسین و دو پسرش رضاخان و امیرخان و چند نفر از همراهانش زخمی و دستگیر شدند . و برحسب دستوراسواران سوار قبلا بکاشان وارد و چون‌این جانب نایب‌حسین را در جنگ دستگیر کرده‌بودم با دسته سوار خودم آوردم ، ورود نایب‌حسین بکاشان مصادف بود با تبعیدمرحوم حاج محتشم‌السلطنه وحاج‌معین‌التجار بوشهری و چند نفر دیگر از این جهت طبق‌دستور وثوق‌الدوله نایب حسین وبادوپسرش با همان اتومبیل تبعیدشدگان بطهران اعزام‌گردید . و اتباعش پس از تشکیل محاکمه نظامی چند نفر مرخص و چند نفر دیگربدارآویخته شدند - درخاتمه‌برای مزیداستحضار یادآوری میشود که اکثر افسرانیکه در این‌نامه ذکر شده است بحمداله زنده و گواه صادق میباشند (سرهنگ احمد اسفندیاری‌نوری)

عبداله‌خان طهماسبی وزیر جنگ وحکومت طهران و تهییج‌کننده مردم
پای‌تخت در خلع سلطنت احمد شاه‌قاجار

ـ اتحاد ثلاثه ـ

تیمورتاش وزیر دربار

نصرت‌الدوله وزیر مالیه

داور وزیر دادگستری

بازی‌گران میدان سیاست تا نیمه اول سلطنت رضاشاه پهلوی‌که به‌پاداش نایل گردیدند

رضاخان میرپنج

واقعه حیرت انگیز

از قهوه خانه امام زاده هاشم به اورنگ سلطنت

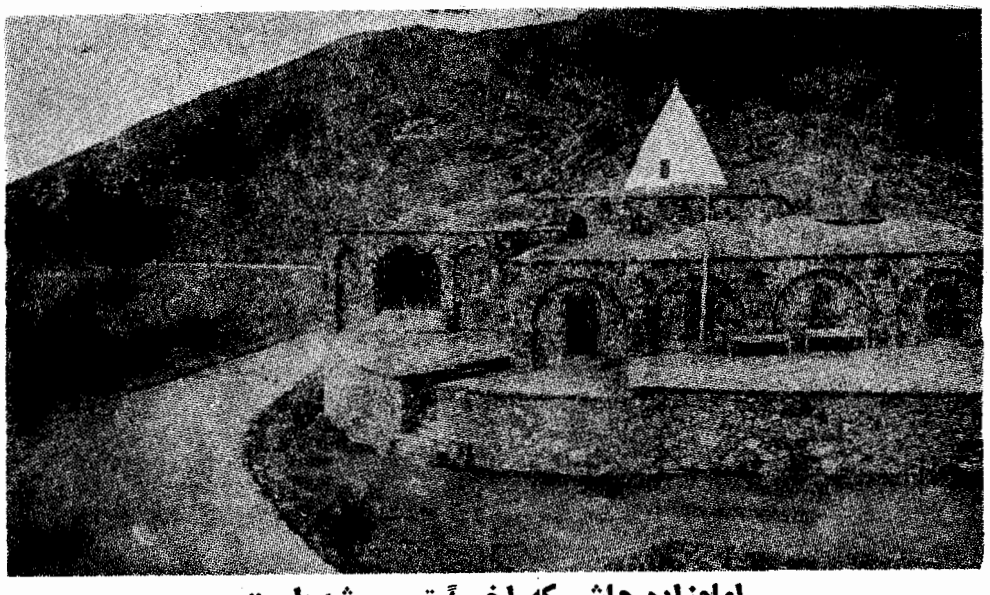

امامزاده هاشم که اخیراً تعمیر شده‌است

یك کاروان کوچك مرکب از عده‌ای از زن و مرد ـ نیمه شب درحالیکه به‌چنگال بی‌رحم سرما و برف و بوران افتاده بودند. از گردنه امامزاده هاشم ناله‌زنان بالامیرفتند. پای کاروانیان تا زانو در برف فرومیرفت و زوزه باد و بوران بطرز تهدیدآمیزی بگوششان میخورد و امید زندگی را از آنهامی‌ربود . اما کاروانیان بامید رسیدن به امام زاده هاشم مقاومت سرسختانه‌ای بخرج‌میدادند .

در بین کاروانیان زن نسبتاً جوانی‌بنام (نوش‌آفرین) که بچه قنداقیش را دربغل داشت و وضعش از دیگران‌بدتربود ، سرمای‌کشنده ناله را در گلوی طفل خاموش کرده بود ، و مادر احساس میکردکه دیگر حتی‌رمق نگاهداری بچه را در آغوشش ندارد. تنها وقوع معجزه‌ای میتوانست مادر و بچه‌و سایر کاروانیان را از خطر مرگ نجات دهد ؟ .

قهوه‌چی رسید ، قهوه‌چی امامزاده‌هاشم که همیشه در برف و بوران کشنده و سرمای هوا در زمستان متوجه کمك بکاروانیان بود ، متوجه (کورسوی) چراغ کاروان شده و همین‌که ناله و ضجه کاروان‌را شنید با عده‌ای از مسافرین‌که قبلا به قهوه‌خانه رسیده بودند بطرف کاروان کوچك مسافرین براه افتادند .

درآن موقع قهوه‌چی چشمش بزنی افتاد که طفل شیرخوارش را بزیر شکم گذارده و خود بی‌هوش شده است .قهوه‌چی امامزاده هاشم که وضع را چنین می‌بیند مادر را با سایر همراهان به قهوه‌خانه می‌بردو با دادن آب‌جوش و گرم‌کردن ، آنان را ازحال اغما خارج میسازد ، قهوه‌چی امامزاده‌هاشم مسافر کوچولو کاروان‌را که در قنداق نیمه‌جان بوده بتصور اینکه فوت کرده‌است‌در انبار هیزم امامزاده انداخت .

رضاشاه‌کبیر . برای دوستانش تعریف کرده بود (البته ازقول مادرش) : قبل ازآنی‌که‌مادرم در شبستان امامزاده هاشم‌بر مرگ من بگرید براثر حرارت آتش‌هیزم ناله من بلند شد و همه اهل قهوه‌خانه رابه‌بالینم کشانید و پس از مختصر توقف‌بجانب طهران روانه گردیدیم و یك‌سر بخانه دائیم‌وارد شدیم .

(رضاخان میرپنج و کودتا)

فصل نهم

دنباله جلد اول

کودتا یا قیام چهارم برضد احمد شاه و انقراض سلسله قاجاریه

یکی ازعلل آمدن رضاخان روی صحنه بازی

یکی از آزادیخواهان که در دوره چهارم ازخراسان انتخاب گردید برای اینکه عضو کمیته دموکرات خراسان بودند واز حسن اخلاق وسلوك با هر طبقه مورد توجه و وثوق آنجا بودند لذا مردم با طیب خاطر ایشانرا به نمایندگی خود برای مجلس شورای ملی انتخاب کردند . و ایشان بهترین دوست (نویسنده) بوده و میباشند که جریان را مستقیماً برای نویسنده نقل و اینك ما هم عیناً برای اطلاع خوانندگان عزیز ذیلاشرح میدهیم .

روزی برحسب خواسته قنسول انگلیس در مشهد ملاقات دوستانه میشود. قنسول در مذاکرات اظهار عدم رضایت از افکار عمومی مینماید ، جواب : شما بدست و عمل خودتان ناراضی بارآورده و میآورید ، شما ملیون وآزادیخواهان را از خود دور کردید ، ودرب سفارت خانه را بروی دوستان بستید ، وهمه راواگذار کردید بیك نفر ، انتظار دارید راه دوستی کماکان برقرار بماند ، قطعاً نمیشود .

قنسول جواب داد ، بعد از مایوس شدن از قرارداد که بدست وثوق الدوله و پشتیبانی دموکراتها که میبایستی انجام بگیرد . و عدم موفقیت دولت وثوق الدوله درمقابل مخالفت مردم بدست تبلیغات دیگران، برای بریطانیا در این بازی لطمه بزرگی به سیاست بریطانیا درصحنه بازی دنیا واردآمدکه شاید کمتر سابقه دارد که در بازی برد نداشته باشیم ، ولی دراین بازی باخت مامسلم گردید .

این بود که نمیتوانستیم تحمل وساکت بمانیم برای اینکه در دنیا شکست خورده محسوب نشویم در مقام تهیه و طرزعمل که بصورت دیگر مورد اجرا قرار داده شود . لذا از ناحیه نایب السلطنه هندوستان برای برقراری نظم و تهیه قواء در ایران

پیشنهـاد گردید ، در پیشنهاد نایب‌السلطنـه‌چند ماده ذکر شده بود که برای آتیه در ایران باید عملی واجرا گردد ، که آنچه درجنگ بین‌المللی اول ضرر بردیم در جنگ‌دوم که قطعاً پیش خواهد آمد جلوگیری شود.

اول ـ تمرکز قواء نظامی وسیاسی‌در یك‌جا ۲ ـ استقلال پول ایران از راه نشر اسکناس بوسیله بانك تاسیس شده دولت‌ایران . ۳ ـ تجدیدقرارداد نفت‌وپایدار بودن ٤ ـ از بین بردن عشایر خاصه سرحدداران‌نقاط مرزی ایران ، ومستقر ساختن نظامی در آن‌نقاط . ٥ـ ازبین بردن روحانیون‌وضعیف‌کردن آنان از راه اعمال و رفتار خودشان که در بین جامعه ایران است . ٦ ـ برهم زدن‌بساط عزاداری که خود بزرگ‌ترین وسیلـه برای خنثی نمودن سیاست استعماری دولت‌بریطانیااست . ۷ ـ گرفتن کارهای بزرگ از مردان معال اندیش و دادن بدست مردان‌جوان فرومایه بی‌ایمان و تعصب .

در خاتمه پیشنهاد ذکر شده بود که‌چنانچه در پیش رفت انقلاب روسیه وبر ـ طرف کردنش موفقیت حاصل نشود وشورش‌طلبان روی مرام خود برهبری لنین زمـام روسیه را در دست بگیرند . لازم است درموارد موردیکه مربوط بمذهب‌میشودتجدید نظر ودر سیاست مطابق روز رفتار شود .البته آنوقت روحانیون بیشتر بطرف ما آمده و سیاست ما کاملا برقرار خواهـد ماند .

در آخر بیاناتش قنسول اظهار کردمیدانید که مشروطه را ما به‌ایران راهش‌را باز کردیم و دوران خیلی پیش مشغول‌کار بدست‌روشنفکران ایران بودیم ، وابتدا جمعیتی بنام (فراماسیون) تشکیل داده ، افراد این‌جمعیت در مرحله بدوی بسیاراندك بود .

سیدجمال اسدآبادی ، حاج‌سیاح ،ذکاء الملك ، مخبرالدوله ، سید نصراله ، مشیرالملك پسر میرزا نصراله خان نائینی ،امین‌الدوله ، علاءالسلطنه ، مخبرالسلطنه ، میرزا ملکم‌خان ، ممتازالدوله ، ممتازالملك،سعدالدوله ، حاج محتشم‌السلطنه ، سیدمحمد رضای شیرازی ، که‌بعداً توسط‌همین‌اشخاص‌خلیل‌خان اعلم‌الدوله ، مؤتمن‌الملك ، سید محمد طباطبائی مجتهد .

روی دستوریکه برای آنها معیـن‌کرده‌بودیم جلب‌مردمان روشنفکر مینمودند، و نیز مرکز روحانیون در نجف را بدست‌گرفتیم‌که از قضیه ارزی تا دخانیات وتحریم آن پند گرفتیم ، وبرای موقعیت در این راه‌دو نفر از مردان برجسته بریطانیا را بعنوان مسلمان شدن و قبول اسلام در حوزه علمیـه‌نجف که آنروز مرجعیت با حاج میرزاحسین حاج میرزا خلیل بوده وتحصیل میکردند .

بطوریکه گفته شد . این فکر ازموقعی که قضیه تنباکو پیش آمد کرد برای

سیاست مداران آنروز بریطانیا بدست آمد ،با اینکه از مدت پیش روحانیت در سامره را در دست داشتیم ولی‌مختصر تغافل از حوزه‌علمیه سامره . واز طرفیهم بیدار بودن شخص اول روحانی آن موقع آقای شیرازی پیش‌آمد .

قضیه شیرازی و تنباکو و بازی‌کردن ناصرالدین شاه براه نمائی دربار روسیه بشکست ما منجر گردید این بود که بنا برپیشنهاد آن دو نفر پولی را که در سال یك کرورتومان بنام موقوفه دخترهندی‌درسامردو نجف مصرف میشد تمام را اختصاص دادیم به نجف که بدست آن‌دو نفرتقسیم میگردید.

از این‌رو همان فرامیسون (فراموش‌خانه) در نجف برپا کردیم ، اول کسیکه وارد این محفل گردید آخوند ملاکاظم خراسانی‌بود که چون روحانی روشنفکر ودر عین حال ریاست طلب بود بهمین جهت بعداز فوت‌حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل آخوند ملاکاظم مرجعیت را عهده‌دار گردید .

در صورتیکه اشخاص مهم‌تری مانندآقا سید کاظم یزدی که در تمام خاك عربستان از شهری وعشایر اورا پرستش میکردند ،و اوکسی بودکه هرقدر دستگاه‌ما خواست‌در او رخنه کند نتوانست ، واز آن پول بنام‌موقوفه قبول نمی‌کرد ، و کسانیکه درحوزه درس او بودند هروقت اظهار تنگدستی‌میکردند سید جواب میداد بروید در حوزه درس ملاکاظم تا از نعمت‌های آنجابرخوردارشوید .

پس از این مذاکرات در خاتمه بـه‌دوست من میگوید شما انتخاب خواهید شد وازاین بعد دوستی ما برقرار خواهد ماند وهمین طور هم شد .

قضیه قنسولها در ممالك بطوری‌بود که قنسول هر محل خود یك حـکومت مقتدری بود ، بطوریکه در قرن نوزدهـم‌در ممکلت چین قنسولهای اروپائی مقداری از اراضی دولت مقیم را تصرف میکردند ،وبا اتباع خود یك مجلس محلی تشکیـل میدادند ، که انجام امور شهرداریرا بعهده‌میگرفت ویا بعبارت دیگر چندین دولـت خود مختاری در قلب حکومت بظاهرمستقل‌چین تشکیل داده و حق تجارت و قضاوت و سیاسـت محل سکنای را بخـود تخصیص‌میدادند .

استعمار و تسلط بر ممالك مشرق بافعالیت های پنهانی قنـسول های بظاهـر بی‌کاره آغاز شده و هر کجا که اداره‌ای بنام‌قنسولگری افتتاح میشدمدتی پس‌از حاکمیت دولت اصلی از آن ناحیه رخت برمی‌بست .

مثلا کنسول انگلیس در هر یك ازایالات جنوب که دایر بود حکومت آن ایالت با کنسول گری بود والی آن ناحیه که ازرجال مهم و یا شاهزادگان درجه اول بودند

همیشه مترصد بودند که اقدام بکاری ننمایندکه میل و خوشایند کنسول نباشد .

عین این رویه هم در شمال ایـران‌ولی قدری شدید و خشن تر انجام میگردید، البته این بی‌کفایتی در درجه اول از حکومت‌مرکزی و درثانی عدم لیاقت مامورین بوده است .

تاریخ نشان میدهد که ایجادقنسول‌خانه و عملیات قنسولی که حکومت باشد از ابتکارات ایرانیان زمان ساسانیان است ، آنهابودند که در بنادر معروف نمـاینده بنام (شاه‌بند) از طرف حکومت مرکزی حکومت‌داشتند ، که امور تجارتی و قضائی بازرگانی و پیشه‌وری در آن ایرانی را حل و فصل‌نمایند . با حفظ سیاست خارجی ، ودر تمام ممالك استعماری آنروز ساسانیان این رویه‌معمول و مجرا بود ، بعداز ساسانیان تازمان صفویه و نادر هم بهمین ترتیب پیش قـدری‌آرام‌تر ، برای اینکه غربیها قوت و قدرت یافته حکومت های مقتدرکه روی‌کار آمدندرفته رفته تسلط ایرانیان بر سایر ممالك روبه ضعف نهاده معذالك تا زمان قاجاریه دول‌اروپا و حتی همجوار ها هم نماینده‌ای بنام قنسول در ایران نداشتند .

اول قنسولگری انگلیس در زمـان‌حکومت محمدشاه در بندرگاه بوشهر تاسیس شد ، وبعد در عهد ناصرالدین شاه از بوشهربسایر نقاط رخنه کردند ، همین طور ازطرف دولت تزاری‌اول بنام(اکند) بعداً قنسولگری‌تکمیل گردید ، دیری نگذشت که قنسولهای مقتدر که بظاهر مامور حفظ حقوق اتباع‌دولت خود بودند ، سلطان مملکت را تحت تأثیر خود قرار داده و بساط حکومت خـودسرانه را در اقصا نقاط مملکـت گستـرده بودند .

یکی دیگر از وقایع کودتا

ـ هرچند مورخین و نویسندگان در این موضوع مطالبی‌نوشته‌اند ولی بعضی موضوعات را یا اطلاع نداشته‌اند ویا نتوانسته تهیه و یا نخواسته‌اند بنویسند ، اینك من (نویسنده) چون از روز اول که بفکر نوشتن (خاطرات من یا روشن شدن‌تاریخ) سعی کردم مطالب‌بکر نسبت بهرواقعه تهیه کرده بدون ملاحظه برای خواننده نسل‌جوان حاضر و آینده بنویسم که از هرجهت مورد استفاده قرار گرفته باشد .

پس از قرارداد ایران وانگلیس باوثوق‌الدولـه و مواجه شدنش با قیـام آزادیخواهان ورجال مملکت که در نتیجه‌مـراجعت سفـر احمد شاه از اروپا کابینه وثوق‌الدوله سقوط یافت ، چنانچه مشروحاًذکر شده است و مامورین سیاسی انگلستان نتوانستند موفق و شکست خوردند .

این پیش آمد البته برای بریطانیا در سیاست دنیا شکست بزرگی تلقی گردید ، چون در درجه اول احمد شاه را مخالف‌میدانستند ، برای اینکه احمد شاه در مقابل قرارداد ۱۹۱۹ در موافقت و اجرای آن‌استقامت ورزید ، حتی در سر میز شام رسمی در جواب نطق وبیانات (لوردکرزن) وزیرامور خارجه ازهرگونه اشاره به آن موضوع خودداری مینماید ، همین نشانه وطن‌پرستی‌که آنرا بر سلطنت خود ترجیح داد و با ایمان حقیقی به مملکت و ملت بوده که بصورت‌برکناری از سلطنت میگردد ، وباید گفت روی سلسله قاجاریه را از عمل استقلال‌طلبی‌خود روسفید کردند ، مامورین سیاسی بفکر دیگر افتادند ، لذا در نظر گرفتند بوسیله‌مامورین نظامی خود در باطن و نظامیان ایرانی در ظاهر کودتائی کرده و این فکر را اول در خراسان به وسیله مرحوم قوام‌السلطنه که والی و استانداری‌خراسان بود به معیت و دست سرتیپ محمد حسین میرزا جهانبانی که در زاهدان خودکشی کرد ، اقدام شود ، پس از فکر زیاد از آنجا منصرف گردیدند . برای اینکه خراسان‌را دور از مرکز تشخیص دادند .

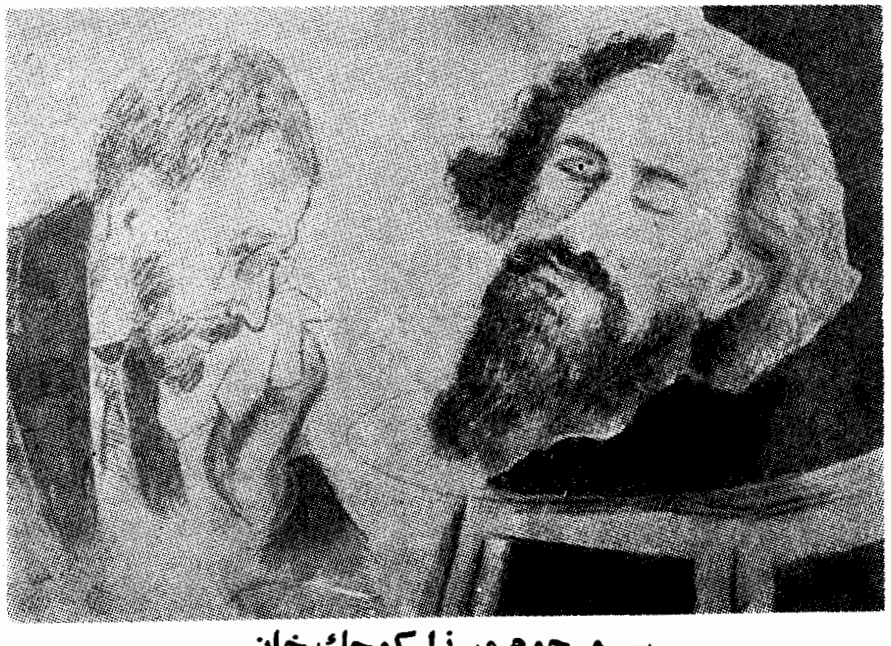

سر مرحوم میرزا کوچك خان

پس از جنك باجنگلی‌ها ودست‌گیری عده از قبیل خالو قربان ودار و دسته‌اش و فرار اصان‌الله‌خان وحسابی وذره بروسیه و فرار خود میرزاکوچك بکوه‌های طرف ماسوله در یکی از دره‌ها فوت می‌کند قشون در تعاقب او موقعی میرسند که یکی از همراهان میرزاکوچك‌خان سراو را بریده برای گرفتن جایزه بطرف رشت روانه بوده‌که مصادف با عده‌های دولتی‌میشود وسر بریده را تحویل میدهد مبلغی می‌گیرند وآنها هم سر را برای دولت بطهران میفرستند

در مرحله دوم در نظر گرفتند درطهران وقزوین برای‌کودتا آماده‌تراست، زیرا

آنروز قزوین مرکز قواء قزاق بود که درمقابل مرحوم‌میرزا کوچك واحسان‌اله ودکتر حشمت بنام)متجاسرین(بودند کـه هریك‌بجای خود ذکر شده است ، در طهران آنروز یك عده قزاق بنام بریکاد بود ، و نیز هنگ ۶ژاندارمری در اصفهان‌که آن روز از حیث تجهیزات از سایر هنگ ها بیشتر و نفرات وعده کامل داشت که مامور نایب حسین کاشی و پسرهایش ماشااله خان ورضا جوزانی درجوشقان شده بودند ، پس از خاتمه لذا یك قسمت از آن هنگ را بطهران خواسته که درموقع لزوم بکمك قواء قزوین به گیلان و آذربایجان برای سرکوبی اسمعیل آقـااعزام‌کردند .

در ورود عده ژاندارم اصفهانی بـه‌طهران موقعی بود که یك عده هفتصد نفری از ایرانیان در قفقاز بایران تحویل داده که درباغشاه محل هنگ ۲ ژاندارمری نگاه‌داری شوند ، عده ژاندارمری اصفهان که بباغ‌شاه‌آمده بود چند روز توقف ، وعده اسـرای گیلان در باغ‌شاه از طرف نخست وزیر روزآقای سپهبدار رئیسی برای‌سرپرستی این‌عده آقا سید ضیاءالدین طباطبائی واگذار شـدکه در محلی در دروازه قزوین‌که‌حالیه‌گاراژ است نگاه‌داری شود .

پس از اجاره کردن اسرارا بآنجـابردند واز هر جهت وسیله آسایش از قبیل خوراك و لباس تهیه کردند و خود آقا سیدضیاءالدین در ساعات مختلف سرکـشی و مراقبت داشتند .

حفاظت این عده بعهده ژاندارمری‌بود ، چندی بدین منوال گذشت . تا صبحی که شب آن باید کودتا شود عده کشیك اسرابعهده عبدالصمد فقید که از قسمت اصفهان آمده بود محول شده بود که خود ناقل این‌جریان است .

ماژر شیبانی که رئیس این قسمـت‌در باغ شاه بود افسر نامبرده را خواست اظهار داشت افسریکه سرپرست محبوسین‌دروازه قزوین است ، کیست گفتـه شد ستوان ۲ حاجی خان است ، شیبانی ایشان رابرای این کار صلاح ندانسته ودر عـوض ستوان اول نصرت‌اله خان آجودان خود رامامور این کار نمود .

دستور داد که حاجی خان قسمت رابه ایشان تحویل داده خودش بسربازخانـه برود ، چون دستور از طرف فرمانده قسمت‌بود اجرا گردید ، و عصر همانروز یك خاتمه خدمت بدست ستوان غلامعلی خان پسـرمرحوم حاجی ناصرالسلطنه افسر نگهبان تمام قسمت هـای حاضر بحال اردوی اعزامـی‌اصفهان بود اطلاع دادند به‌نفرات فشنگ‌داده توپ و شصت‌تیر هم حاضرباشد و تمام افسران بدفتـر هنگ حاضـرشوند .

پس از جمع شـدن تمام افسران ،آقای شیبانی چنین شروع بصحبت کرد و

اظهار نمود : یك نامه از ژاندارمری کل رسیده اینك برای شما میخوانم ، من که از مفاد این نامه چیزی نفهمیدم ، شما بگوئیدازاین نامه چیزی می‌فهمید ، نامه از وزارت جنگ که آنروز امیر نظام قره‌گوزلو بود به‌آقای کنل کروب رئیس ژاندارمری ، نوشته شده بود ، یك عده قزاق ازقزوین خودسرانه بطرف طهران می‌آیند ، هر چند اقدام برای برگشت آنها از طرف دولت‌شده ، باوجود این عده بریکادرا به اختیار شما گذاشته ، قوای‌خودتانرا در سه جاتمرکزداده ، باغ شاه ، یوسف‌آباد ، دروازه‌قزوین ونیز پیش قراول بجلو بفرستید ولی دستوردهید تیراندازی نکنند «هرچه هست دراین جمله پنهان گردیده» واین چه معنی دارد ،در صورتیکه خود شیبانی وارد و میدانسته ولی میخواسته افسران را اغفال کرده باشد .

افسران جواباً گفتند ، هرگاه نظردولت جلوگیری و مانع آمدن بطهران باشد بدون کمك بریکارد وعده یوسف‌آباد همین‌عده حاضر در باغ‌شاه که همان عده‌ای هستند که از اصفهان آمده‌اند . این خدمت را انجام‌خواهند داد .

پس‌از این اظهار شیبانی دستور دادکسی از سربازخانه خارج نشود تا دستور من برسد ، ایشان رفتند ، نظر افسران مقامات‌مربوطه ودستور اطلاع بگیرند .

تا ساعت یازده شب خبری ازشیبانی‌نرسید و تمام منتظر بودند که در باز شد گروهبان مامور حفاظت محبوسین دروازه‌قزوین وارد ، گزارش داد تمام مامورین حاضر و تمام افسران که در یك‌جا جمع بودندومنتظر آمدن شیبانی بودند . عمل گروهبان را از جمع کردن و آوردن نفرات ملامت‌کردند ، او اظهار داشت صبح از طرف رئیس قسمت دستور داده شد بجای ستوان حاجی‌خان دستورات بعنوان نصرت‌اله خان را اجرا نمایم ، ایشانهم نیم ساعت قبل دستور دادندتمام عده راجمع‌کرده بباغ‌شاه بیاوریم،دراین بین نصرت‌اله خان وارد شد ، اظهار داشت‌آقای شیبانی دستور دادند که ساعت یازده تمام‌عده‌راجمع‌کرده بسربازخانه‌بیاورم، برای‌تکلیف به‌نخست‌وزیری‌وژاندارمری تلفن‌شد آقای شیبانی نبودند ، افسران بمنزلش تلفن‌نمودند ، جواب دادندعمل نصرت‌اله گزارش شده و اظهار داشت بدستور من عمل کرده‌است عده قزاق‌هم وارد شدند دیگر اقدامی لازم نیست ، کسی از سربازخانه خارج‌نگرددوصبح اول وقت خودم خواهم آمد . بااین سادگی کودتا کننده پس از پایان نیمه شب‌وارد طهران میگردد .

سیدضیاءالدین طباطبائی کلنل اسمایس

ـ کلنل اسمایس که برای مستشاری ژاندارمری که در ضمن قرارداد وثوق‌الدوله معین شده بود مرکز خود را در قزوین که قزاق را هم تحت نظر برای متحدالشکل نمودن قرار و مشغول‌کار

بود ، دو نفر از صاحب منصبان ایرانی‌ماژر مسعود خان کیهان و کاظم خان سیاح که‌با کلنل‌اسمایس انگلیسی‌کارمیکردندرابط بین کلنل اسمایس و سید ضیاءالدین بودند .

از طهران سردار همایون رئیس‌قزاق‌خانه تلگرافی به فرمانده قشون قزوین میکند «که وضعیت طهران مغشوش و لازم است‌رضاخان میرپنج را با قوای‌تحت امراو بمرکز اعزام دارید . واین تلگراف و عمل بدون‌اطلاع احمد شاه بوده تنها دستور صدور این تلگراف بر حسب مقامات خارجی و نظر کلنل‌اسمایس بوده‌است .

پس از اینکه ساکس و کلنل‌اسمایس‌با چند نفر مذاکره در اقدام بکودتا مینمایند و آنها حاضر نمیشوند که یکی از آنها امیرموثق (سپهبد نخجوان) که در آن روزها قزوین بودند و سمت ریاست در قزاقخانه‌داشتند ، وایشان قبول نکردند ، که بعداً با رضاخان وارد مذاکره و چون اورا از هرحیث امتحان و آماده تر دیدند ، لذا در انتخاب و قرار حرکتش را بطهران دادند ، وآنچه را هم که باید عمل نماید اصول کاررا دستور دادند که یکی از آنها در درجه اول‌کشیدن راه آهن سرتاسری از دریای جنوب بدریای شمال بود که باید فوری شروع‌گردد .

ودیگر سرکوبی مخالفین واز بین‌بردن بعضی ها بود . تنها این قسمت دوم بواسطه اوضاع روسیه و استقرار حکومت جمهوری و فرستادن سفیر خود (ردیشتین) بایران و طهران انگلیسها از نقشه‌اولیه صرف نظر کردند و صورت دیگری بدست رضاخان دادند که همان توقیف وحبس طبقات باشد موکول گردید (وکسانیکه بایستی اعدام و از بین بروند از تصدق سرحکومت جمهوری لنین جانی بسلامت در بردند نویسنده).

کودتا از زبان آقا سیدضیاءالدین طباطبائی

نخست وزیر کودتا گفت : در نتیجه چند هزار نفر تسلط بگیلان که مرکب از ایرانیان مهاجر قفقازی‌وروسها گرجی‌ها و انقلابیون بین‌المللی بودند . وبعدها این عده بنام متجاسرین معروف شدند ، کابینه مرحوم مشیرالدوله تشکیل شد وچون قوای متجاسرین از حدود گیلان و منجیل تجاوز کرده و نزدیك قزوین رسیده بودند ،کابینه مشیرالدوله حکومت را در طهران و تمام ایالات شمال اعلام کرد و فرماندهی کل‌حکومت نظامی را به کلنل «استرالسلسکی» روسی فرمانده قزاقخانه واگذار کرد ،استرالسلسکی مقرراتی برای‌استقرارامنیت‌از قوانین حکومت نظامی تزاری روسیه اقتباس‌کرد و در طهران اعلام نمود .

استرالسلسکی ، نیروئی تشکیل داداز قوای قزاق وشماره‌قوای قزاق آنروز در

تمام ایران یازده هزار نفر بودکه شش‌هزارش‌در طهران واطراف و مابقی در آذربایجان و سایر نقاط ولایات بودند ، قوای قزاق شروع‌بحمله کرد و جنگ های خونینی پیش آمد که قزاقها گاهی پیش میرفتند و گاهی پس‌میرفتند .

بعد از شش ماه شکست هولناک‌متوجه قوای قزاق شد ، و چهار هزار نفر قزاق بعداز تلفاتی که دادندبطور دست‌جمعی‌عقب نشینی و فرار کردند ، معلوم نشد که این شکست اختیاری بوده یا اجباری .

خوش‌بختانه یا بدبختانه درآن موقع‌قشون انگلیس در قزوین بود ، و قشون مزبور جانشین قوای قزاق شد واز هجوم‌مهاجمین بطرف پای تخت جلوگیری کرد (این همان شکست خورده براتف روسی بودکه از کرمانشاه عقب نشینی ودرقزوین توقف کرده بود که قصد انقلاب روسیه واز بین‌بردن تزار پیش آمد و نمیتوانست بروسیه بروند لذا انگلیسها از موقعیت استفاده کرده‌با گذاردن صاحب‌منصبان خود آنها را تحت اختیار خود در آوردند ونامیده شد بقوای‌انگلیس) .

کابینه مشیرالدوله ساقط شد و باسقوط کابینه یك حادثه مهمی در ایران روی داد که مسیر سرنوشت این مملکت را بکلی‌تغییر داد ، وآن اخراج کلنل استرالسلسکی با یکصد افسر تزاری از قزاقخانه بدست‌رضاخان .

کابینه مرحوم سپهدار سردار منصورتشکیل‌گردید و بجای استرالسلسکی مرحوم سردار همایون بفرماندهی قوای قزاق تعیین‌گردید ، قوای قزاق شکست خورده که پیش از چهار هزار نفر بودند ، در دهات قزوین‌بطور پراکنده بحال خود گذاشته شدند .

هیئتی ازطرف دولت برای سرپرستی‌واداره کردن امور قزاقهای قزوین تعیین گردیدند ، این هیئت عبارت بودند : آقایان امیرتومان نخجوان ، ماژر مسعود خان‌کیهان، کاپیتن کاظم‌خان سیاح ومرحوم زمان‌خان ،باصطلاح اتا ماژر قوای قزاق‌در قزوین مرکب از این چند نفر بود .

برای ارتباط بین‌قوای قزاق ونیروی‌انگلیس از طرف دولت کلنل اسمایس تعیین گردید ، کلنل اسمایس همان افسری بود که‌مطابق قرارداد ۱۹۱۹ برای اداره امور ژاندارمری ایران باین مملکت آمده بود ، درعرض این چندماه یعنی‌از تاریخ تشکیل‌کابینه مرحوم سپهدار تا کودتا ، قوای قزاق قزوین‌بدون کمك‌مؤثر مالی‌دولت‌فقط ازپرتوکمك‌های غیر مستقیم که کلنل اسمایس میتوانست‌از مازاد آذوقه نیروی هندوستان انگلیس بدست آورد اداره میشد .

این نکته جالب توجه است که قوای‌قزاق بعداز شش هفت ماه جنگ در مقابل

متجاسرین شکست خورده بودند در آن‌موقع که قزوین بودند مورد عطوفت و دلنوازی هیئت حاکمه واقع نشدند ، و حتی جیره ومواجب ناچیزی آنها چندین ماه عقب افتاده بود که نه خود وسیله تغذیه وزندگانی داشتند و نه برای خانه‌واده خود جیره و مواجبی که دریافت میداشتند میتوانستندچیزی ارسال دارند .

وضع طهران هم در آن موقع پیش‌ازآنچه تصور شود وخیم بود ، ادارات از ژاندارمری ، نظمیه ، عدلیه و غیره یکسال ازدریافت‌حقوق عادی‌خود محروم مانده‌بودند، دستجات مختلف بعناوین سیاسی و غیره‌مشغول فعالیت بودند .

از زمان حکومت مشیرالدوله وسپهدارتا کودتا تاحکومتهای‌نظامی همه‌روزه عده‌ایرا در نتیجه کشف توطئه‌ای دستگیر وبه محبس می‌انداختند ، مرحوم احمدشاه در اواخر کابینه وثوق الدوله بطهران وارد شدو وخامت اوضاع طوری بود که اورا نگران وبه تشکیل حکومت مشیرالدوله با موافقت‌انگلیسها وادار ساخت وامیدوار بود که حکومت مشیرالدوله توانائی تسلط براوضاع‌و حداقل استقرار صورت ظاهر انتظامات را خواهند داشت .

لکن شکسته شدن نیروی قزاق دولتی‌مخصوصاً پس‌از واقعه شکست قزاق بالاخص اخراج افسران روسی از ایران امیدها مبدل‌به یأس گردید .

در اوایل حکومت سپهدار رویترخبری از لندن منتشر کرد که : وزیر خارجه در پارلمان انگلیس اعلام کرده‌بودکه‌قشون‌انگلستان در بهار ایرانرا تخلیه خواهند کرد ، وصول این خبر موجب نگرانی دربار شده وپیشنهادی بانگلستان کرد و گفت : ـ حال که قشون انگلیس از ایران میرود و ماهم قوه ونیروئی نظامی نداریم و همه متجاسرین و سقوط پای‌تخت هم بنظرقطعی میآید واحوال‌تمام ایالات تمامی هم‌از حیث آشفتگی وهرج ومرج و نبودن قوای انتظامی از وصف‌خارج است بنا بر این دولت تنها راه در تخلیه پای‌تخت بشیراز منتقل شود ، انگلیس درمقابل معتقد بودند موضوع تخلیه پای‌تخت باصفهان استقلال‌یابد، وبالاخره‌باین مذاکرات‌منتهی به توافق طرفین در تخلیه پای‌تخت گردید ، و مقدمات تخلیه کم کم فراهم شد ،

بانك شاهنشاهی شعب خود را دررشت وتبریز تعطیل کرد ، سفارت انگلیس یکصدو پنجاه قاطر برای حمل اثاثیه سفارت‌هنگام رفتن باصفهان در قلهك جمع‌آوری نمود ، و سایر سفارتخانه‌ها هم مقدمات تخلیه‌را فراهم میکردند .

در طهران قوائی که موجود بودعبارت بود ، از چند نفر قزاق در طهران و فرح‌آباد که وظیفه گارد و پاسبانی دربار راداشتند ، بریکاد مرکزی مرکب از دو هزار

وپانصد نفر تحت ریاست مرحوم سرهنگ‌شهاب ، ورژیمان یك ژاندارمری با آقای سرهنگ حبیب‌الهخان شیبانی ، ورژیمانی ۲با سرهنگ ضرغامی‌دریوسف‌آباد تحت‌ریاست کلنل کروب سوئدی بودند .

لکن تمام این نفرات که چند ماه بودحقوق وجیره نگرفته بودند ، بدون اسلحه و لباس و خوراك ودر انتظار سرنوشت شومی‌بودند ، ومسلم بود که پس‌از حرکت نیروی انگلیس از قزوین متجاسرین به طهران سرازیرخواهند شد و فقط خدا میدانست که در صورت وقوع چنین حادثه‌ای طهران و سکنه‌آن دچار چه سرنوشتی میشدند .

دراین هنگام بودکه احساس از خودگذشتگی و نجات مملکت ازآن وضعیت شوم برای چند نفری پیدا شد که موفق شدندکه ازتخلیه پای‌تخت و آن بی تکلیفی و حیرت زدگی نجات پیدا کند و بالاخره کودتای‌سوم‌حوت رخ داد ، ولی چون‌هنوز ادراك سیاسی مردم این مملکت بآن مرحله نرسیده است که‌توانائی هضم حقایق تلخ را داشته باشند ، بنا براین اجازه بدهید پیش ازاین راجع بـه‌مقدمات کودتا و طرز وسایلی که این فکر را از خیال بمرحله عمل گذاشت چیزی عرض‌نکنم»آقای طباطبائی پیش‌ازاین چیزی اظهار نداشتند ، مقدمه و علل و ایجاد کودتا را اززبان آقای طباطبائی نقل کردیم .

اما چگونگی کودتا

... ـ درشب سوم حوت (اسفند) ۱۲۹۹ در قهوه‌خانه شاه‌آباد که در دو فرسخی فرودگاه مهرآباد است ، پنج نفر در کلبه محقری‌که نیمه روشن بود نقشه فتح طهران را ریختند ،این پنجنفر عبارت بودند از رضاخان میرپنج، سیدضیاءالدین طباطبائی ، کلنل کاظم خان‌سیاح ، ماژر مسعودخان کیهان ، امیر احمدی (سپهبد وسناتر) فرمانده‌کل قشون قزاق بعهده‌امیر پنجیه رضاخان و بطرف طهران حرکت میکند ، در حالیکه پای‌تخت و شاه ورجـال‌مملکت از وقایعی که در شرف تکوین بوده است کاملا بی‌خبر بوده‌اند ، شب وروز قبل‌از کودتا سران کودتا در قهوه‌خانه شاه آباد که از قزوین بآنجا رسیده بودند ، اجتماع‌میکنند و نقشه فتح طهران را میریزند و مقرر میشود که رضاخان در کهریزك مستقر شوندو کلنل کاظم خان بعنوان حکومت نظامی و شهربانی را متصرف گردد و عـده‌ای نیـزسفارت‌خانه‌هارا اشغال نمایند ، وامیر احمدی نیز رئیس دسته‌سوار بوده برای تصرف‌طهران‌در صف مقدم حرکت نماید و ضمناً حکـم میشود که هیچ مسافری حق ندارد از طرف‌قزوین به طهران برود ولی خروج از طهران بجانب قزوین مانعی نخواهد داشت .

از وقایع جالب این که ۲٤ ساعت‌قبل از حمله به طهران سه اتومبیل از قزوین بطرف طهران در حرکت بوده و قزاقها درصدد برمی‌آیند ، در حدود فرودگاه فعلی

مهرآباد جاده پائین فرمان ایست میدهندولی‌راننده که انگلیسی بوده‌توجه ایست نگردیده و بسرعت راه خودرا در پیش میگیرند ، وبالاخره در لحظه ای که قزاق ها آماده شلیك بودند اتومبیل ها متوقف میشوند ، یکی ازمسافرین آنان جهان‌بانی بوده که از فرنگستان بایران باز می‌گشته‌است .

اتومبیل‌ها توقیف میشود وامان‌اله‌میرزا وعده دیگر زندانی میگردند ، آقای طباطبائی یکی از اتومبیل ها را بعنوان هدیه‌برای رضاخان به کهریزك ارسال میدارد ، و دومی‌را برای استفاده خودش تصاحب‌میکند،و بوسیله اتومبیل سوم شوفر انگلیسی را با گرفتن قول شرف که نباید از مشاهدات خودچیزی بگوید بطرف طهران اعزام میدارند .

جالب توجه اینکه مسافرین زندانی‌نمی‌دانستند اوضاع از چه قرار است و چون امان‌اله میرزا کنار اطاق سیدضیاءالدین بوده‌وهردو باهم دوست بوده‌اند و سیدضیاءالدین میل نداشته که شاهزاده بداند توقیف کننده‌اودوست قدیمی خود اوست‌لذاخود طباطبائی هم چندین ساعت خود را در اطاق خودش‌زندانی شده و حتی برای قضای حاجت هم نمیتوانست از اطاق خارج شود ، مبادا که‌شاهزاده اورا بشناسد ، علاوه براین واقعه واقعه دیگری نیز رخ داد که نزدیك بودنقشه کودتارا پشت دروازه طهران بهم بزند و قزاقها را متفرق سازد .

یکی از آنها این بود که مقارن سه‌بعداز ظهرقبل از کودتا ازطرف دولت‌تلگرافی بقوای قزاق مخابره شد که دولت بفرمانده‌قوای قزاق امر کرده بود که بطهران نیاید ، چون قوای قزاق نمیدانست برای چه به‌طهران‌میرود و رؤیت این تلگراف توسط افسران یقیناً حقایق را آفتابی و نقشه کودتا را برهم‌میزد لذا سران کودتا متن تلگراف دولت را پنهان کرده واز نظر افسران آنرا مخفی‌کردند بدین ترتیب خطر اول سپری شد .

خطر دوم این بود که غروب آفتاب‌روز دوم حوت که قرار بود چند ساعت بعد حمله به طهران آغاز گردد ، سران کودتا ازدور مشاهده کردند که چندین اتومبیل از طهران بطرف‌فرودگاه (قرارگاه) پیش‌میآیند،وقتی که نزدیك شدند معلوم شد که در مرکز آمدن قزاق بسوی طهران پخش شده و عده‌زیادی از امیرتومانها و افسران عالی‌رتبه پای‌تخت باتفاق مرحوم ادیب‌السلطنه نماینده‌نخست‌وزیر ، و معین‌الملك نماینده دربار و کلنل‌هایك نماینده‌وزیرمختار سفارت‌انگلیس‌و کلنل ها وتستون نماینده ژنرال «ارن‌ساید» برای مذاکرات‌با فرمانده قشون واطلاع ازنیات او به مهرآباد آمده‌اند .

بنا بدستور سران کودتا نمایندگان‌دربار و نخست‌وزیر وعده از امیرتومانها به کلبه‌ای که در مهرآباد بردند و سپس سران‌کودتا جلسه مشاوره کوچکی داده و چون

آنها پرسیده بودند فرمانده قشون کیست‌لذا رضاخان امیر پنجه بنام فرمانده قزاق بداخل کلبه رفته و سمت خود را معرفی‌کردند .

در این کلبه کاه‌گلی که کف‌آن ازکثافات ودرو دیوارش با دوده چراغ نفتی آلوده بود وبانور رنگ پریده حساس ترین‌دقایق کودتا جلوه گر شده ، و عجیب‌ترین صحنه های تاریخ پنجاه سال‌اخیر ایران‌بوجودآمد . رجال بزرگ پای تخت بنمایندگی از دربار دولت دراین‌کلبه کثیف و محقراجتماع کرده بودند .

رضاخان فرمانده قواء در جواب‌آنهاکه پرسیده بودند : علت حمله شما بپای‌تخت چیست نطق مهیجی در اطراف پریشانی وبدبختی مملکت‌ودلسردی‌قوای‌قزاق ایرادکردند وبنمایندگان دولت ودربار گفته که ما برای‌مبارزه با هرج و مرج و نجات مملکت خود قیام کرده‌ایم ودر این قیام ما موفق میشویم‌ویا شربت شهادت مینوشیم مضمون نطق بقلم ابوالقاسم خان کاکاوند که همراه بوده تهیه‌شده بود .

بعدازاین نطق عالی و مهیج که دردلسرد و مایوس ساختن نمایندگان مرکز اثر فوق‌العاده داشت ، بلافاصله آقای طباطبائی‌وارد کلبه نیمه تاریك میشود وایشانهم خودرا بحضار معرفی کرده و نطق دیگری درباره‌اوضاع مملکت ایراد میکنند ودر طی نطق ایشان بدستور آن کودتا شیپور حمله بطرف‌طهران نواخته میشود ودر حالیکه نمایندگان دربار ونخست‌وزیر مشغول شنیدن نطق‌بوده‌اندقوای قزاق ها وارد دروازه طهران میگردند و چند ساعت بعد نقشه کودتا ازپیش میرود و پای‌تخت بدست مردانی که برای نجات مملکت قیام کرده بودند فتح‌میگردد و بدین ترتیب اولین سنگ بنای سلطنت رضاخان آغاز و تاریخ نوین مملکت‌واز میان رفتن بساط هرج ومرج و آشفتگی پایه‌گذاری میشود ، این‌بودقسمتی ازحوادث‌کودتا و شمه‌ای از آنچه که کودتا در شب دوشنبه سوم حوت ۱۲۹۹ بوجود آورد .

آنچه گفته شده آمدن آن هیئت‌در مهرآباد که تشکیل جلسه مشاوره کوچکی داده شد مربوط به تعیین خطمشی و هیئت‌کابینه که از چه اشخاصی تشکیل گردد و نخست‌وزیری سید ضیاءالدین که معین‌الملك‌رئیس کابینه احمد شاه حامل فرمان نخست‌وزیری سید ضیاءالدین بوده‌که بدستورسفیرانگلیس از احمد شاه خاسته میشود در آن کلبه تاریك کثیف بدست سیدضیاءالدین داده‌میشود ، پس از انجام این کار هیئت مذکور برای طهران حرکت ودر دنباله آن‌حمله بطرف‌شهر ووارد میشوندکه تاصبح دوشنبه جاهائی که باید گرفته شود تصرف میگردد .

صبح دوشنبه اولین معرفی کودتاکننده بنام نخست‌وزیر بوسیله بیانیه که بدرو

دیوار خیابانها حتی کوچه‌ها الصاق شده بودبامضای سید ضیاءالدین نخست‌وزیر برای اطلاع عمومی منتشر گردید ، مردم ازهرطبقه‌از خانه های بیرون می‌آمدند ، مقابل بیانیه برای خواندن و اطلاع از چند تیر و تفنگ‌شب حاصل نمایند جمع میشدند که بدانند چه خبر شده است . اینك متن بیانیه را برای‌اطلاع خوانندگان عیناً بشرح ذیل مینویسیم.

هم‌وطنان ، پس‌ازپانزده سال مشروطیت‌که بقیمت گران‌بهاترین خون فرزندان ایران خریده شده ، پس‌از پانزده سال امتحانات وتجربیات و تحمل انواع سختی و مصائب ، پس از پانزده سال کش‌مکش با اشکالات‌غیر قابل تصور داخلی و خارجی ، وطن ما بروزی افکنده شد که نه تنها هیچ یك ازسیاست‌مداران وقت نخواستند بار گران را بعهده گیرند ، بلکه‌حتی مبعوثین وکلاء ملت‌جرئت ننمودند که بوظایف خویش اقدام نمایند واز قبول تحمل این بار استنکاف‌ورزیدند .

آیا سبب و مسئول این وضعیت وبی‌تکلیفی چه اشخاصی بودند ، کسانیکه‌ملت را بوعده های مشروطیت وآزادی واستقرارقانون و عدالت فریب داده در همان حال این مواعید را حجاب قرار دادند تا در سایه آن‌رویه هرج و مرج اساس انتفاع شخصی و لجام گسیختگی اصول ملوك‌الطوایفی قرون‌وسطی ، اصولیکه با تباهی و تیره‌گی های فجایع و خیانات احاطه شده‌بود مستقر سازند،چند صد نفر اشراف واعیان که زمام مهام مملکت را بارث در دست‌گرفته بودند ، مانندزالو خون ملت را مکیده ضجه ویرا بلند میساختند ، و خیانت سیاسی و اجتماعی وطن‌مارا اندوخته فاسد و تباه نمودند که حتی وطن پرست‌ترین عناصر ومعتقدترین اشخاص‌بزنده بودن روح ملت و مملکت امید خود را از دست داده ، کشور ما ایرانرا در میان خاك‌و خاکستر سرنگون میدیدند . پژمردگی و افسردگی و بالاخره نزدیك شدن آخرین‌لحظات اندیشه آور ادامه وضعیات را غیر ممکن ساخت و موقع فرا رسید که عمرحکومت این طایفه سپری گردد ، و کمك کنندگان فلاکت و پریشانی ایران که بازهم‌دست نالایق خویش را از عمارت فرو ریخته نمی‌کشیدند و به‌حیات دعوت‌بشوند ، بالاخره‌روز واژگون شدن وانتقام فرا رسید .

در این روز تاریخی هولناك است که‌اراده نیرومند اعلیحضرت اقدس شاهنشاه زمام امور را در دست من جای میدهد ومراروی کار میآورد ، اکنون قضا و قدر مرا یقین کرده است ، که مقدرات و سرنوشت‌ملت خود را در این موقع بحران و خطرناك در دست گرفته واز آن پرتگاهی که حکومت‌های بی‌اراده و نالایق پرتاب کرده بودند نجات بخشم ، بااطلاع از مشکلات سهمگین‌وقت ، من اطاعت امر تاج دار ارجمند واین پیش آمد را وظیفه مقدس وطن‌پرستی وانسانیت دوستی گرفته شانه های خویش را

حاضر برای آن بار مینمایم .

من امر خسرو متبوع معظم‌خویش‌رااطاعت واین کار را قبول میکنم ، نه از آن جهت که بلیاقت شخصی خود استمداد میکنم‌بلکه اعتمادم‌اول بخدای متعال‌بخشنده نیروی ودلیریست که خدمت گذاران و پاك بی‌نان‌راهدایت وراهنمائی مینمایند ، دوم به شاهنشاه ایران است که پرتوی علاقه وی بر سعادت‌وطـن مانند خورشید درخشان و قلبش در فرسودگی‌وضعف ملت ومملکتی‌خونین‌است.

سوم برقشون شجاع وفاداری که‌دشت وهامون را با خونهای خویش در راه وطن گل‌گون و بالاخره بحس فداکاری هم‌وطنان عزیزی است‌که با چشم های بازگذشته را نگریسته و آینده را منصفانه قضاوت وحکومت خواهند نمود . هموطنان شما بهتر ازهمه‌کس واقف ومطلعید . ازوظایف شخصی‌که در یك چنین موقع سهمگین بار مسئولیت را بدوش میگیرد ، زیرا شما هستید که حیات‌و موجودیت آغشته فلاکت و بدبختی ناامنی وبی تکلیفی است ، هموطنان لازم اسـت‌عمارات متزلزل موروثی که مفت خوران در آن آشیانه نموده‌اند سرنگون گردد . لازم‌است اداراتیکه تاسیس آنها برای اسراف و تبذیر مال و پولی است که با قطرات عرق‌تادیه یا تحصیل شده ، یابالاتر و بدتر از همه بقیمت شرافت واستقلال ایران ازاجانب‌قرض‌شده است از میان برود و بجای آن مبانی محکمی‌استوار گرددکه وظیفه خدمت‌گذاری‌به مملکت را از عهده برآید .

موقع‌آن رسیده‌که شرافت واستقلال‌وطن بشکل پول بجیب این‌مفت‌خواران‌نرود، بایدسعی وکوشش‌نمود که‌مملکت باعواید داخلی‌خود اداره‌شود، وبرای‌گردش دوایرمفت خواری محتاج بقرض ازاجانب‌نگردد ، انجام‌این امر محو وانهدام مفت خواران و مبانی زینت ورفاه واستفاده کارگران از مشـقت‌خویش اولین وظیفه من خواهد بود .

لازم است بنیان عدلیه که مرکـزفجایع و جنایات است واژگون‌گشته ومعدوم گردد و بروی خرابه های‌وی یك عدالت‌خانه‌حقیقی که ارکانش مبنی بر عدالت و نصفت باشد بنا گردد ، زیرا فقط چنین عدالت خانه‌میتواند شالوده یك حکومت عادلی باشد .

لازم است . قیمت زحمات و مشقات‌کارگران و دهقانان سنجیده گشته و دوره فلاکت و بدبختی آنان خاتمه یابد ، برای‌حصول به‌این مقصود واولین اقدامی که باید بعمل آید تقسیم خالصه‌جات واراضی دولتی‌ما بین دهقانان ، و همین طور وضع قوانین که زارع را از املاك ارباب بیشتر بهره‌مندسازد ودر معاملات ارباب با دهقان تعدیل شود ، و موجبات صحی و زندگانی آنان راتامین کند .

لازم است ، وضـعیت هرج مـرج‌کنونی مالیه تشکیلات سوئی‌که مهم‌ترین‌عامل

اخلال آن بوده است محو کنند و بجای آن‌تشکیلاتی بر قرار گردد تا مالیات هائیکه از ملت اخذ میشود بارعایت کمال اقتصاد وصرفه‌جوئی صرف حوائج ملت گردد .

لازم است ، که اخلاق قوای روحیه‌واحساسات ابناء وطن ما بوسیله تعلیمات ملیه وطن پرستانه نمو و ترقی نماید تا وطـن ماموطن فرزندان لایق فداکار گردد .

لازم‌است ، مدارسی‌تاسیس‌گردد‌که‌برای‌کشورایران ، آری برای ایرانی کـه مانند خورشید فروزان آبادان‌بود واکنون از تمدن‌و ترقی دور افتاده است تدارك فرزندان لایق و شایسته نماید ، بهره‌مند شدن از نعمت‌تعلیم‌و تربیت نباید از حقوق مختصه طبقه متول اولاد واز آن ظالمان بی لیاقت گردد ، بلکه‌بر عکس تمام طبقات مردم و دهقانان باید از نعمت تعلیم و تربیت بهره‌مند شوند .

لازم است ، تجارت و صناعت بطرق‌علمی تشویق گشته حیات تجارتی و صنعتی ما ازورطه کنونی که ضعف‌آور است خلاصی‌یابد .

لازم‌است، سختی و گرانی زندگانی‌که بواسطه فقدان وسائل حمل و نقل وشدت احتکار و در عین حال زینت و تجملات‌بیهوده غیر قابل تحمل گردیده خاتمه داد .

لازم است ، وسایل ترقی را که بااستقرار حمل‌ونقل وارتباطات مسیر میگردد بر قرار نمود .

علاوه برمراتب فوق‌وتوام باتغییرات‌حتمی مقرر خواهد شد که اقدامات جزئی برای خاتمه دادن بوضعیات فلاکت آمیزپای‌تخت و سایر مراکز ایران بعمل آید ، برای این مقصود بلدیه معاصری باتشکیلات‌وسیع و مهمی تاسیس خواهد شد که پای‌تخت ایران بنظری شایسته‌کرسی‌یك‌مملکت‌ودولت‌شاهنشاهی را داشته باشد و فلاکت بی‌حد و حصر سکنه آن خاتمه داده شود ، همین‌اقدام‌نسبت بسایر بلاد ایران بعمل خواهد آمد ، زیرا نباید محروم از نعمتی که پای تخت ازآن متمتع است محروم باشند ، آیابرای اینکه تمام این اقدامات مسیر گردد باید قبل از همه‌چیز و مافوق هراقدامی مملکت دارای‌قشونی گردد که دشمنان خارج و داخل را بحساب‌دعوت نماید .

لازم است ، امنیـت در محـوطه‌شاهنشاهی ایران حکم فرما گردد ، واین فقط در پرتوی قشون و قوای تامینیه میسرمیشود،فقط سپاهیان دلیر قادرند که حیات و هستی مملکت را تامین نموده ترقی و سعادت واقتدار را فراهم سازندقبل از همه‌چیز وبالاتر از همه چیز قشون ، هرچیز اول برای قشون‌وبازهم برای قشون این است مرام ما .

اما سیاست خارجی ما ، در این جانیز یك تغییر اساسی لازم است یك سیـاست شرافت مندانه‌ای درمناسبات با ممالك‌خارجه‌حکومت داشته‌باشد، دراین ایام هیچ مملکتی

بدون ارتباط با جامعه ملل نمیتواند زندگانی نماید .

بعداز جنگ بین‌المللی که مبانی تشکیلات جدیده دنیا اصول مشارکت و دوستی شده است ، اصول مزبوره دروطن صلح‌جوی خویش از سایر نقاط قابل اتخاذ است ، ملت انسان دوست است نسبت بجمیع ملل خارجه مهربان و شفیق و صمیمی است ، ملت ما وارث حکم واندرز های اعصار قرون متوالیه است .

حکمی که حسن مناسبات بین‌المللی را مقرر میدارد . ولی بدیهی است دوستی ما نباید وسیله استفاده های غیر مشروع اجانب گردد که در جامع ملل بشرافت و استقلال ایران لطمه وارد آورد . مناسبات با هریك ازدول خارجه نباید مانع ازحسن مناسبات دوستی با سایرین گردد ، بنام همین دوستی کاپتولاسیون را که مخالف استقلال یك ملت است الغاء خواهم نمود ، وبرای موفقیت در این مقصود واین که اتباع خارجه از عدالت تام بهره‌مند بوده حقوق خود را بتوانند حقاً دفاع نمایند ترتیبات و قوانین مخصوص با محاکم صلاحیت داری وضع وایجاد خواهد شد تاهمه نوع وثیقه داشته باشند .

بر طبق اصول فوق‌الذکر اعلام میدارد ، که بعضی از امتیازاتیکه در گذشته باجانب داده شده است ، باید اساساً موردتجدید نظر واقع گردد .

ما بایدبتمام همسایگان به نظردوستی نگریسته وباهمه آنها مناسبات حسنه همجوارانه داشته باشیم و روابط مودت و تجارت رامحکم کنیم .

واین تجدید تشکیلات بایستی دراستفاده از مساعده های جمع دول اعم ازآنکه مساعده های مزبور بصورت مستشار یاسرمایه باشد آزاد باشیم و هیچ ملتی هرقدر قوی و نیرومند باشد ، نباید آزادی مارا محو نماید ،آزادیم و آزاد باقی خواهیم بود .

بنام همین اصول وبخاطر همین اصول است که من الغاء قرارداد ایران و انگلستان مورخه ۱۹۱۹ را اعلام میدارم ، قراردادیکه موقع انعقاد آن وضعیات دنیا دگرگون بود و موجباتی که مارا ناگزیر باستفاده دیگر وجودندارد ، اراده قطعی اصلاحات داخلی وتصمیم بعظمت و نیرومندی قشون مارا از احتیاج بقرارداد هائی که در نتیجه وضعیات تغییر یافته دنیا و حوادث برما تحمیل گشت مستغنی میسازد .

من الغاء قرارداد ایران وانگلستان رااعلام میدارم تا تأثیرات سوئی برسیره ما نداشته باشد زیرا در ظرف صد سال اخیر درتحت تیره ترین دقایق تاریخ با انگلستان به دفعات دست دوستانه خود را برای مساعده نسبت به ایران دراز کرده ، و ازطرف دیگر ایران نیزبدفعات بانگلستان صداقت ووفاداری خودرا ثابت نموده بنا بر این نباید گذارد یك چنین دوستی تاریخی بواسطه عقد قراردادی کدر گردد .

الغاء قرارداد هرنوع سوء تفاهمی‌را که مابین ملت ایران وانگلستان وجود داشته معدوم و شالوده جدیدی را برای‌مناسبات صمیمانه ما باتمام ممالك طرح‌ریزی خواهند نمود ، تخلیه ایران از قشون اجانب‌مهم ترین موضوعی است که اساس مناسبات دوستی‌مارا بادول همجوارمستحکم‌تر خواهدنمود . وانتظار داریم پس ازتصدیق قرارهائی که نماینده ما با حکومت منعقد نموده باب‌روابط و داودیه با روسیه مفتوح و نگرانی توقف قشون اجانب بوسیله تخلیه هردوطرف‌بعمل آید .

هموطنان ، بنام شاهنشاه جوان‌بخت‌ما که از اعلیحضرت وی که جمع اقتدارات و احکام ساطع است به تمام قشون نیرومند وفداکار وی . من‌شمارا باانتظام‌وسعی وکوشش در نجات وطن دعوت مینمایم ، من اعتمادبمشارکت شما دارم ـمن اعتماد بوطن پرستی شما دارم ، از تمام شما ها درخواست مینمایم‌که بوسیله طرح پیشنهاد ها و تقدیم افکار مشورت هائی که نزد من کمال وقع و تعظیم‌خواهد داشت مرا مساعدت کنید ، اکنون اعلام میدارم که از این به بعد فرصت ملاقات‌کمتر خواهم داشت لاکن هرگونه مسائلی که کتبی گسیل گردد مورد توجه و مطالعه‌کامل‌واقع خواهد شد . در همانحال اعلام میدارم که هیچ چیز و هیچ ملاحظه مرا از مهمی که‌برعهده گرفته‌ام باز نخواهد داشت زیرا پس از تفضلات سبحانی و تائیدات اولیای اسلام‌توجهات قاهرانه شهریار ارجمند متظهر وبه نیات پاك متکی هستم ، حتی اگر برادرم درنجات مملکت از مصائب‌مخالفت‌ورزد و باو رحم نخواهم‌کرد ـ هموطنان شما را باانتظام‌وکار دعوت مینمایم ـ بس ـ ضیاءالدین ـ طباطبائی رئیس‌الوزراء .

پس از انتشار بیانیه مزبور از همان‌روز شروع کرد بدستگیری اشخاص ، از دو طبقه ، از سران آزادیخواهان و رجال درجه‌اول مملکت ، هر روز که من از انبار غله دولتی سرکارم بمنزل می‌آمدم در حدود ده‌بیست‌نفررا برای‌منزل وخانواده‌اظهارمیکردم مخصوصاً نسبت برفقا و همسلکان که نام‌می‌بردم همسر من اظهار تاسف میکردند ،

برای چه اظهار میکردم ، برای اینکه‌میدانستم خودم را هم خواهند گرفت ، واگر مراهم دستگیر وحبس‌نمودند همسرم پریشان‌خاطر نشده نسبت به بچها تسلی دهنده باشند. و ضمناً اوراق و نوشتهائیکه باید از بین برده‌شود ، تمام را آتش میزدم و بطور خلاصه اوراقی که باید بعدهامورد استفاده‌قرار گیردهمه آنها را مجزاکرده دریك کارتن نهادم وبه همسرم سفارش کردم که اگر از طرف‌شهربانی آمدند و خواستند منزل را تفتیش نمایند شما بهرطوریکه ممکن‌است‌این‌کارتن‌را حفظ نمائید که بعد مورد احتیاج خواهد بود .

چند روز قبل از کودتا از سردارمقتدر سنجابی علی‌اکبر خان دعوت نهار به تهچین بوقلمون کرده‌بودم که‌روزرا خودشان‌معین کرده بودند روز دوشنبه ، ضمناً اختیار دادم که دو نفر که خودشان مایل باشند باخودشان بیاورند جواب دادند کسی نباشد بهتر است و خودتان هرکس‌را صلاح دانستیدممکن است دعوت نمائید ، شیخ محمدعلی الموتی چه طور است ، گفتند بسیار خوب واز دوستان است که غالباًمارا تنها نمی‌گذارد.

چون در انبار چند دانه بوقلمون‌چاق و چله داشتم یکی را برای آنروز سر بریده به‌همسرم تذکر دادم که روز دوشنبه‌آقای سردار مقتدر سنجابی و شیخ محمدعلی ظهر برای ناهار خواهند آمد ، چون هردوآقایان گاهی منزلم می‌آمدند بعلاوه از فداکاری و نگاه‌داری تقریباً چهار صدنفر ازهر طبقه‌را که در منطقه وایل خود پذیرائی کرده بود که یکی از آنها خودمن بودم‌مذاکره میشد .

روز دوشنبه صبح چون قبلا به اعضای‌خود و رئیس انبار اطلاع داده بودم که نخواهم آمد واز آقای حاج فطن‌الملك‌رئیس‌انبار غله در ضمن دعوت از ایشان سابقه داده بود ، مثل اینکه ایشان بطور کلی‌اطلاع داشتند که چه پیش خواهد آمد همین قدر اظهار کردند : عجب روزی ، و فوراًتغییر قیافه داده ، منظورم اگر روز جمعه بود بهتر بود .

روز دوشنبه ساعت یازده مرحوم‌شیخ محمدعلی الموتی آمدند ولی با چه‌حال وپریشانی واظهار کردند . خبر ندارید شهرومردم در چه حالی هستند ، بعد ازبغل خود یك ورقه بیانیه که‌فوقاً درج ونوشته‌ام بیرون‌آورده مشغول قرائت‌شدم وضمنااظهار کردند عده‌ای را دستگیر کرده‌اند که هم از رجال‌وهم از آزادیخواهان میباشند .

تا یك ساعت بعداز ظهر بانتظارآقای‌سردار مقتدر ماندیم . آقای الموتی اظهار کردند تصور نمی کنم سردار بیایند و ممکن‌است برای ایشان خطری باشد . گفتم اگر نتوانند بیایند قطعاً اطلاع خواهند داد .

دو ساعت بعداز ظهر صدای دق‌الباب‌بلند و آقای سردار مقتدر سنجابی با قیافه خنده ودر عین حال تعجب وا, د شدند واول‌کلمه‌ای که اظهار کردند : آخر انگلیسها کار خودشانرا انجام دادند » ایشان‌هم دو ورقه‌از بیانیه‌ها آورده بودند .

من اجازه خواستم ناهار حاضر شودو صحبت ها برای بعد ، ورفتم برای ترتیب و حاضر کردن ناهار و چون حاضر بود سفره‌چیده شد ، نصف بوقلمون تهچین و نصف دیگر خوراك ، سردار مقتدر چند نفر ازکسانیکه دستگیر و توقیف شده‌اند اسم بردند منجمله نصرت‌الدوله . فرمانفرما ،سپهسالار ، ممتازالدوله ، ممتازالملك ،

مستشارالدوله ، ملك‌الشعرا ، میرزا ابراهیم‌قمی ، کمره‌ای ، امین‌الملك پدر معزالسلطنه، حاج امین‌الضرب ، معین‌التجار بوشهری ،سید محمد رضا مساوات ، میرزا سلیمان خان میکده ، و چند نفر که اسامیشانرا نمی‌دانم .

بعد در اطراف کودتا مذاکره شدسردار مقتدر اظهار کردند ، پس از مایوس شدن از وثوق‌الدوله در اجرای قرارداد وتشکیل مجلس شوری انگلیسها ازاین‌شکست فوق‌العاده عصبانی گردیده طبق نظریه نایب‌السلطنه هندوستان که سیاست سیاسی و اقتصادی ایران وافغانستان و هندوستان‌تحت‌نظر و دستورات مشارالیه باید انجام و اجرا گردد ، لذا پس از مایوس شدن بفکر افتادندبا قوه نظامی وارد عمل شوند ، وحتماً بدانید که چیزی نخواهد گذشت که احمد شاه رااز بین برده برای اینکه یگانه مخالف و خار سرراه اجرای قرارداد ایشان رامیدانند وحالافعلا باینصورت دارد و بنام کودتا شاید چند نفریرا هم از بین ببرند تا خوب مستقر گردند .

شیخ محمدعلی الموتی اظهار کرد :روسها ساکت خواهند ماند ، سردار اظهار نمودند روسها هم تازه از انقلاب راحت ولنین مشغول تشکیلات جمهوریست تا بعد بسیاست خارجی خواهد افتاد وفعلا دو روزاست سفیر وارد شده است که این‌کودتا پیش آمده است ، دراین موقع سردار حاضر برای‌رفتن و خداحافظی نمودند والموتیهم با مشارالیه ، رفتند .

مامورین شهربانی در انبار غله دولتی

ـ صبح به انبار غله رفته مشغول کار شدم ، آقای حاج فطن‌الملك رئیس انبار اظهار داشتند همه رفقا را توقیف کرده‌اند ، بعلاوه وزراء سابق واعیان واشراف را هم در توقیفند .

روز چهارم کودتا در اطاق کار خودبودم که دو درشکه حامل چند پاسبان و یك نفر لباس شخصی از درب انبار وارد و بطرف‌اطاق رئیس رفتند ، چیزی نگذشت که پیش‌خدمت رئیس آمد که رئیس شمارا میخواهد،باطاق رئیس وارد شده دیدم میرزا یوسف خان بهرامی که در مهاجرت وارد بودند باعبانشسته‌اند نظر بسوابق مهاجرت تعارف سردی بعمل آمد و من فورا احساس کردم که اینهابرای جلب من آمده‌اند ، چون اول تصور کردم برای جلب رئیس آمده‌اند .

این را هم متذکر شوم . که البته‌خواننده درنظردارندکه مرکزارسال‌مراسلات کمیته جامعه ملیون اسلامی و همین طورنامه‌های حوزه‌ها بکمیته‌را چون‌من بنام‌رابط کمیته در دواخانه کربلائی محمد ولی‌طالقانی‌قرار داده‌بودم مطلع شدم‌که ایشان‌را شهربانی برای تحقیق جلب کرده بود ، در حدود سه‌ساعت در توقیف ومورد استنطاق قرارگرفته

بود ، وهرچه پرسیده بودند کسیکه پاکت هارا از دواخانه می‌گرفت معرفی کنید ،ایشان جواب میدادند هر دو سه مرتبه یك نفر می‌آمد که اسامی آنها را بخاطر ندارم ، چون من مطلع شدم که مشارالیه را جلب کرده‌اند،فورا بدواخانه رفته واتفاقاً تقریبا یك ساعت قبل ازورودمن کربلائی محمدولی ازشهربانی‌مرخص ودر دواخانه حاضر و مذاکرات فوق را برای نویسنده شرح دادند ، و من خوش‌حال شدم که ازاین جریان مطلع شدم که اگر مرا جلب و استنطاق نمایند میدانم بچه‌نحوباید جواب بدهم .

حاج فطن‌الملك رئیس انبارغله دولتی

آقای حاج فطن‌الملك ، خطاب بمن‌نموده که شما را شهربانی برای تحقیقی خواسته است که با آقایان خواهید رفت من‌هم حالا برای ملاقات رئیس غله ونان ومالیه طهران میروم و جریان‌را با ایشان وعدل‌الملك‌معاون نخست‌وزیر اطلاع میدهم .

نویسنده ـ با یوسف‌خان بهرامی و یك‌صاحب‌منصب نظمیه در یك درشکه و سه پاسبان هم در یك درشکه پشت سر درشکه‌حامل من حرکت ، از انبار که بیرون آمدیم یوسف خان اظهار کردند باید اول برویم منزل‌بعد از آنجا بشهربانی ، چون دستور این‌است که منزل شمارا تفتیش نمائیم .

لذا بطرف سر آب وزیر کوچه‌معروف (بسرپل) وارد کوچه درب منزل .پس از دق‌الباب درباز شد دیدم همسرم است لذاگفتم شما کنار بروید میخواهند خانه را تفتیش نمایند ، والبته این اظهار من رمزی‌بود بین من وهمسرم راجع به آن کارتن که باید حفظ شود .

وارد حیات واول زیرزمین‌ها مخصوصاًزیر زمینی که دراو ذغال و هیزم بود تمام آنها زیر ورو کردند ، بعد حوض و آب انبار باچوب برهم میزدند ، نوردبان را پاسبان توی آب انبار گذارده واز وسط نوردبان با بیل وچوب آب را برهم میزدند .

بعداز این عملیات وارد اطاق ، اول‌صندوقخانه و خواستند در صندوقخانه باز شود البته سه صندوق بیشتر نبود وهمسرم درآوردن کلید اعتراض کردند از صندوق چه میخواهید آنها لباس است ، یوسف خان‌جواب داد کاری بلباس نداریم فقط نگاهی خواهیم کرد .

پس از ملاحظه ودیدن محتویات سه‌صندوق ، اطاقها و حتی رختخوابها که معمولا بسته میشود باز کرده معاینه میکردند ، من‌با حالت عصبانی بیوسف خان گفتم عقب چه، میگردید ، بگوئید تا من بشما ارائه بدهم ،جواب دادند چون دستور این است که تمام منزل واثاثیه شمارا به بینم برای اینکه گفته‌شده است اسلحه زیادی در منزل دارید ، گفتم واقعا عجب احمق‌هائی ، خوب جنابعالی‌که در مهاجرت بامن سابقه دارید ، این چه نحو تفتیش است ، من تقصیر ندارم دستوراین طور است .

چون در اطاق خواب کتاب و اوراق‌زیاد بود و همه را توی اطاق ریخته بودند و کتابهارا برهم و ورق میزدند ، و ناچار چندساعت وقت لازم داشت ومن هم عصبانی شده بودم ، لذا یوسف خان به پاسبانها دستور دادکلیه اوراق کتابها را بریزند توی یك رختخواب‌بند برای شهربانی برده شود . تا درآنجا هرطور میخواهند تفتیش نمایند .

تمام را ریختند توی رختخواب‌بندواز منزل بیرون آمدیم ، سه دخترم بنام‌طوبا واقدس و شکوه و پسرم جعفرخان که کلاس‌دوم میرفت در دنبال گریه‌کنان تا بیرون در آمده که من آنها را برگردانیده وارد خانه وبه همسرم گفتم بچهارا نگاه داری نمائید .

دو درشکه بطرف شهربانی ، پس‌ازورود من را باطاقی بردند پس از چند دقیقه

بردند در مرتبه دوم که این طبقه مشرف بمیدان مشق بود (که شرح آن ذکر شده است) در اطاقی که مرا وارد کردند آقایان ، آقاسیدعبدالرحیم خلخالی - آقاسید جلیل اردبیلی، میرزا زین‌العابدین خان گوهری ، ملك‌الشعرا بودند .

سماور ومنقل آقایان دایر بود ، پس‌از ورود و خوش وبش ، دراین بین یك صاحب منصب آمد اظهار کرد : چون شما شب‌را با آقایان خواهید بود لازم‌است از منزل رخت‌خواب بخواهید و ممکن است آدرس ونشانی بدهید که توسط کمیسرمحل برای شما بیاورند» من آقای آقاموسی پسر عمو را که‌آنوقت پیش نماز مسجد شاهزاده خانم بودند معرفی کرده نوشتم .

در حدود یك ساعت بغروب مانده‌بود که جعفرخان پسرم با پاسبان ورختخواب وارد اطاق شدند که یك مرتبه پسرم بگریه‌و پاسبان یك سیلی بصورتش ودست اورا گرفته واز اطاق بیرون کرد ، آقاسید جلیل‌اردبیلی برخواسته یك سیلی محکم بصورت پاسبان زد که خون از دماغش سرازیر ، وهیاهوی آقایان بفحش بلند شد .

در این موقع‌یك صاحب‌منصب باچندنفر پاسبان آمدند . که چه شده‌است ، آقایان قضیه را با حالت عصبانی اظهار نمودند کـه‌بچه پدرش‌را باحالت جدائی‌دیده وبا برخورد در منزلش بی‌طاقت شده شروع کرد بگریه‌کردن در چنین حالی بعوض اینکه پاسبان دل‌داری بدهد و بچه را بملایمت و دلداری‌داده با سیلی بیرون می‌کنند .

صاحب منصب هم پاسبان را زده‌حکم به حبس‌داد و از آقایان معذرت‌خواسته جعفرخان را روانه خانه نمودند . بعد هم‌عبداله خان بهرامی آمدند از آقایان معذرت خواستند ، بایـن ترتیب شب را بـا آقایان‌بصحبت برای رفع خیالات مشغول شده .

صبح یك نفر پاسبان آمد مرا برای‌اطاق استنطاق برد ، مستنطق میرزاحسن خان سهیلی که رئیس شعبه بود وکلیه اشخاص‌سیاسی را او استنطاق میکرد ، پشت میزقرار داشت ، من هم با هدایت ایشان جلو میـزروی صندلی مقابل مشارالیه‌قرار گرفته . اول قفسه راکه طرف راست مشارالیه بود درب‌اورا باز کردند و بادست محتویات قفسه را که تمام کارتونهای بسته شده بود نشـان‌دادند ، بعداز آن کشو میز خود را باز نموده و امهار مختلف‌الشکل را نشان دادند .

پس از این نمایش اظهار نمـودندآنچه در این جا بعناوین مختلف اجتماعات تشکیل بوده تمام آرشیو آنها بدسـت وجمع‌آوری کرده که مشاهده کردید ، تنها آرشیو جمعیت جامعه ملیون اسلامی که درمنزل آقا سید موسی بروجردی بوده است بواسطه پنهان بودن مشارالیه هنوز بدست‌نیامده‌است .

جواب گفتم چه اهمیتی دارد شماکه همه را جمع کرده‌اید آن یکی نباشد . اظهار کردند اتفاقا این اقدامات در درجه اول باید خاتمه باین وضع ناهنجار جاسوس بازی و خیانت کارانه دستجات مختلف داده شود ،تا کی باید این مملکت آشفته در دست بازیچه مردمان فاسد قرار گیرد ، حالا دیگر زمان آنها سپری میشود .... ازاین قبیل مذاکرات و گاهی هم کلمات خارج از نزاکت اداءمیکردند که من عصبانی شده ولی اعصاب خود را به آرامی هدایت میکردم که تا به‌بینم‌عاقبت استنطاق من بکجا خواهد کشید .

بعد قلم در دست گرفته شروع به‌سئوالات بدوی از قبیل اسم ، اسم پدر ، شغل ، اهل کجا ، عیال‌واولاد ، در چه‌جمعیتی‌وارد بودید ، پس‌از این سئوال و جوابها اظهار نمودند چون از مقامات بالا هرروزاز شهربانی کشف آرشیو و اعضای کمیته این جمعیت را میخواهند وماهم باتمام‌جدیت‌مامورین تامیناتی ، دنباله تحقیقات خود را منتهی بشما کرده و رسانیده‌اند ، باین جهت‌شمارا جلب وابنك از شما میخواهیم اعضاء کمیته را بنام و چند نفربودند و چه تشکیلات‌واعضاء آنها را معرفی نمائید که تا این جریان خاتمه پیدا کرده و پرونده‌اش بسته شود.

جواب ، بدبختانه یا خوش‌بختانه من‌هیچگونه اطلاعی و یا شناسائی نسبت بمرکز این‌جمعیت نداشته وندارم (چون نمیتوانستم‌نسبت بوارد بودن در این جمعیت منکرشوم) من هم یك عضو عادی بودم و چون از مرام‌آن خوشم آمده بود وارد شده بودم دیگر بیش ازاین اطلاعی ندارم .

سئوال ـ آقای اعظام الوزاره با آن‌سوابق از مجاهدت‌و مهاجرت آیا ممکن‌است یك عضو عادی یك جمعیتی بشود .

فعالیت شما در مخالفت با وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء وقت بنام قرارداد در آرشیو تامینات شهربانی پراست که همه‌روزه‌مامورین گزارش میدادند ، در این صورت بهتر آنست که خودتان بیان و معرفی نمائید.

جواب ، بطوریکه گفته شد ، من‌پس از مراجعت از مهاجرت که یکی از افراد حزب دموکرات بودم بجز یك اقدام که‌اصلاح بین تشکیلی و ضد تشکیلی بود دیگر وارد در احزاب و جمعیت هائی نشده تااینکه‌چنانچه اظهار کردم‌ازاین مرام وجمعیت چون خوشم آمده بود وارد شدم و بیش از این‌اطلاعی ندارم ـ وچون از جریان استنطاق کربلائی محمد ولی مطلع بودم که مدرکی‌در دست نداده است لذا بطورقدرت جوابهای منفی میدادم ، غافل از اینکه شهربانی مدرك‌بدست آورده است .

سئوال . حالا اگر مدرکی از اینکه‌شما عضو مؤثر و حساس این جمعیت وحتی

عضو کمیته هم بوده‌اید و نیز رابط بین کمیته باسایر تشکیلات نیز بوده‌اید چه خواهید گفت آیا باز انکار و خودداری از معرفی کمیته واعضای آن خواهید نمود .

در این جا برای جواب قدری تامل کردم که چه مدرکی است و بچه نحو از خود و از نامه دفاع نمایم ، آقای حسن خان سهیلی هم از پرونده‌ای که روی میز در جلویش بود یك ورقه کاغذ برداشتند مقابل صورت که قرائت میکردند از پشت بطور سایه روشن مارك کاغذ را بنام جامعه ملیون اسلامی خواندم و خودرا آماده برای رد آن نمودم.

چون در آنزمان معمول این بود که روی لباسی که سرداری باشد عبامی پوشیدند، لذا من هم یك عبای مشکی تابستانی دربرداشتم و دست هارا هم از آستین عبا بیرون آورده بودم خیلی مؤدب ، دراین موقع سهیلی اظهار کرد نامه‌ای از شما بحوزه منزل حاج شیخ محمدحسین یزدی در آرشیو وکارتن حوزه که بوسیله شیخ محمد پسر حاجی شیخ حسین یزدی داده شده است ودر اطراف نامه هم شیخ محمد توضیحاتی دادند که هیچگونه انکاری برای شما نخواهد بود در این صورت اعضاء کمیته را که یکی از آنها خود شما خواهید بود بنام معرفی نمائید .

جواب ، ممکن است نامه را به بینم (در این موقع فوراً بفکرم رسید به نحوی شده باید نامه را از بین ببرم) سهیلی نامه رابدست من داد و خودش سیگاری آتش ، من متوجه شدم که بعنوان کشیدن سیگار کاغذرا بسوزانم ، سیگار برداشته با کبریت که سیگار را آتش زدم کبریت را زیر کاغذروی دامن خود عبا گرفته و ضمناً سیگار را زیاد از حد دود میکردم تا کاغذبکلی سوخت وبدست خود مالیده و سیاهی آنرا بعبا پاك کردم ، واعصاب خود را برای جواب و دفاع آماده نمودم .

سئوال ـ سهیلی دست بطرف من برای گرفتن نامه درازو اظهار کردند، ملاحظه نمودید حالا چه می گوئید » .

جواب ، در چه موضوع و کدام نامه ؟

به محض اینکه سهیلی این جواب رااز من شنید از پشت میزش آمد کنار تمام جیب و بدن مرا رسیدگی کرد اثری از نامه بدستش نیامد (برای اینکه دود کاغذ مخلوط با دود سیگار بهوا رفته بود) در این موقع تعجب و بقدری عصبانی شده بود که باصورت برافروخته سیاه شد خطاب بمن و کلمات خارج از نزاکت اداکرد ، من هم بفکرم رسید در عمل دوم باید کار را یك سره کرد ، چنان سیلی بصورت سهیلی زدم که خورد زمین و سرش رفت زیر میز و فریاد زد .

در این حال پیش خدمت وارد شد که سهیلی مشغول تنظیم زلف و سر گذاردن

کلاه خود بود ، به پیش‌خدمت گفت ایشانرا ببرید بالا در اطاق آقایان و خودش از اطاق خارج شد لابد رفتند بمقامات بالا گزارش‌دهند، یعنی به مافوق خود .

پس از ورود باطاق جریان را در جواب سئوال آقایان اظهار کردم آقای سید جلیلی و آقای سیدعبدالرحیم خلخالی گفتنددست شمارا ببوسیم که شایسته ترین عمل‌را انجام دادید ، آقای گوهری و ملك‌الشعراءاظهار نمودند نتیجه آن خواهد شد که کار حبس و توقیف خودرا سخت کردند .

در این مذاکرات یك صاحب‌منصب‌ویك پاسبان وارد . بامر صاحب منصب رختخواب مرا بسته و برداشته وصاحب‌منصب‌هم دست مرا گرفته از اطاق باخداحافظی از آقایان بیرون آمدیم ، البته آقایان از صاحب‌منصب سئوال کردند ، جواب ندادند .

آمدیم وارد محبس شماره دوشدیم، برای زندان نمره دو اردی بدین مضمون خوانده شد .

در اطاق بسته و پانزده دقیقه قبل‌از ظهر و پانزده دقیقه بعداز ظهر پلاك در باز بقیه اوقات‌افتاده حق‌بیرون‌آمدن‌ندارند،حتی ملاقات باسایر توقیف شدگانرا ندارند، از پشت در نباید توقیف شدگان با ایشان‌صحبت نمایند ، ملاقات های اشخاص بکلی ممنوع میباشند ، تنها طبیب محبس در معاینه‌توقیف شدگان در اول صبح اجازه دارند از ایشانهم ملاقات نمایند .

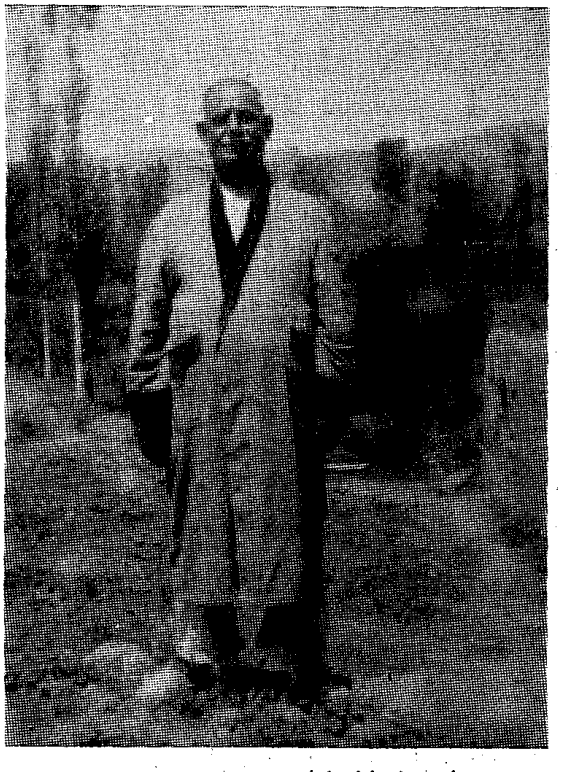

اعظام‌الوزاره در محبس

توضیح برای اطاق

عرض اطاق یك متر وطول دو متر. بالای اطاق دستراح‌بقدر نشستن درش بطرف اطاق بسته که در موقع خوابیدن بالای سر واقع میشود «بقول آقامیرزا طاهر تنکابنی اموال‌زیر سری‌شنیده بودیم ولی نمیتوانستیم وضع اورا مجسم وتعبیر نمائیم اینك مشاهده مینمائیم چه طوراست» درب ورود آهن تخته‌ای، وسطدر بقدر یك‌کف‌دست‌سوراخی که باشیشه بسته شده واز بیرون در یك‌پلاك آهنی قرار دارد اگر پلاك‌بطوریکه در (ارد) خوانده شد بالا باشد بقدر نوریکه از آن شیشه باطاق برسد بهمان اندازه اطاق روشن

میشود ، والا تاریك خواهد بود در وقت حاجت هم درب بالا سررا باز وپس‌از رفع حاجت بسته میشود ، لوله آب هم درمستراح بایك آفتابه حلبی موجوداست .

وضع حیات

ـ در این حیات یك حوض نسبت بوسعت حیات که تمامش بعرض و طول سه متر است وآب شاه متصل در آن جاریست ، در قسمت شرقی و شرقی جنوبی ده اطاق که از نمره یك تا ده شروع میشود بهمان طور که ذکر شد دایر است ، جلو اطاق در سرتاسر ایوان‌است که با ستونهای گچی مشرف بحیات میباشد .

در اطاق نمره ۳ آقا میرزا طاهرتنکابنی‌شماره ٦ فلسفی سیدکه از قضات دادگستری و آزادیخواه بود اطاق نمره ٤ نظام‌السلطان‌وتمام اطاقها ازاشخاص واطاق‌شماره ٥ آقای مساوات بودند که روز قبل خالی و جای من گردید .

این راهم ناگفته نگذارم که بطوری‌که در توقف زمان مهاجرت در کاظمین مبتلا بکسالت حمله شده ویکی از معالجات بوسیله‌دکتر آلمانی توی آب یخ بود ومطابق‌دستور دکتر در تمام فصول باید صبح قبل از صرف‌صبحانه توآب بروم واین عمل سفراً وحضر در تمام سال بدون یك روز غفلت انجام‌میگرفت .

روز اول دکتر امیرخان طبیب‌محبس‌برای معاینه آمدند ، باطاق من که آمدندچون سابقه آشنائی داشتیم واز مردان وارامنه‌نیك‌خواه بودند ، اظهار نمودند شما هم در این جا ، دل تنگ نباشید رفقای شما همه دراین‌جا هستند بعد حال مرا با گرفتن نبض دست پرسیدند و رفتند .

اول صبح دوم ـ وقتی دکتر وارداطاق شدند چون قدری کسل بودم دراز کشیده بودم ، دکتر اظهار کردند و مثل اینکه‌امروز کسل هستید ، من جریان کسالت خود و معالجه دکتر آلمانی را بیان کردم ، چون‌روز چهارم است که برآب سرد نرفته‌ام روز بروز حالم بدتر میشود ، ایشان خیلی متاسف‌واظهار کردند دستور میدهم اول صبح ها توی این حوض که آب بسیار عالی است‌استحمام نمائید ، بعد بصاحب‌منصب محبس دستور دادند که‌از منزلشان لوازمات‌استحمام‌را حاضر نمایند که صبح‌ها توی آب بروند ـ در موقع خداحافظی اظهار کردند که ترتیب‌آسایش شما را فراهم خواهم نمود چرا باید با شما این طور رفتار شود .

روز سوم ـ امروز یك صاحب‌منصب‌ویك پاسبان بارئیس محبس وارد اطاق شدند و ارد، خواندند«حسن اعظام‌الوزاره توقیف‌در شماره ٥ آزادند که در بیرون اطاق قدم

بزنند ، اول صبح استحمام نمایند ملاقات باکسانیکه در ملاقات آزادند ملاقات نمایند ، در تمام اوقات در اطـاق باز مگر خودشان بخواهند در هرساعت بسته باشد ، ازملاقات با خارج ممنوع خواهندبود . لوازم‌استحمام‌از منزل آورده شد که همه روزه توی حوض میرفتیم که واقعاً بسیار عالی وخوش بودم ـ

جریان و اقدامات در خارج

چون آقای نصـرالملك هدایت‌پیشکار والاحضرت محمد حسن میرزای ولیعهد بودنـد بـرای‌استخـلاص من شروع باقـدام کردند ، و نیز میرزا علی قمـی‌معاون آقای نخست‌وزیر درگذر وزیر دفتـر و با آقا شیخ موسی پسر عمودوستی کامل داشتند مذاکره و مشغول اقدام بودند ، البته این اقدامات موجب شدملاقات‌بااشخاص که خواهند آمد مانعی نباشد .

روز آزاد شدن

پس از هفده روز زندگانی کـه‌ذکر شد ، روز ۱۸ صاحب منصب مرا خواسته و باخودش بردطبقه‌بالا اطاق دستاهل رئیس‌شهربانی که در آنجا آقای میرزاعلی قمی و عبداله‌خان‌بهرامی مترجم دستاهل بودنـد وارد شده دستاهل و میرزا عبداله خان بهرامی باتعجب‌بقیافه من خیره شده بودند و حق‌هم داشتند که تعجب کند ، بقول آقای بهرامی با ایـن‌قیافه آرام هیچ تصور چنین عملی نمیـرود (مقصود اقدام در معدوم کردن نامه و سیلی‌زدن بوده) ـ

آقای میرزای قمی برخواسته دست‌مرا گرفته که بیرون بیائیم به عبداله خـان دستور دادند آنچه اثاثیه دراین جا دارنـدبمنزلشان برسانید ، گذر وزیر دفتر منزل‌آقا شیخ موسی پیش‌نماز و بیرون آمده کالسکه‌حاضر و سوار شده جلو شمس‌العماره پیاده شدیم ، هیئت دولت آقا سید ضیاءالدین درآن عمارت تشکیل میگردید (حالیه وزارت راه در آنجا ودر طالار آئینه اطاق وزیرراه‌شده) ـ

وارد اطاق دفتر و میرزاعلی قمی‌رفتند اطاق هیئت ، پس از چند دقیقه آقای طباطبائی نخست‌وزیر بیرون و دست مـراگرفته وارد اطاق آئینه شدیم ، در یکی از گوشواره‌های اطاق ایشان تکیه دادندبدیوارو پاکتی از جیب بغل بیرون آوردندکه‌عنوان پاکت با مارك جامعه ملیون اسلامی بنـام‌سفارت انگلیس بود اظهار نمودند که من در فشار بدست آوردن مرکز و اعضای کمیتـه‌میباشم، همه‌آرشیوجمعیت‌هارابدست‌آوردیم جز این جمعیت و چون شما معلوم‌شد رابطبوده‌اید و البته عضو کمیته باید رابط باشد. باین جهت بود که خواستیم اسامی اعضـاءکمیته را از شما بدست بیاورند ، و شما هم آن معامله با رئیس تامینات نمودید ـ

چون من شما را یك مرد بتمام معنی‌متدین و پاك میدانم میخواهم بگوئید دراین

کمیته چه اشخاصی بودند ، آیا دست‌خارجی(آلمانها) دخالت داشته است یاخیر ، من خواستم خدا را شاهد و قسم یاد نمایم‌اظهارکردند قول شما را قبول دارم ، باحالت قسم جواب دادم ابداً دست خارجی نه در کمیته ونه غیر مستقیم دخالت داشته است .

چنانچه میل دارید اسامی اعضاء رابگویم اظهار کردند مقصود و منظور همان مشارکت خارجی بوده است‌که از من‌خواسته بودند حالا که مطمئن شدم دیگر احتیاجی نخواهد بود چون از قبیل آسیدموسی و مویدالاسلام‌کرمانی ومستشارالدوله حدث میزنم بوده‌اند ـ

دستور

ـاظهارکردند دستوردادم‌رئیس انبارحقوق شمارابمنزلتان برسانند چند نفر که‌با من کارمینمایند واسطه شدند که پست کار شما را بدیگری بدهم . جواب دادم که میدانید من‌روزنامه نویسم وازاوضاع‌واحوال کارمندان خوب‌آگاهم اعظام‌الوزاره یك روز نمیتواندبا بیکاری بشب برساند واگر پست ایشان بدیگری داده شود با ایشان چه‌طور میشودبدون کاررفتار کرد . دراین صورت بهتر آن است‌که محل‌کارشان را محفوظ بداریم .حالاشما از همین فردا بروید سرکارتان .

با خداحافظی‌گفتندکه من صبح‌های‌زود برای ملاقات دوستان که علاقه مندم قرارداده‌ام و شما هم که صبح زود برای‌فریضه آماده هستید میل دارم بوسیله شما از اخبار شهر مطلع شده باشم لذا برای ملاقات‌شما حاضر خواهم بود . جواب دادم (اعظام را این طورهم شناخته‌اید) بدون تامل گفتند،نه . نه منظورم همکاری بود اشتباه سوء تفاهم نشده باشد .

خوانندگان عزیز در نظر دارند که‌در چند روز قبل از کودتا بیانیه‌ای ازکمیته جامعه ملیون اسلامی باژلانین منتشر شده که‌تقریبا اوضاع واحوال کودتا ذکر شده بود مخصوصا در قسمت اشخاص تاریخ تسخیرشهرهای قفقاز را که بتهیه بکودتا وحبس و اعدام بوده ، دراین بیانیه راکه شب در بازارپخش و بتمام سفارتخانه‌ها با پست که در صندوق انداخته شده بود ، و همان پاکتی‌بود بسفارت انگلیس که از جیب آقای سید ضیاءالدین نخست وزیر بیرون و از من‌خواستند که اعضاء کمیته چه اشخاصی بود که فوقا ذکر شده است .

فردا باداره انبار غله دولتی رفته‌آقای حاج فطن‌الملك در ضمن اظهار خویش وقتی گفتند عمل شما را بطور خصوصی‌برای‌من نقل کردند و واقعا مورد تعجب گردید که چه‌طور آناً بفکر معدوم کردن نامه وآنهم بآن ترتیب ارادت من صد چندان گردید ، در همان اوقات یك شب منزل آقای دولت‌شاهی بودم‌که مؤیدالاسلام در آنجا پنهان

شده بود ملاقات و جریان شما را مذاکره نمودم ، شاهزاده مجلل‌الدوله اظهار کردند در کاشان نایب حسین و ماشاءالله خان از دست کارهای ایشان بخودشان به تنگ آمده بودند و تا آخرین مرحله که من ایشانرا برای طهران حرکت دادم میخواستند از بین ببرند .

چون منظور ومسلك نویسنده وقایع نویس است نه تاریخ لذا از جریان حکومت نود روزه طباطبا صرف نظر مینمایم .

از محبس به نخست وزیری

- سردار سپه که عنوان رضاخان پس از کودتا اعلام شده بود همکار یا رقیب خودرا برای سرحد ایران وعراق حرکت وبادادن بیست‌هزارتومان بعنوان خرج سفر داده ، وشما را بخدا میسپاریم ، از سرحد خارج ، و بعد آقای قوالسلطنه ازحبس خارج وبرای نخست‌وزیری‌وتشکیل کابینه معرفی شدند،در کابینه قوام‌السلطنه سردار سپه بوزارت جنگ معرفی شدند از این جا نام و عنوان رضاخان میرپنجه تبدیل بسردارسپه ، رئیس الوزرافرمانده کل قواء و حکومت موقت بالاخره بسلطنت پهلوی نام برده میشوند .

پیش آمد من در غله دولتی

حاج فطن‌الملك ازریاست انبار غله تغییر و بجای ایشان آقای بدیع‌الله خان رئیس انبار شدند که در همان روزهای اول عباس خان که من بجای‌ایشان آمده‌بودم درانبار دیده میشد وانتشار داشت‌که اعظام‌الوزاره تغییر خواهند نمود.وعلت این گفتگو ها این بود که همه روزه بدیع‌الله خان ازکارمن ایراد میگرفت . البته‌آنهم برای دسته بندیهائی بود که در داخله انبار برعلیه من با اشاره رئیس انبار تقویت‌میشد و من همه روزه باید دفاع نمایم .

یك روز آقای بدیع‌الله خان دراطاق‌خود از من با لحن زننده ای پرسش‌وایرادی گرفتند من جواب دادم این طور نیست کارهای من تاکنون طوری بوده که تقدیرنامه صادر شده است بعلاوه خود من در زمان‌ریاست آقای حاج فطن‌الملك استعفا داده بودم مورد قبول واقع نگردید حالا هم‌حاضرم استعفا بدهم تا رفع این آنتریك ها بشود ، اظهار کردند رئیس‌محاسبات چه ضدیتی باشمادارد ، گفتم ممکن است بطرفداری میرزا عباس خان و بعلاوه او ارمنی و من مسلمان ، به محض اینکه این کلمه را گفتم یك مرتبه با جمله توهین آمیزی نسبت به پیغمبر به من پرخواش کردند . که طاقت نیاورده همانطور که ایستاده بودم چنان سیلی زدم که از روی صندلی پشت میز خوردند زمین و عینك‌شان شکست و پیش خدمت وارد شد و من بیرون آمدم ورفتم باطاق خودم .

درانبار پس از اطلاع از قضیه صدای هیاهو بلند ورئیس انبار وحشت کرده به شهربانی تلفن و خود ازانبار خارج میشوند. چیزی نگذشت که رئیس کمیاریای محل با

چند نفر پاسبان وارد انبار شده ما را جلب بشهربانی نمودند .

در شهربانی دیگر از من سئوالی نکردند فقط در اطاقی توقیف شده و دیگر از شهر اطلاعی ندارم انقلاب در علاف خانه وچاله میدان و بالاخره دربازار .

ارباب حیدرعلی یکی از علافهای معتبر و درواقع رئیس این طبقه و طرف معامله و اعتبار کافی درانبار بود چون بطورکلی مالکین دهات بلوکات اطراف طهران حتی زرند و خراقان ساوه گندم و جو خود رابوسیله علاف های میدان به انبار میفروختند وهرمالکی برای کلیه فروش محصولات خودیك علاف بخصوص داشت ، و این علاف ها با انبار طرف بودند .

انبار غله دولتی ، درواقع از جهت ضبط جنس دو عمل داشت ، یکی ضبط کلیه محصولات املاك خالصه بلوکات اطراف طهران از گندم و جو حتی حبوبات از قبیل نخود و ماش و غیره که بوسیله اعضای مالیه بهربلوك ومباشرین خالصه تحویل انبار غله میگردید و در انبار های مخصوص بنام ضبط بود .

عمل دوم انبار غله خرید گندم وجوالبته بیشتر گندم از مالکین بلوك طهران خریداری میکرد که نقداپولش پرداخت میشدو این عمل توسط علاف مربوط بهرمالك قریه با انبار انجام میشد بطوریکه فوقاً متذکرشدیم ، و هراختلافی که بین انبار و علاف فروشنده جنس تولید میشد ارباب حیدرعلی هم از طرف انبار وهم ازطرف علاف اختلاف وارد راه حل ورفع مینمود ، وارباب حیدرعلی خود هرروز تا ظهر در انبار مشغول بود.

قسمت سوم انبار این بود که هر روز انبار گندم پاك کرده که خود یك دسته (بوجار) درانبار مانندمستخدم وکارمند برای خباز بوجاری میکردند ، هر خبازی یکی دو نفر کارگر در انبار داشت که گندم پاك شده را تحویل و ازانبار بوسیله مالهای باربر حمل آسیاب میکردند (مثل معروف که دوسره بارمی برند) مربوط به مالهای باربر نانواخانه است باین ترتیب که از انبار گندم خباز به آسیاب می برند ، وازآسیاب آرد برای دکان نانوائی می برند این است معنی دوسره بارکردن .

بطور کلی تمام علافها که باید جنس خود را چه از در ورودی و چه از در خروجی وارد و خارج نمایند سرکارشان با کارکنان در ورودی و خروجی خواهند بود ، دراین مورد است که رئیس کنترل اگر اهل استفاده باشد خوب میتواند استفاده نماید و این عمل پیش رئیس کنترل است و (بولوتن) نویس جنس در شعبه محاسبات و شعبه انبار داری که با هم استفاده مینمایند که شرحش تصورمیکنم تاهمین طور برای خواننده کافی باشد وچون اعظام اهل این حسابها ازابتدا نبوده خاصه دراستخدام لذادردرجه اول ارباب حیدر

علی و بعد کلیه‌علافها مخصوصاً یکی ازعلافها بنام حسن ناخن سیاه‌که در باره من‌غلو داشت بمن علاقه‌مند بودند و از طرفی هم بدیع‌الله‌خان رئیس انبار هم بطوریکه گفته میشد بهائی بوده لذا علافخانه بر ضد بهائی هـاقیام کرده که در راس آنها ارباب حیدرعلی نظر بسوابق با حاج شیخ عبدالحسین خرازی‌که ایشانهم در خیابان اسمعیل بزاز منزلشان بود، ارباب‌حیدرعلی‌را همیشه‌حمایت‌میکرد-چون حاج شیخ عبدالحسین یکی از سیاست مداران بازار برای مواقع لازمه بادستیاری‌سید محمد اسلامبولچی و حاج محمد تقی بنکدار یا سفارتی بازار را تعطیل میکردنددر واقع نبض بازار در دست این سه نفر که حاج خرازی مقدم برآن دونفر بودند ، و درروز حتماً باید یکی دو ساعت باهم ملاقات و بعد سرکار خود بروند ، واین ملاقات‌غالباسیاسی و نسبت بروز و کابینه انداختن و آوردن بحث و مشورت میشد .

هرسه نفر همیشه طرف دار وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه بودند ، هروقت باشاره یکی از دو برادر اشاره ضد کابینه حاضر بایدهو جنجال برپا گردد اول حاج شیخ ملاقات میشد ، حاج شیخ هم بدون اسلامبولچـی‌حاضر برای ملاقات نبود ، روی این اصـل همیشه حاج شیخ ارباب حیدرعلی را دردست‌داشت و از او حمایت میکرد .

مرکز آقای خرازی در وسط بازارسقط فروشها نزدیك حوض روبقبله حجره یا مغازه اش بود که نویسنده هروقت بازارمیرفتم چند دقیقه درحجره ایشان تجدیدعهد و احوال‌پرسی‌که درضمن اخبارهم ضمیمه‌اش‌بود ، بعمل میآمد ، بااین سابقه ارباب حیدر علی بمنزل آقای خرازی رفته جریان را شرح‌و بردن نویسنده را بشهربانی اظهار مینماید ، آقای خرازی بدون تامل برای بازار حرکت‌و به ارباب حیدرعلی هم دستور میدهند که یك عده حرکت و بطرف بازار که برویـم‌شهربانی اعظام‌الوزاره را بیرون بیاوریم .

بازار انقلاب و خبر بقوام‌السلطنه نخست وزیر میرسد ، ایشانهم پس از اطلاع فورا دستور می‌دهند فلانی را زود ببریدبازار تحویل آقای خرازی بدهید که دیگر بازار تعطیل نشده جمعیت راساکت ومتفرق نمایند ، آمدند شهربانی نویسنده را بردند بازار که مصادف شدیم با آقای خرازی واسلامبولچی و بنکدار، فرستاده قوام‌السلطنه میرزا قاسم خان که دست مرا گذارد توی‌دست آقای خرازی و پیغام را هم داد .

جمعیت صدای صلوات و زنده باد و مرده باد را بلند کردند ، رفتیم حجره آقای اسلامبولچی و جمعیت هم بودند البته بـامذاکرات آقایان عده زیادی متفرق شده بودند ، مذاکره سه نفر این شد که نباید قانع‌به حفظ‌استخلاص عظام‌الوزاره باشد باید از یك طرف آقایان روحانیون را وادار کرد واز طـرف دیـگر آقـای قـوام‌السلطنـه را

ملاقات و از ایشان خواست که بهائیها را از ادارات بیرون نمایند والا خود مردم بیرون خواهند نمود .

دراین مذاکرات آقای خرازی اظهارداشتنداول اعظام‌الوزاره‌را بمنزلشان برسانیم بعد وارد عمل شویم .

وارد منزل شدم ساعتی نگذشته بود که مامور وزارت مالیه حکم انتقال مرا از انبار غله بوزارت‌مالیه اداره تشخیص عایدات‌خالصجات شعبه تخفیف وتعمیرات را آورده ابتدا این موفقیت ها برای اقدام آقای حاج‌شیخ عبدالحسین خرازی بوده است ، آنروز در منزل چه از رفقای آزادیخواه و چه سایردوستان برای ملاقات می‌آمدند ، یکی از رفقا مرحوم میرزا نصرالله خان علی‌آبادی که‌در همان محله منزلشان بود روز دوم اول صبح بدیدن من آمدند واظهار داشتند روی‌درب کوچه با خط قرمز نوشته شده است (که

میرزا نصراله‌خان علی‌آبادی

اعظام‌الوزاره تا بیست و چهار ساعت زنـده نخواهید بود) وگفتند حالا میروم بشهربانی اطلاع خواهم داد و رفتند .

از آن ساعت هریك از دوستان که‌وارد میشدند نوشته درب را نقل میکردند و ضمنا می‌گفتند به نظمیه اطلاع داده‌اند جواب میدادم آقای علی آبادی رفته اطلاع بدهند، نزدیك‌ظهر بودآقای حبیب‌المجاهدین سرهنگ فاطمی با دو نفر آمدند منزل و آن نوشته را عکس برداری و یادداشت نموده و بعد هم او را پاك‌کردند ـ البته از طرف شهربانی بودند .

روز سوم با میرزا نصرالله خـان‌علی‌آبادی بوزارت مالیه رفته . در آن موقع آقای میرزا حبیب‌الله خان علی‌آبادی رئیس تشخیص عایدات وخالصه‌جات بودند که حکم داخلی را بعنوان شعبه تخفیف و تعمیر صادر نموده و بشعبه مربوطه معرفی و مشغول کار شدم .

رئیس دایره مرحوم بهجت‌الممالك بود که منزلش در کوچه ذکاءالملك وسیاح بود و مرد با ایمان و نویسنده و بسیار خط‌خوشی داشتند و واقعا ازمردان نیك بودند ، و نسبت بمن‌بواسطه این پیش آمد فوق‌العاده اظهار علاقه واحترام می‌نمودند ، حکم من در آن موقع بنام (منشی اول) صادر شده بود

یکی از دوستان صمیمی من آقای رفیع‌السلطان زرین خامه که از مسافرت رشت با ایشان سابقه و دوست شده بودم که شعبه تخفیف و تعمیر با ایشان و قرار شد طبـق دستور آقای بهجت‌الممالك باآقای رفیـع‌السلطان کار نمایم در واقع زیر دست آقای زرین خامه باندك مدتی تمام رموز کار رابدست آورده که امروز در موقع نوشتن این سطور مرحوم بهجت‌الممالك و مرحوم زرین‌خامه را بخیر یاد مینمایم .

ارتش متحدالشکل

ـ در وزارت جنگ‌سردار سپه بنابرتصمیم قبلی شروع به متحـ الشکل‌نمودن قشون‌که دیگرنه‌تشکیلات‌ژاندارمری‌ونه‌قزان باشد همه دارای‌یك‌لباس وعلائم نظامی باشند جزپاسبانان و امنیه ـ و این عمل بطور شایسته از حیث ساز و برگ‌کاملا انجام گرفت ـ دراین جا یك هاشیه از گوشه تاریخ ذکر نمایم که خود ناظر بودم .

در زمان مهـاجـرت و تـوقف درکرمانشاه یك تاپور که گفته میشد پانصد نفر است نظامی ترك بایران کرمانشاه وارد شدندو شب توقف و اتفاقاً در کاروانسراییکه منزل کرده بودند . تقریبا متصل منزل من و سایررفقا میرزا طاهر تنکابنی ، ضیاءالسلطان‌مدیر وزارت داخله ، مجید دفتر ، ومیرزاغفارخان‌طالقانی بودند .

وتا صبح کوچك‌ترین صدائی از این پانصد نفر بلند نشد بقول مرحوم تنکابنی مثل این‌است که‌کسی در این کاروانسرا نیست‌حال اگر سرباز ایرانی بود ولو پنجاه نفر از داد و فریاد آنها تمام اطرافیان کاروانسراخواب و آرام نداشتند . صبح که بطرف کدوك بیدسرخ حرکت میکردند برای تماشابیرون رفتیم . آن لباس ، آن کفش ، آن کوله پشتی بالاخره آن ساز برگ و تجهیزات‌بقدری مؤثر و تکان دهنده بود که طاقت نیاورده برگشتیم بمنزل .

مشاهده دوم روزی بود که یك‌دسته‌نظامی از باغشاه برای میدان ارك عمارت تخت مرمر و سایر عمارات سلطنتی که تازه‌متحدالشکل شده‌بودند با همان طرز نظامیان عثمانی از حیث ساز و برگ و لباس و کوله‌پشتی بلکه تا اندازه‌ای تمیز و بهتر دیده که من از شدت شوق بگریه و خدا را شکرکردم که به اندك مدتی به آرزوی خود رسیدم .

مرحله ویامنزل‌سوم

ـ کابینه قوام‌السلطنه‌بدست سردار سپه وزیر جنگ سقوط و بامر شاه خود بامورتشکیل کابینه‌گردید سردارسپه رئیس‌الوزراء واعضاءکابینه رامعرفی ومشغول‌کارشدند، دراین موقع ملیس‌پو امریکائی بااختیارات‌رئیس کل مالیه مملکت بود . و کلنل ماکارماك‌رئیس کل عایدات و خالصه جات بجای میرزا حبیب‌الله خان علی‌آبادی که نویسنده هم‌بنام تقلیل بودجه منتظر خدمت بدون حقوق شدم ، در حدود صد نفر از مدیرکل ها و رؤسا و مستوفی ها از قبیل میرزا زین خان گرکانی ، میرزا رضای مستوفی که از کمیلین‌مستوفیها بود وعده دیگر بحکم تقلیل بودجه منتظر خدمت گردیده در صورتیکه درقانون‌استخدام درماده انتظار خدمت باید حقوق پرداخت یعنی نسبت بدرجه و میزان حقوق‌شاغلی حقوق انتظار خدمت داده شود . ولی بنام و عذر اینکه پول نیست موکول به بعدکرده بودند .

تعیین‌مسبب‌اصلی کودتا

ـ در آغاز دوره چهارم روزنامه ها در پیرامون . کودتا ، و مایه و منشاء و علت‌و بانی آن بحدی بحث کردند ، و قضائی جسته‌گریخته بیرون می‌آمد و ضمنا اسراری‌هم فاش میشد (همان اسراریکه بالاخره با همه مهارت در پرده پوشی آنها امروز برهمه‌کس مکشوف خواهد بود برای اینکه نویسنده کاملا از جمیع‌الجهات در این کتاب‌از نقطه نظر روشن شدن تاریخ که هدف اصلی ما است ذکر کرده‌ایم) اینك بنابر تاریخ۲٤ جمادی‌الاخر ۱۳٤۰ مطابق سوم هوت (۱۳۰۰) خورشیدی ابلاغیه رسمی ذیل رادرج ۲مینمائیم .

اینك متن اعلامیه وزیر جنك

ـ ازآنجائیکه اثرات‌دوره انحطاط و معانی عقاید را از اغلب سلب کرده و یك رشته‌کلمات و الفاظ خالی از معنا را قائم مقام آن قرارداده است ، وازآنجائیکه بواسطه همان تأثیرات مدنی و انحطاط ، اغراض انفرادی بالمره جای گزین‌سعادت جامعه شده است ، این است که در بعضی از جرائد مرکزی پس از یك سال که‌از مدت کودتا گذشته تازه دیده میشود که مسبب حقیقی کودتا را موضوع مباحث خودقرارداده و دراطراف آن‌قلم فرسائی میکنند.

من اگر میدانستم‌که جراید مذکوره‌قائد عقاید جمعیت و پیشوای افکار امت شناخته میشود ، و از روی منطق و برهـان‌میخواهند وارد در فلسفه ظهورکودتاشوند، فوق‌العاده مشعوف میشدم که اصل سبب رابمعرض افکار عمومی گذارده و حقایق را بی‌پرده و آشکارا سازند .

اما چون از ارتباط متعادل بعضی ازجراید با افکار عمومی مردد هستم و بعلاوه بطور قطع ووضوح می‌بینم که این موضوع‌مهم وسیله استفاده‌ارباب جرائد مزبور وبروز اغراض و حملات محض آنها و تحریك باطنی‌ایادی شده است ، این است که بدواً از استفهام و ذکر این سئوال ناچارم .

سه بیانیه که بدست نویسنده آمده‌مناسب دیدم ذیلا درج نمایم .

اعلان ـ نظر بعدم لزوم توقف نظامیان در پستهای اطراف طهران . و امری کـه اخیرا در احضار در تخلیه اماکن آنها صادرشده است بموجب این اعلان بعموم اهالی محلهای مذکوره اکیداً اخطار و آنها را باین‌نکته متوجه مینمایم . که پس از التزاع‌پستها برخلاف نظم و انتظام یا سرقتی واقع شودولو چیزی که بیش از یك‌قران ارزش نداشته باشد مرتکب تعقیب و دستگیر مجازات اوقطعاً بدون‌هیچگونه محاکمه‌واستنطاق اعدام خواهد بود ، بتاریخ ۲٤ دلو (۱۳۰۰) وزیرجنگ (رضا)

بر اثر صدور همین بیانیه که در دنباله آنهم چند موضوع تعقیب ومجازات شدید امنیت را بتمام معنی در برگرفته تا چندی‌مردم راحت بودند . وقتی شروع شد به‌تنظیم پرونده و فرستادن بدادگاه رفته‌رفته بصورت‌اولیه برگشت . خوب بخاطر دارم کـه در روزنامه اطلاعات اعلان شهربانی را خواندم«که نوشته بود این دزد هفتاد وچهارمین دفعه است که‌دزدی و بدادگاه فرستاده‌شده»آخر یك چنین مردیرا دیگر چرا باید بدادگاه فرستاد بلکه باید اعدامش کرد که هم مردم‌راحت شده و همین‌که خود راحت شود .

ابلاغیه رئیس‌حکومت‌موقتی مملکت‌و رئیس کل قوا .

«عموم اهالی ایران اعم از مرکـزو ولایات بدانند که از تمام مجاهـدات و

زحماتیکه من از بدو امر در حصول مراتب امنیت و تهیه طرق سعادت و عظمت مملکت متحمل بوده‌ام ، همیشه دو اصل مهم را سرسلسله سایر مکنونات و عقاید خود قرار داده‌ام و خوش‌وقتم که فعلا مدلول منویات‌دیرینه خودرا همانطور که وظیفه دار آن هستم عملا بموقع اجرا می‌گذارم » .

(۱) اجرای عملی احکام شرع مبین‌اسلام .

۲ ـ تهیه رفاه عموم

بر خواطر عامه اهالی پوشیده نیست‌که این دو اصل مهم مدتها و سالیان درازاست که در ایران فراموش شده است ویا این که‌اجرای آن‌جزو ضروریات وفرایض اولیه زمام داران امر شناخته میشود معهذا طوری‌بفراموشی و متروك ساختن آن تعمد شده است که فعلا جز بتاسف وتأثر در اطراف آن‌نمیتوان تفسیر و تعبیری نمود . اکنون که روزگار لاقیدی‌ودوران فراموش‌کاری‌سپری‌شده است و مملکت میرود که وارد مراحل سعی و عمل گردد . از مسجدات شکرخداوندی خودداری ندارم که طلوع دوره جدیدرا بظهور بزرگترین وظایف قطعی خودافتتاح و آغاز مینمایم . نظر باینکه که تکمیل سعادت آتیه ایران و تمهید وسایل عظمت‌و ترقی این مملکت بالاخره منوط ومربوط به اکمال اجرائیات همین دو اصل خواهد بود .

علیهذا چون فعلا تنزل قیمت نان‌طهران‌با مراجعه بعسرت‌مالیه مملکت‌آنطوری که‌منظور نظر من‌است امکان پذیر نیست وانشااله در آتیه جبران و مرتب خواهد شد. معهذا بوسیله این اعلامیه مقرر میداریم ،چهار شاهی از مبلغی که اخیراً بر قیمت نان طهران افزوده بودند از این تاریخ متروك‌بدارند تا از این راه رفاه معاش وآسایش حال ضعفا و بیچارگان مترتب باشد .

درثانی نظر باین که اشاعه مسکرات‌مخالف اصول مسلمه اسلام شمرده میشود .

علیهذا امر اکید میدهم که از همین تاریخ کلیه دکاکین مشروب فروشی و قمارخانها در سر تاسر ایران مقفل و بسته‌بماند . وحکام ایالات‌و ولایات وامراءقشونی نیز در تمام نقاط ماموریت دارند که این‌موضوع اهم واین حکم استثنا ناپذیر را قطعا و قویاً و باکمال شدت وسختی بموقع‌اجرا بگذارند .

در خاتمه از یك طرف غرور حس‌انسانی و انسانیت و شرف ملی وملیت و بالاخره هویت آدمیت و عزت نفس را به بعضی از مخدرات امروز حتی آنهائیکه علناً متظاهر به جلافت میشوند تذکرداده وازطرف‌دیگر بتمام نظمیه ها و مامورین پلیس حکم میکنم که صفات مرقومه فوق را یکی ازقطعی‌ترین موارد ماموریت خود تشخیص‌داده

و هر گاه در معابر عمومی برخلاف این رویه‌خلاف انتظاری‌ازهرکس مشاهده‌شود مرتکب را خارج‌از موجودیت‌انسانی دانسته بلاتردیدبه محبسهای نظمیه جلب نمایند تا با ضمانت خداوند از این حیث نیز نسل آینده ایران‌کنونی از انقراض وانحطاط مصون وصداقت و امانت وراستگوئی و درست کرداری آنان‌اقلا بانیاکان تاریخی خودقابل مقایسه وتطبیق بماند ـ رئیس حکومت موقت مملکت رئیس‌کل قوا .

(رضا)

بیانیه دیگر : ـ گرچه به تجربه‌معلوم گشته که اولیای دولت هیچوقت با افکار عامه ضدیت و مخالفت ننمایند ونظر بهمین اصل است‌که دولت‌حاضره تاکنون از جلوگیری احساسات مردم که از هرجانب‌ابراز میگردیده خودداری ننموده است . لیکن از طرف دیگر چون یگانه مرام ومسلك‌شخص من از اولین روز حفظ و حراست عظمت اسلام واستقلال ایران و رعایت کامل‌مصالح مملکت بوده است و هرکس که بااین رویه مخالفت نموده اورا دشمن مملکت‌فرض‌و قویاً در دفع او کوشیده واز این به بعد نیز عزم دارم همین رویه را ادامه دهم . و نظربااین که در این موقع افکار عامه متشبث و نادان منسوب گردیده واین اضطراب افکارممکن است نتایجی مخالف آنچه مکنون خاطر من در حفظ نظم وامنیت واستحکام‌اساس دولت است به بخشد و چون من و کلیه آحاد وافراد قشون از روز نخستین محافظت‌و صیانت ابهت اسلام را یکی از بزرگترین وظایف و نصب‌العین خود قرارداده ، همواره‌در صدد آن بوده‌ایم که اسلام روز بروز رو به ترقی و تعالی گذاشته و احترام‌مقام روحانیت کاملا رعایت و ملحوظ گردد. لهذا در موقعی که برای تودیع آقایان حج‌اسلام و علماء اعلام بحضرت معصومه (ع) مشرف شده بودم با معظم لهم در باب پیش‌آمد کنونی تبادل افکار نموده و بالاخره چنین مقتضی دانستیم که بعموم ناس توصیه‌نمائیم عنوان جمهوریرا موقوف و در عوض تمام سعی و هم خودرا مصروف سازند که‌موانع اصلاحات و ترقیات مملکت را ازپیش برداشته درمنظور مقدس تحکیم اساس دیانت‌واستقلال و حکومت ملی با من معاضدت و مساعدت نمایند .

این‌است که بتمام وطن خواهان وعاشقان منظور مقدس نصیحت میکنم که از تقاضای‌جمهوریت صرف‌نظرکرده وبرای نیل‌به مقصد عالی که در آن متفق هستیم با من توحید مساعی نمایند ـ رئیس‌الوزراء وفرمانده کل قواء (رضا)

آیا باحضور من مسبب حقیقی کودتارا جستجو کردن مضحك نیست ؟؟؟

اگر چه من بصفای نیت و خلوص عقیدت . واحساسات ایرانیت . وایران پرستی خود تکیه داده خدای بصیر و وجدان بی‌آلایش را سرلوحه رفتار و عقاید خویش قرار داده‌ام ، وهر چشم بینا و گوش شنوائی را به محکمه قضاوت دعوت میکنم . و به اضافه اوراقی را که منتشر و ارتباط بهر مسلك و جمعیتی منفرد و نماینده‌احساس ساختگی (نه فکر) یك فرد واحد شناخته میشوند ، در درجه صدم از اهمیت‌تشخیص خواهم داد .

معهذا صاحبان‌همین اوراق هم‌خوب‌است بجنبه فکری خود اگر متکی بیك معلوماتی است مراجعه کرده عمداً اشتباه‌نکنند که موضوع مهم کودتا در دسترس اقدام کسی نبوده ، اشخاص میتوانستندمبادرت باین اقدام نمایند ، که ظلم خارجی و بی‌لیاقتی زمامداران داخلی را از روی‌قلب‌و عقیده تشخیص داده باشند .

کسانی سبب این اقدام میتوانستندبشوند که تمام عمر خود را در جزو صف قشون صرف کرده اغراض حقیقی مستشاران‌خارجی را از هرطبقه و صنفی بودند خرابی بنیان این مملکت عملا استنباط کرده باشند.اشخاصی میتوانسته درمقام اجرای‌این مقصود برآیند که مدت العمر درکوه و بیابان جان‌خود را در راه این مملکت برکف دست گرفته و تشخیص داده باشد . که زمامداران‌نالایق پست فطرت تمام آن فدا کاریها را بهیچ شمرده و تمام زحمات صاحب منصبان‌و افراد قشونی را فدای چند دینار منفعت خود نموده‌اند ! .

آری هرکس نمیتوانست پرده این‌شنائت کاریها را دریده دست های خارجی را از گریبان این مملکت بیچاره قطع و بخودسری و بی لیاقتی و منفعت طلبی مزدوران داخلی خاتمه دهد ، این یك فکری نبود که‌از اثر گردش در باغ گلستان واطاقهای گرم انشاء شده باشد .

کسی را در این مورد یارای اقدام‌و عمل را بود که بدبختی و بیچارگی نفرات زحمت‌کش قشون را در جلو چشم بطورعبرت دیده وتمام آن بیچارگی هارا باتعنیات لاابالیانه و هیولاهای غریب و عجیب کرسی‌نشینان طهران موازنه کرده باشد .

بی‌جهت اشتباه نکنید ، واز راه‌غلط‌کودتارا تجسس مینمائید ، باکمال افتخار و شرف بشما میگویم که مسبب حقیقی کودتا«منم» و بارعایت تمام معنی این راهی‌است که من پیموده‌ام ، واز اقدامات خود ابداپشیمان نیستم اگر علی‌الظاهر یکی دو نفر را دیدیدکه‌چندصباحی عرض‌اندام‌کردندوسطحاًراهی میپیمودند ، نه این بود که اعماق قلب آنها در نظر من مخفی و مستور باشد . همه‌رامیدانستم و استنباط کرده بودم ، فقط

احتیاجات موقع مرا عزم میکرد که موقتادست خودرا بسینه آنها آشنا نسازم ، تازمانی که ایران را آینه فداکاری های خود قرارداده و نامحرمانرا از محفل انس خارج سازم چنانچه شنیدید !

اینك بعلت حقیقی کودتا اعتراض‌دارید ، برای اینکه هر روز در اوراق جراید در مقام تفتیش و تفحص برآئید بدون اندیشه‌مستقیماً بمن مراجعه کرده با نهایت مهربانی اعتراضات خودرا از من جواب گرفته و آنچه‌را که خودتانهم میدانید وقلباً تصدیق میکنید دوباره از من بشنوند . و چنانکه گفتم اثرات‌دوره انحطاط متاسفانه الفاظ و لغات را قائم مقام معانی و حقایق قرار داده و کمتر کسی‌است که بخواهد وارد درمرحله حقیقت‌گشته سپس در مقام عقیده خود برآید .

ولی بایددانست که بیك سلسله‌الفاظ‌مجوف چسبیدن واز محیط فکر و حقیقت دوری جستن کار خردمندان‌نیست ، دراین‌صورت از حمله باشخاص غیر متجانس اگر بضعفه کودتا اعتراض دارید علی‌التحقیق‌فرع‌سبك مغزی شما خواهد بود ، واین نوع بروز احساس است که ابداً بجنبه های فکری‌و تعقل شما مربوط نیست واگر اندکی قوه متخیله خودرا حکم قضیه قرار دهید میدانیدکه اضمحلال وطن داریوش براثر حرکات ناخلفان داخلی واعمال نفوذ خارجی درشرف‌ثبت ، فقط مشیت خداوند متعال بود که هویت ناخلفان وزمام داران بی‌عرضه دون‌همت را در پیشگاه عموم ملت آشکار وباز با مشیت خدای ایرانست که در تحت تأثیرهمین اقدام میرویم ج، حیات از دست رفته خود را بجهانیان ثابت کنیم .

من از اقدامات‌خود در پیشگاه‌عموم‌ابدا شرمنده نیستم . وبا نهایت مباحات و افتخارات که خود را مسبب کودتا بشمامعرفی میکنم ـ این یك فکری نبود که در سوم حوت (اسفند) سال گذشته در دماغ‌تأثیر کرده باشد ، این یك عقیده ای بود که در تحت تاثیر افکار دیگری بمن تحمیل‌شده باشد !

بدبختی نوع‌ایرانی مخصوصاً نفرات‌قشونی را من از چندین سال قبل حس کرده بودم واشخاصی که لیاقت شنیدن آنرا از من‌داشتند همه میدانستند که تحمل شقاوت کاری خارجیان و مملکت فروشی پست فطرمقابل این شداید میدیدند . من نمی‌توانستم بود ، ودر تمام میدانهای جنگ دفاع مرا درتان داخلی برای من امری بس صعب ودشوار تحمل نمایم‌که‌نفوس بیچاره‌ایرانی وهموطنان‌بدبخت من به معرض بیع و فروش اجانب در آمده و پس فطرتان طهرانهم اسناد این‌مبایعه را امضاء مینمایند .

من نمی‌توانستم مشاهده کنم که یك‌ایالت مهمی مثل گیلان در آتش بیداد جمعی

یغماگر مشغول سوختن است . وزمامداران‌مرکز تمام این خانه خرابیها را اسباب تفریح خود در هیئت و در سایر مجالس قرار داده وبجای قلع و قمع وسرکوبی آنها در مشارکت باعمال یغماگران نیز بروجاهت ملی خـودمی‌افزایند .

برای من طاقت فرسا بود که این‌ملت بیچاره سالی ده کرور تومـان مخارج قشون را ، از بیوه زنهای فقیر کـرمان ،بلوچستان دریافت وتأدیه نموده ، و آنوقت یك نفر دزد ده سال در اطراف قم و کاشان تادروازه طهران مشغول شرارت در راه زنی شود ، و سپس بعضی از مرکزیان را هم درتمام دزدیها شریك وانبار نیستم .

هیچ ذی‌حق تصدیق آنرا نمی‌کرد که‌لشکریان بیچاره از صاحب منصب و تابین در تمام جنگها لگدکوب خارجی و داخلی گشته‌فوج فوج قربانی بدهند . ودر مرکز دولت بلع حقوق آنها را اولین وظیفه خودقرار داده‌برای مناصب ودرجات باشرف نظامی چوب حراج در دست گرفته و هرروز یك عده‌سردار و صاحب منصبان خود رو بیـرون بیندازند و آبروی ملت را در نزد اجانب‌ریخته و خون هر نظامی فداکار را در عروق آنها منجمد نمایند ، قشون برای هر مملکتی‌لازم و همه این حـرف را من‌باب هوس و برای کسب وجاهت ملی می‌سرودند ولی درهمان حین با تمام قواء با فنا و اضمحلال قشون کوشیده جیب خودرا پر و قلب هرنظامی وطن پرستی را می‌شکافند . و دنباله باکمال بی‌آذرمی و بیشرمی بجائی رسانیدندکه کلمه قشون همان کلمه‌ای که در تمام عالم با قید شرف وافتخار تلقی میشود ، وبـه‌پاسبانی حقیقی‌ملت ومملکت معرفی‌میگردد، جز تخفیف صاحبان آن رسم‌دیگریرا متضمن‌نبوده ودر مقابل تمام‌صفوف و طبقات‌ملسوب الاغبار شده بودند .

آری تحمل این شدائد برای من وهرکسی که خودرا پروردهٔ این آب و خـاك میداند کمر شکن و طاقت فرسابود ، بالاخره‌با حقوق بشریت من مخالف بود که به‌بینم و مشاهده کنم ، یك جمعی پست فطرت دون‌همت نالایق رشته ارکان‌مملکت را گسسته و در صدد آن هستندکه بحیات استقلال‌مملکت‌وملت خاتمه داده ودر تمام موارد مختصر نفع شخصی را برارکان یك مملکت سه هزارساله ترجیح و مرجح سازند .

مسبب حقیقی کودتا همین عواملی‌هستند که هزار یك آنرا در ضمن این ابلاغیه ملاحظه نمی‌کنید . ودر تحت تأثیر همیـن‌عوامل بود که من بلطف خداوندی پناه برده وبا عقیده راسخ و عزم جازم در صدد برآمدم‌که بآن دوران سیاه خاتمه داده آبروی از دست رفته نظام را عودت و با شهامت همان‌ما حیات مملکتی را تجدید نمایم .

من به پیشرفت منظور و مقصود مقدس خود مطمئنم ودر تمام موارد از خدای

ایران وروح ملت خود استمداد میجویم زیراغیراز این دو نقطه اتکاء بهیچ نقطه‌ای نبوده و نخواهم بود ، دراین صورت تمام ارباب‌جراید و صاحبان احساس پیشنهاد میکنم که پس‌از این ابلاغیه و معرفی‌حقیقی مسبب‌کودتاو سابقه‌ای که باحوال من حاصل کردند دیگر هرعنصر غیر مانوس را سبب حقیقی این‌امرعظیم تشخیص نداده ، و بفهمند که مبارزه با عوامل مؤثر جز از نفریکه قابلیت تأثیر راداشته باشد تراوش نخواهد کرد .

بازهم اشتباه نکنیدبعضی ازاشخاص‌کوچك تر از آن بوده و هستند که یك اراده منظم نظامی را با اراده و عقاید خویش مربوط‌ساخته و بعلاوه مقام نظامیان فداکار نیز والاتر از آن بود که بااراده هـای فضیـه‌متحرك باشند .

اکنون که بساده لوحی خود درانتشار این افکار تردیدی نداشته‌باشید . میتوانید قطعاً بدانید که اشخاص‌آلوده بغرض وعناصریکه بدست دیگران متحرك باشند در دنیای تاریخ هرگز دوام و بقائی را همراه نبرده وحقایق معنویرا حتماً به القای شبهات نمیتوان برای همیشه مستور و مکتوم داشت ـ اینك‌در پیشرفت مقاصد ملی خود قـلباً از حس ذوالجلال استعانت جسته و به تمام هموطنان‌عزیز عموماً اطلاع میدهم که با مسبب‌حقیقی کودتا هرکس اعتراض واشتباهی دارد بخودمن مراجعه نموده ، و چون در ضمن تمام گرفتاریهای دیگر برای من غیر مقدور است‌که هرروز در جرائد بمقـام رفع شبـهات خصوصی برایم صریحاً اخطار میکنم که پس‌ازاین برخلاف ترتیب‌فوق درهر یك از روزنامه ها از این بابت ذکری بشود بنام مملکت ووجدان آن جریده و مدیر و نویسنده آنراهم هرکس باشد تسلیم مجازات خواهم نمود«دوم برج حوت ۱۳۰۰ وزیر جنگ رضا»

سردار سپه برای بازدید محبس

زندان شهربانی که عبارت بود از زندان نمره یك و شماره دو ، و زندان عمومی مردانه و زنانه و بازداشتگاه موقتی، سردار سپه در این بازدید حرکات صاحب منصبان سوئدی شهربانی خوشش نیامد ، واز همانروز بفکربیرون کردن سوئدیها برآمد ، چنانچه عملی گردید .

پس از موفقیت سرهنگ محمدخان‌در کاهی که رئیس دژبانی (قلعه پیکی) بود بسمت ریاست شهربانی‌کل مملکت ایران‌نامزدو برقرار گردید ، سردار سپه توانست بدست محمدخان با تدبیریکه داشت برای فـاسدکردن افکار عمومی و آلوده ساختن مـردم پاکدامن با جاسوسی آنها را پی‌درپی بکارمی‌برد .

در همین موقع بود که سردار سپه‌موفق شد بوسیله نشر بیانیه وایرادنطقها اداره ژاندارمری را منحل کند و صاحب منصبان‌ژاندارمری را به متحدالشکل شدن قشون

و پوشیدن لباس واحد واخلاط ژاندارم باقزاق و برداشتن این هردو اسم وادار سازد .

این کاردر زمستان‌سال ۱۳۰۰ شمسی‌قبل از مسافرت اعلیحضرت احمد شاه (بار دوم)بفرنگستان عملی گردید ـ بعداز این‌عمل در مرحله اول شاه و ولیعهد را نیزوادار بپوشیدن لباس متحدالشکل نظام‌که خوداختراع کرده بود نمود . وآن هردو برادر با شوق زیاد این لباس که عبارت از نیم‌تنه‌و چکمه و کلاه پوستی لبه‌دار که نوع نظامی و کلاه پهلوی محسوب میگردید بود ملبس‌شدند .

پس از انجام این کار سردار سپه‌بفکر دیگری افتاد واو این بود که ارزاق را مستقیماً تحت نظر خود قرار دهد واین فکررا در کابینه مشیرالدوله که ۲۵ جمادی‌الاول مطابق پنجم اسفند ۱۳۰۰ تشکیل شده بودداشت ، لذا دستور داد محمد طاهر خان میرپنج که از صاحب منصبان قزاق بود ، انبارغله دولتی را که تا آنروز در تحت اختیار و نظر وزارت مالیه اداره میشد ، تحت‌اختیارخود در آورد و آنرا تحت نظر وزارت جنگ قرار دهد ، یعنی مستقیم زیر نظر خود سردارسپه اداره شود ، تا بدین وسیله بتواند رشته حیات مردم طهران را در دست داشته باشد تادر مواقع مقتضی و هنگام اقتضای سیاست و زمان در شهر گندمی که بخبازها داده میشوداعمال نفوذ نماید ، چنانچه این مسئله در ریاست وزرائی بنفع او تمام شد . !

برای تکمیل این عمل در صدد برآمد مالیه و خالصجات طهرانرا هم که‌مربوط بانبار گندم میباشدتصرف نماید . لذا خدایارخان که سالها بود که از قزاقخانه خارج و مشغول اجاره‌داری املاك‌مزروعی در شهریاربود برای ریاست مالیه طهران انتخاب وچون مرد باهوش و معلوم شد در نقشه کودتاهم‌وارد بوده‌است .

مسافرت دوم احمد شاه بفرنگ

از روز ۱۳ ربیع‌الاول ۱۳٤۰ هجری قمری احمد شاه بفکر مسافرت اروپا افتاد ، برای اینکه روز بروز رفتار وحرکات سردار سپه وسوء نیت او نسبت بخود ، این فکر را تقویت میکرد ، چاره‌ای هم بخاطرش نمیرسید که‌بعدها مورد ملامت و خورده‌گیری واقع نشود ـ جز اینکه موقتاًباروپا مسافرت نماید،که در این پیش آمد شاید افق سیاسی تغییر نماید وملت بتواندسردارسپه را کناربگذارد.

رفته رفته خبر مسافرت شاه باروپادر تمام محافل پی‌چیده شد (رتشین) نماینده سیاسی دولت شوروی براثر این شایعات نزداحمد شاه رفته ، مدتی مذاکره نمود و هرچه خواست شاه را متقاعد نماید که این‌مسافرت‌صلاح نیست موفق نگردید ، حتی بشاه از نظر خیر خواهی ودوام‌سلطنت اطمینان کامل‌داد که دولت روسیه استثنائاً ازماده عهده‌نامه

ترکمان چای راجع بحمایت خانواده عباس‌میرزا استفاده خواهد کرد و از شما کاملا حمایت خواهد نمود و مطمئن باشید کـه بطور دل خواه عمل خواهد گردید .

معهذا مفید واقع نگردید . بـرای اینکه جراید روز بقدری نسبت باحمد شاه حمله تنقیدی و حتی عبارات خالی از نزاکت منتشر میکردند (که من چون عادت بذکر عبارات و جملات خارج ازنزاکت و ولونسبت بهر شخص و مقامی باشد نکرده واز ذکرش در این وقایع‌نویس خودداری‌نموده ومینمایم‌خواننده نسل جوان خود پی خواهند برد .

شاید شاه از اظهارات سفیر شوروی‌اطمینان قطعی نداشت و در جواب اظهار داشت : که من نمی‌خواهم دراین موضوع‌وپیش آمد در مملکت من‌استکاك دوسیاست طوری پیش آمد نماید که ملت مـن دچاروحشت و خونریزی شوند من صلاح چنین دیده‌ام چندی در مسافرت بسر برم و حاضرنیستم مملکت بواسطه من دچار تشنج قرار بگیرد ولو گذشت از تاج و تخت باشد .

در مدت یکماه‌از این مقدمه گذشت‌و هرچه به مرحوم احمد شاه اصرار کردندکه که فعلا مسافرت صلاح نیست قبول نمی‌کردو میخواست هرچه زودترتصمیم خود راعملی نماید . زیرا شاه مرعوب شده بود .

روز ۱۲ ربیع‌الاول عده از وکلای‌مجلس شورای ملی راجع به حرکت شاه به اروپا اظهار نگرانی کرده لذا با آقای مؤمن‌الملك رئیس مجلس مذاکره نمودندکه شخصاً شاه را ملاقات و باو نصیحت نماید که ازاین‌مسافرت منصرف شوند و چنانچه متـقاعد نشدند ، هیئتی رسما از طرف مجلس انتخاب‌و نزد شاه بروند و مخالفت مجلس را بشاه متذکر شوند واگر بازهم متقاعد نشـدندآنوقت مجلس در انتخاب نایب‌السلـطنه و ترمیم کابینه نظر خواهد داشت .

عده‌ای از آقایان علمای طهران به‌اعلیحضرت پیغـام دادند کـه این مسافرت صلاح نیست و متوقع وانتظار داریم که ازاین‌مسافرت صرف نظر نمائید .

سردار سپه قائم مقام‌الملك رفیع رانزد علما و پیغام داد که با مـسافرت شاه مخالفت ننمائید و ساکت باشید ، ولی اغلب‌جواب دادند ، که نمی‌گوئیم شاه مسافرت نکند ، ولی میگوئیم ملت ایران راضی‌نیست‌وصلاح مملکت و شاه هم در این است که این اظهار عدم رضایت بشود ، واگر سوءترتیبی براین مسافرت مترتب بتوان گفت این مسافرت به تحریك اجنبی بوده‌است .

خلاصه هرچه اظهـار نارضایتـی ونصیحت بمرحوم احمد شاه کردند نتیجـه نبخشید ، ولی این مذاکرات همین طور ادامه‌داشت ، تا روزیکه از طرف شاه دستخط ذیل

صادر شد که ما عیناً درج مینمائیم .

از چندی قبل نظر بکسالت مراجی‌ولزوم معالجه بمسافرت اروپا تصمیم گرفته بودیم . لیکن علاقمندان بامور مملکت مارامترصد داشت که پس‌از استقرار نظم و تامین آسایش عمومی این تصمیم را بموقع اجـراگذاریم ، اینك که بعون‌اله تعالی انتظام کامل برقرار و نگرانیهای سابق مرتفع وامور دولت‌با موافقت مجلس شورای ملی قرین جریان است ، ضرورت معالجه سرعت مسافرت را ایجـاب نموده ، لذا روز چـهارشنبه ٢٦

سلطان احمد شاه قاجار

جمادی‌اولا ۱۳٤۰ هجری قمری از طهران ازراه بغداد بطرف اروپا حرکت خواهیم کرد .

و تلگرافاً مقرر داشته‌ایم برادر کامکار ولیعهد مراجعت بپای‌تخت نماید و در غیاب ما مراقب امور مملکت باشد و قریباًوارد خواهند شد ، تا زمانیکه ولیعهد وارد نشده است‌برادر خودمان اعتضادالسلطنه‌مقررفرموده‌ایم که بااتفاق جناب اشرف رئیس - الوزراء مطالب مهمه را بعرض ما رسانیده ومارا از مجاری امور مطلع سازند .

از خداوند متعال سعادت اهالی‌مملکت را مسئلت مینمایم . واطمینان داریم در غیبت ما ، موجبات نظم و آسایش عمومی‌کاملا محفوظ و برقرار خواهد بود ، وامر و مقرر میفرمائیم که عموم ادارات از قشونی‌و کشوری با حسن‌شاه‌پرستی و وظیفه‌شناسی که در هر مورد از خودشان بروز داده‌اند ،طوری مراقب در وظائف خدمت باشند که در مدت غیبت ما ، وجهاً من‌الوجوه خلاف‌نظم و خلاف انتظاری درامور مملکت حادث نشود انشااله تعالی .

پس‌از شش‌ماه خودمانهم به مملکت‌و پای تخت مراجعت خواهیم نمود (۱۵ جمادی الاول ۱۳٤۰ شاه) پس از انتشاردستخط احمد شاه روزنامه اتحادملی مقاله‌ای بر علیه مسافرت شاه منتشر کرد سردار سپه‌عصبانی شده روزنامه را توقیف کرد ، و بالاخره روز ششم دلو۱۳۰۰ شمسی دوساعت‌قبل از ظهر موکب همایونی از طهران ازطریق بغداد عازم فرنگستان گردید .

معین‌الملك رئیس دفتر مخصوص و حکیم‌الدوله و معیرالسلطنه تا اروپا با شاه همراه بودند . سردار سپه تا سرحد خانقین‌بدرقه و خداحافظی مراجعت نمود ، شاهزاده موثق‌الدوله وزیر دربار تا کربلا شاه رامشایعت کردند پس ازروانه کردن شاه‌فعالیت های سیاسی در غیبت شاه شروع گردید .

سردار سپه درعزاداری

سردار سپه پس از موفقیت های فوق‌الذکر بفکر افتاد که حالا باید توجه مردم را بخود جلب و معتقد بخود نماید و بهترین راه‌هم‌اعمال مذهبی خاصه عزاداریست‌که عامه طبقات متوجه خواهند گردید ، من الاتفاق ماه محرم که عموم مردم مشغول‌عزاداری و مجالس در تمام طهران دایراست.

سردار سپه روز دهم محرم روز عاشورا دسته قزاق بایك هیئت ازصاحب‌منصبان درجلو وافراد بابیرقها وکتل‌با نظم‌وتشکیلات‌مخصوص از قزاقخانه‌حرکت ، میدان توپخانه خیابان ناصریه ببازار آمده ، صاحب منصبان‌جلو ودر جلو آنها سردار سپه با یقه باز و روی سرش‌کاه‌و غالب آنها بسرشان گل زده‌بودند و پای برهنه وارد بازار شدند ودسته

سینه زن از افراد که هرچند قدم ایستاده‌نوحه خوان می‌خواند وافراد سینه میزدند .

پر واضح است که مشاهده این حال‌در مردم خوش باور خالی از تأثیر نبود ، و شخص وزیر جنگ از این پس بین عامه مردم‌یك شخص‌مذهبی و مخصوصاً پابند بعزاداری که ایرانیان خیلی به آن علاقه‌مند میباشندمعرفی شده ، وایشان شبها نیز به مجالس روضه اصنافهم میرفت ، ودر مجالس روضه‌آنان شرکت می‌جستند ، بعضی از وعاظ و روضه خوانهای روی منابر از او تعریف واورا دعا میکردند. ومردم‌از زن ومرد متوجه میشدندکه‌وزیرجنگ بروضه‌می‌آید،ونویسنده‌خود چه در خیابان ناصریه و چه در مسجد شیخ‌عبدالحسین (ترکها) دسته قزاق را بطوریکه ذکر شد و وزیر جنگ در جلو سینه‌زنها مشاهده نمودم .

روز عاشورا هم پس از بهم خوردن‌دسته عزاداران قزاق عده‌ای از آنان بزندان شهربانی ریختند و متجاوز از سیصد نفر ازمحبوسین را بزور متخلص کردند . و نیزشب یازدهم دسته قزاقها ببازار آمده با در دست‌داشتن شمع و شام غریبان گرفته بودند ، و خود سردار سپه سرو پای برهنه شمع دردست گرفته و در مسجد جامع که متعلق بکاشیها و مسجد شیخ عبدالحسین ترکها) که‌از بزرگترین مجالس روضه آنروز بود آمدند ویك دور ، دور مجلس گردش کردند ونیزدر قزاق‌خانه مجلس روضه دایر واز تمام محلات طهران و شمیرانات بآن مجالس‌میرفتند .

روضه‌خوانی اتحادیه طالقانیان

- پس از آزاد شدن از تعقیب سیاسی و شهربانی مجدداً اتحادیه تشکیل و چون مصادف بامحرم ودر مسجد شاهزاده‌خانم فرمانفرما که تولیت مسجد و مدرسه با مشارالیه بود از موقوفه طبق وقف‌نامه یك دهه روز خوانی که درحیات چادر زده وقبل از ظهر روضه خوانی میشد .

لذا بفکر افتادم برای معرفی طالقانیان یك دهه‌هم روضه خوانی بنام اتحادیه خوانده شود ، این نظریه و فکر را با میرزامحمد علی یوسف زاده و دکتر حشمت وآقا سید علی‌نقی و بقیه بمیان گذارده وقرار شدشبها بنام اتحادیه روضه خوانی اعلام گردد ، و مخارج را هم بطور تقسیم پرداخت شود .چون تمام وسایل از قبیل سماور و لوازمات آماده بود دیگر جز قند وچایی و ذغال وتنباکو مخارج دیگری نداشت لذا صورتی از چند نفر نوشته شد .

بعلماء هم کتباً اطلاع داده شده بود،شب چهارم یا پنجم بود آقای حاج آقا جمال اصفهانی آمدند وقتی وارد مجلس شدند باحالت تعجب اظهار کردند : طالقانیها یك‌چنین

مجلس را دایر کرده‌اند . من‌الاتفاق در آن‌مجلس آقای حاج نظرعلی تاجر که بسیارمرد موقر وخوش لباس بود با برادرش حاج‌نصراله وعده‌ای‌دیگر حضورداشتند که‌معرفی میشدند ، از غالب محلات بطور دسته جمعی‌شبها می‌آمدند و یکی ازوعاظ معروف آنروز حاج میرزا عبداله واعظ در ساعت هشت منبرو ساعت نه ختم میشد ، البته از اول مغرب بعداز نماز جماعت بوسیله عده‌ای از روضه‌خوانها شروع میشدتا ساعت هشت‌که مختص حاج میرزا عبداله و مجلس ختم میگردید .در این مخارج چون بعضی‌ها سهم خود را نپرداختند ناچار از خود جبران نمودم ، بطورکلی در تشکیل اتحادیه و نگاهداری و ادامه‌اش خسارتی زیاد برمن وارد شد .

ولی چون هدف و آرزویم ترقی وسعادت طالقانیها بود این قبیل مخارج حتی شنیدن فحش را هم تحمل میکردم ، چنانچه‌امروز وقتی میشنوم فلان طالقانی وزیر ویا وکیل ویا معاون حتی عضو فلان وزارت‌خانه‌و اداره میباشد حقیقتاً مسرور و خوش وقت میگردم ـ و شکر میکنم که در تمام شئون‌مملکتی از کشوری و لشکری افراد طالقانی شرکت دارد .

انتظار خدمت من

بطوریکه ذکر شد ، در زمان تصدی دکتر ملسپو آمریکائی برحسب حکم کلنل ماکارماك که رئیس تشخیص عایدات ودرآمد بنام تقلیل بودجه عده زیادی از مالیه منتظرخدمت شدند که یکی از آنان نویسنده بود.

چند نفر از رؤسا و مدیر کل ها ازقبیل میرزا زین‌العابدین گرگانی ، میرزا فتح‌اله آشتیانی ، شاهزاده محسن میرزامعروف به سبیل میرزانصراله‌خان علی‌آبادی مصباح‌الممالك . دورهم جمع و مذاکره برعلیه دکتر ملسپو و مستشاران آمریکائی میکردند و در این جلسات بطور سیار بحث‌در این بود که بهتر آنست که از منتظرین خدمت دعوت شود که قوه‌ای برای مخالفت‌تهیه گردد .

چون چند نفر رؤساکه فوقاً ذکرشددر درجه اول میرزا زین‌العابدین خان که صاحب نفوذ وزارت مالیه بود واحکام‌و دستورات خلاف را بوسیله متصدیان جمع آوری و کتابی درست کرده البته بطوریادداشت که روی آن در بعضی از مجالس‌که مناسب میدانسته مطرح و تنقید از اعمال وطرز کار مستشاران می‌نمودند .

من وتشکیلات منتظرین خدمت

ـ در یکی از جلسات برای تشکیل جمعیت از تمام منتظرین خدمت مذاکره میشود آقای میرزا نصراله خان علی‌آبادی اعظام الوزاره را معرفی مینماید بنام اینکه ایشان در احزاب بوده‌و نفوذی دررؤسای‌دموکراتها مخصوصاًدر این موقع که آقای تدین رئیس‌کمیسیون بودجه هستنداز اعظام‌الوزاره شنوائی دارند،صلاح در این است مشارالیه را دعوت و

تشکیل جمعیت را بعهده ایشان گذارده وقرار شد شمارا که امروز ناهار منزل میرزا واجرا نمائیم . شبی که بمنزل آمدم کارت‌علی‌آبادیرا که نوشته صبح منزل باشید ، اول صبح آمدند و جریانرا مذاکره نمودند کـه‌آنچه را که لازم و پیشنهاد مینمایند قبول رضاخان مستوفی خواهیم بود شما را برده‌و مذاکره شود . از منزل‌باتفاق بیرون آمدیم اول بوزارت مالیه سرزده ، بعد رفتیم برای‌منزل آقا میرزا رضای مستوفی که بالاتر از چهارراه کنت‌بود . که‌حالا لاله‌زار نومعروف‌گردیده .

واردمنزل وآقای میرزا رضا خان‌مستوفی اظهار خوشوقتی از ملاقات نمودند، بعد آقایان حاج مشاور الوزاره و آقـای میرزازین‌العابدین خان و آقای مصباح‌الممالك ، و آقای شاهزاده محسن میرزا ظلی‌یکی بعدازدیگری تا ظهر حاضر شدند .

در همان جلسه پس از مذاکرات دراطراف تشکیل جمعیت بنام منتظرین خدمت که برای حضار نمودم همه تصدیق نمـوده‌بمن اختیار دادند که وارد عمل گردیم ، ناهار بسلامتی منتظرین خدمت یك چلوکباب بسیارعالی بود که ضمناً بسلامتی خوانندگان این کتاب صرف گردید .

بعداز ناهار پنج ماده نسبت بوظیفه‌این چند نفر در مقابل افراد نوشته تصویب گردید که در همان جلسه هفت نسخه نوشته‌وبامضای همه رسیده و بهرکدام یك نسخه داده شد ، امروز که روز ۲۲ ماه رمضان‌المبارك ۱۳۸۱ مطابق با دهم اسفند ۱۳۴۰ شمسی میباشد در حال تحریر برای هریك دعای‌خیرنموده طلب مغفرت مینمایم .

مخصوصاً مرحوم میرزا رضاخـان مستوفی که خانه خود را برای جمعیت معین وپذیرائی‌چایی‌را تاخاتمه موفقیت که هرمدت طول بکشد قبول کـردند و واقعاً اگر این فداکاری نبود . مسلماًموفقیت حاصل نمیشد.

پس از توزیع نسخه های اساسنامه‌آئین‌نامه متناسب با جمعیت در تحت چند ماده بطور اختصار نوشته شد واین کارها تاچهار بعداز ظهر همان روز خاتمه پیدا کرد ، و چون قرار شد که در هفته در روز معین‌جلسه جمعیت تشکیل گردد لذامیرزا رضاخان به گماشتگان دستور دادند که در آنروزحاضر باشند چه خود باشند و چه نباشند .

عده منتظرین خدمت به دویست نفررسید که در هر جلسه متجاوز از یکصد و پنجاه نفر حاضر میشدند و به‌تمام این عده‌چایی داده میشد واقعا اگر منزل و لوازمات نبود ، چون با حقوق ماهیانه افراد آنهـم‌منتظر خدمت امکان نداشت بشود افراد را جمع که مورد توجـه‌قرار گرفته حاضرشوندگوش بحرف حسابی آنها بدهند .

دعوت سید محمد تدین

- پس از تکمیل جمعیت قرار شد آقای تدین دعوت شوند . باین ترتیب که روز جلسه جمعیت ناهار حاضر شوند تاپس‌از صرف غذا واستراحت‌که جلسه تشکیل گردیدمشارالیه بجلسه‌حاضر شوندکه ضمن‌مذاکرات به منتظرین خدمت اطمینان بدهند حقـوق‌انتظار خدمت را پایدارنمایند ، چون درهمان روزها بودجه‌مملکتی درکمیسیون بودجـه‌مجلس شورای ملی مطرح بود .

آقای تدین بوسیله نویسنده دعوت‌و حاضر شدند . آنروز ناهار یك چلو کباب با گوشت بره و خوراك بوقلمون وبعداز آن‌ساعت چهار بعداز ظهر به جلسه جمعیت آمده و چون قبلا تاکید شده بود که حتی‌الامکان‌افراد حاضرشوند لذا تقریباًهمه حاضربودند. آقای تدین پس از یك رشته سخن‌رانی درقسمت اتحاد واتفاق هر جمعیتی میتـواند مقاصد خود را نسبت بحق مشروع خودبرسدبیانات مؤثری نمودند و قول دادند درانجام منظور جمعیت در بر قراری حقوق انتظارخدمت اقدام نمایند بشرط استقامت آقایان .

چون در همان ایام بود که انتخابات‌دوره پنجم‌شروع میشدکه کابینه هم بریاست وزرائی سردار سپه وزیر جنگ تشکیل میگردید که این قبیل جمعیت ها مورد نظرشان بود ، خاصه این جمعیت که‌مطابق منظورشان‌مخالف با مستشاران بود و مقصودشان این بود که عذر آنها خواسته شود .

سردار سپه درجلسه

- نظر بسوابق میرزارضاخان مستوفی باسردار سپه ترتیب‌تشکیل جمعیت را قبلا برای اجازه که در منزل زیر نظر خودشان تشکیل میشود داده بودند ، باین جهت یك روز بنابر اظهار خودشان خواستند به جمعیت حاضر شوند لذا قبلا با اطلاع و فرستادن سرتیپ‌درگاهی رئیس شهربانی که بعدا وارد شدند من‌الاتفاق هوا چون خوب جلسه‌در باغ کنارحوض تشکیل شده بود ، چنددقیقه بقدریکه چایی خورده شود توقف وبعد که خواستندحرکت نمایند ، اطمینان دادند که در بودجه حقوق انتظار خدمت را برقرار نمـایند ورفتند .

چون حسین علاء سفیر ایران در آمریکا و استخدام مستشاران را انجام وروانـه نموده بودند ، در این موقع در طهران برای‌برطرف کردن مخالفین با دکتر ملسپو آمـده بودند ، خواستند بوسیله آقا احمد نراقـی‌که گویا معلم ایشان واز دوستان نویسنـده بودند ملاقات ودر مذاکرات همه‌گونه وعده‌دادند که جمعیت دست از مخالفت بردارد . چون عامل مؤثر نویسنده را آقای نـراقی‌معرفی کرده بودند که اگرجلب شوند جمعیت بکلی متفرق خواهند شد ، باین جهت حسین‌علاء کوشش و سعی داشت که نویسنده را متقاعد و جلب نماید و ضمناً بادکتر ملیسپوملاقات شود .

من چون در زندگانی از روز اول‌چه از روزیکه وارد سیاست و حزب شدم هیچ وقت رفیق نیمه راه ویا خبربری ازاوضاع اجتماع را نداشتـه و واقعاً کفـر میدانستم ، لذا بدون ملاحظه جواب منفی‌دادم که ایشان بعدهابهمین جهت بامن‌مخالفت می‌نمودند .

حاج مشاورالوزاره

روز طرح بودجه در کمیسیون مجلس

ـ بودجه مملکت توسط میرزا محمد علیخان فرزین به‌مجلس برده شد که ارجاع بکمیسیون بودجه گردید ، اعظام آقایان را جزو جلسه در منزل آقای حاج مشاورالوزاره تشکیل گردید ، من موضوع را مطرح کردم که اگر دراین موقع‌اقدام جدی نشود ، زحمات یکساله جمعیت مخصوصاً آقای میرزارضاخان بکلی بهدرخواهدرفت،اظهار شد هرچه شمانظربدهیداقدام مینمائیم .

پیش‌نهاد

ـ پیشنهاد کردم اول هر یك از شما ها با هریك از وکلا ارتباط دارید هرقدر میتوانید بلیط ورودی تهیه نمائیدکه روز های‌تشکیل جلسه بودجه و مجلس افراد منتظرین خدمت‌را وارد مجلس نموده هریك از افراد که باهر وکیلی آشنااست بااو تماس و مذاکره نماید ،ودر همان صحن مجلس جمع و قدم بزنند واگر هم پیش‌آمد طوری شد کـه باید درمجلس متحصن شد اول‌خود من حاضرخواهم بود .

همه رفقای اولیه با کمال میل قبول‌کرده مخصوصا میرزا زین‌العابدین خان اظهار کردند که واقعا آقای اعظام‌الوزاره کاملاورزیده در اجتماع و موارد حساس‌را متوجه ودر نظر می‌گیرند و من کاملا اطمینان پیداکردم که در این اقدام موفق خواهیم شد ، وآقایان تصمیم گرفتند هرقدر بیشتر بتوانندبلیط تهیه نمایند .

روز ورود به مجلس

روزیکه بودجه در کمیسیون مجلس مطرح‌بود در حدود یکصد نفر منتظر خدمت از هر وزارت خانه حاضر و هر یك از وکلا کـه واردمیشدند اورا محاصره وصحبت‌میکردند،طوری شد که آنروز یك قسمت از مذاکرات مجلس روی منظور منتظرین خدمت دورمیزد .

بالاخره کار متحصن در شب بنا برپیشنهاد اعظام‌الوزاره قرار گرفت ، بـرای اینکه دکتر میلسپو اظهار کرده بود ، که‌چون‌در بودجه امسال پیش بینی نشده بود لذا میگذاریم برای سال آینده که در تنظیـم‌بودجه رقم انتظار خدمت نوشته شود . باین جهت تصمیم گرفته شد که در مجلس تحصن‌اختیار نمائیم .

چند نفر شب

ـ پس‌از ختم‌مجلس‌بنابردستورعده‌از مجلس بیرون نرفتند موقعی هیئت رئیسه مجلس خواستند از مجلس خارج شوند آقای مؤتمن الملك اظهار کردند : آقایان برای چه توقف‌کرده‌اند من جواب دادم برای اجرای قانون درباره حقوق انتظار خدمت ، آقای مؤتمن‌الملك جواب دادند در مجلس مورد مذاکره است خوب است آقایان که ارکان کارهای‌دولت و مملکت میباشند این رویه را ترك

نمایند . وکلا از طرف آقایان مشغول مذاکره‌بوده و خواهند بودواز مجلس خارج شدند.

آن شب عده‌ای با اعظام‌الوزاره توقف ودر حوض خانه وسائل استراحت‌فراهم واز لقانطه هم غذا آورده صرف شد ، پس‌ازشام تمام صحبت در اطراف کار وبرعلیه دکتر میلسپو که در بودجه حاضر نمیتوان اعتباری‌برای پرداخت حقوق انتظار خدمت قائل شد بحث بود ، تاپاس از شب با مذاکرات خوش‌بودیم .

سردارسپه رئیس‌الوزراء

- روز تشکیل کمیسیون بودجه‌قرار بودرئیس الوزراء درکمیسیون بودجه نسبت بحقوق مذاکره نمایند ، در این موقع رئیس‌الوزراء وارد منتظرین در حدود صد نفر دور رئیس الوزراء را گرفتند و تشویق بادامه اقدام نمودند و اطمینان دادندتا حقوق انتظار خدمت‌منظور نگردد نخواهم گذاشت بودجه بگذرد . در دنباله آن آقامیرزا محمد علیخان فرزین معاون وزارت دارائی وارد واول اعظام‌الوزاره خواستند ومقداری دو بدو صحبت کردند بنام اینکه در مهاجرت بودیم حالا با من کمك وهمراهی‌نمائید که برای سال آینده‌منظور خواهد شد چون دکتر میلسپو نظرش این است که کاربا هو وجنجال نباید انجام گردد ، به ایشان جواب دادم بزرك نمیربهار می‌آید ... مثل‌معروف‌تر کیست که : تخم‌مرغ فعلی بهتر از جوجه پائیز است ، آقای فرزین رفتند برای‌کمیسیون بودجه ساعتی طول نکشید که از مجلس خارج شدند .

سید کمال ناظم مجلس آمدند که‌مژده به آقایان که در کمیسیون بنا برپیشنهاد رئیس‌الوزارء که تا رقم انتظار خدمت تامین‌نشود من نمیتوانم موافقت نمایم ورئیس کمیسیون بودجه آقای تدین نسبت بفرزین‌تندی کردند که در هریکی از قسمت هاکه بادکتر میلسپو مذاکره میشود میگوید مطابق‌قانون عمل میشود ، حالا ما هم بودجه را نمی‌گذرانیم تامطابق قانون‌استخدام کشوری‌حقوق انتظار خدمت ودر همین سال‌پرداخت گردد .

در نتیجه مذاکرات و مشاجرات‌قرارمیشود فرزین دکتر میلسپو را در کمیسیون مجلس حاضر نماید ، فرزین با دکتر میلسپووارد شدند ولی با یك حال عصبانی با افراد منتظرین خدمت مواجه نمودند ، تا ظهرمذاکرات طول کشید و بالاخره در ساعت یك بعداز ظهر ، آقای مؤتمن‌الملك رئیس‌مجلس‌چند نفر بنام نماینده از منتظرین خدمت را خواستند که مذاکره نمایند .

میرزا رضا مستوفی ، میرزا زین‌العابدین خان ، حاج مشاورالوزاره ، مصباح الممالك ، اعظام‌الوزاره ، رفتند باطاق رئیس‌مجلس ، پس‌از تعارفات معموله آقای مؤتمن

الملك اظهار نمودند ، الساعه از کمیسیون بودجه اطلاع دادند . نود هزار تومان از رقم انتفاعی کسر و رقم مستقل انتظار خدمت منظور گردید وامضاء شده و گفته شد که من به آقایان اطلاع دهم ، حالا در ضمن این خبر اطمینان بخش از آقایان تقاضا دارم از تحص خارج گردند ، با اظهار موافقت وتشکر بیرون آمده در حیاط مجلس بافراد مژده دادیم وهمه اظهار خوشوقتی نمودندالبته بیشتر برای موفقیت اقدامات خود ، و قرار شد نسبت برئیس‌الوزراء ابراز تشکروقدردانی و همین طور نسبت به آقای تدین بعمل آمده بود ومتفرق شویم .

آقای رئیس‌الوزراء که از عمارت‌مجلس وارد حیاط شدند یك مرتبه صدای زنده باد که ظاهر بود از صمیم قلب اظهارمیشود و آن سردار سپه رئیس‌الوزراء در میان منتظرین خدمت با یك جبه باز وبشاشت‌مژده دادند که نودهزار تومان منظور قرار شد پس از ابلاغ بودجه بدولت در اولین ماه‌پرداخت حقوق‌شاغلین‌حقوق منتظرین‌خدمت نیز پرداخت گردد .

خروج از مجلس

ـ مذاکره شد که افراد بتدریج از مجلس خداحافظی نمایند ، آقای تدین خواستند بروند عده‌ای که از منتظرین خدمت بودند ابراز قدردانی و تشکر نمودند ، و ضمناً بآقای‌مؤتمن‌الملك گفته شد قسمتی از آقایان رفته‌اند بقیه بانتظار شما بودند که بعد ازخداحافظی خواهیم رفت .

البته این موفقیت در درجه اول‌مرهون‌میرزا رضاخان‌مستوفی‌واستقامت سایر آقایان بود که در هریك از مراحل دستورات‌واقدامات را کاملا مورد احترام قرار دادند ، در روزناهار منزل‌آقای میرزارضاخان مستوفی‌حاج‌مشاورالوزراء اظهارنمودند:صددرصد این موفقیت برای نقشه و طرز تشکیلات ازروی یك انتظام مرتب اعظام الوزاره بوده است واز آقای میرزا نصراله خان علی‌آبادی باید تشکر نمود که ایشان را معرفی کردند که بعلاوه یك‌دوست فهمیده باایمان‌ثابت برای هریك‌از ما هاذخیره گردیده‌است، آقا میرزا رضا مستوفی اظهار کردندمن با تمام‌قواء بایشان ایمان و یکی از پیروان ایشان خواهم بود که بعداز این هرنظری داشته‌باشند اطاعت مینمایم .

دعوت از آقای تدین

ـ قرار شد برای قدردانی دعوت ناهار از آقای تدین بشود ، ودر منزل آقای حاج مشاورالوزاره این عمل انجام گردید ومجلس بسیار خوبی بود و ضمناً اعظام‌الوزاره اظهارنمودند منتظرین خدمت با منظور شما نسبت بهر قسمتی که منظور داشته باشیدکاملا آماده‌اجرایش خواهند بود .

یك قسمت از وقایع‌مربوط بزندگانی‌رضا شاه که مستقیماً خودش بیان کرده که

بدست نویسنده رسیده‌که بشرح‌ذیل عیناً درج‌مینمائیم «من از زیر هیچ کاری شانه خالی نمی‌کردم . مرا فعال می‌دانستند» .

« روزی حاج صمدخان‌بامن صحبت‌کرد و گفت از محمد علیشاه تلگرافی رسیده که قشون روس به بهانه رسانیدن (آرد)بقنسولگری میخواهد وارد تبریز شود ، شما جلوگیری نکنید و متعرض آنها نشوید،حاج صمدخان بمن گفت من خیال‌دارم محلی باین تلگراف نگذارم و با قشون روس طرف‌شوم - برای اینکه من نمیتوانم زنده بمانم وقشون اجنبی را در مملکت به‌بینم » .

من هم (رضاخان) گفتم هرچه امرکنید حاضرم ، و واقعا هم مایل و حاضر بودم ولی روز دیگر باز پیغام داده بود که بعدازناهار بیا باتو کار دارم ، بعدازناهار نزد حاج صمد خان رفتم گفت : من از این خیال‌منصرف شدم ، برای اینکه اگر ما در مقابل اینها ایستادگی کنیم و طرف شویم و ممکن‌است موفق نشویم ، آنوقت خواهندگفت که ما تبریز را در نتیجه جنگ فتح کردیم ، وتبریز را صاحب خواهند شد ، وبعداز جنگ هم بیرون نخواهند رفت . من میروم توهم‌عده‌ات را بردار و درضمن دویست تومان هم بمن داد .

حاج صمدخان رفت بمراغه و من‌هم (رضاخان) برای طهران حرکت و قشون روس هم وارد تبریز شد ، وبعداز جنگ بین‌المللی هم روسها خارج نشدند .

اظهار دیگر ایشان ، چون در کارهاعلاوه برآنکه فعالیت واستعداد ذاتی داشتم با پیش آمدهائی روبرو میشدم که افکار مراتغییر میداد ، از بس اعمال زشت و کار های خلاف میدیدم همیشه بفکر انتقام از بد عمل‌ها و یا اصلاح آنها بودم .

من خودم را از دیگران کمتر و بی‌استعدادتر نمیدانستم ، بعلاوه‌معتقد بودم که یك ملت از هم پاچیده بیچاره‌ای مثل ایران‌را فقط اشخاصی که در میان جامعه و مردم بزرگ شده و بروحیات اجتماع و مردم آشنامیباشد . میتوانند از فلاکت و بدبختی نجات دهند .

در ممالك خراب مثل ایران اشخاصی که در دربار ها زندگانی کرده‌اند وابدا از حال مردم وعیوب اجتماع بی‌خبرند نمیتوانند دست باصلاحات بزنند ، برای تائیدابن مطلب مجبورم پیش‌آمدهائی که برای خودمن (رضاخان) در مواقع مختلف روی میداد شرح دهم .

من پس از ۳۸ سال زحمت کشیدن‌بیابان گشتن ، لرستان رفتن ، کردستان رفتن، و جنگیدن و مصیبت کشیدن مقداری پول‌تهیه کرده بودم و خواستم خانه بخرم و خود

را از کرایه نشینی خلاص کنم ، بالاخره این پولیکه با این همه خون دل جمع آوری کرده بودم ، دادم زمین خریدم ، واین زمین مقداری از همان زمینی بود که قصر سلطنتی کردم .

خلاصه زمین را از دو نفر یهودی خریدم، ولی دختر سعدالملك ازمن عرضحال داد که رضاخان ملك مرا غصب کرده است ،بعد که رسیدگی کردم معلوم شد یك نفر از روحانی ها که آنوقت محضر داشته واسنادشرعیه مینوشتند در این روز همان ملك را هم بدختر سعدالملك انتقال داده بود ، وهم به یهودیها و قباله برای این دو معامله با یك خط و با یك مهر ودر یك روز تاریخ تهیه شده بود ، ومن یهودی بیچاره را در قزاقخانه حبس کرده بودم ، وبه مابقی جریان کارنداریم که آخوند خائن را وادار کردیم که یکی از قباله هارا پاره کند . ولی منظورم این است که یك نفری مثل من بعداز این همه صدمه کشیدن و همیشه با گلوله و مرگ روبرو بودن ، در بیابان ها مشقت کشیدن ، مقداری پول تهیه نمایم که اقلا خود را ازکرایه نشینی خلاص کنم .

باید به این مخمصه و کثافت کاری وبه این طور با مردم بی شرم و آبرو روبرو شوم .

کسیکه دم از خدا پرستی و تقوی میزند ، کسیکه مردم را باید باحکام خدا و پیغمبر راه نمائی کند ، کسیکه در مسجدنماز وانتظار دارد مردم باو اقتدا نمایند ، این طور خیانت و بی دینی برای چند تومان بنام قباله نویسی در معامله انجام میدهد ، وبا شخص رنج کشیده‌ای مثل من این طوررفتار نماید دیگرچه احترامی خواهد داشت.

آنوقت من سرتیپ بودم و بخاطردارم که گفتم : اگر خدا روزی بمن قدرت داد میدانم بااین اشخاص چگونه رفتار کنم و چه نحو مردم بیچاره را از دست این آخوند ها خلاص نمایم .

تشکیل اداره ثبت اسناد

– برای اینکه کار نوشتجات شرعی از محضر آخوند ها منتزع و گرفته شودقانون ثبت اسناد واملاك را ازمجلس گذرانیده اداره‌ای بنام (ثبت اسناد واملاك تشکیل گردید ، ولی کسی نبود دفتررسمی معاملات را اداره نماید ناچار دست بدامن همین آخوندها زدند ، برای اینکه شرایط داشتن دفتر اسنادرسمی را جز همین آخوندها کسی دیگر نمیتوانست از عهده برآید ، وچون اوایل کار بودناچار باید برای تنظیم هرسندی صیغه شرعی همان معامله را جاری نمایند ، لذا ناچار شدند حتی الامکان ازآخوند های نسبتاً صالح‌تر را انتخاب نمایند، مخصوصاً داور سعی کرد که عده‌ای ازروحانیون صلاحیت‌دار را متصدی دفتر اسناد رسمی قرار دهد چنانچه پس از برهم زدن عدلیه چند نفر از روحانیون که درجه اجتهاد

داشتند برای محاکمات عدلیه دادگستری دعوت نمود .

ولی چه فایده دراین جا نمی‌خواهم وارد کارهای دفتر اسناد رسمی مخصوصاً کار های خود اداره ثبت اسناد شوم برای اینکه از بحث ما خارج و بعلاوه کتابها لازم است که بخواهد اعمال وافعال را برشته تحریر در آورد .

سرتیپ مرتضی‌خان و حکومت طهران

- برای تهیه و جمع آوری مردم پای‌تخت نسبت بانجام منظور رئیس‌الوزراء قرار شد حاکم طهران نظامی باشد که معناً اجتماعات ورفته آمدها کنترل شده باشد ، ولی چون سرتیپ مرتضی‌خان آن روز و سپهبد یزدان پناه امروز تنها سربازبتمام معنی بود لذا آشنا بامور اجتماعی که بتواند طبقات را جمع آوری نماید نبود ، دونفر معاون برای او تعیین کرده بودند ، یکی احتشام زاده عضو وزارت کشور که در حزب‌دموکرات بود و کاملا وارد بود . ودیگر ابوالقاسم خان کاکاوند قزوینی که ایشانهم‌مرد متین و سیاسی بودند .

چون احتشام‌زاده بانویسنده سوابق‌اجتماعی و دوستی داشت‌مرا دعوت بهمراهی نسبت به پیشرفت منظور که خلع احمد شاه‌و نصب رضاخان باشد نمودند ، نویسنده تا آن ساعت فکر نمی‌کردم که بشود به‌این‌سادگی انجام بگیرد ودیگر نمی‌دانستم از این هم ساده تر خواهد بود .

حکومت ایوانکی و خوار

- در آن موقع من منتظر خدمت وزارت مالیه بودم ، به سرتیپ مرتضی‌خان برای حکومت ایوانکی وخوار که هرکدام حاکم جداگانه داشتند معرفی شدم ، روزملاقات دراطاق سرتیپ ایستاده کاغذی در دست داشت که وارد ، خودتانرامعرفی کنید ، اعظام‌الوزاره ، شما را برای حکومت ایوانکی و خوار معین وامر میکنم‌هرچه زودتر حرکت نمایند ، چون من منتظر خدمت وزارت مالیه هستم تا انتقال من ازوزارت مالیه بوزارت‌داخله و ازوزارت‌داخله بحکومت طهران انجام نگردد نمیتوانم قبول‌نمایم والبته در اصل عمل اطاعت دارم ولی پس از انجام تشریفات قانونی .

احتشام زاده خواسته شد و بااو مذاکره ، البته در غیاب من ، پس‌از چند دقیقه احتشام زاده آمدنداطاق کاکاوند وبمن‌اظهارکردند نسبت به انتقال شما اقدام فوری شده که اینك نامه بوزارت داخله که انتقال شماراخواسته و بحکومت طهران معرفی خواهید شد ، شما تا روزیکه بخواهید حرکت نمائیدآن تشریفات هم‌انجام شده‌است ده‌نفر نظامی هم برای اجرائیات کارهای دومحل حکومتی‌معین و حرکت خواهند نمود .

درموقع اجازه‌حرکت سرتیپ‌مرتضی‌خان اظهارکردند (سیدعلاءدین اعتمادالاسلام

باید از ایوانکی و ورامین خوار انتخاب شودمتوجه باشید ، از حیث جریان قانون وحفظ انتظامات کاملا مراقبت خواهد شد ولی ازحیث آراء خود اعتمادالاسلام باید برای‌خود تهیه نماید .

حرکت و وارد ایوانکی شده ،چون‌تشکیل انجمن اصلی انتخابات در ایوانکی واحتشام زاده اظهار نمودند که در ایوانکی‌سعید دیوان هست وباو دستور داده شد ، چون در ایوانکی قوی‌تر از او کسی نیست‌ودر انجمن انتخابات همیشه رئیس انجمن بوده و حالا هم خواهد بود لذا خود سعیددیوان کاررا مرتب خواهد نمود ، درورامین و خوار هم دستورات لازم داده شده‌است.

پس از ورود در ضمن ملاقات های‌خصوصی که آقای سعید دیوان اشخاص را معرفی میکردند راجع به تشکیل انجمن وانتخاباتهم مذاکره میشد ، اعضای انجمن انتخاب و سعید دیوان بریاست انجمن معین‌ومامور انتخاب انجمن های فرعی ورامین و خوار شدند .

پس از انجام انتخاب انجمن برای‌چند روز با پنج نفر نظامی برای رسیدگی بکار های خوار حرکت نمودم رئیس پست‌خوار یك نفر طالقانی بنام حسن خان بود که باو وارد ، وبعداً ارباب محمد آقا از تجارمعتبر خوار (کومسار) بود و بسیار مرد باهوش که در واقع سیاست خوار در دست‌او بود ومعروف به خالدآبادی که یکی از دهات نطنز بود ، ایشان در ملاقات اول جامعین کردند .

انجمن فرعی توسط خالد آبادی وحاج عبدالحسین یغمایی که در ارادان تجارت‌خانه داشتند که هنوز هم دایر است‌وارباب حسن وارباب حسین وبیگلربیگی از خوانین پازوکی اعضای انجمن با چند نفردیگر انتخاب شدند .

چون ایام ماه مبارك رمضان بود اعلان کرده بودم که هرکس روزه بخورد و یا بساط قمار پهن نماید . مجازات سخت خواهد شد ، در یکی از روزها خبر دادند که رضاقلی نام در باغچه‌اش‌که قهوه‌خانه‌هم داردهم ناهار تهیه مینماید و هم بساط تریاك وقمار دایر است .

بدون خبر با دو نفر نظامی از دریکه‌بطرف خرابه‌ای باز میشد وارد و همه را دستگیر و بساط منقل و مشروب و قمار رابا پولهای موجود برداشته واز توی بازار عبور داده وارد حیاط پست‌خانه نموده . وچون خودم همراه بودم کسی نتوانست فرار نماید .

یکی از دستگیر شدگان عباس خان‌برادر بیگلربیگی از خوانین پازوکی بود ، همه را بچوب بسته‌وقتی که نوبت بعباس خان‌رسید بوسیله حسن‌خان رئیس‌پست‌خانه پنجاه تومان دادند که از عباس خان صرف نظرشود،جواب دادم که چوب اوبیشتر از سایرین باید باشد . و چوب مفصل زده شد و پولهای‌قمار هم توسط محمد آقا خالدآبادی برای فقرای قشلاق تقسیم‌شد که برای روزه‌گرفتن‌خیالشان راحت باشد .

اقدام دیگر

ـ خبر دادند خانه‌ایرا دزد زده‌برئیس پست ژاندارمری دستوردادم که حتماً باید دزد دستگیر گردد ، بعد از دو روز سه نفر دستگیر در نتیجه فشار و چوبی که زدم محل اسباب‌مسروقه را که مخفی کرده بودند در اول اراضی کویر کشف . دو نفر نظامی با چندنفر ژاندارم و رئیس ژاندارمری یك نفر از سارقین رفته و با چند بار الاغ و شتر اسباب‌مسروقه را آوردند که واقعاً اسباب حیرت و تعجب مردم شده بود . و گفته میشد این‌اسباب شاید مال چند سال باشد ، بقول آقای خالدآبادی قطعاً اداره ژاندارمری سابق‌شریك بوده که هر چه در این مدت مردم شکایت میکردند بجائی نمی‌رسید واین‌چوب زدن شما موجب شد که این‌ها اقرار و اموال مسروقه را بدست بدهند .

در موقع دستگیری رئیس پست‌ژاندارمری نظرش این بود که‌سارقین بطهران فرستاده و خود سارقین هم التماس میکردندکه مارا بطهران بفرستید ، والبته برای این بود که میدانستند در طهران سختی برای آنهانخواهد بود واموال هم محفوظ خواهند بود .

تاچند روز مردم از دهات می‌آمدندو صورت اموال خودرا داده و تحویل گرفته دعاگویان می‌رفتند ، چون میبایستی‌چند روزهم در ایوانکی باشم لذا بقیه اموال مسروقه را که چیز قابل توجهی نبود بدست ارباب‌محمد آقا وارباب حسن و حسین داده که صاحبانش آمدند تحویل بدهند .

ورود به ایوانکی

ـ گذارش دادند که یك نفر یهودی در منزلش هم بساط قمار وهم مشروب دارد و چند نفر برای روزه خوردن میروند در آن خانه ، خندیدم گفتم روزه میخورند آنهم در خانه‌یهودی ها روز دیگر بر حسب دستور قبلی ظهر با دو نفر از نظامی و سعید دیوان واردمنزل یهودی شده پنج نفر که مشغول بودند با اوراق قمار و پول و منقل وافور دستگیرکرده و آنچه عرق و شراب موجود بود همه را توی رودخانه ریخته و مرتکبین تنبیه‌شدند .

در این قسمت مالیه ورامین گذارش‌بمالیه طهران که مبلغ زیادی خسارت بعایدات

دولت وارد شده است و بعمل من اعتراض‌کرده بودند ، من هم جواب سخت دادم . چون راهی نداشته حقوق من را بعنوانی که‌پول حاضر نیست توقیف کردند . ناچار به حکومت طهران گذارش‌دادم وچون‌حکومت‌طهران نظامی بود با جمله (امر میکنم) فوری بپردازید ، پرداخت شد .

نامه‌حکومت طهران

ـ ساعت دوازده شب بود وتازه خوابیده بودم خبر داند یك نفر وکیل باشی با دو نفر سوار نظامی وارد وبرای شما از حاکم طهران نامه دارند که باید پس از جواب‌حرکت نمایند .

مظمون نامه ـ «امر میکنم سید علاءالدین انتخاب و اعتبارنامه‌اش داده شود » من خیلی تعجب کردم با بودن احتشام زاده‌وابوالقاسم خان کاکاوند که هردو مطلع در امور انتخاباتی چه طور یك‌چنین نامه‌ای آنهم‌رسمی با نمره و مارك‌دار .

جواب . در جواب نامه نوشتم اگرراجع بانتخاب و اعتبار نامه نبود البته با صورت کار شاید اقدام میشد ولی انتخاب‌و تعیین وکیل ودادن اعتبارنامه شرطش این است که اعتبار نامه بکسی داده خواهد شدکه اکثریت آراء را در حوزه انتخابی برده باشد ، هنوز معلوم نیست که آقا سیدعلاءالدین انتخاب بشوند یا ممکن است نشوند ، وچون صلاح ندانستم نامه رسمی در این باب‌آنهم با عبارت «امر میکنم ...» در ضبط آرشیو حکومتی ایوانکی بماند وهمین‌طوردر آرشیو و ضبط حکومتی طهران لذا عین مراسله را جوفاً تقدیم نمودم .

نامه‌را در پاکت لاك‌و مهرکرده بوکیل باشی داده دو ساعت بعداز نیمه شب حرکت کردند ـ بعداز دوروز دیگر نامه‌خصوصی از احتشام زاده و کاکاوند آمد ، که نامه شما را سرتیپ مرتضی خان داد که‌این‌حاکم چه نوشته است ، چون صدور آن جزو کارهای محرمانه‌اش بوده ولی جواب شما رابا تعجب که چه شده یك نفر بر خلاف امر من این طور جواب میدهد نشان دادند .

پس از آنکه موضوع را بایشان‌تذکرداده که بهترین و عاقل ترین اقدامی بوده که اعظام‌الوزاره کرده‌است واگر غیر از ایشان‌بودند ممکن بود روزی این نامه بدست مخالفین بیفتد و آنرا پیراهن عثمان قرار داده‌بگویند انتخابات دوره مجلس تمام امری بود بنا براین باید مجلس‌منحل و مجدداً انتخابات‌شروع گردد .

پس از چند روز سرتیپ مرتضی‌خان‌از حکومت وبا صورت توقیف برکنار گردید و شاید بواسطه بی‌اطلاعی و آن روح نظامی‌صرف بوده است . بجای اوآقای عبداله‌خان طهماسبی‌که در آذربایجان‌کارهای برجسته‌ای‌کرده بود احضار و ووزیر جنگ و حکومت

طهران وارد کار شدند ، وبااندك مدتی عاقلانه اطراف کارهارا جمع آوری کردند .

چیزی نگذشت که تمام طبقات درامیریه (باشگاه افسران امروز) چادر ها بنام هر صنف و اجتماعی برپا و جلو هر چادر نام صنف و جمعیت نوشته شده بود و هر روزهم برتعداد افزوده میگردید . درشهرهم هیاهوبرضد احمد شاه وانقراض قاجاریه بلند . و آنچه نسبت های زشت بود در فرنگستان به احمد شاه میدادند حتی یکی دو عکس که مثلا با یك زنی انداخته شده بود در طهران هم بطور جداگانه وهم در جراید منتشرشد .

چون محمد حسن میرزا ولیعهد درطهران بود جمعیتی بطرف داری احمد شاه که در راس آن سید حسن مدرس بود وقسمتی از روحانیون مرکز هم با سیاست مدرس بر علیه سردار سپه اقدام میکردند ،چون مدرس مخالف سرسخت سردار سپه بود و عقیده داشت که رضاخان برای وزارت جنگ خوب است نه سلطنت .

در این هنگام چون حاج عزالممالك ومیرزاقاسم خان صوراسرافیل دورکن مهم این بازی بودند و همیشه یکی طرف راست ودیگری طرف چپ صندلی سردار سپه در عمارت خودش که او هم مقابل باشگاه افسران در امیریه بود و مردم دسته دسته با بیرقهای نام جمعیت از هرگوشه شهر حرکت و درمنزل سردارسپه که برای پذیرائی حاضر بودند میرفتند و ناطقین نطقهای آتشین کرده متفرق میشدند ، ولی جمعیت چادر ها بجای خود متحصن بودندمانند زمان استبدادی ومشروطه که یك عده در مسجد جامع و حضرت عبدالعظیم ، و یك عده هم در سفارت انگلیس چادرها و دیك های پلو برپا بود ، در امیریه هم مانند سفارت خانه آنروز برپا و دایر بود.

اتحادیه طالقانیها

ـ در این موقع رفقای سیاسی من (نویسنده) تذکر دادند که شما چرا ساکت واتحادیه چراوارد این بازی سیاسی نمیشود، مخصوصاً آقااحمد مریر نراقی وحاج عزالممالك اردلان و میرزا قاسم خان صور اسرافیل تاکید کردند شما هم بنام اتحادیه وارد شوید البته حقیقت مطلب را که سردار سپه شاه خواهد شد مهرمانه تذکر دادند .

من هم چون هدف ومنظورم جزترقی و تعالی افراد طالقانی چیز دیگر نبود ، لذا پس از اصل موضوع گفتم بهترین راه رسیدن بهدف خود همین است که اتحادیه را وارد در این گود سیاسی نمائیم ودر واقع آنها را سر سفره مملکت نشانیده تا سهمی از غذا در کار های امور مملکت برده باشند .

با چند نفر آقایان مذاکره بالاخره تعیین روز گردید که همه در اول صبح ۱۲ شعبان ۲۶ حوت در مسجد شاهزاده خانم حاضر و حرکت نمائیم عده‌ای از ارباب عمائم

از سید و آخوند ، کلاهی من ، آقای دکترمیرزا صدرا که همانروزها طهران آمده بود آقای بهشید ،با چند درشکه حرکت کردیم.

سر چهارراه امیریه (پهلوی) بواسطه‌ازدحام زیاد از عبور وسائط نقلیه جلوگیری میشد و بعلاوه بیش از دویست قدم فاصله باعمارت نبود . آقایان از درشکه ها پیاده بطور منظم بطرف عمارت محل جلوس سردارسپه‌حرکت کردیم. درموقعی که ماوارد چهار راه شدیم یك جمعیت بیش از پانصد نفر ازمعارفیون که ممازالملك با در دست داشتن بیرقی جمعیت در جلو که نزدیك خانه فروغی(بیمارستان نجات امروز) نرسیده که من فوراً به آقایان تأکید کردم‌که نگذارید آنها از ماهاجلو تر بروند . در این جا دو نظر بفکرم رسید ، یکی اینکه اگر آنها جلوتر واردعمارت گردندماهم جزوآنها محسوب‌خواهیم شد . ولی اگر ماها جلوتر وارد شویم بالطبع‌آنها جزو ما خواهند شد . بعلاوه جمعیت ما چون همه روحانی بودند بیشتر جلب توجه‌خواهد گردید .

« درباغ امیریه طبقات اصناف چادر زده شب وروز جمع وبرعلیه احمد شاه و نصب رضاخان بسلطنت نطق‌ها میشد » .

به‌این ترتیب وارد عمارت شدیم ،موقعی بود که میرزا ابوطالب اسلامی تاجر از طرف تجار که عده‌زیادی در حیاط جمع‌بودندو نیز در باغ امیریه چادر زده‌بودند .

روی چهار پایه ایستاده نطق میکرد . همین‌که سروکله ارباب عمائم سفید و سیاه پیدا و وارد عمارت شدند سردار سپه بالای ایوان‌ایستاده بود و پشت سرش حاج عزالممالك و صوراسرافیل ، سردار سپه با دست باسلامی‌ناطق دستور ساکت داد واز منظره آقایان فوق‌العاده بشاش گردیده از دو نفر مذکورخواست، آنها هم‌معرفی کردند، باآقایان‌بایك یك اظهار خورسندی نموده همه که واردشدند سردار سپه با حاج عزالممالك و صور اسرافیل دردنبال مشارالیه وارد اطاق بااشاره‌دست آقایان طرف راست روی نیمکت و صندلیها قرار گرفتند ، ممتازالملك و چندنفردیگر بطرف چپ قرار و بقیه افراد بطور مسجدوار نشستند .

در اطاق یك میز با یك تنگ آب ولیوان روی‌میز بود . سردار سپه روی‌صندلی خاتم نشستند درب در ورودی اطاق که میزمزبور در مقابلش قرار گرفته بود ، حاج عزالممالك بطرف راست و صور اسرافیل‌بطرف چپ سردار سپه ، من‌الاتفاق من (نویسنده) طرف‌راست حاجی عزالممالك‌قرارگرفته بودم بعد از من دکتر میرزا صدرا همین طور آقایان ردیف روی صندلی نشسته‌بودند .

دراین موقع یمن‌السلطنه معروف به‌منقح یکی از قضات بودند برخواسته پشت میز متقابل سردار سپه ایستاده و شروع‌بخواندن لایحه نمودند ، ولی بقدری خارج از نزاکت نسبت بقاجاریه جملات و عبارات‌ذکر شده که از دو جهت سردار سپه تغییر قیافه داده بودند ، یکی‌بواسطه همان عبارات‌ودیگر بواسطه طولانی بودن لایحه .

آقای اردلان از من خواستند لایحه شما چه طور است از آستین عبا دادم گفتند بسیارخوب‌است واظهار نمودند همین‌که ایشان‌تمام کردند شمافوراً بروید پشت میز تا جمعیت بر نخواسته شما شروع نمائید .

پس از خاتمه لایحه آقایان که معلوم‌بود سردار سپه خوشش نیامده است من فوراً پشت میز قرار گرفتم .

همین که شروع کردم بخواندن‌سردار سپه که تا آن موقع سرش پائین بود . سرش را بلند کرده متوجه من شدند بازهم‌ازحاج عزالممالك خواستند وایشانهم معرفی کردندو آنوقت من‌دارای ریش مشکی بودم.

لایحه اتحادیه طالقانیها

اینك عین لایحه را درج مینمائیم ـ ۱۱ شعبان ۲۵ حوت شماره ۱۲٤ اتحادیه طالقانیان ، مهر اتحادیه متن لایحه ـ «همیشه منعقد بودیم‌این مملکت‌باستانی‌که دوره عظمت‌وافتخاراورا تاریخ بنظر عبرت‌مینگرد،قدرت‌دارد درآغوش‌خودعنصرلایق وفعالی‌که عظمت‌ایام‌گذشته‌اورا تجدید

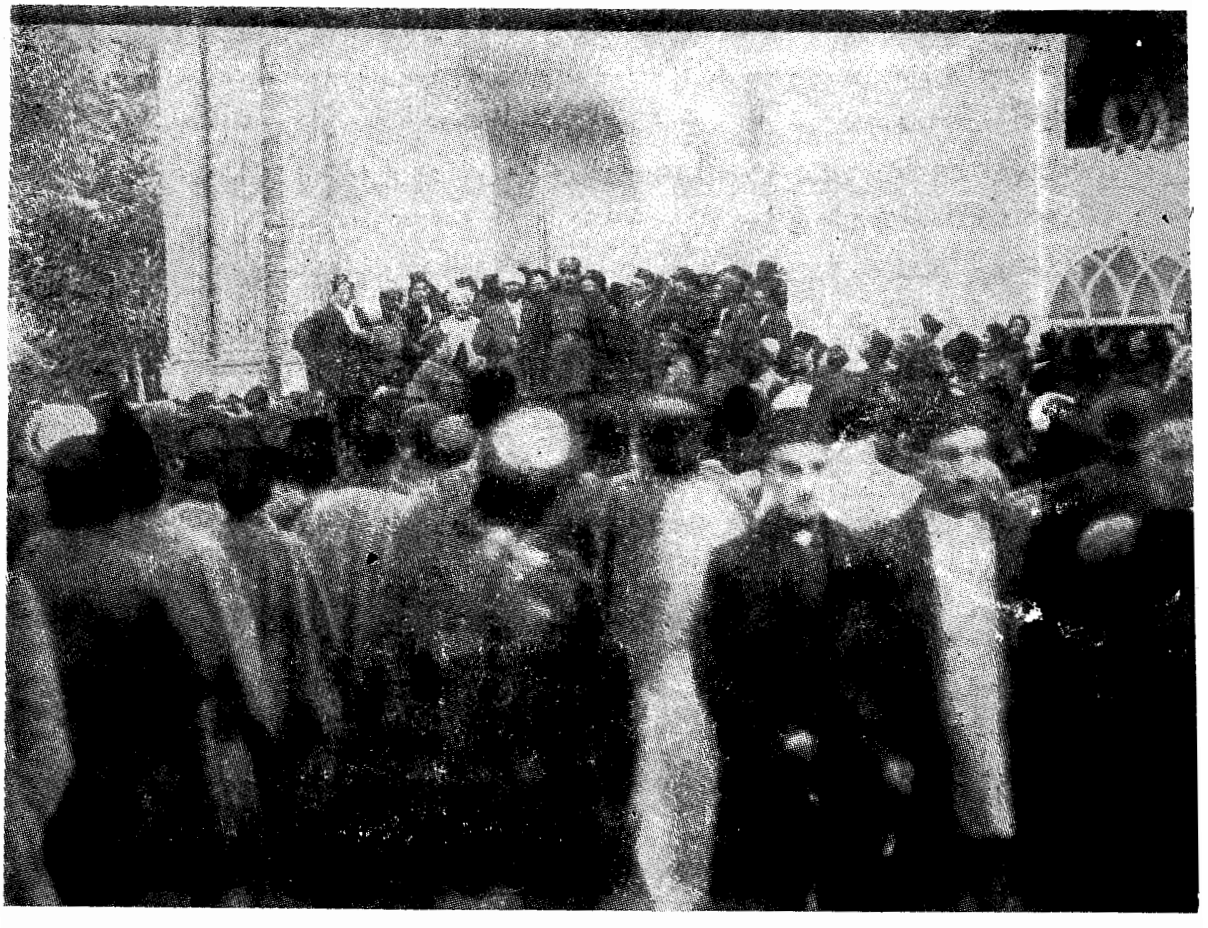

در منزل شخصی سردار سپه مقابل امیریه

نماید بپروراند . لکن تصادفات میشوم که حراست و پاسبانی ملت را بمردم بی‌عاطفه و بی‌لیاقت تسلیم میکرد ادراك این سعادت عظیمی را مانع بود ـ (در این جا سردار سپه بقدری خوشش آمده بود که تبسم میکرد) .

فرزندان رشید این آب و خاك را حکومت های ظالمه خودپرست منکوب میکرد ، شهامت و استعداد فطری آنها درپس‌پرده های طنامت مستور میگشت .

انعکاس اصوات اردشیر بابکان ،شهامت و عدالت انوشیروان پیوسته مارا به تجدید حیات واحتشام گذشته خویش دعوت‌میکرد، اما آن افسردگی وجمودت که‌سیاست های ظالمانه بر ما تحمیل کرده بود ، مارا ازشنیدن این پندهای دل پذیر نیاکان محروم میداشت . وبر قوای جان فزای ایشان وقعی‌نمی‌نهاد .

اما تا کی ، این حال قابل ادامت‌نبود ، این از عزل مقدر بود که مام‌مغموم وطن فرزندی آرد که اورا پنهان از فراعنه‌عصر خود آزادگی و شهامت تعلیم نماید .

آنگاه اورا برشد و بلوغ رساند ،تا بدوره خودسری و تفرعن ودعاوی بی‌جای مسببین بدبختی و سیه‌روزی خاتمه دهد .

اکنون که فرزند برومند چشم وگوش گشاده درصحنه سعادت ما عرض‌اندام کرده و مارا در سایه پرچم با اهتزاز خود به‌پرواز و تعالی دعوت میکند ما نیز بند جهل را میگشائیم و خمار سستی را میشکنیم وهستی وزندگانی از سر میگیریم ، در این موقع ما انتظار داریم در اول قدم آفتاب‌تابناك جمهوری از دریچه سعادت جبهه‌گشا گردد .

ما انتظار داریم که روز نو ، وحیات تازه ما با نوروز باستانی مقارن شود و ژنده صد چاك ما بجامه زیبا تبدیل گردد .

ما انتظار داریم که در لوای دیانت‌ومساعدت دارالشورای ملی و حمایت بیگانه رادمردی مانند سردار سپه که تنها دیده امیداست فرشته جمهوری وعروس آزادیرا هرچه زودتر هم آغوش گردد .

اینك اتحادیه طالقانیان با قلبی مملواز حقیقت عقیده و نیات خود را بتوسط نمایندگان خود تقدیم میدارد .

در این موقع بقدری سردار سپه‌بشاش و خوشحال بود که تبسم میکرد وخیال میکرد ادامه دارد . ولی وقتی که من از پشت‌میز خطابه کنار آمدم سردار سپه تا وسط اطاق آمده و لایحه را که در پاکت مارك‌اتحادیه بود از من گرفته در جیب گذاردند در صورتیکه لایحه ممتازالملك و جمعیت راصوراسرافیل گرفته بودند .

برای خوانندگان لازم است دراطراف کلمه (جمهوریت) که در بیانیه خود تقاضا شده است از نقطه نظر وقایع نویسی‌توضیحی دهم .

چنانچه ذکر شد یگانه مخالف سرسخت سردار سپه آقا سیدحسن مدرس بود و مدرس هم از دو جنبه صاحب وجه ونفوذبود یکی از جنبه روحانی که خود مجتهد و بهمین جهت هم بنام طراز اول طبق قانون‌اساسی برای مجلس شورای ملی آمده بودند که تا دوره چهار در مجلس بودند ، ودیگر ازجنبه سیاسی که بتمام معنی بازی‌گر قوی بودند بطوریکه تمام رجال روز از هر طبقه‌ناچار بودند برای آمدن کار ویا استحکام در کار خود با مدرس ولو بصورت ظاهرهمراه و پیرو افکار وی باشند .

از طرف دیگر بازی‌گر این صحنه‌که باید روی سن و پرده ظاهر گردد متوجه

رقیب مقتدر خود بود که باجلب توجه اوبازی خودرا با موفقیت بآخر برساند ، لذا ناچار بود ظاهر هر نقشه را مطابق میل آنهاقرار دهد باین جهت پایه جمهوری را بمیان ودر بین‌مردم خاصه روحانیون‌منتشر ساخت.

ونیز در این انتشار دو نتیجه در نظرگرفت دردرجه اول‌راضی نگاه داشتن روسها که رژیم جمهوری یك قدم نزدیکتر است به‌مرام آنها ، و قسمت دوم چون غالب مردم مخصوصاً روحانیون‌بواسطه جمهوریت‌همادهبدین و متنفر بودند و خواه ناخواه تن بـه سلطنت خواهند داد ولو هرکه باشد ـ این‌است نقشه وکار استاد بزرگ ؟

روی جهات فوق‌الذکر دو دسته تشکیل گردیده بود که بر حسب ظاهر در مقابل هم عرض‌اندام وهیاهو برپا کرده‌بودندو سررشته نخ هم البته در دست یك نفر بود که اتصال بمبداء داشت .

ازدحام در مجلس شورایملی

ـ روزیکه باید مجلس‌رای بسردارسپه بنام فرمانده‌قواء وحکومت موقت بدهد ، طرف‌داران مدرس از هر طبقه که مرکز تجمع‌شان مسجد شاه بود برای مجلس حرکت کردند ، در جلو جمعیت حاج آقا جمال مجتهد سوار الاغ در پیشا پیش‌جمعیت در حرکت وارد میدان توپخانه در صورتیکه آخر جمعیت‌مقابل در شمس‌العماره‌روانه بود و واقعاً کمتر چنین جمعیتی براه افتاده بود .

همین‌کـه جمعیت وارد میدان بهارستان گردید ، حاج آقاجمال را باخرش وارد باغ مجلس نمودند ، در آن ساعت نویسنده‌با چند نفر از رفقا در مجلس بودیم ، صدای زنده باد و مرده باد بآسمان میرسید ، درمجلس هم بین دو دسته از وکلا مشاجره و شاید هم بزدوخورد رسیده بود که طرف‌دارهای سردار سپه ناچار بسردار سپه تلفن که هرچه زودتر خودرا برساند چون باصطلاح(هوا پس است) .

چیزی طول نکشید که سردار سپه واردصحن مجلس گردید در حالیکه فقط یك‌شلاق کوتاه مانند تعلیمی در دست‌داشت وواقعـاًهم آنروز قدرتی بخرج دادند ، در نهایت وقار و متانت روبه سرسرای مجلس میرفتندو مردم هم زنده باد سردار سپه و مرده باد مدرس بلند کرده ، وخود مدرس می‌آمدتوی درگاهی یکی از درها که بطرف صحن مجلس باز میشد بصدای بلند گفت : بگوئیدمرده باد رضاخان و زنده (مدرس) در این هنگام یك آجر از بالای بام برای سردارسپه‌پرت کردند که آجر بکتف راستش اصابت کرد البته اورا ناراحت کرده بود ، ولی ابداًآن متانت خود را از دست نداده فقط با آن شلاق اشاره به نظامی ها که مردم را بیرون‌کنند .

در این موقع جای همه خوانندگان‌خالی بود که فرار جمعیت طوری بود که در صحن حیاط مملو از عبا و کفش و کلاه شده‌بود که صاحبانش از هر طرف فرار میکردند حتی تمام درخت ها بعوض میوه آدم بارآورده بودند در این‌موقع نویسنده بارفقایش توی حوض خانه از پشت شیشه تماشامیکردیم .

جمهوریخواهان

– پس از پراکنده شدن جمعیت ، از در ورودی احتشام زاده و کحال‌زاده با بیرقهای قرمز که بچوب یك متری زده‌شده‌بود وارد شدند و یك عده در حدود چهل پنجاه نفر دردنبال باصدای بلندفریاد میزدند (جمهوری- جمهوری) ودر صحن مجلس‌بالا پائین میزدند(یادم آمد روزیکه وارد میدان توپخانه شدم مردم صدا و فریاد میکردند . ما طالب قرانیم‌مشروطه نمیخواهیم) .

از بالا یعنی مجلس دستور آمد اینهارا هم بیرون کنید و متفرق شدند یعنی بیرق های قرمز پاره پاره کردند که گفته‌شود ملت‌ایران جمهوری نمیخواهد وازدحام قبلی را هم به این صورت معرفی کردند .

مشاجره مدرس با سردار سپه

– در اطاق وکریدورهای مجلس بین سردار سپه و مدرس گفتگو و مشاجره در میگیرد . مدرس میگوید من حکم بوق حمام را دارم تا مجلس هست مدرس خواهد بود تو برو فکر خودت باش سردار سپه جواب میدهد ماهم طوری‌حمام میسازیم‌که احتیاج ببوق نباشد .

عصبانی شدن موتمن‌الملك

– در این موقع برای بیرون کردن مردم با قوه نظامی از مجلس که انتظامات داخلی مجلس بعهده شخص رئیس مجلس خواهد بود و هر اقدامی باید طبق دستورمجلس انجام گیرد ، لذا مؤتمن‌الملك بسردار سپه پرخاش و متغیرمیشود ، وبسردارسپه میگوید : میخواهی الان تکلیفت را معین نمایم واشاره بسید کمال که زنگ جلسه‌را بزند و وکلا بروند در جلسه .

در این جا وکلای طرفدار هم‌مضطرب گردیده وبالاخره عده وسط را گرفته سردار سپه را از اطاق هیئت رئیسه بیرون‌آورده و سید کمال را مانع‌شدند ، ولی جلسه تشکیل نگردید برای اینکه مؤتمن‌الملك ازمجلس خارج شده ودیگر هم به مجلس‌نرفت.

سردار سپه که از مجلس بیرون میرود سرتیپ درگاهی رئیس نظمیه را خواسته دستور میدهد دیگر بوق حمام زده‌نشود از آنروز بوق حمام زده نشد و تا چند روز مردم محلات شهر نمی‌دانستند حمام کی‌مردانه‌و چه‌ساعتی زنانه است چون عادت‌بر- این بود حمام هر محله و گذری از اول صبح‌قبل از آفتاب حمام سرگذر مردانه تا چهار بظهر از آن ساعت حمام زنانه میشد ، علامت‌واطلاعی که‌دراین ساعت‌حمام زنانه‌شده‌است

آن بود که یکی از کارکنان حمام میرفت بالای بام حمام بوق میزد و صدای بوق تمام اطراف محله وحمام‌را خبردار میکرد که‌حمام‌زنانه شده است ، وبوق از شیشه بود که در حدود یك متر و مانند قلیان برآن مانند بوق‌و سرناهای موزیك که از برنج ساخته شده گشاد بود ، واین عمل در حدود یکی دودقیقه صدای بوق بلند .

وقتی بوق زدن موقوف گردید تاچند روز مرد وزن بلاتکلیف بودند که بعد ها هم عادت کردند و همین که از موضوع باخبر گردیدند ، شاید تنها کسیکه خوشحال شده بود کارگر حمام بود که هرروز بایدبوق بزند .

موتمن‌الملك ومجلس – پس‌از رفتن مؤتمن‌الملك که دیگر نتوانستند اورا حاضر نمایند والبته در باطن نمی‌خواستند او حاضر شود برای اینکه با بودن او نمیتوانستند منظور خود را عملی نمایند وبرای اینکار سید محمد تدین را در نظر گرفتند وبااو قرار دادند که ریاست مجلس بعلاوه جنبه مادی باید به منظور و مقصود که انقراض قاجاریه وحکومت موقت بسردارسپه است انجام دهید ، تدین رئیس مجلس و منظور را هم انجام داد .

سید حسن مدرس – در ۷ آبان ۱۳۰۵ چون سید حسن مدرس هم تولیت مدرسه سپهسالار و هم مدرس مدرسه بود و قسمتی از تعمیرات مدرسه مخصوصاً گنبد وشبستان در زمان مدرس تعمیر و مرمت شد ، اول صبح برای تدریس طلاب از کوچه میرزا محمودوزیر باتفاق شیخ‌احمد محرر خود بطرف مدرسه حرکت میکرد ، یکی از همین روزهاکه برکوچه درب زنانه مدرسه نزدیك میشود مورد اصابت گلوله ودر جوب می‌افتد ، شیخ‌احمد خودرا روی‌مدرس وآقای شیخ‌بگلوله اصابت و مجروح میشود ، چون در طرفین‌سرکوچه دکاکین‌زیادودکان‌دارها تازه‌مشغول باز کردن دکانها بودند وقتی که صدای تیربلند میشود بطرف جوب که شیخ‌احمد افتاده بود ، می‌بینند مدرس تیر خورده افتاده‌است.

در این اثنا پاسبان و نیز از شهربانی‌پزشك و آن بلانس‌حاضر و میخواهندمدرس را به بیمارستان شهربانی‌ببرند . مدرس قبول‌نمی‌کند و به بیمارستان دولتی می‌برند . این خبر فوراً در شهر منتشر و مردم برای اطلاع وعیادت در بیمارستان اجتماع نمودند . در این موقع بودکه تیمورتاش برای عیادت‌آمده‌بود ، آقای مدرس به تیمورتاش میگوید به رضاخان بگوئید مدرس زنده است . ضارب‌ناشی بود .

حرکت دادن‌ولیعهد در همانروزیکه‌در مجلس ازدحام و بین سردار سپه و مدرس مشاجره میشود ، اطراف عمارت گلستان ومنزل محمدحسن میرزاولیعهد تقریباً محاصره

رضا شاه

و نمی‌گذارند کسی وارد شود حتی زن وروز دیگر ولیعهد را هم تا سرحد بدرقه و خارج میشود .

مجلس مؤسسان

– برای تعیین سلطنت مجلس مؤسسان طبق نمایندگـان منتخبه تشکیل پس از مذاکرات رای داده میشود بخلع سلطنت احمد شاه ونصب سلطنت رضا خان سردار سپه با هویت(پهلوی) باین ترتیب کارهای سیاسی و غیر سیاسی یعنی اجتماعات برهم خورده آرامش‌در شهر برقرار گردید .

چون مکرر ذکر کرده‌ایم که ما درنگارش این کتاب منظورمان وقایع نویسی روز وزمان بوده است نه تاریخ نویسی‌باین جهت از جزئیات وقایع صرف نظر کرده تنها از نقطه نظر روشن شدن موضوعات ووقایع برای‌اطلاع خوانندگان‌عزیز مخصوصاً نسل جوان تا آنجائیکه لازم میدانستیم ازذکرش کوتاهی نکرده‌ایم .

انتخابات دوره ششم مجلس شورای ملی در اولین مرحله سلطنت رضا شاه من وحکومت دماوند- بطوریکه ذکر شد چون سرتیپ مرتضی خان نتوانست از عهده انجام منظور مقدمات کار را آماده نماید عبداله خان طهماسبی را از آذربایجان خواسته به وزارت جنگ منصوب و نیز حکومت طهران منصوب و مشارالیه کاملا موفق و اینك انتخابات دوره ششم که صد در صد باید مراقب باشد شروع مینماید .

صبح زود بود که آقا شیخ محمدعلی طهرانی که از دموکراتهای قبل مهاجرت بودند . وبامن هم (نویسنده) نهایت علاقه ودوستی داشتند و همیشه بمن اظهارشان این بود که (من بشما ایمان دارم) وارد منزل شدند پس از خو ش و بش ، اظهار نمودند لباس بپوشید میخواهیم برویم وزارت جنگ اتومبیل هم حاضر است ، انشااله خیر است ، گفتند برای هردو خیر است .

وارد وزارت جنگ اطاق آقای عبداله خان طهماسبی وزیر جنگ شدیم ، اظهار کردند آقای طهرانی نسبت بشما بقدری غلو کردند که من متأسف شدم چرا تاکنون نباید شمارا ملاقات کرده باشم ، در هر حال چون انتخابات دماوند و فیروزکوه شروع میشود ومرکز انجمن اصلی هم طبق نظامنامه انتخابات دردماوند خواهد، واز طرف انجمن باید نماینده برای تشکیل انجمن فرعی فیروزکوه برود ، لذا باآقای طهرانی که باید انتخاب شوند یك نفرحاکم که صددرصد مورداطمینان باشد که نه از تهدید ونه ازتطمیع تسلیم نگردد لازم ، آقای طهرانی شما را معرفی کردند .

اماراجع بانتخابات - چون دماوند وفیروز یك وکیل دارد . فعلا برای اطلاع شما کاندیدای آنجا رامعرفی مینمایم .

۱-منتصرالسلطان خواجوی بحمایت امیراکرم ۲- آقای صدرائی بحمایت کمیته دموکراتها و تا اندازه‌ای امیراکرم ، ۳- آقاسیدعلی از آقایان آنجا وروحانی کاملا مورد توجه عمومی است که اگر اقدامی برعلیه اونشود انتخاب خواهدشد و آراء طبیعی متعلق بایشان است . البته وجه در دماوند خواهد بود نه در فیروزکوه . ٤- افتخارالاسلام .

آقا شیخ محمد علی چون سمت استادی بمن دارند و زحمات اولیه تحصیل مخصوصا ادبیات و عربی بعهده ایشان بوده،و بهمین جهت در دوره گذشته ایشانرا از آذربایجان انتخاب کردم ، و اینك هم برای این دوره میل دارم انتخاب بشوند ، باین جهت بود که یك حاکم برای دماوند در نظر گرفتم که مورد اطمینان باشد که خوش بختانه شما را معرفی کردند ، حالا من از شما فقط یك تقاضا دارم ، واو حفظ صندوق آراء است که عوض ننمایند ، تهیه آراء بعهده خود من خواهد بود . و نیز آن شخصی که باید از

طرف انجمن اصلی بفیروزکوه برود یك نفربرازنده و وزین باشد که تا اندازه‌ای بتواند در فیروزکوه و انتخاب اعضاء انجمن اعمال‌نظر نماید .

این را هم ناگفته نگذارم که بین من‌و امیراکرم اختلاف نظر در کارها میباشد که یك قسمتش انتخابات است .

طرز برخورد دو حاکم نظامی طهران

ـ البته آنچه نسبت‌بمن (نویسنده) برخورد شده است برای خواننده ذکرمینمایم ، اول با سرتیپ مرتضی خان و حکومت ایوانکی‌وخوارونامه رسمی‌ایشان‌برای صدور اعتبارنامه که در جای خود نوشته شده است . دویم ،طرز مواجه و مذاکره امیر لشکر طهماسبی که با چه متانتی تمام جریان انتخابات محل راچه معرفی کاندیدها و هواخاهانشان و چه سیاست کارها بطور کلی واختلاف نظر ، وچه در جریان انتخابات که فقط حفظ آراء در صندوق که کاملا قانونی بوده است‌مذاکره نمودند .

حرکت بدماوند

ـ حکم صادره درروز حرکت معین ، اتومبیل شخصی خودش را آوردند منزل ، باتفاق آقاشیخ محمدعلی‌طهرانی حرکت برای ظهر وارد دماوند شده، در اداره حکومتی توقف ،چند نفر از طبقات‌مختلف آمدند برای ملاقات آقای طهرانی و خان حاکم ، پس از صرف ناهار آقای‌طهرانی با همان اتومبیل طهماسبی مراجعت کردند .

نتیجه انتخابات

ـ آراء بطور منظم‌در صندوق اصلی و فرعی‌حوزه دماوند ریخته شد که خوانین وتجار دماوند حتی طرف داران کاندیدها اظهارشان این بود تاکنون انتخابات دردماوندبه این منظمی و بی‌طرفی انجام نگرفته بود چنانچه در قرائت آراء همه کاندیدها هرکدام نسبت بخودشان دارای آراء بودند .

قبل از شروع در انتخاب انجمن‌نماینده امیراکرم از طرف ایشان حامل دو هزارتومان و بعلاوه در کارهای دولتی‌حمایت خواهم کرد مذاکره نمودند با بر گردانیدن دوهزار تومان پیغام دادم ، حق‌دارید مرا نشناخته باشید بهتر آن بود از آقای منتصرالسلطان رفیق بنده می‌پرسیدید که صد هزار تومانهم‌مرا از عقیده بازنخواهد داشت .

اما در قسمت‌کاراستخدامی هم طرزعقیده و کار من هم طوریست که احتیاج بکمك نخواهم داشت و نیز اطمینان میدهم‌هیچگونه اعمال نظری‌در انتخابات بهیچ‌گونه نخواهد شد . و من طبق قانون تنها در حفظ‌صندوق آراء کوشش خواهم نمود که آنچه آراء ریخته شده برای قرائت محفوظ بماند.بقیه بسته است به زورآزمائی پهلوانان گود انتخابات .

منتصرالسلطان

- دو روز بعد آقای منتصرالسلطان آمدندو اظهار کردند اقدام آقای امیر اکرم بدون مشورت و اطلاع من وقتی مطلع شدم با ایشان کاملا مذاکره و معرفی نمودم و به‌ایشان تذکر دادم که وقتی که ایشان برای حکومت دماوند معین شدند خوش و مطمئن‌شدم که انتخابات بطور صحیح انجام خواهد شد .

استخلاص سرتیپ مرتضی‌خان و حبس امیرلشکر طهماسبی

- در بین انتخابات‌و قرائت‌آراء اطلاع رسید که سرتیپ مرتضی خان از توقیف‌خارج و آزاد عبدالله خان طهماسبی وزیر جنگ و حکومت‌طهران توقیف شدند .

قرائت آراء تمام شیخ محمد علی‌طهرانی‌اول،دوم سیدعلی،سوم منتصرالسلطان بعد سایرین ، در قرائت آراء فیروزکوه‌منتصرالسلطان اول و طهرانی سوم، در نتیجه منتصرالسلطان باکثریت به‌آن ترتیب که ذکر شد انتخاب شدند .

پس از چند روز یك نفر از دربارنامه‌ای از تیمورتاش بنام وزیر دربار برای حکومت دماوند حامل بود ، «که چون‌اعلیحضرت برای مازندران عزیمت و یك شب در دماوند توقف میفرمایند لذا بانظرنماینده‌دربار محل توقف و سراپرده را درجائی قرار دهید که لب رودخانه نباشد. زمین گودو سنگلاخ نباشد .

پس از اطلاع از نامه چند نفر ازخوانین را خواستم و نامه را ارائه دادم . باتفاق نماینده دربار و چند نفر از خوانین‌چند نقطه را بازدید نموده ، یك قطعه راکه بالای آبادی و طرف شرقی قصبه واقع شده‌بود و زمین زراعتی بدون یك دانه سنگ‌ریزه انتخاب‌چیزی نگذشت‌که مقدمات چادردستگاه رسیده عمله‌جات جباخانه مشغول بر پا کردن چادرها شدند و کاملا طبق اصولی که‌وارد بودند انجام دادند .

چون درهمان‌روزهامن مریض و تب‌میکردم لذا سه نفرازخوانین بامنشی‌حکومتی را دراختیار آقایان قرار داده شام بقدریکه‌ممکن بود ازطرف خوانین تهیه شده بود ، البته این لطفی بود که آقایان بمن کمك کردند .

روز دیگر خبر داده‌شد که بعدازظهر شاه حرکت خواهند نمود ، چند نفر از درباریها و یکی دو نفر از وزراء قبل‌ازحرکت‌شاه حرکت کرده‌بودند که قبل از ورود شاه آقایان در چادرهاشان بودند ، بنابرطبق‌معمول که خود خوانین در این قبیل موارد میدانستند چه بایدکرد لوازم استقبال‌رافراهم‌کرده بودند ، منجمله کلیمی‌ها را با تشریفات حمل تورات و ملاشان را حرکت‌داده‌بودند .

اعلیحضرت وارد و بطوریکه برای من خبر آوردند ازمحل توقف خوششان‌آمده

بود چون بسیار خوش‌منظره بود ، من باشدت تب افتاده بودم آقای ادیب‌السلطنه سمیعی که مطلع شده بود بسراغ من آمدند و مقداری دوا داده سفارش کردند شما دیگر حرکت ننمائید ما بعرض خواهیم رسانید ـ

اول شب

یك ساعت از شب نگذشته بود دونفر آمدند بنام ناظر باشی و یك نفر آشپز صورتی دادند که من باید تهیه نمایم ـ زعفران ده‌سیر ، جوجه ۵۰ دانه ـ بره ۲۰ راس ، بوقلمون ده‌دانه ، گوسفند ۲۰ رأس ، قند ده‌کله ، شکر پنج‌من ـ چاهی چهار گروانکه ، لیمو عمانی دومن . کره و عسل ده من ، ـ

این صورت را دادند درموقع رفتن به‌منشی من گفته بودند که چون در دماوند ممکن فراهم نگردد بآقای حاکم بگوئید پولش را حاضر کنند که برمی‌گردیم مرحمت فرمایند ـ

من فورا صورت رابنامه برای آقای ادیب‌السلطنه سنجاق کرده بوسیله منشی خودم باذکر نامشان فرستادم چیزی طول نکشید که معلوم شد بوزیر دربار مذاکره و آن دو نفر را بوسیله نظامی تحت‌الحفظ بطهران میفرستند . اما چه پیش‌آمدی کرد ، اواسط شب چنان رعد و برقی و بارانی گرفت که بساط را بکلی برهم زد .

صبح فراش آمد که احضار شده‌اید ، رفتم دیدم فقط چادر شاه سرپااست و بقیه‌را جمع کرده خیال حرکت دارند . در چادراعلیحضرت ایستاده ، همین که مواجه شدم با تغییر شاید با فحش گفتند این چه جائی بود معین کردید ، گفتم انتخاب محل را نماینده دربار با خوانین محل که آشنا بودند انتخاب کردند ، بنده قادر بجلوگیری باران رحمت که زارعین بانتظارش بودند نبودم .متغیرانه ، برو گمشو ، که آقای قائم‌الملك با اشاره بمن گفتند بروید چون ایشان مؤدبانه در حضور بودند ، من برگشتم بمنزل وبعد از چند دقیقه شاه هم توی باران بطرف فیروزکوه حرکت کردند ـ این اولین مسافرت شاه دراول سلطنت بودکه بمازندران میرفتند آنهم از راه سواده‌کوه که میخواستند از مسکن و مولد اصلی خود دیدن نمایند .

افتتاح دوره ششم مجلس شورای ملی

ـ اعلحضرت رضاشاه در ۱۳۰۵/۱۹ مطابق ۲۷ اوت ۱۹۵۹ دوره ششم مجلس شورای ملی را برای اولین بار پس از نه ماه در اولین سلطنت خود افتتاح و بقرار ذیل نطق افتتاحیه را نمودند .

با نهایت مسرت اولین مجلس شورای ملی زمان سلطنت خودرا که ششمین دوره تقنینه است با توفیق و عنایات سبحانی افتتاح مینمائیم ، امیدواری کامل دارم که سلطنت‌ما که نتیجه مهمه اراده ملت محبوب‌ما بوده تاریخ خوش‌بختی و سعادت مملکت

مارا تجدید و نمایندگان ملت در تامین‌سعادت و افتخارات مملکت و تهیه وسایل آسایش ورفاه عموم به اجرای نیات خیر ما ومشخص ساختن آمال ملی توفیق خواهد یافت .

روابط با دولت ، متحابه در نهایت‌صمیمیت و مودت است ، و خوش‌بختانه عقد عهدنامه جدید با دولت ترکیه مراودت مارابا دولت معزی‌الیها نیز برروی اساس محکم ومثبتی گذاشته است ، که منافع و مصالح‌طرفین در ضمن آن کاملا تامین خواهد شد امضاء عهدنامه تجارتی بادولت لهستان‌موجب‌تسهیل روابط بادولت مزبوره‌خواهد گردید، نیز موجب مسرت ما بوده و در عهد نامه‌مزبوره بزودی از طرف دولت برا ی‌تصدیق مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد شد ،اهتمام و جدیت دولت ما در سال گذشته که در نتایج ناگوار نقصان محصول و قلت‌زراعت موجب نگرانی شدید بود جلوگیری نمود ، ورجاء واثق حاصل است که ایجادتسطیح طرق وشوارع که ازمفاخرعهد ماست و ترقی وسایل حمل و نقل و اتخاذ تدابیرمؤثره دیگر منتهی بتامین دائمی ارزاق عمومی گردیده نگرانی های گذشته تجدیدنشود اهتمام و مراقبت خاص نمایندگان ملت را در دوره حاضره ترقی احوال اقتصادی‌مملکت دعوت مینمائیم ، برای نیل باین مقصود دولت لوایح لازمه را راجع بساختن‌راه‌های آهن‌وشوسه واستخراج منابع ثروت مملکت و ترویج صنایع ، وعلی‌الخصوص‌ترقی و توسعه زراعت و فلاحت به مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد کرد ، اصلاحات‌لازمه در عموم ادارات مملکت و تهیه وسایل در حسن جریان امورکه مستلزم‌آسایش اهالی‌و ترقی مملکت میباشد منظور نظر مااست واکیداً توصیه شده است که لوایح لازمه‌راجع باصلاحات مزبور به مجلس پیشنهاد ، در خاتمه احتیاج شدید مملکت و متوقف‌اصلاحات را بر توجه مساعی واتفاق کلمه که برعهده گرفته از خداوند مسئلت مینمایم .

توجه رضا شاه — در اوایل ایام سلام اعلیحضرت مراقب وضعیت و طرز لباس اشخاص بودند مخصوصاً نسبت بوکلا ، دریکی از سلام‌ها یك‌روز یکی از نمایندگان که تازه کروات زده ولباس ژاکت پوشیده بود . برای اینکه خیلی شیك باشد ، یك قلم خودنویس و یك مدادهم توی جیب جلو ژاکت‌گذاشته بود ، گیره قلم و مداد بیرون بود که طرف چپ سینه اوروی در جیبش برق میزد .

شاه همین طور که از جلوی نمایندگان میگذشت چشمش بقلم و مداد افتاده نخواست باو بگوید که جای قلم و مداد وخودنویس توی جیب ژاکت نیست ، ضمناً هم میخواستند باو بگویند که دیگر اینکارنکند ، جلوی‌او که‌رسیدند ایستاده و نگاهی

تعجب آمیز بقلم و مداد او کرده و لب‌خندی‌زدند گفت : شما یك دفعه با دو دست چیز مینویسید که این قلم ومداد را پهلوی هم‌تو جیب گذاشته‌اید ! ...

در یکی از سلام ها یکی از نمایندگان (ته‌ریش) را که داشت اندکی رنگ وحنا بسته بود . چون رضا شاه اصولا از خودآرائی متنفر بود چه نسبت بزن و چه مرد خوشش نمی‌آمد و سادگی را ترجیح میداد،وقتی که جلو او رسید ، اتفاقاً یکی دیگر از نمایندگان که (ته‌ریش)جو گندمی داشت‌ایستاده بود . شاه اشاره کرده و بملایمت بوکیل ریش حنائی گفت : این طور طبیعی‌بهتر نیست ، همین کلمه کافی بود که نمایندگان مجلس تا پایان عمر هربار که اسم‌رنگ وحنا جلو او برده میشد حالش تغییر نکند .

در شب اولی که رفع حجاب شده‌بود ـ پس از رفع حجاب که وزارت خانه‌ها هریك برای کارمندان خود جلسه شب‌نشینی‌قائل شدند که کارمندانشان در آن جلسه با خانمان خود حاضر بشوند .

یکی از جلسات برای وزراء ورجال‌واشراف مملکت بود که در عمارت سلطنتی حاضر شوند . سپس که عموماً با خانمهایشان‌حاضرشدند با چه وضعیت‌شرم آوری، وقتی شاه از در سالن پذیرائی وارد شدند و نگاه‌تعجب آوری به قد وبالا و لباس خانمها نمودند گفتند : من گفته بودم رفع حجاب‌شود ، دیگر گفته بودم ... فلان جارا هم بیرون بیندازید ، پس از ادای این جمله‌همانطور که ایستاده بودند برگشته‌واز سالن بیرون رفتند والبته این بهترین درسهائی بودکه در هر قسمت به‌این مردم بی‌تعصب بی‌همه چیز میدادند ، مگر موجب عبرت گردید ،ابداً ؟؟؟ ـ این برخورد را ادیب السلطنه سمیعی که همراه شاه بوده برای من نقل‌کرد .

واقعاً وقتی که انسان وارد مجالس‌شب نشینی این مردم بی‌ایمان بیغیرت میشود تعجب میکند که هیچ حیوان وحشی این‌طورخودآرائی از لباس نمی‌کند و بقول شاه‌فقط آن (موضع) آنهم با چه تشریفاتی پوشیده‌است .

از همه بدتر مرد با در بغل داشتن‌بچه شیرخوار خانمش آرایش کرده مطابق مد روز در خیابان لاله‌زار باین مغازه و آن‌مغازه که خانم باید جلو باشدمیروند و بیرون می‌آیند ـ ودنباله آنها هم جوانهای شهوت‌ران با حرکات مذبوحانه بالا و پائین میروند این است تمدن برای ملتی که نادان و هوس‌ران باشد بقول یکی از دانشمندان ، آخر تمدن اول بربریت و حیوانیت است ؟ .

شاه بوزارت مالیه

- روز پنجشنبه نهم آذر ماه ۱۳۰۶ رضاشاه موقع اذان‌صبح برحسب عادت همیشه‌گی خود از قصر شخصی بعمارت گلستان رفتند ، پس از قدری توقف در قصر گلستان ، بعمارت وزارت مالیه میروند ، دراین موقع تقریباً یك ربع بلکه بیست دقیقه بساعت‌بهشت صبح‌باقی بوده‌است .

در وزارت مالیه فقط آقای حاج‌فطن‌الملك جلالی معاون وزارت خانه و یکی دو نفر از رؤسا حاضر بودند . شاه بعمارت‌فوقانی میروند می‌بینند که هیچیك از مستخدمین وزارت‌خانه سرکار خود حاضرنیستند ، از طرف آقای معاون توضیح داده میشود که هنوز ساعت شروع بکار ادارات‌نرسیده و سر ساعت اعضاء حاضر میشوند .

شاه پس ازاندکی توقف دستورمیدهندقراول درب وزارت مالیه را به بندند ، لذا درب وزارت مالیه بسته میشود . اعلیحضرت‌بطرف وزارت فوایدی عامه وزارت محاکم عدلیه که روبروی وزارت‌خارجه است بیرون‌میروند (حالا یك طرف بنای تازه و طرف دیگرش شیر خورشید سرخ) خارج میشوندواز آنجا بوزارت فوائد عامه (که حالا مرکز مرزبانی کشور است) میروند از قراول درب‌سئوالاتی مینمایند بعد به‌آجودان مخصوص امر می کنند دفتر حاضر و غائب را برای ملاحظه آورده که فقط دو سه امضاء در آن مشاهده نمودند .

سپس از درب وزارت فوائد عامه‌که‌به‌عمارت گلستان باز میشود به‌عمارت مزبور مراجعت مینمایند دراین موقع در تمام شهرشایع گردید که‌شاه بوزارت‌خانه‌هارفته چون دیدند اعضاء حاضر نشده‌اند حکم کردنددرب همه را بسته‌اند واعضاء پشت درب جمع شده‌اند .

پس‌از چند دقیقه در عمارت گلستان‌امر می‌کنند که یکی از رؤسای فوائد عامه حاضر شود ، و چون فطن‌السلطنه مجد رئیس‌اداره تجارت حاضر بوده شرفیاب میشوند و در خصوص ساعات کار توضیحاتی میدهند ،شاه دستور می‌دهند دفتر حاضر و غائب را بیاورند . با توجه بساعت خود ، صورت‌غائبین را میخواهند ، تااین موقع که تقریباً ده دقیقه از ساعت هشت گذشته بود درب‌وزارت مالیه‌بسته بود، تااینکه اجازه‌میدهند درب باز شود .

این اقدام مدتهااعضاء و مستخدمین‌که قبل از ساعت هشت سرکار خود حاضر میشدند حتی وزراء ورؤساء چون تصورمیکردند که شاه‌بازرس مخفی معین‌کرده‌اند.

رضا شاه و درویش خان

- یك نکته در زندگی درویش‌که برای دوستانش عجیب بود علاقه شدید او بشکاربود ، ولی فقط بشکار بلدرچین‌که طبق معمول‌با تور(وتیپ‌چه) بلدرچین میگیرند ، ساختن(تیپ‌چه)مهارت‌خاص

لازم‌داردکه‌درویش‌خان‌دراین‌کار سرآمدکلیه‌شکارچی‌ها بود ، تیپ‌چه‌هائی که میساخت مانند یك هدیه نفیس دست بدست گردش میکرد . هنوز هم عده‌ای از قدما تیپ‌چه کار درویش را دارند ، وبا آن بلدرچین‌می‌گیرند .

کمال‌السلطنه عقیده داشت ، چون‌گوش درویش خان خیلی حساس و پر از آهنگ اصوات است لذا بهتر از دیگران‌توانسته صدای بلدرچین ماده را تشخیص دهد و تیپ‌چه را درست شبیه صدای آن‌مرغ بدبخت بسازد .

بچه طالقانی، شکارچی‌بودن درویش‌خان برای‌دوستانش آنهم باساختن (تیپ‌چه) یك معما بود تا سالیکه آقای صبا استاد عالی‌قدر موسیقی تصادفاً سفری به طالقان میروند، در قریه زیدشت طالقان محل تولد درویش‌این معما حل میشود ، چون تمام اهل زیدشت و فشندك طالقان شکارچی بلدرچین هستندوعلاقه بشکار بلدرچین یادگاراقامت کوتاه زیدشت بوده ـ علت آن است که در شمال‌در قریه زیدشت وفشندك که مجاور یك دیگرند دشت و صحرای بسیار وسیعی است که منتهی میشود برودخانه شاهرود . و این دشت مخصوصاً در بهار تا اول تابستان تمام‌سبز و خرم از محصول و درختهای زیاد . به‌این جهت محل و مرکز و آسایش‌گاه طیوراست خاصه بلدرچین .

در زمان وزارت جنگی رضاشاه چندشهر روسیه گرفتار زلزله گردید . وزارت جنگ که سر نخ سیاست را در دست داشت‌مقتضی دانست (کنسرتی) داده شود که عواید آن بضمیمه پولهائیکه برای زلزله زده‌گان روسیه اختصاص یابد ، برای این منظور از درویش خان دعوت کردند که رهبری‌ارکستر را در آن کنسرت قبول نماید و او هم پذیرفت ، برای‌اینکه وزیر جنگ تشخیص‌داده بود که بواسطه درویش جمعیت زیاد و بالطبع پولهم زیاد جمع خواهد گردید .

درویش هم باتفاق رکن‌الدین خان‌مختاری و آقای مشیر همایون که فعلا سرپرست موسیقی رادیو طهران است درآن‌کنسرت شرکت داشتند . معلوم است که استقبالی از طرف تمام طبقات میشود ، بعد ازچند روز نامه تقدیر از وزارت جنگ برای درویش صادر گردید بامضای (رضا) ـ که‌از این همکاری و کمك او تقدیر شده بود .

اختلاف بین‌درویش و آقا حسین‌قلی‌استاد ـ کمپانی «هیزمتردیس» که آن زمان در کشور های دیگر سروصدای زیاد داشت. از آقا حسین قلی دعوت شده بود که باتفاق چند نفر از نوازندگان درجه اول و یك‌خواننده بروند لندن چند صفحه پرکنند .

درویش خان از این موضوع مطلع گردید . و به آقا حسینقلی گفت : شما که استاد بزرگ موسیقی ایران هستید . (چون‌در آن زمان بالاتر از مشارالیه در تار کسی

نبود) اگر این کار را قبول نمائید قدر وقیمت هنر را در ایران از بین خواهید برد . بهتر آنست بگوئید کمپانی بیاید در همین‌جا صفحه پرکند ، آقا حسینقلی نظر درویش را حمل بر رقابت تصور کرد و رفت صفحه هارا پر کرد . عصبانیت درویش وقتی بحد اعلا رسید که اطلاع یافت که سر و ته این معامله توسط (هامبارسوم) ارمنی نماینده کمپانی فقط با چند متر ماهوت بهم آمده‌است .

درویش خان هم حاضر شد با یک کمپانی آلمانی چند صفحه از پیش درآمد های خودش که در موسیقی ایران چیز ابتکاری و بی‌سابقه بود پر کند ، صفحه ها را پر کرد ، این صفحه ها آنقدر مورد توجه گردید که بازار صفحات آقاحسینقلی را شکست داد ، با آنکه درویش خان مخالف مسافرت اروپا بود ولی پیش‌آمد طوری شد که باتفاق طاهرزاده وابوالحسن خان صبا ودو سه نفر دیگر از راه روسیه بلندن رفت و چندین صفحه پرکردند ، این سفر فرنگ برای پرکردن صفحه تکرار شد و درویش را دو دفعه دیگر نیز به اروپا بردند .

چون نویسنده در ذکر احوالات دودرویش طالقانی از جریان فوت درویش خود داری کرده بودم پس از اطلاع چندنفر از دوستان نظرشان این شد که با اینکه واقعه دلخراشی است از ذکرش خودداری نشود . نویسنده هم قبول کرده بشرح ذیل ذکر مینمائیم .

شب چهارشنبه دوم آذر ماه ۱۳۰۵ شمسی درویش خان در منزل مصدق‌السلطان مهمان بود . و شاهزاده حسام‌السلطنه و چندنفر دیگر از دوستان خودش در آنجا بودند. و معلوم است چه مجلسی و چه شبی بوده‌است خوشا بحال جالسین ، هوا خیلی سرد بوده است .

درویش خان بعد از چند ساعت که‌از شب گذشته بود میخواهد بمنزل برود . صاحب خانه‌مانع میشود . ولی درویش اسرارمیکند ، یکی از حضار که گویا شاهزاده مجلل‌الدوله بوده باحسام‌السلطنه جلودرویش‌را گرفته و اسرار میکنند شب را بماند ، تا آنجا که گفتند یا پیر اگر بروی خواهی‌مرد (مقصود از شدت سرما و ناتوان بودن درویش بوده) و شاید هم الهامی بدل اورسیده بود !

درویش قبول نکرده و گفت : یاپیرخانم تنها است و دخترم قمرالملوك بشیراز رفته است ، باید حتماً بمنزل بروم . درویش‌سوار درشکه شد و براه افتاد . سرچهارراه امیریه یك اتومبیل هیلمن که یك شاگردشوفر عرب ، راننده آن بود گویا مست هم بوده بدرشکه تصادم کرده ، و تصادم چنان‌شدید بود که درویش چند متر آنطرف پرتاب

شده روی پیاده رو افتاده و سرش به سنگ خورده و شکاف بزرگی برداشته ، استخوان های بدنش درهم شکسته ، و تصادم بقدری شدید بوده که درشکه خورد و شکم یکی از اسبها پاره میشود .

با چنین صدمه‌ای پیداست درویش با آن بدن ضعیف بچه حالی افتاده بود ، پاسبان رسیدودرویش رابدون اینکه بشناسدکیست بمریض‌خانه شهربانی می‌برد . طولی نکشید نفس قطع میشود ، ودرویش دیده ازدنیا بربست .

دنبال آقای دکتر قزل‌ایاغ فرستادندکه آنزمان طبیب قانونی بودند . دکتر یکی از دوستان درویش خان و فوق‌العاده علاقه‌بدرویش داشت ، تا آن موقع کسی درویش خان را نشناخته بود . فقط بدکتر گفته‌بودندیك نفر بواسطه تصادم‌مرده است ، دکتر وارد مریض خانه او را باطاقی بردند که یك پارچه‌سفیدی روی جنازه روی زمین افتاده .

دکتر پارچه را که عقب و چشمش بربدن درهم شکسته خونی درویش می‌افتد ، فریاد می‌زند ، ایوای یا پیر جـان است .وافتاده غش میکند ، همانجا کنار جنازه روی زمین می‌افتد ، کارکنان مـریض خانه تـازه‌شخصیت مقتول را شناخته ، غش کردن دکتر آنهم طبیب قانونی که خیلی جنازه دیـده‌است . حاضرین را بحالت وحشت انداخته .

تا طلوع آفتاب‌بهمه دوستان درویش‌خان خبر رسید ، چه ضایعه بزرگی بموسیقی ایران وارد شده است . تشییع جنازه بسیارمجللی از او بعمل آوردند و او را به امازاده قاسم برده پهلوی قبر مـرشدش مرحـوم‌ظهیرالدوله بخاك سپردند ، چند روز بعـد از طرف مدرسه موسیقی بریاست کلنـل‌علینقی خان وزیری مجلس تذکری برپا شد که برای اولین بار مجلس تذکری با آهنگ‌موسیقی شروع گردید .

وزیری هم دو قطعه شعر خواند ووقتی خواست مصرع اول را بخواند چنـان بگریه درآمد که نتوانست شعرش را بخواند،یك مرتبه صدای گریه از حاضرین بلند شد و از مجلس یك جا ناله بیقراری بلند گردید.

اغلب رجال برجسته آن روز طهران‌از جمله چهار نفر از وزیران کابینه وقت در آن مجلس تذکر حاضر بودند ، و یکی‌ازآنهابنام دولت‌بکلیه‌هنرمندان ایران تسلیت‌گفت. مجلس تذکری بود که هم صاحب عزا اشك‌میریخت و هم مدعوین ! .

به این ترتیب دفترزندگانی‌هنرمندی‌بزرگ که اسمش در تاریخ موسیقی ایران جاوید خواهد ماند بسته شد ، یاران درویش‌بپاس این شعر دفتر یاد بود را امضاء کردند (چون اشك شمع تا مژه بریك دیگر زدیم ،داغ تو از سرآمـد و از پای ما گذشت ، درویش رفت ولی نامش تا ابد باقیست ویادگاری از خود گذاشته ، یکی پیش درآمد

هائی که تا آنروز نبوده و نیز تا موسیقی‌هست خواهد بود ، و دیگر ابتکار و اضافه کردن یك سیم برتار و برسه‌تار که باقی مانده‌و خواهد ماند ، و مجلس تذکر درویش که با آهنگ های خودش برپا گردید تاکنون‌چنین مجلسی بهیچ عنوانی برپا نگردیده .

مسافرت رضاشاه بخوزستان – در سفریکه رضاشاه بخوزستان میروند، برای دیدن موسسات آبادان و لوله های نفت که موجب عزت دیگران و مایه نکبت ما میباشد به آنجا میروند ، روسای شرکت‌که برای راهنمائی وارائه طریق و دادن توضیحات لازم حاضر بودند .، مشاهده‌مینمایند که پادشاه ایران غفلتاً شیر یکی از لوله ها را بازکرده و جریان نفت را در روی‌خاکها تماشا مینمایند .

پس از یکی دو دقیقه که می‌بینندکه شاه اقدامی برای بستن شیر نمی‌نمایند ، دست بهم مالیده بعرض میرسانند که در هرثانیه که این شیر بازباشد مبلغ‌گزافی خسارت وارد خواهد شد در صورتیکه اجازه فرمائیدشیر را به بندیم .

شاه با بیانی تمسخر آمیز میگویند :باور نمی‌کنم که اینقدر ها ارزش داشته ، مجدداً یکی از مدیران شرکت با عجله هرچه‌تمام‌تر توضیح داد و تائید مینمایدکه خسارت غیر قابل جبران خواهد داشت ، رضاشاه باقیافه عبوس سئوال می‌کند : اگر راست میگوئید پس چرا چیزی عاید (ما) نمیشود ؟حالا که خودتان قبول دارید لااقل حق ما را بدهید .

از این مقدمات الغای قرارداد شروع‌میشود که یکی از آنها مراتب فوق‌الذکر بوده است . برای این کار آقای سید حسن‌تقی‌زاده را (که بقول مرحوم میرزا کریم خان علی‌آبادی هر وقت خواستند همانهائیکه اورا بردند فورا خواهند آورد) بایران وارد بنام وزارت مالیه قراردادیکه بمدت آن چندسالی باقی نمانده که طبق همان قرارداد پس از خاتمه آن تمام مؤسسات وبناها و چه فنی‌و چه غیر فنی متعلق بایران خواهد گردید ، او را ملغی و مجدداً بمدت طولانی‌گویا سی ساله بسته میشود .

و برای اینکار وعمل در سرتاسرمملکت جشن گرفته شد و چراغانی کردند ، در صورتیکه بایستی عزاداری نمایند . درهمین مورد بود که پس از رفتن رضاشاه در مجلس اظهار کردند که غیر از این جانم درخطر بود . – این است معنی وطن پرستی و آزادی خواهی که سالها در خارج زندگانی‌میکردند .

اگر اقدام آقای دکتر مصدق درملی‌کردن نفت نبود سالها در آن قرارداد باقی و گرفتار بودیم (گرچه حالا هم بصورت‌بدتری گرفتار میباشیم که درجای خود شرح خواهیم داد) .

رضاشاه و مسافرت ترکیه - سال هزاروسیصدو سیزده بود که رضاشاه بنابردعوت آتاتورك رئیس جمهوری ترکیه مسافرتی به ترکیه و این اولین مسافرتی و آخرین سفر این پادشاه بخارج از ایران بود ، و همین مسافرت بقدری در دنیای آن روز با اهمیت تلقی گردید که مدت چندهفته خبرآن مسافرت و جریان بازدید های شاهنشاه ایران از مؤسسات ترکیه صفحات اول جراید اروپا و امریکا وآسیا را اشغال کرده بود و خبرگزاریهای جهان هر روزچندین تلگراف درباره مسافرت شاه انتشار میدادند ، و ملاقات دو مرد بزرگ را که هریك از آنها زنده کننده یك مملکت مشرف بسقوط و زوال بودند یك حادثه مهم و سرفصل تحولات جدید معرفی می‌نمودند .

امروز که بیست و هشت سال ازآن تاریخ میگذرد و باید به این حقیقت اعتراف کنیم که سفر رضاشاه به ترکیه از خیلی جهات در وضع اجتماعی ایران تأثیر بخشیده ورضا شاه که آرزو داشت ایران میان ممالك شرق،از همه بالاتر وجلوتر و مترقی تر باشد .

دربازگشت ازسفرترکیه دست به‌یك‌سلسله تحولات اساسی عمیقی درزمینه‌اوضاع اجتماعی زد که هر برجسته آن رفع حجاب وآزادی و شرکت دادن زنان درکارهای‌اداری و اجتماعی بود ، ایده ها را در سفر ترکیه‌در ذهن خود جای داده بود ، باین جهت که هر یك از پیشرفتهای اجتماعی ترکیه را که‌مفید و سودمند میدانست و در ایران هنوز سابقه نداشت ، پس از بازگشت ازسفر ترکیه‌بیك سلسله تحولات در طهران دستور داد متدرجاً بمرحله اجرا گذاشته شود ، و روی‌همان ، ایده ها بود که بسیاری از مظاهر و پیشرفت های بعدی در ایران صورت گرفت‌و تاریخی نوینی را شروع کرده بودند ، و دوشادوش یك دیگر پیش میرفتند ، هردوکشور باقدمهای سریع جلومیرفتند ، انحطاط و عقب ماندگی گذشته را جبران می‌نمودند.

اگر ترکیه از لحاظ بعضی مؤسسات‌اجتماعی از ایران جلوتر بوده برای آنست که ترکیه دروازه اروپا بوده و تمدن غرب وصنایع و علوم فرهنگی غربی از آن دریچه بطرف شرق نزدیك سرازیر شده بود ، درعوض ایران آن روز از لحاظ اقتصادی از ترکیه جلوتر بود و نهضت اقتصادی در ایران‌توسعه بیشتری داشت .

روز و هفته نبود که یك کارخانه‌جدید ، یك مؤسسه جدید ، بوجود نیاید ، و راه تازه‌ای ساخته نشود ، در هر شهرایران‌چندین ساختمان مدرن بوجود نیاید ، آن‌روز کشور عزیز ما از لحاظ ترقی و پیشرفت‌اقتصادی آنطور بود و نه فقط چشم ترکیه بلکه چشم دنیا را خیره ساخته بود ، واسم‌ایران و اسم رضاشاه شهرتی جهانگیر پیدا کرده بود .

روی همین انعکاس خیره کننده‌ترقیات ایران بود که مصطفی کمال پاشاه آتاترك . رهبر و رئیس جمهور ترکیه به آن‌طرز بی‌سابقه‌ای که از رضا شاه که مظهر ایران نوین بود تجلیل کرد که در دنیا چنان‌سابقه نداشت .

در سفر رضا شاه به ترکیه از جمله‌نکاتیکه در همان وحله اول ورود بخاك ترکیه جلب‌نظر نمود ، دو چیزبودکه ملتزمین‌رکاب رضاشاه را نیز تحت تاثیر قرارداد ، یکی تجلیل بسیارباشکوه رسمی دولت ترکیه‌که بدون تردید شهر های آن مملکت نظیر چنان تجلیلی را ندیده بودند و بخاطر هم‌نداشتند ، دیگر احترامی زایدالوصف و بسیار صمیمانه مردم ترکیه نسبت برضاشاه ،که بخوبی پیدا بود که از اعماق قلب و روح آن ها سرچشمه میگیرد ، و چیزی نیست که‌مثلا روی توصیه مقامات دولتی یا روی علل دیگر صورت گرفته باشد .

این استقبال و احترام مردم ترکیه‌منحصر بشهر ها نبود بلکه در هر قریه و هر ایستگاه راه آهن وهردهکده از مسیر موکب‌شاهنشاه بودمردم بدون آنکه از طرف دولت تذکری بآنها داده شود مشتاقانه باستقبال‌می‌آمدند ، آتاترك شخصاً در نطق خود پس از شرحی مبسوط درباره عظمت ایران وشاهنشاه ایران بمردم گفت : چون رضاشاه عادت دارد در محیط آرام استراحت کندخوب است متفرق ودرموقع عزیمت شاهنشاه برای ابراز احساسات به این مهمان ارجمند‌ترکیه بیائید ، این‌نطق آتاتورك در ایستگاهی در جاده میان طرابزان و ازمیر ایراد شد که‌آن شب قرارگاه استراحت شاه بود ، ویکبار سربازان ترکیه جلوشاه و آتاتورك رژه‌میدادند . آتاتورك رضاشاه برابر خود مقدم داشت و خود یك قدم عقب‌تر ایستاده .

نکته بسیار جالب‌این بودکه‌آتاتورك‌شخصاً بیش ازهرفرد دیگر در تمام مدت چند هفته‌که با شاه بود مراقب آسایش واستراحت‌شاهنشاه ایران بود ، و راستی از فرط علاقه و تجلیل مانند یك نگهبان صمیمی دقت‌و مراقبت داشت که آسایش و استراحت مهمان ارجمندش بهم نخورد .

یك نمونه از تجلیل رسمی دولت‌ترکیه شخصیت ومقام‌مهمان داران ومستقبلین بود ، و دیگر تجلیل نظامی که علاوه برگارداحترام که همه جا بود ، در مسیر شاه در سرتاسرآن راه طولانی چه‌درمناطق‌کوهستانی‌و چه در جلگه و دشت ، سربازان سواره و پیاده بفاصله کوتاهی ایستاده بودند ، حتی‌در قله کوه های مرتفع نیز مثل مواقعی که موکب شاه در خیابانهای شهر ها عبور میکردو سربازان سواره و پیاده دو طرف جاده بفاصله های کوتاه برای ادای احترام صف‌بسته بودند .

یك هیئت مخصوص نیز بـریاست‌ژنرال سعید پاشا و ژنرال فخرالدین پاشا تا ماکو باستقبال آمده که در طول مسافرت‌همه‌جا مهمان داری داشت ، و دربازگشت شاه نیز مجدداًتا ماکوآمدند و درآنجا اجازه‌مرخصی گرفته برگشتند .

علاوه براین هیئت یك هیئت دیگری به ریاست وزیر خارجه ترکیه تا شهـر ارض‌روم باستقبال آمده بود که این خودیك نمونه دیگر از تجلیل بی سابقه دولت ترکیه از پادشاه ایران بود .

آتا تورك از روزیکه رضاشاه واردآنکارا شد کلیه امورکشور ووظایف‌سنگینی که او هم مانند رضا شاه کلیه امور مهم رازیر نظر خود داشت رها کرده و با یك دنیا صفا و صمیمیت همراه رضا شاه براه وهمه‌جاباتفاق شاه مسافرت کرد ، ودر بسیاری از موارد شخصاً راه نمای مهماندار ارجمنـدخود بود .

و کلمه «برادر . برادرمعظم، برادرعزیز» از دهان آتاترك نمی‌افتاد ، از لحن او بخوبی پیدا بود این برادر برادرها از ته‌قلب و با کمال تعظیم ادا می‌کند .

آتا تورك دستور داد کلیه اسرارنظامی ترکیه رادر اختیارافسران که در التزام رضاشاه بودند گذاشتند نه تنها قلاع نظامی‌داردانل وبسفور را باجزئیاتش برضاشـاه نشان دادند . بلکه کلیه نقشه های جنگی ،کلیه آمار های نظامی و میزان ذخایر جنگی و نوع تسلیحات هرگونه مطالب و مدارکی‌که در عرف آرتش های دنیا بعنوان اسرار نظامی تلقی میشود ، هـمه را در اختـیارآجودانهای نظامی رضاشاه گذاشتند ، آقای سرلشگر ارفع که آن وقت سرهنگ ودرالتزام رکاب بودند و نیز بزبان ترکی عثمانی آشنائی داشت کلیه این قلاع و نقشه ها رابازدید و مطالعه کرد . وترکها هیچ چیز را مکتوم نکردند .

آتا ترك میخواست بدین وسیله عملانشان دهد که میان ایران جوان و ترکیـه جوان هیچ جدائی وجودندارد ، و میخواست‌ثابت کند که آن دوران جنگ و نزاع میان ایران و عثمانی که قرنها بلای جان هردوکشور بود از نیرو گرفتن آنها جلوگیری میگردد سپری شده‌است ، و نیز میخواست‌عملا ثابت کند دیگر محال است میان ترکیا وایران کشمکش و خصومتی بوجود آید .میخواست بزبان حال بگوید ، اگر ترکیه در هزار جا یك جا احتمال میداد روزی میان‌ترکیه وایران اختلافی بوجود آید هرگز اسرارجنگی خودرا در طبق اخلاص افسران‌ایرانی باز و فاش نمیکرد ، و آنها را در بررسی هرگونه آمار واسرار و نقشه های‌جنگی و نقشه قلاع و مراکز مخفی توبهای عظیم قلعه کوب و غیره و غیـره را آزادنمی‌گذاشت .

آتا تورك بشباهت کاملی که میان‌ایران و ترکیه وجود داشت خیلی اهمیت میداد ، هردوکشور تاآستانه سقوط وآخرین‌درجه ضعیف رفته بودند وبعد ناگهان بهمت یك مرد رضاشاه در ایران و غازی در ترکیه‌از آن ناتوانی و احتضار نجات یافته بودند . رضا شاه و آتا ترك هردو سرباز بودند ،سربازی ساده که بهمت و فعالیت خود از سربازی ساده تا عالی ترین مقام ارتقاء یافته‌بودند ، هردوی آنها قدرت ارتش را اساس حیات و موجودیت کشورشان میدانستند ،آتاتورك عقیده داشت دو کشور ایران وترکیه با چهل میلیون جمعیت و چند میلیون سربازکه میتوانند مجهز کنند درصورتی‌که‌صمیمانه همکاری کنند (اگردیگران بگذارند)نیروی‌قابل توجهی را بوجود می‌آورند که دنیاباید روی آن حساب بازکند .

آتا تورك عقیده‌داشت ایران وترکیه‌باید متحد طبیعی باشند نه سیاسی واز این اتحاد و منتفع گردند ، رضا شاه در قسمتی‌از مسافرت خود را در آبهای ساحلی ترکیه در مدیترانه و بغازها باکشتی (باوز) انجام‌داد که بزرگترین ناو جنگی آن روز بود ، و کشتی مزبور را دولت ترکیه در اوایل‌جنگ بین‌المللی اول خریده بود ، موقعی که مسافرت دریائی با کشتی (باوز) پایان‌یافته و شاه میخواهد از کشتی پیاده شود برسم سلاطین قدیم ایران به کلیه فرماندهان‌افسران وکارکنان کشتی مزبور انعام ازسکه طلای پهلوی داد .

سکه های طلا در دو پشقاب بزرگ‌ریخته و جلو شاه بردند . یکایك افسران و کارکنان کشتی جلو می‌آمدند و شاه بادست‌خود مقدار سکه های طلا را بآنها میدادند ، واین انعام شاهانه انعکاس عمیق و تاثیری‌فراوان نموده بود .

ارمغانهای مسافرت رضا شاه از سفرترکیه برای ایران ، شاه بعضی مظاهر ترقی و اجتماعی را که از ترکیه بنظرش میرسیدکه آنها را برای ایران لازم و مفید میدانست بخاطر خود سپرد که پس‌از بازگشت ازترکیه‌همان مؤسسات را بوجود آورد واز آن جهات هم ایران را جلوتر ببرد و همدوش‌ممالك مترقی سازد .

تسریع در نهضت بانوان و سوق‌دادن زنان براه ترقی و تأسیس دانشگاه عالی نظامی ، تاسیس دستگاه خبرگذاری آژانس‌پارس . وبعضی از تحولات ازجمله اقداماتی بود که (ایده) آنها در سفر ترکیه در فکرشاه‌بوجود آمد .

از زبان امیراحمدی سپهبد وسناتور

ـ در سال ۱۳۰۵ من فرمانده ژاندارمری بودم ، یك روز صبح‌زود اعلیحضرت مرا بکاخ گلستان احضار کردند موقعی که شرفیاب شدم ، فرمودند . میدانی برای چه تورا خواسته‌ام ، ودر حال

عصبانی و با لحن غیر عادی بیان نمودند ،عرض کردم خیر قربان ، گفتند نیم ساعت قبل اطلاع مهمی بمن رسیده که حاکی است.که روسهاموفق شده‌اند دردو قسمت آنتریك کنندوافراد نظامی‌رابرعلیه افسران‌بشورانند،در خراسان ودر آذربایجان ، عده‌ای از سربازان علیه افسران خود شوریده و آنها رابقتل رسانیده‌اند . منجمله سربازان سرهنگ یوسف خان فرمانده هنگ سلماس را شبانه‌از تخت‌خواب‌پائین کشیده ودرکناررودخانه با شمشیر قطعه قطعه کرده‌اند بااین تحریکات‌هم خراسان و هم آذربایجان هردو منقلب شده‌است ، و حالا در حدود نیم ساعت است‌که پیش خود فکر میکنم چه طور میتوانم تورا شقه کنم ، ازاین اظهار حالم منقلب شده‌وبا دست پاچگی پرسیدم ، گناه من چیست که میخواهید امر بشقه کردنم صادر نمائیدشاه خنده‌ای کردند و گفتند : مقصودم این است که اگر ممکن بودشمارا نصف میکردم‌نصفی را بخراسان و نصف دیگر را به آذربایجان میفرستادم ، ولی چون اینکارعملی نیست تورا به آذربایجان میفرستم و خودم عازم خراسان خواهم شد . بنا براین‌هرچه زودتر باید حرکت کنی سپس سئوال کردند چه‌ساعتی میروی ، تانیم ساعت دیگر.

آقای بهرامی رئیس‌دفتررا خواستنددستور دادند دو فرمان فوراً بنویسید ، یکی اینکه امیر لشکر احمدی با حفظ سمت به‌فرماندهی لشکر آذربایجان منصوب میشود، ودیگر اینکه امیر لشکر از امروز به ژنرال‌آجودانی من مفتخر میگردد ، بلافاصله ده دقیقه هردو فرمان حاضر وشاه توشیح وبه‌من دادند و گفتند عجله کن که دیر میشود .

این ماموریت بسیار موجب مسرتم‌گردید ، زیرا روز انتقام از (سمیتقو) فرا رسیده بود . فوراً از طهران حرکت کردم‌و چهل و هشت ساعت بعد در تبریز بودم ، ودر آنجا مشاهده کردم ، که اولا اوضاع‌لشکر و سربازخانه ها بسیار آشفته ودرهم است ، ودیسیپلین نظامی بکلی از بین رفته‌است ، وثانیاً مردم در حال یأس وناامیدی بسر میبرند و علمای تبریز بمن گفتند که‌سرتیپ آیرم فرمانده قبلی روز قبل در باغ خود مهمانی داده و عرق خورده و بطریهای‌خالی را در آب استخر انداخته خود وحضار بطرف بطریها شلیك میکردند ، در صورتیکه‌در بیرون شهر دزدان مشغول قتل و غارت بودند ، واین عمل موجب عصبانیت و گله‌محافل روحانی از لشکر شده ، خاصه آنکه لشکر در مقابل متجاسرین نیز منکوب ومغلوب است .

در چنین محیطی کار را آغاز کردم،روز اول ضمن بازدید لشکر چند گروه‌بان را که از وظایف خود تخطی کرده بودندبشدت تنبیه کردم ، وعده‌ای را بزندان انداختم ، و برای ایجاد نظم در قشون که‌لازمه موفقیت های بعدی بود پانزده شبانه

روز مجاهدت کردم و همه تلاش من برای‌این بود که لشکر را مقتدر سازم ، وپس‌از ۹ سال که ازواقعه مرگ قربانیهای (سمیتقو)میگذرد انتقام از او بگیرم .

نکته جالب توجه این بود که لدی‌الورود ضمن بازدید زندان مشاهده کردم که عمر خان شکاك رئیس طایفه شکاك که درابتدا با سمیتقو هم دست بوده در زندان زنجیر شده است ، باو گفتم چرا تورا زنجیرکرده‌اند ، عمر خان جواب داد تحریکات سمیتقو باعث گرفتاری من شده است ، فوراًدستور آزادیش را صادر کردم و ضمناً بفکر افتادم که برای کوبیدن سمیتقو از عمر خان‌بخوبی میتوان استفاده کرد . البته افسران با آزادی عمر خان مخالف بودند ، ولی من‌به مخالفت آنها گوش ندادم ، برای اینکه آنها از نقشه من مطلع نبودند .

پس از استخلاص عمرخان و تنظیم‌لشکر و سربازخانه ، به سمیتقو که هنوز گردن‌کش و مشغول قتل و غارت بود پیغـام‌دادم که با من ملاقا ت‌کند . در قصبه گلشن با پانصد نفر سوار بملاقات من آمد ، ودرمقابلم روی فرش نشست ، باو گفتم سمیتقو دولت ایران از عملیات نامشروع تو بسیـارخشمگین است، زیراتو با اینکه ایرانی‌هستی واز این آب خاك بهره میبری مع‌الوصف درگوشه از مملکت خودت خیانت کرده‌ای ، اما ازاین ساعت اگر گذشته ازیاد ببری وخدمت گذار باشی من قـول میدهم کـه موجبات تبرئه تورا فراهم نمایم ، ومنصب‌سرداری بتو بدهم ، زیرا خیانت تو بواسطه عدم لیاقت‌مامورین قبلی‌بوده‌است، ولی‌اگردست از پا خطاکنی و عملیات گذشته از سر گیری بدان که تا آخرین لحظه باتو مبارزه‌خواهم کرد .

سمیتقو دست مرا بوسید و قول‌دادازاین پس از فرامین حکومت مرکزی اطاعت کند . در حالی که من میدانستم خائن وجاسوس محال است بصراط وطن‌پرستی هدایت شود،بهمین‌جهت اندیشه‌اورا هیچگاه‌از مغزم بیرون نکرده مشغول‌تدابیر وتدارك قوا و تقویت پادکانهای شدم تا در موقع‌مناسب سمیتقو را بکوبم .

چند هفته بعد قبایل (پشت‌دری) قوای لشکر غرب را شکست دادند ، وبنا بدستور شاه من بکمك آنها رفتم ودر مهابادبین قوای پشت‌دریها جنگ درگرفت و آنها را که تا پشت دروازه‌شهر مهاباد آمده بودنداز شهر بیرون راندیم ودراین جنگ‌عمرخان شکاك که همراه من بود واتفاقا در غروب‌روزی که پشت‌دریها تار ومارشده بودند من وعمرخان بالای تپه‌ای ایستاده وناظر میدان‌نبرد بودیم ، و آفتاب غروب‌کرد از تپه پائین آمدیم تابچادر خودمان برویم .

در موقع پائین آمدن متوجه شدم‌که اسب من به سختی راه میرود و مثل اینکه

از روی موانعی عبور میکند . وقتی که‌دقت‌کردم معلوم شد آنجا قبرستان بزرگی است که اسب هنگام عبور از روی قبر ها بالا وپائین میرود ، از عمرخان پرسیدم ، این جا قبرستان مهاباد است ؟ ـ جواب‌داد خیر ، این‌قبرستان داستانی دارد که جریان آنرا تعریف میکنم : چند سال پیش که من وسمیتقوباهم‌متحد بودیم . روزی پاسگاه ژاندارمری مهاباد را که از چهار صد نفر تشکیل شده‌محاصره‌کردیم ، وسمیتقو فرمان دادکه هر- چهار صد نفررا قتل عام کنند ، من باوگفتم‌این‌کار را نکن زیرا ژاندارم مقصر نیست . چند نفر از افسران آنها را بکش و بقیه راآزاد کن . سمیتقو گفت من همه آنها را خواهم کشت تا پرونده شکاکها که اکنون‌بامن همدست هستند مثل پرونده خود من نزد حکومت مرکزی سیاه شود واین قتل‌عام‌بزرگ پیش شکاکها و دولت مرکزی پرده‌ای بکشد و شما ازاین پس مجبور باشید که‌همیشه در سایه اقتدار من بسر برید و فکر سازش با حکومت مرکزیرا هرگز بمغزتان‌راه نیابد .

بدنبال این مطلب سمیتقو فرمان دادقتل عام ژاندارمری صادر و هر چهار صد نفر را کشتند واین قبرستان یادگار آن‌کشتارفجیع است ، با شنیدن این قصه از قساوت سمیتقو در دلم زبانه کشید و بدون اینکه‌جوابی بعمرخان بدهم دردل گفتم : برای از بین بردن این جانی باید از اظهارات چندسال قبل او درباره شکاکها استفاده کرد و سمیتقو را بدست خود شکاکها از بین برد ،بااین اندیشه قبرستان ژاندارمها را پشت سر گذاشته ودر صدد نقشه تعقیب واز بین بردن‌سمیتقو برآمدم .

واقعه دیگر

واقعه دیگری که بازهم بعهده امیر احمدی محول میشود ، واین واقعه نتیجه یك ساعت‌شهوت‌رانی یك‌صاحب‌منصب بزن‌تابین‌خود بوده جریان بشرح ذیل است .

آقای سرهنگ نصراله خاقانی که‌زندان قصر تحت نظارت او ساخته شد ، اسرار واقعه‌ای را که در ابتدای سال ۱۳۱۰در دربار سلطنتی و محافل سیاسی مملکت غوغائی برپا کرده بود بعداز ۲٤ سال برای‌من چنین نقل کرد ، اما شنیدم که می‌گفتند اگراین حادثه عشقی‌در ۳۵سال‌قبل اتفاق‌افتادو شورش بزرگی زندان قصر نیز که منتهی بکشته شدن عده‌ای از پاسبان وزندانیان‌شده هرگز بوقوع نمی‌پیوست ، واین حادثه تلخ ناگوار که باعث عوض شدن رئیس‌شهربانی وقت و زندانی شدن عده‌ای از افسران شهربانی گردید هرگزپیش نمی‌آمد!

سید فرهاد یکی از ژاندارمهای قم‌بود که قبلا در مکتب نایب حسین و ماشااله خان فن راه زنی‌را کامل کرده صاحب دیپلم‌حتی لیسانس شده بود . ولی چندی بود که

خودرا از آن محیط خارج و توبه نموده ودرپاسگاه جنوبی قم انجام وظیفه می‌نمود و زنی داشت بسیار زیبا ودلربا که مورد توجه‌ودل باختگی افسر مافوق سید فرهاد قرار میگیرد .

ازآنجا که زنهم‌ناچاراً پس از تعقیب‌افسر قدری رام میشود ، به‌این جهت افسر مزبور برای اینکه بین زن و شوهر فاصله‌و دوری انداخته باشد تا بدون دردسر بکام دل خود برسد ، مقدمات ماموریت سید فرهاد را بکاشان فراهم کرد .

که شاید ضمنا بدست نایب حسین‌و اتباعش که سابقه بدی هم دارند کشته تا بخوبی‌وخیال راحت‌بازن‌سیدفرهاد ومعشوقه‌خودش خوش باشند .

مقدمات ماموریت سیدفرهاد فراهم‌گردید ، ولی سید فرهاد مایل برفتن این ماموریت نبود و هرچه التماس کرد که‌افسرمافوق از دادن این ماموریت آنهم بکاشان منصرف شود موفق نگردید ، موقعی تأثرش‌دو صد چندان بیشتر شد که دانست که مدت ماموریت دو ماه است و مجبور است که زن‌و فرزندان خودرا در شهر قم بگذارد ، زیرا باید در کوههای شمال کاشان با عده سارق‌مسلح جنگ وزدوخورد نماید ، در آخرین روزهای حرکت بود که ناگهان بوسیله یکی‌از زنهای همسایه که داشت خداحافظی میکرد و متوجه شد که افسرش بازنش رابطه‌پیدا کرده‌است .

آنوقت کاملا قضیه و علت ماموریت‌را فهمید که افسر فرمانده برای رفتن بماموریت آنهم در منطقه کاشان از کجا آب‌میخورد، اوکه‌مردی مذهبی‌بودوباید بگوئیم با سواد و نویسنده قابلی هم بود ، از پی‌بردن به این رابطه نامشروع شدیداً متعصب گردید و بالاخره برای اینکه از زن و مردخاطرخواه انتقامی گرفته باشد ، بعنوان عزیمت بصوب ماموریت حرکت کرد . ولی‌شبانه بقلعه بازگشت و در مقابل پنجره اطاق خواب افسر مزبور دید زنش با افسر خوابیده‌است . با عصبانیت گلوله بجانب اطاق او شلیك کرد ، اما هیچ کدام از گلوله هابهدف نخورد ،و سید فرهاد متواری گردید «در این‌جا سید فرهاد اظهار میکرد در آن‌موقع بقدری عصبانی بودم که تمام بدنم میلرزید که تیرها بهدف نخورد» یك ماه بعدسید فرهادهمان ژاندارم متواری شده بلباس سارقین درآمد و عده‌ای از یاغیان اطراف‌را بدور خود جمع کرد ودسته‌ای تشکیل داد که نه تنها مامورین حکومتی موفق به از بین‌بردن او نشدند ، بلکه نایب حسین وماشاءالله خان کاشی هم که خودشان از طراز اول‌دزدان معروف کویر مرکزی ایران بودند با وجود کوشش هائیکه در ظاهر میکردند‌نتوانستند دسته سید فرهاد در سراسر دوران حکومت وثوق‌الدوله بعد از او که امنیت‌مرکزیرا بخطر انداخته بود رفع نمایند .

این رویه بود تا ابتدای زمامداری رضا شاه که یك روز احمد آقاخان (سپهبد و سناتور احمدی) را خواسته مامور خاتمه این قائله مینماید ، امیر احمدی در یکی از قراء دشت مرکزی موفق بملاقات سید فرهادمیشود ، البته برحسب قرارداد پیغام قبلی بوده است . پس از مذاکرات زیاد سپهبد قسم بادمیکند که اگر تسلیم شود او را از مجازات اعدام معاف خواهد کرد .

سید فرهادکه احمدآقا خان را خوب میشناخت و قول او را مردانه میدانست تسلیم شد و بطهران در شهربانی توقیف گردید ،دو روز بعد قرار اعدامش صادر گردید که براثر کوشش احمدآقاخان که قول داده بوداز اعلیحضرت خواست که از اعدامش صرف نظر گردد ، با محاکمه بحبس ابد محکوم و روانه قصر گردید .

سید فرهاد در زندان مشغول عبادت و ریش گذاشت ، و جز دعا و نماز و توبه کاری نداشت ، و بهمین جهت مورد توجه زندانیان میگردد ، و در حقیقت بعنوان کدخدا وریش سفید شناخته میشد ، زندانیان هر مطلبی داشتند که میخواستند بطور دسته جمعی آنرا باطلاع رئیس زندان برسانند ویا باالعکس رئیس زندان نیز هرپیغامی دسته جمعی و یاپیشنهاداتی در امور و عمل بهداشت داشت برای حفظ انتظام محوطه زندان میکرد. بوسیله سید فرهاد که نماینده زندانیان بود ،

تا اینکه مرض تیفوس در طهران بروز کرد و رئیس زندان بعد از تشکیل چند کمیسیون دستور داد کلیه زندانیان برای اینکه مبتلا به تیفوس نشوند و شپش در زندان راه پیدا نکند و بهتر آنست ریش وموی سر خود را بتراشند ، در این موقع عده‌ای اززندانیان بودندکه ازطایفه «لامیر» کردستان بودند و در نگاه‌داری ریش هم از جنبه مذهبی و هم از جنبه مرد و مردانگی تاثر بسیار داشتند ، و در مقابل دستور رئیس زندان استقامت کردند و ریش خود رانتراشیدند ، و سید فرهاد که سید هم بود ، و بعلاوه تمام اعمال خود را برای فرار اززندان تهیه میکرد و شخصا مایل نبود ریش محرابی خود را بتراشد ، لذا در این موقع از طایفه میربها حمایت کرد و بزندانیان که برای او احترام قائل بودند ، دستور داد که ریش خود را نتراشید و بگوئید اگر مقصود حفظ نظافت و بهداشت است بهتر آنست چندقالب صابون دراختیار کسانیکه ریش دارند بگذارید که شستشو نموده تمیز باشند تاشپش پیدا نشود .

و نیز بعوض مدت طولانی حمام چهار پنج روز یك مرتبه حمام نمایند ، این پیش آمد بالطبع ملاقاتها با سید فرهاد همه روز پیش آمد میکرد ، و ضمناً مامورین زندان تراشیدن سر و صورت را تعقیب داشتند بطوریکه قرار شد سلمانی بیاید و

سروصورت زندانیان را از مو پاك نماید .

زندانیان بسرکردگی سید فرهاد تصمیم بشورش و فرار گرفتند ، وروز بیستم اسفندماه را برای فرار درنظر گرفتند ، آن‌روز رویهم رفته پنج پاسبان در زندان بودند که طبق مقررات اسلحه نداشتند ، وهشت نفرهم در فضای خارج از زندان مقابل در پاسدارخانه بودند که اسلحه داشتند .

عده زندانیان در حدود دو هزار نفربودند ـ نزدیك ساعت چهار بعد از ظهر بود که من و آقای سرهنگ خاقانی داخل زندان(در سال ۱۳۰۹ که اکنون بازنشسته شده است) در دفترکار خود بودیم که ناگهان‌صدای همهمه و جنجال بلند شد .

بسرعت آمدم به بینم چه خبر است ،دیدم سید فرهاد در حالی که تفنگی در دست دارد و عده ای در حدود سی چهل نفر درعقب سید فرهاد با تبر و چوب و سیخ و در حیاط زندان در حرکتند و سید به‌مجرد اینکه‌مرا دید از پله ها بالا آمد و من تاخواستم خود را به تلفن برسانم ، لوله تفنگ را بسوی‌من نشانه گرفت ، و تصمیم داشت پاشنه تفنگ را بکشد که یکی از همراهانش مانع‌شده و گفت او بمابدی نکرده و جز مهربانی، باید بعوض اورئیس اداری زندان را بکشیم،براثر این توصیه سید بسوی من شلیك نکرده و رفت بسینه پاسبان زد که در مقابل در بااسلحه ایستاده بود ، وبلافاصله پس از کشته شدن پاسبان یکی از رفقایش تفنگ او رابرداشته ، واغتشاش کنندگان که بعدادانستیم ۳۵ نفرند . بعد از یك زد وخورد کوتاه اززندان بیرون رفتند ، و بطرف تپه های سرخه حصار از بیراهه فرار کردند .

من بلافاصله بعشرت‌آباد تلفن کرده‌و کمك خواستم ، ولی جواب دادند افسر مافوق حضور ندارد و بدون اجازه اونمیتوانیم کمك نمائیم . در صورتیکه فاصله عشرت‌آباد که تقریباً مرکز آرتش است باقصرفاصله‌ای ندارد، بلکه‌دیوارشمالی عشرت‌آباد متصل بزندان قصر است ، بعلاوه پیش آمدغیر منتظر است و صاحب جزء قطعاً بوده و می‌توانستند کمك بدهند ولی حاضر نشدند،بشهربانی تلفن کردم ، بعد از مدتی فاصله و کسب اجازه از مافوق بالاخره توانستم کمك‌دریافت کنم ، ولی موقعی نفرات و قواء بزندان رسیدند که هوا تاریك شده وجستجوی فراریان در آن بیابانها و تپه ماهور ها امکان نداشت .

صبح فردا نیز تا چند روز عده‌ای درصحراها و بیابانها در جستجوی فراریان پرداختند ولی موفق بدستگیری همه نشدند.زیرا بجز عده معدودی بقیه بطرف کویر رفته بودند ، فراریان هجده قبضه تفنگ باخود برده بودند ، وسید فرهاد بکمك همین

اسلحه ها با بیست نفر از زندانیان دومرتبه‌دسته‌ای تشکیل داد و کار سابقش را درپیش گرفت ، عده‌ای از قراء و قصبات را غارت‌کرد .

چند ماه بعددسته های مجهزی برای‌دستگیری سید فرهاد بحدود کاشان و نطنز رفتند وبعد ازمبارزات بسیاربا تلفات بالاخره‌سید فرهاد در اطراف کوههای کاشان ونطنز توسط ژاندارم بقتل میرسد وجنازه‌اش برای‌عبرت عمومی چند روز در آبادیها گردانیده و همراهان او را بحبس های سنگین محکوم‌و بدین ترتیب ماجرایی که با شهوت رانی و خیانت یك افسر نسبت بناموس یك تابیـن آغاز شده بود خاتمه یافت .

بعقیده من بعوض گردانیدن نعش‌سیدفرهاد بهتر آن بود نعش افسر خائن را که سبب این همه قتل و غارت گردیده بودباید در همه‌جابگردانند تا عبرت سایر افسران و مردم گردد ، سید فرهاد و امثال او چـه‌تقصیر دارند . تقصیرشان این است که زن خوشگل و یا دختر قشنگ و یا مال دارندکه‌باید بوسایل مختلفه از آنها گرفته شود و بعد هم آنها را بجرم اینکه از خود وناموس‌خود میخواهند دفاع نمایند کشته و دور بگردانند .

شمـا خواننده نسل جـوان آینـده‌درست نکات برجسته و علت‌العلل این‌داستان حقیقی را که میخوانید پی‌برده در زمانیکه‌مصادر امور چه لشکری و چه کشوری شدید از روی انصاف قضاوت ومجازات نمائید که‌بهترین طرز حکومت کردن است .

تلخ و شیرین

ـ آقـای صـدرالاشراف چنین اظهار داشتند که من درکابینه اول فروغی در سال ۱۳۱٤ وزیر دادگستری بودم ، یك روز صبح از دفتر مخصوص سلطنتی خبر دادند که‌شاه‌شمار ا احضار وشرفیاب شدم ، شاه بمحض اینکه مرا دید گفت : کار مهمی با شما دارم ،پرونده‌ای رااز شهربانی برای من آورده‌اند، و میخواهم رسیدگی باین پرونده را بعهده‌شما بگذارم تا آنرا از اول تا به آخربخوانید و با دقت گزارش دقیقی بمن بدهید .

بطوریکه اطلاع پیدا کرده‌ام خلاصه‌این پرونده ،این است ، که مامورین شهربانی کشف کرده اند که صمصام‌الملك بیات رئیس‌کل فلاحت (آنروز اداره مستقلی بود) از یك شرکت مقاطعه‌کار قصد گرفتن پنجاه هزارتومان رشوه داشته و مامورین واسطه راقبل از دادن رشوه گرفته و پول رشوه را هـم‌توقیف کرده‌اند وواسطه هم در زندان است.

من (شاه) میل دارم شما این پرونده‌را بدقت بخوانید ، و نظر بدهید که آیـا بیات مقصر است یا نه ، اعلیحضرت بعد ازبیان خود این جملات قرمز رنگی را بـدست من دادند . فرمودند بروید زودتر نتیجه رااطلاع دهید .

این اولین مرتبه نبود که شاه بمن‌ماموریت های خصوصی میداد . ولی مثل اینکه از ماموریت های سابق مهم‌تر و بغرنج‌تر بنظرمیرسید .بلافاصله بوزارت دادگستری رفتم و شروع به مطالعه پرونده کردم و بعداز چند ساعت بدقت رسیدگی کرده ، صورت ظاهر پرونده چنین یافتم . قرار بود اداره‌کل فلاحت از طریق مناقصه معامله‌ای انجام دهد . و چندین شرکت نیز پیشنهاد هائی‌داده بودند که یکی از آنها شرکت «س» بود که پیشنهادش مدتها روی میز آقای بیات‌مانده بود ، و مشارالیه آنرا امضاء نمی‌کرد ، ومدیران شرکت نیز به نظمیه شکایت کرده‌و گفته بودند که بیات بآنها گفته است تا پنجاه هزار تومان ندهید پیشنهاد شما راتصویب و امضا نمی‌کنم .

بامید گرفتن یك هفته است تمام‌پرونده را روی میز خود نگهداشته است ، تا اینکه شرکت‌موافقت می‌کند و قرار میشود شخصی بنام اسمعیل ده هزار تومان نقد و چهل هزار تومان چك از طرف شرکت تسلیم‌آقای بیات گردد .

موقعی که این شخص با پول وچك‌عازم اداره‌کل‌فلاحت بوده، مامورین تامینات او را گرفته بشهربانی می‌برند و پول وچك‌را از جیب او بیرون می‌آورند ، از این جا پرونده تشکیل و تنظیم میگردد ، اسمعیل‌دربازجوئی اقرار میکند که قصد داشته پول و چك را بعنوان رشوه برئیس اداره کل‌فلاحت بدهد .

چون رئیس کل فلاحت در آن موقع‌عضو هیئت دولت و درجلسات هیئت دولت حاضر میشدند ، لذا سرلشگر آیرم رئیس‌شهربانی برای کسب اجازه در جلب بیات دستور گزارش بشاه داده بوده تا اوامر شاه‌هرچه باشد اجرا کند .

آنروز تاعصر بعد از خواندن پرونده‌متوجه شدم که گرچه نام عده ای منجمله رئیس دفتر اداره فلاحت در پرونده ذکر شده‌و گویا او هم علی‌الظاهر واسطه کار بوده ولی محور اصلی همان اسمعیل است که‌میتواند اطلاعات دقیق و کاملی در اختیار ما بگذارد و بگوید پول ازکجا و از چه کسی‌گرفته و بچه عنوانی میخواسته است برئیس فلاحت بدهد ، لذا مصمم شدم که اسمعیل رااز شهربانی برای بازجوئی بخواهم . فورا بسرلشگر آیرم تلفن نمودم و گفتم اسمعیل‌نام زندانی رابرای بازجوئی نزد من بفرستید کار واجبی دارم : جواب داد : بله خودم ازموضوع باخبر میباشم ، تا یکساعت دیگر او را تحت‌الحفظ خواهم فرستاد .

تا یکساعت صبرکردم‌ولی از اسمعیل‌خبری نشد ، مجدداً به آیرم تلفن کردم ، که آقا چه طور شد این متهم نیامد لطفاً زودتربفرستید ، جواب داد چشم تا ده دقیقه دیگر خدمت میرسد . باز منتظر ماندم ، ده دقیقه‌شد یکساعت ولی زندانی بدادگستری نیامد،

وبالاجبار برای مرتبه سوم تـلفن کردم ، ومجدداً آیرم بازبان چرب و نرم وعده داد که زندانی را خواهم فرستاد .

تا ساعت ده شب منتظر شدم ازاسمعیل خبری نشد ومن در وزارت بلاتکلیف ماندم ، فردا صبح تلفن کردم و به آیرم گفتم اعلیحضرت دستور داده‌اند به این پرونده رسیدگی کنم و تا این شخص که حامل پول‌رشوه بوده حاضر نشود نمی‌توانم گزارش بعرض برسانم که برای شاه روشن گردد ،چرا اسمعیل را نمی‌فرستید ، جواب دادهمین حالا خواهد آمد مطمئن باشید .

ده دقیقه بعد تلفن زنگ زد ، آیرم‌از پشت سیم گفت : قربان ، اتفاق بدی‌افتاده که باعث تاسف شده ونمی‌دانم چه بایدبکنم،اسمعیل زندانی را دیشب باتفاق یك مامور بخانه‌اش فرستاده بودم تا کاری که درخانه‌داشته انجام داده برگردد . ولی متاسفانه در بین راه از دست مامور فرارکرده و طبـق‌خبریکه هم اکنون ازبندرپهلوی رسیده‌شبانه بآنجا رفته و ده دقیقه قبل درحالیکه تغییرقیافه داده بود سوار کشتی شده و به‌بادکوبه میرود و مامورین تامـینات هـم از تـرس گریخته‌اند ، و اینك چند نفر را در تعقیب مامورین تامینات قرار داده که آنها را بـه‌مجازات برسانم . پیش‌آمد بدی روی داده خاصه در نزد حضرتعالی .

معلوم شد از ساعتی که پرونده ازطرف شاه بمن محول میشود ، آیرم چنانچه در ضمن یکی از تلفن ها اظهار میدارد . ازموضوع با خبرم ،درصدد تهیه وسایل حرکت اسمعیل را بخارج از ایران برآمد بالاخره با آن طرزیکه بیان کرده او را درکشتی وبه بادکوبه روانه مینماید .

آیرم رئیس نظمیه مملکت بود باچه قدرتی در اوج ترقی و عظمت زندگی میکرد و اطمینان شاه را بعناوین مختلف‌چنان بخود جلب کرده که اولین محرم مورد اعتماد ایشان شده بود ، و از وکلا ووزراءگرفته تا رجال درجه اول از او پـرهیز و ناراحت بودند ، وهمه میترسیدند مبادا آیرم برای آنها پرونده بسازد زیرا این مرد پرونده ساز قهاری بود کـه روی آن شاه مطابـق‌گزارش او اقدام میکرد .

چه شد که شاه در این پرونده‌خودداری از آیرم مینماید ، برای این بود کـه صمصام الملك بیات از مردان نجیب وخاندان‌اصیل و بدرستی بیات شاید کمتر دیده میشد و این صفت در نزد شاه محرز بود و بهمین‌جهت نتوانست روی گزارش آیرم دستور بدهد ، و این پرونده باعث فرار خود آیرم‌از ایران گردید که خود داستان دیگر جالبی دارد بشرح ذیل :

از روی پرونده رئیس فلاحت شاه‌نسبت به آیرم سوء ظن پیدا مینمایند ، واین سوء ظن بجائی میرسد که دیگرانهم مطلع‌شده و از عملیات آیرم گزارش های محرمانه بشاه داده میشود ، تا آنجائیکه صورتی ازاستفاده های آیرم داده میشود مؤسسه ای نبوده که آیرم از آن ماهیانه نمی‌گرفته . ازتمام مهمان خانه‌هاحتی رستورانها ، قمارخانه ها ، فاحشه‌خانه ها ، شیره‌کش خانه ، مشروب‌فروشها ، بالاخره ازتمام منابع فروش ، تا شهربانیهای شهرستانها باید ماهیانه خود رامرتب به پردازند (که حالا هم شاید معمول باشد) .

وقتی آیرم‌متوجه شد که مورد سوءظن قرارگرفته در صدد برمی‌آید که از ایران خارج گردد لذا شروع مینماید بفروختن‌اثاثیه منقول خودکه‌قابل نقل و انتقال نبوده. و اشیاء سنگین قیمت و سبك وزن را بسته بایك نفر حمل به بندرپهلوی و خود شبانه حرکت مینماید ، همان طور که برای اسمعیل‌پاس‌برد تهیه کرده بود برای خودش حاضر کرده حرکت و از اروپا برای شاه تلگراف‌میکند بواسطه عارضه کسالت قلبی برحسب تشخیص طبیب ناچار بحرکت و اینك دربیمارستان تحت معالجه قرارگرفته امیدوارم پس از بهبود مراجعت و خدمات خود رابشاهنشاه محبوب به پایان برسانم .

شاه فکر و سیاستی بنظرش میرسدکه وسیله اطمینان آیرم را طوری فراهم نماید که آیرم تصور هیچ‌گونه سوء ظن ازطرف شاه بخود ننماید ، لذا مبلغ هزار لیره بعنوان معالجه و حرکت حواله میفرستد آیرم بنام نازشصت هزار لیره را با تلگراف تشکر تصرف و مشغول عیش و نوش میگرددو پیغام میدهد «ما از توکهنه‌سربازتریم» .

واقعه دیگر از رضاشاه بقلم (فن‌بلوشر) وزیر مختار دولت آلمان در ایران که مصادف با عصبانیت رضاشاه بشرح ذیل‌مینویسد :

«اولین اقدام رسمی یك وزیرمختارتازه وارد تقدیم اعتبارنامه خود برئیس دولت میباشد ، و تاموقعی که این عمل انجام وصورت نگرفته . مامور سیاسی دوره برزخ را طی مینماید ، یعنی نمیتواند فعالیت سیاسی‌خودرا شروع وحتی ازدیدوبازدید همقطاران خود نیز محروم است ، بالاخره حالت یك‌نفر هنرپیشه را دارد که چون پرده صحنه (تآتر) هنوز بالا نرفته نمیتواند نقش خود راشروع نماید .

در مورد من این دوره که نبایستی‌معمولا بیش از چند روز طول نکشد پیش آمد ناگواری که بحران شدیدی در روابطسیاسی ایران‌وآلمان‌بوجود آورد. فوق‌العاده طولانی گردید .

روز قبل از ورود من بایران مجله‌مصور آلمانی مقاله معتبری راجع به شاهنشاه

ایران انتشار داده بود ، ووزیر مختار ایران‌در برلن مفادمقاله را بلافاصله تلگرافا مخابره و عین آنرا با پست به طهران میفرستد .

وقتی اعلیحضرت از مفاد کامل آن‌مطلع میشود حالت خشم و غضب باو دست میدهد که نظیر آن را کسی بخاطر نداشته‌است . یك نفر از مهندسین آلمانی که در اداره قورخانه کار میکرد . اولین شخصی‌بود که خبرانتشار این مقاله و تاثیر ناگوار آنرا در شاه بمن اطلاع داد و اظهار کرد که‌در نتیجه این مقاله ممکن است اغلب آلمانیها که با حقوق خوبی درخدمت دولت ایران‌هستند ازکار برکنار شوند .

من هم بنوبه خود نتوانستم ازاظهارنگرانی خودداری نمایم . زیرا بیم آن میرفت که این وضعیت مرا از شروع بفعالیت سیاسی‌خود بکلی محروم دارد ـ روز بعد رئیس تشریفات از من ملاقات بعمل آورد ، و بااشاره بمقاله مورد بحث از طرف وزیر امور خارجه اظهار داشت اعلیحضرت فوق‌العاده‌از این بابت عصبانیست ، قول دادم بفوریت مراتب را تلگرافاً بمقامات مربوطه آلمان‌اطلاع داده و کسب تکلیف مینمایم واضافه نمودم که‌این‌پیش‌آمد بی‌نهایت موجب تاسف‌است ولی اهمیت ندارد و نباید آنرا از حد تناسب خارج نمود .

پس‌ازرفتن رئیس تشریفات همانطورکه قول داده بودم ، فوراً تلگرافی به برلن مخابره و توجه مقامات وزارت امور خارجه‌برلن را بوضعیت غیرعادی که این مقاله بوجود آورده جلب و پیشنهاد نمودم اقدامی‌بعمل آید که مجله مصور آلمانی دراولین شماره از خود رفع مسئولیت نماید . وضمناًسایر محافل آلمانی نسبت بحسن روابط بین ایران و آلمان ذیعلاقه هستند وادار نمائیدکـه علیه (لئوماتیاس) نویسنده مقاله صف متحدی تشکیل دهند ، و در خاتمه یادآورشدم نسبت به مجله پیکار و علوی ناشران حتماً بایستی اقدام مؤثری که رضایت خاطرمقامات ایرانی را تامین نماید بعمل آید .

در متقابل خشم غضب شاه ایران‌کسی را یارای مقاومت نبود ، و بمصداق زالناس علی‌دین ملوکهم ، اطرافیان وی رویه‌نامساعدی نسبت‌بآلمان پیش‌گرفته وانعکاس آن در مطبوعات ایران نیز بطرز نامساعدی‌هویدا گردید . روزنامه ایران حملات‌سختی شروع حتی دولت آلمان را مستقیماً مسئول‌این پیش‌آمد قلمداد کرده و صریحاً نوشته ، یا دولت آلمان ضعیف و نالایق است ، بـااینکه خود طرفدار محرکیـن این نهـضت میباشد که اجازه میدهد بحیثیات یك‌کشوری باین ترتیب لطمه وارد آید .

اولین عکس‌العمل انتشار این مقاله‌اخراج کلیه کارشناسان آلمانی از قورخانه بود ، پر واضح است که شاه موضوع مقاله (لئوماتیاس) را امری ساده تلقی ننموده و

تصور نمیکرد که ممکن است این پیش آمد فقط در نتیجه لغزش یك نفر روزنامه نویس لجام گسیخته باشد ، بلکه آنرا بمنزله یك سلسله عملیات میدانست که علیه شخص وی در آلمان شروع شده است .

در هر صورت این موضوع باعث گردید که تقدیم اعتبار نامه من روزبروز بتاخیر بیفتد ،و من نتوانم مستقیماً با مقامات مربوطه ایران تماس پیدا نمایم . بالاخره ناچار شدم با فروغی وزیر امورخارجه من غیر رسم وارد مذاکره شوم ،در ضمن مذاکره که بدفعات بین من و فروغی صورت گرفت ،اختلاف نظر و طرز فکر بین رجال شرق و غرب بطور وضوح خودنمائی کرد ، درمقابل دلایل من راجع بآزادی مطبوعات فروغی اظهار داشت که اصل آزادی مطبوعات بـه مفهوم اروپائی در شرق قابل قبول نیست ، و پادشاه یك مملکت بایستی مخصوصاً نسبت بحفظ حیثیات خود کوشا باشد .

من اطمینان داشتم که فروغی اساساً جرئت نمی‌نماید عین مذاکراتیکه بین مـا جریان پیدا میکند بعرض شاه برساند اخراج کارشناسان آلمانی از قورخانه باعث تخفیف غضب شاه نگردیده بلکه طولی نکشید که دستور دادند اعضای سفارت ایران از برلن احضار و حفظ منافع ایران در آلمان بسفارت ایطالیا واگذار شود .

این اقدام یعنی قطع رابطه سیاسی با دولتی فقط باستناد انتشار یك مقاله خصوصی از طـرف وزارت امور خارجه برلن اطلاع سیاسی جهان خیلی شدید بود ، بخصوص که از طرف وزارت امور خارجه برلن اطلاع داده شده بود که مجله (مونشزابلوستربرشه پرسه) در شماره بعد مقاله اصلاحیه انتشارداده و از خود رفع مسئولیت کرده است . و علاوه براین برحسب تقاضای دولت ایران علیه (لئویانس) ناشر مقاله اقامه دعوی شده و علوی نیز از آلمان تبعید خواهد شد .

در ملاقات بعدی که با فروغی بعمل آمد موضوع قطع روابط یك طرفی سیاسی را بمیان آورده اظهار داشتم با وجود اقداماتی که از طرف وزارت امور خارجه برلن برای ترضیه خاطر دولت ایران بعمل آمد ، چنانچه در برقراری روابط اقدام فوری نشود دولت آلمان ناچار خواهد شد سفارت خود را درطهران جمع آوری نماید . چون فروغی بـه تنهائی نمیتوانست تصمیمی در این باب اتخاذ نماید ، قرار شد مراتب را بعرض برساند .

روز بعد باقیافه‌ای که حاکـی ازفراغت خاطربود مرا پذیرفت واظهارداشت ، دولت ایران دستور احضار اعضای سفارت خود را از برلن پس گرفته و فقط وزیرمختار و دبیر سفارت احضار و جانشین آنها قریباً معین و اعزام خواهند داشت .

باین ترتیب بحرانیکه بوجود آمده بود مرتفع و من توانستم بعد از بیست وهفت

روز معطلی استوارنامه خود را تقدیم دارم ،چون از مفاد نطقی که ایراد داشتم مفهوم میشد که سابقا نیز درایران بوده ، شاه سئوال کردند ، در چه موقعی در ایران بوده‌ام ، اظهار داشتم درموقع جنگ بین‌المللی درسال۱۷-۱۹۱۶ بسمت نایب سفارت آلمان در کرمانشاه ، در جواب اظهار نمودند که در تاریخ جدید ایران این دوره تاریك ترین ادوار تاریخ کشور بشمار میرود . اینك ایران دوره ضعف و نقاهت را بخوبی طی کرده است .

من نیز بنوبه خود مشاهداتم را ازپیشرفتهائیکه در تمام شئون مملکت درعرض مدت قلیلی بعمل آمده بعرض رساندم پس‌از آن شاه از روابط بین ایران وآلمان شرحی بیان و اضافه نمودند ، که این حسن روابط‌بایستی از بروز اختلافاتیکه ممکن است در این روابط خللی دارد برکنار داشت . وشرح‌تمجید آمیزی از (کنت شونبورك) که سلف من بود اظهاروبه این‌ترتیب مراسم استوارنامه‌خاتمه یافت .

وظیفه اولیه من‌پس از تقدیم استوارنامه عبارت بود از ملاقات رسمی باوزرای ایران ، اولین شخصی که دیدن کردم آقای‌مخبرالسلطنه هدایت نخست‌وزیر وقت بود، مردی بود محترم با قیافه فکور و چشمان‌درشت و جذاب هرچه شنیده بودم که در عهد جوانی تحصیلات‌خود را در آلمان‌نموده‌ولی معهذا باعث تعجبم گردید وقتی که مخبرالسلطنه بزبان آلمانی سلیس و باکمال‌فصاحت و بدون لهجه خارجی شروع بصحبت نمود ـ وی را میتوان حقاً نماینده برازنده‌طبقه ممتاز ایران عهد قدیم خواند که وقار و بزرگی و در عین حال رفتار محبت ونزاکت‌آمیز راکه مخصوص‌این‌طبقه‌بوده باتحصیلات آلمانی‌واصول تمدن غرب توام نموده است .

این ملاقات بمن امیدواری داد که‌درآتیه میتوانم کلیه مسائل مشکله را با این شخص در میان گذارم ، و در اطراف آن باحسن نیت مباحثه نمایم ـ پس از ملاقات نخست وزیر رسماً بدیدن وزیر امور خارجه‌رفتم ملاقات های من با فروغی تاکنون جنبه غیر رسمی داشت و از حدود مذاکرات‌معمولی که در اطراف مشکلات روز جریان داشت تجاوز نمی‌کرد ، و ظاهر فروغی‌مشخصات برجسته‌ای را نشان نمیداد ، ولی در باطن دارای روح بزرگی بود . نه تنها درقسمت تاریخ و ادبیات کشور خود متبحر بود بلکه در رشته فلسفه اروپائی دارای اطلاعات‌وسیع و جامعی بود و یکی از شخصیت های کمیاب مترقی بشمار میرفت که نسبت باصول تمدن شرق‌وغرب‌بطور تساوی‌ذیعلاقه بودند.

واقعه دیگر برخورد رضاشاه با یکی‌از سفرا که آقای سهیلی در زمان وزارت خارجه خود مستقیماً برای نویسنده بشرح‌ذیل نقل کردند :

تلفن وزارت دربار ، وزیر خارجه‌فوری شرفیاب شوند ، من‌علی سهیلی حرکت کرده ، شاه درجلو عمارت قدم میزدند خطاب‌با تغیر ، فورا سفیر انگلیس برود و سفیر ایران در لندن بیاید ، همین طور ابلاغ نمائید ـ چون روحیه ایشان در دستم بود بوزارت خارجه مراجعت ، رئیس دفتر اظهار کردند ، دو مرتبه سفیر انگلیس تلفن کردند ، در همین موقع زنگ تلفن و سفیر انگلیس‌اجازه ملاقات در وزارت خانه ، چند دقیقه بعد حاضر شدند ولی با حالی پریشان ، قضیه‌راخواستندومن‌هم جریان‌امریه‌رامتذکرشدم.

سفیر روی اصول بین‌المللی اظهار کردند علت باید معلوم شود ، وزارت خارجه در نامه چه نحو ذکرخواهند نمود . درجواب‌نامه تگلرافی را نسبت باحضار سفیر ایران در لندن را نشان دادم و ضمناً تذکر دادم که من‌حالا باید بدربار بروم . قرار شد در ملاقات ثانوی موضوع روشن شده باشد .

پس ازشرفیابی و نامه وزارت‌خارجه‌بسفیر ایران در لندن ، عرض کردم ، دراین نامه علت ذکر نشده است در صورتیکه روی‌قوائد بین‌المللی باید درنامه علت ذکر شده باشد ، بهمین دلیل سفیر انگلیس علت راخواستند .

شاه اظهار نمودند در ملاقات روزگذشته متوجه پیراهن سفیر انگلیس نبودید که چه پیراهن گلدار پوشیده بود چون برخلاف نزاکت و تشریفات رفتار کرده است برود، همین طور ابلاغ نمائید تا متوجه عمل‌خود گردد ـ

بوزارت خارجه آمده ، سفیر برای‌ملاقات و خواستن علت حاضر و بایشان‌قضیه را متذکر شدم . سفیر بانهایت تعجب اظهار نمودند که شاه تاچه اندازه متوجه اشخاص در ملاقاتها میباشند ، گرچه دراین‌قسمت هااطلاعاتی شنیده بودم ولی نه باین اندازه ، جریان پیراهن این است ـ

وقتی درآنروز ایجاب‌کرد برای ملاقات حاضر شوم پیراهن اطو کرده جزهمین پیراهن‌که بنظر شما میرسد دست‌رس نبودو این گلها در خود پیراهن از ابریشم است که تنها از نزدیك دیده میشود ، بعلاوه بتمام‌معنی سفید است ، حالا اگر موضوع‌این‌است که من حاضرم هرطور که رأی شاه تعلق‌میگیرد معذرت بخواهم ،وشمابعرض‌برسانید و من خودم را حاضر خواهم نمود ،وتلگراف‌لندن را مخابره ننمائید تانظر ایشان‌تامین شود ـ

موضوع را بعرض رسانیده باجمله‌حالا که به تقصیر غفلتی خود اعتراف‌کردند ماهم صرف‌نظر نمودیم ، تلگراف چه شدتقدیم کردم ، پاره کرده ، مراجعت بوزارت خارجه نموده چون سفیر انگلیس منتظر بودند جریانرا تذکر دادم و بسیار اظهارتشکر

نمودند و ضمنا ساعت رسمی را برای معذرت خواسته ، بالباس رسمی حاضر شده ومعذرت خواستند ، چون شاه درضمن اظهار نموده بودند که با لباس رسمی بوزارت خارجه آمده معذرت بخواهند ، بهمین ترتیب عمل و خاتمه یافت .

معاونت حکومت یزد

در سال ۱۳۰٤ در زمان کفالت منصورالملك بمعاونت حکومت یزد معین ولی مایل باین ماموریت نبودم بهمین جهت درحدودیك ماه طول کشید ، و همه روزه هم وکلای یزد ،آقاسید کاظم . حائری زاده . دکتر طاهری میخواستند که چرا فلانی حرکت نمی کند ـ

آقای منصورالملك مرا خواستند اظهار کردند : شما مدتی است برای یزدمعین و حرکت نمی کنید ، حاکم یزد چه کتباً وچه تلگرافا میخواهد ، لازم است هرچه زودتر حرکت نمائید ، بهتر آنست که روز حرکت رامعین نمائید که بحاکم اطلاع دهم . گفتم هرچه فکر میکنم نمیتوانم بروم برای اینکه دو خرج را نمی توانم تامین نمایم ، ایشان گفتند : عجب این ماموریت یزد سرقفلی دارد خیلی ها حاضرند بروند ، من هم فوراحکم را ازجیب درآورده روی میز وزارت گذارده گفتم : بدهید بآن اشخاصیکه سرقفلی خواهند داد ، واز اطاق بیرون آمدم ـ

آقای میرزا صمد خان فریدونی رئیس اداره مرکزی که انتخابات و امور شهرداریها با ایشان بود و من هم در اداره ایشان کار میکردم ، حکم معاونت یزد که روی میز منصورالملك گذارده بودم بمن دادند و سفارش کردند که زودتر حرکت نمایم ـ

برای یزد حرکت کردم . حاکم یزدآقای معین الملك رئیس دفتر مخصوص احمد شاه بود ، رئیس مالیه آقای محمدعلی وارسته بودند رئیس معارف آقای میرزا صادق خان فاطمی بودند . پس از ورود وملاقاتها مشغول کار شدم چون معین الملك در همان عمارت قلعه که تلگرافخانه هم آنجا بود منزل داشت ـ

آقای نواب التولیه رضوی که درمهاجرت بنام نماینده مجلس شورای ملی که شرحش در فصل مهاجرت نوشته شده است بدیدن من آمدند پس از اظهار خرسندی در همانروز شیخ محمد نام که همراهشان بوددستور دادند ، فورا تا عصر یك منزل خوب که نزدیك بقلعه باشد کرایه نموده و ازمنزل هم فرش و رختخواب و ظرف آنچه لازم است خیلی زود برای ایشان حاضر نمائید ،و ظهر هم ایشانرا برای صرف ناهار می آوری منزل ـ

اقدامات اولیه

فرداکه رسماً مشغول کار شدم نماینده‌گان مختلف بدیدن آمدند ، از تجار و علما و اعیان که بنام(نواب) خوانده میشوند همه با یك بشاشت ملاقات میکردند،چون آقای نواب یزدی کاملا معرفی کرده بودند . مخصوصا علما که مطلع شده بودند که من‌هم‌از صنف خودشان‌میباشم ،مخصوصا آقای آقاسیدعبدالرسول مجتهد که تازه از نجف و از علمای روشن فکر بودنددرملاقات بسیار اظهار محبت و خوشوقتی می‌نمودند ـ

اعظام الوزاره (در معاونت ـ حکومت یزد)

روز سیم یك دسته ا زتجار و محتر مین زردشتی که در یزد بیش از سایر نقاط ایران و میتوان گفت مرکز زندگانی و نشوو نما از هرصنف در یزد و مخصوصا ازحیث فلاحت و کشاورزی نسبت بسایر طبقات ممتازند ـ

وقتی وارد شدند من از پشت شیشه‌متوجه آقایان‌که‌بطرف تالارپذیرائی‌می‌آمدند بودم که هرکدام یك بقچه از بافته‌های یزدزیر بغل دارند و فکر میکردم برای چیست ، اینها رعیت یا کاسب جزء هستند . و چیزی‌اظهار نکرده گفتم باید صبر کرد که آخرش بکجا میرسد .

وارد تالار شدند هرکدام بقچه‌هاراروی فرش تالار گسترده روی آن نشستند (قطعا خواننده عزیز درتعجب‌اند صبر داشته‌باشید و بدقت هم بخوانید) من خیلی در تعجب که این چه بدعت غلطی است چون‌فورا اصل مطلب را درك کرده بودم برای اینکه درملاقاتهای خصوصی درطهران‌شمه‌ای‌مطلع شده بودم ولی واقعا چون بصورت افسانه نزدیك‌تر لذا باورکردنی نبود .

دستور فوری

در همانروز و در همان ساعت تصمیم‌گرفتم‌این بدعت ننگ‌آور را از میان دو طبقه مورد توجه یزد رابردارم،واین دیوار زخیمی‌را که در مقابل آنها کشیده شده است ، که درهر برخورد کینه و دشمنی ایجاد خواهد کرد از میان بردارم .

منشی دفتر معاونت آقای ذبیح‌اله‌خان که بسیار مرد وظیفه شناس و با ایمانی بود خواسته گفتم با یکی از پیشخدمت‌ها تمام این بقچه‌ها را که زیر آقایان گسترده

شده است جمع نمائید و کناری در بیرون تالار بگذارید که دروقت بیرون رفتن بردارید، چون تاآنموقع چاهی نخورده بودند برای اینکه معلوم بود برای چه بوده ، گفتم چاهی آوردند و بایك زحمت و اصراری وادار نمودم بخورند ، پس از صرف چاهی با یك دنیا بشاشت و تشکر ، مخصوصا ارباب رستم اظهار کردند ، امروز جریان را که برای ارباب کیخسرو نماینده زردشتیان درمجلس شورای ملی خواهم نوشت ـ

هیاهو درشهر

بلافاصله این عمل در شهر منتشر و هیاهوی والسلاما بلند شد ، و وچند نفر از علما و روحانیون در منـزل آقـا سیدعلی کنار ـ خندقی جمع و عده زیادیهم از کسبه و چندنفر از تجار هم بودند ورجاله‌ها فریادمیزدند والسلاما ، وادنیا ، ای امام زمان کجائی .... از این قبیل جملات ـ

چون منزل آقا سیدعلی مجتهد نزدیك قلعه حکومتی بود دو نفر از طرف آقا آمدند که بمنزل ایشان برای اینکه اجتماع شده است بروم چون آقا سیدعلی مجتهد هم از حیث قیافه و طرز مخصوصا عمامه و نیزازحیث سیاست در یزد درجه اول بود و کلیه مامورین از ایشان احتـرام و تقریبا تبعیت میکردند ـ

برای منزل آقای کنار خندقی حرکت کردم ، جلو منزل که اول یك قسمت از بازار بود مصادف شدم بجمعیت زیادی ، وخوش بختانه در آن زمان دارای ریش مشکی و مورد توجه بودم ، و همین قیافه دروحله اول در نظر جمعیت مورد توجه قرار گرفته و برای ورود من راه باز کردند ـ

وارد حیاط که پر از جمعیت بودشده ، پس از ورود باطاق همه احترام و آقای کنار خندقی پهلوی خودشان جای معین و نشستم . پس از تعارفات وخوش و بیش دیگر نگذاشتم آقای آقا سیدعلی اظهاری نمایند ، پرسیدم این اجتماع برای چیست ؟ خاصه علماء تصور میکنم برای موضوع روز گذشته باشدکه از طرف آقایان سدیکه بین دو طبقه از ساکنین و محترمین یزد بوده وموجب دشمنی طرفین در تمام سال و شئون زندگانی و اجتماعی گردیده شکسته شده‌است برای اظهار قدردانی و تشکر آمده‌اند، بعد رو کردم به آقایان علماء گفتم : آیـاحضرت پیغمبر خانه و اطاقهای متعدد داشته که نسبت بواردین هر طبقه و صنف در اطاقی مخصوص پذیرائی میکردند ، یا تمام را در مسجد می‌پذیرفتند ملل و مذاهب مختلفه درهمان مسجد خدمت پیغمبر رسیده و مطالب خود را بعرض میرسانیدند ودر نهایت رضایت مرخص میشدند ـ

آقایان شماها مبلغ چنین راهنمائی هستید ، جواب پیغمبر را چه‌خواهید داد که اگربگویند، این‌است‌دستورمن ورفتاربامردم‌خاصه ملل ضعیفه که تحت حمایت اسلام قرار

گرفته‌اند ، شنیده‌ام نفرات زردشتی چه درشهر و چه در بیابان و صحرا که سوار الاغ بدنبال زراعت میرونـد . اگر بیك مسلمان برخوردند فورا باید از الاغ پائین آمده تا یك نفر مسلمان برود، و اگر پیاده ولی بیل روی دوشش باشد باید بیل را مانند نظامی نگاه بدارد تاآن مسلمان بگذرد ـ

آقایان علماء و تجار این است دستورات رسول اکرم ، من در طهران وقتی که‌این طرز برخوردها را می‌شنیدم واقعا حمل بروحشی‌گـری اهالی یـزد میکردم و تعجب میکردم با آن هوش یزدیها که در تمام‌ایران‌ضرب‌المثل است چـرا باید چنین آداب و رسومی که عادات و رسوم مردمان چند هزارسال پیش هم اینطور برخوردنمی‌کردندباشد. در هرحال باید بگویم (دیه با عاقله است) امیدوارم آقایان عرایض و گفتار مرا قبول و مردم را راهنمائی و طرز معاشرت را تبلیغ‌نمایند که این دشمنی ها انشاءاله برطرف گردد ـ

بعد رو بطرف آقا سیدعلی مجتهـدنموده ، آیا فرمایشی هم بوده است و الا اجازه خواهند داد که مرخص شوم . آقـای کنارخندقی ، دیگر جای سخن باقی نمانده که بتوانند آقایان اظهار نمایند ، موفقیت‌شمارا در ترویج دین و حفظ اسلام از خداوند خواهانیم ، و خدا حافظی کرده بیرون‌آمدم‌صدای زنده باد از مردم بلند بود ـ

دو روز بعد آقای نواب‌التولیه ازطرف آقای کنار خندقی دعوت ناهارکردند، با آقای نواب‌التولیه رفتیم . آقای آقاسیدعلی کنارخندقی فوق‌العاده اظهارخوش‌حالی نموده و گفتند بعد از رفتن شما به آقـایان گفتم چرا حرفی نزدیدچه‌میخواستید بگوئید (مثل معروف چاقو دسته خودش را نمیتواند ببرد) چون فلانی از خانواده روحانی وبعلاوه وارد در سیاست چنانچـه شرح فداکاری‌ایشانرا آقای نواب‌التولیه در زمان مهاجرت گفته بودند ولی خود من هم تا این درجه‌تصور نمی‌کردم کـه نکات برجسته نسبت بموضوع این طور بیان نمایند ـ

تقصیر باکیست ؟ تقصیر در درجه اول با روحانیون که مردم‌را بعلاوه‌اینکه‌متوجه نمی‌کنند تشویق هم میکنند برای‌اینکه‌بیشتر کسب وجاهت نمایند (در این‌جا موقعی که در طهران با آقـای‌حاجی شیخ حسین یزدی در کارهای سیاسی وارد بودم یکی از روزها در ضمن مذاکرات‌اظهار کردند «که من دست از حجةالاسلامی برداشتم برای این بود که من باید لااقـل‌بدستور کسبه نزدیك منزلم از پاره‌دوز و غیره پیروی کنم نه آنها از من برا ی‌اینکـه‌این مردم حاضر نیستند حقیقت اسلام‌وقرآن به آنها گفته شود» ـ حقیقة هم اینطور است‌اگر از اول آقایان علمای یزد جلوگیـری

میکردند این عمل برطرف میگردید ـ

در مرحله دوم با دولت‌های وقت که آنها هم تبعیت ازروحانیون جاه‌طلب مینمایند تابکار خودشان برقرار بمانند و هرطور نظرعلما باشد اطاعت نمایند ، والا چندین نفر حکام از اشخاص مختلف به یزد رفته و همه‌در اول برخورد باین وضعیت برخورده ولی هیچ‌کدام درصدد رفع و جلوگیری آن برنیامدند . درصورتیکه وظیفه مامورین دولت در ولایات راه‌نمائی مردم است بکارهای نیك خاصه حکام (فرمانداران) ولی افسوس که آنها برای اینکه چهار روزبیشتردر حوزه حکمرانی مانده و اخاذی نامشروع و کثافت‌کاری نمایند با این جمله که ماچه‌کاربه‌این قبیل کارها داریم هزار سال پانصدسال است که این عادت جاری است حالا بما چه‌وارد این کار بشویم هرقدر مردم خرتر برای ما بهتر ، آن آخوند هم همین را میگوید«یك مرید خر بهتر از یك ده ششدانکی است » ـ

چرا من در ماموریت‌ها که از آن‌مشکل‌تر نبود موفق میشدم ، برای این‌که در کارها ابدا نظر مادی نداشته‌ام جز مانندیك معلم مردم را هدایت براه راست و نظم و آرامش می‌نمودم و بهمین جهت موفق هم‌میشدم ـ

چون دریزد دو دسته وسیاست بود،یکی طرفداران و کلاه آقای حائری‌زاده ، آقاسیدکاظم معروف بقطب و دیگر دکتر طاهری ، دسته دوم مخالفین اینها در طهران، موسوی‌زاده ، آثاری زاده ، فرخی با دارودسته‌شان ، در یزد هم آقای حسین‌نواب سر سلسله مخالفین در یزد ـ

مامورین دولت هم بعضی‌ها مزبزبین‌بین ذلك بودند و بعضی دیگر جدا طرفدار اقلیت یعنی آقا حسین نواب بودند ، دردرجه‌اول آقای معین‌الملك و محمدعلی وارسته رئیس مالیه بودند ، ولی من چون از نقطه‌نظراجتماعی قوی بودم ودرکارهااهمیت‌نمی‌دادم آنچه عقیده‌ام بود عمل و اقدام می‌نمودم ،لذا اکثریت و اقلیت برای من در کارها مورد توجه قرار نمی‌گرفت ، چنانچه خوانندگان‌در قضیه زردشتی‌ها توجه مینمایند ـ

اقدام دیگرمن

چون یزد از شهرستانهای دور افتاده میباشدلذا دستی در عمران‌و احداث خیابانی نشده بود و من هم چون دراین قسمت‌ها از قبیل تاسیس مدرسه و راه و مسجد علاقه‌مندبودم در هر ماموریت بلافاصله شروع‌میکردم لذا در یزد هم بفکر تاسیس‌یك‌خیابان‌برآمده که از بیرون شهر کشیده شود تا میدان میر چخماق و از آنجا به بازار کنار خندق‌وواردقلعه حکومتی گردد ـ

باید گفته شود که در شهر یزد یك‌قنات است که آب آن مسیرش وارد شهر تا

قلعه حکومتی و از آنجا به پائین شهر رامشروب مینماید و این قنات وقف و تولیت آن باحکام وقت است ، و حق‌التولیـه دروقف‌نامه پانصد تومان تعیین گردیده است .

آقای معین‌الملك از حق‌التولیه‌خوداستفاده نکرده برای لاروبی قنات اختصاص داده بود ، و بانظارت و حضور خود قنات‌که شاید چندین سال بود لاروب نشد بود و بهمین جهت‌آب‌قناتهم رو به نقصان‌گذارده‌که پس از لاروب معلوم شد علت نقصان آب برای چه بوده است ـ

تغییر حاکم‌و رئیس‌مالیه معین‌الملك احضار بمرکز شد و کفالت بعهده‌من(نویسنده) محول و آقای رضوی بجای‌آقای محمدعلی‌وارسته‌برای ریاست مالیه و وارد شدند . آقای رضوی از دوستان من‌بودند ،و ایشان اول‌کسی بودند که کـلاه پهلوی بسر داشته و در یزد هم اول‌مامورین‌را تشویق میکردند ـ

در این موقع‌چون‌اختیارات‌حکومتی‌من زیادتر شده بود لذا تصمیم گرفتم شروع بکشیدن خیابان نمایم ، لذا با آقایان آقاسیدجلیل برادر آقا سیدکاظم ، آقای مرشد زاده، و آقای مشروطه ، و آقای گلشن که سران‌طرفداران وکلا میباشند مذاکره نمودم‌والبته آنها باتمام قوا قول همراهی دادند ـ

سپس با آقایان مخالفین وکلا کـه‌اقلیت نام برده میشد که سردسته‌شان آقـا حسین نواب بودند وارد مذاکره و نیز باآقای نواب‌التولیه رضوی دوست خود کـه بقول خودش پس از مراجعت از مهاجرت‌بیطرفی را اختیار کرده بودند مذاکره‌کردم، البته ایشان باافکارمن بدون‌تامل‌حاضربودند.

برای تشکیل جلسه از آقایان مذکورفوق از مخالف و موافق برآمدم که دست هردو طرف را آلوده کرده‌باشم و ضمنا ازاین راه بین آقایان تجلیلی هم شده‌باشد ـ

جلسه در اداره حکومتی بر حسب‌دعوت تشکیل گردید ، نظر خودراکه‌کشیدن خیابان از اول شهر تا قلعه حکومتی باشدمطرح و پیشنهاد کردم و ضمنا تقاضا کردم نظریات خودرا هم‌باصل موضوع و اینکه ازکدام طرف از شهرباید کشیده شود بیـان نمائید ، چون نظرخودم این است که ازمسیرقنات وقفی که‌اختصاص بمشروب کردن‌قلعه حکومتی و پائین شهر (جنگل) دارد کشیده‌شود البته طریقه آن با مهندس است‌که روی کاغذ بیاورد ـ

آقایان حضار باتفاق موافقت‌واضافه‌کردند که ماهم همین نظر را میخواستیـم پیشنهاد نمائیم ـ

قرارشد با تعیین روز دسته جمعی باهمراهی مهندس شهرداری در مسیر قنـات

تا بیرون شهر برویم که تا کاملا روشن شده‌و نیز بداند ازکجا و بکجا باید مسیر خیابان و شروع گردد ، پس از این تصمیم آقا حسین نواب که خانه‌اش در مسیر قنات و خیابان شاید قرار گیرد ، تقاضا کردند ناهار در منزل ایشان صرف شود ، چون تا از بیرون شهر مراجعت شود ظهر خواهدبودکه اگربخواهیم همانطور تا قلعه حکومتی ادامه داده شود از عصر هم خواهد گذشت ، معلوم است‌همه باتفاق تصویب کردند ، مخصوصا خوب بخاطر دارم که آقا سیدجلیل بادودست به بالا رای‌دادند . آقای مشروطه اظهار نمودند :که من ولو عمل خیابان مانند سایر کارهای ایـن‌مملکت انجام نگردد ، من برای این قبیل جلسات ارزش قائلم» همه تصدیق کرده و نواب‌التولیه گفتند : این بواسطه قلب پاك فلانی است که جز نیت‌کار وحسن‌نیت نظردیگر ندارند ـ

من پیشنهاد کردم اگر آقایان‌صلاح بدانند آقای رضوی رئیس مالیه را هم از طرف آقایان دعوت نمایم . بسیار بسیار خوب‌است ، بعد از صرف ناهار ، از منزل آقای نواب آقا حسین شروع کردیم تااز بازارکنارخندق نقشه‌برداری شد ـ

جلسه دیگر که در منزل نواب آقاحسین باحضور آقای رضوی رئیس مالیـه تشکیل گردید راجع به پولیکه از عوارض‌شهرداری که در مالیه موجود است آقـای رئیس مالیه فعلا برای مصرف از اول بازارکنار خندق تا توی قلعه حکومتی در اختیار بگذارند ، که بدستور هیئت که یك نفر ازطرف رئیس مالیه یك نفر از طرف حکومتی یك نفر هم از طرف آقایان ، در آن جلسه‌همه‌آقا نواب‌التولیه رضویرا انتخاب‌کردند ولی ایشان قبول نکردند ، بعد آقای نواب آقاحسین معین شدند ـ

روز بعد برای اینکه زودتر شروع‌شود مهندس شهرداری با حضورمن‌نویسنده از اول بازار کنارخندق جلو خانه آقای آقاسیدعلی مجتهد مشغول کار شدند ، و عصر هم باحضور نمایندگان لیست عمله و بنـاامضاء و مزد پرداخت میگردید ـ

خیابان به پشت دیوار قلعه محوطـه‌پست و تلگراف رسید که باید دیوار خراب‌و خیابان داخل قلعه گردد ـ

رئیس تلگراف‌خانه شاهزاده اقبـال‌السلطان بود که در خود یزد توقف داشت‌و درواقع یـزدی بود چون بازنشسته بود ازوزارت پست و تلگراف درخواست کرده بود که با حقوق بازنشستگی کار کند .

روزیکه شروع کردند بخراب‌کردن‌دیوار ، صدای رئیس تلگراف بلند وشروع به‌مخالفت و مانع از خرابی گردید ، من‌بیرون‌آمدم دستوردادم مشغول باشند ، رئیس تلگراف اظهار نمودند : شما باچه دستوری‌دست بچنین اقدامی کردید ، جواب دادم‌خود

شما دریکی از جلسات ناهار منزل آقا حسین نواب که رئیس مالیه هم بودید و صورت مجلس مذاکرات را هم امضاکرده‌اید ـ

جواب دادند مربوط بخیابان بوده نه دیوار قلعه و عمارت دولتی ، و حالا تلگرافا با وزارت پست و تلگراف اطلاع و مذاکره مینمایم و رفتند بطرف تلگرافخانه .

این عمل رئیس تلگراف را آقایان مطلع و مخصوصا رئیس مالیه باتلفن مذاکره نمودند . ولی بعدا بوزارت‌خانه تلگراف کرده بودند ، آقایان سیدجلیل و مرشدزاده و نواب آقا حسین آمدند تلگراف‌خانه به آقاسیدکاظم تلگرافا قضیه را اطلاع دادند ،لذا در جواب رئیس تلگراف گفته شد که قریبا آقای مخبرالدوله برای حکومت یزدحرکت و خود ایشان رسیدگی خواهند نمود و شمادیگر مداخله ننمائید ـ

شاهزاده اقبال‌السلطان چرا مخالفت‌میکردند ، این مخالفت نه برای دیوار بود بلکه برای این بود که ازمن‌خواسته بود که‌یکی را که ایشان معین کرده‌بودند برای بخشداری رستاق یزد که یکی از بلوك‌ییلاقی‌یزد است معین نمایم و من قبول نکردم‌برای اینکه سوابق بدی داشت ، باین جهت‌ازهمان‌وحله اول بین من واو خوب پیش نیامد ـ

مخبرالدوله برادرزاده حاج مخبرالسلطنه که ایشان بنابرپیشنهاد کمیته‌دموکرات حاکم کاشان شدند چنانچه قبلا ذکرشده‌است‌وارد شدند ، ایشان بطوریکه گفته شده اهل (فور) بودند ، رئیس تلگرافهم تریاکی معلوم‌است که بعداز این قضایای حکومتی در پای منقل مخبرالدوله و شاهزاده رئیس تلگراف‌حل میشود .

یك روز آقای مخبرالدوله اظهارکردند که امروز ناهار منزل نروید ، پس از تعطیل اداره در اطاق حیاط اندرون واردشدم‌که بساط منقل گسترده آقای رئیس تلگراف یك طرف و آقای مخبرالدوله طرف دیگرمصباح خاوریکه داماد رئیس تلگراف بود مشغول گرم کردن وافور حاکم ، پس از یك‌بست زدن ، آقای مخبرالدوله که جعبه‌آهنی پهلویشان بود . در بین مذاکرات بامن اظهارکردند : مخارج من از طهران تا یزد دو هزار تومان شده است ، و بایدهرچه زودتردوهزارتومان در این جعبه بریزم که اگر وزارت کشور دلش خواست مرا احضار نماید مخارج برگشتن را داشته باشم» ـ

جواب دادم چه مانعی دارد خوددانید من مداخله در کار خصوصی شماندارم، شما مجاز خواهید بود صورتی را بدست من‌دادند که اسامی نایب‌الحکومه‌های بلوك‌یزد (بخشدارها) و در ذیل آن نوشته شده بودآقای معاون اسامی فوق را برای مذاکرات لازم احضار نمائید ـ

بعد گفتند : باشاهزاده‌اقبال‌السلطان‌مذاکره و مشورت شده که مبلغ هزار تومان

را شما از صندوق شهرداری بنام مخارج خیابان بدهید و مبلغ هزار تومان دیگر هم از بخشدارها بتفاوت گرفته خواهدشداحکام را مصباح خاوری رئیس دفتر حکومتی نوشته شما مهر نمائید (چون سابق چه وزارتخانه، و چه حکام فرماندارها دارای مهر بودندبنام مثلا (حکومت یزد) ـ

من فورا مهر حکومتی که نزدم بودتحویل آقای مخبرالدوله نمودم که میدانید من اهل این کارها نبوده و نخواهد بود . و اماراجع بصندوق شهرداری خیلی معذرت میخواهم که پول عوارض شهرداری نزدمن نیست عوارض در اداره مالیه است که‌حساب جداگانه دارد ، بعلاوه در این قسمت‌من ابدا بهیچوجه مداخله در خرج از هرحیث ندارم، این مخارج تحت نظر یك هیئت هر روزعصر موقعی که عمله و بنا دست ازکار می‌کشند در خودخیابان‌نماینده مالیه . نماینده حکومت نماینده‌گان انجمن پس از امضاء کارگران در لیست پرداخت میشود ، و نمایندگانهم امضاء وتصدیق مینمایند ـ

در این جا رئیس تلگراف اظهارکردند شما نماینده خودتان را بخواهید و بجای ذبیح‌اله‌خان مصباح خاوریرا معین نمائید و مصباح خودش درست مینماید ، جواب دادم اولا من همچه کاری نمیتوانم بکنم برای اینکه اختیاری ندارم و ثانیادیگر چیزی از خیابان باقی نمانده است ، فقط بطوری که مشاهده مینمائید کار خیابان تمام شده است، و مشغول نهربرداری و تسطیح‌ودر کنار نهر درخت و گل‌کاری خواهد شد در این‌صورت جای تهیه هزار تومان باقی‌نخواهد ماند ـ

بعد معلوم شد میزان پنجهزا تومان‌از نانوا ، قصاب ، مازارها (صنفی هستند که حناسابی دارند و خیلی در یزد زیاد است ،و یك محله بخصوصی دارند ، و بخشدارها که برای هرکدام مبلغی تعیین شده بود که‌اگر خود بخشدار پرداخت که خودش‌خواهد رفت و الا بجای او دیگری با پرداخت وجه‌تعیین شده منصوب میشود ـ

جریان مذاکرات را باآقای رضوی رئیس مالیه و آقایان دیگر مذاکره نمودم رئیس مالیه اظهار نمودند عمل خیابان‌که‌تمام‌شده است و روز گذشته که رئیس محاسبات رسیدگی میکرد در حدود هزار و چهارصدو پنجاه تومان هم مقروض شده است که باید از محل عوارض تامین گردد ـ

البته با مراتب فوق خوانندگان تصدیق مینمایند که دیگر ماندن نویسنده و کار کردن با چنین حکومتی ممکن نبود لذادرصدد برآمدم خودرا کنار کشیده بلکه حرکت بطهران نمایم لذا از وزارت کشورپانزده روز مرخصی و حرکت کردم ، ولی خیابان درخت‌کاری شد هر روز آب جاری و آب پاشی شده کارگران جنگل می‌آمدند

اطراف نهر آب توی خیابان می‌نشستند ـ

اما چرا جنگل گفته میشود یزد که‌جنگل ندارد ، وجه تسمیه آن این است که در محله پائین قلعه کلیه کارخانه ازهر قبیل بافندگی آنروز در زیر زمین‌ها کارگرهاکار میکردند و شاید هنوز در بعضی بافتنی‌ها باقی باشد عصر که میشود یعنی برای آخر روز یك مرتبه بیش از هزار نفر بلکه بیشتر از این زیرزمین‌ها بیرون می‌آیند و حال آنها معلوم است و جائیهم نداشتند ، لذا این‌خیابان و آب جاری‌برای آنها یك محل گردش‌گاه و تفریحی شده بود ـ

مدت یك ماه آنچه وکلای یزد ووزارت‌خانه خواستند مرا برگردانند حاضر نشدم مخصوصا مرحوم سیدکاظم جلیلی ،جواب دادم چه‌طور میشود با چنین اشخاصی کار کرد ـ

دروزارت‌کشور پس از مایوس شدن از رفتن یزد آقای‌فریدونی مدیر مرکز و انتخابات و امور شهرداریها مجدداپیشنهادکردند که در اداره ایشان مشغول و حکم صادر و مشغول کار شدم ـ

سابقا وزارت کشور برای وصول‌عوارض شهرداری برای هر نوع جنسی که وارد هر شهری میشد مطابق آن جنس‌واردی‌تمبر در پته الصاق و پولش گرفته میشد ، همین‌طور باندرل مشروبات بنام عوارض‌شهرداری وصول میکردند و از آن روزبقول بعضی لطیفه‌گر بودند مشروبات حرام حلال‌شد ـ

طبع تمبر و باندرل اداره مرکز و انتخابات و امور شهرداریها بامطبعه مجلس شورای ملی قرار تنظیم کرده بود لذا یك‌نفرنماینده‌هر روز در مطبعه مجلس برای نظارت طبع و تحویل گرفتن‌حضور داشت . و به تدریج که‌تمبروباندرول طبع میشد می‌آورد بوزارت کشور تحویل‌میداد ـ

نوع تمبر و باندرل تمبر از یکشاهی تا ده تومانی و یك‌سریهم‌از ده تومانی تا صد تومانی ، باندرل از یك قرانی تا ده تومانی‌که اینها بمنزله اوراق بهادار محسوب میشود ، ولی برای یك‌چنین‌اوراقی ترتیب منظمی از حیث حفظ‌ومتصدی قائل نبودند ـ

وقتی مرا برای اینکار نامزد ومسئولیت آنرا بعهده من واگذار نمودندچند گونی که محتوی آن تمبر و باندرل های‌مختلف بود در گوشه یکی از اطاقهای اداره مرکزی بنام انبار تحویل من دادند ، یك‌نفرهم بنام عبداله خان شیرخانی‌که از دبیرستان بیرون آمده و پدرش دراداره‌جنوب‌مستخدم‌جزء بود متصدی بدون حقوق کار میکرد .

پس از تحویل گرفتن اوراق تمبر و باندرل تقاضای دو قفسه نموده‌که اوراق در آنها ضبط و حفظ گردد ، پس از حاضرشدن به عبداله‌خان دستور چیدن تمبر و باندرلها داده و منظم گردید ، در مرحله‌اول برای‌عبداله‌خان‌پیشنهادبیست وپنجتومان حقوق نمودم که حکمش صادر شد ـ

چون از ولایاتیکه شهرداری داشت‌باید برای وصول عوارض تمبر و باندرل فرستاد وبرای اینکار قائل به تشکیل یك‌کمیسیون گردیده ، از رئیس بازرسی . از اداره حسابداری ، از اداره مرکزوانتخابات‌و امور شهرداریها در اطاق شعبه تمبر و باندرل حاضر و باحضور آنان اوراق‌خواسته‌مثلا کرمانشاه شماره و بسته‌بندی و لاك‌و مهر شده سپس صورت مجلس بامضای هیئت‌در ضبط شعبه تمبر و باندرل‌قرارمیگرفت ، این ترتیب در هفته سه روز انجام میشد ـ

متصدی دایره‌امورشهرداریهامرحوم‌سید محمدعلی مؤدب‌السلطنه بود که واقعا از حیث کار و دقت کمتر نظیر داشت وبتمام‌معنی هم وارد و مسلط بود.رئیس‌حسابداری مرحوم وثیق حضور بود که آنهم در رشته‌خود مسلط بود .

برای دفاتر این اوراق از وزارت‌پست و تلگراف و از اداره تحدید و تریاك رسومات نمونه‌هائی از دفاتر آنها برداشته‌با مشارکت عبداله شیرخانی دفاتری برای شعبه تمبر و باندرل و نیز یك دفترهم برای نماینده در مطبعه مجلس شورای ملی که تحویل شعبه میداد تنظیم نمودم و بالاخره‌باندك مدتی منظم و رسمیت دادم که شاید اولین شعبه در وزارت‌کشور بود که دارای برجستگی و آبرومندی بوده ـ

این عمل تقریبا تا دو سال ادامه‌داشت که طبق قانون قرار شدوصول‌عوارض و پرداخت بشهرداریها بعهده وزارت دارائی‌باشد لذا از طرف وزارت یك نفرو داستان و رئیس اداره مرکز ، رئیس بازرسی وزارت‌کشور و رئیس حسابداری وزارت کشور در شعبه تمبر و باندرل برای تحویل گرفتن‌اوراق مزبور تا سه جلسه تمام اوراق تحویل داده شد که از حیث منظم بودن مورد تعجب‌و تحسین گردید ، نماینده وزارت دارائی در ذیل صورت مجلس نوشته است : که اولین‌بار است که دیده میشود که چنین اوراقی بدون کسرو نقصان تحویل و تحول میگرددبر وزارت کشور است که بنام پاداش و قدردانی نماید ـ

معاونت حکومت قزوین در ۱۳۰۸ برای معاونت حکومت قزوین‌معین گردیده ، چون نظر انتخاباتی داشتم و آقای ادیب‌السلطنه سمیعی‌هم وزیر کشور و از نقطه نظر سوابق از قبیل مهاجرت‌ودموکراتی‌بامن موافق بودند قبول کردند که چندی‌در

اعظام‌الوزاره در معاونت حکومت قزوین

قزوین بنام معاونت حکومت بروم ـ

حاکم فرماندار قزوین در آنوقت آقای لسان‌سپهر بود ، وارد قزوین ودر مهمان‌خانه ارباب‌برزو منزل کردم ، صبح باداره حکومتی رفته خودرا معرفی کردم ، در آن موقع آقای حکیم‌زاده آقا سیدجواد معاون بودند ، لسان‌سپهر نخواستند مرا به‌پذیرند و تقریبا بنامه وزارت بطور صلاح اندیشی جواب دادند ـ

من دو روز در مهمانخانه بودم که ضمنا به آقای ادیب‌السلطنه قضیه را تلگراف کردم ، ایشان بلسان‌سپهر تلگرافی دستوردادند اگر با اعظام‌الوزاره مخالفت نمائید فورا احضار خواهید شد ـ

صبح در مهمانخانه مشغول صرف‌صبحانه و چند نفر هم از قزوینی‌ها حاضر بودند که لسان‌سپهر با حکیم‌زاده آمدند واظهار کردند چون حکیم‌زاده امروز حرکت مینمایند برای خداحافظی بملاقات شما آمده‌اند ، حالا بفرمائید باتفاق برویم بفرمانداری ، ازاین‌جا دیگر وارد درکارشده‌ولی احساس میکردم که لسان‌سپهر نظرخوبی نسبت بمن ندارند و حق هم باایشان بودبرای اینکه با جنبه و وجه اجتماعی اعظام ـ الوزاره مانع از اقتدارات ایشان بود .

در این موقع بود که قانون متحد ـ الشکل از مجلس گذشته بود که باید اجرا گردد و این عمل در قزوین مصادف شد بماه‌مبارك رمضان و لسان‌سپهر برای اینکه دچار حمله علما وارباب عمائم مخصوصا اهل منبرکه درماه رمضان‌مساجددایر ومیدان‌نبردشان وسیع خواهد بود نگردد بنام کسالت دراندرون بنام بیماری استراحت نمود و ضمنا قانون و دستور مرکز را برای اجرا بمن بنام‌معاون ابلاغ نمودند ـ

در این‌جا دومنظورداشتندیکی‌اینکه‌مستقیما با روحانیون و آخوندها تماس نگرفته برای اینکه ممکن بود کار بصورت‌دیگری منتهی شود ، دیگر اینکه عمل را بعهده معاون رسما ابلاغ کردند تا دربرخوردبروحانیون ناچار ترفیه رضایت و شکایت خواهد ، و مخصوصا وعاظ و روضه‌خوان‌ها بر ضد معاون چماق تکفیر دردست و رفته رفته شهر حالت انقلاب‌بخود گرفته بمرکز منعکس گردیده ، اگر وزارت‌خانه و دربار

توضیحی خواستند معاون راسپر بلاقرار داده باشد ـ و باین عنوان تغییر در پست معاونت روی داده مقصود اصلی ایشان عملی شده باشد ـ

ولی من هم چون درسم را بخوبی حاضر بودم به طبقات مجتهدین ، مدرسین ، پیشنمازها ، وعاظ ، روضه‌خوانها اعلام کردم طبق قانون مدارك خود را با سه قطعه عکس بدفتر حکومتی (فرمانداری) تحویل ورسید دریافت دارید . مدت این عمل را که مقدمات کار بود یك ماه قرار دادم ، که پس از یك ماه دیگر پذیرفته نخواهد بود ـ

از اول ماه رمضان شروع شد به تحویل گرفتن مدارك ، گاهی که بعضی از آقایان مراجعه می‌کردند جواب داده میشد بعد از ماه رمضان شروع میشود ، که هرکس مدارکش در هر طبقه مطابق قانون بود جواز لباس روحانیت داده خواهد شد ، به این ترتیب در تمام ماه مبارك رمضان کوچك‌ترین پیش‌آمدی نکرد بلکه در بعضی از مساجد از معاون اظهار رضایت و تعریف میشد ـ

از دفتر مخصوص دو کارت فرستاده بودند که در قزوین دو نفر واعظ درجه اول نباید بیشتر باشد و پس از انتخاب آن را بدفتر مخصوص بفرستید البته این قسمت بطور محرمانه بود که لسان سپهر نامه و دو کارت را برای من یعنی معاون فرستاد که حفظ کردم تا موقعش ـ

در قزوین یك طبقه از سادات هستند بنام سادات قافله‌باشی ، و این‌ها در یك محله ودر دو کوچه آن منزل دارند که نزدیك شهربانی و فرمانداری طرف شرق خیابان آلاقاپو واقع شده است ، این آقایان سادات اول صبح تا هروقت شب جلو درب منزل خود را آب و جاروب کرده و درب اطاق مشرف بکوچه را باز و خود در پشت یك میز چوبی کوچك روی زمین نشسته ویك قلمدان رنگ‌رو رفته و شاید قدریهم شکسته باشد باچند قلم‌نی و یك استکان یا پیاله کوچك قدری آب زرد که گفته میشود آب زعفران است که باآن گاهی دعا نوشته میشود، بسته است به درخواست‌کننده دعا و شخصیت او.

غالبا دیده شد که کاغذهای (ته)شده حاضر و آماده است که هرکس خواست باو داده باشد ، درب این منازل بسته است به‌آن سید صاحب‌خانه همه روزه زنها نشسته‌اند تا نوبت بآنها برسد مانند محکمه دکترها ولی البته نمره دادن معمول نیست و البته ارباب رجوع هم بیشتر بانوان چند بچه به بغل وچه تنها هستند که رواج بازار هر مطاعی خاصه دکترها بانوان میباشند ـ

حالا با این سادات و تشکیلات وکثرت ارباب رجوع چه‌نحو باید کرد ،چون

در قانون متحد شدن لباس بااینکه نماینـده‌قزوین دو نفر و یکی از آنها پسر یکی از مجتهدین درجه اول نه از حیث علم بلکه ازحیث سیاسی و باباچماقلو بودند ، و بهمین جهت یکی ازوکلای قزوین از پسروخانه‌داده‌این آقا باید باشد ، و این نماینده‌بفکرسادات قافله‌باشیها نبوده است که اقلا یك تبصره‌هم بنام آنها در مجاز بودن لباس روحانیت در قانون بگنجاند .

موفقیت من‌در قزوین

چون در قزوین دو دسته بودند که درکارها دارای وزن و مؤثـر بودند ، یکی آزادیخواهان که در راس‌آنان‌دونفـر بودند یکـی روحانی بنام حاجی میرزا اسحق مجتهـد وواقعا مرد برازنده و عالم باوضاع و بسیار درست ودیگر کـلاهی بنام آقا محمدباقـر شاهرودی ـ که بعدها هم وکیل و هم وزیر کشاورزی چون حرفشان در قزوین تجارت‌بوده است ـ

دسته دوم مخالفین دسته اول که‌درراس آن آقای حاج سیدحسین مجتهد حاج سیدجوادی که عده‌ای از سادات به‌این نام‌در قزویـن هستند ، البتـه طبقات دیگر از سادات هم ازقبیل ، تقوی ، مجابی ، ولدآبادی هستندکه هرکدام دارودسته‌ای‌دارند، آقای حاج سیدحسین در طهرانهم موردتوجه‌مخصوصا در دستگاه دولت بودند، و بهمین جهت مامورین دولت نسبت بمشارالیه قائل‌باحترام بلکه تا اندازه‌ای تسلیم نظریات او درباره موارد بودند .

شهیدیها

طایفه دیگر در قزوین که مورد توجه هستندطایفه شهیدیها هستند که اصلا برغانی که در دامنه شمال کرج‌واقع‌وساکن‌قزوین‌شده‌اند چون حاج محمدتقی مجتهد و صاحب‌تالیفات‌بدست قرت‌العین شهید میشود لذا اعقاب او و اعقاب برادرش شهیدیها معروف و اکثرااهل علم و مجتهد میباشند ـ

از معاریف اشخاص روحانی شهیدیها ، آقای حاج مجتهد ، امام جمعه ، حاج شیخ‌فتح‌اله ، صدرالعلماء ، حاج‌شیخ‌نصراله،آقا عمادالدین شهیدی که بسیار مؤدب‌وحسن اخلاق ودر دوستی ثابت‌قدم دارای صوت‌ملیح و گاهی برحسب خواهش دوستان‌منبر میرفت ولی روحا مایل نبود در این رشته‌وارد شود یکی از علمای قزوین آقای حاج شیخ فضل‌علی آقای مجتهد که درزندگانی‌خود از جنبـه سیاسی مستقل بود و تابـع هیچیك از دو دسته نبودند و ضمنا محبوب‌هر دو و سایر طبقات بودند ـ

دسته سادات ولدآبادی دو برادر بودند یکی حاج سید جواد و دیگری سیدعلی، پسرهای سید محمد ولدآبادی ، سیدعلی درهمان خانه پدر و در مسند پدر و کار پدررا که دعا دادن باشد انجام میداد اما داستان‌سیدمحمد ولدآبادی که در قزوین شهـرت

دارد و هردو پسرش برای من نویسنده نقل کردند .

آقا سید محمد برای تحصیل برود به نجف ودر حوزه درس یکی از علما حاضر می‌شود ولی پس از مدتی هرچه کوشش میکند نمیتواند درس را بیادش نگاه بدارد برای اینکه نمی‌فهمیده است . باین حوزه درس اولیه را تبدیل و نزد یکی از آقایان بطور انفرادی مشغول میشود ، بازهم همان است که بود ابدا تغییری نمیکند ، یکی از روزها قضیه را باستادش میگوید ، استادمیگوید من چیزی بنظرم نمی‌رسد جز اینکه متوسل بحضرت شوید و این عمل سابقه‌دارد وهرکس متوسل شده است نتیجه گرفته است.

سیدمحمد بنظرش این راه نجاتی خوب آمد و قرار شد در چهل شب درحرم معتکف از حضرت امیر ع بخواهد . هنوز از ده شب نگذشته بوده که حضرت خطاب میکند : سید محمد برخیز از مردم دستگیری کن ، سید محمد مثل اینکه خواب می‌بیند بهوش آمده باحالت بهت نمی‌داند چه بکندو نمیتواند تشخیص بدهد که چه بوده ،شب بعد باز هم همین حالت دست میدهد بعلاوه اینکه حضرت باخطاب : میگویند : فرزند دهانت را بازکن ، حضرت امیر آب دهانش را در دهان سیدمحمد میریزد و میگوید برو از مردم و بیچاره‌ها دستگیری کن ـ

سید محمد برمیخیزد درحالی که دهانش معطر و خوش‌طعم می‌آید منزل ولی روحا خوش و بشاش بوده قضیه را باستادش میگوید که نمیدانم دستگیری یعنی چه من که چیزی ندارم منظور حضرت چه بوده استادش میگوید در این‌جا دستگیری یعنی دعا دادن و شفاخواستن است برای بیچاره‌ها ـ

سید محمد ولدآبادی با بقالی که همیشه برای خود مایحتاج خود را نقد و نسیه خریداری میکرده ، بقال دختری داشته که قادر بحرکت و راه رفتن نبوده است و از سید محمد هم مکرر دعا گرفته بود ، بعلاوه در حرم نیز دختر را گذارده بوده ، در این موقع سید محمد بنظر می‌آمد که امتحانی از خود بنماید .

بقال را میخواهد اول ظرف آب از یك استکان که نصف آنرا خورده بقیه‌را میدهد بدختر بخورد ویك دعا هم مینویسد ، که دختر در همان‌خوردن آب چند دقیقه بعد حرکت و براه می‌افتد .

این عمل سیدمحمد منتشر و مردم هجوم می‌آورند . مریض‌های افلیج ، کور و غیره می‌آورند پیش سید تا چند روز سید فرصت استراحت هم نداشته و این خبر از نجف به بیرون در قبایل و عشایر منتشر میگردد و غیر دختر بقال چند نفر دیگر هم شفا پیدا می‌کنند .

شب جمعه‌ای بوده که سید در حرم معتکف میشود ، حضرت امیر خطاب بسید که در مقابل ما دکان باز کرده‌ای زود برای ولایت خودحرکت کن وازمردم دستگیری نما.

سید محمد برای ایران حرکت و وارد قزوین و مشغول میشود ، و مردم برای زیارت می‌آمدند ، درخت بزرگی جلو خانه‌اش که نویسنده مشاهده کرده ، تمام شاخه‌های درخت را زن ومرد باصطلاح دخیل از نخ وکهنه بسته بودند ، سید کارش بجائی رسید که محکمه اطباء را می‌بندد .

مشاهدات نویسنده پس از شروع بدادن جواز روحانی به‌طبقات واجدشرایط که بطور خوبی انجام گردیدکه برای دونفر واعظ وخطیب . یکی حاج شیخ احمد واعظ برادر حاج میرزا ابوالقاسم تاجر عزیزی داده شد . ویکی به آقای شیخ عبداله واعظ طالقانی که در قزوین بودند ودر پیش هم مورد تمجید صنف خودش بود. و البته یك قسمت بواسطه اینکه طالقانی بودند یکی از دوکارت را بنام ایشان صادر و برای دفتر مخصوص فرستاده شد .

از سادات قافله باشیها هم از شصت‌سال ببالا راهم اجازه حماسه داده شد البته در این قسمت آقای لسان سپهر کاملاموافقت کردند که سید بیچاره که در حدود هفتاد و هشتاد سال دارد و نهایت علاقه بلباس خوددارد بگذارید خیالش راحت شده باشد.

موضوع سیدعلی ولدآبادی آقای حاج شیخ فضل‌علی‌آقا مجتهد و سعدالسلطان ، و امیر محترم ، منشی‌باشی‌آمدند اداره فرمانداری اظهار کردندکه آقا ـ سید علی چند روز است که بواسطه عمامه مبتلابکسالت گردیده ،و حالا از منزل ایشان می آئیم و تقاضاداریم برای این سید بیچاره فکری بنمائید .

گفتم بهترین راه این است که درنزدیکی خودش مسجدی درست و تمیزنموده سید هم که مرید مخصوصا از زنها زیاددارد نماز جماعت را در مسجد دایر نمائید. چون مدرك ائمه جماعت آنست که در فلان‌مسجد مطابق استشهاد اهالی محل و تصدیق کلانتری از طرف شهربانی نامه بضمیمه همان‌مدارك برای فرمانداری ارسال و تقاضای صدور جواز مینماید .

آقایان رفتند و برای آقا سیدعلی‌یکی از مساجد متروکه را تمیز کرده و نماز جماعت را دایر کردند با انجام مقدمات جوازعباو عمامه صادر گردید ، در همین اثناآقای حاج شیخ فضل‌علی آقا در ملاقات اظهارکردند بهترین موقع برای التیام دادن این دو برادرباهم این موقع است چون شاید متجاوزاز ده سال است بلکه بیشتر تمام طبقات قزوین اقدام کرده و خواسته‌اندکه باصطلاح آشتی بدهند ممکن نشده‌است .

چون آقای حاج سید جواد که برادر بزرگ است در هر موقعی که از ایشان خواسته میشد حاضر بودند ولی آقا سید علی حاضر نمیشدند و حالا بهتر این است که این عمل بدست و وسیله شما انجام بگیرد که در واقع تمام طبقات قزوین خوش وقت خواهند شد خاصه هیئت علمیه.

آقای حاج شیخ فضلعلی آن روز برای ملاقات آن سید علی معین و به اتفاق آقایان سعدالسلطان امیر محترم با میرزا حسن منشی باشی که چون قبول عامه داشتند، رفتم منزل آقاسیدعلی در همان اطاقی که مرحوم پدرش و پشت همان میز چوبی کهنه و قلمدان شکسته که با نخ بسته شده بود ، یك مشت هم کاغذهای پاره کرده روی میز قرارداشت.

سید یك شب کلاه و قبای بنظرم کرباس بود . و عمامه‌اش روی طاقچه بالای سرش گذارده بود، پس از تعارفات معموله آقای سعدالسلطان اظهار کردند : که آقای معاون در جواب درخواست ماها برای جواز عمامه شما این طور اظهار نظر نمودند که من: بیك شرط جواز صادر مینمایم در صورتیکه ایشان با برادرش آشتی نمایند اگر حاضرند من هم جواز صادر مینمایم والا خیر .

سید اظهار کردند من که بر خلاف دستور و وصیت پدرم اظهاری نکرده‌ام. در این موقع روی سخن را بطرف من و اظهار کردند : این پسرم که ملاحظه مینمائید ساعتی که بدنیا آمد . درهمان ساعت هم برای برادرم دختری بدنیا میآمد و هردو راآوردند نزد پدرم ، و پدرم یکی در یك زانو و دیگررا در زانوی دیگر نشانیدند .بعد گفتند:این دختر مال این پسر و این پسرمال این دختر.

هردو بزرگ شدند و من هم طبق دستور پدرم مشغول تهیه وتدارك عروسی بودم که دراین بین خبر آوردند که مجلس عقد کنان دختر حاج سید جواد با پسر حاج میرزا نصراله شهیدیست ، ومن نمیتوانستم باور نمایم ، ولی انجام شده بود ، حالا تقصیر باکیست . و بر خلاف دستور پدرکی رفتار کرده است ، این بود که گفتم بهتر است که ترك برادری نموده . او آنطرف جوی من هم این طرف جوی .

حالا هر طور آقای معاون قضاوت مینمایند من حاضرم ومسلما حق بمن خواهند داد ، پس ازمذاکرات قرار شد یك ناهارچلوکباب از آن بره‌ها و کره‌ها ومشك دوغ دهات و ایلی آقاسیدعلی تهیه نمایند و بنابر پیشنهاد آقای حاج فضل علی آقا . آقاسید جواد بیایند در منزل آقاسیدعلی با صرف چلوکباب آشتی کنان انجام گردد بااین نظریه مورد قبول و تعیین روز هم معین و از آقاسیدعلی خدا حافظی کرده آمدیم .

در بین راه آقایان اظهار کردند که واقعا مهم ترین موفقیت است که بدست آقای معاون انجام میگردد که بعداز چندین سال اهالی قزوین از نگرانی بین این دو برادر

بیرون خواهند آمد .

روز موعود من با دبیر حضرت رئیس دفتر فرمانداری برای منزل سید علی رفته . آقایان مدعوین چلوکباب حاضرساعتی نگذشت که آقای حاج شیخ فضل علی آقا سعدالسلطان ، امیر محترم ، منشی‌باشی باآقا سید جواد وارد منزل ولدآبادی شدند،و آقا سید علی را از اطاق تا حیاط حرکت و به‌استقبال بردند .

عده سر سفره بیست و دونفر بودندو چلوکباب مخصوصا با کره ماستی و آن دوغهای مشکی واقعا بسیار عالی ، و بعداز صرف غذا جواز عمامه آقا سیدعلی داده شد. پس از تعیین روزیکه نوبت ناهار که باید آقا سید علی را بمنزل حاج سید جواد ببرند. مجلس بخوشحالی همه خاتمه یافت .

تا آن روز باز هم اهالی قزوین‌مطمئن نبودند که این عمل صورت بگیرد . پس از برهم خوردن مجلس آن روز دسته‌دسته مردم مخصوصا بازاریها منزل برادرها میرفتند و تبریك میگفتند و بقول بازاریهااین روزها برای ما بازاریها جشنی خواهد بود وبهترین یادگاریست که آقای معاون درقزوین‌برای خودگذارده‌اند، وایشان بگردن همه اهالی قزوین ذیحق خواهند بود .

از آن روز وارد مرحله انتخابات‌وکاندید شدن گردیده وتشکیل یك عده‌برای اقدام در دهات و نیز دربین طبقات داده شدکه سردسته آن آقای معین‌الرعایا متولی موقوفات مدرسه مولد وردیخانی پدر معین‌الرعایا که دوبرادر بودند ، که نصراله معینی یکی دانشمندان قزوین تحصیلات قدیمه‌اش‌بسیار خوب و در دارالفنون طهران تحصیل کرده بود ،ودر فرهنگ قزوین کار میکرد.

معین‌الرعایا هم تحصیل کرده قدیمه‌ولی‌درمحاوره و مباحثه مخصوصا در مجادله غالب اهل علم نمیتوانستند با او واردمباحث‌علمی شوند ، بعلاوه چون دارای موقوفات، بااو بطور احترام رفتار میکردند ، بسیارمردرشیدی در مجالس‌بود .

معین‌الرعایا سابقا در نظمیه قبل ازپهلوی مستخدم بوده و نیز کارهای دیگری هم در قزوین داشته ولی کافی برای صدورسند خدمت ووارد در استخدام رسمی نبود لذا من مدارك ایشان را آنچه بود رسیدگی‌کرده‌آمدم‌طهران بامراجعه باداره‌بازنشستگی و مشورت با آقای داربی که کارهای‌وزارت‌کشور باایشان بود بمیان گذارده مشارالیه آنچه مورد توجه و لزوم بود مجزا کرده وشروع باقدام نمودم .

چون رئیس بازنشستگی آقای‌میرزاابراهیم خان معروف بوظایف بود (چون در سازمان وزارت دارائی سابق اداره‌ای بودبنام وظائف و میرز ابراهیم خان سالهارئیس

آن بود باین جهت بوظایف معروف شده بودو واقعا یکی از مردان باایمان پاك و کم‌نظیر بود ، در قضیه انبار من مشارالیه دادستان محاکمات وزارات دارائی بودند که ادعانامه بر علیه بدیع‌اله خان صادر و جلب بمحاکمه نمودند .

سند خدمت معین‌الرعایا صادر وبه‌علاوه برای حکومت حضرت عبدالعظیم منصوب گردیدند و نیز دبیر حضرت رئیس‌دفتر فرمانداری و دبیر حضور سیاقی یکی از منشی‌های فرمانداری چند سال‌بود که‌مدارك استخدامی خود را بوزارت کشور واداره بازنشستگی فرستاده شده بود که آن‌هم در بوته فراموشی افتاده بود که آن‌ها را هم بایك اقدام سند خدمت هردو صادر وفرستاده شد که معلوم‌است چه قدر خوش وقت میشوند مخصوصا دبیر حضرت که‌بسیارمرد کاری و شریفی بود .

در ولایات اشخاص با ایمان بیشتردیده میشود ونویسنده که درتمام ولایات وایالات‌حتی دهات از نزدیك بااشخاص‌تماس‌داشته‌ام مانند حاجی شیخ احمد ارجمندی زیاد دیده‌ام مخصوصا در سفریکه برای‌بازرسی به محلات و کمره ، خمین‌وگلپایگان خونسار رفته بودم . در خمین با یك نفربنام‌حاج‌مرتضی تاجر شمسی بر خورد وتماس پیدا کردم‌این مرد بتمام معنی میتوان گفت‌مسلمان و متدین است که تمام آداب‌ورسوم مذهبی را عمل وانجام میدهد مخصوصا درانجام زکوة و خمس مقیداست .هر مسجدی که احتیاج به تعمیر باشد فورا اقدام و همین‌طور هر پلی که محتاج به تعمیر باشد بدون درنگ تعمیر مینماید ، دست‌بینوایان را بادست توانای خود گرفته کمك و مساعدت مینماید ، در دوستی ووفا و محبت و صفای‌عقیدت‌درموارد لازمه نسبت بکسی که دست دوستی‌داده باشد در همه حال خود راموظف میداند که در حوائج دوستش حتی‌الامکان قدم‌بر دارد حتی از جنبه مالی که بزرگترین امتحان است .

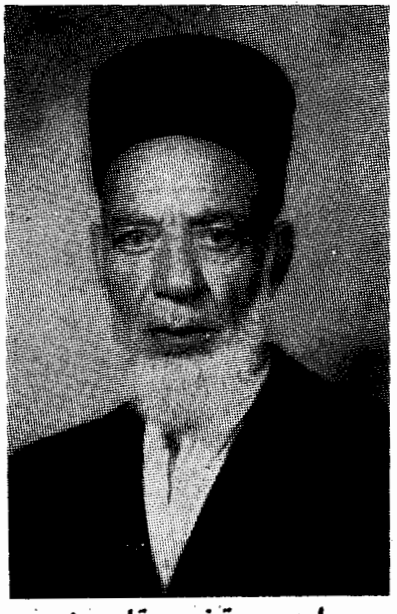

حاجی‌مرتضی تاجرشمسی

اگر بخواهم شرح احوال و صفات حسنه ایشان را بنویسم از وقایع نویسی‌خارج میشویم‌وهمین‌قدر مینویسیم که‌دوستی‌ایشان بانویسنده متجاوز از بیست سال است که باقی و برقرار میباشد ،که من نویسنده دراین مدت که اینك در مرحله هشتاد و پنجمین‌سال خود را گذرانیده‌ام یك دوست برای خود

ذخیره کرده آنهم (حاج مرتضی تاجر شمسی است) که اینك برای معرفی بخوانندگان عزیز بهتر آن دانستم که عکس ایشان را دراین کتاب خاطرات من یاروشن شدن تاریخ چاپ نمایم .

برای بازرسی موضوع کلاه پهلوی که ازساوه مستقیما شکایت شده بود که حاکم (فرماندار) با رئیس شهربانی بدست‌دونفر از کلاه‌دوزها کلاه پهلوی را بقیمت پنج تومان توسط کدخدا ها میفروشند.این‌شکایت از بلوکه بیات و نوبران شده اعلیحضرت فوق‌العاده عصبانی از وزیرکشورمیخواهد که یك‌نفر بازرس درست معین نمائید که برود رسیدگی کرده ولی‌بطوری‌باید برود و بر گردد که نه در خود ساوه و نه کسی مطلع شود خیلی محرمانه باید انجام گیرد .

قرعه‌فال بنام من زده شد پس ازانجام‌مقدمات حرکت کردم و وارد ساوه‌شدم اول‌پاسبان‌از مسافرین سئوالاتی کرده تطبیق‌با ورقه هویت می‌نمود . نوبت بمن رسید، اسم، حسن ، شغل تجارت نشانی‌ازکجا،بلوکه‌بیات ، حاجی یا کربلائی حسن ، هرچه‌می خواهید بنویسید . از پاسبان پرسیدم جائی‌هست که امشب بمانیم و فردا باکرایه کردن مال برای مقصد حرکت کنیم ، یك نفرایستاده بود بنام مشهدی غلامرضا گفت من الاغ دارم کرایه میدهم منزلش مقابل گاراژشب را در منزل مشهدی غلامرضا باصرف نان و پنیر و تخم مرغ نموده پس از استراحت‌صبح باالاغ و پسرش را هم بنام راه‌نما حرکت کردیم .

اعظام‌الوزاره در بازرسی ساوه

پس‌از ورود به‌محل و تحقیقات ازچند نفر دهاتی معلوم شد بدستور حاکم کدخدای هریك از دهات هردفعه چند عددکلاه از ساوه خریده بدهات برای فروش

اعظام الوزاره در بازرسی ساوه

می‌برده و از هر کلاهی پنجقران برای‌خود و بقیه‌تحویل حکومت میداده ، در یك روز تا غروب از ساکنین چهار قریه و پنجاه نفر کشاورز تحقیقات وتمام هم بدون اختلاف اظهار داشتند که در اوراق ثبت گردید .

روز دیگر یك قسمتی از ساکنین نوبران بازرسی شد آنها نیز با قسمت کمتری جریان را اظهار نمودند ،بعد بطرف ساوه حرکت ، ورود بساوه اتومبیل قم حاضر و فورا برای قم واز قم برای طهران حرکت کردم و آنچه رسیدگی شده بود گزارش بضمیمه اوراق بخود وزیر کشور دادم که مورد توجه و تحسین گردید.

وزیر کشور هم عینا بعرض می - رسانند ، اعلیحضرت دستور احضار رئیس شهربانی بسرتیپ درگاهی رئیس شهربانی کل‌میدهندو نیز بوزیر کشور احضار وتعقیب‌فرماندار را میدهند ، دراین موقع سرتیپ محمدخان پس از احضار رئیس‌شهربانی ساوه‌جریان را سئوال مینماید جواب میدهد بازرسی نیامده بود . دفتر ثبت‌مسافرین راکه‌در آن تاریخ مراجعه مینمایند معلوم میشود همان مشهدی حسن بنام خرید قالیچه‌مزلقان‌چای بازرسی بوده دستور حبس رئیس شهربانی ساوه داده میشود، ونیز حاکم‌ساوه‌هم مدتها بیکار میماند .

شیخ نصراله‌لاهوتی

یکی ا زروزها آقا شیخ عبداله واعظ‌که‌کارت‌درجه اول واعظی را دارد با پسرش میرزا عبدالکریم مهاجر ویك‌شیخ‌واردشدند،واعظ شیخ را بنام نصراله معرفی کردند اهل‌طالقان و در قزوین مشغول تحصیل بودند ، از شما میخواهیم که در فرهنگ قزوین در مدارس معلم شوند ، پرسیدم حالا چه میکنند ، در مدرسه کلدانیها با ماهی شش تومان درس میدهند .

ولی قیافه شیخ نصراله‌مانند اشخاص معتاد بود که فوق‌العاده قیافه زننده بود ، بواعظ محرمانه گفتم مگر ایشان معتادند ،شیخ عبداله اظهار کردند ابدا جز سیگار بچیزی معتاد نیستند و مطمئن باشید ، چون اهل دنبید طالقان وبطورکلی‌اهالی‌وساکنین آن دارای این نحو قیافه می‌باشند .

شیخ نصراله را وارد در فرهنگ نمودم ، پس از چندی خودش اظهار کرد که از قرار معلوم در طهران کلاسی بنام ثبت اسناد و املاك دایر میشود که جزوات دروس را برای اداره ثبت اسناد ولایات میفرستند که حاضر کرده درموقع امتحان داده وارد در ثبت‌اسناد میگردند .

آمدم طهران رئیس ثبت کل کاظم‌آقا سمیی بود و رئیس ثبت طهران میرزاعلینقی خان از رفقای دموکرات اسم شیخ‌نصراله در دفتر محصلین ثبت و دستور داده شد که مرتبا جزوهای دروس برایشان فرستاده شود، ضمنا به آقایان گفتم اگر بشود در اداره ثبت اسناد قزوین وارد شود بهتر خواهد بود ، بعداً اقدام میشود .

در جلسه‌ای که یاران من تشکیل میدادند شیخ نصراله لاهوتی را معرفی کردم، یکی از حواریون معین‌الرعایا حاج‌شیخ‌احمد ارجمندی سقطفروش بود و فوق‌العاده در کارهای عمومی خاصه محلی بسیار فعال و مورد توجه هم در بازار و هم در محله‌بودند و واقعا هم مرد باحقیقت و صمیمی دردوستی بودند . و مخصوصا در فداکاری نسبت به معین‌الرعایا و برادرش بی‌اختیار بودند .

معین‌الرعایا بواسطه تصدی‌موقوفات همیشه مورد حمله طبقات و علمای قزوین بودند ، مخصوصا در مواردیکه اداره اوقاف اعلام اجاره می‌نمود که هرکس پیشنهادش زیادتربودباو واگذار می‌گردید ، البته چون معین‌الرعایا با عده‌ای از وزارت موقوف علیهم در مزایده مقدم بودند ، لذا دسته بندیهائی قوی برای بدست آوردن موقوفه مزبور میشد -

قوی‌ترین کس از علما آقای حاج سید حسین حاج‌سیدجوادی مجتهد که واقعا تمام فکرش این بود که موقوفه را از دست معین‌الرعایا بیرون آورده و ضبط و تعلق بدعاگو دارد . بنماید ، و این قضیه داستان غریبی دارد که اگر بخواهم شرح دهم مارا از وقایع نویسی باز خواهد داشت بهتر آنست بگذرم -

در این‌جا من ناچار بودم که از معین الرعایا حمایت نمایم که در نتیجه مخالف با حاجی سیدحسین میگردید ، رفته رفته انتخابات نزدیك میشد و مخالفت حاج سید جوادیها بامن بیشتر میشد ولی اینقدر قوی نبودند که بتوانند من را تغییر بدهند برای اینکه در قزوین آنروز قدرت که‌توجه‌عمومی باشد دردست من بود .

لاهوتی وثبت اسناد

- شیخ نصراله لاهوتی در امتحان ثبت‌اسنادو املاك قبول و حکم استخدامی او برای ثبت اسناد املاك قزوین صادر و مشغول کار شدند ، چون بنمایندگی ثبت برای ممیزی و ثبت املاك در بلوکات مشغول شدند لذا

آراء در بلوکاتهم بوسیله مشارالیه تـامین گردیده بود ـ

یك ماه به انتخابات مانده‌بود کـه‌شروع شود یعنی دستور از وزارت کشور داده شده بود که من‌انتقال بمرکز بنام‌بازرس گردیده و مراقبت کارها بودم ، در این‌موقع قزوین دو وکیـل داشت یکی ملك‌آراء ودیگری وثوق‌الاسلام پسر حاج سید حسین مجتهد ، و مذاکره درمقامات مربوطه این‌بود که وثوق‌الاسلام انتخاب شود .

انتخابات آن دوره هم نسبت بکاندیدهای هر ولایت بایك کمسیون مرکب از تیمورتاش ، نصرت‌الدوله داور و در بعضی‌از موارد هم سرتیب محمدخان درگاهـی رئیس شهربانی مقتدر بتمام معنی اظهار نظرمی‌نمود ، و این کمسیون تحت‌نظر مستقیم رضاشاه قرار داشت ، ولی البته هر تصمیمی گرفته میشد مورد قبول قرار میگرفت .

در انجمن ادبی

ـ منزل شاهزاده محمدهاشم میرزا شیخ‌الرئیس کـه سابقـا در خراسان معلم تیمورتاش و فعلا هم نماینده مجلس شورای ملی و عضو انجمن انتخابات سه نفر مذکور فوق‌هم بودند نظر بسوابق دموکراتی در شب‌های جمعه تشکیل انجمن ادبی حاضر میشدم .

دراین جا بی مناسبت نمی دانم کـه‌تشکیل انجمن ادبی را از نقطه نظر تاریخ در ابتدای پیدایش آن بطور اختصار ذکرنمایم .

از روزگار پیشین شعرا و نویسندگان‌و دوستان خاص باهم جلساتی داشتند کـه‌در آنجا بشور و شادی بر میخاستند و شعر می‌خواندند و حالی می‌کردند ،در میان آنها جلسات (ادبی) متصوفین و شعرای این فرقه‌معروف میباشد .

امااولین انجمن ادبی رسما دراواخرزندیه و اوایل قاجاریه تشکیل‌گردید، وبه‌آن انجمن ادبی اطلاق گشت و تصمیم گرفتنددرسبك شعر زمان بخوبی ایجاد نمایند کـه در راس آن علی مشتاق ،احمدهاتف اصفهانی،قرار داشتند ، واز آن پس در دوران قاجاریه ادامه پیدا کرد ، در زمان ناصرالدین شاه نیز ادیب پیشاوری، سیدبقاء ابوتراب‌نظم‌الدوله، میرسید عبداله خان اتابکی امیر، انجمنی‌ترتیب دادند که در آن بمباحث شعری می ـ پرداختند ، وبسیاری از رجال چنین انجمن‌هائی درایام هفته داشتند .

در اوایل مشروطیت مرحوم وثوق‌الدوله جلساتی باین شکل درست کـرده و جسته و گریخته این انجمن ها در گوشه وکنار طهران دایر بود .

البته این انجمن‌ها بااینکه نام ادبی‌داشتند . فعالیت های سیاسی هم داشته‌اند وبعضی اوقات در نظریات خاص‌سیاسی‌واردو مضار ومنافع آن بحث مینمایند .

اکنون در طهران قریب ۱۷ یا ۱۸محفل ادبی وجود دارد که گردانندگان آن

از شعرای معاصر یادوستداران علم وادب میباشند . و درروزهای بخصوص جلساتی ترتیب میدهند واین انجمن‌ها عبارتند ازانجمن ادبی حکیم نظامی که در منزل وحید دستگردی درخیابان ایران‌روزهای چهارشنبه تشکیل میشود .

انجمن یا محفل ادبی فرهنگ‌درمنزل فرهنگ ، انجمن دانشوران روزهای شنبه در منزل عادل خلعت‌بری ، آذر آبادگان بریاست دیهیم نماینده تبریز ، انجمن ادبی در منزل شاهزاده سیف‌اله‌میرزا کاوه‌روزهای شنبه در منیریه تشکیل میشود .

بهترین انجمن های ادبی در زمان‌رضاشاه رونقی بسزاداشت بخصوص اینکه اغلب این انجمن ها رنگ دیگری هم ازقبیل‌تغییر رژیم وسلطنت بخود میگرفت‌ودود و دمی‌هم‌بآن‌اضافه میشد،ولی‌درهر حال‌اهمیت‌بخصوصی داشت ، مرحوم بهار باتیمورتاش و رشیدیاسمی ، عباس اقبال آشتیانی ، سعیدنفیسی با همکاری یکدیگر هر هفته جلسه داشتند بنام انجمن دانشکده و در آن سخن‌رانی هائی سودمندی میشد ،که بعدا چون نظریاتی دیگر پیش آمد کم‌کم جلسات ازرونق افتاد .

تشکیل انجمن ادبی ایران کسانیکه آنرا ترتیب دادند صرفا مقام ادبی‌را دنبال میکردند و در ابتدا نیز در جلسات اولیه آن وحیددستگردی وشاهزاده افسر ، مرحوم‌ادیب‌السلطنه سمیعی حاج‌میرزا یحیی دولت‌آبادی و چند نفر دیگر از قبیل سرمد ، شهریار ، پارسا ، تویسرکانی،پروین اعتصام و پژمان بختیاری نیز شرکت‌داشتند.

در این موقع بود که رضا شاه به‌ترکیه میرفتند بلزوم یك‌سرودملی‌پی بردند، لذا بانجمن تکلیف کردند که که‌سرود تهیه‌نمایند ، انجمن که نمی دانست‌بچه شکل باید آن راترتیب داد، باین فکرافتاد که‌به سرودتمام کشورها مراجعه و بعداز آن سرودی ساختند ، ولی در عمل آهنگ جور درنمی‌آمد و آن را تغییر دادند ، و قرار شد (مین باشیان) در آن انجمن حضور یابد و شعررا با آهنگ تطبیق دهد ،وباین ترتیب‌بوسیله شاهزاده افسر سرود شاهنشاهی سروده شدو تقدیم گردید و شاه در دوجای آن اصلاح کردند ، یکی گفته شده‌بود (ازاجنبی جان‌میستانیم گفتند : ازدشمنان جان می‌ستانیم) و دیگر کلمه شهنشه ما زنده‌باد را گفتند :همان شاهنشه ما باشد » .

قضیه انتخابات قزوین را نظربسابقه‌مذاکرات با شاهزاده بمیان گذارده که چون وثوق‌الاسلام در این دوره انتخاب نمیشودچنانچه مقتضی بدانند وارد مبارزه شویم ، شاهزاده افسر اظهارکردند: بگذارید با تیمورتاش مذاکره و جلب نظرشان بشود بعدوارد عمل گردید .

تیمورتاش موافقت و دستور داده‌شد که اهالی قزوین بخواهند ، فورابقزوین

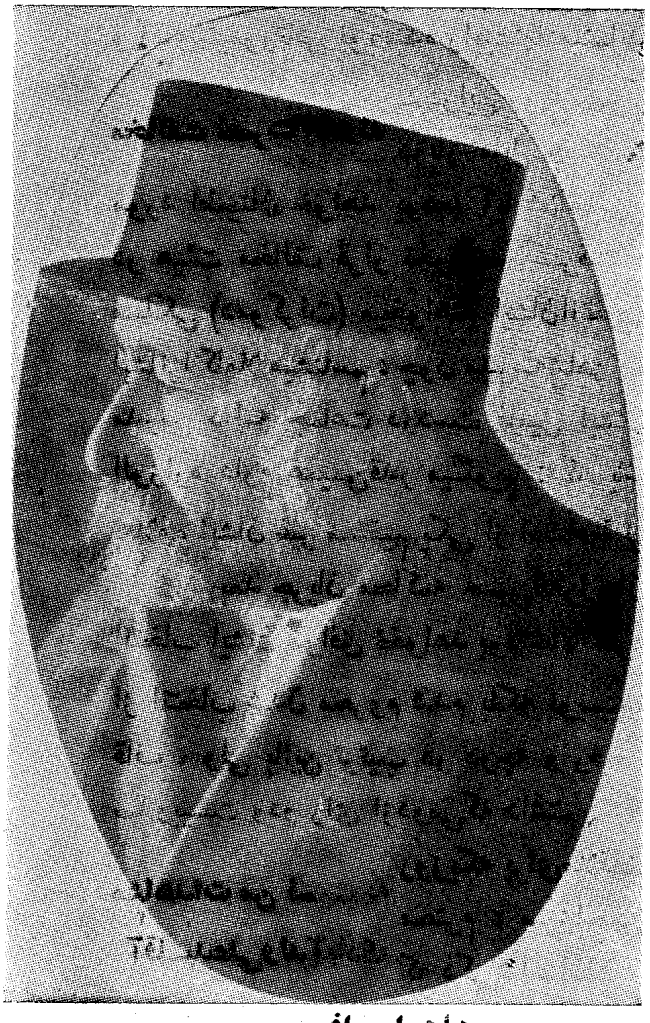

شاهزاده افسر

رفته جریانرا دستور دادم دو سه تلگراف از طبقات مختلف مخابره‌شود،آقای‌صدرالعلما-شهیدی اظهار کردند اگر صلاح باشد ممکن است چند نفر بنام نمایندگی بطهران بیائیم. قرار شد از طهران اطلاع دهم .

تلگرافات مخابره گردید و ضمنا جریان چند نفر نماینده بطهرانرا با شاهزاده افسر تذکر داده بودم لذا یك روز شاهزاده افسر بوزارت‌کشور آمده اظهار نمودند حالا موقع آمدن چند نفر بطهران لازم است ، فورا اطلاع داده ، آقای صدرالعلما با سه نفر آمدند .

بشاهـزاده افسر اطلاع دادم ایشان با تعیین روز آمدند منزل نویسنده ملاقات‌و مذاکرات لازمه شد و ضمنا اظهار نمودند برای ملاقات آقای تیمورتاش وقت معین و اطلاع خواهم داد ،

ملاقات بعمل آمد درنتیجه وزیـر دربار قول مساعد دادند و اظهار نمودنـد بقیه‌اش بسته بفعالیت اهالی است ، پس از ملاقات آقایان مراجعت بقزوین نموده شروع به اقدام نمودند .

در این موقع‌بودکه انتخابات انجمن‌شهرداری شروع و بنابر اظهار آقای معین - الرعایا و سایرین قرار شد حاج شیخ احمدارجمندی برای انجمن انتخاب شودوتصویب وزارت کشور بعهده نویسنده و این عمـل‌انجام و آقای ارجمندی انتخاب شدند ،پس از فرستادن صورت انتخابات بوزارت کشورو اقدام آقای ارجمندی با اینکه مختصر اشکالی داشت تصویب گردید و ایشان‌مشغول‌ودر جلسات انجمن حاضر میشدند .

انتخابات بنام طبقات برای انجمن‌نظار شروع گردید ، پس از تعیین اعضاء انجمن مرکزی شروع بانتخاب انجمن‌های‌فرعی گردید ، در همین موقع شاهزاده‌افسر که خود در جلسه ای‌که کمسیون تشکیل‌شده بود ودر باره نمایندگان قزوین مذاکره‌میشود

و آقای تیمورتاش نویسنده راپیشنهادمینماید که بجای وثوق‌الاسلام انتخاب شود .

مخالفت نصرت الدوله

ـ دراین موقع نصرت‌الدوله اظهار میدارد که‌چنانچه آقای وزیر دربار مایل هستند حرفی نداریم ولی آیا کاملا اعظام‌الوزاره مورد اطمینان خواهد بود ، آیا شناسائی کامل دارید و مطمئن خواهید بودکه ایشان در هیئت مخالف قرار نخواهند گرفت ،بااینکه شاهزاده افسر البته از نقطه نظر هم مسلکی (دموکرات) میخواهند ایشان‌انتخاب گردند ، ولی من(نصرت‌الدوله) ایشان‌وفامیل ایشانرا کاملا میشناسم ، چون مدرسه‌شاهزاده‌خانم که تولیتش با پدرم فرمانفرما است واز مدرس دائمه جماعت دردست فامیل ایشان‌و به این مناسبت آشنائی‌کامل درباره اعظام‌الوزاره دارم همین‌قدر میگویم : که یك‌مدرس کلائی را به مجلس خواهید فرستاد بعلاوه ایشان غیر مستقیم یکی از اعضاءمؤثر کمیته مجازات بودند» .

بعد جریان محاکمه حسین‌لله‌را بیان‌مینمایند ، و قطعا سیاست خارجی هم با انتخاب ایشان موافق نخواهد بود حالا خوددانید ، البته معلوم است بااین بیانات‌نه‌تنها از انتخاب شدن محروم شدم بلکه نویسنده‌را در حوزه انتخابات پرت کردند پشت کوه قاف ، ولی بااین ترتیب در درجه و ردیف‌سوم بودم ، برای اینکه بامخالفت دولت صدوبیست ودو رای ازدومی‌که داشتم .

مشاهدات من نسبت به آقاسیدعلی‌ولدآبادی

روزیکه برای‌ملاقات ایشان باتفاق‌سعدالسلطان ، دبیرحضرت،امیر محترم ، میرزاحسن منشی‌باشی رفته بودیم‌در اطاق‌ایشان‌بشرحی که ذکر شده است مشغول صحبت بودیم دو نفر ازدهات الموت وارد شدند و هرکدام یك مشك دوغ و دودانه مرغ و خروس آورده بودند ، یکی‌از آنها برای بچه‌اش‌که تب‌میکند دعامیخواست‌و گرفت ، دومی از طرف کربلائی قربان اظهار کرد که‌گاوش زائیده ولی‌به‌گوساله‌اش‌شیر نمیدهد ، آقا سیدعلی دعائی داد و گفت در پارچه سبزی دوخته با قیطان‌سبزبگردن‌گاو آویزان وباو خطاب‌کند : سیدعلی ولدآبادی میگوید گوساله‌ات را شیر بده »بعدمردك یك تومان داد و گفت کربلائی قربان این مشك دوغ و این یك‌تومانرا داده است .

سیدعلی اظهار کرد : آن مبلغی که‌کربلائی قربان داده بود یك تومان نبودبلکه دو تومان بوده است‌چه کردی . امانت رابایددرست رسانید . یك مرتبه مردکه شروع کرد بگریه کردن وافتاد روی دست و پای‌آقاسیدعلی و بناکرد بگریه کردن که غلط کردم ، یك تومانرا دادم به کحال‌زاده علاف‌که برای چاردای من کاه یونجه بدهد والان میروم می‌آورم ، سیدعلی گفت یك‌تومانرا بتو بخشیدم و بعد از این نه دروغ بگو ونه

درامانت خیانت کن .. ـ

واقعهٔ دیگر

روزیکه برای ناهار رفته بودیم که آقایان مذکور فوق‌هم‌بودند سه زن با چادر سیاه وارد حیاط شدند جلو درگاهی اطاق سیدعلی که مشرف بحیاط بود ایستادند و یکی ازآنها آمد توی اطاق جلوی میز چوبی مقابل آن نشست و آهسته با سید صحبت میکرد ، و منشی‌باشی نزدیك آقا سیدعلی نشسته بود ، سید در استکانیکه آن زن آورده بود بدست سید داد و سید آبیکه در استکان ریخته‌بود مقداری خورد و بقیه را داد به‌آنزن‌وگفت‌این آب را بدهید بزاهو بخورد و این دعارا هم در پارچه سبز با قیطان بگردنش آویزان تا روی شکمش برسد بعد آب را بخورد و خطاب کنید (علی) ولدآبادی میگوید بیـا بیرون و نیز باید نام پسر را علی بگذاریدو اگر اسم دیگر بگذارید بچه خواهد مرد ،آنها رفتند ، منشی‌باشی بمن آهسته گفت این‌ها از خانواده امینی تاجر در همسایه‌گی ما هستند و من خبر این را فردا برای شما میآورم ، و این زاهو عروس آقای امینی‌است و دو روز است که درد می‌کشد وطبیب و ماما هم از بیمارستان امینی حاضرند .

فردای آنروز منشی‌باشی آمد فرمانداری اظهار کرد که مطابق دستور سیدعلی رفتارکردند ، پس ازخوردن آب نیم‌خورده‌سیدعلی درد آرام و با خطاب مذکور وضع حمل شده بچه پسر بدنیا می‌آید و البته نام‌اورا هم علی میگذارند ـ

یکی از همین روزها نماینده ابن‌سعود که اولین مرتبه بایـران آمده و در فرمانداری پذیرائی‌میشدوآقای ادیب‌السلطنه‌سمیعی و یکی دو نفر آمده بودند قزوین ، و منتظـر ورود مهمان بودند ، منجمله ازمذاکرات کـه در شب بمیان آمد من فقیه سیدعلی را اظهار کردم ، آقای ادیب‌السلطنه‌مایل شد ملاقات نمائید و ملاقات شد در ملاقات آقای ادیب‌السلطنه اظهار نمودنـدسئوالی دارم ، سیدعلی اظهار کرد که اگر نمی‌خواهید کسی بداند بنویسید ایشانهـم نوشتند ، سیدعلی کاغذ سئوال را کف دست گرفت باقرآن ، بعد قرآن را بازکرد فقط یك نگاه مختصر و قرآن را برهم گذارد . وگفت اعمال این شخص بجائی خواهد رسید که‌درخارج از ایران با روزگار بدی جان خواهد داد و البته آقای سمیعی چیزی اظهارنکردندو دست سید را بوسیده بیرون آمدیم و من هم دیگر نخواستم سئوال کرده باشم .

اما استخاره با قرآن

شاید کسانی باشند که شیخ باقر قطب راکه‌در سر قبر میرزا علی وزیر در مدرسه حاج شیخ‌هادی دیده‌باشند،وقبل‌ازخرابی خیابان شاهپـور مقبـره بایك پنجره آهنی مشرف‌بخیابان بود که بعدا نقل شد بحیاط کوچك

و اطاقی که در آن حیاط بود ، نزدیك درب مسجدیکه وارد زیر زمین برای نماز جماعت میشوند واقع و حالا هم برقرار و باقی است فقط شیخ باقر نیست یعنی فوت کرده است ، و شیخ فوق‌العاده تندخو بود وکسی قادر نبود بیش از یك سئوال بوسیله پاکت بنماید ،او هم پاکت را کف دست باقرآن گرفته و پس از بازکردن قرآن مطلب کاملا روشن بیان‌میکرد وبدون اینکه قرآن‌را بخواند .

بانویسنده‌نهایت اظهار علاقه میکردبرای اینکه باپدرم دوست بود و بعضی‌از رفقا از من میخواستند که باایشان برویم استخاره کنند ، یکی از روزها که رفته بودیم‌برای‌استخاره وقتی که من معرفی‌کردم‌آقای رفیع‌السلطان از دوستان است ،بعداز استخاره و جواب ایشان بر خواسته وآقای‌رفیع لسلطان خواستند دست ایشان راببوسند باتغییر مانع شدند خواستیم از اطاق بیرون‌بیائیم ،بمن اظهار کردند باشما کار داشتم‌و به رفیع السلطان گفتند شمابروید، بعد دست‌مرا گرفت و اظهار نمود :از فرزند ملاعلی مقدس و دوست خود انتظار نداشتم‌در باره‌من دشمنی نماید من قرآن را که‌باز میکنم آیه در ذهن خوانده میشود ، من یك‌مرتبه‌بخود آمده خواستم عذرخواهی کنم جواب دادند ترك کنید بخشیدم !؟

و من این که مطلب را همان روزبه‌رفیع‌السلطان گفته بودم که (قرآن بهانه است) البته از آن روز دیگر واقعا توبه‌کردم که چنین اظهاری در هیچ موقع ننمایم .

قضیهٔ دیگر راجع به مهاجرت پس از مراجعت از شاهرود که وارد طهران‌ومنزل شدم‌یادداشتی از مساوات و سلیمان‌میرزا که باید برای قم حرکت نمایم ، دراین موقع بخاطرم رسیدکه بروم نزد شیخ باقرقطب استخاره نمایم . لذا از منزل بیرون و برای ملاقات آقای قطب روانه شده‌سرخیابان گذر وزیر دفتر مصادف به آقای فهیم‌السلطان پسر میرزا سید تقی‌خان عضو وزارت کشور که دوست ویکی از طرف‌دارهای من در وزارت کشور بودند ، نه از نقطه نظر استخدامی چون قبل از مهاجرت من مپ‌صل بودم .

آقای فهیم‌السلطان ، کجا میروید،مدرسه حاج شیخ هادی ملاقات شیخ باقر واستخاره برای مهاجرت واطاعت از این یادداشت ، اظهارکردند من هم‌باشما می‌آیم، براه افتاده وارد مدرسه و اطاق قطب شدیم،من سئوال کتبی کرده‌بودم (که صلاح است طبق یادداشت حرکت کرده و یابمانم)جواب استخاره این بود، (که فورا حرکت نمائید گرچه‌این‌مسافرت‌دچار مخاطرات‌است ولی سالم برمیگردید وموفقیت‌هائی نصیب‌شما می-

گردد ،واگر بمانید بدست کافران کشتـــه خواهید شد) ـ فهیم السلطان هم استخاره کردبامن حرکت نماید جواب. (اگر بخواهید باین مسافرت بروید خواهید مرد واگر در خانه خود بمانید سلامت خواهید ماند). بطوریکه در فصل مهاجرت شرح داده شده فورا حرکت کردم .

در عصر رضا شاه و ریاست شهربانی سرتیپ محمدخان درگاهی چند مرتبه بیچاره شیخ باقر را حبس والتزام می گرفتند کـــه استخاره ننماید ومشارالیه اظهار میکرد :من نمیتوانم حوائج و درخواست مردم را قبول ننمایم .بالاخره درتمام روز مامور آگاهی در مدرسه حاج شیخ هادی مانع ازورودواشخاص از زن ومرد باطاق قطب بودند ، تاچیـزی نگذشت که بیچاره از فشار فوت نمود.

ملك فیصل اول ، تاریخچه روابط سیاسی وتاریخچه ایران وعراق

سرگذشت ارتباط ایران وعراق از امروز یادیروز و یا قـرن اخیـر شروع نشده است ، بلکـه پیش از آنکه کورش کبیر شاهنشاه ایران در پانصد وسی و هشت سال قبل از میلاد مسیح فاتحانه واردخاك عراق گردید، وامپراطوری بابل راضمیمه مملکت پهناورشاهنشاهی ایران کردند ، این ارتباط دربین بوده و علایق سیاسی واقتصادی بین مملکتین طوری بهم پیوستگی داشته است که قرنهای متمادی این دو مملکت سر زمین واحدی محسوب مـی گشت ،وحتی سنگ بنای اول شهریرا کـه پنج قرن تمام دارالخلافه اسلام بود واکنون پایتخت مملکت عـراق اسـت خسـروانوشیروان شاهنشاه ساسانی بنا گذارده و خرابیهای مداین هنوز از عظمت وبزرگواری شاهان ساسانی حکایت میکند ، وپای تخت کشور عراق یعنی بغداد نامی فارسی دارد که در اصل «بغـداد» «باضم ب» بمعنی خدا « شهر خداداد »بوده است .

باید دانست که تاریخ تشکیل حکومت جدید عراق درواقع باتاریخ طلوع درخشان سلسله پهلوی مقارن بوده است ، حکومت جوان عراق در حقیقت در سال ۱۹۲۲ دولت بریطانیا را وادار کرد باعتراف باستقلال خود نمود،ولی این حکومت جدید وتوبنیاد دربادی امر در مملکت خود بقدری گرفتار بود که مجال آنکه توجه واهتمام کاملی به برقراری روابط سیاسی بادول همسایه و خارجه بنماید نداشت،وتمام توجه او بحل اختلاف با انگـلستان مصروف گردید ، سرانجام دولت عـراق ازآن نظر که تخفیفی درباره تعهدات سنگین خود درمقابل بریطانیا داده باشد ، معاهده ۱۹۲۱و قرارداد ۱۹۲۶ را که بادولت مزبور منعقد نموده بود مورد تجدید نظر قـــرار داده ومعاهده دسامبر ۱۹۲۷ را منعقد نمود، در معاهده مزبور عراق این حق را برای خودتسجیل وتثبیت نموده بود که نمایندگان سیاسی بـه

ممالك خارج اعزام دارد . ولی اعزام نماینده‌رسمی سیاسی به ممالك خارجه قبل از آنکه آن‌حکومت‌برسمیت‌شناخته شده‌باشد. امکان‌نداشت وواسطه اینکار در آن‌تاریخ جز بریطانیا که به صورت رسمی در مناسبات بین‌المللی عراق با کشورهای خارجه سمت سرپرستی داشت و مداخله میکرد، دولت‌دیگری نمیتوانست قرار گیرد .

طبیعی است که چنین واسطه‌ای باوضعی‌که‌گفته‌شد ، مسلما دردرجه‌اول‌مصالح ومنافع خود را در نظر میگرفت وبهمین‌علت بود که در معاهداتی که در آن تاریخ‌با دولت عراق منعقد نمود ، شرط شد که درنقاطی که عراق از طرف خود نماینده کافی ندارد مصالح اتباع عراق را نمایندگان‌دولت‌بریطانیا حفظ نمایند ، ولی پس از عقدمعاهده ۱۹۲۷ دولت عراق در صدد بر آمد که‌شئون خارجی خود را مورد توجه قرار دهد ونخستین‌دولتیکه حکومت عراق را برسمیت‌شناخت دولت انگلیس بود و بعدها دولت فرانسه ،ایتالیا ، امریکا ، وسپس دولت‌ترکیه‌و دولتین سوئد ونروژ حکومت‌عراق را به رسمیت شناختند و در خلال همین احوال ازطرف دولت شاهنشاهی ایران نیز مذاکراتی آغاز شد ، ولی ایران حاضر نگردید که‌حکومت عراق را باآن واسطه که فوقا ذکر شد برسمیت بشناسد و ازاین رودولت ایران‌تاقبل از سال ۱۹۲۸ میلادی خود را برای شناسائی عراق مهیا نکرده بود وعراقیها ازاین بابت دلتنگ بودند ،ولی دولت ایران‌در این‌عدم شناسائی حسن نیتی در باره حکومت‌جوان عراق داشت که بعدها واضح وروشن گردید .

دولت ایران که پیوسته آرزومنداستقلال و آزادی کامل کشورهای مشرق و مخصوصا همسایگان خود بوده ومیباشد.حاضر نبود که حکومت جدید عراق را که تازه در راه استقلال و آزادی خویش قدم برداشته بود، توسط دولت سرپرست او رابه رسمیت بشناسد وایجاد این رابطه جدید بین‌مملکتین‌تحت‌تاثیر نفوذ سیاسی دولت‌خارجی قرار گیرد که بالنتیجه موجب ضرر وزیان‌استقلال‌و آزادی حکومت جدید عراق‌باشد. و دولت شاهنشاهی عقیده داشت که ایجاداین روابط و تشریفات شناسائی باید آزادانه وبطور مستقیم صورت گیرد ،واین حسن‌نیت‌بعدهابرای‌عراقیهاروشن گردید .وهنگامیکه اولین وزیر مختار دولت شاهنشاهی یعنی‌مرحوم (عنایت‌اله) سمیعی وارد بغداد شدبا مسرت بی نظیری مقدم او را استقبال کردند.

بنا به مطالب مذکور میتوان تصریح کرد که روابط ایران و عراق از سال ۱۹۲۹ میلادی‌آغاز گردید،باین‌طریق‌که در۲۱آوریل۱۹۲۹نمایندگانی ازطرف مرحوم ملك فیصل اول بریاست مرحوم‌رستم حیدررئیس‌دربار و منشی مخصوص مرحوم ملك فیصل بطهران

اعزام گردید ، و این هیئت حامل نامه‌ای دوستانه و شخصی از طرف ملك فیصل برای شاهنشاه فقید بود که پادشاه عراق در آن نامه تبریکات خود را بمناسبت تاج‌گذاری رضاشاه ابراز داشته بود .

از این هیئت در طهران از طرف دولت پذیرائی گرم و دوستانه‌ای بعمل آمد، مدت اقامت در ایران را مهمان دولت ایران بودند ، در روز چهارم اقامت این هیئت در طهران ، نخست وزیر ایران در مجلس مهمانی و ضیافت باشکوهی بافتخار نمایندگان اعزامی ملك فیصل ترتیب داد ، دولت شاهنشاهی رسما اعلام کرد که دولت عراق را برسمیت شناخته و بوسیله همین هیئت نامه مودت‌آمیزی نیز از طرف شاهنشاه ایران در پاسخ نامه مرحوم ملك فیصل اول ارسال گردید .

در دنبال آن در ماه ژوئیه همان‌سال مرحوم عنایت‌اله سمیعی بسمت اولین وزیر مختار ایران در بغداد تعیین گردید ودر ماه اوت آن سال عهدنامه مبادله نمایندگان سیاسی بین دولتین عراق وایران بامضاءرسید.

در اوایل سال ۱۹٤۱ میلادی اولین وزیر مختار عراق در طهران یعنی آقای توفیق مویدی که سالهای پیش نخست‌وزیر عراق بود ، به پای‌تخت ایران آمد ودر آوریل ۱۹۳۲ یعنی اردی‌بهشت ۱۳۱۱ اعلیحضرت فقید از ملك‌فیصل رسما دعوت کردکه‌بایران بیایند ، ودر ۲۲ آوریل همان سال مرحوم ملك فیصل بشرحی که بعد خواهد ذکر شد بطهران آمده و موکب شاه عراق از مرز شاهنشاهی مورد استقبال قرار گرفت وآقای نوری‌سعید پاشا نخست‌وزیر اسبق عراق وآقای تحسین قدوی که امروز وزیر مختار عراق درطهران هستند درالتزام رکاب‌بودند.

در دنباله این مسافرت دوستانه درزمان کابینه آقای حکمت سلیمان در عراق، آقای ناجی‌الاجلیل وزیر خارجه وقت بطهران آمد و پس از امضاء قراردادی راجع بشط ـ العرب در تاریخ ۸ ژوئیه ۱۹۳۷ پیمان معروف و مهم سعدآباد بامضاء رسید .

حالا که خواننده عزیز تااندازه‌ای بروابط تاریخی و سیاسی ایران و عراق را واقف شدندبی‌مناسبت نمی‌داند که‌ازتاریخچه استقلال عراق و ظهور ملك فیصل یعنی سر سلسله خانواده سلطنتی عراق بطور خلاصه مطلع گردند .

چون مکرر ذکر کرده‌ایم که دروقایع‌نویسی که جنبه‌های سیاسی دارد بدون ملاحظه از نقطه نظر روشن شدن تاریخ و بیداری جوانان آینده ذکر خواهیم نمود ، اینك جریان ذیل و بازی‌گر صحنه را معرفی مینمائیم .

در جنگ بین‌المللی‌اول‌چون‌عثمانیها برضد متفقین با متحدآلمانی مشغول ووارد

جنگ شدند . لذا از همان روز انگلیس نقشه تجزیه امپراطوری عثمانی راکشید و تخته شطرنج را در مقابل خود گذارده مشغول حرکت دادن مهره‌ها گردید وضمناازدیرزمانی بود که میخواست دست شریف مکه را ازجزیرةالعرب کوتاه و رئیس وهابی‌ها را بآن سرزمین بجای ملك فیصل شریف مکه جای دهد ، اینك میرویم سر اصل وقایع .

باید دانست که اصولا ظهور مرحوم ملك فیصل در تاریخ جدید مشرق زمین با تاریخ انقلاب جزیرةالعرب و ممالك عربی ،سوریه و شامات و فلسطین بالاخره عراق ارتباط کامل دارد .

در بحبوحه جنگ بین‌الملل اول یعنی بین سنوات ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ بود که آلمان و متحدینش در مشرق پیشرفتهائی شایان نموده و قشون عثمانی در فلسطین و شامات و عراق باانگلیس‌ها در جنگ بودند ، ودرهمانموقع بود که نقشه وسیاست مهمی در جزیرةالعرب بتوسط انگلیس‌ها طرح وشروع به بازی شطرنج خود نمودند که یکی از مهره‌هایش ملك حسین بود .

در آن تاریخ باملك حسین ، شریف آن روز مکه و پادشاه سابق حجاز و پدر مرحوم ملك فیصل جد فعلی پادشاه عراق مذاکره نموده و عهد و قرارداد بستند که تمام ممالك عربی را علاوه بر نجد و حجاز استقلال تام داده وتحت لوای سلطنت‌واحدی درآورند ، که پادشاهی آن با ملك حسین وخانواده او باشد و فکر ایجاد این نقشه‌یعنی «پان‌عربیسم» فکر جدید و تازه‌ای بود که‌مانند برق بین ممالك عربی و تمام طوایف وحتی دستجات باده نشین عرب‌منتشر گردید.

واز طرف دیگر مظالم روز افزون «احمد جمال‌پاشا» که بواسطه خونریزی‌هاو فجایع زیادی که در ممالك سوریه و شامات مرتکب گردید بلقب «سفاح» ملقب‌شده‌بود به پیشرفت این نقشه کمك شایانی نمود .

ملك حسین بانقشه مزبور موافقت نمود بشرط اینکه استقلال ممالك عربی و آزادی آنها مورد اعتراف و تصدیق کتبی‌دولت انگلیس قرار گیرد و معاهده‌ای‌که در این باب بامضاء رسید نه تنها استقلال حجاز را تصدیق می‌نمود ، بلکه استقلال سوریه و عراق نیز مورد اعتراف بود (برای انگلیس این قبیل معاهده‌ها چه اهمیت دارد برای اینکه در همان موقع بستن قرارداد و عهدنامه نقشه ضد او راهم کشیده است) .

تمام این جریانات محرمانه انجام گرفت ودر این زمان ملك فیصل فرزندارشد ملك حسین در استانبول بود و امیرعلی‌فرزند دیگر ملك‌حسین در دمشق بسر می‌برد ، و بااینکه امیر فیصل از جریان بی‌اطلاع نبود،ولی ترکها باین آسانی و سهولت اجازه

نمی‌دادند کـه او خودرا بدمشق و مدینـه برساند ، ولی سرانجام امیر فیصل بهر نحوی بود خود را بدمشق رسانید ودر این شهر با برادرش ملاقات کردودرباطن مشغول تجهیزات برای جنگ با عثمانیها گردید .

مقارن همین احوال یك دسته دیگر از آزادیخواهان و مجاهدین سوریه که از مظالم مامورین عثمانی بجان آمده بودندخودرا مهیای جنگ و کارزار ساخته بودند ولی قائدی که آنها را رهبری کند هنوز قد علم نکرده بود .

از طرف دیگر وضع جنگی انگلیس‌ها روزبروز درعراق بدترمیشد ، وکرت الدماره در محاصره ترکها درافتاده بود و وعده‌هائی که نمایندگان انگلیس به ملك حسین داده بودند تقریبا نقش برآب شده بود، وهم‌چنین ملك حسین ازجانب دیگر نیز گرفتار دسیسه فرانسوی شده بود و چون فرانسوی‌ها بیم آن داشتند که با پیشرفت این نقشه بمصالح و منافع آنان در سوریه و شامات لطمه واردشود در راه‌اجرای این نقشه کارشکنی واخلال میکردند (چون دست متحد خود انگلیس‌راخوانده بود) .

در نیمه سال ۱۹۱۶ میلادی بود که ملك حسین با فرزندانش جبهه لشکری خودرا در مقابل قشون عثمانی بیاراستند در سال ۱۹۱۷ میلادی انقلاب عالم عرب با فتح وظفر خاتمه یافت ودر همین سال بود که مجاهدین عرب برای بیرون کردن قشون عثمانی ازخاك سرحدی سوریه بجنگ برخاستند .

در یازدهم نوامبر ۱۹۱۸ که اعلان متارکه جنگ داده شد ، سوریه ولبنان وفلسطین در تصرف مجاهدین عرب بود و در دمشق مجاهدین ورجال سوریه امیر فیصل راکه در راه آزادی متحمل زحمات و فداکاری‌های فراوان شده بود بسلطنت انتخاب نمودند .

در حجاز نیز ملك حسین بپادشاهی برقرار گردید ولی بزودی فرانسویها علی‌رقم انگلیس‌ها قشون خود را از سوریه بیرون بردند و ملك فیصل را دردمشق تنهاگذاشتند و سپس جبهه تازه‌ای در مقابل شامات بنام لبنان که عبارت از جبل عامل لبنان، بیروت، و طرابلس بود در مقابل ملك فیصل بوجودآورده و ژنرال کورد ، فرمانده نیـروهای فرانسه وارد دمشق شده و خلع ملك فیصل‌را از سلطنت اعلام نموده ودر اول ماه سپتامبر ۱۹۲۰ برای موفقیت خود جشن بزرگی برپاساختند .

ولی در همین زمان در منطقه عراق نیز شورش ها و انقلابات بوجود آمد و آزادیخواهان و مجاهدین عراقی با قیمومیت و سرپرستی انگلیس بر ملت عراق مخالف بود و استقلال می‌خواستند ، و قائد بزرگی که میتوانست در این زمان آزادی خواهان عراقی را رهبری کند همان امیر فیصل بود که باکمك و معاضدت مجاهدین و علماء

مجتهدین ایرانی توانست کشور عراق رامستقل سازد .

در دنبال شورش آزادیخواهان و نهضت عراقیان ، حکومت موقتی بریاست «سیدعبدالرحمن» که از رجال درجه اول‌عراق بشمار میرفت ایجاد شد ، ودر جلسه‌ای که هیئت وزیران عراق در ژوئیه ۱۹۲۱ مطابق با مرداد ۱۲۹۹ تشکیل یافت امیرفیصل بپادشاهی عراق بنام اعلیحضرت ملك فیصل اول انتخاب گردید وکمیسر عالی انگلیس‌بنام دولت بریتانیا رسما استقلال عراق‌وپادشاهی‌ملك فیصل در عراق از همان تاریخ با اصول پارلمانی آغاز گردید .

بشرحی‌که ذکر شد ملك فیصل اول‌در آوریل ۱۹۳۲ مطابق با اردی‌بهشت ۱۳۱۱ بنا بدعوت رسمی شاه فقید بایران آمده وباین شرح از او پذیرائی شد .

ملك فیصل از هنگامیکه از مرزایران گذشت و وارد کشور شاهنشاهی‌گردید مهمان ایران بود ، از این‌رو در تمام شهرهای بین راه از ایشان پذیرائی رسمی بعمل آمد، در طهران مراسم پذیرائی از پادشاه عراق درباغ بیرون دروازه قزوین از طرف‌شهرداری طهران فراهم شده بود .

درکنارباغ مزبور دو چادر برپاشده‌بود که یك دستگاه مخصوص استراحت و توقف ملك فیصل و شاهنشاه ودستگاه‌دیگر برای توقف هیئت دولت .

یك ربع قبل ازساعت نه صبح‌آنروز شاهنشاه برای استقبال بباغ مزبور وارد ، سه‌ساعت قبل از ظهر اتومبیل ملك فیصل مقابل باغ بلدیه ایستاد ، در این هنگام شاهنشاه از پوش سلطنتی بخارج از باغ رفته‌ودر مقابل در باغ‌ایستاده‌بودند ، مدت‌توقف و استراحت ملك فیصل و شاه در پوش‌سلطنتی چهل دقیقه بطول انجامید و سپس عازم شهر گردیدند .

شاه و ملك‌فیصل دراتومبیل سلطنتی‌که کروك آن خوابیده بود قرار گرفتند .و در پیشاپیش و پشت اتومبیل سواره نظام وافسران پلیس حرکت میکردند ، دو ساعت‌و ربع بظهر اتومبیل سلطنتی در میان احساسات‌عمومی از خیابان‌های پهلوی و سپه و میدان سپه عبور کرده و مقارن ساعت یازده سه‌ربع اتومبیل وارد حیاط تخت‌مرمر (قصرگلستان) گردید .

اعلیحضرتین در عمارت برلیان واردو پس از یك ربع ساعت شاه بقصر سلطنتی بازگشت ، و نیم ساعت بعد ملك فیصل‌برای بازدید رسمی از شاه از قصر گلستان خارج شدند .

ملك فیصل پنجروز در طهران‌توقف نموده و روز یکشنبه ۱۱ اردی‌بهشت از

طهران عازم اصفهان و شیراز از راه ملایر و لرستان بخوزستان رفته و از بصره واردخاك عراق شدند .

مهم‌ترین قرارداد سیاسی که از زمان امیر فیصل و شاهنشاه بامضاء رسید ، همان قرارداد معروف سعدآباد است که‌خوانندگان‌عزیز بدان وقوف‌کامل دارند ، ملك فیصل در اکتبر سال ۱۹۳۳ هنگامی که برای معالجه بسویس رفته بود دچار سکته قلبی گردیده و درگذشت .

دومین پادشاه عراق مرحوم «غازی» بودکه‌هنگامی‌که اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی (آنزمان ولیعهد بودند) بمصر تشریف‌فرما میشدنددرکشور عراق‌حکومت‌میکردند ملك غازی تحصیلات خود را در دانشگاه(هارو) بپایان رسانیده بود .

«غازی» در بیستم آوریل ۱۹۳۹ دراثر یك حادثه اتومبیل بدرود زندگی گفت و والاحضرت امیر عبدالاله دائی ملك‌فیصل‌دوم پادشاه خردسال عراق بانتخاب پارلمان عراق بسمت نایب‌السلطنه و ولیعهد این‌کشور تعیین گردید ، والاحضرت امیرعبدالاله که در سال ۱۹۱۳ قدم بدنیا نهاده است ازخاندان جلیل هاشمی است وتحصیلات‌خودرا در حجاز آغاز کرده و در سال ۱۹۳۹هنگامی‌که محمد رضاشاه پهلوی از راه بغداد بمصر تشریف‌فرما میشدند مهماندار ولیعهد ایران‌بودند .

تقسیم اراضی خالصه صحرای مغان‌بین افراد شاهسون

در اوایل سال ۱۳۱٤ برحسب دستور رضاشاه‌قانون تقسیم اراضی خالصه دولت مصوب دیماه ۱۳۱۱ برای تخته‌قاپو شدن طوایف شاهسون از قشلاق (صحرای مغان) وییلاق(کوه سبلان) و یازلاق‌ارشق که بین قشلاق و ییلاق در خط سیر طوایف شاهسون دررفتن از قشلاق به ییلاق و بالعکس واقع‌است بطور عموم تقسیم و ورقه رسمی داده شود .

و برای اجرای عمل فوق هیئتی از نمایندگان وزارت جنگ ، مالیه ، و داخله بنام کمسیون تقسیم اراضی صحرای مغان‌دستور و انتخاب گردید که در محل رفته مشغول و افراد را وادار بساختن خانه وزراعت نمایند .

نمایندگان‌بشرح ذیل انتخاب وحرکت کردند . سیدابوالحسن خان قاضی‌نوری نماینده وزارت مالیه ، حسن اعظام‌الوزاره‌نماینده وزارت داخله ، سرهنگ دانشور نماینده وزارت جنگ ، در موقع حرکت‌مراجعه بوزارت جنگ نموده که نماینده‌خود را برای حرکت معرفی آماده نمایند ، اظهارشد که شاه شخصا نماینده وزارت جنگ را از طرف خودشان انتخاب و فعلا هم حاکم‌شاهسون در مغان میباشند ،دستورات لازمه هم داده شده است که طبق قانون تقسیم اراضی صحرای مغان عمل نمایند ، و نیز

تذکر داده شده است که‌طرز عمل ودستورات آن بانمایندگان وزارت مالیه و وزارت‌داخله است‌که مشاهده خواهید نمود .

پس از اطلاع برای تبریز حرکت‌کردیم که در تبریز بانظر پیشکار دارائی‌تبریز که اردبیل و صحراهم جزو ابواب‌جمعی‌است‌بقیه تشریفات آنرا فراهم و برای صحرای مغان حرکت نمایم .

در تبریز از آقای دولت‌شاهی کـه یکی از صاحب‌منصبان عالی‌رتبه و درست و پاك دامن وزارت دارائی بودند از نماینده‌وزارت جنگ‌سرهنگ دانشور پرسش کردیم، ایشان اظهار نمودند قبل از حرکت آقـایان‌از طهران از طرف فرمانده قشون آذربایجان سرهنگ دانشور را حسب‌الامر شاه معرفی‌کرده و بیش از این شناسائی نداریم ، ولی بطورکلی تاکنون شکایتی که نشده بلکـه‌اظهار رضایت هم میشود .

چون فرمانده قشون‌دعوت شام‌کرده‌بودند بهتر آن دانستیم که از خود فرمانده تحقیقی کرده باشیم چون موضوع کار قابل‌توجه بود و اگر اختلاف‌نظر از جنبه‌هائی تولید میشد ناچاردرعمل‌وقفه‌حاصل میگردید که ممکن بود منجـر به برهم خوردن کار گردد .

در منزل فرمانده قشون شب‌باشاهزاده‌محمدحسن میرزا دولت‌شاهی‌پیشکارمالیه‌آذربایجان و سید ابوالحسن و نویسنده در منزل آقای‌فرمانده که استاندار هم بودند ، از نماینده وزارت جنگ سرهنگ‌دانشور سئوال شد ، آقای فرمانده سابقه‌را تذکر و بیان نمودند که خود اعلیحضرت‌معین کردند ، چون سابقه‌اش در موقعی که شاه رئیس اسکو و قزاق محمدعلیشاه زمان‌ولیعهدی در تبریز بودند این سرهنگ‌دانشور بنام وثوق حضور یکی از پیش‌خدمت‌های محمدعلیشاه بودند که با شاه درآن موقع دوستی کامل داشتند .

در موقعی که محمدعلیشاه در تبریز لباس قزاقی پوشید همین وثوق حضور هم لباس قزاقی پوشیده و عکس انداخته‌بودند که یکی از علل تنفر انگلیسها از محمدعلی ـ میرزا همین بود که آن عکس را منتشرکردند ـ و ضمنا اظهار نمودند ایشان بسیار مرد درست و باایمانی هستند که درآن حـدودهمه فدائی او میباشند .

آقای دولت‌شاهی اظهارکردند،چون‌آقایان وحشت و ناراحت بودند که کارخیلی مهم است و نگران بودندکه بانماینده‌وزارت‌جنگ چه‌طور باید کار کرد، برای اینکه‌آنها غالبا نظر مادی در کار پیدا مینمایند . البته‌کشوریها هم غالبا همین طورند ـ چنانچه اعظام‌الوزاره‌اظهارمیکند : برای‌این‌ماموریت‌مصباح فاطمی ده هزار تومان میدادکه‌نماینده

وزارت کشور گردد و اسامی ده نفر را غیر از نویسنده پیشنهاد کرده بودند، رئیس الوزراء و وزیر کشور یك خط قرمز روی اسامی کشیده و نام اعظام الوزاره را نوشته بودند.

اینك آقایان رامعرفی مینمایم، میرزا سیدابوالحسن خان قاضی نوری تحصیل کرده مدرسه کشاورزی از صاحب منصبان عالی رتبه وزارت دارائی که در پاك دامنی و درستی و صحت عمل ضرب المثل هستند و هر ماموریتی که باید مورد اطمینان باشند وزارت مالیه ایشانرا انتخاب مینماید.

و اما اعظام الوزاره ایشان دارای دو جنبه هستند یکی جنبه آزادیخواهی که در تمام مراحل از مجاهدی و مهاجرت راگذرانده و از سردسته‌های بنام نیك در این راه میباشند، و دوم از صاحب منصبان مورد توجه و باایمان میباشند چنانچه مطلع شدید مستقیما نخست وزیر ایشان را برای این ماموریت انتخاب کرده‌اند.

تهیه اوراق و دفاتر مربوط بعمل تقسیم اراضی طبع و پس از حاضر شدن حرکت نمائیم، تهیه نمونه قباله واگذاری که مدرك بنام سند مالکیت نامیده گردد که تا از روی آن فرمان صادر گردد بعهده اعظام الوزاره واگذار گردید.

ورقه واگذاری اراضی دولتی واقع در صحرای مغان طبق نمونه ذیل طبع و با تعهدنامه حاضر گردید.

(شیر و خورشید)

تاریخ ۲ر۸ر۱۳۱٤ طایفه عیسی لو .....

نمره ۲٤ - ورقه واگذاری اراضی دولتی واقع در صحرای مغان -

نظر باینکه دیوان ..... ولد قرد... که دارای ورقه هویت نمره ٤۲۲ از طایفه عیسی لو میباشد مطابق سندیکه سپرده است متعهد گردیده در قشلاق بین تنگ فعلی که محدود بحدود ذیل است خانه و سکنا و زراعت نماید.

شمال حدود قاسم لو .... جنوبی حدود قریو لو ..... شرقی حدود حسین لو .... غربی حدود شیخ محمد دده‌چی، برحسب اظهار معتمد طوایف.

لذا مقدار دو سهم از ۲ هشتاد و پنج سهم بذرافشان اراضی فوق طبق قانون مصوب دیماه ۱۳۱۱ و امر جهانمطاع اعلیحضرت شاهنشاهی ارواحنافداه هیئت کمسیون تقسیم اراضی صحرای مغان مقدار اراضی فوق الذکر را به دیوان .... ولدقره .... مطابق مواد ذیل بملکیت واگذار مینماید.

اول - اراضی و مراتعی که بملکیت بشما واگذار میشود مالك شناخته نمی‌شوید مگر اینکه تخت قاپو شده ساختمان بناء وخانه و زراعت بحد احتیاج خود نموده باشید

و الا آن اراضی و مرتع بخالصه‌گی دولت شناخته می‌شود .

دوم ـ چنانچه بتدریج بر طبق تمام مراتب مندرجه در ماده (۱) این ورقه عمل نمایند پس از تصدیق اداره مالیه ایالت شرقی آذربایجان و راپرت انجام مدلول این ماده را بوزارت جلیله مالیه اراضی و مراتعی که بشما واگذار شده بملکیت شناخته فرمان جهانمطاع مقدس اعلیحضرت شاهنشاهی ارواحنا فداه بمالکیت قطعی شما شرف صدور خواهد یافت .

سیم ـ مادام که بمدلول ماده (۱) این ورقه عمل نکرده باشید اغنام و احشام شما بادرنظر گرفتن مقدار اراضی و مراتع واگذاری میزان معینی بنام حق‌الارض دولتی و حق‌التعلیف گرفته میشود .

چهارم ـ چنانچه پس از واگذاری اراضی و مراتع معلوم شود که جزو ایل و طایفه شاهسون نبوده و بطور خدعه خود را معرفی نموده‌اید پس از ثبوت قضیه املاك واگذاری از شما منتزع خواهد شد .

پنجم ـ اراضی و مراتع واگذاری را تا پانزده سال حق ندارید معامله و خرید و فروش نمائید .

ششم ـ درصورتیکه ازمحل مسکونی خود خارج و ترك رعیتی نموده و اراضی واگذاری لم‌یزرع بماند پس از اخطار برای معاودت چنانچه حاضر نشوید نه فقط ملك متصرفی منتزع و بدیگری واگذار میشود بلکه هیچگاه حق دعوی نسبت بملك یا مالك جدید نخواهید داشت .

هفتم ـ هرگاه معادنی در اراضی و مراتع واگذاری کشف شود متعلق بدولت و برطبق نظامات مربوطه عمل خواهد شد .

هشتم ـ حق حفر قنات از اراضی مجاور واگذاری بدون تادیه وجه و تعرض مالکین مجاوردارند ، علیهذا امضاء کنندگان ذیل این نوشته را بنام مالکیت موقت بشما میدهد که تا کاملا مندرجات فوق‌الذکر راعمل و رفتار نمایند .

(هیئت کمسیون عالی تقسیم اراضی صحرای مغان)

نماینده وزارت جنگ	نماینده وزارت مالیه	نماینده وزارت داخله
سرهنگ دانشور	ابوالحسن قاضی نوری	حسن اعظام‌الوزاره طالقانی

ـ تعهد نامه ـ

شماره ..... تاریخ ..... ماه ۱۳۱٤

این جانب دیوان .... ولدقره ..... که دارای ورقه هویت نمره ... ٤۲۲ صادره از ضیاء ..... از طایفه عیسی‌لو میباشم بموجب این ورقه ملزم و متعهدم ملکی که بمقدار

دو سهم از هشتاد وپنج سهم از اراضی مذکور در ورقه واگذاریرا که واقع در حدود ورقه مذکور است که ازطرف دولت شاهنشاهی ایران اعطا شده است درآن خانه ساخته و سکونت اختیار و زراعت نمایم و هیچگاه ترك زراعت و سکونت نکنم و نیز تا مدت چهار سال کلیه اراضی سهمی خود را آباد و مشجر نمایم و تعلیمات مامورین اداره کل فلاحت را جهة امور زراعتی دفع آفات ، نهربرداری ، بستن بند و سایر امور مربوطه به پیشرفت زراعت بموقع عمل بگذارم درصورت تخلف از مواد فوق ملك مزبور متعلق به دولت و این جانب را حق به آن نخواهد بود .

امضاء دیوان

پس از تنظیم اوراق مذکور ودفاتر مربوطه به آن طبع و حاضر گردید و برای اردبیل حرکت کردیم در اردبیل چند روز توقف برای تهیه لوازمات ضروری وترتیب رسانیدن حقوق و فوق‌العاده‌که از طرف پیشکار دارائی تبریز دستور داده شده بود با اداره دارائی اردبیل مذاکره نمودیم .

در اردبیل یك نفر بنام آقای شمس‌الحکما یکی از دوستان طهران معرفی‌کرده بودند که در چند روز توقف در اردبیل که‌واقعا استفاده روحی نموده اطلاعاتی نیز از شاهسونها از حیث اخلاق و برخورد بدست‌آورده که بسیار مفید واقع گردید ، ودر آنحدود تا صحرای مغان بین طوایف به‌نیکی معروف و باحترام نام برده میشدند .

حرکت برای صحرا

پس از چند روز توقف مخصوصا زیارت قبر شیخ‌صفی و خاندان صفویه و قبور چند نفر از سلاطین که واقعادیدنی از حیث ساختمان خاصه صندوقهای قبور حقیقتادیدنیست مهم‌تر از همه آن محوطه ایست‌که از پائین تا نزدیك گنبد که بطور مدورساخته‌شده است تمام جای هر ظرفی راطبق همان ظرف جا و گچ‌بری و مذهب‌کاری شده وواقعا تماشای آن از حیث صنعت موجب تعجب هر بیننده خواهد بود .

خیلی کم جای ظرفها که دست‌رسی نبوده باقی مانده بود بقیه را بنا به اظهار اردبیلی‌ها در موقع تهاجم روسها و ورودباردبیل همه رابردند .

وارد به صحرا در پیله‌سوار محل‌حکومت عشایری و سرحد با مغان روسها و ایران است گردیده و چادریکه بنابر دستورقبلی فرمانده قشون از تبریز بسرهنگ‌دانشور حاکم صحرا تهیه شده بود دارد . سرهنگ‌دانشور مردی هفتاد ساله بنظر می‌آمدیاکمتر و یا بیشتر ولی البته باید بیشتر باشد از نقطه‌نظر سوابق و بسیار خوش‌برخورد ، و چون نویسنده در طهران‌موقعی‌که از اروپا برگشته بود خانه سه طبقه در چهارراه حاجی شیخ -

هادی مشغول ساختمان بودند و چون آنروز این طرز ساختمان درطهران بجزشمس‌العماره سابقه نداشت غالبا از محلات طهران برای دیدن و تماشا می‌آمدند .

آقای وثوق حضور آنروز و سرهنگ دانشور امروز که شرکت در تقسیم اراضی داشتند بسیار مفید مخصوصا که‌مدتی است بحکومت عشایر شاهسون در صحرا توقف داشتند موجب تسهیل و پیشرفت‌کار گردید .

ترتیب کار را اینطور تقسیم نموده- برداشتن آمار بعهده نویسنده ، ثبت رقبات املاك باآقای سیدابوالحسن‌خان قاضی‌نوری چون سوابقی‌که بشودنسبت باراضی وقطعات از ییلاق و قشلاق صحرای مغان وکوه‌سبلان دردست نبود لذا قرار شد سیدابوالحسن خان قاضی نوری از هر طایفه با معتمدین‌طایفه صورت رقبات را ازقشلاق و ییلاق بردارند که در موقع تقسیم و تنظیم سندقباله‌دچار وقفه و اشکال نشده باشد ، سرهنگ دانشور هم مترجم من نویسنده و قاضی‌نوری باشند چون نه نویسنده و نه قاضی نوری زبان ترکی نمی‌دانستیم ولی نویسنده پس ازتقریبا نسبت بکارم دیگر احتیاج به مترجم نداشتم .

پس از تعیین و تقسیم کار شروع نمودیم ، اول از حدود پیله‌سوار آنرا بدو طایفه فضل‌اله بیك شروع نمودیم و از آنجا به‌ابه و طایفه نصرت‌بیك که در کنار رود ارس واقع است مشغول شدیم خلاصه باین ترتیب‌از اوایل آبان تاآخر فروردین کار صحرا را تمام کرده برای نیمه اول اردی‌بهشت واردخیاو و مشکین‌شهر شدیم که پس از مرتب کردن اوراق مالکیت قشلاق و امضا کردن‌با خود به ییلاق کوه سبلان برده بدست صاحبانش داده شود .

طوایف شاهسون

بطوریکه در دفتر آمار و احصاء ذکرگردیده‌که یکی از آن دفتر تحویل اداره مالیه‌آذربایجان تبریز بایك‌نسخه‌از اوراق مالکیت نموده ، طوایف شاهسون ۳۹ طایفه که هریك حداکثر صد خانوار و حد اقل ده خانوار بودند که مفصلا با اسامی نفوس هرخانوارو طایفه در دفتر آمار و احصاء ثبت گردیده که یك دفتر هم بانسخه سیم اوراق تحویل وزارت مالیه گردید .

چون اوراق مالکیت در سه نسخه‌تنظیم میشد . یك نسخه به افراد داده میشد و نسخه دوم بایك دفتر آمار بمالیه تبریز و نسخه سیم بایك دفتر آمار توسط قاضی‌نوری تحویل وزارت مالیه گردید .

ازحیث شمارش گوسفند که بایدتعدادش معلوم و در دفتر در ستون خود ثبت و ذکر شود . چون بطور کلی در تمام‌ایلات و عشایر ایران حاضر نمیشوند که

شمارش شود و این عمل را نحس میدانند وحتی گفته میشود که اگر شمارش گردد همه خواهند مرد ، لذا این‌طور صلاح ورضایت‌داده شد که هر گله و دسته از جلو کمسیون رد شود که تقریبا بطورکلی عدد آنها معلوم‌شده که در دفتر ستون اغنام و احشام ذکر گردد و باین نحو هم عمل گردید که تقریباسه میلیون چهارصد هزار راس معین‌گردید.

صحرای مغان برخلاف سایر نقاط ،شمالش رودخانه ارس است که از پل خود-آفرین یا خداآفرین تا پیله‌سوار سرحد روس در مغان چهارده فرسخ است .

جنوب صحرا کوه (خروس‌لو) که‌دارای چشمه‌سارها و بطرف دامنه کوه و صحرا سرازیر میگردد ، و طوایف هر کدام بسهم خود درآن‌کشت وزرع می‌نمایند .

در جنوب کوه خروس‌لو بلوك‌ارشق‌یا یازلاق طوایف و خیاو یا مشکین‌شهرمرکز دادوستد طوایف میباشد که شاهسون درسال‌دو مرتبه یکی در موقع رفتن از قشلاق به ییلاق دوم از ییلاق به قشلاق در بازارمشکین‌شهر که در دامنه کوه سبلان واقع است اجناس خودرا که حاصل از اغنام واحشام است و همین‌طور هنرهای بافتنی در هر نوع بفروش میرسانند ودر مقابل‌مایحتاج‌خود را برای مدت‌توقف درقشلاق و یاییلاق خریداری مینمایند .

در موقع حرکت کمسیون در خط سیر آب رود ارس و ابه‌های طوایف‌برای تقسیم و ثبت آمار چون آن طرف رود ارس‌صحرای مغان روسها است ، که دیده میشد تمام صحرا سبز و مشجر و راه‌های آهن‌کشیده و ساختمان کارخانه دیده میشد . در این موقع بود که از پیله‌سوار قاصد آمد که‌نماینده روسها میخواهند ازهیئت کمسیون ملاقات نمایند .

این خبر در چهار فرسخی پیله سوارطرف غرب به کمسیون و سرهنگ دانشور رسید . وقت ملاقات تعیین ودر پیله‌سوارحاضر و ملاقات بعمل آمد ، دربدو ملاقات سئوال شد که این هیئت دو روز است درمسیر رودخانه ارس که مشرف بصحرای‌مغان روسیه است حرکت مینمایند منظورشان‌چیست ؟

جواب داده شد که از طرف دولت‌شاهنشاهی مامور تقسیم اراضی و واگذاری به افراد طوایف برای زراعت و ساختمان وسکونت میباشند .

سئوال شد که در صحرا آب برای‌زراعت موجود نیست بهتر آن نبود که اول تهیه آب نموده بعد اراضی تقسیم که میزان‌مشروب آبهم بمیزان زراعت وملك‌واگذاری معلوم گردد . برای اینکه صحرا و اراضی‌خشك که تقسیم لازم ندارد .

در این‌جا خوانندگان عزیزچه‌جواب‌میدادید ؟ ـ کمسیون جواب داد این‌کمسیون

مامور تقسیم اراضی و واگذاری به افـرادخواهند بود ، هیئت دیگر که خواهند آمد مامور تهیه آب میباشند ، اظهار شد بهتر آن بود که اول هیئت تهیه‌آب و یا لااقل باهم مشغول باشند درآنجا شاهسون با امیدواری حاضر و قبول برای سکونت و زراعت‌خواهد گردید .

نویسنده سئوال کرد این اشجـار بنظر درخت انار میرسد آیامیوه‌های دیگرهم دارید . جواب داده شد که این‌ها درخت‌انار نیست بلکه بوته‌های پنبه است که درمدت سه الی پنج سال است‌کشت شد و همه ساله بهره‌برداری میشود و خطوط راه‌آهن هـا متصل بکارخانه‌های قوزه است که از صحراحمل میگردد .

پل خودآفرین
یا خداآفرین

این پل درآخر صحرای مغان ضلع غربـی‌صحـرا واقع و روی رودخانه ارس زده شده است معروف است‌کـه پل را نادر زده است ولی این طور بنظر نمیرسد . ممکن‌است نادر تعمیر کرده باشد . وپل در زمان مغ و سلاطین آن زمان زده‌اند .

بهترین دلیل‌که قبل از نادرشاه‌صحرا کاملا آباد و یکی بوده که در تصرف ایران قرار داشته است . تاج‌گذاری در این صحرا بوده است چنانچه قلعه (اولتان) که قصرنادر شاه بوده هنوز آثـارش دیده میشود کـه نویسنده کاملا دقت و مشاهده نمودم ، حتی پایه‌های قصر بطرف رودخانه که آب‌ازپهلوی آن عبور میکرد دیده میشد .

نهریکه بنام نادر معروف است که‌از دهنه پل خودآفرین برداشته شده است‌که می‌آید بقلعه نادری یا اولتام یا اولیتان و ازآنجا مانند خندق دور قصر گردش و بعـد برودخانه میریزد .

قسمت دیگر نهر بطرف جنوب‌صحراسرازیر میشده است که درواقع تمام صحرا مشروب میشده است . و عمـق این بطورمختلف در نقاط بعد از دویست سال خاك ریزی و خراب شده در یك نقطه که بایدکمسیون از آن عبور کند سید ابوالحسن خان قاضی‌نوری سوار اسب در وسط نهرچوب‌دست خود را بلند نمود در بیرون نهر نویسنده نوك‌چوب را دیدم . و عرض‌آنهم‌درحدود ده متر میشد .

آنچه راکه میتوان حدث زد این‌نهربرداری قبل از نادر بوده و تا بعد ازنادر هم صحرا از رود ارس مشروب میشده و تااوایل قاجاریه هم جاری و ساری بوده است و آنچه بین طوایف شاهسون گفته میشودتا قبل از مظفرالدین شاه هم کلیه صحرا در تصرف شاهسون مغان بوده است که بعداروس‌ها قسمت شمال رود ارس را تصرف کردند .

رئیس ایل و طایفه قوجه‌بیکلو اظهار میکرد تا قبل از پهلوی میرفتیم بصحرای مغان بلکه تا تفلیس شاهسون میرفت و غنائم می‌آوردیم از زمان پهلوی دیگر قدغن شده است و تمام خویشان طوایف شاهسون درصحرای مغان روسها میباشند .

صحرای مغان در زمستان سبز وخرم وگل‌های رنگ وارنگ طبیعی در موقع حرکت کمسیون بابه‌ها تا زیر شکم اسب علف سبز بود که بزحمت عبور میکردیم و اگر خود شاهسونها نبودند ممکن نبود بمقصد رسید ، همین‌که اول نوروز یعنی فروردین میشود باصطلاح خودشان کفگیر به ته دیگ پلو عید خورد ایل برای ییلاق حرکت‌مینماید و تاآخر فروردین الی دهم اردی‌بهشت دیگر احدی در صحرا دیده نمی‌شود .

ایلات عشایردر پذیرائی عید در طوایف شاهسون روسا را بیك خطاب میکنند ، خان‌درمیان شاهسون نیست برخلاف ایل بختیاری که آنها روسا را خان و خوانین تلقی مینمایند . چنانچه ایل قشقائیهم که از نژاد شاهسون و بشیراز کوچ داده‌شده است بیك خطاب مینمایند .

روز اول عید رؤسا در چادریکه‌زینت داده شده رئیس طایفه روی تخت می‌نشیند و یك طشت آب تمیز هم یك طرف تخت گذارده شده است ، وقتی زن و مرد با لباس‌های مخصوص که واقعا دیدنی و بسیار جالب است وارد چادر رئیس میشوند توقف زیاد نمیشود ، مردها دست رئیس رابوسیده و به تفاوت عیدی میگیرند ، وزنها هرکدام یك استکان آب یا یك پیاله کوچك ولی غالبا با استکان از آن‌آب طشت رئیس میدهد بزنها که برای شفا می‌برند .

تمام رؤسا روز اول عیدکه‌طایفه‌اش برای مبارك‌باد میروند ناهار را در چادر مخصوصی که تهیه شده بارئیس طایفه صرف مینمایند ، و هر خانوار حداقل یك گوسفند با بره تازه زائیده برای رئیس طایفه خودهدیه میبرند .

مهم‌تر از همه روزیست که تمام‌خانوارهای شاهسون که درصحرای روسیه سکنا دارند اجازه داده شده است که درمرز شرق و غرب پیله‌سوار با لباسهای الوان و تازه خود جمع‌میشوند همین‌طور طوایف وخانوارهای شاهسون خاك ایران .

البته این منظره که در عین حال جالب و فرحناك و نشاط‌آور است ولی در همانحال بسیار غم‌انگیز است .

چند روز قبل از عید اطلاع دادندکه روز اول عید هیئت کمسیون اگر مایل باشند در پیله‌سوار حاضر باشند یعنی‌سرهنگ دانشور اظهار کردند بی‌تماشا نیست چون در سایر نقاط ایل‌نشین و عشایری چنین‌منظره‌ای دیده نمیشود که تمام افراد بازن و مرد بچه

حتی شیرخواره دریك‌جا از دو طرف جمع ولی کوچك‌ترین نزدیکی که بتوانندبه‌آرامی صحبت نمایند دیده نمیشود .

روز موعود حاضر شدیم و واقعاتماشائی بود ، زنها و دختران جوان باآن لباس و صورت زیبا و دلربائی ذاتی و طبیعی که ناشی از حرکات خود آنها است ،درحدود دوکیلومتر در طرف مرزمقابل‌هم ایستاده‌اندو هم شادی میکنند ودر عین حالهم گریه مینمایند . نویسنده در آنحال نتوانستم‌خودداری کرده و بی‌اختیار اشك از چشمانم سرازیر گردید .

این خانوارها تمام باهم خویش ازقبیل مثلا دائی در خاك ایران سکنی دارد و پسرش در خاك شوروی همین‌طور عمه وخاله پسر عمه یا دختر خاله یا درخاك‌شوروی و یا در خاك ایران یعنی صحرای مغان .بطوریکه گفته میشد تا قبل از انقلاب‌روسیه میتوانستند مثلا پسرعمو که در خاك ایران‌است بادختر عمه یا دختر خاله یا غیر از این نسبت ازدواج نمایند .

در این موقع که از اول صبح تاتقریبا دوالی سه‌ساعت بلکه تاچهاربعداز ظهر ادامه دارد و نظامی‌های مسلح شوروی هم‌در سرتاسر این محوطه درحرکت است ، و خوراکیهائی که بین آنها مخصوصا موقع‌ظهر باید بیك‌دیگر بدهند نزدیك‌تر آمده توسط نظامی بیك‌دیگر میرسانند .

برای پانزدهم اردی‌بهشت به طایفه‌عیسی‌لو رسیدیم که آخرین طایفه شاهسون بود که ازآنجا باید برای ارشق ومشکین‌شهرحرکت نمائیم ، وقتی که رسیدیم ، در چادر بودیم که یك پیرمرد را بلحاف پیچیده‌بودندو چند نفر اورا آوردند در چادر ، معلوم‌شد این عیسی‌بیك رئیس این‌طایفه بنام‌خوداوست‌میباشد ، و عیسی‌بیك مطابق آماریکه از او برداشته شده بود . دارای دوازده پسر و شش دختر که جمعا از پسر ودختر و نوه و نتیجه یکصدو بیست سه نفر بودند .

اظهار عیسی بیك عیسی‌بیك که نویسنده اورا بحالی دیدم که‌شاید تا چند ساعت دیگر خواهد فوت نمود. اظهار میکرد که اگر من در مغان بمیرم‌خونم گردن کمسیون است .

عیسی‌بیك‌میگفت حالا من باید دربیلاق یا لااقل در ارشق باشم و تا امروز منتظر کمسیون بودم ، و ضمنا اظهار کردبی‌خود شماها این زحمت‌رامیکشید و بماها ملك میدهید که خانه ساخته سکنی نمائیم .برای ماها ممکن نیست ، نمی‌دانم هزار سال است چه قدر است که زندگانی ماهادر تمام‌سال درهوای ملایم بسر میبریم ، زمستان در صحرا که بنظر کمسیون رسید که تا حالا تمام‌سبز و خرم ابداسرمای زمستان‌معلوم نیست،

تابستان میرویم کوه سبلان که کمسیون خواهد دید که گرمای تابستان را نمی‌بینیم .

مثل عیسی بیك

عیسی‌بیك اظهار کرد نمی‌دانم آقایان (بلبل) بازی کرده‌اند ، چون بلبل از همه پرندگان ظریف‌تر ولوس‌تر وخودخواه‌تر است ، و خوراکش هم بیشتر کرم است . بنا بر این صاحب بلبل سعی و کوشش دارد که تمام وسائل راحتی و خوش بلبل را فراهم نماید. قفس‌را هر روز تمیز مینماید . ظرف‌آب تازه میکند ، برای خوراکش‌کرم تهیه مینماید ،او را باقفس بباغ و صحرا بگردش میبرد.

باهمه این احوال و زحمات باید از بلبل پرسید حالت چه‌طور است ، آیا راضی هستی ؟ بلبل جواب خواهد داد اگر مـرا آزاد بگذاری که بتوانم بصحرا روم و روی هرشاخه گلی که دلم خواست بنشینم و نغمه‌سرائی آغاز نمایم خوش خواهم‌بود وشماهم از این زحمات راحت خواهید شد .

حالا آقایـان کمسیون حق بجانب بلبـل است یا صاحب بلبل چنانچه گفتـم نمی‌دانیم اجدادماازکی در این صحرازندگانی‌میکردند ، صحرای‌آزاد ، هوای‌آزاد ملایم، ییلاق در کوه که انواع و اقسام آب های گوارا ، گل‌های الوان طبیعی بالاتر از همه همیشه در حرکت و شکار ، آیا برای ماهـا توقف در یکجا سخت نیست اگر بخواهیم سکنا دریك جا نمائیم باید نسل حاضرمان از بین برود که تانسل بعدی عادت کند .

واقعا از مثال واظهارات عیسی بیك تعجب میکردیم که چه مثال متناسب که‌درست فکر کنیم باید بعیسی‌بیك حق داد بعلاوه‌عیسی اظهار میکرد از حیث محصول گوسفند اگر بخواهیم مانند سایر زارعین در دهات گوسفند خود را نگاه‌داری کنیم سالی یك مرتبه بیشتربهره‌برداری‌نمیشود ،درصورتیکه‌حالا ماها یك ولد در قشلاق از گوسفنـد میگریم و یك ولد در ییلاق .

پس از مذاکرات با عیسی بیك‌اظهار شدکه کمسیون اگر بخواهد برای ارشق و مشکین‌شهر حـرکت نماید بطوری حـرکت کنند که قبل ازآ فتاب از دره ماهور های خروس‌لو گذشته باشیم و الا اگر آفتاب باشد بواسطه بیرون آمدن (مارها) ممکن نیست اسبها بتوانند عبور نمایند .

چون طایفـه عیسی‌لو آخرین عمـل کمسیون نسبت بقشلاق بود ، و نیز سرهنگ دانشور هم سابقه داشتند تصدیق کردند ،لذا تصمیم گرفته شد هر موقعی که طایفـه و خود عیسی بیك حرکت نماید کمسیونهم‌حرکت نماید .

نیمه شب حرکت و تا بدره‌های کوه‌رسیدیم آفتاب تازه طلوع و بالای دره‌هـا را گرفته بود نویسنده خوددر میان دره‌ها که اسب عبور میکرد متوجه شدم که اسب با

ناراحتی قدم برمیدارد برای اینکه در دوطرف دره‌ها انواع مارها برنگ‌های مختلف از سوراخ بیرون آمده خوابیده بودند ولی بواسطه حرکت اسبها بحرکت افتاده بودند، البته هوای سرد مانع حرکت و حمله آنها بود ، معلوم بود که اگر بدستور عیسی‌بیك عمل نکرده بودیم و آفتاب پهن شده بود ابدا ممکن نبود ازمیان مارها گذشت .

نقل میکردند که در تابستان چون صحرا نه علف دارد نه آب ، لذا مارهای صحرا بطرف دامنه کوه خروساو برای آب حرکت مینمایند ، و عده آنها بیش‌ازدویست سیصد هزار مارهای مختلف میباشد .

مارهای دامنه کوه و دره‌ها متوجه میشوند که مارهای صحرا بطرف کوه وچشمه سارها حرکت کرده است ، لذا مانند قشون که خودرا مجهز مینماید برای دفاع در تمام دامنه مانند یك خط زنجیر آماده و تامقداری از دامنه کوه بطرف صحرا و مارها سرازیر میشوند .

چون مارهای صحرا ازشدت تشنگی در جنگ قوی‌تر و میخواهند بهر ترتیب‌شده خود را به‌آب برسانند . لذا حمله از طرف مارهای صحرا شروع میشود ، در این موقع مارهای دره ماهورها هم تقریبا همان میزان مارهای صحرا درحدود دویست سیصد هزار میشود .

این جنگ که بسیار تماشائیست تا نزدیك ظهر طول میکشد که آرتش صحراغلبه و فاتح وتمام چشمه‌سارها راتصرف ومشغول‌خوردن آب و استراحت میشوند . و مارهای کوه که تلفات و نیز زخمی زیاد داده‌اندفرارا بسوراخ‌های خود پناه برده‌اند و ضمنامانند انسان مراقب یعنی قراول با نگهبان قـرارداده‌اند که معلوم گردد چه موقع مارهای صحرا سرازیر بطرف صحرا میشوند .

این جنگ در تابستان دو مرتبه الی‌سه مرتبه روی میدهد ، مارهای کشته شد درحدود هزارهاکه طایفه از کولی‌ها همه‌ساله‌در آن موقع در دامنه کوه خروس‌لو چادر میزنند که پس از جنگ میروند پوست‌مارهارا جمع مینمایند و ضمنا دندانها را هم جمع میکنند .

این جنگ مارها آنچه باطلاع ونظر نویسنده رسیده در دو نقطه روی میدهد ، یکی در صحرای مغان که ذکر شد ودیگر در (ده ملا) بین خوار و سمنان که در تابستان مارهای کویر بطرف کوه‌ها و دره ماهورهای شمال خوار که از فیروزکوه سرچشمه‌میگیرد برای رسیدن به آب دست‌جمعی‌که آماده‌زدوخورد با مارهای کوه حرکت میکنند .

در ده ملا تپه‌ایست که در دامنه آن‌میدان جنگ و زدو خورد است ، البته تعداد

طرفین بیش از صد هزار نمیشود ، در این‌جا هم مارهای قشلاقی بواسطه تشنگی و گرما غلبه کرده تلافات زیاد وارد ومارهای کوهی با شکست خوردن عقب‌نشینی مینمایند .

دکتر سلامت‌بخش ـ قاضی نوری ـ اعظام‌الوزاره

خیاو یا مشکین شهر

چون درآن تاریخ خیاو نامیده میشد . بعدا مشکین شهر نام‌گذاری شد. در مشکین‌شهر مرکز آرتش صحرا و اطراف کوه سبلان است و بنا و خانه‌های مفصلی ساخته‌شده است .

مشکین‌شهر مرکز خریدو فروش کلیه متاع و اجناس ایل و طوایف شاهسون است که سالی دومرتبه این بازار رونق دارد، یکی در موقعی که طوایف از قشلاق برای ییلاق میروند درحدود دو ماه در ارشق توقف مینمایند که بین صحرا و کوه سبلان واقع است .

یکی هم در موقعی که از ییلاق برای صحرا حرکت مینمایند بازهم درحدود دو ماه توقف دارند ، هوای ارشق ومشکین‌شهر بسیار ملایم و خوب است ، آبهای خوب که از چشمه‌سارهای کوه سبلان سرازیر میشود بسیار گوارا و سبك است ، بازار مشکین‌شهر خیلی خوب و معتبر است .

توقف کمیسیون

هیئت کمسیون برای مرتب کردن دفاترآمار و ثبت اوراق‌مالکیت دراین‌جا توقف وخانه‌که دارای سه اطاق‌بود کرایه کرده ، و این اطاقها در قطعه باغی واقع شده بود آقای سرهنگ دانشور در محوطه آرتش منزل کرده

و روزها باهم بودیم ، نویسنده و سید ابوالحسن‌خان باهم بودیم که بدون فوت‌وقت پس از دو ماه تمام کاررا مرتب و منظم نمودیم .

حرکت بکوه سبلان هیئت اول تیرماه برای ییلاق طوایف شاهسون کوه سبلان حرکت کرد ، آنچه بنظر نویسنده آمدتصور نمی‌کنم کوهی از هر حیث غنی‌تر از کوه سبلان در ایران باشد اولا این کوه البته سنگ هم دارد ولی مزاحم در عبور و مرور نیست ، و تمام کوه چون‌دارای خاك و چشمه‌سارها است تمام سبز و خرم و گلها الوان‌و انواع اقسام که در کمتر کوه‌و صحرا دیده میشود .

در تمام کوه‌که تا قله آن رفته و توقف کرده و دیده شد ، آبهای معدنی جاریست ،وهمین طور سایر معادن ـنویسنده با سید ابوالحسن خان قرار دادیم که حوله و لوازمات توآب رفتن را در خورجین ترك اسب بسته ، بهر آب معدن از گوگردی و آب مسی و غیره برخوردیم فورا پیاده شده پس از استحمام سوار و حرکت نمائیم ، این برنامه کاملا اجرا میشد .

چون هیئت کمسیون بعلاوه چندنفر نظامی یك عده هم از کدخداهای طوایف با هیئت حرکت میکردند ، چون در هر ابه و قسمتی که انجام میشد که برای قسمت طایفه و ابه دیگر حرکت‌نمائیم چند نفر از آنها بنام راه‌نما همراه هیئت بودند ، و این عمل در تمام حرکت هیئت کمسیون تقسیم اراضی جاری و ساری بود، لذا در هر آب معدنی که آماده شست‌وشو میشدیم دو سه نفر ازسوارهای توقف میکردند که بعدا ما را بمقصد برسانند .

دریك‌جا رسیدیم که آب آن درمحوطه‌ای چند برابر میدان سپه تقریبا مانند دریاچه حوض‌سلطان پیش راه طهران و قم و فوق‌العاده صاف ، در یك قسمت آن چادر های زیادی برپا بود ، که شاهسون‌ها اظهار میکردند ، اینها از رشت و توابع آن و سایر نقاط می‌آیند درحدود بیست روز یك ماه برای توی آب رفتن توقف مینمایند .

در محلی که ما میخواستیم توی آب برویم تا آنطرف‌که چادر زده‌شده بودمتجاوز از دو کیلومتر بود برای اینکه در دیدن افراد درست تشخیص داده نمیشد تنها از حیث لباس بین مردو زن معلوم بود و واقعا آب گرم عالی بود . نویسنده دستمال جیبی که قدری چرك بود روی آب پهن کرده‌بودم دستمال را باانگشت بردم زیر آب درآوردم بدون فشردن دستمال روی آب مانند یك‌ورقه کاغذ سیگار چرکی دستمال روی آب بود ، و این‌رانسبت بقطیفه هم‌کردم همانطور چرك روی آب ماند و گفته میشد این برای مرض یراقان است که انسان دچار زردی‌جلد میشود ودر مدت بیست روز یك ماه بکلی

رفع مینماید .

در دامنه کوه سبلان آب گرمی است بنام (سراعین) که در چند نقطه آن آب میجوشد و جاریست در آن تاریخ ۱۳۱۲ صحرائی بود که آبادی از دکان و خانه نبود تنها در شمال این آب گرم دهی بود بنام (بیل‌دره) یا باصطلاح خودشان (بیل‌ورق) و چشمه آبی بهمین نام در دره‌ای جاریست که در یك سنگ میشود و شاید هم بیشتر که پس از سرازیر شدن وارد آب دره میگردد .

آب این چشمه گاز دارد بطوریکه امتحان کردیم ، شیشه گلاب را توی آب چشمه از زیر آب پر کرده وقتی که شیشه را از زیر آب پرشده بیرون آوردیم ، شیشه ترکید و صدای غریبی کرد ، و این آب درخوردن لب ترش است و از زبان تا گلو را می‌سوزاند .

از آن آب با تهیه کردن چند شیشه از اردبیل با جعبه برای وزارت کشور فرستادم در آن وقت اداره صحیه مملکتی در خود وزارت داخله آنروز بود و هنوز بمقام وزارت تحت سرپرستی دکتر بزرگمهر اداره میشد و چه قدر مرتب . وآنچه هم که شاهسون و اردبیلی های آنحدود میگفتند قبل از پهلوی روسها با چهار چرخه واسب متصل از این آب پرکرده وازراه صحرا بروسیه میبردند و گاهی میشد که چهار چرخه‌ها بقدری بود که قطع نمیشد ، وکسی نبود جلوگیری نماید، فقط طایفه قوجه بیکلو بنام باج گاهی پول و گاهی هم قندوشکر و چاهی و پارچه میگرفتند ، گاهی که حکومت‌های اردبیل برای اینکه استفاده کنند حقی میگرفتند .

نویسنده تمام وضعیت را با فرستادن یك جعبه آب برای وزارت داخله آنروز نوشته بودم و ضمنا پیشنهاد کرده بودم کسانی در اردبیل هستند که حاضرند حقی بدولت بدهند که بتوانند این آب را با بطری بطهران و سایر شهرها حمل نمایند ، ابدا جواب هم بمن ندادند که شما این فضولیها نیامده ، که اقلا دل من خوش شده باشد .

موقعی که آمدم طهران . آقای فریدونی که آنوقت مدیر کل مرکز بودند اظهار کردند ، پس از تجزیه یك بطری معلوم شد بعلاوه برای سوء هاضمه برای زخم معده هم خوب است ، دوبطری بآقای جم داده شد و یکی دو بطریهم بمن رسید و جعبه باین ترتیب تقسیم و نامه و پیشنهاد شما هم بایگانی گردید .

درتاریخ ۱۳۳۵ که برای دردپا و رماتیسم رفتم به آب گرم همان سراعین دیدم اولا دکان و بازار مفصلی و خانه‌های زیاد بطور اطاقی اجاره داده میشد ، و خیلی بزحمت میتوان تهیه کرد ، بااینکه نویسنده در اواخر مرداد و تا دهم شهریور که رو به

سردی میرفت بودم جمعیت فوق‌العاده زیاددر محوطه آب‌گرم مانند یکی از خیابانهای پر جمعیت طهران بود .

کرایه اطاق بافرش شبی پنجتومان الی ده تومان بسته به محل اطاق ،گفته میشد که تیرو مرداد اطاق پنجتومانی ده تومان و ده تومانی بیست تومان ـ از حیث خوراکی گوشتهای خوب مخصوصا در قسمت لبنیات که واقعا مستغنی از تعریف است .

در باغی که در حدود بیست اطاق در دو طرف ساخته شده منزل کردم بشبی هشت تومان ، و از هر جهت خوش گذشت فقط تنها بودن قدری ناراحت بودم ، وبیشتر از مسافرین مطابق پلاك اتومبیل از اهواز،خرمشهر ،آبادان ،کرمانشاه ، طهران ،صفحات گیلان ، یکی از خانوار های اهواز کـه همساده نویسنده بود اظهار میکرد : ما همه ساله در حدود چهل روز دو ماه می‌آئیم چون هم هوایش خوب و هم اغذیه خوب مخصوصا لبنیات .

اما چشمه‌آب ، که این مقدمات برای ذکر چشمه آب بیل‌دره بود که بدانیم تغییر رژیم سلطنت بحال چشمه هم اثری کرده‌است و برای آن تشکیلاتی قائل شده‌اند که جامعه عمومی استفاده نماید دیدم ابدا چشمه آب همانا و بهدر رفتن همان ، تنها فرقی کرده بود تا سرچشمه دکان و قهوه خانه‌است و نشده است .

برای استحمام آب‌گرم در شش نقطه دور چشمه‌هائیکه آب از زمین میجوشدبقدر یك متر دیوار کشیده شده است که مردم از زن و مرد بچه توی آن‌میروند ، به این‌ترتیب که مثلا یك‌جا صبح زنانه است و عصر مردانه و یا بالعکس باین ترتیب همه‌براحتی‌استحمام مینمایند ، و حق استحمام که نویسنده دوقران هر دفعه میدادم معلوم شد یك قرانهم میدهند .

کار ییلاق کوه سبلان هم در تقسیم اراضی بنام مراتع تمام و ورقه مالکیت‌بدست فردفرد افراد داده شد، به این ترتیب هر فردشاهسون دوورقه دارد یکی بنام قشلاق‌ویکی بنام مراتع در ییلاق .

مراجعت به مشکین‌شهر پس از اتمام‌کار ییلاق دومرتبه‌بمشکین‌شهر برگشته و مشغول‌تنظیم و ثبت کار و اوراق ییلاق شدیم . در امضای پای اوراق اسناد مالکیت را بنام (اعظام‌الوزاره طالقانی)امضاءشده است ، برای اینکه میخواستم‌نام‌طالقان در این اوراق و اسنادثبت وضبط شده باشد،چون کوچك‌ترین نظر مادی در مدت توقف در طوایف شاهسون چه در قشلاق وچه در ییلاق نداشته ، حتی در موقعی که طوایف میخواستند بروند بکوه سبلان پنج نفر از بیك‌ها که هرکدام رئیس یك طایفه بودنـد

پنج بره قشلاقی آورده بودند منزل قبول نکردیم اظهار کردند این بره‌ها متعلق بخودمان است مدتی که در مشکین‌شهر هستید مصرف نمائید ، قبول نشد واقعا مورد تعجب شده بود ، ودر میان خود اظهار میکردند اینها اهل آسمان و ملائکه هستند .

حرکت به‌اردبیل وتبریز پس از خاتمه کار که نوزده ماه طول کشید برای اردبیل حرکت و چند روز توقف برای رسیدگی بحساب در اداره مالیه اردبیل برای تبریز حرکت کردیم .

ورود به تبریز در مهمان‌خانه گران هتل منزل نموده ، و روزها در اداره مالیه تبریز حاضر و تاچند روز اوراق ثانی اسناد مالکیت با دفتر مربوطه بآن تحویل و در اطراف هر یك برای روشن شدن کارکنان مربوطه آن اداره توقف نمودیم .

آزادی‌خواهان که در راس آن سر تیپ زاده بود شرکتی تشکیل داده بودند میرزا حسین ناطق که بسیار مرد خوش‌محضر و بامطالعه و اطلاعی بود، هر کدام اعظام ـ الوزاره را دعوت در ناهار وشام می‌نمودند. مخصوصاً آقای ناطق دعوت بکوفته تبریزی نمودند ، روزموعودکه رفتیم درسر ناهار یك قدح بزرگ که درمجالس ختم گذارده‌میشود ، دروسط سفره وتوی آن یك‌دانه کوفته بودموقعی که کوفته را شکافتند یك بره کوچك در وسط کوفته با زرشك ،کشمش ، قیصی، آلو، مغز پسته و فندق و بادام و برگه ریخته شده بود که واقعا فوق‌العاده لذیذ شده‌بود.

مسافرت بمراغه برحسب تلگراف وزارت مالیه و داخله برای مراغه حرکت پس از ورود به مراغه باداره مالیه وارد شدیم ،رئیس‌مالیه‌حاجی‌میرزا علی‌اکبر خان‌بازیار ازدوستان قدیمی‌نویسنده بود که در فصل سابق ذکر شده‌است .

باتفاق سید ابوالحسن خان چندروز برای رسیدگی توقف کردیم ، یکی از این شبها راجع به مشهدی حسن‌آقا مذاکره شد،آقا بازیار اظهار نمودند که در همین عمارت منزل دارند که بیرونی عمارت همین اداره‌مالیه است . و عمارت اندرونی در دست مشهدی حسن‌آقا بنام خانقاه میباشد و راهی‌در دالان این عمارت بآنجا دارد و ممکن است برای ملاقات وقت گرفته شود .

صبح بااطلاع قبلی از همان دالان‌وارد باغچه‌ای شدیم که چند نیمکت چوبی وکونه های درخت برای نشستن‌آماده بود ،در این موقع شخصی متجاوز از شصت ساله با شالی مانند مولوی و عبابدوش با قیافه بشاش دیده شد . پس از معرفی ازطرف‌رئیس مالیه و تعارفات معموله ، مشهدی محمدحسن‌آقا دستور چاهی دادند که من اظهار کردم اهل چاهی نیستم . بعد خود ایشان اظهارکردند پس برای آقایان از سیب‌های این

درخت‌ها بیاورم و برخواست یك سبدسیب از زیر درختها جمع و آوردند ، گرچه سیب مراغه معروف است ولی آن سیب‌ها خیلی‌عالی وخوش طعم بود ، درضمن خوردن‌سیب من وارد صحبت شدم ، معلوم شد سوادی ندارند . فقط ریاضتی کشیده‌اند و کف‌نفس در بعضی قسمت‌ها کرده‌اند .

پس از یك سلسله مذاکرات خداحافظی کرده بیرون آمدیم ، کار رسیدگی تمام شد و برای تبریز حرکت کردیم، درمهمانخانه پس از صرف شام استراحت نموده، آن شب سید ابوالحسن‌خان ناراحت بودندبطوریکه چند مرتبه بیدار شده کتاب میخوانند .

صبح پرسیدم شب خیلی ناراحت بودید ، همین طور است چند مرتبه مادرم را خواب دیدم که اظهار کرد هرچه مشهدی‌محمدحسن‌آقا میگوید گوش کنید ، حالا امروز میروم مراغه برای دیدن ایشان ورفتند ـ دو روز بعد آمدند در حالی که خوشحال بودند .

سید ابوالحسن‌خان ابدا وارد و اطلاعی از عرفان و سلسله دراویش نداشت‌و دارای یك اولاد آنهم دختر میشود ، و ازفوت عیالش دیگر متاهل نشده بود . دخترش را هم به پسر عمویش میرزا سید رضاخان قاضی نوری داده بود ، و بسیار مرد پاك فترت و خوش قلب و مهربان ودرست و باایمان بودند ابدا دوروئی نداشته و هرچه بود همان بود که بظاهر دیده میشد .

پس از ملاقات مشهدی محمدحسن‌آقا و وارد شدن در سلسله فقر و درویشی برحسب دستور و امر مرشدش عیال اختیار مینماید و چند اولاد و تا سال ۱۳۳۹درنائین در مزرعه‌ای مشغول زراعت و خانقائی بنا مینماید که در همانجا فوت میکند .

تلگراف وزارت‌کشور تلگرافی از وزارت داخله آنروز برای نویسنده آمد که برای خوی . سلماس . ارومیه . و مهاباد حرکت نمایم دستور با پست خواهد رسید ، پس از رسیدن دستور عازم‌خوی و از آقای قاضی‌نوری خداحافظی کرده ایشان بطرف طهران ومن برای خوی حرکت کردیم .

پس‌از رسیدگی بکارهای شهرداری وشکایت از فرماندار برای سایر نقاط‌مذکور که حالا نام آنها تغییر کرده است حرکت‌کردم و در رضائیه که بسیار خوش آب‌وهوا بود چند روزی توقف نمودم البته بطورکلی در این نقاط سرحدی بیشتر طوایف و عشایر سکنی دارند که معروف و رشیدترین آنها جوانرودیها میباشند .

طبق تلگراف رسیده از همان راه برای کردستان حرکت کردم‌که تقریبا خطسیر

جوانرودیها بود و این طایفه تا قبل ازپهلوی احدی از مامورین دولت چه لشکری و چه کشوری درآن حدود راه نداشتند و مهم‌ترین شغل آنها وارد کردن قاچاق از هر قبیل بوده است .

طایفه جوانـرودی که سالها برحسب ظاهر مطیع دولت ولی درعین‌حال مامورین دولت در آن منطقه راهی نداشتند . و هروقت دولت مرکزی خواست اقدامی بنماید بعدم موفقیت بامشکلات روزوزمان‌میگردید(البته سیاست خارجه هم مانند سایر نقاط ایران این قبیل دسته‌جات را تحت‌الحمایه‌خود قرار میدادند) . این جریان ادامه داشت تا عصر پهلوی که اخیرا آرتش سرصورتی بخود گرفت و در صدد برآمد بالاخره قائله جوانرودیها را هم یك طرفه و خاتمه دهد ،ووضعیت آن منطقه حاصل‌خیز و سرسبز را نیز مانند سایر نقاط و مناطق عشایری آرام‌و منظم نماید ، لذا چند دفعه لشکرکشی و ستونهائی اعزام گردید و زدوخورد خونینی صورت گرفت که یك دفعه حتی یك هنگ هوائی نیز برای همکاری با سربازان ازطهران اعزام شد ولی نتیجه‌ای بدست نیامد .

افراد جنگ جو و سلحشور جوانرودی در کوهستان‌های مرتفع پراکنده میشدند و بااین وضع طبعا هیچ نیروئی مقتدری هرچه مجهز باشد امکان نداشت بر آنها که از لای سنگها تیراندازی میکردند تفوق پیداکند ، تااینکه تیمسار سرلشکر آریا رئیس ستاد آرتش برای قلع‌وقمع یاغیان جوانرودی که از (ژنرال زمستان) کمك مدبرانه‌گرفت و بهمین علت تاکتیك منظم و مانور مؤثری ستونهای نظامی ایل نشین را از وجود یاغیان مسلح جوانرودی پاك کند .

۳۵ میلیون عایدی‌قاچاق منطقه ایل جوانرودی گذشته از جهات دیگر بـزرگتـرین منطقـه قاچاق اجناس مخصوصا اسلحه که مرتبـا ازخارج مرز اجنـاس تجارتی و اسلحه وارد میکردند ، و از همان‌راه‌های کوهستانی بنقاط دیگر میفرستادند. و میتوان‌گفت قسمت اسلحه‌ای که در این‌چند سال گذشته در ایران بدست عشایر ویا افراد دیگر می‌افتاد ، منبع اصلی آن از ایل‌جوانرودی که درسرتاسر صفحات غرب بـه قاچاق‌چیـان اسلحه میفروختنـد و هرکس‌قصد خرید تفنگ و فشنگ و طپانچه داشت مستقیما به کرمانشاه و آن حدود میرفت وحاضر و آماده خریداری میکرد .

چنانچه نواب صفوی در تحقیقات‌خود گفته بود : اسلحه‌ای که بظفرعلی و ذوالقدر داده و نیز بعضی طپانچه‌هائی که‌در دست فدائیـان اسلام بود در کرمانشاه خریداری شده بود ، نواب صفوی اعتـراف کردکه نزدیکان خودرا میفرستاد ازکرمانشاه، اسلحه تهیه میکردند ، منبع‌تمام این اسلحه‌ها همه از جوانرودیها بود .

در این جا چون نامی از نواب صفوی ذکر و بمیان آمد بهتر آن دانستیم که برای روشن شدن ذهن خوانندگان خاصه جوانان تاآنجاکه اطلاع دارم ذکر نمایم .

در تاریخ ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۶ عده‌ای بنام کمیته مجازات در طهران تشکیل گردید که عملیات تروریستی آنها نه تنها طهرانرا بلرزه درآورده که واقعا اشخاص مشکوك خاصه رجال خواب و آرام نداشتند چنانچه بطور کامل ذکر کرده‌ایم ، بعد از آن دسته‌و جمعیتی بظهور نرسید تا جمعیتی بنام(فدائیان اسلام) تحت هدایت و سرپرستی نواب صفوی ظاهر گردید .

این جمعیت هم بواسطه یکی دوعمل تروریست و موقعیت کمیته مجازات را بدست آورد که طهران را تکان داد و واقعامرعوب کرده بود ، افراد جمعیت فدائیان اسلام بعکس افراد کمیته مجازات تمام ازمحصلین و جوانها بودند . چنانکه از تمام این دسته دانسته میشود ، مسلمان و متعصب و فدائی بودند ، و بقدری در تحت تلقین و تشویق گفته‌های نواب صفوی قرارمیگرفتند که برای هرگونه فدائی و کشته کردن و کشته شدن آماده میگردیدند .

نواب صفوی فوق‌العاده در گفتارو بیان خود و مجذوب کردن جوانان قدرت تصرف و تسلیم جوانان داشت ممکن بود که با او مواجه و مذاکره نگردد مگر اینکه در مقام اذعان او برنیاید ، و عقیده هم این بود که باید اجنبی‌پرستها را ازمیان برد ، وقتی‌که در کشتن (هژیر) موفق شدند اظهارشان‌بود که چون آنگلوفیل بود و بعدا هم « رزم آراء را) بقتل رسانیدند ولی حقیقت این دو ترور سیاسی مربوط‌بدولت‌هائیکه برای‌ایجاد این نقشه کار میکرده‌اند درتمام ممالك‌معلوم است ، چنانچه تشکیلات فدائیان اسلام در مصر و عملیات آنها همان افکار و عملیاتی‌بوده که به نواب صفوی تلقین شده بود .

من نویسنده دریك‌ملاقات پی‌بافکارو عقیده‌اش برده و مخصوصا در همان‌ملاقات شرحی از فدائیان اسلام مصر بیان کرد که‌ضمنا میخواست مرتبط بآنها معرفی نماید ، و من در همان مجلس متوجه شدم و لذادیگر بااینکه میخواست ملاقات مکرر شود حاضر نشدم که بالاخره اعدام گردید و عده‌از آنها در زندان افتادند .

اصل این جوانرودیها در این مدت‌فقط قاچاقچی گری بود و عایدات سالیانه جوانرودیها از قاچاق اجناس و اسلحه دربعضی از سالها در حدود سی ملیون‌تومان کمتر نبود ، که از همان پولهای سرشار که‌ضمنا برای خودشانهم اسلحه خوب ذخیره داشتند ، و باین جهت مسلح‌ترین عشایر آن‌حدود بلکه ایران بودند .

بطوریکه گفته شد این اولین دفعه نبود که برای‌سرکوبی ایل‌جوانرودواستقرار

قدرت در آن منطقه مبادرت به اعزام قوای نظامی گردید . اساسا وضع منطقه ایل جوانرودی بطوری بود که در آن مدت دولت نتوانسته بود کاملا مسلط شده باشد، بااینکه عشایر کردستان عموما به سلحشوری و رشادت مشهور هستند . ایل جوانرودی از زمان قدیم هم در کتب تاریخ و جغرافیا رشیدترین و دلیرترین ودرعین حال سرسخت ترین طوایف معرفی شده‌اند .

در سمت جنوب غربی کردستان دو ایل سکونت دارد ، یکی عشیره (اورامی) و دیگر جوانرودی ، محل سکونت این ایلات یك منطقه کوهستانی صعب‌العبوری است که پوشیده از جنگلهای انبوه که نه جاده شوسه دارد و نه قابل عبور است ، فقط ده نفر تفنگچی کافی است تمام راه‌های مال‌رو آن منطقه را به‌بندد و کسی نتواند وارد آن منطقه گردد .

در دوره رضاشاه این منطقه‌هم مانندسایر مناطق آرام و امنیت برقرار گردید ، تا سال ۱۳۲۰ که امنیت برقرار و بهم خورده بود ، چندی پسر یکی از پسران جعفرسلطان معروف ، بنام محمد امین‌بیك که از سران اورامان بود از طرف دولت درجه سروان افتخاری گرفت و قرار شد بنام سروان لهوئی عهده‌دار امنیت آنحدود شودوقوای انتظامی هم از او پشتیبانی کند .

سروان لهوئی تمام عشایر آن‌حدودرا مطیع ساخت مگر ایل جوانرودی که بااو هم مخالفت کردند و چون عشایر اورامان و لهون خودرا مرد میدان جوانرودیها نمی‌دانستند . محمد امین‌بیك از طهران تقاضای نیروی نظامی کرد که مورد موافقت گردید ، و سه ستون برای سرکوبی جوانرودیها اعزام گردید .

یك ستون از تیپ کرمانشاه ازطرف جنوب حرکت کرد ، یك ستون دیگرنظامی در کردستان از طرف شمال حرکت کرد ،یك ستون بزرگهم از عشایر بریاست محمد امین بیك مرکب از طوایف ، ولدبیکی ، باباخانی. قبادی بکمك ستونهای نظامی بطرف مسکن جوانرودیها براه افتادند .

جوانرودیها هم مثل همیشه یکسره بکوه‌های مرتفع رفتند و اطراف شاه‌کوه(که در محل بنام شاهلو) معروف است حلقه‌زدند ، و همه راه‌ها را نیز مسدود کردند ،و کلیه ارتفاعات را دردست گرفتند و با دوشبیخون تمام نقشه‌ها را برهم زدند ، چون در جنگلها مخفی بودند و نیروی هوائی هم نتوانست کاری صورت دهد .

شبیخون اول بر ستونهای نظامی بود که منجر بقتل چندافسر وسرباز گردید ، اما شبیخون دوم متوجه ستون عشایری بودکه‌عده‌ای را کشتند و چند نفر از سران عشایر

اسیر کردند و با خود بشاه‌کوه بردند و آنها را سخت کتك زدند وجو وکاه جلو آنها ریختند ، باآن وضع دست یافتن بجوانرودیها غیرممکن بود .

ستون نظامی مدتی در گردنه (پلنگان) که جاده منحصر بفرد میان جوانرودی و پاده ، است معطل ماندند ، بالاخره هم عملیات بی‌نتیجه ماند ، و جوانرودیها عقیده داشتند که محمد امین‌بیك هم بآنها و هم به ارتش خیانت میکنند .

چندسال بعد در اواخر حکـومت رزم‌آرا باز جوانرودیها طغیان کردند .یعنی از حدود و مسکن خودشان خارج شدند ،و بطوایف دیگر حمله کردند ، از طـرف ارتش مجددا ستونهای نظامی باقوای مجهـز اعزام شد ، که این دفعه هم بدون‌نتیجه ماند و جوانرودیها تاچند روز وضع خودسری و یاغی‌گری را ادامه دادند و فقط این دفعه‌بود که پس از چهارده سال موفق به قلع و قمع کامل جوانرودیها گردید ، پیروزی‌این دفعه ستونهای نظامی و طایفه جوانرود بطوریکه کارشناسان نظامی اظهار میکردند ، در درجه اول نتیجه تاکتیك صحیح و مانور سربازان و همکاری دلیرانه خلبانان نیروی‌هوائی‌بود.

تاکتیك صحیح این بود که ستاد آرتش مخصوصا فصل زمستان و موقعی‌که‌برف و بارندگی زیاد بود برای عملیات نظـامی‌انتخاب کرد که تا هم نشان‌داده شودکه‌آرتش حالا چه‌قدر برای هرگونه عملیات مجهزاست‌وهم جوانرودیها بعلت برف وباران زیـاد نتوانند بکوه‌ها پناه ببرند و از دید هدف‌گیری خارج باشند .

ستون آرتش جوانرودیها را در دره‌ها محاصره نمودند ، باآنکه تلفات جوانرود یها زیاد بود از سربازان فقط چند نفرمجروح گردیدند ، تیمسار آریانا رئیس ستاد آرتش اظهار میداشت ، من صمیمانه از خلبانان‌دلیرو غیور خودمان تشکر میکنم که راستی در این عملیات پر خطـر و حساس هم کـمال‌رشادت را نشان دادند هم مهارت خود را ثابت نمودند .

در آن دره‌های تنگ و پر از پیچ وخم فرود می‌آمدند و بامهارت نشانه‌گیری میکردند . و قبل از آنکه هدف‌قرار گیرنداوج میگرفتند ، حقا لیاقت ایرانی را درهوا نوردی نظامی نیز بخوبی ثابت کردند .

تعداد تفنگ‌چیان جوانرودی در حدود ۱۲۰۰ نفر بود که اغلب آنها تفنگ (برنو) و عده‌ایهم مسلسل داشتند که قسمتی از آنهاجمع‌آوری شده و در تعقیب بقیه که جمع آوری خواهد شد .

به‌این ترتیب پس از چهارده سال یك‌منطقه مرزی زرخیز مهم مجددا بتصرف‌دولت درآمد ، و پرچم ایران درآنجا برافراشته گردید ، دوایر دولتی هم بعدا در آن منطقه

مستقر گردیدند ، از همه مهمتر اینکه این روزنه مرزی ازاین پس بروی قاچاق‌چیان یاغی مسلح بسته شده و تاآخرین نقطه مرزی بدست سربازان افتاده است ، و دولت بتمام معنی مسلط بر اوضاع آنحدود میباشد .

البته این موفقیت از صاحب منصب باتجربه از اوضاع و احوال عشایری بوده که متوجه شدند ، تعقیب ایل در موقع آرامی هوا ممکن نیست ، برای اینکه در نقاط مختلف کوهستان پراکنده میشوند ، لذاقوای نظامی هرقدر مجهز باشد نمیتواندغلبه نماید ، ولی چون در زمستان کوه‌ها پر از برف و نفرات قادر نخواهند بود بکوه‌بروند ناچار در دره‌ها جمع خواهند شد و برای موفقیت نظامی کار حمله چه از حیث هوا و چه از زمین آسان میشود .

کردستان ـ این شهر در دامنه کوه که از سطح بنای عمارات شروع و تا قسمتی از دامنه کوه ساختمان است و مخصوصاشبها که چراغهای خانه‌ها روشن میشود ،ازپائین تا بالا یك منظره جالبی را نشان میدهد که بسیار نشاط‌آور است . بطورکلی از حیث آب‌وهوا بسیارعالی‌وصورتهای زیبامخصوصادر دهات خاصه در بین عشایر که واقعا زنهای رعنا و زیبا باآن لباسهای مخصوص وکلاقی‌و سکه‌های نقره بجای دکمه به پیراهن که بزرگانشان با سکه‌های طلا زینت‌بخش ودیدنی است .

صنایع کردستان ـ کردستان دو چیز ممتاز نسبت بسایر نقاط دارد ، یکی قالیچه و دیگر نجاری ومنبت‌کاری که در سایرنقاط‌جزرضائیه مانند آنجا نیست نوع‌های مختلف جعبه وتخت‌نرد ، البته در دهات پارچه بافی‌ونیز جاجیم و موج‌های خوب‌و گلیم وقالی هم بافته میشود که معروف است .

از حیث فلاحت اراضی مستعد خاصه‌درنقاط ایل‌نشین که واقعا از حیث کشت و زرع و آب مستغنی است . این منطقه تاغرب کرمانشاه و خاك طوایف ایل سنجابی ، تماما آب چشمه‌سارها که‌تشکیل رودهای مختلف میدهد ، و نویسنده‌در یکی از این نقاط که خاك ایل سنجابی و ایل جاف بود ، طرفین‌رودخانه درخت‌های چنار ،شایدپانصدششصد ساله بنظر میرسید ، درختهای انگور که روی‌درختهای چنار کشیده شده بود در حدود دو کیلومتر بیشتر میشد که همین طور شاخه‌های شاداب و انگورهای خوب دیده میشد که نویسنده استفاده کردم . ولی چه فایده که آبها بهدر میرود و همین که اراضی نم‌یزرع و بدون استفاده مانده است ، برای هر نوع زراعت آماده است و واقعا مناطق زرخیز از هر جهت میباشد . و نویسنده بطور آمار در تمام شقوق فلاحتی که بطور خوبی میتوان استفاده کرد بوزارت داخله روز گزارش داده بودم .

آنچه نویسنده چه در زمان‌مهاجرت و چه در موارد ماموریت‌های استخدامی از آذربایجان تاکرمانشاه مخصوصا تاقصرشیرین و پشتکوه را جزء بجزء دیده‌ام ، مناطق‌غرب را از حیث استعداد زراعتی کمتر از شمال ندیدم بلکه در یك قسمت که آب و هواباشد ترجیح دارد ، چیزیکه هست بابودن عشایرمختلف نمی‌شود بزراعت پرداخت وافراد طوایف که خود حاضر نمیشوند ، و بقول عیسی‌بیك شاهسون که می‌گفت : اجداد ما هزار سال یاکمتر و یابیشتر این طورزندگانی کرده‌اند ، در هرحال مانع بزرگ‌همین‌طوایف مختلف میباشند .

ماموریت به اصفهان ، و منطقه بختیاری تا مال‌امیرایذه و خوزستان ،

پس از ورود به اصفهان و رسیدگی بامور شهرداری و ثبت آمار برای منطقه بختیاری حرکت کرده ، چون منظور ملاقات مرتضی قلیخان بختیاری پسرمرحوم صمصام‌السلطنه بود که قبل از ورود من برای قشلاق مال‌امیرایذه حرکت کرده بود ، چون یك قسمت از ماموریت من هم بمال امیرایذه بود ، توقفی نکرده حرکت کردم .

در ورود بمال‌امیرایذه یك روز قبل‌از ورود من برای دزفول حرکت کرده بود، پسر مرتضی‌قلیخان جهانشاه در ایذه بودندکه‌در چند روزتوقف وتحقیقات محلی‌مخصوصا پلی که ساخته شده‌که اغنام و احشام وخانوارهای طوایف بختیاری برای ییلاق و قشلاق عبور مینمایند ، شکایت شده بودکه‌از طرف مرتضی قلیخان عوارض و مالیات گرفته میشود .

ایذه سابقا شهری بوده که (مال‌الامیر) مینامند. و ایذه پای تخت سلطان‌اتابك بوده ، اتابك بین ایرانیان‌قدیم لقبی بوده‌که‌به پادشاه وحکمران این‌نواحی اطلاق‌میشود، و این نواحی بنام (بلدولر) یا لرستان‌ـمعروف است ، میگویند و چنانچه مورخ شهیر ابن‌بطوطه مینویسد که یکی از سلاطین اتابکان احمد اتابك پادشاه خوبی بوده که او در قلمرو حکومت خود چهارصد وشصت‌خانقاه آباد کرده است . و از این تعدادچهل و چهار تا در خود ایذه بود ـ در این جا خانقاه بمعنی مسافرخانه ، اطلاق میشود .

اتابك احمد مالیاتی راکه میگرفت‌بر سه قسمت میکرد ، یك سوم بمصرف مخارج زوایا و مدارس میرساند ، ویك‌سوم‌مخارج قشون ، یك سوم صرف مخارج شخصی او و حرم سلطنتی و خدام و غلامان‌میشد ، که از این قسمت همه ساله هدایائی هم برای سلطان ابوسعید پادشاه عراق‌میفرستاد .

آثار خیریه اتابك احمد در نقاط‌مختلف لرستان زیاد دیده میشود ، و بیشتر این آثار در کوه‌های بلند وصعب العبوراست که از وسط صخره‌ها و سنگها راهی

ایجاد کرده‌اند ، و پهنای این راه‌ها که از سینه کوه‌ها تراشیده‌اند بقدریست که چارپایان بامحمولات خود میتوانند ازآن بالا بروند، و کوه‌ها سر بفلك کشیده و بطوری بهم پیوسته است . و رودخانه‌ها از خلال این کوه‌ها جریان دارد .

درخت‌های کوه‌ها بیشتر بلوط است که آن را آرد کرده نان می‌پزند ، در هریك ازاین کوه زاویه‌ای هست که مدرسه مینامند و مسافر تازه‌وارد که بآنجا میرسد غذای او و علوفه مرکبش را حاضر میکنند واحتیاجی بمطالبه و درخواست مسافر نیست ، بلکه خادم مدرسه معمولا بهر مسافر تازه واردسر میزند .

اتابك احمد بطوریکه گفتم مردی پارسا و نیکوکار بوده است ، و در زیر جامه خود قبای (زبر) و موئین برتن میکرده ، میگویند یك بار که اتابك احمد بدیدن سلطان ابوسعید رفته بود یکی از خواص سلطان بگوش او رسانیده که اتابك احمد چون پیش تو میآید ، اززیرلباس خودزره می‌پوشدو این مرد جامه زبر موئین اتابك را زره تصور کرده بود ، ابوسعید بفرمود تا به نحو خوشی این مطلب را تحقیق کنند .

روزیکه امیر چوپان بزرگ امرای عراق و امیر مرنیه و امیر دیار بکر و شیخ حسن پادشاه عراق بر خواستند و بمزاح وخنده بااتابك احمد در آویختند و به‌این بهانه لباسهای او رابازرسی کردند ، دیدند که درزیر جامه وی جامه موئین است ، ابوسعید که شاهد ماجرا بود از جای برخاست و دست درگردن اتابك احمد انداخت واو را در کنارخود نشانید و بترکی گفت : «سن آقا» یعنی تو پدر منی و هدایای اتابك را چند برابر عوض داد .وبرلیغی صادر کرد که من بعداز او وفرزندان وی هیچگونه هدایائی خواسته نشود .

در دامنه کوه‌طرف جنوبی ایذه که‌دردشت و کودی واقع شده حجاری از ساسانیان و اتابکان بسیار عالی دیده میشود، یك مجسمه زن بتمام قد از زیر خاك بیرون آورده بودند و بقدری قشنگ‌حجاری شده‌بودکه‌دست‌و ناخن ها حتی رگهای‌روی‌دست مخصوصا گیسوان که از دو طرف‌آویزان بودکه خیال میشد طبیعی است ، چشمان مانند چشم طبیعی روشن .

این مجسمه در پادگان نظامی ایذه‌بود که تشویق کردم بفرستند برای موزه طهران ، چون رئیس پادگان نظرش این بودکه برای خودش ضبط نماید ، ولی بعلاوه اینکه بایشان تاکید کردم که بفرستند طهران‌خودم نیز گزارش دادم .

حرکت از ایذه برای مسجد سلیمان

روز حرکت آقای جهانشاه پسر مرتضی قلیخان پنج نفر سوار و یك پیش‌خدمت و آبداری معین و همراه نمودند ، برای سواری

یك قاطر زردرنگ که روی پالانش یك توشك پر ازقو بود بادهنه فرنگی که اظهار نمودند این قاطر یکی ازسواریهای خان است که درمواقع حرکت از این کوه ها سوارمیشوند ، در موقع سوار شدن و حرکت بقدری نرم و راحت بود که مانند تخت روان از آن کوه‌ها که من تشبیه به پوست پیاز کردم وواقعا غریب ووحشتناك است . ولی حرکت این قاطر روی سنگها مثل پرنده حرکت میکرد . مخصوصا در یکجا مانند (پله کان)بود که باید اسب یا قاطر پله پله بالا برود .

ظهر بود که رسیدیم بیك چهار راه که ازهر طرف آب جاری بود و یك چشمه بسیار آب صاف وخنك که رو بقبله سرازیر میشد و در زیر و جلو چشمه چمن طبیعی بسیار سبز و خرم ، پیش خدمت اظهار کرد این جا ناهار خوران خان است چون دیگر جائی برای توقف ناهار نداریم مگر برای شب منزل برسیم .

قبول کرده پیاده شدیم ،آبدار باشی مشغول گرم کردن غذا و درست کردن کباب گردید ، و من قدم میزدم دیدم توجوی آب وروی شاخه های بوته‌ها اوراق کتاب انجیل زیادی پراکنده است که مبلغین دراین جا توقف کرده و اوراق را پخش کرده‌اند،دوسه ورق از آنها را برداشتم .

بعداز ناهار حرکت کردیم واز کوه و جنگل سخت عبور کرده برای تقریبا یك ساعت بغروب رسیدیم سر یك کوه که مسطح بودوخانوارهامنزل داشتند ، در خانه کدخدا که از چوب و سنگ ساخته شده بود بنام(چپر) که جلو آن که از دروارد میشد سفید کاری و پشت آن هم جای بره و بز وبزغاله تازه بدنیای قدار برای قربانی وخوراك بشر آمده بودند ، وتا صبح از صدای آن هاخواب ممکن نشد .

مسجد سلیمان ـ صبح برای مسجدسلیمان حرکت کردیم که اول شب رسیدیم ووارد حکومت فرماندار که مصطفی خان پسر وزیر دفتر حاکم بود ، وباسوابق فامیلی طرفین خوشحال ، برای رسیدگی به‌پرونده‌های مورد بازرسی پنجروز توقف کرده و ضمنا خواسته شد که از موسسات و چاهای نفت دیدن نمائیم .

بااطلاع آقای فرماندار یك نفر بنام رهنما که اصفهانی بود از طرف رئیس موسسه مسجد سلیمان آمدند که باتفاق ایشان تمام نقاط دیدنی را دیدن کرده مخصوصا جائیست بنام (کدار)که باید بامنجنیق پائین رفت وبسیار وحشتناك است و در حدود پنجاه شصت متر باید پائین که در پائین رودخانه بزرگی است که در آنجا تصفیه خانه و آب را بالا می‌برند .

مسجد سلیمان در شرق خوزستان ومجاور چهار محال بختیاری در مغرب مال

امیر ایذه واقع است ، و محل قشلاق ایل‌وطوایف بختیاریست. مسجد سلیمان اصلی در بالای یکی از تپه ها واقع شده‌است که بنام‌سلیمان‌دارای بنا و قصر مفصلی بوده که نویسنده در سال ۱۳۱۵ آنجارا دیدم فقطیك(گنبد) و قسمتی از دیوار های بنا باقی‌بود که مشرف به‌تمام محوطه مسجد سلیمان است‌ولی حالا خرابه‌ایست .

محوطه شهر بنام مسجد سلیمان نامیده میشود که هنوز به آن نام مشهوراست که مرکز چاهای نفت میباشد .

پس از چند روز توقف‌برای رام‌هرمز حرکت که در شمال مسجد سلیمان‌و در غرب شوشتر است ، دو روز در رام‌هرمز برا ی‌رسیدگی بکارها توقف نموده،رام هرمز مانند شهرهای خارج از خوزستان‌دارای همه گونه میوه‌های ییلاقی و قشلاقی میباشد ، رویهم رفته شهر کوچك قشنگی‌است چه از حیث ساکنین که پاکیزه و منظم بنظر میرسید و قابل عمران و آبادیست .

شوشتر ـ شهر شوشتر در مغرب‌مسجد سلیمان واقع شده است ، اسم‌شوشتر از شوش گرفته شده برای اینکه شوش درکنار رود کرخه و در مغرب شوشتر قرار دارد ـشوشتر از زمان ساسانیان وجودداشته‌که از حفاریهای آن معلوم گردیده ، که شوشتر جانشین شوش شده است . درکتاب‌تحفت‌العالم بنای شوشتر را بهوشنگ نسبت میدهند و نیز بعقیده بعضی از مورخین‌شوشتر در زمان هخامنشیان و اشکانیان‌آباد بوده است .

اردشیربرای‌آبیاری شوشتر زحمات‌زیاد کشید ،ولی این کار برای پسرش‌شاهپور بانجام رسانید ، در حمله اعراب شوشتر نیزبتصرف اعراب در آمد .و پس از مدتی این شهر مراکز امپراطوری اسلام گردید .

هنگامی که محمد علی میرزا دولت‌شاهی پسر بزرگ فتحعلی شاه به حکمرانی غرب ایران رسید تصمیم به بستن (سد)میزان‌گرفت ، و در مدت سه‌سال این کاررابپایان رسانید . در اوایل سلطنت قاجاریه شوشتربدو قسمت تقسیم گردید ، قسمت شمالی ضمیمه‌ایران غربی و قلمرو دولت شاه بودند،قسمت جنوبی ضمیمه فارس‌گردید .

فتحعلی‌شاه قاجار در زمان سلطنت‌خود بشوشتر آمد ، دراین اوقات با عده زیادی از مردم شهر را از بین برد، در اوایل‌مظفرالدین شاه که منتهای ضعف دولت مرکزی بود شوشتر بواسطه دودستگی های‌که از قدیم بوده و ضمنا مصادف با انقلاب ایران گردید ، شوشتر روبه خرابی گذارد.

در جنگ بین‌المللی اول انگلیسها شوشتر را تصرف و (گون هوس) رئیس شرکت نفط حکمران شوشتر گردید ،پس‌ازاین تاریخ اولین حکومتی که از طهران به شوشتر فرستاده شد مویدالدوله و بعدازاومشار الدوله، که کاری ازپیش نبردند زیرا شیخ‌خزعل‌بر تمام خوزستان مسلط شده بود.واین قدرت را پس از شوشتر بشیخ خزعل دادند ، طوری شد که دولت مرکزی بدون‌رضایت خزعل نمیتوانست برای‌خوزستان حاکم و یا مامور دیگر بفرستد .واین برحسب‌نظریه (گون هوس) و نظریه انگلیسها بوده است .

تا طلوع پهلوی‌اوضاع خوزستان وشیخ‌خزعل‌چنانچه ذکر شد بدان منوال‌بوده، پس از مسافرت اول رضاشاه شیخ رادستگیرو بطهران فرستاد که تاآخر عمر در تحت‌نظر بسرمیبرد،باین‌جهت دوره خود مختاری‌خاتمه‌پیدا کرد و خوزستان بطور کامل یکی از استانها دارای ارتش مجهز وسایر دوایر که‌حالا دیده میشود گردید .

اهواز ـ اهواز موقعی که شوشترتازمان سلطنت ناصرالدین شاه مرکزیت داشت، اهواز دهکده بود که طایفه (هویزه) عرب‌در آنجا مسکن داشتند که با خانه های حصیری باصطلاح (چپر) و بعضی ها هم باچادر زندگانی میکردند ، در سلطنت ناصر الدین شاه و صدراعظمی میرزا تقی خان‌امیرکبیر که ولایات ایران رو به امنیت‌میرفت، شیخ خزعل بنظرش آمد که جلب‌توجه ناصرالدین را بنماید ، لذابفکرش‌رسید که هویزه را شهری بسازد که دوایر دولتی‌وحاکم نشین خوزستان گردد ، و نیز قصریهم برای خود تهیه نماید ، هردو فکرانجام‌گردیدو شهر را بنام ناصرالدین شاه نام گذاری‌کرد که‌تازمان پهلوی بهمان نام وبعد بنام اهوازکه هنوز هم‌باقیست .

جزیره آبادان ـ این جزیره بواسطه‌گرمای زیاد وخشك وکشنده خود هیچوقت رنگ زمستان را نمی بیند ،تابستانهای این‌جزیره طولانی و طاقت فرسا است ،وگرما گاهی به (۵۰تا۶۰) درجه بالای صفر میرسد،وبدتر از گرمای شدید (شرجی) است که ناراحت کننده است .

تا موقع بروز نفط که در سال۱۹۰۰جز نامی وجود نداشت . ولی پس از اولین چاه نفط که در مسجد سلیمان بدست آمدو نفت آن بوسیله لوله‌کشی بکنار خلیج‌فارس برای‌بارگیری کشتی‌ها انتقال یافت،ساختمان‌پالایشگاه آبادان آغاز گردید وروبه آبادی گذارد ،و همین طور هر چاه نفطی که‌بدست‌میآمد بر عمران واهمیت آبادان می‌افزود، چنانچه‌درسال ۱۹۰۰ که‌اولین چاه نفط‌بدست‌جز معدودی(کپر متفرقه) و چند نخلستان‌و چند خانه حصیری که جمعی از اعراب بادیه‌نشین دراین جزیره وجود داشت .

پس از آنکه پالایشگاه در سال ۱۹۰۹ و ۱۹۱۰ در آبادان واین جزیره احداث گردید آبادان از لحاظ اقتصادی و سیاسی اهمیت فوق‌العاده‌ای کسب کرد ، بطوریکه در طول مدت نیم قرن مرکز صنعتی بزرگ کشور و بعلاوه نقطه ثقل مبارزات وکشمکش های سیاسی و عزل ونصب حکام و تغییر کابینه‌ها که باید در مرکز پای تخت ایران هر کابینه و هیئت دولتی روی کاربیاید باید برحسب نظریه رئیس پالایشگاه نفط انتخاب و روی کار بیاید ، حتی پارا بالاتر گذارده انتخاب سلاطین و رژیم را هم انتخاب وتحت نظر گرفتند چنانچه دیده شد، یکی از علل روی کار آمدن روی صحنه شطرنج رضا شاه بازیگر صحنه بود تا روزیکه دیگر احتیاجی باو نداشتند .

آبادان باداشتن تصفیه خانه عظیم نفط واسکله‌های بزرگ برا ی کشتی های نفت‌کش از بزرگترین مراکز فعالیت های صنعتی کشور است . و درواقع باید حالیه این شهر را نمونه‌ای از یك شهر اروپائی و یك شهر آسیائی در کنار هم دانست.

قبل از ملی شدن نفط ایران ،تقریبا باهفتاد فرقه مردم جهان . هلندی. انگلیسی، استرالیائی ، افریقائی ، هندی ، جاوه‌ای، پاکستانی بر خورد نمود ،ولی پس ازتحولاتی که بدست دکتر مصدق در ملی‌شدن نفت انجام گرفت و تمام آنها باوطان خودشان رفتند. بطوریکه دراین موقع کسی از آنها باقی نمانده است و آنچه دیده میشود که درتمام موسسات پالایشگاه از متخصص و کارگروکارفرما ایرانی هستند .

دو بخش در آبادان بنام (بوارده‌وبریم) وجود دارد که حد فاصله شهر ونواحی شهر با فقیر نشین آبادان میباشد ، ودکانان بنام (حصار) بوارده و بریم را از سایر قسمتها جدا مینماید ، در بوارده خانه های بسیارزیباواستخر و میدان تنیس قرار دارد که میان کارمندان عالی رتبه انگلیسها در قبل از ملی‌شدن اختصاص‌داشت و حالا میان کارمندان عالی رتبه تقسیم شده است .

واین بناها قبل از ملی شدن نفطدر دست کارمندان انگلیسی بود ، در قسمت شمال‌پالایشگاه‌آبادان‌بخش دوم بریم ،ساخته‌شده که بسیار مشکل است قبول کرد در جهنم‌سوزان آبادان منطقه‌ای بدین زیبائی‌و طراوت باباغات و خیابان های عریض‌و و طولانی و مصفا ساخته شده‌باشد .

منطقه بریم اختصاص بکارمندان‌خارجی‌و بعضی از کارمندان عالی رتبه‌ایرانی دارد ،بااین حال آبادان تنها دو ناحیه زیباو مصفای بریم و بوارده نیست، بلکه محلهای دیگرهم‌داردکه‌جمعیت‌انبوهی‌رادرخود جای‌داده است (احمدآباد) کوی کارگران که‌در

یك منطقه مستطیل شکلی بین بوارده و قبرستان مسلمانان و بهمن شیر قرار دارد .

بهمن شیر یکی از محلات آبادان است که کارگران و کارمندان فنی درجه ۲ در آن اقامت دارند .

فرح آباد و حصیرآباد و بهاروخسروآباد و غیره از محل های آبادان محسوب میشوند . در جنگ گذشته سربازان هندی در فرح آباد منزل داشتند ، پس از اینکه جنگ خاتمه یافت هندیها بخاك خودشان برگشتند ، واین منطقه تعمیر و تکمیل و در اختیار کارگران ایرانی قرار گرفت .

در باره محلات کارگر نشین آبادان بگفته مستر « کانبرت » نماینده محافظه کاران انگلیسی است که چند سال قبل رئیس بانك شاهنشاهی در طهران بود ودر همان ایام آبادان را ازنزدیك دیده بود گفته است: بایداعتراف کرد که خانه های کثیف و محقریکه در منطقه کارگر نشین آبادان (حصیر آباد وغیره وجود دارد در هیچ نقطه از جهان باین وضع نبوده است ، واین زمانی است که هنوز شرکت نفط ملی نشده بوده است .

خوانندگان خاصه جوانان به بینندچه قدر خراب بوده که رئیس بانك محافظه کار نتوانسته است خودداری نماید و چنین اظهاریرادرنهایت تاثرمینماید، وواقعا نویسنده خودازنزدیك دیده و مخصوصا یك روزبه آن محل رقت بار رفتم که زن وبچه در میان منجلاب و گل ولای زندگانی میکردند وکارگرهای هندی و غیره در خانه های از هرجهت فراهم شده منزل داشتند . ودرهمان مواقع غالب رجال ووزراء به آبادان میرفتند ولی نمی خواستند این وضعیت را دیده باشند برای اینکه مبادا رئیس شرکت نفط ایران و انگلیس بفهمند و مقامی که از توجه و صدقه سراو دارد متزلزل گردد .

نویسنده با کمال دقت دوشبانه روززحمت کشیدم تا این وضعیت را که دیده بودم روی کاغذمجسم کردم و برای دولت فرستادم، بقول مرحوم میرزاعلی اکبر خان فلاح نماینده وزارت مالیه روز که میگفت : اعظام چرا اینقدر بخودت زحمت وناراحت میشوی این گزارش یابایگانی و یا دردکان عطاری مصرف میشود ، واقعا هم همین طور بود برای اینکه کوچك ترین انعکاسی ظاهر نشد .

آبادان بشهرطلای سیاه ایران معروف دراین شهر که صاحب پالایشگاه یکهزار ملیون دلار است ،و در همه جا بوی نفت بمشام میخورد ،یك روزنامه نگار امریکائی میگوید: محصول یك چاه نفط که درخوزستان حفر شده بیش از یکصد میلیون دلاراست.

آبادان صاحب بزرگترین پالایشگاه نفت در خاورمیانه است، همچنین بزرگترین

کارخانه‌برق خاورمیانه ، وبزرگ‌ترین مخازن‌نفط، و بزرگ ترین جرثقیل خاورمیانه دیده میشود .

با همه این ها عدم توجه که میتوان‌بطور صریح گفت « دشمنی‌ها » نسبت به کارگران ایرانی ظللم و ستم بحقوق حقه آنان‌از ناحیه انگلیسها معذالك عمران و آبادی آبادان را که یك جزیره خشك و خرابه‌ای بیش نبوده و جز درخت های‌خرما در اطراف این جزیره دیده نمیشده‌است .

از ناحیه انگلیسها یعنی شرکت نفط‌از هندوستان درخت هائیکه متناسب با آب‌و هوای آبادان باشد آوردند که امروزه تمام‌آبادان در تمام فصول سبز است و هوای آن را تغییر داده است ، و قطعات بناها وخانه‌هاسبز و دو طرف خیابانها چمن کاری و شمشاد دهای منظم که همه ساله هر ناحیه‌و خیابانی‌مامورین چمن و شمشادها را میزنند ، همین طور در خانه ها .

نویسنده درسال ۱۳۱۵ که‌برای‌تقسیم‌اراضی خالصه بین کشاورزان از طرف وزارت کشور در تقسیم اراضی خوزستان‌معین شده و نماینده وزارت مالیه روز میرزا علی‌اکبر فلاح آمده بود که منتهی شد به‌انتحار داود وزیر مالیه . وقتی که به آبادان رفتیم دیدم که شهر قدیمی در وسط شهرومنطقه بریم و بوارده جنوبی‌واقع است خرابه وتاثر آور است ، بعداز آن چند سفر دیگرکه رفتم تقریبا همانطور دیدم.

در سنه ۱۳۳۸ که در حدود سه ماه‌در آبادان توقف داشتم بهمان وضع سابقش دیدم ، بااینکه بودجه شهرداری آبادان‌خیلی‌مهم است و بعلاوه برای مرمت خیابان های اصلی و فرعی هر وقت شهرداری بخواهدشروع نماید وسایل کار را شرکت نفط در دست رس فرماندار و شهرداری خواهد گذارد ،ولی بدبختانه هر سفریکه به آبادان میرفتم دیده میشد که بین فرماندارو شهردارنقار است .

بطوریکه بین اهالی گفته میشد :ظرفیت این دونفر بقدریست که دیگر وقت مرمت شهر را ندارند ، و حقیقت هم همین‌است چرا ؟ برای اینکه روی استفاده که هر کدام باید مبلغی بنفع خود برداشت کرده‌باشند .

در بهمن ماه شهردار جدید واردآبادان شده و شاید بماه اسفند نکشیده بود که منتشر شد بین شهردار وفرمان دار بهم‌خورده است ، واین جریان موجب استفاده اهالی از هر صنف مخصوصا خوار بارفروش‌ونانوا و قصاب که باصطلاح بازار آشفته میخواهند میشود .

چون دوماه بود که در آبادان بودم واز سابق هم آشنا باخلاق و روحیه آقای حشمتی فرماندار بودم باین جهت او را یك مامور منظم و درستکار و وظیفه شناس می دانستم ،پس از بدست آوردن علت معلـوم شد که چون وزیر کشور وقت اتابکی درنظر داشته فرماندار را تغییر دهد ولی استاندار که خود نیز مرد درستکار واصیل بوده لذا طرفدار فرماندار ومانع تغییر او میشود .

این عمل موجب غضب اتابکی وزیر کشور گردیده لذا یك شهردار برای آبادان انتخاب مینماید و در مرحله اول باو دستور میدهد که بافرماندار آغاز مخالفت نماید تـا بتواند بعنوان اینکه شهردار که تازه آمده است پس عدم سازش با فرماندار و بایدعوض شود .

این است افکار و طرز وزرای وقت آنهم مانند اتابکی که وزارت کشور چنیـن وزیری بخود دیده بود ؟البته این موضوع اختلاف بین شهردار و فرمانـــدار در تمام شهرستانها جاری وساریست و آنهم بـرای منافع شخصی است که فرماندار میخواهـد بیشتر سهیم باشد . وشهردار میگوید چـون مستقیما درکارها سمت رسمیت دارم بنابراین بیشتر باید استفاده نمایم .

بیچاره مردم که باید بین این مامورین تربیت شوند . و همین است که بانواع تقلب وگران فروشی ها بااین جامعه رفتار مینمایند،چون او هم بمعلم خود که مامورین دولـت باشند نگاه میکند هر طور آنها رفتار مـی کنند اوهم سرمشق گرفته و با جامعه رفتـار مینماید ، بهترین دلیل روزگاریست که درزمان خود بهر قسمت بر خورد مینمائیم کـه یکی از آن‌ها موی سر خـــانم هـا خاصه دوشیزگانی است که سر خود را باشکال مختلف درست میکنند که مانند سرملکه فرح شهبانوی ایران بشود ، دیگر بفکر خوبی و زیبائی نخواهند افتاد صرفا تقلید از ملکه فرح است نویسنده در تمام ایران مسافرت کرده‌ام بخوبی دیده و تشخیص داده‌ام آنچه فسـادو اخلاق ،بی ناموسی تقلب ، قمار ، مشروب در ولایات و ساکنین هر محل شیوع و رواج پیدا کرده است ناشی از مامورین دولت است که مانند عکس برداری عملیات آنها چه خوب و چه بد منعکس و باقی میماند چنانچه دیده میشود .

پل خرمشهر چگونه ساخته شده ـ بندرخرمشهر که در نزدیکی اتصال شط العرب وکارون واقع شده است . تاکنون طرق ارتباطی بین خرمشهر و آبادان گذشتن از کاروان به وسیله قایق یا عبور از پل بهمن شیر و رفتن باهواز و بازگشت ازاهواز بخرمشهر بوسیله جاده ارتباطی اهواز وخرمشهر بوده است .

موسسه بنیاد پهلوی ساختمان پـــل مزبور را لازم دانست ، لذا از مقاطعه کاران برای ساختمان پل دعوت بعمل آمد ،و درخردادماه ۱۳۳۷ ساختمان آن شروع گردید، اولین اقدام برای ساختمان یك پل بررسی ازمحل عمق رودخانه ، جریان و جزر و مد آب است . زیرا این ها عواملی هستند که ارتباط مستقیم باساختمان پل دارند .

محل ساختمان پل رودخانه کارون در چهار کیلومتری کارون و شط العرب تعیین گردید . انتخاب این محل باتوسعه آینده شهرخرمشهر و اصول شهر سازی کاملا مطابقت مینماید، طرح و نقشه پل باتوجه بعبور و مرور کشتی ها از زیر آن ، عمق پایه های اصلـی و استحکام و در عین حال زیبائی ، دراداره نقشه کش و پروژه های (سیمین تشین)در لندن تحت نظر آقای (بی.ا. پارکو) رئیـس اداره مهندسی ساختمان و آقای (ج. دیدسن) تهیه گردید . امور ساختمان پل بشرکـت(سیمین تشین) (ماوراء بهار) محـــدود واگذار شد .

مشخصات پل به منظور رفع احتیاجات مختلف به پنج دهانه و چهار پایه در طرح اساسی در نظر گرفته شد ،که پهنای دهانه آب رود وسط در حدود ۶۰ مترمیباشد ، که حداقل ارتفاع پایه ها از سطح آ ب ۷متر مـی باشد .

طول پل از ابتدا تاانتها که بزمیـن متصل میشود ۶۱۶ متراست که شامل ۵ دهانه آب رو بطول ۲۵۵٫۵ متر ،و بیست دودهانه در طرفین پل که هر کدام بعرض ۱٫۵ متر و بالاخره ۱۳۴ مترخاك ریزی شده است .

حداکثر عرض آن ده متراست که شامل دو پیاده رو هر کدام به پهنای ۱٫۵۰متر بوده وهفت متر و باقی مانده بعبور و مروروسائط نقلیه تخصیص داده شده است .

پل دارای شیب تدریجی است کـه هنگام (مد)از سطح آب ۷متر ارتفاع دارد، استقامت پل طوری پیش بینی شده که درردیف وسیله نقلیه بوزن ۶۰ تن میتواند در آن واحد از روی آن عبور نماید .

پایه های اصلی پل از فولاد و پایه های فرعی که در خشکی قرار دارد ، از بتن آرمه فشرده میباشد ، پی ریزی سایه که ازبتن آرمه فشرده است . طوری طرح ریزی شده است که پس از گذشتن از گل ولای و خاك سست در ۲۰ متری عمق زمین قرار دارد .

در ساختمان این پل زیبا در مد نظربوده و بدین جهت ستونهای باریك و سفیـد رنگ برای سرتاسری پل انتخاب گردیده است، قصداین بوده که این سفیدی رنگ خاکستری آهن های پل را که مخصوصا کم رنگ انتخاب شده تحت شعاع قرار دهد .

برای حصول اطمینان از زیبائی پل نسبت به چراغهای نرده‌های روی آن توجهی مخصوص شده است . مقدمات کار ساختمان پل که شامل ساختن دفتر کار انبار و مسکن برای اقامت کارکنان ، گرد آوری وسائل ولوازم و ماشین آلات بود .

از اول فروردین ماه در کنار رودکارون شروع و تاشهریورماه ۳۷ ادامه یافت. در این مدت قالب های مخصوص تهیه ۴۲۰ قطعه بتن آرمه جهت پایه های اصلی و ۱۵۴ قطعه جهت پایه‌های طرفین پل نیز آماده گردید ، و جاده فرعی و وسائل تهیه آب انبارهاو وسائل سنگین ساختمان برپا گشت.

برای انجام این پروژه ساختمانی دربعضی مواقع یك گروه ۲۴۰ نفری که شامل ۳۰ مهندس و سرپرست و ۲۱۰ نفر کارگرماهر و غیر ماهر ایرانی بودند استخدام گردیدند .

این پروژه بچهار مرحله کاملا متمایزو در عین مربوط بهم تقسیم شده بود. ساختمان قسمت اول پل در طرف خرمشهر ازشهریورماه ۳۷ تا فروردین ماه ۳۸ دو ساختمان قسمت آخر پل در طرف آبادان.وازاردی بهشت تامهرماه ۳۸ وبالاخره کارهای نهائی پل و از شهریور تا دیماه ۳۸ اولین پایه پل در شهریور ماه ۳۷ در طرف خرمشهر نصب گردید ، و سپس ساختمان پل باغلطاندن ستون‌های بتن آرمه از اروی دوبه های شن در نصب آنها در رود کارون ادامه یافت .

تیرهای آهن ۱۷ متری بایران واردوسپس بهم اتصال داده شد و بصورت تیرهائی بطول ۵۰ تا ۶۰ متری درآمد و پس از آن جفت جفت بسته شد و بر روی پایه‌هانصب گردید.

برای اینکه امور ساختمانی پل هرچه زودتر پایان پذیرد . علی رغم گرمای طاقت فرسای فصل تابستان کار ساختمانی بلا انقطاع ادامه یافت . و برای جلوگیری از سوختن و تاول کردن دستها براثر تماس باابزار و آهنهای سوزان ، کلیه کارگران و کارکنان بدست کشهای مخصوص مجهز بودند ، و نیز بمناسبت گرمای زیاد اغلب از قسمت ها مناسب تر تشخیص دادند که کاررا هنگام شب که هوا کمی خنك تر میشود ادامه دهند .

در تمام مدت قرارداد باستثنای روزهای تعطیل افراد گروه ساختمانی در دو نوبت ۱۲ ساعت در شبانه روز مشغول کارباشند،همانطور که درانجام اغلب پروژه‌های بزرگ ساختمانی پیش میآید ،مشکلاتی به‌وجود آمد که یکی از برجسته ترین آنها در

هنگام ساختن پی یکی از ستونها حادث شد،خود رفع این مشکل چنین تشخیص داده شد که پایه را طوری ترکنند و غواصانی نیز کاربیشتری بنمایند ، مع‌الوصف کار ساختمان بسرعت پیشرفت نمود و پل قبل از مدتی‌که‌انتظار میرفت تعطیل گردید .

مدتی‌که صرف ساختمان پل گردید۱۶ ماه بود که از شهریور ماه ۳۷ آغاز گردید و در دیماه ۳۸ پایان یافت که در ۹ اسفندماه‌بدست محمد رضا شاه افتتاح گردید ،ساعت نه نیم روز دوشنبه ۹ اسفند .

در اسفند ماه ۱۳۳۶ بامر محمد رضاشاه و صدور فرمان پس‌از مطالعات لازم در تعیین محل مناسب ساختمان پل خرمشهر بـه‌کمپانی مذکور واگذار گردید ، بااینکه‌بـر طبق قرارداد مقرر بود ساختمان پل در ظرف‌مدف سی‌ماه بپایان برسد ، ولی با تسریع در عملیات ساختمان که در پیشرفت کار فراهم گردیدکلیه‌عملیات‌ساختمان پل در ظرف‌بیست ماه بپایان رسید .

هزینهٔ ساختمان پل- هزینه ساختمان‌پل جمعا یکصد و هفتاد ملیون ریال میباشد که نود میلیون ریال آن از طرف بنیاد پهلوی‌و نود میلیون دیگر نیـز از طـرف وزارت گمرکات و انحصارات تامین و پرداخـــت گردیده است .

مسافرت دوم نویسنده بعداز ۱۳۱۲که‌در حدود ده سال گذشته بود برضائیه .

رضائیه و تغییرات سریع از هر حیث‌رضائیه شهریست زیبا و مردمش بسیار مهربان و مهمان نواز چون زندگانی ایلی داشته که‌این‌اخلاق باقی مانده است ، بعکس‌تبریزیها که کاملا بفارسها بنظر نفرت می‌نگرند .

رضائیه هم هوای ساحلی دارد وهم‌هوای کوهستانی ، مسافرت باین شهربهترین فصل که بتوان مورد استفاده قرار داد، چه‌درشهر وچه در اطراف آن ، فصل تابستان‌است.

دریاچه رضائیه ـ عبور از دریاچه‌رضائیه در سمت مراغه دوبندر دارد. از این بنادر میتوان باپیمودن قسمتی از دریا بشهررضائیه رسید ، ولی مسافرتهای منظم ازاین راه صورت نمی‌گیرد ولی از طریق تبریزتاایستگاه شرفخانه بروید ، واز این بندر همـه روزه‌کشتی‌های مسافربری تابندر (کلم خانه)که در ساحل دریا نزدیك شهر رضائیه واقع است مسافرت‌شما را آسان خواهد کرد.ازتبریز بااتوبوس نیز میتوان به رضائیه رفت.

دریاچه رضائیه ـ دریاچه رضائیه ازعجیب‌ترین دریاچه‌هـای دنیا است ، آب دریاچه شور است . وهنگام حرکت کشتی‌در بدنـه آن سنگ نمك تشکیل میشود ، بطوریکه ناچارند با چکس و پتك از بدنه‌کشتی جدا نمایند و الا اسباب زحمت‌وخطر

خواهد گردید .

در این دریاچه هیچگونه جانوران آبی و غیره درآن دیده نمیشود و وجود ندارد ، و بندرت چند دانه اردك گاهی دیده میشود که در مردابهای آن ، که آنهم از نقاط دیگر عبور می‌نماید .

افعی‌های سواحل در تابستان که از تشنگی بسراغ آب می‌آیند در اولین برخورد باین آب تلخ شور که می‌خورند فورا تلف میشوند بطوریکه بکلی خشك میگردند ، و این جالب ترین موجودیت دریاچه رضائیه است.

ساکنین رضائیه در فصل تابستان بکنار دریاچه اسباب‌کشی مینمایند ، و نیز از جنوبی‌ترین نقاط مملکت از کرمان ، آبادان، اهواز و سایر نقاط بساحل این دریاچه می‌آیند. آب‌وگل دریاچه که خاصیت طبی دارد ، مخصوصا برای کمردرد و رماتیسم و نوع استخوان درد مفید است ، البته کمتر از ده‌روز که روزی دو مرتبه استحمام کرده نباید باشد .

در بیمارستان های حمام آنرا بـه بیماران تجویز میکنند ، ولی آن خاصیت بودن در کنار دریاچه و شست وشو کردن را نخواهد داشت ، و بهمین جهت است که غالب بیماران مراجعـه بـه بیمارستان‌هـا نتیجه نمی‌گیرند .

جزیره در وسط دریا ـ در وسط دریاچه رضائیه جزیره‌ای واقع است کـه آب شیرین شاید در تمام ایران نظیر ندارد ، دراین جزیره چون حیوان درنده‌ای وجـود ندارد احشام و اغنام و حیوانات اهلی را درفصل زمستان در کوهستان‌های آن رهـا مینمایند و باخیال راحت در بهار و تابستان بسراغشان میروند .

مسافرین رضائیه از طریق دیگر هم میتوانند برضائیه بروند و آن از مراغه بـا اتومبیل و اتوبوسهای مراغه است .

این جاده از راه تبریز برضائیه نزدیك‌تراست . هنگام توقف درمراغه اتوبوسهای مسافری و سواری ها آماده حرکت میباشند، ازاین راه اگر بروید از شهرستان‌هـای میاندوآب ، آذرشهر ، مهاباد خواهید گذشت ودیدن این شهرستانها برای مسافرین خود یك تنوعی دارد .

شهر رضائیه ـ شهر رضائیه بسیارزیبا است ، بزرگ‌ترین خیابان رضائیه خیابان پهلویست ، استانداری و فـرمانـداری ، شهرداری ، شهربانی ، ستاد لشکر رضائیه‌در میدان این شهر است ، و این محل مرکـز جمعیت و اهالی هنگام غروب برای گردش

و تفریح میآیند .

اهالی رضائیه مردمانی متمدن‌خوش‌سلیقه و مهمان‌نوازند ، اقلیت‌های ارمنی ، آشوری در این شهر سکونت دارند ، وصمیمانه‌ترین روابط اجتماعی بین ساکنین‌شهر موجود است .

رضائیه چندین مهمانخانه دارد که‌از هرحیث برای مسافرین آماده است که در خیابان پهلوی واقع است و قسمتی نیز درخیابان شاهپور و داریوش میباشند ، حداکثر هتل‌های یك ۵۰ ریال دو نفر ۱۲۰ ریال حداقل یك نمره ۲۰ ریال و دونفر ۵۰ریال‌تعیین گردیده است . و مسافر میتواند از حیث‌خوراك در خارج از مهمانخانه استفاده نماید.

نرخ غذاها دراین هتل‌ها ، یك خوراك چلوکباب ٤٥ ریال . خوراك مرغ ۵۰ ریال است ، انواع غذاهای دیگر که کمتراز این نرخ است دراختیار مسافرین خواهد بود .

آثار تاریخی رضائیه اکثرا مسجد و امامزاده است ، مسجد جامع در عطارخانه سه‌گنبد ، مسجد سردار در خیابان پهلوی ،کاظم‌داشی در سه فرسخی شهر و امامزاده بکشلوچای و مسجد مناره در کوچه نظم‌السلطنه میباشد ، کارخانه قند که در نازی چای واقع است ، کارخانه‌های دیگر برای‌تهیه سبزه و چوب و گچ و مشروب‌غیرالکلی در این شهر فعالیت دارند .

در شهر رضائیه سیب ، گلابی ، انار،انگور دردست‌رس است . و مخصوصا انواع انگور بسیار خوب که بعضی از آنها درسایر نقاط دیده نمیشود ، یك نوع از انگور را بطور آویزان تا یکسال نگاه میدارند .

در شهر رضائیه همه‌جا گردش‌گاه‌است ، هوای بسیار لطیف و ملایم این شهر در تمام اوقات لذت بخش است (بند)رضائیه‌در سه‌کیلومتری شهر واقع و بسیار تماشائی است .

نازی پری چای بندر کلم خانه‌وساحل دریا و پلاژ های آن خاطره ها را تجدید میکند . برای رفتن به‌این گردشگاه‌ها اتوبوس ، اتومبیل کرایه ، تاکسی شما را جابجا خواهد برد .

چیزهائیکه دررضائیه مسافر میتوانداستفاده نماید که در جای دیگر بدست نمی‌آید ، عسل خالص . روغن گل بیدمشك‌که در هیچیك‌از نقاط ایران جز شیراز نیست. عرق گلهای مختلف مخصوصا بیدمشك که‌در شیراز هم انواع مختلف موجود است .

شیره سبزه و کشمش . جعبه توآلت از چوب گردو که دیدنی وبسیار عالیست. تخته نرد ، عصاء ، جای عکس ، جای سیگار انواع مختلف ، مبل از چوب گردو ، گلدان گردو . نقره کاری رضائیه هم معروف است . ترشی های مخصوص هم در رضائیه تهیه میشود که در کمتر جائی میتوان یافت بلکه بعضی از آنها فراهم نمیشود .

ماموریت من به همدان

نویسنده باتفاق نماینده دادگستری آقای مرتضوی که یکی از قضات باایمان مجتهد زاده زنجانی از طرف تفتیش کل مملکتی که آنروز آقای صدرالاشراف وزیر دادگستری و متین دفتری معاون بودند، برای رسیدگی بکارهای شهرداری همدان تعیین و حرکت کردیم .

ورود بهمدان پس از معرفی و مراجعه بشهرداری که آقای میرزاعلینقی خان فرماندار بودند . یك منزل اجاره کردیم ، چون مدت رسیدگی زیاد و در مهمانخانه زندگانی مشکل یعنی غیر مقدور بود ، لذا تصمیم گرفتیم که در خانه باختیار خود غذا تهیه و صرف نمائیم . فقط از رئیس شهرداری خواستیم که یك نفر باختیار ما بگذارند .

پس از مرتب شدن منزل یك روز با مرتضوی رفتیم بازار . ایشان ظرفهای مسی از جام و بشقاب و قاشق و سماور و نعلبکی و برنج و روغن و سایر حبوبات خریداری شد ، و قتی که آمدیم منزل آقای مرتضوی اظهار کردند ، آنچه ظروف است متعلق بخود من است که شما شرکت نخواهید داشت ، و آنچه خوراکی است بالسویه عمل می شود

بهمین ترتیب تا آخر عمل شد ، صبح خورشت بار گذاشته و به مستخدم دستور داده میشد ، ظهر که از شهرداری می‌آمدیم آقای مرتضوی پس از رسیدگی بخورشت و رفع نواقص برنج را بطور (کته) بار میکرد . بعد هردو برای ادای فریضه آماده وپس از نماز غذا حاضر و صرف میشد ، در تمام مدت توقف بدین منوال می‌گذشت .

برنامه کار

اول صبح ساعت اداری در شهرداری یك اطاق باختیار خود گذارده در ساعات کار دراطاق و ملاقات داده نمی‌شد . در موقع تعطیل درب اطاق قفل میشد .

طرز شروع بکار آقای مرتضوی پیشنهاد کردند که تمام دفاتر مربوط بمیدان را یکجا در اطاق تحت نظر گرفته بطور منظم از نقطه تاریخ هر پرونده شروع نمائیم و تا آخر پرونده که تمام میشود در هیچ موقعی اظهار نظر ننمائیم و نیز کسی را برای توضیح نخواهیم .

پس از رسیدگی بتمام پرونده ها و خلاصه نمودن موضوعات عمل متصدیان

مربوطه ، آنوقت‌به تناسب‌هرپرونده اشخاص‌احضار و تحقیقات شروع خواهد شد . من هم قبول کرده باین ترتیب وارد در رسیدگی‌شدیم ، این طرز رسیدگی تا مدت دوماه چند روز طول کشید .

موضوع رسیدگی

چون‌میدان همدان‌که‌حالا بنظر خوانندگان رسیده یا میرسد تمام خانه و کاروانسرا ودکاکین بوده که شهرداری خراب و هم فروخته و هم خریده‌که در این عمل متصدیان‌بنفع خود برداشت هائی کرده بودند که باید رسیدگی گردد .

طرز عمل و خرید و فروش سه نفراز طرف انجمن شهر که یکی بنام نیرومند رئیس انجمن شهر با دو عضو انجمن بنام‌کمیسیون تقویم با دو نفر مقوم که پنج نفر بنام کمیسیون تقویم دکاکین را قیمت وتصویب میکردند ، آن ملك تقویم شده میرفت بانجمن شهر برای پرداخت وجه یابنام خرید و یا بنام فروش باید مبلغ مصوبه در کمیسیون تقویم و انجمن پرداخت گردد .در واقع سه‌نفر از انجمن شهر هم درکمیسیون تقویم و هم در انجن عمل را انجام میدادند .

پس از رسیدگی به تمام پرونده‌هاکه در حدود دو ماه چند روز طول کشید که خلاصه عمل هر پرونده روشن گردید که چه‌مبلغ بوده و چه مبلغ بنفع خود برداشت و در واقع دزدی شده است .

اول کسیکه برای تحقیق احضار شدبرومند رئیس انجمن شهر بود که هم رئیس انجمن شهر و هم رئیس کمیسیون تقویم که‌هردو صورت مجلس هم خرید و هم فروش بامضای مشارالیه بود ، نسبت به سه پرونده‌که جمع معامله در حدود یکصد و دوازده هزار تومان بود شروع شد .

جریان‌معامله وپرداخت وجه ازآقای‌برومند سئوال شد ، البته باین ترتیب که تا سه روز نسبت بطرز عمل در کلیه بناهای‌میدان که‌متعلق بمردم‌بوده سئوال‌شد بطوری که در بالا ذکر گردیده است .

آقای برومند نسبت بمعامله یکصد ودوازده هزار تومان توقف کردند ، بعدمجددا از ایشان سئوال شد که در این‌جا ایشان‌حالشان بهم‌خوردبطوریکه از صندلی افتادند.

برئیس شهرداری اطلاع ایشان بایکی‌از کارمندان شهرداری که منصوب برومندهم بود وارد اطاق و برومند با دادن شربت ومشت ومال دادن بحال آوردند ، وتمام این پیش‌آمد را در اوراق تحقیقه منعکس‌نمودیم‌و مجددا از ایشان سئوال و بادادن جواب

خارج از موضوع ذیل ورقه را امضاء کردند.

روز دیگر طرف معامله را خواسته از ایشان هم سئوالات لازمه ،و نیز ازمعاون برومند در انجمن شهر تحقیقات بعمل آمدکه معلوم گردید از این معامله بیست وپنج هزار تومان بنفع خود برداشت کرده‌اند .

برومند برای تکمیل دنباله پرونده‌مذکور حاضر . پس از چند سئوال بازهم حالش برهم خورد ، که در این اثنا گماشته‌سعیدالممالك که پدر زن برومند بودند کتبا تقاضا کردند که برومند چون کسالت دارنددو روز راحت بگذارند .بعد از دو روز خود من ایشان را حاضر مینمایم .

البته این نامه را هم در ورقه تحقیقیه‌وارد و ضبط نمودیم ، چند فقره دیگر راکه مربوط به اشخاص متفرقه بود تحقیقاتی بعمل‌آمد .

برای ملاقات غمام ـ چون در خارج از همدان نام غمام و موقعیت او را شنیده بودیم ، بعلاوه در موقع حرکت از طهران آقای‌اقتدارلدوله هم نسبت بغمام ومنسوبان ایشان توصیه کرده بودند ، لذا برای ملاقات‌مشارالیه عازم‌گردیده .باتفاق آقای مرتضوی ملاقات شد .

غمام بر خلاف سایرین که ادعای‌پیشوائی-و مرشدی دارند،کلائی مستفرنگ فکل و کروات خیلی پاکیزه پس از تعارفات‌معمولی گفته‌شد درباره شما کسانی مذاکراتی مینمایند که مفهوم آنها این طور میرساند که‌شما داعیه‌ای دارید ، آیا ممکن است طریقه خود را در بیان بدانیم چیست .

جواب دادند من ابدا داعیه‌ای ندارم‌و اشخاص ممکن است نسبت باظهارات من تصور نمایند که منظوری دارم و حال آنکه‌ابدا منظوری جز بیداری خاصه طبقات توده مردم ندارم که خود را از زندگانی رقت‌بارنجات دهند ، و عقیده من این که خداوند یا برحسب عده‌ای (طبیعت) آنچه خلق کرده‌است برای استفاده هر ذی‌روحی است که بتمام معنی باید استفاده کند چنانچه استفاده‌میکنند ، از مورچه و پشه ضعیف گرفته تا فیل بزرگ و شیر درنده و کلیه پرنده‌ها هرکدام بنوعی ارتزاق مینمایند و در میان آنها اختصاصی نیست .

بنابراین انسانهم که خود را بنابر اقوال اشرف‌مخلوقات میداندباید هم استفاده نماید وهم استفاده بدهد . از ابتدای خلقت‌بدین نحو بوده و خواهد بود .حلال‌یاحرام، مال من یا مال تو معنی ندارد همه چیز مال‌همه است و خصوصیاتی در بین نخواهد

بود ...

چون وقت‌نبود و چندنفر هم آمدندلذا ملاقات را بوقت دیگر موکول وبیرون آمدیم ، در موقع بیرون آمدن گفته شد که‌ساعتی معین نمایند که ملاقات و مذاکراتی بشود ، جواب دادند مذاکرات محرمانه وآشکارش یکسان است . ده مرتبه هم ملاقات شود همان ها تکرار میشود . حال خواننده‌آنچه باید بفهمند توجه مینمایند .

برومند رئیس انجمن شهر یکی ازارکان آقای غمام بودند وقتی تحت تعقیب قرار گرفتند آقای غمام برای طهران حرکت‌کردند ، که برای نجات برومند از تعقیب و تحقیق اقدام کرده باشند .

ورود سرلشکر ضرغام رئیس‌کل ژاندارمری

بعد از ظهر روزی‌ساعت پنج آقای سالار مومنی آمدند منزل اظهار کردند آقای‌رئیس کل ژاندارمری وارد و در منزل آقای سعیدالممالك هستندتقاضا دارند آقایان از ایشان ملاقات نمایند ، نویسنده جواب دادم ماکاری نداریم اگرایشان کاری دارند مانعی ندارد تشریف بیاورند .

بعد ازرفتن‌سالار آقای میرزا علینقی‌خان فرماندار همدان آمدند ایشانهم بااسرار زیاد همان درخواست را کردند و ما هم‌همان جواب را دادیم ، که با ما چه ملاقاتی دارند ، هرمنظوری دارند باید بامرکزگفتگونمایند دولت ووزیر دادگستری باید تعقیب و تحقیق را ادامه دهیم یا مسکوت گذارده‌حرکت نمائیم .

سرلشگر ضرغام با حالت عصبانی‌که‌اینها چه اشخاصی هستند و برای طهران همان شب حرکت میکنند .

پس از دو روز تلگرافی از آقای‌صدرالاشراف وزیر دادگستری آمد . چون مدت ماموریت شما بطول انجامیده تحقیقات‌و رسیدگی بهر مرحله ای رسیده مسکوت و حرکت نمائید .

البته خواننده عزیز متوجه علت‌صدور یك چنین تلگرافی را باآن جریان درك مینمایند ! آنچه از پرونده ها استخراج‌کرده‌بودیم در حدود پنج میلیون تومان حیف و میل شده بود که اولین پرونده بشرح مذکور بود که در نتیجه اعمال نفوذ آقای غمام که ناچار نفعی بدست برومند عایدشان شده بوداز بین رفت و بحال سکوت و عدم تعقیب منجر گردید .

در این جا بدنیست تاریخ همدانرا برای خوانندگان عزیز بنویسم تاکاملا اطلاع

از شهر تاریخی و قدیمی پیدا نمائیم .

تاریخ بنای شهر همدان در بین‌شهرهای جهان‌کمتر شهریست که قدمت و سابقه تاریخی بپای همدان برسد .تاریخ بنای روم در اواسط قرن هشتم است در حالیکه تاریخ همدان از یازده قرن پیش‌از میلاد آغاز میگردد ، نام همدان برای اولین بار در کتیبه (نیکلابالر) اول پادشاه‌آشور دیده میشود ، و این پادشاه نام آنرا «ابدانه» ذکر کرده است .

در کتیبه های هخامنشی این شهر «هکمتان» ذکر شده و هرودوت مورخ معروف آنرا «اکباتان» ضبط نموده است که‌پای تخت‌نیز بوده است ،که دردوره‌هخامنش پایتخت از اکباتان «همدان» به تخت جمشیدانتقال یافت . و همدان ییلاق پادشاهان هخامنشی گردید .

هرودوت مورخ بنای شهر همدانرابه « دیوکس » اولین پادشاه (ماد) را در (۷۰۸ ـ ٦٥٥) قبل از میلادی نسبت‌میدهد.

دردوره ساسانیان یعنی از سال ۲۲٦میلادی تا اواسطقرن هفتم دراهمیت واعتبار سابق خود باقی بود و در اواسط همین دوره‌بود که ملکه «سوسن» یهودیها را در همدان ساکن نمود .

همدان در سال ٦۲٤ میلادی یعنی‌اندکی پس ازپیروزی اعراب در جنگ نهاوند بدست مهاجمین اعراب افتاد ، و در سال ۳۱۹هجری (مرداویج) دیلمی با سپاهی کوه نورد همدان را تصرف کرد ، یك قرن پس از این‌حادثه ابوعلی‌سینا فیلسوف ودانشمند وپزشك بزرگ ایرانی در همدان زندگی را بدرود گفت .

در نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی‌سلاطین سلجوقی از بغداد به همدان انتقال یافتند و مدت پنجاه سال این شهر را مرکزسلطنت خود قرار دادند .

در دوره سلاطین مغول همدان نیزمانند سایر شهرهای ایران بدست مهاجمین مغولی ویران گردید ، درسال ٦۹٥ هجری بیدوخان مغول در این شهر تاجگذاری کرد .

در دوره تیمور لنگ این شهر بدست‌قشون تیموری افتاد و بسیاری از ساکنین کشته شدند .

در دوره شاه عباس همدان مانندسایر شهرها آباد گشت و در اواخر قرن ۱۷ میلادی به میسیونهای مذهبی کاتولیك اجازه‌داده شد در همدان اقامت نمایند .

در سال۱۷۲٤میلادی احمد پاشاوالی‌بغداد شهر همدان را بتصرف درآورد که

شش سال بعد نادرشاه همدان را از ترکهاپس گرفت و آنها را بکلی از ایران بیرون کرد .

ولی در پائیز سال ۱۲۳۱ ترکها پس‌از غلبه سپاهیان شاه طهماسب دوم باردیگر برآن شهر غلبه یافته و بعد بموجب پیمانی‌که در ژانویه سال ۱۷۳۲ میلادی میان ایران و عثمانی به امضاء رسید شهر همدان بایران‌مسترد گردید .

آثار وابنیه تاریخی در همدان ،آرامگاه بوعلی سینا ، باباطر عریان ، گنبد عیسویان ، اکباتان قدیم ، کج نامه و تخته‌سنگی که نام داریوش کبیر والقاب وی بخط میخی در آن حك‌شده است در این جا در ۱۵ لیست فوق‌العاده با صفا و باتراوت، که در تابستان بهترین ییلاق بشمار میرود ، این دره‌در غرب شهر در دامنه کوه الوند واقع است که نویسند در آنجا با دوستان همدانی یك‌ناهار صرف نمودیم ، آب چه آبی که انسان هرقدر غذا میخورد سیر نمیشود .

در شرق آن دره یك دره وسیعی‌است معروف به عباس‌آباد که از دامنه کوه الوند تا قله کوه تمام باغ میوه ، در وسط‌باغها غالبا عمارت دو طبقه ویك طبقه بسیار زیبا .

نویسنده با چند نفر از دوستان تمام‌کوه الوند را بافریدالدوله و آقای نیکوو برادرش مرتضی خان چند روز در کوه ودامنه آن ، مخصوصا طرفی که مشرف بر تویسرکان است و فوق‌العاده با صفا و تادشت تمام انبوه از درخت های مختلف بسر بردیم که اینك هم که مشغول نوشتن میباشم‌بمصداق وصف‌العیش نصف‌العیش لذت میبرم ، لذا بعموم خوانندگان سفارش‌مینمایم حتما در تیرماه ولو دو سه‌روز شده در آنجا بسربرند .

ماموریت شیراز بنام اسکان ایلات‌فارس در ۱۳۱۶

آقای امیر شوکت الملك علم‌حسب‌الامر رضاشاه برای استانداری فارس تعیین که در ضمن ، شاه میگویند : که چون تاکنون‌نتوانسته‌اندکار اسکان‌ایلات فارس راصورتی بدهند لذا شما باید عمل اسکان‌را انجام‌دهید که از این بیابان گردی خاتمه یابد .

امیر شوکت‌الملك حرکت و واردشیراز میشود . پس از مطالعات و اطلاع از جریان و وضعیت ایلات ، از وزارت کشوریك نفر میخواهدکه در محل باشور ومشورت وارد اقدامی شوند که بتوان نتیجه گرفت .

وزارت‌کشور آقای‌مدیرالدوله مدیروزارت کشور را میفرستد ، پس از ورود و

مذاکره مدیرالدوله اصانلو پیشنهاد میکندکه‌اعظام‌الوزاره برای اینکار مناسب است‌برای اینکه اولا سوابق بسیار در ایلات دارد ثانیادر درستی و اخلاق و ایمان منحصر بفردند ولی البته باید ایشان را حاضر کرد .

آقای شوکت‌الملك پیشنهاد مینماید،ووزارت کشور نویسنده را حرکت و پس از ورود در مهمانخانه سعدی آنروز واقع درخیابان زند منزل نموده ، صبح باستانداری رفته آقای شوکت‌الملك را ملاقات و واردر مذاکره و نظریه خود را کتبا پیشنهاد کرده .

چون در پیشنهاد اول قائل بیك‌کمیسیون از رئیس قشون ، پیشکار دارائی مالیه فارس ، استاندار بوده لذا در مراجعه‌اول کمیسیون تشکیل گردید ، و پیشنهاد در کمیسیون مطرح و تصویب نمودند .

مواد پیشنهادی، یك اتومبیل مستقلادر تحت اختیار بنام اسکان ایلان فارس ، استخدام دوازده نفر برای برداشتن آمار تامعلوم شود چه داریم تا ترتیب اسکان‌خانوار داده شود ، بودجه بمبلغ بیست هزار تومان‌برای حقوق افراد و سایر مخارج .

پس از تصویب در کمیسیون اسکان‌وامضاء ،استاندار آنرا بضمیمه واظهار نظر و خواستار تصویب آن مستقیما بدربارمیفرستند .

پس از چند روز وزارت کشورتصویب آنرا به استاندار اطلاع میدهد و ضمنا متذکر میشود که شوفر استانداریرابطهران بفرستند که اتومبیل اسکان ایلات خریداری و فرستاده شود .

در این جا نویسنده خواسته که چندروزه بطهران رفته‌خانواده را باهمان اتومبیل حرکت دهم که در شروع بکار خیالم راحت‌باشد آقای شوکت‌الملك تصدیق و اجازه دادند .

وارد طهران شده اول اتومبیل راکه‌پس ازورود من‌خریداری و تحویل داده شد. چون یك شوفر بنام سیدحسن بمعرفی دبیرـالممالك پسر ارشد بیان‌الملك باخود آورده بودم لذا خانواده را باهمان اتومبیل حرکت‌داده و براحتی وارد شیراز شدیم .

پس از ورود و ابلاغ بودجه بمالیه‌شیراز شروع باستخدام نموده ، چون مناطق دو ایل را بنام قشقائی و خمسه و یاصری که‌اولی تحت فرمانروائی صولت‌الدوله ایلخانی و دومی بریاست قوام‌الملك‌شیرازی که هردوبرحسب امر رضاشاه در طهران تحت نظر و حق مسافرت بشیراز را نداشتند . وحتی‌املاك آنها را ضبط و در ورامین و توابع

طهران عوض داده شده بود .

چهار نفر برای طوایف قشقائی وچهار نفربرای‌طوایف‌خمسه وباصری استخدام و هرکدام دارای دفتر بنام دفتر آمار و سایراوراق طبع ومامورین حرکت داده شد ، و یك نفر نویسنده ویك ضباط و یك پیش خدمت‌هم استخدام گردید ، دودفتر بزرگ که کلیه عملیات اسکانی وآمار خانوارهای طوایف واغنام واحشام آنـان دارد و یکـی بـرای استاندار و یکی هم برای وزارت کشور طبع‌و حاضر گردید .

پروانه ییلاقی و قشلاقی که پروانه‌ییلاقی سبز و پروانه قشلاقی زرد که بالای آن با حروف درشت (مجانی است) طبع وحاضر شده .

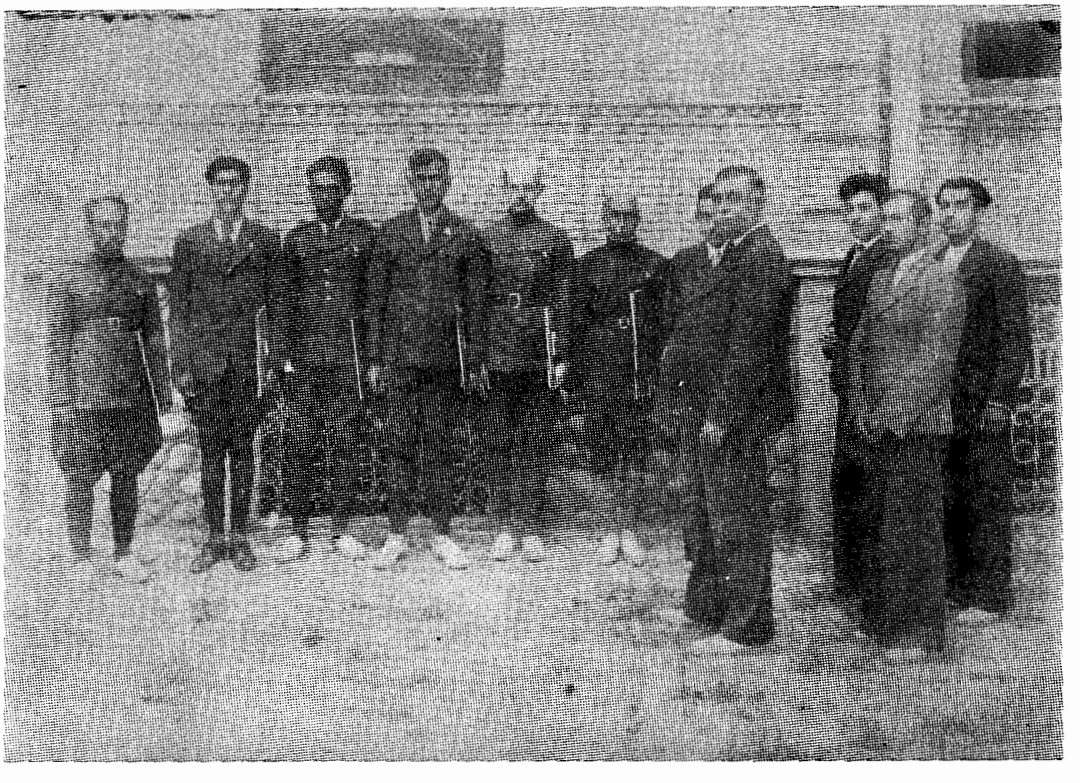

اعظام‌الوزاره رئیس اسکان ایلات فارس از مامورین آمار خودکه بدستور ایشان لباس مخصوصی با دفتر مشاهده میشود .

البته پس از تکمیل و حاضر شدن‌دفاترواوراق‌مربوطه‌تقاضای‌تشکیل کمیسیون اسکان نمـوده. در روز کمیسیون اوراق‌ودفاتر را حاضر و ضمنا مامورین را که لباس مخصوص بنام مامور اسکان در سینه آنهـادوخته شده بود با مچ پیچ و هرکدام دفتـر خود را زیر بغل بطور نظام ایستاده بودنـدکه از نظر کمیسیون گذرانیده و فوق‌العاده مورد توجه و تحسین قرار گرفت . رئیس‌قشون اظهار داشتند از این طرز و تشکیـل

میتوان صددرصد امیدواربودکه عمل اسکان بخوبی انجام خواهد شد .

برای چوپانها هم لباس مخصوصی دستوردادم که صاحبان گله برای چوپان خود تهیه نمایند هر چوپان که در اداره اسکان با لباس حاضر شد پروانه حرکت به ییلاق یا قشلاق داده میشود والا خیر .

چوپانها دارای نشان برنجی بودند وبسینه شان آویزان میشد ، یك طرف آن شماره‌ای که در دفتر بنام او ثبت شده حك شده و طرف دیگر نام صاحب گوسفند و طایفه بنابراین ترتیب پنجهزار و یکصد وبیست وچهار چوپان در فورم وحاضر شدند که به این نحو با گله خود حرکت میکردند .

چوپانها سابقا از محل هر پست امنیه که برای قشلاق یا ییلاق میگذشتند باید یکی دو بره بآنها بدهند . حالا پس از پوشیدن لباس مخصوص از کفش گرفته تا کلاه و نشان سفید ، در هر قسمت که رسیدند درجواب مطالبه بره چوپان جواب میدهد (که حالا ماهانوکر دولت شده‌ایم دیگر باج بکسی نخواهیم داد) و خودم باج میگیرم .

اظهارات کدخداهای طوایف ، هریك از کدخداهای دوایل قشقشائی و خمسه و باصری به استاندار گفته بودند مگر ما را درپیشگاه رضاشاه پهلوی مقصر کرده‌اند ، استاندار میگوید خیر ،مگر چه شده : جواب میدهند ، چون سالهای سابق برای رفتن به قشلاق و ییلاق بنام صندوق پهلوی از ماهاپول میگرفتند و امسال چه شده که پول نمیگیرند . استاندار میگوید هرچه خواستم که حالی نمایم که آنها بی خودمیگرفتندقبول نمی‌کردند ، بالاخره گفتم آن صندوق راپهلوی موقوف کرده و بشماها بخشیده اند باین ترتیب متقاعد شدند که پول نبایدبدهند .

در سال ۱۳۱۷ - در نیمه این سال کار آمار واسکان هردوایل چه در ییلاق و چه در قشلاق خاتمه یافت و شخصا در هردوقسمت شروع ببازرسی نمودم ، اول از شیراز به بوشهر حرکت کردم ، که در کازرون شب توقف کردم، چون خانواده همراه بود، مرحوم اقبال‌السلطان که از دوستان بودپذیرائی مفصلی کرد ، صبح برای برازجان حرکت کردیم که در بین راه مبتلا به تب ونوبه سختی شدم ، که در برازجان ابدا بهوش نبودم ، در آنجا بخشدار پذیرائی میکرد واسرار داشت که شب توقف نمایم . ولی چون وسایل معالجه نبود بهتر آن دانستم که زودترخود را به بوشهر برسانم .

شب وارد بوشهر ودرمهمانخانه منزل کردیم ، فردایش فرماندار مطلع شده آمدند مهمانخانه که مرا بآنحال دیدند بردند منزل خود ، آقای فرزانه فرماندار دکتر حاضر ه

ترتیب دواوغذا را دادند ، تا روز دیگرساعت‌بساعت حال من بدترمیشدکه امیدی‌بزندگانی نبود چون بچها هم بودند با این پیش‌آمدمن‌حالت روحیه آنها هم پریشان شده بود ، در همین موقع مادر بچها دستور داد یك خوراك‌شیر خشت حاضر کردند و ضمنا گل ختمی پاشویه کردند و شیر خشت حاضر وخورده‌شد ، بالاخره پاشویه و شیرخشت نزدیك ظهر تب قطع گردید و بهوش آمدم ، دراین‌ساعت همه خوشحال شدند و گفتم بروند کنار دریا برای تماشا .

آقای فرزانه دو نفر با آنها فرستاد ،چون شهر درکناردریا وبندر واقع شده است، و پاشویه و شیرخشت واقعا حیاتی داد ، ولی‌دوای دکتر حالم را بدترکرده بود بطوریکه قطع امید از من شده بود .

شب را توقف و صبح خواستیم‌حرکت نمائیم آقای فرزانه مانع شدند که‌چند روز بمانید که رفع کسالت شده باشد و یالااقل امروز را هم بمانید واستراحت نمائید تا بتوانید حرکت نمائید .

روز دیگر برای شیراز حرکت وشب‌را در کازرون توقف و صبح برای شیراز حرکت کردم .

بوشهر ، یا ریشهر از شهرهای قدیم‌ایران است که در آثار شوش نیز نامی از آن برده شده . میگویند سهراب بناکرده است ،و در دوره اردشیر بابکان تجدید بنا شده است ، در سال ۱۷۶۱ میلادی نادرشا مرکزنیروی دریائی خود را در بوشهر تمرکز داد.

در سال ۱۱۸۲ که شیخ ناصرخان‌حاکم بوشمربود انگلیسهاقراردادی با اوبسته که در بوشهر تجارت خانه تاسیس نمایند .در دوران رضاشاه بواسطه تاسیس راه آهن واحداث بندر شاهپوربوشهر وضعیت بندری‌خود را از دست داده و روبخرابی رفته و تقریباسکنه‌آن‌بنقاط دیگر کوچ کرده بودند.موقعی که نویسنده در سنه ۱۳۱۶ برای رسیدگی از شیراز به بوشهر رفته چنانچه‌ذکر شد غالب خانه ها خالی از سکنه و دروازه‌ها قفل بود .

شیراز در مرکز فارس و مغرب‌دریاچه نیریز قرار دارد ، پیش از پیدایش و ترجمه کلی خط میخی در تخت جمشید قدیم‌ترین اطلاعات که مورخین ایرانی بعداز اسلام نسبت به تاریخ قدمت شیراز ضمن‌تالیفات خود داده این است که شهر شیراز را محمدبن یوسف ثقفی برادر حجاج‌بن‌یوسف‌عامرعبدالملك مروان خلیفه بغداد که حاکم استخر بود در سال ۷۴ هجری در ۶۰ کیلومتری جنوب استخر بنا نهاده است .

شیراز از شهرهای بسیار قدیمی است که در دوره هخامنشیان که دهی در نزدیکی شهر استخربوده دور کتیبه های تخت‌جمشیدبنام «شیرازیش» نام برده شده است ، ولی از دوره بنی‌امیه بتدریج رو بتوسعه گذاشته وجانشین شهر قدیمی استخر گردید .

دکتر (لاکهارت) مولف کتاب شهرهای معروف ایران مینویسد : که وجود دو آتشکده وارك‌کهن سال بنام «شاه موید» درشیراز خود دلیل برآن است که این شهر در دوران ساسانیان وجود داشته است ولی پس‌از اینکه خشت های میخی در تخت جمشید توسط استادان زبان میخی در چهار سال اخیرخوانده و ترجمه گردیده لفظ شیراز در یکی دو کتیبه آن دیده شده ، و رفع هرگونه شبه‌و تردید را نموده است و ثابت کرده که عمر شیراز بیش از آن است که تصور کـرده وتحقیق نموده اند .

نتیجه این تحقیقات معلوم داشت که‌شهر زیبای شیراز که روزی سعدی و حافظ را در کنار خود پروانیده از زمان شهریاری‌هخامنشی نیز دایر بوده است .

هیئت حفاری قصر ابونصر که ازطرف موزه «متروتینین» در سالهای ۳۱۲ ـ ۱۳۱٤ در ویرانه های مشرق شیراز کاوش‌هائی کرده و نویسنده خود این محل قصر را دیده‌ام که از آثار مخروبه آن پیداست که‌بنای بزرگی بوده است ، مسکوکات وظروف و اشیاء مربوط بدوره سلوکی واشکانی وساسانی بدست‌آورده‌که همه حاکی از اهمیت این شهر در آن اوان بوده است .

نتیجه کاوش‌های قصر ابونصر اخیرامدلل ساخت که ساختمان نام برده متعلـق بدوره ساسانیان‌واواخر اشکانیان بوده است،چند مهره نیز پیدا شده که روی آن نـام اردشیر خورده و نام شهری شبیه بشیـرازخوانده شده است .

حکایات و روایات قدیم چنین گفته‌میشود که این شهر بامر «شیراز» فرزنـد طهمورث دیوبند دومـین پـادشاه سلسله‌پیش‌دادیان‌بناگردیده است (چندان بی‌تناسب هم نیست) . پس از اعراب وواژگون شدن‌امپراطوری ساسانی همانطور که مورخیـن اسلامی متذکر گردیده‌اند ، چون شهر استخردر برابر قوای عرب پافشاری زیادی کردند. و چند نوبت مصافهای خونین داد شهر شیرازچون مدتی محل توقف و مقر عمال خلفا بود جای گزین شهر استخر گردید ، وبتدریج‌استخر که از سکنه وآبادی افتاد ، برآبادی و جمعیت شیراز افزوده شد . تاسرانـجام٤۳۱ هجری (امیرالوکانجار) شهر استخر را بکلی ویران کرد و با خاك یك‌سان نمود ، وبقایای آنجا را بشیراز کوچانید .

در زمان سلطنت صفاریان اولیـــن‌سلسله ایرانی پس از حمله عرب که قلمرو

وسیعی از کشور ایران را تحت تسلط خویش‌درآورده . بروسعت شیراز افزوده گشت . وعمرلیث دومین پادشاه این سلسله در سال۲۸۱ هجری موقعی که در فارس مشغول تدارك قواء بر ضد خلیفه بغداد بود مسجدجامع عتیق را که معروف به مسجد جمعه میباشد بنا نهاد .

این بنا یکی از قدیمی ترین آثارتاریخی شیراز میباشد . نویسنده این مسجد را دیده‌ام که در وسط این مسجد ساختمانی‌است که گفته میشود از روی ساختمان کعبه ساخته شده است که بنام خانه خدا هم گفته‌میشود .

این مسجد دارای حجرات دوطبقه‌هم بوده که قسمتی از آنهم باقیست . یکی از حجراتش را بنام مسکن حافظ نام برده میشودکه حافظ در آن شب زنده‌داری داشته وفقط گاهی در روزبرای گردش بکنارآب رکن‌آبادمیرفته است .

آب رکن‌آباد نهر کوچکی است‌که‌درحدود یك چارك کمتر جاریست و این نهر در بالای تپه که مشرف بدروازه قرآن که ازجاده اصفهان‌وارد شهرمیشود واقع‌وجاریست، مقابل این نهر یا جوی . قبرستان وسیعی‌است سمت مشرق که آرامگاه امروز حافظ باساختمان‌مجللی که درخور حافظاست‌منظره‌جالبی را از دیدار واردین میگذراند .

متاسفانه در این چند سال اخیرقسمت‌هائی از این مسجد که طرف مغرب مخروبه بوده و طرز ساختمان دوره‌صفاریرانشان میدهد بوسیله تعمیر کنندگان مسجد آن سبك معماریرا خراب کرده‌اند و معلوم‌میشود بدون توجه بتاریخی بودن و نقشه شروع به تعمیر نموده‌اند .

در دوره دیالمه شیراز آبادانی وزیبائی فراوان و اعتباربزرگی راکسب‌نموده، بخصوص زمان عضدالدوله در (۳۶۶-۳۷۲)هجری بر آبادی شهر شیراز افزوده و ساختمانهای مفصلی از حیث توسعه شهر ورفاه مردم در مشرق شیراز بوجود آورد که اینك اثری از آنها نیست ، و تنهادرصحرای‌آهو دشت روی رودخانه (کر) سدی بنام بندامیر دیده میشود .

سد طوری ساخته شده که هوائجدرحدود پنجاه خانوار از حیث احتیاجات ساختمانی حتی آسیابهم در آن ساختمان ،و این ساختمان در پشت و متصل به پلی است که در سمت جنوب شرقی واقع ، و این پل‌دارای چهار چشمه است ، وخانه‌هادروسط رودخانه ساخته شده است بدون اینکه‌کوچکترین مانعی برای عبور و جریان آب باشد . و نیز صدمه و زحمتی برای ساکنین‌آن چه در موقع طغیان آب و چه مواردیگر

ابدا فراهم نمیشود ، و واقعا مهندسی‌غریبی‌شده و باید دید .

پل روی سد چون در سال محل‌عبور و مدور ایل خمسه و باصری برای ییلاق و قشلاق میباشد و نیززارعین وساکنین‌طرفین رودخانه‌هم باید از همین پل گذر و رفت وآمد نمایند .

نویسنده برای عبور طوایف خمسه‌و باصری و اغنام و احشام آنها که یك نفر مامور آماری گذارده بودم چند مرتبه بـه‌بندر امیر رفته و واقعا تعجب میکردم که وسط رودخانه خانه ساخته شده و بچه‌ها درکوچه کنار خانه‌ها مشغول بازی و بدون کوچك‌ترین نظری از حیث آب برای آنهـا باشد دیده میشد .

و پل چهار چشمه است و خانوارهارا طبق فرمان عضدالدوله برای نگاه‌داری سد سکنی داده‌اند . و اراضی هم در آن‌محل در کنار رودخانه بری زراعت واگذار شده که بموجب فرمان از کلیه مالیات وعوارض معاف خواهند بود. حالیه‌در حدود بیست خانوار بیشتر دیده نشد .

چون یك چشمه پل شکسته شده که‌کدخدای‌های طوایف آنرا باچوب بسته‌اند چنانچه مشاهده گردد ساکنین راحت وهنوزآسیاب هم دایر و کار میکند ، خانه‌ها دو طبقه است و طبقه پائین جای اغنام و احشام‌و طبقه بالا جا و مسکن افراد است .

قوام‌الملك‌که باصطلاح ایلخانی این‌ایل است این قدر توجه و همت آنرا نداشته است که جلوگیری از خرابی این پل نمایددرصورتیکه در آنزمان بیش از سه چهارهزار تومان خرج نداشته چون نویسنده که مسیوآرژاتین مهندس راکه بردم درحدود ده‌هزار تومان برآورد کرد که پل بعلاوه ساختن یك‌چشمه تمام پل را تعمیر نماید و امثال قوام‌الملك‌ها جز غارت و چپاول بفکر عمران وآبادی حتی پل و سدیکه طوایف خمسه و باصری‌که منبع عایدات آباء و اجدادی اواست حفظ نمایند .

رؤسا و کدخدایان ایل به نویسنده‌پیشنهاد و تقاضا کردند که ما حاضریم‌مخارج و تعمیر پل را کاملا عهده‌دار شویم و آنچه‌مهندس بازدید نمایـد پرداخت و در تحت اختیار شخص شما میگذاریم وقرارمیگذاریم‌از هر گوسفند و بز و الاغ یك قران گرفته بتدریج تحویل دهیم .

روی این پیشنهاد برای اینکه تحت‌یك نظم و قاعده‌ای انجام گردد ، قرار دادم یك هیئت پنج نفری از خود طوایف انتخاب‌شوند که هم در جمع‌آوری پول و هم در خرج آن نظارت و عمل نمایند ، و ضمناملزم‌نمودم‌که اگر یك تومان بیشتراز آنچه معین

میشود بنفع خود وصول نمایند تنبیه خواهند گردید قبول کردند باین ترتیب بوزارت کشور گزارش دادم که اجازه که تا پل وسد بکلی خراب نشده تعمیر گردد . بدبختانه مانند همه کارها مدتها طول کشیدجواب داده نشد.

در صحـرای آهو دشت که طرفیـن رودکر و سد واقع شده فقط اخیرا دربعضی از نقاط متصل برودخانه با تلمبه آب برداری برای کشت زرع مینمایند . بقیه صحرا بطور دیم کشت وزرع میشود آنهم خیلی کم ، وواقعا جای تعجب است که در سالهای متمادی والی ها و استاندارها هیچیك باین فکر نبودند که توجهی نمایند که این شد خراب نشود و کشت وزرع بسهولت انجام گیرد .

بعد از آل بویه اتابکان فارس باعث عمران و رونق فارس و شیراز شدند ، تنها آثاریکه از آنها باقی مانده است مسجد نوفعلـی است کـه آنـرا اتابك نیز گفته اند، این مسجد از زمان اتابك سعدبن زنگی درسال ۵۹۸ هجری شروع و در سال ۶۱۵ باتمام رسید .

پس از اتابکان سلاطین آل مظفر (۷۴۳- تا ۷۹۵) در آبادانی شیراز اقداماتـی کردند ، در عهد مظفریان شیراز مرکز علـم گردید ولی طوفان و حمله تیموریان فتوری در این پیشرفت کرد .

در دوره صفویه شیراز که امامقلی خان حاکم آن شهر بنا و عمارات و قصرهای زیاد بنا نمود و بر زیبائی جهد وافی نمود ،در سال ۱۰۷۹ هجری براثر سیل مدهشی خرابیهای زیادی براین شهر وارد آمدکه هنوز ویرانه های آن مرمت نشده بود که پس از پنجاه سال افاغنه باین شهر حمله کردند وشهر را تصرف کردند و خرابیهای زیـادی نمودند .

در سال ۱۱۴۲ هجری نادرشاه درجنگی نزدیکی شهر بوقوع پیوست وافغانها را شکست داد که آثاری از آنها در خـاك ایران باقی نماند ، و امنیت و آسایش کاملا برای اهالی برقرار و فراهم گردید .

ولی در سال ۱۱۵۷ هجری تقی خان نام که از طرف نادر حاکم فارس بود بفکر جاه طلبی و استقلال افتاد و بر علیه نادر قیام کرد (این یکی ازمواردیست که نمك ناشناسی و خودپسندی اشخاص سبب بدبختی و تیره روزی جامعه میشود و جامعه چرا بایدزیربار چنین اشخاص بروند و رفع ننمایند).

نادر بدون تامل و فوت وقت عده از سپاهیان خودرا برای سرکوبی تقی خان

ورفع غائله شیراز فرستاد ، سپاهیان نادرپس از چهار ماه و نیم محاصره بر شیراز تسلط یافته و بسیاری از مردم کشته شدندو خرابیهای زیادی از عمارات باخاك یکسان گردید ، البته تقصیر باخود شیرازیها بوده‌که باید نسبت بنادر قدرشناسی داشتند که افغانها را بیرون کرده ، بر عکس بر علیه‌نادرقیام ودرنتیجه به بدبختی دچار میشوند .

برای این خیانت پس از آن طاعون بسراغ این شهر می‌آید و چهارده هزار نفر از اهالی رابهلاکت میرساند . و سالهاگرفتارفلاکت و بدبختی بودند .

در سال ۱۱۸۰ هجری کریم‌خان‌زندشیراز را پای‌تخت خود قرار داد و به‌تعمیر ومرمت خرابیهای آن همت‌گماشت‌وبطوریکه‌میتوان گفت شهر ازنو بناگردیده است ـ و بطوریکه کریم خان برای رفاه وآسایش‌مردم شیراز در عمران و آبادی برای کلیه طبقات فراهم بود در عصر هیچیك ازسلاطین نبوده است .

مورخین نوشته‌اند در مشرق زمین‌پادشاهی به عطوفت و مهربانی و علاقه کریم‌خان در رفاه و آسایش ملت خود پای‌بعرصه وجود نگذاشته است . کریم‌خان‌حاضر نشد نام پادشاهی و یا سلطان و یا اعلیحضرت‌شاهنشاه برای خود قائل شود ، فقط عنوان رسمی خود را وکیل‌الرعایا قرار داد ، و این‌کلمه و عنوان دارای معانی بیشمار و جامعی است که در آن معانی نهفته است . وکیل‌ممکن نیست بموکلش خودعه و تزویر و خیانت نماید ، البته این صفت بخود کریم‌خان‌است لاغیر .

باباکوهی با نام شیراز توام است ،در سینه‌کوهی‌که در شمال قرار دارد و چند درخت و چشمه آبی موجود است که‌نویسنده‌یکی دومرتبه رفته و از نزدیك دیده‌ام ، چند قبر درآنجا دیده میشود که یکی از آنها درزیر اطاقی قرار دارد بنام (باباکوهی)که‌گفته میشود نام یکی از شعرای نامی و قلندرشیرازبوده ، و دو سه نفر هم از فقرا و اهل ذکر درآن‌جا منزل دارند که هر روز یك مرتبه‌یکی از آنها برای خرید و تهیه آذوقه بشهر می‌آید .

از بنا و آثاریکه از خود کریم‌خان‌باقی است .

کریم‌خان یك بازار و یك مسجد ویك حمام که خود مباشرت و نظارت میکرده ساخته است که واقعا دیدنی است .

کریم‌خان هرروز شخصا سربنائی حاضر میشده باین ترتیب . یك قالیچه روی تپه خاکی می‌انداختند و کریم خان روی آن‌می‌نشسته ، و چون معتاد بقلیان بوده همانجا برایش حاضر میکردند ، درعین حال مردم‌هم‌از هرطرف مطالبی و عرایضی داشتند بدون

هیچ موانعی در نهایت آزادی حضورابعرض میرسانیدند و کریم‌خان باکمال خوش روئی و مهربانی فورا دستور میداد ورفع شکایت‌و یا انجام تقاضا می‌گردید . ونویسنده بازار و مسجد و حمام را در تاریخ ۱۳۱۶ شمسی‌دیده‌ام و باید مسافرینـی که بشیراز میروند به‌بینند .

حیدرقلی‌بیك و کریم‌خان زند .

حیدرقلی‌بیك در جنگ‌ها یکی از رشیدترین مردانی بوده‌که کاملا مورد علاقه کریم‌خان قرار داشته است در یکی ازجنگ‌هادر (اشترینان) بین نهاوند و بروجرد کریم‌خان زخمی میشود و حیدرقلی بیك فورا کریم‌خان‌را به منزلش در یکی از دهات زندیه توابع نهاوند بوده می‌برد .

عیالی بنام (خیرالنساء باجی ، داشته‌وقتی حیدرقلی‌بیك کریم‌خان را با حالت زخم خوردگی که در پایش بوده وارد منزل‌مینماید بعیالش دستور میدهد زمادی تهیه و زخم را شست‌وشو و زمادبندی مینماید ، درآن جنگ آغا محمدخان قاجار رشادت و اردو را تحت نظر گرفته وارد بروجردمیشود.

در این موقع زخم کریم‌خان خوب وفورا حرکت و وارد بروجرد و اردومیگردد طوری بوده که غالب افراد اردو غیبت‌کریم‌خان را متوجه نمیشوند ـ ودرهمان موقع فتوحات پی‌درپی وارد شیراز میشود .

حیدرقلی بیك وکریم‌خان در موقع‌و روز بنائی .

در یکی از روزها خیرالنساء باجی‌عیال حیدرقلی بیك حمام میرود که مشغول شست‌وشو بوده که حمامی وارد و زنها رابیرون میکند که منجمله خیرالنسا باجی که صابون زده بود التماس میکند بگذارند تامن صابون را بشویم زن حمامی فورا آب روی سر خیرالنساء باجی ریخته دست او راگرفته از حمام بیرون می‌آورد ومعلوم‌میشود زن امام جمعه میخواهد حمام برود لذا حمام‌را قرق مینمایند .

خیرالنساء باجی وارد منزل خودشده‌شروع میکند با حیدرقلی بدعوا ، که چه‌قدر بگویم حالا که کریم‌خان بمقام شاهی رسیده‌نزدش برو تا کاری بتو بدهد . حرف مرا گوش نکردی حالا باید حتما بروی‌و از اوبخواهی که امام جمعه ملایر نهاوند شوی ، زود همین حالا باید بروی شیراز .

هرچه حیدرقلی‌بیك التماس‌میکند .زن دست‌بردار ، من چه‌طور میتوانم امام‌جمعه بشوم ، بخرج نمیرود ، بالاخره بار سفـرحیدرقلی بیك بسته میشود ،خیرالنساءباجی

یك سفره نان به پشت کمر حیدرقلی‌بیك‌بسته‌و چوب دست را بدستش داد از دروازه ، از زیر قرآن بیرون ، و برو بسلامت گفته خودوارد خانه میشود .

حیدر قلی بیك خیال پریشان ، کریم‌خان کجا ، من‌کجا ، او سلطان ، من رعیت ، چه‌طور میتوانم اورا ملاقات و حرف خیر ـ النساء باجی را باو بزنم ، مرا راه نمیدهند ، تا ورود شیراز همین طور ذکر میکرد .

وارد شیراز گردید در کاروانسرای بروجردی‌ها منزل کرد . چند نفر بروجردیها در آن کاروانسرای منزل داشتند ، با یکی‌از آنها در اول صبح روبرو گردید ، پس از خوش وبیش ، از حیدرقلی‌بیك پرسید ، ازکجا می‌آئی ، از نهاوند ، برای چه ، برای کار ، بامن بیا برویم سر بنائی کریم خان ،کدام کریم خان ، کریم خان زند پادشاه که مسجد میسازد و خودش هم روزها بسر بنائی‌حاضر میشود .

حیدرقلی بیك‌باکمال‌خوشحالی‌خسته‌گیهای راه را فراموش کرده و حرفهای خیرالنساء باجی هم بیادش میآید ، با رفیقش‌که او هم اهل نهاوند بوده میروند سربنائی مشغول کار میشوند ، حیدر قلی بیك با چندنفر مشغول گل‌درست‌کردن که کریم خان میرسد و درجای خود که قبلا قالیچه راگسترده بودند می‌نشیند کریم خان طبق‌همه روزه مراقب کارهای بنا و عمله‌جات بوده،ودر ضمن کشیدن قلیان متوجه میشود که یك عمله یك طرف پاچه شلوار بلیفه زده وبا بیل گل را زیرورو میکند ولی درنهایت قوت تا سایر عمله‌ها یك بیل زیرورو مینمایند‌حیدر قلی بیك چند بیل زیرورو کرد ، و گاهی هم متوجه قلیان میشود ، کریم خان‌احساس میکند که این عمله دلش قلیان میخواهد ، او را میخواهد .

حیدرقلی بیك و قلیان کریم‌خان که‌پله رسیدن بآرزوی خیرالنساء باجی است .

حیدرقلی بیك نزدیك کریم‌خان که‌میرسد بنظرش آشنا می‌آید ، کریم خان‌قلیان را بدست حیدرقلی‌بیك داده سئوال میکند ،ازکجائی ، از زندیه نهاوند ، چه بحیدرقلی بیك شبیه میباشی ، مرا خیرالنساء باجی باین‌جا فرستاده است .

بمحض اینکه کریم خان نام خیرالنساء باجی را میشنود ، غلامش را خواسته می‌گوید این شخص را فورا بحمام برده وازصندوق‌دار باشی هم یك دست لباس برایش میگیری ، پس از حمام در عمارت خود من‌از او پذیرائی مینمائی تامن بیایم ، حیدرقلی بیك را می‌برند ، عمله و بناها هرکدام درتقصیر حیدرقلی بیك اظهاراتی مینمایند ولی هیچیك حدث نمی‌زدند که حیدرقلی بیك‌مورد توجه کریم‌خان واقع‌وامام جمعه‌میشود.

حیدرقلی بیك و کریم‌خان ـ کریم‌خان از سر بنائی بقصر ووارد عمارت و در اطاق خود گردیده ، و حیدرقلی بیك رااحضار و از خیرالنساء باجی سؤال میکند و حیدرقلی بیك هم قضیه حمام تاآخرش راکه‌روانه شیراز و امام جمعه شدن را بعرض کریمخان میرساند .

کریم‌خان زند

احضار دومستوفی ـ کریمخان پس‌ازاطلاع از منظور مسافرت حیدر قلی بیك و خواسته‌خیرالنساءباجی‌دستور میدهدمستوفی‌صدور فرامین حاضر و یك فرمان امام جمعه بنام حیدرقلی بیك صادر شود ، و مستوفی‌متصدی خالصجات را هم دستور میدهد یکی از دهات خالصه بلوك زند نهاوند رابنام نان خانه خیرالنساء باجی صادر شود.

هر دو فرمان صادر و پس از امضاءکریم خان بحیدرقلی بیك داده میشود، در این جا مستوفی صدور فرمان عرض میکندحیدرقلی بیك سواد ندارد درصورتیکه امام

جمعه باید دارای سواد باشد ، کریم‌خان میگوید یك فرمان سوادهم صادر نمائید و صادر میشود ، از این تاریخ انتخاب امام جمعه و صدور فرمان معمول میشود که بعداز آن امام جمعه‌ها با صدور فرمان شاه تعیین و انتخاب میشدند ، و همین‌که در مسجد شاه هم باید نماز بخوانند ، چنانچه فتحعلی‌شاه برای مسجدشاه از اصفهان یك نفر امام جمعه معین نمود که جد امام جمعه فعلی است بطوریکه ذکر گردیده است .

کریم خان بحیدرقلی‌بیك می گویدخیلی دلم میخواهد یك ناهار از آن دوغها که نان خشك خورد کرده با قاشق میخوردیم باهم بخوریم دستور حاضر کردن کاسه‌بزرگ گلی و نان خشك و قاشق داده میشود ، پس‌از حاضر شدن با حیدرقلی بیك مشغول خوردن میشوند و کریم خان میگوید از این‌غذای تاریخی لذت بردم .

حیدر قلی بیك اجازه مراجعت‌مینماید ، کریم‌خان تکلیف ماندن ، حیدرقلی بیك خیرالنساء باجی منتظراست . کریم‌خان‌دستور میدهد یك اسب خوب برای حیدرقلی بیك حاضر ، و باخداحافظی حرکت مینماید .

حیدرقلی‌بیك وارد منزل و از اول‌تاآخر برای خیرالنساء باجی ، و فرمان ده خالصه را بخیرالنساء باجی میدهد، معلوم‌است چه قدر خوشحال و چون حیدرقلی‌بیك با لباس عبا و عمامه وارد میشود مردم تعجب‌میکنند و به دیدن حیدربیك می‌آیند ، با ملاحظه و اطلاع از فرمان امام‌جمعه‌ای‌ناچارهمه قبول میکنند البته دستور کریم خان برای حکام ولایات ثلاث ملایر ، نهاوند ،تویسرکان هم صادر میشود که حیدرقلی‌بیك را امام جمعه ولایات ثلاث بشناسند و آنچه‌دستور میدهد اجرا نمایند .

اول کاریکه خیرالنساء باجی میکنددستور میدهد حمام را قرق که میخواهم حمام بروم ، زن حمامی که اطاعت کرده‌خیرالنساء باجی حمام میرود ، و شب بحیدر قلی بیك میگوید دیگر آرزوئی ندارم .

چرا کریم‌خان فرمان ده خالصه رابنام خیرالنساء باجی صادر کرد .

برای اینکه اولا در مقابل زحمات‌چند روزه خیرالنساء باجی در مراقبت و معالجه زخم کریم‌خان خواست پاداشی بخیرالنساء باجی‌داده‌باشد، ثانیا کریم‌خان فکر کرد که اگر بنام حیدرقلی بیك صادر گرددممکن است بعدها با خیرالنساء باجی بد رفتاری شود که منجر بجدائی گردد ، وخیرالنساء باجی محروم و گرفتار ناسازگاری شود . بعلاوه حیدرقلی بیك دارای مقام‌امام‌جمعه‌ای شده است کافی خواهد بود .

خوانندگان عزیز مخصوصا جوانان‌تعجب نکنند که چرا کریم‌خان دستور میدهد

یك فرمان بی‌سوادیهم برای حیدر قلی بیك‌صادر نمایند ، در عصر حاضر که ورقه دیپلم و لیسانسیه ، ودکترا صادر میشود آیا غیراز این است ، یك دیپلمه و لیسانسیه و دکترا نمیتوانند یك نامه ساده بدون غلطاملائی وانشائی بنویسند و همین‌طور هر یك از علماء و آیته‌الله‌ها نمی‌توانند یك کاغذ بنویسند ،تنها در این عصر آقای حاجی میرزاابوالقاسم مجتهد کاشانی است که هم از حیث خط‌بسیارعالی و هم از حیث انشاء میتوان شخصیت یکی از نویسندگان معاصر مخصوصادرتهیج‌قلم عالی داشتند ـ که از نزدیك نویسنده دیده بودم .

مشاهد و قبور شیراز ـ مقبره احمدبن موسی‌الرضا برادر حضرت رضا (ع)، ابن موسی‌بن جعفر ابن علی‌بن‌الحسین ابن علی‌بن ابی‌طالب(ع)،بنام شاه چراغ و برادر دیگرش نیز در آنجا دفن و فاصله آنرا بین‌الحرمین که‌بازار بسیار پرجمعیتی است ، مردم شیراز چه شهری و چه‌دهاتی بزیارت وتوسل و نذورات‌میبرند .

تاش خاتون مادر ابواسحق مدرسه‌بزرگی و زاویه‌ای برای مقبره ساخته که در آنزمان‌برای مسافرین طعام برده‌میشد وهمیشه‌عده‌ای از قاریان همواره برسر مقبره قرآن میخوانند ، خاتون شبهای دوشنبه رابزیارت‌این بقعه شریف می‌آید و نذوراتی میداد .

ودیگر از مشاهد قبرامام قطب‌ولی‌ابوعبدالدین است که شیرازیان او را بنام شیخ میشناسند ، ودیگر از مشاهد قبر شیخ‌صالح قطب روز جهان قبلی است‌که‌ازبزرگان اولیاء بوده و قبر او در مسجد جامع است ،چون شیخ در ایام حیات خود قطب آنجابوده است ، دیگر از بقاع قبر شیخ صالح‌زرکوب است .

از مشاهدیکه در بیرون شهر شیراز است قبرشیخ صالح‌معروف‌بسعدیست‌که‌مردم از شهر بزیارت میروند و پس از خوردن‌غذاوشستن لباسها مراجعت‌میکنند ، مقبره‌سعدی باغی است که او خود بنا کرده است ومحل‌آن نزدیك سرچشمه معروف است که از زیر باغ میگذردکه او خود بنا کرده است ومحل‌آن نزدیك مقبره میگذرد که چند پله پائین‌و وارد آب سرد گوارائی است که مردم‌می‌آشامند .

در نزدیکی زاویه شیخ سعدی زاویه‌دیگر هست که مدرسه‌ای نیز در کنار آن است ، این زاویه و مدرسه برسر خاك شمس‌الدین سمنانی بنا گردیده ، و شمس‌الدین مردی فقیه و از زمره امرا بوده که بنابوصیت‌خود در آن‌جا مدفون گردیده .

ابن‌بطوطه مینویسد روزی در یکی‌از مساجد شیراز نشسته بودم و بعداز نماز ظهر بردلم گذشت که اگر یك مصحفی بودکه از روی آن تلاوت میکردم ، ناگاه‌جوانی

بسوی من آمد و بلحن محکم گفت بگیر و من تاسر بلند کردم قرآنی در دامن من افکند ورفت ، من آنروز مصحف را ختم کردم و هرچه منتظر شدم که جوان بیاید و مصحف خودرا ببرد نیامد ، سراغ اوراگرفتم،گفتند بهلول متولی نام دارد و اورا دیگر نخواهی دید .

قبرستان شیراز در هیچیك از شهرستانهای ایران نیست برای اینکه مانندشیراز قدمت تاریخی ندارند . تنها قبرستان وادیه السلام نجف را دیدم که مانند قبرستان شیراز آثار بزرگان دیده میشود .

خانه سعدی ـ خانه سعدی در جنوب مسجد نو واقع و خانه کوچکی که در حیاط آن یك درخت کهن که از زمان سعدی باقی مانده ، درآن خانه یکی از نواده‌های سعدی بنام علامه منزل دارد که دختر سعدی درآن خانه بوده ، و واقعا از ساختمان‌اطاق و طرز آن بی‌تماشا نیست ، و علامه هم از طرز معاشرت مینمایاند که از نژاد سعدی باشد ، و بواسطه همین حسن معاشرت و لطیفه گوئیهای بموقع در میان تمام طبقات خاصه مامورین دولت یك محبوبیت مخصوصی دارد .

علامه دارای یك الاغ سواری کوچك‌که میتواند علامه را حرکت دهد . اول صبح که علامه از منزل بیرون می‌آیدیك‌عده از دهاتیها که با هر اداره‌ای کار دارند در اطراف الاغ علامه حرکت می‌کنند الاغ هم‌در نهایت آرامی حرکت مینماید ، علامه بهر اداری چه قشونی و چه‌کشوری که واردشودحاجب و دربانی برای او نیست ، پس از ملاقات منظورش انجام و بطرف میگوید ،ودر تمام سال این رویه ترك نمی‌شود .

شبهای جمعه در تمام سال و ایام ماه‌رمضان شام وافطاری میدهد البته‌به‌مستحقین و فقرا و ضمنا در هرشبی هم چند نفر ازمامورین دولت حاضرند چنانچه نویسنده یك شب جمعه و یك شب هم‌در ماه رمضان حاضرشدم که واقعا چه قدر ساده بود .

شوکت‌الملك و طرز حکومتش

شوکت‌الملك علم استاندار فارس و نویسنده ، بطوریکه ذکر شد باایشان سابقه نداشتم ، اولین ساعت ملاقات طوری برخوردکردند که من از حسن اخلاق و روش‌ملاقات بی‌اندازه تعجب کردم ، فوق‌العاده از من‌احترام نمودند ، سیگار تعارف کردند،گفتم اهل دود نیستم ، چاهی آوردند ، چاهی نیز تاکنون نخورده‌ام و بنظرشان عجیب آمد و تعجب هم داشت .

شوکت‌الملك برنامه‌اش این بود که‌در هفته یك شب تمام روسای هر اداره و

فرمانده قشون شام داده میشد ، و نیز هرمامور محترمی که وارد میشد بنام اوفوق ـ العاده مجلس مهمانی بنام معارفه آماده میکردند و این طوری بود که اگر در غیر شب جمعه که استمراری بود دعوت میشدهمه روسا میدانستند که مامور تازه‌ای وارد شده است .

برای ورودنویسنده این دعوت فوق العاده بعمل آمد ، درشب که همه روسا که من با غالب آنها سابقه و دوستی داشتم حاضرشدند ، شاهزاده انتصارالسلطنه احمدی پیشکار دارائی فارس اظهار کردند وقتی اطلاع داده شد حدث زدم برای خاطر اعظام الوزاره است .

از هر دری آن شب صحبت بود ،البته بیشتر در اطراف نویسنده که رفقا اغراق‌گوئی چه از جنبه سوابق‌آزادیخواهی و مجاهدت و مهاجرت و چه نسبت بطرز کارهای دولتی در ماموریت هاکه در هرکجاآثاری از خود بیادگار گذارده‌اند مذاکره بود .

سرمیز مشروب و شام ـ همه سرمیز حاضر شدند ساقی خود شوکت‌الملك . گیلاسها آماده برای نوشیدن ، یك‌گیلاسهم برای نویسنده و خود شوکت‌الملك بدستم داد و من روی میز گذاردم شاهزاده انتصار السلطنه که سابقه داشت من اهل مشروب نیستم ، آقای میرزا صادق‌خان فاطمی رئیس ثبت‌اسناد را وادار نمود و شوکت‌الملك اظهار کرد ، معلوم است که امشب بافتخار اعظام‌الوزاره این جلسه بنام معارفه تشکیل گردیده و بسلامتی ایشان ، چرا خودشان گیلاس دردست ندارند .

شوکت‌الملك با مواجه مجدداگیلاس برداشته واصرار نمودند، به ایشان گفتم این آقایان میدانند که من اهل مشروب‌نیستم. در این اظهار آقایان جنبه مزاح دارد ،شوکت الملك فوق‌العاده تعجب کرد ، آنشب بآخر رسید که در همان شب بود که یکی‌ازقضات دادگستری که سابقا روحانی بود ، بقدری زیاده‌روی در مشروب کرده بودکه حالت استغراق دست وبالا آوردند .

شب بآخر رسید ، فردا که باداره‌حاضر شدیم ، من نخواستم بملاقات شوکت‌ـ الملك رفته باشم ، چون فکر کردم نسبت بحرکات‌مشروب‌خورها که‌درشب‌رفتارمیشود نخواستم ملاقات نمایم ، ولی شوکت‌الملك‌احضارم کردند ، وارد اطاق‌که شدم شوکت الملك از پشت میز برخاسته و دست وصورت‌مرا بوسیدند و اظهار کردند ، مانند شما کسی را ندیدم که باوجود معاشرتهای مداوم باتمام طبقات این طور خودش را حفظ کرده باشد و این قدرت فوق‌العاده است که شما نسبت به نفس خود دارید .

شما مقدس‌ترین اشخاص در نزدمن خواهید بود و من افتخار میکنم بشناسائی شما و دوستی باشما ، از آن به بعد آنچه‌من نظر میدادم مورد قبول واقع میشد چنانچه در عمل اسکان ایلات پیشنهاد مرا برای‌دربار با اظهار نظر موافق بطوریکه ذکر شده است.

یکی از روزهای اول که باطاق‌ایشان‌وارد شدم دیدم روی نیمکت مقابل میزشان یك مرد که چپق دردست دارد بایك زن وسه بچه دارند چاهی میخورند و شوکت‌الملك باکمال خوش‌روئی و دقت گوش بحرفهای پیرمرد میدهد .

پس‌ازساعتی باتلفن اظهارات پیرمردرابشاهزاده انتصارالسلطنه‌وخواستاررسیدگی ورفع مزاحمت را گردید ، بعد او را روانه‌اداره مالیه نمودند ، پس از رفتن آنهاچون من را باحالت تعجب دید چنین اظهارنمودند: چون دستور داده‌ام هرکس مطلبی دارد چه شهری و چه دهاتی مستقیما باطاق من هدایتش نمائید و برای آنها این نیمکت را قرار داده‌ام ، برای اینکه از دیدن عمارت‌واجزاءودیدن حاکم وحشت نداشته باشند، وبتوانند مطالب خودرا بدون ملاحظه بیان نماینـددستور داده‌ام برای آنها چاهی بیاورند ، و نیز آزاد گذاشته‌ام که سیگار یا چپق بکشندو بعدا که سرحال آمدند مطالب خودرا بیان کنند تا چنانچه ملاحظه گردید با تلفن که‌مربوط بهر اداره است سفارش مینمایم .

شوکت‌الملك اول هر ماه یعنی آخرهر ماه قبل از پرداخت حقوق کارمندان استانداری از دربان گرفته تا رئیس و اجزاءدفتر و پیش‌خدمت‌ها ، منشی و ناظرش با لیست می آمد و طبق معینی که خود شوکت‌الملك قبلا تعیین کرده بود حقوق اشخاص پرداخت و پای لیست امضاء میشد ، و بعدازچند روز دیگر از طرف اداره دارائی مامور پرداخت می‌آمـد و حقوق کارمنـدان راپرداخت میکرد .

شوکت‌الملك اصرار داشت هرچـه‌زودتر بمرکز برود ، یك روز علت را سئوال کردم که چرا میخواهید مرکز باشید ، درفارس هم مردم بواسطه توجه شما راحت هستند و همین کـه شما در چنین مقـامی‌راحت خواهید بود .

چون همه مطالب و خیالات خود راغالبا برای من (نویسنده) اظهار میکردند ، لذا در جواب گفته : اگر من باید در مرکزولو بجاروب‌کشی دربار باشدحاضر باشم تااز سیاست دورنمانم که اگر خطری باشدبتوانم‌در رفعش اقدام و محفوظ بمانم .

در این اثنـا یك روز مرا ناهـار بمنزلش برد و اظهار کرد که من فردا صبح زود با اتومبیل شما برای اصفهان حـرکت‌مینمایم ، بعنوان رسیدگی باسکان خانوار های طوایف و شما هم همین عنوان را درجواب هرکس سئوال خواهد کرد خواهید داد ، تا تلگراف من از طهران برای شمابرسدو اتومبیل شما را از اصفهان بر میگردانم ،

اینك که ملاحظه مینمائید تمام اثاثیه را جمع و بسته‌ام که آماده حرکت باشد .

بعد از ناهار پرونده کار ومکاتبات محرمانه را تحویل من دادند و اظهارکردند از این ساعت باشما خداحافظی مینمایم ،نویسنده با پرونـده محرمانه باستانداری آمده و بسید حسن شوفر اسکان دستوردادم طبق دستور و خواسته شوکت‌الملك عمل نمایند .

صبح زود امیر شوکت‌الملك‌حرکت کردند . ساعت ده و یازده فرمانده قشون و پیشکار دارائی از حرکت استاندار سئوال کردند ، جواب مذکور داده شد ، تا عصر آنروز چند نفر از روسا به استانداری آمدندو اظهار داشتند که چه‌طور ناگهانی و بدون خبر مسافرت کردند ، درصورتیکه هر وقت‌میخواستند از شیراز بیرون بروند یکی دو نفر از قبیـل رئیس امنیـه و پیشکارداری لااقل همراه می‌بردند .

جواب داده شد که این اظهار را هم نمودند و ضمنا تذکر دادند که چون بـر ی رسیدگی باسکان است و توقفی نخواهدلذاتنها خواهم رفت ، رئیس قشون اظهارکردند دوسه روز قبل از طهران تغییر ایشانرامحرمانه‌داده بودند و احتمال داده بودند که ممکن است در کابینه وارد شوند .

تلگراف شوکت‌الملك ـ اتومبیـل‌اسکانرا از اصفهان برمیگردانند و خودبرای طهران حرکت میکنند دو روز بعد تلگراف کردند که اثاثیه را با نوکرها حرکت دهید ، و حرکت داده شد .

شوکت‌الملك وزیر پست‌وتلگراف‌ـرئیس پست‌وتلگراف باتلفن اطلاع دادند که شوکت‌الملك بوزارت پست و تلگراف‌معرفی‌و الساعه هم در وزارت‌پست وتلگراف حاضر شده روسا و مدیران معرفی شدند .

نویسنده بفرمانداری شیراز و کفالت استانداری فارس .

از دفتر مخصوص تلگرافی بمضمون‌ذیل بامضای شکوه‌الملك رسید .

آقای اعظام قدسی ، حسب‌الامرشما برای فرمانداری شیراز تعیین وازفرمانداری تحویل و ابلاغ نمائید برای مرکز حرکت‌نماید . رئیس دفتر مخصوص شکوه‌الملك .

بعد از سه روز از وزارت کشورتلگرافی به‌مضمون فوق برای نویسنده رسید بعلاوه این جمله (فرمان شما باپست ارسال‌خواهد شد) ونیز تلگراف به آقای هوشیار فرماندار که‌کارهای فرمانداریرا تحویل‌آقای‌اعظام قدسی داده خودحرکت بمرکز نمائید.

هفته نگذشته بود که تلگراف‌کفالت استانداری از وزارت کشور برای نویسنده مخابره گردید .

اولین اقـدام که بلافاصله شروع نمودم .

چون خیابان زند که محل گردش گاه عصر اهالی مخصوصا کارمندان دولت بود ، عرض آن شصت متر که طرفین خیابان بنام پیاده‌رو هر طرف پانزده که دو طرف سی متر خواهد بود ، وسی متر هم متن خیابان .

اعظام‌الوزاره

البته شصت متر خیابان بدون تقسیم بندی و درخت وباغچه به بیابان شبیه‌ترست تا خیابان شهر در ابتدای ورود چند مرتبه بشوکت‌الملك اظهـار نمودم ، ایشان هـم بشهرداری دستور دادندولی شهرداری بعنوان نداشتن بودجه تعقیب نکردند .

نویسنده طبق ایدآل خود که درهرجا باید آثاری ازخود بگذارد ، روز سوم تصدی مهندس شهرداریرا که مهندس اعتمادی بود خواسته بدون اظهار احدی منظور را

دستور دادم فردا صبح یك عده چند نفری‌ازسپورها را در شهرداری نگاه دارید تا من بیایم .

صبح زود بشهرداری که در نبش‌خیابان زند بود دارد ، مهندس اعتمادی باده نفر سپور حاضر بودند . نظرخودرابه‌مهندس اظهار کردم که چنانچه مکرر بشما گفته‌بودم که خوب است پنج متر از پیاده‌رو رابطرف‌خیابان باغچه درخت‌کاری و گل‌کاری شود، حالا میخواهیم عملی نمائیم شما تا حدودعمارت شهرداری را شروع نمائید تامن‌بروم مریضخانه نمازی (مریضخانه سابقش) برای‌دیدن شیرخوارگان انتظار دارم که‌تامراجعت تمام شده باشد .

مهندس اعتمادی‌با دستور بسپورها مشغول شدند ، در این اثنا چند نفر رسیدند منجمله رئیس طایفه‌باصری بود وامام‌صمدانی‌رئیس انجمن شهر ، و برهان و چندنفردیگر که در راه و مریضخانه مصادف شدند .

دربیمارستان‌اطاقیکه چندنفراطفال شیرخوار تادوساله دریك‌اطاق وچندنفرهم از سه ساله تا پنج ساله نگاهداری میشد ولی نه‌ازحیث بهداشت و نه از حیث مراقبت‌تاثرکننده بود و اظهار میشد که حالا دو برج است‌که‌شهرداری سهم کمکی خودرا نه پرداخته است ـ دستور داده شد فورا بپردازند .

در این موقع از بیمارستان بیرون وضمنا بارئیس انجمن شهر و سایر آقایان مذاکره کردم که این طرز نگاهداری اطفال‌دور از مروت و انصاف است ، اساسا چرا تاکنون انجمن شهر بفکر اقلا یك خانه اجاره کردن بنام شیرخوارگاه و پرورشگاه نبوده‌اند .

آقای صمدانی رئیس انجمن شهراظهار کردند در استانداری دولت‌شاهی در نظر گرفته شده بود که بنائی ساخته شودحتی زمینش هم دیده شد که حالا ممکن‌است ملاحظه بفرمائید ، بسیار خوب است و من‌حاضرم ، دست‌جمعی برای‌دیدن زمین رفته ، و بسیار جای خوب و بدون سروصدا .

در آنجا رئیس ایل باصری یك چك‌ده هزار تومانی صادر کرده به نویسنده‌دادند که بمصرف ساختمان برسد ، من با اصرارزیادی که میکردند قبول نکرده ، برای‌اینکه هنوز مقدماتش فراهم نیست البته هر وقت‌خواستیم شروع نمائیم بشما اطلاع خواهم داد . باین عناوین مشارالیه را متقاعد نموده‌چك را پس دادم و همه آقایان اظهار کردند که چون شما در این مدت خودتانرا معرفی‌و همه طبقات شما را شناخته‌اند لذاهراقدامی راکه در نظربگیرید مردم‌بطیب خاطرحاضرندکمك نمایند .

آقای ضرغـام رئیس طایفه باصری گفتند، شما برسر یك منبع سرشاری هستید که در این مدت هرکس از نظامی و غیرنظامی آمده و متصدی بوده صدها هزار تومـان استفاده کرده‌اند و شما کوچك‌ترین استفاده‌را نخواستید بنمائید تااین اندازه که کره خوراکی را از بازار خریداری مینمائید .

این است که من و امثال من باید با نهایت میل و افتخار برای ساختمان شیر خوارگاه‌که نظرداریدساختمان نمائیدحاضریم‌خودمان خدمت‌گذاری نمائیم بدون اینکـه تحمیلی بخانوارها بنمائیم .

وقتی‌که رسیدیم جلو عمارت‌شهرداری آن باغچه و گل‌کاریکه مهندس اعتمادی کرده واقعا بسیار قشنگ و خوش منظر شده‌بود که آقایان همه تعجب کرده بودند،وضمنا اظهار کردند که اگر این کار تاآخر خیابان‌زند (چهارراه لطفعلی‌خان) ادامه و درست گردد فوق‌العاده خوب خواهد شد .

وارد استانداری شدم پیش‌خدمت‌اظهار کرد که دومرتبه از شرکت پشم پوست تلفن کرده‌اند ، در این اثنا زنگ تلفن صداو آقای اردوبادی رئیس شرکت وقت‌ملاقات خواسته ، من حاضرم برای ملاقات آقـای‌اردوبادی وارد و راجع به باغچه جلوعمارت شهرداری مذاکره کردند که هیئت مـدیره‌تشکیل بود که خبر آوردند برحسب دستور کفیل استانداری جلو عمارت شهرداری‌کل گل‌کاری شده است و مدتی مورد مذاکره بین آقایان بود که چه اقدامی خوبی شده اگر ادامه پیدا کند ، لذا مرا فرستاده‌اند که سئوال نمایم آیا این عمل از نقطه‌نظرعمارت‌شهرداری انجام یافته یا ادامه خواهد داشت .

به آقای اردوبادی گفتم آیا اگرادامه پیدا کند ولی بدست خود صاحبـان عمارات و مستقلات که در مسیر خیابان ومسیر پیاده‌روها قرار گرفته است ، منجملـه عمارت شرکت پشم و پوست و اگر تصدیق‌مینمایند که این عمل خوب و بر زیبائـی خیابان‌خواهد افزوده ، از فردا خود اقدام‌نمایند واگرهم بخواهند مهندس شهرداریرا دراختیار آقایان خواهم گذارد .

شرکت پشم و پوست خود فوراقدام و گل‌کاری و نیز درخت‌های سرو و گل نیز کاشته شده بود ، در دنباله آن آقای‌دهقـان کـه در کمیسیونهای استانداری و فرمانـداری شرکت مینمـاینـد موضوع راخواستند جواب داده شد اختصاص بعمارت شهرداری ندارد چنانچه شرکت پشم وپوست‌هم اقدام کردند .

خلاصه در ظرف بیست و دو روزسرتاسر خیابان از دو طرف پیاده‌رو بمساحت پنج متر بطرف خیابـان باغچه و گل‌کـار ودرخت‌کاری شد بدون اینکه غیر از دونفر

مذکور فوق باحدی گفتند و یا ماموری فرستاده شود تمام آماده و عصرها مردم برای گردش و تماشا هجوم آورده بودند .

بعد از اتمام پیاده‌روها برای باغچه‌و درخت وگل‌کاری بفکر متن خیابان که سی‌متر بود افتادم ، لذا با مهندس اعتمادی راجع بوسط خیابان مذاکره‌نمودم . مشارالیه نظر دادند . که متن خیابانهم ممکن است بمساحت پنج متر برای گل‌کاری معین‌نمود، دستور دادم از فردا شروع نمائید ودرخت‌کاریرا از درخت نارنج ، سرو ، گل انتخاب کنید بطور یك درمیان .

خیابانهم از بالای عمارت شهرداری نزدیك عمارت ستاد ارتش شروع گردید ، چون موقعی که آقای میرزا عبدالحسین‌خان‌شبدیز رئیس شهرداری بود ، مقابل ستاد شروع کردند بحفر چاه عمیق و واقعا جدیت‌کردند و به آب رسانیدند ، چون خیابان آب کافی نداشت و ممکن نبود به باغچه‌های تازه احداث آب برسد .

آقای‌شبدیز یکی از مستخدمین‌پاك‌دامن و جدی و تخصص در حساب ، و نسبت بانجام چاه مذکورنهایت درجه فعالیت‌کردند،در همین اوان مشارالیه احضار بمرکز وآقای سپهر آمدند و ایشانهم از صاحب منصبان‌خوب وزارت کشور بودند .

جمع‌آوری گداها — بارئیس شهرداری و شهربانی مذاکره درباره جمع‌آوری گداها نموده ، قرار شد محلی که مناسب ودر بیرون شهر باشد که ضمنا بکارهای‌صنعتی هم وارد شوند تهیه شود ، و اتفاقا محلی که‌سابقا از کاروانسراهای قافله‌انداز شیراز بکازرون و بوشهر بوده وحالامتروك‌وبعضی‌از اطاقهایش از سقف قدری پائین آمده که باجزئی تعمیر قابل استفاده است درنظر گرفته‌شد .

یك روز بارئیس شهرداری‌وشهربانی‌ورئیس انجمن شهر برای دیدن محل رفته ، و بسیار برای این منظور مناسب و باجزئی‌تعمیر آماده خواهد بود ، لذا دفتر اعانه تهیه و پس از چند روز در حدوددوهزارتومان که جمع‌آوری شد شروع به تعمیر نمودیم ، چون دارای سه حیاط بود تمام ر کاملا بطور خوبی‌که بقول امام‌صمدانی‌رئیس انجمن که انسان میل میکند منزل نماید ،چون کلیه مصالح ساختمانی را از آجر وگچ وآهك را بطور اعانه کوره‌پزها دادند لذادر بکار بردن مخصوصا گچ در سفیدکاری کاملا مصرف ، از حیث بخاریهم آنچه لازم‌بود بطور خوبی تعمیر گردید .

و این محوطه گنجایش در حدوددوهزار نفر را داشت که بطور جداگانه جایگاه مردان و زنان و بچها ازهم جدا باشدزندگانی نمایند ، چند انبار که برای کاه و یونجه ساخته شده بود اختصاص دادیم برای قالی‌بافی و پارچه بافی و سایر صنایع از قبیل

نجاری ، آهنگری ، خیاطی پس از اتمام تعمیرات شروع بجمع‌آوری گداها نموده و با چه فعالیت در مدت سه روز تمام گداهارا از زن و مرد و بچه جمع‌آوری شد که در تمام شهر یك نفر پیدا نمی‌شد ، آشپزخانه کاملا در راه بود ، چون خود من سه مرتبه بااتومبیل خودم از شهر چند نفر را سوار کرده بردم به نوانخانه لذا شهربانی بیشتر جدیت میکرد .

از طرف فرمانده قشون آقای سرتیپ عمیدی در این موضوع از هر حیث کمك و همراهی کامل بعمل آمد واقعا خود من در تعجب بودم که این اشخاص خیرخواه کجا بودند ، بقول آقای امام صمدانی که می‌گفت «این اشخاص همیشه هستند ولی امثال شما که مجسمه ایمان ودرستی وخیر محض هستید نبودند» .

از آقای اردوبادی که دستگاه‌های قالی‌بافی داشت خواسته شد که دو دستگاه قالی‌بافی را با لوازمات دو نفر استاد بنوانخانه اختصاص دهند ، و نیز یك نفر اروسی دوزو یك نفر آهنگر و یك نفر خیاط برای نوانخانه تهیه و افراد را از زن و مرد وبچه بطور تقسیم بندی مشغول کار شدند .

از توجه و همت طبقات و آقایان شیراز که باکمال میل بدون کوچك‌ترین اظهار استقبال و کمك کردند بطوریکه باآن مخارجی که در دایر کردن و تهیه کلیه خواربار وفرش زیلو و لوازمات خواب فراهم گردید صندوق نوانخانه همیشه دارای پنجهزار الی شش هزار تومان وجه نقد موجود داشت لذا دراین کتاب آنها را بنام نیك و باهمت ذکر و یاد مینمایم .

بطوریکه در فصول گذشته ذکرشده درهر نقطه‌ای که ماموریت داشته‌ام در کار های عمومی که شروع باقدام می‌نمودم بدون اظهار همه طبقات نسبت بقدرت مالی چه نقدو چه جنس مساعدت و کمك میکردند ، وعلت چه بود همان بی‌نظر بودن نسبت بهر کاری و انجام و حفظ طبقات در تقاضاهای مشروع آنها و تشویق آنها بدرستی و ایمان در کار خود .

مامور دولت مانند یك معلم بهریك از نقاط مملکت که میرود باید اهالی آنجارا هدایت و راه‌نمائی و از تعدیات ارباب نفوذ حفظ نماید . نه‌این‌که بامتنفذین بسازد طبقات را بچاپد ، و این طرز عمل موجب عدم اطمینان جامعه از مامورین میشود .

لوله‌کشی ازچاه حفرشده تا چهار راه لطفعلی‌خان

پس از تکمیل پیاده روهای طرفین خیابان از گل و درخت‌کاری بفکر افتادم از آب چاه تا چهارراه لطفعلی‌خان لوله‌کشی ودرسر چهارراه منبعی (مخزن) آب ساخته شود

و اطراف آنرا بشیرهای متعدد قرار داده که‌عموما استفاده نمایند ، چون بطور کلی‌آب شیراز دارای مواد گچی است که موجب‌زحمت ساکنین میشود ، تنها یك چشمه آب باریك بقدر یك لوله آفتابه جاریست که درکنار آب رکن‌آباد سمت شمالی واقع گردیده است .

چون قنسول‌خانه انگلیس در شیرازهمه آبها را تجزیه کرده بوده ، آب این‌چشمه را برای آشامیدن از آبها بهتر ولذا از آن‌استفاده میکند و بهمین جهت کلیه ادارات و اشخاص توانا از آن آب استفاده مینمایند،چون آب چشمه کم است و ارباب رجوع از اول صبح تا غروب باید معطل بشوندتانوبت‌برسد .

البته این جریان و وضعیت مربوط‌بشیراز ۱۳۱۶ است نه شیراز امروزه که از هر حیث مستغنی است، چون تصمیم به لوله‌کشی گرفته‌شدازطرف شرکت نفت ایران وانگلیس شعبه شیراز آنروز حاضر شدند لوله‌های دوطرف را بدون قیمت مجانی دراختیارنویسنده بگذارند ، این عمل بنابراظهار خودشان‌بوده‌که نماینده یعنی رئیس شعبه بامن مذاکره نموده بودند ، که پس از قبول و اظهار تشکرفورا لوله‌ها را در کنار پیاده‌روها ریختند که این عمل بسیار حسن‌اثر بخشیده بود ـ ازطرف قنسولخانه آب‌چاه تجزیه‌ومعلوم گردید از آب چشمه بهتر است لذا دستور دادند ازآب چاه مصرف نمایند و اهالی نیز همین‌کار را کردند .

مسافرت بفیروزآباد ، فسا ، نیریز ، داراب ، لار .

برای رسیدگی بکارهای محلی چه‌از جنبه اسکانی و چه از حیث عمومی و فرمانداریها ، حرکت کردم ، اول بفسا پس‌ازیك روز توقف برای نیریز و اصطهبانات‌رفته که بسیار باطراوت و صفا ، در آنجا یکی ازآقایان محترم بنام امام جمعه که از سلسله گنابادی ونماینده صالح علیشاه در آنحدودو بسیار مرد اخلاقی‌و بااطلاع و نوع دوست بودند ، ناهاری منزل مشارالیه صرف شدکه‌ضمنا اظهار نمودند کوه نیریز و اصطهبانات بسیار باصفا و چشمه‌های آب و بالای کوه‌تمام درخت‌انجیر کوهی است‌که‌قابل‌صادرات است .

و نیز درخت های پسته و بادام کوهی از دامنه‌های کوه تا بالا که قابل آن‌است که با بادام اصلی پیوند گردد و البته محصول‌آن زیاد و یکی از صادرات خواهد بود،من (امام جمعه) اهالـی را تشویق کرده‌ام ولی‌کمتر گوش میدهند و اگر از طرف‌شمااقدام باین ترتیب‌که از مالکین عمده بخواهید ،آنها که حاضر شدند سایرین بالطبع حاضـر خواهند شد .

این اقدام بوسیله آقای میرممتاز که حاکم فیروزآباد بودند بطرز بستن قراردادبا یزدیها و اصفهانیها و مالکین بسته و شروع گردید ، و نیز با عمادالملك مالك قسمتی از آن کوه‌ها در شیراز اقدام و قرارداد های محضری بسته و مشغول شدند ـ آقای میر ممتاز یکی ازآزادیخواه با ایمان وازخراسان بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شده بودند .

در نیریز راهی‌که بطرف کوه انجیرمیرود بطور سربالا و سنگ‌کلاخ بود که‌هم سواره و هم پیاده اسباب زحمت روندگان‌میشد ، دستور دادم فرماندار آنجا جاده را درست و جوی آب‌که از بالای کوه‌سرازیر و بمزارع میرود درست کنند که بجاده‌پخش نگردد .

برای داراب حرکت کردم . داراب‌یکی از شهرهای قدیمی فارس است‌ـ مرکبات داراب مخصوصا پرتقالش از پرتقال فلسطین‌بمراتب بهتر است ، چون در سه نقطه فارس دارای محصول مرکبات است ، جهرم‌داراب ـ خضر ـ خود شیراز جز درخت‌نارنج مرکبات دیگر ندارد . در کازرون یك نوع‌مرکبات هست وبسیار بربهر وشبیه‌نارنگیهای مازندران ولی بقدری ترش است که یك‌قاشق چاهی خور آنرا در یك استکان آب بزحمت میتوان خورد .

در بازار بین‌الحرمین یکی از آن‌محل آب‌لیموگرفتن شیراز است که بسایر شهرستانها حمل میشود ، که در واقع یك نوع‌صادرات شیراز است ، بطوریکه یکی ازآنها نقل کرد ، دو جور آب لیمو تهیه مینمایند ،یکی یك برابر از آن مرکبات کازرون ویك برابر آب لیمو ، ویکی دیگر دو برابر ازآن‌ویك برابر از لیمو .

برای بازدید چوکان دشت و آوردن‌آب بکازرون ـ و شرح غار مجسمه شاپور.

مجسمه بزرگ و باعظمت شاهپورپادشاه ساسانی در غار شاهپور با جمعی از فرماندار و رئیس ژاندارمری و چند نفر ازمحترمین کازرون به مهمانی آقای محمدعلی بهبهانی که مالك چوکان‌دشت بودند و ازتجار و مالکین مهم شیراز و دو برادر بنام محمدحسن بهبهانی و محمدعلی بهبهانی‌میباشند ، برای سد بندی رود شاهپور که از چشمه‌های ساسان وچوکان دشت‌سرچشمه‌میگیرد معاینه و برآورد گردد .

با مسیو مهندس آرژان‌تین رفته ونقاط مختلف دشت چوکان و کوه‌های‌اطراف آنرا بازدیدکرده چنانچه دیده شد در زمان‌شاهپور برای بردن آب بشهر کازرون قدیم سدی بسته شده که از دامنه کوه نهربرداری‌کرده که هنوز در بعضی از قسمت که ریزش نکرده و باقی‌مانده است ، مخصوصا در یکی‌دو نقطه که دست‌رس بود مسیو آرژان‌تین

خواست بکند ممکن نبود .

برای رفتن بغار شاهپور

پس از بازدید چشمه‌های دشت چوکان‌که قرار شد مسیو آرژان‌تین نقشه و برآورد آنرا تهیه نماید تا روی آن آقایان بهبهانیها مطالعه نمایند که از چه‌راهی میتوان اقدام کرد ، چون مالکین کازرون حاضر بودند که اگر شرکتی تشکیل گردد سهام زیادی خریداری نمایند .

برای حرکت بغار . مقداری‌بااسب‌و مقدار زیادیهم پیاده ولی با چه زحمتی‌که از هر حیث خطرناك بود ، بالاخره وارددره‌شاهپور که رود شاهپور ازمیان آن‌میگذرد، و دره وسیعی است که شرق و غرب آنراکوه‌های مرتفع درمیان گرفته‌اند .

درطرف راست دره فضائیست‌که ازکوه تراشیده شده است ، ودر صفحه آن شکل شاهپور و چند نفر رومی تراشیده که‌امپراطور روم در جلو اسب شاهپور بزانو درآمده است ، و دست طلب بخشش‌بشاهپوردراز کرده ، و همراهان امپراطور هم درحال التماس و زاری هستند .

این فضا بقدری وسیع است که چندنفر میتوانند در آنجا براحتی در تابش‌آفتاب و وزیدن باد درامان بوده استراحت نمایند،ناهار بخورند و بدیدن اشکال حجاری‌شده خود را مشغول سازند وساعاتی درفکراینکه‌چه بودیم ، و حالا چه هستیم ، وکجابودیم، و بکجا رسیدیم ؟!

درهرحال بازحمات طاقت‌فرسا خودرا رسانیدیم بدرب غار و کنار مجسمه ازپا افتاده، روی‌زمین‌هیکلی بسیارمهیب وعظیم،به پهلوافتاده وچند جای‌بازو وقلم پاشکسته، دست روزگار صفحه عبرت‌انگیزی بوجودآورده است .

با همراهان وارد غار شدیم ،حوض‌چه‌های‌آب‌که از ریزش آب از سقف بمرور ایام در نقاط مختلف غار دیده میشد ، هرچه‌جلوتر میرفتیم فضا تاریك و تنگ‌تر میشد ، و هوا هم سنگین‌تر میگردید ، چون چراغی‌همراه نبود دیگر از رفتن بفضای بیشتری از غار خودداری‌کرده لذادرکنارمجسمه‌نشستیم،و مانند خانوادهٔ در دور جنازه‌بزرگ‌خانواده نشسته برمرگ او که خاك مذلت و نکبت برروی آن پاشیده شده نوحه‌سرائی کرده اشك تأثر بی‌اختیار از دیدگان همه جاری‌بود ، اف بر این روزگار غدار که چه‌برسرها دارد و خود تا ابد برقرار و تماشاگر است .

در دامنه کوه چند جای دیگرحجاریهای اشکال مختلف دیده میشود که واقعا دیدنیست و باید از زحمات آنهاکه‌این‌یادگار را درحجاری باقی‌گذارده‌که‌آیندگان

خود بانظر عبرت و در عین حال تحسین گویان باو نمایند .

ولی جای تاسف است که امروزاین‌راه صعب‌العبور که با خطر مرگ مقابله میگردد ـ با سهولت تمام میتوان بغار رسیدو آن مجسمه ازپا درافتاد روی خاك را برپا ایستاده شاهپور اول ساسانی را زیارت کردو واقعا زیارت کرد و برای او نوحه‌سرائی نمود .

واین موفقیت بامر و اراده شاهنشاه‌وارث برگزیده تخت و تاج شاهپورافتخارات شاهنشاهی ایران و در اثر همت و غیرت‌فرمانده لشکر فارس سرباز فداکار است که مجسمه فرمانده خود شاهپور را از گودال‌سقوط مجددا به پای ایستاده و نظاره بفرزندان باوفای خود مینماید .

دانشمندان زردشتی این طور اظهارعقیده کرده‌اند ، که سقوط این مجسمه‌مقدمه یك سلسله ذلت و بدبختی و انحطاط است‌که دچار ملت و کشور ایران گردیده ، و روزیکه برپا ایستاد و دوره عظمت و شادی‌و سعادت ملت و کشور ایران آغاز میگردد .

خوش‌بختانه اوضاع‌وجنبش‌وفعالیت‌فکر و عمل که از فکر و اراده شاهنشاه پهلوی دوم الهام و سرمشق گرفته این نویدو بشارت را بما میدهد که دوره بدبختی و مذلت سپری شده و ستاره درخشانی از افق‌زندگی نمایان است چنانچه درضمن خودشان فرموده‌اند :«ستاره درخشانی‌درافق‌زندگانی‌ما نمودار است» و حقا و انصافا همین طور است .

نکته‌ایرا که لازم است تذکر داده‌شود این است ،که بعضی از نویسندگان خرابی شاهپور را از هجوم عرب میدانند‌درصورتیکه این طور نیست ، و بعکس در زمان تسلط اعراب در نهایت عمران و آبادی برقرار بوده است .

آنچه محقق است خرابی شاهپوربدست مرد ستمکار ظالمی بنام ابوسعید شبانکاره که از سرکشان و یاغیان سرسخت‌زمان بوده که مورد تعقیب سلطان محمد سلجوقی در سال ۵۰۲ هجری واقع میشود‌ـلذا بجای شاهپور کازرون فعلی بنای‌آبادیرا گذارد که مردم متفرق شده گرد آمدند که‌اینك نویسنده نیز همت برآن گماشته که انشاءاله برای آنها تهیه آب نمایم وبهمین‌جهت باین مسافرت و آغاز بازدید دشت چوکان و چشمه‌های آن‌که‌نقشه‌برداری‌نموده‌که پس از جدیت مهندس آرژانتین که خود علاقه‌مندی ابراز مینماید برآورد مخارج آن‌تعیین تا از روی آن تشکیل شرکت سهام آبیاری کازرون داده و شروع بکار نمایند،دراین‌جا باید بگویم که بقدری آقایان بهبهانیها و خود اهالی منطقه کازرون ازشهری و اهالی استقبال و عجله دارند که

خود بهترین مشوق نویسنده گردیده است .

در اطـراف کازرون و ملك چوکان‌شهر سابق شاهپور که حالا ویرانه شده است مانند سایر نقاط فارس نقوش فراوانی دارد، بخصوص از دوران سلطنت شاهپور بزرگ وجود دارد ، که صدو پنجاه سال پیش هم‌که اولین دسته جهانگردان متمدن اروپائی‌که بآنجا رسیدند بی‌اختیار در برابر آن آثارشوکت و عظمت ایران سر تعظیم فرودوکلاه خود را بنام احترام ازسر برداشتند .

همین‌غارکه بنام غارشاهپور مشهورشده یکی از عجیب‌ترین آثار تاریخی ایران بلکه جهان است .

در فیروزآبادوارد وآقای‌میرممتاز وروسای دوایرفیروزآباد

تقریبا پنج متر که دهانه غار جلـو میروید به مجسمه تمام قد شاهپوربرمیخورید که گویا تا قرن گذشته هم سالم بوده‌ومعلوم‌نیست کدام دستی از روی نادانی و بلهوسی و یا از روی کینه ورزی به مجدو شوکت‌ایران پای مجسمه را شکسته و مجسمه که تا آنزمان برسرپا بوده افتاده است .

آنچه مسلم است از صدو پنجاه‌سال‌قبل پای اروپائیها به این غار باز ، و سیاحان فرنگی در کتب خودشان وصف غار را ذکرنموده‌اند .

میرزای فرصت شیرازی که مستغنی‌از توصیف است مینویسند «قدریکه‌ازحوض جلوتر رفتیم ناگاه فریاد همه بلند شد وآماده‌تیراندازی به پلنگ شدند ، ولی معلوم شد این پلنگ را دست طبیعت از رسوب قطرات‌آبی‌که از سقف چکیده ساخته و مجسمه‌مانند

پلنگ بوجود آورده که حتی خالهای سیاه‌هم روی آن دیده میشود ».

بعد از مجسمه پلنگ سراشیب وسربالا وجود دارد که بحوض اصلی میرسد، و آثار موجودیرا نشان میدهد ، از آن‌زمان‌آبی راکه از سقف می‌چکد بوسیله یك‌لوله زیر زمینی ازآجر پخته بحوض‌پهلوی‌مجسمه‌میرسانده‌اند ، قدری دورتر چاه بسیار عمیقی وجود دارد که‌گویا مخزن احتیاطی آب‌برای مواقع جنگ بوده است .

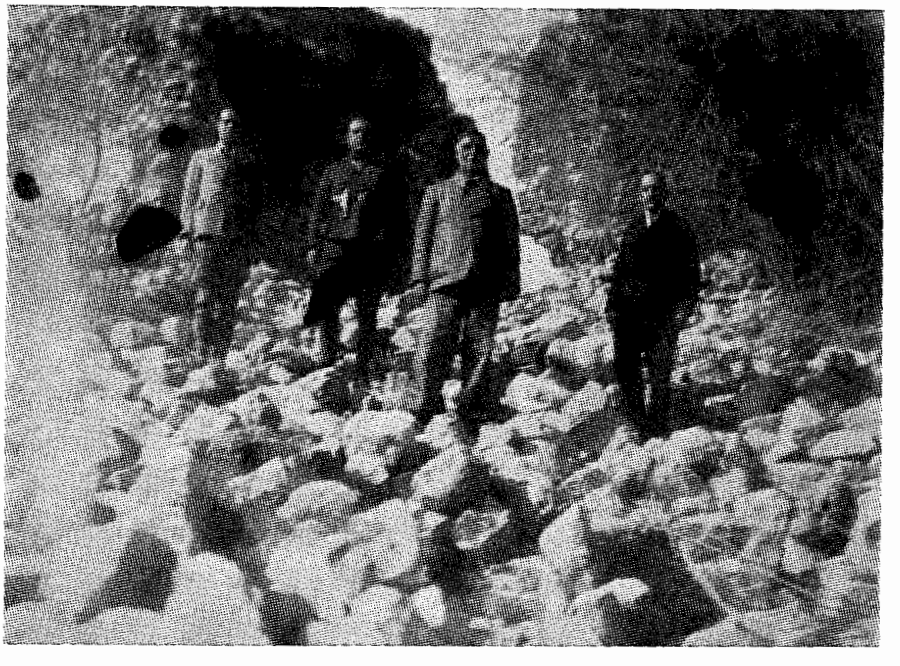

محل آتشکده دیگر . آقای میرممتاز و رئیس امنیه و رئیس مالیه

این مناره یا قلعه شاهپور که بالای‌کوه مرتفعی در همان محل ساخته بودند و حالا ویرانه‌هایش دیده میشود قطعا زمانی‌مخزن بزرگ پول و اسلحه بوده و چه بسا سکه‌های طلا و جواهرات و اشیاء قیمتی که‌درآن وجود داشته ، که بدست خارجیان افتاده که زودتر از ایرانیهای بخواب رفته‌وارد غار شده‌اند و آنچه بوده برده‌اند .

«داستان غاربگوش‌مطلعین‌اروپائیان‌رسیده بودکه دسته‌ای بنام کوه‌نوردان از سالهای دور برای دیدن این غار شاهپور ازدیار خود حرکت میکردند ، ایران آنروزهم دروازه خانه‌اش بروی همه باز ، و ابدابفکرآن نبودند که در این غار ممکن است نفایس گرانبهائی ذخیره شده باشد تا نگذارند کوه‌نوردان خارجی بآن راه ودست‌برد بزنند» تا این‌جا نظر میرزای فرصت بود» .

اما نظر نویسنده در تعجب است که‌چرا در دورانهای دیالمه آل‌بویه ـ یا شاه عباس و سلاطین صفویه ، یا نادر و یا کریم‌خان زند و حتی آقا محمدخان قاجار ، و اخیرا میرزا تقی‌خان امیرکبیر باین نیفتاده‌بودند ؟!

مسافرت بعد از کازرون بفیروزآباد.

فیروزآباد از حیث گرمسیری مرکز ایلخانی‌های طوایف ایل قشقائی است، و آتشکده بزرگ فارس هم بعد از استخر درمنطقه فیروزآباد میباشد ، بااینکه خراب و ویرانه‌ای بیش نیست معذالك از حیث‌عظمت‌دیدنی است که نویسنده ازنزدیك روی‌خرابه آن با حضور آقای میرممتاز ورئیس امنیه‌که‌یك نفر عرضحالی میدهد که در حال خواندن عرضحال عکس‌برداری شده است که بنظرخوانندگان عزیز میرسد .

اعظام‌الوزاره عرض‌حال را میخواند آقای میرممتاز فرماندار فیروزآباد و رئیس امنیه

آقای میرممتاز فرماندار فیروزآباداصلا تفرشی و از خانواده اصیل که پدر بر پدر در دربار سلاطین وارد کار و خدمت به‌مملکت بوده‌اند .

آقای میرممتازکه‌باپدرخودبخراسان‌میروند ، بعد از پدر هم در مشهد رحل‌اقامت کرده مشغول بوده‌اند در مشروطیت مخصوصازمان حزب دموکرات شروع بفعالیت نموده عضو کمیته دموکرات خراسان و مشهدبودندکه بهمین جهت برای محبوبیتی که در بین مردم داشتند انتخاب و بنمایندگی بطهران‌ودر مجلس شورای‌ملی یکی از نمایندگان‌پاك دامن و آزادیخواه بودند .

در فیروزآباد بایشان وارد و معلوم‌است علاقه‌مندی نویسنده بمشارالیه ومحبت ایشان نسبت بنویسنده در چند روز توقف‌چه قدر پذیرائی گرمی و باید بگویم که آقای میرممتاز فوق‌العاده با سلیقه و اهل‌ذوق میباشند خاصه در نوع غذا که هنوزهم تا این تاریخ که اردی‌بهشت ۱۳۴۱ است‌دوستی برقرار و حتی درماه یك روز جمعه

در منزل ایشان صرف ناهار میشود .

پس از چند روز توقف و دیـدن‌جاهای تاریخی و باصفا مراجعت بشیرازکرده و شروع به تشکیـل شرکت آبیاری دشت‌چوکان‌برای کازرون نموده وهیئت‌مدیره‌اش هم انتخاب گردید .

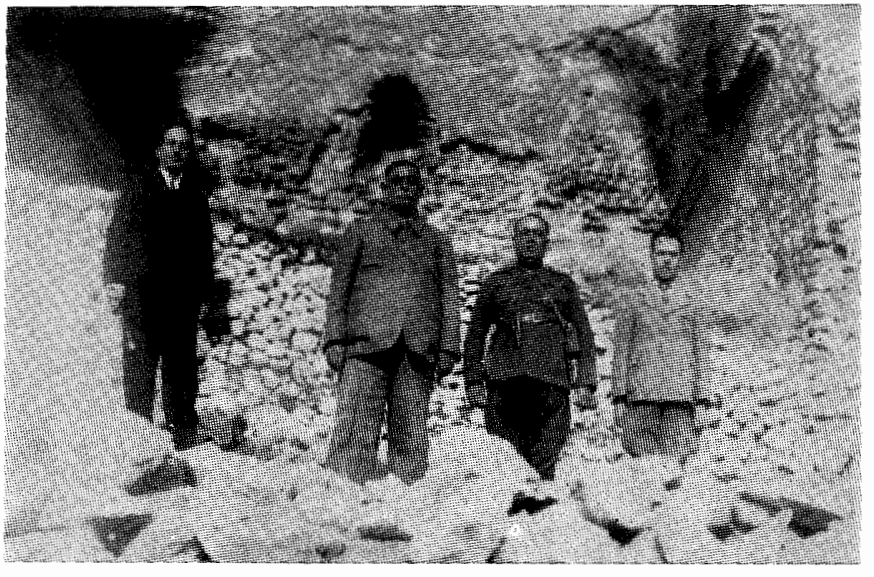

شرکت گله‌داری فارس

اولا لازم است برای اطلاع‌خوانندگان عزیز بطور اختصار وضعیت دو ایـل قشقائی و خمسه و باصریرا بنویسم که این‌دو ایل مسیرشان یکی از غرب شیراز حرکت ییلاق و قشلاقـی مینماینـد و آن طوایف‌قشقائیها است و ایل خمسه و باصری‌مسیرشان در طرف شرق شیراز است .

گوسفند عمومی طوایف خمسه و باصری باریك‌اندام و ظریف که فقط بـرای پوست که صادرات عمده فارس که تقریبا درسال متجاوز از چهارصد هزار (بقول‌خودشان جفت) آماده و صادر میکردند .

گوسفند عمومی طوایف قشقائـی‌خیلی زمخت و درشت که فقط برای قصابی که تا یزد هم برده میشود .

در ایل خمسه و باصری چند شرکت‌کوچك بدست حاجی غلامرضاتقی‌زاده‌تشکیل که پوست بره خریـداری و یکی از صادرکنندگان مهم پوست بره فارس میباشند .

آقای تقی‌زاده را تشویق کردم‌که ازسرحد خراسان‌گوسفندهای بخارائی(قره‌کل) برای شیراز وارد نمایند ، بالاخره حاجـی‌غلامرضا برای خرید عازم خراسان گردید

و یکصد گوسفند بخارائی وارد شیراز نمودند که سی راس تلفات دادند ، و مبلغ دوازده هزار تومان مخارج خرید و حمل آنها شده بود .

پس از وارد کردن گوسفندها بایکی از کدخدای طایفه بنام خلف بیك شرکتی تشکیل داده شد و شروع بکار نمودند که بره آنرا در صحرای آهودشت بنظر نویسنده رسانیدند که ذکر خواهد شد .

درکنار رودخانه اعظام‌الوزاره که آقای میرممتاز سیب تعارف میکند

وصلت بین ایل قشقائی و ایل خمسه و باصری از دو راه .

برای اینکه بین دو ایل ضدیت‌های سابق از میان برداشته شود و بجایش خویشاوندی و دوستی برقرار گردد شروع باقدام کردم ، ابوالفتح‌خان که یکی ازخوانین کچکولی بود و در اطراف اردکان نزدیك شیراز دهات و مزارعی داشت و رویهم رفته مرد فهمیده و عاقلی بود وارد مذاکره شدم درنتیجه چند گوسفند از خمسه و باصری برای ابوالفتح‌خان داده شد و نیز قرار شد برای برادرش هم ازطایفه باصری دختر اختیار کنند و این اقدام انعکاس خوبی در بین مردم بخشید .

اقدام نویسنده در تشکیل گله‌داری فارس .

یکی ازروزها آقای میرزاعلی نمازی برادر آقای نمازی بزرگ که آن موقع درامریکا بودند، آمدند استانداری پس ازملاقات تقاضا کردند ناهار در منزلشان بروم ، در روز معین رفتم . پس از مذاکره در موضوع گله‌داری که چندسال در اروپا واسترالیا بودم مخصوصا درباره گوسفند و گله‌داری مطالعات زیاد کرده‌ام و از هر قسمت کاتولیك‌هائی بدست آورده‌ام که حاضر است ، چون موقعیت ایلات فارس را ازحیث مراتع ییلاقی وقشلاقی بسیار آماده می‌دیدیم لذا از موقعی که به‌ایران و شیراز آمده‌ام ، هیچیك از مامورین

دولت را مانند شما بی‌نظر ودر عین حال علاقه‌مند برای این کار ندیدم لذا صلاح چنان دیدم که باشما در خصوص تاسیس شرکت بنام گله‌داری فارس تشکیل داده که هم قضیه اسکان ایلات از بین خواهد رفت و همین که وضعیت پشم وپوست بصورت خوبی درخواهد آمد .

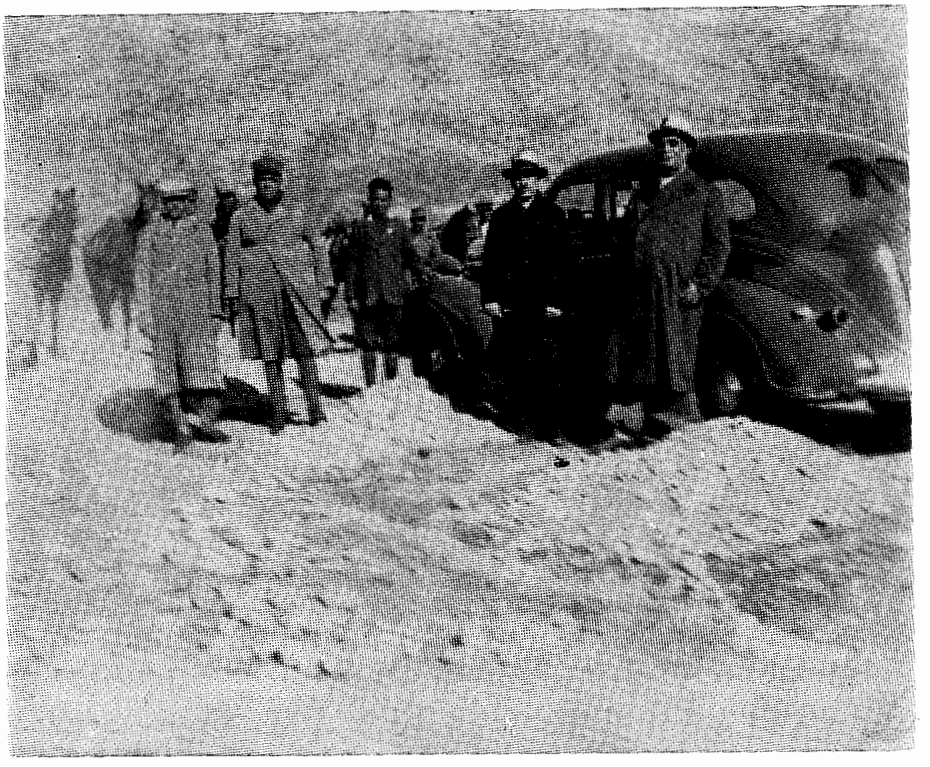

اعظم‌الوزاره برای حرکت بشیراز جلو اتومبیل ایستاده با فرماندار و روساء دوایر خداحافظی مینماید

باوسائلی که شرکت بوسیله متخصصین گله‌داری استرالیائی که استخدام خواهد نمود همیشه گوسفند درعین حرکت بوسیله حمام‌های سیار شست‌وشو خواهند شد، و نیز شیر گوسفند و گاه هرکدام علیحده بوسیله اتومبیل‌های مخصوص حمل بطهران و نیز لش گوسفند کشته با سردخانه حمل میشود ، که هم به مصرف داخله وهم خارجه حمل گردد .

بالاخره مذاکرات زیادی شدوایشان قبلا مقایسه خرج و بهره‌برداری صدگوسفند را بطور کلی از دلار و سایر اقسام بهره رابرآورد کرده ماشین کرده بودند که ارائه دادند .

پس از آن قرار شد دعوتی از سران قوم برای مذاکره بشود لذا خود آقای نمازی کیانرا که واجد این کار تشخیص داده بودند بمن (اعظام قدسی) دادندکه در استانداری دعوت نمایم . و روز و ساعت رامعین کرده خداحافظی نموده باستانداری

مراجعت کردم .

صورت رابرئیس دفتردادم که‌رقعه‌هارا حاضر کرده پس از امضاء برای اشخاص دعوت شد فرستاده شود . روز و ساعت‌معین‌تمام مدعوین حاضر تنها یك نفر از برادران بوسیله پاکت‌که در بوشهر رفته بود رأی‌خود را بنام کفیل استانداری بنویسنده‌داده بودکه در حکم حضور تلقی میشد .

قبل از شروع به موضوع دعوت‌آقای معدل که در آن موقع نماینده مجلس شورای ملی بودند برخاسته و چنین اظهارنمودند : من در دوران زندگانی خود در شیراز اولین مرحله است‌که‌می‌بینم عده‌یکصدنفری دعوت شده‌اند و تمام آن عده حاضر شده‌اند درصورتیکه هیچیك از ماهانمی‌دانیم‌برای چه دعوت شده‌ایم ، این عمل علاقه‌مردم فارس خاصه شیرازیها را نسبت به آقای‌کفیل استانداری (به‌بخشید شخص اعظام ـ الوزاره) میرساند که چه اندازه درمیان مردم‌شیراز محبوبیت دارند . باندازه ایکه یك نفر هم نخواسته است خود را غائب‌ازدعوت‌بداند لذا رای خودرا در پاکت باختیارآقای اعظام قدسی قرار داده است دیگر عرض‌ندارم .

پس از بیان آقای معدل نویسنده‌با اظهار تشکر از حسن ظن آقای معدل و تشکر از همه آقایان که افتخار حضور بمن‌داده موضوع را بیان کردم ، در این‌جا آقای معدل اظهار کردند ، آیا برحسب دستورمرکز است، جواب دادم ، چرا باید همه چیز را از مرکز انتظار داشته باشیم و خودرابرای‌انجام کار عاجز بدانیم ، آقایان باید تشخیص بدهند که آیا ، این پیشنهاد من برای حال وآینده این مملکت خاصه فارس و شیراز مفید است یا خیر ، و اگر مفید میدانند از همین‌ساعت وارد عمل گردند .

پس از اظهارات نویسنده آقای‌میرزاعلی نمازی نسبت باصل موضوع‌بیاناتی نمودند واطلاعات دراختیارحاضرین گذاردندکه برای تمام کاملا روشن گردید ، مخصوصا برای چند نفر از نمایندگان دو ایل قشقائی‌وخمسه و باصری که اظهار قبول و همه گونه همراهی را نمودند .

بعداز بیانات آقای نمازی آقای‌برهان پیشنهاد نمودند که تصور میکنم مذاکرات بحد کافی شده بهتر آنست‌که‌واردعمل گردیم تصور میکنم یك عده لازم است بهر عنوان انتخاب شوند تا در جلسات خودآنچه لازمه این کار و پیشرفت آن چه از حیث سرمایه و چه از سایر قسمت‌ها انتخاب‌و نتیجه در این جلسه که بنام شورای عالی نام‌گذاری میشود حاضر نمایندکه تا پس ازتصویب شورا وارد عمل گردند .

پیشنهاد آقای برهان باتفاق آراءمورد قبول و نویسنده اضافه کرد که یك

هیئت دوازده نفره آقایان برای مخفی‌انتخاب‌نمایند که بامذاکـرات شرکت‌نامه‌ای بنـام (شرکت گله‌داری فارس) تنظیم ودرشورای‌عالی مطرح و گذرانیده وارد عمل گردند ، گرچه لازم بتذکر نیست‌که آقای نمازی راانتخاب نمایندکه چون ایشان درواقع‌پیش‌قدم و پیشنهاد دهنده میباشند .

دوازده نفر انتخاب شدند ، در این‌موقع جریان کار را از ابتدا تا تشکیل‌شوری و انتخاب دوازده نفر برای تنظیم شرکت‌نامه‌و تعیین سرمایه شرکت را بوزارت کشور گزارش دادم ، ولی وزارت کشور ابداجوابی‌ندادند ، پس از چند روز هیئت دوازده‌نفر به استانداری آمده و شرکت‌نامه را بنام‌شرکت گله‌دار فارس بقلم آقای صدرزاده‌که تمام شرکت‌نامه‌های شیراز بقلم ایشان کـه‌وکیل دادگستری هستند نوشته و تنظیـم میشود .

رونوشت شرکت‌نامه را هم برای‌وزارت کشور فرستادم ، پس از چند روز جواب دادند که چون آقای معاضدالسلطنه‌پیرنیا باستانداری فارس تعیین و حرکت خواهند نمود بایشان دستور داده شده است‌که شماهم زیر نظر مشارالیه اقدام خواهید نمود .

البته این‌نامه‌وزارت کشورچه‌تاثیری‌نمود قضاوتش با خوانندگان عزیز است‌خاصه پس از ورود پیرنیا و جریان خاسته‌های‌ایشان‌از نویسنده .

تلگراف معاضدالسلطنه پیرنیا،آقای‌اعظام قدسی تا ورود من بشیراز نسبت بکار های جاری هیچگونه اقدام ننمائید و منتظرورود من باشید .

من هم در این چند روزه اولا راجع‌بشرکت و سایر کارها تلگراف آقای پیرنیا را به آقایان اطلاع دادم همه بانگرانی تلقی‌کردند ، که خوب تمام شد وکار شرکت از بین خواهد رفت برای اینکه ایشان چندسال‌قبـل استانـدار شیراز بودنـد و امتحـان خود را داده‌اند و هنوز پرونده زمین دردادگستری شیراز که برحسب دستور ضبط و راکد مانده حاضر است و باید متاسف‌شدکه‌درمقابل زحمات وفداکاریهای شبانه‌روزی در تمام کارهای فارس این طور تشویق وقدردانی شود که ایشان بانظر امثال پیرنیاها کار کننـد درصورتیکـه فارس با بودن وشناساندن اعظام قدسی‌خودرادیگر آقابالاسر آنهم ... نخواهند داشت ، این است که تمام‌خرابیها از مرکز است و باید مرکز اصلاح شود تا ولایات رو به اصلاح و آبادی برود .

نویسنده نسبت بکارهای خود ازاسکان ایلات و کارهای فرمانداری ، نسبت بشرکت آبیاری کازرون از دشت چوکان ،و نسبت بکارهای استانداری ، ونسبت به

باغچه‌بندی پیاده‌روها که تمام شده و نسبت‌بوسط خیابان (پنج‌متر) برای باغچه ودرخت کاری‌که درحدود بیست وپنج متر آن شروع و تمام شده ، و نیز نسبت بلوله‌کشی آب‌چاه حفر شده تا چهار راه لطفعلی خان ، و نیزتاسیس نوانخانه‌وساختمان‌برای شیرخوارگاه و پرورش‌گاه اطفال یتیم شرکت گله‌داری‌که‌مقدماتش درشرف اتمام است .

برای هریك از موضوعات مـذکورفوق یك خلاصه گزارش تهیه وضمیمه‌پرونده خود نموده که در موقع ورود آقای پیرنیاتسلیـم ایشان گـردد ، و خود منتظر ورود مشارالیه مشغول استراحت شده ولی البته درنهایت افسردگی،که بقول آقای امام‌صمدانی در تمام محافل شیراز مذاکره و تاثر حتی درخانه‌ها که چون غالبا از اخلاق و طرز کار پیرنیا سابقه دارند حتم میدانند که با ایشان‌نخواهید توانست کار کنید و ناچار خواهید کارها را گذارده و رفت .

آقای معاضدالسلطنه پیرنیا وارد ، وبا خانواده سه‌شبانه‌روز تا تهیه منزل از ایشان در استانداری پذیرائی تا اینکه در هـمان‌عمارتیکه در بیرون شهر آنطرف رودخانه منزل امیرشوکت‌الملك بود منزل نمودند ،چون اول نمی‌خواستند درآن جا منزل‌نمایند ولی منزل فراهم نشد بقول خودشان : ناچاربایدهمانجا منزل نمود .

پس از نقل‌مکان ازاستانداری‌بمنزل‌یك روز کلیه پرونده‌های مذکور در فوق را در استانداری روی میزشان گذارده متذکرشدم‌که هر پرونده‌ای چنانچه ملاحظه میشود یك خلاصه پرونده ضمیمه آن است که ازتمام‌اوراق پرونده حکایت میکند ، اظهارنمودند بهتر آنست‌که بفرستید منزل ،ظهرکه‌خواستندبروند بنوکر شخصی ایشان باحضورخودشان پرونده‌ها را در اتومبیل گذاشته شدورفتند.

موضوع پشم و کره ـ چند روزی گذشت آقای پیرنیا مذاکره نمودند : که‌چون در کرمان قالی برای من می‌بافند وقتی کـه‌برای استاندار فارس تعیین گردیدم ، گفتند پشم شیراز بهتر و ارزان‌تر است درحدودیك‌خروار تهیه و بفرستید و نیز در موقع حرکت از طهران بستگان و رفقا کره خواستند،حالاچون اسکان ایلات باشما و دو سال است که در تحت اوامر دستورات شمارفتار مینمایند،لذا خوب میتوانید پشم‌وکره را تهیه نمائید .

جواب ـ اولا لازم است بشمابگویم که من تاکنون یك چارك کره از افراد ایـل خریداری نکرده‌ام ، چرا ؛ برای اینکه سایرافراد تصور نکنند که رئیس اسکان نظری دارد ، بهترین دلیل آنست که استدعا میکنم‌آقای سروش کـه از طرف دارائی شرکت روستائی تشکیل داده است و روسای ادارات‌حتی کارمندان آنچه لازم دارند از کره ، روغن ، و برنج و حبوبات از ایشان میگیرندو سر هر برج حساب مینماینـد ، من هـم

احتیاجات منزل را ازآن شرکت خریداری میکنم با مراجعه کاملا روشن میشودکه کره روزانه من که در دفتر بنام من نوشته شده‌است صدق اظهار مرا ثابت میکند .

ثانیا . شرکت پشم وپوست درشیراز بطور کامل تماس با طوایف و افراد هر دو ایل دارد ، که محصول آنها را خریداری مینمایند ، و در راس شرکت هم آقای اردوبادی است که خودشانهم چندین دستگاه‌قالی‌باقی چه در شهر و چه در دهات دارندو برای پشم مورد احتیاج شما خوب میتوانندنظر شما را تامین نمایند .

درجواب اظهارنمودندکه میدانم‌شرکت‌پشم و پوست در شیراز هست اینکه از شما خواستم برای این بود که بهتر و ارزان‌تراز میان خود ایل تهیه شود .

خیلی معذرت میخواهم تصورمیکنم‌در توضیحاتیکه داده شد ابهامی درش نبود که موجب تکرار و تجدید مطلع شده باشد،در این دو سال بااینکه کلیه پوست بره از ایل خمسه و باصری تهیه و معامله میشود ، من‌بااینکه چند پوست دخترهایم خواستندحاضر نشدم ازدست افرادایل خریداری نمایم واین‌عمل باور نکردنی است .

در این جا مذاکرات خاتمه پیداکردو ایشان نامه‌ای از بغل بیرون آورده بمن دادند ، نامه ازوزارت کشورخطاب‌بخودشان: آقای پیرنیا استاندار فارس بشما اختیار داده میشود ، در تغییر و تبدیل و نقل انتقال کارمندان شیراز از استانداری و شهرداری و نیز نسبت بشهرستانهای تابعه از فرماندارو بخشدار اقدام نمائیدحتی بنام‌انتظارخدمت در اختیار کارگزینی وزارت کشور قراردهید .

جواب ـ بسیار خوش‌وقت میشوم که‌اول اقدام را درباره من (باختیار کارگزینی بگذارید) بسیار ممنون خواهم شد .

چون آقای علی اصغر حکمت درشیراز بودند و شاید هم مورد بی‌مهری‌بالاها واقع شده بودند ، یك روز به استانداری‌آمدند و معلوم شد برای طهران میروند ، یکی دو ساعت با آقای پیرنیا مشغول‌مذاکره‌بودند ، بعد که ایشان رفتند آقای پیرنیا در ملاقات اظهار کردند : تصور میکنم آقای‌حکمت کاندید وزارت کشور باشند».

دو روز بعد تلگراف معرفی ایشان‌بوزارت کشور بشیراز مخابره گردید ، در این موقع آقای پیرنیا راجع بشرکت‌گله‌داری‌سؤال نمودند ، گفته شد پرونده آن نزد خود شما با سایر پرونده‌ها تحویل داده شده‌است . اظهار نمودند دیگر شما اقدامی‌ندارید وزارت کشور در این بابهم بمن اختیار داده‌است . !

تلگراف وزارت کشور بامضای علی‌اصغر حکمت .

آقای اعظام قدسی ازاین تاریخ‌بکارهای فرماندار مداخله نداشته فقط بکارهای

اسکان به‌پردازید، علی‌اصغر حکمت .

معلوم است این تلگراف یکی از تقاضاهای پیرنیا در ملاقات روز حرکت حکمت تطهران بوده ، چون قانونا استاندار حق مداخله در امور فرمانداری ندارد مگر بطور مشورت که او هم درصورتیکه فرماندار بخواهد و الاخیر: روی همین جریانات بودکه هیئت دولت و وزارت کشور خواستند کاملا فرماندارها رامطیع استاندارها قرار دهند ، آنها را بنام معاون استاندار و فرماندار تعیین نمودند که استاندار کاملا مسلط باشد و هر ساعت هم که نخواست چون بنام معاون است میتواند تغییر دهد .

پس از تلگراف فوق دیگر ماندن من در شیراز صورت خوبی نداشت ، همین که اهالی اطلاع حاصل کردند خواستند شروع باقدام نمایند من مانع شدم ولی مورد قبول واقع نگردید ، لذاجمعی به‌تلگرافخانه‌رفتند.

از طرفی فرمانده قشون با پیرنیا ملاقات و نیز پیشکار دارائی ، شب در منزل بفکرم رسید بهتر آنست که بنام مرخصی حرکت نمایم لذا تلگرافا از وزارت کشور تقاضای پانزده روز مرخصی نمودم .

جواب ، با مرخصی شما موافقت نمیشود ، بعد از این هم مستقیما حق مکاتبه نخواهید داشت مگر بوسیله استانداری. ازاین تلگراف استنباط کردم که طرف ومخالف من علی‌اصغر حکمت است در مرکزودرشیرازهم معلوم است .

حرکت بطهران ــ صلاح دراین‌دانستم اولا برای خاموش کردن اهالی و آقایان بدون خبر حرکت نمایم ، ثانیا باصدورچنین تلگرافات توقف صلاح نیست و قطعا باپیرنیا هم ممکن است خوب پیش‌آمد نکند . لذااثاثیه را جمع و بسته با کامیون حرکت دادم و خود باخانواده با اتومبیل اسکان نیمه‌شب حرکت کردم و برای ساعت هفت صبح وارد اصفهان شده و برای طهران حرکت نمودم .

پس از ورود بطهران بوزارت کشور برای ملاقات فقط آقای احمد فریدونی که معاون بودند رفته ،گفتم دستوردهیداتومبیل اسکانرا که بمن تحویل داده بودند تحویل بگیرند ، آقای فریدونی اظهار نمودند حالاچند روز صبر نمائید چون صدور تلگراف بنام عدم مداخله بکارهای فرماندار بدون مطالعه و مراجعه بوده است لذا باین فکر برآمده‌اند که شما را بهمان سمت برقرارنمایند در این‌صورت چند روز تامل نمائید .

جواب دادم دیگربهیچ‌عنوانی بفارس و شیراز نخواهم رفت ، برای من همین‌پاداش کافی است .

آقای پیرنیا بفکر افتادند که برای‌من پرونده‌سازی‌کرده باشند لذااز علی‌اصغر

حکمت بنام بازرس اسکان بازرس خواسته‌وفرستاده شد ، ازاین‌جا هوش و تشخیص رجال پوسیده معلوم میشود که چه بودندوقوه فکرشان تا چه اندازه است ، آخر پیرنیا فکر نکرد که موقعیت من در فارس مخصوصادر میان عشایر و ایلات تاچه درجه است .

برای ساختن‌شیرخوارگاه وپرورش‌گاه‌رئیس‌یکی ازطوائف چك‌ده‌هزارتومانی‌بدون اسم‌صادرمینمایدکه من‌چنانچه ذکرشد باصرار رد کردم که هنوز اقدام نشده ، و هکذا قضیه خرید کره و روغن برای خودازشرکت‌روستائی بوسیله سروش که کاملا به آقای پیرنیا سابقه داده بودم ، و ایشان بازهم‌نتوانستند باور نمایند ، چرا . برای اینکه بمصداق ، (هرکه نقش خویشتن بیند‌درآب).

بازرس فرستاده شد جز تحمیل‌خرج‌سفر و فوق‌العاده بوزارت کشور چیزدیگری نبود ، فقط سرهنگ آوشید در ضمن گزارش‌میخواهد که برای اسکان ایلات دنباله کار های اعظام قدسی اول خودشان واگر حاضر نمی‌شوند یك نفر دیگر انتخاب واعزام‌گردد، درضمن بادستهای مربوطه خودرا کاندید وبنام رئیس اسکان با اتومبیل اسکان حرکت مینماید ، چون در بازرسی دیده بود عجب‌منبعی است برای تامین آتیه ، که چیزی نگذشت که خود آقای سرهنگ آوشیدتحت‌تعقیب قرار گرفت ـ بیچاره آقای پیرنیا .

بالاخره اوضاع‌فارس‌رابطوری‌خراب‌و درهم و برهم نمود که خود هم با وضع ناگواری ازبین رفت .

اما علی‌اصغر حکمت‌چون ازهرطرف‌مایوس گشت ابلاغ صادر کرد که تشکیل محکمه و اعظام را بنام اینکه از شیرازبدون‌اجازه حرکت کرده محاکمه شود و بمجازات سخت هم محکوم نمایند .

از این موضوع هم بدبختانه‌نتیجه‌ای نگرفتند ، در این موقع دکتر متین دفتری نخست‌وزیر بودند که من بملاقات ایشان‌رفته‌که جریان را به ایشان تذکر دهم ، وقتی وارد اطاق ایشان شدم . باکاغذ های روی میز نخست‌وزیری زیرورو میکردند ، من‌که وارد شدم روی صندلی نشسته ، گویا انتظار نداشتند که من بنشینم ؟! .

دکتر متین دفتری اظهار نمودند ممکن است موقع دیگر بیائید ، چون حالا هیئت تشکیل میشود ، جواب دادم کاری‌نداشته و بیرون آمدم . پس از یك چنین برخوردی ترك‌ملاقات ومعاشرت رابامشارالیه نمودم ، و نیز در مجالس ختم یا مجالس اجتماعی برای ایشان دیگر احترامی قائل‌نبودم تا اینکه بوسیله آقای داودی که از طرف‌دارهای جدی ایشان و با نویسنده هم‌دوست بود ، با تعیین وقت که آقای داودی بدون اینکه نام دیگریرا برده باشد ، قول‌دادم .

درروزوساعت مقرره آقای داودی به اتفاق آقای دکتر متین دفتری وارد منزلی که در خیابان سرآب وزیر خانه صدو سی‌متری که دارای سه اطاق بود ، وارد شدند ، که در اطاق مقابل درب کوچه بود پذیرائی بعمل آمد باذکر سابقه ایشان معذرت خواسته بعد از چند دقیقه باتفاق داودی خداحافظی کردند .

تشکیل کابینه منصورالملك و زمزمه آغاز جنگ دوم .

اوضاع طهران رویهم رفته آرامش نداشت .

آقای علی سهیلی و وزات کشور-در این موقع آقای علی سهیلی که سفیر افغانستان بودند برای وزیر کشوری خواسته‌و وارد شدند ولی مدتی در قلهك مریض بودندکه کارهای امضائیرا نزدایشان‌میبردند.

ریاست کارگزینی - یکی از روزهاکه باتفاق میرزا ابراهیم‌خان شایان بعیادت رفته بودیم حالت مزاجی آقای سهیلی بهترشده بود که اظهار کرد امیدوارم تا چند روز دیگر بوزارت‌خانه حاضر شویم ، و چون‌اصلاحاتی درنظر گرفته‌ام بهتر میدانم که اعظام‌الوزاره برای ریاست کارگزینی از دونقطه نظر تعیین گردند ، یکی‌ازاطلاعات‌جامع از ولایات ایران و دیگر بی‌نظری آن‌درکارهاو تعیین اشخاص‌که شناسائی کامل دارند ، آقای شایانهم تصدیق کردند ، بسیار بموقع‌است (در آن موقع آقای شایان در وزارت خارجه کار میکردند).

همانروز ابلاغ ریاست کارگزینی‌رابخط خودشان صادر کردند ، و ضمنا متذکر شدم ، البته اطاعت میکنم ولی ناگفته نگذارم‌که نخواهند گذارد اصلاح شود ، همین که دست باصلاحات گذاردید مورد حمله قرارخواهید گرفت که خودتان خواهید گفت : بابا از اصلاحات گذشتیم ؟! .

این‌راهم برای اطلاع خوانندگان‌مینویسم ، که ازروز اول‌تشکیلات اجتماعات وخاصه حزب دموکرات سه‌نفربنام‌علی‌سهیلی،اعظام‌الوزاره ، میرزاابراهیم‌خان شایان،میرزا باقرخان پروین که بعدا آقای محمدولیخان‌بهزادی ملحق شدند در کارهای سیاسی‌وارد و کار میکردیم ، نویسنده از دو نقطه نظر بین‌رفقا مورد احترام بودم .

یکی از نقطه نظر اینکه از آغازانقلاب مشروطیت در تمام مراحل وارد بودم چنانچه درفصل خود مشروحا ذکرشده،دیگراینکه از حیث سن تقریبا بزرگتر بودم ، و بعلاوه مقدم بر آقایان باآقای سهیلی‌ازدوران‌تحصیلی‌که در مدرسه سیاسی‌تحصیل‌میکردند آشنا بودم ، برای اینکه پدر ایشان بنام‌میرزاغلامعلی اتحادیه عضو فعال انجمن برادران دروازه قزوین بودند که نویسنده هم عضوانجمن بودم که ارتباط کامل دربین بود .

میرزا باقرخان پروین - ایشانهم ازآزادیخواهان با سابقه بودند که در مراحل اولیه وارد و مجاهد بودند . که بعدا بایکی دو نفر از آزادیخواهان سر طویله فرمانفرما را که متروك افتاده بود آسیای دودی دایرکرده بودند .

خوب بخاطر دارم یکشب جلسه‌در منزل نویسنده بود که مذاکره در اطراف اوضاع درهم برهم ایران خاصه طهران‌بمیان‌بود که نویسنده اظهار کردم باید اقدامی کرد که عده خائنین را ازبین برد ، میرزاباقرخان‌پروین گفتند مانعی ندارد اگر شما حاضر باشید تهیه افراد از من که یکشب طهران راکودتا و کسانیرا که باید از بین برد در همان حین کودتا معدوم بشوند ، در این جلسه‌منزل‌نویسنده گذر وزیر دفتر تازه از مهاجرت برگشته بود که آقای سهیلی و آقای شایان و آقای بهزادی بودند .

آقای علی سهیلی وزیر کشور

در این جلسات منتسب بحزبی نبود خیلی خصوصی و منحصر بافراد مذکور فوق بود ، و فوق‌العاده نسبت بیك دیگر علاقه و صمیمی ووفادار بودیم ، چنانچه هنوزهم‌آن روابط و صمیمیت بین نویسنده و آقای‌شایان و آقای بهزادی تا این تاریخ که چهاردهم اردی‌بهشت ۱۳٤۱ میباشد برقرار است و دو نفر دیگر که آقای سهیلی و پروین باشد فوت کرده‌اند .

من نویسنده و کارگزینی - پس از انتخاب و انتصاب مشغول کار و مطالعه گردیده ، در همین روزها بود که آقای سهیلی هم بوزارت کشور حاضر میشدند ، وضعیت کارگزینی بسیار درهم و برهم بود ولی البته چند نفر عضو فهمیده روشن فکر داشت که در درجه اول آقای ابوالحسن‌قریب که سمت معاونت داشتند بسیار جوان متدین و در انجام فرائض دینی مقید و تحصیلات قدیمه ایشان توام با تحصیلات جدید بسیار

قوی بودند ، و دیگر آقای هنجنی که ایشانهم تحصیلات جدیده و کامل و عضو فعاله کارگزینی بودند که اینك مدیرکل کارگزینی میباشند .

تشکیلات در کارگزینی - برای هراستان چه امورات استانداری ، فرمانداری ، شهرداریرا یك نفر انتخاب و مسئولیت مرتب نگاه‌داشتن آنرا بعهده او قرار دادم .

آقای ابوالحسن معینی راکه‌درشیراز بامن بودند بریاست دفتر کارگزینی برقرار نمودم ، آقای عبداله‌خان شیرخانی که ازاول‌خدمت ایشان (چنانکه درشعبه تمبروباندرول ذکر شده) بکارگزینی منتقل و متصدی‌آمارمشغول شدند .

آقای سخائیرا که متصدی آماراهواز و طرز کارش را در بازرسی‌خوزستان دیده بودم از اداره‌آمار منتقل‌بوزارت‌کشورو متصدی یکی از استانها نمودم ، آقای صاحب‌قلم متصدی استان خراسان .

چون در مسافرت خوزستان‌که واردآبادان و مشغول بازرسی بودم ، قرار شد تشکیلات نفت آبادان را هم دیدن نمایم لذابوسیله فرماندارکه از شرکت خواسته شده بود یك نفر بنام رهنما برای راه‌نمائی معرفی‌و باایشان تمام موسسات را دیدم ، تنها از قسمتی که جلب توجه میکرد ، پیت سازی‌که‌از ابتدا ورقه آهن زیر چرخ میرود تا موقعی بصورت (پیت) درمیآید و نیز توسط ماشین‌برای گرفتن نفت و یا بنزین رفته پس از پر شدن درب آن بسته ولحیم‌شده‌خارج‌میگردد‌که بازهم بوسیله ماشین ردیف و باسرعت وارد کشتی بارگیری میشود و این دستگاه‌بسیار جالب و دیدنیست .

بشعبه کارگزینی که رفتم دفاتر واوراق مربوط بانتظامات راکاملامورد مطالعه قرار دادم که در همان موقع بخاطرم رسیدکه نمونه‌هائی بردارم‌که اگر روزی تصدی کارگزینی وزارت کشور شدم ، ازآن اوراق‌استفاده شود ، پس‌از اظهار به آقای رهنما . هریك از اوراق و دفاتر راکه میخواهیدمعین نمائید که حاضر کرده بعدا تقدیم شود .

لذا اوراق‌که بنظرم مناسب آمدعلامت‌گذاری‌نمودم ، مخصوصا دریك‌ستون استخدامی ذکر شده بود (گرعمر) این‌جمله‌بجای بدآب و هوائی ذکر شده و بسیار جمله بامعنی و متناسب و جالب بود .

در کارگزینی اوراق را چه مربوط‌بکارگزینی و چه مربوط به بازرسی‌مخصوصا در قسمت حاضر و غائب و غیبت اشخاص‌که‌باید اداره بازرسی‌مرتب‌کرده‌باداره‌کارگزینی فرستاده و کارگزینی هم برای اجرای آن‌باداره حسابداری خواهد فرستاد ، این‌اوراق بسیار جالب و مانند ماشین از خطسیراولی‌خود که اداره بازرسی باشد تا کارگزینی و آخرین مقصد که حسابداری باشد بطورمنظم انجام خواهد شد .

دفتریهم بنام مشمولین که در مواقع رفتن بنام وظیفه و چه پس از خاتمه خدمت باید برگردند یك دفتریکه دارای ستونهای روشن و بسیار جالب بود بضمیمه سایراوراق مذکور فوق بوسیله آقای عبداله‌خان شیرخانی تنظیم و در یك شبی که آقای سهیلی ازهیئت می‌آمدند بوزارت کشور بنظر ایشان رسانیده که دستور طبع را باداره حسابداری صادر نمایند ، چون کارهای کارگزینی چه احکام و چه سایر نامه‌ها که باید بامضای وزیرباشد. روز حاضر کرده شب بامضا و نظر ایشان میرسد . واگر درنامه‌ها نظری داشتنداصلاح و مجددا پاکنویس میشد .

یکی از کارهای حساس مسئله ترفیعات و اضافات کارمندان وزارت کشور و ادارات تابعه‌آن از قبیل شهرداری ، شهربانی، آمار و سجل‌احوال ، ژاندارمری نسبت بکارمندان دفتری میباشد که سالی یك مرتبه‌در مهرماه کمیسیونی بنام کمیسیون ترفیعات و اضافات از طرف وزیر با صدور احکام برای اعضاء کمیسیون تشکیل میگردد .

در این کمیسیون اول نسبت بکارمندان وزارت کشور از مرکزی و ولایات نسبت به پیشنهادات رسیده چه در مرحله‌ترفیع و چه نسبت باضافه حقوق رسیدگی بعمل میآمد و آنچه باسامی تصویب‌میگردیدبا تنظیم صورت‌مجلس بامضاءاعضای کمیسیون میرسید .

بعد از اتمام کار وزارت کشورنسبت‌بادارات تابعه باضافه حضور نماینده هر اداره تابعه بطور مجزا رسیدگی و تنظیم صورت‌مجلس بامضاء و همین طور تاآخر که تمام میشود ، و کمیسیون پس از تنظیم صورت‌مجلس‌ازکلیه بامضای وزیررسانیده‌نمایندگان هریك از ادارات تابعه یك نسخه امضاء شده‌را برای اداره خود میبرد .

تا قبل از تصدی نویسنده ترتیب‌این طور بود که آن صورت بنام محرمانه در ضبط روسای کارگزینی میماند ، هریك ازکارمندان خارج از آن صورت که بعنوان اضافه یا ترفیع با رئیس کارگزینی معامله رابرضایت طرفین انجام میگرفت نام او بجای نام کسیکه در کمیسیون تصویب گردیده‌ثبت و حکم صادر و بامضای میرساندند . وزیر هم که وقت و یا تصور نمی‌کرد غیرازاین باشد .

در بعضی از وزرای وقت‌که نسبت‌باشخاص بهر عنوان میخواستند برای‌اوترفیع قائل شوندبارئیس‌کارگزینی‌بمیان‌میگذاشتند، رئیس‌کارگزینی هم که درسش را روان‌بود و ضمنا خوش‌وقت میشد که وزیر هم شریك‌د جرمش دارد ودیگر مجاب در مرتکب‌جرم خواهد بود و حکم بنام شخصی که منظورنظر وزیر بود صادر و امضاء میشد .

وزرائیکه در درجه اول باین کارمرتکب شدند . نصرت‌الدوله در زمان

تصدی وزارت مالیه بود که بامیل رضا شاه‌فقید زیر پای مستشاران امریکائی‌را جاروب کرد ، نصرت‌الدوله اینقدر پول‌گیر نبودولی‌فوق‌العاده زن‌دوست مخصوصا دختر ، که نویسنده خوب بخاطر دارم کسیکه دو دخترزیبا داشت و خودش ترفیع میخواست ولی قانونا بمیزان حق ترفیع نرسیده بود که‌نصرت‌الدوله حکم ترفیع را بوسیله دخترش داد و نیز ماموریت یکی از ولایات را بنام‌پیشکار دارائی که آنهم بوسیله دختردیگرش حکم را برایش فرستاد و این عمل جاری وساری بود - و امیدوارم نسل جوان حال و آینده این طرز حکومت ننمایند .

نویسنده برای اینکه جلوگیری ازاین‌گونه‌مفاسد و جنایات‌وحق‌کشی‌جلوگیری کرده باشم نائل به تنظیم کتابی بنام کتاب‌ترفیعات و اضافات گردیده و تمام صورتهای مصوبه در کمیسیونها را در یك کتاب جدول‌بندی نموده بوسیله کتابخانه طهران آقای حسین‌آقا پرویز که از آزادیخواهان اولیه وکتابخانه‌اش مرکز آزادیخواهان با سابقه‌بود و نیز گفته میشد که با آقا تقی‌زاده شریك‌میباشند .

وچون نسبت بنویسنده‌بعلاوه‌سوابق‌آزادی در انقلاب مشروطیت علاقه خاصی‌هم داشتند ، اوراق را نزد ایشان برده که بطرزکتاب طبع گردد ، ایشانهم قبول کردندوطبع کرده مبلغ سه تومانهم اجرت معین و داده‌شد ، البته از جیب خود نه بحساب وزارت‌خانه .

کتاب را بامضای هیئت کمیسیون‌اضافات و ترفیعات و نمایندگان ادارات‌تابعه رسانیده و بعدا بامضای آقای سهیلی‌رسانیدم‌گفتم در کتابخانه اطاق خودتان ضبط‌نمائید که در مواقع لزوم بتوانید مراجعه نمائیدکه‌آیا این حکم ترفیع و اضافات که میخواهید امضاء نمائید درست است یا خیر .

این کتاب تا مادامی که نویسنده‌درکار و بازنشسته نشده بودم موجود و بعدا گفته شد در کتابخانه وزارت کشور ضبط‌است .

انتخاب فرماندار و بخشدار -بطورکلی برای فرماندار و بخشدار بدون نظر و تصویب من ممکن نبود تعیین گردد ، معمولاوزرا از خارج یا وکلای مجلس و یا رفقا و دوستان وزیر کشور کسانی را میخواستندفرماندار و یا بخشدار فلان محل و یا تغییر آنان را میخواستند ، لذا وزیر با یادداشت‌بکارگزینی میفرستاد اگر از نقطه نظر محل مناسب نبود رد میکردم ، مکرردراین قسمت‌هابین من با وزیر مشاجره شد و ایشان اظهارشان این بود که آخر من در خارج‌موردفشار واقع میشوم - بایشان میگفتم این است نظر اصلاحی که داشتید :

میرزا ابراهیم خان شایان و حکومت اراك .

اراك فرماندارش تغییر پیدا کرده،در موقعی بود که من انتقال شایان را از وزارت خارجه بوزارت کشور خواسته‌بودم،ولی وزارت خارجه موافقت نمی‌کرد، نظرم این بود که‌پس ازانتقال‌مشارالیه‌رابفرمانداری اراك منصوب نمایم ، این موضوع درحدود یك ماه طول کشید و هرشب آقای سهیلی که از هیئت میآمد یکی را پیشنهاد میکرد و من چون نظرم شایان بود رد میکردم که‌این‌محل را برای شایان نگـاه داشته‌ام ایشان میگفتند که وزارت خارجه که هنوزموافقت نکرده هروقت کرد محل دیگر هست .

یکشب خوب بخاطر دارم که آقای سهیلی اظهارکردند منصورالملك یکی‌ازکسان خود را برای اراك تعیین و حکمش راصادرنمائید تا بهیئت ببرم ، این مذاکره شبی بود که روزش موافقت انتقال آقای شایان آمده‌بود و من حکم را صادر و برای امضاء جزو اوراق دیگر باطاق وزیر برده بودم وقتی‌ایشان یادداشت را دادند من حکم شایان را جلو ایشان گذاردم ، البته قدری فکرکردندو بالاخره اجبارا امضاء کردند وضمناگفتند که برای این شخص هم محلی مناسبی تهیه‌نمائید .

تشکیل کمیسیون بر ضد نویسنده‌ـآقای محمدعلی وارسته که در زمان معاونت حکومت یزد ایشان رئیس دارائی یزد بودندو سابقه داشتیم ، یك شب آقای سهیلی از نویسنده نسبت بمشارالیه سؤالاتی نمودندکه میخواهم برای معاونت وزارت کشور انتخاب نمایم چه‌طور است ، بسیار خوب‌است .

دو روزبعد آقای وارسته بمعاونت‌وزارت کشور تعیین و مشغول کار شدند ، پس از چند روز ایشان آقای پیرزاده را ازوزارت دارائی منتقل بوزارت کشور و بنام مدیرکل کارگزینی مشغول شدند .

برای تعییـن فرماندار اراك چون‌وارسته منسوب‌آقای‌منصورالملك‌نخست‌وزیر بودند بوسیله ایشان برای فرمانداری عراق(اراك) یك نفر را پیشنهاد کرده بودند،آقای وارسته بامن مذاکره نمودند ، جواب دادم‌چندی قبل هم آقای وزیر نظر نخست‌وزیررا ضمن یادداشت برای اراك داده بودند و من‌جواب دادم اراك را برای ابراهیم‌خان شایان نگاه داشته و منتظر موافقت‌انتقال ازوزارت‌خارجه میباشم اینك هم بشما همین جواب‌را میدهم .

البته چون آقای وارسته‌مرداخلاقی‌و مؤدبی بود فقط اظهار کردند نظر نخست وزیر را خواستم ابلاغ نمایم ومن از اطاق‌ایشان بیرون آمدم ، و این عمل مصادف شد با انتقال آقای شایان و صدور حکم اراك ومن تاکید کردم هرچه زود حرکت نمایند .

در دنباله این مذاکرات چند فقره‌دیگر پیش‌آمد نمود که نظریه معاون و مدیر کل را حتی وزیر را در انتخاب فرماندار ردکردم ، و برای مذاکره بامدیر کل آقاپیرزاده در کارهای کارگزینی آقای هنجنی رامعرفی‌کردم که هروقت نظر دارند توسط هنجنی برای من بفرستند .

باچنین وضعی نه معاون ونه‌پیرزاده‌میتوانستند اعمال نظر بدون جلب نویسنده در کارهای کارگزینی و انتخاب فرماندارهاو بخشدار بنمایند ، در ملاقات باوزیر هم‌در اطراف من مذاکره میشد که کار کردن‌بافلانی‌بسیار مشکل است برای اینکه بهیچوجه زیر بار و ملاحظه رئیس و مراوسی نمی‌خواهندبروند و این رویه از نقطه نظر اداری‌برخلاف تاك‌تیك سلسله مراتب است و باید شما که‌وزیر هستید فکری نمائید .

یك شب پیش‌خدمت اطاق وزیر بمن‌خبر دادند ،که آقای معاون و پیرزاده‌باوزیر خلوت کرده‌اند وقتی‌که من چاهی بردم اسم‌شما را شنیدم که معاون و پیرزاده شکـایت میکردند و وزیر ساکت و گوش میداد .

من مطلب بدستم آمد که اینهابرعلیه‌من قیام کرده‌اند ، شب دیگر اوراقی‌رابردم. ودرضمن گزارش کارها و احکام چند نفرفرماندار و بخشدار که باید امضاء شود، با وزیر جریان مذاکرات وارسته و پیرزاده رابیان نمودم آقای سهیلی با لب‌خند اظهار کردند شما ازکجا مطلع شدید ، گفتم ازدیوارهای اطاق شما ، و بعد گفتم درنظر دارید روزیکه در قلهك اظهار نمودید میخواهم‌وزارت‌کشور را اصلاح نمایم‌لذادرنظرگرفته شما را برای کارگزینی که مرکز اصـلاحات‌است انتخاب نمایم ، آقای شایان شاهد است که جواب دادم کاریست بس مشکل بقدریکه‌خود شما بر علیه من خواهید اقدام کرد .

آقـای سهیلی البتـه میدانید کـه‌کارگزینی مرکز حقوق مستخدمین است که باید رئیس کارگزینی حافظ آن باشد وزارت‌کشور درست که ملاحظه مینمائید بونجور آب‌کن است که هر وزیر یا وزراء و نخست‌وزیر حتی وکلا که نمیتوانند در سایروزارت خانه ها اعمال نفوذ نمایند ، بسراغ وزارت‌کشور می‌آیند ، پسر لله ، تایه ، آقا،وامثال آنها ، یا رانده شده از آرتش بوزارت کشورتحمیل مینمایند .

خودتان یك شب اظهار کردید : که‌وکلا عجب ترس و ملاحظه از شما دارنـد و موضوع دکترطاهریرا بیان‌نمودیدکه تقاضای‌یکی از بخشدارهای حوزه یزد و دیگریرا بجای آن معرفی کرده و از شما خواسته بودکه انجام گردد شما بطور خصوصی حواله بمن کرده گفته بودید که فلانیکه ازدوستان‌خودتان است‌بایشان‌مراجعه نمائید، چه‌جواب داده ، ما را نزد فلانی نفرستید که نمیتوانیم‌در مقابل نظر ایشان که حق هم دارند اظهار

و یا تقاضائی بنمائیم ؟!

با مراتب فوق حالا خود شما برضدمن حاضر شده که چرا من بمیل وارسته و امثال ایشان رفتار نمی‌کنم و مانعی ندارد ،من فردا بوزارت نمی‌آیم تا میدان آقایان برای جولان دادن باز گردد .

آقای سهیلی اظهار کردند چنین چیزی ممکن نیست و شما مشغول باشید ولی تااندازه‌ای احترامات آقایان را هم بایـدمنظور داشت ، آنها هم نظر سوئی نخواهند داشت ، جواب دادم ، آنها ابدا بفکر آن‌مستخدمی‌که در قصر شیرین ، یا بندرلنگه ، یا سیستان ، یا سرحد آذربایجان خـدمت‌میکند نخواهنـد بود،آنها دستشان بطـرف کارگزینی و پناهنـد خود میدانند ، و من‌نمیتوانم نگاه‌دارنده آنها نباشم .

من بیشتر از کار خود را درولایات‌دوردست این مملکت بسر برده و وضعیت رقت‌بار مستخدمین را در ولایات نسبت بـه‌ترفیع یا اضافه حقوق بعد از چند سال‌وزارت کشور یعنی کارگزینی جواب میدادند ، که‌اعتبار موجود نیست پس از تعیین اعتباربرای سال آینده درست خواهد شد .

تمام اینها را خود من میدیدم ، حتی‌درباره خود من که شش سال در رتبه۶ باقی بودم که از صحرای مغان کاغذ فحش‌بوزارت‌کشور نوشته که آقای جم دستور حکم رتبه ۷ مرا صادر کردند ، بیچاره مستخدمین که‌تنها وزارت کشور وقتی مستخدم خودش را از دروازه طهران بیرون میکند ، دیگرفکری ندارد و ابدا در مواقع لازمه حمایت‌ازکارمند خود نمی‌کند ، کارمند وزارت کشور درولایات مانند یهودیهای سابق بودند که هر بچه درکوچه یهودیرا سنگ میزد .

خوب بخاطر دارم در زمان وزارت‌کشوری همین آقای منصورالملك برای چند فقره بازرسی بزنجان رفته بودم که یکی ازآنها کارمندان اداره آمار بود .

در قیدار زنجان که بخش مهمی و بسیار باطراوت و آب زیادی دارد که بقعه بزرگی که گفته میشود قبر قیدار پیغمبراست ، چون‌که از شکایت‌هامربوط‌به‌متصدی آمار آن ناحیه بود ، پس از تحقیق‌از متصدی سئوال کردم عائله دارید وچند نفرند ،جواب دادخودم، عیالم ، سه‌فرزند، مادرم ، حکمش‌را گرفتم دیدم نوشته است : که فلانی بـا ماهی بیست‌وپنجتومان بتصدی سجل احوال‌و آمار قیدار منصوب میشود .

در ایـن موضـوع بوزارت کشورنوشتم : «راجع‌بشکایت‌ازمتصدی‌آمار قیدار پس از سئوال از خود که چند نفر عائله داردمطابق صورتیکه باسامی‌ذکر شد ضمیمه‌است،

این طور تشخیص دادم حکم شماره ... باماهی بیست وپنجتومان یك‌اجازه (ذمی‌است) که بقیه را برای تامین زندگانی روزانه خوداز هر راهی که میتوانید فراهم نمائید» آیا چنین شخصی را میتوان مقصر دانست ؟!

آقای منصورالملك آقای فریدونی‌را خواسته ، میگویند اینطور مکاتبه با وزارت‌خانه خارج از ادب است، هر چیزیرانباید روی کاغذ آورد ، ماهم میدانیم که‌این قبیل ماموریت‌ها با این حقوقات نمیتواندزندگانی نماید مانند همین شخص ولی این اطلاع را دیگر روی کاغذ رسمی وگذارش‌نقل خواهیم کرد .

«حالا آن شخص حاضر است‌که‌بعدخودرا منتقل بوزارت کشور چند بخشدار و بعد در لیست فرمانداریهای کوچك قرارگرفت . »

به آقای سهیلی در تشکیل کمیسیون‌ترفیعات و اضافات گفتم : من اطلاعاتیکه دارم در هر سال اول برای کارمندان مرکز،رئیس هر اداره سعی میکند اضافه حقوق و ترفیع کارمند خودرا تامین نماید اگر برای‌کارمندان ولایات هرقدررسید منظوربدارند و الا موکول بسال بعد نمایند .

من امسال میخواهم برخلاف این‌سیره رفتار نمایم . اول برای کارمندان ولایات وآنهائیکه دورترین نقاط‌این‌کشورنداحکام ترفیع و اضافاتشان پس از تصویب کمیسیون صادر نمایم ، و اگر چیزی اضافه‌ماند برای کارمندان مرکزی منظور و حکم آنها صادر گردد ، آقای سهیلی بانهایت‌خرسندی اظهار کردند واقعا بهترین فکر است همین طور اقدام نمائید ، یك شرط‌دارد ، و آن گوش نکردن باظهارات‌ازمعاون گرفته تا رئیس فلان اداره ، مطمئن باشیدبرخلاف نظر شما اقدامی نخواهم کرد .

حال در چه‌حملات وفشارها مصادف‌شدم بجای خود ولی کاملا موفق شدم و دستور به متصدیان هر استان دادم که احکام‌کارمندان دورترین نقاط چه ترفیع وچه‌اضافه صادر نمائید تا برسد به نزدیك ولایات‌مرکزاز قبیل قم و کاشان و قزوین ، وباید طوری صادر نمائید که در شب عید نوروز بدست‌کارمند بندرعباسی یا بوشهری ، و یاقصر شیرینی و امثال آنها برسد ، و از اول اسفندشروع بنوشتن احکام و برای‌شب عیدنوروز تمام احکام ترفیعات و اضافات بدورترین‌کارمند رسیده بود .

یکی از کارهای سهیلی ـ سابقا دروزارت کشور برای محاکمه اداری کارمند از کارگزینی سه نفر برای محاکمه‌یك‌کارمندحکم بنام محکمه اداری صادر میشد ، ویك نفر بنام دادستان ، آقای سهیلی بجای‌این‌عمل‌که باید هر دفعه اشخاص جدیدا انتخاب شوند یك محکمه دائم از صاحب منصبان‌ارشد وزارت کشور انتخاب و قائل شد و

یك نفر هم بنام دادستان و این محکمه بنام محکمه ثابت اداری نامیده شد رای رادفتر و ثبات وضباط گردید .

وقایع در وزارت‌کشور ـ در اوایل سلطنت رضاشاه ففید فحشا رواج داشت ودر امور مذهبی از قبیل روزه وغیره مقدس نبود، یکی از روزهای ماه رمضان که وارد وزارت کشور شدم باحالت روزه در دالان مصادف شدم با پیش‌خدمتی که روی دست یك سینی پراز استکان چاهی که برای اطاقها می‌برد، چنان کشیده بصورت پیش‌خدمت زدم که سینی چاهی از دستش افتاده ومن وارد اطاق خود شدم آقای کمیدار و آقای مهرداد عضوین محکمه ثابت حاضر بودند ، صدای سینی و استکانها طوری صدا کرد که کارمندان از اطاق‌های خود بیرون آمدند تصور کردند سینی از دست پیش‌خدمت افتاده است، گفته شد که اعظام‌الوزاره پیش‌خدمت را زده است.

بعد همان پیش‌خدمت را خواسته فرستادم آبدارباشی را بیاورد ـ قیمت استکانها را داده و پنجتومانهم به پیش‌خدمت دادم ، این عمل طوری شد که حتی وزیر و معاون هم قدرت خواستن چاهی را نداشتندو در تمام وزارت‌خانه انعکاس پیدا کرد تا رضاشاه فقید نیز اطلاع و دستور دادند چاهی در وزارت‌خانه‌ها موقوف و تا مدتی چاهی دروزارت‌خانه‌ها نبود وغالب کارمندان با از قبیل آب‌نبات و توت و امثال آنان رفع خستگی می‌نمودند ـ بعدها قرار شد یك نفر چاهی حاضر کند و کارمندان بادادن پول چاهی مصرف نمایند چنانچه این عمل حالا هم متداول است و آبدارخانه در وزارتخانه دایر گردیده .

وقایع دیگر ـ وزارت کشوردارای اتحادیه قوی بود که هیئت مدیره داشت و سالی یك مرتبه انتخاب میشدند و نویسنده عامل موثر در اتحادیه بودم ، در همین اوان بود که کاظم‌خان سیاح بوزارت و بمدیریت انتظامات تعیین گردید .

این جریان در زمان نخست‌وزیری آقای صدرالاشراف بود ، در این موقع سید ضیاءالدین طباطبائی تشکیل حزبی داده بود که یکی از کارکنان آن کاظم سیاح ورشیدیان و امثال آنان بودند ، و سیاح را بنام معاونت وزارت کشور گرفته بودند ، ولی چون میرزا احمدخان فریدونی معاون و مورد توجه مقامات بالا و عامه بود ، و بعلاوه یك بایگانی متحرك بود که نسبت بهر موضوعی احتیاجی بمراجعه پرونده از ریشه آن تاآخر راشرح میدادند و نیز بتمام معنی پاك دامن وباایمان و یکی از ارکان سلسله گناآبادیها بودند ، لذا نتوانستند باآن شهرت حزبی سیدضیاءالدین سیاح را معاون وزارت کشور نمایند صلاح دیدند که فعلا وارد کار بنام مدیریت یکی از ادارات وارد شوند تا بعد بتوانندبوسائلی

فریدونی برکنار و سیاح را معاون نمایند .

این موضوع خیلی محرمانه بودتنها نویسنده و ملك‌زاده و خود آقای فریدونی مطلع بودند و در واقع گرداننده وزارت کشور هم با سه نفر فوق بود که هر تصمیمی را بموقع اجرا میگذاردند ، کاظم سیاح چند نفر از جوانها را بردند درحزب وارد کردند، و نیز درصدد برآمدند که اتحادیه را دردست بگیرند تا بتوانند نویسنده و ملك‌زاده را برکنار و خود گرداننده اتحادیه شوند . تااز این راه کارهای فریدونی خراب وبالاخره به مقصود نائل گردند .

در دنباله این افکار درصددبرآمدند که اول نویسنده را بنام فرماندار ازوزارت خانه بیرون نمایند و ملك‌زاده را هم بنام فرماندار همدان روانه نمایند درواقع فریدونی را تنهاکرده بتوانندکار او را بسازند، این‌رابمن خبر دادند ، یك روز اول وقت وارد وزارت‌خانه شده پیش‌خدمت اطاق سیاح راخواسته گفتم درب اطاق سیاح راقفل کن وکلید را خود گرفتم .

وقتی‌که سیاح آمد دید درب اطاقش بسته است پیش‌خدمت را خواست ، جواب داد اعظام‌الوزاره قفل کرده‌اند ، دیگرجوابی نداد و رفت نخست‌وزیری ، در این‌اثنابوسیله تلفن رفتم به نخست‌وزیر اطاق صدرالاشراف ایشان با تبسم اظهار کردند برای سیاح بازرسی معین کردم‌که تا دوروزدیگرخواهندرفت و بعد هم اگر خواستند بمانند جزو بازرسها خواهند بود و شاید نمانند شماکلیداطاق ایشانرا بدهید به پیش‌خدمت در را باز نماید .

نویسنده بوزارت کشور مراجعت‌ودستور آقای نخست‌وزیر را اجرا کردم ، و سیاح آمدند چیزهائیکه در اطاق داشتندبرداشته ورفتند و دیگر بوزارت کشور برنگشتند .

اقدامات کمیسیون وارسته‌وپیرزاده‌بالاخره مسلط برآقای‌سهیلی شدندونویسنده را بریاست بازرسی و ملك‌زاده که رئیس‌بازرس بود بدادستانی محکمه اداری‌انتخاب و آقای قاضی‌نوری رئیس اداره عمران رابجای من رئیس کارگزینی انتخاب و شب احکام‌راپیرزاده صادر و برای منزل‌میفرستندولی من حاضر نشدم بوزارت‌خانه بروم .

منزل نویسنده در آن موقع سرآب‌وزیر و منزل آقای سهیلی هم نزدیك منزل من بود ، روز دوم صبح زود آمدند منزل ومرا بردند وزارت‌خانه ، در بین راه اظهار نمودند ، مخالفت شما با دو نفر آقایان بمقامات بالاهم رسیده و از من سئوال شده است ، لذا من‌صلاح دیدم‌که شماازکارگزینی بریاست بازرسی بروید که از این راه بشود

جلوگیری از بعضی کارها نمود، جواب‌دادم‌دیگر مرا بس است و از من انتظار کاری نداشته باشید .

واقعه دیگر ـ پس از چند روز که بریاست کارگزینی تعیین و مشغول‌کارشدم، یك شب آقای سهیلی اظهار نمودندکه‌آقای علی‌اصغر حکمت در ملاقات من اظهار کرد چه‌طور فلانی را بریاست کارگزینی معین‌کرده‌اید ، چه‌طور مگر عیبی دارد ، نه ولی چون او بامن بد است لذا بکسان من زحمت‌و اذیت خواهد نمود. بایشان‌گفتم ، بعکس او نیکی خواهد کرد ، حالا بشما تذکردهم‌که حکمت درباره شمانسبت بکسانش اینطور قضاوت کرد و من (سهیلی) آنطور جواب‌دادم .

حکمی‌که دو شب قبل امضاء کردید(رونوشت حکم را نشان دادم) بنام ناپلئون از بستگان علی‌اصغر حکمت بودکه محل‌ثابت نداشت ومن تامین اعتبار کرده کارمند دفتر وزارتی نمودم، چون‌بنام‌منشی‌مخصوص کار میکرد .

چند روزی از این مصاحبه گذشت،یك روز ملك‌زاده اظهار نمود ، ناپلئون‌ازمن آدرس منزل شما را می‌پرسید گفتم برای‌چه‌میخواهی ، چون آقای علی‌اصغرخان حکمت قصد کرده‌اند بدون خبر بروند منزل اعظام‌قدسی لذا ازمن خاسته‌اندکه‌آدرس‌منزلشانرا داشته باشم ، ملك‌زاده اظهار مینماید بهترآنست که بایشان گفته شود مبادا منزل‌نباشند اگر معین کردید بمن بگوئید منتهامن‌باعظام نمی‌گویم ، همین‌قدر خواهم گفت آنشب منزل باشند .

اول‌شب ملك‌زاده آمدند ، صدای‌دق‌الباب من در را باز و علی‌اصغرخان‌حکمت بعد از سلام ، اجازه هست وارد شوم‌واظهار نمودند بشرطی که آنچه کدورت ازمن‌دارید بریزید ، جواب دادم (فاخلع نعلیك انك بی‌الوادی‌المقدس طوا) دست ایشانرا گرفته وارد شدند ، ودر حدود دو ساعت مذاکره‌از هر قبیل بمیان آمد .

درموقع رفتن اظهار کردند قضیه‌شیراز تنها تقصیر من نبود بلکه از جاهای دیگر سرچشمه گرفته بود و کسیکه بر علیه‌شما دست باقدام با تشبثات زده بود بچه‌نحو گرفتار مکافات و فوت نمود ، درب دردست‌مرا فشرده خداحافظی نمودند .

خوانندگان عزیز درست دقت‌نمائیدکه چه اشخاص سست عنصر ضعیفی مصدر کار بودند ، تنها قدرت و فعالیت رضا شاه‌فقید بود که امثال حکمت‌ها را مصدر امور میکرد ، و الا من که بیش از یك رئیس‌کارگزینی نبودم که مشارالیه این قدر از من وحشت‌زده شده بود که بالاخره حاضر شدآستانه محقرانه اعظام قدسی را ببوسد .

از جنایات او مخصوصا در وزارت‌فرهنگی مشارالیه زمان رفع حجاب که چه

رفتاری با دوشیزگان محصل و معلمین آن کردند صرف‌نظر خواهم نمود چون قرار بر این شد که آنچه دردل داریم بریزیم لـذامیگذارم ، میگذرم .

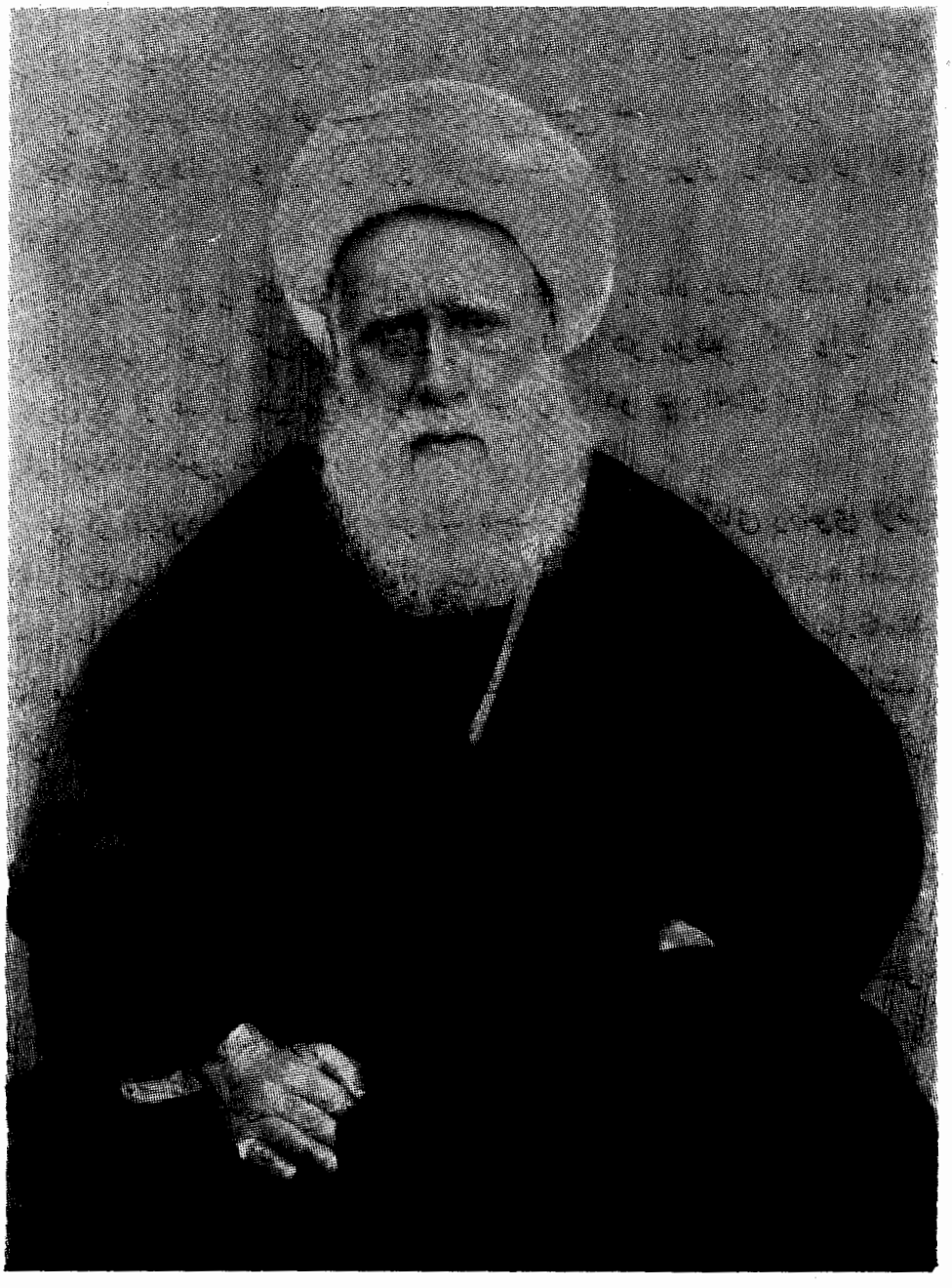

مرحوم حضرت آیت‌الله محلاتی

درشیراز وآیت‌الله‌محلاتی – در شیراز علمای برجسته چه از جنبه سیاسی و چه غیر سیاسی روشن فکر دارد و سرآمدهمه آنها آقای آیت‌الله حاج شیخ جعفر محلاتی است که تمام روحانیون فارس تابع نظریات ایشان و مورد توجه فارسیـان و

بخصوص شیرازیان بودند ، در مسافرتهای رضاشاه فقید چند مرتبه هرچه خاستند از معظم‌له ملاقات نمایند آقای آیته‌الله حاضر نشدند ، و این عمل بیشتر موجب محبوبیت معظم‌له گردیده بود ، و واقعا بتمام معنی روحانی بودند میتوانم ادعا نمایم تنها مامور دولت که مورد محبت ایشان قرار گرفته بود نویسنده بود ، وعلت آنهم شناسائی ایشان در نجف اشرف باپسر عموی نویسنده آقای حاج شیخ محمد مجتهد بود که خیلی باهم مانوس و دوست بودند . و نیز از طرز کار نویسنده در شیراز راضی و اظهار علاقه می‌نمودند .

در فرمانداری و کفالت استانداری که مصادف با ماه رمضان شده بود ، یك روز توسط فرزندشان آقای آیت‌زاده احضارم نمودند ، در موقعی که وارد اطاق ایشان آقای رضوی که از علمای سیاسی و درباری شیراز و در عین حال جزو هوا خواهان آیت‌اله هم بودند حضور داشتند .

پس از اظهارمحبت آیت‌اله‌فرمودند: «چند روز است آقای رضوی ازطرف‌آقایان پیشنمازها وقت مرا گرفته و اظهارشان‌اینست که ماه رمضان مصادف شده است به بودن فرمانداری مانند فلانی که هم از خانواده‌علم و هم شخصا باایمان و علاقه‌مند بآسایش خلق خدا میباشند ، بااین حال امسال مساجدشیراز باید آزاد و مردم بوظایف دینی در انجام آن در مساجد باکمال آزادی پایان‌دهند» حالا این شما واین هم آقای رضوی.

بایشان عرض کردم اگر حضرت‌آیت‌اله ضمانت و تعهد میفرمائید که وعاظ از حدود احکام مذهبی خارج نشده بآرامی‌مساجد و وعظ را انجام دهند اطاعت‌مینمایم، آیت‌اله برضوی گفتند ، چه میگوئید،آقای رضوی جواب دادند ، من از طرف ائمه جماعت تعهد مینمایم و بحضرت آیت‌اله‌قول‌میدهم که ازحدود خود خارج نشوند.

با دستوربشهربانی‌که درراس‌آن‌سرتیپ‌سیدصادق‌خان که از صاحب‌منصبان با ایمان درستکار شهربانی آنروز بودند و نیزچندی‌رئیس کلانتری ناحیه ٤ سنگلج و بانویسنده فامیلا سابقه داشتند تذکر دادم ، مشارالیه‌هم بامراقبت کامل بخوبی و بدون کوچك‌ترین تظاهری ماه رمضانرا به پایان رسانیدند .

و نیز آقای سیدعلی‌آقامجتهد که ازروحانیون سیاسی‌بتمام‌معنی‌مانندآقای کاشانی درطهران دارد درتبلیغ وتشکیلات‌بنام‌برادران‌یا اخوان بوده که بالاخره از فارس تبعید، که در همان اوقات مراجعت کرده در شیرازولی ممنوع از رفتن مسجد بودند ، لذا در منزل خود پیروانش برای نماز جماعت‌حاضر میشدند ، در آن روزها عده‌ای‌تقاضا کردند اجازه برپا نمودن چادر برای سایه‌بانی‌داده شود ، و اجازه دادم ، و این دو عمل

معلوم است بر محبوبیت نویسنده تاچه پایه‌رسیده بود .

اتفاق و محضور غریب ـ در همان موقعی که‌جشن عروسی والاحضرت‌محمدرضا ولیعهد با فوزیه‌ازمرکزباستانداروفرمانداری‌فارس و شیراز بطور بخشنامه ابلاغ شده بود و نویسنده باهمراهی فرمانده قشون مشغول‌تهیه مقدمات آن بوده ودر استانداری شب جشن با شام از کلیه روسا و محترمین‌شیرازدعوت شده بود شبی‌که فردایش اعلام‌جشن و شبش مهمانی خواهد بود ، خبر دادندآیت‌اله محلاتی فوت نمودند ، و این خود واقعا مانند بمب ترکید و یك حالت متزلزلی‌برای مامورین دولت نسبت بجشن عروسی فراهم گردید .

در این ساعت یعنی از ساعت فوت‌آیت‌اله تا تقریبا اواخرهای شب فرمانده قشون ، رئیس شهربانی ، رئیس ژاندارمری‌در استانداری مواجه با مراجعه کنندگان طبقات مختلف بودیم که برای کسب تکلیف می‌آمدند .

بالاخره قرار شد اصناف و طبقات‌دیگر بدون شعارهای مذهبی از قبیل الم و بیرق بطور خیلی ساده حاضر و تشییع جنازه‌بعمل آید ، و قرار شد اول آفتاب نویسنده و فرمانده قشون و رئیس شهربانی ورئیس‌ژاندارمری در منزل مرحوم آیت‌اله حاضرو شرکت در تشییع جنازه نموده و ضمنامراقبت‌در حفظ انتظامات هم باشیم .

بهمین ترتیب هم‌عمل گردیدوطوری‌اسباب فراهم‌کردن حرکت جنازه را نمودیم که وقتی که جنازه برای دفن حاضر شده‌بودهنوز عده در حرکت بطرف منزل آیت‌اله بودند .

جنازه دفن و مردم با مذاکرات‌متصدیان متفرق و قرار شد، شب جشن که برگذار شد روز دیگر اهالی و اصناف برای‌برپا داشتن ختم و تظاهرات آزاد باشند ، در مسجد وکیل از طرف دولت ختم گذارده‌و باکمال احترام با اجتماع عظیم برگذار گردید ، و این اقدام در جامعه شیراز فوق‌العاده مورد توجه و تحسین قرار گرفت و همه اظهار خرسندی نمودند ، و عده‌ای هم‌در بازار بنام جشن عروسی تظاهراتی نمودند که آنهم بجای خود باعث خورسندی قرارگرفت .

انتخابات فارس ـ تلگراف رمزی ازدربار رسید که پانزده نفر از طبقات‌ششگانه که شایستگی نماینده‌گی را دارا باشندمعرفی‌نمائید ، نویسنده ده نفر علاوه‌نموده بیست‌و پنجنفر را معرفی نمودم ، قبل از رسیدن‌این‌تلگراف سرتیپ عمیدی فرمانده قشون‌اظهار داشتند ،تصور میکنم ازمرکزراجع‌بانتخابات‌اشخاص از شما سئوالی نمایند ، در موقع معرفی میل دارم امام جمعه را جزو اشخاص‌معرفی نمائید .

در موقع تنظیم صورت امام جمعه‌را در بیست‌و ششمی قرار داده بودم که میرساند که خارج از عدد و تحمیلی خواهدبود ، چنانچه در موقعی که بعرض میرسانند اولا اضافه کردن ده نفر بر پانزده نفر موردتمجید و میگویند معلوم میشود فرماندار شیراز مرد واردیست ، ولی این امام جمعه‌راکه من میشناسم و پرونده‌اش در دادگستری شیراز مسکوت مانده است ، او را بفرماندارتحمیل کرده‌اند و فرماندار هم خارج ازعدد نوشته است باید از طرف قشونیها تحمیل‌شده باشد .

نهر اعظم ـ آبی است که بالای قصرالدشت از دامنه کوه سرازیر مانندقنات میرسد بمظهریکه در بالای قصرالدشت‌واقع‌و علامات تقسیم‌بندی برای باغات و مزارع قصرالدشت گذارده شده که در مواقع خودبطور نوبت جاری و مشروب مینماید .

برای نظارت آن و نگاهداری وحفظ و لاروبی و سایر کارهایش یك هیئت از معتمدین شیراز که مالکین عمده باغات‌ومزارع قصرالدشت میباشند انتخاب و توجه در کار نهر مزبور دارند ، و چون نظارت‌فرماندار وقت بهمراهی آن هیئت خواهد بود و بعلاوه اجراکننده‌هم‌فرماندارمیباشد ،لذا در اولین جلسه مشاهده کردم‌که برای این‌کار و هیئت یك دستور بنام آئین‌نامه‌تهیه‌و موجود نیست ، لذا برای آن (بنام‌آئین نامه نهر اعظم) آئین‌نامه تنظیم و تهیه نموده‌منتشر گردید که مخصوصا قصرالدشتی‌ها متوجه گردند .

تیمورتاش (سردار معظم خراسانی)ومحاکمه در دیوان‌کیفر عمال دولت .

تیمورتاش در شهربانی توقیف وبرای محاکمه با اتومبیل بدیوان جزا واقع در باستیان حاضرمیشد ، یك‌اتومبیل‌سرهنگ‌سیدکاظم‌خان و تیمورتاش و اتومبیل دیگر در دنبال آن چهار نفر پاسبان مسلح حرکت‌میدادند .

چون یکی از کارهای نویسنده‌نمایندگی وزارت کشور بنام مدعی‌خصوصی که کارمندان وزارت کشور و ادارات تابعه‌که متهم و باید در دیوان کیفر محاکمه‌شوند، پس از تنظیم ادعانامه مدعی‌العموم یعنی‌دادستان باید نماینده وزارت کشور هم بنام مدعی خصوصی در دنباله ادعانامه دادستان‌شرحی بدیوان عمال دولت نوشته و در روز محاکمه هم در محکمه حاضر گردد .

چون روزیکه تیمورتاش آخرین‌محاکمه‌اش بود ،همانروز هم‌نویسنده‌محاکمه داشتم ولی البته قبلا اطلاع نداشتم ، وقتی‌حاضر شدم گفتند امروز روز آخرین محاکمه تیمورتاش است ، در همین مذاکره که‌باچندنفر روی ایوان ایستاده بودیم ، اتومبیل حامل تیمورتاش جلو درب ایستاد .

سرهنگ سیدکاظم‌خان قبلا پیاده و بازوی تیمورتاش را گرفته پیاده کردند، بااینکه بازوی اورا گرفته بودند معذالك بدون عصا نمیتوانست راه برود مخصوصا از پله‌ها بازحمتی بالا می‌آمد که نویسنده باچند نفر بالای پله مقابل تیمورتاش ایستاده‌بودیم، و آقایان می‌گفتند «توعزومن‌تشاء و تذل‌ومن‌تشاء» .

تیمور وارد محکمه شعبه ۱ گردیدریاست شعبه و دیوان عمال جزا با آقای لطفی بود ، نویسنده هم با چند نفر واردمحکمه و در جایگاه تماشاچیان‌قرارگرفتیم.

محاکمه شروع شد ، آقای لطفی‌خطاب به تیمورتاش : آخرین دفاع خود را بنمائید : آنچه گفتنی بوده گفته شده است‌دیگر حرفی ندارم . این من و این هم هیئت حاکمه ، فقط متاثرم که مرا مانند یك آفتابه‌دزد محاکمه مینمایند ، لطفی اظهار کردند : در مقابل عدالت و تساوی حقوق فرقی ازمقام نخواهد بود .

آقای لطفی ختم محاکمه را اعلام‌کردند ، و ضمنا در همان ساعت وحال‌شروع کردند به انشاء رای و منشی هم مینوشت‌وقتی‌که رسیدند به تعیین مجازات روی اصل قانون محاکمات وزراء تیمورتاش که تاآنوقت سرش را روی عصا که با دو دست گرفته و تکیه داده بود سرش را بلند کردو گفت : این است رای محکمه ، خیلی‌ظالمانه است .

دراین‌جا آقای لطفی جواب دادند :این همان قانونی است که شما و داور و نصرت‌الدوله بنام قانون محاکمات وزراء باعجله هرچه تمام‌تر از مجلس گذراندید ، دیگر تیمورتاش جوابی نداد ولی نمیتوانست‌از روی نیمکت برخیزد ، و سرهنگ سید کاظم‌خان بزحمت و باکمك یکی از پاسبانهاو پیش‌خدمت محکمه او را بلند کرده بایك سختی رساندند باتومبیل و بردند بشهربانی‌و چند روز بعد خبر فوت تیمورتاش منتشر گردید ، حالا مقتضی است برای خوانندگان‌عزیز آنچه اطلاع دارم برای عبرت بنویسم.

اولا . سردار معظم خراسانی قبل‌ازطلوع رضاشاه فقید در تمام ادوار وکیل خراسان و از مبرزین و ناطقین مجلس‌بودند،که لیدر اعتدالیون ولی نه بطور حزبی که جزو حزب اعتدالیون در مقابل حزب‌دموکرات باشند بلکه فراکسیون اعتدالیون اورا منتسب بخود می‌نمودند ، ولی تیمورخود را یکه‌تاز میدان مبارزه میدانست .

نصرت‌الدوله ـ دومی تیمورتاش نصرت‌الدوله پسر فرمانفرما بود که ایشانهم در مجلس برعلیه دموکراتها سخن‌پرانی‌میکردند ، که بعدا علی‌اکبرخان (که در چهارراه حسن‌آباد معروف باکبرخالداربود)بنام داور سومی شد .

نصرت‌الدوله و سردار معظم که تازگی بنام تیمورتاش معروف شده بود ، این دو مرد سیاسی هم بسیار جاه‌طلب بودندوهم بسیار زندگی دوست و شهوت‌ران ، این‌صفت

حیوانیرا مخصوصا تیمورتاش بجائی‌رسانیده بود که اگر در مجالس شب‌نشینی‌ها از هر زنی خوشش میآمد بااینکه شوهرش حضور داشت دست زن را می‌گرفت باطاق دیگر میبرد ، فردای آنشب یك پست بهتری برای شوهر آن زن ابلاغ میگردید .

چنانچه قبلا ذکر کردیم نصرت‌الدوله‌هم دارای این عمل بود، مخصوصا درزمان وزارت دارائیش .

خلاصه نصرت‌الدوله و تیمورتاش وداور باهم طرح دوستی ریختند و بزودی زبان و فکر همدیگر را خوب فهمیدند ،روی این اصل در امور مملکت که باید در قبضه اقتدار خود در مقابل دیکتاتور بزرگ‌درآورند بطوریکه هیچ‌کاری بدون صلاح و مشورت اتحاد ثلاثه انجام نگردد وکاملامملکت را در قبضه خود بگیرند ، همین‌طور هم عمل میکردند .

بقدری تیمورتاش در وزارت‌دربارمقتدر شده بود که پهلوی برحسب ظاهر در درجه اول قرار داشت ولی در معنی و عمل بین تمام طبقات مملکت از عالی و دانی گفته میشد آنچه از قبیل رفع حجاب‌ومتحدالشکل‌شدن لباس و سایر کارها از ناحیه تیمورتاش دستور و اجرا میگردد .

گرچه هدف جاه‌طلبی تیمورتاش و نصرت‌الدوله با داور یکی نبود ولی طریقه و رویه رسیدن بمقصودشان از این حیث‌شبیه بودکه هرسه معتقد بودند ، برای رسیدن بمقصود دست به تمام وسائل جائز است ومشروع و غیر مشروع را جزو موهومات میدانستند ، و همین طور قضاو قدر راافسانه‌می‌پنداشتند .

خواننده عزیز ، میدانید این یکی‌ازخطرناك‌ترین مسلك‌ها است ، این یك (سم) بسیار مهلکی است که فقط حکمای بسیارمجرب و بسیار پاکدامن میتوانند یك قطره آن را بایك خروار آب مخلوط کرده و ذره‌ذره بندرت استعمال کنند ، ولی بدبختی‌در این است که غالبا مردان باهوش خود راهمان حکیم مجرب پاکدل می‌پندارند ، و اگر جزئی اقبال بکمکشان برسد دراطراف‌خود همه را مسموم کرده و دنیا را آتش میزنند ، و سه نفر مذکور در شق دوم قرارگرفته بودند که تمام رزائل و مفاسد را مروج بودند .

تیمورتاش‌وزیردربار ، نصرت‌الدوله‌وزیر دارائی . داور هم وزیر دادگستری ، تیمورتاش دربار رابقول‌خودش‌تصفیه نمود، نصرت‌الدوله هم زیر پای مستشاران‌امریکائی را برحسب میل رضاشاه جاروب نمود ، داورهم برحسب آنچه استاد ازل گفت عمل و درب عدلیه را بست برای اینکه دادگستری دنیاپسند ایجاد نماید .

در این‌جا برای خوانندگان‌عزیزلازم‌دانستم که بستن عدلیه یا دادگستریرا بدست دو وزیر در زمان خود ذکر نمایم که مقایسه‌آنان خالی از لطف نخواهد بودکه خواننده مطلع میشود ، و دو وزیر مخبرالسلطنه،داور.

اما مخبرالسلطنه ، روز ۲۹ محـرم۱۳۲۶ برحسب دستور حاجی مخبرالسلطنه وزیر عدلیه که قبلا با مشاوره کامل اجزاء و اطاقهای وزارت عدلیه را معین و مشغول کار میشوند بقرار ذیل است(البته اصطلاحات‌و عبارات مربوط بهمان زمان است‌که ما عینا از نقطه نظر صحت تاریخ که مسلك‌نویسنده‌میباشد درج مینمائیم) .

اجزای اطاق وزارت ، جناب امجدالسلطان ، انتظام‌السلطان ، منشی‌باشی،میرزا سید حسن‌خان ثبات .

اداره کابینه ـ رئیس جناب ناظـم‌الدوله ، اجزاء میرزا محمودخان اندیکاتور، میرزا تقی‌خان ضباط اسناد ، میرزا باقرخان‌دوسیه نویس ، مقبل‌الملك دفتر اجزاء ،میرزا عبدالحسین‌خان ثبات ، میرزا عبداله ثبات ،ابوالحسن‌خان ثبات ، میرزا فضل‌اله خـان ثبـات .

اداره تفتیش ـ رئیس جناب مخبرالسلطان .

در محکمه تمیز ـ معتمدالوزاره ـدر استیناف میرزا هرمزخان ، دراجراءمیرزا علی‌اصغرخان ، در محکمه تجارت میرزاجوادخان ـ در محکمه بدایت میرزا مهدیخان ، شعبه دوم میرزا احمدخان ، شعبه سوم‌میرزااحمدخان .

میرزا عبدالحسین خان در محکمه‌جزا ، میرزا رحیم‌خان ، در جزا ، موثق ـ الملك در جزا ، میرزا غلامحسین‌خان منشی،محمدعلی‌خان ثبات (صورت اجزای تمیز در تحت ریاست شخص وزیر عدلیه خواهدبود)اجزاء متمرکز دایم حاضر خواهند بود .

صاحب رای ـجناب مستشار عدلیه‌ـجناب لسان‌الدوله ، جناب امین‌العداله ،دبیر دربار منشی ، میرزا حیدرعلیخان ثبات‌میرزاتقی‌خان ضباط .

سایـر روسا کـه عضویت تمیز رادارند و عندالحاجت برای تکمیل عده‌هفت‌تا نه نفر حاضر خواهنـد شد و صاحب رای‌خواهند بود .

جناب حاج صدق‌الملك ، نواب والارکن‌الممالك ، جناب اقتدارالدوله ، جناب اشراق‌السلطنه ، جناب انتظام‌السلطنه صورت‌اعضاء و اجزای محکمه استیناف که منشعب بدو شعبه میشود بـریاست نواب والارکن‌الممالك میباشد . شعبه اول که صاحب رای میباشند و باید پای ورقه را مهر کنند ،میرزاحسن‌خان معتمدالممالك ، میرزا فتحعلی‌خان، میرزا حسن‌خان معتمدالعداله ، میرزا حسین‌خان ، عبدالوهاب خان جلال‌الممالك منشی

و ثبات ، اسعدالسلطان تندنویس . میرزاعلیخان ثبات و مامور نظم اطاقها .

شعبه دوم که صاحب رای میباشندو باید پای ورقه راپرت را مهر نمایند ، میرزا حسین‌خان مشیررسائل ، میرزاابراهیم‌خان مویددفتر .

حاجی میرزا زکی‌خان ، حسن‌علیخان‌محشم‌حضور ، وثوق‌السلطان منشی و تند نویس ، میرزا مصطفی ثبات و مامور نظم‌اطاق .

صورت اعضاء واجزاءمحاکمات‌ابتدائیه‌که منشعب بسه شعبه میشود و بریاست‌عدالت السلطنه میباشد ـ شعبه اول که صاحب رای‌و باید پای ورقه راپرت را مهر کنند ، حاج میرزا ولیخان ملقب بناظم ، ظهیرهمایون ،میرزا غلامحسین‌خان ، منشی و ثبات ، میرزا سیدعلی منشی و تندنویس ، میرزاعلی ثبات‌و مامور نظم اطاق .

شعبه دوم که صاحب رای میباشند وباید پای ورقه راپرت را مهر نمایند ، صفاء الملك ، ساعد همایون ، مدیر همایون منشی‌و ثبات ، میرزا محمودخان منشی وتندنویس، یوسف‌خان ثبات و مامور نظم اطاق .

شعبه سوم که صاحب رای میباشندو باید پای ورقه راپرت را مهر نمایند ، نعیم السلطنه ، احتشام‌الملك ، احتشام نظام منشی‌و ثبات ، میرزا غلامحسین‌خان منشی و تند نویس ، معزدیوان ثبات و مامورنظم اطاق .

صورت اعضاء و اجزای محکمه‌جزاکه منشعب میشود بدو شعبه ، اول صاحبان رای ، جناب صدق‌الملك ، جناب صدرالاشراف معاون همایون ، حاجی قاضی ، میرزا احمدخان ، حاج محسن‌خان منشی ، مجدالممالك منشی ، غلامحسین خان ثبات میرزا علی‌اکبر ضباط .

شعبه دوم استنطاق و غیره ـ معاون‌حضرت مستنطق ـ میرزاعلی‌اصغرخان ثبات، جناب مودب‌الدوله و مجدالحکما طرف‌رجوعات دیوانخانه خواهند بود که تشخیص جراحات و غیره از امور طبابت محول‌بایشان‌خواهد بود .

صورت اعضاء و اجزاء محکمه تجارت ، اطاق اداره ، اعضاء اداره ـ جناب‌انتظام السلطنه رئیس ، میرزاکریم خان علی‌آبادی‌معاون ، منشی و ثبات ، میرزا حسن خان دفتردار ، میرزارفیع‌خان‌منشی ، امین‌الوزاره‌محصل‌اجزاءواحضار (مأموراجراء) حیدرعلی میرزا ثبات .

در محکمه‌اول ، جناب‌مویدالممالك،حسنعلی‌میرزا ، منشی‌میرزا احمدخان .

درمحکمه‌دوم ، جناب‌افضل‌السلطنه،بصیرالوزاره ، منشی و تندنویس .

صورت اعضاء و اجزای مجلس‌محاسبات ، رئیس جناب اشرف‌السلطنه ،

اعتصام دیوان معاون ، میرزا علی‌محمدخان سررشته‌دار ، میرزا حسن‌خان منشی ، میرزا محمود خان تحویل‌دار ، میرزا علی‌اکبرخان منشی .

صورت اعضاء و اجزای مجلس اجرا- اطاق اجراء و غیره - اقتدارالدوله رئیس، اسعدالدوله معاون . صندوق ، میرزا احمدخان رئیس ، شکوه دیوان معاون .

شعبه اول اجـرای تجارت ، صفت‌الملك مدیر ، حشمت دیوان منشی ، میرزا یوسف‌خان موزع احکام . میرزا حسن‌خان منشی - میرزا فرج‌اله خان ثبات .

شعبه دوم اجرای محاکمه بدایت ،خان - عباسقلی‌خان ، میرزا حسین‌خان . ناظم‌الوزاره‌مدیر ، میرزا ابراهیم‌خان مشکوةحضورمنشی ، ناظـم‌السادات موزع احکام میرزا غلامعلی‌خان منشی ، میرزا آقاخان‌ثبات ، میرزا محمدخان ضباط .

صورت اجزاء اداره احضار - رئیس‌جناب قوام‌العداله - رفیع‌السلطان معاون - میرزا علیخان منشی ، احضاریه نویس چهارنفر - بنام میرزا غلامحسین‌خان - سیف‌اله ضابط عرایض و نمره نویس ، میرزارضاخان ضابط عرایض ، میرزا احمد خان نمره‌نویس ، اسداله‌میـرزا و مبصرالعدالـه‌عـرایض‌نویس اداره تمبـر ، منصورالوزاره الصاق تمبر - میرزا یوسف‌خان معاون -قوام‌العداله ارجاع‌کننده عرایض ، میـرزا هدایت‌اله ثباب‌کل .

هوالعادل ، صورت اسامی اعضاء واجزاء دیوانخانه عدالت که باملاحظه اطراف اختیارا و اضطرارا قبول و برقرر شده‌اند،انشاءاله تعالی سعی خواهند کرد که همیشه خدا را ناظر خود دانسته قدم‌کج برندارند ولغزش ننمایند ، بعلاوه همه کسب معلومات نموده بحق صاحب مقام خود بشوند ،عجالتااز همین قرار در روزنامه حبل‌المتین درج شود امضاء «مهدیقلی» مخبرالسلطنه .

ونیز بخط خود در ذیل صـورت‌نوشته شده است ، مبادا مانند عبدالملك که مشغول خواندن قرآن بود خبر جلوس بـه‌تخت سلطنت وقضاوت راباو دادند ،به‌محض اصغای این خبر که بمقام خلافت که اولین‌مقام قضاوت است منتخب و برقرار شده ، کلام‌اله مجید را کنار گذارد و گفت : هذافراقا بینی و بینك» .

«الملك یبقی مع‌الکفر، ولایبقی مع‌الظلم» حدیث شریف است» نتیجه بزرگ یك اشتباه کوچك را درك از هوش‌و استعداد خود مطمئن بود و وجود خودرا برای کشور ایران و مردمانش مفید میدانست‌بهیچ قیمتی نمی‌خواست دستش از کارهای مهم کوتاه شود ، زیـرا میـدانست مراتب‌اجتماعی برا ی‌مرد علنا شبیه مراتب حساب است ، برای عدد . رقم ۲ در مرتبه آحادفقط‌ارزش ۲ دادر ، ولی اگر همین رقم را در

مرتبه عشرات بگذارید ، همان عدد ۲ ارزش(۲۰) پیدا میکند ، و اگر آنرا در مرتبه مآت ببرید ، ارزشش دویست میشود .

داور هم میدانست که اگر مرد باهوش و با استعدادی مانند او را در رتبه ثباتی بگذارند ، اگر زنی هم باشد کاریکه میتواندانجام دهد اینست که منتها پیشرفت فوق ـ العاده‌ای در کار دفتر نویسی بوجود آورد،ولی اگر وزیر باشد ابتکارات و استعدادش در پیشرفت کارهای تمام کشور موثر واقع‌خواهد شد ، پس باید هرطور هست در سند کارهای مهم و موثر قرار گرفت .

ولی بـرای اینکار دوچار محضوربزرگی شده بود ، از یك طرف ، شرط باقی ماندن در وزارت فقط این ، که شاه از اوراضی باشد ، و شاه هم از کسیکه «نه» و «نمیشود» در مقابل اوامر او بگوید راضی‌نمیشد ، از طرف دیگر انجام دادن تمام‌اوامر شاه نه میسر بود و نه عادلانه ، چون قاضی‌عادل باید فقط حق و انصاف و قانـون را مراعات نمایـد ، نـه امیال و هوا و هوس‌اشخاص را ؟ چه بکند ؟

اگر تمام قاضی‌ها را بین اشخاص‌بی‌مایه و بی‌بند و بار بی‌ایمان انتخاب کند تاهرچه میگویدبشنوند ، نتیجه‌اش‌این‌میشودکه جان و مال و ناموس مردم بیچاره بدست قضاوت چند نفر بی‌مسلك و شیاد می‌افتد ،و داور هرگز باین کار راضی نمیشد .

اگر بخواهد تمام قاضی‌ها را ازاشخاص صالح انتخاب کند ، آنوقت مردان باشهامت که هنوز پیدا میشدند (وهنوز هم‌پیدا میشوند) ممکن بود زیر بار دستورهای خلاف انصاف و اوامر غیر عادلانه نروند ، ودر آن صورت شاه که فوق رای خود رائی قائل نبود ، ناچار تمرد قضات را از چشم‌داور خواهد دید . وممکن بود اورا از کار رد و برکنار نماید ، بنابراین لابد پیش خودگفت اگر در کار باشم گرچه ممکن است مجبورا برای حفظ مقام خود ده‌کار غلط هم‌بمیل دیگری انجام دهم ، ولی در عوض‌صد کار خوب دیگر بنفع جامعه و مملکت‌بوجودخواهم آورد ، پس باید ماند و مهار قضات را نیزدردست گرفت .

داور پس از بستن عدلیه آنروز تامدتی درش‌وغوث و گرفتـار مال‌خولیای چه‌کنـم بود کـه شب و روز پیش خودمذاکرات فوق را تکرار میکرد ، تابالاخره بفکرش رسید بطور مخلوط برای قضاوت‌اشخاص را انتخاب نماید ، باین ترتیب که یك عده افراد جوان لیسانسیه و دکتر راکه‌بی‌سوادند و حاضرنـد هرچه دستور داده میشود رفتار نمایند برای امیال و اوامر شاه‌در محاکم آنها ارجاع گردد ،که در بـالا بردن و پائین :وردن ، واز این طرف بآن‌طرف‌نمودن اشکالی‌نخواهد روی دادانتخاب

و دسته دیگر هم از صلاحیت‌دارهاکه بنظرجامعه هم جلب‌توجه و امیدوار خواهد کرد و هم در کارهای غیر امری باصورت قابل‌ملاحظه‌ای انجام خواهد گرفت .

داور بالاخره با شور و مشورت دونفر دوست و متحد خـود ، تیمورتاش و نصرت‌الدوله تصمیم گرفتند ، فقط اشکـال‌این کار ماده ۸۲ متمم قانون اساسی است . این را هم در شور باید طوری حل کرد کـه‌دست وزیر نسبت بقضات باز باشد و بتواند آنها را باطاعت کار وادارد ، در این جـاشاهکاری بخرج داد ، و این شاهکار گرچه مقصودش را حاصل نمود ولی یك اشتباه‌کوچکی بود که تاریخ ضرر بسیار بزرگی‌را ضبط نمود .

بالاخره قانونـی تحت پنج مـاده‌بمجلس برد و اصل ۸۲ متمم قانون اساسی‌را که پشتیبان استحکام اساس قضاوت وعدالت‌است اینطور تفسیر نمود که : مقصود از اصل ماده ۸۲ متمم قانون اساسی آنست که‌هیچ حاکم محکمه عدلیه را نمیتوان بدون رضای خود او را ازشغل قضائی بشغل‌اداری‌و یا صاحب منصبی پارك منتقل نمود ، و تبدل محل ماموریت قضات بارعایت رتبه‌آنان مخالف بااصل مذکور نیست .

خوانندگان عزیز شماهم اگر درست‌بمعنای این ماده توجه نمائید میتوانیدباشتباه آن پی برده و معتقد شده و می‌بینید چگونه‌پایه عدل و داد یك مملکت و جامعه با همین یك ماده سست و خراب گردید ، برای اینکه‌تاثیر همین یك ماده در زندگی یك قـوم مشروطه بقری زیاد است که اگر بگوئیم‌مفاد همین چند سطر یك مرتبه مشروطه را مبدل باستبداد شود مبالغه نگفته‌ایم !!

داور برای استقرار و جاه طلبی‌خودنسبت بقضات باین هم اکتفا ننمود و بـرای تکمیل قدرت خود در ماده ۳ همین قانون‌مقرر کرد که : قضاتیکه بارعایت ماده اول این قانون محح ماموریت آنها تبدیل شده واز ماموریت امتناع نمایند متمرد محسوب ودر محکمه انتظامی (که به میل خود تشکیل‌خواهد داد) تعقیب و مطابق نظامنامه های وزارت عدلیه مجازات خواهند گردید .

چنانچه ملاحظه مینمائید . قاضی که‌باید از هیچکس و از هیچ چیز نترسدوهیچ قوه‌ای در مملکت نتواند او را تبدیل نماید،پس از ان قانون یك موم نرمی بدست وزیر عدلیه خواهد شد .

البته از حکمی که یك چنین قاضی‌میدهد انتظار و توقعی نباید داشت و با این صورت پیداست عدالتیکه هدفش منحصربفرد تمدن است ، بچه قسم اجرا خواهد شد، آیا غیر از این انتظار دیگریهم خواهد ماند،نه و البته ، اشتباه دیگر (یعنی خود پسندی

و جاه‌طلبی) که بسیار مهم که خواننده هم‌شاید تصدیق نماید ، این بود که داور چرا خود را دائمی فرض و حساب نمی‌کرد که‌یك چنین قانون بعدازاودردوران‌دیکتاتوری چه صورتی بخود خواهد گرفت ، بر مردمان‌عادی شاید این عیب نباشد ولی از فکر پیش بینی و رویه مرد حساب‌گری مثل داورخیلی بلکه بسیار بعید است که یك چنین اشتباهی بکند ،

بطوریکه شنیده شد یك روز بیکی‌از دوستانش که ایراد گرفته بود میگوید : من یك عمارت کهنه کثیف بی‌سردست راخراب کردم که روی آن یك بنای سنگی محکمی از عدل داد بسازم ، ولی در موقع‌ساختن عده زیادی از اشخاص بانفوذ سر رسیدند ، وهریك باصرار خشت یا آجری‌نه‌پخته بدون تناسب در وسط ساختمان من گذاردند ، حالا ه تمام شده خودم می‌بینم‌در میان بنای سنگی عمارت جابجا چندآجر و چند خشت سست و زشت گذاشته شده‌است ، و بنای محکم مراهم‌ازترکیب‌انداخته و هم از استحکام .

اناتول فرانس میگوید : نقص مهم‌امپراطورهای بزرگ دنیا این بود که قوانین را کله‌های قوی برای مردان قوی مینوشتندو ضعف بشر را درنظر نمی‌گرفتند .

داور گفته بود ما عدلیه را ساختیم‌با جوانان تحصیل‌کرده ولی در عمل لنگ ماندیم و هرقدر از این وزارتخانه و از آن‌وزارت‌خانه اشخاص را انتقال دادم بازهم درست درنمی‌آمد ، بالاخره ناچار شدیم بازرفتیم بسراغ همان کهنه‌ها که در مدارس صدر و دارالشفاء (که حالا خراب و بانك‌ساخته شده است) و مدرسه مردی سالهابرای تحصیل حصیر پاره میکردند بردیم ولی‌بایك‌تفاوت ، آنوقت هرکدام بماهی پنجاه شصت تومان و فوقش صد تومان قانع بودند و درنهایت علاقه و ایمان کار میکردند ، حالا که بسراغ و دعوتشان بکار میرویم میگویندهمان حقوقی که بسایرین میدهید برای ما هم منظور بدارید حاضریم والا خیر ، البته‌ناگزیر از قبول بودم‌برای اینکه‌چیزی‌نمانده بود که چرخهای دادگستری دنیاپسند ازکاربازماند .

داور دروزارت دارائی ، که درنتیجه موجب‌خودکشی خود گردید .

پس از اینکه تقی‌زاده از وزارت‌دارائی برکنار گردید ، داور از وزارت ددگستری بوزارت دارائی منتقل گردیدداوربطوریکه ذکر شده هرگز «نه» و «نمیشود» برضاشاه نمی‌گفت ، بعکس هر دستوریکه‌می‌شنید استقبال می‌نمود و بعد تمام هوش خود را صرف پیداکردن راه‌انجام‌آن دستورمیکرد ، ولی حتی‌المقدور سعی میکردصرفه و صلاح مملکت نیز در نظر داشته باشد .

بعقیده روان‌شناسان خطر بزرگ موفقیت پی‌درپی متاسفانه در همین است که آدمی که زیاد موفق شده ، سهم زیادی که اقبال و تصادف درپیشرفت‌هایش روی میدهد، بزودی فراموش میکند ، عینا شبیه تمام قماربازان که باخت خودرا همیشه بگردن بدشانسی میگذارند . ولی بردشانرا از عقل و هوش و کاردانی خود میدانند .

داور هم دید که در طی مدت زندگی سیاسیش هر اشکالی پیش آمد پس از چندی مرتفع شد و خود را کامیاب دید باین جهت پیش از آنچه باید . بعقل و اراده خود اطمینان پیدا کرد ، و طبیعتا سرنوشت اوهم مثل غالب اشخاص زیاد مطمئن طی گردید .

چرا داور حاضر شد خودکشی نماید بااینکه درعین قدرت بسر میبرد ؟

احتیاجات زیادیکه رضاشاه روی فکرخود برای ایران ایجاد کرده بود ، مستلزم مالیات خیلی گزاف بود . داور اول اشکال‌را مانند همیشه قبول کرد و امر شاه را پذیرفت و خود را گیر انداخت تابعه راه‌حلش را پیدا کند و چاره‌ای هم نداشت برای اینکه از اول خود را برای حل هرمشکلی آماده کرده بود ـ تابعه راه چاره و انجامش را بدست بیاورد .

حل این موضوع بطور کلی دو راه بیشتر نداشت ، یااینکه مستقیم و غیر مستقیم میزان مالیات را باید زیاد کرد و ثروت مردم‌را ماهرانه مکیدبطوریکه خیلی ملتفت نشوند، یا باید سرچشمه‌های تمول مملکت را زیادکرد ، و آنهم از سه چهار منبع بیشتر نیست، اول استخراج معادن ، دوم توسعه کشاورزی،سوم رونق صنعت ، چهارم درآمد حاصله از خارجیان بنام جلب سیاحان .

داور تمام این وسائل را یك مرتبه شروع کرد ، مالیات را زیاد نمود ، بوسیله انحصارات درآمد بازرگانان را بدولت تلقین کرد ، بوسیله شرکت پنبه و پشم و پوست ، زراعت پنبه را تشویق و ترویج نمود ، پشم‌وپوست را تحت برنامه درآورد ، استخراج معادن را ترغیب کرد . بصنایع قالی بافی وغیره کمك نمود ، فکر ایرانتور و اداره جلب سیاحان را پیشرفت داد .

هرچه بارش زیاد تر و سنگین ترمیگشت گردن و کمرش خم نمیشد ، وروزی چهارده ساعت تا شانزده ساعت مدام کارمیکرد ، کمسیون پشت کمیسیون ، ایجاد می‌نمود ، دستور میداد . تلفن میکرد ،پیمان‌می‌بست ، و هرهفته کار جدیدی بوجود می‌آورد ، بطوریکه سرجنبانی در طهران‌یافت نمیشد که سروکارش با، آقای وزیر مالیه ، نباشد ، در تمام مجلس صحبت ،آقای‌وزیر مالیه ، مثل برگردان آهنگهای‌موسیقی متناوبا بمیان می‌آید ـ تمام جوانان تحصیل‌کرده ملاقات با ، آقای وزیر مالیه ، را باآب

و تاب و شاخ وبرگ زیاد سر سنجاق کرده‌و برای اثبات اهمیت و وزن خود مورد صحبت قرار میدادند .

کارل دکتر انگلیسی ـ میگوید :فکر و قضاوت ما مستقیما وابسته فشار،خون و قوت اعصاب و عضلاتمان میباشد.

مرگ داور داور هرچه پیش میرفت کارش‌زیادتر و نفوذش بیشترمیگردید ، روزی شانزده ساعت کار کردن و این همه باربدوش گرفتن را چند ماه میشود ادامه داد ، وبهمین جهت روزبروز مزاجش‌کم‌کم‌سست واعصابش‌ضعیف‌تر میگردید و از ذخیره بدن خرج میگردید ، ولی بیشتر که شد آنوقت محاسب‌دقیقی که طبیعت در اداره‌بدن انسان گذاشته ترازنامه بدن را در پنهانی تهیه کرده و یك‌روز بی‌خبر درشکستی وجود رااعلام‌میدارد.

ولی داور چنان در دندانه‌های این‌چرخ‌های مختلف که خودش بوجود آورده بود گرفتار شده بود که مجال توجه بخودرا نداشت ، داور بااین نحو خودرا از تك‌و تا نمی‌انداخت ، اما جسته‌گریخته عباراتی درمواقع خستگی و بیزاریش از زندگی خود اظهار میکرد .

فشار و توقع روز افزون شاه هم‌بیشتر به از پا درآمدن داور کمك میکرد ، مخصوصا که اخیرا متوجه معنای این مثل‌هم‌شده بود و معاینه میدیدکه : ثروت و اقتدار زیاد مرد را غالبا حق‌ناشناس میکند ، ولی‌بااین حال باز مثل برق‌دار رشیدی‌که باوجود ضربت‌کاری ، درفش را تا آخرین نفس نگه‌میدارد ، او هم بدون ناله و شکایت مرتب کمیسیونها را تشکیل میداد . و دستورات‌راصادر میکرد و نمی‌گذاشت کسی از درونش مطلع بود .

معذالك اگر آدم دقیقی از نظرروان‌شناسی بکارهای او متوجه‌میگردیدتفاوتهای فاحشی که بمنزله اعلام خطر بود دررفتارش‌مشاهده میگشت .

روز مرگ ، داور بودجه را برد که‌از نظر شاه بگذراند ، در توضیح دادن‌ارقام بودجه شاه می‌گوید اینکه تامین نشده پس‌چه‌کردی در سه روز مهلت ، در این‌جا نمیتوانست بگوید هرچه کردم ... سکوت‌نمود ، شاه او را مخاطب ساخت : برو بمیر. در همان ساعت کار داور خاتمه و جز مردن‌چاره‌ای برای خود نیندیشید .

در این ساعت که داور بیرون و روبه منزلش میرفت ، فکر کرد که اگر حرف راکه امر شده سرسری بگیرد و مکن است‌بروزگار دو نفر رفیق و متحد خود گرفتار و باآن فضاحت در زندان جان بدهد ، پس‌بهتر آنست برود منزل ودر اطاق خود روی تخت‌خواب یاروی قالیچه ابرشمی بمیرد .

پس ازخیروشر ردن تفعل باانگشتان خود ، وارد منزل و اطاق ، تریاك را حل کرده لاجرعه سرکشید و بخواب ابدی و از این دنیای بی ثبات کج رفتار خود را خلاص کرد.

در این جا باید گفته شود که داورفکر عاقلانه‌ای کرده بود ، برای اینکه نصرت الدوله را دید که باچه افتضاحی در شهربانی مرد ، تیمورتاش باآن وضعی که باچندپاسبان تفنگ بدست برای محاکمه حاضر میشد وبالاخره در زندان نعشش روی زمین افتاده بود ، به این جهت بفکر افتاد در منزل واطاق خود به نحویکه ذکر شد آبرومندانه بمیرد؟

داستانیکه آقا میرزا طاهر تنکابنی برای نویسنده مستقیما نقل کرده و اینك برای خوانندگان عزیز بشرح ذیل مینویسم .

یکی از روزهاکه بدیدن آقا میرزاطاهر تنکابنی رفته بودم جریان جلسه ملاقات تیمورتاش ، نصرت‌الدوله داور را نقل کرد: که چون این سه نفر بکلی منکر خدا وقرآن بودند ، و میگفتند خداکه زبان ندارد جایش کجا است این‌ها تمام برای سرگرم نگاه داشتن بشر است ، خدا در عرش منزل داردیعنی چه ، از این قبیل تصورات .

روزی در منزل بودم خبر دادندازدربار آمده‌اند که وزیر دربار شمارا خاسته است ، وارد اطاق تیمورتاش شده دیدم نصرت‌الدوله ، داور هم حضور دارند ، پس از چند دقیقه ، تیمورتاش اظهارکردندمنظورملاقات شما این است که میخواهیم مدلل نمائید ، خدا یعنی چه ، چون ما سه نفر همه‌اینها را موهومات میدانیم ، هرکس آمد برای خود عنوانی درست کرد و مردم‌رابدورخود جمع میکرد ، بقول شما صدوبیست و چهار هزار بنام پیغمبرآمدند ویکصدوبیست‌چهار هزار اختلاف بین بشر ایجاد نمودند که تمام آدم‌کشی‌ها ناشی از آنهاست .

آقا میرزا طاهر تنکابنی جواب‌میدهد : من بیك شرط حاضرم وارد این مبحث بزرگ وارد شوم و او این است که‌آنچه راکه‌شمامیگوئید نوشته‌شودوجوابیکه میدهم او هم نوشته تا بجائیکه نتیجه‌اش‌معلوم خواهد گردید هرسه قبول کردند و داور را برای نویسندگی معین نموده و ازهمانروز وارد مذاکره و بحث شدیم ، بعد از یکساعت قرار شد در هفته دوروزودوساعت‌معین چنانچه حاضرندند اطلاع داده شروع نمائیم .

تا سه جلسه مذاکرات ادامه داشت‌که من (تنکابنی) جواب میدادم ، روز چهارم تمام اوراق‌راکه حاضربودلوله‌کرده‌تیمورتاش‌انداخت توی بخاری و نصرت‌الدوله و داور گفته ما میدانستیم با میرزا نمیتوانیم دراین‌بحث وارد شویم ، حالا (عیسی بدین خود موسی هم بدین خود) مرحمت شما زیاد ،ودیگر ملاقاتی نشد تا موقعی که تیمورتاش

بحبس و زندان رفت ، روز دوم برای من پیغام داد وجود خدا درهمه‌جا هست حتی در زندان حالا تقاضا دارم یك قرآن برای من بفرستید .

در وزارت کشور ـ در روزهای اول رفع حجاب هر وزارتخانه و ادارات تابع آن از طرف کارگزینی صورت کارمندان نوشته میشد که باید در شب‌نشینی هرکارمند با خانمش حاضر شوند ، در یك ستونهم ذکرشده بود که برای تهیه یك‌دست لباس یاپالتو قیمت آن از حسابداری پرداخت و درظرف سه ماه مستهلك خواهد شد .

رئیس کارگزینی روز آقای سروش و معاونش همایون صورت مزبور رادراطاقها بامضای کارمندان میرسانید تا وارد اطاق نویسنده گردید و اول آورد پیش من ، روی اسم خود قلم قرمز کشیده گفتم غلط کردنداسم مرا نوشته ....

همایون صورت را برد اطاق آقای سیاح معاون و جریان را نقل کرد، معاون هم صورت برداشت رفت نخست‌وزیری ، چنددقیقه بعد احضار شدم ، وارد اطاق آقای جم نخست‌وزیر شده ، آقای فرویدونی که‌مدیر کل مرکز و امور شهرداریها بود حضور داشت ، آقای جم تلگرافی را برداشت و به‌من داده گفته باید حسب‌الامر فورا بقم رفته بانظر آیت‌اله اقدام نمائید که رضایت خاطرایشان فراهم و تلگراف نمایند .

موضوع ـ چون آقای آیت‌اله‌حاج‌شیخ عبدالکریم که آنروز مرجعیت تمام و بنیان‌گذار روحانیت در قم بودند و بتمام‌معنی وارد و مطلع از سیاست دنیا بودند ، برای حفظ قم سدی در رودخانه قم سمت‌شرقی رودخانه بهمت مردم ساخته بودند ، و چون ممکن بود در بهار سیل سرازیرشده‌و سد هم تازه و ساخته شده است سد را خراب نماید ، لذا باصلاح‌دید مطلعین درنظرگرفته شد که یك سد موقتی در جلو سد اصلی در سمت جنوب غربی ساخته شودکه تااز فشار آب که سرازیر میشود جلوگیری و از سمت دیگر سرازیر گردد و سد محفوظ‌خواهد ماند .

برای مخارج این سد باصطلاح‌سیل‌برگردان درحدود پانزده هزار تومان برآورد کرده بعرض آیت‌اله رسانیده بودند و این‌مبلغ هم تقریبا در شهرداری قم موجودبود، منتها فرماندار ورئیس شهرداری‌بعنوان‌اینکه‌طلب‌کارها مطالبه طلب خودشانرا مینمانند ، لذا مبلغ مزبور قرار شد بطور تومان شماربآنها داده شود همین طور هم به آیت‌اله جواب داده بودند و در ضمن‌ازوزارت‌کشورهم اجازه خاسته بودند .

آقای آیة‌اله ناچارموضوع‌رامستقیمابرضاشاه تلگراف و تقاضای یك نفر بازرس باایمان مینمایند که پس از رسیدگی‌باحضورخود بازرس سیل‌برگردان ساخته شود ، شاه هم در ذیل تلگراف دستور داده بودند ،فورا یك نفر مامور شایسته اعزام که طبق

نظر آقای آیةاله انجام ورضایت خاطرمعظم‌له‌را فراهم نمایند .

آقای جم به آقای فریدونی دستوردادند فعلا دویست تومان بایشان بدهید که در جریان حسابداری نیفتد که موجب معطلی‌خواهد شد ، پس از مراجعت فلانی با حسابداری تصفیه نمایند ، وامروزباید حرکت‌نمائید بطوریکه عصر باید تلگراف ورودبقم شما برسد تا بعرض برسانیم .

وارد بقم و تلگراف نمودم ، بعدوارد رسیدگی شده معلوم شد هیاهوی عده‌ای بنام طلب‌کاران شهرداری بدست وتحریك شهردار و فرماندار بوده که از این مبلغ درحدود سه هزار تومان بنفع خوددانسته لذا حاضر نبودند نظریه آقای‌آیةاله را بموقع عمل بگذارند ، درصورتیکه اگراین مبلغ را فدای سد اصلی که تازه ساخته شده بود نمی‌کردند مسلم بود که با مختصرفشار آب رودخانه سد را صدمه بزند و اقلا صد هزار تومان خسارت وارد آورد.

البته دربدو ورود بقم بحضورآقای‌آیةاله رسیده چون سابقه داشتم معرفی لازم نبود ولی ایشان مرا بسایر حضار معرفی‌فرمودند ، بعد وارد مذاکره و بایشان تذکر دادم که در اختیار شما خواهم بود که طبق‌نظر آیةاله شروع بکار نمایم ایشانهم دستور احضار کارکنان و مطلعین که اظهارنظرکرده‌بودند خاسته معرفی شدند .

طبق برآوردیکه باحضور نویسنده‌مجددا بعمل آمد درحدود دوازده‌هزارتومان پیش‌بینی گردید و شروع شد سیل برگردان‌ساخته شد ، درضمن شفاها آقای آیةاله‌بطور خصوصی از فرماندار عدم رضایت نمودندوحق هم داشتند برای اینکه فرماندار بنام مالك‌که خودرا منتسب به آقای جم نخست‌وزیر معرفی کرده بود در تمام ساعات‌مشروب و بطوریکه گفته میشد در وقت خوابهم بایدبطری عرق بالای سرش باشد .

آنوقت یك‌چنین‌آدمی‌رابفرمانداری‌قم که مرکز روحانیت قرار گرفته است‌بعلاوه مدفن بقعه و بارگاه دختر امام وخواهر امام،فقط میتوان تعبیر کرد که در این انتخاب تعمد میتوان تصور کرد لاغیر! والاچه‌طورمیشود دانسته یك چنین آدمی را بقم آنهم فرماندار که تماس باتمام طبقات دارداانتخاب‌نمود .

روی همین‌اصل بود که من در انتخاب مامورین ولایات باپیشهاد معاون حتی‌خود وزیر مخالفت و رد میکردم چنانچه ذکر شده‌است ، دلیل مستدل من هم این بود که : چون تمام ولایات و نقاط ایران را از نزدیك‌دیده‌ام میدانم مثلا برای قصر شیرین‌یابندر لنگه و لار چه‌شخصی باید بنام فرماندار‌برود ، و چون آنها نمی‌خواستند قبول کنند لذا مشاجره بمیان می‌آمد که بالاخره رای‌دادند که اعظام قدسی را باید برکنار گذارد

تا دست بال‌مان باز بشود .

رمزا بآقای نخست‌وزیر تغییر مالك‌فرماندار را خواستم که موجب رضایت‌خاطر آیةاله خواهد بود ، فورا احضار گردید ، واین اقدام در جامعه روحانیت قم فوق‌العاده موثر و تلگراف تشکرآمیز به نخست‌وزیر نمودند .

پس از اتمام سد و جلب رضایت‌آقای آیةاله حاج شیخ عبدالکریم مراجعت بطهران نموده . معلوم شد که آقای آیةاله‌یك تلگراف راجع بماموریت من و طرزانجام کار و جلب رضایت معظم‌له که منظور رضاشاه بوده مستقیما مخابره مینمایند که خود آقای جم و فریدونی بیان نمودند .

ماجرای فرار مدیرکل و معاون‌بانك‌ملی ایران بقلم بلوئیر، وزیرمختار اسبق‌آلمان در ایران که ما عینا بشرح ذیل مینویسم ،برحسب امر رضاشاه نواب رئیس‌هیئت‌نظارت بانك ملی ایران مامور رسیدگی بوضعیت‌بانك که در خارج بین مردم اظهاراتی و از این جهت باعث هیجان افکار عمومی‌گردیده‌بود ، و موضوعی بدست می‌افتاد که خلاف کاریهای مسئولین بانك را سنگین‌ترمیساخت،ازقبیل اعطای اعتبارات مهم بدون تضمین و نیز معاملات قالی و تریاك که بضرر بانك‌تمام‌شده ، و سایر گشادبازیهای دیگر ، که متصدیان مسئول بانك را ناچار کرده بودبرای پوشانیدن‌کسریهای موجوده‌درترازنامه بانك دست برده و صورت ظاهر آنرا بطورساختگی اصلاح نمایند ـ در این موقع بدفعات باآقای نواب مذاکره ، که ممکن‌است اقدامات عجولانه وی حیثیات و اعتبارات بانك ملی ایران در خارج لطمه‌واردآورد ، باتصدیق باظهارات من نام‌برده بیان داشت که شاه ویرا مامور این‌کار نموده ، وموظف است باتمام قواء در اجرای آن بکوشد ، و اضافه نمود که دکتر (نیه‌نبلات)مدیرکل بانك خیلی خودسر است و نسبت بهیئت نظار باکمال بی‌اعتنائی رفتار مینماید،و صلاح نبود دست هیئت نظار را به این ترتیب از همه کارها برکنار نماید .

اینك سعی میشود روابط بین هیئت‌نظار و هیئت مدیره بانك مجددا بر اساس محکم و متینی برقرار گردد و این ماموریت‌بعهده من واگذار شده و اولین قدم اجرای این امر میباشد . نواب اضافه نمود ،درنتیجه‌اقدامات جدی که بعمل آوردم دشمنان بسیاری برای خود تهیه کرده‌ام ، و بهمین‌جهت در شرفیابی اخیر نگرانیهای خود را بعرض رسانیده‌وگفته‌ام اگرروزی‌اعلیحضرت‌از مقابل زندان عبورفرمائید ، مردسالخورده ای را باقیافه پریشان و گرفته در پشت میله‌های اطاق زندان مشاهده کنید که شباهت بحسین قلیخان نواب داشته باشد تعجب‌نفرمائید ، زیرابالاخره‌دشمنان بسیاری برای

خود تهیه کرده‌ام ، و بهمین جهت‌درشرفیابی‌اخیر نگرانیهای خودرا بیعرض رسانیده و گفته‌ام اگر روزی اعلیحضرت از مقابل‌زندان‌عبور فرمائید ، مرد سالخورده‌ای را با قیافه پریشان و گرفته در پشت میله‌های اطـاق‌زندان مشاهده کنیدکه‌شباهت بحسین‌قلیخان نواب داشته باشدتعجب‌نفرمائید زیرابالاخره‌دشمنان من مرا باموی سفید بروزگار سیاه خواهند انداخت و جرم من آن خواهد بودکه در اجرای اوامر ملوکانه ذره کوتاهی نکرده‌ام .

اعلیحضرت در جواب فرمودند :بیم‌و نگرانی نداشته ووظیفه‌ایراکه بتو محول کرده‌ام انجام ده» ـ درنتیجه بازرسیهـای‌دقیقی که جدا بعمل آمد نواب بچند فقره معاملاتی برخورد کرد که طبق اساسنامه‌بانك‌هیئت مدیره حق انجام آن را نداشته‌است ، منجمله اعطای اعتبار بدون محل در مقابل‌تضمین‌های ناچیز ، نواب نظر بکارمندان آلمانی نداشت بلکه میخواست مسئولیـن‌واقعی این خرابکاریها را تشخیص دهد .

خبط بزرگ (لیندنبلات) که فقط وفقط به تیمورتاش وزیر دربار اتکاء داشت. وقتی راجع بکلیات از لندنبلات توضیحات‌خواستم ، در جواب گفت «هیئت مدره‌بانك هدف اصلی ان اقدامات نمی‌باشد ، بلکه تمام‌این هیاهو یك سلسله تحریکاتیست‌که بر علیه شخص وی و وزیر دربار شروع شده است،اصولا در شرق زمین این قبیل آنتریك‌ها جزو زندگی یومیه محسوب و کسانیکه درراس کارهای حساس قرار گرفته‌اند همواره بااین اشکالات مواجه میگردند .

ضعف مزاجی لیندنبلات در این‌ایام‌فوق‌العاده مساعد بنظر میرسید و روزی‌اظهار داشت که طبیب معالج وی دستور داده‌است‌برای استراحت مدتی بمرخصی برود ، من‌باو صریحا گفتم‌که ان موقع‌برای گرفتن‌مرخصی‌بهیچوجه مناسب نیست ، و بهتر است فعلا ازآن صرف‌نظر نمائید ، ولی در جواب‌گفت‌که وزیر دربار با تقاضای من موافقت نموده است ، و علاوه براین «فوکل» معاون وی‌از جریان کارهای بانکی بخوبی مستحضر است و میتواند در غیاب وی امور بانك رااداره نماید .

پس از در اوایل ماه ژوئن ۱۹۳۲برای گذراندن ام مرخصـی خود بآلمـان مسافرت نمود ، به محض حرکت لیندنبلات‌روزی شاه شخصابه‌بانك رفت و به خزانـه مراجعه و ذخایر و جواهرات موجوده‌راموردرسیدگی قرار داد ، بلافاصله فوکل‌نزد من آمد و باصورتی گشاده ، اظهار داشت کـه‌بازرس‌که از طرف اعلیحضرت شخصا بعمل آمد رضایت بخش بوده ، و اضافه نمود که‌فقط در دو معامله که از طرف بانك انجـام گرفته ممکن است متصدیان امر مورد توبیخ‌قرار گیرند و آن عبارت است از معامله که

با (گریگوریان) شده و بانك اسهام کهنه رابعهده گرفته ، ودیگری اعتباریست که به یکی از بازرگانان بزرگ جنوب داده شده‌است و این دو معامله در موجودی بانك شکافی وارد آورده است .

در این ضمن نواب بررسی خود راهر روز ادامه داده ، حتی دفاری را تحت‌نظر مستقیم مدیرکل بانك‌ظاهرا مربوط‌بحسابهای‌شخصی اعلیحضرت بوده مورد تفتیش قرار داد .

فرار فوکل - اوایل پائیز صبح‌یکشنبه که من درصدد رفتن بگردش بودم و اسبهایم در مقابل درب عمارت حاضر بود(سیمون) معاون دوم بانك باعجله بسفارت آمده و برای دادن گذارش امر مهم تقاضای‌ملاقات نمود ، به محض ورود بدفتر من باکمال شتاب‌زدگی و باصورتی برافروخته ،اظهار داشت «فوکل» از دیروز مفقودالاثر گردیده است ، ظاهرا فرار کرده ولی معلوم‌نیست بچه وسیله و بکجا رفته‌است» .

از شنیدن این خبر بفکر فرورفته‌وگفتم اگر فرار فوکل درست باشد نتایج وخیمی دربر خواهد داشت . و موضوع‌بانك‌ملی دارای جنبه دیگری خواهد گردید .

آیرم رئیس شهربانی شخصی‌باهوش‌و زرنگ بود از این خبر نیز اطلاع‌پیداکرده بود فورا بوسیله مامورین‌خود درصددتحقیق‌برآمده ، و معلوم شد در روز فرار فوکل جزو اتومبیلهائیکه از طهران خارج شده‌است‌با اتومبیل یك نفر دندان‌پزشك آلمانی نیز بوده که با داشتن ویزای عراقی تنها بطرف‌بغداد حرکت کرده است .

مجددا معلوم گردید که در عقب‌این‌اتومبیل محلی تعبیه شده بودکه‌یك‌نفربتواند بآرامی درآن جا بگیرد که از بیرون دیده‌نشود و فقط راننده دیده خواهد شد، در موقعی که اتومبیل به پست‌های تفتیش بین‌راه میرسد شخص مزبور خود را از انظار پنهان و پس از انجام تشریفات معمولی وحرکت اتومبیل مجددا ظاهر میگردید .

باین ترتیب فوکل موفق گردیدبدون اشکال از طهران تا قصر شیرین‌مسافرت و از آنجا نیز خودرا صحیح و سالم به بغدادبرساند ، از بغداد هم پس از توقف‌مختصری بطرف بیروت رهسپار گردد .

علت فرار فوکل : در موقعی که‌بازرس دفاتر مخصوص که تحت نظرمستقیم مدیر بانك قرار گرفته بود ، آقای نواب‌بحسابهای مرموزی برخورد کرده بود که بموجب آن وجوه‌هنگفتی به‌بعضی‌ازبانکهای‌محلی اروپائی انتقال یافته است ، دراین باب از فوکل توضیحاتی میخواهند ، و فوکل‌اظهاراتی مینماید که ابدا قانع کننده نبوده است ، فوکل از بیم اینکه دستگیر شود ،فرار را برقرار ترجیح داده ناپدید میگردد.

لذا موضوع را بوزارت خارجه‌آلمان تلگرافا و تقاضا نمودم ، که اطلاعات جامعی درباب وجوه‌انتقالی موردبحث‌بدست‌آورده و نتیجه را اطلاع دهند تا بتوانیم به محافل مربوطه ایران جواب صریحی بدهم .و ضمنا چون سرنوشت هفتاد نفرازکارمندان آلمانی در بانك ملی ایران بااین موضوع‌وابستگی دارد و علاوه‌براین حیثیت آلمان در معرض خطر قرار گرفته ، لازم است‌تاکیدا (لیندنبلات) را وادار نمایند بفوریت بایران مراجعت نموده و هیئت مدیره بانك‌ملی ایران را در مقابل این وضعیت ناگوار حفظ نماید .

وزارت خارجه آلمان بهیچ‌وجه‌نمیتوانست تصور کند دونفر مدیر آلمانی‌که در راس یك بانك خارجی قرار گرفته‌اند تااین حد از حسن اعتماد یك دولت خارجی سوء استفاده کرده باشند ، وچون لیندنبلات‌در برلن قیافه حق‌بجانبی بخود گرفته بود ، کارکنان وزارت خارجه آلمان بیشتر تصورمیکردند که من دچار اشتباه شده‌ام .

در این ضمن دولت ایران از دولت‌سوریه تقاضای تسلیم فوکل را نمود ، ولی قبل از اینکه نتیجه مذاکرات رسمی معلوم‌گردد ، فوکل در بیروت بزندگی خودخاتمه داده بود ، و اصل موضوع را منتفی نمود .

مدتی بعد لیندنبلات ، بمعیت‌وکیل‌خود بطهران بازگشت نمودوخودرادراختیار کمیسیون تفتیش قرار داد و چون دلائلی‌که‌اقامه نمود ، برای اقناع اعضای کمیسیون کافی بنظر نمیرسید ، اصل قضیه بدادستان‌کل ارجاع گردید .

محکمه که برای رسیدگی اینکارتشکیل گردید (لیندنبلات) را بهیجده‌ماه حبس و پرداخت هفت‌صدوچهل وشش هزارریال محکوم نمودند ، هر چند زندانی شدن لیندنبلات باندازه کافی برای او موهن بودولی باید اذعان نمود رفتاریکه باوی‌درزندان میشد کاملا رضایت‌بخش بوده ، و نسبت‌بوی‌همه‌گونه مساعدت بعمل میآمد و حتی‌چنین بار بوی‌اجازه داده شد برای مدت سه چهارساعت از زندان خارج شود .

یکی از زندانیان با لیندنبلات طرح‌دوستی ریخته حاضر شد او را بایك شخص مرموز مربوط سازد که برای استخلاص‌لیندنبلات یکصد هزار تومان بعنوان ضمانت بودیعه بسپارد ، و اطمینان داده بود که‌پس از این ودیعه لیندنبلات میتواند برای بقیه دوره محکومیت خود در یکی‌ازایالات‌ایران آزادانه بسر برد .

برای انجام این معامله دوهزارتومان‌حق‌العمل تعیین شده بود ، ازطرف‌لیندنبلات این مبلغ پرداخت گردید ، ولی از آن ببعداز شخص مرموز دیگر خبری نشد و شخص واسطه نیز بسراغ لیندنبلات نیامد ، باین‌ترتیب یك رند ایرانی مدیر کل سابق بانك

ملی را فریب داد ، و قضیه معروف فریب‌دزد بوسیله دزد دیگر یك مرتبه دیگرتکرار گردید .

بالاخره در سال ۱۹۳٤ قرار دادی‌بین بانك ملی ایران ولیندنبلات منعقدگردید که بموجب آن مبلغ شصت وسه هزار تومان‌به بانك پرداخت ودر مقابل بانك از کلیه دعاوی خود علیه وی صرف‌نظر نماید باین‌ترتیب باین کار خاتمه داده شد .

افتضاحی که لیندنبلات و فوکل‌بارآوردند ، یك فصل سیاسی در تاریخ روابط آلمان و ایران تشکیل داد ، ایمان بدرستی‌وصداقت و حسن عمل آلمانها دچار تشنج سختی گردید ، و کلیه آلمانیهائیکه‌درخاورنزدیك مشغول کار بودند ، تحت تاثیر این پیش‌آمد ناگوار واقع گردیدند .

اگر انگلیسها این موضوع را درمطبوعات لبنان منعکس میکردند قطعاتتایج آن وخیم‌تر میگردید ، ولی باوجود رقابتی‌که بین بانك شاهنشاهی ایران و بانك ملی وجود داشت ، و باوجود نامطلوبی که‌لیندنبلات بین خود و کارکنان بانك‌انگلیس بوجود آورده بود ، معذالك انگلیسها نخواستند بهیچ‌وجه ازین پیش‌آمد بنفع خود استفاده نمایند .

در محافل ایرانی نیز این موضوع‌از طرف مردان سیاسی باکمال احتیاط تلقی گردید ، منجمله آقای تقی‌زاده وزیردارائی‌وقت نطقی در مجلس‌ایراد نمود ، ونطق وی در حکم روغنی بودکه روی امواج دریای‌متلاطم ریخته شود ، و باعث تسکین افکار عمومی گردید ، و ضمنا چنین نتیجه گرفت‌که برای اظهار نظر نسبت بکلیه ملت آلمان نباید رفتار دو نفر کارمند خاطی آلمانی رامعیار حکمت خود قرار دهیم .

پس ازاین مقدمه تقاضا نمودقراردادداستخدام کارشناسان آلمانی که در خدمت وزارت دارائی هستند و تجدید شود ازلحاظ‌سیاست آلمان موضوع تعیین جانشین (لیندنبلات) دارای اهمیت بسیار بود ، وسعی شد جانشین وی مجددا یك نفر آلمانی باشد و بنظر نخست‌وزیر و وزیر دارائی نیزبااین نظریه موافق بودند (نخست‌وزیر آقای حاج مخبرالسلطنه هدایت بود) - روزی درسفارت آلمان در شمیران ضیافت بزرگی برپا بود ،مخبرالسلطنه نخست‌وزیرسالخورده‌و محبوب ایران مرا بکنار کشیده و آهسته گفت : «در هیئت دولت تصمیم گرفته شدکه یك نفر آلمانی بجای لیندنبلات بسمت مدیرکل بانك استخدام گردد ، ودر این‌زمینه‌دستور لازم بوزیر مختار ایران در برلن صادر شده است .

وزیر مالیه وقت ضمن مذاکرات‌خوداظهار تمایل نمود که دکتر شاخت یا یك

شخصیت دیگری که با اوهم تراز باشد پاین‌سمت انتخاب شود ، ولی انجام این تقاضا برای دولت آلمان مقدور نبود ، و سفارت ایران در برلن آقـای (هوشش‌هودت) را انتخاب و استخدام نمود .

هرچند موضوع بانك ملی درنتیجه خطـاکاری دو نفر مدیران آن تامدتی در گوش آلمانها ازیك آهنگ ناموزونی می‌نمودولی نباید ازنظر دور داشت که هفتاد نفر کارمندان آلمانی در پی‌ریزی بانك ملی‌ایران شریك بوده و درنتیجه فداکاری و از خود گذشتگی موفق گردیدند در مقابل دولت‌وملت ایران وظایف سنگین خودرا انجام‌داده و شعبات بانك را در تمام قسمت‌های مملکت‌تاسیس و به بهترین طرزی براه بیندازند .

(نگارنده یا نویسنده کتاب‌خاطرات‌من) اگر نویسنده این واقعه مذکور یك‌سفیر آلمانی درایران نبود حاضر نمیشدم‌باعلاقه‌ای که بملت آلمان دارم در کتاب خود ذکـر نمایم . ولی بدوجهت ناچار بودم .

یکی آنکه نظر اولیه من این است(چنانچه مکرر ذکر کرده‌ام) که وقایع‌برجسته راکه در دوران زندگانی خود برخوردنموده‌و مینهایم ، نه از نقطه نظر تاریخ نویسی‌بلکه وقایع یا روز یا در سال روی داده است‌متذکر کرده باشم .

دیگر اینکه چون این موضوع بقلم(فون‌بلوشتر) وزیر مختار سابق آلمان در ایران نوشته شده بود عینا نقل کرده‌ام .

اما عقیده من آنست که لیندنبلات‌و فوکل ، نژاداً آلمانی نبوده‌اند و حتما یا یهودی‌نژاد و یا از نژادهای دیگر بوده‌اندکه در آلمان بدنیا آمده بودند .

در همان موقع هم بدوستان خودکه بامن در علاقه بملت آلمان هم عقیـده بودند ،گفته‌ام آرزومندم که‌روزیرادرجرایدبخوانم که پس از تحقیـق معلوم گردیـد (لیندنبلات و فوکل) از نژاد فلان بوده واصالت نژادی آلمان نبوده‌اند ، ولی‌بدبختانه تا این تاریخ اطلاعی نیافتم که چنین‌موضوعی‌در جراید آلمان منتشر شده باشد .

الاای‌حال از این پیش‌آمد بی‌نهایت‌متاسفم که این واقعه را در این کتاب برشته تحریر درآورده‌ام ، فرزندان و خوانندگان‌عزیز حال و آینده باید بدانندکه‌آلمان‌الاصل دارای ایمان و راستی و درستی و ثابت‌خواهد بود چنانچه ایرانی‌الاصل هم دارای همان صفات است .

دراین‌جا که موضوع بانك چون‌قابل‌توجه بود نوشتیم ، بهتـر آنست که اصـل گرداننده بانك و مملکت را نیز برای اطلاع‌خواننده عزیز بنویسیم که تاآنراکه مسبب همه اسبابها است بشناسند .

وآن این اسکناسهای رنگ وارنگ‌سرخ و زرد و سبز که جان وخون زندگانی

و حتی مرگ ومیر من و شما و ملیونها نفردیگر و جمعیت دیگر ایران به آن بسته‌است، برای خودش داستانها و جریانات جالبی‌دارد،که بوسیله یکی از مطلعین جریان اسکناس در مذاکرات خصوصی که صحبت از تفریطشدن اسکناس بانواع مختلف‌که‌روی‌میدهد بقول مثل معروف که (با سوزاندن اسکناس‌سماور جوش آورد و چائی دم کرد) و آن حاج محمدحسن کمپانی یا امین‌الضرب بودکه برای ناصرالدین‌شاه با سوزاندن اسکناس چائی که در عصرانه دعوت شده بود برای‌افتخار دم کرده بود .

ازاین غلط‌کاریها که بر ضرر خودوجامعه میگردد بمیان‌آمد که موجب جریان اسکناس که بچه نحو و شکل تهیه میشودبیان کردند که جالب تر از همه طرز تهیه چاپ اسکناس است .

یك مطلبی که شاید شما خواننده‌عزیز نشنیده باشید این است ، که کاغذ اسکناس سایر کشورها یعنی هر کشوری‌خمیر مخصوص دارد که بدستور و سفارش بانك ناشر اسکناس همان‌مملکت‌بطورخاصی‌تهیه میشود . و کاغذ اسکناس هر مملکت با کاغذ سایر کشور تفاوت دارد ، و این‌برای‌آنست که یك دولت میتواند اسکناس‌کشور دیگریرا چاپ کند ،

تا قبل ازجنگ جهانی گذشته‌معمولااسکناس کلیه کشورها فقط (فیلگرام) داشت یعنی در زمینه کاغذ هم نقوش و کلماتی‌چاپ میشد که بدون مرکب است ، ولی اگر مقابل نور آفتاب یا چراغ بگیرید آن نقشه‌ها بیرنگ که در خود خمیر نقش بسته بخوبی ظاهر میگردد ، ولی از چند سال قبل باین‌طرف علاوه برفیلگرام‌بعضی کشورها دستور دادند در میان خمیر اسکناس یك نخ باریك‌از جنس پلاستیك میگذارند که بس باریك است از نظر اول مشخص و شناخته نمیشودولی اگر بخواهند بفهمند اسکناس حقیقی یا تقلبی است ، بهمین وسیله فقط بایك نگاه‌ساده می‌فهمند اسکناس تقلبی است یانیست، این چند کارخانه هم مثل چاپخانه‌های‌مخصوص چاپ است ، اسکناس که تعدادش در تمام دنیا بیش از شش چاپ خانه نیست‌دائما زیر نظر هیئتی مرکب از نمایندگان بانك‌های معتبر دنیا و پلیس همان مملکت‌است ، و کلیه‌کارهای کارخانه کنترل‌میشود.

کاغذ این اسکناسها که باید قطع‌کوچك در جیب جنابعالی ودیگرانست‌موقعی که تهیه میشود بصورت لوله کاغذ نظیر کاغذمخصوص ماشین و تا میشود .کاغذمخصوص سیگار (کیلز) است‌که هر لوله‌اش چندهزارمتر طول دارد ، نخ پلاستیك باریك را طوری لای خمیر میگذارند که میان‌خمیرو کاغذ مخفی و فشرده میشود که در نظر اول پیدا نباشد .

در ایران هم چند سال قبل که پارتی‌جدیدی از اسکناسهای تازه رسید و برای

اولین بار نخ پلاستیك لای آن بود تا مدتی هیچکس از وجود این نخ پلاستیك لای خمیر اطلاعی نداشته ، تااینکه سپهبدرزم‌آرانخست‌وزیر شد ، پس از چندی شایعاتی در افواه مردم منتشر گردید که رزم‌آرا درتهیه‌مقدمات بعضی توطئه‌ها است . و از جمله دستور داده است عکس او بصورت(فیلگرام)در زمینه و خمیر این اسکناسهای جدید چاپ شود !! .

این شایعه سبب شد ، البته چیزی ندیدند ، ولی خط نامرئی روی اسکناس‌ها توجه آنها را جلب کرد ، دنبال این مطلب‌راگرفتند و چون سروصدائی زیاد بلند شد بانك ملی اعلام کرد ، این خط یك چیز غیرعادی‌نیست ، رشته نخ‌پلاستیك باری کیست که معمولا میان خمیر در اسکناس‌میگذارندکه اسکناس حقیقی ازاسکناس تقلبی شناخته شود و مشخص گردد .

معمولا رسم این است موقعی که‌بانك ناشر اسکناس یك کشور سفارش چاپ مقداری اسکناس میدهد و کارخانه کاغذسازی کاغذ مخصوص آن کشور را تهیه میکند ، هنگامی که کاغذها حاضر شد دراتومبیلهای زره‌پوش مخصوص که بوسیله پلیس مسلح حراست میشود به چاپخانه حمل‌میگردد ، کلید مخزن اتومبیل زره‌پوش نزد دیگریست ، که با اتومبیل زره‌پوش دیگری‌به چاپخانه میرود ، باآنکه هنوز کاغذ سفید است و چیزی روی آن چاپ نشده است ،از همان موقع کاغذ را خود چاپخانه بیمه میکند ، و این بیمه تا وقتی اسکناس‌ها تحویل بانك سفارش دهنده بشود ادامه‌دارد.

پس از آنکه اسکناس چاپ‌وبمقصدفرستاده شد ، چاپ خانه معمولا رسید از بانك صاحب اسکناس میگیرد ، که بانك‌تصدیق کرده است ، فلان مقدار اسکناس بوسیله چاپخانه تهیه شده که فلان‌قدر کاغذمصرف شده ، چاپخانه این رسید رابکارخانه کاغذ میدهد ورسید خودش را مستردمیدارند ، که در آن تعهد کرده بودند کاغذ فقط مصرف چاپ برای فلان کشور برسد .

یك مطلب جالب دیگر این است ،که تنها کشورهای شرقی نیستندکه اسکناس شان در اروپا ، یعنی آلمان یا انگلستان وامریکا چاپ میشود ، بسیاری از دولت‌های اروپائی هم هستند که چاپخانه‌های مجهزدارند ودر صنایع ترقی عظیمی کرده‌اند معذالك اسکناسهای خود را به کمپانیهای‌امریکا یا یکی از کشور آلمان و انگلستان سفارش میدهند .

کشور سویس باآن صنایع دقیق ومهمی که دارد ، یکی از این کشورها است که تقریبا از هفتاد سال قبل تاکنون چاپ‌اسکناسش بهمین کمپانیها که فعلااسکناسهای ایران را هم چاپ میکند سفارش داده است‌علت آنست که کارخانه‌های مخصوص تهیه

کاغذ اسکناس و چاپخانه‌های تهیه اسکناس که هرکدام از آنها برای دو یا بیست کشور دیگر و شاید زیادتر کاغذ و اسکناس تهیه‌میکنند،علاوه برآنکه مجهزترازهردستگاهی هستند ، متخصصین و کارشناسانی دارند که‌بعضی از آنها از اول عمرشان دراین‌کار بوده‌اند .

این ۵-۶ چاپخانه طبع اسکناس که‌در دنیا هست همه آنها سابقه طولانی دراین کار دارند که بعضی از آنها سابقه‌شان تادویست سال قبل میرسد ، مثلا یك چاپخانه اسکناس در انگلستان و یکی در آلمان‌است‌که چاپخانه اولی در زمان ناپلئون هم برای چند کشور اروپا اسکناس چاپ میکرد .

در اولین پارتی اسکناس در ایران‌که در زمان ناصرالدین‌شاه چاپ و به ایران حمل شد در همان چاپخانه تهیه شده است .متخصصین طراحی و کلیشه‌سازی و چاپخانه عموما دارای سوابق طولانی و کاملا قابل‌اعتماد هستند ، و بعضی از آنها پدر بر پدر در آن موسسه کار میکرده‌اند ، که اسرارریزه‌کاریهای کار خود را از پدرشان آموخته‌اند ، و اکنونهم این سنت قدیمی‌حفظ و باقی است ، که این متخصصین‌اسرار کار خود را فقط بفرزندان خودشان که‌خوب‌و نجیب و پاکدامن و ثابت در حفظ اسرار باشند تسلیم مینمایند ، نه هر فرزند خود ،و اگر اشخاص غریب و بیگانه بخواهند در آن چاپخانه‌ها وارد شوند محال است‌بتوانندموفق گردند .

در همین چاپخانه (برادبوری‌دسکین‌کمپانی) در انگلستان که فعلا اسکناس ایرانهم در آن چاپ میشود یك نفر متخصص‌کلیشه‌سازی «برجسته» است که هفتاد وسه چهار سال است در آن چاپخانه کار میکندو عکس او روی تقویم چاپخانه که خیلی زیبا طبع شده و یك نسخه‌اش در بانك ملی‌میباشد چاپ شده ، این متخصص هفتاد و چند سال زیردست پدرش در همان چاپخانه‌کار کرده و پدر او دومین فرد از خانواده خود بود که در این مؤسسه کار یاد گرفته‌است .

حقوق این متخصص از هر وزیر ونخست‌وزیربیشتر است(وباید هم بیشترباشد) بعضی از آنها ماهی هزار لیره استرلینك(بیش از بیست هزار تومان) حقوق میگیرند، نکته جالب‌توجه تر این است که چاپ‌اسکاس‌غیر از نشر اسکناس است ،چون‌معمولا تهیه پارتی اسکناس از روزی که سفارش داده‌میشود تا روزیکه تحویل بانك میگردد در حدود یکسال طول میکشد .

در کلیه کشورهای دنیا رسم است‌بانك ناشر اسکناس معمولا چند برابر مقدار اسکناس که در جریان گذاشته است‌اسکناس‌کهنه و پاره را بااسکناس نو تبدیل کند و اگر موقعی پارلمانی آن کشور اجازه داد ولازم شد طبق اجازه پارلمانی مبلغ اسکناس

جدید درجریان گذاشته شود کـه تا دست‌با نك‌بسته نباشد ودر مضیقه نیفتد .

بانك یك روزی هـم آتش سوزی‌دارد که صدها هزار تومان اسکناس تـوی کوره انداخته میشود ولی یك ذره از آنهـاباقی نمی‌ماند همه خاکستر و خاکسترش را هم بچاه میریزند ، البته این با تشریفـات‌خاصی در کوره فلزی مخصوص که برای همین کار در بانك ملی است آتش میزنند ،و هر ورقه اسکناس بیش از شش یا هفت شاهی خرج چاپ و کرایه و بیمه ندارد ، وچند صد ملیون اسکناس دردست مردم است میتوانید حساب کنید که با همین مچاله وبنجل کردن اسکناس هر ساله چه مبلـغ هنگفتی بر مخارج بانك افزوده میشود کـه‌بصورت ارز از کشور خارج میکرد .

این بود داستان اسکناس از روزساخت تا روزیکه بدست من و شما افتـاده مبادله با هر جنسی چه تجارتی و چه جنایتی‌مصرف میگردد ، تصور میکنم جا داشت که در این کتاب برای اطلاع خوانندگان عزیزمخصوصا کارگر و صنعت‌گران و کشاورزان نوشته شده باشد تا درست و محترم نگاه‌بدارند .

چرا سردار سپه روز ، از خوانین‌بختیاری متنفر بود !.

وقایع دیگر سردار سپه ـ چون ازدوره جنگ انگلیس‌ها درحدود جنوب تـا بوشهر قوائی بنام پلیس جنوب تشکیل داده‌بودنـد و از سال (۱۳۰۰) ببعد که دولت مرکزی ایران روز بـروز نیرومند میشد ،انگلیسها حاضر شدند تشکیلات پلیس جنوب را بدولت واگذار نمایند ، باچند شرط که‌یکی از آنها ، برجا ماندن افسران انگلیسی تا مدت‌معینی‌بعنوان استخدام برای‌سرپرستی‌و فرماندهی نیروی مزبور میبایست برجا باشند .

دولت ایران (عطا را بلقایشان) و ازمهمات و تجهیزات نیروی مزبورکه گویا شامل چندین هزار تفنگ یازده تیر و مقدارزیادی شصت‌تیر و غیره بود صرف‌نظر کرد تا زیر بار استخدام افسران انگلیسی نـرفته‌باشد ، انگلیسها هم ناگزیر شدند به انحلال پلیس جنوب ، و دولت ناچار گردید نیروهای تامینی را هرچه زودتر روانه ایالات جنوبی که تا جای آنها را بگیرند و امنیت‌مختل نگردد .

ازجمله قوائیکه از مرکز بجنوب‌فرستاده شد ، یك دسته سرباز بالغ بر سیصد نفر مامور کرد از راه لنج و گردنه‌های خاك‌بختیاری شوشتر و دزفول بروند ، در آن هنگام شیخ خزعل خودرا تقریبا یك حکمران‌مستقل می‌شمرد ، و بنا بر قراردادهائی کـه طی جنگ اول بین‌المللی با افسران انگلیسی‌و زعمای نفت آبادان بسته بود یقین داشت که هرگاه میان او با دولت مناقشه‌ای روی‌دهد ، دولت انگلیس از او حمایت خواهـد کرد .

ولی غافل از اینکه قراردادکامل‌تری بادیگر بسته شده است ، که خاتمه بملوك ـ الطوایفی باید داده شود در عین حال شیخ‌خزعل میگفت : من هرچند عرب هستم ، اما مذهب شیعه دارم ورئیس عشایر شیعه میباشم‌و ناگزیرم بابیگانه دولت شیعه جهان‌که‌دولت ایرانست متحد بمانم ، این‌است که خود رانوکر ایران میدانم ودر این گوشه کشور خدمت مرزداری را انجام میدهم بشرطی که‌مرکز کاری بامن نداشته باشد .

خلاصه آنکه شیخ خزعل حرفهائی‌میزد که در سلطنت ضعیف قاجاریه شاید پذیرفته بود و بهمین جهت حکومت مطلقه‌داشت ، اما برای دولتی که میخواست‌مرکزی نیرومند باشد ، و اصلاحات را در تمامی‌حدود و ثغور مملکت بسط دهد و قوانین مشروطیت در همه‌جا مجرا گرداند ، لذاقبول آن سخنان بهیچوجه مقدور نبود ، و چون شیخ‌خزعل هم سیاست دولت رادریافته‌بود بامیانجیگری مامورین بیگانه طرحی ریخته و بایك عده از خوانین بختیاری متحدگشته بود که از قواء و نفوذ دولت‌جلوگیری و نگذارد نیروهای دولتی بخاك خوزستان‌وارد شوند .

نتیجه وسایل‌شیخ‌وخوانین بختیاری‌این شد که سیصد نفرسربازان‌ایرانی‌درگردنه میانه خاك بختیاری و خوزستان غافلگیرساخته تمام آنعده را بقتل رسانیدند ، واین بزرگ‌ترین خیانتی بود که نسبت بـه مملکت‌نمودند ، کشتار سربازان یعنی فرزندان‌ایران را سردار سپه از چشم بختیاریها میدانست وآنها را مسئول میشناخت .

اول وزیریکه پس از گذراندن‌قانون‌محاکمات وزرا بدست تیمورتاش ، نصرت‌ـ الدوله ، داور بمجلس برده و تصویب گردیدآقای علی منصورالملك وزیر راه بودند .

منصورالملك وزیر راه و میرزاعلی‌اصغرخان طالقانی معاون وزارت راه تحت تعقیب و توقیف شدند .

در بازرسی از طالقانی اظهارم یکندمطالبی است که مستقیما بعرض‌شاه برسانم، اجازه داده میشود ، پس از عرض مطالب‌طالقانی آزاد ولی منصورالملك در توقیف و محاکمه گردید ، پس از حبس چنـدی‌نگذشت که نخست‌وزیر و مامور تشکیل کابینه گردید .

این دومین کسی بود که از حبس‌که‌بیرون آمد نخست‌وزیر گردید ، اولین کس قوام‌السلطنه بود که از خراسان تحت‌الحفظ‌بطهران و بزندان برده شد ، و بعد اززندان و نخست‌وزیر و کابینه خودرا تشکیل داد ،اینها معماهائیست که ریاضی‌دانها باید حل نمایند ، البته نه هر ریاضی‌دانی ؟!.

میرزا علی‌اصغرخان طالقانی پس ازاستخلاص از توقیف و محاکمه باچند نفر از دوستانش شرکتی در بازار تشکیل دادندچیزی نگذشت‌که شرکت‌ورشکست‌وطالقانی

ناگزیر باروپا مسافرت نمودند که تا این‌تاریخ‌خبری از کار ووضعیت او دردست نیست ، حتی نزدیکانش جز اطلاع از سلامتی دیگراز طرز زندگانی و کارش ندارند ، میتوان گفت زندگانی مرموزیست و نویسنده هرچه‌خواستم بوسیله برادرش آقای بهشید اطلاعی بدست بیاورم که بتوانم در وقایع ایشان دراین‌جا ذکری نمایم ممکن نشد .

واقعه دیگر مربوط بسردار اسعدبختیاری وزیر جنگ برحسب دستور رضاشاه فقید .

در مسافرت مازندران که‌سرداراسعدجزو ملتزمین و همراه بود ، مورد سوء ظن قرار و حبس میشود که بعدا برای طهران‌حرکت داده میشود .

اتومبیل حامل سردار اسعد اززندان‌مازندران براه می‌افتد ، رئیس شهربانی سرلشکر آیرم چند نفر مامور فهمیده دستورداده میشود تاطهران بطور مؤدبانه برخورد نمایند ، چنانچه در بین راه که سردار اسعدعصبانی میشود ، مامور خوش‌قیافه که فحش را نوش‌جان نموده بود اظهار میکند «آقا،بزرگ و رئیس ما همگی هستید هر چه بفرمائید برای ما افتخار است ، ولی اشتباه‌میفرمائید آنچه من میدانم بسرشما قسم میخواهند شمار ا مرخص کنند و غرض‌دیگری درمیان نیست» ـ این قسمت اخیررا مامور اداره سیاسی‌راست میگفت امامرخصی‌بی‌مدت و جواز ابدی‌به‌محبوس داده میشد.

تمام سوابق و اطلاعی که وزیرداشت با آرامش خاطر تا میدان سپه‌آمدشاید حرفها در او تاثیری کرده بود ، زیرا دربین‌راه بمامور اداره سیاسی گفته بود : صورت من ناتراشیده است» و این دو روز خیلی‌عصبانی بودم ، مامورین زیاده از حد خارج میشوند .

مامور اداره سیاسی در جواب ، به‌آقای رئیس شکایت کنید ، زیرا من اطلاع دارم به آنها برخلاف سفارش شده ، کمال‌ادب را نسبت بشما بکنند ، بعد باقدری مکث میگوید ... دستور دادیم که دقیقه ازحدود ادب نسبت شما خارج نشویم .

در نزدیکی دروازه شهر ، میگویدبحضرت اجل راپرت داده‌اند شما تصور کرده‌اید در غذای شما چیزی داخل شده ومسموم بوده است ، بااینکه رئیس کل باور نکرده و امر به تحقیقات داده و چند نفر هم‌توقیف شده‌اند .

اتومبیل در میدان سپه ایستاد ومحبوس را پیاده کردند ، و از راه‌های‌زیرین عبور داده بحبس تاریك قدیم این زندان‌که‌در یکی از حیاط‌های کوچك ضلعی آن قرار گرفته بود بروند .

سردار اسعد مطلب را اگرچنددقیقه‌فراموش کرده بود ، دوباره بیاد آورد ولی دیگر مرغ در قفس وارد شده و مجال ابرازوجودی ندارد ، این محبس نمره یك‌فراموش

خانه زندان قدیم زمان سوئدی‌ها بود کـه‌امروز بکلی متروك است یعنی بنای شهربانی جدید در باغ ملی سابق طوری ساخته شده‌است ،که مرحوم احتشام‌زاده چند روزی در آن بنا محبوس شده بود در حضور چند نفرکه نویسنده هم حضور داشتم اظهار میکرد، اصلا دنیای دیگریست خدانکند کسی درآنجا بیفتد که همه چیز از یادش خواهـد رفت .

از سه روز قبل بردستورآیرم رئیس‌تشکیلات این اطاق را پاکیزه نموده و بنای ماهری از محبوسین زندان است او راتعمیرکرده و هیچ روزنه‌ای بخارج ندارد ، تمـام منافذ آن گرفته شده دکور موقتی روزمین‌ساخته‌اند ، اگر درب آن چند ساعت بسته باشد (هوا) زندانی رابه‌آن‌دنیا روانه‌میکند.

وزیر جنگ وقتی که دید زنده بگورشده ، بادست وپا درب زندان را میکوبد، درب محبس باز شد دکتر زندان که آنروزهاطبیب مرگ نامیده میشود با دونفر آجودان وارد اطاق شدند .

دکتر باکمال ادب و لب‌خندی کـه‌شایسته عزرائیل است ، میگوید این چند روزه شما غذانخورده‌اید باین‌جهت‌ازرخساره‌شما هویداست که کسالت دارید ودر نتیجه ضعیف‌شده‌اید ، لذامیخواهم یك(انژکسیون)تقویت بشما بزنم خیلی لازم است ، بعـد باوجود آنها میگوید ، این محبس برای‌ایشان مضر است باید بمریض‌خانه ببرید ، آنها میگویند . ایشان بشهر آورده‌اند کـه بارئیس ملاقات‌نمایند ، و چون‌تشریف‌نداشتند موقتا در این اطاق‌که تازه تعمیر شده‌وپاکیزه‌است آوردیم ، دکتر هم جداگانه از همین قسم گفتگوها مینماید ، آنگاه انژکسیون‌را از جیب بیرون آورده قدمی جلوتـــر میگذارد ، محبوس میگوید «دکتراگرقدمی‌جلوتر آمدی سرت را خورد میکنم ، من کسالت ندارم و نمی‌خواهم تو مرا تقویت‌کنی ای بی‌شرف ...» .

دکتر فوراً خود را براه‌رو انداخته‌متعاقب آن شش نفر از عمله‌جات عزرائیل بدرون آمده بروی وزیر جنگ میریزند زدوخورد شدیدی درمیگیرد که هر شش نفر عاجز و مغلوب میشوند ، قوای زندانی یك‌برصد گردیده و نمی‌خواهد بمیرد ، جدال بامرگ چند دقیقه بطول انجامید .

در ایـن موقع باچوب قانون (۱)ضربتی بمغز او از سمت چپ وارد آمده گیج شده می‌افتد ، فورا دست‌بند و پابندباو زده ، آنوقت آن طبیب (۱) مراجعت کرده و سرنگ زندگانی ابدیرا وارد بـدن‌آقای وزیر جنگ نموده ، بیچاره میگفت خون خودم را بتو حلال میکنم اگر کاری‌کنی زودتر بمیرم .

این تقاضا البته مورد نداشت ، اگرزندانی زود بمیرد و سم فوراکار اورابسازد،

دکتر و زندانبان و رئیس شهربانی و دیگران باچه تفریح کنند ، متجاوز از دو ساعت تشنج و ناله و فریاد و استفراغ طول کشیده ، کم کم تماشاچی‌های رقیق‌القلب (۱) خسته شدند .

آدم کشها تفریح دیگریهم لازم داشتند، چند پنجه قدرت (۱) چند مرد شجاع زورمند (۱) مرد دست و پا بسته مسموم را با کمال دلیری در عمارت نظمیه (شهربانی) مرکز امنیت مملکت خفه نمودند ؟.

در همین موقع آیرم در راه روی محبس باسه نفر صاحب منصب گفتگو کنان قدم میزدند ، فردای آن روز جنازه را مامورین نظمیه باصفهان حمل نموده گفتند وصیت کرده که جسدش در مقبره خانوادگی در تخت فولاد دفن کنیم .

دروغ گوها کم حافظه میشوند ، فکر نکردند کسیکه روز قبل ناخوش نبوده و سکته کرده باشد ، چه وقت ، نزدکی و برای چه وصیت کرد نعش اورا باصفهان بفرستند ؟ روزنامه‌های آن روز نوشتند بمرض سکته در زندان مرد .

بخانواده او هم اجازه فاتحه داده نشد ، کسانیکه در محبس سکته میکردند ، جمع شدن خانواده‌ها و مجلس تذکر برای آنها ممنوع بود ، چنانچه تیمورتاش و نصرت‌الدوله هم شامل همین برنامه بودند .

عدلیه دنیاپسند از این جریان آگاه بود ، رئیس دولت اگرچه در اتومبیل دراز کشیده و خودرا بخواب میزد خوب میدانست در پشت دیوارهای زندان بامردم چه میکنند، مجلس شورای ملی در بیست سال تمام (۱) هم با تعظیم و تکریم تمام جنایات را ثبت دفتر شرم‌آور خود می‌نمود .

این واقعه در اوایل فروردین ماه ۱۳۱۳ بوده و اسم ظاهری مرض هم سکته و فشار خون تشخیص و در دفتر متوفیات شهربانی قید شده است .

چون مبنای ما وقایع نویسی است لذا جریان مزبور رایکی از کسانیکه ازساعت واقعه در مازندران روی میدهد و تا ساعت مرگ ناظر تمام عملیات بوده برای نویسنده نقل و ماهم برای خواندگان تحریر نمودیم،

داستان شهربانی بیست ساله بقدریست که کتابها میتوان نوشت که واقعا بافسانه‌های هزار یك شب شبیه‌تر است تا بحقیقت ، ازسرتیپ درگاهی ، آیرم ، مختاری ضرر ندارد بنویسم تا زمانها هذا ـ هریك برای جلب توجه ورضایت خاطر و حفظ مقام و سوء استفاده اقتدار خود فروگذار نمی‌کردند .

شرحی است که یکی از دوستان برای نویسنده نقل کرد بدقت بخوانید !

گفت دوستی دارم که افسرشهربانی است روزی برای ملاقات او بزندان قصر رفتم چون در آن موقع نگهبانی زندان باو بود ، مرا در اطاق نسبتا وسیعی پذیرائی

کرد ، اثاثیه اطاق را یك میز شکسته ، چندصندلی رنگ‌ورو رفته و یك کوزه آب و چندین قفسه مملو از پرونده‌های قطـورتشکیل میداد .

من بادقت و کنجکاوی باطـراف‌اطاق نگاه میکردم ، ناگهان چشمم بر روی میز بصفحه کاغذی خورد که اسامی آزادشدگان روز درآن نوشته بودند ولی هنوز امضای افسر نگهبان را نداشت ، از رفیقم‌پرسیدم چرا این کاغذ را تابحال امضاءنکرده تاآنها زودتر مرخص شوند ، خندید وباکمال بی‌اعتنائی گفت : چه اهمیت دارد ، چندین سال هرکدام از آنها دراین‌جا بوده‌اند بگذاریك ساعت هم بیشتر باشند .

من اعتراض گفتم توکه دارای‌چنین‌روحیه و اخلاقی‌نبودی ، معلوم میشودمحیط تورا عوض کـرده است . تا آنها را راه‌نیندازی باتو حرف نخواهم‌زد ، گفت آخر تا بخواهم کار آنها را تمام کنم یکی دوساعت طول خواهد کشید و توخسته‌میشوی، چون هریك پرونده مخصوصی دارند که‌بایدبایگانی شود ، گفتم برخلاف نظر تو مایلم این کار مقابل من انجام شود و حاضرم بتودر انجام این کار کمك کنم .

او از جای خود برخاست و چندین‌پرونده ضخیم گردآلود را روی میزگذاشت و به پاسبانی که در آنجا بودگفت‌نام‌اشخاص‌را میخوانم صدا بزن تا اجازه خروج خود را از زندان دریافت دارند ، دوسه نفر اول‌جنایتکاران باسابقه بودند که هریك بگفته رفیقم چندین مرتبه زندان رفته بودند واین‌طور که رفیقم می‌گفت ، آنها بیش از یك‌ماه در خارج از زندان نمیتوانند زندگانی‌نمایندو باین‌ها عادت‌وخو گرفته‌اند وبرای‌بازگشت به این مکان مرتکب جنایت دیگری میشوند.و اینها اشخاصی هستند که بجز زندان خانه و لانه ندارند و اگر باین‌جا نیایند از فرط‌استیصال خواهند مرد ، من‌باحیرت‌بگفته‌های او گوش میکردم گفتم چرا دولت اینها راراحت نمی‌کند ، جواب داد من متحیرم .

در همین مذاکره بودم که پرونده‌دیگری را گشود که عکس جوانی تنومند و زیبائی بر صفحه اول آن الصاق شده بودو شباهتی بدیگران نداشت ، بی‌اختیارسئوال کردم که پرونده این جوان مرتکب‌چه‌جنایتی‌شده ، رفیقم باکمال خونسردی گفت هیچ ، پرسیدم پس در زندان چه میکند ، جواب‌داد از من سئوال ، از خودش بپرسید ، فقط این قدر میدانم ده سال است و هنوز نوبت‌رسیدگی بپرونده او نرسیده بود تااینکه اخیرا به پرونده‌اش رسیدگی و بیگناه‌شناخته‌شده ؟ .

از فرط عصبانیت میخواستم فریادبزنم که صدای پاسبان مرا بخود آورد، واو میگفت جناب سروان ، غلامحسین بـاورنمی‌کند که آزاد شده شماخودتان‌باوبگوئید در همان لحظه پیرمرد لاغری و ضعیف درآستانه در ظاهر شدو بالبهای لرزان گفت : آیا حقیقتا من آزاد شده‌ام ؟!.

رفیقم ، بله شما آزاد شده‌اید ، شما که مقصر نبودید و من نمی‌دانم چگونه از شما باید عذرخواهی کرد ، غلامحسین چشمانش پر از اشك شد و گفت : ده سال؟ ده سال در زندان زنم فاحشه شد ، بچه‌ام از بی‌مادری تلف شد ، مادرم ازبسکه پیاده این راه طولانی را پیمود سینه‌پهلو کرد و مرد ، زندگیم از دست رفت حال ازمن عذر خواهی میکنید !! من تقصیر نداشتم ، آخر خداوندا پس عدالت تو کجا رفته است .

سکوتی مرگبار فضای اطاق را فراگرفته بود ، غلامحسین درحالیکه اشك میریخت خود چنین ادامه داد . دیگر زندگی برای من چه معنی دارد ، بکجا بروم ، بکه پناه ببرم ، دیگر کاری ازمن ساخته نیست،من از غذاهای بد محبس مبتلا بزخم معده شده‌ام ، قوایم بکلی تحلیل رفته است ،بگذارید در همین‌جا بمانم تا بمیرم .

غلامحسین ازجای خود بلند شده‌ودست اورا گرفتم و نوازشش دادم و قدری دل‌داریش نمودم ، گفتم غلامحسین غصه نخور معالجه خواهی شد ،من‌خودم همه‌گونه کمك درباره تو خواهم نمود ، سرمایه کافی برای کار دراختیار تو خواهم گذاشت ، حتی تاموقعی که کار مناسبی پیدا نکرده‌ای در خانه خود شش برادر از تو پذیرائی خواهم نمود ، غلامحسین خنده‌ای غم‌انگیزی کرد ، و اشك در چشمانش غلطان گردید ، و بامناعت طبع گفت .

من احتیاج بکمك هیچکس ندارم ،دستم بسوی خداوند دراز است ، و برای نجات خود کمك از او خواهم گرفت و ازخدا میخواهم ، حالا که زورش باین‌جانی پول‌دار نمیرسد ، مرگ مرا برساند که من راحت شده باشم .

دلداریش دادم . گفتم هوا گرم‌است پس اجازه بده تورا با ماشین خودم بشهر برسانم ، قبول کرد ورقه آزادی خود را درجیب گذارد و بامن بسوی شهر روان شدیم، در راه از او پرسیدم آخر نفهمیدی بچه‌دلیل تورا زندانی کردند گفت : تاحدی میدانم باعث بدبختی و بیچارگی من زیبائی زن من شد ، (دراین موقع اشکش سرازیر گردید .

در سن بیست‌و چهار سالگی راننده قابلی‌بودن پس از زحمت وجان‌کندن شبانه روزی از پس‌انداز خود و اندوخته‌های مادرم و کمی هم قرض ، بالاخره در سن سی سالگی موفق شدم یك کامیون بخرم ،و باپشت‌کار زیاد توانستم دو ساله قروض‌خود را بپردازم ، و زندگانیم کمی روبراه افتاده بود ، و مادرم کم‌کم پیر و احتیاج بکمك داشت لذا دوستان و آشنایان جمع شدند که برای من زن بگیرند ، ولی قلبا بااین‌موضوع موافق نبودم برای اینکه میترسیدم زن بامادر نسازد و آنوقت مادرم دلتنگ و من چه کنم .

بالاخره حاضر شدم که اگر دختر نجیب و عفیفی پیدا شود که با مادرم هم

سازش نماید . فورا ازدواج نمایم اتفاقادختر مورد نظر من زود پیدا شد و من داماد شده و در همسایه‌گی یك میلیونر این شهرزندگی‌میکردم که اوهم نامش غلامحسین‌خان بود ، منتها در عوض ساعت پنج صبح ساعت ده ازخواب برمیخواست .

جناب آقای‌غلامحسین‌مردسرشناسی‌بود که باتمام وزراء وکلا و روسا دربار و باهمه‌جا رفت‌وآمد داشت و همه از او حساب‌می‌بردند ، میهمانیهای منزل او و مجالس قماریکه تشکیل میداد دوستانش را بیشترراغب به آمیزش او میکرد و همیشه درعیش و نوش برای دوستان مخصوصش فراهم‌بود.

او هرچند صباحی یك زن زیبا دراختیار داشت و همه چیز برای او آماده میکرد ، و حاضر بود حتی یك ساعت اززندگی راهم‌بدون عیش وعشرت‌نمی‌گذرانید من هیچوقت آرزوی زندگانی اورانمی‌کردم‌و آنچه از خدا میخواستم داشتم ، زن جوان زیبائی که مرا بحد پرستش دوست میداشت،خانه کوچکی که از هر حیث پاکیزه وراحت بودم ، و شغلی که از آن ناراضی نبودم وکسی بمن حکومت نمی‌کرد ،

ولی یك‌مرتبه مرض ناگهانی طفلم‌مانع از مسافرت من بود لذا بزنم گفتم تواز خانه ومنزل‌غلامحسین‌خان بگاراژ تلفن کن‌و اطلاع بده که منتظر من نباشند چون‌طفلم ناگهانی مریض شده و باید اورا بطبیب‌برسانم .

طفلم حالش بهتر و از نگرانی قدری‌راحت شدیم ، ولی مشاهد ناراحتی از زنم نمودم ، گفتم حالا که الحمداله بچه خوب‌است شما چرا ناراحت هستید ، زنم فرصتی پیدا کرد و بمن گفت : حسین مرا دیگرمنزل‌این آقا نفرست ، او چشم طمع بناموس همه دوخته است ، نمی‌دانی بعد از تلفن کردن‌آنروز بگاراژ باچه‌وحشتی از خانه او فرار کردم ، او باجبر و عنف میخواست به من‌نزدیك شود که فریاد زدم ای بی‌ناموس از من دورشو نمی‌دانم چه‌طور شد که سیلی‌سختی بصورتش زدم و فرار کردم .

نزدیك بود از اظهارات زنم خون درعروقم منجمد شود و بی‌اختیار وحشتی مرا گرفت چون زنم را دوست داشتم و میدانستم‌از راه جنون نباید اقدام کنم ، لذا صبح نزد غلامحسین رفتم و پس از ذکر مقدمه مردانه‌اورا قسم دادم که خانه مرا فراموش کند و سعادت زندگی مرا برهم نزند و از جنبه‌همسایه‌گی‌سوءنظر نداشته باشد ، درجواب چه‌گفت ، آیا عذرخواهی نمود ، نه ، بلکه‌باکمال وقاحت گفت غلامحسین این زن برای تو زیاد است باید اورا طلاق و بمن‌واگذاری

من خیلی عصبانی شده خواستم‌پرخاش نمایم . گفت اینها فایده ندارد اگر بخوبی اینکار را کردی بعلاوه اینکه راحت‌خواهی شد برایت در یکی از وزارت‌خانه‌ها مستخدمت مینمایم که تا عمرداری راحت‌باشی ، و اگر قبول نکنی تورا بزندان وتاابد

از زندگانی محروم خواهی شد .

آمدم منزل و البته معلوم است باچه‌حالی ، به بنگاه معاملاتی املاك که نزدیك و آشنائیهم داشتم رفتم و خواستم خانه رافروخته و در محله دیگر که دور باشد خریداری نمایم .

سه روز ازاین مقدمه نگذشته بودکه صبح زود دونفر بایك پاسبان آمدند و مرا بشهربانی بردند ، در موقع ورودبشهربانی‌دیدم غلامحسین‌خان از شهربانی بیرون می‌آید و بمن نگاهی کرد و گفت بسلامت ،و بدون اینکه بدانم برای چه توقیف شده‌ام از همانجا تحویل زندانم نمودند ، و اکنون‌پس از ده سال شما را می‌بینم که مرا در اتومبیل خود سوار نموده بمنزلم برسانید ،کدام منزل ؟ بازهم قطرات اشك از صورتش سرازیر گردید ، دلداریش دادم ، هرچه‌بوده گذشته‌است باید بفکر بعد ازاین باشی .

اتومبیل در همین موقع بمیدان‌شاهپور رسیده بود که غلامحسین درخواست کردکه او را پیاده نمایم هرچه خواستم‌مقداری پول باو بدهم قبول نکرد ، وپیاده شد ، در مراجعت بمنزل فکر کردم که کی‌و چه وقت جامعه اصلاح خواهد شد که در نتیجه دستگاه حکومت هم اصلاح گرددکه‌اقلا وقت داشته باشند در هفته یا در ماه ، لااقل بعد از یك سال سری بزندان زده‌به‌بینند وضعیت زندان و زندانیان چیست‌و چه‌طور میگذرانند .

چیزی از این مقدمه نگذشته بودکه یك روز یکی از اعلانات انتخاباتی بنظرم رسید ، که بروی تمام دیوارها نوشته شده‌بود ، بجناب غلامحسین‌خان که شخص پاکدامن و شریفی است کاندیدای نمایندگی‌مجلس شورای ملی میباشند ، از انتخاب ایشان غفلت نکنید !!!

بعد هم چیزی نگذشت که بازهم‌خوانده شد ، باعتبارنامه غلامحسین‌خان در مجلس باتفاق آراء رای داده شد ، و ایشان‌باآن سوابق درخشان کرسی وکالت‌رااشغال کردند ، کی‌ها رای دادند همانهائیکه مانندا‌و بودند .

از ۱۹۳۹ تا ۱۹٤٥ جنگ جهانی دنیابدو اردوی متخاصم تقسیم .

متخصصین و محور ـ متفقین‌عبارت‌بودند ، از لهستان ، انگلستان ، شوروی ، فرانسه ، ایالات متحده امریکا ، و چین .

دول محور که در واقع جنگ راشروع کردند ، عبارت بودند از آلمان ، ایطالیا ، ژاپن ، و اقمار آنها یعنی،مجارستان،رومانی ، بلغارستان و غیره .

جنگ دوم جهانی بدو دوره تقسیم‌میشود : دوره اول که از اول سپتامبر۱۹۳۹ شروع و به آخر سال ۱۹٤۲ ختم میگرددکه‌دوره پیروزیها دول محور بود ، دوره دوم

یعنی از ۱۹۴۳ که متفقین سرزمین‌های ازدست رفته را دوباره آزاد کردند ، و بالاخره دشمن را وادار به تسلیم بلاشرط نمودند .

در مرحله اول جنگ ، آلمان درعرض چهار هفته پیروزیهای درخشانی بدست آورده و بترتیب لهستان ، دانمارك ، نروژ، بلژیك ، هلند ، لوکزامبورك ، و سپس فرانسه را اشغال کرد .

در فرانسه اشغال شده حکومت مارشال پتن در ژوئن ۱۹۴۰ قرارداد متارکه جنگ را امضاء کرد . ولی در لندن حکومت آزاد فرانسه بریاست ژنرال دوگل تشکیل گردید که تا پایان جنگ با متفقین همکاری کرد .

هنگامی که هواپیماهای آلمان بـه بمباران انگلستان مشغول بودند ، ایطالیا نیز در مستعمرات افریقائی انگلیس شروع بـه پیشرفت نمود (۱۰ ژوئن) در قاره افریقا آرتش‌های ایطالیا و آلمان قوای متفقین را تاسرحدات مصر عقب راندند .

در اوایل ۱۹۴۱ قوای محور کشورهای یوگسلاوی ، و یونان را در شبه‌جزیره بالکان اشغال کردند ودر ۲۲ ژوئن همین‌سال حمله آلمان باتحاد جماهیر شوروی شروع گردید .

دولت ژاپون حمله‌خودرا به (پرل‌هاربور) در اقیانوس کبیر آغاز نمودوبدین ترتیب دولت امریکا نیز عملا وارد جنگ برعلیه محور گردید ، دراین هنگام محوردر اوج پیروزیهای خود بود .

در ۲۵ اکتبر ۱۹۴۲ مونتگمری درافریقا حمله را شروع کرد و در ۲۲ ژانویه ۱۹۴۲ به تریپولی رسید همان وقت با رسیدن قوای مونتگمری نیز که در سال ۱۹ دسامبر ۱۹۴۲ از چاد حرکت کرده بود بدانجا رسید.

در ۸ نوامبر ۱۹۴۲ قوای امریکا وانگلیس در الجزیره پیاده شدند ، در روسیه که آلمانیها کریمه را اشغال کرده و به قفقازپیش آمده بودند ، در استالین‌گراد مواجه بامقاومت شدید آرتش سرخ گردیده و در۳۱ ژانویه ۱۹۴۳ نیروی نازی در استالین گراد تسلیم گردیدند .

در ژوئیه آرتش سرخ شروع بآزادکردن زمین‌های اشغال شده نمود ، در مدیترانه و تونس بقوای محورضربت‌شدیدی‌وارد آمد ، و نیروهای متفقین در جزیره (سیسیل) پیاده شدند .

در ۲۵ ژوئیه موسولین سقوط کرد،و در هشت سپتامبر همین سال ایطالیا تسلیم شد ـ از ماه نوامبر حملات هوائی متفقین‌علیه محور تشدید گردید .

سال ۱۹۴۴ سال بـرتری جنگـی‌متفقین بشمار می‌آمد ، در این سال آرتش

سرخ نیروهای طرف را از سرحدات شوروی بیرون رانده و به ترتیب کشورهای لهستان، رومانی ، چکسلواکی ، بلغارستان،مجارستان یوگسلاوی را از وجود آرتش آلمان پاك ساخت .

در ایطالیا جنگ ادامه داشت و در۱٤ اکتبر قوای انگلیس در یونان پیاده شده و دشمن را عقب راند ، از وقایع مهم این سال پیاده شدن نیروهای متفقین در(نرماندی) (٦ ژوئن) و برودنی ۱۵ اوت میباشد، قوای متفقین بفرماندهی آیزنهاور بکمك نیروهای مقاومت ملی پاریس و تمام خاك فرانسه راآزاد ساخت .

و سپس بترتیب (آنوس ولورون)بلژیك و هلند آزاد گردیدند .

در ۱۹٤۵ جنگ در داخله خاك آلمان ادامه یافت ، در ۲٦ آوریل قوای متفقین در آلپ باآرتش سرخ تلاقی کردند .

در ۲ مه برلین سقوط کرد و اعلام شد که هیتلرخودکشی کرده است،موسولینی نیز در ۲۸ آوریل اعدام گردید ، بالاخره در۷ مه تسلیم بلاشرط آرتش آلمان امضاء گردید .

ژاپن نیز که قوای امریکا وانگلیس و چین ، آنرا بستوه آورده بود ، بتدریج فتوحات خود را ازدست داد ، فیلی‌پین ،هانوی سنگاپور ، بیرمانی و جزایراندونزی آزاد شدند .

در ٦ اوت یك هواپیمای امریکائی در (هیروشیما) بمب اتمی انداخت و سپس در ۹ اوت بمب اتمی دیگر در (ناکازاکی)بکار بردند . در هین روز اتحاد جماهیر شوروی با ژاپن وارد جنگ شد و منچوریرا اشغال کرد- ودر ۱٤ اوت ژاپن تسلیم گردید و جنگ دوم جهانی بکلی خاتمه یافت .

وضعیت ایران در جنگ دوم که برای خوانندگان آینده خاصه نسل جوان کاملا قابل مطالعه خواهد بود .

روز سوم شهریور ، یعنی روزهجوم قشون انگلیس و شوروی بخاك ایران واشغال خصمانه این دو دولت در سال ۱۳۲۰ که این دو مهمان ناخوانده که خودرا دوست دولت و ملت ایران معرفی میکردند با تانك توپ و تهدید و ارعاب وارد خاك کشور ما شدند. و بدنبال آنها قشون امریکا نیز وارد شد .

این اشغال سه جانبه و باصطلاح دوستانه چنان نتایج سوء و مدهش برای مملکت ببار آورد که هنوز هم دچار عواقب او هستیم ، چون درباره حوادثی که درروز سوم شهریور ماه رخداد ، مقالات ورپورتاژها در مطبوعات نوشته شده است لذا ما تکرار آن مطالب را لازم ندانسته فقط دو اعلامیه راکه روز چهارم شهریورماه بوسیله هواپیمای

دولت شوروی و دولت انگلیس برفراز شهرطهران پخش شدعینا برای‌روشن شدن‌اعلامیه طهران پخش شد عینا برای روشن شدن‌ذهن‌خواننده عزیز که یك مدرك تاریخی است نقل مینمائیم .

اینك متن اعلامیه انگلیس که ازهواپیماهای انگلیسی در آسمان طهران و شهرستانهای جنوب ایران پخش گردیده :ایرانیان ! هزاران آلمانی درخاك شما هستند. اینها به تدبیر بمقامات مهمی در صناعت‌حائز گشته‌اند ، و نقطه‌نظرشان که منابع اصلی مالیه شما را تارومار سازند ، سفارت آلمان‌برای اینها تشکیلات جامعی ترتیب داده وهر کدامشان بماموریت مهمی معین میباشند ،شما میدانید به تحریکات آلمانها چه نقشه و آشوبی در عراق تولید شده ، و قطعا اینهاهیچ تردیدی نخواهند داشت که در ایران همین کار را بکنند ، عین وضعیت دربسیاری‌از ممالك کوچك اروپا دیده شده ، قطعا این‌ها هیچ تردیدی نخواهند داشت که درایران همین کار را بکنند .

آقایانیکه در ایران اختیاراتی‌دارنداز تخدیرات مکرر راجع بخطر ماندن آلمانها در خاك ایران تجاهل کرده‌اند و این مخاطره‌تنها برای شما نیست ، برای انگلیس‌وروس هم همین حال را دارد ، ما مصمم برفتن‌آلمانها هستیم و اگر ایرانیها آنها را بیرون نکنند انگلیس و روس این کار را خواهندکرد .

برای ما مقاومت ناپذیر است ،ایرانیان ، ما باشما نه نزاعی داریم و نه سوء قصد نسبت به مملکت شما و هستی وزندگی‌شما ، ما فقط میخواهیم آلمانهای ملعون را بیرون برانیم ، زیرا اینها غرضی جز اینکه‌کشور شما هم یك میدان ستیز و خونریزی واقع گردد و مفلوك شود ندارند ، اگرحالاشما باما مساعدت کنید باشما مساعدت خواهیم کرد چه حالا و چه آینده .

این بود متن اعلامیه انگلیس،اینك‌متن اعلامیه دولت شوروی خطاب بمردم ایران .

که آنهم روز چهارم شهریور مادبوسیله هواپیما در طهران و شهرستانهاپخش شد ، خطاب به خلق ایران و سربازان‌ایران،دولت شوروی قشون خودرا بدین منظور بخاك ایران داخل که بعملیات شنیع وجنایت‌کارانه عمال فاشیستی در خاك ایران که‌برضد منافع ایران و اتحاد جماهیر شوروی‌سوسیالیستی و بریطانیای کبیر خاك و استقلالیت دولتی ایران هیچگونه قصدی‌ندارد ، بلکه برعکس نشان داد که دولت اتحاد جماهیر شوروی احساسات دوستانه رانسبت به خلق ایران و رعایت احترام رانسبت به مصونیت ایران دستور خود قرار داده ،به ترقی و استحکام و استقلال دولت ایران کمك‌های نموده است .

باوجود پیشنهادات مکرر دولت اتحاد جماهیر شوروی و بریطانیای کبیر دولت کنونی ایران برای خاتمه دادن باغتشاشات و بی‌نظمی‌های عمال فاشیستی در خاك ایران نمی‌خواست اقدامات لازمه را بعمل بیاورد دولت ایران راهی پیش گرفت که بموجب آن از عملیات شنیع وتحریك آمیز عمال آلمانی عینا تقویت میکرد .

خلق‌های ایران ! ـ قشون سرخ نه اینکه غلبه گشته ، بلکه چون یك قشون آزاد کننده‌ای بخاك شما می‌آید تا شما را از دست اشرار فاشیستی که چندین دولت ضعیف اروپا را زیراسارت درآورده و غارت مینمایند خلاصی کند ، فاشیستهای آلمانی میخواهند کشور شما را به مستعمره خودبدیل و زمین و آب و نان و اغنام و احشام شما را از دستتان گرفته ، اربابان و ملاکین آلمانی رابه گردن شما سوار نموده و شما را به حیوان بارکش مبدل سازند.

سربازان ایران ! ـ در مقابل قشون سرخ مقاومت ننمائید ، بلکه سعی کنید تا خون پدران ، شوهران ، برادران، وخواهران شما بناحق ریخته نشود ، فاشیست‌های وحشی برای شما چوب‌دار ، و گرسنگی و تعدیات می‌آورند ، اما قشون ما برای شما آزادی و استقلال می‌آورد .

برضد کاسه‌لیسان فاشیستی که شمارا بجنگ برعلیه اتحاد جماهیر شوروی تله داده‌اند مبارزه کنید ، وظیفه مقدس شما این است که جنگ جنایت‌کارانه‌ای راکه فاشیسم آلمان وهم دوستان او یعنی زمامداران ایران برعلیه اتحاد جماهیر شوروی فراهم نموده‌اند تقویت نکنید ، مقاومت دشمن را درهم خواهید شکست .

خلق ایران ! ـ برضد فاشیستهای ستمکار مبارزه کنید ، قشون سرخ درمبارزه شما در راه استقلالیت ملی و حیات سرورانه وباسعادت هستید بشما کمك لازمه خواهد نمود ، زنده باد خلق ایران آزادخواه ، زنده باد دوستی محکم خلق ایران و اتحاد جماهیر شوروی .

این اعلامیه هاکه متضمن تهدیدات ووعده وعیدهای سه دولت متفق بملت ایران بود ، ولی متاسفانه ملت ایران بعد از سوم شهریور سالها شاهد تهدیدات و تضییقات و مداخلات دول مزبور بود ، و هیچگاه دیده نشدکه دول مهاجم بوعده‌های دوستانه خود ذره‌ای عمل کنند ، وآنچه راکه نسبت به آلمانها میدادند خودشان چندین برابر ظالمانه رفتار کردند ، وما ناچارا یکی دو نمونه ازحملات و عملیات بیرحمانه قشون سرخ در شمال و قشون انگلیس در جنوب را نقل مینمائیم .

ساعت پنج صبح سوم شهریور ۱۳۲۰ حمله انگلیسها شروع شد ، و بیش از چهار ساعت بودکه بادشمن در زدوخورد بودیم ، گلوله‌های دو قبضه توپ که دراختیارمابود

تمام و آتش توپخانه ما خاموش شده بود ودیگر مانع مؤثری برای پیش‌آمدزره‌پوشهای انگلیسی وجود نداشت ، زره‌پوشها بـدون‌ترس ولی آرام ،بسنگرهای‌مانزدیك‌میشدند،

سربازان ما باتفنگ و مسلسل ، فقط‌باتفنگ و مسلسل در برابر آنها با سرسختی عجیبی مقاومت میکردند ، زره‌پوشهای‌مقدم‌دشمن بیش از صدوپنجاه متر از سنگرهای ما فاصله نداشتند و گلوله‌های مسلسل آنهامانند باران براطراف ما می‌بارید ، من که کمی در عقب سنگرها وضع نبرد را بخوبی‌تشخیص میدادم ، از زیاد نزدیك شدن زره پوشها و ته کشیدن مهمات خودمان کار راتمام شده میدیدم .

فورا بستاد لشکر اهواز وضـع رامخابره نمودم ، و تذکر دادم که دشمن ازسه طرف بافاصله دویست متر بما نزدیك شده‌است ، جوابیکه رسید این‌بود،«درصورتیکه مقاومت ممکن نیست ....» این تلگـراف‌ناتمام ماند و اولین گلوله توپ های دشمن که (دکل) بی‌سیم مارا بهوا پرتاب کرد ،ارتباط ما را با اهواز قطع نمود ، سربازان‌ما هنوز باروحیه قوی در برابر دشمن پایداری‌میکردند و از سنگرها مرتبا بوسیله تلفن درخواست فشنگ میشد ، اما مهمات ماتمام‌شده بود و جز نیم جعبه فشنگ که آنهـم دردی را دوا نمی‌کرد باقی مانده بود ،صدای‌تیراندازی در سنگرهای ما هر لحظه کمتر میشد ، و زره‌پوشهای انگلیسی ها هرآن‌نزدیك‌تر میشدند ،

قدمعلی سرباز وظیفه دزفولـی ازنفرات گردان سوم که در محیط آرام و بی‌سروصدای قریه خود صدائی بلندتر ازنعره‌گاوهای ده هنوز بگوشش نرسیده و همهمه و جنجالی برپا و غوغائی از دعوای‌دهاتیان‌برسر آب ندیده بود ، بیچاره امروز در صحرای وسیع صاف و سوزان قلعه شیخ‌که‌یك صدای تفنگ بدون برخورد باهیچ‌مانعی فرسنگها پیش میرود ، بوضع وحشتناکی‌دچارشده بود .

صدای غرش طیارات انگلیسی کـه‌دایم برفراز سرما پرواز میکردند ، قدمعلی را چنان دوران سری دچار کرده بودوبیچاره‌گاه‌گاهی سر خودرا از سنگر بیرون آورده و روی خـودرا بآسمان نموده دیوانه‌واربدور خود چرخ میزد ، پیدا بود که ازشدت ترس چشمانش سیاهی میرود ، و طیارات راکه بفاصله کمی بالای سرش پرواز میکنند نمی‌تواند به‌بیند .

باز در سنگر خود فرو میرفت، وبهم‌چشمی رفقای هم‌سنگری خودچندفشنگی در تفنگ گذاشته و بطرف زره پوش‌های‌دشمن خالی میکرد ، هرچندگاه گلوله‌های توپخانه خودی که در عقب سنگرهای مـاموضع گرفته بود دهانه توپ خارج میشد ، صدای مهیب آن‌چنان گوش قدمعلی‌راآسیب‌میرساند که بیچاره مثل آنکه چیزی در گوشش فرورفته و میخواهد آنرا خارج‌سازد و چنـد ثانیه‌ای سر خود را بشدت

تکان میداد .

آن غرش طیارات و این صدای وحشت‌آور توپ‌ها توام باصدای هزاران گلوله که بدون انقطاع از پیش‌آمدن تدریجی زره‌پوشهای دشمن ، و از همه مهم‌تر تمام شدن فشنگ و نبودن وسیله برای دفاع ازخاك میهن عزیزش ، قدمعلی را چنان بیچاره و پریشان ساخته بود که درکف سنگر بزانودرآمده و زارزار گریه میکرد .

من ضمن کارهای خود مراقبت حال قدمعلی نیز بودم ، چند لحظه بیش نگذشت که دیدم قدمعلی ناگهان چون شیری خشمناك برخاست نگاهی غضب‌آلود بزره‌پوشی که تا پنجاه قدمی او پیش آمده بود انداخت تفنگ خودرا که نتوانسته بود از خاك وطن خود دفاع کند و دشمن را ازپای درآورد، محکم برزمین کوبید و لگدی سخت برآن زد و بایك خیز از سنگر بیرون پرید ، من یقین حاصل کردم که قدمعلی بدبخت دراین غوغای پر از اضطراب دیوانه شده است ، باحال تعجب مراقب حرکات او بودم .

قدمعلی بایك حرکت سریع کلنگ خود را که برپشتش بسته بود ازجای آن بیرون کشیده و باسرعت بطرف زره‌پوش میدوید ، و اتفاقا بی‌آنکه از تیرهای دشمن آسیبی باو برسد بزره‌پوش رسید ، بایك جست‌وخیز از زره‌پوش بالا رفت و کلنگ خود را بلند کرده محکم بر روی زره‌پوش کوبید بیچاره قدمعلی که در عمر خود زره پوش ندیده بود ، بخیال خود میخواست باکلنگ خود آنرا دونیمه کند ، که ناگهان در زره‌پوش باز شد . افسر انگلیسی بیرون‌آمد ، پارابلوم خودرا بطرف قدمعلی گرفت و قدمعلی چنان وحشت‌زده شد که بی‌اختیار کلنگ را رها ساخت دست‌ها را بهوا بلند کرد و فریاد کشید ، «یا ابوالفضل» و مانند کسی که خودرا از پشت باستخر آبی بیاندازد از بالای زره‌پوش باپشت نقش‌زمین گردید...

توپخانه‌دشمن که از صبح تابحال مدت چهار ساعت در چند کیلومتری ماموضع گرفته بود ، خودرا کاملا مستقر کرده بودبافرصت کامل نشانه‌گیری دقیق نموده و ناگهان شروع به تیراندازی کرد ، درحمایت آتش توپخانه زره‌پوشها که شاید متجاوز از پنجاه عدد بودند به سنگرهای ما هجوم‌آوردند،پشت‌سر زره‌پوشها قریب صدکامیون حامل نفرات دشمن پیش میآمدند ، در عقب‌آنها آمبولانسهای متعدد و موتورسیکلت سواران و توپخانه و سایر وسایل دشمن باندازه‌ای در صحرای پخش وپیش‌می‌آمدند که چشم انسان از دیدن آنها سیاهی میرفت،سربازان که تا این لحظه جز پایداری فکر بر سرنداشتند از صدای گوش خراش توپها وهجوم سرباز وزره پوشها که بطرف سنگر و بالای سرآنها می‌آمدند تا ب‌مقاومت نیاورده‌از سنگر ها عقب نشینی کردند و از آنجا پا بفرار گذاشتند .

دراین وضع آشفته برای اینکه اسنادو مدارك بی‌سیم بدست دشمن نیفتد با یك خیز خود رابداخل اطاق بسیار کوچك بی‌سیم که از گل‌سفید لانه مرغ ساخته بودیم پرتاب کردم . مازاد اسناد را برداشته لوله های بی‌سیم را شکسته پا بفرار گذاشتم .

وقتی از اطاق بی‌سیم خارج شدم‌بیشتر سربازان وهمه‌افسران فرارکرده بودند، من مانده بودم با صد و پنجاه سرباز که مانندگله گرگ زده سربه بیابان نهاده میدویدیم ، زره پوشها به تندی سنگر ها را دور زده مارا دنبال میکردند ، هر چند قدمی که پیش میرفتیم یکی از سربازان براثر گلوله بزمین‌می‌افتاد .

من دیگر فرار را نه جایز و نه ممکن‌میدیدم ، خود را از روی بزمین انداختـه فریاد زدم «روی زمین بیفتید» . چون تنهـاافسری‌بودم که باسربازانم باقی مانده بودیم، و مایه امید و پناهگاه آنها شده بودیم .

همین که‌بروی زمین‌خوابیدم بیچاره‌ها مانند یك گله کبك که هنگام خطر زیـر یك بوته خاری هجوم آورده خود را پنهان‌مینمایند ، همه روی من که از گلوله هـای مسلسل جان بدر برده بودم . چیزی نمانده‌بود که زیر فشار سنگین بدن سربازان لـه و خفه شوم ، بهر طریق بود خود را از زیرفشار آنها رها ساخته با یك خیز سریع خودرا چند قدم جلوتر پرتاب کردم ، آنها هم همین‌عمل را کردند ، باز مانند کوهی بروی من فرود آمدند ، دراین وقت زره پوشها ما راحلقه‌وار احاطه کرده از هر طرف بوسطحلقه یعنی بماها نزدیك میشدند .

یکی از زره پوشها بسرعت پیش آمددر چند متری ما ایستاد نفس ها در سینه‌حبس شد ، دقیقه‌بدین منوال گذشت من فکر کردم‌که تکلیف ماست که حرکت کنیم و تسلیـم شویم ، با کمال تعجب دیدم سربازی از میان‌توده جمعیت ما به خود حرکتی داد ماننـد کوی که از قعر آب بالا می‌آید ، دستها رارو بآسمان کرده برخاسته و سرپا ایستاده . وهمه باو تاسی جسته یکی پس از دیگری‌تسلیم گردیدند ، در زره پوش باز شد افسر انگلیسی بلند قدی‌طپانچه بدست ازآن خارج‌شده یك سر بجانب من آمد . طپانچه را روی سینه من گرفت با صدائی آرام گفت « شماافسر هستید» وقتی جواب دادم دیگر حرفی نزد و با طپانچه خود اشاره کرد که دنبال اوبروم . مرا بکناری برد و افسر دیگریرا صدا کرد . این افسر انگلیسی مترجم او بود وفارسی راخوب حرف میزدشاید هم از اعضای انگلیسی شرکت نفت بود ، چون عده ای ازکارمندان شرکت نفت را بعدها دیدم که در روز های شهریور لباس افسری پوشیده بـااشغال‌گران همکاری میکردند ، بهر حال افسر مترجم گفت : سربازان را بگوئیـدتفنگ‌های خود را زمین گذاشته دراین جـا جمع شوند و بستون ۳ بایستند .

سه تا از زره پوشها را به محافظت‌ما گذاشته خود بجستجوی اطراف و محاصره

قلعه پرداختند نمی‌دانم در قلعه چه دیده‌بودند که متجاوز از نیم ساعت آنرا بباد گلوله توپ مسلسل و نارنجك بستند ، درهمین اوقات از جاده اهواز سه زره پوش از دور نمایان شد ، بخاطرم آمد که اینها بایدزره پوشهای خودمان باشند ، چون دراولین تلگراف که در حدود ساعت پنج بعد از نیمه‌شب به تیمسار شاه بختی فرمانده لشکر در اهواز مخابره نمودم گفته بودم «از خرمشهرصدای توپ میآید ، پاسگاه های مرزی ما را اشغال کرده اند و عده ای کشته شده‌اند »جواب رسیده بود که از همه طرف بمرزهای ایران حمله کرده اند ، چادر ها را جمع کرده‌آماده باشید ، کمك برای شما فرستادم ، تلگراف را کشف مخابره کنید .

این سه زره پوش کمکی بود که ازاهواز برای ما فرستاده بودند ، شش زره پوش انگلیسی فورا باستقبال‌آنها رفتند حلقه‌وار آنها را محاصره کرده بدون تیراندازی دستگیرشان کردند ، پس از چند دقیقه آنهارا با خودآوردند و درکنار قلعه جای دادند . آنروز هوا تاریك میشد که ما را سوارکامیون‌ها کرده بطور اسارت بخاك عراق بردند .

درهمین‌موقع‌بودکه میرزا ابوالحسن‌فروغی در ۲۰ شهریور که قشون دو دولت روس و انگلیس از دو طرف وارد خاك ایران‌شدند و آنچه نباید بکنند کردند ، که در مجلس شورای ملی از نخست وزیر آقای‌فروغی سئوال شد . برای چه منظوری قشون دو دولت وارد خاك ایران و مزاحم اهالی‌شده‌اند ، آقای فروغی جواب دادند «چیزی نیست می‌آیند ومیروند وکاری بما ندارند !»عجب کاری نداشتند آنچه مهمات و کارخانه و پول در بانکها حتی چهارده خروار طلای‌پشتوانه اسکناس را از بانك ملی مرکزی طهران روسها بردند. واگردولت امریکا نبودحال وروز ملت و مملکت ایران معلوم نبود بکجا و بچه روزی می‌افتاد . و بالاخره فرزندبرومند ایران رضاشاه فقید را بانیرنگ وتبانی با روسها از ایران خارج و در جزیره موریس‌جای دادند .

خوانندگان عزیز خاصه جوانان بادقت بخوانید این بود رفتار قشون دو دولت با پخش کردن اعلامیه ها بوسیله هواپیما های‌خودکه‌ذکرکردیم ، دولت‌بریطانیاازدوخورد که ذکر کردیم ، دولت بریطانیا آزادیخواه‌در ایام ۲۰ شهریور که نه دولت ایران درحال جنگ بوده و نه حاضر بوده که زد و خوردی‌روی دهد ، آنوقت با افراد بیچاره و بدون سرپرست نباید این طور عمل نمایند و آنها رابطور اسارت بخاك مملکت دیگر ببرند آخر چرا ؟! ـ شما بدون هیچ مجوزی وارد خاك‌ایران شدید صرفا بعنوان زورمند چیز دیگر آنوقت اینطور باید با مردم بیچاره رفتارگردد .

علی منصورالملك نخست وزیر که‌در مجلس شورای ملی بیاناتی نمودند و از مجلس خارج شدند و مملکت را بلاتکلیف گذاردند ، در شهر انتشار یافت و مردم تا

اندازه‌ای با خبر شدند ، یك‌ساعت‌و نیم‌پس‌از تشکیل مردم طهران بوسیله فوق‌العاده‌جراید از خبر واقعه آگاه شدند و طولی نکشید که‌هزاران شاخ و برگ هم براین اخبار افزودند و شایعات قریب و عجیبی در سراسر طهران‌انتشار یافت و چون منصور الملك در نطق خود اطلاع داده بود ، که اهواز را هواپیماهای انگلیسی بمباران نموده است و در آذربایجان نیز نیروهای شوروی به بمباران‌شهر های بلادفاع پرداختند .

این اوضاع پریشان را در زمام‌داری‌دو نخست وزیر ، فروغی و علی منصور بمیان آورده شد و هر دو در بازی شطرنجی خـودنظر بعداوت باطنی‌که بارضاشاه داشتند او را مات قرارداده و بکنار رفتند که بالاخره بعداز استعفای علی منصور با جدیت آهی و علی سهیلی رضاشاه را حاضر کردند که مجددافروغی را نخست وزیر نماید ، در این موقع بود که استعفای رضاشاه و نصب محمد رضاولیعهد بسلطنت آغاز و رضاشاه بطرف کرمان حرکت‌نمود یعنی انگلیسها بردند .

حرکت‌رضاشاه راجرائد روزبعناوین‌مختلف‌نوشته‌اند ولی‌چون روش ما این است که هرموضوعی را با سند و با مدرك ذکـرمینمائیم لذا دراین موضوع هم اظهارات شاهپور محمود رضا را عـینا بشرح ذیـل‌مینویسیم .

«حالا بیش از ده سال از آنروزمیگذرد که در آن موقع من فقط پانزده ساله بودم و هنوز معنی زندگانی و سختیهای آنراخوب نمی‌دانستم که‌پیش‌آمد ناگوار شهریور ۱۳۲۰ ضربتی برروحم وارد آورده بود .. امابازفکر میکردم در کنار پدر بزرگوارم در نقطه‌ای بآسوده‌گی بسرخواهم برد ، اندکی‌خیالم را آسوده نگاه میداشتـم ... ولـی هنگامی که در میان راه فهمیدم که در کمال‌ناجوان مردی مسیرکشتی‌را تغییر داده ما را بجزیره موریس میبرند . برای اولین بار تلخی‌و سختی از دروغ سیاست مداران ناکامی را احساس کردم . و ضربت خفیفی در آن لحظه‌برروحم فرود آمد .

نمی‌دانم چرا هـمه ماها به محـض‌شنیدن این‌خبر یعنی(جزیره موریس) بی‌اراده بملاقات‌شاهنشاه‌فقید رفتیم هنوز هم هروقت‌چشم برهم میگذارم آن منظره در مقابـل دیده‌گانم مجسم میشود ، شاه فقید سر بزیرافکنده بود و فکر میکرد ، ما هم هیچکدام جرئت حرف زدن‌را نداشتیم ،فقط خیره خیره‌بیك دیگر نگاه میکردیم .

از آنجا من یك راست باطاق خودم‌رفتم وروی تخت‌افتادم . نمی‌دانم چه‌گذشت یادم نیست چقدر بهمانحال بودم ، همین قدریادم است که وقتی از جا برخواستم دیدم روپوش تخت ، که در آنحال سر من قرارداشت خیس شده است .

چند روز بعد (بموریس) رسیدیم . وبعد از مدتی برای تحصیل بجنوب افریقا رفتیم در آنجا مدرسه‌ای که بتوانم تحصیلات‌خود را ادامه دهیم‌وجود نداشت ولی‌بدستور پدرم هرروز چند نفر معلم زبان فرانسه وانگلیسی برای تدریس به محل اقامت ما می

آمدند و ما زیر نظر ایشان درس میخواندیم .

اقامت ما در افریقا سه سال طـول کشید ، در آنجا هیچگونه وسیله تفریح و ورزش برای ما آماده نبود که سرگرم آن بشویم .

چگونه کابینه منصورمستعفی و کابینه فروغی تشکیل گردید ، گوینده دکتر سجادی وزیر راه که عینا نقل مینمائیم .

ساعت شش صبح روز دوشنبه سوم شهریور (۲۰) تلفن منزلم دائما زنگ میزد ، وقتی گوشی را برداشتم از آنطرف سیـم تلفن چی کاخ سعدآباد باعجله ازمن درخواست میکرد فورا بسعدآباد آمده اعلیحضرت رضاشاه را ملاقات نمایم من که تـازه از سفر آذربایجان آمده بودم ، و روز قبل برای عرض گزارش مسافرت بحضور شاه بار یافته بودم ، ازاین احضار بدون مقدمه تعجب کردم آنهم طبق توضیح تلفن چی کاخ ، تمام وزراء حاضر شده بودند و قرار بود جلسه هیئت دولت در حضور اعلیحضرت تشکیل شود .

بدون درنگ سوار اتومبیل شده وراه سعدآباد را در پیش گرفتم ، قبل ازاینکه بسعدآباد برسم یکی دوتن از وزراء کابینه وارد باغ شده بودند ، جلو پله کان سفید بود که آقای منصورالملك نخست وزیر را باقیافه بهت زده ای مشاهده کردم ، آقای منصـور- الملك با سرعت بطرف من آمده گفت : واردشدند ؟ پرسیدم چه کسانی وارد شدند جواب داد هردو دسته آمدند و از دو طرف واردشدند ، دراین وقت بود که فهمیدم نیروهای شوروی وانگلیس وارد ایران شده و بیطرفی کشور ما را نقض نمودند .

دنباله اظهارات آقای دکتر سجادی که عینا درج مینمائیم .

غروب روز اول مهرماه از طـرف اعلیحضرت جدید بکاخ شخصی شهری احضار شدم فورا بطرف کاخ رهسپار و معلوم شدفروغی قبلا شرفیاب شده و هنوز درحضور شاهنشاه میباشند ـ پس ازشرفیابی اعلیحضرت بمن فرمودند : ماموریتی است که بشما محول شده و چون مورد اطمینان ما هستید انتظاردارم این ماموریت را بخوبی بانجام رسانید عرض کردم . چه ماموریتی فرمودند ، برای تعیین تکلیف املاك و دارائی اعلیحضرت پدرم ، بعرض رسانیدم شاید بهتر این بودوزیر دارائی ویاوزیر دادگستری باین ماموریت اعزام میشدند چون آنها ازنظر مقامی که دارند بهتر میتوانند این وظیفه را انجام دهند.

در این وقت شاه از اطاق بیـرون رفت ومن و فروغی را تنها گذاشتند .فروغی بمن گفت : اعلیحضرت از نظر همان اعتمادو اطمینان دستور احضار شما را دادند این ماموریت برای انتقال اموال و املاك شاه سابق است . که چون شاه سابق بشما مرحمت دارند اعلیحضرت همایونی این طور تصمیم گرفتند که شما را باصفهان اعزام و ترتیب این کاررا

به‌نحو احسن بدهید ، در جواب فروغی گفتم: این صحیح ، امر اعلیحضرت را اطاعت میکنم ولی اگر هیئتی مرکب از دو تن از وزیران و چند نفر از قضات باین ماموریت میرفتند

رضاشاه پهلوی

بهتر بود . چون باز فروغی اصرار نمود و مرادر قبول این ماموریت خطیر تشویق کرد و ازطرفی حس کردم اعلیحضرت همایونی قصددارند اموال منقول و غیر منقول پدر را در صورت انتقال بمردم به‌بخشند باکمال میل حاضر بانجام آن شده و در این وقت فروغی از اطاق خارج و چند دقیقه بعد در التزام اعلیحضرت همایونی بازگشتند و اعلیحضرت خطاب بمن فرمودند: پس دراین صورت نامه‌ای بااعلیحضرت پدرم بنویسم ودر آن جریان مملکت را تشریح و اشاره بماموریت شما نموده و تقاضا خواهم کرد باصلاح دید و مشورت شخص شما ترتیب این کار را بدهند، همانجا اعلیحضرت نامه‌ای تحت عنوان (اعلیحضرت پدر تاجدارم) که کاملا جنبه خصوصی و خانوادگی داشت شخصا تحریر و قرار شد صبح من باتفاق آقای قوام‌الملك شیرازی پدر شوهر والاحضرت اشرف پهلوی بسوی اصفهان حرکت نمائیم .

آقای دکتر سجادی وزیر راه

چون راه‌ها ناامن بود من از فروغی درخواست کردم با سفارت انگلیس تماس گرفته شود تا سرفرماندهی انگلیس دستورات لازم به نیروهای متمرکز در راه قم واصفهان بدهند که مزاحم ما نشوند . قرار براین شد همان شب جریان را (بسرریدرزبولارد)وزیر مختار انگلیس اطلاع دهند ولی موافقت سفارت در مورد یك بعداز ظهر روز حرکت واصل و ما ناچار در ساعت (۲۰-۲) ازظهر بطرف اصفهان حرکت و شب رادرقم استراحت نموده و فردا صبح در منزل کازرونی خدمت اعلیحضرت رضاشاه رسیدم وارد باغ کازرونی شدیم دیدیم شاه فقید درحالی که شنل آبی رنگ خودرا روی دوش انداخته و بلباس نظامی ملبس بودند آماده حرکت بطرف کرمان میباشند . سرهنگ آذری رئیس اسکورت سلطنتی و سرهنگ بهنام رئیس شهربانی اصفهان نیز در التزام میباشندفورا خودرا برضاشاه رسانده گفتم : برای عرض مطلب لازمی شرفیاب شدیم استدعا داریم اجازه فرمایند عرایض خود را درمکان خلوتی بعرض برسانم ، شاه باقیافه تبسم ولی ناراحت گفت : ای وزیر راه من میدانم تو آمده‌ای مرا راه بیندازی ، لحظه‌ای بعد در سالن

پذیرائی کازرونی قرار گرفت شاه پرسیدند:چه‌کار لازمی داشتی ؟ من در جواب عین نامه اعلیحضرت همایونی را تقدیم نموده وشاه آنرا تاآخر قرائت نمودند ، شاه فقید پس از آنکه نامه اعلیحضرت فعلی را تاانتهاخواندند اظهار داشتند ، بسیار خوب من‌هم چنین قصدی را داشتم قلم و کاغذ را بده تاتمام دارائی خودرا به بخشم . عرض کردم اجازه فرمائید صلح‌نامه رسمی تنظیم شود واضافه کردم قانون این طور گفته است .وقتی اسم قانون را بردم سر را تکان داد دوبارتکرار نمودند : عجب قانون این طور گفته است . عجب قانون این طور گفته .آنگاه‌فرمودند : دکتر خودت هرطور مصلحت میدانی عمل کن .

بعرض رساندم : باید تشریفات‌محضری آن انجام و صلحنامه به ثبت برسد تا صورت قانونی بخود بگیرد : شاه جواب‌داد : که شما وزیر راهی و هم حقوق‌دان‌برو هرطور میدانی تمام کن که باید هرچه‌زودترازاین‌جا حرکت کنم . بفوریت ازجا بلندشده و عده‌ای برای احضار یك نفر سردفتر اسنادرسمی فرستادم ولی هرچه در شهر گشته از محضر دار خبری نبود ، آن روز جمعه بودتعطیل نموده و از شهر خارج شده ودر باغات هواخوری می‌پردازند چون من عجله درکارداشتم آقای سعید رئیس ثبت‌اسناد اصفهان را خواستم فوری یك صاحب دفتر را حاضرنمایند . بالاخره درنتیجه سعی ایشان یکی‌از صاحبان دفاتر که هیئتی بود پیدا شد و مادرمنزل امیر نصرت اسکندری فرماندار‌اصفهان (درآن موقع اصفهان استاندار نداشت و برطبق قدیم توسط فرماندار اداره میشد)حاضر شده و صلح‌نامه‌ای که شخصا تهیه کرده بودم‌بوسیله صاحب دفتر روی دو ورقه اسناد رسمی نوشته و بعد دردفاتر رسمی (ثبت)«نمایند ، وارد آنرا امضا نمایند ، هنوز وارد ساختمان باغ کازرونی نشده بودم‌که صدای‌از دور بگوشم رسید ، این صدای اعلیحضرت فقید بود که روی بالکن عمارت قرار داشتندو بمن میفرمودند : دکتر از این طرف بیا بلافاصله خدمت ایشان رسیده و اوراق را به‌نظرشان رسانیدم فرمودند : اینها چیست ؟ : گفتم دفتر است که عین مندرجات سنددرآن‌به‌ثبت رسیده و استدعا کردم اعلیحضرت در هردوجا امضاء نمائید ودر دفاتر بخط خودمندرجات را تصدیق نمائید ، شاه صلحنامه را که باین شرح بود و بدقت خواندند و بعدباتقریر من جمله‌ای را درپای ثبت نوشتند .

صلحنامه ـ بنام خداوند متعال،چون‌از ابتدای تاسیس و تشکیل سلطنت خود پیوسته در فکر عمران و آبادی کشور بوده‌و این مطلب را در مقدمه برنامه اصلاحات کشور خود قرار داده بودم و همواره درنظرداشتم آن رویه عمران سرمشق کلیه صاحبان زمین و املاك گردد تا در موقع بتوانم از ثمره این املاك کلیه ساکنین و رعایای کشور خود را بهره‌مند نمائیم ، این فرصت در این‌موقع که فرزند ارجمند عزیزم محمدرضاشاه

پهلوی زمام‌امور را بدست گرفته‌اند حاصل‌شده است بنابراین مصالحه نمودم کلیه‌اموال و دارائی خودرا اعم از منقول و غیر منقول‌و کارخانه‌جات و غیره از هر قبیل باشد بمال صلح ده‌گرم نبات موهوب تا به مقتضای‌مصالح کشور بمصارف خیریه و فرهنگی و غیره بهر طریقی صلاح بدانند برسانند ،ثبت‌باسند برابر است امضاء رضا پهلوی

سپس شاه فرمودند : «من مطمئن‌هستم تمام خاطراتم دردلم باقی خواهد ماند و هیچکس از اسرار درونیم آگاهی نخواهدیافت» مجددا شاه دربرابرم قرار گرفت ودر حالی‌که از شدت احساسات میلرزیدند گفتند:«این بوق وکرنا چیست ؟ این رادیو انگلیس (مقصود رادیو لندن) چه میگوید و چه حق‌حسابی از من میخواهد ؟ و این کی‌است که بفارسی فحش میدهد من مگر رشوه‌بده بودم‌که رشوه این رادیو را نداده‌ام که حالا هر شب باید فحش و ناسزا بشنوم ، راستی‌دکترمردم چه میگویند ودر باره این دادوبیداد رادیو انگلیس چه نظر میدهند ؟ من باین‌سئوال شاه فقید جوابی‌نداده گفتم‌اعلیحضرت بی‌اعتنا باشید نظیر همین سخن‌پرانی‌ها دررادیو برلن علیه زمامداران انگلیس میشود مثلی است در روز سختی آش پلو و حلواتقسیم نمی‌کنند (تا بوده همین بوده و خواهد بود) در این موقع فرمودند : دو قطعه‌جواهرمربوط بخزانه جواهرات سلطنتی که درزمان عروسی علیاحضرت ملکه فوزیه به امانت‌گرفته بودم نزد والاحضرت‌های شمس و اشرف میباشد آنرا باخود بطهران برده‌تحویل‌بانك ملی نمائید» عرض کردم : اگر آقای قوام‌الملك این وظیفه را انجام دهند بهترخواهد بود . شاه فقید قوام‌الملك را احضار فرمودند : و دو قطعه جواهر را بایشان‌وآقای‌قوام هم پس از ورود بطهران باحضورآقای گلشائیان وزیر دارائی و فرزین مدیر کل‌بانك‌و مؤید احمدی ناظر مجلس دربانك ملی تحویل خزانه سلطنتی دادند و رسید آنراهم‌بوزارت دربار فرستادند .

مسافرت اصفهان سه روز بطول‌انجامید ، به‌مجرد ورود در کاخ اختصاصی اعلیحضرت همایونی رسیده و سند رسمی‌را تقدیم نمودم . اعلیحضرت فرمودند:نروید تا کار را تمام نمائیم . من اطلاعی از کارنداشتم ، بعد از اینکه نصراله انتظام رئیس تشریفات سلطنتی را احضار فرمودند ،تاساعت‌یك بعد از نصف شب دوم مهرماه (۱۳۲۰) این جانب و آقای انتظام درحضوراعلیحضرت‌بوده و شاهنشاه تمام مبلغ (۶۸۰) میلیون‌ریال موجودی نقدی پدر بزرگوار خودرا برای‌تاسیس دبستان . دبیرستان . پرورشگاه و کمك بلوله‌کشی آب طهران و شهرستانها وحتی کمك بورزشگاه‌ها اختصاص دادند .

باید تصدیق کرد که انجام این کاراز هیچیك از وزراء و رجال دیگر ساخته نبود و باید بفکر و نظر صائب اعلیحضرت‌محمدرضاشاه پهلوی در انتخاب آقای دکتر سجادی آفرین گفت .

من روز بیستم مردادماه برای سرکشی راه های شوسه راه آهن بطرف آذربایجان حرکت کرده بودم مدت مسافرت در حدود ۹روز بطول انجامید و پس از سرکشی و رسیدگی براههای آذربایجان از طریق کردستان بطهران بازگشتم ، روزی هنگام بازدید راههای آذربایجان غربی با فرمانده‌ژاندارمری‌رضائیه ملاقاتی‌دست داد و نام‌برده بمن گفت ، علاوه براینکه خود من شاهدبودم پاسگاه های مرزی ما چند روز است گزارش میدهند که هواپیماهای ناشناسی ازارتفاع نزدیك در آسمان ایران پدیدار شده و پس از چند گشت از راهی که آمده بر میگردند ، فرمانده ژاندارمری سپس افزود من از فرماندهان پاسگاه ها که اغلب معین نایب و از گروهبانهای قدیمی امنیه میباشند سئوال نمودم آیاهیچ فهمیدید این هواپیماها از کدام سمت وارد خاك ایران میشوند .

اعلیحضرت محمد رضاشاه

اغلب در جواب میگویند ، از پشت عکس اعلیحضرت که در اطاق پاسگاه نصب است ، از همان راهی که آمده بودند خارج میشوند ، فرمانده ژاندارمری حقیقت راگفته بود ، ژاندارمهائی که سالهای سال در بیابانها و مرز هازندگانی کرده و از زندگی درداخل شهرها بی‌خبر بودند حق داشتند چنین جواب مضحکی بفرمانده خود بدهند ، در هرحال من از فرصت استفاده کرده تا مرز جلفا پیش رفته و در آنجا اطلاعاتی از مانور نیروهای شوروی کسب نمودم و هنگام بازگشت بایران اعلیحضرت فقید راملاقات و جریان را بایشان‌عرض‌نمودم و مخصوصا گفتم مطالعاتم باین‌جا رسیده که هواپیماهای متعلق به نیروی هوائی شوروی بوده و آنها قصد حمله و تجاوزی بخاك ایران را دارند ، شاه‌گفت : من‌که با تقاضاهای‌آنها موافقت نمودم و قبول کردم .

آلمانها ازخاك ایران خارج شوند و اگرچندروزی تاخیر در اخراج آنها شده برای سرو صورت دادن براه‌آهن و کارخانه جات بوده‌است ، باعلیحضرت گفتم هرچه زودتر در اینکار تسریع شود بهتر است درست درسرتاسری راه آهن ایران و کارخانه‌جات شمالی ایران عده‌ای از مهندسین و متخصصین‌آلمانی کار می‌کنند ولی من بنام وزیر راه

و وزیر بازرگانی و پیشه و هنر عرض میکنم مهندسین ایرانی کاملا بامور راه و کارخانه‌جات وارد شده بخوبی میتوانند بدون کمك خارجی راه‌آهن را اداره و کارخانه‌جات را براه اندازند . در این وقت شاه جلو صحبت مراگرفت وگفت : راستی دکتر ولی میدانید علاوه بر اخراج آلمانیها و ایطالیائی‌ها آنهامیگویند راه‌آهن بندر شاهپور تا بندر شاه و راه شوسه تا جلفا را باید دراختیار آنهابگذاریم تا بتوانند اسلحه مهمات را ازجنوب بشمال برده ودر پیکار با آلمانیها بمصرف‌رسانند ولی دکتر من بااین پیشنهاد هم موافقت میکنم ولی شرط دارد و آن اینست‌که آنها مانند یك بازرگان از این راه (ترانزیتی) استفاده کرده و کرایه حمل و نقل را درست و کامل بپردازند .

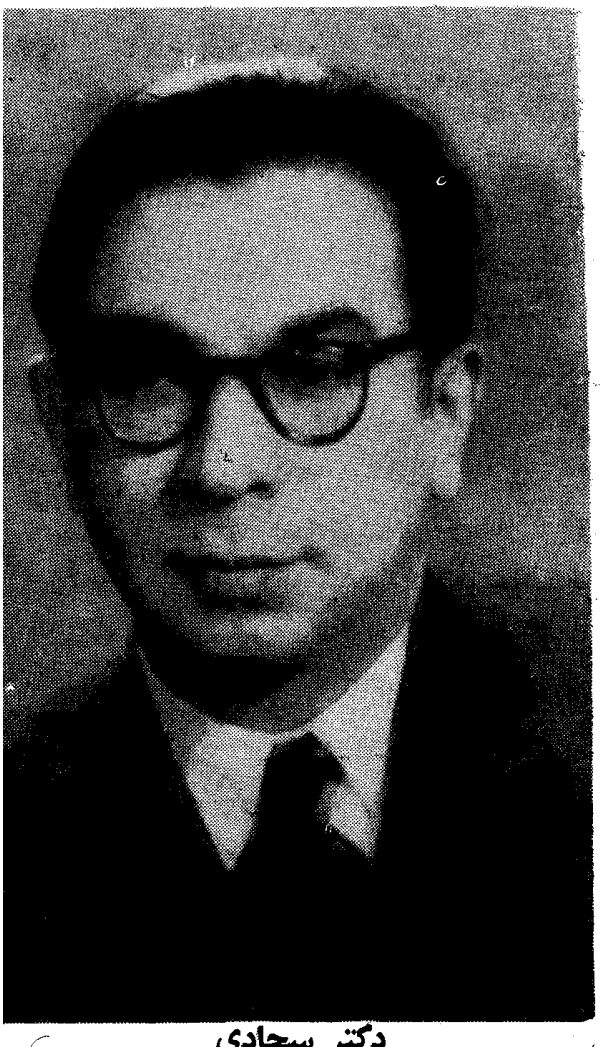

دکتر سجادی

سخنان رضا شاه ادامه داشت که بعرض رساندم دیشب آقای جواد عامری کفیل وزارت امور خارجه در هیئت دولت اظهار داشت در ملاقاتیکه با سرریدرزبولارد وزیر مختار انگلیس در طهران نمودم بولارد تلگرافی که ایدن وزیر امور خارجه انگلیس از لندن مخابره کرده بود نشان داد که درآن نوشته شده بود دولت انگلیس فقط طالب اخراج آلمانها و ایطالیائیها از ایران است و هیچ تقاضای دیگر از ایران نداشته وبیطرفی ایران را تضمین خواهد نمود .

شاه فورا تغییر حالت داد و گفت : نه ، نه این‌طور نیست این تلگراف تلگراف دیپلماسی بود مضمون این تلگراف نطقی‌بود که ایدن در جلسه ۱۸ مرداد مجلس مبعوثان انگلیس ایراد کرده بود که جز اخراج‌آلمانیها نظر دیگری نیست ولی حالا صحبت استفاده از راههای شوسه و راه‌آهن نیزدرمیان است.

مذاکره بااعلیحضرت‌فقیدمدتی‌بطول انجامید ، درموقع مرخصی شاه بمن‌گفت :باهمکاران خودتانهم صحبت کنید شاید بتوانید راه‌حلی پیدا نمائید .

لحظه بعد کاخ سعدآباد را ترك‌گفته‌ودیگر موفق بملاقات همکاران خود نشدم تااینکه صبح سوم شهریور برای تشکیل‌هیئت‌دولت بکاخ سعدآباد احضار شدم ، آقای منصورالملك وقتی ورود نیروهای شوروی‌و انگلیس را باطلاع من رسانید غرق‌درحیرت

شدم چند دقیقه نگذشت که سایر همکاران نیز از راه رسیدند و بالاتفاق وارد سالن مخصوص شدیم . شاه که قیافه خسته‌وافسرده‌ای داشتند بمجرد برخورد بوزراء خطاب بمنصورالملك نموده فرمودند جریانراباطلاع وزراء رساندی نخست‌وزیر عرض کرد بلی بعد شاه روی خود را بصف وزراء نموده‌اظهار داشت چه فکر کرده‌اید ؟ .

صلاح و مصلحت مملکت‌درچیست،جنگ را ادامه دهیم یا راه دیگریرا انتخاب نمائیم ، در این وقت همگی سکوت کرده‌و مبهوت از شبیخون قشون مهاجم بودیم ، که شاه پیش خود فکری نموده درحالیکه‌بقالی سالن‌نظر دوخته بودگفت : آنها برای مملکت نمی‌آیند . مرا مانع کار خودمیدانندچه بهتر که من استعفا داده تا شاید دست از جنگ‌وجدال بردارند .

شاه این جمله را بگفت و سر را بلندنمود و خطاب بماها اظهار داشت بروید در مجلس جریان واقعه را باطلاع نمایندگان برسانید ، برحسب اطلاعی که بمرحوم محتشم السلطنه اسفندیاری داده شده بود جلسه‌فوق‌العاده ساعت ۳٫۵ بعداز ظهر آن روز در عمارت بهارستان تشکیل و منصورالملك گزارش مختصری از نیروهای شوروی و انگلیس به اطلاع نمایندگان رساندند .

روز چهارم شهریور مجددا بحضورشاه شرفیاب شدیم ، شاه دستور داد فورا بوزارت جنگ رفته و در جلسه شورای عالی‌جنگ شرکت نمائیم ، آیا قادر بادامه جنگ میباشیم یانه ، باتفاق نخست‌وزیر راه وزارت‌جنگ درپیش گرفتیم ، در سالن وزارت جنگ گو ش‌تا گوش از امرای ارتش از قبیل‌سرلشکر خدایارخان ، سرلشکر کریم‌خان ، سرلشکر ضرغامی ، سپهبدیزدان‌پناه،سرلشکرریاضی و عده‌ای دیگر امثال رزم‌آراءوعبداله هدایت که آن موقع درجه سرتیپی داشتندنشسته بودند ، صحبت شروع شد وزراء گفتند ، هیچ اطلاعی از امور جنگی نداریم‌اگر آقایان امراء لشکر تشخیص دهند که ادامه جنگ ممکن و میسر است ، وزیران‌کابینه از این تصمیم پشتیبانی خواهیم کرد ، اغلب امرای لشکر با مردد عجیبی اظهارعقیده‌میکردند که قادر بجنگ خواهیم و جنگ خواهیم کرد ، موضوع داشت بمرحله نهائی‌میرسید یعنی تصمیم این میشد که نیروهای ایران خواهند توانست با نیروهای شوروی‌و انگلیس مقابله نمایند که ناگهان سرتیپ رزم‌آراء (سپهبد مقتول) و سرتیپ عبداله‌هدایت (سرلشکر هدایت وزیر فعلی جنگ) خبر ارتش ایران قادر بادامه جنگ نیست‌چون‌قوه تحرکه ندارد و برای نقل‌وانتقال‌سربازان وسائل موتوری لازم است درصورتیکه‌پادگان‌های ما در استانهای شمالی و جنوبی فاقد این وسائل بوده ، مهمتر از همه‌خواربار‌بقدر پنج روز در انبارها موجود نیست ، بیانات سرتیپ رزم‌آرا و سرتیپ هدایت‌محیط مذاکرات را دگرگون نمود همه در فکر فرورفتند ، امرائیکه لحظه قبل‌باحرارت‌می‌گفتند قادر بادامه جنگ‌میباشیم درسکوت

محض فرورفته بودند ، در این وقت من ازآقای منصورالملك تقاضا کردم چون مسلم است ارتش ما قوه تحرك ندارد مراتب بهمین نحو باطلاع اعلیضحرت برسد شاید اجازه فرمایند با مذاکره مستقیم و تماس باسفارت‌خانهای شوروی و انگلیس از بمبارانهای شهرهای بلادفاع جلوگیری نمائیم ، نخست‌وزیر این فکر را پسندید در این وقت جلسه شورای عالی جنك خاتمه یافت وآقای منصور راه سعدآباد را درپیش گرفتند تا جریان مذاکرات باطلاع اعلیحضرت برسانند .

روز پنجم شهریور برای سومین باروزراء بکاخ سعدآباد احضار شدند ، وقتی وارد کاخ سفید شدیم منصور را ندیدیم ومعلوم شد دستور شاه فقط وزراء بوده که احضار شدند و نخست‌وزیر شرفیاب نشودساعت شش بعد از ظهر بود که دسته‌جمعی بحضور شاه رسیدیم ، رضاشاه حال درستی نداشت معلوم بود بواسطه تماس دائم باارتش و گزارشات پادگانها و پیشروی نیروهای مهاجم نتوانسته بود استراحت نمایند .

شاه خطاب بما نموده گفتندبالاخره تصمیم باستعفا گرفتم چون برای من قطع و یقین است منظور آنها استعفاء من از سلطنت است ، و برطبق قانون اساسی نظر دارم سلطنت را بولیعهد واگذارد خود در اداره‌امور مملکت بدون‌مسئولیت باشم ، درجواب شاه گفتم استعفای اعلیحضرت بهیچوجه‌صلاح نیست دولت‌های روس انگلیس‌بادولت ایران طرف میباشند و میگویند چون دولت‌ایران تقاضای ما را انجام نداده قصد اشغال ایرانرا نمودیم حال اگر موافقت فرمایند‌دولت فعلی استعفا داده دولت جدیدی مصدر کار شود تا شاید بتواند بوضع فعلی خاتمه‌داده و از این همه تشنجات بکاهد رضا شاه در جواب وزراء گفت با این صحبتی که‌کردیدمن مردد شدم چه قدر خوب شد دستوردادم منصور در این جلسه شرکت ننماید حال که‌عقیده شما براین است که این دولت استعفا بدهد چه بهتر آهی وزیر دادگستری مامورتشکیل کابینه گردد ، آهی که در میان ما حضور داشت از شاه تشکر نمود و گفت‌صلاح مملکت است اعلیحضرت مرا معاف فرمایند ، رضاشاه بشدت عصبانی شده‌گفت:ها ، از زیربار شانه خالی میکنی ، من برای اینکه باین عصبانیت خاتمه‌دهم‌بعرض‌رساندم،منظور آقای وزیر دادگستری اینست که از اعضای کابینه منصورکسی مامور تشکیل‌کابینه نشود و با نظر اعلیحضرت شخص معمری که لغزشهای سیاسی هم نداشته‌باشدکابینه را تشکیل دهد . دراین‌وقت‌ازعصبانیت شاه‌کمی‌کاسته شد پرسیدند چه‌کسی‌رادرنظردارید بلافاصله آهی‌گفت قربان ذکاءالملك فروغی ازهرحیث شایسته میباشد من و آقای‌سهیلی‌نیز این نظریه را تائید نموده .گفتند او که مریض است مگر میتواند دراین حال پرآشوب خدمتی بنماید چون شاه بمن بیش از سایر اعضاء کابینه اعتماد داشت عرض کردم‌کسالت فروغی آنطور نیست که از خدمت گذاری دریغ نمایند اگر اعلیحضرت اجازه‌فرمائید همین الساعه ایشان احضار شوند تا ترتیب کار داده شود . شاه جواب داداشکالی‌ندارد حال‌که شما متفق‌القول میباشید که او

قادر بکار خواهد بوددستوراحضارهم‌خواهم‌داد فورا زنگ زده و آقای نصراله انتظام که سفیر فعلی ایران در امریکا که آن موقع‌رئیس کل تشریفات دربار سلطنتی بودند احضار کردند انتظام وارد اطاق شده شاه ازاومی‌پرسد منزل فروغی را میدانی انتظام‌جواب مثبت دادند آنگاه شاه باو دستور میدهد فورا بشهر رفته فروغی را باخود بسعدآباد بیاورد و چون کسالت دارند اجازه میدهم اتومبیل او در جلو پله‌کان کاخ توقف نماید، تاآنروز اتومبیل هیچیك از نخست‌وزیران و وزیران و یا نمایندگان سیاسی خارجی جرئت نداشت از جلو در ورودی سعدآباد جلوتر برود اولین بار بود که شاه دستور میداد اتومبیل حامل فروغی در جلو پله‌کان کاخ سفید سعدآباد توقف نماید ، انتظام از اطاق خارج شد و شاه نیز پس از قدری تامل‌باطاق دیگر رفت و مقارن ورود فروغی به سالن که وزراء حضورداشتند بازگشت ، فروغی که‌از ۱۳۱٤ تاآنروز شاه را ندیده بود اعلیحضرت باایشان قهر بودند عصازنان وارد سالن گردیدند ـ شاه ایشانرا بغل‌دست خود نشانید و از سلامتی او جویا شد ، فروغی در سال ۱۳۱۲ نخست‌وزیر بود و سالها نیز وزیرامور خارجه کابینه حاج مخبرالسلطنه بودند، همه ، اشتیاق داشتیم وقت طرز برخورد شاه و فروغی را به‌بینیم ، فروغی علاوه بر سیاست مداری مرد دانشمند و فاضلی بود انصافا هنگام ملاقات گذشته را ازیاد نبرده بود ،

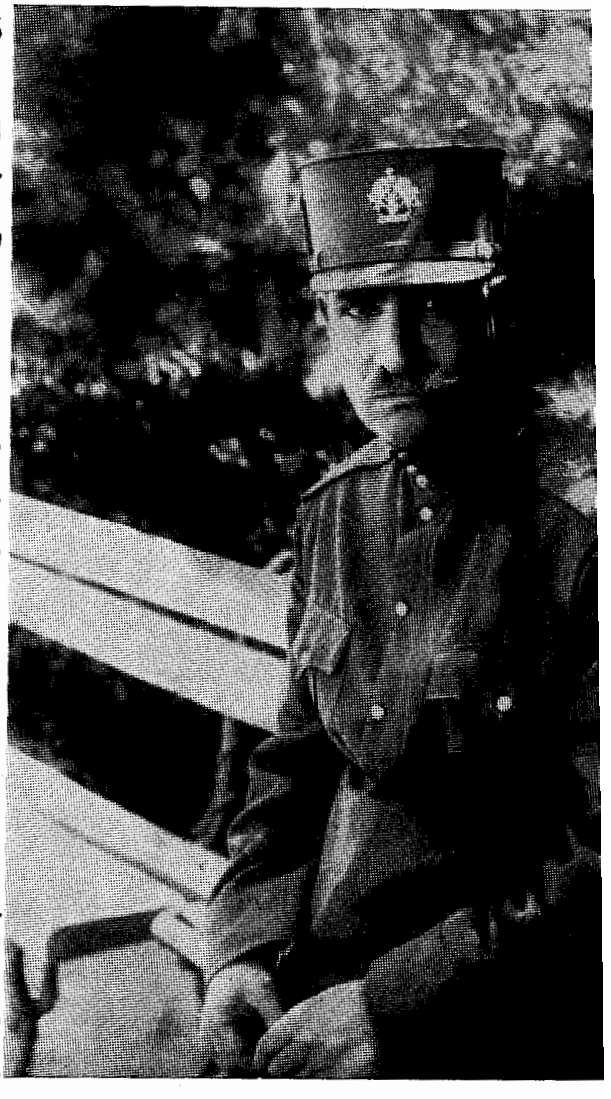

رضاشاه پهلوی

شاه خطاب بفروغی نمود گفت : خوب‌اطلاع‌داری به مملکت چه می‌گذرد ، فروغی درحالیکه شمرده شمرده حرف میزد گفت بله‌قربان چگونه ممکن است اطلاع نداشته‌باشم البته اطلاعات من آن مقداریست که‌روزنامه‌هانوشته‌اند ، شاه افزودند بااین مشکل مهمی‌که پدید آمده نیروهای اجنبی از چند نقطه‌بمملکت حمله نموده‌اند صلاح مملکت دراین دانسته شد شما زمام امور را دردست گرفته‌و بدون مشورت بامن هرکه را میل داری بوزارت تعیین و بلافاصله شروع بکار نمائی.

فروغی‌گفت برای صلاح مملکت بااین‌که کسالت دارم هیچ‌مضایقه‌نخواهم‌داشت

و قبول هر مسئولیتی را فراهم نمود ، دراین‌وقت فروغی نظاره‌ای بما کرده از اعلیحضرت می‌پرسند این آقایان را بجا نمی‌آورم ، البته‌فروغی همه ماها را میشناخت و این اولین‌رل دیپلماسی او بود .

شاه گفتند اینها وزراء کابینه‌منصورمیباشند ، فروغی یکبار دیگر بما نظاره کرده گفت مانعی ندارد وزراء کابینه همین آقایان‌باشند ، رضاشاه جواب داد هرطورکه‌خودتان صلاح میدانید تصمیم بگیرید چون شما دراتخاب وزراء مختارید هرکس راکه‌میل‌دارید انتخاب نمائید ، حال‌که میل دارید همین‌هابرسر کار باشند من سهیلی راکه زبان آنها را میداند (منظور زبان روسی که سهیلی‌آشنائی‌کامل بآن داشته و شاه فوق‌العاده از روسها ترس داشت) بوزارت امور خارجه و عامری‌از کفالت وزارت خارجه بوزارت کشور برود و فروغی هم پذیرفت و کابینه باین ترتیب‌تشکیل و معرفی گردید .

آقای فروغی

سهیلی وزیر امور خارجه ، مجید آهی وزیر دادگستری ، جواد عامری وزیر کشور ، سرلشکر نخجوان وزیر جنگ‌اسمعیل مرآت وزیر فرهنگ ، وثیقی کفیل وزارت بازرگانی و پیشه وهنر ، عباسقلی گلشائیان کفیل وزارت دارائی ، مرحوم علم وزیرپست وتلگراف ، رام رئیس کل کشاورزی ، دکتر محمد سجادی وزیر راه .

فروغی چه کرد ؟ در مجلس درجواب وکلا اظهار نمود : می‌آیند و میروند و بما کاری ندارند ؟ . این بود اقدامات کابینه و فروغی ، یکی‌هم استعفاءشاه‌و نصب‌محمدرضا ولیعهد بسلطنت .

حرکت رضاشاه پس ازاستعفا ازسلطنت و اقامت سه روزه در کرمان و عزیمت بخارج از ایران .

آقای مهدی شاهرخ استاندار کرمان‌در کتاب حقایق خود نوشته است ، ما ،عینا بشرح ذیل نقل مینمائیم .

در دوره بیست ساله حکومت وسلطنت اعلیحضرت پادشاه سابق ایران‌درتمام شهرها وقصبات از حیث ساختمان وترتیب‌خیابان بندی تعمیرات محسوسی بوقوع پیوسته است جز در ایالت کرمان که گویاهرقدر نسبت بعمران و آبادی سایر نقاط اگرچه ظاهری سعی و کوشش شده همان‌قدرمتعمد بوده‌اند ، شهرهای ایالت کرمان را رو بخرابی و ویرانی سوق دهند .

در ۱۳۲٤ هجری و ۱۳۲۵ قمری درکرمان بوده راسته بازار که باصطلاح عمومی مقصود بازار عمده شهر است ، و کاروانسراهای جنب آن از اجناس تجارتی بود تجارت هم بوسیله بازرگانان زردشتی و هند وانجام‌داده میشد (این موقعی بوده که تمرکزتجارت از ولایات بطهران روی و انجام نشده بود ،خوب بخاطر دارم مقداری صندلیهای ساخت هندوستان باقسام مختلف‌بطهران حمل‌نمودیم‌و حال آنکه در سفر ۱۳۲۰ خورشیدی در تمام بازار کرمان مسلما یك کرور تومان‌جنس‌ازهرقبیل دیده‌نمی‌شد ، کاروانسراهامخروبه، تمام دکاکین خالی و دکان‌دارها بامقداری‌پیت‌حلبی ، تخته دکان خودرا زینت داده بودند .

در مردادماه آن سال برنج حتی‌برای‌نمونه چند کیلو در بازار پیدا نمی‌شد و اشخاص مجبور بودند در موقع احتیاج ازهم‌قرض بگیرند ، چند خیابان باسامی مختلف‌در کرمان باز نموده ، پس از گذشت متجاوزاز ده سال صاحبان منازل مجاورموفق‌بساختن دیوارخانه خود نشده منازل آنها درمرآی‌عمومی ، و باید گفت اشخاص در خانه‌های بی‌دیوار بدنیا آمده ، بزرگ شده ، زندگانی‌نموده ، در همانجا هم می‌میرند ، و روشنائی آنها منحصر باستفاده از نورماه و چند چراغ‌الکتریك و خیابان‌میباشد ، ثروتمندهاانگشت شمار و منتهی درحدود بیست نفر میباشندو مابقی مردم پریشان ، نان عمومی شهر در آن تاریخ اگر بخواهم تشبیه نمایم مانندپهن‌حیوانی بود که پاروی آن گذارده و پهن شده باشد .

این بود شرح زندگانی اهالی کرمان‌در موقع حرکت شاه از ایران .

شیخ ابوالقاسم هرندی رئیس‌کارخانه برق کرمان که معتقد بامانت‌ودرستی او میباشم در زمان ریاست شهربانی سرلشکرآیرم مدتی مغضوب و بعنوان آنکه نماینده تجارتخانه شرق شوروی میباشد در طهران‌تحت نظر (البته منظور آیرم سرکیسه کردن هرندی بوده است) پس از مراجعت‌بکرمان‌باالطبع بااحتیاط رفتار می‌نمود ، قبل ازواقعه شهریور روزی باداره‌ایالتی‌آمد (استانداری)و باکمال تعجب اظهارکرد خوابی دیده‌ام «دیشب پرده سینمائی درخواب دیدم‌که شاه‌سوار اسب سفید خود ودر پرده مزبورظاهر گردید ، پس از چند ثانیه اسب از نظر محوشد و شاه ایستاده بود ، متدرجا از گوشه پرده سینما چند نفر خارجی ظاهر و تا سینه‌بالا آمده از دست یکی از آنها طنابی جدا شده پیش رفت بپای شاه چسبیده (این تذکربرای نتیجه بعدیست) .

پس از حادثه شهریور از کرمان باطهران بکلی قطع رابطه شد و معلوم نبود وضعیت شهر چه صورتی دارد . و از مرکزاطلاعی نمیرسید ، ناچار برای حفظ وضعیت شهر پاسیار۲ قوامی رئیس شهربانی‌پاسبانهاراشبها در شهربانی نگاه میداشت و بقرضه‌شام برای آنها تهیه میدید که وضعیت شهرمحفوظ باشد .

دوازدهم شهریور سرتیپ سیاه‌پوش‌فرمانده لشکر نزد من آمد و اظهار داشت

سرپاس مختاری برفسنجان آمده (البته‌بطورتبعید) تبادل فکر نمودیم چه باید کردوبااین شخص چه رفتاری باید نمود ، بالاخره هم‌عقیده شدیم که سرگرد مولوی رئیس ستاد لشکر را به رفسنجان فرستاده به بهانه‌ای‌سرپاس را باخود بیاورد تاازمرکزچه‌دستوری برسد ، بعد از ظهر که برای سرکشی بشهربانی‌میرفتم پاسبان درب اطاق اظهار کرد رئیس این‌جا است ، وارد اطاق شدم شخصی رادیدم‌با نیمتنه سورمه‌ای و شلوار سفید نشسته و رئیس شهربانی عقب میز خود روبروی اوایستاده است ، من با سرپاس‌مختاری‌شناسائی محلی داشتم زیرا در جوانی هردو در یك‌ناحیه طهران ساکن مختارالسلطنه پدر او در سال ۱۳۲۲ حاکم طهران بود .

بعدا سالیان دراز اورا ملاقات‌ننموده‌تاآنکه در ۱۳۱۳ موقع حرکت اعلیحضرت پهلوی به تبریز نامبرده که معاون شهربانی‌بود به تبریز آمد و چند دقیقه‌ای اوراملاقات نموده ودیگر فرصتی برای دیدار رخ نداد‌تااین تاریخ ، مشارالیه بصدای در متوجه شد همین‌که مرا دید تعجب نموده اظهار داشت‌فلانی این‌جا هستی . رئیس شهربانی که باین سابقه آشنا نبود از اطاق خارج شد ، پس ازخروج رکن‌الدین‌خان که سر خودرا بزیر انداخته بود آهسته از او سئوال کردم میل‌دارید از ایران بروید تصور نمی‌کنم مانعی باشد جوابی نداده و سکوت کرد من در آن‌وحله اصرار در پاسخ نکردم ، پس از چند دقیقه سئوال کردم وضعیت چه بود ، چه شد ،چرا بکرمان آمده کجا میروید ، جواب داد پس از واقعه سوم شهریور و انقلاب طهران‌و تغییر دولت مرا در هیئت وزراء خواسته سئوال کردند باچه مقدار قوه و نظامی‌میتوانید امنیت طهران را حفظ کنید ، توضیح دادم محتاج بنظامی وقوه بیشتری نیستم‌برای‌مردم باهمین عده پاسبان فعلی شهر را نگاه داری خواهم نمود ولی بشرط اینکه نان‌برای‌مردم تامین شود ولی اگر مردم برای نان اجتماع نمایند من‌دستور تیراندازی وتعهدی‌نخواهم داشت و بهمین لحاظ‌هم‌برای‌پاسبانها شام تهیه و آنها در کلانتریها و مراکز خودنگهداری میکردم .

در نهم شهریور که شاه مصمم حرکت از طهران شد مشارالیه را تا اتومبیل‌عازم حرکت همراهی نموده ، درب اتومبیل را بازنموده شاه در اتومبیل نشست پس از اینکه درب را بستم بمن فرمودند (توهم مرخصی)من هم بااین اتومبیل فعلی و شوفرم ازطهران حرکت نموده در قم و یزد مسیر خود رابشهربانی اطلاع دادم فعلا هم دراین‌جا هستم تا بعد چه شود ، و از منظور واقعی بعدی‌اظهاری نکرد .

شب بعد که در منزل سرتیپ سیاه‌پوش بودیم تلگرافی از مرکز رسید (حسب ـ الامر به سرپاس مختار ابلاغ شود بطهران‌حرکت کند) نامبرده نیز فردای آنروزباشوفر خود بطهران مراجعت کرد .

در ۲۵ شهریور اطلاع داده شد که‌اعلیحضرت از سلطنت استعفا داده فعلا در اصفهان و بعدا تلگرافخانه یزد خبر داد که ازراه یزد عازم است ، محمود جم بعنوان‌وزیر

دربار از یزد تلگراف نمود «منزل برای اعلیحضرت و شاهدخت شمس پهلوی و سایر همراهان تهیه شود ، بدون اینکه از طهران دستوری برسد و بدون اینکه معلوم شود از چه محلی مخارج بایستی پرداخت شود ، نه در اداره دولتی (استانداری) وسیله پذیرائی موجود بود و نه دیناری اعتبار و نه واقعامعلوم بود که همراهان شاه چند نفر هستند .

سرتیپ فرمانده لشکر نگران بود که تکلیف چیست آیا استقبال رسمی باید نمود ، باشاه مستعفی بدون تشریفات میرودو بالاخره برای اینکه به محضوری دچار نشود بعنوان بازرسی از راه سیرجان ازشهرخارج شد ، من هم پس از مدتی تفکربالاخره تصمیم گرفتم که هیچگونه تشریفاتی نیامده شخصا بالباس کار به پذیرائی بپردازم ، و مطلقا از وزارت کشور هیچگونه اعلام ودستور حتی بعنوان اینکه اعلیحضرت ازایران خارج خواهد شد نمی‌رسید .

برای محل پذیرائی ووسائل آن بچندنفر از متعینین کرمان مراجعه کردم تلویحا امتناع از پذیرائی شاه نمودند سابقه اینکه آقای شیخ ابوالقاسم هرندی مرد با ایمان و درحقیقت مردود شهربانی کل بوده او راخواستم و تقاضا کردم گذشته را درنظر نیاورده فورا پذیرفت و منزل خودرا برای پذیرائی شاه آماده ساخت و همچنین محمد ارجمند قالی‌باف شاه نیز قبول نمود که منزل خودرا برای شاهدخت و سایر شاهپورها حاضر نمایند همین‌طور هم عمل شد .

روز دوشنبه اول مهر نهار را شاه دررفسنجان صرف نموده و باآنکه وزیر دربار تلگراف کرده بود که چائی را در باغین خواهند خورد و میرزاابوالقاسم‌خان سرکار آقا وسیله چائی را در باغین فراهم کرده بودندشاه چون دیر وقت رسید پیاده نشده بایازده اتومبیل همراهان خود بکرمان حرکت کرد،در تعقیب اتومبیل‌های سلطنتی بکرمان مراجعت نمودم ، شاه تنها پیاده شده درمقابل آب‌نمای عمارت هرندی سر برهنه قدم میزد، همین‌که مرا دید نزدیك‌خود احضارازوضعیت و جمعیت شهر استعلام نمود بدون اینکه من خطسیر شاه را اطلاع داشته باشم غفلتا پرسید:

ازاین‌جا تا بندرعباس چه‌قدر فاصله‌است مقدار مسافرت را عرض و آنوقت متوجه شدم که منظورش رفتن به بندر عباس‌است و سئوال کرد سرتیپ برای چه از شهر خارج شد و دستور داد فورا باو اطلاع دهندکه مراجعت کند .

روز دوم مبتلا بگریپ گردید و سرهنگ جلوه پزشك معالج بود ، ورود شاه بکرمان عصر دوشنبه اول مهر باهمان لباس‌ساده نظامی که دربر داشت و حرکت ازکرمان بعد از ظهر پنجشنبه سوم مهرماه درحالیکه‌لباس رسمی پوشیده و شنل بدوش انداخته بود و صورت و سر خود را با باند سفیدکه‌اورا ملاقات کرده بودم داشت بسرعت‌حرکت میکرد و از سرماخوردگی متاثر بود وسرعت حرکت و آرامش طبیعی خود را از دست‌داده بود ، معهذا شبها بوقت مقرر خوابیده‌وصبح‌زود بیدار میشد .

حادثه‌ای که در آنجا اتفاق افتاد ،روز دوم که از عمارت پائین آمده و در اطاق کوچکی که آقای جم کار میکرد روی تخت‌نشست و تخت‌خواب غفلتا زیرپای او شکست فوق‌العاده از این پیش‌آمد متاثر وباطاق‌های‌فوقانی رفته و دیگر مراجعت نکرد .

در موقع پیاده شدن شاگرد شوفری که مشغول‌حمل‌اثاثیه بود ومعلوم بودبنظرش ناشناس هست جلب توجه او را کرده بنظرنگران آمد و چند دقیقه شخصا از آن شاگرد شوفر استعلام و تحقیق میکرد ، در موقع‌حرکت شاه از مردم بندر عباس با ماهی خشکیده و خرمای نارس زندگی میکردندیقین دارم با تظاهرات حکومت در طهران‌شاه تصور نمی‌توانست بکند که مردم یك قسمت‌از کشور تا این درجه بافقر و پریشانی دست بگریبان باشند ، در چند شب اقامت‌درکرمان‌ازکمی روشنائی چراغهای برق خیلی اظهار نگرانی و تالم میکرد .

در ۱۸ مهرماه بـه طهران مراجعت‌نمودم نه آقای نخست‌وزیر و نه آقای وزیر کشور و نه یکی از وزراء هیچیك حتی‌درنظرنداشتند که ترتیب حرکت شاه ووضع‌پذیرائی و طرز رفتار اورا استعلام نمایند و مشغول‌همان کاغذ بازی و ملاقات مرتب با اشخاص بودند و کمترین تحقیقی از من‌دراین‌خصوص ننمودند .

این بود وضعیت کرمان و اقامت سه‌روزه شاه و ملاقات باسرپاس سابق‌رکن‌الدین مختاری .

این اشعار شیخ را برای تنبه ذکرمینمایم .

پس بگردید و بگـردد روزگار ،دل بر این دنیا بندد هوشیار ، آنچه دیدی ـ برقرار خود نماند ، آنچه بینی هم بمانـدبرقرار ، نام نیك رفتگان ضایع مکن ، تابماند نام نیکت در جهان ، یا برقرار ـ اینکه درشهنامه‌ها آورده‌اند ، رستم و روئینـه تن اسفندیار ـ تا بدانند این خداوندان قوم ،گربسی خلق است دنیا یادگار .

سرنوشت این طور پیش‌آمد کردکه‌میان دو شاهی که در طول دو جنگ‌بین‌المللی برایران سلطنت میکردند و چه تشابهی عجیب‌موجود باشد ، هر دو جوان ، هر دو تحصیل کرده ، هردو برای سلطنت خلع شده ، پدراولی بواسطه تمایل به بیگانگان و نفرت‌ملت، و پدر دومی بواسطه سرسختی‌درمقابل‌اجانب‌از تخت فرود آمدند .

سلطان احمـدشاه قـاجار بمصداق«ومن یشابه‌فماظلم» واقع نشد و خیانتی‌بایران و مملکت ننمود ـ درصورتیکه محمدرضاشاه‌پهلوی فعال و فداکار است ، هردو تیزهوش و سریع‌الانتقال بوده ، دومی خودرا عمیق‌ترنشان داده و بانرمی خویش رجال دنیـا را بحیرت آورده است .

در غائله آذربایجان چنان بی‌تابی وبی‌آرامی ازخود نشان و بروز داد که گوئی میخواهند یك قطعه گوشت بدن او را قطع‌کنند .

هفتمین شاه قاجار تنها بوطن منفی‌اکتفا نموده در برابر مخاطرات و فشارهای

طاقت‌فرسای اجانب حاضر نشد خواسته‌های اجانب را قبول و اجابت نماید ، بقای ایران را بر تخت و تاج و سلطنت خود ترجیح‌داده‌ازمیان هم‌وطنان خود را برکنار نهاد و شد آنچه باید بشود .

روز جمعه ۲۷ جمادی‌الاخر ۱۳۲۷هجری پدر اولی در سفارت روس متحصن و از سلطنت خلع گردیده ، و روز شنبه ۲۸جمادی‌الاخر ۱۳۲۷ مجلس مرکب از علماء و وزراء و اعیان و وکلای سابق و تجار وشاهزادگان در بهارستان منعقد و ولیعهد سیزده ساله را بنام احمدشاه قاجار بسلطنت‌اعلام نمودند . و در همان جلسه علیرضاخان عضدالملك قاجار رئیس طایفه قاجار موقتابه نیابت سلطنت و محمدولیخان سپهسالار بوزارت جنگ و حاجی علی قلیخان سرداراسعد بختیاری بوزارت داخله انتخاب شدند.

سلطان احمد شاه بسیار مهربان ومؤدب و دارای قلبی رؤف و پاك بود،آهسته صحبت میکرد ، مشروب الکلی مطلقا دوست‌نمیداشت ، به تشریفات‌درباری عقیده‌نداشت، درویش‌مسلك و دموکرات منش‌بود ، به‌تعالیم‌اسلامی کاملا ایمان داشت ، بسیار تودار و محتاط بود ، و محیل و سرنگهدار بود ،فطرتاً صرفه‌جو بود ، از ماهی سی هزارتومان بودجه درباری قدری کنار میگذاشت ، ازراه بورس و خرید و فروش طلا تا اندازه‌ای ثروت قابل توجهی اندوخت ، در اروپـامخارج برادرش محمدحسن‌میرزا ولیعهد را عهده‌دار بود ، به پدر و مخصوصا مادرش‌زیاد علاقه‌مند بود ، تاآخـر عمر چهار زن گرفت و صاحب چهار فرزند بنام مریم‌خانم،همایون‌دخت ، ایران‌دخت ، فریدون میرزا گردید .

پدر دومی را بانیرنگ‌وخدعه سیاسی‌وتحریك نمودن روسها برای مرعوب کردن که خود را باتلقین وزراء و دارودسته خودکه‌در پناه انگلیس ها قرار گیرد بعنوان اینکه در یکی از نقاط انگلستان قرار و زنـدگانی‌نماید قبول کرده تا ورود بکشتی اول‌باهمان لباس رسمی تا مقداری در دریا نزدیك‌شدندبکشتی جنگی‌که بانتظار بوده وارد بکشتی جنگی و حرکت کردنـد تابجزیره موریس‌رسیدند که بدرود زندگانی کرده تاابد رخت بربست .

برای اینکه خوانندگان عزیز را قدریهم از سیاست و کجروی روزگار برکنـار بداریم لازم دانستیم بامثال و لطائف سوق‌داده تا باتجدید روح آماده برای خواندن وقایع دیگر شوند .

اینك ماجرای (خر بازداشتی) .

دکتر عبده از زمانی‌که دردادگستری‌بوده داستانی از پرونده الاغی‌که شاید ساخته خود نقل میکند که مدتها سوژه دادسرابوده‌ظاهرا یکی از روزها الاغی بی‌صاحب پیدا شد ، پاسبان الاغ را باداره آگاهی آورده‌و گزارش دادکه حیوانرا در خیابان یـافته است ، آگاهی گزارش بعنوان دادسرا بپالان‌آن بدبخت نصب میکند متذکر میشودکه‌این

الاغ بی‌سرپرست را بوسیله پاسبان شماره‌فلان بدادسرا اعزام میدارد ، چون‌این‌حیوان راه طویله خودرا گم کرده ازاین‌رو تقاضامیشود هنگام‌پیداشدن صاحبش‌آنراسرپرستی فرمائید .

دادستان الاغ را با پرونده‌اش‌باداره‌آگاهی عودت میدهد ، باین دلیل که چون در دادسرا طویله برای نگاه‌داری الاغ نیست‌در سر طویله اداره آگاهی تا سه روز از آن نگاهداری کنند شاید صاحبش پیدا شود ،مجددا اداره آگاهی طی نامه دیگری بدادسرا میفرستد که اداره آگاهی گاراژ دراختیاردارد ، اما طویله دراختیار ندارد بنابراین از پذیرائی این خر معذرت میخواهد ، دادستان‌باردیگر دستور میدهد چون‌وسیله‌نگاهداری در دادگستری نیست و تنها اطاق های خالی،اطاقهای تحتانی وزارت دادگستری است که بلحاظ دارا بودن پله برای عبور الاغ مناسب‌نیست ، از طرفی نگاهداری الاغ مستلزم داشتن مهتر و آخور است که دادسرا بعلت‌ضیق بودجه نمیتواند تهیه کند ، لذا فورا با نظر کارشناسان فن الاغ رابدون آگهی‌جرایدبفروشند تارفع محظور شود ، حکم بلافاصله اجرا شد ، بدین معنی که همانروز طی یك‌حراج حضوری در جلو شهربانی الاغ رابسی تومان فروختند .

اتفاقا فردای آنروز صاحب الاغ‌پیداشد و بدادستان مراجعه کرد و الاغش را مطالبه کرد ، گفتند بشهربانی مراجعه کند ،بشهربانی رفت گفتند الاغت را بسی تومان فروختیم ، گفت عجب الاغ من لااقل ۲۰۰تومان ارزش داشت ، من الاغم را میخواهم، ضمن دادوفریاد مامور آگاهی حرفی زد که‌صاحب الاغ باحرف درشتی جوابش داد ، پرونده عوض شد ، بجرم اتهام بمامور دولت‌حین انجام‌وظیفه تحت تعقیب قرار گرفت ، ولی خرکچی از حرفش پشیمان شد ،امامامورصرف‌نظر نکرد ، پرونده تاظهر تکمیل گردید، خرکچی بگریه افتاد ، قرار شد آن سی‌تومانرا بمامور (اهانت‌شده) دهد و جانش‌را آزاد کند ، گفتند وقت اداری تمام شد وفرداباید این اقدام را بکنند ، از این‌رو اورا تحویل بازداشتگاه دادند ، مامورین حین‌بازرسی جیبش که در زندان مرسوم است ده تومان که برای خرجی داشت از وی گرفتند،فردا اول وقت اورا برای صلح و آشتی‌باداره آوردند ، قرار بسته شد ، سی‌تومان خر رابخشید و ده تومانهم انعام داد ، ولی صاحب خر دیگر یك دینار پول نداشت که‌بده برودو از این همه مصیبت راحت شود .

حاجی میرزاآقاسی صدراعظم ومیرزا آقاخان نوری.

روزی میرزاآقاخان نوری‌که منشی‌حضور بوده کارها را برای امضاء و گرفتن دستور آورده بود ، در این بین که میرزاآقاسی دستور میداده یك دسته ازالاغهائیکه بارهای خودرا خالی کرده بودند ، و معمولادر این حال الاغ‌ها چون از زیربار راحت

میشوند ، بزمین افتاده باصطلاح (خر غلطمیزنند) و یا اگر درختی باشد گلاویزدرختها میشوند .

در این موقع در جلوی چادر یکی‌ازالاغها سر دودست بلند میشود که از شاخه درخت بخورد و حائل میشود بین خود وآقاخان نوری ، میرزاآقاسی باحالت تغیر میگوید «دور اشك» فورا الاغ براه می‌افتد،آقاخان سرش را پائین انداخته بی‌اختیار میخندد ، میرزا آقاسی میگویدچراخندیدی‌آقاخان جواب را باکمال ادب میگوید قربان (ترکه خر شنیده بودم ، ولی خر ترك ندیده‌بودم) .

میرزاآقاسی از این حاضرجوابی میرزا آقاخان نوری خودش بخنده می‌افتد و آفرین میگوید .

میرزاآقاسی موقعی که در نجف‌تحصیل میکرده باهم‌حجره‌خودشیخ‌ابوالحسن در موقع ناهار خوردن هردو میخوابیدند ،یك سر سنگك رااو بدهان میگرفته و سر دیگرش راشیخ‌ابوالحسن‌همین‌طورمیخوردندتا تمام میشده ، وقتی‌که میرزا آقاسی صدر اعظم میشود شیخ‌ابوالحسن بخیال دیدن‌میرزاآقاسی حرکت نموده تا میرسد بارك سلطنتی و جزو ارباب رجوع که جمعیت‌زیادی بوده ایستاده ، صدر اعظم متوجه شیخ ابوالحسن بفراش دستور میدهد شیخ رامیبرند در اطاق تا صدر اعظم کارش تمام شده و میرود برای استراحت و شیخ رامیخواهد ، شیخ میگوید وقتی‌که وارد اطاق شدم دیدم سفره پهن و یك نان توی سفره‌و میرزاآقاسی دست مرا گرفت گفت‌بخوابید خودش هم خوابید و یك سرنان در دهنش‌و سر دیگر را توی دهن شیخ و این قدر خوردیم تا تمام شد .

و میرزا آقاسی برخواست و گفت‌شیخ ابوالحسن مدتها بود یك غذای لذیذ نخورده بودم چرا زودتر بیاد ما نیفتاده بودی‌حالا چه میخواهی بگو ، اورا قاضی قشون نمود .

وقتی که میرزاآقاسی در نجف بوده‌حاکم حکم کرده بود که تمام ایرانیها امام های خود را بردارند و بروند بایران ،ایرانیهامتوحش میشوند که چه بکنند ، میروند نزد میرزا آقاسی قضیه را گفته و چاره‌جوئی‌مینمایند ، حاجی میرزا آقاسی میگوید یك عده بابیل و کلنگ بروید بطرف بقعه شیخ‌عبدالقادر هرکس سئوال کرد کجا میروید بگوئید حاکم حکم‌کرده هرچه‌داریم با خودبایران ببریم ، خبر بحاکم رسید حاکم ناچار شده اعلان نمود که آن حکم کان‌لم‌یکن‌خواهد بود ، ایرانیها راحت باشند .

شکر خدارا ! - در زمان قدیم‌مردی‌برای حاکم مدائن یك بار هلو بعنوان هدیه برد و دردل آرزومند بود که حاکم باپذیرفتن‌هدیه او جایزه خوبی باو خواهد داد ، بهر

وسیله و زحمت الاغش بار هلو را نزد حاکم‌برد ، ولی ازقضا حاکم عصبانی بود و سخت غضب کرده بود ـ از بخت بد مرد بیچاره‌در چنین موقع خطرناکی بار هلو را جلوی حاکم برزمین گذارد ، حاکم پرسید : ایـن‌چیست ؟ گفت قربان هدیه ناقابلی است درآن ملخی است‌که بخـدمت سلیمان آورده‌ام .حاکم به غلامان امر کرد که هلوها رایکی‌یکی بسرومغزش بزنند ، غلامانهـم بامر حاکـم‌مشغول نواختن هلوهـا بکله بی‌مغز مردك شدند ، ولی برخلاف انتظار مرد مضروب‌زیرضربات هلو قاه‌قاه می‌خندید و خدارا شکر میکرد .

حاکم گفت دست نگهدارید ، و بعداز مردك پرسید در چنیـن موقع ناراحت‌کننده‌ای خنده و شکر خدا برای چیست ؟مردك خندید گفت قربان برای این است که من اول میخواستم خربزه برای شما بیاورم‌صبر آمد و حالا می‌خندم و شکر میکنم که اگر خربزه آورده بودم و بنا بود خربزه به‌کله من بکوبند چه قدر بدبخت میشدم !! حاکم دستور داد تا انعـام فراوان بمردك‌دادند .

از مردی حاضر جواب پرسیدند :چرا تا لقمه را بطرف دهان می‌بریم دهـان بطور خودکار باز میشود . جواب داد برای‌اینکه حیف است چنین مهمان عزیزی پشت در معطل بماند .

تصور میکنم کافی باشد وموردپسندخوانندگان عزیز خاصه جوانان بشود ،حال میرویم بسوی وقایع نویسی .

در مسافرت بخوزستان برای‌بازرسی‌که یکی از آنها رسیدگی بوضعیت خانوار های کوچ داده برای سکنی و زراعت درسد شادور بود .

اولا لازم است موقعیت سه‌شاهور یاشادور را شرح دهم .

تاریخچه سد شادور ـ شادور ، رودخانه‌ایست که در شمال اهواز واقع شده و از شمال شوش سرچشمه میگیرد و بطرف‌جنوب‌جریان دارد ، این رودخانه درحدود (۱۵۰) کیلومتر طول دارد و پس از اینکه در پنجاه‌کیلومتری راه‌آهن قرار گرفته و موازی راه آهن اهواز و اندیمشك جریان پیدا نمودخط‌آهن را در جنوب ایستگاه آهودشت‌قطع و بالاخره برودخانه دز میریزد .

این رودخانه یکی از پرآب تریـن‌رودخانه‌های مملکت میباشد ، چون ازمیان زمین‌هائی عبور میکنـد کـه برای انواع‌زراعت فوق‌العاده مساعد و آماده است ، بدین جهت دارای اهمیت فراوانی است ، ولی‌بعلت اینکه زمین‌های اطراف رودخانه نسبتا بلندتر میباشد . لذا آب‌باراضی مسلط‌نمیشودناچار باید بوسیله (سد) آنرا بمزارع‌واراضی برای کشت وزرع آماده نمود .

اعلیحضرت فقید در سال ۱۳۱٤ درسفریکه بخوزستان نمودند به‌اهمیت ساختن سدی بروی رودخانه شادور یا شاهور پی‌بردند ، در همان هنگام دستوراتی برای ساختن سد شادور صادر نمودند ، در همان‌سال ساختن سد بر روی رودخانه شادور شروع شد ، ساختن این سد تقریبا دو سال‌طول کشید ودر سال ۱۳۱٦ کار ساختمان سد مزبور باتمام رسید این سدکه‌در٦٥کیلومتری‌شمال اهواز واقع گردیده‌سدی است‌دریچه‌ای با بستن چهار دریچه بزرگ آب رودخانه‌بالا می‌آید و قسمتی از مزارع را آبیاری مینماید .

اما مزارعی که اکنون باید بوسیله‌سد شادور آبیاری میشد درحدود بیست‌هزار هکتار وسعت داشته که چون بارعایت اصول‌فنی از آب رودخانه شاوور استفاده نمیشد بدین جهت بیش از دو هزار هکتار آبیاری‌نمیگردید . و بقیه آبها در باطلاقهافرومیرفت ونیز بعلت عدم آشنائی زارعین بزراعت‌جدیداز این میزان آب هم به نحو احسن استفاده نمیشد و محصول که بدست میآمدفوق‌العاده‌کم بود در گزارشی که من در سفر ۱۳۱۷ نسبت بشکایات زارعین اراضی سد شادوربود پس از ورود به محل و دیدن طرز زندگانی زارعین پی به نواقص آن برده‌چنین‌ذکر کردم .

۱ ـ در ساختمان شاوور آن طوریکه‌نظر و دستور اعلیحضرت برده عمل نشده و آن اندازه هم عمل شده (صد۳۰)آنراخلاص‌کرده‌اند بنابراین سد بطور ناقص و پوشالی بدون درنظرگرفتن میزان‌اراضی ومقدارکشت‌از نقطه نظر مشروب بودن محصول و غیره ساخته شده که بعرض رسیده باشد ، برای‌اینکه سدیکه بتواند آن اراضی را مشروب نماید اقلا چهار سال مدت لازم دارد .

اعلیحضرت دستور ساختن سد شاوور را دادند ، آیا جزئیات آنرا هم باید دستور میدادند ؟ مثلا در کوچ دادن‌خانوارهابرای زراعت و سکنی که از چه مناطق که‌از حیث آب وهوا مناسب باشد درنظر بگیرندکه از کدام یك از ولایات خانوار حرکت دهند که مناسب باآب و هوای خوزستان واراضی شاوور باشد . آنوقت خانوار را تا بدست آمدن محصول خود وسائل آسایش‌کشاورزان را آماده نمایند نه اینکه رعایای بختیاری و لرستان‌راکه در تمام مدت‌زندگانی‌آبا و اجدادی همیشه در هوای ملایم که نه سرما و نه گرفتار گرمای‌طاقت‌فرسا مانندشاوور بوده‌اند ، آنهم‌بطور ناقص حرکت و البته پس‌از اندك مدتی بواسطه گرماونبودن‌وسائل زندگانی ازبین رفته و یا فرارمینمایند.

۲ ـ امنیت برای خانوارهای آنجانه از حیث تجاوزات آنحدود بلکه از جهت مامورینی که برای باصطلاح حفاظت‌خانوارهاقرار داده‌اند برای اینکه مامورین از قبیل ژاندارم و غیره روی عادت و رفتار خود که‌وارد هر محلی میشوند همه چیز میخواهند

حتی برای تعیش و بغل‌خوابی خود ، دراین‌جاهم بدون اینکه وضعیت خانوارها و موقعیت محل را درنظر بگیرند حتی برای عیش خوداز یك عده خانوار که بطور اسیری کوچ و مسکن داده شده میخواهند ، مثلا رعیت‌بیچاره باید برود اهواز پلاس و چراغ‌بادی خود را میفروشند و برای مامور دولت‌قویشوکت یك بطری مشروب تهیه نماید ، البته پس از استعمال مشروب هم‌خوابه هم‌لازم دارد و طلب مینماید و هر زنی که‌مختصر آب‌ورنگی داشته باشد مورد توجه و دست‌برد آقای مامور محافظ واقع میشود .

۳ ـ چون در حکم من از طرف وزارت کشور نوشته شده بود ، که علت فراری خانوارهای ساکن سد شاوور را معین نمایم‌به این جهت معایب و مفاسد را برای دولت وقت بطور تفصیل و مشروح نوشته بودم‌که‌خلاصه‌اش را در این جا برای روشن شدن ذهن فرزندان خود ذکر کردم تا بدانندمعایب‌کار و عدم موفقیت ازکجا سرچشمه میگیرد مراقبت نموده نگذارند چنین نحو عمل‌نمایندخاصه مامورین .

٤ ـ پیشنهاد کردم اراضی سدشادوربرای اینکه زارع بااطمینان خاطر و با امیدواری کامل مشغول کشت وزرع شونددر درجه اول تقسیم اراضی خالصه سد شادور را بین خانوارهای کوچ داده ساکن سدشادور تقسیم و واگذار شود ، و این بهترین طریقه عمران و آبادی خواهد بود . و فایده‌دیگر آن این است که همین قدر شروع به تقسیم اراضی سد از هرطرف رعیت خودش‌خواهد آمد که دیگر احتیاج بکوچ دادن خانوار نباشد ، در خاتمه گزارش تکرارمینمایم شرط اول تهیه امنیت است نسبت محافظ امروز که خود موجب از بین رفتن‌بساکنین سد شادور اما نه مانند مامورین همه چیز کشاورز و خانوار شده‌اند ، ودرمرحله دوم خانوارهائی از یزد و اصفهان و کاشان برای زراعت سد شادور و سایر نقاط‌خوزستانی در نظر بگیرند بشرط دادن‌اراضی تا بتوانند سکنی نموده به‌کشاورزی مشغول‌گردند ، این را نیز ناگفته نگذارم که حرکت دادن خانوار نباید مانند خانوارهای بختیاری‌و لرستان باآنها رفتار شود که وقتی که‌وارد سد شادور نمودند آنچه اغنام و احشام‌وسایرلوازمات را مامورین تمام کرده بودندوچیزی برای آنها باقی نمانده بود که خود من بیك‌یك خانه‌های آنها از نزدیك مشاهده کردم و نتوانستم خودداری نمایم و اشکم جاری‌میشد چنانچه حالا هم‌که برای‌شماخوانندگان عزیز مینویسم آن منظره در مقابل چشمانم‌مجسم و اشك‌دار میشود .

این گزارش در اردی‌بهشت ۱۳۱۷داده شده است و حالا در اردی‌بهشت ۱۳۳۸ که حسب‌الامراعلیحضرت‌محمدرضاشاه‌پهلوی‌قرار شده که اراضی خالصه خوزستان میان کشاورزان تقسیم گردد و قسمتی از زمین‌های‌مزبور در حوالی رودخانه شادور قرار دارد ، چون واگذاری این زمین‌ها بدون آب‌بزارعین ثمری نداشت بدین جهت وزیر

کشاورزی وقت تصمیم گرفت با کامل نمودن سد شادور اراضی اطراف سد را قابل زراعت کرده تا بکشاورزان واگذار گردد .

برای این منظور سازمان مجهزی بنام سازمان عمران سدشادور درخوزستان تشکیل گردیده که تا نیات شاه را که توجه خاص بعمران و آبادی خوزستان دارند انجام گردد، بهمین منظور سازمان عمران شادور تشکیل گردید ، حالا اقدامات این سازمان تاچه اندازه پیشرفت کرده است چون مسافرت نکرده ام که از نزدیك مشاهده نمایم که بچه نحو عمل شده و میشود و کشاورزان درچه حال وزندگانی آنها چه طور میگذرد چون نه باظهارت دولت های وقت و نه مامورین خاصه روزنامه ها و رادیو که همیشه نوشته و گفته میشود همه در آسایش و راحتی و .... زندگانی مینمایند، باین جهت باعدم مسافرت و ندیدن ازنزدیك نمیتوانم دراین جا ذکری نمایم .

اعلامیه ستاد آرتش و وقایع روزچهارم شهریور که قابل توجه خوانندگان خواهد بود .

روز چهارم شهریور ۲۰ - روزچهارم شهریور مردم با نگرانی و اضطراب فراوان از خانه های خود بیرون آمده و همه درصدد بودند که خبر تازه ای بدست بیاورند ، اول خبریکه جلب نظر مردم راکرد و از اوضاع غیر شهر حکایت می نمود نصب مسلسلهای ضد هوائی در نقاط مهم اقتصادی و نظامی شهر بود - در خرابه های (سنگلج) باغ ملی- روبروی قورخانه و عمارت فشنگ سازی چندمسلسل هوائی نصب شده بود ، همچنین در اطراف و فراز بانك ملی نیز چند عدد ازاین مسلسلها دیده میشد .

موضوع دیگر که جلب نظر میکردتعطیل مراکز نفط فروش و بنزین فروش بود که در جلو هریك دونفر نظامی گذاشته بودندکه جز برای احتیاجات نظامی بهیچکس بنزین داده نمیشد ، ولی بطوریکه انتشار یافت ذخیره نفت و بنزین در طهران ناچیز بود و انگلیسها قبلا پیش بینی لازم کرده بودند ،اتوبوس رانیهم در شهر تعطیل شده بود و مردم ناگزیر بودند طول خیابانها را گاهی پیاده طی کنند .

در همان روزها ستاد جنگ هم که تشکیل شده بود در عمارت باشگاه افسران مشغول کار وشور بودند ، افراد افسران آرتش همه در آن عمارت گرد آمده بودند، ازجمله اقدامات ستاد جنگی دستور جمع آوری کامیونها و بارکشهای غیر دولتی بود که درصورت لزوم برای نقل وانتقالات قشون بکار برند ، در امتداد خیابان فردوسی و خیابان سوم اسفند و خیابان حافظ این کامیونها که برفراز هریك دونفر نظامی مسلح دیده میشد که پشت سرهم ایستاده بودند .

همانروز در طهران انتشار یافت که سربازان ذخیره و احتیاط برای فرستادن بجبهه

های جنگ احضار شده‌اند وغیرت‌ملی‌بسیاری‌از جوانان نیز تحریك شده و همه خود را حاضر کرده بودند که به محض دعوت‌وزارت‌جنگ برای دفاع از وطن بجبهه‌های جنگ بشتابند ، درهـرصورت همـه منتظر انتشارروزنامه‌ها بودند که شاید بیشتر از اوضاع مستحضر گردند ، در این روز ازدحام دردکان‌های نانوائی و خواربار فروشی بیشتراز روزهای بیش بود و بهای بسیاری از اجناس‌ترقی کرد که ترقی روزبروز ادامه پیدامیکند و کسی نبود جلوگیری کند چنانچه حالا هم‌جلوگیری نمیشود ،

اعلامیه ۱ ستاد ارتش- ستاد آرتش‌پس‌از جمع‌آوری اطلاعات لازم از مرزهای کشور و پس از مطالعات زیاد و سنجیدن‌اطراف و جوانب کار اولین اعلامیه خود را تنظیم نموده پس از گذرانیدن از نظر شاه‌برای اطلاع مردم بجراید داده و جراید هم فورا بوسیله فوق‌العاده‌های خود باطلاع‌مردم‌طهران که سخت دراتنظار بودند رسانیدند، این اعلامیه ستاد جنگی است که بشرح ذیل‌انتشار یافته بود .

متن اعلامیه ۱ ساعت چهار روز سوم‌شهریورماه آرتش شوروی در شمال وآرتش انگلیس‌در جنوب باختری مرزهای کشور رامورد تجاوز و تعرض قرار داده‌اند ۲شهرهای تبریز ، اردبیل ، رضائیـه ، خوی ، اهر ،میاندوآب ، ماکو ، مهاباد ، بناب ، رشت ، حسن‌کیاده ، میانه ، بندر پهلوی ، اهوازمورد بمباران هوائی واقع و تلفات وارده نسبت بمردم غیر نظامـی زیادتر و نسبت‌بنظامیان باوجودیکه سربازخانه‌ها را بمباران می‌نمودند معذالك تلفات نسبتا کم‌تر بوده‌است .

یك‌هواپیمای مهاجم درنتیجه تیراندازی سرنگون شده است ۳ نیروی موتوریزه و مکانیزه شوروی در محور جلفا ، مرند ،پل‌دشت ، ماکو ، قره‌ضیاءالدین ، و نیروی موتوریزه و مکانیزه آرتش انگلیس‌درمحورخانقین ، قصر شیرین و نفطخانه ، گیلان و آبادان و بندر شاهپور و قصر شیخ به تعرض‌پرداختند ٤ نیروی دریائی شوروی درکرانه های دریای خزر و نیروهای انگلیس‌دربندرشاهپور و خرمشهر تعرض نمودند ٥ واحد های آرتش شاهنشاهی که غافل‌گیر شده‌انددرحدود امکان باستقبال آنها شتافته و در نقاط مختلف باآنها تماس حاصل نمودند وبدفاع پرداختند و دو ارابه زره‌پوش مهاجم در منطقه باختر مورد اصابت و ازکار افتـاده‌و پیشروی مهاجمین را متوقف ساخته‌اند ٦ در کلیه مناطق شمالی باختری روحیه اهالی‌بسیار خوب و عموما تقاضای دخول‌درصفوف آرتش و حرکت بجبهه را برای دفاع میهن‌مینمایند ، در همان روز جراید درضمن‌اظهار تاثر از حمله ناگهانی آرتش روس و انگلیس نسبت به بمباران شهرهای بی‌دفاع که‌برخلاف انسانیت بود تعرض‌کرده بودند .

این اعلامیه و این‌مقالات براضطراب‌مردم افزود ، و دومین شب تاریك‌شهرطهران

را نیز مردم باتشویش خاطر بسر بردند ـ درآن شب قسمتهای اسلحه‌سازی شب‌هم‌مشغول کار بودند ، و قسمت فشنگ‌سازی واقع درخیابان خیام تاصبح مشغول کار بود .

شاه چه میکرد ؟ ـ کسیکه بیش ازهمه غم ملت و مملکت را داشت شخص شاه بودکه از بامداد سوم شهریور تا روزیکه‌ایران را ترك‌گفت و بعدها در جزیره موریس دیگر خواب آرام نکرد ، مخصوصا از روزسوم شهریور تا روزیکه وطن‌عزیزرا باحسرت ترك‌گفت لحظه‌ای نیاسود وبرای یك ساعت‌هم استراحت ننمودند ـ ستاد جنگی تشکیل شد ه‌بود ولی شخص شاه از دادن دستورات‌صریح و قطعی برای مقاومت با قوای بیگانه تردید داشت زیرا بیش از هرکس میدانست‌و متوجه بود که آرتش نوزاد ایران هرگز یارای مقاومت بانیروهای جنگی دو دولت‌بزرگ و زورمند جهان یعنی روس و انگلیس ندارند و هر تصمیمی دراین باره‌گرفته شودخودکشی است و جز بباد دادن جان و هستی جمع کثیری از جوانان این سرزمین و نابودشدن سازمان‌هائی که طی بیست سال باخون ورنج و مشقت برای ترقی و تعالی ایـران‌بوجود آمده ثمر دیگری ندارد ، ازاین رو تمام توجه شخص شاه معطوف بحل قضیه‌بوداز طریق دیپلماسی ، روی همین فکر روز پنجم شهریور استعفای آقای منصورالملك‌راپذیرفت و فروغی را مامور تشکیل کابینه و حل ماجرای ایران نمود .

فروغی کابینه را تشکیل داد و پست‌خارجه را به آقای سهیلی داد و آقای سهیلی در چنین موقع خطرناك این کار دشوار راقبول کرده و از همان روز و ساعت مصمم‌شد که برای نجات مملکت ازهرگونه جانفشانی‌دریغ ننماید ،

چه تاریخی درحضور شاه ـ اولین‌جلسه دولت فروغی باحضور شاه تشکیـل گردید ، در این جلسه پس از مذاکرات بسیارتصمیم گرفته شد که برای پیدا کردن راه مذاکرات عادی با نمایندگان دو دولت روس‌و انگلیس به نیروهای‌مسلح‌کشورفورادستور داده شود که درتمام جبهه‌ها و مرزها دست‌ازمقاومت کشیده و ترك مخاصمه نمایند و روز ششم شهریور فروغی ضمن معرفی همکاری‌خود به مجلس طی نطقی‌کوتاه اظهار کرد .

«بطوریکه بخوبی آگاهی داریـددولت و ملت ایران صمیمانه طرفدار صلح و مسالمت بوده و میباشد و برای اینکه نیت‌تزلزل‌ناپذیر آن بر جهانیان مکشوف گردد ، دراین موقع که‌این جانب و دولت شوروی‌وانگلیس اقدام بعملیاتی شده که ممکنست موجب اختلال صلح و مسالمت گردد ، دولت‌به پیروی نیات‌صلح‌جویانه‌اعلیحضرت‌همایون به قوای نظامی کشور اکنون‌دستور میدهدکه از هرگونه عملیـات مقاومتی خودداری نمایند تا موجب خون‌ریزی واخلال امنیت‌مرتفع شود و آسایش عمومی حاصل گردد .

همان روز آقای سهیلی وزیر خارجه‌نیز طی نامه‌ای که رونوشت آن بتمام سفارت

خانه‌های خارجی ارسال گردید و تصمیم‌دولت ایران را اطلاع داد ، روزیکه نیروهای روس انگلیس بایران و شروع بکشتار مردم‌بی‌گناه و بی‌خبر ایران نمودند ، درحالیکه رادیوها خود را مبشر صلح و سلامت‌ونیروی‌نجات‌بخش کینی میخواندند ، اتباع روس و انگلیس در سفارتخانه‌های خود جمع شده‌بودند و نمایندگان سیاسی آنها رفت و آمد خود را بخارج قطع کرده‌بودند ولی پس ازاعلان ترك مقاومت ایران کم‌کم رفت وآمد خودرا باخارج شروع کردند و به تدریج‌سروکله آقای (سرریدربولارد) وزیر مختار انگلیس که خطرناك‌ترین دشمن ایران وایرانی‌بود و واقعا نمیتوان میزان و حدی برای دشمنی او نسبت بایران و ایرانی قائل شد ،همین او بودکه گفت راه‌حل‌آنست‌که‌رضاشاه باید هرچه زودتر از سلطنت استعفا بدهد وبرای اینکه از روسها محفوظ بماند اورا در پناه خود نگاهداری خواهیم نمود ، بااسمیرنوف سفیر کبیر دولت شوروی در وزارت خارجه ایران نمایان و مذاکرات آنهاباوزیر پر حوصله ایران آقای سهیلی آغاز گردید درنتیجه باستعفای شاه‌خاتمه‌پیدا کرد.

پراکنی‌رادیو لندن قبل از استعفای‌شاه ـ چنانچه درباره احمدشاه هم همین پراکنی‌ها را می‌نمودند ؟.

از روزیکه روسها و انگلیسهابایران‌حمله کردند گویندگان ایرانی رادیو لندن باصطلاح احساسات بخرج داده !! و ترك‌سخن‌پراکنی‌در رادیو لندن کرده بودند ، ولی بجای آنها یك جناب مستر باهمان لهجه‌مخصوص خبرهای فارسی را از رادیو لندن می‌گفت ، حالا رادیو لندن چه میگوید چه‌بهانه‌ای برای خود بکشور بیطرف و بی‌آزار ایران باید بتراشد ، حمله کردیم ، کشتی‌های‌ایرانرا غرق کردیم ، فرمانده و جمعی از افسرانرا دردل شب در بستر خواب کشتیم ،جمعی از مردمان بیگناه را نابود کردیم ،ولی عمده مقصد ما از بین بردن شاه است چنانچه‌قبلا قرارمدار آنرا بارفیق متحد خود روسها گذاشته بودیم انجام نشده ، لذا بیرون‌کردن‌چند نفر آلمانی را بهانه کرده بودیم و وارد ایران شدیم و هزار چیز ازاین‌کشور بلاکشیده‌میخواهیم و توقع داریم بابودن‌شاه بهزاریك مقاصد خود نخواهیم رسید ، پس حالا بایدحملات را متوجه شاه نمود ، مامورین‌سیاسی ما میدانند تکالیف خود را چگونه انجام‌دهند و پادشاه ایرانرا بباد فحش‌و ناسزا بگیرند ، فحش‌پراکنی رادیولندن‌نسبت بپادشاه ایران شروع کردند ویك‌مشت اراجیف‌و یاوه‌های که بعدا سوژه مقالات جراید مبتذل‌گردید هرشب انتشار میدادند ، و این فحشها ادامه داشت تا نوروز سال ۲۰که آقای‌تقی‌زاده بنام سفیرکبیر ایران از رادیو لندن پیامی به برادران ایرانی خود داد ، وایشانهم‌به پیروی از برنامه رادیو لندن از اظهار سخن‌های زشت درباره شاهنشاه ایران که درهنگام دور از وطن در جزیره موریس بیمار

بود دریغ نکرد وقلب‌اورا در غربت‌جریحه‌دارساخت .

مقارن همین ایام بودکه روزنامه‌های‌ایران یکی پس‌از دیگری شروع بحتاکی نمودند که ما شرم داریم از درج آنان ، تنهاروزنامه شریفه اطلاعات مدیحه‌سرای عصر پهلوی هم با رادیو لندن هم‌آواز شده آقای‌مسعودی مقاله معروف «شاهپورها لوس ننر بودند» را انتشار داد و از ناسزا و دشنام‌نسبت بشاهنشاه ایران و فرزندان‌او که در وصف هریك روزگاری داد سخن داده بوددریغ نکرد .

فراریها ـ از شهرستانها جمعی مردم‌براثر فشار روس و انگلیس و بمباران شهرها رو بطهران آورده بودند و هر روز جمع کثیری ازآوارگان بطهران میرسیدند ولی‌در طهرانهم آنها که بقول خودشان سرشان به‌تنشان می‌ارزید از ترس نزدیك شدن قشون روس راه فرار پیش گرفته و بطرف اصفهان‌و نقاط دیگر جنوبی عزیمت می‌نمودند ، و هرر وز اتومبیلهای لوکس دیده میشد که باباروبنه از جاده جنوبی طهران بطرف قم و اصفهان درحرکت بودند، در خلال این ایام‌آنهاهم‌که ۲۰ سال از ترس رضاشاه ترك مراوده و آمیزش با سفارت خانه‌های‌خارجی‌و مامورین بیگانه نموده بودند باترس و لرز در تاریکی شب خود را بسفارت‌خانه‌هامیرساندند و باب مراوده را با اجانب کرده بودند . و یك قسمت شایعات ساخت خارجی‌را این‌گونه اشخاص شریف؟ در طهران انتشار میدادند .

هشتم شهریور- پیش از ظهر روزهشتم شهریور ۲۰ مردم طهران مانندپنجروز گذشته (از سوم شهریورتاهشتم) ضمن‌اشتغال‌بکارهای خود ، شایعاتیکه روز گذشته شنیده بودند برای یکدیگر نقل میکردند که‌ناگهان صدای سهمناکی شنیدند همه‌سراسیمه ازگوشه وکنار بیرون آمدنداول‌دوهواپیمای‌شکاری را روی نقاط ملاحظه کردند ، از دیدن هواپیما و صدای انفجاریکه پی درپی‌شنیده میشد برای یك‌دیگر نقل میکردند ، همه تصور میکردند که بمب‌افکن‌های اجانب‌به طهران حمله‌کرده‌اند و شکاریها برای مبارزه باآنها پرواز کرده‌اند .

دریك لحظه طهران بهم‌خورد ،دکانهابسته شد ، مردم همه دست از کارشان‌کشیده و بحال فرار راه خانه‌های خود پیش گرفته،صدای ناله و شیون ازپا افتادگان از زنان و کودکان تامدتی در فضای طهران بلند بودتااینکه صدای انفجار تمام شد ، و بتدریج آرامش برقرار گردید ، بعد مردم طهران‌فهمیدند که آن واقعه صرفا یك واقعه داخلی و مربوط بشورش قلعه‌مرغی بوده است .

دو هواپیمای شکاری که سروان‌وثیق و استوار شوشتری‌سران شورش‌راننده آن بودند از طهران فرار کرده بودند وتوپخانه ضد هوائی برای اینکه آنها رامجبور

بفرود آمدن نمایند بطرف آنها تیراندازی‌میکردند .

در شب نهم شهریور ـ در این شب‌ازطرف ستاد کل برای اینکه واقعه‌ای نظیر واقعه قلعه‌مرغی روی ندهد باعجله و بـدون‌مطالعه تصمیم گرفتند سربازان لشکر ۱ و ۲ را مرخص نمایند لذا دستور داده‌شد ، فقط‌عده قلیلی را نگاه دارند ، ولی اجرای این دستور که بمنزله پادگان طهران بود مـوجب‌شدکه همه سربازان سربازخانه‌ها ترك‌کنندو خارج شوند ، و عده قلیلی‌هم که‌نمی‌خواستندنگاه دارند باقی نماندند .

آن شب وضع حرکت رفت و آمداین بیست هزار نفر سرباز که پاگونهای‌خود را کنده و مچ‌پیچهای خود را باز نموده و بعضی از آنها یك پیت حلبی دردست‌داشتند بفدری وحشت وهر اس‌انگیز ودر عین‌حال‌تاثرآورو حیرت‌بخش بود که میتوان گفت تاثیر آن از واقعه آنروز کمتر نبود ، برخی‌تصور میکردند قوای بیگانه وارد طهـران شده و آنان را خلع‌سلاح کرده‌اند ، بعضـی‌حدث‌های دیگر میزدند ،

درهرصورت همه حدث‌هاوتصورات‌باعث نگرانی خاطر بود و آنان راکه قصد فرار ازطهران بودند بیش از پیش مصمم‌ترساخت . فردای آنروز ستاد متوجه خبطی که در شب‌پیش کرده بوده شدند و بیدرنگ در صدد جمع‌آوری سربازها برآمدند و خوش بختانه موفق‌شدند جمعی‌ازآنها رابازگردانند و تاحدی خطای گذشته را جبران نمایند ، لذا همانروز حکومت نظامی از طرف امیر احمدی (سپهبد) و وزیرکشور در طهران‌اعلام گردید که درنتیجه فعالیت مشارالیه در چند روز اوضاع طهران و توابع آن را به‌آرامش و سکونت و مردم مشغول کسب‌کارگردیدند رفع نگرانی و آسایش فراهم گردید .

سپهبد امیراحمدی

از طرف دیگر نخست‌وزیر و وزیر خارجه جوان هم شب و روز ترك خواب و راحتی راگفته و مشغول مذاکره و مبـادله یادداشت بااولیای دو سفارت‌خانه بودند وتا آنجاکه در قوه داشتند می‌کوشیدند که از وخامت اوضاع و تولید فشار و زورگوئی دو دولت بکاهند ، و بالاخره پس از چندین بار

مذاکره و ردوبدل کردن مکاتبات ومذاکرات به‌نتایجی رسیدند که طی جلسه طولانی ۱۸ شهریور آقای سهیلی جریان آنرا باطلاع مردم و نمایندگان رسانیدند که قبلا ذکرشده‌است.

فصل یازدهم وقایع محیرالعقول ورسوم و عادات در نقاط مختلف دنیا ـ که ابن‌بطوطه مورخ بزرگ از نزدیك مشاهده‌کرده اول برویم بدانیم بشر کیست وشخصیت آن چیست ؟! ـ پرسشی است که کمتر کسی‌جرئت جواب آنرا دارد وبامخالفت هم‌جنسان برنخورد چراکه گردش روزگار بشر را باعشق سوزان حب بقاء و غریزه خودخواهی بوجود آورده و همین‌غریزه‌خودپسندی‌است‌که شالوده تمدن اساس پیشرفتش را استوار کرده و بمرحله کنونیش رسانده و این عشق‌شدید چنان طبیعی و امکانی است که‌کمتر کسی است‌که نخواهد دراین جهان گذران‌باقی بماند و یاپس از مرگ اضطراریش در وجود بازمانده‌گانش‌و یا در خاطر ارادت‌ـمندان خود زنده و پایدار باشد.

بازهمین خلق و خوی پسندیده‌حب‌بقاء و خودبینی است که عشق را بوجود می‌آورد ، انسان رابه نیکی یا زشتی و نیکوکاری و شقاوت وامیدارد تا نامی نسبت‌بعمل خود بیادگار گذارده مورد پسندیده و یالعن‌قرار گیرند ، و اگر ادیان را بمعنی خود پیروی نماید ، زندگی باقی را درآن دنیای‌جاودان بخوشی و خرمی خواهد گذرانید.

از رفتار و کردار بد و زیان بخش‌می‌پرهیزد و تاپروردگارش‌را ازخودخوشنود سازد ، درنتیجه هم مردم از دست و زبان‌درامان و آسایش وهم‌خودزندگی‌دوروزه‌اش را بآرامش خاطر و راحتی ضمیر که عین‌سعادت است بسر می‌رساند ، پس حب بقا موجب پیشرفت و باعث بهبود زندگانی وآسایش فردی و اجتماعی او بقدری لازم و واجب است‌که بدون شك اگر این صفت وغریزه ذاتی ازآن سلب شود بیدرنگ چراغ فروزان نعش خاموشی میشود و بنای عظیم‌تمدنش فرو میریزد.

با درنظر گرفتن مراتب فوق بایددانست که گفتگوی کنونی ما درباره سودو زیان فردی و اجتماعی این عشق شدید وتاثیرآن در جامعه بشری نیست ، بلکه میخواهیم از نظر حقایق آشکار علمی و دیده بیطرفی‌فلسفی به‌شخصیت انسان بنگریم و بقایای‌فنای او را بامیزان دانش امروزی بسنجیم شایداین‌موضوع بسی مشکل راکه بستگی تامی‌باغرور و نیت آدمی دارد روشن سازیم ، ولی یگانه‌شرط اینکار این است قبلا دست از خویشتن خواهی وخودپرستی برداریم .ونیزاحساسات‌و عواطف را در مباحث علمی دخیل نگردانیم

کدام شخصیت ؟ ـ اگر مقصود ازشخصیت . شکل ظاهر و هیئت حاضر یك موجود جان‌دار نباتی ، حیوانی و یا بالاخص‌انسانیت باید بدانیم چنانکه در آغاز مقال دیدیم ، این شکل حاضر و رویت ظاهر بسیارموقتی و زودگذر و بطوریست که درهر چند روز یکبار این ترکیب بکلی سراپا عوض‌میشود بقسمی‌که هیچیك‌ازذرات‌وسلولهائیکه

چند روز پیش آن موجود را درست کرده ،شخصیت آنروزیش را تشکیل داده بودندچند روز بعد دراو نیستند و بسلولهای دیگری مبدل گشته ، یعنی شخصیت بعدیش را پدید آورده‌اند ، پس کیفیت بس موقتی راکه هرچند یك‌بار عوض و بکیفیت‌دیگری بدل میشود نمی‌تواند شخصیت نامید ، چون برای‌اشاره بدان شخصیت باید ناچار تاریخ وسابقه و شرایط دقیق محیط و هزاران عوامل زمانی‌ومکانی دیگر را درنظر گرفت تا بتوانیم یکی از ترکیبات و اشکال بی‌شمارموجودیرادرزمان‌امکان‌معین‌تصور کنیم . مثلاشخصیت کسی را که هشتاد سال کمتریا بیشتر عمرکرده‌و در عرض این مدت هزاران بارسراپای وجودش بکلی عوض شده یعنی هرچند روزیك بار از دست داده و شخصیت دیگری گرفته‌است‌چه گونه یقین میکنم که چند روزبعد باز عوض وبه شخصیت دیگری بدل نشده باشد .

تصور میکنم تا همین اندازه برای‌درك خوانندگان عزیز نسبت بشناسائی بشرو شخصیت کافی باشد وانتظار دارم بدون دقت‌وضبط موضوع که قدری‌پیچیده بنظرمیرسد رد نشوند .

برای مراتب فوق‌الذکر بهتر آن‌دانستیم‌که مثلی ذکر نمائیم تا کاملاروشن گرددوآن منقلب شدن شیخ عطاراز مرك درویش که‌شیخ‌شخصیت خود را بکلی فراموش مینماید ومیرود بدنبال شخصیت حقیقی .

شیخ عطار که یکی از بزرگان عرفاوشعرای ایرانست در نیشابوربه شغل‌دارو فروشی اشتغال داشت و کار طبابت را نیز برشغل‌دوا فروشی اضافه کرده بود،وبطوری که مینویسد تمام داروخانه های مهم‌نیشابورمتعلق باو بود ، و بقسمی که از آثار خوداو پیداست همه روزه بیماران بیشماری به‌اومراجعه‌میکردند و بمداوای آنان میپرداخت.

خود شیخ در کتاب خسرونامه‌اش گوید : « داروخانه پانصد شخص بودند که در هرروز بنضم می‌نمودند » .

بااین وصف پیداست که او رامشغله‌های فراوان بوده که تمام اوقات شبانه‌روزی او را صرف دواسازی و مداوای بیماران‌میشده ، معذالك بطوریکه صاحبان تذکره مینویسند عده کتاب‌های او که تالیف کرده‌از نظم و نثر به‌تعداد سنوات عمرش یعنی ۱۱٤ جلدبوده‌است .

گویند روزی که شیخ درمنتهای سرگرمی بکار داروخانه و مصاحبت بیماران مشغول بود درویشی‌در مقابل داروخانه‌اش‌ایستاده و به اووکارش نگاه میکرد و شیخ هم متوجه او بود ،وقتی توقف درویش رازیاد از حد خارج دید پرسید که : درویش چه‌میخواهی ؟ ـ ودرچه می‌اندیشی ؟.درویش‌در جواب گفت: فکر میکنم توبااین شغل

سنگین‌چگونه‌وبچه حالت خواهی مرد،شیخ‌جواب‌داد: همانطور که تومیمیری ،درویش گفت نه! ،تو بآسانی من نتوانی مرد،گوئی‌نه تماشا کن ! - پس کشکولی که دردست داشت زیرسرش گذاشت و جلو داروخانـه‌دراز کشیده جان بجان آفرین تسلیـم‌نمود.

مشاهده این منظره شیخ عطار رابقسمی‌منقلب کرد که پس‌از کفن ودفن درویش مشاغل خود را ترك گفت وازآن پس‌یك سیر وسکوك و گردش پرداخت‌وسیاحت‌وتالیف کتب عرفانی پرداخت و دراین رتبه بمقامی‌رسیدکه مولوی صاحب کتاب‌مثنوی در باره او میگوید : هفت شهر عشق را عطارگشت.ماهنوزاندر خم یك‌کوچه‌ایم .

شیخ‌محمود شبستری عارف مشهور درکتاب معروف (گلشن‌راز) خود بمناسبتی گوید : مرا از شاعری خود عارناید. .کـه‌درصد قرن چون عطار ناید !.

زمانیکه فتنه چنگیز در ایران فعالیت‌برپا کرده و بلاد این مملکت را هریك پـس از دیگری در آتش بیدادگری و قتل عـام‌وغارت‌میسوخت،هنگامی‌که به نیشابوررسید، شیخ اجل در نیشابور بود ودر آن احـوال بچنگ‌ترکی مغول گرفتار گردیده‌وبدسـت او اسیر شد ،ترك درمقابل قتلش برآمد.دراین حال ترك دیگری که شاید معرفتی بحال و شخصیت شیخ‌پیدا کرده ، ترك اولی‌راگفت‌ویرا نکش که من بهزار دینار میخرم. شیخ او را گفت:مده که قیمت من‌بیش‌ازاینهـااست ، لحظه دیگری ترکی بآنها مواجه شد و گفت این غلام را من‌به‌توبره کاهل‌میخرم!.شیخ گفت فورا بفروش که بهای من نیـز کمتراست .

ترك‌ازاین تناقض گوئی و زیان آشکارچنان عصبانی شد که فورا باشمشیر کشیده بیك ضربت سرشیخ را ازبدن جداکرد ، روح‌پرفتوحش از قفس تن بآشیانه علیین پرواز کرد و آن نقطه که شیخ بقتل رسیـدو آن‌زمین‌محلی است که اینك مقبره آن بزرگوار است واین قضیه در سال ٦٢٧ هجری قمری‌اتفاق افتاده .

و نیـز گفتـه می شود وقتـی ترك‌باشمشیر بگردن شیخ زد سرافتاد و قاتل‌روانه شد شیخ سرخود را بدست گرفت و دنبـال‌قاتل‌حرکت کرد پس‌از قدمی افتادکه‌میگویند این محل دومی که افتاد مدفن اوست ،این‌شعر گفته شده ، باکم‌از کشته شدن نیست ولی میدانم ، سرخود گیرم واندر پی قاتـل‌بروم .

میگویندوقتی‌که چنگیز از واقعه‌اطلاع‌پیدا آمد سرنعش شیخ عطار و قاتل را در مقابل نعش‌عطار خود گردن زد و نیز دستورداد مقبره برای شیخ بسازند و امر کرد قتل عام موقوف واحدی حق ندارد تخطی نمایدتصورمیکنم‌باذکر مراتب فوق خوانندگان‌پی به شخصیت حقیقی و مقام بشر آگاه خواهندگردید بد نیست که چنگیز خان را هم به خوانندگان معرفی و بشناسانیم .

چنگیز خان آهنگری بوده در سرزمین‌ختا که بزور وبازو وکرم موصوف بوده. مردم را بدور خود جمع میکرد واطعام می‌نمود. کم‌کم عده‌ای دور او گرد آمدندواو را رئیس خود قرار دادند ، چنگیزبه‌پای‌مردی آنان برشهر دست‌یافت وروز بروز بر شوکت و نیرویش میفزود و کارش‌رونق‌پذیرفت و بر سلطان ختاغالب آمد، بعدها پادشاه چین راهم شکست داد، و شماره‌لشکریانش فزونی گرفت و بر بلادختن و کاشقر غلبه گرفت، دراین هنگام جلال‌الدین‌سنجر پسر خوارزم شاه سلطان خوارزم و خراسان و ماوراء شهربود. شوکت‌ونیروئی‌عظیم داشت .

چنگیز خان از او کناره میگرفت،اتفاقا گروهی از بازرگانان چین و ختابامتعه آن ولایات مانند پارچه های ابریشمی وغیره‌ازطرف چنگیز بشهر (آنرار) که از شهرهای سرحدی خوارزم شاه بود وارد شدند والی‌آترار احوالات را بخوارزم شاه خبر دادواز اودستورخاست‌که‌باآنان چگونه رفتارنماید،فرمان‌شاه‌بدین مضمون رسید: که اموال‌آنان را بگیرید و خودشان را مسئله‌کرده‌بشهرهای‌خود باز گردانید .

و چون تقدیر خداوندی بر بدبختی‌اهل شرق و گرفتاری آنان بود چنین تدبیر شوم‌ونامیمونی از اوپدید افتاد. والی(اترار)فرمان خوارزم شاه را اجراکرد و براثراین واقعه چنگیز خود باسپاهی بی‌شمار روی‌ببلاد اسلام نهاد ،والی اترار که‌از قصدچنگیز آگاه شد جاسوسی برگماشت تا چگونگی‌کار را خبر دهند .

میگویند یکی از جاسوسان او درلباس‌گدائی وارد اردوی یکی از امرای چنگیز شد واحدی لقمه نانی باو نداد و در کناریکی از سپاهیان رفت و هرچه جستجو کرد هیچگونه آذوقه و خوراکی نیافت ، چون‌شب شد آن مردسپاهی روده خشکیده‌ای بیرون‌آوردوآن را در آب به خسانیدوسپس‌اسب خود را قصد کرد و مقداری خون آن حیوان راروی آن آتش پخت وخورد.

جاسوس چون این منظره رادیدروی‌برگردانید . وبوالی گفت که هیچکس راتاب مقاومت در برابر این قوم نخواهد بود،والی‌از جلال خوارزم شاه استمداد کرد و شصت هزار نفر علاوه برلشکریانیکه در (اترار) بودند بکمك وی فرستاد ، وچون جنگ در گرفت چنگیز سپاه سلطان رادرهم‌شکست‌و(اترار)را بگرفت ، همه مردان شهر رابکشت واطفال باسارت برد .

خوارزم شاه خود به مقابله با سپاه‌تاتار آمد و میانه آنان جنگهائی در گرفت که تاریخ اسلام نظیر آن را بخود ندیده‌است‌سرانجام کار بجائی کشید واز رود جیحون گذشت بلخ را باپامیانی تصرف کرد و واردخاك خراسان شد ، عراق عجم رامسخر کرد. دراین هنگام میهمانان بلخ وماوراءالنهربرساخلوی تاتار شوریدند و چنگیز بشنیدن

این خبر مراجعت کرده بلخ را بشمشیر گرفت وآن شهر را با خاك یکسان کرد ،همین بلا رابر سر (ترید)نیز آورد ،و چنانکه شهرمزبور از آن پس دیگر روی آبادی بخود ندید .

وتریدیکه اکنون هست در دومیلی تریدسابق بناشده است ، سپاهیان چنگیز مردم (بامیان) را نیز قتل عام کردندوهمه این شهررابجز صومعه مسجد جامع با خاك یکسان ساختند.اما چنگیز گناه مردم بخاراوسمرقندرابخشید وبعراق بازگشت و کار این ماجرا بآنجا رسید که سپاه تاتار بزور شمشیر واردپای تخت اسلام و مرکز خلافت بغدادگردیدند و معتصم باله عباسی را سربریدند .

از این به بعد مسافرت ابن بطوطه که خود ناظر ومشاهده و درتاریخ خود ذکر کرده است برای خوانندگان عینا نقل مینمائیم که واقعا محیرالعقول است.

ابن بطوطه در سفر هندوستان خودمینویسد : جمعی رادیدم میدوند و چندنفر از رفقای من هم باآنها بودند ، پرسیدم چه خبراست گفتند کافری از هندویان مرده و اینك آتش برافروخته اندتاجسداو رابسوزانند.وزن او نیز میخواهد خودش راباجسد شوهرش بسوزانند، این هاپس از انجام مراسم بازگشتند و گفتند زن دست درگردن شوهر مرده اش افکنده بود تاوقتی که هردوسوختنددست بر گردن شوهرش دشت ، ابن بطوطه مینویسد من گاه گاهی درکشور شاهد این منظره ها بودم .

قربانی انسان در رودخانه گنگ

مردم هند در مورد غرق درآب هم این مراسم را دارند ، بسیاری از آنان خود رادر نهرکنك غرق میکنند ، کنك رودخانه مقدس هندویان است که برای صبح بزیارت آنان میروند ، وخاکستر اشخاص راکه میسوزانند درهمین رودخانه میریزند و میگویندسرچشمه آن از بهشت است .

آنانکه میخواهندخودرا دراین رودخانه قربانی کنند میگویند خیال میکنند برای خاطر امور دنیا است و یابجهت تنگ دستی وفقیریست خود را غرق می کنیم بلکه قصد ماز این عمل تقرب بدرگاه «کساس» میباشد(در زبان هندی (کساس ، بمعنی خداوند است) ـ بعداین گونه اشخاص از آب بیرون میآورند و میسوزانند و خاکسترش را دو باره درآب میریزند .

طایفه از هندوها گاو را نمی کشندواورامقدس میدانند . وهرکس آن حیوان راسر برد در مذهب هندویان همان پوست گاورابرتن او کرده و در آتش می اندازند، وهمین ها شاش گاو را بعنوان تبرك واز بهرشفای امراض میخورند و درو دیوارخانه رابا سرکین گاواندود مینمایند واین عمل درغالب دهات ایران مخصوصا کوه پایه ها معمول

است .

درابتدای تصرف انگلیسها درهندوستان یك نفر انگلیسی از محله گاو پرستها عبور میکرده که گاوی در جلوبا کمال احترام حرکت میکرده است ، یك مرتبه گاو شروع بشاشیدن که تمام نفراتیکه دنبال گاو بودند فوری دستها را نگاه میدارند که شاش بزمین نریزدو تمام رابسر و صورت میریزند ،دراین موقع آن انگلیسی هم با دودست خودشاش راگرفته بسر و صورتش میریزد واین عمل بقدری جلب قلوب آن طایفه را کرده بود که تمام آنها طرفدار جدی انگلیسها بودند،(این موضوع را یکی از آقاخانیها که درسفر محلات ملاقات شد بیان و گفت خود من درآن روز ناظر بودم (نویسنده).

ابن بطوطه در اخلاق و عادات و صفات محمدشاه هندی از جنبه دینی مینویسد :

این بطوطه آنچه مشاهده کرده مـی نویسد ، یکی از بزرگان هند ادعا کرد که سلطانی برادر ویرا بدون هیچ علت و تقصیری کشته است و اورا پیش قاضی فراخوانده، سلطان باپای پیاده بدون سلاح به مجلس قاضی رفت و بعداز سلام مراسم خدمت بجای آورد ، وقبلا هم بقاضی دستور داده بودکه وقتی اووارد میشودوی ازسر جای خودتکان نخورد . سلطان مقابل قاضی بایستا وقاضی حکم کرد که وی باید شاکی بهر ترتیب که شده راضی سازد و سلطان هم بروفق حکم وی رضایت خاطر شاکی رافراهم کرد.

بار دیگر یکی از مسلمانان شکایت ازسلطان پیش قاضی برد و دعوی کردکه حق مالی بر ذمه او دارد قاضی حکم داد سلطان پول مورد ادعای شاکی را بپردازد وحکم وی اجرا گردید .

تعصب سلطان هند درباه نماز

سلطان محمدشاه در باره احکام دین بسیار مراقب بود ،مخصوصا درباره نماز و اقامه جماعت بسیار متعصب بود وترك اوراسیاستی شدید میکرد ، چنانکه نه نفر دریك روز بجرم نخواندن نماز بکشت ،مامورین سلطان در بازارها میگشتندوهرکس راهنگامه نماز جماعت به مسجد نمیرفت سیاست میشدتاآن جاکه حتی قراولان که درب سرای سلطان مامورحفاظت اسبها بودند درصورت غفلت ازنماز سیاست میشدند ،و سلطان فرمان صادر کرد که مردم بایدواجبات نمازووضو و شرایط اسلام رافراگیرندو مامورین مخصوص این مسائل را ازمردم میپرسیدند،و هرکس خوب میتوانست جواب بدهد تشویق میشد و هرکس نمیتوانست تنبیه میشد ،وبهمین سبب درس و بحث این مسائل دربازارها و اجتماعات رواج داشت همین طور در خانه‌ها بطوریکه اطفال خورد سال هم تمام آداب نماز و مسائل دینی راآموخته ونیز عمل میکردند چون پدر ومادر خودرا میدیدند که عمل مینمایند امروز هم اطفال درخانه‌ها از بزرگان خانه از پدرومادروبستگان

در قمار وانواع بازیها وانواع رقص‌هـــا پیروی میکنند و مخصوصا دخترها رابرای نمایش بدن آنها پیراهن را بقدری کـوتـاه‌می‌کنند که‌تاکمر نمایان است .

سخت گیری سلطان محمدشاه درباره‌احکام شرع

سلطان در اجرای احکام شرع سخت‌گیری بسیار می‌نمود ، وی‌برادر خود مبارك خان را مامور کرده بود تاباتفاق کمال‌الدین‌قاضی القضات شکایات مردم را رسیدگـی کنند ، محل رسیدگی ایوان مرتفعی بود که‌بساطهای متعدد مفروش کرده و جایگـاه قاضی را مانند مسندسلطان از هرطرف مخده‌گذاشته بودند . برادر سلطان طرف دست راست‌قاضی‌می‌نشست‌و در مواردیکه‌شکایتی‌از یکی از امرای بزرگ میرسید ماموریـن مبارك خان بسراغ مشتکی‌عنه رفته و شاکی‌را پیش قاضی میآوردند تا بشکایت وارده رسیدگی شود .

در سال چهل‌ویك بفرمان سلطان محمدداییربر معافیت مردم از عوارض دیوانی‌صادر شد و مقرر گردید که جز (زکوة) ده‌یـــك‌چیزی از کسی نستانند ، سـلطان روزهای دوشنبه وپنجشنبه در میدان جلو منزل خودشخصا بمظالم برمی‌نشست . در آن‌جا روزها جزامیرحاجب، وخاص حاجب‌وسیدالحجاب،اشرف‌الحجاب کسی دیگراز امرا در حضور سلطان کسی نبود، و اشخاصی را که‌شکایتی‌داشتند از آن پیش سلطان ممانعت نمـی کردند .

سلطان چهار نفراز امراء بـــزرگ رامامورکرده بود که در چهار ور محوطه‌مزبور شکایت نامه های مراجعه کنندگان رابگیرندوباو برسانند و چهارمین آنان پرچم سلطان ملك فیروزبود ، اگر کسی از مامورین کـه‌دم دراول بود ورفع شکایت مراجعه کننده‌را میکرد که خوب وگرنه دومی‌و سومی وچهارمی بدان رسیدگی میکرد و اگرازایشان نیزکاری‌ساخته‌نمیشد شکایت بقاضی‌الممالك‌صدر جهان ارجاع میشد و اگر او هم حل‌و فصل نمیکرد مستقیما از طرف شخص سلطان‌موردرسیدگی قرار میگرفت .اگر ثابت‌میشد که شکایت پیش یکی‌از اشخاص مـــزبورمراجعه شده ووی از پذیرفتن شکایـــت استنکاف‌کرده‌سخت تنبیه و تادیب‌میگردید.و شکوائیه‌هائی که در روزهای دیگـر مـی رسید هنگام شب مورد مطالعه قرار مـی‌گرفت .

اقدامات سلطان محمد در قحط سالی‌ـهنگامیکه در ولایات هند وسالی خشك‌سالی روی داد و کار قحطی بجائی رسید که یك‌من گندم بشش دینار فروخته میشد ، سلطان بفرمود تا برای همه اهالی دهلی جیره شش‌ماهه از انبار دولتی معین کنند ، و مقدار آن یك رطل و نیم مغربی بود که روزانه‌برای هرکس اعم از کوچك و بزرگ وآزاد و بنده داده میشد ، فقها و قضات درمحله‌های‌شهر اسامی مردم را یادداشت میکردند وجیره

شش ماهه آنانرا حواله میکردند (البته بدرستی و راستی) .

اینك داستان خونریزیهای سلطان‌محمد .

باهمه مطالبی که درباره تواضع وانصاف و عدالت و درویش‌نوازی و کرم خارق‌العاده سلطان گفتیم ، او در ریختن‌خون مردم چنان گستاخ و سنگدل بودکه بندرت اتفاق می‌افتاد نعش‌کشته‌ای بر درسرایش دیده نشود و من(ابن‌بطوطه) بارها میدیدم که مردم را بردر خانه اوکشته‌وهمانجاانداخته‌اند ، روزی بدربار میرفتم اسبم رم کرد نگاه کردم دیدم چیز سفیدی روی‌زمین‌افتاده است ؟ گفتم این چیست ، یکی‌ازکسانم گفت قفسه سینه مقتولی است که بر سه پاره‌کرده‌اند ، این سلطان در مقابل هر عمل‌زشت و خلافی ولو کوچك یا بزرگ که موردمخالفتش قرار و واقع میشد تامل نکرده مجازات میکرد ، و احترام احدیرا از اهل‌علم و صلاح و اشراف نگاه نمی‌داشت ، هر روز در محضر او صدها نفر از مردم‌درزنجیرو غل و بند می‌آوردند که عده از آنان را بقتل میرسانیدند ، وعده‌ایرا شکنجه‌میکردند،و گروهی تازیانه میزدند ، رسم سلطان براین بود که هر روز تمام زندانیان رابه محضراومی‌آوردند ، و این مراسم فقط در روزهای جمعه اجرا نمیشد که آن روز روز آزادی‌وراحت‌باش زندانیان بودکه بنظافت‌واستراحت می‌پرداختند .

برادرکشی آغامحمدخان قاجار

بایك شعر یك مرتبه خشم آغا محمدخان جوشید ـ وقتی که آغا محمدخان در بستر حریر که با رشته‌های طلا گل‌دوزی شده بود میخوابید . این مردخواجه که در زندگی طوفان حقارت‌و کینه‌اش رافقط با خون‌ریزی و سفاکی تسکین میداد از این بستر بی‌جفت و امید رنج میبرد وهرلحظه بخون نژاد کریم‌خان زند که اورا بدین درد مبتلا ساخته بود آتش غضبش را تسکین‌میداد ، و باجزئی‌ترین ناملایمی سراپاآتش میشد و بی‌پرواهمه جا را میسوخت ، او دراین تنهائی عادت کرده بود و با شعر حماسی شاهنامه بخواب میرفت آنشب هم ندیمی‌اشعار فردوسی برایش میخواند که خوابش ببرد ، و او درحالی‌که دست زیرسر گذاشته‌بود به چلچراغ سقف خیره شده بود و فکر میکرد و غضبناك بود ، زیرا صبح آنروز باوخبر داده بودند که جعفر قلیخان برادرش دسته‌گل دیگری بآب داده و شب پیش رادرمعنی بسر آورده و لوطی صالح دلقك‌دربار هم برای خوشایند جعفرقلی‌خان مدتها شاه‌رادست انداخته و مانند او صدایش را (دورگه) کرده و فریاد غضبناك‌کشیده است ، این‌گناه‌بخشیدنی نبود ، دلقك دربار تقلید پادشاه ممالك محروسه را دربیاورد .

شاه فکر زیادی کرد وگفت : پس‌حرف مردم درست است ، مردم یعنی(همان

درباریهای حسود نیرنگ ساز کـه در تمام‌دربارها مانند علف ، خضه ، همیشه وجود دارند)که می‌گفتند جعفرقلیخان‌هوس‌سلطنت‌دارد و کار جسارتش بالا گرفته است !؟ در چنین موقعی لب‌هایش را از خشم می‌جویدولی از طرفی یادش می‌آمد که جعفرقلیخان در تمام مدت تلاش او برای گرفتن سلطنت‌از خاندان زند جوانمردانه به او کمك کرده است ، دراین فکرها بود که ندیم ازشاهنامه‌این شعر را خواند : یکـی دختری داشت خاقان چه ماه- کجا ماه دارد دو چشم سیاه،از این بیت آغا محمدخان بخودش پیچید و دید که در تمام عظمتی که دارد فروغ‌عیش‌وهوس نمی‌یابد ، اما ندیم وقتی در سطور بعد باین بیت رسید : بهرجا سر فتنه جوئیکه‌دید،ببرید بر رخنه ملك‌چید ، ناگهان‌شاه‌راطوفانی فراگرفت و از بستر پائین جست . ندیم لرزیدو خاموش ماند و آغا محمدخان باصدای دو رگه فریاد زد ، کی هستید زود : سه تن‌از غلامان خاصه بدرون آمده و تعظیم‌کردند- آغا محمدخان با حالت غضب دوباره فریادزد : - او را بیاورید ، جعفرقلی‌خان رابرادرم را بیاورید ، همان شبانه جعفرقلیخان راکه‌اندام کشیده و چهره استخوانی داشت ازبستر بیرون کشیدند و بدربار آوردند ودر مقابل‌برادرش بخاك افتاد ، آغا محمدخان چندقدم بطرف او برداشت و در چشمانش خیره شد وبعد باخنده زهرآلود می‌گفت : - جعفرقلی میدانی در این وقت‌شب چراالحضارت‌کردم؟! نمی‌دانم - برای جهان‌مطاع برچه تعلق‌گرفته است ! - میخواهم قدری بخندم ، هوس‌کردم جان دادن‌برادر رشیدی‌چون توراتماشا کنم - رنگ از روی جعفرقلی‌خان پرید . بااشاره آغا محمدخان تنابی بگردنش انداخته و سردار رشید قاجار بسختی از این سوبآن‌سو شد و جان داد و باچهره‌کبود وچشمهای دریده روی قالی‌هـای کاشی افتاد ، همـه‌می‌لرزیدند و خود آغا محمدخان‌بالای‌سرش مدتی ایستاد ، و خیره می‌نگریست و لب‌خندمیزد ولی ناگهان بگریه افتاد ، روی نعش برادرش خم شد و اشك‌ریزان چهره‌اش رابوسید و بر پیشانی گرفت : تو سرداررشید ایل قاجار بودی ! - اما این اشك آتش‌درونی او را تسکین نداد و فورا دستور داد لوطی‌صالح دلقك را حاضر کنند ، وقتـی‌غلامان او را آوردند شاه بااو به اطاق خلوتی رفت و مدتی قدم زد و آنگاه برگشت‌وگفت:لوطی من‌توراخوب می‌شناسم ، تودرآنروزها که دلقك دربار وکیل بودی بمن خیلی‌کمك‌کردی از توممنونم ! - لوطی شکلك‌درآورد و با چاپلوسی زمین را بوسیدو گفت : -جان‌نثار سگ‌آستان بودم ، - اما لوطی‌یادت نرود که درازای این خدمات و جاسوسی‌خیلی ازمن‌پول گرفتی . - ته‌کیسه‌بودسلطان: آغا محمدخان گفت : آره تو بمیری .... امالوطی شنیده‌ام که در شب پیش شراب زیاد خوردی وادای‌خداوندگارخودرا درآوردی.ما همه چیز را میدانیم و تو اگر بگوئی چه قدر ثـروت داری و تقدیم کنی جانت رامی‌بخشم وگرنه : .... رنگ از روی لوطی

صالح پرید و گفت :ـ میترسم قول تو قول‌مردانه نباشد !؟ . ـ آغا محمدخان گفت تو بیست هزار تومان ثروت داری ! ـ نه سلطان‌هشت هزار تومان بیشتر نیست ! ـ آغا محمد خان دستور داد پول‌ها را از او گرفتند وبعدکه لوطی اجازه مرخصی خواست شاه گفت: توباز میروی و دلقك‌بازی درمی‌آوری ومرا دست می‌اندازی ، ـ بنابراین امرمیدهم دماغ تو را ببرند . ـ وقتی جلاد بدرون‌آمد بجزع وفزع دلقك با خنجر تیز حضوراً دماغش را برید لوطی که از جان سیر شده‌بود و خون چهره اورا پوشانده و صورت زشتش را زشت‌تر کرده بود فریاد زد : ـخواجه دیدی گفتم که قولت مردانه نیست و بتو نباید اعتماد کرد !؟ . ـ آغا محمدخان که او را بدین وضع و مضحك و خون‌آلوده دید باهمان صدای مخصوص دورگه خندیدو گفت : زود اگر میتوانی همین شبانه از طهران خارج شو وگرنه میترسم حرفت‌راست‌دربیاید و تورا بکشم . ـ لوطی دلقك‌بادماغ بریده و صورت پر خون همان شب از خانه‌و گذر خود که امروز بگذر لوطی صالح ، معروف میباشد یك‌سر بعتبات رفت و تاآخرعمر درکاظمین بسر برد ـ

پیش‌آمدها و حوادث‌عظیم‌وسهمناك‌تاریخ گاهی لطافت و ظرائفی را نیز همراه داردکه‌گوئی شوخی دستگاه قاهره‌خداوندی‌است که برای تکمیل شگفتی و اعجاب بندگان خدا و تثبیت ناتوانی و عجز وتسلیم‌آنان نازل میشود ـ اینك واقعه تصرف‌کرمان بدست آغا محمدخان قاجار و قتل عام آن‌سامان و نکبت و بدبختی که دامن گیر مردم آن شده بگوش اهل اطلاع رسیده است‌که‌ما از جریان آن بطورکلی صرف‌نظر مینمائیم برای آنکه مورخین نوشته‌اند ، وچون‌هدف‌ما وقایع نویسی است و تااین‌جا رویه را مراعات نموده‌ایم ، اینك بشرح ذیل یك واقعه‌جزئی را که همراه این واقعه عظیم‌روی داده و در حقیقت درحکم شاخه‌گلی بوده که باسیلی بنیان‌کن سرازیر و بازگو مینمائیم تا خوانندگان کاملا متوجه شده باشند ـ اینك‌جریان واقعه ـ

روزی‌که لطفعلیخان شاهزاده جوان‌زند بکرمان پناه برد ، متوجه شد که نگاه داری شهر کرمان و ناحیه شرقی ایران درصورتی برای او ممکن خواهد بود ، که سلسله جبال غربی کرمان بصورت محافظی‌دراختیار او باشد . این سلسله جبال از منتهی‌الیه شمال غربی کرمان شروع شده به‌حدود رفسنجان و سیرجان ، و اسفندقه ، و بافت ، و جیرفت‌رسیده وبالاخره‌به‌بلوچستان‌می‌پیوندد ، ودر حکم دیواری مستحکم در برابر تجاوزات غربی (ناحیه فارس) محسوب‌میشود .

از قدیم‌الایام طوایفی در شعاب وکهوف این کوهستان بوده‌اند که اغلب از حکام وقت اطاعت و خطی نمی‌خواندند ،و تاحدی استقلال داشته‌اند ، ودست‌رسی به آنان نیز مشکل بوده است ، فقط سلاطین‌وحکام مستقل و بسیار مقتدری‌که ازخودسری

این طایفه به‌تنگ می‌آمدند باوسایل شگرف بسرکوبی باقتل عام آنان می‌پرداختند .

«انوشیروان عادل یکی‌ازکارهائی‌که‌کرد این بود که «قومی بنام بازیر را» که در کرمان مسکن داشتند تحت انقیاد درآوردو بیشتر ازآنان‌را به‌اطراف‌مملکت‌کوچانید ، و جوانان‌آن قوم‌رابخدمات لشکری گماشت» این طایفه در تاریخ طبری بنام «بارز» خوانده شده‌اند که معرب پاریز است و همان قومندکه اکنون این‌کوهستان آنان بنام بصورت جبال «بارز» موسوم است و باز قریه‌ای وطایفه‌ای بنام پاریز ، هنوز در ده فرسنگی سیرجان از آن زمان باقی است که چون‌خاکستری که از آتش باقی مانده باشد از همان ده و طایفه است .و باز همین اقوام‌اندکه بعدها تحت عنوان (قیچ‌وقص) ، در این نواحی ساکن بودند ودر تواریخ بعد ازاسلام‌بارها نام آنان و مقاومتشان در برابر حکام و امرا ذکر شده است ، عبداله‌ابن عیان‌برآنان‌ظفر یافت درحدود ۲۲ هجری ودر کوه‌های کرمان مردمانی میباشند که ایشانرا بفارسی(کوقیچ) خوانند و بتازی (قوقص) وتازمان معزالدوله دیلمی که جنگی بمیان آمد که درآن جنگ یك دست او را افکندند و بهمین سبب لقب (اقطع) باوداده‌شد ، واگربخواهیم‌دنباله آنان را ذکر نمائیم ازجنب‌وقایع‌نویسی خارج خواهیم شد لذا همین‌جا میگذاریم.

لطفعلی‌خان قلاع معروف این کوهستان را به نزدیکان و دوستان خود سپرد که اگر ازطرف فارس حمله‌ای شود مقاومت‌نمایند ازآن جمله قلعه باریز دردست خواجه محمدزمان و قلعه کران دردست محمدرضاخان‌کرانی بود بلوك اقطاع را میرزاحسین وزیر از مخالفین لطفعلی‌خان در دست داشت،سولی‌قلعه و راه‌بر که از قراء معروف وخوش آب‌وهوای این کوهستان است در دست‌موافقین لطفعلی‌خان بوده .

بدستور آقا محمدخان باباخان (فتحعلی‌شاه) از راه بی‌آب و علف شمال‌غربی کرمان یعنی از راه انار که بطرف کرمان‌آمد(۱۲۰۷) و عده‌ای از طرفداران لطفعلی‌خان را در کرمان دستگیر و بطهران فرستاد ،چون درآن موقع لطفعلی‌خان در کرمان‌نبود. او خود متوجه بلوك اطراف شد ، ابتدابسراغ قلعه (کران) و پاریز رفت و خواجه محمدزمان را دستگیر کرد و سپس محمدرضاخان‌کرانی بعد از مدتی مقاومت ناچار قلعه را تسلیم کرد و خود فراری شد . ولی‌هنگام‌فرار او را دستگیر کردند . و باباخان او را به اردوی آغا محمدخان فرستاد و بقول‌مورخین در «چمن‌آسیاس» بسزای اعمال خود رسید ! .

سپس باباخان متوجه اقطاع شد ودرآنجا روسای طوایف از او استقبال کردند، اما قلعه رابر ، به مقاومت پرداخت بقول‌احمدعلیخان وزیری ، قلعه راه‌بر ،که‌ازقراء اقطاکه مردمان خود رای و خودپسند داشت‌به قلعه آنجا پناه بردند ، نواب والا بیست

روز آن قلعه را محاصره کرد ، پس از آنکه نزدیك بود بنیان آن حصار از صدمه توپ و خمپاره پراکنده شود ، امیرابوالحسن‌خان وملاتقی و سایرین ریش‌سفیدان آن قلعه از در استیصال بیرون آمده و تسلیم شدند ، و به‌عفو برگذار گردید ـ (واقعه ما ازاین جا شروع میشود) باباخان شنیده بود که دختران«راه‌بری» کرمان بزیبائی معروفند و ازطرفی مدتی بود که در کوهستانها و بیابانهای‌کرمان‌به نبرد پرداخته و جز صدای طبل و شیپور دلقل و بوی باروت چیزی نشنیده بود ، دراین‌جا احتیاج خودرا بسرگرمی تازه‌ای بـه اطرافیان محرم خود بیان داشت .

روز فتح قلعه سربازان که به غارت‌خانه‌ها پرداختند ، مردم تا ممکن بود زن و فرزند و اثاثیه سبك وزن و سنگین قیمت‌خودرا برداشتند وهرکه پا وخری داشت‌فرار می‌نمود ، فقط عده‌ای باقی ماندند که امکان‌فرار برای آنها نبود ، درهمین‌موقع‌اطرافیان باباخان در جستجوی دختـری بودند کـه‌شایستگی اورا داشته باشد دراین وقت بـه فاطمه خانم دختر زیبا و معصومی خرد سال‌که پدرش عسکرنام داشت و کفش دوزان قریه بود برخوردند ، دختر سیمائی نجیب ومعصوم ورنگ پریده داشت و بسیار لاغربود، اما چشمان درشت و جذاب و بالاتر ازآن‌سادگی و پاکی دهاتی که در نهادش‌بودعلاوه برآن شوروشعف باباخان‌که اورا تحت فشار گذاشته ! موجب شدکه دختر مورد پسند قرار گیرد .

دختر را بچادری مخصوص بردنـدو پرستارانی براو گماشتند ، اما در همان روزها متوجه شدند که دختر خردسال بیماروکم‌خون است و برای هم‌بستری شاهزاده آماده نیست .

فاطمه خانم تحت معالجه قرارگرفت‌و همه‌جا همراه اردو بود ، اطباء بر طبق اصول ابتدائی خود نان بی‌نمك باو میدادندپرستاریها و تجویزها میکردند تا سلامتـی خودرا بازیابد و آماده برای هم‌بستری گردد.

اما قضایا و نظامی و سیاسی کرمان‌هنوز خاتمه نیافته بود ، لطفعلی‌خان دوباره بکرمان بازگشت و عمال باباخان را از شهـرخارج کرد خود و عمش نصراله‌خان شهر را قبضه کردند ، این خبر در خراسان به آغامحمدخان رسید ، باباخان ناچار برای قطع ایادی لطفعلی خـان بفتـح قلاع جیرفت و«نهرود» بزمان ، رو آورد سپس بـدستور آغا محمدخان متوجه فتح لار و سبعه شد،و آقا محمدخان خود بالشکر گران بطرف کرمان حرکت کرد (شوال ۱۲۰۸) .

مدت این محاصـره بقولی نه ماه‌نوشته شده است و دراین مدت کار بحدی بر مردم سخت شده بود که بخوردن گوشت‌گربه و سگ پرداختند ، درهمین مدت‌خواب

و آسایش مردم از میان رفته ، شبهای صدای طبل‌ها که در برجهای داخل وخارج شهر از طرف دوست و دشمن نواخته میشد ،چندین ماه کسی بخواب نرفته ، معذالك مردم ساده کرمان تصنیف‌ها ساخته و میخواندند«آغامحمدخان اخته ،تا کی زنی شلخته ، این هفته، نه آن هفته» اما مردم روشن‌فکر و مآل‌بین کرمان میدانستند که آن هفته بزودی خواهد رسید و قدمی خوش نخواهد داشت ، زیـرادشت و بیابان و دهات دردست‌رس آغامحمد خان بود و همه امکانی برایش مهیا، ولی‌شهر کرمان در محاصره قحط وغلا و مسلما چاره جز تسلیم نداشتند .

در شهر کرمان مشهور است کـه‌منجم‌گیری از فتح کرمان و گرفتاری‌لطفعلی خان در روز معین خبر داده شده بود و درچند روز پیش از فتح خبر به لطفعلی‌خان رسید ، حکم کرد تاآن منجم را در خانه‌ای‌حبس کردند و بشماره روز موعود نان وآب باو دادند که اگر راست گفت لشکر قاجار(آغا محمدخان) او را نجات خواهد داد و اگر دروغ گفت باشد بماند تا بمیرد .

همانطور پیش‌بینـی منجم درست‌درآمد و بدست لشکر آغا محمدخان نجات یافت ، و شهر بدست سپاه گرسنه‌وخونخوارآغا محمدخان افتاد وهمه زنان و فرزندان کرمانیان یا اسیر برده و یا کور و یا کشته‌شدند و عجب این است که مردم کرمان‌هنوز این ماجرا را قتل و سنگسار مشتاق علیشاه‌معروف‌بدست خودشان میدانندوچه‌استبعادی دارد ، و شمشیر آغا محمدخان را انتقـام‌خدائی لقب داده‌اند ، نظایر در تاریخ زیـاد است.

باری کار کرمان به مراد آغامحمدخان تمام شد (۱۲۰۹) واو دشتی خرابه و کور را پشت‌سر گذاشت . زیرا آنجارا مرکزخاندان زندیه میدانست و احتمال وقایعی‌را درآن‌جا پیش‌بینی میکرد .

باباخان در شیراز ماند و همچنان‌دل در راه دختر «راه‌بری» گذاشته بود . چه تاریخ نزدیك بچهار سال امکان بزفـاف‌دست نداده و صبر کرده بود ، تااینکه دختر رنگ و روئی تازه‌ای یافت . گونه‌هایش راگلگون‌و برجسته ، اندامش متناسب و دلربا، بدنش گرم و لطیف‌شده بود ، تعلمات‌خواجه‌سرایان اورا فتان‌ترو زیباتر وفری بنده‌تر ساخته بود که هر بیننده را بی‌اختیار و لرزان‌می‌نمود .

اواخر ماه ذیحجه نزدیك میشدو تامحرم‌فاصله زیادی نبود ، باباخان ازبی‌قراری اصرار داشت که هرچه زودتر قبل از رسیدن‌ماه عزا مراسم زفاف برگذار گردد ، بالاخره شبی از شبهای این ماه برای عروسی انتخاب‌کردند ، اوایل شب بود و هنوز انگشتان باباخان از زلف پرچین فاطمه خانم جدانشده‌بود که در حجله کوفته شد ، این کار بسیار

بیجا و خشمگین کننده بود زیرا دراین شب اگر ماه هم حلقه بدرمی‌کوفت بایست او را جواب کنند ، ولی معلوم بود که مطلب‌مهمی‌است ، قاصدی تیزپی بشیراز آمده و خبر قتل آغا محمدخان را در قلعه شوش شب (شنبه ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۱) صورت گرفته بود آورده بود .

فاطمه خانم یاسنبل باجی

این خبر گرچه بظاهر برای باباخان غمناك بود ولی در باطن منتها درجه خوشحال گردید که در شب زفاف بدو امر مهم نایل گردیده یکی تصرف فاطمه خانم و دیگر در همان شب در بستر فاطمه خانم خبر سلطنت او را آورده بود ، در خبر قتل آغا محمد خان مژده پادشاهی باباخان بنام فتحعلی شاه اعلام می‌شد .

البته این خبر خیلی خصوصی به بابا خان گفته شد وکسی دیگر تا چند روز اطلاع نیافت ، باباخان شنیدن این خبر را در شب زفاف فاطمه که نام او هم تغییر یافته و تبدیل (بسنبل) باجی شده بود به فال نیك گرفته و بیشتر به این دختر که از اسرای کرمان بود تمایل و علاقه پیدا کرد ، طولی نکشید که باباخان به تخت سلطنت نشست (۱۲۱۲) و این مصراع ماده تاریخ او شد «زتخت آغامحمد خان شد و بنشست باباخان» و یا بروایتی دیگر همان کلمه صورت ماده تاریخ(ب‌اب‌ا) ۱۲۱۲) بقول ناسخ‌التواریخ « این دختر که موسوم بفاطمه خانم بود و بعدها«بسنبل باجی» معروف شد و مدتها در حرم فتحعلی شاه ماند و از زنان مورد توجه اوبود ، علی‌اکبر خان راه‌بری برادر این زن پس از آنکه فرزندانی برای فتحعلی‌شاه‌آوردملقب به خالو گردید . هنوز هم اولاد و اقوام علی‌اکبرخان که در «راه‌بر» سکونت‌دارند معروف بخالوئی ها شده‌اند و نام خانوادگی آنان نیز خالوئی است .

زنهای کرمانی در تسخیر شوهر یدطولائی دارند و بعضی این کرامت را در آش رشته میدانند که معمولا در روزهای اول عروسی از طرف خانواده عروس داده

میشود ، ولی باید گفت که این رشته محبت است که پایه خانوادگی راتوسط آنان مستحکم میکند ، زیرا اینان به هیچ چیز جز آسایش شوهر دل بستگی ندارند ، آنچه راکه شوهر بخواهد همان را میخواهند و جز برضای شوهر قدمی برندارند ، سنبل باجی نیز کاملا فتحعلی‌شاه را زیر نگین گرفته و بقول نظامی : گر اورا کمندی ماه‌گیر بود، این زن راهم کمندی شاه‌گیر بود .

بروایت صاحب تاریخ عضدی «سنبل باجی» والده مرحوم شجاع السلطنه درخدمت خاقان فتحعلی‌شاه بااحترام بود و در حرم‌خانه مبارکه منشاء آثار خیر و بزرگی بود ، حضرت پادشاهی و تمام شاهزاده‌گان او راخانم می‌گفتند مانند کلام

ازبس نیك‌نفس و خوش قلب بود مکرر عریضه رعایای خمسه را که از شعاع السلطنه پسرش تظلم کرده بودند بحضرت خاقان میداد و می‌گفت نمی‌خواهم کسی مظلوم واقع شود و از شاه عالم‌پناه شکایت نمایند اگرچه پسر خودم مصدر ظلم شده باشد باید معزول گردد ، و همین رویه و اخلاق وعقیده او را عزیزو مهربان تر قرار میداد و بر محبوبیتش افزوده می‌شد از پایان زندگی سنبل خانم اطلاعی دردست نیست ،سرگذشت او از شوخی‌های (تقدیر) بوده ،که گوئی آغا محمدخان ماموریت داشت چهل هزار سپاه را پشت دروازه کرمان بفرستد ، شهری گرفته شود ، بیست هزار جفت چشم از مردم درآورده شود ، و آغا محمدخان از حاکم شهر التزام بگیرد ،که دیگر معمور و مسکون نباشد و مردمش در قریه فریزن توطن بجویند تا فاطمه خانم از کلبه کفش دوز «راه‌بر» بیرون آید ودر کاخ گلستان قدم گذارده «فاتبرو یا اولی‌الابصار . تعز من‌تشاء و تزل من‌تشاء بیدك‌الخیر؟.» .

داستان برادرکشی او ــ سلطان برادری داشت بنام مسعود خان که مادر او دختر سلطان علاءالدین بود ، مسعود خان از زیباترین اشخاص بود که من (ابن‌بطوطه)در دنیا دیده‌ام ، اورا متهم کردند که میخواهد بر سلطان قیام کند ، و وقتی مورد استنطاق قرار گرفت و از ترس شکنجه اقرار کردزیراهرکس در مقابل اتهامی که سلطان واردآورده ایستادگی و انکار نماید ، چنان مورد شکنجه قرار میگیرد که مرگ در مقابل آن هیچ‌است، سلطان بفرمود تا سر برادر را در میان بازار ازتن جدا سازند ، نعش او طبق‌معمول سه‌روز تمام در آن محل افتاده بود ، او سال قبل از واقعه در همانجا مادر این برادر مقتول را بجرم زنا بحکم قاضی کمال‌الدین سنگسار کرده بودند .

شیخ شهاب‌الدین پسر شیخ جام‌در خراسان برحسب آنچه بزرگان مشایخ و فضلا شنیده‌ایم بجد او منسوب میباشد ،این‌مرد چهارده روز متوالی روزه می‌گرفت ، سلطان قطب‌الدین درباره او ارادتی کامل داشت و بزیارت او میرفت ، چون سلطان

محمد بمسند فرمانروائی نشست تصمیم گرفت دست سلطان قطب‌الدین را دریکی ازکارهای دیوانی بند کند ، چه او عادت داشت کـه فقها و مشایخ و صلحـا را در دستگاه خود بخدمت بگمارد ، و استدلالش این بود که مسلمانان صدر اول کارها را فقط بـدست علما و صلحا میدادند .

شیخ شهاب‌الـدین از قبول خدمت دولتی امتناع کرد ، سلطان این مطلب را در مجلس عمومی پیش کشید و باو تکلیف کرد که منصبی را قبول کند ، شیخ ابا نمود و سلطان از این امـر خشمگین گشت و بشیخ ضیاءالدین سمنانی دستور داد که ریش شیخ را بتراشد ، ضیاءالدین از قبول فرمان امتناع کرد و گفت من اینکار را نمی‌کنم ، سلطـان بفـرمود تا ریش هـردو را تراشیدند ، وضیاءالدین را بنواحی (تلنگ) تبعید کرد ولی پس از مدتی منصب قضاوت آن نواحی راباو تفویض داشت و او در همانجا وفات یافت .

و شیخ شهاب‌الدین بفرمان سلطـان بدولت‌آباد تبعید کرد ، وهفت سال در آنجا بماند ، بعد سلطان کسی نزد او فرستاد وویرا بااعزاز و اکرام بشغل ریاست مستخرج برگماشت ، وظیفه این دیوان آنست که بقایاایراکه در پای حکام و مامورین دولتی مانده بود بزور و فشار از آنان استیفا کنند .

سلطان کم‌کم در مراتب احترام شیخ افزود و فرمان داد که امرا برای سلام پیش او بروند و فرمان اورا فورا بمعرض اجرابگذارند ، کار بجائی رسید که کسی در دربار بالادست او نبود ، تا هنگامی که سلطان بمنزل خودکه در کنار نهر (گنگ) بود منتقل شد ودر آنجا قصر معروف «سرك‌دوار» را کـه بمعنی بهشت آئین است ساخت و دستورداد که مردم دیگر نیز در آنجا خانه بسازند ،شیخ شهاب‌الدین اجازه خواست که در پای تخت باقی بماند ، سلطان اراضی راکه درمسافت شش میلی دهلی بود باو واگذارنمود، شیخ در آنجا غاری بزرگ حفر کرد و دردرون آن غار اطاقها و انبارها و گرمابه‌ساخت و از نهر جون بدانجا آب آورد و آن زمین‌را معمور کرد و چون آن ایام مصادف بـا سالهای قحطی بود از محصول غله آنجا مالی‌فراوان گرد آورد .

شیخ مدت دو سال نیم که سلطان‌در پای‌تخت نبود همانجـا اقامت داشت و غلامان او روزها در مزرعه کار میکردند وشب را بغار می‌آمدند و در بروی خود و حیوانات خود می‌بستند زیرا کفار هندو درکوه بلندی نزدیك‌های همان محل موضع گرفته بودند و موقعیت او و کسانش درخطربود ، هنگامی که سلطان بپای‌تخت برگشت شیخ در هفت میلی دهلی باستقبال شتافت وسلطان احترام زیاد نمود و اورا در آغوش گرفت و آنگاه شیخ بغار خود بازگشت ،پس از چند روز سلطـان کسی بسراغ او فرستاد ولی شیخ از آمـدن امتناع کرد ،مخلص‌الملك نذرباریرا کـه از بزرگان امرابود

پیش او آمد و بزبانی نـرم از عواقب خشم سلطان بترسانید شیخ گفت خدمت ستمکاری را قبول نخواهم کرد ، مخلص الملك پیش پادشاه آمد ، و جریانرا باو خبر داد پادشاه بفرمود تا شیخ را حاضر سازند ، چون شیخ حضور یافت ، سلطان گفت : تو گفته‌ای که من ستمکـارم ، شیـخ گفت آری توستمکاری و مواردیرا از مظالم او برشمردکه ازجمله تخریب شهـر دهلی و آواره کردن مردم آن بود ، سلطان شمشیر برگرفت و بصدر جهان داد وگفت : این آدم ثابت میکند کـه من ستمکـارم ، بگیر با این شمشیـر گردن من بزن .

شهاب الدین گفت کیست که درچنین موردی بتواند بر علیه تو شهادت بدهـد ، لیکن تو خود میدانی که تاچه پایه بیدادگری کرده‌ای ، سلطان دادکه اورابملك یکتبه رئیس «دادی داران» ، بسپارند و او چهار زنجیر برگردن شیخ نهاد و دست بندش زد ، شیـخ چهارده روز تمام روزه گرفت ودر این مدت چیزی نخورد و معلوم میشود از سابق در موارد فشار روزه میگرفتند که گاندیهم بارث برده بود و عمل میکرد نویسنده) .

و هرروز شیخ را بدربار می‌آوردندفقها و مشایخ تکلیف میکردند که از حرف خویش بتری جوید واومیگفت هرگزنخواهم کرد و میخواهم در زمره شهیدان باشم .

روز چهاردهم سلطان توسط مخلص الملك طعامی برای او فـرستاد و شیـخ از خوردن امتناع کرد و گفت رزق مرا از عالم خاك برگرفتـه‌اند ، چون این خبر بگوش سلطان رسید فرمان داد تاشیخ راپنج(استارشرز) مدفوع انسانی بخورانند ، هر استار مساوی با دورطل ونیم مغربی است ، مامورین که از کفار بودند دست باجرای فرمان شاه زدند وشیخ‌را به‌پشت برزمین خوابانده‌ودهنش با کلبتین باز کردند و مدفوع راکه باآب کرده بودند بحلق او فرو ریختند ، روز بعدشیخ را بخانه قاضی صدرجهان آوردنـد ، فقها و مشایخ و وجوه خارجیان مقیم دربارهند (عزیزان) درآنجا گرد آمده اورا پندها دادند و اصرار کردند که حرف خودرا پس بگیرد ولی او نپذیرفت و فرمان قتل اواجرا گردید (آیا دراین مورد تقصیر با سلطان بوده یا شیخ ، قضاوتش با خوانندگان خواهدبود که از اول رفتار سلطان را با شیخ میخوانندنویسنده) .

ابن بطوطه میگوید ـ در هندوستان رسم این است که روز سیم میت که دفن کرده‌اند بامداد سر قبر او میروند و پیرامون قبـررا با بساطها و پارچه ابریشمی مفـروش میسازند ، ودسته گل روی قبر میگذارند ، گل در همه فصول در هندوستان هست وهیچ وقت قطع نمیشود ، و نیز شاخه‌های میوه ونارنج بطوریکه بامیوه و اگر شاخه میوه‌دار نبود چند از لیموهای خشك و نارگیل روی قبر می‌نهند ، مردم جمع میشوند و مصحف‌ها می‌آورند و بقرائت می‌پردازند آنگاه حاضرین را شربت میدهند و سپس گلاب برآنـان

می‌پاشند و بعداز انجام این مراسم مراجعت‌مینمایند این رسوم بین مسلمانان متداول است ـ هنوز هم این مراسم در روز اول وهمین‌طور روز هفت برقرار است .

ابن بطوطه مینویسد ـ در سفریکه بچین بنام ایلچی از طرف سلطان میرفتم در میان کوه و بیابانها گرفتار عده‌ای از کفارهندوان که شهر جلالی را محاصره کرده وبا مردم شهر جنگ میکردند و مردم آنشهر برهلاك بودند ، ابن‌بطوطه می‌گوید : پس از فرار از دست کفارکه گرفتاریهای خود رادر بیابانها و جنگل‌ها که خسته و وامانده شده بودم ، دراین بیابان سنگلاخ و بی‌آب گرفتار شدم ، روز هشتم عطش برمن زور آورد و آب پیدا نکردم ، بده ویرانی رسیدم که‌حوض نداشت ، در هند تمام دهات حوضی دارند که آب باران درآن جمع میشود که‌تمام‌سال را ازآن آب میخورند .

طریقی دیگر در پیش گرفتم که مرا برسر چاهی رسانید ، و این چاه سنگ چین نبود ، طنابی از علف برکنار آن بود لاکن‌دلو نداشت ، خرقه‌ایرا که برسر داشتم بطناب بسته و بچاه انداختم ، آبی را که‌برخودکشیده بود مکیدم سیرابم نکرد ، کفش‌خود را بطناب بستم و آنرا پر کرده خوردم بازسیرآب نشدم ، دوباره کفش را بچاه انداخته که طناب پاره شد و کفش در چاه ماند ، من‌که دیگر کفش را بطناب بسته و بوسیله آن خودرا سیرآب ساختم و بعد آنرا پاره‌کردم‌و قسمت روئی آنرا بپایم بستم .

«پیردلشاد» و نجات ابن‌بطوطه که‌جزو محیرالعقول خواهد بود باید با دقت خوانده شود .

ابن‌بطوطه میگوید : در آن موقع‌که کفش می‌بستم ودر حال خود متحیر بودم ، ناگاه شخصی نمایان گشت که تعجب کردم‌دیدم مردیست سپیدفام و ابریقی و عصائی در دست دارد و بر دوش انبانی نهاده گفت :سلام‌علیکم گفتم : علیکم‌السلام و رحمة‌اله‌و برکاته ، بفارسی گفت چه‌کسی ؟ گفتم مردی‌هستم گمشده گفت : من نیز چنینم ، آنگاه ابریقی‌که داشت باطنابی بچاه فرستاد و آب‌برکشید ، خواستم تا بنوشم ، گفت صبر کن، انبان خویش را برگشود و مشتی نخودبریان‌باکمی برنج درآورد ، خوردم وآب‌نوشیدم .

او وضو گرفت و دورکعت نماز گذارد ، من نیز وضو گرفته نماز گذاردم ، اسمم را پرسید گفتم محمد بطوطه ، من نیز نام او را پرسیدم گفت القلب‌الفارح «دلشاد» این نام را بفال نیك‌گرفتم و خوشحال گشتم گفت بسم‌اله بامن می‌آئی ؟ گفتم آری کمیکه بااو راه رفتم ولی خودرا ناتوان دیدم ودیگر نتوانستم ازجای برخیزم نشستم ،گفت چه‌کار میکنی ؟ گفتم پیش از این که تورابه بینم میتوانستم راه بروم ولی اکنون نمیتوانم ،گفت سبحان‌اله بیا برگردن من‌سوار شو ، گفتم تو مردی ضعیف هستی و نمیتوانی مرا ببری .

گفت خدا قوت میدهد باید سوارشوی من ناچار سوار گردن او شدم ،گفت: «حبیبه‌اله و نعم‌الوکیل» را زیاد بخوان، من‌مرتب این ذکر را میخواندم و خواب برچشمم چیره‌گشت ناگاه احساس‌کردم بر زمین‌افتادم‌و بیدار شدم ولی اثری از آن مرد نبودهرچه باطراف نگاه و توجه نمودم کسی را ندیدم‌مدتی در بهت و حیران بودم ناگاه چشمم بدهی آباد برخورد خیال کردم آن مرد بده‌رفته است ، در میـان ده رفتم معلوم شد رعیت‌های آن از هندوان هستند ولی حاکم‌آنجا مسلمان میباشد ، ورود مرا باواطلاع دادند .

پیش من آمد ، پرسیدم اسم ایـن‌آبادی چیست ؟ گفت «تاج‌پوره» از این‌جا تا شهر «کول» که همراهان ما آنجا بودنددو فرسخ فاصله بود ، حاکم مرا بخانه برد و غذای‌گرمی داد ، من خودرا بشستم ، گفت‌لباس و عمامه‌ای پیش من است که مردی غریب مصری از همان اردوئی که در کول‌هست آنرا نزد من امانت گذاشته ، گفتم‌آنها را بمن ده تا خود را باردو برسانم آورددیدم‌همان لباسهای خودم است که چون ازکول می‌آمدم بآن غریب بخشیده بودم ، که بعدازمدتی در بیابان حیران و سرگردان که ذکر شد ، بسی تعجب کردم و درباره مردیکه مرابآنجا آورده بود بیاندیشیدم ، یادم آمد که ولی خدا ابوعبدالله مرشدی مرا گفته بودکه‌تو بسرزمینی خواهی رفت که سرگردان و حیران ودر هلاکت خواهی افتادآنوقت‌برادرما «دلشاد» را درآنجا ملاقات خواهی کرد و او ترا از گرفتار و هلاکت خلاصی خواهدبخشید ، و نیز بیاد آوردم که چون از آن مرد اسمش را پرسیدم گفت «القلب‌الفلاح» که معنی آن بفارسی همان «دلشاد» است‌که شیخ خبر داده بود دانستم همان است کـه‌قبلاگفته بودند ملاقاتش خواهم کرد ویکی‌از اولیای زمان میباشد که متاسفانه از حجت‌وی جز همان مقدار که گفتم نصیب‌من نبود، و نیز از مکانیکه مرا بردوش خود سوارکرد تاآنجاکه من خود را بزمین دیدم چند روز راه بوده که بیك خواب «چشم برهـم‌زدن» بآنجا آورد و خود ناپدید گردید .

ابن‌بطوطه‌مینویسد : وقتی‌که‌پس‌ازسه‌روزبکشور «مالابار» یا «ملیبار»رسیدیم که مرکز فلفل بود طول این نواحی دو ماه راه‌میباشد که در ساحل دریای از سنداپور تا کوله امتداد دارد ، درسرتاسر آن راه ازمیانه‌درختان میگذرد ، در هر نصف میل اطاقی از چوب درست شده که هر مسلمان و کافرمسافر میتواند در آن استراحت نماید ، در کنار هریك از این اطاقها چاه آبی نیزوجوددارد ، و یکی از هندوان مامور حفظ آن است که برای کفار ظرف آب میدهد ولی‌برای مسلمان توی دست او میریزد تابخورد و سیرآب شود ، ورسم کفار در بلاد بایاراین است که هیچ مسلمانی نباید در خانه‌آنان بیاید و یا در ظرف آنان غذا بخورد و اگرمسلمانی درظرف کافری غذا بخورد آن‌ظرف

را می‌شکنند و یا بخود مسلمان میدهند واگر مسلمانی درجائی برود که خانه مسلمان در آنجا نباشد کفار غذایش را می‌پزندوروی برگهای موز میگذارند و خورشت هم روی آن میریزند تا او بخورد و هرچه از غذازیادی آمد بسگ یا مرغ میدهند .

در سراسر جاده درتمام منازل مسلمانان وجود دارد که مسافرین مسلمان در آنها منزل میکنند و احتیاجات خود را برطرف‌مینمایند ، و اگر این‌وسایل نبودهیچ‌مسلمانی از این راه عبور نمی‌کرد ، این جاده که گفتم‌دوماه امتداد راه آنست ، و اگر مسافر و یا قافله‌ای روزی چهار فرسخ راه‌طی کندمسافت‌آن میشود ۲٤۰ فرسخ و این مسافت حتی یك وجب جای غیر معموره ندارد(خیلی‌شبیه‌براه و جاده‌های ایران است) و هرکس باغی جدا دارد که خانه‌اش در وسط باغ‌واقع‌است،ودیوار چوبی درآن کشیده ، جاده از وسط باغها رد میشود . وقتی دیوار باغی خاتمه‌می‌یابد پلکانی چوبی در آنجا است که ازآن بالا میروند و بوسیله پلکان دیگر بباغ‌مجاورآن وارد میشوند .

و این جاده بمسافت دوماه بهمین‌منوال است . هیچ‌کس در این نواحی سواره مسافرت نمی‌کند و اسب نمی‌برد مگر سلطان،اغلب اهالی در تخت‌روان بدوش بندگان یا اجیران حمل میشوند ، و هرکس در تخت‌نخواهد مسافرت کند با پای خود راه میرود، و هرکس باشد ، آنانکه اثاثیه یا اجناس ازمال‌التجاره و غیره دارند ، باربرانی را اجیر میکنند که اجناس را به پشت گرفته حمل‌نمایند ، لذا گاهی دیده میشود که تاجری باصد نفر باربر یا زیاد و یاکمتر متاع او راحمل مینمایند راه میروند ، هریك از این باربران چوبی کلفت دردست دارند که تیله‌آهنی بر منتهی‌الیه آن نصب است ، و برسر آن چنگالی آهنین بسته شده هرگاه باربرخسته شود و سکوئیکه بتواند بار خودرا روی آن گذاشته استراحت کند نباشد ، سرآن چوب را در زمین محکم میکند و باررا از چنگال آن می‌آویزد بعد از استراحت‌بدون اینکه احتیاج بکمك داشته باشد بار خود را بدوش گرفته میرود .

من ابن بطوطه ، راهی امن‌تر از این‌جاده در تمام مسافرت خود ندیدم ، در این جاده دزد را برسر یك نارگیل میکشند ،میوه‌های درختان که برزمین میریزد کسی جرئت ندارد آنرا بردارد تا صاحبش بیایدوجمع کند گفتند یکی از هندوان که از این راه می‌گذشته نارگیلی برداشته و این خبربگوش حاکم رسیده بود ، بدستور او چوبی بر زمین نصب کرده سر آنرا تراشیدند وتخته‌ای از آن گذرانیدند و متهم را روی شکم برآن تخته خوابانیده وچوب رادر تن‌او فرو کردند بطوریکه از پشتش درآمد و اورا برای عبرت و ترسانیدن مردم در آنجاتهیه و گذاشته‌اند ، درطی طریق‌گاهی شب

باکفار مواجه میشدم و آنان به محض دیدن‌ما از جاده خارج و کنار میرفتند تا ما رد شویم .

درخت های فلفل مانند درخت‌های‌مو است ، آنرا دربرابرنارگیل نارس‌میکنند، و فلفل مانند مو خود را در نارگیل پیچیده‌بالا میرود ، برگهای این درخت شبیه گوش اسب است ، موقع پائیز فلفل را چیده روی‌حصیرها جلوی آفتاب پهن میکنند ،همانطور که انگور را باآفتاب میدهند تا کشمش‌شود،و میوه آن بشکل کوچك است ، فلفل‌ها را که پهن کرده‌اند بهم میزنند تا خوب خشك‌گردد و سیاه شود .

من (ابن‌بطوطه) در شهر کالکوت‌دیدم که فلفل را مانند ذرت که در ممالك ما معمول است باکیل میفروشند ، از آنجا بشهر(کوبل) که از بزرگ‌ترین شهرهای (بلیار) است و در آن مسجد جامع بزرگی است ، ودرخت سبز باطراوتی دیدم که برگهای آن به برگهای انجیر شباهت داشت اما نرم‌تر ازآن بود ، دیواری گرداگرد این درخت فرا گرفته بود ، و نزدیك آن محرابی بسیارقشنگ بود که من(ابن‌بطوطه) دو رکعت‌نماز درآن بجای آوردم ، این درخت را در آنجادرخت شهادت مینامند ، همه‌ساکنین میگفتند که هنگام پائیز همه ساله از این درخت یك‌برگ می‌افتد که رنگ آن زرد است ولی بعد سرخ میشود و بکلك قدرت الهی روی آن‌نوشته : «لااله‌الاله محمدرسول‌اله» فقیه حسین و جمعی از معتمدین میگفتند هنگام‌سال که افتادن برگ مزبور نزدیك میشود عده‌ای از مسلمانان و کفار در زیر آن‌درخت‌جمع میشوند هر وقت برگ منظور افتاد آنرا نصف‌میکنندیك‌نیمه آنرامسلمانان برمیدارندو نیمه دیگر را بخزانه سلطان می‌برند ، و برای شفای امراض از آن استفاده میشود ،ونیز عده‌ای از کفار مسلمان‌میشوند ، وبسبب همین درخت بود که اسلام در شهر (کوبل)وارد و توسعه پیدا کرد که مسجد جامع را بنا کردند ، و اهالی این‌جا بقدری باایمانندکه ممکن نیست فردی نسبت بفرددیگرخیانت ویا دروغ بگوید و شاید اصلا نمی‌دانند‌دروغ چیست ، دستگاه حکومتی در تمام‌سال آنچه میگوید عمل میکند لذا کسی نمیداند‌دروغ چیست (خیلی شبیه است بجامعه ایرانی که راستگوئی را نمی‌دانند چیست) .

روز دهم بود که وارد شهر (کولم)شدیم که از بهترین شهرهای (بلیار) ودارای بازارهای خوب میباشد . این شهر از آخرین‌نقاط مملکت (بلیار) و مجاور باچین‌میباشد که از آنجا بچین ارتباط ورفت وآمد برقراراست ، مسلمانان در این شهر مورد احترام بزرگ میباشند ، پادشاه کولم ، کافری است‌بنام (تیروری)که مسلمانان را عزت و احترام میکند ، و با دزدان و بدکاران بشدت تمام‌رفتار و مجازات میکند .

از حکایت‌هائیکه در (کولم) شاهدآن بودم این بود که یکی از تیراندازان‌عراقی

کسی از رفقای خود را کشت و بخانه ،آوجی ، پناه برده بود وقاتل ثروت فراوان داشت ، مسلمانان میخواستند مقتول را دفن‌کنند مامورین سلطان مانع بودند و میگفتند تا قاتل را بما تسلیم نکنید نمی‌گذاریم دفن‌شود ، بدین جهت مرده در تابوت در خانه آوجی باقی ماند و گندیده و بوی آن‌همه‌جارا فراگرفت ، آوجی بناچار قاتل را تسلیم کرد و درخواست نمودکه اموالش را گرفته‌خودش را زنده بگذارند ولی مامورین اورا کشته و نیز اجازه دفن مقتول داده شد .

دادگستری پادشاه ، کولم . میگفتندپادشاه کولم روزی بخارج شهر رفته بود ، راه از وسط باغها میگذشت داماد یعنی‌شوهردخترش که از شاهزادگان است بااو بود ، یك دانه (انبه) که از درخت افتاده بود توی‌راه برداشت ، قضا را دراین هنگام سلطان او را میدید و بجزای این عمل فرمان دادکه اورا دونیمه کنند یك نیمه آنراطرف‌راست جاده و نیمه دیگر را ازطرف‌چپ‌آن‌بیاویختندو دانه (انبه) را نیز نصف‌کرده هر پاره را از یك طرف روی بدن مقتول قرار دادند وبرای‌عبرت مردم آنها را بهمان حال‌باقی‌گذاشتند- چرا ؟ برای اینکه خود را حافظ مردم خودمیدانستند .

نظیر این داستان در شهر (کاکوت)نیز اتفاق افتاده بود تفصیل آنکه برادرزاده نایب سلطان این شهر شمشیری از یکی ازبازرگانان مسلمانان را بزور غصب کرده‌بود، صاحب شمشیر پیش نایب سلطان شکایت‌بردو او وعده دادکه قضیه را مورد رسیدگی قرار دهد ، بازرگان بردر خانه او نشسته‌بودکه برادرزاده باهمان شمشیر واردشد،عمویش وی را صدا زده گفت این شمشیر از آن این‌مرد است ؟ . گفت آری گفت آنراخریده‌ای گفت نه ، سلطان به محض شنیدن این‌جواب‌بمامورین خود دستور داد که اورا بگیرند و باهمان شمشیر سرش را ازتن جدا سازند ،در این موقع بازرگان هرقدر التماس کردکه من گذشتم اثری نکرد و حکم اجرا شد .

درخت نارگیل - درخت نارگیل سالی‌دوازده‌خوشه‌میدهد،یعنی در هرماه‌خوشه‌ای بوجود میآورد واین خوشه‌ها از لحاظ‌بزرك‌و کوچکی باهم متفاوت اند، بعضی از آن خشك و برخی سبز میباشد ، از نارگیل‌شیرروغن‌میگیرندوازشیره آن شیرینی‌مخصوص درست میکنند که بانارگیل خشك خورده‌می‌میشود ،از لحاظ تاثیر قوه باء بی‌نظیر است .

این بطوطه در باره زنان این جزائر-زنان این جزائر سر خود را نمی پوشانند، ملکه‌شان نیز همین‌طور است .این زنان‌گیسوان خود را شانه زده آن رایك طرف جمع‌میکنند، اکثر جز لنگی که‌از ناف‌تاپائین‌تنه انسان را می پوشاند جامه دیگر برتن‌نمی کنند و باقی بدن آنان عریان است، بهمین‌وضع دربازار وسایر جاها راه میروند چون

همه این طورند دیگر مردها هم‌اینقدر توجه‌ندارند ،البته نمیتوان گفت بااین منظره‌به حال طبیعی باشند .

ابن بطوطه میگوید ـ متصدی منصب‌قضاوت گشتم خیلی کوشیدم که این عادت‌را از میان آنان براندازم و زنان را مجبوربه‌پوشیدن لباس بکنم اماکاری از پیش‌نبردم فقط در مواردیکه زنی مرافعه‌ای داشت ومی‌خواست به‌محضرمن بیاید اگر تن خود رانمی پوشانید راهش نمیدادم ،اما دیگر قدرتی‌نداشتم ، ولی رفته رفته بعضی‌از زن‌هاکم‌کم یك‌پیراهن نازك از حریر زائد برلنك معمولی‌برتن میکردند ،واین پیراهن‌ها دارای‌آستین های کوتاه ولی عریض میباشد .

زیورآلات زنان این جزایر که استعمال‌میکنند عبارت است از دست بندهای سیمین که هرزن تعدادی از آن را بدست میکند،واغلب از مچ دست‌تا آرنج‌آنان را فرامی گیرد . دست‌بندهای طلا مخصوص زنان‌وخویشاوندان سلطان است، زنان این جزائر خلخالهای نیز دارند ، و نیز گردن‌بندهای‌طلائی برسینه دارند ، خلاصه مردهای هشتاد ساله را دیگرگون مینمایند .

کارگران زن ـ از عجایب کارهای این‌زنان آنست که برای خدمت‌درشهر خوداجیر میشوند . یعنی هریك‌از آنان در مقابل‌مبلغی‌پول که پنج دینار یاکمتراست قبول خدمت میکنند ،واین امر را ابدا عیب نمی دانند،مخارج چنین مستخدمین بعهده کسانیست که آنها را اجیر مینمایند .

اغلب دخترها همین کار را می‌کنندودرخانه هریك از توانگران ده یابیست نفراز این گونه دخترها مشغول خدمت میباشند،این‌دخترهااگر ظروفی ر بشکنند قیمت‌آن‌را باید از دست مزد خود بپردازند ،ونیزدر امرخدمت(جنسی) رایگان میباشند و امتناعی نشان نمی‌دهند بلکه استقبال میکنند .

ازدواج دراین جزائر خیلی آسان است‌زیرا میزان مهریه بسیار کم است، و زنان خیلی خوش معاشرت میباشند . غالبا درازدواجها نام مهریه برده نمیشود و فقط‌بعدا مهرالمثل میپردازند . هنگامی که کشتی‌هاباین جزائر میرسند سرنشینان‌و مسافرین با زنان آنجا ازدواج میکنند و موقع رفتن‌طلاقشان میدهند .واین نوعی از نکاح(متعه) صیغه میباشد .

این زنان هرگز حاضر نیستند ازجزایرومکان خود بممالك دیگر بروند . و من زنهائی باین درجه‌از حسن معاشرت ندیده‌ام،زن درمیان آنان هرگز خدمت شوی خودرا بکسی دیگر محول نمی‌کند ، خود غذاپیش شوی میآورد و باتنازی غذا میخوردو بعد اسباب غذا برمیچیند و دست او را میشوید ، و هنگام خواب تن او را اینقدر می

مالند تابحرکت بیاورد .

دیگراز رسوم آنجا این است که زنهاباشوهرهای خود درهیچ موقع دریك‌جاباهم نمی‌خوابند حتما مرد سوا وزن هم سوا می‌خوابد ، ابن بطوطه مینویسد دراین جا چند زن داشتم یکی ازآنها باخواهش زیاد حاضرشد بامن‌غذا بخورد و دیگری حاضر نشدو نتوانستم غذا خوردن او را به‌بینم معلوم شدبا غریب‌ها اینطورند .

سبب‌جنی شدن ـ داستان جنی شدن‌مردم‌این‌جزائر ،از معتمدین محل مانند عیسی یمنی و فقیدعلی معلم و راضی‌عبداله وجمعی‌دیگر حکایت میکردند که مردم این جزائر کافر بودند ، هرماه عفریتی از جنیان‌ازسوی‌روی داد و کار قحطی بجائی رسید دریا پدیدار میشد و باین‌جزایر میآمد،هیکل‌این عفریت وتی دردیا ظاهر میشدبشکل یك کشتی بود ، درسم‌چنان بود که هروقت ان‌این عفریت وقتی در دریا ظاهر میشد بشکل یك کشتی بود ، در سم‌چنان بود که هروقت‌این عفریت پدیدار میگشت مردم جزائر دختریرا زینت کرده به پشت خانه‌ای که دردرکنار دریا قرارداشت میبردند و یك شب در آنجا سکنی میداشتند صبح که درب خانه‌را میگشودند ، دخترك‌دوشیزه‌گی خود را از دست داده ومرده‌بود .

این عمل هرماه تکرار میشد. و قرارگذاشته بودند که بین اهل محل قرعه بکشند و قرعه بهر خانواده‌ای اصابت‌کرد دخترآن‌خانواده‌رابرای انجام مراسم میبرند .تامردی از اهل مغرب (مراکش) بنام ابوالبرکات بربرس‌باین محل رسید وبررسی مردی حافظ قرآن بود و درخانه پیره زنی مسکن کرده‌بود ، روزی بخانه آمد دید قوم خویشان پیره‌زن دوراو جمع شده و گریه و زاری‌مشغولند علت راپرسید نتوانستند حالیش بنمایند.مترجمی آوردند واو داستان راشرح‌داد و گفت قرعه بنام پیره‌زن اصابت کرده واو هم جز همین یك‌دختر که‌باید تعمیم‌عضویت کند ندارد . ابوالبرکات‌گفت ساکت باشیدمن‌شبانه بجای دختر به بت‌خانه خواهم‌رفت .

واو مردی صاف چهره و بدون ریش‌بود،شبانگاه ابوالبرکات را به‌بت خانه‌بردند. او وضو داشت و دربت خانه بقرائت قرآن‌پرداخت ، ناگاه عفریت پدیدار گردید ابرالبرکات‌هم چنان‌بقرائت قرآن ادامه‌میداد و چون عفریت نزدیکتر رسید و صدای‌قرآن شنید در دریا فرو رفت ابوالبرکات تا بامداد بقرائت قرآن مشغول بود ،چون صبح‌گشت پیره زن و خویشاوندان او وسایر مردم‌آنجاآمدند تا قربانی عفریت را بیرون آوردند وبسوزانند . دیدند ابوالبرکات نشسته‌وقرآن‌میخواند رفتند پیش پادشاه خود که «شتورازه» نامیده میشد و قضیه را خبردادند .او خیلی تعجب از کاریکه‌ابوالبرکات بآسانی انجام داده پادشاه اسلام بیاوردولی‌او گفت یك ماه دیگر همین جا بمانی اگر

عفریت‌بار دیگر ظاهر نشد واز اوبسلامت‌رستی اسلام قبول خواهم کرد .

ابوالبرکات در آنجاماند، و خداوندر دل پادشاه تمایلی نسبت بدین اسلام‌ایجاد کرد، تاماه دیگر سرآمد واو رابه‌بت‌خانه‌بردند ولی این بار دیگر آن عفریت ظاهر نشد وابوالبرکات تاصبح مشغول قرائت‌قرآن‌بود ،بامداد اذان که مردم این حال‌رادیدند بت‌ها را شکستند و بتکده‌ها را خراب‌کردندوویران نمودند و همه‌ایمان آوردند و بسایر جزائر هم خبر دادند تا مسلمان شوند،ابوالبرکات در جواب پادشاه گفت: « دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند» ازاین‌جا این مثل باقی برقرار مانده‌است .

سلطان وسائل تهیه قرآن را توسط‌ابوالبرکات برای هرخانه فراهم نمود،ابو-البرکات را التحرام فراوان قائل شدند .ومطابق مذهب او که مالکی بود گرویدند،هم اکنون نیز مردم آن جزایر در خانه های‌خودقرآن دارند و هر روز صبح وشام قرائت مینمایند .

ابوالبرکات مسجدی ساخت که به نام«سلطان شنورازه بدست ابوالبرکات بربری مغربی اسلام آورد » و سلطان ثلث عوایددیوانی این جزائر را مخصوص بناالعبیس کرد زیرا آنان موجب تشرف بدین اسلام‌شدند واین رسم تاکنون برقرار است، چون این عفریت‌در زمان پیش‌از اسلام موجب‌خرابی بسیاری ازاین جزائر گردیده و سنن (ابن بطوطه) که آنجا رقم اطلاعی نداشتم‌ازاین ماجرا ،تایك شب که بکار خود مشغول بودم دیدم که صدای تهلیل و تکثیر بلندشدوقرآن‌ها بر گرفته‌بودند و زنها طشت‌میزدند تعجب‌کردم و پرسیدم این چه کاریست‌گفتندچگونه می‌بینی ؟دریا را نگاه کن و نگاه کردم دیدم چیزی‌مانند کشتی بزرگ که‌می‌آید مثل‌اینکه تمام آن پراز چراغها و مشعلها است ، گفتنداین همان عفریت است که‌ماهی‌یکمرتبه ظاهر میشود وماکه این رسم رااجرا میکنیم بر میگردد و زیانی‌بما نمیرساندواین‌دستور و سلامتی تمام جزائر از مولانا ابوابوکات است

مسافرت ابن بطوطه بقصد زیارت قله‌آدم ـ سلطان سیلان تخت روانی بمن‌بخشید که غلامان آن را بدوش حمل میکردند.چهارنفر جوکی نیز که همه‌ساله بزیارت قدمگاه آدم میروند باسه نفربرهمائی هاوپنج نفردیگراز همراهان آنان و پانزده نفر مامور حمل‌آذوقه بامابودند ، آب دراین راه‌فراوان‌است ،همان روز از رودخانه‌ای بوسیله پلی که باچوبهای خیزران ساخته شده بود عبورکردیم و از آنجا حرکت بمغارمندلی رسیدیم که شهریست زیبا و در آخر قلمرو سلطانی‌واقع است و مردم آن پذیرائی خوبی از ما کردند .

ضیافت آنان عبارت بود از گاومیش‌های جوانی که معمولا ازجنگل صید کرده

زنده زنده بشهر میآورند وسایر اجزاء غذابرنج وروغن وماهی وشیر جوجه‌بود .

بعداز آن بشهر کفار رسیدیم که پای‌تخت یکی از سلاطین بزرگ آن نواحی بود، بنای شهر در خندق‌مانندی واقع شده که‌بین‌دوکوه قرار دارد ،دربیرون شهر مسجدی‌بنام شیخ عثمان شیرازی‌معروف بچاوش واقع‌شده . سلطان این شهر و مردم آن این‌مسجد رازیارت میکنند ومحترم میدارند .

شیخ مزبور راه‌نمای قدمگاه بود. بعداز آنکه یك‌پا ویك‌دست اورا بریده بودند فرزندان و غلامان اوسمت ویرابعهده‌دارند . علت بریدن دست‌وپای وی آن بوده که سرگاویرا بریده‌بود . وبرطبق عقیده کفارهندو هرکس گاویرا بکشد مانند او باید سرش را برید یاویرا درپوست همان گاوپیچیده و درآتش میسوزانند .

ولی چون شیخ عثمانی مردی بود که‌خدمات زیاد به‌اهالی کرده بود مورد احترام بوده‌است لذا دست وپای اورا بریده‌بودند.ولی در عوض دیوانی یکی‌از بازارهای‌شهر را باو واگذار کرده‌بودند ، یاقوت عجیب‌شهرمان از شهر کنکار استخراج میشود،یك نوع از این یاقوت را از (خور) درمیآورندکه‌بسیار قیمتی است، ونوع دیگر آن بوسیله حفاری از معادن درمیآورند . درتمام نواحی‌جزیره سیلان یاقوت‌وجوددارد و این اراضی ملك اشخاص میباشد بطوریکه همه‌کس‌آزادانه قطعه‌ای از آن اراضی را خریده‌به استخراج یاقوت میپردازد معدن یاقوت‌از رگهای سنگ سفید تشکیل میشود که یاقوت‌در وسط آن بوجود میآید،این رگه‌هارا استخراج کرده به حکاك میدهندوازدرون آنها یاقوت سرخ وزرد و کبود درمیآورند.

یاقوت را دینلم، نیز مینامند و رسم‌چنان‌است که از سنگهای یاقوت آنچه قیمتش بصد تنم باشد به سلطان میرسد که آن رادربرابر قیمت از صاحب زمین میگیرد، اما قطعاتیکه‌کم‌ارزش‌باشد مال خودشان خواهدبود . هرصد تنم .معادل شش دینار طلا می باشد . وزنان جزیره سیلان همه دارای‌گردن‌بندهای نوعی‌ازیاقوت‌رنگین‌میباشند، و این رشته‌هارابجای‌دستبندو خلخال دردست‌وپای‌خود می‌اندازند . کنیزکان سلطان یك نوع رشته مشبکی از یاقوت درست کرده بر سرخود میگذارند .ومن (ابن بطوطه)درپیشانی پیس سفید هفت سنگ یاقوت دیدم که‌هرکدام درشت‌تراز یك تخم مرغ بودو درپیش سلطان یك نعلبکی یاقوت باندازه یك‌کف‌دست دیدم که روغن (عود) در آن ریخته بودند و من که تعجب کرده‌بودم. او گفت‌قطعات درشت‌تری نیز در خزانه موجود است .

از کنکار مسافرت کرده بخور (بوزینه)رسیدیم ـ تشکیلات بوزینکان .

بوزینکان نیز مانند مردان ریش‌دارند.شیخ عثمان و پسرش و دیگران میگفتند از

این بوزینکان بزرگ و رئیس دارند کـــه بوزینکان دیگر مانند پادشاه از وی تبعیت میکنند . و آن بوزینه بر سرخود بندی‌ازبرگهای درخت می‌بندد وبچوب درختی‌تکیه میکند . و در چپ وراست وی چهار بوزینه‌دیگر با چوب بدست ایستاده وقتی کـه او می‌نشیند آنان بالای سراو می‌ایستند . بوزینه ماده که جفت وی‌است بافرزندان خود هر روز پیش اومی‌آیند و می‌نشینند و آن‌وقت‌بوزینکان‌دیگردر فاصله دورتری از وی‌قرار میگیرند ، یکی از بوزینکان عصا بدســت‌برای دیگران سخن میراند و آنگاه متفرق میشوند، بوزینکان معمولا برای رئیس خودموزی یا لیموئی ویا مانند آنان به عنــوان هدیه میآورند . رئیس و فرزندان وی‌باآن‌چهار بوزینه دیگر این هدایا را میخورند.

یکی از جوکیان حکایت میکرد که‌یك‌بار آن چهار بوزینه در برابر رئیس خـــود یك بوزینه را کتك زده وپشم‌های اوراکندندمعلوم بود که تقصیری کرده‌بود ،اشخاص مورد اعتماد بمن (ابن بطوطه)گفتند هرگاه‌بوزینه‌ای بر دختری که قدرت دفاع نداشته باشد باوی جماع میکند ، یکی از اهالی‌این‌جزیره حکایت میکرد و میگفت «در خانـه من بوزینه‌ای بود که کارمیکرد.دختربرادریکی از اطاقها مورد حمله‌قرارداد ، دختر که فریاد بر کشید تاماخود را به‌محل واقعـــه‌رسانیدیم دیدیم دخترا بزمین زده‌و خـود درمیان پاهای‌او قرار گرفته‌است و بالاخره‌باکشتن بوزینه دختر را نجـات دادیم ».

کوه سراندیب یا قله آدم ـ این کـوه‌از بلند ترین کوه هـای دنیا است، هنوز نه‌روز راه داشتیم که زاوسط دیا قله‌آن‌دربرابر مانمودار گشت،وقتی بالای آن رفتیم ابرها پائین‌تر از ماقرار داشت ومانع ازآن‌بود که کوه را به‌ببینیم .دراین کوه‌درختهای فراوان است که هیچوقت برگهای آنها نمی‌ریزد،دکل‌های رنگارنگ و گل سرخی‌داشت مانند کف دست درآن میروید . که‌میگویندروی این دکل نام خدا و پیغمبر نوشته شده است، راه اقامتگاه دوتااست یکی معـروف‌بجاده بابا و دیگری بجاده ماما ، مقصود از این بابا و ماما . آدم وحواميباشند .

جاده ماما .راه بهتریست که زوار دربازگشت‌خود از آن‌راه میآیند. ولی هرکس در رفتن از آن راه برود دراتنظار مردم‌چنان است که اصلابزیارت نرفته باشد، جاده‌بابا خیلی سخت ومشکل است، پائین کوه‌همانجاکه دروازه کوه قرار دارد مغازه‌ایست کـه آن منسوب با سکینه میباشد . چشمه آبی‌نیز در آنجا است مردمان قدیم راهی برای کوه پله مانند تراشیده‌اند و درآن میله‌های‌آهنین کار گذاشته‌اند و زنجیرهـا برآن بسته‌اندکه هرکس بخواهد ازکوه ، بابا،برود‌از آن زنجیرها با دست می‌گیرد و بالامیرود و این زنجیرها ده تا است دوتا در پائین‌کوه‌همانجاکه دروازه است و هشت‌تای دیگرآن بعداز آن قرار گرفته . و دهمی را زنجیرشهادت مینامند ، زیرا وقتی انسانی بآنجا

میرسد و به پائین کوه نگاه می‌کند دچاروحشت میگردد و از ترس سقوط شهادتین برزبان میراند ، وقتی از این زنجیرهم ردشدیم جاده متروکی بود . از زنجیر دهم تا مغاره (خضر) هفت میل راه میباشد ، این‌مغاره جایگاه وسیعی است و چشمه‌آبی هم بهمین نام دارد ، این چشمه پراز ماهی است،لکن‌هیچکس ازآن‌ماهی‌ها نمی‌گیرد .نزدیك چشمه دو حوض است در دو طرف راه که‌از سنگ تراشیده شده ، زوار هرچه دارندر همین مغاره می‌گذارند . دومیل باید راه‌پیمود تا بقله کوه بقدمگاه رسید .

قدمگاه . جای پای (بابا) آدم است‌که‌برصخره بلند و سیاهی‌که درمحوطه پهناوری واقع است قراردارد . جای پا در روی‌صخره‌بشکل یك فرورفتگی سزاوار است ، و طول آن یازده وجب میباشد ، و مردم چین درقدیم‌الایام محل انگشت ابهام و اطراف آنرا بریده و با خود به معبدی‌که در شهر زیتون(تولونك) واقع شده برده‌اند ، و از نواحی دوردست بزیارت آن می‌شتابند.

روی صخره درهمان جای پا نه‌حفره‌تراشیده‌اندکه زائرین‌کفاریاقوت‌وزروجواهر درآن‌می‌گذارند، فقراکه‌بمغاره خضرمیرسندازهم پیشی‌میجویند تاخودرازودتر بقدمگاه رسانیده این نظرهارا تصاحب بکنند ، ماکه‌آنجا رسیدیم جز چند سنگ کوچك ومقدار کمی طلا که براه نمای خود دادیم چیزی‌نبود .

رسم چنان است‌که زوار سه روز درمغاره (خضر) میمانند و صبح ها و عصرها بزیارت قدمگاه میروند ما نیز بهمین ترتیب‌عمل‌کردیم . بعدازسه روزبجاده (ماما) باز گشته بمغاره لیم که همان (شیث) پسر آدم‌باشد رسیدیم و پس از آن بترتیب « از خورماهی ، و قریه کوملة و قریه جبرکادان‌وقریه دل‌دینوه و قریه‌آت‌قنجه» گذشتیم‌منزل قشلاقی شیخ ابوعبداله‌بن خفیف در همین‌جابود .

و کلیه این منازل و قراء درکوه واقع‌شده‌است ، درپای‌کوه ازهمین‌جاده درختانی معروف بدرخت «روان» وجود دارد و آن‌درخت طویل‌العمریست‌که برگ آن هیچوقت نمی‌ریزد ، و کسی را ندیده‌ام که برگ آن‌درخت را دیده باشد که ریخته است ، این درخت را از آن جهت «روان» می‌نامندکه‌هرکس از بالای کوه بآن نگاه کند خیال میکندکه در پائین کوه واقع شده و هرکس‌از پائین نگاه بآن کند آنرا در قله کوه می‌بیند .

دردامنه‌کوه عده‌ای از جوکیان‌منتظربودندکه برگی از این درخت بیفتد تا آنان بردارند ، زیرا برگهای این درخت درجائی‌است‌که دسترسی بآن امکان ندارد . و دراین باره دروغهائی‌هم میگویند از جمله آنکه‌میگویند هرکس از برگ‌آن درخت بخورد جوانی را ازسر میگیرد و البته این مطلب‌صحت ندارد ، زیرا این‌کوه خور بزرگی

است که از آن یاقوت استخراج میشود و آب آن در نهایت کبودی بنظر میرسد .

ابن بطوطه در چین و مشاهدات او ـ کشور چین سرزمینی است وسیع و پربرکت که میوه و زراعت و طلا و نقره آن در تمام دنیا مقام اول را دارد ، رودخانه معروف آب حیات از وسط این سرزمین عبور میکند .این رودخانه مانند رودخانه دیگری که در هندوستان جاریست بنام «مرو» نیز نامیده میشود . سرچشمه آن از کوه‌هائیست که نزدیك شهرخان بالغ وپکین واقع شده وبکوه «بوزینه» معروف است .

کاسه چین را در شهرزیتون و درچنین کلان میسازند و آن از خاك کوه‌هائی است که درآن نواحی وجود دارد .

این خاکها مانند ذغال مشتعل میشود ،برای ساختن کاسه . خاك مزبوررا باسنگهای مخصوصی که دارند مخلوط کرده آتش میزنندو تا سه روز بهمان حال میگذارند ، آنگاه آب برآن میریزندکه باز افسرده وخاك شود،بعد آنرا خمیر میکنند نوع اعلای کاسه آن است که گل آن را یك ماه تمام دستکاری کرده باشند و کمترین مدت آن ده روزاست، بهای کاسه چینی در آن مملکت مانندکاسه‌های معمولی بلاد دیگر بلکه هم کمتر قیمت دارد . این کاسه‌ها را بهندوستان وسایر اقالیم دنیا میبرند ، حتی بمملکت ما درمغرب نیز می‌آورند وآن بهترین نوع کاسه‌ها است .

معاملات مردم چین ـ دادوستد از هرنوع جنس روی دینار ودرهم انجام نمی‌گیرد. ازاین پولها آنچه درچین میرود جمع کرده آب میکنند و طلا و نقره آنرا شمش کرده ذخیره مینمایند ، ومعاملات آنان روی کاغذپاره‌هائی است که هرکدام ازآن باندازه کف دست میباشد وبرآن علامت مخصوص سلطان نقش شده است ، هربیست و پنج قطعه ازاین کاغذها را یك (بانی) مینامندکه بمعنی دینارمرسوم ما است . (بطوطه) چون کاغذهای مزبور پاره شود آنرا باداره مخصوصی که مانند سکه‌خانه‌های ما است میبرند و در عوض کاغذهای نو می‌گیرند و هیچگونه اجرتی در مقابل این تعویض درخواست نمیشود . زیرا مامورین مزبور از سلطان حقوق می‌گیرند ، ریاست این اداره را یکی از امرای بزرگ با ایمان عهده‌دار است .

درشهرهای چین هریك شیخ‌الاسلامی داردکه امور مسلمانان مربوط باوست ، ویك قاضی نیز برای رسیدگی بمرافعات معین میشود ، من (ابن بطوطه) دراین شهر درخانه (احدالدین) منجاری که یکی از بزرگان شهرو مردی کریم و بسیار ثروتمند بود منزل کردم و چهارده روزآنجا ماندم ، دراین مدت قاضی و سایر مسلمانان مرتباً تحفه‌هائی برای من میفرستادند ، وهرروز دعوت جداگانه‌ای برای من میآمد ، بعداز این شهر دیگرشهری وجود ندارد ، ازاین شهر تاشهریاجوج وماجوج شصت روز راه بود و بطوریکه

می‌گفتند دراین مسافت طوایف صحرانشین کفار مسکن دارند که گوشت آدمیزاد میخورند ، کسی را ندیدم که شد مزبور رادیده باشد .

داستان شگفت پیرمرد دویست ساله ـ ابن بطوطه مینویسد هنگامی که در چین کلان بودم شنیدم شیخی سالخورده که سن وی دویست سال بالغ است در آنجا وجود دارد که نه میخورد و نه قدمی از او ظاهر میگردد با وجود توانائی کامل از معاشرت با زنان خودداری میکند .

در غاری در بیرون شهر بعبادت می‌پردازد ، من بآن غار رفتم و اورا بردرغار دیدم . مردی نحیف بودولی گونه‌ای سرخ گون داشت و آثار عبادت از سیمایش نمایان بود ، و ریش نداشت. سلام کردم . دستم راگرفت و بوئید و بمترجم گفت : «این مرد از آن سردنیا است . چنانکه ما ازاین سرآن هستیم بعد گفت تو داستان عجیبی دیده‌ای، آیا یادداری بآن جزیره رفتی که معبدی درآن بود و مردی در وسط بتها نشسته بود و ده دینار بتو داد» گفتم آری ! گفت من همان کسم ! من دستش را بوسیدم ساعتی بیاندیشید و آنگاه بدرون غار رفت و دیگر بیرون نیامد ، چنان بنظر میرسید که ازسخنی که با ما گفته بود پشیمان گشته است ، ازاین امر متعجب شده داخل غار رفتم ولی شیخ را ندیدم بلکه یکی از اصحاب او با مقداری پول کاغذی در آنجا بود بما گفت این پولها بعنوان ضیافت شما است بگیرید و برگردید.

گفتم من منتظر شیخ خواهم بود گفت اگر تاده سال دیگرهم منتظر باشید ویرانخواهید دید چه عادت او چنان است که اگرکسی رابریکی از اسرار واقف کرد دیگر از چشم او ناپدید میشود و خیال نکن که او جائی رفته بلکه هم اکنون دراین جا حاضراست منتهی تو اورا نمی‌بینی .

ازاین داستان ومشاهده درشگفت شدم و مراجعت کردم و قضیه را با قاضی و شیخ الاسلام واوحدین منجاری درمیان نهادم گفتند : وی با همه غرباکه بدیدن اومیروند ازاین کارها میکند و تا حال کسی ندانسته که او تابع چه دینی و آئینی است ، در حدود پنجاه سال از این شهر غیبت کرده وازیکسال پیش دوباره بآنجا آمده است ، سلاطین و امرا وبزرگان بزیارت اومی‌آیند واوهدایائی بفراخور حال هریك باو میدهد ، ونیز هریك از فقرا راکه همه روزه بزیارت او میروندعطایائی میدهند درصورتیکه درغارمسکونی وی کاملا خالی است . و مکرر دیده شده‌است که چیزی درآن دیده نشده است .

تعجب من بیشتر شد ، گفته شیخ ازتواریخ گذشته صحبت میدارد و از پیغمبر اسلام یاد کرده می‌گوید «اگر درزمان اوبودم بیاریش می‌شتافتم » همچنین عمربن خطاب و علی‌بن ابیطالب را به نیکی یادمیکند و آنانرا ثنا میگوید ، لیکن معاویه و

یزید را لعن میکند و خود معاویه رابزشتی‌نام میبرد ، ایشان‌داستانهای زیادی از شیخ برای من نقل‌کردنـد ، از جمله اوحدالدین‌منجاری گفت : « روزی بغار پیش شیخ رفتم دستم را گرفت یك‌باره بنظرم رسیدکه‌درکاخی بزرگ هستم و شیخ به تختی نشسته و تاجی برسرنهاده و ازدوسوی وی‌دخترکان‌زیبا روی صف‌کشیده‌اند و میوه از درخت در جوی آب که در آنجا جاریست می‌افتدوچنین پنداشتم‌که من سیبی‌ازآن میان‌برداشتم که بخورم‌که ناگاه دوباره خودرا در غارپیش روی شیخ دیدم‌که برمن میخندید ، از حول این ماجرا بیماری سختی برمن عارض‌شدکه چندین ماه طول‌کشیدکه دیگر پیش شیخ نرفتم » .

مردم آن نواحی معتقدندکه شیخ دین‌اسلام دارد اماکسی اورا در حال نماز ندیده است ولی روزه اورا دیده‌اندکه همیشه‌روزه‌است ، قاضی بمن‌گفت‌که روزی پیش شیخ سخن از نماز بمیان آوردم‌گفت میدانی‌که‌من چه‌کار میکنم ؟ « نمـاز من غیراز نماز تست » .

چون بشهر خان‌بالغ رسیدیم معلوم‌شد خان در پای‌تخت نیست و بجنگ فیروز عموی خود که درناحیه (قراقوروم)ازولایات(ختا) که بنای شورش گذارده‌اند رفته است قراقوروم و پای‌تخت سه ماه راه است ، چون‌خان از پای‌تخت خارج شد ، اکثر امرا به مخالفت او برخاستند و همدست شدندکه‌اورا از میان بردارند ، برای‌اینکه‌خان احکام (یاسارا) تغییر داده بود و آن قوانین است‌که‌چنگیزخان جد تاتارها وضع‌کرده بود .

امرای مذکور طرفدار عموزاده راگرفته باو پیشنهاد کردند که خودرا ازسلطنت خلع کند ودر عوض بلاد ختا را بعنوان‌تیول‌داشته باشد و زندگانی نماید ، خان زیر بار نرفته و دم از ستیزه زد و لشکریان‌اوشکست‌خوردند و او نیز کشته شد . این خبر چند روز پس از ورود من (ابن‌بطوطه) به‌پای‌تخت‌رسید ، شهر را آئین بسته و بوقها و شیپورها نواختند و تایك ماه ببازی و طرب مشغول‌بودند ، آنوقت جسد خان مقتول را بااجساد صد تن از مقتولین که جزو بستگان وخانواده‌او بودند ، به پـای‌تخت آورده (نادوس) بزرگی‌که عبارت از دخمهٔ زیرزمینی است‌حفر کردند و آنرا با بهترین فرشها مفـروش نمودند ، خان را بااسلحه او و ظروف زرین‌و سیمین که درخانه داشت درآن گذاردند، چهار نفر از کنیزان خان را نیز باشش نفرازغلامان خاص او باظرفهای شراب درون‌مقبره گذاشتند ودر آنرا گل گرفتند ، و روی آن‌خاك ریختند ، بطوریکه تل عظیمی گشت ، سپس چهار اسب را در کنار حفره بتازاندندچندانکه اسبها بکلی درماندند ، و متوقف شدند ، پس چوبـی بلند بر قبرخان نصب‌کرده هریك از چهار اسب را هم پاره چوبی ازکون او فرو کردند چندانکه آن سر چوب‌از دهان درآمد ، آنگاه هر چهار تا را ازآن

چوب بلند که بر روی قبر نصب کرده بودندفروآویختند .

اقارب مقتول خان را هم بااسلحه وظروف خانه‌هایشان در حفره علیحده جای دادند و بر سر قبر هر یك از بزرگان آنان‌که ده تن بودند سه اسب بترتیب مذکور مسلوب کردند ، اما برسر قبر دیگران فقط‌یك اسب آویختند ، آنروز همه مردم برای تماشا آمده بودند ، زن و مرد مسلمان‌وکافراحدی نبود که از خانه بیرون نیامده باشد، همه مردم لباس عزا پوشیده بودند ، زنان‌خان و خواص وی تا چهل روز برسر قبراو خیمه زده ماتم گرفتند ، حتی برخی از آنان‌تایکسال در همانجا باقی بودند ، در آنجا دکانهائی ایجاد شدکه مایحتاج آنانرا تامین ومیفروختند .

این مراسم من(ابن‌بطوطه) در هیچیك از جاها ندیده و اطلاع ندارم که در میان ملل دیگر جز مردم (ختا) معمول باشد ، کفارهندوستان و چین مردگان خودرامیسوزانند، و دیگران مردگانرا بخاك می‌سپارند ،و امادیگر کسی باآنان زنده‌بگورنمی‌کنند ، گرچه اشخاص متعددی در کشور سیاهان حکایت‌میکردند که کفار آنجا هم در مرگ پادشاه خود (حفره) میسازند و بعضی از خدام وخواص پادشاه را باسی نفر از بزرگان پسر و دختر بعد از آنکه دست وپای‌آنانراشکسته‌باوی زیر خاك میکنند و ظروف شراب هم در گورآنان می‌گذارند .

عروسی پسرپادشاه جاوه - من ابن‌بطوطه در مراسم این عروسی حاضر بودم .

در وسط تالار پذیرائی تخت بزرگی‌گذاشته و آنرا باپارچه‌های‌ابریشمی‌پوشانیده بودند ، عروس از کاخ خود پیاده آمد ،چهره او باز بود و درحدود چهل نفر از خاتونهاکه از زنان پادشاه و امراء و وزراءبودند ، دامن لباس عروس را بدست داشتند، این عده هم رویشان باز بود و همه حاضرین‌از وضیع و شریف به آنان می‌نگریستند ،این امر فقط در عروسی‌ها مجاز است و متداول‌است ، (معلوم میشود حجاب درآنجا بوده) عروس بر تخت نشسته ، مطربان وغنیاگران‌زن و مرد برابر او ببازی و آواز مشغول بودند آنگاه داماد که بر پیلی آراسته وسواربود درآمد و برپشت پیل تختی گذاشته و بر بالای آن سایه‌بانی چتر مانند تعبیه کرده‌بودند . داماد تاجی برسر داشت و در حدود صد نفر از شاهزادگان و امرا در دو طرف‌اوبودند ، این عده جامه‌های سیاه پوشیده بودند و براسبان آراسته سوار ودستاچه‌های‌مرصع برسر داشتند ، و همه از هم‌سالان داماد انتخاب شده بود که ریش هیچکدام‌درنیامده بود ، هنگامی که داماد وارد شد سیم وزر برسر داماد ومردم نثار کردند .

سلطان در نظاره مخصوص خود این‌مراسم را تماشا میکرد ، داماد از فیل پیاده شد و پیش سلطان رفت و پای اورا بوسید،آنگاه برگشت وبرفراز تخت‌رفت ، خاتونهای

عروس را باد میزدند ، آنگاه فونل و تنبول‌آوردند و داماد بدست خود از آن برداشته در دهن عروس میگذاشت عروسهم همین‌عمل را با داماد میکرد ، سپس داماد برگی از تنبول بدهن برگرفت و بردهن عروس گذاشت .

و این مراسم همه دربرابر چشم‌مردم‌انجام میشد ، عروس نیز همان عمل را کردو بعد پرده‌ای روی عروس انداخته تخت رابرداشتند و باعروس و داماد که روی آن بودند بداخل کاخ بردند و مردم هم بعد ازصرف غذا متفرق شدند .

مسافرت ابن‌بطوطه در بلاد سیاهان‌و مشاهداتش .

در غره محرم سال ۶۷۳قمری‌هجری‌باتفاق عده‌ای که مرحوم محمدبندگان‌موفی، سمت رهبری و قافله سالاری آنرا داشت ،حرکت کردیم عده از تجار و دیگران نیزباما بودند ، پس از بیست وپنجروز به نکشیف‌رسیدیم «نکشیف» نام موفانی است که از طرف اهل قافلـه اجیر میشوند که تا خودموف راهنما خواهند بود .

موفی‌ها وآداب ورسوم‌آنها ـ وضع‌این گروه خیلـی‌عجیب و غریب است ، در مردهایشان ابدا کلمه غیرت و تعصب یـافت‌نمیشود ، در میان آنان انتساب به پدرمورد ندارد و دارای اعتبار نخواهد بودبلکه‌نسبت‌آنان بدائی است ، ارث هم در میان آنـان بخواهرزاده‌ها ارث میرسد نه باولاد ،

این چیزیست که من (ابن‌بطوطه) درهمه دنیا ندیدم مگر در میان کفار (بلیار) ولی نکته این‌جا است که موفی‌ها مسلمانندو نماز میگذارند و حافظ قرآن میباشنـد (بنظر نویسنده تعجب ندارد برای اینکه درعصر ماهم که سال ۱۳۸۲ میباشد که خیلی از مردمان خودرا مسلمان میدادند ولی‌احکام‌اسلام را از قبیل نماز و روزه و غیره انجام و عمل نمیکنند .)

زنان موفی‌هـا از مردان احتـرازندارند و روی خویش را نمی‌پوشانند ولی نماز را هم ترك نمی‌کنند هرکس از غربـابخواهد در آن شهر زن بگیرد ممکن است ولی این زنان همراه شوهر مسافرت نمیروند،و اگر زنی راضی بمسافرت شود خانواده‌اش مانع میشوند .

زنان این ناحیه دوستان و رفقائی‌ازمردان بیگانه دارندکه هیچ‌رابطه‌خویشاوندی درمیان نیست . مردان آنجا هم از زنان‌دیگررفیقه‌هائی دارند و غالبا اتفاق می‌افتد کـه کسی در خانه می‌آید و زن خودرا بارفیقش‌می‌بیند و اعتراضی ندارد ، برای اینکه خود نیز همین عمل را دارد و طرفین بدون پرده‌پوشی و آشکارا دارای چنین اعمالی هستند.

روزی بخانه قاضی رفتم و قبلا هم‌اجازه ورود خاسته بودم ، چون داخل شدم دیدم زن خیلی جوانی و بسیار زیبا با قاضی‌است خواستم برگردم زن خنده‌اش گرفت و

اصلا آثار خجالت در او ظاهر نشد بلکه بامن‌هم معانقه میکرد ، ومن خاستم بروم قاضی گفت چرا میخواهی برگردی این زن رفیقه‌من است ، من تعجب کردم و باخود گفتم این مرد فقیه است و بزیارت خانه خدا رفته !

روزی بخانه ابومحمد بندگان‌موفه‌ای رفتم که باتفاق بمسافرت رفته بودم، او را دیدم که بر بساطی نشسته و در وسطخانه تختی گذاشته و سایه‌بانی روی آن است و زنی بامردی درآن نشسته مشغول دلربائی‌میباشند ، پرسیدم این کیست ؟ گفت زن من است ، گفتم پس این مرد کیست که با اوهست ؟ گفت دوست و رفیقش است ! گفتم تو آخر مردی عارف و شرع هستی و مدتهادر ولایات ما بوده‌ای چگونه راضی میشوی که زن تو رفیق داشته باشد ؟ گفت دوستی‌زن ومرد درمیان مردمان این‌جا خیلی رایج و پوشیده و پنهان نیست وهم مرد و هم زن‌دارای دوستان و رفقائی میباشند ، و تمام در خانه خود پذیرائی مینمایند و زنان این‌جامانند زنان شما نیستند که محرمانه همه‌کاری بکنند ولی باترس و لرز در جاهای پنهانی‌بجا می‌آورند و تمام همکاران من هم در ولایات شما همین رویه را دارند و ازاعمال‌زنهایشان مطلع هستند.منتها بروی‌بزرگواری خود نمی‌خواهند بیاورند .

روزی منزل‌سلطان‌بودم (ابن‌بطوطه)که یکی از فقهای آنجا که از ولایتی دور دست آمده بود ، روبروی سلطان ایستاد وسخنان زیادی گفت آنگاه قاضی برخاست و گفته اورا تصدیق کرد ، سلطان نیز سخنان‌آن دو را تصدیق‌کرد ، و هریك از آنان عمامه ازسر برگرفتند در پیش سلطان خاك‌برسر ریختند مردی سفیدپوست که در کنار من بود گفت میدانی چه می‌گفتند ؟ـ گفتم‌نه ، گفت فقیه خبر میداد که در ولایت‌آنان ملخ آمده ویکی از صلحا که بمراکز هجوم‌ملخ رفته بود از کثرت عدد آن وحشت‌کرده و بر زبانش رفته بود که «چه ملخ زیادیست» ناگاه یکی ملخ‌ها بزبان آمده جواب داده‌بود «ولایتی‌که ظلم و ستم درآن زیاد بشود خدامارا میفرستد تاکشت‌شانرا تباه کنیم» این داستانرا که فقیه نقل میکرد قاضی و سلطانهم‌تصدیق داشتند . پس از آن سلطان به امرا گفت : «از ستم وبیداد بری هستم و هرکه‌از شما ستم روا دارد مجازاتش خواهم نمود، وهرکس از وجود ستمکاری باخبر شودوبمن‌نگوید گناه و پیش من و خداوند مواخذه و مسئول خواهد بود «سلطان که این سخنان‌را گفت امرا عمامه‌ها را ازسر برداشته از ظلم و ستم تبری کردند .

روزی بنماز جمعه رفته بودم‌که ازبازرگانان که اهل موفی و ابوحفص‌نام‌داشت برخاست و گفت : ای اهل مسجد شاهدباشید که بنی‌سلیمان پیش رسول خدا به «محاکمه می‌طلبم» چون این سخن را گفت‌جمعی از مردان از قصر سلطان بیرون‌دویده

گفت « کی برتو ظلم کرده و کی از تو چیزی گرفته ؟» گفت : منتاجوی‌ایوالدین» یعنی مشرف یا والی آن شهر اموال مرا گرفته که‌ششصد مثقال می‌ارزند ومیخواهد فقط صد مثقال بمن بدهد» سلطان فورا حکم احضاروالی‌آن شهرراصادر کرده واو بعدازچندروز وارد شده و مدعی و مدعی‌علیه خلیفه‌راپیش‌قاضی فرستادند و بعداز ثبوت آن مبلغ را از ولی گرفتند و از حکومت معزولش کردند .

رسوم و عادات پسندیده سیاهان ـ از نیکوهای یکی این است که ظلم و ستم در میان آنان اندك است و سیاهان از ظلم وستمکاری دوری مینمایند ، سلطان آنان در این‌باره اغماض و چشم پوشی روا نمی‌داردولو هرکس باشد باین جهت امنیت درسرتاسر مملکت برقرار است ، دزدی و تعدی درمیان‌نمی‌باشد .

دیگر از رسوم خوب آنان این‌است‌که اگر سفیدپوستی در آن مملکت بمیرد مداخله درماترك آن نمی‌کنند اگرچه اموال‌آن بسیار و هنگفت باشد ، دراین موقع‌ترکه را بدست یکی از سفید پوستان که مـورداطمینان باشد می‌سپارند تا وارث بالاستحقاق او پیدا شود .

دیگر از رسوم نیك آنان مواظبت‌برنماز و ادای آن باجماعت است ، و تنبیه اولاد برای نخواندن نماز است ، روزهای‌جمعه اگر انسان زودتر و اول وقت بمسجد نرود و از کثرت ازدحام جا برای نماز پیدانخواهد کرد ، و عادت آنان چنین است که هرکس سجاده خودرا توسط غلام به مسجدمیفرستد تا آنرا در جای مناسبی بگستراند، سجاده آنان از برگهای درختی شبیه بخـرمابافته میشود و این درخت میوه ندارد .

دیگر از رسوم خوب آنان آنست‌که‌روزهای جمعه جامه سفید نیکو برتن‌میکنند، و اگر کسی جز یك پیراهن کهنه نداشته‌باشدهمانرا میشوید و پاکیزه میکند و باآن جمعه بنماز میآید .

دیگر از آداب سیاهان عنایتی است‌که بحفظ قرآن نشان میدهند ، اگر اولاد آنان دراین باره تقصیری روادارد بندبرپایش‌می‌نهند ، وتا از حفظ قرآن برنیاید آنرا از پای وی برنمی‌دارند ، من‌ابن‌بطوطه خودروز عیـد بخانـه قاضی رفتم دیـدم وی بچه‌های خودرا در زنجیر کشیده گفتم چرارهاشان نمی‌کنی ؟ گفت تـا قرآن را حفظ نکنند همین است حالشان ، روزی جوانی‌رادیدم که لباس فاخری برتن داشت و معلوم بود از بزرگان است ، اما بندی در پایش‌نهاده بودند از همراهانش پرسیدم که این چکار کرده است ؟ مگر قتلی مرتکب شده ،جوان شنید و سخن مرا فهمید و خندید گفت این زنجیر برای آنست که قرآن را برنمایم .

آدم‌خواران ـ جمعی از این سیاهان‌آدم‌خوارند و روزی که نزد سلطان بـودم

جمعی از آنان باتفاق امیر خود پیش‌منشی‌سلطان آمده بودند ، آنان حلقه‌های بزرگی درگوش خود که بزرگی آن حلقه‌های‌طوریست که پهنای آن بنصف وجب میرسید، این افراد پارچه‌های ابریشمی سفید بخودپیچیده بودند ، قسمت‌هائیکه آنان در آنجا زندگی میکنند کانهای طلا وجود دارد .

سلطان در ضیافت آنان یکی ازمقصرین را دراختیار آنان گذارد و آنان‌او را ذبح کرده خوردند ، آنگاه دست وروی‌خودرا بخون وی آغشته پیش سلطان آمدند و تشکر کردند ، می‌گفتند این رسم است که‌هروقت پیش سلطان میآیند ضیافتی داده میشود و آنانهم بهمین ترتیب عمل میکنند ،و نیز میگویند که بنظر آنان لذیذترین قسمت‌های تن آدمی کف دست و پستانهای‌اوست و بهمین جهت غالبا زنها را برای‌خاطر پستانشان می‌ربایند .

و دیگر از آداب آنان این است‌که‌زنها لخت و بدون پوشش نزد سلطان میروند و دختران امیرشان همه برهنه می‌باشندمن‌ابن‌بطوطه ، خود شب بیست و هفتم‌رمضان درحدود صد نفر از کنیزان را دیدم که ازقصر سلطان طعام می‌بردند و همه لخت و عور بودند ، خدام و کنیزکان و دختران‌کوچك آنان لخت وعور درمیان‌مردم‌می‌آیند و عورت خود را نمی‌پوشانند ، و دخترانرااز کودکی برهنه و عریان هستندکه‌تابزرگهم میشوند چون از کوچکی عادت کرده‌اندناراحت نخواهند بود بلکه‌مردم لذت‌می‌برند،

این یادداشت ها در تاریخ بهمن‌ماه۱۳۳۸ مطابق باشعبان‌المکرم ۱۳۷۸ هجری در آبادان از تاریخ‌شیخ‌عبداله محمدبن‌بطوطه‌استخراج و عینا نوشته شده است ، لازم میدانم ضمنا ابن‌بطوطه را برای خوانندگان‌عزیز خاصه جوانان معرفی کرده باشیم تاکاملا پی بهویت این مرد بزرگ مورخ و دانشمندپی ببرند .

عجیب‌ترین مرد مورخ دنیای گذشته‌یعنی شیخ عبداله محمدبن بطوطه .

شش قرن پیش مرد عجیبی از اقیانوس اطلس تا اقیانوس کبیر ، و از استوای سوزان افریقا تا دشتهای یخ‌بسته سیبری رازیرپای خود گذاشت ، و از طنجه تا مکه، و تاچین و هند ، و اندوزی رفته ، و درشیرازبا شاعر خوش‌سخن‌بنام‌حافظ ملاقات‌ومصاحبه کرده ، ودر سفریکه ربع قرآن طول کشیده‌و بیش از پنجاه هزار کیلومتر راه درسه‌قاره جهان درنوردیده ، و مشاهدات خودرا درتمام قسمت‌ها جزء بجزء خیلی روشن بیان نموده ، که ما مختصری از هر قسمت رابرای‌روشن شدن تاریخ خود تاآنجاکه ممکن‌بود برای بیداری خوانندگان عزیز درج‌نمودیم.

آنروز که ابن بطوطه ، یا «ابوعبداله‌ابن‌محمد ابن ابراهیم» فقیه و معلم علم‌الهیات در دارالعلم طنجه بقصد سفری براه افتادکه‌قاعدتا میبایست یکسال‌بطول‌انجامد،هیچکس

منجمله خود او را خبر از آن نبود که وی طولانی‌ترین و عجیب‌ترین سفر تاریخی گذشته جهان را آغاز کرده ، ودفتر یك ماجرای افسانه‌ای راگشوده است که هنوز هم از گذشت شش قرن ،باورکردن آن بسیاردشواراست .

ابن‌بطوطه بیست‌و دوساله بودکه ازطنجه بقصد زیارت مکه و حضور در مراسم حج براه افتاد ، این جریان در سال ۱۳۲۵میلادی یعنی ٦٤٣ سال پیش صورت گرفت، در آن موقع هنوز قسمتی از اسپانیا بنام«اندلس» دردست مسلمانان بود ، ودر شمال افریقاکشور بزرگ «بربرهای تمام مراکش والجزیره را شامل میشد .

از این کشور بود که ابن‌بطوطه‌بسمت‌مکه براه افتاد ولی از همان وقت ، روی نشانداد که شوق و تمایل طبیعی او جهان‌گردیست ، و این شوق او را تا پایان عمرش بادامه سفری پایان ناپذیر واداشت .

راه طبیعی حجاج افریقای شمالی وعبور از صحرای . لیبی . مصر . بحر احمر و عربستان بود ، ولی ابن‌بطوطه برای اینکاراز صحرای بزرگ افریقا بطرف رود نیل و همراه آن تا به آبشارهای معروف‌وخطرناك‌سرچشمه این رود پیش رفت ، سپس برگشت و نیل را تا مصب آن در مدیترانه ، معروف‌به «دلتای نیل» درنوردید ، و از آنجا با کشتی بشام رفت و دمشق راکه بقول خودش«خال زیبای دنیا است» درست روزانه‌بیست و چهار هزار نفر از مردم این شهر برابر‌طاعون جان می‌سپردند از نزدیك دید ، سپس از راه بغداد و اصفهان به‌کویت و از آنجابمکه رفت ، سه سال در مکه ماند و بعداز قسمت عدن راه حبشه را درپیش گرفت ،چندی بعد دوباره رهسپار آسیا شد ، که‌آنرا بسیار پسندیده بود .

با کشتیهای ملاحان عرب وبخصوص‌ایرانی‌که آنوقت اقیانوس هند را تا دریای مسقط و خلیج فارس و سواحل هندوستان‌در زیر پا داشت ، به جزیره هرمز آمد و از آنجا از راه فارس و اصفهان و آذربایجان به‌اناطولی رفت ، در این سفر طولانی‌در ایران، وی شهرها و نواحی آباد این کشور رامنجمله‌خوزستان تا مال‌امیرایذه که به منتها درجه به آبادی ذکر مینماید .

جالب‌ترین قسمت این خاطرات جائی‌است‌که درآن از وجود شاعری‌بنام «شمس الدین محمد حافظ» سخن میگوید که دراین‌موقع در شیراز میزیسته ، و ابن‌بطوطه حکایت میکند که مردم شعرهای این شاعرراخیلی دوست میدارند ومیان خوددست‌بدست می‌گردانند ، و ظاهرا شاعر خوبی است .

به اناطولی ، در این هنگام خون‌وآتش حکم‌فرماست ، اصولا در سراسر این مناطق ، براثر رقابت و نیز وزن و مصر وقیچاق برای تصرف میراث سلجوقیان‌اختلاف

و هم‌چشمی شدید ادامه داشت ، از اناطولی‌به بندر مینوب رفت ،که‌امیری‌مستقل‌داشت، و امور این امیر و مملکتش از راه دریائی‌میگذشت ، از آنجا بکریمه رفت ، از کریمه از راه جنوب روسیه کنونی بدو کشورازبکستان‌که سلطان بنام محمد ازبك‌خان بر آن حکومت میکرد ، سردرآورد ، سلطان‌اورا باگرمی پذیرفت ، بتوصیف و پای تخت قابل حمل و نقل او یعنی خانه‌ها و خیمه‌هائی‌که مانند خانه‌های فابریکی امروزی‌که‌قطعات آنها قابل پیاده شدن و نقل وانتقال بوده ،و بوصف ظروف زرین و گنجینه طلا و نقره‌هائیکه از هندوچین آورده شده بوداختصاص یافته است .

از آنجا همراه راه‌نمایان ازبك‌سلطان‌که در اختیارش گذاشته شده بودبسمت‌شمال رفت و آنقدر در دشت یخ زده و پهناورسیبری پیش رفت که طول شب‌های یکی دو ساعت رسید ، پس از چند ماه سفر دردریای‌یخ و برف به قبچاق بازگشت ، و موقعی رسید که یکی از زنان سلطان که دختر«اندرونیکوس» سوم امپراطور بیزانس بود برای دیدن پدرش به قسطنطنیه (اسلامبول)کنونی میرفت .

ابن‌بطوطه از سلطان خواهش کردکه‌اورا نیزهمراه موکب «بانو» بفرستد ، بدین ترتیب در جزو دستگاه التزام رکاب‌شاهزاده‌خانم «بایلون» که شامل پانصدسوارودویست غلام و دو هزار اسب و سیصد گاو و دویست‌شتر وچهارصد تخت‌روان ویك‌مسجد متحرك بود ، ساحل شمالی دریای سیاه را طی کرده‌و از مصب دانوب گذشته و به قسطنطنیه‌که هنوز پای‌تخت امپراطوری میزانس بودواردشد ، اورا بدان دلیل که مسلمان بودبکلیسای «سنت‌صوفی» که بعدها عثمانیها آنرا تبدیل‌به مسجد ایاصوفیه نمودند راه ندادند ،ولی امپراطور وی را بااحترامات بسیار بدربارخود پذیرفت ، پس از یك ماه اقامت در قسطنطنیه «ابن‌بطوطه دروسط زمستان‌رهسپارقبچاق شد و این راه دراز را از سرمای کشنده با پوستینی از پوست کرك طی کردو موهای سروریش را برای حفاظت پوست آنقدر نتراشید تا ازراه ولگا و بخارا به‌ثمرقند رسید .

ثمرقند در این زمان یکی اززیباترین‌شهرهای جهان بود و کاخ‌ها و باغهای‌آراسته و آسیاهای بیشمار داشت از آنجا وی ازراه‌افغانستان و تنگه خیبر به هندوستان رفت ، و سه سال تمام بدهلی بسر برد ، زیرا سلطان‌محمدشاه پادشاه هندوستان که‌پادشاه‌بزرگی بود و هر روز فیلان مخصوص او صدهانفر از مقصرین را با خرطوم خود طوری‌بهوا پرتاب میکردند که بر روی عاجهای نوك‌تیزآنان افتاده و جان میدادند ، شاه از او خوشش آمده و منصب قاضی داده بود ، ابن‌بطوطه برای اینکه این طریق مجازات‌راازبین ببرد قبول کرد ودر نتیجه موفق به نیات‌خود گردید و سلطانهم خوشحال شد ، فوق العاده براحترامات ابن‌بطوطه افزوده .

در سال ۱۳۴۲ میلادی یعنی ۱۷سال‌بعداز آغاز سفر ابن‌بطوطه «محمدشاه» وی را بماموریت سیاسی مهمی ولی خطرنـاك‌فرستاد در دربار چین ، برای حفظ شئون و احترامات این ایلچی که عطریات و پارچه‌های زربفت گران‌بهاو غلامان و کنیزان‌بسیار بعنوان ارمغـان و پیش‌کش همراه داشت ،پادشاه دوهزار سوار ورزیده را بهمراه او فرستاد ، ولی این کاروان در راه بچنگ راه‌زنان افتاد و آنچه داشتند بتاراج رفت ،فقط خود ابن‌بطوطه با معجزه‌ای ازدست یك سیاه‌جان بدر برد و او توانست بدهی باز گردد، درآنجا پادشاه مجددا پول وهدایا همراهان‌تازه‌ای دراختیار وی گذاشت ، و این بار ایلچی شاه از راه دریا و کشتی روانه گردیدو سالم به بندر «مالایار» رسید ولی در آنجا پس از سه ماه انتظار در شبی که قصدحرکت‌داشت ، طوفانی ناگهان وسخت هر چهارده کشتی او را با محصولاتش بقعر دریا فرستاد.

ابن‌بطوطه که دیگر روی بازگشت‌بنزد شاه را نداشت ، به تنهائی بسمت مجمع الجزایر «اندونزی» رفت و در آنجا ساکن‌شد و زن گرفت و مدتی براحتی زیست تا آنکه وزیر اعظم او را مجبور بترك آن محل‌کرد ، کشتی ابن‌بطوطه دچار طوفانی شد و بالاخره در جزیره «سیلان» لنگر انداخت،درآنجا راه‌زنان تمام اموال او رابتاراج‌بردند وی بناچار به«کالیکوت» وازآنجا بسومات»را رفت سلطان مقدم اورا بگرمی پذیرفت و مراسمی برای تجلیل وی ترتیب داد ، که طی‌آن چنانکه ابن‌بطوطه خود نقل میکند ، یکی از حاضرین بافتخار مهمان عزیز سلطان‌گلوی‌خودش را بدست خود بریده در برابر او جان میدهد .

چندی بعد سلطان کشتی‌ها و نفرات‌لازم برای رفتن بچین در اختیار او گذاشت، ووی مدت چنـدماه در «دریای آرام» و«اقیانوس کبیر» بود تا بشهر «کابلوکا»رسید که هنوز نتوانسته‌اند محل آنرا بطور قطعی‌معین کنند ؟ ـ سپس به پکن رفت و موقعی که بدانجا رسید که مراسم کفن ودفن‌خاقان‌بزرگ‌که خاقان چین بود و بتازگی مرده بود انجام میگرفت ، دراین مراسم ابن‌بطوطه‌خودناظر آن بوده که چگونه صدها زن و کنیز و معشوقه خاقانـرا بااو زنده زنده بگورکردند ، و سیزده نفر چابك‌سوار را بالای گورش سربریدند ، بامرگ خاقان بزرگ ،کشـور دستخـوش اغتشاش و شورش شد بطوریکه ابن‌بطوطه باهمه علاقه خود بدیواربزرگ چین مجبـور شد ودر سال ۱۳۴۹ میلادی یعنی درست ۲۵ سال بعد ازآنروزیکه‌از طنجه عزیمت کرده بود ، دوباره وارد این شهر گردید . ودر آنجا سلطان که پیش‌آوازه‌این سفر عجیب و افسانه آسای ابن‌بطوطـه بگوشش رسیده بود ، او را بااحترام زیـادپذیرفت .

ولی بعد از بیست و پنج سال سفرابن‌بطوطه دیگر حوصله آنرا که در یك جا

بماند نداشت بدین جهت ماموریت تازه‌ای‌ازجانب سلطان برای مرکز افریقا قبول کرد و در سال ۱۳۵۲ میلادی بسمت‌کنکوی ناشناس‌براه افتاد ، و بعد از دیدار دربارهای آسیا و شکوه و جلال افسانه‌ای آنها ، شهرهای‌سیاهان و وضع‌دربارهای آنهابنظروی‌بقدری ناچیز و مضحك بودکه او زحمت چند خط‌توصیف آنان را بخود نداده است .

این جهان‌گرد بزرگ عجیب ، که‌درتاریخ جهان بی‌نظیری برای او نمیتوان‌یافت، تابهنگام مرگ خود در سال ۱۳۷۷ میلادی‌و بقولی ۱۳۸٤ لااقل (۵۷۰۰۰) کیلومتر ، یعنی قریب نه هزار فرسخ راه را از طنجه تاچین و فیلیپین طی کرده ، و از اقیانوس اطلس تا اقیانوس کبیر ، و از سر زمین های‌یخ‌زده شمال سیبری تا خط استوای لزان را در قلب کنگو و سودان زیرپا گذاشته بودو هیچکس تابدان زمان چنین راهی نرفته بود و شاید بعداز او هم تا به‌امروز چنین سفری‌نکرده باشند ، آنهم باوسایل امروزه که مسافرتها خیلی سهل و آسان میباشد نام این‌جهان‌گرد مسلمان برای همیشه در تاریخ جهان بالقب عجیب‌ترین جهانگردان تاریخ‌درآمیخته است .

فرزندان و خوانندگان عزیز سفارش‌میکنم این سرگذشت مرد قوی‌الاراده را مکرر و بادقت مانند درس بخوانید که ازهرجهت مخصوصا در آداب و رسوم و مذاهب که بعضی از آنها محیرالعقول است، بهره‌مندبتمام معنی خواهید گردید و این نویسنده بی‌مقدار را هم بخیر یاد نمائید .

اینك مورد بحث ما روی نژاد ازحیث عادات و رسوم خواهد بود .

دکتر گوستاو لوبون فرانسوی مردبتمام معنی و منصف و بدون تعصب درکتاب و تمدن اسلامی خود ترجمه دانشمند محترم‌آقا سید محمد تقی فخردائی گیلانی در ذیل «مفهوم علمی لفظ نژاد» چنین مینویسد .

قبل از بیان نژاد عرب مقدمةً مناسب‌است مختصری از معرفةالانسان که در این باب احتیاج مذکور داریم .

جماعات و هیئت‌های بشریرا که درتمام اقطار عالم وجود دارند بچندین قسمت یعنی چندین نژاد تقسیم کرده‌اند ، ابتدا نژادکه گفته میشد بین افراد مندرجه تحت آن باافراد نژاد دیگر فرقی که قائل بودند کمتراز فرقی بودکه بین افراد دو نوع موجود است ، لیکن از علوم جدیده ثابت شده‌که‌فرق بین نژادهای انسانی مانند همان فرقی است که بین انواع حیوان موجود میباشدو بنابراین نسبت لفظ نژاد بقسمت‌های‌مختلفه انسان عینا همان نسبتی است که لفظ نوع‌باقسام مختلفه حیوان دارا میباشد ، درتعریف لفظ نژاد بطور سهل و آسانی میتوان گفت‌که آن اطلاق میشود بر جماعتی که افراد آن دارای خصایص مشترکی باشند که بطورتوارث بآنها انتقال یافته است . اشخاصی که

از علم اقوام بی‌خبرند لفظ نژاد و ملت رادو لفظ مترادف خیال می‌کنند درصورتیکه بین آنها اصطلاحا فرق نمایانی موجودمیباشدچه لفظ ملت‌اطلاق برگروهی میشود که اکثر از نژادهای مختلفه ترکیب یافته لیکن تحت‌حکومت واحده اداره شده و در نفع و ضرر باهم شریك باشند ، مثـل ملت انگلیس ،اطریش ، آلمان ، فرانسه‌که‌اطلاق‌نژادانگلیس و آلمان یا اطریش و فرانسه نمیتوان برآنهانمود ، چه در هریك از ملل فوق‌الذکر نژاد هائی داخلند که هنوز هم بدرجه باهم‌مختلف‌و مغایرند که نمیتوان آنها را یك نژادنامید، ممکن است این گروهای مختلف اجزاء یك‌ملت و رعایای یك حکومت و در زبـان و مذهب باهم متحد باشند لیکن تاوقتی که ازاخلاط و امتزاج آنها باهم خصایص جسمانی و روحانی مشترك پیدا نشود نمیتوان آنهارایك نژاد نامید .

ولی برای پیدا شدن آن خصایص‌مدت طولانی لازم است بگذرد ، مزایا و خصایص نژادی هرقدر در تشکیل و استقرارکند و بطی است در زوال هم همانقدر کندو بطی بوده و از این رو برای امتزاج نژادی‌بانژاد دیگر یك مدت خیلـی طولانی لازم میباشد چه برای زوال یك خصایص جدیدی‌که از امتزاج دو نژاد باهم و تغییرو تبدیـل محیط پیدا میشود لازم است که این خصایص‌بعد از یك مدت طولانی درانتها باخـلاف انتقال یابد .

می‌گویند که محیط برای تبدیل ویا استقرار خصایص نژاد از جمله عوامل قوی میباشد لیکن باید دانست که محیط هر قدری‌قوی و موثر باشد توارث که خصایص‌نژادی بوسیله آن یك مدت طولانی استقرار پیدامی‌کند قوی‌تر از محیط است .

چنانکه از بسیاری از وقایع تاریخی‌ثابت میشود که وقتی که سن نژادی بالارفته پیر و کهن میشود ، خصایص وی بواسطـه‌توارث بدرجه‌ای استحکام پیدا میکند کـه محیط ابدا نمیتواند در آن موثر واقع شده‌و این نژاد بجای اینکه معرض تغییر واقـع گردد راه عدم را پیش خواهد کرد ، یکی‌ازشواهد آن نژاد یهود است که امروزه در تمام مناطق دنیا از حاره و بارده موجودولی‌در خصایص روحانی و جسمانی آن تغییری راه نیافته و همین‌طور از تاریخ قدیم مصـر برمیآید که اقوام مختلفه در آنجا باخلاف زمان حکومت کرده لیکن آب و هوای‌حاره‌و آفتاب جهان‌تاب یك چنین تغییری نتوانسته در آنها ایجاد نماید که تا امروز محفوظ وباقی باشند بلکه تمامـا دست‌خوش زوال گردیده راه عدم را پیش گرفته‌اند ، حقیقت‌امر این است خصایص که‌ازتوارث‌پیدامیشود فقط همان توارث میتواند آنها را از میان‌بردارد بنابراین تاثیر محیط فقط درآن قومی است که جـدید باشد یعنـی از اختلاط وامتزاجهای نژادی مختلفی‌که‌خصایص‌موروثی هریك غیر از دیگریست زائیده شده باشد ،این‌جاست که هریك از این دو خصـایص

موروثی با دیگری بنای معارضه را گذاشته‌رو بضعف میگذارند ، آنوقت محیط است که برای تغییر و تبدیل موقع بدست می‌آورد

اما تاثیر اختلاط و امتزاج منوط براین است که تایك مدت طولانی دوام پیدا کرده و عده نفوس نژاد های مختلف هم‌عده نفوس نژادی در اکثـریت واقع شود خصایص وی درقوم جدیدغالب خواهدبود ،فرض کنید در یك نژاد اسودی معدودی از نژاد ابیض داخل شده باهم امتزاج‌پیداکنندپس از چند طبقه اثری از آنها باقی نخواهد ماند ، بنابراین اگر عده نفوس‌قوم‌غالب‌بیشترباشد خصایص موروثی قوم مغلوب بتدریج رو به زوال خواهد گذاشت ، ما دراین‌جایونانیان امروزه را میتـوانیم شاهد مثـال بیاوریم که در آنها حالیه خصایص اجدادآنهاکه از مجسمه‌های سنگی قدیم معلوم شده ابدا یافت نمیشود ، همین طور وقتی که عده‌نفوس قوم غالب کمتر باشد بکلی آنها در قوم مغلوب مسخیل خواهند شد ، چنانکه‌رومیان وقتی مملکت فرانسه را فتح نمودند بااقوام آنجا شروع بازدواج و امتزاج‌کردندتا امرزه فرانسویـان از حیث قوم و نـژاد جامعه‌ای بین آنها موجود نیست ، ترتیبی‌که‌برای رومیان در فرانسه پیش آمد نظیرآن برای اعراب در مصر واقع گردید ، این‌مطلب‌معلوم خواهد شد که مصریان تمدن و زبان هیچیك از اقوام فاتح مثل روم و یونان وایرانرا حاضر نشدند قبول کنند لیکن زبان و مذهب و تمدن عرب را بایك حسن‌استقبال‌قبول کردند که آن در راس ممالك اسلامی قرار گرفت و این اختلاط و امتزاج مصریان‌بااعراب بدرجه رسید که در طبقه سوم یك قوم ثالثی بوجودآمدکه تشخیص وتمیز اصل‌آن مشکل گردید لیکن عده نفوس مصریان براین قوم فاتح متدرجا بقدری غالب آمده‌وعده اعراب نو وارد در اقلیت افتاد که از مصری خون عربی بکلی زایل‌گردید ، چنانکه‌امروزه فلاحین مصر از حیث مذهب و زبان عرب محسوب میشوند لیکن درواقع اخلاف‌همانقوم باستانی هستند که اهرام مصررابنا نمودند .

تااندازه مفهوم کلمه (نژاد) تصورمیکنم برای خواننده عزیز روشن گردید ، حالا میرویم بدنبال عادات و رسوم و مذهب‌هر طبقه از نژادهای مختلف و خصایص‌آنان خصوصا زنان در مناطق مختلفه .

فصل‌دوازدهم پایه‌گذاری ادیان ازروی رسوم و عادات که بشر اولیه از پیدایش آتش برای خود ایجاد کرد تااین زمان آنچه‌از بشر اولیه دردست است قضیه آدم و حوا است‌که هردو در دنیای خاکی سرگردان وحیران بودند که چه بکنند ، ناگاه دو پرنده را دیدند که روی هم سوار شده و تولیدمثل نمودند ، از شاهد این عمل آدم و حوا هم تولید مثل نمودند که دارای دو پسر ودودختر شدند بنام (هابیل وقابیل) کـه یك

دختر را به هابیل دادند و دختر دیگر بقابیل،آدم و حوا پس از انجام این ازدواج که‌اولین پایه‌گذاری زناشوئی بشر و دارای احساس حسد و کینه در زندگانی گردید .

چون آدم حوا در ضمن تامین معاش‌و زندگانی از حیوانات چرنده و پرنده می‌آموختند و برای خود جمع‌آوری وذخیره‌میکردند ، احساس کردند که بین هابیل و قابیل کدورتی تولید گردیده که روزبروزقوی‌تر میشود ، لذا در صدد برآمدند که بدانند برای چیست ولی موقعی متوجه شدندکه هابیل و قابیل را کشته و متحیر است که چه بکنند . ناگاه کلاغی را دید که لاشه‌ای‌در منقار خود دارد و خاك را پس کرده و لاشه را برای ذخیره خودزیر خاك‌پنهان کرد.

هابیل ازنگاه بعمل‌کلاغ نعش برادررا زیر خاك کرد ، از این‌جا دفن اموات‌شروع میشود ، آدم و حوا وقتی که پی بردند که‌چون زن قابیل زیباتر و دلرباتر از زن هابیل بوده لذا حسادت برده برادرش را بواسطه‌زن می‌کشد ، ازاین جا پای زن در تمام وقایع دنیای بشری از هرقبیل عامل‌موثر قرار گرفت‌و مردان را در امورات بشری از هر حیث و در تمام مراحل مطیع خود قرار داد .

زن اگر از راه راست و حفظ عفاف‌وایمان خود با مرد قدم برداشته هردو موفق و بدرجات عالی میرسند واگر هم خدای‌ناخاسته نعوذاًباالله‌منحرف‌شود وای‌بروزگار شوهر و حتی جامعه بشری‌که چه خونهائی‌ریخته خواهد شد دراین‌جا یك حکایت‌بنظرم رسیدکه بمناسبت ذکرش‌را برای خوانندگان‌زن و مرد ذکر مینمایم .

عنوان غذای لذیذ است ، - واین‌واقعه تکان‌دهنده درافریقا اتفاق افتاده‌است، شوهر زنی از یك مجلس مهمانی بخانه‌مراجعت کرد مشاهده نمود همسرش بیدار است ولی سه نفر مرد بیگانه مهمان اوهستندمرد فوق‌العاده خشمگین گردیده و درنتیجه دعوائی برپاگردید وآن سه‌نفر بحمایت اززن‌شوهرش را کشته ، قاتلین‌مدتی متحیرماندند، سپس تصمیم وحشتناکی گرفتند .

زن مامور شد آب جوش حاضرکند ، ومردها شوهر بیچاره را قطعه قطعه کرده برای پختن آماده کردند ، بالاخره ازبدن مقتول باستثنای سرویك پا که برای وعده دیگر نگاه داری نمودند ، غذائی‌فراهم ساخته هر چهار نفر با اشتهای فراوان تناول نمودند ، اتفاقا بچه همسایه با مشاهده‌سر مقتول متوجه جریان شده موضوع را به پدر و مادرش اطلاع میدهندوبالاخره ماموردولت مداخله کرده ، عجب اینکه در اولین باز جوئی اظهار داشتند که تاکنون غذائی‌باین لذیذی نخورده بودیم - زن ومرد آنرا هم آتش زدند .

آدم و حوا هرروز سر قبر فرزندخود حاضر و نوحه سرئی می‌نمودند و نیز

سایه‌بانی روی قبر قرار دادند ، و هروقت‌سر قبر میآمدند آب میریختند وازچیزهائی که میخوردند روی قبر میگذاردند ، بعدپرنده‌ها آنرا میخوردند ، حوا خیال میکرد فرزندش از زیر خاك آمده و آنها را خورده‌است .

رفته رفته بشر چنان بحیات انسان‌در زیر خاك معتقد شدند ک همیشه اشیائی مانند البسه و ظروف وآلات حرب و غیره راچون مورد احتیاج‌مردگان می‌پنداشتند آنان را بخاك می‌سپردند ، برگور مرده شراب‌می‌ریختند تا تشنگی اورا فرونشاند ، و خوردنیها می‌نهادند تا از رنج گرسنگی‌بیاساید . اسبان و غلامان مرده را سر می‌بریدند به گمان اینکه چون آنانرا بامرده‌در خاك کنند ، مانند ایام حیات بخدمت او خواهند پرداخت .

در اثر این عقیده دفن مردگان راواجب شمردند ، و همه معتقد بودند که‌هر گاه جسمی مدفون نشود روح او شقی و هرگاه مدفون گردد سعید خواهد بود ، چنانچه مراسم تدفین را نیز برای اظهار غم و اندوه‌بجا نمی‌آوردند ومقصودشان در انجام آن تنها آسایش و نیك‌بختی مردگان بوده .

لکن برای آسایش مردگان فقط‌بخاك سپردن‌آنان کفایت نمی‌کردند وآرامش خیال حاصل نمیشد ، لذارفته‌رفته اورا روادعیه مخصوص‌نیز از جمله‌واجبات‌عمل میکردند، ودر آداب و مراسم تدفین عقیده کامل بوده‌و پیوسته از آن اندیشه داشته است که مبادا پس از مرگش مراسم معموله را برایش‌بجا میآورند .

اولین تصور آدمی درباره مرگ این‌بود که انسان در زیر خاك نیز زندگی خواهد کرد و روح وی هرگز ازجسم دوری‌نخواهدجست ودر همان خاکی که استخوانهای مرده مدفونست باقی خواهد ماند ، گمان داشتندکه اعمال انسانرا پس ازمرگ سئوال و جوابی نیست ، و چون اورا بخاك سپردند از هرپاداشی محروم وازهر کیفری مصون خواهد بود ، البته این عقیده دور از عقل است ولی‌باید آنرا مقدمه تصورات بشر درباره حیات دیگر دانست .

(پرستش اموات) از کتاب تمدن‌قدیم تالیف فوستل«کولانژ فرانسوی»دیری نگذشت که بر عقاید مذکور تکالیفی نیزمترتب شد . چون مردگان را پیوسته بخوردنی و آشامیدنی حاجت بود .

زندگانی‌رفع‌این حاجت را ازواجبات‌شمردندمراقبت در غذا دادن مردگان که پیش از آن بسته بدلخواه و عواطف مردم بود ازوظایف‌بشمار آمد ،واز آنجا آئین پرستش اموات پیداشد و هرچند اصول آئین مزبور دیر نپائید ولی مناسك و آداب آن تاسلطه دین مسیح باقی ماند.

مردگان از جمله مقدسات بودنـــدوپیشینیان بهترین و بزرگترین صفات به آنان منسوب مینمودند : اموات رانکوکارو منزه‌و نیك بخت میخواندند و تمام احتراماتیکه از جانب آدمیان نسبت بخداوندی محبوب و توانا مبذول و مرغی بود ، در باره آنـان رعایت میشد ،این گونه احترامات اختصاص بمردم بزرگ نداشت و مردگان‌را تفاوتـی در میان نبود چنانکه (چعپرو) میگویـد :نیاکان خواسته‌اند که آدمی را چـون‌دوران حیات بپایان رسید از جمله خدایان بشمـارآید ، یونانیان اموات را خدایان زیر خاك میخواندند . چنانچه پسری سر گور پـدرخود میگوید : ای آنکه زیر خاك خدائی چون راه گذری برگور او گذر درنك‌کرده‌خواهد گفت : که این مرده اینك خـوش بخت خدائیست از این جا نوشتن روی قبـررسم گردیده‌است .

مانو هم که قدیم‌ترین ادیان است درمجموعه قوانین خود پرستش اموات رااز معتدات‌قدیمی بشر شمرده است و نیزازکتاب(مانو) چنین استنباط میشود که پس‌ازظهور عقیده تناسخ ودین برهما نیز پرستش ارواح‌نیاکان هم چنان رائج و پایدار مانده اسـت، و چنین مینماید که هرگاه تغییر عقاید بشری‌رامدتی مدید لازم باشد ، تغییر قوانین و آداب و رسوم محتاج بزمانی درازتر خواهدبود ، چنانکه امروز هم پس‌از قرون متمادی وانقلابات و تغییرات بیشمار هنوز هندیـان‌برای نیاکان خود خیرات میکنند و این‌عقیده در نژاد هندو واروپائی از قدیم تریـــن‌واستوارترین عقاید است ، پرستش مردگان‌در هندوستان هم مانند روم و یونان موسوم‌بود .

هندو نیز مانند یونانی اموات خویش‌راخدایانی‌خوش بخت و شادکام می‌پنداشتند میدانست که زندگان در کار خیرات ومبرات‌کوتاهی و غفلت ننمایند . وهرگاه بـــرای مرده‌ای مهیا نشود .روح وی از آرامگـاه‌خود خارج شد سرگردان ومایه آزارزندگان خواهد گشت .بنابراین یونانیان‌و رومیان‌رانیز همین عقاید بود ،گمان داشتند که‌هرگاه غذائی مخصوص مردگان قطع شود از گوربرون آمده سرگردان میشوند و بازماندگان را بسبب آن غفـلت نفرین میکنند . برایشان‌آسایش را ازنان سلب می‌کنند یاآنکه‌خوراك مخصوص اموات مجددا آمـاده و برقـرارگردد .

عبارات ذیل استدعائی است که یـك‌فرزند از روح‌پدر نموده‌است که از آنرو میتوان بمیزان قدرتی که پیشینیان بـرای‌اموات قائل بوده‌اند پی برد . میگوید:برمن و برادرم رحمت آردواو را بدین و دیار بازگردان .استدعای مرابشنو ،شرابی را کـــه تقدیم میکنم به پذیر وادعیه مرا اجابت‌فرما،درپایان دعای خویش میگوید : ای پـدرمرا دست ودلی پاکتر از دست و دل مادرعطاکن » .

آتش مقدس- تاقبل از پیدایش آتش‌بشر متوجـه خاك و پرستش اموات بود و

آنچه میخواست از او استغاثه درخواست‌میکرد ، پس‌از پیدایش آتش ، در خانواده پرستشگاهی بودوبرآن پرستشگاه پیوسته‌اندك آتشی میان خاکستر میدرخشید، صاحب خانه مکلف بود که آن آتش را شب وروزروشن نگاه دارد . هرشب براخگرهاخاکستر می‌افشاندند که تا بامداد نمیرد .

بامدادان اولین کار تمیز کردن آتش‌بود . و آتش خانواده خاموش نمیشد مگر زمانیکه تمام افراد خانواده هلاك‌شده‌باشند بهمین سبب خاموش کشتن آتش مقدس و نابود شدن یك خانواده را پیشینیان مرادف‌یك دیگر می‌شمردند . بدیهی است که نگاه داشتن آتش و پرستشگاه ناشی از عقایداولیه‌بشربوده و از قواعد و آداب مخصوصه آن استنباط میشود که عادتی بی‌اساس نبوده‌است ،افروختن این آتش باهر چوبی مجاز نبود . و قوانین مذهبی چوب درختان‌خاصی‌را شایسته این کار می‌شمردند . هرگاه جز آن بکار می‌بردند گناهی عظیم‌بود .همچنین‌مذهب میگفت که آتش مقدس باید پیوسته بی‌آلایش و پاك باشد واین عبارت را مقصودظاهری آن بود که اشیاء ناپاك در آتش نریزند ، همه ساله روز معینی خانواده‌هاآتش‌خویش را خاموش میکردند و آتش نومی افروختند و درمیان رومیان روز دهم اسفند(اول‌ماه مارس) برای این‌کار مقرر شده‌بودکه با آداب و رسوم انجام میشد.

این آتش در نظر آنان مقام خدائی‌داشت ، چنانکه آن‌را میپرستیدند و برآتش مراسم مذهبی مخصوص قائل بودند ، آنچه‌راکه مطبوع خدایان می پنداشتند مانندمیوه و گل و شراب و غیره تقدیم آتش نیز می‌نمودند . آتش مقدس در نزد آنان توانامی دانستند از اواستعانت نموده کمك و دعامی‌کردند که ایشانرا از نعمت های سه گانه ، سلامتی .توانگری .نیك بختی که آرزوی‌دیرینه بشر است برخوردار سازد ، بنابراین آتش را خدائی مهربان وتوانگر و توانامیدانستند ، که جان مردم را حفظ میکرد و آنان را از خوان نعمت خویش روزی‌میداد . خانه و خانواده ایشان را ازهرگونه گزند محفوظ میداشت . چون خطری روی‌میکرد باو پناه میبردند .

علائم آتش پرستی در قرون مختلفه‌یکسان نبوده‌است . مثلا زمانیکه مردم یونان وروم ایطالیا خدایان خویش را باشکال‌آدمی‌ساختند وهریك را نامی خاص نهادند ، آئین قدیمی آتشگاه نیز مشمول قانونی شد که‌فهم‌بشر درآن عصر برای بشر وضع کرده بود، آتشگاه مقدس هم‌صورت آدمی گرفت وازآن‌رب‌النوع‌ها نیز ساختند ولی باز هم‌عقیده دیرینه‌ای که این خدایان را آتش می‌دانست‌منسوخ نشد .

هرگاه‌پرستش‌آتش را باستایش‌مردگان‌که در پیش گذشت ،مقایسه کنیم، بین آندو رابطه‌ای بس نزدیك خواهد بود،اول بایددانست که بنابر عقیده پیشینیان آتشی که

شب و روز در آتشگاه نگهمیداشتند با آتش معمولی تفاوت بسیار داشت و آن راازجنس آتشی که خاصیتش گرم کردن ، و سوزاندن،وذوب نمودن فلزات‌است و از وسائل صنعت انسان بشمار میآید نمی دانستند که‌جزبـــامراسم مخصوصه مذهبی ایجاد نمیشد و جز باچوبهای معین نمی‌ماند .

تمنای آنان از آتش مقدس تنها مال‌وسلامتی نبود ، از او پاك دلی وعقل‌وبردباری نیز تمنی داشتند . بنابراین آتش مقدس بـه‌گمان آنان وجودی روحانی بود که عـلاوه بر درخشندگی و حرارت ،اراده وفکر نیـزداشت ، وظایف مردم را میدانست وانجام آن را مراقبت میکرد . میتوان گفت کـه‌حافظ تظاهرات روحی و جسمی بشر بـودو موجد ثروت وسلامتـی و تقوی نیز بشمارمیرفت ، بعدهم که پرستش (برهما) که آئین جدیدی برای بشر روی کار آورد و برآتش‌پرستی برتری یافت، باز آتش مقدس میـان خدایانی که‌بانسان نزدیك بودند باقی مانـدوواسطه‌ای بین او وخدایان گردید . چنانکه ادعیه وهدایای انسان رابه‌آسمان میبـــردوالطاف مراحم خدایان را بزمین میآورد.پس از آن نیز چون برای خدایان مجسمه‌ها وصور مخصوص ساخته شد ، خدای آتش را بصورت دوشیزه‌ای ساختند که‌از خویش‌قوه‌و قدرت ایجادی نداشت و مظهر قواعد و دستورات اخلاقی و معنوی بود ،او راچون‌روح کلی می شمردند و چنانچه روح‌جزئی آدمی حرکات اعضاء بدن را منظم میسازداورا منظم میسازد او را تنظیم دهنده حرکات مختـلفه دنیا می‌پنداشتند ، پرستش آتش واموات هردو بسیار کهن است و از دیرزمانی چنان بیك دیگر نزدیك و مربوط بـوده کـه‌پیشینیان آن‌دو را متفقا یك مذهب و آئین می‌پنداشتند، البته ظهور آئین (برهما)تکانی‌دادبرای‌اینکه‌تازه بود ولی اساس رانتوانست از بین بشر بردارد (چنانکه تاکنون هم کـه‌ادیان مختلف و پیغمبران وداعیان آمدندو هرکدام‌قوانینی‌برای بشر بنام رفاه و آسایش‌آوردند باز هنوز آتش پرستی و مرده‌پرستی جای خودرا ازدست نداده است) (نویسنده).

فوستل دوکرلدنژ فرانسوی میگوید:مذهب خانوادگی قدیم بشر را باادیانی که بعداز آن‌بواسطه ترقیات تدریجی وی پدیدآمده است ، مقایسه نمیتوان کرد. اکنون قرنها میگذرد که نوع بشر قبول ادیان‌را دوشرط کلی قائل شده‌است واز قبول ادیانـی که فاقد آن دو شرط بوده‌اند خودداری‌نموده ، یکی از آن شرایط دوگانه آنست‌که دین جدید اورا بخدائی یگانه دلالت کنـدوشرط دیگر آنکه عمومی و شامل‌تمام مردم باشد و هیچ طبقه و نژادی را از پیروی‌خودمحروم‌نسازد. لیکن دین قدیم بهیچیك ازاین دو شرط مقید نبود ،نه مردم را به‌پرستش‌خدائی یگانه دعوت میکرد ونه خدایانش عبادت هرکس را می پذیرفتند . در مذهـب‌قدیم بشر هر خدائی به خانواده‌ای اختصاص

داشت و هرخانواده‌ای را مذهبی مخصوص‌خویش بود ، چنانچه هر خانواده قبرستان خاصی داشت که مردگان خویش را عموما در آنجا بخاك می سپردند ،و مردگان‌خانواده دیگر رادر آن قبرستان راه نبود. مراسم‌وتشریفات و مجالس تذکار مردگان نیز در آن قبرستان اجرا میشد و افراد خانواده حاضر میشدند .

در قرون قدیمه قبرستان در ملك‌مخصوص خانواده و نزدیك مسکن افراد آن بود ، و مقصود آن بوده‌است که‌فرزندان‌در موقع خروج و دخول روزی چند بار نیاکان خویش را دیده از آنان یاری طلبند،بنابراین هرخانواده در میان کسان خود میزیست و یاآنکه از انظار آنان غائب بود.افراد خانه داده را سرپرستی و نگهداری میکرد .در زندگانی و سعادت جاوید خویش‌از دیدار بازماندگان خود که دراین عالم راه فنا می‌سپردند خشنود بود ، احتیاجات‌آنان‌رارفع میکرد ، و چون ناتوان میشدند بیاری ایشان بر می‌خاست و بدین سبب‌کسیکه‌هنوززنده‌بود و کار میکرد و بقول پیشینیان‌هنوز دین هستی را ادا نکرده بود بیاری آنان‌وراهنمائی اجداد خود امیدواری داشت و خویشتن را در ظل حمایت آنان می‌پنداشت،در مشکلات زندگانی از عقل و تجربه آنان که خود را در خطر میدید دست بدامان‌نیاکان میزد وچون خطائی مرتکب میشداز آنان آمرزش میطلبید .

در مذاهب ورسوم خانوادگی هیچ‌گونه مناسك ورسوم مشترکی نبود . هر خانواده در نوع این امور اختیار کامل‌داشت‌و هیچ قوه‌ای خارجی در کار وی دخالت نمیتوانست کرد . پدر خانواده کاهن‌خانواده‌خویش بود و دراجرای مراسم مذهبی‌ازهیچ گونه قانونی اطاعت‌نمیکرد .

پس بنابر آنچه گذشت مرکز ادیان‌ومعبد مردم قدیم منازل آنان بوده است هرخانواده خدایانی داشت که فقط او راحمایت‌میکردندو دائره خدائی آنان ازمحیط آن خانه تجاوز نمی‌کرد. ازاین رو نمیتوان‌گفت‌که چنین‌دینی زاده فکر توانای یکی از افراد بشر یا اختراع کاهنان بوده‌است.بلکه دین مزبور بخودی خود در اذهان‌بشر پدید آمده و مهد آن خانواده قدیم بوده وخدایان هر خانواده را خود آن خانواده‌ایجاد کرده‌است .

پس ترویج وانتشار ادیان خانوادگی‌ازغیر طریق انساب میسر نمیشد و پدر خانواده چنانکه حیات‌بخش پسر خویش بود ،عقایدورسوم دینی خود و حق نگاهداری آتشگاه واطعام مردگان وخواندن ادعیه مخصوصه‌مذهبی را نیز بدو انتقال میداد، نسب رابطه فقیده‌ای بود که مولود را بخدایان خانواده‌که در حقیقت همان اجداد او بودند ، می پیوست . پس حق پرستش خدایان و اعطاءقربانیهابمحض تولد ذکور بدو تعلق‌میگرفت

چنانکه پس از مرگ نیز همان طفل در زمره‌خدایان خانواده داخل میشد .

عروسی در قدیم و وظایف دامادو عروس -

ظاهرا اولین اساسی که‌مذهب‌خانوادگی‌بنیاد نهاده‌است عروسی بوده باید دانست که مذهب پرستش اجداد و آتش با آنکه ازذکور بذکور منتقل میشد ،باز کاملا منحصر بمردان نبود و زنان نیز در مراسم آن‌شرکت‌داشتند . دختران تازمانی که شوهر اختیار نکرده‌بودند در انجام مراسم دینی پدرحاضرمیشدند و چون بخانه شوی میرفتند بانجام آداب ورسوم خانواده شوهر میپرداختند.

از این جامیتوان باساس رسوم‌وآداب‌زناشوئی پیشینیان پی برد، دو خانواده در جوار یك دیگر زندگی میکردندولی‌خدایان‌آن دو بکلی متفاوت بود. در یکی‌از آن خانواده‌ها دختری میزیست که از آغازحیات‌مذهب پدر را پیروی میکرد. بدین معنی که آتش خانه پدر را می‌پرستید و هرروزبرآن شراب می‌افشاند ودر ایام عیدگردآن‌گل وگیاه‌می‌نهادوازاواستعانت میکردو مساعدت‌های اورا سپاس‌گذار بود ، هرگاه اتفاقاً جوانی از خانواده دیگر خواستار این دخترمیشد شرط عروسی فقط ازاین خانه بدان‌خانه رفتن‌نبود و وظایف دختر بکلی تغییرمیکرد، یعنی ناگزیر بود که آتشگاه پدر راترك‌کند وازاین پس پرستش‌آتشگاه وادعیه‌دینی‌جدیدرا به پذیرد ومذهب پدریرا رهاکرده‌تکالیف مذهبی شوی را اختیار کند و خدائیرا که‌از آغاز کودکی پرستش میکرد فراموش نموده خدائی‌تازه‌راکه ابدانمی‌شناخت‌بپرستدعلاوه برآن نمیتوانست که در ضمن پرستش خدای جدید بخدای دیرین نیز معتقدباشد،زیرا مذهب بدوپرستش درآتش یاد وظیفه از مردگان را اجازه نمی‌داد و چنانکه ازیکی‌ازپیشینیان گفته‌است ،دختر چون‌بخانه شوهر میرفت از دین پدری خارج میشدوازاین آتشگاه شوی قربانگاه او می‌گشت.

بنابراین عروسی برای زن اهمیت بسیارداشت ، چنانکه برای شوهر نیز نهایت مهم بود ، زیرا بموجب احکام مذهبی کسانیکه کنارآتشگاهی‌متولد نشده‌بودند نمیتوانستند برای او قربانی دهند و شوهر ناگزیر می‌خواست دختریرا که از خانواده دیگرو یا آتشگاه خانوادگی او بیگانه‌است . بخانه‌خویش آورد و بادی بادای تکالیف مذهبی پردازد و آداب و مراسم دینی خویشتن راکه‌میراث خانوادگی است برای اوفاش سازد. او را گران بهاتر ازاین میراث نبود، خدایان‌وادعیه و مراسم دینی خانواده مایه ثروت و نیك بختی و فضیلت وی بودند. معهذازن‌خویش را در چنین میراث گرانبهائی سهیم میساخت .

ازدواج‌رادر آغاز کار بامذهب‌خدایان‌هیچگونه رابطه‌ای نبود و تشریفات مذهبی آن در خانه‌ها درحضور خدایان خانگی انجام‌می‌پذیرفت زمانی‌هم‌که مذهب‌خدایان‌آسمانی

قوت گرفت باآنکه مردم در ادعیه مخصوصه ازدواج از خدایان مزبور نیز نام برده و استعانت میکردند و حتی قبل از هرکاربه معابد عمومی رفته و قربانی های خود رابه آنان تقدیم می‌نمودند باز قسمت اصلی وعمده تشریفات ازدواج در برابر آتشگاه خانگی اجرا میشد.

در یونان تشریفات عروسی مرکب بوداز سه قسمت . اول در برابر آتشگاه خانه پدری، قسمت دوم پیش آتشگاه خانه‌شوهر. و قسمت سوم در فاصله آن دو خانه انجام میگرفت ، بدوا پدر عروس در خانه خویش با حضور داماد وسایرافراد خانواده قربانی میکرد وپس از تقدیم قربانی بـا عبارات مخصوص مذهبی رضای خویش را بازدواج دختر اعتراف مینمود واین اقرار از جمله واجبات بود ، چه هرگاه پدر باآن اقرار رابطه دختر را باآتشگاه خانواده قطع نمی‌کرد آن دختر نمیتوانست بستایش آتشگاه شوهر پردازد و تاقیود و علائق مذهب پدری عموماز وی صلب نمیشد و خون او در مذهب خانواده شوهر امکان ناپذیر بود .

سپس دختر را بخانه شوهر می‌بردند. عروس چون بخانه داماد میرسیدند عروس به طیب خاطر داخل نمیشد و داماد بایستی او رابر سر دست برداشته و چنان وانمودکند که میخواهد او را عنقا بخانه خویش برد، دخترنیز میبایست در این وقت فریادی برکشدوزنان همراه او نیز ظاهرا در صدد دفاع برآیند. منشاء این رسم معلوم نیست و نمیتوان گفت که مقصودشان حجب و حیای عروس بوده‌است ، چه هنوز موقع اظهار حجب و حیا نرسیده وادای مراسم مزبور از وظایـف مذهبی بوده‌است .

عروس و همراهان او نزدیك خانه‌داماد توقف میکردند و در آنجا آب و آتش پیش عروس میآوردند ،آتش اشاره بخدای خانه‌وآب همان آب متبرکی بود که در عموم اعمال مذهبی بکار میرفت ، سپس چنانکه دریونان مرسوم بود داماد عروس را روی دست بر داشته . چنانکه پایش بر آستانه در نرسدبه‌درون خانه می‌برد .

آنگاه عروس را به محلی که مجمع وخدایان خانگی و تصویر اجداد خانواده شوهر بود یعنی پیش آتشگاه می‌برند،وچنان که در یونان رسم بود زن و شوهر برای خدایان قربانی کرده و شراب بر آتش مـی افشانند و ادعیه مخصوص خوانده‌اند کـه شیرینی و نرمه‌آرد میخورند .

صرف شیرینی در ضمن دعای اطرافیان و مقابل خدایان خانگی فی‌الحقیقه بمنزله‌عقد بود واز آن ساعت زن و شوهر دارای مذهب مشترك میشدند و زن پیرو ستایش گـر خدایان شوی گشته مراسم و اعیاد مذهبـی او را از آن خود می‌شمرد .

اطـلاق در مـذهب قدیـم ـ درقدیـم طلاق نیـز در مـذهب آن‌هـا

امکان ناپذیر بنظر میرسید، چنانکه بنابرحقوق روم نقض ازدواجات‌مذهبی بسهولت میسرنمیشدو فسخ این گونه عروسیهامستلزم‌تجدید مذهبی وتشریفات دیگری بود. چه عقدیرا که مذهب می‌بست جز مذهب چیزی نمیتوانست بگسلد ، هرگاه زن و شوهری بطلاق و جدائی مایل میشدند، نزدیك‌آتشگاه‌میرفتند ویك‌نفر از کهنه نیز باچندنفربعنوان شهادت حاضر میشدند ، آنگاه‌مانند روزعروسی شیرینی‌ونرمه آرد درپیش زوجین می‌نهادند ولی‌ایشان برخلاف‌آن روز ازتقسیم‌شیرینی وآرد امتناع عباراتی سخت و کینه آمیز ادا میکنند و زن با لعن‌و نفرین مذهب‌و خدایان شوی را ترك میکرد واز آن عقد مذهبی لغومیگردیدورشته‌ازدواج‌می‌گسست،البته چون تشریفات خیلی سخت و باین جهت طلاق هم خیلی نادر و طرفین واقوام همیشه‌مراقبت داشتند که پیش آمدی بین زن و شوهر روی ندهد که منجربطلاق گردد.

دراین جا باز بیکی از رسوم قابل‌ملاحظه‌خانوادهای‌قدیم بر میخوریم ،مذهبی که خانواده را ایجاد کرده‌بود بقاء آنرا نیزلازم می‌شمرد . چه فنای خانواده با فنای شعائر دینی توام بود ، هریك از خانواده‌های‌اولیه مذهب وخدایانی خاص داشت که‌از پدر باو منتقل و خدا ومذهب چون امانتی گرانبها بود که‌بایستی پیوسته در حفظ آن بکوشد ، چنین خانواده‌ای همیشه از قطع نسل اندیشه داشت ، چه قطع نسل مذهب اونیز ازمیان میرفت و آتشگاه‌خانه‌اش‌خاموش میشدند و مردگانش بکلی تیره‌بخت و آشفته‌حال میشدند ، پس واجب‌ترین کارآدمی در دوران حیات ازدیاد نسل بودتابدان وسیله مذهب خانوادگی پایدار بماند .

بنابر همین عقاید مجرد زیستن از جمله‌گناهان وبدبختیهای‌عظیم‌بوده، چه‌ازیك‌طرف سعادت‌خانواده‌را متزلزل میساخت واز طرفی‌دیگر مرد مجرد پس از مرگ از تمام مراسم مخصوصا مردگان واز سعادت جاویدمحروم‌میماند . پس کسانیکه مجرد میزیستند خود و نیاکان را بعذاب ابد دچار میکردند.

بنابراین ازدواج‌امری اجباری بودوبرای خاطر اشخاص یا بنا بر توافق طرفین صورت نمیگرفت ، مقصود از ازدواج زن‌ومرد طبق آداب وتشریفات مذهبی ایجاد شخصی ثانی بود که برای ادامه شعائردینی‌خانواده لایق باشد . و چون ازدواج فقط برای‌ابقاء خانواده ها بود طلاق دادن‌زنان‌نازامانعی‌نداشت‌باین جهت طلاق‌حقی‌مشروع و بلکه امری واجب می‌شمردند .

مذهب هندیان مخصوصا حکم میکردکه«زنان نازا » راپس‌از هشت سال‌طلاق گفته شود و زنی دیگر اختیار کنند . چون مذهب‌ودوام وبقاء خانواده‌را واجب شمرده بود دیگر بهیچوجه علقه طبیعی در برابر این‌امرتاثیری نداشت .بموجب قانون هندیان

چنانچه شوهر هم علت نازادن زن بود بازدوام خانواده از واجبات بشمار میرفت . و دراین صورت برادر شوهر یا یکی از نزدیکان وی جانشین او میشد و زن ناگزیر بودکه خویشتن رابمرد جدید تسلیم نماید و پسری که ازیشان بوجود می‌آمد فرزند شوهر اصلی محسوب میشد و مذهب اورا پیروی میکرد .

چنانچه گفته شد قربانی کردن برای آتشگاه حقی بودکه از ذکور بذکور منتقل میشد و مراسم مخصوص اموات نیز فقط دربارهٔ اجداد ذکور خانواده انجام میگرفت . پس‌از این قاعده مذهبی استنباط میشودکه‌قرابت از جانب زن امکان پذیر نبوده است. و پسر همه چیزرا از پدر اخذ میکرد .

بدیهی است‌که بمرورایام‌در هندوستان‌و روم یونان قرابت مذهبی منسوخ‌گردید و بهمان نسبت‌که مذهب قدیم روبزوال میرفت‌قرابت نسبی قوت‌میگرفت وسرانجام جانشین قرابت مذهبی‌گردید . رومیان قرابتهائی راکه مقید بقواعد مذهب خانوادگی نبود ـ بازهم قبول داشتند .

موضوع‌مالکیت‌وحق تملك ـ پیشینیان‌را دربارهٔ حق تملك ترتیب وقاعده‌خاصی بود کـه بهیچوجه با ترتیب کنونی قابل مقایسه‌نیست و بدین جهت قوانین ایشان نیز دراین خصوص با قوانین امروزه اختلاف بسیاردارد .

در میان ملل قدیم اصلا نتوانسته‌انـدتملك خاص و انفرادیرا درمیان خودمعمول‌و مستقر سازند . و بعضی بمرور ایام باصعوبت‌بدین مقصود نایل آمدند ، فی‌الحقیقه در اجتماعات اولیه فهم اینکه هریك ازاین افرادبشر بتواند قطعه زمینی را تصاحب‌کرده ازآن خویش بشمارد دشوار بود .

مذهب قدیم خود مستلزم تملك خاص‌و انفرادی بود . زیرا چنانکه سابقاگفته شد هرخانواده آتشگاه و نیاکـانی داشت کـه‌خدایان او بودند ، ایشانرا جز افراد آن خانواده‌کسی ستایش نمیکرد و آنانهم جزافراد خانواده خویش را حمایت نمی‌کرد ، پس فی‌الحقیقه هر خانواده مـالك خدایان‌خویش بود. بعلاوه مردمان‌قدیم میان‌خدایان خانگی و زمین ارتباطی نهائی قائل بودند ،مثلا آتشگاه را نشانه حیات ابدی خانواده می‌شمردند ، چون بنای آتشگاه از روز اول‌بدان امید بودکه همیشه درمکـان خویش پایدار بماند ، چه آتشگاه خانه خدا بودوخدارادرآن خانه تا زمانیکه خانواده وجودداشت و افراد خانواده با قربانیهای خویش آنرا روشن نگاه میداشتند باقی میماند بنابراین آتشگاه درجای خود مسکن میکرد، درنتیجه‌سکنی آتشگاه‌بزمین وعلاقه خانواده‌باآتشگاه طبعا خانواده بزمین نیزعلاقه‌مند میشد .

هریك ازخانواده‌های‌قدیم مالك‌خویش‌و یگانه فرمانروای آن بشمار میرفت ومنشاء

این حق خدای خانگی بود . خانه چون معبدی بود که خدایان خانواده همیشه در آنجاحاضر بودند .

درغالب اجتماعات اولیه بشر تملك ازمذهب ناشی شده است درتوراة مسطوراست که خداوند بابراهیم گفت : « من خدای جاویدی هستم که ترا از شهر کلدانیان برانگیختم تا این مملکت از آن تو باشد.» و موسی بقوم خود گفت : «شمارابسرزمینی خواهم بردکه بابراهیم وعده کرده‌اند و آن‌سرزمین را بشما خواهم داد .»

بنابراین خداوندکه خالق و مالك کل عالم است قسمتی از ملك خویش را باولاد آدم بخشیده است ، در اجتماعات قدیم یونان و ایطالیا نیز چیزی شبیه باین دیده میشود ، لیکن تملك بدیهی است که حق تملك ازمذاهب خدایان ناشی نشده است ، چه قبل از ارواح مذهب مزبورهم مردم از حق تملك استفاده میکردند .

مذهب خانوادگی اصولا مستلزم تملك خاص و انفرادی بوده . چه بحکم این مذهب بایستی خانه‌ها مجزاباشد ومقابر خانوادگی‌رادور از یك دیگر حفر نمایند . پس درحقیقت زندگانی اشتراکی امکان ناپذیر بوده است ، درحد فاصل مزارع را بفاصله‌های معین تخته سنگهای بزرگ یا تنه درخت قرار میدادند.

بدیهی است که حق تملك با اصول وقواعدیکه‌ذکرشدبمراتب ازآنچه دراجتماعات کنونی ما بااصول و قواعد جدید متداول است کاملا ثابت میکند که تملك ومذهب خانوادگی چنان با یکدیگر ارتباط داشته که‌اهمیت آن هردو درنظر خانواده یك‌سان بوده است ، خانه و مزرعه جزو لاینفك خانواده بشمار میرفته و خانواده درعدم و ترك تخلیه آن هیچگونه اختیاری نداشته است .

حق وراثت ، اصل وماهیت حق وراثت در زمان قدیم .

حق تملك اساسا برای ادامه مذهب نیاکان وضع شده بود ، بنابراین البته مرگ افراد خانواده این حق را باطل نمیکرد، چون خاموش کردن آتشگاه و ترك قبرستان اجداد امکان ناپذیر بود و مذهب خانواده دوام ابدی داشت ، ناچار حق تملك نیز بایستی جاودان باعتبار خویش باقی بماند .

دوچیزرا درعقاید و قوانین پیشینیان با یك دیگر ارتباط کامل بوده و آن دو شعائر دین خانوادگی و حق تملك خانواده است ،درحقوق یونان و روم بلااستثناء تحصیل حق تملك بدون شعائر دینی وانجام شعائردینی بدون تملك محال بوده است .

قواعد حقوق وراثت ـ اولا چون مذهب خانوادگی ، چنانچه سابقا گفتیم ، از ذکر بذکور منتقل میشد ، ملك خانواده نیز از ذکور بذکور انتقال می‌یافت و چون ادامه شعائر دینی خانواده بالطبع از وظایف پسر بود اموال پدر نیز منحصرا نصیب وی

میگشت ، بنا براین قانون وراثت قدیم ازعقاید و مذاهب مردم یعنی از آنچه بر روح آنان تسلط کامل داشته است پدید آمده ومانند امروز نتیجه‌موافقت افراد نبوده است، میل واراده پدر و وصیت او بهیچوجه درمیراث وی تاثیری نداشته وبقول یکی از فقهای قدیم پسر بنا برحق ثابت خویش وارث‌پدر میشده ووراثت او از جمله واجبات بوده است ، رد وقبول پسر نیز در وراثت‌او هیچگونه تاثیری نداشته است .

چه ادامه تملك خانواده هم مانند مذهب آن حق مشروع و تکلیف واجب پسر بوده و میراث پدر خواه ناخواه بادیون ووظایف وی کلیة به‌پسر منتقل میشده‌است، حقوق یونان به پسر اجازه نمی‌داد که برای تادیه قروض پدر اموال اورا تقویم کنند بااینکه از قبول میراث استنکاف ورزد .

در اختصاص ارث پسر و محروم بودن دختر از آن .

قوانین قدیم از این جهت که‌دختررا محروم ساخته است ، در نظر اول مخالف عدل وانصاف مینماید ، قانون یونان بکلی‌دختر را از میراث پدر محروم نموده بود ، وقانون روم دخترانرا که شوهر اختیارکرده‌بودند ازاین حق‌بی‌نصیب میگذاشت، قانون وراثت قدیم درباره اعمام و اخوان و سایراقوام مرده نیز خارق‌العاده و مخالف عدل و انصاف مینماید و علت آنست که قوانین‌همگی از مذهب و عقاید مردم که کاملا بر روح آنان مستولی بوده است پدید آمده‌و عدل وانصاف و منطق کمتر در آن رعایت شده‌است

میراث خانواده نیز مانند مذهب وشعائر آن مخصوصا از ذکور بذکور منتقل میشد و دختران برای ادامه دین پدرشایسته نبودند. زیرا پس‌از ازدواج ازمذهب پدری چشم پوشیده مذهب شوی رامی‌پذیرفتند . بنا براین آنانرا حق هیچگونه در میراث پدر باقی نمی‌ماند ، هرگاه فرضاپدری اموال خودرا بدختر می‌بخشید تملك از مذهب خانوادگی تفکیك میشد واین امرامکان ناپذیر بود . علاوه برین دختر نمیتوانست اولین وظیفه وارث را که اطعام‌مردگان بوده‌است انجام دهد ، زیرا زن پیرو مذهب شوی بوده و نیاکان خانواده شوی‌را طعام می‌برد ، پس بهمین سبب مذهب او رااز میراث پدر محروم میساخت .

قانون وراثت قدیم‌مبنی براصل فوق‌بوده است و قانون گذاران هند ، یونان ، و روم ، همگی در وضع آن‌سهیمند ، چه قانون‌مزبور در میان این سه قوم و ملت بواسطه آنکه قوانین خویش را از عقاید مشترکی‌اقتباس‌کرده‌اند یك‌سان‌بوده است، ومجموعه قوانین (مانو) مذکور است‌که «پس از مرگ‌پدر میراث او باید بین برادران تقسیم شود» ولی ضمنا قانون‌گذار تهیه جهاز خواهران رااز وظایف برادران میشماردواز این‌رو میتوان

استنباط کرد که دختران خود مستقیما درمیراث پدر هیچگونه حقی نداشته ولی غیر مستقیم یعنی بوسیله برادران اگر حاضرشوند دختر میتواند استفاده نماید .

در مجموعه حقوق (روستی‌نیانوس)نیز مذکور است که دختر نیز زمانی از جمله وراث طبیعی محسوب میشود که تا مرگ پدردر اختیار و قیمومیت او باشد و گرنه هرگاه برطبق مراسم مذهبی شوهر اختیار کند ازمیراث پدر محروم خواهد بود . بنا براین واضح است که اگر هم بالفرض دختران قبل‌از ازدواج در ترکه پدر با برادران سهیم بوده‌اند . بی‌شك پس ازانجام عروسی مذهبی‌و دختران بخانه شوهر ازاین حق محروم می‌گشته‌اند . ظاهر قانون حکم میکند که‌دختر پیش از ازدواج در میراث پدر سهیم بوده‌است ، اما عملا برخلاف آن استنباط‌میشود .

قانون یونان صریحا اجازه میدادکه چون دختر از میراث پدر محروم است میتواند باوارث او مزاوجت کند ، بدین‌معنی‌که هرگاه پدری را پسر و دختری بیش نبود بموجب قانون زناشوئی آن دو اشکالی‌نداشت مشروط بآنکه از یك مادر متولد نشده باشند ، برادر که وارث منحصرپدربودمیتوانست باخواهر خود مزاوجت کند یا اینکه او را جهاز دهد .

مطالعه و تدقیق در اصول‌حقوق اختصاصی قدیم بر ما ثابت کرد که در دوره ماقبل تاریخ دیر زمانی نوع‌اجتماعات بشر منحصر باجتماع خانوادگی بوده و باآنکه هر خانواده‌ای میتوانسته‌است‌در دایره وسیع خویش چندین هزار نفر را گرد یك دیگر جمع کند ، معهذا دائره‌اجتماعات خانوادگی ازلحاظ احتیاجات‌مادی و معنوی سخت محدود بوده است ، چه ازجهتی مقاومت یك خانواده تمام حوادث‌عالم دشوار بود واز جهت دیگر چنانکه پیش‌ذکرشده مردم در امرخدا شناسی واخلاق مبتدی بودند .

کوچکی و ضعف خانواده‌های قدیم‌با کوتاه فکری آن درباره ذات خداوند متناسب بوده ، چه هر خانواده خدایان‌مخصوص داشت ومردم جزخدایان‌خانگی‌را پرستش‌نمیکردند ، ولی‌البته اکتفاء همیشگی‌بشر بدین خدایان امکان نداشت . زیرا بشر ناگزیر بود که‌دائره اورا که خویش‌را وسعت‌دهد و کم کم ذات خدائی‌را از موجودات ارضی مجزا سازد ، تا بتواند بالمال بوجودخدای واحد نادیده ، که آنروز بکلی از خاطر او دور بود ، پی‌برد ، بنابراین‌اجتماعات‌بشر و عقاید مذهبی او در طریق پیشرفت و ترقی با یك دیگر همدوش بوده‌اند .

بمرور ایام این اجتماعات محدودوسعت‌گرفت بالاخره چندین‌دسته با یك‌دیگر توام شده اجتماع بزرگتری بنام (ترینوس)پدید آوردند ـ ترینوس نیز خدائی حمایت

کننده و پرستشگاه مخصوص داشت ، خدای ترینوس مانند خدای (فراتریا) و خانواده از جمله نیاکان بودکه پس از مرگ بمقام خدایانی میرسیدند. چنین خدائی را (هرس) میخواندند و ترینوس نام خود را آزاد اخذ میکرد وبدین سبب یونانیان اورا «خدای نام بخش» میخوانده‌اند ، ترینوس یك روز از سال راعید میگرفت و مهمترین تشریفات مقدمه آنروز مصرف طعام عمومی بود .

از تحقیقات قدیم‌ترین عقایدپیشنیان برما مسلم شد که مذهب ایشان در بدو امر مبتنی بر پرستش نیاکان بوده و آنگاه نیزمظهر اصل آن مذهب بشمار میرفته‌است ، و همچنین محقق شد که ایجاد خانواده ووضع قوانین اولیه نتیجه همین مذهب بوده است ، لیکن باید دانست که نژاد قدیم درهریك از شعب خویش مذهب دیگر نیز داشته است که مهم‌ترین آنها مذهب (زادش) وهرا(آتنادردنو) و مذهب (المیوس) یونانی و (کاپی‌توسیوم)رومی بوده‌است .

از این دو مذهب یکی خدایان خویش‌را از ارواح آدمیان اخذ کرده و دیگری از عناصر طبیعت ، اگر حس قوه حیاتی و علم‌بشغل بشر را بخدای معنوی رهبری میکرد ، مشاهده عظمت طبیعت که محیط وسعت بروجود وی بود اورا بطریق دیگری نیز سوق میداد .

بشر چون به تمدن رسید از طبیعت‌غافل کشف ولی قبل از آن با طبیعت لاینقطع دست بگردن بود ، زیبائی و عظمت عالم‌چشم‌اورا خیره میکرد ، از نور محظوظ واز تاریکی مرعوب میشد ، وچون پس از سیاهی‌شب «نور مقدس روز» را میدید در وجودش حس سپاس‌گذاری بیدار می‌گشت ، طبیعت‌در حیات وی تاثیر کامل داشت .

گاه در انتظار ابر کریم بسر میبرد از آنکه‌وجود محصولش بدان پیوسته بود ، و گاه از ظهور طوفان بخود میلرزید ،که حاصل‌کارو امید سالیانش را برباد میداد ، چون‌پیوسته خویشتن را ضعیف و عناصر طبیعی را درنهایت قدرت میدید ، عمر او باتکریم و بیم امید آمیخته بود ، لیکن این احساسات‌دربدوامر بشر را بوجود خدای یگانه که بر عالم حکم روا باشد هدایت ننمود ، چه هنوزعالم را نمی‌شناخت و نمیدانست که زمین و آفتاب و ستاره‌گان همگی اجزاء یك‌پیکرند و بدین سبب نمیتوانست آنها را محکوم اراده واحدی پندارد .

انسان در نظر اول عالم را یك نوع‌جمهوری مشوشی تصور کرد که در آن‌قوای مخالفی پیوسته باهم می‌جنگیدند چون‌موجودات عالم را تماما نبض خویش قیاس میکرد ، و وجود خویشتن را نیز آزادمی‌پنداشت ، گمان داشت که هریك از اجزاء کائنات مانند خاك و درخت و ابر و آب‌چون‌او شخصیتی است . تصور میکرد که آنهانیز

فکر و اراده و اختیاری دارند ، و چون هریك از آنها را توانا و برخویشتن حکمروا میدید ناچار بزیردستی و ناتوانی خویش‌معترف شده و سر باطاعت و ستایش آنهاخم کرد و آنها را خدایان خود شمرد .

بنابراین عقیده مذهبی از دو طریق‌مختلفه در مردم قدیم پدید آمد ، چه بشر از یکسو خصائص و صفات خدائی را بآنچه‌از روح درك‌کرده و در وجود خویشتن مقدس می‌پنداشت منسوب‌می‌نمود وازیکسوعقاید خودرا درباره خداوند بااشیاء خارجی که موجب بیم و امید او بود و با عوالم‌طبیعی‌که در حیات و سعادت او تاثیر کامل داشت تطبیق میکرد ، از این دو عقیده دومذهب مختلف پدید آمد که تاپایان‌اجتماعات یونان و روم پایدار ماند . و مذاهب مذکوررا بایك‌دیگر هیچگونه اختلاف در میان‌نبود و دیرزمانی متفقا بر بشر حکمرانی داشتند ،معهذا هیچگاه باهم آمیخته نشدند و هر یك از دو را آداب و اصول و تشریفات مخصوص‌خویش بود ، چنانکه‌عبادات خدایان(الیوس) بهیچوجه با عبادت (هریس‌ها ومانس‌ها)شباهتی نداشت .

معلوم نیست که از این دو مذاهب‌کدام یك بردیگری مقدم بوده ، لیکن‌محقق است‌که در مراسم و آداب مذهب پرستش‌اموات باآنکه خود بزوال میرفته هیچگاه خللی روی نداده است ، مذهب دیگر یعنی‌پرستش عناصر طبیعت بیشترترقی کردوبمرور بر دایره وسعت خویش افزود و با تغییرات‌تدریجی لاینقطع تسلط آن برنوع بشر زیاد گشت ، بعید نیست که مذهب پرستش‌عناصردر اصول اولیه بسیار قدیمی و حتی درقدمت بامذهب پرستش اجداد برابر باشد ، لیکن‌چون مذهب مزبور متناسب باافکاری بازتر وعالی‌تر بوده طبعا برای اینکه بیان خویش‌بر طریقه صریحی مستقر سازد احتیاج‌بزمانی طولانی‌تر داشته است .

البته این مذهب یك روز در سراسرعالم پیدا نشده ودر یك روز نیز از مغز بشر بیرون نیامده است ! در آغاز امر او راهیچگونه نبی و مبلغی نبوده ودر اذهان‌مردم بواسطه قوه طبیعی ایشان رسوخ یافته ،بدین‌معنی که هرکس آنرا بمقتضای فهم قبول‌کرده است ، از یك طرف در میان خدایان بیشماری‌که موارد عقول مختلفه بوده وجه شبهی چند موجود بود ، زیرا افکار در همه افرادبشر تقریبا بطریق متشابهی پدید می‌آمد و از طرف دیگر در میان خدایان مزبور اختلافات‌عظیمی دیده میشد ، زیرا هرکس خدایان خود را مطابق فهم خویش برگزیده بود وبهمین علل مذهب مزبور مدتی مشوش و دارای خدایان بیشمار بود .

معهذا عناصری که مردم بدانهاگمان‌خدائی میبردند بسیار متعدد نبود ، چه‌قوای عمده طبیعت که بشر میتوانست آنها راخدای‌خویش پندارد عبارت بود ، از خورشید که

حاصل را نمو میداد ، و زمین که حاصل ازآن تولید میشد و ابر که گاه مفید بود و گاه زیان‌بخش ، ولی از این چند عنصر هزارگونه‌خدایان دیگر پدید آمد ، چه‌مردم هرعنصریرا درصورت مختلفه آن نامی تازه نهادند و هرکسی در حقیقت خدایان معدودی راستایش میکرد ولی در ظاهر خدایان‌هیچیك باخدایان‌دیگری شباهت نداشت ، وچون هزاران از این خدایان مولود فکری واحد و تقریبـامتعلق بیك خانواده بود دیرزمانی فردافرد به آداب و مراسم مخصوص خویش مستقـل‌ماندند .

وطن درنظر پیشینیان قدیم

کلمه وطن در زبان‌پیشینیان بمعنی سرزمین پدران بود و برهر کس قبرستان اجدادو قطعه زمینی را که‌بواسطه مذهب‌خانوادگی باملی مقدس شده بـود میخواند ، محیط‌خانواده را با قبرستان وآتشگاه آن وطن کوچك و محیط مدینه را و اراضی مقدس‌آن را وطن بزرگ میگفتند ، یونانیان وطن خویش را سرزمین مقدس خوانده‌اند ، چه‌فی‌الحقیقه سرزمیـن وطـن بواسطه وجود ناخدایان در نظر ایشان مقدس می‌نمود و هریك از کلمات مملکت و مدینه و وطن در زبان قدیم معرف خدایان محلی و شعائـرروزانه و عقاید مذهبی مخصوص در آنچه گذشت میزان وطن پرستی پیشینیان‌رامیتوان‌دریافت ، وطن‌پرستی در زمان قدیم برترین فضایل افراد محسوب میشد چون آنچه راکه‌مردم عزیز و محترم میدانستند در وطن جمع بودند ، هرگاه وطن از دست میرفت دارائی‌و آسایش و حقوق و ایمان و خدایان افراد آن نیز نابود میشدند ، (افلاطون) مینویسدکه روزی بخش و مربی ما وطن‌ماست‌وهستی مـا بسته بوجـود اوست ، (سوفوککیش)میگوید که وطن نگهدار وجود ماست .

بدیهی است کـه چنین وطنی فقط‌مسکن و ماوای آدمی نبوده است ، چه‌هرگاه از مقدس آن قدمی فراتر می‌نهاد یکباره ازمذهب و علائق اجتماعی محروم میماند وجز در سرزمین مقدس وطن از آسایش وحقوق‌و خدا و حیات اخلاقی بهره‌مند نمیشد .

وطن بارشتـه‌ای مقدس آدمـی راپای‌بند خویش میساخت ، پس ناگزیر بودکه اورا چون مذهب دوست دارد و چون خدامطیع باشد ، وسراپا تسلیم وطن گشته‌همه‌چیز را برای او بخواهد . و او را چه درتوانائی‌و نیك‌بختی و چه در زیردستی و تیره روزی عزیز شمار و از دوستی او در سعادت وسختی‌روی نتابد .

سقراط ، بااینکـه وطن بیگناهش‌محکومش کرده بود ازدوستی اودل‌برنگرفت و دست از جهان نشست و فداکاری را جزدر راه وطن حائز نمی‌شمردند ، بدان پایه‌که ابراهیم پیغمبر خداوند را دوست میداشت‌وطن را دوست میداشتند و مانند وی‌درراه وطن از قربانی پسر دریغ نمی‌کردند ، روزحمله دشمن مرگ پیش ایشان حقیرمی‌شمرد،

چه اگر خصم بر وطن چیره میشد از مذهب‌اثری برجا نمی‌گذاشت و معابد را سرنگون ساخته آتشگاه‌ها را خاموش میکرد ، پس‌حفظ وطن و حفظ بود بهمین سبب پیشینیان وطن‌پرستی را ازجمله عبادات می‌شمردند .

سخت‌ترین مجازاتها آن بود که‌کسی‌را از وطن خویش برانند و بدین سبب‌معمولا جزای جنایتکاران بزرگ تبعید از وطن بود،رومیان تبعید شده را علاوه بر آنکه درمدینه و سرزمین وطن حق فعالیت نداشت ـ از آب‌و آتش نیز محروم میگردید ، و مقصودایشان از آب و آتش ، آب متبرك و آتش مقـدس‌بود . بنابراین تبعید شده‌گان بکلی ازمذهب طرد میشدند (سوفوکلیس در کتاب‌مینویسد،که تبعید شده باید بگریزد و هرگز بمعابد نزدیك نشود ، هیچیك از افراد مدینه را بااوحق مکاتبه نیست ، او همیشه در ادعیه و قربانیها شرکت نمیتواند کرد و به آب‌متبرك‌دست نمیتواند زد »هرگاه تبعیدشده‌بخانه‌ای قدم می‌نهاد آنخانه از حضور وی پلیدی‌می‌یافت ، و اگر کسی باوی معاشرت میکرد ناپاك میشد ، بحکم قانون ،کسی‌که باتبعیدشده بیك خوان می‌نشست یا دست بدو میزد، ناگزیر باید خویشتن را تطهیر کند ، و بدین‌سبب تبعید شده را در هیچیك از مراسم مذهبی راه نبود و از شعائر دینی و طعـام‌مقدس و ادعیه نصیبی نداشت .

پیشینیان چنانکـه سابقا گذشت ،خدا را در همه‌جا حاضر نمی‌دانستند وخدایان هرکس در خانه یا در مدینه‌وی بود ، بنابراین‌کسی‌که از وطن رانده میشد از خدایان خود نیز دور و از مذهبی که حامی و تسلی‌بخش‌وی بود مهجور می‌گشت و چون حقوق‌مدنی و سیاسی از متفرعات مذهب بود ،پس‌بالطبع‌از حقوق مزبور نیز محروم میماند .

باشعائر دینی مدینه شعائر دینی خانواده هم ازاو منتزع میشد ، ناچاراً بایستی آتشگاه خانوادگی را ترك کند ، حق تملك‌نیز از او سلب میگشت و اموالش را برای مدینه یا خدایان آن ضبط میکردند و نیزچون‌تبعید شده را مذهبی نبود از خانواده‌داشتن هم محروم میشد و دوران شوهری و ابوت‌او بپایان میرسید ، پسرانش از اختیار وی خارج میگردیدند ، تبعید شده از اختیارپدرنیز خارج میشد و چون علائق خانوادگی او می‌گسست از حق وراثت هم محروم میگشت،و زنش میتوانست بلافاصله شوهری دیگر اختیار کند .

یکی از خیانت‌کاران که محکوم به‌تبعید گردیده بود . روز وداع بزن خویش گفت که «دیگر ترا شوهری نیست ای‌کاشت‌شوئی نیکبخت‌تر از من بتوانی یافت » ونیز بدوگفت که از این پس اطفال من بی‌پدرند.

پس تبعید شده با مذهب و حقـوق‌مدنی ، مذهب ، حقوق خانوادگی را نیز از دست میداد و بکلی از داشتن آتشگاه وزن‌و فرزند محروم میگشت ، پس از مرگ هم

چون ازجمله بیگانگان بشمار میرفت ، دفن‌او در سرزمین مدینه یا در قبرستان نیاکان ممنوع بود ، بنابراین از اینکه درجمهوریهای‌قدیم محکومین بمرگ را اجازه فرارمیدادند تعجب نباید کرد ، زیرا در نظر پیشینیان‌تبعیددر سختی بامرگ برابر بود و بدین سبب فقهای روم آنرا اعدام میخواندند .

برای اداره‌کردن یك مملکت وجامعه‌ای باید اینطور مجازات در حق جنایت کاران مخصوصا اشخاصیکه بواسطه رسیدن‌بمقام ازهیچگونه جنایت وخیانت‌روبرگردان نیست باید این‌طور مجازات در حق او قائل‌شد تا عبرت سایرین گردد (نویسنده) .

تااین‌جا از عادات و رسوم و عقایددر طرز زندگانی بشر در تمام مراحل ازتمدن قدیم تالیف (فوستی‌دوکولانژ فرانسوی)برای خواننده خاصه نسل جوان نقل کردیم که مربوط بماقبل تاریخ بوده است .

پیدایش مذهب بودا پنج قرن پیش‌ازاینکه‌مسیح در (آغالی) تولد یابد در هندوستان پیغمبری پابعرصه وجود گذاشت ، پدرش رئیس ایل «ساکیا» بودکه در دامنه کوه‌های هیمالیا ، سکنی‌داشت، ومادرش دختر «سیدارونا ساکیامونی جلوتاما» پادشاه همجوار قبایل مزبور بود .

عروس نازا ! ـ درباره ولاوتش‌داستان ظریفی بدین ترتیب نقل مینمایند : مادرش همین‌که درد زایمان احساس نمودطبق رسوم و عادات آنروز بقصد کاخ‌پدرش مسافرت کرد ، در بین راه درد مهلتش ندادو در (بیشه) دورافتاده‌ای وضع حمل نمود ، گوئی این پیش‌آمد دورنمای سرنوشت‌نوزادرا ترسیم نمود ، زیرا هنوز مرحله اولیه زندگانی را نپیموده بودکه به جاه و جلال ودبدبه اشرافی پشت‌پا زد و سرگشته بدنبال زندگی سخت و دشوار پارسائی افتاد .

چند صباحی در کاخ مجلل پدر درمیان همه نوع شادی و سرور مانده و مانند مرغی که در قفس مرمر و طلاعی پروبال‌زند،بدون اینکه از جهان خارج اطلاعی داشته باشد بسر میبرد .

در نوزده سالگی دختر عموی زیبایش بنام شاهزاده «یاسودارا» بهمسری وی درآمد ، ولی دیری نپائید که درخشندگی‌ازدواج را ابر تیروتاری پوشانید ،زیرا خانواده‌اش گمان برده بودند که عروس نازامیباشد ، لذا حزن و اندوه عمیقی سراپای وجود شاهزاده جوان را فراگرفت ، ولی‌چنین ترجیح داد که درباره غم و اندوه تفکر نموده و از خویشتن می‌پرسید : چرا نعمت‌های زندگی بوجود می‌آیند ؟ چرا بهترین نعمت‌هایش مانندگوهر بدلی است ؟ بااین‌همه‌آیا زندگی ارزش زیستن را دارد یانه ؟روزی

همانطوریکه بادرشکه بقصد گردش بده‌میرفت در راه پیرمرد پروبال شکسته‌ای را دید که بدست روزگار قدوقامت ویراشکسته‌دوتاکرده بود ، «چاتای»درشکه‌چی آهسته در گوشش گفت : والاحضرتا این است‌روش‌زندگی» .. و پیش از آنکه آن منظره‌ازنظر شاهزاده محوگردد چشمش بزخم‌های بدی‌که د رتمام بدن پیرمرد بینوا پراکنده بود افتاد و دوباره «چاتا» بصدا درآمد وگفت :این هم سرانجام زندگی است !» .

از منزل ، . به‌آتش ! ـ همین که‌شاهزاده بمنزل برگشت در فکر عمیقی فرو و غوطه‌ور گردید ، زیرا بدبختی های بشررابچشم دیده و تصمیم گرفته بود که کاری کند که از این بدبختی‌ها بکاهد ، لذا قلب‌خود را برای کاهن‌هائی که برای طلب‌صدقه بدرون کاخ آمدوشد می‌نمودند گشود وازآنها جویا شد که درباره پستی دنیا ونیرنگ هایش برایش حدیث‌گویند .. دیری نپائیدکه‌تصمیم خود را دایر بچشم‌پوشی از همه خوشیها و لذات قطعی نموده بجستجوی‌حقیقت پرداخت ! ـ

درحالی‌که خود راآماده سفرمی‌نمودبوی مژده دادند که همسرش پسری زائیده و موضوع نازائی حقیقت نداشته است ،دوستانش همه از این مژده‌گانی خوشحال گردیدند و بعادت پدر و مادر مولود سعیدهورا کشیدند ، ولی شاهزاده در این شادی و مسرت باآنان شرکت نمی‌کرد زیراکه این‌نوزاد و پابند جدیدی بود که علاقه‌اش را بزندگی محکم‌تر می‌نمود . در جشنی که‌پدرش «راجه» بمناسبت ولادت نوه خود برپاکرده بود شرکت جسته ، در نتیجه شب‌آهسته بخوابگاه همسرش رفت دید که‌زنش نوزاد خودرا در آغوش گرفته بخواب عمیقی‌فرورفته است . به بالینش خم‌شده‌رخساره‌اش را در روشنائی‌کم‌نوری تماشا نمود ،خواست‌آنانرا در آغوش گیرد ولی ترسید مبادابیدار شوند ، نگاهی از روی وداع به آنان نمودوآهسته بااحتیاط از اطاق بیرون رفت‌ودستور داد دو اسب بدرشکه‌اش بسته و در ظلمت‌شب درحینی‌که احدی‌جز«چاتای»درشکه‌چی همراه نداشت وبجهت نامعلومی حرکت‌نمود،صدای فریب‌دهنده‌ای بگوشش رسید ، از قصد خود برگرد ، چیزی نمانده است که‌پادشاه شوی .. اگر از این اندیشه جنون آمیز منصرف گردی عظیم‌ترین پادشاهان‌چهار قاره خواهی‌گشت» ولی شاهزاده‌جوان باین ندا اعتنائی نکرد همین‌که اولین نورفجر دمید در کنار جوئی فرودآمد وگیسوان خود را چید و لباسهای فاخر و جواهرات‌گرانبها خود را درآورده بااسب و شمشیر به «چاتا» داده امر کرد بکاخ برگردد و پدر وهمسرش را از قصدش مطلع نماید ! .

سپس پیراهن خشن زبریکه‌روستائیان می‌پوشیدند به تن‌کرد ودر جستجوی حکمت بدنبال کاهن‌هائی که در کوه‌ها بسرمیبردند افتاد .

دیری نپائیدکه پرده‌از جلو چشمان «جاماتا» برداشته شد و یقین حاصل نمودکه استادان ادیان‌قدیم چیـزی‌جز عادات و رسوم بشر اولیه در چنته‌نداشته‌که از آنان بیاموزد ، او بدان جهت چشم از آن جاه و جلال و ثروت و مکنت نپوشید وفراق خانواده و عزیزان را بر خود هموار نساخته که بلباس دریوزگان درآید و سحروشعبده‌ای راکه جهت تسلط یافتن بر ارواح بشر ساده لوح و برده ساختن آنان دست‌آویزکرده‌اند فراگیرد در آنروزگار رجال دین ، قدرت و نفوذی بی‌اندازه حکام‌وفرمانروایان(راجه‌ها) داشتند و خودرا بدودمانی انتصاب میدادند که به پندار خودشان‌دارای‌عالی‌ترین‌نژاد بشری بوده‌اند ، مردم را نیز بطبقاتی تقسیم می‌نمودند که در راس آنها «برهمنها»قرار میگرفتند و سایرین را در شمار طبقات پست قلمداد می‌نمودند .

شعبده و جادوگری

شاهزاده مدت شش سال تمام‌دستورات و تعالیم آنانرا موبمو اجرا میکرد و از آنها می‌شنید که یگانه راه تطهیر روح‌آنست‌که انسان زندگی‌زهد و پارسائیرا پیشه‌گیرد و در ترك گناه و خاموش کردن شهوت‌ورام‌گردانیدن تن خود باید به پیمودن این راه ادامه دهد ، نماز و روزه را بجای آورد وبارنج دادن خویشتن به شکنجه‌های گوناگون مورد اعجاب مردم واقع گردد ، ولی بودا ازظرف شش سال زهد و پارسائی به حقیقت مطلوب نرسید !.. کاملا برایش روشن شده‌بود که عذاب دادن بدن‌وسیله‌ای‌جهت‌رسیدن به اطمینان عقل و راحت خیال نمی‌گردد ،بخورد و خوراك و زندگی‌معمولی‌بازگشت.. و بزودی پیروانی که باشعبده وخرافات‌ایمان‌داشتند ویرا رها کرده و اورا مرتد و ازدین برگشته قلمداد نمودند ، او باردیگر خویشتن‌را تنها یافت .

وقتی براو فرود میآمدیم

شبی در گوشه عزلت‌درحالیکه باشك و تردید خویش مبـارزه مـی‌نمـود در خلسه‌عمیقی فرورفت ، بامـدادان چون از خواب بیدار شد خویشتن را غیراز «جاوتاما»شخص‌دیگری دید او در شخصیت بودای روشن‌دل که بعد توانست بکنه دردهای‌کشنده‌وپیچیده‌بشری پی ببرد نمایان شده بود ، در بدوامر ازاین پیروزی عظیمی کـه در کشف اسراربدست آورده بود بخود می‌بالید ، ولی‌دودل بودکه چگونه دیگرانرا ازاین راز نهفته‌آگاه‌سازد .

دیری نپائیـد که دوران دل‌واپسی‌سپری گردید و او هم مانند سایر پیغمبران و جدی سراسر وجودش را فراگرفت‌به‌زودی‌بشهر «بنارس» رهسپار گردید ودر بیشه‌ای که چراگاه نخجیران بود اقامت گزید ـ درآنجا اولین موعظه خودرا میان پنج‌تن از مردم عامی شروع کرد ، در وهله اول گفته‌های ویرا مانند تعالیم کاهن‌ها پنداشتند ،

ولی رفته‌رفته از خلال گفته‌های وی مطالب‌جدیدی درك می‌نمودند که ترس ورعبی در وجود آنان برمی‌انگیخت ، او مردم راچنان‌روشن میکرد که تزکیه نفس باهیچ عامل خارجی بستگی نداشته و رسوم و شعائر ونذر و قربانی «مظاهر» بی‌ارج و بهائی بیش نمی‌باشند ، همین‌طور به پنج تن مستمع خودخاطرنشان نمود که وی مانند دیگران مردم را بتوفیق الهی و نیروی سحر و جادو وقدرت کاهنان و یارضای خدائی از خدایان که مردم به آنان ایمان داشته‌اند امیدوارننموده ، بلکه درتعالیم خودهدف‌ومقصودی جز توجیه مسلك مردم بزندگی کنونی‌ندارد،زیرا که او در علوم ماوراء طبیعت و ماده جز مسائل مبهم غیر منطقی چیزی نمی‌بیند .. وکسی که در این راه پژوهش میکند ، بشخص تیرخورده‌ای میماند که بجای درآوردن تیراز بدن خود به جستجوی تیرانداز می‌پردازد.

اما او یعنی «بودا» ترجیح‌داده‌است‌که اول تیر را از زخم خود بکشد .اودرتلاش خود سرحد دوقطب عاطفه را آزمایش کرده‌است ، لذتی راکه ثروت‌مندان کامروا از آن بهره‌مند میباشند چشیده و شکنجه و ریاضت‌و رنجهائی را که یك مرتاض خشك بتن‌خود روا میدارد تحمل نموده است ، تجربیات‌گذشته بوی درس آموزنده‌ای داده که شاهزاده و مرتاض هر دوراه خطا می‌پیمایند،و همین‌طور میان دو قطب عاطفه جستجو میکرد تاآنکه «به‌راه میانه» هدایت شد ،راهیکه «دیده‌گان رامی‌گشاید» واحساس و ادراك را برمی‌انگیزاند .

« راه میانه » بااعتدال «راهی است‌که‌دارای‌هشت‌شاخه بدین ترتیب می‌باشد : درستی اندیشه ، هدف عالی،سخن شیوا ،کردار نیك ، زندگی بی‌شائبه خالی از تجاوز و آزردن دیگران ادامه‌نیکوکاری ، نشاط فکری ، و تعمق را که هیچ شخص جز باپیروی کردن از این هشت‌اصل نمیتوان خویشتن را از سرکشی دیو شهوت برهاند .

داستانهای افسانه‌آسا ! .

رفته‌رفته آوازه شهرت (بودا) دراکناف و نواحی هندوستان پیچید وروایات زیادی‌گفته میشد و مردم را دعوت میکرد،که انسان از آز و خودپسندی دوری جوید، و کار نیك را محض نیکوئی انجام‌دهد بدون‌اینکه طمع ثواب داشته باشد ، «بودا»آرزو داشت که سیلاب محبتی صحنه گیتی را غرق‌کند تا همه پلیدیها را از روی آن شستشوی نماید ، و بخاطر همین محبت بوده که اورنگ‌شاهی‌راترك‌کردتابین بینوایان زندگی‌کند،او پیروان خودرا دعوت میکردکه بوی تاسی‌نموده و از عرش غرور کبریائی فرود آمده‌و باتواضع و فروتنی با برادران عالم‌بشریت‌خودمعاشرت نمایند ، یعنی محیطی ایجاد نمایندکه

درآن‌آسیبی بهیچ‌موجود زنده‌ای نرسد،زیراکه ایمان به تناسخ ارواح این احساس رادرهر فرد بودائی تولید کرد که نه تنها باید با مردم‌روابط حسنه داشته . بلکه این روابط میان او و هر موجودی زنده برقرار باشد .

بودا میگوید بهترین زندگی آنست‌که آدمی‌زاد مانند زنبور عسل باشد که او شیره‌گل را می‌مکد بدون‌اینکه آسیبی بـه‌رنگ و بویش وارد آید . ! هرفرد بودائی ناگزیر است که بهمه اینها ایمان آورد و بمبدابرادری و تعاون اخلاص ورزد .

هنگامی بودا بیکی از شاگردان‌خودمیرسید به او میگفت : روی زمین روانـه شو ، ورساله مرا ابلاغ‌کن .. به‌آنان بگو .مستمند و توان‌گر شریف و وضیع همگـی یکسانند ..» همه طبقات دراین دین ماننـدجوی‌بارهاکه در دریا میریزند بایك‌دیگرباید متحد باشند .

روزی «جارتاما» گذارش به زادوبوم خود که قلمرو فرمانروائی پدرش بود افتاد عمو ودائی و برادران و سایر کسانش‌جهت دیدن وی در بیشه‌ای پنهان گشته که ویرا در حالت فقرو خورای دیدند بایك دنیاغم و اندوه بکسب و کار خود بازگشتند ، چون این خبر بگوش‌پدرش‌شتاب‌زده‌بملاقات‌وی آمد از او پرسید : «چرا دامن مارابدین ننگ لکه‌دار نمودی ؟» او در پاسخ پـدرش گفت «مهراجا ، این راه‌ورسم‌مذهبی‌ماست».

پدرش گفت ما از دومان سلحشورو بافروجاهی هستیم ، از نژادی هستیم که داد و ستد نموده ولـی هرگـز دریوزگـی‌نمی‌نمایند !

پسر نظری به پدر افکند و گفت :«حق باشما است که بخود و خاندانتان‌بیالید که از دودمان شاهان میباشید امامن‌به‌پیمبران‌نسبت دارم .. پیمبران پیوسته از این راه معاش نموده‌اند !» سپس بانخوت رشته سخن‌را بدست‌گرفت‌وگفت «هرگاه‌پسری توانست که گنج نهفته‌ای را دریابد براو واجب است‌که گرانبهاتر این گوهر آن را تقدیم پـدر نماید» .. سپس باندرز دادن پدر بمیان ومبادی اساسی رسالت خویش را ادامه داد...

«راجه» بدون اینکه پاسخی دهد دست پسرش راگرفته و اورا بکاخ کشاند ، افراد خانواده باخدم و حشم همگی به پیشوازاو آمده و تنها کسیکه در بین آنهادیده‌نمیشد «یاسودارا» همسر وی بود که گفته بود که‌اگر من نزد وی ارزشی دارم او نزد مـن خواهد آمد !» .

وفای همسرش

همین‌که «جادتاما» غیبت او رااحساس مینماید به جستجوی میپردازد ، تا اینکه وی درخوابگاهش ، همانجائیکه اورا دارای‌آخرین بار بافرزندش دیده بود ،پیدامیکند، همسرش چون اورا باخرقه زردرنگ و سرتراشیده و چهره لاغر دید خودرا برپای او

انداخت و سرشك غم از دیده بارید .

«راجه» درحالیکه شاهد زاری عروس خویش بود به پسر خود گفت : فرزند همانطوریکه تورا بخشیدم توهم ازاوگذشت‌نما «یاسودارا» در تمام این مدت بعشق تو وفادار مانده و باکمال صبر وشکیبائی چشم‌براه شوهر خود بود » .

«جادتاما» آهسته دیدگان خود راروبهم نهاد .. درحالیکه «یاسودارا» برخاست به جستجوی پسرش «راهولا» پرداخت وبوی خبر داد که میخواهد اورا بدیدن‌پدرش ببرد ، پسر گفت: «پدری‌جزراجه‌نمی‌شناسم..پس پدر دیگر کیست ؟» .

هردو وارد اطاقی شدند که در آن«جادتاما» نشسته و مشغول خوردن چلوبود- «یاسودارا» به پسرش گفت : «آن پدرت‌میباشد .. شنیدم که درباره گنج بزرگی‌که کشف کرده است گفتگو میکرد ، نزدش‌بردو قسمتت را ازآن گنج مطالبه‌کن !.. وبه‌او بگو : «من پسر توام . روزی مقدرات‌عشیره‌دردست من خواهد افتاد و احتیاجی به ثروت پیدا خواهم کرد .. اکنون آنرا بمن عطـاکنید ! » .

پسر بسوی پدر «جادتاما» دویـدگفت : «پدرجان خوش‌حالم‌که برگشته‌ایدو میخواهیدگنج‌بزرگی عطافرمائید» «جادتاما» برخاست و بسوی بیشه بیرون شهر رفت - «راهولا» اورا دنبال کرده و مجددا از وی‌می‌پرسید . «پدرجان خواهش میکنم حقم‌را بمن بدهید !» .

همین‌طور میرفتند تا به‌بوته‌ای‌رسیدند سپس «جادتاما» روبه‌پسرش کردوبالبخند گفت : «کار بجائی کرده‌ای مطالبه حق خودرا نموده‌ای» .. سپس بیکی از مریدان خود گفت : «کشکولی به راهولابده ،و ویرا به‌مذهب ما و در جرگه پارسایان ما درآور و راه و روش مقتضی را باو بیاموز .

پیام زندگی او - «جادتاما» درسن‌هفتاد سالگی روزی بدر دکان آهنگری‌جهت صرف غذای خود توقف نمود ، سپس بـه‌نیزاری روانه گشت و خود را روی بستری از خاك و برگ درختان انداخت در حالیکه‌ضعف و بیماری کاملا در وی اثر کرده بود.. شاگردانش بابی‌تابی و پریشان‌حالی گرد او راگرفته بودند ، ناگاه رو به آنان‌کردو گفت : «می‌پندارید بارفتن معلمتان دعوت دیگرتمام‌شده است!» سپس آهسته آهسته به «بهشت اطمینان‌بخش» نزدیك شد و بدون اینکـه‌سرانجام دعوت خویش را درك نماید که چه مقامی از ابـدیت را جایـز خواهد گشت .شاگردانش به کفن و دفن او پرداختن ودنبال اجرای دستور ویرا گرفته هرکدام بدیاری‌رو آوردند که امروز قسمت اعظم بودا در هندوستان بسر می‌برند و باطلوع مذاهب‌مختلف ابدا تاثیری در پیروان بودا نکرده است .

چون پایه‌گـذاری (بودا) بقـدری‌محکم و دارای احکامی بوده است که‌میتوان گفت ، اشخاصی‌که بعـد از بودا خود راراهنمای بشر دانسته وقیام کردند پایه واصول را از مـذهب بودا اتخـاذ نمودند و خودفروعاتی اضافه کردند ولی پیروان هیچیك (جز اسلام) ثابت و برقرارتر از پیروان(بودا)نبودند .

موسی ع وقتی پیروانش خواستندکه خدا را بنماید و موسی رفت بکوه‌که‌باخدا مطلب را بمیان گذارد که قوم من اینطورخواست ، بطوریکه‌گفته شده این مسافـرت چهل روز یا هفتاد روز طول کشید ، وقتی‌موسی ع برگشت دید قومش گوساله پرست شده‌اند ، و گفت من از طرف شماها رفتـه‌بودم آخر اینقدر صبر نکردید که تا من برگردم جواب دادند ، بما غذا دادندو آنچه‌میخواستیم گوساله بما میداد .

بودا هم به پیـروانش وعده بهشت‌میداد چنانکه در ساعت مردن اظهار داشت «مطمئن باشید در بهشت جاویدان مراملاقات‌خواهید نمود ، ولی اگر از پیروی‌من دست برداشتید دیگر مرا نخواهید دید .

در این‌جا مناسب درآن می‌بینم‌برای‌روشن شدن افکار خواننده نسل جوان‌بهشت را در ادیان و مذاهب مختلف تااندازه‌ای که‌قدرت داشته باشم ذکر نمایم .

بهشت در معتقدات مختلف بشری

بهشت یعنی جائیکـه‌ارواح نیکوکاران و پارسایان روی زمین در آنجا بعادت جاویـدمیرسند ، از آغاز از معتقدات بشری بوده، و غالبا بصورت‌جزئی‌از مسئله حیات ، بعد از مرگ، ازمهم‌ترین اشتغالات فکری آدمی بشمار رفته است ،معهذا باید گفت که «بهشت‌هیچوقت‌باندازه» «دوزخ» از نظر اعتقادات بشری قطعیت وصراحت بشری نداشتند ، و آنطوریکه در مذاهب اساطیری«میتولوژیك»قدیم‌ومذاهب‌آسمانی اعتقاد بدوزخ و دنیای ظلمت و رنج و عذاب بصورتی بچشم میخورد ، این اعتقادبدنیای فروغ و شادکامی و آرامش بـدان وضوح بنظر نمی‌رسد ، در نزد بعضی از ملل‌قدیم ، مانند آشوریان ، کلدانیان ، وفنیقیان تاحدود زیادی نیز یونانیان و رومیان ، و تااندازه‌ای اسلاوها ، جز دنیائی «دوزخی» دنیائی بعد از مرگ نمیتوان یافت و آنچه ازخلاف آن حکایت میکند «مصونیت» یعنـی ارواح نیکوکاران از تحمل رنج این دوزخ‌است ، و نه وجود دنیای دیگر بنام «دنیای بهشتی» که این ارواح در آنجا زندگانـی‌مرفهی داشته باشند ، حتی در آئین یهود و تورات نیز اشاره مشخصی به «بهشت» وقرارگاه جاودانی ارواح آمرزیده‌ای نمیتوان یافت و آنچه بعدا جزو معتقدات یهودیـان‌شده و از آنجا به معتقدات مسیحیان راه یافته ، غالبا از راه آئین زردشتی به یهودرسیده .

نکته‌ای که در این مورد جالب‌بنظرمیرسد این است که غالب مذاهب کهن محل «دوزخ» را در زمین دانسته‌اند ، ولی درباره‌محل «بهشت» چندان توافق نظری بین آنها نیست ، در عوض اعتقـاد بوجود فرشتگان‌یعنی موجودات برتر از بشر ، و غالبا نامرئی، تقریبا در همه مذاهب بزرگ کهن تعمیم‌دارد،و نمونه‌های بارزی از این اعتقاد را در نزد ایرانیان باستان ، مصریان ، هندوها ،چینیان،ژرمن‌ها ، یهودیان بصورتی‌خاص در نـزد یونانیان میتوان یافت ، تقریبا درهمه‌زبانهای‌اروپائی کلمه «فرشته» از ریشه یونانی‌که در لاتین بصورت درآمده گرفته شده‌است ، در اصل «بهشت» وملائکه‌درمعتقدات کهن و اقوام ملل گاه باهم درآمیخته وگاه‌ازهم جدا مانده‌اند ، مثلادر آئین مسیحی و زردشتی این دو باهـم لازم و ملزومنـد ،درصورتیکه در آئین یهود و تقریبا ارتباطی باهم ندارند ، ودر اسلام نیز فرشتگان‌آسمان‌و غیر از حور وغلمان»که خاص بهشتنـد باسامی مختلف در قرآن ذکر شده است وهیچیك از ادیان بقدر اسلام در فرشتگان و افلاك بحث نکرده و نیز در هیچیك ازمذاهب‌کهن باندازه آئین‌های ایرانی چه زردشتی و چه مانوی برای فرشتگان اهمیت قائـــل‌نشده‌اند ، و اصولا قسمت مهمی از سهمی‌که در مذاهب بزرگ دیگر بدین طبقه داده‌شده‌از خود عقاید زرتشتی آمده .

«بهشت» در اساطیر کهن ، مصری،آشوری ، فنیقی ، یونانی ، ژرمن ، هندی ، چینی ژاپونی .

مصر : ــ قدیم‌ترین معتقدات‌باستانی‌را درباره دنیای بعد از مرگ و «بهشت» طبعا باید در مصر جست ، مصر کهن در اول‌ادوار تمدن خود برای هر شهر و ناحیه‌خدائی خاص داشت ، و این خدایان هرکدام‌صاحب‌بهشت و دوزخی بودند که مال معتقدین‌خود آنها بود ، و پیروان سایر خدایانرا در آنهاراه نمی‌دادند .

کلـده و آشور ــ در کلدانیـان وآشوریان اعتقاد دنیای بعد از مرگ بوضوع و قطعیت مصریان نیست ، و آنقدر هم که‌ازاین اعتقادشان دیده میشود . مربوط،بلاهای وحشت‌آوریست که از طرف خدایان درنده‌و خونخوار زیرزمین نصیب ارواح مردگان میشود ، ولی آشوریان و کلدانیان‌وسومریهابطورکلی عقیده داشتند که اجرا و کیفرمردم در همین دنیا بآنها داده میشود ، بعقیده‌آنهاآدمی بعد از مرگ بکلی فنا میشود ، ولی آسودگی آن قسمت از وجود او که بعدازمرگ باقی میماند (روح) بسته به‌آن است‌که در دفن وی مرام مذهبی کاملا مراعات شده‌باشد ، ومخصوصا بسته بدان‌است که‌نزدیکان متوفی وی را هرچه زیادتر باو یاد کنند وبرای او از خدایان رحمت طلب نمایند و قربانی کنند .

نکته مهم در معتقدات مذهبی کلدانیان و آشوریان ارتباط و اخـلاط نـزدیك

خدایان ایشان است باستارگان ، زیراعلم‌هیئت‌بصورت واقعی آن قبل از هرجای دیگر در سرزمین بین‌النهرین نضج گرفت و توسعه‌یافت ، هنوز هم علم نجوم بر پایه اکتشافات فلکی کلدانیان متکی است .

سومریها و بعد کلدانیان «شمس »خدای بزرگ خود را «خورشید» و یازهره و خدای مهم‌تر دیگرشانرا با مشتری یکی‌دانستند ، و «کهکشان» را جاده الماس‌نشانی شمردند که ارواح ازآن بسرزمین جاودان‌میروند ، واندك‌اندك اعتقاد راسخ به نفوذ اختران در حیات بشر پیدا کردند و آسمانرالوح محفوظ حوادث زمینی دانستند و از این‌جا عقیده «سعدونحس» کواکب پدیدآمد و توسعه یافت و علم اخترشناسی را بوجود آورد .

فنیقیه : مذهب در فنیقی هیچ‌اعتقادروشنی به دنیای بعد از مرگ نمیتوان یافت و از لحاظ خدایان نیز بین فنیقیان و ملل‌ساکن بین‌النهرین ، یعنی سومریان وکلدانیان و آشوریان شباهت نزدیك است ، اسامی‌این‌اعتقاد بروجود خدای آفتاب و «خدای‌ماه» است که اولی «نر دومی ماده» است‌که عالم‌آفرینش از پیوند آنان پدید آمده است . یونان که میتولوژی آن از نظر آفت وخیال‌پردازی و وسعت دامنه فکر کامل‌ترین و زیباترین داستان اساطیر کهن دنیا است ،توجه خاص فقط صرف «دوزخ» میشد که همه ارواح بعداز مرگ بدان روی‌می‌آوردند

و در حقیقت این کلمه در یونان‌مفهوم دنیای مردگان» را بطور اعم داشت ، باآنکه کلمه بهشت در زبانهای لاتین اروپا«ایطالیا» اسپانی ، فرانسه ، پرتقال ، رومانی» از ریشه لاتینی آمده است که خود آن ازکلمه یونانی «باغ» گرفته شده و این همان کلمه‌ایست که باریشه آریائی «فرودیس» درزبانهای ایرانی و هندی آمده است ، درخود یونان کهن از نظر مذهبی اثر مشخص از«فرودیس» نیست .

ژرمن‌ها : - بطورکلی ژرمن‌ها نیزقسمتی از ارواح خودرا ، یعنی ارواح جنگ جویان راکه کشته میشدند به بهشت خاص‌درآسمان میفرستادند ، خدای بزرگ‌که‌ایشانرا در سرپرستی خودداشت خدائی بودکه‌امکان‌دیناوها او را (اودین) و ژرمن‌های آلمان (وان) می‌نامیدند ، و در ارواح جنگ‌جویان‌برای همیشه درحرکت بودند ، یعنی برای ارواح جنگ‌جویان باده‌گساری میکشند واین باده از نوشابه‌ای بودکه از عسل گرفته شده بود که نثار ارواح خود مینمایند .

هندوستان - در زمین‌های پیچیده‌و فلسفی هندی ، یعنی مذهب بودا ، برهمانی ، بودائی و هندی اساس پاداش کیفر ارواح آدمیان حلول بعداز مرگ آنها در کالبد دیگرانست و بهشت و دوزخی که‌این ارواح در فاصله‌ای داخل‌و انتقال درآن

بسر میبرند جنبه موقتی دارد . اول آئین هندو . یعنی «روا» که خیلی قدیمی است وباآئین کهن ایران بیك ریشه میرسندومعتقدبوجود خدایانی بزرگ برای طبیعت آتش، آسمانی ابدیست ، و بطور کلی دراین آئین۳۳خداحکومت‌جهانی‌را بسه قسمت‌کرده‌اند، ودنیاخودوجودلایتناهی اسب بنام«براجایانی‌و دنیا وجود لایتناهی است بنام « براجایانی » که دائما تقسیم می شودوموجودات‌تازه‌ای را پدید می آورند وباین ترتیب نظر «وحدت وجود» یعنی انشعاب‌موجودات‌از خدا یا خدایان دراین مذهب‌به صورت بارزی بچشم میخورد ، آئین‌برهمنی‌که بعدا پدید آمد وتوسعه یافت و تاکنون بصورتهای مختلف آئین اصلی هندوان است‌معتقداست به دواصل « برهمن» یکی کردن این دو اصل یعنی «وجودی» وعالم است» برهمن تصاویر و مظاهریست که اطراف ما را گرفته و در حقیقت تاروپود عالم است‌که بیش‌تر بافکار ما ساخته شده و روحی است که‌هریك از ما خانه دردومظهر ذات‌درحقیقت‌مطلق و فنای وجود ظاهری ممکن است.واما مرگ به تنهائی نمیتواند اختلاف این دوعنصررا از میان بردارد ، زیرا که روح باید واقعا مجرد شود ،یعنی آنقدر در زندگانیهاپائین‌وبالای تازه پای بجهان گذارد که اندك‌اندك از لذات و آلایشها بکلی آزاد شود .

چین و بهشت

در میتولوژی بسیارکهن سال چین هم دوزخ دارد و هم‌بهشت، از لحاظ وضع‌اداری‌واجتماعی و مامورین مراکزی خاص برای ارواحی دارد که طبق اصل کلی « تناسخ»وعیاتهای متوالی . انتظار آن رامی‌برند که در قالب تازه زندگی از سر میگیرند ، شهراصلی دوزخ « فونك‌نو» نام دارد وارواح از دروازه بزرگ‌بنام دروازه « شیاطین»واردآن میشوند .

دراین شهر ده کاخ سلطنتی است که‌متعلق به ده پادشاه دوزخ که شاهان (باما) نام دارند و مراکز فراوانی برای شکنجه وعذاب ارواح نیز در آنجا است، در مقابل « دروازه شیاطین » یعنی در آن طرف شهررودخانه بزرگی میگذرد بنام « نای‌هو» « چه طور » که سه پل بر روی آن است.یکی پل زرین برای عبور خدایان ، دیگری برای ارواح پارسا ، سومی پل آهنین برای‌بدان و گناه کاران ،این پل چندین فرسنگ طول‌ولی فقط چند وجب عرض دارد.وارواح‌بدکار که ازآن میگذرند خواه ناخواه در عبوراز آن بدرون امواج رودخانه می‌افتندو طعمه افعیان برنجین و سکان آهنین می شوند که آنها را تکه‌تکه می‌کنند .واز این‌لحاظ شباهتی زیادی میان این پل با پل « جنوان » زرتشتی و پل صراط اسلامی‌میتوان یافت . جمله ارواح می‌باید مراحل آزمایشی سئوال و جواب با پادشاهان ده‌گانه‌را طی کنند تا بتوانند ازدوزخ بیرون روند، وآن ارواحی که از یکایك این دگانه سالم‌جسته باشند . یعنی ارواح نیکوکاران و

پارسایان ، توسط همین پادشاه و جایگاه‌خدایان دارد ،بااین تفاوت که این کوه‌در دست رس آدمیان نیست بلکه جائی‌دور ومرموز قرار دارد و بر آن ملکه زیبائی بنام « ملکه مغرب» که زن خدای بزرگ است‌فرمانروائی میکند ، کاخ شاهی این ملکه در قله کوه ساخته شده و سراسر آن ازسنگ یشم‌است و نه طبقه دارد . و برگرداگردش باغهائیست که در آنها درختان خاص‌میرویندکه میوه‌های آنها عمر جاوید می بخشد وکار آب حیات یا حیوان مارا میکند، چهارروخانه از این کوه سرچشمه میگیرند که هرگونه آبادانی جهانی اثر آنها است‌این‌کاخ‌بزم‌گاه خدایان است که در آنجا پیوسته ببازی و عیش ونوش سرگرمند ، فقط آن‌ارواحی دراین جمع‌پذیرفته میشوند که در زندگانی خود مورد لطف خاص‌خدایان‌قرارگرفته ، یعنی خویش را شایسته چنین لطفی قرار داده‌باشند . سایر ارواح نکوکار، به‌ارض غربی سعادت میروند که در منتهای غربی جهان آفرینش قرار دارند . دریاهای بیشماری نظیر زمین ما ، میان ما واین زمین فاصله دارند، این سرزمین از اطراف باهفت‌ایوان و هفت حصار و هفت ردیف درختان پر شاخ و برگ که شاخه های و گلهایشان‌از درو گوهر ساخته شده ، وبا گذرنیم از خلال آنها نغمه‌های خویش بر نمی خیزدمحصور شده‌است و در آن هرچه هست شادکامی‌وخوشی است ، کاخهای آن پراست‌از استخرهای آراسته بگلهای نیلوفر آبی که گلهایشان از شنهای زرین و دیواره‌هایش‌ازهفت‌نوع‌جواهرپدید آمده است،پرندگان رنگارنگ‌باصدائی‌سحرآمیز پیوسته دروصف«نغای‌پنجگانه»نغمه سرائی میکنند وچهچهه میزنند ، ودراین باغ بهشت، ارواح بهشتی‌زندگانی منظمی با برنامه دقیق دارد، یعنی هر روز صبح دسته‌های گل فراهم‌میآورندوبزیارت تمام بودهای دنیاهای دیگر میروند و گلها را بدیشان میدهند. ووقت‌غذا بازمیگردند و هرچه میشنوند آواز پرندگان و چه زمزمه نسیم ، بودا و آئین او بخصوص‌تعلیمات وی را به پادشاهان میآورد، برای اینان دوران انتقال از جسمی بجسمی دیگربپایان رسیده واز این راه آرامش و سعادت جدید رسیده‌اند ، و درمیان گلهای نیلوفراستخرهای جهان دیگر میگذارد تاآلایشهای خویش را بشویند و بعد از «طی ده خوان» روانه دیگر میگذارد و آلایش‌های خویش‌را بشویند و بعداز طی خوان روانه « ارض‌غربی شوند » .

ژاپن : در آئین کهن ژاپن،دوزخ اصلی در زمین جای دارد وشامل‌هشت طبقه آتش و هشت‌طبقه یخ است .و غیراز این دوزخ چندین دوزخ فرعی دیگر نیز هست . ولی دوزخ‌آتشین مهم‌تر از همه‌است .

فرمانروای این جهان زیر زمین« ماهونو » نام دارد که خود قاضی بزرگ دوزخ است . فرمانروای هجده سپهسالاروهشتادهزارسرباز زیر فرمان خود دارد، واین

قاضی فقط ارواح مردان را شایسته خودمیداند و کار رسیدگی بوضع زنان را که دون شان اوست به خواهرش واگذار کرده‌است .
و هرروحی‌برای اینکه دوزخی یا بهشتی‌بودنش مشخص شود در برابر وی حضورمی یابد ، در دو طرف پادشاه دوزخ دو سر بریده قرار دارند که هیچکس در مقابل آنها دروغ نمیتواند گفت . در برابر روح‌آئینه بزرگ‌است که همه خطاهای زندگانی گذشته او را بوی نشان میدهد ، آنگاه‌گناه‌های وی توزین میشوند و قاضی بحسب سنگین وسبکی آنها رای قطعی خویش راصادر میکند و هر روحی بتناسب گناهش بطبقه معینی از دوزخ میفرستند. و فقطاگردعای زندگان بکمکش رسد بار این کیفر سبك میشود که تا به بهشت برود ،ولی درباره‌بهشت در آئین قدیمی که این بهشت‌جائی درآسمان است ، طبق این عقیده آسمان درابتدا پلی بزمین متصل بوده و خدایان ازاین پل رفت و آمد میکردند ،ولی یك روزکدخدایان همه‌گی بخواب رفته بودند این پل خراب شد و در دریا فرو ریخت وازاین‌دماغه « کیونو» که در ناحیه « بورا» واقع است و یکی از زیباترین نواحی ژاپن بشمارمیرود پدید آمد و از آن پس بهشت اززمین جدا شد .

بهشت در آئین یهود : اکنون نظری بمذاهب‌مهم‌تر ، یعنی‌آنهائیکه تاثیری مستقیم و قطعی در اعتقادات‌جهان‌مسیحی‌و جهان اسلامی بخشیده‌بیفکنیم این‌مذهب بترتیب تاریخی‌عبارت‌از«آئین‌های یهودی ،مزدائی و مانوی ،مسیحی ،اسلامی، قدیم‌ترین آنها آئین یهودی است که شایداولین آئین یکتا پرستی » تاریخ باشدوذکر کلمه شاید . برای این است که نمیتوان‌بطورقطع یهود را ازاین بابت بر آئین « مزدائی» مقدم دانست و اعتقادات مسیحی و اسلامی‌تقریبا بطور عام ازاین آئین یهود سرچشمه گرفته‌اند و از راه این دو انفاق بزرگ‌است‌که معتقدات مذهبی یهود در سیر تحول تاریخ جهان نقش بسیار مهمی دارند. قوم‌یهود برای اولین بار در میان اقوام کهن آسیای غربی و اروپا . معتقد بوجود خدائی‌و نادیدنی شد که « یهود » نام داشت.ومردم اسرائیل که در مصر باسارت بسر میبردندوپیشوائی موسی ٤ ، ازآنها به‌ارض کنعان و فلسطین ، مهاجرت‌کردند در صحراهای‌سینا «بایهوه » که بااو مستقیما سخن‌گفتند بسته شد .

در تورات اصولا تعریف مشخصی ازدنیای بعداز مرگ نمیتوان یافت، و فقط اعتقاد به ابدیت روح در آن هویداست،اعتقادات اولیه یهود تنها دال براین است‌که « یهوه » مظهر عدالت کامل‌است،و بخصوص‌درکیفربدکاران سخت گیری بسیاری‌میکند. چنانکه شکستهای قوم اسرائیل واسارتهای‌آنان بدست جهانگیران آشوری و مصری

و غیره همه نماینده قهر وخشم «یهوه» است که بمناسبت خطایای آنها دامن گیر آنهاشده است ، و بالعکس دوره‌های رفاه و پیشرفت اسرائیل پاداشتی است که «یهوه » بفرمان برداری درستکاری ایشان داده است. هررنج و مصیبتی دراین دنیا آزمایشی است که « یهوه » از بنده خود میکند تا او رادرصورت وسفیدی پاداش دهد ـ از موضوع قیامت در یك جااز تورات بصراحت سخن‌رفته است و کتاب« دیوئیل نبی باب‌های دوم سوم » ـ اما درست معلوم نیست که ارواح پس‌از فضا بکجا میروند وچه میکنند .

یهودیان در اوایل فقط اعتقاد به یك‌نوع «فراموش‌خانه» دنیای پس از مرگ داشتند که در آن ارواح بصورتی بی‌تکلیف‌و خواب‌آلوده بسر میبرند تا آخرالزمان و دوران ظهور « مسیح موعود » فرارسد. وهنوز جائی راکه در آن ارواح شرور بدست عذاب جاودان سپرده شوند در نظر نگرفته بودند ، بعدها اندك اندك چنین اعتقادی شاید بر اثر معتقدات آشور و بابل، پیداشده‌و وادی «هینوم» که درجنوب غربی‌اورشلیم قرار داشت و در زمان کنعانیان مرکز قربانی کودکان برای (ملوك) خدای خونخوارفنیقی بوده بصورت مظهر دوزخ ، یعنی عذابگاه‌ارواح بد کار در آمد . واز ترکیب سه‌کلمه «چه‌بن ، هینوم وده پرهینوم» کلمه‌چه‌هینوم‌را جهنم ساخته شد که « حجیم » عربی او جهنم از آن مانده‌است .

و یهودان این جهنم را نموداری‌ازمحل‌عقاب ارواح خاطی در دوران بعداز مرگ دانستند . بعداز فقهای یهود رای دادند که‌دانستند . بعداز فقهای یهود رای دادند که دنیای جاوید شامل دو قسمت مجزا برای‌ارواح بد کار وارواح‌نکوکار است واین هردو جنبه جاودانی دارند . ارواح پارسامامنی دیگر میروند که جایگاه همه گونه خوشی‌است و ملایك خیر درآن با ایشان‌همراهند ، وارواح ناپارسا و شریر به « جهنم » میروند واز طرف ملائك عذاب‌مورد شکنجه و آزار قرار میگیرند .با این همه‌که‌گفته‌شد در خود تورات هیچ‌اشاره‌ای‌بدین دوزخ و بهشت نمیتوان یافت. و فقط بعداز استیلای ایرانیان بر فلسطین و نفوذو معتقدات ایرانی دوران هخامنشی درعقاید یهوداست‌که نظریه بهشت و دوزخ ورستاخیزدر عقاید یهود وارد شده‌است ، بهشت زمینی از نظر یهودان جائی بود که خداوند«یهوه» در ابتدای خلقت آدم و حوا را در آنجا بیافرید و خواست که آن‌جااقامت‌گاه جاوید بشر قراردهد تا درآن افراد بشر از درد و بیماری و پیری و مرگ‌مصون باشندو سعادت جاوید داشته باشند . ولی بگناه خوردن میوه شجره ممنوعه که عامل اصلی‌آن بود که آدم را اغوا بخوردن آن میوه نمود از این بهشت طرد شد و ازآن پس دیگرازاین باغ «عدن» اثری نماند .

بهشت در آئین زرتشتی: آئین مزدیستی که «ولتر» پیدایش آنرا بزرگترین تحول تاریخ گذشته بشر دانسته مظهر یکی از عالیترین تلاشهای فکر بشر برای حل معمای آفرینش و ارشاد کمال است ، این آئین که از لحاظ موقعیت جغرافیائی تاریخی ایران اثر بسیار در معتقدات مذهبی سایر ملل غرب و شرق بخشیده . بخلاف غالب مذاهب سامی و نیز بخلاف آئین هندوان یك مذهب «مثبت» است یعنی براساس تولید و آبادانی و خوش‌بینی وکار خلاقه تکیه دارد و هدفش این است که در همین جهان به نتیجه «مثبت» منتهی شود ، در میان مذاهب متعدد دنیای کهن ، بغیراز آئین یهود ، این تنها آئینی است که براساس «یکتاپرستی» و وجود خدای نادیدنی متکی است ، زیراآن اصل دوگانگی (خیر و شر) راکه‌عادتاً ازاصول این دین بشمارمیرود ، بدین صورت درآئین زرتشتی «مزدا، آهورا» بسیار بالاتراز اهریمن است ، زیرااهریمن است ، معتقدات آئین «مزدیستی» در باره رستاخیز و زندگی جاوید پس از مرگ و دوزخ و اعراف وبهشت. کاملا روشن است و شك نیست که این آئین در معتقدات یهودو مسیحی و اسلامی اثربسیار بخشیده است . مخصوصاً فکر پل «صراط» برای اولین باردرتاریخ ، دراین جا دیده میشود ، بنابه آئین مزدیستی در روز «بازپسین» مردمان همه دریك‌جا گردآیند و آنچه را ازخوبی و بدی که در دوران زندگانی کرده‌اند برای سنجش به‌ترازوی عدل عرضه میدارند ، اگر دراین ترازو وکفه خوبیها بچربد راستی پیروز شده‌و «دروغ» ومظهر» بدی‌درآئین «مزدیستی» شکست خورده است ، و اگر کفه ترازوی‌بدیها سنگین‌تر بشود دروغ پیروزآمده‌است، آنگاه ارواح نیکـان و بـدان از روی پل«جتوان» که در روی رود آتشین کشیده شده است میگذرد ، نیکوکاران از روی این‌پل براحتی عبور میکنند زیراکه بهنگام گذر آنان پل فراخ میشود و به سرای ستایش وشور جاودانی ، کاخ پاك‌منشی ، خانه راستی، بارگاه اهورامزد ، درمی‌آیند تا جاودان درآن بمانند .

اما هنگام عبور ابدان گنهکاران پل‌چون موئی باریك میشود ، و گنهکاران از روی آن بروند ژرف که ازآن فرو می‌افتند وهمراه امواج آن به بکوخ‌دیو و کلبه‌دروغ درمی‌آید و اگـر خوبیهـا و بدیها درست‌هم‌سنگ آیند بخشایش‌فردوس بهرمند میشود و نه از شکنجه دوزخ آزاری می‌بیند ، وچنین روحی بسرائی میانین میرود که اعراف بستگان نام دارد .

بهشت دارای سه مرحله مقدماتی یا سه‌سراء است : روان پاك نیکوکار در اول گام برسرای هبومت «پندارنیك» درگام دوم به‌سرای هبومت گفتار نیك ، درگام سوم به سرای «هودرشت‌کردارنیك ، میرسد و ازآنجا به بارگاه فروغ بی‌پایان «آن کوه روح که کرزمان برین وبارگاه جلال آهورا وعرش‌باری تعالی است میرود .

بهترین منشی هومن ، یعنی فرشتگان بهمن و شهریور در سرپل صراط منتظر ورود ارواح نیکوکاران شوند وآنهارا بسوی بهشت دلالت کنند ، در شرح معتقدات ایران کهن باید جائی خاص به فرشته بزرگی بنام «مهر» داد زیرا این (مهر) نقش برجسته درامپراطوری روم و در عقاید مذهب مسیحی و در تحول معنوی بشرداده «مهر یا میز یا میزا» که نام او در قدیم‌ترین کتاب مذهبی دنیا یعنی در «دید» هندوان آمده و ازباستان‌ترین خدایان آریائی است در ایران کهن و فرشته فروغ بوده و یك ماه از سال «مهر» و یك روز از هرماه و روز شانزدهم بدو اختصاص داشت. یکی مفصل‌ترین منظومه‌های اویستادشامل ۳۰ باب ۱٤٦ قطعه‌ایست مهر چنین معرفی شده :مهر فرشته فروغ است که هیچ چیز از او پوشیده نیست ، و در سراسر جهان آنچه‌ذرات دروغ میگذرد ، در هرپیمانی‌که بسته و شکسته میشود نزد او آشکار باشد .

اهورا مزد بدو هزار گوش و ده هزارچشم داده است ، تا هرچراکه میگذردبه‌بیند و بشنود » و در تفسیر پهلوی این پشت ،توضیح داده شده‌که غرض ازاین گوشها و چشمها فرشتگانندکه بخدمت مهر گماشته‌شده‌اند و بفرمان او کار میکنند ، مهرهم فرشته روشنی و هم فرشته جنگ است ، ودرکتب پهلوی وظیفه راهنمائی روز واپسین‌نیز باو داده‌شده ، بدین‌ترتیب‌که در روزرستاخیزوی بهمراهی «سروش» وریشن» روانهای راستیان را درسرپل « جنوات » از دست‌دیوانی‌که میخواهند آنهارا بدوزخ بکشانند نجات میدهد .

مهر بیش از هرفرشته دیگر به‌خدایان‌یونانی و رومی شبیه است . و قطعاً از همین جهت است‌که آئین وی تا بدان اندازه درامپراطوری روم توسعه‌یافت‌که پیش ازمسیح بصورت آئین رسمی روم درآمد . و بعدهم‌از پیدایش مسیحیت نیز غالب سنن مسیحی‌از آن ناشی‌شد ، علت این اختصاص این است‌که«مهر» از روزگاران بسیار کهن از خدایان بزرگ آریائی بوده وبرای او موجدیت‌خاصی‌قائل بودندکه بعداز انضمام وی به فرشتگان « آهورامزد » باز او را امتیاز و تشخص‌مخصوصی میداد .

مهر در همین دنیا نیز دروغ گویان وپیمان شکنان راکیفر میدهد و آنانرا پریشان و سرگردان میکند . و خاطراتشانرا پریشان وپراکنده و در میدانهای جنگ تیغ‌و نیزه و سپرشانرا ازکارمی‌اندازد ،درعوض دین‌داران‌و درست‌کرداران را بخوبی و سرافرازی و آبادی و شهریاری و برتری میرساند و درپیکارها پیروز می‌کند .

بهشت درآئین مانی: آئین مانی‌که در مغرب زمین و در تحول مسیحیت و تحول‌فلسفی غرب و شرق اثری عمیق بخشید آئین مانی است ، این آئین‌که در اندك زمانی از چین و اسپانیا و فرانسه‌رافراگرفت و سه قاره آسیا ، اروپا ، افریقا

پیروان بسیار پیداکرد ، علی‌رغم شدیدی که‌از طرف مخالفان سیاسی و روحانی ایران و روم و عالم مسیحیت باآن میشد ، تمام قرن‌وسطی همچنین پایدار بود ، و نفوذ آن از یك‌طرف در تصرف‌شرق اثر بخشید و ازطرف‌دیگر در عالم مسیحیت فرقه‌ها و «بدعتهای» متعدد پدید آورد که با وجود قلع و قمع‌های بیرحمانه‌که هنوز هم آثار بسیاری از آنها باقی است .

دین و آئینی‌که مانی آورد ترکیب‌پیچیده‌ای از معتقدات ، برهمن ، و بودائی، و زرتشتی ، و مسیحی و عقاید فلسفی یونانی‌بود که «مانی» آنهارا با نظریه خاصی‌که خود در باره زندگی و آفرینش داشت تطبیق کردو «معجونی» پدید آوردکه این مذهب را بصورت پیچیده‌ترین‌آئین تاریخ جهان‌درآمدورده است ، از آئین مانی نیز مانند آئین زرتشتی بفرشتگان اهمیت خاصی داده شده‌است ، ولی اساس این آئین بیش از هرچیز متکی به «دوگانگی» یعنی پیکار جاودانی‌نور و ظلمت است و در آن از نظر رستاخیز و دنیا ی‌بعد از مرگ تقریباً هیچ چیز مادی‌ازقبیل بهشت و دوزخ نمیتوان یافت .

بعقیده مانی ، دستگاه فلکی شامل دوآسمان و هشت زمین و هفت ستون است ، هرفلك و آسمان ده هزار فرسنگ ضخامت‌دارد و فاصله بین هردو فلك نیز ده هزار فرسنگ است ، دراین ترتیب ضخامت عالم‌فلکی برروی هم صدونود فرسنگ میشود ، دراین مجموعه «خدا» در هفتمین فلك ازپائین به بالا ، یعنی در چهار فلك از بالا به پائین جای داردکه (مانی) خوداز روی اشتباه‌در حساب دریك‌جا آنرا سومین فلك دانسته است .

آفتاب و ماه و همه ستارگان ثابت وسیار دراین مجموعه در پائین‌ترین جمله آسمان‌ها یعنی در «آسمان دنیا» جای دارندومیان این آسمان سفلی زمین فاصله‌ایست‌بنام «دیمند» که سطح تماس عالم نور و ظلمت‌قبل از امتزاج آنها بوده است ، هریك از افلاك ده‌گانه بگفته «مانی» ده دروازه دارد،و هر دروازه شش آستانه (که از لحاظ زمانی معادل یك ماه است) و هرآستانه (۳۰بازو)از لحاظ زمانی معادل یك روز ، وهربازو ۱۲ صفه و از لحاظ زمانی معادل دو ساعت ، وهرصفه درکنار باد جرگه و ازلحاظ زمانی معادل یکساعت ، وهرکنار ۱۸۰ قپنید از لحاظزمانی‌معادل بیست ثانیه‌وهرقپنیدشامل «دووسانك» است‌که معادل ده ثانیه است : بدین ترتیب‌هرفلك مشتمل‌بر۱۸٦٦۰٤۰۰ ویسانك میشود درآئین «مانی» منشاء کل و اصلی وجوددوتااست‌که یکی نور و دیگری ظلمت است .

و این دورا«دوبن» نام داده‌اند ، دوبن،از روز ازل ازهم جدابودند و این دوراه را مانویان «گذشته» می‌نامند ، درآن موقع‌قلم‌روی نور در بالا بلنسط در شمال و مشرق و مغرب بود وقلم روی ظلمت درپائین وممتدجهت در جنوب ، واین دو سرحد فاصلی

میان آسمان و زمین بنام «دیمند» داشتند ،وسعت قلم روی نور دراین مجموعه پنج‌برابر وسعت قلم و ظلمت بود ، عالم مظهر ظلم وصلح وخرد و سعادت و سازش و عالم ظلمت نمایندهٔ هرج و مـرج و ستیزه و جمل وآلودگی و ناسازگاری بوده .

در آثار مانوی ، ازاین دو اصل غالبابصورت دو درخت حیات و مرگ یاد شده ونظیر این فکر بصورت شجره طیبه وشجره‌خبیثه در قرآن دیده میشود ،پادشاه‌قلم روی نور پدر فردجلال» است که همان زردان‌زرتشتی و شیطان اعظم مسیحی» قلم روی نور آسمان» از پنج ناحیه پدید آمده‌که پنج‌عضو روشنائی ، یعنی هوش ، فکر ، تامل اراده و موجودات جاویدی‌که مظاهر خدایندو فرشتگان ، در آنها ساکنند .

قلم روی ظلمت نیز شامل ٥ طبقه است‌که ازبالا بپائین ازدود و یا(مه)آتش‌سوزنده، طوفان ، آب لجن آلوده (گنداب)ظلمات این٥ طبقه را «آرغوت» اداره میکنند بصورت. دیو یا شیر، عقاب ، ماهی ، افعی‌که پادشاه‌ظلمت ترکیب همه این اشیاء را دارد ، هر کدام از پنج‌طبقه ظلمت شامل یکی از طبقات‌دوزخ یعنی دیوان ، دوپا ، چهار پایان ، پرندگان ، ماهیها ، و خزندگان است .

مواقعی که ساکنان دیار ظلمت متوجه‌وجود دیاری بنام روشنائی شدند برآن حمله بردند ، و خدای روشنائی موجودیرا ازذات‌خود بیافرید که جزئی از هستی او بود «ما در زندگی» نام گرفت و او نیز انسان ازلی‌راپدید آورد . ویرا بجنگ دیوان بدیارتاریکی فرستاد ، و ازاین جا بودکه «زندگی پدید»آمد ، ولی این اولین فرستاده روشنائی یعنی پنج عنصر نورانی هوا ، باد ، آب ،روشنائی‌و آتش پیکار ظلمت رفته بود مغلوب آن شد و دیوان همه آنها را بلعیدند ، و ازاین راه‌بودکه امتزاج نور و ظلمت صورت گرفت‌زیرا که پسر خدا جلوه‌ای از روح پدر خود بوددرون ظلمت محصور بماند و از همین وقت کشمکش این نور و ظلمت آغاز شد . بدین‌منظور که نوراززندان تاریکی‌برهد وبکانون خود بازگردد .

ازاین جا به بعد ، معتقدات مانوی ،بسیار پیچیده و گیج کننده است ، خلاصه آن این است بنا بگفته «مانی» روح زنده بکمك‌این پسران پنج‌گانه خود دیوانرا پوست‌کند و از پوست آنهـا آسمان و از گوشت ومدفـوعشان هشت زمین و از استخوانشان کوه‌هارا بساخت ـ دریك نوشته (مانوی)چنین آمده‌که روح زنده هفت‌سیاره رامحکم بست و زنجیر کرد ، و برای آنکه آنها افلاك‌را بچرخانند دو فرشته‌نروماده‌برآنها گماشت، سپس نوررا آزاد کردکه آنرا بسه قسمت درآورد ، از قسمتی‌که از تماس با ظلمت صدمه ندیده بود آفتاب و ماه را بساخت و ازقسمت‌دوم که اندکی با ظلمت ممزوج شده بود

ستاره‌گان را پدیدآورد ، و از قسمت آلودهٔسومین دست بحلقت ابداع سومی زدکه عامل اصلی آن «مهر» یا مهریزد ، است‌که بروج‌دوازده‌گانه باشند و کار رسول (سوم) یعنی مهراین است‌که اندك‌اندك و بابردباری نورزندانی‌را ازچنگ‌ظلمت‌بیرون‌آوردوصاف‌کند و بآسمان بفرستد ، دستگاه‌فلکی‌که‌چرخهای‌آن چنین کاری را انجام میدهد عبارتند از آب باد و آتش و آفتاب وماه، این جوهرهای‌نورکه بدین ترتیب تدریجا آزاد میشوند .

ارواح مومنان که بتدریج می‌میرند ،درنیمه اول هرماه قمری یعنی در دوره‌ای‌که‌نور ماه از هلال تا (بدر) افزایش می‌یابد ، بوسیله‌یك ستون نور بزدرق ماه یعنی هلال میریزند و آنرا کم‌کم پرمی‌کنند تـا بصورت (بدر)درآید و در نیمه‌دوم این ارواح‌تدریجاً ماه را ترك می‌گویند و به آفتاب منتقل میشوندتا از آنجا بوطن خود روند .

(مانی) عیسی را روحی میداند کـه‌جلوه‌ای از فروغ ازلی بود و برای قسمتی‌از این فروغ از چنگ ظلمت بروی زمین آمدولی برای او عیسی واقعی فقط صورت مجرد دارد نه صورت آن مردیراکه در اورشلیم به‌صلیب کشیده شد . بنابگفته وی عیسی آن نور فلکی و غیر دنیائی بودکه در (ماده)مصلوب شد و روح منور او با آن ممزوج گردید ، یعنی در واقع مراد از صلیب عیسی،همه نباتات جهانی است ، آینده دنیا و تاریخ بشریت جریان مصیبت و آزارخدائی است‌که‌نجات دهنده خویش ، بدین جهت است‌که عیسی راهم ناجی و هم منجی مینامند ، ازاین‌نظر چنانکه دیده میشود شباهت زیادی بین نظریه (مانی) و معتقدات مسیحیان است درباره آخرالزمان ، که مانی معتقد است‌که بعد از طی دوره جنگ بزرگ دنیاکه همه نیست‌میشوند ، دوره پیروزی عدم می‌آید که در آن قسمتی از افراد بشرکه هنوز در ضلالت‌مانده بودند ایمان می‌آورند ، آنگاه ارواح پیش تخت عیسی میروند و بقول خود عیسی«میش‌ها از بزها جدا میشوند» یعنی « صف نیکان و بدان مشخص میشود ، پس ازسلطنت‌کوتاه عیسی مسیح و برگزیدگان فرشتگان‌که نگهداران افلاك بودند آنهارا رها میکنند وزمین و آسمان ها ویران میشوند و حریق عظیمی روی میدهد کـه ۱٤٦۸ سال طول‌میکشد و درآن همه چیز تصفیه میشود ودر نتیجه پایان این حریق عالم آفرینش ، یعنی‌آنچه در آمیختگی «نوروظلمت» پدید آمده بود از میان میرود ، و روح و اجزای نوری‌بآسمان بالا میروند و مامورین دیوان و هر آنچه مربوط به ماده است در قعر خندقی‌یا حفره‌ای عظیمی مدفون میشوند ، درآئین مانی ، مانند آئین زرتشتی و یهودی ومسیحی‌و اسلام فرشتگان مقام مهمی دارند و تعداد این ملائك‌نیز بسیار زیاد است ، حتی اسامی‌برخی از آنها در کتب (مانی) بانام و نشانی ذکرشده ، مانند میکائیل ، سرائیل ، رفائیل،جبرائیل، آنئیل، دادئیل، بندئیل، مرفئیل ، نرموسی، باریموس، دریکی‌ازکتابهای مانی‌بنام «کوان»که بنام سفرالجباره،بعربی‌ترجمه

شده از جنگ ملائکه بزرگ و بخصوص چهارفرشته :جبرائیل ،میکائیل ، رفائیل ،اسرائیل، ملائکه مردود وساقط (کـه مانی آنها را«اکرکوی» می‌نامند ودیوانی بصورت‌آدمی بشمارد سخن رفته است وطبعاً این همان‌اعتقادعصیان شیطان و ملائکه پیرو او در برابر خداوند است‌که منجر بسقوط شیطان شد ».

آئین‌مانی . بطور کلی ترکیب پی‌چیده است از مذاهب و معتقدات ، زرتشتی، مسیحی ، بودائی ، موسوی ، و فلسفه یونانی‌و عقاید قدیمی بابلی ، کلدانی ، که همه آنها را (مانی) با اسامی که خود وضع کرده بوددر آمیخته و چنانکه گفته شد صورت‌غامضی براین مذاهب روی زمین در آورده است ،هیچ دین دیگری را نمیتوان یافت که مانند آئین مانی عقاید مذهبی و فلسفی شرق وغرب یعنی معتقدات ایران و بابل ، سوریه ، و فلسطین ، ومصر و یونان‌و فلسفه اشراقی والهیات واصول عرفانی را باهم این طوری تلفیق کرده باشد : ولی شایان تذکر است که‌مانی دراین میان موسی دستورات و آئین یهود را بکلی طرد کرده و منکر شده است‌و نه تنها در آئین خود چیزی از آنها اقتباس نکرده بلکه صراحتاً موسی و کتاب اورامردود و باطل شمرده و آنرا از مهملات» دانسته است ، نکته دیگری که جالب توجه‌است این است که بسیاری‌از تعلیمات صوفیان شباهت بآداب «مانـویان» دارد و احتمال‌میرود که یکی از ریشه های تصوف همین طریقه مانوی بوده است «فورآندره» محقق‌سوئدی معتقـد است بین بعضی از تعالیـم اسلامی و مانوی مشابهت بسیار است ، واین‌موارد را به تفصیل نقل کرده‌است ، ومتقی «در کتاب نخبة‌الدهر فی‌عجایب البرد البحر»میگوید که آیه قرآن که «الحمدلله‌الذی خلق السموات والارض و جعل الظلمات والنور»ستایش خدای راست که آسمان و زمین را آفرید و روشنی و تاریکی را مقرر داشت ،اشاره بعقیده (مانوی) در تجزیه بنیاد جهان بنور ظلمت است ـ آئین مانی در زمان خوداو بخصوص بعداز او توسعه عظیمی در شرق و غرب یافت» .

بطوریکه فقط ۲۵ سال بعد از مرگ(مانی) این آئین از یك طرف تا چین رسیده از طرف دیگر بین‌النهرین ، سوریه ، مصر ،افریقای شمالی را فرا گرفت واز راه اسپانیا و فرانسه ، باروپا و امپراطوری روم رخنه‌کرده بود ، اندکی بعداز آن در بالکان ، بسیاری از مردم به آئین مانوی ، گرویدند ،در آغاز قرن چهارم مسیحی خود شهر (رم) نیز که مرکز امپراطوری و مرکز مسیحیت‌بود یکی از مراکز (مانوی) شد . چنانکه امپراتوران مسیحی رم برای جلوگیری ازتوسعه این آئین‌قانون و مجازات شدید وضع کردنـد . در سال ۳۲۶ مسیحـی قسطنطین‌امپراطور معـروف روم « قانون » صداهل «بدعت» را بخصوص شامل مانویان ، شمرد«پوستینیانوس» نیز در سال پانصد وبیست

اعلام داشت که هرکه مانوی باشد اعـدام‌خواهد شد ، واز آن پس قلع و قمع پیروان این آئین با چنان بیرحمی و قساوتی صورت‌گرفت که در تاریخ مذاهب کمتر نمونه‌ای از این قبیل میشود یافت .

از سال ۷۹۳ مسیحی ، آئین مانوی،آئین رسمی دولتی مملکت «اویغورها» در آسیای مرکزی » شد ودراین تاریخ در چین‌نیز رواج فوق‌العاده یافت ، و تا قرن هفدهم در آنجا باقی ماند ، در اروپا این مذهب‌بطوری توسعه یافت که در ایطالیا و بالکان و اسپانیا و فرانسه وانگلستان کانونهای بزرگ(مانوی) پدید آمده «کلیای» خاص مانوی تا قرن دهم وجودداشته ، ومعلمین برجسته‌ای‌همت به تبلیغ این آئین گماشتند که معروف ترین‌شان «سنت‌موکوستین» روحانی بزرگ‌مسیحی است ، وی‌سه سال تمام‌مبلغ سرسخت آئین مانی ، بود ، ولی بعد از این مذهـب‌برگشت و مسیحی متعصبی شد وسیزده کتاب در ردمانوایان ، نوشت که این خود نشان‌توسعه فراوان این آئین در مغرب زمین‌است «سنت‌اوکرستین» که در کمدی الهی از اوباحترام و ستایش یادشده ازمراجع بزرگ‌عالم کاتولیك است ولقب مقدس‌دارد ، پیدایش«تقلیل‌وعقاید» انگزیسیون ، درقرون‌وسطی بیش‌ازهمه برای قلع‌وقمع مانویان ،صورت‌گرفت‌وحتی‌کارتوسعه این‌آئین‌بجائی‌رسیدکه یکی‌ازجنگهای‌صلیبی‌بفرمان پاپ به‌منظوردرهم شکستن «کانار ها» و مانویان ، جنوب فرانسه ، که به «مرتدین آلبسی» معروف‌شده‌اند روی داد . بااین همه تاثیرعمیق مانی و آئین او در عالم مسیحیت بر جای ماند ،و هنوز خوب جنوب فرانسه ، در ناحیه که مرکز اصلی کارنارها» یامانویان فوق‌الذکربود ، هنوزنهضتی‌بنام (نومانوی) وجود دارد که عده‌ای کثیری پیرو آنند ، واز طرف‌ایشان هر ساله مراسم با شکوهی‌زیارت دسته جمعی بکاخ «ملون‌تکمه» آخـرین پناه‌گاه‌وقلعه جنگلی مانویان (آلبسی) صورت میگیرد در بالکان واروپای‌شرقی و انگلستان وافریقاو نیز در ترکستان و چین هنوز کما بیش کانونهای ، مانوی ، باقی است .

بهشت در مسیحیت ـ با توجـه به‌آنچه دربارهٔ دنیای بعد از مرگ در مذاهب مختلف و معتقدات گفته شده اکنون وضع‌دنیای جاوید و «بهشت» را از نظر عـالم مسیحیت ، یعنی آنچه اساس و ملاك ،کمدی‌الهی است مورد مطالعه قرار دهیم ، برای اینکار باید اصول آئین و معتقدات مسیحی‌بطور کلی ویا اختصار شرح داده شود ، زیرا بدون توجه بدین اصول درك مفهوم واقعی‌آنچه در این کتاب آمده تقریباً غیر ممکن است ، این اصول طبق آنچه رسما از طرف‌کلیسای کاتولیك‌تعلیم‌داده‌میشود چنین‌است.

خدا ، جوهری است بی‌آلایش ، درحد اعلای کمال ، جـاوید ، آفریننده و خداوند کار هستی که جاودانه بوده است وخواهد بود ، ودر نظر او همه چیز از ازل

عیان است ، زیرا که برایش گذشته و آیندی نیست ، این ذات پاك و نازلی الهی ، تجلی سه جلوه مختلف در قالب یك حقیقت واحداست ، اما این سه ذراتی متصل نیستند ، بلکه سه محلی از یك ذاتند . واین تجلیات ثلاثه‌عبارت‌اند از «پدر ، پسر ، روح‌القدس» که هرسه مظهر کمال مطلق الهیند ، و ذرات‌دومین و سومین بحقیقت جلوه‌هائی ازجوهر وحقیقت ذات‌اولی‌ننه ، عین این ذات دومین‌یعنی «پسر» است که از آن با ذات اولین ، یعنی «پدر» باذات‌سومین یعنی روح‌القدس»در آمیخته است و همواره نیز در آمیخته خواهد ماند .

این ذات لایزال» سه‌گانه و یگانه«فرشتگان» مقدس راآفریده که دارای‌قالب نیستند وچون بیشتراز سایر آفریدگان‌بفروغ‌الهی وامکان دیدار آن راه دارند از درجه بالاتری از سعادت ازلی برخوردارند ، این‌فرشتگان از لحاظ مقام و جلال ملکوتی خود بطبقات مختلفی تقسیم شده‌اند و وظایف‌مختلفی نیز بر عهده دارند ، که از آن جمله گرداندن عالم افلاك است ، همچنین‌خداوند برای هر انسانی فرشته نگهبانی گذاشته است تا در تمام مراحل زندگی‌پاسبان و یاور او باشد ، بعداز فرشتگان ، آدمیان، مخلوقات برگزیدهٔ خدایند، خداوندانسان را بصورت خود و بی‌نقص و معصوم آفرید واورا در باغ بهشت‌جای داد تاپیوسته‌بابی‌گناهی و صفا در آن بسر برد ، اما آدم و هوا با غرور بلندپروازی خود از فرمانی که‌برای آزمایش فرمان برداری ایشان بدانان داده و آنها را از خورده میوه درخت معرفت‌نیك دیده منع کرده بود سرباز زدند واز این راه بخدا عصیانی ورزیدند : در نتیجه ازبهشت طرد شدند وبااین سرپیچی‌همه برتری هائی‌که در عالم آفرینش داشتند و نیز حتی‌خود را تمتع از شادی آسمان از دست بدادند .

ولی این اصلی ، تنها آدم و حوا رابه تباهی نکشانید ، بلکه تمام نوع‌بشرراقائل شد و رنج آن بجمله فرزندان آدم رسید ،بدین معنی که همه آنها با بار سنگین این‌گناه بدنیا آمدند ، ودروازه ملکوت بآسمان‌بلافاصله بعداز گناه آدم بروی اووزادگانش بسته شده بود و هم چنان برروی آنها بسته‌ماند ، چنانکه‌حتی انبیا وبرگزیدگان خداوند که بصورت شیوخ و پیمبران اسرائیل ظهورکردند و بارشاد مردمان پرداختند . پس از مرگ به ملکوت خدا راه نیافتند ، و قسمتی‌از دوزخ‌که اعراف نام داشت‌جای داده‌شدند، تا اینکه هنگام ظهور عیسی مسیح‌که پیمبران‌اسرائیل بکرات مرده آنراداده بود فرارسید.

گناه بشر چنان سنگین بودکه آدمی‌را خود بخود از هیچ راه و با هیچ تلاشی امکان جبرانش نبود ، زیرا که با عصیان خودخواسته بود خویش را هم پایه خدا کند ، بنا براین رستگاری نوع بشر لازم بود واین‌کمك بجز ذات الهی آنقدر از مقام‌خود نزول

کرد که حاضر شد بقالب انسانی درآید ، ودراین قالب بود که با دست روح القدس دررحم باکره جای گرفت ودر بیت‌الحم بدنیا آمده‌این «راز» راکه بعد از «راز» ثلیث‌مهم‌ترین راز مسیحیت است . راز تن گیری ، یعنی«حلول روح‌القدس بقالب انسانی مینامند . اما در این تن گیری» در سرشت خدائی وبشری باهم در نیامیخت ، بلکه هریك از آنها مستقل ماندند ، و عیسی در تمام‌دوران حیات‌زمینی خود هم دارای سرشت ملکوتی بود . هم دارای سرشت خاکی ، ودر این صورت‌انسانی بود که «پسر خدا»در عالم معصومیت خود بی کمترین گناهی رنج وشکنجه و رنج‌شهادت را برخودخرید و بادرد بسیار بربالای صلیب جان بداد ، تا بااین فداکاری عظیم‌یعنی با نزول از مقام خدائی بمقام انسانی وبا تحمل مصائب جانگاه و قبول مرگی ناروا«گناه اصلی» و گناه آدم را که تازمان مسیح شامل جمله فرزندان‌آدم شده‌بود «راخرید» کند . این «راز» را خرید سومین «راز» بزرگ مسیحیت است .

در نتیجه این شهادت دوباره قالب‌زمینی واصل ملکوتی عیسی ، یعنی سرشت خدائی و سرشت خاکی» او از هم دوری گزیدند ، و «سرشت خدائی» بکانون اصلی خود بازگشت ، ولی ازاین راه «گناه اصلی»با گناه آدم»خریداری شد ، وخداوند دوباره درهای‌ملکوتی خویش‌را بروی‌آدمیان‌بگشوددر این هنگام بود که روان عیسی . بعد از شهادت جسمانی او بربالای صلیب باعراف‌رفت و ارواح پارسایان دور کهن را از آنجا بیرون آورد و آنها را بآسمان فرستاد ، اماعیسی سه روز بعد از مرگ باوبست زمینی خویش از دخمه‌ای‌که مدفنش‌بود بیرون آمدودر مدت چهل روز در چندین بار بحواریون و مریدانش بنمود ، و پس از مدت بآسمان‌برفت . و همچنان در آنجا خواهد بود تاعمر جهان بسر رسید و روز «رستاخیز» بیاید دراین روز عیسی مسیح دوباره بر مردم آشکار خواهد شد و انسانرا داوری خواهد کرد .

تاآن هنگام ارواح بشری پس از مرگ‌تنها بصورت مجرد خویش در معرض فضا قرار میگیرد ، و برحسب ایمان و پارسائی‌یا بی‌ایمانی و ناپارسائی خویش و مخصوصا بحسب درجه عشق و احسانی که در راه‌فرمان برداری ازتعلیمات مسیح‌نشان داده‌اند بدوزخ یا بهشت خواهند رفت و یا رهسپاربرزخ خواهند شد ، پس از دوران تصفیه به بهشت روند . این‌بهشت ، عالم‌ملکوت است‌که ماورای آسمان مرئی قرار دارد ، ودرآن درجه شهادت ازلی ارواح پارسا به تناسب‌با آن باندازه ایست که اینان از فیض دیدار ذات پروردگار دور که جلال و جمال اوبرخوردارند ، زیرا این دیدار حد کمال سعادت است و چیزی مافوق متصور نخواهدبود ارواح ناپاك نیز بدوزخ میروند ، امااین وضع فقط تا روز رستاخیز دوام دارد . زیراکه در این روز همه این ارواح در دیوان

«قضای الهی» حضور خواهندیافت و درآنجاآنجا هرکدام در قالب زمینی خویش جای خواهند گرفت ، واز آن تا ابدالاباد بااین‌قالب زندگی دوزخی یا بهشتی خویش را خواهند گذرانید .

وظیفه و هدایت» کوسفندان گله«عیسی» و مؤمنین مسیحی‌بعهده کلیسا است، که می‌باید همواره بنام سالار شبانان گلـه‌عیسی «پاپ» در راس آن باشد ، این سمت «پاپی» یا نیابت مسیح را در روی زمین ،خود عیسی به«پطرس»حواری بزرگ خویش سپرد ، زیرا بدو گفت : «تو سنگ هستی ومن کلیسای خود را برروی این سنگ استوار میکنیم » و به حواریون خود گفت : ـبروید و همه مردم جهانرا بنام پدر و پسر و روح‌القدس ارشاد کنید» و بدانید که من‌تا پایان دوران با شما هستم » بدین ترتیب «کلیسا» نماینده مطلق عیسی مسیح در روی‌زمین است و حکم آن حکم عیسی است .

عیسی چهار وجه مشخص به کلیسای‌خود داد که عبارتند از «یکتائی ، تقدس» عاملیت» رسالـت» و در این شرایط فقط‌کلیسای (کاتولیك) است که جانشین واقعی عیسی است ، وچون عیسی خود گفته است‌که «تا پایان دوران» با کلیسا خواهد بود بنا براین کلیسا فی‌نفسه خط نمیتواند کرد ،هرچنـد کـه کسانیکه حائز مناصب مختلف روحانیند خط کنند (و تمام خطاها هم ازروحانیون هرآئینی‌سرچشمه می‌گیرد .

این بود خلاصه از عقیده کاتولیکی‌در باره اصول کلی آیین مسیح که بدون توجه بدان مفهوم «بهشت» «دانته» از آن‌پیروی کرده است . ودرباره بسیار از فروغ واصول آن میان کاتولیك‌ها با پرتستانیهاوارتدکس‌ها و سایر فرق مسیحی و نیز با نظریان مختلفی که در طول قرون عرضه شده‌و کلیسا آنهارا «بدعت» و زندقه دانسته‌است اختلاف نظر بسیار است ، که دراین جا بحال‌ذکر آن نیست ، چنانکه دیده میشود دراین آئین از معتقدات یهود که مسیح خود رامکمل آن و نه ناقص آن میداند ، و بطور غیر مستقیم از آیین مزدسیتی که در کیش‌یهود راه یافته بود الهام فراوان گرفته شده ، ولی اساس مسیحیت که «عشق ومحبت»است‌از خود عیسی آمده است ، وهمین است‌آنچه پایه اصلی آئین‌بشمار میرود ، در تعالیم مسیح‌همه‌جا آنچه وظیفه اصلی واساسی بشر است «محبت نسبت بدیگران است ، ودر این‌راه‌همه مقررات واصول بشری درجائی‌که‌خلاف این محبت بوده فدا شده است .

(در این که دین مسیح اوضاع حکومت‌را یکباره دگرگون ساخت بشرح ذیل متذکر میشویم .

رواج دین مسیح اوضاع اجتماعی‌قدیم را بکلی تغییر داد و باظهور دین مزبور

انقلابی که از شش یا هفت قرن پیش از میلاددر احوال اجتماعی پیشنیان پدیده آمده بود بپایان رسید .

برای اینکه میزان تغییر اصول وقواعد سیاست قدیم آشکار شود باید باز اندکی بدوران پیش از آن مراجعه کرد ،هیئت اجتماعیه قدیم مبتنی بر مذهب کهن بود که هر خدائی را منحصرا حامی خانواده‌یا مدینه‌ای می‌شمردند ، آن زمان دورهٔ خدایان خانگی و خدایان طبیعت مادی بود ،حقوق بشری نیز کلید برآن مذهب بنیان داشت ، چنانکه حق تملك و حق وراثت واسلوب دعاوی بجای آنکه بر اصل عدل وانصاف متکی باشد بنا بر معتقدات مذهبی‌وبا رعایت شعائر دینی تنظیم‌میشد ، حکومت پدر در خانواده‌وحکومت شاه‌یاحاکم‌درمدینه‌یا مملکت نیز مذهب‌پدید می‌آمد و بالاخره بنای هرچیز بر مذهب بود .

چنانکه از سابق‌گذشت مذهب قدیم‌در حیات فردی را اجتماعی مردم اختیار مطلق داشت ، دولت بر جمعیتی دینی اطلاق‌میشد ، شاه را مقام پنستی‌فکس» و حاکم را مقام کهانت بود ، قانون از جمله عبارات‌دینس بشمار میرفت ، وطن پرستی از جمله عبادات و تبعید چون تکفیر بود ، آزادی‌شخصی مفهومی نداشت و دولت خود را در جان و جسم و مال مردم صاحب اختیار مطلق‌می‌پنداشت .

هرکس ناگزیربود بر بیگانگان بدیدهٔدشمنی نکرد و حق‌و وظیفه وانصاف ومحبت از حدود مدینه تجاوز نمیتوانست کرد ،اجتماع بشری ناچاردر دایرهٔ معینی‌کرد مدینه محدود بود و تاسیس اجتماعی بزرگ‌تر ازآن امکان ناپذیر می‌نمود .

اوضاع مدینه های یونان‌وایطالیا درقرون اولیه بدین منوال بود ، لکن چنانکه گذشت مشاهده شد در هیئت اجتماعیه بشربمرور ایام تغییراتی پدید آمد و بالنتیجه حکومت و حقوق و عقاید بشری نیز صورت‌دیگر یافت ، چنانکه رشته مناسبات ، مذهب با حقوق و سیاست از پنجقرن پیش از میلادتا حدی سست شده بود ، مساعی‌طبقات پست و بر افتادن مقامات دینی وجد و جهد فلاسفه‌وترقی افکار نیز اصول قدیم اجتماع بشریرا متزلزل ساخت . عقیده آدمی از مذهب قدیم‌سلب شده‌بود و بدین‌سبب پیوسته میکوشید تا فکر خود را از بند تسلط آن آزاد سازد ،چنانکه سرانجام حقوق و سیاست و فضایل اخلاقی خویش را از این بند نجات بخشید .

حقوق و سیاست از آن جهت اندکی‌استقلال یافت که بنیان معتقدات مردم سست شده بود و دوران حکومت مذهب از آن‌سبب به پایان آمد که مذهب برروح بشر دیگر تسلطی نداشت ، لکن چون دین مسیح‌طلوع کرد دیانت مجددا قوت گرفت و معتقدات دینی باز برروح آدمی مستولی‌گشت .

دیانت علاوه بر آنکه با ظهور دین‌مسیح احیاء شد از لحاظ معنوی نیز ترقی کرد و تاحدی از صورت مادی قدیم خارج گشت ، پیش از آن بشر روح آدمی باعناصر طبیعی را بخدائی برمیگزید ، لکن از آن پس‌بدین معنی پی برد که وجود خدائی ذاتاً با طبیعت انسانی و آنچه در عالم دیده میشودبیگانه است و کم‌کم برای ذات خداوندی بمقامی خارج از دنیای مرئی و برتر از آن‌قائل شد ، از ظهور دین مسیح هرکسی‌خدائی خاص داشت و تعداد خدایان با تعدادخانواده‌ها و مدینه‌ها برابر میکرد ، لکن پس از آن مردم بوجود خدای یگانه‌ای‌معتقد شدندکه بتنهائی برسراسر عالم‌حاکمیت و ستایش عالمیان فقط اورا سزاست . مذهب‌در نظر ملل یونان وایطالیا عبارت بود از یك سلسله آداب و مراسم که بدون تعقل و تفکرانجام میدادند ، و یك رشته عبارات و ادعیه که غالبا چون یادگار زبان کهن به مفهوم آن‌پی نمی‌توانستند برد ، لکن دین مسیح بایمان و عقیده اتکاء داشت و بر خلاف مذهب‌سوری و مادی قدیم بر ضمیر بشر حاکم بود ، دین مسیح طرز پرستش را نیز تغییر داد و ازآن پس تقدیم ماکولات و مشروبات بخداوند منسوخ شد و دعا صورت الحاح یافت ومناسبات روح آدمی باذات خداوند تغییر کرد و ترس بشر را از خدایان قدیم بعشق‌خدای یگانه مبدل شد .

علاوه برین دین مسیح برخلاف ادیان‌قدیم خانوادگی و مدنی نبود واز روز اول بدعوت عموم‌خلایق پرداخت ، چنانکه عیسی‌باصحاب خویش میگفت : «بروید و عموم خلق را براه راست هدایت کنید» این اظهاردر آغاز امر چنان درنظر اصحاب عیسی‌عجیب و خارق‌العاده می‌نمود که زمانی از اطاعت‌وی‌خودداری‌کردند وچنانچه‌در احوال‌حواریون مسطور است چندی در انشای مذهب جدیدمسامحه نمودند ، زیرااصحاب عیسی نیز مانند بنی اسرائیل کمان داشتند که خدای ایشان‌از بیگانگان بیزاراست و مانند مردم یونان وروم تصور میکردند که اگر نام خداوندوشعائر دین خویش را فاش کنند چنان خواهد بود که دیگر آنرا در ملك و مال‌شخصی خود سهیم سازند ، لکن بدیشان گفته شد که «ما و کفار را در پیشگاه‌خداوندتفاوتی نیست» و بعناوین مختلفه این اصل دینی را تکرار کردکه «خداوند ابواب‌ایمان‌رابرکفارگشوده است. خدا منحصر به بنی اسرائیل نیست وخدای تمام‌نوع بشراست».

پیش از ظهور دین مسیح هرقومی‌راخدائی مخصوص خویش بود ، چنانکه قوم یهود بخدای خویش معتقد بودند البته‌میتوان گفت که از پنجقرن پیش از میلاد بنیان این گونه عقاید وآداب ورسوم تاحدی‌سست شده بود ، چنانکه فلاسفه مکرر گفته بودند که افراد بشر را در پیشگاه خداوندعالم تفاوتی نیست وحتی بیگانگان رابمذهب خویش پذیرفت و شریك ساخته و عموم‌مردم‌یونان وبنی اسرائیل کم‌کم بیگانگان را در

مذهب خویش پذیرفته و مردم روم هم‌پیروی مذهب موسی را در مدینه‌های خود آزاد کرده بودند دین مسیح که در پایان‌ترقیات عقلی و قانونی بشر ظاهر شد مردم را بخدای یگانه و عمومی هدایت دعوت کردکه لطف او تمام افراد بشر را شامل بود و بر جمله افراد عالم واقوام ملل بیك دیده‌می‌نگریست .

در پیشگاه چنین خدائی هیچکس‌بیگانه نبود واز آن پس وجود بیگانه موجب آلایش معابد و بطلان زبانیها نمی‌شد ، بنابراین هرکس که بخدای یگانه معتقد بود میتوانست بمعبد او وارد شود ، ارثی بودن‌مقامات مذبهی‌نیز منسوخ گشت. زیرامذهب از آن پس مانند میراث از پدر به پسر انتقال‌نمی‌یافت .

شعائر دینی وادعیه واحکام مذهبی‌هم از پرده برون آمد و برخلاف سابق که مذهب رااز بیگانگان مستور میداشتند به‌تبلیغ و ترویج آن پرداختند .

تغییرات سابق‌الذکر در روابط ملل‌و در طرز حکومت های ایشان تاثیر بسیار کرد ، زیرا مذهب جدید ملل مختلف را به‌دشمنی داشتن بیك دیگر تحریص نمیکرد . و کینه‌ورزی نسبت به بیگانگان از جمله‌وظایف دینی نبود . دین مسیح بر خلاف بمردم توصیه میکردکه با بیگانگان ودشمنان‌بعدل و انصاف ومهربانی رفتارکنند ، سدیکه اقوام مختلفه را از یك دیگر جدا میکردبشکست چنانکه یکی از حواریون گفته است : دیوار نفاق و دشمنی واژگون شد واختلافی که از آن پیش بینی کافر و یهود ومختون و غیر مختون بود ازمیان برخاست.

مبلغین دین مسیح بمردم گفته که‌همگی از یك پدر زاده‌اند و چنانکه ذات خدائی یگانه است افراد بشر نیز عموماً ازیك‌نژادند ، دین مسیح حکومت ملت را نیز اصولا تغییر داد ، در اعصار قدیم مذهب وحکومت مستلزم یك‌دیگر بود . هر قومی خدای خویش را می‌پرستید و هر خدائی برپرستندگان خود حکومت داشت . روابط افراد مردم با یك دیگر و تکلیف ایشان باخدایان مدینه نیز مبتنی برین قانون بود ، مذهب روسای دولت را از طریق افتراع به‌اتفال بر میگزید ، دولت نیز در عوض بحدود ایمان و وجدان افراد تجاوز نموده هرکس راکه از آداب وشعائر دینی مدینه منحرف‌میشد مجازات میکرد .

دین مسیح مذهب را از حکومت‌تفکیك نمود و گفت چون مذهب آسمانیست با موجودات ارضی آمیخته نمیتواند شد ،عیسی بمردم میگفت : «آنچه از قیصر است بقیص‌وآنچه از خداونداست‌بخدااداکنید،وتاآنزمان کسی بدین صراحت خدا و حکومت را از یك دیگر متمایز نشمردند . قیصر درآنزمان هنوز مقام (پنتی‌فکس) اعظم داشت وفی‌الحقیقه پیشوا و رکن مهم مذهب روم وپاسبان عقاید بود ، وجود ویرا نیز مقدس

و خدائی می‌پنداشتند و حفظاین عقیده خوداز اصول سیاست امپراطوران‌محسوب میشد. لکن دین مسیح رشته ارتباط مقام کهانت وسلطنت را بگسست مردم‌را آگاه ساخت : که اطاعت فیض با اطاعت خداوند برابر است.

دین مسیح شعائر دینی محلی را نیزبرانداخت . خدایان طبعت مادی واصنام را درهم شکست . علاوه براین از سلطه وحکومتی که مذاهب قدیم براجتماعات بشری داشت چشم پوشی و علنا اظهار کرد . که‌مذهب را با حکومت هیچگونه مناسبتی نیست از طرفی چنانکه از صفحات تاریخ‌مشاهده میشود ، دین مسیح خود قریب سه قرن خارج از حدود حکومت بسر میبرد وحتی زمانی به مخالفت آن برخاست ، این سه قرن دوری وجدائی یك باره مذهب را ازحکومت تفکیك نمود واز آن نتایج عظیم حاصل شد . از طرفی سیاست از قید قواعدو قوانین دقیقه مذهبی رهائی یافت ، از طرف دیگر حکومت در ضمن اینکه‌از جهانی‌آزاد شد از جهات دیگر محدود گشت و گروه عظیمی از بند تسلط آن نجات یافتند ،زیرا دین مسیح وجود آدمی را فقط از لحاظ قوای جسمی و مصالح مادی متعلق بهیئت‌اجتماعیه می‌شمرد و میگفت که افراد بشر در حیاط مادی مطیع‌حکام میتوانند بود وجان‌خودرا در راه وطن فدا میتوانندکرد، لکن در حیاط معنوی‌وروحی آزادندوجز خداوندکسی را بروح ایشان حق حکومت نیست .

اکنون اگر آنچه را که در گذشته‌راجع به اقتدار حکومت های قدیم گذشته است بخاطر میاوردیم ودر سلطه مطلقی که‌مدینه باتکاء جنبه دینی خود اعمال میکرد تعمق کنیم برما مسلم خواهد شد که آزادنهادن مرده یگانه وسیله ایجاد آزادی‌شخصی بوده‌است .

بشر کم کم آگاه شد که اورا بجززیستن ومردن برای مدینه وظایف‌دیگری‌نیز هست ، دین مسیح فضایل خصوصی را برترشمرد بدین طریق خدا و خانواده و وجود آدمی را بروطن و خویشاوندان‌را برهموطنان‌مقدم داشت ، ماهیت حقوق نیز بواسطه ظهور دین مسیح تغییر کرد ، ملل قدیم عموماحقوق‌را پیرو مذهب دانسته‌و قوانین خویش را از مذهب اتخاذ میکرد ، چنانکه قوانین‌ملل‌قدیم ایران و هند و یونان وروم و قوم یهود همگی ازکتب دینی وروایات و احادیث‌مذهبی اخذ واستنباط میشد ، دین مسیح اولین مذهبی است که قانون را تابع خودنشمرده است . دین مزبور را با روابط مادی مردم‌کاری نبودودر فروض ووظایف اخلاقی‌آنان نظر داشت ، چنانچه ، بهیچوجه در حقوق تملك ووراثت‌وامور قضائی‌مداخله‌نکرد واز حقوق و آنچه مربوط بامور مادی است کناره گرفت ، بنا براین پس از ظهوردین مسیح حقوق از قید مذهب رهائی یافت و بشر از آن پس قوانین خویش را بر طبیعت‌ومردمی و عدالت متکی ساخت . بالنتیجه

دائره حقوق وسعت گرفت و تدریجا به‌مقتضای ترقیات اخلاق بشر اصلاح شد و در هر عصری بمتابعت مصالح واحتیاجات مردم‌آنعصر تغییر یافت .

سلطه مطلق پدری که از ریاست دینی‌پدر در خانواده ثانی شده بود از او سلب گشت و پدر را جز اختیاراتی که طبیعت به‌مقتضای احتیاجات فرزندی بدو عطا کرده بود سلطه و اختیاری نماند . زنهم که بنا باصول مذهب قدیم زیردست شوی خودبود از لحاظ اخلاق باوی برابر گشت . در حقوق‌تملك نیز اساسا تغییراتی پدید آمد و حدود مقدسه اراضی محو گردید ، از آن پس رشته‌ارتباط تملك و مذهب بگسست و آداب و رسوم حقوق قدیم منسوخ شد و تحصیل‌ملك و مال از طریق سعی و عمل آسان گشت .

بنا براین فقط برای اینکه مذهب‌خانوادگی از خانواده بر افتاد و مقررات و حقوق آن نیز صورت دیگر یافت و همچنین‌بواسطه آنکه مذاهب رسمی و خصوصی دولتها منسوخ شد قوانین و قواعد حکومتی‌وسیاسی ملل نیز الی‌الدید تغییر پذیرفت .

ظهور مزدك و آئین او مزدك مردی‌بود از عشیره مغ‌که میبایست صف موبدان وروحانیون دین زردشت از آن عشیره و ازآن بوده است . قسمتی از ولایات طوس و نیشابور و قسمتی در ولایات ری و قسمتی‌در حدود آذربایجان ساکن بودند - راجع بشهر تولدمزدك‌برخی‌نوشته‌اندکه درنیشابوربدنیا آمده . و جمعی دیگر از استخر فارس دانسته‌اند ، بهرحال در شهر نیشابور ریاست‌مطلقه روحانی داشت . و آتشکده نیشابور زیر سرپرستی او بوده است .

داستان دعوی پیغمبری مزدك ازجمله مسائل پی چیده تاریخ است زیرا که هر چه احوال و اوضاع عهد ساسانیان نسبت‌بدوران پیش از آن‌روشن و بسیاری ازوقایع آن دوره از برکت‌دقت نویسندگان ومورخین‌در اسلام بر ما معلوم میباشد .

اما واقعه ظهور مزدك و اصول تعلیمات او غالبا بقلم دشمنان ومخالفین‌وی‌نگارش یافته و انواع تهمت را که دلخواه مؤبدان‌و پیروان (مانی‌و عیسویان) بوده ودربارهٔ مزدك روا داشتند طی تواریخ خود نوشته‌اند،اما بهرحال باید دانست که وقتی مزدك در نیشابور دعوی پیغمبری کرد وضع اجتماعی‌ملت ایران چه بوده .

طبقاتی بنام آزادگان و نجبا دارای‌همه چیز بودند ولی بیشتر افراد و ملت‌یعنی اکثریت دارای هیچ چیز از لوازم آسایش‌نبودند و شاید یك وعده غذای را هم بزحمت داشتند ، مسکن و پوشاك درستی برای آنهانبود ، مزدك . شخصا مردی بود که بدون هیچگونه پیرایه در منتهای قناعت وسادگی‌بسر می‌برد ، و باآنکه املاك برعایدات آتشکده و نذورات و وجوه بی‌حساب دراختیارش بود ، و باآنکه دارای جامه‌های

رسمی مؤبدی بود یعنی تاج مرصع بجواهرات و کمر ، و گردن‌بند ، مروارید ، و شرابه و آویزهای گوهر می‌بایست بخود بیاراید ،اما او نه در مواقع رسمی آن لباس رانپوشید و نه در مواقع عادی ـ جامه مزدك عبارت‌بود از قبای قدك و در زمستان یك شال زمخت پشمی نیز روی آن به تن میکرد ودرخوراك نیز نهایت قناعت و سادگی رابکار می‌برد ، مزدك از آغاز کار گوشت نمی‌خوردو بعدها که دعوی نبوت کرد پیروانش را هم از گوشت خوردن منع ساخته بود .

مزدك از کجا سرچشمه گرفت

دراین‌جا لازم است‌یادآوری نمائیم که در عهد ساسانیان‌تعلیمات فلسفی و علمی دامنه‌وسیعی پیدا کرده بود ودر حوزه‌های علمی ایران اصول فلسفه یونان با مبادی فلسفه‌هندو نظریه های دانشمندان چین و روحانیون بودائی ، و برهمائی ، تماما مورد بحث وفحص قرار میگرفت ، و چون بزرگترین معابد بودائیها در آن معابد به تعلیم مبادی‌دین و فلسفه خودمی‌پرداخت ، مردان‌دانشمند و علم‌دوست ایران از هرجانب بجوانان شرقی‌می‌شتافتند تا با اصول نظریات خود فلسفی بودائی‌وهمچنین با فلسفه قدیم‌هند(برهمائی)آشنا شوند ، قدر مسلم این است که مزدك نیز ازجمله کسانی بوده است که بفلسفه‌های‌دوگانه مزبور معرفت کامل حاصل کرده‌بوده است زیرا قسمتی از تعلیمات مذهبی او این‌حقیقت را بثبوت میرساند .

نقطه تاریك : ـ آغاز ظهور مزدك‌روزی بود که بمناسبت یکی از جشن های بزرگ مذهبی مردمان‌فراوانی‌بزیارت‌آتشکده‌شتافته بودند و بعداز آنکه مزدك نماز عید را خواند و خنیاگران آتشکده‌های مقدس‌رادر سازی ،که عبارت بود از چنگ نواختند و آداب و زمزمه هم به پایان رسید ، پیشوای‌بزرگ نیشابور برکرسی نشست و ادعاکردکه: دوشینه سروش از عالم بالا باو الهاماتی عطافرموده و راه نجات و سعادت آدمی زاد را بدو باز نمود و فرمان داد تا خلق راهدایت‌فرماید و ماموریت خودرا انجام دهد . و چون افکار مردم هم آنروز در نهایت‌پریشانی‌و بسختی بسر می‌بردند و حتی فرزندان خود را در بیابان و صحراها رها میکردند وقدرت‌و توانائی معیشت را از دست داده بودند یعنی سرمایه داران چیزی برای افراد باقی‌نمی‌گذاردند ، در چنین زندگانی جملاتی هم در ضمن برخوردها از زبان مزدك شنیده‌بودند ،که این املاك و دارائی و عمارات بزرگ باغ و دشت از آن شما مردم است ،اتحاد وهمت کنید ثروت و مال و زنهای آنان را بستانید که از آن شما خواهد بود،و سرمایه‌داران را سرنگون کنید هرچه در روی زمین و زیر آسمان است مال همه واختصاص بکسی نخواهد داشت، مردم ستمدیده و سختی کشیده که گفته‌های‌مزدك‌آتش درونی آنها را که بابغض و کینه توام

شده بود زبانه کشید و خود را آماده‌کردند،بهمین جهت مزدك به بیان تعلیماتی خود پرداخت و تکان سختی بجامعه ناراضی داد،فقط تاریك داستان مزدك از همین‌جا شروع میشود ، زیرا دشمنان وی که از دو طبقه(روحانی و سرمایه‌دار و ملاکین بودند)چیز هائی گفته بودند و مورخان بانسب بیطرف‌همان مطالب را بصورت بهتری نوشته‌اند ،

خلاصه اینکه : مزدك‌گفت که سروش عالم بالا میگوید که خداوند آفریدگار بزرگ در بخشیدن انواع نعمت و وسائل‌راحتی بهیچ‌روی خست و دریغ بکارنیاورده است و هرگونه چیزهای خوب و نیکو رابرای همه افراد بر بنیاد مساوات و برابری عطا و مرحمت فرموده است ، اما یك دسته‌از مردم ظلم و ستم را پسندیده‌اند و خودرا طبقه ممتازه محبوب خدا معرفی نموده‌اند ،دسته دیگر که اکثریت دارند قبول ظلم‌کرده و مطیع و منقاد دسته اول قرار گرفته‌اند وبخودشان تلقین مینمایند که خدا آنها راآقا و بزرگ خواسته است ، وحال آنکه این‌طور نیست ، ودر نظر آفریدگار تمامی مخلوقات یکسان وعزیزند ، وهمگی‌به‌تساوی‌محبوب هستند و از نعمت‌های او بهره‌مند شوند .

سروش میگوید بایستی مردم‌خودرادادجو و دادستان باشند ، و از توانگران هرچه راکه افزون‌تر از احتیاج آنان است‌بگیرند و بدرویشان و بی‌چیزان ازروی‌قاعده و قانون اموال را تقسیم کنند اراضی خداهمه متعلق بهمه است ، سروش میگوید :زن و خواسته از روی انصاف میان مردم تقسیم‌شود نه آنکه یکی در خانه خود گروهی زن و مبالغی خواسته نقدی و جنسی انباشته‌سازد و دیگری نه یك تن زن و نه یك دینار خواسته (مال) نباشد و دائم در حسرت بسربرد .

معلوم‌است‌این بیانات چه اندازه‌اثردر روحیه اکثریت مردمی‌که از همه چیز محروم میباشند می‌بخشد ، بیانات مزدك باشوروشعفی بی‌حساب از طرف مردم استقبال یافت و حتی مالکین و کسانیکه دارای‌مزارع‌بزرگ بودند درآغازکارآن طریقه‌راپسندیدند زیرا وضع مالیات‌ها خوب نبود و کشاورزان‌از طریقه گرفتن عوارض رضایت نداشتند (مقصود عوارض مالك است برکشاورز)نارضایت‌های ملت ایران از راه و رسم عمال دولت و فشارهای حکومت های اشرافی به‌پیشرفت عقاید مزدك‌کمك بسیار کرد ، و هر چند در آن عهد تمام ملل دنیا خواه‌دریونان‌و روم و خواه در چین وهند زیر سلطه‌رژیم های اشرافی بودند ، اما ملت هوشمند وپراستعداد ایران بادیگران در آنزمان تفاوت کلی داشت ، زیرا نژاد ایرانی هنوز خالص وبمزایای موروثی خللی وارد نشده بود .

در شهر نیشابور براثر فشار و اصرارمردم همانروز مزدك بکار پرداختند و در قدم اول از کارکنان آتشکده و اعضای حکومت‌آغاز نموده دارائی آنانرا حساب میکرد و

هرچه را طبق میزان و مقیاس که معین شده‌بود زیادی میماند ، میان مستمندان و تنگ دستان تقسیم میکردند ، بسا مردم بی‌خانمان‌که صاحب خانه شدند ، و بسا مردم بی زن و بی‌مال که دارای زن و مال گشتند .

همین‌که خبر این مذهب به پای‌تخت‌رسید مؤبدان مؤبد و تشکیلات دو دسته شدند جمعی از طریقه مزدك طرفداری‌کردندو گروهی بزرگتر مخالفت ورزیدند ، (یعنی سرمایه داران و صاحبان عمارات چندین‌اشکوبه) اما از آنجائیکه شخصیت مزدك و سابقه پارسائی و قناعت و دانشمندی وی برهمگان آشکار بود نمیتوانستند اورا بآسانی محکوم و خصوصا که آئین دیرین ایران‌چنان بود که در مسائل علمی و فلسفی بدون وارسی‌های کافی حکم ندهند (مانند امروزو روزهای آینده ؟) ـ رفته‌رفته‌کار مزدك و مزدکیان بالا گرفت تاآنجاکه شاهنشاه قبادساسانی پدر خسرو انوشیروان همراه‌مؤبدان مؤبد و علمای ایران روانه نیشابور شدند ودر مجالس مکرر بامزدك مباحثه کردند تا عاقبت باو گفتند هرگاه این مذهب توپسندیده باشد برفرض آنکه موجب سعادت بشر هم بشود کسی نمیتواند آنرا در مقابل‌احکام زردشت که از جانب خدا نازل شده است قرار دهد مگر اینکه تو نیز بثبوت‌برسانی که از جانب سروش و از جانب خداوند مامور این اصول خود شده‌ای .

درصورتیکه زردشت و مزدك هردودر ادعا یکسان بودند ، مزدك در جواب گفت من از خود چیزی نساخته‌ام و بفرمان‌سروش غیب‌مانند زردشت عمل کرده‌ام ، منتها زردشت گرفتار جامعه ثروت‌مندان ونفوذ شاه و دولتیان قرار گرفت و آنچه را که مامور بود اعلام نکرد ، ولی من بدون‌ملاحظه فرمان سروش ابلاغ کردم و مردم‌را بحقوق حقه خودشان آشنا ساخته‌ام و حالاهم حاضرهستم که از سروش بخواهم تا شفاها و آشکارا بشماها اعلام نماید که من‌مامور هستم و بخدای بزرگ معتقد بوده و بفرمان وی رفتار میکنم ـ بنابراین دعوی‌روز دیگر شاهنشاه غباد و همراه مؤبدان مؤبد و بزرگان و دانشمندان در آتشکده‌نیشابور حضور یافتند ، و مزدك پیش روی آتش‌پاك زانو بزمین زده دعا و تضرع نمودتا حقانیت وی اعلام شود ، ناگهان همگان با وحشت و دهشت متحیرانه دیدند ازمیانه‌آتش گوئی پرهیب سوزانی نمایانی ظهور نمود سپس آوازی از سروش از وسط آتش‌بلند شد که مزدك مامور آهورامزدوراهنمای مردم است که بسر منزل سعادت و آسایش‌برساند .

این واقعه و یکی‌دوکار عجیب دیگرازاین قبیل موجب شد که شاهنشاه بمزدك اعتقاد و ایمان آورد ، درصورتیکه جمیع‌مورخین که این داستان شگفت‌انگیز رایاد کرده‌اند مینویسند ، مزدك در تالارمخصوص‌آتشکده در پنهانی دستگاهی ساخته وباصول

فنی که بر معدودی ازدانایان‌اسرارآتشکده‌هامعلوم بود ، لوله و اسبابی تعبیه کرده بود که آن صدا و آن پرهیب را نمایان میساخت‌ودرواقع شعبده‌ای بوده که نمایش داده شد،

بعداز این واقعه مذهب مزدك‌سرتاسر ایران را فراگرفت ، اماازآنجائیکه افراط و تفریط در چنین امور ناگزیر روی میدهد،اصول مزدك دردست عوام باعث خرابی و اخلال نظم اجتماعی گشت و کار بجائی‌رسیدکه هیچکس نسبت بآنچه که داشت مطمئن نبود که بتواند آنرا برای خود و اودلاش‌نگاه بدارد .

از طرف مذهب مزدك از مرزهای‌ایران بخارجه رفت ودر کشور روم‌باعث برهم خوردگی و وحشت کشیشان عیسوی‌گردید ، بطوریکه آنها دولت روم را مجبور ساختند با دولت ایران وارد گفتگو شود ومخاطرات طریقه مزدك را برای آینده عالم درست حالی کند .

از طرفی در داخله ایران کسانی بامذهب نو مخالفت ورزیده و پنهانی اتحاد کرده غباد را که طرفدار مزدك‌بوداز‌پادشاهی‌معزول ساختند ، و آن پادشاه بار دیگر بکمك همسایگان تخت وتاج را بدست‌آورد،اما دیگر ظاهرا از مذهب مزدك طرفداری ننمود ، هنگامی که غباد معزول بود دولت‌ایران مزدك را چندی حبس‌کرد اما مردم ریختند زندانرا شکسته و مزدك را نجات‌دادند .

بالجمله مزدك و مذهب وی‌درطول‌سلطنت اولین و سلطنت دوم غباد پابرجا بود ، تا پس از فوت وی‌درسلطنت‌انوشیروان‌تدبیری کردند که مزدك و پیروانش را در یك روز معین قتل عام کردند .

اما بسیاری از معتقدان وی پنهانی‌چه در ایران و چه در کشور های همسایه تا ظهور اسلام و مدتی بعداز آن برجابودندو برای خود جرگه هائی داشتند که گاه گاهی نیز گرفتار عقوبت‌های سخت‌حکومتهامیشدند ، اصول مذهب مزدك‌که بطوریکه اشاره نمودیم بطورکلی وعده بهشت‌ودوزخ‌در آن نبوده برای اینکه می‌گفتند هر چه هست در این دنیای خاکی است و بهشت ودوزخ در خود بشر است لاغیر .

اصول مذهب مزدك‌که بطورکلی اشاره نمودیم عبارت بود .

از زن و مال که باید باندازه احتیاج‌مردم بهرکس نصیبی برسد ، خوردن گوشت ممنوع است ، زیب و زینت خانه بیش ازآنچه که همسایگان دارند ممنوع است ، املاك و سایر اسباب ثروت بیش از حدیکه‌خود بتواند آباد نماید ، حرام است و باید بدیگران که ندارند داده شود ، پر خوردن‌و شکم را انباشتن هرچند که از آب باشد حرام است لباس پر زروزیور یا قماش پرقیمت پوشیدن حرام است ، بطورکلی هیچ فردی از افراد دیگر ولو در هر رتبه‌ومقامی‌باشد نباید دارای بیشتری باشد .

یکی از دانشمندان معروف بنام(ابن‌مسکویه) که در قرن چهارم هجری میزیسته مینویسد : پیروان مزدك خود را(عدلیه) که بفارسی دادخواه) یا دادستان میشود مینامیدند ، برخی از احزاب‌وجمعیت‌های مخفی بعداز اسلام مثل جمعیت (اخوان الصفا) که بتالیف و انتشار علوم فلسفی‌می‌پرداختند چنان گفته شدکه ازبقای‌پیروان مزدك بوده‌اند .

ازجمله تهدیدهای مهم مزدك یکی‌آنست که بشاهنشاه غبادگفت : وضع‌اجتماعی و تشکیلات ایران بسیار فرسوده است و باترقیات افکار بشر وفق نمیدهد ، هرگاه‌اینك شما اصلاحات عادلانه را به‌پذیرید مرتبا سیلی‌از تجدد روحی و فکری بجانب ایران‌سرازیر خواهد شد که بنیاد اجتماع و سیاست ودین‌زردشت را واژگون خواهد ساخت .

بعدها که دین اسلام بر مبنای‌بسیاروالاتر و براساس مساوات حقوقی ومصونیت افراد جامعه از تعرض طالع‌گشت و ریشه‌ایران‌کهن را از هرحیث واژگون گردانید به ثبوت رسید که هرگاه دولت ساسانی تا حد ممکن‌دست باصلاحات اجتماعی زده بود ، توده‌های ملت ایران آنگونه داوطلبانه گروه گروه به‌پیروی مزدك چنان شتابانه برضد دولت‌خود و دین زردشت قیام نمی‌کردند .

از همین‌رو است‌که در تاریخ۱۳۳۷شمسی تشکیلات اجتماعی ایران بصورت دیگری درآمد و بدوا پادشاه املاك خود رابصورتی بین زارعین و کشاورزان تقسیم و بصورتیهم قباله بآنها داده شد و نیز برای‌طبقات دیگر که همیشه درتغییرات‌حکومت‌ها عامل مؤثر بوده‌اند حقی قائل و از سوراخهابنام (زاغه) بیرون آورده تهیه مسکن (خانه) برای آنها مینمایند ، چرا برای اینکه حالیه‌یك قسمت ازدنیای‌امروزه‌بطرزمزدك‌حکومت مینمایند که خود موجب وحشت و ناراحتی‌حکومت‌های سرمایه‌داری شده ، و ضمنا باید گفت که تعلیمات مزدك با تعلیمات (کارل‌مارکس) هرچند که بظاهر جنبه شباهت‌داشته باشد ولی از حیث پایه و اساس یك اختلاف‌بزرگی دارد زیرا مزدك مغی بود و خود را مامور خدا میدانست درصورتیکه تعلیمات‌کارل‌مارکس تماما مادی ومنکروجودخداوند است نمونه‌اش طلوع لنین درروسیه و مرام‌و طرز حکومت اوست که هنوز برقرار است و بواسطه وجود اوست که ملل ضعیفه روی‌آسایش و دست‌بسر و روی آنان کشیده میشود و حقی برای کارگر وکشاورزوزارع‌قائل شده دست به تقسیم اراضی مالکین‌عمده نیز زده شده است چه طور و بچه‌نحو ازبحث ما خارج است ، اینك بی‌مناسبت نمی‌دانیم که تا اندازه‌ای از اوضاع و احوال‌حکومت لنین و روسیه از قول و نوشته آقای ماژر لاهوتی که خود در آنجا عامل‌یك قسمت‌های بوده برای روشن شدن ذهن خوانندگان عزیز بشرح ذیل بنویسیم .

در این‌جا لازم دانستیم که «کارل‌مارکس» تا اندازه‌ای معرفی نمائیم بعد وارد گفتار ماژر لاهوتی بشویم .

(کارل‌مارکس) در سال ۱۸۱۸میلادی متولد شد و بخوبی تحصیل کرد و بعد از فارغ شدن از تحصیلات متوجه گردید کـه‌وضع زندگانی توده مـردم با سرمایه‌داران رقت‌آور و خارج ازانصاف و انسانیت است‌باید کاری کرد که اقتصاد در زندگی‌جامعه‌ها و ملت خیلی اهمیت و نظریه‌ای ابراز کردمشعر براینکه تاریخ جز اقتصاد چیز دیگری نیست و گفت که قوانین اقتصادی قوانیـن‌علمی است که دولت‌ها میتوانند مشتی‌قوانین مزبور را کند یا تند کنند ولی نمیتواننـدقوانین اقتصاد را تغییر بدهند و بعقیده او روش اقتصادی خواه‌نخواه جامعه‌ها رابطرف‌مرحله نهائی می‌برد و نام این خط مشی‌الزامی را (بعقیده وی) جبر تاریخ گذاشت و پس ازمطالعات در دین و آئین مزدك پیروآن گردید و مطابق ذوق و سلیقه خود خط مشی‌جدیدی‌اتخاذ نمود . و

بعقیده (کارل‌مارکس) هرقدرزندگی‌صنعت توسعه پیدا کند و احتیاجات جامعـه بوسیله ماشین تولید شود

طبقه صنعت‌گر بتدریج از بین میرودتاروزیکه آخرین صنعت که‌مثل آخرین نساج انگلیسی که در کارگاه کوچك خود کـــارمیکرد و پارچه میفروخت از گرسنگی تلف شود یا مجبور گردد در یکی از کارخانه‌های سرمایه‌داران کار کند .

چون‌موردبحث‌مااطلاعات ماژرلاهوتی‌بودندلذااز تفصیل عقیده کارل مارکس‌صرف نظر کرده میروم بدنبال اظهارات لاهوتـی‌لاهوتی نخست وزیر شوروی ایران مـــی نویسد : « قبل‌از آنکه جنگ بین‌المللی دوم‌شروع گردد . دولت شوروی و شخـــص استالین یقین داشتند که طولی نمیکشد جنك‌بین‌المللی شروع میشود . وامیدوار بودنـد که تمام یا قسمتی از خاك ایران را متصـرف‌خواهند شد به کمین‌فرن ، دستور دادند که برنامه‌و مقدمات کار را برای اشغال‌واستقرارحکومت جمهوری سوسیالیستی در ایـران آماده سازند ، و افرادی را هم کاندید زمام‌داری واداره کردن این حکومت خیالـــی بنمایند .

اولین کاریکه برای این منظور انجام‌گرفت ایجاد یك شعبه مستقل در کمین فرن بود که لاهوتی بسمت رابط میان این شعبـه‌با ارتش سرخ ووزیر خارجه شوروی انتخاب شد و ضمنا باو فهماندند که پس از تشکیـل‌حکومت‌جمهوری سوسیالیستی ایران شخص لاهوتی‌بسمت نخست وزیری انتخاب خواهدگردید ، این فکر واین انتخاب بقدری در نظر اولیای کمین‌فرن عادی و قطعی بـودکه‌لاهوتی مدتها خود را نخست وزیر ایران میدانست .

پس از حادثه سوء قصد به شاهنشاه که نقشه‌ها بهم خورده و شیرازه فعالیت کمونیست های ایران تا حدی ازهم پاشیده‌شد کمین‌فرم ، که رسما جانشین ترن شده بود و کارهای مربوط باحزاب کمونیست درممالك دیگر را زیر نظر داشت ، با تصویب حزب کمونیست شوروی شخص دیگری رابنام (جهانگیراف) بجای ممالك دیگر را زیر بجای لاهوتی انتخاب کرد ، و لاهوتی بـه‌اندازه رنجیده خاطر شد و این رنجیدگـی اولین عاملی گردید که او را بفکرفرار ازشوروی انداخت و منجر بجدائـی اواز کمونیست‌ها گردید .

فکر اینکه طولی نمیکشد که جنـگ‌بین‌المللی شروع میشود و ارتش سرخ‌ایران رااشغال‌میکند و حکومت کمونیستی‌تشکیل‌میگردد، وباندازه‌ای برای اولیای کمیـن ترن و حزب کمونیست شوروی‌عادی وقطعی‌بود که برنامه این کار راهم بادقت تنظیـم کرده بودند و نخست وزیر خیالی آینده‌یعنی‌مرتبا بایستی این برنامه های حکومت خودرا مطالعه و تصویب کند !!

اعزام مهاجرین کمونیست به‌ایران

لاهوتی مینویسد : اولین کاریکه برای‌این منظور صورت گرفت اعـزام عـده‌ای‌از کمونیست های سرسخت و با عقیده قفقاز به‌ایران بود که بنام مهاجرین ایرانی وارد‌ایران شدند . لاهوتی مینویسد : شورویها برای‌اینکه عده‌ای از عامل خودرا بایران بفرستند تاوقتی عملیات تهاجمی شروع شد بتوانندا‌عمال تخریبی را انجام دهندو راه برای‌ورود ارتش سرخ صاف نمایند تصمیم گرفتـندعده‌ای از افراد و اتباع ایران رااز شوروی اخراج کنند . و ضمنا جمعی ازکمونیست‌های متعصب آذربایجان قفقاز را جزو این‌ایرانیها بایران بفرستند ، این عده از میان کمونیست‌های ورزیده و تربیت شده با ایمان انتخاب شده بودند که کلاسهای کمونیستی را طـی‌کرده‌بودند. عملیات‌تخریبی وجنگ درخیابان ها و غیر را کاملا آشنابودند .

مهـاجریـن را طوری دولت شوروی‌اخراج کرد وبایران فرستاد که دولت ایران ناگهانی خود را باعده بیشماری مواجه دیدکه بی پول و بیکار و گرسنه مانند سیل‌وارد ایران میشدند ، و دولت ایران مقدم بر هرچیز بایستی در صدد تهیه نان و منزل و کار برای آن‌ها باشد ، این افراد که فرصت‌ومجال نشد کمونیست‌ها را ازسایرین تشخیص و جدا کنند . همین مهاجرین قفقازی بودندکه در شهریور سیصدوبیست ناگهان قیافـه حقیقی بخود نشان دادند و افرادی که درشهرهای‌ایران‌عملگی با کارهای ساده‌دیگری داشتند ناگهان افسر ارتش و کمیسر سیاسی‌ومهندسی وغیره از آب درآمدند و به‌ارتش سرخ ملحق شدند .

چرچیل باعجله ارتش بایران فرستاد تاتمام ایران بدست روسهانیفتد - لاهوتی در صفحه ۱۲۰ کتاب خود مینویسد : هم‌دوست شوروی و هم حکومت انگلستان که چرچیل در راس آن قرار داشت بارضا شاه‌جدا مخالف ودشمن بودند ودر رادیو لندن و مسکو مرتبا بشاه فقید حمله میکردند،ولی‌چرچیل که میدانست اگر روسها واردایران شوند بیرون‌کردن آنها آسان نیست عقیده نداشت که ایران اشغال گردد. و میگفت باید از راه تبلیغات فشار آورد و دولت ایران‌رارام کرد وموافق ساخت .

ولی استالین که تصمیم داشت ایران رااشغال کند لذا گوشش باین چیزها بده‌کار نبود ، درماه ژوئن رسما بدولت انگلستان‌اطلاع داد که منتها تادوماه ارتش سرخ بهر بهانه‌ای‌باشد وارد ایران خواهدشد . چرچیل‌همانطور که در کتاب خودش نوشته است سعی کرد استالین را ازاین فکر منصرف‌کندولی موفق نشد چرچیل کهنه کار و ورزیده موقعی‌که فهمیدنمیتواند استالین را ازتصمیم‌اشغال ایران منصرف کند .فورا دستور داد با عجله مقدمات اعزام نیرو بایران رافراهم‌کند . وبامسکو هم تماس گرفت که ارتش انگلیس‌و ارتش شوروی در یك موقع‌وارد‌ایران گردند ، قصد چرچیل این بود که نگذارد استانهای جنوبی و غربی ایران‌بدست‌روسها بیافتد .

میخواستندگیلان‌را قبل از آذربایجان‌کمونیستی کنند ، لاهوتی در کتاب خود موضوع مهم دیگری را برای اولین دفعه‌مطرح و فاش ساخته که بسیار جالب توجه میباشد . موضوع مزبوراین است . که‌شورویها وقتی وارد ایران شدند و قصدشان این نبود که اول بسراغ آذربایجان بروندبلکه نقشه و فکر آنها این بود که اول در گیلان و مازندران و بعدهم درخراسان‌حکومت کمونیستی تشکیل دهند سپس‌به سراغ‌آذربایجان‌بروند. نقشه‌هائی‌که‌درمسکووبادکوبه تهیه شده بود .ولی مقاومت مردم گیلان و مازندران بر بعضی عوامل دیگرسبب شدکه شورویها فهمیدند که کمونیست کردن ایران و مطیع ساختن ایرانی کارآسانی‌نیست و همه نقشه‌های آنها بهم خوردو زحماتشان بهدر رفته است ، از طرف دیگرچون میدیدند جنگ نزدیك باتمام است‌وطبق تعهدی‌که کرده‌اند باید بزودی ایران راتخلیه‌کنند واز ایجاد حکومت کمونیستی درگیلان و مازندران هم مایوس شده بودند. این بودکه باعجله درصدد ایجاد حکومت کمونیستی آذربایجان و حکومت پیشه‌وری بر آمدندوآن بساط را براه انداختند که دیدیم‌لاهوتی مینویسد : کارهای خراسان که قرار بودپس از گیلان و مازندران دارای حکومت کمونیستی شود بعهده من و مسئولیت من(لاهوتی) و کارهای آذربایجان به عهده سلطان‌زاده بود ، این سلطان زاده همان‌کسی‌است که در عملیات جنگل واحسان‌الله‌خان شرکت داشته و موقعی که پیشه‌وری‌آذربایجان را دردست گرفته بود حکمران

حقیقی آذربایجان همین سلطان‌زاده بود که‌در جلفای شوروی اقامت‌داشت و دستور خود را بوسیله یك مهاجر قفقازی‌بنام (باباف) صادر میکرد وپیشه‌وری و غلام یحیی بایستی دستورهای اورا موبمو اجرا کنند .رئیس حقیقی کمونیست‌های مهاجر بودند. لاهوتی مینویسد : بر خلاف آنچه مردم گمان‌میکردندافرادی‌از قبیل ایرج‌اسکندری دکتر رادمنش ، احسان‌اله خان ، دکتر یزدی‌پیشه‌وری وغلام‌یحیی در راس حزب توده بودند . و حز ب‌دموکرات آذربایجان‌ودموکرات فرقه‌سی و یا سایر جمعیت های کمونیستی بودند و احزاب را اداره می‌کردند . حقیقت این است که این افراد روسای ظاهری حزب توده و احزاب دیگر کمونیستی بودند ولی رئیس حقیقی احزاب مزبور فقط افرادی از مهاجرین قفقازی‌بودندکه هر حزبی زیر نظر آنهابود، و اسکندری و دکتر رادمنش و طبری و پیشه وری‌بایستی‌دستورها را محرمانه ازآن افراد مهاجری که در راس آن حزب بود دریافت دارندمثلا در مازندران جمعیتی بنام طبرستانی تشکیل شده بود که حوزه فعالیت آن‌نواحی‌بحر خزر بود و احسان‌طبری هم اسما ریاست آن حزب را از مهاجرین قفقاز بودند که هرحزبی زیر نظر یکی از آنهابود. اسکندری و دکتر رادمنش و طبری و پیشه‌وری بایستی‌کلیه دستورات محرمانه از آن فرد مهاجر که در راس آن حزب بود دریافت نمایند،مثلا در مازندران جمعیتی بنام طبرستان، تشکیل شده‌بود که حوزه فعالیت آن نواحی‌بحر خزر و احسان طبریهم اسما ریاست‌حزب راداشت ولی ریاست حقیقی آن جمعیت یك‌نفر از مهاجرین بنام علی‌اصغر مصطفی‌اف‌بود که خود را نشان نمیداد واحسان طبری‌بایستی فقط اوامر او را اجراکند و برای هر کاری از او دستور بگیرد .

حکومت پیشه‌وری هم زیر نظرسلطان‌زاده وباباف بود که پیشه‌وری‌و غلام یحیی‌کلیه‌کارها را بایستی‌بآنها اطلاع دهندودستور بگیرند . فقط مطیع دستورهای باباف باشند که خود رانشان نمیدادند،حتی‌برجسته افراد هم نمی‌دانستند ، حزب توده یك قسمت‌از سازمان کمونیستی ایران بود.

یك حقیقت مهم دیگر که تاکنون کسی‌اطلاع نداشت و لاهوتی آن را فاش کرده است این است ، که علاوه بر حزب توده‌هرکسی که مورد اطمینان‌میشد او را بعضویت حزب هم میپذیرفتند ولی بسیار از افرادعادی‌حزب از وجود آن حزب خصوصی یعنی مخفی که بوسیله (آرداشس‌آوانسیان) اداره‌میشد اطلاعی نداشتند و تصور میکردند سازمان کمونیستی ایران فقط همین حزب‌توده‌است ـ سران حزب توده و رضا روستا که دبیر اتحادیه کارگران بود عضو آن‌حزب‌خصوصی هم‌بودند .

لاهوتی مینویسد : ـ شورویها برای‌آنکه کمونیست‌های ایران (رد گم کنند)

دستور داده بودند حزب توده هرگونه افرادرا بعضویت قبول کنند . ولی کمونیست‌های امتحان داده به عضویت حزب کمونیست‌مخفی قبول میشدند ـ سازمان‌های جبهه‌ای و پوششی چه بود لاهوتی مینویسد : چه‌در اوایل کار و چه پس از شهریور ۲۰ که محکومین کمونیست پنجاه وسه نفری‌اززندان آزاد شدند و بدستور کمین‌ترن. مشغول فعالیت گردیدند و چه در چندسال‌بعد که حکومت پیشه‌وری از هم پاشیده و حزب توده متلاشی گردید دستور داده شدکه جمعیت های مختلفی بنام جمعیت های جبهه‌ای و پوششی ، در ایران تشکیل شودکه بعناوین مختلف از قبیل (ضد فاشیسم) ، جمعیت ضد استعماری . جمعیت دفاع‌ازحقوق کارگر ، جمعیت کبوتر صلح و غیره بدون اینکه خودشان را به کمونیست توده‌همکاری داشته باشند .

منظور از این جمعیت‌ها آن بود که‌بتوانند آزادانه فعالیت‌کنند و افراد آن رابا تعلیمات کمونیستی آشنا سازند پول فقط‌بوسیله روستا تقسیم میشد ، لاهوتی‌درکلیه کارهای مربوط بحزب توده وسایر جمعیت‌های کمونیستی که در ایران تشکیل شد کاملا وارد بود و نظارت داشته‌است. و یک‌اخلاف‌دیگرهم‌در کاربود وآن صرف‌وجوهی بود که در شوروی برای نشر جرایدومجلات‌و کتاب‌های کمونیستی و فعالیت احزاب و اتحادیه‌ها برای رضا روستا فرستاده میشد.اشکالی که میگویم ازاین جمعیت این بود که تمام این پولها بایستی بدون آنکه کسی‌بفهمد ازکجا میرسد خرج میشد، رضا روستا یکی‌از افراد مورد اعتماد بود.

لاهوتی مینویسد : رضا روستا مانندسلطان‌زاده‌یکی از افرادمورد اطمینان‌مقامات شوروی بود ،که مدتی در روسیه و قفقازو کلاسهای کمونیستی راطی کرده بود، رضا روستا در دوره جنگ بین‌المللی وارد حزب‌کمونیست شده بود و در جنگها و عملیات جنگل هم با احسان‌اله خان همراه‌بود .

لاهوتی مینویسد : اولیای کمونیست‌شوروی افرادی مثل رضا روستا وآرداشس وکاویان و جاوید را که استعداد فکری بودوهر امری را کورکورانه اطاعت میکردند پیش سایر افراد فهیم و با هوش وباسواداهمیت میدادند و میگفتند این دسته افراد هستند که وجودشان برای تهیه انقلاب لازم‌است .

جاوید و کامران پرورش یافته روسیه‌بودند . موضوع دیگری‌که تا کنون کسی‌از آن اطلاع نداشته این بود که دکتر سلام‌اله‌جاوید هم مثل پیشه‌وری و جعفر کاویانی که وزیر جنگ پوشالی پیشه‌وری شد و درروسیه بوده درآنجا کلاس کمونیستی راطی کرده‌اند ،دکتر جاوید وزیر کشور پیشه‌وری‌بود بعد هم عنوان استانداری بخود گرفت و برای مذاکره با قوام‌السلطنه به طهران آمدولی کسی نمیدانست که دکتر جاوید هم

مثل جعفر کاویان از رفقای و همراهـــان احسان‌اله خان بود که پس‌از شکست قـوای جنگل بروسیه مهاجرت کرد ، پیشه‌وری رادربیمارستان مسموم کرده‌اند .

کتاب لاهوتی ضمنا به شایعات در باره پیشه‌وری هم خاتمه داده درباره اینکـــه پیشه‌وری پس از فرار از شوروی چه‌شده‌وچه‌سرنوشتی‌داشته‌است ، شایعات مختلفی‌وجود داشت که لاهوتی به آنها خاتمه دادلاهوتی‌مینویسد : پیشه‌وریهم مثل‌بسیاری دیگر از سران کمونیست بدست عمال مخفی«ك‌ب‌او» از میان رفت و کشته شد ، پیشه‌وری چون در اداره کردن امور آذربایجان لیاقتی نشان‌نداده بود شورویها نظر خوبی باو نداشتند چندی پس از فرار از ایران یك روز «میان‌کیروف آباد » وبادکوبه‌ای برای اتومبیـل پیشه‌وری تصادف مختصری رخ داد کـــه‌پیشه‌وری مجروح شده واو را به بیمارستان بردند ودر نتیجه تزریق انزکسیون اشتباهی‌که قطعا اشتباهی نبود و شاید هم عمداشتباه شده‌بود بالاخره فوت میکند .

سایر سران حزب دموکرات آذربایجان« دموکرات فرقه‌سی » هم بهمین سرنوشت مبتلا شدند ، سلطان‌زاده با آنکه یکـی ازکمونیست‌های قدیمی و عضو کمین‌تـــرن و مورد اعتماد دولت شوروی بود مسموم شدو عده‌ای از افراد ارتش سرخ بگناه اشتباه و عدم موفقیت و دادن گزارشات خلاف‌واقع‌تیرباران شدند این است خدمت به اجانب و خیانت بوطن و ملت خود که هریك بنوعی‌ازبین برده شدند ، خوانندگان عزیز خاصه جوانان پند و عبرت ازاظهارات ماژر لاهوتی‌خواهند گرفت انشاءاله .

لاهوتی مینویسد : چه شد که نقشه گیلان شکست خورد ، طبق نقشه‌های کـه قبلا در شوروی طرح شده بود قرار براین‌بودکه اولین حکومت کمونیستی ایران در گیلان و مازندران تشکیل شود بعد بسراغ‌خراسان بروند بدون اینکه قصد تشکیـــل حکومت کمونیستی در آذربایجان داشتـــه‌باشند ، علت این بودکه مقامات کمونیستـی بطوریکه لاهوتی مینویسد خیال داشتـــه‌آذربایجان را اساسابه قفقاز ملحق کنندومال خود میدانستند این بود که تاسیس حکومت‌کمونیستی درآذربایجان نبودندو نقشه‌شان این شد که اول در گیلان و مازندران و بعدهم در خراسان حکومت کمونیستی تشکیـل دهند ولی ناگهان این فکر بهم خوردونقشه‌عوض شد و شورویها با عجله مشغول تهیه تاسیس حکومت کمونیستی آذربایجان شدندو بساط پیشه‌وری بوجود آمد . لاهوتی می نویسد : بهم خوردن این نقشه در نتیجـه‌چندعامل بود . یکی اینکه مردم مازندران و گیلان و بر خلاف آنچه شورویها تصـــورمیکردند ، در حفظ ملیت واحساسات میهن پرستی و عقاید مذهبی پافشاری شدید نشان‌دادند ، ومامورین دولت ایران هم با آن که این مناطق در اشغال ارتش سرخ بود دربرابرعملیات کمونیست سرسختی میکردند وحتی

آنکه بسیاری از آنهارا توقیف می‌نمودندوبهروسیله بود جلو اعمال کمونیست را می گرفتند ،یك‌عامل دیگر آن بود که‌سلطانزاده‌که عملیات مازندران و گیلان را مقامات شوروی و کمین‌فرم بدست او سپرده بودندبگیلان ومازندران قناعت نمیکرد و بفکراین بود که لقمه چرب تری یعنی آذربایجان‌رابرای خود تحصیل کند .

لاهوتی مینویسد : بااین ترتیب یك‌وقت متوجه شدیم که فرصت زیادی باقی نمانده واجرای نقشه‌ها به تعویق افتاده‌است.از این لحاظ یکمرتبه متوجه آذربایجان‌شدیم و لازم دانستیم قبل از آنکه ارتش شوروی‌از ایران خارج گردد ، آذربایجان تحت تسلط شوروی قرار گیرد .

این بود که در سال ۱۹٤٥ حزب‌دموکرات‌آذربایجان که بانهایت دقت آماده شده بود روی کار آمد و چند نفراز کمونیست های‌سر سپرده ایرانی در راس آن قرار گرفتند و سلطان‌زاده وباباف به جلفای شوروی که باتبریز بیش‌از چند فرسنگ فاصله ندارد رفته که امور حزب و حکومت آذربایجان رازیر نظر خود بگیرند ـ کمونیست‌ها فکر نمیکردند ارتش ایران به آذربایجان برودبرای اینکه در تنظیم نقشه پیش بینی شده بودکه‌ممکن‌است واگرارتش‌بطرف‌آذربایجان‌بخواهد حرکت نماید چه باید کرد- چنانچه تامدتی در قزوین بوسیله تشکیلات زنجان‌قادر بجلو رفتن نبودند .

لاهوتی مینویسد : خیلی سعی شد که‌حزب دموکرات و حکومت پیشه‌وری بر اوضاع مسلط شود و مردم آذربایجان رازیرتبلیغات خود بگیرند و ضمنا قوای مسلح نیرومندی هم بوجود بیاورند ، ولی بعدامعلوم شد در این جاهم اشتباه‌کرده بودیم و بر خلاف آنچه زعمای کمین‌فرم تصور می‌کردند بمردم آذربایجان زیر نفوذ تبلیغات رفته‌اند واز تعصب وملیت و میهن پرستی‌دست برداشته‌اند .

معلوم شد آن همه تبلیغات بیفایده‌بوده و مردم نسبت به پیشه‌وری و دستگاه او ورفقای او منتها درجه نفرت داشتند ،لاهوتی سپس مینویسد : در تابستان سال‌بعد چون وضع عمومی را وخیم تشخیص دادندتصمیم گرفته شد ارتش سرخ از ایران خارج شود ، کمیته حزب کمونیست شوروی دراتخاذ این تصمیم تاحدی علاوه بر عوامل دیگر زیر تاثیر گزارشهای سلطان‌زاده وافسران ارتش سرخ قرار گرفته بودند که در گزارش های خود بنوشت، محال است‌دولت ایران نیروهای نظامی به آذربایجان بتواندبفرستد. وانگهی قوای مسلح‌حکومت‌پیشه‌وری تازنجان راکه نزدیك طهران است اشغال کرده و برای دفاع از آذربایجان‌زنجان را در دست گرفته‌اند که ضمنا طهران را تهدید مینمایند .

فرماندهان ارتش‌سرخ هم که در حمله‌شهریور بیست به‌ایران شرکت داشتند ،معتقد

بودند که سربازان ایرانی مایل بجنگ نیستند خاصه افسران آنها که درآنها تبلیغات کامل شده بود .. ! ـ ولی وقتی دولت تصمیم گرفت نیرو بآذربایجان بفرستد معلوم شد کلیه حساب‌ها غلط ازآب درآمد برای اینکه فکر مداخله سیاسی را نکرده بودند بهمین جهت بود که پیشه‌وری و سلطان‌زاده را مسموم وچند نفراز افسران ارتش سرخ راهم تیرباران کردند .

ماموریت لاهوتی به ازبکستان وازدواج کردن بادختری بنام (مهین) .

یکی از صحنه‌های عجیب وتکان‌دهنده کتاب لاهوتی قسمتی است که در باره زن خودش نوشته و حقایق را باکمال شهامت اعتراف کرده است ، لاهوتی مینویسد: رئیس کمین‌ترن در ضمن ماموریت من گفت :برای اینکه بیشتر بااهالی ازبکستان که مقر کار وفعالیت من بود مانوس ونزدیك بشوی خوب است زن بگیری و بایکی از دخترهای تاجیك ازدواج کنی ، من این پیشنهاد را بااینکه کاملا هوشیار در کارها بودم خیلی ساده واز روی مهربانی تلقی کردم ولی غافل از این که تمام دختران مامور و جاسوس میباشندواین پیشنهاد هم برای این بودکه ازاوضاع واحوال بوسیله زنم گزارش داده شود بااینکه من در تمام موسسات و کارهای امتحان داده حتی تااندازه‌ای از کارهای سری وارد بودم ولی معذالك بازهم برای من یك نفر جاسوس بنام زنم قرار داده بودند .

چون زندگانی در تمام خاك شوروی ممکن نیست دونفر ازیك دیگر مطمئن و بتوانند باهم رفع دلتنگی و درددل نمایند ، برای اینکه تمام افردا حرفه‌ای، صنعت‌گر، زارع ، کارگر ، زن ومرد هیچ یك بهره‌ای از کار خود نمیبرند در مرام لنین ، خدا ، بهشت، دوزخ ، کلیسا موضوع ندارد، تامدتی هربچه و طفلی هرچه میخواست باید ازلنین بخواهد و بتمام معنی آئین مزدك بنام آئین لنین جاریست ، البته بعد از لنین استالین قسمتی رابنام خود دستور واجرا میگرددکه رفته رفته بجای اسم لنین استالین برده میشد. و چنانچه حالا دستور خروشچف اجرامیشود .

من(لاهوتی) ناچار قبول کرده ازمسکو باستالین‌آباد پای‌تخت ازبکستان رفتم معلوم شد خود ، پیاتسکی ، رئیس کمین‌ترن به‌استالین‌آباد دستور داده و مقدمات کار ازدواج را فراهم کرده‌است ، چهار نفرازدختران آنجارابمن معرفی کردند که درمیان آنها مهین عبدالرحمن‌اف را انتخاب و با اوازدواج کردم . مهین دختری بود بسیار زیبا وباذوق که سلیقه‌اش بامن جور در آمده‌بودولی مثل اغلب جوانان شوروی بقدری اسیر تبلیغات کمونیستی بود که باور نمیکرد درمسکو مردم باید برای یك دانه نان جلو دکان نانوائی و دکان‌های دیگر باصف بایستند تاسهمیه نان و لوازم دیگر خود را بگیرند، و نیز خیلی حقایق دیگر را هم نمیتوانست باور کند . تا باهم برای اولین بار به مسکو

رفتیم واندك اندك بسیاری حقایق را بچشم‌خود دید .

من‌ومهین باهم توافق داشتیم وزندگی‌میکردیم تااینکه طوفان وحشت‌ناك سال ۱۹۳۸ شروع و عده‌ای زیاد از رجال‌برجسته‌شوروی از ژنرالها واستادان و سران حزب را دولت باتهام خیانت دستگیر و محاکمه‌واعدام میکرد، بعد نوبت بطبقات پائین‌تر رسید و وضعی پیش آمد که هرکس بایك‌گزارش چند سطری دروغ میتوانست دیگری را نابود سازد و خانواده‌ای را به باد فنابدهد .

من و مهین آن وقت در مسکو بودیم،چند روزبود مهین وضع و رفتارش عجیب‌و بی سابقه‌ای داشت و بدون اطلاع من‌ازمنزل‌بیرون میرفت ، رفتارش بامن خیلی سردبود، من نگران بودم مبادا مهین بخواهد مرانابودکند وبامردی جوان‌تر وزیباتر ازمن راه میرفت . ولی صلاح نبود از این موضوع بزنم چیزی بگویم تایك روز عصر یکی‌از دوستان صمیمی که در اداره پلیس مخفی‌کارمیکرد و بسراغ من آمد و من راباخودبیکی از خیابانهای خلوت برد در حالی که پیدابودخیلی هراسان و نگران است . گفت مهین از روز اول تاحالا جاسوس داره پلیس بود ومخفی کارمیکرد و مرتبا گزارش‌داده‌که‌تو با رئیس جمهوری ازبکستان که باتهام خیانت‌اعدام شد وبابخارین دانشمند مشهور که یکی از همکاران برجسته لنین‌بود جزو عده‌دیگری اعدام شد رابطه داشته‌ای ، خوش بختانه گزارش مهین بدست من رسیدو من‌آن را ضبط کرد . ولی اگر فکری نکنی‌بایك گزارش دیگر که بدهد کار تو هم ساخته‌ست .

لاهوتی مینویسد : من همانشب که به‌خانه بر گشتم بلادرنگ بدفتر کار خودرفته و در را از داخل بروی خودبستم وگزارش‌برضد مهین نوشتم که فردا به پلیس دادم. نوشتم مهین بایکی از اعضای سفارت آمریکارابطه دارد و ظاهرا به کمونیسم بی عقیده شده‌است ، من گزارش راروز بعد به پلیس‌فرستادم و دیگر مهین را ندیدم و همان یك گزارش برای نابود کردن کافی بود،ومعلوم نشد او را اعدام کردند یابیکی‌از اردوگاه کار اجباری فرستادند . چون دراین‌مواقع نسبت به‌گزارشها نائل و رسیدگی موضوع ندارد که آیا راست است یا دروغ‌پدر نسبت به‌پسرو بالعکس زن نسبت به شوهریا بعکس مجازات اعدام و فوری اجرامیشود .

این جریان دیگر مرا از تاهل بیزارکرد و تصمیم گرفتم تا ابد تنها ومجردبمانم‌و دیگر پیرامون ازدواج نگردم . خوانندگان‌بادقت کامل نسبت بهر قسمت از موضوعات آقای لاهوتی مطالعه دقیق شوید که برای‌شما درس است خاصه برای‌جوانان‌وکارگران که نسبتا زندگانی و آسایشی دارند ، آن‌عاقبت کار کسانیکه نسبت بوطن و دین خود خیانت کردند و فقط آلت دست بی‌اراده‌اجنبی گردیدند و آن شد نتیجه خدماتشان

و ضمنا در قسمت سوء قصد نسبت به محمدرضا شاه پهلوی در دانشگاه باچه صورتی‌و بدست سیاست مرموزی انجام گرفت که بنام روسها تلقی شده تا باکمال جدیت جلو نفوذ واعمال پشت پرده را که آقای‌ماژرلاهوتی فاش نمودند انجام دهند چنانچه کردند و باشدت عمل توده‌ای‌ها را از میان بردند.

البته روسهادیگر باین نقشه‌توجه‌نداشته‌و نخوانده بودند. وغافل‌ازآنکه دست‌ونقشه پخودشان را رقیب بیدارشان خوانده است،یك روز درهمان اوقات‌که روزهای فعالیت افراد حزب‌توده بود بایکی‌ازوزراءبرخوردکردم (نویسنده) ازهرطرف مذاکره‌و صحبت بمیان آمد، و من جریان فعالیت های حزب‌توده مخصوصا اوضاع آذربایجان را اظهار نمودم و در ضمن گفتم انگلیسها چه مـی‌کنند. آن شخص باکمال خونسردی لبخندی زد و گفت: این‌ها سرشان در دامن‌انگلیسهااست و... تودامن روسهـا. این قدر بازی خواهند داد تایك مرتبه بنائیکه سالها است‌ساخته شده در ظرف مدت چندروز یا چند ساعت بکلی ویران واز بین میبرند. بعدبمن‌گفته مسلم بدانید هیچ تشکیلات حزبی و جمعیت های دیگر که بنام های مختلـف تشکیل‌میشود بدون اطلاع و دستورمامورین انگلیسی باشد وسررشته نخها در دست‌آنها است.

کتاب‌لاهوتی بطوریکه گفته میشود درپاکستان چاپ شده و بوسیله پست بطهران رسیده است نوشته که چون جانش درخطراست محل اقامت خود را نمیتواند روشـن کند. بسیاری از مطلعین عقیده دارند لاهوتی‌باحتمال قوی در پاکستان نیست، در نقطـه حدود ومناطق مرزی ایران و افغانستان یادریکی از نقاط خلیج فارس باشد.

قوام‌السلطنه و بلوای نان طهران

همانطوری که لاهوتی در گفته‌های‌خود اشاره کرده است. سعی وکوشش این بود که مراکز مهمی که منجر بانقلاب‌میشوددردست بگیرند ویکی از آنها نانواخانـه بود که کاملا دردست گرفته بودند کـه درموقع در یك روز تعطیل و کارگرها دست‌از کار بکشند،واین موضوع چون مصادف‌بـاکابینه قوام‌السـلطنه‌و تصمیم گرفت که نان طهران را ازدست توده‌ایها نجات‌دهد، لذایکی از پرونده‌های مهم و محرمانه حزب توده پرونده‌ای بود که در باره نان تشکیل‌داده شده‌بود،

هدف از این پرونـده که حزب توده‌چنان مقدمات کار را فراهم ساخته شده بود که تاهروقت لازم دانسته ناگهـان کـلیـه‌نانوائی های طهران را ازکار وپخت‌بیندازند و قحطی مصنوعی نان ایجاد کنند،و مردم‌راگرفتار گرسنگی سازند بعد بوسیله اعضای حزب و عوامل مخصوص پس پرده یك‌بلوای‌خونین بوجود بیاورند که شهر برهم‌بخوردو مردم گرسنه عاصی از جان گذشته به‌هیجان‌بیایند، وبخاطر نان و بعنوان شکایت بطرف

مجلس و دربار حرکت کنند ، و وقتی این اجتماع مخوف مردم گرسنه از جان گذشته عصبانی صورت گرفت خود توده‌ایها زدوخورد مصنوعی ایجاد نمایند که جمعی در زدوخورد کشته و مجروح میشوند ، امنیت شهر مختل و کار بغارت و کشتار دسته‌جمعی برسد ، حزب توده قبلا خود را برای جنگ توی کوچه آماده ساخته‌است.

نقشه قیام محلها را اجرا نمایند، بخیال خودشان کار رایکسره کرده پای تخت رادر دست بگیرند .

این خلاصه نقشه وپرونده محرمانه حزب توده بود که نه تنها اعضای عادی حزب ازآن بی اطلاع بودند بلکه درمیان سران حزب فقط چند نفری از جزئیات این پرونده اطلاع داشتند . کسیکه بیش از همه از جزئیات این پرونده مطلع بود باید گفت پرونده صفحه بصفحه زیر نظرش تشکیل شده بود « دونفر خارجی » بودند .

یکی مردی گرجی که پیش دوستانش خودرا (ماخارین) معرفی میکرد . دیگر جوان ارمنی ۳۰ ساله خوشگل ورزیده بنام (یغیا) که تاحدیهم اهل ذوق و شعربود . وبزبان ارمنی و روسی اشعار عاشقانه میساخت ولی از ترس اینکه نگویند از مرام کمونیستی منحرف شده غزل ساخته است از خواندن اشعار برای دیگران خودداری میکرد، این دونفر خود را بنام کارگر یکی از گاراژهای شمال شهر معرفی میکردند و عضو عادی حزب بودند در صورتیکه یك دقیقه هم کاردستی نمیکردند ، ماموریت اصلی آنها نظارت در تهیه نقشه مقدمات قیام مسلحانه از طریق بلوای نان بودوبس .

تصادفا یکی از مامورین مخفی دستگاه انتظامی دولت متوجه فعالیت و موقعیت (یغیا)شده وپس از چند روزکه شب وروزاورا زیر نظر گرفته بود تقریبا مسلم شده بود که این شخص باآنکه در اجتماعات حزب توده بصورت یك عضو عادی شرکت میکند خیلی مهم و موثر است . یك بار هم احسان طبری و دفعه دیگر دکتر کشاورزدر یك کافه با او ملاقات نموده‌اند، و نسبت باو رفتار احترام آمیز داشتند که نشان میداد مقام او بالاتر از آنها است !

(یغیا) معمولا صبحانه خود را دریك کافه درسمت شمال خیابان لاله‌زار میخورد که مدیر آن موقع کافه دختری بسیاراطواری وزیبا داشت و یغیا ، دیوانه وار آن دختر را می پرستید ، هرشب هم بآنجا میرفت، ویك شیشه ودکا و چند شیشه آبجو میخورد.و باین وسیله آبی بر آتش سوزان خود مـی ریخت .اما دختر که باو هیچ اعتنائی نداشت و فقط گاهی باشاره سر سلام و جواب می داد .

مامورین انتظامی مراقب طوری ترتیب دادند که دخترك با یغیا، در وسط کافه بهم خوردند. فنجان چاهی و قهوه‌ای که دردست دخترك بود روی کفش و لباس مسیوریخت

و این تصادف مصنوعی مقدمه آشنائی موسیو یعنی «یغیا» بادخترك گردید ، دخترك شب بعد بعنوان عذرخواهی ،یغیا ،را بکنیاك و قهوه دعوت کرد باباده (مخدری) که در قهوه‌خانه ریخته شده بود برای نیم ساعت اعصاب یغیا بی حس شده ،دراین موقع کلیدهایش از جیبش ربودند و از روی آن قالب برداشتند،دو روز دیگر باآن کلیدها بمنزل او که در آن به‌تنهائی زندگی میکرد رفته کاغذهای اوراتفتیش کردند ، ودر بازرسی آن کاغذها که بزبان روسی و زبان ارمنی بود وناگهان با نقشه‌خطرناك توطئه نان طهران و قیام‌مسلحانه از طریق بلوای نان بر خوردند که وقتی گزارش آن باترجمه چند کاغذ دیگر بدست قوام‌السلطنه نخست‌وزیر وقت رسید او راتکان داد متوجه شد چه پرتگاه مخوفی جلو راه ملت ومملکت ایران ایجاد کرده‌اند. به‌نقشه پی برد که اگر اجرامیشد ممکن بود برای استقلال مملکت خیلی گران تمام شودو سیل خون در خیابان های طهران جاری سازد .

اشکال اصلی کار در این‌جا این بود که قوام‌السلطنه آن روزها باحزب توده روابط دوستانه گرمی داشت که منجر به کابینه ائتلافی که سه‌نفراز اعضاء کمیته‌حزب عضو کابینه شدند لذا صلاح‌خود نمیدانست‌علنا دراین زمینه برضد آنها رفتارنماید. این بودکه چند شب فکر و مطالعه‌کرد ودرصدد راه چاره بر آمد تا محیط نان طهران رااز چنگ توده‌ایها خارج سازد ،یا اقلا کاری کندکه در چند عدد دکان نانوائی ، کارگران منحصر بافراد مسلمان میهن پرست باشندتااگر توده‌ای ها خواستند قحطی ایجادکنند دکان های نانوائی را بعنوان اعتصاب‌تعطیل‌کنند این عده کارگران باایمان و میهن‌پرست تسلیم توده‌ایها نشدند وبا تصمیم‌آن‌ها جدامخالفت نمایند .

روی این منظور قوام‌السلطنه حاجی‌مهدی اسکندری خوینی را که هم چند دکان نانوائی طهران که عده‌شان بچند صدنفر میرسید و دارای نفوذ و سرشناس‌بوده، یك روز قبل از طلوع آفتاب بمنزل خوداحضار کرده اول اورا بقرآن قسم داد که هرچه‌رادراین جا صحبت میشود بدون اجازه‌قوام‌السلطنه فاش نکند و صمیمانه دراجرای نقشه قوام‌السلطنه کوشش نمایند ،اشخاص‌دیگری راهم در این‌کار موثر و مورد اعتماد باشند از قبیل (منجم) و غیره‌تا همکاری آنها جلب گردد .

خوینی که قوام‌السلطنه میدانست مانندکلیه اهالی زنجان و آذربایجان احساسات دینی وشاه دوستی و نیز ضد کمونیستی وعقاید راسخ مذهبی دارد سوگند خورد. بعد قوام سرصحبت را باز کرد ، باو گفت چنین‌توطئه خطرناکی وجود دارد. وراه برهم‌زدن آن توطئه‌هم این‌است که آرام‌آرام افراد وتوده‌ای شناخته شده از دکان نانوائیها طرد شوندوبجای آنها ازکارگران مسلمان وطن‌پرست خوینی و قمی و افراد مورداطمینان

مشغول کارگردند . تااگر روزی توده‌ایهـاخواستند در طهران قحطی مصنوعی نان ایجاد کنند وجود این کارگران باایمان‌وطن‌پرست مانع موفقیت آنها گردد .

قوام‌السلطنه گفت : برای پیشرفت کارهراندازه پول لازم باشد حاضر و دراختیار شما گذارده میشود ولی حاجی مهدی‌جواب‌داد کاری نیست که احتیاج به پول داشته باشد . (شخص مسلمان با عقیده این است که میگوید پول احتیاج ندارد) باید با کمك چند نفر از صاحبان دکان های خبازی کـه‌عقاید مذهبی واحساسات ضد کمونیستـــی داشته باشند بمنظور نایل گردید ، بعدقرارشد دونفر دیگر هم برای همکاری جلـب شوند که قوام‌السلطنه باآنها نیز محرمانـه ملاقات کرد و نیز نظر مستقیم خودش بـا نقشه بسیار دقیق و حساس اندك اندك‌محیط نانوائی طهران از چنگ توده‌ایها خارج شد بدون اینکه توجه آنها جلب شود .

در حدود شصت نفر از کارگران‌دکان‌مختلف نانوائی بتدریج بدعوت دوستان بـه مشاغل دیگری از قبیل منشی‌گری در میدان‌بارفروشها . وسمساری و علافی‌وغیـره‌انتقال یافتند بدون اینکه بدانند انتقال آنها از کجاآب میخورد ، هنوز تاامروز خود آن‌هـــا نمی‌دانند شاید هرکدام پیش‌خود تصور مـی‌کنند فقط یك تصادف یاابراز محبت فـــلان دوستان سبب شده بود او در آن سال ازدکان نانوائی به شغل دیگری منتقل‌گردد.

لابد هنوز هم از دوستان خودشان‌که‌بآنهامژده داد کار بهتری بامزد بیشتری برای آنها پیداکرده که آنهارا ازجلو آتش‌سوزان‌دکان نانوائی نجات دهند ، این نقشه اجرا و عملی گردید و بانقل و انتقال عده‌ای محیط نانوائیهای طهران از دست حزب توده نجات یافت بدون اینکه کوچك‌ترین اقدام ظاهری‌از طرف دولت بشود که معلوم شده‌باشد دولت از نقشه حزب‌توده در انقلاب قحطی‌مصنوعی نان مطلع‌شده باشد . وقتی سران حزب مخصوصا آن دونفر که نقشه‌دردستشان‌بود یك‌وقت متوجه شدند که افراد منظور نظر از دکان های نانوائی خارج شدند ، این‌است تدبیر مرد باتجربه و بینائی نسبت بهر طبقه که چه‌کاری از آنها ساخته است و تنهاوثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه دارای این‌گونه اطلاعات بودند که درموقـع سختی بکـارمیبردند .

شاهکـار های جاسوسی در زمـان قوام‌السلطنه

شاهکاهای‌جاسوسی صحنه‌های شیرین‌وتماشائی‌افسانه‌مانندیست ، جاسوسها معمولا قسمت عمدهٔ برای همیشه مکتوم میمانـد و در سینه بازیگران آن صحنه‌ها دفن شده بـا خودشان بزیر خاك میرود وگرنه آنقـدرداستانها و حوادث جاسوسی بسیار شیرین و خواندنی در همین ایران خودمان رخ‌داده‌است که اگر بازیگران پرده از روی آن ماجراها برمیداشتند ، معلوم میشد چه پرده‌های جالبی که بازی شده و چه استعدادی

ایرانی نهفته است که دست جاسوسهای درس وابتکار ولیاقتی در وجود بعضی افراد عادی خوانده کهنه کار اروپائی را نیز از پشت بسته‌اند .

ماجرائی که اینك بنظر شماخوانندگان عزیز میرسد یك پرده عجیب از این گونه شاهکارهای جاسوسی و قهرمانی است که یك دختر عادی ایرانی قهرمان آن بوده و دائی او خلیل نیز باوکمك میکرده واین دختر آتش پاره ایرانی بخاطر غیرت ملی و تعصب وطن‌پرستی دست بکاری زد که از همان روز اول جان خودش را کف دست گذاشته بود .

اینك موضوع - (کمانداران زاخارف). غائله آذربایجان و کردستان شروع شده و به اوج قدرت رسیده بود و غلام‌یحیی و پیشه‌وری بساط خیانت‌را درتبریز پهن کرده بودند ولی نظر اصلی خارجی پیش از هرچیزمتوجه کردستان بود توجه باین نکته بود که اول کردستان ایران را زیر پر نفوذ بگیرند ،بعدترتیبی بدهند که دامنه فعالیت عمال آن ها متوجه کردستان عراق کشیده شود ،وازآنجاتا منطقه کردنشین بسوریه امتداد یابد .

دراین جا هم مانند سابق کسی را که عامل واداره کننده اصلی بود در تاریکی و گمنامی گذاشته واشخاصی دیگر میان محافل سیاسی بنام بازی گر توطئه های خیانت کارانه کردستان و شورش مصنوعی کردها معرفی کرده بودند تاآن عامل اصلی ورزیده، موردتوجه کسی نشود و بتواند باخیال راحت کار خودش را انجام دهد .

کسیکه دراین توطئه خائنانه کردستان بازی گراصلی واقعی بود ، یك افسروجاسوس کهنه کار بنام «زاخارف» بود که خودش بنام (مالیکی) و متخصص کارهای مهندسی معرفی کرده بود . صورت ظاهر هم دردستگاه رسمی سمتی نداشت و غالبا بعنوان فروش ماشین های فلاحتی ترویج و نیز تغییراتومبیل واین گونه کارها میان تبریزومهاباد آمدوشد میکرد و گاهی بکردستان شمالی میرفت .

وبطوریکه یکی از عمال مخفی ستادارتش اطلاع پیداکرده بود . دو دفعه تاسه دفعه بخاك عراق رفته و باعده‌ای ازسران کرد ملاقات کرده بود تا زمینه یك دولت کرد مستقل تشکیل دهد ، از گوشه و کنار شنیده شد در جریان قضیه آذربایجان یك شبکه نیرومند کسب خبر بوسیله شخص قوام‌السلطنه و رزم‌آراء تشکیل شد که فعالیت های مهمی انجام داده و اغلب عاملین ومامورین هم مجانا و افتخارا خدمت می‌کردند وخدمات مهمی انجام دادند، ولی متاسفانه این صحنه‌های پرافتخار ومهیج هنوز هم مجهول و در پرده استتار باقی مانده واسرا راین شبکه با قوام‌السلطنه و رزم‌آراء بزیر خاك رفتند و نام نیك آنان مخصوصا رزم‌آراء که نقشه بزرگی برای عمران وآبادی ایران بزرگ داشته که با برداشتن خارهای سرراه میخواست انجام دهد که همانهااورا

از بین بردند .

فقط گاه بگاهی حرفی از دهان یکی‌ازبازیگران این صحنه‌ها بیرون میآید که گوشه‌ای‌را روشن ساخته و مانیز چون هدف‌خود را روشن شدن تاریخ، و نام‌گذاری نموده‌ایم‌لذا دنبال حقیقت هر واقعه وبدست‌آوردن آن میشویم امیدواریم خوانندگان عزیزکاملا استفاده‌کرده درعین تاثر ازدستگاه‌خورسند هم شده باشند .

اینك‌ماجرای (منیژه خانم) و دائی او(خلیل) که یکی ازآنهااست ، که چون منیژه هنوز زنده‌است و در یك خانواده محترم‌زندگی میکند اجازه نداریم صریح‌تر درباره او چیزی بنویسیم - وقتی هویت (زاخارف) شناخته شد و معلوم گردید سرنخ دردست اوست ، قرار شد یکی از عاملین ناشناس‌دولت بهروسیله باشد بااوآشنا وتماس‌بگیرد واز نقشه‌های خطرناك او مطلع گردد .

قرعه این‌فال بنام یك‌دختر آذربایجانی‌بنام توران درآمد که زبان روسی را خوب میدانست. ولی‌کسی از این زبان‌دانی اوخبرنداشت ، توران خواهر زاده خلیل بود که مدتی در شعبه نفط روسها در آذربایجان‌کارمیکرد ولی تعصب ملی شدیدی داشت ، خودش هم داوطلب شده بود که هر خدمتی‌از دستش برآید انجام دهد ،محرمانه بالباس مبدل بطهران وبامقامات رسمی تماس‌گرفت،و خدمات قابلی هم انجام دادکه یکی‌ازآن‌ها رساندن ده قبضه تفنگ بافراد ایل شاهسون‌بود که‌این خود داستان جالبی دارد که موقع دیگر شرح داده میشود .خلیل وضع مالی‌چندان مساعدی نداشت ولی خواهرش زندگانی‌راحتی‌داشت که به برادرش‌رسیدگی‌میکرد .

شوهر خواهر خلیل در رضائیه تجارت‌میکرد و چند قطعه ملك هم داشت ،توران یکی‌از دو فرزند اوبود . که خیلی در نظرپدر و مادر عزیز بود ،وقتی غائله آذربایجان شروع تازه با جوانی بنام «خ .پور »عروسی‌کرده‌بود،توران گم میشود . پس‌ازمذاکرات محرمانه که میان خلیل با شخص قوام‌السلطنه‌ورزم‌آراء صورت گرفت مهم‌ترین ماموریتی که بخلیل محول گردید زیر نظر گرفتن(زاخارف) ولی بشرط آنکه زاخارف بهیچ وجه نفهمد که هویت او شناخته شده‌است.

خلیل که از روحیه وتعصب ملی خواهرزاده‌اش توران اطلاع داشت توران رابرای این کار در نظرگرفت توران هم‌بدون تامل‌آماده‌گی خود را برای هرگونه فداکاری اعلام نمود . وچون شوهر خواهر توران باعلاقه شدیدی که باو داشت محال بود حاضر شود که همسر جوانش برای یك‌ماموریت خطرناك جاسوسی از او دور شود خود توران پیشنهاد کرد گم شود (!) یعنی‌فرارکند و خود رابه‌تبریز برساند !.

فکر عجیبی بود ولی‌چاره‌ای جز این‌نبود ، خلیل رفت تا مقدمات کار را فراهم

سازد ،توران هم رفت تامقدمات گم شدن‌رافراهم نماید . سه روز بعد توران گم شد، چنان مفقود شد که گوئی برف‌بود وآب‌شدو بزمین فرورفته است . هیچکس حتی پدر و مادر وشوهر توران هم نمی دانستند کجارفته‌است واین نگرانی یك‌خانواده کوچك‌بی گناه چیز کوچکی نبود . ناچار چند کاغذ بخط توران درست کردند که از طهران‌و قزوین ،همدان خسروی به پست میانداختند. توران در آن کاغذها اطلاع داده بود. به علتی که نمیتوانم فاش کند مسافرت رفته‌و درباره او نگرانی نداشته باشید . ولی اگر سرو صدائی در اطراف اوبلند کنندخودش را خواهد کشت . ولی اگر سرو صدا بلند نکنند قریبا صحیح وسالم مراجعت‌خواهد کرد و مسافرت او باعث افتخار خانواده خواهد گردید .

توران به تبریز رفت . لباس کهنه‌ای‌پوشید ، مانند الماسی بود که در میان کهنه پاره‌ای پنهان شده‌باشد هرکس او رامی‌دید بی‌اختیار قدم از قدم برنمی‌داشت ولی توران ابدا توجه باشخاص نداشت. توران‌بوسیله یکی از مقاطعه کاران روسها سروکار پیداکرد وبسمت خدمتکار و بانام (منیژه)وارد خانه زاخارف شد باتهیه غذاهای لذیذ ایرانی خودرا مورد توجه زاخارف قرار داد. ولی پس‌از چندی لباس نسبتا بهتری پوشید واندك‌اندك زیبائی خودرا نشان داد ومورد‌توجه زاخارف قرار گرفت ، روز بروزآتش بیقرار زاخارف از عشق‌وجمال زیبای توران‌یا منیژه زبانه میکشید و حاضر شده بود جان خودش را قربان یك بوسه توران نماید. وبه توران بی‌اختیار گفت هرچه بخواهی‌ولو از جانم عزیزتر باشد دراختیار توخواهم گذاشت .توران تیرش بهدف رسیده بود.و توران هم بر حسب ظاهر اظهار علاقه نموده‌ولی گفت تاوقتی که از شوهرش طلاق‌نگیرد محال است بگذارد دست نامحرم ببدن اوبرسد . توران از هفته دوم خدمتکاری و آشپزی در خانه زاخارف ، شب اول مقدارخیلی مختصری روغن حشیش که در طهران تهیه وبرای اولین‌بار بوسیله خلیل برای اوارسال گردیده بود ، در غذای زاخارف، ریخت و او را بخواب سنگینی انداخت .

کیف کاغذهای او را بازرسی کردخلاصه اسناد و اوراق که حاوی مذاکرات‌و نقشه‌های او بود بخاطر سپرد و به خلیل‌گزارش می‌داد که آن گزارش‌ها مستقیم به طهران فرستاده میشد .وقسمتی از آنها دراختیار دولت عراق نیز قرار میگرفت . که بدانند کسانی را در منطقه کردنشین عراق‌باید زیرنظر و مراقبت بگیرند .

خلیل رادر تبریز خیلی اشخاص می‌شناختند وتماس او با توران کار خطرناکی برای هردو بود، یك‌روز مردم دیدندگدائی‌کورچند جعبه کبریت جلو خود گذاشته و میفروشد ، چندی بعد که خلیل دید ممکن‌است او را هم جزو گداها بگیرند . ناگهان

گدای کور غیب شد و ناپدید گردید، دودورز بعد یك نفر دهاتی که شبها سر حمام کوچه دل و قلوه میفروشد و توران هرچندشب یکی از مشتریهای دل‌وقلوه اوبود !

زاخارف ، بخیال خودش نقشه و توطئه کردستان را درحالی که دولت های ایران و عراق در خواب غفلت هستند و یااقلا از کاروهویت او هیچ اطلاعی ندارند دنبال‌میگردد در حالیکه خودش خواب بود .و دست نامرئی یك دختر آتش پاره توران همه‌اوراق او رابزبان روسی تفتیش مینمود و قدم بقدم‌اعمال او را بطهران خبر میداد و نقشه‌های او را نقش برآب میکرد ، هردو گم‌شدند!

درست در همان روزی که قوای‌نظامی‌از زنجان بطرف آذربایجان حرکت کردندهم توران گم شد و هم دل‌وقلوه فروش ناپدیدگردیدند ، وداغ عشق و حال توران بردل زاخارف ،بماند . زاخارف‌بدون اینکه بداندد‌خترك خدمتکار کی بود وچه آتش پاره‌ای بود ، وبدون اینکه بداند چرا اینقدر دریادگرفتن زبان روسی بی‌استعدادی نشان می داد !!

توران بخانه نزد خانواده‌اش برگشت‌وماجرای مسافرت خود را شرح داد ،و در برابر کلام‌الله مجید سوگند خورد عفیف وپاکدامن از خانه بیرون رفت و عفیف‌و پاکدامن بخانه برگشته‌است ، اما خلیل بعلت‌خدمات و زحمات سنگین که در آن جریان هولناك که متحمل شده‌بود دچار خفقان‌قلب شد وسه ماه پس‌از نجات آذربایجان سکته کرد ومرد ، خودش هیچگونه پاداشی‌قبول نکرده‌بود ولی پس‌از مرگش رزم‌آراء و قوام‌السلطنه از محل اعتبار دولت پاداشی‌معادل پانزده هزار تومان بخانواده‌اش دادند .

در سفر اول بلوچستان بموجب حکم‌شماره (۵۳۱۱ - ۶۹۵۷۶) مورخه (۱۷ر۸ر۱۳۲۸) وزارت کشور .

چون اداره گمرك مرکز برای رسیدگی‌بشکایات اهالی (سراوان بلوچستان)ازگمرك آنجا و نیزفرماندار سراوان از وزارت کشور نماینده خواسته که باتفاق نماینده گمرك مرکزی به بلوچستان (سراوان) رفته‌ازنزدیك نسبت بشکایات آنها رسیدگی شود . لذا وزارت کشور قرعه این مسافرت را بنام‌اعظام‌قدسی تعیین وبانماینده گمرك بنام (حسین گویا) حرکت کردیم .

چون در ضمن مسافرت بلوچستان‌وزارت کشور دستور حکمی دادند که در مشهدراجع‌باختلاف بین مهندس و شهرداری‌مشهد نسبت بادعای مهندس به اسفالت خیابان وفلکه اطراف صحن حضرت‌رضا(ع) رسیدگی شودوبعد به بلوچستان حرکت‌نمایم لذا پس از ورود بشهرداری رفته میزان‌اختلاف و رسیدگی را تعیین که چند روز

وقت لازم دارد . وچون نماینده گمرك درگمرك‌مشهدنسبت بموضوع گمرك‌بلوچستان راجع‌بشکایات‌اطلاعاتی حاصل نماید،مذاکره‌نمودم که چند روز کار دارد اظهار نمودند منتها سه روز ، ومن هم‌اظهار کردم کـارشهرداریهم تصور نمی‌کنم بیش از سه روز طول بکشد .

پس از مذاکرات‌هردو واردکار شده‌ایشان درگمرك و من در شهرداری و روز چهارم هردو عمل رسیدگی راتمام‌کرده قرار دادیم باهواپیما برای زاهدان حرکت نمائیم پس‌از حرکت هواپیما در بیرجند برای پیاده‌کردن و سوار نمودن مسافر بزمین نشست ، یك ساعت بظهر وارد زاهدان شدیم .

زاهدان ـ شهـرستان زاهـدان‌دارای سه بخش است ، خاش ، میرجاوه ، نصرت آباد و مرکزآن شهر زاهدان است که دارای (۱۷۴۹۵) نفر جمعیت میباشد ، زاهدان شهریست کم‌آب و زمین مستعد برای کشت وزرع ندارد و بعکس خاش که بسیار مستعد عمـران وآبادیست و خاکش باصطلاح فلاحتی سیاه خاك که برای هر نوع کشت و زرع آمـاده‌است ، اگر آب کامل بطور قنات تهیه شود از هرنوع محصول غنی خواهد بود ، بلکـه‌صادرات هم خواهد داشت مخصوصا مرکبات و سایر میوه‌ها .

چون در آن سال حکومت‌بلوچستان‌سیستان با آقای اسداله علم بود ، پس از دو روز توقف برای سراوان حرکت کردیم وشب در خاش توقف نموده و بسیار شهر قشنگی بنظر آمد یکی دو خیابان بیشتـرنداشت و درختهای بید و چراغهای بادیهم شبها روشن و بخشدار بنام شاکری ، بسیارخوب کار کرده بود ، و واقعا اگر بـرای خاش و اطرافش آب تهیه شود فوق‌العـاده‌ثمربخش و شهر بسیار زیبائی خواهد بود .

خاش مرکز قشون بلوچستان‌است(ولی در سالهای اخیر بزاهدان منتقل‌گردید) یك نفر بنام (امامی) اهل یزد در خاش هـم‌مشغول تجارت و هم زراعت بودند و چند مزرعه احداث کرده بود که بسیار عالی ومخارج خیلی‌کم و بهره زیاد بدست می‌آورد، عده زارعین راهم از یزد آورده بود .

صبح برای سراوان حرکت کردیـم‌البته با اتومبیل ، سراوان یکی از شهرهای تازه که در تشکیلات وزارت کشور آنـرافرمانداری قرار داده ، سراوان دارای‌فرهنگ و یك درمانگاه بسیار مجهز خوب که سازمان‌شاهنشاهی احداث نموده و واقعا اگر ناحیه سراوانرا هرکس ملاحظه نماید ، و ساکنین‌فلك‌زده را به‌بیندکه زن ومرد وبچه به‌چه‌نحو زندگانی مینمایند آنوقت تصدیق خواهنـدکرد که تاسیس درمانگاه چه خدمت بزرگی است برای آنحدود .

سراوان یك عمارت فرمانداری ویك پادگان نظامی و ژاندارمری دارد ، حمام ندارد ، دکان وبازاری ندارد ، مشهدی‌رضانام کاشی وخانوار وبستگانش که‌چهارخانوار بودند تمام سبزیکاری آنجا را آنها تهیه‌مینمایند . یك قنات آب‌که در حدود چهار سنگ آب دارد و یازده حلقه بیشتر ندارد واگر در حدود سی الی پنجاه حلقه امتداد بدهند قطعا شش هفت سنگ آب خواهدداشت ، چون در بلوچستان ده متر الی پانزده متر حفر نمایند به آب میرسد و بهترین راه‌تهیه آب همان قنات است .

در بلوچستان اشخاصی هستند بنام(سردار) که در تمام دست‌رنج زارع سهیم‌و شریکند ، مثلا یك‌دست اسب بایك پای‌شتر،ویك‌دست الاغ ، ویك‌دست بز یا گوسفند متعلق بسردار است که در اول هر سال‌عایدی‌آنرا بمناسبت بردار خود می‌پردازد .

یك روزعصربانماینده گمرك‌آقای حسین‌گویا ورئیس‌گمرك وفرماندار‌بطورگردش و دیدن قطعات باغها رفته‌بودیم نزدیك‌باغی یك‌پیرمرد که در حدود هشتاد سالش بود تکیه بدرخت خرمائی داده بود ، یك دیگ سنگی‌در جلو پراز آب و یك جام کوچك در آن خطوطی بود و ته جام یك سوراخ باندازه‌سوزن در وسط آب که از سوراخ جام آب می‌آمد توی جام ، و یك بچه درحدوددوازده‌سیزده ساله پهلوی پیرمرد نشسته بود و یك چوب مانند عصا که نوك آن بقدر کف دست‌مانند بیل بود دردست داشت ، گفتندکه‌این مرد باصطلاح میرآب است منتهی‌دیگرحرکت‌نمی‌کند و تقسیم آب را بوسیله این جام بعهده‌دارد ، و خطوط درجام میزان‌حق‌آب‌هرکس را معین مینماید ، و این بچه‌که پهلوی پیرمرد نشسته منتظر است که نوبه‌اش برسدو آب را بباغ و یا زمین خود برساند ، واین نحو تقسیم و خطوط از زمان شیخ بهائی‌تعیین‌و باقی مانده است .

در این بین پیرمرد جام را از توی‌دیگ آب برداشت و مجددا درآب گذارد و بچه برخواست و بدنبال آب روانه‌شد ،وآب‌بیش از یك ثلث سنگ نبود ، (باصطلاح یك لوله آفتابه ، و این پیرمرد قراردادی داردکه از طرف‌صاحبان باغ ومزارع در موقع بهره‌برداری باو میدهند و امین و وکیل ومورد اطمینان همه است .

وارد باغی شدیم ، در این باغ‌کوچك همه‌گونه درخت میوه بود ، درخت خرما ، درخت مرکبات از پرتقال ، لیموی‌شیرین و ترش ، سیب ، گوجه ، زردآلو ، آلبالو ، و از همه مهم‌تر اینکه درخت پسته‌و گردو هم بود ، چون در منطقه‌ای که‌درخت خرما و مرکبات باشد درخت گردو ممکن‌نیست عمل بیاید ولی در بلوچستان چه‌هوائی دارد که درخت ییلاقی وقشلاقی‌هردوموجودو بهره هم میدهند .

بطورکلی در بلوچستان کلیه کارها بازنها و مردهاکاری ندارند ، زن و مرد بلوچ قوی و سالم ، دندانها سالم و سفید ،در زندگانی بسیار قانع ، در بازار زاهدان یا

خاش و سایر شهرهای بلوچستان و سیستان‌در دکانها اگر یك‌گونی مثلا لوبیا یا نخود و سایر حبوبات است در مقابل سه یا چهـارگونی هسته خرما چون خوراك بلوچ بطور کلی آرد هسته خرما است که یا بتنهائی ویاکسانیکه ارزن ویا جو داشته باشند با هـم خمیر کرده روی ساج نان باندازه‌کف‌دست‌می‌پزند که یك دانه آنرا به بچه می‌دهند دیگر تاظهر بلکه تاشب گرسنه نمیشود .

در موقعی که یك خانوار از دهی‌بده دیگر میخواهد کوچ کند تمام اثاثیه‌اش بار یك شتر و یك گاو حمل میشود .

ایران شهر- شهرستان ایرانشهر دارای بخش‌های سرباز،که تمام میوه‌های که‌در هندوستان عمل میاید در این بخش بطورکامل‌یزدیها و اصفهانیها عمل آورده‌اند که بسیار عالی است ، مخصوصا موز ، و انبه که من‌انبه را دیدم مانند لیموی شیرین همـانطور رسیده‌اش زرد و بسیار خوش طعم و شیرین‌کمی لب‌ترش است و هسته‌اش مانند هلوولی بزرگ‌تر است .

بخش‌های دیگر ایرانشهر ، راسك ،فیروزآباد ، بمپور ، و فرخ میباشد که درتمام آنها همه‌گونه محصول مخصوصا مرکبات‌که‌از مرکبات فلسطین بمراتب بهتر است ولـی افسوس که هنوز هم مورد توجه نیست . درباغ ملی ایرانشهر که آقای رزاقی دایرکرده بود و بسیار مرد فهمیده که قبلا نظامی بوده‌علاقه‌مند بعمران و آبادی ، در باغ ملی‌تمام درخت‌های میوه غرس کرده بود مخصوصادرخت موز و بار هم داده بود ، و اظهار میکرد دو فرماندار که من سومی هستم یك‌یخچال خواسته‌ایم هنوز وزارت کشور تهیـه نکرده و پرونده مکاتباتی او را دیدم واقعاخنده‌آور بود .

چاه بهار ـ شهرستان چاه‌بهـار درجنوب بلوچستان در ساحل دریای عمان قرار دارد و از حیث بندری بواسطه عمقی‌که‌داردبسیار خوب و اگر اسکله بزرگی ساخته‌شود از همه بنادر خلیج فارس مهم‌تر خواهد بودو خود چاه‌بهار دارای دوهزار جمعیت‌است، حوزه چاه‌بهار (۱۳۰۵۳) نفر جمعیت میباشد.و سراوان خود دارای (۴۰۱۲) نفر جمعیت است .

نحوه تصرف انگلیسها قسمتی از بلوچستان .

دولت انگلیس برای ارتباط با هندوستان که در آنزمان مستعمره بوده در صدد برآمد که بنام خط تلگرافخانه‌هائی در خاك‌ایران بین هند و اروپا برقرار کند ،میبایست این سیم از بلوچستان بگذرد و از ایـران‌تقاضای نصب تیر تلگراف و ایجاد تلگرافخانه هائی در خاك ایران بنمود ، ولی دولت ایران‌اول بااین تقاضا موافقتی نشان نداد ولی در نتیجه اصرار فراوان وزیر مختار انگلیس ودیدن بعضی از رجال و درباریان روزباعبور

سیم تلگراف از بلوچستان موافقت شد .

از طرف دولت بریتانیا «فردریك‌اسمیت» که یکی از مامورین زبردست درفن متصرفات متخصص بود و از طبایع و سرکشی‌و ماجراجوئی اهالی ولایات بلوچستان با اطلاع بود ، پس از ورود به بلوچستان تمام‌وقت خودرا تا مدتی صرف دید و بازدید سران ایلات نموده ، و ضمنا بفراخور حال‌آنان هدایائی فراوان بین آنان تقسیم کردکه درضمن بسیم‌کشی و نصب تلگراف موفق‌گردید ، در این موقع بودکه(فردریك‌اسمیت) بفکر افتاد که ساختمانهائی بنام حفاظت سیم‌های تلگراف در نقاط مختلف بلوچستان‌دایر نماید ، لذا از دولت تقاضا کرد در این موردهم دولت مرکزی روی موافقت نشان نداد، برای اینکه بعضی از رجال و درباریهابواسطه‌عمل اولیه استاد شده بودند ، بعلاوه عده دیگر از درس ابتدائی به نهائی رسیده‌بودندناچار بیشتر نظر داشتند لذا نسبت‌به‌تقاضای دولت بریتانیا بنام مذاکرات و بندوبست‌های‌بعدی برای اولادان خود وارد مذاکره‌شدند، ولی ناصرالدین‌شاه شخصا موافق نبود بلکه‌روی مخالفت نشان داد .

فردریك کلداسمیت ، چون بخوبی‌بزبان بلوچی‌ها آشنا بود و روحیه آنان را در تقسیم کردن هدایا دردست داشت آنها راتحریك کرده و بعصیان و اغتشاش واداشت ، تااینکه پس از کشمکش فراوان وادار کردندناصرالدین شاه موافقت کرد ، و بااین ترتیب که هیئتی بریاست میرزاسعید خان وزیرامورخارجه ایران برای رفع اختلاف و تعیین تکلیف نسبت بنقاط مرزی بلوچستان برودوبا مامورین انگلیس وارد مذاکره شود ، در جریان این مذاکرات معلوم شد که انگلستان‌در مورد قسمتی از بلوچستان ایرانرا ادعا دارد که جزء خاك هندوستان است ، چون‌درمرحله اول تقاضای مامورانگلیس‌ساختمانهای حفاظت سیم بود که پس‌ازورودهیئت‌بریاست‌میرزاسعید خان موضوع اختلاف‌مرزی بمیان آمد و یك مرتبه قلب ماهیت گردید که درمالکیت قسمتی از بلوچستان که هم مرز هندوستان است مورد ادعای دولت بریتانیاقرار گرفت ، بالاخره به‌این نتیجه رسید که با بستن قرارداد دعاوی انگلستان رسمیت‌یافت و قسمت مهم از خاك بلوچستان‌ازایران مجزا و بنام بلوچستان انگلیس نامیده شد ،مانند صحرای مغان که یك قسمت‌مهم‌صحرای مغان بنام صحرای مغان روس نام برده‌میشودکه او هم بهمین نحو روسها بدست‌نمایندگان خائن دولت ایران تصرف‌کردند .

پس از رسمیت یافتن قرارداد ، درمقابل قرار شد که حکومت انگلستان سالیانه سه هزار تومان بابت و بنام حق‌الحفاضه سیم‌های تلگراف بدولت‌ایران‌بپردازد ،وفردریك کلداسمیت ، بواسطه این حسن خدمت‌بدربارانگلستان بدریافت «سر» نایل گردید .

خوانندگان عزیز نحو تصرف قسمتی‌از بلوچستان را کاملا مطلع شدید ، دراین‌جا

صلاح دانستم نحوه تصرف بحرین‌رانیزبدست‌انگلستان برای روشن شدن تاریخ که یگانه هدف نویسنده است ذکر نمائیم .

بحرین ـ جمعیت بحـرین ۱۲۰۰۰۰ نفر و وسعت و طول جزیره ۴۷ و عرض ۱۲ کیلومتر است .

بحرین از خزیره‌های کوچك تشکیل گردیده و محل صید مروارید است ، آب و هوای این جزیره مرطوب ولی سالم میباشد،خاك بحرین برای زراعت بسیار مستعد است و برای همه‌گونه کشت وزرع آماده است‌محصول فعلی آن خرما ، انجیر ، انگور ... درخت کاج ، گلهای مختلف ، عایدات‌بحرین‌ازراه صید مروارید در سال تقریبا بـه یك ملیون و پانصد هزار لیره بالغ میشود زبان‌آنها فارسی و عربی است .

در اوایل قرن سوم میلادی اردشیرپادشاه ایران پس از تسخیر اطراف و نواحی خلیج فارس و تصرف بحرین پسر خودشاپوراول را که ولیعهد بود حکمران بحرین نمود، محمد جریر طبـری مورخ معروف اسامـی‌مینویسد : در اوایل قرن سوم میلادی اردشیر بابکان پادشاه ایران بحرین را به تصـرف‌درآورد و ولیعهد خود را بحکمرانی آن منصوب نموده ، و تا پیدایش اسلام بطورمسلم بحرین جزو خلیج فارس و در تصرف ایران بوده است .

زمان سلطنت آل‌بویه نیز بحرین‌یکی‌از حکومت‌نشین ایران بوده است .

پس از حمله مغول و تیمور وچنگیزو هلاکوخان .... در دوره صفویه و اواخر آن حرج ومرجی که ظاهر شد باعث تزلزل‌ارکان حکومت ایران در بحرین گردید .

ظهور سردار مقتـدری مانند نادرایجاب میکرد که حکـومت ایران در ایـن نواحی مستقر گردد ، لشکریان نادر بحرین رامتصرف شدند و تازمان کریم‌خان زند در دست ایران بود و نیز در اوایل آقامحمدخان‌قاجار نیز روابط ایران و بحرین برقرار بود، حتی در زمان ناصرالدین شاه .

دولت انگلیس درسال۱۸۲۰ بعنوان‌مبارزه با دزدان دریائی خلیج فارس و بـه بهانه اینکه حکمرانان بحرین امنیت دریائی‌آن منطقه را مختل کرده‌اند ودر آنـوقت چون وضعیت داخلی ایرانهم خوب نبوده وسیاست انگلیس‌هم همیشه در چنین مواقعی بکار میرود در امور بحرین و جزایـر خلیج‌دخالت مستقیم نمود و شیوخ این جزایر را مجبور بالحاق قرارداد ۱۸۲۰ نمود و از آن‌پس درحالیکه دولت انگلستان حاکمیت‌ایران را ضمن قراردادها و مذاکرات سیاسی بـربحرین اقرار می‌نمود ، اما هدف ونقشه‌اساسی یعنی مزورانه ، آن دولت تقویت شیوخ‌محلی‌و تسلط کامل برآن نواحی بوده است .

بااین ترتیب شیـوخ بحرین بکرات‌اطاعت و تابعیت خودرا نسبت بدربار ایران

ارسال داشته و مامورین که از جانب دولت‌ایران بکرات برای رفع اختلاف محلی‌وتثبیت امور به بحرین رفت وآمد میکردند حتی‌در تلگرافی بتاریخ ۱۸ مارس ۱۸۴۵ وزیر مختار انگلستان در ایران خطاب بوزارت‌خارجه متبوع خود اصالت و صحت یك (سکه طلا) را که بنام فتحعلی‌شاه در سال۱۸۱۷ میلادی در بحرین ضرب شده بود تصدیق مینماید .

دخالت انگلستان در سال ۱۸۴۷رسما در کار بحرین دخالت کرده و ازپس پرده بیرون آمده بود که اهالی را مجبوربقرار تحت‌الحمایگی انگلیس و خروج از تبعیت ایران نمودند ، ولی براثر پافشاری‌ایرانیها از کار خود نتیجه نگرفتند و کماکان بتصرف ایران بوده .

فرزندان خلف آینده ایران این چندسطر را چند مرتبه بخوانید و در قلب جای دهید که بحرین ملك حقیقی شما است ، مگرانگلیسها دست از تجاوز خود برداشتند ، از دریکه رانده شدند مانند روباه از سوراخ‌دیگر وارد شدند . در سال ۱۸۶۱ چون‌ترکها سواحل عربستان بخصوص بحرین چشم طمع‌داشتند ، انگلیسها مانند گربه کمین کرده‌بنام دفاع از جزایر و مردمان آنجا و بمنظورسلب‌حاکمیت ایران باشیخ محمد حاکم بحرین از ناچاری وارد مذاکره شدند و چون اعراب‌بطور عموم متنفر از ترکها بودند ناچارابرای اینکه مبادا ترکها دست‌یابند و دولت ایرانهم‌در این گونه مواقع بسکوت میگذرانید ، (علت روشن است ؟، در این موقع پیشنهادهای دولت انگلیس را ژنرال‌کنسول انگلیس که بایك ناو جنگی از بوشهر آمده بود شیخ‌تحمیل کرد و حاکم‌بحرین از ناچاری پذیرفت و نتوانست نظر خودرا اعلام دارد ،انگلیسهاتمام قایق‌های مسلح راکه احتمال میرفت روزی بر علیه آنها بکار افتد طعمه حریق‌ساختند .

از آن تاریخ ببعد حکام این جزیره‌بانظر دولت انگلیس تعیین میشد ، معذالك بحرین خود را جزو ایران دانسته و حتی درزمان عدم اقتدار دولت مرکزی باز امور داخلی جزیره بمشورت یك نفر ایرانی اداره‌میشده است ، رضاشاه فقید هم‌خوابی برای تصرف بحرین دیده بود و یکی ازمواردیکه‌انگلیسها سلب اطمینان شده بود همین قضیه و فکر بوده است ، در دوران اخیر هم‌رزم‌آراء یکی از برنامه‌اش تصرف بحرین بطور کودتا بدست داخلی باتقویت خود اوبوده است .

بعدها انگلیسها نیروی دریائی خودرا از هنگام به بحرین انتقال دادند ودرآنجا موسساتی از قبیل باشگاه‌های ورزشی انبارسوخت و غیره احداث نمودند ، ودر سال ۱۹۲۹ میلادی شرکت‌های نفط «تکزاس »«استانداردواویل»کمپانی کالیفرنیا امتیاز نفط را در بحرین بدست آوردند ، وبعداباسرمایه‌این دو شرکت بنام «بحرین پطروم کمپانی»

تشکیل شد ، بهره‌برداری نفت را در بحرین‌از سال ۱۹۲۳ میلادی آغاز گردید ، پرچم بریتانیا پائین آمد . در روز۷سپتامبر ۱۹۵۹پس از ۲۱٤ سال پرچم بریتانیا از فراز پایگاه دریائی هند شرقی در بحرین پائین آمدواین‌کار یعنی پایگاه برای همیشه تعطیل گردید.

تاریخ پرحادثه بلوچستان .

بلوچستان ایالتی است که در اقصی‌نقطه جنوب شرقی ایران واقع ودارای‌تاریخی قدیمی است ، ولی آنقدر ناشناس مانـده‌است که اگر یك نفر خارجی بخواهددرباره آن از یك ایرانی اطلاعاتی کسب کند چیزی‌برآنچه که نام آنرا شنیده نخواهد افزود ، جز اسمی از بلوچستان که در طرف خراسان‌است سوابق دیگری ندارد ،

من هم (نویسنده) که این سطور رامینویسم از نقطه نظر آنست که دومرتبه به بلوچستان و سیستان مسافرت کرده‌ام یکی‌در۱۳۲٦ ودیگری در ۱۳۳٦ که کاملا از نزدیك ناظر زندگانی و روحی تمام ساکنین‌این‌منطقه‌زرخیز و واقعا جواهرخیز که میتوان ایـن عبارت راگفت : که روی طلا از گرسنگی‌جان میدهند ، و باآرد هسته خرما و ارزن سدجوع مینمایند که تا بتوانند حرکت‌نمایندآنچه دیده و بدست آورده برای خوانندگان عزیز بشرح ذیل مینویسم .

حدود بلوچستان از شمال بسیستان،از جنوب به بحرعمان یـا خلیج فارس ، از مشرف به پاکستان ، از مغرب بکویر لوت‌کرمان نرماشیر ، دریاچه موریان رودبار ، بشاکوده بیابان محدود است .

اقوام بلوچ‌که دراین منطقه‌سکونت‌دارند ازاقوام وآریائی ، میباشند ولی‌ازابتدا در این ناحیه ساکن نبوده‌اند بلکه از سواحل‌بحرعمان بتدریج به بلوچستان که در عهـد باستان (کذرربا) نام داشت کوچیده و درآنجا سکنا نمودند .

تاریخ پرحادثه بلوچستان .

سرزمین بلوچستان همیشه با جنگهاو کشمکشها و حوادث خونین خارجی‌وداخلی مواجه بوده است ، اسکندر مقدونی پس ازلشکرکشی بایران و فتح (پرس‌پلیس) برای دست یافتن بهندوستان از این منطقه عبورکرد که چون مورد توجه‌اش قرار گرفت‌لذا یکی از سرداران خود را موسوم (ونه‌آرخ)را در سه قرن پیش از میلاد مسیح به قصد سیاحت و تحقیقات جغرافیائی در سواحـل‌بلوچستان باکشتی بگردش پرداخت .

بعضی از مورخین نوشته‌اندکه‌لشکرکشی بهرام‌گور بهندوستان ازطریق‌بلوچستان صورت گرفته است .

از حمله عرب ، بلوچستان‌نیزبتصرف‌اعراب درآمد ، بعد که صفاریان از سیستان قیام کردند بلوچستـان تحت تسلط امـرای‌صفاریان قرار گرفت .

در زمان سلطنت سلطان محمودغزنوی بلوچها به ایلچی وی که از آن منطقه می‌گذشت حمله کردند محمود هم پس ازتصرف سیستان و دستگیری خلف‌بن احمد فرزند خود مسعود را که بعدا بنام مسعودبرتخت سلطنت نشانیدمامورگوشمالی‌بلوچها نمود . بین قوای مسعود و متمردین بلوچ‌زدوخورد خونینی درگرفت و بالاخره‌مسعود پیروز شد.

دیالمه و سلاجقه نیز بلوچستان رادرقلمرو خود داشتند ، تاآنکه فتنه مغول‌ظاهر شد ، از این ماجرا عده کثیری از اهالی‌بلوچستان جلای‌وطن کردند و تحت ریاست (میرجاکرزند) بجانب هندوستان مهاجرت‌نمودند ،

در آغاز قرن هشتم هجری تیمورگورکانی عازم فتح هند گشت و او نیز از راه بلوچستان گذشت ، و سپاهیانش در آن‌نواحی بقتل و غارت پرداختند .

در عهد سلطنت شاه عباس مردی‌بنام‌ملك شمس‌الدین دربلوچستان حکومت‌میکرد و داعیه خودمختاری داشت ،باشاره شاه‌عباس گنجعلی‌خان حاکم کرمان از طریق جیرفت لشکری به بلوچستان اعزام داشت ، ملك‌شمس‌الدین نیز قوائی گرد آورد و درمقابل سپاهیان گنجعلی‌خان ایستاد ، اما در نزدیکی‌بمپور ، مغلوب و دستگیر گردید .

گنجعلی‌خان ملك میرزا را که ازطایفه صفاریان بود بجای وی بحکومت بلوچستان منصوب نمود ، وقتی فتنه افغان‌روی داد و سلسله صفویه منقرض گردیده بود جماعتی از بلوچستان بافغانها ملحق‌شدند ، اما همین که نادر شاه برعلیه افاغنه قیام کرد بلوچها نیز باو پیوسته و افغانهاراقتل و غارت کردند .

نادرشاه در آغاز کار سعی داشت‌طوایف مختلف ایرانرا برای برانداختن حکومت افغان باخود متحد نماید بهمین‌مناسبت محمد مومن بیك مردیرا قاصد بلوچستان کرده و برای عبداله‌خان نواده‌قنبر سرکرده (براهوئی) و حاکم بلوچستان بود پیغام فرستاد که خودرا برای پیوستن‌بقشون ایران و حمله به قندهار آمده نماید، عبداله‌خان از فرستاده نادر استقبال شایانی‌نمود . و آماده‌گی خودرا برای شمشیرزدن در رکاب نادرشاه اعلام داشت .

اما پیش از آنکه بقوای نادرشاه ملحق‌شود بین او وحاکم سند ، جنگی واقع شد و در بین منازعه‌گلوله پسرعبداله‌خان و اورامقتول ساخت . امیر محبت و امیر امتیاز پسران عبداله‌خان عریضه‌ای دایر بحدوث‌این واقعه به پیشگاه نادر داشتند و نادر حکومت بلوچستان را بامیر محبت تفویض‌کرد . و امیرمحبت در تمام دوران حکومت نادرشاه با وی همکاری صمیمانه داشت . ونادرنیز به‌بلوچستان‌با دیده عنایت‌می‌نگریست بحدیکه قسمت جنوبی غربی سند نیز ضمیمه‌بلوچستان و قلمرو حکومت امیرمحبت باشد

گفته میشود که نادر هنگام توقف در بلوچستان دختر میرمبارك جد اعلای میرمبارك را خواستگار نمود و باین مناسبت مهری برای او حك کردند که این بیت براو منقوش بود (شمس والعتمروالیل وتبارك ، نادرقلی افشار داماد مبارك) پس از مرگ نادرشاه و شوردگیهای اوضاع ایران . نصیرخان پسرعبداله‌خان که در رکاب نادرشاه بهندوستان رفته بود در مشرق بلوچستان قدرتی بهم‌زد ، بعداز مرگ وی پسرش محمود خان جانشین وی گردید .

آقاخان اول ازابتدای حکومت قاجاریه که کم‌کم انگلیسها در سواحل بحر عمان پایگاههائی برای خود ترتیب‌دادند . بتصرف هندوستان و اعمال نفوذ در افغانستان توجه نمودند و بعضی ازصفحات جنوب نیزمطمح‌نظرآنها قرار گرفت و از آنجمله بلوچستان بخاطر موقعیت خاص خود مرکز منازعات‌وجنگ وجدالهائی واقع گردید .

درسال ۱۲۵٤موقع‌حمله قشون انگلیس‌افغانستان مهرانجان یکی از امرای بلوچ با آنها مخالفت میورزد و این مخالفت منجربجنگ و جدال و بالاخره حوادث مهمی شد که از آنجمله شکسته شدن دندانهای آقاخان‌اول از طرف بلوچها شد ، آقاخان اول جد آقاخان فعلی پسر شاه خلیل‌اله صیفی رئیس‌فرقه اسماعیلیه بودکه در یزد اقامت داشت و براثر یك بلوای عمومی بقتل رسید .

این‌واقعه در اواخر سلطنت فتحعلی‌شاه‌روی داد و شاه قاجار برای اینکه فتنه را بخواباند سیدمحمدحسین‌فرزند شاه خلیل‌اله‌راکه آقاخان لقب داشت بطهران خواست و دختر خودرا بعقد او درآورد ، بعد که‌فتحعلی‌شاه از دارفانی رخت بربست ،ومحمد شاه جانشین اوگردید . حاج میرزاآقاسی‌صدراعظم محمدشاه با آقاخان بد سلوکی آغاز کرد و یکی از اتباع اورا در مقابلش‌علم‌کرد . و آقاخان ازاین عمل ناراحت شد و به بلوچستان رفت . اتفاقاً در بلوچستان‌آقاخان باگرمی پذیرائی شد ، وچون در آنزمان بلوچستان از صفحات آرام بشمارمیرفت وجود آقاخان ناراحت در آن منطقه اسباب نگرانی اولیای دولت مرکزی رافراهم نمود تاآنجاکه ناچار حاج میرزاآقاسی استمالت را گذاشت و آقاخان را بطهران‌احضار کرد .

آقاخان بطهران آمد اما از آنجاکه‌بقول‌وفعل میرزا آقاسی‌اطمینان‌نداشت درحضرت عبدالعظیم بست نشست ولی بعداز چند روزناگهان از بست خارج شد و مجددا خودرا به بلوچستان رسانید ، بلوچها این بار نیزاورا بگرمی پذیرفتند ، تااینکه در خلال این احوال در آنجا با قشون انگلیس‌که عازم‌فتح گردنه (نولان) از افغانستان بود خصومت ورزید و انگلیسها اردوئی برای تسخیربلوچستان فرستادند که سرانجام آن اردو بفتح کلات موفق شد و مهرانجان با چهارصدنفر همدستان اورا کشتند ، قبل از فتح‌کلات

بلوچهاکه به آقاخان سوءظن پیداکردندکه باانگلیسها همدست است ، یکشب برسر او ریختند و شرح این واقعه را خود آقاخان درکتاب عبرت افزای خود چنین مینویسد که ما عیناً نقل مینمائیم : ... معهذا خود بادویست نفر در جرگه منزل داشتیم و قریب هزار نفر زن و مرد جماعت مریدان هرملك درجرگه بودند و من مشغول کار آنها بودم و درحرکت میرشیرمحمدخان بمددو متابعت او حرکت کردند ، بعضی باو ملحق شدند و بعضی نرسیدند ، بالجمله شیرمحمدخان باچهار هزار کس و محمدخان خشگه با دو هزار کس در یکشب شیرمحمدخان بجرگه برسرما شبیخون زدنـد و محمدخان پسر آدمهای من در آنجا ده نفرکشته شدند . ودر جرگه هفت نفر از آدمهای من و هفتاد نفر از مریدهای من کشته و زخمی شدند ومن با چند سوار یکتای آرخالق سوار شده چندان که هوش بودیم درجنگ کوشش کردم تا اسب من در تاخت در افتاد وپشت برروی من غلطید و هفت دندان من شکست و من مدهوش بودم ، بقیته السیف را برداشته واز آن مهلکه بیرون بردند ، و درآن غارت ۲۳لك از صندوقخانه من و از آدمهای من به یغما رفت » .

از این که خلاصه از کتاب خود که آقاخان نوشته است چنین بدست می‌آیدکه آقاخان باقشون و سیاست انگلیسها درتصرف بلوچستان همراه و کمك میکرده است ، که بلوچها در اول به آقاخان احترام و پذیرائی می‌نمودند و پس از او هم که از طهـران فراراً آمد بازهم بلوچها از او نگاهداری نمودند تا موقعی که معلوم شدکه آقاخان با انگلیسها و خیانت بوطن خود ایران همراه گردیده است که ناچار بااو آن نحو رفتار و معامله کردند .

قرارداد تحت‌الحمایگی

هنوز ده سال ازقتل مهرانجان نگذشته بود کـه مجددا بلوچها برعلیه انگلیسها شورش کردند این بار نیزانگلیسها به بلوچیان قشون کشیدند ، وپس از مدتی جنگ بین طرفین ادامه داشت ،بلوچها تاب مقاومت نیاوردند و عهدنامـه فیمابین منعقد گردیدکه بموجب آن انگلیسهاعمارت نصیرخان تانی پسرکوچك مهرانجان را تصدیق کردند. معهذا بازهم تا سال ۱۸۵٤ میلادی گـاهی بعضی از طـوایف بلـوچ سرکشیهائی میکردند و انگلیسها هم تواماً برای سرکوبی آنها میفرستادند ، تااینکه در این سال عهدنامه‌ای میان جرخان و دولت انگلیس منعقد گردید و جرخان بنام خود و اعقاب خود تحت‌الحمایگی دولت انگلیس رادر مقابل سالی پنجهزار لیره قبول کرد . این منبع در زمان میرخداداد پسرجرخان به صدهزار روپیه ده هزارلیره افزایش پیداکرد . و باین ترتیب حکومت شبیه حکومت فعلی بحرین در بلوچستان بوجودآمد .

قتل خارجی در بلوچستان

در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه بازهم غائله‌ای در بلوچستان روی داد بدین معنی‌که شخصی بنام (سردار پیربابا) ادعای ارشاد داشت وبلوچها را دور خود جمع کرد تااینکه از طهران عبداله‌خان میرپنج به بلوچستان اعزام شد و با همراهی حکومت کرمان غائله‌را خاتمه دادند ، و عده‌ای از سرداران بلوچ راگرفته بطهران آوردند .

چند خارجی نیز درین منطقه بقتل‌رسیدند و ازآنجمله (دکترفوریس) انگلیسی که برای جهانگردی برحسب ظاهر در زمان‌فتحعلی‌شاه به بلوچستان رفته بود بدست بلوچهاکشته میشود ، و نیز درحدود شصت‌سال قبل که انگلیسها میخواستند خطوط تلگرافی بین عربستان و هندوستان برقرارکنند ناگهان سیم تلگراف از بلوچستان سر درآورد با اینکه بین دولت ایران و مقامات‌انگلیس برای‌عبور دادن سیم تلگراف ازخاك ایران سازش شده بود (بطوریکه شرحش گذشت) بلوچها با این امر مخالفت میکردند و بین آنها و انگلیسها تصادماتی رخ داد تااینکه بالاخره در ماه مه سال ۱۸۹۶ مستر (کوی دز) رئیس خط تلگراف انگلیس‌که‌بلوچها را تحقیر میکرد بدست بلوچها کشته شد و این عمل در کنار رود رایچ واقع‌گردید -آخرین آنها(میس‌کاردل) وهمراهان امریکائی بودند که درسال ۱۳۳۶ شمسی دربلوچستان بقتل رسیدندکه شرحش نوشته خواهد شد .

رسوم و عادات بلوچها در زندگانی‌که‌من (نویسنده) خود از نزدیك دیده وپرستش کرده‌ام .

در اول سال۱۳۲۶که اوضاع واحوال‌رقت‌بار ساکنین بلوچستان را کاملا شرح داده حتی در مورد دادشاه که تازه بواسطه‌تعدیات ژاندارمری بهردری شکایت مینماید کسی گوش نداده ناچار شروع بآدم‌کشی‌مینماید ، در اوایل امرکسانیکه نسبت به پدرش ظلم‌کرده بودند تلافی مینماید .

در همان‌وقت اگردولت توجه بگزارش‌من کرده بود هم دادشاه و کسانش راحت میشدند و همین‌که بلوچستان آباد و باین‌روز سیاه و بدبختی مواجه نمی‌شد . در سفر دوم سال ۱۳۳۶ اول تابستان بودکه بنا برخواسته آقای دکتر جلالی وزیر کشور وقت که بازنشسته بودم خواستند برای رسیدگی‌باوضاع بلوچستان که کاملا مطیع شده‌باشند با اینکه بازنشسته و هواهم گرم از نقطه‌نظرعلاقه‌مندی بایشان قبول کرده و حرکت کردم .

پس از ورود دیدم ابداًاقدامی دربهبودزندگانی رقت‌بار قدمی برداشته نشده و وضع کشاورزی و نبودن آب و نه درقسمت‌ساختمان ، همانطور مردم بدون خانه در

بیابان و صحراها زندگانی مینمایند ، درصورتیکه منطقه بلوچستان از تمام نواحی ایران که نویسنده از نزدیك دیده است . ازحیث ذخایر تحت‌الارضی غنی‌تراست ، از حیث استعداد کشاورزی بهترین خاك است،در تمام بلوچستان آنچه در هندوستان عمل میآید در بلوچستان کاملا عمل خواهد آمد،مثلا از حیث میوه بعلاوه میوه‌های ییلاقی، گوجه ، زردآلو ، سیب ، آلبالو ، گیلاس و ازاین قبیل آنوقت درخت موز و عنبه و خرما و در عین حال درخت گردو ، پسته ،فندق ، مرکبات از همه نوع که بهترین مرکبات مانند مرکبات فلسطین بهره‌برداری خواهد شد ، پنبه ، پیله ابریشم ، چغندرقند که البته از تمام نقاط بهتر بدست خواهدآمدکه صادرات مهمی از تمام محصول آنجابرای کشور خواهد بود ، تنها آب میخواهدکه‌آنهم با حفر قنات در حدودده متر تا دوازده متر و با پانزده حلقه چاه چهار سنگ الی پنج‌سنگ آب خواهد داد .

سکنه بلوچستان را بطور کلی سیزده‌طایفه تشکیل میدهد که بزرگترین طایفه‌در حدود پنجهزار خانوار و کوچك‌ترین پانصدخانوار است . دو ثلث بلوچستان صحرانشین و همیشه در حرکت میباشند . در بلوچستان‌میتوان گفت اسب و قاطر وجود ندارد.حمل و نقل‌شان راباشتر و گاو وخراست،شترهای‌بلوچستان خیلی کم جثه و کوچك ولی‌به قدری قویست که تمام شترها را ازپره دماغ سوراخ کرده و یك حلقه آهنی در آن قرار دارد که تناسب نازکی از حلقه میگذرانندکه بنام مهار نامیده میشود . چون غیرازاین باشد نمی‌توانند نگاهداری نمایند .

اثاثیه زندگی یك خانوار بلوچ بقدری ناچیز است که یك‌شتر و یك گاو حمل می نماید ، در هر نقطه که توقف میکنند یك سایه‌بان مختصری آن هم برای اینکه اطفال کوچك از آفتاب محفوظ باشند ،و بقیه درآفتاب بسر میبرند آن هم لخت که‌از کوچك و بزرگ تقریبا میتوان گفت سیاه هستندبرای اینکه در توی آفتاب زندگانی مینمایند

درتمام خاك بلوچستان آب بقدری‌زیاداست که برای حفر قنات بیش‌از ده‌الی‌دوازده متر باده‌الی پانزده حلقه چاه و بامخارج‌هر قنات در حدود پنجاه هزار تومان خواهدبود که چهار الی شش سنگ آب خواهد داد.

مردم‌این‌منطقه بعلت وضعیت‌جغرافیائی‌و صدماتی که از ناحیه بیگانگان دیده‌اند تاحدی جری و نسبت بخارجی ها بدبین‌و میتوان گفت کاملا وطن دوست و علاقه‌به سرزمین خود دارند ، اصولا مردمانی هستندتیزهوش ، بردبار ، قانع باآن سختی‌که غالبا در صحراها بسر میبرند حاضر نیستنداطاعت‌اجنبی را بنمایند .

استعداد کامل برای تربیت‌دارند، وضع بلوچها از لحاظ فقر مادی بقدری است که حقیقتا شرحش رقت‌بار وتاسف‌آور است. بسیاری از طوایف بلوچ در تمام سال‌خوراك

خودوبچهایشان آرد حصه خرما که بامقداری آرد ارزان ویا جو خمیر کرده بقدر کف دست روی ساج پخته‌که خودمن درچندی‌که عبور میکردم از نزدیك مشاهده نمودم. پرسیدم این نان خوراك تمام سال شمااست‌وباچه و چطور میخورید جواب داند یك دانه‌اش را باین بچه (در حدود پنج شش‌سال‌داشت) صبح میدهیم تا شب دیگر غذا نمی خواهد . گاهی هم یکی دودانه خرما مـی‌دهیم ـ و گاهی باشیر بز و شتر ماست کرده بااو میخوریم .

یك قسمت از بلوچستان حدود چـاه‌بهار قوت‌غالبشان‌درتمام فصول ماهی است . چون بطور کلی دست‌رسی بآب برای‌زراعت‌ندارند یعنی استطاعت به حفرقنات ندارند. لذا بیشتر بدام داری صرف وقت مینمایندو نقاطی که کمی آب هست گندم . جو.ارزن کشت میشود .

از زمان طلوع رضا شاه که امنیت درسرتاسر ایران خاصه بلوچستان بسط و توسعه یافت خانوارهائـی که خارج شده بودنـدمراجعت کردند . و نیز یزدی . کاشی. اصفهانی دسته دسته به طرف بلوچستان روکردند بطوریکه تمام کارهای زراعتی در دست آنها است و هر جاکه مختصر آبی‌داردچند خانوار یزدی یا کاشی یا اصفهانی‌تهیه انواع سبزیجات و نیـــز درختهای میوه‌هندوستانی عمل آورده‌اند .

مذهب و عادات و رسوم بلوچ

بلوچها اغلب (سنی) و بیشتر حنفـی‌هستند و در سالهای اخیر بواسطه آمـدو معاشرت بااهالی و خانوارهای یزدی.کاشی.اصفهانی مذهب تشییع پیشرفت شایانی کرده است .و یك عده‌از بلوچها برای خودمذهب‌بخصوصی دارند که‌آن را (زکری) میگویند که از اسلام تحریف و ابداع شده‌است .

زبان‌بلوچ‌هم عرض زبان پارسی باستان‌واز ریشه وتمرین لهجه‌های پارسی است. لغات واصطلاحات هندی نیز بمرور دراین‌لهجه رخنه کرده‌است .

تعدد زوجات در بین بلوچها رواج‌داردواغلب مردها چند زن دارند عجیب در این جاست که زنها در یك خانه باهم زندگانی‌مینمایند در نهایت مهربانی بدون هیچگونه تفکر و نزاعی وهمه در کارهای خانه‌وبیرون‌باهم کمك‌مینمایند و بیشتر کارها با زن‌ها است .

بلوچهادروفای بعهد مشهورند و نسبت‌بهر معامله و قرارداد فقط قول میدهندبدون اینکه نوشته‌ای تنظیم نمایند ،البته بلوچهای‌شهر نشین و نزدیك شهرها چون کمی تمدن بو کرده‌اند قدری از این رویه دورشده‌اند .

در میان بلوچ سه نوع سوگنداست(یکی زن طلاق) و آن اینطور است که‌هر

کس سوگند زن طلاق یاد کرد اگر بآن عمل نکند زنش خود بخود از عقد او خارج میشود.و میتواند شوهر دیگر اختیار نماید.باوچها برای انجام تعهدی که در مقابل سوگند زن طلاق بر عهده بگیرند تا پای‌جان مقاومت و فداکاری مینمایند ، و به‌این‌جهت کمتر باین نوع قسم مبادرت میکنند مگر موضوع خیلی اهمیت داشته باشد .

بلوچها با دروغ آشنا نیستند ودرمیان‌غالب اصلا نمی دانند دروغ چه طور است چون برای این‌کار در معاملات و قول‌دادن‌یازن بمرد و یامرد بزن و یابین‌دونفر دیگر اگر باهم اختلاف داشته باشند لذا طبق‌قرارداد طرفین هریك از این دو سوگند را اختیار مینمایند وبه آن عمل خواهند کرد.

اول قسم آتش و باین ترتیب مقداری‌آتش سرخ شده حاضر و منکر که باید قسم یاد نماید دست توی آتش برده یکمشت برمیدارد اگر دستش سوخت معلوم میشود دروغ میگوید و اگر نسوخت معلوم میشودحق بااوست . سوگند دوم روغن‌است .یعنی روغن را در ظرفی داغ کرده منکر دست‌خود را تامچ تری روغن برده بیرون می آورد واگر دروغ باشد میسوزد اگر راست‌گفته باشد نمیسوزد .

مردم‌بلوچستان ذاتا مهمان دست‌ودست‌ودل‌بازندآنچه دارند مخصوصا برای‌اشخاص غریب حاضر مینمایند، اما فاصله طبقاتی درمیان بلوچها زیاداست بطوری که طبقات‌بالا ابدا باطبقات پائین محشور نیستند. روسای‌طوایف و یاتیره‌ها را (سردار) مینامندبر خلاف سایر ایلات نقاط ایران مثلا طوایف‌شاهسون صحرای مغان و ایل قشقائی فارس روسا را (بیك) و لرستان و بختیاری (خان) میگویند .

سردارهای بلوچ بکلی مردمان بیکاره‌وتنبل هستند که ازدست رنج افرادخود ارتزاق و زندگی مینمایند ،باین ترتیب که‌از تمام محصول افراد عشریه یعنی (ذکاة)می گیرند .بعلاوه هر فردی از افراد هرچندگوسفند یا گاو یا شتر ،یا الاغ داشته باشد یك‌پا ویا یك دست آن متعلق بسردار است.مثلا اگر فردی خواست یك گاووگوسفندو شتر و الاغ خود را بفروشد پولیکه خواهدگرفت از روی تقسیم نسبت به چهار دست‌وپا سهم سردار را که‌یك دست‌ویایك پامیشودنقدا پرداخت مینماید ،این جریان قانون‌است که مانند سایر امور مذهبی است که بایدعمل‌شود، از گندم،جو وسایر محصولات عشریه که همان ذکاة باشد ، که آن هم ممکن‌است‌جنس را تسعیر نموده بنرخ روز پولش را بگیرند .و سایر رسومات از قبیل‌زناشوئی‌که هم باید از طرف داماد و هم عروس‌بعنوان اجازه هدیه عروسی برای سردار معین‌وبه‌سردار به پردازند .

غالبا دخترهای بلوچ بسن نه ساله‌وده ساله و پسرها بسن ده‌ساله و دوازده‌ساله ازدواج مینمایند زنی که شوهرش بمیرد بدون اجازه طبقه اول شوهرش نمیتواند

شوهر نماید ولو هرقدر طول بکشد،دراین‌موقع هم پای سردار درمیان میآید که‌طرفین مطلب را بسردار اظهار نموده و سردار هم‌بامذاکره بستگان طرفین مخصوصابا بستگان شوهر میتوان اجازه ازدواج داده میشود .

اززمان‌طلوع‌رضا شاه پهلوی‌بلوچستان‌هم روی امنیت بخود دید باین ترتیب که برحسب دستور مرکز قشون بلوچستان درشهرستان (خاش) قرار دادند و کاملا مراقب اوضاع و احوال آن منطقه بوده مخصوصا نسبت بمامورین آن حدود دقت کامل داشته است .

اگر جنگ بین‌المللی دوم پیش‌نیامده‌بود وانگلیسها سبب از بین بردن رضاشاه فقید نمیشدند بلوچستان روبه آبادی میرفت‌ویکی‌از نقاط زرخیز مملکت محسوب میشد، چنانچه در زمان رضا شاه و تمرکز یافتن‌ارتش در خاش عده زیادی که گفته میشود درحدود چهل هزار خانوار از عمان و سایرنقاط به بلوچستان مراجعت نمودند .

ولی بعداز شهریور ۱۳۲۰ که‌انگلیسهارضا شاه را بجزیره موریس بردند،بلوچستان روبخرابی و ناامنی گذاشت و آنچه آمده‌بودند بعمان و سایر نقاط‌مجددا کوچ نمودند .

از آنجا که بلوچستان همیشه مطمح نظرانگلیسها بوده . غیر مستقیم مانع عمران و آبادی آن ناحیه میباشند ، دراین موقع‌هم امریکائی هااز نقطه نظر بدست آوردن نفت آنجا نسبت به بلوچستان نظر خاص‌برای‌عمران و آبادی‌مانند سایر نقاط پیدا کرده‌اند که‌درجنگ بین‌المللی دوم کاملا نقشه‌برداری کرده‌اند مخصوصا از منابع تحت‌الارضی.

بعداز خاتمه‌جنگ نیزمجددایك‌باردیگر مطالعات لازمه را نموده بودند ، دراین‌موقع (کاردل) امریکائی رئس پایگاه عمرا نوآبادی کرمان وبلوچستان حرکت مینماید، او راازهمان راهی‌که به ناحیه وحدود دادشاه‌یاغی عبور و میبرند . در صورتیکه محتاج بعبور از آن ناحیه نبوده‌است.

در ملك (سرچشمه) که نویسنده درنظر دوم به بلوچستان آن ملك را شخصا معاینه کرده در گزارش خود بدولت کاملاذکر کرد بودم با جیب میخواهد بگذرد که دچار حمله دادشاه و کسانش میشود.

کاردل ، و همراهان‌کشته میشوند.فقطزن کاردل ، که دستش تیر خورده بود اسیر میگردد که او هم مقداریکه با خودشان‌برده‌بودند از بین میبرند . این پیش آمد سبب میشودکه از اقدام بعمران وآبادی بلوچستان‌خودداری میشود و کابینه حسین علاء روی این پیش‌آمد وعدم دستگیری دادشاه سقوط مینماید .

در کابینه آقای دکتر اقبال در مرحله‌اول بانهایت جدیت مسئله دادشاه تعقیب می

گردد ولی یك مرتبه باز میماند ، برای اینکه انگلیسها نمی خاستند دادشاه از بین بـرود مانند ماشاالله خان و نایب حسین‌ها هرساعتی‌که بخواهند فورابادست‌خود ایرانیها راازبین خواهند برد چنانچه مکرر درسالها دیده‌شده‌است

چه شد که دادشاه یاغی مورد دست‌آویز و حمایت اجانب قررا گرفت.

کمال‌الدین پدر دادشاه مردی کاسب‌وزراعی بوده که از دست رنج خوداحداث مزرعی کرده بود و حاصل آن را میفروخت‌باین جهت نسبت بسایر افراد بلوچ دارای اثاثیه مرتبی بوده‌است.علی شیرانی کـه یکی‌از سرداران و از طایفه (شیرانی) بوده،چون مطابق معمول که ذکرشد از جنس عشریـه‌میگیرند و نقدا پول میگرفتند لذا معروف بعلی نقدی میشود .

چون کمال‌الدین تقریبا بواسطه دارابودن‌سه پسر چندان زیر بار تحمیلات سردار نقدی‌نمیرفت و سردار نقدی هم برای‌وصول‌عشریه همیشه بوسیله ژاندارمری اقدام‌مـی کنند ،واین رویه سردارها در بلوچستان‌است‌که سردار مقاصد خود را بدست ژاندارمری انجام میدهند ، علی نقدی با ژاندارم می‌روند بخانه کمال‌الدین مطالبه عشریه مـی نمایند ، کمال‌الدین مهلت میخواهد ، ولی‌علی نقدی بقوه ژاندارم کمال را میگیرند و میبرند منزل سردار کند وزنجیر مینمایند.

دادشاه خبردار شده با چند نفرمیروندپدر را از حبس بیرون میآورند، بعداز چند روزکمال فوت‌میکند. دادشاه شروع میکندبشکایت ، چون مرجع این قبیل شکایات در ولایـات ژانـدارمـریست دادشاه بـه‌ژاندارمری حوزه خود شکایت مینماید.البته ژاندارمری هم بواسطه سردار علی‌شیرانـی‌که خود هم شریك بوده توجهی باظهار و شکایت دادشاه نکرده لذا دادشاه بایران‌شهرو چون از آن‌جا هم نتیجه نمی‌گیرد. بلشکر خاش متوسل میگردد . آنها بعنوان اینکـه‌ما مداخله نداریم جواب ردمیدهند .

بالاخره دادشاه اجبارا یاغی میشود ویکی دونفراز ساکنان سردار علی نقدی را میکشد ، و علی نقدی با عده خود و چندنفر ژاندارم میروند برای دستگیری دادشاه و دادشاه بکوه فرار میکند .

سردار نقدیهم باچند نفر بروند خانـه‌دادشاه آنچه داشته بغارت میبرند و برای دستگیری دادشاه تعقیب میشود ، و دادشاه‌شروع میکند به آدم‌کشی آن‌هم بکسان و اشخاصیکه باو ظلم کرده‌اند .

ابتدای این قضیه در سال ۱۳۲۶ کـه‌سفر اول نویسنده به بلوچستان بوده کـه گزارش کامل آن راهم بدولت وقت داده که‌هرچه زودتر جلوگیری نمایند که مبادا آلت دست سیاست خارجی گردد ، حتی درقسمت‌یك قبضه تفنگ که درهمان موقعی که‌دادشاه

میخواهد شروع نماید ومحتاج باسلحه‌بوده‌داده میشود معرفی کرده‌بود .

اینك که سال ۱۳۳۶ سفر دوم نویسنده‌به بلوچستان است کماکان دادشاه بیاغی گری خود ادامه و توسعه یافته و عده‌ای رانیز دور خود جمع‌کرده ، ولی تاقبل‌ازکشته شدن(کاردل) امریکائی در مرکز سروصدائی‌نبوده و درخارج بلوچستان هم اسمی برده نمیشد .

قضیه کشته شدن کاردل بهانه‌بدست‌هوچی‌ها توام باسیاست خارجی اشتهار و جنجالی‌برپاگردید که درتمام جرائد ومجلات‌مرکزی هرکدام بعناوین مختلف قلم فرسائی میکردند که اذهان مرکزیها مدتی متوحش‌و متاثر بودند .

بالاخره دستگاه دولتی شروع باقدام‌نموده‌چون دیگر پس‌از کشته شدن (کاردل) وهمراهانش دیگر قضیه مورد احتیاج‌سیاست‌خارجی‌نبوده‌لذادستجات مختلف ژاندارمری از سایر ولایات از قبیل بیرجند و تربت‌حیدریه که خود نویسنده در بین راه خاش وایران شهر بدو دسته آنها برخورد کردم‌که در قهوه خانه استراحت کرده بودیم، سرجوخه ژاندارم‌اظهارمیکرد : «آخرژاندارم بیرجندی وتربت چه طور میتواند در کوه و صحراهای بلوچستان که آشنائی نداردادشاه رادستگیر نماید » این عمل طفره‌و خرج تراشی برای دولت و مورد استفاده‌برای صاحب منصبان ژاندارمریست ،ازرئیس ژاندارمری مرکز کل که تصویب مینمایدتاروسای مناطق .

اگر خواسته باشند دادشاه را گرفته‌وخاتمه باین غائله بدهند لازمه این هیاهو نخواهد بود خود ژاندارم بلوچی در مدت‌یك‌شبانه روز دادشاه رادستگیر و یاکشته‌اش را تحویل میدهند این بود اظهارات سرجوخه‌ژاندرام بیرجندی که‌همین طور هم بوده که بعداز این اردوکشی که موفق نمی‌شوند پس‌از چند روز بعد بدست خود بلوچها بسر دستگی عیسی‌مبارکی دادشاه از بین میرود

در سفر سیستان که به احوالات وعادات اهالی آنجا و تاریخ آن پی برده برای خوانندگان عزیز مینویسم:

سیستان ـ در تاریخ ایران هیچ‌منطقه‌ای بقدر سیستان شهرت تاریخی ندارد،سیستان در اصل (نگرستان) بوده‌است که طوائف‌سکزیها در آنجا ساکن وزندگانی می‌کردند.

طوایف سکزی از (آریائی)های‌پاك‌نهاد و والانژاد بوده‌اند که پس‌از ورود (مادها) و پارس‌ها بخلاف‌ایران و شایدمدتی‌مدید بعداز آنها وارد ایران شدند، لفظ و زبان سکزستان بتدریج از زبان سکستان‌تحریف شده است که اعراب بزبان خودشان (سجستان) خواندند یعنی (کاف) را به‌جیم تبدیل کردند .

گذشته از تاریخ باستانی سیستان که‌باطلوع فرمانروائی (زیمان) سردار ایرانی

آغاز میشود .و احوال و فرزندانش مانند(سام ،وزال ، ورستم) که شاهنامه فردوسی به تفصیل حکایت مینماید ، گذشته ازافتخارات عظیمی که برای رستم سیستانی‌در خدمت بایران ثبت‌تاریخ باستانی شده است‌مخصوصا در شاهنامه باید بیاد آوریم که در عهد ساسانیان و در قرون اول اسلامی،سیستان مرکز بحث و تدریس‌علوم ریاضی و طبیعی بوده‌است . از جمله نام نامی استادبزرگ (ابوسعید) سکزیرا هرگز نمی توان فراموش نمائیم .

ابو سعید سکزی از جمله بزرگترین‌دانشمندان بزرگی است که (زیج) مامونی رابنیاد کرده و برای خلیفه عباسی (مامون‌فرزندهارون)رصدی‌ساختند که از حیث‌وقت ودر سستی حسابها بر همه رصد خانه های‌قبل و بربسیاری از رصدهای بعد ترجیح دارد.

ابوسعید و همدستان عالم وی مساحت(کره زمین را) استخراج کردند و حساب‌آنها نزدیك ترین رقم را به‌حساب های جدیدنشان‌میدهدبطوریکه‌تفاوت آن فقط چند متراست که آن هم شاید در نتیجه تفاوت واختلاف‌مقیاسها باشد .

ابوسعید سکزی اولین ریاضی شناس‌مسلمان است که بعقیده او حرکت کره زمین قائل و برخلاف آراء رواج آن زمان‌که در سراسر جهان پذیرفته و مقبول بود که میگفتند کره زمین ثابت است‌که افلاك‌بدور او میچرخند .

ابو سعید حرکت زمین را اساس‌محاسبات خود قرار داد و حتی خودش‌یك آلت‌اسطرلاب‌زورقی که بوسیله آن‌اسطرلاب‌زورقی بسیاری از محاسبات مشکل‌راآسان انجام میداد .

دوران شکوه و جلال الفت که‌درعصرساسانیان تا قرون اول اسلام ولایات‌سیستان موقعیت ممتازی بدست آورده بود بدین‌معنی که از طرفی باولایات بودائی نشین‌کابل همسایه‌بود ، وروحانیون بودائی عموما‌استادریاضیات‌و طبیعیات‌بودند ، چنانکه هم‌اکنون نیز کاهن ها ولاماها و کوه نشین های‌بودائی‌در چین و ژاپون وتبت اسرار بسیاری از مسائل ریاضی و طبیعی را درسینه خودنهفته‌دارند . که دنیای علمی مغرب زمین از آنها بی خبراست .

سیستان‌ازهمسایه‌گی خود با آن‌ولایات‌استفاده علمی میکرد .واز طرف دیگرسیستان با خاکهای (سند) و پنجاب همسایه بودوتجارت عظیم ووسیعی با مغرب زمین با هندوستان از راه سیستان دایر بودبنابراین‌دانش پژوهان سکزی بعلمای برهمائی و برهمنان هندی که آنان نیز در علوم ریاضی‌استاد پی‌شین محسوب میشوند دسترسی داشتند .

حوزه ولایات سیستان را قدیم بنام تاریخی (زابل) نیز نامیده‌اند و ولایات زابل ازجانبی شامل حوزه (زدنك) میشد که اکنون قندهار مرکز آنست ، وازجانب دیگری بصحرای لوت و بجبال قهستان و کوهستان، وازشمال بجبال غوزستان محدود بوده .

شهرت سیستان در دوران اسلام باورود اقامت خوارج در آنجا آغاز گردید، خارجیان عبارت بودند از احزاب ناراضی که ظاهرا میخواستند وضع خلافت و اداره امور مملکت اسلام بسادگی اول برگردد. ودموکراسی بمعنای زمان حضرت رسول (ص) بر قرار گردد .

خارجی‌ها از سپاه امویها شکست خوردند و تا بلوچستان و سیستان عقب نشستند ، در آن لحظه بتدریج زمام کار خارجیان بدست عناصر ایرانی افتاد که یکی از ایشان (امیر حمزه خارجی) است که به چین رفت و نیز بجزیره سراندیب (سیلان) هجوم برد و دین اسلام را در همه جا تبلیغ نمود

میگویند اساس داستان (رموز حمزه) مربوط بهمت امیر حمزه میباشد که معاصر خلیفه هارون الرشید بوده ، و مکاتبات او با هارون درستون تاریخ ثبت است. میتوان ازبودن خوارج درسیستان چنان تصور کرد که ولایت مزبور هیچگاه کاملا زیر سلطه بنی امیه یا بنی عباس قرار نگرفته است. زیرا پس از ضعف خوارج یعقوب لیث صفاری قیام نمود و بر ضد خلیفه بغداد شمشیر کشید، صفاریان مدتهای دراز درسیستان حکومت داشتند دولت‌ها و سلسله‌های سلاطین همواره نسبت به آنان احترام نهاده حتی حکمرانی ایشان را درسیستان محترم میداشتند .

خرابی سیستان از عهد امیر تیمور گورکانی آغاز گشته زیر سدها وبندهای استواری در مقابل رود هیرمند از عهدهای کهن ساخته شده بود ، ودر پرتوی آن تپه‌ها در زمان طغیان آب نهر زرنگ و مزارع ودهات از خرابی محفوظ میماند، و هنگام کم بود آب از مخزن‌ها و دریاچه‌هائی که پشت بندها بوجود میآمد استفاده کرده نهر های بزرگ بسمت مزارع میبردند . و درزمان تیمور آن بندها راقشون مهاجم ویران ساخت و بسیاری از بلاد ودهات خراب گردید بطوریکه دیگر روی عمران و آباد بخود ندید .

در عهد صفویه ولایت سیستان دارای حکمرانی معتبری بود که همواره به پشتیبانی و دستیاری فرمانفرمای قندهار مامور میشد وچون هردو ولایت بایران تعلق داشت حکام و مستوفیان یعنی متصدیان ناحیه قندهار دررسانیدن آب هیرمند بسیستان و در عمران آنجا کوشش میکردند

در عهد قاجاریه سیستان مدتی بحال نیمه مستقل باقی ماند تادوره ناصرالدین شاه

که طبق عهدنامه‌پاریس دولت‌ایران ازسلطنت‌بر هرات و افغانستان چشم پوشیده، آن‌وقت به اهمیت‌سیستان متوجه شدندو « میرعلم»امیر قائنات مامور تسخیر سیستان گردید « میر علم‌خان» جد امیر شوکت‌الملك آن‌ولایت‌را بنام دولت شاهنشاهی از دست‌ملوك الطوایفی بدر آورده و درهمان زمان حدودتقریبی سیستان با خاك افغانستان معین گردید.

امیر علم خان جد امیر شوکت الملك‌علم پدر اسداله علم نخست وزیر بوده است .

امروزه پای‌تخت سیستان بنام (زابل)معروف است واین شهر را میرعلم خان بنیاد نهاده وبنام ناصرالدین شاه ناصرآباد نامیده‌شد . در پایه هامون در نزدیکی‌زابل واقع استو تامدتی پیش که آب هیرمند آزادانه‌به‌خاك ایران میآمد (یعنی قبل‌از طلوع‌پهلوی) مسافرین سیستانی قایق‌هائی از نی‌بافته میشدو روی هامون میگذاشتند ،اماپس‌ازانقراض قاجاریه وبرهم خوردن اقتدار سرحدومرزداران‌آب هیرمند قطع و بقرار معلوم اکنون دریاچه هامون مانند مزارع بی‌انتهای‌سیستان‌وباغها و مانند لبهای مردم سیستان مخصوصا زنان‌رعناو زیبا از بی آبی خشکیده‌است،

ولی ما چنان کسانی هستیم‌باحرفهای‌پر حرارت در رادیو آسایش همه زارعین بخصوص مرزنشینان را کاملا فراهم‌کرده‌ایم‌فقط آب هیرمند است که در مرحله سکوت واقع گردیده است که نمی و حتی لبی را ترنمی‌کند ، و آغاز طلوع پهلوی و استقرار امنیت در بلوچستان وسیستان وتشکیل‌آرتش‌نیرومند شاهنشاهی نتوانستند بقدر مرزداران سابق آبی از هیرمند بمزارع‌سیستانی‌برسانندو هنوز هم تا این تاریخ بحال بلاتکلیفی مانده است .

یکی از سیاست‌های خارجی از زمان‌پطر کبیر و دستور او این‌بود که‌برای‌سیدن بهندوستان باید ایلات و خاصه مرز و سرحدداران ایرانرا از بین بردارند و نیز مقام روحانیت را سست و از بین بردارند ولی‌بدست خودشان ، چنانچه موفق شدند .

سیستانیها بطور عموم مردمی بلندقدو درشت اندام و تنومند ، و سبز رنگ یعنی گندم‌گونه و چشم و ابرو سیاه وگونه‌های‌زیبا و دل فریبنده ، و دندانهای سفید مانند مروارید غلطان که واقعا هر بیننده را ازخودبیخود مینماید ، ناصرخسرو و دهلوی خطاب بحضرت پروردگار می‌گوید : (لب ودندان ترکان خطا را ، نبایستی چنین خوب آفریدن) که میگویم بلای جان بینندگان‌شود .

مردمان سیستان نوعاً مهربان و مهمان دوست و غریب‌نواز و خوش معاشرت هستند ، و در دلیری و سلحشوری ایشان‌هیچکس تا امروز تردید ننموده است ، در

سیستان تا نام رستم دستان و سام نریمان باقیست عشق بایران و وطن‌دوستی خلل ناپذیر است .

زنان سیستانی در عین زیبائی وخوب‌روئی که هرکس برخورد نماید نمیتواندقدم از قدم بردارد ولی آنقدر درشت استخوان‌و قوی‌اندامند که جز در آغوش مردان سیستانی در هیچ‌کجا نتوانند گنجید ، وبهمین جهت‌است که تمام فرزندان آنها همه رشید و تنومند میباشند ، هرکس بخواهداولاد رشید تمام عیار بدست آوردبایدبدنبال دختران سیستانی رفته و با آنان ازدواج وپیوند نماید .

املاك سیستان از دورانی که بدست‌آمده (بفتح امیرقائن) شده عنوان خالصه پیدا کرده شاید به همین علت موجب بی‌علاقگی اهالی بعمران و آبادی بوده ، تا بالاخره در عهد رضاشاه براثر فعالیت مرحوم محمدولی اسدی قرار تقسیم املاك میان رعایاداده شد و آن تقسیم هم بعمل آمد ولی اینك‌قضیه رود هیرمند پیش آمده است که هرگاه حل نشود خاك سیستان که بزرگترین منبع‌غله‌و گندم ایران است یك‌جا بصورت لوت و کویر مبدل گردیده و ویرانه‌ای خواهدگردید .

سیستان را باید زمامداران دولت‌بروند از نزدیك دیده وطرززندگانی‌سیستانی و بلوچستانی را مشاهده کرده ، نه مانند۱۳۳۷ رفته و برگشته و کوچك‌ترین عملی نسبت بآن دو نقطه زرخیز خاصه آب‌هیرمندانجام نداده‌اند ، قطعا اگر بهمین‌رویه‌دولت‌ها بیایند و بروند سیستانی بهمان حال وهیرمندهم باجریان تمسخرآمیز خود سیر مینماید .

رفتن هیئت دولت براثر گذارش جامعی بود که در سفر دوم خود (نویسنده) بطور جامع چه از جنبه‌های داخلی وچه ازجنبه‌های خارجی حتی موضوع بلوچستان آزاد که توسط محمدشیرانی‌درخاك‌بلوچستان‌انگلیس که حالا باید گفت بلوچستان پاکستان دارای بلندگو لوازمات تبلیغ که‌درنتیجه عده زیادی در حدود سه هزار خانوار بلوچی کوچ میکنند ، این گذارش بعرض‌میرسد و محمدرضا شاه دستور میدهند که هیئت دولت بروند و اوضاع را از نزدیك‌دیده نسبت بحوائج و خاسته‌های اهالی‌توجه نموده اقدام نمایند ، ولی چه فایده رفتند وآمدند و کاری انجام ندادند .

کاخ رستم و اصطبلش ، براثرجنگهاو انقلابات داخلی در سیستان از آثار قدیم و بناهای عمارات چیز زیادی باقی نمانده است‌و جای تاسف است‌که نگاهداری نشده ، اما یك عده از علمای صفاری معتقدندکه هرگاه‌در بعضی نقاط کاوش شود ممکن است شهر و آبادیها بصورت اصلی از زیر طبقات لای‌ولجن بیرون بیاید .

چند جا در سیستان هنوز بنام رستم‌خوانده میشود و مردم بوی معتقدند ، که در و کاخ و اصطبل حتی آخور اسب مشهوروی موسوم به (رخش) در آنجا بوده است .

استعداد سیستان از حیث فلاحت بقدری زیاد است که اهل خبره میگویند هر گاه بدرستی درآن خطه عمل شود خوراك سرتاسر ایرانرا ازحیث گندم وگوشت وروغن کفایت مینماید ، من(نویسنده) میگویم بعوض اینکه از امریکا گندم وارد نمائیم پولش را بمصرف عمران و آبادی سیستان برسانیم وما گندم بامریکا برسانیم ، همین طور باصول گله‌داری گوشت و سایر لبنیات بعلاوه که مصرف داخلی را تامین خواهد نمود جزو صادرات خواهد شد ، ولی افسوس هدف غیر از این است که مصادر امور خود را مشغول مینمایند تا میزان عمرشان سرآید وبگویند (نسخه) شما تمام و بروید دسته دیگر بیایند و فردهای خودرا که مین البکاء تعزیه گردان داده است بخوانند و بروند .

گاوهای سیستانی در بزرگی ودرشتی و پرکاری معروفند ، گاو شیرده در دو وجله صبح و عصر بیش از چهار من شیر میدهدولی حالا دیگر بواسطه نداشتن آب وخشك شدن هیرمند دیگر نمیتوانند مانند پنجاه سال قبل حشم داری نمایند .

انواع میوه گرمسیری از قبیل خرماو غیره و میوه‌های سردسیری نیز عمل میآید چنانچه خود دیده‌ام که هم درخت مرکبات بود و هم گوجه و زردآلو و از همه مهم تر درخت گردو و پسته دیده میشد ، چنانچه دربخش بلوچستان کاملا شرح داده‌ایم .

حوزه سیستان علاوه بر سکستان ،سکزستان ، زابل هم بنام دیگر هم داشته که آن (نیمروز) است ، یکی از مردان کابلی که دارای ذوق و قریحه و مطالعاتی بوده و از مردمان بومی کابلستان و از بازماندگان خاندانهای محلی بوده که نژاد آنان بزبان

عشایر افغانی (فارسی دان نامیده) میشود که از اصل کابلستان میباشد ، آن پیرمرد فارسی دان یعنی فارسی زبان می گفت (سام پور) وکام پور) در شهر بوده منسوب به ویرا در ایرانی که بانی و حکمران آن ولایت شده‌اند.

(سام پور) بتدریج (زام پور ، زابول)زابل شده است و کام پور ، بتدریج به کاپور کابل تحریف یافته زیرا دو حرف لام و راءدر زبان‌های آریائی بهم تبدیل میشود .

در سیستان آداب عروسی و سوگواری به آئین قدیم تاهمین اواخر باقی مانده بود و هنوز هم در جشن‌های عروسی که میان طوایف واقع میشود رسوم بسیار کهنه ایرانی میتوان یافت چنانچه در چند سال پیش درعزای یکی از سرداران دیده شده که یال ودم اسب‌ها رابریده بودند و چند نفر از زنان خدمتکاران مردوزن خودرا در خاك و گل آلوده ساخته پشت و جلو عماری نوحه‌سرائی و شیون میکردند و این رسوم همان است که استاد بزرگ فردوسی طوسی در شاهنامه به تفصیل یاد نموده است .

در کرمانشاه خود نویسنده دیده‌ام که زنها اجیر میشوند در حمل جنازه و در قبرستان بجای صاحبان مرده شیون و بسر گل میزنند دیگر صاحبان عزا گریه نمی‌کنند

و اگر هم گریه کنند بقدری آهسته که ازنزدیك هم شنیده نمیشود .

داستان خواب انوشیروان وبزرگمهر.

انوشیروان شبی خواب دید که باجام طلا شراب مینوشد و خوکی پوزه خودرا بر شراب گذاشته و مقلد نوشیدن اوست‌سحرگاه اندیشه خواب از خاطرش رفته بود با حضار مؤبدان فرمانداد ولی درك حقیقت‌خواب بوسیله آنها ممکن نشد ، خسرو یکی از مامورین صدیق خودرا به اطراف مملکت‌فرستاد تا معبری که از عهده تعبیر خواب برآید بدربار بیاورند ، در مکتب خانه دورافتاده‌ای جوانی کم‌سال از میان شاگردان برخاست و بمامور سلطان گفت ، من معنی‌آن خواب راتوانم گفت ، مامور که با معلم مکتب‌خانه صحبت داشت مورد تعجب قرارگرفت که ، اولا چه طور این جوان از منظور مطلع و درك کرد و ثانیا یك محصل دهاتی ازکجا میتواند تعبیر خواب ازیاد رفته سلطانرا بنماید .

جوان را نزد انوشیروان حاضر وجریان را نیز باطلاع رسانید ، نشانه‌های هوش و ذکاوت که بر چهره جوان نقش‌بسته‌بود و دیدگان نافذ سلطانرا خیره ساخت و خواب شاه باین صورت تعبیر شد ،که میان‌همسران و کنیزگان حرم‌سرا مردی شریك عیش‌و عشرت شاه است ـ بحکم انوشیروان‌کنیزان که در حرم‌سرای سلطنت بودندبدون اینکه از منظور خداوندگار خود آگاه‌باشندبرهنه از برابر او گذشتند .

انوشیروان زن زیبائی داشت‌که فوق‌العاده باو علاقه‌مند و عشق میورزید ، و زن در طریق خیانت محبوب خودرا بصورت‌خدمت‌کاران با لباس زنان آراسته بود و در مواقع آزاد بعیش و نوش میگذرانید ، وقتی‌که زنان برهنه شدند تا از برابر سلطان بگذرند ، راز سربسته زن‌خیانت‌کار فاش‌شد،و انوشیروان پس ازمجازات کنهکاران جوان معبر راکه بزرگمهر نام داشت جزء محارم‌خود قرار داد و رتبه ندیمی بخشید .

سال بعد پادشاه هند یکی از خدمتگزاران خودرا باهدایای بسیار بدربار انوشیروان فرستاد ، از جمله هدایا دستگاه‌شطرنج بود که چگونگی بازی آنرا جز شاه هند و نزدیکانش نمیدانستند ، در پیامی که‌پادشاه هند فرستاده بود این نکته خاطرنشان در بازی شطرنج که اگر دانشمندان دربارتو از حل آن عاجز باشند خراج‌گذار سلطان هند باش ، این نکته خاطر خسرو را پریشان‌کرده بود و همه بزرگان از حل آن عاجز انوشیروان‌گفت : «برتری و بزرگی بدانش‌وهوش است ، نه بزورومال» حل قضیه را از بزرگمهر خواست .

بزرگمهر پس از سه روز مهلت رازبازیرا بیان کرد و خود در مقابل با فرستادن پادشاه هند دوازده بار بازیرا برد بدون‌اینکه یك دفعه ببازد ، بعلاوه برای اینکه

قدرت خود را نه تنها در حل مسائل بلکه درطرح آن برخ شاه هند بکشد (لیوارشیر) که اینك بنام (نرد) شناخته میشود وضع و باتکرارپیام‌پادشاه‌هندازطرف خسروانوشیروان بدربار شاه هند فرستاد .

فرستاده هند چهارده روز مهلت خواست و چون از عهده کشف آن برنیامد بعنوان باج وهدایای بسیاربدرگاه‌انوشیروان‌روانه ساخت .

خسرو که هر روز دلیل تازه‌ای ازهوش و کیاست بزرگمهر میدید او رابوزارت انتخاب کرد و از راهنمائی‌های او وزیرفهمیده خود سودها می‌برد ، سخنان به مورد و نصایح گرانبهای بزرگمهر در استحکام‌اساس سلطنت انوشیروان مؤثر نام بوده .

روزی شاه از بزرگمهر پرسید ، ازخدا چه خواهم که همه چیز خواسته باشم ، بزرگمهر گفت : تندرستی ، ایمنی، توانگری‌پرسید از جوانان چه بهتر و از پیران‌چه نیکوتر ! بزرگمهر جواب داد از جوانان شرم‌و دلیری و از پیران دانش و آهستگی،وقتی فرماندار یمن برای بیرون کردن حبشی‌ها که‌سرزمین یمن را تصرف کرده بودند از انوشیروان کمك خواسته ، در آن حال‌سربازان ایران بادشمن در جنگ بود و چون نمی‌توانست کمك کند از بزرگمهر مشورت‌نمود ، بزرگمهر گفت گناهکاران بسیاریرا که در زندان بسر میبرند و سبب مخارجی‌زیاد میباشند مرخص و بجنگ سربازان‌حبشه بفرستید که در صورت غلبه بر دشمن‌درکشوریمن از فدائیان خود خواهند بود ودرصورت مغلوب و اسارت و مرگ به مجازات خودرسیده‌اند و دیگر ازاین‌به‌بعدزندانی‌نخواهیم داشت ، برای اینکه هر تقصیر کار را مجازات‌و رها خواهیم کرد که دیگر عهده‌دار مخارج و غیره نخواهیم گردید . و مبلغ آنرا درسال‌صرف تولیدی میرسانیم که مملکت توانا گردد . این است طریقه مملکت‌داری‌که ازاین‌دستور چند فایده برده میشود ، یکی آنکه نگاهداری هر مقصری لازمه‌اش استخدام‌حافظ آنها است ، و دیگر مخارج روزانه‌آنها چه خود آنها و چه مستحفظین آنان ، ودیگرکه ا زهمه آنها مهمتر است نتیجه مجازات سبب آسایش عموم خواهد بود ، در این جابشما خواننده عزیز اگر شما نیز حکومت را دردست گرفتید دستور بزرگمهر را عمل‌نمائید که اسلام وقرآن هم‌همین رامی‌گوید.

یکی از سلاطین همسایه که قدرت وشوکت زیادی داشت برای رفع خصومت و ارتباط دوستی خواست دختری ازانوشیروان‌به همسری برگزیند ، نوشیروان عقیده‌داشت که دختر دادن بدشمن شایسته پادشاهی چون‌او نیست و از طرف دیگر به علت گرفتاری های بزرگتر چون فرصت دفع دشمن خودرانداشت ، با بزرگمهر مشورت کرد و بدستور او بدون اینکه کسی آگاه شود دختر شیرخواره دهقانی بفرزندی پذیرفت‌وبنام پادشاه همسایه خطبه کرد .

دختر مزبور مانند سایر فرزندان‌سلطان میان ثروت و جاه بزرگ شد و بهمین جهت در معاشرت و هم‌نشینی بادختربزرگمهرراه خشونت پیشه گرفت ، بزرگمهردرجواب شکایت دختر خود راز را فاش ساخت که این‌دختر فرزند دهقانی بیش نیست و گدایان چون بمقامی و اعتباری رسند در خودفروشی‌بی‌اختیارند .

چون بوسیله دهقانزاده بازگو شدن‌راز بگوش سلطان رسید در غضب شد و به بزرگمهر فرمان داد برای سکونت خودجائی‌انتخاب کن که سراسر کار تغیرش ندهی ، غذائی بخواه که هرگز تبدیلش نکنی .لباسی به‌پوش که پیوسته همیشه دربر داشته باشی .

بزرگمهر برای سکونت سرداب راانتخاب کرد (زیرزمین) که در تابستان سرد و در زمستان گرم خواهد بود برای غذاشیرخواست‌که هم غذاست و هم آب ، برای‌لباس پوستین را برگزید که در تابستان از پشت ودر زمستان از رو بپوشد .

ستاره بخت بزرگمهر بار دیگرطلوع کرد ، قیصر روم صندوق مقفلی بدربار انوشیروان فرستاد که بدون‌گشودن آن‌محتوی آنرا بگویند ، شاه از حل این معما عاجز ماند و از سایر درباریها نیز مایوس‌گردید ، ناچار بزرگمهر را طلب کرد و ازسر تقصیرش گذشت و گفت مقام شما بجای‌خودمحفوظ ولی مقام سلطنت هم از حیث‌سیاست باید بجای خودبرقرار باشد، مانندبزرگمهری‌نباید مطلبی راکه بین من پادشاه با وزیری مانند بزرگمهر بنام راز باید محفوظ بماندآنرا بخواطر دلجوئی دخترش افشا نماید، و این مقدار سیاست درباره چون تو بزرگمهرکه از هر سه قسمت تورا آزاد قرار دادم که هرطور انتخاب نمائی قبول کردم ، حال توهمان بزرگمهر وزیر با تدبیری خواهی بود که بودی .

وزیر اسبی خواست که روانه شود،براسبی نشست و براه افتاد و اولین زنی‌که در راه دید پرسید این دوشیزه است یا شوهردارد ، جواب شنید که دوشیزه است ، از دومین زنی که در راه برخورد سئوال شدشوهر دارد یانه جواب ، شوهر دارد ، از سومین زن پرسید فرزندی‌دارد ،جواب مثبت‌داده شد ، بحضور سلطان بازگشت .

صندوق را ارائه دادند و بزرگمهرصندوق را تکان داد وگفت ، دراین صندوق سه مروارید است یکی سفته و دیگری نسفته‌و سومی سوراخ ... صندوق را گشودند و حقیقت گفته وزیر بچشم‌دیده شد . شهرت‌بزرگمهر بقدری انتشار یافته بود که از هر طرف و بهر عنوان بزرگان روز میخواستنداز هوش و دانائی و بینائی او استفاده کرده باشند .

یك روز انوشیروان در دربار بارعام‌و بدانشمندان گفت ، راه سلطنت را بمن

نشان دهید ! راهی که خیر من و رعیت‌درآن‌باشد ، دانشمندان ساکت ماندند ولی‌بزرگمهر بدون پروا گفت : در قدرت و سلطنت بـه‌مردم نگاه کن ، و در شهرت و غضب بخدا ، و همیشه سحرخیز باش تا کام‌روا باشی.

خسرو برای جانشینی خود از بزرگمهر خواست ، و بـزرگمهر که باخـلاق بزرگترین فرزندان کسری آشنا بود و می‌دانست (هرمز) برخلاف پدر با فرومایگان معاشرت میکند و طریقه ظلم و جور است ،جواب داد کسی شایسته سلطنت است که دارای طبع بلندباشد، خیرمردم را نه‌مال‌مردم‌را ، به مظلومان پناه و بستم‌گران جزا دهد، شبان بیدار باشد تا گرگ بگله نزند .

هرمز در سال ٥٧٨ میلادی‌بجای‌پدربرتخت سلطنت نشست ومصمم شدکه‌مخالفین سلطنت خود را از میـان بردارد ، روزی‌بزرگمهر را بحضور طلبید و گفت تصمیـم گرفته‌ام «روهررا» که در وزارت همکارتوبوده از میان بردارم ولی مایلم که گناهـی برای او بتراشم ، اگر در حضور بزرگان اورا مقصر قرار دهی تراکه در حیات پدردشمن بوده‌ای زنده میگذارم و اورا میکشم .

بزرگمهر قبول کرد و هرمز دستورداد مجلسی خصوصی از بزرگان تشکیل‌شود و رهروان و بزرگمهر را به مجلس آوردند،بزرگمهر در مجلس مزبور گفت : من تصدیق کردم رهروان‌گناهکار و شایسته اعدام‌است،رهروان رویه بزرگمهر کرد پرسید ای برادر از من چـه گناهی دیـدی که مرا شایسته‌مرگ دانستی ؟ بـزرگمهر در جواب گفت روزیکه انوشیروان‌بامن مشورت‌کردکه آیاصلاح است‌که جانشینی خودرا بهرمز فرزند دختر خاقان ترك بدهد ، همه اورا بنصب‌یکی از فرزندان دیگر راه‌نمائی کردیم ولی تو باسلطنت هرمز ستمگر موافقت کردی واینك سزاوار عقوبتی .

در پایان مجلس هرمز بدست‌گیری‌وچون بازکردند ، ورقه‌ای دیدند که بر آن میدانست سرانجام کشته خواهد شد ، بهرمزپیغام داد رای سودمندی دارد که بیش از مرگ باید بشاه‌بگوید و پ س‌از آنکه اجازه‌ملاقات خواست گفت : در میان دختر های محرمانه انوشیروان جعبه‌ایست که باید هرمزاز محتوی آن آگاه شود .

بفرمان هرمز پادشاه جعبه راآوردندو چون باز کردند ، ورقه‌ای دیدند که برآن نوشته بود : پس از من هرمز یازده سال و نه‌ماه سلطنت خواهد کرد ، در پایان سلطنت‌او مردم شورش میکنند و پس از عزل سلطان‌چشمش را کور و بدنش را بجلاد میسپارند.

وقتی که هرمز این نوشته راخواندنیا در نظرش تیره و تار گشت و تا پایـان سلطنت دوازده ساله خود در انتظار پیش‌بینی‌پدر لحظه‌ای روی آسایش ندید ، و رهروان کشته شد ولی پیش از مرگ انتقام خود رااز هرمز گرفته بود بزرگمهـر دو سال در

زندان ، ماند زندان او صندوقی آهنی بودکه‌دیوار های درونی آن را بامیخ و پیکان پوشانیده بودند ، غذای او در روز دوقطعه‌نان جو ، یك کف نمك و یك لیوان‌آب‌بود.

پس از دو سال هرمز دستور دادبزرگمهر را اززندان بیرون‌بیاورند، برخلاف تصور همه سلامتی بزرگمهر برجا بود ، ازگونه‌های او خون می‌چکید ودر چشمانش نور امید می‌بارید .

وقتی‌که شاه دلیل صحبت اورا پرسید. جواب‌شنیدکه‌من بخواست خداوند شکیبائی اندیشه آن که شاید روزگار بشری را از من‌سیاه‌تر باشد و امید برهائی و تجدیدروزگار خوشی .

هرمز گفت در زمان حیات استادتوکی‌بود . بزرگمهر گفت : چهار استاد داشتم سگ،گربه ، خوك، کلاغ ،از سگ وفاداری،از کلاغ حزم و احیاط .از خوك شتاب درتهیه غذا ، از گربه تواضع و رفتارفری بنده راآموختم

هرمز دستور داد بزرگمهر را برهنه‌بدار آویزند و دختر او را برای تماشای جسد پدر بمیدان آورند .. وقتی که دختربزرگمهر بمیدان آمد صورت از حجاب بیرون گذاشته بود ولی بادیدن پدر چشمان‌خود را بست و صورت خود را با دست پوشانید ، هرمز سبب این کار را پرسید،فرزند خلف پدر گفت : دراین میدان فقط یك نفر مرداست و آن هم کسی است که‌برسر دار است ، ودرحالی که بزرگان و اطرافیان هرمز ایستاده‌بودند اشاره‌ای کردوگفت : اگر این‌ها مرد بودند نمی‌گذاشتند سلطان وزیر بی‌نظیری مانند بزرگمهر رااز میان بردارند .

بر گردیم به مبحث ادیان که این فصل‌از اول وارد این بحث کردید که برای خوانندگان جوان حال و آینده از بشر اولیه‌که آدم و حوا باشد تاعیسی مسیح شرح‌دادیم اینك جریان و پایه گذاری دین اسلام را که‌ظهور محمد ص که از چه نسلی بوجود آمده ومذهب ودینش تاانقراض بشرباقی وبرقرارخواهد ماند ذیلا شرح میدهیم .

از سرزمین شاداب شام‌پیر مردی بلندبالا و سپید موی عصا زنان بسوی ریگزار های تفتیده حجاز پیش میرفت .وبا اینکه‌پیاده بود خردش ودرویش منشی بود. مرد مشهوری،همه‌او را میشناختند .راه‌گذاران‌سلامش میکردند. و وجود گرانمایه‌اش را آیت‌رحمت آسمانها می شمردند .

این مرد ابراهیم خلیل خدا بود که‌در غرور جوانی ، محیط جهل و وحشت. در دنیای بت‌پرستی و شرك ، بیاد خدای‌بی‌همتاافتاد .

هنوز خیلی بچه بود ، تازه سیزده‌چهارده سالش بود که بت‌ها و بتکده‌ها را تحقیر کرده و پدر بت‌تراش خود را بیادملامت و توبیخ گرفت . این کودك روشن

فکر انسانی موجودی والاتر و شریف‌تر ازآن یافته بود که در برابر مجسمه‌های چوبی و فلزی پیشانی سجده بخاك بگذارد وباعتبارهمین فکر عمیق و جلیل سر بسوی آسمان برداشت تا باشدکه در میان‌اجرام تیره‌آسمانی‌خدای خودرا بجوید ، ناگهان ستاره درشت و برجسته‌ای زهره بچشمانش چشمك زد ذوق‌کرد و گفت : آه این است خدای من ، ولی هنگام سحر وقتی کـه فـروغ فرد و آتش‌خاموش شده‌ای زهره را دید گفت : من خدائی را که وی زوال و فنـا بیند دوست‌نمیدارم .

شب دوم ماه چهارده شب از پشت‌تپه‌های کوه سرکشید ، چه قشنگ ،چه‌روشن، پس خدای من این کوه روشن و قشنگ‌خدای‌من است ، اما ماه هم نتوانست پایدار بماند آهسته آهسته از پشت دیگری بسوی دریافرو غلطید ، بالاخره سفیدی صبح دمید و خورشید دل‌افروز درخشید : ـ این از همـه‌بزرگتر است و از همه تابنده‌تر و بزرگ تر است . این جرم نورانی خداوند اجرام‌نیره‌است چه خوب است خدای من‌همین‌خورشید دل‌افروز باشد ، حتما این‌طور است . ازصبح‌تا شامگاه چشم بخورشید دوخته بود ، ولی وقت غروب که رنگ زردی و بالین خون‌آلودخورشید را در افق مغرب دید فریاد کشید شناختم ، شناختم ، خدای خودم را شناختم،خدای من آن ذات اعلی و اقدس است‌که‌ماه و خورشید و ستاره را آفریده و آسمان وزمین را بوجود آورده و بکائنات خلقت هستی بخشیده است .

برخواست یك تنـه از خود قیـام‌کرد ، بر ضد کفـر ، بر علیه شرك ، بر ضد بت‌پرستی و نادانی برضد فساد شمشیربرکفن‌بست ، بتهای بتکده را درهم شکست ودنیای مخوف و مظلم آنروز را بجوش و خـروش‌انداخت ، ملت‌ها به همهمه و ولوله افتادند ، این‌جوان‌گمنام کیست که خدایان مارا با تبردرهم می‌شکند ، این کیست که سنت دیرین مارا تمسخر میکند .

این کیست که می‌گوید چشم از این‌بت‌های مرصع و مذهب بپوشید و موجودی نادیده را بپرسید ، این ابراهیم کیست ؟ ـبه بحث و استدلال نشسته ولی چه زود کـه در برابر منطق و بـرهان ابراهیم از پـای‌درآمدند ، محرمانه باهم حرف‌زدندومشورت کردند و بالاخره تصمیم گرفتند که این فکربدیع را در آتش بسوزانند ، این فکر تازه باید بسوزد تادیگر کسی جرئت نکندکه‌دست‌بی‌حرمتی به ترکیب بت‌ها پیش ببرد .

ابراهیم به آتش افتاد اما آتش نگرفت ؟ برای اینکه خدایش نگهدارنده‌اش‌بود برد و سلامت از آن دریای آتش سربدرآورد و پیروزمندانه با رفیقش (ایمان) پاك دعوت توحید راتجدید کرد وآنقدر در این‌راه سعی کرد و زحمت‌کشید و جهاد و دفاع کرد تا توانست کلمه عالیه توحید را برکرسی‌نشاند ، و بتکده‌ها را مدرسه فضیلت واخلاق

بنیان کند . و بشریت از انحراف بشاهـراه‌برگرداند .

دعـوت ابـراهیم وسعت گرفت ازمصر بشام رفت و اکنون که از شام بسوی بیابان حجاز روی آورده خاطرات گذشته‌اش‌را پرده پرده از جلو چشمان روزگاردیده‌اش میگذراند ، بیاد می‌آورد که در چهارده‌سال‌قبل یك روز مثل همین روز بانوی جوانی را با کودکی تازه بدنیا آمده بر پشت الاغـی‌نشانیـده بود و از همیـن راه بسوی یك سرنوشت مرموزی برد ، اسم آن هاجر بودزن خودش بود تازه هم پسری زیبا زاییده بود . تازه اسمعیل را زائیده بود .

ولی ساره چون از هوی بچه‌دارش‌خوشش نمی‌آمد شوهرش را وادار کردهاجر و بچه‌اش را بردارد به یك وادی غیرذی‌زرع گم‌وگورشان‌کند ، درصورتیکه ازدواج‌هاجر را «خود ساره» که خدمت کارش بود بـه‌ابراهیم اجازه داده بود ، برای اینکه خودش عقیم بود و احساس کرد شاید ابراهیم اولادبخواهد و نیز خودش هم آرزومند بود در خانه‌اش بچه باشد ، این بود که هاجر هم‌چون خدمتکار بود و عنوانی نداشت، ولی بعد که هاجر وضع حمل و پسری زیبا بزمین‌گذارد در اوایل هم ساره و هم ابراهیم هر دو خوشحال شدند ، البته ابراهیم بیشتر .

ابراهیـم چـاره‌ای جز اطاعت سارانداشت ، خدا اینطور خواسته بود ، هاجر معصوم را از سرزمین شام بسمت بیابانهای‌آتش‌ناك جنوب میبرد و نمی‌دانست در کدام بادیه باید تك تنهایش بگذارد و چه وقت‌بسوی شام بخانه «سارا» برگردد .

آمدند ،آمدند تا به صحاری «مکه»رسیدند که بیابانی غفر بود رسیدند ، باین صحرای سوخته و برشته باین ریگ‌زارمواج‌سوزان که نه آب هست و نه آبادانی ، از کران تاکران هرچه چشم کار می‌کرد شن‌های‌داغ و سرآب‌های آب‌نما بود رسیدند ،البته شاید خواننده در صحرای خوزستان‌مسافرت‌کرده باشند که بچشم میخورد از دورگه‌موج آب درحرکت است ولی وقتی نزدیك‌میشوندمی‌بینند که شن‌ها تابیده بآفتاب بود کـه بواسطه تکان چشم بطرز آب نمایش میداده‌است) .

ابراهیم هاجر را از الاغ پیاده‌اش(بعضی نوشته از شتر) ، میخواهد برگردد ولی این بازگشت برایش خیلی دشوار است،بلکه بیش از خیلی دشوار است که زن و بچه‌اش را در آن صحرای بی‌انتها بگذاردو چشم از فرزندش بپوشد ، هاجر ، همین؟ من و این طفل معصوم را گرسنه و تشنه دراین بیابان میگـذاری و میروی ؟ پناه مـا کیست ؟ دادرس ما کیست ؟ مارا بدست چه‌کسی میسپاری ؟ ، ابراهیم در جواب همـه پرسش‌ها یك‌کلمه گفت : باکمال قوت قلب‌گفت بدست خدا ، آن‌کسی که این بچه را داده است اوست حافظ شما و بچه‌ات، نگاه‌دارنده اوست ، و غذادهنده هم اوست .

دو قطره اشك از چشمان ابراهیم به‌گونه‌های آفتاب خورده‌اش غلطید و گفت پناه و دادرس شما خداست (قربانی اسمعیل‌از همین دو قطره‌اش علاقه‌مندی سرچشمه می‌گیرد) ، من شما را بخدا می‌سپارم ، آنچه‌کردم او فرمان داده و من فرمان اورا ازشما که هم چون جان عزیز هستند عزیزتر میدارم‌و اطمینان دارم که او شمارا بهتر از همه‌نگاه خواهد داشت ، او از من درحق شمامهربان‌تراست .

دیگر در آنجا درنگ نکرد و یکسربشام برگشت ، و امروز پس از سیزده سال باردیگر از شام به حجاز میرود تا ازگم‌شده‌های عزیزش سراغی بگیرد ، ابراهیم نمیداند طی این سیزده سال برزن و فرزندش چه‌گذشته ، نمی‌داند که دیگر سرزمین مکه وادی «غیرذی‌زرع» نیست نمی‌داند که درزیر پای اسمعیل چشمه‌ای زمزم جوشیده ، و عشایر و قبایل حجاز بواسطه پیدایش آب‌در آنجا خانه و زندگی بوجود آورده‌اند .

ابراهیم نمی‌داند پسرش اسمعیل‌بسلطنت حجاز رسیده و مادرش هاجر همان کنیزك مظلوم ، همان زن تبعید شده و گم وگور مانده اکنون ملکه حجاز است ـ ابراهیم از دور چشمش به خیمه‌ها ، چادرها ، گله‌های‌شتر ، ورمه‌های گوسفند افتاد جلوتر آمد از شبان کوچولوئی پرسید ، مگر اینجا«مکه» نیست ! چرا این‌جا مکه است ، ای عجب ! براین شهر چه‌کسی سلطنت میکند ؟پادشاه ما اسمعیل است .

ابراهیم از آن تپه‌های بلند بسمت‌شهر سرازیر شد ، عصا زنان جلو آمد ازخانه پادشاه حجاز پرسش کرد ، تا چشم هاجر به‌شوهرش افتاد دست اسمعیل را گرفت و باهم به پای ابراهیم افتادند ، راه دوری به پایان‌رسید ، رنج بسیاری سرآمد ، ابراهیم در تماشای این پسر چهارده ساله لحظه از عشق‌خدا و یاد ملکوت سماوات لبریز بود تکانی خورد ، مثل اینکه آمد یك «خلاء» مبهم‌بوجود بیاورد تا مهر اسمعیل راهم در خود بگنجاند .

همان شب که شب «ترویه» یعنی‌شب هفتم ماه ذی‌حجه بود که آن خواب وحشتناك را دید ، بخواب دید که‌داردبادست‌خود کارد بر گلوی اسمعیل می‌فشارد ، از وحشت بیدار شد و بر شیطان لعنت‌کرد ،امیدوار بود که دیگر این رویای مخوف تکرار نشود ، ولی شب‌دوم‌یعنی‌شب «عرفه»باهم این خواب تجدید شد و شب «اضحی» برای بار سوم می‌بیند که دارد اسمعیل رادر راه خدا قربانی میکند .

باسمعیل میگوید : عزیزم خواب‌دیده‌ام که دارم بادست خود سراز تنت برمیدارم چه می‌گوئی چه می‌بینی ! ـ اسمعیل‌بی‌اندیشه و هراس گفت : پدر زود باش‌زود باش مرا در راه خدا قربانی کن خواهی دیدکه پسری بردبار و فرمان‌بردار خواهم بود .

و بعد قربان قربان کنند اهل جهان ،بتا تو عید منی سزا شوم قربان) ـ این حالت

حالت محو است حالت فنا است ، این منتهای گذشت و ایثار است ، این عشق است ، این فداکاریست ـ قلب او از عشق ابدی از یك مهر لایزال ، از آن آتش خاموش ناشدنی که از یك پیش در ضمیرش روشن شده بودسرشار بود ، این قلب دیگر فضای خالی نداشت تا بخاطر زن و فرزند راهی بگشایدو جائی باز کند ، این قلب خانه‌ای ویران نشدنی و شریك ناپذیر پروردگار بود ،درش بروی غیر ، بروی نامحرم ، حتی بروی اسمعیل هم این در بسته بود .

برای ابراهیم محال بود که خانه‌خدا و خلوتگاه عشق خود را بروی «غیر خدا» باز کند ، بایك دست دست پسرش راگرفت وبادست‌دیگر کارد وریسمانی برداشت، در صدو چند سالگی میخواهداسمعیل چهارده‌ساله‌اش را بادست خود بخاك و خون بکشد، کارد بگلوی لطیف و ظریف فرزندش بگذارد ، دامن خودش را باگریبان . پسرش از خون گرم و جوشانی رنگ کند ،

یك نگاه عمیقی بچشمان قشنگ اسمعیل انداخت و بعد سر بسوی آسمان برداشت و گفت : اطاعت میکنم ، خدایا ،بخاطر تو ، در راه تو ، بعشق تو ، بچه‌ام‌را می‌کشم ، فرشتگان تو بدانند که ابراهیم خلیل تست ، دوست تست ، دوستی است که جز بخاطر تو هیچکس و هیچ چیز را دوست نمی‌دارد .

در صحرای «منا» محشری برپا شده‌بود ، پیر صدو چند ساله دست و پای فرزند چهارده‌اساله‌اش را بسته بود و داشت قربانیش میکرد ولی هرچه بکارد فشار می‌آورد تیغه کارد گلوی اورا نمی‌برید ، زیرا این ماجرا امتحانی بیش نبود ، این‌جا بود که خدا بخاطر اسمعیل ندا فرستاد و بامرور اعصار وقرون هنوز هم مردم دنیا از آن روز تاریخی یاد میکنند ، عید میگیرند و در راه خداگاو گوسفند قربانی میکنند .

این پیرمرد بلندبالا و سفید موی عصا زنان از ریگ‌زارهای تفتیه حجاز بسوی سرزمین زیبای شام میرفت . این پیرمردابراهیم خلیل بود و خوشحال بود زیرا از امتحان دوستی و فداکاری گذشته وسربلنددرآمده بود ـ گفته میشود در همان ایام خانه مکه (خدا) را بنا وساخته است .

بعد از ابراهیم که دوران بت‌پرستی رفته‌رفته بیکتاپرستی (توحید) تبدیل‌شده‌بود مجددا آغاز گردید بطوریکه در خانه مکه‌که حضرت ابراهیم بنام خانه خدا ساخته و زیارتگاه شده بود ، طوایف مختلف هرکدام انواع بت‌های خودرا در خانه مکه جای داده بودند و ستایش میکردند .

روزگاریکه سرتاسرحجاز(عربستان)صدی نودو پنج مردم غیر از شترچرانی و شیر شتر خوردن و چهاز شتر هیچ‌چیز ندیده‌بودند و هیچ‌چیز نمی‌دانستند ، شغل مهمشان

راه‌زنی و قتل و غارت یك‌دیگر بود ،ودخترهای خودرا زنده زنده بگور میکردند ، و هیچوقت آرامش بخود نمی‌دیدند .

جغرافیای عربستان یا جزیرةالعرب-از کتاب تمدن‌اسلام‌تالیف‌دکتر گوستاولوبون فرانسوی .

عربستان مهد مذهب اسلام و مولدو موطن همان امپراطوری معظمی است که خلفای اسلام آنرا تاسیس‌نمودند . این‌مملکت‌شبه جزیره خیلی بزرگیست که یك قسمت‌آن ریگستان و سه قسمت آن دریاست ، یعنی ازسمت مغرب محدود است به بحر احمر ، و از مشرق به بحر عمان و خلیج فارس ، و ازسمت‌جنوب بدریای هند منتهی میشود ،

شبه جزیره مذکوره از سمت مغرب‌بافریقا و از مشرق بآسیا اتصال پیدا میکند ، طرف مغرب و مشرق و جنوب آن دریاهای‌فوق‌الذکر واقع شده‌اند ، حد شمالی این شبه جزیره درست معین نیست یعنی‌حد مزبورطوری واقع شده است که از (غزه) یکی از شهرهای فلسطین واقع در کنار بحرالروم‌خطی بجنوب بحرالمیت متصل شده و از آنجا بدمشق وارد میشود و از دمشق به نهر فرات‌و از کنار فرات بخلیج فارس منتهی میشود .

پس تمام این خطرامیتوان‌حدشمالی‌عربستان نامید ، حد اکثر طول شبه جزیره مزبور ۲۳ درجه (۲۵۰۰) کیلومتر و حداکثرعرض آن که مابین بحراحمر و خلیج فارس است (۱۰۰۰) کیلومتر و مجموع مساحت‌آن‌متجاوز از سه میلیون کیلومتر مربع میباشد که درواقع شش برابر فرانسه از حیث مساحت‌است .

عربستان از ابتدای تاریخ همیشه ازحیث گرمی و خشکی و کم‌حاصلی مشهور بوده است ، و این خشکی و گرمی بواسطه‌منهدم شدن جنگلها بیشتر شده چنانکه در الجزایر مشاهده میشود که آن در زمان‌رومیان نهایت درجه حاصل‌خیز و حالیه‌خشك و بایر افتاده است .

اگر باران عربستان نمی‌بودکه غالباچند ماه طول میکشد شاید این مملکت‌هیچ قابل سکونت نبود و حالیه هم که در بعضی‌سنوات انصافا بارندگی کم میشود ، تمام‌آن نقاطی که بارندگی نشده بکلی ویران و تباه‌میشود ، بااین خشکی غیرقابل تحمل بادمهمی هم وجود دارد که آنرا باد مسموم یا خمسین‌مینامند و همین باد مسموم و نبودن آب هر دو در عربستان اسباب خطر و تهدید کاروان‌و قوافل میشود .

تصور میکنم تا همین اندازه برای‌روشن شدن خواننده عزیز کافی باشد که جزیره‌العرب یا عربستان را بشناسند که وقتی‌طلوع (محمد ص) را مینویسیم پی بقدر و عظمت این نابغه عظیم‌الشان ببرند .

وشرح احوال این شخص امی‌الهامی بسی‌غریب و حیرت‌انگیز میباشد ، کلمات او یك

چنین قومی سرسخت و سرکش راکه‌تاآنوقت‌هیچ‌فاتح کشورستانی نتوانسته بود آنها را مطیع خود سازد رام نموده بدرجه رسانید که‌دولت‌های باعظمت و ابهت عالم را زیروزبر نموده خود بجای آنها قرار گرفتند وامروزهم آن پیغمبر (امی) ازمیان قبر خویش بر میلیونها نفوس حکومت میکند .

دکتر گوستالوبون‌مینویسد :شالوده‌تمدن اسلام بادست قومی وحشی ریخته شده، لیکن همین قوم یکدفعه از ریگستان عرب‌خارج شده در اندك زمانی تخت و تاج با عظمت روم و یونان و ایران را زیروزبرنموده‌دولت معظمی در مقابل تشکیل دادند که از هند تا اندلس وسعت داشته و کارهای‌نمایانیکه از آنها بعرصه ظهور و بروز رسید واقعا حیرت‌انگیز و مطالعه آثار تاریخی‌آنان‌برای ما بسی دل‌چسب و زیاد جالب است و مورد توجه و تعجب‌آور می‌باشد .

و نیز مینویسد : حقیقت امراین‌است‌که شرق منبع و سرچشمه ترقیات ممالك‌غرب شمرده میشود مفتاح قرون ماضیه میباشد ،تمام صنایع و حرف ، تمام السنه روی زمین، تقریبا تمام ادیان و مذاهب بزرگ از مشرق‌که سرزمین شگفت‌انگیز ومحل بروز (داهی) و نوابغ است پیدا شده‌اند ، اهالی مشرق ازمردم سایر قطعات دنیا بکلی جدا و احساسات و تمایلات و افکار و خیالات آنها با سایردنیا کاملا متباین میباشد .

تغییرات و تبدلات این درجه درمشرق بطی و بتدریج واقع میشوند که یك‌نفر سیاح در این ممالك میتواند تمام طبقات‌ادوارقرون ماضیه را سیر و تماشاکند ، چنانکه نگارنده اتفاق افتاده که زیر سایه درخت‌خرمایا در پناه دیوار معبدی نشسته عنان‌قوه‌مخیله را رها نموده‌ام ودر آن عالم ادوار ماضیه ازجلو چشم من گذشته و همه را برای‌العین تماشا کرده‌ام ، در این حالت مراقبه‌های‌حیرت‌انگیزی از نظرم میگذشتند که بروج مشیده و قصور عالیه و مناره‌های‌مرتفعه‌معابدآنها از اشعه آفتاب زرافشان چشمها را خیره می‌نمودند و در داخل این شهرها قوافل‌بدوی‌پشت سرهم ،گروه‌گروه‌مردم‌باانواع‌لباسهای الوان ، دسته دسته غلامان سیاه فام ، جمعیت‌انبوه نسوان که برقع بر چهره افکنده تمام مقابل من مجسم میشدند .

دکتر گوستاولوبون مینویسد : ـروایات قدیمه‌ای که عرب دردست است از حضرت ابراهیم (ع) ، تجاوز نمی‌کند لیکن‌مطابق تحقیقات علم السنه ثابت میشود که در اعصار خیلی قدیمه قسمت جنوبی عربستان‌و قفقاز طوایفی که مسکن داشتند اگر ازیك نژاد نبودند لااقل در زبان باهم متحدبوده‌اندو ازمقابله السنه‌سامی‌این‌مطلب‌ثابت شده‌است که عبرانی، فنیقی، سریانی، آشوری،کلدانی،عربی اصولا در یك زمان باهم متحدبوده‌اند و از یك زبان منشعب‌گردیده‌اند ، و چون‌معلوم نیست چه اسبابی و یا اثر کدام مرزو

بوم این اقوام متحدالاصل را ازهم جـداساخته لذا نمی‌توانیم تفصیل غرابت را باآنها مشروحا بیان نمائیم .

برطبق روایات قدیمه عرب که درواقع ماخـوذ است از منـابع یهود ابتدا در جزیرالعرب دو نـژاد مسکن داشته یکـی(یقطان) از اولاد سام و دیگر (اسمعیل)فرزند ابراهیم ومادرش (هاجر)کنیزی بوده(مصریه)بدویها از سرحد فلسطین تا حجاز را محـل سکـونت قرار داده و اولاد اسمعیـل اول‌طایفه‌ای هستند که در مکه حکومت کردند، و ترقی مکه بدرجه‌ای رسید که با (صفا) ازشهرهای معظم) همسری نموده و برسر پای تخت باهم رقابت داشتند .

بنطیه ، بنوادوم ، بنومات ، عمالقه‌بنوعمون ، و مدیانیده ـ که ازقبایل بزرگ شمرده میشوند ودر تورته از اکثر آنها اسم‌برده میشودمی‌گویند تماماازاولاداسمعیل(ع) بوده‌انـد و شاید همـان عمالقـه بودنـدکـه در دو هـزار سال قبل از میلاد بـه بدویهای شام ملحق شده بمصر هجوم برده‌سلطنتی باسم خاندان (راعیه) در آنجا تشکیل دادند که تا چندین قرن دوام داشته است .

بالاخره، عمالقه، بنوادوم ،بنومآت،بنوعمون قسمت کوهستانـی و صحراهـای عربستانرا برای سکونت خود اختیارنمودند،تایك مدتی بین آنها با عبرانیان جنگ جاری بوده و آنانرا از ورود بکنعان جلوگیـری‌مینمودند ، فقط (داود وسلیمان)برآنهااستیلا پیدا نمودند ولی آنهم موقتی بوده است .

راجع باعراب قسمت جنوبی‌عربستان‌فقط مورخین عرب شرح حالات‌آنها رامفصلا ذکر نموده‌اند لیکن بیانات‌آنهابقدری‌پیچیده‌و مبالغه‌آمیز است که بآسانی نمیتوان ازآن مطلبی بدست آورد ، این طور هست که ازاین بیانات بتوان کلمـات یونان و روم را راجع بقدرت و عظمت یمن تصدیق نمود ،بر طبق بیانات مورخین عرب (یمن) مـرکز مقتدرترین سلاطین دنیا بوده و سلاطین آنجامدت سه هزار سال‌سلطنت‌نموده وبهندوستان و چین و افریقا تانقاطیکه امروزه جزعمراکش‌محسوبند حمله برده‌اند .

یونانیان در چهار صد سال قبل ازمسیح هم از عربستان واقف بوده و ذخائر و نفایس این مملکت (اسکندر) را واداشت‌که آنرا فتح نماید .

البته در ظهور پیمبر اسلام استقلال‌عربستان سخت در تهدید بوده است ، درسال ۵۲۵ میلادی حبشیها به یمن حمله برده آنجارا تصرف نمودند ، و برای اطاعت‌دین‌مسیح مشغول اقدامات شده عده زیادی از قبایل‌را بدین نصارا داخل کرده ولی در سال۵۹۷ میلادی قبل از ظهور اسلام مدت‌کمی دولت‌ایران حبشیها را خارج ساخته و از طرف‌خود حاکمی برآنجا مقرر نمود ، چنانکه تاظهوراسلام یمن و خضرموت و عمان تمامادرتصرف

دولت ایران بوده است ، لیکن از همین‌حکومت موقت هم تمام خطه حجاز و نجد محفوظ بوده است و ازاین‌جا میتوان گفت‌که در میان تمام ملل متحد نه فقط عربستان است که قسمت اعظم آن از حکومت اجانب‌محفوظ مانده است .

دکتر گوستاولوبون راجع به مذاهب‌قدیمه عربستان مینویسد : در جاهلیت اقوام و قبایل عربستان در مذهب باهم اختلاف‌داشتند ولی پرستش آفتاب و ستارگان‌درآنها بیشتر شایع بوده است ، عرب باآن اقوامیکه‌از قدیم روابط تجارتی داشت ، خدایان آنها را هم برای خود برگزیده و عده خدایان‌عرب‌کمتر از خدایان روم و یونان نبود .

اعراب اگر چه خدایان متعددیرامی‌پرسیدند . معذالك خیال معبود واحد هم در آنها وجود داشت و از برکت ترقی همین‌خیال بود که (پیغمبر اسلام) تمام آنها را متوجه به پرستش خدای یگانه نموده وحدت‌ملی را که در نظر داشت ایجاد فرمود .

در عربستان یك معبد وجود داشت‌که نام آن کعبه بود که بنای آن بادست (ابراهیم) صورت گرفته است ، تمام اقوام‌جزیرةالعرب آنرا از مقامات مقدسه شمرده‌و احترام آنرا واجب میدانستند ، از مدتی‌معمول بود که از اطراف و اکناف بزیارت مکه می‌آمدند و کعبه در حقیقت (بت)خانه‌خدایان عربستان بوده است ، زمان ظهور پیغمبر اسلام سیصدوشصت‌بت‌درآنجاموجودبودکه صورت عیسی ومریم ، هم مطابق اقوال اکثر مورخین علی‌الخصوص (هروی)جزء آنها بوده است ،

اعراب آرایش و تزیین کعبه را ازمفاخر می‌شمردند ، یهود هم کعبه را مقدس شمرده احترام میکرد ، حفاظت کعبه با قبیله‌قریش بوده بهمین جهت از سادات قوم بشمار آمده مورد توجه و احترامات عامه بوده درزمان آنحضرت بسیاری از اعراب که میان آنها جماعت زیادی پابند کیش یهود ونصارابودند و خدای واحد را پرستش میکردند و آنها خودشانرا (خیف) می‌نامیدندکه‌درقرآن‌پیغمبر اسلام بهمین اسم نامیده شده است، فرقه مذکوره نه فقط توحید را که رکن اعظم‌اسلام است قائل بودند بلکه برکن دیگراسلام هم معتقد بودند و آن عبارت از تسلیم انسان‌درمقابل الهی‌مانندتسلیم‌ابراهیم(ع) درهنگام ذبح اسمعیل و بدین جهت است که آنحضرت‌در قرآن میفرماید کسانیکه قبل از من هم گذشته‌اند مسلمان بوده‌اند .

اجتماع تمام اصنام عرب در کعبه‌مسئله اتحاد مذهبی را ممکن قرار داده و اتحاد زبانهم آنرا سهل و آسان نموده بود.ودر حقیقت موقع آن رسیده بود که وحدت فکر و عقیده در تمام مملکت وجود پیداکندو این یکی از مسائل مهمه‌ایست که برپیغمبر اسلام محقق و مبرهن شده بود و همین‌سبب‌کامیابی وی گردید ، و بعوض اینکه بانی مذهب تازه‌ای شود چنانکه بعضی میگویندباین اکتفا کرده فرمود خدای بهشت همان

خدای ابراهیم (ع) ، بانی خانه کعبه‌است‌که‌تمام اعراب اورا قبول دارند ، زمان بعثت پیمبر اسلام بطورکلی تمایلاتی بطرف اتحادوطنی و مذهبی پیدا شده حتی‌علائم‌وعمارات آنهم موجود بوده است ، همانطوریکه درعصر قیاصره روم خدایان قدیم از تاثیرافتاده و مورد تنفر واقع شده بودند همان حس‌تنفرو بیزاری آنوقت در عربستانهم پیدا شده‌بود. سلطه عقاید کهنه دروقتی خدایان قدیم‌ازمیان‌رفته ، این عقاید بکلی کهنه و فرسوده شده و از خدایان دیگر رمقی باقی نمانده بود.

تا این‌جا بنابر قول نویسنده محترم‌دکتر گوستاولوبون فرانسوی از نژادورسوم و جغرافیای عرب و عربستان و بنای کعبه واسمعیل بیان کردیم تا خوانندگان عزیز مطلع باشند اینك می‌پردازیم به ظهور خود محمدص و بعثتش .

ولادت و ایام جوانی حضرت محمد ص.

حضرت محمد ص در ۲۷ اوت ۵۷۱میلادی بنا برگفته دکتر گوستاولوبون در مکه متولد میشود پدرش عبداله که دو ماه‌پیش از ولادتش از دنیا رفته بود از روسای خدام کعبه و مادرش آمنه دختر یکی‌ازشیوخ‌قبایل بوده است .

مورخین اسلام نقل‌میکنند که‌هنگام‌تولدش غرائینی چند پدید آمد ، از جمله آسمان و زمین متزلزل گردید ، آتش‌کده‌زردشتی بیك دفعه خاموش شد ، شیاطین از آسمان بزمین رانده شدند ، طاق کسری‌شکافته شد و بسیاری از برجهای آن با خاك یکسان گردید ، این حادثه گوئی نمونه‌همان‌انقراض بوده که باقدم سریعی برای دولت اران درکار پیش‌آمدن بوده است .

ابتدا مادرش او را شیر میداد وپرورش میکرد ، بعد مطابق رسمی که هنوز درعرب جاریست میان یکی از قبایل بدوی‌فرستاده شد ، و تا سن سه سالگی‌درآنجابود.

مورخین مینویسند که در آنجا ازحضرت محمد ص عجائبی بظهور رسید که اسباب وحشت قبیله شده نتوانستند او رابیشتر نگاه بدارند ، هنوز طفل بودکه‌مادرش هم فوت کرد و جدش عبدالمطلب بسرپرستی‌او مشغول گردید و کاملا از او مراقبت میکرد ، لیکن همچه معلوم گردید تقدیری‌که او را باعلی درجه ترقی و سعادت‌رسانید همان تقدیر مصائبی که نوعا برتمام دوره‌زندگی انسان تقسیم میشود جمیع مصائب را در اوایل عمر براو وارد کرد .

عبدالمطلب دو سال بعد از وفات(آمنه) رحلت نمود و عمویش (ابوطالب) که همیشه برای تجارت سفر میکرد ، مشغول‌محافظت و پرستاری وی گردید .

نقل میکنند یك دفعه ابوطالب اوراباخود بشام برد و در این سفر او در (بصری) راهبی را در دیرش ملاقات کرد و توریته رااز او تعلیم گرفت .

حضرت در سن بیست سالگی درجنگی که بین قریش باقبیله‌ای واقع شدشرکت کرد و آن استعداد و لیاقتی که در فن حرب از خود درآینده نشان داد همان استعداد و لیاقت را در این جنگ بمعرض بروز وظهوررسانید .

محاسن ذات و معانی صفات اوویرادر میان خلق مرتبه رفیع داده و بامین درمیان شهر و مردم ملقب و مشهور و مخاطب آمده‌بود و بواسطه همین نام نیك وصفات محموده یکی از زنان دولتمند مکه که بیوه‌ونامش(خدیجه) بود او را در سن ۲۵ سالگی برای کارهای خودش انتخاب کرده و تمام امورتجارتی خود را بدست وی سپرد و این سبب شدکه سفری دوباره بشام برای وی پیش آمد،در این سفر هم راهب فوق‌الذکر را در (بصری) ملاقات کرد و بعد از مراجعت از این سفر تزویج کرد ، در آن موقع از عمرخدیجه، چهل سال و از سن حضرت ۲۵ سال گذشته‌بود ، و این اولین زنی است که برای خود انتخاب کرد و تاوقتی هم که (خدیجه) حیات داشت زن دیگری اختیار ننمودند .

حضرت محمد ص ، از این تاریخ تا سن چهل سالگی یعنی در طول پانزده سالیکه در این میانه فاصله بود بچه امری اشتغال داشت در تاریخ ذکری از آن بعمل نیامده است ولی میتوان حدس زد که اودرطول این مدت مشغول تدبر و تفکردرمسائل مختلفه آن شریعت و آئینی بود که درآینده‌بانی آن گردید ، ولیکن در تمام این مدت مخالفتی از حضرت نسبت بکیش و آئین قریش بروز نکرد و یا چیزی شنیده و دیده نشد که دلالت کند براین که او درصدد است مذهب جاریرا ازمیان بردارد ـ برای این نمی‌خواست ظاهر نماید .

دکتر گوستاولوبون مینویسد :حضرت محمد ص در سن چهل سالگی نبوت خود را اظهار فرمود ، چون هر سال درکوه(حرا) بفاصله سه میل از مکه ، انزوااختیار میکرد ، آن هم مطابق معمول درکوه مزبورمعتکف بود که در پایان آن با حالت اضطراب بمنزل نزد (خدیجه) آمده ،چنین بیان نمودند«من شب درکوه حرا حرکت میکردم ناگاه بانگ فرشته‌ای راشنیدم که چنین میگوید»:بنام پروردگار متحرك انسان را آفریده و آموخت باو چیزهائی راکه نمی‌دانست (اقرأباسم ربك الخ..) ای محمد تو رسول خدائی و من هم فرشته او (جبرئیل) و این کلام وحی الهی است و از وقتی که آنرا شنیدم در خود احساس قوه نبوت می‌کنم .

خدیجه که در متانت و وقار و صفاووفا مشهور بود این اظهار شوهرش راقبول کرد و رفت نزد پسرعمش (ورقه) که در علم و فضل معروف بود تفصیل رانقل کرد ، ورقه گفت اگر همین طور است که میگوئی بر(محمد ص) همان فرشته نازل شده که وقتی

بر موسی ٤ ، نازل شده بـود و مسلما اوپیغمبر است ، و صاحب شریعت و قـانون خواهد گردید .

این تائید ، ورقه ، موجب اطمینان‌پیغمبر گردیده و برای اظهار شادمانی هفت مرتبه خانه کعبه را طواف نمود (ابوالفدا)مینویسد : که از آنوقت ببعد سلسله وحی مرتبا جاری بوده است .

پیغمبر تا مدت سه سال نبوتش راجزبا قربا و عشیره خود بکسی اظهار نمی کرد و آنها هم نظر بسن و مقام از اشخاص مهم‌قوم شمرده میشدند ـ وقتی او یقین کردکه عشیره‌اش از وی حمایت میکنند نبوت‌خویش‌را علنی کرد و یك تنه در مقابل آن شرکی‌که مرکزش خانه کعبه و تمام بتهای عربستان درآنجا جمع بود بنای مقاومت را گذاشت‌ولی در تمام این مدت پیشرفتی حاصل نشد بلکه‌مردم بنای استهزاء و تمسخر را گذاشتنـد حتی قریش که خدام خانه کعبه بودندغضبناك‌شده پیغمبر و پیروانش را تهدید بقتل نمودند ولی این سختی و تهدید در وجود او ابدامؤثر واقع نگردید .

ابوالفدا مینویسد : پیغمبر فرمود :«اگر دشمنم آفتاب را بدست راست و ماه‌را بدست چپ ، بگذارد تا مشیت الهی مـرااز این عـزم بـاز ندارد از ایـن کار دست برنخواهم کشید .

در اوایل دعوت محمد ص ولوله‌درشهر پیچیده بود ، مردم وقتی بهم میرسیدند پایه اصلی صحبت‌شان این بود روی دعوت(محمد ص) و سخنان عجیب او قرار داشت ، مسافرین این اخبار رابشهرها و قبایل خـودمی‌بردند ، هرجا می‌شنیدند ، صحبت‌میکردند و میگفتند : ، مرد چهل ساله‌ای از قریش‌مکه دعوی پیغمبری میکند ، مردم رابخدائی که دیده نمی‌شود و محسوس نیست میخواندپیشوایان مسیحی و کشیش کلیساها بین راه وقتی مطلع میشدند که کاروانی از مکه بشام‌از نزدیکی محل آنها میگذرد با هروسیله‌ای که ممکن بودخودرابمعبر کاروان‌میرسانیدندو از اهالی مکه سئوالاتی درباره پیغمبرعرب می‌کردند چون برای آنها هیچ حادثه‌عجب‌تراز این نبود که از میان مردم مکه ، از ملتی که بخون‌ریزی و بی‌رحمی شهرت داشت،انسانی باتمام فضایل و صفات عالی بپای‌خیزد و بپای خود دیگران را به نیکوکاری وخداپرستی ، ترك فساد و شهوت‌رانـی دعوت کنـد .

ایمان آوردن اباذر غفاری به پیغمبر .

ظاهرا امر خیلی ساده‌و عادی بنظـرمیرسید.!(علی٤) معجزه‌ای از پسر عم خود دید کـه یکی از روزها هنگام غروب آفتاب‌درحقیقت موضوع مهمی بود و چون خوب

در آن تعمق میشد جز یك معجزه نام‌دیگری نمیتوانست برآن نهاد .

آفتاب میرفت غروب که در افـق‌مغرب بیارآمد که محمدص ، بصدای بلند گفت پسر عمو یا (علی) در این موقع علی‌در حیاط با (زیددمیره) صحبت میکرد راجع به بهای شتریکه آنروز در بازار فـروخته‌بودند صحبت میگردید ، علی بشنیدن‌صدای پیغمبر بطرف اطاق دوید (محمد) را دیدتازه‌از نماز فارغ ولی هنوز بر سجاده نشسته‌است و مانند همیشه مودبانه در آستانه در اطاق‌ایستاد وگفت : یا رسول‌اله چه میفرمائید ، زود بخانه کعبه بروید اکنون آنجا را خلوت‌تر از صبح و ظهر خواهید دید در نزدیکی (غری) مردی میان‌سال نشسته و بدیوارتکیه‌داده و چشم بآینده‌گان و روندگان دوخته است ..

او مسافر از بادیه‌نشینان ، و راه‌دوریرا پیموده و در مکه هیچکس را ندارد تا شب را در خانه وی بگذراند ، این وظیفه‌ماست‌که از او پذیرائی کنیم زیرا بخاطردیدن ما و شنیدن نام‌خدا فرسنگها راه صحرا راپیموده و با پاهای طاول‌زده باین شهر آمده ، و برای راه سفر شترش را هم در راه‌فروخته‌و قسمتی از بهای آنرا نیز بمسافران بخشیده، زود برو ، اورا به مضیف ببرد ازاوپرستاری‌و پذیرائی‌کن ، وجراحات پایش را داروی شفابخش بندد تا هرچند روزیکه در مکه‌خواهد بود این کار تکرار کن . خدیجه خانه‌اش را مضیف خانه قرار داده بود .

(علی‌ع) دست برچشم نهاد و فوراز خانه خارج شد ، چیـز عجیبـی بود ، (محمد ص) از چهار پنج روز قبل ازهیچکس‌ملاقات نکرده بود و از خانه بیرون نمی‌آمد برای اینکه مردمان رزل اوباش بـدستور(ابولهب) و (ابوجهل) سنگ میزدندوآزارش میدادند باین جهت از خانه بیرون نمی‌آمد ،آنوقت ازکجا میدانست که مرد مسافری در خانه کعبه نشسته ، کی باو گفته که پاهایش‌هم طاول کرده و نیز شترش را در راه‌فروخته و قسمتی را در راه به فقیران داده است .

بهرحال (علی) غرق در اندیشه‌هابودکه وارد خانه کعبه شد شمعها را افروختـه و مشعلهای روغنی را نیز روشن کرده‌بودند،خدمتکاران شبهـا پرده را می‌کشیدنـد و مسافرانرا بیرون میکردند که درها را به‌بندندنگهبانان (هبل) سبد پراز پول را خالـی میکردند تا شماره کنند ، و اشیاء همیـن‌تقویم نمایند ، (علی) باطراف نگریست و درست همانجائیکه رسول خدا نشانی داده‌بود مسافر میان‌سال خسته‌ایرا مشاهده کـه پاهای مجروحش را دراز کرده و بسته‌های‌نان و اشیاء لازم دیگر روی زانو خودنهاده است ، از چهره‌اش خسته‌گی و ناراحتـی‌هویدا بود و همین نشان میداد که از راه دور بمکه آمده است .

(علی) پیش رفت وگفت : سلام برتو ای مرد مسافر ، اهلا و سهلا ای جوان ، مسافر و غریب هستی ، به تحقیق همین طوراست و در این شهر کسی را نمی‌شناسم که شب را در خانه او بسر برم ، میتوانی برمن‌منت گذاری و شب را در مهمانخانه‌عموزاده من بگذرانی و بسر یك سفره بنشینی .

مرد میان‌سال لبخندی زد گفت :منت‌پذیر خواهم شد ، زیرادر غیراینصورت ناچار میبایست شب را در زیر آسمان وروی‌زمین در معبر عام بخوابم ، او از جای برخاست و همراه (علی‌ابن‌ابیطالب بسمت‌خانه‌حرکت کرد (محل تجارت خدیجه) حالا به مهمان‌خانه محمد تبدیل یافته و آنجا ازفقیران‌و مسافران و غریبان و بیچارگان و بیماران پذیرائی میگردید و با نان و خرما و گوشت‌پخته و شیر و چیزهای دیگر هرچه فراهم بود از آنها پذیرائی بعمل میآمد و صبح پی‌کار خود میرفتند و شب هنگام باز اگرجائی برای استراحت پیدا نمی‌کردندآنجا میآمدندبدون اینکه کسی از او سئوال‌کندکی هستید، در شهر چه میکنید ، از کجا آمده و بکجامیروید و نام و نشانتان چیست ؟ .

(علی) مرد مسافر مذکور را نیزبهمان‌خانه برد و اطاقی را دراختیار او گذارد و به ناصح سفارش کرد که شام شب را برای دونفر بآن اطاق ببرد ، آنشب علی‌ابن‌ابی‌طالب و مسافر باهم غذا خوردند و ساعتی بعد(علی) میرفت او پاهای خود را باآب شست ، دارو نهاد ،جراحاتش‌رابست‌وازهم‌خداحافظی‌کردند .

صبح فردا مسافر رفت و شب هنگام‌به ترتیب شب قبل (علی) بخانه کعبه رفت و باز اورا به مضیف آورد ، و شام را باهم‌صرف‌کردند ، صبح مجددا مسافر از خانه خارج شد ، شب سوم نیز کار بهمان ترتیب انجام‌گرفت ، و علی بخانه کعبه رفت و اوراباخود به مهمانخانه آورد ، و شام را باهم خوردند،هنوز نه نام میزبان خودرا پرسیده بود و نه میزبان میدانست که مهمان چه نامیده میشودو از کدام قبیله است ، در مکه چه میخواهد و چه میکند .

آنشب وقتی‌که (علی) بعزم‌خدا حافظی از او جدا میشد مسافر دست اوراگرفت و گفت : بنشین باتو کاری دارم (علی)نشست‌و منتظر ماند تا مسافر چه بگوید ، لحظاتی چند سکوت برقرار بود بالاخره مهمان‌گفت:هیچ از من سئوال نمی‌کنی چه نام دارم ، اهل‌کجا هستم ، و چرا بمکه آمده‌ام ، و این‌جا درپی چه‌کاری میباشم .

(علی) در نهایت خون‌سردی تبسمی‌کرده و جواب داد : ـ بمن‌چه ربطی داردکه تو کیستی و ازکجا آمده‌ای بهمین اندازه‌وظیفه من است بفهمم غریبی یا آشنا وچون دانستم کسی را در این شهر داری که‌بخانه‌اش‌مهمان باشی یانه و چون دانستم وظیفه من ، ایمان من حکم میکندکه از غریب پذیرائی‌کنم و مهمانرا عزیز بدارم ، تنها یك چیز را

اگر بدانم ممنون میشوم و آن نام تو است تحسین گوئی گشود گفت : ـ آفرین بر تو و که از لحاظ کارم سهل باشد ، مسافر لب به‌ترا خوب تربیت کرده است . امابدان‌که من معلم اخلاقت ، این معلم یا پدرت یا دیگری‌من (جندب ، پدرم جناده‌بن قیل) و از قبیله (اباذر غفاری) نامیده میشوم و اسم اصلی‌بنی‌غفار هستم ، چشمان علی از شادی برق محسوس پیدا کرده بنی غفار از طوایف‌بزرگ عرب و آباذر مشهورترین روسای طایفه مذکور بشمار میرفت و علی بکرات‌نام اورا ردیف بزرگان عرب شنیده بود ،او ا زاینکه میدید دست تصادف او را میزبان‌چه مردی کرده خوشحال بود ـ و آباذر میخواست با گمنامی وارد مکه و محمد رامانند فردی عادی ملاقات نماید .

سپس آباذر گفت : پس گوش کن‌فرزندم ، من از مسافرانی که به مکه میرفتند و آنها که از مکه می‌آمدند نام محمدبن‌عبداله (ص) را می‌شنیدم ، بمن‌میگفتندکه با خدای یگانه سخن میگوید ، و مردم را به‌نیکوکاری و صله ارحام و دستگیری فقرا و تفقد به ایتام و مساکنین دعوت مینماید ،لذامن مشتاق شدم که درباره او اطلاعات دقیق‌تری کسب کنم ، و چون فصل گرما بود ومن‌کسالت داشتم برادرم را بمکه فرستادم تا از (محمدص) اطلاعاتی تحصیل نماید ، و ازمذهب او خبرهائی برای من بیاورد ، برادرم پس از سه ماه از مکه بازگشت و خبر آوردکه (محمد) را دیدم بااو صحبت کردم او مردیست که هرگز دروغ نگفته ، ظلم نکرده.ستم بکسی روا نداشته ، از دستگیری بی‌نوایان مضایقه ننموده ، و از بذل‌مال‌دریغ نورزیده و ... و... برادرم اینقدر پیش‌رفت که شوق ملاقات (محمد) درونم شعله‌ورگردید . و بااین اشتیاق راه سفر فراهم کردم و روی براه نهادم و باین‌جا آمدم.

در مکه کسی را ندارم ولی بسیارهستند کسانیکه اگر نام طایفه و نشان‌خودرا بشنوند بخانه خویش دعوتم مینمایند وسفره‌های رنگین میگسترانند ، لیکن من نخواستم شناخته شوم ، و بتو نیز ای‌جوان‌هرکس هستی اطمینان پیدا کرده‌ام که‌میگویم کیستم و چرا باین‌جا آمده‌ام .

حالا وقت آنست که بمن بگوئی توکیستی و اگر ممکن است ، و اگر تو(محمد) را میشناسی و او را تا امروز بچشم دیده‌ای،وسیله‌ای فراهم نما که من بخانه او بروم و از او دیدن کنم (علی) که تاآن لحظه سراپاگوش بود گفت : قدمت بخانه (محمدبن عبداله مبارك باشد) آباذر باکمال تعجب‌پرسید : چه‌گفتی ؟ من در خانه محمدبن عبداله مهمان هستم و نمی‌دانم سه شب برسفره او نشسته‌ام ، و خبر ندارم ؟ .

علی اظهار داشت : ـ بلی ، و این‌خود (محمد) بود که مرا در پی تو بخانه کعبه فرستاد ، او از نماز فارغ شده بود که‌مرا خواند و بمن گفت برو مردی باین نشان

پاهای طاول‌کرده در کعبه است او رابه‌مضیف‌دعوت کن ، و بمن گفت که تو شترت را فروخته‌ای و مقداری از بهای آنرابه‌مسافرین‌بذل کرده‌ای آیا چنین است .

آباذر غفاری ، که غرق در حیرت وتعجب بود از جای جست تکان شدیدی با باعصابش وارد آمد ، برخاست مجددانشست‌و گفت : ـ (محمد) یك پیغمبر حقیقی است او از کجا میدانست که من شترم‌رافروخته‌ام‌و از کجا خبر داشت که پایم در اثرپیاده‌روی طاول نموده است ، در حالی که من هرگزدر این باره باکسی حرف نزده‌ام ، و از این مقوله هیچکس آگاه نبود ، و او که قبلا تاآن درجه مشتاق دیدار (محمد) شده بودبیش ازپیش بشوق آمده و دستهای (علی)راگرفت‌و از او خاست تا بهر ترتیب‌که صلاح میداند به خدمت (محمد) هدایتش کند (علی)گفت:گوش ، ای پسر جناده (محمد) از همه‌جا تحت‌فشار و دشمنی قرار گرفته و بیم آن‌میرود که بخانه‌اش حمله کنند و آسیبی‌بوی وارد آوردند ، ملاقات کنندگان او هم طبعادرامان نخواهند بود ، از اهالی مکه هیچیك جرئت حرف زدن با او راندارند زیرابلافاصله‌مورد حمله و ضرب و شتم قرار میگیرند و غریبان و بیگانگان نیز بهمین ترتیب است،

تو را نزد محمد ، میبرم و شرط‌این‌است که بفاصله پنجاه قدم دنبال من بیائی ، و آباذر ، از جای برخاست سرورروی خودرادرآب تمیز شست ، ریش خودرا شانه زد و باعطر خوشبوی لباس را معطر کرد ، همراه(علی) بیرون رفت بهمان ترتیب که قرار گذاشته بودند تا نزدیکی خانه رفتند وچون‌در آن ساعت برحسب تصادف کسی مراقب نبود و یا اگر بود توجهی نداشت (آباذرغفاری) بملاقات (محمدبن‌عبداله) توفیق‌یافت ودر همان ساعت و همان جلسه اول‌نیزتعلیم‌گرفت و شهادتین را جاری و مسلمان شد ، و اباذر غفاری چهارمین نفری بود که بدین‌حنیف اسلام گردید ، خدیجه ، علی ، زید ، آباذر قریش در این صدد برآمدند که‌پیغمبررا بقتل برسانند ولی چون مطابق رسوم‌عرب هر خاندانی مکلف است در حمایت هر یك‌از افراد خویش تا آخرین قطره خون خود ایستاده‌گی کند ، لهذا میترسیدندکه اگردستی بطرف وی دراز کنند عشیره‌اش برای انتقام قیام نمایند ، و یك سلسله جنگهای‌خونینی برپا شود ، و همین سبب شد که پنغمبر توانست دعوت خودرا ادامه دهد وجمعی را هم داخل در اسلام نماید .

مخصوصا مسلمان شدن آباذرغفاری که مراجعت به ایل خود نموده وتمام‌خانوار-های ایل بدستور آباذر اسلام قبول کردند واین عمل که در مکه و اطراف منتشر گردید تا اندازه‌ای پیروان پیغمبر اطمینان حاصل‌کردند ولی باز بدستور ابوسفیان و ابوجهل و ابولهب مزاحم مسلمانان میشدند .

ولی چون آن امنیت که برای‌پیغمبربود آن امنیت برای این جمع نبود لهذاهمه

آنها از مکه مهاجرت کرده بطرف حبشه‌رهسپار گردیدند ، وقتی که پادشاه حبشه از کیش و آئین جدید سئوال کرد ، (جعفرطیار) پسر عم پیغمبر در جواب چنین گفت: «مادر ظلمت جهل و نادانی فرورفته احنام‌پرستش میکردیم ، ما از هوا و هوس پیروی کرده غیراز زور پابند هیچ قانونی نبودیم،در این میانه خداوند شخصی را از بین ما برگزید که از قوم ما است ، علاوه نسبتی‌عالی است ودیگر بواسطه‌محاسن ذات‌ومعالی صفات از یك مدتی مورد قبول عامه بوده وهمه اورا احترام و اکرام می‌نمودند .

این پیغمبر بما آموخت که خدای‌واحد را بپرستیم ، خرافات و اوهام پدران خود را ترك کنیم ، از پرستش احنام دوری‌جوئیم ، از اعمال بد بپرهیزیم ، صداقت و درستی را پیشه خود سازیم ، عهد و پیمان‌خود را نقض نکنیم ، پدر و مادر را گرامی داریم ، نسبت بهمسایه نیکی‌نمائیم ، ازتعرض‌بناموس زنان و خوردن مال ایتام اجتناب ورزیم ، او نماز و روزه و زکوة را واجب‌کرده ، و ما کسانی هستیم که نبوت او را تصدیق و تعلیمات مذهبی و اخلاقی که ازجانب خدا آورده همه را قبول کرده‌ایم .

پیغمبر تمام صدمات وارده راباکمال‌صبر و شکیبائی تحمل میکرد و فضاحت و بلاغت آیات قرآن هر روز عده‌ای مسلمان‌تازه برای او فراهم می‌نمود و برای اینکه چند روزی راحت باشد بخانه (ابوطالب)عمویش‌که از اشخاص محترم بود رفت در همانجا توقف نمود .

حالا از بعثت پیغمبر ده سال‌گذشته‌و سنش هم بالغ بر پنجاه سال است که او صدمه بزرگ بوی رسیده : یکی آنکه‌عمش(ابوطالب) که یگانه حامی و سرپرست او بود ودیگر زوجه‌اش (خدیجه) که تمام اقربای‌اواز اعیان مکه محسوب بودند هر دو رحلت کردند .

خدیجه‌که اول مومن محمد بود وتمام اموال و دارائی خود را در اختیارپیغمبر گذارد ، خانه خدیجه که مهم‌ترین بنادر مکه‌بود مضیف خانه و شب و روز جای غربا و مساکین و مسافرین بود . بطوریکه روزمیرفتند و شب برمی‌گشتند ، و غالب تجار مکه از مال خدیجه تجارت میکردند ،

با این مقام و مرتبه که اول زن دراسلام محسوب میشود در موقع فوت روی حصیری خوابیده بود فقط در آخرین لحاظ مرگ خطاب به شوهرش گفت : عبای‌خودرا روی من بینداز تا شاید من براحتی جان‌دهم،پیغمبر عبای خودرا روی‌بدن‌خدیجه‌انداخت، در این موقع بود که زنان طایفه و کسان‌خدیجه جمع و بدن خدیجه را برداشتند و بااحترام زیاد بخاك سپردند .

چون پیغمبر در مدت زناشوئی باخدیجه بیش از یك زن نداشت باین جهت

بعد از فوت خدیجه درواقع بی‌پرستار ومهم‌تر بی‌پناه و یاور شده بود ، لذا وقتی‌که پیغمبر فشار و صدمات دشمن را غیرقابل‌تحمل دید به طایف که قریب بشهر مکه‌است عزیمت فرمود ، ولی در آنجا هم غیرازاذیت‌و آزار نتیجه دیگری نگرفت و ناچار بطرف مکه برگشت .

پیغمبر در ایام حج همیشه اهالی(یمن) را دعوت باسلام میکرد و چون بین آنها با اهالی مکه سخت رقابت بود علاوه‌ظهور پیغمبر نیز میان آنها انتشار ، بیانات پیغمبر در آنها تاثیر بسزائی بخشیده بلاتأمل‌دعوتش را قبول و تصدیق کردند ، که او همان پیغمبریست که انتظار ظهورش‌راداشتندلذا بایك جوش و حرارتی این خبر را باهل یثرب رسانیدند ، خبر مزبور هیجانی درآنهاپدید آورده جمعی از میان ایشان برای‌اطلاع از تعلیمات این مذهب تازه بمکه آمده‌خدمت‌پیغمبر رسیدند ، و حضرت در جواب سئوال آنها شرح ذیل را که در نهایت درجه اختصارو سادگی است اظهار نمودند .

«اقرار بوحدانیت خدا . و همچنین‌اعتقاد بزندگانی عقبی تانیکان و بدان هریك بسزای کارهای دنیوی خود برسند ، و نیزاعتقاد و تسلیم بتقدیرات و قضاهای الهی ،هر نوع عمل نیك ، شناختن ویرا به پیغمبری واطاعت از او ، نماز کردن باطهارت‌دراوقات مقرره » .

تعلیمات مزبوره تااین درجه موثرواقع گردید که همه آنها اسلام را قبول کرده بعد از بیعت برای انتشار دین جدیدبوطن خویش مراجعت کردند .

وقتی که قریش باخبر شدند ازقضیه‌چنان آتش خشم و غضب ایشان مشتعل‌گردید مانند ایمان آوردن اباذر و طایفه‌اش ، علت‌معلوم است این خدام خانه کعبه محض آنکه بمقام و حیثیت آنها لطمه‌ای وارد نشودهیچوقت راضی نمیشدند مذهب جدیدی که برخلاف منافع ایشان است برسمیت برسد ،این بود جمع شده تصمیم گرفتند پیغمبر را بقتل برسانند ، زمانی که پیغمبر از قصدشان‌اطلاع پیداکردکه تمام آنهاخانه‌اش‌رامحاصره کرده بودند ، بااین حال پیغمبر از منزل‌خارج گردید و پرده تاریکی شب از نظر دشمن پوشیده مانده و بامصاحبت (ابوبکر)صدیق از مکه به یثرب مهاجرت فرمود ، روزیکه پیغمبر وارد یثرب شد نام این شهربمدینه مبدل گردید که هنوز بآن نام باقی است و زمان هجرت پیغمبر برای مسلمانان‌ابتدای تاریخ مقرر گردید و سال اول هجری از ۶۲۲ میلادی شروع میشود .

وقایع بعد از هجرت از دکتر گوستاولوبون دانشمند فرانسوی .

پیغمبر بانهایت کامیابی وارد مدینه‌گردید ، انصار شاخه‌های درخت خرما را بالای سرش سایبان قرار داده و از هر طرف‌هجوم آورده خودرابقدمهای‌وی‌میانداختند،

از حین ورود بمدینه به تکمیل مسائل دیانت‌پرداخت ، قرآن که تاآنوقت ناتمام و تکمیل نشده بود ، متدرجا در مواقع حاجت بوسیله‌نزول وحی باتمام رسید ، البته اصول‌مسائل همان بوده‌که از پیش برقرار شده بود ،ارکان اسلام را بتدریج معین نمود ،پنج‌وقت نماز در شبانه روز ، در شهرصیام‌روزه‌گرفتن‌و دیگر زکوة مال ، همه اینها معین گردید.

بعد از هجرت عزوات عدیده‌کوچك‌کوچکی باکفار برای پیغمبر پیش آمد که در بعضی از آنها شخصا حضور داشته‌است ،مثلا یکی از آنها غزوه بزرگ بدر است که‌در سال دوم هجرت واقع شد ، در این جنگ‌عده دشمن دو هزار نفر و از طرف پیغمبر سیصدو چهارده نفر ، آنهم سه نفر بیشترسوارنبودند ولی فتح نصیب پیغمبر گردید و از شکست قاطعی که بدشمن داد به پیغمبرحربی‌مشهور گردید .

مینویسد : او بعد از واقعه بدر تاچند سال باقبایل و طوایف مجاور بزدوخورد مشغول بود ودر غالب مواقع فتح و غلبه باپیغمبر بوده است ، و چیزیکه قابل توجه میباشد این است که همچنانیکه در مغلوبیت‌و شکست مرعوب نمیشد ، وقتی هم که بر دشمن غالب می‌آمد در وی غروری پیدانشده‌از اعتدال خارج نمی‌گردید ، فقط در یك موقع دیده شد که هفتصد نفر از اسرای‌یهودراکه خیانت کرده بودند حکم قتل داد .

پیغمبر تا چند سال اقتدارش‌درتزایدو ترقی بوده است ولی البته برای بسط و توسعه این اقتدار لازم بود مکه راهم‌بتصرف‌خود درآورد و برای انجام این امرمهم قبلا میبایست‌که از در مسالمت داخل شود ، این‌بود با چهار هزار نفر از مسلمین خودرا جلو مکه رسانید ، قریش پیغمبر را از دخول‌بشهرمنع کردند ، لیکن فرستادگان قریش‌ازابهت و جلال وی مبهوت شده یکی از آنهاگفت‌من دربارهای قیصر و کسری را دیده و تا کنون پادشاهی بابهت و جلال (محمد)ندیده‌ام .

او در مراجعت از این سفر فوج‌اسلام را برای جبران این عدم موفقیت‌طرف خیر سوق داد ،

این شهر واقع در پنج منزلی شمال‌شرقی مدینه مسکن طوایف یهود و مرکز تجارتی آنان بوده است و باآنکه قلعه آن‌در نهایت درجه استحکام بوده پیغمبر او را فتح نمود .

بعد از فتح خیبر از یك واقعه‌ای که‌پیش آمد نزدیك بود بادست یك زن‌یهودی تمام سرگذشت او خاتمه پیدا کند و شرح‌آن‌بدین قرار است : «یك نفر یهودیه مسماة به (زینب) گوشت بزغاله‌ای را مسموم‌کرده‌هنگام طعام جلو پیغمبر گذاشت. اودرهمان لقمه اول از طعم غیر مطبوع احساس سمی‌درآن نموده فرمود این‌گوشت بمن خبردادکه سم در من داخل کرده‌اند ».

هنگامی که آنزن را مقابل پیغمبر آوردند بعد از استفسار از حقیقت امر ، مشارالیها چنین جواب داد : «چون منصب نبوت مخصوص کسی است که دارای وحی و الهام باشد ، لذا من از این عمل خواستم معلوم دارم که تو پیغمبر صادقی یانه ، در صورت صدق یقین داشتم که بوسیله الهام حقیقت راکشف کرده از این غذا تناول نخواهید نمود ، درصورت کشف گفتم انتقام خون قوم خودرا از شما گرفته مسئولیتی هم متوجه من نخواهد بود» . زن یهودیه از این جواب که نهایت زیرکانه است جانش را از خطریکه در جلو داشت رهانید .

وقتی که قدرت و قوت پیغمبر بتدریج زیاد شد باردیگر عازم فتح مکه گردید و باده هزار نفر مجاهد که تاآنوقت چنین لشکری تحت لوای وی جمع نشده بود خود را جلو دیوار مکه رسانید و چون قوت وقدرت آنوقت بدرجه‌ای رسیده که کسی را تاب مقاومت باوی نبود ، لهذا بافوج اسلام بدون جنگ وارد مکه گردید .

مینویسد : ـ پیغمبر بااینکه اهل مکه متجاوز از بیست سال دشمن جانی او بودند و از هیچ صدمه و آزار نسبت بوی فروگذار نکرده بودند ، معهذا در این موقع نهایت انسانیت و جوانمردی را درباره آنهامرعی داشت و باآن جوش جهادیکه در وجود انصار غالب بود کوشش فرمود اهل مکه رااز مخاطره هجوم آنها محفوظ نگاه داشت و فقط امر فرمود سیصدوشصت بت که درکعبه جمع کرده بودند تمام آنها را شکست وآنخانه راکعبه اسلام قرار داد که تا امروز بهمانحال باقی و برقرار مانده است .

پس از فتح مکه قشون اسلام چه در زمان پیغمبر و چه در زمان خلفای راشدین بهرطرف حمله می‌کردند فاتح برای اینکه معتقد بودند که اگر کشته شوند به بهشت خواهند رفت و اگر کشتند و فاتح شدند صاحب مال آنها میشوند .

از تاریخ هجرت ده سال گذشته بودکه پیغمبر عازم حج گردید و این آخرین حج او بوده است ، چنانکه در مراجعت از مکه سخت مریض شد ، ابوالفدا ، مینویسد که پیغمبر آنوقت در منزل زینب بنت حجش ،توقف داشت و مطابق نوبه‌ای که برای هر کدام از زوجات خود معین کرده بود ،روزیکه نوبه میمونه بنت حارث بود پیغمبر به منزل او نقل فرمود ، در این روز مرضش بدرجه شدت کردکه تمام زوجات خود را جمع کرده فرمود : «اینك بواسطه عارضه بیماری لازم است تاوقتی که بهبود حاصل نشده در یکجای معینی باشم آنها هم بالاتفاق پیغمبر را بمنزل عایشه بردند » .

وقتی که پیغمبر از حیات خویش مایوس گردید برای آخرین وداع تمام صحابه را نزد خود جمع کرده ، ابتدا سپاس خدای را بجا آورد که ویرا موفق بادای رسالت نمود و بعد فرمود ایهاالناس هرکسی را که من زده باشم باید برخیزد و مرا قصاص کند.

و اگر مال وی برده باشم اینك از مال من‌حق خود را بازستاند و نگوید میترسم که اگر قصاص بستانم رسول بامن کینه وعداوت‌پیدا کند ، بدانید و آگاه باشید که عداوت و کینه در نهاد من نیست و من ازآن دورم.

در این میانه یك نفر برخواست سه‌درهم از پیغمبر مطالبه کرد و او فوراآنرا ادا کرده و فرمود ، تحمل رسوائی‌دنیابمراتب‌آسان‌تر از تحمل رسوائی و فضایع عقبی‌است، در خاتمه پیغمبر برای دشمنان خود دعای‌خیر کرده بمنزل (عایشه) مراجعت نمود .

سه روز قبل از وفاتش خاست برای‌نماز به مسجد حضور بهمرساند ولی از شدت مرض نتوانست و بدین جهت (ابوبکر) مامورشد بجای پیغمبر با صحابه نماز گذارد، و همین سبب شد که بعد از پیغمبر او را برای‌خلافت انتخاب کردند ، پیغمبر در سال یازدهمین هجرت در سن شصت وسه‌سالگی‌بعد از پانزده روز بیماری رحلت فرمود .

زمان وفات پیغمبر تقریبا تمام عربستان تا عمان دین اسلام راقبول‌کرده‌بودند، عرب ، یهود ، نصاری تماما باین مذهب‌جدیدایمان آورده ، و تمام سکنه عربستان جزویك ملت واحد شده بودند ، و آنروز نزدیك‌شده‌بود که همین مجاهدین بایك جوش عقیده و ایمان سرشاری تحت‌لوای سرداران شجاع‌و لایق خود تمام دنیا را فتح کرده بتصرف خود بیاورند .

در خصایص ذاتی و مزایای‌زندگانی‌شخص پیغمبر .

ابوالفدا چنین مینویسد ـ آثار قدرت و توانائی از ظاهرش آشکار بود ،چیزیکه بیشتر از همه قابل‌توجه است‌خصایص‌روحانی‌و مزایای روحیه پیغمبر است که برهمه‌عالم ویرا برتر و بالاتر قرار داده است ،کسیکه‌با پیغمبر مصافحه می‌نمود تادست خودرا رها نمی‌کرد پیغمبر دستش را نمیکشید ، غالباازاصحاب دیدن میکرد و از آنها احوال‌پرسی میکرد ، گوسفندهائی داشت شیر آنها را بادست خود میدوشید ، لباس و کفش خودرا بادست (مبارك) وصله میکرد ، پیغمبر فوق‌العاده برنفس خویش مسلط بود .

این‌طور مینویسند : که پیغمبر امی‌بوده است و آن مقرون بقیاس هم زیرا اگر او اهل علم بود شاید ارتباط مطالب وجملات‌قرآن بهم بهتر میشد ، بعلاوه اینهم قرین قیاس است که اگر پیغمبر شخص امی نبودنمیتوانست مذهب جدیدی شایع ومنتشرسازد برای اینکه شخص امی باحتیاجات اشخاص‌جاهل بیشتر آشنا است و بهتر میتواند آنها را براه راست بیاورد ، بهرحال پیغمبر امی‌باشد یا غیر امی جای هیچ تردید نیست که او آخرین درجه عقل و فراست و هوش رادارا بود ودر حقیقت فراست و هوش وی همان فراست و هوشی را بیاد می‌آورد که‌کتب یهود درباره سلیمان بما خبر میدهد .

دکتر گوستاولوبون مینویسد : اگراز پیغمبر بتوان مطابق اقوال انتقادی کرد

فقطهمان محبت مفرطی که بزن داشته ولی‌باید گفته شود ، در آنزمان اظهار محبت نسبت بزنان مهم‌ترین تعلیمات و نکات اخلاقی‌را دربر داشته زیرا در میان اعراب زنان هیچگونه قدر و قیمتی نداشتند ، تااین حدکه اگر زنی دختر زائیده بود اورا زنده در گورش می‌نهادند و بعلاوه این راهم نباید ازنظر انداخت که این محبت فقط در قسمت اخیر زندگانی در او پیدا شده بود والا دراوایل عمر تا سن پنجاه سالگی بهمان زوجه اولی که خدیجه باشد قناعت نمود .

تا اندازه سن زنان خود را هم‌چندان‌اهمیت نمی‌داد بلکه تا اندازه‌ای‌روی‌مصلحت و پیشرفت امور بوده زیرا عایشه ، را وقتیکه‌بعقد خود درآورد سنش زیاده از ده سال نبود ، لیکن (میمونه) دختر حارث را که‌بنکاح خود درآورد عمرش بالغ بر پنجاه و یکسال بوده که این بهترین دلیل است برعدم هوس‌رانی درباره زن .

مینویسد : اگر بنا باشددرجه‌بزرگی‌و اهمیت رجال از روی میزان عمل وکارهای آنها سنجیده شود میگوئیم که پیغمبر اسلام‌در میان رجال تاریخ یکی از اشخاص بزرگ نامی محسوب است .

مورخین قدیم بواسطه تعصبات‌مذهبی اهمیتی بکارهای او نداده‌اند ، ولی در عصر حاضر مورخین نصاری حاضرشده‌اندکه در این باب از روی انصاف سخن‌گویند، مسیو (بارتلمی‌سنت‌هیلر) که از مورخین‌مشهور معاصر است درباره وی مینویسد : «پیغمبر اسلام از حیث‌عقل وفهم،خداپرستی،رحم ، وانصاف برتمام معاصرین زمان خود تفوق و برتری داشته است ، حکومتی که اوبرای خود حاصل نمود مبنی بود بر مزایا و فضایل نفسانی خویش و مذهبی راکه اشاعت‌داد آن مذهب برای اقوامی که آنرا قبول نمودند یك نعمت بزرگی گردید ، این‌مذهب‌چه‌گونه مذهبی بودکه کرورها مردم را تابع قانون خود قرار داد ، چه حقایق تازه‌ای بودکه او بتمام عالم آنها را ظاهر و آشکار ساخت ، آری همان حقایقی است که الحال‌قلم را به بیان آنها معطوف میداریم» .

قرآن که‌کتاب آسمانی‌مسلمین است‌منحصر بدستورات مذهبی آنها نیست بلکه دستورات سیاسی و اجتماعی مسلمانان نیزدر آن درج است .

مینویسد : اگرچه قرآن از جانب‌خدانازل شده لیکن ارتباط بین اجزاء آن باهم خیلی کم است ، کلمات و عبارات آن حیرت‌انگیز ، لیکن روابط بین غالب مطالب‌وفقرات آن مقطوع و نیز دلایل منطقی درآن اکثرغیر مذکور است و یك علت آنهم این است که قرآن روزبروزبرطبق پیش‌آمدواحتیاجات‌وقت بر پیغمبر نازل میشد ، بعبارت آخری هروقت حاجتی پیش میآید و یا باشکالی برمیخوردند برای رفع آن جبرئیل نازل شده آیه‌ای میآورد و آن فورا جزء قرآن‌میگردید ، قرآن را بعداز پیغمبر جمع‌ومرتب

نمودند ، درحیات وی یك آیه را بچندین‌قسم میتوانستند قرائت کنند ، ولی چندسال بعد از وفاتش خلیفه سوم صورت گرفت ،روایات و قراآت مختلفه که در میان صحابه شایع بود بعد از مقابله یکی را از آن میانـه‌انتخاب کرده آخرین نسخه قرار داد .

قرآن مشتمـل است بـر یکصد وچهارده سوره و هر سوره مشتمل است بـر آیاتی چند ، و خطابات قرآن همیشه از طرف‌خداست ، عقیده مسلمین این است که‌قرآن در میان کتب موجوده دنیا از جمله کتبی‌است که تاکنون کتابی نظیر آن از آسمان نازل نشده است ، البته این قول خالی ازمبالغه مشرقی نیست ولی‌این هم شکی نیست که در بعضی موارد این کتاب در فنون‌شعری‌و رموز خطابه و حسن بیان قدرت‌نمائیهائی شده‌که نظیر آنرا در سایر کتب مذهبـی‌نمیتوان بدست آورد .

درباره پیغمبر اسلام نمیتوان گفت‌که او یکی از فلاسفه بزرگ بود یاآن‌فلاسفه که شالوده مذهب هنود و بودلیت راریخته‌اندنمیتوان ویرا در ردیف آنها قرار داد ، مثـل بودا هیچوقت از پیغمبر اسلام چنین عقیده‌اظهار نشده که «هیچ خالقی برای این عالـم نیست و تمام وقایع و حوادث در زنجیرهای‌تناسخ ملکی بهم پیوسته شده است » علاوه برانکار قطعی (بودا) تذبذبی‌هم‌که دربراهمه‌وجود داشت آن تذبذب دراو نبود ، راجع به فلسفه مذهب بودا معلوم میشود بااینکه عده‌پیروان آن معادل باتمام مذاهب دنیا است یك چنین مذهبی است که بکلی صانع عالم‌را انکار مینماید ، معهذا تعلیمات اخلاقی این مذهب بدرجـه‌ای عالی است که حتی(میکس‌مو) هم آنها را قبول دارد چنانکـه مشارالیه مینویسد که قبل از انجیل و مذهب‌مسیح اولین تعلیم اخلاقی از طرف اشخاصی اشاعت و انتشار یافته است که وجود خدا درنظر آنها مثل سایه بی‌اساس بوده است ، آنها باباناء معابد بکلی مخالف بودند حتی برای‌خداهم معبدی نساختند .

آری این‌گونه افکار لباسی است‌که‌برای قامت فـلاسفه موزون است و بس ـ پیغمبر اسلام نیایش براین بود که برای‌فلاسفه‌تعلیماتی آورده باشد بلکه یك دیانت خیلی ساده‌ای بـرای وی ضرور بود کـه قومش‌از عهده فهم آن بتوانند برآیند . این‌بود دیانت اسلام را در این میانه منتخب‌وتاسیس‌فرمود . و این برای او یك ترتیب سهل و آسانی بوده است ، او بجای اینکه یك‌مذهب جدیدی بیاورد چنین مدعی بود که برای اقامه و احیـاء دیانت کتب مقـدسه(توریته ، و انجیل) مبعوث گردیده است ، این بود از (ابراهیم) گرفته تا عیسی، تمام‌آنچه در این کتب مقدسه از طرف‌خدا نازل شده بود همه را تصدیق داشت . حقیقت امراین است که دیانت اسلام و دیانت یهود و انصاری بمنزلهٔ سه‌شاخی هستند از یك‌درخت‌و یك شباهت تامی بین آنها موجودمیباشد.

مذهبی‌که پیغمبر اسلام آورده مذهبی است نهایت درجه ساده و عالی ، وقتی

که (جبرئیل) بصورت یك نفر عرب بادیه‌نزدپیغمبر حاضر میشود این جا بطریق سئوال‌و جواب مذهب اسلام را مشروحا بیان کرده‌است واضح وآشکار میسازدچنانکه(جبرئیل) سئوال میکندکه : «حقیقت اسلام چیست ؟»پیغمبر میفرماید : «اعتقاد باین کـه نیست خدائی غیراز (الله) و منم فرستاده او ، نمازکردن در اوقات مقرره ، اداء زکوة ، گرفتن روزه در ماه رمضان ، حج بیت‌اله، اینهااست‌ارکان مذهب اسلام» .

ازاین بیان سکوتی که کاشف ازاطمینان و آرامی قلب بود برای (جبرئیل) حاصل شده و معلوم می‌شد که تعلیمات‌فوق‌هیچگونه ناتمامی نداشته است ، و تمامی مسلمین روی زمین حقیقت مذهب خود رادر دوجمله که عبارت از «لااله الاالله محمد رسول‌الله» باشد بیان میکنند که از حیث‌جامعیت و اختصار و سادگی واقعا حیرت انگیز است .

فلسفه قرآن و انتشار آن در عام‌که‌دکتر گوستاولوبون فرانسوی مینویسد :

اگر اصول عقاید اسلام را بدقت‌ملاحظه کنیم می‌بینیم که اسلام نوعی است از عیسویت که مشکلات و پیچیده‌گی‌های‌آن بکلی مرتفع شده است ، ولی دراین‌جای تردید نیست که بین اسلام وعیسویت‌ازحیث‌فروعات فرق زیادی وجود دارد ، حتی در اصولهم یك‌فرق نمایانی‌مابین موجودمیباشد.که آن عبارت از وحدانیت مطلقه است ،این خدای واحد مطلق از همه بالاتر و فوق‌تمام‌اشیاء گرفته ، حتی هیچیك از انبیاءواولیاء و ملائکه یا انواع ارباب درعرض او نیستند،راستی اینست که در میان تمام مذاهب دنیا فقط اسلام است که این تاج افتخار را برسرگذاشته و اول از همه وحدانیت محض و خالص را در دنیا انتشار داده است .

تمام سادگی و شأن و مقام اسلام‌روی همین وحدانیت مطلقه قرار گرفته و همین سادگی باعث قوت و استحکام این‌دین گردیده است ، این توحید خالص محض را چون در آن هیچگونه پیچیده‌گی و معمائی‌نیست بآسانی میتوان فهمید و ایمان بامور متضاد که در ادیان دیگر تعلیم داده شده وعقل سلیم نمیتواند آنرا قبول کند هیچیك در این دیانت وجود ندارد ، خدای واحـدمطلق معبود ، تمام مخلوقات درنظراومبادی عده خیلی کمی از ارکان دین که فرض مقررشده و جزای فعل آن بهشت و ترکش جهنم باشد ، ملاحظه کنید کدام مذهبی از این‌مذهب ساده‌تر و روشن‌تر یا نزدیك‌تر بفهم عامه است ؟ .

یك نفر تازه مسلمان خیلی عامی ازهر فرقه و صنفی که بوده باشد از عقاید مذهبی خود بخوبی واقف و میتواند آن‌عقاید را بایك سلسله الفاظی خیلی ساده و

روشن بیان نماید ، برعکس از یك نفر عیسوی اگر راجع به تثلیف و یا تبدیل جنس و امثال آن از عقاید مرموز پیچ‌درپیچ که‌در مذهب مسیحی است سئوال شود تا وقتی که آن بیچاره در علم کلام ماهر نباشد و یابتمام موشکافیها و دقایق منطقی احاطه نداشته‌باشد هیچوقت نمیتواند از عهده جواب بیرون‌آید.

راجع به نسبت‌هائیکه پیغمبر اسلام‌در بهشت به پیروان خود وعده داده بنظر من «دکتر گوستاولوبون» بیشتر از آنهائی‌نیست‌که انجیل بعیسویان وعده داده است «اهل بهشت دریك نوع لذائذی هستند که‌فوق تمام لذت هائی است که انسان آنها را در دنیا دیده» .

مینویسد : ما وقتی‌که فتوحات‌مسلمین و اعراب را بدقت ملاحظه نموده و اسباب و علل کامیابی آنها را تحت نظر بگیریم می‌بینیم که آنها در اشاعت مذهب‌از شمشیرکار نگرفته‌اند زیرا آنها اقوام مغلوبه‌را در قبول مذهب همیشه آزادی میدادند، اگر ملل مسیحی دین فاتحین (مسلمین) خودرا قبول کرده حتی زبان آنها را هم اختیار نمودند سبب اصلی آن این بود که آنها درمقابل حکامیکه تاآنوقت زیر شکنجه آنها بودند حکام جدید یعنی (مسلمین) راعادل‌تر و منصف‌تر مشاهده نمودند . علاوه مذهب ایشانرا هم نسبت بمذهبی که داشتند ساده‌تر و اقرب بحقیقت یافتند .

این مطلب از تاریخ ثابت میشود که‌اصلا اشاعت هیچ مذهبی ممکن نیست بزور شیشیر صورت گیرد ، نصاری وقتی که‌اندلس‌را از دست مسلمین خارج ساختند آنوقت این ملت مغلوب برای مردن حاضر شده‌بودندولی تبدیل مذهب را قبول نکردند .

واقعا اسلام بجای اینکه با سر نیزه‌اشاعت یافته باشد بوسیله تشویق و با قوه تبلیغ و عمل جلو رفته است و همین مسئله‌بوده که اقوام ترك و مغول بااینکه اعراب را مغلوب ساختند معهذا دین اسلام را قبول‌نمودند ، و در هندوستان که فقط عبورعرب بدانجا افتاده بود بقدری ترقی کرد که‌حالیه(یعنی زمان تحریر گوستاولوبون) زیاده از صد کرور مسلم در آنجا وجود دارد و دائماهم عده آنها در تزاید است ، اکنون که هزاران کشیش مسیحی باوسائل لازمه درآنجا به تبلیغ مشغول و تمام اهالی هم تحت سلطه حکومت انگلیس بوده معذالك دراین‌امر معلوم‌نیست پیشرفتی کرده باشند ، در چین هم پیشرفت مذهب اسلام قابل ملاحظه‌است و معلوم میشود که مذهب اسلام تاچه اندازه در آنجا ترقی نموده چنانکه زیاده ازچهل کرور مسلمین فعلا در چین موجود و حال آنکه عرب حمله به‌چین نبرده ویك‌وجب‌از اراضی آنجارا بتصرف خود نیاورده‌است.

در فتح بیت‌المقدس اخلاق خلیفه‌دوم ثابت کرد که فاتحین اسلام با اقوام مغلوبه چقدر خوب سلوك می‌نمودند ولی‌درمقابل این حسن سلوك و رفتار پیروان صلیب

بعد از چند قرن رفتاری که با اهل این شهر نمودند نهایت حیرت‌انگیز معلوم میشود ، عمر خلیفه ، دوم با معدودی وارد شهر (غزه)شده امر کرد منادی نداکند که حفظ اموال و معابد این شهر را ما خود ذمه‌دار هستیم»حتی مسلمین مجاز نیستند که در کلیساهانماز کنند .

دکتر گوستاولوبون از خلفای راشدین : ـ

پیغمبر اسلام در سال ٦٣٢ میلادی‌رحلت فرمود در آنوقت برای اسلام که هنوز بحد رشد و کمال نرسیده مخاطره‌زیادی موجود بود و بیم آن میرفت این دین برای همیشه خاتمه پیداکند ، اتحاد ملی ووحدت سیاسی پیغمبر اسلام شالوده آنرا در عربستان ریخته از راه اتحاد مذهبی‌بوده،و هیچ استبعاد نداشت باوفات پیغمبر ص این اتحاد مذهبی حتم شده و از بین برود ،اعراب اطاعت یك چنین رسولی که ازجانب خدا برای هدایت آنها آمده بود قبول‌کردند،لیکن بعد از آن رسول لازم نبود برای او خواه نخواه جانشینی هم باشد .

مینویسد : ـ خلفای راشدین یعنی(ابوبکر) از سال ٦٣٢ تا ٦٣٤ میلادی) ، عمر (از سال ٦٣٤ تا سال ٦٤٤) ، عثمان (ازسال ٦٤٤ تا سال ٦٥٥ میلادی) ، علی ع از (سال ٦٥٥ تا سال ٦٦٠ میلادی) تمام صحابه‌پیغمبر بودند و زندگانی پارسائی پر مرارت پیغمبر و عادات ساده‌اش در همه آنهاموجودبود و از شأن وجلالیکه مخصوص یك حکومت است اثری در آنها نبود و بکلی‌ساده بودند .

ابوبکر حین وفات فقط سه چیز ازخود باقی گذاشت : ، اول یکدست لباس‌که می‌پوشید ، دوم شتریکه مخصوص سواری‌وی بود ، سوم غلامی که اورا خدمت میکرد، او در مدت تصدی بامر خلافت روزانه پنج‌درهم برای معاش از بیت‌المال میگرفت .

عمر ، بجای اینکه از غنائم نفیس وقیمتی عساکر اسلام سهمی بگیرد عبائی‌داشت که چندین وصله خورده بود او شبها روی‌صفه مسجد بافقرا میخوابید ، حکومت جمهوری اسلامی طولی نکشیدکه بحکومت‌شخصی مبدل گشت خلفای راشدین قانون مساوات را کاملا رعایت نموده و قوانین‌اسلامی را بالسویه اجرا میکردند چنانکه علی ع در دعوی که بریك نفر داشت ومدعی‌بود که اوزره‌اش را سرقت کرده شخصا در محکمه برای محاکمه حاضر گردید ، علی‌باشغل آبیاری ، وکفش خودراوصله‌می‌نمود، و در حفظ بیت‌المال بقدری توجه داشت که‌نزدیك ترین شخص مانند فرزندانش نمیتوانستند از سهمی که معین گردیده بیشتربگیرند ، .

مینویسد : ـ پادشاه نصرانی عنان‌بعد از قبول اسلام که برای ملاقات عمر ،

بمکه آمده بود یك روز اتفاق افتاد عربی باوغفلتا تنه زد ، پادشاه در غضب شده او را بزد، عرب شکایت نزد خلیفه برد ، درتنیجه‌حکم شد پادشاه قصاص شود و عرب مذکور او را بزند ، پادشاه از این حکم متحیر شدگفت : «ای امیر مومنان آیا میشود یك‌نفر عادی دست بطرف پادشاه دراز کند ! ،خلیفه گفت‌قانون اسلام‌همین‌است که‌گفته‌اند دیانت نه برای هویت و شخصیت امتیازی‌قائل است و نه برای درجه و مقام» . درنظر پیغمبر اسلام تمام مسلمین برابر بودند ،ودرنظر خلفا هم این مساوات محترم شمرده شده است و نیز برقرارخواهد بود .

خلیفه اول اسلام . ابوبکر است‌پیغمبر یك دفعه در زمان ناخوشی او را برای امامت از طرف خود به مسجد فرستادکه همن سبب انتخاب او گردید ، در این انتخاب بین طوایف و طبقات نزاع وکشمکش‌پیدا شد ولی باید دانست‌این‌گونه‌کشمکش‌ها در انتخاب هر خلیفه پیدا میشد ، مورخین‌اسلام مینویسند که او بعد از بیعت مردم خطبه‌ای بشرح ذیل خواند .

«برادران من اینك که کارهای شمابعهده من سپرده شده اگر دیدید من‌وظایفم را خوب انجام میدهم بامن‌مساعدت‌وهمراهی‌کنید ، و اگر خطائی از من سر زد تادیبم نمائید ، راست گفتن بکسی که عهده‌دارحکومت است جزء عبادت شمرده شده ،و دروغ و کتمان حقیقت نافرمانی خدا ومعصیتی است که بعمل آمده ، قوی‌وضعیف هردو در نظر من مساویست ، و من قانون‌عدل را در میان شما بالسویه اجرا خواهم کرد ، اگر احیانا حکمی برخلاف خدا ورسول از من صادر شد آنوقت از اطاعت من اگر سرپیچی کنید مرا برشما حقی نخواهدبود » .

ابوبکر ، قبل ازهر اقدام بجنگ‌اشخاص پرداخت چون بعداز رحلت پیغمبر ادعای نبوت کردند و بر ضد اسلام قیام‌کرده بودند ، سپس شروع بسرکوبی‌اشخاص و قبایلی نمود که ا ز دادن زکوة یا جزیه‌استنکاف میورزیدند . ولی بعد از چندی ملتفت شد بهترین طریقه برای برچیدن‌بساط‌جنگ و جدال داخلی این است که به اعراب در خارج از مملکت مجال داده شود تا این‌عادت جنگجوئی‌راکه طبیعی آنها شده‌بکار بزنند ، و خلفای بعد هم‌همین حسن سیاست‌را تعقیب نمودند و تا وقتی‌هم که این تدبیر عاقلانه جریان داشت اسلام در ترقی و تعالی،برعکس از روزیکه فتوحات ملکی اسلام بپایان رسید و جائی (تقریبا) باقی نماند که‌فتح نشده باشد ، از همانروز مشغول‌جنگ داخلی شدند ، و همین جنگ داخلی سبب‌انقراض آنها گردید ، و در واقع عرب قبل ازآنکه از دشمن خارجی زیانی ببیند خودموجبات سقوط و انقراض خویش را فراهم نمود .

زمان حکـومت وخلافت ابوبکـر لشکر اسلام فتوحات چندی در شام نمودند، در دوره خلافت عمر دامنه فتوحات اسلام نهایت وسعت پیداکرد و او همانطوریکه در نظم و نسق لایق و قابل بود ، در مسائل جنگی هم از سرداران کارآزموده و کافی بشمار می‌آمد و مخصوصا در امور قضائی عدل عمر ضرب المثل است .

مورخین اسلام مینویسند که عمر ،وقتی که خلافت تعییـن گردید در ضمـن خطبه‌ای که خواند چنین گفت : ای مردم قوی‌ترین اشخاص نزد من آنکسی است که بر- حق است ، اگرچه از ضعیف‌ترین مردم بشمار آید و ضعیف‌ترین اشخاص نزد من کسی است که برباطل است اگرچـه قوی‌ترین مردم شمرده شود .

حکومت اسلام درحقیقت از زمان خلافت ، عمر ، شروع میشود ، در سال ٦٤٤ میلادی که عمر ، وفات کرد دامنه ممـالك اسلامی بااینکه از تاریخ آن زیاده ازبیست سال نگذشته بود وسعتی بسزا پیداکرد ،درواقع بسط و توسعه دین اسلام وفتوحات در زمان خلافت عمر ، روی داد .

عثمان که بعداز عمر بخلافت منصوب گردید سنش بااینکه بالغ بر هشتاد سال بود معـذالك رشته فتوحات را ادامـه داده وسپهسالارش تمام ایالات ایران را بتصرف درآورده عساکرش را تا قفقاز و از طرف دیگر تا هندوستان رسانید .

بعد از عثمان ، علی ع که داماد پیغمبر بود برمسند خلافت نشست (سال ٦٥٥) میلادی زمان او منازعات و محاربات داخلی شروع شده و آن در یك موقع بقدری شدت پیداکرد ، که اساس حکومت اسلام را تهدید می‌نمود ، بعد از پنجسال علی ع بدست یك نفر مقتول و دوره خلافت خلفای راشدین که صحابه پیغمبر ص بودند خاتمه پیداکرد.

بعد از علی ع معاویه به تخت خلافت نشست (سال ٦٦٠ میلادی) و خلافت خاندان امیه از همین‌جا شروع میشود و آنها دمشق را پای‌تخت خود قرار دادند ، ودر شوکت و اقتدار و جلال تقلید از سلاطین روم شرقی می‌نمودند ، معاویه افواج خود را بقسمت شمال افریقا فرستاد تا سواحل اوقیانوس رافتح نموده و حکومت جداگانه‌ای در آنجـا تشکیل ، آنوقت بود که افواج اسلام باهزارو دویست کشتی بحر متوسط دوره نموده بعد از قبضه نمودن تمام جزائر بجزیره (سیسیل) رسیده و آنرا هم بتصرف خود درآوردند ، محاصره قسطنطنیه تا هفت سال طول کشیدولی نتیجه‌ای نبخشید و فوج اسلام از رود جیحون عبور نموده و بیرق اسلام را تـا سمرقند برافراشتند .

معاویه برای اینکه کاملا در روحیه مسلمین نفوذ و جای کرده باشد که بعد از او برای جانشین خود یزید مزاحمتی از خاندان و اولادان علی ص روی ندهد باین فکرافتاد

که ا زراه تبلیغ بانشر اخبار و روایات اقدام نماید . و این عمل هم بدست روحانیون که بهترین راه برای موفقیت است باید انجام گردد ، لذا ابوحریره که یکی از روحانیون برجسته روز و باصطلاح درباری بود احضار و نیت خود را بیان نمود ، ابوحریره سه روز مهلت خواست ، بعدکه بارفقایش چند نفر روحانی مذاکره وحاضر شدند ،بمعاویه‌اطلاع داد و ضمنا تذکر داد که چون اوقات شما مستفرق‌است واین‌کارهم خرج دارد، معاویه بخزانه‌دار دستور داد آنچه جناب ابوحریره حواله می‌دهد بدون این‌که بمن اطلاع دهید فورا به پردازید ، به این ترتیب ابو حریره چهار هزار خبر و روایات بر علیه علی ع و اولادش جعل کرده و منتشر نمودند که در دست‌رس علمای تسنن است شاه‌عباس هم برای رسمیت‌دادن مذهب تشیع همین‌اقدام‌را توسط شیخ باقر مجلسی انجام داد و شیخ محمدتقی و شیخ باقر از روحانیون روز و بالغ سیاست‌دربار بودند، شاه‌عباس موضوع را باآنها بمیان گذارده و ضمنا اختیار تام درمصرف و خرج داده شد ، لذا شیخ باقر که بعدا بهمین جهت مجلسی از رفقای روحانی خود تشکیل داده بود بنام مجلسی مشهور شد و آنچه اخبار و روایات‌که از ابوحریره‌جمع و انتشار یافته بود برعلیه آن از مجلسی بنام (بهارالانوار) چاپ و منتشر گردید که‌دردست‌رس علما و واعظین و ناطقین قرار دارد .

روی همین دو عمل مراجع تقلیدکه میخواهند به مجتهدی سند اجتهاد بدهند یکی از مواد امتحانیه آن است که آن‌مجتهد باید روایات و اخبار صحیحه را از سقیمه تمیز و تشخیص دهد ، البته این برای آنست که روایات و اخبار هردو بطور کلی مخدوش است و در واقع جعل است مخصوصا اخبار و روایات ابوحریره که بدست معاویه انجام گردیده است .

بواسطه همین اخبار و روایات‌است که مسلمین دو دسته (سنی وشیعه) شده و بخون یکدیگر تشنه شده‌اند و دست مرموز هم که در این‌گونه موارد آتش روشن کن است نمی‌گذارد این اختلاف از میان‌برداشته شود درصورتی که پایه اسلام که روی سه اصل (خدا ، پیغمبر ، اسلام) استوار است هردو طرف معتقدند حتی قبله‌گاه نمازشانهم یکی است و ابوحریره و مجلسی هم در آن‌سه اصل هم‌عقیده و فقط در فروعات‌وفضایل جعل خبر روایت کرده‌اند .

معاویه ، بیست سال حکومت نمودو در سنه (۶۸۰ میزدی)وفات کرد ، و خلفای بعد از او رشته فتوحات راجاری‌نگاهداشتندو در قطعه آسیا تا چین و در اروپاتااقیانوس اطلس دامنه آنرا وسعت دادند ، و در سال۷۱۲ میلادی عرب از تنگه جبل‌الطارق عبور

نموده خود را به (اندلس) رسانید ، اعراب اندلس از دست نصاری (کت) خارج ساخته خود بجای آنها قرار گرفتند و در این جا یك حکومت باعظمت و جلالی تشکیل دادند که تا هشت قرن ادامه پیدا نمود .

در آخر قرن اول هجری از هندوستان گرفته تا اوقیانوس اطلس و از قفقاز تا خلیج فارس ، در تمام این ممالك بیرق اسلام در اهتزاز بوده است و از ممالك مسیحی هم منجمله اندلس ، تحت حکومت اسلام درآمده کـه یکی از ممالك اروپا شمرده میشد .

قرن دوم هجری در این قرن جهانگیری اسلام تاحدی باوج خود باقی بوده است . لیکن جهان گیران اسلام بیشتر اوقات خود را در حسن تمشیت و انتظام این حکومت وسیعه مصروف داشتند ، عساکر اسلام داخل خاك فرانسه شده تارودخانه (بوار) خود را رسانیدند لیکـن از (شارل مارتـل) شکست خورده نتوانستند در حدود جنوبی فرانسه تـوقف کنند و معذالك اخـراج کامل آنها زمـان شارلمان صورت گرفت ، در این قرن پای تخت اسلام از دمشق تغییر نموده به بغداد که المنصور در سال ٧٦٢ میلادی آنرا بنا نموده بود انتقال یافت و خلافت بنی امیه نیز در ٧٥٢ میلادی به بنی عباس منتقل گردید، این خلفا که از اولاد عباس ، عموی پیغمبر بودند ، اولین اقدامی که نمودند تمام خاندان بنی امیه را بغیر از یك پسر که اتفاقا جان در برده و در سال ٧٥٦ در اندلس حکـومت مستقله ای تشکیل داد ، همه را بقتل رسانیدند.

در قرن ششم هجری ، موفقیتی که نصاری در جنگ صلیب در مشرق حـاصل نمودند بر جسارت آنها افزوده در سال ١١٤٧ میلادی جنگ دوم صلیب را شروع کردند، لیکن این جنگ و جنگ های دیگر هم که بعد از این جنگ برای استرداد بیت المقدس اتفاق افتاد ، در تمام این مواقع شکست با مسیحیان بوده است .

سلطان صـلاح الدین ایوبی سلطان مصر و شام از خاندان کرد بوده است ، فلسطین را فتح نموده و نصاری را بکلی خارج ساخت ، اگر چه بعد از این یعنی در سال ١١٨٩ میلادی جنگ سوم صلیب شروع گردید ، فردریك باربروس ، فلیپ اگوست ، و ریشارد گودولیون ، این سه نفر که باهم معاصر بودند از پادشاهان آلمان ، فـرانسه، انگلستان بودند باهم متحد شده در جنگ شرکت داشتند ، ولی بااین صورت نتوانستند از عهده صلاح الدین بیرون آیند و بیت المقدس کماکان در دست صلاح الدین باقی ماند .

در قرن هفتم هجری ، در این قرن هم باز چندین جنگ صلیب اتفاق افتاده لیکن در تمام این جنگها فتح با مسلمین بوده است و مخصوصا در جنگ چهارم که در سال ١٢٠٢ واقع شد صلیبیان در عوض حمله بر مسلمین قسطنطنیه راکه پای تخت مذهب مسیحی و

متعلق بهم‌کیشان خود آنها بود غارت کردندو حکومت جدیدی (باسم روم شرقی)درآنجا تشکیل دادند ، ولی آنهم مثل حکومت بیت‌المقدس چیزی طول نکشید که از دست صلیبیان خارج گردید ، بعد از این جنگ‌چهار جنگ صلیب دیگر هم شد که در هریك از آنها شکست بانصاری بوده است . خصوصادر جنگ هفتم (سن‌لوئی) پادشاه فرانسه که اسیر گردید و بعد از دادن مبلغ هنگفتی(فدیه) از حبس خلاص شد ، لیکن در جنگ هفتم آن بیچاره زیر دیوارهای (تونس) بمرض طاعون از دنیا رفت ، و این آخرین جنگ‌صلیب بوده است ، که بر اروپائیان‌ثابت گردید که هنوز چنین لیاقتی در آنها پیدا نشده که با مسلمین بتوانند مقاومت‌کنند ، بدین جهت برای گرفتن فلسطین‌بعداز این هیچ اقدامی ننمودند و بیرق اسلام درتمام این مقامات هنوز دراهتزاز است .

قرن هشتم هجری ، تاریخ این قرن‌پر است از جنگ‌های‌که بین ترك و مغول واقع شده و این تنازع و کشمکش هم برسرحکومت مشرقی اعراب بوده که هر کدام میخواستند آنرا بخود اختصاص دهند ، وبرای خود اعرابهم دوره انحطاط شروع‌شده بود .

قرن نهم هجری ، در این قرن استانبول از دست اعراب خارج شده و حکومتی که در آنجا از هشتصد سال باین طرف‌داشتند باتمدن آنها هردو بتمام معنی خاتمه پیداکرد، (فردیناند) اسپانی در سال ۱۴۹۲ میلادی آخرین دارالسلطنه اسلامی راکه غرناطه بود تصرف نموده و حکم قتل‌عام و اخراج‌عمومی‌را صادر کرد ، و آنزمان جانشینان او هم جاری بوده است ، عده مقتولین و منفی‌شده‌گان مسلمین در این مدت بالغ بر شش کرور میشود ، و بالاخره پرتو تمدن و ترقی‌اسلامی که مدت هشتصد سال‌اروپا راروشنی می‌بخشید برای همیشه از نظرها غائب‌گردید

قرن دهم هجری ، در این قرن‌حکومت دینوی اسلام یکسره خاتمه پیدا نمود ، فقط دیانت تمدن ، زبان باقی ماندکه‌تا امروز در مشرق شایع است ، و اقوامی هم‌که برآنها غالب آمده آن اقوام نظیربرابره‌که در روم فاتح بودند از آنها پیروی‌نمودند و عملیات ایشان را بایك جدیتی ادامه دادند،چنانکه در قسطنطنیه بجای صلیب بیرق ماه‌و ستاره اسلام برافراشته شد که دنیای‌مسیحیت‌را به مخاطره انداخت ، لیکن اتراك‌که‌ممالك اسلام را فتح نمودند اگرچه ازنظرجنگجوئی‌و سلحشوری ملت لایقی بشمار آمده ولی اوصافی‌که مخصوص یك ملت راقیه است‌چون در آنها نبود لذا علاوه براینکه تمدن اسلام را بسط و ترقی ندادند ، نتوانستندآنرا بحالت سابق خود هم نگاه دارند ، این که در امثال عرب میگوید : «جائیکه ترك پا گذاشت در آنجا گیاه نمیروید» اشاره باین معنی است که گفتیم .

دکتر گوستاولوبون ، مینویسد : درمیان شهرهائیکه اعراب فتح نمودند ، بیت المقدس ، ازجمله شهرهائی بود که فتح آن بیشتر از همه اسباب شهرت آنها گردید. و آمدن این شهر تحت حکومت اسلامی درنظر مسلمین بغایت مهم بوده است ، چه آنهامانند مسیحیان ایـن شهر را متبرکـه و مقـدس می‌شمردند ، در این شهر حضرت عیسی ع وفات یافته و نیز در این‌جا مقامی است که پیغمبر اسلام از همانجا بآسمان عروج کرده، که معراج نامیده شده است ،

مسلمین همانطوریکه در فتح بیت‌المقدس از خود جوش و حرارت بروزدادند، در نگاهداری آنهم اهتمام بعمل آوردند ،سفردینوس بطریـق ، خلیفه بزرگ نصاری برای حفاظت و دفاع از قبر معبود خویش حضرت مسیح فوق‌العاده پای‌داری نمود ولی چون مقدر شده بود که بالای قبر مسیح بجای صلیب بیرق اسلام برافراشته شودلهذا بعداز چهارماه محاصره ، سفر دینوس،مجبور بصلح گردید ، ولی باین شرط که کلیدهای شهر و قلعه را خودش بدست خلیفه مسلمین بسپارد ، اعراب این شرط را پذیرفته‌وبخلیفه اطلاع دادند در نتیجه عمرتنها ازمدینه‌حرکت نمود ، درحالیکه سوار بر یك شتر و لوازم سفر او منحصر بیك مشك آب و کیسه‌ای بود که در آن قدری جو و برنج و میوه خشك بوده است .

عمر ، شب و روز قطع مسافت‌نموده‌تااینکه وارد بیت‌المقدس گردید ، او نسبت بمردم شهر باکمال ملایمت سلوك نمود ، درمذهب و رسوم و عادات و جان و مال‌ومتاع بآنها آزادی تمام داد ودرمقابل‌مقرر داشت‌جزیـه قلیلی از ایشان دریافت شود ، مردم که خلیفه باعظمت مسلمین باآنحال مسافرت‌و لوازم خوراك عمـر دیدند بجان و دل تسلیم و گردن باطاعت نهادند ، و دست ازمذهب قدیم خود برداشته در عوض مذهب و زبان فاتحین خودرا اختیار کردند ،چنانکه‌شام از آنوقت تاکنون چندین سلطنت و حکومت عوض نموده ولی مذهب اسلام وزبان عربی همان نفوذ را دارا است که‌دراوایل اسلام دارا بوده .

هرقل امپراطورمشرق‌بواسطه‌شکست‌های متوالی شام بسیار خوفناك و وحشت از مسلمین در قلب او جای گرفته‌وفوق‌العاده‌مرعوب گردیده ، چنانکه از مکتوب ذیـل دایر به تقاضای مرخصی یك نفر از سرکردگان‌مسلمین کـه در حبس هرقل بوده میتوان زمینه‌ای در این باب بدست آورده عمر به‌هرقل چنین مینویسد : ـ

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم ، الحـمدالله‌رب‌العالمین‌والصلواه علی‌رسول ، این‌مکتوب از طرف بنده خداعمر به هرقل امپراطورشرق‌عبدالله بن حدیفه را که درحبس شماست باید بمجرد وصول این نامه آزاد و روانه نمائید ،چنانچه بآن عمل‌نمائید امید است که خداوند

شما را براه راست هدایت نماید . والا برای‌جهاد با تو کسانیرا میفرستم که تجارت ومال دنیا نتواند آنها را از وظایف الهی باز دارد ،در خاتمه سلامت از آن کسی است که پیرو راه راست باشد» .

هرقل که‌این‌مکتوب را قرائت نمود،عوض اینکه متغیر شود فورا حکم داد اسیر مذکور را ازجنس آزاد کرده باهدایا وتحفه‌او را نزد خلیفه روانه نمود .

مکتوب دیگر عمر ، که به عمر وعاص حاکم مصر مینویسد ، برای خوانندگان عزیز بی‌لطف‌نخواهد بود .ذیلا درج مینمایم.

از جانب خلیفه جانشین ابوبکر بنام‌عمر وسپهسالار .

ای عمرو ازتو میخواهم که بوصول‌این نامه مصر را طوری برای من وصف‌کرده و شرح دهی که گویا آنرا من بچشم خودمی‌بینم » ـ جواب عمروعاص .

«ای امیرالمومنین تصور کن یـك‌ریگزار خشك و یك سرزمین نهایت حاصل‌خیزی را که میان دو کوه واقع شده باشد که‌شکل یکی از آنها تپه‌ای از ریگ و دیگری بشکل یك اسب لاغر یا پشت شتری باشد ،این است صورت ظاهری مصر ، تمام نعمت و ثروت این مملکت از اسوان گرفته تا حدودغزه از برکت رودی است‌که بانهایت عظمت و ابهت از وسط آن میگذرد . واوقات جزرو مدآن مانندحرکت آفتاب‌وماهتاب درنهایت نظم و ترتیب است .

در یك وقت معین چشمه های تمـام‌دنیا باج و خراج که دست طبیعت آنها را محکوم کرده باین رودخانه که پادشاه تمام‌رودخانه‌ها و شطوط است می‌پردازند، همان وقت آب آن طغیان کرده از دو طرف سرازیرشده اراضی مصر را فرا میگیرد . و از لای خود کود و مایه بزمین میدهد .

آنوقت غیر از قایق های کوچکی‌که عده آنها مانند برگهای درخت خرما زیاد است وسیله دیگری برای عبور و مرور درقراء و قصبات نیست .

بعد وقتی که زمان آن میرسد کـه‌دیگر بهیچوجه برای شاداب کـردن زمیـن احتیاجی بآب نیست ، آنوقت این رودخانه‌مطیع و فرمان بردار دوباره در همان حدودی که دست طبیعت و قدرت برای آن تعییـن‌نموده عودت میکند تا ذخائریکه در زمیـن مستور داشته است بدست آورد .

یك مخلوقی که مورد عنایت الهـی‌واقع شده باشد و مانند زنبور عسل بـرای دیگران زحمت کشیده و از عرق جبین خودفایده‌نمی‌برند ،زمین را شیار مختصری نموده تخم میریزند و سرسبزی آنرا از قادر مطلقی‌امیدوارند که غله را میرویاند و میرساند ، تخم از زمین روئیده ساقه بلند میشود کـه‌بکمك شبنم که در حکم باران است وکود و

لای رودخانه پرورش یافته خوشه پیدا مـی‌کند تا این که میرسد بعد از بهترین فصول خشك‌سالی میشود ، ای‌امیرالمومنین سرزمین‌مصر یك وقت‌خشك‌ودر وقت دیگر ریگستان و صحرای عریانی بنظر میرسد ، در یك زمان‌لجن‌زار شده و از لای رودخانه گلهای سیاه لزجی پیدا میشود ، و زمان دیگر تمام آن‌سبزه پر ازگلها و ریاحین ووقت دیگر کشت زار وسیعی پراز محصول است ، ثنا و حمدمخصوص آن خدائیست که چنین عجایبی را آفریده است ، عمران وآبادی مصر و جلب‌رضایت اهالی موقوف‌است بسه: اول‌برمالیات آنها چیزی اضافه نشود ، دوم از مجموع‌مالیاتی که فعلاگرفته میشود ثلث آن باصلاح مجاری میاه و بستن سدود و تعمیر پلها وعمران جدید تخصیص داده‌شود، سوم مالیات ماخوذی از نوع‌همان غله باشد که کشت‌شده‌است والسلام» .

خوانندگان عزیز مخصوصا جوانانی‌درمکتوب جوابیه درست توجه‌نمائید مانند آنست‌که خودتان ازنزدیك‌مصررادیده‌باشیدونیز از جنبه سیاسی واقتصادی سه پیشنهاد را که عمروعاص به عمر خلیفه مینماید چطـورجامع ومختصرمیباشد ، این‌زمام داران بودند که در هر جا پا گذارده و حکومت میکردندمردم در آسایش و نوائی آنها و بطیب خاطر مذهب اسلام را قبول و پیروی مینمودند .

دکتر ستاولوبون مینویسد : همیـن‌رودخانه که منبع دولت و ثروت مصر است گاهی هم اتفاق می‌افتد که سبب خرابـی‌و تباهی آن میشود . چنانکه اگر فیضان ، رودخانه تا بارتفاع معینی نرسد در مملکت‌مصر دچار قحطی سخت میشود . و اگر آن تا چند سال دوام نماید اغلب مردم و رعایاجز مردن و فرار چاره‌ای برای آنها نیست ، مورخین اسلام راجع بیك قحطسالی که دردوره عرب‌سال۴۶۲هجری مطابق سال ۱۰۶۹ میلادی اتفاق افتاده چنین مینویسد : « تامدت پنجسال طغیان آب رودخانه بانـدازه کفایت نبودوبواسطه جنگهای متعدد ازخارج‌هم نتوانستند غله وارد نمایند ، و این قحطی بدرجه‌ای شدت نمودکه قیمت یك تخم‌مرغ‌تقریبا به پانزده فرانك وگربه به چهل و پنج فرانك رسید ، معادل ده هزار اسب و شتـرخلیفه در این قحطی خورده شد ، روزی یکی از وزراء سوار برالاغ به مسجد میرفت دربین راه مردم او را پیاده نموده مقابل چشمش الاغ را کشته خوردند . اگر چه این مقصرین‌را اعدام نمودند ولی لاشهای آنرا هم مردم خوردند و این قحط و غلا تا این قدر طول‌کشید که مردم شروع بخوردن هم دیگر نمودند . زنان و اطفال کـه اتفاقا بیـرون‌می‌آمدند ، مردم آنها را باوجود فریادوشیون گرفته زنده زنده میخوردند . یك نفر زن که‌مردم گوشت بعضی اعضای بدن او را مانند پستانها خورده بودند که بعد از نجات تا آخرمدت حیات اسباب عبرت و مـورد تماشای مردم بوده است .

دکتر کوستادلوبون مینویسد : «راجع بسوزاندن کتابخانه اسکندریه که عمر را بآن متهم ساخته‌اند همین قدر مینویسم کـه‌یك همچه حرکت وحشیانه تااین قدر مخالف با وضع و عادات این فاتحین اسلامی بوده که‌واقعا جای بسی تعجب است که یك همچـه افسانه مهملی چگونه درین مـدت متـمادی‌بشهرت خود باقی مانده و آنرا تلقی بقول نموده و این نیست مگر بگوئیم از ناحیـه‌مخالفین توام با سیاست بوده است ، چنانکه در عصر حاضر بطلان این انتشار بدرجه ای‌ثابت و محقق شده که پیش از آن محتاج به تحقیق و ثبوت نیست ، این مطلب بطور کلی‌معلوم و مبرهن‌گردیده که قبل از اسلام خود نصاری همانطوریکه هـمه معابد و خدایـان‌اسکندریه را با نهایت اهتمام منهدم نمودند کتابخانه مزبور راهم‌سوزانیده وبرباد دادند،و از کتب مزبوره در زمان مسلمین چیـزی باقی نمانده بود تا آنرا بسوزانند .

ونیز مینویسد:بعد ازفتح اسکندریه‌بدست اعراب ، عمروعاص سپهسالار و فاتح قسمتی از افواج خودرا در آنجاگمارده بقیه‌را بداخله مصر اعزام داشت و آنها درسواحل نیل محلی‌که سراپرده در آنجا بپا شده بودبرای اقامت اختیار کرده منازل چندی بطور موقت در آنجا بنا نمودند ، در آخر همین‌جااردوگاه مسلمین شده و عماراتی هم بـرای سرکردگانی بزرگ بنا نهادند . و سنگ بنیان‌شهر قاهره که یك روز در آینده با بغـداد دارالخلافه معظم اسلام همسری مینمود ازهمین‌جا گذاشته شد . عمروعاص عمارتی‌بنام دارالحکومه بنا نمود که تا هنوز که زیاده ازهزار و دویست سال است از آن تاریـخ میگذرد پای تخت مصر میباشد .

انتظامات عمروعاص ، برای اداره‌کردن امور این مملکت مفتوحه حاکی‌ازچنین سلوك و تدبیر او با رعایا و زارعین بعدل وانصاف رفتار نمود ، که از سالیان دراز از آن محروم بودند ، فقط یك رسم را ازمیان‌برداشت و آن این بود ، که یك دختر جوان خوب صورت باکره را هرسال از پدر ومادرش به جبر گرفته و بدین نیت در رود نیل میانداختند که آب آن موقع طغیان تا بـه‌ارتفاعی که معین است برسد و قرار شد که عوض دختر مجسمه‌ای از گل بنام عروس‌ساخته شود چنانکه تا هنوز مرسوم است که آنرا در روز معین میان آب می‌اندازنـد ،عمروعاص ،چاره‌ای جزاینکه خرافاتی راجای خرافاتی بگذارد نداشت .

از این رسم قدیم که‌غالبا ازشش‌هزارسال قبل در مصر جاری‌بوده معلوم میشودکه قربانی کردن انسان جزو مذهب قدیم مصـربوده است که عمروعاص با یك ابتکار و تدبیرعاقلاقه‌ای اورا از بین برده، عمروعاص‌در این جا با مسیحیان‌نهایت صمیمیت وتساهی مذهبی را بروز داد ، روزی قبطیان که برای‌تعیین اسقف جدیدی که از قدیم میان آنهـا

جاری بوده رخصت خواستند ، عمروعاص آنرا پذیرفته و اجاره داده‌اوبا مذهب عیسوی تا این درجه حس همدردی نمود که اجازه‌داددر شهر اسلامی هم که خود بانی آن بود کلیسا های جدید بنا نمایند ، برخلاف فاتحین‌عیسوی که چه قتل و غارت ها از مسلمین نمودند .

(امروزهم‌که دولت‌های سرمایه‌داری‌دستی بسروگوش ملل اسلامی کشیده و در مراسم مذهبی آنها تشویق مینمایند نه برای‌آنست که دست از عقیده خود به برانداختن مسلمین و پیروان‌اسلام برداشته باشند ، بلکه‌تمام مسلمین دنیا باید دعاگوی لنین موسس حکومت کارگری و کشاورزی باشند . و نیزبخواهند که دولت جمهوری شوروی باقی و برقرار بماند تا ملل ضعیفه نفس راحتی‌بکشند (نویسنده) .

دکتر گوستاولوبون‌مینویسد:عروج‌تمدن در مصر زمان خلفای فاطمی بوده و در آنزمان صنعت و حرفت در نهایت درجه ترقی‌بوده و در اندك زمانی قاهره در ردیف بغداد قرار گرفت .

عایدات خلفای مصر بواسطه حاصل‌خیزی اراضی و نیز از برکت بسط و توسعه تجارت بیشتر از عواید خلفای بغداد بوده وقسمت عمده این عواید را خلفا صرف اسباب و تجمل و لوازمات عشرت و شادی و بنای‌قصور و عمارات عالیه می‌نمودند ، زمان قدیم در سواحل نیل بنای عمارت گویا خیلی‌ارزان تمام میشده ، زیرا در اوایل قرن جاری در قاهره اجرت یك نفر بنا روزی تقریبا‌هشتاد سانتیم و عمله پانزده سانتیم ، و قیمت سنگ بنا تاکندن ومصارف حمل در هر بیست‌متر مکعب تقریبا یك فرانك بوده .

مقریزی ، یکی از مورخین اسلام‌مینویسد :مشاهده‌عمارات آن عصر هم‌گواهی است بر صدق بیان او که عهد خلفای فاطمیه(۹۷۲-۱۱۷۱)میلادی صنایع و فنون خصوصا فنون زرگری و پارچه بافی و تمام چیز های‌مربوط باثاث‌البیت‌و اسباب زینت و تجمل در منتها درجه ترقی بوده است ، دیوار های‌عمارات را باکاشیهای میناکار می‌پوشانیدند، و یا برنگهای‌مختلف گچ بری نموده و روی‌آنها را از نقوش گل و بوته در هم زینت میدادند ،بعضی عمارات‌غربی‌که بطرز مذکورزینت یافته و هنوز موجود است میتوان از مشاهده آن قشنگی و زیبائی آن عمارات‌زمینه‌ای بدست‌آورد .صحن عمارات را خاتم کاری میکردند و یا باقالیهای زربفت مفروش‌مینمودند . در روپوشهای سریر و مخده ها صورت‌اقسام حیوانات رانقش‌نموده مورخین‌از میان عمارات قدیمه عربی مصر قصریرا ذکر میکنند که ، خیرویه پسرطولون در سال۲۷۱هجری (۸۸٤) میلادی یعنی قبل از خلفای فاطمی بنا نهاده بود و برطبق بیان مورخین‌اطراف این قصر باغهای عالی تربیت کرده بودند که ازقطارگلهای این باغها آیات‌قرآنی‌پیدا میشد . تالار ها از لاجورد و طلا زینت

یافته و در آنها مجسمه شاه وملکه را با لباس‌خیلی فاخر نصب نموده ، و باغی از وحوش متعلق باین قصروجود داشت که در آن انواع‌و اقسام حیوانات و جانوران را جمع کرده بودند ، در جلو یك قصر دارای ستونهایی‌ازمرمر آب سنگی بزرگ وجود داشت که طول آن سی متر وپر بود اززیبق‌که در روز عکس‌آفتاب و در شب‌عکس ماه و ستاره ها را مثل شعله نور باطراف منعکس مینمود ، غرفه‌ایهم‌بود که مناظر دلکش تمام قصور و باغها ونیز منظره رود نیل را نشان میداد .

بیانات‌مورخین اسلام‌بقدری مختصراست که از آن نمیتوان درست فهمید که در هزار سال پیش‌وضع و تربیت عمارات اسلامی‌مصر چه بوده‌است‌لیکن ، گیوم ، ساکن صور یکی از مورخین اروپا ، در کتاب خود که‌در تاریخ جنگ صلیب نوشته راجع بمصر هم از قول سفرائی‌که ازفلسطین نزد خلیفه روانه‌شده‌اند . شرحی ذکر نموده است که میتوان تصویر ناقص مورخین اسلام راازآن تا حدی‌تکمیل نمود .

گیوم صوری ، چنیـن مینویسد :« چون عظمت وجلال این‌پادشاه بحدی است که نظیر آنرا ما در زمان خود هیچ ندیده‌ایم. لهذا من این شکوه و جلال عدیم النظیر واین دولت و ثروت بی پایان را از زبان کسانیکه‌آنرا بچشم خود دیده‌اند قدری مفصل و مشروح بیان میکنم .

پس از گذشتن از دالانها و حیاطهای‌زیادی سفرای فلسطین رسیدند به سردر هائی که از آنجا داخل سیر وتفرج پادشاه میشد ،این سردرها روی ستونهائی از سنگ مرمر قرارگرفته و سقفهای آن زرنگار و منقوش‌بانواع نقوش درهم و نیز صحن آن از سنگ های الوان زینت یافته بود . مصالح و موادو نیز شاهکارهای صنعتی که در این جا بکار رفته بود بقدری عالی و قشنگ بود که این‌سفرا مات و مبهوت تماشای آنها شده میل نمیکردند از آن چشم بردارند و از دیدن‌چیز های حیرت انگیز که قبلا نظیر آنـرا ندیده بودند هیچ سیر نمیشدند ، در این جابرکه هائی از سنگ مرمر مملو از آب صاف و شفاف وجود داشت‌که در آن انواع واقسام‌ماهیها در سیر و حرکت بودند و نیز انواع طیور خوش الحان که نظیر آنها در اروپـایافت نمی‌شود موجود بودند . غرض مکان مزبور بنظر فرانسویها طلسم معلوم میشد .بعد خواجه سریان ایشان را از آنجا به ایوان های دیگری بردندقشنگ تر و عالی تر ازتمام‌آنهائیکه قبلا از نظرشان گذشته بود آنها در قصر سلطنتی صورت حیوانات عجیب‌الخلقه‌زیادی رادیدند قلم خود سرهیچ مصور و نقاشی با خیال مطلق‌العنان یك نفر شاعر وبا خواب پریشان‌یك نفر خوابیده ممکن نبود چنین‌صورتی را ایجادکند. این‌گونه حیوانات‌فقط در مشرق یافت میشوند بر عکس اهـل مغرب گاهی در افسانه ها اسمـی از آنهـامی‌شنوند .

از فهرست اشیائیکه ، مستنصر ،خلیفه در سال ٤٢٧هجری مطابق١٠٣٧میلادی برای فوج سوار مملوك خود که اقتدارشان زیاد شده بود بمصرف فروش رسانید بخوبی میتوان پایه ثروت سلاطین طمیه را بدست آورد .

فهرست مزبور از مقریزی گرفته شده و در صحت آنهم هیچ جای تردید نیست چه آن ماخوذ است از اعلائی که از طرف ،ناصرالدوله وزیر بطور عموم اشاعت یافته بود مسیو ما سن که ازاوما نقل میکنیم مینویسد:واین قول درست هم هست که از دیدن فهرست مزبور برمی‌آید که تمام ثروتهای دنیادر همین یك قطعه زمین جمع شده و سالیان دراز هم باقی مانده و بالاخره بدست سپاه نااهل و بدرفتاری افتاد « در این فهرست عجیب از زمرد ، یاقوت ، مروارید ، عقیق ودیگر جواهرات کیس کیس بیمانند نوشته شده بود برداشت میکردند» .

« بعلاوه هجده هزار گلدان از بلورمعدنی که بعضی تا هزار دینار (پانزده هزار فرانك) قیمت داشته ، و از اوانی و ظروف دیگر از جنس مزبور بالغ بر سی وشش هزار پارچه،فرشی بود ازطلاکه از زر خالص بافته شده و وزن آن پنجاه و چهار مارك میشد (چهل من) چهار صدقفس بزرگ طلا و بیست و دوهزار عدد چیز های ریز و کوچکی که از کهربا ساخته شده بود ، یك عمامه جواهرنشان که قیمت آن پانصد و سی هزار دینار (یك میلیون وپنجاه هزار فرانك) بوده است،ازجمله مجسمه طاوس وخروس و غزال بود که باندازه طبیعی آنها با طلا ریخته و بامروارید و یاقوت بعکس نموده بودند . میز های مرصع نشان .نخلی ازطلا روی صندوقی از طلا که گلها و میوه های آن از مروارید ویاقوت بودند .

« باغی که زمین آن از نقره مطلا وخاك آن از عنبر ، درخت از نقره و برگ آن و میوه‌اش از طلا و جواهرات ، خیمه‌ای که عرض آن (٦٢٥) پا وارتفاع آن بود یا که از مخمل زربفت بنا شده ، یکصد شتر آنراحمل میکردند ، خیمه دیگر که با تارهائی طلا بافته شده و برروی شش ستون بسیاربزرگی از نقره استواربود ، جامهای نقره چندین من ، دوهزار قالی زربفت که قیمت یکی از آنها بیست و دوهزار دینار و قیمت کوچك‌ترین آنها هزار دینار بوده است ،پنجاه هزار طاقه زربفت دمشقی و بسیاری از اشیاء نفیسه دیگر .

ابن عبدالعزیز ناظم خزانه در راپرت خودش مینویسد : «که یکصدهزاراشیاءنفیسه و دویست هزاراشیاء متعلقه به اسلحه وآلات حرب را جلو چشم او بمصرف فروش رسانیدند » .

دکتر گوستاولوبون مینویسد : سئوالیکه در این جا پیدا میشود این است که این

ثروت ازکجا آمده و خلفای مصر ازچه‌منبعی‌اینقدر مال و دولت بدست آورده تا بتوانند یك همچو اسباب تجملی فراهم کنند که‌برای هیچیك از سلاطین اروپا فراهم نشده است .

در جواب می‌گوئیم‌که آن ازدومنبع‌بوده . یکی زراعت توام با امنیت و دیگری تجارت آزاد ،چون‌مملکت مصر واقعا آنوقت‌بین اروپا و هندوستان و عربستان یکی از مراکز مهمه تجارتی شمرده شده و تمام اصول‌تجارتی که از مشرق به مغرب حمل میشد عبور آنها از اسکندریه بوده است .

مصر اول مملکتی است که در آنجاابنیه و عمارات‌هریك از اعصار اسلام موجود میباشد ، چنانکه از مشاهده آنها تغییراتی راکه بمرور زمان در فن معماری روی داده است مساجد بوده و از میانه آنها بنای جامع‌ازهر است .

این بنا در سال ۳۵۹ هجری مطابق۹۷۰ میلادی از نقطه نظر آرایش و تزیین بمراتب از مسجد طولون . مهمتر و بالاترمیباشد ولی در مشاهده آن باید این نکته را در نظر گرفت که یك قسمت مهم این آرایش‌بعد از بنای مسجد بعمل آمده است .

این مسجد بملاحظه مدرسه ای که‌در سال ۲۷۸ هجری در آن بنا شده در میان تمام مساجداسلام مقام‌شهرت را حائزگردیده،و تاکنون هم به معروفیت خود باقیست و از بلادبعیده اسلام‌طلاب برای تحصیل در این‌جاجمع میشوند و در حقیقت مسجد مزبور در شرق آخرین موطنی است برای تکمیل علوم‌عربیه از هررشته .

اساتیدی که از محل اوقاف این‌مسجد شهریه می‌گیرند طبیعیات . هندسه . وتاریخ را نیز تدریس مینمایند . عده طلاب‌این مدرسه در قدیم بالغ بر دوازده هزار نفر بوده است واین‌وقت هم از عده مزبورچندان‌کاسته نشده است .طلاب بی‌بضاعت در این‌جا بخوبی اوقات بسر میبرند وتمام احتیاجات‌زندگانی آنها از محل اوقاف تامین میشود .

نقشه این‌مسجد هم‌مانند سایرمساجدقاهره بنا شده فقط فرق آن با سایر مساجد این است که اطراف آن حجراتی بنا شده وبدین جهت در اصل آن تا حدی تغییر پیدا نشده است. برای‌بدست آوردن میزان واقعی‌طرز معماری ابتدای این مسجد باید صحن بزرگ مسجد را تماشا کرد ، طاقهای برروی‌سیصد و هشتاد ستون از سنگ سماق و مرمر وغیره قرار گرفته است که سرستون و پایه‌های‌آن ها راازعمارات قدیمه اخذ واستعمال نموده‌اند .

چون راجع باسلام و عقیده و ایمان‌پیروان آن و احوالات زندگانی اولیه (محمد ص) و زمان بعثت و رحلت پیغمبر و خلفای‌راشدین و فتوحات آنان را تمام از کتاب تمدن اسلام (تألیف دکتر **گوستاولوبون** فرانسوی) که بتمام معنی منصفانه قضاوت

گرده ودرنهایت بی‌طرفانه‌وقایع‌رانوشته‌است ،لذا ماهم که هدف مان روشن شدن تاریخ هر وقایعی است بهتر آن دانستیم که کلیه‌وقایع اسلام را از ابتدا که مستند و مستدل به تمام معنی باشد ازقول‌کسیکه وارد وقبول‌دین اسلام را ننموده برای خوانندگان حال و آینده نقل کرده باشیم .

در حمله مسلمین باروپاخاصه‌فرانسه‌آنچه تاکنون شنید شده ، این است که اعراب وارد خاك فرانسه نشده و نویسنده گاهی بااشخاصی‌طرف مذاکره واقع میشدم میدیدم ایرانیها مخصوصاکسانیکه بنام تحصیل ویاسفارت بفرانسه رفته‌اند ازخودفرانسویها در این‌قسمت متعصب‌تر وحاضرنیستندقبول‌کنندکه در موقع حمله مسلمین بخاك فرانسه ، فرانسه در چه حالی بوده است . اینك ما عیناازکتاب تمدن‌اسلام تالیف‌دکترکوستاولوبون را نقل مینمائیم که تا کاملا روشن گردد که‌این دانشمند فرانسوی چه قدر بیطرفانه وقایع را برشته تحریر درآورده است .

حمله مسلمین بفرانسه

مسلمین بعد ازفتح‌اندلس چندین دفعه‌بفرانسه حمله‌بردند ،لیکن معلوم نیست که آنها هیچوقت قصدشان توطن این مملکت بوده است . بلکه‌از ظاهر چنین برمی‌آید که در این منطقه بواسطه اینکه از مناطق (بارده) بوده مایل‌بتوطن نبوده‌اند ، آری در قطعات جنوبی اروپا که دارای آب و هوای معتدل بوده‌آنهابهتر میتوانستندپیشرفت حاصل نمایند واینکه در بعضی از قطعات جنوبی فرانسه توقف‌آنهاطول کشید برای همین بود که آب و هوای آنجا معتدل بوده است .

درقرن هشتم‌میلادی‌زمانیکه مسلمین‌بفرانسه حمله بردند ، این مملکت تحت حکومت سلاطینی‌بود که‌بعیاشی و تن‌پروری‌معروف واوضاع مملکت از مظالم امراء و صاحبان اراضی در نهایت خرابی بوده است‌و بدین جهت‌ایشان بآسانی وارد شده وبدون زحمت وکشمکش غالب قطعات جنوبی‌فرانسه‌راتصرف‌نمودند ،ابتدای امرآنها (لانکدوك) شهر ناربون را گرفته و در سال ۷۲۱ میلادی(تولور) پای‌تخت (آکیتن) رامحاصره‌نمودند ولی کامیاب نشدند ، و بعد (کارکالون) ،نیم ، لیون ، ماکن ، آتون و غیره را پشت سرهم فتح نمودند و از دره رودخانه زن تابه دوفینه (بورکنی) خودرا رسانیدند .

صف مملکت فرانسه فعلی یعنی ازکنار رودخانه (اوار) تا فرانش‌کنته ، تدریجا بتصرف اعراب درآمد و چون قصد توطن‌نداشتند ، لهذامواقع نظامی‌را بقصد مرکزیت دادن افواج خود اشغال نمودند تا بتوانند باطراف برای چپاول و غارت حمله ببرند .

مهم‌تر و بزرگترین حملات مسلمین حمله‌ای‌بود که از طرف **(عبدالرحمن)** بعمل آمد و این همان بود که در سال ۷۳۲ میلادی درحدود (پوآتیه)**شارل مارتل**از آن جلوگرفت

(**عبدالرحمن**)، لشگر انبوه جراری در**اندلس** جمع کرده و ازرودخانه (کارون) عبور نموده و با وجود مقاومت (آکیش‌دواسکن) تحت‌سرداری (**دوك‌اود**(**بردو** را گرفت و بسمت پواتیه شتافت .

دوك اود . آنوقت از شارل مارتل‌از پادشاهان ضعیف دمرلونژی ، براترازی ، که در آنزمان بریاست دربار از طرف دو نفرونوستری ، حکومت می‌نمودند امدادطلبید. مورخین اسلام مینویسند که : وقتی که چندنفر از سرداران فرانسه نزد شارل از تعدیات مسلمین شکایت نمودند واظهار داشتند که‌این مطلب چه قدر شرم‌آور است یك مردمی که حتی اسلحه و آلات حرب آنها ناقص وسرکردگان آنها دارای لباس نظامی نیستند ، برقشونی که اسلحه آنها کامل و تمام عیاراست غالب آیند .

شارل در جواب چنین گفت : اولاایمان محکم آنها اسلحه آنها است . بگذارید آنها جلو بروند . چه آنها که حالیه که درشدت جوش و حرارتند مثل سیل هرچیزیرا از جلو برداشته با خودمیبرند، همان حرارت‌و جوش سبب پیشرفت آنها شده است ، شجاعت و دلاوری است‌که نقطه محکم آنهامیباشد لیکن بعد از اینکه غنائم زیاد بدست آوردند ، و در خانه های قشنگ و خوب به‌تن پروری و آسائی و تنعم و تجمل مشغول شدند ، و سرکردگان آنها بدام هوس و هواگرفتار آمدند ، حتی درافراد این هوس رانی سرایت نموده و دچار اختلافات داخلی برسرغنائم گردیده ، آنوقت ما با آنها حمله برده و یقینا غالب خواهیم شد .

این بیان ، شارل‌مارتل ، واقعادرست‌بوده است ، و در حقیقت قشون‌کشی های مسلمین سکنه این ممالك رابدرجه‌ای‌مرعوب‌ساخته بود که راهی برای جلوگیری راهی غیراز این راه به نظر نمی‌آمد . که یك‌چندی‌آنهارا بحال خود واگذار نمود سپس متوجه دفع آنها شوند .

عبدالرحمن ، بدون هیچ اندیشه وخوفی بنای پیشرفتن را گذارد و بین (بردواتور) نقاط ثروت‌خیزی‌که بود تمام‌آنهارا تاراج نموده به باد فنا داد ، اعراب در هر مملکتی که قصد توطن داشتند هیچوقت‌آنرا غارت نمی‌کردند و نهایت سلوك‌وجدیت در عمران و آبادی‌مینمودند، بنابراین طرزسلوك فوق‌الذکر ، عبدالرحمن ، خود یك گواهی است‌که غرض از حمله بفرانسه غیراز غارت و چپاول چیز دیگری نبوده ،چنانکه غنائمی که در این جنگ بدست آوردندافزون‌از شماره بوده است ، و آن بقدری زیاد بود که وقتی که (به‌تور) رسیدند برای‌حمل و نقل آن فوق‌العاده درزحمت بودند.

شارل مارتل تمام نظامیان و جنگ‌جویان مملکت را که آنوقت تحت فرمان (کاویس) بودند بوسیله اعلان عمومی جمع‌آوری نمود و این خبر که به عبدالرحمن ،

رسید دانست که وقت آن رسیده است کـه‌مراجعت نماید ، این بود که افواج خود را جلو (بواتیه) جمع نمود ، دراین‌جا شارل ،او را تعاقب نموده و او ناچار برای جنگ حاضر گردید .

افواج شارل مارتل مرکب بودندازآلمانی ، فرانسه و سپاهیان بورگیتی‌ها .

لشکر عبدالرحمن از بربر و عرب‌تشکیل یافته بود ، شب قسمتی از قشون فرانسه بقصد این‌که از پشت‌سر به مسلمین‌حمله ببرند ، از لشکر خارج شدند ومسلمین برای حفظ غنائمی که باخود داشتند .میدانراخالی گذاردند ودرنهایت بی‌نظمی‌عقب‌نشینی کردند ، و از همین خطای نظامی شکست‌خوردند و آنها بحالت جنگ و گریز طرف ایالات جنوبی عقب نشستند .

شارل مارتل از دور آنها را تعاقب‌میکرد تا اینکه به (تاربون) رسیده شهر را محاصره نمود ولی نتوانست پیشرفت کند ،و بعد خوداو مطابق معمول آن زمان‌بغارت و چپاول اطراف مشغول گردید و این غارت‌و تاراج را بجائی رسانید که سرکردگان مسیحی برای آنکه از جور و ظلم اومحفوظ‌مانند به مسلمین ملحق شده به شارل، حمله بردند و او را عقب نشانیدند .

مسلمین شکستی که از شارل،خورده‌بودند در اندك زمانی آنرا مرمت و اصلاح نموده نقاطی راکه ابتدا فتح کرده بودند ،آن نقاط را مجددا بتصرف درآوردند ونگاه داشته و تا دویست سال توقف آنها درخاك‌فرانسه طول کشید .

در سال ۷۳۷ میلادی حاکم‌مارسیس،پروانس ، را به مسلمین تسلیم کرد و آنهـا (آرل) را هم بتصرف خود درآوردند،درسال۸۸۹ میلادی در ، تبریز ، مسلمین موجود بوده و تا آخر قرن دهم میلادی مداخله‌آنهادر پروانس ، دوام داشته است ، سال ۹۳۵ میلادی مسلمین تا بواله ، وسویس رسیدندو بعضی از مورخین مینویسند که آنها تـا (متز) خود رارسانیدند .

از توقف مسلمین بعد از ، شارل‌مارتل ، تا دویست سال در خاك فرانسه‌بخوبی معلوم میشود که فتح ، شارل ، اروپاوکیش‌مسیحی را نجات بخشید ، اگرچه این عقیده محل اتفاق عامه مورخین است لیکن‌ماآنرابکلی بی‌اساس میدانیم ، مقصود ،عبدالرحمن از قشون‌کشی این بود که افواج اسلام ازغنائـم قطعات ثروت خیز فرانسه بهره‌مند شوند . چنانکه شارل مارتل، هم نمی‌شد .عبدالرحمن ، بغارت (تور) و اطراف‌وجوانب آن اکتفا کرده به مملکت خودش‌برمی‌گشت(دیگر محتـاج بقشون‌کشی شارل نمی‌شد) دوباره مطابق عادت عرب باین مملکت‌حمله‌برده و بـاز بعـد از قتل و غارت مراجعت

می‌نمودند ، تااینکه قوه‌ای پیدا شود که آنهارا همیشه از تجاوز بخاك فرانسه جلوگیری نماید ، شارل مارتل قشون اسلام راازقطعات‌و نقاطی که اشغال نموده بودند نتوانست خارج سازد ، بلکه از جلو آنها رو بهزیمت‌نهاده مسلمین را باتمام ایالاتیکه تصرف داشتند بحال خود باقی گذاشت ، تاثیر این‌فتح همین قدر بود که در حمله بشمال‌فرانسه از جرات و جسارت مسلمین کاست، و این‌البته یك فایده مهمی بود که حاصل گردید ولی آنهم نه بدرجه‌ایست که مورخین باآب‌و تاب بیان کرده‌اند .

مورخین که فتح (تور) را بغایت‌اهمیت داده‌اند مینویسند که اگر مسلمین در تور ، شکست نمی‌خوردند آنها در خاك‌فرانسه پیشرفت نموده و بالاخره مالك‌اروپا میشدند ، و بعد چنین سئوال می‌کنند که‌اگر یك چنین اتفاقی می‌افتاد چه رستاخیزی برای نصاری تحت لوای اسلام پیدا میشد.

مسیو هیلر مارتن ، در کتاب‌تاریخ‌فرانسه که آنرا برای عوام تالیف نموده است، درموضوع‌جنگ مزبورچنین‌مینویسد :«آن جنگ (تور) مقدرات عالم را حل‌وتسویه نمود ، اگر فرانسه مغلوب میشد تمام روی‌زمین بدست مسلمین افتاده و سعادت نوع بشر برباد میرفت زیرا که آن حرارت وجوشی‌که باعث ترقی نوع انسانی میشوددر مسلمانها هیچ وجود ندارد ، آنها تمام فکرو خیالشان این است‌که از جانب‌خداآمده‌اند و خدای مسلمان که بعد از خلقت عالم روی‌تحت وحدانیت و جلال خود آرمیده است انسانرا برای ترقی وتعالی مهیا نمی‌سازد» .

اولا در جواب بیان فوق میتوان‌گفت‌که اگر مسلمین در جنگ (تور) غالب می‌آمدند هیچگونه تغییراتی در مقدرات‌عالم‌پیدا نمی‌شد و تاثیر آن چنانکه در سابق ذکر شد همین قدر بود که آنها به بعضی ازشهر حمله برده و بالاخره از تحصیل غنائم به مملکت خود مراجعت میکردند ، و یك‌چندی که میگذشت و آنها غنائمی را که بدست آورده بودند بمصرف رسانیده‌دوباره‌بقصد غارت حمله می‌بردند، و آن بهمین ترتیب باقی بود تااینکه یك حریف مقتدری‌آنها را از این حملات‌جلوگیری نمایدچنانکه شارل‌مارتل ، جلوگیری نمود .

خیر ، فرض‌کنیم که نصاری ازدفع‌مسلمین برنمی‌آمدند ، و نیز فرض کنیم که آب و هوای شمال فرانسه بجای سرد ومرطوب بودن که ابدا پسند اعراب نبود و مانند (اندلس) معتدل بود و اعراب در آنجاتوطن می‌نمودند باتمام مراتب فوق این مطلب که اروپا چه صورتی بخودش‌میگرفت‌از دیدن اندلس ، میتوان آنرا کشف کرد ، وقتی‌که دیده‌شد اندلس،دریك چنین عصری‌که اروپاگرفتار توحش و بربریت بود تحت

حکومت مسلمین اعلی‌درجه تمدن را حاصل‌نمود ، البته میتوان‌گفت که ملل مسیحی‌اروپا نظر به تمدن آنعصر از تسلط و نفوذ اسلام‌بهره برده و استفاده می‌نمود ، و ابدا ضررو نقصانی متوجه آنها نمی‌شد . آری ، رحمت‌وشفقت اسلام در اقوام اروپا نرمی و سلامت ایجاد کرده و از خونریزیهای مذهبی‌وفجایع‌قتل عام (سن‌بارتلمی) و مظالم محکمه‌های مذهبی که تا چندین قرن نهرهای از خون دراروپا جاری و مسلمین بکلی از آن دور و برکنار بوده آنها را نجات می‌بخشید .

اما این‌که‌گفته شد در تسلط مسلمین‌ترقی اروپا و تمام دنیا برباد میرفت زیـرا «آن حرارت وجوشی‌که سبب ترقیات نوع‌انسانی است در مسلمین هیچوقت نمیشود» اگر این حرف را قبول کنیم لازم می‌آیدکه‌تاریخ تمـدن اسلام را بکلی از نظر دور اندازیم ! ما وقتی‌که میگوئیم آن ممالك‌اسلامی را نظر میکنیم که در آنها ترقیات محیرالعقولی پیدا شد که قبل از اسلام‌اسمی‌از تمدن در آن ممالك نبود ، بی‌شك بیان مزبور را تردید کرده میگوئیم ، آن جذبه‌ای‌که باعث ترقی انسانیست بقدریکه در مسلمین وجود داشت در هیچ ملتی نظیر آن دیده‌نشده است .

از اقامت مسلمین در جنوب فرانسه‌هنوز علائم و اماراتی بطور خیلی خفیف باقی است و چون شهرهائی که محل رفت‌وآمد آنها بوده ، این شهرها فقط مرکز قشون کشی و حملات جدید آنها بوده است ، امابرای بسط و نشر تمدن دراین نقاط مطلقا از طرف آنها کوشش بعمل نیامد و آن وسایل‌واسباب ترقی که در اندلس ، ومشرق فراهم کردند در فرانسه یك چنین عملیاتی نشد وآنهم علت عمده عدم فکر توقف و توطن‌در فرانسه بوده است .

باوجودیکه اقامت مسلمین درفرانسه‌بوسیله این قشون‌کشیها طول نکشید و نیز در خون سکنه چنانکه ذیلا ثابت مینمائیم‌اثر خون آنها باقی است .

عده زیادی از مسلمین در اطراف وجوانب آن شهرهائی که مراکز افواج‌ایشان بود توطن اختیار کرده و بزراعت و حرفت‌مشغول شدند و چند قسم اصول فلاحتی و نیز یك قسم قالی مخصوصی را که در(ابوسن)می‌بافند بآنها نسبت میدهند .

این مسلمین با روسا و سرکردگان‌مسیحی‌که بین آنها جنگ داخلی‌جریان‌داشت بنای خلطه و آمیزش را گذارده‌ودربسیاری‌از امور اجتماعی با عموم‌سکنه‌شرکت‌داشتند و دلیل آن حالیه از روی اصول علم‌الاقوام‌این است که در بعضی ازقطعات فرانسه بعداز قرون متمادی از خون عرب هنوز علائمی‌موجود میباشد ، مثلا در ایالت (کروز)ونیز در آلپ‌علیا علی‌الخصوم درحوالی،مسون ،مور ، جبل‌المسلمین ، و همچنین در ایالت (بنی) و بعضی از قصبات (لاند) و روسیلن،و لانکدوك وبآرن) نسل اعراب را بخوبی

میتوان تمیز داد : چهره گندم‌گون ، موی‌سیاه آبنوسی ، بینی مایل بانحنا ، چشمهای گود و براق بکلی آنهارا از فرانسویان جدامیسازد ، رنگ سبزه ، قد بلند ، چشمان درشت سیاه ، ابروی‌پهن وپستانهای‌مخروطی‌زنان آنها دلیل روشنی است که آنهاازنسل عرب میباشند . مطابق اصول علم‌الانسان‌که‌در سابق باقی مانده خصایص فوق‌الذکر باوجود معاشرت و جوشش آنها با بومیهابهترین شاهدیست که در این نقاط مسلمانها از خود تشکیل خانواده‌های کوچك داده‌و از امتزاج و اختلاط با اجانب خودداری میکردند .

دکترگوستاولوبون مینویسد:شرحی‌که تااین‌جا راجع بسرگذشت اعراب و تاریخ اسلام ذکر نمودیم اینك در همین‌جا آنـراختم مینمائیم ، ما این مطلب را نشاندادیم‌که تاریخ مزبور از نقطه نظر اختلاف محیط ونیز بواسطه اختلاف در اصل منظورومقصود از فتح تا چه درجه اختلاف پیدا میکند ،مسلمین ممالکی راکـه تحت تصرف خـود درآوردند شاید باستثنای مملکت فـرانسه‌اعلی درجه تمـدن را در این ممالك انتشار دادند و در هر نقطه‌ای که بیرق اسلام رابرافراشتند تغییرات عظیمه در آن پیداشده، علوم ، ادبیات ، حرف ، وصنایع بنهایت‌درجه‌کمال رسید .

در این‌جا دکتر گوستاولوبون درکتاب خود نظامات اجتماعی اسلام را چنین مینویسد : «اولا بایـد دانست که احکام‌اجتماعی و مذهبی اسلام بهم آمیخته و توام میباشد و هردوی آنها هم‌مبنی است بر علمی‌که اصولا ازروی مسائل فقه واحکام‌مستنبطه قرآن که در آن بحث شده مینمائیم» .

چون در قرآن تمام احکام معاملات‌و فروعاتیکه در این خصوص روزانه پیش میآید درج نیست بلکه احکام مندرجه‌درآن‌خیلی محدود میباشد . ناچار مسائل حقوقی که در اوایل اسلام پیش میآید از خودپیغمبراسلام و بعد از رحلت وی از جانشینان او سئوال می‌نمودند . و بعد اقوال و افعـال‌وی جمع‌آوری شده و آن بنام (سنت)مشهور میباشد ، و چون‌قرآن‌وسنت هم‌بیش‌ازچندی‌برای رفع احتیاجات کافی نبوده لذا بـرای رفع این محضور دستور جامعی مرکب ازاحکام مذهبی و احکام معاملاتی مبنی بر علم فوق‌الذکر ترتیب دادند ، و این اقدام دراثناء قرن اول اسلام از طرف یك عده از ائمه فقه و تفسیر بعمل آمده و از بین آنهـادستور ائمه چهارگانه یعنی ، امام‌ابوحنیفه، امام شافعی ، امام مالك ، و امام حنبل هستندشناخته شدند و همین چهار مذهب که بنام شافعی ، حنبلی ، مالکی ، حنفی ، مشهورمیباشند اساس قانون تمام ممالك اسلامی شمرده میشوند .

مذهب حنفی در هندوستان وترکیه‌شایع و مذهب مالکی در افریقا و شافعی بیشتر در مصر وعربستان نیز میباشد اگرچه‌در محاکم قضائی مصر عمل به فقه‌حنفی‌میشود و اما مذهب حنبلی حالیه متروك است،برای‌هریك از مذاهب فوق (شراحی) هم وجود دارد ، مثلا در میان مالکی‌های الجزایر(خلیل) یکی از شراح معروف میباشدکه‌در سال ۱٤۲۲ میلادی وفات یافته است ، کتاب‌او در فقه مالکی که دکتر (پرون و مسیو سن‌پت) که هرکدام علیحده آنرا ترجمه‌نموده‌اند بهترین تصانیفی است که در فقه مالکی نوشته‌شده است .

علاوه بر ماخذهای فوق‌الذکر برای‌دعاوی و فروعاتیکه‌درین کتب‌بطورمنصوص ذکری از آنها نیست و ناچار بقانون قیاس‌بایدعمل نمود در مسائل و مجموعه‌های خلفا و سلاطین است که آنها را فتاوی می‌نامند .

غیراز قانون تحریری قانون عوائدو رسوم میباشد که در هر مملکتی مختلف است ، واقعاقوانین موجود اسلامی‌بآن‌اندازه‌که در بادی‌نظر تصور میشود ، مبنی‌برقرآن نیست ، بعضی از اوقات قانون عوائدورسوم‌بر قوانین مدونه تقدم پیدا می‌کند .

مثلا در مسئله ارث زن‌که از روی‌احکام قرآن ثابت ومحقق است ، میان اهالی(کبیل) متروك و برطبق‌آن عمل‌نمیکنندو همین‌طور در بین قبایل (یمن) هریك‌دارای رسوم و عوائد مخصوصه‌ای هستند که‌مباین‌با دستور و احکام قرآن میباشد .

قانون جرائم مبنی بر قرآن و علم‌تفسیر است و مدار آن نیز نظیر قانون (موسی) عینا همان قانون قصاص میباشد ،ما این مطلب را قبلا ذکر نمودیم که تمام دستور و احکام قدیمه مبنی بود بر قصاص‌و مجازات بمثل ، و غیر این هم قابل اجرا و عملی نبود ، و این را نیز بیان نمودیم‌که‌در ابتدا حق قصاص‌و حق مجازات ازآن‌کسی بوده است که جنایت براو وارد شده و سزاو جزا بشخص جانی و خاندان او متوجه میگردید ، زیرا در اقوام قدیمه افراد عبارت‌از خانواده و هروقت سزای یك جنایتی را نمی‌توانستند از پدر گرفته از اولاد ونواده‌او می‌گرفتند ، و برطبق همین قانون مشاهده میشود که خدای (توریته) اعمال پدر را ازاولاد تا طبقه سوم و چهارم میگیرد .

فایده قصاص آنست که سبب میشودقتل نفس کمتر وقوع پیدا میکند ولی چون دراین‌جا نقیصه‌ای بنظر می‌آید و آن این‌است‌که یك سلسله انتقام و کینه‌جوئی هائی پیدا میگردد لذا اخیرا قانون دیه ، را معمول ومجری داشتند و جریان این قانون تا وقتی بود که حق مجازات از مجنی‌علیه و خاندان‌وی بحکومت واگذار بوده است ، ولی این اصلاح هم در قانون آن اقوامی بعمل آمدکه‌دارای حکومت مقتدر بودند ، در زمان

پیغمبر اسلام یك چنین‌حکومتی‌وجودنداشت‌و قانون جزائی اسلام بحالت قدیم یعنی‌همان قصاص اولیه باختیار مجنی‌علیه باقی ماند وچون خاتم دیانت روی آن خورده لذاتااین هنگام باقی میباشد .

قانون موسی ، یعنی العین بالعین والسن‌بالسن که بواسطه وضع قانون دیه ، تا درجه‌ای تعدیل شده است در حقیقت اساس‌کلیه قوانین جزائی قرآن میباشد ، البته در عوض قصاص بعفو واغماض هم توصیه‌شده‌است و این یك قدم‌بزرگی بوده که دراسلام گذارده شده است و الا در اعصار قدیمه‌عدم انتقام را ننگ و عار میدانستند ، اینك ما بعضی از احکام قرآنی را که مشتمل برقوانین جزائیست ذیلا ذکر مینمائیم .

(... وان‌عاقبتم فعاقبو الخ) .

«و اگر عقاب گردید پس عقـاب‌کنید بمانند آنچه عقاب کرده شدید و اگر صبر کنید هرآینه آن بهتر است ، بـرای‌صابرین ، (سوره نخل آیه ١٢٦) .

یاایهاالناس آمنوکتب علیکم‌القصاص‌فی‌القصاص الخ، هان کرده مومنین فـرض شد بر شما قصاصی در کشته شده‌ها آزادبآزاد ، بنده به بنده ، زنها بزنها ، هر آن قاتلی که از خون برادر مقتولش در حق اوعفو و اغماض بشودمتابعت معروفی‌شده‌است دراینکه اولیای مقتول در مطالبه قصاص ازقاتل سخت‌گیری نکرده‌اند ، و باید قاتل نیز دیه را بقدر امکان بدون مماطله تادیه نماید،همه اینها امر و رحمتی است از خدای شمـا پس هرکه پس از عفو و بخشش و یا اخذدیه،در موقع تقاص تجاوز نماید بقصاص از قاتل برای وی عذاب دردناکی مقدراست، (سوره‌بقره آیه ١٧٧) .

(٣.. من اجل ذالك کتبنا علی تبنی‌اسرائیل ، الخ) .

«بلحاظ قتل ناحق قابیل‌مرهابیل رامقرر داشتیم بر بنی‌اسرائیل اینکه اگر کسی دیگریرا بدون قتل نفس و فسادی که مستلزم‌قتل است بکشد مثل آنست که جمیع‌انسانرا کشته باشد ، و هرکس احیاء نموده باشدنفسی را بعفو از قصاص وویرا نکشته باشد مثل آنست‌که جمیع افراد انسانرا احیاء کرده‌باشد و هرآینه بـراستی سفراء و انبیاء و پیغامبران به معجزات باهرات برآنهاآمدند .پس از بعث‌رسل بیشتـرآنها طریق اسراف پیمودند» (سوره مائده‌آیه ٢٥) .

(٤ . السارق والسارقه ، الخ)

«مرد دزد و زن دزد در نتیجه این‌عمل شنیع (بلاامتیاز) دست هردوی آنها را قطع کنید و این جزا در حق آنها از طرف‌خدا مقرر گردیده است و خداوند غالب واز مصالح انتظام واقف میباشد، (سوره مائده‌آیه ٤١)

ما قبل از بیان اعمال مذهبی مناسب‌میدانیم که از فرق مختلفه اسلام مختصری

ذکر نمائیم ، مثل سایر مذاهب در اسلام نیزفرق مختلف یافت میشوند ـ عده آنها از اوایل سنین هجری تاکنون بالغ بر هفتاد ودو فرقه میباشد و این چندان جای تعجب نیست چه اگـر ما فقط بعده فرق مذهب‌پروتستان نگاه کنیم از عده فوق تجاوز میکند .

در میان مسلمین دو فرقه هستند که‌خیلی مهم و بعلاوه قدیم میباشند وآن یکی (شیعه) ودیگری (سنی) ، عقیده‌شیعه‌این‌است‌که بعد از پیغمبر (ص) خلافت حق‌علی (ع) داماد پیغمبر (ص) بوده‌است ، سلسله خلافت‌خلفا ، برخلاف (سنی)که معتقد است سلسله خلفاء راشدین بهمان ترتیبی است که بطـورانتخاب واقع شده‌است و مذهب عمومی در اسلام همان مذهب (سنت) و جماعت است.

علاوه بر دو فرقه فوق فرق دیگری‌هم هستند که از میان آنها فرقه وهابی مقام اهمیت را دارا میباشد ، یعنی بدست آورده،جماعت وهابی یکقرن بیشتر نیست که ظهور کرده و معذالك در قسمت مرکزی عربستان‌بدولت مقتدری تشکیل و موفق شده‌اند ، مرام آنها همانا اشاعت و ترویج تعلیمات‌ساده اولیه قرآن و اسلام است ، ودر واقع وهابی را پرتستان اسلام باید دانست . اهل‌ایران عموما (شیعه) هستند ، ترك و عرب سنی ، و اهالی نجد وهابی میباشند .

اینك اعمال مذهبی دیانت اسلام‌راذیلا می‌نگاریم .

نماز از جمله اعمالی است که شارع‌اسلام فرض و واجب قرار داده و آن بر هر عبادتی مقدم بوده یك نفر مسلمان ازهرطبقه‌و قوم و نژادی باشد هیچوقت آنرا تـرك نمی‌کند .

مطابق سنت نبوی نماز در پنج وقت‌معین خوانده میشود . در نماز ممالك اسلامی مؤذن در ساعات معین بالای مناره ایستـاده‌مسلمین را برای اداء این فریضه دعـوت میکند ، اذان قبل از طلوع آفتاب ، و اول‌ظهر ، و یکساعت و نیم قبل از غروب‌آفتاب، و اول غروب و یك ساعت نیم بعد از مغرب گفته میشود (مطابق رسوم سنی) در ساعات مزبور مؤذن بالای مناره مسجد یا جـای‌دیگر ایستاده بآواز بلند و بالحن‌جالب‌توجهی صدا میکند ، الله‌اکبر ، اشهدان‌لااله‌الاالله،اشهدوان محمد رسول‌الله ، حی علی‌الصلوة، بعد از اذان نماز گذار دستها را محاذی سربرده نیت مینماید و بعد شروع بتلاوت‌آیات قرآنی نموده مطابق ترتیبی که مقرر است‌مشغول رکوع و سجود میشود .

جمعه که روز جمع شدن در مسجـداست نماز ظهر سه ربع زودتر خوانده میشود و بعد شروع بوعظ میشود چون برای نمازوضو از واجبات است این است‌که در صحن هر مسجدی حوض‌آبی هم بنا شده.

یکی دیگر از احکام اسلام (روزه)است که از ارکان اسلام شمرده شده ، تمام طبقات مسلمین بلااستثناء خودرا باداء آن‌مکلف میدانند که هیچوقت ، به تصور اهل اروپا نمی‌آید .

روزه در ماه رمضان گرفته میشودو این ماه در اوقات و فصول مختلفه سال اتفاق می‌افتد مراد از روزه این است که ازاول فجر تا غروب آفتاب اول مغرب‌ازخوردن و آشامیدن امساك شود ، حتی قلیان‌وسیگارهم نمیتوان‌استعمال‌کرد ، همین‌طورآشامیدن آب ، تا این درجه سخت است که سائم یعنی‌روزه دار قریب بغروب یك دست قلیان یا سیگار ودست دیگر آتش و یاکبریت منتظربلند شدن آوازمؤذن‌است تا روزه رابشکند.

حج ، زیارت بیت‌اله‌که بر هرمسلمی‌در مدت عمر لااقل یك مرتبه‌بابودن‌استطاعت واجب است که آنرا درك‌کند ، یکی ازارکان‌مهم اسلام شمرده میشود و آن از جمله ارکانی است که دارای نتایج و فوائد سیاسی‌خیلی زیاد میباشد که در هیچیك از ادیان پیش‌بینی نشده است ، برای این زیارت که‌در زمان آن حضرت هم شایع بوده و بنیان آنرا از زمان ابراهیم خلیل ع گذارده شده‌است باتحمل تمام زحمات و خسارات سهل‌و آسان بوده زائرین احساس الم و خستگی‌ابدا نمی‌کنند .

حجاج که نزدیك مکه میرسند سررا میتراشند و بعد لباسهای خود را بیرون آورده غسل میکنند ، سپس چادری بخودمی‌بندند و باهمین حالت هفت مرتبه خانه کعبه‌را طواف میکنند و حجرالاسود رامیبوسند ، حجرالاسود پارچه یا تخته‌سنگی است که از زمان قدیم مورد احترام بوده‌گفته میشود بواسطه آنست که ابراهیم در موقع ساختن خانه کعبه آنرا زیرپای خودمیگذارده که بعد در جای معینی گذارده شده است که هنوز باقی است ، تنها چیزیکه‌تاکنون باحترام خود در دنیا باقی مانده است همانا (حجرالاسود) است بعد از طواف مکه‌بکوه عرفات که نزدیك است رفته در آنجا خطبه گوش میکنند و برای‌اداء سنت‌ابراهیم‌شیطانرا با سنگریزه میزنند ، چون ابراهیم شیطانرا با سنگریزه دفع کرده بود ، و بعدقربانی میکنند و این‌جا اعمال حج خاتمه‌پیدا میکند ، بعد از انجام مناسك حج اغلب‌حجاج‌بقصد زیارت قبر پیغمبر ، طرف مدینه‌حرکت میکنند ، در مواقع حج غالبا بیش از دویست‌هزار نفر جمع میشوند ، گروه مسلمین‌اقطار عالم از مراکش ، و افریقای مرکزی گرفته‌تا ایران و هندوستان ، ترکستان ، پاکستان، چین ، قفقاز در این‌جا هم دیگر را ملاقات‌کرده واز حال هم باخبر میشوند و قصد و مرام پیغمبر اسلام جز این نبوده که در این‌کنگره حقیقی اسلامی تمام مسلمین جمع‌شده ودر امور زندگانی دنیوی خود باهم‌تشریك‌مساعی نمایند و از حال و روزگار یك‌دیگر مطلع گردیده در مقام کمك وچاره برآمده‌ودر مراجعت باوطان خود ارتباطات خودرا

نگاه و حفظ بدارند .

تاثیر تمدن اسلام در مغرب .

دکتر گوستاولوبون مینویسد: تاثیرعلمی و ادبی ، ما در این مقام کوشش نموده این مسئله را بثبوت خواهیم رسانید که تمدن‌اسلامی بقدریکه در مشرق تاثیر بخشیده در مغرب نیز همانطور مؤثر واقع شده است.و بدین وسیله اروپاداخل در تمدن گردید . آری تاثیر این تمدن در مغرب کمتر از تاثیردر مشرق نبوده ، لیکن در این میانه فرقی که وجود دارد فقط در نوع این دو مؤثر است،باین معنی که اثر آن در مشرق در قسمت مذهب ، زبان ، صنایع و فنون بوده برخلاف‌در مغرب ، اولا در قسمت مذهبی هیچ‌مؤثر واقع نگردیده ، ودر قسمت صنایع و حرف‌وزبان هم تاثیر آن خیلی کم بوده ولی در قسمت علوم و ادبیات و اخلاق اثر آن‌بی‌حدو حصر بوده‌است .

این تمدن تاثیریکه بمغرب بخشیده‌اگر بخواهیم میزان آنرا بدست بیاوریم‌باید به‌بینیم که بیش از ورود تمدن مزبوربه‌غرب‌حالات مغرب و اوضاع زندگانی اروپائیان چه بوده است .

در قرن نهم و دهم میلادی یعنی‌همان وقتی که تمدن اسلامی در (اندلس) در نهایت درجه ارتقاء و اعتلا بوده است‌چنانچه اوضاع و حالات‌مغرب‌زمین‌راملاحظه کنیم که معلوم میشود مراکز علمی ما عبارت‌بودند از یك قلاع بد وضع ضخیمی‌که در آن قلاع ارباب‌ها و امرای ما بحالت نیم‌وحشی‌بسر برده و افتخار می‌نمودند که دارای‌خط و سواد نیستند ، ودر میان نصاری عالم‌ترازهمه رهبانان نادان بوده است که تمام‌اوقات خود را مصروف این کار میداشت که میان‌کتابخانه‌های کلیساها و خانقاه‌ها کتب‌قدیمه یونان و روم را بیرون آورده و عبارات وکلمات آنها را (حك) کرده روی آن اوراق پوستی اوراد ، مذهبی‌مهمل‌خودرامینوشتند(خواننده عزیز بدقت بخوانید اینها گفتار دکتر گوستاولوبون است) .

و نیز مینویسد : حالت بربریت‌اروپاتامدت طولانی درواقع بیش از این‌بود که خود بتواند آنرا احساس کند ، البته درقرن‌یازدهم و بیشتر در قرن دوازدهم احساسات مختصری در مردم پیدا شده ولی از همان‌وقت که چند نفر اشخاص حساس و روشن خیال ضرورت این را احساس کردند که باید‌کفن جهالت را درید ، لذا فورا بطرف‌مسلمین که از هرجهت برتر و استاد بودند متوجه‌شده و مراجعه بآنها نمودند .

همانطوریکه مکرر تذکر داده‌ایم‌انتشار علوم اسلامی در اروپا بوسیله جنگ صلیب نبوده بلکه از (اندلس) و جزیره(فصقلیه) و ایطالیا بوده است چنانکه درسال ۱۱۳۰ میلادی دارالترجمه‌ای در (طلیطله)تحت ریاست اسقف اعظم (رای‌منه) تاسیس

گردیده و تمام کتب مشهور عرب در لاتین‌شروع کردند به ترجمه نمودن .

از این ترجمه‌ها موفقیت کاملی‌حاصل گردید ، یعنی چشمهای اروپائیان از این کتب باز شده دنیای تازه‌ای‌توانستندبنظربیاورند ، سلسله این ترجمه‌ها تاقرن‌چهاردهم درجریان بود . در این جا نه‌فقط کتب .رازی ، البقاسس ، ابن‌سینا ، ابن‌رشد را به لاتین ترجمه نمودند بلکه‌مصنفات،جالینوس،ذیمقراطیس ، افلاطون ، ارسطو ، اقلیدس ، ارشمیدس ، بطلیموس ، راکه مسلمین ترجمه‌کرده بودند تمام آنها را ازعربی بزبان‌لاتین نقل نمودند .

دکتر لکلرك ، در تاریخ طب ، خودزیاده از سیصد کتب مشهوره عربی را ذکر میکند که تمام آنهادر لاتین ترجمه شده‌اند،و در قرون وسطی اطلاعاتی که از علوم‌یونان برای ما حاصل شده بوسیله همین ترجمه‌های‌عربی بوده و از برکت همین ترجمه‌ها بوده که توانستیم در تصنیفات قدیمه یونان هم‌بدست بیاوریم ، نه از راهبهائی که نام زبان یونانی را هم بلد نبودند و بدین جهت تمام‌دنیا باید رهین منت مسلمین باشند که فقط آنها خدمتی بمعارف دنیاکرده‌ذخایر پربهائیرااز دست برد حوادث زمانه حفظ نمودند .

مثلا کتاب (آیولونیوس ، از مشروحات ، جالینوس ، در امراض عمومی وکتاب امراض مسریه ، کتاب‌الاحجار ارسطو ، وصدها کتب دیگر که اصل نسخهٔ یونانی آنها را توانستیم (بوسیله مسلمین) بدست‌بیاوریم.این‌جاست که مسیو (لیبری) مینویسد :که‌اگر نام اسلام و مسلمین از تاریخ خارج شده‌بودعصر تجدید حیات علمی اروپا چندین قرن دیگر عقب می‌افتاد .

پس ثابت شدکه در قرن دهم مسیحی‌در یك قطعه معظم دنیاکه اروپا باشد فقط اندلس ، بود که سرچشمه علوم واقع شده ودر آن عصر غیراز ممالك مشرقی اسلام در قسمت مغرب محلی غیر از اندلس ، نبوده‌است که در آنجا تحصیل علوم ممکن باشد، حتی قسطنطنیه هم از این دولت عظمی‌محروم‌بوده است چنانکه در اروپا اشخاصی که در آنها شوق تحصیل بوده ناچار بطرف اندلس‌رهسپار میشدند .

در یکی از کتب اخلاقی ما چنین‌نقل شده است که (کربرت) در سال ۹۹۹ میلادی تحصیلاتی نموده بنام (سیلوستر)دوم‌که مقام پاپی را حائز گردید ولی وقتی که خواست علوم خود را در اروپا انتشار دهداین مطلب در نظر مردم تااین درجه خلاف طبیعت جلوه نمود که آن بیچاره را متهم‌نمودند که شیطان در جسم او حلول کرده و از طریق خداوند مسیح خارج گردیده‌است !! ، تا قرن پانزدهم قولی راکه مأخوذ و مقدس از مصنفین نبود مستند و معتبر نمی‌شمردند .

رژرباکن ، لئوناردوپیز ، آرنوویلانو ، ریمندلول ، سن‌لوماس ، آلبرت‌بزرگ،

آنفونس دهم ، تمام آنها یا شاگرد ویا ناقل‌حرفهای آنها ، مسیورنان ، مینویسدکه‌آلبرت بزرگ ، هرچه داشت از ابوعلی سینافراگرفته‌سن‌توماس ، تمام فلسفه‌اش از ابن‌رشد بوده است .

تمام دارالعلومهای اروپا تا پانصدالی ششصد سال روی همین ترجمه‌ها دایر و مدار علوم ما فقط علوم مسلمانان بوده‌است،و در بعضی از اقسام علوم مثل طب میتوان گفت که تا زمان ماهم (دکترگوستاولوبون)باقی مانده است چه در فرانسه مصنفات ، بوعلی سینا ، تاآخر قرن گذشته باقی بوده‌وروی آنها شروح نوشته میشده .

تسلط علوم عرب در دارالعلومهای‌اروپا تا این درجه بودکه در آن علمی هم‌که مسلمین ماهر نبودند باز بتصانیف آنهارجوع‌میشد ، از ابتداء قرن سیزدهم فلسفه‌ابن‌رشد، در مدار س‌عالیه ما جزء دستوربوده وتدریس‌میشده ، در سال ۱۴۷۳ وقتی که لوئی یازدهم ، دستوری برای تعلیم وضع نمودحکم کرد که باید در فلسفه همان تصنیفات ، ابن‌رشد و ارسطو ، تدریس شوند .

در دارالعلومهای ایطالیا علی‌الخصوص دارالعلوم ، بادو ، هم نفوذ و تسلط‌علوم اسلامی کمتر نبوده است و مؤلفات‌وتصانیف‌مسلمین در این دارالعلومها همان مقام‌راداشته چنانکه از شکایت و نطق آتشین ، اپرارك ،بخوبی میتوان فهمید که این نفوذ تاچه درجه بوده است .

مشارالیه در یکی از شکایات خودچنین میگوید : «ای مردم نادان بعداز ، دمستن ، فصیحی مثل سسرون ، پیدا شد .همر ، که رفت بجای او ، ویرژیل ، آمدولی میگوئید که در علوم و ادبیات کسی نمیتواندبا مسلمین همسری نموده و بجای آنها قرار گیرد ، امروزه ما با اکثریت علمای یونان‌در یك ردیف قرار گرفته بلکه در بعضی از علوم از آنها هم برتری داریم ، ما اینك برتمام اقوام و ملل دنیاتفوق حاصل‌نموده‌لیکن شما میگوئید باستثنای ملت اسلام ، وای ازحماقت ما ، امان از این جنون و بیعقلی ، هان همت ایطالیا آیا تو درخوابی ؟ آیا تومرده‌ای؟» .

از مسائل علمی ، مراد طبیعیات وریاضیات است ، و فلسفی که مسلمین‌دردنیا شایع و منتشر ساختند در (متن) قرآن،کمتربحث شده و همانطور که در کتاب مقدس ما (دکتر گوستاولوبون) از علوم جدیده اشاره‌نشده است .

حکما و فلاسفه مسائل و احکام‌قرآنی را بدین جهت احترام می‌نمودند که آن سنگ بنیاد حکومت اسلامی ومطابق بااصول احتیاجات عامه بوده است‌که هیچوقت صلاحیت فهم مسائل طبیعی و فلسفی راندارندلیکن این فلاسفه هیچوقت نتایج تحقیقات علمی خودرا در قبال تعلیمات قرآنی قرارنمی‌دادند و اگر هر وقتی از طریق اعتدال

خارج شده افکارآزاد آنهابرخلاف‌منصوصات‌قرآن در میان عوام انتشار پیدا میکردخلفای عصر که در واقع حامی و سرپرست بودنـدآنها را محض طبقه عوام و بملاحظه حراست و حفاظت شان از تعدیات عوام موقتا تبعیدمی‌نمودند ولی بعد از اینکه هیاهومیخوابید دوباره آنها را میخواستند .

در توضیح این مطلب و بیان مدعا،در این‌جا راجع به ابن‌رشد یکی از فلاسفه نامی اسلام در اندلس ، بوده که شرح حال‌او را از نامه دانشوران بطور نمونه ذیـلا می‌نگاریم .

ابن‌رشد ، زیاده از آنچه باید در نزدشاهنشاه ، امیریعقوب المنصوربالله ، محترم و مکرم بوده ، و دیگران حسد میورزیدند،ازجمله ابومحمد عبدالواحدبن شیخ‌ابوحفص که پدرش از خواص ، عبدالمؤمن و خودداماد ، امیریعقوب و ازجانب ، امیرمنصور بالله ، حکومت افریقا و از او سعایت کرد،چون در آن ایام امیریعقوب قدغن کرده‌بود که در قلمرواوآنچه کتب‌فلسفه‌بودمی‌گرفتندو کسانی که تدریس هم می‌نمودند گرفته‌زجر کرده و به قتل میرساندند ، پس بدانحال درخلوت نزد منصور ، رفته و گفت امیرزمان سلامت باشد ، این مرد را که امیر تا ایندرجه‌مقام او را بالا برده شان او نه این شایستگی نه چنین است چه او در فرمان امیر تکاهل‌میکند و همواره مشغول تدریس حکمت و تالیف و تصنیف آنست و جماعتی از اعیان‌و اهل فضل که آنها را نیز باوی عداوت بود تصدیق اقوال‌او را نموده ، موقعی که وی‌در منزل خود از کتب حکمت بسیار جمع دارد و اکثر به تعلیم و تعلم آن علم مشغول‌است و اگر بقتل چنین کسی فرمان ندهد شأنی باحکام امیر باقی نماند ، منصور ،بظاهر مطلب او را قبول نموده ولی در باطن زیاده‌کراهت داشت که مرتکب قتل چنین‌عالمی دانشمندی بی‌نظیر شود ، آنگاه امیر یکی از خواص خدام خود را بخواست وگفت : اینك چنانکه کسی نداند بخانه خود رفته در آنجا منتظر باش هرچه از من برتوحکم آید بدون اطلاع احدی اجرای آنـرا همت برگماری ، گماشته چنان کرد که امیرگفته بود ، چون بخانـه رسید بلافاصـه کبوتریرا دید نامه بر بال وی ، آنرا بگشوددید مکتوب بخط امیر است ، که‌قبل‌ازآنکه بجهت بعضی مصالح حکم قتل ، ابوالولیدبن‌رشد ، رود اورا در نهانی از قرطبه ، بیـرون برده و بشهر نباناش ، مسکن ده و مطمئن‌کن‌که بدو ضرری نخواهد رسید ، پس گماشته بفرمان امیر در همان لحظه آن عالم فاضل‌رادیده تهیه سفر ساز کرده ، از قرطبه بشهر نبانا ، برده در محلی خوب در نزد جماعتی‌از فضلا که به تهمت تدریس و تعلیم علـم حکمت بدانشهر برده بودند مثل ابوجعفرذهبی و عقبه ابوعبداله محمدبن ابراهیم و ابوالواسع و ابوالعباس‌الحافظ الشاعر،ومردم‌را از مراودت ازآن جماعت و آنها را بامردم

ممنوع داشتند ، آن عالم رانیز مانند سایرین در همان شهر منزل داده ، و به نزد امیر مراجعت نمود واجرای امر امیر رامعروض داشت وامیر ازآن مسرور گشته ، وثانیابسپرد که مواظنین و مستحفظین آنعمل از خدمت وی فروگذاشت ننمایند ودر نزد آنکسان که سعایت درباره او نموده بودند به بیانی خوب ازقبل وی اعتذار جست و براین واقعه زمانی نگذشت جماعتی از اعیان فقها و اهل زهدو صلاح در حضرت امیر شفاعت کرده و قسم یاد کردند که شیخ ، ابوالولید ، ازآن تهمت مبراست وهیچگاه داخل بترویج علم حکمت نگشته واورا درمذاهب اعتقادی صحیح وکامل است واین مذاکرات سبب آن شد که سایرین از اهل فضل را نیز شفاعت کردند ، و امیر آنهارا رخصت رفتن به خانه‌های خودشان داده و از هریك نسبت بشأن خود دلجوئی واحترام نموده و ماذون ساخت که طلاب علوم به محضر ایشان رفته استفادت نمایند و این مقدمه در سنه ٥٩٥ هجری بوده است .

دکتر گوستاولوبون در باب علل واسباب تعدد ازواج در مشرق مینویسد : «اگرما بخواهیم به رسوم ونظامات یك قوم اجنبی آشنا شویم ودرست ازآن واقف باشیم برای لحظه ایهم باشد لازم است از محیط خود قطع نظر کرده وضعیت و حالت خاص آنقوم را ازنظر بگذرانیم و خود را بجای آنها فرض کنیم ، خاصه اگر بخواهیم رقم تعدد ازواج را که در اروپا چه قدر خیالات باطل نسبت بآن شایع شده تحت مطالعه بیاوریم این عمل برای ما بیشتر ضروری خواهدبود، در اروپا هیچیك از رسوم مشرق بقدر تعدد ازواج ، بد ، معرفی نشده و درباره هیچ رسمی هم اینقدر نظر اروپا بخطا نرفته است.

اسلام بصرف قبول رسم تعددازواج که از پیش در شرق شایع بود اکتفا نکرد بلکه در وضعیت زنان مشرق تاثیر نمایان رضایت بخش بخشید ، اسلام بجای اینکه از مقام زن کاسته و ویرا پست و فرومایه معرفی کند چنانکه در این عصر بدون هیچ تعقلی ورد زبان خاص وعام است ، زن را درجامعه بسی بالا برده است و بعالم ترقی و سعادت وی خدمت نمایانی به بروز و ظهور رسانیده، مثلا احکام وراثت قرآن که سابقا ذکرشد در مقابل قانون اروپا برای زن بغایت مفید است و از مطالعه آن معلوم میشود که تاچه اندازه رعایت حقوق زن بعمل آمده است .

آری مسئله طلاق را اسلام جائزقرارداد و برای او سه درجه معین کرده و درجه سوم بقدری مشکل و غیرقابل تحمل است که به آسانی طرفین نتوانند قبول و حاضرشوند ازهم جدا گردند ، در اول طلاق رجع است، باین معنی که اگر مرد بخواهد پس از طلاق مجددا زن خودرا تصرف نماید باکلمه رجوع کردم حل میشود ، درجه دوم ، خلع است، دراین جا اگر مرد بخواهد رجوع نماید بدون اینکه زن راضی باشد نمیتواند ، درجه سوم سه طلاقه است یعنی سه مرتبه دریك مجلس صیغه طلاق جاری شود و در هرسه قسمت

حضور عدلین شرط است .

در احکام متعلقه بطلاق اکیدا این‌مطلب قید شده است که بازنان مطلقه رویه عدالت و مروت و انصاف را کاملا باید مرعی‌داشت ، برای اینکه میزان تاثیریکه اسلام‌در وضعیت زنان بخشیده بهترین طریقه این است‌که مراجعه به قبل از اسلام نموده معلوم داریم که در آنزمان وضع زنان چه بوده وچه مقامی را در جامعه حائز بودند و بعداز اسلام بچه مقامی نائل شدند و برای حل‌این‌قضیه طریقی بهتراز احکام نواحی خود قرآن نیست که میفرماید : «ای مؤمنین‌حرام‌شده است برشما مادران شما ، دختران شما، خواهران شما ، عمه‌های شما ، خاله‌های‌شما،برادرزاده شما ، خواهرزاده شما ، و مادران رضاعی شما ، و مادران زنان شما ، ودختران‌زنان تدخوله شما ،که در دامان شما پرورش شده‌اند ، و زنان پسران‌شما و نیزدوخواهر».از تمام این احکام که درباره آنها نازل شده معامله آنها قبلا با این زنان بیچاره‌که ازحالا برآنها حرام میشوند چه بوده است .

لیکن وقتی‌که این امر را در نظرمیگیریم که در اعصار قدیمه اخلاق‌واطوار تمام اقوام سامی همین‌طور بوده است‌آنوقت‌باعراب دوره جاهلیت بنظر نفرت و حقارت نخواهیم نگاه کرد ، مثلا احکام نواحی باب‌هیجدهم کتاب اخبار تورة از آیه ششم تاآیه هجدهم راکه ملاحظه میکنیم می‌بینیم‌که آنهاباهمین احکام بلکه شدیدتر و بدترمیباشند.

عصر جاهلیت زنرامخلوقی‌میدانستندبرزخ بین حیوان و انسان که‌فائده خلقت او را فقط تکثیر نسل و خدمت بمرد بوده است،پیدا شدن دختران برای زن موجب شئامت‌و بدبختی شمرده میشد .

مسیوگوسن‌دوپرسوال ، مکالمه‌پیغمبر (ص) وقیس یکی از مشایخ بنی‌تمیم‌را نقل میکند که از مطالعه آن معلوم میشودنسبت بجنس دختر احساسات عرب چه بوده است ، مشارالیه مینویسد که روزی پیغمبردختریرا روی زانوی خود نشانیده غذامیداد، قیس ، سئوال کردکه این بچه کیست که‌دارید نوازش میکنید ، پیغمبر (ص)فرمودکه این بچه من است ، قیس،گفت بخدا قسم‌برای‌من از این قبیل دختر زیاد بوجود آمده ومن علاوه‌براینکه هیچوقت آنها را این طورروی‌زانو ننشانده‌ام همه آنها را زنده بگور کرده‌ام ، حضرت فرمود وای برتو معلوم‌میشود که تو یك آدم بدبختی هستی که خداوند در قلب تو محبت بشری بودیعه‌نگذارده است ، و از این نعمت عظمی که بانسان عطا شده محروم میباشی .

از اقوال مورخین که ذیلا می‌نگاریم‌معلوم میشود که د ردوره تمدن اسلام بزنان عینا همان درجه و مقام داده شده که زنان‌اروپا بعد از مدت طولانی آنرا دارا شدند. یعنی بعد از اینکه رفتار سپاهیان اعراب‌اندلس ، در اروپا بنای اشاعت راگذاشت .

ما این مطلب را درسابق بیان نمودیم که در اهالی اروپا اخلاق بهادرانه که یك جزء عمده آن رفتار بازنان است از مسلمین آمده واز آنها تقلید شده است ، وآن مذهبی که توانست زن را ازآن درجه پست و ذلت نجات بخشیده باوج رفعت و عزت نایل سازد مذهب اسلام بوده است نه مذهب مسیح ، چنانکه عموما خیال می‌کنند . زیرا می‌بینیم که در قرون وسطی روساء و سردارهای ما بااینکه نصرانی بودند معهذا بپاس احترام زنرا نگاه نمی‌داشتند و از مطالعه تواریخ قدیمه در این مطلب شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که قبل ازاینکه مسلمین رعایت و احترام زنرا باسلاف ماتعلیم دهند امراء و سرداران ما نسبت بزن باکمال وحشی گری سلوك می‌نمودند چنانکه ازتاریخ دوره مدنیت عرب (اسلام) ترقی و اهمیت مقام زن را ازاین جا معلوم میشود که درمیان مسلمین زنان تحصیل کرده و خانمهائی که در علوم و ادبیات استاد بودند بکثرت وجود داشتند .

عصر خلفای عباسی در مشرق و بنی‌امیه در اندلس ، خانمهای زیادی بودند که در علوم و ادبیات مشهور بودند ، مثلا ،والده ، دختر خلیفه‌ای بود بنام محمد که از سال ۸۵۲ تا سال ۸۸۶ میلادی خلافت نمود،که در سال ۸۶۰ میلادی خلافت داشت، این دختر در قرطبه در فن شاعری همان مقام شهرت را داشت که ، سافو ، درمیان یونانیان (کنه) که یکی از مورخین مشهور اندلس میباشد و اورزیان اسپانیولی تاریخ مفصلی راجع به خلافت بنی‌امیه تالیف نموده است،از مورخین اسلام که معاصر عبدالرحمن سوم است نقل میکند ، که «خلیفه در مدینةالزهرادر مجالس بزم خود از اشعار کنیز خود (زمنرنا) وهمچنین عایشه شاهزاده قرطبه همان خانمی که ابن حیان ، درباره او مینویسد : که او از حیث علم و فضل و شعر و شاعری نادره زمان خود بود و همچنین از کلمات ، صیفه ، که او هم مثل عایشه عالمه و فاضله بود استفاده می‌نمود .

مورخین معاصرالحاکم ، دوم مینویسند که در آن زمان علم و ادب در اندلس،آنقدر رواج داشته است که زنانهم در چهار دیوارخانه تحصیل علم و هنر نموده که مقام شهرت را دارا میشدند ، در قصر بنای خلیفه دختری بود که نهایت درجه قشنگ زیبا ودر صرف و نحو و شعر و شاعری و حساب و هندسه و علوم دیگر مقام شهرت را حائز و نهایت درجه خوش خط هم بوده است چنانکه تمام اسرار و مطالب محرمانه خلیفه را این دختر برشته تحریردرمی‌آورده ، و در شعروشاعری کسی در آنعصر بپای او نمیرسید و این دختر که نامش فاطمه است در انشاء و تحریر هم بدرجه کامل بوده و تمام ارباب فضل و هنر داد سخن ویرا میدادند ، او کتابخانه‌ای هم مشتمل بر کتب گرانبهای علمی و فنی برای خود تاسیس نموده بود .

«دختر دیگری مسماة به‌مریم،که دراشبلیه ، مسکن داشت در ادبیات مقام شهرت

را حائز و یکی‌از معلمات‌زبردست عصر خودبوده دختران اشبلیه را در منزل تعلیم‌وتربیت می‌نمود و در فن تعلیم یدی بسزا داشت ،و دختران فاضله زیادی بودند که از مجلس درس او استفاده‌کرده تعلیم‌وتربیت‌میشدند»

«دختر دیگر ، رضیه نام ملقب به،نجم‌السعید ،که خلیفه ، عبدالرحمن وی را آزاد کرده به پسرش الحاکم‌تزویج‌نموده بوداین زن در شعر و سخن و قصص و حکایات مشهوره آفاق بوده است ، بعداز وفات خلیفه‌او سفری بمشرق نمود و تمام شرق‌راسیاحت نمود ، درهرجا که وارد میشد علما و فضلای‌آنجا از وی استقبال و پذیرائی کرده زیاد از حد توقیر و احترامش میکردند» .

آری بعد از انقراض امپراطوری‌اسلام خصوصا در دوره حکمرانی ترك لطمه زیادی باین تمدن قدیم اسلامی وارد شد وازمقام زنان بسی‌کاسته‌شد ، اسلام‌اولین‌مذهبی است که در اصلاح حال نسوان و ترقی‌وتعالی‌آنان قدمهای خیلی وسیعی برداشته است ، زیرا این مطلب مسلم است که درمیان تمام‌مذاهب و اقوامی قبل از اسلام آمده‌اندوضع و حالت زنان زیاده از حد ضایع و خراب‌بوده‌است و هرچند ما این مطلب را شرح داده‌ایم ولی در این‌جا محض مزید اطمینان‌خوانندگان شرح مختصر ذیل را می‌نگاریم.

یونانیان عموما زنرا یك مخلوق‌خیلی پست وفرومایه خیال میکردندکه فایده وجودش فقط خدمت خانه و تکثیر نسل‌بوده‌است و اگر از یك زن‌بچه‌ناقص‌الخلقه‌بوجود میآمد آنرا بقتل میرسانیدند . مسیو ، تروپ‌لنك ، مینویسد که در اسپارت اگر از یك‌زن بدبختی چنین امیدی‌نبودکه ازوی سربازی‌قوی‌بنیه‌ای بوجود خواهد آمد آنزن‌رااعدام می‌نمودند ، نویسنده مذکور مینویسدکه‌اگرزنی ربوده میشد میتوانستند اورا عاریه از شوهرش بگیرند تا از تخمه دیگری نیز برای‌وطن صاحب اولاد گردد ، زمان عروج تمدن یونان هم غیر از زنان سازنده و نوازنده ازهیچ زنی احترام نمی‌نمودند ، و بهمین‌جهت غیر از طبقه نسوان مزبوره در هیچ طبقه هم‌رسم تعلیم و تربیت جاری نبوده است .

تمام مقنین اعصار قدیمه هم بزن‌همین طور خشونت و سختی اظهار نموده و آتش سوزان در میان تمام آنها هیچکدام ازجنس زن بدتر نیست ، در کتاب مقدس توریته هم در همین حدود بازن رفتار شده‌و خشونت و سختی که در آن دیده میشود کمتر از خشونت و سختی نیست که در فوق‌ذکر شد ، چه مینویسد که زن تلخ‌تر ازمرگ است ، ودرباب واعظ کتاب مقدس مزبورمینویسد ، که هر کسیکه نزد خداوندمحبوب است خودرا از شر زن محفوظ خواهد داشت‌و در میان هزار نفر مرد یك نفر پیدا میشود که نزد خدا محبوبه باشد ،

شرحی‌که تا این جا ذکر شد از آن‌بخوبی ثابت میشود که اهل اروپا در این

عقیده که حالیه‌عمومیت‌پیداکرده که‌می‌گویندفقط دیانت اسلام سبب انحطاط اخلاقی‌اقوام مشرقی گردیده بکلی بخطا رفته‌اند ، عقیده‌مزبوره متکی بدلایل و قیاساتی میباشد که تماما سقیم و بی‌اساس است ، بلکه بکلی‌مخدوش و باطل است .

تااین‌جاکه مربوط به تمدن اسلام درعرب و ظهور محمد و بعثتش و طرز زندگانی ومهاجرت بمدینه وفتح مکه خلاصه احکام‌و آیات نازله در قرآن و فتوحات مسلمین در اندلس و خاك فرانسه و رفتار آنها با ملل‌مغلوبه و عکس‌العمل نصاری با مسلمین و علت تعدد ازواج و مقام زن در اسلام ، وبعکس وضعیت زن در قبل از اسلام تماما را از کتاب تمدن اسلام تالیف دانشمند بزرگ،دکتر گوستاولوبون فرانسوی‌که مستدل از کسی‌است‌که درخودکیش مسیحی است نقل‌کردیم که تا خوانندگان عزیز خاصه جوانان که تصور میکنم مطالعه آن‌بهترین درسی‌است‌که با پیروان مسیحی‌ها در مقام مباحثه و دفاع برآیند ، اینك مناسب چنین دانستیم که‌در دنباله احوالات زنان‌که ذکرشده حکومت و فرمانفرمائی عده‌ای از بانوان راهم بشرح‌ذیل بنویسم و بعد مجددا برویم بدنباله ادیان و عاداتیکه تا زمانها هذا در بین مردم‌احداث‌گردیده و پیروانی دارند ، برای روشن شدن تاریخ و خواننده عزیز ذکر مینمائیم .

اینك دراین‌جا نکته‌ای که جالب‌توجه میکند و باید متذکر شد ، عبارتست از کم‌وکیف فرمانروائی بانوان درکشورهای‌مختلف جهان خواه در شرق وخواه در غرب زیرا پادشاهی زنان درهرجا که بوده است‌برای خود یك رشته خصوصیات و امتیازات معینی داشته است که میتوان گفت از جنبه‌های مختلف پادشاهی مردان مشابه نبوده است .

ملکه آمازونها ، قدیم‌ترین پادشاه‌زن تاحدی از دوران تاریخی عالم دورتر افتاده است ، داستان ملکه آمازونها میباشد،راجع به مملکت آمازونها باستان ترین مدرك ما تاریخ مشهور هرودت است . هرودت‌زمانی‌که باو پدر تاریخ لقب داده‌اند ، و کتابهای نه‌گانه‌اش را در عهد سلطنت خشایارشاه واردشیر فرزندش تالیف کرده راجع بآن‌کشور مینویسد که : زمام امور تماما دردست‌زنان‌است بلکه آمازونها درباری دارد که اعیان و رجال !! آن دربار همگی زن هستند ، سپاه‌نیز از زنان تهیه و سلحشور تشکیل یافته است . ودر هیچیك از کارهای کشوری یالشکری جائی برای آقایان مردها ، وجود ندارد ، ملکه آمازونها دشمن سرسخت‌جنس،نرینه است ، وهرگاه مردی بدون پروانه مخصوص درحدودی پیدا شود گرفتارشکنجه‌ها و عذابهای وحشت‌انگیزی‌میگردد.

خلاصه آنکه ملکه آمازونها رحم‌ندارد ، عفو و بخشایش ندارد ، و نسبت بمردها از هیچگونه ستمکاری و تعدی‌دریغ‌نمی‌ورزد ، ملکه آمازونها بدست زنانه او

مردان بینوا را در حکم یك آلت ساده برای تولید نسل میشناختند و غالبا همین که از آلت مزبور یعنی از آقای مرد رفع حاجت میشد او را مثل پیراهن کهنه و ژنده که ماها ازهم میدریم و بدور می‌اندازیم ،آنها هم مچاله کرده جانش را گرفته و نعشش را بکناری میانداختند .

ملکه جنگ ـ بعد ازافسانه آمازونهامیرسیم بداستان سلطنت یك بانوی دیگر که او بر مرد وزن فرمانروائی میکرده است ،این ملکه (سمیرامیس) نام دارد ، ملکه سمیرامیس ، بنابر داستانها و بنا بر قسمت‌های اساطیر تاریخ قدیم ، زنی بوده که میتوان گفت تخت‌خواب خود را در ارابه‌های جنگی استوار داشته . بزم عیش و طربش نیز میدان کارزار بوده است ، میگویند ملکه‌سمیرامیس ، از مصر و شام تاایران وهند و چین یك‌سر بتاخت دولت‌های مستقل‌وسلطنت‌های مقتدر را ازبین برانداخت ، مملکت‌های بسیار و ملت‌های فراوانی‌رامطیع‌خودساخت.

ودیگر سلطنت‌های دختر بهمن که‌بنابر روایات شکسته وریخته قدیم ، کوبا، بر تخت شاهنشاهی ایران نشسته است وبطوریکه مورخین مینویسند ، فرزند خود داراب را در صندوق چوبی نهاده به جریان‌رودخانه سپرد و این که بعد از نجات یافتن نامش داراب شد شاهد این معنی است ، زیرادار ، بمعنی چوبست و آبهم که معلوم است و این اسم بنابراین مناسبت بوده که زندگی‌آن کودك را چوب و آب‌محافظت‌کرده‌است.

دو خواهر در تاج و تخت ایران،وقتی‌که از افسانه‌هابگذریم‌میرسیم‌بسرگذشت برخی از زنان مقتدر که تا اندازه‌ای جنبه‌تاریخی دارد و روشن‌تر است ، از آن جمله یکی پریزاد یا باصطلاح مورخین یونانی(پریزانیس) میباشد که مدتی زن پادشاه و بعد از شوهرش مدتی هم مادر پادشاه بود،و پریزانیس ، خیلی مقتدر بود و در شوهرو پسر خود فوق‌العاده نفوذ داشت بقدریکه‌تمام حل و عقد امور مملکت بدست او اجرا میگردید ، ولی پاره عملیات او یك پرده‌سیاهی بر دوران سلطنت دو سه تن از پادشاهان هخامنشی کشیده است .

یك ملکه دیگر که باز جنبه‌تاریخی‌دارد و درباره وی داستانها و افسانه‌های عاشقانه فراوان نوشته‌اند ، فرمانفروائی‌مصراز خاندان یونانی (بطلیموس) است بسیاری از خوانندگان شاید قصه او را خوانده‌اند ویا در این دوران نمایش ویرا در پرده‌های سینما دیده باشند .

در عهد اشکانیان از بانوئی‌که بنام(زینا) معشوقه فرهاد شاهنشاه ایران‌شد و بمقام ملکه مقتدری بالا رفت و در واقع‌از هرحیث مسلط بکارهای مملکت بود و حافظ مظلومین بود و میتوان گفت در عهداو تااندازه‌ای آسایش برای‌طبقات‌زحمت‌کش

فراهم بوده .

و دیگر خواهر بزرگ ناکام پوراندخت ، و آذرمیدخت ، در اواخر سلطنت ساسانیان فرمانروائی ایران را داشتند،هرچندرفتار و کردار آن دو بانو عفت و عصمت شایان آفرین بوده است . اما ازلحاظ قتل‌سپهبد بزرگ مملکت بنام (فرخ هرمز) رفتارشان خوب نبود و همین امر نیزموجب‌فنای خود آنان و ایجاد پریشانی در ایران‌که رو بزوال میرفت گردید .

سلطنت (رضیه‌بانو) در هندوستان‌نیز از هرحیث قابل توجه است، و با آنکه خانم مزبور دارای خصایل خوب و فضایل‌نیکو بود ، اما در آئین فرمانروائی آن قدر سخت‌گیر و در جنگ ونبرد آن قدر لجوج‌بودکه نتوانست مدت درازی در مملکت پهناور هند سلطنت کند و قلوب رنجیده‌رجال و سرداران بزرگ عاقبت وی‌رابزندان و بمرگ نابهنگام سپرد .

و دیگر ملکه مقتدریکه با ایران‌جنگ کرد ، ملکه (الیزابت) بود که در اروپا سلطنت میکرد . ملکه الیزابت‌خیلی معروف است . الیزابت ملکه مقتدر و بزرگی بود و حریف خود (ماری‌استوارت) ملکه اسکاتلند را بزودی از پای درآورد وی درعین حال خیلی بیرحم‌وشقی‌نیز ، ودر تهمت زدن و افترا بستن هم که یکی از خصایص بانوان است بی‌پروا وبطوریکه مورخین انگلیسی نوشته‌اند . بسیاری از مردان راکه گناهی‌جز معشوقگی‌او نداشتند که (خود بزرگترین گناه که‌نسبت بملکه بریطانیا عشق بورزند) بکشتن آنان‌آماده می‌شد .

اما کشور انگلستان در سلطنت الیزابت رو به ترقی نهاد زیرا درآن اوان یگانه دولت مقتدر اروپا مملکت اسپانیا بود که‌بحکم وراثت خانوادگی مملکت رابخود ملحق ساخته بود ، و از طرفی کشتی های‌جنگی اسپانیا در دریاها بنقاط دوردست‌رفته بتصرفات فراوانی برای دولت خود تحصیل‌کرده بودند از سمت مغرب ناوهای اسپانیول بامریکای مرکزی و جنوبی تسلط یافته‌نقره‌و طلای بی‌حسابی به مملکت خود می‌آوردند و نایب‌السلطنه اسپانیا برسر زمین‌های‌بی‌انتهاحکمروا بودند ، در جانب مغرب نیز کشتی های اسپانیولی هند را زیرتسلط خویش‌درآورده بود ، در شهر مورت و کرآیك ، مرکز بحری ساخته از آنجا بهمه‌جا نفوذمیکردند ، در چنین موقعی ملکه الیزابت بسلطنت رسید انگلیس‌هاکه‌میدان‌جهان‌گردی‌را بنا بر رقابت مقتدرانه اسپانیا برای خود تنگ میدیدند ، دست به پیکاری‌دریائی‌زدندو بر حریف غالب آمدند و این اولین‌موفقیت ملکه الیزابت بود ، نتیجه آن شد که نفوذاسپانیا برچیده گشت و جهازات انگلیس بر دریائی‌ها مسلط گردید .

این بود جدیت افکار الیزابت،واین‌واقعه را میتوان‌آغاز ترقیات انگلستان‌شمرد.

یك ملکه مقتدر دیگر - در روسیه هم زنانی سلطنت کردند که مشهورترین آنها کاترین دوم است ، امپراتوریس هرقدر درعفت و عصمت بی‌پروا بود ، ولیکن براستی کشورش را ترقی داد و هم او بود بعنوان‌امداد بگرجستان بایران هجوم آورد وجنگ های بیست‌وپنجساله قفقاز را آغاز نمود ،خدمات فرهنگی و عمرانی وتشکیلات‌کاترین در داخله روسیه نیز مشهور است .

البته ما وقتی از سلطنت خانم‌هـااجمالا یاد میکنیم نمیتوانیم ملکه ویکتوریا را فراموش نمائیم - سلطنت ویکتوریا درانگلستان مدتی دراز بطول انجامید و بـا ناصرالدین‌شاه قاجار معاصر بود ، پادشاهی‌ویکتوریا بازنان دیگرکه پیش از وی سلطنت کردند این تفاوت را داشت که ملکه نامبرده‌در عهد قانـون و مشروطیت میزیست کـه اختیارات وی بکلی محدود بود در صورتیکه‌اغلب زنهای قبل از او که بسلطنت رسیدند حکمران مستبـد و مطلق‌العنان بودند ، درعهد ویکتوریا انگلستان به نهایت عظمت و اوج ترقی و قدرت رسید ، برای اینکه بـامشروطه و دارا بودن مجلس ملی ، بقدری افکار و روحیه ویکتوریا قوی بود که‌بالطبع‌مسلط بر اوضاع و خواه ناخواه بزرگان و رجال انگلستان تسلیم نظریات او میشدند وبعلاوه میدیدند که طرزکار و افکار اوموجب پیشرفت و ترقی مملکت خواهد بود .

در عهد ویکتوریا بود که دولت‌ملی‌هند بکلی نابود و کمپانی شرق نیز منحل و زمام مهام آن اقلیم پهناور مستقیما بـدست‌دولت بریطانیا افتاد و ملکه ویکتوریا ، لقب (امپراتوریس هند) را تحصیل کرد ، در نقاط‌دیگر گیتی نیز پیشرفت های مهمی نصیب انگلیس بودکه‌آنهم‌بازبرهبری‌ملکه ویکتوریاباید دانست ، ملکه ویکتوریا بایك عـده از خاندان های سلطنت اروپا وصلت‌کردچنانکه‌امپراطور اخیر آلمان (ویلهلم) نوه دختری‌او محسوب میشد ، میتوان قائل شد هنوز هم‌انگلستان از طرح‌هاونقشه‌های‌ملکه‌ویکتوریا قدم برمیدارد که بعضی از آنها دیگر کهنه‌شده است و قابل استفاده نیست مخصوصادر این زمان ، برای اینکه تمام ملل دنیا از افریقاو حبشه گرفته همه بفکر بدست آوردن آزادی مطلق و حکومت خودمختاری و اول‌قدم را هندوستان برداشت و پس از آن‌یکی بعد از دیگری‌که امروز دارای حکـومت‌مستقل میباشند .

داستان شیرین ودر عین حال تعجب‌آور ، زنی که تا آخر عمر در لباس مـرد خدمت میکرد واحدی پی باین راز نبرده‌بودوآن زنی است که رئیس سابق بهداری‌آرتش انگلستان بود که بالباس مردان درآمده بودبنام دکتر (جمس‌باری) در تاریخ بشر زنهـا هستند که دارای سرنوشت عجیب و غریبی‌میباشند ودر لباس مردان زندگی مردانـه

نموده‌اند ، ولی فقط یك نفر از آنها موفق‌شده تادم مرگ سر خودرا مستور نگاه‌داشته و باهمان لباس عاریتی مردان زندگی مردانه‌نموده و جان بجان آفرین تسلیم نماید .

این شخص از سال ۱۷۹٤ تا۱۸٦٥،زندگی میکرد و یکی از همکاران معاصر وی موسوم بدکتر (اولیورکلبی) که زندگی‌او را چنین نقل مینماید : دکتر جمس باری یکی از پزشکان عالی‌قدر انگلیس بشمارمیرود و چندین سال بارتبه سرتیپی ریاست کل امور بهداشت آرتش انگلیس را بعهده‌داشت ، درصورتیکه نمی‌دانستند که این زن است ؟ .

دکتر جمس‌باری ، استاد دوست من‌بود وی در تاریخ ۲٥ ژوئیه ۱۸٦٥واردمنزل شخصی خود واقع در (مارکریت‌ستریت) درسن ۷۱ سالگی بدرود حیات‌گفته ودرسنوات اخیر دچار مرض قلبی شده اغلب مرابمشاوره‌میخواست تااینکه صبح روز ۲٥ ژوئیه مستخدمه وی بوسیله تلفن بمن اطلاع داد که‌حال ماری رضایت‌بخش‌نیست ، فورابسراغش رفتم ، دکتر سالخورده کاملا ملبس روی‌تخت‌خواب درازکشیده بودرنگش‌بکلی‌پریده و چشمانش بی‌فروغ و آثار مرگ ازچهره‌اش‌هویدا بود ، فورا دگمه‌های لباسش را باز کردم تا قلبش را معاینه نمایم و معلوم شدکه‌در اثر سکته قلبی درگذشته است .

مرگ‌استاد و دوست قدیمی من مراتکان سختی داد ، ولی چیزیکه مرا بیشتر بحیرت و تعجب درآورد کشف این مطلب‌بود که مشاهده کردم که دکتر (جمس‌باری) در حقیقت زن بوده است ؟. در گواهی‌نامه‌این مطلب‌را ذکر نکردم ، ولی برای‌من بسیار دشوار بود که دکتر باریرا زنی بدانم که‌چنان دنیا را در اشتباه انداخته بود که حتی اشخاصی‌که شبانه روز مانند من بااو سرکارداشتند نتوانسته بودند جزئی سوءظن نسبت باو روا دارند نه تنها من بلکه هیچیك ازمرضای متعدد او نیز باین خیال نیفتاده‌بودند.

در نامه‌ای که از او بدست آمداین‌زن مرا وصی خود قرار داده بود که بموجب این وصیت‌نامه کتابخانه مهم وی که دارای‌آثار علمی و کتابهای خطی ذی‌قیمتی بود بدانشگاه لندن واگذار و کلیه اسباب‌واثاثیه‌منزل و کلکسیون‌هائی که در مسافرت های متعدد خود در مستملکات جمع‌آوری کرده‌بود ، دلیل سرشار این زن بود که بمن تعلق گرفت ، و برای مستخدمه خود نیز مبلغی‌درنظر گرفته بود که پرداخت گردید ، بقیه مایملك وی باید باختیار زنی واگذار شودباسم (اولینانیلس) جزو نوشتجات متوفی یادداشت های روزانه ویرا یافتم که درصندوقچه‌ای محفوظ‌که روی آن قید شده بود «بعد از مرگ بسوزانید» ولی چه‌طورممکن بود این کار را انجام دهم ، زیرا بهر قیمتی شده میخواستم پرده از روی این سربرداشته و بدانم چه حوادثی این زن راوادار کرده مثل یك نفر مرد زندگی نماید ،بالاخره‌موفق شدم پس از زحمات‌بسیار«اولینانیلس»

را در اسکاتلند پیدا نمایم . و اولینانیلس‌زنی بود ۵۵ ساله و شباهتی زیاد با دکتر (باری) داشت باکمك و موافقت‌وی‌توانستم‌اقدامات خودرا برای کشف قضیه تعقیب نموده و اطلاعات جالبی راجع بسوابق‌زندگی‌پرشروشور مادرش بدست آورده انتشاردهم.

«در سال ۱۸۰۹ اینوقتی‌شروع میشود که (مارگارت‌باری) که نام حقیقی اوست بسن‌شانزده سالگی واردمدرسه‌رقص (ناسن) میگردد ، این در آپارتمان مجلل یکی از محلهای اعیان و اشراف نشین‌لندن واقع‌واختصاص بجوانان‌اشراف‌انگلیس دارد و مارگارت‌باری تنها شاگردیست که‌جزو اعیان‌زادگان محسوب نمیشود، درمیان مهمانیکه غالبا باین مدرسه می‌آیند (دوك‌ملفورد) میباشد وی مردیست ۴۰ ساله و خوش‌قیافه . خوش‌پوش ، و جذاب که طرف‌توجه کلیه دوشیزگان واقع است و صاحب ثروت است ، شایعات زیادی درباره وی درجریان و اغلب مادرها شکایت داشتند که دختران آنها را بگردش میبرد چندین مرتبه‌هم از مارگرت ، دعوت نمود تا بالاخره موفق شد او را باکالسکه خود بگردش‌ببرد،هرچند این گردش‌های شبانه باعث خشم و غضب پدر و مادر (مارگارت) میگردید ومحیط آرام خانوادگی او را بکلی مختل نموده بود ، ولی مارگارت ، معهذابرآن ادامه‌داد تااینکه پس از چندی احساس کرد که حامله شده‌است .

اولین فکریکه که از مخیله‌اوخطورکرد خودکشی بود ولی یك مرتبه فکرش متوجه (ملفورد) و با حال یاس و ناامیدی‌تصمیم گرفت بسراغ او برود ، مستخدمین (دوك) باهمان تبسمی که برلب داشت دست‌های ظریف خودرا روی شانه مارگارت قرار داده اظهارداشت : تمام زنهاودوشیزگان‌حامله‌میشوند ، منحصر بتو نیست ، تمام دختران این مدرسه رقص اسباب تعیش و استفاده‌اشراف‌زادگان قرار میگیرند ، وقتی زن‌شدند دیگر باآنها کار و آشنائی نخواهیم داشت،مارگارت ، درحالیکه بغض گلویش را فشار میداد فریاد زد ای جانی ، گریه مانع ادامه‌کلام اوشد ، آیا پدر و مادرت از این امر اطلاع دارند ، خیر : چه طور ممکن است‌آنها را از این کار ننگین مطلع سازم ، پس از اندك تامل گفت : مادرم راه حلی پیداخواهد کرد و مارگارت ، را نزد مادر خود برد .

مادردوك زنی بود مسن ، و آثاربزرگی و در عین حال بیعاطفه‌گی از وجنات او هویدا بود ، وقتی از موضوع اطلاع‌یافت‌گفت : مارگارت ، از این ببعد مهمان من خواهد بود و تاوضع حمل در همین خانه‌خواهد بود و قول داد که قریبا بدیدن پدر و مادر مارگارت ، رفته و وسایل رضایت‌خاطر آنها را از هرحیث فراهم خواهد ساخت (البته باپول نه با زناشوئی) که کارهمیشه‌گی‌مادر دوك بوده .

در اواخر پائیز باحضور طبیب خانوادگی دوك بقید قسم تعهد نموده بود این راز را فاش ننماید ، دختری از مارگارت ،بدنیاآمد که باسم (اولینا) نامیده شد ، یك هفته بعد صبح زود موقعی مارگارت ، از خواب‌بیدار شد ملاحظه کرد که گهواره طفل‌خالی است و وقتی فهمید که طفل او را بخانواده‌ای‌سپرده شده که همـان روز باکشتی بطرف (کاپشناد) حرکت کرده است ، فریادی‌برآوردو بیهوش شد ، پس ازاینکه بهوش‌آمدمتوجه شد که عجز و لابه با از دست دادن سرمایه‌عصمت خود فایده ندارد و ناچار تسلیـم سرنوشت شوم خود گردید چند هفته بعـدباپولیکه مادر دوك دراختیار وی گـذارده بود کاخ دوك راتـرك کرد (یعنی بیرونش‌کردند) ناچار واله و حیران درصدد برآمد زندگی نوینی برای خود تهیـه نماید و ازمهمانخانه‌ای که در لندن برای اقامت خود انتخاب کرده بود کاغذ تودیعی بپدر و مادرخود نوشت و برای ابد از آنها خداحافظی کرد ، روزنو ، روزی‌ازنو ، مارگارت،تصمیم‌نهائی خود را گرفت ، نه تنها جامه زنانرا از تن درآورد ، اسم خودرا نیز از مارگارت،به(جمس‌باری) تبدیل نمود ، بلکه روز بعدهم از لندن حرکت کرد و در شهر (ادینبورك)وارد دانشگاه شد و اسم خودرا در دانشگاه به ثبت رسانید ، در دوره چند سال تحصیلش‌ضمن معاشرت با جوانان معاشر و ساعی بود که خودرا جوان محصل نشان دهد و کارهای‌پسرانه را دنبال میکرد که کسی متوجه نشود که زن است ، ورفتار جوانان را مخصوصادرفن شمشیربازی و تیراندازی تمرین بسیار می‌نمود حتی طرز حرف‌زدن‌وحرکات‌جوانان‌را کاملاآموخته بود و حتی از حیث‌صورت و قیافه .

در سال ۱۹۱۶ برتبه دکتری نایل وچون آرتش به پزشکان جوان مجرد احتیاج داشت ، بارتبه سروانی وارد خدمت آرتش‌انگلیس گردید ، پس از آنکه اونیفرم نظام را دربر کرد مطمئن شد که از عهده انجـام‌نقش خود بخوبی برآمده ودر آینده میتواند بدون بیم و حراس بعنوان یك نفر پزشك‌آرتش وارد جامعه گردد ، و بخیال نقشه دیرین خود برآمده بسراغ (دوك‌اف‌ملفورد)همانطوریکه حدس میزد دوك را در همان مدرسه رقص (ناسن) ملاقات نمودکه بازهم‌مثل سابق باوجودیکه مرور زمانی موهای سر او را خاکستری رنگ کرده بود ، درتعقیب و گمراه کردن دوشیزگان بیچـاره خردسال میباشد ، همان موقعی‌که دوك درب‌کالسکه مجلل خودرا باز می‌نمود که دختر جوان پانزده‌ساله راموردطعمه‌خودرا سوارنماید (جمس) بازوی او را گرفت و بطـرف عقب کشانید ، وقتی که دوك چشمش‌بافسری‌افتاد باکمال خشم گفت : از من چه‌میخواهی، جمس ، جواب داد از تو چیزی نمیخواهم‌این‌دوشیزه‌جوان‌راکه بدام انداخته‌ای ازچنگال شهوت شماخلاص‌می‌نمایم‌وسپس‌خطاب‌بدخترنمود و فریاد زد ، دوك حکم طاعون رادارد

بایستی از او اجتناب‌کرد ، از صدای فریادجمس جمعیتی در خیابان جمع و ناظر گفت‌و شنود آنها گردیدند و ضمنا دختر جوان ازهیاهوی استفاده کرده خودرا بعجله‌ازانظار دور نمود ، دوك بی‌نهایت از این پیش‌آمدخشمناك شده به جمس خطاب‌کرد و گفت : این حرکت شما بدون تنبیه نخواهد بود ومایلم اسم و آدرس شما را بدانم ، جمس . در جواب گفت : اسم من دکتر جمس باری،پزشك بیمارستان آرتش (لیورپیل) و فعلادر مهمانخانه (برون) اقامت دارم ، باری ؟؟آری اسم من باری است ، آیا با (مارگارت باری) نامی خویشاوندی دارید ؟ مارگارت‌خواهر من است ؟ بلافاصله پس از ادای این چند کلمه ، جمس ، کشیده مردانه سختی به‌صورت دوك ، بنواخت وگفت : که شهود خود را برای دوئل بزودی معرفی نمائید !ـچند روز بعد صبح زود در یکی‌ازجنگل‌های اطراف شهر دوئل بعمل آمد و در ضمن آن‌نقطه یك تیر بیشتر خالی نشد و بلافاصله‌دوك بزمین افتاد و در خون خود غلطید .

این دوئل و قتل دوك که در محافل‌انگلیس هیاهوی زیادی برپا نمود و برای رسیدگی باین موضوع محکمه نظامی‌تشکیل‌و جمس ، احضار و بموجب رای محکمه‌قرار شد جمس ، از خدمت آرتش منعزل گرددولی رئیس اداره بهداشت آرتش علیه رای اعتراض و اظهار داشت وجود دکتر جمس‌باری برای آرتش انگلیس ذی‌قیمت وفقدان آن غیرقابل جبران است بنابراین ویرا مامورکانادا نمودند ، ازاین ببعد دکتر جمس‌باری، در اغلب مستملکات انگلیس مصدر کارهای‌مهم گردید . و مخصوصا انجمن طرفداران حقوق زنان این امر وسیله تبلیغات خودقرارداده و پس‌از ترقی خدمات که این زن‌بلباس عاریتی مردان خدمت بجامعـه بشر نموده‌چنین نتیجه گرفته است که دکتر جمس‌باری، بزرگترین زنان قرن نوزدهم بشمار میرود .

قسمت دیگر از حکمرانی زنان .

اینك درباره شهر زنان و ناحیه‌ای که‌تمام ساکنین آن زن بوده و مرد در میـان آنها وجود نداشته است ذیلابرای خواننده‌خاصه برای بانوان ذکر مینمائیم ـدرکتابهای قدیم و افسانه‌ها زیاد چیز نوشته شده است‌ولی هیچکس نمیتواند تصور کند که واقعا اکنونهم چنین شهری در جهان وجود داردو منطقه‌ای هست که مرد در آنجا وجـود نداشته باشد ، حال به شما چنین شهریـرامعرفی مینمائیم :

این شهر که تمام تشکیلات آنرا زنان‌فراهم ودر دست دارند و مرد اصلا دربین آنها نیست در جنوب یوگوسلاوی واقع‌بوده‌و (کالیشینك) نام دارد ، تمام امور این‌شهر ازقبیل‌کارگری، حمالی، کاسبی، نامه‌رسانی‌پاسبانی ، کارهای اداری را زنان انجـام میدهند . و فرماندار آنجا هم با پیره‌زنی‌است که بر سایر زنان حکومت میکند و همه

باو احترام‌میگذارند ، وقابل توجه این‌جاست‌که این زن را وزارت کشور یوگوسلاوی انتخاب کرده و از آن وزارت خانه حکم دردست دارد .

در این شهر طبق رسومی که وجوددارد پسران را پس از اینکه بسن پانزده سالگی رسیدند ، مادرانشان از نزد خودرانده و از شهر خارج میکنند ، و آنها فقط سالی دوهفته اجازه دارند بشهر و خانه‌شان‌بازگردند ، مردان این شهرنیز مانند سران فقط سالی یك‌بار در فصل تابستان برای دوهفته حق بازگشت بشهر خود و دیدن زن و فرزندانشان را دارند ، پس ازآنکه‌چه‌حالشان‌خوب باشد و چه نباشد باید از شهر خارج شده و بنقاط دیگر بروند ، بهمین جهت هرساله در این موقع جشن‌های بزرگ و مفصلی در شهر (کالشینك) برپا میشود و سه روز ازاین دو هفته ، یعنی ۱۱و۱۲و۱۳ ژوئیه‌این مخصوص عروسی و ازدواج است و دراین‌روزها پسران جوان و مردانی که متاهل نشده‌اند با زنان ازدواج میکنند ، و بدین‌ترتیب در تمام خانه‌های این شهر بدون‌استثنا مجالس عروسی برپا بوده و صدای ساز ودف‌ونی از هر گوشه شهر بلند است .

مردان بیش‌از سه روز حق ماندن‌نزد زنان جوان تازه عروس‌های خودندارند، پس از آن خود زنان آنها را از خانه و شهربیرون میکنند ، و تا سال دیگراجازه‌بازگشت بشهر راندارند و پاسبانانیکه از زنان قوی‌هیکل انتخاب و تمام مسلح هستند دراطراف آنشهر کاملا مراقب‌اند که مردان در اوقات‌دیگر سال بازگشت نکنند ، و نیز از خانه‌ها بخوبی بازرسی میکنند که مبادا مردها درآنجا پنهان شده باشند .

شهر «کالیشینك» در یکی از نقاط‌دور افتاده دوردست یوگوسلاوی واقع‌بوده ورسیدن بآنجا فوق‌العاده مشکل و سخت‌است ، زیرا راه کوهستانی بسیار خراب و غیرقابل عبوری دارد ، وچون نزدیك مرزآلبانی است فقط بوسیله همان راه نیزمیتوان بآنجا رسید واز این راه هم در گردنه(کالیشینك) ارتباتش بادنیای خارج تقریبا قطع است ، و خود نمیخواهند راه ساخته‌شود و مراوده نداشته باشند چه قدرراحت خواهند بود .

انیك به بینیم که زنان این شهربچه‌علت مردان خودرا خارج کرده و فقط سالی دو هفته بآنها اجازه بازگشت میدهند ،یکی‌از خبرنگاران انگلیسی که‌درآنجا سردرآورده چون از عجائب این شهر چیزها شنیده بوددر تابستان تصمیم گرفت هرطور شده‌خودرا بآنجا برساند و اطلاعاتی از این نقطه غریب‌بدست آورد ، و بدین منظور در اوایل ماه ژوئیه به نزدیکی آنجا رفت و با دسته‌ازمردان‌کالیشینك ، که پس از یك سال میخواستند خودرا بخانه‌هایشان برسانند بطرف آنجاحرکت کرد ، این عده هریك مقداری پول و خواروبار و لباس باخود داشتند تاآن‌هارابخانواده هایشان بعنوان کمك و خرجی‌بدهند

و «یوپوویچ» سردسته این مردان بخبرنگارانگلیس اظهار داشت : ما مردان کارگر و رنجبری هستیم و چون در شهر خود نان وغذا نمیتوانیم بدست آوریم زنان ما راباجبار بخارج میفرستند تا در نقاط مختلف کارکرده‌و نان و وسائل زندگی آنها را تامین نمائیم، و فقط سالی یك‌بار این زنان بما بازگشت‌بخانه‌هامان را میدهند ، کارگران(کالیشینك) که در ساختمان بیشتر بناهای جهان از قبیل کاخ«ورسای»و«سی‌اینی‌لتر»روسیه، «رادیو سیتی» نیویورك و غیره شرکت داشتند وباطراف و اکناف دنیا برای کار رفته ودرماه ژوئیه بشهر خود مراجعت میکنند آنهم‌برای‌مدت سه هفته ، پوپوویچ سپس تاریخچه‌شهر کالیشینك ، را برای خبرنگار تشریح‌کرد.

در چهارصد سال قبل ترکها اسلاف‌و اجداد آنهارا به این نقطه غیرقابل سکونت کوچ دادند و چون در آنجا نتوانستند کشت‌وزرع کرده و نان خودرا بدست آورند ، لذا زنان مردان خودرا مجبور کردند تابرای‌کار بخارج بروند و فقط برای‌دیدن آنهاسالی یك‌بارمراجعت‌بخانه‌نمایند،غریب این‌است که‌مردان‌باوجودجدائی‌اززنان‌خودکه فقط سالی دوهفته نزد آنها بسر میبرند ، نسبت بهمسران‌خود وفادار می‌مانند ودر خارج از شهرخود با هیچ زنی آمیزش نمیکنند و تاکنون دیده‌نشده‌است که مردی از کالیشینك‌هااگر سالم باشد در ژوئیه سال‌بعدبخانواده‌خودمراجعت‌ننماید .

هنگامی‌که خبرنگار انگلیسی بامردان ، کالیشینك ، بشهروارد شد ،تمام زنان درحالیکه بهترین لباسهای ظریف رنگارنگ‌پوشیده و به بهترین وجهی خود را آرایش داده بودند باستقبال آمده بودند، زنانیکه‌شوهر داشتند بزینت‌آلات طلا ونقره نیز بلباس ایشان زده شده بود ، ولی دختران‌بدون این زینت آلات‌بودند ، زنانی‌شوهردار زیر بغل شوهران و دختران بازوی پسرها راگرفته و رقص کنان و پای‌کوبان بطرف‌خانه های‌خود حرکت مینمایند .

زنان ، کالیشینك ، همانطوریکه‌ذکرشد در غیاب مردان خود مشغول خانه‌داری و اداره سایر امور میباشند ، بیشتر آنهاگوسفندان ودامهای‌دیگرخودرا بچرابرده و خواروبار و آذوقه بسیار را جمع آوری وآماده مینمایند ، عده‌ای نیز ازپشم‌گوسفندان پارچه‌های بخصوص می‌بافندکه‌ازآن‌لباسهای‌خود را تهیه میکنند . و بقیه عهده‌دارپاسبانی و نیروی نظامی شهر میشوند ، و دراین‌اوقات‌اگر کسی بتواند داخل شهر ، کالیشینك‌شود اصلا نمیتواند تشخیص دهدکه تمام پاسبان‌و کسانیکه کارهای دشوار و سختی راانجام میدهند زن هستند ، دراین‌جا ممکن است‌که‌اهالی یعنی زنان ، کالیشینك ، زندگی‌خیلی ساده و بدوی داشته باشند و از وسائل‌دنیای‌متمدن استفاده نمی‌کنند و حال آنکه درست برخلاف آنست و کالیشینك از این حیث ازسایر نقاط عقب نیست .

مردان شهر که در امریکا ، کانادا ،آلمان کارکرده‌اند هنگام مراجعت با خود وسائل صنعتی جدید را آورده‌اند و اکنون‌شهر ، کالیشینك ، دارای تلفن ، روشنائی برق ، رادیو ، لوله‌کشی آب است ، و تمام‌این وسائل صنعتی نیز بوسیله زنان اداره میشود ، و بادست آنها اداره و بگردش‌درمی‌آید ، ولی خوش‌بختانه از فساد اخلاق وکارهای ناشایسته ، ورواج‌فحشاء وتقلب‌و نیرنگ تمدن غرب اصلا درشهر کالیشینك قادر نشده وارد گردد ، برای اینکه‌پاسبانان‌شهر کاملا مراقب‌وهیچوقت‌بفکرسوءاستفاده نخواهند بود (چه خوب بود یك یا چندنفرپاسبان بنام مستشار از ایران استخدام میکردند که راه و چاه را بآنها بیاموزد) ،هنوز بعد از چندین سال خاصه بعدازکودتا تا این تاریخ هر وقت نویسنده از منزل‌بیرون‌و از هر خیابانی عبور کردم برخوردم به پاسبانیکه یکی دو نفر کاسب طبقی و یاچرخ‌دار از طرفی بطرف دیگر روانه مینماید درصورتیکه‌درتمام‌این شهردرهرجاایستاده‌انددر یکی دو دفعه چون خیلی عصبانی شده بودم مخصوصا برخوردم بخیابان باب‌همایون‌سرپیچ‌که یك نبش‌آن مسجد معروف‌مادرشاه و سقف ایوان سالها است خرابه مانده، یك‌جوانك معلوم بود دهاتی است پاسبان‌باتغیر و تشدد او را که مقداری کشمش و توت وسنجد و برگ هلو جلو داشت بلند می‌کرد که بجای دیگر برود ، من نتوانستم خودداری کنم به پاسبان تغیر و مانع شدم مردك را بیرون کند و کارت اسم خودرا به پاسبان‌دادم ، بمافوق خود برساند و شکایت نماید که این شخص درعین‌انجام وظیفه توهین‌کرده‌و روانه شدم ، در همان موقع‌که به پاسبان تندی میکردم چند نفر جمع شده و میگفتندآقا «چون معلوم میشود این جوان دهاتی درسش را روان نکرده حق و حساب را نداده‌است ؟» .

واقعا این هم مانند سایر کارهاهنوزشهربانی نتوانسته است برای این‌طبقه ازکسبه ودست‌فروشها تکلیفی درجای ثابت معین‌نماید که پاسبانانش مزاحم این چنین افراد نشوند ـ بالاخره از دهاتی و شهری هرقدربکار و کسب مشغول بشوند بهتر است‌که تا بفکر دزدی و کارهای خلاف دیگربپردازند.

خیابان پشت عمارت شهرداری‌طهران‌که هرچند یك بار مرکز دست‌فروش‌هاست هرچند روز یك مرتبه تغییر وضع میدهد به‌این ترتیب که یك مرتبه تاچند روز بکلی از دست‌فروش‌ها خالی و حتی یك نفر واکسی‌هم‌دیده نمیشود ، این عمل مخصوصا در موقع تغییر رئیس‌شهرداری و آمدن شهردارجدیدیك مرتبه سرتاسر کوی پشت عمارت خالی از دست‌فروش‌ها میشود ولی بعداز یك‌هفته‌کمتریابیشتر مجددا هجوم دست‌فروش‌وبساط اجناس پهن و گذارده میشود که ابدا عبوراز آن کار بسی مشکل است جریان فوق را شاید تمام اهالی طهران از زن و مرد وبچه ازهر طبقه برخورد کرده و خواهند کرد تاکی

این رویه جنبه ثابت یا منفی و یا مثبت بخودخواهد گرفت معلوم نیست ؟

ساکنین شهر ، کالیشینك ، دروغ نمی‌دانند چیست . دزدی و تقلب در میان آنها راه نیافته . یك عالم صفا و محبت نسبت بهم روا میدارند ، هیچوقت بانزاع وپرونده سازی آشنائی ندارند .

خبرنگار انگلیسی که به شهر کالیشینك راه یافته بود در مراسم ازدواجها و عروسیهای دست‌جمعی که در آن‌شهر بعمل‌میآمد نیز حضور یافته و حکایت میکرد که مراسم عقد ۵۰ تا ۶۰ نفر زن و شوهر دریك‌کلیسا در یك موقع معینی بعمل خواهد آمد، و کشیش بزرگ کاتلیك که او هم فقط درهمان سه هفته یا سه روز اجازه ورود برای انجام مراسم عقد وارد شهر و کلیسا میگردد،و این مراسم را انجام داده و زنان با آنکه فرمانروایان حقیقی کاتلیك هستند دعوت‌باطاعت از همسران و شوهران خود میکنند ولی درحدود همان قوائد ثابت خودشان .

پس‌ازاین مراسم‌مردان‌بازوی‌زنان‌جوان‌خودرا گرفته و بسوی خانه‌هائی که زنان آنان برای پذیرائی بادست‌خودساخته‌وآماده‌کرده‌اند حرکت مینمایند ، ساختن خانه‌بطور دست‌جمعی انجام میگردد یعنی یك نفر که‌برای خود میخواهد خانه بسازد و تمام از هرحیث بااو کمك میکنند ، یکی بنامیشود،چند نفر عمله و نجار و غیره کار مینمایند.

چون دختریکه باید شوهر کنداول خانه را میسازد که برای زناشوئی آماده باشد ، باین جهت همه باهم‌برای‌ساختن‌چنین خانه‌ای کمك مینمایند ، در تمام این خانه‌ها مجالس جشن برپاست ودو تا سه‌ساعتی که از شب گذشته عروسها ودامادها و مهمانانشان که مقدار زیادی مشروب‌نوشیده‌اند و سرشان گرم شده است با چراغهای بزرگی از خانه‌ها خارج شده و درخیابانهای شهر مشغول رقص میشوند دراین شب ، کالیشینك . غرق سرور و شادیست ،این رقص‌های دسته‌جمعی تا نیمه شب بطول می‌انجامد .

پس از آن عروسها و دامادها بخانه‌های خود باز میگردند و استراحت میکنند و سه روز بعد شهر کالیشینك ، در خاموشی‌و سکوت کامل فرو میرود ، زیرا مردان از آنجا خارج میشوند ، نه ماه بعد از این‌شبهانیز در تمام خانه‌ها جشن‌ها برپا میشود ، و این جشن‌ها بمناسبت تولد نوزادانی هستندکه قدم بعرصه وجود گذارده‌اند ، زیرا زنانِ همانطوریکه باهم و بصورت‌دست‌جمعی‌ازدواج می‌کنند دست‌جمعی هم بچه‌دار شده وضع حمل مینمایند ، چنانچه کسانی از بین‌آنها فوت نماید دست‌جمعی در مراسم عزا داری تا سه روز با صاحب عزاکمك مینمایندبدون‌کوچکترین خرجی‌که صاحب‌عزا بنماید. خبرنگار انگلیسی بدون تامل پس از سه روزتوقف مجبور شد با سایر مردها از شهر

خارج شود بدون اینکه در کارهای آنهـامداخله و یا اظهار عقیده و نظرویادلسوزی خاله‌خرسه نماید مانند همه‌جای دنیا .

مطالبیکه که ذیلا بنظر خوانندگان‌میرسد افسانه نیست ، داستانهم نیست، بلکه از اقوال و کتب علمی دانشمندان اقتباس‌شده است‌که برای خواننده شایدمحیرالعقول باشد ! وآن راجع بدخترانیست که در سن‌چهار سالگی بالغ میشوند .

دختریکـه در بیست وهفت ماهگی‌از حیث رشد جسمی مانند دختران‌هفده ساله شده بود ، در جاوه و سیام وقتی دختران‌بحد بلوغ میرسند جشن و چراغانی میکنند، و در شمال افریقا دختران را به محض بالغ‌شدن کتك میزنند ، اعراب در جاهلیت (قبل از اسلام) دختر کوچك بدنبال عمل جنسی‌میرفتند که موجب حیرت بزرگان بود . و چون این عمل را موجب ننگ میدانستندلذا دخترانرا زنده بگور میکردند .

بعدازطلوع‌اسلام وبعثت‌پیغمبر(ص)قانون ازدواج اعلام شد که دختران در سن نه سالگی باید شوهر کنند بنابراین دستورو حکم برای دخترانیکه بسن ، نه سالگـی نامیده میشدند چون امید بازدواج برای‌آنهابود لذا دست ازپـا خطا نمی‌کردند و صبر داشتند که موعد ازدواج میرسد .

در جراید و مطبوعات خبر حیرت‌اثری از جرائد امریکا نقل شده بود مشعـر براینکه دختر بدیع‌الجمالی که بیش از هفت‌سال از عمرش نگذشته باردار شده (البته غیرمشروع) و صحیح و سالم وضع حمل وکودکی بوجود آورده و از پستان خود شیر میدهد ، لذا قهرمان مادران جوان شناخته‌شده است ، در محفلی که صحبت این مادر خردسال مورد بحث و قال و مقال گرفته بود،جمعی منکر صحت خبر بوده می‌گفتندچنین چیزی غیرممکن و محال است ، زیرا باردارشدن دختران مقدماتی لازم دارد از نظر رشد و بلوغ که تامراحل مزبور را در چندسالگی طی نکنند نمیتوان‌باور کرد .

بایدگفت در خلقت دختران از این‌قبیل خوارق عادت زیاد و بکرات دیده شده است . دختری دیده میشود که از حیث‌سینه‌و صورت کمتر از پانزده سال بنظر نمی‌آید ولی حقیقت آنست که بیش از چهار سال‌ندارد ، و همین دختر در ۱۶ ماهگی که شیر مادر میخورد برای اولین بار قاعده شد که‌تصور نمی‌کردند که از عادت زنان است این خون ، ولی ازآن پس مانند زنان ماه بماه‌مرتبا عادت زنانه‌اش برقرار بود ، بنا براین دختریکه در شانزده ماهگی قاعده بشود درچهار سالگی پستانهایش آماده برای‌شیردادن بچه باشد البته اگر در شش سالگی شوهرکند در هفت سالگی بچه‌دار خواهد شد .

عجیب‌تر از این حال دختر خوردسالیست که دکتر «دردو» در تالیف خود از وی یاد میکند و میگوید که این دختر درچهار ماهگی قاعده شد وقتی بدو سال ونیم

رسید وزنش نزدیك به بیست کیلو بود ،عالم نامبرده از بقیه سرگذشت این‌دخترسخن نمی‌گوید ، ولی دانشمند دیگری از دختری‌بنام «مونکومری» که در سال اول عمرخود قاعده شد و تازه پا بسن ده گذاشته بودکه‌حامله شد و بچه طبیعی بدنیا آورد ـ یکی از عجیب‌ترین غرائبی که در خلقت دختـران‌دیده شده قضیه «لاموردولاساکر» میباشد ، این دختر در همان سال اول تولد قاعده شدو قریب این است‌که وقتی بدنیا آمدپستانهای برجسته درشت داشت ، ودر جاهائی ازبدنش‌که معمولا دختران پس از رسیدن به بلوغ مو درمی‌آورند موی زیادی روئیده بود ،دکتر «کالو» میگوید دختریرا میشناسد که در دو سالگی قاعده شده و در ۹ سالگـی‌باردارگردیده و بچه آورد .

ولی هیچکدام از دختران زودرس‌که شرحشان گذشت از حیث غرائب خلقت بپای «کورتیاتر» نمی‌رسدکه در هفت‌ماهگی‌قاعده شد و در سن بیست و هفت ماهگی مانند یك دختر هفده ساله پستانهایش درشت‌و برجسته بود و مخصوصا سرهای پستانش کاملا رشد کرده بود ، علاوه برآن ماننـددختران هیجده ساله در زیر بغل و سایـر مواضع دیگر از بدنش موهای زیادی‌روئیده‌بود و خلاصه از هر حیث دختر رسیده و آماده برای ازدواج بنظر میرسید ، ولـی‌عجب آنکه از حیث قوای جسمانی و رشد جنسی من‌جمیع‌الجهات بپای دختران هفـده‌سالـه میرسید ولـی روحیه و احساساتش بفراخور سن کودکی بوده است .

بطورکلی باید گفت بلوغ دختران‌در ممالك گرمسیر زودتر از سردسیر فـرا میرسد ، مثلا دختران «نروژ» زودتر ازشانزده سالگی بمرحله بلوغ نمیرسند ، و حال آنکه در نقاط گرم‌سیری مانند هندوستان‌منتهی در ۱۲ سالگی و در افریقای استوائی در ۹ سالگی به کمال بلوغ میرسند و مادرمیشوند ، دخترهای شهری زودتر از دهاتی، ودر خانواده هـای سرمایه‌داری زودتر ازخانواده هـای فقیـر و مسکین بحد بلوغ میرسند .

ظهور اولین نشانه بلوغ دختران‌یعنی‌اولین باریکه قاعده میشوند در بین ملـل مختلف بطرزهای گوناگون تلقی میگردد ،در میان ملل متمدن که مطالب مربوط‌بحیات جنسی اشخاص باید درپس پرده یك نوع‌خجلت و شرمساری مستور بماند غالبااولین قاعده‌گی را حتی از نزدیکان مستور و پنهان‌میدارند . ولی دربین ملل متمدن که در پله های اول یعنی معمولی قرار دارند این واقعه‌را برای زن بسیار مهم شمرده و بمناسبت این واقعه که اهمیت سرشاری در زندگی‌زن‌دارد ، جشن‌های بزرگی برپا مینمایند .

در جاوه وسیام خانواده‌های‌متوسط‌مهمانیهائی میدهند و باصطلاح بزن و بکوب راه می‌اندازند و اگر دختری در خانواده‌ای‌از شاهزادگان و امرا بحد بلوغ برسدنه‌تنها

مردم را از این واقعه آگاه ساخته و شهر و آبادیرا چراغانی میکنند ، و جشن‌های‌عمومی‌برپا میسازند ، سیاحان معروف باآب و تابی زیاد شرح میدهند کـه چگونه هندیهـای‌افریقای شمالی و جنوبی از این جشنها برپا میسازند و این رسم را از قصه آداب شیرین‌زندگی می‌شمارند ، بسیاری از اقوام مزبور زینت آلات مخصوص و گران‌قیمت دارندکه دخترها را پس از اولین قاعده‌گی با آنها آرایش میدهنـد ، غـالب اقوام کلاه‌هـای‌مخصوصی دارند که دخترها به محض‌رسیدن بحد بلوغ باید آنرا بسر بگذارند تا مردم از بالغ شدن آن آگاه شوند ، خال‌کوبی یکی‌از آرایشهای مهم بسیاری ازاقوام‌شمرده‌میشود. بهترین جایزه که بدختر بالغ میدهند این‌است که پس از اولین قاعده‌گی او را خال‌کوبی‌می‌کنند ، اقوام و طوایفی هم هستند کـه دختر را به محض رسیدن بحد بلوغ کتك‌میزنند و چندی زجر و آزارش مینمایند ، ظاهرا این رسم خشونت‌آمیز آن است کـه‌اولین قاعده‌گی دختر را مهم‌ترین علت رشدو بلوغ وی میدانند و برای اینکه بدانند که‌آیا کاملا برای زندگانی آماده است یا نـه او را کتك میزنند و کارهای پر زحمت وطاقت‌فرسائی بوی رجوع میکنند ، منجمله مجبورش مینمایند که محمولات سنگین راحمل و نقل نماید ، و ظروف فلزیرا در آتش داغ کرده تا آنرا بادست بردارد تادست‌هایش‌ورزیده و پخته گردد ، تاچندی مورد ضرب وشتمش قرار میدهند تا ورزیده شود .

بعضی ازاقوام دختر را بدست پیره‌زن دنیادیده می‌سپارند تا رموز زندگی و آداب زناشوئی را مخصوصا سختی و مشقت‌را بدختر جوان بیاموزند . وصبر وبردباریرا در مواقع سختی بداند ، عجیب‌تر از اینهارسم برخی اقوام است که دخترانرا پس از اولین قاعده‌گی یا هردفعه که قاعده میشوداهل خانه او را جدا میکنند و مجبور است در دوران عادت تنها و مجرد زندگی کند .علت این رسم آنست که بسیاری از ملل و امم خون زن حایضـه را نجس اندر نجس‌میدانند ، و این عقیده بوده که حتی انسانهای ماقبل تاریخ هم دارا بودند ، طب قدیم‌یونان‌نیز از طرفداران این عقیده بوده است ،بعدا امپراطوری روم بر بسیاری از بلاد و ممالك‌مسلط شد . این عقیده را در بین مردم شرقی و غیره رواج داد و عقیده رومیان رامیتوان‌ازنوشته‌های «پلنی» عالم طبیعیات که‌دردوره عظمت مردم میزیسته بدست آورد ، پلنی‌میگوید خون زن حایضه سمی است قتال و هولناك ، ودر جاهائیکه زن حایضه حاضرباشد و حتی نفس بکشد آینه‌ها تیره و کدر میگردد ، کاردها زنگ میزند ، و محصولات‌سراز خاك بیرون نکرده خشك میگردد ، و سگی که خون حیض را زبان بزند هار ودرنده میشود الخ ....

تاقرن هفدهـم تمام اطبای معروف‌اروپا دارای همین معتقدات بودند ، وشگفت

آنکه هنوز هم مردم ایطالیا چنین معتقداتی‌دارند .

درعین حال ملل و اقوامی دیده‌میشوند که هرگز باطب قدیم یونان تماسی ندارند و با پیروان این معتقدات نداشته ومعهذا خون زنان حایضه را نجس و ناپاك و شوم و بدبختی میدانند ، مردیکه پای‌خودرا نفهمیده روی چنین خونی بگذارد بدبختی بزرگی را در جنگ انتظار می‌کشد،مثلا سیاهان افریقای مرکزی عقیده دارند که اگر زن حایضه دست باسلحه زند صاحب‌اسلحه در جنگ کشته خواهد شد .

این چنین عقاید مختص اقوام‌وملل‌کم تمدن نیست بلکه در کشورهائی مانند آلمان و غیره هم دیده میشود . در ولایات‌بیرنه عقیده دارند که در ایامی که انگور شراب در خم خانه‌ها بجوش آمده است‌اگرزن حایضه پا بخم خانه بگذارد شراب خراب میشود ، آبجو سازان ساکو نیز همین‌عقیده‌را دارند ، در فصل پائیزی اگر چنین زنی تخمی بکارد و یا دست به تخم بزند حاصل‌آن خشك خواهد شد ،در مالاروسی زنها حق ندارند در تهیه خوراکی دست بزنند،بعقیده مردم آنجا اگر کسی پای روی خون حیض بگذارد مسلما گرفتار زردی یرقان‌و کم‌خونی خواهد شد .

نجاست این خون در بسیاری ازادیان و امم و مذاهب تاکید شده است ، منجمله طبق دین موسی زن حایضه نجس‌است‌و در مدت حیض از تماس و هم سفره بودن با اهل خانه ممنوع میباشد و برای تجدیدطهارت باید غسل‌کند که یك‌موی از بدن را نشسته نگذارد ، خرمورها ، که یك طایفه‌از گرجی‌ها هستند برای زن حایضه کلبه‌های مخصوص دارند که آنها را دور از آبادی‌میسازند و زنهای حایضه را برای یك هفته در آنجا زندانی میکنند و اما در سیمیت‌این‌خون که جملگی برآنند اگر بخوردکسی بدهند سخت‌تراز زهرآگین است ، و دربسیاری از اروپا عقیده دارند که زنهای نابکار از آن‌برای‌شوهرکشی استفاده‌میکنندشگفت آنکه همان مردم خواص مفید و شفابخشی هم برای این خون قائل میباشندوبرای رفع کك‌ومك و لکه‌های صورت و غیره استعمال می‌کنند .

تمام عادات و رفتار و اقوام مختلف‌نسبت بدخترهای بالغه برای آنست که‌هرچه زودتر ازدواج نمایند که با بلوغ شدن‌دختردر خانه نمانند که جز فساد اخلاق‌چیزدیگری نخواهد بود ، ولی برای عصرحاضر و اتم،این عنوانها را خارج از تمدن دانسته دیگر مسئله باکره بودن دختر جزو افسانه وموهومات شده است ،

در مذهب و دین اسلام در احکام‌طهارت زن حایضه تا هفت روز بلکه‌احتیاطاً تا ده روز نمیتواند در حال‌حیض نمازبخواندو نیز در اماکن متبرکه نمیتواند وارد شود و برای رفع آن پس از مدت باید غسل‌نمایدو خود را تطهیر نماید .

ازدواج عاشقانه بهتراست یا ازدواج عاقلانه .

برناردشاو ، نویسنده شوخ‌انگلیسی‌در یکی از کنایات خوش‌مزه خود احتیاجات زن را در سنین مختلف عمر چنین بیان کرده‌است : ـ بیست سالگی زیبائی ، سی سالگی محبت ، چهل سالگی عقل ، پنجاه سالگی‌پول ، شصت سالگی گور ! اگر از جنبه شوخی و مزاح گفته «شاو» بگذریم‌حقیقت‌امر همین است که احساسات و عواطف زن‌و همچنین احتیاجات و تمایلات مرد درسنین‌مختلف عمر دائما درتغییر است ، و این تغییرات در کلیه زنان جنبه‌های بارزی دارد.

دوشیزه‌گان جوان که تازه پابسن،بلوغ میگذارند و بین ۱۵ و ۱۶ سالگی میرسند یك‌باره توجهات عظیمی در افکارو احساسات خود میشوند ، در این مرحله از زندگانی احساسات عاشقانه کلیه افکارکودکانه دیگر را تحت‌الشعاع قرار میدهد، ولی عشقی‌که در این مرحله مورد توجه‌است،بیشتر جنبه ایده‌آلی و خیالی دارد ،دوشیزه جوان در این سن ، به بعضی از هنرپیشگان‌سینما علاقه‌مند میشوند ، یا جریان زیبائی را در عالم خواب و خیال معشوق خودفرض‌کرده با خیال او خودرا مشغول میدارند .

کمتر دختر زیبائی در این مرحله‌عمر بفکر یك ازدواج صحیح و منطقی است، هر خواستگار مناسب برای او پیدا میشودجامع جمیع شرایط معشوق خیالی او نیست، زیبائی و ثروتش باندازه بی‌حدوحصرخیالات‌جوانی او نمیرسد ، اگر چنین دختری بین سنین پانزده و شانزده سالگی ازدواج کندخیالات و موهومات جوانی او بتدریج جای خود را بحقایق مادی زندگی میدهد ، ولی‌برای دخترانیکه هجده و بیست میگذرند و معشوق زیبائی دیگر معشوق زیبائی نیستند.بلکه معشوق ثروت‌مند است . دختر بیست ساله مردیرا می‌پسندد که در حدود سی سال‌داشته باشد ، هیکل و زیبائی دیگر برای‌او در درجه دوم اهمیت قرار دارد . و مهم‌تر ازآن ثروت است .

ازدواج دوشیزگان اگر از روی‌عقل‌و حساب و مآل‌اندیشی باشد بمراتب بهتر از ازدواج عاشقان است ، زیرا به تصدیق تمام‌روان‌شناسان اول زندگی زناشوئی‌موردتوجه و اهمیت است و زندگی زناشوئی را هرگزنمیتوان براین پایه سست‌بنیان استوار ساخت، شصت درصد ازدواج‌های عاشقانه بشکست‌ونابودی‌وناکامی منجر میگردد ،زیرااحساسات تند و گرمی‌که دو عاشق هواوهوسی را ازنقطه نظر جوانی بهم علاقه‌مند ساخته مانند عطشی سوزانی است که فرونشیند پس ازمدت کوتاهی خاموش میشود ـ و عاشق و معشوق هوس‌رانی که اکنون زن و شوهرشده‌اند کم‌کم حس میکنند که نسبت بهم حرارت و عشق سابق را ندارند ، و همین‌احساس مقدمه اختلاف و افتراق و جدائی میگردد .

اما ازدواجی که بر پایه عقل و مآل‌اندیشی استوار باشد نه شهوت‌رانی، کمتر بشکست منتهی‌میشود ، زیرادرچنین‌ازدواجی‌تناسب زندگی مادی و توافق اخلاقی در درجه اول‌اهمیت قرار میگیرد ، مانند بنای‌عمارتی که اول در پی‌ریزی آن دقت کامل شده که تا بنای روی آن مادام‌العمر خود واولادش باقی و برقرار بماند ، ازدواج از روی عشق و شهوت در تمام زندگی‌زناشوئی‌روزبروز سست‌تر و بی‌علاقه گردیده و پایه آن ریخته و ازهم جدا میگردند .

بنابراین دختران جوان که‌میخواهنددر زندگی زناشوئی سعادت‌مند شوند عقل‌را بر عشق ترجیح داده وباعقل ومصلحت‌اندیشی‌بزرگان خود وارد در زندگانی زناشوئی گردند ، دختریکه از سن بیست و پنجسالگی‌گذشت ودر چنگال اوهام و خیالات خود حاضر بازدواج منطقی نشد کم‌کم میفهمدکه‌از قافله زندگی همردیفان خود عقب مانده است ، و این فکروشکست اورا بیدارمیکندو ایده‌آل زیبائی و ثروت جای خود رابدست حقیقت و منطق میدهد ، ولی دیگر عمررفته‌باز نخواهد ، و چه بسا دخترانی که پس از این سن ، دیگر شوهری باحداقل شرایط‌مناسب نمی‌یابند و آرزوی شوهر کردن را باخود بگور میبرند .

دختران جوان پس از ازدواج بیش‌از همه چیز بزیبائی خود اهمیت میدهند ، و این توجه و اهمیت نه فقط بخاطر جلب‌شوهربلکه بیشتر برای رقابت بادیگران است ، خانمهای جوان موقعی که در مجلسی حضورمی‌یابند میخواهند از دیگران بزیبائی جلوه کنند ، ووقتی که در خیابان راه میروندمیخواهند زنان دیگر بخوشگلی و زیبائی آنها رشك و حسد ببرند . البته در پشت‌سراین میل ظاهری تمایل باطنی دیگر نیز وجود دارد و آن این است که خانمهای جوان‌میل دارند مردان دیگر زیبائی آنها را توجه و تحسین کنند ، و بهمین جهت‌است خانمهااز آرایش و لخت بودن بعضی از اعضای‌خود از سینه و پشت‌سر و دست‌های تا گردن واز پا تا بالای زانوی خودرا برای تماشای مردان که جلب توجه نماید اقدام و عمل‌مینماید و این کاملا اشتباه است ، گویا فکر میکنند که شوهران خودشان نیز ازتوجه با زنان دیگر منصرف میشود و این اشتباه در مقابل خواسته خود بی‌مورد است‌و مردم هم که زن خودرا آزاد میگذاردکه هرطور میخواهد بیرون رفته نمایش دهد ،برای این است که خود میخواهد دیگرزنها را تماشا کند ، وهمین‌عمل است که رفته‌رفته‌هردو بفساد میروند .

اما از سن ، سی سالگی ببعدزیبائی‌نقش اساسی را در زندگی زن بازی نخواهد کرد ، در این مرحله از سن ، جنس لطیف‌بیشتر به محبت واقعی از طرف شوهر خود احتیاج دارد و از این‌که شوهر ممکن است‌متوجه زنان جوان و زیبائی دیگری بشود

ناراحت است ، و علاقه زن نسبت بـزندگی‌خانوادگی بیشتر در این مرحله تجلی میکند و برای بوجود آوردن و تربیت اولادبهترین‌سنین عمر از ۳۰ سالگی ببعد است .

«بت‌دیویس» ستاره زیبا و قدیمـی‌سینماکه حالا ازپیروپاتال‌های هولیوود‌است میگوید : زندگی‌تان از ۳۰ سالگی شروع‌میشود و تمام لذات زندگی هوس‌رانی‌خود را درپشت‌سر گذاشته ، و بعد از این سن،میتواند درك خوشی نماید ،ستاره پنجاه ساله سینما ، در این خصوص بشخص خود مثـال‌می‌آورد و میگوید ، تا ۳۰ سالگی ده بار عاشق شدم ، سه بار شوهر کردم ولی لذت‌عشق و محبت و زندگی را پس از ۳۰سالگی درك کردم ، و یقین دارم زنیکه بتواندنسبت‌بیك مرد محبت حقیقی نشان دهد و روحیه اورا کاملا دردست داشته باشد و میل اورادر ایام و ساعات زندگی جلب نماید ، او را مادام‌العمر نگاه خواهد داشت و هیچوقت‌عدم رضایتی تولید نمیشود .

بعقیده «بت‌دیویس» اگر مردی هم‌بخواهد از نعمت محبت پاکـی و حقیقـی برخوردار گردد باید زن بیش از ۳۰ سالگی‌را بگیرد ، ولی دفاع وی از هم‌جنسان و هم‌سن هایش این حقیقت را کتمان نمی‌کندکه هرچه بر عمر زن افزوده شودازاحساسات عاشقانه و محبت او کاسته شده حرص وطمعش بپول و مادیات افزایش می‌یابد، این موضوع خود صددرصد درست است .

ازدواج با تلویزیون یا طلاق .

«کارولین‌وان‌ریك» ستاره سینمای‌امریکا از شوهرش بدادگاه شکایت کرده و تقاضای طلاق نمود وی در شکایت نوشته‌بود ،که شوهرم از دقیقه‌ای که بمنزل‌می‌آید صندلی خودرا در مقابل تلویزیون گذاشته‌و تمام مدتی‌که‌تلویزیون برنامه‌داردبه‌تماشای آن مشغول است ، و حتی غذای اورا هم‌کنار تلویزیون برای او باید ببرم ، بعبارت دیگر با تلویزیون ازدواج‌کرده است نه‌بامن،بااین ترتیب زندگی برای من غیرقابل تحمل شده است ..! ـ دادگـاه بتقاضای خانم ،کارولین ، رسیدگی کرده و چون شکایت‌او را وارد دانسته حکم طلاق صادر نمودند .

بهشت در اسلام ، آئین اسلام‌اصول‌روشن‌ترین ادیان است ، زیرا درآن وضع‌خدا و خلقت و ملائکه و بشر و قیامت و دوزخ‌و اعراف وبهشت بدون ابهام واجمالی‌مشخص شده است ، خداوند یکتای بی‌شریك و بی‌همتا که نه از کسی زاده شده است‌ونه‌فرزند دارد ، از همه عالم بی‌نیاز ، ولی همه عالم‌بدونیازمند است ، (سوره اخلاص) در عرش اعلا جای دارد و از آنجا باآسمانهاوفرشتگان‌و زمین و آنچه در آن میگذرد و نظارت و فرمان‌روائی مطلق میکند (سوره رعد)آیات۲و۳و٤ ، فرشتگان که شامل ملائکه مغرب

و جبرائیل ، میکائیل ، عزرائیل ، اسرافیل،و جمع بی‌شمار ملائکند ، بدست او آفریده شده‌اند ، و مامور اجرای احکام بدون‌چون‌وچرای وی هستند ، یك دسته دیگر از ارواح ناپیدا نیز بنام «جن» هستند که از شعله‌رخشنده آتش خلق شده‌اند ، و ایشان عمال شیطانند که چون قصد برشدن بآسمان‌داشته‌باشند فرشتگان با پرتاب تیر شهاب مانع آنان میشوند (سوره جن) آیات (۸ و ۹) وبدین ترتیب اینان شباهت باگروه ملائکه عاصی ، در معتقدات مسیح دارند .

وقتی که خداوند بخلقت‌آدم اراده‌نمود و او را از گل‌ساخت ، بملائکه‌فرمانداد که همه در برابرش سجده کنند و همه بجزشیطان اطاعت کردند (سوره حجر) آیات۲۸ تا ۳۵) لاجرم شیطان از آسمان رانده شدو مغضوب درگاه الهی قرار گرفت ، ولی از خداوند اجازه خواست که تا آخرالزمان‌همت‌بگمراهی بشر گمارد ، خداوند این اجازت را بدو داد ، ودر عین حال رسولانی بـرای‌هدایت آدمیان (بصراط مستقیم) بجانب آنها فرستاد ، و بدین ترتیب به بشر اختیار داده‌شد که یا این راه و یا آن راه را برگزینند، و بحسب راهی کـه برگزیده بعداز مرگ‌بدوزخ یا بهشت رود ، (روز رستاخیز ، با صوراسرافیل (سوره یس ، آیه ۱۴۹) سوره‌صافات) آیه ۴۹ و غیره) همه مردگان از گورها برمیخیزند و از روی نامه اعمـال‌خود (سوره زمر) آیه ۶۹ . وغیره) درمعرض قضا قرار میگیرند ، و آنگاه دو دسته‌نیکان‌و بدان ازهم جدا میشوند ، دسته اول برای ابد بدوزخ و دسته دوم برای همیشه‌به‌بهشت‌میروند ، (سوره آل‌عمران آیه‌های ۱۰۶ و ۱۰۷) : آن روز گروهی روسفید و گروهی‌روسیاه میشوند ، سیاه‌رویان عذاب خدا را بکیفر کفرو عصیان بچشند و اما سفیدرویان‌به رحمت خدا درآیند و جاودانه متنعم‌باشند، وضع این هر دوصورت خیلی روشن‌ومشخص‌تشریح شده است .

دوزخ طبق احادیث دارای‌هفت‌طبقه‌است‌که‌بهفت‌گروه : مسلمان خاطی ،مسیحیان یهودیان ، صائبین ، مجوسیان ، بت پرستان،منافقین اختصاص یافته .

بهشت نیز در احادیث صاحب هشت‌طبقه است کـه گاه از آن صورت « هشت بهشت» یاد می‌کنند وحافظشیرازی میگوید:گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است» و خاص دستـه‌هـای مختلف پارسایان ومؤمنین مسلمان است ، از این بهشت،درقرآن تابلوئی کاملا روشن و دقیق ترسیم‌شده‌است،ولی توضیحی که دال براینکه دوزخ و بهشت در کجا قرار دارد در قرآن نمیتوان یافت .

آیات بسیاری از قرآن‌بوصف‌بهشت،اختصاص یافته است که قسمت اعظم آنها تکرار یك‌دیگر است ، ولی در قسمت دیگراز این آیات توصیفات خاصی میتوان یافت که مجموع آنها وضع «بهشت اسلامی» راروشن میکند ، منتخباتی از این آیات چنین است .

سوره حجر (آیات ٤٥ تا ٥٠): واهل‌تقوی را در بهشت باغها و شهرهای جاری خواهد بود ، با درود و سلام و با ایمنی واحترام بدان وارد شوند ، و ما آینه دلهای پاك آنها را از کدورت و کینه و حسد وهرخلق ناپسندیده بکلی پاك سازیم ، همه‌باهم برادر و دوست‌دار هم میشوند ، و روبروی‌یك‌دیگر برتخت عزت می‌نشینند ، و هیچ‌رنج و زحمت در آنجا بآنها نرسد ، و هرگز ازآن بهشت بیرونشان نکنند ،

ایرسول بندگان مرا آگاه‌کن کـه‌من بسیار آمرزنده و مهربانم ، ولی عذاب‌من بسیار دردناك است ، سوره کهف آیه ۳۰)بهشت‌های عدن که نهرها در زیر درختهایشان جاری است خاص آنها است ، در آن بهشت‌زرین‌های بسیار و لباسهای عنبرحریر و دیبا درپوشند و برتخت تکیه زنند ، که نیکواجری و خوش‌آرامگاهی است ، سوره حج آیه ۲۳...) : ودر آنجا طلا و مروارید دردست‌کنند و زیور ببندند ، و با زنهایشان در سایه درختان بهشتی و تختها تکیه کرده‌اندسوره یس آیات ٥٥ تا ٥٨) : برای آنهـا میوه‌های گوناگون و هرچه بخواهند آماده‌است ، برآنان از خدای مهربان سلام رسانند سوره صافات آیات ٢٤ تا ٤٩) : بر تختهای‌عالی روبروی یك‌دیگر نشسته‌اند . حور و غلمان شراب طهور برآنان‌دور میزنند ،شرابی‌سپید و روشن که در آشامیدن لذت‌برند ، در آن نه مستی نه خماری دارد و نه مستی‌وبدهوشی است . ودر بزم حضورشان حوران زیباچشمند که گوئی در سپیدند ، سوره‌زمرآیه ۷) : ولیکن برای آنانکه بدرگاه‌خداوند متقی شدند کاخ‌ها و غرفه‌ها بالای یك‌دیگربنا شده است که در جلو عماراتشان نهرهای آب جاریست.» . سوره زخرف آیات ۷۱ تا۷۳) : «مسرور و شادمان وارد بهشت‌شوند و برآن مومنان کاسه‌های زرین و کوزه‌های‌بلورین دور زنند ، ودر آنجا هرچه نفوس را بدان میل و اشتها است ، و چشم‌هاراشوق‌و لذت مهیا باشد ، و شما مومنان در آن بهشت جاودان خواهید بود ... و برای شمادر آنجا انواع میوه‌ها فراوان است که از آن هرچه خواهید خورد ، سوره دخان‌آیات٥١ و٥٥) : همانا آنان که متقی بودند مقام امن یافته‌اند ، برتختهاتکیه زده‌اند . همچنین‌حوران زیباچشم جفت آنهایند ، از هر نوع میوه‌های که بخواهند بر آنها حاضر است‌واز هر دردوزحمت آسوده‌اند ، سوره محمد آیه ۱٥) : بهشتی باهل تقوی در دنیا وعده‌دادند این است که در آن باغ بهشت‌نهرهای از آب زلال گوارا است ، و نهرهائی‌ازشیربی‌آنکه هرگز طعمش تغییر کند،ونهرهائی از شراب که نوشندگانرا بحد کمال لـذت‌بخشد ، و نهرهائی از عسل مصفی و تمـام انواع میوه‌ها برآنان مهیا» ، سوره طور آیه۲۲ تا ٢٤) : و برآن بهشتیان هر نوع میوه و گوشت که مایل باشند بدهیم ، آنها دربهشت جام شراب گوارا چنان بشتاب‌ازدست بگیرند ، که گوهر کشمکش دارند، وپسران‌زیباروی و غلمان ماننـد لؤلؤ مکنون کمر

بخدمت آنان بربسته‌اند ..» ـ سوره رحمن آیات مختلف ، : درآن بهشت انواع میوه های گوناگون و نعمت‌هاست ، دو چشمه‌آب‌روان است ، از هر میوه‌ای دو نوع موجود است ، بهشتیان برتیرهائی که آسترشان ازحریر و استبرق است تکیه زده‌اند آنانرازنان زیبائی پر از می است ، که پیش از ایشان‌دست هیچکس به آنان نرسیده است،گوئی این حوریان یاقوت‌مرجانند ، در آنجا هرگونه میوه و خرما و انگور است ، و نیز حورانیکه در سراپرده‌های جای دارندوقبلادست هیچکس بدانها نرسیده است ، گوئی بهشتیان با حورالعین بر رفرف سبز و بساط‌زیبا تکیه زده‌اند ، سوره واقعه آیات ۵ تا ٤۷) : «آنان در بهشت با حریرهای زربفت‌و مرصع بجواهر تکیه زنند ، و پسرانی زیبا نه جوانی جاوید دارند بر گردشان بگروند. میوه‌ها و مشربه‌ها و جامهای شراب ناب بر آنان به‌پیمایند که نوشیدن آنهانه‌دردسری آورد و نه ازآن رنج خمار کشند ، و میوه خوش هرقدر بخواهند برگزینند و گوشت‌مرغان از هر طیور که مایل باشند ، وحوریان زیباکه در لطافت لؤلؤ مکنونند ، در سایه‌درختان پرمیوه و بی‌خار ودرختان پر برگ سایه‌دار طرف نهر آبهای زلال و میوه‌های‌بسیار و زنان زیباکه آنها رادرکمال‌آراستگی بیافریده‌ایم ،وهمیشه آنهارا‌باکره‌گردانیده‌ایم‌پراز غنج ناز و همیشه جوان.» ـ سوره‌دهر آیات ۱۲ تا ۲۱» و آنانرا باغ بهشت و لباس‌حریر عطا فرموده که در آن بهشت بر تختها تکیه زنند ، و آنجا نه آفتاب سوزان بینندو نه سرمای زمهریر در آنها جامه‌های‌سیمین و کوزه‌های بلورین به‌پیمایند ، آن بلورین‌کوزه‌ها مانند نقره خام باندازه و تناسب هریك شرابی که طعمش چون زنجبیل و عطرآگین است بدانها بنوشانند .

در قرآن نیز از عیسی ومقام آسمانی‌او مورد تجلیلی خاص قرار گرفته : ـ سوره مریم آیات مختلف : و ما روح خود رابراومجسم ساختیم ... پس مریم بآن پسر بارور داشت ... آنگاه که بزاد ، قوم او گفتند ای‌مریم عجب‌کاری منکر و ناشایسته کردی ، ازکجا فرزند یافتی ! ... باشاره حواله‌بطفل‌کرد ، آنطفل گفت همانا من بنده‌خاص‌خدایم که مرا کتاب آسمانی و شرف نبوت عطافرمود . و مرا هرکجا باشم برای جهانیان مایه رحمت و برکت گردانید ، وسلام حق‌برمن باد . و روزیکه بدنیا آمدم و روزیکه از جهان بروم ، و روزیکه برای زندگانی‌ابدی آخرت باز برانگیخته شوم ، اینست داستان عیسی‌ابن‌مریم که مردم وامر خلقتش‌شك دارند .»

وسورهٔ بقره‌آیه۸۷، : «عیسی‌بن مریم»مریم‌رابه معجزات ادله و حجتها دادیم واورا بواسطه روح‌القدس اقتدار و توانائی بخشیدیم .» ـسورهٔ نساء آیات ۱۵۸ و ۱۵۹ ، : «به یقین بدانید که مسیح را نکشتند بلکه خدا اورابسوی خود بالا برد ... هیچکس‌از اهل کتاب نیست جز آنکه پیش از مرگ بسوی (عیسی‌روح‌اله) ایمان آورده وروز قیامت او برآنان

گواه باشد . »

حتی لقب «کلمه خدا» که لقب‌خاص مسیح در آئین عیسی است در قرآن عیناً به همین صورت آمده است ، سورهٔنساءآیه ۱۷۱ » : «... او رسول‌الهی و کلمه خداست ، در وحی از عالم الوهیت است که بمریم فرستاده شد ...» سوره آل عمران (آیه ٤٥ ، : «فرشتگان مریم را گفتندکه‌خداترا بکلمه‌ای نامش مسیح عیسی‌بن مریم است بشارت میدهد ...» سوره مائده آیه ٤٦ ، :عیسی‌بن مریم را فرستادیم و انجیل . . . رانیزبراو فرستادیم‌که درآن هدایت وروشنی‌دلها بود » ـ ولی اصل «تثلیث» درقرآن سخت مورد حمله قرار گرفته است ، سوره‌مائده آیه ۷۳ ، : آن کسانیکه بخدا قائل شدند بکفر گرویدند ، و آنانرا عذابی الیم‌خواهند رسید .» سوره نساء آیه (۱۷۱): ـ ای اهل کتاب و مسیحیان در دین خود غلو نکنید ودرباره‌خداجز براستی‌سخن نگوئید.. و قائل به ، تثلیث . نشوید که خیر شما دراین است زیرا که‌جز خدای یکتاخدائی نیست که وی منزه از آنست که او را فرزندی‌باشد ...» همچنین نظریه (الوهیت عیسی) مورد مخالفت قرار گرفته‌است ، سورهٔ مائده(آیه ۱٦) : «آنانکه گفته خدا مسیح عیسی‌بن مریم‌است کافر شدند ...» اگر خدا بخواهدمسیح بن مریم و هرکرا در روی زمین است هلاك کند ...» کدام قدرت میتواند کسی رااز قهر او نگاه دارد و همین سورهٔ (آیه۷۱) : «.. آنانکه قائل بخدائی مسیح‌بن مریم شدندبکفر گرویدند .. در صورتیکه مسیح خود به بنی اسرائیل گفت خدائیرا که آفریننده‌من و شمااست بپرستید که هرکس براو شرك آورد خدا بهشت را براو حرام کند .

حالا بی مورد نیست که در این جایك داستان واقعی برای خوانندگان عزیز بشرح ذیل ذکر نمائیم .

«شهرگناه» اخیرا دانشمندان باستان‌شناسان انگلیسی بریاست «سلوین زری» و خانم «باردودد» برای کشف در شهر تاریخی‌به «بحرالمیت» رفتند این شهر که . سودوم دکومورا» نام داشتند سه هزار سال قبل ازمیلاد مسیح بنا شدندو درساحل «بحرالمیت» چون در مروارید درخشیدن گرفتند . بعدهااهالی این دو شهر که همگی ثروت‌مند بودند وطن خودرا (عشق و گناه نام نهادند درجوی های این دو شهر بجای آب شراب ناب جریان داشت ، و زنان نیم برهنه در خیابانهارفت و آمد میکردند ، و نیمه برهنه یعنی فقط پیش و پستان با پارچه نازك پوشیده‌شده بود ، بنظر نویسنده چیزی نمانده است که زنان طهرانهم همانطور بیرون بیایند ،فعلا از سر تا کمر واز پا تا بالای زانو را برای مردان در خیابانها و سینما نمایش‌میدهند ؟)

مردم وکومارا،هیچ‌قانونی‌را برای‌خودنمی‌شناختند و فقط از قانون خوش گذرانی

و گناه پیروی میکردند ، اشتراکی کامل درزنان و مردان جاری بود ، آنهم در معابر عمومی و خصوصی . در حین عبور و مروراگر مردی بزنی بر میخورد در همان جا کار را انجام میدادند چه مردش همراه باشد چه‌نباشد البته همه دارای چنین اعمالی بودند .

بزودی نام این دو شهر در سراسرجهان شهره آفاق گردید وهوسبازان از همه جا بسوی آن روی آوردند ، در سال ۱۹۰۰قبل از میلاد مسیح زلزله هولناکی و عجیبی بوقوع پیوست که «سودوم» و کومورا» را«بقعرالمیت» فرستاد ، این دو شهر قریب دو هزار سال در اعماق دریا بودند بدون اینکه‌اثری از مردم هوس‌باز آن بجای‌مانده باشد، باستان شناسان موفق‌شدند . جام‌شراب ،جواهرات ، اجساد زنان زیبارا از اعماق گل و لای دریا بیرون بیاورند ، این دو شهرفراموش شده متعلق بمردمی بودکه درسراسر زندگی خودجز گناه وفساد را نشناخته‌بودند.

خوانندگان عزیز اگر زلزله ای که‌در شب چهار شنبه ۱۲شهریور ماه ۱۳۴۱آماده بود ده ثانیه دیگر امتداد پیدا کرده بودتمام شهر طهران مانند شهر گناه در قعر زمین فرو میرفت ، فقط دعای دسته‌جات مذهبی‌که شبهای جمعه در حضرت عبدالعظیم در اطراف حرم تا صبح احیا ودعای ندبه،وگریه‌زاری بدرگاه خداوند مینمایند طهران را حفظ کرده بود .

پیدایش فرق وسالك یا ادیان بـه‌عناوین‌مختلف بعدازپیغمبر و خلفای‌راشدین.

پس‌از مرگ‌پیغمبرفرق‌های گوناگونی«اسلام چه بنام نبوت و چه مهدویت پدید آمد که یکی از آنها «غلاة اند ، که دانشمندمحترم آقای سرهنگ سید محمد علی کلریز در کتاب تاریخ قزوین تالیف خود مینویسد :غلاة . کسانی را گویند که همچون یهودیان و عیسویان درباره بینوایان خود راه غلوپیموده و برای آنها مرتبه خدائی و مقـام پیغمبری و غیره قائل شده‌اند .

بنا بر ذکر صاحبان ملل و سخـن‌عبداله بن سبا ، یکتن از یهودیان یمن کـه میگویند اسلام را پذیرفته بود در سال ۲۵هجری فرقه بنام «سبائیه» در مصر بوجود آورد ، ودرباره حضرت علی‌بن ابیطالب (ع)همانرا قائل شد که یهود در باره ، یوشع‌بن نون وصی موسی قائل شده بودند . وی‌گفت علی خداست او کشته نشده و زنده است . و جزئی از خدای تعالی است وجایزنیست بروی چیره باشد .

او برفراز ابرها در جنبش و حرکت‌است تندر (رعد) بانك وی باشد و برق تبسم او است ، او بزمین فرود می‌آید ، آنگاه که‌از جور و ستم لبریز شده باشد از داد دهش پر میکنند ، (نصارا هم درباره عیسی همین‌طور عقیده دارند) .

میگویند هنگامیکه علی‌بن ابیطالب‌شهیـد شد ، ابن سـبا . این مقالت را

آشکار کرد و گروهی بروی گرویدند ایشان‌اول فرقه غلاتند ، که قائل به توقف وغیبت ورجعت شده‌اند و به تناسخ ائمه در جزئی ازخدا معتقدگردیده‌اند ، ازاین فرقه ،فرقه‌های دیگری جدا شدند ، همچو کایلیه ، غرابه ،علیائیه ، عینیه ، مغیریه و منصوریه ودیگران که ذکر آنها باعث تطویل کلام خواهد بودفرقه علی‌اللهی ، که در ایران هستند و مرکز عمده آن‌ها کرند ، پل‌ذهاب از پیروان این‌طریقه هستند . در اطراف قزوین نیز مانند اطراف کرمانشاهان فقط اکراد هستند کـه‌دارای این روش و آئین میباشند ، واز اکراد هم تنها طایفه کاکاوند و گروهی از مافی‌ها ومعدودی از دیگر طوایف علی‌اللهی هستند، (در کردستان وتوابع آن، وایل‌بکتاش که‌هم‌مرز باایل سنجابیت که نویسنده در زمـان مهاجرت‌درخاك وایل‌سنجابی‌برخوردنموده‌ام)این فرقه نماز نمی‌گذارند و بجای نماز نیاز میدهند روزه هم در سال سه روز میگیرندوروز سوم‌هر خانواده خروس‌را آماده‌کرده و می‌گوید سه روز روزه شد سه روزه باقیش‌بگردن خروس وسرحیوانرابریده ومیخورند ازاین غذا و غذای‌نیاز بغیر علی‌اللهی بدیگری‌نمیدهند ، ، پاره اذکار به فارسی و کردی دارند که بدانها مداومت میکنند . شنیده شدبزبان کردی کتابی در دست شان هست که احتمالا در آن آداب ورسـوم مذهبی وچگونگی آیین آن شرح داده شده باشد ولی نگارنده آن کتاب را ندیده‌ام .

«چگونگی آئین و حالات مراغی‌هـا یا کله بزیها و تاریخچه مذاهب متداوله تالیف آقای گلریز .

یالمه ساکنان المـوت رودبار درمنطقه کوهستانی بین دشت قزوین واراضی هموار گیلان سکونت دارند ، ظاهرا پیش ازاسلام مانند سایر مردم ایران آئین زردشتی داشته‌اند ، لیکن آثار و نشانه‌ای که دلالت‌براین معنی باشد نه در محل آنها دیده شده و نه در تواریخ مشهود است ، پس از اسلام ازاواسط سده سوم هجری به بعد همگی به اسلام گرویدند و اکثر طریقه ، زیدیه راپذیرفتند و برخی از آنها نیز آئین اثنی‌عشریه را اختیار نمودند در اواخر سده پنجم ، که‌اسمعیـله برالموت ورودبار استیلا یافتنـد اکثر مردم آنحدود از آن مذهب پیروی‌نمودند ، پس از آنکه در سال ٦٥٤ بساط اسمعیلیه بدست هولاکو برچیده‌شد و پیروان‌اسمیعلیه را قتل عام کردند ، مردم این‌نواحی رویه مسلمانی پیش گرفته و اکنون نیز مردم‌رودبار دارای آئین اثنی‌عشری میباشدگرچه عده‌ای کـه بنام ، مراغی ، یا کله بزی ،معروفند خود را مسلمان معرفی میکنند ، اما عادات و رفتار واخلاق آنها نشان میدهد که‌طریقه‌خاصی‌را پیروی میکنندکه بعضی آنهارا مزدکی و برخی از بقایای ملاحده اسمعیلیه‌گروهی ازپیروان زردشت میدانند ، چنانکه حمداله مستوفی در کتاب نزهت القـلوب(صفحه ٦٠-٦١) گوید ، مراغیان‌را به مزدکی

نسبت کنند» و چون اشخاص با سواد درمیان مراغیها نایاب است ودر کتمان طریقه خود مصرند و هیچگاه میل ندارند دیگران براه رسم و عقیده آنها آگاه شوند از این رو نمیتوان بحقیقت معتقدات آنها اطلاع حاصل نمود .

این طایفه در دهات الموت ورودبار اقامت دارند، بعضی ازآبادیها مانند، موشقین دور تابان تمام سکنه دور قسمتی از دهات نصف سکنه ودر برخی دیگر جزئی از سکنه مراغی هستند .

در وجه تسمیه نام . کله‌بزی و مراغی این طایفه میگویند که چون مارا از مراغه باین جا منتقل کرده‌اند باین جهت مارا مراغی میگویند ، و کله‌بزی هم از این لحاظ است که وقتی یکی از بزرگان ما باین حدودمی‌آمده است کدخدایان و ریش‌سفیدان یك بزنر ، را که (کل نر) میگوئیم برداشته وپیشواز میروند . هنگامیکه نزدیك میشوند آن بزرك بهمراهان خود میگوید : کل‌بزیهای‌ما آمدند) ازاین وقت این اسم برما علم‌شده است .

ظاهرا این توجیه درست نیست و گمان‌میرود در قسمت مراغی حقیقت چنین باشد ، که آنها معروف بمرائی بوده‌اند ، و وجه‌تسمیه آن این است ، که منتصر خلیفه‌فاطمی مصرچنانکه درتواریخ مصراست‌دوپسرداشته‌بنام (تزار،ومستعع) باآنکه‌استحقاق ولایتعهد متعلق به‌تزار ، ملقب به (مری) بوده است .که فرزند ارشد منتصر بوده معذالك، احمد مستعع ، پسرکوچك اوچون‌دامادامیرالجوش‌مصر بوده بوسیله قدرت و نفوذ مشارالیه بولایت‌عهد انتخاب شد و همین قضیه دودسته‌گی اسمعیلیه گردید ، گروهی که پیرو احمد بودند ، مستعلوی ، معروف‌شدندو طرفداران ، تزار ، را (مرائی) خواندند و مراغی ظاهرا تحریف مرائی است و چون‌اسمعیلیه ایران تابع ، تزار ، بوده‌اند از این رو ممکن است قسمتی از پیروان او دررودبار اقامت داشته‌اند این نام را برای‌خود برگزیده باشند یعنی همین طایفه مراغی که‌اکنون اعقاب آنها نیز باین نام خوانده میشوند .

واما درباره ، کله‌بزی ، اولا بایددانست که کله‌بزیها ، خودشانرا مراغی وغیر خودشانرا (پشه) ای‌میگویند . ثانیا در میان‌مردم رودبار چنین مشهور است ، که‌هرساله علی‌المعمول از اول شب چله بزرگ زمستان‌هر خانواده مراغی بفراخور استطاعت خود حیوان نریرا ، اعم از بره یا بزغاله یاخروس‌می‌بندند و جای حیوان یا باید در ، تك، چاه یا در نقطه‌ای باشد که بانك خروس بگوش‌او نرسد ، پس از چهل روزکه‌ازحیوان توجه کردند و فربه شد آنرا سر می‌برند و مجلس‌شب‌نشینی مفصلی تشکیل میدهند ، و موقع آن شب آخر چله بزرگ است در این جشن‌خوراکیهائیکه از حیوانات مذبوح تدارك

گرده‌اند با میوه‌وشیرینی‌وآجیلهای گوناگون‌که تهیه آنها مقدور بوده است در سفره می‌چینند و همه‌گی در اطراف آن می‌نشینند، آنگه پیرمردی که ریاست آنها را دارد و معتمدعلیه عموم است حاضر میشود و ، کله‌بزیا جمجمه ویرا که در میان ، انبان ، سپرده بادست می‌آورد ودر وسط سفره در جای‌بلندی قرار میدهد ، و پارچه ظریفی‌روی‌آن میکشد ، سپس تمام حوادث سال آینده رامیپرسد واز کله بز ، جواب می‌شنود آنگاه بخوردن و نوشیدن می‌پردازند و جشن رابا شادی پایان میدهند .

گفته میشود در این شب پس ازخوردن و سرحال آمدن چراغها را خاموش میکنند و زن و مرد برهنه و عریان بایکدیگرمی‌آمیزند ، و نیز در تذکره شاه تهماسب بمردم قریه (مارلو) از دهات آذربایجان هم‌این نسبت داده شده و شبی راکه جشن میگیرند مردو زن برهنه میشوند وبایك‌دیگرمی‌آمیزند و آنرا باصطلاح محلی (تومان ـ تکدی) (یعنی شلوار ریختن) میگویند شایددرگذشته چنین رسوماتی واقعیت داشته‌است اما اکنون گمان نمیرود نظیر این گونه‌اعمال‌آنهم در دهات وجود داشته باشد .

مردیکه ، کله‌بز . سپرده باوست‌علاوه بر تولیت کله‌بز ، احکام مذهبی راهم صادر میکند ، این شخص مورد احترام عموم‌مراغیها است و او را (آباء) خطاب می‌کنند، میگویند هنگامی که پیرمرد متولی ازکله‌بز،مشغول پرسش است و اوضاع سال آینده را سئوال میکند اگر کسی از (پشه)ایها درپیرامون خانه محل اجتماع آنها پنهان شده باشد ، کله‌بز ، جواب نمی‌دهد در این وقت‌بجستجو می‌پردازند واگرآن‌شخص بدستشان افتاد خدمت قابلی از حیث کتك‌باومیکنند.

از خصوصیات اخلاقی مراغیها آنچه‌خود نگارنده (آقای گلریز) در مسافرت سال ۱۳۱۸ شمسی برودبار از مردم آنجا و ازمحمدعلی گرمارودی بزرگ مراغیهاشنیده‌ام بشرح ذیل است :

۱ ـ گوشت حیوانات حلال‌گوشت‌را که بیمار یا آبستن باشد نمی‌خورند .

۲ ـ مراغیها اصولا پاکیزه هستند،خانه و جامه آنها نیز همیشه پاکیزه و تمیز است .

۳ ـ علاقه مفرطی بآبادی کشاورزی‌دارند .

٤ ـ بسیاری مردم مراغی زحمت‌کش و ساده و راستگو هستند .

٥ ـ بواسطه جدیت و مراقبت درکار کشاورزی از حاصل رنج خود بیشتر از دیگران دهاقین و زارعین سود میبرند .

٦ ـ در میان مراغیها بیکاره و مفت‌خور پیدا نمیشود .

۷ ـ مردوزن در کارها اشتراك مساعی دارند .

۸ ـ زن و مرد مراغیها قوی هیکل تندرست ، خوش‌قیافه و پرمو هستند .
۹ ـ اشخاص مسن و سلامت درمیان آنها بسیار است .
۱۰ ـ مردیکه زنش بمیرد دیگر زن نمی‌گیرد ، و همچنین اگر زنی شوهرش درگذشت شوهر دیگر نمی‌کند .
۱۱ ـ طلاق دادن در میان مراغیها ازامور بسیار سخت و دشوار است ، زیرامردی که زنش را طلاق داد هرگز نمیتواند زن‌بگیرد و همچنین زنی‌که طلاق گرفت تازنده است نمیتواند شوهر کند .
۱۲ ـ در آبادیهائیکه مراغیها و(پشه)ایها باهم زندگی میکنند مراغیهاهمیشه در قسمت شمالی آبادی سکونت اختیارمی‌نمایند .
۱۳ ـ مراغیها نماز میخوانند بزیارت‌کربلا و مشهد و مکه هم میروند .
۱٤ ـ زنان مراغی هنگامی‌که حایض‌میشوند جای خودرا از دیگران‌جدامی‌کنند، و تا وقتیکه پاك نشده‌اند و باشیاء و اسبابی‌که‌دیگران استفاده می‌کنند دست نمی‌زنند ، همچنین هیچکس بزنان حائضه دست‌نمی‌زند،
۱۵ ـ زنان مراغی پس از وضع حمل‌تا چهل روز نباید کار کنند . دیگران از زن زائو و بچه او پرهیز مینمایند ، اطاق‌وظروف‌و اثاث اورا هم جدا می‌کنند ، و اگر زائو پای بی‌جوراب روی زمین بگذاردآن زمین‌را میتراشند .
۱٦ ـ مراغیها از سگ بسیار پرهیزمینمایند .
۱۷ ـ غیر از مراغیها را در حمام‌های خود راه نمیدهند و اگر از ترس‌یااجبار و رودربایستی کسی را راه بدهند بعدا آب‌خزانه را خالی نموده و ازنو پر می‌کنند .
۱۸ ـ زبان مخصوصی نظیر زبان ،تاتی ، دارند که بین خودشان گفتگومیکنند.
۱۹ ـ زنهای زیبا در میان مراغیهاپیدا میشود که گاهی هم دل باخته جوانان (پشه)ایها میشوند و می‌گریزند ، اگر این‌گونه دخترها یا زنها بدست مراغیها بیفتد آنها را زنده نمی‌گذارند .
۲۰ ـ عقد را گرچه در محضر ملاهای (پشه)ای‌جاری‌میکنند ، اما بعدابواسطه بزرگ با (آبای) خودشان تشریفات عقد وادعیه مخصوص بآنرا چنانکه در میان آنها معمول است اجرا می‌نمایند ، و تاآن‌تشریفات‌انجام نپذیرد عروسی صورت نخواهد گرفت.
۲۱ ـ کلیه مراغیها لباسهای خود رابادست خودشان تهیه میکنند باین معنی که کاشتن پنبه وریشتن نخ ورنگ کردن‌وبافتن‌کرباس و دوختن لباس را خودشان شخصا عهده‌دارند .
۲۲ ـ جامه مردها عبارت است ، قبای کوتاه و شلوار تنگ از کرباس نیلی و

پیراهن کرباس سفید و شال کمر و کلاه نمدکوچك باکیره در تابستان و چارق درزمستان، زنها تنبانهای بلندکرباسی تا روی‌پامی‌پوشندو نیز چهارقدی از پارچه نازك بسر خود می‌بندند، و روی تنبان پیراهن بلند تا روی‌زانو و در زمستان نیم‌تنه پشمی .

۲۳ ـ علاوه بر کشاورزی و گله‌داری بصنایع گیوه‌کشی و چارق دوزی وکرباس بافی هم علاقه دارند .

۲٤ ـ زن برادر و زن عمو و زن‌دائی‌را عقد نمی‌کنند .

۲۵ ـ مهریه زن هرکه باشد ۱۲ریال‌است ، بعضی تا سیصد ریال بنام جهیزیه می‌پردازند .

۲٦ ـ مایه پنیر را که برای زدن‌پنیر بشیر بکار میرود نمی‌خورند .

۲۷ ـ پنیر راکه خودشان درست‌نکرده باشند از خوردنش امتناع دارند .

۲۸ ـ از ادای کلمات زشت ودادن‌دشنام و نزاع و مجادله احتراز دارند .

۲۹ ـ در سیزده نوروز جشنی بنام گل‌گندم ، میگیرند در این روز زنهاودخترها با لباسهای پاکیزه دست هم را می‌گیرند وحلقه میزنند و سرود را میخوانند که مطلع آن این است ، گل‌گندم ، گل‌گندم ، گل‌گندم ، گل سرخ وسفید سودای مردم .

بزعم بعضی مراغیها خودرا تابع زردشت میدانند کتابیهم ، بفارسی قدیم‌دردست دارند که می‌گویند ، دانیال‌منشی زردشت‌آنرا نوشته‌است و این کتاب می‌گفتند نزد آقا حسینعلی یکی از پیرمردان‌وریش‌سفیدان‌این طایفه است که در قریه (درچك) می‌نشیند و برای نگارنده (آقای گلریز) مقدور نشدبدهکده نامبرده بروم و از چگونگی وصحت و سقم قضیه مطلع شوم ، اینها بود مجموع‌آنچه مولف شخصا در رودبار از مردم آنجا و چند تن از مراغیها بویژه ، محمدعلی گرمارودی شنیده‌ام .

اما دوست‌ارجمندم‌آقای‌عبدالحسین‌بیابانی قزوینی که مدت پنجسال در رودبار از طرف اداره دارائی مامور وصول مالیات‌آندهستان بوده و اکثر این مدت رادردهات مراغیها و خانه‌های بسر برده‌اند مضافا باین‌که‌علاقه فراوانی بدانستن عقائد و آئین این طایفه داشته است ، در یادداشتهای خود که‌دراختیار این‌جانب گذارده‌اند مراغه‌ئیها را از پیروان زردشت میداند و برای ثبوت‌نظریه خود هریك از عادات و رسوم آنها را با مواد مندرج در دوکتاب «آئین مزدیستی،و فروغ مزدیستی» مقابله کرده است‌وموافق بودن آنها را تصریح مینماید ، اینك یادداشت‌های ایشانرا باختصار ذیلا درج مینمائیم .

مراغی‌ها که عوام آنها ، کله‌بزی ،هم میگویند در بعضی قراء رودبار ساکنند و عده آنها قریب (۳۵۰۰) نفر میباشند ،اصلااین طایفه از اهل مراغه آذربایجان ، لابد بادعای خودشان است) و مطابق‌گفتارپیران‌آنها بالغ بر هزار و دویست سال است‌بواسطه

ستم و بیداد یا آزاد نبودن در اظهار مذهب و آئین خود مهاجرت کرده‌اند ، بعضی از آنها میگویند از اهل مدینه هستیم که پس از رحلت پیغمبر ص حسب الوصیه هفتاد نفر که از طایفه ابونصر و آباذر بودیم بمراغه مهاجرت کردیم و حضرت علی ابن ابیطالب ع ، شرحی به عبدالله انصاری والی مراغه نوشتند که اولا بقدر کافی مزرعه دراختیار ما بگذارند که مشغول کشاورزی باشیم ثانیا عشریه و مالیات ازما نگیرند ، ثالثا از ما دختر بازدواج نخواهند ، رابعا چون از هرده سریك سر همراه قشون اسلام بجنگ انتقال دارند از ما سوار نگیرند.

آن عده که اصلا خود را مراغه‌ای میدانند ، میگویند پس از آنکه مراغه بدست سپاه اسلام افتاد ما بواسطه سختی و فشار مهاجرت کردیم و خدمت امیرالمومنین علی ع رسیدیم و کسب تکلیف کردیم فرمود یا بقم بروید یا بدیلمان ، ما دیلمانرا پذیرفتیم ، حضرت شرحی که خلاصه آن در بالا ذکر شد به حاکم دیلمان نوشت ، اما این عده فقره چهارم مکتوب را که موضوع معاف بودن از دادن سوار است ذکر نمی‌کند و فقط ماده دیگر را مذکور میدارند) ازآن پس آمدیم و در این حدود ساکن گشتیم و بامور کشاورزی پرداختیم .

یك نفر ملای پیر از این طایفه اظهار میداشت ، هنگامی که حضرت رضا ع ، عازم خراسان بودند ما متوسل بآنجناب شدیم تا شرحی به ابوالفضل حاکم قهستان مرقوم داشتند و توصیه فرمودند بما مزرعه بدهند که مشغول زراعت شویم ، و این نامه را آقا سید ابراهیم تنکابنی که یکی از علمای قزوین بودند دیده و صحت آنرا گواهی کرده است برخی از مردم رودبار هم ادعای رؤیت آن سند را نموده‌اند و میگویند اکنون آن سند در رشت نزدیکی از مراغه‌ئیها است .

بالجمله من آنها را مراغه‌ای وایرانی خالص میدانم که خون آنها آلوده نشده زیرا صفات و اخلاقی که مورخان درباره ایرانیان نجیب مینویسند کم و بیش در آنها موجود است که شمه‌ای ازآنها ذکر میشود .

راجع بمذهب گرچه صورتا آنها خود را مسلمان میدانند ، ولی تابع عقاید خاصی هستند که در استتار آن کوشش فراوان مبذول میدارند ، بهمین جهت تاکنون کسی نتوانسته است بمکنونات قلبی آنها پی برد از این رو است که آنها را برخی علی اللهی و بعضی کله‌بزی ، و عده کمی هم زردشتی میدانند ، این جانب مدت پنجسال در بلوك رودبار ماموریت داشتم ، آغاز ورود مرکز خود را در (وشته) که یکی از دهات بزرگ و مرکز مراغه‌ایها است منزل داشتم ، چون در این مدت هیچیك از مردم رودبار حتی خوانین و مالکین آنجا را به پاکیزگی ونظافت مراغه‌ایها ندیدم بیشتر ایام ماموریت خود را در منازل آنها و معاشرت باآنها گذرانیدم و باحس کنجکاوی و ابرازمهربانی

کوشیدم از حقایق معتقدات آنها آگاه شوم و در طی این مدت مدید به برخی از حالات و عادات و اخلاق آنها آشنا شدم و در ضمن انطباق آنها با کتب زردشتی جای تردید برایم باقی نماند که این طایفه از ایرانیها قدیم وزردشتی هستند .

کربلائی محمدعلی گرمارودی ودیگران مکرر دیدم که یك بندی مانند بند شلوارهای قدیم ولی از پشم دور کمر می‌پیچیند و شال معمولی را روی آن بکمر می‌بندند ، یکبار پرسیدم با بستن شال پیچیدن این رشته بدور کمر چیست باخنده جواب داد برای نگاه داشتن دامن قبا است ، اما این جواب قانع کننده نبود زیرا بعضی از آنها را دیدم که رشته را زیر قبائیکه روی شکم می‌بستند «هر طفل زردشتی باید بین هفت و پانزده سالگی مشرف در آداب دینی یعنی نوزادی شوند که عبارت از پوشیدن جامه مقدس موسوم (به سه‌ره) و بمیان بستن رشته مقدس نامزدیه کشتی است که هردو عبارت از (ایشوا) و پاکی می‌باشد ، کشتی از پشم گوسفند بافته میشود و شامل ۷۲ تاراست و سه مرتبه گرد کمر پیچیده میشود و آن سه گردش ویادآوری از (هومت ، وهوخت ، وهورشت.) می‌نماید که شخص دارای آن باید دارای این سه مقام باشد و در آن صفات سه گانه آراسته باشد (آئینه مزدیستی صفحه ٦٧ ، فروغ مزدیستی صفحه ٢٤١) مراغه‌ئیها پس ازاختیار کردن زن این عمل را بجا می‌آورند) .

در موقع پیمان زناشوئی ظاهرا مطابق قوانین اسلام یکی از ملاهای رودبار اجرای عقد می‌نماید ولی پس از آن همین کربلائی محمد یا پیر دیگری با حضور گروهی از پیرمردان بنام گواه عروس و داماد انجمنی میکنند و بزبان خودشان سخنان بسیاری میگویند و آندو را اندرز میدهند و از دامادو عروس پیمان میگیرد ، آنگاه دست عروس را میگیرد و در دست داماد میگذارد، «این دستور در آئین مزدیستی از صفحه ۹۷ تا صفحه ۱۰٦ مشروحا ذکر شده است ».

مراغه‌ایها اعم از زن و مرد و بچه پابرهنه راه رفتن را بدوگناه بزرگی میدانند حتی فقیرترین آنها پابرهنه راه نمیروند «چون از پای برهنه راه رفتن پلیدی به تن پیوند شدنی است ، رنجی از آن آنچه بزمین افتاده یا از گزندگان گزندی بدان رسدوزردشتیان هرگونه کاری که از آن رنج و آسیبی به تن و روان رسد آنرا گناه شمرده پرهیزمینمایند، و گناه آویزه برای کارهای نازی بنده وناستوده بکار برده شود (آئین مزدیستی صفحه ٦٣) .

زنهای مراغه‌ای در موقع عادت زنانگی در میان خودشان از سگ نجس‌ترهستند و نباید بکار خانه رسیدگی کنند و یا باشیاءو اثاثه دست بزنند و تا وقتی که پاك نشده‌اند، جا و ظروف غذای آنها جدا است ، و با پای برهنه بی‌جوراب نباید روی فرش راه بروند،

و در بستر مرد نباید بخوابند و اگر درخانه‌ای یك زن بیشتر نباشد و مجبور باشد خودش کارخانه را بکند باید دستکش بدست‌خود بکند .

«زنان زردشتیان چون نشان پلیدی‌در خود بینند همانگاه باید خود راازدیگران بکنار کشیده تا هنگام پاك شدن ازآن‌پلیدی‌جدا نشینند و خوابند ، و هیچ چیز رابخود نیامیزند و نیالایند و ازگاه پدیداری پلیدی‌تاروز هفتم سه بار لخت همه اندام‌راشستشو نمایند ، و پس از ناپدیدی پلیدی باز بمردم‌و بسامان و آمیختن روا باشد ، و مردان‌چون در خواب یا بیداری پلید شوند باید هرچه‌زودتر و اگر شب باشد پیش از سر زدن آفتاب همه اندامش را شسته جامه پاك‌بجای‌جامه آلوده بپوشد . آئین مزدیستی صفحه ۵۹ » .

از ابتدای حامله‌گی بستر زن از مردجدا میشود و پس اززایمان مانندایام‌قائده‌گی بلکه سخت‌تر تامدت چهل روز زائو نبایدبهیچ‌چیز دست بزند ، و پس از رفتن‌بگرمابه اطاقی راکه در آنجا زن وضع حمل کرده‌است لاوه ، یعنی گل‌کار میکنند و ظروفی که زائو دست زده اگر سفالیست باشدمی‌شکنند و اگر مسی باشد سفید می‌کنند «از بستر زنان زائیده باید دوری گزینندکه‌مبادا تب زائیدگی و امراض محتمله دیگر بآنها سرایت نماید ، هر زردشتی از غسال ومرده‌کش اجتناب کند (فروغ مزدیستی صفحه ۱۸۶» .

مراغه‌ایها جز یك زن نمی‌برند تعددزوجات را حرام میدانند ، طلاق‌هم‌نمیدهند، و مراغه‌ایها برخلاف سایر دهاتیها و اغلب‌شهریها دونفر از یك ظرف غذا نمی‌خورند ، چنانکه ندانسته کسی دست در میان ظرف‌غذای آنها ببرد هماندم از خوردن دست می‌کشند و دیگر از آن غذا نمی‌خورند .

«در پیاله و فنجان که دیگری‌چیزی‌آشامیده است ، پارسی دیگر ابدا مجازنیست از آن بیاشامد که مبادا مرض از آشامنده‌اول بثانوی سرایت کند (فروغ مزدیستی صفحه ۱۸۶) در آئین مزدیستی در این باره‌دستور مفصل‌تر و مشروحتری داده شده است» .

مراغه‌ایها آشامیدن بمقدار کمی‌حرام نمیدانند ، حتی کربلائی محمدعلی گرمارودی میگفت برای تیمن و تبرك قدری‌می‌چشیم ، و درباره مشروب بزبان خودشان عبارتی دارند که صورت ضرب‌المثل‌یاکلمات‌قصار را پیدا کرده وآن این‌است‌که‌میگویند.

«می‌خور ، می‌ده ، پیمون‌خور ،سخنده‌خور ، کو بهارکندونوسی که نخیزه جز از پر خوردن می‌بیك» یعنی می بخورکم ، بیشتر از یك فنجان نخور ، سخن‌خوب گو ، هر زشتی‌که پدید آید نیست مگر ازپر خوردن می)

«باده را بحد اعتدال صرف کنید تااز بی‌اعتدالی گناهی صادر نشود (فروغ مزدیستی صفحه ۱۸۹» .

مراغه‌ایها میگویند ، بما امر شده‌است کشت کنیم و زمین را پاك و آباد نگهداریم ، بهمین لحاظ‌این‌طایفه‌درکشاورزی‌آگاه‌تر و ورزیده‌تر از دیگر کشاورزان هستند .

«یکی از شرایط پاك نگاه داشتن‌خاك آباد نمودن آن بوسیله کشت‌کاریست که امر شده و عمل زراعت و آبادی خاك‌راثوابی عظیم شمرده و چنان امری را واسطه قوت و غلبه ماده نیکی بر ماده بدی قرارداده است (فروغ مزدیستی صفحه ۱۸۸» .

در آخر سال پنجم که در رودباربودم روزی بکربلائی محمدعلی گرمارودی بشوخی گفتم ، چون اخلاق و عادات و طرززندگانی طایفه شماخوشم می‌آید میل‌دارم‌با شما وصلت کنم ، ودر قسمت عقاید هم پیمان‌می‌بندم که اسرار را بکسی فاش نکنم . در جواب لبخندی زده و گفت بما امر شده‌است‌دختر بکسی ندهیم و هیچکس را به عقیده خود داخل نکنیم ، من متعجب شدم وگفتم‌ارباب مذاهب ملیونها پول خرج میکنند و بانواع وسائل تبلیغات می‌کنند که پیروانشان‌زیادتر شود ، چگونه است که شمادراین‌باره عقیده معکوس دارید ، گفت بما این‌طورامرشده و باید کاملا فرمان‌بردار باشیم .

«سعایت و ایرادگیری بسایر ادیان‌را اجازه نمی‌دهد ، و زیان رساندن بدیگریرا محض سود خود تصویب نمی‌کنند ، و ایمان‌تعبدی و قبول مذهب اجباری را تجویز نمی‌نمایند ، یکی از صفات قوه‌حال‌زردشتیان‌این است که بهیچ‌وجه دیگریرا برای قبول مذهب زردشتی بطرف خود نمی‌کشانند ،باشد در بهبود حال قوم خود می‌کوشند ، و ا زاین سبب است‌که باآنهمه انقلابات وصدمات در مملکت غربت این‌گونه استوار بمذهب خود چسبیده و ونتاج آئین خود راعالم انصاف نموده‌اند .

در تمام طایفه مراغی یك نفر فقیر،درویش ، مفت‌خور ، رمال ، دعانویس ، روضه‌خان ، تعزیه‌خوان و این گونه مشاغل‌نیست ، عموما جدی کارکن ، و در سایه کوشش روزگاری بخوشی‌وخرمی‌میگذرانندو از عمر طولانی بهره‌مند میشوند ـ اما در قسمت عبادات ، در این مدت بهیچوجه نمازیا روزه ای از آنها دیده نشده فقط گاهی کربلائی محمدعلی گرمارودی چند سطرقرآن میخواند ، گرچه در فروغ مزدیستی برای زردشتیان در هر روز پنج نوبت نمازمقرر است ، لیکن چون نشستن و برخاستن ندارد و از کاریست که باید بزبان بیاورند،ازاین‌رو معلوم میشود که آیا مراغه‌ایها نماز میخوانند یا نه .

یکی دیگر از آئین‌هاکه آقای گلریزدر کتاب خود (تاریخ قزوین) ذکر مینماید

«آئین نقطوی یا پسیخانی است ، بشرح ذیل

در زمان شاه‌تهماسب صفوی چنانکه‌گذشت آئین تازه‌ای که مبداء آن گیلان و مبدأ آن گیلانی یعنی محمود پسیخانی بود بنام «آئین نقطوی یا پسیخانی» در قزوین پیداشد وکم‌کم در سراسر کشور انتشار یافته‌و پیروان بسیاری پیدا کرد ، در برخی‌تکایا و بعضی خانقاه‌ها که بظاهر عنوان تصوف‌داشت در آنها آئین نقطویرا تبلیغ میکردند .

شاه‌عباس بزرگ‌که در پیشرفت‌مذهب شیعه و توسعه آن سهم بسزائی‌دارد، درضمن سرکشی شبانه بتکایا و خانقاه‌ها ازاین ماجرا آگاه شد و بارویه خردمندانه رهبران این فرقه و پیروان این کیش نوین‌را کشف نمود و در یك روز تمامی آنها را در سراسر کشور دست‌گیر کرد و همگی رااز میان برداشت ، جز معدودی که‌بهندوستان فرار کردند ، (یکی از شاهکارهای شاه‌عباس‌شب‌گردی آنهم بالباس درویشی یا ژولیده بود که در محافل دراویش و قلندرها ومحافل‌دیگر در خرابه‌ها و بیغوله‌ها وارد میشد و از تمام اسرار آنها مطلع وفردا همه را بموقع‌اجرا میگذارد بااین جهة در تمام اوقات از افکار ضدونقیض‌طبقات مطلع و بیدار بود،نویسنده) .

اینك چگونگی این داستانرابااجمالی‌از حالات بانی این مذهب و محل ظهور آن و معتقدات این فرقه را در اوراق ذیل‌ازنظرخوانندگان گرام میگذراند ـ آقای گلریز چنین مینویسند :

مؤلف ، بستان‌السیاحه در ذکر ،پسیخان چنین گوید : «پسیخان بفتح با و سکون سین و خاء معجمه و سکون نون‌بلوکی است در گیلان ، و اکثر قراء آن در غرب بحرخزر واقع شده است ، آب و هوای‌آن ناحیه چندان ممدوح نیست و ابریشم فراوان در پسیخان حاصل میشود ، آنگاه‌شرحی در باب محمود پسیخان و مذهب نقطوی می‌نگارد ، چون مختصر است بهترآن دانست که از رساله «ایران گروه شماره ۱۳ سال ۱۳۳۲ خورشیدی دونفر استادان‌دانشگاه طهران آقای دکتر صادقی‌کیا استاد زبان پهلوی و آقای دکترم مقدم است استادزبان زبان اوستا و فارسی باستان و زبان شناسی در دانشگاه طهران (نقطویان یا پسی‌خان از صفحه ۵ تا ۱۵ درباره نقطویان‌انتشار داده‌اند و از لحاظ جامعیت تاکنون بهتر ازآن کتابی درباره آئین نقطویان تالیف نشده است ، برای آشنائی خوانندگان عظام بـه‌چگونگی این مذهب صفحه چند نقل نماید.

بنیاد نهنده دین نقطوی مردیست‌بنام(محمود بسی‌خانی) گیلانی ، وی در سال ۸۰۰ هجری قمری این کیش نورا پدیدآوردپیش از آن او از پیروان فضل استرآبادی (بنیان‌گذار دین حروفی متخلص به یغمی)بود ، فضل اورا از برای خودپسندی وی طرد کرد و از آن پس به «محمود مطرود »و گاهی مردود شهرت یافت ، در نوشته‌های

حروفی مردیرا از نزدیك‌ترین یاران درازداران فضل بنام محمود میشناسیم ، نمی‌دانیم که وی همین محمود مطرود بسی‌خانی است‌یا محمود دیگر است .

محمود پسی‌خانی دیرزمانی در کناررود ارس میزیست ، وی‌مردی‌داناوپرهیزگار بود و هیچوقت زن نخواست و در سال۸۳۱درگذشت برخی می‌گفتند که او خود را در تیزاب انداخت و نابود ساخت ، و پیروان‌وی این را دروغ دشمنانه میدانستند ، از زندگانی او پیش از این اطلاعی نداریم ، وهیچیك از یاران و پیروان هم‌زمان ویرا هم نمی‌شناسیم و نمیدانیم که این آئین درسده‌نهم چگونه و بکوشش چه‌کسانی روانی گرفته ، از نیمه دوم سده و هم‌گروهی رابتهمت پیروی این دین دچار می‌بینیم .

در زمان شاه تهماسب و بفرمان‌وی‌در سال ۹۷۳ یکی از بزرگان نقطوی را بنام (ابوالقاسم آمری‌کور کردند و سپس ویرادر زمان شاه‌عباس بزرگ در شیراز کشتند و نیز بفرمان او در سال ۹۷۱ گروهی در کاشان‌دست‌گیر و کشته شدند ، وهمچنین بروزگار او دسته‌ای از ایشان را در قزوین با نوشته‌چند گرفتار و پس از بازجوئی در پیشگاه شاه زندانی کردند ، چون‌شاه عباس‌چندسالی‌پس ازوی به پادشاهی رسید ، روزگار نقطویان بدتر از پیش شد زیرا که او از شاه‌تهماسب تواناتر و خون‌ریزتر و در کار دین جویاتر و سخت‌گیرتر بود ، وی بجامه‌درویشان برای پی بردن بدین و اندیشه‌ایشان درمی‌آمد و در هر خانقاهی با درویشان‌می‌نشست و بگفتگو می‌پرداخت .

در شهر قزوین که در آنزمان پای‌تخت ایران بود بارها بخانقاه زیبا و آراسته درویش خسرو قزوینی رفت و بااو وکسانیکه‌بدان خانقاه می‌آمدند بگفتگو می‌پرداخت تا دریافت که درویش خسرو و برخی از کسانی‌که در آنجا آمد و شد دارند نقطوینه ، و نقطویان گروه انبوهی شده‌اندو در سراسرایران پراکنده‌اند وسازمان دارند و مردم‌را بدین خود میخوانند ، و اینك‌گروهی‌ازایشان‌خطرناك‌تر نیست ، پس در سال ۱۰۰۲ فرمان دادکه نقطویانرا در سراسر مملکت دستگیرکنند ، پیش از این زمان برخی از نقطویان و تهمت زده‌گان دوراندیش از بیم این‌پادشاه‌از ایران گریخته بودند .

در همین روزگار جلال یزدی ستاره‌شناس دربار از شماره ستاره‌شناسان‌پیش‌بینی پیش‌آمد بدیرا برای پادشاه ایران کردوچاره‌آنرا خود چنین اندیشید ، که گناه‌کاری کشتنی‌را برتخت بنشانند وشاه چنین‌وانمودکند که از پادشاهی دست کشیده است ، تا چند روزی که در آن گمان رخ‌دادن این‌پیش‌آمد رفته بگذرد و شاه را آسیبی‌نرسد، همچنان کردند و درویش یوسفی ترکش‌دوزرا که از نقطویان سرسخت بود و شاه خود در خانقاه درویش‌خسرو با او گفتگوپرداخت‌و پی بالحاد او برده بود ، سه روز بر تخت نشاندند و سپس کشتند .

و این در راه قزوین بلرستان درهنگامی بودکه شاه برای سرکوبی یکی از گردن‌کشان لرستان بدان سرزمین لشکرمیکشید صورت پذیرفت ، چون آوازه چنین کاری بیش ازآن است که پنهان بماند وبزودی از یادها برود ناچار دو تاریخ نویس نامی هم‌زمان که یکی اسکندربیگ‌ودیگری‌خود جلال یزدی باشد از آن ذکر کردند و سخنی از نقطویان در تاریخ بمیان آوردند .

درویش خسرو و گروهی از نقطویان‌پس از یوسفی در قزوین و پیرامون آن شهر کشته شدند ، شاه در سفر اصفهان‌درنصرآبادکاشان یکی از بزرگترین نقطویان را بنام «میرسید احمدکاشی» باشمشیر بدونیم کرد

در میان نوشته‌های وی‌بیان‌نامه‌های‌پیروان او بدست آمد و گروهی از نقطویان شناخته شدند ، وهم‌چنین در این نوشته هانامه‌ای از ابوالفضل دبیر و کارگردان دربار اکبر شاه هند به میرسید احمد پیدا شد ،بفرمان شاه‌عباس و گاهی بدست خود او هر که بنام نقطوی ، شناخته و گرفتار گشت‌کشته شد ، و ازآن پس هرکس از نقطویان بازمانده یا از ایران گریخت ، یا پنهان شد،و نام ایشان اندك‌اندك برافتاد ، چنانکه پس از سه ده یازدهم یادی از ایشان دیده نشده‌است .

در همین روزگار مهرورزی‌پادشاهان ایرانی هند ، و بزرگان آن سرزمین بهتر و زبان و ادبیات‌ایران‌بزرگ‌داشت،هنرمندان‌و دانشمندان و سرایندگان ایران‌در این‌کشور بسیاری ازایرانیان بهند می‌کشانید ، اکبرپادشاه هندوستان مردی آزادمنش و دانش دوست و هنرپرور بود ، وی‌بردامنه‌پادشاهی‌خویش می‌افزود ، ودست بکارهای شگرف و نوآئین میزد ، دانایان آزادمنش و وارسته‌که پیرامون او گرد آمده بودند (فرواوج) فرهنگ باستانی ایرانرا میشناختند و بدان‌مهر میورزیدند و دل شاه را نیز بدین مهر گرم میکردند ، چندانکه بفرمان وی یکی‌ازبزرگ‌ترین دانشمندان ایرانی این روزگار «حکیم فتح‌اله شیرازی» بنام یگانگی سال‌و ماه در هندوستان تاریخ نوینی بنام تاریخ الهی ، نهاد و سال برنشستن اکبر را بر تخت‌پادشاهی (۹۶۳) آغاز آن گرفت و دوازده ماه را بنام‌های ایرانی آن ، فروردین ،اردی‌بهشت ، خرداد...» نامید و جشن‌های سالیانه را چهارده جشن باستانی ایران نهاد،چه بسیار نوشته‌های سودمند گرانبها که‌در این زمان در هندوستان بفارسی نگاشته و یاترجمه شد (بویژه از زبان سانسکریت) زبان فارسی بیش از پیش در آن مملکت روانی گرفت .

اکبر ، فرزانگان و دانایان دین‌های گوناگون را فراخواند تا در پیشگاه او بگفتگو پردازند ، ودر سستی اندیشه‌ها ودین‌های خودرا باز نمایند ، این گفتگوها بدان انجامید که وی خود دین دیگری بنام‌دین ، الهی ، پدید آورد و پیروان همه دین‌ها

را در پادشاهی خود آزادی بخشید ، و نامه‌ای بشاه‌عباس شاهنشاه ایران نوشت که او نیز از این روش پیروی کند و همه مملکت‌خودرا بیك دیده بنگرد و بر پیروان‌دین‌های دیگر شکنجه روا ندارد و ایشانرا درفرمانروائی خود آزادی دهد آزادی بی‌مانند مردم هندوستان از یکسو و سخت‌گیری‌پادشاهان صفوی در کار دین از سوی دیگر بسیاری از دین‌های گوناگون و پیروان‌آنهاتهمت‌زده‌گانرا نیز بهند رهنمون شده‌اند که اندك هندوستان جایگاه دانشمندان ایران وپناهگاه گریختگان این سامان گشت .

در سده یازدهم نویسنده دبستان‌المذاهب پیروان ایرانی بسیاری از دین‌هارا در آن مملکت دیده و باایشان بگفتگوپرداخته و آگاهیها بدست آورده است .

عشق بفرا رسانیدن دین و بیم جان‌نقطویان ، را نیز بهند راه برشد و ایشان در آن سرزمین نه تنها آشکارا و آزادانه مردم‌را بدین نو خویش فرا خواندند ، بلکه با مردان دیگری‌که پیرامون اکبر در آزادی‌دین و آوردن دین نو میکوشیدند هم رای و هم‌داستان شدند .

از آنان بزرگ‌ترین کسیکه بدرباراکبرشاه راه یافت (شریف‌آملی است) وی در پیشگاه این پادشاه با پیروان دیگر دین‌هابگفتگو درآمد و برهمه آنان پیروز شد ، و اکبر اورا بزرگ‌ترین کارهای کشوری‌گماشت ، شریف آملی ، برای برانگیختن اکبر شاه به آوردن دین نو از نوشته‌های‌محمود پسیخانی گواه می‌آورد و میگفت‌که وی پیشگوئی کرده است که در سال ۹۹۰مردی میآید که برازنده باطل و برافرازنده دین حق است .

نام چند نفر از نقطویان دیگر راکه در سده دهم و یازدهم در هند میزیستند نیز میدانیم ، نقطویانرا بچند نام خوانده‌اند،بایشان نقطر ، و نقطه ، و اهل نقطه،گفته‌اند چونکه محمود آفرینش و پیدایش همه چیزاز خاك میداند و آنرا نقطه میخواند ،واحدیه وامناء نیز نام یافته‌اند برای اینکه آنان‌هرکس که‌از ایشان زناشوئی نکرده بود ، واحد ، وهرکس که کرده بودامین‌میخواندندو زناشوئی نکردن در این دین ستوده بود، و محمود خود در همه زندگانی زناشوئی‌نکرده و پیروان خویش را تاآنجا که بتواند به پرهیز از آن خوانده بود .

بایشان پسی‌خانیان یا پسیخانیها ومحمودیه نیز گفته‌اند و این هردو از نام دین‌آور آنان محمود پسیخانی گرفته شده‌است ، مسلمانان این گروه را ملاحده و دین ایشانرا الحاد خوانده‌اند زیرا که خدا دررستاخیز و بهشت و دوزخ و آن جهانرا نمی‌شناختند ، و انسان کامل رامی‌پرستیدندو بیشتر آنرا بنام ، مرکب‌بین ، میخواندندو می‌گفتند که آنچه تاکنون بنام خدا خوانده‌میشد همین است .

ایشان تناسخیه یا اهل‌تناسخ نامیده‌شده‌اند ، می‌گفتند هرچه اکنون صورت و پیکری دارد ذرات پدید آورنده‌اش‌همیشه‌در این جهان است وهرزمان‌بصورت‌وپیکری درمیآید .

گاه بصورت سنگ و خاك وکانومی‌گیرد ، و گاه بر پیکر گیاه و جانور و مردم نمودار میشود . و از خوی و کردارو دیدار کنونی هرچیز میتوان پی برد که بیش از این در چه پیکری و صورتی بوده‌است ، این پی بردن را ایشان ، احصاء و احصاء کننده را ، محصی ، میخواندند واین‌یك‌گونه تناسخ ورجعت دانسته شده .

وایشانرا اهل زندقه و زنادقه ودین‌نقطوی را زندقه نامیده‌اند و پیروان آنرا زندیق گفته‌اند ، شاید این نام را برای این برآنان نهاده باشند که محمود تفسیرهای نو و شگفت انگیزی برای آیه‌های قرآن‌میکرده است .

محمود مانند فضل خودرا مهدی‌موعود خواند که پیغمبر اسلام بآمدن وی مژده داده است ، او می‌گفت دین اسلام‌برافتاد و دور عرب به پایان رسید و از این پس دین دینی است که او آورده و دورعجم است و این دورهشت‌وهزار سال‌خواهد بود و در آن هشت (مبین) خواهند آمد که‌اولین ایشان خود اواست .

محمود شانزده کتاب و هزار و یك‌رساله نوشته و هریك را نام جداگانه‌ای نهاده است و فقط نام یکی که « میزان » باشد بما رسیده است ، و مانند برخی از کسانیکه پس از اسلام دین آوردند به‌تفسیرقرآن پرداختند و آنرا سازگار یا سخن و اندیشه خود وانمود کرده است ، پیروان وی‌نیز در دین خود کتابها نوشته‌اند یا کوشش‌و جستجوی بسیار تاکنون نتوانسته‌ایم که‌یکی‌هم از کتابهای محمود و پیروانش را بدست آوریم .

(عبدالقادر بداونی دیباچه یکی ازرساله‌های محمود را که در پیش ابوالفضل مبارکی بدست یکی از سرایندگان نقطوی‌دیده درکتاب‌خود «منتخب‌التواریخ» آورده است ، آنچه در این دیباچه یاد شده همه ازنوشته‌های دیگران است که در متن‌های آخر همین جزوه دیده میشود ـ ازاین‌نوشته‌هویداست که دین نقطوی در زمان کوتاهی پیروان یك قرن تایك قرن ونیم ، پس‌ازمرگ‌محمود پیروان فراوان پیدا کرد و روانی بسیار گرفت و خطری برای مسلمانی درایران پدید آورد .

دبستان‌المذاهب ، که بیش از همه‌مارا بادین نقطوی و نقطویان آشنا میکند و یك تعلیم (یکباب) از دوازده تعلیم آن فقط‌درباره دین نقطوی ، و پیروان آنست ، باز چنانکه باید اطلاعی نمیدهد و، پس ازخواندن متن‌های آخر این ،جزوه برخواننده روشن میشود که چند نفر از نویسندگان باهمه اطلاع خود را درباره این دین‌ازدبستان

المذاهب گرفته‌اند .

محمد پسر محمود دهدار شیرازی ،نویسنده و سراینده قرن یازدهم که بهند سفر کرده ، درباره از نوشته‌های خود بکنه‌سخنان و دین نقطویان پرداخته است ، وی یکی از دشمنان سرسخت این گروه است وگویا این دشمنی را از پدرخودمحمود دهدار بارث برده است ، نوشته‌هائی که‌از او دیده‌شد همه جزوهای کوچك است ، سخنان‌وی بیشتر آمیخته از کلام وصوفی‌گریست،محمددهدار گاهی خشم و کین خودرا نمیتوانست پنهان کند و نقطویانرا بباد فحش و ناسزامیگیرد ، و از راه دانش بیرون میرود ، و نوشته‌های خودرابسخنان زشت آلوده‌میکنددر پاره‌ای ازاین جزوه‌ها که در آنها نامی‌از نقطویان ، نیاورده باز بنظر میرسد که‌ایشانراازنظر دور نداشته است ، اگر از محمود و پیروانش نوشته‌ای بدست آمد شاید بتوان‌بیش از ایـن جزوه‌هـای محمود دهـدار بهره برد ، و سبب نوشتن برخی از آنها رادریافت.ازآن جمله از(تذکره خلاصةالاشعار) و در این جزوه آورده شده پیداست ، که‌تقی‌الدین کاشی مانند بسیاری ازنویسندگان هم‌زمان خود از ذکر نقطوی ، بودن برخی‌از سرایندگان با دچار بودن ایشان به تهمت پیروی این دین خودداری نمیکند ، ازاین‌روگمان میشود که اگر بخش دیگری ازتذکره بزرگ و گران‌بهای او بدست آید براطلاع‌ما دراین زمینه بیفزاید .

تقی‌الدین اوحدی بلیانی ، نیز درتذکره‌بزرگ و سودمند خود عرفات عاشقین ،همین روش را دارد وهرگاه سراینده‌ای را نقطوی‌میداند یابه تهمت پیروی دین نقطوی دچار می‌بیند مینویسد ، وی تذکره‌خودرا چندسال(پیرامون پانزده سال) پس از خلاصةالاشعار در هند به پایان رسانید . چنانکه در همین‌تذکره مینویسد ، در یکی از سفرهای شاه (از قزوین باصفهـان) که در آن بکشتـارنقطویان کاشان پرداخت همراه آن پادشاه بوده است ، تقی‌الدین اوحدی خود ،عرفات‌عاشقین را خلاصه کرده و آنرا کعبه عرفان نام نهاده است .

ملاعبدالباقـی نهاوندی ، نویسنده«مآثر رحیمی» نیز هنگام کشتار همگانـی نقطویان کاشان در آن شهر میزیست وبرادروی آقا غضنفر نهاوندی ، فرماندار کـاشان بود و بپای مـردی این دوبرادر یکـی ازسرایندگان کاشان بنام (محمدباقرخسرو، و از این کشتار جان بدر برد ، بااین همه ملاعبدالباقی در مآثررحیمی ،که‌هندستان‌نوشته چند جا ناچار شده از نقطویان یادکندسربسته‌چیزی نوشته و کوشش بسیار کرده که در کتاب خود از این گروه سخنی‌بمیان نیاوردو خواننده را بنام ایشان نیز آشنا نکند ، گویا بهمین جهت است که از دین نقطوی ،بنام الحاد یاد میکند .

بیشتر از نویسندگان هم‌زمان وی‌نیز همین روش را داشتند وبهمین جهت‌است

که بیشتر از نوشته‌های آنزمان و پس از آن‌در این زمینه تهی از اطلاع مانده است ،شاید بکار بردن نامهائی مانند الحاد و تناسخ‌بجای‌دین پسی‌خانی ، با نقطوی و همچنین اهل تناسخ و ملاحده و زنادقه بجای پسی‌خانی ،بجای پسی‌خانیان یا نقطویان ، یا واحدیه تنها برای کوچك نمودن و بدگوئی نباشدبلکه برای پنهان کردن نام خاص این گروه و دین ایشان نیز باشد .

اسکندربیك منشی در عالم آرای‌عباسی هنگامی که از کشتار همگانی‌نقطویان در (۱۰۰۲) سخن میگوید از نقطویان ودین‌ایشان تااندازه‌ای بشرح و بردشمنی یادمیکند درصورتیکه جلال یزدی ستاره‌شناس که‌خود در برتخت نشاندن و کشتن یوسفی ترکش دوزدست‌برداشته‌سربسته‌تروپوشیده‌تراز این کشتار و از نقطویان سخن می‌گوید و این گروه را ملاحده و دین ایشان را بنام‌الحاد ، میخواند ، پس از خواندن متن‌های آخر این جزوه بر خواننده روشن میشودکه‌برخی از نویسندگان همه یا بیشتر اطلاع‌خود را درباره کشتار سال (۱۰۰۲) از عالم آراءبرگرفته‌اند .

عبدالقادر بداوانی ،که ، سنی ،سرسختی است و از اکبر و دربار وی برای آوردن دین‌نو ، الهی ، وآزادی‌ودین‌رنجیده‌و روگردان شده هرجا که باید سخنی از نقطویان بگوید پروا نمی‌نماید و باآنکه‌محمود و پیروانش دشنام میدهد از رساندن اطلاع بخواننده دریغ نمی‌کند ،و ی بجای‌نقطویان پسی‌خانیان وبکارمیبرد نام‌نقطویانی (با تهمت‌زدگان به پیروی دین نقطوی) که‌در متن‌های آخر این جزوه دیده میشود ، در برخی از نوشته‌های دیگر نیز آمده، ولی‌چون در آن نوشته‌ها ذکری از نقطویان‌بودن ایشان نیست و یا سپرده نگشته بهمین‌متن‌ها نقل شده از باز آوردن آنها خودداری شد .

از ایران گروه شماره (۲) چاپ‌طهران (۱۳۲۰) نقل از دبستان‌المذاهب ، از صفحه ۱۹ تا ۲٤ دردبستان‌المذاهب مینویسد: «تعلیم هشتم در عقیده واحدیه و امنا مشتمل بر چهار نظر ، نظر اول در ظهور شخص‌واحدیعنی محمود ، و حقیقت جد او ، نظر دوم در بیان بعضی از اعتقادات شخص واحد ،نظر سوم در بعضی از اقوال او که در میزان آورده ، نظر چهارم در بعضی از مقررات واصطلاحات و حکایات ایشان .

نظر اول در ظهور شخص واحدو حقیقت جد او .

شخص واحد محمود از پسی‌خانی که‌دهی است از گیلان زمین سر برزد و عالم و عامل و متقی و پرهیزکار و فصیح بود درهشتصد هجری ظاهر شد ، گویند چون جسد محمد کامل‌تر شد از آن محمود سر بر زد،(نبعك مقاما محمودا) جز آنست یعنی چون عناصر قوتی بهم رسد که در امتزاج صورت‌معدنی براو فایض شود باشد که استعدادش پیشی پذیرد و تا خلعت نباتی در برش‌گشته‌بود که توانائی و شایستگی زیادتی یابد تا

کسوتی حیوانی بر قامتش راست آید، وسزد که عناصری که بقوه ترکیب انسانی سزاوار است شکوهی بهم رسد که از آن انسان کامل جلوه‌گر گردد ، و بدین‌سان اجزای جسد انسانی از ظهور آدم صنفی در ترقی بودندتا برتبه محمدی ،که معراج است بهره‌ور شدند ، در این وقت چون‌اکمل و اصفی گشت محمود سر برزد و بنابراین گفته‌اند بیت از محمد گریز در محمود ، کاندران کاست‌واندرین افزود .

واینکه حضرت رسالت پناه محمدی بعلی گفت : اناوعلی من نور واحدولحمك لهمی وجسمك جسمی ، اشارت بدانست که‌قوت و صفوت اجزاء اجساد همه انبیاء و اولیابهم آمد و از آن جسد محمد وعلی‌مخمر گشت بدین‌سان گزیده اجزای محمد و علی فراهم شد و باهم آمیخت و از آن پیکـر محمود درسرشت .

نظر دوم در بیان بعضی از اعتقادات‌شخص واحد .

از درویش صفا و درویش بقای واحد و درویش اسمعیل و میرزا تقی و شیخ لطف‌اله و شیخ‌شهاب که از (امنااند)نامه‌نگارشنید که شخص واحد نقطه میگوید و خاك را میخواهد و عناصر دیگر بزعم او از خاك‌موجودند آفتاب و انفس آتش داند و کعبه عبادت و آتشکده طاعت ذات اقدس او راخوانند حکیم خاقانی گوید ، بیت : ای کعبه رهرو انسان را ، ای زمزم آتشیـن جهانرا .

آسمانرا هوا و ماه را نفس آب‌شناسد و بر جمعیت قابلیت بدین آئین کـه چون بمیرد و بخاکش برند اجزای بدنی اوبصورت جمادی یا نباتی جلوه کند ، تاآن نبات غذای حیوان شود یا بخورد انسان‌رسد ، پس بکسوت انسانی درآید و این هم گوید در خورد علم و عمل همه یك‌جاگردآیند و پراکنده نگردند ، خواه از نشاء جمادی خواه نباتی خواه حیوانی یا انسانی ،اگرچه ترکیب گشاده شود و قابل بوجود نفس ناطقه مجرد نیست و افلاك را بیرون‌ازعنصر نداند . وواجب و مبدء اول نقطه خاك را شمرد و بجای (بسم‌اله‌الرحمن‌الرحیـم)استعین بنفسك‌الذی لااله‌الاهو ، نویسد و بجای (لیس‌کمثله‌شیئی) انامرکب‌المبین‌گوید

نظر سوم در بعضی اقوال شخص‌واحد که در میزان مذکور است .

اورا تصانیف بسیار است و آن‌موسوم به نسخ و رسائل و هر نسخه ورساله را نامی از آن جمله در میزان که از نسخ‌معتبره اوست، آمده که سرانجام عالم از ابتدای آغاز که کنایه از ظهور افراد که،(محتد) یعنی اصل مذکوراند تامدتی‌که این افراد باهم سرشته نبات گردد و ازو حیوان‌آید که دابةالارض نام اوست تا باز آدم مصور آید این مدت مذکور شانزده هزارسال تواند بود ، که این شانزده هزار سال که هشت هزار سال در این مذکور دورعرب‌باشد که دور فوق‌تریست و هشت هزار سال

ذور عجم است که او تحت‌تریست تا بعد ازآنکه آنعالم مذکور که نوبت افراد مذکور است بهم سرشته شده باشد تا آدم مصـورآمده باشد ، و مدت عمر دور آدم نیـز شانزده هزار سال باید بود که از این‌شانزده‌هشت هزار سال با هشت مرسل مکمل عرب بگردد ، و هشت هزار سال دیگر باهشت‌مبین مکمل عجم بگردد تا بعداز آنکه دایره بدو صورت این دو کامل گردد ، باشد بازنوبت افراد باشد بدان دو هشت مذکورکه مدت شانزده هزار سال است، علی هذالقیاس‌تا دورکامل از آدم و عالم بشرط ظهور و بطون و مرد عاینه به شصت و چهار هزارسال نبوی تمام گردد الختم .

و نظر چهارم در بعضی از مقررات‌واصطلاحات و حکایات این طایفه .

و محمودیرا سخنها و رسمها است‌در برابر شرایع انبیا و سراسر مصحف را مطابق عقیده خویش تاویل کرده از مقررات‌آنست ، که تجرد آیین آئین اورا واحد میگویند در نسخه دیگر آیین یکی نوشته‌شده است) و متعلق را آیین ستوده (در مآثرالامراء که نویسنده آن نسخه درست‌تری‌از دبستان دردست دارد بجای این جملـه چنین آمده : «این طایفه مجرد را واحـدو متاهل را امین میخوانند» در پیش از آنست که در مدت عمر پارسائی و درویشی‌و تجرد گذراند ، چون اورا میلی به تعلق نبود مگر قدر غذائی لابدی ، چنین‌کس درترقی باشد و ترقی گردد و بمرتبه (اله) کـه مرکب مبین است برسد ، و اگر امینی رامیل‌آمیزش بز ن‌باشد در همه عمر یکبار سزد ، وگر نتواند در هرسالی یکبار ، و اگر نتواند در چله‌ای یکبار ، و اگر نیارد در ماهی یکبار و اگر نتواند هفته‌ای یکبار .

از واحدی منقول است که گفت ،که چون کسی از نشاء مردمی به نشاءحیوانی و از جانوری و از جانوری به نباتی نـزول‌کند از نباتی بجمادی‌گراید ، همچنین‌برعکس آثار و خو ی‌اورا در هر نشاء محصی‌شناسدو احصاء کند از خلق بخلق او پی برد«اتقوا من‌فراسته‌المومن لدنه ینظربنوراله» محصی‌در لغت شمارنده را گویند ودر اصطلاح‌این قوم آنست که از خلق و فعل هرکس بخلق‌نشاء اولی او پی برد چنانکه از مسلمات ایشانست که کسیکه به مجلس درآید باراول‌نام هرچه موالید بر زبان آورد احصاء او چنان کنند که در نشاء سابق همان چیز بوده‌که نام آن بر زبان آورده گویند حاجیان قریب‌پیشه که جامه‌های مخطط دربر دارندکه آنرا کربلائی خوانند و ریا و سیدورزند، چون در خوردوخوی خود بنشاء حیوانی‌درآیند جانوری گردند که آنرا بهندی‌کلهری گویند .

محمد پسر محمود دهدار در رساله‌نفایس‌الارقام مینویسد : «مخفی نماند که از طوایف انسان سه طایفه منکر وجودواجب‌انداول سوفسطائیه ، که عالم را تمام وهم و

خیال باطله میدانند و این جماعت برسه‌قسمند،اول عنادیه ... و طایفه‌دوم ازمنکران‌وجودیه واجب ملاحده تناسخیه‌اوند که خودرانقطویه‌میخوانند ، و مبدء اشیاء را ذات مربع میگویند و آن عبارت است از روح انسان‌نزد ایشان وخود را خدا میدانند و میگویند تا خودرا نشناخته بنده است ، و چون خودرا شناخت خدا است ، و کلمه ایشان امن‌است (لااله الاالمرکب‌المبین ومراد ایشان ازمرکب‌مبین ، آدمی است ، و واضع این مذهب محمود پسیخانی است لعنةاله تعالی ، و ازجمله اصول ایشان یکی این است‌که موجود نیست جز مرکب و محسوس و ایشان منکروحدت وبساطت و معقولند و تعقل و تصور را کوانوب میدانند و از فروغ‌و مذهب‌ایشان این است که بعد از شناختن خود که دانست خدا است مادر ، برادر و خواهر وپسرو دختر و تمام منهیات مباح میشود ودر همه تصرف میکنند و اتحادنزد ایشان‌واینست‌که عورات یك‌دیگر را بحضور یکدیگر فساد کنند و بایك دیگر کذالك و یك مرد چهارعورت ظلم میدانند ، و یك عورت را به چهار مرد میدهند و فرزند را بحسب میل اوبهرکدام حکم میکنند و بقاع عقاید و افعال این ملاعین قابل ذکر نیست ، و علاج‌سوفسطائیه و این ملاحده غیر شمشیر نیست ، وطایفه سیم که منکر مبدء تعالی‌اند طبیعیه‌و هرثیه‌اند که قابل به تعلل‌اند .

و دنیه این را خوش‌طبعی دانند،دنیه باصطلاح ایشان گروهی‌اند که ازدنائت بدین محمود ترقی نکرده‌اند ، عزیزی ازمسلمانان شراز در لاهور با نامه‌نگار گفت که محمود را نکوهش میکردم . شبی درواقعه دیدم که محمود آمده با چهره‌درخشان و بمن درآویخت و گفت تو بر تصانیف من‌گذشته‌ای گفتم خیر ، گفت : پس چه‌گونه مرا نفرین میکنی من بعد اگر بدین عمل‌نمائی‌ترا تادیب کنم ، از واحدی منقولست که خواجه حافظ شیرازی نیز این کیش داشتندو چون محمود بسیار بر ساحل رود ارس بوده خواجه فرموده بیت : ای صبا گربگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن‌برخاك انوادی و مشکین کن نفس» و از فخرالدین‌نامی که از طایفه بود شنیده شدکه‌دنیه‌گویند که محمود خود را به تیزآب انداخت این‌غلط است و از کین ساخته‌اند و از این دست جمعی کثیر از علما واولیا را که معاصرشخص‌واحد بوده‌اند یا بعدازاو ظهور کرده‌اند همه را پیرو وتابع او دانند .

شیخیه و تاریخ پیدایش وبطورمختصر نقل از تاریخ قزوین تالیف آقای دانشمند سیدمحمدعلی گلریز .

گرچه اختلاف اخباری و اصولی ازخیلی پیش بین دو طبقه از علماء وجود داشت و مرحوم علین‌آشیان ملاخلیلای قزوینی هم‌بااصولیها مناقشه داشت اما هیچکدام از حدود ادب و مراعات اصول خارج نمیشدند.ولی در زمان فتحعلی‌شاه اختلاف اخباری و

اصولی صورت زننده‌ای پیدا کرد و با حادثه‌تاثرآوری مواجه شد ، باین معنی ، میرزا محمد اخباری ، که ظاهرا در اصل نیشابوری‌بوده است ودر اکبرآباد هند بدنیا آمده ، دانشمندی بلندپایه و فاضلی گرانمایه و عالم‌بعلوم غریبه و مردی سخن‌ور و کریم بوده، او بکربلا آمد و در آنجا توقف کرد ، چون‌بطریقه اخبار و احادیث عمل مینمود ، از اصول و اجتهاد بد میگفت و مجتهدین راقدح میکرد ، علمای عتبات بااو بمخاصمه برخاستند ، وی بایران آمد و مورد عنایت‌و توجه فتحعلی‌شاه قرار گرفت و مدتها در ایران متوقف بود ، چنانکه مرحوم سپهردر ناسخ‌التواریخ مذکور داشته است .

در چله نشستن در حضرت‌عبدالعظیم‌ع (سراشیخدر) سردار روس را برای‌فتحعلی شاه آورد ، ظاهرا همین قضیه باعث ترس‌فتحعلی شاه و رجال اوشدووسیله‌برانگیختند و او را روانه عتبات ساختند .

چون به‌بغداد رسید میان اسعدپاشاو داودپاشا برای وزارت اختلاف بود اسعد پاشا باحاج‌میرزامحمدطرح‌دوستی‌رامستحکم‌ساخت تا برای زمین زدن حریف از اوکمك بخواهد .

داود پاشا چون حاج میرزا محمدرا بخوبی میشناخت و از معلومات‌اوبااطلاع بود پیش‌دستی‌کرد و گروهی از ارازل واوباش بغداد را وادار کرد بخانه وی‌ریختند و او را باپسر و یکی از شاگردانش هلاك‌کردند ، میگویند میرزا محمد پیش از وقت مرگ خودرا خبر داده بود ، و انتظار آنرامی‌کشید و این داستان ظاهرا در سال ۱۲۲۱ هجری قمری اتفاق افتاد .

شیخ احمد احسائی فرزند زین‌العابدین احسائی (احساء) جزو منطقه قطیف واز ملحقات بحرین را درپیش گرفت ودر این‌زمان در حدود ۵۵ سال از عمر وی‌میگذشت بسی برنیامد که شیخ احمد احسائی‌بایران آمد (یا اورا فرستادند...) در هر صورت باعث ایجاد اختلاف فراوان شد وجامعه ایرانی را دچار نفاق و دشمنی وبرادر کشی کرد ، شیخ‌احمد احسائی ، ازدانشمندان‌نامی قرن سیزدهم و از شاگردان‌بحرالعلوم سیدمهدی طباطبائی بود و از بسیاری ازعلماءو فقها اجازه اجتهاد داشت .

صاحب قصص‌العلماء مینویسد : وی‌در بحرین بکتابخانه ابن‌ابی‌الجمهور احسائی دست یافت و در بسیاری از مسائل باوی هم‌عقیده شد ، باآنکه در بسیاری از قواعد معقول با ظاهر شرع قابل تطبیق نیست شیخ‌در رویه خود قواعد شرع را با حکمت جمع کرد و بعقیده خود معقول را بامنقول‌آمیزش‌داد و بایك‌دیگر مطابق ساخت ، اما همین مسئله باعث سرزنش او در نزد دانشمندان‌گردید و سرانجام با تکفیر او پایان یافت .

مولف قصص‌العلماء علاوه میکند که‌شیخ چهل اربعین ریاضت کشید تا هر مسئله

دشواری که اورا دست‌میداد درخواب بدیداریکی از ائمه نائل میشد و مشکل خودراحل میکرد ، حضرت حسن مجتبی در خواب‌شعری بوی آموخت که چون بر طبق مفاد او عمل نمود و تزکیه نفس کرد بپایه‌ای‌رسیدکه هروقت هریك از ائمه را میخواست در خواب میدید و دشواریهائی‌که داشت بآسانی‌مرتفع میکرد ، ازاین رو در بعضی ازتالیفات خود بویژه در شرح زیارت جامعه کبیر همه‌جا میگوید : سمعت عن‌الصادق ع ـ یاسمعت عنه مشافهة ـ بگفته خود او همین‌که بایران‌آمد و پادشاه وشاهزادگان و بزرگان‌آمیزش نمود و از اغذیه لذیذآنها متنعم وباجامه‌های‌فاخر ملبس گردید عالم مکاشفه را از دست داد (راست یا دروغ) .

بالجمله چون شیخ بایران آمدچندی‌در یزد میزیست ، آنگاه بکرمانشاه رفت و چند سال نزد شاهزاده محمدعلی میرزادولتشاهی پسر فتحعلی‌شاه بود ، پس‌ازآنکه سه دانگ بهشت ، را به فقید مزبور فروخت‌و قروض خودرا پرداخت بکربلا رفت و در اندك مدتی شهره آفاق‌گشت و سرآمد اقران‌و مسلم کل شد ، ازآن پس چند سفر بایران آمد و بهرکجا میرسید مورد تجلیل علما وبزرگان و حکام قرار میگرفت ، فتحعلی‌شاه احترام فراوان باو میکرد هروقت باصفهان‌میرفت بعنوان حاج‌کلباسی که شاگرد او بود بمنزل او وارد میشد ودر مسجد جامع نمازمی‌گذارد و جز حاجی سید محمدباقر بقیه علما باو اقتدا میکردند .

هر زمان بقزوین میآید بخانه حاج‌عبدالوهاب دارالشفائی که از اعیان علمای قزوین و از مریدان شیخ بود وارد میشد ،و مجلس درسی هم بطور خصوصی در آنجا تشکیل میداد که هرکس را در آنجا راه‌نبود،در مسجد شاه نماز میکرد و علمای قزوین باو اقتدا میکردند ، شیخ در وسعت مشرب‌بر تمام علمای تسنن و معاصر سبقت گرفت ودر اجرای نوانسل و فرایض کوشش‌بی‌پایان‌داشت .

شیخ‌احمد احسائی با صوفیه بد بودو آنها را کافر میدانست ، با علما درموضوع معاد و معراج اختلاف داشت ، ودر نتیجه‌این اختلاف کار او به تباهی کشید، بدین‌قرار که در آخرین سفر خودبقزوین روزی‌ببازدیدمرحوم حاج ملامحمدتقی برغانی رفت و درضمن گفتگوهای علمی خاصی آئین شیخ‌را در معاد پرسید شیخ جواب داد . من معاد را جسم هورقلیائی میدانم که در همین پیکرعنصریست مانند شیشه درسنگ ، چون‌حاجی مخالف این عقیده بود گفتگو میان آنهابدرازا کشید و از صورت عادی بیرون رفت.

یکی از شاگردان شیخ‌که ترکستانی‌بود با حاجی به مجادله پرداخت ، حاجی که از مجادله دوری میکرد آرام شد و همین‌که‌شیخ برخاست و بیرون رفت همهمه تکفیراو در شهر پیچید باآنکه شیخ رساله‌ای درمعادو بازگشت بدن عنصری نوشت معذالك

سودی نبخشید .

شاهزاده علی‌نقی‌میرزا رکن‌الدوله‌پسر فتحعلی‌شاه که حاکم قزوین بود و نمی‌خواست در قلمرو و فرمانفرمائی یك‌چنین پیش‌آمدی بظهور برسد در میان افتادو و مهمانی باشکوهی ترتیب داد ، و تمام‌علمارا دعوت کرد تا بلکه سوءتفاهم بین شیخ و حاجی را مرتفع سازد ، لکن کوشش وی‌نیزدر خاموش کردن این قضیه یافتند ، بی‌اثر ماند ، در آن مجلس حاجی ازهم‌غذا شدن باشیخ خودداری کرد و در پاسخ سخنان رکن‌الدوله‌که وی دعوت‌برفع تکدرواختلاف و آشتی و نفاق نمود اظهار داشت میان کفر و اسلام هیچگاه آشتی نبوده است ، شیخ‌را در معاد عقیدتی است که مخالف‌ضروریات دین اسلام است و منکر ضروریات کافراست .

همین‌که مجلس پراکنده شد ، کارشیخ نیز چنانکه باید ساخته شده بود ، و همان‌گونه که وی پیروان ملاصدرا و ملامحسن فیض و محی‌الدین اعرابی را یکفر میکرد خود نیز با شمشیر یکفر ازپای‌درآمد،ازاین‌رو در قزوین نتوانست زیست کند و بعراق رفت و آنجا هم درنگ را جایز ندیدو برای مکه مکرمه به بصره رهسپار شد و در آنشهر بسال ۱۲۴۳ در سن نود سالگی‌درگذشت .

پس از وی ارشد شاگردان او حاج‌سیدکاظم رشتی که مردی زبان‌آور بود جانشین شیخ گردید و با علماء بمشاجره ومجادله پرداخت ، بنظر میرسد که شیخ برای ایجاد اختلاف ماموریت محرمانه‌ای داشته‌است که با انجام آن توفیق یافته است ، چنانکه ضمن بیان برخی از وصایای خودشیخ‌سیدکاظم برا ی‌شاگردانش نقل کرده است‌که شیخ چنین نوشته بود «فاماالاعصارالتی‌تراهافی‌بعدی فهیجاانا» و اعصار را دودی تعبیر میکرده است که از ، کنده ، برمیخیزد ومقصودش این که پس از من دودی‌برانگیخته میشود که جهانرا تیره‌و تار مینماید .

اتفاقا پیش‌بینی او خیلی زود عملی‌شد چه در این وقت علمای بزرگ نجف همچون آقا سید مهدی پسر آقا سیدعلی‌صاحب ریاض‌که مسلم‌کل بود با شریف‌العلما حاجی محمدجعفر استرآبادی فتوی بکفرشیخ و پیروانش نوشتند ، ازاین‌جا کشمکش بین شیخیه و متشرعه درگرفت ودستهای‌نامرئی که همیشه آماده است از یك طرف آتش فتنه را دامن میزدند و از سوی دیگرحاج سید کاظم رشتی و یاران او را درنهان پشتیبانی می‌نمودند ، سرانجام کار نزاع وجدال بین این دو دسته بجائی کشید که‌محمد نجیب‌پاشا والی‌بغداد کربلا را محاصره‌نمودو بکشتار اهالی بیگناه پرداخت و تنها خانه سیدکاظم و ظل‌السلطان را (مأمن) وبست‌قرارداد ، پس از آنکه نه هزار نفر مردم بیچاره که وارد این‌گونه مشاجرات نبودند ، ازپای‌درآمدند ، و هزاران خانه بیغما رفت ظاهرا

آرام گرفت . اما طولی نکشید که سید کاظم نیز درگذشت . و

چون پیروان شیخ را پیشوائی شایسته‌ای نبود ، جماعتی ملاحسن گوهر ، را بجانشینی وی برگزیدند . گروهی بدنبال حاج محمدکریم خان کرمانی که یکی از شاگردان شیخ و بود رفتند اورا وصی سید کاظم و حامل علوم شیخ است و راکن رابع و شیعه کامل دانستند ، و در کرمان نیز بامتشرعه بجنگ و جدال پرداختند ، و پس از کشمکش و خونریزی و قتل وغارت فراوان سرانجام حاجی محمدکریم در کرمان طرح ریاستی افکند و در سال ۱۲۸۸ در گذشت و تاکنون احفاد او ریاست اجدادی را حفظ کرده‌اند و بنام سرکار (آقا) نافذ میباشند ومرجع شیخیه اندیارند .

جمعی نیز سیدعلی‌محمد پسر سیدرضا بزاز شیرازی راکه از شاگردان حاج سید کاظم رشتی بود پیروی کردند ، سید علی‌محمدادعا داشت که روزانه هزار بیت کتابت میکند و تقریرات سید کاظم را به تفصیل مینوشته باین جهت مورد توجه سید قرار داشت ، پس از تحصیلات به بوشهر رفت ودر آنجا بریاضت پرداخت ، آنگاه بشیراز آمد و اول دعوی بابشیت کرد و خود را باب‌علم قلمداد نمود ، سپس خودرا مهدی‌موعود خواند و کار اوبالاگرفت ، منوچهر خان گرجی معتمدالدوله حاکم اصفهان که ظاهرا با اجانب رابطه داشت ، فرستاد اورا از شیرازباصفهان (!!) بردند و مدت شش ماه پنهانی در منزل‌خود او نگه‌داری نمود ، سپس بطهران فرستاد از آنجا سید را به تبریز واز تبریز به چهریق فرستادند و زندانی کردند پس از چندی در سال ۱۲۶۳ اورا به تبریز خواستند در حضور ناصرالدین‌میرزا ولیعهد و علمای تبریز ، حاجی ملامحمود و نظام‌العلماء و ملامحمد مامقانی که سرآمد دانشمندان آندیار بودند باوی از هردری سخن گفته و از هر مقوله گفتگوهائی بمیان آوردند ، و پرسشهای بسیاری نمودند که سید عاجز و نتوانست جواب مقنعی به پرسشهای آنها بدهد ، آنگاه اورا بچوب بستند م با عجز و الحاح اظهار توبه‌کرد و توبه‌نامه‌ای نوشت که برای محمدشاه فرستادند ، اما در مرکز همان دستهای مرموزونامرئی نگذاشتندچاپ و منتشر شود (!).

توبه‌نامه سیدعلی‌محمدکه در کتاب‌خانه مجلس شورای ملی ضبط است که ذیلا درج میشود :

فداك روحی الحمداله کماهوا هله ومستحقه که ظهورات فضل ورحمت خود را درهرحال برکافه عباد خود شامل گردانیده‌فحمدا له و ثم حمداًله که مثل آنحضرت راینبوع رافت ورحمت خود فرموده که بظهور عطوفتش عفو از بندگان تستر مجریان و ترحم بر اعیان فرموده اشهداله ومن عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل‌ولایت‌او باشد . اگر بنفسه وجودم ذنب صرف‌است

ولی چون قلبم موقن بتوحید خداوند جل‌ذکره و نبوت رسول او ولایت اهل ولایت او است رضای او بوده از قلم جاری شده‌غرضم عصیان نبوده و در هر حال متنفر و تائبم حضرت اورا . و این بنده مطلق علمی‌نیست که منوط بادعائی باشد ، استغفراله‌ربی واتوب‌الیه ، من ان‌یتیب‌والی‌الامر ،وبعضی‌ازمناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت‌خاصه حضرت حجة علیه‌السلام را محض‌ادعا مبطل است و این بنده را چنین ادعائی‌نبوده‌و نه ادعائی دیگر مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان‌که این دعاگورا بالطاف و عنایت سلطانی و رافت ورحمت خود سرافراز فرمائید والسلام .

دونفر از مجتهدین در آنوقت بنام‌آقا سید ابوالقاسم مجتهد و آقا سیدعلی‌اصغر مجتهد چنین اظهار نظر می‌نمایند .

سیدعلی محمد شیرازی ، شمادربزم‌همایون و محض میمون‌درحضورنواب اشرف والاولی‌عهد دولت بی‌زوال ایده‌الله وسدره‌و نفره و حضور جمعی از علمای اعلام‌اقرار بمطالب چندی کرده که هریك جداگانه‌باعث ارتدا و شما است و موجب قتل ، توبه مرتد فطری مقبول نیست و چیزیکه موجب‌تاخیر قتل شما شده است شبهیه ضبط دماغ است که اگر آن شبهیه رفع شود بلاتامل‌احکام مرتد فطری شما جاری میشود حرره خادم‌الشریعه‌المطهره

(محل مهر) (محل مهر)

ابوالقاسم‌الحسنی‌الحسینی علی‌اصغرالحسنی‌الحسینی

علمای تبریز در همان مجلس ازصحبت و ادعاهای که سید علیمحمد کرده بود ویرا مرتد فطری تشخیص دادند و گفتندتوبه‌اش قبول نمیشود ازاین‌رو حکم‌به‌قتلش دادند ، و در روز دوشنبه ۲۷ شعبان ۱۲۶۵در تبریز بدار آویختند .

اما حاجی ملامحمدتقی پس از رفتن‌شیخ‌احمد احسائی از قزوین همواره درمنبر زبان به قدح شیخ بگشود و پیروان او وباب‌را لعنت میکرد و دشنام میداد ، چند نفر از پیروان متعصب شیخ از جمله میرزا صالح‌نانوای شیرازی چنانکه‌مشهور است‌به‌تحریك قرةالعین (زرین‌تاج دختر حاج ملا صالح)باستدلال این حدیث که هرکه شیعه خالص ما را (مقصود شیخ‌احمد احسائی) است‌ناسزابگوید چنانست‌که پیغمبر خدارا ناسزا گفته باشد ، و دشنام دهنده به پیغمبر کافر ونجس‌و خونش مباحست .

در این موقع که شرح حال شهید ثالث را خواستیم بنویسیم بهتر آن دانستیم

برای اطلاع خوانندگان ، خاصه جوانان از شهید اول و شهید ثانی بنام معرفی وقایع را بشرح ذیل بطوراختصار بنویسیم .

شهیداول - شمس‌الدین محمدبن کلی بن محمدبن حامدالعاملی معروف بشهیداول، صاحب تالیفات زیاد از کتب فقهیه که آخرین تالیفش متن کتاب (لمعه) است‌که درزندان هفت روزه نوشته شده‌بود . جامع علوم وشهره آفاق و در پنج مذهب اسلامی (مالکی شافعی ، حنبلی ، حنفی ، جعفری) فتوی میدادند .

عبادبن جماعه . که در دمشق مقام‌قضاوت عظمی را بدست‌آورده بود و از همدوره‌های تحصیلی شهید اول و به‌مقامات‌علمیش مطلع بود نسبت باو حسد ورزید و او را در نزد (بیدمرد) والی دمشق زمان‌سلطنت (برقون) متهم به تشیع ساخت ، باین جهت یك سال زندانیش کردند . و بحکم‌عبادبن جماعه قاضی شافعی که قاضی‌القضات بود ، و برهان‌الدین مالکی حکم کرد که تو نیز حکم قتل شهید را بده والا تو را از قضاوت عزل میکنم . بحکم این دو قاضی‌شافعی و مالکی محکوم بقتل شده بود .

هنگامی‌که اورا برای شهادت می‌بردند در کاغذی نوشت (رب‌انی مغلوب فانتصر) ناگاه کاغذ دردستش برگشت و درپشت آن نوشته شده بود (ان‌کنت عبدی فاصطبر) اورا با شمشیر شهیدکردند وبدارش کشیدند و هنگام عصر از دار بزیر آوردند و سنگسارش کردند و بدن مبارکش راسوزانیدند . تاریخ شهادتش سال (۷۸۲) هجری قمری است .

شهیدثانی - شیخ زین‌الدین‌بن شیخ نورالدین بن‌علی‌بن شیخ‌فاضل احمدبن‌جمال‌الدین بن تقی‌الدین بن صالح تلمینه علامه مشرف‌الاملی که از اهل (جبع) وطن مالوفش برای تحصیل به بلاد دور ونزدیك از قبیل(قرمیس- کمرك - ودمشق ، مصر و غیره هجرت کرد ودر تمام علوم از ادبیات ، فلسفه ، تفسیر،حدیث و معقول ، هیئت ، هندسه ، حساب، و غیره کامل و شهره آفاق گردید ، ودرسال(۹۵۱) بروم رفت وسه ماه و نیم‌درقسطنطنیه توقف نمود ، مدرسه نوریه در (بعلبك) باوتفویض شد و به بعلبك رفت و در آنجا اقامت نمود ، ودر مذاهب خمسه تدریس‌مینمود .

قاضی صیدا - که از قضات عامه‌بود نسبت باو بخل وحسد ورزید و شکایت کسی راکه در مرافعه با طرفش در محضرشهید ثانی محکوم شده بود بهانه قرار داد، در موقعی که شهید ثانی‌در وطنش بود مامورقاضی به (جبع) برای آوردن شهید نزدقاضی رفته بود ، بقاضی گزارش داد که شهید به‌مکه رفته است . قاضی بسلطان روم نوشت

او را اهل (بدعت) و شیعه معرفی نمود ،سلطان سلیم چند نفر مامور به مکه فرستاد و او را در مکه خانه خدا گرفتند و یك ماه‌و ده روز در یکی از خانه های مکه حبس کردند سپس به قسطنطنیه آوردند ودرمحلی‌راکه مدتها قبل زمان آزادی و عزتش بایکی از خاصانش عبور میکرد به آن محل‌رسیدندکه‌ناگهان رنگش تغییر کرده و بهمراهش که اهل علم بود گفته بود ، (بهمین زودیها خون‌بزرگی را دراین‌جا میریزند) .

اورا نزد سلطان آوردند و بحکم‌قاضی در همان محلی که قبلا خبر داده بود کشتند و سه روز بدنش روی زمین ماندسپس جسد مبارکش را بدریا انداختند ، واو صاحب تالیفات زیاد از کتب فقیهه و غیره‌میباشد که آخرین تالیفش شرح (لمعه) دردو جلد و تولدش در سال (۹۱۱) و شهادتش درسال (۹۶۵) هجری قمری است .

شهید ثالث - حاج ملا محمد تقی‌تحصیلاتش در قم و اصفهان و نجف وکربلا بوده ، ودر اصفهان درحدود سی سال به‌تحصیل حکمت و فلسفه و تدریس‌آن‌اشتغال داشته ، و بعد بکربلا و نجف حوزه درس‌مرحوم آقا سیدعلی صاحب ریاض (شرح کبیر) و سپس در نجف برای تکمیل فلسفه‌و اصول در حوزه درس مرحوم شیخ جعفر کبیر عرب صاحب کاشف‌القطاء تکمیل وبمقامات و درجات عالیه اجتهاد و فتوی رسیده ، و قزوین را وطن ومسکن‌خود قرارداد ، شهرت علمی معظم‌له بین علماء عصر بالا گرفت و صاحب تالیفات زیاد که من‌جمله‌دوجلد (عیون‌الاصول) که در آن بقوانین مرحوم میرزای قمی ایراداتی دارد ، وبیست‌و چهار جلد (منبهج‌الاجتهاد) در فقه از طهارت وویات ... نوشته که کتاب جهادش‌در هنگام نوشتن جواهرالکلام بفرزند بزرگش آقا محمد امام‌جمعه در اوان تحصیل‌بخواهش مرحوم شیخ محمدحسن مورد مطالعه بوده ، و کتاب جهاد جواهرالکلام‌بامطالعه آن بقلم مرحوم صاحب جواهر تنظیم و تکمیل شده .

به‌علاوه حاج محمدتقی در منبر یدطولائی داشته‌که علما و فضلا منابروسخنرانی اورا در منبر تندنویسی کرده که پنجاه وچهار مجلس آن بنام مجالس‌المتقین ازآیات و روایات و تحقیقات علمی و فلسفی تدوین‌گردیده که بچاپ رسیده که دردسترس‌عموم مورداستفاده میباشد .

شهید ثالث بعلاوه نطق و بیان که‌بسیار محیط و حاضرجواب بوده، درمناظره باعلما در مقام فتوی و مباحث علمی فتوی‌و استدلالی بوده است .

حاج ملا محمدتقی در واقعه قفقازبامرحوم آقاسید محمد که از نجف عزیمت بایران و بابیشتر علما عصر در جبهه قفقازهمراه بوده است .

حاج ملامحمدتقی پس از مراجعت‌ازجبهه قفقاز و باریافتن بحضور فتحعلی شاه باعلما در پرسش شاه از جریان حاج ملامحمدتقی‌که همیشه در ضمن مثالهای جالب‌مطالب را بیان و درواقع سخنگوی آن جلسه‌بوده‌است .

حاج‌ملامحمدتقی ، صاحب سه‌برادرحاج محمدصالح ، حاج ملاعلی ، مرحوم ملا محمد معروف بملائکه که در برغان بوده ،ملامحمد عالم و فقیه و حکیم‌که یکی‌ازحکما بشمار میرود ، و بسیار بازهد وتقوی و دربرغان مدفون و مورد توجه و توسل عموم میباشد ، و اشخاص در موارد قبول حاجت‌باو متوسل میشوند .

جریان‌کشته شدن حاج ملامحمدتقی شهید ثالث .

هنگام آمدن شیخ احمد احسائی بایران و قزوین در دیدوبازدید علما و طرح مطالب علمی راجع بمعاد جسمانی شیخ‌احمداحسائی معاد را (هور) قلیائی میدانسته و حاج ملامحمدتقی‌که در علم و فن حکمت وفلسفه استاد بوده با مباحثات طولانی‌عقیده احسائی را در مورد معاد کشف و او راتکفیر مینماید موضوع به علمای نجف و کربلا مراجعه و تماما نظر و عقیده ملامحمدتقی را تصدیق کرده بودند .

البته جریان آن در قزوین و برپاشدن هیاهو مفصل و از بحث ما تقریباخارج خواهد بود ، بااین پیش‌آمدها شیخ احمداحسائی ناچار صلاح دراین‌دید که از قزوین مسافرت نماید و مهاجرت مینماید .

پس از رفتن شیخ‌احمد موافقین‌شیخ عصبانی شده رفته‌رفته تصمیم بقتل‌حاج ملامحمدتقی میگیرند ، بالاخره هشت نفر بنام فدائیان شیخ‌احمد احسائی مصمم‌بکشتن حاج ملامحمدتقی بطریق ذیل میشوند .

اینك جریان عمل‌که توسط شیخ صالح عرب‌که سردسته فدائیان بوده باهشت‌نفر مرتکبین بقتل‌که پس از دستگیر شدن دراستنطاق بیان نموده و اقرار کرده‌اند .

: ما هشت نفر بودیم‌که پس از مذاکرات زیاد بالاخره مامور قتل حاج ملامحمد تقی گردیدیم ، قبل از شروع بعمل برای‌خود دو پناهگاه در نظر گرفتیم ، یکی‌بیرون شهر در چاه متروکه نزدیك دهی در بیابان‌لذا برای مدت تقریبا شش ماه آذوقه از هر قبیل حتی کوزه‌های آب در چاه انبارنمودیم‌که در وقت پنهان شدن در آنجا تاموقع فرار بتوانیم بسر بریم .

دوم در زیر پل راه‌رو مسجد که‌قبلا پنجره آهنی داشته و رودخانه بود که پس از انجام اگر مجال فرار بطرف چاه نشدبزیر پل در رودخانه‌پشت پنجره پنهان شویم،

واگر موفق بفرار شدیم که میرویم در چاه‌تا هیاهو آرام گردد .

اتفاقا در شب اول کـه در پشت‌پنجره آهنی رودخانه زیر پل درب ورودی مسجد قرار گرفتیم و منتظر آمدن حاج‌ملامحمدتقی بودیم ناگاه ایشان با خواندن‌یکی از دعاهای (خمسه‌عشر) باگـریه و زاری‌آمدند در بالای پل درب مسجد رو بقبله ایستادندودعارا تمام‌کرده‌وباحالت‌گریه دستهارا بطرف‌آسمان گرفته‌دوگفت‌خدایاتومیدانی اشتیاق بشهادت دارم مرااز این فیض‌محروم‌مفرما و وارد مسجد شدند .

آنشب از آن حالت ایشان بوحشت‌و لرزه افتادیم و قادر برفتن به مسجد و قتل او نشدیم و فورا تاصبح نشده بمنزلمان‌رفتیم و تا صبح هرچه‌کردیم آرام واستراحت نمائیم ممکن نشده و آن حالت در مقابل مامجسم و مانع استراحت میگردید .

شب دوم نیز در نیمه شب همان حالت شب اول را مشاهده کردیم که با حالت تضرع و ایستادن بالای پل و خواندن‌اذکارآرزوی شهادت می‌نمود ، وارد مسجدشدند ولی امشب بیش از شب اول پریشان و ازخودبیخود گردیده نزدیك‌بودغش ودادبزنیم ولی شیخ صالح عرب با دلداری و اینکـه‌احسائی مارا نگاه میکند قوت قلبی دادولی بازهم نتوانستیم توقف نمائیم لذا بمنازل‌خود رفته استراحت نمودیم .

شب سوم ، باز بعادت دوشب قبل‌با خواندن دعا آمد سرپل آرزوی شهـادت نموده وارد مسجد گردیدند ، و چون‌سه‌شب‌این منظره تکرار شده و برای ما دیگرعادی شده بـود آن وحشت دوشب گذشتـه رانداشتیم . لذا از زیر پل خارج شده ، دونفر در جلو مسجد مراقب بودیم و دو نفر درآخر مسجد که چراغی راکه زن خادمه‌مسجد از اطاق پشت دیوار مسجد در روزنه‌گذاشته‌و روشن میکرد ، آن دونفر رامامورخاموش کردن چراغ کردیم که هردفعه‌که آن زن‌چراغ را روشن میکرد آن دونفر با (فوت) خاموش میکردند .

چون چراغ بافتیله پنبه‌ای و روغن‌چراغ بود بااندك نفس خاموش میشد و زن خادمه بواسطه چند مرتبه برای خاموش‌شدن‌چراغ لعنت بشیطان می‌نمود (درواقع لعنت بماها بوده) ، و چهار نفر دیگر از ما مباشرکشتن او شدیم ، همین‌طورکه در محراب مسجد مشغول خواندن نماز نافله صبح بوددر مسجد ضربتی بگردنش زدیم و نیزه را بزبانش زدیم که دیگر حرف نزد و پس ازچند ضربت دیگر فرار کردیم .

زن خادمه که صدای اول شهید رامیشنود فریاد میزند ملاغلامعلی مؤذن‌که‌در بالای گلدسته مشغول مناجات بوده صـدامیزند آقا راکشتند دراین موقع بود که‌مردم

برای نماز رو به مسجد مـی‌نمودند مردم ریختندکه چهار نفر از ما فرار کردندورفتند برای پنهان شدن ولی چهار نفر رفتیم زیرپل پشت پنجره آهنی پنهان شده بودیم ،دراین موقع سید عباس‌نام‌که مرد پهلوان باایمان‌واز معتقدین شهید بود در میان رودخانه مشغول تجسس و از پشت پنجره آهنی کـه‌ما چهار نفر نگاه داشته بودیم احساس کرد که ما در آنجا هستیم ، لذا پنجره را محکم بطرف خود کشید که کنده شد و مارا دید فریاد زد بیائید قاتلین در اینجا پنهان‌شده‌اند‌در دنباله صدای سید عباس ریختند و مارا گرفتند . و پس از مختصر تحقیقات ما رابردند سرچاه و آن چهار نفر دیگررادستگیر کردند .

حاکم قزوین هشت نفر را بطهران نزد ناصرالدین‌شاه فرستاد که یکی ازآن‌هشت نفر شیخ‌صالح عرب بود ، در قزوین تمام‌خانه‌ها صدای گریه و شیون شب‌روز آرام نداشتند ، ودر اطراف خانه شهید زن و مردکوچك و بزرگ اجتماع کرده بودند ،چون شهید را باآنحالت بمنزلش برده بودند ونمیتوانست حرف بزند ، و بعد از دو روز فوت مینماید ـ در موقعی‌که شهید را باآن‌حالت وارد منزل مینمایند قرةالعین مشغول نماز صبح بوده .

اولاد شهید میخواستند جنازه رابعتبات حمل نمایند ولی مردم باشیون‌وزاری مانع شدند و شهید را در مقبره در جـوارآستانه مقدسه شاهزاده حسین فرزند بلافصل امام هشتم امام رضا علیه‌السلام دفن نمودندکه فعلا هم باسنگ مرمر که در مقبره او نصب است ، شمایل شهید را درحال سجده‌و ضربت‌خوردنش در سنگ مرمر حجاری شده و مورد احترام و زیارت عموم است .

شهدای از علمای اسلام زیادند ولی‌چون شرایط شهادت علما در شهید اول و شهید ثانی و شهید ثالث موجود دیدند لذااین سه نفر را (محمد مکی شهید اول . شیخ زین‌العابدین شهیدثانی ، و حاج ملامحمدتقی برغانی‌الاصل را شهید ثالث نامیده شده‌اند .

حاج ملامحمدتقی شهید ثالث هـم‌مانند حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در محراب در سجده نافله صبح بقتل وشهیدشد لذا ماده تاریخ شهـادتش (شهید ثالث محراب اسلام) است ضبط گردیده .

چون شیخ‌احمد احسائی در قزوین‌پیروانی ثابت و فدائی داشت که یکی از آنها هم از طبقه نسوان قرةالعین بوده است‌که بهائی‌ها اورا بخود منتسب نمودند در صورتی‌که قرةالعین و همان هشت نفر ازپیروان شیخ‌احمد احسائی بشمار میروند ،

یکی از شاگردان احسائی آقا سیدکاظم رشتی در نجف استاد سیدعلی محمد شیرازی بوده است .

شیخ احمد احسائی در عبادت . آقا سید ابوالقاسم بن سیدمحمدحسین که در کربلا معروف بمقدس بوده و او ازشاگردان شیخ احمد احسائی بود نقل میکند : که در کرمانشاهان خانه در جوار خانه شیخ احمدداشتم که پشت بام خانه من مشرف بخانه او بود ، چند وقتی شیخ مریض شده بود که قدرت بنماز ایستاده نداشت . دیدم ریسمانی را بسقف آویخته بود و نماز نافله را بافریضه ایستاده ادا میکرد ، باین ترتیب که وقت قیام آن ریسمان را میگرفت و می‌ایستاد و آنرا نگاه میداشت تا نوافل و فرایض را بجا می‌آورد .

در بعضی ازمنه شیخ احمد قروض پیدا میکرد و شاهزاده محمدعلی میرزا مطلع میشد و به شیخ می‌گفت که یکباب بهشت را بمن بفروش من هزار تومان بتو میدهم که بقروض خود داده باشی و شیخ یکباب بهشت باو فروخته و بخط خود وثیقه نوشته وآنرا بمهر خویش مختوم ساخته بشاهزاده داده وهزار تومان می‌فروخت و بقروض خود می‌پرداخت .

ونیز آقاسید رضا فرزند آقا سیدمهدی بحرالعلوم زمانی مقروض میشود واز نجف به کرمانشاهان آمده و درخواست وجه نموده ، شاهزاده محمدعلی میرزا گفت یکباب بهشت به من بفروش بعوض هزار تومان سید گفت ازکجا که من مالك آنجا باشم شاهزاده میگوید تو قباله در این باب نوشته علماء کربلا و نجف آنرا مختوم کنند من قبول دارم و از خدای تعالی آنراخواهم گرفت ،سید چنین کرد و هزار تومان گرفت .

شاهزاده در زمان وفات وصیت کرد که هر دو قباله را در میان کفن او گذاشته و البته خدای تعالی باو عطا خواهد فرمود، شاهزاده محمدعلی میرزا پسر فتحعلی شاه قاجار فرمانفرمای غرب بوده است .

در سال ۱۲۶۳ هجری شبی درموقع سحر در مسجد به حاجی ملامحمدتقی درحال سجود تاختند و با شمشیر ونیزه اورازخمهای کاری زدند که پس از سه روز درگذشت که بنام (شهید ثالث نامیده شد) ، قریب هفتادنفر که مضنون به یقین میرفت که جزء قتله هستند گرفته دربند نهادند و به طهران فرستادند ، یکی از آنها حاج اسداله که بیمار بود چون به طهران رسید درگذشت ، میرزاصالح شیرازی گریخت و بقلعه طبریه رفت و در آنجا کشته شد .

شیخ صالح عرب راهم در طهران کشتند ، شیخ طاهر واعظ و شیخ ابراهیم

محلاتی و سید محمد گلپایگانی رانیزهمراه‌آقا محمد امام‌جمعه پسر شهید به برغان‌بردند و از آنجا به قزوین آوردند ، روزیکه آنهارا حاضر کرده بودند که دور قبر شهید بگردانند مردم هجوم عام کردند و هرسه راکشتند و پاره‌پاره کردند .

پس از این واقعه و پیش‌آمد قرةالعین بجانب خراسان رفت ودربدشت بسطام، بملاحسین بشرویه‌ای و حاجی ملامحمد علی‌بارفروش ملحق گردید . سپس باتفاق حاجی ملامحمدعلی بسوی مازندران رهسپار شد،در یکی از دهات هزار جریب مردم بر آنها تاختند و اموالشانرا غارت نمودند ، و میان‌ملامحمدعلی با قرةالعین جدائی افتاد ،حاجی ملامحمدعلی بارفروش بمازندران رفت وقرةالعین در دهات تبلیغ‌پرداخت‌دراین موقع ملاحسین بشرویه‌ای که بخراسان رفته بودبه بارفروش بازگشت و بحاجی ملامحمدعلی پیوست و عده‌ای دور خود گرد آوردند وچون در بارفروش درنگ نتوانستند کرد به قلعه طبرسی رفتند و آنجا را مستحکم‌کردندو چندین ماه باقشون دولت جنگیدند عاقبت پس از پیروزیها و شکست‌های متوالی وضایعات فراوان محاصره و تسلیم گردیدند و غائله این جماعت پایان یافت و همگی راازمیان برداشتند و آتش فتنه‌ای که بدست باب درآن سامان روشن شده بودبدین‌ترتیب‌خاموش شد .

قرةالعین راهم به طهران آوردند وبه محمودخان کلانتر سپردند ، در سال ۱۲۶۷ ـ دوازده نفر از پیروان باب‌درنیاوران‌به ناصرالدین‌شاه سوء قصد نمودند ، پس‌از بسیاری از آنها دستگیر و معدوم گردیدند.

قرةالعین نیز پس‌از یك سال که سپرده بکلانتر سابق‌الذکر بود بدیگران ملحق ساختند ، ۱۲۷۵ حاجی ملا صالح پدرقرةالعین و برادر شهید ثالث ، و حاجی ملا عبدالوهاب دارلشفائی دائی مشارالیها . درنتیجه پیش‌آمدهای ناگوار و غم‌انگیز که شرح داده شد ، در مجال زیست نیافتند وبعتبات عالیات عزیمت کردند در همانجا میزیستند تا بجهان دیگر پیوستند .

حاج ملاعلی برادر دیگر حاجی ملامحمد تقی (شهید ثالث)که از مریدان شیخ احمد احسائی‌بود ، پس‌از وی سیدعلی‌محمدباب گردید ودر طی این حوادث و وقایع در قزوین مردود میزیست تا درگذشت . بدین‌طریق مرحله اولیه این فاجعه هولناك که از تعصب خشك زعما و تحریکات بیگانگان یاعوامل دیگر سرچشمه گرفته بود پایان یافت ولی ملتی را به‌نفاق و دودستگی مبتلا ساخت‌که هنوز هم دنباله آن برقراراست ؟

پس از حوادث فراوانی که اول درکربلا و سپس درتبریز و قلعه شیخ طبرسی و زنجان ودیگر نقاط ایران روی‌داد وخونهای‌بسیاری ریخته شد ، آرامشی پدید آمد ،

آنگاه‌معدودی درقزوین بنام (بابی) معروف‌شدند که مردم باآنها آمیزشی نداشتند ، و رفت وآمد نمی‌کردند ، واز مراجعت و دادوستدباآنها حتی‌المقدورخودداری میکردند، آنها نیز به تقیه وانکار میزیستند تا ازمیان‌رفتند ، گفته شد چند نفر ازلی ، یعنی از پیروان میرزا یحیای‌ازل درمیان‌آنهابوده‌اند.

چون پیدایش میرزاحسینعلی نوری‌زیر حمایت سفارت روس به بغداد رفت و کارش بالا گرفت و خودرا (بهااله) خواندمانند اسمعیلیه و قادمانیها ، برای این فرقه هم تشکیلاتی داده شد ، بعضی از بابی‌ها ،بهائی ، شدند و عده‌ای در نتیجه تبلیغات بآنها افزوده گردید ، وبی‌آنکه عقیده خودرا آشکار کنند میزیست ، اکنون نیز معدودی در شهر قزوین ودهات پراکنده‌اند،و باآنکه از تبلیغات فروگذار نمی‌کنند ، معذالك فشار زندگی و گرفتاری معیشت‌که‌برای مردم فراهم شده است دیگر مجال‌آنرا نمیدهدکه باین امور به‌پردازند .

اما درقسمت تصوف ،که در زمان‌محمد شاه قوت گرفته و توسعه یافته بود ، در اواخر ناصرالدین شاه و زمان مظفرالدین‌شاه انشعابات بسیاری پیدا کرد و سلسله‌های جدیدی بوجود آمدند که در قزوین مرید وپیروی نداشتند جز دو سلسله ، یکی از آنها سلسله شاه نعمت‌اللهی ، بودکه حاجی ملاسلطانعلی‌گنابادی برآنها پیشوائی میکرد و در قزوین پیروان متعددی داشت‌که معاریف‌آنها حاج محمد صادق امینی و پسرش حاج میرزا یعقوب امینی بودند ، مرحوم حاج‌ملاعباسعلی کیوان هم که اهل منبر و نطاق زبردستی بود در حلقه این جمع درآمد وسلسله جنبان این جمعیت گردید ، و با آنکه درحدود سی‌سال از عمر خود را در میان این‌فرقه گذرانید و کوشش فراوان در توسعه و تکثیر افراد آن نمود تا مقام قطبی ارتقایافت معذالك در آخر عمر در سن شصت سالگی با ابراز پشیمانی ازاین جمعیت‌روی برتافت و بتألیفات عدیده پرداخت که یکی از آنها کتاب ، استوار ، است که‌تاکنون بدین روش و بدین جامعی درباره تصوف تالیف نگردیده و بسیار خواندنی‌است ، و ذکر سلسله ذهبه است و اسامی و نتایج سلسله مزبور بشرح ذیل است که برای‌اطلاع خوانندگان ذکر مینمائیم .

شیخ عبدالحسین قزوینی ، سید حسین قریشی ، حاج امام‌قلی قزوینی ، حاج سیدباقر قریشی قزوینی ، آخوند ملا محراب‌گیلانی ، آقا محمدهاشم درویش شیرازی ، سید قطب‌الدین محمد تبریز ، شیخ علی‌نقی‌فارسی اصطهباناتی ، شیخ نجیب‌الدین رضا تبریزی ، شیخ محمدعلی مؤذن خراسانی ،شیخ حاتم راوندی ، شیخ درویش محمد مذهب کارندی ، شیخ تاج‌الدین حسین‌تبارکانی ، شیخ غلامعلی نیشابوری ، شیخ

حاج‌محمدفیوشانی ، شیخ شاه‌علی اسفراینی،شیخ رشیدالدین محمد بیدآذری ، سید عبداله برزش‌آبادی ، خواجه‌اسحاق ختلانی،میرسید علی همدانی، شیخ محمود مرزقانی، شیخ علاءالدوله سمنانی ، شیخ نجم‌الدین‌عبدالرحمن‌الفراینی شیخ احمد ذاکرجوزقانی شیخ‌رضی‌الدین علی‌بن لالا شیخ نجم‌دین ،کبری ، شیخ عمادیدلیسی ، شیخ ابونجیب سهروردی ، شیخ احمد غزالی ، شیخ ابابکرنساج ، شیخ ابوالقاسم گرگانی ، شیخ ابو عثمان مغربی ، شیخ ابوعلی کاتب ، شیخ‌ابوعلی رودباری ، شیخ جنیه بغدادی ، شیخ سری سقطی ، شیخ معروف کرخی‌تربیت یافته حضرت علی‌بن موسی‌الرضا ع . سلسله شاه نعمت‌اللهی از معروف کرخی‌تا شیخ احمد غزالی با سلسله ذهبیه اختلافی ندارند از شیخ احمد باین طرف اسامی‌مشایخ شاه نعمت‌اللهی بشرح ذیل است :

شیخ ابوالفضل بغدادی ، شیخ ابوالبرکات ، شیخ ابومسعود اندس ، شیخ ابولدین مغربی ، شیخ ابوالفتوح ، شیخ‌کمال‌الدین کوفی ، شیخ صالح تبریزی ، شیخ عبداله یافعی ، شاه نعمت‌اله ولی ، میرحبیب‌الدین شاه ، میربرهان‌الدین شاه ، میرکمال‌الدین شاه اول ، میر برهان‌الدین‌شاه‌ثانی ، میر شمس‌الدین ثالث ، شیخ محمود رکنی ، شیخ شمس‌الدین رکنی ، شاه علیرضارکنی ، سید معصومعلی شاه‌رکنی ، نورعلی شاه اول ، حسینعلی‌شاه اصفهانی ، مجذوب‌علی‌شاه همدانی ، متعلی شاه شیروانی (صاحب بستان‌السباجه) ، رحمت علی شاه‌شیرازی ، سعادت علی شاه اصفهانی (حاج محمد کاظم) ، سلطان علی‌شاه بیدختی‌کندآبادی ، (حاج ملك سلطانی محمد) ، نورعلی‌شاه ثانی (حاج ملاعلی) ، صالح‌علی‌شاه بیدختی (حاج شیخ‌محمد حسن) که اکنون پیشوائی این سلسله را دارد .

اینك راجع به پیدایش باب ازجزوه‌ای که خطی در کتاب‌خانه مرحوم مخبرالدوله بزرگ برادر مرحوم حاج‌مخبرالسلطنه هدایت ، به پسرش مرحوم فهیم‌الدوله که از رجال پاك‌دامن وطن‌خواه‌و باایمان بودند رسیده بود ، نظر باینکه نویسنده با ایشان دوستی کامل داشته وغالباً با معظم‌له معاشر بودم ، موقع پیش‌آمد قضیه انبار غله دولتی یك‌روز اظهار نمودند (جزوخطی) راجع به‌پیدایش بهائیها که درکتابخانه پدرم و بمن منتقل گردیده است در این‌موقع بشما میدهم که تا پس‌از استنساخ اصل جزوه را رد نمائید ، نویسنده هم با تقدیم‌تشکر از روی آن ماشین نموده اصل را بمرحوم فهیم‌الدوله رد نمودم .

اینك که مشغول نوشتن به‌این‌تاریخ‌شده و آقای گلریزدراین‌باره مختصری‌اشاره در تالیف خود نموده که ماهم عیناً نقل‌کردیم اینك موقع در آن دانستیم که برای

روشن شدن تاریخ که یگانه هدف و آمال‌خود میدانم برای خوانندگان عزیز خاصه جوانان حاضر و نسل آینده عین جزوه رابدون کوچك‌ترین تصرفات بشرح ذیل درج نمایم ، و ضمناً متذکر میشوم‌که خواننده‌عزیز کاملا توجه نمایند که نفوذ خارجه تا چه اندازه در دربار قاجاریه و مملکت وحتی‌تا شاه وقت بوده‌است ؟

اینك سرلوحه جزوه «زنجیر خوش‌بختی » -

این جزوه مبارك است از یادداشتهای «کنیاز دالفورکی» (یا شیخ حسین لنکرانی) موجد مسلك بابی وازلی و بهائی‌است که در زمان سلطنت محمدشاه قاجار در ایران ماموریت داشته و برای ابوالحسن‌بسطامی بخراسان ارسال شده عین دستخط ایشان از نظر خوانندگان میگذرد :

« زنجیر خوش‌بختی » چون قرائت‌این سطور از نظر مذهبی واخلاقی ومملکتی و تاریخ واجب شمرده شد اورا زنجیر خوش‌بختی ، قرار دادیم درهرخانواده وارد شود، خوش‌بختی ، را باخود خواهد برد وچنانچه‌نگاه‌داری شده یا استنساخ نشده رد شود ملال‌خاطر فراهم خواهد آمد .

آنچه تاکنون شنیده شده و به‌تجربه‌رسیده است ، چندین خانواده بواسطه استنساخ خوش بخت شده و چندین خانواده‌بواسطه نگاه‌داری به سختی معیشت ومرض مبتلا شده‌اند ، یك نسخه سواد بردارید ونزدیك‌ترین دوست خود هدیه کنید ، قطع زنجیر خوش‌بختی باعث بدبختی است » .

یادداشتهای کنیاز دالفورکی .

ژانویه ۱۸۳۱) وارد طهران شدم ،در ایران وبا وطاعون و قحط و غلا بود ، مردم پریشان و مرگامرگی قریبی بود،عنوانم‌مترجمی سفارت‌روسیه‌طهران بود، درالفنون و دانشکده نظام را کاملا خاتمه داده بودم ودانشکده حقوق و سیاسی وزارت خارجه‌که مخصوص اشخاصی بود که از دو دانشکده‌مذکور تصدیق گرفته و سفارش کرده شده باشند پذیرفته میشدند ، بعلاوه در دربارامپراطوری کسانی متعدد داشتم ، من زبانی فارسی را میدانستم و بخوانم ولی دردانشکده‌هائیکه مختص وزارتخانه بود نسبتاً تکمیل‌تر کرده بودم بدین واسطه مرامامور خریدن نمودند با دستورات محرمانه که سفیر هم ازآن دستورات مستحضر نبود،برای تکمیل زبان فارسی محتاج بمقدمات عربی بودم (زبان عربی در فارسی چون‌زبان لاتین درزبان فرانسه است) برای اینکه

کاملا زبان فارسی آگاهی حاصل کنم بوسیله‌منشی سفارت‌معلمی یافتم‌که اصلا مازندرانی و اهل قریه (لرامیتك) نامش شیخ محمداز طلاب مدرسه پامنار و از تلامذه حکیم احمدگیلانی بود .

مرد فاضل صاحب عقیده و ایمانی‌عارف مسلکی بود ، روزی دو ساعت با اجازه سفارت‌خانه در منزل او که کوچه‌وقفی نزدیك سفارت‌خانه بود . تحصیل‌جامع المقدمات میکردم و ماهی یك تومان ماهیانه‌میدادم . علاوه بر نحو و صرف عربی نصاب وتوسل وتاریخ معجم هم میآموختم .

پس‌از یك‌سال لیاقت آن یافتم که‌فقه واصولهم بخوانم در ضمن بدست شیخ محمد مسلمان شدم و باو گفتم اگر سفیر بفهمد که من مسلمان شده‌ام خطر جانی برای من دارد ، ودرین بیست و هشت سالگی‌ختنه کردن برای من‌خطر جانی دارد ، بعلاوه سفیر خواهد فهمید نه فقط مرا بیرون میکندبلکه مرا بکشتن خواهد داد ، پس اصول (التقیه دینی و دین‌آبائی) را در حق من‌مجرا دارد .

شیخ محمد قبول کرد ، من نماز صبح وظهر و عصر و عشا را یك مرتبه در منزل او میخواندم با یك دختر چهارده‌ساله‌زیبائی که زیور نام داشت بوسیله معلم ازدواج کردم ، بحدی شیخ بامن صمیمی‌شده بود که مرا فرزند خود خطاب میکرد، بعد هم معلوم شد که زیور عیال من برادرزاده شیخ محمد نامزد پسر او بوده ، قبل از عروسی پسرش مرده و این دختر چون‌یتیم بوده در خانه عموی خود مانده بود .

معلم بواسطه صمیمیتی که نسبت‌بمن داشت برادرزاده خودرا که چون فرزند دوست میداشت بمن داد لذا چون مسلمان‌و داماد او بودم هرچه می‌دانست میخواست همه را یك مرتبه بمن بیاموزاند .

به مطول ، دشمیه ، وتحریراقلیدس،و خلاصةالحساب و شفای بوعلی و شرح لمعه و قوانین و هرچه از منطق وکلام میدانست‌بمن آموخت، بالاخره درمدت چهار سال واقعاً نیمچه مجتهد فاضل خوش‌قریحه نیکو محاوره بودم ، گاهی شبها مرا بمنزل معلم و مرشد خود حکیم احمدگیلانی‌می‌برد ، ومن هم مثل یك نفر از تلامذه و از فرمایشات او استفاده میکردم .

شبی از ماه رمضان که در منزل حکیم احمدگیلانی‌که در گذر نوروزخان خانهای اعیانی بزرگی داشت افطار دعوت‌داشتم ، مثل یك‌نفر ایرانی مسلمان با دست غذای مفصلی خوردم ، بسفارت‌خانه اطلاع‌داده بودم ، شبهای رمضان را نخواهم آمد، تمام مدت این ماه مبارك را شبها تا صبح‌بیدار و روز را میخوابیدم ولی در این مدت

یکماه از حکیم گیلانی بی‌نهایت استفاده‌نمودم . شبها جمعیت کثیری در منزل حکیم احمد گیلانی مجتمع میشدند و شبهای‌دوشنبه و جمعه را ذکر میگرفتند ، منهم در آنجا سرسپرده بودم ، دوستان و برادران‌طریقت بی‌شمار داشتم ، میرزا آقاخان نوری دراین خانقاه سرسپرده بود ، بواسطه اوهمه‌نوکرها و بستگان اوکه از نور بودند جزء مرید حکیم احمدشاه بودند .

از جمله بستگان او میرزا صنایع ومیرزا حسینعلی ومیرزا یحیی‌که از نوکرهای و بستگان نزدیك میرزا آقاخان بوده ، خیلی‌بمن اظهار خصوصیت میکردند ، دو نفر اخیرالذکر محرم من شدند از هرجا خبری‌میشنیدند بمن اطلاع میدادند ، من هم در عوض آنچه لازمه کمك بود بآنها می‌نمودم.

من با حکیم احمد گیلانی با اینکه‌به مسلمانی‌من اعتماد واقعی نداشت بی‌نهایت دم‌خور شده بودم حل هرمشکلی را از اومیخواستم او هم بدون مضایقه مشکل مرا حل میکرد ، یك‌شبی از آن حکیم دانشمندسئوال کردم ، ایران با آن عظمت و اقتدار که یك حدش آخر هند و حد دیگرش آخرحبشه بود ، شرق و غرب عالم مطیع و باج‌گذاری او بود چگونه از یونانی عرب‌و مغول شکست خورد .

فرمودند همان قسم که ظهور جسم‌خارجی در بدن انسان سبب رنجور ومرض میشود ، مزاج انحراف از اعتدال حاصل‌میکند ،حالت اجنبی وملل خارجه‌درمملکت همین عمل را میکند ، یعنی ملك و ملت‌را مریض میکند خصوص یهودی و مزدکی که اساس خرابی مملکت ما را این دو فراهم‌نمودند ، ابتدا استرومزدکی این دو یهودی در دربار شاهنشاهی ایران ایجاد نفاق‌نمودندو اساس بدبختی ایران را یهودیها فراهم نمودند ، سستی عقیدت بزرگان دین وایالت‌مداران، وزن‌گرفتن بزرگان ازیهودیها، یهودیها نفوذ زیادی در دربار ایران پیداکردند و رجوع به تورات کتاب دوازدهم موروخانی ، معروف به‌کتاب (استر) مشتمل‌بود برده فصل که هر فصلی محتمل بر چندین آیه است ، واختلافات فیمابین شاه وبزرگان‌ایجاد نمودند . به مؤبدان و هیربدان ، می‌گفتند بزرگان کافر شده‌اند ، و بشاه‌میرساندند که همه رؤسای مذهب و اعیان برضد شاه شده‌اند ، ونسبت به یکدیگر منافق شده بودند ، اطاعت و صمیمیت تبدیل به نفاق و دسیسه‌کاری شد ، دروغ و افتراکه در مذهب ایرانی بدترین گناه بود رواج یافت آن اطاعت و صمیمیت از میان رفت ،یك دسته یونانی‌که همیشه مخذول ومنکوب ایرانی بودند سرتاسرایران‌را نوردیده بحدی‌اختلاف و نفاق در ایرانیها شیوع یافته بود که بخط یونانی باهم‌مکاتبه می‌کردند یونانی‌مآبی را افتخار خود می‌پنداشتند ، پس‌از مردن اسکندر سلسله اشکانیان هم‌نتوانستنداین نفوذ اخلاقی و آدابی یونان که چون

زهر حلاهل برای ایرانی بود ازبین ببرند .

سلسله ساسانیان هم جد و جهد زیادکردند که دین حضرت زردشت را دوباره مثل اول رواج دهند و یك انتظاماتی برای‌رؤسای مذهب مقرر دارند ، ولـی اساساً مؤبد و هیربد ، ها عقیده و ایمان کاملی‌نداشتند ، ودر دربار هم مردمـان منافق بی‌عقیده و ایمان که از روی تزویر و ریـااظهار خلوص عقیدت میکردند مجتمع بودند و مزدکهم که از یونانیهای (اسپارتاکوس)سرمشق گرفته بود نغمه جدیدی در ایران آغاز نمود آنهم یك بدبختی جدیدی کـه‌از همه بدبختیها بالاتر بود به یهودیها کمك نمود .

از طرف مغرب ایران هم مسیحیت،نفوذی بسزا پیدا میکرد، این‌هم یك‌اختلاف دیگری براختلافات اضافه میشد ، بلی آن‌توحید و یگانگی دین تبدیل به‌نفاق ودوئیت ازاین اختلافات که بوسیله یهودی ومزدکی‌و مسیحیت ایجاد شد سبب ضعف مملکت و ملت گردید و نتیجه آن شدکـه یك دسته‌عرب بامر خدای بزرگ یك‌چنین ملت‌بزرگی را مغلوب نمودند ، خدای بزرگ از میـان‌یك ملتی‌که دریك‌منطقه خشك بی‌آب وعلفی که قوت و لایموت نداشتند و به شتربانـی‌ایرانیها افتخار میکردند ، شخصی رابرگزید تا شرق و غرب عالم را بیك دین درآوردو همه خلق زمین را برادر واقعی قراردهد، و اختلافات نژادیرا براندزد . این دین برای‌ساکنین‌کره زمین است مختص عرب نیست ، ولی پس‌از رحلتش آن دین خود حقه کـه‌سبب وحدت میهن شده بود دشمنان اسلام و رؤسای خودپسند جاه‌طلب تولید نفـاق‌نمود و آن اخوت واقعی را بدشمنی و آن مودت وتوحید را بدوئیت و نفاق مبـدل‌کردند و این اختلافـات باعث بدبختی و شکست اسلام شد ، واخیراً هم اختلافـات‌را بحدی رساندند که دولت روسیه قسمت عمـدهٔ مملکت عثمـانی را عـدواناً تصرف‌نمودند (و قسمت عمده از مملکت ما را) اگر این‌اختلاف قدرت‌چنین‌کاریرا نداشتند،باری در خاتمه فرمایشاتشان فرمودند کـه دین خدا همیشه یکی بوده آنچـه بحضرت‌آدم و حضرت زردشت و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت خاتم‌النبیین دستورفرمودند همه بیك‌نهج‌بوده و غریزه وناموس سنت خـدا تغییرپذیـر نیست ، واگر بشربسنت حضرت ختمی مرتب رفتار کند مثـل آنست کـه بسنت حضرت آدم و حـضرت‌موسی و حضرت زردشت و حضرت عیسی و یکصد و بیست وچهار هزار پیغمبری که‌ازاول دنیا مبعوث شده‌اندرفتار کرده‌باشند، زیرا سنت محمد همان دستـور خداست ودست نخـورده است ، ولـی سنت سایـر پیغمبران بوسیله رؤسای خودخـواه دیـن‌خودشان تحریف شده است و سعادت بشر را تعهد نمیتواند بکند .

یك مثل کوچك برای شما میزنم ،عیال یك مرد مسیحی اگر مبتلا بدق ،وسل، باشد شخص مسیحی باید تا آخر عمر با اوزندگی کند تا او بمیرد و خود او هم مبتلا بمرض شود بمیرد، وشخص مسیحی‌نمیتواندزن خودرا طلاق بدهد زیرا برخلاف سنت انجیل است که امروز در دست شما است ،پس اصول اجتماعات و قومیت ، ازدیاد نفس بدین وسیله ازهم گسیخته میشود ،و این دین ، دین آسایش و سعادت بشری نیست یعنی دین خدا نیست ، خدا پیغمبرانرابرای آسایش و سعادت بشر فرستاد نه از برای بدبختی و بی‌چارگی .

بشر هیچکس کوچك ترین ایرادی در اصول و فروع و سنت خاتم‌النبیین علیه‌السلام نمی‌تواند بگیرد . و دستگیری‌فقرا و پاکیزگی و طهارت ازدیاد نسل ، حفظ‌الصحه ، خوش اخلاقی ، مردانگی ،فتوت ، وفای بعهد ، حق‌شناسی ، انتشار علوم وفنون ، عدالت کردن ، نیکی کردن،رشادت ، شهامت ، شاد نمودن دلها ، تربیت نمودن اطفال بصفات ممدوحه ، متفق‌نمودن‌بشر ، آبادی ، دین ، کسب علوم و فنون و انتشار آن ، راستگوئی ، خوش‌بینی ،رفع اختلافات نژادی ، محترم شمردن جان، ومال ، وناموس عامه مردم ، امتیاز فضلی ،و هزاران سنت‌های مفیده دیگر که فقط راه سعادت بشر منحصر بعمل نمودن این‌سنت‌ها است و جزء واجبات دینی است ، هر بدیرا نهی‌کرده نکن ، و هر خوبی را امرکرده بکن ، گوشت خوك نخور و خمریات و مضرات را نهی کرده نخور و علم را امرکرده از زن و مرد بزرگ و کوچك بخوان . اگرچه دورترین نقاط دنیا باشی ، تیراندازی‌سواری ، ورزش ، کوشش در هر کاری فرموده ، تن‌پروری و تنبلی را نهی کرده‌که‌نکن هزاران سنت‌های دیگر که برای بشر مفید است مخصوصاً پاکیزگی و طهارت واخوت و مساوات و ترقی‌طلبی و مشورت در امور ، باری اگر ملت روسیه مسیحی‌هستند این توپ وتفنگ‌ها چیست ؟ که برای جان مخلوق خدا ساخته‌اند ، حضرت مسیح‌در انجیل که امروز در دست شما است فرموده اگر سیلی بطرف راست تو زدندطرف چپ خود را بگیر . چرا بسنت اورفتار نمی‌کنید ؟

سنت اسلام مجاهدت فی سبیل‌الله‌است همیشه باید حاضر برای جنگ باشند با لوازم اسباب همان روز تا اختلافات نژادیرااز میان براندازند ، همه خلق را بدین خدا درآورند ، در ضمن چند شعری را ازگفته‌صدراعظم میرزا ابوالقاسم قائمقام فراهانی یك نفر دیگر در آن مجلس خواند که چندفرد آنرا در ذهن خود سپردم ، سلامت نه بصلح و نه‌بجنگ است ، بحاضر کردن توپ‌و تفنگ است ، چو دشمن زور بیند دربرابر، ترا هم دوست‌گردد هم برادر ، اگر پیروزی‌عاجز نپسدت دوست ، بکوشد تابرآرد از

سرت پوست .

معلوم من شدکه میرزا ابوالقاسم‌قائممقام که دشمن ما است با حکیم احمد گیلانی محرمانه آمد وشد دارد و بوسیله‌این دستگاه نمیشود اورا از میان برد وفکر دیگری باید نمود .

مختصر آنکه در شبهای ماه رمضان‌در حضور حکیم احمد گیلانی بی‌نهایت استفاده‌کردم واطلاعات مفیده بدست‌آوردم،و تمام را کماهو حقه بوزارت خارجه یوم‌به یوم راپرت نمودم که اسباب ترقی وافزونی‌مواجب من شد ، ومواجب مرا دوبرابر کردند، ومنهم‌بکوشش‌خودم افزودم بحدیکه‌سفیر و نایب سفیر بمن حسادت ورزیدند و آنها غافل ازاین بودندکه من جزئیات‌کارهای‌یومیه‌خودرا بوزارت خارجه هرهفته راپرت می‌نمودم .

ولی سفیر بواسطه حسادت بوزارت‌خارجه راپرت داده بودکه‌من مسلمان شده‌ام عمامه و قبا می‌پوشم ودر خانه اعیان وعلماءبا عبا وعمامه میروم حتی نعلین زرد در پا ، جواب دادند که کار بکار او نداشته باشیدو کاملا اورا تقویت نمائید و کوچك‌ترین مخالفتی با او نکنید ، ولی آنها غافل بودندکه همان سال اول من تمام مراتب را بدون کم‌وزیاد بدولت مطبوعه خودم اطلاع داده‌بودم . ونوشته بودم که برای اطلاع کامل مجبور باین عمل بودم که تا در هر محفل ومجمعی راه داشته باشم ولی برعکس به‌معلم چنین وانمود میکردم که اسلام من محرمانه‌از روسها است و فرنگیها میباشد ، کسی پی به اسرار من نبرد ، که سبب قتل من وبیوه‌شدن برادرزاده تو خواهد بود .

ماهی ده تومان بوسیله شعبه صحی‌وزارت خارجه بتوسط صندوق‌دار سفارت حسب‌الحواله من مستقیماً بشیخ محمد کارسازی میشد ، خرج خانه شیخ محمد روزی دو قران بیشتر نبود ، از صرفه‌جوئی این‌وجوهات چندباب حیاط ساخته و یك حیاط بدستور من تمام با آجر ساخت و حمام هم‌داشت که در ضلع شمالی آن دو اطاق نزدیك راه‌رو ودر وسط دو بالاخانه هم روی آن‌دو اطاق با آویسهای خیلی قشنگ که با شیشه‌های الوان داشت برای خوابگاه من‌ساخته بود ، ویك اطاق مخصوص کمد و پنجره محکم و یك درب یك لای بسته محکم داشت که محل پذیرائی رفقای محرمانه من بود ساخته بودند ، پشت این‌دو اطاق یك درز کوچك تخته‌ای داشت که یك پاکت‌ازآن درزمیتوانستم در صندوق‌چه‌که در اطاق نصب بود بیندازم و هر یك از رفقای محرم مطالب مهم را مینوشتند ومستقیماً در آنصندوق چه می‌انداختند و میرفتند .

چون مسلمانها نمیتوانستند بسفارت‌خانه بیایند در روز وساعت معینی در آن

حیاط ودر این اطاق از آنها پذیرائی میشد .

میرزا حسینعلی و میرزا یحیی اول‌کسی بودند که در این اطاق وارد شدند و مطالب بسیار مهم بمن راپورت دادند خلاصه‌ماه رمضان سال سوم هم گذشت و در این رمضان علاوه بر کسب معلومات و اطلاعات‌مفیده طریقه عمامه پی‌چیدن را نیز آموخته بودم ، چندین دست لباس و عبا وعمامه وقبا و کفش‌های ساغری و نعلین و شالهای ظریف خریده بودم ، تمام این البسه مثل‌البسه علمای تشخص باغوان تهیه شده بود دروقت نماز تحت‌الحنك می‌انداختم واذکارو ادعیه در تعقیب نماز میخواندم ، حتی بیشتر از شخص شیخ محمد معلم ، خلاصه‌یك آخوند بتمام معنی باسواد و متعصب شده بودم ، بهرنوظهوری بی اعتماد و هرترقی و علمی را برای ایرانی کمتر قلمداد میکردم ، وکماهو حقه دستورات وزارت‌خارجه و دربار امپراطوری را بموقع اجرا میداشتم ، و هیچ اشتباهی در امور سیاسی‌نکرده بودم ، فقط در مردن فتحعلی شاه (بقول حکیم احمد گیلانی فتحعن شاه) ازدست روسها و عملیات عباس میرزای ولیعهد دق کرد ومرد ، من ظل‌السلطان را تحریك‌کردم دعوی سلطنت کند ولی غافل از این که قرارداد محرمانه عباس میرزای ولیعهدبا دولت امپراطوری بودم ، ولی به محض اینکه از دربار روسیه امر شد که باید به‌محمد میرزا پسر عباس میرزای ولیعهد مساعدت شود عملیات را وارونه نمودم ،به محض عدم مساعدت این بیچاره‌ها را در نگارستان گرفتند ولی من نگذاشتم که‌آنهاراکور کنند ، فقط بتبعید آنها اکتفا نموده و باردبیل نقل بلاد شدند .

پس از مکاتبات با وزارت خارجه‌دولت امپراطوری وسائل فرارآنهارا بروسیه من فراهم نمودم ظل‌السلطان و رکن‌الدوله‌و امام‌وردی میرزا وکچیك‌چی‌باشی هرچهار نفر با گماشتگان که از طهران فرستاده بودم‌آنها را بطرف روسیه فرار دادم برای اینکه اگر محمد شاه درست اطاعت اوامر دولت‌امپراطوری را نکند آنها را برای (اولولو) ساخته بودم و پیشنهاد کردم که این شاهزاده‌را تحت‌الحمایه دولت روسیه نمایند ، جیره و مواجب کافی بآنها بدهند و از آنها نگهداری کنند ، ولی به محض اینکه محمد شاه در صمیمیت با من گرفت فوراً محرمانه‌نوشتم‌که آنها را بدولت عثمانی روانه کنند.

محمد شاه را ما تحریك کردیم که‌فتح هرات را بکند و افغانی راکمافی‌السابق جزء ایران نماید ، تا تدریجاً در آنجا ترتیب‌قشون داده شود همان قشونیکه نادر به هندوستان برد و فتح کرد ، ما بدست سربازهای ایرانی این فتح را بکنیم ویکسره مالك آسیا بشویم .

محمد شاه کاملا موفق بفتح هرات‌شد ، ولی رقیب ما مانع فتح افغان و فتح

هرات گردید و دولت ایران را بوسائل چنداز این عمل منع نمود ، محمد شاه کاملا میدانست که پدرش بوسیله دولت امپراطوری ولیعهد ایران شد بعلاوه میدانست که به پشت گرمی ما مالك تاج وتخت ایران شده باما صمیمی و یگانه بود حتی هر وزیر وطن پرستی که با رقیب ما یا با سایر دول فرنگ برای ترقی ایران بند و بست میکرد ، فوراً زیر آب را زده و بقدر وخامت کردارش مکافات میدید ، تبعید ، تکفیر، قهوه‌قجری، و غیره وغیره ، از این جهت وزراهم تکلیف خود را فهمیده بودند و همه شاهزادگان و اعیان و اشراف و علماء محرمانه متوجه ماشده بودند ، و اغلب امورات در تحت نظر ما حل و عقد میشد و هیچ وزیری یاامیری جرئت مخالفت ما را نداشت و محمد شاه بطوردلخواه دولت امپراطوری رفتار میکرد.

در این مدت من کاملا باوضاع اخلاق و عادات دربار و علماء وامراء و تجار حتی نسوان اطلاع حاصل نمودم، ماه رمضان سال چهارم رسید حالیه قریب پنجسال است که من در ایران تحصیل و مطالعه میکنم وزحمت میکشم ، وهمه قسم فداکاری میکنم، و بی‌نهایت طرف توجه دربار وزارت خارجه گشته‌ام ، کاملا از وضعیات خود خرسند و خوشنودم ، وزیور هم یك پسر کاکول‌زری برایم زائیده که در شباهت مانند سیبی است که نصف کرده باشند .

سورها دادم ، اسم‌گذاری کردم واسامی چند در قرآن گذاشتند و بالاخره علی درآمد بی‌نهایت شادی و وجد نمودم ،نامش علی (کنیاز دالفورکی) شد بهمین قسم گزارش به دولت متبوعه خود دادم وبا شیخ محمد و دوستانم وانمود میکردم که سفارت واجنبی‌ها ندانند .

باری در این رمضان هم چون رمضانهای گذشته شبها بعد از افطار تا نزدیك سحر در منزل حکیم احمد گیلانی بسرمی‌بردم یعنی بیشتر از ماههای دیگر ، فقط شبهای دوشنبه و شبهای جمعه سه چهار ساعت درآن محفل معرفت میگذرانیدم ، شبی ازشب هائی که رمضان (به هم‌هم افتاده بود) ازحکیم سئوال کردم ،

حضرت مولائی اسلام شعبات مختلفه‌شده کدام شعبه حق است و کدام یك غیر حق است ، فرمودند : اسلام شعبات ندارد ،اسلام عبارت است از خداوقرآن ، یك اصول دین دارد و یك فروع دین ، و شهادت بیگانگی خداوند ورسالت محمدمصطفی (ص) که از طرف خدا و قرآن مجید را برای خلق دنیا و سعادت بشر آورده است ، اسلام جز این چیز دیگری نیست ، حضرت امیرمومنان علاوه بر عموزادگی و دامادی ، اول ماآمن بالله ، بود و پدر حسین بود ، ولی پیغمبراکرم قبل از رحلتش برحسب قوانین و سنت سنیه اسلامی به پسر عم و داماد خود که افضل مردم آنروز بود امر میکند که اجماع امت

بهرکس متوجه شد او خلیفه و پادشاه مومنین‌است ، و حضرت علی‌بن ابیطالب هم که اجماع امت را متوجه ابابکر صدیق رضی‌اله‌عنه دید تبعیت نمود . همچنین با فاروق‌اعظم خلیفه دوم و نیز با خلیفه سوم رضی‌اله‌عنهما،وهیچ جنگ و نزاعی در آن هنگام نبود ، این جنگ‌و نزاع در هنگامی شروع شد که‌چند نفر از مفسدین جاه طلب دین پاکی راکه خدای بزرگ برای خلق دنیا و نژادهای‌مختلف ساکن کره زمین فرستاده بود ، آنها میخواستند منحصر بخود کنند و بدنیاسلطنت نمایند و بر خلاف نفس ، حدیث پیغمبر اکرم رفتارنمایند یعنی‌خلیفه که‌اجماع آنروزه که مسلمان بودند وکسیکه از میان مسلمین افضل و اعلم و افهم و اورع و باسیاست و کیاست تر از همه باشد برای امیرالمؤمنین شدن انتخاب کنند ، برخلاف‌سنت سنیه رفتار و همان اعراب آنروزه که حضرت ختمی‌مرتبت‌فرموده بودند :(الاعراب‌اشد کفراً و نفاقا) باصول لجبازی یك نفر عرب اگرچه فضیلتی هم نداشته باشد فقط‌طرفدار سلطنت دولت عربی باشد انتخاب نمودند ، و کشمکش از آن تاریخ شروع‌شد . چرا ، برای اینکه برخلاف امر خدا و رسول اکرم (ص) عمل‌نمودند،یزیدبن‌معاویه‌سلطان شد و بنی‌امیه هرچه میتوانستند بر مسلمین ظلم وستم نمودند ، حتی حسین‌ابن‌علی که ذریه رسول خدا بود چون میفرمود که اعمال یزید برخلاف دین خداست و هرچه‌بنی‌امیه کوشش کرد که آن برحق دست از این سخنان بردارند متقاعد نشدند ، زیراباسلام عقیده داشت . و حتی حکومت ری. و ایران را باو واگذار نمودند او راضی نشدو فرمودند این حکومت غیراسلامی است، و باید یزید خلع‌ید از خلافت بکند ، باری‌او را شهید و اهل و عیالش‌را اسیر کردند و اختلافات شدید را اشد نمودند .

اما مذاهب پنجگانه که حالیه‌درمیان‌مسلمین معمول است ، همه یکی است چند نفر مجتهد مثل ابوحنیفه یا امام شافعی یاحمبلی یا مالکی یا جعفری این ائمه در اصل دین هیچ اختلافی ندارند مثل امروز که‌چند نفر مجتهد در عتبات عالیات هستند ، هر دسته به تقلید یکی‌از مجتهدین هستند ،آنهابه همین نهج هستند ، یك دسته مقلد امام حنفی ، یکدسته مقلد امام شافعی ، ویکدسته‌مقلد امام حمبلی یا امام مالکی ، یك دسته پیرو امام جعفرصادق (ع) میباشند .

این ائمه از خود دینی درنیاورده‌انددر جزئیات مثل طهارت و مسائل وغیره‌وغیره یك اختلافاتی دارند و الا اصل یکی است ،من گفتم خیر چنین نیست شیعه ، بسنی لعن میکند ، فرمودند خیر مسلمان هرگز بصحابه‌رسول خدا لعن نمی‌کند و من بشما گفتم‌که حضرت امیرالمؤمنین (ع)باهرسه خلیفه‌بیعت‌نمودند . و نگذاشت هیچ اختلافی حادث شود ، و شخص علی‌ابن‌ابیطالب جاه طلب‌نبود ودر آن هنگام هرکس میخواست ایجاد

اختلاف کند ایستادگی میکرد و رفع هراختلافی را می‌نمود ، هر اشکالی که خلفا داشتند رفع میکرد و مخالفین آنها رامؤالفت‌میفرمودند .

ولی پس از رحلت خلفای راشدین‌دیگر کسی نبود که لیاقت این کار را داشته باشد ، یعنی نگذارد مفسدین ایجاد نفاق وشقاق کنند ، ویك نفر دیگری مانند خلفای راشدین بود که پرهیزگار و متقی باشد هرگزعلی‌ابن‌ابیطالب (ع) قبول‌خلافت‌نمی‌فرمودند و زیر بار این مسئولیت گران نمی‌رفتند ،ولی در آن هنگام دیگری نبود که دفع شر مردم جاه‌طلب و طماع رابکند و از طرف‌دیگر امیرالمؤمنین مسئول خدا و رسول‌بود و تکلیف دینی هم آن بود که قبول خلافت‌بکند ، در آن هنگام چون ابابکر ، صدیق و فاروق اعظم و عثمان‌ابن‌عفان هم نبودندکه‌خلافت‌را واگذار بآنهاکند وخود در تمشیت امور اسلامی انجام وظیفه نماید ، لابد قبول‌خلافت نمود ، بنی‌امیه و طرفداران معاویه برای جاه‌طلبی ایجاد نفاق نمودند و یك‌دسته‌از مسلمین رابرضدعلی‌ابن‌ابیطالب‌برانگیختند حتی عیال حضرت‌رسول‌عایشه‌را باخود منع نمودند و با خلیفه رسول خدا جنگ آغاز نمودند ، آری بنی‌امیه بواسطه جاه‌طلبی‌برخلاف امرخدا ورسول ایجاد نفاق‌ومخالفت نمودند و اختلاف ازآنجا شروع میشود ،ولی برای چه سر خلافت و سلطنت اینهمه اختلاف دینی نبود اختلاف سر خلافت بود.

پس از آنکه مسلمین به شناعت‌عمل‌بنی‌امیه پی بردند آنها را معزول و بنی‌عباس را بجای بنی‌امیه منصوب نمودند اگر شماامروز تقلید آقای لهستانی رابکنید یادیگری تقلید آقای سیدکاظم رشتی را بکنند نه این‌کافر است نه آن ، اسلام یك دین است ، خدا و قرآن ، والا هریك از مسلمین اولوالامر یاخلیفه شوند در قرآن و احادیث‌نبوی تغییر حادث نمیشود و دین خدا یکی است،آخوند ، شما باطهارت و پاکیزه‌گی نماز بخوان و روزه بگیر ، زکوة بده ، و بفقرا ویتیم وابن‌السبیل ، دستگیری کن ، دروغ مگو ، و افترا مزن ، وکمك بخلق خدابکن،مؤدب و خوش‌کردار باش ، نیت بد نداشته باش مسلمانی .

ولی افسوس در هنگامی که فاضل‌دانشمند مسلمان پاك‌دین این فرمایشات و نصایح را میفرمودند من یادداشت میکردم‌چگونه اختلاف مابین مسلمین را افزون کنم و چگونه ایران را بوسیله نفاق وبی‌دینی‌مسخر دولت روسیه کنم ، تمام همم یافتن‌راه اختلاف و نفاق بین مسلمین بود .

رمضان تمام شد ولی من چند نفرمحرم خودرا تربیت جاسوسی می‌نمودم ، هیچکدام لیاقت و صمیمیت میرزاحسینعلی‌وبرادرش میرزا یحیی را نداشتند ، واقعا ایرانیهای وطن‌پرست ، راپورت‌چی‌گری راکار پست و ارازل را خبرچین و نمام میدانند

خصوص برای اجنبی ، و این صفت ایرانیهـامرا بی‌نهایت متعجب میکرد بااینکه برای‌این عمل پول خوب خرج میکردم .

آری این نژاد آرین ، بی‌نهایت مغرور و وطن‌پرست و باذکاوت است ، پس از رمضان یك روزی دومرتبه میرزاحسینعلی باگرمی هوا آمده بودکه مرا ملاقات کند ولی من در دو فرسنگی شهر در شمیران بودم ،پس از آمدن بشهر در اطاق مخصوص‌خودم در آن صندوق کذائی نامه‌ای یافتم‌که میرزاحسینعلی نوشته بود و چنین راپورت داده بود ،که دیشب غروبی قائم‌مقام صدراعظم‌بخانه حکیم احمد گیلانی آمده بود و من بوسیله گل‌محمد نوکر حکیم بعنوان اینکه‌صدراعظم را به‌بینم وارد اطاق قهوه‌خانه‌شدم، حکیم با قائم‌مقام ازهردری صحبت‌میکردند،قائم‌مقام میگفت که این شخص لایق سلطنت نیست نوکر دولت روسیه است . و اساسابایدیك نفر ایرانی غیرمغل مثل زندیه بایدپادشاه شود و وسائل کار را بکمك اعیان‌وسردارهاباید فراهم نمود ، و حکیم احمد هم تصدیق میکرد و میگفت شما و تدبیرات شما ایـن‌شخص را بسلطنت رسانید ، من چندین مرتبه در این خصوص بشما گفتم ولی مواقعی‌چندبدست آمد و شما مانع شدید ، خصوص هنگامی کـه در نگارستـان بود و اغلب‌شاهزادگان بلافصل مدعی سلطنت بودند ، اگر از بزرگان زندیه حاضرنـد ، محمد علی میرزا را بامیان این چند نفر شاهزاده ، یك نفرکه لایق بودبه‌تخت‌سلطنت‌می‌نشاندی.قائم مقام فرمودند ، قریبا ملاحظه خواهید نمود که این جوان مریض که همتش نوکری‌امپراطوری روس است مثل پدرش ناکام از دنیا رفت و حق بحق‌دار رسید .

پس از خواندن این نامه فورابسفارت رفته و غلام باشی را خواسته بدون اینکه بادیگری این مطالب را بمیان بگذارم‌یك‌سره‌به‌باب همایون رفته که پیغام کردم که مطلب واجبی از طرف دولت خود دارم که بایدبشخص شاه عرض کنم ، شاه اندرون بود سراسیمه تعظیم کردم و گفتم مطلب محرمانه‌است و سواد مکتوب را بدو دادم ، با خود من مشورت کرد که چه باید کرد ، و چندماهی است که صدراعظم بااینکه تمام عنان اختیار را بدست او داده‌ام ، مرا میخواهـدوادار کند که بادولت امپراطوری مخـالفت کنم و شهرهای ایرانرا پس‌بخواهم ، وصاحب‌منصبان چند از فرانسه بخواهم و سرباز تربیت کنم ، و اسلحه جدید تهیه نمایم ومدرسه چون فرنگستان باز کنم ، و مبلغ گزافی دولت انگلیس بلاعوض خواهد دادکه‌تهیه این کارها را به‌بینم ،

من متحیر از سادگی او شدم ، بااینکه چند ماهی نبود که من بااو راه یافته بودم ، همه اسرار دولتی خودرا بمن گفت،عرض کردم باید هر دورا از میان برداشت ، فرمودنـد قائم مقام را فردا بکیفر اعمالش‌خواهم رسانید ، ولی حکیم احمد گیلانی

بسیار مشکل است چون جنبه روحانیت وارشاد بزرگی دارد .

عرض کردم کار او بعهده من، پس‌از این تعهد بی‌نهایت خرسند و شاد شد ومرا بغل زده بسیار بوسید و گفت بارك‌اله ، ازوقتی که تو مسلمان شدی بدردمسلمانان‌حتی بدرد شاه مسلمانان هم میرسی ، یك انگشتربرلیان و یك انگشتر زمرد ، بسیار گران‌بها بمن مرحمت فرمودند .

من تهیه زهر قتالی نموده و میرزاحسینعلی را خواسته ، اولا یکصد اشرفی فتحعلی‌شاهی بدو دادم و آن زهر را بدوسپردم تابهروسیله که میداند داخل گلاب نبات حکیم احمد گیلانی نموده کارش رایکسره نمایند . و باو گفتم فقط برای‌آنست که حکیم بیشتر متوجه من شود و مرا بیشتردوست بدارد ،او هم بوسیله‌ای که میدانست در ۲۸ صفر هزارودویست‌وپنجاه ویك ، به‌حکیم خورانید و کار حکیم را یك‌سره‌نمود.

و قائم مقام که در باغ لاله‌زارمسکن‌داشت دعوت بنگارستان نمود و کار اورا هم یکسره نمود ، ولی من زودتر از شاه انجام‌خدمت خودرا نمودم .

شیون و هیاهوی قریبی در خانه‌حکیم افتاد و پس از مرگش ده دوازده‌دهات در اطراف طهران و مازندران داشت همه رادولت ضبطو خالصه دیوانی نمود ، و از این جهت مردم فهمیدند که رحلت حکیم هم‌بوسیله محمدشاه شده .

باری پس از فوت‌قائم‌مقام‌درمجلس‌دیگر به خدمت شاه مشرف شدم بااینکه چندین نفر از قبیل آصف‌الدوله الهیارخان‌داعیه صدارت داشتندمعهذا حاج‌میرزاآقاسی ایروانی که معلم عهد ولیعهدی او بود صدراعظم نمود کاملا مطیع و زارع منشی بود ـ و میرزا آقاخان راهم که از دوستان بودوزیرلشکر نمودوبی‌نهایت مرا ازاین بابت‌خورسند فرمودند ، بحدی من محرم اسرار شاه شده‌بودم که سفیر روس را حسادت افزون‌میکرد و مرا دچار کشمکش‌های بیهوده نمود ، ولی‌از طرف دیگر روزگار من از طرف دربار دولت امپراطوری وزارت امور خارجه روبه‌ترقی بود و این ترقی مرا شیخ محمد استادم از قدیم برادرزاده‌اش وعلی‌فرزندم‌میدانست،گفتم شیخنا از برکت اسلام و نماز است . گفت باشد فرزند تو درست میگوئی .

برادرزاده‌اش بی‌نهایت بمن علاقه داشت و شب را باهم مشروب میخوردیم ، در رفتار من بااو مثل یك شوهر فرنگی بود ،بحدی نسبت بمن جسور بود که گاهی زن عمویش اورا نصیحت میکرد که تو چراچنین‌و چنان می‌کنی ، من بزن‌عمو می‌گفتم دوست دارم چنین کند ، هرچه میخواست برای اوتهیه میکردم، چندین‌دست لباس‌زری‌ومخمل کاشی و ترمه کشمیری داشت همه قسم‌جواهرات داشت ، اسباب خانه بی‌نهایت‌تمیز و اعیانی برای او تهیه کرده بودم ، ولی‌علاقه‌او بمن بیشتر از همه اسباب و اثاثیه‌وجواهر

و پول بود و بی‌نهایت مرا دوست میداشت‌و من هم بی‌نهایت باو اظهار علاقه میکردم .

روزی کـه من بسفارت‌خانه بـرای‌دادن راپورت بوزارت امور خارجه میرفتم، زیور هم در منزل علمای معروف رفته اززندگی آنها ، بکی علاقه دارند ، و باکی بیشتر رفت‌وآمد میکنند ، حرف کرا بیشترگوش میدهند ، بچه خیلی مایلند پس از اطلاع این مراتب من آنچه لازمه زندگی‌بعضی ازعلمای صاحب‌نفوذبودبوسیله اشرفی طلا بی‌نیازشان میکردم .

بوسایل مختلفه محور ملاهای‌طهران‌و اعیان و اشراف دردست شخص من بود ، هر وزیر وطن‌پرستی که با رقیب ما آمدوشدداشت بوسیله ملاهامعزول گاهی تکفیرشان میکردیم ، و گاهی چون قائم‌مقام‌بنگارستان‌میفرستادیم ، سیاست من جلب کردن ملاهاو شاهزادگان و اعیان و اشراف بوسیله پول واین اول مرتبه بود که دولت روسیه بوسیله این‌سیاست غلبه‌کامل‌برقیب‌خود انگلیسها نمودوباعث ترقی‌من‌دردربار دولت‌روسیه‌گردید.

مخارج سالیانه این عمل در ابتـدابیست هزار منات طلا بود ، چون نتیجه خوب گرفته شد به پنجاه هزار منات طلا ترقـی‌داده شد ، من هر ساله از این وجوه برای اعیان و شاهزادگان و آخوندهای صاحب‌نفوذ . سوقاتهای خوب ازروسیه وفرنگستان بآنها میدادم .

باری بحدی نفوذ ما در دربار دولت‌ایرانی فزونی یافت که یك نفر آخوند را صدراعظم کردیم وهرچه‌میخواستیم می‌کردیم‌بحدی من خودمانی شده بودم ، که در هر محفل و محضری مرا دعوت میکردند ، من‌هم واقعا مثل‌آخوندهای صاحب نفوذدخالت در امور میکردم ، برای وزارت وظائف‌میرزا نصراله اردبیلی و وزارت امور خارجه میرزا مسعود آذربایجانی ، برای حکومت‌بروجرد سید سیلاخور بهمن‌میرزا ، و برای گلپایگان منوچهر میرزا ، برای مازنـدران‌فضل‌علیخان قره‌باغی که از آشنایان ودوستان بودند معین شدند ، بااینکه من رای نداشتم‌باآقاخان محـلاتی حکومت بدهند معهـذا حکومت کرمان را باو دادند .

ولی چند نفر از دوستان در عوض‌چون خانلو میرزا برای حکومت یزد ، و شاهزاده بهرام‌میرزا بحکومت کرمانشاهـان‌منصوب فرمودند ، باری هریك از وزارت خانه وامورات دولتی و حکمرانان ایالات وولایات که مناسباتشان باما خوب بودصاحب شغل و کارهای مهم شدند .

حکومت فارس که با فیروزمیرزابود منوچهرخـان معتمدالدوله که طرفـدار دولت امپراطوری بود به پیشکاری فارس‌منصوب فرمودند ، نصراله خان قاجار پسر امیرخان سردار کشیك‌چی باشی شد، اللهوردی‌بك گرجی که محرم‌من‌بودمهردارهمایونی

شد ، من برای رفقا و دوستان هرچه ممکنم بود اقدام کردم .

اعلیحضرت محمدشاه بی‌نهایت بمن لطف داشتند و حتی کسانیکه باما ضدبودند، مثل حسینعلی‌میرزای شجاع‌السلطنه محمدتقی‌میرزای حسام‌السلطنه ، علینقی میرزای رکن‌الدوله ، و امام‌وردی میرزای ایل‌خانی ،و شیخعلی‌میرزا ومحمدحسین میرزای‌حشمت الدوله ، و اسمعیل‌میرزا و محمودمیرزا وبدیع‌الزمان میرزا ولد ملك‌آرا و سایردوستان و متحدین قائم مقام که بارقبای ما بندوبست‌داشتند همه را تبعید باردبیل فرمودند و شاهزاده ناصرالدین میرزا بولیعهدی معین‌نمودند ، وقهرمان میرزاکه‌طرفداران قرارداد محرمانه عباس‌میرزاولیعهدبادولت‌امپراطوری‌بود از خراسان احضار و حکمران آذربایجان و پیشکار ولایت عهدشدند ، بوسایل‌محرمانه‌فریدون‌میرزا را بحکومت فارس منصوب ، و فیروزمیرزا که حاکم فارس بود بااینکه بامامناسبتی نداشت فقط برای برداشتن آقاخان محلاتی ازکرمان که بارقیب ماانگلیسها مربوط بود بحکومت کرمان منصوب گردید .

راست است در ظاهر حاجی میرزاآقاسی صدراعظم بود ولی بحدی من بامحمد شاه مربوط بودم که در اغلب امور دولتی‌محرمانه بامن مشورت میکرد و مرا کاملا مسلمان و خیرخواه خود میدانست ، اقبال‌من باعلی درجه رسیده‌بود ، بااین‌همه‌خوش‌بختی یك‌مرتبه روزگار برمن چون شب تار گردیدطفلم مبتلا بمرض آبله و پس از پنجروز وفات کرد ، و وبای سختی که در طهران‌بروز کرده بود یك مرتبه مرا بی‌کس نمود شیخ‌محمد معلم‌که از پدر بمن‌مهربان‌تر بودوزیور عیالم که چون جان شیرین اورادوست میداشتم بازن عمویش عیال شیخ‌محمد هرسه‌در ظرف یك هفته مبتلا بوبا ، ووفات کردند، بیش از هشت هزار نفر در این شهرکم‌جمعیت‌بمرض (وبا) درگذشتند ، مثل اول ورود من که در این شهر قحط و غلا و طاعون بودومرکامرگی بود ، بااین حال امسال بقدر ثلث آن سال تلفات نداشت معهذا من تصورمیکردم که دنیا زیرورو شده است و هزار مرتبه از آن سال اول بمن بدتر گذشت .

آری صوراسرافیل دمیده بود وانتظار مرگ داشتم ، چندین روز بحال بهت افتاده بودم و از بدکاریهائی که نموده بودم‌بی‌نهایت نادم و پشیمان که چرا من سبب‌قتل مردم پاکدامن چون حکیم احمد گیلانی آن‌مرد ربانی و قائم‌مقام آن دبیر بی‌نظیر و مرد صالح را بواسطه یك راپورت میرزا حسینعلی‌چرا فراهم نمودم در همین اوان (غراف‌ـ سیمیترویچ) وزیرمختار دولت روسیه‌که مردجسور و دسیسه‌کار و مفتری بود بوزارت امور خارجه امپراطوری نوشت : که‌دالفورکی سالی پنجاه هزار منات طلا را بکسان عیالش تقسیم و صرف مخارج شخصی‌و هوی و هوس خود میکند .

شیخ محمد پدرزنش پنجسال پیش‌ماهی ده تومان و حالیه چندیست ماهی چهل

تومان بخرج آورده و حال آنکه مدتی‌است‌مرده و شاید هم‌اصل نداشته‌باشد ،توضیحات مفصلی از طرف وزارت امور خارجه از من‌خواسته شد چون علاقه مفرطی که من بماندن داشتم بواسطه این حوادث یك مرتبه از من‌ساقط شده بود هیچ خواب و خوراك‌نداشتم و نزدیك بود از غصه قالب تهی کنم‌وبهترین‌وسیله را هجرت از طهران دانستم لذا در جواب توضیحات کردم که باید حضورامطالب‌را بعرض برسانم ، لذا مرا بروسیه خواستند ومن هم بتمام دوستان طهرانم که هرچه‌بتوانند ، با غرف سیمیترویچ مخالفت کنند، و مراتب را بعرض شاه رساندم ، که چون‌من مسلمان شده‌ام غروف سیمیترویچ ،که‌در دین مسیحی است زیراب مراکشیده و مرابروسیه احضار نموده‌اند ، ایشانهم‌رضایت‌نامه مفصلی بمن مرحمت فرمودند ، قول دادندکه با ، غرف سیمیترویچ ، مساعدتی نکنند و حتی پس از چندی تغییر او را بخواهند .

این وزیر مختار بی‌هنر تمام مستمری‌و ماهیانه دوستان ورفقای مرا حتی میرزا حسینعلی و میرزا یحیی و میرزا رضاقلی وغیره و غیره که محرمانه ماهیانه می‌گرفتند قطع نمود ، تمام تشکیلات مرا برهم زد وهرچه من کرده بودم وارونه و برهم زد و رشته مرا حلاجی کرد ، پس از پنجسال وچند ماه که در ایران بودم بروسیه مراجعت کردم .

من بطور حقیقت مسیحی نبودم وبرمن محقق شده بود که دین اسلام یگانه دین برحقی است که میتواندبشرراسعادت‌مندکند و هیچ شك‌وشبهه برای من باقی نمانده بود ، و نیت کرده بودم که اساسا در حضورامپراطور و اعیان و بزرگان دولت مدلل‌کنم که دین اسلام ناسخ تمام ادیان است و هیچ‌دین دیگریهم بعداز این دین نخواهد آمد ، و قبول این دین برای روسیه هم اجرآخرت‌دارد و هم اجر دنیائی و اگر روسیه مسلمان شود از جزیره خالدات تا اول خاك چین‌بدون‌هیچ دردسر و مانعی در تصرف او درخواهد آمد ، حتی قشون‌کشی هم لازم نخواهدبود(باصول مسلمین اخوه) نصف بیشتر قسمت آسیا و قسمت افریقا و قسمت شرقی اروپابالاخره تمام مسلمین دنیا طرفدار و قشون ما خواهند بود .

من چنین نقشه را طرح کرده بودم‌که به کمتر زمانی دنیا را مفتوح دولت‌روسیه کنم ، ولی متاسفانه پس از حضور یافتن دروزارت امور خارجه اوضاع روسیه و سیاست مداران آن مملکت ، پس از دادن توضیحات‌و راپورتهای مفصل و تشریح اوضاع مملکت ایران و هزاران سئوال و جوابها چنان یافتم‌که اگر کلمه‌ای از این تفکرات بر زبان جاری کنم شخص الکساندر دوم امپراطورروسیه بشخصه مرا خفه خواهد کرد ، لذا شروع بدفاع نمودم و گفتم مسلمانی من ازراه تزویر بوده ، برای اینکه در هر محضرو

محفلی بتوانم آمدوشد کنم و سیاست‌مملکت‌ایران را بدست بگیرم بظاهر مسلمان شده بودم تا به نتیجه مطلوبه برسم ، و بطوردلخواه رسیدم رجوع براپورتها وعملیاتیکه نموده‌ام بفرمایند ، و هزاران دلیل بر خدمت‌گذاری خود و نادانی سایرین آورده و با برهان و دلیل منطقی ثابت نمودم .

باری چند ماهی پی‌درپی بکارهای‌گذشته من رسیدگی نمودند ، تا اینکه همه اذعان بفداکاری خدمات برجسته من نمودندمعهذا اگر چند نفر طرفدار در دربارنداشتم بجای این خدمات ذی‌قیمت ممکن بود مرانابود سازنـد ، آنوقت حرفها و نصـایح مرجان ملیکن وزیر مختاردولت انگلیس‌بیادم‌آمد ، که مرا مـی‌گفت از این اقدامـات و دوندگیهای زیاد نتیجه معکوس درمملکت‌خود خواهی گرفت و این‌جا هم سبب‌رقابت و دشمنی جناب (غروف سیمیترویچ) رافراهم‌ساخته ، لازم است شما را در منزل جناب آقا شیخ محمد ملاقات کنم و آقا کوچولوراهم ببوسم و یك غلیان محبتی باهم بکشیم، معلوم شد که جناب سفیر از عملیات‌من‌همه‌را مطلع است حتی از سفارت‌خانه ماوامورات شخصی من و چگونگی اوضاع همه ، درجواب عذر خواستم و گفتم بااینکه‌میدانید جناب سفیر بامن بد است ، این ملاقات‌برای‌من گران تمام میشودمفیدکه نیست سهل‌است ممکن‌است‌که مرا بحبس ابد وکشتن دهد .

دیگر چیزی نگفت و خداحافظـی‌کرد ورفت . باری چندین کاغذ از دوستان طهران داشتم همه مرا دعوت‌بایران میکردند،حتی میرزا رضاقلی ، و میـرزا حسینعلی ، و میرزا یحیی و بعضی از دوستان‌شکم‌پرستم‌مرا دعوت به حلیم غاز ، وته‌چین پلو ، و فسنجان میکردند و بی‌نهایت آرزو میکردندکه بایران بازگردم ، ولی اغلب برای دریافت مناتهای طلا این همه اظهار دوستی و علاقه‌بامن میکردند والا دلیل دیگری نداشته ، واظهار تنفر آنها هم از (غروف سیمیترویچ)برای قطع مستمـری و ماهیانه بود اغلـب نامه‌های دوستان طهرانم ازفتح هرات وافغان‌حتی مطیع شدن حکومت‌کابل و غیره مفصل نوشته بودند .

من موقع را مغتنم شمرده بعرض‌امپراطوری رساندم که دراین موقع هر چه بایران تقویت شود اسلحه و پول فرستـاده‌شود با بودن محمد شاه قاجار و این سلسله این فتوحات به نفع دولت امپراطوری است‌ولی پس از تشکیل مجلس مشاوره شخص جناب وزیر امور خارجه مخالفت فرمودند ،وگفتند ما با دولت انگلیس امروزه نبایـد مخالفت کنیم ، وانگهی معلوم نیست کـه‌دولت ایران قوی شود قراردادهای محرمانه را فراموش نخواهد کرد ، من هزاران دلیل‌بر وفاداری محمد شاه آوردم ، ولی مفیـد فایده نیفتاد و بخصوص وقتیکه کشتی‌های‌جنگی دولت انگلیس جزیره (غارکو) نزدیك

بوشهر را تصرف نمودند ، واختلالات درایالات ایران فراهم ساختند ، دولت ایران ترك فتوحات خود نمود و مبالغ زیادی متضرر و بدون گرفتن نتیجه بخاك ایران مراجعت نمودند ، ولی در این مذاکرات برمن محقق شد که اغلب اولیای امور باطناً با رقیب ما انگلیسها سروسری دارند .

باری بهروسیله که میدانستم باولیای امور وزارت امور خارجه مدلل داشتم که مخارج سری در ایران لازم است حتی هرقدر مبلغ آن اضافه‌تر نمایند نتیجه بهتری خواهند گرفت . خواهی نخواهی احکام ازطرف وزیر امور خارجه صادر نمودم که ماهیانه چند نفر از اقوام مرحوم شیخ محمدمعلم را با میرزا حسینعلی و میرزا یحیی و چند نفر از اقوام آنها را کمافی‌السابق مرتباً به پردازند ، مطالبی که آنهـلا راپورت میدهند مستقیماً بروسیه بفرستند .

چند ماهی هم در وزارت خارجه مشغول ترجمه‌آن‌خطوط ودستورباآنها بودم، و سفیر را با مکاتبات آنها آشنا می‌ساختم ،ودر ضمن اثاثیه من که بوسیله یك نفرتاجر آذربایجانی که بامن بی‌نهایت دوست بود ازایران رسید ، تمام اسباب ورخوت من حتی تمام لباسهای آخوندی من ، البسه‌زنانه مرحومه عیالم و چادر چاقچور او وهر چه داشتیم همه را فرستاده بود ، بادبزنهای‌حصیری که از برگ خرما ساخته بودند با مسواك و مهر وتسبیح هرچه داشتم همه رافرستاده بودند .

در یکی از شب‌های تابستان من ملبس بلباس آخوندی شده خدمت عموی خود که نزد امپراطور ندیم و محرم بودرسیدم بی‌نهایت متعجب شد و خنده بسیار نمود من باکمال وقار باو هیچ نگفتم و مثل‌شریعت مآبهای طهران با او باتبختر نگاه میکردم ، باری فردای آنروز با عیالش به‌منزل من آمدند و البسه زنانه ترمه کشمیری و زریهای اصفهانی کاشی و مخملهای‌کاشان‌و چادرهای یزدی و چاقچور چوخاو قطنی و اطلس و دارائی بپوشانم و خودم لباس‌آخوندی اعلای خود را بپوشم در قصر ییلاقی امپراطوری شب یکشنبه حضوریابم ،من قبول کردم و یك دختریکه بتنه توشه زیور بود آوردم و چند روز چند شب اورابآداب زن ایرانی و پوشیدن لباس و چادر چاقچورکردن وروبنده زدن و طریقه روبندبالا زدن و چشم وابرو بیرون گذاشتن و چند کلمه سخن‌گفتن باو آموختم .

شب یکشنبه ۲۷ ژوئیه ۱۸۳۸ به‌قصر ییلاقی امپراطور حضور یافتم ، از حرکات و تسبیح تکان دادن و تحت‌الحنك‌انداختن و رفتار ناهنجار با عیال ساخته‌گیم که چادر چاقچور باو پوشانده بودم ، و تن‌بانی دراز چند عددرویهم باو پوشانده بودم، با آرخالق سمبوسه ترمه کشمیری و چادرچاقچور و روبنده با نعلین زرد عیال خود را

زده واوهم صدای شغال درآوردن .

باری نمایش غریبی دادم ، از همه‌زحمات عملیات و فداکاری پنجساله من در ایران این نمایش و تقلید بیشتر مؤثر افتاد و بی‌نهایت من طرف توجه واقع شدم . و تدریجاً بیشتر بحضور میرسیدم و بحقایق‌امور عملیات من به‌شخصه رسیدگی‌فرمودند و بخدمات ذیقیمتی که در ایران نموده بودم‌همه را بعرض رسانیدم و همه کارهای من طرف توجه واقع شد .

در جلسات بعدی که بحضور همایونی رسیدم پیشنهاد کردم ،که عتبات عالیات مرکز سیاست ایران و هند است اجازه‌فرمایند که بآنجا رفتم هم درس اجتهاد که عبارت از فقه و اصول عالی و اخبار است‌در آنجا تکمیل کنم و بقیه عملیاتیکه در ایران می‌نمودم در آنجا ادامه دهم و نتایج‌مطلوبه‌تری برای دولت امپراطوری بگیرم و اوضاع سیاسی آنجا که مهم‌تر از ایران است، چون هرامری که از آنجا صادر شود شاه و ملت ایران واجب‌الاطاعه میدانند اداره‌نمایم .

خلاصه حسب‌الامر با حقوق مکفی‌اواخر سپتامبر سال ۱۸۳۹ از روسیه بطرف عتبات عالیات حرکت نمودم البته با نام(شیخ عیسی لنکرانی) وارد نجف شدم ، پس از چند روزی زیارت و مطالعه منزلی‌مطابق میلم گرفتم ، وبعداز تحقیقات زیاد بسردرس حجةالاسلام آقای سیدکاظم رشتی‌حاضر شدم وبا بعضی از طلاب گرم گرفتم و باکمال دقت مشغول درس شدم ،آقای‌سیدکاظم یکی از علمای و مدرسین نمره اول مذهب تشییع است ، من اغلب در سر درس‌باطلاب بهتر مطالب را می‌فهمیدم وطرف توجه آن مدرس محترم واقع شدم ، معهذا این‌سید محترم‌مرابه‌چشم‌خودی نمی‌نگریست مثل اینکه در قلب او یك اطلاعی از حیث‌نیت من منقش باشد ، اطمینان کاملی بمن نداشت و مسائل مطروحه مرا که جواب‌میفرمودند با یك نگاه و حال تردیدی بمن می‌نگریست ، مثل اینکه باو الهام شده باشدکه مقصود اصلی من در حاضر شدن در سر درس او منظور دیگری دارم و بدروغین‌مباحثه میکنم شاید در مغز منور او روشن بود ، ولی من از روی نمیرفتم و با کمال پرروئی طرح بعضی مسائل و استفاده هائی میکردم .

بواسطه مآل بینی کمتر خود نمائی‌میکردم ، در نزدیکی من یك نفر طلبه منزل داشت که نامش سیدعلی محمد واز اهل‌شیراز بود ، نسبتاً از سایر طلبه هائی که باهم همدرس بودیم متمول تر و پدرش در شهرشیراز کاسب بود و ماهیانه خوبی برایش میفرستادند ، ریش تنگ و طلائی و خوش‌چشم وابرو و دماغی کشیده ، میانه بالا و لاغراندام بود ، و بسیار خون گرم ، به‌قلیان‌علاقه مفرطی داشت ، با من خیلی گرم گرفته

بود من تصور کردم برحسب اشاره آقای رشتی شاید این آمدو شد زیاد میکند ، ولی طولی نکشید که فهمیدم بواسطه فهم وادراك من ، بمن متوجه شده، منهم باکمال خصوصیت بااو گرم گرفتم .

این چند ماه که در نجف اشرف بودم با یك دسته از طلاب که شیخی بودند بیشتر دم خور بودم ، چون این مذهب یك اختلاف جدیدی در شیعه ایجاد میکرد جزء این دسته شدم و متوجه رکن رابع و بقول سیدعلی محمد جزءدسته کاسه ازآش گرمتر شدم ، یعنی این دسته بقدری درحق ائمه غلومی کنند که ائمه را بالاتر از همه پیغمبران میدانند .

سید علی محمد بسیار مزاح بودحضرت امیرالمؤمنین (ع) میگفت من یکی از بندگان بنده محمد (ص) هستم این دسته میگویند آقام علی شکسته نفسی کرده ولی من کاملا بوسیله مرحوم حکیم احمد گیلانی که از همه علما و حکما فاضل تر بود ولی به حقیقت اسلام برده بودم و هیچ احتیاجی بتوضیحات دیگران نداشتم ، ولی با یك حال تعصبی بسید گفتم من حق بطرف این دسته میدهم ، این ها رفقای من هستند ، فردا دیدم همه آنهاکه مذهب شیخی داشتند بامن گرمتر گرفتند و بیشتر بمن محبت میکردند ، ولی سید علی محمد دست از دوستی من نمی کشیدو بیشتر مرا مهمان میکرد و قلیان محبت را باهم میکشیدیم ، این سید عارف مسلك بی نهایت تند هوش وباذکاوت بود ولی خیلی ابن الوقت ومرددو متلون بود ، اعتقاد قریبی بطلسم وادعیه وریاضت و بفر و غیره داشت ، چون دید من در علم حساب و جبر و هندسه مهارت دارم ، برای رسیدن بمقصود شروع بخواندن حساب نزد من نمود با هزاران زحمت چهار عمل اصلی را نزد من خواند وبالاخره گفت کله ، من ریاضی و حسابی نیست من باید ریاضت بکشم ، شبهای جمعه در سر قلیان را آتش میگذاشت و بعد شروع بکشیدن میکرد . ولی بوی تنباکو نمی داد و بمن هم تعارف نمی کرد .

باری باوگفتم چراقلیان بمن نمیدهی بکشم ، گفت تو هنوز قابل اسرار نشده ای که از این قلیان بکشی ، اصرار کردم تا بمن داد و کشیدم ، تمام دهنم وموی ، امعاء و احشام مرا خشك کرد ، تشنگی شددیدی بمن دست داد ، و خنده فراوان کردم مرتب کمی آب لیمو بمن داد و بعد مقدار زیادی دوغ بمن داد ، تا نزدیك های صبح می خندیدم .

یك روز از او پرسیدم این چه بود، گفت بعقیده ما عرفا (اسرار) و بقول عامه (چرس) واز برگ شاه دانه می گیرند ، دانستم که (حشیش) است که فقط برای پرخوری و خنده مفید است ، ورفته رفته مغز را پریشان میکند ، و سید میگفت بعضی مطالب برمن مکشوف میشود خصوص در هنگام مطالعه بقدری در فهم مطالب دقیق میشوم که حد

ندارد ، گفتم چرا پس هنگام‌حساب خواندن‌نمی‌کشیدی ، میخواستی بکشی که زودتر فهم مطلب‌بکنی ، گفت حوصله حساب ندارم،بواسطه استعمال چرس ، اصلا هوس درس و مطالعه از او فراری شده بود ، ودل بدرس‌خواندن نمی‌داد .

روزی در سر درس آقا سید کاظم‌یك نفر طلبه تبریزی از آن سئوال کرد ، آقا حضرت صاحب‌الامر کجا تشریف دارند ، آقافرمودند من چه میدانم شاید در همین جا باشند و من اورا نشناسم ، من مثل برق یك‌خیال بسرم افتاد ، سیدعلی‌محمد این اواخر بواسطه کشیدن قلیان چرس بریاضت هـای بیهوده بی‌نهایت با نخوت و جاه طلب شده بود، روزیکه آقای آقاسیدکاظم این مطلب‌رافرمودند سیدعلی محمد هم حضور داشت پس از این مجلس من بی‌نهایت به سید علی‌محمد احترام فوق‌العاده میکردم و برای او همیشه حریم قرار میدادم و حضرت آقا باومیگفتم ، یك شبی‌که قلیان چرس را زده بود، من بدون آنکه قلیان کشیده باشم با یك حال‌حضوع و خشوعی در حضور او قنبرك کردم، عرض کردم حضرت صاحب‌الامر بمن ترحم‌فرما دیگر بر من پوشیده نیست ، توئی ، تو، سید یك پوزخندی زد و خودش را از تنگ وتا نینداخت .

ولی بیشتر متوجه ریاضت بود ، من‌مصمم شدم یك دکان جدیدی در مقـابل دکان شیخی باز کنم اقلا اختلاف سموم رامن در مذهب شیعه ایجاد کنم ، گاهی بعضی مسائل آسان از سید می‌پرسیدم او هم جوابی‌مطابق ذوق خودش که اغلب بی‌سروته بود از روی بخار حشیش میـداد ، منهم فوراتعظیمی و سری فرود می‌آوردم و می‌گفتم توباب علمی . تو صاحب‌الزمانی . بس‌است‌خود را از من مپوش .

یك روز که سید از حمام آمده بودبازمن درسخن‌را بازکردم، گفت‌آقاعیسی این صحبت‌ها را کنار بگذار ، صاحب‌الامر از صلب امام‌حسن عسگری وبطن نرکس خاتون است ، صاحب ید وبیضا است . معجزه است.مرا دست انداخته‌ای ، من پسر سید رضای شیرازی و مادرم خدیجـه موسوم بخانم کوچك است واز اهل کازرون است ، گفتم آقای من مـولای مـن تو میدانی بشر هزارسال عمر نمی‌کند . واین موهبت نوعی است، تو سیدی و از صلب حضرت امیری و آنچه‌برمن محقق شده است تو ، باب ، علمی و صاحب‌الزمانی ، من دسـت از دامن توبرنمی‌دارم ، سید با حالت قهر از من جدا شد وگفت مرا مسخره کرده‌ای ، منهم بمنزل‌خودرفتم .

در فکر نقشه کامل و طرح بعضـی‌مطالب کردم . و برخود مسلم نمودم کـه بهترین شخص را بدست آورده‌ام، درملاقات‌تقاضا کردم تغییر سوره عمه را کردم بدون آنکه باو احترام فوق‌العاده بگذارم ، سیدهم‌با نرمی قبول این خدمت نمود . قلیان چرس زد و شروع بنوشتن نمود ، و قتی که سیدچـرس میکشید بقـدری تند چیز مینوشت

واقعا یکی از تند نویسهای نمره اول سردرس آقای آقاسید کاظم رشتی بود ، ولی مطالبش اغلب بی‌سروته بود ومن اغلب مطالب اوراصلاح میکردم و بخیال خودم وبرای تحریك سید تا بلکه معتقد شود (باب) علم است .

آری سید بهترین آلت برای این‌عمل بود ، خواهی نخواهی من‌سید را بااینکه متلون ولین الاریکه ، و جبون بود در این‌راه انداختم ، تغییر سوره عمه را بمن داد و اوراخیلی جرح و تعدیلش کردم ، گفت بمن‌پس بده ، عرض کردم از روی او نوشته‌ام ولی خط مبارکه باید در نزد من بماند ، ومواد اورا که خود درست کرده بودم بدو دادم ، ولی بواسطه استعمال دخان و چرس‌حوصله آنرا نداشت که آنرا دوباره بخواند، و همیشه تردید داشت و میترسید که دعوی‌صاحب‌الامری کند ، بمن میگفت من که‌اسمم مهدی نیست گفتم من نام تورا ، مهدی ،میگذارم ، تو بطرف ایران حرکت کن ، آنها که ادعائی کرده‌اند از تو فهیم‌تر نبوده‌اند .مردم مشرق زمین جن ، دارند تو نگیری دیگری میگیرد ، من بشما قول میدهم که‌چنان‌بتوکمك بکنم که‌همه‌ایران بتوبگروند، فقط حال تردید و ترس را از خود دور کن‌ومتلون نباش هر رطب یا بسی بگوئی مردم قبول و زیربار تو میروند ، حتی اگر خواهربه برادر حلال کنی ...

سید درست گوش میداد و بی‌نهایت‌طالب شده بود که ادعائی کند ولی جرئت نمی‌کرد ، و من برای اینکه باو جرئت بدهم‌به بغداد رفته چند بطر شرابهای خوب و یك دانه از شرابهای خوب هم ولایق سید علی‌محمد را یافته چندی پیش باو خوراندم کم کم کاملا باهم محرم شدیم وباو حقایق راحالی کردم گفتم عزیزم ، تمام این صحبت ها در روی زمین برای رسیدن بریاست و مال‌و تجمل است ، ما ترکیب از چند عنصر شده‌ایم واین اظهارات از بخار و ترکیب آن‌عناصر بوجود میآید . توالحمداله اهل حالی و ملاحظه میکنی برای عناصر کمی چرس راعلاوه میکنی حواست دقیق‌تر و موهومات بنظرت میآید و کمی از آب انگور که علاوه‌میکنی به نشاط میافتی آن‌سرود قشنگ‌رشتی را میخوانی ، این قضایا همه از تاثیر ترکیب‌عناصر بدنی انسان است وقتی برآن عناصر آب انگور علاوه میکنی نشاط حاصل میکنی،بحالت رقص میافتی و میخوانی و همین که چرسش افزودی فکورواوهام پرست‌میشوی.

سید در جواب گفت‌آقا شیخ عیش‌چنین نیست اگر این آثار آثار حادثه از ترکیب این مورد و عناصر باشد چون مدعی‌هستی که این آثار آثار مادی است باید مثل ماده محدود باشد و حال آنکه آرزو وآمال‌حدوحصر ندارد، وانگهی این‌شموس‌لایتناهی واین انتظامات که در عوالم شموس و کرات‌لاتعدد ولاتحصی که سالهای دراز در گردش و حرکت در آورده که هرگز بشر حساب‌آنهارا نمیتواند بدست بیاورد و مطابق آیات

قرآنی است و آن قادر متعال که مثل من وتو مدرك ایجاد نموده و از همه مدرکه‌تر و قادرتر است ، چگـونه نمیتـواند یك نفربرگزیده خود را هزار سال عمر بدهد ، همان کسیکه کرورها سال باین کره خاکی عمربخشیده یا بحیوانات واشجار هزاران سال عمر میدهد ، بحضرت خضر (ع) و حضرت‌صاحب‌الامر وامثال آنها سالها میتواند عمر به بخشد .

گفتم حضرت ، باب علم ، برمن‌حقیقت معلوم شد واز این بیانات بر یقین‌من افزوده تر شد که تو حضرت صاحب‌الامـری‌واگر خود او نباشی مبشری ، سید گفت ، نه واله ، من چندین مرتبه گفته‌ام من پسریك بزاز شیرازی هستم ، مـن از ابتدای طفولیت آنچه بر من گذشته همه را بخاطردارم وانگهی من یك نفر سید بیچاره هستم و دلخوشی من بریاضـت کشیـدن و سرم‌بگریبان خودم است . دست ازاین حـرفها بردار ، مرا دست انداخته‌ای .

از او ابرام واز من اصرار . باری‌من بهر وسیله بود که جاه‌طلبی اورا پیدا کردم واورا بحدی تحریك کردم که کم کم‌دعوی اینکار براو آسان آمد ، من فکر نمیکردم کـه چگونه یك عده قلیل شیعـه‌بهمییه طوایف‌سنی ویك دولت قوی چون عثمانی غلبه کردند ودر جنگهائی که باروسیه‌نمودند عده قلیلی بر یك لشکر انبوهی‌حمله کرده همه را از میان برمی‌داشتند ، دانستم‌بواسطه اتحاد مذهبی و عقیده وایمان راسخی است که بدین اسلام داشتند و متحد بودندو هیچ اختلاف مذهبی نداشتند .

ولی پس‌از صفویه نادر بفکر اتحاداسلام افتاد ، عوض اینکه همه مسلمانها را یکی کند در قسمت شیعه یك طریقه مسیحیت‌بنام صوفی و یك طریقه بنام شیخی ایجاد گردید که شیعه هم چون سنی ها به شعبات‌مختلف در آیند ، لذا من هم در صدد دین تازه دیگری افتادم که این دین وطن نداشته‌باشد ، زیرا فتوحات ایران بواسطه وطن پرستی واتحاد مذهبی بود ، پس چه بایدکرد ، یك مذهب من در آورده‌ای باید ساخت که وطن نداشته باشد تاوطن پرست شود ،مذهب درستی نداشته باشند تا اتحاد مذهبی داشته باشند تا همه یك دل اسباب ترقی وآبادی و عدالت و بفکر دفاع از مملکت خود نیفتد .

مردم چه می‌فهمند ، که حق وباطل‌چیست، داودگاوسواربادفلان مرشدخرسوار هزاران عوام را پالان نهاده در ایران ریاست‌می‌کنند ، یك مرشد خاك سار ، بدون هیچ علم و سواد حتی عمه جزو هم نخوانده‌هزاران قلندر را مهار کرده آنها به کشت و گدائی وادار . صبح تا شام پرسه میزنند ،نتیجه گدائی و بیابان گردی خودرا بآن شیاد میدهند ، یا فلان مشدی نادان جمعی را فریب‌میدهد بقول خودشان ، یك مرید خر بهتر

از یك ده ششدانگی است . یا یك نفر که‌گاهی روضه و گاهی مصیبت میخواند واز مردم پول بی‌جا میگیرد و همه را دعوت به‌پرستش خود میکند ، یافلان سید لندهور مردم را میزند و با گردن کلفتی ضمن مال‌مردم را می‌طلبد حتی میگوید از پنج‌انگشت تو یکی مال من‌است .

آن آخوند روضه‌خوان در بالای‌منبر میگوید . اگر گریه دروغی هم شده بحضرت سیدالشهدا (ع) کنی گناه های توراخدا می‌بخشد ، آخوند هرچه را نخواهد حلال و هرچه را بخواهد حرام میکند ، وبرخلاف دین اسلام گناه کبیره را هم می‌بخشد ، میخواهد از کشیشهای مسیحی‌عقب نباشد .

پس من بطریق اولی میتوانم یك‌مذهب جدید بنفع دولت متبوع خود بسازم ، اگر هم بازارش رواجی پیدا نکند اقلا بقدردسته (نانه کلی) و یکدسته خاکسار یا یك دسته قربال فالگیر بنفع دولت امپراطوری‌تهیه خواهم کرد ، لذا مصمم شدم که این آقا سید را خواهی نخواهی مشغول‌این عمل کنم،مبشر باب علم ، صاحب‌الزمان بنمایم .

باری ایجاد یك دین تازه که درتحت‌اختیار من باشد بسازم ، این چند سال که‌در عتبات بودم تابستانها طاقت ماندن در نجف‌اشرف را نداشتم ، چند ماهی بشامات‌میرفتم واغلب خاك عثمانی را گردش میکردم برای‌او هم فکر خوبی کرده بودم ، کردها همه ایرانی هستند وعربها باطنا همه برخلاف‌ترکها بودند در آنجا بواسطه اختلاف نژاد اتحاد مسلمانی‌را باید برهم‌زد . ولی‌متوجه‌شدم‌نفوذ رقیب انگلیسها دراین سرزمین هزار مرتبه بیشتر ازماست، وبعلاوه حرفه رقیب ما در نگاهداری خلافت و برهم ریختن دولت عثمانی بود .

بعلاوه تازه وارد این قسمت شده‌ایم‌برای ما تازه کار هستم این عمل بی‌نهایت مشکل است پس باید کاملا متوجه این‌شالوده‌که افتاده‌ام انجام نمایم کم کم حقیقت را با سید در میان گذاشتم ، بسید گفتم از من‌دادن پول از تو دعوی مبشری و با بیت : وصاحب‌الزمانی .

باری با اینکه در ابتدا اکراه داشت‌ولی بقدری باو خواندم واورا تطمیع کردم که کاملا حاضر شد وباو گفتم تو نمیدانی‌یك قشون منظمی پشت‌سر این‌گفتارتوهست، خواهی نخواهی اورا راضی کرده و بطرف‌ایران روانه‌اش‌کردم ، ولی بدون خداحافظی و محرمانه بطرف بصره واز آنجا بطرف‌بوشهر رفت .

در اول ماه مه ۱۸٤٤ در بوشهرچنانکه بمن نوشته بود مشغول ریاضت‌شده بود و مرا دعوت بخود نمود ، در جواب‌اورا ، امام عصر ، خواندم واول کسیکه بااو ایمان آورد «شیخ عیسی لنکرانی یاکینازدالفورکی» روسی یا رفیق گرمابه و حجره

وقلیان محبت و آب انگور فارس او بودم ،هین که او رفت من در عتبات شهرت دادم که حضرت امام عصر ظهور کرده و همین سیدشیرازی امام عصر بود و بحالت ناشناس سر درس آن‌حاضر میشدومردم‌اورا نمی‌شناختند،بعضی ها باور کرده ولی بعضی دیگر که‌سید را خوب میشناختند واز کشیدن چرس وآشامیدن آب انگور او اطلاع داشتند مرا مضحکه نمودند ، وچند نفر طلبه که مدعی‌بودند اهل شامات هستند و کم کم معلوم شد که از ملت رقیب ما میباشند و همیشه متوجه‌عملیات من بوده آنها فهمیدند که دسیسه‌کار من و حدس زدند که من از کسان دولت‌روسیه و در صدد درآمدند که نوشته های مرا بدست آورند .

من‌ماهی‌یك مرتبه مراسلات محرمانه‌خودرا بخط روسی مینوشتم و در پاکت میگذاشتم ودر روی آن مینوشتم بدست‌خداوندگاری جناب شریعتمداری آقا شیخ موسی لنکرانی برسد ، و آنرا توسط یکی‌از تجار ارمنی که در بغداد بود ، راپورتهای خود را میرساندم ولی یك راپورت مفصلی‌بوسیله آقا محمدآقا تاجر آذربایجانی فرستاده بودم کاغذ گیر افتاده و بدست آن‌طلبه ها چون من دروغین افتاد و یگانه راه علاج آن دانستم که مثل سیدعلی‌محمد شبانه‌بطرف ایران فرار واز آنجا از راه تبریز برروسیه‌رفتم ، وکسان‌من، غروف‌سیمنیرویچ‌را از سفارت ایران معزول وبجای او (غراف مدم) را فرستاده بودند ، منهم بوزارت‌امور خارجه رفتم و تفصیل عملیات خود را بعرض رسانیدم ، وگفتم حالیه باید مراماموراایران نمائید ، خدمت امپراطور مشرف شدم که بواسطه چند سال ماندن در عتبات سیاه‌شده بودم و بنظر امپراطوری مرد خدمت گذار جلوه کرده بودم .

من دعوی سفارت و سفیری نداشتم‌مثل سابق قانع به مترجمی یا نایب اول‌سفارت بودن برای خود چنین شغلی را کافی‌میدانستم و خود را لایق تر نمیدانستم ، ولی حسب‌الامر امپراطوری (غراف‌مدم) اخطار ومرا بجای او منصوب نمودند ، در اواخر ماه مه سال ۱۸۴۵ وارد طهران شدم ۱ سالم دراین شهر واغلب نقاط ایران (وبا) بود ، الهوردی بیك گرجی که یکی از محارم من‌بود و سمت مهرداری محمد شاه را داشت وبا ، گرفت ودرگذشت همچنین حاج میرزاموسی خان برادرزاده قائم مدقام‌متولی باشی مشهد مقدس بود و چندین نفر دیگر ازدوستان و رفقای قدیم من بمرض ، وبا ، درگذشتند .

پس از چند روز که مشغول رتق وفتق امورات درطهران‌شدم ، برحسب تقاضای شاه‌در لواسانات‌بحضور اعلیحضرت همایونی‌شرفیاب شدم و چندی در لواسانات بسر برده پس از اینکه تخفیف در مرض وباحادث شد اوایل اکتبر ، بطهران آمدم ،

میرزا حسینعلی و میرزا رضاقلی و میرزایحیی‌و چند نفر دیگر از رفقای آنها مجددا با من آمد وشد میکردند ولی از درب محرمانـه‌سفارت که نزدیك کوچه مرده‌شورخانه بود .

کربلائی‌غلام خواهر زاده شیخ‌محمدمعلم و پدر تعمیدی من در اسلام تمام علاقه و خانه های اورا بدیگران فروخته بود من ازروسیه یك نفر بنا خواستم و عمارت جدیدی در سفارت‌بنا نمودم ورونق خوبی‌بسفارتخانه‌دادم ، چندین مرتبه بفکر افتادم در دهه محرم یك روضه خانی مفصلی در سفارت‌راه‌بیندازم ولی وحشـت از دربار روسیه از وزارت خارجه کردم ، ولی بدست میرزاحسینعلی در تکیه نوروز خان ده روز تعزیه وده روز روضه خوانی مفصلی راه انداختم .

اما از سیدعلی‌محمد گفته شود ،چند ماهی در بوشهر مشغول ریاضت بود ودر بوشهر جرئت اظهاری نکرده بود همه رابریاضت و عبادت گذرانده بود ، پس‌از دو ماه بطرف شیراز حرکت در راه جسته جسته‌عنوان مبشری و نیابت امام عصر نموده بود ، تا بشهر شیراز میرسد کم کم این نقل زمزمه‌ها میکند ، و بعضی مردمان عوام را هم با خود همراه نموده بود ، تا بگوش علماءرسید ، از سید استفسار نمودند منکر شد ولی بعدا علما چند نفر اشخـاص مطلع رامحرمانه پیش‌سید فرستادندوباو اظهار ارادت کردند ، سید فریفته آنها شد و مطـالب راباآنها در میان گذاشت، آنها مراتب رابعلماء شیراز گفته یك مرتبه غوغائی برخواست ،اول کسیکه برضد او برخواست سید رضا پدرش بود که اورا از خانه بیرون کرد .

حسن خان صاحب اختیار اورا گرفته‌در حضور علماء حرفهای بی‌سرو ته اوراباطل خواندند ، ولی پدرش و کسانش اورا سفیه‌خوانده ، معهذا صاحب اختیار اورا تنبیـه سختی نموده ، وسید بیچاره جبون را پس ازچند مرتبه چوب زدن و چندین ماه حبس کردن از شیراز بیرونش میکنند ، سیدبیچاره‌از آنجا باصفهان فرار مینماید ، آق پدر و مادر ، دست تهی ، وارد اصفهان میشود ،لابد دردلش هزار مرتبه مرا لعنت میکـرد نادم‌وپشیمان شده‌بود ، اوآرزوی پیشنمازی‌در شیراز داشت ، من اورا میخواستم امام زمان ، باب‌علم یالااقل نایب امام عصر کنم ،ولی سید محجوب و بی‌نهایت ترسو بود .

همین که بمن اطلاع رسید که سیدوارد اصفهان شده یك نامه دوستانه بـه معتمدالدوله حکمران‌اصفهان‌نوشتم وسفارش‌سید را نموده و باو نوشتم از دوستان من است و دارای کرامات است ـ خیلی از او نگاه‌داری‌کنید ، الحق‌معتمدالدوله‌هم‌چندی از سید خوب نگاه‌داری مینماید .

ولی بدبختی سیدمعتمدالدوله وفات‌کرد و سید بیچاره را گرفته بطرف طهران روانه‌مینماید ، من هم بوسیله میرزاحسینعلی‌و میرزا یحیی و چندین نفر دیگر در طهران

نبود جنجال راه انداخته که صاحب‌الامر راگرفته‌اند لذا دولت از کناد کرد روانه رباط کریم نمود ، واز آنجا از بیراهه بطرف‌قزوین‌واز آنجایك سره بچهریق‌بروند .

ولی آنچه از دوستان من ممکن‌بود تلاش کردند و جنجال زیادی نمودند به بعضی از علماء مازندران و بعضی مردمان‌کاشان و تبریز و فارس و نقاط دیگر کاملا عوام و زود باور بودند بجم‌وجوش افتادند،من بیش از آنچه میکردم بیشتر نمیتوانستم بکنم ، وانگهی من وزیر مختار شده بودم ،ورسما بواسطه وزیر مختار انگلیس که کاملا متوجه عملیات من بودند مقتضی نبود بیش‌از آنچه میکنم میکردم ، و بعلاوه اگر سید را در طهران نگاه میداشتند و پرسش هائی‌از او میکردند یقین داشتم آشکارا تمام مطالب را میگفت و توبه میکرد ، لذا بفکرافتادم که سید را خارج از طهران تلف کنم .

پس از آن جنجالی را فراهم کردم،باری سید را در تبریز بدار آویختند وطناب دار پوسیده بود پاره میشود و سید بزمین‌می‌افتد فرار میکند و از ترس توبه وانابه میکند و لابد لعنت به شیخ عیسی لنکرانی‌میکرده که این فکر را بکله او انداخته بوده است . و چون امر شده بود اورا بکشندبدارش آویختند تیربارانش میکنند .

پس از آنکه خبر کشته شدن سیددر طهران منتشر گردید ، به میرزا حسینعلی گفتم که جنجال برپا نمایند و چند نفر که‌سید را ندیده و مرید شده بودند و تعصب دینی پیدا کرده بود در صدد برآمدندناصرالدین شاه را بقتل برسانند ، تیری‌بطرف ناصرالدین‌شاه انداخته‌شد ، لذا یکصدنفر راگرفتند بزجر زیاد کشتند و میرزا حسینعلی و میرزا یحیی و چند نفر از محارم مراهم‌گرفته و من از آنها حمایت کرده با هزاران زحمت همه کارکنان سفارت حتی خود من‌شهادت دادیم که اینها ، بابی ، نیستند ، لذا آنها را از مرگ نجات داده به بغداد روانه‌شان ساخته ، من بمیرزا حسینعلی گفتم تو میرزا یحیی را در پس پرده گذارد اورا «من‌یظهراله» بخوان و مگذر با کسی طرف مکالمه شود ، تو خود متولی بشو ، مبلغ‌زیادی پول بآنها دادم‌که شاید بتوانند کاری صورت بدهند بی‌علم‌واطلاعی نداشت چندین‌نفر مردم باسواد همراه او نمودم ولی بازی را نمیتوانستند خوب انجام دهند ، من که‌بشخصه نمی‌توانستم علنا وارد این بازی‌بشوم و هیچکدام لایق نبودند ولی چه باید ، کاری‌را که‌بااین زحمت‌بجریان انداخته‌نمی‌توانستم دست بردارم ، وانگهی مخارج زیادی از برای اینکار از دولت روسیه گرفته بودم و خوبهم پول میدادم . ولی بطور ماهیانه زیرااگریك مرتبه‌میدادم‌ممکن بودمیرزاحسینعلی وجوه را برداشته فرار کند ، هرچه زن بچه‌وکس‌وکار داشتند همه را روانه بغداد نموده بودم که دیگر دلواپسی نداشته باشند ، لذادر آنجا تشکیلاتی دادم و کاتب وحی درست کردم ، و چندین نفر منشی و کتب چندی که از سید مانده بود آنها را بادقت مدتی

جرح و تعدیل نموده بآنها فرستادم که نسخ زیادی از روی آن استنساخ نموده منتشر نمایند و بعضی الواح بآنهائیکه ندیده گول‌خورده بودند هرماهه تهیه کرده میفرستادند.

یك قیمت کار عمده سفارت خانه‌من منحصر به تهیه لوایح و انتظامات دین‌تازه و بهائی‌ها بود . و بهریك از مردمان فهیم‌اظهار میشد باین حرفهای پوچ واباطیل میخندیدند ، لابد مردم عوام وبی‌سواد راباید جمع و جو نمود و دیگر جرئت اینکه بمردمان فهیم ابرازی شود ممکن نبود . وبعلاوه اگر قبول میکردند هم وجوه زیاد میخواستند و هم کار و ریاست و حکومت‌این‌هم برای من امکان نداشت زیرا ممکن بود وجوه را گرفته و مطالب را هم علنی‌کنند ، وباوجودسفارت انگلیس‌که مخصوصا در این گونه رقیب ما بود بی‌نهایت برای مااشکال داشت که مردم فهیم و با شرافت را بازی بگیریم زیرا آنها بارقیب مادم خورتروراقب تر بودند . لذا دست بدامن عوام انداخته وپول‌کمی‌بآنها داده‌روانه بغدادشان‌میکردم .

هرکس که گریخته و پادم سابیده ،را که دیگر روی وطن رفتن نداشتند با مبلغ مکفی باسم زیارت‌کربلا پیش‌میرزا حسینعلی‌میفرستادم ، جمعیت زیادی بدور میرزا حسینعلی جمع نموده ، و همه ماهه بیش ازدو سه هزار تومان برای او ومریدانش میفرستادم ، تابالاخره ازآنجابوسیله تحریك‌دولت ایران آنها را به عکا روانه نمودند و دولت روسیه هم به تقویت آنها پرداخت ،خانه و مکان برای آنها ساخت ، قسمت عمده از لوایح آنها بوسیله من و وزارت خارجه‌دولت روسیه برای آنها تهیه میشد و همه لوایحی که در روسیه تنظیم میشد با یك آب‌وتابی بولایات فرستاده میشد ، و طریقه ما این بود که مردم بی‌سواد را فریفته نمائیم‌زیرا در نظر داشتیم نفرات زیاد کنیم و همه قسم ازاین نفرات حمایت میکردیم ، و پول‌گزافی برای این‌مذهب‌جدید خرج میکردیم، و بعضی جوانهای پدر مرده را می‌گفتندپدرمرحوم شما بابی ، بودچرا توپیروی نمیکنی از پدر خود با همین حرفها اورا وادارمیکردند ، و هرکس که قبول و تصدیق نمی‌کرد این دسته حاضر بودند بی دینش‌کنند و حتی‌الامکان اورا از خود بخوانند و بگویند از ما است واین یکی ازدستورات‌بود که اشخاص‌را نسبت بخودبدهند بطوری که دیگرانهم بگویند فلانی (بابی‌است) .

در این حیص وبیص ، میرزا یحیی‌و میرزا حسینعلی سرریاست باهم برهم‌زدند و میرزا یحیی چون باسواد بود نمی‌خواست‌کاملا زیر بار میرزا حسینعلی بنام ریاست برود، وچون زیر باربرادر خودنرفت ،معلوم‌شد تحریك رقبای ما سبب اختلاف آنها شده است ، دراین‌گونه موارد ماهم‌بی‌میل نبودیم‌و این نخود کمی باصل موضوع که اختلاف بین مسلمانان خاصه ایرانیها باشد میگردید ،چنانچه رقیب ما هم که در باطن باین فکر

همراه بودند بهمین نظر بوده است .

میرزا یحیی‌جدا شد و بطرف جزیره(قبرس) رفت و در آنجا متاهل شد و خود را بنام (صبح ازل) معرفی نمود و یك دسته رااو بضلالت و گمراهی میانداخت که با نیت ما توافق داشت . رقیب ما که پی بعدم‌لیاقت‌اوبرد ، دیدند هرچه‌پول گزافهم باو برسانند نتیجه نخواهند گرفت و تمام را خرج لهوولعب خود میکند او نمیتواند دکانی در جلو دکان ما که دکان‌دارش میرزا حسینعلی‌است بازکند وعرض اندام نماید . با ماهیانه معتدلی اورا نگاه‌داری میکردند .

دراین موقع‌بود که درصدد برآمدیم‌که عباس پسر میرزا حسینعلی را بگذاریم درس را ادامه دهد ، چون عباس با(ذکاوت‌تر از پدرش بود و خوبهم درس میخواند وبی نهایت ساعی ودردرس خواندن ومطالعه‌نمودن بود ، ولی رقبای ما ساعی بودند همیشه الواح ضد و نغیض که بوسیله‌نویسندگان ما تهیه میشود انشاء کنند . و بواسطه شهرستانیکه باسم یحیی داده بودندلابد شدیم اسم (بابی) را تبدیل باسم (بهائی) کنیم چون جسته جسته میرزا یحیی حقایق‌رامیگفت و بعضی از طرفداران رقیب ما گفته های اورا انتشار میدادند و نزدیك بود کارو زحمات چندین ساله مرا که با پول های گزاف باین پایه رسیده بود از میان ببرند ،لذا ما در ایران وسائلی فراهم نمودیم که‌هر کس‌دعوی (بابی)گری‌کند از میان برداشته‌شود و حتی در صدد افتادند که یحیی راپس از اینکه نامش را بهائیها (یموتی) گذاشتندبدرك واصلش کنند زیرا او (اول‌من‌یظهراله) بود بعد که ما بین او میرزا حسینعلی برهم‌خورد حسینعلی(من‌یظهراله)شد واورامعزول کردیم ولی از بی‌سوادی (من یظهراله)چه بگویم لوایحی که ما تهیه میکردیم نمیتوانست درست بخواند ولی برای اظهارعقیده چند کلمه از نخود بداخل آش‌میکرد، لوایح ما که سرو ته‌درستی نداشت و بواسطه‌دخالت او بی‌مزه‌تر میشد ـ معهذا عوام چه می‌فهمیدند که چه نوشته وحق وباطل‌چیست‌هرکس در طهران بهائی میشد بآنها همراهی و مساعدت میکردیم ، ودرولایات که‌قنسول‌داشتیم مردمان ستمدیده از دست حکام و آخوند را تبلیغ میکردند وبا آنها کمك ومساعدت میکردیم . و کمك عمده را آخوند های طهران و ولایات بما کردند ، با هرکس که‌مخالفتی‌داشتند اورا(بابی) قلمدادمیکردند وما آنها را فورا جلب و مهربانی می‌نمودیم‌و بهتر تبلیغ ما همین عمل آخوند ها بودند که مردم را دسته کافر و اگر دشمنی زیادی‌با آنها داشتند (بابی) خطابشان میکردند ، آنها هم چون پناهی جز ما نداشتند و ماهم‌موقع را مغتنم شمرده آنها را جلب و از خودمان دانسته و همراهی در کارشان‌می‌نمودیم .

هرکس را طالب بودیم من بوسایل‌محرمانه‌ای که داشتم آخوندیرا با او طرف

میکردم تا اورا بابی و کافر قلم داد کندآنوقت یك نفر را پیش او فرستاده از دسته خودمانیش میکردیم چون بحدی این عمل‌سهل بود که حد نداشت فقط کافی بود که یکی از کسانیکه مورد توجه و در صف‌نمازجماعت حاضر میشد بگوید که فلان شنیدم بابی ، شده است ، واغلب از ترس و ظلم‌وجور (بهائی)میشدند. واگردوباره‌میخواستند اظهار کنند که ما دروغین جزء این طایفه‌شده‌ایم و ما بهائی ، نیستیم آخوند یادیگران که همسایه آن مرد بودند از او قبول‌نمیکردند ، و هر مجتهدی را ما میتوانستیم بدنام ودر انظار دولت و عوام متهم نمائیم .

در همین موقع بود که من احضاروبرای روسیه حرکت کرده و دنباله آن که در عمل یك سر نخ هم در دست رقیب مابودتمام نخ را بآنها واگذار کرده خداحافظی کردیم ، اللهم احفظ من‌شرالشیاطین (الانس).

اینك شرحی از احکام را که بوسیله‌انگلیسها بدست آورده ذیلا درج مینمائیم .

فصل چهارم . احکام و فرائض بطوراجمال در دیانت بهائی .

احکام شرعیه ۱ ـ بلوغ و سن‌تکلیف : بلوغ در سن ۱۵ سالگی است بمعنی اجرای کلیه اوامر و احکام‌شرعیه ، پس از اتمام سن ۱۵ سالگی بر هر پسر ودختر بهائی متساویا فرض و واجب‌است واز سن هرم‌که متجاوز از هفتادسالگی است تکالیف واجب نیست .

(عبادات) ۲ ـ نماز ـ نماز یکی ازعبادات واجبه مهمه بهائی است وانجام یکی از صلوة سه گانه واجب و کاقیست ، نمازهای سه گانه که صورت آنها جداگانه است، عبارتند ازصلوة، کبیر و صلوةوسطی وصلوةصغیر ، ادای صلوة کبیر . وقت معینی ندارد و هروقت که در شخص حالت روحانیت وو توجه وفراغت بال موجود باشد میتواند بجای آورد ، وشبانه روز یك مرتبه کافیست

صلوةوسطی ، درسه‌وقت‌ادا میشود،از طلوع فجر تا ظهر واز ظهر تاغروب آفتاب واز غروب تا دو ساعت از شب گذشته ،تا دو ساعت از شب گذشته ، وصلوة صغیر یك‌آیه و وقت‌آن حین زوال شمس یعنی‌ظهر حقیقی است هریك از این سه‌گانه یا سه قسم نماز را شخص بجا آورد کافی است ودر قسم‌دیگر واجب نیست .

۳ ـ برای ادای هر نمازی باید قبلاوضو گرفت ، وضو عبارت از شستن‌دودست و صور ت‌است که در شستن هریك دعای‌مختصر مخصوصی تلاوت گردد ، درصورت داشتن عذر موجه و یا نیافتن آب بجای وضوذکر مختصری پنج مرتبه تلاوت میشود .

٤ ـ بجای هر نمازی که بواسطه‌هر سفر یا موانع دیگر که فوت شود یك سجده با ذکر مخصوص ادا میشود ، در نمازهای مذکور و قضای آنها توجه بقبله واجب،

و قبله در آئین بهائی توجه بسمت روضه‌مبارکه عکا است .

۵ ـ نماز بهائی فرادی است . یعنی‌هرکس برای خود بدون اقتدا بکسی باید نماز بخواند ، و نماز جماعت جز در نمازمیت جائز نیست .

۶ـ روزه ـ روزه بهائیها ۱۹روزدرماه آخر سال بهائی یعنی ماه (علاء)که منتهی باول بهار و عید نوروز میشود واجب ، ولی‌بر مسافر و مریض و زن حائض و حامله و شیرده واجب نیست .و قضای روزه هم درآئین بها نیست . و روزه عبارت است از اجتناب از الکل وشرب از اول طلوع‌آفتاب‌تا غروب آفتاب ، وروز اول بهار یعنی تحویل شمس ببرج حمل ولو یك‌دقیقه‌بغروب‌مانده تحویل صورت گیرد همان روز عید صیام و عید نوروز در اول سال بهائی استو نباید روزه گرفت .

۷ ـ تقویم‌ـ بمناسبت‌روزه‌تقویم بهائی نیز ذکر میشود ، سال بهائی شمسی و از روزیکه آفتاب تحویل ببرج حمل میشودولو یك دقیقه بغروب آن‌مانده باشد ، شروع و روز اول سال نوروز عید بهائی است ،و سال مرکب از دوازده ماه و هرماه نوزده روز و جمعا (۳۶۰) روز میشود چهار یا پنج‌روز که در سال شمس باقی میماند بین ماه هجدهم و ماه نوزدهم قرار گرفته و موسوم‌به ایام ها است که در آن چند روزضیافت‌ها و اطعام و اکرام صورت میگیرد و آنها راایام (اعطا) مینامند .

اسامی نوزده ماه سال ازقرار ذیل‌است .

۱ ـ شهرالبهاء ۲ ـ شهرالجلال۳ ـشهرالجمال ٤ـ شهرالظمة ۵ـ شهرالنور۶ـ شهرالرحمة ۷ـ شهرالکلمات۸ـ شهرالکمال۹ ـ شهرالاسماء ۱۰ ـ شهرالغرة ۱۱ ـ شهر المشیه ۱۲ ـ شهرالعلم ۱۳ـ شهرالقدرة ١٤ـشهرالقول ۱۵ـ شهرالمسائل ١٦ـ شهرالشرف ۱۷ ـ شهرالسلطان ۱۸ ـ شهرالعلا.

روزه‌های هر ماهی نیز دارای‌همین‌اسامی ، و این اسامی ماخوذ از دعای سحر صیام اسلام است ، و این تقویم را حضرت‌باب ابداع فرموده‌اند .

حج درآئین بهائی ـ واجب و آن درآئین بهاء یکی بیت مبارك حضرت بهاءاله ، در بغداد ، و دیگری بیت مبارك حضرت نقطه اولا درشیرازاست . هرکسی که‌مستطیع باشد و بهریك از این بیت مبارك که‌نزدیك‌تراست خاصه حج و زیارت مینماید ولی در اختیار حج هریك از دو بیت مختار است .

حرمت توبه و استغفار نزد خلق ـتوبه و استغفار از گناهان نزد خلق جایز نیست و اسباب مغفرت نشده بلکه باعث‌ذلت‌میشود ، باید عاصی و گناهکار بدل و جان و لسان نزد خالق خود تائب و راجع‌ومستغفر گشته عفو الهی را رجا نماید .

حرمت ارتقاء به منبر ـ بالای منبررفتن حرام است ، و هرکس بخواهد تلاوت

آیات نماید باید روی صندلی که بر تختی‌قرار داده باشند جلوس نماید ، ذکر کردن و دعا خواندن و معابر حین عبور حرام است‌دست بوسیدن و تعظیم کردن و بپای دیگران افتادن حرام است .

نظافت و طهارت و احکام آن ـ حکم‌نجس بودن اشخاص و اشیاء در دیانت‌بهائی منسوخ است ، ولی اگر لباس انسان چرك‌وکثافتی مشاهده شود نماز و دعا درآن‌مقبول درگاه الهی نیست ، حمام رفتن در هفته‌یکبارواجب است ، ناخن گرفتن هفته یکبارواجب است ، استعمال ظروف طلا و نقره ممنوع نیست ،

ازدواج و طلاق ـ اصول ازدواج ازاین قرار است ، نامزدی قبل از بلوغ‌طرفین جائز نیست . فاصله بین نامزدی وعقد بیش‌از ۹۵ روز است ، عقد و زفاف هم بیش از یك شبانه‌روز نباید فاصله داشته باشد ،ازدواج مشروط و معلق برضایت شش نفر است ، زن و شوهر ، و والدین طرفین اگرحیات داشته باشند ولو بهائیهم نباشند ، ازدواج با غیر بهائی باید دوعقد ، بعقیده‌دینی طرفین صورت گیرد ، در ازدواج بهائی هرچه با خویشان دورتر مخصوصا با ملل ونژاد های دیگر وصلت نمایند محسوب‌تر است.

یك شرط اساسی عقد ازدواج بهائی‌ادای مهریه است و آن از ۱۹ مثقال نقره یا ۱۹ مثقال طلا در شهر و ۱۹ مثقال تا ۹۵مثقال نقره در قراء است و اکتفا بدرجه‌اول یعنی ۱۹ مثقال نقره خواه شهر و خواه درقریه محبوب‌تر است ، و مهریه باید درمجلس عقد باحضور شهود از طرف زوج بزوجه‌تادیه گردد ، و مهریه تادیه و زوجین نیز آئین حاکی از رضایت را تلاوت نمایند .

طلاق ـ در دیانت بهائی طلاق‌هست‌ولی بسیار مبغوض و مکروه است در موقع بروز اختلاف ناشی از کدورت و کراهت هریك از طرفین حق تقاضای طلاق را دارند، و باید پس از رسیدگی دقیق از طرف محفل‌روحانی محل اگر بهیچوجه التیام و الفت ممکن نگردید ، پس از تصویب محفل تاریخ‌گذاشته و یکسال انتظار را درمحفل‌روحانی ثبت نمایند ، ودر مدت یکسال جدائی‌موقت‌نفقه و مخارج نیز بعهده شوهر است ، در پایان یکسال تربص اگر رایحه محبت و الفت‌نوزید فصل و طلاق بااطلاع و تصدیق‌محفل روحانی محل واقع و طرفین آزاد و مختاردر ازدواج بادیگر خواهند بود .

تقسیم ارث ـ برهر فردی واجب‌است وصیت‌نامه خود را بنویسد ـ باین ترتیب که پس از اقرار و اعتراف بایمان‌خودهرقسم میل دارد ، میراث تقسیم شود و یا قسمتی از آن صرف امور خیریه گردد ، درآن قید و تصریح نماید ، پس از فوتش شرعا آنچه در وصیت‌نامه مقرر داشته مجری است،کسی حق ندارد تغییر دهد ، هرگاه دروصیت

نامه تفویض به حکم کتاب شده و یا بدون‌وصیت‌نامه فوت نموده اموالش طبق کتاب تقسیم میشود ، اول مصارف تجهیز اسباب‌کفن ودفن او بعزت و احترام ، و بعدقروض شخصی و بعد حقوق اله ، اگر مدیون باشداز اموال برداشت میشود ، خانه مسکونی و اثاث‌البیت آن به پسر ارشد او اگر مؤمن‌باشد میرسد ، و بقیه دارائی او بین هفت طبقه و هر طبقه با سهم خاصی تقسیم‌میگردد.

احکام مربوط بمیت .

نماز میت واجب است و بطورجماعت ادا میشود ولی توجه بقبله شرط نیست، انگشتر مخصوص باید به انگشت دست‌میت‌نمایند ، و پس از شستن‌ونظافت کامل‌بدن آنرا در پنج پارچه یایك پارچه سرتاسری‌از پنبه یا حریر هرکدام بتوانند کفن نمایند ، میت را باید در صندوق بلور یا سنگ یاچوب سخت و محکم گذارده دفن نمایند ، حمل جنازه بیش از مسافت یکساعت راه‌جائز نیست .

ایام متبرکه و محرمه ـ سالی نه روزذیل ایام متبرکه و محرمه‌است که کار وشغل در آنها حرام است .

۱ ـ روز اول‌سال بهائی‌که یوم‌البهاءاز شهرالبهاء است و آن عید نوروز و عید صیام است . ۲ ـ روز اول ایام رضوان که‌روز ۳۲ نوروز است ، ۳ ـ روز نهم رضوان که روز چهل‌ویکم نوروز است . ٤ ـ روزدوازدهم رضوان که روز ٤٤ نوروز است ، ایام رضوان ۱۲ روز ولی سه روز مذکورعید اعظم بهائی است که در آن اوقات اظهار امر حضرت بهاءاله در باغ نجیب‌پاشا بیرون‌بغداد واقع شده است ، ٥ ـ روز پنجم جمادی‌الاولی که در شب آن یعنی دو ساعت‌و یازده دقیقه از شب گذشته بعثت حضرت نقطه اولی است .

٦ ـ روز محرم عید میلاد حضرت‌نقطه اولی ، ۷ ـ روز دوم محرم عیدمیلاد حضرت بهاءاله ۸ ـ روز هفتادم نوروزمسعودحضرت بهاءاله ، ۹ روز ۲۸ شعبان شهادت حضرت نقطه اولی ، در این نه روزهرشبانه‌روز آن یعنی مدت ۲٤ ساعت از غروب تا غروب دیگر هرگونه کسب و شاغل و خدمتی‌که مربوط به تحصیل معاش باشد حرام‌است، حتی اعتراض و چون و چرا امر بمعروف ونهی از منکر از اشخاص نسبت بدیگران‌سلب شده است .

تااین اندازه از احکام راکه ذکرکردیم بزحمت بدست آورده برای اطلاع خوانندگان ذکر نمودیم .

شیخیه و پیدایش آن و پیروانش‌بطور اختصار .

شاید عده‌ای مخصوصا جوانان ندانند که این عده بنام (شیخیه) چه میگویند

و پیدایش آن از چه تاریخ و از چه شخصی ایجاد گردیده است ، اینك ما برای روشن شدن تاریخ که شیوه وایدآل من است بشرح ذیل برای خوانندگان عزیز ذکر مینمائیم .

اول باید دانست که چرا عده‌ای را(شیخیه) و عده دیگر را (بالاسری) مینامند، شیخیه پیروان شیخ احمدابن زین العابدین(احسائی) میباشند و چون بنا به اصطلاح خود آنها از شیخ مرحوم تبعیت و پیروی مینمایند باین مناسبت (بشیخیه) معروف شده‌اند ، شیخ احمد احسائی از لحاظ رعایت احترام در مواقع زیارت سیدالشهداء ع و سایر ائمه نیز همیشه در پائین (پا) می‌ایستاده و آداب زیارت رابجا می‌آورده است وبخود اجازه نمی‌داده است که در بالای (سر) بایستد لذا پیروانش هم چنین عمل کرده و مینمایند، برخلاف دیگران و فرق اسلامی باین موضوع اهمیت نمیدهند و از هر چهار طرف آداب زیارت را بجا می‌آورند و بیشتر در بالای(سر) هم می‌ایستند ، لذا شیخیه آنها را (بالاسری) میگویند ، این بود وجه تسمیه شیخیه و بالاسری .

واما تاریخچه ظهور و مؤسس این فرقه ـ در ۱۵۳ سال قبل یعنی در (۱۲۲۱) قمری شیخ احمدابن زین العابدین احسائی ازاهالی (احساء) جزو منطقه (قطیف) ازملحقات بحرین در ساحل عربستان که از علمای برجسته زمان خود بود ، نظر بفتنه و استیلای (وهابیها) در آنحدود راه کربلا و از آنجاراه ایرانرا درپیش گرفت و در این زمان در حدود (۵۵) سال از عمر شیخ میگذشت .

در ایران در شهر یزد سکونت کرد ،پس از اندکی علمای فارس و کرمان درمسائل پیچیده و بغرنج باو مراجعه میکردند و شیخ هم درنهایت سادگی جواب میدادکه ابدا ابهامی برای سئوال کننده باقی نمی‌ماند .

اندك اندك شیخ شهرتی بسزا یافت،زهد و ورع او مورد توجه قرار گرفت، در آنزمان فتحعلی‌شاه در ایران سلطنت میکردوشهرت شیخ بگوش شاه نیز رسید ، لذا در دو مرتبه طی دو نامه از شیخ دعوت نمودکه باتجلیل کامل بطهران بیاید و شاه را از محضر خود مستفیض سازد ، دعوت اول را قبول نکرد برای اینکه نمی‌خواست با سلاطین و درباریان معاشر و ملاقات کرده باشد ، ولی در دعوت دوم نظر به مضمون نامه فتحعلی شاه خود را حاضر کرده و از راه اصفهان به طهران آمد .

در اصفهان بعضی مراجع تقلید آنزمان که اصفهان دارالعلم بود از قبیل حاج محمد ابراهیم کلباسی مجتهد معروف نسبت بشیخ احمد احترام زیاد قائل و حتی باواقتدا کرد و بوی اجازه داد و هم از شیخ اجازه گرفت ، و این عمل کلباسی که شخص اول در اصفهان بود مسلما بر قدر و مقام شیخ رادو چندان کرده واشتهار و انعکاس عجیبی روی داد که در تمام بلاد ایران منتشر گردید.

چون بطهران رسید فتحعلی‌شاه فریفته اخلاق و زهد و تقوی او شده و هرچه اصرار کرد که در طهران بماند قبول نکرد وعازم یزد و از آنجا برای مشهد و زیارت حضرت رضا علیه‌السلام مشرف ، چون درچند روز توقف اوضاع را نامناسب دید لذا از مشهد بسایر نقاط و از جمله بقزوین آمد.

قبلا یکی از مجتهدین قزوین‌ازشیخ‌دعوت کرده بود که در خانه وی منزل کند ولی شیخ برحسب وعده قبلی بخانه مجتهددیگر میرود ـ ازهمین‌جا بنای گلایه وشکایت آغاز میگردد ، ناچار شیخ از قزوین برای‌کرمانشاه و بعد هم بعتبات حرکت مینماید، و از آنجا بطرف مدینه میرود .

در سال ۱۲٤۱ هجری قمری یعنی‌در (۱۳۳) سال قبل در سن (۷۷) سالگی در دومنزلی مدینه وفات و در بقیع در جوارائمه بقیع مدفون میشود ، تالیفات بسیار و ازلحاظ تالیف جزء اشخاص درجه اول‌محسوب میگردد .

آغاز اختلاف ـ شیخ احمد دارای‌عقاید و افکاری بود که آن عقاید پیش قاطبه مردم حتی بسیاری از علماء همه جدیدو تازه فرض شده ولی بامطالعه در تاریخ اسلام و تحقیق و موشکافی میتوان گفت :مقداری از آن عقاید تازگی نداشته و ندارد، بعضی از فرق امامیه و باطنیه و عرفا،سلسله‌های گوناگون اسلامی نیز آن عقاید راگفته و داشته‌اند و صریحا بیان می‌نمودند ، ولی‌سایر علما تا امروز عقاید خودرا در جملات و کلمات پیچیده مشکلی اظهار وبیان‌مینمایندکه همه‌معنی‌آنرا درك‌نمی‌کردند ، شیخ‌پشت‌پا باین اصل و طریقه زد و عقاید خود را بازبانی صریح و واضح تر و عباراتی روشن گفت که همه فهمیدند ، بنابراین جنجالی‌برپاگردید ، و خود شیخ درتمام‌مواردمی‌گفتند: که معتقدات من باخبار و آیات منطبق است .

و می‌گفتند من غیر از (قال‌الباقر وقال‌الصادق) علیه‌السلام هیچ نگفته ، و حتی در یکی از بیانات خود ادعا میکند ومیگویدکه بکلمات من خطا راه‌بردار نیست زیرا که من پیرو ائمه اطهار میباشم ، ولی مخالفین‌او اصل اخباریرا که بدانها استناد و استدلال کرده بود مورد اعتبارنمی‌دانستند ومی‌گفتنداین اخبار از علمای (غلات) یعنی غلوکننده یا اسمعیلیه بوده و بهمین جهت در فضایل‌ائمه اطهار ع بیش از حد لزوم مبالغه وغلو کرده‌اند و این برخلاف حقایق و اصول‌اسلامی است .

آنچه در تاریخ مطالعه کردیم تابرگشت شیخ‌احمد ازمشهد هیچگونه اختلاف نظر بارزی بااو در تاریخ دیده نمیشود ـولی مثل آنست که از شهر قزوین این‌اختلاف سرچشمه گرفت و دامنه آن بعراق عرب وبعد بسایر بلادکشیده شد ، در تمام مدت حیات شیخ مخالفت و ضدیت بااو بصورت‌تند و شدیدی که منجر بخون‌ریزی شود

دیده نشد ، البته برای این بود که در حیات‌شیخ نمیتوانستند پیرایه‌ای درگفتارونظریات شیخ قائل شوند هرصدا ازهر ناحیه‌برخواسته‌میشد شیخ باآن هوش و انتقال سرشاریکه داشت فورا متوجه میشد و آن گفتارها راکه سرودست شکسته انتشار میدادند هم در بیان وهم با تحریر روشن میساخت که طرف‌یا طرف‌ها قادر بر علیه او نبودند .

مثلا عده‌ای از طلاب و فقهای کربلاو نجف بااو در مسائل معراج و معاد وفضایل ائمه ع اختلاف نظر پیداکرده و میگفتند که‌این عقاید با ظواهر شرع وآنچه‌جزءمعتقدات عامه مردم است منطبق نیست ، ولی این‌اختلاف اندك‌اندك عمیق‌تر می‌گردید ، تا در زمانیکه خود شیخ بود بروز ظهوری‌نداشت،اما بعد از فوت شیخ زمان جانشینان شیخ بصورت شدیدتری بروز کرد ، آنهم بایدتصدیق کرد تا اندازه‌ای عدم تشخیص نسبت بموقعیت زمان و افکار و بیشتر هم بایدگفت ناشی از کسانی بمیان می‌آمد که آنها برخلاف منویات باطنی شیخ چندان خالی ازتعنیات برای خود نبوده و نمی‌باشند خاصه در این زمان که دست مرموز سیاست کاملاحکم‌فرما و دامن زن اختلاف و نفاق‌میباشند.

موارد اختلاف چه بوده ! ـ اختلافات اساسی در چند مورد مهم ودر چند مورد کم‌اهمیت تر بوده ـ اصول اختلاف بین شیخ‌و سایرین‌را میتوان در این نکات خلاصه‌کرد، اول معاد ، مفهوم معاد درنزد عامه امامیه‌غیرشیخیه این است که روزی مردگان دومرتبه بدنیا برمیگردند و قالب هستی می‌پوشند ،گرچه متکلمین و عرفا تصریح میکردند که عود فضولات بدل و چیزهای زیادی که غیراز نفس انسان باشد لازم نیست ، ولی شیخ صریحا گفتند که دیگر این جسم !عنصری)برنمی‌گردد و عود نفوس مردم در یك کالبد لطیفی است‌که بالنسبه بعالم برزخ و قیامت‌جسم محسوب میشود ، ولی جسمی‌لطیف‌تر ازاین جسم دنیائی ، اختلاف اول ازاین‌جاشروع گردیده است .

دوم معراج ـ عامه متشرعین معتقدبوده و هستند که پیغمبر ص باهمین جسم ظاهری مشهود از خانه دام‌هانی) خواهرامیرالمؤمنین ع بآسمانها و عرش اعلی و بهشت و مقام (قاب‌قوسین اوادنی) یعنی‌جائیکه فاصله او باخدا باندازه دوسر کمان بود عروج کرد .

شیخ اصل معراج و معراج جسمانی‌را هم‌چنانکه همه می‌گفتند و بدان اظهار ایمان کرد ، ولی گفت پیغمبر اکرم ص هرفلکی از افلاك جسمی متناسب باجرم و جسم آن فلك برای خود گرفت تافرق و التیامی‌لازم نباشد و ورود بافلاك مختلف برای‌بدن ظاهری و جسانی او شکلی ایجاد نکند ، وتوضیح این مطلب از معظل‌ترین مباحث است، و ورود بآن از مقتضیات روز (خاصه دراین‌کتاب ما) دور است و مانند بسیاری از متکلمین و فقها باید گفت این‌گونه مسائل‌راباید تعبدا قبول کرد . مانند دورکعت نماز

صبح و سه رکعت نماز مغرب ، چون و چرانباید گفته شود .

سیم در مورد امام عصرع - سیمین‌مورد اختلاف مهم‌موضوع وجودامام‌زمان‌ع میباشد که شیخ وجود او و ظهور ویرا ازاصول مسلمه حتمی دین معرفی میکند و میگفته است : امام زمان امروز جز امکان‌یك عالم روحانی است غیر از این عالم مادی و از آنجا برهمه عالم امکان حکمرانی دارد،و روزیهم که خدا بخواهد و اجازه دهدبدین دنیا ظاهر شده و عالم را پس ازظلم‌وجوریکه‌فراگرفته پر از عدل و داد خواهد کرد .

غیر شیخیه میگویند امام زمان ع‌با همین بدن جسمانی زنده ولی از انظار غایب است و از این نظر ایرادی بر شیخیه‌می‌گیرند که این عده با این ترتیب منکر وجود امام زمان ع دراین دنیا میباشند .

چهارم اعتقاد بائمه ع - اختلاف‌دیگر میزان اعتقاد بائمه ع است ، غیرشیخیه معتقدند که در این قسمت شیخیه راه مبالغه‌درپیش گرفته و میگویند شیخ‌احمد احسائی وسایرین درکتب خود ائمه رابپایه (الوهیت)رسانیده‌اند و این برخلاف حقایق اسلام‌است، نسبت به نایب امام و کسیکه از جانب امام‌باید در این دنیا راهنمائی دین مردم باشد نیز اختلاف بارزی بین عقیده شیخیه وسایرین‌وجود دارد .

شیخ مثل بعضی از فرق مسلمین وامامیه وجود رجال بزرگ و شیعیان کامل را واسطه بین مردم‌وحضرت‌امام زمان ع‌میداند،ولی معتقد است که یك فرد واحد یك شیعه کامل استحضارا باید سمت نیابت خاص‌حضرت حجت را در دنیا داشته باشد ، و بعقیده شیخیه این شخص هم وجود پیشوائی‌به شیخیه که اورا (رکن‌رابع) مینامند میباشد بدیهی است که این عقیده مورد مخالفت‌شدیدو صریح سایر علمای اعلام و مراجع تقلید خواهد بود و باشدت آنرا مردود می‌دانند

اصول اصلی اختلافات تقریباازهمین‌موارد است که ذکر نمودیم و مواردیگریهم است که چندان اهمیت ندارد - این‌اختلافات‌پس از شیخ بصورتهای دیگر بروز کرد واز زمان ریاست حاجی‌کریم‌خان که خود را نایب‌شیخ‌احمد احسائی رئیس فرقه‌شیخیه‌میدانست ظهوراتی بمیان آمد که نمی‌خواهیم واردآن‌مباحث بشویم که معمول جانشینان است .

در سال ۱۳۲۱ که در طهران اجتماعات و احزاب متشکله برای آزادی‌وخارج کردن قشون اجنبی از خاك ایران فعالیت‌می‌نمودند ، نویسنده تاریخ با چند نفر از دوستان برای تشکیل جمعیتی مستقل واردمذاکره شده درنتیجه تصمیم گرفته شد که حزبی بنام (وحدت‌ملی) تشکیل گردد ، لذادعوت عمومی بنام (شوری‌عالی) نموده ، پ س‌از مذاکرات و ایجاب تشکیل جمعیت وحزب ، رای داده تعداد پنج نفر انتخاب و مرام‌نامه و آئین‌نامه بنام جمعیت وحدت‌ملی،تهیه و تنظیم نموده تا در شوری‌عالی‌تصویب

و بموقع اجرا گذارده شود .

(بیانیه جمعیت وحدت ملی) بقلم آقای محمدولی‌خان عضوکمیته وحدت ملی

دنیا درجنگ میسوزد ، نائره آتش‌توام با قهر و غضب اطراف و اکناف را فرا گرفته ، قتل ، غارت ،قحطی ، بیماری‌سختی،ناامنی و هزاران بلایای خانمان‌سوز بر گیتی مستولی و پنجه‌های آهنین اهریمن جنگ باعماق پیکر تمدن و انسانیت فرومیرود ، خیره‌سری میکند ، و دم‌بدم چیره‌ترمیگردد، فقر ، فلاکت بدبختی و انواع مشقات ملل و امم را فرسوده ساخته .

آقای محمد ولیخان بهزادی

دنیا در ادوار مختلفه تاریخ مصائب بسیار دیده ولی هیچکدام باین حدت‌وشدت نبوده و بدین نمط نوع بشر مقهور شدائد نشده ، فشار حوادث‌طاقت‌فرسا ، ملل ،قبائل، افراد ، عائله‌ها بواسطه خرابی بلدان متواری دسته‌بدسته گروه‌گروه گردهم تجمع و بمقتضای اشتراك منافع متحد و برای‌مبارزه‌باسیل حوادث گوناگون با عزمی راسخ و اتحادی معنوی و پایداری ثابت پهلوبه‌پهلواز خود و حقوقشان دفاع میکنند تا مگر از ورطه هلاکت و نیستی رهائی یابند .

هم‌میهنان کشور باستانی سرزمین کهنسال ایران مهد تمدن‌قدیم ، مهدبزرگان سالیان دراز دستخوش تبدلات و تحولات‌سیاسی و اجتماعی بوده ، وچه بسا در نشیب‌و فراز وقایع تاریخی قرار گرفته ،گرم‌وسردروزگار چشیده و با حوادث سهمگین عرصه گیتی با کارزار مواجه شده و سرانجام درسایه اتحاد و اتفاق برتمام قضایا فائق‌ومظفر ومنصور از این پیکارها بیرون‌آمده است .

تحمل فشار حکومت مطلق‌العنان که‌بیست سال تمام شئون اجتماعی و نوامیس ملی استیلاداشت‌نمونه‌ایست ازصبروشکیبائی‌ملت ایران در مقابل شدائد وجورواعتساف، از روزیکه باین حکومت جابره در محاق‌افول فرورفتن آغازکرد روح جدیدی در کالبد ناتوان جامعه ایران دمیدن گرفت ،نور تابان آزادی باردیگر از خلال ابرهای تیره‌ایکه چندین سال افق ایران را تاریك‌ساخته بود ، اشعه روح پرور خود رابرروی سرزمین کهن‌سالی می‌گستراند ، و بارقه‌امیدرا نوید میدهد ، مادر گیتی خیره‌خیره می‌نگرد ، فرزندان خود را آغشته بخون وگرفتار انواع امراض اجتماعی می‌بیند ،

حرکات و سکنات آنها را نظاره میکند !آه میکشد !.!. افسوس میخورد !. زیرا می‌بیند امراضی‌که بر پیکر جامعه ایرانی‌مستولی شده اورابوادی نیستی سوق‌میدهد، نفاق ، تشتت ، تردید ، عدم‌اعتماد ،سوءظن،نفع‌پرستی ، خودخواهی ، اغراض خصوصی فساد اخلاق ، بی‌ایمانی ، بی‌ثباتی ، شهوات‌نفسانیه ، نادرستی ، ناپاکی ، دوروئی ،دزدی اغفال حواجس‌نفسانی ... ناگاه صحیه‌می‌کندو فریاد برمی‌آورد .

فرزندان هوشیار باشید ، از خواب‌غفلت بیدارگردید ، دست از تشتت و نفاق بردارید ، متحد شوید متفق گردید وحدت‌ملی داشته باشید تاکامیاب ودرستکارگردید، این صدا برق‌آسا همچون قوه مقناطیس درجمعی تاثیر می‌بخشد ،گروهی از ایرانیان موافق باخلوص نیت و صدق ارادت، عزمی‌جزم و خاطری عاطر در پیرامون وحدت ملی، گردهم جمع میآیند ، و دور از هرنوع‌آلایش و پیرایش و اختلاف نظر متحد میشوند و متفق‌القول میگردند که جمعیتی‌بنام «وحدت‌ملی» تشکیل میدهند ، جمعیتی مانند حبل‌المتین وحصن‌حصین ، یارانی‌همراه‌دوستانی صمیمی با حسن نیت و صدق‌ارادت، نیك نهاد ،قوی‌بنیاد ، بامعنی و محلی‌باتقوی‌که برای اجراء منظور در مقابل تندبادهای حوادث ایستادگی و مقاومت کنند و ازهیچ‌نوع فداکاری باك وهراس نداشته باشند هم‌عهد و هم‌پیمان میشوند که تا آخرین‌سرحد امکان پایداری و (وحدت‌ملی) را بامفاهیم خود عملی نمایند تا به مقصود نائل‌آیند و میهن را از خطر عظیمی خلاصی بخشند . و رجاء واثق دارندکه بموهبت‌الهی‌و در سایه مجاهده و سعی و عمل وهمم عالیه سایر هم‌میهنان‌که توحید مساعی آنان‌در این منظور مشترك شرط اعظم موفقیت است به بهترین وجهی منظور خودرا عملی‌نمایند ، و باردیگر ثابت نمایند که فرزندان این آب و خاك لیاقت و توانائی آنرا دارندکه بر حوادث فائق آیند ، و حیات جدید بکالبد ناتوان ملت و مملکت بدهند .

(مرام‌نامه جمعیت وحدت ملی) .

۱ ـ پشتیبانی از قانون اساسی واجراء آن .

۲ ـ تجدید نظر در مالیات‌هاوتعدیل‌قوانین آن و اصلاح ادارات .

۳ ـ بسط و ترویج کشاورزی وصنعتی و تامین حقوق کشاورزان وکارگران

٤ ـ تعلیم اجباری و مجانی تا سال‌ششم ابتدائی و اصلاح قوانین و پرگرام وزارت فرهنگ و تهذیب اخلاق عمومی.

٥ ـ حفظ شعائر مذهب اسلام وتدریس کتب دینی در کلیه مدارس وترتیب دعات و مبلغین بمنظور ایجاد وحدت بین‌ملل اسلامی .

٦ ـ تقویت از حکومت مرکزی وجلوگیری از نفوذهای مضره .

۷ - پشتیبانی از قوه قضائیه واستقلال قضاة و مسپولیت آنها در مقابل قانون .

چنانچه خوانندگان عزیز ملاحظه‌مینمایند مواد هفتگانه وحدت ملی ازهرحیث کامل و مختصر برای اینکه مؤسسین جمعیت‌پیرو حقیقت و معنی بودند نه خودنمائی و تظاهر در نوشتن مواد مرام‌نامه . بطوریکه‌ملاحظه میشود بعداز چند سال که از دوران جمعیت وحدت ملی میگذرد تازه مفاد موادآن مورد توجه اولیای امور بلکه سیاست خارجی قرار گرفته جزو برنامه‌های دولت‌های وقت یکی بعد از دیگری تمام مواد هفتگانه را بموقع اجرا گذارده و میگذارند،مخصوصا تدریس کتب دینی و اصول مذهبی در مدارس ابتدائی و بالاتر .

این پیش‌بینی و تشخیص را زمامداران حزب وحدت ملی ، در ۱۳۲۱ درنظر عمیقانه خود گرفته بودند که هرچه ایام‌بگذرد بهتر و بیشتر جامعه و فردفرد ایرانی باید وحدت فکر و نظر داشته و علاقه‌مندبخواندن کتب دینی و احکام آن گردند ، و سریع‌تر و جدی‌تر در باسواد کردن بی‌سوادان مملکت کوشا شوند ، و این خود ثابت مینماید که کارکنان جمعیت جز خدمت‌بجامعه خاصه طبقات کشاورز و کارگر و ترویج و تبلیغ و بیداری جامعه مخصوصاجوانان محصل از احکام اسلام که مورد قبول دانشمندان بزرگ دنیا بوده و میباشدنبوده ، بهمین جهت ماده (٤) مرام‌نامه در همان دوران مجلس بنام (تعلیمات اجباری)گذشت و پس از آن نیز تاکنون که سال ۱۳٤۱ شمسی میباشد یکی بعد از دیگری‌بموقع اجراء گذارده شده است .

ودیگر مورد توجه شدن این جمعیت‌در اجتماعات و احزاب آنروز که هریك خواستار همکاری با کارکنان وحدت‌ملی ،شده که اینك ما پس از درج بیان‌نامه یا دعوت‌نامه‌درخواست‌ها را یکی پس‌ازدیگری‌برای اطلاع خوانندگان ذکر خواهیم نمود .

« نامه وحدت ملی »

بعد از اعلان مشروطیت ایران مردم‌آزادی‌خواهان کشور با یك خوشحالی برای سروسامان دادن باوضاع آشفته کمر همت‌بسته از قربانی‌هائیکه در راه‌گرفتن‌مشروطیت داده بودند تأسفی نداشتند و بعکس ریخته‌شدن خونهای اولاد و اقربای‌خودرا در این راه مایه مباحات دانسته و سعادت کشور رانصب‌العین خود قرار داده بودند ، بدبختانه پس از جنگ بین‌المللی دست‌های جنایت‌کاردشمن آزادی و مشروطیت طوری تفرقه و تشتت در میان مردم کشور انداخته که‌روح‌وحدت و اتحاد ازبین جامعه ایرانی رخت بربسته و از هرکوی وبرزنی نغمه‌های‌مختلف‌آغاز و نسبت بهم ازهرگونه تهمت و افتراء خودداری نکرده بطوریکه هر طبقه وصنفی‌هرچه دلش میخواست میکرده وهرچه‌بزبانش می‌آمده میگفتند. ملوك‌الطوایفی درسرتاسرمملکت ایران حکم‌فرما بوده ، نتیجه اش‌آن

شد حکومتی بوجود آمد که تا شهریور(۱۳۲۰) حکمرانی نمود خوب یابد گذشت، و نسیم آزادی مجددا وزیدن گرفت ، نهال‌آزادی گرچه خشك شده بود ولی ریشه آن پابرجا بود ، هنوز عده‌ای از مردم‌آزادیخواه‌حقیقی و روشن فکر این کشور که عمر خود را به مقتضای وقت صرف خدمات بملت‌کرده‌وجود داشت .

آری این رادمردان حقیقی که دردوره انقلاب در میدانهای جنگ سینه خودرا سپر گلوله قرار داده ودر دوره ریاضت نفس‌و خدمات ملی پیش گرفته بودند ، هنوز زنده بودند به محض خاتمه دوره وحشت‌زاو طلوع آزادی دامن همت بکمر زدند ویك دیگر را از نیت آزادی خواهانه خویش‌خبرکردند و قدم به تشکیل جمعیت وحدت ملی نمودند چرا ؟

این مردان پاك‌دامن و خیرخواه که‌آزادی‌طلبان واقعی میباشند ، اشخاصی‌هستند که عمری در راه آزادی و آسایش ملت‌گذرانده با سرمایه جوانی خود مجاهده کرده‌اند . امروز موهای آنها سپید ودلهای‌آنها گرم‌است ، وتجاربی‌بیشماراندوخته‌اند، اینان فهمیده‌اند که بسط آزادی و تامین‌حکومت ملی ، در یك ملتی فقط اعلان کلمه آزادی و رژیم مشروطیت نیست ، و امورملت تازمانیکه تحت قاعده صحیح و مرام روشنی نباشد بعادت حکومت ملی نائل‌نخواهد شد ، بنابراین تشکیل جمعیت رابنام مذکور هرچه زودتر لازم و ضروری دانسته‌تمام آنها با اشتیاق زیاد و روح حقیقت و جمعیت و صرف همت و مال منظور را عملی‌کرده و اینك جمعیت نام‌برده یکسال است تشکیل و بوظایف خود اشتغال دارد ، وموقع را مقتضی میداند که اکنون دعوت خودرا بگوش ملت ایران مخصوصا جوانان‌تحصیل‌کرده و جهانیان برساند .

(دعوت)

هم‌میهنان کشور باستانی سرزمین کهن سال‌ایران ، مهد تمدن قدیم سالیان‌درازدستخوش تبدلات سیاسی واجتماعی بوده و چه بسا در نشیب و فراز وقایع تاریخی قرار گرفته ، گرم‌وسردروزگاررا چشیده و با حوادث سهمگین عرصه‌کارزار گیتی مواجه شده سرانجام در سایه اتفاق واتحاد بر تمام قضایا فایق آمده .

هم‌میهنان ، هوشیار باشید و از خواب غفلت بیدار گردید ، دست از تشتت و نفاق بردارید ، از گذشته عبرت بگیرید ،بیائید در این موقع تاریك مرامهای خود را کنار گذارده همه تحت کلمه (وحدت‌ملی)دست اتحاد بمصداق (واعتصموا بحبل‌الله جمیعا ولاتفرقوا) گردهم جمع شده‌تاکامیاب‌و رستگار گردید و شاهد مقصود را دربر گیرید ، جمعیت وحدت ملی برای تقویت‌حکومت ملی و اجرای قوانین اسلامی از

هیچ نوع فداکاری باك و هراسی ندارد و تاآخرین سرحد امکان پایدار خواهد بود تا بمقصود خودنایل گردد.

ما نه‌تنها ملت ایران بلکه تمام ملل‌جهان را باتفاق و وحدت ملی ، دعوت‌میکنیم و برای آسایش بشر بهترین و کامل ترین‌قوانین راکه قانون اسلامی است لازم ومفید میدانیم و اجرا و طرفداری از آنرا وجهه‌همت خود ساخته و باصدای رسا به‌پیشوایان جنگ امروزه جهان میگوئیم ، سلاح‌آدم‌کشی‌را بریزید و لباس صلح و آرامش که آسایش بشر در او خواهد بوددربرکنید ، وباقی‌مانده‌مخلوق خدا وقواء مادی و معنوی را در راه آزادی ملل مصرف نمائیـد ـ دیر یا زودناگزیرید در مقابل قانون اجتماعی اسلامی که سعادت بشر در آن است ، زانوی خودپسندی و غرور زمین زده اطاعت‌ازآن‌بنمائید تا تعادل بین جامعـه بشری کاملا فراهـم‌گردد .

اینك وحدت ملی، برخلاف سایـراحزاب فقط برای مبارزه در انتخابات تشکیل نشده و قصد عوام‌فریبی و استفاده ازصداقت‌و سادگی شما ندارد ، ما طرفدار حکومت ملی و اجراء قانون اسلام هستیم و به‌مقتضای‌تاسی به پیشوای بزرگ ، پیغمبر معظم ، خودمان‌که فرموده (قولولااله الاالله تفلحو)این عبارت بزرگ را تکرار میکنیم ،میگوئیم بیائید بتمام معنی خداپرست شویم و وحدت‌فکر و عمل را پیشه خود قرا دهیم تا ازین آشفتگی و پریشانی و تفرقه نجات یابیم .

(طهران کمیته"وحدت"ملی")

ما میخواهیم حقیقتا باایمان کامل‌وعزمی‌راسخ درسایه خداشناسی وعمل‌بمراتب تقوی و پرهیزکاری ، وحدت ملی، واقعی‌راایجاد و اکنون شمارا به نجات و رستگاری و برادری و اتحاد دعوت میکنیم و یقین‌داریم چون نیت ما خیر است موفق خواهیم شد ، ما درحدوددوسال‌است که برای وحدت‌ملی زحمت‌کشیده و خدمت کرده‌ایم ، و قدمهائی بطرف شما برداشته ، جمعیت ما درمرکز و چه در ولایات بافعالیت‌کار می‌کنند، اینك نوبت شما جوانان و کارگران است که‌بدعوت ما جواب دهید و یك قدم بطرف‌ما بردارید ، مرام ما را بخوانیـد اگر قبول‌نکردید که ما در اجرای مرام خود پایـدار هستیم با خـود مذاکـره کنید قطعاً قبول‌خواهید کرد ، ماازکلیه جمعیت و پیشوایان آنها درخواست مینمائیم دیر یا زود نائره‌جنگ خاموش خواهد شد ، بیائید دست بدست هم داده بطوریکه در ماده (۷) نظام‌نامه وتشکیلات جمعیت،عین ماده ۷ «کنگره عمومی بحث میکند در کلیات و رؤس‌مسائل‌سیاسی و حزبی و تغییر در مرام و نظام وخط مشی عمومی جمعیت و ایجاد مناسبات وائتلاف باسایر احزاب و جمعیت‌ها و تعیین کاندیدهای پارلمانی بین منتخبین مـذکوردر ماده ۵ و انتخاب کمیته مرکزی ، مـدت

انعقاد کنگره عمومی از یك ماه متجاوزنبوده‌و هر دو سال یکبار تشکیل میشود ، کمیته مرکزی فعلی تا انتخاب کمیته دیگر از ناحیه‌کنگره رسمیت خواهد داشت ».

وحدت ملی پیش‌بینی شده ، کنگره‌حزبی از نمایندگان احزاب تشکیل و برای موقعی که از مقدرات اقوام و ملل دنیااز ضعیف و قوی مذاکره خواهد شد ، ماهم بایك روح وحدت‌ملی ، واتحادمعنوی‌تشکیل‌حکومت حقه ملی داده بدنیای روز معرفی نمائیم .

برادران و هم‌میهنان عزیز ، بیانیه‌حزب وحدت‌ملی ، را ملاحظه فرمودید و زحماتیکه در راه تشکیل این جمعیت کشیده‌شده بعرض شما رسید اینك برای استحضار شما از مرام این جمعیت مواد هفت‌گانه‌مرام‌نامه بشرح ذیل بعرض میرساند .

۱ ـ پشتیبانی از قانون اساسی واجرای آن .

۲ ـ تجدیدنظر در مالیاتها وقوانین‌و اصلاح ادارات .

۳ ـ بسط وترویج امور کشاورزی وصنعتی و تامین حقوق کشاورزی و کارگر .

٤ ـ تعلیم اجباری و مجانی تا سال‌ششم ابتدائی و اصلاح قوانین و پرگرام وزارت فرهنگ و تهذیب اخلاق عمومی .

۵ ـ حفظ شعائر اسلامی و تدریس‌کتب دینی در کلیه مدارس و تربیت دعات و مبلغین بمنظور وحدت بین ملل اسلامی .

٦ ـ تقویت از حکومت مرکزی وجلوگیری از نفوذهای مضره .

۷ ـ پشتیبانی از قوه‌قضائی‌واستقلال‌قضاه و مسئولیت آنها در مقابل قانون .

بطوریکه توجه مینمائید ماده (٤)مرامنامه ما که عبارت از تعلیم اجباری باشد از طرف هیئت دولت به مجلس شورای ملی‌پیشنهاد و تصویب گردیده بنابراین با اظهار تشکر از آقای سهیلی نخست‌وزیر و جناب‌آقای وزیر فرهنگ انتظار داریم که بقیه مرامنامه ما بخصوص هرچه زودتر ماده ۵آن که عبارت از حفظ شعائر اسلام و تدریس کتب دینی درکلیه‌مدارس است‌اجراءفرمایند.

در خاتمه یادآور میشود که محل‌دفتر وحدت‌ملی همه روزه در عمارت‌فوقانی سینمای میهن واقع در میدان چهارراه‌حسن‌آباد برای قبول عضویت کسانیکه علاقه‌مند باجراء مرامنامه ما و دیانت اسلام میباشند ازساعت شش بعداز ظهر حاضر است

اعظام قدسی ـ روابط کمیته (وحدت)

در دنباله انتشار دعوت‌نامه وحدت‌ملی ، از طرف دو حزب بنام میهن،ودموکرات ایران تقاضای مذاکرات در اطراف ائتلاف‌حزبی بوسیله رابط کمیته (اعظام قدسی)بعمل آمدکه در نتیجه مذاکرات نمایندگان احزاب‌مزبور بیانیه ذیل صادر گردید .

ختام جنگ و بروز معضلات بدنبال‌آن و تاثیرات آنها ، در اوضاع عالم عموما و ایران بخصوصه ، و یك سلسله مسائل فوق‌العاده‌ای که در خود کشور پیش آمده ، از دیرباز ایجاب می‌نمود که احزاب و عناصرملی و آزادیخواه اختلافات جزئی را بکنار گذاشته ، مشترکا برای نجات میهن واستقرارآزادی و عدالت در کشور بکوشند ، بنابر این احزاب سه‌گانه‌ای (وحدت‌ملی ، میهن،دموکرات ایران) که اصول مرام و خطمشی سیاسی آنها باهم نزدیك بود ، تصمیم‌بائتلاف‌و تشکیل جبهه واحدی گرفتند و نمایندگان تعیین کردند که زمینه این منظور را تهیه‌نمایند .

نمایندگان مزبور پس از مذاکرات‌و مشاوره کافی موافقت حاصل کردند که برروی اصول ذیل جبهه واحدی تشکیل‌داده‌و درراه عملی کردن اصول مذکور برطبق نظامنامه جداگانه باهمدیگر همکاری نمایند،این ائتلاف محدود و منحصر باحزاب‌نامبرده در بالا نبوده بلکه احزابی هم که بااصول‌و روش این ائتلاف موافقت داشته باشند میتوانند داخل درآن گردند ، و اصول‌موردائتلاف بشرح ذیل است .

۱ ـ سعی در ایجاد دستگاه حاکمه‌ای که دارای حقیقت دموکراسی بوده قابل اعتماد و اطمینان ملت باشد . وشروع به تهیه‌زمینه این مقصود بوسیله تشکیل حکومت ائتلافی از احزاب وعناصرملی و آزادیخواه.

۲ ـاصلاح کلیه موسسات دولتی‌بطور عموم و بی‌هیچ استثناء بوسیله برچیدن اصول و آثار زورگوئی وبرکراسی و تبدیل مامورین فاسد و ناصالح بکارمندان شایسته و درستکار ، ورسیدگی بحساب مامورین مظنون و محاکمه و مجازات کردن کسانی‌که نسبت به مملکت و یا بیت‌المال خیانت کرده‌اند .

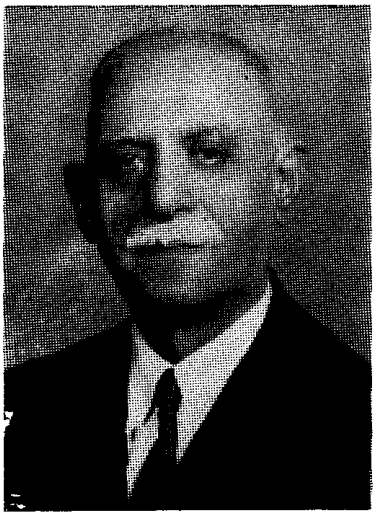

اعظام قدسی

۳ ـ استوار کردن اساس سیاست خارجی کشور بر پایه روابط حسنه با دول متحابه و حفظ توازن در سیاست به‌نحویکه هیئت حاکمه قادر باعمال سیاست یك جانبه نباشد .

٤ ـ تبدیل طرز قدیم استفاده‌اززمین‌باصول فنی معاصر و تعدیل روابط مالك و زارع و القاء عملی انواع پیکار و تحمیلات‌ناشیه از امتیازات طبقاتی نسبت بکشاورزان

و مراقبت در تعلیم و تربیت و بهداشت واصلاح اصول زندگانی آنان .

۵ ـ سعی در وضع و اجراء قانون بیمه اجتماعی کارگران و سایر قوانین مربوط بطبقه‌بندی و طبقه کار و روابط بین کارگروکارفرما و تقویت سازمانهای کارگری .

ابراهیم شایان

۶ ـ تعقیب انجام فوری انتخابات مجلس شورای ملی و انجمنهای ایالتی و ولایتی و شهرداری و اصلاح قوانین آنها و مجاهدت جدی در راه مرعی ومحترم گردیدن کافه حقوق مصرحه ملت .

۷ - تهیه و اجرای نقشه سیاست‌اقتصاد ملی برای توسعه صنایع و بسط‌تجارت و تشویق صادرات - نمایندگان حزب‌وحدت‌ملی - نمایندگان دموکرات ایران - نمایندگان حزب میهن - اعظام قدسی ، ابراهیم شایان، احمد زاهدی بازرگان - اسمعیل یگانی ، حسن جودت ، علی‌اکبر تاجر نهاوندی ، دکترملکی .

بتاریخ ۷ر۶ر۱۳۲۲ بشماره (۱۲۲)ازطرف کمیته وحدت ملی ، به نخست‌وزیر .

جناب آقای سهیلی نخست‌وزیر -باتقدیم دعوت‌نامه حزب وحدت ملی‌که از لحاظ مبارك میگذرد استحضارا بعرض‌میرساند ، از اینکه ماده (٤) مرامنامه مابهمت آنجناب جریان قانونی خودرا به‌پایان‌رسانیده‌و اینك بموقع عمل گذارده میشود عموم مردم خاصه افراد جمعیت وحدت ملی شکرگذار و تقاضا دارند در این موقعی که سال تحصیلی شروع و مدارس افتتاح میشودمقررفرمایند وزارت فرهنگ ماده (٥) مرامنامه را که عبارت (از حفظ شعائر اسلام و تدریس‌کتب دینی درکلیه مدارس) جزو پرگرام‌قرار داده اجرا فرمایند .

صدور اعتبارنامه برای مذاکره بااحزاب روی ائتلاف بشماره (۱۲٦) مورخه ۲۰ر۹ر۲۲ (مهرکمیته وحدت‌ملی) .

هم‌مسلك محترم آقای حسن اعظام‌قدسی - بموجب این ابلاغ برگزیده میشوید که باتفاق آقایان ، ابراهیم شایان ، احمدتاجر زاهدی ، بسمت نمایندگی حزب‌وحدت ملی ، بانمایندگان مجاز احزاب سه گانه(حزب میهن، حزب ایران، دموکرات ایران) بمنظور ائتلاف طبق دستور داخل مذاکره‌شده درصورت توافق بارعایت اصول حزبی ائتلاف‌نامه را امضاء و یك نسخه از آنرا که‌بامضاءنمایندگان احزاب مؤتلف‌رسیده باشد به پیوست گزارش ایفاء دارید - مهرکمیته‌وحدت ملی .

هم‌مسلك محترم آقای ابراهیم‌شایان - بموجب این ابلاغ برگزیده میشوید که باتفاق آقایان حسن اعظام قدسی و احمدزاهدی بسمت نمایندگی حزب وحدت ملی، بانمایندگان مجاز احزاب سه‌گانه (میهن ،ایران ، دموکرات ایران) بمنظور ائتلاف‌طبق دستور داخل مذاکره شده ودر صورت‌توافق‌بارعایت اصول حزبی ائتلاف نامه را امضاء و یك نسخه از آنرا که بامضاء نمایندگان‌احزاب مؤتلف رسیده باشد به پیوست گزارش ایفاد دارید - مهر کمیته وحدت‌ملی)

اعتبارنامه آقای احمد زاهدی نیزبمضمون فوق صادر گردیده است .

نامه (نهضت ملی ایران) بشماره (۲۰۲) مورخه (۱ر۶ر۱۳۲۲) .

حزب محترم وحدت ملی ، طهران .

محترما تصدیع میدهد، در هفته گذشته ضمن نامه مخصوص اعلام شدکه‌وضعیت

دشوار کشور اقتضا میکند احزاب و جمعیت‌هائی که مصالح عالیه کشور مطمح نظرشان میباشد بطور کلی و اساسی ویا لااقل‌درموردخاصه اختلافات‌ظاهری‌راکنار گذاشته‌ائتلاف نمایند و برای این منظور درخواست شدکه‌روز سه‌شنبه (۱ر۴ر۱۳۲۲)نمایندگان‌مختاری از طرف آن حزب بدبیرخانه نهضت‌ملی‌ایران‌بیایند تا در اطراف این موضوع مذاکره و مخصوصا درخواست شد که اگر بااین‌پیشنهاد موافقت نداشته باشند تا روز یکشنبه ۲۰ر۵ر۱۳۲۲) دبیرخانه حزب نهضت‌ملی راآگاه‌سازید- دبیرخانه اتحادملی برای‌حضور در جلسه بعلت لزوم استحضار هیئت مدیره‌و عدم کفایت وقت ، و اتحادیه کارگران بعنوان اینکه جمعیت سیاسی نیست معذرت‌خواسته و بااینکه از سایر احزاب پاسخی نرسیده بود ، جمعیت نهضت ملی‌ایران‌ملاقات‌نمایندگان احزاب را انتظار داشت ولی فقط از طرف حزب میهن پرستان یك نفر حاضرگردیده و مذاکراتی بعمل آمد و چون‌وصول نامه جمعیت بسایر احزاب مسلم نبود قرارشد مجددا تمام احزابیکه برای (۱ر۴ر۱۳۲۲) دعوت شده بودند (باستثنای اتحادملی و اتحادیه کارگران) ، برای روز (۸ر۶ر۱۳۲۲) ساعت شش ونیم بعداز ظهر دعوت شوند .اینك بااعلام مراتب فوق درخواست داردنظر خودرا منتها تاغروب روز یکشنبه بدبیرخانه نهضت ملی ایران اعلام دارند (مهر کمیته و امضاء لایقرع)

نامه حزب وحدت ملی ، بنام اعتبارنامه بشماره (۱۹۵) مورخه ۱ر۱۰ر۱۳۲۳) .

آقایان احمد اشتری ، اعظام قدسی،دکتر علی‌اصغر حشمت .

در تعقیب مذاکراتیکه برحسب دعوت جناب آقای دکتر مرزبان یك جبهه ، قوی ملی ازطریق جلب مردان صالح و ائتلاف یااتحاد احزاب بعمل آمده است ، طبق‌این‌نامه بآقایان اختیار داده میشود که در حدودیکه‌از اصول مرامنامه جمعیت وحدت ملی،خارج نباشد ، هرنوع مذاکره و تصمیمی که‌متضمن‌پیشرفت مقاصد وطن‌پرستانه طرفین باشد با اجتناب و احتراز ازاین‌که خللی باصل‌مشترك‌فیمابین دوحزب محترم وارد نیاید ، مقتضی بدانند اتخاذ و بمرکز جمعیت ابلاغ و اعلام‌فرمایند تا دراجرای مدلول آن اقدام لازم بعمل آید ، و این ورقه بمنزله اعتبارنامه آنهم‌سلکان مرقوم و ارسال گردید . طهران (کمیته وحدت‌ملی)

در جلسات منزل آقای دکترمرزبان(امین‌الملك) آقایان‌ضیاءالملك،مستشارالدوله صادقی ، مهندس فریور ، دکتر سنجابی ،آقای لطفی که قبلا خود را نمایند وحدت‌ملی معرفی و مذاکرات را هم ایشان به کمیته‌وحدت ملی بوسیله رابط کمیته آقای اعظام قدسی داده و ضمنا سه نفر نماینده‌خواسته شده بود که در نتیجه اعتبار نامه فوق‌الذکر صادر میشود .

نامه جناب آقای سید محمد صادق طباطبائی ـ شنبه ۱۳ خرداد (۱۳۲۲) :

خدمت آقایان نمایندگان جمعیت وحدت ملی ، بنا بر مذاکراتیکه حضورا شده است خواهشمند است از هریك از اعضاء منورالفکر وفعال حزب که نظر آقایان فعلا مقتضی بدانند دعوت فرمایند که در جلسات مقدماتی تشکیل هیئتی که برای تاسیس حزبی عمومی موقتا در محل شرکت شیمیائی وبازرگانی (خانه‌های مرحوم امیربهادر) در روز های دوشنبه از ساعت پنج تا ساعت هفت عصر همه هفته منعقد است حضور یافته با سایر اعضاء هیئت در ایجاد حزب بزرگ ملـی که منظور اساسی همه ماها و عموم آزادی خواهان وطن دوست است شرکت واقدام و قیام کنند (امضا محمد صادق طباطبائی) .

برای این دعوت نامه آقایان اعظام قدسی و شیخ زین العابدین شاه حسینی و هدایت اله بهشید انتخاب شدند .

نامه حزب ایران بشماره (۲٦۵) مورخه (۳ اردیبهشت ۱۳۲۲) .

کمیته محترم حزب وحدت ملی .

کمیته مرکزی حزب ایران خواهشمنداست که روز پنجشنبه ششم اردی بهشت در ساعت شش ونیم بعداز ظهر برای صرف چای به محل حزب ایران تشریف فرما شوید (کمیته مرکز حزب ایران) مهر و امضاء .

دعـوت نامه حزب میهن بشمـاره (۱۱۵۷) مورخه (۱۱ر۲ر۱۳۲٤) .

کمیته مرکزی حزب وحدت ملـی محترما باطلاع میرساند جلسات سخنرانی هفتگی حزب میهن هرهفته روز های شنبه ازساعت هفت بعد از ظهر تشکیل میشود بدیهی است از لحاظ همکاری و همفکری بیشتری میان دو حزب باعضای محترم حزب وحدت ملی حضور در این جلسات را توصیه خواهندفرمود (کانون تبلیغات حزب میهن، دعوت نامه بشماره (۲۳۹٤) مورخه ۳۰ر۲ر۲٤ .

چهار راه حسن آباد ، دبیرخانه حزب وحدت ملی .

چون اجرای ماده پنجم عهدنامه اتحاد دولت ایران با دولت های متفق دائر به تخلیه ایران از قشون آنها در ظرف شش ماه پس از خاتمه جنگ بآلمان بدون تردید مورد علاقه تمام افراد وطن پرست ایرانی ودر نتیجه طرف توجه تمام اعضاء محترم آن حزب است این جانب وعده بسیاری از نمایندگان مجلس شورای ملی چنین تشخیص داده ایم کـه از دبیـر خـانه آن حزب خواهش نمائیم درصورت اقتضا در این خصوص قطعنامه صادر فرمایند تا در نتیجه نمایندگان بتوانند دولت را به تعقیب واقدام متوالی برای بـیرون فرستادن قشون خارجی ازکشوررا واداردباین وسیله حق حاکمیت تامه ملت ایران را برسر زمین خودتثبیت نمائیم ، از طرف عده بسیاری از نمایندگان مجلس شورای ملـی (امضاء

حاذقی) .

دعوت نامه مورخه دوشنبه ۱۴ ماه آبان .

جناب آقا اعظام قدسی - برای تذکر و اشاعه آثار یکی از خدمت گذاران حقیقی عالم اسلام روز چهار شنبه ۱۶ آبانماه چهار ساعت و نیم بعداز ظهر جلسه‌ای در دانشکده حقوق واقع در دانشگاه طهران خیابان شاه رضا تشکیل میشود ، با مراتب علاقمندی آنجناب بعالم اسلام بدین وسیله دعوت میشود که در ساعت مقرر با حضور خودتان در جلسه مزبور موجبات تشکر وامتنان عموم علاقه‌مندان بعالم اسلام را فراهم فرمائید . امضاء (سید محمد صادق طباطبائی دکتر محمد مصدق) .

از نامه های مرکز و ولایات چه بنام و چه مربوط بحزب وحدت ملی صرف نظر مینمائیم برای اینکه صفحات تاریخ را خواهد گرفت واز درج موضوع وقایع نویسی همین قدر کافی دانسته اینك می‌پردازیم بکار های دیگر جمعیت .

در شورای عالی جمعیت وحدت ملی که مرکب از اسامی و آقایان ذیل میباشد .

۱ - آقای لطفی ۲ - احمد اشتری ۳ - اعظام قدسی ۴ - ابراهیم شایان ۵ - احمد زاهدی تاجر ۶ - محمد ولیخان بهزادی ۷ - سالار منصور قزوینی ۸ - دکتر علی اصغر حشمت ۹ - حاج شیخ زین العابدین شاه حسینی ۱۰ - هدایت اله بهشید ۱۱ - ابوالحسن معینی ۱۲ - ابراهیم مهدوی طالقانی ۱۳ عبداله خان شیرخانی ۱۴ - حسن خان حشمتی ۱۵ - نبوی شاهرودی ۱۶ - علی هاشمی شیرازی، تشکیل گردید و چون برای پیشرفت کار و هدف جمعیت در درجه اول روزنامه لازم و لذادر اطراف آن بحث و مذاکرات لازمه که نتیجه از پیشنهادات (روزنامه وحدت ملی) برای ارکان حزب مناسب تر بود تصویب گردید .

پس از تصویب روزنامه بنام وحدت ملی در اطراف حق امتیاز و ناشر آن مذاکره شد که باید صاحب امتیاز صد در صد مورد اطمینان باشد که بتمام معنی تسلیم انتظامات و حفظ حیثیت جمعیت را نصب العین خود بداند ، آنچه را کمیته مقتضی بداند که شامل سیاست و پیشرفت امور جمعیت باشد منحرف نگردد ، و صاحب امتیاز از خود اظهار نظر و مطالبی در روزنامه انتشار ندهد، وچون گیرنده روزنامه هم میبایستی دردرجه اول (لیسانسیه) باشد و بعلاوه مبلغ پنجهزار تومانهم در بانك ودیعه بگذارد ، لذا دکتر جعفر قدسی دندان پزشك . فرزند اعظام قدسی . تصویب گردید و به اعظام قدسی اختیار داده شد تابرای گرفتن امتیاز روزنامه بنام وحدت ملی هراقدامی لازم دارد با اطلاع و کمك کمیته انجام دهند .

قبلا مبلغ پنج هزار تومان دربانك ملی گذاشته شد ورسید آن ضمیمه تقاضای امتیاز

روزنامه وحدت ملی بنام دکتر جعفر قدسی بوزارت فرهنگ داده شد . در دنباله آن جدیت و کوشش بعمل آمد تا موفقیت درگرفتن امتیاز گردیده شروع بمقدمات وتهیه انتشار از قبیل کاغذ و چاپ مذاکرات درنتیجه قرار شد چند نفر از اعضای جمعیت از شورای عالی بنام (کمیسیون نشر روزنامه‌وحدت ملی) انتخاب وعهده دار مسئولیت‌آن باشند لذا آقایان ابوالحسن معینی، عبداله‌شیر خانی ابراهیم مهدوی طالقانی انتخاب شدند .

روزنامه منتشر گردید واز ولایات‌تقاضای زیادی برای آبونمان رسید ، چون شماره اول روزنامه مندرجاتش فوق‌العاده‌جالب مخصوصا در حمله بدولت ها خاصه احمد قوام‌السلطنه‌که درآن موقع نخست‌وزیربود که دستور توقیف روزنامه را دادند ، و آن شماره تا پنجتومان قیمت پیدا کرد که‌موجب پیشرفت روزنامه گردیده واز ولایات درخواست میرسید .

طول نکشید که برحسب فعالیت‌کمیته و کارکنان فعال جمعیت روزنامه از توقیف خارج و مشی خودش رادنبال‌نمود،شاید کمتر احزاب و جمعیتهای آنروز دارای روزنامه (ارگانی) بودند و میتوان گفت‌تنهاحزب وحدت ملی بود که دارای روزنامه مستقلی بودند .

یکی دیگر از کارهای ، کمیته ، این‌شدکه کارت ، برای عضویت افراد تهیه نماید ، پس از تبادل نظر کارت‌عضویتی تهیه ودستورداده شد که در هیچیك از اجتماعات واحزاب چنین ابتکاری نشده که درذیل (دو دست بهم‌داده) شماره صاحب کارت که در دفتر آمار ثبت شده در زیر دو دست نوشته شود .

تمام اوراق حزب ازتقاضانامه ،قبض‌صندوق ، آبونمان ، کاغذ های رقعه‌ای تمام دارای همان (کلیشه) میباشد که اینك هم ازآن اوراق موجود است .

جلسات منزل آقای دکتر مرزبان‌بواسطه کسالت دکتر آقای مستشارالدوله صادقی تقاضا کردند که جلسات‌در منزل ایشان‌تشکیل گردد ، لذا در هفته یك شب در منزل معظم‌له تشکیل و بحث در اطراف اوضاع‌مملکت و بودن قشون و بعلاوه مداخلات آنان در امور و شئون کشور خاصه روسهاکه‌در قزوین تمرکز قشونی وسیاسی بنام (ك ،پ و) داده بودند خودداری نمیکردند ، اوضاع‌بسیار وخیم بود ، انگلیس ها آلمانهائیکه در ایران‌کار میکردندخارج‌ویا دستگیرمیکردند.

جلسه تاریخی تالار وزارت امور خارجه در روز ۱۳ آذر سال ۱۳۲۲ مرحوم علی سهیلی نخست وزیر وقت ایران ونمایندگان دوره چهاردهم را که تازه انتخاب

شده بودند . وسران لشکری ، وارباب مطبوعات و رجال و محترمین به تالار وزارت امور خارجه دعوت نمودند ، تا مفاد اعلامیه کنفرانس طهران را باطلاع آنان برسانند .

اینك متن اعلامیه سه دولت راجع به ایران ، مورخ اول دسامبر ۱۹۴۳ . نهم آذرماه (۱۳۲۲) رئیس جمهور متحده امریکا، نخست وزیر اتحادیه شوروی ، نخست وزیر ممالك متحده انگلستان - پس از مشورت بین خود و با نخست وزیر ایران مایلند موافقت سه دولت را راجع بمناسبات خود باایران اعلام دارند .

دولت‌های کشورهای متحده امریکا ، اتحاد جماهیر شوروی ، و ممالك متحده انگلستان کمك‌هائیکه ایران درتعقیب جنگ برعلیه دشمن مشترك و مخصوصاً در قسمت تسهیل وسائل حمل و نقل مهمات از ممالك ماوراء بحارباتحاد جماهیرشوروی بعمل آورده تصدیق دارند .

سه دولت نامبرده تصدیق دارندکه این جنگ مشکلات اقتصادی خاصی برای ایران فراهم آورده ، وموافقت دارند که بادرنظر گرفتن احتیاجات سنگینی که عملیات جنگی جهانی برآنها تحمیل میکند . وکمی وسائل حمل ونقل در دنیا ، وهمچنین کمی مواد خام و سایر حوائج کشوری کمك‌های اقتصادی خود را تاحد امکان بدولت ایران ادامه بدهند .

راجع بدوره بعد از جنگ دول کشورهای متحده امریکا واتحاد جماهیرشوروی و ممالك متحده انگلستان با دولت ایران موافقت دارند که هرنوع مسائل اقتصادی که در پایان مخاصمات ایران با آن مواجه باشد، از طرف کنفرانسها یا مجامع بین‌المللی که برای مطالعه مسائل اقتصادی بین‌المللی تشکیل یا ایجاد شود با مسائل اقتصادی سایر ملل متحده مورد توجه کامل قرارگیرد .

دولت‌های کشورهای متحده امریکاو اتحاد جماهیر شوروی و ممالك متحده انگلستان در حفظ استقلال و حاکمیت وتمامیت ارضی ایران با دولت ایران اتفاق نظر دارند ، و بمشارکت ایران با سایر ملل صلح‌دوست در برقراری صلح بین‌المللی و امنیت و سعادت بعداز جنگ بر طبق اصول منشور آتلانتیك که مورد قبول هر چهار دولت است استظهار دارند .

امضاء : (وینستون چرچیل - ز.د.استالین ، فرانکلین .د.روزولت)

مرحوم علی سهیلی نخست‌وزیر گزارش ورود سران سه‌کشور به طهران وجریان ملاقات و مذاکرات آنان خطاب بحضارچنین اظهار داشتند : « دولت ایران خوش وقت است که محل وقوع این کنفرانس تاریخی نصیب کشور ما گردیده و در طهران بعمل آمده و دولت ایران نهایت مسرت رادارد که توافق نظر سه دولت بزرگ در

منویات خود به منظور نیل به پیروزی وبرقراری صلح جهانی دراین‌جا حاصل گردیده است ، وباز خوش‌وقت است که منافع عالیه‌ایران را متفقین ما همواره منظور نظر داشته و مساعدتها و زحمت های ملت ایران موردتصدیق رؤسای سه دولت بزرگ قرارگرفته است ... »

آقای سهیلی نخست وزیر قرارداد سه جانبه را امضاء مینمایند

همین‌که بیانات مرحوم سهیلی باین‌جا رسید صدای کف زدن وهورای ممتد حضار شدت یافت‌که سهیلی ناچار ساکت شدو پس ازچند دقیقه‌که سکوت برقرار گردید آقای سهیلی گفت : « دولت ایران آینده‌خوبی برای ملت ایران نوید میدهد ، و امیدواری کامل داردکه ملت ایران اززحمات‌خودنتایج ذی‌قیمت ورضایت‌بخشی‌میگیرد... در اختتام بیانات آقای سهیلی کف‌زدنهای‌ممتد فضای تالار وزارت امور خارجه را بضمیمه شادی و هورا تکان میداد وواقعاًروز تاریخی از هرحیث بود که سابقه‌تاریخی کمتر داشته است ، من خود (نویسنده) چون‌حضور داشتم و شاهد این منظره و مجلس فرحناك بودم .

ولی مردم ایران با تحمل آن همه‌خسارات و رنج امیدوار بودند و اطمینان داشتند که مواعید سران سه دولت بزرگ‌آینده درخشانی در پیش خواهند داشت ، و دلیلی نداشت‌که نخست‌وزیر ایران و فردفرد مردم ایران چنین امید وانتظاری نداشته باشند ، چون درتمام مدت جنگ آنچه لازمه‌فداکاری بود انجام داده شده بود که خوش بختانه نتیجه‌اش برای متفقین پیروزی بودکه تشکیل کنفرانس طهران برای نقشه صلح شرافت‌مندانه عملی شده بود ، چنانکه پس‌از اندك زمانی آن نقشه بطور مطلوب اجرا

گردید ، والبته ملت ایران در فراهم کردن‌وسایل پیروزی سهم بسزائی داشتند ، واز مساعدتهای ذیقیمت و صمیمانه ایران درموقع حمله نازیها بخاك شوروی انجام نمی گرفت آرتش برق آسای آلمان سراسرشوروی را تصرف کرده بودند ، و چنانچه خود متفقین اذعان و مکرر در مجالس رسمی‌خودشان صراحتاً گفته‌اند « ایران پل پیروزی بود » و حقاً هر بیننده‌ای که درآن‌اوقات از طهران بطرف جنوب و جنوب‌غرب و شمال مسافرت میکرد ، صرف‌نظر از این‌که‌نه درترن راه‌آهن آسایش داشت و خود را در معرض خطر سالداتهای روسی میدید ، وچه در راه‌های شوسه که تمام برای حمل مهمات و غذا و حتی زردی تخم مرغ خشك‌شده که خود من (نویسنده) در راه‌آهن قزوین در ایستگاه مشاهده کردم که بشکه‌های گرد تخم مرغ بواسطه شکسته شدن بشکه‌ها بقدری روی زمین ریخته بود که‌قادر بجمع‌آوری نبودند .

چنانچه خود ایرانیها با راه‌آهن مملکت‌میخواستند مسافرت نمایند اولاممکن نبود بعد هم‌که باهزار زحمت تحصیل اجازه‌می‌نمودند در ترن ابداً آسایش نداشتند وهر ساعت دچار حرکات وحشیانه سالدات‌های‌قشون روس واقع میشدند ، با این حال ایرانیها تن بتمام مذلت‌ها داده برای اینکه‌قول اتحاد وکمك داده بودند . اگر بخواهم شرح هریك از رفتار و معاملات آنانرا که‌خود شخصه مشاهده کرده‌ام بنویسم خود کتابها خواهد شد ، فقط عملی راکه روسهادر موقع انتخابات من ، در قزوین کرده بودند برای خوانندگان خاصه جوانان‌مینویسم که بدانند معاهدات و عهدنامه جز ورق‌پاره‌ای که در آرشیو وزارت امورخارجه ضبط میشود بیش نیست باید همیشه تهیه قدرت نمود .

در تاریخ نهم بهمن ماه که پیمان سه‌گانه بامضاء رسید و دولت ایران رسماً در جزو ملل متحد ودر کنار متفقین قرارگرفت‌باین ترتیب و علی‌الاصول دیگر نباید برای دولت ایران ازجانب دولت‌شوروی مزاحمت‌های گوناگون فراهم گردد ، ولی بالعکس و متاسفانه دولت شوروی در داخله ایران‌برای مقاصد خود ستون پنجمی بوجودآورد که مرکز آن در پشت دیوارهای پارك اتابك‌محل سفارت‌کبرای خود قرار داشت .

واین شبکه باید بسرعت برق حلقه‌های آن بهم افتد و برای تسخیر ایران و تسلیم آن بعداز پایان جنگ بدولت شوروی‌مقدمات امر تکمیل باشد ! ـ دولت شوروی دائم مترصد این بود که با ایجاد این قبیل‌مزاحمت‌ها شاید بتواند علاوه از دشمنان بیگانه که در سوم شهریور ۱۳۲۰ بخاك‌ایران‌تجاوز مسلحانه نموده و دم ازدوستی میزند، در داخله ایران باایجاد ستون پنجم‌وسازمان‌دادن حزب توده و سندیکای ، باصطلاح اتحادیه‌های کارگری ، و تقویت دستگاه‌آشکار و علنی نیروی آرتش سرخ ومقامات

سیاسی شوروی در طهران و ولایات شمال ،قزوین و غیره از دستجات و گروه‌های مزبور بخلاف صریح تعهدات دولت شوروی مبنی برعدم مداخله در امور و شئون داخلی ایران امور و شئون داخلی ما نیز مداخلات تجاوزکارانه کردند که از آنها موارد برجسته و کاملا آشکار مداخله صریح در انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی ایران است که در تاریخ اسفندماه ۱۳۲۲ رسمیت یافت که هفت نفر نمایندگان حزب توده که همه آنها از نواحی که در اشغال آرتش سرخ بود از صندوق‌ها بیرون آمده بودند .

یکی ازآن نواحی قزوین بود که من (نویسنده) کاندید ملی آنجا بودم ودر جریان انتخابات وتوزیع تعرفه بودکه فرماندارقزوین مرحوم منتظم‌الدوله تلگراف رمز به وزارت کشور مینماید : که از طرف کماندان و مامور سیاسی شوروی اظهار میشود ، که اگر اعظام قدسی انتخاب شود شما (یعنی فرماندار) وسایرمامورین قزوین تحت‌الحفظ بمسکو خواهیم فرستاد جواب دادم انتخابات ملی است و من تنها وظیفه‌ام انتظامات است جواب دادند همان است که بشما گفتیم .حالا تکلیف من چیست ؟» رئیس دولت هم درآن موقع آقای علی سهیلی و وزیر کشورهم سیدمحمد تدین بودند .

وزیر کشور مرا در اطاقش خواست و گفت فرماندار قزوین چنین تلگرافی راجع بانتخاب شما کرده است لذا دولت صلاح دراین میداند که شما استعفا بدهید تا آرامش در قزوین برقرار گردد . گفتم من که هنوزانتخاب نشده‌ام تا مستعفی شوم ، اظهار کردند درست است ولی در این موقع طرفدارهای شما دیگر فعالیت نخواهند داشت و ساکت خواهند بود ، لذا دولت هم‌دچار محضور نخواهد گردید .

گفتم من استعفا نخواهم داد اگر مجبورم نمائید جریانرا خواهم نوشت . وزیر کشور گفت برای شما و دولت خوب نیست خودتان می‌بینید که سربازان هندی بفرماندهی افسران انگلیسی افراد را ازخانه‌وادارات میگیرند و می‌برند و ما نمیتوانیم جلوگیری نمائیم ، جواب دادم چرا پشت این میز نشسته‌اید ، بروید در خانه‌هاتان این چه ننگی است که برای دوروزوزارت بچنین بی‌شرفی تن در میدهید (البته بایك تندی و عصبانیت بیان نمودم) .

در این موقع زنگ زدند و معاون‌راخواستند ، میرزا سید علیخان نصر معاون وارد اطاق وزیر شد . تدین روکرد بمعاونش که موضوع دستور نخست‌وزیر را باعظام قدسی میگویم و ایشان بمن پرخاش وتندی‌مینمایند ، دراین‌جا قبل از اینکه معاون اظهاری نماید ، گفتم من شب منزل نخست‌وزیر بودم از اوضاع انتخابات قزوین سئوال کردند ، من جریانرا بایشان توضیح داده‌دیگرابداً چنین مذاکراتی که شما میکنید درمیان نبود .

وقتی که این اظهارات مرا گوش میداد یك‌حالت عصبانی پیداکرد وبرخواست کیفش را برداشت و با تغیر از اطاق ووزارت‌کشور خارج شدند ، من و معاون هم ازاطاق بیرون آمدیم ، چند دقیقه طول نکشیدبوسیله تلفن نخست وزیری احضار شدم ، بهیئت وزراء رفته موقعی که من واردمیشدم‌وزیر کشور بیرون میآمد ، آقای سهیلی

دکترجعفرقدسی

میخندید و گفتند این سید دیوانه را برمن‌انداختید ، آمده بود که استعفا بدهد بعلت اینکه شما باو فحش داده بودید ، ومیگفت‌ازیك طرف بمن دستور میدهید از اعظام استعفا بگیرم ، ازطرف دیگردرملاقات باشمادراین موضوع مذاکره نمی‌کنید .

آقای سهیلی ضمناً اظهار کردند درست است فرماندار قزوین تلگراف رمزکرده بود وکاندید روسها هم درقزوین (کام‌بخش)است و با انگلیسها کنار آمده‌اند که فطن‌السلطنه مجد کاندید انگلیسها و کام‌بخش‌کاندید روسها از قزوین انتخاب شوند ـ

حالا من با سفارت روس مذاکره کرده‌ام‌هنوز نتوانسته آنها را متقاعد نمایم که کام‌بخش را در جای دیگر انتخاب مینمایم‌قبول نکردند و اظهارشان این است که اعظام‌الوزاره طرفدار جدی سیاست آلمانهادر ایران است بطوریکه پسرش دکتر قدس عضو فعاله ستون پنجم آلمانها در ایران‌است‌که فعلا فراریست واگر پسرش را تسلیم نماید ممکن است با انتخاب ایشان موافقت‌شود .

پس از مذاکرات با سهیلی در پایان‌گفتند : فعلا شما فعالیت و رفتن بقزوین خودداری نمائید ، مخصوصاً رفتن بقزوین‌نتیجه‌ای ندارد ممکن است برای شما پیش‌آمد غیرمنتظره روی دهد ، و اگرمیتوانید و دست‌رسی دارید پسر را بمن تحویل دهید که بسفارت انگلیس معرفی‌نمائید ، چون انگلیس‌ها از این پیش‌آمد فرار ایشان فوق‌العاده عصبانی هستند ، ازاین که پس‌از دستگیری با قولی که داده بود فرار مینماید توهین بزرگی بسیاست آنهاوارد آمده حالا هم اگر ایشان تحویل داده شود ، اولا قول میدهم‌برای ایشان صدمه‌ای‌نخواهد بود ، ثانیاً صددرصد انتخاب شمااز یکی از ولایات جنوب عملی و انجام خواهدگردید، چنانچه احمد شریعت‌زاده مشاور را تحویل و خودرا کاندید مازندران وانتخاب‌خواهد شد ـ ضمناً اظهار داشتند که من با هر دو سفارت مشغول مذاکره هستم تا شایدمتقاعدشان‌نموده ازمحل دیگرانتخاب شوید.

من بیرون آمده یك‌سر رفتم منزل‌دیدم دکتر علی‌اصغر حشمتی منزل است ، اظهار نمودند شنیده‌ام روسها برای قزوین‌کام‌بخش را در مقابل شما کاندید کرده‌اند، جریانرا شرح دادم ، ایشان صلاح دانستندکه ملاقاتی از شاهزاده سلیمان میرزا که آنروزها سخت مریض بود برویم و جریانرابا ایشان بمیان بگذاریم .

پس ازصرف ناهار طرف عصر رفتیم‌منزل شاهزاده سلیمان میرزا در خیابان ژاله ، آقای ملك‌الشعرا پهلوی تخت‌خواب‌نشسته بود و عیسی میرزا برادر سلیمان میرزا هم بود ، ماکه وارد شدیم ملك‌الشعراخداحافظی کردند ، پس‌از احوال‌پرسی دکتر حشمت جریان را صحبت کرد ، سلیمان‌میرزااظهار نمودند ، چون اعظام‌الوزاره پول ندارد لذا زور هم ندارد و فطن‌السلطنه هم‌پول دارد وهم سفارت انگلیس‌زور او است، لذا اعظام را به‌بهانه طرفداری از سیاست‌آلمان در ایران و مهاجرت برکنار مینمایند، سهیلی دوست ایشانهم در اظهار دوستی‌دروغ میگویند .

دراین موقع من مجدداً بطور روشن‌تر و تلگراف فرماندار قزوین راکه رونوشت را ارائه دادم ، سلیمان میرزا پس ازاظهارات‌من که بادلیل و مدرك ، تا اندازه‌ای قانع شدند و اظهار داشتند ، من از موقعی که‌مریض شده‌ام ملاقاتی دست‌نداده ، فقط دکتر یزدی رابط است بین من و سفارت‌شوروی،حالا من دکتر یزدی را میخواهم وباوجریان

را خواهم گفت و حتی متذکر میشوم که‌عنوان مهاجرت چنانکه میدانید با من بوده و یکی از کسانیکه در تمام مدت مهاجرت‌تا مراجعت بامن بوده اعظام قدسی است و حالا هم من ازایشان کمال اطمینان وضمانت‌مینمایم‌که درمجلس برخلاف نظرمن وسیاست شما قدمی برندارند .

پس از بیانات فوق‌الذکر بشاهزاده عیسی‌میرزاگفت که تلفن کند دکتر یزدی بیاید ، بعد بمن اظهار کردند روز سه شنبه‌برای نتیجه بیائید ، چون روز ملاقات با ایشان روز یکشنبه بود ، با اظهار تشکرخداحافظی نمودیم .

روز سه‌شنبه من شخصاً برای‌ملاقات‌رفتم وسلیمان‌میرزا حالش از دو روز قبل بدتر بود ، اظهار داشتند دکتر یزدی آمد ومطلب را با ایشان مذاکره کردم و ضمناً تذکر مطلب را باایشان مذاکره کردم و ضمناً تذکرهم دادم که آنچه من میگویم عیناً با سفیر مذاکره‌ودیگرتحریف درگفته‌های من ننماید- ایشانهم پس از ملاقات و مذاکرات ، سفیر جواب داده بودکه در قزوین دیگر نمی‌شودکاری کرد برای اینکه کاندید قزوین از طرف مامورین سیاسی وکماندان معین وتمام‌شده است و بمسکو هم اطلاع داده‌اند چون مستقیماً بامسکو ارتباط دارند فقطرونوشت‌اقدام خودرا اگر مقتضی بدانند از نقطه‌نظر در مرکز هستم و با دولت ایران تماس دارم‌اطلاع میدهند ، حالا چون شاهزاده ضمانت دارد با انتخاب ایشان ازمناطق دیگرمخالفتی‌نخواهیم داشت .

این بود جریان عمل لذا تکلیف من‌در انتخابات دوره ۱۴ معلوم شد چون انگلیسها هم بهیچوجه حاضر نشدند که ازمنطقه آنها انتخاب شوم و بآقای سهیلی گفته بودند که ما بهتر از شما دوستانرامیشناسیم .

این بود مداخله دو دولت شمالی وجنوبی‌که مطابق عهدنامه نباید مداخله در امور و شئون داخله ایران بنمایند بقیه راخوانندگان عزیز قضاوت خواهند کرد ، حالا دیگر دولت ثالث‌که قوی‌تر از هردووارد سیاست ایران گردیده است که تمام شئونات مملکت را از جزئی و کلی دردست‌گرفته است ودر تمام تشکیلات مملکتی از لشکری و کشوری از کوچك و بزرگ تابالاترین مراحل را در دست گرفته و دارند، حتی در زندگانیهای خانواده‌گی بنام (متد)امریکائی رسوخ یافته‌اند ، البته تاریخ هم در دنیای بشری از دولت و ملت‌های قوی‌و غالب نسبت بملت ضعیف و مغلوب همین رفتار را داشته‌اند و سنن بشری این طوراست و بحثی هم ندارد برای اینکه بحکم طبیعت قوی برضعیف است .

چون ذکری از فرزندم دکتر جعفرقدسی بنام ستون پنجم برده شده و درحال فرار بودند لازم دانسته جریان را برای اطلاع خوانندگان جوان بطور اختصار

بنویسم .

بطوریکه خوانندگان عزیز جریان جنگ بین‌المللی اول ومهاجرت‌آزادیخواهان (حزب دموکرات) را بطرف‌داری دولت وملت آلمان بوده که نویسنده هم یکی از افراد حزب دموکرات بودم بطور تفصیل درجلدو اول نوشته‌ام لذا در قبل از جنگ بین‌المللی دوم نیز دست‌های سیاست آلمان‌بنام ستون پنجم در ایران مشغول فعالیت شدند و عده‌ایهم از آلمانها در کارهای‌دولتی‌مخصوصاً در قورخانه و اسلحه سازی کار میکردند .

در طهران عده‌ای از جوانان علاقه‌مند به مملکت خود که هواخواه پیشرفت آلمانها در جنگ بود مخصوصاً ورود قشون‌برق‌آسای آلمان بخاك شوروی روسیه ، بیشتر ایرانیها تظاهر میکردند حتی گفته‌میشد که یکی از علل برداشتن و بردن رضا شاه فقید برای تمایل بسیاست آلمانها بوده‌است .

در طهران بدست چند نفرازلشکری‌و کشوری ستون پنجم تشکیل گردید که شروع بفعالیت می‌نمودند ، حتی در ولایات‌اصفهان و شیراز ، اصفهان بدست فضل‌الله زاهدی که فرمانده لشکر بود و استانداری‌فهیم‌الدوله‌استاندار که برای نویسنده‌فعالیت زاهدیرا نقل میکرد که بالاخره انگلیسها‌شبانه وارد منزل زاهدی شده اورا با لباس خواب دستگیر و شبانه هم برای مرکزستادخود بردند و در آنجا قراردادهای لازمه‌را برای هواخواهی خودشان و ترك از آلمانهابستندکه بعدها ظاهر گردید .

در شیراز هم رؤسای ایل قشقائی‌ناصرخان و برادرانش را جلب کردند که بعداً عده‌ای از آلمانها در موقع شروع جنگ‌در ایل قشقائی با هواپیما پیاده شدند و نیز از طهرانهم چندنفری فرستاده شده‌بود .

دکتر جعفر قدسی و ستون پنجم ـبطوریکه ذکر شد من مشغول فعالیت در انتخاب خود از قزوین بودم ، چند روز درطهران و چند روز در قزوین مراقب جریان انتخابات بودم ، یکی از روزها که درمنزل‌یکی از تجار قزوین ناهار صرف میشد خبر دادند که آقای بهشید از طهران آمده با شماکار دارند ، آقای بهشید وارد و شرکت در ناهار نمودند .

پس از صرف ناهار اظهار نمودند (البته محرمانه) که دکتر قدسی را شب گذشته انگلیسها دستگیر کرده‌اند وخانواده‌فوق‌العاده پریشان و از من خواستند که بشما با تلفن اطلاع دهم ، صلاح در این‌دیدم که خودم بقزوین آمده شما را مطلع سازم که مبادا درقزوین برای شما یك‌چنین‌اتفاقی روی دهد ، وهمین که بطهران بیائید.

بدون اینکه مذاکره‌ای در این باب‌بدوستان و رفقا بنمایم باتفاق بهشید برای

طهران حرکت کردیم ، شب وارد منزل که‌شدم صدای گریه و شیون مادر و خواهران دکتر ، گفتم گریه بـرای چیست خطـری‌نیست چه طور شد که دستگیر شده شرح جریانرا تاآنجا که مطلع‌بودند اظهار نمودند،که شب عده‌ای از نظامیان هندی و افسران انگلیسی وارد منزل و مطب دکتر میشونـد(چون خانه ومطب در یك‌جا سر چهارراه معزالسلطان بود) که با منزل سرآب وزیرمن اول کوچه معروف بسرپل امیربهادر بیش از دویست قدم فاصله نداشته) و دکتر رادستگیر وبا همان لباس خواب می‌برنـد . صبح ژاله عیال دکتر می‌آید منزل جریانرااطلاع میدهد که منتهی میشود بـه آمـدن بهشید بقزوین .

پس‌از یکی دو روز مجدداً رفتـم قزوین که مبادا رفقا و دوستان ازدستگیری دکتر در عمل انتخابـات سست گـردنـد ،موضوع را برای آقایان نقل کرده وتشویق کردم که دست از فعالیت خود برندارند تاموفقیت حاصل گردد .

ورود بطهران و ملاقات با آقـای‌سهیلی نخست‌وزیر ودنباله آن با وزیر کشور که ذکر گردیده است .

شکست حزب وحدت ملی بدو علت۱ـ برای اینکه در انتخابات بواسطه دخالت روسها بطوریکه ذکـر شده ممنوع شدم ،۲ـ دستگیری دکتر قدسی فرزندم از طرف انگلیس‌ها بنام طرفداری از آلمانها وستون‌پنجم ، تاچندی مجمع حزب را نگاهداری کرده ولی هرروز که اشخاصی از لشکری وکشوری از طرف انگلیسها چه در اداره و چه در خانه دستگیر و به اراك مرکزستادشان‌مانند روسها که در قزوین قـرار داده بود می‌بردند ازاین جهت بیشتر اسباب تفرقه وشکست حـزب گردید و بطور کلی همـه جمعیت‌ها و احزاب حالت رکودی برایشان‌دست داده بود .

چون از مراکز طرفدار آن آلمانهامنزل‌آقای حجةالاسلام حاج‌میرزا ابوالقاسم کاشانی بود که پس از دستگیری مشارالیه‌و بردنشان باراك آن جمعیت هـم متلاشی گردید ، سردسته‌هائیکه دستگیر و تبعیـدباراك شده بودند آقای حاج‌میرزا ابوالقاسم کاشانی ، آقای موسوی‌زاده یزدی ، آقای‌سرلشکر اتولی (سپهبد) آقای اخگـر ، آقای عبدالصمد فقیه ، آقای عبدالرحیـم‌صدیقی داماد نویسنده ، آقای متین دفتری و عده زیادی از لشکری و کشوری ، مدتی‌در اراك توقیف وبعد بطهران در بیمارستان پانصد تختخوابی که آنوقت هنوز دایرنشده‌بود جای داده ودر هفته یك روز اجـازه ملاقات داده شده که کسان و خانواده های‌توقیف شده‌گان برای ملاقات میرفتند .

یکی از روزها که آقای شریعتمدارتنکابنی برای ملاقات من آمده بود آقای ابوالفضل آل‌بویه هم برای دیدن من واردشدند و اظهار کردند دونفر از کارکـنان

سفارت انگلیس میخواهند با شما ملاقات‌کنند و من برای تعیین روز و ساعت آمده‌ام تا پس‌از تعیین وقت بآنها اطلاع دهم .جواب دادم ، من برای پذیرفتن و ملاقات حاضر نیستم ، دراین حال شریعتمدار باتندی‌اظهار نمودند : «که اشخاص‌کوشش مینمایند که باسفارت انگلیس ارتباط پیدا کنند شماامتناع دارید که آنها در منزل باشما ملاقات نمایند » آل‌بویه اظهار کردند در سفارتخانه‌مذاکره برای جلب شما بوده ولی گزارشی که قبل ازشما که در قزوین بودید چندنفربمنزل شما میآیند و وضعیت منزل شما را از هرحیث مشاهده میکنند با کمال تعجب‌گزارش مینمایند که مورد توجه واقع میشود که بتمام معنی وطن دوست و با ایمان ودرستکار معرفی میشوید ، حالا میل دارند مصاحبه‌ای با شما کرده باشند و اگر حاضرنشوید ممکن است شمارا جلب نمایند ، باین جهت از من خواستند که وسائل ملاقات‌فراهم نمایم ، روز پنجشنبه چهار بعد از ظهر را معین نمودم .

چهار بعداز ظهر پنجشنبه دق‌الباب‌و آقای آل‌بویه بادونفر وارد شدند . پس‌از خوش وبش و صرف چای یکی از آنها که‌مرد کاملی بنظر میآمد به‌انگلیسی با آل‌بویه مقداری مذاکره نمود ، دومی که جوان‌تربنظر می‌آمد واز قیافه‌اش مرد شیطان موزی تصور میرفت و سیگار آتش میزد و با شعله‌کبریت بقیافه من ورانداز میکرد که من متوجه میشدم ، این شخص (نادار) ارمنی‌بودکه‌بوسیله وراه‌نمائی اوکلیه اشخاص‌دستگیر میشدند و یکی از جاسوسهای سفارت‌انگلیس بود .

آل بویه اظهار کردند ، مسترهاو ،میگویند که پسر شمارا که دستگیر کردیم بردیم در محل توقیف‌گاه پس از مذاکرات‌و سئوالات که نفرات آلمانی که در تحت نگاهداری خود دارند تحویل دهند حاضرنشده و منکر بودند . بالاخره ایشان راتوی باغ بدرخت بسته و ده نفر سرباز با تفنگ‌برای تیرباران او حاضر و در مقابلش نگاه داشته و قرار دادیم که تا ده عدد شماره‌واگر حاضر شدند آنچه را میگوئیم قبول وبا ما همراه باشند که آزاد میشوند و الاپس از تمام شدن شماره (ده) تیرباران خواهید شد .

شماره برهفت رسید که‌اظهار کردندآزادم کنید حاضرم اطاعت نمایم . او را به اطاقی برده پس از مذاکرات و وعده وکالت‌و وزارت ، حتی پیشنهاد کردم اگر بخواهید یك خانه در لندن برای شما باتمام ومخارج‌تا مدتیکه جنگ خاتمه پیدا خواهد کرد در اختیار شما خواهم گذاشت ، پس از این‌مذاکرات دست شرافت با اطمینان کامل بهم دادیم ، و بعد اظهار نمودند مرا ببرید منزلم‌تا وسائل تحویل دادن آلمانها را برای شما

فراهم نمایم ، ما هم قبول کرده با ده نفرنظامی و دونفر افسر ایشانرا که اول شب بود وارد منزلش نمودیم . وسائل پذیرائی را ازهر حیث مشروب فراوان آماده‌کردند و ضمنا از هر دری صحبت بمیان واصل موضوع راکه‌قرار شده‌بود ازاول صبح قبل از آفتاب شروع گردد . افراد از شدت‌مشروب خوردن بیهوش افتاده بودند که تا صبح حرکت نمی‌کردند و شایدهم در مشروب چیزی‌ریخته‌شده بود .

چون شب هروقت به طبقه پائین‌برای آوردن خوراکی میرفت یکی دو نفر نظامی با تفنگ بااو میفرستادند . با اینکه‌درب خانه قفل و کلید نزد خودمان بود . معذالك احتیاط را از دست نمی‌دادیم ،اواخر شب دیگر هروقت میخواست برود پائین آزادش میگذاشتیم .

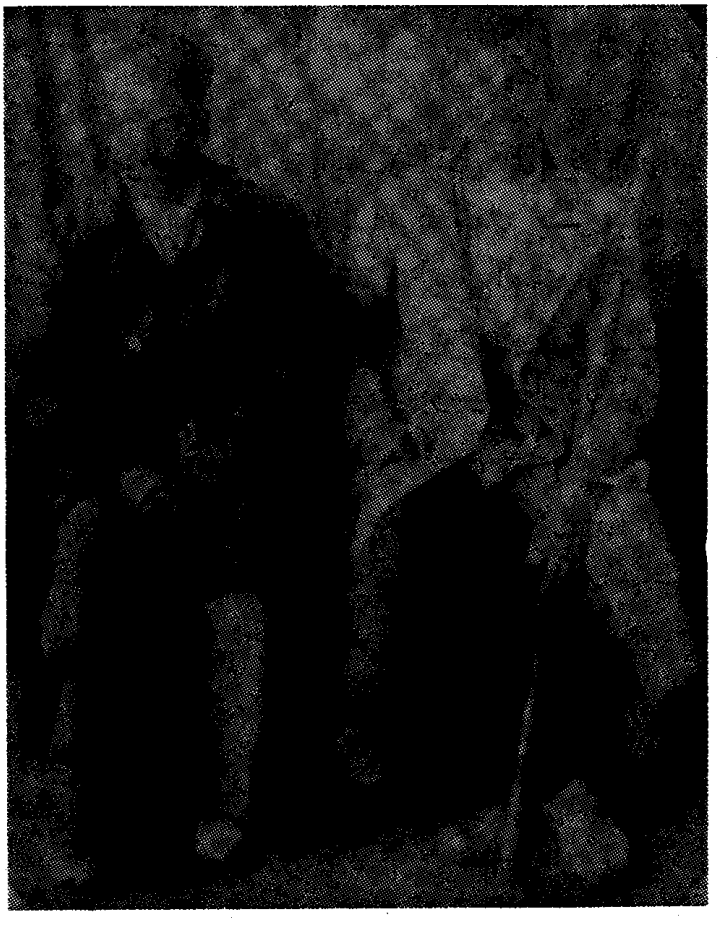

دکتر قدسی با میرزا در اصفهان

هوا روشن شد ، بااو از منزل بیرون‌آمدیم که برویم خانه‌ایکه یکی از آلمانها در آنجااست تحویل بدهند . مقابل منزل‌خیابانی‌بود معروف بسرآب وزیر . درحدود دویست قدم بدواخانه اعتبار رسیدیم اوبطرف جنوب‌سرازیر ، درب‌خانه‌ای زده‌شدیك نفرازپشت

سئوال کرد ، دکتر اسم خود را گفت زن دررا باز کرد . ودر جواب دکتر گفت دیروز آلمانی ازاین جا رفته است چون شنیده بودکه شمارا دستگیر کرده‌اند ، با افسر ودونفر نظامی برگشتند منزل و گزارش دادند،ضمنادکتر اظهار کرد که چند دقیقه اجازه میدهید من تنها بروم که آنها ملاحظه نداشته باشند ،وماهم روی اصل قول ودست شرافت‌افسرها قبول می‌کنند .

دکتر جعفر قدسی برای فراربطرف ورامین روانه میشود در بازار مقابل باغ‌فردوس بیمارستان شهرداری معروف به‌بازار کهنه فروشها یك دست لباس کهنه کارگری خریده میرود حمام و سرو کله خودرا تراشیده‌بعد دربازار مقداری توتون‌سیگار و چپق چند دوجین قوتی کبریت و چایی‌خریده با یك خورجین که به پشت خودبسته حرکت مینماید ودر یکی از دهات با لباس‌رعیتی توقف کرده پس‌از استراحت حرکت مینماید میرسد بکنار کویر نزدیك خاك نطنز که‌گله گوسفند میرزااهل‌قریه بادنطنز چندی توقف‌بعد با میرزابطرف‌اصفهان روانه‌میشونداز اصفهان دکتر قدسی برای شیراز و ملاقات با ناصرخان قشقائی حرکت مینماید و میرزامراجعت به نطنز بخانه خود وارد میشود . درقریه امام قیص اول خاك‌قشقائی وبختیاری‌چند روز توقف و منصرف از رفتن بشیراز میشود .

در بروجن یکی از دهات اصفهان‌چندی بالباس عبا و عمامه سیدی مشغول کاغذ نویسی وسرکتاب میشود و چندی بعددر دهات دیگر با همان لباس مشغول بوده است تا جنگ خاتمه یافته به طهران می‌آید .

صبح دکتر با کفش و لباس خواب‌میرود برای همانخانه که ساعت قبل رفته بود ، از همانجا میرود بطرف میدان اعدام‌و راه ورامین را در پیش گرفته میرود ، آقایان منتظر میشوند که دکتر برگردد ، دکترکجااست ؟

دکتر فرار میکند افسر و نظامی‌قدری توقف و ضمنا گزارش میدهند . دستور احضار نظامی ها داده میشود .

دکتر عهدشکن و بدقولی نمود وبعدا ما بوسیله همان کسیکه دکتر استخدام کرده بود که روی گزارش همان دکتر رادستگیر و در وحله اول با آن متحدم مواجه دادیم که تمام جریانرا در حضور دکتر بیان‌نموده بود همه آلمانها را با رئیس شان(مایر) دستگیر کرده‌ایم .

پس از مذاکرات فوق جواب دادم‌که من تا این ساعت تصور میکردم دکتر در توقیف شما است . شنیده بودم که دکترفرار کرده است ولی قبول نداشتم و تصور

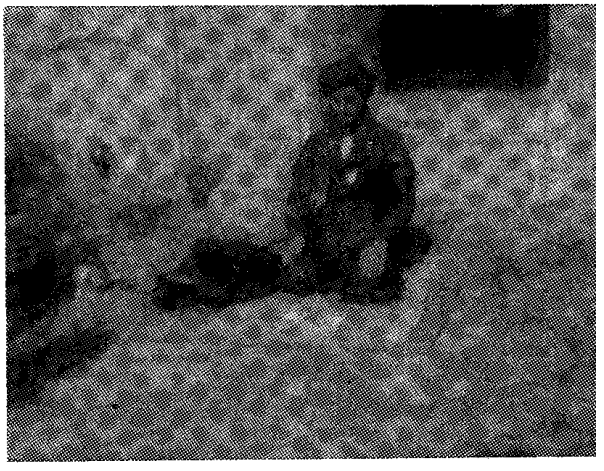

دکتر قدسی در لباس روحانی و نماز

نمی‌کردم ، حالا که شما دکتر را از من میخواهید یقین حاصل کردم فرار کرده‌است. در این حال بشما اطمینان میدهم که اطلاعی از دکتر بهیچوجه ندارم که بکدام طرف و در کجاست ندارم . مطمئن باشید که دروغ نمی‌گویم بدلیل اینکه البته میدانید که در آن موقع من قزوین وسرگرم انتخابات بودم که از طهران خانواده بمن اطلاع دادند که دکتر را دستگیر کرده‌اند ، دیگر اطلاعی از او نداشتم ولی اطمینان داشتم که در توقیف شما مانند سایرین میباشد ، حالا که اورا از من میخواهید یقین حاصل کردم که فرار کرده است وبسیاری کاربدی‌کرده که باقولی که داده بوده باید بقول خود باقی بماند .

در این‌جا اظهارات مرا قبول کردند و گفتند : که شماهم باما همراهی نمائید هروقت اطلاع از پسرتان پیدا کردید که در کجا است بما اطلاع‌دهید . یاخودتان بیاورید سفارت خانه تحویل‌دهید ، یابخودش بگوئید مستقیما بسفارت خانه آمده مرا بخواهند .

یا بوسیله نخست وزیر که دوست شما تحویل دهند ، تصور نکنند که بعداز خاتمه جنگ ما دست برداریم هروقت باشد دشمنان خود را بدست خود ایرانیها از بین خواهیم برد چنانچه بدست رضاشاه همین کاررا کردیم و من از این اظهارشان خیلی تعجب کردم :

جواب دادم ، شب آبستن‌است تاچه زاید سحرم تا جنگ خاتمه پیدا کند معلوم نیست دنیا بچه حالی خواهد افتاد همانطوری که شما رفتار می‌کنید رقبای شما هم‌در جلب خاصه جوانان عمل مینمایند انتظار دیگری نباید داشته باشید ، در این موقع برخواستند ودر موقع رفتن دست من در دست شان اظهار کردند که عکس دکتر را بتمام پست های

دکتر قدسی درکنار قنات آب

ژاندارمری و شهربانیها داده‌ایم و حتمادستگیر خواهد شد که نمیدانم آنوقت بااو چه معامله‌ای خواهد شد در این صورت‌صلاح در این است که بهر وسیله شده خود شما اورا بدست آورده تسلیم سفارت خانه‌نمائید ، انشااله گفتیم و خدا حافظی کردند ودیگری خبری نشد .

دکتر جعفر قدسی درلباس کشاورزی

گفته شد که عکس دکتررا بتمام پاسگاههای ژاندارمری شهرستانها فرستاده بودند و نیز بشهربانی شهرستانها که هرکس دکتررا دستگیر و تحویل مرکزدهد اگر افسر باشد یك‌درجه ارتقاء واگر غیر نظامی‌پنج هزار تومان پاداش داده خواهد شد لذا در ولایات حتی در دهات ژاندارمری فعالیت می‌نمودند . چنانچه شهرابی افسرژاندارمری کاشان و نطنز کاملا در جستجوی دکتر در دهات نطنز فعالیت مینمایند که تا در دست‌گیری دکتر بیك درجه ارتقاء یابد ، درتعقیب آن وارد قریه باد میشود ، چون اطلاع پیدا کرده که دکتر در قریه باد است ، پس‌از ورود بقلعه باد از ساکنین پرسش نموده و چند نفررا بازجر و شکنجه ، اظهار میدارند یك شب در منزل آقا میرزادیده شد ودیگر خبرنداریم لذا آقامیرزا جلب در نتیجه اظهار میشود که یك نفر مسافر درشب توقف کرده و صبح‌زود باگاری پستی حرکت باصفهان مینماید دیگر بیش ازاین اطلاعی نداریم .

دکتر قدسی و دعانویس

شهرابی میرزاآقا و آن دو نفر را تحت‌الحفظ بطران فرستاده تحویل شهربانی میدهند . مدتی این بیچاره‌ها در شهربانی حبس که یکی از آنها فوت مینماید ، در این موقع آقای سرلشکر ضرابی رئیس شهربانی شدند نظر بسوابق دوستی که باایشان داشتیم جریان را باطلاع ایشان رسانیدم جواب دادند

با مراجعه به پرونده اقدام خواهم نمود .

پس از چند روز دیگر بمن اطلاع دادند که کاملا بی‌تقصیر بودند و یك نفر از سه نفر هم فوت کرده ودو نفر را آزاد کردم‌این اقدام بسیار خیرخواهانه (بیچاره‌ها بدون جهت در حدود دو سال بیشتر یعنی تا خاتمه‌جنگ در حبس شهربانی با دادن یك نفر از بین رفتن) با توجه آقای سرلشکر ضرابی‌که خود نیز اهل کاشان بودند خاتمه یافت .

شهرابی افسر مزبور اصلا طالقانی‌یکی از پسر های ملاعبداله واعظ طالقانی که در قزوین موقع متحدالشکل شدن میبایستی‌دونفر به‌واعظ اجازه داده شود و من یکی از آن دو نفر ملاعبداله واعظ را انتخاب وکارت‌جواز دادم لذاپسر ایشان‌خواستند حق‌شناسی و تلافی کرده باشند باین جهت تا چند روزتمام حوزه کاشان و نطنز را برای بدست آوردن دکتر جعفر قدسی جدیت نمودند که‌در نتیجه سه نفر را که گویا دکتر یك‌شب در منزل آنها بوده تحت الحفظ بمرکز وآن‌بیچاره ها در حبس شهربانی بطوریکه فوقا ذکر شده بودند .

فصل سیزدهم

موضوع صنعت‌نفطدر دنیا و کشور ایران چگونه جریان پیداکرده است .

نوشته‌ها واسناد تاریخی و کاوشهای‌باستان شناسی نشان میدهد که مردم نواحی دره‌های نیل و دجله و فرات و سند ازکهن‌ترین روزگاران و ایام نفت را می‌شناخته ودر مورد احتیاج از آن استفاده میکردند .

چهار هزار سال قبل از میلاد یعنی‌قبل از آنکه بابل بصورت شهرابادی در بین النهرین خودنمائی‌کند . مردم عراق قیر رابعنوان ملاط ، در بناها بکار می‌بردند . و بخصوص سازندگان برج‌بابل به‌پیروی ازراه‌و رسمی که قبل از آنها معمول و متداول بوده آجر و ملاط قیر در ساختمانها کارمیکردند .

صنعت کردن بابل و نینوا نه تنها قیررا بعنوان ملاط دربناها بلکه‌برای جلوگیری از نفوذ آب بمصرف اندود کردن قایق وکشتی ، دست شوئی وغیره بکار می‌بردند ، هنرمندان و نقاشان آنرا بجای رنگ و برای‌نصب‌کاشی‌ویا تعمیر مجسمه و ظروف‌سوفالین استعمال می‌نمودند ، دربین‌النهرین قیر برای‌ساختن جاده‌ها و بندکشی حوض و سد و مجاری آب مصرف میشده است .

مصریان نیز مانند مردمان بین‌النهرین ازهمان ایام باستانی از مواد نفتی استفاده میکردند . نهایت آنکه چون خود آنرانداشتند از ایران و بین‌النهرین وارد و برای مومیائی کردن اجساد از آن استفاده‌می‌نمودند .

برخی دیگر از ملل خاور میانه موادنفتی را در سحر و جادو بکار می‌بردند ، و گاهی نیز باقیربت میساختند ، وبرای سوخت‌و معالجه برخی از امراض با نفت واز جمله موارد طبی نفت و قیر استفاده از آن برای‌درمان‌بیماری‌های‌جلدی ، نقرس، خونریزی، آب مروارید چشم ، اسهال ، رماتیسم ، سرفه‌تنگ‌نفس وبرای آرایش‌مژگان و دفع دندان درد نیز بکار میرفته است .

گاز نفتی که از روزنه های زمین‌بیرون میزد گاهی براثر رعد و برق یاحوادث دیگر شعله‌ور میشد وسالها بلکه قرنهافروزان‌می‌مانده است ، واین شعله فروزان از جمله عناصری بوده که احتمالا انسان را به پرستش‌آتش وا داشته است ، در واقع در پرتو همین آتش جاودان و حاصل از تراوش گاز بوده‌که بیکی از بزرگ ترین مذاهب دنیا پدید آمد .

در ایران باستان ـ کاوشهای باستان‌شناسان معلوم داشته که ساکنین کشور ایران از (۵تا۶) هزارسال پیش قیر را بعنوان ملاط‌درساختن‌عمارات‌ویابرای بهم‌چسباندن‌ونصب جواهرات و ظروف سوفالین‌ویا اندود کردن‌کشتی‌ها بکار می‌بردند .

دو نفر از مستشرقین بنام (پرفسورهرتزلد ، وپرفسور بیلی) معتقدند که کلمه نفت از فعل (تاب) فارسی بمعنی ضد رطوبت‌گرفته‌شده‌است ودرزبان اوستائی‌نیز «نیتا» بوده‌وکلدانیها ویهودیها وعربها آنرا از زبان‌مصریها گرفته نفت خوانده‌اند ، در اوستا کتاب دینی زردشتیان بمعنای روغن‌مغونی آمده‌است .

تاریخ (هرودت) که(۴۵۰) سال قبل‌از میلاد مسیح نوشته شده نشان میدهد که بهره‌برداری از نفت بهمان صورت دو تا سه‌هزار سال پیش بوده وطی این مدت چندان تغییری نکرده است ، چون سرعت تحولات‌علمی در روزهای کهن بسی کندتر از امروز بوده‌است .

هرودت ، در ضمن شرح چگونگی‌کندن چاه و استخراج و صاف کردن نفت در ایران‌میگوید «که‌در آردریکا ، نزدیك‌شوش‌شوش چاهی وجود دارد که از آن سه مایه مختلف یعنی قیر و نفت و نمك استخراج‌میگردد ، این مواد را بادلو از چاه بیرون کشیده ودر مخزنی می‌ریزند . و سپس ازآنجا به مخزن دیگر منتقل میکنند ، قیر و نمك پس از چندی سفت شده و ته‌نشین‌میشود و نفت از روی آن جدا مینمایند» .

در دوره هخامنشیان از نفت برای‌تولید روشنائی و معالجه برخی از ناخوشی ها استفاده میشده است ، بهر حال اسناد ومدارك تاریخی بسیاری دردست است که‌نشان میدهد که مردم ایران از قدیم ترین ایام نفت‌را می‌شناخته‌اند واز آن برای روشنائی ،

سوخت ، برگزاری جشن‌ها ، آتش‌بازی ،معالجه بیماریها ، بندکشی عمارات و کشتی‌ها و غیره استفاده میکردند ، چنانکه یاقوت‌حموی نویسنده نامی قرن هفتم هجری «هرودت» «پلوتارك» مورخین یونانی قبل‌از میلاد و مورخین دیگر تا شاردن جهان‌گرد معروف فرانسوی که در ایام صفویه بایران‌آمد از وجود و چگونگی بهره‌برداری و مصرف نفت در ایران سخن‌گفته‌اند که ما عینادرج مینمائیم .

آقای مصطفی فاتح در کتاب خودجریان استخراج نفت و وقایع آنرا از زبان ناصرالدین شاه تا ملی شدن مینویسد .

در اولین کشف عمده نفت ، در سال۱۲۸۷ شمسی در ایران ناحیه مسجد سلیمان بوده که تاکنون سیصد چاه در این معدن‌حفر شده وبالغ بریکصد میلیون تن نفت از آن استخراج شده است ، دومین معدن درسال ۱۳۰۷ کشف شد که موسوم به هفت‌کل ودر پنجاه و شش کیلومتری جنوب شرقی‌مسجد سلیمان قرار دارد . چاه‌های این معدن از جمله بزرگ ترین چاه های نفت جهان‌است‌که از برخی از آنها روزی (۳۲۰۰) تن نفت استخراج میشود ، مساحت این معدن قریب‌به یکصد و پنج کیلومتر مربع است ، و قسمت عمده محصول آن معدن از بیست چاه‌استخراج میشود .

نزدیك به هفت کل معدن کوچك‌تریست موسوم به‌نفت (سفید) که‌پس ازجنگ اخیر عملیات استخراج درآن آغاز گردید وقشر نفتی این معدن قریب به شانزده کیلومتر عرض و بیست‌وچهار کیلومتر طول است .

در جنوب شرقی هفت‌کل معدن(آغاجاری)قرار گرفته که از هفت کل وسیع تر و مهم‌تر است .

جنس نفت آغاجاری از نفت مسجدسلیمان و هفت کل سنگین تر است . ودراین اواخر قسمت عمده محصول ایران از معدن‌آغاجاری بدست میآید .

در جنوب شرقی آغاجاری نزدیك‌بهبهان معدن دیگریست موسوم به (بازنون) که تاکنون چاه‌هائی که درآن حفر شده همه‌به گاز نفت رسیده ولی نفتی در آن یافت نشده است ، در جنوب بازنون شرقی معدن‌بزرگی بنام (گچساران) واقع شده که‌در سال ۱۳۰۸ شمسی کشف گردیده که کلفتی قشراین معدن قریب پانصد متر است که در عمق هزار متری سطح زمین قرار گرفته وطول آن‌دو کیلومتر و عرض آن هشت کیلومتر میباشد ، جنس نفت این معدن از سایر معادن‌ایران سنگین‌تر است و استخراج این معدن در ده سال پیش آغاز گردیده است .

در شمال غربی مسجد سلیمان معدن‌دیگری است موسوم به (لالی) که در سالهای اخیر کشف شده ، رود خانه کارون از وسط‌آن عبور میکند ، علاوه بر معادنیکه در

جنوب واقع شده معدن دیگری در غرب نزدیك قصر شیرین که موسوم به نفت شاه میباشد . نصف این معدن در خاك ایران ونصف دیگرش درخاك عراق است وخط مرزی از وسط آن عبور میکند . که هم ایران وهم عراق ازاین معدن نفت استخراج میکنند .

تمام هفت معدن جنوب را خطوط لوله به آبادان وصل میکند ، وخط لوله گچساران وآغاجاریهم ازبندر معشورمیگذردکه نفت خام از آن بندر صادر میگردد ، یك خط لوله ای هم از نفت شاه به کرمانشاه است که نفت را به پالایشگاه کرمانشاه میرساند .

در سالهای اخیر در نزدیکی شهر قم عملیات اکتشافی صورت گرفت و چندین میلیون تومان خرج کاوش آن شده ولی هنوز نتیجه آن معلوم نیست ، (البته موقعی که آقای فاتح کتاب خود را مینوشته اند همین طور بوده که ذکر کرده اند) در چند سال قبل هم کاوش هائی در معدن نفت سمنان که خودداستانی است ، شده که نتیجه قطعی آن برای اطلاع عامه منتشر نشده است ، در ایران دو پالایشگاه هست که در آبادان و دیگری در کرمانشاه ، پالایشگاه کرمانشاه کوچك تر وبرای تصفیه یکصد هزار تن نفت در سال طرح و ساخته شد ، ولی پالایشگاه آبادان قدرت تصفیه سالی بیست پنج میلیون تن را دارد و معروف به بزرك ترین پالایشگاه جهان است .

آقای فاتح درعصر پهلوی زمان تاج گذاری پیشنهاد مفیدی بمقامات شرکت نفت آنروز مینماید که عینا درج میشود .

ظروف مطلا هم هنگام تاج گذاری شاه فقید شرکت ملی نفت در صدد بر آمد حسب المعمول (هدیه) ای تقدیم دارد ، آن ایام میان طهران و اهواز راه شوسه نبود و چنانکه میدانیم راه خرم آبادهم وجود نداشت من (فاتح) فرصت را غنیمت شمرده بااولیای شرکت القاء کردم بجای هدیه خصوصی راه طردان و اهواز را شوسه کرده بشاه و ملت ایران اهدا نمایند ، با اینکه پیشنهادمزبور مخارج هنگفتی برای شرکت بود که تنها هزینه نقشه برداری و مطالعات مقدماتی آن به یکصد هزار لیره میرسید . معذالك پیشنهاد من با موافقت ضمنی تلقی گشت ودرمرحله اول شرکت پیشنهاد مرا تعدیل کرده باولیای امور اطلاع داد که حاضر است بهزینه خود نقشه برداری و مطالعات مقدماتی راه مزبور را بنماید .

عوض اینکه درباریان و رجال کوته نظر مادی از پیشنهاد شرکت استفاده کرده و پافشاری نمایند تا همه هزینه ساختن راه راشرکت قبول نماید ، مدعی شدند که بهتر است در چنین موقعی شرکت هدیه بخصوصی تقدیم دارد و صحبت نقشه برداری راه را بموقع دیگر محول نماید ، نتیجه این شدکه تملق گوئی و خود شیرینی بر نیت پسندیده ای

غلبه کرد و شوسه کردن راه اهواز در اثرکوته‌نظری و دسایس آنها بچند تیکه ظروف مطلاکه برای تزئین میز ناهار خوری ساخته‌شده بود و چند هزار لیره بیشتر نمی‌ارزید تبدیل یافت و ملت ایران از یك استفاده‌رایگان محروم ماند .....

مقصود استحضار ملت ایران ازفسادو طبقه حاکمه و متوجه ساختن آنان‌باین‌نکته است‌که تا سررشته کار بدست این گونه‌مردم‌بی‌وجدان بوده و هست تمام راههای سعادت برروی مردم بیچاره ایران از هرجهت بسته‌میماند ، و تایك طبقه بخصوص بااین روح شریر و خبیث درصدد پایمال کردن حقوق‌مردم ایران می‌باشد نباید امیدی باصلاح اوضاع کشور پیدا کرد آن درباریان‌ورجال‌جز دست پرورده مقامات شرکت نفت آنروز نبوده است ؟

آقای‌فاتح‌مینویسند : ـ برای‌اطلاع‌خوانندگان عزیز بهتر آن دانستیم که نسبت به همسایه‌گانیکه اخیرا وارد جاده ترقی‌برای‌نفت شده‌اند تا اندازه‌ایکه میتوانیم شرح دهیم تا معلوم گردد بچه علت و سبب موردنظر و توجه ممالك بزرگ قرار و هر روز جنگ‌های سرد و تغییر حکومت ها ناشی ازکودتاها بعمل و شروع میگردد .

اینك : ـ عراق ، اولین معدن که درعراق کشف و استخراج شد معدن موسوم به (نفت‌خانه) بود که در سال (۱۹۲۳) کشف‌گردید و این همان معدنی است که قسمتی از آن در خاك ایران و باسم نفت‌شاه‌خوانده‌میشود ، محصول این معدن بوسیله‌خطلوله به پالایشگاه الوند ، نزدیك خانقین کـه درابتدای توانائی تصفیه سالی یکصدو پنجاه هزار تن نفت و حالا چهارصدو پنجاه هزارتن دارد و حالا از سال ۱۹۲۳ تاکنون عمل استخراج و تصفیه دراین ناحیه ادامه دارد.

در سال۱۹۲۷معدن بزرگ (کرکوك)کشف گردید ، این معدن بزرگی است کـه عرض آن کم ولی طول آن قریب یکصـدکیلومتر است ، و استخراج از آن در سال ۱۹۲٤ آغاز گردید ، در ظرف نه سال اول‌یکصد ملیون تـن از این معدن استخراج گردید ، دو خط لوله که قطر هریك سی‌سانتیمتر ونیم است معدن کرکوك را بدو منطقه ساحل دریای مدیترانه ، یکی‌طرابلس،ودیگری در حیفا وصل میکند .

در مغرب رود فرات معدنی بنـام(حسین‌زاد) در سال۱۹۲۹کشف شدکه چندان وسیع و بزرگ نیست ودر جنوب معدن‌مزبورچهار معدن دیگر کشف شده‌است که نفت آن خیلی سنگین و استخراج از آن فعـلامقرون بصرفه نیست .

در جنوب عراق و در بیست و چهارمتری جنوب غربی بصره در سال ۱۹٤۸معدن نفت مهمی‌کشف شد بنام معدن (زبیر) که درسال ۱۹۵۰ این معدن را بوسیله خط لوله سی سانتیمتری به فاد در مصب شط‌العرب‌متصل کرده و صدور نفت آنرا بخارج آغاز

کردند ودرسال ۱۹۵۳ خط لوله دیگر به‌قطرشصت ویك سانتیمتر ایجاد شد که گنجایش آن شش ملیون تن است .

کاوش برای کشف نفت معادن جدیدعراق در سالهای اخیر ادامه داشته است ، و اخیرا جراید اطلاع دادند که معدن جدیددر عراق کشف شده بدین قرار

۱ ـ در سی و دو کیلومتری شمال‌غربی کرکوك معدنی کشف شده باسم « ببرحسن ».

۲ ـ در پنجاه و شش کیلومتری‌جنوب شرقی کرکوك معدن دیگری کشف شده بنام «جامبور» اکنون مشغول حفر چاه‌های اضافی هستند که حدود این معدن را تشخیص دهند و معلوم نمایند .

۳ ـ در جنوب عراق نزدیك به معدن‌زبیر معدن دیگری بنام «الوسیله» در سال ۱۹۵۳ کشف شده که از سال بعد استخراج‌از آنرا آغاز کردند .

خطوط نفت عراق هم در سالهای‌اخیر توسعه بسیار یافته است ، پس ازجنگ دو خط لوله دیگر از معدن کرکوك هر یك‌بقطر چهل‌سانتیمترونیم ، یکی به بندرطرابلس ودیگری به بندر حیفا ، در کشور اسرائیل‌طرح‌ریزی شدکه صادرات‌نفط عراق‌راافزایش دهد ، خط اولی که بطرابلس میرود ساخته وباتمام رسیده ولی خط حیفا بواسطه اختلاف بین کشورهای عرب و اسرائیل نیمه تمام‌است ـ به‌این دو خط هم اکتفانشده . در سال ۱۹۵۲ خط لوله دیگری بقطر هشتادسانتیمتر از کرکوك به بندر «بانیاس» واقع در سوریه و در کرانه مدیترانه ساخته شده‌که گنجایش سالی چهار ملیون تن میباشد که هزینه‌اش چهل ملیون لیره شده است .

در قسمت پالایشگاه هم عراق پیشرفت بسیار نموده است . همین‌که صدور نفت ایران به عراق در سال ۱۹۵۱ متوقف‌گردیددولت عراق باعجله هرچه تمامتر پالایشگاه کوچکی بقدرت دویست هزار تن در سال‌در «منیعنه» نزدیك بصره بنا نمود تا رفع احتیاجات جنوب کشور خود را بنماید ،علاوه براین سه سال است که دولت عراق مشغول ساختن پالایشگاه بزرگی در جنوب‌شهر بغداد میباشد که قدرت آن در سال (۱۲۵۰۰۰۰) تن و قرار است که‌این‌پالایشگاه‌در اواخر سال۱۹۵۵بکار افتد «درباباکرکو» نزدیك کرکوك یك پالایشگاه کوچکی است‌که درواقع دستگاه تقطیر نفت میباشدوسالی یکصد هزار تن نفت تصفیه مینماید .

بحرین ـ نفت بحرین یا مجمع‌الجزایربحرین در سال ۱۹۳۲ کشف و استخراج گردید . و عمق چاههائیکه در این معدن‌حفرشده بین هفتصد وهشتصدمتر است ،صادرات نفت از بحرین در سال ۱۹۴۹ به یك ملیون‌نیم تن درسال رسیده ، و از آن وقت‌تاکنون

این مقدار کم‌وبیش ثابت مانده است ، این‌معدن در جزیره بزرگ بحرین در نزدیکی شهر «منامه» واقع شده و تاکنون (۱۱۶)چاه‌در آن حفر کرده‌اند که از هشتاد و سه چاه آن نفت استخراج میشود .

در سال ۱۹۳۷ پالایشگاهی‌دربحرین‌ساخته شده که در طی جنگ اخیر اضافاتی بآن کردند ، و اینك که توسعه یافته است‌ظرفیت و قدرت آن درحدود سالی ده ملیون تن است ، این پالایشگاه تمام نفت بحرین‌راتصفیه کرده و بعلاوه سالی هشت ملیون‌ونیم تن نفت عربی سعودیرا تصفیه میکند ، ازمعادن عربی سعودی دو خط لوله زیر دریائی به پالایشگاه جزیره بحرین کشیده شده است که نفت خام برای تصفیه می‌آورد وگاهی‌هم مقدار کمی از اندونزی به پالایشگاه بحرین‌آورده میشود .

بندر نفتی بحرین که نفت از آن‌خارج میشود و مجهزبه اسکله‌ها ومخزن‌های فولادی و تلمبه‌ها و سایر لوازمات میباشدموسوم است به «مزه» و طبق آماریکه‌منتشر شده در سال ۱۹۵٤ جمعاً ۱۲۵۰ کشتی به‌این‌بندر آمده که (۱۵۵) آن نفت‌کش‌و۵٦کشتی باری حامل نفت مطروف و (۵۵۵)کشتی هم‌برای سوخت‌گیری و بقیه هم کشتی‌های حامل مال‌التجاره بوده‌اند .

عربستان سعودی ـ اولین معدن‌نفت‌عربستان سعودی در سال ۱۹۲۵ در ایالت «الاحاء» در نقطه‌ای‌موسوم به«جبل‌ظهران» که تا ساحل دریا فقط هشت کیلومتر مسافت داشت کشف‌گردید ، این معدن در قسمت‌شرقی عربستان سعودی و در مجاورت خلیج فارس و تقریبا مقابل جزیره بحرین‌قرارگرفته‌است ، عمق اولین چاه نفت این معدن که به نفت رسیده (۱۵۲۰) و بعدها معلوم‌گشت‌که معدن ظهران درطبقه نفتی قرارگرفته‌که کلفتی آن بین یکصد الی یکصد وپنجاه‌متراست و طول مزبور قریب به شش کیلومترو نیم و عرض‌آن قریب پنج کیلومتر است ،چهار سال بعد در شصت و پنج کیلومتری شمال‌ظهران درمحلی موسوم به «راس‌التنوز»بندری ایجاد شد و خط لوله‌ای از ظهران باین بندر کشیده شد ودرسال (۵۲۵۰۰۰)تن‌نفت از عربستان سعودی صادر گردید ، معدن دومی‌که‌کشف شد معدن «ابوحیدریه» بودکه در یکصدوشصت کیلومتری شمال ظهران واقع است . اولین چاه این معدن در عمق‌سه هزارو هشتاد متر به نفت رسیده .

معدن سوم ، موسوم به «ابقین» درشصت وپنج کیلومتری جنوب غربی ظهران واقع و در سال ۱۹٤۰ ،کشف گردید .

اولین چاه این معدن در عمق۱۷٤۰متر به نفت رسیده ، در اوایل جنگ اخیر توقفی در کارهای استخراج معادن نفت‌عربستان رخ داد ولی از سال ۱۹٤۳ به بعد بتشویق دولت امریکا کاوش و جستجوبرای‌معادن جدید بشدت ادامه یافت و چندین

معدن دیگر کشف شده است که هریك‌دارای اهمیت بسزائی است .

بزرگترین معدنی که در کشور سعودی تاکنون کشف و استخراج شده است‌همان معدن «غور» است . در چند نقطه این‌معدن‌چاه‌هائی حفر کرده‌اند ، ودر ابتدا هر قسمت که به نفت میرسید تصور میشد که معـدن‌مستقل و جداگانه‌ایست ، ولی با کاوش‌های بعد معلوم گشت‌که‌این‌معدن نه تنهابزرگترین‌معدن کشور سعودی‌میباشد ، بلکه‌بزرگترین معدنی است که تاکنون در خاورمیانه کشف‌شده است ، و اکنون میگویند اگر کاوشهای بعدی ثابت‌کندکه معدن «حرض» جزئی ازاین معدن است آنوقت بطور قطع میتوان گفت که معدن «غور» بزرگترین معدن‌نفتی‌است‌که تاکنون در جهان کشف شده است .

کشف این معادن پر استفاده و گران‌بها و افزایش استخراج نفت از کشورسعودی در سالهای اخیر منزله ومقام آن کشور را به‌سومین‌کشوری‌که‌ازدیگران بیشتر نفت‌صادر میکند رسانده است ، در نطقی که مستر« برسترجنینك » رئیس شرکت « سوکوبی واکوم » در ماه دسامبر (۱۹۵٤) در شهـرفراسیکو نمود گفتـه بود : طبق آخریـن برآوردیکه شده است ذخایر عربستان‌سعودی‌بالغ بر سی هزار چلیك و قریب چهار هزار و کسری ملیون تن است ، که از ذخایر نفت‌ایالت متحده امریکا تجاوز کرده و از حیث ذخایر نفت از همه کشورهای جهان سبقت‌دارد .

در آخر سال ۱۹۵۳ مجموعا دویست‌چاه در معادن نفت سعودی حفر شده بودکه از یکصدو سی‌وهفت آن استخراج میشد ،البته تاکنون بر تعداد چاه‌ها افزوده شده است ، تمام این معادن بواسطه خطوط‌لوله‌ای‌بیکدیگر ارتباط داشته ونفت‌عربستان‌سعودی از سه راه مختلف صادر میشود ، یك قسمت‌به پالایشگاه بحرین رفته و آنجا تصفیه شده و بخارج فرستاده میشود ، یك قسمت هم به‌پالایشگاه «راس‌التوز» میرود و از آنجا تصفیه شده و صادر میگردد ، یك قسمت هم‌بوسیله لوله عظیمی بساحل دریای مدیترانه رفته به بندر «صحدا» در لبنان باروپا صادرمیشود .

پالایشگاه راس‌التوز ، در ساحـل‌خلیج فارس در شمـال بحـرین واقع شده ساختمان آن در سال ۱۹٤۵ خاتمه یافته ولی‌از آنوقت به بعد اضافات چندی به‌آن شده و اکنون ظرفیت و قدرت آن درحدود سالی‌دوازده ملیون تن میباشد .

طول لوله‌های نفت عربستان‌سعودی‌به لبنان کشده شده و بالغ بر یکهزاروهفتصد کیلومتر است . که ساختن آن در سال۱۹٤۷شروع و در سال ۱۹۵۰ خاتمه یافت ، شش تلمبه‌خانه بزرگ که در فواصل این‌ساخته‌شده‌نفت را دائما تلمبه زده ودر جریان نگـاه میدارد ، قطر این لوله قریب (۷۹) سانتیمترو میتواند درحال‌حاضر سالی پانزده ملیون تن نفت راحمل کند ولی اگربرتعداد تلمبه‌هاافزوده گردد ، خط مزبور قادر خواهد بود

که سالی بیست وپنج ملیون تن حمل نماید.

ساختن این خط لوله موجب شده‌از مسافتی که یك کشتی نفت‌کش از خلیج فارس بغربی اروپا باید طی کند (۵۶۰۰)کیلومتر بکاهد و این صرفه‌جوئی بزرگ در امر حمل ونقل نفت میباشد ، بعلاوه‌مبالغ گزافی راکه کشتیهای نفت‌کش بابت عوارض بکانال سوئز میدهند و تقریبا برای هر تن‌بار نفت یك دلار و بیست و پنج سانتیم‌است که برای هر کشتی نفت‌کش بتناسب کوچکی‌و بزرگی آن بین پانزده الی سی هزار دلار است‌که صرفه‌جوئی میکنند .

کویت ـ اولین چاهی که در کویت‌به نفت رسید در ناحیه‌ای بنام «برقن» که در ٤٧ کیلومتری جنوب شهر کویت واقع‌شد ، بیست وسه کیلومتر از ساحل دوربود، این چاه‌که در سال ۱۹٤۷ حفر گردیددرعمق(۱۱۲۰) متر به نفت رسید ، کاوشهای بعدی ثابت نمود که معدن برقن معدن پربرکتی‌است که کلفتی طبقه نفتی آن از ۳۰۰ متر هم متجاوز است و مساحت آنهم قریب
(۷۷۷۰) هکتار است ، در ایام جنگ اخیرعملیات اکتشافی و استخراجی کویت‌تاحدی متوقف بود ولی از سال ۱۹٤۵ تجدید شدوسال بعد صادرات نفت‌کویت آغاز گردید ، از این وقت تاکنون کاوشهائی که شده تائیدکرده است‌که معدن برقن که از بزرگترین معادن جهان است و ذخایر نفتی آنرا به(۲۵۰۰) ملیون تن برآورد کرده‌اند .

معدن دیگری در کویت کشف شده‌ودر نقاط مختلفی هم که چاه حفر نموده‌اند معلوم شده است‌که دامنه معدن برقن وسیع بوده وهرجا که تاکنون نفت پیداکرده‌اند ، امتداد همان معدن برقن بوده است « المینا ـ الاحمدی» که برای صادرات نفت ساخته و آماده کرده‌اند و در نزدیك آنهم پالایشگاه‌کوچکی ساخته‌اند که ظرفیت آن برای‌تصفیه سالی یك ملیون ونیم نفت است .

قطر ـ شبه جزیره قطر ، یکی‌ازشیخ‌نشین‌های ساحل شرقی شبه جزیره عربستان است‌که در جنوب جزایر بحرین واقع شده وتحت‌الحمایه‌انگلستان‌است ، درسال(۱۹۳۸) اولین چاه نفت در ناحیه «دخان» حفرگردیدو سال بعد در عمق (۱٦۷۷) به نفت رسید، در جنگ اخیر عملیات کاوش دراین ناحیه‌متوقف بود ولی در سال ۱۹٤۷ دوباره‌فعالیت تجدید گشت ودر سال ۱۹٤۹ صادرات نفت‌آن شروع شد ، بندری در قسمت شرقی‌شبه جزیره‌ای بنام «ام‌السعید» ساخته و آماده‌گردید که در سال ۱۹۵٤ قریب چهار ملیون نیم تن از قطر صادر شد ، و هدف کنونی‌این است که این مقدار را بسالی ده ملیون تن برسانند علاوه بر شرکتی که امتیاز نفت‌قطر را دارد شرکت «شل» هم امتیازی از شیخ قطر گرفته که در آبهای مجاور شبه‌جزیره به عملیات اکتشافی به پردازد ، واین

کار در سال گذشته شروع کرده است .

منطقه بی‌طرف - بین عربستان‌سعودی و کویت ناحیه‌ایست موسوم به « منطقه بی‌طرف» که مساحت آن قریب به پانصدهزار هکتار میباشد ، و دو کشور مذکور هریك مالك نصف آن هستند .

در سال ۱۹٤۸ امتیاز نفت‌تصفیه‌کویت بشرکت امریکائی موسوم بشرکت مستقل امریکائی ، داده شد و سال بعد هم‌شرکت امریکائی دیگری موسوم به شرکت نفت غربی «باسیفیك» امتیاز تصفیه سعودی را گرفت و این دو شرکت ترتیبی برای‌شروع کار بین خود دادند ، و پس از چند سال کاوش و صرف هزینه سنگین که بالغ دوهزار ملیون لیره بود ، بالاخره در سال ۱۹۵۳ درناحیه موسوم «دفره» به نفت رسیدند . در اوایل سال ۱۹۵٤ صادرات از این‌ناحیه‌شروع گردید ودر طی آن سال هفتصدو پنجاه هزار تن نفت بخارج فرستاده شد ، هنوز کاوش‌برای کشف معادن نفت دیگر در این ناحیه ادامه دارد ولی بطور تقریب ذخایر نفتی این‌ناحیه را درحدود شصت ملیون تن برآورد کرده‌اند .

مصر - از سال (۱۸۸۰) کاوش‌برای نفت در سرزمین مصر آغاز گردید ولی تا اوایل قرن کنونی نتیجه‌ای از این کاوش‌ها عاید نشده ، از سال ۱۹۰٤ به‌بعد امتیازات مختلفی برای استخراج‌نفت‌بشرکتهای‌خارجی‌داده شد ولی برخی از آنها کاری انجام ندادند و پاره‌ای هم مبالغی خرج کردند وبه نتیجه مطلوبه نرسیدند .

در سال ۱۹۰۹ اولین معدن نفت در «حبه» واقع در شرق مصر درساحل دریای سرخ‌کشف و استخراج گردید ، سه سال‌بعدمیزان استخراج از این معدن به سالی۲۷۹٦۰ تن رسید در همان سال پالایشگاه کوچکی‌در بندر سوئز ساخته شدکه نفت این معدن را تصفیه نموده ودر ساحل کشور مصر بفروش‌میرسانند ، در سال ۱۹۱۳ معدن «فرداغه » که پنجاه کیلومتر جنب ، چسه ، میباشدکشف شده ، جنس نفت این معدن سنگین و دارای گوگرد وآب زیادی بوده ولی مقدارآن تااندازه‌ای قابل ملاحظه بود زیرا سال بعد میزان استخراج آن مصر را به سالی یکصدهزار تن رساند ، وبتدریج میزان استخراج معدن ، حبه ، تقلیل یافت و به‌یك‌دهم کل‌استخراج نفت مصر رسید ، ولی استخراج از معدن فرداغه ، فزونی یافت تااینکه در سال۱۹۲۰ محصول مصر به ۱۳۲۰۰۰ تن بالغ‌گشت از آن تاریخ معدن فرداغه تا بیست سال بعدتنها منبع نفتی مصر بود ، زیرا میزان‌استخراج از ، حبه فوق‌العاده کم شده بود و عملیات‌در این معدن را در سال ۱۹۲۹ متوقف‌کرده بودند. در سال ۱۹۲۲ دولت‌مصرپالایشگاهی‌در سوئز بنا کرد که از آن وقت تاکنون‌مصر دارای دو پالایشگاه میباشد ، در سال ۱۹۳۸معدن دیگری بنام «راس‌ضارب» در شمال

حبه کشف شد که مقدار نفت آن امیدبخش بود و سال بعد مجموع استخراج مصر را بششصد هزار بالا برد ، در ایام جنگ اخیر بواسطه احتیاج زیادیکه بمواد نفتی درمصر بود استخراج نفت فزونی یافت و در سال ۱۹٤٥ به رقم (۱۲۵۰۰۰۰) تن رسید .

پس از جنگ کاوش برای نفت درساحل شرقی دریای سرخ در قسمت «سینا» شروع گردید و ابتدا در جائی موسوم بـه«وادی‌النیـران» و بعـد در نقطه‌ای بـاسم «اصل» و سپس «سیدر» بعد از آن درجای‌دیگر موسوم به «راس‌مطرمه» که همه این نقاط در شرقی دریای سرخ هستند معادنـی‌کشف گردید ، استخراج از این معادن‌جدید بسالی یك ملیون و دویست هزار تن رسیدوبامحصول از معادن قدیم واقع در قسمت‌غربی دریای سرخ بدست می‌آید محصول نفت‌مصر را در سال ۱۹٥٤ به دوملیون تن بالغ کرد .

پالایشگاه دولتی مصر توانائی‌تصفیه‌سالی (۱۳۰۰۰۰۰) تن را دارد ، پالایشگاه شرکت خارجی میتواند تقریبا سالی دو ملیون‌تن را تصفیه کند ، در سال۱۹٥٤تجدیدنظری در قوانین مربوط به استخراج معادن شد وتضییقاتی که در سابق موجود بود مرتفع گردید لذا امید میرود که کاوش برای نفت‌توسعه یافته و مخصوصا در قسمت‌غرب‌کشور معادن جدیدی کشف گردد ، اکنون مصرف‌مواد نفتی در مصر قریب به سالی سه ملیون تن است درحالیکه محصول داخلی درحدوددوملیون تن میباشد .

ترکیه ـ از بیست سال قبل کـاوش‌برای نفت از طرف دولت ترکیه آغاز گشته است ، موسسه‌ای برای اینکار تاسیس شده‌بود که باکمك کارشناسان امریکائی بـاین کار مبادرت‌نمود ، نتیجه‌ای که‌تاکنون‌بدست‌آمده عبارت بوده‌است از کشف دو معـدن کوچك در جنوب شرقی آن کشور موسوم‌بمعدن «رمان‌داغ» و معدن «گرزن» کـه محصول این دو در سال ۱۹٥٤ بالغ بر هشتادهزار تن بوده در سال ۱۹٥٤ مجلس ملـی ترکیه قانون مخصوصی برای‌کشف‌واستخراج‌نفت وضع کرد که بموجب آن سرمایه‌های خارجی میتوانند با تحصیل پروانه بکـاوش‌نفت به پردازند و پس از کشف‌آن‌استخراج را شروع نمایند ، تاکنون غالب شرکت های‌نفتی بزرگ که درخواستهای بسیاری بـرای تحصیل پروانه داده‌اند و انتظار میرود که‌درآینده نزدیك عمل کاوش نفت توسعه بسیاری یابد ، بموجب همان قانون موسسه دولتی‌نفت هم که دومعدن فوق‌الذکر را کشف‌کرد تبدیل به یك شرکت سهامی شده‌است کـه‌عملیات اکتشافی و استخراجی را در دومعدن که تاکنون کشف شده ادامه میدهد ، علاوه‌براین دولت ترکیـه پـالایشگاهی بظرفیت (۳۳۰۰۰۰) تن در محلی بنام «باتمن» درمجاورت معادن مزبور جدیدا ساخته است تا محصول کنونـی را افزایش داده ودر آن‌تصفیه نماید .

آقای فاتح پس از مراتب مذکور نسبت به همسایه‌گانی که دارای نفت‌شده‌اند چنین مینویسند : ـ

پس از تصویب قانون ملی شدن نفت‌همه مردم انتظار داشتند که امور صنعت‌نفت بدست کسانی سپرده میشودکه‌اطلاعاتی‌داشته‌باشند و تجربیاتی‌اندوخته بودند ،ودرگذشته هم لیاقت و کاردانی خودرا عملا نشان‌داده‌بودند ، ولی بزرگان قوم برآن شدند که برای بستگان و دوستان و خویشان (مانندبیاتها) و همکاران سیاسی خود کاری تهیه کنند (سهام‌السلطان بیات همشیره‌زاده دکتر مصدق نخست‌وزیراست) (نویسنده) عده‌ای بی‌خبر از نفت را بعنوان هیئت مدیره‌بخوزستان اعزام داشتند که این صنعت‌بزرگ را دردست گیرند .

محیط فاسد ـ در طی صفحات قبل‌مکرر از محیط فاسدنام‌برده شده‌وبمواردیهم اشاره‌گشته است ، بدنیست که مختصریهم دراین باب نوشته شود تا خوانندگان مخصوصا نسل جوان‌حال و آینده بهتر به تشخیص‌دردآشنا گردند تا در درمان آن بکوشند ، بدیهی است وضع خوب یابد هرجامعه‌ای‌بطور ناگهانی بوجود نیامده‌بلکه‌زاده‌حوادث گذشته بوده است ، بنیاد اجتماعی امروزکشور ماهم سوابقی دارد که مطالعه آن بسیار سودمند و اصلاح آن بدون بررسی‌وقایع گذشته مقدور نیست پس بهتر است اندکی بتاریخ گذشته برگردیم و اساس وریشه مفاسد کنونی را در هر قسمت جستجو کنیم تا در رفع آن فداکاری نمائیم .

پس از حمله مغول و تاتار بیشتر ازممالك اسلامی و ازآن جمله ایران گرفتار مصائب شدیدی شدند و فقر وجهل واستبدادتوام با نشر خرافات و جهالت مزمن بود ، فقرو مسکنت را همواره شدیدتر کرد و روزبروز بر درد جامعه می‌افزود .

دولت صفویه هم اگرچه توانست‌یك‌حکومت مقتدر مرکزی در ایران تشکیل بدهد و امنیتی فراهم سازد ولی شالوده‌اقتصادی آن متکی بهواخواهی از طبقه مخصوصی در جامعه بود و نسبت به بهبودوضع زندگانی اکثریت مردم توجهی نداشت، وچون شالوده و بنیان صحیحی برای اجتماع‌طرح نکرده و ازدوره تجدید (رنسانس)عظیم غرب هم که در آن اوان آغاز شده بودسرمشقی نگرفت و قدمی برنداشت‌که ایرانهم بتواند از آن بهره‌مند شده و همدوش دنیای‌غربی پیشرفت نماید ، در قسمت اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی توفیقی نیافت‌و عاقبت خود نیز آلوده مصائب اجتماع و محیط گردید تاآنجاکه بسرنوشت شوم‌حمله‌افغان گرفتار شد و ازهم پاشیده شد .

قیام نادری و ظهور زندیهم حوادث‌زودگذری بودند و دردی را ازنظر مصالح اجتماعی و اقتصادی درمان نکردند ، تاسیس‌سلسله قاجاریه با بدبختی بزرگتری توام شد

وآن مواجه با سیاست‌های استعماری روس‌و انگلیس در شمال و جنوب ایران بود که سازگاری و ناسازگاری این دو رقیب‌مصائب‌جدیدی برای مردم ایران ایجاد کرد .

جنگ‌های ایران و روس و ازدست‌دادن قفقاز وترکستان و جدائی افغانستان و ویران ماندن جنوب ایران و دست بدست‌یکدیگر و ستمگری و اجحافات پادشاهان قاجار داده و برشدت فقر و استیصال توده‌مردم می‌افزود ، و تضـاد این دو سیاست استعماریهم بدبختی‌های جدید را ایجادمیکرد

وضع عمومی در آغاز قرن بیستم ،در اواخر قرن نوزدهم میلادی ودر طلیعه قرن بیستم یعنی همان هنگامیکه کشورهای‌اروپا و امریکا در توسعه و تقویت دوران جدید اقتصادی و اجتماعی خودمیکوشیدندو صنایع ماشین جدیـد با معجزات شگفت انگیزی خود چهره زندگی بشریرا دگرگون‌میساخت ، مردم ایران بارسم‌درویشی پوسیده و کهن در تاریکی جهل و ناتوانی وزیریوغ‌استبداد شاهان قاجار بسر میبردند .

شاه قبله‌عالم و مالك‌الرقاب‌وظل‌الله‌بود . در کاخهای آراسته خود به عیش و نوش و عشرت مشغول و تقریبا از چگونگی‌زندگی ملت (که رعایای وی نامیده‌میشدند) خبری نداشته ، صدراعظم و وزیران و ولات‌و حکام بفرمان شاه معین میشدند ، بی آنکه شایستگی و دانش ایشان ملاك این انتخـاب‌باشد ، شاه حق داشت که با رعایای خود بهر طریقی که اراده کند رفتار نماید و کسی راحق اعتراض نبود ، شاه در ریختن خون‌مردم نه باکی داشت و نه دریغی از یغما و تاراج‌اموال مردم نه پروا داشت و نه احترازی.

ولات و حکام اغلب از شاهزاده‌گان‌و خوانین بودند ، ولیعهد در تبریز مسکـن داشت و برادران و پسران شاه در شهرهای‌بزرگ مانند شیراز ، کرمان ، مشهد ، اصفهان و شاهزاده‌گان کـه نسبت دورتری با شاه‌داشتند در شهرهـای کوچك‌تری حکومت میکردند ، این حکام و خوانین که درقلمروخود صاحب اختیار مطلق بودند ذره‌ای از عاطفه انسانیت بهره‌ور نبودند ، و بشقه‌کردن‌و کور کردن زدن ، شمع آجین‌کردن وبـدار آویختن و طناب انداختن وتیرباران کـردن‌کسانیکه خار سرراه آنها بودند .

تدبر و تمشیت امور اداری کشوربدست صدراعظم و وزیران و مستوفیان بود که بیشتر ازدرجات پست بتائید استعدادذاتی‌و لیاقت فطری و فراستی که بر شاهزادگان برتری داشته ترقی نموده در قلب ولات وحکام و حتی پادشاه خودرا جا کرده ومقامات مهم کشور را اشغال می‌نمودند .

کارمندان دولت و مستوفیان‌اکثریت‌باسواد کشور را تشکیل میدادند ، و بعضی از آنها بودند که در ایام سلطنت ناصرالدین‌شاه تااندازه‌ای بمدنیت اروپائی پی بـرده و

خیرهٔ تماشای آن بودند، وازغایت دلباختگی در خاطر شاه قبول این فرهنگ عالی وشگرف را تشویق میکردند ، ولی غالبا باشد قوی ارتجاع و کهنه‌پرستی روبرو شده طعمه‌خشم پادشاه و شاهزاده قرار میگرفتند ، زیـراپادشاه خودخواه بخوبی میدانست که دگرگونی اوضاع باعث سرنگونی کاخ قدرتش خواهدشد .

طبقه باسواد دیگریکه در کشور وجود داشت روحانیون و آخوند و ذاکرین بودند و مداحان و شاعران بودند که جملگی گرداگرد قدرت سلطنت حلقه زده و پادشاه‌را ظل‌اله خوانده ودر حفظ قدرت او کوشش‌بسزا داشتند ، گاهـی از جانب روحانیون بزرگ که خود وارسته و صاحب عقیده ونفوذی بودند علی‌رغم امیال شاه تظاهراتی میشد و از این لحاظ شاه از این طبقه خوفی‌آمیخته بانفرت داشت ، ودر خفا میکوشید تاآنها را رسوا کند ، و یا بوسیله تطمیع راضی‌نگاه دارد و همین بیگانگی و اختلاف بین برخی از روحانیون و دربار موجب قوت‌کارآنانی شدکه خواستند بعدها مشروطه را در ایران برقرار کنند .

شاه و شاهـزاده‌گان و خوانین ومستوفیان و روحانیون و بازرگانان بر راس اجتماع قرار داشتند و همه ثروت کشور دردست آنها بود ، و زیر لگد آنها یك توده عظیم گرسنه و نادان و غفلت‌زده عمری باخفت و بیچارگی بسر می‌آوردند ، اکثریت مردم بکشاورزی و ایلات به گله‌داری وعده‌قلیلی هم به بازرگانی و گروهی در شهرها بصنایع دستی و جمعی هم بدکان‌داری‌مشغول‌بودند ، و از تحولات عظیم جهان بی‌خبر و باعتقاد راسخ بسرنوشت و قضا وقدر اوامرحکم‌فرمایان و احکام ارباب شریعت راکورکورانه پیروی میکردند .

ملت در زندگی خود کوچك‌تریـن‌دخالت را نداشت و هنوز هشیاری دستور در او پدید نیامده بود که بر علیه غارت‌گران‌اعتراض‌کنـد ، او تصور میکرد که اراده خداوند چنین خواسته است ، باید پادشاه‌مستبد باشد ، و مردم را با تازیانه و شمشیر وطناب دار و تیرباران به تسلیم‌اموال‌وناموس‌خود وادارد ، وجود شاه‌زادگان و قبح و زشت و رشوه‌خـوار و تملق و بی‌معرفت‌لازمه وجود اجتماع است و کسی را جـز مستوفیان لیاقت و استعداد ودرك خدمـات‌دولتی نیست ، و هیچ آفریده‌ای مانند آخوند از اسرار ورموز آفرینش آگاهی ندارد ،دولت باهمه غفلت از کار ، یك سیاست را عنودانه تعقیب می‌نمود ، وآن بی‌خبری وجاهل نگاه داشتن مردم بود ، ناصرالدین‌شاه میگفت من میخواهم‌که مردم کشورمن‌ندانندکه آیا ، بروکسل ، پای‌تخت یك کشوریست یا نام یك نوع کلمی است ، ودر تحت تاثیرهمین سیاست بود که این‌مستبد سرسخت از نفوذ مدنیت باختـری درایران جلوگیـری‌میکرد و حال آنکـه خواه ناخواه فرهنگ

اروپائیان در ایران راه یافته و اندك انـدك مشغول تنویر افکار بود.

سیاست‌های استعماری روس وانگلیس هم از وضع آشفته و خراب کشور که خود دامن‌زن آن بوده حداکثر استفاده رامیکردندو باتحصیل امتیازات گوناگون وسایل استثمار مردم ایرانرا فراهم میکردند ، و هریك ازدو سیاست سعی میکردند که در دربار نفوذ بیشتری کسب و بدست آورده ، و باکمك دسته‌ای از مزدوران و دسته خود که اغلب از درباریان ورجال بودند تفوق و رجحانی برای سیاست خویش تحصیل نماید .

نهضت مشروطه‌خواهان ـ هیچ‌قدرتی و نیروئی قادر نیست که از سیر تاریخ و پیشرفت بشر جلوگیری کند و آنانیکه تصور میکنند سخت دراشتباه هستند ، تمـام مساعی پادشاهان قاجار برای بی‌خبری گذاردن وجاهل نگاه داشتن مردم سودمند و واقع نشده و از شصت هفتاد سال قبل جسته گریختـه مردمی درایران پیداشدند که صدای باعتراض بلند کردند .

مدرسه دارالفنون ، که به تشویق امیرکبیر روشن‌فکر تاسیس شده بودومدارس خارجی که مبلغین مذهبی برپا کرده بودنـدو کتابها و روزنامه‌های خارجی که دراستانبول و مصر و هندوستان و قفقاز چاپ ودرایران منتشر میشد ، در محیط مساعد ایران تاثیر بسزافی کرده ، معلمین بیگانه بادانش‌آموزان ایرانی تماس نـزدیك یافتنـد ، و فرزندان شاهزاده‌گان و وزیران و مستوفیان که دماغی نقش‌پذیر داشتند از خلال بیانات این بیگانگان جهانی نیکوتر تماشا کردند ، که درآن آزادی و عدم امتیاز و سعادت‌مندی فراهم می‌بود ، پس بعضی ازآنها شیفته آن جهان شدند وآهسته‌آهسته و در پرده به تبلیغ مرام آزادی پرداختند بعضی عناصر مترقی از مردم کشورهم باروپا سفر کردند و باافکاری منقلب و سری پرشور به وطن خود بازگشتند تانهیبی بمردم خفته بزنند و آنها را ازآن نکبت و افلاس که بخطا نامش را زندگانی نامیده‌بودند برهانند .

در سال ۱۳۲٤ هجری میرزا رضاکرمانی بایك گلوله ناصرالدین‌شاه را از پای درآورد و این بت استبداد رادرهم شکست،بااین جسارت میرزارضا مبارزه‌ای که در ده بیست سال اخیر پادشاهی ناصرالدین‌شاه باشدتی قابل ملاحظه زیر پرده دنبال میگردید علنی و آشکار شد ، آزادیخواهان در نشرعقاید خود جری‌تر و عنودتر شدند ، دربار در زمان مظفرالدین‌شاه بهمت وقدرت‌پوشالی‌خودرا از دست داد و رعب شاه از دلها بدر رفت ، و نیز علت مزاج و ضعف نفس شاه‌جدید در هرج‌ومرج دربار موثر واقع گردید تهی شدن خزانه شاه را بقرضه‌های متوالی‌ازخارج واداشت ، و ناخشنودی مردم ازسفر های بوالهوسانه شاه و وامهای بیهوده اوافزون‌تر گردید .

ستمگریهای خارج از حد درباریان و حکام و فساد دستگاه استبدادی وتشریفات

و تبلیغات آزادیخواهـان و تاثیر مـدنیت‌اروپائی تدریجا در ایران بحرانی پدید آورد و آن طبقه از مردم که سوادی داشته و نسبت‌باوضاع اعتراضاتی میکردند ، کم‌کم انقلابی را پدید آوردند ، سیاست خارجی هم کمك‌شایانی باین بحرانی کرد زیرا در آن هنگام حکومت تزاری روس کـه با دربار روابطحسنه داشت مورد رقابت شدید امپراطوری انگلستان بود ، بریطانیا با تسلط کامل بـرهندوستان باوضاع داخلی ایران وحکومت های آن ذی‌علاقه بود ، و بیم آنرا داشت‌که‌حکومت تزار روس برایران تسلط یافته و بمنافع آن در خاورمیانه لطمه‌ای برساند ،این دولت بهترین طریقه نیل به مقصد را در این دانست که نهضت آزادیخواهی را درایران تقویت کند و باین وسیله نفوذ روس‌را در دربار ایران ضعیف نماید ، لذا رقـابت‌این دو امپراطوری در نزاع قوای اجتماعی‌و انقلابی ایران تجلی کرد ، انگلیسها به‌تقویت‌نهضت آزادیخواهان در ایران پرداختند و روسهای تزار به تضعیف آن همت گماشتند،و این دو سیاست‌گاه به پیروزی این یك و گاه به مظفریت آن دیگری منجر گردید ،

مشروطه خواهان عبارت بودند ، ازمتجددین و ترقی‌خواهان و روشن‌فکران و ستم‌کشیده‌گان حساس و روحانیون‌که بعلت‌ایمان بعدالت این مرام را پذیرفته بودند ، علت آنکه این طبقات بیشتر در سلك مشروطه‌خواهان وارد شدند این بود که تقریباچنانکه گذشت تنها طبقه باسواد کشور را تشکیل‌میدادند و اطـلاع از احوال مشروطیت و پای‌بندی بدان اندك‌مایه سوادی‌لازم داشت،شرح انقلاب مشروطه و وقایع سلطنت محمد علیشاه و خلع او در تاریخ‌های معاصر بـه‌تفصیل ذکر شده که مانیز تاآنجاکه وارد بودیم در این کتاب خیلی روشن ذکر کرده‌ایم‌ودیگر لازم نمی‌دانیم تکرار کرده باشیم و در این‌جا فقط به تجزیه و تحلیل نهضت‌آزادی‌ایران می‌پردازیم بشرح ذیل .

شکست نهضت ـ غالب گفته میشودکه نهضت مشروطه‌خواهی و تقاضای‌برقراری حکومت دموکراسی درایران‌ناپخته‌وعجولانه‌بوده و علت این‌که نتایج مطلوبه تاکنون از آن حاصل نشده این بوده که مردم‌برای‌چنین‌حکومتی حاضر نبودند ، تا اندازه‌ای این مطلب مقرون بحقیقت میباشد ، ولی نبایدفراموش کرد که همین نهضت نارس در تحول وضع اسفناك سابق تاثیر بسزائی داشت وزمینه‌راهم کاملا برای حکومت دموکراسی واقعی بتدریج فراهم خواهد کرد .

همان‌طور که گفته شد انقلاب‌مشروطه و نهضت آزادیخواهی ابتدا از طـرف یکعده عناصر روشن‌فکر و مترقی شروع وپی‌افکند شد ، ولی چون از یك طرف شماره این اشخاص بسیارکم و معدود بود و ازطرف‌دیگر کشاورزان و کارگران و بالاخره توده واقعی همچنان از جهل و بی‌خبری و نکبت‌و بدبختی خود بسر می‌بردند و از این نهضت

فقط نامی شنیدند و تصور مشروطیت برای‌ایشان توام باتصورات مذهبی بود، ازاین جهت نمی‌توانستند معنی آزاد و مقاصدآزادیخواهان را درك و از ایشان تقویت کنند .

سرانجام وقتی که نهضت‌آزادی‌طلبی‌مختصر توسعه‌ای یافت و حکومت مشروطه برقرارگشت ، بطوریکه ممکن بود دیر یا زودبتوفق آن امیدوار شد ، یك عده از همان طبقه حاکمه که خودرا با پدرانشان زمامداران‌رژیم استبداد بودند و تمام کوشش و فدا کاری آزادیخواهان برای خلاصی از قیدظلم و ستمگری آنان بود ، چون دیدند که بزودی کاخ قدرتشان سرنگون خواهد شد،ناگاه لباس مشروطه خواهی به تن و ماسك آزادی را زده بهمدستی گروهی شیاد استفاده‌جو خودرا وارد کرده و بمیان آزادیخواهان انداخته و چنان غوغائی و هیاهوئی برپاکردند که صدمرتبه فریادشان ازآزادیخواهان واقعی بلندتر شد ، و چون عده‌شان بر عده‌آزادیخواهان حقیقی فزونی داشت و بحربه عوام‌فریبی هم با مکرو حیله کاملا مسلح وباتجربه بودند ، و نیز از جهل و نادانی توده مردم هم‌که مانع از این بودکه بتوانند بین‌این دو دسته تفکیك کنند ، عاقبت نه فقط توانستند خودرا مشروطه‌خواه و آزادی‌طلب‌جلوه دهند بلکه موفق شدند که حتی آزادیخواهان راستگو را هم برکنار نموده‌و بر نهضت آزادیخواهی مسلط گشته‌درسایر امور انقلاب مشروطه را دردست گیرند .درنتیجه اگر اسم مشروطه غالب شد ولی حقیقت آزادی‌خواهان حقیقی بکلی شکست‌خوردند ـ و همان کهنه مستبدین قدیم باسم مشروطه‌خواهان جدید پیروز گشته برسرکارباقی ماندند و تمام اختیارات و حکومت را بی‌کم وکاست دردست خود حفظ کردند .

دوره اول مجلس شورای ملی که‌شاید بهترین ادوار بوده است زیرا انتخابات نمایندگان روی اصول صنفی انجام شد ،گرچه توده برزگران ایران نماینده کافی در آن مجلس نداشتند ، لااقل طبقات متوسط‌چند نفری نماینده داشتند و از لحاظ منافع صنف و دسته خود اظهار نفرت میکردند .

اکثریت مجلس دوم و سوم از طبقه‌حاکمه تشکیل شده بود ودر آنوقت کهنه مستبدین که لباس مشروطه خواهی را دربرکرده بودند هنوز آن نیروی و قدرت را بدست نیاورده بودند که مانند دوره‌های‌بعدتمام نمایندگان را ازطبقه حاکمه انتخاب نمایند ، از مجلس چهار به بعد انتخاب‌نمایندگان بیشتر نقاط کشور بدستور دولت و طبق نظر طبقه حاکمه انجام یافت ، وهرچه‌جلوتر رفته‌ایم دخالت دولت در امر انتخابات شدیدتر و بی‌رحمانه‌تر بوده است . تا اینکه‌در دوره‌های بعد کار بجائی رسید که بی‌پروا صورتی از نمایندگان که باید انتخاب شونداز طهران تلگراف رمز میشد وکسانیکه درآن

صورت بودند انتخاب میشدند و کاراانتخابات‌بجائی رسید که هرچه دولت میخواست و هرکه را دستور میداد حکام و مامورین‌محلی‌انتخاب کرده و به مجلس فرستادند .

در قسمت زندگانی اقتصادی هم‌حکومت‌های مشروطه تحول بزرگی ایجاد نکرد ، در آغاز مشروطیت تقریبا کلیه ثروت‌کشور (که بیشتر آن از املاك مزروعی‌بود) دردست شاهزاده‌گان و ولات وحکام وخوانین و مستوفیان و روحانیون متمول بود که قسمتی از آنرا بزور و جبر از مردم‌گرفته‌و قسمت دیگرش را بعنوان خرید خالصه از پادشاه گرفته بودند .

مشروطه خواهان حقیقی برضد این‌انحصار ثروت که در نتیجه انحصار مشاغل دولتی و چاپیدن مردم بدست آمده بود قیام‌کردند ولی چنانکه در بالا گفته شد چندی همین طبقه حاکمه فاسده وارد دسته مشروطه‌خواهان شده و خودپیشوای‌آزادی‌گردیدند و از این راه برثروتهای سابق خود افزودند،و رویه مستبدین سلف راپیروی کردند ، ولی نهضت مشروطیت بهیچوجه‌تاثیری‌درزندگانی‌اقتصادی توده عظیم برزگران و کارگران و متولدین حقیقی ثروت نداشت .

سیاست‌های بیگانه هم آنچه‌توانست‌بدست دربار روز و دست‌پرورده‌های خوددر تضعیف نهضت آزادیخواهان‌ایران کوشیدندچند ماه پس از اعلام مشروطیت پیمان شوم ۱۹۰۷ میلادی را منعقد کرده وایرانرا بمناطق‌شمال و جنوب وبیطرف تقسیم‌کردند،شرکت انگلستان در این پیمان برخلاف انتظارآزادیخواهان ایران بود ، ولی‌سیاست‌مداران آن کشور متعذر شدند ، که وضع جهان‌چنین‌اقدامی را ایجاب میکرده است، در نتیجه این پیمان روسهای تزاری محمدعلی میرزارا تشویق کردند که مجلس شورای ملی را بتوپ بسته و آزادیخواهان کشته و به بنداندازد . و همین که اعتراضات مردم جهان بلند شد و علل سیاسی دیگری پیش آمد وانگلیسها دریافتند که نفوذ روسها ممکن است دوباره موازنه سیاست استعماری دودولت را درایران براندازد . به ملیون کمك کرده و موجبات خلع و تبعید آن پادشاه‌ستمگر و خونخوار را فراهم ساختند ، ازآن وقت به بعدتاانقلاب روسیه‌سیاست‌استعماری‌روس و انگلیس باهم متفق و هم‌رنگ شده و در جلوگیری از انجام اصلاحات در ایران‌و تقویت طبقه حاکمه فاسد هم عقیده وهم رای بودند ، چنانکه روی‌همین‌زمینه‌شوستر‌امریکائی راکه قصد پاره‌ای اصلاحات‌داشت متحدا از ایران راندند ، درحالی‌که فساد وخیانت بالارث از اسلاف‌خود بیادگارداشتند برسر کارهای مهم گماشتند .

در جنگ جهانگیری اول هم روسهاو انگلیسها و ترکها به ایران تاختند و مصائب بسیاری بمردم وارد ساختند که نتایج‌وعواقب‌آن در کتابهای تاریخ معاصر و جراید وقت

ثبت و ضبط است (چنانکه خوانندگان عزیزدر این کتاب فصل مهاجرت میخوانند که تا آنجا که خود نویسنده این تاریخ وارد ومشاهده میکردم جزءبجزء نوشته‌ام .

پس از جنگ اول جهانی - پایان‌جنگ اول و آغاز انقلاب روسیه در ایران تحول عظیمی پدید آورد ، لنین پیشوای‌انقلاب از روی‌سیاست یا حقیقت یابهرمنظور دیگر که داشت ، سیاست دوستانه‌ای نسبت‌به ایران پیش کشید و تاآنجا که امکان‌داشت با بخشیدن قروض ، و واگذاری موسسات‌روسی در ایران درصدد جبران خسارات سیاسی تزاری برآمد .

باوقوع انقلاب‌روسیه یکی‌ازحریفان‌سیاست استعماری بیگانگان در ایران ازبین رفت ، دولت انگلیس خودرا تنها و بدون‌مزاحم پنداشت . لذا اندیشه استیلای نفوذ کامل خودرا در این کشور از خاطرگذرانید.و در سال ۱۲۹۸ شمسی باوثوق‌الدوله قرار دادی بست که موجب نگرانیهای بسیاربرای‌مردم ایران گردید ، تجدد خواهان وپرورش یافتگان مشروطه و آزادی نسبت باین‌قرارداداظهار نفرت شدید کردند ، و چون چندی‌بعد حکومت شوروی که بواسطه انفکاك‌قفقازاز ایران مجزا بنظر میرسیدند که اندك‌نفوذ خودرا در کناره‌های دریای سیاه و دریای‌خزر برقرار می‌نمود ، آزادیخواهان ایران‌در پایه‌داری پشت‌گرم شدند و دولت انگلیس‌نیز صلاح ندانست که نقشه خودرا دنبال‌کند و لهذا قرارداد مزبور لغو گردید .

در این هنگام ناامنی وآشفتگی‌وضع‌داخلی کشور بحداعلی رسیده و معلوم است ایجاد کننده این اغتشاشات ازچه‌ناحیه‌دوستی‌بظهور رسیده بود ، سرمایه‌داران و ملاکین‌و بازرگانان ایرانی که از کمونیزم خوف‌ورعب‌عظیم داشتند برای آنکه مال و ثروت‌خودرا حفظ کنند و بازرگانی خودرا که یك نوع‌غارت‌گریست رونق‌بخشند ، مرکزیت‌وامنیتی میخواستند ، و اندیشه یك حکومت قوی درخاطر این طبقه رخنه کرد ، دولت شوروی سرگرم گرفتاریهای داخلی خود بود ، وانگلستانهم صلاح منافع‌خودرادراین‌میدانست که در ایران یك حکومت مقتدری بوجودآید ، تا از نفوذ عقاید انقلابی و از دست دادن منابع نفتی جلوگیری کند ، لذا نقشه‌هائی طرح و بدست یاران خود اجرا شد که بقول سیاست‌مداران و نویسندگان خارجی‌و بخصوص خود انگلیسها مظهر بدوی آن کودتا و سپس تشکیل حکومت بیست ساله‌بود .

حکومت بیست ساله ؟ - و اماحکومت بیست ساله ایران که در تمام مدت متکی بنظر و رای زمامدار وقت بود . بدو قسمت‌برجسته تقسیم میشود : قسمت اول ، یعنی آن زمان که تاحدی زمامدار متوجه انجام‌اصلاحات بود ، و سیاست خارجی نیز برای تحکیم مبانی حکومت جدید باآن موافقت‌داشت و تا اندازه‌ای برای مملکت و ملت

سودمند اتفاق افتاد ، اصلاحات مزبورعبارت‌از استقـرار امنیت ، ایجاد ارتش منظم ، برانداختـن حکومت خان‌خانـی ، الغـای‌کاپیتولاسیون ، لغو امتیاز نشر اسکناس از طرف بانك شاهی ، تفکیك‌روحانیت‌ازسیاست‌که یکی‌ازمواد مرام‌نامه‌حزب‌دموکرات)است احداث بانك ملی ، آزادی زنان ، متحد ـالشکل کردن لباس ، اعزام محصلین بخارجه، راه سازی ، بکار انداختن وسایل جدیدحمل‌ونقل ، ساختن راه‌آهن ایجاد صنایع جدید،

دراین دوره مالیـات ارضی ملغی‌شد ، مالیات‌های گزاف غیر مستقیم پایه و اساس روش مالیاتی ایران قرار گرفت ، به‌بهانه ایجاد کارخانه ، حقوق‌گمرکی‌وعوارض مختلف بالا برده شد ، انحصـار تجارت ،برقرار گردید ، محصولات داخلی به بهای گزاف ببازار آمد ، کارخانه‌داران‌وبازرگانان‌گرانی هولناکی ایجاد کردند ، خرید اسلحه و مهمات مختصر ذخیره درآمد را برباد داد،بواسطه کمی درآمد و گرانی معیشت‌گروهی از بزرگان دهات زراعت خودرا رها کـرده‌بشهرها خصوصا طهران هجوم آوردند تا در کارخانه‌ها و ساختمانها و در راه‌هاکارکنندو لقمه نانی بدست آورند . که این‌خودسبب شد هیچگونه توجهی بامور کشاورزی نشده‌و نه سدی بسته شد و نه ماشین زراعتی‌بکار افتاد و نه قدمی برای زیادکردن‌آب‌وبهبودی‌حال برزگران برداشته شد .

جنگ دوم جهانی ـ در جنگ دوم‌جهانی ایران بیطرفی را پیشه خود ساخت و بانهایت جدیت در حفظ آن کوشید ولی‌توجه‌لازم بسیاست جهانی و تحولات آن مبذول نگردید ، و بیگانگان بهانه‌هائی یافتند کـه‌بکشور ایران بیرحمانه هجوم آورده‌ومصائب جدیدی برای مردم ایران فراهم آوردند ،اگر یك سیاست واقع‌بینی‌گرفته شده بـود و از راه ناچاری راه ایران برای رسانـدن‌مهمات بروسیه تحت‌شرایط‌مناسب‌وسودمندی دراختیار متفقین گذاشته میشد ، استفاده‌های‌اقتصادی عظیمی در مقابل آن بدست میآمد. و بهانه‌ایهم برای هجوم آرتش‌خارجی موجودنمی‌گشت ، بهرحال جنگ دوم جهانی ایران را دچار حکومتی کردکه بغلط‌آنرادموکراسی‌نامیدند ،

دوره دموکراسی ـ از شهریور۱۳۲۰که ارتش‌های روس و انگلیس و سپس‌امریکا ایران را اشغال کردند.و بی‌طرفی یك کشورکوچك بی‌پناه را برای مقاصد جنگی‌خویش نقض کردند ، دوره جدیدی در ایران بوجودآورد که نام‌آنرابرای گمراه کـردن مـردم «دموکراسی ، گذاشتند ولی در حقیقت جزهرج ومرج سیاسی و اقتصادی نام دیگری نداشت .

در آغاز ورود متفقین طبقه حاکمه‌ایران از بیم آنکه مبادا مورد تعرض واقع شود تا چندی باصطلاح دست باعصا ، راه‌رفته واز رژیم سابق سخت انتقاد کرد ، ودر ستایش دموکراسی و حکومت مردم بر مردم‌تحسین و تمجید بسیار نمود ، چیزی‌نگذشت

که ماهیت سیاست استعماری اثر خود رابخشیدوسیاست مداران‌انگلیس بعنوان اینکه باید حکـومت وقت را باید تقویت کرد وازهرگونه‌تشنج وتغییری درایام‌جنگ‌خودداری کرد ، برای سرکوبی ملت بدبخت ایران واستثمار مجدد دنبال همان آلات وادوات قتاله یعنی عمال خیانت پیشه رفتند و به طبقه‌حاکمه بندوبست محکمی کرده و زمام امور را بدست آنها سپردند ، از آنان خـدمت‌خواستند واز خون این مردم به آنان مزد و خلعت دادند .

تایکی‌دوسال قبل‌از شهریور۱۳۲۰ که‌هنوز آرتش شوروی گرفتار وضع حملات آلمانها بودمامورین شوروی درایران‌سیاست‌سکوت و حتی همکاری با انگلیسها را قبول کرده وبرای ابراز حسن نیت حاضر شدندکه پیمان سه گانه را امضاء نموده و تعهد نمایند که پس‌از خاتمه جنگ ایران را تخلیه‌کنند ، ولی این روش برای مدت زیادی ادامه داشت و همین که دفاع از حملات مبدل به‌حمله بآلمان شد . سیاست شوروی در ایران علنی و آشکار گردید بدین‌معنی که مامورین‌دولت حزب توده را با نهایت جدیت تقویت کرده و مصمم شدند که بوسیله این حزب‌مقاصد خود را در ایران پیش برده واجرا نمایند .

در بحبوحه جنگ رقابت دوگـانه‌روس وانگلیس در ایران بتدریج شدت یافت وانگلیسها بدست طبقه حاکمه و شورویها به‌پشتیبانی از حزب توده غوغای عجیبی برپا کردند ، و همین که جنگ تمام شد این‌رقابت‌بشکل دیگری پیدا کرد و تبدیل بجنگ سرد، شد که از یك طرف امریکا وانگلیس از طرف‌دیگر شورویهاکه هنوز هم‌آنرا ادامه‌میدهند، حوادثی که به تحریك خارجیان در ایام جنگ‌وپس ازآن در ایران رخ داد هنوز از خاطره مردم باقی و لازم به تکرار نیست ، لذا به‌نتایج این جنگ ، سرد ، و تاثیر آن در امور داخلی می‌پردازیم .

حکومت طبقه حاکمه ـ پس ازشهریور ۲۰ طبقه حاکمه در ابتدا وضع خود را متزلزل میدید و کار بجائی رسید که سرمایه‌داران بزرگ بهرمقدار از ثروت خود را که میتوانستند بنقدتبدیل کرده‌بخارج فرستادند،ولی همین که از پشتیبانی دول غربی مطمئن گشته ودیدند که امریکا وانگلیس هواخواه‌آنها هستند ، توجه خود را معطوف باین کردند که دستگـاه دولتی را تبدیل بیك‌ماشین برای استفاده خود نمایند و تا ممکن باشد خون مردم را مکیده و آنها را استثمارنمایند ، دستگاه دولت محکوم اراده گروهی ملاك و سـرمایه‌داران و کـارخانـه‌داران وانحصارچی و بازرگانان حتی کنترات‌چی ها قرار گرفت که مهارت بزرگی دربندوبست وپشت‌هم اندازی داشتند ، انتخابات مجلس طبق میل واراده آنها صورت میگرفت ونمایندگـانی که به مجلس میرفتند وکیلان

بی‌موکلی بودند که در تمام‌دوره وکالت خودهدفشان روی کار آوردن دولتهائی بودکه از یك طرف بحفظ منافع آنها کوشیده و ازطرف دیگر تسهیلاتی برای غارت گری آنها تهیه نماید ، نمایندگان ، دولتهای مطیع خودرا زمام دار میکردند ودولت‌هاهم نمایندگان را انتخاب میکردند ، وبابست وبندهائی که‌بین آنها بود ودر تسلسل و زدوبند ایجاد میکردید .

جراید وقت‌چگونگی حکومت های‌دموکراسی سالهای جنگ وبعد ازآنرا بخوبی تشریح کرده‌اند و همه‌کس میداند که دزدی‌وارتشاء و فساد رواج بسیاری‌یافت ودر واقع ماشین دولت یك آلت و وسیله‌ای بودکه یك‌کرده بیرحم وبی‌مروت از آن بهرمند گردند طرق مختلفی‌که طبقه فاسدحاکمه برای‌چپاول‌و غارت و ستمکاری دستگاه دولت در پیش گرفتن کنتراتهای دولتی بقیمت های گزاف ،وصول حق‌العمل ازخرید های دولتی، گرفتن اعتبار و وام از بانکهای دولتی ، به انحصاردر آوردن بعضی کالاهادر روزی ولغوکردن آن در روز دیگر ، گرفتن جواز های ورودوصدور کالاهای انحصاری محکوم کردن دولت بعناوین مختلف و پوچ در محاکم‌شانه خالی کردن از پرداخت مالیات ومصالحه کردن مثلا پنج میلیون تومان مالیات را بصدهزار تومان ، ضبط اراضی له دولت و ثبت کردن آن بنام‌افراد ذینفع ، دلالی‌برای فروش‌کالاهای مختلف بدولت بقیمت‌های گزاف، خرید اموال دولتی به بهای ارزان ، فروختن‌خانه ها وباغهای خصوصی بدولت به بهای گران که مورد احتیاج دولت هم نیست ،گرفتن ارز خارجی بنرخ رسمی برای وارد کردن کارخانه با احتیاجات کارخانه ها وفروختن همان ارز در بازار آزاد و بدون اینکه چیزی واردکرده‌باشد ، تحصیل‌معافیت‌گمرك برای وارد کردن اثاثیه و ملزومات بیمارستان‌ها وسایر موسسات خیریه ، و واردکردن کالا های بازرگانی و خصوصی تحت عنوان مزبور، تحصیل پروانه گوناگون مانندپروانه قطع اشجار جنگلی و غیره ، مختصر تحقیق و بررسی‌در امورحکومت ایران‌واضح‌میدارد که چرخهای دولت برای این گردش میکند که طبقه حاکمه را مستفیض کند ومردم را بانواع مختلف استثمار نماید تنها سر بقای این طبقه آن است که از پشتیبانی‌کسانی که از توسعه نفوذ کمونیزم در خاور میانه میترسند برخورداراست .

اقتصاددوره دموکراسی- درایام‌جنگ‌که کشور ایران اشغال‌ارتش پیکانه‌بود چندین عامل دست بدست هم داده در زندگی پرفلاکت توده مردم را سخت‌تر از پیش نمود، از یك طرف قسمتی از محصولات کشاورزی‌کشور بمصرف آرتش بیگانه میرسید بقیه‌هم در احتکار ملاکین بزرگ بود که بقیمت‌های‌گزاف بمردم میفروختند ، از طرف دیگر واردات ازخارج محدودشده بود ، وکارخانه‌داران بی‌انصاف فرصت را غنیمت شمرده

کالا های خود را به بالاترین قیمتی که‌مقدورشان بود میفروختند ، مختصر کالای خارجی که قبل از جنگ در دست بازرگانان باقی‌مانده بود با کالاهائیکه در حین جنگ وارد شده بود بانحصار عده‌ای معدودی درآمده‌بود که‌بصدهابرابر واردشده عرضه میکردند، عدیهم بنام دلال و کنترات چی ارتش های‌بیگانه بمیان افتاده و پولی را که بیگانه‌گان برای راه سازی و هزینه های مشابه آن خرج‌میکردند به خود اختصاص داده و با مزد ناچیزی کارگران را استثمار میکردند .

ورود بعضی از کالاهای ضروری‌مانند قند و شکر و وارد قماش در حین‌جنگ بسی مشکل بود متفقین مقادیری ازاین گونه‌کالاهارا وارد می‌کردند و در دست رس دولت قرار میدادند مشروط براینکه دولت‌کالاهای مزبور را بطریق جیره‌بندی توزیع نماید ، دولت هم دستگاه های وسیعی برای‌اینکار ایجاد کرد که فاقد هرگونه نظارت وکنترل در توزیع کالاهای مزبور بود . ولی‌در عوض کوپن بازی وجعل کوپن وهزاران نیرنگ های دیگر رواج گرفت ، روسای‌ایلات وخانهای شهرستانی ها و متنفذین کالا های مزبور را از دولت گرفته با بخشداران‌و فرماندران ساخته و در عوض تقسیم و توزیع بین افراد ایل و برزگران دهات دربازار سیاه آزادانه فروخته واز این راه ثروت های گزافی بدست آوردند ، (نویسنده یکی‌از بخشداران طالقان را در آن پخش کوپن با مامور پخش آنچه ورقه سجل اموات بودبنام هریك قند وشکر گرفته متفقا در بازار طهران فروختند اطلاع هم داده شد ، آنچه‌البته بجائی نرسید فریاد بود .

همین که جنگ خاتمه یافت واندك‌گشایشی برای ورود کالای‌خارجی حاصل شد طبقات حاکمه قانون انحصار تجارت راپیش‌کشید وبا سهمیه بازی و وسایل دیگر ورود کالاهای خارجی عملا بانحصار معدودی که‌نفعشان در آن بود در آوردند واستفاده های کلان از آن کردند ، تحت عنوان عمران وآبادی سازمان برنامه را ایجاد کردند تاقسمت مهمی از درآمد دولت بآن اختصاص یافت وموردداستفاده معدودی سودپرستان‌قرارگیرد، ودوره عمل هفت ساله اول سازمان مزبورگواهی براین مدعا میباشد تا توانستند بر مالیاتهای غیر مستقیم افزوده واز وصول‌مالیاتهای مستقیم خودداری کردند . ورویهم رفته نتیجه سیاست اقتصادی دولت های‌دوره دموکراسی این بود که هزینه زندگی بطور سرسام آوری بالا رفت و هنوز هم بالامیرود و معلوم نیست بکجا باید برسد . و ادارات دولتی از کارمندان زائد ودر عین‌حال عاطل و باطل لبریز گردید. و بهای پول ایران بواسطه تورم به منتها درجه تنزل‌رسید.وصادرات تقلیل‌یافت ، وبودجه دولت کسر فاحشی پیداکرد ، ونیازمندی به‌کمك خارجی‌روز افزون گشت . و کمك های خارجی مشهور به بلاعوض ، ووام. واعانه ،ومساعده‌های خارجی موجب گشت که کشور برای

مخارج روزانه خود دست بدامان خارجیان‌دراز کند . و ناچار هرچه بگویند گوش و اجرا نماید که نتایج آن مشهوداست که شرح‌آن شرم‌آوراست .

جمعیت روز افزون طهران ـ یکی‌ازمظاهر ورشکستگی اقتصادی ایران افزایش روزافزون جمعیت طهران است که موجب‌ویرانی ولایات وآبادانی مصنوعی طهران گشته است ، طهران یك مرکز عمده تولیدی‌کشور نیست که بتوان گفت بواسطه افزایش تولیدی احتیاج بچنین جمعیتی دارد . بلکه‌بعکس یکی از مرکز عمده مصرف خواروبار وکالاهای متعدد میباشد ، عوامل بسیاری‌که‌همه غیر طبیعی و زیان آوراست . این‌جمعیت انبوه را بطهران آورده و هرروز هم برعده‌آن می‌افزاید و بدین قراراست .

ورود آرتش شوروی بشمال ایران‌وحادثه آذربایجان عده‌ای از متمولین و سرمایه‌داران شمال را به طهران آورد، قانون‌انحصار تجارت و سهمیه بازی از اطراف و اکناف بازرگانان را بسوی طهران سوق داد ،دزدی وارتشاء واختلاس و سوء استفاده از دستگاه دولتی از صدر تا ذیل ، ماجراجویان‌و دلالان سیاسی و آنهائیکه ماشین دولت را وسیله استثمارمردم‌قرار میدهندگروه‌دیگری‌را به طهران گسیل داده ، تحصیل کرده‌ها و بیکاران که راه اعاشه دیگری جز استخدام‌دولت ندارند از ولایات رو بمرکز آوردند ، کارگران و بیکاران و مستمندان که راه‌چاره‌دیگری ندارند همه هجوم آوردند، مختصر برتری‌ورجحانی‌که طهران‌برولایات‌داردآنست‌که بهای نان و بهداشت و فرهنگ و وسائل جدید زندگی دسته دیگری را متوجه طهران‌کرده‌است وخلاصه‌چون طهران‌مرکزومحوری شده و همه چیز در آن تمرکز یافته است روزبروز جمعیت آن افزوده میشود .

کثرت جمعیت تقاضای مسکن زیادکرده و کسب جدید راه تازه‌ای برای یك دسته مردم ایجاد کرده است تورم پول و کم‌شدن ارزش آن صدای مردم تشویق کرده است که سرمایه های نقدی خود را تبدیل‌بزمین خری نمایند ، باین جهت قیمت زمین بطور غیر منتظره و سرسام آوری در اطراف‌طهران بالا رفته و وسیله بدست جمعی داده است که اراضی غیر آباد اطراف‌شهر را به‌ثبت‌داده مالك شوند ، واین اراضی حقا متعلق بدولت بوده ولی بابندوبست و هزار قصه‌ـبازی و نیرنگ امروز آنها مالك شده وباسفته بازی و خرید و فروش مصنوعی بهای آنرابالا میبرند ، بالطبع ساختن خانه و مستقلات که نتیجه افزایش جمعیت است دستگاه خانه‌سازی و ساختمان توسعه داده وامروز جمع کثیری مشغول تهیه مصالح ساختمانی برای‌این ساختمانها هستند و هزاران نفر عمله و بنا و نجار و آهنگر و غیره از ولایات به‌طهران آمده ودر این کار مشغول شده‌اند ، هراندازه جمعیت زیاد میشود تقاضای مسکن‌را می‌افزاید ، و هراندازه که ساختمان اضافه گردد وبکارگران ساختمان افزوده میشود ،واین دورتسلسل ادامه‌پیدا میکند تا اینکه‌یك

قسمت نفوس این کشور از کار های تولیدی‌ضروری دست برداشته و به آبادی شهریکه انگل و طفیلی کشور است به پردازند تا عزیزبی‌جهت رونق گیرد .

بدون شك افزایش جمعیت طهران‌یکی از علائم بدبختی وانحطاط از هر جهت است ، وهمانطور که خالی شدن جنوب‌ایران از سکنه ورفتن اهالی بنادر ایران به کویت و بحرین و عربستان سعودی نشانه‌فقر و بی‌چاره‌گی آن نقاط است تجمع بیش‌از یك دهم جمعیت کشوردر شهری‌مانند طهران‌که بکار های تولیدی نمی‌پردازد درآمدهمه نقاط ایران را بپای تخت شاهنشاهی کشیده‌و بمصارف بیهوده میرسانند ، علامت یك زندگی غیر سالم اقتصادی میباشد که برهیچ‌کس مجهول نیست و چرا در صدد علاج آن نمی‌باشند ؟ مانند همه کارهای دیگر ؟ .

هجوم بادارات- یکی ازمظاهر وضع‌خراب اقتصاد کشور هجومی است که هرروز بادارات دولتی می‌آوردند واز روی ناچاری‌خدمت دولت را قبول میکنند ، ابتدا باید این اصل کلی را قبول کرد که دولت یعنی‌تنظیم کننده امور جامعه موظف است که برای مردم کار تهیه کند و آنها را بکارهای‌مولده بگمارد ویا وسائلی برانگیزد که خود مردم بتوانند برای اعاشه خود بکار های‌سودمندی بپردازند ، هرسال عده‌ای زیادی با سواد واز مدارس ها بیرون میآیند ودرجستجوی کار میروند و چون کاری نیست بادارات دولتی هجوم میآورند ، در سابق‌قانون استخدام تا حدی مانع کار این بود که کارمندان اضافی استخدام شوند ولی طولی‌نکشید که این هجوم بادارات افراد طبقه حاکمه را مرعوب‌نموده بعناوین مختلف‌مانندکارمندان کنتراتی ، فنی ، وروز مزد . و دون‌پایه ، و حکمی وغیره‌عده‌ای را استخدام‌کردند ، این هجوم که هنوز هم ادامه دارد موجب شد که هزینه دولت افزایش یابد وکسر بودجه قضیه متمرکز گردید ، زیرا متمولین مالیات حقه خودرا نمی‌دهند و وضع‌مالیات غیر مستقیم هم حدودی دارد که حالیه از حدود خارج شده کسر بودجه ایجاد تورم‌میکند و تورم پول هزینه زندگی را بالا می‌برد ، وافزایش هزینه زندگی حقوق بگیرهارا ناراضی‌کرده بالمآل‌آنها راجسورمینماید پس‌از هرچند یکبار باید حقوق کارمندان‌دولت بعناوین افزوده تا آنها را ساکت نگاه داشت .

افزایش حقوق کارمندان هم تاثیرش‌موقتی است برای اینکه بهمان قدر نرخ مورد احتیاج عمومی بواسطه چند تومانی‌که‌اضافه میشود در بازار بالا میرود ، دراین جاهم یك‌دور تسلسل‌دیگری پیش‌آمده‌است.که عواقب آن‌بالاخره وخیم خواهد بود واین دورتسلسل‌ها که‌ذکرشد همه‌حاکی ازاین‌است‌که زندگی اقتصادی مردم ایران امروز بجائی رسیده‌که‌دیریازودبایدآنرااصلاح‌کردویااینکه‌این وضع غیر مطلوب را ایجاد کرده‌اند از

عواقب آن برخوردار گردند زیرا با ناموس‌طبیعت و با قوانین اقتصادی بازی و ستیزگی ممکن نیست .

وضع حقیقی اکثریت مردم ـ چنانکه‌در بالا گفته شد حکومت ایران در دوره دموکراسی بدست طبقه مخصوص بوده است‌که بمردم تسلط یافته‌اند ، و وضع زندگی اقتصادی کشور هم طوری شده است که همه‌ثروت کشور در دست یك عده تمرکز یافته واکثریت مردم دچار محرومیت های بسیارهستند ، امروز وضع حقیقی اکثریت مردم بقرار ذیل است .

توده مردم هنوز مانند پیش و باهمـان فلاکت زیر لگد انگل ها وطفیلی های از خود راضی جان میکنند ومی‌دانند ،برزگر ایرانی همان کرباس آبی رنگ رفته پاره پاره را میپوشند و در همان خرافات وبا همان گرسنگی وباهمان فشارظلم روزهای سختی را بسر میبرد تا مرگ فرا رسد واوراازاین زندگی پر مشقت برهاند ، بـهای محصولات کشاورزی بالا رفته ولی کالاهای‌را که برزگر برای احـتیاجات لازم دارد باندازه‌ای ترقی داده‌اند که جبران کسر خرج‌اورا نمیکند . مزد کار ایرانی در سالهای اخیر افزایش یافته ولی چون از قوه خریدپول کاسته شده در مقابل دست‌مزد روزانه هنوز قادر بتهیه معاش خود نیست ، آنهائیکه‌باور ندارند خوب است بدهات اطراف شهر خود رفته و با چشم زندگانی سراپا فلاکت‌برزگر بیچاره را به بینند و به لانه های کثیف شهرها سری بزنند تا عمق بدبختی‌کارگران و کشاورزان را دریابند ، زندگی توده مردم از پیش بدتر شده و سختی ها ومشقت‌هایش افزون‌تر گشته است ، ولی برای افراد طبقه حاکمه پیشرفتهای بسیار روی داده‌کاخهای متعددی برای خود از ییلاقی و قشلاقی ساخته ، و پولهای گزافی را بخارج‌فرستاده و ثروتهای بی حسابی را از راه استثمار توده وخیانت به‌مملکت اندوخته‌اند.

بیشتر مردان و زنان و کودکان برزگران و کارگران ایرانی بیمار و بی‌پرستار در گوشه و کنار به گرسنگی کشیدن ودشنام‌شنیدن و توسری خوردن . و عقوبت دیدن ، ودر تلخی و ناکامی مردن محکمومند ،غباری از خرافات و دودی از موهومات‌جلو چشمان آنها را گرفته است از گروه ایشان‌کاری بیرون از طاقت میکشند و در مقابل نه فقط مزدی شایسته بآنها نمی‌دهند بلکـه‌ازاین نیز دریغ دارند که آنها قوت لایموت خودرا بیابند ، صفحات کرمان و بلوچستان‌سیستان، بگویم دهات اطراف‌زنجان وهمدان که همه را خود از نزدیك دیده‌ام . اراضی‌نکبت زده‌ایست که مردمان در اولین مراحل زندگی بسر میبرند ، شبها بواسطه بی‌چراغی‌همین که تاریك شد میخوابند ، ودر زمستان با تاپاله گاو خودرا گرم میکنند ، در تمام‌سال اگر یکی دو ماه‌نان خالی بدست بیاورند

بقیه سال را باریشه و گیاه های علف بیابانی‌و حسته خرمای آرد کرده وامثال آن میگذرانند ، ولی در مراکز شهر های بزرگ‌و بخصوص طهران عده معدود و برای‌نوازش «ذائقه تربیت شده خود» انواع تکلفهارا درغذای روزانه خود بکار میبرند .

اگر مثال ذیل در این جا بی‌موردنیست ، در آبان۱۳۳٤ خبری در جرایدطهران چاپ شد که یکی از اعضای خاندان سلطنتی‌در سفر به بلوچستان کرده به پسر ده ساله‌ای برخوردند که مثل حیوانات عریان و دربیابان‌علف‌خوار وزندگی میکرد ، در تعقیب این یکی از جراید دیگر چنین نوشته بود : ـاین‌تنها سرزمین بلوچستان نیست که مردمش علف‌خوارند و بچه‌هایشان این وضع را دارنداکثریت نقاط‌کشور زرخیزمارا مردمی‌تشکیل میدهند که در بدترین شرایط زندگی گذران‌میکنند ، و متاسفانه باید بگویم که درست در میانه هین خرابه ها و ویرانه‌ها ودر میان‌همین گروه مردم بینوا وبدبخت و علف‌خوار اشخاص‌پیدا میشوندکه مرفه‌ترین زندگانیهارا دارند ، پول‌دارند ، متمولند ، میلیاردرند، اینها باین وضع فلاکت‌بار زندگی میکنندولی‌روسای‌ایلات وعشایرآنها، ملاکین ومتمولین در پول و سرمایه غوطه میخورند آبادی این‌ها از خرابی آنها است ، سالها و قرنهاست که سیاست های غلط داخلی و تحریکات خارجی‌خواسته که اکثریت مردم ایران گرسنه باشند و همیشه اقلیت کوچکی صاحب همه چیزباشد و بر محرومترین طبقات جهان آلوده ترین اقلیت‌ها آقائی بکنند .

طبقات متوسط که احتیاجشان بیشتروسطح زندگی بالاتری دارند واغلب اعاشه آنها از حقوق ماهیانه تامین میگردد ، بـه‌اصطلاح معروف باسیلی صورت خودرا سرخ نگاه میدارند ، روزبروز قوه خرید وارزش‌حقوق ماهیانه کمتر میشود ودچار ملامت و بیچارگی میشوند . مقدرات این گروه‌مردم در دست کسانیست که عاطفه و رحم ندارند و هروقت سیل اعتراضات این طبقه‌فزونی یابد با اندك اضافه حقوق ساکت میشوند .

بجز طبقه بخصوص دیگران درامورحکومت دخالتی ندارند واگر اندك میلی واقدامی از طرف طبقات برای تمشیت امورجامعه ابراز شود ناگاه سیل تهمت وافتراء رو بآنها سرازیر شده واغلب دچار حبس وتبعید ویا تیرباران واعدام میشوند ، طبقه حاکمه ایران که‌بعضی ازجراید خارجی عنوان(هزار خانواده) بآنها داده‌اند غافل‌ازاین است که ایرانهم جزو این دنیاست و هرچه درسایرنقاط جهان روی دهد تاثیرش در کشور ماهم رخنه خواهد کرد ولو هرقدر توسعه درتامینات و بسط در رکن دوم وامثال آن داده شود . وبالاخره هیچ قوه‌ای قادر و توانانخواهد بودکه از آن جلوگیری کند ، امروز محال است کشوری پایدار بماند که کلیه‌دارائی و ثروت و حکومت و هست ونیست

آن در دست یکصدم جمعیت در جهان آن‌باشد و نودونه در صد مردم فاقد همه چیز باشند . در چنین جهانی که روابط کشور هااین اندازه سریع و کامل شده است ومدنیت بشر اجازه نمیدهد که در گوشه از جهان که‌نامش ایران است یك مالك و بازرگان و کارخانه‌دار و سرمایه‌دار و دلال از خودراضی با تکبر و تبختر عجیب و غریب خود را مالك همه دانسته واصرار داشته باشند که‌حتی دست مزد شایسته‌ایهم به رنجبرانی که مولدین حقیقی ثروت‌اند داده‌شود ، آنهائیکه‌باور ندارند و در اشتباه هستند واگر به پشتیبانی بیگانگان غربی می‌نازند فراموش‌میکنند که همان بیگانگان هم امروز از وضع کشورهای مانند ایران سخت نگران میباشندتجربه‌ای که آنها دارند چنین حاصل کرده‌اند و غلیان طبقاتی که امروز در غالب کشورهای خاور ناظر و شاهد هستند کم کم بآنها آموخته و می‌آموزند که تنها سد . مطمئن‌در مقابل افراطی اصلاح وضع اقتصادی توده مردم است (ولی نه بدست امثال فرزندان‌هزارخانه) .

شاهنشاه ایران در پیامی که روزبیست ونهم اسفند ۱۳۲۷ بمناسبت عید نوروز از رادیو خطاب بمردم ایران ایراد نمودندچنین گفتند : «کشوری شایسته این جشن و سرور است که اکثریت مردمش بتوانند درنتیجه کوشش و کارهای مولده‌ثروت لامحاله حداقل وسائل زندگانی را فراهم آورند وخود و دیگران را خوش‌وقت سازند . واقعا چگونه میتوان تحمل کرد که اکثریت زیادی‌از ساکنین این کشور لباس و غذای کافی نداشته باشند و عمرش بارنج و سختی‌بگذرانند» ـ (از همانروز شاه بفکر چاره جوئی برآمد ...)

یکی از سیاست‌مداران واقع بین وآزمود ایران درباره وضع کنونی چنین مینویسد :

«از لحاظ تسلط و نفوذ در گردش‌چرخ اداره امور عامه و بهره‌مندی مادی از فوائد مشروع و غیر مشروع آن فقط دوطبقه‌وجود دارد ، طبقه حاکمه و طبقه محکومه ، طبقه اول که بقول معروف آلمانی (ده‌هزارنفر بالائی هستند) ثروت و نفوذ و وسائل مادی و معنوی و حتی علم و معرفت را درخود تمرکز داده و در حکم یك زمره خاص همدستانی هستند که طبقه محکومه رامیدوشند و پوست آنها را می‌کنند . و تامخ استخوان آنها را می‌مکند ، واز آن طبقه‌محکومه‌مثل غلامان‌مملکت‌روم‌قدیم سربازی و وطن‌پرستی ودرست کاری میخواهند ، ودادن سه ربع عایدات خیلی ضعیف و مختصر

خود بطبقه حاکمه تا از هر جرعه‌آبی ازگلوی‌آنها قطراتی کم کرده و بمیرند ، ودر طهران و مراکز ولایات دریاها اقیانوسهائی بروی‌افراد طبقه خود تهیه نمایند ، عمارات عالی و اتومبیل ها و تعیش ها واستفاده از تمام‌نعمت های مخصوص این طبقه حاکمه شده و در واقع طبقه متوسطی نمانده است ... عرض‌کردم تنها با این وسایل ممکن نیست بلکه اصلاح حال طبقه فقیر زحمت‌کش یعنی طبقه«مردم» در جرگه طبقه اول است ، اگر هم از طرف بعضی محافل متعصب مورد ملامت‌شوم باز وظیفه ملی خود میدانم که بگویم که مادامیکه در پشت دیوار ما مسلکی وجوددارد که کمترین چیزی که اوضاع آنجاگفته شود این است ، که در آنجا در مقابل چشم‌فقیر اسرافات متمولین وجود ندارد ، محال است که بتوانیم باز در محض ، با تبلیغات‌دینی و وطنی مردم بدبخت و گرسنه را که عیالشان پوشاك نداشته و دست اطفالشان به‌میوه و شیرینی و خوراك خوب نمیرسد ودر آغوش مادر که محنت و بی‌قید وطنی که هرآنچه دارد فقط به یکی از اولاد خود داده و دیگرانرا بی‌نصیب ومفطری گذارد ودلگرم‌و وفادار نگهداریم ، طبقه‌بندی مردم ایران در ایام اخیر معموله شده است که مقامات‌رسمی بخصوص روزنامه های منتسب‌بدولت جمعیت ایران‌را به‌بیست میلیون و پاره‌اوقات‌برقم بیشتری هم قلمداد کنند ولی چنانکه ثابت شده حقیقت غیر از این‌است . این‌هانمی‌گویند که جمعیت بندر لنکه از بیست هزار به چند هزار رسیده و جمعیت بندربوشهر از ۳۰ هزار تا چهل هزار به چهار و پنجهزار تنزل کرده ، و حد متوسط سکنه‌نواحی شرقی و جنوبی ایران در ایام اخیر در هرپنج کیلومتر از یك نفر هم کمتر است .

اداره همکاری فنی آمریکائیان(معروف باصل چهار) که در کاشان و آبادان و پاره نواحی دیگر معاضدت اداره آمارکشور ، آمار نسبتا دقیقی تهیه کرده بخوبی این گزاف گوئی هارا باطل کرده است وجمعیت شهر کاشان را که سابقا اداره آمار فی‌المثل ۲۱ هزار نفر قلم داد کرده بود ،بعداز آمارگیری دقیق تعداد واقعی جمعیت آن ۱۶۵ هزار نفر درآمد گویا عذرمتصدیان‌امور این بودکه چون‌دولت از روی‌شناسنامه قند وشکرمیدهد مردم‌شناسنامه مرده‌ها رانیز جزو زنده‌ها بحساب میآوردند ، واین نفوس بی‌جان راهم جزو جاندار حساب‌میکردند .

بهر حال آنچه مسلم بنظر میرسد این‌است که تعداد نفوس ایران دراین تاریخ پیش از هیجده میلیون نمی‌باشد که میتوان بطورتخمین آنرا بطبقات ذیل قسمت نمود ، اول .

ملاك عمده بازرگان عمده کارخانه دار ،سرمایه‌دار ، زده‌بندی‌چی‌ها ۲۰۰۰۰۰

دوم، خورده مالك وزارع	۷۵۰۰۰۰
سوم ــ کاسب ، سرمایه‌دار کوچك	۶۰۰۰۰۰
چهارم ـ صاحبان مشاغل آزاد	۲۰۰۰۰۰
پنجم ـ کارمندان، ادارات‌دولتی و بنگاه‌های بازرگانی	۷۰۰۰۰۰
ششم ـ پیشه‌ورن	۷۰۰۰۰۰
هفتم- برزگران‌بیکاران‌و سرگردانان	۱۴۸۰۰۰۰۰
جمع	۱۸۰۰۰۰۰۰ میلیون

طبقه اول که همان طبقه حاکمه راتشکیل میدهند عبارتند از وزیران ، سناتور ها ، و کیلان ، افسران ارشد . بازرگانان‌درجه‌اول . کارخانه‌داران . ملالکین عمده (تردیدی نیست که وزیران و سناتور ها ونمایندگان مجلس وافسران ارشد معدودیهم هستند که جزو طبقه حاکمه نمی‌باشند ولی‌اکنون بغلط بین آنها جای گرفته‌اند) که‌نودو نه در صد ثروت عمومی کشور بدست آنهاافتاده و تمام چرخهای اداری کشور را بنفع خود میچرخانند .

طبقات دوم و سوم و چهارم و ششم‌که در نیم قرن اخیر افزایش یافته‌اند در واقع طبقه متوسط را تشکیل میدهند واغلب آنهاباسواد هستند ، گاهی بعضی از افراد این طبقه بفساد طبقه حاکمه آلوده گشته و جزوطبقه اول میشود . وگاهی هم فرزندان طبقه اول ثروت های پدریرا از دست داده بطبقه‌متوسط می‌پیمودند .

(اما طبقه هفتم ـ یعنی‌همان‌چهارده‌هزار وهشتصد نفر اکثریت رنجبر زحمت‌کش و تولید کننده حقیقی ثروت که از وسایل‌اولیه زندگانی محروم میباشند و در صحرا های سوزان خوزستان و بنادر جنوب ، وبلوچستان و سیستان و سایر نقاط دورافتاده در سرماویخ‌بندان نواحی آذربایجان ، درباطلاقهای ومردابهای گیلان و مازندران گرگان در کویرهای مرکزی و شرقی ، درمناطق بی‌آب و علف خراسان بمعنی حقیقی جان میکنند تاعیش ونوش طبقه اول را بازندگی بخورونمیر طبقات مافوق خود را تهیه کنند . وضع ایران امروز عینابوضع روسیه در سال ۱۹۱۷ میلادی و فرانسه در سال ۱۷۸۵ شده‌که اقلیت معدودی‌مرکب از ملاکین عمده وبازرگانان وسرمایه داران واشراف و وزیران وروحانی نمایان‌باسم ملت و قانون و مذهب همه ثروت عمومی را بخوداختصاص داده وحکومت راآلت اراده خود قرار داده و سایر طبقات را بنفع خود استثمار می‌کنند .

مشروطیت ایران چنانکه مفصلا ذکرکردیم نتوانستند این درد اجتماعی را درمان

کند ، زیرا همان اشراف و مستبدین وملاکین‌عمده در لباس قانون و مشروطه بمیدان آمده و حکومت های بعدهم کار را یکسره کردندورنجبران اسارت را محکم‌تر ساخت .

نهضت ایران - بااین‌همه نهضت‌ایران‌ادامه دارد وایرن جزئی از این دنیای متغیر و آشفته‌است و نمی‌تواند از سیر طبیعی جداگردد، در کشورهای دیگرهمه نوع تغییرات پدید آمده ورژیم ها عوض شده و سرمایه‌های نقدی تعدیل گشته واوضاع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی تغییر یافته ، نهضت‌ایران‌از اواخر سلطنت ناصرالدین شاه که (میتوان بزرگترین انقلاب ایران دانست) آغاز گردیدودنباله آن مداومت دارد که انقراض سلطنت قاجاریه تبدیل بسلطنت پهلوی گردید ، ملت‌ایران در تحت سرپرستی افراد صالح ودلسوز هرگاه فرصت بدست آورده برای آزادی‌خویش قیام کرده است واز هر نوع‌فداکاری مضایقه نداشته است ، سیر زمان بزرگترین‌عامل پیشرفت نهضت ایران میباشد ، همین سیر زمان است که مانند سیل بنیان‌کن ازاوایل قرن بیستم میلادی باشدت بی‌سابقه در حرکت آمد واز شمال و شرق اروپا تامرکزوجنوب افریقا وتا خاور دور قلب آسیا وتا ادنی نقاط امریکای جنوبی عالمی‌را بلرزه‌درآورده و روزی نیست که مژده آزادی قومی و جماعتی از اطراف و اکناف عالم‌بگوش نرسد .

بالاتر از نیروی (اتم) نیروی گرسنگی و محروماتی است که نه دهم جمعیت جهان را تشکیل میدهند و مثل شیران‌گرسنه‌و برای قوت لایموت خود غرش میکنند ، و البته ملت محروم ، ملت گرسنه ، ملت‌ستمدیده ایران هم بسهم خود در این‌رستاخیز عالم انسانی و غوغای وانفسا بی‌بهره نخواهدماند .

از پنجاه سال پیش یك مبارزه‌طبقاتی بین طبقه متوسط و طبقه حاکمه ایران همواره وجود داشته است و چون متشکل ودست‌جمعی نبوده بطور علنی و آشکار جلوه‌گر نشده است ، قیام مشروطه خواهان‌برضد شاهان مستبد قاجار مبارزه با مالکین عمده و اشراف بین سالهای ۱۲۸۷ و ۱۲۹۷شمسی ، نهضت آزادیخواهان روشن فکران برعلیه قراردادیکه بدست وثوق‌الدوله‌امضاءشد و ادامه نهضت تا سال ۱۳۰٤ شمسی که سلطنت قاجاریه ازمیان رفت همه مظاهرمختلف مبارزه‌ای بود که بین طبقه باسواد و متوسط و طبقه حاکمه صورت میگرفت ،نهضت نهایت اینکه طبقات متوسط تشکیلات و سازمان منظمی نداشتند که فعالیت آنهارابطور مرتب و متشکلی جلوه دهند ، و شاید هم متوجه نبودند که عملیات‌شان در باطن‌امر یك مبارزه طبقاتی است . که در ظاهر تحت عنوان آزادیخواهی و رفع ظلم طبقه‌حاکمه تجلی میکرد ، درادواریهم که‌هیچگونه آزادی برای ابراز عقیده موجود نبود، سیرزمان بوظیفه خود عمل میکرد و هر روز توسعه باسوادی بر صفوف طبقه فهمیده‌می‌افزود و بهمان نسبت که مردم آگاه‌تر

میشدند بهمان تناسب مبارزه آنها برضدطبقه‌حاکمه شدیدتر شده و میشود .

نقش طبقه‌حاکمه - طبقه حاکمه ایران کاملا متوجه این مبارزه بوده و بانواع نیرنگها و حیله متوسل شده و میشود که نیروی آنهائیکه باآن مبارزه و پیکار میکنند درهم شکنند ، یکی از آن حربه‌های طبقه حاکمه‌تهمت و افترا و قلب حقایق است ، در روز های اولیه که آزادیخواهان قیام کردندطبقه‌حاکمه آنها را بنام بابی ، بهائی ، ازلی ، شیخی ، صوفی مورد حمله و تهمت و افتراقرار میداد و بعدها که مبارزه شرافتمندانه ادامه یافت و مردم برای رفع ظلم سرو جان‌میدادند عنوان جاسوسی و عمال بیگانه و اجنبی پرست و مزدور روس انگلیس وامریکا بآنها داده میشد ، درصورتیکه ملت ایران و سران اصلاح طلب ملی نمی‌توانندجاسوس و عمال بیگانه باشند ، چون طبقه حاکمه خودرا از روی کمال حقیقت نشان‌داده هواخواهان سرمایه‌داری و استعمار شناسانده و این سمت‌ها فقط اختصاص بآنهادارد .

یك نیرنگ دیگر طبقه حاکمه در سالهای اخیر رواج بسیاری داشته است عوام فریبی و ریاکاری میباشد ، هردولت دست‌نشانده طبقه مزبور که روی کار آمده‌است در برنامه خود از عدالت اجتماعی ، آزادی‌مطبوعات ، بهبود وضع کشاورزان وکارگران اصلاح امورکشاورزی ، بهداشت عمومی ومجانی ، تعلیمات اجباری ، تامین آزادی انتخابات و غیره وغیره حرفهائی زده و سخن‌پرانی‌ها کرده که وعده انجام آنها را داده است ، ولی همین‌که از مرکز دانش‌وآموزش‌نغمه‌ای بامتانت برعلیه انتخابات و فساد منتخبین فاسد و جانی آغاز شد دستگاه‌خفه‌کننده آن‌جا را مانند (دژ) محاصره کرده باتمام قوا مسلح خود عده‌ای از دانشجویان‌را دستگیر و حبس نمودند ؟ گناه آنها برعلیه حاکمه چه بود ؟ جز این‌که نبود میگفتند انتخابات آزاد نیست و منتخبین نه مردم آنها را میشناسند ونه آنها میدانند باکدام رای‌مردم از صندوق بیرون آمده‌اند ، ولی همین که آن دولت ازکار برکنار شده است معلوم‌شده‌که نه تنها وعده‌هایش دروغ وبی‌اساس بوده است بلکه بار جدیدیهم بدوش مردم‌گذاشته است و بالفاظ دل فریب مدتی آنها را اغفال کرده .

باز روز نو ، و روزی نو ، افسون‌دیگر طبقات حاکمه این بوده‌که همواره‌بمردم توصیه و سفارش میکند که اتحاد و اتفاق‌بین عموم طبقات باید رعایت گردد ، تشکیل حزب ، و طبقه‌بندیهای اتحادیه‌ها ، بایدرعایت‌گردد تا در سایه وحدت ملی همه‌امور اصلاح گردد و ایران تبدیل به بهشت برین گردد ،مقصود از این توصیه‌ها این است که مردم سکوت کنند و رنج برند و خورده نگیرند،و اعتراض ننمایند ، تا طبقه حاکمه به‌ترکتازی خود ادامه دهد ، وهرچه میخواهد بکند .غافل از این‌که منافع طبقه حاکمه با منافع

سایر طبقات مردم بکلی متفاوت میباشد ووحدت فکری و نظری و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بین این دو گره محال ممتنع خواهد بود .

پس از آنکه ابراز عقیده آزادی فکر تا اندازه‌ای فراهم گشت گروهی مردمان روشن‌فکر و متجدد و بفکر تشکیل احزاب سیاسی افتادند تا سازمان سیاسی منظمی بوجود آورده و از طریق آن همفکران خودرا متشکل نموده و از راه قانونی و مشروع برطبقه ظلم و بیدادگری حکومتهای وقت مبارزه نمایند.

از شهریور ۱۳۲۰ احزاب مختلفی تشکیل گردید و هریك کوشش بسیار نمود که در این راه قدمی بردارد و تجانس بین این گونه احزاب ممکن بود به تدریج همه آنها را یکی کرده (چنانچه یکی دوسه حزب باهم شالوده اتحاد و کنار گذاردن مرامهای خود ، ریخته میرفت که موفقیت یك گروه ونیروی بزرگی تشکیل گردد ، ولی زور و قدرت طبقه حاکمه همه آن احزاب را یکی پس از دیگری درهم شکست و بوسایل گوناگون ازبین برد ، یکی از وسائلی که طبقه حاکمه برای درهم شکستن احزاب مترقی بکار برد این بودکه خود احزابی ایجادکردکه سایر احزاب را مبتذل نماید و باپول سرشاریکه دراختیار این گونه احزاب ارتجاعی گذاشته مردم راگمراه کرده و با تبلیغات زیان‌بخش فکر و اساس تشکیل حزب راتخطئه کرد .

حزب توده و سر انجام آن تنهاحزبی که توانست در مقابل طبقه حاکمه دوامی کند وسازمانی بدهد و عده‌ای بخودجلب نماید همان حزب توده بود که متاسفانه بطور آشکار وابسته بیك سیاست خارجی بود و از آن سیاست الهام گرفته و مرام و عقیده اشتراکی را تبلیغ میکرد ، در ابتداحزب توده مدعی بود که حزب اشتراکی نیست و هواخواه حکومت دموکراسی میباشد ،پس از اندك مدتی برهمه معلوم گشت که حقیقت امر برخلاف ادعای آن میباشد وطرفداری حزب توده از اعطای امتیاز نفت شمال بروسها و هواخواهی از حکومت تجزیه‌طلب پیشه‌وری در آذربایجان جای شبهه برای کسی باقی نگذاشت که حزب توده یك حزب کمونیستی میباشد که از خارج الهام گرفته و راه و روش آن کاملا با احزاب کمونیستی کشورهای جهان یکسان است .

همه کس میداندکه روحیه ، اخلاقی ،سنت‌های باستانی ، عادات ملی ، عقایدمذهبی و ادبیات اجتماعی ایران هیچگاه با افکار(حاد) مانند کمونیزم و انارشیزم و امثال آن سازگار نبوده و محا لاست که اخلاق وروحیه یك ملت چند هزار ساله خود بخود درمدت کوتاهی عوض شود ، آنهائی که ایران و ایرانیان را خوب میشناسند همگی یك صدا و متفق مستند که بطور کلی روحیه مردم این سرزمین طالب کمونیزم ، و اصول اشتراکی نیست ، پس چرا حزب توده این اندازه پیشرفت کرد ، و توانست عده زیادی

را بخود جلب کند و افکار ضد ملی‌ومخالف‌باروح ایرانی را ترویج نماید ؟ از روی‌کمال انصاف و حقیقت میتوان باین سئوال جواب‌داد که طبقه حاکمه ایران بزرگترین یارویاور حزب توده و رفتار آن موجب ترویج عقایدو مرام این حزب اشتراکی بوده است .

کسانی‌که قضایا را بانهایت‌خونسردی‌و بیطرفی تجزیه و تحلیل میکنند واقف بر این امر شده‌اند ، که نودوپنج درصدآنانیکه‌بحزب‌توده روی آوردند و مرام و عقیده منتشر شده آنرا قبول کردند ، تنهامنظورشان‌اصلاح جامعه و کوتاه کردن دست طبقه حاکمه غاصب و تامین عدالت اجتماعی ومبارزه بافساد بود و هیچگاه طالب قبول اصول اشتراك واطاعت کورکورانه ازسیاست‌خارجی نبودند ، آنها خواستار بهبود وضع مردم ایران بود و قسمت عمده‌شانهم حتی‌متوجه نبودند که پیشوایان حزبی آنها را بدنیای کمونیزم ، رهبری میکنند .

وقتی که حزب توده بهواخواهی(دادن نفط شمال) در خیابانهای طهران‌نمایش میداد و هنگامی که طرفداری از تجزیه‌طلبی‌پیشه‌وری قیام کرد ، بیشتر اعضای حزب‌توده از روش حزبی منزجرگشته و اگر راه‌دیگری‌داشتند بطور قطع از آن حزب برای ابد کناره‌گیری میکردند ، ولی متاسفانه طبقه‌حاکمه حتی منافع خودرا هم درنظر نگرفت و بااحزاب مترقی و وطن‌پرست ستیزه کردوآنها را متلاشی نمود ، و چون درآن موقع نمیتوانست سازمان حزب توده را درهم‌ریزدمیدان را برای سود پیشرفت آن حزب‌فراهم ساخت ، همه می‌دانند که حزب‌توده روی‌نومیدی و حرمان افرادیکه دستشان ازهمه‌جا کوتاه وراهی برای مبارزه جز از طریق‌حزب‌توده نداشت نمو کرد ، بیشتر آنانکه حزب توده گردیدند مصداق شعر حافظ بودندکه‌میگوید «ما به این در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم ، از پی حادثه این‌جا به پناه‌آمده‌ایم.

چه بسیار جوانان پاك‌سرشت پرشورکه هیچ راهی را برای رسیدن بمقصود نمیدیدند و فریب رهبران توده را خورده‌به پشتیبان آن حزب برخاسته و همین‌که‌بآن حزب وارد شدند تحت تبلیغات و سازمان‌حزبی قرار گرفته و بدون اراده وکورکورانه اوامر رهبران آن حزب را اطاعت کردند وبعد هم پشیمان شدند .

دیری نگذشت‌که توده‌بدست حاکمه‌غیرقانونی شناخته شد و عملیات آن مخفی‌و زیرزمینی گشت ، بسیاری از متفکرین ومجرمین که فعالیت حزب کمونیستی را در سایر نقطات جهان دیده‌اند میدانستند که‌اهمال باصطلاح در امور موجب خواهد شد که سازمان آن وسیع‌تر و عملیات زیرزمینی‌آن دامنه‌دارتر گردد ، و چند سال بعدمعلوم شدکه فعالیت زیرزمینی‌حزب‌مزبورچه‌سازمان‌وسیع و خطرناکی را میتواند ایجاد نماید ، این روزها دولت بانهایت جدیت در صددبرآمد بهرقیمتی شده است سازمان حزب‌توده

را ریشه‌کن و توفیق هم حاصل کرد ولی بازمتفکرین می‌پرسند آیا چنین اقدامی کافی است؟ و آیا بهتر نخواهد بود اگر ریشه‌فسادرا که دائم ناراضی تولید میکند از زمین برکنده و برای همیشه ازمیان برود !(پرسش‌مهم)

همه ترقیات و پیشرفتهای بشر روی‌امتحان و تجربه و آزمایش بوده است . آنهائیکه توجه و اعتنائی به آزمایشهای‌گذشته نداشته‌اند زیان دیده و دیگرانی که بادقت از آزمایشهای روشن پند و اندرزگرفته‌اند کامروا و کامیاب شده‌اند ، تجربه ثابت کرده است که باز زور و فشار و حبس‌و تبعید و حتی باکشتن و نابود کردن‌نمیتوان عقیده و ایمان‌گروهی راکه یابغلطویابدرست‌پیرو آن شده‌اند ازمیان برد ، امروزدرغالب کشورهای جهان حزب کمونیزم وجود داردو احزاب مترقی دیگر باآن مبارزه میکنند .

تجربه طولانی ثابت کرده است‌که‌بهترین راه مبارزه با چنین حزبی این است‌که بهترین راه مبارزه با چنین‌خرابی‌این‌است‌که‌باید حربه را ازدست آن گرفت و زمین مناسبی‌که تخم کمونیزم که در آن بآسانی‌میروید باانجام خواسته‌های حقیقی ومشروع مردم شخم زد و بی‌اثر ساخت ، شبهه‌راقوی‌میگیریم و فرض‌میکنیم که حزب توده ریشه کن شده و دیگر اثری ازسازمان باقی‌نخواهدماند ، آیا کسانیکه از دستگاه امروزه ناراضی و دل‌خون هستند ساکت خواهندشد ، آیا درقرن بیستم میتوان عقاید و افکار (تندوحاد) را ازمیان برد ، ودر موقعی که نیمی‌ازجمعیت‌بشر پیرو عقیده و ایمانی شده‌اند آنرا نادیده گرفت ؟ این پرسشهای‌مهمی‌است که‌متفکرین‌و عقلا میکنند و متاسفانه جوابهای قانع کننده‌ای باین سئوالات منطقی داده نمیشود،راه و روش منطقی و عاقلانه آن است که نارضایتی و ناامیدی را ازمیان برد و محیط‌آماده برای نمو عقاید تند و انقلابی نباشد .

اگرکسی از خودی و بیگانه اندك‌امیدی داشته باشد که مفسدین و مغرضین قدمی برای اصلاحات بردارند دراشتباه‌است،و اگر هم تصور شود که طبقات فهمیده و وطن‌پرست و خیرخواه و اصلاح طلب دست‌روی دست گذاشته و ساکت بنشینند و مبارزه‌ای بافساد را صرف نظر نمایند آنهم‌امریست محال ، پس راهی باید درپیش‌گرفت که این معما را حل‌کند ، وبطورقطع‌سرنوشت‌این کشور و مردم در جوابی خواهد بودکه باین پرسشها داده خواهد شد .

یك اصل مسلمی است‌که باید هرچه‌زودتر بآن تسلیم شد ، و آن این است که مبارزه شدید و سخت برعلیه فساد ونادرستی‌و استثمار همواره ادامه خواهد داشت ، و هر روز و هرساعت که برعده باسواد این‌کشور افزوده میشود صف مبارزین قوی‌تر و نیرومندتر خواهد شد ، ایرانی مانند همه‌ملل ستمدیده جهان درصدد است که حق‌خود را بگیرد و دیر یا زود و بامساعدت گذشت‌زمان بحق خود خواهد رسید و شاید خیلی

زودتر از آنچه انتظار میرود بحق‌خود نایل گردد .

آقای فاتح مینویسد : هنوزدرکشورخودمان‌که سی وچند سال قبل از وسائل موتوری استفاده نمی‌شد و آمدوشد باگاری‌و اسب و قاطر و شتر و کجاوه وکالسکه و امثال آن انجام میگرفت ، مردم از یکدیگربی‌خبر بودند ، تجارت و اطلاعات عمومی و روابط داخلی مردم کشور کاملا محدودبود بقسمی که مثلا اصفهانی مازندرانی را نمی‌شناخت،وکالای گیلان برای حمل‌بکرمان‌ماه‌ها وقت لازم داشت که بمقصد برسد ، پیدایش وسائل موتوری سبب شد که یك‌نوع‌وحدت و ارتباط جدیدی بین مردم مملکت فراهم گردد ، درصورتیکه هنوز ایران جاده‌اسفالته باتمام عیار ندارد و هنوز محصولات در پاره‌ای از نقاط دوردست باالاغ و اسب‌و قاطر و غیره حمل میشود ، چنانکه‌پست‌های عادی از طهران تا بندرعباس و یا بندرلنگه‌در حال حاضر لااقل پانزده روز در راه است و حال آنکه مدت مزبور برای طی سراسرکره زمین در پیش مردمان متمدن طولانی بنظر می‌آید .

در عصر حاضر ثابت شده است که‌سیاست و اقتصاد ازهم جدا نیستند یعنی هر کالائی که از نظر اقتصاد مورد توجه قرارگرفت سیاست بدنبال آن برمیخیزد و تمام وسائل را برای بدست آوردن آن کالا بکارمیبرد .

در اوایل قرن حاضر اهمیت نفط‌باندازه‌ای واضح و مشهود گشت‌که انگلیسها کوشش نمودند بهروسیله‌ای که هست قسمتی‌از نفط جهان رابخود اختصاص‌دهندوسیاست امریکائیان را درامر نفت متزلزل نمایند ،مبارزه شدیدیکه بین امریکائیان و انگلیسها برسر نفط جریان داشت داستان مفصل ومشروحی دارد .

مبارزه بین شرکت‌های نفت امریکاو انگلیسی تا جنگ بین‌المللی اول ادامه داشت ، که هنگام جنگ متوقف گشت‌برای‌اینکه سیاست‌مداران بریطانیابرای واردکردن امریکا را بجنگ‌که خود خیالش راحت شده‌باشد صلاح چنین دانستند بر علیه آلمان دیگران را نیز مجهز نمایند لذا موضوع‌نفطرا باامریکا مسکوت گذاشتند بلکه‌دربعضی قسمت‌ها جلو امریکا را باز گذاردند .

چنانچه سیاست‌مدارمعروف‌انگلیسی(لردگرزن) ضمن نطقی که در نوامبر ۱۹۱۸ ایراد کرد گفته بود : «متفقین رو ی‌امواج‌نفط بساحل پیروزی رسیدند» و کلمانسو نخست‌وزیر فرانسه در جنگ بین‌المللی اول‌گفته بود : یك قطره خون برابر یك قطره نفط است .

در پانزدهم دسامبر ۱۹۱۷ کلمانسونخست‌وزیر فرانسه نامه‌ای برئیس جمهوری امریکا مینویسد و چنین گفته «آرتش فرانسه‌را نباید حتی برای یك دقیقه بدون بنزین

گذاشت که برای کامیون‌های آرتش‌وهواپیماو حمل و نقل توپخانه نهایت لزوم را دارد ، چنانچه در رساندن بنزین غفلتی روی دهدآرتش قطعاً فلج شده و ممکن است بعقدی صلح کند که برای متفقین زیان‌بخش خواهدبود ، بطوریکه فرمانده قوای فرانسه‌برآورد کرده حداقل بنزینی که هرماه لازم است‌چهل‌و چهار هزار تن میباشد و مصرف ماهیانه درحدود سی هزارتن است ، اکنون مقدرات‌ملل متفق درخطر است و اگر دولت متفق نمی‌خواهند شکست نصیب آنها شود ، دراین هنگام که حمله بزرگ آلمان‌هادرپیش است ، فرانسه را نباید بدون بنزین گذاشت‌زیرا اهمیت بنزین برای آرتش با خونهای گرانبهائی است که در جنگهای فردا بکارخواهد آمد» .

ذکر موارد فوق برای این بود که‌معلوم گردد که سرنوشت مللی که درجنگ اول دخیل بودند تاچه‌اندازه وابسته به نفت‌بوده و کشمکش‌هائی که بعداز جنگ ازاول برای تحصیل منابع جدید نفط رخ داد ازکجا سرچشمه وشروع میگردد . از کتاب نفت آقای فاتح .

اینك نفت مکزیك و ملی شدن آن در این قسمت ازخوانندگان خواستارم که بدقت بخوانند که برای بدست آوردن‌منافع خصوصی خود چه تغییراتی میدهند و این عمل در تمام ممالك دنیا انجام میشود ،النهایه باید دانست‌کودتاها وروی‌کارآوردن اشخاص برای چه منظوریست ، و رقابت دودولت بزرگ مانند امریکا و انگلیس دوستی شان تاچه‌حد و رقابتشان از نقطه نظراقتصادی‌بنفع خود تاچه اندازه و بکجا می‌کشد .اینك برای روشن شدن صلاح چنان دیدیم که‌جریان ملی شدن نفت مکزیك را تاآنجاکه بدست آورده‌ایم ذکر نمائیم که بی مناسبت‌باملی شدن نفط ما نخواهد بود .

بطور مقدمه باید گفته شود که درطی قرن نوزدهم کشمکش‌های سیاسی و اقتصادی بسیاری بین ایالات متحده امریکاو مکزیك روی داد که منتهی به از دست دادن قسمتی از خاك مکزیك و تصرف آن ازطرف امریکا گشت ، و پس از آنهم نفوذ اقتصادی امریکا در مکزیك باندازه‌ای‌پیشرفت‌کرد که اهالی مکزیك همواره ساعی بودند دولت دیگری را نسبت به کشور خودعلاقه‌مند کنند تابوسیله نفوذ آن تعدیلی در نفوذ امریکا نموده و حتی‌المقدور آنراخنثی‌نمایند ، باین علت سیاست‌مداران مکزیك درصدد برآمدند که سرمایه‌های انگلیسی‌رابکشور خود وارد کرده و رقابتی‌آن وسرمایه امریکائی ایجاد (اظهار علاقه و دوستی‌ایرانیهاباآلمان هم روی همین علت بوده مخصوصا معتقدات صنیع‌الدوله که خواست با عقدقرارداد این راه راطی کندکه روز روشن موقعی‌که میخواست به مجلس برای طرح‌قرارداد باآلمان در خیابان ترور وکشته‌شد)

یکی ازاین سرمایه‌داران انگلیسی‌که ابتدا در ساختن قسمتی از راه‌آهن‌مکزیك

دخیل بود وبعد واردکار نفت شد (لردگودری) بود ، این شخص پس ازاستفاده‌های سرشاری‌که در مکزیك کرد سهام شرکت‌نفط‌خود را در سال ۱۹۱۸ بشرکت رویال دچ‌شل، واگذار نمود و داستان مبارزه برای بدست‌آوردن نفط مکزیك بسیار مفصل است و مشروح است که در این‌جا ذکر آن باختصارخواهد بود .

«دیاز» چهل سال در مکزیك حکمروائی مطلق داشت و دولت او امتیاز نفت متعددی به خارجیان برای استخراج معادن‌نفت و طلا و نقره و مس داده بود که از درآمد آنها حکومت خودرا تقویت کرده واداره می‌نمود ، در اوایل قرن کنونی سرمایه داران انگلیسی بفکر افتادند که در مکزیك‌امتیازات نفط بدست آورند ، و در اندك مدتی شرکت عقاب مکزیك که ریاست آن با«لردگودری» بود و بعدها سهام شرکت مزبور را از طرف شرکت (رویال دچ‌شل)خریداری شد امتیازهائی بدست آورد .

در سال ۱۹۱۰ نصف معادن نفطمکزیك را شرکت نفط استاندارد و سایر مؤسسات امریکائی استخراج میکردندونصف‌دیگر را انگلیسها ـ اعطای امتیاز نفت بانگلیسها شرکت استاندارد را سخت‌ناراضی‌کرده بود و رقابت شدیدی بین شرکتهای امریکائی و انگلیسی در مکزیك‌برپاگشت .

در سال ۱۹۱۰ یکی از سیاستمداران‌مکزیك بنام «وروا» که بواسطه مخالفت «باوباز» مدتها در ایالات متحده امریکابسرمیبرد بآزادیخواهی معروف بود ، از مرز شمالی وارد مکزیك شد و علم طغیان را برضد حکومت وباز برافراشت در سال ۱۹۱۲ کمیته امور خارجه مجلس سنای امریکاضمن‌رسیدگی بقضیه پولهائی که بمصرف کمك آرتش انقلابیون مکزیك رسیده بود معلوم‌داشت که شرکت نفط استاندارد نهضت (ماوردا) را باپول کمك و یاری کرده است،طولی نکشید که آرتش (یاز) شکست خورد و باز (وروا) زمام امور مکزیك را بعنوان‌رئیس جمهور بدست گرفت ، بیشتر سهام قرضه‌ای که دولت وروا ، منتشر کرد ازطرف‌شرکت استاندارد خریده شد ودرعوض‌دولت جدید وعده داد که امتیاز جدیدی برای‌استخراج نفت در جنوب مکزیك به شرکت استاندارد بدهد . دراین وقت دولت‌امریکاطرفدار (ماورد شد وحکومت او را برسمیت شناخت .

ولی انگلیسها ساکت نشسته و ژرنال راباسم «هوترتا» پیداکردند که حاضرشد حکومت جدید را ساقط نماید ، (هوترتا)معتاد به نوشابه‌های الکلی و شخص‌ماجرا جوئی بود که بهرکاری تن درمیداد ، جنگ‌درگرفت و در اندك مدتی هوترتا غالب‌گشته و زدوخوردی بین‌طرفداران هوترتا وماورداو ماورد بزندان افتاد و بعدهم به قتل‌رسید.

فوری دولت انگلیس حکومت (هوترتا) را برسمیت شناخت وشرکت‌نفط‌انگلیس

سهام قرضه حکومت جدید را خریداری کردو امتیاز جدیدی برای نفت بدست آورد ، این واقعه بشرکت استاندارد گران آمد وبیدادگریهای دولت هوترتا هم کمك شایانی به شرکت استاندارد نمود .

هنگامی که ویلسن معروف در سال۱۹۱۲ بریاست جمهوری امریکا انتخاب شد نماینده مخصوص به مکزیك فرستاد تاگزارش درباره وقایع آن کشور و بدادگری های حکومت بدهد ، گزارش نماینده‌مذکوراجحافات و بیدادگریهای (هوترتا) را تائید کرد ، ویلسون بیدرنگ‌تصمیم گرفت حکومت‌هوترتا . را ساقط نماید ، یادداشت های شدیدی بلندن فرستاد و اظهار داشت که‌شرکت‌های نفط انگلیس از یك مستبد خونخواری مانند هوترتا ، طرف‌داری‌میکندو دولت انگلیس هم بهواخواهی سرمایه‌داران خود در این طرف‌داری شرکت مینمایند ،در آنوقت منظره جنگ بین‌المللی در پیش بود و دولت انگلیس نمیخواست که امریکارا برنجاند لذا دیپلوماتهای انگلیس‌به‌هوترتا توصیه کردند که استعفا بدهد ولی اوامتناع کرد .

دوباره جنگ داخلی شروع گشت‌وامریکائیها میخواستند که (ژنرال کاراترا)که رقیب هوترتا ، بود بریاست جمهوری‌منصوب‌شود ، شرکتهای نفت امریکائی یکصد هزار دولار نقد و برابر ششصدوهشتادوپنجهزاردلار نفط دراختیار ژنرال‌کارماترا) گذاشتند، در این ایام چند نفر ملوان از یك کشتی‌جنگی امریکائی که نزدیك بندر ناسکیزلنگر انداخته بود جدا شده و بوسیله یك قایق‌موتوری به بندر آمدند که خرید کنند . مامورین مکزیکی آنها را توقیف کردند وپس از نیم ساعت آزاد کرده و عذرخواهی هم نمودند ، دولت امریکا باین‌حادثه‌اعتراض‌شدیدی کرد و تقاضا نمود که آرتش هوترتا، باید پرچم امریکا را در ساحل برافرازد وباشلیك بیست‌ویك تیر توپ بآن سلام بدهد. حکومت هوترتا از قبول چنین تقاضائی‌امتناع نمود و دولت امریکا به ناوگان خود دستور داد که بندر (دراکورز) را اشغال‌نمایند ، آرتش هوترتا ، بدفاع پرداخت ودر این زدوخورد بیست امریکائی و دویست‌مکزیکی کشته شدند ، نتیجه این شد که دولت هوترتا سقوط نمود و ژنرال کارترا ،بریاست جمهوری مکزیك منصوب گشت .

تا چندی بعد جنگ داخلی ادامه داشت و دولت کارازا هم حاضر نشد که آلت دست شرکتهای نفتی شود .

در سال ۱۹۰۷ قانون اساسی جدیدی در مکزیك وضع شد که بموجب آن تمام معادن به مالکیت عمومی درآمد ، در این‌وقت جنگ بین‌المللی اول بانهایت شدت‌ادامه داشت و دولتین امریکا و انگلیس قادرنبودند که توجه خودرا بوقایع مکزیك معطوف دارند .

در سی سال آخر قرن نوزدهم ساختن خطوط مختلف راه‌آهن در ایالات متحده امریکا رواج بسیاری داشت وشرکتهای راه‌آهن خودرا در ایالات جنوبی‌آن‌کشور توسعه داده ودرصدد برآمدند که ایالات‌خشك و بی‌آب جنوب را آباد نمایند ،فقدان راه‌های شوسه و لزوم حمل اشیاء دربیابان‌و شن‌زارهای بی‌آب باعث شد که تامدتی با اسب و قاطر را برای کارهای ساختمانی راه‌آهن بکار برند ، ولی چندی بعد معلوم شد که این حیوانات تاب سختیهای این‌بیابانرانداردند و لذا شرکتهای ساختمانی تعدادی شتر از سوریه وارد کرده و عده‌ای‌هم‌ساربان‌با شتران آوردند که شترها رانگهداری‌کنند در بین این ساربانها جوانی رشید بودموسوم‌به الیاس که پس از ختم کارهای ساختمانی راه‌آهن مکزیك رفت و در آنجا با دختری‌مکزیکی ازدواج و فرزند متعددی بوجود آورد ، یکی از پسران اوکه نامش(بلوتارگو)بود نام خانواده‌گی مادر انتخاب و بعدباسم (کالس) معروف‌گشت .

این جوان بمدرسه رفت و تحصیل‌کرد و احساسات ملی و وطنی و سوسیالیستی شدیدی پیدا کرد ، طولی نکشید که کالس‌یکی از پیشوایان مهم کارگران مکزیکی‌شد ودر بین آنها نفوذ بسیاری یافت .

در سال ۱۹۲۰ کالس ، بایکی ازروسای طوایف شمالی مکزیك موسوم به (الواردادبرگون) طرح دوستی ریخته‌وبیاری‌جوانی بنام (دلاهوترتا) برخاستند و انقلابی برپاکردند تا دولت (کارانزا) را ساقط‌نمایند،دولت کارانزا همانطور که در بالا گفته شد باشرکت‌های نفط مخالفت کرده ودر ابتدای‌کار خود وجهه‌ای بین مردم پیداکرده بود ولی فساد و رشوه خواریرا بحد کمال‌رسانده‌و بعدها محبوبیت خودرا ازدست داده بود، قیام این سه نفر برضد دولت کارانزا ، توفیق‌یافت و کارانزا کشته شد و دلاهوترتا ، بریاست جمهور مکزیك انتخاب گشت .

طولی نکشید که دولاهوترتا استعفاداد و اوبرگون ، رئیس جمهور شد و تصمیم گرفت‌که باشرکتهای نفط ازدر مسالمت واردشود ، اجرای مواد قانون اساسی را درباره مالکیت معادن نفت معوق گذاشت ودیوان‌کشور مکزیك را تشویق نمود تا رای دهد مواد مزبور عطف بماسبق‌نمیشود ، بیگانگان‌دولت اوبرگون را تقویت کردند و کمك‌مالی زیادی به‌آن نمودند و منافع خویش رابطورموقت تامین نمودند .

پس از اوبرگون ، نوبت به جوان‌انقلابی و پیشوای کارگران یعنی (کالس) رسید که بریاست جمهوری انتخاب گشت(این همان پسر ساربان‌است) برنامه دولت کالس این بودکه اراضی زراعتی را بین‌برزگران تقسیم نماید و نفوذ روحانیون را محدود کند و نیروی سیاسی کارگران راافزایش دهد ، و قانون اساسی را کاملا اجرا

نماید ، معادن نفت بملکیت مردم درآید ، درابتدای حکومت (کالس) شرکتهای نفت ژنرالهای وامانده را بیاری خود طلبیدند وهریك عده‌ای تفنگچی را استخدام نمودند که دارائی و اموال آنها را حفاظت کند ،کارگرانهم به تلافی پرداختند و چاه های نفت را آتش میزدند .

در اوایل سال ۱۹۲۵ کالس ، اعلام‌کردکه ماده بیست‌هفت قانون اساسی‌راراجع بمالکیت نفت اجرا خواهد شدو شرکت‌های‌نفت مضطرب و نگران شدند ، و شرکت استاندارد بدولت امریکا متوسل شده که ازحقوق آن دفاع نماید ، دولت امریکا هم اعلامیه‌ای صادر کرد و عمل دولت مکزیك‌راناقض‌عهد خواند و تقاضا کرد که قراردادهای سابق محترم شمرده شود ، یادداشت های‌متعددی بین دولت امریکا و دولت مکزیك مبادله شد و بیم آن میرفت‌که روابط بین‌دو کشور قطع گردد ، در همین اوقات‌گردن کشان و ژنرالهای دیگری پیدا شدند که به‌تشویق شرکتهای نفط انقلابی برپا کنند و کردند . ولی کالس ، باکمك کارگران وطرفداران دیگر خود این‌گونه طغیانها رادرهم شکست وعده زیادی در این کشمکش‌کشته‌شدند و از میان رفتند ، شرکتهای نفت که وضع را چنین دیدند بمقاومت پرداختندوازاستخراج کاستند و دولت را در مضیقه مالی شدیدی گذاشتند و میگفتند که کاهش‌استخراج یعنی درآمد کمتر برای دولت و کاهش درآمد یعنی طغیان و انقلاب .

در این وقت دولت امریکا راجع‌به نفط مکزیك نگرانی بسیاری پیدا کرده بود . تصمیم گرفت که راه‌جدیدی دزسیاست‌خود پیش گیرد و سفیر مخصوص بنام(مارو) که یکی از شرکای بانکدارمعروف(مورگان)بود به مکزیك اعزام داشت ، طولی نکشید که روابط صمیمانه‌ای‌بین(کالس)وسفیرجدیدبرقرار گشته ، دیوان کشور مکزیك مجددا رای داد که در مواد قانون اساسی شامل‌گذشته نمیشود ، کالس ، انقلابی نرم شد و به صف محافظه‌کاران پیوست و در اندك‌زمانی دارای مزارع متعددی و کارخانه‌های گوناگون و پول نقد و سهام نفت گردید ویکی از متمولین درجه اول مکزیك گشت ، و روابط بین امریکا و مکزیك هم حسنه وصمیمانه شد .

(خواننده عزیز درست و بادقت خوانده و تطبیق بااوضاع مملکت خودتان بنمائید) تااین‌جا داستان نفت مکزیك‌ازکتاب«جنگ پنهانی نفت» و اینك به حوادث‌بعد از زمام‌داری کالس ، می‌پردازیم ،

بطوریکه (ج . ف . ری‌پی) درکتاب‌خود موسوم به «ایالات متحده امریکا و مکزیك» نوشته‌است‌درسال ۱۹۳۱ امریکائیهاهفتادوهشت درصد از کل معادن و پنجاه و هشت درصد معادن نفط مکزیك را دردست‌داشتند و مقداری مزارع وسیع را کشت و

زرع میکردند که هریك از مزارع مزبورکه‌دارای هزاران هکتار اراضی و وسعت‌کشت وزرع آنها باندازه‌ای بود که‌شرکتهای‌بزرگ‌کشاورزی برای بهره‌برداری از آنها تشکیل داده بودند ، بعلاوه نصف کامل عایدات‌مکزیك از امریکا آمده و سه چهارم‌صادرات مکزیك هم بامریکا میرفته است ، طبق‌برآوردیکه درآن سال‌شده بودقریب‌هفتادو پنجهزار نفر ازایالات متحده‌امریکادرمکزیك‌مسکن داشتند ، و مجموع سرمایه‌ای که امریکائیان تاآن تاریخ در مکزیك بکارانداخته واز آن بهره‌برداری میکردند از هزارو پانصد ملیون دلار هم متجاوز بوده‌است .

نمو نفوذ سیاسی و اقتصادی امریکائیان در مکزیك و دخالتهائیکه آنها در امور داخلی آن‌کشور میکردند احساسات مردم‌مکزیك را تحریك کرده و آنها را واداشته بودکه نسبت بهمسایگان شمالی خود نظرخوبی نداشته باشند ، مکزیکی ها هیچگاه فراموش نمیکنند که در سابق هفت ایالت‌واقع در قسمت جنوب ایالات متحده امریکا متعلق بآنها بوده که امریکا به تصرف خوددرآورده بود ، و همچنین مردم مکزیك همواره مدعی بودند که سرمایه امریکائی‌درکشور آنها برای استثمار آمده وسهم بسزائی عاید مردم آن کشور نمی‌کرده است ، درگذشته روش سیاست مداران مکزیك این بوده است که باتباع انگلستان و اتباع سایرکشورهای نیرومند اروپا امتیازاتی داده و نفوذ دیگری در مقابل نفوذ امریکائیان‌ایجادنمایند تا از فشاراقتصادی‌وسیاسی‌امریکائیان بکاهند و اعطای امتیاز نفط باتباع انگلیسی‌در تعقیب همین روش و رویه بوده است ، ولی از چندی بآنها معلوم گشت که هروقت‌سرمایه خارجی بکشور دیگری رفت قصد اصلی آن استفاده بردن سود سرشار است وهروقت هم که لازم باشد دولت‌هائی که اتباعشان سرمایه خودرا در کشور دیگری‌بکار انداخته‌اند حامی‌وپشتیبانی‌سرمایه‌داران خود بوده و از هرگونه اقدامی که برای‌حفظ و صیانت خود و تامین منافع آنهالازم باشد خودداری نمیکنند ، و نیز تجربه‌بآنها آموخته که هروقت خطری متوجه سرمایه خارجی شود ، سرمایه‌داران متحدشده و جبهه واحدی برای حفظ منافع خود تشکیل میدهند .

در سال ۱۹۳٤ ولازارو ، کاردنانس،در شرایط مخصوصی که با وضع معمولی کشور مکزیك تطبیق میکرد بریاست‌جمهوری‌انتخاب شد بدین معنی که علاوه بر سیاست مداران متنفذ ژنرالهائی که همیشه حاضر به تجاوز و ایجاد انقلابهائی بودند ، توده مردم هم بااین انتخاب مساعد بودندوتقریباهمه طبقات مردم از کاردنانس ، صمیمانه پشتیبانی میکردند ، وی برنامه شش ساله‌ای‌تنظیم کرد و بمردم وعده داد که در ظرف‌این مدت اصلاحات اقتصادی لازم را اجراخواهدکرد ، اولین قدمی که برداشت تقسیم اراضی

بودکه بسرعت انجام گرفت ، ولی چون نتیجه‌اش کاهش محصول بود ،دولت کاردناس مجبور شد که اعتبار کافی بخورده مالکین جدید بدهد تا بتوانند بذر و ماشین تهیه کنند و بر محصول بیفزایند و همین رویه‌راتقریبا محمدرضاشاه پهلوی اتخاذ و عمل نموده است البته باجزئی تفاوت‌که فعلا ازبحث ما خارج است ، دومین کاریکه کرد اصلاح فرهنگ و تامین تعلیمات اجباری بودکه موجب رضایت عامه گردید ، اما این دو اقدام هزینه دولت را زیاد کرد و کاربه‌جائی‌رسید که میبایست یا اصلاحات را متوقف سازد و یا درآمد دولت را بیفزاید تابه‌نتیجه مطلوبه برسد .

کاردناس ـ و مردم مکزیك مشاهده‌میکردند که شرکت های درآمد سرشاری دارند که از منابع نفتی آنها بدست‌آورده‌اندو سهم قابلی به مکزیك نمیدهند. وگذشته از این شرکتهای مزبور در امور داخلی‌مکزیك دخالت کرده و در سقوط و ایجاد حکومت‌ها نقش مهمی را بازی میکنند که‌قابل تحمل نبوده ، لذا رئیس جمهور تصمیم گرفت که مبارزه با شرکتهای نفط را آغازکرده و استخراج منابع نفت کشور راطوری تنظیم نماید که در آینده برای مردم سودمندواقع گردد ـ اقدامات مقدماتی او بشرح ذیل بود .

(الف) تاآنوقت‌قضات‌کشورمکزیك‌برای تمام عمر تعیین میشدند و چون رویه در دو وحله دیوان کشور رای داده بود که‌مندرجات قانون اساسی‌جدید شامل‌امتیازات گذشته نمیشود ، کاردناس ، قانونی رابتصویب رسانید که قضات مزبور فقط برای شش سال انتخاب شوند ، بدین‌وسیله‌توانست‌دیوان کشور را تصفیه نماید .

(ب) اصلاح جدید در قانون اساسی‌نمود و بتصویب قوه مقننه رساند که دولت حق داشته باشد اموال خصوصی افراد رابنفع‌عموم ملی نموده وقیمت آن را در مدت ده سال به‌پردازد (البته خواننده متوجه خواهدبود) .

(ج) قانون کار جدیدی وضع کردکه حقوق کارگران را بهتر از پیش تامین می‌نمود .

پس از گذرانیدن قوانین مزبور وبحکم موازین قضائی مبارزه باشرکت های نفط بطریق ذیل آغاز گشت .

در نوامبر ۱۹۳٦ اتحادیه کارگری‌نفت مکزیك‌یك‌رشته تقاضاهائی ازکارفرمایان کرد که معلوم بود باقصد و نظر مخصوصی‌تنظیم گشته است ، تقاضای مزبور این بود که مزدکار کارگران پنج برابر شودوعده‌ای‌از نمایندگان کارگران به مقاماتی درصنعت نفط انتخاب شوند که بتوانند در اموراداری‌شرکت‌های نفت نظر دهند ، وهر سال کارگران در مقابل دریافت ۳٦۵ روز مزد۲۲۳ روز کار کرده و بقیه را جزو تعطیلات

و مرخصی محسوب گردد .

طی چند ماه بعد مذاکرات ممتدی بین کارفرمایان و کارگران صورت گرفت ولی چون به نتیجه‌ای نرسید همین که کارگران دیدند که از اعتصاب نتیجه مطلوبه حاصل نمیشود ، عرضحالی به محاکم مربوطه داده و تقاضا کردند که دفاتر شرکتهای نفت رسیدگی شود تا معلوم گردد که شرکتهای مزبور مزد کافی متناسب با درآمد سرشاری که حاصل میکنند بکارکنان خود نمیدهند، محکمه مربوطه هیئت مخصوصی برای رسیدگی انتخاب کرد و گزارش داد که شرکتهای درآمد زیادی دارند و باید مزد کارگران را بفزایند و اختیاراتیهم به نمایندگان کارگران بدهند که در امور اداری شرکتهای نفط نظر بدهند (البته هیئت رسیدگی عادلانه بنفع کارگر اظهار نظر کرد نه بنفع شرکتها) .

شرکتهای نفت در اوایل سال ۱۹۳۸ فرجام داده و قضیه را بدیوان کشور احاله دادند و دیوان کشور هم نظر هیئت بازرسی را تائید کرد . در این وقت شرکتهای نفط حاضر شدند که مزد کارگران را اضافه نمایند ولی دخالت آنها در امور اداری شرکتها امتناع نمودند . در ۱۸ مارس آن سال رئیس جمهور فرمانی صادر کرد و کلیه اموال شرکت های نفط را در مکزیك (ملی) نمود و در فرمان متکی باین شد ، که شرکتهای مزبور از اجرای حکم محاکم مکزیك خودداری کرده‌اند ، ضمنا در فرمان ذکر شده بود که غرامت اموال شرکتهای مزبور طی ده سال از محصول نفط پرداخت میشود .

پس از ملی شدن نفت و تصرف کلیه اموال شرکتهای نفط ، دولت قرضه ملی به مبلغ یکصد ملیون (پوس) که تقریبا برابر پنج ملیون لیره انگلیسی بود اشاعه داد ، سهام این قرضه تا ده سال سودی نمی‌پرداخت و دولت مکزیك بمردم میگفت که هر ورقه از این سهام بمنزله گواهی نامه وطن پرستی کسانی است که آنرا خریداری میکنند ، بعلاوه حسابی هم در بانك بازکرد که مردم اعاناتی به بستانکار این حساب به پردازند و نام این حساب راهم حساب پرداخت غرامت گذاشت ، مردم استقبال شایانی کردند ، و بسیاری اندوخته خودرا برده به آن حساب می‌پرداختند ، مثلا زنها زینت آلات خودرا و کودکان پول قلك خودرا برده برایگان دادند ، و حتی روحانیون حاضر شدند که قسمتی از درآمد کلیسا راهم بآن حساب انتقال دهند .

دولت از شرکتهای خارجی دعوت نمود که برای وصول غرامت داخل مذاکره شوند و در ابتدا بیست درصد از بهای محصولات را برای پرداخت غرامت تخصیص داد و بعد اظهار داشت که تا شصت درصد از محصولات تا ده سال برای پرداخت غرامت کنار خواهد گذاشت لکن شرکتهای خارجی از قبول چنین پیشنهادی امتناع کردند و از مذاکره بادولت نیز خودداری نمودند .

چند روزی پس از ملی شدن نفت‌امریکا اعلام کرد که از خرید نقره معادن مکزیك معذور است ، وچون هرماه خزانه‌داری امریکا چهار پنجم‌محصول نقره‌مکزیك را بقیمت معینی خریداری‌میکرد ، این‌تصمیم‌ضربت بزرگی برای صادرات مکزیك‌محسوب می‌گشت .

نتیجه تهدید آن بود که قیمت نقره‌در بازار تنزل کرد و از ارزش پول مکزیك کاسته شد ، چندی بعد امریکائیان خرید نقره‌را در بازار آزاد شروع کردند ولی تفاوت بین قیمت سابق و بهای بازار آزاد زیادبودو خسارت بسیاری به مکزیك وارد آمد .

یکی دو هفته بعد از ملی شدن نفت‌دولت امریکا یادداشت اعتراض‌آمیزی‌بدولت مکزیك فرستاد و ضمن اعتراض باینکه‌دولت‌مکزیك حق داشته است منابع نفتی خودرا ملی نماید تقاضای پرداخت فوری غرامت‌عادلانه را نمود و در این یادداشت تقاضا کرد که دولت مکزیك‌هرچه زودتربآن‌جواب‌دهد ، دولت مکزیك تا دو ماه و نیم بعد جوابی باین یادداشت نداد ، و دولت امریکادر (ژوئیه) یادداشت دیگری ارسال و قضیه اختلال روابط حسنه بین دوکشور را پیش‌کشید تقاضا نمودکه اختلاف‌به‌حکمیت ارجاع شود ، در جواب این یادداشت دولت مکزیك‌ارجاع به حکمیت را رد کرد و اظهار داشت حاضر است مذاکرات مستقیم را درباره‌تعیین‌ارزش اموال تصرف شده شروع نماید.ضمنا مدعی شد که هیچ‌یك از اصول قانون بین‌المللی پرداخت غرامت را برای منابعی که بنفع عموم ملی شود اجباری نکرده استو اگر دولت مکزیك حاضر شده‌است که غرامتی به پردازند تصمیم‌آن ناشی‌ازقوانین‌داخلی مکزیك بوده که طریق و موقع‌پرداخت را تعیین کرده است ، در همین اوان برای‌اینکه فرمان ملی شدن معادن نفت به تنهائی تولید اشکال بخصوصی نکند ، دولت‌مکزیك‌یك‌قسمتی از مزارع امریکائیان را درمکزیك ملی کرد و بتصرف خود درآورد .

در ماه اوت ، یادداشت سومی ازامریکا رسید که میگفت تغییر دولت‌مکزیك را از قوانین بین‌المللی قبول نکرده است و باستناد این که غرامت پرداخت نشده کار از مجرای دیپلماسی حل‌نخواهد شد . مجددا تقاضای حکمیت نموده ، کاردناس ، ضمن نطقی که در کنگره مکزیك ایراد نموداظهارداشت که دولت مکزیك نمیتواند اقدامات اجتماعی که بمنظور بهبود وضع‌عمومی‌کشورشروع نموده متوقف سازد و مجددا تقاضای حکمیت نمود .

دولت انگلیس هم یادداشت های‌متعددی بدولت مکزیك فرستاد و بتصرف اموال شرکتهای نفت اعتراض کرد و تقاضانمود که اموال مزبور دوباره بشرکت‌انگلیس موسوم به‌شرکت نفت عقاب‌داده شود ، چون‌شرکت مزبور در مکزیك به ثبت رسیده بود،

دولت مکزیك در جواب اظهار داشت کـه‌اعتراض دولت انگلیس دربـاره یك شرکت مکزیکی وارد نیست وشرکتهای ثبت شده‌درمکزیك تابـع مقـررات و قوانین مکزیك می‌باشد معهذا دولت مکزیك حاضر است‌که با سهام‌داران انگلیسی شرکت نفت عقـاب داخل مذاکرات شده و غرامتی بآنها بدهددرعین حال دولت انگلیس اعلام نمود که ورود نفت مکزیك را بکشور خود بانظـرخوشی تلقی نخواهد کرد و دولت‌مکزیك‌این اعلامیه رایك نوع تحریمی نسبت بصادرات‌مکزیك قلمداد کرد .

لحن یادداشت‌های انگلیسی خیلـی‌سخت‌تر از یادداشتهای امریکا بود ودر یکی از آنها گفته شده بودکه دولت مکـزیك۹۶٫۷۰۰٫۰۰۰ لیره بخارج بده‌کار است که سود آنرا بندرت می‌پردازد و تا آنوقت سودقروض مزبور را ازچهل هم تجاوز کرده و به ۹۸٫۷۰۰٫۰۰۰ لیره بالغ گشته است ، پس‌چگونه دولتی که از پرداخت سود قروض خویش خودداری میکند متوقع است‌که‌نسبت‌به تعهد پرداخت غرامت اعتماد و اطمینان لازمه را بخود جلب نماید ؟ در جواب دولت‌مکزیك حواله‌ای بمبلغ هجده هزار لیـره برای دولت انگلستان فرستاد و گفت : دول‌خارجی حق ندارد درباره امور داخلی کشور مکزیك استشماری بنمایند و علاوه کرد کـه‌حتی دول نیرومند جهان هم که منابع مهمـی دارند و وضع اقتصـادی آنهـا بهتر است‌نمیتوانند مدعی شوند که کلیه بدهی هـای خود را در راس موعد بپردازند ، پس ازارسال این یادداشت دولت مکزیك سفـارت خود را در لندن بست و وزیر مختار خودرااحضار نمود و دولت انگلستان هم همیـن معامله را کرد و روابط بین دو دولت قطع‌گردید .

چندماهی ازاین وقایع گذشت‌فشاراقتصادی دولت‌های امریکا و انگلیس وضع مالی و اقتصادی مکزیك را بسیار وخیم‌کردو ارزش پول چهل‌درصد پائین آمد وپشتوانه تحلیل رفت و سی وپنج درصد از مجموع بازرگانی مکزیك تقلیل یافت و تورم پول و افزایش هزینه زندگی و کم شدن درآمـددولتی همه بر وخامت اوضاع می‌افزود . در این بین آلمان هیتلری موقع را مناسب دیدقراردادی بامکزیك منعقد نمود و یك‌ملیون و هفتصد هزار تن نفت از آن کشور خریدکه چهل درصد قیمت آنرا نقدا و شصت‌درصد هم کالای تحویل داده ، کمـی بعد دولت‌ایطالیا هم قراردادی منعقد کرد و مقـداری نفت از مکزیك خریـد که این دومعاملـه‌گشایشی در وضع اقتصادی مکزیك ایجاد گردید ، ولی در عین‌حال شرکتهای بزرگ‌نفت جهان از خرید نفت مکزیك خودداری کرده و بهر وسیله‌ای متشبث میشدند کـه‌مانع فروش نفت آن کشور بشوند ، مثـلا یك کشتی نفت‌کش مکزیك حمل شده و دربندر «لوهاور» فرانسه بفـروش رفته بود ضبط میگردید ، و ماجرا از این قرار بود ،که شرکت نفت عقاب مکزیك (که سهام‌آنرا

شرکت رویال دچ‌شل داشت) به محکمه «لوهاور» عرضحال داده و مدعی میشد که محموله نفت متعلق بآن است و محکمه هم‌رای دادکه نفت را بتصرف شرکت مزبور بدهند .

دولت مکزیك در مقابل تمام این‌اقدامات مقاومت کرد و امروز صنعت نفت آن کشور ملی شده و بدست دولت اداره‌میشود (دیگر کنسرسیوم وجود ندارد که از ماقبل ملی شدن خود مختارتر به تمام معنی‌باشد و حتی مالکیت نفتی هم برای ایران قائل نباشد باین درجه که حق ایرانرا بنام‌مالیات پرداخت مینماید نه بنام مالکیت ؟). ولی چند عامل مهم درکار بود که این توفیق‌را برای مکزیك تامین نمود که عمده آنها بقرار ذیل است .

۱ - در فاصله بین ملی شدن نفت‌مکزیك و جنگ گذشته آلمان و ایطالیا مقداری نفت از مکزیك خریده وکمك غیر مستقیم آنها مانع گشت‌که عملیات‌صنعت‌نفت متوقف گردد و تحریم خرید نفت مکزیك‌عملی گردد .

۲ - در موقعی که جنگ شروع شداحتیاج نفت باندازه‌ای بودکه صحبت‌دعاوی گذشته و بحث در حقانیت اقدام‌دولت‌مکزیك‌مورد نداشت .

۳ - و از همه مهمتر اینکه مصرف‌نفت درخود مکزیك زیاد بود و موقعی که نفت ملی شد بیش از نصف محصول‌درداخله‌شرکت مصرف میگشت ، افزایش مصرف از آنوقت ببعد مرتبا رو به تزاید بود بطوریکه‌در سال ۱۹۵٤ محصول نفت مکزیك دوازده ملیون تن و مصرف داخله آن قریب هشت‌ملیون تن بوده است .

٤ - پس از آنکه شرکتهای‌امریکائی‌و انگلیسی استقامت و پافشاری مکزیك را در امر ملی کردن مشاهده‌کردنداز‌درمسالمت‌داخل شده و قراردادهائی‌برای وصول‌غرامت اموال خود منعقد نمودند که اقساط آن‌مرتب‌پرداخت میگردد .

عوامل فوق کامیابی مکزیك را درملی شدن نفت مکزیك تامین کرده و امروز صنعت نفت مکزیك باندازه‌ای پیشرفت‌کرده‌است‌که در طی هفده سال تصدی دولت استخراج دوبرابر شده با توفیق کامل بکارخود مشغول است ، البته این برای دو عامل بزرگ بوده ، یکی استفاده کردن ازموقعیت‌زمامداران و عاملین ملی کردن نفت‌درجریان کار و استقبال خارجی برای بستن قرارداد،دوم ، استقامت ملت به تمام معنی برای موفقیت نفع خود از راه کامل شدن منظورملی شدن نفت .

خوانندگان عزیز خاصه جوانان‌حال‌و نسل آینده درست و بادقت نه یك بار بلکه چند بار جریان ملی شدن نفت مکزیك‌را باملی شدن صنعت نفت ایران مقایسه خواهند کرد که سر سوزنی از هرجهت‌تفاوت‌نداشته است ، تنها همان دو عامل فوق‌الذکر

علت بوده که ایران موفق نشده و بعد هم که بدست زمامداران دیگر افتاد که این قدر تسلیم شدند که سیاست خارجی هرقدر توانست بنفع خود در قرارداد بطوری کش داده است که برای هیچکس حتی خود عاملین برای قرارداد معلوم و روشن نیست (چنانچه نویسنده خواستم برای نمونه مواد قراردادرا ذکر نمایم دیدم جز وقت تلف کردن خوانندگان و گرفتن صفحات تاریخ آنهم پیچ درپیچ فایده دیگری ندارد صرف نظر کردم ،) عاقدین قرارداد را بچوبه دارخیانت باید مجازات نمود (نویسنده، تنها چوبه دار کافی نیست بلکه باید اینقدر بالای داربمانندکه خورده پرنده گان ولاش خورها که فقط استخوان باقی و آنرا هم آتش بزنند.) .

اختلاف مرزی بین ایران و امپراطوری عثمانی که طی هفتاد سال دوام داشت سبب شدکه یك کمسیون بین المللی مرکب ازنمایندگان ایران و انگلیس عثمانی و روس در سال ۱۹۱۳ خط مرزی بین دوکشور راعلامت گذاری کرد که در نتیجه آن هفتصد میل مربع (۱۸۱۳۰۰) هکتار از خاك ایران واقع در شمال و جنوب قصر شیرین به عثمانی واگذارگردید و اراضی مزبور بعدها بنام اراضی انتقالی ، خوانده شد . نظر باینکه دولت ایران امتیاز نفت را در تمام کشورباستثنای پنج ایالت شمالی در (۱۹۰۱) به دارسی داده بود موقعی که کمسیون مزبورمیخواست علامت گذاری مرزی را شروع نماید دولت عثمانی تعهدکرد هرگاه قسمتی از خاك ایران که جزو امتیاز دارسی میباشد بعثمانی واگذار شود حقوق امتیازیه دارسی در اراضی مذکور محترم شناخته خواهد شد.

در اینجا دست شرکت ایران وانگلیس درآن تاریخ با پشتیبانی سیاست انگلیس برای تعیین کمسیون بین المللی نسبت بنفع آتیه پیش بینی شده خود دخیل بلکه عامل مؤثر بوده، البته نماینده ایران در کمسیون مزبورراهم معلوم است چه شخصی رادرنظر گرفتند که کاملا مطیع و به نفع انگلستان و بر ضرر ایران رای دهد ، چنانچه رای داده شد و نتیجه آن پس از جنگ بین المللی اول شرکت نفت بریتانیا (شرکت سابق نفت ایران انگلیس) باستناد همین رای کمسیون مرزی وتعهدیکه دولت عثمانی سپرده بودکاوش را برای نفت در اراضی انتقالی واقع در نزدیکی خانقین موسوم به نفت خانه ، عملیات کاوش وحفر چاه در سال ۱۹۱۹ شروع گردید ، چهارسال بعد اولین چاه به نفت رسید .

معدن نفت مزبور که قسمتی از آن در خاك عراق وموسوم به نفت خانه، وقسمت دیگر در خاك ایران و موسوم به نفت شاه است ، طولش قدری کمتر از سیزده کیلومتر است و عرض آن نزدیك به دو کیلومترونیم است که در عمق ششصدوهفتاد متری زمین مدفون شده است ، و این نکته شایان توجه ونهایت دقت است که معدن نفت خانه ونفت شاه یکی است و اگر عراقیها در قسمت خود بیش از میزانی که در نفت شاه استخراج

میشود استخراج کنند بضرر و زیان ایـران‌خواهد بود و امید چنان است‌که اولیـای شرکت ملی نفت این نکته مهم‌را همیشه درنظر داشته و منافع کشور را محفوظ دارند (کدام امید؟).

اولین بخش ، امتیازات نفت ایران‌در قرن نوزدهم که در فصل ششم کتاب‌آقای فاتح نوشته شده است باحروف درشت ـبرای جوانان لازم است بدانند ذیلا نوشته میشود .

در سال ۱۸۷۲ میلادی مطابق باسنه۱۲۸۹ هجری قمری هنگامیکه میرزاحسین خان سپهسالار صدراعظم ایران بود امتیازی به (بارون‌جولیوس‌رو) داده‌شدکه مواد آن مربوط به نفت بقرار ذیل‌است «بارون‌رویتریهودی آلمانی بود که تابعیت انگلیس را قبول کرده و مؤسس خبرگزاری معـروف‌رویتر بوده است » .

«فقره یازدهم» دولت علیه ایـران‌بحکم امتیازنامه وقراردادنامه حاضره‌باصحاب این امتیاز حق مخصوص و اعتبار انحصاری‌و قطعی میدهد که در مدت طول این‌قرارداد امتیازنامه درتمام ممالك ایران معادن ذغال‌سنگ و آهن ومس و سرب و پترول (نفت) و غیره و هرمعدن دیگر راکه ایشان مناسب‌بدانند کار بکنند و از آنها نفع بردارند ، بغیر از آن معادنی که ملك مردم است وصاحبان آنها برمبنای طرفین معامله نماید ، بطور وضوح مقرر است که هیچیك از کارگذاران و مامورین دولتی و مذهبی‌وهیچیك از رعایا و تبعه‌واشخاص نمیتوانند‌درخصوص‌یك معدن ادعای‌تصرف‌نمایندمگردرصورتیکه مدت پنج سال قبل علنا و بامعرفت و تصدیق‌عامه درآن معدن کارکرده باشند خارج از شرط است ، هر معدنی که کمپانی پیداکندمثل زمین ساده و عادی محسوب خواهد شد و از جانب کمپانی بقیمت عادله متداوله آن‌ولایت خریده خواهد شد . و اگر لازم‌شود دولت صاحب اصحاب آن زمین را مجبورخواهد کرد که آنرا بقیمت متداوله آن ملك به‌کمپانی بفروشد ، دولت معادن طلا و نقره‌و جواهر را برای خود نگاه میدارد وازبرای کارکردن این نوع معادن دولت میتواند بـاکمپانی قراردادهای مخصوص بگذارد .

فقره دوازدهم ـ از محصولات هرمعدنی که کمپانی بکار بیندازد دولت ایران از منافع خالص آن سالی صدی پانزده‌مرسوم‌و مقرر خواهد داشت .

درباب امتیاز رویتر فقط نظر چندنفر از معاصرین زمان را در این‌جانقل‌میکنیم تا خوانندگان عزیز خود قضاوت نموده وبه‌اعماق جهل و نادانی متصدیان امور دولت پی‌برند: لردگرزن‌یکی‌ازسیاستمداران‌مرتجع‌و امپریالیست انگلیس بودکه‌درباره این‌امتیاز در صفحه ۴۸۰ جلد اول کتاب خود موسوم‌به « ایران ومسئله‌ایران» مینویسد: «وقتی که امتیاز رویتر منتشر گشت مندرجات آن‌حاکی از تسلیم کامل و خارق‌العاده کلیـه

منابع صنعتی کشور به بیگانگان بود . واین کاری بودکه هیچگاه در تاریخ سابقه‌نداشته و حتی شاید خواب آنراهم کسی نمی‌دیده‌است ، علاوه برموادیکه مربوط بساختن‌راه آهن و تراموای بوده و حق انحصار آنرابرای هفتاد سال به بارون رویتر اعطا میکرد امتیاز برای همان مدت انحصار استخراج‌کلیه معادن ایران را باستثنای معادن طلا و نقره و سنگ‌های قیمتی وانحصاربهره‌برداری‌از جنگل‌های دولتی که کلیه اراضی بایر هم مشمول آن میشد ، و انحصار ساختن کانال‌و قنات وهرگونه تاسیسات آبیاری رابصاحب امتیاز میداد ، و نیز امتیاز مزبور برای‌بارون‌رویتر محفوظ میداشت ، کلیه گمرکات‌کشور ازاول مارس ۱۸۷۸ تابیست وپنج سال‌باجاره‌صاحب امتیاز درمی‌آمد و او مبلغ معینی در پنجسال اول بشاه پرداخت و در بیست سال‌بعد شصت درصد از درآمد خالص گمرك به مبلغ مذکور اضافه می‌گشت نسبت بسایرمنافع بیست درصد از سود راه‌آهن وپانزده درصد از سایر منافع برای دولت ایران‌منظورگشته بود ، این‌ها شمه‌ای از مندرجات امتیازی بود که مانند گلوله توپ در اروپاصداکرد ، و قبل از آنکه ناصرالدین شاه برای اولین مرتبه در سال ۱۸۷۲ باروپاعزیمت نماید سند مزبور انتشار یافت .... درحقیقت محافل بازرگانی دنیا از اعطای‌چنین امتیازات مبهوت شده بودند و بارون رویتر بزودی درك‌کرد که بدون تضمین‌دولت‌نه او میتواند قرضه شش ملیون لیره مندرج در ماده ۱۶ امتیاز را در بازار لندن راه‌بیندازد و نه توانائی آن را داشت که شرکتی تشکیل داده تااز امتیاز مزبور بهره‌برداری‌کند ، عیوب سیاسی هم‌بسیار زیادواعتراضات به‌آنهم بسی سخت‌ومحکم‌بود ، اجرای امتیازنامه موجب میشد که‌منازعه دائم‌وناشایسته‌ای بین انگلیس و روس در ایران درگیردوممکن‌بود تولید شدیدبین‌المللی بنماید .ولی‌بعقیده من از همه اعتراضات قوی‌تر آن بود که‌امتیاز مزبور آزادی حقوق یك ملتی رابنفع سفته‌بازان بیگانه کاملا ازمیان می‌برد» .

سرپرسی‌ساکس «مدتها در ایران زندگی کرده و سمت قونسول انگلیس را در نقاط مختلف داشت و در جنگ بین‌المللی‌اول فرماندهی پلیس جنوب بود» تاریخی راجع بایران نوشته است که درباب امتیازرویتر چنین مینویسد : «میرزاحسین‌خان صمیمانه معتقد بود که نجات ایران منوط‌باین‌است که از طرح کلیه تعهدات ایران را نسبت بروسیه انجام داده و از طرف دیگر آبادی‌و عمران کشور را با یاری انگلستان تامین نماید ، در تعقیب چنین سیاستی قصد داشت‌که یك انحصار عظیمی بوجود آورد که بوسیله آن راه‌آهن ساخته شود و معادن‌استخراج گردد و بانك ملی بوجود آید و حاضر بود که در ازای آن گمرك و همچنین‌سایر منابع کشور را تضمین دهد ، امتیازاین کار را به بارون جولیوس رویتر که به‌تبعیت انگلیس درآمده بود واگذار کرد ،

و اوهم نظر داشت چند شرکت برای بهره‌برداری این امتیاز وسیع تشکیل دهد» .

دکتر تلوزان‌فرانسوی پزشك مخصوص ناصرالدین‌شاه که سالهای متمادی در ایران اقامت داشت در نامه‌ای که بناصرالدین‌شاه نوشته معلوم است که با امتیاز رویتر مخالفت داشته چنین گفته است : «ثانیاهمین‌قدر خوش‌بختم مسئله‌ای‌که جمعی اصرار در کتمان و اخفای آن بخاکپای همان داشته ودارند بر بندگان پادشاهی مسلم گردد وآن فقره عمل رویتر است‌که‌کراراعرض‌کرده‌اند،ما این ماجرا را خوابانده‌ایم و این عمل را تمام کرده‌ایم اگر چنین بود پس چرا دریادداشت (مسیو طومسون) شارژدافر انگلیس تقریبا بیست روز قبل بوزارت امور خارجه‌دولت علیه ایران فرستاده‌است بالصراحه در یکی از فصول آن نوشته تصریح بلکه‌تشریح‌کرده است که در عمل ، در رویتر ، رانه‌تنها فورمینك‌نیس «وزارت خارجه انگلیس ،بلکه‌خود شخص ملکه‌باطل‌ندانسته‌برقرارمیداند» .

پس از نقل عقاید خارجیان بامتیازرویتر اینك نظرسیاست‌مداران وقت‌ومتملقین درباری و خائنین مملکت را درذیل‌مینویسیم‌تا ملاحظه شود که چقدر جاهلانه‌وتاچه‌اندازه بچگانه فکر میکردند .

پس از آنکه در شرایط امتیازرویتر، بین طرفین توافق حاصل میشود بدستور ناصرالدین شاه مجلسی از وزیران و رجال‌دولت تشکیل میگردد تاآنرا رسیدگی‌نمایند و نظر خودرا گذارش دهند ، اعضای این‌مجلس گزارش تهیه‌کرده وبرای‌شاه‌میفرستند که قسمتی از آنرا ذیلا نقل مینمائیم .

«جان‌نثاران بقدری‌که در قوه‌عقل‌واطلاعات شخص خود بوده درباره راه‌آهن مذاکره و گفتگو نمودیم هرگاه بخواهیم‌معظلات‌آن‌کار وکثرت غبن وضررهای‌تاخیر این عمل را شرح بدهیم در خاکپای همایون‌کمال جسارت و منتهای بی‌ادبی خواهد بود، دراین عصر کدام ذیشعوری است که فوائدراه‌آهن را مثل آفتاب معترف و براعجازآن مقر نباشد ، بنابراین از لزوم و منافع این‌عمل‌هیچ عرضی نخواهیم داشت .... اکنون‌انجام این مطلب بزرگ که بلاشك اسباب احیای‌جمیع این صفحات خواهد بود منوط بیك اشاره شاهی است ، هرگاه اسم مبارك‌همایون‌خود را براین امتیاز نامه مرقوم فرمائید ، بهمین گردش یك قلم بیش از جمیع‌خدماتیکه‌سلاطین ایران در این چند هزار سال بملت خود کرده‌اند باین آب و خاك و ملت‌مرحمت‌و احسان و اعطای‌حیات‌حقیقی‌فرموده‌اند.» .

کسانیکه این گزارش را مهرو امضاءکرده عبارت بودند از : ناصرالملك (محمود خان قراگوزلو) جد ابوالقاسم ناصرالملك‌که‌بعدها در دوره دوم مجلس شورای ملی به نیابت سلطنت انتخاب گردید ، نظام‌الدوله(دوست‌علی‌خان معیرالممالك وزیرمالیه) . قوام‌الدوله (محمدخان وزیر محاسبات و جدبزرگ ابوالقاسم‌خان وغلامحسین‌خان‌فروهر).

میرزا سعیدخان وزیر خارجه ـ عمادالدوله(شاهزاده محمدعلی‌میرزا ـ معتمدالملك یحیی‌خان ـ اعتضادالسلطنه ـ امین‌الملك(پاشاخان) ـ دبیرالملك (محمدحسین‌خان وزیرکشور) چنانکه تاریخ ضبط است امتیازرویتر بواسطه مخالفت شدید دولت روس و اعتراضات رجال و علماء وقت پس از چندی‌ملغی گشت .

حال خوانندگان عزیز موضوع راتجزیه و تحلیل نمایند (خاصه دانشجویان)که تقصیر با ناصرالدین‌شاه بوده است یا بارجال‌درجه اول مملکت روز ، ناصرالدین‌شاه غیر از این چه میتوانست بکند ، جز اینکه ازبرجسته‌ترین رجال را برای شور و رسیدگی نسبت بمفاد و منافع امتیازنامه نامحدود که‌دنیارا مبهوت کرده بنمایند و نظر خود را اظهار کنند ـ نشستند و برخواستند و فقطیك جزء کوچك آنرا که راه‌آهن باشد مورد بحث قرار داده باآن جملات چاپلوسی‌خائنانه‌و تملق بی‌شرفانه گزارش دادند ! آیا منظور ناصرالدین‌شاه این بوده است ؟ پس بدانیددر هر عصر هرآنچه پیش آمد نموده بطور کلی با درباریان و رجال آن عصر است کـه‌سلطانرا مانند حلقه انگشتر احاطه مینمایند و برای اولاد و احفاد خود جاه و مقام ثابت‌میگذارند ...

الغای امتیاز دارسی در دوره پانـزدهـم‌مجلس شورای ملی تقی‌زاده که هنگام لغو امتیاز دارسی وزیـرمالیه بود (و برای همین‌کارهم انتخاب شده بود) بیاناتی راجع بچگونگی لغو امتیـازدارسی کرده که مشروح آن درصورت جلسه (۱۳۸) دوره پانزدهم مورخه هفتم بهمن‌ماه(۱۳۲۷)ضبط است‌که ما قسمت‌هائی ازآن را در این‌جا ذکر مینمائیم تا معلوم شود مضارحکومت فردی از چه قرار است و متملقین همیشه هستند ...

تقی زاده بنده اصلا قصد نداشتم جوابی به بعضی اظهارات که در این جاشده‌بدهم و خود اعتراف دارم که شاید اصلح آن بودکه هرگز کلمه‌ای هم نگویـم ودر جـزو گناهکاران تضییع وقت مرکز امور مملکت‌درنیایم و شاید هم حتی بعضی اشخاص‌عاقل بعد بنده را ملامت‌کنند که چرا اصلا جوابی‌دادم ، چنانکه پریروز یکی از عقلا و اخیار نامه‌ای از مجلس همین نصیحت را کتبا بمن‌داد لکن تنها بیم آنکه شاید بعضی اشخاص بیغرض وقایعی که در سال اخیر بلکه دریك‌قرن یا دو قرن اخیر در این مملکت اتفـاق افتاده ظهور شخص بااقتداری بود که درجه‌تسلط و قدرت او برهمه چیز این مملکت و حتی نفوس و اموال و اعمال مردم آن روزبروز تزاید گرفت و عاقبت بجائی رسید که اگر آقایان محترم . شخص دور از آنزمان‌بودند من در یك روز تمام صحبت قادر بر تصویر کامل آن نمیشدم . آنشخص اقدامات‌و اعمال خوب زیادی داشت (رضاشاه) قطعا وطن‌دوست و خیرخواه این مملکت بودلیکن‌این صفات خوب برحسب ضعف طبیعت‌بشری

بابعضی نقص‌های تاسف‌آمیز که جزگرفتاری‌و عدم شمول عنایت و توفیق الهی نامی‌بدان نمی‌توانم بدهم . و ضمنا با بعضی اشتباهات‌هم توام بود و من نمی‌خواهم نه از آن نقایص محدود و نه از آن اشتباهات که درمقابل اعمال عظیمه و تاریخی و شایسته‌تحسین ابدی اوکه نسبتا جزئی بود حرف بزنم ...شاه مرحوم بطور قطع و جزم مصمم بود که همه عهدنامه های نـامطلوب و امتیـازات‌خارجی و مداخلات خارجیان را در حقوق و محاکمات اتباع در ایران‌وحتی هـرنوع‌حقوق کهنه شده را مانند وجود دو قطعه خاك در شمیران خارج از حیطه قدرت وحکم‌دولت این مملکت فسخ و نسخ و باطل‌وملغی سازد و این کار را کاملا بانجام رسانیدتاآنکه‌نماند از آنها جز امتیاز دارسی . پس اقدام بصلاح آن امتیاز کرد تاحقوق ایران بطورمطلوب استیفا شود . این اقدام داستان‌خیلی درازی دارد چند سال طول کشید و اسنادو اوراق آن در ضبط وزارت مالیه بایـد موجود باشد . عاقبت حوصله شاه تنگ شده‌و شاید تعویق کار را حمل بر مماطله‌می‌نمود و ضمنا میل نداشت حتی یك قید از قیودقدیمه بشکل سابق برای مملکت باقی‌بماند. یك‌روز بغتاً مصمم شد امتیاز را فسخ کندو حکم برای اینکار داد و واضح است که هم حکم او همیشه بدون تخلف و استثناءدر یك ساعت اجرا میشد و هم دراین مورد بخصوص که بسیار و باعلی درجه خاطرش‌متغیر بود و احدی‌را یارای چون‌وچرا و نصیحت بـاو نبود ، پس اینکار اجرا شداگرچه اتخاذ این طریـق باین نحو بعقیده وزراء ورجال خیرخواه ایران درآن زمـان‌صحیح نبود وبری اینکه چند سالی بیش به خاتمه قرارداد باقی نمانده بود که منقضی‌شده و تمام مؤسسات و تشکیلات ازجزئی و کلی طبق قراردادمتعلق بدولت‌و ملت‌ایران‌میکردید که دیگر محتاج به‌بازی ملی شدن صنعت نفت نبود.)

چنانکه بعدها ازنتیجه کار دیده شد،یکی از اشتباهات بزرگ آن مرحوم درمدت سلطنت وی بود ، منظورم این نیست کـه‌امتیاز دارسی بایستی بهمان حال بماند ولی ترتیب الغای آن بطوریکه‌ناگهانی وبی‌مطالعه‌باعث زحماتی شد که این امتیاز نامه جدید بامواد نامطلوب‌آن محصول آنست ،موضوع‌منجر بشکایت کمپانی وحمایت دولت او و تقاضای حکمیت لاهه و تهدید ازطرف‌ایران‌بشکایت از انگلستان بجامعه ملل و قبول آنها مراجعه امر را بجامعه و رفتن آقایـان‌علاء و داور بژنو ، و تااینجا کار با وزارت خارجه بود و اقدامات بوسیله مرحوم فروغی‌بعمل میآمد ، درجامعه ملل کار بجائی نرسید و قبل از صدور حکمی در این‌باب وساطت‌و توصیه هائی مذاکرات مستقیم بمیان آمد و چون دولت ایران گفته بود که الغای امتیازبواسطه نامطلوب بودن شرایط آن بوده و حاضر خواهند بود باشرایط مطلوب و موافق‌منافع ایران امتیاز جدیدی والبته برای بقیه

مدت امتیازسابق بدهندحضرات بتهران آمدندتا سعی درحصول مقصود باین نحو نموده امتحانی بکنند واگر توافق حاصل نشد بازبرای جامعه ملل برگردند وداوری بخواهند.

مذاکرات درطهران با ماموریت چهارنفربرای این کار یعنی مرحوم فروغی ، مرحوم داور ، آقای علاءواینجانب (تقی‌زاده) جریان یافت ، پس از چند هفته مذاکره توافقی در شرایط حاصل نشد ، لکن وقتی که حضرات از توافق بامامورین واسطه مذاکرات مایوس شدند ، عزم عودت کردند وبشاه هم گفتند،دراین وقت بود که وی ظاهرا از عاقبت کار اندیشناك شده و عزم برمیانه گرفتن شخصاً و سعی درکنار آمدن باحضرات کردواگرهم باهمان شرایطی که خود شرکت حاضر بقبول آنها شده بود و در واقع همان شرایط فعلی امتیازنامه بود (غیرازموضوع تمدیدامتیازنامه)کار انجام می‌یافت، امتیازنامه‌جدید بمراتب مرجح‌تراز امتیازنامه‌قدیم بودو اگرکسی غیرازاین پنداردناشی‌از اشتباه و قلت تحقیق ومطالعه است، لکن درروزآخر کار بناگهان صحبت‌تمدیدمدت‌رابمیان‌آوردند و اصرارورزیدند ودرمقابل‌هرنوع محاسبه ومقاومت‌ازطرف‌واسطه‌های‌ایرانی مذاکرات‌در منظور خودشان پافشاری و تهدید بقطع مذاکرات وحرکت فوری از ایران‌کردندوشد آنچه نباید بشود. یعنی کاری که باچند نفرمسلوب‌الاختیاربه‌آن راضی‌نبودیم‌وبی‌اندازه و فوق‌التصور ملول شدیم و از همه بیشترشخص من (تقی‌زاده) و پس از من (یادخیر باید بگویم) مرحوم داور متأثر و متالم وملول شدیم لیکن هیچ چاره‌ای نبود و البته حاجت بآن نیست که عرض کنم که چراچاره‌ای نبود زیرا زمان نزدیك است و اغلب آقایان شاهد وقایع و وضع آن عهد بودندو حقیقت مسئله عیان است و حاجت ندارند و میدانند که‌برای هرکسی دراین مملکت‌اختیاری نبود و هیچ مقاومتی در برابر اراده حاکم مطلق آن عهد نه مقدور بودونه‌مفید ، اوهم ظاهرا ازعاقبت کار اندیشه‌کرده و حاضر بعقب رفتن و پس گرفتن حکم‌فسخ‌امتیاز سابق بهیچوجه نبود و شق‌ثالث هم وجود نداشت ، و کسی نمیداندکه درصورت‌برگشتن طرفین (بژنو) چه حکمی میشد و نتیجه چه بود. ولی بایدعرض کنم که مقصوداز این که‌گفتم چاره‌ای نبود تنها بیم‌اشخاص نسبت بخودشان نبود بلکه اندیشه آنهانسبت‌به مملکت و عواقب نزاع بآن کیفیت نیزبود زیرا که بیرون آمدن ازمخمصه‌ای درظاهربن‌بست می‌نمود سهل نبود ودرصورت‌اکتفا بمقاومت منفی تنها بابیم زحماتی که قرین‌بود و اصل نکته و همه جان کلام در این یك جمله اخیر است که میل ندارم زیاد شرح‌بدهم» . (سئوال نویسنده: آقای تقی زاده اگر شما از وزارت مالیه‌آنروز بکنارمیرفتیدچه میشد و اگرهم کشته میشدید تازه طوری نمیشد) .

هنگام لغوامتیازدارسی‌مهدیقلی‌هدایت(مخبرالسلطنه) نخست وزیر بود و ایشان

درصفحه ۵۰۳ کتاب‌خود موسوم‌به «خاطرات و خطرات» درباب الغای امتیاز دارسی چنین نوشته است : «در ۱۳۱۱ کمپانی‌نفت‌خبرداد سهم دولت از نفت در (۱۳۱۰) دویست هزار لیره شده است . درصورتیکه‌هفتصد هشتصد هزار تایك ملیون بود . تیمورتاش بلندن رفت که درضمن کارهای گفته شده بارئیس نفت صحبت کند ، نتیجه بدست نیامد درمراجعت‌چند روزی درمسکومعطل شد معروف‌شدکه کیف‌وکاغذاومفقود شده است و اسمی هم از پاکروان برده شد.پس از مراجعت تیمورتاش که من رئیس کل نفت (در کارهای ایران) به طهران آمد درهرموقع که‌بطهران می‌آمد تیمور ازاومهمانی میکند . این نوبت چون نوبت های دیگرمن‌هم بودم وبعد از شام نمی‌ماندم ، دو روز بعد در ملاقات شاه از من پرسید رئیس نفت‌چه صحبت میکرد عرض کردم قبل از شام فرصت صحبت نیست‌و بعداز شام من‌نبودم».

شاه دوسیه نفت را خواسته است ظاهراچند روز هم گذشته است ، شب ششم آذر تیمور دوسیه را به هیئت آورد ، شاه‌تشریف‌آوردند ومتغیرانه فرمودند دوسیه نفت چه شده گفته شد حاضر است ، زمستان است‌بخاری میسوزد ، دوسیه را برداشت و انداختند توی بخاری و فرمودند : نمی‌رویدتا امتیاز نفت را لغوکنید ، تشریف بردند ، نشستیم و امتیاز را لغو کردیم ، وزیر خارجه‌بجاکس ، مدیر مقیم اخطار کرد ، از سفارت اخطار آمد ، تیمورتاش جوابی لایق نوشت‌که وزیر تمجید کرد ، نوشتیم منافع دولت محفوظ نیست لهذا امتیاز را لغو کردیم وبرای قرارداد بهتری‌از مذاکره مضایقه‌نیست. جواب سفارتهم در همین لحن داده شد .چند روز بعد تیمورتاش توقیف ، من (مخبرالسلطنه) در صحبت تمجید وزیرآلمانی را بعرض رساندم فرمودند توکه با تیمور هم‌عقیده نبودی عرض کردم حالا هم‌نیستم اما حقایق را باید بعرض برسانم ، ضمناً گفتم : « کیوم دوم‌که به بیسمارك‌کم لطف شدگفت : برو سر ملك خود » .

« از لندن خبر رسیدکه در روزنامه‌تایمز یا در روزنامه دیگر نوشته بودندکیف کاغذ تیمور بدست آمد و گفته شد که‌بسته بندی با شوروی داشته است ، راست یا دروغ معلوم نشد و من از شاه چیزی‌نشنیدم مطالب رایج دراین دوره محرمانه است تا چه رسد به مطالبی که یك سرش درلندن است و یك سرش در مسکو . سوءظن همه قسم شد ، آنچه مقارن به صحت بودتیمورتاش قصدش از صحبت‌ها در مسکو ترساندن انگلیس بوده است ، درکار نفت‌تغییرات دیگر کردند ، مصارف انگلیس را اهل خبره (۴۲) میلیون لیره دیده بودند وکمپانی آلمانی حاضر بود بدهد اگر تغییر کلی میسر می‌بود امتیاز نفت ایران برای‌آلمان صد میلیون ارزش داشت » .

« کار تیمورتاش به محاکمه‌کشید ،صحبت از مبالغ گزاف میرفت روز ۲۳

اسفند مقبل وکیل او نزد من آمد کـه تخفیفی از شاه تقاضا کنم ، روز ۲٤ اسفند تولد شاه وافتتـاح مجلس است ، پس ازبرگذار شدن مجلس شرفیـاب شدم عـرض کردم عنقریـب اولاد تیمورتـاش متـوسل بخاکپای مبارك خواهند شد و امر خواهند فرمود برا ی آنها فکری شود زمینه‌ای که محکمه برداشت کرده است گـزاف است ، فرمودند خیال کردم برای تبریك آمده‌ای عرض کردم زمین و آسمان تبریك میگویند، فرمودند رجوع بعدلیه کرده‌ام هر چه حکم کنند » .

در همین اثنا کاراخـان به طهران آمد ، تسویه بعضی امور معوقه بهانه بود و توسط از تیمورتاش نشانه مزید بر سوءظن شده ظاهراً شاه از سفیر افغانستان پرسیده بودند ،که سفرا در قضیه الغای امتیاز نفت چه می‌گویند ؟ تصور نمی‌کنند که من در فسخ قرار محق باشم ، سفیر میگوید منتظر نتیجه هستند ، میفرمایند حاضرم کار باانگلیس به اسلحه بکشد ولو جانم درخطر باشد » .

بطور جمله معترضه بی‌تناسب نیست،اگر حکایتی را در این‌جا دربـاره قـدرت نامحدود زمام‌دار وقت و کسانیکه مشوق اوبرای چنین تحصیل قدرتی شدند ذکرکنیم تا جمله مذکور در بیانات تقی‌زاده که گفته‌بود:« درجه تسلط و قدرت او برهمه‌چیز ایـن مملکت و حتی نفوس و اموال و اعمـال‌مردم آن روز بروز در تزایـد گرفت .. » واضح‌تر گردد ، هنگامیکه رضاشاه بسلطنت‌رسید قدر و منزلت مردمی که با او یـاری کرده و در خلع قاجاریه به مساعدت هـای گران‌بهائی به او کرده بودند درنظرش بسیار زیاد بود ، او نهضت خودرا مدیون مـردم‌روشن‌فکر آن عصر میدانست و به افکار و عقاید آنها احترام میگذاشت ، همین کـه بسلطنت رسید چند نفر کهنه‌کار درباریـان اورا احاطه کرده و همواره باو تلقین کردندکه مردم را نباید بحساب آورد و قـدرت و زور تنها عاملی است که برهرچیز دیگـر برتری دارد ، باو میگفتند مردم ایران مطیع قدرت میباشند و بـاید شاه از پذیرفتـن پیشوایان خودداری کرده و تماس با آنهـا راقطع نماید، وغالب مفاد این شعر : «کشور جم‌چوب استبداد میخواهد هنوز،بی‌ستونش نیشه فرهاد میخواهد هنوز » رادر فکر اوتزریق میکردند .

این‌ها چند نفر بودند که شاه را ازمردم دور نگاه میداشتند تا تمام قدرت در انحصار خودشان باشد و تصور میکردندکه تحقیر مردم موجب تجلیل مقام آنها خواهد بود ، چندسالی از سلطنت رضاشاه گذشته‌بود روزی من (فاتح) بدیدار تیمورتاش رفته دراطاق انتظار او نشسته بودم که دیدم،داور و نصرت‌الدوله از در بزرگ عمـارت وزارت دربار وارد شده و باطاق تیمورتاش‌رفتند ، برایم یقین حاصل شد که با آمدن این دو نفر که کارهای زیادی دارند دیگرملاقات وزیر دربار در آنروز میسر نخواهد

بود ، لذا توسط پیش‌خدمت پیغام دادم که‌مدتی است در انتظار نشسته‌ام و اگر امید ملاقات نیست روز دیگر بیایم ، وزیر دربارفوری مرا خواست و همین که باطاق او واردشدم دیدم داور و نصرت‌الدوله اوراق‌زیادی روی میزگذاشته و مشغول مطالعه‌آن هستند ،کاریکه باوزیر دربار داشتم باوگفتم‌و چون خواستم از اطاق خارج شوم داور خطاب بوزیر دربار کرده و گفت : « چرابه فلانی تکلیف نمیفرمائید کـه عضویت حزب ایران‌نو را به‌پذیرد » وزیردربار از من‌پرسید : « آیا شما تاکنون وارد حزب ایران نو شده‌اید » جواب گفتم نه ، سپس گفت‌باید حتماً عضویت این حزب مترقی را قبول کنید . در این قسمت بدون تامل و مثـل‌اینکه الهامی بمن شده باشد گفتم : « اما این حزب نوش‌داروی پس از مرگ سهراب‌است ». این اظهارنظر موجب شد که هرسه آنها بفکر عمیقی فرو روند ، پس‌ازنگاههائی‌که به‌یك دیگرکردند تیمورتاش رو بمن کرد گفت : «مقصود از حرف شما چیست ؟ » گفتم « قصدی نداشتم فقط حقایقی را کـه بنظرم رسید اظهار داشتم » .

هـرسه اظهار کردند کـه توضیح بیشتری دهم و لذا چون باهرسه آنها آشنائی طولانی داشتم و باصطلاح رودربایستی دربین نبود بآنها گفتم : در ابتدای کار مردم را بحساب نیاوردید و حالا پشیمان شده‌ایدو میخواهید بوسیله این حزب پشت وپناهی در مقابل قدرت روزافزون شاه بیابید .حالاهم اشتباه میکنید زیرا نه‌او اجازه خواهدداد چنین حزبی نمو ورشد کند و نه مردمی‌که‌طرد شده و بحساب نیامده‌اند استقبالی از حزب شما خواهند کرد ، این بیان مختصرو موجز تأثیر بسزائی درهرسه نفر آنها کرد و باز هرسه بفکر فرو رفتند ومن خداحافظی‌کرده از اطاق خارج شدم .

چند ماه بعد روزی مرحوم داور بمن‌گفت ، حرف آنروز تو تأثیر زیادی درهمه‌ما کرد و پس از آنکه ازاطاق بیرون رفتی ماهرسه گفته تورا تصدیق کردیم ولی افسوس که حالا کـار از کـار گذشتـه و دیگـرچاره‌ای نیست. از حکایت فوق و وقایعی‌که منتهی بمرگ هرسه‌نفر آنها شد معلوم است‌که اقتدار روزافزون رضاشاه تاچه انـدازه و حدی رو به‌توسعه رفته بود ، ولی ناگفته‌نماند که این قدرت دیکتاتوری و فردی را کسانی بوجود آوردند و فکر آنرا برضاشاه‌تزریق کردند که بعد ها خود فدای‌آن‌گشته و از ثمره آن بهره‌مند گردیدند ، اگربتاریخ‌رجوع شود معلوم خواهد شد که این جریان در ایران سابقه زیادی دارد و هروقت رجالی‌برخلاف مصالح ملك وملت از زمامداران وقت تقویت کرده‌اند بدست خود آنها ازبین‌رفته‌اند و برجسته‌ترین نمونه آن حاج میرزا ابراهیم کلانتر شیرازی سرسلسله خانـدان‌قوام‌الملك است که آنطور برضد خانواده زندیه وبرله قاجاریه اقدام کرد و بعد بدست‌دومین پادشاه قاجاریه کشته شد ـ چه‌خوب

می‌بود اگر همه طالبین‌قدرت از گذشته‌درس‌عبرت گرفته و نتایج عبث وبیهوده رژیم های دیکتاتوری و استبدادی را بخاطر می‌سپردند ، توای نسل‌جوان‌که بایدحکومت آینده این ملك را دردست بگیری این‌سطوررا درسینه و مغز خود آماده‌کن‌که فراموش ننمائی و همیشه آنرا بیادآور .

در تیرماه (۱۳۱۳) در شهر تهران غوغائی‌برپا شد و انتشار پیدا کرد که سقاخانه‌ای واقع در خیابان حاجی شیخ‌هادی معجزه‌کرده است و این خبر باسرعت بی‌نظیری شهرت یافت و دسته دسته مردم از زن ومردبه سقاخانه رفته و میخواستند که سقاخانه‌را دیده و نذرونیاز کنند ، مخالفین‌نخست‌وزیر که درتوسعه این‌تظاهرات‌شرکت داشتند ثابت میکردندکه سیاستی‌درکاراست و میخواهند بدین‌وسیله اقدامات‌ونقشه‌های دولت‌رابرای تغییر رژیم خنثی کرده و ازبین ببرند، دوسه‌شب در بازار و محلات چراغانی نمودند ودر تهییج احساسات دینی مردم چیزی‌فروگذار نکردند ، ازتمام محلات شهر دسته هائی حرکت کرده باتشکیلات مخصوصی بطرف‌چهارراه شیخ‌هادی حرکت‌میکردند،مخالفین دولت میخواستند که قدرت و نفوذ خودراظاهر سازند ، یکی ازشهرت های بی‌اساس که دادند این بود که یك‌نفر بهائی میخواسته‌است درسقاخانه سم بریزد و فوری کورشده است ، ودر نتیجه این انتشار تظاهراتی هم‌برعلیه بهائیان شروع شد . طبیعی بود که‌این تظاهرات حس کنجکاوی خارجیان راتحریك‌کند ودرصدد برآیندکه به‌تماشای تظاهرات مزبور بروند ، آنانیکه سابقه وتجربه‌داشتندازچنین کاری خودداری میکردند . ولی دراین میان (ماژرایمبری) قونسول‌آمریکاکه‌آشنائی زیادی باین گونه تظاهرات نداشت و خطرحضور یك خارجی را در تظاهر دینی‌نمی‌دانست بخیال می‌افتد که به چهار راه‌شیخ هادی رفته و از نزدیك منظره سقاخانه رابه‌بیند . ضمنا ایمبری‌که ازطرف مجله جغرافیائی ملی امریکا ماموریت داشته است‌که از نقاط جالب توجه تاریخی ودینی عکس هائی برداشته و برای چاپ به‌مجله مزبوربفرستد ، دوربین عکاسی خودرا همراه‌برده بود وباتفاق یکی ازدوستان عازم سقاخانه‌میشود ، این دوست او موسوم به (سیمور) یکی از اتباع امریکا بوده است که مدتها درنفت جنوب‌کار میکرده‌وبواسطه محکومیتی که‌پیدا کرده بود ، دوره محکومیت خود رادر قنسول‌خانه امریکادرطهران‌بسرمی‌برد.این دونفر باتفاق یك پیش‌خدمت به چهارراه شیخ‌هادی رفته و از درشکه پیاده شده تا از سقاخانه و جمعیت عکس بردارند . جمعیت‌از عکس برداری ممانعت میکنند و پاسبانی که آنجا بوده بآنها می‌فهماند که عکس‌برداشتن موجب اغتشاش و شاید باعث‌خطر باشد ، ایمبری و همراهانش بدرشکه سوارشده مراجعت میکنند ، ولی جمعیت بتصور اینکه عکس برداشته‌اند آنها را تعقیب‌و بآنها حمله میکنند ، مردم جاهل وبی‌خبر

باحالت عصبانی حملات شدیدی بآنهامیکنندو آنها را مصدوم مینمایند و درمیان حمله‌کنندگان چند نفر هم نظامی بوده‌اند . دراین‌وقت مامورین انتظامی‌رسیده‌و آنها را نجات داده به بیمارستان شهربانی میبرند ، مهاجمین باعصبانیت زیادی به بیمارستان حمله کرده و پس از ورود بآنجا باندازه‌ای ایمبری رامیزنند که فوت میکند ولی سیمون نجات می‌یابد .

به‌مجردیکه اولیای دولت ازاین واقعه‌ناگوار اطلاع حاصل مینمایند حکومتی‌نظامی در شهر اعلان کرده و محرکین را دست‌گیرو توقیف مینمایند ، روز بعد وزیر خارجه در مجلس شورای ملی بیاناتی دایر بتأسف‌از وقوع این قضیه ایراد کرده ، و رئیس مجلس و بعضی از نمایندگان من جمله‌مرحوم مدرس اظهار تاسف مینمایند و ضمن اظهارات خود متذکر میگردند که « عموم‌ملت ایران از وقوع حادثه مزبور فوق‌العاده متاسف است زیرا چه بحکم شرع آن‌روزچه باحترام قانون اساسی و چه ازروی سنن قدیمه خود همیشه مهمان نوازی و مهربانی‌نسبت بخارجیان را شعار خود قرار داده و حتی در مواقع انقلابات داخلی رعایت حقوق‌و آزادی آنها را کرده است . دولت نهایت کوشش را برای رسیدگی باین امر و کشف‌محرکین بخرج داد و چون آبروی بین‌المللی آن در محاصره بود محرکین را محاکمه وسه‌نفر را اعدام کرده ، شصت‌هزار دلاربورثه ایمبری پرداخت گردید و یکصد وده‌هزاردولار هم‌بدولت امریکا بابت کرایه کشتی جنگی که بایران آمده و جنازه ایمبری رابامریکا حمل کرد پرداخت گردید وسه‌هزار دولار هم به سیمون بعنوان غرامت و نازشصت که خوب بازی وماموریت خود را انجام داده تأدیه شد .

پس از این واقعه تاسف‌آور هواخواهان‌حکومت وقت برمخالفت خود غلبه کرده و آنها را متهم باین کردند که در تحریك‌احساسات دینی دست داشته درنتیجه تهییج احساسات مردم چنین واقعه را سبب شده‌وبوجودآوردند. درقضیه‌قتل ایمبری بعدها وسیله شد که هرکس بمیل و رغبت خودآنرا تعبیر و تفسیرکند درصورتیکه حکومت وقت که مسئول امنیت و بی‌نهایت شایق‌بود که حقیقت ایران در خارج محفوظ بماند اذعان واعتراف داشت که قتل ایمبری نتیجه‌تحریك احساسات مردم جاهل از طرف مخالفین دولت بوده است که نفهمیده بچنین‌کاری مبادرت کردند .

خبرگذاری مسکو و جراید روسیه‌قتل‌ایمبریرا ناشی از مساعی مرتجعین ایران میدانستند که سعی کرده بودند با کمك‌روحانیون تعصب مذهبی‌توده مردم راتحریك کرده آنرا برای مبارزه بادولت بکار برند ،جراید امریکا و انگلستان که پای بند بدرج خبرهای مطمئن و درست میباشند نوشتند.که تهییج احساسات‌مذهبی‌وبی‌مبالاتی‌ایمبری

در عکس برداری موجب‌خشم‌و غضب‌جماعتی‌شد که از روی جهالت و نفهمی باو حمله کرده و اورا از پای درآوردند ، بعضی ازروزنامه های داخلی و خارجی که پای بند باصول تحقیق و بررسی نیستند وازهرحادثه‌ای میخواهندبنفع خوداستفاده کنند کوشش بسیار نمودند که پیرایه های مختلفی باین‌حادثه به‌بندند ، مثلا بعضی ازجراید داخلی نوشتند . که قتل ایمبری به تحریك بیگانگان‌بوده است که میخواستند بدین وسیله‌اعطای امتیاز نفت شمال را بامریکائیها مختل سازندیکی از روزنامه های ترکیه بنام «ایلر» که در استانبول چاپ میشد ، که ایمبری سابقاقنسول امریکا در آنکارا بود و میانه‌خوشی با شورویها نداشت و پنج مرتبه از روسیه‌اخراج شده بود و در مرتبه ششم بطور غیر رسمی داخل روسیه شده طرز کارشورویهارا بررسی میکرد ، موقعی که ایمبری به آنکارا رفت عمال شورویها درصدد قتل او برآمدندتوفیق نیافتند ولی در ایران بهدف خود رسیدند ، روزنامه نیویورك چاپ پاریس‌از قول (هرولدسیتو) نامی مدعی شده بود عمال مخفی انگلیسهادرخاورمیانه بوده‌است،نوشته بود «ماژورایمبری درحقیقت ازطرف گروهی بقتل رسیده است که آن گروه‌بدست سرمایه‌داران انگلیسی و امریکائی بوجود آمده بود ، سرمایه داران مزبور تصور کرده بودندکه نفوذ ماژرایمبری‌ممکن است اختیار معادن نفت ایران را از کمپانی(شل) انگلیسی بیك سندیکای امریکائی که قسمت عمده آن در دست سینگر میباشدمنتقل نماید» .

تردیدی نیست که حادثه اسف‌انگیزمزبور درنتیجه تعصب مذهبی عوام وجهال روی داده بود و فرصتی پیدا شده بود که‌هرکس بادیگری غرض و مرضی و حساب خورده‌ای داشته آنرا بنفع خود تعبیر نماید.اینکه گفته شده است بواسطه قتل ایمبری امتیاز نفت شمال را کمپانی سینکلرروکودکاملا پوچ وبی‌معنی است و مقامات رسمی امریکائی که امتیاز نفت شمال را بدست‌آورد ناچار بود یابا‌انگلیسها بند و بستی‌کند تابتواند نفت شمال را ازطریق خلیج فارس‌صادر کند ، ویاباشورویها قراردادی داشته باشد که از راه قفقاز نفت را صادر کند ،دولت و ملت ایران از اعطای امتیاز شرکت استاندارد خودداری‌کرد زیرا شرکت مزبورباانگلیسها بند وبست کرده بود و امتیازرا به‌سینکلر واگذار که مدعی بود که مستقلابعملیات استخراجی خواهد پرداخت، همین دولت شوروی قبل از قتل ایمبری ، باکمپانی‌سینکر لغو کرد معلوم شد شرکت سینکر نخواهد توانست نفط شمال از راه قفقازصادر نماید لذا امتیاز خودرا منتفی کرد .

موضوع نفت سمنان ـ در ماه صفر۱۹۲۷قمری ناصرالدین شاه چهار فرمان امضاءکرد که بموجب آن مالکیت (۳۵) معدن مختلف‌رادرشاهرود. بسطام، سبزوار،سمنان،دامغان به‌دونفر بازرگان طهران بنام حاج علی‌اصغرو حاج علی اکبر واگذار کرد ، یکی از این

فرمانها باسم حاج علی اصغر طهرانی است که‌معادن سرب ومس ونفت کبود شاهرودبسطام باو واگذار شده بود . در فرمان ذکر شده‌است که معادن مزبور تا ده سال از جمیع عوارضات و تحمیلات دیوانی‌معاف و پس از انقضای آن مدت یك دهم از منافع مشروحه بدیوان اعلا بایدکارسازی شود . سه فرمان دیگر باسم حاج علی اکبر امین معادن است که معادن مس و سرب وکات کشور وذغال‌سنگ ونفت‌کویرخوریانرا شامل میگردد . و مالکیت آنها هم به این‌معادن واگذار میشود که پس از ده سال یك دهم را بدولت بپردازد » .

چندی بعد حاج علی اصغر و حاج‌علی‌اکبر فوت میکنند وفرمانهابدست ورثه‌میافتد که استفاده‌ای از آن نمی‌کنند تااینکه دولت‌تزاری روس از فرمانهای مذکور مطلع شده درصدد برمی‌آید که معادن مزبور را تحت‌عنوان اجاره بتصرف خود درآورد .

درآن وقت یکی از اشراف زادگان‌که خود را تحت‌الحمایه سفارت تزاری روس قرار داده بود دستور داده میشود که معادن‌مزبور را اجاره نماید.این شخص‌همان‌قهرمان خان سردار اعظم پسر بانو عظما دختر ناصرالدین شاه و خواهر زاده ظل‌السلطان بود که ثروت زیادی در اصفهان داشت‌وخودرا تحت‌الحمایه سفارت روس تزاری قرار داده بود تاکسی متعرض املاکی که از راه‌غیر مشروع بدست آورده بود نشود .

در سال ۱۴۲۵ قمری‌سردار اعظم‌معادن‌مذکور در چهار فرمانرا از ورثه امین معادن حاج علی اصغر برای مدت هفتاد سال اجاره‌میکند ، در موضوع عقد اجاره سرداراعظم دوهزار وپانصدتومان‌بعنوان‌مساعده‌میپردازدو تعهد میکند که تاپنجسال هرسالی چهار هزار و پانصد تومان و ازسال پنجم به بعدسالی پنجهزارتومان بابت اجاره بآنهاپرداخت نماید ، بعلاوه پس از آنکه مستاجر شروع به‌بهره‌برداری معادن مزبور ایجاد نماید . ودر منافع خالص را نیز بموجبین بپردازد وپرداخت عوارض دیوانی هم بعهده گیرد ، بمستاجر اختیار داده میشود حقوقی را که‌بموجب قرارداد اجاره تحصیل میکند بیك یا چند نفر برگذار کرده و یا شرکتی برای‌بهره‌برداری معادن مبور ایجاد نماید . ودر صورت تخلف از پرداخت اقساط اجاره‌مالکین حق فسخ قرارداد راخواهند داشت.

پس از عقد این اجاره مقرر بوده‌است‌که سردار اعظم (که از طرف روسها وارد این کار شده بود) اطلاع یافته که تصویب‌نامه‌ای بتاریخ ۱۴ ذیحجه ۱۳۳۵ قمری‌صادر میشود ، که هرگاه صاحب امتیاز معدنی شش‌ماه بدون علائق فوق‌العاده در معدنی کار نکرد امتیاز او از درجه اعتبار ساقط است.

در تاریخ ۱۵ صفر ۱۳۴۲ وراث امین‌معادن و حاج علی اصغر بعلت عدم پرداخت اقساط اجاره قرارداد باسردار اعظم را که‌در آن تاریخ فوت کرده بود) فسخ‌مینمایند

ودر تاریخ ۱۹صفر همان‌سال‌قراردادیگری با حاج محمد صادق آق معروف به‌بانکی برای مدت شش ماه برقرار مینمایند، بموجب‌این قرار داد فرمانها را ورثه نزد حاج علی محمد صادق امانت میگذارد و باو اختیارمیدهند که مستاجری برای معادن‌مزبورپیدا کند و از مال‌الاجاره ای که‌عاید میشودصدی‌پنجاه ویك حاج محمد صادق در ایزای - خدمات خود برداشته و بقیه را بـه ورثـه‌تسلیم نماید .

در تاریخ ۱۵ ربیـع‌الاول ۱۳۴۲و (۱۳۰۲) شمسی حـاج محمـد صادق بانکـی باستناد قراردادیکـه با ورثـه‌داشته‌و نیـز وکالت نامه‌ای که از آنهـا داشتـه است معادن مذکور در فرمان‌ها را بمرتضی‌خان فتوحی قیام (یمن‌الملك) بمدت هفتاد سال باجاره واگذار میکند و هزار تومان‌برای ورثه دریافت میدارد . از جمله شرایط اجاره این بوده است‌که مستاجر سالی‌دوهزارتومان بعنوان مال‌الاجاره بپردازد و حق‌داشته باشد تمام یایك قسمت از حقوق خودرابیك‌یا چند نفر دیگر واگذار نماید ویا تاسیس شرکتی برای بهره‌برداری از معادن مزبـوربنماید .

چند ماه پس از عقد این قراراجاره‌خوشتاریا باورثه داخل مذاکره شده‌وپیشنهاد میکند که معادن نفت خوریان باو واگذارگردد ، این‌جـا لازم است گفته شود کـه خوشتاریا پس از آنکه امتیاز بی‌اعتبار نفت‌شمال را بشرکت‌نفت ایران وانگلیس فروخت عده‌ای اتومبیل و مقداری اسلحه خریداری‌کرده و از لندن عازم گرجستان شد تا خود را در اختیار دولت جدیدالتاسیس گرجستان‌بگذارد ، ولی طولی نکشید که شورویهـا گرجستان را اشغال و اموال خوشتاریا راضبط و مدتی اورا تحت‌نظر داشتند (البته اینهـم یکی از نقشه‌های انگلستان بود کـه‌بدست خوشتاریـا میخواستند گرجستان را مستقل در مقابل روسها قرار دهند ولی‌روسهاهم خیلی زود نقشه را برهم زده گرجستانرا تحت اختیار خود درآوردند) .

تاآنکه در سال ۱۳۰۲ شمسی اورابطهران فرستادند که اقدام نموده وفرمانهای معادن سمنان منجمله نفط خوریانرا بدست‌آورد . خوشتاریا از ورود بطهران منـزل آقامیرقفقازی‌حمزوی ، اقامت کرد ، (آقامیردرآن موقع چند گاری داشت مقابل مسجد مجدالدولـه گاری‌خانـه مفصلی داشت کـه‌مال‌التجاره از طهران برشت و بالعکس‌بطهران حمل میکرد و چون از حیث وسایط نقلیـه‌روز کاملا مجهز بود و تجار روز برای حمل مال‌التجاره بیشتر بـا آقامیر قراردادمی‌بستند) باکمك آقامیر بارجال وقت‌آشنائی یافت و محرمانه نقشه طرح‌گردیدکه‌فرمانهای‌امین معادن و حاج علی‌اصغر اعتبار قانونی یافته و بدست او بیفتد . نماینده ورثه امین‌معادن و حاج علی‌اصغر در آنوقت کسی بود بنام حاج میرزاعلی اکبر ستوده (معروف)بونیه که خودرا نواده‌هـای حاج‌علی‌اصغـر

میدانست ، و مذاکرات بین ورثه و خوشتاریاتوسط ستوده انجام میگرفت . نقشه مزبور بطریق ذیل اجرا گردید .

در سال ۱۳۰۳ شمسی وزارت فوائدعامه اعلان کرد که هرکس امتیازی از دوره قاجاریه دارد در ظرف دو ماه باید در دفتروزارتخانه به ثبت رساند تا مورد رسیدگی قرار گیرد و الا امتیازش از درجه اعتبارساقط خواهد بود ، ورثه امین‌معادن درصدد برآمدند فرمانهای خودرا به ثبت برسانندولی چون اصل فرمانها نزد حاج محمدصادق بانکی بود ، حاج محمدصادق فرمانها را به‌پسرش میدهد که باتفاق نماینده ورثه‌بوزارت فوائد عامه برده به ثبت برسانند ، او هم‌می‌برد و برئیس دفتر وزارتی میدهد که وارد دفتر کند . در ۲۶ تیرماه ۱۳۰۳ طبق‌دستورمشارالدوله حکمت وزیر وقت در وزارت فوائد عامه به ثبت میرسد :

اعتراف‌نامه‌ایست‌که‌زیر ورقه حاج‌صادق در محضر مرحوم حاج سید اسداله خراقانی تنظیم‌کرده وبفتوحی قیام داده است‌و ایشانهم رونوشت آنرا برای نقل در این‌جا داده‌اند تا معلوم گردد نفت خوریان درآنوقت چه اهمیتی برای خوشتاریا داشته است ؟

«اقرار و اعتراف نمود جناب مستطاب‌عمدةالاعاظم آقای حاج‌محمدصادق بانکی ولد مرحوم مشهدرضای قزوینی‌الاصل ساکن‌طهران که چهار طغرا فرامین ناصرالدین‌شاهی راجع بمعادن مختلف در خاك سمنان. دامغان‌شاهرود ، بسطام ، سبزوار که نزد حاج مشارالیه بوده و جناب حاج صادق بانکی‌معادن مزبور را وکالتا از طرف مالکین بموجب وکالت‌نامه شرعیه در تاریخ پانزده‌شهر ربیع‌اول ۱۳۴۲ بمدت هفتاد سال شمسی ازقرار کنترات جداگانه بجناب اجل آقای‌میرزا مرتضی‌خان فتوحی قیام ، یمن‌الملك ، باجاره واگذار نموده است ، در زمانیکه‌دولت اعلانی راجع به ثبت فرامین مزبور در وزارت فوائد عامه نموده بود . از طرف‌آقایان مالکین بمن اظهار شد که فرامین را بآنها بدهم تا ثبت شود ، من بآنها جواب‌دادم که چون من واسطه معامله و امین‌طرفین بوده‌ام بتوسط یك نفر از پسرهای خودم‌فرامین را برای ثبت‌میفرستم‌شماهم‌میخواهید حضور داشته باشید . ودر روز شانزدهم۱۳۴۲ فرامین مزبور را بتوسط میرزا حسین خان پسر خودم بوزارت فوائد عامه برای ثبت فرستادم ، جنابان آقایان میرزا حسین امین معادن و حاج‌علی‌اکبرخان ستوده پسرمرحوم حاج شکراله طهرانیهم دروزارتخانه حاضر میشوند . البته بطور بی‌خیالی با میرزاحسین برخورد کرده پس از مذاکرات‌که از راه تدبیر بااو کرد بدین ترتیب بوده است‌مشارالیه را فریفته و اغفال نموده فرامین را از دست میرزاحسین پسر من گرفته و بطورقاچاق از این اطاق بآن اطاق رفته وازراهی

که در مدنظر بوده است بیرون میروند، بعدکه میرزاحسین‌خان بمنزل مراجعت‌کردوبمن خبر داد که چنین حرکتی آقایان محترم‌ظاهرشده این‌جانب برای اینکه بدون جهت‌فرامین را بطوریکه مطلب کشف نشود از آنهابگیرم‌مدتی بمذاکره و مکاتبه باآنها اقدام کردم ، هرچه اقدامات کردم که فرامین حقا و شرعاتا هفتاد سال دیگر متعلق بدیگری است و میبایست نزد این‌جانب باشد بمن دهند وهرچه کردم تا امروز فرامین را بمن نداده‌اند، ناچار قضیه را بآقای میرزامرتضی‌خان‌فتوحی‌قیام اطلاع دادم ، لهذا چنانچه آقایان امین معاون و حاج‌علی‌اکبر ستوده معاون مزبوررا بادیگری معامله کرده باشند و یا بنمایند آن معامله فاسد و از درجه اعتبار ساقط‌خواهد بود و این نوشته برای ادای تکلیف دیانت و برای اینکه در روز حاجت حجت‌بوده باشد و عنداله و عندالرسول مسئول نباشم به آقای میرزامرتضی‌خان فتوحی‌قیام‌میسپارم فی ۱۳۴۲ محل مهر محمدصادق . بسم‌اله تعالی شانه‌العزیز اعتراف الحاج صادق‌حفظ‌الله باالکتاب بتمام مازبره فیه فی‌الثالث فی‌شهر جمادی‌الاولی ۱۳۴۲ الاحقر اسداله‌الموسوی خارقانی .

فتوحی‌قیام مدعی است که بواسطه‌قراردادیکه بین او و مالکین معادن امضاء شده است هر عملی که از طرف مالکین‌پس‌از عقد قرارداد انجام گرفته از درجه اعتبار ساقط است ، و هنوز مستاجر قانونی معادن‌ایشان میباشند ، خلاصه آنکه چند نفر از متصدیان امرکه اکنون همه فوت کرده‌اند وذکر نام آنها موردی ندارد ، با خوشتاریا مساعدت کردند تاآنکه فرمانها به ثبت‌رسیدو بشرکتی که خوشتاریا برای استخراج نفط خوریان سمنان تشکیل داد واگذار گشت ؛شرکت سهامی نفط کویر خوریان در سال ۱۳۰۴ با سرمایه پنجاه ملیون ریال که یك‌سوم آن پرداخت شده بود تشکیل گردید و هیئت مدیره آن عبارت بود از امیر منظم‌قفقازی حمزوی ، هانیبال منشی خوشتاریا ، ابراهیم شبانی ، علی‌اکبر ستوده ، قاضی‌زاده‌و دونفر روسی بنام ، رکاکلین و کرکلناد .

دراین‌جا بی‌مورد نمی‌دانم برای روشن شدن ذهن‌خوانندگان عزیز امیر منظم یا میرآقای قفقازیرا معرفی نمائیم . میرآقای‌معروف به قفقازی‌روبروی مسجد مجدالدوله خیابان سپه کاروانسرای بزرگی داشت که‌دارای طویله های متعدد که روی یك قسمت آن بالاخانه‌هائی بود که منزل اتباع آقامیرکه همه قفقازی بودند ، آقامیر در حدود دوازده گاری داشت که حمل مال‌التجاره‌های‌طهران برشت و ازرشت بطهران بااو بودچون دستگاه حمل ونقل بسیار مرتب و سازوبرگ‌وسائط نقلیه هم از حیث گاری و اسب و سورچی‌منظم ودر عین حال مقتدر هم بودندو غالب افرادش که با گاریهای‌حامل مال ـ التجاره از سورچی و مهتر مسلح بودندباین‌جهت از دست‌برد سارقین در راه‌ها درامان بوده و مال‌التجاره محفوظ به‌مقصد میرسید،خود میرآقا با صاحبان منعمان روسی‌بریکاد

قزاق‌خانه آنروز دوستی داشت و غالبا آنهـارا دعوت‌میکرد ، برجسته‌ترین صاحب‌منصبان ایرانیهم باآقامیر طرح دوستی داشتند ،برای‌اینکه جلب نظر صاحب منصبان‌روسی بوسیله ایشان کرده باشند مخصوصا هرموقع که در(بردوباخت) و یا شرارت و بدمستی دچـار ناراحتی میشدند ازآقامیر کمك‌میخواستند .

در تغییر رژیم سلطنت قاجاریه بـه‌پهلوی نظر بسوابقی که با رضاخان داشت اقدامات جدی در تهیه وسایل انقلاب فراهم‌نمود باین جهت و سوابق دیرینه مورد توجه رضاشاه قرار گرفته بود وبهمین علت‌موضوع‌بدست آوردن فرامین و به ثبت رسیدن آنها و تشکیل شرکت باسرع وقت انجام گردید .

سهام شرکت مزبور بی‌اسم بود که‌شصت وپنج درصد دردست بانك روس و پنج‌درصد بخوشتاریا داده شد حق دلالـی‌خودش بود ، و بقیه را بین دوستان ایرانـی تقسیم کرد ، آنانیکه‌مشهور بود دراین‌شرکت‌سهیم بودند ، یکی تیمورتاش بود که یـك ملیون ریال سهـم داشت ، آقامیر قفقازی‌حمزوی (امیرمنظم) که پانصد هزار ریال و ستوده یکصد هزار ریال ، امین معاون‌یکصدهزار ریال و گروهی دیگر که هریك بتفاوت سهمی بآنها داده شده بود ، درآن ایام‌شهرت‌داشت که دو ملیون ریال سهام هم بمقامات بالاتری تقدیم شده بود که مورد قبول‌واقع نشد وهمان وقت سهام مزبور به‌بانك‌پهلوی (سپه) بخشیده شد .

دوره پنجم مجلس شورای ملی‌دکترمصدق نطقی راجع به ثبت ناگهانی فرمانهای معادن سمنان کرده و از دولت سئوال کردکه در این باب توضیح بدهد ، و دولت در جواب گفت که برای محدود کردن امتیازهای گذشته تصمیم به ثبت کلیه امتیازات گرفته شده ودیگـر هم قضیه تعقیب نشد(البته حقیقت معلوم است) شرکت نفطایران و انگلیس هم چند بار مدعی شدکه سمنان‌جزو ناحیه امتیازی آن میباشند ولی دولت جواب داد که موقع امتیاز دارسی سمنان‌جزوخراسان بوده است و اعتراض شرکت هـم بهمین‌جا خاتمه یافت .

در سال ۱۹۲۶ سه نفر مهندس‌روسی‌در نزدیکی حاجی‌آباد که تا سمنان قـریب بیست کیلومتر مسافت دارد شروع‌بکار کردو اقدام بحفر چاه نمود ، یك سال بعدشهرت یافت که چاه مزبور به نفط رسیده ، ولـی‌حقیقت قضیه این بود که در عمق یکصد متر مقداری آب مخلوط به نفت بدست‌آمده بودو مهندسین مدعی شدند که باید تا ششصد متر پائین رفت تا به نفت رسید ، ازآن وقت‌به بعد تصور نمی‌رود اقدام جدیدی صورت گرفته باشد .

در سال ۱۹۲۷ میلادی دولت ایران‌متعرض عملیات در معدن خوریان بطور کافی

توسعه نیافته و اقدام جدی برای استخـراج‌نفط صورت نگرفته است ـ مدیران شرکت روس پیشنهاد کردند که قسمتی از سهـام‌بفرانسویها واگذار شود تاآنها سرمایه داده و کارشناس بفرستند و کار را توسعه دهند،دولت این پیشنهاد را پذیرفت و مذاکراتیهم بایك شرکت فرانسه بنام (پیتروفینا) شروع گشت . در سال ۱۹۲۹ فرانسویها حاضرشدند که در نفط سمنان شرکت کنند مشروط براینکه عملیات فنی بعهده آنها واگذار شود و روسها فقط در کارها نظارت داشته باشند .این‌پیشنهاد از طرف روسها رد شد زیرا آنها میخواستند که فرانسویها سرمایه و متخصص‌دهند زیرنظر روس‌ها کار کنند .

در سال ۱۹۳۰ روسها پیشنهادکردندکه پانزده درصد از سهـام را مجانا بدولت واگذار کنند دولت هم کلیه سهامی که دردست ایرانیان است خریداری کند تا طرفین هریك پنجاه درصد از سهام را دارا باشند ،سپس دولت حوزه امتیاز را توسعه دهد و سرمایه بیشتری از دو طرف برای این کـارتخصیص داده شود تا عملیات توسعه یابد ، ولی این پیشنهاد هم عملی نگردید .

در سال ۱۹۳۰ شرکتی بنام شرکت‌ایران و فرانسه در پاریس تشکیل شد کـه خود را ذیعلاقه به نفت خوریان نشان میداد .شرکت مزبور چند نفر زمین‌شناس به سمنان فرستاد و آنها هم مطالعات‌کردند و بفرانسه‌مراجعت کردند ، قرار بودکه اگر مطالعات آنها امیدبخش باشد شرکت نفت خوریان‌توسعه یافته و با ورود سرمایه فرانسه درآن عملیات وسیع‌تری انجام گیرد ، بقرار معلوم‌مطالعات زمین شناسان فرانسوی چنـدان امیدبخش نبود .

موقعی‌که آرتش شوروی در۱۳۲۰بایران حمله کرد یکی از تقاضاهای شوروی بود که دولت تسهیلاتی برای آنها فراهـم‌نماید که تا بتوانند بطرز بهتری از نفطسمنان بهره‌برداری کنند ، دولت ایران نسبت بچنین‌تقاضائی اظهار تعجب‌کرد و گفت‌اگر تصوری در استخراج نفت شده مربوط بدولت ایران‌نیست ، کار بدین‌منوال بود و تمام‌بگذراندن وقت‌که بطفـره شبیه‌تـــر بود میگذشت ،درصورتیکه روسها بهمه نحوی حاضربودند که رضایت دولت و ملت ایران را فراهم ودرآن محفوظ بماند ولی دست دیگران یعنی رقیب از سیاست نمی‌خواست این عمل انجام‌گردد و بآن شاخ و این شاخ چندین سال می‌پریدند ، قانون‌تحریم مذاکرات‌درباره‌نفت‌را بدست دکتر مصدق از مجلس گذرانیدند بازهم آرام نمی‌شد و راحت نبودند .

تاآنکه در سال ۱۳۲۹ شمسی قانون‌ملی شدن نفت در سراسر ایـران بتصویب مجلس شورای ملی رسید وخودبخودعملیات‌خوریان هم مشمول آن گـردید ، و ایـن بزرگترین نقشه‌ای بود که برای از میدان‌درکردن روسها نسبت به نفط ایران بـکار

بردند و بدست مصدق‌السلطنه انجام دادند .

آقای فاتح مینویسند : ـ در تاریخ۶ اردی‌بهشت (۱۳۳۰) کمسیون مختلط نفت گزارش‌خودرا بشرح‌ذیل تقدیم‌مجلس‌شورای‌ملی نمود : ماده ۱ به‌منظور ترتیب اجـرای قانون مورخ ۲٤ اسفند ۱۳۲۹ راجع به ملی‌شدن صنعت نفط در سراسر کشـور هیئت مختلطی مرکب از پنجنفر از نمایندگان‌مجلس‌شورای ملی بانتخاب هریك از مجلسین و وزیر دارائی وقت یا قائم مقام او تشکیل‌میشود .

ماده ۲ ـ دولت مکلف‌است‌بانظارت‌هیئت مختلط بلافاصله از شرکت نفط‌انگلیس و ایران خلع‌ید کند و چنانچه شرکت برای‌تحویل فوری بعذر وجود ادعائی بر دولت متعذر بشود میتواند تا میزان صدی بیست‌وپنج از عایدات جاری نفط را پس از وضع مخارج بهره‌برداری برای تامین مدعا بـه‌احتمالی شرکت در بانك ملی ایران یا بانك مرضی‌الطرفین دیگر بودیعه گذارد .

ماده۳ـ دولت مکلف‌است بانظارت‌هیئت مختلط بمطالعات و دعاوی حقه‌دولت وهم‌چنین بدعاوی حقه‌شرکت‌رسیدگی‌نموده‌نظریات خودرا به مجلسین گزارش دهد که پس از تصویب مجلسین بموقع اجرا گذاشته‌شود .

ماده ٤ ـ چون از تاریخ ۲۹ اسفند۱۳۲۹ که ملی شدن نفت بتصویب مجلس‌سنا نیز رسیده است کلیه درآمـد و محصولات‌نفتی حق مسلم ملت ایـران است و دولت مکلف است با نظارت هیئت مختلط بحساب‌شرکت رسیدگی کند و نیز هیئت مختلط‌باید از تاریخ اجرای این قانون تا تعیین هیئت‌عامله در امور بهره‌برداری دقیقا نظارت‌نماید

ماده ٥ ـ هیئت مختلط باید هرچه‌زودتر اساس‌نامه شرکت ملی نفط راکه در آن هیئت عامله و هیئت نظارت از متخصصین‌پیش‌بینی شده باشد تهیـه و برای تصویب مجلسین پیشنهاد کند .

ماده ٦ ـ برای تبدیل متخصصیـن‌خارجی به متخصصین ایـرانی هیئت مختلط مکلف است آئین‌نامـه فـرستادن عـده‌ای‌محصلین بطریق مسابقه در هر سال برای‌فرا گرفتن رشته‌های مختلف معلومات وتجربیات‌مربوطه بمنابع نفت بکشورهای خارج را تدوین و پس از تصویب‌هیئت وزیران‌بوسیله‌وزارت فرهنگ بموقع اجرا گذارد ، مخارج تحصیلی این محصلین از عواید شرکت ملـی‌نفط پرداخت خواهد شد .

ماده ۷ ـ کلیه خریداران محصولات‌معادن انتزاعی از شرکت سابق نفط انگلیس ایران هر مقدار نفتی که از اول سال مسیحی۱۹٤۸ تا تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ (۲۰ مارس ۱۹۵۱) از آن شرکت سالیانـــه خریـداری‌کرده‌اند میتوانند از این به بعد هم بنـرخ عادله بین‌المللی همان مقدار سالیانه‌خریداری‌نمایند و برای مـازاد آن مقادیر درصورت

تساوی در شرایط در خرید حق تقدم‌خواهندداشت .

ماده ۸ ـ کلیه پیشنهاد های هیئت‌مختلط که برای تصویب مجلس شورای ملی تهیه و تقدیم مجلس خواهد شد بکمسیون‌نفت ارجاع میگردد .

ماده ۹ ـ هیئت مختلط باید درظرف‌سه ماه از تاریخ تصویب این قانون بکارخود خاتمه دهد وگزارش عملیات خودراطبق‌ماده۸ به مجلس تقدیم کند ودرصورتیکه احتیاج به تمدیدمدت‌باشدباذکردلیل‌موجه‌درخواست‌تمدید نماید ، و تازمانیکه تمدید مدت بهر جهتی از جهات از تصویب مجلسین نگذشته‌است هیئت مختلط میتواند بکار خود ادامه دهد .

روز ٦ اردی‌بهشت علاء استعفا دادو شهرت یافت که علت استعفای او این‌بوده که بادخالت قوه مقننه در کارهای قوه‌مجریه‌مخالف بوده است و قانون ۹ ماده‌ای راکه بدون مشورت بادولت صلاح نمی‌دانسته‌است‌روز بعد مجلس نسبت‌بزمام‌داری دکترمصدق (از یکصد نفر عده حاضر ۷۹ نفر) اظهارتمایل‌کردند ، دکترمصدق قبول‌زمام‌داریرا مشروط بتصویب قانون نه ماده‌ای‌که در بالا نقل‌شده‌کرد ولذا مجلس شورای ملی قانون مزبور را در جلسه ۷ اردی‌بهشت و مجلس‌سنادردهم‌اردی‌بهشت تصویب کرد و روز ۱۲ اردی‌ـ بهشت دکتر مصدق کابینه خودرا به مجلس‌معرفی کرد و برنامه خودرا بشرح ذیل بیان نمود .

۱ ـ اجرای قانون ملی شدن نفت‌درسراسر کشور برطبق طرز اجرای اصل ملی شدن صنعت نفط و تخصیص عوائد حاصله ازآن به تصویب اقتصاد کشور و موجبات‌رفاه و آسایش عمومی .

۲ ـ اصلاح قانون انتخابات مجلس‌شورای ملی و شهرداریها .

نهضت ملی کردن نفت از نظر کلی‌ـدراین که نهضت ملی کردن نفت مانند نهضت (رژی) تنباکو و نهضت مشروطیت و نهضت‌ضد اخراج (شوستر) امریکائی و نهضت‌رژیم سلطنت قاجاریه یك نهضت صددرصد درتوده‌مردم ملی بوده ودر منابع عمیق احساسات ملت ایران سرچشمه گرفته جای هیچگونه‌شك و تردیدی نمی‌باشد . عوامل پیدایش این نهضت را باید در غفلت و قصور شرکت‌نفط ایران و انگلیس و سوء سیاست‌انگلستان و علاقه‌مند دیگران به نفت ایران‌وبیعلاقگی‌طبقه حاکمه نسبت به منابع ملی ایران‌جستجو کرد ، زیرا همین‌که‌عوامل مزبور دست‌بدست‌هم دادند ملت ایران را قلبا نسبت بدستگاه نفط یك‌باره متنفر ساخت ودرواقع کانونی‌از مواد محترقه برای برهم زدن دستگاه آن روزی نفط تدریجا تکوین یافت. این‌هاکه‌گفته شد باصطلاح علت اصلی بود اماعلل دیگریهم مانند عدم رضایت شدید مردم ازحکومت‌هائی‌که بدست‌طبقه‌حاکمه باپشتیبانی

بیگانگان در درجه اول بریطانیا روی کـارمی‌آمدند ، هزینه روزافزون زندگی، نبودن کار برای جمع کثیری از مردم تحصیل‌کرده‌باسواد و فهمیده ، اعتراضات عمومی‌بدستگاه فاسده ادارات دولتی ، علاقه شدید مـردم‌بعمران آبادی کشور بوسیله بیشتر عوایـد نفت ، تقاضای مردم برای برقراری یـك‌حکومت دموکراسی واقعی و تامین آزادی درهم شکستن سدهائی‌که مانع روی کـارآمدن‌عناصرمترقی بوده ، ونارضایتی‌خصوصی و شخصی پاره ازرجال متنفذایران‌ازانگلیسهانیز مزید بر علل گشته و آن کانون محترقه را بطور سهمگین منفجر ساخت .

این انفجار برای‌شرکت‌نفط‌وسیاست‌انگلستان در خاورمیانه بسی خطرناك بود ، سیاست‌مداران و نویسندگان و جراید اروپاو امریکا بخصوص خود انگلستان این‌مطلب را تائید کردند ودر نظر ارباب بصیرت‌جای‌هیچگونه بحثی دراین باب نیست که معتقد بودند که نهضت ملی شدن نفط هم‌بدل‌خواه‌و اراده انگلیسها انجام گرفته است . درعین حال هم بایداعتراف کرد که نهضت ملی‌شدن‌نفط حق وعده‌هائی که داده میشد برای‌ایران و ایرانیان کاملا ثمربخش واقع نگردید وچنانچه اکنون مشاهده میکنیم مواعیدی که بمردم داده شد انجام نگردیده است . علتش‌چه بود بطور معمول وقتی که رنجشها و آزردگیها و نارضایتی‌ها در جامعه بروز کندو برای مدت طولانی هم دوام یابدوراهی هم برای دفع آن بوسایل مشروع و معمول‌بنظر نرسد احساسات مردم‌غلیان یافته‌ومهیای اقدام شدیدتری میگردند ، در چنین مواقعی‌پیشوایان فداکار و ازخودگـذشته‌ای پیـدا میشوند که مردم را دعوت بقیـام و اقـدام‌میکنند و بوسیله تهییج و تشجیع احساسات آنها را ترغیب و تشویق مینمایند که بر علیه‌بیدادگری و ستمگری برخیزند وحق‌ازدست رفته خود را بگیرند ، این‌گونه نهضت‌ها درتاریخ بشریت بکـرات اتفاق افتاده و جزو مقدس‌ترین وگران‌بهاترین اقدامات محسوب‌میگردد و احساساتیکه سرچشمه آن میباشد از پاك‌ترین و پسندیده‌ترین احساسات انسانی‌بشمار می‌آمده پیشوایان مزبور هم ازدونوع خارج نیستند و صفحات تاریخ نوع دیگـررا تاکنون نشان نداده است ، بعضی ازآنان قدرت تهییج وتحریك احساسات مردم راتوام باعقل و خرد وواقع‌بین کرده وراه‌نمایان مبرزی میشوند و برخی دیگر که فقط لذت‌تهییج را داشته و فاقد مآل‌اندیشی وتوانائی تحصیـــل نتیجـه مطلوبـه میباشد محکوم‌احساسات گشته و دروسط راه باز میماننـد، (چنانکه درعصر خود دیده‌اید) رهبرانیکه‌درنهضت های مختلف کامیـات وکام‌روا شده کسانی بوده‌اندکه واجدصفات «رجل‌سیاسی»و سیاست‌مداری بوده‌اند ، اگر بکتابهای لغت در زبانهای‌اروپائی مراجعه کنیم‌می‌بینیم‌که کلمه «سیاست‌مدار» را این‌طور تعریف میکنند : «کسیکه در فن حکومت کردن وزمام‌داری ورزیده باشد و تشخیص دهد که

چه باید کرد ، رهبر سیاسی که دارای وسعت فکر و نظر خردمندانه و لیاقت و کفایت برجسته باشد» - بنابراین سیاست‌مدار واقعی آن کسی میباشد که پس از تحریك احساسات ودرهم شکستن اساس بیدادگری بی‌درنگ و تامل باصلاح کار پرداخته ودر موقع مقتضی ابراز احساسات راتسکین داده وامکانات رادرنظر گرفته و ازروی واقع‌بینی اساس و بنیان جدیدی که مطابق خواسته‌های مردم باشد بنا نماید ، گردانندگان نهضت‌هائی که تاکنون توفیق یافته‌اند آنهائی بوده‌اند که درمواقع لازم احساسات افراطی را بنفع مردم تسکین و التیام داده و از شور و هیجان ملی بطور خردمندانه بهره‌برداری کرده‌اند ومنطق و مصلحت و امکانات را بدست احساسات نسپرده‌اند و کشتی متلاطم نهضت راکه مسلما مواجه با مخالفین و مخالفتهای سرسخت امواج بوده است بامتانت و حزم و احتیاط لازم بکرانه نجات رسانده‌اند و باصطلاح ازآب گل‌آلوده بنفع ملت خود ماهی ترقی گرفته و تعالی و رفاه وآسایش صید کرده‌اند.

دراین‌جا برای توضیح مطلب ازوضع خودمان و انقلابی که تاحدی مربوط بعصر حاضر میباشد شاهد و مثال می‌آوریم . پس از این که محمدعلی‌شاه قاجار مجلس رابتوپ بست سراسر ایران برای اعاده مشروطیت ومبارزه بادستگاه استبداد یك پارچه احساسات شد و از هرگوشه و کنار صدای مخالفت برخواست ، پیشوایان ملیون و سران آزادیخواهان متوجه اهمیت موضوع شدندو از احساسات بی‌شائبه مردم برای استقرار رژیم مشروطیت استفاده کرده با جریان احساسات پیش آمدند تاآنجاکه طهرانرا فتح و محمدعلی‌شاه را وادار بخلع و کناره‌گیری نمودند ، اما همین که نظر اصلی آنها یعنی خلع پادشاه دیکتاتور و اعلام حکومت مشروطه مسلم گردید دیگر حب وبغض شخصی و تمایلات آمیخته بغرور و جاه‌طلبی رافراموش کردند و درحدود امکان و تا آنجا که منافع ملی پیشرفت داشت جلو رفتندچون می‌دانستند که اگر قدمی فراتر نهند و بجای تعیین پسر پادشاه مخلوع صحبت‌های دیگری بمیان آورند نه تنها رنج و مساعی خودشان ومردم فداکار یك باره بهدر میرفت بلکه تمام نیکی که طول مدت مبارزه با دستگاه استبداد بدست آورده بودندیك باره لکه‌دارمیگردید،و آنان یك دسته پیشوایان جاه‌طلب خودخواه و انتقام‌جو نه ملت پرست و مملکت‌دوست و واقع‌بین معرفی میشدند ، از آنروز دامنه احساسات و تمایلات وخصوصیات را رهاکرده تاحدامکان از نهضت ملی استفاده‌بردند بقسمی که اکنون پس از نیم‌قرن تمام پیشوایان مزبور در تاریخ ایران بعنوان رهبران واقع بین و دوراندیش ثبت شده است .

یکی از شرایط توفیق و بهره‌برداری نهضت ملی آنست که سران نهضت تا پایان بهره‌برداری از نهضت باهم متحد و متفق باشند و از آغاز کار بواسطه عدم تجانس

فکری و غیره مانند وصله‌ناجور بشمار نیایند،زیرا همین ناجور بودن آنها سبب میگردد که از وسط نهضت و کار تفرقه بین آنها افتاده،این‌جاست که‌مخالفین نهضت‌ازآن‌سوءاستفاده مینماید .

اکنون باید دید رهبران نهضت ملی‌نفط ایران از کدام یك از دو دسته فوق بوده‌اند ، تصور میکنم برای خواننده‌تشخیص خیلی روشن باشد ، اگر خواننده‌را عقیده براین است که رهبران نهضت در تهییج‌احساسات توانائی بسیار داشته و فقط بآن اکتفا کردند ، آن وقت علت عدم توفیق‌کامل‌آنها را زودتر درك خواهند کرد ، و اگر کسی بعکس برای رهبران مزبور هردوصفت‌را قائل بوده ، یعنی هم تهییج احساسات و هم سیاست‌مداری و خردمندی آنوقت بایددلایل دیگری را برای عدم کامیابی آنها جستجو کرد ، بهرحال بهترین و ساده‌ترین‌راهی که بنظر میرسد این است که‌جریان ملی شدن نفط را بطور اختصار مرور کرده وسپس‌قضاوت کنند ، ومن دراین‌جا اظهارات و تصمیمات مهمی که در جریان ملی شدن نفطاتخاذ شد نقل مینمایم تا خوانندگان بتوانند از روی استنباط خود قضاوت نماید .

در تاریخ ۲۶ آذر ۱۳۲۹ دکترمصدق نطقی در مجلس ایراد کرد و مکی بواسطه کسالت دکتر مصدق نطق اورا خوانده که‌جملات زیر ازآن نقل شده‌است : «اماحقیقت این است‌که کشور ایران دچار هیچگونه‌ضرراقتصادی‌وارز هم در اثر ملی کردن صنعت نفط نخواهد شد زیراکه فرض کنیم‌ایرانیان‌بجای ۳۰ ملیون تن استخراجی شرکت در سال ۱۹۵۰ فقط ده ملیون استخراج کند وبرای هرتن که شرکت یك لیره خرج میکند دو لیره مصرف نمایند بازهم براساس فروش‌هرتن پنج لیره (که قیمت ارضی خلیج فارس خواهد بود) دولت ایران ۳۰ ملیون لیره‌عایدی خواهد داشت و حال آنکه‌بااستخراج ۳۰ ملیون تن در سال ۱۹۵۰ و طبق‌اظهارنامه‌وزیر دارائی عایدی دولت ایران حداکثر۲۵ ملیون لیره خواهد گردید و تازه هم ۲۰ملیون تن باقی مانده که صد ملیون ارزش دارد ذخیره خواهد ماند تا فرزندان آتیه‌ایران بتوانند ازآن بنفع خود بهره‌برداری نمایند ، محاسن و برتریهای‌دیگری که‌اهمیت‌سیاسی دارد و باملی کردن صنعت نفط‌تامین خواهد شد»ـ این است که (۱) دولت وملت‌ایران از اعمال نفوذهائی‌که شرکت ودولت انگلیس معمول داشته و شمه از آنرا درجلسه‌یکشنبه ۱۲ آذرماه ۱۳۲۹ بعرض مجلس شورای ملی رساندم مصون خواهد ماند .(۲) سایر کشورها هم بهانه‌ای برای تقاضای این قبیل امتیازات که باستقلال و تمامیت‌مملکت متعرض است نخواهند داشت و ملت ایران خواهد توانست راه ترقی رابدون‌هیچگونه اعمال نفوذ و موانع خارجی در محیط صلح وصفا به‌پیماید در خاتمه برای‌اینکه نشان دهیم که براثر ملی شدن صنعت

نفت هیچگونه مزاحمت سیاسی ممکن نیست برای ملت ایران پیش آمد کند ، جریان مجلس شورای ملی انگلستان راکه (مستربین کوشن) راجع به ملی کردن صنایع در بیرمانی از وزیر امور خارجه انگلستان سئوال کرده است باطلاع نمایندگان محترم میرساند .» .

در جلسه ۲۸ آذر ۱۳۲۹ مجلس شورای ملی ، دکتر شایگان نطقی ایراد کرد که قسمتی از آن در زیر نقل میشود .

«بعنوان محیط بین المللی هم امروز مساعد است برای اینکه قدم مردانه ! ملت ایران بردارد این کار را بکند اگر نتوانست ملت ایران این را اداره بکند گردن من را بزنید، عرض بنده این است که این شبهه ها راکه برای ملت ایران ایجاد میکنند شما این قدم را بردارید ملت ایران همیشه خودش را اداره کرده و اداره خواهد کرد ، حالا آنقدم مردانه را آقایان باید بردارید .» .

در همان جلسه محمود نریمان که یکی دیگر از اعضای جبهه ملی ، نطقی کرد و چنین گفت : «دراین جا لازم میدانم این مطلب رابعرض آقایان نمایندگان مجلس شورای ملی برسانم که راجع بامکان بهره برداری از معادن نفط جنوب از طرف دولت ایران نباید تردیدی بخود راه بدهند چه بابرچیده شدن دستگاه کمپانی نفط جنوب طرز اداره امور کارها در این کشور تغییر فوری و محسوس خواهد نمود و جریان کارها به مجرای طبیعی و مطلوب خود خواهد افتاد.»

در جلسه سوم دیماه ۱۹۲۹ مجلس شورای ملی دکتر بقائی نطق مفصلی ایراد نمود که بعضی از قسمتهای آن در زیر نقل میشود «یك سئوال دیگر کرده بودم و آن این است که اگر صنعت نفط ایران بدست ملت ایران استخراج شده بود آیا باین وسعت میرسید یاخیر ؟ البته اولیای شرکت ومزدورآن این طور وانمود می کنند ، که ملت ایران خودش نمیتواند چنین کاریرا بکند و این یك مطلب بسیار دقیق و بسیار طولانی است که اگر چاقوکش های دولت و قوای شهربانی مجالی دادند انشاءاله به تفصیل خواهم در روزنامه نوشت تااینکه ثابت کنیم باوضعیت فعلی ایران و باداشتن مهندسین تحصیل کرده و کارگران باتجربه باکمال سهولت و آسانی قادر هستیم که خودمان نفت خودمانرا اداره کنیم ..... باتمام این احوال ایرانی میتواندنفط خودرا استخراج کند ، بااین که انگلیسها دراین پنجاه سال اخیر نگذاشتند ایرانیهادر راس مشاغل حساس قرار بگیرند وبااینکه مانع میشدندکه باصطلاح فوت وفن کاس گری استخراج نفت را یاد بگیرند ، همان نبوغ و هوش فوق العاده ایرانی سبب شده که حتی این کارگرهای ایرانی در کار خودشان مهارت بسیاری پیدا کنند و تازه بفرض محال که متخصص باندازه کافی نداشته باشیم چه مانعی دارد و از ممالك بیطرف متخصص استخدام میکنیم ، یا بالاتر ازاین چه مانعی دارد که

از انگلستان استخدام بکنیم ، آنکه میآیدبرای شرکت نفط کار میکند و حقوق‌میگیرد ممکن است برای ما کار کند وحقوق‌بگیرد،اگرچه شاید بعضی از آنها حاضر نباشند بحقوق گرفتن‌از ما وبعضی‌شانهم صلاح‌نیست‌ما استخدام کنیم ولی اشخاص متخصص در همه جای دنیا در تمام ممالك هستند تازه یك‌موضوع دیگر اگر ما نفت را تصفیه نکنیم چه میشود چون‌تمام‌این‌قسمت‌ها واستدلالات‌راجع به تصفیه است تاآدم میگوید ، چی ، میگویند این پنجاه ماده است تصفیه‌اش‌مشکل است ، متخصص لازم دارد ودر تمام دنیا ده نفر بیشتر راجع به نفط اطلاع ندارندو از این حرفها میزنند ، ما نمی‌خواهیم نفطمانرا تصفیه کنیم ، نفت خام میفروشیم،این هیچ چیز لازم ندارد ، میدانید این چاه‌ها که بااین ترتیب میشود نفط از آنهافوران میکند ما تصفیه نشده میفروشیم ، چه مانعی دارد که ما نفت خام که خواهان‌بسیار هم در دنیا دارد و بطوریکه گفته میشود الان بسیاری از ممالك خودشان‌تصفیه‌خانه میسازند که نفط خام بخرند و بیاورند آنجا تصفیه کنند ، بااین لوله نفت خداداده‌کشتی میآید کنار بندر ده هزار تن نفت میخواهد یکی دیگر میآید ۳۰۰ تن نفت‌میخواهد ، پولش را می‌گیرم نه تصفیه‌خانه میخواهد و نه متخصص ، چه مانعی داردواین دیگر کاریست بیرون آوردن نفط خام و فروش آن بدون تصفیه ، این کاریست که‌هرایرانی کار کردن میتواند بکند ولی البته بفکر رجال باهوش ما نمیرسد و آقایان این‌را مطمئن باشند که ما بدون احتیاج‌به تصفیه خانه و بهیچ چیز میتوانیم در دنیا نفطفروش‌کنیم و بشما قول میدهم اسکله‌های بنادر مثل دکانهای نانوائی درآن موقع که‌تیمسارلازم داشتند ، فشار باشد برای نان نه در زمان حکومت خودشان ، همان کشتیهابرای‌بردن نفط خواهند آمد و من از آن بالاتر میگویم اصلا نفت نداشته باشیم و یك (بمب)اتمی بیاید و تمام نفت مارا نابود بکند که ایکاش ا زاول نداشتیم ، اگر ما از روز اول نفت نداشتیم مثل افغانستان بودیم و روی پای خودمان بودیم‌که دیگر افغانستان نتواندآب هیرمند را ببرد و زور اورا بشنویم ، چرا اینطور شدیم ! برای اینکه نفت داریم،برای اینکه انگلیسها میخواهند منفعت‌ببرند. آقایان بیائید این صنعت نفت‌راملی‌بکنید ولوحداکثرش را بگیرید که این نفت نابود بشود و فرض کنید و نابود بشود و دست‌اینهاکوتاه بشود می‌نشینیم‌باهم‌زندگی‌میکنیم بهمان کشاورزی خودمان می‌پردازیم و همان‌آبادان را آباد میکنیم .... شما بواسطه ملاحظه نفت فلان سرجنبان که میگوید‌مصلحت نیست ماباانگلیسها دربیفتیم‌میترسید آخر چه مصلحتی نیست وکدام مصلحت‌است‌که ما بگوئیم میخواهیم نفت خودمانرا ملی کنیم ، شما مطمئن باشید روسیه‌ای که برای‌مقاوله‌نامه قوام سادچیکف هیچ اظهار خصمانه‌ای نکرد اگر ما قرارداد الغای۱۹۳۳را در ضمن ملی کردن صنایع نفت از بین

ببریم و رای بدهیم من بشما قول میدهم آنروسیه‌ای که در آن موقع اظهارخشم نکرد اگر ما این‌کار را بکنیم و آنها (انگلیسها) بخواهند بما تجاوز کنند دفاع خواهندکرد، آقایان دنیا دریك وضعیت خاصی است اگریکی از این کشورهای بزرگ ، از این امضا کنندگان منشور ملل متفق و اعلامیه حقوق‌بشر یکی از اینها بخواهند بما حمله کنند باید اعلان‌جنگ بدنیا بدهد ، حمله بایران‌یعنی اعلان جنگ جهانی سوم » .

در جلسه ۲٤ کمیسیون مخصوص نفت که بتاریخ هشتم آذرماه ۱۳۲۹ تشکیل شده بود اله‌یار صالح چنین گفته بود : «اماراجع باینکه آیا ملی نمودن صنعت نفطایران عملی میشود یانه ، اولا ما نباید فکر کنیم‌که امروز دولت انگلستان هرکاری میخواهد بتواند انجام دهد ملاحظه میفرمائید دولت‌شوروی بااینکه یکی از زورمندترین دول جهان است و باجمعیت چین و کشورهای‌شرق اروپا که تحت تسلط او هستند و تقریبا به نصف جمعیت دنیاحکومت می‌کند امروزدر مقابل افکار عمومی محتاج بسازمان‌ملل متحد میباشد و نماینده چین کمونیست‌برای‌اظهار مطلب خود بشورای امنیت میرود . وقتی‌که دولت شوروی قادر نیست هرکاردلش میخواهد بکند بطریق اولی بریطانیاکه خودش رایکی ازتشکیل‌دهندگان‌وطرفداران‌سازمان ملل متحد میباشد قادر نخواهدبود اراده خودرا به ملت ایران برخلاف حق وانصاف تحمیل نماید ، بطوریکه آقایان‌اطلاع دارند حتی قبل از تشکیل سازمان ملل‌متحددولت مکزیك در مقابل کشورهای امریکا که همسایه قوی مکزیك میباشد نفط خود راازدست امریکا وآنرا ملی نمود منتهاخسارت امریکا را داد ، بنده تصدیق میکنم که شایداهالی مکزیك نتوانسته‌اند نفت خود را بخوبی امریکائیها اداره کنند ولی این نتیجه‌را لااقل گرفته‌اند که نفط مکزیك دردست خودشان است ، بعقیده بنده هرگاه درایران‌نیز اختیار نفت دردست خود ایرانیان باشد ولو تمام چاه‌های نفط ما راکدبماند بهتراست‌ازاین‌که دولت انگلستان حمل لیره بطرف کشور ما سرازیر نماید ولی لیره‌ها را برای‌فساد ملت‌ایران و خرابی دستگاه حاکمه ما بکار برد ، بنابراین هدف ما ایرانیها بایداین‌باشد که بهر قیمتی که تمام میشود سایه شوم شرکت نفط راازسر ایران برداریم و خودمانرا از دست آنها خلاص کنیم وتصور نفرمائید هرگاه ما این کار را بکنیم انگلیسهاکشتی جنگی خواهند آورد و قشون پیاده خواهند کرد ، ما میتوانیم ازهمین‌متخصصین‌انگلیسی که الان در نفط جنوب کارمیکنند یا اشخاص دیگر که در انگلستان یا کشورهادیگر هستند متخصصین را استخدام نمائیم و بتدریج نفت خودمانرا استخراج و باهمان‌کشتی‌ها در حامل نفت آنرا ببازار خارجه بفروشیم .» .

در جلسه ۲٦ کمسیون نفط مورخه۹ر۱۱ر۲۹ عبدالرحمن فرامرزی چنین گفته

بود : ـ «راجع به ملی شدن نفط که جناب‌آقای قشقائی پیشنهاد کردند حقیقت این‌است که این‌جا نشسته‌ایم ممکن است یك تصمیمی‌بگیریم که در وضع مملکت تاثیر عظیمی داشته باشد و حتما تاثیر عظیمی دارد یامثلااعلان میکنیم که صنعت نفط ملی شود و این تصمیم را می‌گیریم و این امر عملی است و میشود وآنروز روزعید ملی‌ماست، یااینکه تصمیم میگیریم و بعد هم نمیتوانیم و ازعهده برنمی‌آئیم و کارهای ما میخوابد این کار را سرسری نمیتوان گرفت ودر حیات‌ماتاثیر خیلی عظیم دارد ، من هنوز راجع به ملی شدن نفت چیزی درست حالیم نشده که‌این را میتوانیم عملی کنیم یا نمی‌توانیم ، استدعائی‌که من دارم این است که روی‌احساسات قطعی نرویم و زیاد فکر کنیم اگر آقایان معتقدند که این کار عملی است بماثابت کنند و ما قبول میکنیم و اگر عملی نیست این را بهانه قرار بدهیم برای اینکه‌یك پول زیادی بگیریم .... جناب آقای‌دکتر مصدق فرمایشی راجع باصلاحات کردند که‌نحوی عملی شود که ما محصول نفط را بگیریم و خرج اصلاحات کنیم البته این‌بسیارصحیح است ولی آنچه ما میترسیم این‌است که از این محصول فعلی هم ازبین برود والااگر ما میدانستیم که باید باطریق دیگری جز باشرکت نفت این مسئله را حل بکنیم‌چه بهتر بود .... در خصوص نامه‌ای که مرقوم فرمودید درصورتیکه ما بدانیم‌دولت‌ایران میتواند اداره بکند ولواینکه فعلا منافع کمتر باشد ، بنده خودم حاضر هستم‌که زیر بیرق شما سینه بزنم که باید صنعت نفط ملی بشود ، اگر دولت بگوید میتوانم‌اداره کنم تا دو ملیون کمترش هم راضی میشویم ودر این‌جا دکتر مصدق گفته است(استدعا میکنم تا پنجاه درصد کمترازعایدات فعلی هم بما بدهند راضی شوید.) آنچه‌بنده‌شخصا میترسم این است که پوست‌کنده بگویم که ما نتوانم اداره کنیم یعنی من ازآن میترسم همین حالتی را که در کارخانه‌ها و معادن ماست درآنجاهم جاری شود یعنی‌مجبور شویم که وضع یك مالیاتی بکنیم که ازآن مالیات صرف اداره آن بنمائیم» .

در همان جلسه حسین مکی‌درجواب‌فرامرزی چنین گفته بود : «آقای فرامرزی فرمودند ممکن است استخراج این منابع‌نفتی از بین برود دنیای امروز ۳۰ملیون نفت را نمیتواند ازجای دیگر استخراج بکند ،مجبور هستند اگر تنی پنجاه لیره هم شده پول بدهند و ما استخراج بکنیم ، این یك‌رقم عمده‌ای است‌که دنیا نمی‌تواند از آن صرف‌نظر بکند آنها مجبورند حتی مهندسین‌مجانی‌هم دراختیار دولت بگذارند برای اینکه بتوانند بازار دنیا را اداره کننده ،پس منافع نفتی نه تنها نخواهد خوابید بلکه همه نوع کمکی دنیا بماخواهد کرد ، فرانسه‌سوئیس ، ایطالیا و حتی امریکا دارد شصت درصد از استخراج مواد نفتی راخودامریکامصرف میکند ، واما ما نمی‌خواهیم‌که این

نفط را ترشی بیندازیم درحدود هفت ملیون‌تن تنها بحریه انگلیس احتیاج دارد و ما حاضریم بقیمت عادله بخود آنها بفروشیم وهمین مهندسین که الان بکار مشغولند استخدام میکنیم .... بنده عرایضم راجع‌بملی‌شدن نفط بادلیل و رقم همه را روی کاغذ ارائه میدهم» - بی‌مناسبت نیست اگر گفته‌شود که در همان سال اولی که نفت ایران ملی شد محصول کویت از ۱۷ ملیون تن به۲۷ ملیون ترقی داده شد ، و محصول عراق از ۷ ملیون به ۱۵ ملیون‌تن رسید ، ومحصول‌عربستان سعودی از ۲۶ ملیون تن‌به۲۹ملیون افزایش یافت ، این است‌جواب‌اظهارات‌مکی- که ساربان میداندکه شترها راکجا بخواباند.

در همان جلسه دکتر مصدق در جواب فرامرزی چنین گفته بود : « بنده صدی صد اطمینان میدهم که این نفت از چاه‌بیرون‌خواهد آمد و احتیاج طرف مقابل سبب بیرون آوردن نفط از چاه میشود .» .

در جلسه ۳۶ کمسیون نفط بتاریخ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ دکتر مصدق نامه‌ای راکه به کمسیون نفت درجواب نخست‌وزیری‌وقت‌نوشته شده بود خواند که ضمن آن چنین گفته بود : «البته برخلاف آنچه که‌آقای‌نخست‌وزیر بمنظور نگرانی ساختن اذهان عمومی نسبت بخواسته ملت ایران یعنی(ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران) اظهار میدارند جبهه ملی باعده زیادی از کارشناسان فنی و قضائی و اقتصادی که‌اطلاعات خودرا ازروی نهایت عشق واخلاص‌دراختیارجبهه گذارده‌اند در تماس‌دائم‌بوده وبانهایت دقت تمام اطراف و جوانب کار را مطالعه وبااطمینان کامل پیشنهاد خودرا که موردقبول قاطبه ملت ایران واقع شده است تقدیم‌نموده‌و ازنظر سیاسی هم با سابقه ممتدی که‌اکثریت باتفاق افراد جبهه ملی در امور سیاسی‌دارندو صلاحیت آنان در این زمینه بمراتب‌ازافراد دست‌نشانده‌ای که وزارت امور خارجه ولی‌بااعمال نظر خاص آقای نخست‌وزیر انتخاب شده و اظهارات نفرت‌انگیزی نموده‌اند باین‌نتیجه قطعی رسیده‌اند که تنها راه ملی‌کردن صنعت نفت در سراسر ایران از هرجهت بنفع‌ملت ایران است و هیچگونه خطری بااعمال آن متوجه منافع اقتصادی یاسیاسی‌ویااخلاقی‌کشور ایران نخواهد بود .... ملت ایران مطمئن است که‌نه‌تنها فروش این مقدار نفط‌باتوجه به نیازمندی دنیا برای او مقدور است بلکه میتواند در همان سال اول ملی‌شدن صنعت نفط بیش از اینها بدنیا بفروشد و میزان عوائد خودرا بالا ببرد .... ملت‌ایران حاضر است برای تشویق شرکتها و ترمنهای نفت بآخرین نفت ماکه هر تنی یك‌لره تمام ودر خلیج فارس پنج لیره دادوستد میشود بین یك یا دو لیره تخفیف داده وآنرادر حدود سه الی چهار لیره بفروش رساندو باین ترتیب بافروش نفط بیشتری که بحداکثرثلث استخراج فعلی شرکت نفط خواهد شد همین عواید ارزیرا تامین کند و نگذاردآنراشرکت تاراج کند .» .

از بیانات رسمی زعمای جبهه ملی که در فوق ذکرشد آشکار است که هیچگونه و هیچیك از آنها اطلاع کافی درباره تجارت بین‌المللی نفط و طرز فروش و توزیع آن نداشته و ندارند و تصور میکردند که احتیاج دنیا فقط به نفت ایران باندازه ایست که خریداران باکشتیهای خود بساحل ایران آمده وبامنت زیاد نفت را خریده و قیمت آنرا خواهند پرداخت . چنانکه معلوم است آنها آگاه نبودند که بدون وسائل حمل و نقل و توزیع و دستگاه فروش دربازارهای متعدد وفروش نفت در دنیای امروز مقدور نیست و ضمنا متوجه نبودند که قسمت اعظم وسائل مزبوردراختیار شرکتهای بزرگ هفت گانه ایست که معروف به (کارتل) نفط میباشد ، آنانیکه بامور نفط انـدك آشنائـی داشتند از اول می‌دانستند که اعضای کارتل بقدری بایك دیگر روابط نزدیك دارند و قراردادهائی که بین آنها منعقد شده باندازه‌ای آنها را باهم مرتبط ساخته که ممکن نبود برای خاطر ما شرکت انگلیس را رها نمایند (چنانچه در عمل این موضوع کاملا مشهود گردید و ازهرجهت در مضیقه افتادیم) و شرکتهای دیگر هم که عضو کارتل ، نبودند وسائط و وسائل لازم و کافی برای فروش و توزیع نفط نداشتند که تا داوطلب خرید نفت مابشوند ، از همه اینها گذشته ، کارتل ، بین‌المللی نفط باآن قدرت عظیمی که در دنیای نفت حاصل کرده است هیچگاه اجازه نمیداد که نفت ایران به بهای ارزان‌تری (چنانکه زعمای ملی در نظر داشتند) در بازارهای جهان آمده ووضع بین‌المللی اجازه این را نمی‌داد که دولت انگلیس به حمایت شرکت نفط برخاستـه وبسبك قرن نوزدهم و روشهای استعمـاری تجاوزی بایران نماید ، ولی در قسمت هـای اقتصادی و بازرگانی جبهه ملی مشاوریـن مطلع و آزموده‌ای نداشت که مطلب راواضح سازد و آنانیکه ادعای اطلاع میکردند از وضع فروش نفط بی‌خبر بودند چنانکه بعدها روشن و معلوم گشت .) .

مذاکرات با هیئت اعزامی از طرف شرکت .

پس از قانون اجرای ملی شدن نفط در تاریخ دهم اردی بهشت ۱۳۳۰ بتصویب مجلسین رسید و دکتر مصدق زمام امور رابدست گرفت ، شرکت نفط ایران و انگلیس و دولت انگلستان اعتراضات شدیدی بدولت ایران کرده و قانون ملی شدن نفت را نقض یك طرفی قرارداد ۱۹۴۳ قلمداد کردنـد ،هربرت ماریون ، زیر خارجه دولت کارگری انگلستان توسط سفیر ایران در لندن پیامی برای دکتر مصدق فرستاد و تقاضا کرد کـه اقدامی ازطرف دولت ایران نشود تامذاکرات بین دولت ایران و شرکت نفت دوباره شروع گردد راه حلی برای فیصله کار پیدا شود ،دکتر مصدق درجواب پیامی فرستاد و پس از ابراز علاقه به تشیید مبانی مودت بیـن دولتین اظهارداشت که ملت ایران میخواهد از حق حاکمیت ملی خود استفاده کند وجزاجرای قانون ملی شدن صنایع نفت مقصودی

ندارد و اضافه کرد که پس‌از تشکیل هیئت‌مختلط که درقانون مقرر شده است ازشرکت نفط برای ترتیب کار واجرای قانون دعوت‌بعمل خواهد آمد .

روز بعد از ارسال جواب پیام وزیرخارجه‌انگلستان یعنی درتاریخ۱۷ اردی‌بهشت ۱۳۳۰ نماینده شرکت نفط در طهران طبق‌مواد قرارداد ۱۹۳۳ تقاضای ارجاع اختلاف را بداوری کرد و داور شرکت را نیزمعرفی‌نمود ، درتاریخ ۲۸اردی‌بهشت دولت امریکا بیانیه‌ای راجع به نفط ایران در واشنگتن‌منتشر کرد و اظهار داشت که نگرانی عمیقی درباره اختلاف بین دولت و انگلیس پیداکرده و به طرفین توصیه نمود که اختلاف خودرا بطریق دوستانه و از راه مذاکرات‌حل نمایند و ضمناً اظهار داشت که شرکتهای نفط امریکا بدولت خود اظهار داشته‌اند که‌نظر باقدام یك جانبه‌ای که دولت ایران بر علیه شرکت نفط ایران و انگلیس کرده آنهامایل نیستند که بهره‌برداری از معادن نفط ایران را برعهده گیرند، همان‌روز تذکاریه‌ای‌از طرف دولت انگلیس بدولت ایران تسلیم شد که معتبر بودن قرارداد ۱۹۳۳ را مجدداًتذکر داده و اظهار داشته بود که دولت انگلیس حاضر است فوراً هیئتی را بطهران‌اعزام دارد تا نسبت بشرایط قرارداد جدیدی مذاکره نماید ودر خاتمه متذکر شده بودکه‌اتباع دولت ایران از آغاز مذاکره و هر اقدامی از طرف آن برای اجرای قانون‌اخیر بروابط دوستانه طرفین لطمه شدید وارد خواهد نمود و عواقب بسیار وخیمی‌دربر خواهد داشت .

در تاریخ ۲۹ اردی‌بهشت وزارت دارائی جوابی بنامه نماینده شرکت مورخه ۱۷ اردی‌بهشت داده ودر آن گفته بود که‌ملی کردن صنایع ناشی از حق حاکمیت ملل است و قراردادهای خصوصی بر فرض‌آنکه‌صحت آن هم محرز باشد نمیتواند ازاجرای این حق که مبتنی براصول مسلمه حقوق‌بین‌المللی است ممانعت کند و امر ملی‌کردن صنعت نفط قابل ارجاع به حکمیت نیست(ضمناً از شرکت نفط دعوت نمود که برای ترتیب کار واجرای قانونی مزبور فوراًنمایندگان خودرا معرفی نمایند) .

در تاریخ ۳۰ اردی‌بهشت هم دولت‌ایران بدولت آمریکا تذکاریه‌ای فرستاد و گفت بیانیه دولت امریکا راجع به نفت ایران‌در محافل مربوطه بایران تاثیرات غیرمنتظره و نامطلوبی ایجاد کرده است و صلاح‌اندیشی‌دوستانه یك‌دولت‌خارجی بهرعنوان وعبارتی باشد جز مداخله در امور داخلی بچیزدیگری‌نمیتواند تلقی شود و تقاضا نمود که دراین مورد مانند سابق روش بیطرفانه ودوستانه‌خودرا از دست ندهد .

در تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۳۰ دکتر مصدق مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران جراید داخلی و خارجی داشت و بآنها چنین‌گفت : « برای نجات ملت ایران که بعقیده من مقدمه لازم برای نجات دنیا از جنگ‌سوم جهانی است باید به‌این اوضاع اسف‌بار

خاتمه داد ، این‌جانب و همکاران من ورجال‌دلسوز مملکت چاره این بیچاره‌گی‌ها را در فراهم آوردن سرمایه کافی و صرف آن که‌بهبود حال عموم وبالا بردن سطح زندگی مردم این مملکت میدانند ، سرمایه کافی‌بیکی ازاین دو راه ممکن است فراهم شود ویا بوسیله قرضه از خارج یا بوسیله عوائدملی که مهم‌ترین آنها عواید سرشار نفت جنوب است ، اما ازحیث استقراض خارجی‌تاکنون‌مذاکرات چندین ساله‌ما نتیجه‌نرسیده است و حال آنکه عایدات نفط مال ماست‌واحدی نمیتواند حق مارا انکار کند ، از عواید نفت میتوانیم احتیاجات مزبور را رفع‌کنیم و بفقر وجهل وبیماری میلیونها مردم زحمت‌کش این مملکت خاتمه دهیم و بعلاوه‌باکوتاه‌کردن دست‌شرکت نفط کانون‌آنتریك و فساد و مداخله در امور داخلی ما بهم‌میخورد و ایادی شرکت سابق میخواهند در دنیا عمل شدن صنعت نفط را بعنوان‌مصادره اموال غیر قلمداد کنند و حال‌آنکه هرگز دولت ایران درصدد مصادره کردن‌اموال کسی نبوده است ، دولت ایران صنعت نفط را میخواهد خود بعهده بگیرد وشرکت‌سابق نفت جز تحویل مال بصاحب مال چاره‌ای ندارد ، البته اگر شرکت سابق‌دعاوی حقه‌ای داشته باشد دولت و ملت ایران هیچوقت از احقاق حق هیچکس‌روگردان نبوده و نخواهد بود و پس از رسیدگی حق هرکس را خواهد پرداخت وبهمین دلیل است که در ماده دوم قانون ملی شدن صنعت نفت برای دعاوی شرکت ۲۵درصدعایدات جاری نفت بعنوان وثیقه‌تعیین گردیده که در بانك مرض‌الطرفین بودیعه‌گذاشته شود ، دیگر اینکه ایادی شرکت سابق در دنیا انتشار داده‌اند که دولت‌ایران‌میخواهد مؤسسات را من غیر حق اشغال‌کند و متخصصین را جواب گوید و ناچار به این‌ترتیب دستگاه نفت تعطیل یا متوقف خواهد شد ، این ادعا کذب محض و محض کذب‌است زیرا دولت‌ایران با نهایت حزم واحتیاط بخلع ید شرکت نفط اقدام خواهد کرد وابداً اقدامی بعمل نخواهد آورد که در صنعت نفط کوچك‌ترین وقفه‌ای حاصل شودو نیز در نظر ندارد متخصصین فنی را از شرکت بیرون‌کند . ».

در تاریخ ٦ خرداد سفارت انگلیس‌نامه‌ای بوزارت امور خارجه ایران نوشته و اطلاع داد که چون دولت ایران تقاضای‌شرکت نفت را درباره ارجاع قضیه‌به‌حکمیت رد کرده است دولت انگلستان خودرا ناگزیردیده که از دیوان بین‌المللی لاهه تقاضانماید رای دهندکه دولت ایران بسبب اختلاف‌خودبا شرکت نفط تعهد قانونی برای رجوع به حکمیت دارد وباضافه رای دهند که دولت‌ایران حق امتیاز نامه را ولو این که ازطریق وضع قانون باشد ندارد مگر از طریق توافق‌با شرکت . ودر همان تاریخ‌تلگرافی ازدیوان دادگستری بین‌المللی بوزارت خارجه ایران‌مخابره شده واطلاع داده بود که چنین

تقاضائی از طرف دولت انگلستان واصل نشده است .

در تاریخ ۹ خرداد وزارت دارائی نامه‌ای به نماینده شرکت نفط در طهران ارسال و اطلاع داد که برای اجرای ماده‌دوم قانون اجرای ملی شدن صنعت نفط و ادارهٔ موقت شرکت ملی نفط ایران هیئتی مرکب از سه نفر بعنوان هیئت مدیره موقت از طرف دولت انتخاب شده که بخوزستان اعزام میشوند و هیئت مزبور دارای کلیه اختیارات لازمه برای اداره امور شرکت خواهد بود و ضمن نامه مزبور گفته شده بود : « از آنجاکه دولت میل دارد این امرمهم ملی درکمال صحت و اتقان انجام گیرد واز تجارب واطلاعات شرکت سابق نفت استفاده کنند اگر پیشنهادهائی از طرف شما بشود که بااصل ملی شدن مباینت نداشته باشد دولت پیشنهادها را مورد توجه قرار خواهد داد .

در تاریخ دهم خرداد مستر ترومن ،رئیس جمهوری امریکا پیامی بدکتر مصدق فرستاد و نگرانی شدید دولت امریکا را درباره اختلاف بین ایران و انگلستان اظهار و چنین گفته بود : « من معتقدم که دولت ایران و دولت انگلستان هرقدر مایلند وعلاقه و اشتیاق دارند ترتیبی بدهند که این مقاصد انجام شود ،این مسئله روشن است که اجرای مقاصد در صورتی ممکن است که دولت ایران حاضر شود همه مسائل معوقه مورد اختلاف را با نمایندگان بریطانیا موردمذاکره قرار دهند بدون اینکه مذاکرات صرفاً بجزئیات فنی محدود سازند ، جداًو صمیمانه امیدوارم در مجاهدتی که دولت ایران برای اجرای برنامه ملی کردن مینماید این اقدام را برای مذاکرات دوستانه بعمل آورد » .

در تاریخ ۱۲ خرداد شرکت آمادگی خودرا برای مذاکره با دولت ایران اعلام و بوزارت دارائی اطلاع داد که بزودی نمایندگان آن از لندن بطهران خواهندآمد.

در تاریخ ۲۰ خرداد دکتر مصدق جوابی به پیام ، مستر ترومن ، رئیس جمهور امریکا داد که نکات برجسته آن ذیلا ذکرمیشود : « افتخار دارم ازوصول پیام گرامی که بوسیله سفیر آن حضرت ارسال شده بود خالصانه تشکر نمایم ، ملت و دولت ایران همواره کشورمتحد امریکا را دوست صمیمی و خیرخواه خود میداند وباین مستظهرند ، در خصوص ملی شدن صنعت نفت در ایران اطمینان داشته باشید دولت و مجلسین ایران هم مانند آن حضرت علاقه‌مند هستند که ازتصمیم ملی کوچك‌ترین لطمه‌ای به ممالکی که تاکنون ازآن استفاده کرده‌اند واردنیاید،لکن ازاین که نگرانی دولت کشورهای متحد را بیان فرموده‌اید چنین استنباط میشود که مطلب کاملا برآن حضرت روشن نیست و بنابراین اجازه میخواهم از فرصت استفاده نموده شمه‌ای از سوابق قضیه و اقداماتی

که اکنون در جریان است باستحضار برسانم،سالها است که دولت شاهنشاهی ایران از رفتار سابق شرکت ایران و انگلیس ناراضی‌بوده است و اگر دوستار بخواهم تعدیات آن شرکت را شرح دهم با ذکر مدار که‌و سوابق متقن روشن نمایم که حساب این مؤسسه با حقیقت مطابقت نداشته ودرحساب‌ظاهریهم سهمی که برای ملت ایران یعنی برای صاحب و مالك معادن نفت منظورمیداشتند بقدری ناچیز بود که هرمنصفی را تحریك میکند موجب تصدیع خاطر محترم‌خواهد شد واز حوصله این پیام خارج است ، ملت ایران این اوضاع را سالهاتحمل کردکه نتیجه آن فقر و پریشانی است هولناکی که اکنون گریبان ما را گرفته‌است،لیکن ادامه این بردباری با اوضاعی‌که جنگ بین‌المللی دوم در کشور ما به بار آورده‌است امکان نداشت .... از آنحضرت انصاف میخواهم آیا ملت بردبار ایران که با تحمل‌شداید و محرومیتهای یاس آور تاکنون توانسته است در مقابل تبلیغات قوی وانقلابی ایستاده‌گی کرده و اسباب زحمت دنیا را فراهم نیاورد و قابل تحسین و تقدیراست یا نیست ؟ آیا جز ملی کردن صنایع‌نفت برای استفاده از ثروت خداداد و خاتمه‌دادن‌بکار یك‌شرکت بی‌انصاف چارهٔ دیگری داشت ؟ اکنون مختصری از علل تصمیم ملی‌کردن صنعت نفط در ایران باستحضار رسید هرگاه به متن قانون توجه فرمایند خواهندفرمود که مجلس ایران در وضع این قانون از جاده حق و عدالت بهیچوجه منحرف‌نشده‌اند ، این قانون بطوریکه مکرر ازپشت تریبون مجلسین و در طی مصاحبه اعلام‌گردیده مصادره و تصاحب اموال را تجویز نکرده بلکه برعکس تادیه خسارت وغرامات‌احتمالی را پیش‌بینی و تامین نموده است و از طرفی بادامه معاملات نفط با ممالکی که‌تاکنون از صنایع ایران استفاده نموده‌اند توجه خاصی نموده و نظر مشتریان سابق راصریحاً تامین نموده است ، راجع بعمل خلع ید و تصفیه حساب با شرکت سابق که برطبق مقررات قانون مصوب مجلسین باید بعمل آید چون یك امر داخلی ایران است‌البته تصدیق میفرمایند که دولت جز با نمایندگان شرکت سابق نمیتواند با دیگری‌داخل در مذاکراه شود ، دولت انگلیس وقتی میتواند اظهار نگرانی نماید که ایران‌در اجرای‌قانون ملی کردن صنعت نفط نسبت بشرکت سابق از حدود و حق قانونی تجاوزکند واطمینان داشته باشید که چنین‌تجاوزی نخواهد شد ، ما همیشه ساعی خواهیم بودکه روابط دوستی خود را با دولت انگلستان حفظ کنیم و هرگونه نگرانی که آن دولت‌از مسئله رسیدن نفت ایران به نیازمندیهای انگلستان بر طبق قانون داشته باشد رفع‌نمائیم و باین ترتیب دیگر هیچ موجبی برای ادامه نگرانی‌های دولت انگلستان در روابط‌خودبا دولت وملت ایران باقی نخواهدماند».

در تاریخ ۲۰ خرداد هیئت مدیره موقت مامور اجرای قانون ملی شدن صنعت

نفط مرکب از مهندس بازرگان . دکتر علی‌آبادی ، مهندس بیات دفتر خود را در عمارت مرکزی شرکت در خرمشهر مستقر ساخت و اعلامیه‌ای صادر کرد اظهار داشت که کارشناسان و کارمندان و کارگران ایرانی و خارجی شرکت کماکان بخدمت خود باقی وازاین تاریخ ببعد مستخدم شرکت ملی نفت ایران شناخته میشوند ، در همان روز هم نمایندگان اعزامی شرکت نفط بریاست (مسترجاکس) برای مذاکره با دولت به طهران وارد شدند .

در تاریخ ۲۲ خرداد سفیرکبیر انگلستان در طهران ضمن مصاحبه‌ای با خبرنگاران انگلیسی وامریکائی اظهارداشت: اخیراً ملاقاتی با آقای دکتر مصدق نخست وزیر بعمل آمده خاطرنشان ساخته‌ام که تبلیغاتی که فعلا در ایران برعلیه خارجی‌ها شروع شده است احتمالا در آبادان اوضاعی بوجود خواهد آورد که نتایج وخیمی دربر داشته باشد ، دولت انگلستان همانطور که بکرات اعلام نموده دولت ایران را مسئول جان و مال اتباع خارجی در ایران میداند ومسلماً مامور حفظ آنها آرتش شاهنشاهی میباشد مع‌الوصف ما نیز برای جلوگیری از حوادث غیرمترقبه احتیاطی بعمل آوردیم و فعلا در آبهای خلیج فارس سه رزم‌ناو ویك ناوشکن متوقف است .

در تاریخ ۲۵ خرداد دکتر مصدق آقای فاتح را احضار و اظهار داشت که : بسیار علاقه‌مند است قانون ملی شدن صنعت نفط بمسالمت و با موافقت شرکت نفط بموقع اجرا گذارده شود و چون شما سوابق ممتدی در شرکت نفط داشته و با رؤسای آن آشنائی دارید تقاضا دارم نهایت سعی وکوشش را بنمائید که حضرات با نظریات دولت موافقت نموده و بطرز شایسته‌ای قانون اجرا گردد » پس از تقریباً که بحث مفصلی بمیان آمد ، نامه‌ای را که چندی قبل بایشان نوشته و راه‌حلی را که منطبق با قانون اجرای ملی شدن صنعت نفط بود پیشنهاد کرده بودم مجدداً مندرجات آنرا بشرح ذیل بیان نمودم :

۱ـ شرکت نفط کرمانشاه که عملیاتش شامل معدن نفت شاه وپالایشگاه شهر کرمانشاه است به‌ایران واگذار گردد .

۲ـ کلیه تاسیسات نفت‌جنوب بانضمام خطوط لوله و تمام تاسیسات مربوط به استخراج و همچنین تاسیسات بندر معشورکه فقط اختصاص بصدور نفت‌خام داردبایران واگذار گردد .

۳ـ تاسیسات مندرجه دربندرسوم میتوان در حال‌حاضر بوسیله مهندسین‌ایرانی و اروپائی که از طرف شرکت ملی نفط‌استخدام خواهندشد اداره‌کرد ولی استخدام یك هیئت عالی فنی برای‌سرپرستی ازعملیات‌کلی مربوط باستخراج و کشف معادن جدید

و برنامه حفاری و غیره ضرورت دارد . این‌هیئت از دو طریق میتوان استخدام نمود ، اول اینکه شرکت ملـی نفت اعضای آنـرامستقیماً استخدام نماید و عملیات را تحت نظر آن قرار دهد ، دوم اینکه قرارداد فنی‌با شرکتی منعقد نماید که چنین هیئتی رادر مقابل مبلغ معینی بایران اعزام و مسئـول‌حسن عمل آن باشندکنترات مزبوررا میتوان برای مدت کوتاهی منعقد نمود تا اینکـه‌شرکت ملی نفط طی آن مدت ایرانیان برای عهده‌دار شدن وظایف هیئت تربیت ومجهزنماید ، چون ممکن است خـریداران نفـت متعذر باین شوند کـه اگر عمل باستخراج‌بطور صحیح و فنی انجام نگردد شرکت ملی نفت قادر به تحویل نفت در اوقات معیـن‌نخواهد بود ، اشکالی نخواهد داشت کـه هیئت مزبور با مشورت خـریداران نفـطاستخدام شود تا رفع محظور گردد .

٤ ـ در قسمت پالایشگاه آبادان مشکلات زیادتر است و اداره آنرا بسه‌طریق میتوان انجام داد ـ (الف) بطور امانی که‌از طرف‌یك شرکت فنی‌خارجی بخرج دولت اداره شود (ب) بطرز اداره که پالایشگاه‌بشرکتی برای‌مدت محدودی اجاره داده‌شود ودر مقابل آن مال‌الاجاره‌ای بدولت بپردازد(ج) که بنظر من بهترین شقوق میباشد این است که شرکت ملی نفط یك شرکت فرعی‌تشکیل دهد که عهده‌دار کلیه امور آبادان و پالایشگاه باشد ، اکثریـت اعضای هیئت‌مدیره شرکت فرعی مزبور ایرانی خواهنـد بود ولی عده‌ای هم خارجی در آن عضویت‌خواهند داشت و رئیس هیئت مدیره هم‌باید حتماً ایرانی باشد ، پس از تعیین میـزان‌غرامت که باید بشرکت نفط ایران وانگلیس پرداخت بشرکت مزبور بهمان میزان دراین‌شرکت فرعی سهیم خواهـد داشت مشروط براینکه از نصف سهام کمتر باشد (بستـه‌بچانه زدن و نحوهٔ غرامت باشد) و درهیئت مدیره‌هم بهمان تناسب عضو خواهند داشت،مثلا اگر بتوان کاری‌کرد که ۷۵ درصد سهام متعلق بشرکت ملی نفط و بقیـه در دست‌شرکت خارجی باشد معامله مناسبی خواهد بود ، وبرای اینکه این مشارکت یك عمل‌دائمی نباشد قراری باید گذاشت که هرسال قسمتی از سود سهـام شرکـت ملی نفت‌اختصاص به بازخرید سهام شرکت نفط ایران و انگلیس داده شود تا بتدریج در طی چندسال کلیه سهام متعلق بشرکت ملی نفت‌گردد.

فوائد فوق بقرار ذیل است :

۱ـ عمل استخراج و پخش بیدرنگ‌به تصرف دولت درخواهد آمد .

۲ـ فقط در قسمت پالایشگاه یك شرکت خارجی اقلیت سهام‌را خواهند داشت که جلو تمام بهانه‌های آنها را خواهدگرفت‌و ضمناً قضیه غرامت را حل خواهد کـرد و از معلومات فنی آنها هم استفاده کامـل‌خواهد شد

۳ـ پیشنهاد فوق هیچگونه مغایرتی‌با قانون ملی شدن نفت نخواهد داشت زیرا

کنترل تمام کارهای صنعت نفط از ابتدای کار بدست دولت ایران خواهد بود وانتخاب هیئت عالی فنی برای سرپرستی استخراج نفت با مشورت خریداران و مشارکت آنها در پالایشگاه که هردو موقتی خواهد بودفرمول و طریق حلی است که راه اعتراض آنها را مسدود خواهد کرد . علاوه بر این پرداخت فوری غرامت در کار نخواهدآمد و از منافع آینده بتدریج تادیه خواهد شد .

چنانکه در فوق گفته شد پیشنهادرا کتباً در تاریخ ۱۸ خرداد برای نخست‌وزیر فرستاده بودم که ضمن ملاقات به آن اشاره‌کرده و توضیحاتی که بیشتر موضوع روشن گردد داده شد .

پس از اظهارات مطالب فوق دیدم‌که ایشان با احاطه کاملی‌که بمسائل سیاسی روز دارند از قضیه معضل فروش نفط وانحصار بازارهای جهان بدست ، کارتل ، بین‌المللی نفت بی‌خبر میباشند و توجهی‌باین نکته مهم ندارند و استنباط کردم که مشاورین ایشانهم دقت لازم را در این باب‌نکرده و امکانات را بهیچوجه در نظر نگرفته‌اند ، وضع آنروز و غلیان احساسات‌و قدرت فوق‌العاده ایشان مانع است که توجهی بمطالب من (فاتح) بنمایند .

پس از خروج از خانه ایشان بسیارمتاثر شدم‌که چنین مشاورین وارد بکارمطلقا ندارد که اورا از حقایق امر آگاه سازند ،و تهییج احساسات عمومی هم باندازه‌ای شدید شده‌بود که اگرکسی اندك اظهارنظری‌کند که بوی انتقاد از آن بیاید دچار اتهامات گوناگون خواهد شد ، شرح این ملاقات رادر یادداشت‌های روزانه خود ثبت کرده‌ام و اکنون که بآن مراجعه میکنم بیش از پیش‌متاثر میشوم که چرا امکانات در نظرگرفته نشد و بگفته‌های بی‌غرضان توجهی نکردندو اظهارات کارشناسان خلق‌الساعه نفت موجب وقایع بعدی گردید ، بهرحال درخاتمه این ملاقات چند بار تاکید کردم که از هیئت اعزامی شرکت حداکثر استفاده رامیتوان نمود زیرا افکار عامه در انگلستان با رویه گذشته شرکت توافقی ندارد وصلاح‌اندیشی کردم که مذاکرات با هیئت مزبور را طولانی و دامنه‌دار بنمایند تا مقصود ومنظور دولت حاصل گردد و مخصوصاً از ایشان (دکتر مصدق) استدعا کردم که‌امکانات را در نظر گرفته و سیاست واقع‌بین را در نظر بگیرند ـ بدبختانه چیزیکه درنظرنگرفتند همان پیشنهاد آقای فاتح بود .

در جلسه‌ای که روز ۲۸ خرداد بین‌نمایندگان دولت و هیئت اعزامی از طرف شرکت نفط منعقد گردید پیشنهاد ذیل ازطرف نمایندگان شرکت تقدیم گردید و در فاصله کمی از همان جلسه بدون بحث و مذاکره در اطراف آن از طرف دولت رد گردید پیشنهاد مزبور بقرار ذیل است :

« در یادداشتی که جناب‌آقای وزیردارائی روز هشتم خرداد بنمایندگان عمده شرکت در طهران تسلیم نمودند بشرکت‌اطلاع داده شده بود که دولت شاهنشاهی ایران مایل است ازتجارب واطلاعات استفاده‌کند و حاضر است پیشنهادیرا که شرکت تقدیم کند مورد توجه قرار دهد مشروط براین‌که منافی با اصل ملی شدن نفت نباشد ، اینك شرکت میخواهد بلادرنگ پیشنهادمثبتی که‌جنبه موقت دارد تقدیم نموده بدین وسیله ثابت کند که مایل است هرچه زودتریك ترتیب عملی داده شود که طبق آن دولت بتواند از تجربه شرکت استفاده نماید،بنابراین هیئت نمایندگی از طرف شرکت اجازه دارد مبلغ ده میلیون لیره در اختیاردولت بگذارد و این مبلغ مساعده‌ای خواهد بود از بابت وجوهی‌که در نتیجه موافقت‌نهائی بین دولت و شرکت طلب دولت‌خواهد بود وبااین تفاهم پرداخت میشود ، همچنین‌ما حاضر هستیم از ماه ژوئیه به بعد مبلغ سه میلیون لیره تا وقتی‌که (تربین) مقررشود بدولت به پردازیم ، در جلسه قبل این جانب اظهار کردم که ما با حفظ کامل کلیه‌حقوق خود بسیار مایل هستیم که بوسیله مذاکره با آقایان محترم طریقه رضایت‌بخشی‌پیدا کنیم که حسن اداره صنعت را تامین نموده و با اصل ملی شدن هم تطبیق باشد ،بنظر شرکت چنین میرسد که ممکن است براساس طرحی مشتمل بر کلیات زیر ترتیب‌داده شود ، دارائی ایرانی شرکت‌بیك شرکت ملی نفت ایران منتقل گردیده و شرکت‌مزبور در ازای این واگذاری حق استفاده از دارائی مزبور را بشرکت جدیدیکه ازطرف شرکت سهامی نفت ایران و انگلیس تاسیس می‌شودتفویض خواهد نمود ،شرکت‌جدید عده‌ای مدیر ایرانی در هیئت مدیرهٔ خود خواهد داشت و از طرف شرکت ملی‌نفت ایران عمل خواهد کرد ، عملیات پخش درایران بشرکتی‌منتقل خواهدشدکه مالکیت‌و ادارهٔ آن کاملا ایرانی باشد و انتقال دارائی موجود بآن شرکت طبق شرایط‌مساعدی انجام خواهد گرفت ، شرح فوق فقط کلیات طرز عملی است که امکان‌پذیرمیباشد و شرکت آنرا بعنوان یك قدم مثبت در راه پیدا کردن اساس مذاکرات پیشنهادی‌مینماید ، ما نکاتیرا که جناب آقای وزیر دارائی در جلسه ۲۳ خرداد بیان فرمودندمورد توجه کامل قرار دادیم ، اگر درمفهوم خود اشتباهی نکرده باشیم پیشنهاد جناب‌ایشان هم این بود که از تاریخ ۲۹ اسفند شرکت بایستی مجموع درآمد فروش نفت‌ایرانرا (منهای هزینه) بدولت تحویل دهد که بیست وپنج درصد در بانك‌مرضی‌الطرفین‌برای پرداخت مطالبات احتمالی شرکت‌تودیع گردد ، مایك چنین پیشنهادیرا نمیتوانیم‌قبول‌کنیم ، هیئت مدیره‌ای مذاکره بایران آمده است بعقیده ما عنوان یك چنین تقاضائی ازطرف دولت ایران قبل از اینکه مذاکرات حتی شروع هم شده باشد عمل غیر موجهی‌است ، بعلاوه ما اطمینان داریم که وقتی ما

در ضمن مذاکرات آینده طرز جریان و اداره‌کار خودرا باتفصیل بیشتری برای آقایان توضیح دادیم آقایان باماهم عقیده خواهندشد که چنین تقاضائی نه از لحاظ تجارتی ممکن است و نه برای هیچ شرکت نفتی‌قابل‌قبول است .

نکته جالب دقت درباره یادداشت‌مزبور این بود که اولا پیشنهاد فوق جنبه موقت داشت و ثانیا چنانکه تذکر داده شده‌بود فقط قدمی در راه پیدا کردن اساس مذاکرات آینده بود ، روز بعد سفیر کبیرامریکا این نکته را ضمن نامه خود به نخست وزیر تذکر داد و متن آن بقرار ذیل است .

«لازم میداند از فرصت‌استفاده‌کرده‌از نقطه نظر منافع ایران مطالبی که روز گذشته در ملاقات و مذاکرات خویش‌اظهارداشته‌ام تکرار نمایم بدین معنی که جنابعالی و مشاورین‌تان توجه بیشتری نسبت به‌پیشنهادهای انگلستان مبذول داشته تا درنتیجه قطع مذاکرات فعلی بین دولت شما و نمایندگان‌شرکت نفط خودداری شود ، بنظر این جانب پیشنهادهای بریطانیا از نقطه نظر اصل ملی‌کردن نفت اساسی برای اجرای مقاصد و تقاضاهای دولت ایران میباشد .

روز ۲۹ خرداد وزیر خارجه انگلیس‌نطقی در مجلس مبعوثان کرده و پس از ذکر پیشنهادهای شرکت چنین اظهار داشت « دراین پیشنهاد از پرداخت پول برای رفع احتیاجات ضروری ایران و همچنین قبول‌اصل ملی شدن نفت و نیز مشارکت بطرز ثمربخش پیش‌بینی شده‌است‌ودولت‌انگلستان‌معتقد است که کلیه مردمان منصف پیشنهاد های شرکت منصفانه و منطقی تلقی مینمایندلکن متاسفانه هیئت نمایندگی ایران فقط‌نیم ساعت وقت برای بررسی پیشنهاد مزبورصرف کرده و اعلام داشت که پیشنهاد شرکت با قانون ملی شدن صنعت نفت مباینت‌دارد،رئیس هیئت نمایندگی شرکت درجواب‌اظهار داشت حتی اگر پیشنهاد شرکت منطبق باقانون ملی شدن نمی‌باشد بااصل ملی شدن که تطبیق مینماید و بلاشك با تغییر منصفانه‌قانون جور درنمیآید ، از فحوای کلام هیئت نمایندگی ایران این طور استنباط‌میشدکه انتظار داشتند نمایندگان شرکت بدون بحث و تفکر کاملا تسلیم نظر آنها بشوندو باکمال تاسف ملاحظه شدکه تصمیم‌ایرانیها براین بود که مذاکرات قطع شود .

روز ۳۰ خرداد نخست‌وزیر گزارش‌در مجلس خوانده و متن پیشنهاد شرکت را باطلاع نمایندگان رساندوگفت چون‌پیشنهادمزبور کاملا باقوانین راجع به ملی شدن مباینت داشت رد گردید واضح‌است‌که‌دولت‌بانمایندگان شرکت بوظیفه قانونی خود عمل کرده و اکنون باید مستقلا اجراء تام تمام‌قانون را بپایان برساند ودر خاتمه بیانات خود تقاضای رای اعتماد کردکه از ۹۳ نفرحاضر به اکثریت ۹۱ رای موافق بدولت

دکتر مصدق رای اعتماد داده شد .

روز ۲۹ خرداد تصمیماتی از طرف‌دولت و هیئت مختلط بشرح ذیل اتخاذ گردید .

۱ ـ تصمیمات و دستورات هیئت‌مدیره بامدیر عامل شرکت سابق نفت ازاین به بعد قابل اجرانیست مگراینکه‌آن‌تصمیمات‌و دستورها بامضای هیئت‌مدیره‌موقت‌شرکت ملی نفط ایران نیز رسیده باشد .

۲ ـ مامورینی برای خلع‌یددرقسمت‌نفط شاه و تصفیه‌خانه غرب تعیین شدند (کرمانشاه) .

۳ ـ مامورینی برای قسمت های‌مختلف شرکت سابق‌نفت‌درمرکزوفروشگاه‌ها انتخاب شدند .

٤ ـ دستور داده شد که اداره اطلاعات شرکت سابق نفت منحل شود .

٥ ـ دستور داده شد که در همه جانام شرکت سابق بنام شرکت ملی نفط‌تبدیل گردد .

٦ ـ عوائد فروش نفت ازاین‌به‌بعددر همه‌جا باید شعبات بانك ملی ایران‌بحسات شرکت نفط ایران گذاشته شود و درصورت‌نبودن شعبه بانك بصندوق دارائی محل تحویل گردد» ـ ساعت ده بعد از ظهر روز۲۹ خرداد نخست‌وزیر پیامی از رادیو بمردم ایران فرستاد که پس از شرحی درباره نهضت‌ملی شدن نفت چنین گفت :

«شرکت سابق درجواب اخطار خلع‌ید که از طرف دولت ایران باو ابلاغ شد اظهار داشت که پیشنهاد های او در زمینه‌قانون ملی شدن نفت وارد و نمایندگان خود را برای مذاکره و بیان مطلب بطهران‌اعزام‌میدارد . دولت سابق‌شاهنشاهی باحسن نیت کامل ورود آن هیئت و حتی تمدیدی‌را که خواسته بودند پذیرفت ولی دیشب پس از آنکه پرده از روی پیشنهاد های‌آنها برداشته شد معلوم گردید که زبان مارا نخواسته‌اند بفهمند . من مکرر چه در مجلس‌و چه در یادداشتها و بیانیه هارا اعلام کرده بودم که بهیچوجه در اجرای قانون که مظهرآرزو واراده ملت‌ایران است نمیتوانم‌قصور و مسامحه بکار برم گویا نمایندگان شرکت‌این حقیقت را ندیده گرفته‌اند وراه ادامه مذاکرات را برما بسته‌اند ، بنا براین برای‌اینکه اجرای قانون ادامه پیدانکندوتاخیری ووقفه‌ای در کار روی ندهد صبح امروز باتصویب کمیسیون مختلط و هیئت دولت تصمیمات لازمه اتخاذ شد و دستور دادم‌عملیات اجرائی داده شود . »

روز ۳۰ خرداد هیئت مدیره موقت‌اعلامیه در خرم‌شهر صادر نموده و اظهار داشت که (الف) بموجب امر دولت کلیه‌کارکنان شرکت اعم از ایرانی و خارجی

مستخدم شرکت ملی نفت شناخته میشوند ،و کلیه حقوق و مزایای آنها مانند سابق از طرف شرکت ملی نفط ایران پرداخت میشود(ب)با اینکه ازطرف هیئت مدیره شرکت ملی نفط ایران هیچگونه ممانعتی برای صدورمواد نفتی نمیشود و فقط اخذ رسید از کشتیهائی که نفت تحویل میگیرند مطالبه‌شده است و کشتیها از دادن رسید امتناع میکنند و میخواهند نفط ایران را بدون‌هیچگونه سندی‌ببرند لذاهیئت مدیره تصمیم گرفته است هر کشتی‌که از دادن قبض بطورمطلق خودداری کند حق حرکت ندارد .

روز چهار تیر ماه ۱۳۳۰ وزیرخارجه انگلستان در مجلس مبعوثان انگلیس بیاناتی بشرح ذیل نمودند :

«من باید به نمایندگان اطلاع دهم‌که پیش آمدهای اخیر در قضیه نفت ایران ناگوار وجدیست . هیئت‌مدیره موقت اصرار داشته که تمام کشتی های نفت‌کش که برای‌بارگیری به آبادان می‌آیند بایدرسیدی‌حاکی از تصدیق باینکه نفت متعلق بشرکت ملی نفت ایران است امضاء نمایند و بکشتی‌هائی که از امضاء این رسید استنکاف کنند ویا بخواهند مطلبی بمنظور حفظ حقوق‌قانونی شرکت‌نفط اضافه‌کنند از طرف گمرك اجازه حرکت داده نخواهد شد .... کوشش‌نمایندگان در تعدیل‌این روش بجائی نرسیده است ، بنا براین شرکت با موافقت دولت‌انگلستان به تمام کشتی های نفطکش دستور داده است که از آبادان خارج شوند وحتی‌اگر لازم باشد نفتی را هم که بارگیری کرده‌اند تخلیه نمایند پیش آمد نامطلوب‌دیگر این است ، که در تاریخ ۳۰ خرداد لایحه‌ای به مجلس ایران تسلیم شد حاکی ازاینکه هرکس نسبت بعملیات مربوط به نفت قصد سوئی داشته باشد و بخرابکاری ازقبیل قطع‌لوله نفت یاازکار انداختن‌پالایشگاه یا وسایل نقلیه دست زند در محاکم نظامی‌دادرسی شده و به مجازاتهائی تا مجازات اعدام محکوم خواهد شد ، این لایحه هنوزدر مجلس تصویب نشده است . اگر این لایحه بصورت قانون درآید دولت ایران‌گناه هر حادثه‌ای را در مناطق نفت خیز که عدم شایستگی یا دخالت دیگران پیش آیدبر گردن کارمندان شرکت خواهند انداخت وآنها را بدادگاه‌های نظامی خواهند کشانیدودر نتیجه کارمندان شرکت در موقعیت غیر قابل تحملی قرار خواهند گرفت . هم‌اکنون‌هیئت مدیره موقت کاغذی به (مستردریك رئیس) شرکت نوشته و گفته است عمل وی‌در جلوگیری از امضای رسید از طرف‌ناخدا یان کشتی صادرات نفت را تهییج میکندواز این نظر این عمل خرابکاری محسوب میشود ، با در نظر گرفتن این اتهام بی‌اساس‌و اولتیماتوم که بوی داده شده که امور شرکت را بشرکت ملی نفط ایران تحویل‌بدهد یا موافقت دولت انگلستان به مستر دریك . دستور داده شد که به بصره برودو در آنجا هم چنان ریاست امور

شرکت را در ایران و عراق در دست‌بگیرد .... بلاشك ممکن است وضع وخیمی در جنوب ایران پیش آید که مسئولیت آن‌برعهده دولت ایران‌خواهد بود. نخست‌وزیر و دولت وی باید بدانند که برطبق قوانین‌بین‌المللی مسئول حفظ جان و مال اتباع انگلیسی در ایران میباشند واگر نتوانند این‌وظیفه‌را انجام دهند دولت انگلستان خود آنرا بعهده خواهد گرفت و برای انجام این‌منظور وسائل لازم را بکار خواهد برد . مجلس میتواند مطمئن باشد که ما تهیه این‌کار را دیده‌ایم و میتوانیم سریعا اقدام کنیم البته مجلس‌انتظار نخواهدداشت که‌چگونگی‌این امر را به تفصیل شرح دهم ولی من میتوانم به نمایندگان اطلاع دهم که برزم‌ناو «موریتوس» فرمان داده شده‌است که فورا به حومه آبادان حرکت نماید ، ما هنوزمانند همیشه حاضریم درباره حل دوستانه موضوع عملیات آینده شرکت نفط را بادولت ایران مذاکره کنیم ، بعقیده ما تنها راه صادرات نفت ایران به بازار های دنیا حل‌این موضوع میباشد و جای بسی تاسف است که اگر دولت ایران دست باقدامی زند که‌نتیجه غیرمطلوبی برای سعادت آینده کشور ایران بار آورد . »

نطق فوق صراحت داشت که اگردولت ایران در حفظ جان و مال اتباع انگلیسی غفلتی نماید دولت انگلیس خودباین کار اقدام خواهد نمود و جملات آخر نطق حاکی ازاین بود که انگلستان تصمیم‌دارد از صدور نفت ایران جلوگیری کند مگر آنکه توافقی راجع بدعاوی شرکت نفت‌بدست آید ، آژانس های خارجی هم‌باخبر اطلاع میدادندکه عده سربازچترباز انگلیسی‌به پایگاه های نظامی انگلیس در خاور میانه اعزام شده و برعده ناوگان جنگی انگلیس‌در خلیج فارس افزوده شده است .

در همان روزیکه وزیر خارجه‌انگلیس نطق فوق را ایراد کرد دکتر مصدق پیامی بکارمندان و کارگران خارجی شرکت‌نفط در جنوب فرستاد و گفت «از قراریکه شنیده میشود صحبت استعفای دست‌جمعی‌آقایان بمیان آمده است در صورتیکه هیچگونه مجوزی برای این کار نیست وچنین اقدامی نه فقط برای دولت شاهنشاهی ایران مستلزم ضرر است بلکه برای دولت‌مصرف کننده نفت ایرانهم متضمن ضرر هنگفت خواهد بود . آقایان باید بدانند که‌برخلاف شایعات تحریك آمیز هیچگونه نگرانی نسبت بجان و مال ورفاه آسایش‌شما قابل تصور نیست اکثر شما بخواهید با صداقت و خیرخواهی فعالیت مثمر خود رادر کار نفت ادامه دهید البته کشور ما شمارا با نهایت گرمی مانند این‌که در خانه خودتان‌هستید خواهد پذیرفت ، مجله متمایل بدست چپ موسوم «مینواستنیز من» در تاریخ ۸تیرماه ۱۳۳۰مقاله‌ای درباره مذاکرات مجلس مبعوثان و وقایع ایران نوشته بود که ما نقل‌یك قسمت آنرا بیمورد نمی‌دانیم .

«بحثی‌که در مجلس مبعوثان راجع‌بایران شده واضح میدارد که عده زیادی از نمایندگان هنوز آلوده بافکار قرون گذشته‌میباشند ، مستر ایدن ، و پیروان‌او وهمچنین برخی از نمایندگان حزب سوسیالیست باسختی تمام از دولت تقاضا کرد که بوسیله اعزام قشون و اعمال زور نفت ایران رااستخراج و بار کشتیهای شرکت نفت بنیایند چنین اقدامی متضمن این خواهد بود که مابیك کشور مستقل و دستی تجاوز کنیم و مواجه با آرتش ایران شویم که امروز بااسلحه آمریکا مجهز میباشد و تحت فرماندهی یك امریکائی‌است .....»

کسانیکه با سیاست بین‌المللی و جریان مختلف آن آشنائی دارند میدانند که حکومت کارگری انگلستان در قضیه نفت‌ایران سعی بسیار نمود که واقع‌بینی را شعار خود قرار داده واز توسل بحربه‌های پوسیده‌محافظه‌کاران خودداری نمایند ، جراید آزادیخواه انگلستان و آنانیکه متمایل بچپ‌بودند نیز کمك های بسیاری نمودند ودر مقابل فشار محافظه کاران که تقاضای تجاوزنظامی بایران‌را داشتندایستادگی قابل‌تحسین نمودند ، علاوه براین دولت آمریکا در این‌میان نقش عمده‌ای را بازی کرد و بحزب محافظه‌کار انگلستان فهماند که با سیاست‌تجاوز بایران موافق نیست وبالاخره توانست از شور وغلیان آنها بکاهد ، یك نکته مهم‌هم که در تمام سیاست‌مداران انگلیسی و آمریکا بحساب آمد کمتر دیده شد که درجراید بآن اشاره ای شود احساسات و تمایلات کارکنان صنعت نفط ایران بود .سیاست‌مداران مآل‌اندیش و واقع بین مدعی بودند که بر فرض اینکه تجاوز نظامی بایران‌صورت گیرد و بگفته ، مسترسندیز ، روسها عکس‌العملی بخرج ندهند چگونه میتوان‌صنعت مزبور را با مخالفت کارکنان ایرانی آن‌اداره‌کرد وبرخلاف میل آنها بهره‌برداری‌نمود ، متاسفانه این اهمیت بسزائی را که بیگانگان باحساسات کارمندان و کارگران‌صنعت نفت ایران میدادند در خود کشور و بین سیاست مآبان طهران مورد تقدیر واقع‌نگشته ودر تمام مدتی که دولت باانگلیسها در کشمکش بوده بهره‌مندی شایسته‌ای ازاو نشد .

روز یازدهم تیر نخست‌وزیر مصاحبه‌اب (کیکزبوری اسمیت) مدیر سرویس اروپائی خبرگذاری بین‌المللی نیوز سرویس‌کرد که سئوال و جواب ذیل در آن ذکرشده بود .

«سئوال ـ بعقیده جنابعالی آیا هدف مبارزه فعلی برای ملت ایران بیشترتامین استقلال کشور و رهائی از سلطه نفوذانگلستان هست یا این که فقط تامین درآمد بیشتری از صنایع نفت است .

جواب ـ در این باب سه موضوع‌را باید در نظر داشت : اول دولت ایران باید

بتواند خودش را کاملا مستقل نگاه بداردتا هیچ دولت خارجی نتواند در امور داخلی او دخالت کند، دوم ، وقتی‌یك دولت دخالت‌کرد چه طور میتوان از سایرین انتظار داشته باشیم که دخالت‌نکند ، سوم ، ماهیچ‌راهی برای برطرف کردن‌این فقر وبیچارگی نداریم مگر از طریق عایدات نفط که متعلق‌بماست وما بدست خودبگیریم . عدم‌دخالت دول خارجی در این کشور واصلاح وضع‌مردم سبب خواهد شد که جنگ بین‌المللی لااقل از این مملکت درنگیرد ، ما صنعت‌نفت‌را ملی کردیم برای اینکه و ضعیت بهتر شود ولی ازاین ملی کردن نفت هیچوقت در نظرنداشتیم بدولی‌که از نفت‌ما استفاده می‌برند ضرری نرسد ، تاوقتی که عده متخصصین‌فنی‌ما کافی شودما نمی‌خواهیم که‌متخصصین خارجی ما بروند ، ما حاضریم بدولی که ازنفت ایران تاکنون متمتع میشدند آنچه لازم است اطمینان بدهیم که در بهره‌برداری وتقسیم نفت بین آنها خودداری نخواهیم کرد ، ملت ایران از ملی شدن نفط خود یك‌هدف دارد و آن این است که دیگران در امور داخلی دخالت نکنند .

سئوال- شرکت نفط میترسد کافی‌برای لغو امتیازش باو داده نشود در صورتی که موضوع ملی شدن نفت‌کاملا شناخته‌شود آیا حضرتعالی حاضرید حکمیت بی‌طرفانه‌ای درباره ادعاهای قانونی شرکت‌نفط درباب از دست دادن امتیاز خود قبول کنید بشرط اینکه‌این هیئت بی‌طرف ادعاهای‌دولت ایران را در مقابل شرکت نفت نیز مورد نظر قرار دهد .

جواب - بلی کاملا موافقیم ماهیچوقت نمی‌خواهیم اموال کسی را مصادره کنیم ، ما فقط مایلیم که دستگاه نفت مال‌ملت ایران شود ولی ما حاضریم ادعاهای احتمالی شرکت را مورد مطالعه قرار دهیم‌بشرط آنکه مطالعات ما نیز از شرکت مورد مطالعه قرار گیرد .

سئوال - آیا تصور میفرمائیدممکن است مجددا مذاکرات با شرکت آغاز گردد .

جواب - فقط برای تصفیه حساب‌نه برای ادامه عملیات توسط شرکت .

در تاریخ هفتم تیرماه ۱۳۳۰ دولت‌ایران برئیس دیوان دادگستری لاهه اطلاع داد که درخواست دولت انگلیس مبنی براقدامات تامینی رد مینماید ، واظهار داشت که دولت انگلیس صلاحیت این را ندارد که‌در قضیه اختلاف بین دولت ایران و شرکت نفت دخالت نماید ونظر به فقد اعتبار دلیل‌قضائی مدعی با توجه باین که اجرای حقوق حاکمیت قابل رجوع بدیوان نیست از دیوان‌مزبور تقاضا کرد اعلام نماید که موضوع از صلاحیت آن خارج است .

در تاریخ سیزدهم تیرماه دیوان بین‌المللی دادگستری باکثریت آراء اعلام داشت که تقاضای دولت انگلیس بعنوان حمایت‌سیاسی ازیك شرکت انگلیسی بوده وعبارت نقض حقوق بین‌المللی می‌باشد واز حیطه‌قضاوت بین‌المللی خارج نیست و مهذا اقدامات ذیل را تعیین نمود :

۱ ـ دولت ایران و دولت انگلیس‌هرکدام مراقبت‌نمایند که‌هرگونه زیان‌نسبت بحقوق طرف دیگر دراجرای رای دیوان‌ممکن است در ماهیت امر صادر نماید جلوگیری کند .

۲ ـ دولت ایران و دولت انگلیس‌هرکدام مراقبت نمایند که از هرگونه عملی که از هر قبیل ممکن است خلاف رجوع‌بدیوان را شدید یا توسعه دهد جلوگیری کند .

۳ ـ دولت ایران و دولت انگلیس‌هرکدام مراقبت نمایند که هیچگونه اقدامی از هر قبیل بمنظور ممانعت از ادامه بهره‌برداری صنعتی وبازرگانی شرکت نفط انگلیس وایران به نحوی که شرکت نام برده قبل ازاول ماه مـی ۱۹۵۱و پنجم اردی‌بهشت۱۳۳۰ عمل میکرد اجرا نشود .

٤ ـ بهره برداری شرکت درایران‌تحت ریاست اعضای هیئت مدیره آن بشکلی که قبل از ماه می ۱۹۵۱ موجود بود با قیدتغییراتی که ممکن است با موافقت نظارت کمیسیون مذکور در بند ٥ بعمل آید ادامه‌یابد .

٥ ـ برای اجرای کامل مقررات‌فوق که بهرحال اعتبار خود را حفظ‌مینمایند باتوافق دولت ایران ودولت انگلیس کمیسیونی بنام کمیسیون نظارت مرکب از دو عضو به تعیین هریك از دول فوق و یك عضـوتبعه یك دولت ثالث که با توافق دول مزبور یا در صورت عدم توافق بنابه تقاضای‌شرکت‌طرفین توسط رئیس دیوان‌تعیین شود تشکیل گردد وظیفه کمیسیون عبارت خواهد بود که‌مراقبت نماید که بهره‌برداری شرکت مطابق مقررات مذکور فوق ادامه یابد منجمـله‌وظیفه‌دار خواهدبودکه درآمدهارا رسیدگی نماید و مراقبت نماید که وجوه حاصله ازدرآمدهای دریافتی که اضافه بر هزینه های ضروری جریان عادی بهره‌برداری و سایـرعوارض عادی متعلق بشرکت نفط انگلیس وایران باشد بموسسات بانکی که کمیسیون‌مزبور انتخاب خواهد نمود پرداخت شود و موسسات بانکی مزبور تعهد نمایند که آن‌وجوه را جز برطبق نتایجی که خواه از تصمیمات دیوان و خواه از موافقت طرفین‌حاصل نشود بمصرف نرسانند .

دو نفر از قضات دیوان که یکـی‌مصری و دیگری لهستانی بودند با رای‌فوق مخالفت کردند ورای دیوانهم بطرفین ابلاغ گردید ، وروز بعد سفیر کبیر انگلیس در

طهران نامه‌ای بدولت نوشت واظهار داشت‌که دولت انگلستان برای دادگاه تسلیم بوده و حاضر است توصیه های آنرا قبول نماید ،ولی دولت ایران اعلام داشت که دیوان لاهه را صالح نشناخته وارزشی هم برای آن قائل‌نیست . بعلاوه در تاریخ ۱۷ تیر تلگرافی بدبیر کل سازمان ملل متحد ارسال واظهارداشته که چون دیوان مزبور از جاده عدالت خارج شده و اعتماد عمومی را نسبت بخودمتزلزل ساخته‌است لذا دولت ایران از این اعلامیه مورخ دوم اکتوبر ۱۹۳۰ خود رادرباره قبول قضاوت اجباری دیوان مزبور مسترد میدارد .

در تاریخ ۱۷ تیر ترومن رئیس‌جمهور آمریکا نامه‌ای به نخست‌وزیر ایران ودر آن چنین گفته بود :

«بی‌اندازه متشکرم که جنابعالی‌درنامه اخیر خودتان شرح کامل و صادقانه‌ای درباره جریان اختلاف نامناسب ونامسعودی‌که بین دولت شما و منافع نفتی بریطانیا در ایران پیش آمده‌است مرقوم فرموده بودید،این موضوع برای سعادت کشور شما و بریطانیای کبیر و همه کشور های آزاد دنیابحدی خطر داردکه من‌نگرانی شدید همواره فکر خودرا معطوف باین قضیه نموده‌ام ....من بانگرانی ناظر قطع‌جریان مذاکره بوده‌ام و می‌بینم دارد وضعی پیش میآید که عملیات‌تصفیه واستخراج نفت بهم ریخته وازاین راه ضررهای بسیاری بایران و دنیا وارد میشود .یقینا این پیش آمد مصیبتی است که نتیجه آن با تدبیر و سیاست‌مداری راهی برای‌جلوگیری آن پیدا نمود ، اخیرا باین عقیده رسیده‌ام که برای آنکه مسائل مختلف وبغرنجی که در میان است و ممکن است بعلت‌کم بودن‌وقت سبب‌بسته شدن‌پالایشگاه‌گردد و بطور کلی تصفیه نشود زیرا ادامه وضع حاضر حتما منجر به بستن پالایشگاه‌میشود ، لازم است قرار موقت قابل اجرائی داده شود که در عملیات تصفیه واستخراج‌نفت‌وقفه‌ای حاصل نگردد و ضمنا با چنین قرار موقت لطمه بمنافع هیچیك از طرفین‌وارد نشود . پیشنهادات مختلفی که دراین راه شده است منتج نتیجه نشده و زمان‌بسیار کوتاه است . در این موقع یك امر مهم وتازه‌ای نیز انجام گرفت و دیوان‌دادگستری بین‌المللی که دولت شما ودولت بریطانیا و دولت ما همگی در آن عضوهستیم‌و باسایر ملل همکاری میکنیم تا عدالت بیطرفانه وانصاف در دنیا حفظ گردد پیشنهادبرای یك قرارداد موقت نموده است ..... بنابراین دوستدار میخواهد بجنابعالی جداًتوصیه کند که به پیشنهاد دیوان بین‌المللی توجه خیلی‌عمیقانه مبذول‌فرمائید . دوستدارصلاح میداند که جنابعالی باینکه این نظر باموارد فنی و قانونی تطبیق نمی‌کند توجهی‌فرمائید بلکه نظر دیوان داوریرا متکی بمبانی مزبور وفق مینماید تلقی فرمائید ...دوستدار صمیمانه آرزومندم که آنجا که

بتواند در این مورد کمك مینمایم ، من باآقای (اورل هریمن) که همانطور که اطلاع دارید از مشاورین نزدیك بنده و یکی ازآمریکائیهای عالی قدر میباشد مفصلا دراین باره مذاکره کرده‌ام . چنانچه جنابعالی مایل‌باشید ایشان را به پذیرید با کمال خوشوقتی ایشان را بعنوان نماینده شخصی خود روانه‌طهران میکنم تا درباره این مسئله فوری و مشکل با جنابعالی مشاوره نماید » .

روز بیستم تیر ماه دکتر مصدق‌جوابی بنامه مورخ ۹ ژویه (۱۷ تیر) کمی بعداز آنکه دولت ایران تصمیم خود را نسبت‌بقراردادگاه بین‌المللی اتخاذ وابلاغ کرده بود توسط جناب سفیر کبیر آمریکا رسیده.لازم میدانم یك باردیگر از توجه آنجناب که نسبت بمصالح ایران همواره ابرازفرموده‌اید تشکر کنم .... با کمال تاسف تا آنجا که دولت ایران تشخیص داده تاکنون‌از ناحیه شرکت سابق راجع بقبول اصل ملی شدن نفط مطابق قوانینی که از مجلسین گذشته و دولت ملزم است آنرا اجرا کند واظهاری بعمل نیامده وپیشنهادی نشده بلکه‌نمایندگان شرکت در یادداشت مورخ ۲۸ خرداد ماه ۱۳۳۰ (۱۹ ژوئن ۱۹۵۱ پیشنهادهائی برخلاف قوانین مذکور دادندکه منجر بقطع مذاکره دولت و ملت ایران بشرطی که‌حق مسلم ما مطابق قوانین ملی شدن نفت مورد موافقت گردد حاضر است بلافاصله‌برای حل کلیه اختلافات وارد مذاکره بشود تا وقفه‌ای در کار بهره‌برداری که دولت‌ایران همواره از آن احتراز داشت و چنانکه فرموده‌اید مورث خسارت برای همه حاصل‌نگردد .... دولت ایران با اطلاعی که نسبت به تجارت زیاد و شخصیت آقای هریمن .دارد باینکه سمت نمایندگی انتخاب بطهران می‌آیند این موضوع‌را حسن استقبال میکنندوامیدوار است از مشاوره با چنین شخصی بهره‌مند شود » .

روز ۲۳ تیرماه مستر هریمن باتفاق‌دو نفر از همراهان خود بطهران وارد شد . همانروز حزب‌توده تظاهرات زیادی برعلیه‌او نمود که قوای انتظامی دخالت نمود و منجر بقتل بیست نفر و زخمی شدن بیش ازدویست نفر گردید ، در متینگ بزرگی که حزب توده در میدان بهارستان تشکیل دادشعار های زیادی بر علیه آمریکا وانگلیس داده شد و آشکار گشت که حزب مزبور والهام دهندگان با هرگونه حل قضیه نفت مخالف بوده و سیاست کلی آنها مبنی براین‌است که صنعت نفط راکد بماند تاوضع اقتصادی کشور وخیم‌تر شده‌وراه برای‌تسلط‌حزب توده وایجاد حکومت کمونیستی در ایران هموار گردد . حوادث بعد هم معلوم‌داشت که برنامه حزب توده عبارت بود از (الف) طرف‌داری جدی از دولت دکترمصدق و تقویت آن تاوقتی که او روش منفی را تعقیب میکرد و سیاستش منتهی‌برگرد صنعت‌نفط میشد (ب) مخالفت باهر

گونه راه حلی که موجب تجدید حیات‌صنعت نفت بود وتحریم پرداخت هرگونه غرامتی بشرکت نفت (ج) تشویق و تشجیع کلیه عناصریکه مخالف همکاری‌ایران بادول غرب بودند .

(د) تسریع در وخامت اقتصادی‌ایران (ه) مهیا کردن وضع سقوط دکتر مصدق در آینده و بدست گرفتن حکومت .

مستر هریمن چند روزیرا بمذاکره‌با نخست‌وزیر واولیای دولت وهیئت مختلط نفت پرداخت ، نمایندگان دولت سوابق امرنفت را باو توضیح داده ومخصوصا کوشش کردند باو خاطر نشان نمایند که نهضت ملی‌کردن نفت یك امر داخلی میباشد و متبتی برهیچگونه تشویقی از طرف شورویها نبوده‌است و ضمنا باو اطلاع دادند که اگر قانون ملی شدن نفت اجرا نشود روسها تقاضای‌خودرا برای تحصیل امتیاز نفت شمال تجدید خواهند نمود و عناصر افراطی قوی‌تر شده‌و دشواریهای سیاسی بسیاری ایجاد خواهد شد . این مذاکرات دولت براین بود که اثرتبلیغات انگلیسها را خنثی نماید و بنماینده رئیس جمهور آمریکا واضح سازند که‌مساعدت با دولت ایران در امر ملی کردن نفت لازم میباشد ، هریمن لزوم حسن‌نیت‌را از دو طرف لازم‌شمرد وسعی کردتوافقی بین طرفین ایجاد نماید واز قرار معلوم‌تظاهرات حزب توده در روزورود واطلاعات دیگر هم که نمایندگان دولت درباره حزب‌توده باو دادند تاثیر بسزائی دراوکرد وضمن مذاکرات خود بدولت اظهار داشت که دولت‌آمریکا حاضر است مساعدتهای مالی خودرا بدولت ایران تحت عنوان اصل چهار بیفزایدوبه خبرنگاران خارجی هم گفت که این مساعدت مشروط به حل تصفیه نفت نیست .

روز هفتم مرداد مستر موریون ،وزیر خارجه انگلستان نطقی در مجلس مبعوثان انگلیس ایراد کرد ، ضمن آن چنین گفت :

«اورا کارت و آرمانهای ملی هردومطلوب و پسندیده‌اند ولی تفاوت بسیاری بین وطن‌پرستی و نفرت از بیگانگان هست‌که ما وسایر مغرب زمین آنرا دریافته‌ایم . امروز ملل دنیا باندازه‌ای بایك دیگر مربوط‌شده‌اند که نمیتوان منافع یکی را بضرر دیگری توسعه داد . احساسات ملی افراطی‌در بعضی نقاط خاور میانه موجب خصومت وسوء ظن بکشور های دیگر شده است که‌متهم‌باستعمارطلبی شده‌اند،اگرما میخواستیم سیاست استعمار طلبی را در پیش گیریم‌تعقیب آن برای ما بسی سهل و آماده بود ولی ما چنین رویه ای‌را اتخاذ نکرده‌ایم .مللی که قیمومیت آنها از طرف جامعه ملل بما واگذار شده تشویق کردیم که تاسیسات‌ملی خودرا توسعه دهند و آنها را آماده این کردیم که آزادی خود را بدست آورند ،در طی چند سال مللی که امروز بنام عراق و

اردن هاشمی نامیده میشوند استقلال یافته وبجای آنکه ما آزادی آنرا جلب نمائیم هر گونه اقدامی که لازم بود کردیم تا آنها به‌استقلال‌کامل رسیدند وامروزدر نتیجه‌چنین سیاستی بهترین روابط دوستی و مودت بین‌ما و آن دولت ها برقرار است ....

ایران بهترین نمونه آن نقاطی است‌که احساسات افراطی ملی وفقدان واقع‌بینی وسیاست‌مداری مشکلاتی را برای آن‌کشورایجاد کرده است ، یك امتیازیرا شرکت نفت داشت و بموجب مقررات آن سالها درجنوب‌ایران بهره‌برداری میکرده‌است . این امتیاز فرصتی بانگلیسها داده بود که با معلومات‌فنی وبازرگانی خود بایران رفتند و منابع طبیعی آن کشور رااستخراج نمایند ودرآمدمهمی را برای دولت ایران تامین نمایند .... دولت انگلستان بژنرال رزم‌آراء ، که درآن‌موقع نخست‌وزیر ایران بود اطلاع داد که امتیاز شرکت مزبور را نمیتوان از راه‌قانون بوسیله ملی کردن لغو نمود و دراین جا از نمایندگان محترم تقاضا دارم بخاطر بسپارندکه در تاریخ دهم فوریه دولت انگلستان بدولت ایران اطلاع داد که حاضر است‌قرارداد جدیدی روی اصل تنصیف منافع منعقد نماید ، چندی پس‌از این اطلاع بودکه رزم‌آراء بقتل رسید وعده‌ای بنام جبهه ملی سیاست ملی کردن را پیش کشیدند وبرنامه بی مطالعه‌ای را آغاز کردند که عواقب آن برای اقتصاد ایران مطلوب نبود و بحران‌کنونی را بوجود آورده‌است ، بنا براین آنچه باطلاع نمایندگان رساندم معلوم است که‌دولت انگلستان و شرکت نفت در موقع حاضر بوده‌اندکه به آرمانهای مشروع ایران‌مساعدت نماید واگر بواسطه قتل رزم‌آراء بخود قراردادیکه مورد قبول طرفین باشددر ماه (مارس) گذشته امضا شده بود .... (در این جا روشن میشود که برای چه منظوررزم‌آراء زمام دار شد و بچه علت و برای چه ترور و کشته شد خواننده عزیز بدقت این‌جریان را بخوانند) ـ در حال حاضر دولت ایران بوسیله مستر هریمن پیشنهاد هائی‌برای‌شروع مذاکره بین دولتین داده است و ماهم از آمدن مستر هریمن ، بلندن استفاده کرده‌پیشنهاد های مذکور را بااو بحث کرده‌ایم واکنون چند نکته دیگر باقی است که بایدحل شود تامیسیونی . ازطرف‌دولت انگلستان بریاست مهردار سلطنتی مستر استوکس ،بطهران اعزام شود و مذاکرات را شروع نماید .

در نتیجه مذاکرات اولیه مسترهریمن با نخست‌وزیر و اولیای دولت وهیئت مختلط در نطقی که دکتر مصدق روز ۱۳مرداد در مجلس شورای ملی ایراد کرد خلاصه‌اش بشرح ذیل است .

«در نتیجه این مذاکرات در جلسه‌دوشنبه ۳۱ تیرماه هیئت وزیران و هیئت مختلط که در منزل این جانب تشکیل گردیدفورمول ذیل طرح و مورد تصویب قرار

گرفت و بعنوان نظریه قطعی دولت ایران به‌آقای هریمن تسلیم شد :

اولا ـ درصورتیکه دولت انگلیس به‌وکالت از طرف شرکت سابق نفت انگلیس و ایران اصل ملی شدن نفت را در ایـران‌بشناسد دولت ایران حاضر است بانمایندگان دولت انگلیس از طرف شرکت سابق واردمذاکره شود ، ثانیاً ـ دولت انگلستان قبل‌از اعزام نمایندگان بطهران موافقت خـود رابوکالت از طرف شرکت سابق بااصل ملـی شدن صنعت نفت رسماً اعلام نماید ، ثالثاً ـ مقصود از ملی شدن صنعت نفت پیشنهادیست که‌در کمیسیون مخصوص‌نفت مجلس‌شورای‌ملی تصویب شده و در قانون مورخه ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ تائید گردیده است و متن آن‌ذیلا درج میشود .

«بنام سعادت ملت ایران و به منظورکمك به تامین صلح جهانی امضا کنندگان ذیل پیشنهادمینمائیم که صنعت نفت در تمام‌مناطق کشور بدون استثنا ملی اعلام‌میشود یعنی تمام عملیات اکتشاف و استخراج وبهره‌برداری در دست دولت قرار گیرد». برای استحضارآقای هریمن. یك نسخه ازیادداشتی‌را که نمایندگان شرکت سابق نفت راجع به اصل ملی شدن نفت بدولت ایران داده اندو مورد قبول واقع شده باطلاع ایشان‌برسد.

رابعاً ـ دولت ایران حاضر است راجع‌بطریقه اجری قانون تاآنجا که مربوط‌بمنافع انگلیس است وارد مذاکره شود . آقای‌هریمن داوطلب شده‌اند که شخصاً این‌فرمول را باطلاع دولت‌انگلستان برسانند . بدین‌منظور روز چهارم مرداد باهواپیما حـرکت کردند .... روز بعد (۸ مرداد) آقای هریمن‌باهواپیما بایران مراجعت نمودند سه روز بعد از آن یعنی روز جمعه یازدهم مـرداد،آقای (میدلتن)کاردارسفارت‌کبرای‌انگلستان در وزارت امور خارجه حضوریافت ونامه‌ای‌به مضمون ذیل بآقای وزیر خارجه تسلیم نمود .

جناب آقای کاظمی برحسب دولت متبوع‌خود محترماً باستحضارخاطر آنجناب‌میرساند که آن دولت ، فورمول . دولت شاهنشاهی‌را برای مذاکره فیمابین دولت شاهنشاهی و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان‌بوکالت‌از طرف شرکت نفت انگلیس وایران‌مذاکره در موضوع های مربوط بمنافع متقابل دولت‌توسط مستر هریمن دریافت نموده است ، دولـت‌اعلیحضرت پادشاه انگلستان فورمول‌مزبور را مورد استفاده قرار داده و حاضر است طبق آن فورمول مذاکره نماید ولیکن‌دولت شاهنشاهی تصدیق خواهند نمود که مذاکراتی که دولت اعلیحضرت پـادشاه‌انگلستان در قسمت خود باکمال حسن نیت وارد آن خواهد شد نمیتوان بطریق‌رضایت‌بخشی پیشرفت نماید مگر اینکه تسکینی‌در محیط ملی داده شود ، برطبق اطمینانیکه‌دولت شاهنشاهی حقیقت مزبور را درنظر میگیرد و مانیز باهمان روح وارد مذاکره‌خواهیم شد ، میسیون که بریاست یك نفر وزیر کابینه خواهد بود بلافاصله حـرکت‌نمودند . دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان

از طرف شرکت اصل ملی شدن صنعت نفت‌را قبول مینماید .

روز ۱۲ مرداد میسیون دولت انگلستان بریاست مستر ریچارد ،واستوکس. وزیر مشاور کابینه حکومت کارگری که عنوان‌مهردار سلطنتی را داشت ، وارد طهران‌شده نمایندگان که از طرف دولت ایران برای‌مذاکره باهیئت مزبور انتخاب شدند عبارت بودند . از وارسته وزیر دارائی ، دکترمتین‌دفتری ، دکتر رضا زاده شفق الهیار صالح، دکتر شایگان، دکترسنجابی، مهندس‌حسیبی.

روز پانزدهم مرداد استوکس مسافرتی‌به آبادان کرد تا بازدیدی از مؤسسات نفت نموده و باکارکنان انگلیسی مذاکره بنماید،کارکنان مزبورباو اطلاع دادند که ادامه‌کار در محیط آغشته باحساسات مخالف برای‌آنها مشکل میباشد و فقط درصورتی ممکن است بکار خود ادامه دهندکه رئیس‌انگلیسی‌باشد و صدی پنجاه هم برحقون آنهاافزوده گرددو مذاکرات‌بانمایندگان دولت‌بامراجعت‌استوکس، از آبادان شروع گردیده . در ابتدا کوشش استوکس متوجه این بود که‌یك قرار موقتی درکار بدهد تا صدور نفت متوقف نگردد و شرکت نفت نیز مشتریان‌خود را از دست ندهد ولی نمایندگان دولت قرار های‌موقتی را قبول نکرده‌سعی داشتندکه غائله را یکباره خاتمه دهند . روز ۲۱ مرداد استوکس . یادداشتی مشتمل برهشت‌ماده تسلیم نمایندگان دولت کرد و اظهار داشت که یادداشت مزبور با محفوظ بودن‌حقوق طرفین در دعوا تنظیم گشته است.

«روز جلسه بعد بتاریخ ۱۶ مردادجناب آقای وارسته رئیس نمایندگی ایران جوابی را که باموافقت دولت و هیئت‌مختلط‌تهیه شده بود شفاهاً باطلاع نمایندگان دولت انگلستان رسانیده و عین آنرا به صورت‌یادداشتی تسلیم کردند متن جواب مذکور بقرار ذیل است :

«این جانب لازم میدانم که بنمایندگی‌از طرف دولت ایران بار دیگر از تشریف فرمائی آقایان اظهار تشکر و خرسندی نمایم‌اینکه دولت پادشاهی انگلستان لازم‌دانسته است که میسیونی مرکب از اعضاء کابینه‌خود را بوکالت از طرف شرکت سابق نفت برای مذاکره بادولت ایران راجع بطرزاجرای‌قوانین ملی شدن نفت در قسمتی که مربوط بمنافع انگلیس است به ایران اعزام داردنشانه تفاهم بیشتری است که خوشبختانه نسبت بحسن‌نیت دولت و مفهوم قوانین درکشور تنها پیدا شده است . چون دراساس فعلی دولت و پارلمان ایران عواملی غیر ازحقیقت و عدالت و منطق نبوده وخوشوقتم که بالاخره حق و عدالت مثل همیشه راه‌خودرا باز کرده و موفق شده است که سوء تفاهمات زایل کرده ، امیدوارم‌که اقامت‌چند روزه شما در ایران و مخصوصاً سفر دو روزه مسنر استوکس . به آبادان عمق‌احساسات ملت ایران و ضرورت عمل انجام شده و حسن‌نیت دولت ایران برایشان‌وسایرهمکارانشان کاملاروشن‌کرده باشند.بطوری

که آقایان توجه فرموده‌اند ملت ایران ملی‌شدن صنعت نفت را برای خود یك حیات جدید میداند ، آقای استوکس ، درتوضیحات کلی و مقدمات جلسه گذشته‌خود بیاناتی فرمودند که اگر اشتباه نکرده باشم‌اساس آن جلسه توجه نسبت بچند نکته اساسی بود ، اول آنکه فعالیت صنعت نفت‌بطور عادی مرتب ادامه داشت و از وسائل کارشناسان و متخصصین موجود استفاده‌شود ، دوم آنکه در تسویه امر نفت اصول عدالت و نفت رعایت گردد ، سوم اینکه درجریان منظم نفت بخارج برای اقتصادایران و دنیای آزاد کمال اهمیت و ضرورت رادارد ، این مسائل کاملا مورد توجه دولت و مجلسین ایران بوده و اصول آنرا قانون‌گذاران پیش‌بینی کرده است ، دولت ایران مایل نیست که حتی یك روز فعالیت منظم‌نفت او متوقف و مختل شود و نهایت علاقه را دارد که از کارشناسان و متخصصین وکارگران و کارمندان که در امور مربوط به نفت محسوب شده نفت ایران را اداره‌کرده‌اند در شرکت ملی نفت ایران کمافی ـ السابق استفاده نماید و حاضر است که نظم‌حقوق وسایر مزایارا بموجب قراردادهائیکه باشرکت سابق نفت داشته‌اند محفوظ داشته‌و سوابق خدمت و بازنشستگی آنها رارعایت کند ، اشخاصیکه تاکنون در یك شرکت‌تجارتی بوده‌اند معلوم نیست چرا حاضر نخواهند شد باهمان مزایا در خدمت یك‌دولت و برای امریکه نتایج وثمر آن عاید بشریت میشود باقی بماند ، برای تسویه امرشرکت سابق نیز قانون جبران خساراتی که مبتنی برعدالت و انصاف باشد کرده و حتی‌تا ۲۵ درصد عواید خالص نفت را وثیقه‌آن قرار داده است ، اکنون دولت ایران حاضراست دراین باب وارد مذاکره شده وبحساب مطالبات و دعاوی حقه شرکت و دولت ایران‌بوسیله کارشناسان رسیدگی به عمل آید ، در مرحله سوم ما کمال علاقه را داریم که‌کمافی‌السابق و بلکه بیشتر از سابق معامله و تجارت نفت ما بامشتریان عادی و سابق‌ادامه و توسعه داشته باشد و این امر نیز بطور کامل در قانون پیش‌بینی شده است ،برای اجرای این اصل ما حاضر هستیم وارد مذاکره شویم و ترتیبی قرار بدهیم که به‌موجب توسعه صادرات نفت ایران و اعتماد و اطمینان بیشتر مشتریان ما بشود در خاتمه‌بیانات خود این نکته را اضافه مینمایم که‌این جانب نیز مثل مستر استوکس ، معتقد است‌که گفتگوئی از کدورتها و اختلافات‌گذشته را حاصل است ولی درعین حال نمیتوان دراختیار راه حل آن را نادیده گرفت ، باحسن نیت و اعتماد متقابل و اطمینان باینکه طرفین‌میخواهیم به نتایجی برسیم که شالوده صفا و صمیمیت بادوام بین دوملت و موجب‌اعتلاء حق وعدالت در جهان آزاد باشد ، تقاضا میکنم فورا مذاکرات براساس قراربدهیم که منتج به‌نتیجه‌مثبت بشود ، پس از چند جلسه مذاکره در تاریخ ۲۱ مرداد هیئت‌نمایندگی انگلستان اصولا پیشنهادات‌خودرا در هشت ماده بشرح ذیل به‌هیئت نمایندگی‌تسلیم نمودند .

۱- شرکت سهامی نفت‌انگلیس وایران‌تمام مؤسسات و ماشین آلات دستگاه های ملزومات خود را در ایران بشرکت ملی‌ایران‌خواهد نمود ، در مورددارائی واقع‌درجنوب ایران غرامتی که باید از طرف شرکت ملی‌نفت بشرکت نفت انگلیس و ایران تادیه‌شود جزو هزینه اداره نفت در آن ناحیه محسوب‌خواهد شد ، موضوع غرامتی که باید در مقابل آن قسمت از دارائی که در گذشته‌برای عملیات پخش و فروش در ایران مورد استفاده بوده تادیه‌شودتابع ترتیبات‌جداگانه‌ای خواهد بود که در بند ۷شرح آن داده خواهد شد .

۲- سازمانی بعنوان سازمان خریدتشکیل‌خواهد شد که وسیله مطمئنی برای تامین صدور نفت ایران فراهم سازد زیرا صنعت‌نفتی بعظمت صنعت نفت ایران فقط براساس یك چنین ترتیبی میتواند وضع خود را تامین‌نماید ، این منظور بوسیله انعقاد قرارداد طویل‌المده‌ای مثلا برای ۲۵ سال باشرکت‌نفت ملی ایران حاصل خواهد شد که‌بموجب آن مقادیر بسیار زیادی نفت خام وفراورده‌های نفتی از جنوب ایران تحویل‌بندر ایران F.O.B ابتیاع گردد .

۳- گذشته از ترتیبی که بصورت بالامقرر خواهد شد شرکت نفت ملی ایـــران خواهد توانست معاملات اضافی برای‌فروش‌نفت انجام دهد ولی باین شرط عادی‌تجارتی که این گونه فروشها نوعی صورت گیرد که‌بمنافع سازمان خرید لطمه‌ای وارد نیاورد

٤- طبق قرارداد مزبور سازمان خریددستگاه وسیع وبنائی برای حمل ونقل‌وپخش فروش در اختیار شرکت ملی نفت خواهدگذاشت که از جمله‌یکی‌از بزرگترین‌دستگاه های حمل و نقل دریائی نفت که در تمام‌دنیاموجود است جزو آن خواهد بود وتعهدات قطعی در مقابل مشتریان خود خواهد نمودکه برای بقای آن متکی به محصول نفت ایران خواهد بود بنابراین طبق عمل تجارتی‌سازمان نام‌برده باید اطمینان حاصل نمایدکه نفت مقادیر و از نوع مورد احتیاج درمواقع‌لازم موجود خواهد بود ، برای تامین این منظور سازمان خرید باشرکت ملی نفت‌ایران‌توافق درباب یك سازمان عامل خواهد نمود که تحت امر شرکت ملی نفت ایران و ازطرف شرکت ملی نفت ایران عملیات اکتشاف و تولید و حمل ونقل وتصفیه و بار گیری‌نفت را در ناحیه مربوط اداره نماید ،سازمان خرید ترتیب‌پرداخت هزینه لازم را برای‌اجرای عملیات از محل درآمد جاری‌خواهد داد .

۵- برای اینکه سازمان خرید که‌موضوع‌پیشنهاد میباشد بتواند تعهد خرید مقادیـر زیادی نفت ایران طی سالهای متمادی بنمایدشرایط تجارتی باید نوعی قرار داده شود که از شرایطی که سازمان خرید در سایر نقاط‌چه بوسیله خرید و چه بوسیله مباشرت‌تولید

بتواند بدست آورد کم‌صرفه تر نباشد، باین‌معنی که سازمان خرید نفت به قیمت های تجارتی F.O.B تحویل بکشتی در بنادر ایران‌خواهد خرید که در قیمت مزبور تخفیفی بشرح ذیل منظور خواهد شد ، این تخفیف برروی هم مساوی خواهد بود باسودیکه برای شرکت ملی نفت ایران پس از وضع تخفیف‌و هزینه تهیه نفت‌برای فروش‌سازمان خرید باقی می‌ماند .

۶ـ در صورتیکه پیشنهاد های فوق رابعنوان مبنای عمل آتیه صنعت نفت درجنوب ایران مورد قبول دولت ایران واقع شودپیشنهاد میشود که مفاد آنها بصورت رئوس مسائل مورد موافقت تنظیم شود که بعداقرارداد خرید تفصیلی بین دولت ایران و سازمان خریدیکه موضوع پیشنهاد است‌روی‌اساس آن تهیه شود ، درضمن رئوس مسائل مورد موافقت ترتیبی هم برای تجدید فوری‌برای عملیات در جنوب ایران براساس موقت مقرر خواهد گردید .

۷ـ پیشنهاد میشود که تمام دارائی متعلق‌بشرکت سهامی نفت کرمانشاه که‌نفت رابرای مصرف ایران استخراج و تصفیه مینماید بـه‌انضمام تمام مؤسسات‌و ماشین‌آلات‌ودستگاه ها و دارائی منقول شرکت نفت انگلیس وایران که در شرکت برای پخش فـروش فراورده های تصفیه شده در ایران بـه کارمیرفته است با شرایط مساعدی بدولت‌ایران واگذار شود .

۸ـ در هیئت مدیره سازمان عامـل« یا هیئت مشابه‌دیگر» دولت‌ایران نمایندگی خواهد داشت و البته سازمانـی از کارکنان‌غیر ایرانی نفت در مواردی استفاده خواهد نمود که بـرای حصول نتیجه از عملیات‌استخدام آنان ضروری باشدو همچنین‌نسبت بهر برنامه کار آموزی که شرکت ملی نفت‌ایران بخواهد عملی نماید شرکت نام‌بـرده منتهای همراهی خواهد نمود، این‌پیشنهادات‌که برخلاف اصل ملی شدن صنعت نفت و برخلاف فورمول چهار ماده تسلیمی به‌آقای‌هریمن که مورد موافقت دولت انگلستان‌نیز قرار گرفته بود تشخیص داده شد طبیعتاً‌نمیتوانست مورد موافقت دولت ایران واقع شود ... ونیز در همان جلسه جوابی ازطرف‌کمیسیون مزبور تهیه شده بود بشرح ذیل در هیئت و هیئت مختلط مطرح و مـوردموافقت گردید ... بنابراین مسائلی که طبق فورمول مذکور میتوان‌در اطراف آن‌مذاکره‌کرد سه مورد ذیل است .

۱ـ موضوع خرید نفت برای‌احتیاجات‌انگلستان .

۲ـ موضوع رسیدگی بدعاوی حقه‌دولت ایران و شرکت سابق نفت .

۳ـ موضوع ادامه خدمت متخصصین‌انگلیس ، بدیهی است هرنوع نظری درباب مسائل سه‌گانه فوق طبق فورمول ۲۳ تیر۱۳۳۰ اظهار شود مورد مطالعه قرار خواهد گرفت .

روز ۲۹ مرداد ، استوکس ، نامه‌ای به‌نخست وزیر نوشت و پیشنهاد هشت ماده که برای اساس مذاکرات تسلیم دولت کرده‌بود مسترد داشت و درنامه خود گفته بود که اگر دولت استخدام مدیر عامل انگلیسی‌را قبول ننماید مذاکرات ادامه نخواهد داشت .

روز ۳۰ مرداد دکتر مصدق گزارش‌خود را به مجلسین شورای ملی و سنا تقدیم داشت و هردو مجلس باکثریت زیادی رای‌اعتماد دادند، روز۳۱مرداد میسیون‌استوکس طهران را ترك و بلندن مراجعت کرد ، هریمن‌هم نامه‌ای به نخست وزیر نوشت و در آن اظهار تاسف از بی‌نتیجه‌بودن مذاکرات‌نموده‌و نظریات چندیهم درآن نامه اظهار داشت که نقل جمله آن در ذیل بی‌مناسبت نیست .

«مثلا بدولت شاهنشاهی ایران یادآور گردیدیم که هرگاه بخواهند مقادیر زیادی از نفت را برای فروش بازار های دنیای‌غرب‌بدارند بایستی ترتیباتی با یك سازمان که وسائل حمل ونقل نفت را بمقادیر زیادی‌دردسترس دارد وارد مذاکراتی بشوند، ازنقطه نظر تجارتی هیچ شرکتی حاضر نمیشودواردعقد قراردادی‌با دولت‌ایران بشود مگراینکه بداند نفت ایران میتواند به قیمت نازل‌تری‌از سایر کشور های نفت‌خیز بدست بیاورد، و بعلاوه متذکر گردید طبق اصول تجارتی‌تنها شرکتی بازار موجودی برای نفت ایران دارد خواهد توانست خرید آنرا بمقادیرزیادی بعدهه گیرد .
دولت شاهنشاهی ایران در مذاکرات‌با این جانب ابراز نموده اند قصد مصادره اموال شرکت سابق را ندارند نظردولت من این است قبضه مایملك یك‌شرکت خارجی بوسیله یك دولتی بدون پرداخت راپاداش فوری و مکفی و مؤثری و با دادن ترتیبی که مرضی‌الطرفین بوده باشد بایستی‌مصادره نامیده‌شود نه‌ملی‌شدن...کمال‌تاسف را دارم مساعی مبذوله برای پیدا کردن راه‌حلی تابحال به‌نتیجه نرسیده ورجاء واثق دارم که دولت شاهنشاهی این نظریات این‌جانب را که‌ازروی کمال‌صداقت و درستی میباشد مورد مداقه کامل قرار بدهند .

پس از ارسال نامه فوق هریمن هم درتاریخ اول شهریور از تهران حرکت وبامریکا مراجعت نمود ، دراین ضمن شرکت نفت‌به تدریج تمام کارکنان خارجی خود را از نواحی نفت‌خیز خارج کرد و اعلام نمود که‌از این به‌بعد حقون ومزد کارکنان نواحی مزبور را نخواهد پرداخت ، درآن تاریخ‌فقط ۳۵۰ انگلیسی کارمند شرکت در ایران باقی مانده بود که همه آنها درآبادان بودندو گرچه شرکت می‌خواست آنها را هم بانگلستان بفرستد ولی به تقاضای دولت‌انگلستان این کار را بتعویق انداخت .

مستر هریمن گفت احساسات شدیدیکه‌اکنون در ایران حکم‌فرماست مذاکره وبحث را بسیار دشوار ساخته است و عامل دیگریهم که باین دشواری اضافه گشته است که‌دولت ایران مشاورین مطلع و آزموده ای که درامور بازرگانی و وسعت جهانی آن اطلاعات کافی داشته باشند ندارد ، نظر باین مراتب‌خیلی طبیعی‌بود که فشارهای‌سیاسی‌بی‌تناسب دولت ایران را تحت تاثیر خود قرار دهد ومانع حل قضیه گردد .

پس از عزیمت استوکس و هریمن ،عده‌ای از نمایندگان مجلس و گروهی که با دکتر مصدق بودند عدم توفیق مذاکرات‌را پیش کشیده و بشدت از دولت انتقاد کردند و مدعی شدندکه‌از وساطت امریکاهم‌استفاده نشد و لازم است که دولت ساقط گردد تا دولت جدیدی روی کار آمده وقضیه نفت را حل نماید ، طرف داران دولت هم با مخالفین مبارزه شدیدی نموده واظهارمیداشتند که باید مقاومت نمود تا به مقصود رسید ، دراین‌گونه مواقع‌نخست وزیرمتوسل‌به تبلیغات دامنه‌داری میشد و از مردم استمداد میکرد ، و باید اعتراف نمود که‌در تمام مدت حکومت دکتر مصدق دستگاه تبلیغات دولت به‌بهترین وجهی اداره میشدو نتایج بسیاری عاید دولت میساخت .

روز ۱۳ شهریور نخست وزیر نطقی‌درمجلس سنا ایراد کرد و درخاتمه آن چنین گفت : «در آخرین جلسه مذاکرات با هیئت‌نمایندگان انگلستان دولت ایران اصول نظریات خود را بآقای استوکس ، تسلیم‌کردو پس از آن لازم نمی‌دانست پیشنهاددیگری بنماید ولی چون تاخیر درامر سبب خواهدشد که عمال کمپانی سابق نفت سوءاستفاده کند و برای آنکه دولت و ملت ایران را درنتیجه عدم تولید نفت و فروش‌آن گرفتار مضیقه مالی نمایند حاضر نشوند باین زودی‌داخل در مذاکره گردند دولت ایران درنظر دارد برطبق نظریاتیکه فوقاً بعرض رسیدپیشنهاد نماید که ظرف دوهفته از تاریخ پیشنهاد برای مذاکره حاضر شوند ویاچنانچه‌نظریات و پیشنهاد هائی متقابلی دارند اظهار نمایند ، پس از انقضای مدت مذکور چنانچه‌جواب رضایت بخشی نرسد جواز اقامت کارشناسان انگلیسی در ایران لغو خواهدگردید ، دولت ایران بیش از این نمی‌تواند تامل و بردباری‌نماید. البته‌تصدیق میفرمایندتازمانیکه کارمندان شرکت سابق نفت به‌این وضع درخاك ایران باقی هستند و متخصصین‌کشور های دیگر اطمینان حاصل ننمایند که بساط کمپانی سابق بطور قطع برچیده شده‌است دولت ایران مسلط براداره کردن امور نفت میباشد پیشنهاد خرید نفت عرضه‌خواهدنمود .

پس از ایراد نطق فوق مجلس سنا بادادن رای اعتماد تصمیم نخست وزیر را تائید نمود وروز ۱٤ شهریور وزارت خارجه‌انگلیس در لندن اعلامیه ذیل را انتشار داد: «نطق نخست وزیر ایران در مجلس سنابطورقطع نشان میدهد که هرگونه مذاکره‌دیگری

با دولت کنونی ایران بی‌نتیجه خواهد بودو بنابراین دولت انگلستان اعلام میدارد مذاکراتی‌که ازطرف مهردار سلطنتی شروع‌شده بود دیگر معلق نیست بلکه آنرا قطع شده باید تلقی کرده درباب تهدید بلغوجواز اقامت کارمندان انگلیسی شرکت واضح است که اقدام دولت دراخراج آنهایك‌نقض‌مجددا ازتصمیم دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه خواهد بود.»

روز ۱۹ شهریور مستر کریدی ، سفیر کبیر امریکا در طهران که هواخواه جدی دولت دکتر مصدق بشمار میرفت طهران راترك کرد و عازم امریکا گردید وشهرت‌یافت که تغییر او بواسطه مخالفتی بوده است که‌او باانگلیسها داشته و مانع از فیصل کار بوده است .

چون دولت در اجرای تعهدیکه راجع‌به تکلیف قطعی کارشناسان‌خارجی درمجلس سنا و شورای ملی نموده بود به هیئت مدیره‌موقت دستور داد فورا بهریك از کارشناسان انگلیسی اطلاع دهند که چون تاکنون حاضربخدمت درشرکت ملی نفت ایران نشده‌اند و حضور آنها در خوزستان برای شرکت ملی‌نفت منشاء اثر نیست دیگر دلیلی برای ادامه اقامت آنها وجود ندارد و بایددرظرف‌یك‌هفته وسائل‌حرکت خودرا فراهم‌نمایند . روز چهارم مهرماه پالایشگاه آبادان از طرف‌سربازان ایرانی اشغال شد و ورود خارجیان بآن منع گردید در روز هشتم مهرماه‌وزارت‌خارجه انگلستان اعلام داشت که کارشناسان انگلیسی از آبادان خارج خواهند شد درروز دهم مهرماه همه آنها خارج شده وعازم بصره گردیدند .

روز پنجم مهرماه وزارت خارجه‌انگلستان‌اعلامیه مفصلی در لندن منتشر کرده وپس‌از شرح وقایع گذشته اقداماتیکه برای حل‌قضیه نفت صورت گرفته بود اشعار داشت که تصمیم دولت‌ایران درباره اخراج سیصدو پنجاه نفر کارشناسان انگلیسی مخالف اصول بین‌المللی‌میباشدوبااینکه‌چنین‌تصمیمی‌بکاربردن قوای نظامی را برای حفظ منافع انگلستان موجه میسازد معهذادولت‌انگلستان‌برای آنکه قدرت ملل را پایدار سازد از اقدام بچنین امری خودداری خواهد نمودوقضیه را بشورای امنیت احاله خواهد داد ودرعین حال متوسل بهرگونه اقدام عملی‌خواهد شد تااینکه ایران نتواند نفت را به دیگران بفروش رساند . همان روز دولت‌انگلستان طی نامه‌ای به‌شورای امنیت‌اطلاع داد که چون دولت ایران اقدامات تامینی که‌ازطرف دیوان بین‌المللی دادگستری در خصوص شرکت نفت انگلیس و ایران تعیین‌شده رضایت نکرده است تقاضا دارد که موضوع مزبور رادر دستور شورا ثبت‌گرددو نیز تقاضا نمود ، چون دستور اخراج کارشناسان انگلیسی روز یازدهم مهر عملی‌خواهد گردید جلسه شورای امنیت برای

رسیدگی باین موضوع درتاریخ هشتم مهرتشکیل گردد .

در جلسه هشت مهر شورای امنیت نمایندگان روسیه شوروی و یوگوسلاوی اظهار داشتند که مسئله ملی کردن صنعت نفت در ایران واقامت اتباع خارجه از جمله موضوعاتی است که منحصرا در صلاحیت ملی ایران و مربوط بامور داخلی آن کشور میباشد که شورا حق دخالت در آنرا ندارد. نمایندگان ترکیه ، فرانسه وهندوستان و چین و اکوادور موافق بودند که قضیه دردستور قرار گیرد ، پس از شنیدن دعاوی طرفین شورا درباب صلاحیت خود تصمیم بگیرد ، نمایندگان انگلیس باتوجه بوضع شورا و مخالفت نمایندگان شوروی ویوگوسلاوی فوری متوجه شدندکه ممکن است تقاضای مورد قبول همه اعضا واقع نگردد . عنوان کرد که طبق ماده ۳۵ منشور هریك از اعضای سازمان ملل متحد حق دارد درمورد هرگونه اختلافی که صلح و امنیت بین المللی را به مخاطره اندازد توجه شورای امنیت را بدان جلب نمایدولذا تقاضاکرد که شورا باستناد ماده ۳۵ این اختلافات رارسیدگی نماید ، پس از این اظهارات شوروی و یوگوسلاوی که اصولا به ثبت موضوع هم مخالفت کردند نمایندگان سایر دول رای موافقت دادند و لذا بانه رای موافق ودورای مخالف در دستور شورا وارد گردید ، سپس رئیس شورا از نماینده ایران دعوت کرد که در جلسه حضور بهمرساند و نماینده مزبور اظهار نمود که چون دولت نمایندگان مخصوصی به شورا اعزام خواهد نمود که جواب دعاوی انگلستان را بدهد لذا تقاضادارد که طرح قضیه برای ده روز بتعویق افتد و چند روز بعد هم رئیس شورا اطلاع دادکه چون نخست وزیر ایران شخصاً به نیویورك خواهد آمد که در جلسه شوراشرکت نماید لذا تقاضا دارد که طرح مسئله پنجروز دیگر بتعویق افتد و موکول به ۲۲مهر ماه شود .

پس از اینکه معلوم شد دولت انگلیس بشورای امنیت مراجعه کرده است نمایندگان مجلس شورای ملی که در اقلیت بودند وبادولت دکتر مصدق مخالف بودند ، در جلسه نهم مهرماه اظهار داشتند که : «بحکم سنت و نیاکان خودمان که هرموقع ملت ایران با خارجی مواجه شده اختلافات داخلی راکنار گذارده است و همین حقیقت بارز بوده است که مارا دربرابر سیل های حوادث قرنهاحفظ کرده و همه رفقای اقلیت بدین استناد تصمیم گرفتند که موقتاً تا موضوع نفت ایران در شورای امنیت مطرح است ازروش اقلیت و شان اقلیت که استفاده وحمله بدولت است صرف نظر نماید و موقتاً سکوت کنند دولت را هم در این موقع که بایك دولت خارجی درکار نفت اختلاف دارد تضعیف نکنند» .

درجلسه یازدهم مهرماه مجلس شورای ملی نخست وزیر درباره دعوت شورای

امنیت از دولت چنین گفت :

«بطوریکه استحضار حاصل فرموده‌ایدمارا بشورای امنیت سازمان ملل دعوت کرده‌اند ، محافل رسمی‌و مطبوعات وتبلیغات‌انگلستان برآشفته و متغیرند که چرا درایران شرکت سابق نفت بعنوان شرکت استعماری‌نام برده میشود ، اگر این استعماری نبود انگلستان در پشت سرآن قرار نداشت واین‌همه هیاهو درباره برچیده شدن بساط آن در محافل بین‌المللی برپانمیکرد ، علی‌رغم‌تمایلات ما دولت انگلستان خودرا در این معرکه وارد کرده و هرروز مشکل تازه ای‌درکار ما ایجاد میکند ازمرحله‌بمرحله‌دیگری می‌کشاند و بصورت جدیدی مورد تهدیدقرار میدهد . ملتی که میخواهد با شرف و افتخار در دنیا زندگی کند وحقوق حقه‌خود را بدست آورد و باید در برابر این مشکلات ایستادگی نماید و از این تهدید هابیم وهراسی بخود راه ندهد ، این جانب با تائیدات خداوند متعال و بهدایت افکارعمومی ملت ایران و توجهات ملوکانه و پشتیبانی نمایندگان مجلسین با اراده محکم‌مانند یك سرباز وظیفه شناس و فرمان بردار ملت دراین پیکار وارد شده و مراحل صعب‌این راه پرمخاطره را طی کرده‌ام و اینك نیز مصمم تا وصول بهدف نهائی که چندان دورنیست که از پای ننشینم و قریباً با همراهان بمقر شورای امنیت حرکت خواهم کردو زبان ملت ایران در مقابل جهانیان خواهم بود .»

روز چهاردهم مهرماه نخست وزیر وهمراهان که چهار نفر آنها عضو هیئت‌مختلط بودند ، دکتر متین دفتری ، اله‌یار صالح ،بیات ، دکتر شایگان بسوی نیویورك‌عزیمت کرده و در جلسات شورای امنیت که از ۲۱تا ۲۶ تشکیل شد راجع بشکایت دولت انگلیس بحث نمود شرکت کردند ، قسمت‌عمده مذاکرات شورای امنیت در جراید وقت منتشر گردید و در کتابهم درباره جنبه‌حقوقی قضیه نفت ایران منتشر شده که‌جریان کامل شورای امنیت و دیوان دادگستری‌لاهه شرح میدهد که مراجعه به آن برای خوانندگان بسیار سودمند است ، پس ازمراجعت از امریکا دکتر مصدق گزارش بسیار مهمی راجع بمسافرت خود به امریکادرجلسه سوم آذر ماه۱۳۳۰ بمجلس شورای ملی خواند که قسمت هائی از آن ذیلا نقل‌میشود .

روز یکشنبه ۲۱مهر اولین‌جلسه‌شورای‌امنیت برای رسیدگی بشکایت بی اساس دولت انگلیس تشکیل شد ، بهانه انگلستان‌در عرض خود این بود که دولت ایران تصمیم دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه در باب‌اقدامات تأمینیه راجع بدعوای شرکت سابق نفت انگلیس را بموقع اجرا نگذاشته وامتناع دولت ایران از اجرای تصمیم مزبور ممکن است صلح دنیا را بخطر اندازد وبنابراین شورای امنیت باید باین کاررسیدگی

کند ، دولت ایران را باجراء تصمیم دیوان بین‌المللی وادار نماید ، آقایان نمایندگان توجه فرموده‌اندکه‌اولادولت ایران‌بصلاحیت‌دیوان بین‌المللی دادگستری معترض بود و این اعتراض بآنجا کشید که دولت ایـران‌قبول قضاوت اجباری دیوان را مسترداشت ثانیاً دولت ایران صلح دنیا را بخطر نیانداخته‌بود و اگر دولت انگلیس بهانه بـی اساسی میخواست دخالت مسلحانه کند و صلح دنیارا بخطر اندازد به دولت ایران وارد میشود کار هیئت نمایندگـان در شورای امنیت‌این بود که عدم صلاحیت شورای امنیت را در رسیدگی بین دولت ایران و شرکت‌سابق‌نفت که دولت انگلیس خود را بدون حق وارد آن نموده بود باثبات رساند ، دراین‌زمینه دلایل دولت ایران را در رد صلاحیت شورای امنیت به‌تفصیل در همان جلسه اول‌بیان نمودم ، ضمناً از موقع استفاده کـرده سوابق کار نفت‌ایران و مظالم شرکت سابق‌و تجاوزات عمال شرکت در مداخله بامور داخلی ما و غارت عوائد نفت و محـروم‌ساختن ملت ایـران از حداقل زندگی و سرپیچی شرکت از تعهداتی‌که بموجب امتیازنامه دارسی و قرارداد مخدوش ۱۹۳۳ بعهده داشته و همچنین آمـال و آرزوی مشروع‌ایران را میخواهد از این به‌بعد استفاده‌کامل سیاسی و اقتصادی خود برخوردار باشد وباعزم راسخ وسائل رفاه و آسایش و ترقـی و سعادت خود را فراهم کند و مخصوصاً بهیچ دولتی اجازه مداخله در امور داخلی خود را ندهد بسمع شورا رسانیدم یعنی‌ازیك‌طرف شرکت سابق را چنانکه باید بشورای امنیت و از آنجا بعموم مردم دنیا ومخصوصاً بملت امریکا معرفی کردم ، و از طرف دیگر تحولی را که ملت ایران‌بآن دست زده‌بدنیای‌متمدن اعلام داشتم . دیگر از مطالبی که در آنجا اظهار شد چگونگی ملی شدن صنعت‌نفت‌درایران وعلل واسباب‌آن پیشنهاد های مکـرر دولت ایران بشرکـت سابق در باب‌رسیدگی عادلانه بدعاوی طرفین و فـروش نفت با شرائط مساعد به نحویکه در قانون‌پیش‌بینی شده بانگلستان وهمچنین استخدام و نگاهداری کارشناسان انگلیسی بود ،پیشنهاد اخیریعنی استخدام کارشناسان تاروز حرکت آنها از ایران پیوسته مورد تائیددولت ایران بود ولی البته فعلا دیگر مورد ندارد . جلسات شورای امنیت درباب کارنفت در ۲۲ و ۲۳ و ۲٤ مهرماه تشکیل شد و در جلسه آخر چنانکه باطلاع آقایان رسیده‌است برخلاف تقاضای انگلیس‌شورا از لحاظ آئین‌نامه داخلی خود که تا دیوان بین‌المللی‌دادگستری راجع بصلاحیت خود اظهار نظر ننموده موضوع مسکوت بماند ، بنا براین‌رجوع بشورای امنیت بضرر دولت انگلیس تمام شد و ماموریت هیئت نمایندگی ایران‌خاتمه یافت ، معذالك چون آقای ترومن جمهوری ممالك متحده ازاین جانب قبل ازحرکت از ایران دعوت کرده بود کـه اورا ملاقات کنم بواشنگتن رفتم‌که از آنجا هرچه‌زودتر بایران مراجعت نمایم در ملاقات آقای ترومن پس از یك سلسله مذاکرات مقدماتی‌در موضوع نفت قرار براین شد که اولیای

وزارت خارجه آمریکا دراین خصوص بااین‌جانب تماس بگیرند ، متعاقب آن آقای (آچسن) وزیر خارجه دربیمارستانی این‌جانب‌را ملاقات نمود و چون فردای آنروز برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل متحدعازم پاریس بودند آقای‌مك‌کی معاون‌وزارت خارجه را معرفی کرد دراین‌باب بااین جانب‌وانگلیسها در تماس باشد ولی تماسی که ایشان باطرفین‌گرفتند و مساعی که در تهیه‌پیشنهاد و مرضی الطرفین بعمل آوردند به نتیجه مطلوبه نرسید زیرا انگلیسها کاری جزطفره و غرضی جز مماطله نداشتند ، ضمنا انتخاب انگلستان و تعیین دولت نیز وسیله‌خوبی برای گذراندن وقت بدست آنها داد، دراین جا باید صریحا عرض کنم که سیاست‌انگلستان از اول هم همین بوده که با طول زمان دولت و ملت ایرانرا از پای درآورد ،بنظر لندن تا دکتر مصدق سرکاراست فیصله امر میسر نیست میگویند جانشین او معتدل‌خواهد بود .

دراین جا برای اطلاع خوانندگان محترم بچند اقدامی که به نتیجه رسیده یادر شرف انجام است اشاره می‌کنیم ،

۱ـمعامله ارزی باصندوق بین‌المللی‌پول .

۲ـ چون دولت ایران عضو صندوق بین‌المللی است حق دارد برای رفع اشکالات ارزی خود به آن مؤسسه رجوع‌کند ، فعلاصندوق (۸۷۵۰۰۰۰) دلار در سه قسط که قسط اول آن نقد ودو قسط دیگر در ظرف‌دو ماه هر قسط بفاصله بیست روز به بانك ملی ایران بپردازد و بانك معادل قیمت ریالی‌این مبلغ را بحساب بستانکاری صندوق میگذارد ، این معامله بهمین صورت پس ازدوماه مجدداً میسر است ، باید توضیحاً عرض کنم که این عمل را صندوق نسبت‌باعضای خود بصورت عادی وطبق اساس‌نامه خود انجام میدهد و عنوان وام ندارد و یك‌معامله بانکی ساده ومعمول است .

۳ ـ قرضه‌ازبانك‌صادرات‌وواردات،این قرضه که مبلغ آن ۲۵ میلیون دولار و مخصوص اصلاحات کشاورزی و راه‌سازی‌و عمرانی است اصولا موافقت شده وشرایط آن برطبق قانونی که از مجلس شورای ملی‌گذشته تهیه گردیده و اینك در شرف انجام است .

٤ـکمکهای راجع باصل‌چهارترومن،کمك اصل چهار برای عمران بطور کلی از قبیل برق و لوله‌کشی و آبیاری و غیره است‌آقای وارن معاون‌سابق وزارت کشورامریکا مامور این کار شده و سال گذشته ازپانصد هزار دولاریکه میتوانستیم از این ممر استفاده کنیم فقط دویست هزار دولارگرفته شد ، امسال قرار است ۲۳ میلیون دولار کمك کنند ، امیدوارم برخلاف سال‌گذشته تمام این اعتبار بمصرف برسد و از آن کاملا استفاده شود ، .....ـ « آقایان‌محترم دراین مبارزه عظیم حیاتی به‌هیچوجه

نباید در اراده ما رخوت و فتوری حاصل شود زیرا مشکلات طرفین تقریباً مساویست ، اگر بودجه ما از تعادل خارج شده و اصلاح آن مستلزم فداکاریست دیگرانهم از همین جهات با مشکلات عظیم دست بگریبانند ،اگر ما باید در زندگی خود صرفه‌جوئی کنیم و چندی با عسرت و سختی روبرو شویم آنها هم بهمین مشقات و زحمات دچار هستند ، بنابراین دلیل ندارد که در مبارزه بین حق وباطل چون حق باماست بیاری خدای بزرگ فتح هم باما خواهد بود ».

بیانات فوق که جامع ومهم بود چندنکته را واضح میساخت ، اول اینکه طرح قضیه در شورای امنیت فرصت مناسبی برای هیئت نمایندگی ایران بوده که مطالب خود را در یك مرکز مهم بین‌المللی اظهار بداردو تبلیغات وسیعی که بضرر ایران شده بود خنثی نماید . دوم آنکه نخست‌وزیر وهمراهان او دراین سفر تماس بیشتری با سیاست‌مداران امریکا و متصدیان شرکت‌های نفت امریکا پیداکرده و تا اندازه‌ای مستحضر شدند که کارتل قوی و نیرومندی نفت هیچگاه حاضر نخواهد شد که درآمد نفت ایران از درآمد کشورهای نفطخیزخاورمیانه افزونی یابد ، سوم آنکه اعتقاد راسخ اولیای امور وقت باینکه دنیای آزادباندازه محتاج به نفت ایران میباشد که همه شرایط دولت ایران را برای بدست آوردن نفت قبول خواهدکرد تاحدی متزلزل گشت، چهارم آنکه شرکتهای بزرگ نفت امریکاحاضر نبود که برخلاف تعهدات خود در کارتل جانب شرکت نفت ایران و انگلیس رارها کرده و بیاری ایران برخیزد ، رویهم‌رفته نطق نخست‌وزیر حاکی ازاین بودکه اقدامات او در شورای امنیت توام با کامیابی کامل بوده است ولی بواسطه مشکلات بسیاری که‌در راه او ایجاد کرده بودند اوضاع واحوال نوید این را نمی‌داد که جریان صدور نفت‌ایران بسهولت انجام گردد ....

پس از آنکه دکتر مصدق از امریکامراجعت نمود تصمیم گرفت که انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی را شروع نماید وتا وضع اقتصادی وخیم نگشته و از طرف‌داران او کاسته نگردیده مجلس‌جدیدی تشکیل دهد که از سیاست او پشتیبانی نماید این تصمیم مزبور موجب گشت که مخالفین‌او متحد شده و برای سقوط حکومت او هراقدامی که ممکن است بنمایند ولی امیدزیادی بتوفیق‌نداشتند وقسمت عمده فعالیت آنها در تبلیغات برعلیه دولت در مجلس وآنها در تبلیغات برعلیه دولت چه درمجلس‌و چه در خارج تمرکز یافت .

روز چهاردهم آذر حزب توده متینگ سیاری ترتیب داده بود تا اعضای آن در خیابانهای طهران تظاهر نموده و قدرت‌نمائی کنند ، قصد اصلی آنها از این متینگ این بود که قدرت خودرا بدولت نشان داده‌ودر انتخابات دوره هفدهم سهمی برای خود

اخراج شرکت نفت بیگانه یك نوع از احساسات بخصوص ایرانیان را قانع و راضی نگاه داشته است ، ولی بطور مداوم از تعقیب یك برنامه جدی مفید برای دولت کرده است ، توده مردم نظر او را تائید کرده وباو نیرو داده این مآلا برنامه قیمتی که ایران برای چنین رویه‌ای باید بپردازد بسیار گران و گران خواهد بود لکن درحال حاضر ایرانی قیمت مزبور را بحساب نیاورده » .

در تاریخ ۱۶ مرداد ماه وزارت خارجه ایران نامه ذیل را به سفارت انگلستان ارسال داشت : «وزارت خارجه شاهنشاهی با اظهار تعارفات خود به سفارت انگلستان توقیرا مراتب ذیل را باستحضار میرساند»: «ازآنجا که ملی کردن صنایع مؤسسات ازحقوق مسلم هرملتی است و به استناد همان اصل عده‌ای از دول منجمله انگلستان بعضی از صنایع و مؤسسات اقتصادی را در کشور خود ملی کردند دولت ایرانهم باتکاء همان اصل درنتیجه اقدامات خلاف قائده و ظالمانه شرکت سابق نفت انگلیس و ایران بنا براراده و پشتیبانی قاطبه ملت ایران صنایع نفت را در سرتاسر کشور ملی اعلام نمود . شرکت سابق و همچنین دولت انگلستان بدون توجه باین حق مسلم دولت ایران بطرح دعوای بی‌اساس در دیوان ـ بین‌المللی دادگستری مبادرت ورزید. ودیوان مزبور در تاریخ ۲۲ژویه ۱۹۵۲ راجع به اقدامات تامینیه را باطل نمود.

۲ـ شرکت سابق نفت علاوه بر اینکه هیچگاه بتعهدات خود عمل ننموده و دولت انگلستان را وادار کرد که برخلاف حق بیطرفی دعوای بی‌اساس در دیوان بین‌المللی دادگستری مبادرت نماید برای جلوگیری از فروش نفت ایران در سراسر جهان نیز اقداماتی بعمل آورده که توقیف کشتی ـ(روزماری) یکی از شواهد بارز آن است، شرکت سابق دولت انگلیس از جهات متعدد و بدولت ایران خسارت کلی وارد آورده است و موجبات مضیقه مالی و مشکلات اقتصادی کشور ایران را فراهم کرده‌اند که بعضی از آنها بقراریست که ذیلا شرح داده میشود .

الف ـ عدم تادیه دیون شرکت سابق بدولت ایران بابت سالهای اخیر به تصدیق شرکت سابق که ده‌ها ملیون لیره بالغ میشود .

ب ـ خسارات ناشیه ازدیو مزبور .

ح ـ عدم تادیه وجوه متعلق بدولت ایران که در بانکهای انگلیس تودیع شده .

د ـ خسارات ناشیه از تاخیر وجوه مذکوره .

ه ـ مطالبات دولت ایران از شرکت سابق و همچنین خسارات دولت ایران ناشی از اعمال شرکت و دولت انگلیس .

و ـ خسارت ناشیه از جلوگیری ازفروش نفت ایران که براثر تهدید و ارعاب واسباب

چینی شرکت سابق و کمك آن بشرکت مزبور بعمل آمده و دولت ایران را در فروش نفت خود دچار اشکالات ساخته است .

۳- باتوجه بمراتب مذکوره در فوق دولت شاهنشاهی انتظار دارد لااقل وجوهی که تعلق آن بدولت ایران دارد موردتصدیق خود شرکت سابق است و تاکنون پرداخت نشده فورا تادیه گردد، و همچنین وجوه دیگری که متعلق بدولت شاهنشاهی است و در بانکهای انگلستان تودیع گردیده تحت اختیار دولت شاهنشاهی قرار گیرد ومخصوصاً برای حفظ مناسبات وروابط حسنه و رفع هرگونه سوءتفاهم بین دولت و شرکت سابق نفت ازاین ببعد ازاقدامات ناروا جلوگیری از فروش نفت ایران خودداری کند . دولت شاهنشاهی باحسن نیتی که دارد و در مواردعدیده بثبوت رسانیده اینك نیز اعلام میدارد که به منظورپیداکردن راه‌حلی برای رسیدگی بمطالبات و دعاوی حقه شرکت در حدود قانون ۹ اردی بهشت ۱۳۳۰ وهمچنین مطالبات و دعاوی متقابل دولت ایران حاضر است با نمایندگان شرکت وارد مذاکره شود ، ودرصورتیکه از طریق مذاکرات مستقیم بین نمایندگان شرکت سابق و دولت شاهنشاهی توافقی دراین باره حاصل نگردد و شرکت میتواند دعاوی خود را در محاکم صالحه ایران اقامه نماید .

البته دولت ایران انتظار دارد این حسن نیت دولت شاهنشاهی از طرف دولت انگلستان چنانکه باید استقبال شده وشرکت سابق توجه کنند که نمایندگان را برای مذاکره دراین امر بادولت ایران تعیین نمایند ، لزوماً متذکر میشود چنانچه در پرداخت وجوه متعلق بدولت ایران از طرف بانکهای انگلیس و شرکت سابق تاخیر و مسامحه شود و باشرکت سابق و دولت انگلستان اقدامات نامشروع خودرا بهرصورت که باشد علیه دولت ایران ادامه دهند مسئولیت کلیه اقدامات مزبور وخسارات ناشیه از آن من جمیع الجهات متوجه دولت انگلیس و شرکت سابق نفت خواهد بود .

قطع رابطه با انگلستان

در تاریخ ۲٤ مهرماه دکتر مصدق گزارشی برای تقدیم مجلس شورای ملی تهیه کرده بود وبواسطه آنکه گروهی از نمایندگان در جلسه مجلس حضور بهمرساندند و حد نصاب حاصل نشد گزارش مزبور از رادیو طهران پخش گردید : «مجلس شورای ملی آقایان نمایندگان مستحضرند که جنبش ملی ایران از روزاول باکارشکنیها وتحریکات عوامل شرکت سابق و دولت انگلیس درداخل و خارج کشور روبرو گردید ، این تلاشها و تشبثات که زحمات فوق العاده‌ای برای مافراهم نمود ضمنا به آبروی خود آنها نیز لطمه زد زیرا هریك از این اشتباهات پرده تازه‌ای از روی رفتار ظالمانه زورمندان برداشت و چهره سیاست استعماری آقایان را بیشتر نمایان ساخت با مختصر تاملی آقایان

بخاطر خواهند آورد که از روز ۲۹ اسفند۱۳۲۹ تا امروز که قریب ۱۹ ماه از اولین تصمیم مجلسین میگذرد چه مشکلاتی درراه‌موفقیت‌ها بوجود آورده و تاچه حد دامنه تحریك و آشوب و اغتشاش را فقط بخاطر منفعت‌طلبی و استفاده جوئی توسعه داده‌اند، پس از آنکه صنعت نفط به تصویب مجلسین‌ملی شد و ملت ایران به این آرزوی خود رسید . دولت انگلیس برای جلوگیری ازاجرای‌آن اول دست بچوب ارعاب و افاقه زد و برخلاف شرائط دوستی که پیوسته ازآن دم میزند ملت صلح‌دوست مارا بسزای آنکه از یکی از حقوق اولیه خود استفاده‌کرده بود بکشتیهای موریس و ضد سنگر و قوای زمینی و هوائی متمرکز دور ونزدیك‌مرزهای ایران تهدید نمود .

ملت ایران که در راه رسیدن بآمال‌ملی خویش برای تحمل هرگونه سختی و مشقت خودرا آماده کرده ودر این راه تاپای جان ایستاده بود ازاین تهدیدات باکی نداشت خاصه آنکه میدانست ملت‌هائیکه‌قرنها تلخی آنزمان آزادی‌عدالت‌راچشیده‌اند و باوجود منشور ملل متفق وسایر مقررات‌و عهود بین‌المللی ازاین پس دیگر امکان تجاوز و تعدی دولت‌های زورمند بخاك‌ملت ضعیف وجود ندارد مگر آنکه‌بخواهند بدست‌آویز و عنوانی آتش جنگ سوم بین‌المللی را روشن کنند و این کار هم چنان جنایت عظیمی است که هیچیك از ملل جهان‌گمان نمی‌رود حاضر بقبول آن باشد ، چون حربه ارعاب حریف براثر ثبات‌ومقاومت ملت‌ایران ازکارافتاده دولت انگلیس تدبیری دیگر اندیشید و هنگامی که از قدرت نمائی‌طرفی نبست قیافه مظلومانه بخود گرفت و آنچه توانست کوشید تاملت ایرانرا در انظارجهانیان مردمی غاصب و متجاوز بحقوق دیگران معرفی کند ، دولت انگلیس دراین‌راه از کلیه وسائلی که دراختیار داشت استفاده کرد از جمله از سرمایه بادآورده‌ای که محصول دست‌رنج‌کارگران‌پابرهنه‌گرسنه مظلوم ایران بود سهمی برای مطبوعات وتبلیغات در پاره‌ای ازکشورها اختصاص‌داد، شرکت سابق نیز باقدرت و اعتباریکه ازبنای‌ثروت ایران اندوخته بود سعی کرد از هر گونه اقدام و عملی که نهضت ملی ایران رادر داخله درهم شکند و ازانعکاس آن در خارج‌جلوگیری کند فروگذار ننماید ، دولت‌انگلیس بهیچ عنوان حق دخالت در این‌امر نداشت باتمام قوا از نقشه‌ها و نیرنگهای‌شرکت سابق پشتیبانی میکرد تاآنجا که کار اختلاف بین دولت ایران و یك شرکت طمع‌کار خارجی را بصورت اختلاف بین دولت بشورای امنیت کشانید ، بیداری ملت رشیدایران در طول این مبارزه حیرت بخش تاریخی که هرگونه تشبثات خارجی برای‌ایجاد شکاف در داخله مملکت را خنثی میکرد بدولتی نماینده مردم‌بود نیرووقدرت‌دادکه باتمام ناتوانی مادی بتواند مظالم شرکت سابق و آثار شوم آنرا که در تمام‌شئون اجتماعی ما ریشه و نفوذ داشت بسمع

جهانیان برساند .

نتیجه مذاکرات شورای امنیت این‌شدکه صدور رای نهائی دیوان بین‌المللی دادگستری درباره صلاحیت خود مذاکرات‌درآن شورا هم متوقف و موضوع مسکوت بماند و دولت انگلیس نه تنها ازاقدام خودطرفی نبست بلکه بدین‌وسیله مظالم شرکت سابق و دخالت‌های ناروای دولت انگلیس‌بر جهانیان روشن شد و حقانیت ایرانهم در آن شورا مسلم گردید چنانکه از میان‌اعضای‌شورای امنیت که از مردمی بصیر و مطلع و محیط بر اصول حقوق بین‌المللی تشکیل‌شده‌بود حتی یك نفر هم نبود که اذعان نکند که اقدام مردم‌ایران ملی‌کردن صنعت‌نفط خود عملی است که هرملت آزاد تعقل در حدو حاکمیت خویش میتواند انجام دهد، نباید فراموش کرد که در حین اجرای‌قانون خلع‌ید انگلستان توانسته بود اشتباه کاری‌قراری بعنوان قرار موقت از دیوان بدست آورد . دولت انگلیس از این راه افکارعمومی جهان را مشوب میکرد که ایران بمقررات و عهود بین‌المللی بی‌اعتنا است ،ولی ماکه به موضوع و بداهت حقانیت‌خود مطمئن و باانصاف و بصیرت قضاوت دیوان‌دادگستری آگاه بودیم برای جلوگیری از این تبلیغات بعنوان اعتراض بصلاحیت دردیوان شرکت کردیم و نتیجه این‌شدکه‌دیوان عدم صلاحیت خودرا اعلام کرد و دولت‌انگلیس در این راه نیز شکست خوردوبرای شرکت سابق دیگر چاره‌ای نماند جز اینکه‌برای هرگونه دعوائی به محاکم ایران مراجعه کند .

اکنون از حربه دیگریکه استفاده‌میکند همان فشار اقتصادی و مادیست که باقوتی هرچه تمام‌تر از روز اول تا امروزآنرا بکار برده و می‌برند و باکمال وضوح بدون اعتناء بحقوق بین‌المللی ومنشور ملل‌متفق خود دولت انگلیس هم ضمن پیام هشتم شهریورماه ۱۳۳۱ باین تجاوز علنی‌اعتراف و اذعان نموده است ، منظورازفشار اقتصادی و تضییقات مالی از قبیل توقیف‌وجوه و اموال دولت ایران که باهیچ قانونی وفق نمی‌دهد ، این‌است که دولت انگلیس‌بدین وسیله مردم این مملکت را مستاصل و پریشان کند و زمینه را برای تحریکات‌ایادی‌خود در ایران فراهم نماید شاید بتواندبموقع مقتضی بوسائلی که دنیا و ملت ایران بآن‌آشناست دوباره اوضاع رابحال‌سابق‌درآورد و حال آنکه در مقابل هشیار و بیدار دل‌ایران این آرزوها جز خواب و خیال و این تشبثات جز تحریکات مذبوحانه چیزی‌نیست‌و اعاده اوضاع سابق از محالات است ،زیرا ملت قهرمان میداند که حیات بدون استقلال‌و آزادی معنی و مفهومی ندارد ، این‌اولین باری نیست که ملت ایران گرفتار این‌قبیل‌سختی‌ها و مشقت‌ها شده است ملت کهن‌سال ما در طول تاریخ پر افتخار خود از این‌حوادث بسیار دیده و از این رنجها فراوان

کشیده است ، خدای توانا برای صبر واستقامت در برابر مصائب و مشکلات نیروئی شکست‌ناپذیر بما عطا فرموده است و ما این‌طوفان زندگی راکه میدانیم مقدمه فرجی عظیم خواهد بود بسعادت نسبی دیرینه خودبه آرامش خاطر پذیرفته‌ایم‌وباتوکل‌بخداوند متعال راه دراز و دشواریرا که در پیش‌داریم‌و گرفته‌ایم برای حصول بهدف عالی داریم ادامه میدهیم و تردید نداریم اکنون که‌قسمت مهمی از این راه طی شده افق روشنی بزودی پدیدار خواهد شد ، ملت ایران‌بافته‌تعالیم مقدس اسلام است و صبر در مقابل شدائد را از فرائض دینی خود میداندعلی‌الخصوص آنجاکه پای حفظ ناموس ملت و دفاع از شرافت مملکت درمیان باشد ،اگر دولت انگلیس مقررات بین‌المللی واصول منشور ملل متفق معتقد می‌بود پس از رای‌دیوان لاهه پیشنهاد دولت ایران را استقبال میکرد و آنرا بانهایت خوشوقتی میپذیرفت‌و این آتش راکه مدتها است بوسیله یك شرکت منفعت‌پرست افروخته شده خاموش‌میکرد خاصه آنکه دولت ایران در پیشنهاد خود حاضر شده است غرامت مایملك شرکت‌را در ایران برطبق قانون خود انگلیس ویا هر قانون دیگری که در هریك از کشورهای‌جهان برای اصل این موضوع وضع شده و شرکت سابق آنرا بسود خود میداند قبول‌کند و قضاوت این امر را بعهده دیوانی که قضاوت آن از ممالك دیگرند ودر بیطرفی‌آنان تردیدی نیست محول نمایند ، ولی دولت انگلیس باین حسن نیت توجه نکرده‌و برای درهم شکستن ملی و تمام هم او معطوف و مصروف براین است که بطفره وتعلل دفع‌الوقت کند تا وضعی برای ملت ما پیش آید که آخرین رمق اقتصادی خودراهم از دست داده تسلیم مطامع آن دولت شود . اکنون دولت ایران بدون آنکه ازاستفاده از منابع نفت خود صرف نظر کرده باشد میخواهد اصلاحات اقتصادی و مالی‌خودرا قطع نظر از عایدات نفط شروع کند و توازن بودجه مملکت را براساس عوائدجاری و قطعی خود تامین نماید و اطمینان دارد که ملت و نمایندگان مجلسین برای‌اجرای این برنامه نهایت تقویت و پشتیبانی‌را نسبت بدولت مبذول خواهند داشت ، پس‌از بیان این مقدمات اینك بعرض اقداماتی که بعد ازآخرین گزارش خود به مجلس درتاریخ ۲۵ شهریورماه انجام شده است می‌پردازیم .

این‌جانب در ضمن گزارش اخیر مورخ ۲۵ شهریورماه ۱۳۳۱ صریحا بعرض رسانیدم که روابط سیاسی بین دولت‌هافقط‌وسیله‌ایست برای حفظ دوستی و همکاری متقابل و چنانچه این نتیجه حاصل نشود واین‌روابط سیاسی فقط وسیله حفظ منافع یك طرف قرار گیرد مصلحت ایجاب میکند که باقطع روابط به تحریکات و تشبثات روزافزون خاتمه داده شود ، درهمان موقع که‌گزارش‌اخیر بعرض مجلسین رسید باستحضار

نمایندگان رسانیدم که اگر دولت انگلیس روش فعلی خودرا ادامه دهد معلوم خواهد شدکه مناسبات آن دولت با ما دوستانه نیست ودراین صورت ملت ایران جز قطع روابط سیاسی با دولت انگلستان چاره‌ای ندارد ، پیشنهاد متقابل دولت که باکمال حسن نیست تنظیم شده بود راه را برای حل اختلاف بازمیگذاشت و گذشت ایران در این پیشنهاد بآنجا رسیده بود که قضاوت دیوان لاهه راکه خود نیز اظهار عدم صلاحیت نموده است باشرایطی به پذیرد ولی این آخرین پیشنهادایران نیز چنانکه ملاحظه خواهند فرمود از طرف اولیای دولت انگلستان مانند همیشه مورد توجه قرار نگرفته و به نتیجه نرسیده است .

دولت ایران برای نشان دادن حداکثر حسن نیت و گذشت در جواب مشترك حضرت ترومن و جناب آقای چرچیل بشرح ذیل فرستاد ـ متن پیام رئیس جمهوری کشور های متحده امریکا و نخست وزیر متحده انگلستان بآقای دکتر مصدق نخست وزیر ایران «این جانبان تلگرافهای واصله ازسفارت‌های کبرای مربوطه خودرا در ایران درباره مذاکرات اخیریکه با جنابعالی بعمل آمده است و همچنین یادداشتی راکه در هفتم اوت ۱۹۵۲ (۱۶ مرداد ۱۳۳۱) بعنوان دولت علیاحضرت ملکه انگلستان ارسال داشته بودید مورد مطالعه قرار داده بودیم ، بنظر این جانبان مطلب روشن است که حل رضایت بخش مسئله نفت مستلزم اقدام فوری ازطرف هرسه دولت خواهد بود ، اینك پیشنهاد اقداماتی راکه دولتین ما حاضرند بعمل آورند بضمیمه ارسال میداریم و صمیمانه امیدواریم که مورد تصویب آنجناب قرار واقع شود ومنتج بحل رضایت بخش موضوع گردد ، محرك ما احساسات دوستی صمیمانه وتاریخی است که نسبت بملت و مردم ایران داریم و قلبا آرزومندیم هرچه زودتر موجبات حل سریع و منصفانه اختلاف کنونی فراهم سازد (هری . سی . ترومن ، ونستین س .چرچیل) ـ ضمیمه .

۱ ـ موضوع غرامتی که بابت ملی شدن نفت انگلیس و ایران واقع در ایران باید پرداخت شود بادرنظر گرفتن وضع حقوقی طرفین که بلافاصله قبل از ملی شدن موجود بوده است و باتوجه بکلیه دعاوی متقابله طرفین بدیوان بین‌المللی دادگستری لاهه ارجاع خواهد شد .

۲ ـ نمایندگان مناسبی از طرف دولت ایران و شرکت نفط انگلیس و ایران تعیین خواهند شد که بایك دیگر مذاکره کنند و ترتیب جریان نفت را به بازار های دنیا بدهند .

۳ ـ چنانچه دولت ایران با پیشنهادهای مندرجه در دو بند موافقت فرمایند : ـ

الف ـ نمایندگان شرکت نفط انگلیس و ایران برای حمل نفتی که هم اکنون

درایران ذخیره است اقدام به تهیه وسائل لازم خواهند نمود و همین که موافقتهائی درباره قیمت حاصل شود و شرایط فنی برای بارگیری اجازه دهد بابت مقدار نفتی که میتوان هرچه زودتر حمل کرد پرداخت مقتضی بعمل خواهد آمد .

ب ـ دولت علیاحضرت ملکه انگلستان پاره‌ای تضییقات موجوده نسبت بصادرات (کالا) را بایران و نسبت باستفاده ایران از (وجوه) استرلینگ مرتفع خواهد ساخت .

ج ـ دولت متحده کشورهای امریکا فورا مبلغ ده ملیون دلار بلاعوض بدولت ایران برای کمك در رفع مشکلات بودجه آن خواهد پرداخت . بااین حال دولت انگلستان بدون توجه بمفاد این پیشنهاد که از روی نهایت حسن نیت تنظیم شده و راه عملی شدن موضوع را روشن ساخت در تاریخ ۱۳ مهرماه ۳۱ بارسال این نامه مبادرت نمود، چون روزنه امیدی در پیام آقای ایدن وزیر خارجه دیده میشد ولی مصرح وروشن نبود برای اینکه باردیگر دولت ایران حسن نیت خود را اظهار و از قطع روابط سیاسی احتراز کند از نمایندگان شرکت سابق دعوت نمود که بطهران بیایند شاید بین دولت ایران و آنان توافق حاصل شود .

بعد از ۲۵ شهریور بعرض آقایان نمایندگان محترم رسید و از آن کاملا مستحضر شدند ولی قبل از اطلاع از نظر دولت لازم است توضیحاتی چند راجع بآخرین جواب دولت انگلیس داده شود .

۱ ـ در پیام‌های دولت انگلیس مکرر از سوء تفاهماتی که بدون جهت برای دولت ایران حاصل شده بحث شود و بدنیا مخصوصا به ملت ایران خواسته‌اند ثابت کنند که احتیاجات دولت ایران مبنی برسوءتفاهم است و اساس ندارد . یادداشت اخیر دولت انگلیس بخوبی روشن میکند که نگرانیهای دولت ایران مبنی برسوء تفاهم نیست بلکه ناشی از دقت و توجه کامل نسبت به منویات آنهاست زیرا دراین یادداشت ذکر شده است که : دولت علیاحضرت ملکه انگلستان درموقع اقامه دعاوی شرکت از دیوان تقاضا خواهد نمود که رسیدگی باین موضوع نماید که چه مبلغ غرامت نه تنها بابت از دست رفتن تاسیسات شرکت در ایران بلکه نیز بابت لغو یك طرفه امتیازنامه سال ۱۹۳۳ برخلاف تعهد صریحی است که در امیتازنامه مبنی بر نهی از این طریق بعمل آمده باید تادیه شود» در هیچیك از ممالك دنیا که صنایع خود را ملی کرده‌اند برای از میان رفتن قراردادهای خصوصی نافذ و صحیح هم غرامتی نپرداخته‌اند ، دولت میخواهد ازملت ستمدیده ایران بعنوان لغو قرارداد غرامت بگیرد یعنی مدعی است که دولت ایران نه فقط قیمت دارائی شرکت سابق در ایران رابایدبحساب بیاورد بلکه بعنوان غیرمنقول عدم النفع از ایران مطالبه غرامت مینماید ، وحال آنکه قرارداد ۱۹۳۳ نه تنها باطل است و بهیچ

عنوان قدرت قانونی ندارد بلکه اگر صحیح می‌بود اکنون با ملی شدن صنعت نفط کان‌لم یکن شده و هیچگونه اثر قانونی ندارد ، بی‌مورد نیست دراین‌جا یادآوری شود که قرارداد ۱۹۳۳ زاده و نطفه کودتای ۱۲۹۹ میباشد دولت انگلیس باتقویت دیکتاتوری در ایران و هم منظورهای خودرا که صورت‌سازی برای تجدید و تمدید قرارداد دارسی بود تحت عنوان امتیاز براین کشور تحمیل نمود و همین قرارداد باطل را که هرگزملت ایران آنرا نه‌پذیرفته است اکنون وسیله‌مطالبه غرامت قرار میدهند و نمی‌خواهند باین نکته مهم توجه کنند که امروز دیگر وضع جهان اجازه نمی‌دهد که دولت‌های استعماری از این‌گونه امتیازات راکه باجبارو اکراه تحصیل کرده‌اند باانقراض سلسله و آوردن سلسله دیگر استفاده کنند .

۲ ـ دولت انگلیس چنین وانمودمیکند که دولت ایران حاضر نیست قضاوت امر را بطورکلی به محاکم دادگستری‌واگذار نماید . این ادعا نیز برخلاف حقیقت است زیرا چنانکه سابقا بعرض‌رسانیده‌ام پس ازصدور قرار عدم صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری در سراسر جهان مرجع قضائی‌دیگری که صالح برای رسیدگی برای‌دولت ایران و شرکت سابق نفط باشد جز محاکم‌وجود ندارد ، اگر شرکت نفط برطبق اصول کلی آئین‌داوری بخواهد به محکمه صالحه‌یعنی محاکم ایران رجوع کند میتواندهرنوع ادعائی را باالاصاله واجد شرایط رسیدگی‌است رجوع کند حق دارد موضوع دعوای خودرا هرقدر میخواهد توسعه دهد ولی‌همین مدعی اگر خواست به مملکت‌دیگری یعنی به محکمه‌ای‌که بخودی‌خود واجدصلاحیت نیست مراجعه کند موافقت مدعی علیه هم لازم می‌آید و اولین شرط توافق‌این‌است که طرفین در ماهیت و حدود اختلاف فیمابین باهم کنار بیایند یعنی معلوم کنندچه مطالبی را میخواهند به محکمه مورد توافق رجوع کنند ، بعبارت واضح‌ترشرکت‌سابق و دولت ایران باید معلوم نماید که چه موضوعاتی را میخواهند در دعوای‌خودمورد رسیدگی قرار دهند و دولت ایران در پیام خود این موضوع را معلوم و تصریح نموده است ، اکنون بااین توضیحات‌آقایان نمایندگان محترم تصدیق میفرمایندکه‌دولت‌این‌جانب که ممکن بود سعی و مجاهدت‌خود را برای حل اختلاف بکار برده ولی باکمال‌تاسف دولت انگلیس تاکنون مانع حصول توافق شده و ملت ایران را برخلاف‌موازین بین‌المللی همچنان در فشار اقتصادی قرار داده است و اکنون نیز بادامه مکاتبات بی‌حاصل میخواهد از مرورزمان بنفع خود استفاده نماید و مارا از رویه تعقیب اقتصادی‌دیگری‌که باعث نجاح و فلاح مردم ایران باشد بازدارد ، هرچند درباره روش دولت‌نسبت به حل موضوع نفت در گزارش سابق بعرض مجلسین رسیده ودر آن تصریح شده‌است هرگاه نتیجه آخرین پیشنهاد و گذشت

های دولت این‌جانب اثر مطلوب و مترتب نداشته باشد ناچار باید رویه دولت انگلستان را مخالف شرایط دوستی که همیشه ازطرف دولت ایران رعایت میشده بدانیم و روابط سیاسی موجود را بی‌اثر بشناسیم و آقایان نمایندگان محترم نیز باآن موافقت فرموده‌اند معذالك اکنون که دولت متاسفانه مجبور به اتخاذ تصمیم مبتنی بر قطع روابط سیاسی شده است لازم میداند مجددا مراتب را باستحضار نمایندگان محترم برساند ، درپایان بایداضافه کنم که قطع روابط سیاسی دولتین با دولت انگلستان مستلزم قطع علاقه دوستی بین دو ملت نمی‌باشد زیرا ملت ایران همیشه بملت انگلستان بدیده احترام نگریسته وامیدوار است که زمامداران آن دولت نیز زندگی بیشتر بحقایق اوضاع فعلی جهانی و بیداری ملل توجه کنند و از روشی که تاکنون معمول داشته‌اند منصرف شوند وسیاست خودرا باوضع دنیای امروز منطبق سازند تاملتین انگلیس وایران بتوانند بوسیله تجدید مناسبات سیاسی از روابط و دادوستد برخوردار شوند ، اکنون بر عموم افراد ملت ایران فرض و لازم است که بیش از پیش مراقب اوضاع باشند و بابیداری و استقامت راهی راکه در پیش گرفته‌اند ادامه دهند و تردیدی ندارم که‌چون این مجاهدت در راه حق انجام میشود خداوند متعال مدد خواهد فرمودکه به‌نتیجه‌مطلوب برسد.»

روز ۳۰ مهرماه ۱۳۳۱ وزیر خارجه ایران یادداشت ذیل را بسفارت انگلیس فرستاد : توقیرا تصمیم دولت شاهنشاهی ایران مبنی بر قطع روابط سیاسی با دولت علیا حضرت ملکه انگلستان باطلاع شما میرساند ، دولت ایران بسیار متاسف است که مجبور باتخاذ این تصمیم شده است ، درجریان اختلاف باشرکت نفت سابق دولت دوست‌دارد همواره سعی وکوشش لازم بکاربرده که این اختلاف لطمه‌ای بروابط دوستانه دولت وارد نیاورد و عقیده دارد هرگاه‌دولت انگلستان به منظور ملت ودولت ایران که منحصرا درصدد استیفای حقوق تضییع شده خود بوده و هست توجه عادلانه ومطابق باانصاف و دوستی مبذول داشته بود هرگزدو دولت باین مرحله نمی‌رسید ، ولی‌متاسفانه دولت متبوع شما دراین امر که برای ملت‌ماحیاتی است نه تنها کمك بحل اختلاف نکرد بلکه باحمایت غیر قانونی شرکت سابق مانع از حصول نتیجه گردید ، بعلاوه بعضی از مامورین آن دولت نیز بواسطه تحریکات ومداخلات ناروای خود مشکلاتی بقصداخلال در نظم و آرامش کشور فراهم ساخته ،دولت شاهنشاهی ایران امیدوار است که دولت اعلیحضرت ملکه انگستان به کیفیت‌وحقیقت نهضت و آرزوهای ملت ایران پی برده ودر روش سیاسی خود تجدید نظر خواهندکرد،درصورتی که چنین محیط مساعدی وحسن تفاهمی ایجاد شود دولت ایران که همواره‌علاقه‌مند بروابط حسنه دو دولت بوده با کمال میل در تجدید سیاسی اقدام خواهدکرد در خاتمه باستحضار میرساندکه بااعضای

سفارت‌کبرای شاهنشاهی در لندن دستورداده است که در ظرف یك هفته از تاریخ مهرماه ۱۳۳۱ بطهران حرکت نمایند .

قبل ازعزیمت‌کاردار سفارت‌انگلیس‌از طهران دکتر مصدق پیام مفصلی خطاب بملت انگلیس انشاء کرد و از کاردار مزبورتقاضا کرد که آنرا باخود بانگلستان ببردولی کاردار از قبول آن خودداری نمود ، پیام‌مزبور روز دهم آبان از رادیو ایران پخش گردید و مشعر بر طمع‌ورزی شرکت‌وافراط‌دولت انگلیس درحمایت از منافع موهوم و نامشروع شرکت بودکه منتهی بقطع روابط‌بین دو دولت گردید ودر خاتمه آن چنین گفته بود : «دولت ایران صریحا اعلام میکندکه بین ملت ایران و ملت انگلیس نهایت صمیمیت باقی و برقرار و روابط دوستانه دوملت همچنان برقرار و استوار است بهمین جهت اکنون که آخرین مامورین سیاسی‌امپراطوری پایتخت ایران را ترك میگویند برای افراد انگلیس اعم از بازرگانان ومسافرین کمترین مشکلی ایجاد نشده است ، این‌جانب یقین دارم که اگر روزی دفاتر شرکت نفت در برابر چشم حق‌پرست ملت انگلیس گذارده شود مداخلات وحق‌کشی‌ها و سیاست‌بازیها و تحریکات و یغمای او را یکایك نظاره کنند بدون شك به بردباری‌ملت ما آفرین خواهند گفت ولی پرده سیاه ناروای شرکت در خارج و داخل انگلستان‌جلو نشر حقایق راگرفته و یکبار دیگر این جریانات ثابت کرد که هنوز قدرت پول حق‌و عدالت قرن بیستم را مسخره میکند ولی ملت ما آن قدر مبارزه شرافت‌مندانه خودرا ادامه خواهد داد که اکثریت افراد ملت انگلیس بقضاوت‌بی‌طرفانه‌آقای (گلز) برسندو سطوری ازآنچه‌راایشان‌خوانده‌وشنیده‌اند بخوانند و بشنوند .» وگلز قاضی انگلیس‌در دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه که رای بعدم صلاحیت دادگاه لاهه‌دررسیدگی‌بقضیه نفت ایران داد و این رای بنفع ایران فوق‌العاده مؤثر واقع گردید .

بسیارکسانی بودند که می‌پرسیدندچرا دکتر مصدق روابط سیاسی ایران رابا دولت انگلستان قطع کرده و هنگامی که‌انگلستان حاضر شده بود ملی‌شدن نفت را بعنوان یك امر واقع شده‌ای بشناسد و ازانحصار خرید نفت ایران و دخالت در امور صنعت نفت خودداری کند و تقاضای خودرابه مطالبه غرامت محدود نماید چرا به‌چنین کاری مبادرت ورزید ؟ جواب این سئوال‌رادکتر مصدق در مصاحبه‌ای‌که باخبرنگاران روزنامه نیویورك‌هرالدتریبون‌بنام (مارگریت‌هینگز) داشته داده است ، شرح آن مصاحبه در روزنامه مزبور بتاریخ سیزدهم آبان‌چاپ شده که خلاصه آن را بشرح ذیل‌است.

«بنا بگفته دکتر مصدق قطع‌رابطه باانگلستان بیشتر از لحاظ جلوگیری از اغتشاشاتی بود که پیش‌بینی میشد و دکتر مصدق عقیده داشت که انگلیسها درصدد بودند که از هر عدم رضایتی استفاده‌کرده‌و یك دیکتاتوری نظامی مانند ژنرال نجیب

مصر برپا کرده بوجود آورند»»- سپس خبرنگار مزبور از قول خود مینویسد ، که دکتر مصدق مصمم میباشد که از توسعه کمونیزم در ایران جلوگیری کند و چنانچه دول باختری معتقد باین هستند که بایدایران‌را از محور روسیه‌شوروی خارج ساخت صلاح در این است که باایران کمك کنند نه‌اینکه با تضییقات اقتصادی مانع پیشرفت آن گردند .

داستان ملی شدن نفت تااین‌جاگفته‌شد حاکی ازاین بود که در ابتدا انگلیسها بی‌میل نبودند که نیرو بکار برده و از تخلیه‌آبادان جلوگیری کنند ولی امریکا روی خوشی نشان نداد و آنها هم ناچار منصرف‌شدند ، سپس دولت امریکا کوشش فراوان کرد قضیه نفت را با توافق ایران و انگلستان‌حل نماید و عقیده داشت که حل قضیه‌بدست دکتر مصدق بهترین طریقی برای این کارمیباشد و مخصوصا پس از رای دیوان لاهه و تجدید حکومت دکتر مصدق‌جدیت‌فراوانی نمود که انگلیسها از دعاوی خود کاسته و گذشت‌هائی برای حل قضیه نمایند ، بعکس انگلیسها از ابتدا عقیده‌داشتندکه دکترمصدق مخالف هرگونه کار مثبتی است ، تا وقتی‌که زمام امور کشور بدست او میباشدامیدی برای تصفیه امر نخواهد بود ، از موقعی‌که‌دکتر مصدق پیشنهاد مشترك رئیس جمهور امریکا و نخست‌وزیر انگلستان را رد نمودتغییر عقیده فاحشی در بین زمامداران‌امریکا پدیدار گشت و انگلیسها بواسطه تبلیغات‌خود توانستند امریکائی‌ها را بانظر خود همراه نمایند که حل قضیه نفت بدون تغییرحکومت ایران میسر نیست ، ولی در عین حال امریکائی‌ها هواخواهی مردم را ازدکترمصدق مشاهده کرده و می‌گفتند نباید دولت ایران را باندازه‌ای تحت فشاراقتصادی گذاشت که زمینه برای توسعه عملیات‌حزب توده آماده گردد ، در آنوقت دولت‌انگلستان‌سعی داشت که حل قضیه بمسامحه بگذرد تاانتخابات رئیس جمهوری امریکا خاتمه‌یابدو حکومت جدیدی روی کار آید که نظرش با انگلستان در مورد ایران یکی باشد وبتدریج موجبات تغییر حکومت ایران فراهم گردد ، کم وبیش همه میدانستند که شانس‌و اقبال آیزنهاور در انتخابات آینده زیاد است‌که اگر حزب جمهوریخواه که طرف‌سرمایه‌دارهای بزرگ امریکا باالطبع کارتل بزرگ نفت است توفیق حاصل و توافق نظربیشتری بین امریکا و انگلیس طبق دلخواه انگلیسها فراهم خواهد گشت این بود که‌ازطرفی دستگاه تبلیغات انگلستان ساعی بود که دکتر مصدق سیاست‌مدار کینه‌توز و غیرعملی و خودخواه تلقی و معرفی کند و از طرف دیگر کار را بتعویق اندازد تا حکومت‌جدید امریکا زمام امور را بدست گیرد .

(پیشنهادهای مجدد دولتین امریکاوانگلیس) .

از موقعی‌که رابطه دولت ایران بادولت انگلیس قطع گردید تا هنگامی که آیزنهاور بریاست جمهوری امریکا انتخاب‌شد اقدام مؤثر دیگر برای حل قضیه نفت

ایران صورت نگرفت ، در خلال این مدت بعضی از شرکتهای مستقل نفت امریکا بفکر این بودند که مقداری نفت به بهای ارزان که ایران حاضر شده بود بفروشد خریداری کرده بامریکا حمل نماید ، در تاریخ ۱۶ آذر وزارت خارجه امریکا بیانیه‌ای بشرح ذیل صادر کرد .

«پرسش‌هائی در مورد روش دولت امریکا نسبت بخرید نفت ایران از طرف اتباع با شرکتهای امریکائی شده است و مقتضی‌است هم اکنون نظر وزارت خارجه دراین باره روشن گردد ، قبل از تصویب قانون ملی‌شدن صنعت نفت درایران سالیانه بیش از (۳۰ تا ۳۲) ملیون تن نفت یا تقریبا (۲۴۰) ملیون بشکه نفت خام و مواد نفتی تصفیه شده در این کشور عرضه میشد .عواید کلی ایران از محل حق‌الامتیاز و مالیات و دستمزد بالغ بر (۱۰۰) ملیون دلار در سال میگردیدو بنابراین واضح‌است که صنعت نفت ایران متضمن یك فعالیت وسیع تجارتی‌بوده که در آن بزرگترین دسته کشتیهای نفت‌کش شرکت داشتند و نیز یك سازمان بزرگی توزیع و فروش دراختیار داشت ، از روزیکه جریان نفت قطع و پالایشگاه آبادان تعطیل گردید امریکا از هرگونه کوششی برای کمك به حل اختلاف بین طرفین ذی‌نفع دریغ نداشته و آرزوی امریکا این بوده‌که ایران هرچه زودتر از عوائد نفت استفاده کند و از لحاظ تامین منافع دنیای آزاد نیز امریکااین بوده‌که آرزو داشته است که از تعطیل یك صنعت بزرگ جلوگیری نماید ، از زمان قانون ملی شدن صنعت نفت در ایران‌شرکت نفط انگلیس و ایران برای تامین موادنفتی خود بمنابع دیگری روی آورده است ، از طرف دیگر نظر به بن‌بست قضیه تسهیلات و وسائل شرکت نفت برای حمل و فروش نفت‌ایران دیگر دراختیار ایران نبوده است ،بنظر وزارت خارجه امریکا مسئله حمل مقدار جزئی نفت خام با مواد نفتی تصفیه شده‌ایران در مقابل لزوم پیدا کردن راهی‌که منجر بحل‌قضیه نفت و صدور و توزیع وفروش مقدار جزئی مواد نفت ایران بدون استفاده از کشتیهای نفت‌کش و وسایل پخش قضیه‌نفت را حل خواهد کرد و منافع قابل ملاحظه‌ای نیز از این صنعت عظیم عاید ایران نخواهد شد ، در حقیقت چنین بنظر میرسد که این گونه صدور نفت ایران که اشکالات پیچیده قانون را دربر خواهد داشت بحل مسئله نفت لطمه وارد خواهد آورد ، نظر باوضاع و احوال کنونی دولت امریکا معتقد است که‌اتخاذ تصمیم مبنی‌براینکه آیا بایدنفت ایران را خرید یانه موکول بنظر اشخاص‌وشرکتهای ذی‌نفع خواهد بود و خود آنها باید دراین باره قضاوت نمایند واشکالات و مخاطرات‌قانونی عملی را هم اشخاص و شرکتهای مذکور باید درنظر گرفته و به حل و فصل آن بپردازند ، و اما وزارت خارجه امریکا همچنان مساعی لازمه را برای حل مرافعه نفت ایران مبذول خواهدداشت تا اصول اساسی بین‌المللی در مورد پرداخت غرامت کافی و مؤثر مجری و ایران نیز از تجدید

فعالیت دامنه‌دار صنعت نفت بهره‌مندشود».

روز بعد بیانیه فوق در مجلس‌مبعوثان انگلستان مطرح مذاکره قرار گرفت و نمایندگان حزب کارگر ازوزیر خارجه‌سئوال‌کردند که آیا مفهوم این بیانیه این است که فتوری در حفظ حقوق و منافع شرکت نفت‌انگلیس و ایران روی داده و آیا شرکتهای نفت امریکا میتوانند جانشین شرکت بشوند،وزیر خارجه در جواب اظهار داشت که بیانیه وزارت خارجه امریکا حاکی از این است‌که‌دولت مزبور طالب حل کلیه قضیه نفت‌ایران میباشد و تاکید میکند که فروش مقادیر مختصری نفت از طرف ایران کمکی به تسویه نخواهد کرد ، بیانیه مزبور توجه عموم را به مخاطراتی که متوجه خریداران نفت ایران میشود جلب کرده است ، در مورد مخاطرات‌مزبور لازم است گفته‌شودکه‌دولت‌انگلستان حقی را برای خود و شرکت مزبور محفوظ‌میدارد که تا موقع حل نهائی قضیه نفت‌ایران برعلیه خریداران‌نفت‌ایران در محاکم مربوطه‌اقامه دعوا نماید ، همانروز که بیانیه فوق مورد بحث در مجلس مبعوثان بود جرایدانگلستان تصریح میکردند که دولت امریکا نباید شرکتهای امریکائی را تشویق به خرید نفت ایران نماید ، برای نمونه از مندرجات جراید مزبور شرح ذیل از روزنامه «برمینکهارت» مورخه ۱۷آذر نقل میکرد: «وقت آن رسیده که انگلستان بانهایت‌صراحت و شدت عقیده خود را اظهار دارد ، ما باین کار نداریم که ترس از کمونیزم چه‌تاثیری در سیاست امریکا دارد ولی لازم میدانیم که گفته شود تسلیم ایران نتیجه این‌خواهد بود یا کشورهای خاور میانه هم از دکتر مصدق پیروی کرده و مخاطراتی برای سرمایه‌داران هنگفت انگلیس و امریکافراهم سازند ، امریکا باید بداند که تولید اشکال‌برای رفقایش منتهی بایجاد گرفتاریهای گوناگون برای خودش نیز خواهد بود و مصلحت است اگر درباره دکتر مصدق‌مطالعه و تجدید نظری نموده و بسنجد که آیا عقدقراردادی بااین شخص ارزش داردیاخیر.».

روزنامه دیلی‌تلگراف هم‌سرمقاله‌ای‌روز ۱۸ آذر چاپ کرده و چنین نوشته بود: «هیچگونه علائم و شواهدی دردست‌نیست‌که بتوان گفت شرکتهای بزرگ نفت امریکا درصدد معامله باایران باشند ولی اگر چندشرکت کوچك امریکائی وارد این معامله شده و نفت ایران راخریداری کنندوبالنتیجه‌شرکت نفت انگلیس و ایران به تعقیب‌قانونی آنها اقدام کند بروابط حسنه بین امریکا و انگلیس آسیب فراوانی خواهد رسید وتنها کسیکه ازآن‌منتفع خواهدشدروسیه‌شوروی‌خواهد بود ، نظر به‌این هدف اصلی امریکا این است که ایران کمونیست نشود پس‌بهتر است که دولت امریکا توجه بیشتری به تغییر بیانیه خود بنماید ، وظیفه دولت ما در این‌امر واضح و آشکار میباشد وآن عبارت‌است از حفظ‌منافع یك شرکت انگلیس و در این‌راه پایداری خواهم کرد» .

روز ۱۸ آذر سخنگوی درطهران‌راجع به بیانیه وزارت خارجه امریکا چنین

گفت : «گرچه مشکلاتیکه در راه فروش نفت ایران ایجاد شد ضمن این‌که صنایع دول مغرب را از نظر احتیاج مبرم باین ماده‌حیاتی و مشتقات آن در مضیقه گذاشته و از طرف دیگر فقدان عوائد آن برای دولت ایجاد مشکلات مالی نموده است معذالك چون وضع حاضر در ازاء عدم مداخله خارجیان در امور داخلی ایران حاصل گردید بهیچوجه مایه تاثر نیست و ملت ما این تضییقات را با گشاده‌روئی تحمل میکند و ضمنا ازهیچگونه تلاش برای یافتن راه حلی که منطبق باقوانین موضوعه باشد کوتاهی نخواهد نمود ،صدور ۳۲ ملیون نفت از کشور و پرداخت وجه ناقابلی بعنوان حق‌الامتیاز و دخالت واعمال نفوذ شدید در صرف این مبلغ به نحویکه حتی‌المقدور ثمره و نفعی عاید مردم‌ومملکت نگردد از نظر ملت ایران حقیقت مسلمی‌است که هیچ فرد ایرانی دیگر تن به تجدید آن نخواهند داد ، دولت ایران باتوجه بوضع و موقعیت دولت و کشورهای متحده امریکا بهیچوجه از این جریان گله‌مند نیست که‌چرا امریکا متحد خودرا از ادامه روش جابرانه علیه ایران باز نداشته بلکه انتظار وموجه مااین است که‌دولت‌مزبوراگرمارادرمشکلاتیکه روبرو هستیم یاری نکرده و دراین‌مورد ازحق و عدالت طرف‌داری نمیکند لااقل بما کمك مستقیم مادی خود روشی اتخاذ نکنید که عملا قرینه خاص برای تشجیع و تشویق زورمندان باشد تا درنتیجه صلح و امنیت بین‌المللی که منظور نظر کلیه ملل آزادیخواه جهان است مختل گردد ، درآن قسمت ازاعلامیه وزارت خارجه امریکا که نسبت به بیم زیان حقوق شرکتهای صادر کننده نفت‌ایران اشاره‌ای نشده محتاج بتوضیح نیست که از نظر حقوق بین‌المللی و سوابقی که درمورد ملی شدن صنایع و بخصوص رویه قضائی که در مورد ملی شدن صنعت نفت‌موجود است بهیچوجه بیم زیان حقوقی‌برای هیچ فردی و شرکت خریدار نفت ایران درمیان نخواهد بود زیرا محصولات نفتی‌کشور ایران مالك دیگری جز ملت ایران ندارد وچنانکه جریان شورای امنیت و رای دیوان دادگستری لاهه جهانیان را هم متوجه‌حقانیت کامل ملت ایران و اثبات حقیقت نموده است ، برای جبران خسارت عادلانه‌و تصفیه محاسبه طرفین نیز گذشته از این که در قانون ملی شدن صنعت نفت این موردتصریح گردیده دولت ایران نیز همه وقت آمادگی خودرا برای حل منصفانه موضوع‌و پرداخت غرامت پس از رسیدگی بدعاوی متقابل اعلام داشته است .».

در آذرماه ملاقاتی بین وزیر خارجه امریکا و انگلیس در پاریس صورت گرفت و وزیر خارجه امریکا پیشنهادی بشرح ذیل‌بوزیر خارجه انگلیس ارائه داد : (الف) یك عده شرکت‌های بزرگ نفت امریکاباتفاق بانك بین‌المللی مبلغی را بعنوان غرامت بشرکت نفت انگلیس و ایران بپردازندتاکلیه‌دعاوی شرکت مزبور تسویه گردد .

(ب) سپس شرکتهای امریکائی باشرکت ملی نفت ایران شریك شده و شرکت

جدیدی بنام شرکت نفت ایران و امریکا تشکیل دهندتاازمعادن نفت ایران‌وپالایشگاه آبادان بهره‌برداری کند .

(ج) فرآورده‌های نفتی ایران راشرکتهای نفت امریکا و شرکت‌نفت انگلیس و ایران پرداخته میشود و در مدت ده سال از درآمد ایران مستهلك گردد ، پیشنهاد مزبور از طرف وزیر خارجه انگلستان ردشدزیرا او اصرار داشت که قضیه غرامت بدیوان داوری ارجاع گردد .

هندرسن سفیرکبیر امریکادرطهران‌در اواخر آبان بعنوان مرخصی مسافرتی بامریکا نمود ودر دیماه بطهران مراجعت‌کرد پس از مراجعت چندین ملاقات پی‌درپی با نخست‌وزیر کرد و شهرت یافت که پیشنهاد تازه‌ای با خود همراه آورده است ومیخواهد زمینه را قبلا حاضر تا بعد پیشنهاد را تسلیم‌دولت نماید ، مفاد پیشنهاد جدید او این‌بود که اگر دولت قضیه غرامت را بداوری‌رجوع کند امریکا ترتیبی فراهم خواهد کردکه‌نفت بفروش برسد و مساعدتهای مالی‌هم به‌ایران‌خواهد کرد ، دکتر مصدق در جواب به هندرسن گفته بود که‌از ارجاع قضیه‌غرامت‌بداوری مضایقه ندارد ولی باید معلوم‌گردد که حدود غرامت چیست تاتصمیم مقتضی‌گرفته شود .

در تاریخ دیماه روزنامه کیهان خبرذیل را منتشر کرد : «امروز یك منبع مطلع وابسته بسفارت امریکا بخبرنگار ما گفت‌که در سومین ملاقات هندرسن بادکتر مصدق‌که عصر روز پنجشنبه صورت گرفت آقای‌دکتر مصدق موضوع نفت را بیك‌سوگذاشت و دامنه سخن را بوضع دیگر کشانید ، آقای نخست‌وزیر بسفیر امریکا گفته‌اند مگردولت امریکا وضع ایران و فقر و فلاکت مردم آنرا نمی‌بینند که این طور رفتار میکنند ، امریکا بکشورهای که در معرض خطر کمونیزم‌هستند همه نوع‌کمك کرده است ولی با حساسیت موقعیت ایران معلوم نیست چرادولت تمام وعده‌هائی راکه برای کمك و جبران خسارات ایران داده نادیده گرفته‌است، امریکا باید به این حقیقت‌ایمان‌بیاورد که اگر باین رویه باری بهرجهت ادامه دهد تسلط کمونیزم برای ایران حتمی است.» .

در تاریخ ۱۹ دیماه دکتر مصدق نامه‌ای به ایزنهاور که در انتخابات ریاست جمهوری امریکا توفیق یافته بود نوشت و پس از تبریك اظهار داشته است : «امیدوارم حکومت جدیدیکه بریاست آنحضرت تشکیل میشود در آغاز کار به اهمیت مبارزه حیاتی ملت ایران کاملا پی برده و برای رفع‌موانعی که ملت ایران را از نیل به آمال خود باز داشته و نگذاشته است در پرتو استقلال سیاسی‌و اقتصادی از زندگانی بهتری‌بهره‌مند شود یاری‌وهمراهی کنند.» روزبعدآیزنهاور به‌نامه مزبور جواب داد و پس از تشکر از تبریکات دوستانه نخست‌وزیر نوشته بود : «این‌که شمه‌ای از نظر خودرا درباره وضع

کشور ایران مرقوم داشته‌اید نهایت مسرت حاصل است و بسهم خود آنهارا بادقت و حسن نظر مورد مطالعه قرار خواهم داد .».

روز ۲۰ دیماه دادگاه عالی عدن در رسیدگی بشکایت نفت انگلیس وایران راجع به محموله نفت‌کشتی روزماری بر علیه ایران رای داد ، روز ۲۹ دیماه نفت‌کش ایطالیا برای حمل نفت وارد آبادان گردید و روز ۲۵ بهمن که به بندر ونیز در ایطالیا وارد گردید دچار شکایت شرکت نفت انگلیس و ایران در محاکم ایطالیا گردید ولی محکمه شکایت شرکت مزبور را وارد ندانست .

روز ۲۹ اسفند ۱۳۳۱ دکتر مصدق سخنرانی مفصلی که حاوی تاریخچه اقدامات او راجع به نفت بود از رادیو ایراد کرد ودر قسمت آخر آن پرده از روی مذاکرات خود باسفیر امریکا برداشت و چنین گفت : «پس از آن تاریخ دولت امریکا بوسیله سفیرکبیر خود جناب آقای هندرسن علاقه خودرا بادامه مذاکرات به منظور پیداکردن راه‌حلی برای رفع اختلافات مکرر ابراز کرده‌ودولت ایران نیز امیدوار بودکه از این طریق راه حل منصفانه‌ای‌که برای طرفین قابل قبول باشد پیدا شود ، مذاکرات جناب سفیر و این‌جانب بیشتر درباره دو موضوع بود ،اول قطع و فصل دعاوی دولت ایران و شرکت سابق نفت ، دوم‌فروش نفت‌بخارج‌بمقداریکه دستگاه نفت آبادان را کاملا بکار اندازد ، اینك درباره هریك از این دو موضوع توضیحاتی داده میشود .

۱ - در موضوع دعاوی شرکت سابق راجع بغرامت و دعاوی متقابل دولت ایران بطوریکه هموطنان عزیز اطلاع دارند دولت ایران ضمن جوابیکه در دوم مهرماه ۱۳۳۰ به پیام مشترك ترومن و چرچیل دادقضاوت دیوان بین‌المللی دادگستری را با شرایطی قبول کرده بود .... دولت ایران خواهان قطع و فصل و مرتفع دعاوی بود لذا قضاوت دیوان بین‌المللی را قبول نمودو چون در هر مواقعی موضوع دعوا باید معلوم باشد دولت ایران تقاضا نمود که موضوع دعوا را معین کنند تا با روشن‌شدن مابه‌الاختلاف دولتین بتوانند دعاوی خودرا بطریق بدیوان بین‌المللی دادگستری مراجعه نمایند ، دولت انگلیس در پیشنهاد شهریورماه ۱۳۳۱ مبنای دعوت خودرا بطریق ذیل معین کرده بود : «غرامتی که بابت ملی شدن‌موسسات شرکت نفت انگلیس و ایران واقع در ایران باید پرداخته شود بارعایت وضع‌حقوقی طرفین که بلافاصله قبل از ملی شدن موجود بود و باتوجه بکلیه دعاوی و دعاوی متقابله طرفین.» دولت ایران در جواب این پیشنهاد اظهار داشت که مفهوم عبارت«وضع حقوق طرفین بلافاصله قبل‌ازملی‌شدن صنعت نفت» این‌است‌که قرارداد باطل ۱۹۳۳ راکه‌هیچگاه مورد قبول ملت ایران نبوده‌ونیست قانونی کنند و این امر برای دولت ایران بهیچوجه قابل قبول نیست . این اشکال و

معلوم نبودن موضوع غرامت که برچه‌اساسی‌و مبنائیت باعث شدکه پیشنهادات ومذاکرات شهریور و مهرماه به نتیجه نرسیده‌ومذاکرات‌مستقیم قطع گردید ، در مذاکرات اخیریکه جناب آقای هندرسن سفیر کبیر امریکا بااین‌جانب بعمل آورد دولت انگلستان‌پیشنهاد نموده بود که بجای جمله وضع حقوقی‌طرفین بلافاصله قبل از ملی شدن نفت ، عبارت غرامت منصفانه برای از دست رفتن کسب‌وکار شرکت گذشته گذاشته شود، قبول این مبنای مهم و تامین برای تعیین غرامت موانع‌عدیده‌ای دربر داشته ، هموطنان عزیزتصدیق میفرمایند اگر اساس غرامت رااز دست‌رفتن‌چنین (کسب‌کاری) قبول کنیم باید تمام عوائد نفت خودرا یکسره بعنوان غرامت‌تسلیم شرکت سابق نمائیم ... خلاصه بعلل مشروحه فوق‌الذکر از دست‌رفتن کسب‌وکار بعنوان اساس غرامت از طرف دولت ایران نمی‌توانست پذیرفته‌شود. دولت‌ایران‌پیشنهادکرد اساس غرامت یا ارزش اموال وتاسیسات شرکت سابق در ایران قرار دهند زیرا این‌تنها غرامتی بود که طبق اصول مقرره جهانی دولت ایران میتوانست قبول کند (.) مسئله‌فروش نفت درباره مذاکرات مربوط بفروش نفت کافی است بطور اختصار عرض شودکه‌مذاکرات مزبور مبتنی‌براین‌بود پس ازامضاء و ورود بمرحله‌اجرای قراردادبین‌دولت‌ایران‌ودولت‌انگلیس درموضوع‌غرامت یك‌موسسه امریکائی مقداری نفت با تخفیف کلی‌بارزش (۱۲۲) ملیون دلار از شرکت ملی نفت ایران خریداری نماید ومبلغ‌پنجاه‌ملیون‌دلار پس از امضاء قرارداد فورا بشرکت ملی نفت ایران بعنوان مساعده پرداخت‌کند. چون این معاملات موکول بامضاء و اجراء قرارداد غرامت شده بود لذا بدون توافق‌درامر غرامت نمی‌توانست منجر به تنیجه شود .. اینك‌که جریان مذاکرات نفت تا اندازه‌ای‌بسمع ملت ایران رسید نظر دولت را درباب نفت بصراحت عرض میکنم .

(۱) چنانچه شرکت سابق برای‌تعیین میزان غرامت بامبنا و اساسی موافقت کند که قابل قبول دولت ایران باشد و یاحداکثر مدعا به خودرا که در نظر دولت ایران منصفانه باشد اظهار کند دولت ایران حاضرخواهد بود دعوای غرامت شرکت ودعاوی دولت ایران بقضاوت دیوان بین‌المللی‌دادگستری ارجاع شود .

(۲) دولت ایران حاضر است‌به‌مبلغی که‌بموجب دیوان بین‌المللی دادگستری از بابت غرامت شرکت سابق تعیین شود از محل بیست وپنج درصد عوائد خالص و یاباتحویل نفت خام با مواد تصفیه شده بقیمت عادلانه بین‌المللی در کمترین مدت پرداخت نماید .

(۳) دولت ایران حاضر بوده وهست بجای اینکه بدیوان بین‌المللی دادگستری مراجعه شود بانماینده تام‌الاختیار شرکت‌سابق و دولت انگلیس وارد مذاکره شده و دعاوی طرفین دوستانه حل و تصفیه‌شود .

روز اول فروردین ۱۳۳۲ سخنگوی وزارت خارجه انگلیس در لندن راجع به سخنرانی دکتر مصدق چنین گفت : «پیشنهادیرا که دکتر مصدق در سخنرانی خود ذکر کرده پس از توافق دولتین امریکا و انگلستان در تاریخ اول اسفند ۱۳۳۱ توسط سفیر امریکا باو تسلیم شده بود ، پیشنهاد مزبور عادلانه بود ولی دکتر مصدق در سخنرانی خود تعبیرات ناصوابی از آن کرده که مخالف با متن عبارت و روح پیشنهاد مذکور است، پیشنهاد بااین نظر تنظیم شده بود که دکتر مصدق حاضر است قضیه غرامت را بوسیله داوری روی بنای قانون ملی کردن صنایع انگلستان که مورد پذیرش شرکت نفت باشد حل نماید ولی قرار شد مبنای عمل روی کاغذ بیاید دکتر مصدق بتدوین عبارتی داشت که نه محکمه بین‌المللی و نه هیئت داوری دیگر قادر براین بود که اصول قانون ملی شدن صنایع انگلستان در مورد آن عمل نماید ـ دکتر مصدق در سخنرانی خود گفته است که طبق پیشنهاد ما تمام درآمد نفت بمصرف پرداخت غرامت خواهد رسید درصورتیکه چنین نیست ، در تاریخ اول اسفند دو طرح قرارداد غرامت باو تسلیم شد که یکی از آنها را قبول نماید ودرهر دو طرح ذکر شده بود که ۲۵ درصد از کل درآمد تا ویژه حاصل از فروش نفتی که از ایران صادر میشود به لیره برای غرامت قبل از رای داوری پرداخت شود ، ودر طرح دوم ذکر شده بود که پس از صدور رای بقیه غرامتی که باید ایران به لیره بپردازد از ۲۵ درصد از کل فروش تجاوز نکند مگر اینکه دریك سال چنین پرداختی کمتراز پنج درصد از کل بنفع غرامت را میتوان باتحویل نفت خام تادیه نماید ، علاوه براین ذکر این نکته که پنج درصد کل غرامت در هرسال پرداخته خواهد شد چنین معنی میدهد که غرامت بیست ساله پرداخت خواهد شد .» پس از سخنرانی دکتر مصدق که در فوق ذکر شد جراید امریکا و انگلیس متفقا اظهار داشتند که تجدید مذاکره بادکتر مصدق عمل بیهوده است و باید مذاکرات بااورا قطع کرد .

وخیم شدن وضع اقتصادی .

بطور مقدمه ارقام ذیلا نقل میشود که جالب توجه خوانندگان خواهد بود ، سال ۱۳۲۹ آخرین سال قبل از ملی شدن نفت بوده وحکومت دکتر مصدق در مرداد ۱۳۳۲ ساقط گردید ، طبق آماریکه از طرف بانك ملی منتشر میشود شاخص هزینه زندگی در طی چند سال اخیر بشرح ذیل است : ـ وطبق آمار بازرگانی که از طرف اداره گمرك منتشر میگردد وضع بازرگانی کشور هم درسالهای اخیر بقرار ذیل بوده است :

سال	شاخص هزینه	سال	واردات به‌ملیون ریال	صادرات‌نیز
۱۳۲۹	۷۸٤	۱۳۲۹	٦۲٤۳	۳٤۹٤
۱۳۳۰	۸٤٦	۱۳۳۰	۷۰۱۱	٤۳۱۹
۱۳۳۱	۹۰۹	۱۳۳۱	۵۰۲۱	۵۷۵۰
۱۳۳۲	۹۹۲	۱۳۳۲	۵۳۲٤	۸۳۱۸
۱۳۳۳	۱۱۵۱ -			

نتیجه‌ای که ارقام فوق بدست می‌آید این است که افـزایش هزینه زندگـی مرتب رو به‌ترقی بوده ودر سال‌بعداز سقوط‌حکومت دکتر مصدق افزایش بیش از پیش بوده است . در قسمت بازرگانی هم سال‌قبل از ملی شدن نفت (کسر) بازرگانـی کشور زیاد بوده و بعد به تدریج از واردات‌کاسته شده و بر صادرات افزوده گشته تا اینکه در سال ۱۳۳۲ صادرات مبلغ کلـی‌بر واردات فزونی داشته است ، این ارقام را بعضی دلیل بر وضع اقتصادی کشور درسالهای (۱۳۳۰ و ۱۳۳۲) گفته‌اند ولـی حقیقت مطلب غیراز این است . بطور کلی‌وقتی که وضع اقتصادی کشورهائی ماننـد ایران رو به‌وخامت میرود اثر آن درزندگانی‌توده مردم خیلی دیرتر از سایر کشورهـا محسوس است زیرا توده مردم قسمت عمده‌احتیاجاتش محدود بـفرآورده‌های داخلـی میباشد و بغیراز چند قلـم کالای خارجـی‌مانند قند و چای وقماش و دارو حاجـت مبرمی بواردات دیگر از خارج ندارد ، درچنین وضعی اگر بتوان کاری کرد که همه مردم کاری داشته باشند و بهای آن چنـدقلم کالای واجبی را هم‌که باید از خارج وارد کرد ثابت نگاه داشت واز ترقی بهای‌کلیه کالاهای دیگریهم که از خارج وارد شده و میشود بوسیله جیره‌بندی و نظارت‌دقیق جلوگیری نمود . برای مدت مدیدی میتوان چنین کشوریرا روی پای خود نگاه‌داشت ، البته سطح زندگـی مردم پائیـن خواهد رفت و محرومیت‌هائی زیاد خواهدداشت و امور عمران و آبـادی تا حـدی متوقف خواهد گشت ولی در صورت لزوم‌و مشروط براینکه شرایط کاملا رعایت‌گردد میتوان اقتصاد محدودی برای کشور تعبیه‌کرد و آن را پای‌دار نمود، آنهائیکه صحبت از اقتصاد بدون نفت‌میکردند شاید قصدشان‌همین زندگی محدود اقتصادی بوده ولـی فراموش میکردند که اولا شرائط فوق درایران موجود نبود یعنی کنترل و نظـارت دقیق در کار نبود و میسر هم نمی‌شد وثانیاًسطح زندگی مردم خیلی پائین میرفت که مآلا تولید عدم رضایت شدید کرده و زمینه‌را برای اعتراض و انقلاب فراهم میساخت .

اقتصاد روسیه شوروی در سالهای‌بعداز انقلاب روی مبنـای اقتصاد محـدود قرار گرفته بود وکنترل و نظارت و جیره‌بندی سهمیه کالاهابی‌نهایت شدید بازرگانی

خارجی در انحصار دولت و اجبار به‌افزایش‌تولید هم با شدت هرچه تمامتر حکمفرما بود . سطح زندگی مردم پائین رفت و طرزحکومت طوری بود که ابراز عدم رضایت به تدریج در طی چندین سال محرومیت وسختی تولید بر مصرف فزونی یافت وسرمایه کافی برای عمران و آبادی موجود گشت‌کم‌کم اقتصاد محدود و جای خود را بیك اقتصاد وسیع تولیدی داد که نتیجه آن‌توانائی تحمل مصائب جنگ دوم جهانی و بعد هم ترقی وسیع دامنه‌دار در صنعت بوده‌است ، ولی آیا عواملی‌که در روسیه‌شوروی بوجودآمد ممکن بود به‌سهولت در ایران‌گردد ؟ .

مثال دیگرکه خیلی بما نزدیك است‌همان زندگانی اقتصادی خودمان قبل ازسال ۱۳۰۰ شمسی است ، در آنوقت درآمد نفت‌ایران باندازه‌ای نبود که در زندگی عامل مهمی محسوب شود و ما فاقد راه و راه‌آهن‌وجاده شوسه و کارخانه واتومبیل وچیزهای دیگر بودیم و بعبارت دیگر زندگانی‌اقتصادی ما محدود و سطح زندگی قاطبه مردم بسیار پائین و در مراحل اولیه بود ،برگشت بچنین زندگانی دیگر مقدور نبود ، و تقلید از زندگانی شورویهم بواسطه فقدان‌عواملی که ذکر شد میسر نمیگشت . پس بنابراین اقتصاد بدون نفت غیر ممکن ودست‌کم غیرمقدور بود ، شاید برخی ادعا کنندکه تعادل بازرگانی خارجی که‌درسالهای۳۲ و ۱۳۳۱ روی داد نشانه‌ای از امکانات بود ولی فراموش میکنند که محدود کردن‌واردات کار آسانی است مشروط برین‌که یك کشوری تصمیم به پائین آوردن سطح‌زندگی مردم را بگیرد ، در سالهای مزبور تمام کارهای عمرانی متوقف گشت ،اتومبیل‌کامیون ، وسائل حمل و نقل دیگر واردنشد، سرمایه‌های‌داخلی متوجه‌سفته‌بازی وافزایش‌بهانه زمین گشت ، بیکاری روبفزونی رفت، از میزان کارها کاسته گردید و اگر مدت‌بیشتری دوام کرده بود هزینه زندگی بطور سرسام‌آوری بالا میرفت (چنانچه‌حالیه‌رفته)و عواقب بسیار وخیمی برای کشور ایجاد میگشت ، بنابراین باید گفت هواخواهان‌اقتصاد بدون نفت چنین عقیده‌ای را جدی نمی‌پنداشتند و فقط برای تبلیغات آن حربه‌را بکار می‌بردند .

پس از خلع ید از شرکت نفت ومصرف رساندن چهارده میلیون لیره پشتوانه اسکناس دولت متوجه شد که حل قضیه‌نفت ممکن است طولانی باشد لذا بفکر این افتاد نهایت صرفه‌جوئی را در هزینه‌های‌عمومی بنماید ، در مهرماه (۱۳۳۰) دولت تصویب‌نامه‌ای صادر کرد که پانزده درصدازهزینه‌های عمومی‌کاسته شود ودستوراکید دادکه نهایت صرفه‌جوئی در مخارج آید وضمناً ۳۰ درصد بمالیات دخانیات و پنجاه درصد بعوارض ورودی اتومبیل‌های‌سواری‌افزود و بتدریج که ازموجودی وارزخارجی کاسته شد واردات محدود گردید و بهای‌کالاهای خارجی افزایش یافت ولی صادرات

هم بالا رفت ، دولت چند طریقه را بـرای رفاه حال توده مردم در نظر گرفت و تاآخر کار هم تعقیب کرد ، اول آنکه اعلام نمودکه از هر عده کارکنان دولت نخواهندکاست و هیچکس را ازادارات دولتی خارج نخواهدکرد ، دوم اینکه بهای احتیاجات توده مردم که عبارت از قند و چای و دارو باشد کـم و بیش ثابت نگاه داشت که تحمیل بیشتری بآنها نشود ، سوم آنکه اعلام نمود کـه حقوق دست مزد عموم کارگران نفت را تا آخر خواهد پرداخت

در سفریکه دکتر مصدق بامریکاکرد موفق شدکه هشت میلیون دلار وکسری از صندوق بین المللی وام بگیرد و دولـت امریکا هم مبالغی بعنوان اصل چهار شروع بخرج کردن نمود ، در آذرماه ۱۳۳۰ دولت اولین قرضه ملی را بمبلـغ پانصـد میلیون ریال منتشر کرد ولی سرمایه داران ایرانـی از آن استقبال شایانی نکرده و فقط طبقات متوسط مبلغی از آنرا خریداری کردنـد ،در شهریور ماه ۱۳۳۱ دکتر (شاخت)آلمانی دعوت شد که به ایران آمده طرح اقتصادی برای ایران تنظیم نماید ، او چهار روز در طهران ماند و بدولت توصیه کرد که بهرنحوی هست قضیه نفت را زودتر حل نمائید تا بحران اقتصادی خاتمه یابد ، یك ماه بعدمسیو (کامیل کرت) وزیـر دارائی بلژیك بایران دعوت شد که درباره اقتصاد کلـی ایران و امور بانك ایران مطالعاتی نموده و گزارشی تهیه کند ، متاسفانه تمام این اقدامات بجائی نرسید و بحران اقتصادی روز بروز شدیدتر میشد و در اواخر کار دکترمصدق محرمانه دست بانتشار اسکناس زد و تورم پول را شدیدتر کرد ، ازاین رو وضع اقتصادی رو بوخامت گذاشت .

از تیرماه ۱۳۳۱ طبقه حاکمه ایران بسیار ناراحت و نگران شده و شروع بـا مخالفت حکومت دکتر مصدق را نمود،سایرطبقات باوجود افـزایش هزینـه زنـدگی و محرومیت هـای بسیار حاضـر بودند کـه استقامت بیشتری بخرج دهـند ولی طبقـه ثروتمند نگرانی بسیاری پیداکرد ومخالفت بادولت را آغاز نمود .

در قسمت فروش نفت هم توفیق بسیاری حاصل نشده ، در ماه خرداد ۱۳۳۰ دکتر (کازآن) نـایب رئیس شرکت نفـت ایطالیا بطهران آمد وپس ازمذاکراتی بدولت گفت که شرکت او قراردادی برای خریـدنفت شرکت نفت انگلیس وایران برای مدت ده سال دارد واگر شرکت مزبور غفلتی درتحویل نفت مزبور کرد او با دولـت ایران وارد مذاکره گردد ، ونفت ایران خواهـدخرید . بعدها معلوم شد که مسافرت دکتر کازآن با اطلاع شرکت نفت ایران و انگلیس انجام گرفت و شرکت ملی نفت ایطالیا بـا شرکت نفت ایـران و انگلـیس مالکیـت بزرگترین پالایشگاه نفت ایطالیا که نزدیك شهـــر ونیز است شریك میبـاشد ، دولت ایران حاضر بود که تخفیف کلی در قیمت

نفت بخریداران بدهد و این تخفیف درچندمورد با صدی پنجاه یا نصف بهای نفت در خلیج فارس تنزل داده شد و بعلاوه دولت ایران حاضر بود که تحویل نفت را تضمین نماید تا خریداران مطمئن شده و معامله نمایند ، در بهمن‌ماه ۱۳۳۰ شرکت ملی نفت ایران با شخصی بنام (کنت اولدزوتکا) که‌خودرا پدر شرکت (رابیسم) ایطالیا معرفی کرده بود منعقد نمود طبق این قرارداد شرکت ای‌پیسم ، درسال ۱۹۵۲ چهارصد هزار تن واز آن به‌بعد تا ده سال هر سال‌دو ملیون تن نفت ایران را خریداری کرد ، اولین کشتی که شرکت (اپیسم) برای حمل نفط ایران فرستاده همان کشتی (روزمارا) بودکه در بندرعدن توقیف شد که شرح آن‌قبلا ذکر شده است ، یك شرکت ایطالیائی دیگر بنام شرکت (سوپور) قرارداد خریدمقدار عمدهٔ نفت با شرکت ملی ایران منعقد کرد و اولین کشتی آن در دیماه ۱۳۳۱ صادر نمود و بعد هم مرتب کشتی‌های او بایران آمده و نفت صادر میکردند ، شرکت نفت‌ایران و انگلیس نسبت بصادرات مزبور در محاکم ایطالیا برعلیه شرکت (سوپور) اقامه‌دعوا کرد ولی توفیقی نیافت ، چندی بعد شرکت سوپور ، قرارداد خودرا با شرکت‌ملی نفت توسعه داد و یك قرارداد تهاتری منعقد گردید که بموجب آن پول نفت درایطالیا بمصرف خرید کالاهای ایطالیائی برسد .

یك شرکت ژاپونی بنام (ایندینسو)هم قراردادی در خرید نفت با تخفیف کلی با شرکت ملی نفت در سال ۱۳۳۲ منعقدکرد و کشتی‌های خودرا مرتب به بنادر ایران فرستاد و نفت به ژاپون صادر میکرد،در ژاپونهم شرکت نفت ایران و انگلیس بر علیه صادرات ایران در محاکم ژاپون اقامه‌دعوا کرد وتوفیقی نیافت ، اگرچه (کارتل) بین‌المللی نفت توام بانفوذ انگلستان در همه‌جا مانع صدور نفت ایران میشد معذالك کوشش دولت ایران برای تهیه مشتری‌بی‌اثر نبود در مدت زمامداری دکتر مصدق مقدار کمی نفت ایران بخارج گردید ،البته بهای چنین صادراتی بواسطه تخفیف عمده‌ای که داده شده بود بسیار نازل ودرغیر این صورت مشتریها حاضر نبودند که با مخاطرات مواجه شده و نفت ایران راخریداری نمایند ولی تردیدی نیست که دولت ایران میتوانست قسمت کم نفت خودرا به مقادیر محدودی بفروشد و معلوم‌نیست با چنین عملی با اصول اقتصادی وفق میدادیانه ، رویهم رفته با همه کوشش و تلاشی که شد و با تخفیف عمده‌ای که بخریداران‌نفت عرضه میشد مقدار نفتی را که دولت دکتر مصدق بفروش رساند از یك صد وبیست هزار تن تجاوز نمی‌کرد ، چنانکه قبلا گفتند انگلیسها از روز اول معتقد بودندکه‌دکتر مصدق قادر بانجام کارهای مثبت‌نیست و تا اوزمامدار ایران میباشد حل قضیه نفت‌ایران غیرممکن بوده وخواهد بود ، بعکس

امریکائیها عقیده داشتند که حل قضیه نفت‌درصورتی پایدار و برقرار خواهد بود که بدست پیشوای نهضت ملی انجام گردد وکوشش بسیارنمودندکه بهر ترتیبی ممکن باشد این کار در حکومت دکتر مصدق انجام‌گیرد ، کشمکش بین این دونظر مدتها دوام داشت دولت انگلیس ساعی بود که با مرورزمان نظر خودرا بامریکائیها بقبولاند و بزرگترین پشتیبان نظر انگلیسها در امرنفت‌همان (کارتل) بین‌المللی نفت بود که از پنج شرکت بزرگ نفت امریکائیان و شرکت‌نفت ایران و انگلیس و یك شرکت مختلط انگلیسی وهلندی تشکیل شده بود. معروف‌است که حزب دموکرات امریکا نماینده طبقات متوسط وسرمایه‌داران نسبتاً کوچك‌تراست و بعکس حزب جمهوریخواه تحت نفوذ سرمایه‌داران بزرگ و شرکتهای عظیم مانند(کارتل) بین‌المللی نفت میباشد .

پس از وقایع تیرماه ۱۳۳۱که دولت‌دکتر مصدق دوباره زمام امور ایران را در دست گرفت انگلیسها متوجه بودند که درهمان سال انتخابات رئیس جمهور امریکا در پیش است واگر در قضیه نفت عجله‌ای شودو حزب جمهوری‌خواهان توفیق حاصل‌کنند (کارتل) نفت خواهد توانست نظر خود رابدولت جدید تحمیل نماید ، همین که آثار و علائم انتخاب آیزنهاور بریاست جمهوری‌امریکا ظاهر گشت جراید امریکا بتدریج شروع بانتقاد از دولت ایران نمودند ومخصوصاً جراید طرفدار حزب جمهوریخواه مدعی شدند که بحران اقتصادی ایران وسرسختی دکتر مصدق در امر نفت عاقبت کار نفت را بجائی خواهد رساند که حزب‌توده درایران قوی شده و حکومت رابدست گیرد ، پس‌از انتخاب آیزنهاور درماه آبان‌این انتقادات شدیدتر شد و دولت ترومن‌که چند روز بعد حکومت را تحویل جمهوری‌خواهان داد ناچار بود که تصمیمات مهم را به مشورت حزب مخالف خود اتخاذ نمایدو لذا در مورد قضیه نفت ایران قدم تازه‌ای برنداشت .

آنانیکه بسیاست‌های پیچ در پیچ‌جهانی آشنائی دارند میدانند که کشورهای دنیا امروز بیك دیگر کاملا مربوط بوده وهیچ‌کشوری به‌تنهائی نمیتواندزندگانی‌کرده واز سیاست کشورهای بزرگ دوری جوید ،خواه ناخواه وقایع عمده‌ای که در جهان روی میدهد در راه وروش کشورهای دیگربخصوص کشورهای‌کوچك تاثیربسزائی‌دارد وانتخاب آیزنهاور هم‌بواسطه ارتباط(کارتل)نفت با حزب جمهوری خواه نمی‌توانست در قضایای نفت بی‌تأثیر باشد ، پس ازتشکیل‌دولت دکتر مصدق امید بحل قضیه نفت مشکل تر گشت و وضع اقتصاد ایران وخیم‌ترشد و مخالفت بادکتر مصدق باشکال مختلف آغاز گشت ، دکتر مصدق بهیچوجه حاضر نبود که در راه و روش خود تغییری داده و قائل بانحطاط باشد، بنابراین‌بانهایت‌سرسختی‌از دولت خود دفاع میکرد بهروسیله ممکن

بود به‌کوبیدن مخالفین خود می‌پرداخت،قطع روابط سیاسی با انگلستان اولین قدمی بود که برداشت زیرا چنانکه قبلا گفته شد او معتقد بود که عمال انگلیس بامخالفین او ارتباط دارند و از قضا درست هم بوده ،و اخراج مامورین سیاسی موجب قطع‌روابط مذکور خواهد گشت ، پس از این اقدام‌وقایع سیاسی دیگر در ایران رخ داد که‌برای اجتناب از طـول کلام باید بطور اختصار ذکری از آنها کرد .

در تاریخ ۲۱ مهرماه دولت عـده ای را در طهران توقیف کرد و طی اعلامیه‌بمردم گفت که بموجب گزارشهای واصله توقیف‌شده‌گان به معیت سرلشگر زاهدی (که در آنوقت سناتور بود) و بعضی افراد دیگری که دارای‌مصونیت پارلمانی هستند بنفع یك سفارت اجنبی مشغول توطئـه و تحریـك‌برضد دولت میباشند ، دو روز بعد سرلشگر زاهدی طی اعلامیه‌ای این اتهام را تکذیب‌کرده چنین گفت : «چقدر جای تاسف است که ملت ایران باآن همه امید و آرزو وقبول‌انواع محرومیت ها امروز از دولت دکتر مصدق بغیر از فقر و بیکاری و هرج ومرج‌و تجاوز بنوامیس و جان ومال خود حاصلی ندارد و باید بجای امنیت و آسایش هرروزهوچی گری و تبلیغات توخالی تحویل کرد، کمال آرزوی من آنست که در پیشگاه ملت‌حقیقی ایران من و دکتر مصدق محاکمه‌شویم تاپرده از روی ریاکاریها بردارم و مردم‌ستم‌دیده ایران برحقانیت امور آگاه و از عواقب وخیمی که مقدمات آن جاهلانه ومغرضانه فراهم کرده‌اند آگاه سازم ، مگر تاقیامت هم میشود در سنگر نفت با حربـه‌فرسوده نوکر استعماری و خادم بیگانه مردم را اغفال کرد ؟ آیا برای زندگی مردم ورفع‌این آشوب و اصلاح اوضاع عمومی چـه نقشه‌ای دارید و چه کرده‌اید ؟» .

پس‌از صدور اعلامیه فوق معلوم گشت‌که سرلشگرزاهدی پیشوائی‌مخالفین‌حکومت دکتر مصدق را برعهده گرفته و از آن روز به‌بعد هرکس بادکتر مصدق مخالف بود به یاری زاهـدی برخاست و بطور آشکار ومحرمانه ازاو پشتیبانی‌نمود ، روزاول آبان ماه طرحی باسه فوریت در مجلس شورای‌ملی‌به تصویب رسید که مدت دوره مجلس سنارا بدوسال تقلیل میداد و در واقع موجب‌تعطیل‌مجلس سنا می‌گشت تاآنکه سناتور هـای مخالف دولت را از میدان بدر برد ، طرح‌مزبور بشرح ذیل بود .

«مجلس شورای ملی باتوجه به مفهوم‌کلی قانون اساسی و باتکاء اصول پنج‌وچهل و چهار و پنجاه قانون اساسی و اصل‌چهارقانون اساسی را چنین تفسیر مینماید که‌مدت نمایندگـی منتخبین هر دوره تقنینیه اعم ازمجلس شورای ملی وسنا دوسال است» .

در ماه آذر معروف شد که نقاری بین‌دکتر مصدق و حاج سیدابوالقاسم مجتهد پیدا شده و نخست وزیر از دخالتهائی که‌در امور دولت میشودو توصیه‌های متعددیکه

بوزارت خانه ها میشود خسته کننده وموجب دلتنگی شده است ، و بهمه وزارت خانه ها دستور داده که در آینده دیگر اثری به‌توصیه های مزبور ندهند ، از این اختلاف آقای کاشانی و دکتر مصدق شدید پردامنه دار میشود که (در جای خود بطور تفصیل ذکر خواهیم کرد نویسنده .) . در دیماه هم‌بین اعضاء مؤثر جبهه ملی اختلافی درباره انتخاب اعضای هیئت مدیره‌شرکت ملی‌نفت روی داد این اختلاف شکافی بین پیروان دکتر مصدق گردید که کم وبیش تاآخر وقت حکومت‌او ادامه داشت .

نخست وزیر بموجب قانون اختیارات‌شش ماهه که به تصویب رسیده بود طرح جدیدی برای قانون انتخابات تهیه و منتشرکرده که قبل از تصویب هرکس نظری دارد و اظهار نماید ، طرح مزبور برای بعضی از نمایندگان تهیه کرده بود که اجرای قانون انتخابات ممکن است موجب تعطیل مجلس‌هفدهم شورای ملی گردد ، در جلسه ۱٤ دیماه عده ای از نمایندگان طرحی با سه‌فوریت تقدیم مجلس کردند که میگفت«هیچ طرحی یا لایحه‌ای نمیتواند بموجب امضاءرئیس دولت باعث تعطیل یافلج مجلس فعلی گردد. » پانزدهم دیماه نخست وزیر نطقی‌در رادیو خطاب بملت ایران کرد و توضیح داد که قانون جدید انتخابات را که میخواهدتصویب و بموقع اجرا گذارد عطف بماسبق نشده و توهمی برای بعضی از نمایندگان‌حاصل شده بی‌مورد است . نطق مزبور ـ انتقادات شدیدی نسبت‌به بعضی از اعضاءجبهه ملی که مخالف دولت شده بودندداشت و در پایان آن نخست وزیر چنین گفت :

«ملت ایران فرزندان عزیز من، امروزیك بار دیگر دنیا چشم بدرایت و کاردانی و موقع شناسی و انطبات شما دوخته است‌فرد فرد شما نباید مسئولیتی را که درپیشگاه خدای بزرگ و وجدان پاك خود از دینی‌را که به‌پرچم و تاریخ پرافتخار خود دارید لحظه‌ای از یاد ببرند ، حساسیت زمان‌عظمت‌مبارزه و آشفتگی جهان و خرابی اوضاع هشیاری شما را در همه‌حال ایجاب میکند،فرزندان عزیز من وطن با چشمان باز و بیدار مراقب سرنوشت خانه کهن سال خود باشیدتا مبادا تاریخ افراد و نسل امروز را بشکستی یاد کندو مارامستحق نفرین‌و لعنت‌بشناسد.».

روز ۱٦ دیماه اعضای حزب توده‌تظاهراتی‌در خیابان کرده و بین آنها و دستجات دیگر زدوخوردی واقع شد که موجب اعلامیه‌حکومت نظامی یك نفر مقتول و ۱۲ نفر مجروح شدند ، روز ۱۷ دیماه مجلس‌شورای‌ملی با اکثریت زیاد بدولت رای اعتماد داد، روز ۱۸ دیماه نخست وزیر نامه‌ای به مجلس‌شورای ملی نوشت و تقاضا کرد ماده واحده تصویب شود که اختیارات او برای تمدیدقانون موقت قوانین برای یك سال دیگر تمدید گردد ، همین که نامه نخست وزیرخوانده شد حسین مکی **استعفای خودرا از**

نمایندگی مجلس نوشته تقدیم رئیس نمودو از مجلس خارج گردید ، چند نفر از نمایندگان هم معترض به تمدید اختیارات دکتر مصدق بودند و مخالفت خودرا ابراز داشتند ، درجلسه ۲۵ دیماه مجلس شورای ملی دکتر بقائی نطق مفصلی کرده وباتمدید اختیارات مخالفت نمود و همان روز جرایدطهران نوشتند که مسئله نفت بمرحله حساسی خود نزدیك شده است و انتظار میرود که۴۸ ساعت دیگر اعلامیه رسمی دراین باره منتشر گردد و علاوه کردند که انگلستان با ارجاع مسئله غرامات و رسیدگی بادعا های ایران یك هیئت داوری بیطرف و حمل نفت ایران به بازار های غربی کمك اقتصادی بایران موافقتهائی کرده که توسط سفیرامریکا بدولت اطلاع اطلاع داده شده این خبر تا اندازه‌ای از مخالفت نمایندگان بالایحه تمدید اختیارات دولت کاسته و محیط مجلس را مساعد بادولت نموده در جلسه ۲۸ دی ماه مجلس حسین مکی استعفای خود را پس گرفت و حائری زاده نطق شدیدی برعلیه تمدید اختیارات دکتر مصدق نمودند ، رئیس مجلس طی نامه‌ای بنمایندگان اطلاع دادکه طرح لایحه تمدید اختیارات دولت مخالف قانون اساسی میباشد . روز ۲۹ بازار تعطیل شده و تظاهرات شدیدی به پشتیبانی ازدولت صورت گرفت و دکتر مصدق به نمایندگان گفت که باید هرچه زودتر تکلیف لایحه تمدید اختیارات او را مجلس روشن کندوالا حفظ انتظامات کشوربعهده مجلس خواهد بود ، روز ۳۰ دیماه مجلس لایحه تفویض اختیارات یکساله دکتر مصدق را تصویب کرد ، در جلسه مزبور عده حاضر ۷۷ نفرموافق بالایحه دولت ۵۹ نفر بوده ، روزدوم بهمن ماه دکتر مصدق پیامی ازرادیو خطاب بملت ایرادکرد و باوجود وعده‌ای که جراید تهران درباره حل قضیه نفت درچند روز قبل داده بودند هیچ اشاره بمذاکرات خودباسفیر امریکا ننمود ، دراین سخن رانی دکترمصدق چنین گفت : «مراقبت و بیداری گران قیمتی را که مردم و نمایندگان آنها طی دو هفته اخیر بحرانی بکار بردند از نظر آنهائیکه از دور و نزدیك اوضاع سیاسی وطن عزیزمارامطالعه می‌کنند ارزش بسیار داشت ، یك مرتبه دیگر ایرانی ثابت کرد که نهضت اوعمیق تر و ریشه دار ترازآن است که بسادگی بتوان آنرا دست خوش طوفان اختلاف وتشتت ، این مبارزه با روح و جان ملت پیوند دارد و مردم ایران بخوبی درك کرده‌اند که این جهاد عظیم ملی برسر هست ونیست ومرگ و بقای یك مملکت شروع شده و با وحدت و فداکاری باین مرحله از پیروزی رسیده است ... من از انتقادات بجا و اصولی یاران موافق و دوستان مخالف نه تنها هرگز نمیرنجم و درحساب مملکت احساسات شخصی رامداخله نمودن بکند نصایح و انتقادات ایشان را بمنزله چراغ راهنمای خود میشمارم . ..اختیاراتی که مجلس شورای ملی در موارد معینه باین جانب تفویض کرده است فقط برای این است که لوایحی تهیه و بعنوان آزمایش

بموقع اجرا گذاشته شود.» .

روز ۸ بهمن دکتر مصدق و آقای حاج‌میرزا ابوالقاسم مجتهد کاشانی با یك دیگر ملاقات و پس از چهار ساعت مذاکره اعلامیه‌مشترکی مبنی بررفع اختلاف نظر و ادامه همکاری رئیس دولت و مجلس منتشرگردیدولی ارباب بصیرت میدانستند ادعای رفع اختلاف ظاهری بود و درباطن اختلافات‌برقرار و عده‌ای از سران نهضت ملی منجمله حائری زاده و دکتر بقائی هم دیگر موافق‌بادکتر مصدق ندارند .

روز سوم اسفند نخست وزیربنمایندگان‌فراکسیون نهضت ملی اطلاع‌داد که تحریکاتی علیه دولت وجود دارد و توسط چند نفـراز آنها جریان تحریکات مزبور را بـه عرض شاهنشاه رسانیده .

روز ششم اسفند سرلشگر زاهدی به‌موجب قانون‌پنج حکومت نظامی تـوقیف شد .

روز نهم اسفند شهرت یافت که‌شاهنشاه‌قصد مسافرت بخارج ایران را دارند و بـا هواپیما حرکت خواهند کرد ، بـه تقاضای‌رئیس مجلس و علما ونمایندگان و اصرار

آقای سید محمد بهبهانی

و پافشاری مردم پای تخت که از صبح روزنهم دربار اجتماع کردند سرانجام موجب انصراف شاهنشاه از مسافرت شدند واعلامیه‌ذیل عصر همان روزاز طرف وزیر دربارمنتشر گردیـد : «اعلیحضرت شاهنشاهی بواسطه‌عارضه کسالت تصمیم داشتند مسافرت‌کوتاهی از راه عراق پس از زیارت اعتاب مقدسه به‌خارج بنمایند و این تصمیم شاهانه مـوجب نگرانی و بروز احساسات میهن پرستانه ازطرف قاطبه مردم گردیـد و با اجتماع و تظاهرات شایسته تقدیری خواهان انصراف‌اعلیحضرت همایون شاهنشاه از مسافـرت

شدند چون خاطر خطیر شاهانه پیوسته برعایت افکار عامه میباشد باسپاس گذاری و قدردانی ازاحساسات پاك مردم فعلاز مسافرت انصراف حاصل فرمودند.»

عصر همانروز نخست وزیر در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی حضور بهم ـ رسانید و اظهار داشت بواسطه موانعی که در راه پیشرفت کار ها روی داده خیال نداشته است . رفراندم ، کند و سپ س اعلیحضرت همایون اظهار تمایل بمسافرت کردند و صبح روز نهم او و سایر وزیران برای عرض خداحافظی شرفیاب شدند که مواجه باتظاهرات مردم گشتند و بعد هنگامی که نخست وزیر بخانه خود مراجعت کرد مشاهده کرده است که یك جیپ آرتش و عده نظامی بمنزل اوحمله کردند ، قضیه روز نهم بحران سیاسی ایجاد کرد که منتهی به تحصن ۲٦ نفر از نمایندگان مجلس شورا ی ملی گردیدواحزاب طرفدار دکتر مصدق چند روز متوالی به تظاهر پرداختند و عده‌ای از افسران بازنشسته و جمعی دیگر توقیف شدند ، روز دوازدهم اسفند نخست وزیر پیامی خطاب بملت منتشر کرد و از عموم طبقات تقاضا کرد که به تعطیل عمومی خاتمه داده و متانت و آرامش راحفظ نمایند و نمایندگان هم به تحصن خود خاتمه دادند، یك هیئت هشت نفری هم از نمایندگان مجلس انتخاب شدند که برای رفع اختلاف بین دربار و دولت اقدام مقتضی نمایند،هیئت مزبور پس از تماس بادربار بانخست وزیر گزارشی تهیه کردند که در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی مورخه ۲۱ اسفند قرائت گردید و حاکی ازاین بودکه «بین اعلیحضرت همایونی و رئیس دولت کوچك ترین اختلافی که ناشی از نظریات شخصی و خصوصی باشد موجود نیست و بعلاوه اعلیحضرت همایون فرموده‌اند که همواره علاقه کامل خود را به رعایت اصول قانون اساسی تصریح وزحمات جناب آقای دکتر مصدق را در پیشرفت نهضت ملی ایران تقدیر نموده‌اند.» . و نیزدر گزارش مزبوره ذکر شده بود که اداره کلیه امور کشوری و لشگری از حقوق هیئت دولت و وزیران است و چنانکه گفته شد گزارش مزبور مورد موافقت شاهنشاه ونخست وزیر قرار گرفته بود .

روز ۲٦ اسفند سرلشگر زاهدی ودیگر اینکه پس از واقعه نهم اسفند توقیف شده بودند آزاد گردیدندبدین نحو بحران سیاسی اسفند ماه خاتمه یافت .

پ س از چند روز جراید طهران نوشتندکه در آخرین ملاقاتیکه سفیر کبیر آمریکا با نخست وزیر داشته از طرف رئیس دولت بوی اخطار شده بود که رفتار نام‌برده در مورد قضای داخلی ایران طوریست که دولت ایران نمیتواند آنرا نادیده بگیرد ، نخست وزیر ملاقات سفیر امریکا را باوزیر دربار در روز نهم اسفند که شاهنشاه عزم سفرخارج از کشور را داشتند بعنوان مداخله در امورداخلی ایران تلقی کرده و به سفیر مزبور گوش‌زد کرده که باوجود علاقه‌ای که دولت بحفظ مناسبات بادولت امریکادارد درصورت

ادامه این وضع و دخالت مقامات آمریکائی در امور داخلی ایران از واشنگتن تقاضای احضار او را خواهد کرد .

در پانزدهم فروردین (دالس) وزیر خارجه امریکا در یك مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت : «همانطور که قبلا نیز اعلام کرده‌ام نظر دولت امریکا آنست که پیشنهاد دولت امریکا و انگلیس که چندی قبل (۲۹) اسفنداز طرف دکتر مصدق عادلانه نمیباشد و فعلا امریکا پیشنهاد دیگری برای حل قضیه نفت ایران ندارد » این اظهار تاثیر بسیاری در محافل سیاسی ایران نمود و معلوم داشت سیاست حکومت جمهوری خواه امریکا با دولت انگلستان همساز گشته است .

روز ۱۶ فروردین نخست وزیر پیامی از رادیو بمردم ایران فرستاد و چنین گفت : «هموطنان عزیز روز نهم اسفند گذشته باین عنوان که دکتر مصدق میخواهد اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را بخارج روانه کند عده‌ای جلو کاخ اختصاصی آمده بودند و قصدشان این بود که در موقع خروج از کاخ کار مرا یکسره سازند ولی بهدف نرسیدند ، پس از آن جلو خانه این جانب آمدند و باز کامیاب نشدند ، گرچه توضیحات راجع به تصمیم این مسافرت را همانروز در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی داده‌ام ولی نظر باینکه رسماً و کاملا منتشر نشده و حتی بمردم چنین وانمود کردند که ابتکار این مسافرت با این جانب بوده و اختلاف شخصی بین اعلیحضرت و این جانب وجود دارد این است که لازم میدانم چگونگی را برای روشن شدن اذهان عمومی باستحضار هموطنان عزیز برسانم ... پس از اینکه باراده ملت مجددا این جانب مامور تشکیل دولت شدم روز اول مرداد ۱۳۳۱ که احساسات مردم باوج عظمت خود رسیده بود و همه از جریان واقعه استحضار کامل دارند برای اینکه بکلی رفع نگرانی از اعلیحضرت بشود و دشمنان مملکت در این موقع که ما گرم مبارزه با اجنبی هستیم هر روز میخواستند بنوعی ذهن ایشان را مشوب نموده اختلافی میان دربار و دولت بیندازند و از این راه باساس نهضت ملی ضربتی برسانند این شرح را «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم برخلاف قانون اساسی عمل کنم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهور را قبول نمایم.» در پشت کلام‌اله مجید نوشته و آنرا بـه ـحضورشان فرستادم .. در خاتمه لازم است تائید کنم نسبت باعلیحضرت همایون همیشه وفادار و اطاعت از اصول قانون اساسی را نه فقط درصلاح مملکت بلکه در صلاح مقام سلطنت نیز میدانم ، ولی چون قبل از نهضت اخیر سوسیالیست خارجی در امور مملکت مداخله میکرد هیچگونه اختلاف بین دربار و دولت های وقت وجود نداشته و ایـن اختلاف پس از ملی شدن نفت بوجود آمده امیدوارم که مجلس شورای ملـی هرقدرزودتر تکلیف گزارش هیئت هشت نفـری

حل اختلاف را معلوم کنند و بروح قانون اساسی مفهوم واقعی خود را باز گردانند تا هیچوقت بین دربار و دولتها جای اختلاف نباشد چون در مملکت مشروطه برای اینکه مقام سلطنت محفوظ و مصون از تعرض باشد پادشاه مسئول نیست و بهمین جهت است که گفته‌اند پادشاه سلطنت میکند نه حکومت.».

نکته‌ای که درپیام جلب توجه مردم راکرد که درشرحی که دکتر مصدق پشت قرآن نوشته و فرستاده بود گفته بود که « اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت تغییر دهند.» برای بسیاری از صاحب نظران این عبارت بسیار سنگین آمد زیرا درآنوقت چنین نظری دربین هیچیك ازطبقات مردم بغیر از طرفداران حزب توده موجود نبود ازآن وقت به بعد بسیاری حدس زدند که چنین نظری ممکن است در دستگاه دولت درحال تکوین باشد.

ا زماه اسفند ۱۳۳۱ به بعد معلوم بود که قضیه نفت به بن بست رسیده و اختلافات داخلی روبه‌شدت گذاشته و در بین سری نهضت ملی شکاف عمیقی پیدا شده و طبقه حاکمه دچار نگرانیهای بسیار گشته دولت امریکا هم بانظر انگلیسها موافق شده است که حل قضیه نفت بادولت دکتر مصدق دیگر میسر نیست ، قصد عزیمت شاهنشاه نیزبخارج براثر نگرانیهای مردم بسی افزود و هنگامی که وزیر دربار در مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت که پیشنهاد مسافرت شاهنشاه را سه تن ا زاعضای جبهه ملی بوده است ، بسیاری از مردم دراین اندیشه بودند که مبادا نقشه‌هائی طرح شده باشد که عواقب وخیمی برای مملکت و مردم ایجاد کند، دکتر مصدق برای حفظ موقعیت خود بیشتر از پیش متوسل به پیامهای رادیوئی و تشدید تبلیغات دولت برعلیه مخالفین و تظاهرات دسته های طرفدار در خیابانها و میدانهای طهران گشت ولی این گونه کارها در صورتی سودمند بود که مردم امیدوار به آینده میشدند در صورتی که درآن هنگام یاس وناامیدی تاثیر بسیاری در افکار عمومی گردیده بود ، بتدریج ازهواخواهان دکتر مصدق کاسته میشود. بعکس برفعالیت حزب توده افزوده می‌گشت اگردر تظاهرات سال ۱۳۳۱ یك سوم جمعیت اعضای حزب توده بوده و دو سوم دیگران بودند از اوایل ۱۳۳۲ قضیه بکلی برعکس شده بود و تکنیك های و تظاهراتیکه بنفع دولت میگرفت دوسوم آنرا اعضای حزب توده تشکیل میدادند و دولت تصور میکرد براوضاع مسلط میباشد و حزب توده پاداشی در مقابل خدمات خود مطالبه نخواهد کرد. ولی در نظر ارباب بصیرت واضح بود که نقشه حزب توده این است که بتدریج دولت را محتاج خود سازد تا بتواند مقاصد خود را انجام دهد . وضع اقتصادیهم رو به وخامت میرفت و شهرت اینکه بطور محرمانه مبادرت به نشر اسکناس کرده است هزینه زندگی را بالا می‌برد و طبقه متمکن گرفتار هراس و

نگرانی بسیار شده بودند و از افزایش‌حزب‌توده نیز ناراحت و مشوش بودند ، خلاصه آنکه در اوایل سال ۱۳۳۲ اضطراب و نگرانی بسیار دربین طبقات مختلف مردم حکم‌فرما بود و وقایع بعد هم هرروز برشدت خـودمی‌افزود .

آخرین تلاش

از اوایل اسفند ابوالقاسم بختیاری‌درجنوب علیه قوای انتظامی دولت قیام کرده بود و پس از اعـزام قوا و محاصره او وبستگانش‌دراواخر فروردین‌تسلیم قوای‌دولتی گردید ، دکترمصدق رفتار ابوالقاسم‌بختیاری‌را بحساب مخالفین خود گذاشته و باجدیت بسیار بسرکوبی او اقدام کرد ، روز اول‌اردی‌بهشت سرتیب افشار طوس رئیس کل شهربانی مفقود گشت و شش روز بعد جسداو را در تپه‌های لشگرك که واقع در شمال طهران کشف گردید .

روز سوم اردی‌بهشت حسین علا وزیردربار از شغل خود استعفا داد و ابوالقاسم امینی بـه کفالت وزارت دربار شاهنشاهی‌منصوب گردید .

روز دوازدهم اردی‌بهشت فرمانـدار نظامی اعلامیه‌ای صادر کرده وچنین گفت : آنچه از مجموع بازجوئی هائیکه ازمتهمین‌قتل افشارطوس‌بعمل آمده‌و اقاریرواعترافات صریح آنها مستفاد میگردد این‌است‌که‌عده‌ای‌از افسران بـازنشسته که از پیش آمـد بازنشستگی خود عصبانی شده بودند تصمیم‌می‌گیرند که بوسائلی متوسل شده تابتوانند بشغل برگردند ولی پس از آنکه از تشبثات‌خود مایوس شدند ناگزیر بامخالفین دولت پیوند کرده تا باقوت وقدرت بیشتری دولت‌را تضعیف کنند تا ازاین راه بمرام خـود برسند ، این فکر و اندیشه آنهارا که بطورکلی وادار کرد که بااشخاص مخالف دولت مراجعه و از طرفی مخالفین هم درصددبودندکه از وجود ناراضی ها استفاده نمایند. سپس اعلامیه مزبور بشرح کامل به‌اجرا پرداخته‌و تلویحاً متذکر شده بود که دکتر بقائی و سرلشگر فضل‌اله زاهدی دراین قضیه واردبوده‌اند .

روز ۱٤ اردی‌بهشت سرلشگر زاهدی‌در مجلس شورای ملی متحصن شد و بـه خبرنگاران جراید اظهار داشت :

«چون اطمینان ندارم که دستگاه دولت‌مطابق قانون و حیثیت اشخاص بامن رفتار خواهد کرد بخانه‌ملت (بیچاره ملت؟)پناهنده‌شدم و برای دادن توضیح بمقامات صلاحیت دار حاضرم درباره قتل افشارطوس من ازخودم مطمئن هستم مادام که میتوانم مانند یك فرد ساده آزادی استفاده کنم درمجلس‌شورای ملی میمانم .» .

روز ۳۰ اردی‌بهشت فرمان ملوکانـه‌صادر شد که‌بموجب آن کلیه املاك پهلوی بدولت واگذار گردید که دولت آنرا اداره‌کند و درعوض سالیانه مبلغ ششصد ملیون

ریال بسازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی بدهد که بانظارت دولت برای امور خیریه مصرف گردد ، همان روز سخن‌گوی دولت اظهار داشت که روابط دولت ودربار صمیمی بوده و اکنون یك همکاری صمیمانه‌ونزدیك بین دربار و دولت وجود دارد .

روز ۲٤ اردی‌بهشت وزیر دادگستری طی نامه‌ای خطاب به مجلس شورای ملی اظهار داشت مطابق گزارش وزارت دفاع‌ملی‌و دلایل و مدارك پیوست دکتر بقائی متهم بمعاونت قتل افشارطوس است و تقاضای‌سلب مصونیت او را کرد .

در اواخر اردی‌بهشت (دالس) وزیرخارجه امریکا مسافرت بکشور های خاور میانه و پاکستان و هندرسن‌سفیر کبیر امریکادر طهران برای ملاقات او بکراچی عزیمت نمود در مراجعت از کراچی هندرسن بیانیه‌ذیل را در تاریخ چهارم‌خرداد در طهران‌منتشر کرد . «طبق دستور آقای (دالس) وزیرامورخارجه دولت متحده امریکا بامداد امروز بیانیه ذیل را از طرف نام‌برده توسط آقای‌هندرسن سفیرکبیر امریکا هنگام مسافرت خود به کشور های خاور میانه و آسیای‌جنوبی از ایران دیدن نمایم ، امیدوارم که در مسافرت آتیه خود باین قسمت از جهان‌بتوانم بایران آمده و بامردم آن کشور از نزدیك آشنا شوم ، و بازمام داران ایرانی‌درباره مسائل مورد علاقه‌مردم کشور مذاکره نمایم ، مردم امریکا علاقه قلبی نسبت بایران‌داشته و باابراز همدردی شاهد مبارزات ایرانیان در راه آزادی و آمـال ملی خود بوده‌اند . دولت و ملت امریکا مخصوصاً اشتیاق دارند که ایران درحل مشکل خودموفق شود و اصولی را ملاك عمل خود قرار دهند که در مناسبات مللی که در جهان بیك‌دیگر متکی میباشند معمولا حکم فرماست و نیز دولت و ملت امریکا مخصوصاً اشتیاق‌دارند که ملت ایران بآینده‌ای که شایسته گذشتـه آن میباشد مستقل و نیرومند ازمشکلات کنونی خود خارج شود .» .

نیامدن (دالس) بایران و جمله «اصولی‌راهم ملاك عمل خود قراردهد که درمناسبات مللی کـه درجهان بیك‌دیگر متکی میباشدمعمولا حکم فرماست» که دربیانیه او ذکر شده بود واضح میساخت که دولت آمریکاسیاست دولت ایران را درباره نفت با نظر مساعدی تلقی نمیکند و خواستار این است‌که ایران در حل مشکلات خود اصول‌دیگری غیر از آنچه تعقیب کرده است قبول نماید،برای کسانیکه بازبان دیپلماسی آشنا میباشند بیانیه فوق واضح‌میساخت‌که دولت جمهوری‌خواه امریکا دیگر حاضر نبود که در امرنفت واسطه قرار گرفته و میانجی‌گری کند مگراینکه در روش دولت ایران تغییر کلی حاصل گردد . چند روز پس از انتشار بیانیه فوق‌بعنوان مرخصی بامریکا مسافرت نمود .

از فروردین ۱۳۳۲ تاآخر خرداد کشمکش‌های فراوانی بین نمایندگان طرف‌دار دولت و مخالفین ادامه داشت و در نتیجه آن‌فقط‌چند جلسه مجلس شورای ملی تشکیل شدکه

آنهم صرف مشاجرات بود .

روز ۲۹ خرداد فراکسیون نهضت ملی تشکیل مجلس متینگ بزرگی درمیدان بهارستان تشکیل داد و بیاناتی در تائید و پشتیبانی از دولت دکترمصدق ایراد کرد ، روزچهارم تیرماه نخست وزیر از نمایندگان فراکسیون‌های مجلس دعوت کرد و به آنها اظهارداشت که تعطیل مجلس بهیچوجه جائز نیست وهردولت ملی باید تمام مساعی خود را بکاربرد که مجلس وجود داشته و بوظایف خود عمل نماید ، و نیز گفت وظایف قانونی مجلس بعهده اکثریت و اقلیت است که اولی پشتیبان و دومی راهنمای دولت میباشد و منفردین که عقیده خود راصریحاً نمی‌گویند نمیتوانند بوظیفه خود عمل نمایند در خاتمه گفت : «تعطیل مجلسین بنفع هیچیك از نمایندگان محترم نیست و امیدوارم قبل از آنکه اوضاع و احوال بچنین امر اضطراری منجر شود نمایندگان وطن پرست مجلس را بطریق منطقی سوق داده دولت و ملت را از این بن‌بست نجات دهند .» .

بیانات نخست وزیر در واقع یك اخطار به نمایندگان و بخصوص نمایندگان منفرد بود که تکلیف خود را بادولت معین کنندو ضمناً تهدیدی بود که اگر رویه مجلس تغییر نیابد تعطیل آن درپیش خواهد بود .

روز دهم تیرماه آقای دکتر معظمی بریاست مجلس شورای ملی انتخاب شد و مخالفین دولت که کاندیدشان کاشانی بودتوفیق نیافتند .

در تاریخ ۲۰ تیرماه متن بیانیه های متبادله بین نخست وزیرورئیس جمهورامریکا بشرح ذیل درطهران منتشر گردید پیام نخست‌وزیر به ژنرال آیزنهاور ، حضرت رئیس‌عزیز: «در جواب نامه ملاطفت آمیز مورخ ۱۱ژانویه ۱۹۵۳ پیام این جانب که پیشنهاد فرموده بودید نظریاتی که مورد علاقه‌مشترك ما بوده است مستقیماًو یااز مجرای دیپلماتیك باستحضار عالی برسانم ، درآن پیام مختصری از پریشانی ها و مضایقی که ملت ایران در راه تحقق بخشیدن بآمال خود در دوسال‌اخیر تحمل نموده و همچنین مشکلاتی راکه دولت برای پشتیبانی از ادعا های غیرمنطقی یك شرکت مستعمراتی برای ایرانیان ایجاد کرده است بعرض برسانم ، دراین چند ماهی‌هم که از تاریخ پیام میگذرد ملت ایران گرفتار مضایق مالی ودسایس سیاسی شرکت‌نفت و دولت انگلستان بوده ازآن جمله خریداران را از دادگاه بدادگاه دیگر کشانده‌و تمام وسایل تبلیغات و دیپلماسی موانع‌غیر قانونی در سرراه فروش نفت ایران ایجادکرده و بااینکه دادگاه های ایطالیا و ژاپون فروش نفت ایران را بلامانع اعلام نمودنداز اقدامات برخلاف اصول تاکنون دست برنداشته اند گرچه امید میرفت که درزمان‌تصدی آن حضرت توجه بیشتری بوضعیت ایران بشود ولی متاسفانه هنوز روش دولت‌امریکا تغییری حاصل نشده است ، درپیامی

که آقای وزیر خارجه امریکا ازکراچی برای این جانب ارسال داشته‌اند اظهار تاسف ـ کرده‌اند از این‌که تاکنون امریکا درمجاهدت‌خود برای کمك بحل مسئله غرامت توفیق حاصل نکرده است . باید بخاطر داشت که‌دولت ایـران حاضر شد دیوان بین‌المللی دادگستری درباره غرامت باین شرط قبول‌کند که قبلا دولت انگلستان مبلغ مدعا به خودرا در حدود حق و انصاف تعیین نماید، بدیهی است که دولت ایرانهم از شرکت سابق و دولت انگلستان مطالباتی دارد که درموقع‌طرح دعوا اظهار میکرد ، چون دولت انگلیس باین امید است که وضعیت سابق خود را درایران تجدید کند هیچیك از این پیشنهادات ترتیب اثر نداده اکنون براثر اقدامات شرکت‌سابق و دولت انگلیس ملت ایران در برابر مشکلات اقتصادی و سیاسی بزرگی قـرارگرفته است که ادامه این وضع از نقطه نظر بین‌المللی نیز ممکن است عواقب خطیری‌داشته باشد و اگر دراین موقع کمك مؤثر و فوری باین مملکت نشود شاید اقداماتی‌که فردا به منظور جبران غفلت امروز بعمل آید خیلی دیر باشد ، البته در این مدت کمك‌هائی از طرف دولت امریکا بایران شده که موجب تشکر است ولی آن قدر نبوده است‌که مشکلات ایران را مرتفع کند و صلح جهانی را که هدف و آمال دولت و ملت‌شرافتمند امریکا است تامین نماید . سطح زندگی مردم ایران درنتیجه یك قرن سیاست‌استعماری خیلی پائین بوده و بالا بردن آن بدون برنامه های عمرانی دامنه‌داری امکان‌پذیر نخواهد بود ، کمك هائی که تاکنون شده اصولا درحدود کمك های فنی بوده‌و حتی دراین قسمت نیزگاهی اوقات‌مساعدت هائی که لازم بوده نشده است ، مـن‌باب‌مثل یادآوری میشود که بانك صادرات که می‌بایست ۲۵ ملیـون دولار بـرای امورکشاورزی بایران کمك کند بواسطه دخالت های ناروای دیگران منصرف گردید ، ملت‌ایران امیدوار است که بامساعدت وهمراهی دولت امریکا موانعی که در راه فروش نفت‌ایران ایجاد شده برطرف‌شده و چنانچه رفع موانع مزبور برای آن دولت مقدور نیست‌کمکهای اقتصادی مؤثری بفرمایند تا ایران بتواند ازسایر منابع خوداستفاده نماید کشورایران غیر از نفت دارای ثروتهای طبیعی دیگری نیز هست که بهره‌برداری از آنهـامشکلات فعلی مملکت را حل خواهد نمود ولی این امر بدون کمك های اقتصادی میسر نمی‌باشد ، درخاتمه توجه موافق اثربخش آن حضرت را بوضع فعلی ایران جلب نموده‌و یقین دارم تمام نکات این پیام را بااهمیتی کـــه شایسته است تلقی خواهند فرمود ،خواهشمند است احترامات فائقه دوستدار را قبول فرمائید ، دکتر مصدق .

متن جواب رئیس جمهور

۱۲ تیر ماه ۱۳۳۲ ، جناب آقای نخست‌وزیر محترماً پیامی را که رئیس جمهور دول

متحده امریکا در جواب نامه آنجناب بتاریخ هفتم خرداد ماه ۱۳۳۲ مطابق ۲۸ مه ۱۹۵۳ ارسال داشته‌اند تقدیم می‌دارم از آن‌جناب خواهشمندم بار دیگر احترامات فائقه دوستدار را قبول فرمائید (کودن،سیتون،)کاردار ضمیمه رونوشت پیام رئیس‌جمهوری دول متحده به نخست وزیر ایران .

آقای نخست وزیر عزیز نامه آنجناب بتاریخ هفتم خرداد ماه ۱۳۳۲ (۲۸ مه۱۹۵۳) واصل گردید در نامه مزبور اوضاع کنونی ایران را شرح داده و اظهار امیدواری فرموده بودید که دول متحده امریکا شاید بتواند کمك بایران بنماید تاایران برپاره‌ای ازمشکلات خود فائق آید ، تا خیریکه در عرض جواب پیش آمد بدان سبب بوده‌است که میخواستم با مستر دالس و مستر هندرسن سفیرکبیر فرصت مشورت داشته باشم و اکنون که به نوشتن این پاسخ مباشرت میکنم محرك دوستدار همان روح صداقت دوستانه ای است که در نامه خود جنابعالی منعکس -می‌بینم تاریخ نشان میدهدکه حکومت امریکا و مردم امریکا همیشه احساسات عمیق دوستی نسبت بایران و مردم ایران داشته و هنوزهم دارند ، حکومت امریکا و مردم امریکا صمیمانه امیدوارند که ایران بتواند استقلال خود را حفظ کند و مردم ایران نیزبحصول آمال ملی خود کامیاب و نیز موفق شوند ملتی آزاد به وجود آورند که به‌ترقی و پیشرفت صلح دنیا کمك کند . اولا بعلت همان امیدواری بود که حکومت دول متحده امریکا درطی دوسال از صمیم قلب جد وجهد نمود برای رفع اختلافاتیکه بین ایران و کشور های متحده انگلستان روی داده واز ملی شدن صنعت نفت ایران ناشی گردیده است مبادرت کند، عقیده دول مسمره امریکا این بوده است که چنانچه قرار درباره غرامت داده شود در سراسر دنیا حسن اعتماد و اطمینان باین معنی تقویت خواهد شد که ایران مصمم است کاملا مستمسك باصولی باشد که بموجب آن جامعه باشکوهی ازملل آزاد امکان پذیر گردد و این امر مؤیداعتبار بین‌المللی ایران خواهد بود و سبب خواهدشد پاره‌ای معضلات اقتصادی که اکنون متوجه ایران است حل شود . چون ایران و کشور متحده انگلستان نتوانسته‌اند نسبت بغرامت توافقی حاصل نمایند این مسئله حکومت دول متحده امریکا را ازمجاهداتی که برای کمك بایران بعمل آورده بازداشته‌است ، در ممالك متحده امریکا حتی درمیان امریکائیانی که نسبت بایران و مردم ایران منتهای هم‌دردی و دوستی دارند این فکر قوت دارد که زمانی که ایران نتواند ازفروش نفت و محصولات نفتی خود وجوهی بدست آورد و باانعقاد قرارداد معقول و عادلانه‌ای درباره غرامت باردیگر نفت ایران به مقادیر زیادی فروخته شود هرگاه حکومت دول متحده بخواهد بعنوان متنابهی از طریق اقتصاد بایران کمك کند در حق مؤدیان مالیاتی امریکا شرط انصاف را رعایت نکرده

است همین طور بسیاری از مردم امریکا تاوقتی اختلاف نفط قطع وفصل نگردیده است باخرید نفت ایران از طرف دول متحده‌عمقا مخالفت خواهد کرد ، این احساسات نیز در ممالك متحده به میزان معتنابهی وجود داردکه هرگاه بنا شود صرفا بر مبنای از دست رفتن دارائی مادی یعنی تاسیسات شرکتی‌که ملی شده است مسئله پرداخت غرامت حل گردد این ترتیب راه حلی نخواهد بودکه میتوان آنرا عادلانه خواند وتوافق‌درباره چنین راه‌حلی ممکن است اعتماد متقابل‌ملل‌آزاد راکه باهم ارتباط دوستانه دارند . اقتصادی بضعف تمایل سازد ، بعلاوه‌بسیاری‌از هموطنان دوستار که از جریانات مربوط باین اختلاف اسف‌آور آگاهی دارند واطلاعات لازمه را پیوسته بدست آورده‌اند معتقدند که باحساسات پرهیجانیکه هم درایران و هم در کشور متحده انگلستان برانگیخته شده است کوشش‌هائی که بوسیله‌مذاکره مستقیم به منظور تعیین مبلغ غرامت بعمل آید بیشتر ممکن است‌بجای‌ایجاد حسن‌تفاهم مایه افزایش اصطکاك و اختلاف‌گردد، عقیده آنها پیوسته چنین بوده است که‌عملی‌ترین و منصفانه‌ترین وسیله قطع وفصل مسئله غرامت آنست‌که این‌امر به یك هیئت‌بین‌المللی بیطرفی ارجاع گردد و آن هیئت کلیه دعاوی طرفین را براساس ماهیت دعوامورد مطالعه قرار دهد ، کاملا توجه دارم باین‌که حکومت ایران بایستی خود تشخیص‌دهد کدام سیاست روشن خارجی و داخلی برای ایران و مردم ایران نافع‌ترین سیاست‌هااست و بابیان این مطالب سعی ندارم برای حکومت ایران مصلحت‌اندیشی کنم وبگویم‌چه چیز بیشتر بنفع حکومت ایران است ، صرفا سعی من توضیح این نکته است که‌بااین اوضاع و احوال چرا حکومت دول متحده اکنون در مقام و موقعی است که‌میتواند بیشتراز پیش بایران کمك بکند ویا نفت ایران را خریداری نماید . در صورتی‌که ایران مایل باشد حکومت دول متحده امیدوار است کمك‌های فنی و نظامی خودرا براساسیکه نظیر کمك‌های سال گذشته باشد ادامه دهد از نگرانی که در نامه آنجناب‌نسبت باوضاع خطرناك کنونی ایران منعکس است استحضار یافته امیدوارم تا فرصت‌باقی‌و دیر نشده است از طرف حکومت ایران اقداماتی درحدود قدرت خودبرای‌جلوگیری‌از بدتر نشدن وضع کنونی بعمل آید ، از آقای نخست وزیر خواهشمندم تجدیداحترامات فایقه‌دوستدار را به‌پذیرند (دوایت و . آیزنهاور) .

مبادله‌نامه‌های فوق آخرین تلاش‌بود که دکتر مصدق برای حل قضیه نفت‌نمود و بجائی نرسید و پس از آن واضح بود که‌دولت امریکا از حل قضیه نفت بدست دکتر مصدق کاملا مایوس گشته‌است و در جواب‌اعلام خطریهم کرد که دکتر مصدق در نامه خود ذکر کرده و خواسته‌بوده‌بامریکابفهماندکه خطر شیوع کمونیزم در ایران افزایش

یافته است رئیس جمهور امریکا فقط اظهار امیدواری کرده بود که دولت ایران اقدام مقتضی را خواهد کرد .

نگرانیهای امریکا

هنگامیکه دکتر مصدق ونمایندگان مجلس شورای ملی که هواخواه او بودند مشاهده کردند که دیگر کارهای دوره هفدهم مجلس فلج شده و اکثریت کاملی موجود نیست که تمام خواسته‌های دولت مانند دوره قبل انجام دهد و متینگها و تظاهرات وپیام های رادیوئی هم تاثیرش ازدست داده است مصمم شدند که دوره هفدهم مجلس شورای ملی رابه پایان برسانند و مجلس دیگری انتخاب و روی کار بیاورد که منویات آنهارا بموقع اجرا گذارد این بود که روز ۲٤تیرماه بیست وهشت نمایندگان عضو فراکسیون نهضت ملی دست‌جمعی از وکالت استعفادادند و در نامه‌ای که به برئیس مجلس نوشته بودند چنین گفته بودند : « چون باکمال تاسف چنانکه سابقا هم اعلام شده وضع مجلس شورای ملی مساعد برای ادامه وظیفه نمایندگان نیست ناگزیر ما امضاء کنندگان ذیل اعضای فراکسیون نهضت ملی بدین وسیله استعفای خود را از نمایندگی دوره هفدهم مجلس شورای ملی تقدیم میداریم - در تعقیب این استعفا ۲۵ نفر دیگر که از فراکسیون نهضت ملی نبودندولی خودرا هواخواه دولت مصدق دانسته و میخواستند زمینه انتخاب شدن خوددردوره بعد با مساعدت دولت فراهم نمایند مبادرت باستعفا کردند و بدین ترتیب تعطیل جلسات مجلس شورای ملی بواسطه فقدان حدنصاب دیگر میسر نبود .

روز ۳۰ تیر ۱۳۳۲ تظاهرات بزرگی و وسیعی از طرف دسته‌های مختلف بیاد قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ انجام گرفت و تظاهرکنندگان که جمعیت انبوهی بودند پشتیبانی خودرا برای ادامه نهضت ملی و زمام داری دکتر مصدق اعلام داشتند دکترمصدق هم بمناسبت ۳۰ تیر از رادیو نطقی ایرادودرضمن آن حملاتی به مخالفین خود نمود و آنها را عده‌ای نفع‌طلب نامید .

روز پنجم مرداد پیام دکتر مصدق از رادیو که قسمت‌های مهم آن بشرح ذیل نقل میشود . هم‌وطنان عزیز چنانکه عرض شد هرقدمی که تاکنون برداشته شده و بعداز مشیت الهی بواسطه اتحاد کلمه و پشتیبانی وحمایت عمومی ملت ایران بوده است وهرکس ادعاکند که در این کار سهمی و حقی بیش ازدیگران داشته ادعایش باطل و بی‌اساس است ما همه در این کار مبارزه وباهم همکاری کرده‌ایم و نتایجی هم بدست آمده (کدام نتیجه) که براثر همین کاری متقابل وصمیمانه بوده است ، امروز هم اگر براثر اغراض خصوصی منحرف شده باشند درصورتی که ملت ایران بامنحرف شده‌گان همکاری نکند

و آنها را از خود برانندا قدامات اجانب بجائی نخواهد رسید و دولت بهدایت ملت بی دغدغه راه خودرا باکمال ثبات و استقامت ادامه خواهد داد .در میان مخالفین امروزی عده قلیلی هستند که در شروع این نهضت ازهم قدمان و همراهان بوده‌اند بعلتی که ترك ذکر آن اولی است اکنون ملت را در آخرین مراحل پیروزی رها ساخته و در تضعیف دولت و جلوگیری از پیشرفت آمال ملی حتی از مخالفین قدیم هم پیش افتاده‌اند.... آیا مخالفین فعلی تصور نمی‌کنند درصورت ادامه این وضع ثمره فداکاری وجان بازیهای چندین ساله ملت ایران که اکنون به آخرین مراحل خود نزدیك میشود بهدر رود و لعنت و نفرین ابدی برای آنان در تاریخ ایران باقی بماند ؟ در مبارزه‌ای که اکنون در پیش گرفته‌ایم دو راه بیشتر نداریم یا مقاومت و پایداری که پایان سعادت و استقلال واقعی و عظمت ایران است ، یا انقیاد و تسلیم که نتیجه‌اش ننگ و رسوائی ابدی و محرومیت از مزایای حکومت ملی و تحمل مفاسد و بنظام حکومت‌های فردی و دیکتاتوری است هم‌وطنان عزیز ، اکنون بیگانگان باتمام قواء میکوشند که در صفوف متحد ملت ایران رخنه کنند ، متاسفانه در مجلس شورای ملی هم که حقا میبایستی بزرگترین مبارزه با این گونه افکار باشد کانونی برای پیشرفت مقاصد شوم آنها تشکیل شده است در این مجلس گروهی از مخالفین و ایادی سیاست بیگانه با بعضی از منحرف شدگان میکوشند که زمام اموررا بدست دولتی بدهند که مطامع بیگانگان و منافع آنان را تامین کند و برای انجام این منظور تریبون مجلس را وسیله برای تبلیغات مضره قرار داده‌اند، بامشکلات فراوانی که در پیش است دولت نمی‌تواند این کارشکنی‌ها و دسائس راتحمل کند و به این عده مجال دهد که باسرنوشت ملت ایران بازی کرده و مجلس شورای ملی را جولانگاه مقاصد شوم قرار داده عرصه‌را براکثریت نمایندگان دلسوز علاقه‌مند به مصالح کشور تنگ کنند .... شما همه ازجریان مجلس شورای ملی خوب باخبرید و هیچیك از جزئیات آن از نظر شما پوشیده و پنهان نیست . دولت ناچار است ازشماملت وطن‌پرست تقاضا کند که عقیده خودرا درابقا و انحلال آن صریحا اظهار کنید ....این تنها ملت ایران یعنی بوجودآورنده قانون اساسی و مشروطیت و مجلس و دولت است که میتوانند دراین باره اظهارنظرکندلاغیر...قانونها ، مجلس‌ها ، دولت‌ها ، همه برای خاطر مردم بوجود آمده‌اند نه مردم بخاطرآنها ، وقتی مردم یکی از آنها را نخواستند میتوانند نظر خودرا درباره آن ابراز کنند،در کشورهای دموکراسی و مشروطه هیچ قانونی بالاتر از اراده ملت نیست ، بهمین جهت دولت در این لحظه حساس تاریخی مشکلی راکه باآن مواجه شده باملت درمیان میگذارد و راجع باین مجلس از خود مردم سئوال میشود که با ادامه وضع کنونی مجلس یا سپری شدن دوره هفدهم تقنینیه موافقت

دارند دولت دیگری روی کار بیاید که بتواند با این مجلس همکاری کند و اگر با این دولت و نقشه و هدف آن موافقند رای به انحلال آن بدهند تا مجلس دیگر تشکیل شود که بتواند در تامین ملت با دولت همکاری کند.

منافقین دولت اظهار میداشتند طبق اصل ۴۸ قانون اساسی حق انحلال مجلس شورای ملی با مجلس سنا فقط با پادشاه است و در هر موردیکه مجلسین یا یکی از آنها منحل گردد باید در فرمان انحلال علت آن ذکر شود و امر به تجدید انتخابات نیز بشود بنابراین رفراندم برای انحلال مجلس شورای ملی یك تجاوز صریحی بحقوق پادشاه است و نقض یکی از حقوق قانون اساسی میباشد و نیز گفته استعفای ۲۵ نفر از نمایندگان دوره هفدهم مجلس که عملا موجب تعطیل مجلس شده بود دلیل موجهی برای دولت است که از رئیس مملکت تقاضای صدور فرمان انحلال مجلس را بنماید ، دکتر مصدق استدلال مخالفین را قبول نمی‌کرد زیرا مدعی بود که اصل ۴۸ قانون اساسی بتصویب مجلس مؤسسان رسیده و تشکیل مجلس مؤسسان را هم قانونی نمی‌دانست و علاوه بر این چنانکه در نطق خود گفته بود اراده ملت را مافوق تمام قوانین میدانست و ادعا میکرد که استفسار از مردم بوسیله رفراندم ، جنبه قانونی دارد درصورتیکه رفراندم و مراجعه بآراء عمومی هیچگاه در ایران سابقه نداشته است .

کفیل وزارت دربار هنگامی که کنار تخت خواب دکتر مصدق نشست تقریبا چند دقیقه‌ای از ساعت هشت بعداز ظهر گذشته بود .

ابوالقاسم امینی همیشه سعی داشت نظر محبت و اعتماد دکتر مصدق را بخود جلب کند ، و در غالب اوقات مذاکراتی که با دکتر مصدق می‌نمود این طور وانمود میکرد که شخصا در مقابل او صاحب نظر و عقیده‌ای نیست ، بلکه آنچه میگوید و هر مطلبی راکه بانخست وزیر در میان می‌گذارد نظر و عقیده اعلیحضرت است و او فقط سمت واسطه و پیغام‌آور را دارد ، اگر گاهی هم دکتر مصدق اظهار نظری از شخص او میخواست امینی سعی میکرد جوابی باو بدهد که مطابق میل و سلیقه وی باشد و بهمین لحاظ هم توانسته بود تاحدی اعتماد مصدق را بخود جلب کند بطوری که یکی دوبار بمصدق گفت قصد کناره‌گیری ازکار دارد ولی دکتر مصدق بااستعفا و کناره‌گیری موافقت نکرد .

گفتگوی آن شب امینی با دکتر مصدق در موضوع پاسخ اعلیحضرت بنامه ولیعهد عربستان سعودی که مربوط باظهار تاسف از خودداری مسافرت وی بایران بعلت کسالت بود شروع شد و دنباله آن بوضع مجلس وحقه استعفای اعضای فراکسیون نهضت ملی از نمایندگی مجلس و موضوع رفراندوم برای انحلال مجلس هفدهم کشیده

شد ، امینی گفت اعلیحضرت همایونی بـا این‌که همیشه نظر مساعد نسبت باعمال‌ورفتار دولت داشته‌اند ولی‌ازروزیکه‌مسبوق‌شده‌اندکه دولت واقعا قصد دارد بمنظور انحلال مجلس و رفراندوم کند بااین نظر موافقی‌اظهار نفرموده‌اند و چنـدین بار به بنـده تذکر داده‌اند که انجام این عمل به مصلحت‌مملکت نخواهد بود، بهتراست دولت بـا استفاده از آراء موافقی‌که در مجلس داردبحکومت خود ادامه دهد و یا اگر قصـد تقویت و تثبیت موقعیت دولت در مجلس‌بمیان است طریقه دیگری برای نیل باین‌هدف و منظور در نظر گرفته شود زیرا اولا درقانون اساسی اشاره‌ای برفراندوم و مضرات آن نشده است ودر ثانی انجام این کارسابقه‌وبدعت خطرناکـی برای ما باقی خواهـد گذاشت ، امروز صبح هم مجددا به بنده‌تاکید فرمودند که با جنابعالی ملاقات کنم و عقیده اعلیحضرت را دراین باره بـاطلاع شما برسانم .

دکتر مصدق در جواب امینی شرح‌مبسوطی از رفتار و اعمال نمایندگان اقلیت مجلس که بآن اشاره کردیم اظهار داشت ومتعاقب آن گفت : من ناچار هستم‌این‌تصمیم خودرا عملی کنم ، زیرا وضع دولت ومجلس بجائی‌کشیده شده کـه ادامه همکاری آن میسر نیست و موضوع رفراندوم هم مهـم نیست‌که اسباب ناراحتی و وحشت ایجادکند، ممکن است اعلیحضرت همایونی در این‌امراز دو نظر مخالف باشند ، یکی این‌که دولت بخواهد بااستفاده از رفرانـدوم و انحلال‌مجلس نظر سوئی نسبت اعلیحضرت داشته باشد ، دوم این‌که باانحلال مجلس مفهـوم‌مشروطیت ازبین برود و مملکت بدون‌مجلس و قوه قانون‌گذاری و نظارت در اعمال‌دولت باقی بماند .

در مـورد اول بطوریکـه خاطـراعلیحضرت مسبوق است من سوگند یـاد کرده‌ام که نسبت بمقام‌سلطنت وقانون‌اساسی‌و مشروطیت ایران خیانت نکنم و در این سوگند خود برای همیشه وفادار خواهـم‌ماند و صراحتا میگویم منظور دولت از رفراندوم فقط و فقط تعیین تکلیف خود بامجلس میباشد و بس ، و این نکته حتی‌برای این‌که بعدا دستاویزی نشود در اوراق اخذآراء قید خواهد شد ، و اما درباره مجلس و نگرانی از انحلال آن دولت قصد دارد به‌محض اعلام انحلال مجلس هفدهم انتخابات دوره آینده مجلس را بلافاصله شروع کندو ترتیبی بدهدکه مملکت فاقد قوه مقننـه نباشد زیرا من شخصا بوجود مجلس معتقدم‌و عقیده دارم که نباید مملکت را بـدون مجلس گذاشت و از شماهم تقاضا میکنم‌عین‌عرایض مرا بعـرض اعلیحضرت همایونـی برسانید و مخصوصا سعی کنید که از ایشان‌رفع نگرانی و سوء تفاهم بشود .

کلام دکتر مصدق‌که خاتمه یـافت‌امینی مجددا شروع بصحبت کرد و گفت بیشتر عدم رضایت اعلیحضرت همایونی ازاین دولت ازآن نظر است که انحلال مجلس

قوانین خاصی دارد که بفرض اجبار دولت و اضطرار در انجام این امر بایستی رعایت آن قوانین و مقررات که در قانون اساسی صراحت دارد بشود ، حرف اعلیحضرت این است که میفرمایند که از بدو زمامداری جنابعالی هرنوع پیشنهادی که از طرف شما شده و مربوط بشخص خود من بوده ازنظر حمایت و پشتیبانی از دولت باآن موافقت کرده‌ام ، دربار را از هرنوع دخالتی درامور مملکتی باز داشته‌ام ، ارتباط اشخاص راکه ممکن بود موجب نگرانی و سوء ظن دولت بشود قطع کردم ، اقوام و بستگان من مسافرت رفته‌اند و خود من هم بهیچوجه در اعمال دولت نظارت و دخالتی ندارم ولی حاضر نیستم اصول قانون اساسی زیرپا گذاشته شود و عملی برخلاف آن انجام گیرد و این اقدام مخالفت صریح با قانون اساسی دارد .

صحبت امینی تمام نشده بود که دکتر مصدق گفت : اگر منظور این است که انحلال مجلس بایستی بافرمان اعلیحضرت صورت گیرد نه رفراندوم ، صدور فرمان البته پس از رفراندوم بنظر من مانعی نخواهد داشت بدین معنی که دولت تامل خواهد کرد تا کار رفراندوم در تمام مملکت خاتمه یابد و نتیجه آن معلوم شود و بعد دولت بااشاره به نتیجه آراء رفراندوم ازاعلیحضرت همایونی تقاضای صدور فرمان انحلال مجلس راخواهد کرد ، ولی اگر این منظور این است که عمل رفراندوم اصولا غلط است و باید دولت بقول شما طبق قانون اساسی از اعلیحضرت تقاضای انحلال مجلس را بکند بنده بااین نظر موافق نیستم ، و حالا لازم است که من توضیح مختصری عرض کنم که چرا برای انحلال مجلس بفکر رفراندوم افتادم و از قوانین موجود برای این کار استفاده نکردم ، استنکاف من از این کار از نظر مخالفت با نظریه اعلیحضرت همایونی نیست بلکه برای من مقدور نمی‌باشد که انحلال مجلس شورای ملی را طبق مصوبات مجلس مؤسسان از اعلیحضرت همایونی بخواهم زیرا درصورت چنین تقاضائی از اعلیحضرت همایونی عمل مجلس موسسان را تصدیق و گواهی کرده‌ام (منظور مجلس مؤسسان خلع سلطنت احمد شاه و سلطنت رضاشاه است نویسنده) ومن حاضر باین کار نیستم و یگانه راهی که برای انحلال مجلس بنظر میرسد انجام رفراندوم میباشد وبس ، منتهی از نظر رعایت تشریفات کلی تقاضای صدور فرمان از اعلیحضرت همایونی خواهد شد ولی این تقاضا بااشاره بقانون مصوب مجلس مؤسسان نیست بلکه بادرنظر گرفتن رفراندوم خواهد بود .

امینی وقتی زمینه افکار مصدق را باین کیفیت مصمم دید و از طرفی وقت هم گذشته بود نخواست بدون اطلاع اعلیحضرت همایونی از نظریات دکتر مصدق به بحث خود ادامه دهد و فقط مطلبی که در پایان این جلسه اظهار نمود این بود که بهتر است جنابعالی در انجام منظور خود چندان عجله نکنید تا بنده مطالبی راکه فرمودید بعرض اعلیحضرت

همایونی برسانم و مجددا خدمت برسم .

دکتر مصدق نیز در جواب این اظهار امینی دوباره تاکید کرد که شما بااعلیحضرت مذاکره کنید و سعی نمائید از ایشان رفع نگرانی بشود .

بهرحال دکتر مصدق طبق نظامنامه ای که خود وضع کرده بود در تاریخ ۱۲ خرداد رفراندوم را در طهران و در تاریخ ۱۹ مرداد در شهرستانها انجام داد و چنانچه پیش بینی میشد دسته های موافق دولت بخصوص حزب توده در این رفراندوم شرکت کرده و انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی را تائید کردند ، مخالفین دولت هم در رفراندوم شرکت نکرده و علیه آن اعلام جرم کردند و بیانیه هائی متعدد منتشر کرده و رفراندوم را غیرقانونی شناخته ، در خلال این احوال در امریکا نگرانی بسیاری راجع بوضع ایران پیدا شده بود و محافل سیاسی امریکا معتقد شده بودند که نفوذ حزب توده رو به تزاید میباشد و اگر وضع همین طور ادامه یابد مخاطراتی درپیش است که ایران در پشت پرده آهنین قرار گیردو ضربت بسیار عظیمی بسیاست کلی کشور های غرب وارد آید . مجله (تایم) درتاریخ ۲۲ تیرماه چنین نوشته بود : «اگر دکتر مصدق درمورد انتخاب دکتر معظمی بریاست مجلس پیروزی پارلمانی دیگری تحصیل کرده و رقیب خود کاشانی را شکست داده است معهذا قدرت نخست وزیر بتدریج رو به کاهش میرود» دلایل بقرار ذیل است : ـ اول آنکه کوشش او برای مسافرت شاه بخارج وبدست آرتش و ایجاد دیکتاتوری بدون مخالف ،دوم عدم توفیق او در راه درهم شکستن محاصره ای که انگلیسها ایجاد کرده و مانع فروش نفت خام شده اند ، سوم تنزل بهای پول ایران که در سال پیش ٤٧ ریال و سال گذشته ٧٤ ریال و هفته گذشته ۱۱۸ ریال برابر بایك دولار بود ، چهارم رخنه حزب توده در وزارتخانه ها هنگامی که بدکتر مصدق گفته میشود که روش ناسازگاری او کشورش را بکمونیزم سوق میدهد وی این اتهام را مسخره کرده و انکار میکند ولی ارباب بصیرت آگاه هستند که رخنه حزب توده درادارات دولت باندازه ای پیشرفت کرده است که اکنون دربرخی ازمواردسیاست دولت را آنها تنظیم میکنند .

روز ۲۹ژوئیه (۷مرداد) وزیرخارجه امریکا در مصاحبه مطبوعاتی خود چنین گفته بود : «تشدید فعالیت حزب توده غیر قانونی در ایران و اغماضی که دولت ایران نسبت بفعالیت حزب مزبور روامیدارد باعث نگرانی امریکا گردیده .

چهارم اوت (۱۳ مرداد) روزنامه نیویورك تایمز در مقاله خود چنین نوشته بود : «عمل دکتر مصدق نخست وزیر ایران در مراجعه بآراء عمومی و نحوه اجرای رفراندوم از هرحیث بااقدامات هیتلر درآلمان نازی شبیه میباشد . طرز اجرای

رفراندوم مسخره‌آمیز بوده و نه تنها رعایت‌اصل اخذ رای نشده بلکه در خیابانهائیکه در محل رای مخالفین باانحلال مجلس منتهی‌میگردید نوشته شده بود آنهائیکه در این قسمت رای میدهند خائنین به مملکت‌ووطن‌هستند . » .

در تاریخ شش اوت (۱۵ مرداد)آیزنهاور رئیس جمهور امریکا در کنفرانس مطبوعاتی خود چنین گفت : «توسعه نفوذکمونیزم در آسیا موجب نگرانی بسیار است و این امر برای امریکا عاقبت شومی‌رادربر خواهدداشت . صبح‌امروزدرروزنامه‌ها خوانده شد که دکتر مصدق نخست وزیر ایران سرانجام توانست خودرا از زیر بار انتقادات مجلس ایران خلاص کند و آنرامنحل ساخت ولی‌البته برای‌رسیدن به‌مقصود از کمونیست‌ها کمك گرفت ، رئیس جمهور گفت لازم‌است دولت‌امریکا برای‌جلوگیری از توسعه نفوذ کمونیزم در کشورهای‌آسیامنجمله ایران اقدامات لازم بعمل آورده وهم اکنون تصمیماتی برای انجام این کار اتخاذشده‌است ، دیر یا زود راه کمونیزم را باید در آسیا محدودکرد ما مصمم این‌کارهستیم.»

روز نهم اوت (۱۸مرداد) نیوزویك‌چاپ امریکا چنین نوشته بود : «حزب توده ایران به‌تدریج موفقیت خاصی پیدا میکنندتظاهر کنندگان دیگر که طرفدار دولت بودند فزونی داشت نشانه قوت گرفتن‌کمونیست‌ها در ایران میباشد . این حوادث نشان میدهد که ممکن است دکتر مصدق‌نخست‌وزیر ایران روزی کمونیست‌ها را در ادارات دولتی شرکت دهد و یا در مقابل‌آنها با شکست مواجه شود ، یکی ازهدفهای توده از بین بردن نفوذ غرب در این کشورمیباشد ، این حزب مایل است شاه که یك قدرت معنوی در ایران بشمار میرود و ازقرنها وجودش جزء سنن این کشور بوده ازکار برکنار شود ، روی کار آمدن ناگهانی‌دکتر مصدق در اوایل (۱۹۵۱) درواقع‌فرصتی برای حزب توده بود که نظیر آن کمترممکن‌بود اتفاق بیفتد ، ناسیونالیزم ضد انگلیس دکتر مصدق و حملات او علیه استعمارگران‌خارجی با برنامه‌کمونیست‌های ایران مطابقت داشته ، صرف‌نظر از این‌که مصدق یا حزب‌توده موافق یا مخالف باشد این حزب‌ازوی پشتیبانی کرد ولی ضمنا حق استفاده ازوی‌را نیز برای خود محفوظ نگاه داشت ، حزب توده از حمله شدید بدکتر مصدق‌خودداری کرده است‌زیراسیاست دکترمصدق موجب شدت وخامت زمینه برای پیشرفت‌کمونیزم خواهد بود» .

دکتر مصدق چندین بار در لحظات‌بحرانی پشتیبانی حزب‌توده را مورد قبول قرارداد البته حزب‌توده از این موافقت‌ها حد اکثر استفاده را کرده است ، نامه مورخ ۲۹ ژوئن آیزنهاور بمصدق بوی ثابت کردکه دیگر به‌کمکهای امریکانمیتواندپشت‌گرم باشد ، هندرسن سفیرکبیر امریکا در ایران‌هنوز در خارج کشور بسر میبرد،دکترمصدق

که مصمم است همچنان برسر کار بماند اجبارا اتحاد خود باحزب کشانده میشود ، دکتر مصدق میتواند از قانونی شناختن حزب توده خودداری کند ولی فشار روزافزون این حزب و مخالفت مداوم بابرسمیت شناختن آن ممکن است سبب شود که کمونیستها در ایران بزور متوسل شوند و دراین صورت اغتشاشی بروز خواهد کرد .» .

در اواخر مرداد ۱۳۳۱ مملکت ازهرحیث وضع غیرعادی پیدا کرده بود چون دکتر مصدق و طرفدارانش بخوبی احساس میکردند که از پشتیبانی دول غربی محروم گشته‌اند و از طرفی هم چون افکاروتمایلات عمومی مردم سازش باعقاید افراطی نداشت توجه بآن سیاست هم بواسطه مخالفت شدید افکار عمومی بی‌نتیجه بنظر میرسید ومجلس هم وجود نداشت که تاحدی نقطه اتکاءدولت باشد تا دراین موقع بحرانی برای بهبود اوضاع قدمی بردارد . خلاصه روش رئیس‌دولت که بتدریج از اوایل سال ۱۳۳۲ شدت یافته بود و فعالیت جدی مخالفین برای سقوط دولت که آشکار و پنهانی انجام میگرفت موجب شدکه هرکس و همه‌کس منتظر حوادث جدیدی بودند .

با مراتب فوق الذکر جریان اوضاع و مذاکرات رسمی امریکا و جراید و مجله‌ها نظر دولت انگلیس رانسبت بدکتر مصدق ومنفی افکار او در انجام نفت و بالاخره بادولت دکتر مصدق ممکن نیست مسئله نفت بصورت عملی خاتمه پیداکند و نیز راه سقوط دولت دکتر مصدق هم بسته است بادامه این کار و مرور زمان که بطور کلی ایرانیها خسته شده و ناچار بفکرچاره و راهی افتدونیز دستگاه خود طرفداری اختلاف نظر و فکری تولید و از این راه‌هم که بواسطه شکاف بین آنها کاملا آماده برای سقوط دولت مصدق فراهم میگردد ،این مذاکرات و صلاح اندیشی گرچه در آغاز مذاکره مورد قبول حتی رئیس‌جمهور امریکاقرار نگرفت ولی کم‌کم بواسطه افکار وعقاید منفی دکتر مصدق برای حل و خاتمه دادن به قضیه نفت ثابت کردکه نمیتواند موفق گردد این بودکه بالاخره امریکا هم با سقوط دولت دکتر مصدق بانظر دولت انگلیس موافقت نموده بفکر زمامدار دیگری افتادند ازاین‌جا موفقیت بعدی برای موفقیت سرلشکرفضل‌اله زاهدی راکه آماده برای کودتای کوچك که فقط از بین بردن دکتر مصدق و خاتمه دادن به نهضت ملی بیشتر نبود انتخاب و ظاهر گردید و اوهم امتحان خودرا در همان اوایل کار نسبت به از بین بردن افشارطوس رئیس شهربانی فعال و مقتدر دولت دکتر مصدق که خار سر راه خود می‌دانستند داده بود ،این بود که فرمان عزل نخست‌وزیر مصدق توسط رئیس گارد شاهنشاهی بوی تسلیم گشت و در همان مواقع وزیر خارجه ووزیر راه و همچنین معاون ستاد ارتش از طرف نظامیان دستگیر شدند .

صبح روز ۲۵ دولت اعلامیه‌ای صادر کردکه شب گذشته یك کودتای نظامی بوسیله

گارد شاهنشاهی در طهران واقع شد ولی بی‌نتیجه ماند و همانوقت گارد شاهنشاهی خلع سلاح شده و وزیران خارجه و راه و معاون ستاد ارتش که در بازداشت بودند آزاد شدند و سپس خبر رسید که شاهنشاه و ملکه از رامسر با هواپیما عازم بغداد گشتند . از صبح ۲۵ تا صبح ۲۸ مرداد اوضاع طهران وبسیاری ازشهرستانها غیرعادی بود باین معنی که طرفداران دکتر مصدق باانجام پاره‌ای تظاهرات به مخالفین دولت سخت میتازند وبیش از همه توده‌ایها میدان‌دار شده بودند و علنا از تغییر رژیم سخن میراندند و نیز مجسمه رضاشاه را از میدان سپه و مجسمه محمدرضاشاه را از باغ ملی پائین ریختند و بجای آن بیرق سرخ را نصب کردند که این عمل انعکاس بسیار بدی ببار آورد و حربه بزرگی بدست مخالفین دکتر مصدق داد که در بین بازاریها تبلیغ کمونیستی گردید ، در همین مورد بود که هیجانی وسیع ظاهر گشت ،عمال و مامورین دولت هم نه تنها باین گونه تظاهرات اعتراضی نداشتند بلکه از اعضای کابینه دکتر مصدق مخصوصا دکتر فاطمی و سایر پیشوایان جبهه ملی آشکارا از آن نظریات طرفداری میکردند چنانچه همان اشخاص روز ۲۵ مرداد در میدان بهارستان متینگ بزرگی دادند و علاوه برتائیدحکومت مصدق نظریات افراطیون راهم کم و بیش تائید نمودند .

روز ۲۶ مرداد سفیر امریکا که‌مدتی در طهران نبود و در امریکا و اروپا بسر میبرد بطهران مراجعت‌کرده و روز ۲۷مرداد بملاقات دکتر مصدق رفته و عواقب‌خطرناك ناشی از فعالیت افراطیون چپ را گوشزد نمود روز ۲۶ و ۲۷ عده‌ای از کسانی که متهم بدخالت در کودتای نظامی بودند بازداشت شدند و فرماندار نظامی‌اعلام‌داشت که صد هزار ریال جایزه داده میشود بکسی که از محل سکونت سرلشکر زاهدی اطلاعی بفرماندار بدهد. روز ۲۷مرداد وضع بهمین‌منوال گذشت و تظاهرات طرفدار دکتر مصدق ادامه یافت و هیجان و نگرانی درهمه‌جا حکمفرما بود .

صبح روز ۲۸ مرداد وضع طهران بطور ناگهانی تغییر کرد و قوای نظامی که تاآنوقت تماشاچی و بیطرف و بلکه مطیع دولت وقت بودند به مخالفین دولت پیوسته و دسته‌های مخالفین دکتر مصدق که شایداز تعرض مامورین انتظامی اندیشه میکردند همین‌که آنها را همراه میدیدند که بصورت متشکل درآمده بودند و برای سرکوب ساختن طرفداران اعضاء افراطی جنبه تهاجم بخود گرفته درصورتیکه تاآن ساعت وضع دفاعی هم نداشتند .

از ظهر روز ۲۸ مرداد کار تظاهر مخالفین و موافقین بزدوخورد انجامید ، مخالفین دولت بخانه دکتر مصدق حمله‌آوردند و چون درآنجا بامقاومت‌مستحفظین نظامی مواجه گشتند چند ساعتی زدوخوردادامه یافت تا سرانجام دکتر مصدق سنگر را

تخلیه کرد و از خانه خود خارج شد ، درهمان گیرودار نخست‌وزیری سرلشکرفضل‌اله زاهدی اعلام شد ومعلوم‌گردید که فرمان‌انتصاب او چند روز پیش صادر شده بود و از آن تاریخ سرلشکر زاهدی زمام امور رابدست گرفته و مسلط بر اوضاع گردید و شاه هم مراجعت کردند .

جریان ملی شدن نفت و وقایع آن‌تاآخرین مرحله‌که زمامداری‌سرلشکرزاهدی باشد از کتاب آقای مصطفی فاتح نقل‌گردید که امیدوارم خوانندگان عزیز خاصه‌جوانان حال و نسل آینده بدقت بلکه چند بارمطالعه‌و بخوانند تا از دسایس و سیاست خارجه که بدست داخله اجرا میشد و نیز ازسرسختی‌های دکتر مصدق که میتواند بلجاجت نیز تعبیر کرد مطلع گردند .

از این‌جا دنباله اوضاع راکه خوددیده و در جرائد روز بنظر میرسد برای تکمیل از نقطه نظر روشن شدن تاریخ داردذکر مینمائیم و ابتدا جریان افشار طوس رئیس شهربانی دولت مصدق را ذیلا شرح‌میدهیم .

واقعه ربودن افشارطوس رئیس‌شهربانی در ماه اردی‌بهشت ۱۳۳۲ .

افشارطوس رئیس شهربانی کل کشور برای آخرین بار در حدود نه بعداز ظهر روز دوشنبه در طهران دیده شد در این‌ساعت وی پس از انجام کارهای خود در شهربانی ... سوار اتومبیل شماره یك پلیس‌گردید و بشوفر خود دستور داد بخیابان خانقاه برود ، در ابتدای خیابان خانقاه‌رئیس‌شهربانی از اتومبیل خود پیاده شده وبشوفر خودگفت : «تو جلو کلانتری۲ برووهروقت‌تلفن کردم همین‌جا بیا» .

افشارطوس پس از این دستور درتاریکی از نظر ناپدید شد و شوفر او هم اتومبیل را مقابل کلانتری ۲ آورد تا هروقت‌رئیش شهربانی تلفن کرد برای آوردن او برود ، ولی ساعت از یازده گذشت وبدوازده‌رسید و از رئیس شهربانی خبری نشد، شوفر شهربانی مقابل نیمه شب جریان را بمامورین‌کلانتری ۲ اطلاع داد ، از کلانتری مزبور بلافاصله بامنزل رئیس شهربانی و اداره کل‌شهربانی تماس گرفته شد و معلوم گردیدکه رئیس شهربانی در منزل خود مراجعت نکرده‌و در شهربانی هم نیست .

همان شب تحقیقات مقدماتی بعمل‌آمد ولی چون خبری بدست نیامد جریان‌را بوزیر کشور و منزل نخست‌وزیر اطلاع‌داده‌شد نخست‌وزیر درحدود ساعت یك بعد از نیمه شب از جریان مطلع شد و چون احتمال‌میرفت رئیس شهربانی در منزل یکی از دوستان یایك محل خصوصی مانده باشد ،لذا شب سه‌شنبه کوشش زیادی برای یافتن وی بعمل نیامد و در جواب تلفن هائی که‌از منزل رئیس شهربانی میشد جواب داده میشد هرجا باشد صبح معلوم میشود .

صبح سه‌شنبه جزمنزل‌دکتر مصدق نخست‌وزیر و رئیس شهربانی و مامورین کلانتری ۲ و روسای شهربانی کسی ازموضوع مفقود شدن سرتیپ افشارطوس اطلاع نداشت و بهمین جهت همه‌منتظربودندکه رئیس شهربانی بین ساعت (۷و۸)درسرکار خود حاضر شود ولی تااین ساعت هم‌خبری نشد ، از طرف دیگر قرار بود صبح سه‌شنبه رئیس‌شهربانی درکمسیون‌امنیت‌که در منزل‌نخست‌وزیر تشکیل میشود حضوربهمرساند، بهمین جهت مرتباازمنزل‌نخست‌وزیربشهربانی‌تلفن میشد ولی از افشارطوس خبری نبود

ساعت نه صبح سه‌شنبه دیگر مسلم گردید که رئیس شهربانی ناپدید گشته و جریان غیرعادیست ، از این ساعت جنب و جوشی فوق‌العاده‌ای در شهربانی شروع ، زیرا نخست‌وزیر ازموضوع سخت‌نگران‌شده‌ودستور داد تمام قوای شهربانی برای‌بدست آوردن افشارطوس بکار بیفتد ، پس ازاین‌دستور تمام مامورین پلیس و ادارات آگاهی وکارآگاهی برای پیداکردن رئیس شهربانی‌دست بکار شدند و در خیابانهای خانقاه و صفی‌علیشاه و اطراف آن که شب گذشته‌رئیس شهربانی مفقود شده بود جنجال‌عجیبی از فعالیت مامورین پلیس ورفت و آمداتومبیل‌ها و موتورسیکلت‌های شهربانی‌برپا کرد ، منطقهٔ بمساحت قریب چهل هزار متراز صبح سه‌شنبه تحت محاصره مامورین شهربانی و فرماندار نظامی درآمد و یك‌هزار نفر پلیس و مامورین آگاهی‌به‌بازرسی خانه‌ها پرداختند ، ولی تاآخر وقت روزسه‌شنبه کوچك‌ترین اثری بدست نیامدومسلم گردید رئیس شهربانی از منطقه مزبور خارج‌شده است ، حد سیاست و قرائنی‌که دردست است ، کوشش مامورین پلیس و آگاهی که‌قرار بود آنها از یك هزار نفر تجاوز میکرد درآن میانه عده‌ای از زنان کارآگاه هم‌دیده‌میشد تاآخروقت به‌نتیجه مثبتی نرسیدواثری از رئیس شهربانی مفقود شده بدست نیامدولی قرائنی‌که بدست آمد امیدواری بکشف حقیقت قضیه و حل این مسئله اسرارآمیز و معما بیشتر کرده است .

۱ـ خود افشارطوس دراینکه شوفرش‌از محلی‌که او میرود مطلع نباشد تعمدداشته و بهمین جهت در نقطه‌ای که بامحل موردنظر فاصله داشته پیاده میشده است .

۲ ـ ساعت هفت بعداز ظهرروزدوشنبه‌یعنی یك‌ساعت قبل از مفقود شدن رئیس شهربانی پاکت سربسته‌ای دریافت داشته وازقرار معلوم پس از مطالعه آن به محل مورد نظر خود رفته .

۳ ـ دریکی دوهفته گذشته رقاصه‌معروف (نامارا) بازن زیبائی چند مرتبه بملاقات رئیس شهربانی آمده و در اطاق‌رئیس شهربانی بااو خلوت کرده‌اند . عده‌ای از مامورین آگاهی دخالت این دو زن رادرجریان ناپدید شدن رئیس شهربانی حتمی میدانند و بهمین جهت هفته گذشته (نامارا)و زن دیگری بنام (پری) دولت‌شاهی توقیف

شدند و نکته جالب‌توجه این است که‌منزل (نامارا) هم در خیابان‌خانقاه واقع‌شده است، بطورکلی ظن قوی براین است که سرتیپ‌افشارطوس برای یك زن زیبا بمنزل واقع در خیابان خانقاه رفته و در همان‌جا او راربوده‌اند یا سربه‌نیست کرده‌اند .

٤ ـ پس از تحقیقات از بقال محل‌که در شب حادثه رئیس شهربانی را دیده و نیز قرائنی که بدست آمده چنین بنظرمیرسد که رئیس شهربانی در شب حادثه بمنزل حسین خطیبی واقع در خیابان خانقاه‌رفته است و بهمین جهت ایشانرا با مادر پیرو خواهر ۲۵ ساله‌اش توقیف کردند وتحقیقات‌از آنها شروع میشود .

حسین خطیبی سابقا از اعضاءبرجسته‌حزب‌توده بوده و نیز باآقای دکتر بقائی نماینده مجلس شورای ملی هم دوستی وهمکاری نزدیك داشته است ، قرائنی که ممکن است بکشف قضیه ناپدید شدن رئیس‌شهربانی کمك کند بقرار فوق است ولی حدسیات مختلفی درباره این‌واقعه اسرارآمیز زده میشود که مهم‌ترین آنها از این قرار است .

۱ ـ رئیس شهربانی قربانی علاقه‌خود بیك زن زیبائی شده است و قضیه‌فقدان او دنباله یك ماجرای عشقی است عده‌ای ازمامورین آگاهی که به این موضوع معتقدند میگویند رئیس شهربانی یك مرتبه با این‌زن روبرو شد و دفعه دوم که برای ملاقات او به محل موعود میرفته است اورا ربوده‌ویا سربه‌نیست کرده‌اند .

۲ ـ اکثر کارآگاهان معتقدند که‌پای زنی در کار بوده که (نامارا) هم شرکت داشته ولی اصل قضیه و ربوده شدن او علل‌سیاسی دارد و مخالفین دولت بامخالفین شخص رئیس شهربانی بوسیله یك زن او رابدام انداخته .

در محلی که رئیس شهربانی مفقودشد کانون‌افسران بازنشسته وحزب (سومکا) قرار دارد که هردو بارئیس شهربانی مخالف بودند و سوءظن مامورین شهربانی بیشتر متوجه افسران بازنشسته است ، برای اینکه‌سرتیپ افشارطوس رئیس کمسیونی بود که لیست افسران بازنشسته را تنظیم کرده ودرمیان اعضای کمسیون فقط افشارطوس آنرا امضاء نموده است ، افسرانیکه باین ترتیب‌بازنشسته شده‌اند خصومت شدید نسبت برئیس شهربانی دارند و مامورین آگاهی‌میگویند بعید نیست بعلت همین خصومت افشارطوس را ازمیان برده‌اند ، در تعقیب‌این‌حدسیات هفته گذشته سه نفر از افسران بازنشسته توقیف شدند ولی مامورین‌انتظامی نتوانستند سرلشکر زاهدی و سرلشکر حجازیرا بازداشت نمایند ، سوء ظن‌مامورین‌متوجه مخالفین دولت هم هست و میگویند ممکن است بعضی از مخالفین برای تضعیف‌دولت در داخل و خارج دست باین‌کار زده باشند ودر این مورد بیشتر به موضوع‌حسین‌خطیبی دوست آقای دکتر بقائی استناد

میشود ،درباره مداخلات حزب توده هم شایعاتی موجود بوده است ، ولی این حدس مقرون بحقیقت نمیرسد زیرا حزب‌توده درآن موقع با حکومت دکتر مصدق همکاری میکرده است و باوجود خصومتی که‌تودئیها باافشارطوس داشتند در این موقع اقدام بعملی که موجب تضعیف دولت شده باشداز طرف آنها منطقی بنظر نمی‌رسید .

پنجاه هزار تومان جایزه و برائت‌مرتکبین .

ازطرف نخست‌وزیر کمسیون‌مخصوصی مامور تحقیقات در اطراف مفقودالاثر شدن رئیس شهربانی شده و اعضاء کمسیون‌عبارت بودند از آقایان دکتر صدیقی وزیر کشورکه بتمام‌معنی‌مرددرست‌وپاکدامنی‌بود،و سرتیپ مدبررئیس‌جدید شهربانی‌وسرهنگ اشرفی فرماندار نظامی ویوسف‌خان بهرامی‌رئیس سابق آگاهی میباشند ، از روز ناپدید شدن سرتیپ افشارطوس به‌این طرف مرتباجلساتی تشکیل داده و جریان تحقیقات را رسیدگی میکردند و به دکتر مصدق گزارش‌میدادند ، ولی اقدامات این کمسیون هنوز نتیجه مطلوب بدست نداده بود .

از روز سه‌شنبه گذشته که خبر ناپدید شدن رئیس شهربانی انتشار یافت دولت بتمام افسران آرتش اعلام داشت که(۵۰۰٫۰۰۰) ریال دراختیار کسی خواهد گذاشت که اطلاعات داشته باشد از ترس‌آنها بشرکت در توطئه اخیر که بر ضدتیمسار افشارطوس رئیس شهربانی نخواهد افشاءکرد ، روز شنبه ماده واحده ذیل بتصویب نخست‌وزیر رسیده منتشر گردید ـ « ماده‌واحده ، هرکس در توطئه اخیر که برضد تیمسار افشارطوس رئیس شهربانی انجام وشرکت یا معاونت داشته ویاباوسائلی‌ارتکاب جرم را بهروسیله کرده باشد چنانچه او رادرحال حیات تسلیم قوای انتظامی کند ویا دراختیار ودسترس آنها قرار دهد و یا محل‌اختفای او رابطوریکه قوای انتظامی ازعهده استخلاص او برآید اعلام‌کند و یا وسایل‌کشف جرم و مجرم را معرفی کند بکلی از مجازات معافیت حاصل خواهد کرد و حکم‌معافیت در هیئت دولت مطرح ومورد‌تصویب قرارخواهدگرفت» . نخست‌وزیردکترمصدق‌پس از انتشار ماده قانونی فوق روشن شد که امیدواری دولت از پیدا کردن سرتیپ‌افشارطوس از طریق تحقیقات و بازجوئیها سلب شده و باین وسیله درصدد افشاء قضیه‌بوسیله خود مرتکبین‌امر برآمده ، ولی‌معلوم نیست پنجاه هزار تومان جایزه هم بمرتکبی‌که قضیه را فاش کند داده خواهد شدیانه .

در خانه افشارطوس چه خبر بوده‌است ؟

تا چند روز اول بیش از پانصدنفردرباره ناپدید شدن‌افشارطوس‌موردبازجوئی قرار گرفتند و درحدود ۲۵ نفر توقیف شده‌بودند ، در میان توقیف شده‌گان ۵ نفر زن میباشند که بیشتر از همه سوءظن متوجه(تامارا) رقاصه است و روزی چند مرتبه از

او بازجوئی میشد ، در خانه رئیس شهربانی برخلاف انتظار نگرانی و اضطراب فوق العاده‌ای ظاهر نمیشد و این امر مورد تعجب شده بودبطوریکه روزنامه‌های مخالف‌دولت می‌نوشتند خانم رئیس شهربانی از محل اختفای شوهرش اطلاع دارد و افشار طوس برای فرار از تحقیقات نخست‌وزیر خود رامخفی‌کرده است !!.... خانم افشارطوس در آنروزها لباس سیاه برش کرده بود ولی‌ظاهرش چندان متاثر و نگران نبود بنظر نمی‌رسید افشارطوس چند بچه دارد که بزرگترین آنها درآن موقع نه ساله بوده و بطورکلی خانواده او معتقد بودند که افشارطوس زنده است و بزودی ظاهر خواهدشد، اما مادر افشارطوس درباره فرزندش خیلی‌نگران بود و میگفت «از موقعی که پسرم مفقود شده دچار نگرانی و وحشت فوق العاده‌ای شده‌ایم زیرا خوابهای پریشان هر شب نمی‌گذارد استراحت نمایم زیرا تابحال‌سابقه نداشت برای فرزندم چنین واقعه‌ای روی دهد و در موقع خروج از خانه‌در روز دوشنبه هم‌نگفته‌است‌بکجا میروم»- و نیز مادر افشارطوس میگفته است «پسرم‌درباره وضعیت خصوصی خود وتلفن‌هائیکه باو میشد و نامه‌هائی که بدستش میرسید وملاقاتها و مهمانیهائیکه میرفت هیچ خبری بخانواده و خانمش نمیداد و بهمین جهت ماهیچ‌وقت نمیدانستیم کجاها میرود و چه میکند» .

همین رویه و روحیه اسرارآمیز افشارطوس به ابهام قضیه افزوده و چون خانواده و خویشان و دوستان نمیتوانستند اطلاعات دقیقی درباره خصوصیات زندگانی وی بدهند مامورین شهربانی‌هم‌نمی‌توانستنددامنه تحقیقات خودرا درباره علل مفقودالاثر شدن وی توسعه دهند .

ناپدید شدن رئیس کل شهربانی ایران چگونه در دنیا انعکاس یافت ؟

خبر ناپدید شدن رئیس شهربانی‌ایران همانروز سه‌شنبه به تمام دنیا مخابره شد و رادیوها و مطبوعات جهان بلافاصله‌این خبر را بعنوان خبر عجیب منتشر کردند و دنباله این واقعه را بعنوان یك ماجرای‌شگفت‌آور پلیسی تعقیب میکردند ، روزنامه معروف فرانسوی (پاری‌پرس) در آخرین‌شماره خود مینویسد : «که‌رئیس شهربانی ایران پس از رفتن بیك‌راندمان اسرارآمیزی ناپدید شده و بعید نیست اورا کشته باشند این قضیه ظاهرا یك توطئه سیاسی است ولی‌باحتمال قوی بایك ماجرای عشقی بستگی دارد» - رادیو پاریس در سرویس‌های اخبارهفته گذشته خود بموضوع ناپدید شدن رئیس شهربانی جنبه سیاسی دادند و گفتندمخالفین دولت رئیس شهربانی را بجلسه‌ای دعوت کرده بودند و چون وی شرکت‌کنندگان در جلسه رابافشای اسرارشان‌تهدید کرده است اورا دستگیر و سربه‌نیست نموده‌اند .

مطبوعات انگلیس و ترکیه‌موضوع ناپدید شدن رئیس شهربانی را حربه‌جدیدی برای تبلیغات علیه‌ایران قرارداده‌و نوشته‌اند: «این ماجرای عجیب که در دنیا بی‌سابقه است نشان میدهد که کار هرج‌ومرج‌و ناامنی تاچه اندازه بالاگرفته است‌که کسیکه حافظ مردم است مفقودالاثر میشود» بطور کلی‌مطبوعات خارجی ماجرای‌ربوده شدن‌سرتیپ افشارطوس را باوضع بحرانی فعلی ایران بی‌ارتباط نمیدانند و مینویسند ، هر چند ناپدید شدن رئیس شهربانی علل عشقی وخصوصی داشته باشد این واقعه نتایج سیاسی مهمی دربر دارد و بعید نیست نظایر آن درایران تکرار شود ...

روزنامه امید ...

تحقیقات مامورین پلیس و آگاهی‌تاآخروقت روز سه‌شنبه گذشته به نتایجی رسید که میتوان گفت قضیه مبهم و تاریك ناپدید شدن رئیس شهربانی را تا حدودی روشن کرده و روزنه امیدی بازنموده است، بطوریکه وزیر کشور و فرماندار نظامی در مصاحبه با خبرنگاران جرائد امیدواری‌خودرا در کشف حقیقت پنهان نمی‌داشتند و می‌گفتند موضوع همین دوسه روزه روشن‌خواهد شد ، آقای دکتر فاطمی سخنگوی دولت در مصاحبه مطبوعاتی روز شنبه خوداین موضوع را تائید کرده و اظهار داشت «تحقیقات درباره جستجوی رئیس شهربانی‌مراحل مقدماتی خودرا با موفقیت طی کرده و گمان میکنم مراجع صلاحیت‌دار بتوانندجریان این پرونده را بزودی باستحضارملت ایران برسانند تا افکار عمومی بیشتر پی‌ببرد که چه عناصری برای رسیدن بمقاصد خودو اغراض خویش بهر جرم و جنایتی متوسل‌میشود » .

بازجوئی و تحقیقات از دستگیرشدگان و مظنونین واقعه نیز ادامه دارد و سوء ظن نسبت باشخاص مخصوصا در درجه‌اول به حسین خطیبی بیشتر شده و بطوریکه از اقاریر پسر هفت ساله و کلفت ایشان برمی‌آید سرتیپ افشارطوس درشب ناپدید شدن خود بطور حتم به منزل وی وارد شده‌است ـ مامورین شهربانی منزل خطیبی را پانزده ساعت پس از ناپدید شدن سرتیپ‌افشارطوس بازرسی کردند اظهار نمودند (بوی کلودفورم) تندی از خانه خارج‌میآمده‌و بنابراین حدس زده میشود رئیس شهربانی را در همین خانه بیهوش کرده و بخارج برده‌اند روز دوشنبه بانو (تامارا) رقاصه با یك زن بنام ،تلی ، که توقیف بودند موقتاآزاد شدند تامارا پ س‌از آزاد شدن نامه‌ای بروزنامه‌ها نوشت و پس از شرح علل‌ملاقات خود با سرتیپ افشارطوس شرکت خود را در توطئه ربودن وی تکذیب‌نمود.

بالاخره درنتیجه جدیت و فعالیت‌معلوم گردید باند سپهبد زاهدی رئیس شهربانی را در منزل حسین خطیبی مدهوش‌کرده بعد او را پیچیده با اتومبیل بطرف

لشکرك و در یکی از دامنه‌های کوه اوراکشته و نعش او را حمل برودبار الموت و در آنجا دفن مینمایند این جریان و اقرارات از چند نفر افسران بازنشسته و غیره با نوار ضبط صوت که هرروز خلاصه آن بوسیله رادیو برای اطلاع عمومی پخش و منتشر میگردید و نام مرتکبین که در بازداشت ودرجریان رسیدگی بودند اعلام میگردید که بعداز کودتای کوچك سپهبد زاهدی و نخست‌وزیری مشارالیه تمام آزاد و بجای مجازات هریك مصدر کاری شدند و قائله افشارطوس رئیس شهربانی دولت‌دکتر مصدق هم بکلی در پرونده فراموشی و ازبین‌رفت.

روز نهم اسفند و حرکت شاه .

از اول صبح نهم اسفند وضع طهران و دربار غیرعادیست و وکلای مجلس میآیند و یك‌سر میروند باطاق وزیر دربار و از هرطبقه نیز برای ملاقات حاضر میشوند ، و وزیر دربار هم در این ساعت حضور شاه بودند و آخرین حرف شاه به علاءوزیر دربار این بود : «آقای وزیر دربار اگر من رفتم شما کاملا مراقب اوضاع باشید و جزئیات امور را بمن گزارش دهید.» متوجه هستید میخواهم چه بگویم» : علاء گفت بله قربان اطاعت میشود اما سعی خواهد شد که ترتیبی فراهم گرددکه شاهنشاه اصولا تشریف نبرید، و وظیفه چاکر است که کوشش خودرامبذول دارم و نگذارم مملکت بدون سرپرست بماند.

در این موقع دکتر مصدق که درمنزل خود با وزراء جلسه مشورتی تشکیل و در اطراف مسافرت شاه مذاکره بود وضمنا دکتر مصدق هرلحظه منتظر بود خبر حرکت شاه را باو بدهند و این انتظار تاظهر طول کشید و در آن ساعت از درباراو تلفن شد که برای خداحافظی با شاه حاضر شود،دکتر مصدق رو بوزرای خود که دور تادوراطاق نشسته و جلسه فوق‌العاده هیئت دولت راتشکیل داده بودند گفت : «بسیار خوب من دیگر حرفی ندارم فقط تذکر میدهم سعی کنید همان‌طورکه گفتم باید هریك از شماها درحدود قدرت خود کوشش کنیدسروصدائی از هیچ‌جا بلند نشود و موضوع مسافرت شاه کاملا عادی تلقی گردد ، من میروم وشما هم چند دقیقه دیگر بیائید .

پس از آن دکتر مصدق لباس‌مشکی خودرا پوشیده و پیاده بطرف خانه شاه‌براه افتاد ، این فاصله کوتاه را چون سرازیر هم بود و دکتر مصدق غالبا پیاده طی میکرد ، بعد از رفتن دکتر مصدق وزراء همه بفکر فرورفتند و از آنچه بعد از حرکت شاه‌اتفاق خواهد افتاد احساس نگرانی میکردند ، به‌محض اینکه دکتر مصدق وارد اطاق شاه‌شد اعلیحضرت باصدای گرفته شروع به صحبت کرد و از کسالت و معالجه خود سخن گفتند و قصد عزیمت خودرا بدولت ابلاغ نمودند،دکتر مصدق هم در جواب عرض کردند ، اعلیحضرت از چهار روز پیش صحبت‌ازرفتن و معالجه میکردند ولی من توصیه میکردم

وسایل معالجه را در همین‌جا فراهم کنند وقبول نفرمودید .

در همین اثنا تلفن خانه آیت‌الله بهبهانی زنگ زد و کسی که تلفن کرده بود گفت باآقا بگوئید وزیر دربار میخواهد باایشان صحبت کند ، مذاکره تلفنی آقای علاء باآقای بهبهانی یك ربع طول کشید و پس ازخاتمه آن آقای بهبهانی فورا دستور دادچند نفر از کسانی راکه اسم برده شده بود ازبازار حاضر کنند ، پس از حاضر شدن آن اشخاص آیت‌اله موضوع مسافرت شاه را درمیان گذاشت و گفت هرچه زودتر این خبررا بگوش مردم برسانید ، شاه نباید مسافرت نماید فهمیدید ؟ بفاصله نیم ساعت تمام بازار بسته شد و نیز جمعی بطرف دربار و جمعی‌هم منزل آقای بهبهانی ، در تمام‌شهرمسافرت شاه بانگرانی منتشر گردید ، در این موقع دکتر مصدق میخواست از دربار بیرون‌بیاید باو گفتند جمعیت زیاد است نمیتوانیدبروید ناچار از در دیگر دربار بیرون و بطرف‌خانه خود روانه شد که باکمال تعجب دید درخیابان جلو خانه خودش هم عده زیادی با شعارهای ضد دولت تظاهر میکنند ، دکترمصدق چون دید بااین وضع نمی‌تواند وارد منزلش گردد لذا از خانه پسرش که سرچهارراه حشمت‌الدوله بود وارد خانه‌خودش گردید ، نخست‌وزیر بکسانیکه در خانه‌اش بودند اعم از زن و بچه و افراد اداری و وزیر و معاون گفت از نردبان باداره اصل‌چهارکه آنهم مال خودش بود) که در جوار خانه‌اش بود بروند وازآنجا هم خارج‌شوند-این دستور فورا اجرا گردید و دیگر کسی باقی نماند و خود نیز خارج گردید .

در کودتای کوچك در مدت چهل‌وهشت ساعت در غیبت محمدرضاشاه پهلوی در بیست‌وهشت ۲۸مرداد - قهرمان و یکه‌تاز میدان‌که همه اورا می‌شناسند ، او سپهبد زاهدی امروز و ناصردیوان دیروز بود ؟ - او بود که بمبارزه جدی برعلیه دکتر مصدق قیام کرد و مبارزه را تا جائی رسانید وپیش بردکه روز ۲۸ مرداد خانه و کاشانه نخست وزیر را درهم کوبیدند و خانه را بمباران وآتش زدند و همان مردم زنده‌باد مصدق ریختند و شروع بغارت بطوریکه عده‌ای قالی بزرگ را چند تکه و هردسته‌ای یك‌تکه از آنرا می‌بردند .

(من نویسنده کتاب) خود سرکوچه گنجه‌ای از منزل بالباس استراحت عبابدوش آمدم سرکوچه آقامحمدجعفر محلوجی‌که ازدوستان بودند باچند نفر جلو دکان‌معاملات ملکی حاج‌افضلی برای دیدن منظره خیابان نشسته بودیم دو کامیون پراز افراد متفرقه و گفته میشد سربازان نظام‌وظیفه با تغییر لباس در کامیونها مخلوط بودند در این‌موقع یکی دو نفر از جلو ماها دویدند بطرف کامیون باگرفتن دست بالا رفتند و کامیون حرکت و صدای مرده‌باد مصدق و زنده‌بادشاه و سپهبد زاهدی بفلك‌الافلاك میرسید ،

چیزی طول نکشید همان کامیون‌ها برگشت و آن دونفر آمدند و هرکدام یك اسکناس پنجتومانی دردست داشتند که بواسطه آن‌فریادزدنها و حسن خدمت پاداش گرفته ، در همین اثنا چند نفر رسیدند که هرکدام‌صندلی میز شکسته آفتابه ، قاب‌عکس آینه شکسته ، پرده پاره شده ، چند تیکه لباس، اظهار کردند اینها هم قسمت ماها شده و همانها اظهار کردند که قالیهای بزرگ راپاره پاره میکردند که بتوانند بیرون‌ببرند.

وزراء و چند نفر از جبهه ملی دستگیر که بعدا محاکمه شدند ، از وزراء کسی‌که دستگیر نشده بود دکتر فاطمی‌وزیرخارجه دولت دکترمصدق بود که‌بعدادستگیر شد و چون خالی از لطف نیست لذاجریان‌آنرا برای خواننده عزیز تاآنجاکه بدست آورده بشرح ذیل نقل مینمائیم .

فرار و دستگیری دکتر فاطمی وزیر خارجه .

یکی از اخبار عبرت‌بار دستگیری‌دکتر فاطمی وزیر متواری و فراری بود که پس از هفت ماه اختفا و دربدری که هر روزاز نظر این وآن از این خانه بآن لانه ، و از آن لانه بکاشانه دیگر می‌خزید ، و بالاخره‌هم باآن همه تدبیر بجائی نرسید و عاقبت اسیر سرپنجه تقدیر شده دستگیر گردید .

هراندازه که این جهان کهن وسیع و پهناور است همان اندازه هم تاریخ جهان سخت و عبرت‌آور میباشد ، حادثه‌ای دراین‌دوران نیست که سابقه برآن نتوان یافت ، دکتر فاطمی اولین اسیر یا وزیری نیست‌که‌در پیشگاه پادشاه مرتکب گناه گشته و از ترس کیفر و مجازات متواری و فراری‌شده‌و پس‌ازمدتها دربدری‌واختفاکه همواره نگران وپریشان وباوحشت و دهشت دست‌بگریبان بوده و عاقبت دستگیر و گرفتارشده است دکتر فاطمی پس از هفت ماه ناراحتی‌و این‌خانه بآنخانه و باریش بلند و لباس‌زنانه وچادر دستگیر گردید و بمکافات عمل‌خودرسید .

تاریخ جهان از این‌گونه فراریان‌زیاددیده آنچه‌شنیده‌وخواندنی‌است‌سرگذشتهای عجیب و پرهیجانیست‌که برای آنان درجریان‌دربدری روی داده است ، و غریبه‌تر آنکه غالب آنان باچه تدبیر و ابتکار که درتبدیل‌جامه و تغییر شکل و شمایل داده‌اند وعاقبت کار که گرفتار شده‌اند ریش دراز بدادشان‌نرسیده درچارقد وچادرنماز گرفتار میشدند، اکنون یکی دو سرگذشت های عجیب ازگذشتگان را نقل میکنم :

ابراهیم بن‌مهدی برخلیفه عصر یاغی‌شدو پسرش طغیان برافراشت و قریب بدوسال عراق و سایر ولایات دیگر را بزیر فرمان‌داشت تااینکه در سال (۲۰٤) هجری مامون خلیفه وارد بغداد گردید و فتنه ها خوابیدو من‌جمله ابراهیم متواری و ناپدید شد ، خلیفه صدهزار درهم برای یابنده ابراهیم‌جایزه معین کرده بود ، و خود پیداست‌برای

گرفتن چنین جایزه‌ای کلان نه‌تنها مامورین انتظامی ، بلکه جمعی هم ازعوام در تلاش بودند و ابراهیم هرروز تغییر جامه و خانه‌میداده و شب وروز نگران و پریشان ودر بدر و سرگردان بوده ، بالاخره روزی که بالباس زنانه بااتفاق دوزن دیگر از ویرانه‌ای به‌لانه دیگر می‌گریختند گرفتار گردیده‌ویرا باهمان لباس چـــادر و تنبان و سرخاب و سفیداب بحضورخلیفه بردند، مامون از خون‌پسر عموی خود گذشته ولی اورا باهمان لباس و آرایش زنانه درقصر خود نگاه‌داشت‌و در های قصر را بروی امرا و بزرگان و سرداران باز گذاشت تا تماشایش کنند ، پس‌ا زآنکه تمام امراء و بزرگان ابراهیم‌رابدان حال دیدند سپس خلیفه اورا بداروغه بغدادسپرد تاچند روز از صبح تاشام در معرض تماشای خاص وعام گذارد وی نیز چنین‌کرد، سرگذشت دیگر .

سرگذشت فضل‌بن ربیع وزیر هارون‌ـو پسرش امین که بس شنیدنی و جذاب‌است برای خوانندگان بشرح ذیل ذکر مینمائیم‌هارون وحشت کرد که بعد از ترك وی پسر ارشد امین‌عهده دار خلافت باشد و فرزنددیگرش‌مامون بولایت عهدی‌منصوب که پس از امین جانشین خلیفه گردد ، هارون درخراسان بود که اجلش درربود ، خلیفه در حین ترك فضل‌بن ربیع را خواست و امرکردکه تمام اموال دولتی اع‌م‌از نقد و جنس‌که همراه دارند به پسرش مامون که مقیم (مرو) بود تسلیم نماید ولی فضل که بیشتر درفکر خود و منافع شخصی خویش بود ومیخواست‌در دستگاه خلیفه تازه هم وزیر و صاحب حشمت و جاه باشد وحیثیت مولای خودرانادیده‌گرفت‌وتمام‌آن‌خزائن‌واموال‌را بارکرده رهسپار بغداد شد تا در دربار خلیفه جدیدخوش‌خدمتی خودرا ظاهر و آشکار سازد .

مامون در (مرو) بودکه خبر این‌خیانت را شنید و چند نفریرا بسراغ فضـــل فرستاد که در نیشابور بوی رسیدند و پیغام‌مامون را که حق خودرا میخواست رساندند و وصیت خلیفه متوفـــی را یادآور شدند ومنافع امانت ودرستی رابوزیر خائن‌گوش‌زد کردند ولی فضل که بعشق وزارت ازارتکاب‌هرگونه خیانت و جنـــایت روگـــردان نبود اعتنائی به پیغام و اصـــرار مامون نکرده واموال را به‌بغداد برد ، آتش واختلاف بین دو برادر از همین‌جـــا روشن شد و دیـــری‌نگذشت که کار بجنگ و پیکـــار کشید ، با اینکه قواء و تفوق من جمیع‌الجهات خاصه‌از حیث لشکر و سیم وزر با امین بود معهذا شکست خورده و کشته شد ومامون بخلافت‌نشست و بلافاصله به جستجوی فضل‌بن‌ربیع وزیر سابق پرداخت بدیهی است که فضل ازساعتی که هوارا پس دید بفکر فرار وفوراً به پستوئی خزید و پنهان گردید ، دوران‌دربدری فضل شروع شد ، مامورین مامون دربدرش می‌گشتند ، فضل هـــم هـــر روزمتوحش و پریشان و جایگاه خود را تغییر میداد .

سرهنگی بنام (شاهك) از افسران‌مأمون با اتباع خود مامور جستجوی فضل بود و شب وروز بغداد را زیر ورو میکردتا اینکه عاقبت دستگیرش ساخت ، وقتی چشم مامون به دشمن دیرین افتاد سربسجده‌نهاد وشکر کرد و بعدی جویای حال پرملال فضل شد پرسید در این مدت دربدری چه‌میکردی و چه‌گونه پنهان میشدی ، فضل گفت روزی نبود که در اضطراب و هیجان‌نیمه‌جان نشوم و دائماً هراسان و پریشان بوده و مرغ اجل را دربالای سر خود درطیران میدیدم ، حال یکی از آنروزهائی را که دراین دوسال اندی برمن گذشته شرح‌میدهم تا برای نمونه از خروار باشد .

روزی که بیش از سایر ایام خودرامضطرب و در خطر میدیدم شکل و هیکل خودرا بصورت ساربان درآوردم و برای‌اینکه قصوری در این ظاهر سازی نباشد جوالی هم بدوش انداختم و برای پناه‌گاهی‌در کوچه‌های بغداد براه افتادم ، ناگاه دو نفر از سمت مقابل پدیدار شدند که یکی‌پیاده و دیگر براسب راهواری سوار بود ، و پیاده در قیافه من دقیق شدو مرا شناخت‌و رفیق خودرا آگاه ساخت ، سوار که در پی شکار میگشت‌اسب بسوی من‌برانگیخت‌و من هم دل درسینه‌ام از ترس فرو ریخت یك لحظه مایوس و ناامید شدم ولی هماندم‌فکری بخاطرم رسید که فوراً عملی کردم ، بدین معنی جوالی راکه بدوش داشتم دیگرمعطل نشدم و تندتر از برق و باد دویدن گرفتم ، پریشان و هراسان میدویدم و ازوحشت و دهشت برخود میلرزیدم زیرا شکی میشود که آن سوار جرار شکار خود رارها نخواهد کرد ، من هم در جستجوی پناه‌گاه وارد کوچه‌ای شدم ودر پیچ و خم‌آن‌کوچه خودرا از نظر پنهان کنم ولی افسوس که آن کوچه بن‌بست بود و مفری‌نداشت ، پیرزنی را در خانه‌ای دیدم و چون نزدیك او رسیدم گفتم مردی هستم غریب‌و بیکس ، خسته ودرمانده آیامی‌توانی‌نان و آبی بمن دهی و گوشه‌ای از خانه‌ات را دراختیارم گذاری که ساعتی از گرسنگی و خستگی آسوده شوم و نفسی تازه کنم ،پیره‌زن نگاهی از روی دقت بسوی من کرد و گفت : گواینکه ما دراین دنیا خود بفقرو نداری مبتلا میباشیم بااین حال مهمان دوستی و غریب‌نوازی را مایه افتخار وسرافرازی میدانم ، این را گفت و مرا در بالا خانه جای داد ومن در آن قفس هنوزاز وحشت و خستگی نفس میزدم که صدای سم اسب و پس‌از آن آواز مردی بگوشم‌رسید واز دریچه نگاه کردم واز آنچه دیدم سراپا لرزیدم ، همان سواریکه قصد گرفتن‌مرا داشت وارد خانه شده و گفت ، بسوزد این بخت بدمن که امروز فضل‌بن ربیع دچارمن شد ولی اسبم رم کرد ومرا انداخت و شکارم را فراری داد اگر بدست من گرفتارمیشد ازدست خلیفه درهم ودیناری بی‌شمار میگرفتم ، آنچه مسلم است فضل در این‌کوچه وارد شده ودر همین دوروبرهامیباشد

واکنون همه جارا زیرورو میکنم تابه‌چنگش‌بیاورم .

فضل میگوید ، وقتی که این‌گفتگوها را شنیدم چنان از بیم ترسیدم و لرزیدم که بی‌اختیار عطسه کردم ، سروصدای عطسه‌را شنید واز پیرزن پرسید که در بالاخانه کیست ، پیره‌زن گفت برادرزاده‌ای دارم‌که سالیان در سفر و غریب بوده و حال به بغداد و برای دیدن من آمده ، مرد گفت‌پس واجب‌شدکه بدیدارش بشتابم وزیارتش کنم . پیرزن جواب داد که او هم مشتاق‌دیدار است ولی بدبختانه در نزدیکی بغداد راه‌زنان برسرش ریخته و هرچه داشته حتی‌جامه‌هایش را گرفته و برده‌اند و اینك لخت و عریان واز دیدن عزیزان محروم وشرمناك است ، مرد گفت یك دست ازجامه های مرا دربرش کن تا خجالت نکشد ،پیرزن جوان را از جهت این سخاوت دعا کرد و اظهار داشت که برادرزاده‌ام بدبختانه‌سیه‌روز است یك لقمه نانهم نیافته و الان چنان از گرسنگی بی‌طاقت و ناتوان است‌که‌نمیتواند دهان را تکان بدهد ، عمل خیر و کار ثواب این است که اول شکمش را سیرکنم و چون اکنون پولی در دست نیست و ندارم این انگشتر مرا ببازار ببرید و گروبگذارید و طعامی تهیه کرده بیاورید تا برادرزاده‌ام بتواند با شما صحبت کند ،مردك هم بنوبه خود سخاوت و مهربانی پیرزن را ستوده و بدنبال عمل خیر رفت‌که‌پیرزن هدایت کرده بود ، همین‌که خارج شد فوراً پیرزن نزد من آمد و گفت ای مردتا زود است برخیز و فرار درپیش گیر و هرچه زودتر خودرا بجائی برسان ، از خانه‌درآمدم ومدتی درکوچه‌های بغدادسرگردان بودم تااینکه خسته شده و برسکوی خانه‌ای‌نشستم . غافل از اینکه آن خانه از همان سرهنگ شاهك است که با اتباع خود دربدرپی من میگردد ، هنوز نیاسوده بودم‌ناگهان (شاهك) نمایان گردید و تا مرا دیدفریادی از حیرت‌کشید پرسید فضل چگونه این‌جا آمدی ؟ ـ گفتم من خود نیامدم بلکه‌این‌قضا بودکه‌مرا بپاداش‌عمل خیانت‌کارانه‌ام بدین‌جا کشیده و بدام افتادم ، شاهك را دل‌بحال من بسوخت در حقم مهربانی کرد ومرا بخانه برد و سه شبانه‌روز پذیرائی کرد ومحبت نمود ورخصت داد که بهرجا مایل باشم بروم توگوئی سرهنگ شاهك خودمیدانست که دیر یازود بدست خود وی گرفتار خواهم گشت ، از خانه شاهك بخانه‌بازرگانی رفتم که در ایام وزارت من منافع بسیار و فوائد بی‌شمار و سرشاری از من‌باو رسیده بود بازرگان از دیدار من اظهار مسرت کرده و آماده خدمت شد و مرا درتالار زرنگار خانه‌اش جای داد و بعد از ساعتی شاهك فوراً آمده مرا دستگیر ونزدخلیفه بحضور آورد ، ودرموقع دستگیری باو گفتم من‌که در خانه تو بودم و سه روزاز من پذیرائی کردی آنوقت اقدام نکردی، چون بخانه من پناه آورده مهمان بودی ویقین داشتم هرجا بروی از دست من رهائی

نخواهی یافت خلیفه گفت کسانیکه بتوکمك‌کرده‌اند همه باید مجازات شوند جز آن پیرزن که بسیار زیرکانه عمل‌کرده است .

خانه دکتر مصدق وطرز ملاقات نخست‌وزیر ایران ؟

خانه دکتر مصدق در خیابان شمالی‌کاخ در حدود دویست متر بالاتر از چهار راه حشمت‌الدوله واقع است ، در آهنین‌بزرگی دارد (داشت)که وسط آن یك در آهنی کوچك‌تر باز میشد ، جلوی این درب‌همیشه دونفر مستخدم ایستاده بود ،کسانیکه بملاقات نخست‌وزیر میرفتند اول اسم خودرا باین مستخدم گفته و کارت میدادند ، او بوضع مخصوصی (رمزی) درمیزند پشت‌در که مستخدم دیگری ایستاده لای درب را باز میکند و کارت را میگیرد و باز در راقفل میکند ، بعد خودرا از داخل عمارت مستخدم سومی را صدا میزند و بالاخره‌کارت بدست دکتر میرسد واگر دکتر مصدق اجازه داد بهمان ترتیب مستخدمین بیك‌دیگرخبر میدهند تا خبر به بیرون برسد ، آنوقت کسی را که اجازه خواسته بدرون عمارت راه‌میدهند ، این خانه مرکز رتق و فتق امور مملکت چه داخلی و چه خارجی بود .

جلسات هیئت دولت در تمام دوران‌زمام‌داری در آن خانه تشکیل میشد ، اعضاء کمسیون مختلط نفت در آنجا تشکیل‌میگردید و تصمیم‌های مهم درباره کار نفت درآنجا شور و اتخاذ میشد ، پشت سرهم‌اتومبیل‌های شماره سه رنگ و شخصی ، اتومبیل وزیر ، وکیل ، سفیر وهمه جلو درمی‌ایستادند، ووزیر ووکیل نامشانرا بطوریکه ذکر شده میگفتند و پس‌از چند دقیقه معطلی‌بداخل خانه نخست‌وزیر میرفتند ، وپی درپی مسئولین امور مهم مملکت از آنجا بیرون‌می‌آمدند و خبرنگاران احاطه میکردند .

اطاق دکتر مصدق ، سه در چهاریك تخت‌خواب با ملافه‌های سفید تمیز و یك پتوکه تاروی شکم نخست‌وزیر پوشیده‌شده‌و چند نازبالشت که باو تکیه داده میشد ، تخت بطور شرقی و غربی ودر شمال تخت‌متصل‌به پنجره که روی‌آن چند شیشه بزرگ و کوچك و بسته‌های مختلف از داروهای‌تجویز شده بایکی دو لیوان و تنك آب قرار داشت و گاهی ساعت خود را نگاه وهرکس‌در اطاق برای ملاقات حضور داشت ، ایشان یك حب ، بایك قرص ، یا یك بسته با آب‌لیوان میل میکردند ، در جنوب تخت یك میز گردکه روی آن یك ظرف چینی مرغی‌پراز (گز) خورد کرده که هرکس وارد میشد نخست‌وزیر تعارف میکرد در اطراف میز هم‌در سه طرف اطاق صندلی ونیمکت گذارده ، طرف مشرق این اطاق یك اطاق دیگر بود که‌هروقت اشخاص برای ملاقات دکتر مصدق در حضورش بودند کمسیون‌ها در اطاق‌مجاور طرف شرقی تشکیل میشد و این اطاق درب آنهم در اطاق نخست‌وزیر باز میشد ،این مراتب فوق که ذکر گردید مشاهدات

خود من (نویسنده) است که یك روز برحسب‌خواسته آقای لطفی وزیر دادگستری برای ملاقات آقای دکتر مصدق رفته بودم ازنزدیك مشاهده کردم و موضوع هم این بوده که موقعی که برای استانداری تبریزدر اطراف اشخاص مذاکره بوده آقای‌لطفی مرا پیشنهاد میکند و مورد قبول کمیسیون‌واقع میگردد ولی دکتر مصدق ضمن تصدیق اظهار مینماید«اعظام‌الوزاره پیر شده‌است».

جواب داده میشود از شما خیلی‌جوان‌ترند باین جهت بود که برحسب اظهار لطفی حاضر برای ملاقات شدم .

جلو درب خانه دکتر مصدق همیشه‌یك جوی آب جاری و چند درخت بید و چنار و ناروند برآن سایه می‌افکند و درلب جوی آب وزیر سایه درختها « یا تن » خبرنگاران داخلی و خارجی نشسته بودندو خبرنگاران خارجی‌با ماشین تحریرکوچکی خبر مینوشتند و همیشه چند ماشین تحریرجلو درخانه نخست‌وزیرروی‌اسفالت پیاده‌رو میگذاردند و خودشان لب جوی آب‌نشسته‌هروقت از منزل وزیر کسی بیرون می‌آمد دور اورا گرفته تاکسب خبر نمایند ، گفته‌شدیکی ازروزها خبرنگاری یکی‌مستخدمین را بکنار کشیده و میگوید : من پنج تومان‌بتو میدهم اگر بتوانی ازپشت‌در از مذاکرات دکتر مصدق باکسانیکه بملاقاتش میروندخبری برایم بیاوری ، پیش خدمت نگاهی بقد و بالای خبرنگار انداخته گفت : عجب‌فقط پنج تومان ؟ من حاضرم اگر تو چنین خبری برایم بیاوری پنجاه تومان بدهم دراین‌جا بی‌مورد نمی‌داند که طرز موفقیت دکتر مصدق را بزمام‌داری برای خوانندگان‌جوان‌بشرح ذیل بازگو نمائیم .

یك تك‌خال قاطع و برنده ـ روز پنج‌شنبه تیر ماه بود که دکتر مصدق یك‌تك‌خال قاطع و برنده روی تریبون مجلس شوراگذارد و حریفان بی‌مهر را بار دیگر ازمیدان بدر کرد ، آنروز ها که دکتر مصدق هنوزپیشوای اقلیت بود و فراکسیون وطن را رهبری میکرد هیچکس باور نداشت که‌روزی زمام‌دار مملکت گردد ، در آنروز از هرکس میپرسیدند مصدق برای رهبری‌اقلیت بهتر است یازمام‌داری دولت ، بدون معطلی می‌گفت ، مصدق باید انتقاد کند ودرجبهه اقلیت مجلس بماند و از طریق منفی‌شر کمپانی نفت پس از پنجاه سال از سر این‌مملکت کوتاه و مرتفع سازد ، این عقیده مورد اتفاق همه بود که شاهکار دکتر مصدق‌بازی منفی است نه مثبت ...

دراین هنگام یك دفعه ورقها برگشت،صحنه سیاست تغییر شکل داد ، یك روزصبح در شهر پیچید که مصدق برای نخست وزیری‌رای تمایل گرفت ، ابتدا این خبر رای‌تمایل در محیط پارلمان یك شوخی سیاسی تلقی‌گردید ، عده‌ای میگفتند (بلوف) است و دسته ای عقیده داشتند میخواهند مصدق‌رابدین نحو از سیاست مجلس خارج کنند (و

این عقیده دارای اکثریت بود) ازاین رودکتر مصدق هرگز چنین پستی را قبول نخواهد کرد ، ولی از خود دکتر مصدق سئوال‌میشدقبول میکند یانه ، سرش را بعنوان مثبت تکان میداد ، ازهمان دقیقه بازی تماشائی نفت آغاز گردید .

روز رای اعتماد ـ جلسه علنی مجلس‌شورای ملی تشکیل گردید ، حریفان بازی سیاست درحالیکه همه دستهای خودراپنهان‌کرده بودند تا مبادا اغیار نابکار دستشان‌را بخواند ، درجلسه حاضر شدند ، جمال امامی‌یك طرف جای گرفت، ملك مدنی محوطه جنوب شرقی را اشغال کرد ، حاج آقا رفیع کماکان درصندلیهای مغرب قرار گرفت،دکتر طاهری نیز ساکت و آرام مثل همیشه زیرپنکه سیاهی که از ساعت نه‌صبح تایك بعداز ظهر پیاپی بالای سرش میچرخید و ناله‌میکندلم داده بود و متغرق دریای فکر بود که چه برنامه برای شرکت نفت انگلیس وایران‌درنظر بگیرد ، البته اینها هرکدام بطریقی علمداران سیاست و لیدر های‌مجلس بودند،و حواشی نیز حسب‌المعمول دراکناف و اطراف تالار جلسه متفرق کرده و در انتظاروقایع قریب‌الوقوع آماده نشسته‌اند .

ساعت ده بود که پیشوا تلو تلوخوران‌د رحالیکه کفش تخت (کرپ) رنگ و رو رفته را بپا داشت و کیف کوچك چرمی هم‌زیر بغل گرفته بود وارد تالار گردید و یك راست بطرف صندلیها ی‌دست چپ رفت ودر جای همیشگی خود نشست،بلافاصله دکتر شایگان در طرف راست قرار گرفت والهیارصالح نیز صندلی چپ را اشغال کرد، عده‌ای گفتند ، پس چرا پیشوا بازهم وکالت را بروزارت ترجیح میدهد ، چرا بجای تشکیل کابینه و تعیین وزرای خویش به مجلس آمده‌و پا ی‌کرسی وکالت و عضو نطقهای قبل از دستور نشسته است ، مگر دیرز رای تمایل نگرفت ، عجب این چه سیستم تازه و نو ظهوریست ، اما مصدق خیلی آرام وخونسرداین جملا ت‌را گوش میداد ، و بعد قدری آنها را تعمق میکرد و دست آخر پشت‌تریبون رفت عینکش را روی چشم گذاشت و گفت : ـ من بشرطی قبول کردم که این‌قانون نه ماده مربوط باجرای ملی شدن‌نفت از تصویب مجلس بگذرد ، هنوز جمله‌اش‌تمام نشده بود چند نفر بعنوان عدم رضایت تکانی خورده وبااشاره متوجه دکتر طاهری‌شدند ، مصدق دیگر حرفی نزد و از پشت تریبون پائین آمد ، ولی کسانیکه آنروز این‌صحنه را دیدند که منجمله خود (نویسند) کتاب در آنروز مخصوصاً از روی سابقه رفته‌بودم که از نزدیك بازی گران گود سیاست را دیده باشم و همه باتفاق آراء رای دادندکه این اولین تکخال‌پیشوا بود که تحویل مجلس شورای ملی داده شد خدا عاقبتش ر بخیر برساند .

صبح روز بعد مجلس را آب‌پاشی‌کرده‌و یك جمعیت تقریباً دویست سیصد نفری پشت در ورودی غلغله‌ای‌بپاکرده و هروکیلی‌که از راه میرسیدیك‌دفعه صدها دست‌بطرف

اودراز میشد وفریاد میزدند (آقا یك کارت،آقا یك کارت) از هرکس سئوال میشد که این وضع غیر عادی برای چیست میگفت :پیشوا برای رای اعتماد به مجلس خواهد آمد ، درهمین موقع اتومبیل سبزرنگ دکترمصدق در مقابل درتلفن خانه مجلس توقف کرد و پیشوادرحالیکه کت وشلوار سورمه‌ای به‌تن داشت از اتومبیل پیاده شد و یك‌راست بطرف چوب رختی رفت و کیف وکلاه وعصایش را به مستخدم داد و وارد سرسرای مجلس گردید دراین موقع سلام و تعارفات آغاز شد و نخست وزیر درمقابل‌سلام وعلیك وکلا باکمال ادب سرخودرا خم میکرد و باخنده های پیاپی جواب آنها را میداد ، در این موقع وزرا هم تك تك‌وارد شدندوهمگی‌در حالیکه پیشوا را مثل حلقه نگین درمیان گرفته بودند از پله ها بالا رفته درتالارجلسه‌خصوصی دور هم جمع شدند باآمدن هیئت دولت محافل دوستانه قدری متراکم تر شدو مذاکرات خصوصی درباره رای اعتماد و بیشتر دامنه یافت دراین مذاکرات یك جمله بیشتر از همه چیز بگوش میخورد و آن «اوبستروکسیون» بود که نیامدن عده ای ازوکلا بتالار جلسه علنی بود ، عده‌ای از این بابت نگران بودند و دسته از مخالفت‌احتمالی‌چندنفر گفتگو میکردند ومن‌حیث‌المجموع از تمام جریانات یك نکته واضح شد و آن‌این بود که : جلسه امروز برای رای اکثریت نخواهد بود ، یك ربع بعد زنگ زده شدهفتاد وچند وکیل‌گوش‌تاگوش درصندلیهای نرم نشسته و سردار فاخرحکمت نیز برکرسی‌ریاست و رسمیت جلسه را اعلام نمود، همه وزرا بجز دکتر مصدق بجلسه آمدند و دریك‌صف بلند وبالا جلومیز رئیس نشستند و بلافاصله نطقهای قبل از دستور بطور عجیب‌و غریب مخالف و موافق آغاز گردید ، در سراسر سه ربع که وکلا نطق میکردند تمام‌توجه رئیس مجلس معطوف به تابلو حضور و غیاب بود و چندبار زیر لب گفت ،اکثریت‌نشده اواخر نطقهای قبل از دستور بود که نخست وزیر هم بجلسه آمد و دروسط صف‌وزراء قرار گرفت ، قیافه‌او برخلاف همیشه خیلی‌آرام بود و گاه گاه باوزیر امورخارجه‌که درکنارش نشسته بود صحبت میکرد . بالاخره رئیس زنگ زد و گفت«آقای نخست‌وزیر بفرمائید» پیشوا دسته صندلی را بلند کرد و بدون آثـار ناراحتی یاخستگی ازقیافه‌اش مشهود باشد پشت میز خطابه رفت و درضمن چند جمله کوتاه یك التیماتوم‌شدید داد و دومین تکخال وزارت را پس از دو ماه بروی تریبون گذارد ، خلاصه گفت،بطوریکه آقایان می‌بینید عده‌ای برای‌گرفتن رای کافی نیست و اگر تا چهار بعداز ظهرمجلس تشکیل نشود و عده‌کافی در جلسه حضور نیابد ونفیا واثباتاً بدولت رای داده‌نشود مسئولیت امنیت کشور از آن ساعت ببعد بعهده این دولت نخواهد بود .

این التیماتوم پنج ساعته برای خیلی‌هاغیرمترقبه بود و قلب خیبی را تکان داد وبا

دکتر طاهری تماس گرفتند ، دکتر مصدق پس از ادای این جملات دیگر معطل نشده و یك راست از همان راهی که آمده بـود بخانه‌اش مراجعت کرد امابارفتن او وکلابهم ریختند و جمال امامی‌ودکتر معظمی گفتگوی سخت کردند و بالاخره داد و فریاد مخالف و موافق سردار فاخر را وادار باعلام تنفس داد ، دوباره محافل و مجامع خصوصی در راه‌رو ها منعقد گردید . همه جا احساسات شدید میشد یکی میگفت: دکتر مصدق بازهم تهدید کرد دیگری در جوابش اظها رمیکرد،آقا مغلطه میکنی ، حساب مملکت در کار است ، تهدید چیست ، دولت رای میخواهدباید باو رای داد ، تا مطمعناً دست بکار بزند، دراین گیرودار یکی ازوکلا گفت من ازخاست امروز رفقاعصبانی شده رای دادن‌که این همه سروصدا ندارد و بالاخره دولت‌رای‌میخواهد ووظیفه ماهم رای دادن است .

میگویند اسکاتلندیها خیلی خسیسندولی حالا معلوم میشود وکلای این مملکت گوی خاست را از آنها هم ربوده‌اند ، یکی‌از صدر نشینان محفل گفت : ساکت باشید یك مطلب تازه دارم و آنهم راجع بیك ـ اسکاتلندی است و بلافاصله شروع به‌صحبت کرد و گفت : «اخیراً یك پیرمرداسکاتلندی نامه‌ای بکمیسیون نفت نوشت و پس ازتقدیر از خدمات و وطن‌پرستی اعضاء کمیسیون‌نوشت : بااینکه پدران من درپول پرستی و خساست سرآمدهمشهریان‌خودبوده‌وبالمآل‌من هم ازاین حیث کم وبیش ارث برده‌ام، مع‌الوصف به پاس زحماتیکه برای مبارزه‌بااستعمار چیان انگلیس نموده‌اید حاضرم تمام اعضاء کمیسیون را با خرج خود برای‌مدت یکماه دعوت کنم تا سراسر اروپا را گردش کنند ، این مهم ترین خدمتی است که‌من در ازای مساعی شما میتوانم انجام دهم نام این مرد «ساموئل فرد» یکی از ملاکین‌سرشناس اسکاتلند است ـ بالاخره چهار بعداز ظهر فرا رسید و آنها که صبح نیامده‌بودند زودتر از سایرین در مجلس حـاضر شدند ورقه‌های سفید قبل از ساعت موعوددر مشت ۹۱ نفر نماینده برق میزد و درساعت پنج بعد از ظهر دیگر مسجل بود که دکترمصدق بااکثریت تام موفق باخذ رای اعتماد خواهد شد ، این پیش‌بینی ساعت شش بعدازظهر خاتمه و جامه عمل پوشید و کلیه وکلای حاضر درجلسه باستثنای جمال امامی آراءموافق خودرا درگلدان‌ریختند و نیم ساعت بعد سیم های تلگراف درسراسر دنیا خبردادند که دولت دکتر مصدق‌از مجلس‌شورای ملی رای اعتماد گرفت .

ساعت هشت ونیم شب بسنا رسید و درمجلس سنا دیگر ازاین غوغا ها اثری نبود دکتر مصدق در حالیکه معلوم بـود آخرین‌انرژی خود را در اثر فعالیت آنروز ازدست داده بود ، پشت تریبون رفت و در برابـر نگاه های بی‌فروغ و گوشهای سنگین رجال سیاسی نطق خودرا ایراد کرد ، در سراسرنطق پیشوا اکثر سناتور ها دست هارا بلاله

گوش گذاشته وبعضی ها هم مانند صادق‌صادق (سمعك) بگوش زده بودند و درپایان اظهارات رئیس دولت نیز درکمال آرامش باچهل ویك‌رای موافق مراتب اعتماد خودرا نسبت بدولت ابراز داشتند .

تصور میکنم اگر خوانندگان عزیزخوددرآن صحنه مجلس بودند شاید نمی‌توانستند آنطوریکه من (نویسنده کتاب) تشریح ومجسم نموده‌ام متوجه و استفاده میکردند، همانطور هم تا آخرین مرحله فعالیت دکترمصدق را که مشروحاً بدون ملاحظه نوشته‌ام اینك اولین محاکمه اورا نیز باتمام جزئیاتش برای خواننده عزیز ذکر مینمائیم ولـی بایك مقدمه (بنام اولین محاکمه درایران) که جنبه‌تاریخی برای مطالعه کنندگـان این کتاب خواهد داشت .

اولین دادگاه رسمی ایران

دراین دادگاه یك پادشاه‌بیگانه محاکمه‌شد دولت نیرومند (ماد) درحدود ۱۵۰ سال برکشور ایران حکم فرمائی داشت تا اینکه‌آخرین پادشاه (ماد) بنام (آسیتاز) در جنگ با (کورش) پارسی شکست‌خورد، کورش‌نوه‌دختری (آسیتاز) بود و چون برجـدش در جنـگ غالب شد از لحاظ رعایت احترام‌خانواده مادر خویش موافقت کرد که دائیش سپاس گذار بجای جدش به تخت سلطنت‌قرار گیرد وخود سپهسالار دولت‌ماد وپارس را بعهده گرفت . این اقدام کورش ، ضمن‌اینکه خوش قلبی و بزرگواریش را نشان میداد بسیار به منفعتش تمام شد . چه کاررتق‌وفتق امور را (بدائیش) سپرد و خود باسرفارغ بنظم و ترتیب و آماده شدن برای‌مقابله بادشمنان‌نیرومند(مادو پارس)پرداخت و اولین موضوعی که بنظر کورش را که دراین هنگام از (۲۰ الی ۲۲) سال بیشتر نداشت جلب نموده بود موضوع عهدشکنی پادشاه‌ارمنستان بود باین معنی که پادشاه ارمنستان دریکی از جنگها در زمان (آسیتاز) بادولت‌ماد ، شکست خورده و تعهد کرده بود همه ساله مبلغی بعنوان غرامت جنگ بدولت(ماد)بپردازد ، درموارد لازم نیز نیروئی هم برای دولت فاتح بفرستد ولی (سیاکزار) بکورش اطلاع داد که ارمنستان از گرفتاری هـای داخلی دولت (ماد) استفاده کرده و چندسال‌است به‌تعهد خود عمل ننموده و وجهـی نفرستاده است، کورش بدون‌اینکه از اندیشه‌و نقشه خود کسی را باخبر نماید یك شب اعلام کرد که فردا باهمه سپاه و تجهیزات‌کامل بشکار خواهد رفت واول طلوع‌صبح روز بعد بطرف مرز ارمنستان شکارکنان‌براه‌افتاد و تامرز ارمنستان قصد خود را اظهار نکرد و چون بحدود مرز های آن مملکت‌رسیدند موضوع را باسران سپاه خویش در میان گذارد ، همین که همه‌را باخود همراه‌دید اول با «گری‌سان‌تاس» یکی از سرداران خود فرمان داد بادسته های ورزیده جنگ‌آزموده در کوهستان های ارمنستان کـه

استحکامات (شاه‌ارمن) در آنجا بود برودو آن نقاط اتکاء را دورزده آنگاه نماینده‌ای نزد پادشاه ارمنستان فرستاده و اجرای‌تعهدفوری اورا خواست و بنماینده پارس گفت چنانکه از تو پرسید کورش در کجاست .بگو در مرز ارمنستان است ، و اگر از میزان نیرو پرسید بگو کسی بفرستید تا از نزدیك بچشم به‌بیند ، این اولین نیروی خارجی کورش بزرگ بود ، ازاین روی کار های‌او دراین‌جا بسیار شایان توجه و دقت است ، اولین دستور نامه جنگی کورش دراین نبردبخوبی آینده روشن اورا برای همه ایرانیان وبیگانگان روشن ساخت و دنیای آنروز رامتوجه خود نموده که جز سرتسلیم چاره‌ای نخواهند داشت .

متن نامه . افسران و سرداران وسربازان.«مابرای چپاول‌اموال مردم و ریختن خون بی‌گناهان نیامده‌ایم درسرراه خود هرگز آبادیهای مردم را ویران نکنید چه علاوه براین که این آبادیها مسکن مورد احتیاج‌مردم است ، خود نیز بآن احتیاج ونیازمندیم و فراموش نکنید که ما برای وادار ساختن‌پادشاه ارمنستان باجرای تعهدیکه بادولت (ماد) داشته است آمده‌ایم نه ویران ساختن‌آبادیها و غارت اموال مردم ، بگذارید مردم بشما اعتماد داشته باشند بشما نزدیك شوندو از حقایق کار و خیال ما باخبر گردند و بدون ترس و بیم فروشندگان بشما آذوقه‌ومطاع مورد احتیاج بفروشند ، شما هانباید مانند سپاهیان آشور عیلام دست بکشتار هاو خونریزیهائی که آدمی از یاد آنها منزجر میگردد بزنید ، فراریان را آزار نرسانید .در فکر وخیال چپاول نباشید ، چه‌این روش برای‌مردان جنگ‌جو و دلاور که آرمان وهدفی مقدس دارند بزرگترین عیب و نقص است» .

پادشاه ارمنستان که غافل گیر شده‌بودضمن اینکه از نزدیك شدن کورش سخت وحشت‌ناك شده بود فورا (آبادیس‌پسرجوان،زن و عروس خودرا) بااثاثیه و جواهراتی که داشت بکوهستانها فرستاد و برای آنهامستحفظین زیاد قرار داد و آنگاه اشخاصی را فرستاد تا به‌بینند کورش در کجا و بچه‌حال است ، همین که نماینده او بازگشت‌از سپاه فراوان کورش بشاه ارمنستان اطلاع‌داد پادشاه ارمنستان بکوهستان پناه برد، و چون این‌خبر منتشر گردید مردم پریشان‌و وحشت زده بفکر فرار و نجات خود و اموال خود افتادند ، دراین موقع جارچیان‌کورش فریاد میزدندای‌مردم ارمنستان‌کورش پارسی بشما اعلام میکند که اگر درخانه‌های‌خود بمانید مورد کوچك ترین تعرض واقع نخواهید شد بی‌خود نگران نباشید خانه و کاشانه خودرا برهم نزنید و درخانه های‌خود آرام باشید،پادشاه‌ارمنستان بزودی‌ازهمه‌سو به محاصره سپاهیان کورش درآمده ، چه ازروبرو و طرفین خود کورش بسوی‌استحکامات پیشرفت و از پشت سر

(گرس‌سان‌تاس) که همه شب راه رفته بودو سپیده‌دم قلل‌مشرف‌بموضع‌پادشاه ارمنستان را اشغال کرد ، کورش وقتی تلاش بی‌فایده‌پادشاه ارمنستان را دید بوی پیغام داد چرا بکوهستان پناه برده‌ای اگر مردبودی بیادر بیابان مصاف ده وگرنه تا چند باگرسنگی و تشنگی میتوانی بسربری، پادشاه ارمنستان‌جواب‌داد نه ، مصاف با تو دارم و نه ستیز بالشگر وگرسنگی ، کورش جواب داد پس‌چرا بکوه پناه برده‌ای بیا پائین وخود را تبرئه کن ـ پادشاه ارمنستان تسلیم این منطق‌شد و از کوه پائین آمد درست دراین هنگام پسر بزرگ پادشاه ارمنستا ن‌که رفیق شکارکورش بود سررسید و چون پدر خود را درآن حال و خانواده خویش را گرفتار دیدنزد کورش بگریه افتاد ، کورش اورانوازش کرده و گفت بیا او در محکمه پدرت حاضرباش .

بفرمان کورش بزرگ ، بزرگان پارس‌و ماد و ارمنستان درچادری زرنگار گرد آمدند و بزنها اجازه داده شد که در ارابه‌ای بنشینند و ناظر دادگاه باشند ، دادگاه افتتاح شد و کورش خطاب به‌پادشاه ارمنستان‌چنین‌گفت : بتو اندرز میدهم که جز راستی سخن نگوئی زیرادروغ‌بزرگترین‌مانع عفووبخشش‌است ، و نیز زنان تو و ارامنه دراین جا هستند اگر دروغ بگوئی چون حقیقت رامیدانند تو درنظرشان کوچك جلوه خواهی کرد ، پادشاه ارمنستان گفت : به‌پرس هرچه‌میخواهی جز حقیقت نخواهم چیزی گفت .

کورش گفت : آیا تو باآستیاز (جدمن)جنگ نکردی ، پادشاه ارمنستان گفت چرا، کورش گفت تعهد نکردی که سالیانه مبلغی‌بنام دوستی با دولت (ماد) داری درمرزها و استحکامات بنا نکنی ، پادشاه ارمنستان‌گفت درست است ، کورش گفت پس چرا به‌تعهد خود عمل نکردی ، پادشاه پس از یك‌رشته بیانات بالاخره اعتراف کرد که درنقض عهد خود برای تبرئه خویش دلیل و منطقی‌ندارد .

کورش گفت حالا اگر تو بجای من‌بودی چنین کسی را یعنی دشمن خودت را پس از غلبه براو مجازات میکردی یانـــه ؟پادشاه ارمنستان گفت بلی .

کورش گفت باوی چه میکردی ؟

پادشاه ارمنستان اورا میکشتم : دراین‌موقع پسر پادشاه ارمنستان‌تاج ازسر برداشت و بدور انداخت وجامه به تن درید و زنان‌نیز بگریه و شیون پرداختند .

کورش فرمان سکوت داد ، پسر پادشاه‌ارمنستان درحال سکوت اجازه خواست و گفت کورش درست است که تو اکنون حق‌داری پدر مرا به‌مجازات برسانی ولی فکر نمیکنی که اگر او را ازکشتن معاف کنی‌یك‌دوست آینده وفادار برای‌خود تهیه کرده‌ای.

کورش گفت چگونه ممکن است به‌چنین شخصی که عهدشکنی‌کرده اعتماد کرد! (تیکران) گفت مردانگی وطرز عمل تو محال‌است جز این بیاد آورد ، تو دشمن خویش‌را

درعین نیرومندی نوازی ، واین نوازش غیرممکن است بجز جلب دوستی ثمری دیگر داشته باشد .

پایان دادگاه نزدیك و اعلام گردیدوهمه منتظر بودند که کورش‌چه رای خواهد داد چون لحظه حساس فرا رسیده بود ... کورش پس از مدتی فکر سربرداشت وخطاب بـه پادشاه ارمنستان گفت : راجـع بحال‌عفوو از گذشته چه میکنید ؟. پادشاه ارمنستان گفت هرچه فرمان دهی همان خواهم کرد .

کورش گفت : به‌تعهد خود عمل کن‌و مبلغی هم برای اردوکشی بما قرض بـده بدون‌شك در اولین فرصت پس خواهیم داد،شاه ارمنستان جواب داد این چه حرف است اکنون همه چیز من دردست شما است ، شماصاحب جان و مال وهمه‌چیز من هستید ، کورش لبخندی زده گفت خوب برای اینکه‌زمنت آزادشوی چه میدهی ، پادشاه گفت هرچه دارم ، کورش گفت برای اولادت چه‌میدهی ، باز گفت هرچه دارم : کورش گفت دراین حال تو دو برابر دارائیت را بمـن‌مقروضی ؟ بعد کورش خطاب به (تیکران) پسر پادشاه که تازه عروسی کرده بود وزن‌زیبا وجوانش را زیاد دوست میداشت گفت تو درعوض آزادی ز منت چه خواهی داد؟. تیکران گفت حاضرم خودرا بفروشم تا زنم آزاد گردد ؟.

کورش گفت: نه ، شما ازاین تاریخ‌دوستان ما هستید . خانواده خودرا برگیرید و بمنزل خود بروید و بدانید از این‌لحظه‌به بعد آزادید و میتوانید بآزادی زندگـی کنید ، زنان هلهله کنان دست هارا بلندکرده‌فریاد زدند خدای‌کورش بخشایش است .

صباحت منظر و گری سخن ، داوری‌و قضاوت عادلانه درعین حال نیرومندانه ای که در آنروز درآن انجمن تاریخی ازکورش‌جوان‌دیده شد بهمه فهماند که این مردجوان دلاور و کـــاردان در آتیه بسیار نزدیـك‌جهانی را مفتون شیوه جوان مردانه وخرد- مندانه خود خواهد ساخت ، چنانچه دیری نگذشت که این حقیقت جامه عمل پوشید و از رودسند در هندوستان تاکرانه هـای‌مدیترانه ، سایه پرچم ایران کورش رابدو خطاب میکردند و به آسودگی و رضای‌خاطر میزیستند و نام کورش تاابددر جهان ببزرگی و مردانگی و انسان دوستی باقی مانده وخواهد ماند ، بمصداق در عفو لذتیست که در انتقام نیست .

اینك اولین محاکمه تاریخی قرن بیستم

محاکمه تاریخی دکتر مصدق در تالارآینه سلطنت آباد که (نویسنده کتاب) خود حاضر شده بودم که طرز محاکمه و وضعیت‌سئوال و جواب و منظره‌محکمه را از نزدیك دیده تابرای چنین روز نوشتن این تاریخ‌بدون احتیاج به‌نقل قول بطور روشن برای

خوانندگان جوان خاصه نسل آینده بشرح ذیل ذکر نمایم .

اینك محل تشکیل دادگـــاه بعد ازظهـر روز یکشنبـه بزرگ تریـن محاکمـه تاریخی که از بدو مشروطیت ایران تاکنـون سابقه نداشته درتالار آینه سلطنت آبادآغاز گشت ، قبل از شروع به‌محاکمه ، مراقبت‌مامورین انتظامی ، ازطرف مقامات انتظامی پیش‌بینی های زیادی (واقعاً تعجب آور) برای‌حفظ انتظامات در محوطه سلطنت آباد از خارج و داخل بعمل آمده بود . بطوریکه‌درفاصله تقریباً چهارصد متری سلطنت آبـاد عده‌ای سرباز مسلح آمد ورفت عابرین واتومبیل ها راکنترل میکردند و درفاصله دویست متری دوتانك و تعداد زیادی سرباز بامسلسل های سبك مراقب اوضاع بودند، درجلو در ورودی‌باغ سلطنت‌آباد نیز عده‌ای سرباز وژاندارم مسلح ایستاده و صاحب ـ منصبان کارتهای ورودی‌را بازرسی میکردند

سه‌بار کنترل ـ در داخل باغ نیز عده‌ای ازمامورین انتظامی صف کشیده، و در انتهای باغ یکدسته گارد احترام باطبل و شیپور ایستاده بودند ،در محل نیز کارتهای ورودی خبرنگاران و تماشاچیان باکمك مامورین‌آگاهی مورد بازرسی قرار میگرفت و اسامی آنها توسط چند نفر ثبت میگردید .

درباغ دوم‌هم دوردیف سرباز مسلح‌در دوطرف خیابان صف کشیده بودند ، در این جانیزبرای سومین‌بار کارتهای‌خبرنگاران‌و تماشاچیان مورد بازرسی قرار میگرفت ، عجب دراین جا حتی بـرای خود من بود که‌بااینکه کارت را دردست خود داشته بودم درهیچ‌یك از این سه نقطه بازرسی نمیکردند بلکه باکلمه (بفرمائید)احترام‌بجای میآوردند

در تالار آینه ـ تالار آینه کاخ‌سلطنت‌آباد که یکی از یادگار های دوره‌ناصرالدین شاه و به‌امر او ساخته شده است . ده دردارد که هشت تای آن شیشه‌ئی و سمت شمال و جنوب قرار دارد . و دو دردیگر در طرف‌شرق وغرب تالار است ، سقف تالار آینه واز (۶۳) تابلوی زیبا که مناظری از مجلس‌بزم شاهان قاجار را نشان میدهد درست‌شده و توجه عموم خبرنگاران خارجی را جلب‌کرده که‌شروع بعکس بردای نمودند .

در بالای تالار میز رئیس‌دادگاه‌واعضاءآن قرار داده و بالای سررئیس دادگاه پرچم سه رنگ ایران و کمی بالاتر ازآن عکس‌محمد رضا شاه پهلوی دیده میشد ، وسمت چپ دادگاه جایگاه دادستان و سمت راست‌آن جایگاه منشی‌ها قرار گرفته بودند .

متهمین و وکلای آنها نیز در اولین‌ردیف روی نیمکت های چوبی زرد رنگ می‌نشینند ، خبرنگاران داخلی و خارجی وتماشاچیان پشت سرمتهمین روی صندلیهای چوبی قرار میگیرند .

از همه جهان ـ در اولین روز محاکمه‌دکتر مصدق ، یك سوم کسانیکه در جایگاه

تماشاچیان قرار داشتند خبرنگاران وعکاسان و فیلم برداران خارجی بودند ، روزنامه ها و خبرگذاریها و رادیو های جهان عده‌زیادی خبرنگاران و عکاس برای حضور در محاکمه تاریخی فرستاده بودند ، اینك برای آنکه خوانندگان عزیز بدانند که محافل خارجی تاچه اندازه برای این محاکمه (سیاسی) اهمیت قائل میباشند تعداد خبرنگارانی که بایران فرستاده بودند ذیلا شرح میدهیم .

خبرگذاری فرانسه ۳ نفر ، آسوشیتدپرس ۲ خبرنگار با یك عکاس ، یونایتدپرس دو خبرنگار و یك فیلم‌بردار خبرگذاری رویتر یك‌نفر ، خبرگذاری تا س یك نفر ، رادیو پاریس یك نفر ، رادیو رم یك نفر ، ماج یك نفر مخبر و یك عکاس ، تایمز لندن یك نفر . دیلی اکسپرس یك خبرنگار ، ساندی تایمز یك خبرنگار ، دیلی تلگراف یك نفر، نیوز کودنیکل یك نفر ، مطبوعات استرالیا یك خبرنگار زن ، آپمان دونفر ، هامبورك یك خبرنگار «آن پ آن» یك‌نفر ، نیویورك تایمز یك‌نفر ، شیکاگوتریبون یك نفر ، مجله لایف‌دوخبرنگارو یك‌عکاس «ناشتربرودکاستینگ تلویزیون» یك فیلم بردار ، مجله‌تایم یك نفر ، انترناشنل نیوزسرویس یك نفر ، بلاك‌استار یك عکاس .

ساعت دوپنجاه دقیقه بعدازظهر .

بعد از ظهر یکشنبه بود که سرتیب‌ریاحی‌در حالیکه کت و شلوار مشکی به تن داشت و کراوات قرمزی بسته بود درمیان چهار تن‌وکلای مدافع خود وارد تالار دادگاه گردید. بلافاصله عکاسان و فیلم برداران مشغول‌عکس برداری ازاو شدند هفت الی ده دقیقه بعد رئیس دادگاه و اعضاء دادگاه واردتالارجلسه شدند ، دراین موقع حضار برخواستند و خبرنگاران و عکاسان‌ازنیامدن دکترمصدق‌دچار تعجب شده بودند ، ولی تعجب چندان طول نکشید زیرا سه‌دقیقه بعد درغربی تالار گشوده شد و دکتر مصدق‌درحالیکه قیافه‌اش سخت گرفته و فرسوده بنظر میرسید و ازفرط ضعف هردم‌بچپ‌و راست متمایل‌میگشت وارد دادگاه گردید . دراین موقع هیجان‌غریبی روی داد که نمیتوانم دراین جا مجسم نمایم بعلاوه مطلب بدرازا خواهد کشید و بخواننده عزیز واذار مینمایم که درنظر وفکر خود مجسم نمایند .

«کاستورفورنید» خبرگذاری فرانسه‌که محو تماشای دکتر مصدق مرد (۷۳) ساله ایران بود ضمن خبریکه‌همانروز بپاریس‌مخابره میکند چنین مینویسد : «دکترمصدق وقتی که وارد تالار دادگاه شد چنان بچپ‌و راست میگشت که گوئی هیچیك‌از اعضاء بدنش در اختیار او نیستند و باهم ارتباط‌و اتصالی ندارند» .

عکس برداری و فیلم برداری از دکترمصدق‌بمدت پنج دقیقه ادامه داشت‌و باآنکه زنگ رئیس‌دادگاه چند بار بصدا درآمدمعهذاعکاسان همچنان بکار خود مشغول بودند،

دکتر مصدق درجلو میز متهمین نزدیك بود بزمین بیفتد ولی دونفر زیر بازویش را گرفته و روی نیمکت نشاندند .

دکتر مصدق

اهمیت جلسه اعلام شد منشی دادگاه هم و شغل او را پرسید .

جواب «دکتر مصدق نخست وزیرقانونی».

منشی دادگاه دومرتبه پرسید ، گفت «بله نخست وزیر قانونی» .

هنگامی که از مذهب او سئوال شد جواب داد خوب است از آقای دادستان بپرسید .. ولی گمان میکنم شیعه» .

پس از آن چون از پیشینه کیفرش سئوال شد .

جواب داده شد «واله تاامروز که نداشتم. ولی امروز دیگر چه عرض کنم ؟»

رئیس دادگاه گفت اگر بصلاحیت دادگاه ایرادی دارید اظهار کنید .

دکتر مصدق گفت : «بله هم بصلاحیت دادگاه هم بصلاحیت دادستان ایرادی دارم».

سپهبد آزموده

پس از آن از جای خود بلند شد و راجع بانتخابات دوره پانزدهم سخن گفت، رئیس دادگاه تذکر داد «خارج از موضوع صحبت نکنید ، راجع بصلاحیت حرف بزنید».

دکتر مصدق گفت «همه اینها همه‌اش مربوط بصلاحیت است» .

مجدداً رئیس دادگاه گفت « اینهارا موقع دفاع بفرمائید» .

دکتر مصدق گفت «آقا ینهاهمه‌مربوط بصلاحیت است اینها مقدمه است بااین حال اگر میخواهید ، حرفم را نمی‌زنم» .

اعتراض دادستان- دراین موقع دادستان اجازه صحبت خواست و رئیس باواجازه‌داد، ولی دکتر مصدق گفت «آقا بگذارید حرفم را بزنم ، من صحبتم ناتمام ماند بگذارید

صحبتم تمام‌شود،بعد...»دراین‌موقع‌دادستان بپا خواست و پس از ذکر مقدمه گفت«.... خبرنگاران و عکاسان رعایت وضع دادگاه‌را نمی‌کنند و تصور میکنند این جا صحنه تیاتر و نمایش است ، صدای دوربین‌ها و نور دستگاه‌های آنها مرا از انجام وظیفه خطیریکه دارم باز میدارد ، از ریاست‌محترم‌تقاضا دارم تذکر لازم را بآنان بدهند ..... بعلاوه متهم ردیف یك دکتر مصدق هم درمقام اجرای امر ریاست دادگاه نیست و در اجرای مواد قانونی راه انحراف در پیش‌گرفته» .

رئیس دادگاه رو به دکتر مصدق‌کرده و گفت «همانطور که تذکر دادند ایرادهای خودرا راجع بصلاحیت دادگاه‌مرحله بمرحله بگوئید .

دکتر مصدق مجددا برخاست و گفت«جناب سرلشکر ، متهمی راکه شمامیخواهید بزندانش بیندازید یا اعدامش کنید ، بایددفاعش را بکند ، اینکه میگویند بموقعش این مطالب را بگویم موقعش همین حالا است ، من هم بصلاحیت دادگاه و هم بصلاحیت دادستان اعتراض دارم» .

رئیس دادگاه‌گفت بسیار خوب بگوئید .

دکتر مصدق رو به جانب سرتیپ‌آزموده کرده گفت«آقاشما لیسانسیه‌نیستید» ولی من پنجاه سال‌است‌که دراین کار تجربه‌دارم چه‌طور ممکن است من در این دادگاه باشکوه . در این دادگاهی که در تالار آینه‌تشکیل شده مطلبی برخلاف بگویم .

رئیس گفت «خیلی خوب اگرطبق‌قانون باشد من حرفی ندارم» .

دکتر مصدق گفت «آقاجان عین‌قانون راکه من نمیتوانم دراین‌جا بگویم ، من اول باید مقدماتی بگویم بعد به موضوع برسم ، حضرت‌عالی افسر هستید ، تا شما مقدماتی رابرای‌جنگ‌تهیه‌نکنیدمگرمیتوانید بجنگ بروید ، باید غذا بردارید ، بایدقواء تهیه کنید و بعد بجنگ بروید» چون مجددا رئیس دادگاه بابیان این گونه توضیحات مخالفت کرد .

دکتر مصدق گفت «آقای تیمسارسرلشکر ، من‌که فردا میخواهم اعدام شوم، من‌که یك فرد زندانی هستم باید حرفم رابزنم ، اگر شما نمی‌خواهید من دفاعم‌رابکنم بسیار خوب میروم ، من میروم شما حکم‌اعدام مرا صادر کنید» .

بالاخره پس از مذاکراتی که دراین باب شد باردیگر دکتر مصدق اظهار داشت .

«آقا شما میخواهید یك دکتر مصدق راکه نخست‌وزیر این مملکت است اعدام کنید» آنوقت نمی‌گذارید حرفم رابزنم!..» بالاخره سرلشکر مقبلی رئیس دادگاه‌باقیافه برافروخته گفت «افسرانیکه این‌جانشسته‌اندمیرغضب نیستند شما مطلب خودرا راجع

بعدم صلاحیت دادگاه و دادستان بیان کنید .

دکتر مصدق ناطق مدتی در اطراف این موضوع سخن گفت پس از آن با حال گریه اظهار داشت «این آقای دادستان یك عده از رجال این مملکت را زندانی کرده است بخدای لایزال ، آنها در این سرما تلف میشوند آنها ناخوش‌اند ، آنها نمیتوانند این سختیها را تحمل کنند» آنگاه توضیحاتی در اطراف وظایف داد بعد گفت . «امروز همه دنیا منتظرند به‌بینند این دادگاه‌چه‌حکم میکند ، این یك دادگاه عادی نیست ،جریان این دادگاه و مذاکرات و تصمیمات آن در تاریخ ثبت میشود ، ماکه حریف را در همه‌جا شکست دادیم . در شورای امنیت‌اورامغلوب کردیم . در دیوان بین‌المللی محکوم‌نمودیم. حالا شایسته نیست بیائید بگوئید که ما دشمنانرا بدست چند افسر محکوم کردیم بروید جنگ کنید ، بروید با دول‌زورگو جنگ نمائید و حق ملت ایران را بگیرید . برای شما تاکنون چنین وضعی پیش نیامده،امروزکه با دادن یك رای عادلانه میتوانید خدمتی بمملکت بکنید شایسته نیست‌که‌شانه‌از این خدمت خالی کنید ، تمام دنیامیگویند، این دولتی‌که باما در همه‌جا مبارزه کرده وهرجا رفتیم نتوانستیم شکست دهیم حالا عواملی در مملکت خود پیدا شدند که‌مقاصد مارا انجام میدهند .

در این موقع رئیس دادگاه سخن‌دکتر مصدق را قطع کرد و گفت «آقا اجازه نمی‌دهیم شما این حرفها رابزنید ماها عامل‌بیگانه نیستیم ، افسران شرافتمندی‌که این جا نشسته بیش از هرکس بوطنشان‌علاقمندندمن خواهش میکنم همانطوریکه ما احترام دکتری و شیخوخیت شما را مینمائیم ، واحترام خدمات گذشته شما را اگر خدمتی کرده باشید میکنیم ، شماهم باید رعایت‌احترام متقابل را بکنید ، تعصب وطن پرستی ما خیلی بیش از شما نسبت بمملکت است .این مجلس روضه‌خوانی نیست» .

دکترمصدق گفت «این روضه‌خوانی‌را من در شورای امنیت هم کردم» پس از مذاکرات رئیس دادگاه دکتر مصدق مجددابه بیانات خود ادامه داد وراجع‌بعدم‌صلاحیت دادستان مطالبی گفت و در خاتمه اظهارداشت «آقای سرتیپ آزموده در آغازتصدی کار تا این درجه پشت‌پا بقانون زده‌اند ونمی‌دانم ثمره‌این کار چه خواهد بود ، خداوند مارا از شر این تیمسار محترم که نمی‌دانم راجع بایشان چه عرض کنم خلاص کند ، این را هم عرض کنم که ایشان حق‌نشستن در این دادگاه را ندارند ، زیرا من وزیر دفاع ملی و رئیس ایشان بودم .وایشان‌رئیس اداره مهندسی و مرئوس من .

پس از پایان بیانات دکتر مصدق سرتیپ آزموده مشغول صحبت شد و پس‌از ذکر مقدمات گفت «برای من بسی تاسف است ، ایشان‌که خودرادکترای‌حقوق‌میدانند نه رعایت موازین قانونی را میکنند و نه از اهانت بیك سربازجان‌بازفروگذارمینمایند.»

بعد دراطراف اظهارات دکتر مصدق بیاناتی ایراد کرد و سپس گفت «این متهم ازساعت یك صبح ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ یاغی بوده و من این ننگ را نداشتم که در آن روز مرئوسی یك نفر یاغی باشم ، دادستان ارتش اورادر آن چهار روز وزیر دفاع ملی نمی‌داند ، و مرا بی‌سواد میخواند و حال آنکه دادستان هرقدر بی‌سواد باشد بنفع متهم است ....» پس از توضیحات مفصل دادستان دکترمصدق گفت «من بایشان نگفتم بیسوادهستید ، فقط تذکر دادم که (متهم باکسرها) غلط است ، و متهم بافتح‌ها صحیح است) مقصودم این بود که ایشان در جهل مرکب نمانند ، و اما درباره دادستانی ایشان باید بگویم که خود ایشان موقعی که من وزیر دفاع ملی بودم نامه‌ای به‌من نوشت و ضمن آن متذکر شد که فاقد تحصیلات قضائی هستم آنگاه دکترمصدق نامه‌ایـرا که سابقا سرتیپ آزموده برای دکتر مصدق نوشته بود قرائت کرد ،در این موقع مجددا رئیس دادگاه تذکرداد که اگر درباره صلاحیت دادگاه ایرادی‌دارید بگوئید ....

دکتر مصدق گفت شما یك ساعت‌و نیم بدادستان وقت دادید ، بمن وقت بدهید تا مطالبم را بگویم ، رئیس گفت بفرمائید،دکتر مصدق گفت «مطالبم رامختصرمیگویم زیرا افسر اهل بحث نیست ؟ ـ افسرمیخواهد بحث کند ، میخواهد بگیرد ، به‌بندد ،بکشد، حوصله برای بحث ندارد ، من هم مطیعم اگر نباشم چه‌کنم ؟» پس از آن در بـاره لایحه اختیارات واظهارات‌دادستان‌توضیحاتی‌داد آنگاه گفت «مابرای اصلاح‌وضع‌دادگاه های نظامی‌که مورد ایراد سرتیپ آزموده‌است قوانینی را از کشورهای اروپا گرفتیم، این کار را من اختراع نکردم بلکه این‌کار اقتباس از قوانین خارجه‌است ،آقای‌دادستان که اگر زبان خارجه میدانند بروند مطالعه کنند ببینند که ماهم آنرا ازخارجه‌گرفته‌ایم، ماهم گفتیم قضات آرتش باید دارای این‌سه اصل باشند .

لیسانسیه باشند ، ۲ ـ کسی نتواند آنها را تغییر دهد . ۳ـ حقوقشان کافی‌باشد، من‌که یکشاهی از کسی نگرفته‌ام آنوقت‌دادستان میگویند که من بیت‌المال مملکت را بهدر دادم..) اگر دادستان بمن‌کم لطف‌است من چه میتوانم بکنم ؟ بهرحال نخست وزیر این مملکت بوده‌ام و باید در دیوان‌کشور محاکمه شوم ، دراین موقع دکتـر مصدق ایستاده بودپیاش لغزید وروی‌نیمکت‌افتاد پس از آن‌گفت «آقای رئیس دادگاه گلویم خشك شده تشنه‌ام بگوئید بمن آب بدهند ، آقا من تشنه‌ام‌آب‌بدهید ، ماه‌رمضان که نیست بگوئید آب بدهند» در این‌موقع سرلشکر جلالی نزد دکترمصدق‌رفت‌خواست باو نبات بدهد ، دکتر مصدق گفت « آب‌میخواهم ، آب نبات چیست؟» بدستوررئیس دادگاه آب آوردند و دکتر مصدق‌یك‌لیوان‌آب نوشید و پ‌س‌از آن گفت «الحمداله که از آبهم مضایقه کردند نشد» .

سپس به سخنان خود ادامه داد و گفت «آقایان من در دادگاه از خودم دفاع نمی‌کنم که تبرئه شوم ، واله بخدا مقصودم این نیست زیرا محکومیت در مصالح مملکت مایه افتخار است . اگر در این راه کشته هم بشوم چه سعادتی از این بالاتر ، اگردرزندان مرا از بین ببرند همه می‌فهمند دست چه اشخاصی و چه سیاستهائی در این کار بوده است . درصورتیکه خارج از زندان هیچکس نمی‌فهمد چه‌طور ، و چه شخصی مرا ازبین برده است ، پس دفاع من از دونظر است . یکی آنکه یك عده از رجال مملکت‌رابجای آنکه تشویق شوند آنها را حبس کرده‌اند ، دیگر آنکه با چه لطایف‌الحیل نهضت ملی ایران را که چندین سال ملت ایران و من درراه رنج کشیدیم میخواهند از بین ببرند و باز وطن عزیز مارا گرفتار دولت‌های‌استعماری کنند ... در اتهامی‌که بمن نسبت داده‌اند باید این نکته روشن شود که آیا کودتائی واقع شده یانه ؟ اگر کودتائی نبود ، چرا دستخطی‌که تاریخ صدور آن روز ۲۲ مرداداست ، آنرایکساعت‌بعداز نیمه شب ۲۵مرداد بمن داده‌اند ؟ آیا غیرازاین است که‌درآنوقت‌شب میخواستند باقوای انتظامی سازش‌کنند و کار کودتا را بپایان برسانند ، دیگر آنکه‌چرا قبل از دستگیری من وزیر خارجه ووزیر راه را درشمیران دست‌گیرکردند و بسعدآباد بردند و در آنجا توقیف کردند ! بعلاوه‌چرا سیم‌های ستاد را قطع کردند و تلفن‌خانه‌بازار را اشغال کردند ، اگر اینها نقشه کودتانبود پس برای کودتا چه باید کرد ، دادن دستخط شاه‌که اینکارها را نمی‌خواهد ، یکساعت بعداز نیمه شب با چهار تانك وچندکامیون سرباز مسلح آمدند که دستخط شاه را بمن بدهند دادن دستخط‌که این همه مسلسل نمیخواهد بعلاوه آنرا یك ساعت بعداز نیمه شب‌که نمی‌آورند ، اگر اینها کودتا نیست پس آقای سرتیپ آزموده اینها چیست ؟ ما تا شب ۲۵ مرداد مرتکب چه گناهی شده بودیم من‌که تاشب ۲۵ مرداد یك نخست‌وزیربتمام معنی مطیع و فرمانبرداربوده ، آقای‌دادستان فرمانبردار (بضم ب) صحیح است نه فرمان بردار (بفتح ب) برفرض که میخواستند مراعزل کنند ، بسیار خوب ، روز کفیل وزارت دربار می‌آمد و دستخط را می‌آورد اگر من‌قبول می‌کردم که هیچ و اگر قبول نمی‌کردم آنوقت هرکار میخواستند میکردند ، آخراین چه‌کاری بود که در آن آخرشب‌کردند، آقای سرلشکر مقبلی آیا این کار من خلاف بود ؟ بسیار خوب من نمی‌خواهم شما تصدیق کنیدکه مسئول واقع شوید ولی همین‌سکوت شما خودش کافی‌است ، اگر یك نظامی آنوقت شب بیاید وآن‌کار را بکند و بعدسبیلش را بتابد و بگوید من نظامی هستم این‌کار نمیشود ، آنوقت سرتیپ آزموده هم آنها را تعقیب نکردند ، آقای سرتیپ‌آزموده چرا آنها را تعقیب نکردید ، حالا بعداز این کارها خلعت هم میگیرند و الا یك کلمه از این حرفهائی راکه گفتم کسی نمیتواندبگویدصحیح نیست ، اصل ٤٦ قانون اساسی ، دیگر

اینکه باید معلـوم شود پادشاه حق عزل نخست‌وزیر را دارد .

چون تااینجا برای من (نویسنـده کتاب از نقطه نظر وقایع‌نویسی لازم وبهمین جهت در اولین جلسه محاکمه دکتر مصدق حاضر شدم که تا جزئیات جلسه و وضع جلسه و مذاکرات را مشاهده نمایم ، اینك بـرای اینکه زمینه تنفس اعلام میشد من توقف را لازم ندانسته بیرون آمدم ، بعقیده من اگر محاکمات دکتر مصدق را نویسنده‌ای بخواهد بنویسد باید از روز اول محاکمه و ورودش در تالار آینه سلطنت‌آباد (محاکمه) باعکس و (ژست) های درهر جلسه بلکه‌درهردفاع و صحبت همه راکـه بیش از یکصد شکل میشود تارفتن بحبس برحسب رای محکمه بسه سال زندانی‌که خود کتاب‌بزرگی خواهد شد قابل توجه هر خواننده‌ای خواهد گردید، بفکر من افتاد که این کار را اقدام‌کنم ولی بجهاتی مقدورم نبود ، یکی اینکه تقریباچهار سال بود که برای نوشتن این کتاب صرف وقت و خسته شده بودم ، ودیگراینکه سرمایه برای تنظیم و گراور برای من مقدور نبود که تمام عکس‌ها را جمع‌آوری کرده باشم .

برای اطلاع خوانندگان جوان‌چند اصل قانون اساسی راکه مربوط بسلطنت‌است ذیلا نقل مینمائیم .

اصل بیست وششم ـ قوای مملکت ناشی از ملت است ، طریقه استعمال آن‌قوا را قانون اساسی معین مینماید ،

اصل بیست وهفتم ـ قوای مملکت بسه شعبه تجزیه میشود ، اول قوه مقننه‌که مخصوص است بوضع قوانین و این قوه ناشی میشود از اعلیحضرت شاهنشاه‌ومجلس شورای ملی و مجلس سنا ، درهریك ازاین‌سه منشاء و تهذیب حق انشاء قانون رادارد ولی استقرار آن موقوف است بعدم مخالفت با موازین شرعیه و تصویب مجلسین‌وتوشیح بصحه همایونی لکن وضع و تصویب‌قوانین راجعه بدخل وخـرج مملکت از مختصات مجلس شورای ملی است» .

شرح و تفسیر قوانین از وظـایف مختصه مجلس شورای ملی است .

دوم قوه قضائیه و حکمیه‌که‌عبارت‌است از تمیز حقوق و این قوه مخصوص است به محاکم شرعیه در شرعیات وبه‌محاکم‌عدلیه در عرفیات» .

سیم ـ قوه اجرائیه که مخصوص پادشاه است یعنی قوانین واحکام بتوسط وزراء و مامورین دولت بنام‌نامی اعلیحضرت همایونی اجرا میشود بترتیبی‌که قانون‌معین میکند» .

اصل ۳۵ ـ سلطنت ودیعه‌ایست‌که بموهبت الهی از طرف ملت بشخص پادشاه مفوض میشود» .

اصل ٤٦ ـ عـزل و نصب وزراء بموجب فرمان همایون پادشاه است» .«اصل پنجاهم»

فرمان‌فرمائی کل قشون بری‌وبحری با شخص پادشاه است» . «اصل پنجاه‌ویکم»

آقای لطفی وزیر دادگستری دکتر مصدق

اعلان جنگ و عقد صلح با پادشاه است» .

یك عمل بتمام معنی وحشیانـه ـ آقای لطفی وزیر کابینه دکتر مصدق که از مدتی قبل براثر توقیف مبتلا بکسالت شده بود به تجویز پزشکان به ییلاق منزل شخصی رفته بود که واقع در کوچه (اسدی) نزدیك میدان تجریش میباشد . مقارن ساعت یازده صبح روز چهارشنبه عده‌ای که بنا باظهار کسبه آنحدود متجاوز از پنجاه نفر بودند که بوسیله

یك اتوبوس بزرگ در جلو کوچه اسدی پیاده و داخل کوچه میشوند ، از این عده درحدود سی‌نفر بزور داخل منزل آقـای لطفی وزیر سابق دادگستری شده و بقیه در خارج از منزل مراقب و در انتظار مراجعت رفقای خود بودند .

این عده پس از داخل شدن منزل سراغ آقای لطفی راگرفته و پس‌از چنـد دقیقه گفتگو ناگهان بایشان حمله‌ور میشوندو لطفی که بالباس استراحت در بستربیماری افتاده بود دراولین حمله بزمین می‌افتد، و این جمعیت هم‌چنان بامشت و لگد و چوب بسروصورت و بدن ناتوان وی ضرباتی وارد می‌آورند ، در این هنگام خانم و دختر و عروس آقای لطفی داخل حیاط شده و ضمن اعتراض بعملیات این مردمان وحشی باگریه وزاری شروع بدادوفریادمینمایندوهمسایگان را بکمك نجات طلبیدند ، این عده پس از مضروب نمودن که لطفی درنتیجه بی‌حـال میشود به همسر و دختر و عروس او نیـز حمله کرده و موی سر آنها را کنده وضرباتی‌هم بآنها وارد می‌آورند که در این اثنا نوه یك ساله لطفی‌که در بغل یکی از زنها بوده بزمین افتاده ودر میان حمله‌کنندگان لگد مال و مجروح شده از بین میرود .

ضاربین پس از این عمل منزل‌آقای لطفی را ترك (البتـه بـاآسودگی خیال!) مراجعت مینمایند ... ودر تمام طول این‌مدت حتی یك نفر هم مزاحم آن عده مزبـور نمی‌شود !!... طبق معاینه پزشکان و پزشك قانونی براثرضرباتیکه بآقای لطفی واردآمده بود چشم راست مشارالیه معیوب و کورشده و دست چپ هم بشدت مجروح و در چند نقطه بدن نیز آثار ضرب سختی‌مشاهده میگردد !...

بگفته روزنامه‌ها اکنون مامورین‌مشغول تحقیقات خودمیباشند تاکنون‌ضاربین بدرستی شناخته نشده وکسی هم دستگیر نگردیده است ...» ایـن مدعیان درطلبش بی‌خبرانند ، کانراکه خبر شد خبری بـاز نیامد ! ـ روزنامه فرمان در هفته قبل از این واقعه باولیاء دولت راه‌نمائی کرده بودکه مجازات مامورین و وزراء سابق را بخود مردم واگذارید . روز بعداز مضروب شدن آقای لطفی بوسیله عده‌ای از همین «مردم» به مقامات انتظامی شدیدا مورد بازخواست قرار میدهد و نوشت . «... دیروز چند نفر ماجراجوی هرج ومرج طلب آقای لطفی‌وزیر دادگستری حکومت سابق را در منزلش مضروب و متواری شده‌اند و طبق اخبـار روز اکنون مقامات انتظامی موفق‌بدستگیری آنها نگردیده‌اند .... بااینکه ما با حکومت‌سابق .. مخالف بوده و هستیم معذالك‌چون باید حیثیت و جان و مال همه در پناه قانون باشد .. از مقامات انتظامی مصرا میخواهیم که در تعقیب و مجازات عاملین این سوءقصد سریعا اقدام نموده و نتیجه را برای اطلاع عامه اعلام نمایند تا دیگر دشمنـان‌ملت ایران دست باین گونه اعمال بیشرمانه نزنند ...» .

علاوه بر روزنامه فرمان که برخلاف انتظار به مضروب شدن آقای لطفی اعتراض کرده بود ، روزنامه «داد» نیز باین واقعه تاسف‌انگیز اشاره کرده و تلویحاً از این‌که ضاربین آقای لطفی باکمال آزادی و بدون آنکه کسی مزاحم حالشان باشد اقدام باین عمل وحشیانه کرده‌اند اظهار تعجب نموده بود . (امیر قافله را هم تغافلی باید ، که بی‌نصیب نمانند قاطعان طریق !! ـ اگر بقول معروف کلاه خودرا قاضی کنیم خواهیم دید در ظرف ۱۳ ماه حکومت ژنرال سپهبدزاهدی برای مردم چه کرده‌اند ؟ برای امنیت و آسایش و رفاه مردم ایران کدام یك از گرفتاریهای عمومی را مرتفع ساخته‌اند ؟ بهترین اقدام که هر روز و هرساعت در رادیو تکرار میشود و برقراری امنیت است و نمونه‌اش جریان اوضاع خانه آقای لطفی وزیر دادگستری یك مملکت میباشد ، اما از راه رفاه و آسایش جامعه اگر صورت نگرفته باشد برای خودش (سپهبدزاهدی) به‌صورت حقیقت درآمده است که از آن تاریخ تاکنون در بهترین نقطه اروپا تهیه قصری مزین در نهایت آسایش زندگانی مینماید و بریش این ملت می‌خندد .

خواننده عزیز ، چنین عملی که نسبت بمرحوم لطفی وخانواده‌اش از طرف یك عده پنجاه نفری در وسط روز موقع ظهر درپای تخت مملکت شاهنشاهی روی داددر هیچیك از نقاط وحشی روی نداده ، قطاع الطریق‌هائی که در بیابانها و سرگردنه‌ها غافله را میزنند اگر زن در آن قافله باشد اول زنها راجمع ودر کناری محفوظ نگاه میدارند بعدشروع به بردن اموال قافله مینمایند ، ولی این عده بعوض اینکه چند نفر بیچاره را حفظ نمایند آنها را مضروب و بعلاوه موهای سر آنها رامیکنند که هیچ درنده حیوان وحشی اینکار را نخواهد کرد ، از همه بدتر عمل دولت سپهبد زاهدیست که برحسب ظاهر هم تعقیب ننموده و اقلا از این پنجاه نفر دو نفر رادستگیر و تحت تعقیب قرار دهد بعلاوه از همان عده بعداز آن حسن خدمت در دادگستری وارد خدمت شدند چون از کارمندان وزارت دادگستری بودند ، خدا نکندکه قاضی هم در میان آنها بوده باشد!.

آقای لطفی دیگر چند روزی بیش در این دنیای پرمحنت نمانده فوت مینمایند ونام نیك او در تاریخ باقی خواهدماند لطفی از حیث تحصیلات فقه و اصول درجه اجتهاد و روشن‌فکر و آزادی‌خواه بتمام معنی بود که مجله (الاسلام) را دایر و منتشر کرده‌بود ودر حزب دموکرات وارد و از مبرزترین حزب دموکرات و از همان ایام نسبت بیکدیگر علاقه‌مند بودیم و در ترویج مجله (الاسلام) من نهایت جدیت را می‌نمودم .

مرحوم لطفی در نتیجه مسافرتهای مداوم به تمام نقاط مملکت و رسیدگی بکار های متصدیان امور در ولایات خاصه دادگستری فوق العاده باقدرت و رشیدانه وبدون ملاحظه اظهار نظر و تعقیب می‌نمود ، در دادگستری در محاکمات وزراء که از مستشاران عالیرتبه

دیوان عالی تمیز تشکیل میگردید ، عده‌تقریبا سی‌نفری قادر نبودند روی نظر مرحوم‌لطفی اظهارنظر نمایند برای اینکه استدلال‌مرحوم لطفی از سایرین قوی‌تر و ناچار تسلیم نظر و رای او میشدند .

میدانم خوانندگان عزیزازخواندن‌جریان فوق متاثر و افسرده و روحشان‌معذب میگردد لذا برای اینکه‌ازحال و تاثر رهاینده‌شوند یك محاکمه تاریخی دیگریرا ذیلا نقل مینمایم .

یکی از محاکمات تاریخی ، محاکمه‌خروسی است‌که باعدام محکوم گردیده بود عجیب‌ترین محاکمه‌ای‌که در تاریخ دنیا رخ‌داده در سال ۱٤۷٤ محاکمه یك خروس در شهر بال (سویس) بود ، این خروس متهم‌بود که تخمی‌که گذارده برای بشریت زیان‌آور است چنانچه دادستان در ادعانامه خود ذکر کرده و تقاضای اعدام نموده درحالیکه خروس را در قفسی گذاشته بودند و تخم کذائی هم در کنارش بود و بچشم میخورد.

دادستان ادعانامه خود را علیه خروس قرائت کرد و تقاضای اعدام اورا نمود ، دادستان در ادعانامه خود ، اتهام بسیارسختی به خروس داد و خاطرنشان ساخت که اگر تخم این خروس بشکند ماری از آن بیرون می‌آید که بشریت را نابود میکند ، دادگاه پس از رسیدگی به موضوع بخروس گفت آخرین دفاع را بکن ، خروس بیچاره گفت خروس که تخم نمی‌کند و بهمین دلیل‌که این تخم که دادستان اورابمن نسبت‌داده‌وتقاضای اعدام مرا نموده من تقصیری ندارم وآخرین‌دفاع را واگذار مینمایم بوجدان پاك هیئت محکمه .

هیئت محکمه پس از شور رای به‌محکومیت خروس داده این رای قابل‌تجدید نظر و مراحل دیگر نخواهد بود و این حکم‌در ملاء عام بموقع اجرا گذارده شدوخروس را اعدام کردند ، در آنحال بیچاره هرچه‌فریاد کرد من نر هستم ، مرغ تخم میکند ، و این تخم که در قفس است مال مرغ است نه مال من بجائی نرسید و اعتراض بیچاره خروس بجائی‌نرسیدورئیس‌محکمه‌نمی‌دانست‌که خروس تخم نمی‌کند و حکم بموقع‌اجرا رسید ؟ .

در سال ۱۸۱۹ میلادی یکی از نویسندگان روس کتابی بر ضدروش(الکساندر اول) نوشت و از تزار روسیه انتقاد نمود و این نویسنده تحت تعقیب قرار گرفت و محاکمه شد ، دادگاه پس از رسیدگی‌بهترین‌حکم را درباره متهم صادر نمود ، رای‌دادگاه که نویسنده مزبور نوشته خودرا کلمه‌بکلمه‌پس بگیرد و بهترین طریقه پس گرفتن را هم چنین اظهارنظر نمودند که اوراق کتاب رابخورد بطور صفحه بصفحه و حکم بموقع اجرا گذارده شد .

اجرای حکم در یکی از میدانهای بزرگ مسکو ، سکوئی احداث شده بودکه متهم را بآنجا بردند ، یکی از مامورین پلیس یك نسخه از کتاب مورد نظر را بدست گرفته و صفحه بصفحه بخورد نویسنده میداد ، ونویسنده مزبور اول بااشتهای خوبی که داشت صفحه کتاب را بصورت لقمه درمی‌آورد ومیخورد روز به نیمه رسید هم‌چنان کتاب خود ا حمیخورد ، نکته جالب این است که نیمی از کتاب را خورد و تمام کتاب سه روز طول کشید . چند روز نویسنده مریض ومرد.

در لوس‌آنجلس ـ آقای برمن، از زنش بدادگاه شکایت نموده و تقاضای جدا شدن از او کرد ، و نامبرده در شکایت خود مدعی گردیده بود که زنش باو میگویدباید غذای خودت را خودت به‌پزی واضافه‌نموده بودکه اگر قرار باشد من غـذای خودمرا خودم به‌پزم و زن برای من این خاصیت راهم نداشته باشد دیگر چه احتیاجی بـزن خواهم داشت ...!! دادگاه پس از رسیدگی حکم طلاق را صادر نمود .

رای دادگاه ـ یکی از دادگاه‌های شیکاگو بنا بر تقاضـای زنـی از شوهرش رسیدگی نموده و حکم طلاق صادر کردفقط شوهر تقاضا نمود که اجازه داده شود .سگ خانوادگی راکه نزد همسرش خواهد بودهفته یك بار به‌بیند و دادگاه با تقاضای مزبور موافقت نمود .

«کارولین وانریك» ستاره سینمای امریکا از شوهرش بدادگاه شکایت کرد و تقاضای طلاق نمود ، وی در شکایت خـود نوشته بود ، که شوهرم از دقیقه‌ای که بمنزل میآید صندلی خود را مقابل تلویزیون گذاشته وتمام مدتی که تلویزیون برنامه‌دارد به‌تماشای آن مشغول است و حتی غذاهای اورا هم باید کنار تلویزیون برای او ببرم بعبارت دیگر او با تلویزیون ازدواج کرده است نه بامن ، لذا بااین نحو زندگی برای من غیر قابل تحمل شده است ... دادگاه به تقاضای خانم (کارولین) رسیدگی کرده‌وچون‌شکایت را وارد دانسته حکم طلاق صادر نمود .

ازدواج عاشقانه بهتراست یاازدواج‌عاقلانه ـ دوشیزگان بادقت بخوانندوسرمشق خود قرار دهند .

«برناردشاو» نویسنده شوخ‌انگلیسی در یکی از کتابهای خود کنایات خوش مزه احتیاجات زن را در سنین مختلف عمرچنین بیان کرده‌است : «بیست‌سالگی‌زیبائی، سی سالگی محبت ، چهل سالگی عقل ،پنجاه سالگی پول ، شصت سالگی گرز ! اگر از جنبه شوخی و مزاح گفته «شاد بگذریم حقیقت امر همین است که‌عواطف‌واحساسات و احتیاجات زن و تمایلات او در سنیـن مختلف عمر دائما درتغییراست و این‌تغییرات در کلیه زنان جنبه‌های مشترك و بارزی‌دارد. دوشیزگـان جوان کـه تازه پا بسن بلوغ

میگذارند و بسن ۱۵ و ۱۶ سالگی میرسند یکباره متوجه تحولات عظمی در افکار و احساسات خود میشوند ، در این مرحله از زندگی احساسات عاشقانه کلیه افکار کودکانه دیگر تحت‌الشعاع قرار میدهد ، ولی عشقی که در این مرحله مورد توجه است بیشتر جنبه ایده‌آلی و خیالی دارد ، دوشیزه‌جوان در این سن به بعضی از هنرپیشگان سینماها علاقه‌مند میشود ، یاجوان زیبا و رعنائی رادر عالم خواب و خیال معشوق خود فرض کرده و باخیال او خودرا مشغول و سرگرم میدارند .

کمتر دختر جوانی و زیبائی دراین مرحله از عمر بفکر یك ازدواج عاقلانه‌صحیح و منطقی‌میافتدمگردخترانیکه‌به‌سینما نمیروو یا اگر هم میروند خیلی بندرت ، دوشیزه های طبقه اول هر خواستگاری مناسب‌برای‌او پیدا میشود جامع جمیع شرایط معشوق خیالی او نیست و زیبائی و ثروتش باندازه‌بی‌حدوحصر خیالات جوانی او نمی‌رسد ، اگر چنین دختری بین سنین ۱۵ و۱۶سالگی‌ازدواج کند خیالات و اوهام جوانی او بتدریج جای خودرا بحقایق مادی زندگی‌می‌دهد ولی برای دخترانی‌که از سن ۱۸ و ۲۰ می‌گذرند «معشوق زیبائی»دیگرمعشوق‌زیبائی نیستند بلکه معشوق ثروتمند است .

دختر بیست ساله مردیرا می‌پسندد‌که در حدود سی سال داشته باشد ، هیکل و زیبائی دیگر برای او در درجه دوم‌اهمیت‌قرار دارد و مهمتر از او ثروت است که مورد نظر دختر خواهد بود ، ازدواج‌دوشیزگان جوان اگر از روی عقل و حساب باشد بمراتب بهتر از ازدواج عاشقانه است.زیرا به تصدیق روان‌شناسان اول زندگانی زناشوئی مورد توجه واهمیت‌است وزندگی‌زناشوئی را هرگز نمیتوان براین پایه سست بنیان استوار ساخت ، شصت درصد ازدواج‌های عاشقانه با شکست و نابودی و از همه مهمتر (ناکامی) منجر میگردد ، زیرااحساسات‌تند وگرمی‌که دو عاشق را ازنقطه نظرجوانی و غلیان جنسی بهم علاقه‌مند میسازد مانندعطش سوزانی است‌که بایك‌جرعه‌آب‌خاموش خواهد شد و پس از مدت خیلی کوتاهی‌عاشق و معشوق‌که اکنون زن‌وشوهر شده‌اند کم‌کم حس می‌کنند که نسبت بهم حرارت وعشق سابق را ندارند و همین احساس‌مقدمه اختلاف و احتراق وجدائی است خاصه‌اگردختر در شب‌نشینی‌های بازیهم وارد باشد خیلی زود تفرقه حاصل میگردد امان ازاین‌معاشرتها که منجر بخودکشی‌ها میگردد .

اما ازدواجی‌که برپایه عقل استوارباشد چون دیگر احساسات در آنجا راه نخواهد داشت ، خیلی‌بندرت بشکست‌منتهی‌میگردد ، زیرا در چنین ازدواجی تناسب زندگی مادی و توافق اخلاقی دردرجه اول‌اهمیت قرار می‌گیرد و عشق و شهوت در تمام زندگی زناشوئی مقام دوم را اشغال‌میکنند ، بنابراین دختران جوان‌که‌بخواهند در زندگی زناشوئی سعادت‌مند شوند مانندمسئله ریاضی آتیه و دوام را درنظر مجسم

نموده عقل را برعشق رجحان میدهند .

دختریکه از سن بیست و پنج سالگی گذشت ودر چنگال اوهام و خیالات خارج از تفکر حاضر به ازدواج منطقی نشدکم‌کم می‌فهمد که‌از قافله زندگی عقب‌مانده است و این شکست اورا بیدار میکند وایده‌آل زیبائی و ثروت جای خودرا بدست حقیقت و منطق میدهد ، ولی افسوس دیگرعمر رفته باز نخواهد و چه بسا دخترانی‌که پس از این سن دیگر شوهری با حد اقل‌شرایط مناسب نمی‌یابند و آرزوی شوهر کردن را باخود بگور میبرند .

دختران جوان پس از ازدواج‌بیش‌از همه‌چیز بزیبائی خوداهمیت میدهند ، و این توجه واهیمت نه فقط بخاطر جلب‌شوهراست بلکه بیشتر برای رقابت بادیگران‌است. خانمهای جوان موقعی که در مجلسی‌حضورمی‌یابند میخواهند از دیگران زیبائی‌تر جلوه‌کنند ، و نیز وقتی‌که در خیابانی راه‌میروند ، میخواهند زنان دیگر بخوشگلی و زیبائی آنها رشک ببرند ، البته در پشت‌سراین میل ظاهری تمایل باطنی دیگری نیز وجود دارد و آن این است‌که‌خانم‌های‌جوان‌میل دارند مردان دیگر هم به‌زیبائی آنها تحسین کنند و مورد توجه وتظاهر هم‌بنمایدو این اشتباه‌است‌برای اینکه‌همین‌وسوسه‌ها مقدمه پرتگاه است‌که نمیتوان محفوظ بماندو با این خیالات انتظار دارد شوهرخودشان از توجه بازنان دیگر منصرف باشندوالبته‌این در مقابل خواسته خود بی‌مورد خواهد بود .

زنان از سن سی‌سالگی ببعد زیبائی‌نقش اساسی را در زندگی زن بازی‌نمیکند، در این مرحله از سن جنس لطیف بیشتر به‌محبت واقعی از طرف شوهر خود احتیاج دارد و از این‌که شوهرش ممکن است‌متوجه‌زنان جوان زیبائی‌دیگر بشودناراحت‌میشود، علاقه زن نسبت به زندگی خانوادگی بیشتردر این مرحله تجلی میکند و برای بوجود آوردن و تربیت اولاد بهترین سنین عمر ازسی‌سالگی به‌بعد است .

«بت‌دیویس» ستاره زیبا و قدیمی‌سینماکه حالا پیرو پاتال‌های هولیوود است میگوید «زندگی زن در ۳۰ سالگی شروع‌میشود و تمام لذت زندگی را بعد از این سن میتوان درك‌کرد» ستاره پنجاه‌ساله‌سینمادر این خصوص شخص خودرا مثال‌می‌آورد و میگوید تا ۳۰ سالگی ده بار عاشق شدم،سه بار شوهر کردم ولی لذت عشق و محبت زندگی را پس از ۳۰ سالگی درك کردم ویقین دارم زنی‌که بتواند نسبت بیك مرد محبت حقیقی برخوردار شودباید زن بیش‌از ۳۰ سال را نگیرد ولی دفاع وی از هم‌جنسان و هم‌سن‌هایش این حقیقت‌راکتمان‌نمی‌کنند که هرچه بر عمر زن افزوده شود از احساسات عاشقانه‌اش و محبت کاسته‌شده حرص وطمعش به پول ومادیات‌افزایش

می‌یابد ، و این موضوع نود درصد است .و بهترین تجربه و امتحان را در زندگانی عشقی و بی‌پروائی و احساساتی ستاره‌گان‌سینمائی باید یافت برای اینکه این طبقه از جنس های لطیف با نوع های مختلف مردچه جوان و چه کامل برخوردارند و میتوان گفت‌که در آنها ابدا خودنمائی ویاخودداری‌از حقیقت نسبت بزندگی وجود نخواهد داشت وبهمین مناسبت ازآنهاپایه‌استدلالات‌را گذاردیم .

با مراتب فوق میتوان پایه فحشاءرا بدست آورد برای‌اینکه ازموعد زناشوئی که گذشت زن دوشیزه متوجه جنسی‌گردیده‌مرد جوانهم که آماده برای جلب و خواهان است بهم نزدیك شده از این‌جا پایه فحشاءگذارده میشود ، حالابرای‌اطلاع‌خوانندگان هر دو طبقه فحشاء چیست . و چگونه پیداشده بشرح ذیل نقل مینمائیم .

دانشمندان رشته‌های مختلف که‌متعرض مسئله فحشاء شده‌اند هرکدام‌بنوعی کلمه (فحشاء) را معنی و تعریف کرده‌اند(مسیو دیورفور) مورخ‌معروف‌کتاب‌قطوری در شش جلد راجع به فحشاء و تاریخ آن‌تالیف و طبع کرده است در تعریف فحشاء مینویسد «بسلیقه من فحشاء عبارت است ازتمام اعمال منافی اخلاق و عفت‌که تن‌آدمی بآن مشغول میشود » ولی این تعریف راناقص میدانند زیرا درضمن آن اشاره به‌جنبه حرفه و مالی فحشاء نشده است .

دانشمند دیگری بنام (کلیانی)میگوید زن فاحشه کسی است‌که در مقابل وسیله که برای امرار معاش دریافت میکندلذات جنسی بفراخور آنچه‌که گرفته است بدیگری می‌بخشد - (مسیو بلاش‌کو) درکتاب بهداشتی معروف خود می‌گوید . «فحشاء یك نوع از روابط جنسی خارج اززناشوئی است که محرك یکی از طرفین‌یعنی زن فقط کسب و وسیله معاش است‌نه‌رغبت‌به لذت و شهوت‌رانی ... - ولی جامع‌ترین تعریف فحشاء همان است که رومیان قدیم‌قائل بوده‌اند و می‌گفتند فحشاء یعنی‌واگذار کردن تن خود در مقابل پول بدیگری‌برای‌شهوت‌رانی و اطفای غریزه جنسی ، فاحشه یعنی زن یا دختری که فروش تن خودراحرفه و کسب خود قرار میدهد ...

فحشاء از چه زمانی پیداشد -جمعی‌از دانشمندان علم‌الاجتماع میگویند ازهمان زمان‌که بشر پیدا شد، گروهی این عقیده رامبالغه‌آمیز دانسته اظهار میدارند که فحشاء از زمانی پیدا شدکه بشر وارد مرحله تمدن‌گردید ، برای اینکه هر قدر بشر رو به تمدن برود عقایدش سست‌تر و هواوهوسش آزادو بیشتر میشود .

فحشاء را سه نوع دانسته و قائل‌شده‌اند! فحشاءمذهبی ، فحشاءمهمان‌نوازی، فحشاء معمولی ، شکی نیست که فحشاءمذهبی یکی از قدیم‌ترین مظاهر فاحشگی بوده و تاثیر عظیمی در رواج فحشاء بمعنی‌کنونی داشته است ، در کشورهای عهدقدیم

مانند بابل و فنیقیه و یونان و روم و غیره که بت‌پرستی رواج داشته یکی از قربانیان پسندیده که دخترها تقدیم خدایان می‌نمودند این بود که در (معبداله) حاضر میشده و بکارت خودرا قربانی میکردند و این عمل بدست کشیش‌های معبد انجام میگردید و بعد خود را در مقابل پول گرفتن دراختیار مردان گذاشته وجوه دریافتی را هم بنام قربانی تقدیم معبد می‌نمودند .

بطورکلی فحشاء کنونی که تاریخ بسی قدیمی دارد از اختلاط و امتزاج فحشاء مذهبی ، فحشاء مهمان‌نوازی بوجود آمده‌است ،

(هردوت) مورخ شرح مبسوطی راجع باین فحشاء در بابل نوشته میگوید که «برهر دختری و زنی بابلی واجب بود که اقلا یك بار در حرم معبد خودرا در اختیار مرد بگذارد ، غربادرباغ معبد گردش میکردندو مطابق ذوق و سلیقه خود دختر و یا زنی را انتخاب میکردند ، و بر زن واجب بود که تسلیم آن مرد بشود ولواینکه اجرت ناچیزی دریافت نماید . این عمل چه در بابل و چه در کشورهای دیگر در اوایل کار عبادت و جنبه خالص مذهبی داشته که کشیش ها تبلیغ میکردند .

بمرورزمان در زندگی آدمیان کمترچیزیست که مرور زمان رنگ دیگری بخود نگیرد و تغییر رویه ندهد ، چندی بعدجنبه خالص این عمل شنیع با جنبه شهوترانی و حرص مال بهم آمیخته ، فحشاء بس پردامنه و ننگین بوجود آورد چنانکه راجع بزنها و دخترهای فنیقیه در تاریخ میخوانیم که اگردر اول کار محض خدمت خدایان و تقدیم قربانی تن خودرا آنهم فقط یکبار بمردی عرضه میداشتند بعدها به یکبار قانع نشده بلکه بهرمردی میرسیدند اظهارتمایل میکردندو پولی راکه می‌گرفتند دیگر بصندوق معبد نمی‌دادند و از این راه برای خود جهیزیه فراهم میکردند ودر سایه چنین جهیزیه بود که میتوانستند پس از سالها فاحشه‌گی شوهر کنند .

بطوریکه ملاحظه میکنید فحشاء درواقع مقداری برای ازدواج مشروع بوده و شگفت آنکه نظیر آنچه هزاران سال پیش در فنیقیه رواج بوده هم‌اکنون در کشور شمس طالع یعنی ژاپون معمول میباشد ،بدین معنی که بسیاری از دخترها قبل‌ازاینکه شوهر بکنند سالها مشغول فحشاء میشوند ،این عمل در نظر ژاپونیها بقدری است که آنرا ابدا عار و معصیت نمی‌دانند و در نظرژاپونیها لکه ننگی از این عمل دامان دختر نمی‌نشیند که موجب عدم خواستگار وزناشوئی گردد بلکه مردان طالب چنین ازدواجی هستند که دختر دارای سرمایه‌قابل‌توجهی میباشند .

یکی از وزراءکه مدتی‌هم سفیر ایران در فرانسه بودبرای من (نویسنده) کتاب نقل میکرد «در فرانسه بقدری این عمل‌فحشاء شایع است‌که حتی در میان زنهای

شوهردار نیز شیوع دارد زنی که رفیقش‌رادر منزل پذیرفته و در اطاق مشغول عیش است وقتی شوهرش وارد منزل میشود ومیخواهد باطاق خانم برود می‌بیند کلاه مردی روی چوب‌رخت مقابل اطاق خانم‌آویزان است متوجه میشود که خانمش‌مهمان دارد و از همانجا برمی‌گردد و بیرون‌میرود.

در تاریخ بسیاری از کشورها می‌بینیم‌که فحشاء مذهبی بامرور زمان بصورت فحشاء معمولی درآمده من‌باب مثال کافی‌است بتاریخ یونان قدیم اشاره شود که از ستایش‌اله «افرودیت» در معابد بعدها کارفحشاء بجائی رسیدکه در سال ۵۹٤ که‌تمدن یونان دراوج ترقی بود که خود دولت‌فاحشه‌خانه‌هائی دایر کرده بود ، فحشاء مذهبی‌از یونان بروم رفت و تدریجا بصورت قبح‌ترین‌شکل فحشاء درآمد ، اکنون در تمام ممالك دنیا این موضوع شیوع دارد حتی درممالك‌اسلامی . که یکی هم ایران‌است که بعلاوه (شهرنو)که میتوان گفت محل معین و تااندازه‌ای رسمی است که مامورین پلیس مراقب اوضاع و احوال واردین و خانه‌هامیباشند ، همین خانه‌ها غالبا در شب‌های جمعه و ایام‌عزاداری‌باهمان پول‌روضه‌خوانی‌میکنند و نیز از همین زنها بشوهرمیروند .

بعلاوه چنین محله معینی در تمام‌شهر بعضی خانه‌دارهائی هستند بنام «نجیب خانه) که بیشتر در این خانه زنهای شوهردارکه باصطلاح (مترس) فلان‌وزیر ، وکیل ، و غیره میباشند طبق قرارداد قبلی در ساعت‌های معینی باهم مشغول میشوند که هم زن میداند که شوهرش این‌کاره است و هم مردمیداندکه زنش اینکاره است .

اکنون مختصری هم راجع به‌فحشاءمهمان‌نوازی» مینویسیم ، مقصود از فحشاء مهمان‌نوازی این بودکه صاحب و میزبان‌برای راحتی وآسایش وجلب‌محبت‌وسخاوت مهمان نه‌تنها مسکن و خوراك و وسیله نقلیه‌و غیره دراختیار او میگذاشتند بلکه زن و دختر و خواهر رسیده خودرا هم تسلیم‌مهمان میکردند ، فحشاء مهمان‌نوازی هم مانند فحشاء مذهبی سابقه بس قدیمی داردکه منتهی بقرون اولیه تاریخ میشود ، آنچه مسلم است این قبیل فحشاء در میان قوم‌اسرائیل هم رواج داشته ودر کتاب«مقدس» مطالبی راجع به فحشاء مهمان‌نوازی‌یهودیان‌اولیه تاریخ تمدن بشر میشود . وحتی در موران تورات انبیاء بنی‌اسرائیل درج است .

البته این افراط در مهمان‌نوازی دراول کار فقط جنبه مهمان‌دوستی و غریب نوازی داشته و بعد هم مانند فحشاء مذهبی‌تغییرماهیت داده و بصورت فحشاء رسمی درآمده است ، در سرزمین فلسطین کاربجائی رسید که متصل‌بدیوارهای معبدبزرگ یهود ، خانه‌هائی دایر گردید که در آنهادختران در مقابل پول‌مرتکب فحشاءمیشدند دختران و زنهای جوان اعم از مردم محل باغربا و اسیران در کوچه‌ها راه می‌افتادند و

با اداها و اطوارهای زننده و وقیح مردهارابتور انداخته مورد استفاده قرار میدادند، اولیای دولت وانبیاء اسرائیل بااین‌گونه‌فسادمبارزه میکردند ولی کمترین نتیجه حاصل نمیشد گاهی برای‌توسعه فحشاءمجازات‌های‌شدیدی اجرا میکردند ، زنهای اسیر راهزار هزار میکشتند ، داستان اعدام ۳۲ هزار نفراز زنهای اسیر مادونیان معروف است) .

از اوضاع کشور پهناور روسیه وطرز زندگی و عادات طوایف و اقوام‌مختلف که در آنجا ساکن میباشند ،که ازنوشته‌های‌خود روسهاکه فحشاء مهمان‌نوازی قبل از انقلاب در میان بعضی از طوایف متنوعه‌ساکن روسیه و هم‌چنین درین‌گروهی ازخود روسها رواج داشته و شاید هم‌هنوزدرمیان(اوسیستن)های ساکن قفقاز و روسهائیکه‌در اقصی نقاط شمالی سیبری زندگی میکنندمعمول باشد ، مخصوصا در سیبری مدتها است که جنبه مهمان‌نوازی خالص خود رااز دست داده و رنگ نفع‌جوئی و آزمندی بخود گرفته است ، و این بیشتر برای‌آنست‌که مردم سایر جاها را بطرف خود جلب نمایند .

در بعضی از نقاط مثل روسیه‌مرسوم‌بودکه صاحب‌خانه اطاقی به مستاجر اجاره میدادکه علاوه بر اثاثیه و لوازم زندگی‌که‌به مستاجر میدادند زن و دختر را هم در اختیار مستاجر میگذاشتند و البته از این‌بابت کرایه بیشتری میگرفتند با تغییرمستاجر تغییری نسبت به مستاجرین جدید روی‌نمی‌داد ، و اگر هردو روز هم مستاجر جدید می‌آمد کار بهمان منوال بود که بود ، درمنزلگاه‌های بین راه مخصوصا در جاده‌هائی که معبر کارگران معادن طلا بود صاحبان‌منازل بهر مسافری یك شبه اطاق میدادند و بهمین ترتیب رفتار میشد .

فحشاء مهمان‌نوازی در اروپا بصورت خانوادگی درآمد ، ودر بعضی ازممالك مانند اطریش (عهد سلطنت ماری‌ترند) و درانگلستان و فرانسه و غیره توسعه عظیمی یافت ، در فرانسه بطوریکه ذکر میشود اگرزنی شوهردار رفیق از یك تا چند داشته‌باشد از (مد) خارج است وابدا قبحی برای آن‌قائل نیستند ، چنانچه خانواده‌ای برخلاف‌این (مد) رفتار نماید آنرا(امل) مینامند،بدبختانه‌این (مد) بایرانهم سرایت کرده است‌که زنها طوری لباس پوشیده و بیرون میروندکه ازکمر به بالا تخت و از پا تا بالای زانو هم لخت‌که‌گاهی در اتوبوسها تا می‌نشینند تاوسط موضع نمایان است و این رویه و طرز آمدن در خیابانها خود یك نوع فحشاءاست‌که مردها مخصوصا جوانها را بخود جلب مینمایند ، و اکثر طبقات بالا با دارای یکی‌دوتا رفیق قناعت نمی‌کنند هر چیزی تازه بتازه‌اش خوب است ، چنانچه مرد های آنهاهم دارای یکی دوتا مترس میباشند و این است نتیجه تمدن قرن بیستم یا قرن اتم .

در یکی از جراید یومیه یا مجله‌طهران خواندم که در انگلستان جمعیتی بنام (عریان) تشکیل شده که اعضای آن تمام زن‌ودخترهای بزرگ میباشند و یکی از شرایط عضویت آنست‌که باید در آن محوطه عریان‌بتمام‌معنی باشند و تعداد این جمعیت را که (من نویسنده) بخاطر ندارم‌که پنجهزار ، نفربود یا پنجاه هزار نفر که فقط (لرد)ها حق ورود دارند برای اینکه دیگران قدرت مبلغ‌ورودیرا نخواهند داشت (اینهم یکی از جنایات سرمایه‌داری) در طهرانهم گفته شددر خیابان پهلوی جاده شمیران محلی برای این نمایش‌که فحشاء بتمام معنی میباشدتاسیس شده بود که باسروصدای روحانیون دولت جلوگیری و مانع میشود ، معلوم‌میشودکه اگر اعتراض نشده بود دایر و دارای عضو زیادی از زنان عریان بود .

ودیگر از عمل فحشاء آنست که‌دخترهای از سن دو وسه سال به بالا را طوری لباس می‌پوشانند که زیر کمر و(تنکه)اش نمایان است مخصوصا دخترانیکه از حیث اندام بدنی قابل توجه باشد و آماده‌مینمایند تا بتوانند در جمعیت (عریان)داخل شده و مورد استفاده قرار گیرند .

نظر بمراتب فوق‌الذکر بخانواده‌هائیکه دارای این امتیاز (مد) نشده‌اندسفارش و نصیحت میکنیم‌که خودرا از شر مفاسداین‌فحشاء (مد) برکنار و نجابت و اصالت خود را حفظ نمایند و بگذارید شمارا (امل)بدانند نه نام عصمت و عفت‌فروش آسایش، سلامتی ، احترام ، بزرگواری در این طرززندگانی خواهد بود .

فحشاء قبل از اسلام درمیان اعراب‌بقدری شیوع بود که حتی دوشیزگان از سن هفت و هشت سالگی وارد این عمل‌میشدند و اعراب هر دختریکه بدنیا می‌آمد اورا زنده بگور میکردند . تااینکه حضرت(محمدص) مبعوث گردید پس از اعلان بمردم که اگر میخواهید رستگار شویدبگوئید(لااله‌الاالله) «قولو لااله‌الاالله‌تفلحو» سپس احکام یکی پس ازدیگری اعلام‌گردیدکه منجمله ازدواج دختران بسن (نه) ساله و تعدد زوجات بشرط عدالت تا چهارومتعه‌هرچندکه مردوزن خواستار باشند و این احکام برای آن بود که جلوگیری ازفحشاءبشود و ضمناً مجازات برای فحشاءکنندگان معین گردیدکه زن‌و مرد زانی و زانیه را درمیدانهای عمومی یکصد تازیانه حد بزنند و زنها را در جوالی صد تازیانه میزدند ، این‌نحو مجازات بکلی جلوگیری از فحشاء نموده و دیگر اعراب دست از زنده بگورکردن دختران کشیدند و علت عمده‌اش این بودکه دختر میدانست‌که در سن (نه)سالگی‌بمرد خواهد رسید باین جهت دیگر دنبال فحشاء نمی‌رفت و بعلاوه آن مجازات رسواکننده هم‌که در جریان و عمل میشد .

گفته شدکه در انگلستان بالاخره‌کار فحشاء بجائی رسیدکه برای زنهای بد

عمل مجازات شدید قائل شدند و آن آتش‌زدن زنهـــای فاحشه است‌کـه تااندازه‌ای جلوگیری ظاهری شده است ، بعقیده من‌بهترین مجازات همان دو قانون اسلام است که زن بدعمل وقتی‌که در میان مردم خود رابصورت مجازات بیشتر از نفس مجـازات منفعل و شرمنده میگردد ، همین طور دست‌سارق و سارقه راکه دست بریدند ودربازار و معابر عمومی گرداندند خود آن منظـره‌برای مردم عبرت خواهد بود ، بریدن یك دست آنهم مطابق دستور اسلام برای آنست‌که هـزاران دست از شر آن دست آسوده باشند ، نه اینکه برای سارق مهمان‌خانه‌بنام(زندان) قائـل گردنـد و آنوقت دستگاه انتظامی و شهربانی در جراید اعلام نمایـد«این هفتادوچهارمین بار است»که ... بنام دزدی دستگیر شده است و بدادگاه فرستاده‌شده ، دادگاه چه میکند ؟ همان‌کاریکه در موارد قبل از هفتاد وسومین بار کرده‌است؟

تمام دانشمندان مخصوصا علمـای‌علم‌الاجتماع از قبیل (دکتر گستاولبون) معتقدند که بهترین قانون برای انتظامات‌بشرهمان قانون اسلام است‌که کاملا از فساد و جنایات و فحشاء جلوگیری مینماید ،بهترین‌نمونه‌اش حکومت سعودی دراین قرن بیستم است ابن‌سعود جز این‌که احکام قرآن رااجرا مینماید کار دیگری نکرده است ، اگر جامه‌دان و شیئی دیگر در راه مسافرین‌افتاده‌باشدکسی قادر نیست حتی اورا باپا کناربزند که مانع عبور و مرور وسایط نقلیه نشود ،برای اینکه عربی بایك پای خود یك‌جامه‌دان راکه وسط جاده افتاده بود وباپاکنار زده ،وقتی‌که بحاکم اطلاع میدهدکه در فلان‌نقطه یك جامه‌دان افتاده بود چون در وسط راه‌بود دست نزدم ولی همین‌قدر باپا کنارزدم که مانع عبور ومرور نشود. شرطه یا حاکم‌سئوال‌میکند . باکدام پا ، عرب‌نشان‌میدهد، فورا حاکم پای اورا قطع و بعد هم جامه‌دان‌بصاحبش میرسد . این‌است‌که‌درتمام‌عربستان سعودی مردم از هر طبقه آسایش و مشغول‌کسب وکار خود میباشند ، دکان و درب خانه‌ها باز است برای اینکه (شحنه) بیداراست ، شما هم نسل‌جوان آینده‌اگرخواستید حکومت نمائید این طرز حکومت نمائیـدکه آسایش جامعه را دربر خواهد داشت و بعلاوه صدها هزار نفر با ملیونها مخارج درزندانهای طهران و شهرستانها بغیراز مخارج مستحفظین آنها بیهوده و صرف نخواهـدشد .

فصل چهاردهم

خاتمه کتاب در اظهار عقیده بنـام‌پندواندرز مخصوصا بزمامداران‌حکومت‌های (کمونیست ، سرمایه‌داری .

چون افراد میروند ، ولی ملت‌هاباقی میمانند و وظیفه هر فرد است که‌باندازه توانائی و فهم خویش از دوران زندگانـی‌خودکه در کوران سیاست های خارجی و داخلی وارد و تجربه و اطلاعات و پیش‌آمدهای ناگواریکه روی داده‌برای‌ملت‌جاویدان

که همیشه برقرار و باقی خواهد ماند بجا ویادگاری بگذارد .

من نیز که یکی از پروردگان این‌آب وخاك و مدیون و مرهون مملکت‌وملت خود بوده و میباشم این طور بفکرم رسیدکه بهر اندازه که میتوانم بواسطه تماس با تمام طبقات چه در سفر و چه در حضر، وچه‌در انقلابات تا زماننا‌هذا درمراحل هفتادو چند سال طی شده از عمرم‌که در سنیه باقی‌مانده است ، بدون پرده پوشی و ملاحظه برایگان دراختیـار ملت عزیـز خود خاصه‌جوانان حال و آینده بگذارم تا عبرت‌وپندی باشد ، ووقایعی راکه بعقیده خود دانستن‌آن برای هر فردی از افراد مردم ایران بسیار واجب و ضروریست ، همراه خود بخـاك‌نسپرده باشم ! .

من ادعا نمی‌کنم که تالیف کتاب‌من‌جامع‌ترین تالیفات‌مربوط‌بانقلاب ایران‌خواهد بود .

ولی میتوانم بگویم که چون مورخین و نویسندگان معاصر انقلاب ایران‌را از مشروطه گرفته‌اند ، ومن اولین انقلاب‌ایران‌را در زمـان سلطنت ناصرالدیـن‌شاه کـه بزرگترین انقلاب ایران خواهد بود بطورکامل و اکمل ظاهر و هویـدا گردیده بود دانسته‌ام ، لذا میتوانم ادعا نمایم و بگویم‌که آنچه را که من درباره تحولات ایران در مدت زندگانی خود مینویسم در هیچیك ازتالیفات معاصر باین روشنی و بدون ملاحظه دیده نشده است برای اینکه با محافظه‌کاری‌نخواسته‌اند حقایقی را برای جامعه ذکـر کرده باشند .

وقتی وارد خدمت دولت شدم وتماس بیشتری بارجال خودمانی پیداکردم ، کاملا برمن ثابت شد که اکثریت طبقه‌حاکمه‌از وزیر ، دبیر ، وکیل ، روحانیون ، روزنامه نگار ، وعاظ ، رجال ، سیاست‌مداران‌وغیره‌و غیره همه از یك قماشند ، دین ، وطن ، ایمان و همه چیز در نظر آنها بقدر بال پشه‌ومگس ارزش ندارد ، معبود و مقصود و مسجود همه زور وزر است ، وهرکس‌مقاصدپلید آنها را تامین کند بنده‌وار ، دروغ و تقلب وریـاکاری آنهـم باسلوب رزالت وبی‌شرفی و جاسوسی سرمایه‌زندگی‌ومحصول این مکتب فاسد میباشد .

در دوران آزادی‌خواهی خود چه درمجاهدت و چه مهاجرت هرقدر بیشتر نزدیك و وارد شدم ، کسانیرا دیدم که در لباس‌و ماسك آزادی‌خواهی‌دلال سیاسی‌میکردند که حاضر بودند منافع مملکت خود را برای‌خوش آیند مقامات خارجی و داخلی فدای پول و منصب نموده و از هیچگونه رزالت‌و پستی و فرومایگی روگردان نباشند .

در اینجا بی‌مناسبت نیست نمی‌دانم‌که‌پیشنهادیرا کـه آقای مصطفی فاتح در عصر پهلوی زمان تاج گذاری رئیس شرکت‌نفط‌مینماید بشرح ذیل بنام ظروف (مطلا) ذکر نمائیم .

بدبختانه بواسطه کوته نظری متصدیان‌امر بروفق مصالح مملکت و ملت آن‌پیشنهاد انجام نگرفت و بجایش ظروف مطلا گذارده،پیشنهاد ، این بود که هنگام تاج گذاری شاه فقید شرکت نفت درصدد برآمد کـه‌حسب‌المعمول هدیه‌ای تقدیم دارد ، وآن ایام میان طهران و اهواز راه شوسه نبودو چنانکـه میدانیم راه خرم آباد هم وجود نداشت و من (فاتح) فرصت را مغتنم‌شمرده‌بااولیای شرکت نفت تلقین کـردم . بجای هدیه‌خصوصی راه طهران و اهواز را شوسه‌کرده بشاه و ملت ایران هدیه که بهتریـن یادگار خواهد بود .

بااینکه پیشنهاد مزبور متضمن مخارج‌هنگفتی برای شرکت بود ، که تنها هزینه نقشه برداری و مطالعات مقدماتی آن بـه‌یکصد هزار لیره تقریباً میرسید ، معذالـك پیشنهاد من باموافقت ضمنی تلقی گشت ودر مرحله اول شرکت پیشنهاد مرا تعدیل کرده و باولیای امور اطلاع داد که حاضراست‌بهزینه خود نقشه برداری و مطالعات مقدماتی راه مزبور را بنماید .

عوض اینکه درباریان ورجال کوته‌نظرمادی طلب ، از پیشنهاد شرکت استفاده کرده و پافشاری نمایند تاهمه هزینه ساختن راه راشرکت قبول نماید ، مدعی شدند که بهتر است در چنین موقعی شرکت‌هدیه بخصوصی‌تقدیم نماید و صحبت نقشه برداری و راه سازی را بموقع دیگر محول نمایند ، نتیجه‌این شد کـه تملق گوئی و خـــود شیرینی برنیت پسندیده‌ای غلبه کرد و شوسه کردن‌راه اهواز در اثر کوته نظری و دسایس آنها بچند تیکه ظروف مطلا که برای تزیین میزناهار خوری ساخته شده بود و چند هزار لیره بیشتر نمی‌ارزید تبدیل یافت و ملت‌ایران از یك استفاده رایگان محروم ماند ؟.

مقصود استحضار ملت ایـران از فسادطبقه حاکمه و متوجه ساختن آنان باین‌نکته است‌که تاسررشته کار بدست این‌گونه مردم‌بی‌وجدان بوده و هست تمام راههای سعادت برروی مردم ایران از هرحیث بسته میماند.و تایك طبقه بخصوص بااین روح شریر و خبیث درصدد پایمال کردن حقوق مـردم‌ایران میباشند ، نباید انتظار و امیدی‌باصلاح اوضاع کشور پیدا کرد ، این بود نگارش‌آقای فاتح ...

چـرا درباریان آن روز تـاج گذاری‌نخواستند یك چنین پیشنهاد و عملی را که در آن بنفع مملکت و ملت بوده موردتوجه‌قرار ندادند بدو علت بوده ، اول برای‌اینکه نفع شخصی برای آنها نداشته است .

دوم . خوش وقت کردن و راضی‌نگاه‌داشتن رئیس شرکت و اولیای لندن برای منافع بعدی خودشان که باید استفاده ازهرحیث بنمایند ، سوم ، شاید از روحیه‌شاه بواسطه نزدیك بودن میدانستند که هدیـه‌تقدیمی چیزی باید باشد که در همان وحله

اول جلب نظر شاه را بنماید . چنانچه گفته‌شد ظروف مطلا موقعی که روی میز چیده شده بود فوق‌العاده جلب نظر کرده بود ،ولی عقیده من (نویسنده کتاب) آنست که اگر درباریان خائن و طماع روز حقیقت رابضمیمه پیشنهاد مزبور باعلیحضرت فقید عرضه میداشتند فوراً قبول و تاکید هم دراجرای آن میکردند .

دراین فصل سه ازدواج شاهانه را که‌اولی در دوران ولایت‌عهدی‌و دومی وسومی نیز در زمام داری مملکت انجام گرفته‌بشرح‌ذیل در بخش و خاتمه کتاب ذکر مینمائیم. ۲

اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی‌شاهنشاه ایران در تاریخ چهارم آبان ماه ۱۲۹۸ شمسی و اکتبر (۱۹۱۹) در طهران‌متولد شدند .

در سال ۱۳۰٤ درسن شش سالگی‌وارددبستان نظام طهران شده و در تاریخ ۱۵ خرداد در امتحانات نهائی‌شرکت و قبول‌شدند .

در سال ۱۳۱۰ برای‌تحصیل عازم‌کشورسویس شدند (کولژدوروزی)در شهر رول‌در نزدیکی ژنو تحصیل فرمودو پس از خاتمه‌تحصیلات در اردی‌بهشت ۱۳۱۵ به طهران بازگشتند و در همان سال وارد دانشکده‌نظام ایران شده و پس از دو سال تحصیل با موفقیت دوره دانشکده را بپایان رسانده‌و به‌اخذ درجه افسری نائل گردیدند ، پس‌از اخذ درجه افسری از طرف پدر تاجدار خودببازرسی آرتش شاهنشاهی مشغول گشتند، اعلیحضرت‌همایون در زمان ولیعهد خودباخواهر فاروق پادشاه سابق مصر ازدواج کردند ، پس از وقوع عقد مبارك در کاخ‌سلطنتی عابدین قاهره برای ایران حرکت مینمایند و روز دوشنبه ۲۷ فروردین(۱۳۱۸)آقای مجید موقر و مدیر مسئول روزنامه ایران چنین مینویسد : «دیروز سه ساعت‌بعد از ظهر شهر طهران بایك دنیا شوق و شعف ، و اهالی آن با احساسات شورانگیزو بی‌مانند و براستی باتمام قلب و روح‌خود، بامنتهای اشتیاق و محبت و علاقه‌ای که درنهاد داشتند موکب مبارك شاهزادهٔ جوان بخت خود والاحضرت همایون ولایت عهدو عروس معظم خود والاحضرت شاهزاده خانم فوزیه‌را با همراهان‌مفخم‌و والاتبارشان‌استقبال کرده و چشم همه اهالی که شادی کنان و خندان و خوش و خرم در تمام‌خطسیر موکب مبارك جمع آمده بودند به زیارت جمال بی‌مثال عروس فرخنده‌ی‌ایران‌روشن گردید .

احساساتی که از ایستگاه طهران‌گرفته‌تاکاخ گلستان از طرف اهالی . هنگام‌تشریف فرمائی و عبور موکب مبارك ابراز گردیددرحقیقت بوصف نمی‌گنجید و فرصت‌بسیار و ستونهای بی‌شمار برای تشریح آن لازم‌است ، بنابراین ما نیز درین‌جا فقط وظیفه یك خبرنگار را انجام داده جریان تشریف‌فرمائی را حکایت میکنیم .

اگر بگوئیم از صبح دیروز تمام شهرطهران در حرکت و شادی بود تعبیر صحیحی

کرده‌ایم ، براستی از آغاز صبح که برای‌تکمیل جشن و شادمانی عمومی هواهم صاف و آرام و مسرت بخش بود و شهر با روزهای‌دیگر تفاوت بسیار داشت ، و رفت و آمد در اولین ساعات صبح از تمامی ساعات روزهای عادی بمراتب بیشتر بود ، خیابانهائیکه درمسیر موکب مبارك قرارمیگرفت ازخیابان‌های دیگر بعلت طاقهـای نصرت و بعلت زیادی عده از اهالی کاملا مشخص بود ولی‌تمام شهر باکمال زیبائی تزیین یافته بود و شور و شعف درهمه‌جا احساس‌میشد ، هرچه‌ساعت میگذشت خیابانها پرجمعیت‌تر میشند، و مقارن ظهرعبوردسته های‌مرتب‌پیشاهنگان‌و دوشیزگان پیشاهنگ و صفوف دانش ـ آموزان جلوه و زیبائی خاصی به خیابانهابخشیده بود .

همین که اندکی از ظهر گذشت‌اتومبیل‌های بسوی ایستگاه طهران بحرکت درآمد، عدهٔ زیادی از مردم پیاده و سواره بطرف‌ایستگاه شتافته و طرفین خیابان های آنجارا از مدتی پیش ازظهر پرکرده بودند ، و نیزعده‌ای از مدعوین بودند که بالباس رسمی به مجلس باشکوهی که در آنجا به‌مناسبت‌تشریف فرمائی موکب مبارك و برای‌استقبال و پذیرائی در حضور اعلیحضرت همایون‌شاهنشاهی تشکیل‌شده می‌شتافتند، ایستگاه طهران با منتهای‌زیبائی آرایش یافته بـود،پرچمهای ایران و مصر همه‌جا نزدیك بهم و در کنار هم براثر وزش نسیم ملایم وفرح‌ـبخش در اهتزاز بود مشاهده دو طرف‌خیابان های ایستگاه وجد و نشاط بی‌اندازه‌ای درشخص ایجادمیکرد .

در تالار ایستگاه ـ تالار مجلل‌ایستگاه‌را بخوبی آرایش داده بودند ، و مدعوین که همه لباسهای رسمی مخصوص مقـــام‌و شغل و طبقه خود را پوشیده بودند باخانم های خود که بهترین و پاکیزه ترین لباسهاملبس بودند ، متدرجاً دراین تالار حضور داشتند ، این عده عبارت بودند از آقایان‌وزیران ، و امیران سپاه و افسران ارشد آرتش و شهربانی و نمایندگان مجلس‌شورای‌ملی و کارمندان عالی رتبه ادارات و روسای بنگاه ها ، (درآن موقع نویسنده کتاب .فرماندار شیراز و کفیل استانداری فارس و مشغول تهیه جشن بودم) هنوز دوساعت ازظهر نگذشته بود که این تالار بزرگ و بـا شکوه مملو ازجمعیت بسیار گردید و زیبائی‌خاصی بخود گرفت ، از طرف بنگاه راه‌آهن ایران از عموم مدعوین پذیرائی گرم ومحبت‌آمیز بعمل آمد و سپس درحدود دوساعت ویك ربع عموم حاضرین به بیرون از سالن‌در محل مقابل خط آهن رفته بـه ترتیب‌صف کشیدند .

توزیع مدال ـ دراین موقع بین تمام‌مدعوین یك مدال یادگاری بسیارزیبا وجالب توجه تقسیم گردید و همه از زن و مردمدالهارا بسینه خود نصب کردند و این خود بـر زیبائی مخصوص‌باین محفل مجلل بخشید .

این مدال شبیه بآرم ایران بود که دوشیردر دوطرف برسرپا ایستاده و با دودست خود تاج شاهنشاهی را نگاه داشته وسطآن‌در میان‌دو بیضی‌کوچك عکس‌والاحضرت شاهزاده خانم فوزیه ساخته شده بود و تمام‌مدال از فلز و بسیار ظریف و زیبا تهیه شده بود .

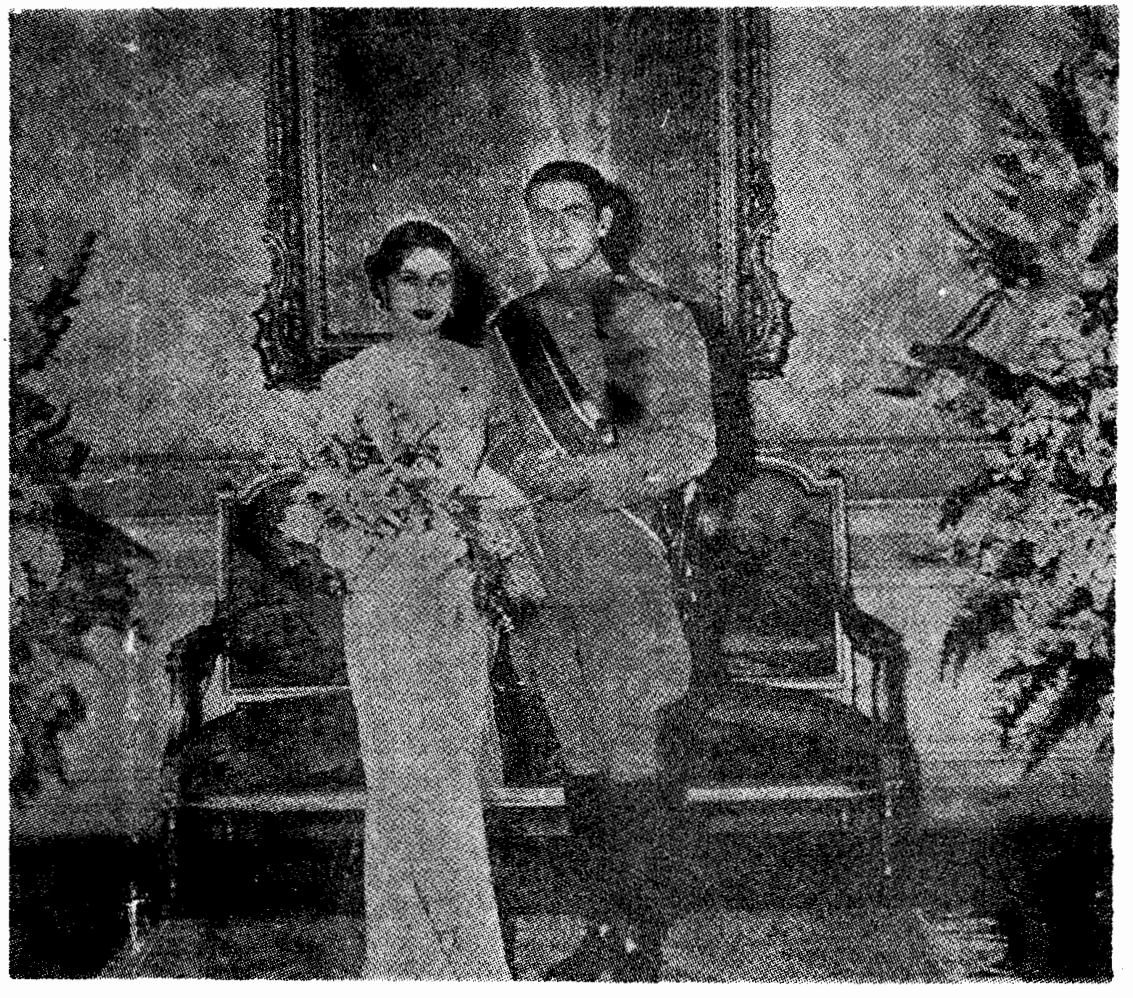

شاهنشاه و ملکه فوزیه

تشریف فرمائی موکب مبارك‌اعلیحضرت‌همایون شاهنشاهی ـ دو ساعت و چهل وپنج دقیقه بعد از ظهر موکب مبارك اعلیحضرت‌در بین کف زدنهای مسرت انگیز احساسات شاه پرستانه اهالی و هورا های پیشاهنگان‌و دانش آموزان به ایستگاه طهران نزول اجلال فرمودند ، یك گروهان با پرچم وموزیك مراسم احترامات نظامی را معمول داشت ، اعلیحضرت همایون‌به تالارمخصوص‌تشریف فرما شده سپس بایوان جلوی آن که مشرف برخط‌آهن‌و محل توقف قطارسلطنتی‌است نزول‌اجلال‌فرمودند والاحضرت‌شاهپور ها و اعضاء خاندان معظم سلطنتی و جناب‌آقای نخست وزیر و آقایان وزیران شرف حضور داشتند .

در دو قطار سلطنتی ـ در کنار صفحه‌ای که خط آهن در پائین آن قرار دارد ، درطول سالن بزرگ کنار خط مدعوین طبقه به طبقه‌صف کشیده بودند ، قدری دور تر نزدیك همین سالن یك گروهان با پرچم و موزیك‌قرار داشت ، افسران ارتش حاضر درایستگاه در مقدم این گروهان توقف نموده بودند.ساعت سه بعداز ظهر بود که‌همه چشمها بطرف پائین متوجه گردید ، سوتی زده شد ، ازخم‌جاده ترن باشکوه سلطنتی نمودار و پرچم مصر و ایران درجلوی آن مشاهده شد. این‌منظره بلافاصله شروع بکف زدن های‌حضار معلوم داشت که موکب مبارکی‌که همه‌دلهاباشتیاق بسیار درانتظارش بودند رسیده است ، بزودی این کف‌زدنهای پرشوربخارج‌از این محل ، به خیابانهای اطراف ایستگاه که پیش‌آهنگان و دانش آموزان در آن‌متوقف بودند و اندکی دور تر به آخر خیابان پهلوی که سیل جمعیت تا بدانجامنتهی شده بود سرایت یافت و مسلماً دراندك مدت این هیجان محبت آمیز به تمام خیابان‌های خطسیر تاثیر کرده معلوم داشت که موکب مبارکه نزول اجلال فرموده‌اند، وبزودی بلکه در همان لحظه این خبر مسرت بخش تائید گردید و همه شهر بخوبی‌دانستندزیرا به مجرد ورود قطار سلطنتی ایستگاه بیست ویك تیر توپ شلیك گردید .

تشریف فرمائی به ایستگاه ـ همین که‌ترن توقف کرد در میان این همه احساسات موکب مبارکه علیاحضرت ملکه نازلی وعلیاحضرت ملکه‌پهلوی و والاحضرت‌همایون ولایت‌عهد و والاحضرت همایون شاهزاده‌خانم فوزیه والاحضرت شاهزاده خانم فائزه والاحضرت شاهزاده‌خانم فائقه،و والاحضرت‌شاهزاده خانم فتحیه ، والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی ، والاحضرت شمس پهلوی وهمراهان معظم و ملتزمین‌رکاب علیاحضرتین و والاحضرتین پیاده شده و بایوان جلوی‌جایگاه مخصوص سلطنتی نزول اجلال فرمودند .

خیرمقدم از طرف‌ذات مقدس ملوکانه‌ـهمین که علیاحضرت ملکه نازلی به مقابل اعلیحضرت همایون رسیدند موزیك سرودملی مصر را بنواخت و سپس اعلیحضرت شاهنشاه ایران به علیاحضرت نازلی و والاحضرت شاهزاده‌خانم فوزیه‌و خاندان‌سلطنتی مصر خیر مقدم فرمودند ، سپس اعلیحضرت‌و علیاحضرتین و والاحضرتین برای‌استراحت بعمارت مخصوص نزول اجلال نمودند وخاندان معظم سلطنتی مصر و ایران نیزباتفاق مهمانان گرام و هیئت دولت و امراء لشگرو افسران ارشد و ملتزمین رکاب حاضر شدند .

تقدیم دسته گل ـ هنگامی که موکب‌مبارك از جایگاه مخصوص بطرف محوطه ایستگاه تشریف فرما شدند از طرف شهردارطهران خیر مقدم عرض دسته گل تقدیم

گردید ، سپس موکب همایون و مهمانان به ترتیب ذیل حرکت کردند .

اتومبیل اول - اعلیحضرت شاهنشاه و علیاحضرت ملکه نازلی .

اتومبیل دوم - علیاحضرت ملکه پهلوی و والاحضرت شاهزاده خانم فوزیه .

اتومبیل سوم - والاحضرت همایون ولایتعهد و والاحضرت شاهزاده خانم فائزه .

اتومبیل چهارم - والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی و والاحضرت شاهزاده خانم فایقه .

اتومبیل پنجم - والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی و والاحضرت شاهزاده خانم فتحیه .

اتومبیل ششم - والاحضرت شاهپور علیرضا و والاحضرت شاهپور غلامرضا .

اتومبیل هفتم - والاحضرت شاهپور عبدالرضا و جناب آقای یوسف ذوالفقار پاشا.

اتومبیل هشتم - جناب آقای حسین صبری پاشا و خانم جم .

اتومبیل نهم - خانم ذوالفقا رپاشا وآقای فریدون جم .

اتومبیل دهم - خانم فتحیهٔ سعدو وآقای علی قوام .

اتومبیل یازدهم - خانم هندوی وجناب آقای جم نخست وزیر .

اتومبیل دوازدهم - خانم ملك خانم صامد و جناب آقای اسفندیاری رئیس مجلس شورای ملی .

اتومبیل سیزدهم خانم کوچك ملك رشدی و جناب آقای وزیر امور خارجه .

اتومبیل چهاردهم - جناب آقای مرادمحسن پاشا و خانم قوام .

اتومبیل پانزدهم - جناب آقای محمدشراره پاشا و جناب آقای رئیس دربار شاهنشاهی.

اتومبیل شانزدهم - امیرالبحر تیمسار محمود حمزه پاشا و جناب آقای متین دفتری وزیر دادگستری .

اتومبیل هفدهم - آقای محمد یاسین بیك وجناب آقای دکتر مؤدب نفیسی .

اتومبیل هیجدهم - سرکار سرهنگ محمدزکی کمال و جناب آقای رئیس دفتر شاهنشاهی .

اتومبیل نوزدهم - جناب آقای نجم الدین محمد شاهین و جناب آقای حکمت وزیر کشور .

اتومبیل بیستم - آقای محمد اسعدبیك و جناب آقای وزیر مختار مصر .

اتومبیل بیست ویکم - آقای محمدرضاحامدافندی و جناب آقای سپهبدی .

اتومبیل بیست ودوم ـ سرکار پاسیارعبدالمنصف محمود بیك و جناب آقـــای مقدم .

اتومبیل بیست وسوم ـ سرکار ستوان‌علی حسن افندی و جناب آقای دادستان .

وعده بیشماری از اتومبیل های دیگرحامل همراهان بدنبال موکب مبارك حرکت نمودند ، اتومبیل های سلطنتی که یك عده‌از آنها روباز بود و بآرامی از ایستگاه‌طهران بیرون آمده وارد خیابان پهلوی گردیدندو آهسته آهسته از بین صفوف جمعیت‌عبور کردند از این ببعد در دوطرف خیابان وخطسیر موکب مبارکه پاسبانان بحال احترام قرار گرفته بودند ، بلافاصله پس از ایستگاه‌طهران مردم طهران که در دوطرف خیابان‌ها را پرکرده بودند ، زن و مرد و پیر وجوان‌که همه بهترین لباس های خود را پوشیده و پرچم های‌مصر و ایران در دست داشتندعده بی‌شماری که از اطراف خیابانها گرفته تاروی بالکونها و مقابل پنجره های طبقات‌مختلف عمارت را فرا گرفته بودند . به‌مجرد زیارت پیشوای عظیم‌الشان و نجات دهنده‌ایران که با علیاحضرت ملکه نازلی‌نماینده محبت و علاقه‌مندکشور باستانی‌مصر بکشورشاهنشاهی در یك اتومبیل‌قرار داشتند .مردم شادی و کف زدنهای عموم به منتها درجه‌رسید ، همه بی‌اختیار هورا می‌کشیدند و زنده‌باد می‌گفتند .

همین که اتومبیل دیگر که علیاحضرت‌ملکه پهلوی و والاحضرت شاهزاده خانـم فوزیه در آن تشریف فرما بودند عبور کردو چشم مردم بزیارت جمال عروس معظم‌ایران روشن گردید ، وجدوشعف بی‌اندازه دردلهاراه یافت یکباره همه از شادی هلهله شعف کشیدند ، و همه با صمیم قلب زنده باد ومبارك باد گفتند ، و صمیمانه و خالصانه از درگاه ایزد متعال خواستار شدند که مقدم‌خجسته شان را مبارك و موجب خیر وسعادت برای عموم فرماید .

در تمام مدت عبور موکب مبارکه ازخیابانهای پهلوی و شاه و فردوسی و میدان سپه و خیابان ناصر خسرو تاموقع تشریف‌فرمائی بکاخ گلستان اعلیحضرت و علیا ـ حضرت ملکه نازلی و والاحضرت همایـون‌ولایت عهد و والاحضرت شاهزاده خانـم فوزیه و والاحضرت شاهزاده خانم ها بـه‌احساسات و شادباش و هورا های مردم با اظهار ملاطفت و مهربانی و بالبخند های‌مملواز مسرت و خرسندی جواب میدادند ،مقارن ساعت چهار بعد ازظهر موکب مبارکه باین‌ترتیب به کاخ گلستان نزول اجلال فرمودند.

از شاهزاده خانم ملکه فوزیه یك‌دختربنام شهناز بدنیا آمد که در مقابل پـاداش سپهبدزاهدی عروس و همسر مهندس‌اردشیرزاهدی گردیده ، در آغاز جنگ بین‌المللی دوم بین خانم فوزیه و شاه جدائی و تـرك‌زناشوئی بنام طلاق پیش آمد که شاهزاده

خانم فوزیه بکشور خودمصر مراجعت‌نمودندو مدتی اعلیحضرت بطور تجرد زندگانی و درصدد ازدواج بودند البته با آزادی میل‌و خواهان یك همسر شایسته .

اعلیحضرت در ۲۳-۱۱-۱۳۲۹ بادوشیزه‌ثریا اسفندیاری که از خانواده اصیل ایران بود ازدواج نمودند .

علیاحضرت ملکه ثریا فوق‌العاده متین‌و علاقه‌مند باتنظامات در خدمت به مملکت و در واقع درامور بهداشت و در نظر گرفتن‌زندگانی طبقات سوم فوق‌العاده ساعی‌وجاهد بودندو کمك بزرگی‌به‌همسر خوداعلیحضرت‌می‌نمودند که دراین جا یکی از نطق های معظم‌الیها را ذیلا ذکر مینمائیم .

شاهنشاه و ملکه ثریا

در آبان ماه ۱۳۳۰ علیاحضرت ملکه‌ثریا در سخن‌رانی خود راجع بلزوم همکاری بانوان ایران برای مساعدت به بینوایان وپیشرفت امور اجتماعی آنها بیان نمودندتاکید کردند که همیشه خود را برای‌امور اجتماعی‌و کار های خیر آماده سازند مخصوصاً در نگاهداری و محافظت اطفال مستمندان وکمك بدانش آموزان بی‌بضاعت از حیث‌لباس و لوازمات تحصیلی آنها ، این نطق وبیان‌خیرخواهانه بقدری مؤثر واقع گردید که در همان هفته اول بیش از بیست نامه بشخص‌علیاحضرت ملکه تقدیم و استدعای صمیمانه

کرده‌بودند که اجازه‌فرمایندجمعیتی(بنام‌ملکه‌ثریا) از بانوان تشکیل شود و با آمادگی خود را برای انجام خدمات خیریه در تحت‌سرپرستی آن علیاحضرت بعرض میرسانیم و منتظر اوامر مبارك خواهیم بود .

نامه های مزبور از همان روز اول‌مورد توجه علیاحضرت ملکه و موجب خرسندی ایشان قرار گرفت ، یك روز درموقع صرف ناهار مراتب را بعرض ملوکانه رسانیدند ، شاهنشاه نیز که همواره مایل‌هستند خانواده سلطنتی در اقدامات خیر و مفید اجتماعی پیش قدم باشند موافقت‌فرمودند ، که جمعیتی از بانوان خیر خواه و نیکو کار تحت ریاست عالیه علیاحضرت‌تشکیل و شروع بکار نمایند .

بدین ترتیب جمعیت‌خیریه ثریا و درمرحله اول تشکیل و وارد عمل گردید،آقای وزیر دربار و علم سرپرست املاك وسرتیب‌بختیار مامور شدند که مقدمات تشکیل جمعیت مزبور را هرچه زودتر فراهم‌سازند،و اولین قدم برای تشکیل قریب (۱۲۰) نفر از بانوان تحصیل کرده و غیره دعوت شدندتا بحضور ملکه شرفیاب شوند و بعنوان اعضای اولیه جمعیت شروع بکار کنند این‌جلسه در سالن تحتانی کاخ اختصاصی‌تشکیل میگردد . و علیاحضرت ملکه در حالیکه بالباس بسیار ساده به‌تن داشتند که خود عملا برای بانوان راهنمائی بوددراین جلسه‌حضوریافته .

مذاکراتی که در ابتدای جلسه بعمل‌آمد لزوم‌تشکیل جمعیت خیریه ثریای پهلوی بود ، سپس علیاحضرت بیان نمودند ، که‌این جمعیت صرفاً از بانوان تشکیل گردد و کلیه امور آن بدست بانوان اداره و انجام‌گردد تا نشان داده شود که بانوان لیاقت آنرا دارند که یك سازمان زنده بدست‌آورده‌و مرتب و بخوبی اداره نمایند ، سپس در همان جلسه که مورد قبول واقع گردید .

عصر روز یکشنبه درجلسه که باحضورخانم زاهدی همسر نخست وزیر در وزارت دربار تشکیل گردید ، اساسنامه مطرح وبتصویب رسید در این جلسه عده‌ای ازبانوان اعضاء کمیسیون قسم‌یاد نمودند، درانتخاباتی‌که طبق اساسنامه برای‌تعیین هیئت مدیره یا رئیسه بعمل آمد بانو فروغ ظفر بختیاری(ندیمه) علیاحضرت ملکه ثریا و خانم‌زاهدی بسمت‌نواب رئیس انتخاب شدند ، و قرارشدانتخابات اعضاء کمیسیونها و سایر تشکیلات نیز بزودی انجام و مشغول کار شوند ، دراین جلسه نیز تصمیم گرفته شد کلیه امور جمعیت و حتی کار های دفتری بدست خودخانم ها اداره شود و چون قرار شد بامور دفتری‌و پرسنلی‌به بودجه جمعیت‌نیز تحمیلی‌نشود باموافقت اداره املاك قرار شد که دو نفر از بانوان ماشین نویس های آن اداره‌امور مربوط بماشین نویسی جمعیت راانجام دهند ، و پیش‌خدمت نیز از بانوان انتخاب‌گردد .

در این جلسه علاوه بر مبلغی که ازطرف شاهنشاه و ملکه برای جمعیت اعطاء شده بود مبلغ (۱٤۰) هزار ریال توسط یکی‌از بانوان و صد هزار ریال توسط شهردار طهران پرداخت گردید .

هدف جمعیت بطوریکه در اساسنامه‌ذکر شده مساعدت فوری و لازم به‌مستمندان و مخصوصاً بانوان خواهد بود ، این جمعیت‌قبول کردند که وقت کار خود را دراختیار جمعیت بگذارند ، لذا تقاضا کردند کـه‌جمعیت مقداری(کاموا)خریداری ودراختیار آنها بگذارند تا فوراً (بلوز)برای دوشیزگان‌که در سرمای زمستان فاقد لباس کافی‌هستند تهیه نمایند ، و عده‌ای‌نیز داوطلب شدند که‌دوخت لباس مستمندان را بعهده گرفته و از پارچه ای کـه جمعیت تهیه میکند لباس‌بدوزند ، و در این موضوع قرار شد که بانوان هرکدام به‌سهم خود اقدام نمایند ،چند نفر از بانوان خیرخواه نیز موظف بجمع آوری اعانه شدند ، و علیاحضرت ملکه درتمام موارد جمعیت را تشویق و راهنمائی و ارشاد می‌نمودند .

جمعیت تشکیلات خود را توسعه‌داده‌مخصوصاً در نظر گرفته که در دبیرستانهای دخترانه شعباتی تشکیل و دوشیزگان اگـرمایلند در انجام امور خیریه شرکت نمایند عضویت سازمان جمعیت قبول و در این‌موردمقدماتی فراهم میشود که هر هفته اعضاء یکی از شعب خیریه که دانش آموزان ودبیـرستانهـای دخترانـه میباشند در کاخ علیاحضرت ملکه ثریا شرفیاب شوند ،جمعیت‌علامت مخصوصی برای خود تهیه دیده که علیاحضرت آنرا بسینه اعضاء جمعیت نصب‌و باآن عکس برداری میشد .

در همین هنگام مذاکرات و مکاتباتی‌بعمل آمد که در شهرستانهانیز شعبات‌جمعیت خیریه مزبور تشکیل گردد و مانند مرکزشروع بکار و فعالیت نمایند ، عده جمعیت مرکزی به (۱٦٤) نفر عضو رسمی که درمیان‌آنها تعدادی بانوان دکتر ، لیسانسیه ،وقابله بوده است ، و عده‌ای هم بکار های تربیتی‌اشتغال داشتند ، و چند نفر از دکتر ها نیز داوطلب شدند که مرضی‌ایرا که از طرف‌جمعیت معرفی میشوند مجاناً معالجه نمایند.

طبق دستور آقای وزیر دربار اطاقی‌در کاخ وزارت دربار جهت دفتر جمعیت اختصاص داده شدکه دفاتر و اوراق عضویت‌و سایر اوراق و لوازم اولیه دبیرخانه‌جمعیت کاملا آماده و مرتب گردید ، اداره املاك‌پهلوی نیز که هرساله دویست تن ذغـال حسب‌الامر ملوکانـه بین مستمندان تقسیم‌میگردید ، تصمیم گرفته شد که کلیه حواله های مربوط بذغال و خاکه را در اختیارجمعیت بگذارند و شهرداری و سازمانهای خیریه نیز قبول کردند که این جمعیت خیریه‌را که صرفاً اختصاص به بانوان دارد تقویت نمایند تا بتوانند وظایف سنگین را که به‌عهده گرفته‌اند انجام دهند .

علیاحضرت ملکه ثریا چون علاقه‌مندبآسایش مستمندان خاصه اطفال بودند یك روز بدون اطلاع و تشریفات به پرورشگاه‌و شیرخوارگاه شهرداری وارد میشوند وبا دقت از تمام قسمت ها بازدید مینمایند ،فوق‌العاده مؤثر و عصبانی میشوند یکی در قسمت تنظیف و دیگر در قسمت آشپزخانه‌و غذا مخصوصاً در شیر اطفال .

در مراجعت از بازدید فوراً دستور به‌هیئت مدیره جمعیت خود که پرورشگاه و شیرخوارگاه را از شهرداری تحویل بگیرنداین دستور بموقع اجرا و تحویل گرفته شد .

پس از تحویل‌و تحت‌سرپرستی جمعیت‌قرار گرفت علیاحضرت ملکه غالباً خودبرای دیدن به پرورشگاه سرکشی می‌نمودند ورفع‌نواقص را دستور میدادند و مخصوصاً از نقطه نظر نظافت ظروف غذا را با کشیدن‌دست و انگشت امتحان می‌نمودند اگر درست و پاکیزه نبود تاکید میشد که بهترو دقت نمایند ، و چون متصدیان میدیدند که همه روزه علیاحضرت ملکه سرکشی‌مینمایند متصدیان امور هم سعی و کوشش د ربهبود کار های خود می‌نمودند تا موردتشویق قرار گیرند باین جهت اوضاع پرورشگاه و شیرخوارگاه روز بروز مرتب‌و بهتر میگردید .

شاه و ملکه فرح شهبانوی ایران

چون علیاحضرت ملکه ثریا در فکراین بودند از هرراهی کمك به مستمندان مخصوصاً نسبت بزنان باردار ، دستور دادندبنگاه حمایت مادران منتقل به جنوب شهر

(باغ فردوس) گردد که بهتر بتوانند کمك و رسیدگی نمایند ، پس از انتقال اقدام در تکمیل و رفع نواقص بنمایند . باین جهت ساختمانهای بسیار عالی با تجهیزات کامل آماده گردید که امروز از نظر عموم میگذرد و محل هزاران مراجعه کنندگان بی‌بضاعت قرار گرفته است .

پس از هفت سال در روز ۱۷ فروردین ۱۳۳۷ شاه بعلتی ملکه ثریا را طلاق گفتند و ثریا برای اروپا حرکت کردند و شاه ماهیانه ثریا را تا ازدواج بادوشیزه فرح میدادند .

شاهنشاه برای سومین بار در روز ۲۹ آذر ماه ۱۳۳۸ با دوشیزه فرح دیبا که از خانواده های اصیل و معروف ایران میباشند ازدواج نمودند ، شاهنشاه در تاریخ نهم آبان ۱۳۳۹ به آرزوی خود رسیده صاحب پسری شدند که والاحضرت رضا پهلوی ولیعهد ایران نامیده گردیدند .

البته بطور کلی معلوم است که مسلمین در دنیا و ممالك مختلف ساکن و زندگانی مینمایند ، ولی نمی‌دانند درچه ممالکی وآمارشان چقدر است . یکی از محققان - فرانسوی بنام «دمینه» پس از مطالعات دقیق آماری در ۶۹ کشور مهمان جهان تهیه کرده است که بسر میبرند جمعاً (۴۰۰) میلیون میشود که از طرف اسلامیان ایران و اروپا در پاریس بزبان فرانسه منتشر شده است ، آمار مزبور که دقیق‌ترین آماریست که تاکنون از تعداد مسلمانان جهان منتشر شده است وتعداد کلی مسلمانان جهان را به (۴۰۰) میلیون که درنقاط مختلف دنیا زندگانی و پراکنده‌اند اینك برای خوانندگان عزیز خاصه جوانان بشرح ذیل ذکر مینمائیم .

۱- عربستان سعودی تعداد (۶۰) میلیون .
۲- ایران (۱۹) میلیون
۳- ترکیه (۲۰) میلیون .
۴- یمن (۵) میلیون .
۵- عدن (۱) میلیون .
۶- عراق (۴) میلیون چهار صد وشصت هزار نفر .
۷- اسرائیل (۷۵) هزار نفر .
۸- اردن (۱) میلیون و دویست بیست هزار نفر .
۹- لبنان (۶۲۰) هزار نفر.
۱۰- سوریه (۲۰) میلیون وششصد هزار .
۱۱- مصر (۱۸) میلیون .
۱۲ - سومالی انگلیس (۷۰۰) هزار نفر .

۱۳- سومالی فرانسه (۵٦) هزار .
۱٤- لیبی (۱) میلیون .
۱۵- سومالی (۱) میلیون .
۱٦- جمهوری کنیه (۱) میلیون ٤۵۰هزار .
۱۷- تونس (۳) میلیون .
۱۸- الجزایر (۷) میلیون و هفتصد وبیست هزار .
۱۹- مراکش (۹) میلیون پانصد هزار .
۲۰- اسپانیا (۱۰۰) هزار .
۲۱- جمهورسنگان (۱) میلیون ششصدهزار نفر .
۲۲- مالایا (۲) میلیون .
۲۳- جمهوری نیجریك (۱) میلیونهشتصد هزار .
۲٤- وآهور (۱۲۰) هزار .
۲۵- کاسبی (۲۰۰) هزار .
۲٦- کنیه پرتقال (۱۱۰) هزار .
۲۷- لیبریا (۳۰۰) هزار .
۲۸- جمهوری کنیه آزاد (۱) میلیون(٤۵۰) هزار .
۲۹- نیجریه (۱٦) میلیون .
۳۰- کامبرون (۵۰۰) هزار .
۳۱- جمهوری کامبونز (۵) هزار .
۳۲- جمهوری کنگو (۳) هزار .
۳۳- جمهوری افریقای مرکزی پنجاههزار نفر .
۳٤- کنگوی بلژیك (۷۰) هزار .
۳۵- سودان (٦) میلیون ۷۵۰ هزارنفر .
۳٦- کنیا (۱) میلیون ۲۵۰ هزار نفر .
۳۷- اوکاندا (۲۰۰) هزار نفر .
۳۸- نانکانیکا (۱) میلیون ٦۰۰ هزارنفر .
۳۹- موزائیك (۲٦۰) هزار نفر .
٤۰- اتحاد افریقای جنوبی (۱۸۰)هزارنفر .
٤۰- ماداکاسگارا (۲۰۰) هزار نفر .
٤۲- جزیره موریس (٦٤) هزار نفر.

۴۳- افغانستان (۱۲) میلیون .
۴۴- هند (۴۱) میلیون .
۴۵- سیلان (۴۵۰) هزار .
۴۶- لزی (۳) میلیون .
۴۷- اندونزی (۷۵) میلیون .
۴۸- فیلیپین (۸۰۰) هزار .
۴۹- تایلند (۶۲۷) هزار .
۵۰- بیرمانی (۶۹۰) هزار .
۵۱- هندوچین (۱۰۰) هزار .
۵۲- چین (۴۰) میلیون .
۵۳- شوروی (۳۰) میلیون .
۵۴- رومانی (۳۲۰) هزار .
۵۵- بلغارستان (۸۰۶) هزار .
۵۶- یوگسلاوی (۲) میلیون دویست‌هزار نفر .
۵۷- آلبانی (۶۸۸۰) هزار و سیصدنفر .
۵۸- یونان (۲۵) هزار .
۵۹- سیرائون (۱۱۰) هزار .
۶۰- موریتانی (۵۰۰) هزار .
۶۱- شیخ‌نشین های خلیج فارس (۱)میلیون چهارصد هزار .
۶۲- حبشه (۴) میلیون .
۶۳- ارتیره (۴۰۰) هزار .
۶۴- جمهوری ساحل عاج (۳۵۰)هزار.
۶۵- جمهوری دلتای‌علیا (۵۷۰) هزار.
۶۶- جمهوری چاله (۱۳۰) هزار .
۶۷- کشور غنا (۱۳۰) هزار .
۶۸- جمهور رودزی (۳۰۰) هزار .
۶۹- پاکستان (۷۵) میلیون .

این ارقام دقیقی بود که از تعدادمسلمانان جهان از نظر خوانندگان عزیز میگذرد ، اما در این‌جا ذکر دو مطلب‌ضروریست ، اولا این تعداد شامل تمام مسلمین اعم از شیعه و سنی است ، ثانیادر بعضی از کشورهای جهان‌تعدادی بصورت

انزوا و مهاجرت زندگی میکنند که در این ارقام ذکر نگردیده است از قبیل :
انگلستان (۲۰۰) هزار نفر ـ فرانسه (۲۵۰) هزار ـ بلژیك (۵) هزار نفر ـ لوکزامبورك (۲) هزار نفر ـ امریکا (۱۱) هزار نفر ـ امریکای مرکزی (۱۵۰) هزار نفر ـ امریکای جنوبی (۲۵) هزار نفر ـ در اقیانوسیه (۲۰) هزار نفر .

تمام این مسلمین که در دنیا پراکنده و زندگانی میکنند . همه دارای یك عقیده مشترك که پایه‌های اسلام است (خدا ، محمد، قرآن) میباشند حتی قبله‌شانهم یکی است ، فقط در فروعات اختلافاتی دارند که موجب عدم اتحاد و اتفاق آنها شده است و تاکنون از زمامداران کسی قد علم نکرده است که رفع این اختلافات را بنماید ، البته دست مرموز دشمنان اسلام هم مانع از آن است که این نفاق برطرف گردد و همیشه دامن زن و روشن کردن میباشند ، تنها نادرشاه افشار درصدد برآمد که مانند شاه‌عباس تشکیل جلسه از علمای دوطرف داده فروعات راکه موجب اختلاف گردیده رفع نمایند ولی آنهم عمرش کفاف نداد .

دراینجا بی‌مناسبت نمی‌دانیم که یك پرفسور عالیمقام مسیحی که از قرآن باشما سخن میگوید بشرح ذیل ذکر نمائیم .

پرفسور بلاشر استاد دانشگاه پاریس میگوید : «من ترجمه قرآن را از روی قرآنی که در سال (۱۹۲۳) میلادی در مصر بطبع رسیده تهیه کرده‌ام . آن قرآن را ملك فؤاد پادشاه مصر بمناسبت علاقه‌ای که نسبت بدیانت داشت ، تحت نظر خود بطبع رسانید، و عده‌ای از علمای مصر مکلف شدند دقت نمایند که قرآن مزبور کاملا بامتن باستانی آن تطبیق کند و از نظر اعراب (بکسر اول) در آن اشتباه روی ندهد ، قرآن‌هائی که در هندوستان و ایران بطبع رسیده بطوریکه من دیدم مطابق باقرآن منطبع درمصر است، و از حیث سوره‌ها و آیات تفاوتی درآنها وجود ندارد . ولی در بعضی از نسخه‌های قرآن یا بمناسبت اشتباه ناسخ یا جهل او آن‌طور که باید رعایت صحت (اعراب) نشده درصورتی که قرآنی که در مصر تحت نظر فؤاد اول بطبع رسیده از این حیث بدون نقص است .

در زمان حضرت ختمی مرتبت (ص) شاید قسمت‌هائی از قرآن جمع‌آوری شده بود ـ خواننده ممکن است حیرت کند که امروز چیزی نمیگویم که هنگام بحث در خصوص جمع‌آوری آیات قرآن و تدوین آن (بصورتی که امروز می‌بینیم) نگفته‌ام ، علتش این است که مطالعه در خصوص دنیای قبل از اسلام و هکذا جهان درصدر اسلام همان‌گونه که اشاره شد ، مسئله‌ایست بسیار وسیع که شاید یك عمر برای این مطالعه بطوری که شایسته باشد کفایت نکند .

لذا حیرت ننمائیدکه امروز بر قلم‌من چیزی جاری میشودکه آن زمان جاری نگردیده بود ، اگر خود خواهی را کنـاربگذاریم باید اعتراف کنیم که علم قرآن‌علمی است بزرگ ،که نمی‌توان در اندك مدتی‌برآن احاطه پیداکرد و با مرور زمان باید این علم را بهتر فراگرفت ، امروز من متوجـه‌شده‌ام که شاید در زمان حضرت ختمی‌مرتبت (ص) قسمت‌هائی از قرآن بصورت رساله‌هاتدوین شده و مهیا برای استفاده خوانندگان بوده است ، روایاتی‌که وجود داردکه وقتی‌آیه‌ای نازل میشد حضرت رسول (ص)کاتب را می‌طلبیدند و باو میفرمودندکه این آیه‌را در فلان سوره از کتاب جا بدهید .

و باز روایاتی هست حاکی از این‌که‌ترتیب سوره‌های قرآن برحسب امر خداوند برای حضرت رسول خدا تعیین گردید ، ورازی مفسر معروف قرآن میگوید : وقتی‌ما نظر به آیات و سوره‌ها می‌اندازیم می‌بینیم‌که طرز سوره‌بندی و ترتیب آیات حاکی از یك نوع منطق و استـدلال مافوق بشری‌میباشد و بهر نسبت‌که قرائت جلو میرویم بهتر باهمیت‌این‌استدلال‌پی می‌بریم،بطوریکه‌بایدگفت این صورت‌بندی و وضع آیـات از عالم دیگر الهام شده و ساخته دست بشرنیست و نمی‌شودگفت ، کمسیون جمع‌آوری آیات قرآن‌که بعد از رحلت حضرت رسول‌آیات گرد آوردند ایـن تـرتیب را وضع کردند» .

یك مورخ معاصر حاضر نیست این‌گفته ، یعنی وجود رساله‌هائی از قرآن را در زمان حضرت رسول (ص) به پذیرد ودلیل تاریخی میخواهـد ، چون مورخیـن امروزی تاریخ را علم میدانند و برای هرواقعه دلیل محسوسی میخواهند ، ولی باید متوجه بودکه در اسلام ارزش روایات‌گاهی‌باندازه ارزش تاریخ است ولـ ودلیل تاریخی مطابق اسلوب امروز برای تایید آن وجودنداشته باشد .

چون در صدر اسلام همه چیزبخاطرسپرده میشد ، و سنیه بسنیه نقل میگردید و مسلمین هم بیم نداشتند که براثر انتقال‌احکام اسلامی بخصوص آیات قرآن سنه بسنه آن آیات‌ازبین برود ، زیرابرآنها محقق‌بودکه خداوند خود قرآن را حفظ خواهد کرد ،و این موضوع از طرف خداوند درقرآن تصریح گردیده کـه (ما خود حافظ قرآن میباشیم) .

وکسانی‌که وارد در احکام اسلام‌و تاریخ این دیانت هستند میدانندکه‌دراسلام برای این دیانت روایت و حدیث باید قائل‌به ارزش گردید و فقط باسلوب مورخین معاصر که میگویند ، دلیل تاریخی ارائـه‌بدهید اکتفا نکرد .

کسانیکه بطورسطحی‌قرآن‌رامطالعه‌کرده‌اند در خصوص معانی آیه‌ها نیز دچار اشتباه شده‌اند و نتوانسته‌اند به مفهوم آنهاپی ببرند ، مثلا در قرآن راجع بروز جزاء

زیاد صحبت میشود و این روزکه پایان دنیامیباشد در آیات قرآن نزدیك جلوه میکندو خوانندگان سطحی قرآن میگویند ، پس‌چرادر زمان حضرت رسول (ص) خدا یا بعداز او دنیا به پایان نرسید ، درصورتی‌که درسوره بیست‌ویکم نوشته شده (این روز پس دادن حساب نزدیك است) غافل از این‌که دریك کتاب دینی چون قرآن مفهوم نزدیکی روز تصفیه حساب بامفهوم آن دریك‌برنامه‌مسافرت عده‌ای جهان‌گردکه در فصل‌تابستان از کشوری بکشور دیگر میروند فرق داردوما می‌بینیم که در طبیعت برای اینکه یك تحول در وضع جمادات یا نباتات و جانوران‌صورت بگیرد ، به تفاوت از ملیون‌ها سال تا صدهزار سال طول میکشد ، و اگردریك‌دسته از جانداران ، مثلا در ظرف ده هزار سال تحولی بوجود بیاید باید گفت‌که دوره‌آن تحول خیلی کوتاه بوده است .

بطریق اولی یك دوره عمر شصت‌یاهفتاد سال ، انسان‌برای وصول‌بمرحله‌حساب پس دادن ، خیلی کوتاه است ، چون بعضی‌از مفسرین قرآن را عقیده براین میباشد که مطلب مذکور در سوره بیست‌ویکم‌مربوط‌بمرگ انسان است بدین معنی که هرکس زندگانی بدرودگفت وارد حساب پس‌دادن‌میشود ، لذا باتوجه بهر دو نکته فوق‌آنچه در قرآن ذکر شده از نظر مسلمین کاملادرست است و روز جزاءبرای مسلمین‌نزدیك میباشد .

گفته شدکه در دیانت اسلام‌بارزش‌روایت ، حدیث ، زیاد است ومورخین‌معاصر بدلیلی‌که ذکرگردید نباید بگویند چون‌فلان‌روایت مستند بدلیل تاریخی مطابق سبك امروز نیست لذا نباید آنرا پذیرفت ، یکی‌ازروایات این است‌که در زمان حضرت رسول ص یکی از صحابه مشاهده کرد که شخصی‌قرآن را طوری تلاوت میکند که بارزش تلاوت قرآن از طرف خود او فرق دارد .

(بوهل) آلمانی‌که این روایت رادرکتاب خود (مزایای‌قرآن) ذکر می‌نماید میگوید صحابه مزبور آن شخص را بحضورحضرت رسول خدا برد و شکایت کرد این مرد قرآن را خوب تلاوت نمی‌نماید ،پیغمبراسلام فرمودندکه هر دو قرآن را تلاوت کنید تا من بشنوم سبك تلاوت شما چگونه‌است ، و وقتی خواندند حضرت رسول(ص) اظهار نمودند : که در تلاوت هیچیك ازشما نقصی وجود ندارد وآن دو را مرخص نمودند .

این روایت نشان میدهد که‌درزمان‌پیغمبر اسلام خواندن قرآن دارای سبکی خاص که برای عموم مسلمین اجباری باشدنبوده و هرکس آزادی داشته‌که قرآن را هرطور که میل دارد بخواند ، بعبارت‌دیگرلحن صدا و اسلوب تلفظ کلمات خدا مطیع قاعده‌ای خاص نبوده است ، این روایت‌برای‌این نقل کردیم تا نشان بدهیم در دوره‌های

بعدکه بعضی از فرق اسلامی گفتندکه قرآن باید باسبك و لحن خاصی خوانده شود ، منظورشان این بودکه نظریه خودرا پیش ببرند و گرنه از طرف شارع اسلام حکمی در این باره صادر نگردیده بود .

حضرت محمد (ص) علاوه برمقام پیغمبری مردی بزرگ و سیاسی بودند و میدانستندکه قرآن بین ملل واقوام گوناگون رسوخ خواهد یافت وهرگاه برای تلاوت آیات قرآن ، قاعده‌ای خاص وضع شود که فقط باآن لحن و لهجه قرآن را بخوانند ممکن است که برای توسعه قرآن زیانی داشته باشد .

امروز ما می‌بینیم دیانت اسلام درطول یك مدار بزرگ که از مغرب افریقا تا شرق اقصی وسعت دارد در این منطقه ده‌ها ملت بزرگ که هریك دارای ده‌ها نژاد های فرعی هستند زندگی می‌نمایند ، و اگرمقررمیشدکه همه آنان مکلف شوند که قرآن را بالحنی خاص بخوانند ممکن بود بعضی ازعهده برنیایند و از استفاده از آیات قرآن باز بمانند ، این بودکه حضرت رسول (ص) برای تلاوت آیات قرآن سبکی خاص ومتحدالشکل را وضع ننمودند و این مسئله کمك بسط دیانت اسلام و توسعه قرآن در جهان کرد .

تقسیم آیات کلام خدا از نظر این‌که در مکه نازل شده است یا در مدینه .

برای یك مسلمان مسئله تقسیم آیات قرآن از نظر این‌که آیا در مکه یا در مدینه نازل گشته دارای اهمیتی زیاد است .

علمای اسلام دراین راه زحمت زیادکشیدند و بخصوص درصدر اسلام و بعداز رحلت حضرت رسول ص وقتی آیات قرآن جمع آوری شد و بصورت کتاب درآمد ، از هرگونه روایت و خاطرات برای تقسیم آیات قرآن از لحاظ محل نزول آنهااستفاده کردند.

دانشمندان مغرب زمین هم بعدازاین‌که قرآن را شناختند بااستفاده از مطالعات علمای اسلام درصدد برآمدند که بتوانند محل نزول آیات را کشف نمایند ، طبق نظریه علمای اسلام و استفاده‌ای که مغرب زمینی‌ها ازآن کرده‌اند . کلیاتی برای تشخیص محل نزول آیات دردست هست ولی این کلیات در تمام موارد نباید ماخذقرار بگیرد.

آنچه جمهور علما درآن اتفاق نظردارند این است‌که در آغاز آیاتی‌که نازل میشد بیشتر دارای جنبه اخلاقی بود وبعدازاین حضرت رسول ص هجرت فرمودندآیات زیادتر باصطلاح امروز جنبه حقوقی پیداکرد و وظایف مسلمین را از لحاظ زندگی دینوی تعیین نمود ، همچنین در آغاز،آیاتی‌که نازل می‌شد ، زیادتر مشعر براین بودکه مردم از عذاب اخروی و نزدیك شدن روزجزاء بیمناك باشند و خودرا اصلاح کنند و بعد از هجرت ، جنبه حقوقی آیات قرآن ،زیادتر گردید تااینکه مسلمین در روابط فی‌مابین خود و همچنین مناسبات بین آنهاو ملل دیگر بدانند تکلیفشان چیست .

مفسرین بااین‌که یقین نداشته‌اند بعضی از آیات در مکه نازل شده یا درمدینه و بااین‌که معانی بعضی از آیات باهم تفاوت‌دارد هیچگاه بخود اجازه نداده‌اند که‌موارد متفاوت آیات قرآن را باهم تطبیق کنندبلکه‌هرآیه را به تنهائی مورد تفسیر قرار دادند و از هرآیه ، آنچه در خود آن بوده‌استنباط کردند ، و هنگام تفسیر بآنچه طبق روایات رسیده بود اکتفا نمودند وحاضر نشدندکه‌از حدود گفته‌راوی‌ها تجاوزکنندولوراویان مزبور کسانی چون‌اسمعیل‌عبدالرحمن‌سودی‌که در سال (۱۲۷) هجری فوت کرده‌باشند، چون بفقیده علمای اسلام روایات این شخص‌ضعیف است .

طبری وسایر مفسرین قرآن تفاوتهائی راکه در بعضی از آیات قرآن مشاهده میشود از مزایای عظیم کتاب آسمانی‌میدانندو طبری و آنهائی که در تفسیر قرآن طرفدار مکتب او هستند میگویند که آیات مشکل‌قرآن بسه قسمت تقسیم میشود .

اول . قسمت‌هائی‌که عقل بشرقادرفهم آن نیست و فقط خداوندکه این کلام‌را فرستاده میتوانند آنرا بفهمند .

دوم . قسمت‌هائی‌که گرچه فهم‌آن‌مشکل است ولی‌بامراجعه‌بروایاتی‌که ازدوره حضرت رسول (ص) باقی مانده میتوان به‌معنی آن‌ها پی برد .

سوم ، آیات مشکل که فهم آنهـامحتاج به احاطه زبان عربی است وبایدزبان عربی را از لحاظ نحو ، صرف و فقه‌اللغه‌خوب دانسته تا بتوان بدانها پی برد .

در قسمت اول . که بقول طبری‌فهم آن از توانائی بشر خارج است گذشته دانشمندان اسلامی سایر آیات و کلمات رااز نظر معنا باتوجه بروایات و باقواعدصرف و نحو لغت‌شناسی خوب فهمیده‌اند .

یك مورخ یا خواننده مغرب زمینی‌وقتی این آیه را میخواند «مرا باکسیکه‌خلق کرده‌ام بگذار) یا (مرا باکسیکه خلق‌کرده‌ام‌تنها بگذار» ازآن چیزی نمی‌فهمد ، در این گوینده کلام ذات خداوند است و مفهوم‌آیه‌برای اقدام دیگر نامعلوم ، ولی یك دانشمند اسلامی باتوجه بروات ، فورا می‌فهمد کـه‌منظور خداوند در این مقام همانا ولیدبن مغیره میباشدکه در صدراسلام‌یکی‌ازدشمنان‌پیغمبر خدا بود .

در جای دیگر این‌آیه‌ها دیده‌میشودمانند «آیا دیده‌ای‌که شخصی مانع از این است‌که یکی از خدام خداوند که مشغول‌عبادت (یانماز) است بعبادت‌خود ادامه‌بدهد، خواننده غیر مسلمان یاکسی‌که از علم قرآن‌بدون اطلاع است از این کلام که مجموع دوآیه میباشدچیـزی نمی‌فهمد ولی مجتهـداسلامی فورا درك میکندکه منظور ،ابوجهل میباشدکه او نیز از دشمنان حضرت رسول‌خدا بود (رجوع شود به تفسیر طبری)

قسمتی از کلام خداوند که فهم آن‌از حیطه قدرت بشر خـارج است گذشتـه

(بقول طبری) مفسرین در تشریح معانـی‌قرآن آنقدر پیشرفت کرده‌اند که در هیچ مقام از بیان منظور باز نمی‌مانند ، و شأن‌و نزول آیه را میگویند و توضیح میدهند در چه و برای چه شخص آیه مزبور نـازل‌گردیده است .

طبری راجع بآیه‌ای در سوره سیزدهم بدین معنی : «خداوند بوسیله صائقه‌ها آنهائی راکه باخداوند مشاجره می‌کنند ازپادرمی‌آورد» چنین میگوید : شخصی نـزد حضرت رسول آمد و وی از دشمنان اسلام‌بود و میخواست بداند که آیا خداوندیاقوت است یا مروارید یا یك ماده بهادار دیگر ،ناگهان براثر صاعقه ازپا درآمد .

وچون کمتر آیه‌ای وجود دارد که‌بدون شأن و نزول باشد . و نظربا‌ینکه هر آیه ، طبق روایات‌بمناسبت شخص یاواقعه‌ای‌نازل گردیده یا اشخاصی و وقایعی موجب نزول آن گردیده‌اند ، لذا تفسیرهای قرآن‌عموما خیلی حجم‌تر از متن قرآن میباشد .

بعضی از علمای اسلام هم این علل‌و جهات راکه آیات قرآن بدان علل نـازل گردیده در رساله‌های خود جداگانه منتشرکرده‌اند ، یکی از این رساله‌ها از طرف یك دانشمند ایرانی بنام (علی‌ابن‌احمداوحیدی)نوشته شده که در سال چهارصدو شصت و هشت هجری در عراق (بین‌النهرین) زندگی‌را بدرود گفته ورساله او موسوم به (اسباب النزول) است رساله دیگر را سیوطی‌دانشمندمعروف نوشته و کتاب او موسوم به (لباب النقول فی‌اسباب‌النزول) میباشد .

این رساله ها تفسیر قرآن هست‌وهم‌نیست ، از این جهت تفسیر نیست‌که مانـند تفسیر طبری کلمه به‌کلمه و آیه به آیه راجع‌به‌قرآن صحبت نکرده ، اما از این جهت که تفسیر است که شأن نزول آیات (آن قسمت‌که قابل فهم است) درآن دیده میشود ،خود علمای اسلام در قرون اول بعداز هجـرت‌متوجه شده بودند که بعضی از قسمت های قرآن قابل فهم نیست .

و بقول علمای مسلمان در قرآن ،مبهمات وجود دارد ، بعضی از علمای شیعه عقیده دارندکه این قسمت‌های مبهم را درقرآن مخالفیـن حضـرت علی (علیه‌السلام) بوجود آوردند تااین‌که نگذارندکه بعد ازحضرت رسول ص حضرت علی (ع) واولاد او خلافت کنند ، بعقیده این دسته در قرآن‌هفت یا هفتاد اسم وجود داشته که بعضی‌از آنها نام دشمنان اسلام یاکسانی کـه نسبت‌بدیانت ، خلوص ندارند بوده و این اسامی را در موقع جمع‌آوری آیات قرآن و تجلیدآن حذف‌کردند ، زیرا صاحبان اسامی یـا فرزندان آنها نمی‌خواستند که نام آنها درقرآن ببدی ذکر شود که تا جهان باقی‌است منفور مسلمین باشند .

طرفداران این عقیده و نظریه‌میگویند در قرآن ، حضرت رسول ص از طرف

خداوند چند مرتبه نام حضرت علی (ع) راذکر کرد ولی پس از ارتحال پیغمبر اسلام هنگام جمع‌آوری آیات قرآن و تدوین آن‌بصورت کنونی آن اسامی رامخالفین‌حضرت علی ، حذف نمودند ـ دسته دیگر میگویندچنین نیست و برای اثبات نظریه خود دو دلیل میآورند ،

دلیل اول آنها این است که خداوندخود در قرآن ذکر میفرمایند ، کـه حافظ قرآن است وکسی نمیتواند در آن تصرفی‌بکند و چیزی را حذف بکند یا چیزیرا بر آن بیفزاید .

دلیل دوم ، آنها این می‌باشد که خداوند اسامی اشخاص را در قرآن ذکر نکرد تااین‌که بین مسلمین نفاق بوجود نیاید.چون‌اگر از بعضی از اشخاص در قرآن به نیکی یاد می‌شد ، مسلمین دیگر غبطه می‌خوردندکه چرا اسم آنها در قرآن نیامده و اگر به بدی یاد میشد دسته‌ای که منفور مسلمیـن‌می‌گردیدند ، باهم متحد میشدند ، و بین آنها و سایر مسلمین اختلافی بزرگ بوجودمی‌آمد که ممکن بود تا پایان جهان نسلابعد نسل ، طول بکشد .

قوانین‌موقتی که برای دوره بخصوص و ملتی معلوم و معین نوشته میشود ، وضوح دارد که در آنها زمان و مکان واشخاص ذکر میشود ، اما قانونی که برای همه ملل جهان نازل گردیده و باید تا پایان‌دنیا دوام نماید ، هرگاه محدود بزمان‌ومکان معین ، و مقید باشخاص معلوم بود ، نقصان‌میداشت زیرا نمی‌توانست شامل همه ملـل جهان شود و تا پایان دنیا باقی بماند،بعقیده‌این دسته از دانشمندان‌اسلامی ، ازبزرگترین مزایای قرآن یعنی یکی از اعجاز قرآن‌همین‌است‌که آیات طوری نازل گردیده که با هر ملت و زمان و مکان مطابقت مینماید ، درصورتی‌که هرگاه اسامی افراد درآن ذکـر می‌گردید یـا از زمانـی مخصوص صحبت‌می‌شد ، قرآن جنبه تعمیم خود و تسخیر جهان را از دست میداد ، و ملل دیگرفرض‌میکردند کتابی است مخصوص‌افرادی معین و زمان و مکان معلوم و مشخص .

این نظریه درخور توجه است‌وکتابی‌آسمانی‌که باید جاوید گردد نباید محدود و متوقف بر دوره بخصوصی شود ، فـرض‌میکنیم‌که قرآن طوری نازل میشد که فقط مربوط بسکنه (مکه) یا مدینه) یا هردوشهربود ودر آن اسم عده‌ای از ساکنین این دو شهر را می‌بردند و به مناسبت آنها قانون‌وضع میکردند ، آیا درآن صورت می‌توانست برای این همه ملل جهان حجت باشد یانه !.

فراموش نشود که قرآن در موقعی‌جمع‌آوری و تجلیدشد که هنوز عده‌ای‌کثیر از صحابه حضرت رسول ص زنده بودند ،و برخی از آیات قرآن را از حفظ داشتند و

هرگاه اساس موجود در قرآن را حذف‌می‌کردند صدای اعتراض آنهاکه بطور مسلم در جهان اسلامی دارای وزن و اعتبار بودبلند می‌شد ، وانگهی چگونه حضرت علی (ع) رضایت میداد قرآن را بعد ازآنی‌که‌جمع‌آوری و تجلیدشدبپذیرد و زبان‌اعتراض نگشاید زیرا همه روایات دال براین است که‌در دوره خلیفه سوم از خلیفه راشدین ،وقتی کمسیون قرآن کار خودرا تمام کرد و آیات‌قرآن راکه بتفریق دردست این وآن بودجمع آوری و تجلید نمود ـ حضرت علی (ع)آنرا پذیرفت و حضرت علی کسی نبود که اگر اساس موجود درقرآن راحذف‌میکردندسکوت فرماید .

خانه آخرت ! ـ راست است کـه‌گفته‌اند «پیران تلاش رزق فراوان ازجوان کنند ، حرص گدا شود طرف شام بیشتر »

این داستان و مثل داستان سنا وسناتورها است ، قومی به انواع مختلف بر مردم آقائی و حکمرانی داشته و بپاس‌همین‌آقائی «بازنشسته فرمانروا» شده‌انـد چندی قبل درست درموقعی که میبایست حقا بفکرخانه آخرت بیفتد ، بفکر خانه دنیائی افتاده بایك قیام و قعود تصویب کردند برای‌مجلس‌سنا خانه جداگانه مستقل لازم است .

معلوم است خانه‌ای‌که در خور یك‌چنین افرادی عالیجاه عزت همـراه باشد ، خانه‌های معمولی نمیتواند باشد و بهمیـن‌مناسبت کاخ والاحضرت فقید علیرضاپهلوی راکه ساختمان مجلس در باغی مصفا ودل‌نشین‌داشت خریداری نموده در جوار کاخ های سلطنتی رحل اقامت افکندند ـ چون قبلاجلسات مجلس سنا در تالار مجلس شورای ملی تشکیل میگردید .

طولی نکشید که بایك قیام و قعوددیگر تصویب کردند ، که این کاخ درست است که عالی و مجلل است ولی چون خشت‌اولش بنام مجلس سنا ساخته نشده بهتراست ساختمان دیگری‌که درخورشئونات‌سناتورهاباشد در گوشه دیگر آن باغ ساخته شود، خلاصه اول سه میلیون و بعد ده ملیون‌تومان‌برای این کار تصویب کردند با وضعی‌که ساختمان دارد میبایست درحدود پنجاه‌ملیون‌برای این چنین ساختمانی اختصاص داده شود .

درحالی‌که هزارها کودك دبستانـی‌در اکناف مملکت براثر نداشتن جا و کلاس آواره و بیکاره راه میروند درحالی که دردهات و چه در شهرستانها و همین پایتخت که باید مرمت ودرست شود ، و آنوقت یك‌چنین پول هنگفتی را سناتورها که خود را برای جلوگیری از اصراف و تبذیر مالیـه‌مملکت آماده نمایند و ذمه وجدانی خـود (اگر داشته باشند) بدانند ، ولی‌بعکس بـاکمال بی‌رحمی از کیسه ایـن ملت فقیـر تزیینات و تجملات مانند دیوارهای (بتونی وسقف‌کریستال) می‌کنند باور ندارید اینـك

ذیلا برای شما ذکر مینمائیم .

ماکت ساختمان ـ ساختمان مجلس‌سنا از دو قسمت تشکیل شده قسمتی که در سمت جنوب باغ واقع شده‌وتشکیل استوانه‌قطوری داده است ، اختصاص به‌تالارجلسات و سالن‌های کمسیون‌های مختلفه وهم‌چنین‌امور تشریفاتی سنارا دارد ، و ساختمان شمالی برای تمرکز ادارات تابعه و کتابخانه‌و همچنین منزل رئیس مجلس سنا و سایر امور مربوطه درنظر گرفته شده است .

تالار جلسات مجلس طوری ساخته‌شده که در مواقع معمولی گنجایش صد نفر را دارد ، ولی هنگام مراسم تشریفاتی‌از قبیل افتتاح مجلس و غیره بسهولت‌میتوان تالار را برای ظرفیت بیشتری درحدود هزارنفر بزرگ نمود به این ترتیب که دیوارهای تالار مجلس متحرك بوده و بافشار دادن‌تکمه‌برقی آنها را به آسانی بعمق ساختمان فرو برد و سالن بزرگ‌تری که در پشت این‌دیوارهای متحرك پنهان بوده خودرابرای‌پذیرائی مهمانان زیادتری آماده مینماید .

گنبد کریستال . سقف این تالاربصورت گنبد عظیمی است‌که تمام آن از بتون ساخته شده است ، بلاشك این گنبدکریستال ابهت خاصی بتالار جلسات بخصوص در روزهای تشریفاتی میدهد ، چون قسمت‌درونی این گنبد با کریستالهای زیبائی که از چك‌اسلواکی‌آمده پوشیده شده است .

برای حرکت دیوارهای متحرك تالار چون به‌برق طهران‌چندان اعتمادواطمینان وجود ندارد ، از این لحاظ وسایل جابجاشدن‌دیوارها طوری تنظیم شده که اگر نیروی برق برای حرکت آن کافی نبود ، یامجلس‌دچار خاموشی و بی‌برقی شد یك نفر تنهائی قادر است باحرکت اهرم مخصوص آن رابعمق ساختمان فرو برد .

سالن‌های مخصوص ـ کمسیون‌های‌مختلف مجلس هرکدام دارای سالن‌های مخصوصی هستند ، که در این قسمت قراردارد ، و دکوراسیون آنها نیز بایك دیگر متفاوت است ، وسعی شده است که مبلمان‌هرکمسیون باوضع کمسیون مربوط موافقت داشته باشد ، مثلا فکر کرده‌اند در سالونی‌که اختصاص به کمسیون خارجه داردبرروی دیوارهایش از اولین سفیر خارجی‌که به‌ایران‌آمده ، و یا اولین سفیری که از طرف دولت ایران بخارجه رفته نقاشی بزرگی بارنگ وروغن بنمایند و بطور خلاصه تزیین دیوار های آن طوری باشد که بوی وزارت‌خارجه‌از آن بمشام سناتورها میرسد .

در سالن کمسیون جنگ یادگارهائی‌از اولین جنگ تفنگهای (شمخال) و توپ و تانکهائی‌که بایران وارد شده ، و یا کلاه‌خودهای زمان رستم و سهراب قرار میدهند ، شاید انگیزه‌ئی‌که باعث این نوع تزیینات‌داخلی سالن‌کمسیونهابوده ، مثل‌های‌معروفی

است که از حواس پرتی بعضی از سناتورها نقل مجالس میباشد .
(خانه از پای بند ویران ، سناتورها بفکر نقش ایوانند ؟ .
خانهٔ رئیس سنا . قسمت شمالی ساختمان را همان طور که در فوق اشاره کردیم برای انجام امور مختلفه سنا پیش بینی شده و در طبقه دوم عمارت شمالی برای رئیس مجلس سنا با خانواده اش در آن رکن خواهد بود .

روزی که نقشه ساختمان را در جلسه هیئت رئیسه مجلس مطرح میکردند ، وقتی که به این قسمت از طرح ساختمان رسیدند سناتور تقی زاده رئیس مجلس آهی کشیده و باسوزدلی گفت : «فکر نمی کنم عمری برای ما باشد ... در این جا حرفش را قورت داده و سپس گفت : «خوب ! البته ، میکاریم برای دیگران» .

«لوله ارتباط بجای نامه رسان ـ قسمت جالب و بی نظیری که در ساختمان جدید مجلس سنا بچشم میخورد وضع ارتباطی خاصی است که بین مجلس و دفاتر قرار گرفته است ، باین معنی که از سیستم ارتباطی (بنوماتیك) بالوله های مجوف بادی که امروزه در اکثر از شهرهای جهان معمول و متداول است استفاده میشود ، محمولات و نامه های متبادله بدون این که احتیاجی بنامه رسان داشته باشند ، خودبخود در این لوله ها حرکت کرده و به مقصد خواهد رسید ،

باید اضافه کرد که ساختمان این (لوله) مخصوص درحدود یك ملیون تومان خرج شده است ، تازه کار بهمین جا خاتمه پیدا نمی کند و سناتور برای استراحت کامل خود فکر ایجاد یك باشگاه بزرگ آبرومندی جهت مهمانیها و پذیرائیهای خود میباشد که در نقشه پیش بینی آن شده ، منتهی چون محوطه فعلی گنجایش چنین بنائی را ندارد ، لذا قرار است که قسمتی از زمین خانه های اطراف کاخ را خریداری کرده و سپس این باشگاه چندین ملیون هزینه در آنجا ساخته شود .

نمای تمام این ساختمانها از مرمر سفید که باترکیب بندی خاصی بروی دیوارها نصب شده ، و همچنین از استیل کاشی کاری های زمان صفویه نیز در تزیین ساختمان استفاده شده است ، مثلا روپوش گنبدیکه در فوق بآن اشاره شده است از کاشی های ساخت ایران بدست متخصصین اصفهانی میباشد .

پس از اتمام ساختمان مزبور و اسباب کشی به بنا و مجلس جدید عمارت اولیه که روزگاری شاهپور علیرضا پهلوی در آن زندگی میکرد خراب و از بین برده شد و بجای آن گل و سبزه که تا چشم زیبا پسند سناتورها را چشم انداز دل انگیز و نشاط آوری باشد ، البته بقول تقی زاده : اگر عمر باقی باشد و فعلا که هست ؟ .

البته این گونه مخارج بدون دست مرموز انجام نمی شود برای اینکه پولی برای

عمران آبادی باقی نماند و بودجه مملکت همیشه در مضیقه و در حدود سیصدچهارصد میلیون تومان کسر داشته باشد ؟ .

خواستم شرح غم‌دل بقلم بنویسم ،آتشی در قلم افتادکه طومار بسوخت ،بهتر آنست‌که بگذاریم و بگذریم ؟ .

خاطرات آقاخان ـ آقاخان رئیس‌فرقه اسمعیلیه یا شش امامی از زندگانی‌خود و پدرش چنین مینویسد : «اولین خاطره‌ای‌که از گذشته خود بیاد دارم مربوط بسال (۱۸۸۱) در بمبئی است ، آن موقع من سه‌ساله بودم و باپدر بزرگم روزی در میدان اسب‌دوانی (بمبئی) تماشا میکردم،پدربزرگم‌رهبر مذهبی فرقه اسمعیلیه بود و یکی از رجال و بزرگان ایران بشمار میرفت که باخانواده سلطنتی ایران قرابت نزدیك داشت، و چون هنوز درآن زمان بین پادشاه ایران‌و بعضی از افراد خانواده سلطنتی اختلافاتی وارد شده بود لذا زدوخوردهای میان پدربزرگم و قوای دولتی روی داد ، ناچار این زدوخوردها وقتی ادامه پیدا کرد ، پدربزرگم تصمیم گرفت از ایران مهاجرت‌نماید و باعده‌ای از پیروان خود بدنبال خانواده‌که قبلا آنها را بهندوستان فرستاده بود، از جلگه سند ، گذشته و پس از مدتی‌آوارگی‌وبی‌خانمانی بالاخره در (بمبئی) و «بونه» را برای اقامت خود درنظر گرفت .

در دوم نوامبر (۱۸۷۷) میلادی درکراچی متولد شدم و دوران کودکی خودرا در بمبئی (بونه) گذراندم ، پدر بزرگم درقسمت اروپائی‌نشین بمبئی برای خود کاخ بزرگی بنا کرد و بعلاوه یك باغ‌وحش وطویله بزرگی نیز دایرگردید زیراعلاقه‌زیادی به تربیت حیوانات داشت‌که از اطراف برای‌پدر بزرگم می‌آوردند (همان دست‌هائی که همیشه دنبال یك چنین وقایع و اشخاص‌کمین‌مینمایند تا تمایلات شخص طلوع‌کننده را تامین نمایند و از این‌جا انگلیسها شروع‌مینمایند که زمام این فرقه را دردست داشته وکاملا تقویت نمایند) .

پدر بزرگم موقع مهاجرت‌ازایران‌بیش از هزار نفر از پیروان و خویشان خود را همراه آورده بود ، این عده در همان‌محله اروپائی نشین نزدیك کاخ پدر بزرگم سکنی گزیدند ، و کم‌کم با هندیها ارتباط‌پیدا کردند . و با زنان ودختران آنهاازدواج نمودند و تشکیل یك خانواده‌بزرگ مذهبی‌و سیاسی و در حقیقت یك (کلنی) ایرانی را دادند .

حکومت هند رفته رفته متوجه‌نفوذزیاد پدر بزرگم شده و حقوق سابق او راکه در ایران داشت در هند هم برسمیت شناخته‌و روز بروز بر قدرت و نفوذ او افزوده میشد . (خواننده عزیز متوجه میشوید که‌پرداخت این حقوق از اول بچه عنوان‌ووسیله

داده میشد رجوع نمایند و بخاطر بیاورندکه پولی‌که در نجف اشرف بین مراجع آنروز داده میشد پی خواهند برد نویسنده کتاب).

نایب‌السلطنه هندوستان یعنی انگلستان کاملا اوضاع و وضعیت آقاخان راباپیروانش دردست گرفته و همیشه مراقب آنان بوده‌که مورد زحمت واقع نشده باشند، پس از مرگ آقاخان بزرگ ثروت و دارائی‌اومیان‌فرزندانش تقسیم شد ولی مقام روحانی و ریاست فرقه او فقط به پدرم رسید.

آقاخان میگوید: «از کوچکی مراطوری تربیت میکردند که بتوانم شغل خطیر و مهم ریاست یك فرقه مذهبی را عهده‌دارشوم و بهمین جهت دوران کودکی فشار زیادی از لحاظ تعلیم و تربیت بمن واردمی‌آوردند و من تنها فرزند و وارث پدرم بشمار میرفتم زیرا دو برادرم در سنین‌جوانی‌فوت کرده بودند و منهم خیلی ضعیف و مردنی بودم و حتی پزشکان معتقد بودند که‌اصولا بیش از بیست سال عمر نخواهم کرد، بهمین‌جهت مادرم‌که یك‌شاهزاده خانم‌ایرانی‌بود و دایه‌ام «آمنه» فوق‌العاده درحفظ و سلامتی من مراقبت کرده البته با پزشکان‌حاذقی‌که معین شده بود و شاید یکی دو از آنها از انگلستان تعیین و انتخاب شده‌ساعات‌زندگانی مرا درنظر داشتند، باین جهت‌مرا لوس بار آورده بودند، ولی غافل‌ازخواسته‌خداوند و تقدیر سرنوشت من بودند.

پدرم چهار سال پس از مرگ پدربزرگم فوت کرد و وظیفه خطیر و دشواری را از سنین کودکی بدوش من انداخته شدپدرم مرد ضعیفی نبود بلکه خیلی‌ورزشکار و قوی بشمار میرفت و علاقه زیادی به‌شکارداشت و عاقبت هم جان خودرا روی همین شکار گذاشت، بدین معنی که روزی به‌شکار مرغابی رفته بود براثر بارندگی سخت مبتلا به برونشیت و براثر همان برونشیت یك‌هفته بعد درگذشت، نعش اورا مومیائی کرده برحسب وصیت خودش به نجف‌اشرف‌برده در جوار حضرت علی(ع) بخاك‌سپردند.

پس از مرگ پدرم دوره تازه‌ای درزندگی من شروع گردید و برنامه سنگینی بر تربیت و تحصیل سریع من شروع گردیدبرنامه روزهایم در آن موقع چنین بود، که صبح‌ها ساعت شش مرا ازخواب بیدارمیکردند و پس از انجام مذهبی و صرف صبحانه چه مایل بودم و چه‌نبودم طبق‌دستورپزشکان مراقب می‌بایستی یکساعت تمام در دشت‌های اطراف قصر اسب سواری‌کنم،پس‌از آن یك ساعت استراحت داشتم،وبعد درس شروع میشد، انگلیسی، فرانسه‌میخواندم، و بعد از ظهر هم سه ساعت‌تمام ادبیات فارسی و زبان عربی می‌آموختم، ساعت هفت بعداز ظهر دوباره اسب سواری شروع میشد، پس از آن دو ساعت ازمشکل‌ترین و دشوارترین درسهای من‌شروع میگردید، آن تعلیم خط بود و معلمین‌فارسی و عربی بمادرم توصیه کرده بودند

که حتما باید مرا تعلیم بدهند که تا خط‌فارسی را خیلی خوب بنویسم ولی من از این‌کار چون خوشم نمی‌آمد و آنرا برای‌خود خیلی شاق میدانستم ولی بااصرارزیاد مادرم و اقوام دیگر ناچار بودم‌شبی‌دوساعت‌تعلیم خط بگیرم ، و باهمه این احوال خط من خوب نشد و هنوز هم خوب نیست‌برای‌اینکه از اول مایل نبودم .

بدی آن دوران من این بود که درایام تعطیل مثلا جمعه‌ها هم مرا راحت نمی‌گذاشتند ، وآن بار عام پیروان مذهبی‌من بود ، و باید هزاران نفر از آنها رادرباغ جمع میشدند و به من تعظیم میکردند ، وهدایای زیادی آورده و نثار من می‌نمودند که آنها را تبرك نمایم ، ومن باوجودکودکی‌به‌طوریکه اطرافیان من بعدها می‌گفتند وقار استامنشی داشتم‌که در این بار عام‌ها توجه‌همه را بخود جلب کرده بودم ، نیز از اول بوسیدن پارا دور میکردم که رفته رفته‌این‌عمل بکلی ازمیان رفت و باین جهت بر محبوبیت من افزوده میشد .

کتاب دزدی باعبا ـ من سه معلم‌انگلیسی که هر کدام یك درس نجومی راکه اصل‌کاریست عهده‌دار بودند و معلمین‌فرانسوی ، و فارسی و عربی داشتم‌که آنهارا از میان بهترین اساتید و مربیان انتخاب‌کرده‌بودند و زحمات آنها درراه‌تربیت من‌طوری سریعا به نتیجه رسید که در ده سالگی ازعهده خواندن و نوشتن چهار زبان فارسی، عربی ، انگلیسی ، فرانسه بخوبی برآمدم ،البته سه معلم انگلیسی هرکدام مامور یك درسی بودند که بعدها بدرد سیاست خوددرهندوستان متوجه شدم ، ضمنا اشعار زیادی رااز فارسی نیز از حفظ داشتم زیرا مادرم‌که زن متعصب و فوق‌العاده مذهبی بود علاقه زیادیهم بشعر و ادبیات فارسی داشت،وکلیه اشعار حافظ ، سعدی ، مثنوی را از حفظ داشت و مرا وادار بحفظ کردن اشعارفارسی میکرد ، در همین احوال می‌بایستی تاریخ روم و علوم جدید بخصوص فیزیك‌وشیمی و حیوان‌شناسی و نبات‌شناسی رانیز فراگیرم .

موضوع بامزه‌ای را میخواهم‌شرح‌دهم قضیه کتاب دزدی من و پسرعمویم‌است که من اصولا علاقه زیادی به مطالعه داشته‌و دارم ودر آن موقع مایل بودم علاوه بر رشته‌هائی که میبایستی درس بخوانم‌کتابهای‌دیگر را نیز بدست آورده و مطالعه کنم ، مادرم رسمش نبود که پول توجیبی بمن‌بدهد ، و خرید کتابهای متفرقه راهم اجازه نمی‌داد ، من و پسرعمویم مدت زیادی‌برای‌بدست‌آوردن کتاب فکر کردیم و بالاخره راه‌حلی پیدا کردیم وآن بود که روزی باتغییر لباس و عبائی بدوش انداخته و بطور ناشناس دریکی از کتاب‌فروشی‌های معروف‌بمبئی رفتیم و در آنجا کتاب‌فروش‌رابحرف گرفته و سر اورا باصطلاح گرم کرده و بعدآهسته چند کتاب دزدیده و زیر عبای خود

مخفی کردیم، (ولی غافل از اینکه کتاب‌فروش مارا شناخته و عمل مارا هم تحت مراقبت خود گرفته است) و بسرعت بطرف قصر خودبازگشتیم ، کتاب فروش که ظاهراً ما را شناخته بود ، آهسته آهسته عقب ما تاخانه‌آمد و قضیه را بعمویم اطلاع داده بود ، و عموی من فوراً پول کتابهای اورا پرداخت‌و ماکه از موضوع اطلاع نداشتیم و چون دیدیم سروصدائی نشد روز دیگر هم‌بهمین‌ترتیب بکتاب فروشی رفته و چند کتاب ربودیم ، ولی غافل از این که این مرتبه عموبدنبال عمل ماست همین که از مغازه‌بیرون آمدیم مصادف باعمویم شده گفت : عبایت‌را بردار ، عبایم را برداشتم و کتاب ها از زیر عبا بیرون آمد ، دیگر لازم نیست‌بگویم‌چه‌قدر شرمنده و خجالت کشیدم ، فقط‌این واقعه درس عبرتی برای من شد که تاآخرعمر حتی یك گل هم از باغ کسی بدون‌اجازه صاحبش نچیده‌ام .

عبدالناصر را هم بشناسید ـ جمال‌عبدالناصر هم مانند صدی هشتاد از افراد مصری بگفته خودشان فرزند «ریف» یعنی‌متولد شده دهات و باصطلاح بچه دهاتی بوده ، ایام کودکی را در ده‌کده گذرانده‌بعد برای تحصیل بشهر رفته است . پدر عبدالناصر که حالا هم زنده است و در ده‌کده خودشان بسر میبرند عقیده داشت جمال پس از تحصیل دختر یکی از متمولین ده رابگیرد و مثل بسیاری از جوانان تحصیل‌کرده مصری ها استفاده‌از جهیزیه‌و ثروت همسرش‌زندگانی و منزل خود را سر وسامانی بدهد ولی عبدالناصر برحسب تصادف یك روز درمنزل یکی از افسران ارشد آرتش مصر که در ستاد آرتش سمت ریاست برجمال داشت‌مهمان بود ، اتفاقاً این افسر مصری با حاجی محمد کاظم تاجر ایرانی مقیم مصر همسایه‌و دوست بودند ، و خانواده حاجی هم در این مهمانی حاضر بودند ، جمال درآن‌مهمانی‌شیفته رفتار و گفتار و زیبائی دختر حاجی محمد کاظم تاجر ایرانی شده بخصوص‌تربیت‌و متانت آن دخترخیلی‌در جمال مؤثر گردید.

همان شب کاغذی به پدرش نوشت واز او تقاضا کرد دختر حاجی محمد کاظم را برای او خواستگاری کند، حاجی محمد کاظم‌هم مانند اکثریت قریب باتفاق ایرانیان مقیم مصر فرزندان خود را برسم‌ایرانیان وباعقیده‌زبان و ادبیات فارسی تربیت میکردند، ودر منزل خودش یك کلاس خصوصی درس‌زبان‌فارسی دایر کرده بود که چند نفر از اطفال همسایه اش را در آن کلاس بطور مجانی‌زبان فارسی درس میدادند ، روزی یك‌ساعت خود حاجی محمد کاظم و یك ساعت برادرزاده‌اش در آن کلاس معلم بودند و درس میدادند .

ایرانیان مقیم مصر که تقریباً قریب‌باتفاق را تشکیل میدهند در حفظ سنن و رسوم ایران و آشنا ساختن اولادانشان‌بزبان‌و ادبیات فارسی خیلی تعصب دارند ، وغالباً

خانه خود را بهمان وضع و اسلوب ایران‌تزئین میکنند ، دختران آنها هم که بخانه شوهر میروند کاملا از سنن و رسوم وپختن‌غذا های مخصوص ایران را باخود هدیه بخانه شوهر می‌برند .

این اوصاف پسندیده برای آنست که‌دختران در ابتدا در دامان پدر و مادربدرس و آداب زندگانی را کاملا فرا می‌گیرند ودر طریقه (زن وزندگی) را که بچه نحو باید انجام دهند تکمیل مینمایند (بعکس دختراز‌امروزه ایران که بجای تنظیم منزل و پختن غذاهای متنوع انواع رقص ها ر فرا میگیرند) به‌این جهت بود که جمال در اول ملاقات با حاجی محمد کاظم وخانواده‌اش فریفته طرز آداب‌ورسوم ومتانت دختر زیبای حاجی محمد کاظم گردید ، لذابه پدرش نوشت و از او تقاضا کرد دختر حاجی را برای او خواستگاری کند .

آنروز هاکسی هرگز تصورنمی‌کرد این‌جوان قد بلند خوش اندام کم حرف و تا حدی خجالتی روزی جانشین فراعنه مصرگردد و چنین مقام و شهرت و قدرت بزرگی در دنیا بدست آورد که همه را متوجه خودساخته باشد .

برای‌دختر حاجی محمد کاظم خواستگارهای متمول بسیاری میآمدند ، ولی حاجی محمد کاظم تاجر قالی ایرانی از حرکات‌و وقار و نجابت جمال در همان یك مجلس شب مورد پسندش گردید و دخترش را باوداد که بتدریج منزل جمال از حیث نظم و ترتیب مورد توجه رفقایش قرار گرفت وضرب‌المثل سایرین مخصوصاً از جهت غذا قرار گرفته بود مخصوصاً در قسمت انواع‌اغذیه که‌همیشه‌بدوستان‌صمیمی وعلاقه‌مندش غذا های خوب ایرانی (چلوکباب) که‌خانمش‌شخصاً درطبخ آن شرکت و دستور مستقیم می‌داد ، به‌این جهت بهانه بدست دوستان‌عبدالناصر افتاده که هرچند روز یکبار غذا های ایرانی پخته بخانه او بروند و باصطلاح‌شکمی از غذا در بیاروند .

در این قرن اسکندر میرزا خانمش‌ایرانی ، و ژنرال نجیب هم‌خانمش ایرانی و عبدالناصر و باجناقش میرزا مهدی‌لنگی‌رئیس جمعیت ایرانیان مقیم مصر میباشد .

یکی از تصادفات بسیار عجیب زندگانی‌جمال عبدالناصر گلوله خوردن او در جنگ فلسطین است که پزشك نظامی مصر همان‌روز گفته بود : آنچه من اطلاع دارم فقط یك‌بار نظیر این تیر خوردن دیده شده است،جمال عبدالناصر هریك روز که برای کمك بیك واحد از هنگ دیگر میرفت‌ناگهان موردشلیك سربازان یهود گردید و گلوله از زیر قلبش را شکافته و خون جاری شده بود.او را باعجله به بیمارستان نظامی بردند ، پزشك نظامی وقتی محل زخم را معاینه کردبفکر فرو رفت و قیافه مخصوصی بخود گرفت که باعث ازدیاد نگرانی عبدالناصرگردیدو تصور کرد کارش ساخته شده است.

جمال باکمال قدرت گفت : «اوه وحشت‌نکنید اهمیتی ندارد» پزشك فوراً او را از نگرانی در آورد و گفت : «تعجب من ازاین‌است که فقط پوست (روکش برنجی) گلوله وارد بدن شما شده و قسمت سربی گلوله‌قبلا از آن جدا گردیده است، باین جهت خطری متوجه شما نیست خاطر جمع چندروزدیگر خوب خواهید شد .

یکی از افسران دوست جمال که روزبعد بعیادتش رفته بود باو گفت جمال بااین طرز گلوله خوردن تو بمن الهام شد که‌خداوند تو رابرای‌روزهای مبادا وبزرگترین ذخیره کرده است .

زندگانی خانواده‌گی عبدالناصر خیلی‌خوب و مرتب و محبت آمیز است ، جمال هرگز در عمر خود اهل مفاسد اخلاقی‌نبوده‌و تمام توجهش معطوف بزن و فرزند و خانه‌اش بوده است .

جمال بعد از کودتا و رسیدن بقدرت‌هم تغییری در وضع زندگانی شخصی خود نداده و همان زندگانی ساده و بی‌آلایش‌دوران افسری را حفظ کرده است ، این‌است که محبوبیت تام نه‌تنها در مصر بلکه درقلب‌تمام ملل جای دارد و همه اورا به نیك‌نامی و وطن پرستی و ایمان کامل و محکم یادمینمایند .

بزرگترین فدا کاری جمال عبدالناصرقضیه ملی کردن کانال (سوئز) است ، که‌ملی شدن کانال سوئز تاثیر در سرنوشت خاور-میانه و جنگ و صلح جهانی دارد ، و یکی از پر هیجان ترین و حساس ترین ایام تاریخ‌پس از جنگ بشمار میرود ، وقتی اعلام ملی شدن کانال سوئز و ضبط تاسیسات شرکت‌بین‌المللی کشتیرانی کانال از طرف قوای نظامی مصر بفرمان عبدالناصر تصرف گردید.

ملی کردن کانال سوئز عکس العملی‌مصر در مقابل امتناع دول غرب در مورد کمك بساختمان (سد سودان) از خود نشان‌دادند، تصمیم ملی ساختن کانال از طرف شخص عبدالناصر اتخاذ گردید .

روز پنج شنبه چهار فروردین ماه(۱۳۳۵) در یك متینگ سیصد هزار نفری در اسکندریه‌اعلام گردید،هنگامی‌عبدالناصردر اسکندریه مشغول سخن رانی بود قوای نظامی مصر در اسمعیلیه و پرت سعید قاهره‌تاسیسات کانال سوئز را اشغال و مراکز شرکت کانال را مهر وموم کردند ، بطوریکه‌اخبار مربوطه باعلام ملی شدن کانال سوئز و اشغال نظامی مؤسسات شرکت کانال باهم‌بمراکز خبرگزاریها رسید و مانند بمب در پای‌تختهای اروپا و امریکا صدا کرد . جمال‌عبدالناصر در نطقی که برای توجیه اعلام ملی شدن کانال سوئز و کنترل عبور و مرورکشتی از کانال از طرف قوای نظامی مصر ایراد نمود اظهار داشت که «دول انگلیس‌و امریکا برای خنثی کردن مبارزات مصر

برعلیه استعمار و تضعیف روحیه مردم مصراز انجام مواعید خود درباره کمك بساختمان سد سودان خودداری کردند ، آنها بدین‌وسیله میخواستند که فعالیت‌های صلح‌جویانه که برای تحقیق بخشیدن اصل « همزیستی‌مسالمت آمیزی» بعمل بیاوریم از میان ببرند و مارا وادار بشرکت در دسته بندیهای نظامی‌خاورمیانه بنمایند ، ولی مصر حاضر نبوده و نیست که سد سودان را بقیمت از دست‌دادن استقلال و شرف ملی خود بسازد . و هم‌چنین نمی‌توانسته و نمیتواند از اجرای‌این پروژه که سعادت ورفاه ملیونها مصری وابسته بآن است چشم بپوشد لذا تصمیم‌بملی‌ساختن کانال سوئز گرفتیم تا از محل درآمد آن هزینه این ساختمان را تامین نمائیم» .

عبدالناصر سپس به نقش دولت‌شوروی‌از منازعه مصر و دول غربی اشاره کرد و گفت که «اگر مطبوعات و محافل غربی‌ادعا کنند که تصمیم درباره ملی کانال سوئز نتیجه تحریك و تشویق شوروی بوده ، این‌ادعا کذب محض است زیرا دولت شوروی نه‌تنها باتوصیه اقدامی درباره کانال سوئزنکرده ، بلکه بوسیله وزیر امور خارجه‌خود آقای شاپیلف علاقه‌مندی خود را بحفظ‌مناسبات عادی بین مصر ودول غربی بمن اعلام داشته است» .

بموجب قانون ملی شدن کانال سوئزکه بلافاصله پس از نطق رئیس جمهوری مصر در شش ماده انتشا ریافت ، دولت مصربا استفاده از حق قانونی هردولت مستقل مؤسسه‌ای را که در داخله آن کشور فعالیت‌میکرده ملی ساخته و پرداخت غرامات وارده بصاحبان سهام خارجی را نیز مطابق مظنه‌بورس پاریس قبل از تاریخ ملی شدن تضمین کرده است . دولت‌همچنین آزادی‌کشتی‌رانی‌را در کانال تضمین کرده . و تنها خواستار تابعیت مضامین جنگی و تجارتی از مقررات‌مصری میباشد ، ولی این تضمین ها و قبول پرداخت غرامت صاحبان سهام بهیچ وجه‌انگلستان و فرانسه را که صاحبان اصلی‌سهام کمپانی کانال سوئز بوده‌اند قانع نکرده وخشم و عصبانیت شدیدی در لندن و پاریس بوجود آورده است ، بلافاصله پس ازوصول‌خبر ملی شدن کانال سوئز ایدن نخست‌وزیر انگلستان از محل اقامت ییلاقی خود درحومه‌لندن بپای تخت بازگشت وکلیه‌اعضای‌کابینه خود را برای تشکیل جلسات فوق‌العاده‌جهت‌بررسی وقایع مصر احضار نمود ، ایدن با فرماندهان نظامی انگلستان‌هم جلساتی‌تشکیل‌داد، و در همین موقع دولت فرانسه نیز کلیه مشکلات نظامی و سیاسی دیگر خود رافراموش کرده و جلسات طولانی وفوق‌العاده ای برای مسئله ملی شدن کانال سوئزتشکیل‌داده بود .

عکس‌العمل فوری انگلستان و فرانسه‌در مقابل مصر و ارسال یادداشت اعتراض آمیز و شدیدالحن به‌قاهره بود که دولت‌مصر اصولا از قبول آنها امتناع ورزید ،

و پس از آن وزیر امور خارجه و رئیس‌ستاد آرتش فرانسه عازم لندن شدند تا در کنفرانسی که باشرکت (سلومین) وزیرخارجه‌انگلستان ، و ژنرال (تیمسار) رئیس ستاد آرتش بریتانیا و (رابرت مورفی) معاون‌وزارت خارجه امریکا تشکیل گردید حضور بهمرسانند .

اهمیت بزرگ نظامی و تجارتی کانال‌سوئز مهم ترین راه تجارتی و سوق الجیشی دنیا است ، و اگر براثر اقدام اخیر دولت‌مصر احیاناً دولت شوروی برایش شاه راه حیاتی تسلط پیدا کند قسمت مهمی از نقشه‌های نظامی و دفاعی غرب نقش‌برآب‌خواهد شد ، کانال سوئز فعلا تنها راه وصول صدهاملیون تن محصول نفت خاورمیانه بکشور های اروپائی است ،و تمام کشتی‌های‌تجارتی‌که بین آسیا و اروپا حرکت میکنند از این طریق محصولات خود را بمقصد میرسانند .

در زمان جنگ اهمیت این شاه راه بزرگ‌دو چندان میشود و برای پی‌بردن باهمیت نظامی این معبر حیاتی کافی است گفته شودکه اگر نیرو های آلمان درجنگ دوم‌جهانی درالعلمین ، شکست نمی‌خوردند و خود رابکانال سوئز میرساندند سرنوشت جنگ‌بنفع آلمان تغییر می‌یافت .

خطر کانال سوئز مدت ده سال از(۱۸۵۹ ـ تا ۱۸۶۹) بطول انجامید و چون این کار عملیات حفر این کانال با(فردیناندولیس) فرانسوی بود استفاده از کانال سوئز هم بمدت (۹۹) ساله بیك‌کمپانی‌فرانسوی واگذار گردید ، ولی‌کمپانی فرانسوی کانال سوئز را در انحصار خودنگاه‌داشت ، و درزمان حکومت (دیزرائیلی) در انگلستان‌بیش‌از(۱۷۶۰۰۰) سهم‌ازمجموع(۴۰۰ر۰۰۰) سهم‌شرکت‌کانال‌سوئزبوسیله‌ای برای دولت انگلستان خریداری شد .

درسال (۱۹۲۴) که سهام شرکت کانال‌سوئز دو برابر شد انگلستان اقدام بخرید سهام بیشتری نمود و در نتیجه (۴۴) درصدمجموع کمپانی را در اختیار خود گرفت ، کانال سوئز درحدود شصت کیلو متر طول‌و یازده متر عمق دارد ، دریای مدیترانه‌را به بحراحمر متصل میکند ، عرض کانال‌بطورمتوسط (۷۱) متر است و دوکشتی بزرگ میتواند درهر نقطه از کانال از کناریکدیگربه آسانی عبور کنند .

هیئت مدیره شرکت کانال سوئز قبل‌از اقدام ملی کردن آن از پانزده نفرفرانسوی و نه نفر انگلیسی و پنجنفر مصری و یك‌نفرامریکائی و یك نفر هلندی تشکیل میشد، ولی اکنون یك‌هیئت مدیره مصری بریاست‌یکی از اقتصادیون معروف مصر نظارت و کانال سوئز را بعهده گرفته است .

در سالهای اخیر بطور متوسط سالیانه(۱۳ الی ۱۴) هزار کشتی از کانال سوئزعبور

کرده و مجموع درآمدکمپانی از محل دریافت عبور آنها بالغ بریکصد ملیون دولار درسال بوده است ، مدت قرارداد (۹۹) ساله کانال سوئز که در سال (۱۸۷۰) شروع میشود، سال دیگر یعنی در سال (۱۹۶۷) به پایان میرسد و در آن موقع تاسیسات کانال سوئز بطور بلاعوض بدولت مصر واگذار میگردد. ولی دولت مصر با تسریع در تسلط بر کانال سوئز پرداخت غرامت کلیه سهام صاحبان را تقبل کرده است .

علت اساسی ناراحتی و عصبانیت محافل سیاسی دولت فرانسه و انگلیس از ملی شدن کانال سوئز این است که بااین اقدام اطمینان بحفظ آزادی کشتیرانی در کانال سوئز وجود ندارد و دولت مصر ویا هردولت دیگری که در آینده مصر را تحت نفوذ قرار دهد میتواند با مسدود کردن راه عبور و مرور کشتیها درکانال سوئز دول غرب را دچار مشکلاتی بزرگ بنماید .

هفته گذشته آقای ایدن نخست وزیرانگلستان طی نطقی در پارلمان انگلستان اظهار داشت که (انگلستان هرگز با قرارگرفتن کانال سوئز در تحت اختیار کنترل یك دولت موافقت نخواهد نمود ، برای حفظ منافع خود در کانال سوئز دست باقدامات جدی خواهد زد» ، کریستیان بینر ، وزیرامور خارجه فرانسه هم اظهار داشت که دول غرب باید مشترکاً اقدام جدی و شدیدی برعلیه مصر بعمل آورند و پاسخ «راهزنی» در صورت لزوم بازور بدهند .

ولی جمال عبدالناصر در جواب این بیانات تهدید آمیز اظهار داشت که : «مصر در احقاق حق خود از هیچکس نمی‌ترسد و زور را بازور و تجاوز را باتجاوز جواب خواهد داد ، بسیاری از مطبوعات و محافل فرانسه و انگلیس علناً پیشنهاد میکردند که برای خارج کردن کانال سوئز از تصرف قوای مصر ، انگلستان و فرانسه مشترکاً دست به عملیات نظامی بزنند و حتی مقدمات این امرهم باترتیب مانور های نظامی و دریائی در مدیترانه فراهم شد ، ولی امریکا باهیچگونه اقدام شدیدی در منطقه کانال سوئز موافق نبود و بهمین جهت ، آقای دالس وزیرامورخارجه امریکا بطور ناگهانی وارد لندن شد تا انگلستان و فرانسه را از هرگونه اقدام شدید برعلیه مصر بازدارد ، دلائل مخالفت امریکا باشدت عمل نسبت بمصر بطور خلاصه از قرار ذیل بوده است :.

عملیات نظامی در کانال سوئز وتجاوزمسلحانه دول بزرگ غرب بیك کشمکش کوچك از نظر بین‌المللی هیچگونه مجوزقانونی نداشته و بحیثیت دنیای آزاد لطمه بزرگی وارد خواهد ساخت .

۲- عملیات نظامی برعلیه مصر تمام دنیای عرب را برعلیه غرب خواهد شورانید و موقعیت غرب درکشورهای غربی متزلزل خواهد ساخت .

۳- هرچند احتمال مداخله مستقیم روسها در صورت شروع عملیات نظامی برعلیه مصر، کم است ولی چنین اقدامی بادر نظر گرفتن روابط فعلی مصر و شوروی غیر ممکن نیست خاصه این که (خروشچف)دبیر کل حزب کمونیست شوروی طی نطقی که از اقدام دولت مصر در ملی ساختن کانال سوئز دفاع کرده و اعلام داشته است که تجاوز مسلحانه بکانال سوئز بلاجواب نخواهدماند ، همچنین وزیرامورخارجه شورویهم تلگراف بجمال عبدالناصر رئیس جمهوری مصر ارسال داشته است .

از خاطرات تیمسار سرلشکر محمددفتری راجع بواقعه پانزدهم بهمن ۱۳۲۷

درآن سال من درجه سرهنگی داشتم و ریاست دژبانی بعهده‌ام بود ، ماموران من در خطسیر ملوکانه در کنار مامورین شهربانی انجام وظیفه می‌نمودند ومن باتفاق تیمسار صفاری رئیس شهربانی در جلو در بزرگ دانشگاه منتظر تشریف فرمائی شاهنشاه بودیم پیش از تشریف فرمائی هیئت دولت واستادان و مدعوین دیگر به دانشگاه آمده بودند ، و در سالن بزرگ دانشگاه حقوق در انتظارمقدم همایونی بودیم ، مدعوین از درجنوبی دانشکده حقوقی وارد میشدند و به تالاربزرگ می‌رفتند ، همه آمده بودند ، در این وقت اتومبیل سلطنتی وارد دانشگاه گردید،از جلو گارد احترام عبور کرد ، و از روی پلی که در جلو در بزرگ دانشکده قراردارد گذشته و در برابر دسته موزیك نظامی توقف نمود .

شاهنشاه از در سمت راست اتومبیل پیاده شدند و موزیك نظامی شروع بنواختن سلام شاهنشاهی کرد ، من که از جلو دربدنبال اتومبیل سلطنتی حرکت کرده بودم، در این موقع به پنجاه متری یا شصت متری اتومبیل رسیده بودم و هنگامی که موزیك مشغول نواختن سلام بود ایستادم و مراسم احترام نظامی بعمل آوردم ، وقتی سلام شاهنشاهی به پایان رسید آقای دکترعلی اکبرخان سیاسی رئیس دانشگاه طهران پیش آمدو شروع بعرض خیرمقدم نمود ، من به اتومبیل سلطنتی نزدیك میشدم و هنوز چهل متر بانقطه‌ای که شاهنشاه در آنجا توقف کرده بودند ، یعنی جلوی پله‌های محوطه روبروی دانشکده حقوق فاصله داشتیم که صدای گلوله بگوشم رسید ، دیدم شاهنشاه بسرعت سرشان را پائین آوردند . و بعد شانه خودرا بطرف راست پیچاندند ، وقتی من بدو متری شاه رسیدم ، دست خیانتکاریکه ازدست سرنوشت و عظمت الهی ذخیره بود هفت تیر بجلو پرتاب کرد طوری که کنارپای من بزمین خورد ، در آن لحظات وحشت و اضطراب من فقط متوجه شاهنشاه بودم ضارب را ندیدم و باعجله شاهنشاه را در آغوش گرفتم و دز اتومبیل را باز کردم وشاهنشاه درحالیکه بمن تکیه داده بودند

سوار شدند و راننده اتومبیل را بلافاصله‌حرکت دادند ، همه این وقایع در عرض ده ثانیه روی داد ، آنروز هوا آفتابی و ملایم‌بود ، شاهنشاه پالتو نپوشیده بودند و شاید این هم عنایت پروردگار بوده زیرا با وجودپالتو آن حرکات و چرخش سریع بچپ و راست‌که مانع هدف‌گیری دقیق میشد امکان‌پذیر نبود ، رشادت و تهور شاهنشاه نیز موجب گشت‌که گلوله‌ها بهدف اصابت‌نکندزیرا اگر شاهنشاه روی برمیگردانیدند و دور میشدند دست خیانت‌کار میتوانست بافرصت بیشتری هدف‌گیری کند ، ولی بر جای ایستادن و حرکات سریع شانه دربرابراسلحه سبب شدکه گلوله‌ها از کنار سرو شانه عبور کند ـ راننده بلافاصله حرکت‌کرد به گمان اینکه دور دانشکده حقوق خیابانی است‌که از سمت جنوب بخیابان‌اصلی دانشگاه منتهی میشود براه خودادامه داد ولی در پشت دانشکده متوجه شد که‌پله است و باید بعقب برگردد هنگام عقب زدن و چرخیدن اتومبیل آقای دکتر اقبال‌هم در اتومبیل باز کرد و سوار شد .

اتومبیل سلطنتی باسرعت‌ازدانشگاه‌خارج شد و بطرف چهارراه پهلوی حرکت کرد ، در داخل اتومبیل من متوجه شدم که‌از لب شاهنشاه خون می‌آید و جلوی‌لبانشان خونی شده ، وبااین‌که خون بشدت جاری‌بود من با خوشحالی متوجه شدم‌که جراحت عمیق نیست و گلوله فقط لب را شکافته وبفك پائین نرسانده است ، گلوله‌ایهم بکلاه خورده بود بدون اینکه خراشی به ناحیه‌سر وارد کند عبور کرده بود و در این موقع بود که چشمم به سوراخی که در پشت‌شانه در روی لباس نظامی ایجاد شده بود افتاد ، باوحشت بدکتر اقبال نگاه کردم واوهم متوجه این سوراخ شد و بی‌اختیار به گریه افتاد . اعلیحضرت پرسیدندچرا گریه‌میکنی ؟ عرض‌کردم متاثرم ، البته‌موضوعی راکه موجب وحشت و تاثر شده بود بزبان‌نیاوردیم ولی شاهنشاه با کمال خونسردی گفتند «چیزی نیست در خدمت از این‌وقایع‌زیاد اتفاق می‌افتد چه اهمیت دارد» و بعد فرمودند «برویم پیش پروفسور عدل» دراین موقع اتومبیل بچهارراه پهلوی رسیده بود و من عرض کردم امروز تعطیل است‌وممکن است عدل درمنزل نباشدواگرشاهنشاه اجازه میدهند بهتر است به بیمارستان‌آرتش‌و در یوسف‌آباد برویم چون سرویس‌های آن همیشه آماده و مهیا است ، شاهنشاه‌فرمودند اشکال ندارد به‌آنجا برویم» وقتی اتومبیل در جاده پهلوی حرکت می‌کردچشم‌راننده از آینه مقابل بصورت خون‌آلودشاه افتاد و بی‌اختیار فرمان را رها کرد ودستهارا برسر خود زد و فریاد کرد . وای‌چه‌خاکی بسرم شده اتومبیل بسمت‌کنار جاده‌منحرف‌گردید و نزدیك بود بدرخت تصادم کند ، شاهنشاه باو امر کردند ؟ آرام باشدومقررات‌راهنمائی را مراعات کند ومرتب تکرار میکردند جلو پایت را نگاه کن ، از دست‌راست برو ، تند نران مواظب عابرین باش .

میدانید من نظامی و سربازم ولی اعتراف میکنم که از این همه خونسردی و شجاعت در موقع خطر متحیر شده بودم واین برای من و هرفرد ایرانی موجب افتخار و سربلندیست که چنین پیشوائی داشته باشند، پیشوائیکه در خطرناکترین لحظات زندگی بفکر مردم و ملت باشد و سربازیکه درکنارش است تذکر دهدکه این گونه وقایع مهم نیست و در خدمت از این گونه حوادث بیشمار رخ میدهد ، وقتی به بیمارستان رسیدیم من و دکتر اقبال خواستیم شاهنشاه را درپیاده شدن کمك کنیم ولی گفتند ، نه ، لازم نیست من خودم پیاده میشدم» .

بلافاصله باطاق عمل رفتیم، و درآنجا سرتیپ نجف‌زاده و چند پرستار کمك کردند که لباس نظامی شاهنشاه را بیرون بیاورند من سوراخی که پشت کت شاهنشاه بچشم می‌خورد و بدکتر نجف‌زاده نشان دادم و او هم سخت متوحش شد زیرا با اینکه خونی از آنجا بیرون نمی‌آمد ، احتمال داشت که خونریزی در داخل لباس شده باشد ، بیرون آوردن لباس بسیار سخت بود زیراکمربند روی لباس خونی شده بود و باز نمی‌شد ، بالاخره وقتی دکتر نجف‌زاده کت و پیراهن شاهنشاه را بیرون آورد ما همه منتظر بودیم که به‌بینیم سوراخ پشت کت چیست ، وقتی متوجه شدیم که خراش کوچکی است که گلوله فقط تماس باپشت شانه ایجادکرده است بی‌اختیار رو به‌آسمان کردیم و همه یك زبان گفتیم «خدارا شکر الهی هزارمرتبه شکر» .

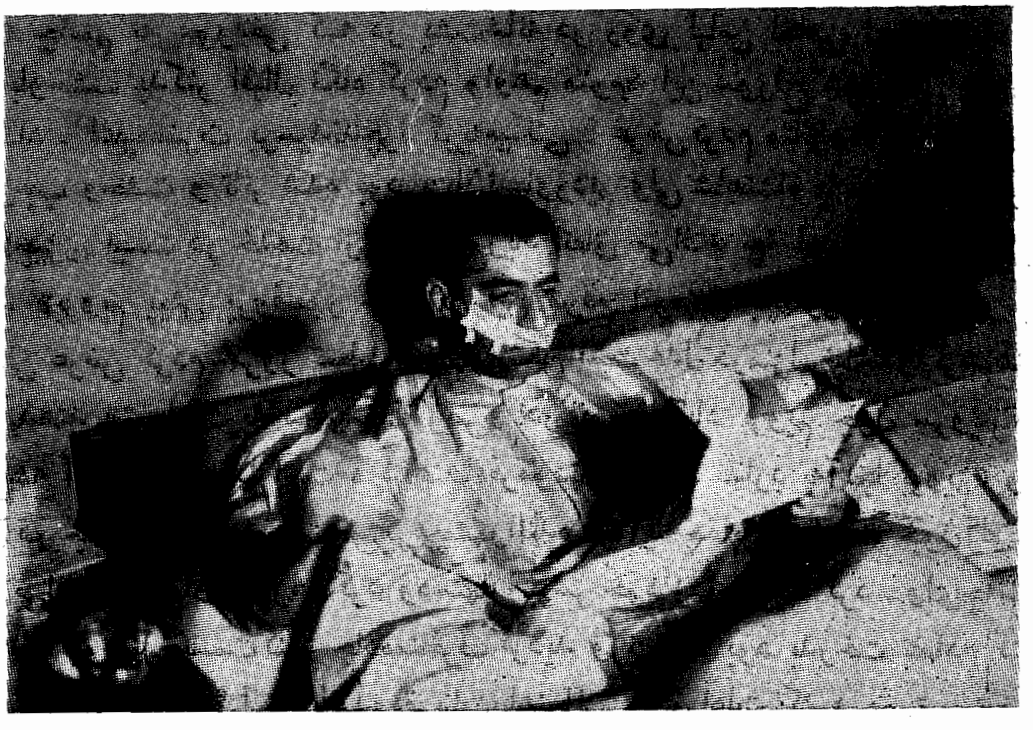

شاه در بیمارستان ارتش

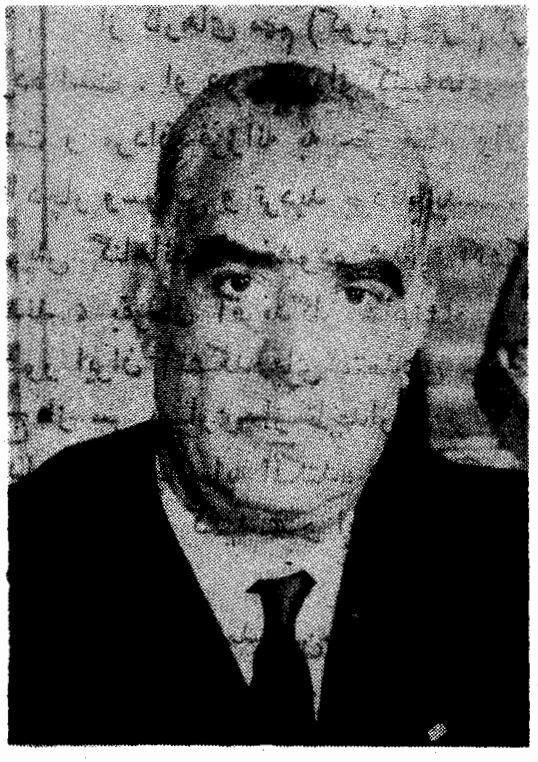

دکتر اقبال

دکتر اقبال مشغول پانسمان جراحت لب شد ، شاهنشاه به من امر فرمودند که بدانشگاه بروم و سلامتی شاه را بهمه خبر بدهم ، اشك شوق از دیده گانم جاری بود، زیرا از یکطرف میدیدیم که بحمدالله گزندی بذات ملوکانه وارد نشده و از طرفی احساس میکردم که شاهنشاه حتی در آن لحظات خطرناك بفکر آنندکه کسی نگران نباشد ، درست بیاد دارم که فرمودند «مردم نگران و متوحش خواهند شد ، فورا بدانشگاه بروید و اطلاع دهید که سلامتم زودترحرکت کنیدکه مردم ناراحت نباشند» .

ما این شرح راکه بقلم آقای تیمسار سرلشکر محمد دفتری در مجله رادیوایران درج شده بود عینا برای خوانندگان عزیزنوشتیم چون مبنای ما در نوشتن این کتاب آن بوده که هر واقعه را با مدرك و سندمعتبر و روشن ذکر نمائیم و چنانچه بخواست خداوند هم تاکنون موفق شده‌ایم .

در موضوع ضارب که اول شاهپورعلیرضا باهفت تیر میزند دنباله‌اش صفاری رئیس شهربانی باتیر میزند که در نتیجه ضارب کشته میشود بحث‌هائی در افکار خاصه کسانیکه آشنا و وارد در سیاست روزانه میباشند حدس و اظهاراتی میشد که چرا ضارب را درمحوطه‌ای مانند دانشگاه دستگیر نکردند و چرا بعوض دستگیر کردن با دو تیر از طرف دونفر (شاهپور علی‌رضا و سرتیپ صفاری رئیس شهربانی روز) ضارب کشته میشود درصورتی که میبایستی فورا دستگیرو استنطاق شده تا معلوم گردد انتصاب بچه دسته و جمعیتی است ، چون فقط حدسیات در افکار و اظهارات تا چند روز ادامه داشت و مدرکی دردست نبود لذاماهم بهمین اندازه قناعت کردیم .

گوی‌تر یا اخراج کننده نمایندگان دینی ـ «گویتر» روحانی بزرگ عهدساسانی اولین کسی بود که مخالف باطبقه روحانی زردشتی که مدت سی سال بانهایت قدرت در سراسر قلمروامپراطوری ساسانی حکومت و فرمانفرمائی کرد ، شاهد کتیبه‌های فراوانی نسبت بعقاید خود بیادگار گذاشته ، حتی در بعضی از کتیبه‌ها نقش او در کنار شاهنشاهان ساسانی دیده میشود .

از کارهای مهم (گویتر) حرام کردن ازدواج مردان بامادران و خواهران خود بوده است . او در یکی از کتیبه‌های خودمیگوید : «آئین مزدا بدست من تحکیم یافت و مردان فرزانه به حق مقام والا ونیروی شایسته‌ای یافتند . از بین مغان آنها که دچار وسواس و تردید بودند بدست من تبعید شدند و یا به اعتراف به خبط وخطای خویش گناهانشان بخشوده شد ، آتشکده‌ها بدست من ایجاد و مغان برآنها گماشته شدند ، بفرمان آفریدگار شاهنشاه و من منصب آنان را تائید نمودیم ، از سراسر کشور ایران آتشکده‌های متعددی ساخته‌شد ، ازدواج با اقارب دوباره ممنوع گردید، تاج از سر بسیاری از تاجداران بر گرفته‌شد ، کیش و آئین رونق و جلال یافت‌وامر خدا در همه‌جا سایه افکنده شد ، اگر تمام‌کارهائی‌که انجام گرفته بنویسیم بسیار بدرازا خواهد کشید.» و این نمونه‌ای بودکه برای روشن شدن تاریخ برای خوانندگان ذکر نمودیم .

مرحوم محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه‌در کتاب در راتجان‌فی‌بنی‌اشکان‌که‌منظورش تحقیق وتدقیق در سلسله سلاطین اشکانیان‌است‌که در ایران سلطنت‌کرده درضمن‌تحریر در فصل نهم نسبت بمدت سلاطین پارت یااشکانیان مطالبی مینویسد که میرسد باین موضوع‌که ذکرش دارای لطایفی است برای‌خوانندگان‌که مااینك‌بشرح‌ذیل ذکرمینمائیم.

من خود (اعتمادالسلطنه) ـ در فارس و کرمان با علمای مجوس ملاقات کردم و مقالات و مباحثات بمیان آوردم‌که مطلبی‌در ضمن صحبت کشف کردم‌که در هیچیك از کتب تاریخ قدیم ایران ثبت و ضبط نشده‌است . و آن این است که زردشت پسر (پروش) شاسب آسمان‌که‌معاصر گی گشتاسب‌وگی‌لهراسب بود ، دراوستاکه آنرازردشتیان کتاب آسمانی میدانند در آن نوشته است ،سیصد سال دیگر انقلاب عظیمی رخ مینماید اما بدین خللی وارد نیاید لیکن چون بهزاررسید دین و دولت عجم هردو یك‌باره رو بزوال گذارد و دچار اضمحلال گردد ، وپوشیده نیست‌که زردشت تقریبا سیصد سال قبل از اسکندر بوده و اردشیر بابکان‌پانصد سال بعد از اسکندر مالك تخت‌وتاج ایران شده است ،

این پادشاه چون دید بوعده زردشت بیش از دویست سال نمانده و ملت‌عجم که امت او هستند و اورا پیغمبر میدانند وبگفته وی معتقد میباشندکه انقراض دین و دولت خودرا که نزدیك دیدند حالت یاس‌وناامیدی بهم میرسانند و از قوت قلب آنها کاسته میشود ، و خون آنها سرد میگردد ،و دلی بسلطنت اخلاف او نخواهند بست و سست خواهند جنبید بلکه یکباره ازحمایت‌و دولتخواهی آنها دست خواهند کشید ، لذا اندیشه وتدبیری بخاطرش رسیدکه‌اسباب‌مغلطه فراهم آورد و مؤبدان را که فقط

خوانندگان و نویسندگان مملکت بودند وهرگونه کتاب مخصوص ایشان بود ، طلبید وگفت باید در میان مردم چنین شهرت‌دهندکه اردشیر دویست و شصت سال بعدازفوت اسکندر جلوس کرده ، و کتابها راهم‌مطابق‌این‌گفته تنظیم کنید و زیادیرا محو نمائید تا مردم برآن باشند که زیاده از چهارصدسال بانقراض دین و دولت عجم مانده است دلسرد نشوند و اخلاف من بمظاهرت مردم‌پشت‌گرم گردند .

مؤبدان چنین کردند یعنی تقریبازیاده از دویست سال از مدت ملك‌اشکانیان از کتابها بکاستند . چون از مدت کاسته‌شد ، رعایت تناسب را از عده سلاطین نیز کم کردند و اسامی بعضی را حذف وساقط‌نمودند و ترتیب اشخاصی هم بهم خورد و این مطلب بدین وضع ذهنی کلید مردم‌که‌عوام بودند شد . و جز مؤبدان خواننده نبودکه ملتفت این تفاوت و توفیر گردد ،و البته آنها هم صرفه خودرا در همراهی اردشیر میدانستند چه رواج دین زردشت‌راکه اسباب اعتبار ایشان بود طالب بودند و نهایت ممنون میشدند که پادشاه بقای دین‌زردشت را خواهان است ، و میدانستندکه قوت دین بشوکت استقلال دولت بیفزایدچنانکه اردشیر میدانست شوکت دولت‌بدین است و گفته‌اند دین و دولت توانا مانند ،مختصر این مغلطه تاریخ اشکانیان‌رامغشوش کرد و اسباب اخلال مورخین عرب وعجم رافراهم آورد و اسم چند تن از سلاطین این طبقه تقریبا دویست‌سال از مدت ملکشان ازمیان رفت و بحثی هم بر مورخین نیست زور سلطان و مطیع روحانیان و بی‌سوادی‌مردم دست بدست هم داده این کارراکردند، عجب این است‌که با مساعی اردشیر کهانت‌وغیب‌گوئی زردشت‌صورت‌حقیقت‌بهمرسانید و سیصد سال بعد از زردشت اسکندربعرصه‌ظهور آمد و قسمت بزرگی از این عالم را منقلب ساخت و در اواخر ماه سیم میلادی‌مانی پیدا شد و دینی از مذهب زردشت و عیسوی مرکب نمود و بدین واسطه خلل دردین عجم را بهم زد ، یعنی بعد از آنکه‌بنیان این حکم زردشت رو بسستی‌گذاشت دولت‌عجم نیز بزوال و انقراض نزدیك شد و آن مقدمه‌ای بود که نتیجه‌اش قتل یزدگرد واستیلای عرب بر عجم گردید ، و این نبود مگر از جاه‌طلبی و کوتاه نظری اردشیر واطاعت روحانیون‌عصر که مؤبدان بودند .

اعتمادالسلطنه مینویسد : « سلاطین‌اشکانی پول طلا نداشتند ، آنچه سکه زده میشد روی نقره و مس بوده برای اینکه‌روی‌طلا سکه نمیزدند و پول طلا نداشتندازاین است‌که امپراطوری‌های روم یا دولت‌جمهوری (رمن) که درآن عصر قدرت و استیلای زیاده از پادشاهان سایر ممالك متحده داشته‌اجازه بدول متعاهد در ضرب مسکوك طلا نمی‌دادند ، و در معاهده‌ها شرط‌میکردندکه‌این نقره علامت امتیاز وبرتری‌ومایه‌اختصاص خودشان باشد ، بدین منوال بود تا زمان‌اردشیر پادشاه ایران که بر الکساندر ،

غلبه کرد و پس از فتح و ظفر برای اثبات قدرت کامل خود حکم کرد سکه طلا ضرب نمودند این بود که از زمان اردشیر ضرب سکه طلا رواج یافت که هنوز باقی است .

پارس‌های بی‌علم و صنعت در ایران که علم و صنعت کیانرا فاتحین پامال کرده بودند ، احتیاج بعلم و صنعت یونانیها داشتند، دبیرشان یونانی ، طبیب‌شان یونانی ، صنایشان یونانی ، معلم نظامشان یونانی ، عاقله ومدبرشان یونانی بالاخره همه‌چیزشان یونانی، خوراك و تعیش در مجالس انس و شادی‌شان یونانی ، کلیه آداب و رسوم حتی طرز معاشرت و تربیت نوباوگان را بطرز یونانی خلاصه تمام اوقات زندگانی حتی خوابیدن و برخواستن همه یونانی ؟!.

ای کاش مرحوم اعتمادالسلطنه زنده بود و این طرز زندگانی ایرانیان خود را میدیدکه آنچه را در تاریخ خود از اطاعت ایرانیان نوشته که در جزئی و کلی از عالی و دانی ،کوچك و بزرگ ، کشوری و لشگری بالاخره همه‌چیزمان آمریکائی شده و فخرو مباهات هم میکنیم .

ژوستین مورخ لاتینی - در وضع سلطنت اشکانیان و تشکیلات آن چنین مینویسد : «رئیس عامه‌ناس دولت شخص پادشاه بوده و بعد از آن آرای جمع برهمه چیز تقدم داشت یعنی مجلس پارلمنت ، ازاعیان اهل مملکت تشکیل میساخت و امور دولت بمشاوره و صوابدید اجزای این مجلس رتق وفتق میشد ، عساکرد سرداران سپاه و قضاة و عمال و ارباب مناجب را این مجلس منتخب می‌نمود ، وچه در خود اعضای مجلس وچه درخارج ، بعضی از مورخین نوشته‌انددربار دولت اشکانیان دارای دو مجلس بوده یکی شاهزادگان و خانواده سلطنت ودیگرعقلا و کملین و علمای دین ، هر دومجلس قدرت کامل داشتند حتی در تغییر و تعیین سلطنت و حکام و غیره ، اکابر و اعیان و نجبای دربار اشکانیان بیشتر از رجال وبزرگان سلاطین کیان و سلوکیدها و مقتدر بوده و غالبا شئونات از پدر به پسر بمیراث میرسید ، و انجمن داشته‌اند شبیه به مجلس لردهای انگلیسی امروزه ، و مجمعی که بعضی از دول فرنگ از کاردانایان دارند و باسم سنا معروف است .

انتخاب پادشاهان بااین انجمن بوده یعنی وقتی از وجود مالك تخت و تاج بجهاتی تردید حاصل شداکابرواعیان مجلس مشاوره‌ای ترتیب میدادند و از خانواده سلطنت شخصی را که قابل و سزاوار و پسندیده باشد برای این کار خطیر و مقام منیع انتخاب میکردند همچنین این مجمع که باید مجلس اعیان تعبیر نمود اگر پادشاهی را ظالم و یا ناقابل یعنی بی‌علاقه نسبت به ملت و مملکت میدیدندفورا خلعش میکردند (چنانچه انگلیسها این کار را کردند) باین جهت سلاطین اشکانی از این انجمن کمال ملاحظه و تشویش را

داشتند و همواره باحترام آنهامی‌پرداختند.

در سلسله اشکانیان از پادشاه وپادشاه‌زادگان گرفته تا طبقات بزرگان رسم این بود که زوجات آنها از مردم اجنبی‌بایدروی خودرا بپوشانند و مساکن زنان از منازل مردان جدا باشد و این رویه در بین‌طبقات دیگر هم مانند چیزهای دیگربصورت تقلید درآمدند باین جهت درمیان زن و مردحجابی قائل شدند که دنباله آن باسلام‌کشیده شد .

در این موقع بیادمان آمد کـه سرسلسله اشکانیان را برای روشن شدن تاریخ بدست خوانندگان جوان خاصه دانش‌آموزان بسپاریم .

اشك اول ـ از اهالی داغستان بـه‌آنطرف دربند (قبچاق) است‌بوده بعدازآنکه از ظلم و بی‌حسابی خلفای اسکندر که مدت‌پنجاه سال بدون دغدغه حکمرانی داشتند و اکثر مردم را بستوه آورده بودند این اشك‌که مردی رشید و دلیر بود ودر گوشه‌ای بارنج و ناراحتی بسر می‌برد بالاخره یك‌شب‌بخاطرش آمدکه باید باین زندگانی خاتمه‌داد، وچون در حوزه خود دارای اهمیت اخلاقی‌و صفات حسنه بود مورد احترام طبقات‌ناحیه خود شده بود ، لذا صبحی‌که برخواست‌آغازمخالفت خودرا بر (انطیوخس) سیم پادشاه از خلفای اسکندر خروج کرد و مردم رابمددخود خواسته و ایرانیانهم کمر بستند جمعیتی عظیم دوراو فراهم آمدند، و میان اشك و(انطیوخس) جنگی بزرگ‌درگرفت،انطیوخس که مقدمه دعوی خدائی را ترتیب میداد دراین جنگ‌کشته شد و سپاهیانش بجانب شام و انطاکیه گریختند و دست ظلم و ستم اهل‌یونان از ایران کوتاه گشت و دیگر بخیـال ایران نیفتادند .

اما اشك چون مردی دانا و عاقل‌بود و میدانست باوجود عدم نژاد خانـدان شاهی و ترك بودن سلطنت تمام ایران‌پارسیان‌نخواهند گذاشت و تمکین او نخواهنـد گردید لهذا تدبیری‌اندیشیدبکسانیکه‌خدمت‌و کمك باو کرده بودند رعایت نموده‌هرکدام که لایق بودند و ممکن بود روزی بر علیـه‌او قیام نمایند ، هریك را قطعه از مملکت ایران داده و خود قسمت بزرگتری گـرفته‌خودرا مقدم و رئیس‌کل قرار داد ، و نیز بآنها حکومت خودمختاری داد مشروط براینکه هروقت بادشمنان جنگی روی دهـد باوی هم‌آهنگ شده پشت او باشند و درمواقع لازمه برای قشون‌کشی فرمان او را اطاعت نموده از هرگونه کمك و مساعدت‌دریغ و کوتاهی ننمایند و خارجی را بمملکت راه ندهند ، و نگذارند پای اجنبی‌راه‌یابد،همین‌طور هم اولاد او نسلا بعد نسل مطابق دستور این مرد عاقل مدبر دهاتی سلطنت‌نموده ودیگران اطاعت اوراکرده‌وباهراجنبی مبارزه میکردند ، تشکیلات امروزه امریکاروی نقشه و سیاست اشك اول است که‌در

حدود دو هزار سال قبل در ایران سلطنت‌کرده است ، خوانندگان عزیز آنچه ما در این کتاب ذکر کرده و مینمائیم برای آنست‌که شما جوانان بدانید در اعصار خاصه در عصر خود هیچ‌چیز تازه نبوده و نخواهدبودچنانچه میخوانیدکه قضایا چه از حیث‌رسوم و عادات و چه از حیث اخلاق‌ورفتاروحوائج‌نفسانی از سه هزار سال قبل‌که بشر برای خود تدارك وتهیه و سرمشق زندگانی قرارداده است در این قرن (اتم) نیز همانها را قبول و پیروی مینماید و بشر امروزه کـه‌می‌بینید مثلا زنان دختران باشکال مختلف خودنمائی می‌کنند تصور مینمایند تازه است‌ولی وقتی‌که کتاب خاطرات من را میخوانند مطلب برایشان روشن میگردد که نه تنهـاتازه‌گی ندارد بلکه در اعصارهای خیلی‌دور هم وجود داشته است .

قضیه شعب . بنابرآنچه محمدابن‌اسحق و موسی‌ابن عقبه نقل کرده‌اند این است‌که رسول خدا ص موقعی که مبعوث‌شد و شروع بدعوت نمود ، بنی‌هاشم وبنی عبدالمطلب از او حمایت کردند و از تسلیم‌اوبدشمن از این جهت که نمی‌خواستندزیربار دیگران باشند خودداری نمودند . و حتی‌جمعی از آنها هم برسول خدا ص ایمان نیاورده بودند . ودر عقیـده بااو موافق‌نبودند ولی در حمایت وحفظ اومتحدبودند، وقتی قریش دانستند که بنی‌هاشم و بنـی‌عبدالمطلب حاضر نیستند با مقاصد آنها در تسلیم محمد ص همراهی‌کنند ، اجتماع‌کرده‌و جلسه دادند ، پس از مذاکرات که چگونه محمد ص را از میان برداریم بالاخره رای‌دادند که حالاکه بنی‌هاشم و بنی‌مطلب‌دست از حمایت محمدص برنمی‌دارند ، بهترآنست‌ماهم باآنها قطع رابطه و قطع علاقه نمائیم وحتی باآنها وصلت نکنیم ، نه دختر بدهندو نه دختر از آنها بگیرند ،معامله ودادوستد هم باآنها ننمایند ... ودر این زمینه عهد ومیثاق هم بسته و نوشته تنظیم و همه امضاء کردند ، و آن عهدنامه را ازطرفی گذارده‌ودربسته در کعبه خانه خدا آویختند ، وبعد ازآن معاهده‌شروع کردند بآزار شدیدنسبت‌به مسلمانان و فوق‌العاده برآنها سخت‌گرفتند این رفتار کم‌کم مسلمانان را بستوه‌درآورده‌و دچار زحمت‌زیادی‌گردیدند ، قریش باین کار اکتفا نکرده وتصمیم‌گرفتند که محمدص‌را بقتل برسانند و مشغول تهیه وسایل این کار هم شدند .

ابن‌عقبه میگوید در ایذاء مسلمین‌و رسول ص اکرم اجتماع مهمی کرده و بنا گذاردندکه پیغمبر رابکشند ، ابوطالب‌ازاین‌تصمیم مطلع‌گردیده بنی‌هاشم و بنی‌مطلب‌چه آنهائیکه مسلمان شده و چه آنهائیکه‌مسلمان‌نشده‌بودند بنا به‌اصل حمیت‌وغیرت‌عشیرگی برحفظ وحراست رسول‌ص اتفاق و اتحـادکردند .

قریش‌که از اتحاد و اتفاق و تصمیم‌بنی‌هاشم و بنی‌مطلب آگاه شدند ، تصمیم

گرفتند بر بنی‌هاشم و بنی‌مطلب فشارزیادی‌وارد ساخته و تضییقات خودرا بیشتر نمایند و حتی رفت و آمد و معاشرت‌ومعامله رابهیچ عنوانی باآنها ننمایند ، و بخانه آنها نروند و آنها را بخانه خود راه ندهند تا ازفشار محاصره و سختی ناچار گردند رسول ص را تسلیم نمایند ، ودر این باب هم‌عهدو میثاق جداگانه بستند که هیچگونه صلحی و سازش از بنی‌هاشم قبول نکنند و ابـداارفاقی بهیچ‌عنوان ننمایند .

بنابراین جریان بنی‌هاشم اجبارا سه‌سال از (شعب) و محله خود بیرون نیامدند ودر حقیقت محصور و محبوس بودند ، وکم‌کم زندگانی بر عموم آنها تلخ و ناگوار شده و وضع آنها غیر قابل تحمل گردید ،زیرا بازار بروی آنها بسته شده بود وهرچه به مکه وارد میگردید قریش قبلا میخریدندو نمی‌گذاردند بنی‌هاشم و بنی مطلب بآنها دست‌یابند ، البته مقصود قریش از این شدت‌عمل این بود که بنی‌هاشم مجبور شونـد محمد ص را بآنها تسلیم نمایند تا از این‌مضیقه رهائی یابند .

ابواسحق در بیـان شرح حال ووضعیت بنی‌هاشم در شعب ، چنین میگوید : «بقدری بر بنی‌هاشم و بنی‌مطلب سخت‌شده‌بودکه اطفال آنها از شدت گرسنگی‌بی‌طاقت شده و صدای گریه آنها بخارج از شعب‌شنیده میشد ، این تضییقات بر عامه مردم گران آمد و نسبت باصل این عمل رفته رفته‌یك حال انفجاری تولید شد و حتی جمعی از قریش از عمل خود و نوشتن عهد و میثاق‌پشیمان شدند .

موسی‌بن عقبه میگوید درست دراول سال چهارم محاصره جمعی ازعبدمناف و بنی‌قصی و بعضی دیگر که مادران آنهااز بنی‌هاشم بود بهم‌نزدیك شده‌وبناگذاردند که آن عهدنامه و میثاق را کان‌لم‌یکن بدانندو اظهار نمودند ، ما سه سال‌است نفهمیده قطع‌کرده‌ایم و آن عهدنامه را برخلاف حق‌دانسته و تصمیم بر نقض آن گرفتند ، در همین خلال هم خداوند متعال موریانه رامامور فرموده که آن عهدنامه را جویده و هرجاکه نام خدا ورسول ص (محمد)وکلمات‌تعهد بود موریانه خورده و باقی کلمات که دلالت بر شرك وکفر و الحاد و بت‌پرستـی‌بود باقی مانده .

چون این پیش‌آمد وجریانراخداوندمتعال به رسولش الهام و وحی نموده بود پیغمبر ص آنرا به عمویش ابوطالب اظهارکرد ، ابوطالب به مجرد شنیدن این مطلب بااعتماد و ایمانی که به برادرزاده‌اش داشت‌تکانی خورد و گفت قسم بستارگان که‌محمد ص بهیچ‌وقت دروغ نگفته است وفورا بـاجمعی از بنی‌عبدالمطلب حرکت کرد وارد کعبه شد ، روسای قریش همگی در کعبه‌جمع بودند ودر موضوع اختلافی که اخیرا بین بعضی از آنها روی داده بود مذاکـره‌و بحث میکردند ، وقتی‌که ابوطالب رادیدند یقین کردند که مقصودشان برآورده وانجام‌میگردد ، زیرا تصور کردند که بنی‌هاشم از

شدت فشار و سختی و گرسنگی اطفال‌شان‌حاضر شده‌اندمحمد ص رابآنها تسلیم‌نمایند.

ابوطالب بر آنها وارد شد و نشست‌و ضمنا بآنها خطاب‌کرد و گفت : در بین شما قریش پیش‌آمدهائی شده که خودنمی‌دانید ، و من وقتی آن پیش‌آمدراخواهم گفت‌که آن عهدنامه رابیاورید و آنراملاحظه‌کنید و بخوانید ودر آن حال شاید بشودبین ما و شما صلحی برقرار کرد ، ابوطالب‌نخواست پیش ازآنکه خود آنها بچشم‌خود وثیقه و عهدنامه را به‌بینند از موضوع‌آنهارامطلع نماید ، قریش بانهایت تکبر و نخوت و مباهات نسبت بعمل خود وثیقه را آورده‌و ابدا شکی در سلامت آن نداشتند ، وثیقه را دروسط گذارده و گفتند گویا موقع آن‌رسیده است‌که بمفاد آن تمکین نمایندواگر بازهم بعقیده خود باقی هستید خوب است‌بجای خود برگردید و ضمنا باید بدانید که این اختلاف بزرگ‌که این‌همه آثار وحشتناك‌تولید کرده فقط و فقط بخاطر یك نفر است که اورا وسیله هلاك خود و عشیره و قبیله‌خود کرده‌اید .

ابوطالب گفت : ای مردم قریش‌من‌آمده‌ام که بشما خبر بدهم و مطلبی‌رابگویم که پس از آنکه مطلع شدید خودتان انصاف‌دهید و قانع شوید ، و از این اعمال‌وحشیانه دست خواهید برداشت ، برادرزاده‌ام محمدص به‌من خبر داد وهیچوقت‌دروغ نمی‌گوید، اوگفت : خداوند از وثیقه و عهدنامه شمابری و بیزار است و باین جهت هرجا که نام او در آن بود محو کرده است و آنچه‌نشانه‌شرك و ظلم و تعدی شما است باقی گذارده اگر آنچه برادرزاده‌ام گفته راست باشد که‌خوب است شماها قبول کرده متنبه شوید ، و دراین صورت محال است که اورا بشماتسلیم کنم مگر ماها بمیریم و شما براو دست یابید ، و اگر دروغ گفته است اورابشماتسلیم مینمایم تا اورابکشید یازنده بگذارید.

قریش در جواب ابوطالب گفتند‌اظهارات ترا قبول میکنیم . و در آن هنگام وثیقه را باز کرده و بچشم خود دیدند که‌محمد ص صادق‌القول و مصدق است‌وراست گفته است و وثیقه مزبور بکیفیت‌فوق‌الذکرموریانه خورده است و در آنهم لانه کرده است ، قریش از عناد و لجاج و سرسختی‌خود باقی و گفتند این‌سحراست ومحمد ص سحر کرده است و شمارا گول زده است ،و ما آنرا قبول نداریم ولی در مقابل بنی عبدالمطلب در جواب قریش گفت : ماساحرنبوده و نیستیم و سحر و دروغ شیوه‌دیگران است ، ما بچشم خود می‌بینیم که عمل شمابت‌پرستی و سحراست ، صحیفه و وثیقه شما را خداوند متعال ازبین برده و باآنکه‌دردست خودتان بوده نام خودرا از آن محو و زایل کرده است .

در این موقع جمعی ازقریش وبعضی‌از عبدمناف و بعضی از بنی‌قصی از قبیل ابوالبختری و مطعم‌بن‌عبدی و زهیربن ابی‌امیه‌بن‌المعتبره و معتدبن‌الاسود و هشام‌بن

عمرو که اتفاقا صحیفه و وثیقه مزبور در پیش‌آنها امانت و حافظ آن بودند وقتی‌که‌باچشم خود وضع ورقه را دیدند از عقیده خودبرگشته و گفتند ما از مفاد این وثیقه‌برتری میجوئیم و از عهد باشما دست برمیداریم .

موسی‌بن‌عقبه میگوید وقتی کـه خداوند وثیقه آنها را ضایع و باطل کرد وباین جهت جمعی هم از خودشان که طرف ملاحظه‌دیگران بودند و بامفاد آن مخالفت کرده و به بنی‌مطلب گفتند ما محاصره را از شمابرداشتیم لذا پیغمبر خدا ص و بستگانش از شعب خارج شدند ، در آن موقع بودکه‌سایر مردم نیز از حرمان وثیقه و عهدنامه مطلع شدند و استقبال شایانی نموده کمافی‌السابق بلکه گرم و پرشورتر بامحمد ص و بستگانش بانهایت گرمی و مهربانی خلطه‌و آمیزش شروع شد و محمد ص با قوت قلب در دعوت و تبلیغات خود اقدام‌ومردم‌از دور و نزدیك بسوی او آمده و ایمان می‌آوردند .

موضوع تسبیح بین صلوتین- البته‌نمازگذاران در هر موقع تسبیح سه‌گانه را با شمارش دانه‌های تسبیح انجام داده‌وانشاالله‌خواهند داد و ما برای اینکه ماخذ آنرا در دست خوانندگان بگذاریم بشرح ذیل عین‌خبر را از قول امیرالمومنین علی ع نقـل مینمائیم .

ابوداود از ابوالورد : نقل میکنـدکه علی‌ع فرمود آیا میخواهی حکایتی از خود فاطمه برایت نقل کنم ، فاطمه دختـررسول خدا ص‌درنزدپدرش بی‌اندازه محبوب بود از تمام افراد خانواده اورا بیشتردوست‌میداشت ، دختر رسول خدا بقدری آسیـا کرده بود که دستش پینه زده ، و بقدری‌مشك آب بدوش‌کشیـده بودکـه جای پینه مشك در گلوی او مانده بود ، و بقدری‌خانه‌را جاروب‌کرده بود که رنگ پیراهنش‌تغییر نموده بود ، اتفاقا در همان اوقات عـده‌ای‌کنیز برای رسول خدا آورده بودند ،بفاطمه گفتم نزد پدر رفت و دید پیغمبر تنها نیست‌برگشت ولی فردای آنروز خود پیغمبر ص بخانه آمدند و از فاطمه پرسیدند دیـروزچکار داشت ، فاطمه ساکت ماند من علی‌ع گفتم یارسول‌الله من بشما میگویم دستهای‌فاطمه از آسیاکردن پینه بسته و اثر بندمشك آب گلوی او باقی مانده ودر زحمت است،وچون یك عده اسیر برای شما آورده‌بودند من بفاطمه گفتم از شما بخواهد یکی از آنهارا به‌بخشید تا قدری زحمت اوکم شود ، رسول‌اکرم‌ص بفاطمه گفتند : ای فاطمه ازخدا بپرهیز وواجبات خودرا انجام بده و کارخانه راخود اداره‌کن‌واینك‌ذکرودستوری‌بتو میگویم که ازآن چیزیکـه خواسته‌ای بهتر و در نزد خدا محبـوب و در بهشت‌اولـویت خواهی داشت و پیغمبـر گفت : «وقتی خواستی بخوابی ۳۳ مرتبه سبحان‌اله‌و ۳۳ مرتبه الحمداله و ۳٤ مرتبه اله‌اکبربگو

و بخواب» فاطمه گفت از خـدا ورسولش نهایت رضایت را دارم.

چون بنای ما روشن کردن کسانیکه بعنوان آئین و رسوم و عادات در میان مردم ظهور کردند و جمعی را بخود جلب کرده وپس از رفتن او آن آئین و رسوم باقی مانده که خود ایجاد اختلاف و نفاق تولید کرده است، تااندازه که مقدور بوده سعی کرده ایم برای خوانندگان روشن کرده باشیم اینك یکی از آنها (مزدك) است که از کجا بدنیا آمده و چه می گفته است بشرح ذیل ذکـر مینمائیم .

مزدك مردی بود از عشیره مغ ، که صنف مؤبدان و روحانیون دین زردشت از آن عشیره باشند ، قسمتی از ولایات طوس و نیشابور و قسمتی در ولایات (ری) وقسمت دیگر درحدود آذربایجان ساکن بودنـد ،راجع بشهر و مولد تولدمزدك برخی نوشته اند که در نیشابور بدنیا آمده ، و جمعی ویرا ازاستخر فارس دانسته اند .

بهرحال در شهر نیشابـور ریاست مطلق روحانی داشت و آتشکده نیشابورزیر نظر و سرپرستی او بـوده است ، داستان دعوی پیغمبری مزدك از جمله مسائل پیچیده تاریخ است زیرا هرچندکه احوال و اوضاع در عهد ساسانیان نسبت بدوران پیش از آن روشن وبسیاری از وقایع آن دوره ازبرکت وقت نویسندگان و مورخین در اسلام برما معلوم میباشد .

اما واقعه ظهـور مزدك و اصول تعلیمات او غالبا بقلم دشمنان و مخالفین وی نگارش یافته و انواع تهمت راکه دلخواه مؤبدان و پیروان مانی و عیسویان بوده و درباره مزدك روا داشته طی تواریخ خودنوشته اند ، اما بهرحال باید دانست که وقتی که مزدك در نیشابور دعوی پیغمبری کردوضع اجتماعی و اقتصادی ملت ایران چه بوده است ، آنچه راکه از تاریخ استنباط میشودبسیار بد و فوق العاده از حیث معیشت در زحمت و عسرت بسر میبردند ، حتی یك وعده غذا را بسختی فراهم میکردند ، نه خوراك و نه پوشاك ونه مسکن داشتند ودر نهایت درجه پریشانی ورنج بسر میبردند ، غالبا از گیاه های صحرا ارتزاق میکردند ، آنوقت درمقابل طبقه ای بودند بنام آزادگان ، و نجبا و باصطلاح (عزیزدردانه) که در تمام ادواربشری این طبقه وجود داشته) که دارای همه چیز وسائل زندگانی حتی برای سگ هـای شکاری خودشان ، و نیز برای تعیش خود همه چیز آماده در عمارات مجلس تا صبـح مشغول عیش ونوش بودنـد درصورتیکـه صدای ناله و شیون همسایگانشان بواسطه مردن اطفال ازبی غذائی بلندبودوکوچکترین توجهی نمیشده است .

مزدك شخصا مردی بود که بدون هیچگونه پیرایه ای در منتهای سادگـی و قناعت بسر میبرد و باآنکه املاك بر عایدات آتشکده و نذورات و وجوهات بی حساب در

اختیارش بود ، و باآنکه دارای جامه‌های رسمی موبدان بود یعنی تاج مرصع بجواهرات و کمر وگردن‌بند مروارید ، وشرابه‌های آویزهای گوهر ، میبایست بخود بیاراید ، ولی او در مواقع رسمی آن لباس رامیپوشیدنه در مواقع عادی ، جامه مزدك عبارت بود از یك قبای قدك که درزمستان یك شال‌پشمی‌روی آن به تن میکرد ، و خوراك نیز نهایت قناعت و سادگی را بکار می‌برد ، مزدك ازآغاز کار گوشت نمی‌خورد و بعدها هم که دعوی نبوت کرد پیروانش راهم از گوشت‌خوردن ممنوع ساخت ، مزدك چه میکرد ، یك وعده غذای خودرا بمردم و غذائیکه‌برای مردم تهیه میکرد همه چیز بود وبطور کامل از هر نوع حاضر می‌نمود و خودش‌هم‌باآنها در یك سفره غذا میخورد و آن همان یك وعده غذا بود که برای خود در نظرگرفته بود .

مزدك ازکجا سرچشمه گرفت ، دراین‌جا لازم است یادآوری نمائیم‌که درعهد ساسانیان تعلیمات فلسفی وعلمی‌دامنه‌وسیعی‌پیدا کرده بود و در حوزه‌های علمی ایران و اصول فلسفه یونان با مبادی فلسفه‌هند و نظریه‌های دانشمندان‌چینی‌وروحانیون بودائی و برهمائی بحث وفحص قرارمیگرفت‌وچون بزرگترین معابد بودائیها در خراسان شرقی ویژه بامیان و نزدیك (بلخ) که‌اکنون‌جزو خاك افغانستان است بنیاد شده بود ، و دانشمندان بزرگ بودائی درآن معابد به‌تعلیم مبادی دینی و فلسفه خود می‌پرداختند مردان دانشمند و علم‌دوست ایران ازهرجانب‌بخراسان شرقی می‌شتافتند تا با اصول‌نظریات فلسفی بودائی وهم‌چنین با فلسفه قدیم هندو (برهمائی) آشنا شوند ، قدر مسلم این‌است که مزدك نیز از جمله کسانی بوده است که‌به فلسفه‌های دوگانه مزبور معرفت کامل حاصل کرده است زیرا قسمتی از تعلیمات‌مذهبی او این حقیقت را بثبوت میرساند .

نقطه تاریك ـ آغاز ظهور مزدك روزی بودکه به مناسبت یکی از جشن‌های بزرگ مذهبی مردمان‌فراوانی‌بزیارت‌آتشکده‌شتافته بودند ، و بعداز آنکه مزدك نماز عید راخواند وخنیاگران آتشکده‌های‌مقدس‌را در سازیکه عبارت از چنگ بوده است نواختند و آداب (زمزمه) به‌پایان رسیدپیشوای بزرگ نیشابور بر کرسی نشست و ادعا کرد دوشینه (سروش) از عالم بالا باوالهاماتی عطا فرموده و راه نجات و سعادت آدمیزاد را بدو باز نمود و فرمان داد تاخلق‌را هدایت فرماید و ماموریت خودرا انجام دهد .

چون افکار مردم‌هم آنروز درنهایت‌سختی و پریشانی بسرمیبردند چنانچه‌ملاحظه کردید یك وعده غذای خودرا بهمین مردم‌از زن و مرد و بچه میداد ودر ضمن هم تلقین وتبلیغ میکردکه اینها مال خودشماست‌باید از سرمایه‌داران گرفته و بمصرف خود برسانید مال آنها مال شما است . خانه وعمارات آنها مال شما است هرچه آنها دارند

مال شماها است . تنها اتحاد و اتفاق میتواندشماها را باین نعمت‌ها برساند .

در دنباله این بیانات بود که تکانی‌بمردم داد ، فقط تاریك داستان مزدك ازهمین جا شروع میشود زیرا دشمنان وی چیزهائی‌گفته‌اند و مورخان بالنسبه بیطرف همان مطالب را بصورت بهتری نوشته‌اند ، خلاصه‌این‌که مزدك گفت : که سروش عالم بالا میگویدکه خداوند آفریدگار بزرگ دربخشیدن انواع نعمت و وسائل راحتی بهیچ روی خست و دریغ بکار نبرده و نیاورده‌است ، وهرگونه چیزهای خوب و نیکو را برای همه افراد بر بینا و مساوات وبرابری‌عطا و مرحمت فرموده است .

اما یك دسته از مردم ظلم و ستم راپسندیده‌اند و خودرا طبقه ممتازه و محبوب خدا معرفی نموده‌اند ، دسته دیگر قبول‌ظلم‌کرده و مطیع و منقاد دسته اول قرار گرفته و بخودشان تلقین مینمایند که خدا آنها راآقا و بزرگ وار خواسته و حال آنکه این طور نیست و درنظرآفریدگارتمامی‌مخلوقات‌یکسان و عزیز و همگی به تساوی محبوب هستند و از نعمت‌های او بهره‌مند میشوند .

سروش میگوید بایستی مردم خوددادجو ، و دادستان باشند و از توانگران هرچه را که افزون‌تر از احتیاج آنان است‌بگیرند و بدرویشان و ناداران که بسختی زندگانی می‌کنند از روی قاعده و قانون‌آن‌اموال را تقسیم کنند ، سروش ، میگوید که علت اصلی اختلافات و دشمنی‌های خلق‌بایکدیگر دو چیز است (یکی زن و یکی‌مال) سروش ، میگوید زن و خواسته (مال) ازروی انصاف میان مردم تقسیم شود ،نه‌اینکه در خانه خود گروهی زن و مبالغی هنگفت‌خواسته نقدی و جنسی انباشته سازد ، ولی دیگری را نه یك تن زن باشد و نه‌یك‌دینارخواسته (مال) .

معلوم است این بیانات چه اثری درروحیه اکثریت مردمی‌که از همه چیزمحروم میباشند می‌بخشید ، بیانات مزدك با شوروشعفی بی‌حساب از طرف مردم استقبال یافت و حتی مالکین و کسانیکه دارای مزارع‌بزرگ بودند در آغاز کار آن طریقه را پسندیدند زیراکه وضع مالیات‌ها خوب‌نبودو کشاورزان از طریقه گرفتن عوارض‌رضایت نداشتند (مقصود عوارض مالك است برکشاورز) نارضایت‌های ملت ایران ازراه و رسم عمال دولت و فشارهای حکومت‌های‌اشرافی به پیشرفت عقاید مزدك کمك بسیار میکرد ، و هرچند در آن عهد تمام ملل‌دنیاخواه در یونان و روم و خواه در چنین وهند زیر سلطه رژیم‌های اشرافی بودند ، اماملت‌هوشمند و پراستعداد ایران با دیگران در آنزمان تفاوت کلی داشت زیرا نژاد ایرانی‌هنوز خالص و بمزایای موروثی وی خللی وارد نشده بود و در شداید صبور بود .

در شهر نیشابور براثر فشارواصرارمزدك از همانروز مردم بکار پرداختند ودر

قدم نخستین از کارکنان آتشکده و اعضای حکومت آغاز نموده دارائی آنان راحساب میکردند و هرچه را طبق میزان و مقیاسی که معین شده بود زیادی میماندومیان مستمندان و تنگدستان تقسیم میگردید ، بسا مردم بی‌خانمان که صاحب خانه شدند ، و بسامردم بی‌زن وبی‌مال که دارای زن ومال شدند .

همین که خبر این مذهب به پایتخت رسید مؤبدان مؤبد و تشکیلات دانشکده دودسته شدند جمعی ازطریقه مزدک طرفداری کردند و گروهی بزرگتر مخالفت کردند ، معلوم است سرمایه‌داران و صاحبان املاک وعمارات چند طبقه ، اما ازآنجائیکه شخصیت مزدک و سابقه پارسائی و قناعت و عمل او ومهمتر از همه مقام علمی و دانشمندی وی برهمگان آشکار بود و لذا نمی‌توانستندخاصه روحانیون روز بآسانی وی را محکوم و چماق تکفیر بسرش بکوبند و خصوصاکه آئین دیرین ایران چنان بود که در مسائل علمی و فلسفی بدون وارسی‌های کافی حکم ندهند رفته رفته کار مزدک و مزدکیان بالا گرفت تاآنجاکه شاهنشاه قباد ساسانی پدرخسرو انوشیروان همراه مؤبدان مؤبدوعلمای ایران روانه نیشابور شدند ودر مجالس مکرر بامزدک مباحثه کردند تا عاقبت باو گفتند هرگاه این مذهب تو پسندیده باشد و برفرض آنکه موجب سعادت بشر هم بشود کسی نمی‌تواند آنرا در مقابل احکام دین زردشت که از جانب خدا نازل شده است قرار دهد مگر اینکه تو نیز بثبوت برسانی که از جانب سروش و از جانب خداوندمامور ابلاغ اصول خود شده‌ای(درصورتیکه مزدک و زردشت هردو در ادعا یکسان بوده‌اند) مزدک در جواب گفت : من از خود چیزی رانساخته‌ام و بلکه بفرمان سروش غیب مانند زردشت عمل کرده‌ام ، منتها زردشت گرفتارجامعه ثروتمندان و نفوذ شاه و دولتیان قرار گرفت و آنچه را که مامور بود اعلام نکردولی من بدون ملاحظه فرمان (سروش) را ابلاغ کردم و مردم را بحقوق حقه خودشان آشنا ساخته‌ام و حالا هم حاضرم از سروش بخواهم تا شفاهاً و آشکارا بشما اعلام نمایدکه من مامور هستم و بخدای بزرگ معتقد بوده و بفرمان وی رفتار میکنم .

بنابراین دعوی روز دیگر شاهنشاه قباد و همراه مؤبدان مؤبد و بزرگان و دانشمندان در آتشکده نیشابور حضوریافت.و مزدک که پیش روی آتش پاک زانو بزمین زده دعا و تضرع نمود تا حقانیت وی اعلام شود ، ناگهان همگان با وحشت و دهشت متحیرانه دیدند از میانه آتش گوئی، پرهیب نورانی و نمایان ظهور نمود سپس سروش، از وسط آتش بلند شدکه مزدک مامورآهورامزدا، راهنمای مردم است که بر منزل سعادت و آسایش برساند .

این واقعه و یکی دو کار عجیب دیگرازهمین قبیل موجب شد که شاهنشاه بمزدک

اعتقادوایمان آورد،درصورتیکه‌جمع‌مورخین‌که این داستان شگفت انگیز را یاد کرده‌اند و مینویسند مزدك در زیر تالار مخصوصی‌آتشکده در پنهانی دستگاهی ساخته و به اصول فنی که برمعدودی از دانایان اسرارآتشکده‌ها معلوم بود لوله و اسبابی تعبیه کرده بودکه‌آن صدا و آن پرهیب . رانمایان‌میساخت .

(بعقیده من این‌قبیل انتشارات از طرف‌آخوند ها که بعایدات آنها صدمه و از بین میبرد باغوای مالکین و سرمایه داران تبلیغ‌میشده چنانچه در عصر از اعصار وجودداشته موجب تقویت طبقه ظالم وستم‌گر و اسباب‌بدبختی و ذلت اکثریت‌مردم کشاورز وکارگر میباشند) .

پرهیب مزدك‌درسرتاسر ایران را فـراگرفت ، اما از آنجائی که افراط و تفریط در چنین امور ناگزیر روی میدهد ، اصول‌مزدك در دست عوام باعث خرابی و اختلال نظم اجتماعی گشت و کار بجائی رسید که‌هیچکس نسبت بآنچه داشت مطمئن نبود که بتواند آن را بـرای خود و اولادش نگاه‌بدارد .

بسط و توسعه مذهب مزدك از مرزهای ایران تجاوز و بخارجه رفت و درکشور روم باعث بهم خوردگی و وحشت کشیشان‌عیسوی گردید بطوریکه آنها دولت روم را مجبور کردند که با دولت ایران واردگفتگوشود و مخاطرات طریقه مزدکی را برای‌آینده عالم بشریت درست مضار آنرا خالی کند .و از طرفی نیز در داخله ایران کسانی‌بارواج مذهب مزدك مخالف بودند لذا در پنهانی‌تبلیغ و اتحاد کرده پادشاه قباد را که طرف دار مزدك بود از پادشاهی معزول ساخته‌و آن پادشاه بار دیگر به کمك همسایگان تخت وتاج را بدست آورد ، اما دیگر ظاهراًاز مذهب مزدك طرف‌داری ننمود .

هنگامی که قباد معزول بود دولت‌ایران‌مزدك را چندی حبس کرد اما مردم ریختند زندانرا خراب و در وپنجره را شکسته‌مزدك‌پیشوای خود را نجات دادند ، بالاخره‌مزدك و مذهب وی درطول سلطنت اولین‌و سلطنت‌بار دوم قباد . برجا و باقی بود ، تا پس از فوت قبـاد در سلطنت انوشیروان خسروتدبیری کردند که مزدك و پیروانش در یك روز معین قتل عام شدند .

اما بسیاری از معتقدان وی پنهانی‌چه‌در کشور های همسایه تا ظهور اسلام ومدتی بعد از آن برجا بوده و میباشند و برای خودجرك‌هائی داشتند که گاه گاهی نیز گرفتار عقوبت های سخت حکومت وقت میشدند،چون مذهب مزدك بطوریکه اشاره نمودیم عبارت بود ، از زن و مال که باید باندازه‌احتیاج مردم بهرکس‌قسمت و نصیبی برسدکه مورداستفاده قرار گیرد ، خوردن گوشت‌ممنوع است ، پرخوردن و شکم راانباشتن هرچند که از آب باشد حرام است ، لباس‌پر زروزیور باقماش زیبا و پرقیمت پوشیدن

حرام است ، زیب وزینت خانه بیش از آنچه‌آنکه مورد احتیاج و نیز همسایگان دارند ممنوع است ، املاك و سایر اسباب ثروت‌بیش از حدیکه خود بتواند آباد نماید حرام است و باید بدیگران که ندارند داده شود،بطور کلی هیچ فردی از فرد دیگر ولو در هرمرتبه و مقامی که هست نباید دارائـی‌بیشتری داشته باشد .

یکی از دانشمندان معروف بنام (ابن‌مکویه) که ازقرن چهار هجری میزیسته ـ مینویسد :

پیروان مزدك خود را (عدلیه) کـه به‌فارسی (داد خـــواه) یا دادستان میشود مینامیده‌اند ، بعضی از احزاب و جمعیت‌های‌مخفی بعد از اسلام مثل جمعیت (اخوان ـ الصفا) که بتالیف و انتشار علوم فلسفـی‌می‌پرداختند چنان گفته شده که از بقایای پیروان مزدك بوده‌اند .

از جمله تهدید های مهم مزدك یکی‌آنست که بشاهنشاه قباد گفت وضع اجتماعی و تشکیلات ایرانی بسیار فرسوده است و باترقیات افکار بشر وفق نمی‌دهد ، اینك‌هرگاه تنها اصلاحات عادلانه نه‌پذیرند قریباً سیلی‌در تجدد روحی و فکری‌بجانب ایران سرازیر خواهد شد که بنیاد اجتماع و سیاست ودین‌زردشت را واژگون خواهد ساخت .

بعد ها که دین اسلام برمبنای‌بسیاروالاتر و براساس مساوات حقوقی ومصونیت افراد و جامعه از تعرض طالع گشت و ریشه‌ایران‌کهن را از هر حیث واژگون گردانید به ثبوت پیوست که هرگاه دولت ساسانی‌لااقل دست باصلاحات اجتماعی زده بود و اصول مزدکی را اجرا میکرد توده های‌ملت‌ایران آنگونه داوطلبانه گروه گروه باچنان شتابی برضد دولت خود و دین زردشت‌قیام‌نمی‌کردندو ازهمین رو است‌که در تاریـخ ۱۳۳۷ شمسی تشکیلات اجتماعی ایران بـه‌صورت دیگری درآمد و بدواً محمد رضاشاه پهلوی املاك خود را بصورتی بین کشاورزان‌تقسیم و بصورتی هم قباله بآنها داده شد و نیز برای طبقاتیکه‌همیشه‌در تغییرات‌حکومت‌عامل مؤثر بوده‌اند حقی قائل و در سوراخها بنام (زاغه) مسکن داشته بیرون آورده تهیه‌مسکن (خانه) برای آنها آماده کردند، چرا برای اینکه یك قسمت از دنیا که دیوار به‌دیوار خانه ماست بطریق‌آئین مزدك‌زندگانی و حکومت مینمایند که خود موجب وحشت‌و ناراحتی حکومت های سرمایه داری شده است ، و ضمناً باید گفت که تعلیمات مزدك‌با تعلیمات (کارل‌مارکس) هرچند بظاهرجنبه مشابهت داشته باشد اما از حیث پایه واساس‌یك اختلاف بزرگ دارد زیرا مزدك معنوی قائل بود و خود را مامور خدا میدانست درصورتیکه تعلیمات ، مارکس ، تماماً مادی و استفاده از تمام موجودات بدون رادع ومانع و از این‌رو منکر خداوند است .

نمونه‌اش طلوع (لنین) که سالها در(سیبریه) در اطراف‌آئین مزدك‌و کارل‌مارکس

مطالعه میکرد و بالاخره نسبت به آئین‌مزدك‌از حیث زندگانی‌و استفاده برای‌عموم طبقات زحمت کش رنجبر مورد پسند قرار گرفت‌ولی پس از مداقه دید باز هم درعین حال‌که مزدك همه را درهمه چیز یك دیگر شریك‌و سهیم قرار داد بازهم بشر را بسوی دیگر (خداوند) سوق میدهد ولی کارل مارکس،این قید را هم برداشته و قائل بخداوندنیست لذا این عقیده را برای خود انتخاب وشروع‌به تبلیغ بین کارگران تبعیدی در سیبریه را آغاز نمود و کاملا در این قسمت موفقیت‌هائی بدست آورد و خود را کاملا آماده زمان نمود تا کردند آنچه را که باید ننمایند

قیام لنین چنان کاخهای ظلم و ستم‌و سرمایه داریرا سرنگون کرد و چنان پی ریزی و تشکیلاتی را بنیان گذاری نمود که‌نه‌تنها بعد از خودش از بین نرفت بلکه‌ممالك دیگر را هم‌که بزرگترین‌آنها چین کمونیستی‌است همان‌طرز حکومت‌را قائل بلکه‌محکمتر عمل‌مینمایند (گرچه‌نویسنده‌مسافرتی بروسیه‌و سایر ممالك کمونیستی نکرده‌ام که بتوانم کاملا برای خوانندگان تشریح نمایم ولی‌همین قدر از اخبارو جراید که خوانده‌میشود چنین استنباط میگردد که اوضاع داخلی‌آنهاهم خوب است که دول سرمایه داری که در راس آنها امریکا قرار دارد با فعالیت تمام‌کوشش دارند که ملل و دولت های کوچك را کاملا ازهرحیث نگاهداری نمایند که‌مبادابطرف کمونیستی رو آورند و این کودتاهای پی درپی درممالك کوچك مانند دولت‌همسایه خود ما (عراق) یا ترکیه تاکنون‌مانند پاکستان چند مرتبه کودتا شده است وبیچاره‌مردم از هردسته بخاك و خون آغشته شده‌اند

چون دراین جا ذکری نسبت به تقسیم‌املاك شخصی محمد رضا شاه پهلوی بمیان و اشاره شده است بی‌مناسبت نمی‌دانیم‌اساساًبطور کامل از نقطه نظروقایع نویسی وروشن بودن خوانندگان آینده ذکر نمائیم ، ونیزخواننده عزیز از روشن شدن وقایع نویسی مطلع میباشند که کوشش ما در نوشتن‌تاریخ‌آن است که هرموضوعی را از مدارك واسناد صحیح و روشن ذکر نمائیم لذا جریان تقسیم‌املاك را از آقای بهبهانیان سرپرست املاك و بنیان گذار بنیاد پهلوی‌با یك ملاقات‌بشرح‌ذیل خواسته .

۱ـ تعداد کلیه قراء و دهات .

۲ـ چند ده تاکنون تقسیم گردیده‌است .

۳ـ طریقه تقسیم و اقساط قیمت .

٤ـ یك ورقه از قباله .

٥ ـ بودجه پرسنلی‌موقوفات بنیادپهلوی .

٦ـ عایدات تقریبی موقوفات .

۷ـ بنیاد پهلوی علاوه برتقسیم‌املاك‌چه کار های دیگر انجام داده است .

جواب که کتباً آقای بهبهانیان برای نویسنده فرستاده کـه عیناً بشرح ذیل درج مینمائیم .

شاهنشاه معظم به منظور تامین خیر وصلاح کشور و بهبود وضع زارعین بموجب فرمان صادره در تاریخ هفتم اسفند مـــاه(۱۳۲۹) شمسی اراده فرمودند که امـــلاك موروثی خود را بین کشاورزان همان اراضی تقسیم فرمایند .

طبق آئین نامه تنظیمی دراین خصوص مقرر شد املاك پهلوی در بدوامر بدقت نقشه برداری و سپس صورتی از کشاورزان هرقریه نیز تهیه گردد ، با توجه بمساحت اراضی زراعتی و تعداد ساکنان هرقریه و رعـایت حداقل زمین زراعتی که بتواند زندگی یك خانوادهٔ روستائی را تامین نماید سهم زارعین باتسویه تعیین گردد ، و برای اجتناب از هرگونه تبعیض انتخاب زمین از طریق قرعه و بخود کشاورزان سپرده شود .

برای اینکه در راه مالك ساختن کشاورزان حداکثر تسهیلات فراهم آید بنابه تصویب ذات اقدس همایونی مقرر شدکه (۲۰.ر.)ازبهای رسمی و عادله اراضی بـه کشاورزان بخشوده شود و بقیه آن نیز در اقساط (۲۵)ساله دریافت گردد ، و از بابت تقسیط نیز هیچگونه ربح یا سود منظور نشود .

بااین ترتیب نه‌تنها کشاورزان هر قریه بدون درنظر گرفتن اختلاف طبقاتی که در هرده وجود دارد همه با تسویه مالك زمین زراعتی شدند ، بلکه با ترتیب پرداخت اقساط نیز تسهیلات فراوانی ایجاد کرد ، زیرا اگرقرار بود قیمت ملك بدون تخفیف درمدت ده سال دریافت شود . (چون معمولا قیمت هرملك ده برابر سالیانه است) کشاورزان میبایستی تمام درآمد خود را از بابت اقساط زمین تا ده سال بپردازند . ولی بایك محاسبه ساده روشن میشود که به‌ترتیب فوق یعنی دریافت هشتاد درصد قیمت ملك ظرف (۲۵) سال و بدون بهره کشاورزان خورده مالك املاك پهلوی سالیانه کمتر از یك چهـارم عایدی خود را می‌پردازند . و باضافه از یك طرف بااستیلای کشاورزان براراضی دریافتی و کوشش بیشر درآمد آنان بالا میرود و ازسوی دیگر باترقی مداوم قیمت ها میزان اقساط سال بسال کمتر و ناچیزتر میشود .

در اجرای این برنامه بهبود وضـع اجتماعی و عمرانی دهات نیز مورد توجـه قرار گرفت باین معنی که درهرقریه مقدارکافی اراضی برای احداث بیمارستان ،مدرسه حمام ، مسجد بنام مرافعات‌ده منظور گردید.

تعداد قراء شش دانگی و بلامعارض املاك پهلوی در دوازده حوزه از کشور در حدود هفتصد فقره بوده‌که پانصد قریه‌توسط اداره تقسیم املاك پهلوی و دویست قریه بوسیله بانك عمران و تعاون روستائی موردتقسیم قرار گرفتـه است . فعلا در حدود

دویست فقره ملك مشاع باقی مانده کـه باسرعت تمام بخود کشاورزان متصرف‌وساکن محل واگذار میشود .

املاکی که تاکنون تقسیم شده عبارتنداز املاك پهلوی در ورامین، محمد آبادکرج، خانلق، تاکستان، فریمان، بجنورد، گرگان، گنبدکاوس، مازندران، شاه‌آباد غرب، گیلان غرب، رودهن دماوند .

تعداد اراضی زراعتی که بهرخانـوارکشاورز میرسد متفاوت است که حـداکثر آن (۱۵) وحداقل آن (۳) هکتار است واین‌مقدار بنابنـوع زمیـن و نوع محصولات کشاورزی تفاوت کرده است . بطورکلی‌ترتیبی داده شده که در سهم‌بندی کشاورزان درآمد سهم هر زارع تکافوی زندگی یك‌خانواده روستائی را میکند .

بودجه پرسنلی موقوفات بنیاد پهلوی‌در حدود (۵.ر.) درآمد آنست .

عواید تقریبی موقوفات بنیاد پهلوی‌فعلا درحدود سالیانه یکصد و پنجاه ملیون ریال میباشد .

وپس‌از پرداخت بدهی های تعهدشده‌مسلماً در سالهای آینده افزایش خواهدداشت صورت قباله واگذاری، شیروخورشید .

وجوهی‌که طبق مقررات برای این سندکه در صفحه ... دفتر و سردفتر ... ثبت کل اسناد و املاك سند دریافت .

تحت شماره ... ثبت شده است . نوع سندقطعی . حق‌الثبت . ریال

در دفتر این‌جانب نماینده / دفتردار دفترخانه اسنادرسمی شماره ... طهران حق‌التحریر . «

ثبت اسناد رسمی شماره ... درتحت عوارض شهرداری «

بهای قبوض اقساطی ریال

جمع کل ... ریال

شماره ... درتاریخ ... بثبت رسید .

فروشنده اعلیحضرت همایون محمد رضاشاه‌پهلوی ...

خریدار ... دارای شناسنامـه شماره .....صادره از ..... فرزند ..... ساکن ....

مورد معامله و حدود و حقوق ارتفاقی آن..

.....

.....

.....

که مشخصات مورد معامله از هر جهت‌نزد طرفین معلوم است .

بهای ملك مورد معامله مبلغ ... ریال‌است که پس از ذکر بیست درصد تخفیف اعطائی ملوکانه ثمن معامله مبلغ ... ریال‌تعیین و خریدار متعهد است که مبلغ فوق‌را بانضمام مبلغ ... ریال هزینه نقشه برداری‌و تقسیم و ... ریال هزینه عمران وسرپرستی را که جمعاً مبلغ ... ریال میشود در بیست‌و پنج قسط درظرف بیست وپنجسال سالیانه

بترتیب زیر در مقابل دریافت قبض رسمی بپردازد .

الف، پنج قسط اول ازقرار هر قسط...ریال که ... ریال آن بابت هزینه نقشه‌برداری و... ریال بابت هزینه‌عمران وسرپرستی‌وبقیه‌از بابت قیمت ملك محسوب میشود .

ب ، اقساط ششم تا پانزده از قرار هرقسط ... ریال است که ... ریال آن بابت هزینه عمران وسرپرستی و مبلغ ...ریال بقیه‌از بابت قیمت ملك محسوب میشود .

ج، اقساط شانزدهم تا بیست و پنجم‌از قرار هرقسط ... ریال که بابت قیمت‌ملك میباشد .

د، مدت بیست‌وپنجسال‌تمام خورشیدی‌است که تاریخ پرداخت اولین قسط...خواهد بود .

۱ـ خریدار متعهد است در مدت‌بیست‌و پنجسال از تاریخ امضاء این سند شخصاً و بالمباشره در مورد معامله کشت و زرع‌نموده و حق ندارد بدون موافقت فروشنده یا قائم مقام معظم‌له تمام یا قسمتی از موردمعامله و یا اعیان مستحدثه درآن را عیناً یا منفعتاً بهیچ عنوان ولو بصورت وکالت ویاوصایت و غیره بدیگری انتقال دهد .

۲ـ خریدار متعهد است کلیه‌دستورات‌و تعلیماتیکه برای آباد ملك و طرز زراعت و بهداشت و فرهنگ و بطور کلی مصالح‌عمومی ده از طرف فروشنده یا قائم مقام معظم‌له صادر میشود استقبال نموده و انجام‌دهد و حق تخلف از انجام دستورات بالارا ندارد .

۳ـ درصورتیکه خریدار از هریك ازشرایط فوق تخلف نمود و یادر انجام آن مسامحه کرد و یادر پرداخت هرقسط بیش‌ازیك ماه تاخیر نمود وحق فسخ بافروشنده یا قائم‌مقام معظم‌له است و ضمن همین قرارداد بفروشنده وکالت بلاعزل باحق توکیل غیر بهردرجه میدهد تا درصورتیکه درموردمعامله احداث اعیانی نموده باشد بار وبهای عادله اعیانی را که بوجود آورده است بخودتملك و بخلع‌ید خریدار اقدام نماید وخریدار متعهد است فوراً پس از فسخ از مورد تصرف‌خلع‌ید بعمل آورده و در مقابل رسید آنرا بفروشنده معظم‌له تحویل نماید .

٤ـ تشخیص هرمورد با فروشنده یاقائم مقام معظم‌له خواهد بود .

بتاریخ ... ۱۳ ..... مطابق ..... ۱۳..... محل امضاء .....

اخطار ـ هریك از متعاملین مکلف‌است در صورت تغییر محل اقامت این دفتر را کتباً مطلع نموده و نشانی جدید خود رابطور صریح معین نماید هرگاه باین تکلیف عمل نشد و یا پس از شروع به‌عملیات‌اجرائی‌تغییر محل اقامت بدایره اجرائی ثبت اطلاع داده نشد تمام اوراق اجرائی به محلی که‌دراین سند قید شده ابلاغ میشود .

ماده ۱۱۷ - هرکس بموجب سندرسمی یا عادی نسبت بعین یا منفعت مالی (اعم از منقول یا غیر منقول) حقی بشخصی یا اشخاص داده وبعد نسبت به همان عین یا منفعت بموجب سند رسمی دیگری معامله یا تعهدی معارض با حق مزبور بنماید به‌حبس با اعمال شاقه ازسه سال تاده سال محکوم‌خواهد بود .

مصاحبه مطبوعاتی مدیر عامل بنیاد پهلوی

آقای بهبهانیان در یك جلسه مصاحبه‌مطبوعاتی که در بنیاد پهلوی تشکیل شد پیرامون اقداماتیکه دراین مؤسسه انجام‌شده‌است اطلاعاتی در اختیار نمایندگان‌مطبوعات و خبرنگاران خبر گذاری های داخلی وخارجی گذاردند .

ملکه فرح شهبانوی ایران و آقای بهبهانیان

در آغاز آقای بهبهانیان اظهار داشتند:از ده سال‌قبل که‌اعلیحضرت همایون‌شاهنشاه

برنامه بزرگ و مترقیانه‌تقسیم املاك که بعدهایکی از بزرگترین سرمشق و تحول عظیم خاور میانه شناخته شد شروع فرمودند .و بااین اقدام برجسته سیستم مالکیت ایران را رفرم و تقویت فرمودند ، همیشه باین‌فکربودند که بعداز برنامه تقسیم املاك و از بین رفتن درآمد های املاك مزروعی از چه‌ممری‌میتوان اقدامات‌خیر خواهانه و نیکوکارانه خود را ادامه دهند تااینکه در اردی‌بهشت‌ماه(۱۳۲۷) تصمیم اتخاذ فرمودندکه بنیادپهلوی را ایجاد فرمایند و آنرا از محل املاك پهلوی‌که قابل تقسیم نبود و همچنین جیب‌پرفتوت خود تقویت کنند تا ملجائی برای کلیه‌طبقات دردمند و نیازمند کشور قرار گیرد و از طفل شیرخوار تا زن‌و مرد سالخورده‌و از دانش آموز و دانشجو ، تا استاد و دانشمند از برکت وجود بنیاد بهره‌مند شوندو ضمناً بنیاد بتواند مؤسسه راهنما و شوق در کلیه شئون اقتصادی و اجتماعی کشورقرار گیرد و باکمك و یاری میهن پرستان و علاقه‌مندان آرزو و آرمانهای ملی رابمنصه ظهور برساند .

تصمیم نوع پرورانه و مقدس‌شاهنشاه‌فوری بموقع اجرا گذارده شد و باواگذاری مهمانخانه های املاك و مستقلات پهلوی‌بعنوان سرمایه اولیه و کمکهای مالی‌ومداوم شخص اعلیحضرت همایون بنیاد شروع‌بکارکرد و اوامر و دستورات مداوم و مؤکد شاهنشاه را در ایجاد کار و تامین آسایش‌طبقات مستمند و اجرای برنامه های‌تولیدی و عمرانی بعنوان سرمشق مسطمح نظر وسرلوحه اقدامات خودقرارداد ، ودر رشته‌های کشاورزی ، فرهنگی ، بهداشتی ، صنعتی‌و خدمات اجتماعی گامهائی برداشته تا در اندك مدتی موفق گردید این خدمات راانجام‌دهد .

در قسمت کشاورزی ، علاوه برادامه‌سریع برنامه تقسیم املاك مبادرت به تاسیس بانك عمران نمود تابدان وسیله‌وظیفه سنگین‌کمك و راهنمائی و سرپرستی خورده‌مالکین جدید را همواره عملی سازد و باایجاد شرکت‌های تعاونی وسیله‌بانك‌عمران مشکلات دسته جمعی آنهارا از قبیل تهیه تراکتور ، کمباین،ایجاد و نگاهداری قنوات ، حفر چاههای عمیق ، تهیه بذر و بمصرف رسانیدن‌محصولات کشاورزی برطرف نماید . بتدریج اجرا و اتمام برنامه تقسیم املاك سرمایه‌بانك عمران تا حدود پنج ملیارد ریال‌افزایش خواهد یافت که کلا دراختیار بنیاد پهلوی‌خواهد بود و بمصرف امور خیریه بنیاد خواهد رسید ،همچنین‌با ایجاد مزرعه نمونه‌شاه آباد در نزدیکی ساری و تهیه مسجد ، مدرسه ، حمام ، درمانگاه ، و خانه های‌مدرن طرز زندگانی نوین‌روستائی رابمالکین کشور و خود روستائیان نشان دهد ، بعلاوه‌با اعزام دویست و پنجاه روستازاده از نقاط مختلف کشور بکشور های آلمان انگلستان‌و ژاپن برای آشنائی بزندگانی و طرز کار و فعالیت روستائیان آن سامان و به کارانداختن اطلاعات و تجربیات خود پس از

مراجعت بایران تحول عظیمی در زندگانی‌روستائی ایجاد نمود .

در قسمت فرهنگی ـ مبادرت بتاسیس‌دویست و پانزده کلاس روستائی در نقاط مختلف املاك کرد . و درظرف پنج سال‌بیست و دوهزار مرد و پسر و دختر روستارا بخواندن و نوشتن زبان فارسی و چهارعمل‌اصلی آشنا ساخته ، با تاسیس بنگاه ترجمه و نشر کتاب و ترجمه و طبع ونشر درحدودیکصد و پنجاه جلد ازبهترین کتب ادبی و اجتماعی و کتب مخصوص نونهالان وجوانان‌از زبانهای عربی ، انگلیسی ، فرانسه ،روسی، آلمانی ، رفورم وتحولی عظیم درطبع ونشرکتاب در کشور بوجود آورد ، ومردم را با کتاب مانوس و بخواندن آن تشویق نمود،و پرداخت یك ملیون و پانصد هزار ریال جوائز سلطنتی بهترین کتاب سال در روزاول هرسال کلیه نویسندگان و دانشمندان را بخدمت در راه فرهنگ تشویق نمود تاحدی که کتب منتشره در چند سال اخیر بده برابر افزایش یافته و خوراك معنوی‌و مفیدی‌برای نسل جوان و مردم فرهنگ دوست و باسواد کشور فراهم ساخت ، جوانان ایرانی‌که از دانشگاههای خارج با امتیازات کامل فارغ‌التحصیل شده و برای خدمت بکشورمراجعت کرده بودند به تاسیس دانشگاهی تشویق و بابذل کمك مادی و معنوی تقویت‌نمود تاجائی درظرف دوسال تاسیس دانشگاه ملی‌که باسرمایه مردم تشکیل شده متجاوز ازپانصد جوان ایرانی درآن مشغول تحصیل هستند ودر صورت عدم وجودآن‌باناامیدی‌ازآتیه خود در خیابانهای سرگردان وحیران بودند .

برای تشویق محصلین فعال و زحمت‌کش سالی تحصیلی برای دانشگاه‌های ایران برقرار گردید که بیست بورس‌آن برای دانشگاه طهران و ده بور برای دانشگاه های استانها اختصاص داده شد .و بدانشجویانی که در کنکور ورودی رتبه اول را حائز میگردند تعلق گیرد و تا پایان‌تحصیل ماهیانه دوهزار پانصد ریال (البته در دوره‌تحصیل)بآنهاپرداخت‌گردد، همچنین‌عده زیادی دانش آموز مستعد باهوش در دبستانها و دبیرستانهای سراسر کشور بورس‌تحصیلی داده شده است .

به‌منظور علاقه‌مند ساختن ایرانیان‌عراق به میهن خود مقرر فرمودند هرجوان ایرانی مقیم عراق که قصد ادامه تحصیل دردبیرستانها و دانشگاه های ایران داشته باشد میتواند از بورس تحصیلی بنیاد پهلوی یعنی‌هزینه تحصیل ماهی دوهزار و پانصد ریال استفاده کنند ، و امروز عده زیادی از این‌جوانان در دبیرستانها و دانشگاههای ایران مشغول تحصیل هستند و همواره برعده آنهاافزوده میشود توجه و عنایت مخصوص شاهنشاه ببالابردن سطح فرهنگ عمومی‌سبب گردید عده زیادی فارغ‌التحصیلان دانشگاه های ایران در دانشگاه های کشورهای مختلف جهان بهزینه بنیاد پهلوی ادامه

تحصیل دهند تا در مراجعت بتوانند بـه‌هم‌میهنان و کشور خود خدمات بزرگتری انجام دهند ، در حال حاضر عده زیادی دردانشگاه های آلمان،اطریش،ایطالیا،انگلستان امریکا ، فرانسه بهزینه بنیاد پهلوی مشغول‌تحصیل هستند .

بنیاد پهلوی در اجرای منویات مقدس‌شاهنشاه باین مقدار خدمات فرهنگی اکتفا نکرده و در هر موقعی که توانسته بـرای‌پیشرفت امور فرهنگی خدمتی بسزا بوزارت فرهنگ کرده است چنانکه‌مستغلات به‌ارزش‌یکصد ملیون ریال برای ادارات فرهنگ و دبستانها و دبیرستانها و میادین ورزش مجاناًو بلاعوض بوزارت فرهنگ‌اهدا کرده‌است . در موقع شروع برنامه مبارزه با بیسوادی‌یك ملیون ریال وجه نقد باین برنامه مفید عام‌المنفعه وزارت فرهنگ کمك کرد ، درپایان خدمات فرهنگی بنیاد ایجاد اردوهای تابستانی را برای دانش آموزان ودانشجویان‌میتوان نام برد که درظرف سه سال متجاوز از بیست ملیون ریال به مصرف ایجاد این‌برنامه مترقیانه رسانیده و در پایان اردوگاه کاملی مجهز به‌آب و برق و آشپزخانه ولوازم‌دیگر بایکصد هزار متر مربع زمین در کنار دریای خزر بوزارت فرهنگ اهدا نمود .

در قسمت بهداشتی ، تاسیس پزشکـی‌کنگره ایران‌بفرمان‌همایونی‌و تحت‌سرپرستی شهبانوی ایران یکی از اقدامات برجسته‌بنیادپهلوی است که امسال دهمین سال عمر خود را طی میکند و در ظرف این مدت توانسته‌است موارد مختلف پزشکی را مورد بحث و مداقه قراردهد ، و پزشکان کشور را به‌آخرین تحولات پزشکی دنیا آشنا سازد و نه‌جلد کتاب مفید که حاوی کنفرانسها ومذاکرات جلسات است تهیه و چاپ و مجانی در دسترس عموم قرار دهد .

بزرگترین اقدام بهداشتی دیگر بنیادپهلوی ایجاد کارخانه داروسازی با مشارکت سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی است‌اگر توجه فرمایند که داروئی‌که‌فعلا درکشور میگردد فقط کفاف بیست و هشت درصدساکنان کشور را میکند و هفتاد دو درصد بقیه اهالی کشور از داشتن دارو محرومند.آنوقت بعظمت تصمیم شاهنشاه در ایجـاد کارخانه دارو سازی پی خواهند برد واگردرنظر بگیرند که سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی فعلا یکصد و بیست‌درمانگاه‌درنقاط‌مختلف کشور دارد و سالی بیست درمانگاه بآن اضافه میکند ، وهر درمانگاهی سالـی‌یکصد و پنجاه هزار نفر مراجعه کننده‌دارد که از معالجه داروی رایگان‌استفاده مینمایندآنوقتی پی خواهید برد که هفتاد دو درصد محصول کارخانه به مصرف نیازمندی های‌سازمان شاهنشاهی آنهم‌برای معالجه‌بیمارانی خواهد رسید که تاکنون بهیچوجه قادر به‌هزینه دارو نبوده و ناچار تن به‌مرگ‌میدهند

محصول این کارخانه بیشتر در دهات بمصرف خواهد رسید .

هزینه این کارخانه درحدود چهارملیون ریال است که یکصد ملیون ریال آن محل پشتوانه باکود گذاشتن رقبات غیر منقول از بانك ملی ایران وام دریافت شده وبقیه را سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی بنیادپهلوی تامین کرده‌اند .

بنیاد پهلوی بمنظور ابراز کمال علاقه به پیشرفت بهداشت کشور بفرمان شاهنشاه مستغلاتی بارزش هفتاد ملیون ریال مجانا بلاعوض بوزارت بهداری کرده است .

در قسمت صنعتی ـ تکثیر نفوس روزافزون کشور تاحد سه درصد درسال که در سایر کشور های جهانی کمتر نظیر دارد ولزوم تامین نیازمندیهای آنها از حیث مسکن، خوراك ، پوشاك ، وایجاد کار سبب گردیدکه شاهنشاه معظم عطف توجه مخصوص به ایجاد کارخانه های مختلف از راه توسعه بخصوص ترویج صنعت کشاورزی یعنی نخ ریسی و نساجی و تولید قند بفرمایند تا درضمن ایجاد کار برای طبقات مختلف از راه توسعه کشت پنبه و چغندر محصول کارخانه‌های نساجی و قند را بالا ببرند ، اگرآقایان توجه فرمایند که در هفت سال قبل در حدودیك ربع تایك ثلث بودجه کشور بمصرف وارد کردن و تامین سیمان ، پارچه های نخی و قند و شکر میرسید پی باهمیت این تصمیم بزرگ شاهنشاه نیز خواهند برد ، برای اینکه مردم در سرمایه گزاری دراین گونه کارها که تا آنوقت ازوظایف اولیه دولت میدانستندشرکت کنند ، مقرر فرمودند بنیاد پهلوی باسرمایه گذاری کوچك مردم را بتاسیس شرکت و ایجاد کارخانه‌جات تشویق نمایند بنیاد پهلویهم در اجرای امر مبارك این برنامه بزرگ اقتصادیرا بکار انداخت و با مشارکت در یازده کارخانه سبب گردید که متجاوزاز صدها کارخانه در کشور ایجاد گردد ، علاوه بر فعالیت هزاران هزارکشاورزدرتهیه پنبه و چغندرو حبوبات روغنی ده‌هاهزار نفر بکار های مختلف دراین کارخانجات گمارده‌شوند ، و بالاتر ازهمه صددرصد نیازمندی سیمان کشور در خود کشور بدست ایرانیان فعال لایق تهیه گردد تاجائی که اضافه ـ محصول ایران صادرات هم داشته باشند وچهل درصد مصرف پارچه های نخی و قند وشکر بدست خود ایرانیان تولید گردد .

آقای بهبهانیان افزودندمجموع سرمایه گذاری بنیاد پهلوی در یازده کارخانه سیصد وپنج ملیون ریال است و درآمد سالیانه آن فعلا درحدود چهل ملیون ریال میگردد که بدیهی است بعداً اضافه خواهد شد .

درقسمت خدمات اجتماعی

الف ـ پرورشگاه ها ـ وضع اسفناك اطفال بی‌سرپرست مرگ ومیر عجیبی که در میان آنها متداول بود همیشه موجب تکدرخاطر و رنج وناراحتی اعلیحضرت همایون

شاهنشاه و شهبانوی ایران میگردید تا اینکه‌در پنجسال قبل مقرر فرمودند مدیر عامل بنیاد پهلوی‌سفری به‌ممالك‌اروپائی‌وامریکائی‌و ژاپن‌کند واز نزدیك طرز رفتار آنها را با این نوع اطفال مطالعه نماید نتیجه این‌مطالعات بشرف عرض رسید مقرر فرمودند بی‌درنگ بنیادپهلوی‌مبادرت‌بایجادپرورشگاه‌هائی در طهران و نقاط مختلف کشور نمایند، و مسکنی آبرومند و مامنی سالم برای اطفال‌بی‌پناه ایجاد گردد و بعبارت آخری کلیه این گونه اطفال را بشاهنشاه و شهبانوی‌ایران که پدر و مادر حقیقی و دلسوزایرانیان هستند واگذار نمایند .

در اندك مدتی بنیاد پهلوی با کمك‌عده‌ای زن ومرد نیکوکار شروع باجرای این امر مهم نمود و بادریافت چهل ملیون ریال‌در چهار سال از محل (لیتری) دهشاهی بنزین از وزارت کشور بموجب قانون مصوب‌هزارو سیصد وسی‌شش (۱۳۳۶) مبادرت‌بساختمان سه پرورشگاه عظیم در طهران و سی شش‌پرورشگاه پنجاه تخت‌خوابی در شهرستان ها نمود . درقبال وجه دریافتی یکعدد هشتادو پنج ملیون ریال بمصرف ساختمان سه پرورشگاه طهران و سی‌وشش پرورشگاه‌شهرستانها گردید ، بعداً شیرخوارگاه شهر داری و پرورشگاه فرمانفرمائی در طهران‌به بنیاد پهلوی اهداء شد و مجموعاً شش پرورشگاه در طهران دائر گردید و از سی‌وشش پرورشگاه شهرستانها بیست و یك پرورشگاه آن دایر و پانزده پرورشگاه آن‌در دست ساختمان است که قریباًحاضر ومورد استفاده قرار خواهد گرفت بنیاد پهلوی‌درپرورشگاه‌های طهران به تنهائی دو هزار دویست طفل دارد که بوسیله هفتصد مربی‌نگاهداری و سرپرستی میگردند ، هزینه نگاهداری این پرورشگاه های طهران وشهرستانها بوسیله اعضای جمعیت خیریه‌فرح افتخاراً سرپرستی میگردد و در سال درحدودهفتاد ملیون ریال میشود که حدود ده ملیون ریال آنرا شهرداری‌بشیرخوارگاه‌کمك‌میکندو سالیانه بیست ملیون ریال از محل تمبر الصاق بسفته های وزارت دارائی بجمعیت‌خیریه فرح کمك مینمایند و چهل ملیون ریال بقیه را بنیاد پهلوی فعلااز محل درآمدحاصله‌از فروش اراضی مازاد قراء متعلق بشاهنشاه تامین مینماید .

ب- مهمانخانه ها - آقایان بخوبی‌مستحضرند که بعد از جنگ خانمان سوز جهانی دوم کشور های مترقی جهان قبل ازترمیم خرابی های‌کارخانجات‌و منازل‌مبادرت بساختمان مهمان سراها و مهمانخانه ها کردندتا بآن‌وسیله توجه خارجیان‌را بکشور خویش جلب نمایند ، و باجلب سیاهان خارجی‌وضع‌اقتصادی خود را بهبود بخشند، این امر مهم از نظر صائب شاهنشاه هم دور نبود چنانکه‌در برنامه دوم سازمان برنامه بتصویب میرسد که دویست و پنجاه ملیون ریال بمصرف‌کمك بساختمان مهمانخانه‌ها برسد. ازآنجائی

که صنعت مهمانخانه داری درایران رونقی‌ندارد و متمکنین و متمولین حاضر بسرمایه گذاری دراین امر خطیر نبوده و نیست وموضوع هم یك امر لازم حیاتی بود ، مقرر فرمودند بنیاد پهلوی مهمانخانه های ایجادشده در زمان اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر را ترمیم نماید و شروع بساختمان مهمانخانه‌هائی در نقاط مختلف کشور کند تا هم‌وسائل راحتی سیاحان خارجی فراهم گردد و هم‌ایرانیان عادت بحرکت و گردش و تفریح و تجدید قوا که لازمه بقاء بشر است بنمایند

بدون شك اجـرای‌این برنامه بزرگ‌نیازمند سرمایه خطیری بود که از قدرت‌مالی بنیاد پهلوی خارج بود ناگزیر باستقراض‌از منابع داخلی و خارجی شده و بعلاوه سازمان برنامه مهمانخانه در همدان ساخته‌بود که نگاهداری‌آن‌خارج‌از وظایف‌سازمان برنامه بود و سالیانه مبلغ زیادی هزینه نگاه‌داری داشت بدین لحاظ مهمانخانه بیست و هشت اطاقی همدان را بمبلغ سی ملیون‌ریال بمدت پانزده سال‌به بنیاد پهلوی‌فروخت و برای اجرای برنامه های ساختمانی چهل‌و هشت ملیون ریال به‌بنیاد وام داد یعنی (هفتاد وهشت) ملیون ریال مجموع قیمت‌مهمانخانه بوعلی و وام اعطائی گردید ،ازاین مبلغ بنیاد پهلوی تاکنـون شش ملیون ودویست هزار ریال آنرا پرداخته و بقیه را باقساط ماهیانه مستهلك مینماید ، در مقابل‌این کمك سازمان برنامه‌به‌بنیاد پهلوی‌عملیات زیر را انجام داد .

۱- ۲٤ اطاق بر۳۸اطاق‌مهمانخانه‌همدان‌اضافه گردید بارزش (٤٦٠١٣٣) ریال .

۲-۲۰ اطاق مهمانخانه گچسر اضافـه‌کرد بارزش (٨٦٠٢٨٧٥) ریال .

۳- ٥٠ اطاق بر ۲۰ اطاق مهمانخانه‌چالوس اضافه کرد و بارزش (١٦١٠٩٠٩) ریال .

٤-٥٠ اطاق مهمانخانه و چهل اطـاق‌متل با ملحقات در بابل‌سر ایجادکرد بارزش (٦٧٢٤٥٠٣١) ریال .

٥-٦٠ اطاق مهمانخانه ونك را بطورآبرومند و مدرنی بوجود آورده به ارزش (٥٠٧٤٢٦٥٨) ریال .

٦-۲۰ اطاق مهمانخانه شاهی را تعمیرو تکمیل نموده بارزش (٣٥٠٠٠٠٠) ریال .

۷-۲۰ اطاق متل رامسر را بطرزنوینی‌بوجود آورده بارزش (٤٢٠٠٠٠) ریال .

۸-۷۰ اطاق متل‌سخت‌سر را بطرزنوینی‌بوجود آورد بارزش (٧٥٠٠٠٠٠) ریال .

۹-۳٥ اطاق متل نوشهر را بطرزنوینی‌بوجود آورد بارزش (٤٥٠٠٠٠٠) ریال .

۱۰-۱۰٤ اطاق و آمفی‌تآتر رامسربطرزآبرومند مدرنی بوجـــود آورد بارزش - (١٣٠٠٠٠٠٠٠) ریال .

۱۱-۳۵ هزار متر مربع زمین برای مهمانخانه خرمشهر خریداری گردید بارزش (۱۳۳۴۱۷۷) ریال .

۱۲ - مقدمات ساختمان مهمانخانه مشهد فراهم شد بارزش (۴۰۴۶۱۲) ریال .

۱۳ - مقدمات ساختمان مهمانخانه بندرپهلوی بارزش (۴۱۶۰۹۴۵) ریال .

۱۴ - مهمانخانه ۱۰۴ اطاق شیرازشروع گردید بارزش (۶۶۰۰۰۰۰) ریال .

۱۵ - مهمانخانه ۳۰۰ هیلتون درطهران شروع شد تاکنون پرداخت شده (۱۵۵۷۵۷۸۶۳) ریال .

مجموع هزینه‌هائی که تاکنون درایجاد مهمانخانه ها شده (۴۹۲۹۵۵۰۳)ریال.

ملاحظه میفرمائید در قبال چهل وهشت ملیون ریال‌وام‌سازمان برنامه چهارصد و نود ملیون ریال در این زمینه برای‌آسایش‌مردم خرج شده است ، البته ساختمان مهمانخانه بزرگ هیلتون بیك کمپانی خارجی‌بمبلغ هفتصد و پنجاه ملیون ریال بمقاطعه داده شده که تحت نظر مهندسین ایرانی بناگردد این مهمانخانه بزرگ پس از حاضرشدن بدون تردید سالیانه میلیونها دلار بارز کشورکمك خواهد کرد و باجلب سیاحان خارجی رونقی ببازار ایران خواهد داد و فرهنگ وپیشرفتهای ایران را بخارجیان معرفی خواهد کرد . (مهمانخانه تمام و دایر گردیده است .نویسنده)

هزینه ساختمان این بنایا ازدرآمدبنیاد پهلوی و یا از درآمد خود مهمانخانه هیلتون پرداخت خواهد شد کرارا گفته‌شده‌که ایجاد این مهمانخانه یا لطمه بزرگی‌بسایر مهمانخانه‌ها وارد خواهد ساخت و یا اینکه‌زیان غیرقابل جبرانی به بنیاد پهلوی متوجه خواهد شد لازم است خاطرنشان گردد که‌مهمانخانه هیلتون برای مدت بیست سال در اختیار هیلتون که بزرگترین مهمانخانه‌داری‌بین‌المللی است گذارده شده و هیلتون در سال متجاوز ازششصدهزارنفرمسافرخصوصی‌خود دارد که از اروپا بخاوردور می‌برداگر هریك مسافر خصوصی هیلتون یك شب درسال در هیلتون طهران استراحت کند تمام سال مهمانخانه پر خواهد بود و بهیچیك ازمهمانخانه های دیگر لطمه وارد نخواهد شد و ارز زیادی هم عاید کشور خواهد گردید،بدون تردید نتیجه این اقدامات بزرگ شاهنشاه و خدمات بنیاد پهلوی که جزمنافع‌و مصالح عمومی چیزی دربر ندارد بتدریج ظاهر و روشن خواهد شد واثرمادی‌ومعنوی‌آبادانی و عمران بعدها معلوم‌خواهدگردید.

ج - نفتکشها - یکی از آرزوها وآرمانهای دیرین ملت ایران داشتن وسیله نقلیه دریائی بودکه همیشه عدم آن زیانهای‌غیرقابل جبرانی بکشور ملت‌ایران‌واردساخته است ، این آرزوها مانند سایر بدست‌توانای‌شاهنشاه معظم ما بوسیله بنیاد پهلوی عملی شد ، د رپنج سال‌قبل‌دوکشتی هریك‌بظرفیت‌سی‌و دو هزار وپانصد تن‌دوکشتی‌دیگرهریك

بظرفیت یکهزار و دویست تن بکارخانه کشتی‌سازی هندی سفارش داده شده بعداً دو کشتی دیگر هریك بظرفیت پنجاه و سه هزار تن بکشتی‌سازی فرانسه سفارش داده شد، کشتیها به ترتیب بنام رضاشاه کبیر ، محمدرضاشاه ،فرح پهلوی ، پرس‌پلیس وپارس بآب انداخته شدند و برای اولین مرتبه در تاریخ کشتیهای عظیم نفت‌کش باپرچم‌های ایران محصول نفت ایران را بدنیا حمل مینمایند .

برای شش کشتی مجموعا دویست وپنجاه ملیون ریال از طرف بنیاد پهلوی پیش‌قسط پرداخت گردیدکه بعدا باواگذاری بیست‌و دونیم درصد از سهام چهار کشتی بزرگ بشرکت ملی نفت ایران نود ملیون‌ریال‌از آنها دریافت شد ، مجموع قیمت چهار کشتی بزرگ چهل ملیون دلار یعنی‌سه‌میلیاردو دویست ملیون ریال است‌که بتدریج ازپنج تا ده سال از روز شروع بکار مستهلك‌میشودو سپس درآمد آنها بصاحبان سهام یعنی‌بنیاد پهلوی و شرکت نفت ملی‌ایران‌خواهدرسید،اداره امور کشتی‌های مزبور تحت نظررئیس و قائم‌مقام شرکت ملی نفت و مدیر عامل‌بنیاد پهلوی‌است ، از بابت دو کشتی کوچك نفت‌کش که محمولات نفتی را از آبادان ،بندر بوشهر،بندرعباس حمل‌مینمایدومجموعا یکصد میلیون ریال ارزش دارند پنجاه‌وپنج‌میلیون ریال از بانك ملی ایران وام گرفته شده که سالیانه ده میلیون ریال بابهره‌مربوط‌مستهلك میگردد و باین ترتیب خدمتی‌بزرگ بکشور و اقتصاد عمومی شده‌که نتایج آنهم‌بعد روشن خواهد شد .

۵ ـ پل خرمشهر ـ آقایان مستحضرندآبادان جزیره‌ایست‌که شط‌کارون فاصله بین آن و خرمشهر است و باقرب جوار دادوستددائم ساکنین دوشهر وسیله امن و سالمی‌برای رفت وآمد مردم وجود نداشت و سالیان‌سی چهل نفر در حین عبور در رود کارون غرق میشدند و زیان کلی متوجه مردم بود.بعلاوه یك میلیون تن مواد نفتی‌که ازآبادان بایستی بطهران و شمال ایران حمل گردد ،با پرداخت تنی یکصد و بیست تا یکصد و چهل ریال حمل اهواز میشد و از آنجا باترن‌حمل به‌طهران‌میگردید، این‌اشکالات‌وهزاران نظریات عمرانی دیگر سبب‌گردید امر مطاع‌مبارك همایونی به بنیاد پهلوی شرف صدور یابد که بی‌درنگ پلی بروی شط کارون‌میان‌خرمشهر آبادان ایجاد گردد .

فرمان مبارك همایونی آنا بمرحله‌اجرا گذارده شد ، ودر مدتی کمتر ازنوزده ماه پل عظیمی که در نوع خود ممتاز است‌باهزینه یکصدوهشتاد ملیون ریال بامشارکت اداره‌گمرکات و انحصارات ایجاد گردید ،و در روز افتتاح حسب‌الامر مبارك بقیمت تمام شده بشهرداری خرمشهر واگذار شدطبق اطلاع شهرداری روزانه تاحدود چهل هزار ریال حق‌عبوراتومبیل پنج ریال‌عوارض‌دریافت میدارد و بعلاوه شرکت‌ملی نفت ایران هم باحمل یك ملیون تن مواد نفتی به‌خرمشهر بجای اهواز و حمل آن از ایستگاه

خرمشهر به طهران سالیانه متجاوز از یکصدملیون ریال از وجود این پل بهره میبردعلاوه بر بهره‌مندی شهرداری و شرکت ملی نفت‌اهالی آبادان و خرمشهر باایجاد این پل در رفاه کامل هستند و از غرق‌شدن و مرگ‌ومیرمردم جلوگیری شده است .

هـ ـ خدمات اجتماعی ـ علاوه برکمک‌های فوق‌العاده زیادی که در تعمیر و ساختمان مساجد در سراسر کشور و بقاءمتبرکه و تقویت ایمان و روح مذهبی مردم میشود و درحدود(۲۴۵۵۰۰۰۰)ریال‌میگردد،بنیاد پهلوی خدمات اجتماعی دیگری‌ازقبیل تهیه سوخت زمستانی برای مستمندان ،ایجادرستوران‌های ارزان برای کارگران ، تاسیس شرکت تعاونی برای‌کارمندان خودوساختمان‌یکصد خانه‌ارزان‌که برایگان‌ببانك ساختمانی اهدا گردیده تامیان مستخدمین جزءومستمندتوزیع گردد وغیره انجام داد،که اعلیحضرت همایون شاهنشاه در ظرف پنجسال برای‌بنیادپهلوی تامین و ایجاد فرمودند و اکنون از املاك مجزا میگردد باطلاع آقایان محترم‌میرساند .

الف نفت‌کشها .

۱ ـ ۷۸½ درصد چهار نفت‌کش بزرگ بارزش (۳۵۱۲۰۰۰۰۰۰) ریال .

۲ ـ ۱۰۰ دونفت‌کش کوچك بارزش (۱۰۰۰۰۰۰۰۰) ریال .

جمع ۲۶۱۲۰۰۰۰۰۰ ریال

ب ـ مهمانخانه‌ها .

۱ ـ مهمانخانه قدیم دربند با اثاثیه‌بارزش شهریور (۲۰) (۷۴۷۸۰۰۰۰) ریال .

۲ ـ مهمانخانه قدیم رامسر با اثاثیه‌بارزش شهریور (۲۰) (۱۵۵۰۰۰۰۰) ریال .

۳ ـ مهمانخانه بوعلی با اثاثیه بارزش واگذاری (۲۰۱۶۰۰۰۰) ریال .

۴ ـ مهمانخانه بابلسر بااثاثیه بارزش شهریور ۲۰ (۱۰۰۰۰۰۰۰) ریال.

۵ ـ مهمانخانه آبعلی بااثاثیه بارزش شهریور (۵۲۰۰۰۰۰) ریال .

۶ ـ مهمانخانه چالوس با اثاثیه بارزش شهریور (۲۰) (۲۰۰۰۰۰۰) ریال.

۷ ـ مهمانخانه گچسر بااثاثیه بارزش شهریود (۲۰) (۲۰۰۰۰۰۰) ریال .

۸ ـ سرقفلی رستوران رزیدانس (۳۰۰۰۰۰۰) ریال .

۹ ـ سهام در شرکت رستوران مهرآباد (۱۰۰۰۰۰۰) ریال.

۱۰ ـ مهمانخانه جدید بوعلی درهمدان‌بااثاثیه بارزش (۲۴۶۰۰۰۰) ریال .

۱۱ ـ مهمانخانه گچسر با اثاثیه بارزش (۸۶۰۲۸۷۵) ریال .

۱۲ ـ مهمانخانه چالوس بااثاثیه بارزش (۱۶۱۰۶۹۰۹) ریال.

۱۳ ـ مهمانخانه بابلسر با متل بااثاثیه بارزش (۱۲۳۴۵۰۳۱) ریال.

۱۴ ـ مهمانخانه ونك بااثاثیه بارزش (۵۰۷۴۲۶۵۸)ریال.

۱۵ ـ مهمانخانه قدیم تعمیرات مهمانخانه شاهی	(۱۰۰۰۰۰۰۰) ریال.
۱۶ ـ مهمانخانه قدیم آمل بااثاثیه‌بارزش	(۷۰۰۰۰۰۰) ریال.
۱۷ ـ مهمانخانه جدید رامسر بااثاثیه‌بارزش	(۱۳۰۰۰۰۰۰۰)ریال .
۱۸ ـ متل جدید خزر رامسر بااثاثیه‌بارزش	(۴۳۰۰۰۰۰) ریال .
۱۹ ـ مهمانخانه جدید سخت‌سر بااثاثیه بارزش	(۷۵۰۰۰۰۰) ریال.
۲۰ ـ مهمانخانه نوشهر بااثاثیه بارزش	(۴۵۰۰۰۰۰) ریال .
۲۱ ـ مهمانخانه بزرگ هیلتون بـااثاثیه بارزش	(۱۵۵۷۵۷۸۶۳) ریال.
۲۲ ـ مهمانخانه‌بزرگ شیراز بااثاثیه‌بارزش	(۶۶۰۰۰۰۰) ریال.
۲۳ ـ زمین مهمانخانه خرمشهر بـااثاثیه بارزش	(۱۳۳۴۱۷۷) ریال .
۲۴ ـ مقدمات ساختمان مهمانخانه‌مشهد با نقشه	۴۰۱۴۶۱۲ ریال
۲۵ ـ « « « بندر پهلوی	۴۱۶۰۰۰۰ ریال
جمع	۶۰۰۰۴۴۵۵۸ ریال

ج ـ سهام در بانکها و شرکتها

۱ ـ سهام پرداختی در بانك عمران	۱۵۰۰۰۰۰۰ ریال
۲ ـ سهام پرداختی در بنگاه ترجمه‌و نشر کتاب	۵۰۰۰۰۰۰ ریال
۳ ـ سهام پرداختی در شرکت شهرآراء	۳۰۰۰۰۰۰ریال
۴ ـ سهام پرداختی دربانك‌اعتبارات	۴۰۰۰۰۰۰ ریال
۵ ـ سهام پرداختی در بیمه ملی	۸۰۰۰۰۰۰ ریال
۶ ـ سهام پرداختی در بانك ایران‌انگلیس	۲۰۰۰۰۰۰ ریال
جمع	۳۷۰۰۰۰۰۰ ریال

د ـ سهام در کارخانجات .

۱ ـ سهام در کارخانه قندکرمانشاه	۵۰۰۰۰۰۰ ریال
۲ ـ سهام در کارخانه قند همدان	۳۰۰۰۰۰۰۰ ریال
۳ ـ سهام در کارخانه داروپخش	۱۵۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال
۴ ـ سهام در کارخانه سیمان فارس‌و خوزستان	۱۰۰۰۰۰۰۰۰ریال
۵ ـ سهام در کارخانه قندکوار شیراز	۷۰۰۰۰۰۰۰ریال
۶ ـ سهام در کارخانه تصفیه شکراهواز	۱۶۰۰۰۰۰۰ ریال
۷ ـ سهام در کارخانه گودریچ	۲۰۰۰۰۰۰۰ ریال
۸ ـ سهام در کارخانه ایرانیت	۱۸۰۰۰۰۰۰ ریال
۹ ـ سهام در کارخانه قند قهستان‌بیرجند	۲۰۰۰۰۰۰۰ ریال

۱۰ ـ سهام در کارخانه سیمان طهران ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال
۱۱ ـ سهام در کارخانه قند فریمان ۲۰۰۰۰۰۰ ریال
جمع ۵۳۱۰۰۰۰۰۰ریال

ج ـ پرورشگاه ها زمین آنها کلاً مجانی است .
۱ ـ شماره یك اهدائی شهرداری اثاثیه و تعمیرات بوده (۴۸۵۶۷۱۵۸ ریال
۲ـ شماره دو اهدائی سازمان شاهنشاهی تعمیر آن (۱۸۷۱۹٫۷۰ ریال
۳ـ شماره سه جوادیه (۱۷۸۸۵۷۲۱٫۱۰ ریال
۴ـ شماره چهار اهدائی فرمانفرمائیان.
۵ ـ شماره پنج اهدائی معنوی .
۶ـ شماره شش فاتح (۲۹۸۴۵۰۳۸٫۲۰ ریال
۷ـ اثاثیه شماره ۴ و ۵ و ۶ (۵۳۸۹۱۲۷۱٫۹۵ ریال
۸ـ در وجه ۲۶ شهرستان برای بنا و اثاثیه (۳۵۱۸۵۵۳۶ ریال
۱۸۶۳۵۳۴۴۵٫۷۰ ریال
۳۹۵۶۳۱۸۰۰۳٫۷۰ ریال

اگر در نظر بگیریم که اراضی کلیه مهمانخانه ها بحساب نیامده و مهمانخانه‌های قدیم بارزش سندمالکیت سال ۱۳۲۰ بحساب منظور شده و اگر بنرخ روز ارزیابی میگردید بدون تردید سوای مهمانخانه هیلتون که هفتصد و پنجاه ملیون ریال ارزش دارد . بقیه متجاوز از دو میلیارد و پانصد میلیون ریال ارزش داشت و همچنین ارزش سهام کارخانجات که بقیمت رسمی تعیین گردیده و بدون شك ارزش بازار آن بمراتب بیشتر است و اگر سرمایه بانك عمران درپایان تقسیم بآنها اضافه کنیم سرمایه حقیقی بنیاد پهلوی از ده میلیارد ریال هم متجاوزخواهد گردید ، اکنون بنیاد پهلوی بمرحلهٔ از کار و فعالیت رسیده که دیگر نمیتواندقسمتی از املاك و مستغلات پهلوی باشد و بوسیله سرپرست املاك اداره شود ازاین‌جهت بعلت ضعف بنیه جسمی و کبرسن از پیشگاه مبارك شاهنشاهی استدعا نمود مقررفرمایند بنیاد پهلوی از املاك مجزا و بدست شخصی جوانتر از بنده واگذار گردد تاتحت‌عنایات و راهنمائیهای عالیه و حکیمانه شاهنشاه مدارج پیشرفت خدمت گذاری‌خودرا بکشور و مردم روز بروز توسعه وتعمیم دهد و بتواند مامن و پناه‌گاه کلیه نیازمندان‌و مستمندان قرار گیرد .

خوشحالم که شاهنشاه معظم جناب‌آقای اسداله علم که رئیس قدیمی اینجانب بودند با این امر خطیر گماردند وامیدوارم‌خداوند بزرگ بشاهنشاه طول عمر وسلامتی و توفیق بیشتر عنایت فرماید تا انتقال جناب‌آقای علم در تحت سرپرستی شهریار معظم منشاء خدمات بزرگتر و مؤثرتری گردند انشاالله .

پس ازپایان بیانات آقای بهبهانیان آقای علم مدیر عامل تازه بنیاد پهلوی بیاناتی باین شرح ایراد کردند .

بااجازه آقایان بنده هم چند کلمه‌ای عرض میکنم البته گزارش عالی و مفصل جناب آقای بهبهانیان برای من مجالی نمیگذارد که بازهم در این زمینه عرایضی حضور آقایان بکنم بعلاوه بنظر بنده ارقام و اقلام سخن‌گویان قادرتری از جناب آقای بهبهانیان و من هستند ، من میدیدم وقتی که ایشان این گزارش را میخواندند تغییراتی که درقیافه آقایان پیدا میشد و حسن استقبالی که ازاین امر خطیر و از این تصمیم عظیم شاهنشاه پیدا میکردیم من خیال میکنم این عطیه را اگراصولا ثروت کشور را کشور های دیگر ثروتمند درنظر بگیریم که در دنیا بی‌نظیرباشد که کسی چنین تصمیم خطیری بگیرد آنهم برای زمان حیات خودش ، ملاحظه‌فرمودید ارقام بسیار بزرگ و مطلب بسیار بزرگ‌تر ازآن که‌الان‌وفی‌المجلس‌ویادرمرحله‌اول ما بتوانیم احساس بکنیم که تصمیم‌چقدر عظمت دارد ، باوصف این بنده‌برای‌این اقلام‌و ارقام آن اندازه که شما تصور بفرمائید ارزش قائل نیستیم ولی بیك مطلب دیگری‌اهمیت میدهم که خیلی بزرگتر از این ارقام و اقلامی که ذکر شد ، و آن روح بزرگی‌است که در پشت‌سر این ارقام است روحی که همه‌چیز و تمام متعلقات خودش را برای‌مملکت میخواهد .

آقایان لابد اطلاع دارند که نزدیك‌و بطور قطع بیست و پنجسال‌است مستقیماً افتخار نوکری شاهنشاه را دارم این بجای‌خودش محفوظ اما از طرف دیگر توجه بفرمائید که من بهرحال موقعیتی در جامعه‌داشتم که در امور سیاسی و اجتماعی ایران یا داخل بودم و یا دربیست سال گذشته‌مرتبط بودم سرد و گرم زیاد دیدم ، پائین بالا زیاد دیدم ، بامردم و بااجتماع زیاد سروکار داشتم ، وبهرحال شاید بتوانم عقیده‌ایرا که اظهار میکنم ادعا بکنم که از لحاظ یك‌فرد ایرانی در امور اجتماعی‌ایران تااندازه‌ای اجتهاد آمیز باشد علاوه برآنکه عوام‌نوکری‌که در افتخار خدمت گذاری شاهنشاه دارم من بااجتهاد سیاسی دراین محفل باطلاع‌مردم‌ایران و مردم دنیا میرسانم ،که من‌ازحیث‌یك نفر ایرانی از داشتن چنین پادشاهی مفتخرهستم و من مطمئن هستم که این عقیده‌عقیده قاطبه ملت ایران است . اما افتخاری شخصاًاحساس میکنم دراین خدمتی که بمن مراجعه شده است از دوجهت است یکی اینکه واقعاًیك خدمت باین‌بزرگی‌را اعلیحضرت‌همایونی مقرر فرمودند که ازاین ببعد من انجام‌بدهم‌جناب آقای بهبهانیان را برای یك مسائل شاید بزرگتر و مهمتر بهرحال این را آقایان‌مطلع خواهید شد درنظر گرفتند این افتخار شخص من است ، افتخار دیگری که احساس‌میکنم این است که شاهنشاه خدمتی بمن ارجاع فرمودند که مستقیماً ارتباط با مردم‌دارد یعنی تصمیم اتخاذ فرمودند که این کار

پرافتخار مربوط بمردم فعلا بوسیله من‌اداره‌بشود و بعرض پیشگاه مبارکشان برسد ازاین جهت واقعاً من احساس افتخار مخصوص‌میکنم و باید بعرض آقایان برسانم که‌اراده شاهنشاه چنین است که این سرویس مطلقاسرویس عمومی می‌باشد یعنی اگر که‌جسارت نکنم و کلمه خارجی عرض بکنم یا میلیك‌سرویس باشد همه چیز برای مردم در راه مردم و بااطلاع مردم ملاحظه میفرمایند این‌نظر چه اندازه قابل تقدیر است . شاهنشاه در همه امور پیش‌رو بودند پیش قدم بودندبرنامه‌ای که جناب آقای بهبهانیان این جا باطلاع آقایان رساندند باعتقاد من که‌گوش‌میکردم مثل یك نفر از آقایان واقعاً اگر در یك مملکت عقب افتاده ای فقط همین قدرکار ها انجام میشد ممکن بود که آن دولت ها و سرپرست ها افتخار ها بکنند باین‌کارملاحظه میکنید که کار انجام نشده است ، در همه این کار پیش رو بوده‌اند و ملاحظه‌فرمودید که چه انجام شده است ولی من میخواهم بشما عرض بکنم‌که بحساب‌گذاشتن‌مردم که ایشان بازهم این قدم بزرگ را برداشتند ، یعنی کار برای مردم ما بعد هاقدرش را خواهند دانست بنده‌فقط میخواهم عرض بکنم که حالا بیش ازاین وقتتان رانگیرم و ترتیب کار چه خواهد بود ، یك شورای عالی از طرف شاهنشاه معین‌میشوندمرکب از وزیر دربارشاهنشاهی، نخست‌وزیر، رؤسای مجلسین ، رئیس دیوان عالی کشورو پنج نفر هم اشخاص که صلاحیت‌شان مورد قبول شاهنشاه معظم باشد و کارهای بنیادماهیانه باطلاع شورا خواهد رسید بعبارت دیگر شورای مخارج بنیاد نظارت خواهدکرد و در کار هائی که در جریان هست‌خودم شخصاً که از امروز بافتخار خدمت گذاری‌دراین نایل میشوم برنامه ای دارم برای‌طرز اداره کار این‌جا که امیدوارم تاهفته آینده‌مطلع بشوند ، و همچنین فرامین مربوطه ایکه اعلیحضرت شاهنشاه صادر فرمودند دراین زمینه باطلاع آقایان و مردم ایران‌خواهد رسید ، من بیش از این وقتتان را نمی‌گیرم‌و در آخرین کلماتی که عرض خواهم کرد این است که دراین مدت توفیقاتی نصیب‌آقای بهبهانیان شده است و واقعاً خدمت بزرگی بکشور شاهنشاه معظم خودشان وماکرده‌اند بایشان تبریك عرض‌میکنم امیدوارم که در کارهای بعدی که بزودی آقایان‌مطلع‌خواهید شد بازهم توفیقات بیشتری داشته باشند و خودم هم امیدوارم که فقط و فقط‌بتوانم آنچه که نظر شاهنشاه است اجرابکنم و در قالب عمل بریزم بیش از این وقتتان‌رانمی‌گیرم و سلامتی همه آقایان‌را میخواهم .

این مصاحبه درساعت یازده صبح پایان‌یافت .

فرمان ، شیرخورشید آرم دربار تاج‌پهلوی : که از طرف محمدرضا شاه پهلوی صادر گردیده .

جناب جعفر بهبهانیان سرپرست اداره‌املاك و مستغلات پهلوی .

شرحی که دایر بر معافیت از سرپرستی‌بنیاد پهلوی اظهار داشته بودید ملاحظه شد ، از زحماتی که در راه ایجاد بنیادپهلوی‌متحمل بوده‌اید رضایت خاطر داشته واطمینان داریم‌که هرخدمتی‌بشما رجوع‌شود شایستگی‌خودتان را بمنصه ظهور خواهید رسانید ، مهرماه ۱۳٤۰ .

محمد رضاپهلوی

یك اقدام بی‌نظیر که در تاریخ ایران‌سابقه ندارد .

پیش از ظهر پنجشنبه ۱۳ مهرماه (۱۳٤۰)مطابق با ۲٤ ربیع‌الثانی ۱۳۸۱ ، مقارن با اکتبر (۱۹٦۱) اعلیحضرت محمد رضا شاه‌پهلوی در دفتر کار خود ، پشت میز قرار گرفتند و باطیب خاطر و صفای قلب وخلوص‌نیت که جبلی ایشان است ، اوراقی را امضاء نمودند که بموجب آن کلیه سرمایه نقدی‌و غیر منقول بنیاد پهلوی که مایملك شخصی و موروثی بود وقف ملت ایران نمودند تاازدرآمد موقوفات مزبور سالیانه سال امور خیریه خداپسندانه بود جامعه انجام پذیرد،و برای اینکه هیئتی بنام بنیاد پهلوی کلیه امور موقوفات محمد رضا شاه پهلوی رانظارت کنند و دخل و خرج آنرا زیر نظر بگیرند ده فرمان بنام شخصیت های بزرگ‌صادر گردید ، اینك متن فرمان شاهنشاه‌دایر به‌وقف‌بنیاد پهلوی ذیلا ازنظر خوانندگان‌عزیز مخصوصاً نسل جوان میگذرد .

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم نظربعلاقه تام وایمان وعقیده راسخی‌که برای‌رضایت‌خداوند متعال و رفاه و آسایش خود داشته و داریم‌و به‌منظور شادی روح بزرگ پدرمان ـ اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر و سرفرازی‌و خشنودی ملت شریف ایران و اعلای نام کشور از ابتدای سلطنت خود از هیچگونه‌همت و مجاهدت و بذل اموال به منظور ترقی سطح دانش و اخلاق‌و پیشرفت‌بهداشت‌و توسعه کشاورزی و کمك به مستمندان و دیگر امور عام‌المنفعه و خیریه وبریه دریغ‌نداشته‌ایم .

و برای پیشرفت این مقاصد مورخ ۷بهمن ۱۳۲۹ مقررداشتیم‌املاك‌پهلوی‌مزروعی مفروز که بالغ بر ۲۸۲۲مزرعه و (۲۵۸٫۰۰۰)هکتار زمین بوده است برای عمران وآبادی کشور که سرآمد کلیه اصلاحات است بارعایت تخفیف در املاك و باقساط‌طویل‌المدة بزارعین‌و ساکنین املاك واگذارشود و وجوه‌حاصله از محل فروش املاك بوسیله بانك عمران که به منظور رفاه وآسایش کشاورزان‌تشکیل شده است و برای انجام منابع‌تولیدی و تاسیس شرکتهای تعاونی و پرداخت وام‌به‌کشاورزان و تهیه وسایل کار برای‌آنان اختصاص داده شده است .

اینك هم تائید و تثبیت مینمایم که نسبت‌بباقی مانده املاك نیز بطریق فوق عمل شود

و نسبت به بهای دریافتی از زارعین بطوریکه‌مقرر داشته‌ایم نیز بوسیله بانك عمران اقدام شود ، و باستثنای املاك مزروعی که طریق‌و موقوفه قرار دادن آن مانع این منظور میگردید ، نسبت بقسمتی از اموال خود که‌مفروز و غیر مزروعه بود مؤسسه ای بنام بنیاد پهلوی تاسیس و اساسنامه آن مشتمل‌برشش قسمت و بیست وپنج ماده تنظیم و توشیح نمودیم‌که نسبت به‌بهداشت وفرهنگ‌و کمك به مستمندان و امور اجتماعی ونیکو کاری برابر مقررات و مواد مندرجه دراساسنامه مزبور عمل و اقدام شود و بنیاد پهلوی تاسیس و بوظایف محوله رفتار وبفراخور امکانات وبه مقتضی اوقات اقدامات لازمه را نموده است و اینك به‌منظور تائیدو تثبیت در اجرای نیات حسنه و مقاصدخیر خواهانه ای که داریم و برای اینکه بطورجاوید و مؤید منظور حاصل باشد اراده ما براین قرار گرفت که نیات و مقاصد عام‌المنفعه خود را که تاکنون نسبت به اموال خیریه خود عمل کرده و پس از این هم بایدرفتار شود بصورت سند رسمی ثبت شده در دفتر اسناد رسمی‌بعنوا ن‌موقوفات‌خاندان‌پهلوی ثبت نمائیم و باشرایط موادی که‌ضمن این سند مندرج است مقرر میداریم بطوردائم و لازم عمل شود .

ماده اول ، اعیان و رقبات موقوفات‌اعم از منقول و غیر منقول بشرح فهرستی است که توشیح شده و پیوست این فرمان‌است .

ماده دوم ـ اعیان و رقبات مذکوردر فهرست پیوست را باشرایط مندرجه در این سند وقف مؤبد و حبس مخلد نمودیم‌و قبض و اقباض بعنوان وقف و تولیت‌بعمل آمد و بتصرف وقف داده شد .

ماده سوم ـ تولیت موقوفات مزبوربعهده خودمان وبعداً تفویض باولاد ذکور نسلا بعد نسل میباشد .

چنانچه هریك از متولی های آینده‌اولاد ذکور نداشتند تولیت باولاد ذکور ارشد راقرب به اخواهد رسید و چنانچه‌اولاد ذکوری موجود نباشد تولیت باقرب وارشد اولاد اناث خواهد بود .

ماده چهارم ـ نظارت بر موقوفات ومصارف را بعهده هیئتی مرکب از ده نفر که پنج نفر آن صاحبان مقامات میباشند :

۱ـ نخست وزیر .
۲ـ وزیر دربار شاهنشاهی .
۳ـ رئیس مجلس سنا .
٤ـ رئیس مجلس شورای ملی .
٥ـ رئیس عالی دیوان کشور .

وپنج نفر دیگر از اشخاصیکه مورداعتماد باشند و مقام تولیت آنانرا شایسته بداند برای هرسه سال یکبار تعیین خواهدشد .

تبصره (۱) نظاریکه که قبلا انتخاب‌شده‌اند ممکن است هریك از آنها مجدداً نیز انتخاب شوند .

تبصره (۲) در صورتی که عیناب بعضی‌از نظار و یااینکه یك یاچند نفر ازمتصدیان عناوین و بسمت های فوق نباشند حضورسایرین کافی است مشروط براینکه حاضرین از شش نفر کمتر نباشند .

ماده پنجم ـ حق‌التولید فقط حدودو نیم از درآمد خالص پس از وضع هزینه های لازم خواهد بود و شخصاً حق‌التولیه‌خود را باید از محل حق‌التولیه پرداخت نمایند ، مازاد متعلق به متولی خواهد بود ،حق‌النظاره حدود ونیم است که بالسویه بین آنها تقسیم شود .

ماده ششم ـ مصارف موقوفات : مقررمیداریم کلیه درآمد موقوفات بمصرف ـ نگهداری مؤسسات خیریه بنیاد پهلوی که‌تاکنون تاسیس شده و تکمیل ساختمانهای ناقص فعلی مهمانخانه ها به منظور تکمیل‌رقبات و ازدیاد درآمد موقوفات و پس‌از مصارف مزبور به مصارف پنجگانه زیر .

۱ـ بهداشت .

۲ـ توسعه فرهنگ .

۳ـ کمك به مستمندان .

٤ـ امور مذهبی .

٥ـ امور اجتماعی باید برسد .

فصل اول ـ برای سلامت افراد وبهداشت‌امور زیر منظور نظر است .

۱ـ تاسیس درمانگاه ها و بیمارستانهاو کمك و همکاری بادرمانگاه‌ها وبیمارستان هائی که دیگران تاسیس نموده و یا مینمایند.

۲ـ ایجاد آموزشگاه های پزشکیاری‌و پرستاری و مامائی و کمك و همراهی این گونه مؤسسات .

۳ـ کمك نقدی و دارائی بـه مرضای‌مستمند .

٤ـ کمك بمادران باردار بـی بضاعت‌از حیث دارو .

٥ـ کمك به تغذیه و بهداشت کودکان‌فقیر و شیرخوارگاه ها و پرورشگاه ها .

٦ـ کمك به آسیب دیدگان درحوادث‌غیر مترقبه‌از قبیل زلزله و حریق و غیره .

۷ـ تهیه مواد داروئی و لوازم معاینه‌و درمان بـرای در دست‌رس قرار دادن

بیماران بطور رایگان یا بقیمت ارزان .

۸- اقدامات مقدمات مفید و مؤثربرای بالا بردن سطح بهداشت و حفظ سلامت عمومی .

فصل دوم - برای توسعه فرهنگ نظرما براین گونه امور است .

۱ - تاسیس و کمك بآموزشگاه‌ها ودبستان ها و دبیرستانها و دانشکده ها بخصوص فنی و حرفه‌ای .

۲- اعطای کمك هزینه تحصیلی وتوزیع کتاب و لباس بین دانش آموزان و دانش - جویان بی‌بضاعت .

۳- طرح و انتشار کتب و مجلات علمی و صنعتی و حرفه‌ای .

٤- اعزام محصل بخارج از کشوربرای کار آموزی و فرا گرفتن تعلیمات علمی و عملی و صنعتی و کشاورزی .

٥- کمك بآموزشگاه های اکابر .

٦- کمك به تعلیمات عمومی و اجباری و مبارزه بابی‌سوادی .

۷- اعطای جوائز بدانشجویانیکه حائزرتبه اول میشوند .

۸- اعطای جوائز و کمك بنویسندگان و دانشمندان و تشویق باختراع و ابتکار در امور علمی و صنعتی .

۹- حمایت زبان فارسی در داخل وخارج کشور .

فصل سوم - برای کمك به مستمندان امور ذیل بیشتر منظور نظر ماست .

۱- پرداخت هزینه و نگهداری پرورشگاه‌های بنیاد پهلوی که تاکنون ساختمان وتاسیس شده و تاسیس پرورشگاه برای نگهداری و تعلیم و تربیت کودکان یتیم و بی‌بضاعت و کمك به پرورشگاه های خیریه فرح پهلوی وسایر دارالایتام های ملی و شهرداری .

۲- کمك بنوانخانه ها و زندانیان بی‌بضاعت و اردو های کار بمنظور جلوگیری ازتکدی و ولگردی و نگهداری بینوایان و عجزه و کار آموزی به آنان فراخور استعداد هریك .

فصل چهارم - منظور ما از کمك بامورمذهبی بیشتر معطوف بموارد ذیل است .

۱ - کمك بتعظیم شعائر اسلام و ترویج دیانت مقدس اسلام در عصر و زمانی به مقتضی وقت .

۲- کمك به تاسیس دانشگاه اسلامی.

۳- تعمیر بقاع متبرکه و مساجد .

٤- کمك به نشر کتب و تعلیمات دینی .

۵- کمك برای تبلیغات اسلامی خاصه‌در کشور های غیر مسلمان .

فصل پنجم - نظر ما از کمك به اموراجتماعی بیشتر معطوف باین امور است .

۱- کمك های لازم برای تشویق وترغیب عموم افراد بانجام وظایف‌ملی ومیهنی و اخلاقی و اجتماعی بوسیله تشکیل مجامع‌تبلیغاتی و کلیه وسائل تربیتی و تاسیس اندرزگاه ها .

۲- تاسیس کتابخانه و قرائت خانه‌و تقویت مؤسسات ورزشی و تربیت بدنی و پیش‌آهنگی به منظور تربیت افراد وتقویت‌روح ملی و ایمان کامل اتحاد و حفظ‌استقلال کشور شاهنشاهی .

۳ - کمك بایراد وعظ و نطق و خطابه درمجامع مبنی برجلب توجه و افکارعامه نسبت بامور میهنی و اجتماعی و بهداشتی‌و فرهنگی و ایجاد روح تعاون میان مردم و ایمان کامل بوحدت ملی‌و نظم وهم‌آهنگی‌بین افراد و لزوم انجام وظایف .

٤- کمك بمؤسسات‌و نشریات وتبلیغاتیکه‌مبنی برابراز علاقه نسبت به شعار ملی و حفظ سنت ها و آثار باستانی ایران باشد .

تبصره - گرچه‌کلیه قسمت های مذکوردر فصول پنجگانه فوق هریك بنوبه خود لازم‌الرعایه است ولی چون نیل بتمام مقاصدخیریه مزبور درآمد وافی و کافی تری لازم دارد لذا بتناسب درآمد این موقوفات همه‌ساله برنامه و بودجه‌ای تنظیم و با رعایت الاهم فالاهم درهریك ازفصول پنجگانه پس‌از تصویب مقام تولیت و هیئت نظار که برهزینه باید نظارت نمایند بمصارف مقررخواهد رسید .

ماده هفتم - هزینه تعمیرات ونگهداری‌اعیانی و ابنیه موقوفات که مستلزم بقای آنست مقدم برمصارف دیگر خواهد بود .

ماده هشتم - چنانچه در رقبات‌واعیان‌موقوفه تغییر وضعی از حیث ازدیاد وقیمت تا یك برابر حاصل شود و بیم آن باشد که‌پس‌از آن رویه تنزل فاحش برود و بانقصان قیمت تاصدی ده حاصل شود و بیم تنزل‌بیشتری باشد در هریك از دو صورت‌فروش هریك از رقبات و تبدیل آن باحسن‌و انفع‌خرید رفته جدید که موجب غبطه وقف‌باشد جائز است .

ماده نهم - به منظور تکمیل درآمداین‌موقوفات میتوان قسمتی از درآمد رابمصرف امور عمرانی و تولیدی و خرید از محل‌فروش ماده هشتم و یا از محل فروشی که در قانون مدنی تجویز شده بموقوفه ملحق‌میشود متولی باید رقبات جدیدالاحداث و جدید الابتیاع را برای مصارف مقرره دراین وقفنامه وقف کند و رقبات مزبور تابع مقررات و کلیه مندرجات این وقفنامه‌خواهدبود .

ماده دهم ـ حضور اکثریت هیئت‌نظاربرای انجام وظایف نظارت کافی است ، امیدوارم اقدامات خیریه در پیشگاه خداوندمتعال مورد قبول واقع شود و تنظیم این‌سند آئینه‌ای از اندیشه های ما در راه خیر وصلاح ایران باشد و انتظار من از متولیان آینده و هیئت نظارت و کلیه متصدیان ومجریان امور این موقوفه این است که با نهایت ایمان و امانت وظائف محوله را انجام‌و موجبات رضایت خداوند متعال وخشنودی مارا فراهم نمایند .

صورت کلیه اموال منقول و غیرمنقول‌مورد وقف بقرار ذیل است .

الف ـ سهام دربانکها و شرکتها .

۱ـ سهام بانك عمران و تعاون روستائی‌صددرصد .
۲ـ سهام بنگاه ترجمه و نشر کتاب‌صددرصد .
۳ـ سهام شرکت شهر آراء چهارصدسهم از یکصد هزارسهم .
٤ـ سهام بانك اعتبارات چهارصد سهم‌از بیست هزار سهم .
٥ـ سهام بیمه ملی هشتاد درصد کل‌سهام .
٦ـ سهام بانك ایران و انگلیس‌دویست‌سهم از بیست هزار سهم .

ب ـ نفت‌کشها .

۷ـ سهام شرکت ملی نفت ایران هفتادوهفت ونیم درصد ازکل سهام .
۸ـ سرمایه حمل و نقل خلیج فارس‌صددرصد .

ج ـ مهمانخانه ها .

۱ـ مهمانخانه دربند .
۲ـ مهمانخانه قدیم رامسر .
۳ـ مهمانخانه جدید رامسر .
٤ـ مهمانخانه جدید خزر رامسر .
٥ـ هتل جدید سخت‌سر .
٦ـ کازینو رامسر .
۷ـ ویلا های واقع در رامسر .
۸ـ هتل جدید بابل‌سر بامتلها .
۹ـ هتل قدیم بابل‌سر بامتلها .
۱۰ـ ویلا های‌واقع دربابل‌سر .
۱۱ـ هتل بوعلی همدان .
۱۲ هتل آبعلی .
۱۳ـ هتل جدید و قدیم چالوس .
۱٤ـ هتل قدیم و جدید گچ‌سر .
۱٥ـ هتل ونك .
۱٦ـ مهمانخانه شاهی .
۱۷ـ مهمانخانه آمل .
۱۸ ـ مهمانخانه هیلتون .
۱۹ـ مهمانخانه شیراز .
۲۰ ـ زمین مهمانخانه خرمشهر .

۲۱- کلیه اموال منقول با اثاثیه وحقوق‌متعلق برستوران رزیدانس .
۲۲- کلیه اثاثیه و اموال منقول متعلق‌برقبات فوق‌الذکر جزو مورد وقف است .
۲۳- سهام شرکت رستوران مهرآبادبیست و پنج درصد کل سهام .
د - سهام کارخانجات .
۱- سهام کارخانه قند کرمانشاه (۵۰۰)سهم .
۲- سهام کارخانه قند همدان (۲۰۰)سهم از ۲۰٫۰۰۰ سهم .
۳- سهام کارخانه سیمان فارس وخوزستان .
٤- سهام کارخانه قند کوار شیراز(۷۰۰۰) سهم از چهل هزار سهم .
۵- سهام کارخانه تصفیه شکر اهواز(۱٦۰) از چهل هزار سهم .
٦- سهام شرکت سهامی ایرانیت (۳۰)درصد کل سهام .
۷- سهام کارخانه گودریچ چهارصدسهم از چهار هزار و دویست سهم .
۸- سهام کارخانه قند بیرجند دوهزارسهم از بیست هزار سهم .
۹- سهام کارخانه سیمان طهران‌دویست‌و پنجاه پنج سهم از هزار سهم .
۱۰- سهام کارخانه قند فریمان دویست‌سهم .
۱۱- بنگاه خیریه دارو بخش پنجاه‌درصد سرمایه .
ه - پرورشگاه ها .
۱- پرورشگاه شماره ۱
۲- پرورشگاه شماره ۲
۳- پرورشگاه شماره ۳ جوادیه .
٤- پرورشگاه شماره ٤ فرمانفرمایان .
۵- پرورشگاه شماره ۵ معنوی .
٦- پرورشگاه شماره ٦ فاتح .
۷- سی‌وپنج دستگاه پرورشگاه های‌واقع در شهرستانهای ایران بضمیمه کلیه اموال و اثاثیه به ٤۱ پرورشگاه فوق‌الذکر .

اعلیحضرت محمد رضا شاه پس ازتقسیم املاك موروثی خود وقف نمودن دارائی از منقول و غیر منقول خود که من‌تمام را بطور روشن‌و واضح‌برای خوانندگان حال و نسل جوان آینده مشروحاً ذکر کرده‌ایم اینك الغای رژیم ارباب و رعیتی را بنابر اصلاحات ارضی ایران براساس‌لایحه‌قانونی اصلاحات ارضی مصوب دوم دیماه (۱۳٤۰) و ملحقات آن که هیئت وزیران‌در جلسه مورخه دوشنبه ۲٤ دیماه (۱۳٤۱) مطابق هفدهم شعبان (۱۳۸۲) هجری و ۱٤ژانویه (۱۹٦۲) مقررات مربوطه به‌اخذ رای

عمومی را براساس مواد ششگانه اعلیحضرت‌همایون شاهنشاه بملت ایـران پیشنهاد و تقاضای استقرار آنها شده است در (۱٤)ماده بشرح ذیل تصویب و برای اجرای آن بوزارت کشور ابلاغ گردید .

اصول ششگانه و اخذ آراء عمومی‌جهت اظهار نظر عامه مردم نسبت باصول ششگانه ذیل .

۱ـ الغای رژیم‌ارباب‌و رعیتی‌باتصویب‌اصلاحات ارضی ایران براساس لایحه قانونی اصلاحات ارضی مصوب دوم دیماه (۱۳٤۰)و ملحقات آن .

۲ـ لایه قانونی ملی کردن جنگلها درسراسر کشور .

۳ـلایحه قانونی فروشی‌سهام کارخانجات‌دولتی بعنوان پشتوانه اصلاحات ارضی .

٤ـ لایه قانون سهیم کردن کارگـران‌در منافع کارگاههای تولیدی و صنعتی .

٥ـ لایه اصلاحی قانونی انتخابات .

٦ـ لایه ایجاد سپاه دانش به منظورتحمیل اجرای قانون تعلیمات عمومـی و اجباری .

مطابق مواد ذیل بعمل خواهد آمد .

ماده ۱ حوزه های اخذآراء کلیه‌حوزه‌های دهستانی کشور و به تعداد لازم وکافی حوزه های شهری خواهد بود .

ماده ۲ فرمانداران و بخشداران‌مسئول‌تشکیل هیئت های اخذ آراء میباشند ،هیئت های نظار مرکب خواهند بود از سه تا پنج‌نفر معتمدین محل .

ماده ۳ برای اینکه در روز های اخذرای کلیه اهالی دهات و دهستان و شهر ها و ساکنین نقاط مختلف بتوانند به آسانی‌رای خودرا تسلیم نمایند هریك از هیئت های نظارت باید بعده کافی شعب اخذ رای‌تشکیل دهند . هیئت نظار شعب مرکب ازسه نفر معتمد محل خواهد بود ، برای تشکیل‌شعب اخذ آراء از مساجد ، مدارس ، ادارات دولتی ، مؤسسات عمومی استفاده خواهدشد .

ماده ٤ فرمانداران و بخشداران بایدبارعایت مواد فوق ترتیب تشکیل هیئت های نظار و شعب اخذ آراء را طوری بدهند که‌روز پنجشنبه چهارم بهمن ماه (۱۳٤۱) کلیه مراکز اخذ رای آماده کار باشند و مراتب‌نیز قبلا باوسائل مختلف باطلاع عموم اهل محل رسیده باشد .

ماده ٥ استانداران و فرمانداران کل‌در تشکیل هیئت نظار وشعب آنها مراقبت خواهند داشت و مسئول حسن اجرای اخذآراء عمومی و تهیه وسائل امر میباشند و باید نهایت مراقبت را در حفظ نظم و ترتیب‌کار بعمل آورند .

ماده ٦ روز اخذ آراء عمومی روزششم بهمن ماه (۱۳٤۱) میباشد باین ترتیب که در کلیه حوزه ها و شعب از ساعت هشت صبح تا شش بعد از ظهر از اخذ رای بعمل خواهد آمد و پس از خاتمه اخذرای بلافاصله شروع بشمارش و استخراج آراء میشود و تاموقع نتیجه آراء مستخرجه معلوم شده و صورت مجلس آن بامضای هیئت نظار نرسیده باشد، هیئت نظار نباید متفرق شوند .

ماده ۷ اوراق رای مطابق نمونه ضمیمه میباشدکه برای رأی موافق روی کاغذسفیدو برای رای مخالف روی کاغذ رنگی چاپ خواهد شد ، استانداران و فرمانداران کل باید به تعداد کافی از اوراق مزبور در مرکزاستانداری و فرمانداری کل چاپ نموده و برای کلیه فرمانداریهاو بخشداریهابفرستندبطوریکه یك روز قبل از اخذ رای از اوراق مزبور به تعداد کافی تحویل هیئت های نظارحوزه ها و شعب اخذ رای گردیده ورسید دریافت شده باشد .

ماده ۸ کلیه کسانی که حق انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی را دارند و سن آنان از هجده سال کمتر نباشدمیتوانندر رای عمومی شرکت نمایند . پس ازاهراز هویت هریك از رای دهندگان بوسیله ارائه شناسنامه بامعروف بودن نزد هیئت نظار مشخصات او در دفتر ثبت خواهد شد ، دفترثبت اسامی رای دهندگان در مقابل اسم و مشخصات خود در ستون مخصوص اثرانگشت خود رای دهند خواهد بود .

ماده ۹ هریك از رای دهندگان درمقابل اسم و مشخصات خود سپس از اوراق چاپی رای که در کنار صندوق های آراءموجود است از اوراق رای موافق و یامخالف هرکدام را که میل داشته باشند یك ورقه برداشته و تا نموده در صندوق موافق یا مخالف خواهد انداخت دفاتر ثبت اسامی رای دهندگان در آراء ذیل نام آخرین شماره رای دهنده بسته شده و هیئت نظار آنرا امضاءخواهند نمود .

ماده ۱۰ کلیه شعب اخذ رای باید نتیجه استخراج آراء را صورت مجلس به امضای هیئت نظار رسیده است بادفتر اسامی ثبت رای دهندگان همانروز (ششم بهمن ماه ۱۳٤۱) باسرع وقت وسائل ممکن برای هیئت نظارحوزه بفرستند .

ماده ۱۱ هیئت نظار هر حوزه باید نتیجه استخراج کل آراء ماخوذه را ضمن صورت مجلس جداگانه معلوم و با کلیه دفاتر اسامی رای دهندگان به بخشداری یا فرمانداری محل بفرستند و بعد اوراق رای را معدوم نمایند .

ماده ۱۲ ادارات شهربانی وژاندارمری و مامورین آنها مسئول حفظ انتظامات حوزه ها و شعبات اخذ و استخراج آراء میباشندوبایدمطابق تعلیمات فرماندار بخشدار محل این وظیفه را انجام دهند .

ماده ۱۳ فرمانداران مکلفند مراقبت‌کنند در حداقل مدت نتیجه مراجعه به آراء عمومی حوزه ماموریت خود را تلگرافی‌بوزارت کشور گزارش‌دهند وصورت‌تفصیلی آنرا بایست باداره انتخابات وزارت کشوربفرستند تا وزارت کشور نتیجه کلی مراجعه به آراء در تمام کشور معلوم و اعلام نماید .

ماده ۱٤ برای تسهیل کار کلیه نمونه‌های مربوطه ضمیمه میباشد ، در صورت مجلس شعب‌نکات ذیل قید شود .

۱- شماره دستور وزارت کشور .

۲- نام شعبه ، نام حوزه ثبت احوال ،نام بخش ، نام فرماندار .

۳- ساعت شروع بکار و خاتمه کار .

٤- تعداد رای ماخوذه .

٥- تعداد آراء مخالف و موافق .

٦- نام شخص و محلی که آراءماخوذه‌در آن‌جا نگهداری میشود ، پس از مراجعه بآراء عمومی قوانین اصلاحات مملکتی‌دیگراحتیاج بتصویب پارلمان ندارد .

من (نویسنده کتاب) تصمیم گرفتم راجع‌براساس مواد ششگانه که از طرف محمدرضا شاه پهلوی بملت ایران پیشنهاد وتقاضای‌استقرار آنها شده است تا شنبه ششم بهمن ماه (۱۳٤۱) آنچه موضوعاتیکه در جریان‌این عمل روی میدهد چه از جنبه موافق و چه از نظر مخالف بدون نظر از انتشارات‌در جراید و رادیو و غیره که‌مصادف باآخرین فصل و اتمام این تاریخ است درج نمایم تانسل آینده از این تحول عظیم که در تاریخ ایران سابقه ندارد کاملا مطلع گردیده ودرعصر خود در حفظ و نگاه‌داری آن با فداکاری خود را آماده باش بدانند ، بعقیده من‌این تحول عظیم که بدست محمد رضا شاه با پشتیبانی کامل ملت ایران خاصه طبقه‌دهقان‌و کارگر و صنعت‌گر انجام گردید از تحولی که بدست رضاشاه فقید در رفع حجاب روی‌داد کاملا مهم‌تر و برجسته‌تر خواهد بود بعبارت دیگر این اقدام پسر متکمل اقدام‌پدر ثبت و خط تاریخ خواهد بود .

روزشنبه تاریخی - در این روز مردم‌ایران به تغییر سازمان اجتماع خود رای میدهد و با احساسات که این چند روزه مردم‌از خودشان داده‌اند و محاسبه ساده‌ای روی رشد عمومی ملت ایران از حالا میتوان‌نسبت‌به نتیجه رای ملی امیدوار بود .

چندی قبل یکی از دیپلماتهای ایرانی‌که از طرف سازمان ملل مامور نظارت‌برآراء عمومی در یکی‌از کشورهای جدیدالاستقلال‌افریقائی بود در اطلاعات خاطرات خود را مینوشت ، روزی نکته خیلی جالب که‌بآن تکیه میکرد ، میگفت : علاقه مردم‌عقب مانده و نیمه وحشی آن کشور بشرکت دررای و مداخله در تعیین سرنوشت خودشان

بود ، در میان آنها پیرمردی که محل سکونتش از حوزه اخذ رای کمی دور بوده ، صبح خیلی زود حرکت میکند تا خودرا بـه پای صندوق رای برساند ، و چون پیرمرد مانند هموطنان خود پابرهنه بوده ودر هوای تاریك و روشن پیاده بطرف مقصد میرفته است تصادفاً پا روی (ماری) میگذارد و مار پای او را میگزد و پیر مرد از فرط علاقه بـــه سرنوشت وطن خود بخانه برنمی گردد. ولنگ لنگان براه خود میرود تا نزدیك شهر طاقتش از دست میدهد و بزمین میافتد ،برزگران که در آن حوالی بودند متوجه پیر مرد میشوند، فوراً اورا به بیمارستان میرسانند،در بیمارستان از پیرمرد معاینه و معالجه میکنند ولی طبیب معالج باو میگوید ، تاچندروز نباید راه بروی ، پیرمرد فغان وزاری میکند که من این همه راه آمده ام و این همه رنج برده و تحمل کرده ام برای اینکه پای صندوق برسم و رای بدهم !!

طبیب حرکت اورا تجویز نمی کند تااینکه سرانجام الحاح پیرمرد سبب میشود که اورا با (برنکار) به حوزه اخذرای برده و رایش را بصندوق بیاندازد .

جائی که سیاه پوست افریقائی این درجه به سرنوشت وطن خودش ، بسرنوشت زن و فرزندش وقوم وقبیله اش علاقه بروزمیدهد و بهیچ قیمتی حاضر نمیشود فرصتی که برای اظهار نظر باو داده اند از دست بدهدمن نمی دانم چه قضاوت باطلی است که بعضی ها در حق ملت ایران میکنند و تصورمی کنندملتی زنده ، ملتی بیدار ، ملتی با آن تمدن درخشان باستانی وبا این استعداد برای پیش رفت و ترقی و تعالی در یك چنین مرحله حساس از تاریخ خود کنار بنشیند و نگذاردهرچه میخواهد بشود . چه طور ممکن است نود درصد از ابناء یك مملکت به آینده وزندگی و سرنوشت خود بی اعتناء باشند ؟ ملت ایران سالهاست که از این نظام غلط پوسیده قرون وسطائی ، ازاین سازمان فاسد اجتماعی نالیده و تحملش به آخر رسیده ومستعد انفجار شده است ، چه طور چنین چیزی ممکن است که امروز وقتی میخواهنددرباره بقاوزوال نظام اجتماعی کنونی رای بدهد ، برود توی خانه اش بنشیندوبگویدبمن چه ؟ - این حساب غلط را فقط کسانی میتوانند بکنند که نمی توانند خود را با زمان تطبیق بدهند ، واغراض مانع آنست که از نوك دماغ خود جلوتر را به بینند ، البتـه محاسبه چنین کسانی از واقعیت خیلی دور است بمصداق : چون غرض آمد هنرپوشیده شد ، صد حجاب از دل بسوی دیده شد .

در این جا بود که خانم ها دست ازکارکشیده واعتراض نمودند که چرا به آنها حق مداخله در سرنوشت مملکتشان نمیدهند ،البته در این اعتراض خانم ها با متانتی که بخرج دادند رشـد اجتماعی خود را ثابت کردند وضمنا نشان دادند که اعتراض واظهار عقیده مخالف هیچ اجتماعی به جنجال وهیاهو وتهدید و دسته بندی ندارد. مثل معروف است

که هرچه سخن بصدای بلندتر ادا شود ازمنطق دورتر است ، همه جای دنیا هرامری موافق دارد و مخالف هم دارد واین سیره‌در تمام ادوار بشر بوده و خواهد بود ، اما فقط در اجتماعات عقب مانده‌است که‌مخالف‌و موافق برای بکرسی نشاندن حرف خود سیستم خشونت در پیش میگیرند .

امروز که صندوق رای گذارده‌شد واز مردم رای می‌گیرند که کدام نظام اجتماعی را می‌پسندید کسی را مجبور کرده‌که رای دهنده حتمارای ورقه سفیدبصندوق بیندازد . گفته‌اند موافق و مخالف رای‌بدهند آنچه اکثریت خواست و قبول کرد اجرا میشود ، البته کسی انتظار نداشت‌تحولی به این عظمت ، بسادگی در نهایت آرامی بطوریك حادثه عادی‌بگذرد وبرگذارگردد ، زیرا چنین تحولاتی در هر نقطه‌ای از دنیا بامقاومت خونین وبقیمت های‌گزاف‌صورت گرفته‌است ، و ملت ها نظم جدید را با دادن قربانی های بی‌شمار جانشین نظم‌قدیم کرده‌اند .

گردانندگان روزنامه اطلاعات همیشه‌درصدد فکر و ابتکارات در انتشارات قائل میشوند که نسبت بموضوع روز متناسب وجلب نظر خوانندگان را کرده باشند چنانچه در شماره (۱۱۰۰۷) مورخه پنجشنبه ۲۷شعبان ۱۳۸۲ و مطابق بیست و چهارم ژانویه (۱۹۶۳) و چهارم بهمن ۱۳٤۱ تحت عنوان(انقلاب سفید که بهترین ابتکار نسبت به موضوع روز است مینویسد : انقلاب سفیدشاه که بصورت پیشنهاد شش ماده‌ای روز ششم بهمن ماه در معرض قضاوت عمومی‌قرار میگیرد از طرف ملت ایران با عکس العملی بهمان عظمت و بزرگی مواجه گردد،امروز معاصران ما ، فردا نسل‌های آینده قضاوت خواهند کرد که : ملت ایران تا چه‌پایه قدرت در این تحول بزرگ را داشته و چه‌گونه بندای انقلابی پادشاه خود جواب‌داده‌است .

انقلاب‌سفید «برخیزید ودامن همت برکمر زنید، بکوشیدوبجوشیدوغوغای‌زندگی را برپا دارید مرد باشید و بادامن پاك وپندارعالی در صحنه نبرد قدم گذارید تاهم از لذت‌حقیقی حیات‌بهره‌مند شوید وهم‌بوظایف‌انسانیت خویش قیام نمائید . نه همچون زنده‌بگوران‌که بر نفس خود اتکاء واعتمادندارند و بهمین جهت از غوغای زندگی کناره‌گیرند» از نهج‌البلاغه‌مولای‌متقیان(ع)انقلاب سفید : «تا دیر نشده به کار مردم برخیزید و لختی سود خودرا فدای سودای‌دیگران سازید» .

«کانون فتنه موید واقعی انقلاب پرورش بدهید که هم در اولین جنبش دندان زهرآگین خودرا در پیکر شما فرو برد ودمار از روزگارتان برآورد . از نهج‌البلاغه مولای متقیان (ع) .

انقلاب سفید . «قوی بر ضعیف‌می‌تازد و کارفرما بر کارگر ستم میدارد تا بازوئی توانا و قلبی حق شناس و روشن درمیان نباشد احکام قرآن اجرا نمی‌گردد و تساوی حقوق بر پایه مطمئن و جاوید خویش‌استوار نمی‌ایستد .» از نهج‌البلاغه راد مرد بزرگ‌عالم‌اسلامی‌امیرالمؤمنین (ع) روزشنبه‌ششم بهمن ماه یعنی روز اخذآراءبرای‌اینکه از نزدیك دیده باشم تا بتوانم در این کتاب‌زندگانی من یاروشن شدن تاریخ ، حقایق‌را روشن بنویسم ، از منزل (یوسف‌آباد) برای‌شهر حرکت کرده در جلو وزارت بهداری که یك چادر اخذآراء زده شده بود ، هیئت‌نظار در چادر با صندوق و لوازمات کارخیلی منظم نشسته بودند و سه نفر صاحب‌منصب‌جوان دانشگاه پلیس در نهایت ادب واحترام نسبت برأی دهنده توجه داشتند و بدون‌کوچك‌ترین اظهار مراقب‌نظم وآرامش بودند در ایاب وذهاب عمومی که خوب متوجه‌بودم حتی از پهلوی چادر یا در خیابان بقدری آرام مردم در حرکت بودند که اگردر سایر روزها در نظر گرفته میشد محسوس بود که فوق‌العاده آرام تر از ایام دیگر بود.

بطرف سبزه میـدان و اول بازارحرکت و روانه شدم یك چادر اخذ آراء جلو وزارت کشور و یك چادر سمت غرب‌بانك بازار نـزدیك قهوه‌خانه (قنبر) بهمان ترتیب در نهایت آرامش و نظم هیئت نظارمشغول اخذ آراء بودند . در میدان جلو شمس‌العماره یك چادر ودر پیاده روی مقابل‌وزارت راه چادر دیگر باهمان نظم و ترتیب مشغول بودند .

از همه جا پرشور و پرهیجان ترمرکز اخذ رای نسوان بود که پس از سالها بانوان بانتظار این آرزو بودند که بقـول‌خودشان ، حق ما نسوان بواسطه عدم شرکت در انتخابات پای مال و ظلم شده است . دراطراف صندوق واجتماع زنان هنگامه‌ای از شادی جلب توجه عابرین مخصوصا مردان رامیکردکه صاحب‌منصبان باهمان‌حال بردباری ومتانت مردم را بحرکت راهنمائی میکردندچرا صندوق رای زنان علیحده بود برای اینکه هنوز تصـویب شرکت زنان قانوناصورت نگرفته بود تنها برای اینکه شرکت آنان درانتخاب امتحانی ودرمعرض عمل‌گذارده شود تامعلوم گردد بچه‌نحوتاچه‌اندازه زنان در این تحول بخود تکان خواهند دادو نیز برای اینکه تعداد آراء آنان از حیث شمارش با آراء مردان مخلوط نشده باشدلذا صندوق و مرکز معینی تعیین شده بود چنانچه در آراء کل هم بحساب آورده نشده‌بود .

در این‌موقع که روحانیون بواسطه‌اصلاحات ارضی که یکی از آنها موقوفات باشد روی مخالفت نشان دادند وسروصدائی‌بلند کردند البته خیلی معقولانه چنانچه قائم مقام الملك رفیع شرفیاب شده جریانرا بطورصلاح اندیشی بعرض‌میرسانند ولی مایوسانه

برمیگردند .

دولت وقت‌هم ازاین موقع استفاده‌کرده در دنباله نطق شاه در قم برای دادن اسناد مالکیت بصاحبان اراضی تقسیم شده‌جدید ، شرکت بانوان در دادن رای بمواد شش گانه شاه اعلام گردید ، این اعلام درشب ششم که روز رای دادن باشد و صبح همان روز قبل از شروع بوسیله رادیوپخش‌گردید و صندوق و محل مخصوص اعلام گردید که بانوان با کمال شوق و هیجان درپای صندوق رای حاضر و رای میدادند بطوریکه فوقا ذکر شده‌است .

بنا براین دیگر مانعی برای شرکت‌در انتخابات مجلس شورای ملی در انتخاب کردن وانتخاب شدن نخواهد بود در تاریخ‌و زمان شرکت نسوان را در انتخابات روز شنبه ششم بهمن ماه (۱۳۴۱) باید دانسته وثبت نمود وما نیز بهمین مناسبت تااندازه‌ای که معلوم شده باشد برای اطلاع خوانندگان‌آینده ذکر نمودیم .

نتیجه استخراج آراء از زنان و مردان که یك شنبه اول ماه مبارك رمضان (۱۳۸۲) مطابق ژانویه (۱۹۶۳) میلادی ، وهفتم بهمن‌ماه (۱۳۴۱) در شماره (۱۱۰۰۹) اطلاعات منتشر گردید چه در طهران و چه دربعضی از شهرستانها را ذیلا درج مینمائیم .

در تهران طبق اعلامیه رسمی وزارت‌کشوردرباره نتیجه‌کلی تصویب ملی . وزارت کشور بدین وسیله باطلاع عموم هموطنان‌عزیز میرساند که نسبت بمواد ششگانه‌ای که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به ملت ایران‌پیشنهاد و تقاضای استقرار آنها شده است در کلیه نقاط کشور اخذ رای بعمل آمد وآراء ماخوذه طبق گزارشهای واصله بشرح ذیل اعلام میشود .

استان ۱ مرکزی شامل طهـران وشهرستانهای تابعه موافق (۱۰۸۴۴۴) مخالف (۲۱۹۴) بانوان (۲۱۴۹۸) .

۲ ـ استان مازندران . مـوافق(۳۸۲۸۰۰) مخالف (۴۳) بانوان (۷۰۴۸) .

۳ ـ استان گیلان . موافق (۲۷۹۲۲۸) مخالف (۲۳) بانوان (۴۲۱۸) .

۴ ـ استان آذربایجان شرقی . موافق(۵۷۱۶۲) مخالف (۱۰۶۶) بانوان (۸۹۸۶) .

۵ ـ آذربایجان غربی . موافق (۲۲۴۵۱۰) مخالف (۷) بانوان (۲۶۵۱) .

۶ استان کرمانشاهان . موافق (۲۸۹۶۰) مخالف . بانوان (۲۱۹۰۹) .

۷ ـ استان خوزستان . موافق (۲۸۴۲۲۸) مخالف (۸۰) بانوان (۹۴۱۵۰) .

۸ ـ استان فارس ، موافق (۲۷۱۹۱۷) مخالف (۶۸) بانوان (۵۵۷۶۸) .

۹ـ استان کرمان‌موافق (۱۷۸۷۸۱)مخالف (۱۸) بانوان (۱۴۳۱۱) .

۱۰ ـ استان خراسان . موافق (۵۱۲۷۱۷) مخالف (۲۶۸) بانوان (۲۸۶۶۰) .

۱۱ ـ استان اصفهان . موافق (۲۵۵۷۷۳) مخالف (۳۷) بانوان (۱۱۷۵۹) .
۱۲ ـ استان کردستان ، موافق (۸۳۶۱۶) مخالف . بانوان (۲۰۶۴۰) .
۱۳ ـ استان بلوچستان ، موافق (۱۱۸۹۰۰) مخالف (۴۱) بانوان (۶۶) .
۱۴ ـ فرمانداری کل سمنان ، موافق(۵۷۸۴۴) مخالف (۶) بانوان (۱۰۴۵) .
۱۵ ـ فرمانداری کل بندر عباس ،موافق (۷۱۰۶۸) مخالف (۳۱)بانوان(۱۵۸۸)
۱۶ ـ فرمانداری کل لرستان ، موافق (۱۱۷۰۲۶) مخالف (۶۵) بانوان (۶۳۵) .
۱۷ ـ فرمانداری کل بختیاری ، موافق (۷۰۹۱۰) مخالف (۳۰)
۱۸ ـ فرمانداری کل بوشهر،موافق(۶۰۰۰۵) مخالف (۳) بانوان (۷۲۳۳)
۱۹ ـ فرمانداری کل همدان ، موافق (۲۰۸۵۱۶)مخالف (۴۲)بانوان (۱۳۶۲۹)
۲۰ ـ فرمانداری یزد ، موافق (۱۲۴۱۲۴) مخالف (۹۳) بانوان (۲۱۱۷)

جمع کل موافقین (۵۵۹۸۷۱۱) جمع کل مخالفین (۴۱۱۵) جمع کل بانوان (۲۷۱۱۷۹)

ضمنا نتیجه استخراج آراء ماخوذه‌حوزه در کلیه نقاط کشور غیراز . اراك . آذربایجان غربی یك حوزه و کردستان سه‌حوزه) بعلت انسداد راه نرسیده است(وزیر کشور) .

چون مطابق قانون انتخابات که ازمجلس شورای ملی دوره اول تصویب و گذشته بود و نسوان از دادن رای و شرکت‌در انتخابات محروم بودند لذا آراء بانوان در رفراندوم جزو حساب نیامده است .

پیام شاهنشاه بمناسبت‌پایان مراجعه‌بآراء عمومی .

انقلاب ملی ، بوسیله ملت ایران که‌قوای مملکت ناشی از آنهاست تصویب شد در تحول عظیمی که در ایران انجام شدخون‌از دماغ کسی جاری‌نگردید ، زن‌ومردایرانی دوشادوش یکدیگر برای ساختن ایران‌نوین،ومترقی خواهند کوشید ، در این انقلاب روح تعلیمات اسلامی و عدالت و انصاف‌محفوظ گردیده است ، ملت ایران ، قلب‌من سرشار از سروری است که از پاسخ مثبت‌شما بندای خودم درخویش احساس میکنم ، من از شما خواسته بودم که در باره مسائل‌منحصر که باسرنوشت این مملکت ارتباط حیاتی مستقیم دارد و نظر خودرا بصورتی‌صریح و قاطع ابراز دارید ، و شما یاران خویش نشان دادید که مفهوم این تصویب‌ملی‌و اهمیت آنرا باکمال خوبی دریافته‌اند . همین حسن تشخیص شما است که ایمان واعتماد مرا نسبت بآینده این مملکت‌ازهروقت دیگر استوارتر و تزلزل‌ناپذیرتر میسازد .

ملت عزیز من ، از امروز ما باهم‌تاریخ ایرانرا ورق زده‌ایم، این تاریخ بیش‌از

این نیز پراز صفحات درخشان و پرافتخاری بود که در طول قرون اعصار بادست مردم فداکار و وطن‌پرست وپاك‌دل این سرزمین نوشته شده است ولی شاید دراین دوران ممتد هیچوقت اتفاق نیافتاده بود که بنیادجامعه ایرانی بصورتی چنین عمیق و اساسی دگرگون گردد ، و این اجتماع کهن بدین‌طریق براساس عدالت اجتماعی و در راه‌ترقی درآید .

ما در این منطقه از دنیا بخواست‌خداوند و باهمت شما چنان مملکتی‌خواهیم ساخت‌که هر جهت با پیشرفت‌ترین ممالك‌جهان برابری کند ، مملکتی خواهیم ساخت که‌کشور آزادگان و سرزمین مردان و آزادزنان باشد و از این نبوغ ایرانی میتواند در محیطی بارور و منزه و دور از فساد لذت وخلاقیت جاودانی خویش راکه راز بقای آن ملك و ملت است بهتر و بیشتر ازهروقت‌دیگر جلوه‌گر سازد ، زیرا زنجیرهای‌اسارت گسسته شده و ۷۵ درصد از جمعیت این‌مملکت‌که پیش از این در قید بسر میبردند از نعمت آزادی برخوردار شده‌اند ، این‌عده‌و سایر افراد ملت‌خواهندتوانست‌دراتتخابات آینده برای اولین بار بااحساس آزادی رای‌دهند . ودر تعیین سرنوشت خویش بااختیار کامل شرکت جویند ، شك نیست‌که درآینده‌مردوزن ایرانی بااستفاده از شرایط جدید اجتماعی و ملی که امروز در ایران روی‌داده‌است درواقع انقلاب بزرگی است که هم قانون و هم مقدس است .

قانونی است برای این‌که شاه شماکه حق وضع قانون را دارد تصویب آنرا از شما خواست و شماهم یعنی‌ملت ایران که‌بموجب قانون اساسی قوای مملکت ناشی‌از اراده وخواست شما است این انقلاب‌قانونی‌و ملی را تصویب کردید و بارای قاطع و شکننده خود برآن صحه نهادید وبدین‌ترتیب‌تحولی بس عظیم انجام گرفت بی‌آنکه‌خونی از دماغ‌کسی جاری شود .

و باکمترین تزلزلی در اساس کهن‌ملی ما که بعکس صد چندان‌قائم‌ترواستوارتر برجای مانده است پدید آید ، از جانب‌دیگراین انقلاب انقلابی مقدس است ، برای‌اینکه هم اساس و روح تعلیمات عالیه اسلامی‌یعنی‌عدالت و انصاف وهم مترقی‌ترین اصول و آرزوهای اجتماعی متمدن‌امروزدرپیشنهادهاو لوایحی که اساس این تحول بوده ملحوظ گردیده است ، معهذا من بعنوان پادشاه ومسئول سرنوشت این‌مملکت‌تذکراین‌حقیقت را لازم میدانم که من وشما درعین این که‌تمایل به بزرگترین‌افتخارات‌فردی‌ملی‌شده‌ایم نباید آنی مغرور شویم و چنان پنداریم که‌وظیفه و کارما به پایان رسیده‌است ، بلکه لازم است بیش از هر موقع دیگر باروحیه‌ای‌نیرومند و عزمی باکوشش و تلاشی بیش از گذشته بکار خلاقه بپردازیم تا هر فردی ازهر طبقه که باشد بتواند مطابق قوانین‌مصوبه

درحدود کار و سرمایه خود باانجام وظیفه‌خویش بیشتر و بهتر به ایران آینده خدمت کند بهمان نسبت نیز از مواهب امکانـات‌مملکت خود بهره‌مند گردد .

برای امکان پیشرفت بیشتر در امورکشاورزی ما باید در آبادانی پنجساله سوم، خودمان درباره سرمایه‌گذاری بیشتری دردهات و روستاهای ایران تجدید نظر بکنیم، و امیدوارم که مردم‌ایران نیزبسرمایه‌گذاری‌در صنایع مملکت توجه زیاتری بنماینـد ، راهی‌که بشما نشانداده‌ام تنها راه صحیح ومنطقی و شرافت‌مندانه‌ای است که ما همه برای تامین آینده خود و فرزندان خویش‌و پیشرفت و ترقی واقعی این مملکت کهن و پر افتخار درپیش داریم ، ومن یقین دارم‌که همه شماها بارشد و پختگی اجتماعی‌که

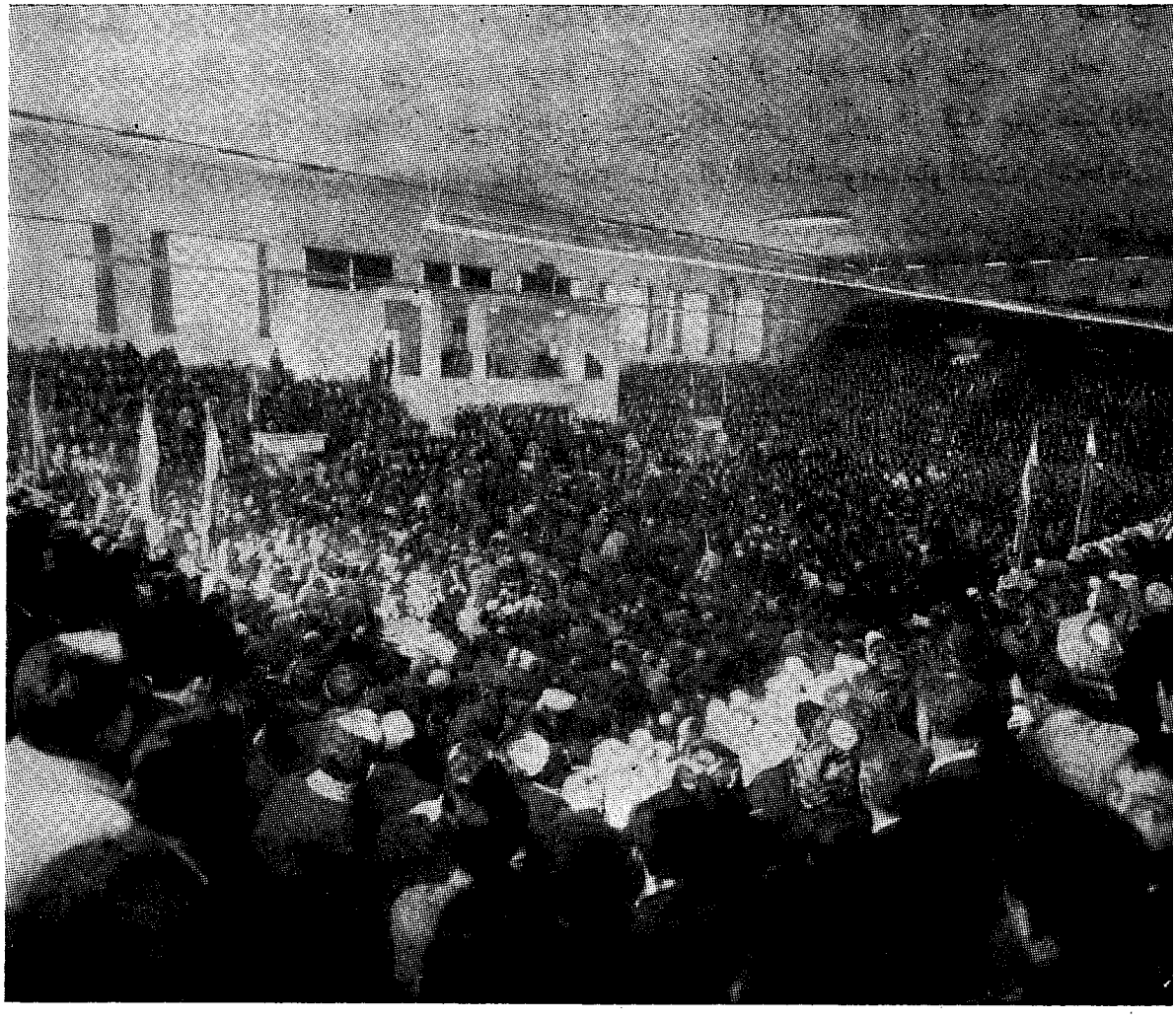

نطق محمد رضا شاه پهلوی درصحن حضرت‌معصومه (ع)

از خود نشان داده‌اید ، وباروح ملیت عمیق‌و استواری که‌درنهاد یکایك افراداین مملکت نهفته است بخاطر سعادت خود و نسل‌های‌آینده بدین نـدای من عملا جواب مثبت

خواهند داد ، پیش بسوی آینده‌ای که ایران‌و ایرانی را باوج عظمت و سعادت خواهد رسانید خدای ایران همواره پشت و پناه‌شما باد .

یکی از نطق‌های محمدرضاشاه که‌برجسته‌ترین و موثرترین‌که بعد از آن‌شرکت زنان در رای رفراندوم تثبیت شد نطقی‌بودکه در قم در میدان مقابل صحن مطهرحضرت معصومه ع ایراد فرمودند . که اینك بشرح‌ذیل ذکر مینمائیم .

«امروز باز فرصت دیگریست‌که مابتوانیم اسناد مالکیت را بیك عده دیگر از هموطنان خود از افراد رعیت سابق‌وبدهقان‌های امروز تسلیم بکنیم ، بجهات عقلی لازم میدانیم که امروز قدری نسبت بگذشته‌خودم‌صحبت بکنم ، و آن گذشته چیزیست که در کتابی‌که در سه سال پیش منتشر شد ، درآنجا ذکر کردم و آن گذشته ، گذشته‌روحی و قلبی واحساسات پاك بی‌آلایش یك جوان‌شش هفت ساله‌ای بود و اعتقادات شدید دینی و روحانی‌که داشته و تجربه کرده است.که امروز دومرتبه برای شما دراین‌جا تکرار مینمایم .

خوابهائی‌که دیدم ـ شاید شش الی‌هفت‌سال بیشتر نداشتم دچار یك مرض حصبه‌ای شدم .حالم خطرناك بود، شایدخیلی از پزشکان و اطبائی‌که مرا معالجه میکردند مایوس بودند ولی یك شب درعالم‌خواب دیدم که درمقابل حضرت‌امیرالمومنین ع نشسته‌ام و حضرت روی زانوهایش‌ذوالفقار قرار داشت و درپیشش یك کاسه و بمن فرمود از این کاسه بنوش و فردا خوب‌میشوی ، اتفاقا همانشب عرق کردم و تب‌من قطع شد و از فردا رو به بهبودی رفتم .

تجربه دیگر شاید شش سال بعدازآن بود در یك کوچه سرازیری تندی‌کوچه سنگ‌فرش میرفتم پائین ، در آن موقع یك‌لله‌ای داشتم و یك مرتبه بنظر من از فاصله چند قدمی یك شخص روحانی ولی روحانی‌که در سرش نوری بنظر من میرسید ازسمت مقابل میآمد بالا تلاقی کردیم و گذشتیم ،من آن شخص را شناختم برگشتم به لله‌خود گفتم فلانی حضرت حجت را دیدی‌گفت ،کی ، تکرار کردم گفت من کسی را ندیدم ولی آن شخص را دیده بودم ، در عالم‌شش‌هفت سالگی کسی از خودش چیزیرا اختراع نمی‌نماید آنهم تك و تنها در یك کوچه‌ای‌بایك لله‌ای ، افکار امروز ، آنروز نه من افکار امروز را داشتم‌که این‌اقدامات‌که‌امروزدر این مملکت ما انجام میدهیم در نظرم‌بود و هیچ فکر دیگریرا غیر از ذکر عین واقعه‌البته بنظر من نمیرسیدکه این اتفاق افتاد .

باز شش ماه بعلتی با خانواده خودمیرفتیم بزیارت امامزاده داود ع در شمال طهران ، من روی زین اسب در مقابل یکی‌ازکس‌وکار خودم نشسته بودم یك سرهنگ امیراصلانخانی بودکه من جلو اسب‌اونشسته‌بودم ، یك مرتبه پای اسب لغزید ومن از

بالای زین اسب باکله بسمت یك سنگی‌فرودآمدم ، طبعا بیهوش شده بودم بعداز این‌که بهوش آمدم و آثار جراحتی و شکستگـی‌هیچ چیزی درسر من پیدا نمیشد ، از من پرسیدند که خوب چه‌شد ، گفتم که حضرت‌عباس مرا در وسط هوا و زمین نگاه داشت.

حقایق ـ اینها حقایقی است که من‌در همان زمان گفته بودم ودر چند سال‌پیش در کتابم ذکر شده و امروز بشما میگویم که‌هیچکس نه به تجربه ونه در عمل نمیتواند ادعا داشته باشد که بیش از من بخداوند یابا ائمه اطهار نزدیك است ، پس در عمل نیز هرچه‌که ممکن است در راه خدا انجام‌بدهم‌انجام داده‌ام ، هر حرم مقدس را که میشود تعمیر کرده‌ام ، هر شبی قبل‌از رفتن بخواب‌باخدای خود رازونیاز کرده‌ام و دعای خود را خوانده‌ام ، و میدانم هیچ عملی بیشترازاین عملیاتی که امروز ما انجام میدهیم ویکی رها کردن رعیت اسیر بدبخت سابق ایران اززنجیر اسارت و مالك کردن (۱۵) میلیون جمعیت این مملکت به زمینی که در آن‌کارمیکند بیشتر مورد پسند خدا و ائمه اطهار خواهد بود .

عدالت اجتماعی ـ هیچ چیزی‌بیشتراز عدالت اجتماعی رفع ظلم آزادی افـرادی که سالها است دنبال او بوده‌ایم و دلایلی‌همیشه در راه ما سنگهائی بوده است ،افراد نفهمی بوده‌اند ، افراد قشر بوده‌اند که هیچ‌وقت مغز اینها تکان نخورده و نمیتوان‌تکان بخورد ، برای اینکه متاسفانه قابل تکان‌خوردن نیستند بهر زمانی هر موقعی بیك طریقی توانسته بودند که تا اندازه‌ای این‌افکار و این نیات را بتاخیر بیاندازند ولـی این تاخیر دیگر جائز نیست ، ما در بین‌سایرملل دنیا زندگی میکنیم و نمیتوانیم یك دیوار بلند دور خودمان بکشیم و بگوئیم ماباخودمان فقط زندگی میکنیم ، ودر کثافت خودمان غوطه‌ور خواهیم بود و این دیگرقابل دوام نیست ، بدانید که‌امروزکه‌مقرراتی داریم از هر مقررات دیگر ممالك آزاد دنیااگر جلوتر نباشد عقب‌تر نیست .

این عدالت ـ این عدالت اجتماعی‌این است‌که مورد پسند خداوند ، این است مورد پسند رسول خدا مگر چه گفتند اگرکسی بتواند بگوید که خداوند و رسول اکرم ص ، او غیراز این عدالت ، غیر ازمساوات چیزی‌گفته است من‌خوشوقت‌میشوم که‌بشنوم، گمان میکنم تاآخر عمر من‌چیزی‌نشنوم .

در کنگره دهقانان موقعی‌که لوایح‌ششگانه می‌شمردم و توضیح میدادم ، گفتم که در راه سربلندی ایران ، در راه اصلاحات‌ایران مسلما ارتجاع سیاه و قـوای مخـرب سرخ ازپای نخواهند نشست و تمام سعی‌خودرا بکار خواهند بردکه‌مانع‌این‌اصلاحات بشوند ، هرکدامی بیك عللی ، ارتجاع سیاه‌اصلا نمی‌فهمد آن از هزار پیش یا پیشتر فکرش تکان نخورده ، در جاهای دیگر هم‌شاید بهمین طریق باشد ، این‌جاهم بهمین‌طور

شاید بیشتر ، این‌ها فکر میکنند که زندگی‌فقط این است که از یك‌جائی حالا بظلم‌باشد، بزور باشد ، به بطالت باشد ، به‌بیکاری‌باشدیك چیزی باو برسد و یك غذائی بخورد ، وشب هم سر به بالین بگذارد ، و فردا دومرتبه همین زندگی تکرارشود ، حالا اومگر متوجه است ، رفع ظلم‌است ، تساوی حقوق‌است ، موضوع کار کردن است ، زحمت کشیدن است ، جامعه امروز مقرراتی دارد ،تمدن امروزه شرایطی دارد ، این شرایطاولی است امروز دنیا مفت‌خور را از بین برده‌است‌ولی برای او چه فرق میکند ، باو یك‌چیزی برسد سایرین همه‌بدبختی ازفلاکت،گرسنگی‌بمیرند بحال او فرقی نمی‌کند ، هیچ‌مقرراتی برخلاف طبیعت برخلاف انسانیت ، برخلاف‌تمدن قابل دوام نیست .

خوش‌بختی ـ خوش‌بختی ما این‌است‌که مذهب ما مذهب اسلام‌ومترقی‌ترین مذهب جهان است .

اسلام مذهبی است ابدی ، چیزیکه‌ابدی باشد مسلما باید باطبیعت و با ترقی‌دنیا حتما هم‌آهنگ باشد و این را ما در تمام‌احکام اسلام می‌بینیم هرکسی غیر از این تعبیر بکند نفع شخصی خودش را می‌بیند ،این مذهب ابدی ما و این احکام مقدس راهنمای ما خواهد بود ، راهنمای عدالت،راهنمای مساوات ، راهنمای پیشرفت‌وترقی وکار ، مذهب اسلام کاررا مقدس شمرده‌است و همه را تشویق بکار کرده است ، این چه نوع احترام بمذهب است که یك عده‌ای‌عده‌ایرا استثمار بکند ودست بهیچ چیزنزنند و فقط منتظر باشند که آخر سال یك‌عده‌ای‌تمام زحمت را بکشند و باو یك چیزی یعنی چیزیکه نه هرچه‌که تقریبا دارند بدهند واوخوش باشد و آنهای دیگر بدبخت .

فکر همه شده ـ همین‌طور راجع به‌تمام طبقات مملکت امروز بیشتر صحبت ما راجع بدهقان است برای اینکه اکثریت‌عظیم‌مملکت را تشکیل میدهند ، ولی تمام‌طبقات مملکت از این مواهب از مواهب عدالتی‌که‌صحبت شد ، از مواهب احکام مقدس‌اسلام، از مواهب تمدن امروز جهان برخوردار بایدبشوید و برای تمام این ها فکر مناسب شده است کما این‌که قسمتی از آنرا شما در این‌لوایح شش ماده‌ای می‌بینید ، کارگر ایرانی کارگر زحمت‌کش و شریف ایرانی او هم‌حقوقش کاملا دراین‌جارعایت شده وبزندگی بهتری خواهد رسید .

ایران آباد ـ دهقان ایرانی‌کارگرایرانی اکثریت مردم این مملکت وقتی که بزندگی بهتری رسیدند عموم دیگران نیزازآن برکات استفاده خواهند کرد ، اصناف دکان‌داران زحمت‌کشان خلاصه‌بازرگانان‌تمام‌افراد دیگر مملکت از این اساس‌که اساسی صحیح اقتصادی مملکت را تشکیل میدهدکمال بهره را خواهد برد ، و اما چه کسان دیگری مخالفند ، صحبت از ارتجاع سیاه‌کردیم کسانیکه قابل فهم و درك کردن مطلب

و عقاید نیستند ، اینها بدبخت و ما دلمان به آنها میسوزد .

انشاءاله ایرانی میسازیم آباد،ایرانی آزاد ، ایرانی مرفه ، این اشخاص در حدود قوانین بازهم خواهند توانست زندگی بکنند بازهم بارفاهیت ولی دل من برای آنها میسوزد که چرا نمی‌فهمند ، و اما مخربین سرخ تکلیف آنها روشن است ، من اتفاقا نسبت به آن‌ها کینه‌ام کمتر ازاین اشخاص نفهم است،چرا ، برای این که آن علنا میگوید من خائنم و میخواهم مملکت را تحویل بدیگران بدهم خوب تکلیف همه روشن است این دیگر دروغ نیست ، این دیگر تزویر نیست،علنامی گوید من چه کرده‌ام ، اما کسانیکه این حرف را نمی‌زنند ولی در عمل رفتار رامی‌کنند ، آنهائی که ماسك دیگری بصورت دارند ، آنهائی که بدروغ آزادیخواهی میکنند آنها چه میگویند ، اینها را باز به‌بینیم دراین بیست سال چه کرده‌اند ، از موقعی که من بسلطنت رسیده‌ام من چه کرده‌ام اینها چه کرده‌اند ، در تمام مدت جنگ یك کلمه صدا ازاین‌ها درنیامد ، اینها در وقایع آذربایجان کجا بودند ، بگویند کجا بودیم ، بگوئید کجا بودند اینها با پیشه‌وری ائتلاف کردند، جمعیت مضحك ، پریروز در طهران در بین یك جمعیت مضحکی ، اینهاکه آنروز بسلامتی پشه‌وری شراب خوردند رفته بودند بین چهارتا بازاری و مردم را تشویق می‌کردند که بروند در مسجد شلوق بکنند ، ملاحظه بکنید اینها قوم کارگشائی بودند در این مملکت برای دزدی ، برای گرفتن مقاطعه‌کاری ، و برای تقسیم منافع ، در موقع پیشه‌وری ائتلاف کردند ، تمام درخانه‌هایشان خزیدند و قائم شدند ولی من وملت ایران به پیشواز حوادث ، من و همان دهقان بیچاره آذربایجانی که زحمت می‌کشید ، من واو قیام کردیم او در خود آذربایجان ومن هم از طهران و ملت ایران ، اینهاکجابودند؟

ادعای وطن‌پرستی ـ کسانی که تمام زندگی کثیف سیاسی سابقشان فقط ثابت میتوانیم بکنیم برای این که تمام مدارك داریم،تمامش روی اجنبی‌پرستی و گرفتن دستور از خارجی ، امروز ادعای وطن‌پرستی میکند،این یعنی چه البته او نمی‌خواهد که مملکت آباد بشود ، یك مملکتی که آباد شد ، یك مردمی که غنی شدند ، و باسعادت شدنداین فقط بمنافع ایران نگاه میکند ، این دیگرحاضر نیست که هیچ چیز غیراز منافع خودش را قبول بکند ، این‌هاکه گوشت و پوست واستخوانشان متعلق بدیگران است البته ناراحت‌اند این‌ها چه میگویند ؟ .

صدور بیانیه ـ حالا نشسته‌اند، جمع شده‌اند بیانیه صادر کرده‌اند گفته‌اند ایران احتیاج به آرتش ندارد از یك طرف ، ازطرف دیگر سرمشق این بدبختیها گفته میشود که حکومت است حکومت مصری ، که تمام اعمالش برخلاف ایران است ، او میگویدکه خلیج‌فارس خلیج‌فارس نیست میگوید خلیج‌عربی است و تمام دنیا را سعی میکنند که

بهم بزنند برای این‌که اموال سایرین راتصاحب کنند ، اوکه ایده‌آلش از بین بردن آرتش ایران است این‌کار را بکند ، پانزده‌هزار زندانی ، او بما میگوید که در این مملکت ما ، که پانزده میلیون افراد را آزادکردیم یعنی زارعین ایرانرا دهقان کردیم ، صاحب زمین کردیم آزاد شد ، فردا آزادانه‌پای صندوق انتخابات خواهد رفت و برای تعیین نماینده‌گی خود او میخواهد ، ما که‌بکار این‌امکانات را دادیم و بسایرین ، ماکه قانون انتخابات وسائل تقلبش را تا جائی‌که‌ممکن بود برطرف کردیم ، حکومت ما حکومت مخالف آزادی است ولی باز لیدرایده‌آلی آنهاکه حالا دیگر عبدالناصرمصری شده آنجا ۱۵ هزار زندانی سیاسی درمحبس‌هایشان موجود است واصلانه‌انتخاباتی نه چیزی است ، نه مجلسی، آن ایده‌آل‌این حضرات است ، و ما دراین جا مملکت‌غیر آزاد ، مخالف اصلاحات .

ملاحظه بکنید منطق را ؟ اینها البته‌مخالف این اصلاحات هستند برای این‌که در یك مملکت آزادی ، در یك مملکت آبادی‌جائی همه مرفه و آسوده بودند ، اینهابعد دیگر کی را بتوانند اغوا بکنند ، بکه‌بتوانندروغ بگویند ، ازکی بتوانند استفاده تبلیغاتی بنمایند ، کی را بتوانند تشویش به‌مخالفت و خدای نخواسته احیانا بضدیت با دولت خودشان بکنند .

ماسك برداشته شد ، من اینها راصدبرابر توده خائن میدانم ، توده خائن‌مقصودم حزب کمونیست توده خائن ایران است ، این‌ماسك برداشته شد و این جواب را شماامروز این‌جا دادید پس‌فردا سرتاسر ایران خواهیدداد .

راه خدا ـ من اطمینان دارم برای‌اینکه راهی‌که ما میرویم راه خداست ، راه عدالت است ، راه انصاف است ، راه تمدن‌است هرچه من فکر میکنم خدایا بهترازاین بیشتر از این چه راهی است که من بتوانم‌باحکام تو ، ودر راه تو ، خدمت بکنم ، هرچه فکر میکنم می‌بینم ، واله ، راهی‌غیرازاین نیست ، همان خداوندی که در آن موقع دربین سال ششم و هفتم زندگی من این‌تجربیاتی که در اول صحبت برای‌شماتعریف کردم ، همان خدائی که چند دفعه‌من‌باطیاره‌سقوط کردم ، بجان من سوءقصد شد ، همان خدائی‌که تابحال این‌طور من را نگهداشته‌امروز هم مرا نگاه خواهد داشت ، برای این‌که خدمت را باو و بدین اسلام بکنم .

بجلو خواهیم رفت ـ در مقابل‌این‌اعمالی‌که مورد پسند شما مردم است مورد اعجاب و تقدیر و تحسین تمام دنیا واقع‌شده،این اقداماتی که مسلما مورد پسند خداوند و ائمه اطهار اواست من و شما ملت ایران‌بجلو خواهیم رفت و باسرعت روز افزونی بجلو میرویم و هیچ مانعی ، اولاکه‌من مانعی‌نمی‌بینم ، و هیچ مانعی نمیتواند در مقابل

این پیشرفت ملی و این پیشرفت صحیح یك‌ثانیه مقاومت بکند ، و امروز من میگویم مملکت ایران مملکت آزادگان خواهد بود ،مملکتی خواهد بود که افرادی که میخواهند اعتلاء مملکت خودرا به‌بینند خواهند دیدانشاءاله .

برای همه عمری باقی باشد که درآتیه نزدیکی تمام اینهارا ما، باچشم به بینیم، متاسفانه کسانیکه از این فرصتی‌که باز مابه‌آنها میدهیم‌که بمانند علی‌رغم‌افکارناشایست و پوسیده خودشان بازهم این‌جا بمانند و ازاین مواهب هم استفاده بکنند و زندگی بنمایند در رفاه و آسایش باوجود این‌بزرگواری بازهم او از این‌گذشت ماستفاده نکند آن دیگر جای تاسف است که جامعه‌آنهارا ازخود دور خواهد کرد ، یا باید خودشانرا باین جامعه جدید و مترقی تطبیق‌بدهند یا برای خودشان فکر دیگری بنمایند، بازهم امیدوارم خداوند آنها را هدایت‌کند،بهرصورت در این مکان مقدس غیر از این که باز دست بدعابدرگاه الهی‌به‌بریم‌واستغاثه‌بکنیم خداوند مارا در تمام اعمال و افعال و افکار خود هدایت بفرما و چیزی غیرازخیر هموطنان خود و سعادت وسلامت آنها در فکر ما ، هیچوقت بمنصه ظهور نرسان‌وهرچه که از دست ما ملت کهن‌سال ما ملت متمدن ما و ملت مسلمان برمی‌آیدکه در راه‌خیر و در راه خداوند میتوانیم انجام دهیم مارا کامیاب بفرما .

شام بادهقانان ـ روز پنجشنبه ۲۰دیماه ۱۳٤۱ ناگهان شاهنشاه تصمیم گرفتند در سلطنت‌آباد اقامتگاه دهقانان که برای‌شرکت در کنگره بطهران آمده بود و در حدود پنجهزار نفر که از نقاط مملکت به‌نمایندگی از سایر دهقانان حاضر شده بودند بازدید و شام را با روستائیان میل و صرف‌فرمودند ـ البته آن منظره پرشورو شعف‌که در نهایت آزادی انجام شده بود ازنزدیك‌تماشائی و تصور آنرا با قلم نمیتوان مجسم نمود .

معهذا ، از هرچه بگذری سخن‌دوست خوش‌تر است ، ودر بیانات رهبر جنبش عظیم ملی آنقدر نکات برجسته‌هست‌که گذاشتن و گذشتن و به مطلب دیگری پرداختن منتهای بی‌سلیقگی است ، البته‌اگربخواهیم کاملا وارد شده باشیم اول‌ازتوانائی من (نویسنده‌کتاب) خارج و ثانیا کتابها بایدنوشته شود که قطعا بدست جوانان توانا نوشته خواهد شد انشاءالله .

نطق اخیر صرف‌نظر ازجنبه های‌مختلفی‌که میتوان برای آن قائل شد ، بزبان خودمانی و صریح و پوست‌کنده در اول‌پادشاهی بود باملتش ، شاه دریچه قلبش را گشود و بامردم در میان‌گذاشت ، شاه بمردم‌گفت من عوض نشده‌ام و همانم که‌بوده‌ام، روزی‌که بسلطنت رسیدم مثل امروز فکرمیکردم و امروز هم مثل آنروز فکرمیکنم،

اعلیحضرت شام با دهقانان

نیات ، عقاید ، افکار ، ایده ها و طرحهای من عوض نشده و اگر می‌بینید امروز دست بکار اجرای آن شده‌ایم نه برای آنست که قبلا جوردیگر فکرمیکرده‌ام و سلیقه‌دیگری داشته‌ام ، بلکه دیروز امکان تحقق بخشیدن باین نیات موجود نبود .

شاه گفت وقتی در سال ۱۳۲۱ یعنی ابتدای سلطنتم باوکلا و وزراء و متنفذین آن روز صحبت از تحول کردم ، وقتی بآنها گفتم بیائید قدری از منافع خودتان بکاهید. وقتی پنج اصل مسلم «غذا ، مسکن، بهداشت فرهنگ ، کار برای همه» را عنوان کردم ، وقتی از عدالت اجتماعی سخن بمیان آوردم آنها نشستندو گفتندافکارعجیبی دیارد! «چرا؟ برای اینکه سر آنها به بالین دیگری بودوباید همان نسخه راکه بدست آنها داده اجرا و عمل نمایند .

شاه تاریخ را ورق زده ، روزهای سیاه پیش از کودتا را یادآور شده ، ازبنای

نوینی‌که پدرش ، اعلیحضرت فقید بر روی‌خرابه‌های ایران پیش از کودتا بنا نهاد ذکری کرد و روزی را بخاطر مردم آورد که‌وقتی بالای سرشان نگاه کردند هواپیماهای مهاجم را در آسمان بجولان دیدند واندکی‌بعد «جنگ» از مرزهای بیطرف گذشت و آثار شوم خودرا از ساحل ارس تا ساحل‌کارون گسترد : ـ

در همان روز بعنوان ولیعهد وبرای‌سلطنت موروثی بمقام سلطنت رسیدم .... ضمن اشکالات مملکتی ، باز ضمن اینکه‌هر روزی از هرنقطه‌ای‌خبرهای‌بدی‌میرسید، باز فلان‌کس بفکر گردن‌کلفتی افتاده ، بازخان‌خانی شروع شده ، باز یك عده‌ای تفنگچی جمع میکنند ، باز عده‌ای یك کسانی‌را غارت میکنند ، باز یك عده‌ای در محل خودشان حکومت شخصی برقرار کرده‌اند،دادگاه‌های شخصی درست کرده‌اند ، از طرفی هرسیاست خارجی برای خویش‌ستون‌پنجمی درست میکرد ، قیمت‌ها بطور سرسام آوری بالا میرفت (هنوز هم بالا میرود)شبهای یخ‌بندان ناظر بودم‌که عده‌ای‌درکوچه های طهران از سرما یخ میزدند و ازگرسنگی‌می‌مردند و یك عده‌ای از زور پر خوری میترکیدند ....».

آری این بود محیطی‌که شاه جوان‌بیست‌و دو ساله ایران سلطنت خودرا در آن آغاز کرد ، اما شاه چنان ایرانی نمی‌خواست‌و چنین سلطنتی چنانکه مکرر گفته بود نزد او افتخاری نداشت ، او تحصیلات خود رادرار وپا گذرانده و تحت سرپرستی مردی باایمان حقیقی و پاکدامنی که در بین رجال‌ایران کم‌نظیر بوده مانند (مؤدب‌الدوله) نفیسی و ترقیات زمان را دیده بود ، دیده‌بود که دنیا بکجا رسیده و چهار نعل بکجا میرود ، دیده بود زندگی مادی در غرب تاچه اندازه پیشرفت و بموازات آن انسان‌قرن بیستم از نظر روحی و فکری و اخلاقی ومظاهر زندگی معنوی بکجا رسیده است ، او نیز آرزو داشت بر کشوری سلطنت کندکه در چنین دنیائی از قافله عقب نباشد ، وباسرعت فاصله‌ای راکه در نتیجه‌مدتی‌غفلت‌باجهان مترقی پیدا کرده است پر کند اما موانع بسیاری در این راه ، در راه عملی‌شدن‌این‌افکار و این آرزوها وجود داشت که هرروزی میگذشت نمایان‌تر و محسوس‌تر وآشکارتر میشد ، سالها فرصت لازم بود ، و یك اراده پولادین و یك عشق لایزال‌تابجنگدو موانع را کنار بزند و راه را همواره‌سازد و باحوصله و متانت بانتظار روزی باشد که‌زمینه مستعدی برای تحقق آمال وی فراهم گردد ، این شانس‌ملت ایران بود که چنین‌اراده‌ای و چنین عشقی وچنین همتی دروجود شاه جوان این مملکت جمع بود ...

ما اگر تاریخ پر ماجرای این بیست‌ساله را ورق بزنیم . و نکات عجیبی را که بیشتر شباهت به خیمه شب بازی داشته‌است‌تا احساس مسئولیت ، پارلمانی و دولتی از

نو بخاطربیاوریم ،جوانان امروز ما باواقعیت‌های بیشتری آشنا خواهند شد ، و برای جوانان نسل آینده هم بقدر توانائی خوددرفصول این کتاب روشن نموده‌تا مورداستفاده خود قرار دهند انشاءالله .

چون در هر تحولی که در جامعه‌و مملکت روی دهد ناچار بضرر دسته و طبقه‌ای تمام میشود لذا تولید نارضایتی وصورت موافق و مخالف پیدا خواهد کرد و دست به تظاهرات و انتشارات و تبلیغات‌برعلیه یکدیگر خواهند نمود ، اینك بطور مشروح تحول بزرگ روز و زمان را شرح‌دادیم و لازم دانستیم مخالف راهم که بنام جبهه ملی اعلامیه صادر و منتشر نمودندعینا درج‌نمائیم که‌مواردا‌ختلاف‌راخوانندگان عزیز خود تجزیه و تحلیل نمایند .

«اعلامیه جبهه ملی ایران» .....«استقرار حکومت قانونی هدف جبهه ملی ایرانست» .

«مردم شرافتمند ایران ـ شما بخوبی میدانید که دهقانان و کارگران وطن ما در بزرگترین و سخت‌ترین شرایط زندگی بسرمیبرده و اربابان و کارفرمایان باتکاء قدرت دستگاه حاکمه و بازور سرنیزه ژاندارم ونیروی ماموران دولتی دسترنج آنانرا تاراج نموده و کلیه حقوق اولیه انسانی را ازآنهاسلب میکردند .

دستگاه حکومت که در شهرهابوسیله ماموران انتظامی و شعب سازمان امنیت محیط وحشت‌و ترور بوجود آورده وحقوق و آزادی‌های مردم را یك‌سره پایمال کرده‌اند و روستاها با پشتیبانی از مالکان‌و انجام اوامر وتعلیمات آنان سد محکمی‌در برابر رشد و ترقی دهقانان و احقاق حقوق‌آنان تشکیل میداد .

در تمام مملکت چه در شهر و چه‌در ده ، بخصوص در ده سال اخیر دستگاه ظلم و ستم وفساد وبی‌عدالتی چنان گسترده‌شده‌که کشور باستانی مارا بگورستان‌مبدل ساخته است .

جبهه ملی ایران ـ برای پایان دادن‌باین همه بی‌عدالتی و به منظور محو و نابودی اساس‌جوروستم مبارزه بااین‌دستگاه‌فاسد راکه بادستیاری وتائید بیگانگان بر ملت ما مسلط گشته و منشاء همه مفاسد ومظالم است هدف خویش قرار داده است .

جبهه ملی ایران ـ معتقد است که‌تامین زندگی مرفه انسانی برای دهقانان هنگامی میسر است که نظام پوسیده ارباب‌ورعیتی عملا و واقعا منسوخ شود و زمین و آب در اختیار روستائیان قرار گیردودهقانان‌ایران دور از هر نوع صحنه سازی و فریب زمام سرنوشت خویش را دردست‌گیرد .

جبهه ملی ایران ـ معتقد است که‌هیئت حاکمه فاسد عامل اصلی رژیم خفقان

و ظلم و ستم در شهرها و روستاها میباشد ،مبارزات جبهه ملی همواره در این جهت‌سیر میکرده است که دست تسلط این عامل اصلی‌سیه روزی و بدبختی ملت را کوتاه سازد تا ملت بتواند بر مقدرات خویش مسلط‌گردد،ولی دستگاه جابر که فاقد هر نوع تکیه‌گاه در میان ملت ایرانست در برابر مبارزات‌جبهه‌ملی ایران و مقاومت مردم وطن ما و فشار افکار عمومی جهانیان برای ادامه دادن‌بعمرحکومت استبدادی خویش دست بصحنه سازیهائی زده است ، هیئت حاکمه پس ازآنکه از عناوین «قانون بند جیم» مبارزه با فساد» قانون‌ازکجاآورده‌ای» و حزب‌سازی»و محاکمات بزرگ» و نظائر آن طرفی‌نسبت برای اینکه چهره غیرقانونی خود را ملغی‌سازد و عمر دستگاه متزلزل خویش راچندی طولانی‌تر گرداند اکنون به بهانه اصلاحات‌ارضی و تامین حقوق کشاورزی موضوع رفراندوم را عنوان کرده است .

دستگاهی که تمام آزادیهای قانونی‌راازملت سلب نموده و با هزاران فجایع و مظالم حقوق همگانی جامعه‌مارا لگدمال‌کرده‌است و مسلم‌ترین حق ملت یعنی حق انتخاب نماینده و برقراری حکومت ناشی از ملت‌رازیرپا گذاشته اکنون مسئله رفراندوم راپیش کشیده است تا به بهانه آن بازهم به تعطیل‌مشروطیت و تضییع حقوق ملت ادامه دهد .

مردم شرافتمند ایران ـ شما بخوبی‌میدانید که اظهار نظر در یك رفراندوم آزاد یعنی مراجعه بآراء عمومی اولین حق‌هرملت‌است و در حکومت ملی هیچ قدرتی برتر و والاتر از اراده ملت نیست، درکشورما برای‌اولین‌بار ، پیشوای عالیقدر ملت ، دکتر مصدق ، مسئله مراجعه بآراء عمومی رامطرح‌ساخت و عملی نمود ، ولی پس از کودتای ۲۸ مرداد و شبیخون زدن بر دولت ملی ،همان‌کسانیکه امروز میخواهند بوسیله رفراندوم ساختگی برای ادامه حکومت غیرقانونی خود محملی بتراشند ، در آنروزهمه نتایج درخشان رفراندوم را از میان بردندو گروهی از شریف‌ترین فرزندان کشور را بعنوان «رفراندوم‌چی» تحت تعقیب قراردادند همان‌کسانیکه پس از کودتا و با تخطئه رفراندوم آن حکومت ملی به جمیع حقوق‌ملت تجاوز نمودند و باسلب تمام‌آزادیهای فردی و اجتماعی و تشکیل مجالس فرمایشی‌حاصل پیروزیهای مردم رشید سرزمین ما را یك‌بیك بباد دادند وباتجاوز وغارت‌وچپاولی‌که در تاریخ بی‌سابقه است‌کشور را بورشکستگی کشانیده‌اند امروز بفکررفراندوم افتاده‌اند و به بهانه تامین حقوق کشاورزان میخواهند بحکومت غیر قانونی‌خود پایه‌قانونی دهند ، غافل از این‌که‌چنین رفراندومی بهیچوجه نمیتواند یك دستگاه‌مستبد غیر ملی را موجه و مشروع سازد و خیال خام آنها را تحقق بخشد .

هموطنان ، رفراندومی‌که قرار است‌برای تصویب طرح‌های ششگانه شاه‌اجراشود

بدلایل ذیل نمیتواند قانونی باشد .

اول آنکه بر طبق اصول مشروطیت و مفاد قوانین اساسی کشور پادشاه نمیتواند بآراء عمومی مراجعه کند ، زیرا شاه یك مقام غیر مسئول بوده و از هر نوع دخالت مستقیم در امور حکومت و قانون گذاری ممنوع است ، اعلام طرحهای ششگانه توسط پادشاه و دخالت رسمی و آشکار بعنوان یك مقام مسئول در امور اجرائی و قانون گذاری کشور را رسما و عینا بیك کشور استبدادی تبدیل میکند ، اگر ژنرال دوگل میتواند بآراء عمومی مراجعه کند از جهت آنست که نامبرده از طرف ملت برای مدت محدودی بعنوان رئیس جمهوری فرانسه انتخاب شده است . و قانون فرانسه حق مراجعه بآراء عمومی را برئیس جمهوری کشور تفویض نموده است ، دخالت در شئون کشور بعنوان مسئول مملکت از طرف پادشاهی که قانوناغیر مسئول است و مقام و عنوان او بر طبق وراثت و بموجب مقررات قانون اساسی استوار گردیده است در حکم برهم زدن اساس حکومت ملی و واژگون ساختن رژیم مشروطیت و دموکراسی است .

هموطنان : آگاه باشید ! ـ دخالت شاه در امور حکومت و قانون گذاری اقدامی صریح بر ضد قانون اساسی و تجاوز بحقوق ملت و نقض سوگندیست که برای حفظ قانون خورده است .

دوم آن که در مراجعه بافکارعمومی باید یك موضوعی مورد پرسش قرار گیرد و هرگاه چند موضوع یك جا بآراء عمومی گذاشته شود و مردم بابعضی از آن موضوعات موافق و یا برخی دیگرمخالف باشند چگونه میتوانند فقط بایك رای (آری یانه) نظر خودرا نسبت بموارد مختلف اظهار کنند ،

سوم آنکه مراجعه بآراء عمومی هنگامی صورت میگیرد که دستگاه مسئول قانونی بخواهد قبلا از نظریه ملت در باره اجرا یا عدم اجرای امری آگاه گردد ، در صورتی که ملت اجرای امریرا تصویب کند آنرا مجری دارد ، درغیراین صورت ازاجرای امر مورد نظر خودداری کند و حال آنکه طرح اصلاحات ارضی که بهانه اصلی توسل برفراندوم است یکسال و چند ماه قبل درهیئت دولت تصویب شده و بنا بر ادعای دولت اجرای آن تقریبا به پایان رسیده است، چگونه برای موضوعی که اجرا شده است بآراء عمومی مراجعه میشود : آیا اگر نتیجه بآراء عمومی منفی باشد آقایان املاك و اراضی را مجددا بمالکین تحویل خواهند داد! ایرانی یقین داردکه زمین های تقسیم شده را نه این دولت و نه هیچ حکومت دیگری نباید و نمیتواند از دست او بگیرد.

چهارم ، آنکه رفراندوم و یا هرنوع اعمال اراده ملت باید در شرایط آزاد صورت گیرد در کشوری که همه اصول دموکراسی و آزادیرا محوکرده اند و سانسور مطبوعات

بشدیدترین وجه برقرار است و از آزادی‌عقیده و بیان و اجتماعات اثری نیست و از انتقاد روزنامه‌های ملی و هرنوع بیانیه ونشریهٔ و اوراق مربوط بدستجات ملی توسط ماموران شهربانی و سازمان امنیت جلوگیری‌بعمل میآید چگونه اراده ملی میتواند تجلی کند .

در کشوریکه هیچکس در اظهارنظرآزاد نیست روزنامه‌ها ازدرج نظریات‌وافکار سیاسی مردم حتی بصورت آگهی ممنوعند ،در مملکتی که روزنامه‌ها بدستور سازمان امنیت از قول جناب دکتر مصدق نامه جعل‌میکند ودر عین حال از درج تکذیب نامه معظم‌له برخلاف قانون مطبوعات خودداری‌مینمایند ، در مملکتی که از تشکیل هر مجمع و مجلس غیر فرمایشی جلوگیری میشود وماموران سازمان امنیت در شهرها و ماموران ژاندارمری در روستاها از کوچکترین ابرازعقیده افراد ممانعت بعمل میآورند و حتی مسافرت و رفت وآمد عناصر مؤثر ملی تحت‌بازرسی و مراقبت شدید ماموران سازمان امنیت قرار دارد و از اجرای انتخابات وتشکیل حکومت قانونی جلوگیری بعمل میآید ، درچنین‌کشوری مراجعه‌بآراءعمومی‌و رفراندوم راعنوان‌کردن درحقیقت‌میلیونها مردم را در کشور ما و صدها میلیون را درسراسر جهان فریب دادن است ، رفراندوم باشد که در محیط قانونی و بارعایت جمیع‌آزادیهای فردی و اجتماعی صورت گیرد .

هموطنان ، جبهه ملی ایران ،معتقداست صرف‌نظر از دسایس و خیمه‌شب‌بازیهای متشکله حاکمه فاسد روستائیان و دهقانان‌ایران باید حاکم بر سرنوشت خود شوند و همچنانکه در منشور مصوب نخستین‌کنگره‌جبهه ملی ایران قید شده است ، اصلاح‌نظام فلاحتی باید به نحوی صورت‌گیرد که‌کشاورزان واقعا از قید اسارت و بندگی آزاد شوند و از دسترنج خود بهره‌مندگردندو میلیونها دهقان ایرانی هم‌چنانکه وظیفه تاریخی آنها حکم میکند در تجدید بنای‌جامعه بطور مؤثر شرکت کنند . و باصول فنی و صنعتی ، کشاورزی ایران متناسب بارشد صنعتی گردد .

جبهه ملی ایران معتقد است که‌تامین‌اصلاحات اساسی در گرو آزادی است که دهقانان کشور ما درعین دارا شدن آب وزمین باید از آزادی و اختیار دخالت در سرنوشت خویشتن برخوردار شوند ، و برای‌آنکه رژیم ارباب ورعیتی عملا منسوخ‌گردد باید علاوه بر سلطه مالکین ما به قدرت‌اساسی و پایه اصلی فجایع و مظالم و تسلط جابرانه آنها یعنی تعدی ژاندارم نیز ازمیان‌برداشته شود ، تا هنگامی‌که ماموران پلیس و سازمان امنیت تمام شئون مردم رادرشهرهاو روستاها زیر نظر دارند و امنیت واقعی را از افراد و آحاد کشور سلب کرده‌اند .و همه فعالیت های مختلف‌را زیر نظردارند، ازکلی و جزئی تنظیم و رهبری میکنند وبجای ارباب و مالك سایر مامورین سازمان

امنیت و ژاندارمری بچشم میخورد چگونه‌میتوان از فسخ عملی رژیم ارباب رعیتی دم زد ، برای فسخ نظام واقعی ارباب و رعیتی‌در دهات و از میان برداشتن‌حاکم ومحکومی در شهر ها باید سازمان امنیت و اطلاعات‌کشور منحل شود و کلیه حقوق آزادی‌های سیاسی و اجتماعی مردم در شهر و روستاآماده گردد و بمنظور تثبیت وتامین‌هدفهای نام برده لازم است از کلیه اشخاصی که ازممر های نامشروع صاحب املاك و اراضی شده‌اند خلع‌ید بعمل آید ، و هرنوع‌مالکیت‌ارضی که متضمن استثمار کشاورزان باشد منع گردد ، و درنتیجه کلیه املاك و اراضی‌متعلق بخاندان سلطنتی‌و همچنین خالصجات دولتی باید مشمول این احکام کلی باشد ،و وجوهی که از بابت این قبیل زمین ها از کشاورزان دریافت شده به آنان مستردگردد . و در این زمینه باید به‌نحوی عمل نشوند که امکان تجدید نظام ارباب ورعیتی‌در آینده بکلی از میان برود ، و مالکین نتوانند از طرق مختلف و با استفاده ازضعف‌بنیه مالی دهقان و فقدان سرمایه سوءاستفاده نموده و مثلا بعنوان اجاره یا عناوین دیگرروستائیان را مجدداً بزنجیر اسارت بکشند، علاوه براین همانطوریکه در منشور مصوب‌نخستین کنگره جبهه ملی ایران قید شده است جنگلها و مراتع عمومی و رودخانه هاو اراضی که در مهلت مقرر از طرف مالکین به آبادانی آنها نشود باید ملی اعلام گردد،میزان مالکیت ارضی برای کسانی که باکار و سرمایه خود بکشاورزی اشتغال دارندبایدبرمبنای شرایط اقلیمی و عوامل اقتصادی تعیین شود ، زمین و آب برای دهقانان بایدتامین گردد ، و واحد های تولیدی روستائی مجهز بوسائل فنی بوجود آید ، نهضت‌تعاونی‌کشاورزی منطقه‌ای تحت نظارت و هدایت دولت تقویت گردد .

جبهه ملی ایران ، برای‌تشکیل شورای‌ده و دهستان اهمیت خاصی قائل ومعتقد است که امور اجتماعی روستا ها باید بشوراهای مذکور واگذار گردد تا بدین ترتیب نهضت اجتماعی و ملی در روستاها رسوخ و آزادیهای سیاسی و اجتماعی ملیون ها کشاورز ایرانی مفهوم و مصداق واقعی پیداکند ، باید باتثبیت نرخ محصولات فلاحتی بازار کالا های کشاورزی‌و بنیه مالی دهقانان‌تقویت و از بروز بحران اقتصادی در این بازار که میلیونها نفر به‌آن بستگی دارد جلوگیری بعمل آید ،وحقوق‌کارگران‌کشاورزی باید تثبیت و بتوسعه صنایع روستائی و بیمه‌محصولات کشاورزی توجه خاصی مبذول گردد ، روستاهای ایران باید بوسیله یك‌شبکه وسیع راههای فرعی بمراکز شهری و صنعتی مربوط شود، در مورد آب‌آشامیدنی،و نیروی برق و روشنائی و بهداشت ، و امور فرهنگی ، و نوسازی دهات روستاهاباید توجه کامل مبذول گردد .

مردم‌شرافتمندایران، دستگاهی‌که‌مدت‌ده سال است با ارتکاب همه نوع جنایات

حقوق و منافع مردم مملکت ما را اعم ازشهری و دهاتی در برابر مطامع اربابان استعماری خود پای مال ساخته این باره‌اسلحه جدیدی‌به میدان‌آمده است.دستگاهی که رژیمی بدتر ، ظالمانه‌تر ، فاسدتر از رژیم‌ارباب ورعتیی دهات در شهر ها ایجاد کرده است ، دستگاهی که منافع ملت را در برابراستعمارگران قربانی کرده است که همه حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی ملت‌ما را یك باره از میان برده‌است ، اکنون در محیط وحشت و ترور ، زیر سرنیزه‌ژاندارم و سایه وحشت ماموران سازمان امنیت میخواهد باتوسل برفراندم پایه های‌حکومت متزلزل‌و غیرقانونی‌خودرا مستحکم سازد ، او میخواهد بعنوان اصلاحات ارضی‌و در زیر عنوانیکه مورد قبول عموم است بهزار عمل خلاف دست بزند ، عجب تر آنکه‌در همین رفراندم ساختگی با پیش کشیدن عنوان اصلاحات ارضی تظاهر به روش‌سوسیالیستی، میکند، طرح‌فروش‌کارخانجات دولتی را بسرمایه‌داران بصورت رسمی وعلنی در میآورد و بدین وسیله یکی از مهم ترین سرمایه‌های‌این سرزمین‌یعنی‌کارخانجات‌دولتی را در اختیار سرمایه داران خصوصی قرار میدهد .

هموطنان ما هشیار باشید ، اگر بشودبارفراندم تمام قوانین را تصویب کرداصولا حکومت پارلمانی و رژیم مشروطه معنی‌نخواهد داشت ، و هیئت حاکمه با توسل برفراندم‌دروغی روشی اتخاذ میکند تا راه‌رابرای لغو کامل حقوق ملت و انجام برنامه های دیگر خود باز نماید ، پادشاهی که درمدت ده سال تمام با قدرت‌و استعدادعلی‌رغم قوانین اساسی مملکت و مالی اعتنائی‌بحقوق‌ملت حکومت کرده است و همه دولت ها را بدون کوچك‌ترین اظهار نظر مردم عزل‌و نصب کرده و بدست آنها انتخابات مجلس را در محیط ترور و وحشت بدون هیچ نوع‌آزادی انجام داده‌و نمایندگان‌دروغین مجلس را فرداً فرد منصوب کرده و کلیه قوانین‌و مقررات اقتصادی ، قضائی و غیره را با تصویب شخصی اجازه عمل داده است، اکنون‌بصورت رسمی در شئون تقویتی و اجرائی مملکت دخالت مینماید ، و باقی مانده قانون‌اساسی وآثار آن را از میان برمیدارد .

پادشاهی که آرتش و مملکت به ابرازمشخصی تبدیل نموده و دستگاه های‌انتظامی بصورت عوامل بی‌اراده و مطیع در آورده‌و سازمان امنیت را برکلیه شئون مردم بیرحمانه مسلط گردانیده است ، اکنون بااجرای رفراندم‌و توسل به مسئله اصلاحات ارضی و حقوق زارع میخواهد حکومت‌خلاف قانون خود را جنبه ملی و مردم پسند بدهد ، مردم ایران ، ما بشما اعلام‌خطرمیکنیم که امروز کشور ما در آستانه تبدیل رسمی رژیم مشروطیت و دموکراسی‌به‌سیستم‌استبداد و ارتجاع است ، یقین داریم ملت بیدار و هشیار است ، دهقان هوشیاروآگاه‌اجازه نخواهد داد که عنوان مصالح اوملعبه

دست دشمنان ملت گردد ، او میداند کـه‌مسببان و عاملان اصلی انتخابات غیر قانونی تابستانی‌و زمستانی گذشته‌و عاملان‌رفراندمی‌که قرار است صورت گیرد دشمنان حقوق و آزادیهای مردم وطن ما هستند ، زمین وآب حق دهقان و زارع است ، آزادی از حقوق اساسی ملت‌است . با : الغای رژیم‌ارباب و رعیتی ، زمین و آب برای دهقان دست‌رنج کارگر برای کارگر ، حاکمیت‌ملت‌و آزادی برای همه مردم ، از میان برداشتن استعمار و استثمار ، آری، موافقم، بـــا :حکومت خودکامه و دخالت پادشاه درامور حکومت و رژیم وحشت و ترور سازمـــان‌امنیت ، تسلط سیاست استعماری برکشور تعدی بیشتر و ژاندارم و مامور متعددی‌دولت در شهر ها و روستاها نه ـ مخالفم ، هیئت اجرائیه جبهه ملی ایران .

تااینجا جریان تحولات اخیر را بنام«انقلاب سفید» جزء بجزء در هر قسمتی که لازم بود برای خوانندگان عزیز خاصه‌جوانان شرح دادیم و در خاتمه آنهم نظر مخالفین و متنفذین را که اعلامیه « جبهه‌ملی» باشد نیز بدون اظهار کوچك‌ترین نظر درج شده است که از جنبه وقایع‌نویسی وروشن شدن تاریخ غفلت نکرده باشیم .

و صلاح دیدیم که در پایان اعلامیـــه‌جبهه ملی جریان ساختمان (سد دژ یا سد محمد رضا شاه پهلوی را که در روز افتتاح‌بدست شاه انجام‌یافته‌بودو در آنروزموقعیت جغرافیائی خوزستان تا ساختمان سد مزبورو تا خاتمه آن طبع و در روز افتتاح توزیع گردیده بود که یك نسخته آن بدست‌نویسنده‌کتاب ، رسیده بود چنین مقتضی دانستیم که دراین‌جا عیناً درج نمائیم) .

سازمان آب و برق خوزستان .

باتشریف فرمائی اعلیحضرت همایـــون‌شاهنشاه .

برای افتتاح سد محمدرضاشاه پهلوی ، اسفند ۱۳٤۱ .

در صفحه اول چنین نوشته شده‌است«بر روی رودخانه در نزدیك شهر اندیمشك ما مشغول ساختن یکی از مرتفع‌ترین‌سدهای‌دنیا هستیم ، این سد در یکی از شگفت‌ترین دره‌هاکه تاکنون بـــرای منظور سد سازی‌ممیزی شده بنا خواهد شد ، در محل‌انتخاب شده طرفین دره چنان‌عمیق ، مستقیم‌وموازی‌و نزدیك بیکدیگر قـــرار دارند که حتـــی متخصصین واقع‌بین موافقند کـــه خواست‌خداوند متعال‌بوده‌که بشر سدی درآنجابنا نماید ، ازکتاب «ماموریت برای‌وطنم» نوشته‌اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی »

در صفحه دوم بشرح ذیل شروع‌میشود .

سرزمین خوزستان گذشته‌پرافتخار.

سرزمینی که امروز بنام «خوزستان» خوانده میشود در ازمنه قدیم ازآبادترین

و پر ثروت‌ترین مناطق ایران بشمار میرفت‌از (۳۶۰۰) سال قبل از هجرت تا زمان حمله اعـراب این سر زمین تخت‌گاه پادشاهان وفرمانروایان بزرگی بود که تمدن شکوهمند و باعظمت شاهنشاهی ایران را پی‌افکندند .«۳۶۰۰» سال» .

بروایت تاریخ نخستین قومی کـه‌تمدن سرزمین خوزستان را بنیاد نهادنـد «عیلامیها» بودند تقریبا از قبل از هجرت‌و شاید تاحدود (۲۰۰۰) سال عیلامیها ، بر خوزستان و لرستان و قسمتی از فارس‌فرمان‌فرمائی داشتند و برای حفظ سلطه‌خود دائما با همسایگان سومری ، آسوری ، بابلی درپیکار بودنـد ، سرانجام در سال (۱۲۶۶) قبل از هجرت پـایتخت آنهاکه سابقا بنـام(سوزا) و اینك (شوش نامیده میشود بوسیله آسوریها مورد تهاجم‌قرارگرفت‌وامپراطوری‌عیلام منقرض شد ، یك قرن سپری شد و هنگامی‌که شوش پایتخت زمستانی داریوش‌کبیر گردید خوزستان مجدو عظمت خود را باز یافت ، از این زمان تا هنگام حمله اعراب‌تمدن و اعتبار این سرزمین علی‌رغم نشیب‌و فرازها همچنان براه کمال بود و حتی حمله‌اسکندر نیز نتوانست خللی در سیر تکـامل آن ایجاد کند ، درسراسر این‌مدت‌پادشاهانی‌که بنیان‌گذار رفعت و عظمت تمدن درخشان شاهنشاهی بودند بااحداث سدهای عظیم وشبکه‌های وسیع ذخیره آب ودیگر کارهای خلاقه لحظه‌ای از کوشش و مجاهدت برای‌آبادی خوزستان باز نایستادند ، و هنگامی شاهپور دوم شهر شوش و شبکه آبیاری‌آنراازنو بنیان نهاد میراث‌گر آنقدر و ارجمند گذشتگان را برای باردیگر جلا و رونق‌بخشید) .

حمله اعراب یکباره طومار عظمت وسطوت خوزستان را درهم پیچید وسرزمینی که یك زمان به برکت خاکهای حاصل‌خیز ورودخانه‌های عظیم و خروشانش موجدتمدنها و امپراطوریهای بزرگ میشد بالمره اعتبارو مرکزیت خودرا از دست داد ، شبکه‌های وسیع آب براثر هجوم یا سهل‌انگاری منهدم‌گردید . و صحاری سرسبز و خرم وارتفاعات پوشیده از جنگل به بیابانها و چشم‌اندازهای‌خشك و وحشتناکی تبدیل شدند ، بااز بین رفتن تاسیسات عظیم آبیاری رودخانه‌های‌پر آب خوزستان لجام گسیخته و اکثر بلا استفاده بجانب دریا جریان یافتند ، سیلابهای‌موسمی اراضی وسیع را بزیر آب‌فروبردند، و زمین‌ها را هرچه بیشتر بزهری شورآلوده‌ساختند و بدینسان سرزمینی بوجود آمدکه لرد گرزن در توصیف آن میگوید : «بیابانی‌که در سیرو تمـاشای آن چشم لحظـه‌ای نمی‌آساید» .

اما علی‌رغم این سقوط و انحطاط‌اندیشه عظمت و آبـادی خوزستان در دل پادشاهان ایران نخشکیده ، سرزمینی که درگذشته انبار غله دنیا و سرچشمه بزرگترین ثروتهای طبیعی محسوب میشد و استعـدادهرگونه ترقی وتعالی و رفاه و آبادی درآن

نهفته است برای همیشه نمی‌توانست مهجورو متروك و ویران و عقیم‌بماند ، شور وشعله و جنبش و مجاهدت برای تجدید حیات وعظمت و اعتبار دیرین خوزستان آتشی است که اکنون از زیر خاکستر قرون زبانه‌می‌کشد،دیر یازود فراوانی و نعمت زائیده‌ترازهرزمان از دل زمین‌ها خواهد جوشید و بازوهای‌نیرومند افراد وطن‌پرست ایرانی تحت‌رهبری شاهنشاه عظیم‌الشان ایران سرزمینی آباد وتوانگر به مردمانی شریف و زحمت‌کش خواهند سپرد،منطقه خوزستان‌حوزه‌آب‌گیرپنج رودخانه کرخه ، دز ، کارون ، جراحی، هندیجان است ، این پنج رودخانه که ازکوهستانهای(زاگروس و بختیاری) سرچشمه میگیرند درجهت جنوب جریان می‌یابند .پس‌از عبور از دشت پهناور خوزستان‌بخلیج فارس می‌پیوندند ، آبهای قسمت‌اعظم‌جنوب‌غربی نواحی ایران و تمامی آبهای استان خوزستان و قسمتی از لرستان و کرمانشاه واصفهان و فارس باین رودخانه‌ها میریزند ، مقدار جریان آب رودخانه‌ها در سال (۳۵)بیلیون متر مکعب است‌که قسمت اعظم آن بدون استفاده به خلیج‌فارس ریخته میشود .

بیش از پنجهزار سال قبل استفاده‌صحیح از این رودخانه‌های عظیم‌باوج‌عظمت و آبادی رسانید ، و زاینده چنان فراوانی وثروتی در این سرزمین شدکه آنرا (انبارغله دنیا) نام نهادند ، در آن زمان رودخانه‌های‌خوزستان در حقیقت بمنزله رگها و پی‌هائی بود که نیروی‌نظامی‌وقدرت سیاسی‌حکومتهارا تامین میکرد و همین نیرو بود نخست موجد قلمرو شاهان‌ایلامی‌وبعدهاامپراطوری‌ایران شد و تمدنهائی بوجود آورد که‌زمانی بر منطقه وسیعی از یونان تاهند حکومت‌میکردند .

حملات و هجوم‌های متوالی سیرترقی خوزستان را تا روزگاری دراز متوقف ساخت و به اعتبار و مرکزیت و قدرت های‌خلاقه این سرزمین لطمه عظیم رسانید ، اما بعداز قرنها خاموشی و متروکی در اوایل‌قرن‌حاضر خوزستان بعنوان یکی از غنی‌ترین نقاط نفت‌خیز جهان شناخته شد ، صنعت‌نفت‌موجب‌پیدایش‌شهرها ، جاده ،بنادروتاسیسات عظیم و همچنین نیروی انسانی ورزیده‌ای‌برای امور صنعتی در خوزستان گردید وهم اکنون متجاوز از چهل هزار کارگر صنعتی‌در این ناحیه اشتغال دارند .

جمعیت خوزستان دومیلیون و نیم‌نفر میباشد که در منطقه‌ای بوسعت (۱۷۵) هزار کیلومتر مربع زندگی می‌کنند ، این‌ارقام معرف اهمیت خوزستان و ضرورت عمران و آبادی این خطه میباشد و بهمین‌دلیل تجدید حیات‌خوزستان‌بصورت‌منطقه‌ای پیشرو و آباد بااستفاده ازجدیدترین ومترقی‌ترین اصول وعوامل فنی وجبهه سازندگان ایران نوین قرار گرفته و در این راه کوشش‌همه جانبه‌ای جهت تغییر چهره طبیعت آغاز شده است .

محققا همه اسباب و عوامل ترقی ورشد سریع اقتصادی در خوزستان‌وجوددارد و این سخنان بامراجعه بسوابق تاریخی‌منطقه‌ارزیابی استعدادها و نیروهای خلاقه‌ای که درگذشته موجد عالی‌ترین و درخشان ترین‌تمدنهای جهان بوده است ادعای بی‌اساسی نیست ، اقداماتی‌که در حال حاضر برای‌مهارکردن قدرتهای طبیعی و بهبود وضع اراضی خوزستان صورت میگیرد از آینده‌ای‌روشن‌و تحولی شگرف نوید میدهد ودر این‌تردید نیست‌که روزی خواهد رسیدکه این سرزمین‌رونق و عظمت پیشین را بازیابد و افتخارات باستانی و رفعت تمدن شاهنشاهی را درسیمای ترقیات و پیشرفت‌های معجزه آسای خود تجدید کند .

طرحهای عمرانی خوزستان چگونه اجرا شد

عمران و آبادی خوزستان همیشه‌مورد توجه اعلیحضرت همایون شاهنشاه‌قرار داشته و بهمین جهت در ابتدای شروع‌برنامه‌عمرانی دوم سازمان برنامه را مامور فرمودند که نسبت باجرای طرحهای عمرانی این ناحیه‌اقدامات اساسی را شروع نمایند .

در اجرای این امر سازمان برنامه‌نیز ازآقایان (داوید لیلیانتال وگوردن‌کلاپ) مدیران سابق سازمان دره تنسی امریکا که‌تجربیات ممتدی در امور عمرانی داشتند دعوت نمودند که بایران آمده و خوزستان‌رابازدید و منابع طبیعی آنرا ارزیابی وطرحهای لازم را به منظور عمران این منطقه پیشنهادنمایند .

این آقایان بدنبال این ماموریت باکمك کارشناسان بین‌المللی طراز اولی که بعنوان همکار خود انتخاب کردند و بابررسی‌های لازم و استفاده از اطلاعات پراکنده‌ای‌که توسط سایر مؤسسات دولت‌قبلا تهیه شده بود طرح جامع عمرانی خوزستان را تهیه وبسازمان برنامه پیشنهادکردند که مورد قبول آن سازمان قرارگرفت و طی قرارداد جداگانه‌ای اجرای این‌طرحهابعهده شرکت عمران و منابع که به مدیریت آقایان مزبور اداره می‌شد واگذار گردید . (برای اینکه حق مردان درست و رشید را ادا کرده باشیم باید بگوئیم‌اقدام اولیه‌بدست‌آقای ابتهاج صورت گرفت . نویسنده)

طرحهای مزبور در مرحله‌اول‌عبارت‌بودند ، از ساختن سدی بر روی رودخانه (دز) به منظور آبیاری (۱۲۵٫۰۰۰) هزارهکتار اراضی مرغوب شمال خوزستان، تهیه برق ارزان برای استفاده صنایع و شهرهاو تلمبه‌های آبیاری ، تاسیس یك کارخانه کود شیمیائی به منظور استفاده از گازهای‌طبیعی نفت برای حاصل‌خیز نمودن زمین‌ها ، تاسیس یك‌کارخانه تهیه‌مواد اولیه(پلاستیك)از کارخانه‌های نفت‌که درحال‌حاضرسوزانده میشوند ، به‌منظور شروع‌صنایع (پتروشیمی)در خوزستان ، بعدا طرح احیای کشت‌نیشکر و تاسیس کارخانه قند نیشکر بظرفیت سی‌هزار تن در سال و همچنین اتمام کارهای

عمرانی رودخانه کرخه نیز باین طرحهاعلاوه گردید .

پس از چندی بعلت مضیقه مالی سازمان برنامه ودر نظر گرفتن عوامل دیگر طرح ساختن کود شیمیائی و پلاستیك سازی بوزارت صنایع و معادن منتقل گردید . و طرح عمران کرخه نیز بوزارت کشاورزی واگذار شد، اما طرح ساختمان سد واستفاده از آب و برق آن و همچنین احیای کشت نیشکر و تاسیس کارخانه قند نیشکر باجدیت هرچه تمام‌تر دنبال گردید تا جائی که‌درسال گذشته برای اولین بار پس از (۵۰۰) سال کشت نیشکر در خوزستان احیاء شد وکارخانه طبق برنامه شروع بکار کرد و سد عظیمی‌که قرار بود در روی رودخانه (دز)ساخته شود و اکنون (سد محمدرضا شاه پهلوی) نامیده میشود بموقع خود پایان‌یافت و شبکه برق آن نیز تکمیل و آماده بهره‌برداری است و از تابستان آینده نیزاولین مرحله آبیاری آن در مزارعی که‌بطرز نوین بهره‌برداری خواهد شد آغاز خواهدگردیدوبااستفاده ازآن نه تنهامردم‌خوزستان ازبرق ارزان استفاده خواهند نمود بلکه‌مسئله خشکسالی و بی‌آبی در اراضی زیر سد که آبیاری میشوند برای همیشه از بین‌خواهد رفت و مردم این ناحیه از زندگی مرفه‌تری برخوردار خواهد شد .

به‌منظور این‌که بعد از پایان دوره‌برنامه هفت سال دوم سازمانی مسئولیت‌اجرا و اداره طرحهای عمران‌خوزستان را عهده‌دارشود در اوایل سال (۱۳۳۹) طبق قانونی که از مجلسین گذشت سازمانی بنام (سازمان‌آب وبرق خوزستان) تاسیس گردید که در شهریورماه سال ۱۳۳۹ مشغول بکار شد ومسئولیت اجرای طرحهای عمرانی خوزستان را بعهده گرفت و کلیه اعتبارات مربوطه ازطرف سازمان برنامه بعنوان سرمایه دراختیار این سازمان گذارده شد و بدنبال اقداماتی‌که‌انجام گرفت بتدریج اجرای اموری‌که تاآن زمان بعهده شرکت عمران و منابع بود بعهده‌سازمان آب و برق خوزستان واگذار گردید بطوریکه از اول سال (۱۳٤۱) تشکیلات‌قسمت برق و همچنین قسمت‌های اداری‌طرح عمران خوزستان از طرف سازمان آب و برق‌خوزستان تحویل گرفته شد ، و از آن‌به‌بعد شرکت عمران و منابع بعنوان مشاور سازمان‌آب و برق خوزستان انجام وظیفه خواهد نمود و بااین طریق کارشناسان لازم ایرانی‌که برای قبول مسئولیت های مهم فنی آماده شده‌اند اداره تاسیسات را بعهده خواهندگرفت .

سد محمد رضاشاه پهلوی

ششمین سد مرتفع دنیا و بلندترین سد خاورمیانه .

بر روی رودخانه دز در۲۵کیلومتری‌شمال شهر باستانی دزفول در دره‌ای ژرف‌که دیوارهای تقریبا عمودی‌آن تا ارتفاع (۵۰۰)متر سر بآسمان کشیده سد محمدرضاشاه

پهلوی با نخستین سد از یك رشته سدهای کثیرالمنافع که پنج رودخانه سرکش خوزستان را مهار خواهد نمود باعظمت و ابهت هرچه تمامتر بارتفاع (۲۰۳) متر برپا گردیده است

این سد که مرتفع ترین سدخاورمیانه و ششمین سد بلند جهان بشمارمیرود دارای ظرفیت تولید (۵۲۰۰۰۰) کیلوات نیروی برق خواهد بود که در ابتدا (۱۳۰۰۰۰) کیلوات آن بکار انداخته خواهد شد ، نیروی حاصله از سد وسیله خطوط انتقال فشار قوی که در حال حاضر در حدود (۴۰۰) کیلومترمیباشد بمراکز توزیع منتقل میگردد .

در مرحله نخست شهرهای اهواز ،آبادان ، خرمشهر ، اندیمشك ، دزفول از نیروی برق سدمحمدرضاشاه پهلوی برخوردارخواهند شد،عملیات نصب تاسیسات وتسهیلات تامین برق اهواز و شهرهای بندری آبادان و خرمشهر خاتمه پذیرفته وکارهای ساختمانی خطوط انتقال نیرو وپست‌های ترانسفورماتوراندیمشك و دزفول هم‌اکنون دست اقدام بوده و قریبا باتمام خواهد رسید ، سدمحمدرضاشاه پهلوی دارای مخزنی بطول (۶۰) کیلومتر و ظرفیت ($3\frac{1}{3}$ بیلیون مترمکعب آب میباشد که تقریبا مساویست با دریاچه (نوریس) که یکی از بزرگترین سدهای دره (تنسی) میباشد .

این توده عظیم آب برای آبیاری دشت‌های حاصلخیز بین اندیمشك و هفت‌تپه مورد استفاده قرار خواهد گرفت و آب تنظیم شده که ازدریچه‌های سدخارج خواهد شد درحدود (۲۰۰) متر مکعب در ثانیه خواهد بود که برای مشروب ساختن (۱۴۵۰۰۰) هکتار اراضی کشاورزی کفایت خواهد کرد .

برای شروع عملیات آبیاری یك ناحیه بیست هزار هکتاری که در جنوب شهر دزفول قرار دارد بعنوان منطقه آزمایشی انتخاب گردیده و هم‌اکنون در این ناحیه عملیات کانال سازی اصلی و فرعی بطرزی مدرن جهت انتقال آب رودخانه دز به اراضی کشاورزان دردست ساختمان میباشد ،وطبق برنامه در مردادماه (۱۳۴۲) بهره‌برداری ازاین شبکه آبیاری نوین آغاز خواهد گردید .

یکی دیگر از محاسن این سد جلوگیری از طغیان‌های سالیانه است که ازقرون گذشته هرساله خسارتی درحدود (۷۵)میلیون ریال به شهرها و آبادیهای واقع در ساحل رودخانه‌های دز وکارون واردمیسازد.سد محمدرضاشاه پهلوی سیلابهای حاصله از ذوب برفها و بارانهای بهاری را در مخزن سدذخیره مینماید و در ماههای گرم تابستان که زمین‌ها از بی‌آبی میسوزند آنها را سیرآب خواهد ساخت .

پایه سد و کارخانه برق زیرزمینی ومتعلقات مربوطه و تونل عبور و مرور و سرریزها همگی در صخره هائی از جنس(کونکلومرا) کنده شده که (۶۰۰) متر ضخامت دارند بدون آنکه هیچگونه شکاف و ترك یا شکست و درزی در آنها وجود

داشته باشد ، فقط در برخی قسمت‌ها نقـاط متخلخلی دیده شدکه احتیاج به تزریق سیمان داشت .

انتخـاب سد محمـدرضاشاه پهلوی بعنوان گام در راه تنظیم شبکه کامل آبهای پنج رودخانه خوزستان معلول عوامل مهمی ازجمله دسترسی بوسائل حمل و نقل مرکزیت بازار فروش برق ، تنظیم جریان آب رودخانه‌دز در مواقع بروز سیل ، مشرف بودن بزمین های زراعتی خوب و مناسب بودن محل برای حداکثر جلوگیری از طغیانهای رودخانه‌های دز و کارون سفلی بود .

سد محمدرضاشاه پهلوی نه تنهـا از لحاظ اقتصادی عوائد سرشاری بـرای استان خوزستان تامین خواهد نمود بلکـه اثرات مادی آن شامل تمامی کشور خواهـد گردید . زیرا این سد راه را برای اجـرای طرحهای عمرانی وابسته بیکدیگر که موجب بالا بردن سطح زندگی و دوام و قوام اوضاع اقتصادی و بهبود وضع بهداشت و فرهنگ ورفاه اجتماعی خواهد گردید هموار خواهدساخت .

سد محمدرضاشاه پهلوی بخوبی قدرت بشر و تفوق اورا بر نیروی طبیعت نشان میدهد . و نشانـه عـزم راسخ اعلیحضرت همایون شاهنشاه در بهبود وضع مردم ایـن سرزمین بشمار میرود .

مشخصات سد محمد رضاشاه پهلوی

۱ ـ نوع ساختمان سد	جدار نازك قوسی بتونی
۲ ـ ارتفاع سد	۲۰۳ متر
۳ ـ مقایسه باسایر سدها	مرتفع‌ترین سد در خاورمیانه و ششمین سد در دنیـا
٤ ـ ظرفیت مخزن	$3\frac{1}{3}$ بیلیون متر مکعب
٥ ـ سطح مخزن	٦۳۰۰ هکتار
٦ ـ طول مخزن	٦۰ کیلومتر
۷ ـ حد اقل آبده رودخانه قبل ازساختمان سد	٥۰ متر مکعب در ثانیه
۸ ـ آبده رودخانه دز بعداز اتمام سد	۱۸۷ متر مکعب در ثانیه درتمام سال
۹ ـ اراضی که باآب آبیاری خواهد شد	۱٤٥۰۰۰ هکتار
۱۰ ـ منافع حاصله ازجلوگیری طغیان در سال	بطور متوسط ۷٥ میلیون ریال از خسارات طغیان سیل در رودخانه‌های دز و کارون
۱۱ ـ ظرفیت مرکزی نیروی برق	٥۲۰۰۰۰ کیلوات که در ابتدا فقط ۱۳۰۰۰۰ کیلوات آن تولید خواهد شد

۱۲ ـ طول تونل راه فرعی بین دشت دز و مرکز نیروی زیرزمینی	۶۵۰۰ متر
۱۳ ـ طول تونل انحرافی برای تغییر مسیر رودخانه دز و ساختمان سد	دو تونل مجزا هریك با دوشیر دوار ـ ۱۰٫۵×۱۵ متر
۱۴ ـ سرریزها	تونل شماره یك بطول ۴۰۰ متر وبقطر۱۴متر تونل‌شماره دوبطول ۴۰۰۰متروقطر۱۲٫۵متر
۱۵ ـ دریچه‌های آب	برای جلوگیری از طغیان مسیل و تنظیم آبیاری برای زراعت با سه شیر مخروطی بقطر ۱٫۵ متر و آبده ۲۰۰ متر مکعب در ثانیه .
۱۶ ـ مرکز نیروی زیرزمینی	توربین ها : ازنوع‌فرانسیس بقدرت۱۱۰۰۰۰ اسب و کشش ۱۵۲ متر از سطح دریا با دور ۲۵۰ در دقیقه ژنراتورها : ۶۵۰۰۰ کیلوولت سه‌فاز ۵ـ۵۰ سیکل ترانسفورماتوا : ۸۴۰۰۰ کیلوولت آمپرسه‌فاز انرژی حاصله از مرکزیت کنترل واقع‌درمحل دستگاه ترانسفورماتور بدست خواهد آمد.
۱۷ ـ مقادیر ساختمان (حجم‌کار) حفاری	۶۷۰۰۰۰ متر مکعب
حفاری زیرزمینی	۵۷۰۰۰۰ متر مکعب
میزان مصرف سنگ برای سد موقت	۹۰۰۰۰ متر مکعب
میزان بتون سد	۴۸۰۰۰۰ متر مکعب (با تقریبا یك‌میلیون‌تن)
بتن مصرفی سایر طرحها و عملیات	۱۲۵۰۰۰ متر مکعب
میله فولادی برای مصرف در سد	۴۵۰۰ تن
کارهای فولادی	۱۰۴۵ متر مکعب
۱۸ ـ کشف محل سد	اردی‌بهشت ۱۳۳۵ از طریق اکتشاف هوائی
۱۹ ـ تاریخ رسیدن نخستین گروه پیاده بدشت دز	پائیز ۱۳۳۶

۲۰ ـ شروع مراحل نخستین فعالیت‌های‌ساختمانی . ساختمان منازل . تامین آب . حفر تونل انحرافی و غیره بهمن۱۳۳۶

۲۱ ـ صدور اجازه شروع دومین مرحلـه‌فعالیتهای ساختمانی (سد . کارخانه برق . سرزیرها . مرکز اتصالات و غیره آذر۱۳۳۸

۲۲ ـ تاریخ شروع‌بتن‌ریزی سد آبان ۱۳۴۰

۲۳ ـ تاریخ رسیدن ساختمان سد بارتفاع‌نهائی آذر ۱۳۴۱

۲۴ ـ تاریخ افتتاح سد اسفند ۱۳۴۱

مؤسساتی که در ساختن سد محمدرضاشاه‌پهلوی

با سازمان برنامه و سازمان آب و برق خوزستان همکاری کرده‌اند .

شرکت عمران و منابع

درسمت کارگزار سازمان برنامه و سازمان‌آب و برق خوزستان اداره امور و سرپرستی فعالیتهای ساختمان طرح سد را عهده‌داربوده‌است .

شرکت ایمپرزیت . جیرولا . سودیجیانی .

پیمانکار عملیات مرحله دوم :

ساختمان سد ـ کارخانه برق ، سرریزها ،محوطه اتصالات و غیره .

شرکت بین‌المللی موریسن نودسن .

پیمان‌کار مرحله اول سد :

ساختمانهای مقدماتی ، تاسیس آب منازل ،حفر تونل انحرافی ، حفر تونل عبور ومرور و غیره .

سایر موسساتی که در اجرای طرح همکاری‌نموده‌اند .

۱ ـ شرکت مهندسی پاسیفیك‌کوست امریکا

۲ ـ شرکت سهامی زیمنس آلمان

۳ ـ شرکت بین‌المللی الکتریکی‌وستینگهاوس امریکا

۴ ـ شرکت هیتاچی ژاپن

۵ ـ شرکت ساویج لیانو ایطالیا

۶ ـ شرکت الکتریکی آلماناسونکا سوئد

۷ ـ شرکت درنیکت‌استریش ایزن داستال‌ورك اطریش

۸ ـ شرکت فلزی سرفام پرتقال

۹ ـ شرکت برون‌بوژی آلمان

۱۰ ـ انستیتوی تکنولوژی جرجیا امریکا

۱۱ ـ الکتروکانسالت ایطالیا

۱۲ ـ فرانکو توسی ایطالیا

۱۳ ـ شرکت الکتریکی باطری‌سازی	امریکا
۱٤ ـ شرکت سادلمی	ایطالیا
۱۵ ـ شرکت السترن‌پاور دوایس	کانادا
۱٦ ـ شرکت سهامی الکتریفیکاسیون	ایطالیا
۱۷ ـ شرکت جنرال الکتریك	امریکا
۱۸ ـ شرکت جنرال الکتریك کانادا	کانادا
۱۹ ـ شرکت امریکائی ماروبنی‌لیدا	امریکا
۲۰ ـ شرکت لوازم خطوط انتقال نیرو	امریکا
۲۱ ـ شرکت داگستر بیرو	اطریش

ـ شادی کارگران ـ

بعداز ظهر یکی از روزهای سوزان و پر گـرد وغبار تابستان سال ۱۳۳۹ کارگران خسته و در عین حال پرشور وشعف گروه شماره ۲ حفاری کار حفـر آخرین ۳ متر تونل عبور و مرور ٦۵۰۰متری‌را در دل سنگهای خارای دیوار تقریبا قائم کناره چپ دره (دز) بپایان رساندند و ازآن‌سر بدرآوردند . بدین مناسبت‌در پایان کار روزانه بساط شادی برپا شد و کاروانهای‌جیپ وکامیون بیش ازهزار نفر ازکارگران ایرانی را از درون تونلی که نقب آن بپایان‌رسیده بود به دشت (دز) برای پذیرائی مختصری برگرداندند .

کار حفر تونل متجاوز از ۱٦ ماه‌تلاش مداوم که اکثرا شب وروز صورت میگرفت بطول انجامید . زیرا در غیر این‌صورت اتمام برنامه فشرده ساختمانی سد در راس موعد مقرر تحقق نمی‌یافت . باساختن این تونل‌راه ارتباطی‌اصلی بین‌جلگه (دز) و کـارخانه برق زیر زمینی برقرارگردید .

این تونل که عرض شش متر و نیم‌وارتفاع آن پنج متر و نیم میباشد در درون صخره‌هائی حفر گردیده که میبایستی خاك‌برداری آن متر بمتر پس از (مته) زنی و استعمال دینامیت انجام پذیرد . سرتاسر این‌تونل ٦۵۰۰ متری هیچگونه پایه و ستون مصنوعی زده نشده وازاین لحاظ طویل‌ترین‌تونل بدون ستون جهان بشمار میرود .

این تونل عبور و مرور دارای‌شیبی مساوی ۸.ر. میباشد تا وسائط نقلیه موتوری بتواند بدون هیچگونه خطری ازآن عبور نمایند . از لحاظ مهندسی برای تثبیت‌این شیب راهی مارپیچ برروی دیواره‌دره در نظر گرفته شده که بالنتیجه مانند راه‌آهن به بحر خزر کـه از دامنه سلسله‌جبال البرز عبور می‌کند چـهار طبقه راه بفواصل مختلف یکی بالای دیگری برقرارگرفته‌اند .

اصول فنی حفاری تونل از لحاظ مهندسی بعلت استحکام و متحدالجنس بودن صخره ها نسبتا ساده ولی صلابت وسختی آنها کار حفر را بی‌اندازه دشوار ساخته بود زیرا کوه بری هرمتری مشقات و خطری بسیار در برداشت .

عملیات حفاری در سه مرحله صورت میگرفت که مدت آن ۱۸ الی ۱۰ ساعت بطول می‌انجامید . در مرحله اول حدود ۷۰ الی ۸۰ سوراخ در درون صخره ها بعمق ۲ر۳ متر زده میشد . در مرحله دوم دینامیت گذاری و عمل انفجار صورت میگرفت و بالاخره مرحله سوم سنگ و خاکهای حاصله ازانفجار که در حدود یك صدمتر مکعب بود جمع‌آوری و از تونل بخارج حمل میکردند . ظرف سه‌ماه آخر حفاری تونل کرده حفاری دیگری از پائین دره بسوی بالا شروع بکار نمود .کارشناسان مربوطه با کوه های حفاری در تماس دائم بودند تا عملیات حفاری که ازدو سوی آغاز شده بود صحیحا در نقطه معینی بهم‌دیگر پیوندند . در تاریخ ۱۰ مرداد۱۳۲۹ دو گروه حفار فقط ۲۰۰ متر از یك دیگر فاصله داشتند و پایان این امر خطیررفته رفته نزدیك میشد . سرانجام روزی درست در نقطه معهود تونل از دو سوی بیك‌دیگر پیوست دو گروه حفار با شور و شعف یك دیگر را در بر گرفتند ، انجام موفقیت‌آمیز این تونل منحصر بفرد گام بلندی بود که در راه ساختمان این سد عظیم برداشته‌شد .

توسعه نیروی برق خوزستان -«هیئت کارشناسان خودرا موظف میداندیك بار دیگر خاطر نشان سازد که سازمان آب وبرق خوزستان نمونه برجسته‌ای است» برای نشان دادن آنچه یك تشکیلات مناسب تحت‌مدیریت صحیح اقتصادی واستدلالی میتواند در کار تامین برق مناطق انجام دهد .....»

«تجربیات سازمان آب و برق خوزستان کمك بزرگی برای‌سازمان برق‌ایران.در انجام وظیفه عظیمی که در کار سازمان» دردادن صنایع برق کشور در سراسر مملکت بعهده خواهد گرفت محسوب میگردد ....»

استخراج از گزارش اخیر هیئت کارشناسان کمیسیون اقتصادی سازمان ملل‌متحد مامور آسیا و خاور دور که پس از مسافرت‌به ایران و مطالعه محلی در کار تامین برق مناطق مختلف کشور تنظیم و منتشر ننموده‌است ...»

در پنج رودخانه عمده خوزستان‌استعداد تولید (۶ر۶)میلیون کیلووات‌انرژی الکتریکی نهفته است واین ثروت سرشار ولایزال دو برابر نیروی ، رودخانه تنی . و چهار برابر نیروی تولید رودخانه سن‌لوران‌محسوب می‌گردد .

تولید نیروی برق بوسیله کارخانه(هیدروالکتریك) سد محمدرضاشاه پهلوی جهت استفاده از قسمتی از نیروی موجودرودخانه های خوزستان محسوب میشود .

بطور کلی نیروی تولیدی از منابع بزرگ‌خوزستان در زمانهای آینده و مواقع مناسب بوسیله شبکه‌هائی که از یك طرف تاکرمانشاه‌واز طرف دیگر تاجراحی و هندیجان ادامه خواهد یافت توزیع‌خواهد شد . واین سیستم‌پهناور به شبکه های الکتریکی دیگر کشور نیز متصل خواهد گردید .

خوزستان سوای منابع آبی دارای‌منابع وسیع تولید انرژی حرارتی با استفاده از گاز طبیعی است ، ازاین منابع‌میتوان بیش‌از سه میلیون کیلووات انرژی الکتریکی تولید نمود ، وباین ترتیب قدرت طبیعی‌موجود در خوزستان برای تولید برق در حدود ده میلیون کیلووات برآورد گردیده‌است .

ترکیب سیستم های تولیدی برق‌آبی و حرارتی استفاده مؤثر تری را نه تاسیسات برق حرارتی و آبی میسر خواهدساخت و جهات اقتصادی عالی‌تری را در کار تولید نیرو فراهم خواهد آورد ، اتصال‌منابع تولید نیرو و مراکز مصرف بوسیله خطوط انرژی‌درجه اعتماد به‌سرویس صحیح‌و دائم را بالا می‌برد و بوسیله پائین آوردن ظرفیت ذخیره مورد لزوم و تنزل جمع حداکثر بار درتمام سیستم الکتریکی‌کمك‌اساسی به‌ارزانتر تمام شدن برق حاصله مینماید واین‌اصولی است که سازمان آب وبرق خوزستان از آنها نیروی میکند .

تشکیلات الکتریکی سازمان آب‌برق خوزستان در آغاز شامل کارخانه هیدرو الکتریکی سد محمدرضاشاه پهلوی میباشدکه قدرت تولید آن ۵۲۰هزار کیلووات بوده واین تولید را باز ۱۳۰ هزار کیلووات آغازمیکند . نیروی حاصله بوسیله حدود ۴۰۰ کیلومتر خطوط انتقال انرژی ۲۳۰۰۰۰ و۱۳۲۰۰۰و۳۳۰۰۰ ولتی‌وهمچنین ۱۷ایستگاه بزرگ و کوچك انتقال یافته روی شبکه های‌الکتریکی‌که در شهرها وقراء منطقه سرویس زیر نظر سازمان ساخته شده و توسعه یافته‌است توزیع میگردد .

حوزه انتقال و توزیع نیروی برق‌در مرحله اول شامل شهرهای دزفول ، اندیمشك، شوش . اهواز ، خرمشهر ، آبادان‌و قراء و قصاب نزدیك این شهرها و همچنین پایگاه هوائی دزفول و تاسیسات کشاورزی‌هفت‌تپه و قراء منطقه آبیاری دزفول بوده و همچنین کلیه صنایع ومصارف آبیاری راکه‌در فواصل موجه فنی واقتصادی مناطق‌مزبور که از ۲۵ کیلومتری شمال دزفول آغاز و تاساحل‌خلیج فارس‌ادامه می‌یابندشامل‌میگردد. وباین طریق سرویس برق از لحاظ تشکیلاتی‌به سه حوزه شمالی ومرکزی و جنوبی تقسیم میشود .

سازمان آب و برق خوزستان به‌منظور ایجاد هسته‌مرکزی دستگاه‌اداره‌کننده تاسیسات عظیم آینده و همچنین تربیت‌متخصصین و کارشناسان ایرانی برای قبول

مسئولیت های مربوطه از چند سال قبل ضمن‌قراردادی با شرکت ملی نفت ایران برق را از تصفیه‌خانه آبادان خریداری ودرشهرهای‌اهواز خرمشهر و مناطق شمالی آبادان و همچنین قراء و صنایع بزرگ و کوچك‌اطراف‌آنها منتقل و بوسیله شبکه های توزیع نیرو که از طرف سازمان آب وبرق خوزستان‌طرح‌و زیر نظارت سازمان ساخته شده به‌مصرف کنندگان مختلف توزیع مینماید . :

سیستم های انتقال و توزیع نیروی‌موجود و همچنین سیستم های تازه‌ای که باراه افتادن کارخانه هیدرو الکتریکی سدمحمد رضاشاه پهلوی بکارآغاز میکند جمعا سیستم عمومی تولید انتقال و توزیع نیروی‌سازمان آب و برق خوزستان را تشکیل میدهند .

اجرای اصول صحیح مدیریت واستانداردهای ومقررات استدلالی واقتصادی که سازمان آب و برق خوزستان در کلیه‌مراحل کارشناسان ایرانی و همچنین دوران تعلیم مصرف کننده‌گان نیرو میتوان نامیدآثار شایسته‌ای بجای گذاشته است که اثری از آنرا درخلاصه‌گزارش‌کارشناسان‌کمیسیون‌اقتصادی سازمان ملل متحد مامور آسیا و خاور دور ملاحظه میفرمایند .

بطور خلاصه میتوان‌گفت که‌اجرای‌اصول و قواعد علمی مدیریت نه تنها هسته مرکزی مؤثر و مفیدی را برای گردانیدن‌دستگاه عظیم آینده بوجودآورده است بلکه ساکنین مختلف خوزستان را نیز به طرزمصرف صحیح نیرو تا میزان شایسته‌ای آشنا ساخته‌است .

سازمان آب وبرق خوزستان خطوط‌الکتریکی را از حدود شهرها عبور داده و آنهارا در دست‌رس مناطق کشاورزی وقرائی‌در فواصل بالغ بر سی کیلومتری شهرها قرار دارند رسانیده است . سازمان آب و برق‌خوزستان پیش پرداخت هائی بصورت دام ویا بلاعوض متقاضیان نیرو را ملغی کرده وهمانطور که مدیریت صحیح اقتضادارد اجازه داده است که استعداد حقیقی مصرف نیروی‌که لزوما ارتباط مستقیم‌با قدرت‌پیش پرداخت های سنگین ندارد خود را نمایان سازد وجامعه مصرف کننده برق از آن برخوردار شود .

بااینکه نرخ برق تحویلی سازمان‌آب‌و برق خوزستان دراین دوران موقت ارزان محسوب نمی‌شده‌است معهذااجرای مدیریت‌صحیح باعث گردید که در فاصله چهار سال تنها در حوزه اهواز تعداد مصرف کنندگان‌برق از ۷۵٫۰۰ به حدود ۲۰٫۰۰۰ ترقی کند و میزان مصرف از ۵،۰۰۰،۰۰۰ کیلووات‌ساعت در سال به ۲۰،۰۰۰،۰۰۰ کیلووات در ساعت در سال افزایش یابد و مصرف متوسط‌سرانه نیرورا دراین حوزه که شامل شهرها و

قراء اطراف آنست به چندبرابر مصرف سرانه‌متوسط سراسر کشور برساند .

باید دانست که تمام جمعیت حوزه‌سرویس برق اهواز و قراء اطراف آن از یك صدو سی هزار نفر متجاوز نیستند بنابراین‌بخوبی میتوان‌پیش بینی‌کرد که توسعه‌نیروی برق با قیمت‌های مناسب وارزانتر برای‌انواع‌مصارف خانگی صنعتی را برای مصرف برق بوجود خواهد آورد .

سازمان آب وبرق خوزستان بوسیله‌عمومیت دادن مصرف نیرو در شهرها و قراء منطقه سرویس خود خدمت شایسته‌ای را دربالا بردن ارزش بلدی و مسکونی شهرها و همچنین قراء و مناطق کشاورزی آغاز کرد وتوفیق پیدا کرده‌است مناطق کشاورزی را برای ساکنین فعلی آن دل‌پذیر تر ساخته وحتی زمینه‌ای برای زندگی درقراء پرجمعیت تر و پر فعالیت‌تر آینده فراهم آورد .

سازمان آب وبرق خوزستان موفق‌شده است که نه تنها جهات فنی واقتصادی توسعه نیروی برق را در قراء حل کند بلکه‌جبهه اجتماعی این موضوع را که نگهداری یك سیستم الکتریکی مدرن در قصاب دورافتاده میباشد نیز حل کرده و موفق گردیده است روابط صحیح واصولی مصرف‌کنندگان‌ده‌نشین را با موسسه برق بخوبی و تفاهم کامل نگهدارد و توسعه دهد ، سازمان این‌موفقیت جالب توجه را نموداری از نتیجه اعمال اصول صحیح مدیریت تاسیسات‌الکتریکی میداند . در نگاه داری و اداره تاسیسات عظیم (۲۳۰۰۰۰ ولتی و ۱۳۲۰۰۰ولتی) سازمان‌آب وبرق‌خوزستان برای‌اولین بار تکنیك کار روی سیمهای برق دار رااجرا میکند و برای تعمیرات عادی حتی تعویض قسمت های از تاسیسات سیستم‌الکتریکی بدون قطع برق کار خود را انجام میدهد . اجرای این تکنیك به منظور بالابردن ارزش و درجه اعتماد به سرویس صحیح است ، کنترل و حفاظت تاسیسات تولید ،انتقال و توزیع نیرو در سراسر منطقه وسیع سرویس برق بوسیله مدرن ترین وسائل‌خودکار صورت میگیرد .

ارتباط بین مراکز ثابت عملیاتی وهمچنین ارتباط بین این مراکز و واحد های متحرك عملیاتی در سراسر منطقه‌عمل سازمان‌که کارخانه هیدرو الکتریك سد محمد رضا شاه پهلوی و کلیه خطوط و ایستگاههای‌انتقال نیرو شبکه های توزیع برق را شامل میشود بوسیله دستگاه های رادیوئی ثابت‌و متحرك و همچنین سیستمهای مخابراتی کاریر که عینا روی سیمهای (۲۳۰۰۰۰ ولتی‌و ۱۳۲۰۰۰ ولتی) برق‌دار عمل میکنندبانجام میرسد .

سیستم های کاریر سوای وظیفه‌مخابراتی وظیفه‌بکار انداختن‌رله های‌حفاظت

راکه نگهبانان بی‌صدای این شبکه وسیع‌علیه هرگونه اتفاق‌جوی وغیر جوی محسوب میشوند بعهده دارند . سازمان آب و برق‌خوزستان در کلیه امور عملیاتی از مقررات ایمنی مخصوص تاسیسات الکتریکی پیروی‌میکند واجرای این مقررات را مصرا در تمام تاسیسات زیر نظر دارد .

درکار حسابداری‌اصول حسابداری‌متحدالشکل مخصوص‌موسسات الکتریکی‌را اجرا مینماید ، مشاغل طبقه بندی شده ومشخصات شاغلین آنها تعیین و بایك دیگر مقایسه گردیده‌اند واین طبقه‌بندی در تمام‌شئون استخدامی‌کارکنان‌تاسیسات الکتریکی رعایت میگردد .

ـ نقش سد محمد رضا شاه پهلوی در توسعه کشاورزی ـ

آبی که در سدمحمد رضا شاه‌پهلوی‌ذخیره میگردد برای آبیاری یکصدو بیست وپنجهزار هکتار واقع در حوزه آبیاری شدتکافو خواهد نمود ولی به منظور فراگرفتن تجربیات کافی و آموزش کشاورزی از نظرروش های نوین کشاورزی و آبیاری در ابتدا بیست هزار هکتار از اراضی جنوب‌شهر دزفول برای اجرای مرحله اول آبیاری انتخاب گردیده تخست ظرف تقریبا سه سال‌عملیات کشاورزی و آزمایش های لازم در این حوزه از لحاظ جنبه های مدیریت و غیره‌منجمله نکات زیر بعمل آید :

۱ ـ تعمیرات اساسی در روش های‌کشاورزی معموله به فعلی و اتخاذ روشهای جدید و بکار بستن اصول فنی آبیاری بجای‌آنچه که از دیر باز معمول بوده .

۲ ـ انعقاد نوعی قراردادهای خاص‌با کشاورزان بابت پرداخت حق‌آبه و خدمات توزیع آب .

۳ ـ کمك بکشاورزان به منظورتغییر نقشه و نوسازی شبکه آنها را آبیاری و زهکش ها و همچنین آماده ساختن زمینی‌برای آبیاری طبق روش های نوین .

٤ ـ کمك به کشاورزان از جمله کارآموزی آنها ضمن برنامه های عملی ، امور ماشین‌آلات کشاورزی . اعطای وام های‌کشاورزی ، کمك های لازم برای باغداری ، اصلاح نژاد دامها ، مبارزه با آفات نباتی وتحقیقات و کار های آزمایشی در مزارع .

از تابستان سال ۱۳٤۲ درحدود یك‌سوم از مزارعی که در طرح آبیاری آزمایشی قرار دارند از شبکه جدید آبیاری سد محمدرضا شاه پهلوی استفاده خواهند کرد وبقیه مزارع طبق برنامه تهیه شده از سال ۱۳٤۳میتوانند از آب تنظیم شده سد در شبکه جدید جاری خواهد شد استفاده نمایند .عملیات عمرانی حوزه آبیاری آزمایشی دز . متضمن اجرای سه برنامه متمایز از یك‌دیگرو در عین حال وابسته بهم میباشد واگر تنها یکی از آنها بمرحله اجرا درآید ودربرنامه‌دیگر بحال خود گذاشته شود تقلیل معتنابهی

در میزان فوائد و عوائد آن برای کشاورزان حاصل خواهد شد ، این سه برنامه عبارت است از :

الف ـ ساختمان راه های عمومی شبکه های آبیاری و زهکشی ، نوسازی شبکه های آبیاری دهات و آماده ساختن زمین برای کشت فاریاب و بالاخره ایجاد مزارع و قطعات آزمایشی .

ب ـ کمك های عملی به کشاورزان به منظور افزایش محصولات کشاورزی و آزمایش های دقیق و مداوم برای تعیین بهترین و مناسب ترین روش ههای کشاورزی و تقسیم و توسعه آنها در کلیه روستاها .

ج ـ انجام خدماتیکه مستقیماً درپیشرفت برنامه عمرانی دخالت دارد مانند دایر ساختن دوره‌های آموزشی ، فرهنگی ،بهداشت و بهسازی و تعاونی .

فعالیت های ساختمانی ـ فعالیت های ساختمانی که اینك در دست اقدام و یاطرح آنها ریخته شده متضمن ساختمان ٥٤ کیلومتر راه اصلی ۲٥ کیلومتر راه فرعی و ۹۷ کیلومتر راه روستائی که قسمت اعظم آن تکمیل گردیده است . علاوه براین ساختمان شبکه آنها را آبیاری متضمن تاسیسات آب برگردان اصلی از رودخانه و کانالهای تقسیم آب شروع گردیده است ، برای این که در آماده ساختن زمین برای برداشت حد اکثر محصول ازوقت استفاده شود کمك های لازم نیز در این زمینه به کشاورزان بعمل آمد تا بتوانند در آینده نزدیك منتهای استفاده را از آب تنظیم شده سد محمد رضا شاه پهلوی بنمایند .

کمك های کشاورزی ـ هم اکنون عملیات آماده ساختن ۲۰۰ هکتار از اراضی حوزه آزمایشی برای تاسیس مزارع نمونه در حال اجرا میباشد . در این مزرعه های نمونه عملیات آزمایشی وسیله کارشناسان کشاورزی باشدت هرچه تمام تر در زمینه روشهای افزایش محصولات مختلف به کشاورزان تعقیب میشود ، بعلاوه تحت برنامه عمران کشاورزی تاکید بعمل خواهد آمد که کشاورزان حوزه آزمایشی هرچه بیشتر و سریع تر روشهای نوین کشاورزی را بکاربندند ، این برنامه شامل آموزشهای ضمن کار نیز خواهد بود تا حتی المقدور تعداد بسیاری از افراد کشاورزان ازآنها برخوردار شوند .

خدمات تولید بکشاورزیرا هسته مرکزی اکیپ راهنمایان روستاها تشکیل خواهند داد که تعلیمات وراهنمائی های لازم را به کشاورزان قراء واقع در منطقه طرح آزمایشی خواهند داد ، ضمنا کارشناسان فنی نیز راهنمایان روستاها و سرپرست های آنها را تحت تعلیم قرار خواهند داد تارموز تولید محصولات دام داری ، باغبانی ،آبیاری و مبارزه با آفات نباتی را فراگیرند . همچنین مامورین فنی دیگر اجرای برنامه سمپاشی ،

سرویس ماشین آلات و تلقیح دام ها راعهده‌دار خواهند گردید . یکی دیگر ازجنبه های تازه این برنامه اعطای وام های کوتاه‌مدت میباشد که مستقیما به کشاورزان داده خواهد شد . نظر باین‌که سازمان آب و برق‌خوزستان بخوبی از وضع کمبود سرمایه کشاورزان مطلع بوده برقراری یك برنامه‌اعطای وام از طرف این سازمان کام بلند دیگری در راه اجرا و تحقق برنامه عمرانی‌میباشد . اعتباراتی که برای این منظور تامین گردیده نه فقط بمصرف اعطای وام های‌کوتاه مدت برای امور تولیدی میرسد بلکه بصورت وام های متوسط مدت برای خریدادوات و ماشین آلات و بصورت دامهای طویل‌المدت جهت کمك به تامین اعتبارات‌لازم برای آماده ساختن زمین‌نوسازی شبکه های آبیاری و عمرانی کلی روستاها داده‌خواهد شد .

برنامه کمك ها به افزایش تولیدات‌کشاورزی دارای جنبه های متعدد میباشدکه حتی قبل از رسیدن آب تنظیم شده‌سد محمدرضا شاه پهلوی تغییرات اساسی و روش‌های کشاورزی معمول به باستانی بسیاری ازکشاورزان داده است ، جنبه های اساسی و موارد استعمال کلی این برنامه عبارت است‌از :

۱ ـ کشت شبدر نوع «پرسیم» ویونجه در مزارع برنج ، معمولا مزارع برنجکاری برای مدت ۱۲ الی ۱۶ ماه بلامصرف گذاشته میشود زیرا این مزارع که معمولا چهار ماه پوشیده از آب بوده است‌بعدا بقدری خشك میشود که شخم آن غیر مقدور میباشد ولی میتوان با پاشیدن تخم‌شبدر و یونجه مخصوص بدون هزینه زیاد و آبیاری جدید تا میزان پنجاه تن در هکتارازاین اراضی علوفه بدست‌آورد که مورد احتیاج دامهای منطقه باشد .

در زمستان امسال و بهار آینده(۱۲۰۰) هکتار یا تقریبا یك سوم مساحت برنجکاری طرح آزمایشی که بدین طریق بذرپاشی شده علوفه بسیار مغذی برای دامهای ناحیه تولید خواهد نمود که با استفاده ازآن‌خطر قحط علوفه دامها مرتفع خواهد شد .

۲ـ تقریبا (۶۵۰)هکتار زمین بوسیله‌ادوات میکانیکی برگردان و کوت بندی و حاشیه‌بندی و بذرکاری شده و نوع بذراصلاح شده گندم برای نمایش امکان وعملی بودن و فوائد کشاورزی مکانیزه در اراضی‌فاریاب در آنها کاشته شده‌است .

۳ ـ در پیش ازسه هزار هکتارگندم‌جوتحت شرایط کشت‌کاری عادی وطی‌برنامه تهیه شده‌کود شیمیائی ازته وفسفاته استعمال‌گردیده است ، پنجاه در صد هزینه تهیه‌کود شیمیائی ازطرف سازمان آب وبرق خوزستان‌کمك شده و پنجاه در صد تحت برنامه‌اعطای وام بکشاورزان تامین گردیده است .

٤ ـ آب وهوای ملایم زمستانی جلگه خوزستان‌برای‌پرورش‌میوه وسبزیجات

مورد لزوم تمامی کشور بسیارمناسب میباشدمیتوان این قبیل محصولات را بخوبی در بازار ها بفروش رسانید ، بنا براین در یکصدهکتار زمین از طرف کشاورزان و با کمك راهنمایان روستاها انواع سبزیجات تحت‌کشت در آینده است .

۵ - برنامه‌ای برای تلقیح دامهاو مبارزه با انگل های داخلی آنها بموقع‌اجرا گذارده شده است ضمنا اقدامات نسبتامحدودی نیز در زمینه اصلاح بذر غلات ، اصلاح نژاد طیور خانگی مرغ کاری ونظایراینها معمول گردیده است . در تابستان گذشته گام بلندی برای توزیع ذرت خوشه‌و «پودان‌کراس» که منبع مغذی‌بسیار خوبی برای تعلیف دامهای روستاهای این حوزه‌بشمار میرود برداشته شد . اصلاح که در وضع تهیه بستر بذر و نحوه آبیاری مزارع‌کنجد کاری صورت گرفته میزان محصول آنها را تا چهار برابر افزایش داده‌است ، برای‌اینکه حد اکثر صرفه جوئی و ثمر بخشی از بکار بردن ماشین آلات کشاورزی مورداستعمال حوزه آبیاری بعمل آید سازمانی به منظور استفاده و تعمیر و نگهداری ماشین‌آلات کشاورزی‌دایر گردیده که هم درمزارع نمونه و هم در سایر قسمت ها بکار برده‌شود .

بهداشت و بهسازی - اولین وظیفه‌و هدف برنامه بهداشت و بهسازی دایرنمودن تاسیسات لازم جهت بهبود وضع بهداشت‌و سلامت کشاورزان میباشد ، بین سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۳۹ درمانگاه سیاری که از طرف‌موسسه عمران خوزستان دایر شده بود یك رشته بررسیهائی در زمینه امور بهداشتی ،اجتماعی . اقتصادی و تغذیه چندین ناحیه خوزستان . دشت میشان وشائورم بعمل آمددر سال ۱۳۴۰ نیز در حوزه آزمایشی آبیاری بررسیهای دقیقی در کلیه ۵۷ قریه صورت‌گرفت ، آمارهای لازم از تعداد نفوس این دهکده تهیه‌شد و بیش از۹۸.ر. از سکنه این‌مورد معاینات‌طبی قرارگرفتند بعلاوه ازلحاظ بیماریهای بومی از قبیل بیل‌هارزیا . سیفلیس‌مالاریا ، تیفوئید ، وامراز جلدی مانند سالك و نظایر آن قرار گرفتند ، و نیز بررسیهای‌جداگانه‌ای ازوضع‌بهداشت منازل وتسهیلات اجتماعی مانند مدارس ، حمامها و نظایر اینهاصورت گرفت ، ضمنا تحقیقاتی نیز پیرامون وضع تغذیه مردم این نواحی بعمل آمد تا بااستفاده از آن ملاك و معیاری برای بهبود وضع تغذیه آنها هنگامی که میزان تولیدات‌کشاورزی افزایش می‌یابد در دست باشد .

مرحله دوم ، برنامه بهداشت عمومی‌که بموقع اجرا در خواهد آمد شامل دایر کردن سرویسهای‌بهداری‌برای مردم‌وآموزش‌های مقدماتی در طرز بکار بردن روشهای ساده بهداشتی وبهسازی واصلاح وضع‌محیط‌کار و زندگی در ده واطراف آن میباشد .

ضمنا در حال حاضر نیز یك‌اکیپ‌سیار از طرف سازمان آب و برق خوزستان برای تشخیص بیماریهاو جلوگیری ازامراض‌قابل انتقال تشکیل گردیده است . برنامه

بهسازی مبتنی است براز بین بردن خطرات ناشیه از مراکز مولد و بیماری مانند آبهای راکد، چاههای مستراح و نقاط مولد (حلزون) بیل‌هارزیا ، وپشه مالاریا که در مجاورت هر یك ازدهات یافت میشود ، ضمنا برای ساختن حمام و طویله واصلاح وضع آب آشامیدنی و بطور کلی تنظیف دهات و منازل سرتاسرحوزه آزمایشی اقدامات لازم صورت خواهد گرفت .

پس از گذشت تقریبا هفتصد سال دوباره کشت نیشکر آغاز میگردد .

«من از طریق اهواز در امتداد رودخانه مسروقان (کارون) مسافرت کرده‌ام .... از آبهای این رودخانه حتی یك قطره هم بهدر نمیرود و تمام آن برای شرب نخیلات و مزارع غلات و نیشکر استفاده میشود ....در تمام این حوزه محلی نیست که نیشکر در آن کشت نمی‌شود . » از استخری مورخ قرن هشتم هجری .

پس از گذشت تقریبا هفتصد سال کشت نیشکر در خوزستان در هفت تپه در مزارعی بوسعت ده هزار هکتار از نو آغازشده است ، در حال حاضر تقریبا سه هزار هکتار زمین تحت کشت نیشکر میباشد ،قلمه‌هائی که برای کشت در خوزستان استعمال شده از بین بیش از یکصد نوع قلمه در محل مورد آزمایش دقیق قرار گرفت باشاعه و کشت آنها مبادرت شد .

سال گذشته اولین محصول مزارع مرکب از ۱۲۰۰۰ تن شکر سفید مرغوب که از ۲۲۰۰ هکتار بعمل آمده ببازار عرضه گردید.

این مقدار تولید برای اولین سال بهره‌برداری از کارخانه نیشکر هفت‌تپه بازده رضایت بخش بشمار میرفت زیرا آغاز کار تابامشکلات فراوانی از قبیل عدم آشنائی کارگران باطرز کار ماشین آلات مدرن وانجام کارهای جدید توام بوده این مشکلات تا بدست آوردن تجربیات بیشتر بتدریج برطرف شده وامیدمیرود باتوسعه مزارع نیشکر میزان تولید در سالهای آینده به سی هزارتن در سال برسد .

مزارع نیشکر بقطعات تقریبا یکصدهکتاری تقسیم‌بندی و بدقتی تسطیح شده که کارگران محلی میتوانند بآسانی آبرا درکوت‌های ۱۵۰ متری توزیع نمایند . گواین که عملیات اکثرا بطور مکانیزه صورت‌میگیردمعهذا برای بریدن نی‌ها احتیاج بکارگر میباشد . این کار ظرف دوسال گذشته ازطریق بکار گماردن کارگران حوزه اطراف مزارع نیشکر عملی شد ولی درعین حال درونمودن نی‌شکر مستلزم استفاده از تکنیك خاصی است که برای کارگران محلی تازه‌میباشد . معهذا این کارگران بخوبی نشان دادند که میتوانند هنوز کار را فرا گیرند وبه نحو احسن آنرا بکار بندند . ضمنا برای پرکارترین آنها جوائز نیز در نظر گرفته شده که بیشتر مشوق آنها باشد ـ بعلاوه برای

عملیات‌مختلف کارخانه وتصدی ماشین‌آلات‌وانجام تعمیرات وامور آبیاری ونظایر این‌ها هفت صد نفر کارگر دیگر نیاز خواهد بود،برای تامین مسکن دائمی این عده کارگر ساختمان های لازم پیش بینی شده است که‌قسمتی از آن تکمیل و مورد استفاده قرار گرفته است . این منازل که طبق اصول‌بهداشتی ساخته میشود برای تامین مسکن هفتصد کارگر و عائله آنها که جمعا درحدود۲۵۰۰ نفر خواهند شد در نظر گرفته شده است، آب تصفیه‌شده ، آموزشگاه ،تاسیسات‌برق . شبکه فاضل آب . فروشگاه ، مسجد، سرویس بهداری ، زمین ورزشی برای اطفال‌از جمله تاسیساتی که مورد استفاده کارگران خواهد گرفت .

ضمنا به منظور انجام برنامه های‌آزمایشی و تجربه و مبارزه با آفات نباتی و بیماریهای احتمالی نیشکر و تکثیر انواع‌نیشکر هائی که قدرت رشد و میزان قند آنها بیش ازانواع‌دیگر خواهدبود یك‌آزمایشگاه‌تحقیقاتی‌در محوطه‌کشت نیشکر دایر گردیده است طرح نیشکر جنبه لایتجزای برنامه‌عمران کلی ناحیه خوزستان بشمار میرودیعنی جز ، ۱۴۵۰۰۰ هکتاریست که با استفاده* ازسدمحمد رضاشاه پهلوی‌میتوان آنرا آبیاری نمود . اکنون آب لازم برای حوزه کشت‌نیشکر بوسیله تلمبه از رودخانه دزآب مورد احتیاج مزارع تامین خواهد شد . همچنین‌در حال حاضر نیروی برق مورد نیاز کارخانه ومزارع بوسیله‌مولدهای دیزلی تامین‌میگرددولی درآینده از شبکه برق سد محمد رضا شاه پهلوی استفاده خواهد شد .

این بود گزارش منتشره در روزافتتاح که عینا برای خوانندگان عزیز خاصه جوانان ذکر کردیم تا یکی‌از خدمات برجسته‌محمد رضاشاه پهلوی نسبت بملت و مملکت روشن شده باشد برجوانان حال و آینده‌لازم است‌بدقت بخوانند وبطور دست جمعی هم ممکن است مسافرت نموده از نزدیك هم‌مشاهده نمایند .

در این جا بی‌مناسبت ندیدیم که ازنقطه نظر تغییر نام رعیت بدهقانی قسمتی از کتاب تولستوی که مربوط زندگانی خوداوست از آغاز کار تاوارد شدن بسلك‌دهقانان بشرح ذیل درج نمائیم .

در سرزمین «لوز» مردی زندگی‌میکرد که از خدا میترسید ، این مرد ثروت فراوان داشت و خدمت کاران فراوانی برای‌او کار میکردند و شخصیت هیچیك از بزرگان مشرق زمین بپایه او نمیرسید .

سرگذشت حضرت ایوب که ازثروت‌و سعادت برخوردار بود این طور آغاز شدکه تاروزی که خداوند اورا بمرض علاج‌ناپذیردچار کرد تا از خواب غفلت بیدار شود و خود را بشناسد . زندگانی «تولستوی» نیزبهمین ترتیب شروع میگردد زیرا او نیز مرد

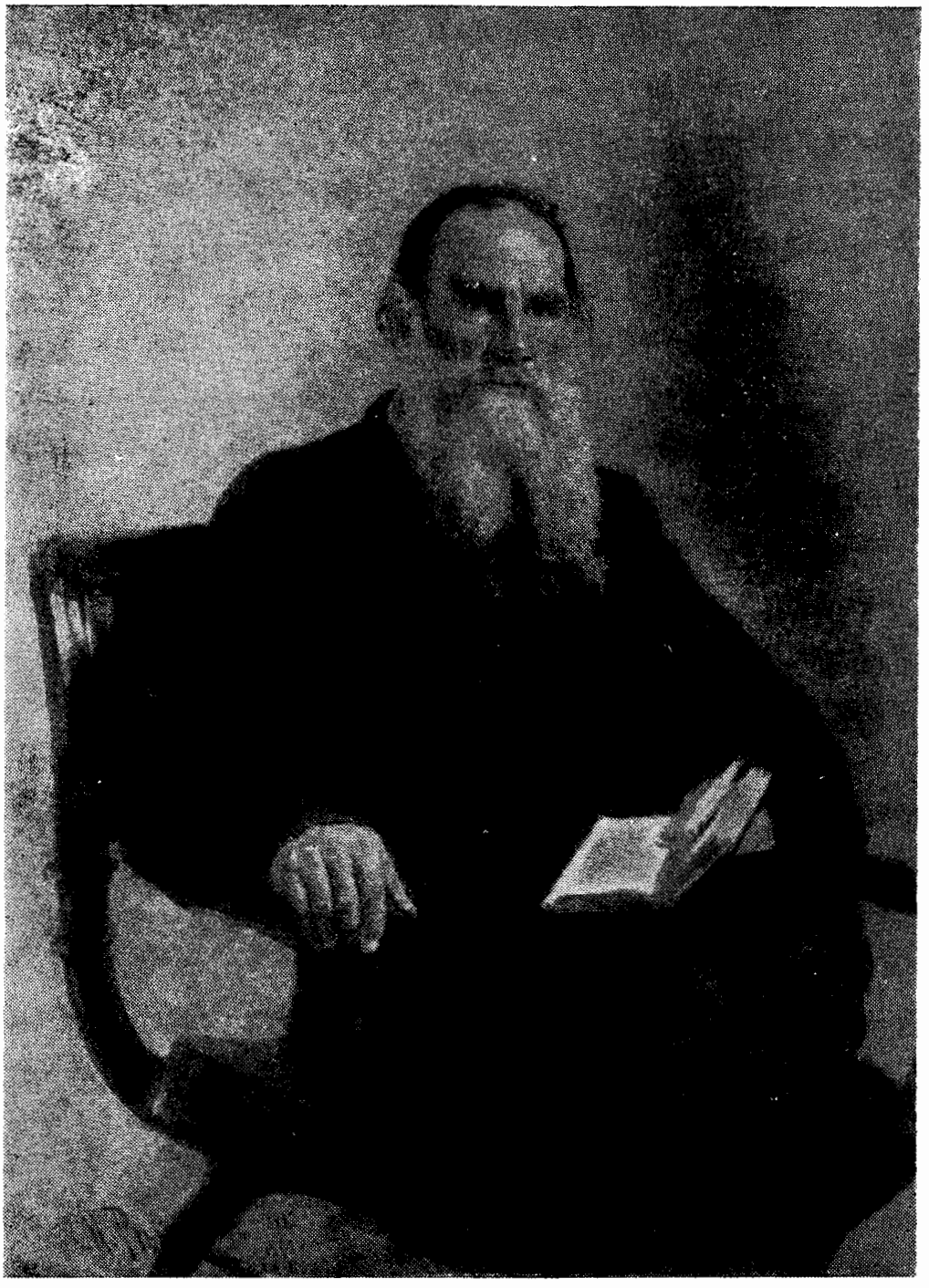

تولستوی نویسندهٔ بزرگ روس

ثروتمند خوشبختی‌بود که‌ناگهان کاخ‌سعادت‌او واژگون گردید ، کسی که یك روز تهور آمیزترین عبارت را در نامه ای نوشت ، «من کاملا خوش‌بخت هستم» ناگهان‌چنان بدبخت شد که از همه نفرت داشت . از همسر خودبیزار بود . نمی‌خواست اطفال‌خودرا به‌بیند. شبها از فرط بی‌خوابی مانند دیوانه ها دراطاقش راه میرفت ، ویك شب تفنگ خود را

در صندوق گذاشت و درش را قفل کرد که‌مبادا خودکشی کند .

رب‌النوع نبوغ بجای اینکه کاخ‌راجهت سکونت خود انتخاب کند ، کلبه‌دهقان روسی یعنی قیافه‌این مردرا برای‌خود انتخاب‌کرد . تولستوی ، از حیث سرو صورت هیچ فرقی با افراد عادی‌روسیه نداشت ، بطوریکه‌وقتی سوار درشکه و کنار سورچی خود می‌نشست کسی نمیتوانست تشخیص بدهدکدام یك از این دو نفر سورچی و کدام یك مخدوم میباشد . وقتی در میان دهقانان‌ظاهرمیشد هیچ تفاوتی با آنها نداشت . کسانیکه از راه های دور بقصد دیدار او می‌آمدندخیلی دقت میکردند کفش و لباس آنهاخیلی پاکیزه باشد تا خودرا شایسته رو برو شدن‌با مرد بزرگی مثل او نشان بدهند ، ناگهان در باز میشد و یك‌مرد روستائی خندان بطرف‌آنها می‌آمد و دست خودرا بسوی آنان دراز میکرد ! تنها تفاوتی که با دهقانان داشت .برق چشمان اوبود تمام کسانیکه«تولستوی» را دیده بودند میگویند وقتی چشم او بچشم‌ما می‌افتاد بزمین میخ‌کوب میشدیم و نمی‌نوانستیم از جای خود تکان بخوریم .

«تولستوی» با این چشمان نافذ ،پستی و بلندیهای زندگی را دیده و همه را باقدرتی‌که مخصوص خوداوست چنان‌وصف‌نموده که نظیر ندارد . این مرد هنرمند برای صفات سوری و معنوی افراد و اشیاء بقدری‌چیره دست است و مهارت دارد کد حدی برای آن نمیتوان قائل شد و شگفت‌این‌است‌که توصیف های او در کمال سادگی است و هیچ پیرایه‌ای ندارد .

در کتابهای این نویسنده بزرگ‌اثری از شادی ونشاط دیده‌نمیشود . صفحات کتاب «تولستوی»مانند منظره ای از اواخرپائیز است ، همانطور که پائیز جز از فصل زمستان و سوگواری طبیعت میدهد . ازکتابهای نویسنده روسی هم دایم بوی مرگ بمشام میرسد . علتش هم این است که این‌نصف از عمر خودرا در مبارزه با فکر مرگ گذرانده ، «تولستوی» مردی ثروت ونیرومند بود و گرفتار بیماری نشد ، اما نیمه شبی بخاطرش آمد که در کمین زندگی چیزوحشت آوری بنام (مرگ) نشسته و خواه و ناخواه نیرو و ثروت و تمام آنچه را که‌به «هستی» تعلق دارد در کام فرو می‌رود ، این اندیشه در مغز نویسنده اثر عمیقی نمودولی این مردبزرگ بجای‌اینکه هراس ونومید گردد برای مبارزه با فکر مرگ کمر بست وتا دم آخراز پای ننشست، باوجود این‌میتوان گفت که این اندیشه کار خود را گرد و«تولستوی» که تا آن موقع منکر خدا بود ناگهان بخدای روی نمود و دم بدم از اواستمداد میکند و با فروتنی از او میخواهد که چراغ ایمان را در قلب او روشن سازد ،اما در مدت سه سال که در آستانه کلیسا زانو زده و با تضرع میخواست که نور ایمان‌را در دل او افکند ، بمقصود نرسید وعاقبت

ناچار از کلیسا کناره گیری نمود و یك سربسراغ حکما و فلاسفه رفت تا شاید دردیرا که کشیشان نتوانستند علاج کنند بدست‌ایشان شفا یابد . ولی بزودی ازاین ها هم مایوس شد و کتابهای آنهارا که در جلوچشم‌خود گشوده بود برهم گذاشت و متحیر بود که بکجا رود و دوای درد خود را از کی‌مطالبه‌کند ؟ ناگهان‌فکری مانند برق‌بخاطرش آمد که در دنیا هیچ طبقه مانند دهقانان به‌آرامش خاطر زندگی نمی‌کنند ، شاید اینها را آرامش خاطر زندگی نمی‌کنند ، شاید اینهااز اسرار خلقت چیزی میدانند که دیگران‌از آن غفلت دارند بنا براین باید وسیله تسلی‌خاطر خود را از آنها بخواهد .

یك روز «تولستوی» ثروتمند ومالك زمین‌های وسیع زندگی اشرافی خودرا رهاکرده داخل جمعیت‌های دهقانان گردید،لباس آنها را پوشید ، مثل آنها علف‌هارادرو میکرد ، شیرگاوها را میدوشید ، و کوزه‌سفالین را از آب پرکرده بخانه خویش میآورد ، خلاصه «تولستوی» اشراف منش‌یك دهقان به تمام معنی ساده و عادی شد .

«تولستوی» اشراف‌زاده نه تنها به‌اشرافیت پشت‌پا زد بلکه اساس آنرادرکشور پهناور روسیه سرنگون‌ساخت بجرئت‌میتوان‌گفت صدی هشتاد موفقیت‌کمونیست‌ها در روسیه براثر قلم این اشراف‌زاده بود، واگرقلم او نبودکمونیست‌های روسیه بافداکردن ملیونها نفوس هم نمیتوانستند شاهدموفقیت‌درآغوش بگیرند ، این مرد بانوك قلم‌کاخ استبداد تزارها را ویران ساخت و زمینه‌نشونمای‌کمونیزم رادرکشور روسیه فراهم کرد که اینك تقریبا نصف دنیا پیرو دارد .

ولی در آغاز بااین نتیجه مخالف‌بود .که درخلال نوشته‌های خودبصراحت‌از آن انتقاد میکرد ، در یکی از مقالات خودچنین نوشت : «تنهاکسیکه بخوبی فهمیدکه اساس و شالوده جامعه فعلی روسیه عدم‌مساوات بنا شده و باید این اساس را تغییر داد و جامعه نوینی بوجود آوردکمونیست‌هاهستند ولی‌کمونیست‌هاهم که میخواهندنوع بشر را خوشبخت‌کنند و جامعه جدیدی‌بوجود آورند که مساوات کامل در آن حکمفرما باشد بنوبه خود باسلاح خطرناك‌و مرگ‌آور رقیب خویش مسلح شده‌اند . و آنها هم میخواهند بوسیله اعمال زور وخشونت مرام خود را پیش ببرند ، آنها نیز میخواهند غریزه فطری خون‌ریزی خود رادر لفافه اشاعه مرام‌کمونیزم تسکین بدهند. ولی غافل از این هستند که ریشه بدبختی‌نوع بشرکه اعمال زور و خشونت میباشد باقی میماند و از همه بالاتر میتوان گفت‌نوع بشر درکشوری‌که‌دارای‌رژیم‌کمونیستی باشد بدبخت‌تر میشود زیرا دراین‌کشوراعمال‌زور و خشونت برای از میان برداشتن طبقه مالك و سرمایه‌دار مشروع و قانونی شده ودیگر جامعه این‌قدرهم وسیله تسلی خاطر نداردکه بتواند بگویدکه‌زورگوئی‌وخشونت‌ازلحاظ اخلاقی قابل نکوهش است .

بالاخره «تولستوی» که رسالت‌خودرا بالاتر از آنچه تصور شود انجام داده بود ، یك روز صبح زود از خواب بیدار شددفاتر خاطرات خودرا با مختصری غذا در درشکه گذاشت ، پالتو کهنه خودرا پوشید،کاسکت مندرس خودرا برسر گذاشت ، کفش‌های زخیم را بپاکرده بطرف راه‌آهن‌و از آنجا آخرین کاغذش را باین عبارت بعنوان همسرش نوشت : «کاریکه من‌میکنم‌کاری است‌که تمام سالخوردگان‌که بسن من میرسند میکنند : من زندگی مادی را رهامیکنم‌که بتوانم در عزلت و سکونت‌زندگی کنم» ....

گفتار و زندگانی «تولستوی »تاآخرین مرحله برای طبقات ، سرمایه‌دار ، مالك ، دهقان ،کمونیست‌ها ، خاصه‌جوانان‌درس عبرت ودرعین‌حال دستور جامع‌برای جوانان است‌که در هرمشکلی استقامت‌بخرج‌داده و آن مشکل را برطرف و راه را برای خود صاف و شوسه نمایند نه اینکه تنهاخودکشی را انتخاب نمایند ! .

محیرالعقول . دیوانه‌ای‌که دنیای نامرئی را به نظر بشری رسانید :

در دویست و پنجاه وشش‌سال قبل‌از این سکنه یکی از خیابان‌های شهری کوچك در کشور (هلاند) که از یك دیوانه‌به‌تنگ آمده بودند نامه‌ای بشهردارنوشتند و ازوی درخواست کردند که آنها را ازشردیوانه مزبور آسوده کند .

زیرا مرد دیوانه خیلی سکنه آن‌خیابان راکه محل سکونت وی بود اذیت میکرد . او بمحض اینکه یك نفر را میدیدبطرفش میدوید و ذره‌بینی از جیب خود بیرون میآورد مقابل بینی او میگذاشت که‌آب بینی اورا تماشا کند ، یااینکه ذره‌بین‌را روی گوش وی می‌نهاد که ببیند چرك‌گوش‌او چگونه است ، از همه بدتر این‌که دهان مردم را می‌گشود و ذره‌بین راروی‌دندانهای‌آنها می‌نهاد و میگفت آقای فلان ، شما در وسط دندانهای خود یك باغ‌وحش دارید .

سکنه آن خیابان از این جهت بشهردار شکایت کردند که مرد دیوانه سرایدار شهرداری بود و تصور می‌کردند که شهرداراو را تنبیه خواهد کرد ، شهردار مرد دیوانه راکه بنام (لوون‌هوك) خوانده میشد احضارنمود و شکوائیه مردم را باو نشان دادوگفت اگر باین حرکات دیوانه‌وار ادامه بدهید ازخدمت در شهرداری معاف خواهید شدومن طبق اختیاراتی‌که دارم شمارا نیز از این شهرتبعید خواهم کرد .

ولی (لوون‌هوك) نمی‌توانست‌دست‌ازجنون خود بردارد و لذا شهردار تهدید خودرا بموقع اجراء گذارد و آن مرد بیکارگردید ، اما یك چیز بدادش رسید واین‌بود که می‌توانست ذره‌بین بسازد و از آن پس‌درخانه خود بایك‌کوره ساده ذره‌بین‌میساخت و میفروخت و لقمه نانی بدست می‌آورد وامرار معاش میکرد ،

سالها (لوون‌هوك) باین جنون‌ادامه‌داد و مضحکه کودکان و بزرگان شد ،وقتی که از او می‌پرسیدند برای‌چه بوسیله‌ذره‌بین‌آب بینی و کثافات‌گوش و وسط دندانهای مردم را معاینه میکند ، می‌گفت‌که من دنیای‌تازه‌ای در این نقاط می‌بینم ، و جانورانی مشاهده می‌نمایم کـه قبل ازمـن هیچکس‌نمیدانست ، اومی‌گفت که فقط آب باران جانور ندارد و از آب باران‌که بگذرید درهر قطره از همین آب‌که ما می‌نوشیم آنقدر جانور هست‌که در تمام مزارع هلاندباندازه‌آنها گاو یافت نمیشود .

یك روز دانشمنـدی بملاقات مرددیوانه آمد و ذره‌بین را از دستش گرفت و روی یك قطره آب نهاد و باشگفت دیدکه‌مرد مجنون راست میگویـد و درون آب جانورانی عجیب مشغول شناوری هستند وبعضی از آنها مثل این‌که پرواز می‌کنند، بعد مرد دیوانه مقداری از موادیـــرا کـه لای‌دندانهای دانشمند بود خراشیده درون‌ظرفی نهاد و ذره‌بین خودرا روی آن گذاشت وباوگفت حالا ملاحظه کنید .

وقتی آن دانشمند جانورانی را که‌لای دندان او بود دید از فرط وحشت‌فریادی زد و (لوون‌هوك) گفت دیدید که‌من راست‌می‌گفتم و هریك از ما در دهان خود باغ وحشی داریم که شماره جـانوران آن ازحیوانات تمام باغ وحش‌های جهان بیشتر است .

دانشمندمزبور نامه‌ای به مجمع‌علمی‌انگلستان واقع در لندن نوشت و مشاهدات خود را ذکر کرد ، علمای مجمع‌مزبور گفتندچنین چیزی قابل قبول نیست .

(لوون‌هوك) باسواد بود وباتشویق‌های دانشمند هلاندی خود نامه‌ای بـدین مضمون برای مجمع علمی انگلستان نوشت(دربین آبهائی‌که من تاکنون دیده‌ام فقط دو آب است‌که جانور ندارد ، یکی آب باران‌ودیگری گلاب و یاآب‌مقطر ، ولی حتی آب باران و گلاب بعداز اینکه چند روزدرمکانی‌ماند دارای این جانوران میشود ، من مدتی فکر کردم که این جانوران از کجا در آب‌پدیدار می‌گردند و برای آزمایش چندشیشه را پراز آب باران و آب مقطر نمودم ودرب‌بعضی از شیشه‌ها را بستم و برعکس از بستن درب بعضی از شیشه‌ها خودداری کردم ،بعد از چند روز که بسراغ آنها رفتم دیـدم شیشه‌هائی‌که درب آنها بسته بود جانورنداردولی شیشه سرباز دارای جانور شده است . وچون یك طبقه غبار نازك روی آب باران‌وآب مقطر وجود داشت من یقین حاصل‌کردم که جانوران مزبور بوسیله غبارکه آنهم‌مطیع‌وزش باد و تموجات هوا میباشد وارد آب شده‌اند .

اکتشاف این مرد مالیخولیائی بعدازآنی که مدتی‌موردتردید دانشمندان‌بودعاقبت مورد تصدیق آنها قرارگرفت و آنها مجبورشدند قبول نمایند ، درآبی‌که می‌آشامیم و

غذائی‌که میخوریم آنقدر جانور وجوددارد‌که هرگاه مجموع جانوران‌که ما دریك روز می‌بینیم بیشمارند خیلی از شماره افرادبشردر سراسر کره خاك افزون‌ترند .

این خبـر مردم آن زمان بالاخص‌طبقه منورالفکر را قرین بهت و وحشت‌کرد، چون دریافتندکه دنیائی که ما می‌بینیم و به‌نظرمان نمی‌رسد بقدری مملو از جانوران گوناگون میباشد که جن‌ها و شیاطین درقبال آنها ناچیز است ، وآنچه مردم‌رابیشتر دچار وحشت میکرد این‌که فهمیدندکه روزوشب این جانوران وارد بدن ما میشوند و ما با هر جرعه آب میلیونها بلکه میلیاردها ازاین جانوران را فرو میدهیم .

بعد این فکر پیدا شد که چرا آب‌باران وآب مقطر فاقد این‌جانوران می‌باشند، ودریافتند که وقتی آب بخار میشود یعنی‌براثرحرارت تبخیر میگردد همه جانوران از بین میروند ، و هرگاه آب بخار بصورت‌آب باران و آب مقطر درآید فاقد جانور میباشد .

هنوزکسی نمی‌دانست‌که‌این‌جانوران‌مسئول همه امراض ماهستند وتمام‌بیماریهای عفونی بوسیله آنها بوجود می‌آید ، معهذاکشف این جانوران دنیای جدیدیرا بنظرنوع بشر رسانید که تاآنروز تصور وجود آنـرانمی‌کردند ، وقتی مجمع علمـی انگلستان نامه‌ای مبنی بر تقدیر بـرای (لوون‌هوك)نوشت شهرداری شهر (وسفت) در هلاند از کرده خود پشیمان شد و شغل سرایـداری(لوون‌هوك) را بوی برگردانید و همت خلل ناپذیر و پشت‌کار (لوون‌هوك) برای کشف‌جانوران جدید افزون گردید .

تمام اطلاعاتی‌که ما امروز راجع به‌میکروبها و باکتریها (که آنهاهم میکروب هستند) داریم همه براثر آن مرد مالیخولیائی‌است‌که علی‌رغم تمسخر و تحقیر و شکـایت مردم دست از مطالعه برنداشت .

اگر پاستور درقرن‌نوزدهم میلادی‌موفق گردید که اثر میکروب را در وجودما کشف نماید و راه مبارزه بامیکروب‌رابدست‌بیاورد برای این بود که یك قرن ونیم‌قبل‌از او (لوون‌هوك) دیوانه خودمیکروب‌راکشف‌کرد ، پاره‌ای تصور میکنندکه پاستور ، کاشف میکروب است درصورتی که چنین‌نیست و او طرز فعالیت میکروب را در بدن ما و جانوران کشف نمود ، و (لوون‌هوك)دیوانه باکشف‌جانوران ذره‌بینی ومیکروب‌ها سبب شدکه در اعصار بعد جان میلیونهابلکه‌صدها میلیون از ابناء بشر از خطرمرگ‌نجات یابنـد .

امروز در شهر ولفت . در هلانـدمجسمه لوون‌هوك ، بنظر میرسد ، و پـای مجسمه این عبارت خوانده میشود (مردیکه‌دنیای نامرئی را بنظر ما رسانید و جاده را برای مبارزه بامیکروب‌ها افتتاح کرد) وجادارد که نام این مرد بزرگ مانندسایربزرگان

علم در ردیف خدمتگذاران نوع بشر ثبت گردد .

دستور پیغمبر اسلام درحفظ دندان.

حضرت محمد ص در احکام ودستورات خود نسبت به بهداشت و حفظ بدن جسمانی چه در قرآن و چه در احادیث وگفتار خود احکام و دستوراتی داده و تاکید کرده است که انسان بآنها عمل نماید تاهمیشه سلامت و بیمار نشود .

یکی از آنها شست وشوی دندانها و مراقبت درهرحال است ، حتی تاکید و مستحب دانسته که در بین دو نماز دندانها رامسواك نمائید . چون در صحرای مکه یك نوع ریشه گیاهی است که مانند ریشه گون کوهستانهای ایران است که در پاك کردن دندانها و بعلاوه لثه دندان را محکم مینمایدو سابقا یکی از سوقاتیهای زائرین خانه خدا آوردن آن ریشه برای خود و بستگان ودوستان بوده است .

دستور ـ صبح قبل از وضو برای ادای فریضه دندانها را بانمك سائیده نرم بشویند ، بعد از خوردن صبحانه بازهم بانمك شسته شود ، قبل از غذای ظهر و بعدازغذای ظهر بانمك بشویند ، قبل از غذای شام وبعداز غذا بانمك بشویند ، در موقع خوابیدن و رفتن در بستر خواب نیز بانمك دندانها رابشویند ، خوب دقت نمائید باانجام چنین دستوری آیا ممکن است مطابق کشف(لوون هوك) دیوانه شما دیگر جانور یا میکروبی در دهان و بین دندانها لانه ومنزل برای خود ذخیره نمایند ، ابدا .

ولی بدبختانه بعداز (۱۳۰۰) سال(لوون هوك) یا پاستور اعلام کشف میکروب مینمایند و عالم بشریت را به مخاطرات آن آگاه میسازند ، تمام احکام ودستورات اسلام برای حفظ بدن و استحکام روابط بین فردفرد و اجتماع بشر تمام بشر دنیا است و اختصاصی بیك قوم و ملتی ندارد ، چنانچه دقت در حفظ الصحه اخیر در بین ملل مترقی امروزه دنیا در امور بهداشت بشود همانا ازاحکام قرآن و سایر دستورات پیغمبر گرفته شده و بما و سایرین پس میدهند و مخصوصاما ایرانیها تصور میکنیم این ابتکار و کشف خود آنها ، خیر بلکه آشکار کردن و ظاهرنمودن نوع میکروبها بااسباب و وسائل امروزه است که موفق شده و میشوند .

یکی از دستورات پیغمبر ص که درقرآن بسیار ذکر و تاکید شده مسئله تعاون است ، که ما اینك تاآنجاکه توانائی وبرنامه نویسندگی کتاب ما اجازه دهد ذیلا برای خوانندگان عزیز ذکر مینمائیم .

تعاون در اسلام ـ تعاون یعنی همکاری و مساعدت افراد بایك دیگرازنظر مشکلات و بدبختیها و خطرات اجتماعی ،یعنی خطراتیکه از حیطه اقتدار واراده افراد خارج بوده و باکمك یکدیگر و مساعدت اجتماع باید برآنها فائق آمد .

فکر تعاون از قدیم دربین بشربوسیله تعلیمات مذهبی و اخلاقی که نوع دوستی در بشر تشویق گردیده و تعلیمات‌مذهبی کمك بافراد درمانده و فقیر و غیر قادر برفع احتیاجات خودرا توصیه‌کرده‌است.اسلام توجه خاصی باین نوع اقدامات و کمك‌ها داشتند و تصور مختلف توانگران‌را موظف به نگاهداری حیات افراد از گرسنگی ، مرض ، سرما وگرما (حفظ نفس‌محترمه) نموده و آنها را در مقابل بهداشت و مسکن و زندگانی روزانه افراد بی‌بضاعت‌مسئول میداند .

بعلاوه در اسلام راه‌های بسیاری‌برای مصرف ثروت نشان داده شد تا خود بخود از روی رضا و رغبت ثروت توانگران‌صرف مصارفی بشود که مورد استفاده فقرا و ناتوانان و محتاجان واقع گردد وآن راه‌هاعبارت از .

وقف کردن .

صدقه دادن .

هبسه کردن .

قرض‌الحسنه دادن .

تعیین ثلث برای بعداز مرگ وامثال‌آنها .

و نیز در مصارف (خمس و زکوة)تصریح و تعاون بفقرا و مساکین و مامورین وصول و مبلغین ودرماندگان ودر راه خدا(دین‌خدا) و رهگذران بی‌نوا و سالخوردگان که ناتوان شده‌اند ، و نوزادان ، و بیماران‌و بیکاران‌که جزء بی‌نوایان و درماندگان محسوب شده‌اند ، و معالجه بیماران وامثال‌آن گردیده است .

این دستورات چه دراخبارواحادیث‌و روایات و چه نص صریح قرآن میباشد . در قرآن کریم در آیات متعدده نسبت به‌تعاون و صدقات و احسان و زکوة و کمك‌به پدر و مادر و ارحام و اقربا خاصه یتیمان‌دستورات صریحی داده شده است مثلا در باب تعاون در سورةالمائده میفرماید :

«وتعاونوا علی‌البر والتقوی ولاتعاونوا علی اثم‌والعدوان» یعنی شما باید بیکدیگر در نیکوکاری و تقوی کمك‌کنیدو برعکس ستمکار و گناهکار کمك نکنید .

و نیز در سوره الانفصال میفرماید:«والذین‌کفروا بعضهم اولیاء بعض‌الاتفعلوه لکن فتنة فی‌الارض وفسادکبیر» یعنی‌آنانکه‌کافر شدندکه دوستدار ومددکار یکدیگرند، و شما مسلمین اگر آنرا که دستور داده‌بکارنبندید همانا فتنه و فساد بزرگ روی زمین را فرا خواهدگرفت .

در مورد صدقه و احسان در سوره‌البقره میفرماید «واذا اخذ میثاق بنی‌اسرائیل لاتعبدون الاالله‌و بالوالدین احساناً وذی‌القربی والیتامی والمساکین وقولوا للناس حسناً

و اقیموالصلوة واتوالزکوة ثم تولیتم‌الاقلیلامنکم و انتم معرضون» یعنی یاد آورید هنگامیرا که از بنی‌اسرائیل عهد گرفتیم که‌جز خدای را نپرستید و یتیمان وفقیران‌نیکی کنید درباره پدر و مادر و خویشان بزبان‌خوش و بامردم تکلم کنید و نماز بپا دارید و ذکوة مال خود بدهید پس‌شما (طایفه‌یهود)عهد شکسته و روگردانیدید جز چند نفری وشمائید که از حکم و عهد خدا برگشتید .

همین‌طور در آیه دیگری از این‌سوره میفرماید «لیس‌البر ان‌تولو وجوهکم قبل‌المشرق‌والمغرب ولکن‌البر من‌آمن بالله‌والیوم‌الاخر والملائکته والکتاب والنبیین و آتی‌المال علی حبه ذوی‌القربی والیتامی‌والمساکین وابن‌السبیل» یعنی نیکوکاری بدان نیست‌که روی بجانب مشرق و یا مغرب‌کنید چه این چیزبی‌اثری‌است . لکن‌نیکوکار کسی است که بندای عالم و روز قیامت وفرشتگان و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان آورد و دارائی خودرا در راه دوستی خدابخویشان و یتیمان و فقیران و رهگذران و گدایان بدهد .

آیات متعدد دیگری در همین‌سوره‌و در سایر سوره‌ها د رتمام قرآن‌آمده‌است که در آنها نسبت بصدقات و احسان و کمك‌بنوع تاکید کرده است ، همچنین در مورد زکوة و صدقات آیات در سوره‌های ،البقره،التوبه ، آل عمران ، الفرقان نیز آمده است مثلا درسوره التوبه میفرماید «انماالصداقات‌اللفقرا والمساکین والعاملین علیها والمؤلفته قلوبهم وفی‌الرقاب والغاربین وفی‌سبیل‌الله‌وابن‌السبیل فریضته من‌الله والله علیم‌حکیم» یعنی مصرف صدقات منحصراً مختص باین‌هشت طایفه است ، فقیران ،عاجزان،متصدیان اداره صدقات . و برای تالیف قلوب‌وآزادی‌بندگان ، و قرض‌داران در راه خدا (دین خدا) و براه درماندگان ، این مصارف هشت‌گانه فرض و حکم خداست‌که خدا برتمام حکم و مصالح امور آگاه است .

در سورةالبقره میفرماید : «یسئلونك مازا ینفقون قل‌ما انفقتم من‌خیرفللوالدین والیتامی والمساکین وابن‌السبیل و ما تفعلوامن‌خیر فان‌الله به علیم» یعنی ای پیغمبرازتو سئوال کنند در راه خدا چه انفاق کنیم بگوهرچه خود انفاق کنید درباره پدر و مادر و خویشان و فقیران و رهگذران و یتیمان‌رواست و هر نیکوکاری کنید خدا بر آن آگاه است .

درسوره‌های‌البقره ، النساء.الاسراءالفجر . دستورات مؤکدی داده شده است مثلا در سوره البقره میفرماید «ولکن‌البرمن‌آمن باالله‌والیوم‌الاخروالملائکته‌والکتاب والنبیین و آتی‌المال علی حبه ذوی‌القربی‌والیتامی...» یعنی لیکن نیکوکار کسی‌است که بخدای عالم و روز قیامت و فرشتگان وکتاب آسمانی و پیغمبران ایمان آورد و

دارائی خودرا راه دوستی خدا به خویشان‌ویتیمان بدهد ، همچنین در آیات دیگر نیز مفصلا راجع باین موضوع و طرز سلوك باایتام و اموال آنها دستورات صریح و روشن داده شده و در همه آنها تاکید بکمك ومساعدت و تعاون باآنان گردیده است ، در هرصورت برای اطلاع ازاحکام‌اسلام‌وتعاون‌و کمك بفقرا و بینوایان و اقوام و خویشان و رهگذران و مصارف زکوة و خمس و غیره‌باید باحکام فقه‌اسلامی مراجعه شود .

خوانندگان عزیز تصور میکنم بقدرکافی از دستوراتیکه خداوند در قرآن‌مجید به پیغمبر ص خود برای آسایش جامعه‌بشری‌در روش زندگانی اقتصادی و اجتماعی داده است مستحضر و روشن شده باشید و بفکربیاورید که دارائی و سرمایه‌داری به نحو مفهوم آیات مذکوره عمل گردد دارای دونتیجه خواهد بود ، یکی اینکه دیگرضعیف و بیچاره و مسکینی در جامعه باقی نخواهدماند و هر عابر سبیلی و رهگذری‌که وارد هرشهر میگردد میداند مکانی برای توقف‌چند ساعت و یا چند روزه آن از هر حیث آماده است و همین‌طور اطفال‌یتیم‌اگرصاحب‌مال باشند مطمئن هستند که مالشان محفوظ خواهد بود و اگرهم چیزی ندارندکه امرارمعاش نمایند خاطر جمع خواهند بودکه از آنها پرستاری میشود ، ودیگر اینکه سرمایه‌و دارائی دریك‌جا جمع نخواهد شد . یك نفر صاحب ده ، پنجاه ، صد ، دویست قریه‌نخواهد بود که زارعین چنین دهات با سخت‌ترین وضع و غالبا باعلف بیابان و یاآرد حصه‌خرما و بلوط ارتزاق نموده‌وپوشاك ندارند و اطفالشان از دختر و پسر تاسن ده‌دوازده سال بلکه بیشترکه نویسنده کتاب خود بچشم دیده لخت و عور برهنه و عریان‌میباشند ، و یا طبقه دیگر دارای عمارات چند طبقه ییلاقی و قشلاقی . و اتومبیل‌خاصه‌امروزه که خانم باید سوار و خود پشت رل نشسته براند . آیا اینها مورد حسادت و بغض‌و کینه طبقه فاقد زندگانی بخورو نمیر نمیشود ،که وقتی به تنگ‌آمد و دست‌مرموزهم‌که دیوار بدیوارش قرار دارد و می‌بیند با مالکین و سرمایه‌داران چه‌نوع معامله‌کرده‌اند بامدارك مزبوره تبلیغ مینماید بالاخره موثر نخواهد شد که یك مرتبه قیام‌کرده جان و مال فرزند آنها را ازبین برده رحم بکوچك و بزرگ آنها نکرده چنانچه‌آنها هم نکردندعمل‌نمایند ، ای سرمایه‌داران وای مالکین بترسید از روزیکه احکام اسلام‌درباره شما جاری و ساری گردد ، وای روحانیون بترسید از روزیکه در مقابل امام‌زمان قرار گرفته نامه اعمال و رفتار شما خوانده میشود و امام زمان بقدری از شماهارا بقتل خواهد رسانید که بگفته خود شماها (امام زمان بقدری از علما خواهد کشت که‌از خون آنها جوی آسیاب راه خواهدافتاد) یعنی خون بقدری جاری میشود که سنگ‌آسیاب بگردش درمی‌آید .

این دستور و ندای قرآن برای‌سرمایه‌داران بشری در دنیای عالم است‌فرق

ندارد چه مسلمان و چه غیرمسلمان که‌امروزه‌از ترس نفوذ کمونیست بسروگوش ملل ضعیف خاصه کارگر و کشاورز میکشند که‌تا از قیام آنها برای آسایش خود جلوگیری نمایند ، بیائید احکام و دستور قرآن راقبول و اجرا نمائید تا باخاطری‌جمع‌زندگانی نمائید .

ای مالکین وسرمایه‌داران قانون‌تقسیم اراضی بین کشاورزان و سهیم نمودن کارگران در کارخانجات بدست‌محمدرضاشاه‌پهلوی کاملا بنفع شما است‌که هم شماها را از انقلاب خونین بایك انقلاب سفید حفظ‌کرده وهم اینکه کارگر و کشاورزرا صاحب ملك و استفاده از بهره نموده‌اند که شایدآن بغض و عداوت طبقه‌ای از میان برداشته شود و مملکت رو به آرامی و ملت با آسایش‌خیال زندگانی و در رفاه باشند .

تاکنون عقب‌ماندگی جامعه ایرانی‌بواسطه دو طبقه بوده ، یکی مجتهدین خوردن آب سند از غرب اروپا دسته دوم‌مجتهدین خوردن از آب فرات که بایران سرازیر میشوند ، دسته اول بی‌اطلاع‌ازاحکام‌قرآن و اسلام و دسته دوم‌بی‌اطلاع‌ازسیاست و روش زندگانی امروزه دنیا ، ولی امروزنباید فلان مجتهد و روحانی از دنیای غرب و مسیحیت بی‌اطلاع باشد برای اینکه‌وسائل‌بقدری جامعه بشریت را بهم دیگر نزدیك شده‌اند که در دو ساعت یا بیشتر از این‌طرف‌دنیا بآن طرف دنیا مسافرت مینماید، و نیز رادیو، تلویزیون، جرائد ومجلات‌اختراعات‌و ترقیات هر قوم و ملت و مملکتی را در هر روز و ساعت منتشرمینماید ، بنابراین‌اگرفلان روحانی و مجتهد بگوید من اطلاعی ندارم باید باو چه گفت ؟

وطبقه اول اگر بی‌اطلاع از قرآن‌واحکام اسلام میباشند کوتاهی و تقصیر با خودشان است‌که نخواسته‌اند تحصیل ودرك‌نمایند ، خوشبختانه چندیست که کتب‌دینی بطبع و دردست‌رس طبقات گذارده میشودولی افسوس بقول یکی از کتاب‌فروشیهااین گونه کتابها مشتری و فروش ندارد وبعکس‌کتابهای رمان و گمراه کننده خاصه جوانان چه دختر و چه پسر ، امیدوار و انتظار دارم‌که عموم طبقات از هردرجه ومقامی‌که‌هستند این کتاب نویسنده را بدقت نه یك بار بلکه‌چند بار بادقت بخوانند و بذهن خود نگاه داشته و عمل نمایند تا هر قسمت آن که ازتاریخ پیدایش بشر و زندگانی آنان تا عصر اتم ، مطلع و روشن گردند ، بهمین مناسبت‌ما نام کتاب را (خاطرات من یا روشن شدن تاریخ) نهادیم تا برای خوانندگان‌کلیه‌مسائل‌روشن شده باشد و مجهولی برای آنان باقی نمانده باشد ، انشاالله .

پیام ما به دانشمندان خاصه روحانیون روشن‌فکر این است‌که دامن همت بکمر زده اوقات خود را یك چند صرف ترجمه‌احکام اسلام و کتب فقیه و قرآن نمایند

البته بطوریکه هر صاحب مختصر سوادی‌هم‌بتواند بخواند و مطلع گردد که همه چیز داشته و دارد و منتها تاکنون کسی نبوده‌که‌در دسترس آنها بگذارد .

پیام دیگر ما ـ به محمدرضا شاه‌پهلوی ـ چون در یکی از رقبات معارف وقف‌نامه در فرمان ذکر شده است (برای‌طبع‌ونشرکتاب) تصور وپیشنهاد مینمایم که‌دستور و مقرر فرمایند چند نفر از دانشمندان وروحانیون روشن فکر مانند (آقای کمره) باتشکیل جلسه (چنانچه بامر و دستور شاه‌عباس‌کبیر انجام‌گردید) این هیئت مشغول ترجمه احکام چه در قرآن و چه کتب فقه‌خیلی ساده و روشن حاضر نموده تا بامر اعلیحضرت از محل موقوفه بطبع و منتشرکرد ، تصور میکنم یکی از وظایف افراد سپاه دانش هم همین آشنا کردن روستائیان‌و دهقانان باشد که بدین وسیله مطلع‌خواهند گردید که خود بهترین تبلیغ خواهد بود.

پیام ما بسران دو بلوك کمونیزم وسرمایه‌داران .

که امروزه نیکیتاخروشچف‌وکندی‌و امثال آنان باید بدانند که اگر اندکی‌غفلت نمایند جنگ سوم شروع و بکلی خاتمه‌بهمه‌چیز دنیای امروزه خواهد داد ودیگر بشر و نفوس سالمی باقی نخواهد ماند که شما وامثال شما برآن یك مشت‌عاجزناقص‌حکومت نمائید البته از اوضاع چنین استنباط میشودکه خود باین معنی پی برده و تشخیص داده‌اندکه کوشش در جلوگیری و بروز آن‌می‌کنند .

اما بنظر نویسنده کتاب‌این‌اقدامات‌که تاآنجاکه من اطلاع دارم‌کافی و تامین در بروز جنگ نخواهد کرد و بهترین دلیل‌کودتاهای مبتذلی است‌که در دنیای امروزه ظاهر و در تکوین میباشد . چرا ؟ برای‌اینکه‌طرفین دست از حرص وآز برنداشته‌هرکدام در منطقه یکدیگر شروع‌که بنام (جنگ‌سرد)نامیده میشود کوشش مینمایند که نتیجه و ثمره‌اش کودتاهای پی‌درپی در ممالك‌خواهدبود ، تا نسبت بیکدیگر غالب آیند .

چه بایدکرد ! ـ باید دست از جنگ(سرد) به تمام معنی برداشت، کمونیزم آنچه دردست و تحت اختیار دارد صرف عمران وآبادی ورفاه و آسایش ساکنین از هر طبقه ممالك‌کمونیستی بنمایند دیگر کاری بطرف‌مقابل و باصطلاح ممالك سرمایه‌داری‌نداشته باشند .

سرمایه‌دارانهم باکمال اطمینان که‌دیگر از ناحیه سران‌کمونیست جنگ(سردی) وجود نخواهد داشت تمام فکر و عمل وسرمایه خودرا بمصرف عمران و آبادی‌مناطق خود رسانیده بطوریکه نه یك وجب زمین‌ونه یك نفر بیچاره و محروم باقی نمانده‌همه و همه باکمال راحتی و آسایش از تمام‌نعمت‌ها ی‌خدا و برآورده های خود بهره‌مند گردیده بااستفاده از تمام آنها زندگانی‌مرفهی را در دنیای بی‌ثبات بسر برند .

شرطش این است که طرفین بیکدیگر راست بگویند ودیگر در فکر ومقام ساختن سلاح‌های تازه‌ای که بیشتر آدم بکشد وزیادتر خرابی و ویرانی روی کار بیاورد دست بردارند واقعا صمیمانه دست بردارند و از وسائل دروغی ، خلع سلاح ، صلح ، بازرسی در کار های یکدیگر و غیره که هر دو طرف میدانند که دروغ میگویند صرف نظر نمایند .درواقع دنیای بشریرا بین خود تقسیم کرده مشغول کار خود باشند که بکجا منتهی خواهد گردید.

دراین‌جا بی‌مورد نمی‌دانم سه کودتارا نسبت بموفقیت و اجرا کننده و طرز عمل را تاآنجاکه خود اطلاع داریم مخصوصا نسبت به کودتای ایران برای اطلاع خواننده عزیز بشرح ذیل ذکر مینمائیم .

عاقل‌ترین کودتا ـ کودتا کننده ژنرال ایوب در پاکستان که شریك خود اسکندر میرزا را با کمال متانت اخلاقی آزادی مختار قرارداد که هریك از ممالك اروپا و نیز آنچه دارد برای زندگانی خودانتخاب و حرکت نماید . اسکندرمیرزا هم چاره جز قبول نداشت و خداحافظی کرده حکومت پاکستان را ترك کرده ورفت برای اینکه دو حکومت در یك خانه وجا امکان نداشت و چون قوای نظامی هم در تحت اختیار و فرماندهی ژنرال ایوب اسکندرمیرزا ولو ژنرال بکنار میرفت نمیتوانست اداره نماید .

آرام‌ترین کودتا ـ بدست نجیب‌ترین فرد مصری (ژنرال نجیب) انجام گردید که تاریخ به نجابت و درست و باایمان که درمدت زمام‌داری مصر در همان خانه محقر کوچك خود بدون کمترین آرایش و تجمل تاآخرین روز برکناری زندگانی بامحبوبیت خاصی که در جامعه وملت مصر سابقه ونشان نمیدهد، بلکه در دنیای مادی و سیاسی امروزه مورد احترام و به بزرگواری و نیکی در تمام دنیاذکر میشود ، و تاآخرهم در همان خانه از این دنیای بی‌ثبات رخت بربست و نام نیك برجسته خودرا برای جامعه مصری و دنیا باقی گذارد .

سخت‌ترین کودتا ـ قوی‌ترین کودتادر کشتار یعنی در انقلاب روسیه بعداز کودتای لنین ، کودتای عبدالکریم قاسم رانام برد که بعلاوه ازبین بردن خانواده سلطنتی و کسان و بستگان آنها ، اکثریت رجال طماع و جنایت‌کار عراق را از هر طبقه و دسته را ازمیان برداشت ، وجز این هم چاره‌ای نداشت ، برای اینکه خار سرراه اصلاحات همین رجال و سرمایه‌داران هستند که مانع هرگونه اصلاحات در مملکت میباشند ، و سد راه ترقی و پیشرفت برنامه اصلاحی کودتاکننده میشوند ، و چاره همان بود که عبدالکریم قاسم عمل کرد و خود نیز نتیجه و ثمره آنرا برد .

حریص‌ترین کودتا ـ رضا شاه‌پهلوی بود که اگر باقی مانده بود دیگر کسی صاحب ملك و بلکه مستغلات نبود ،و از خانه کرایه‌نشینی بقصور عالیه منتقل

گردید و محله سنگلج راکه از پرجمعیت‌ترین‌محلات آنروز بود بکلی خراب‌که امروز پارك‌شهر نامیده‌میشود ، البته‌سالهااین‌محوطه‌بصورت خرابه و صحرا بودکه در قحطی چند نفر حاضر شدند که در آن اراضی باصورت اجاره سیب‌زمینی بکارند ،که در زمان سلطنت محمدرضاشاه باین صورت‌درآمده‌که بنظر بینندگان میرسد.

رضاشاه هم مانند ژنرال ایوب رفیق‌و شریك خود سید ضیاءالدین طباطبائی را بعد از سه ماه شخصا باپرداخت مبلغ بیست‌هزار تومان از سرحد خارج نمود و دعای بدرقه‌اش (گفت برو بسلامت) .

قراء و دهاتیکه در مرحله اول وابتدا شروع بتصرف نمود در قسمت شمال تنکابن بودکه از راه تشویق سیاسی برای‌جلوگیری از نفوذ کمونیست در شمال‌انجام گرفت و ما اینك فهرست‌کلیه قراء ودهاتیکه‌مورد عمل اداره و مستغلات پهلوی بوده بشرح ذیل ذکر مینمائیم .

۱ ـ غرب کرمانشاهان	۲۵۳ قریه
۲ ـ گنبدکاوس	۱۳۰ »
۳ ـ گرگان	٤٦ »
٤ ـ شاهی	۵۳ »
۵ ـ بجنورد	۱٤۱ »
٦ ـ بابل	۵۸ »
۷ ـ آمل	۵۰ »
۸ ـ نوشهر	۹۷ »
۹ ـ شهسوار و رودسر	۲۳۱ »
جمع کل	۱۰۵۹ »

البته شرح جریان املاك و قراءفوق‌را بطور کامل چه در فرمان موقوفات بنیاد پهلوی و چه شروع به تقسیم آنان‌بین‌زارعین‌و کشاورزان خود قراء از حیث تاریخ وطرز تقسیم و صدور قباله ودادن بدست‌کشاورزان‌بطور تفصیل که بدست محمدرضاشاه پهلوی انجام شده است نوشته‌ایم که خوانندگان‌درنظر خواهند داشت و نیز مراجعه خواهند نمود .

امااینکه چطور این‌املاك ومستغلات‌بدست آمده و ساخته شده است بر نویسنده کتاب مجهول است برای اینکه نخواستیم‌وارد این قسمت شده باشیم چون خودبحث مفصلی در چگونگی آن پیش‌آمد و ما هم‌صلاح خود دانستیم وارد نشویم ولی آنچه راجع بخرید املاك طالقان‌که وطن اجدادی‌من است وارد و مطلع گردیده بشرح ذیل‌ذکر

مینمائیم .

در مرداد یا اوایل شهریور (۱۳۲۰)که درست روزش بخاطرم نیست یك روز آقای رفیع‌سلطان عضو عالیرتبه وزارت دارائی منزل برای ملاقات و مذاکره آمدند . اظهار نمودند که یك هیئتی‌مامور خریداملاك‌طالقان شده‌ایم و من (رفیع‌السلطان) ازطرف وزارت دارائی و اعتبار خرید و پرداخت‌قیمت آن بعهده من گذارده شده‌است وهمین دو سه روزه باید حرکت نمائیم چون دستوراز مقام بالا تاکید است‌که هرچه زودترباید انجام شود .

چون با آقای رفیع‌السلطان که یکی‌از مردان باایمان بود و اخیرا معروف به زرین‌خامه بود ، و از زمان انقلاب‌گیلان‌رشت‌که ایشان در مالیه رشت بودند سابقه و دوستی برقرار لذا در این ماموریت‌میخواستند که درست انجام و از آب بیرون آمده باشند و سروصدائی روی ندهد، روی‌این اصل از من نویسنده کتاب خواستندکه چند نامه به متنفذین‌طالقان بنویسم که‌اظهاری‌در عدم رضایت و یا تحریکی ازمردم‌ننمایند.

از ایشان خواستم‌که طالقان میدانیدکه تمام خورده‌مالك خیلی زیاد شاید کمتر پیدا شود که مثلا یك خروار بذرافشان‌داشته‌باشد و آنوقت با چنین صاحبان املاك‌چطور میتوانید عمل و معامله نمائید ، و نیز بایداز روی دفاتر وزارت دارائی و اداره آمار (٦٦) پارچه و قریه است که کوچك‌ترش ده‌پانزده خانوار و بزرگش دویست الی پانصد خانوار است ، بنظرم خیلی مشکل و بلکه‌غیرعملی خواهد بود . حالا چه مبلغ اعتبار برای چنین معامله غیرعملی معین شده‌است.در این موقع رفیع‌السلطان قسم دادکه جائی اظهار ننمایم البته من هم قول دادم‌که‌درآن‌موقع اظهار اطلاعی نکرده باشم . ایشان اظهار کردند از بیست هزار تومان تاصدهزارتومان باهزینه این‌کار تاانجامش .

دراین موقع واقعا مبهوت ماندم ،بایشان گفتم حالا که تا شما وارد نشوید و در اول‌کار ناچار اشخاصی برای ملاقات‌خواهندآمدکه ضمنا پرسشی هم خواهند کرد ومطلع میشوندکه چه ماموریت دارید ، آنوقت‌ناچارچند نفری سروصدا بلند مینمایند ، در آن موقع شما اسامی آنها را برای من بنویسیدتامن برای آنها نامه خصوصی مینویسم که بامنظور شما همراهی نمایند .

بایشان‌گفتم چه‌طور عمل خواهیدکرد ، چون مهندس ، و نماینده ثبت اسناد و محضر سیار و نویسنده و یك افسر بایك‌عده نظامی هیئت را تشکیل میدهد ، ابتدا از قریه نقشه‌برداری و اسامی خورده مالکین‌درآن نقشه تعیین و از روی سهام هر یك از مبلغ قیمت کل قریه بین آنها تقسیم‌خواهدشد . ودر همان حال محضر تنظیم قباله نموده زارعین امضا مینمایند .

رفیع‌السلطان رفت پس از چند روزتوقف قضیه (۲۰) شهریور پیش آمد واحضار شدند و بنا به اظهار خودشان بخیر گذشت .

اختلاف نظر سیاسی بین کشور انگلیس‌و امریکا برسرخاورمیانه که برای‌هرخواننده از هر طبقه خاصه جوانان لازم است دانسته‌و آگاه باشند اینك به‌شرح ذیل واضح و روشن ذکر مینمائیم .

یکی از کارهای پشت پرده مربوط به‌روز های سال (۱۳۳۶) در ایران است که‌پیش بینی میشد که دو کشور انگلیس و امریکـابرسر خاورمیانه مسائل مورد اختلاف‌فراوانی دارند که کنفرانس (پرمودا) بیشتر از یـك‌جلسه (گله گذاری) شبیه بوده تا یـك کنفرانس دو جانبه و امکان حل این مشکلات‌با مسافت بعیدی که عقاید آندو دارد تقلیل بنظر میرسد .

کنفرانس (پرمودا) هنگامی‌آغاز شدکه‌ایران جشن نوروز را برگزار میکرد . پس از ختم‌جلسات دو بیان ممتاز واز دهان دوسیاست مدار جهان افکار عامه را نسبت‌باین کنفـرانس (پرمـودا) درهـم‌تر ساخت .سیاست‌مدار اول (مك‌میلان) نخست وزیـر انگلستان‌بود که گفت : «هرچند از برخی‌از مسائل خاورمیانه توافق کلی بعمل نیامد ولی طرفین بطورکلی بسیاری از مسائل‌خاورمیانه را رسیدگی و آنرا بررسی و اتفاق‌نظر حاصل کردند .

چند روز بعد دالس . در یك مصاحبه‌مطبوعاتی حرف دیگری‌زد ، وزیر امـور خارجه امریکا گفت : «در مورد مسائل مورداختلاف خاور میانه هیچگونه توافقی بین‌ما و انگلستان بعمل نیامده است» از این جابخوبی میتوان پی برد که شکاف در سیاست چگونه در (پرمودا) آشکار شده و انگلستان‌مایوس از کنفرانس بازگشت و دخالت را طور دیگر جلوه دهد تا بتواند دنیا وسیاست‌خود را در خاورمیانه ادامه دهد ولی غافل از این که دست بالای دست بسیار است ،و حریف هم کاملا دست را خوانده بیدار است که فورا آن مصاحبه مطبوعاتی رابمیان‌آورد و نتیجه کنفرانس (پرمودا) را انکار کرد .

قبـل از اینکه این بحث را خاتمـه‌دهیم باید گفت که بنظر رجال انگلستان ـ (جمـال عبدالناصر) خـاری است بچشم‌امپراطوری انگلیس که‌رنج میدهد و از آن خون می‌چکد ، سعی انگلستان در(پرمودا)براین بود که امریکا را بوجود این خـار دردناك‌سیاسی ، آگاه ساخته و نظر اورا درکندن این خار جلب نماید ، و نتیجه کنفرانس پرمودا این شد که طرفین دانستند که دربسیاری از مسائل خاورمیانه توافق امکان پذیر نیست ، ولی بهم قول دادند که ازتشدیداوضاع خودداری کنند .

امریکا علاوه براین که (ناصر) را رهانساخت از انگلستان تعهـد گـرفت کـه

(ماکاریوس) اسقف قبرس را آزاد سازد ،و این برای (مك‌میلان) بمشابه یك‌خودکشی سیاسی محسوب میشد ، انگلستان ناگزیرگردید (ماکاریوس) را در میان یك جنجال سیاسی عظیمی که بقیمت استعفای (لـرد-سالیسبوری) یعنی وزنه سیاست کابینه جدید حزب محافظه کار تمام شد آزاد سازد ...

خواهش انگلستان از امریکا آن بودکه آن کشور وارد پیمان بغداد شود . و دولت امریکا برای خاطر این کشور فقطقبول کرد وارد کمیته نظامی این پیمان‌شود، یعنی درحقیقت رضایت انگلستان را بدون‌سلب حیثیت خود در مقابل مصر جلب کرد، در همان موقع یکی از نویسندگان معـروف‌امریکائی نوشت (این کارکوچك ترین‌تاثیری در روحیه ملل عضو پیمان نکرده)و آنها راراضی نخواهد ساخت ، بنظر دولت هـای عضو پیمان امریکا رسماً باید ورود پیمان‌شود بس .

بهرحال در سایر نقاط خاورمیانه وضع‌بهمان حال باقی ماند ، دولت انگلستان که در برابر تصیمات جدی امریکا قرار گرفت.از آن لحظه مصمم شد سیاست مستقلی در این قسمت خاورمیانه اتخاذ کند، اولین نتیجه‌این تصمیم تقویت جدی از پیمان بغداد بود.

دولت انگلستان در کشور های خاورمیانه از عناصر میانه رو برای شرکت در پیمان بغداد کمك خواست ، و امریکا هم‌در میانه بیکار نشست درنتیجه آرامش و اتحاد ظاهری اعراب یکباره دچار تزلزل‌شد.در این موقع (اردن) آبستن حوادث خونین شد . زیرا (میانه روها) تصمیم گرفتند کـه‌خرج خودشانرا از مصر و سوریه جدا سازند و این اختلاف همانطور که دیده شد اکنون‌شدیدا درآن کشور کوچك ادامه دارد . واز طرف دیگر باید دانست که پادشاه اردن -(عموزاده) پادشاه عراق بوده و تمـایلات سیاسی این خانواده بهم شباهت دارند .

در کشور لبنان که عناصر ضدکمونیست‌هنوز زمام دارند (از جمله کامیل شمعـون که احساسات شدید نسبت بسیاست غربی -دارد) وحتی در جنگ بین اسرائیل و مصر حاضر نشد با انگلیس و فرانسه قطع رابطه‌کند بتدریج با انگلیس کفه تمایل سیاست غرب و پیمان بغداد سنگین تر شد ، بدین‌طریق فقط سوریه صد درصد دوست مصر باقی ماند زیرا دولت سعودی هم سیاست‌مجزائی پس از بازگشت پادشاه آن کشور از امریکا اتخاذ کرد که بی‌شباهت بسیاست‌لبنان ، نبود . از سایر نقاط دیگر خاورمیانه گذشته بین دو سیاست امریکا و انگلیس‌هنوز در ایران بیشتر خطرتصادم وجود دارد، زیرا بنظر دول غربی حوادث بزرگ خـاورمیانه سالهاست‌که در دونقطه متمرکز شده است. در حقیقت کلیه حوادث خاور میانـه‌در سر دارد (یکی مصر و دیگری ایران) بنابراین هرگاه این دو کشور در جهت یـك‌سیاست واحدی طی طریق کنند بقیه کشورها

خود بخود تحت‌الشعاع این سیاست ها قرارمیگیرند ، بهمین دلیل است که دولت‌امریکا سعی دارد بااین دو کشور همواره دوست‌باقی‌بماند ، و چون سیاست مصر در جهت خلاف منافع پیمان بغداد دور میزند و از طرف‌دیگر امریکا هنوز انگلستان را در میان‌اعضاء پیمان بغداد پیش از خود صمیمی می‌بیندلذا از ورود به پیمان ابا دارد .

یکی دیگر از اختلاف دو سیاست‌انگلیس‌و امریکا در خاورمیانه برسر جنگ آینده است ، برطبق یك‌اصل کلی‌انگلستان هیچ‌گاه‌میل ندارد که در خاورمیانه جنگی درآینده درگیر شود، ویالااقل اگرجنگی‌درگیرمیشوددر خاورمیانه نباشد زیرا شاهرگ حیاتی انگلستان در خاورمیانه وجود دارد ، بدیهی‌است هرگاه در این منطقه جنگی درگیر شود انگلستان درمدت‌کوتاهی ازپای درخواهدآمد اینك دلائل امر را بطور خلاصه‌توضیح میدهم .

اما پیش‌بینی امریکا در مقابل جنگ‌آینده در خاورمیانه باتدارك پایگاه‌های اتمی و غیره می‌بیند زیرا عقیده دارند جنگ‌آینده اجتناب‌ناپذیر است . احتمال قوی برآنست‌که این جنگ در خاورمیانه آغازشود ، پس برای آنکه گرفتار غافل‌گیری نشود پیش‌بینی‌های لازم راقبلابعمل‌میآورد،ازطرف دیگرروسیه شورویهم باشعله‌ورشدن آتش جنگ در خاور میانه بلحاظ نزدیکی بامعدن نفت قفقاز مخالف‌است ، پس عملا دو سیاست انگلستان وشوروی فقط با چماق وقراردادها حل مشکل خاورمیانه است ،برای اینکه بدانیم تاچه‌حدسیاست‌عمومی‌انگلستان‌درجهت تمایلات شورویها دور میزند باید بیاد آوریم‌که آندولت اعلام داشت خدمات‌آرتش را تقلیل میدهد ، حتی پیش‌بینی انحلال نظام‌وظیفه عمومی در انگلستان برای(۱۹۶۰) ازهم‌اکنون‌شده‌است ، زیراانگلستان عقیده دارد در برابر جنگهای اتمی سربازدیگر ارزشی واقعی خودرا ازدست میدهد، احتمال میرود کلیه این اقدامات برای جلب‌توجه مقامات کرملین بوده است وبس ، که شاید خود را مصون از تعرض شورویهاکرده باشد .

موضوع دیگرکه برعلاقه انگلستان‌بخاورمیانه می‌افزاید پس از نفت موضوع تجارت بااین‌کشور است برای اینکه تنهادوکشور ایران و عراق دردوسال‌اخیردویست ملیون لیره انگلیسی درآمد نفتی دارند وهرگاه این مبلغ صرف مبادله با انگلستان‌شود بزرگترین سود ممکن را نصیب آنکشورخواهد ساخت ، زیرا جمع تجارت انگلستان یکهزار ملیون لیره بیشتر نیست و این مبلغ‌بهای یك پنجم تجارت انگلستان است،پس تجارت باکشورهای ایران و عراق وعربستان‌سعودی و سایر کشورهای خاورمیانه‌سیاست انگلستان را تحت‌الشعاع قرار داده است ،باید بیاد بیاوریم که سالها است در سیاست انگلستان همواره (اقتصادیات) رل اول رابازی میکرده است ، امادرمواردیکه‌دردست

است نشان میدهد سیاست روس و انگلیس بهم آهنگی گرائیده‌اند .

فراخواندن سربازان انگلیسی ازکره‌شمالی ، افزایش بازرگانی باچین‌کمونیست ، لحن دوستانه رادیو میگوید انگلستان ،مسافرت زمامداران دوکشور بخاك یکدیگر و غیره چون بین سیاست دوکشور امریکا وانگلستان در خاورمیانه ناخواه اختلافاتی وجود داردکه در (پرمودا) نه تنهاحل نگردیدبلکه شدت یافت ، بهمین‌لحاظ‌است‌که‌احتمال تشنجاتی مجدد در خاورمیانه از ایران‌وعراق‌و اردن گرفته تا سوریه و سعودی و مصر میرود .

اما در ایران و علت تشکیل دوحزب‌چون کابینه‌ها آنطوریکه باید و شایددولتها نتوانسته بودند افکار عامه را بخود جلب‌کنند . سروصداهای بی‌نتیجه ، مبارزه‌های علیه فساد ، گرانی ، زمین‌خواری ، تقسیم‌اراضی ، منع مداخله افراد در امور دولت ، قانون ازکجاآورده‌ای و غیره ، و نکته مهم‌دیگر آن این‌است‌که اولیاء امور بدنبال‌بسته شدن نقاط تمرکز حزب نموده و پشتیبانی‌متعدد اعضاء آن حزب‌براثر (توصیه‌ها)عقیده مند شدند زمینه آزادی برای مطبوعات وحزب ممکن است قدرت داخلی واحدی بوجود آوردکه در سیاست خارجی‌موثرتراز وضع فعلی بوده و شخصیت سیاسی کشور را بالا ببرد و از لحاظ داخلی اتفاق کلیه‌بین‌عامه بطور مسلم سرعت آبادیرا بیشتر خواهد ساخت ، بدیهی است این آزادی عیب‌دیگری‌هم ممکن است بوجود آورد ، و آن آنتریك های سیاست‌های خارجی است‌که اکنون درخاورمیانه تضاد خاصی پیدا کرده است ، و ازلحاظ امکان تحریکات حزب توده تاآنجاکه مطلعین پیش‌بینی میکنند (عجالتاکرملین تصمیم ندارد آنرا در ایران دوباره زنده وتقویت نماید ، علت این نکته را هم فقط در اشتباهی‌که چند سال اخیر آن حزب بایدجستجو کرد (کرملین) بهتر درك کرده است که این حزب علاوه براین‌که نتوانست‌حیثیتی‌به سیاست شمالی بدهد همواره باعث زحمت و شکست این سیاست در ایران بوده است ،سیاست فعلی کرملین بیشتر جنبه پیشنهادات فریبنده مانند کمکهای اقتصادی ، مالی ،عمرانی خواهد داشت ، همانطوریکه به‌مصر، سوریه ، افغانستان ، هندوستان ، برمه ،اندونزی ، این پیشنهادات داده شده و در برخی از این کشورها هم مورد استفاده‌قرارگرفته است .

سیاست زمامداران کنونی کرملین،در ایران هم براین پایه خواهد بودکه چنین پیشنهاداتی به ایران هم بشود ، در اطراف‌رود ارس اجازه مسافرت بشوروی از این قبیل پیشنهادات مؤید نظریه فوق میباشد ،دراین صورت باید تصدیق کرد که سیاست شوروی در قبال رقابت دو سیاست امریکاوانگلیس در ایران زیرکانه شروع به پیشرفت خواهد نمود ، این پیشروی اکنون فقطجنبه‌اقتصادی ، مالی و مشاوره‌ای دارد ،بنابراین

بااطمینان کامل و نظریات پشت‌پرده شروع به تشکیل دو حزب از بالا شروع گردید که رهبری از آنها بنام اکثریت بدست (دکتراقبال) و دیگری بنام اقلیت و کارگری بدست سرمایه‌دار قوی (اسداله علم) تشکیل گردیده‌و ضمنا برای سرگرم و مشغول‌کننده‌ای جمعیت جوانان را باآب‌وتاب زیادی باتشکیل بانك جوانان شروع نمودند و البته این ها بااطلاع و اجازه پادشاه بوده‌که مورداطمینان‌سیاست امریکا و انگلیس درایران میباشد ، پروژه‌های آنهم از قبیل ساختن خانه برای‌کارگر و همچنین برای کارمندان‌که خانه ندارند ، دادن‌وام‌برای‌صنعتگران‌وکشاورزان‌و نیز بجوانانیکه بخواهند بمشاغل آزادوارد شوند ، تقسیم اراضی خالصه بین زارعین ،این‌ها پروژه و کارهائی‌است که نفوذ حزب توده یعنی‌کمونیست ، در ایران ظاهر نشود .

اما مبارزه‌های مخفی نفتی درایران‌ازیك‌طرف باید گفت جنگ مخفی نفت بین سیاست‌های امریکا و انگلیس در ایران هنوزسخت ادامه دارد ، و دولت آمریکا میل دارد که شرکت های آلمان و ژاپون در ایران‌فقط‌اتکائی در استخراج و بهره‌برداری از نفت خاورمیانه بدست آورند ، این نظریه دلائل‌مختلفی دارد ، بدیهی است اگر این دوکشور موفق شوند که در ایران کانهای نفتی مهمی‌دراختیار بگیرند در بازار بزرگ نفتی‌جهان باسیاست دولت‌ها یکی نیست ، به معنی‌دیگر(تراستهای) نفتی جهان هیچگاه پابند ملیت های خاصی نیستند ، این تراست‌هاکه درواقع(کراندلومیتانس) باقدرت عظیم در قبال قدرتهای دول بزرگ محسوب میشوند ومیتوانند هر تصمیمی را علی‌رقم تراستهای نفتی (شرکتهای پنجگانه) بزرگترین قدرت‌مخفی سیاسی جهان تلقی میشوند که فاقد (پایتخت) میباشند و هیچ کشوری یارای‌مقابله باآنها نیست ، اگر بیاد داشته باشیم مدیرکل وزارت خارجه آلمان در مصاحبه‌اخیر خود این نکته را افشا کرد «که دولت آلمان بموجب قراردادی‌که باشرکت های‌نفتی جهان دارد نمی‌تواند در مورد نفت کشورها مداخله داشته باشد» از این‌جامعلوم‌میشود و میتوان پی برد بنفوذ عظیم شرکت های نفتی ، بدیهی است موضوع نفت قم ومحمودآباد مازندران ، بلوچستان هیچکدام نمیتواند از دایره این پیش‌بینی خارج باشد،چون تمام متوجه این نقاط میباشندهرپیش آمد غیرمنتظره‌ای در این نقاط روی دهدبرای خاطر آنست‌که سیاست استهلاکی یك روی پیشرفت بخود گرفته است وطرف‌مقابل‌برای خنثی‌کردن آن دست باغتشاشات‌داخلی می‌گذارد .

بهرحال باز دو سیاست در کشورماگرد این مسائل است ، تنها یك مردان لایق ویا دولت هوشیار میخواهد که بتواند باحفظ آرمانهای ملی از این موقعیت‌که‌بهترین زمان بوده استفاده برای نجات مملکت وآبادانی و ترقی دادن منابع ثروت و بالاخره

رسانیدن کشتی ما را صحیح و سالم بساحل‌مقصود .

چون جریان مذکور که خیلی‌واضح‌و روشن بدون ملاحظه ذکرکردیم منحصر بسال (۱۳۳۶) نخواهد بود بلکه هر سال‌وهرروز دراین مملکت صحنه‌سازی برای حفظ سیاست خود که منافع شخصی رادربر داردرجریان است و خواهد بود . دراین‌صورت با ابنای وطن است‌که بیدار بوده موقعیت‌راازدست نداده استفاده‌کامل برای ملت و مملکت خود بنمایند .

در جنگ سوم - رؤسای بزرگ درکجا پنهان میشوند ؟

پناهگاه‌های و منازل زیر زمینی‌خانواده (خروشچف ، کندی ، دوگل، ملکه الیزابت ، مائوتسه چین کمونیست ، آدنائر ،

جنگ احتمالی آینده بنام جنگ‌سوم‌که سهمگین و وحشتناکترین جنگ است ، درحقیقت فاجعه‌ایست‌که ممکن‌است نام‌انسان‌را از پهنه گیتی حذف نماید ، رهبران دول بزرگ‌که خود بیش از همه‌کس بخطرات‌وحشتناك جنگ اتمی و هیدرژنی واقفند خیلی (شرافتمندانه؟) ازهم‌اکنون بهترین‌پناه‌گاه‌ها را برای رهائی از جنگ‌که بدست خودشان آتشش را روشن خواهند کردترتیب داده‌اند ، که اینك برای اطلاع خوانندگان میخواهیم هریك از پناهگاههای‌این رهبران بزرگ بین‌المللی را تاآنجاکه بدست آورده‌ایم درکجا و بچه شکل است‌ذیلا ذکر نمائیم .

نیکتا خروشچف زمام‌دار شوروی-بدون شك دارای بهترین وکامل‌ترین پناهگاه های اتمی و هیدرژنی است . این پناه‌گاه‌که‌در حقیقت کرملین دوم است دردل کوه‌های صعب‌العبور قفقاز و در نزدیکی‌های شهر(کوری) مسقط‌الراس استالین پس‌ازتجسسات بسیار بوسیله کارشناسان و مهندسین طرازاول شوروی ساخته شده است .

غاریکه مدخل این شهر زیرزمینی‌است در برابر چشم‌انداز بسیار زیبائی از دره‌های جبال قفقاز قرار دارد و سرچشمه‌های رود «کورا» ازآنجا آغاز میشود ، در این شهر زیرزمینی کلیه وسایل برای حزب‌کمونیست دولت شوروی باتفاق خانواده‌هایشان . ازکارخانه برق‌گرفته تا وسایل‌ارتباطی و مخابراتی ، بیمارستان، سردخانه های حفاظت مواد غذائی و سبزیجات که درتوی آفتاب مصنوعی تازه‌ترین میوه‌ها و سبزیجات همه فصول سال را درخودمیرویاندفراهم شده است .

این پناهگاه دارای سیصد اطاق باکلیه لوازمات ، ولی بعد مسافت تا مسکو امکان استفاده از آن در شرایط احتیاج‌ناگهانی یعنی موقع فرار ، قدری مشکوك بنظر میرسد ، بهمین جهت اخیرا بدستورخروشچف در حوالی مسکو یك پناهگاه عظیم زیرزمینی باهمان تجهیزات ساخته شده‌که در صورت شدیدترین حملات اتمی و

هیدرژنی نیز خللی بآن‌واردنمیشودورهبران‌حزب کمونیست و فرماندهان آرتش میتوانند در عرض نیم ساعت بدرون آنجا رفته و ازهمانجا باتلفن و تلگراف دستورات خود را به واحدهای جنگی ابلاغ (یعنی حکومت وفرمانروائی‌کنند) بیچاره مردم ؟

مائوتسه‌تونگ ، رهبر چین‌کمونیست ، دارای پناهگاههای دره (ایملی)شمال پکن در میان کوههای «هی‌یشان» میباشدکه‌مائوتسه‌وسایر رهبران چین سرخ بخوبی میتوانند تا پایان یك جنگ اتمی در این‌پناهگاه سالم بمانند ، و پس از رهبری‌نیمی از (۷۰۰) میلیون جمعیت چین اگر باقی‌ماندحکومت و در جهان خالی آنروز تازه دنیا فرمانروائی کنند ؟ شاید حق با مائو باشدزیرا هیچ جنگی و هیچ طوفانی نمیتواند تخم‌وترکه (۷۰۰) میلیون چین را از روی‌زمین بردارد و کشتن (۷۰۰) میلیون آدم‌کار آسانی نخواهد بود ؟

دکتر ادنائر و پناهگاه ـ صدر اعظم‌آلمان وارث پناهگاه (هیتلر) مردیکه همیشه در دوران حیاتش دشمن او بود میباشد.

این پناهگاه در کوه‌های نزدیك«برچکادن» آنجائیکه‌هیتلر بآن‌آشیانه‌عقاب داده بود قرار دارد ، البته این پناهگاه‌اخیرابآنها تغییر شکل داده و تجهیزات جدیدی متناسب باوضع جدیدی برای دفاع‌دربرابرحملات اتمی درآن ایجاد شده است ، این پناهگاه دارای دستگاه تهویه ، برق،شوفاژ،انبار حفاظت مواد غذائی و جای لازم برای زندگانی ۶۰ نفر میباشد .

ادنائر ضمنا دارای یك پناهگاه‌موقتی در برابر حملات هوائی‌است که‌نزدیك محل کارش در بن ساخته شده است‌وباسیمان‌مسلح بنا گردیده ودر برابر تشعشعات‌رادیو (اکتیو) نیز مصونیت دارد .

شارل دوگل رئیس جمهوری‌فرانسه‌ـ در قدیمی‌ترین پناهگاههای تاریخی خود و خانواده‌اش را از خطر حملات اتمی‌حفظ‌خواهد کرد . این پناهگاه‌که در جزیره کوچکی در وسط رودخانه (سن) در شهرپاریس ساخته شده از بقایای ساختمان های زمان تسلط امپراطوری روم بر فرانسه است‌که با تجهیزات نوین برای دفاع در برابر حملات‌هوائی تکمیل‌شده است ، این‌پناهگاه‌نیز برای (۵۰) نفر از رهبران دولت کافی است .

ملکه الیزابت پادشاه انگلستان ـیکی از مطمئن‌ترین پناهگاه هارا در نزدیکی وزارت دریاداری انگلستان در لندن‌که‌زمانی‌پناهگاه (وینستون‌چرچیل) در زمان جنگ دوم بود دراختیار دارند ، چرچیل این‌پناهگاه را ساخته بود تا اگر حملات هوائی هیتلر ادامه یافت و لندن در زیر آتش نورباران شد ، دولت جنگی وینستون چرچیل

بآنجا پناه ببرد و جلسات خود را در این‌سردابه‌ها تشکیل دهد و بفرمانفرمائی خود ادامه دهد . همین سردابه‌کنونی بطوری‌مجهز شده است‌که صرف نظر از تجهیزات لازم برای دفاع اتمی دارای تشکیلات‌عظیمی‌از دستگاه‌های رادار میباشد ، و ضمنا فرودگاه بزرگی درکنارش قراردارد‌که‌همیشه‌چندین دستگاه هواپیمای (جت) مافوق‌صوت درآن آماده پرواز است تا درصورت لزوم‌هیئت دولت را بکانادا یا استرالیا برای ادامه جنگ ببرد .

جان کندی رئیس جمهور آمریکاوسایر رهبران دولت امریکا درصورت‌وقوع جنگ اتمی پناهگاه عظیمی کاملا مجهزی که‌محل دقیق آن مخفی مانده و احتمال داده میشودکه در تپه‌های (ویرجینیای غربی)باشددراختیار دارند ، خانواده رئیس جمهور و سایر اعضای‌دولت درعرض نیم‌ساعت‌میتوانندخودرا از کاخ سفید با (هلیکوپتر) به این پناهگاه که در برابر کلیه اثرات از انفجاراتمی مقاومت‌پذیر است برسانند ، در زیر کاخ سفید نیز یك پناهگاه موقتی‌که ازسیمان‌مسلح و فولاد و مخلوط باسرب ساخته شده وجود داردکه درصورت حملات ناگهانی وغیر مترقبه میتواند بصورت یك پناهگاه موقتی مورد استفاده رئیس جمهور واعضای‌دولت امریکا قرار بگیرد ، این پناهگاه در زمان جنگ جهانی دوم برای (فرانکلین‌روزولت) ساخته شده بود ، اینك باافزودن تجهیزات جدید به‌آن برای حملات اتمی نیزقابلیت دفاعی پیدا کرده است ، در این زیر زمین یك نوع لباسهای فلزی مخصوصی‌برای ریاست جمهور و همکارانش تهیه که تشعشعات رادیو (اکتیو) را خنثی مینمایند .

هردو پناهگاه رئیس جمهوری بادستگاه حرارت مرکزی آب تهویه موتور برق و انبار مواد غذائی و سایر تجهیزات‌لازمه مجهز شده است تارئیس جمهور و همکارانش بتوانند از همانجا جریان جنگ‌را رهبری‌نمایند ، پناهگاه‌کندی‌وخروشچف عالی‌ترین پناهگاهی است که برای مصون‌ماندن از خطرات جنگ اتمی تاکنون بدست بشر ساخته شده است .

باشرح مذکور راجع بافکار زمامداران برای حفظ خود در پناهگاه‌ها که کوچکترین توجهی نسبت به نفوس مقدس‌بیچاره را در نظر نمی‌گیرند و تصور میکنند که خودشان محفوظ میمانند و بهترین‌نمونه‌و عبرت‌ترین بودن هیتلر در پناهگاه خود چگونه بسر برد بکجا منتهی گشت .

بعد از جنگ دوم جهانی تمام ملل‌ضعیفه دنیا بواسطه بروز و ظهور کمونیستی از استعمارچیان رها و خلاص شدند وبرای‌خود دولت‌های مستقلی تشکیل دادند که امروزه (قرن بیستم) همه آنها دارای آزادی‌و پارلمان و قانون اساسی میباشندکه داستان

وقایع و سرگذشت آنها خود کتاب مفصلی‌خواهد بود که اینك نویسنده کتاب یکی‌از آنها را برای نمونه که خوانندگان خاصه‌جوانان عزیز به‌بینند و بدانند یك ملت و دولت متمدن‌ترین دنیا بایك ملت ضعیف که‌سالیان دراز در اسارت و استعمار او بسر برده و همه‌گونه استفاده از او شده است ،حالا میخواهد خودرا رها کرده آزادانه زندگانی نماید و او ملت الجزایر است که‌خواسته خود را از قید وبند اسارت فرانسه نجات دهد که اینك بشرح ذیل ذکر مینمائیم.

الجزایر و استقلال ـ الجزایرسرزمین‌است‌که در شمال افریقا بین (تونس ومراکش) ودر ساحل جنوبی دریای مدیترانه واقع‌شده‌است و وسعت آن (۲۱۹۸۶۰) کیلومترمربع و جمعیت آن ۱٤ میلیون نفر میباشد ، که‌ازاین عده تقریبا یك میلیون و دویست‌وپنجاه هزار نفر اروپائی هستند .

پایتخت الجزایر شهر الجزایره است‌که قریب یك ملیون نفر در آن سکنی‌دارند، مردم الجزایر مسلمان هستند و اقتصادکنونی‌کشور الجزایر براساس کشاورزیست ، سه میلیون هکتار از اراضی زیرکشت غله وحبوبات میباشد ، و چهارصد هزار ازاراضی (تاکستان) یعنی انگور ، از درخت‌های‌میوه‌که در آب‌وهوای مدیترانه میروید پوشیده است ، بهتر محصول صادراتی گیاهی‌الجزایر(یونجه) است‌که بر بالغ (۲۰۰۰۰۰)تن صادر میگردد .

در ادوار مختلف تاریخ طوایف‌مختلفی در الجزایر سکونت داشتند ، که ابتداطوایف‌بربر ، وآنگاه رومی‌هاواندلس‌هاو بیزانس‌ها براین سرزمین حکومت‌داشتند .

در قرن شانزدهم دولت الجزایردردست حاکم‌الجزایرکه‌بنام «الدای»معروف بود قرارداشت تاآنزمان هیچگونه روابطسیاسی میان دولت عثمانی و الجزایر وجود نداشت ، لیکن در اوایل‌قرن‌هفدهم (الدای)بااستفاده از اختیارات مطلق خود آرتش الجزایر را تشکیل میکرد ، و بدون مشاوره‌با دولت عثمانی اقدامات نظامی و غیرنظامی انجام میداد ، دستور جنگ و صلح را شخصاعهده‌دار و صادر میکرد .

ازآن پس دولت الجزایر روابط سیاسی با دول جهان برقرار ساخت ، دولت فرانسه در سال (۱۵٦۳) اولین هیئت سیاسی‌خودرا به الجزایر فرستاد ، و الجزایر برای جلوگیری از خطرات احتمالی اسپانیاقراردادبافرانسه منعقد نمود ، سپس فرانسه‌ازالجزایر تقاضای‌کمك‌کرد و الجزایر ، وام ، زیادتری‌دراختیار دولت فرانسه گذاشت .

چون فرانسه نتوانست وام دریافتی‌بالجزایر مسترد و پرداخت نماید ، تصمیم گرفت‌که الجزایر را تصرف نماید و آنرامستعمره خود سازد تا از پرداخت این (وام) رهائی یابد ، روی این اصل وحشیانه‌برخلاف‌انسانیت در سال (۱۸۲۰) فرانسه الجزایر را

بتصرف خود درآورد ، این عمل دولت‌وملت‌آزادی‌خواه در مقابل بزرگواری و انسانیت ملت باایمان الجزایر که در موقع ضعف‌امورمالی و اقتصادی بفرانسه وام میدهد تلافی میکند ؟

باآنکه آرتش فرانسه بفرماندهـی‌ژنرال (برتوت) وارد این کشور گردید و اعلامیه‌هائی حاکی از تصرف الجزایر بخاطررهائی از اسارت دولت فرانسه درآمده‌اند، بنابراین از آن هنگام قیام برعلیه فرانسه‌آغازگردید و این کشمکش‌ها تاآنجا ادامه پیدا کردکه برای اولین بار در ماه نوامبر سال(۱۹۵٤)قیام واقعی وعمیق ملت الجزایربرای استقلال خود برعلیه فرانسه آغاز نمود ، وتا سال (۱۹٦۰) دوبار با ژنرال دوگل برای تعیین سرنوشت الجزایر باین‌سرزمین‌مسافرت‌کرد و هربار مصادف باوضع فوق‌العاده‌ای بودکه بزرگترین نیروهای خونین‌درمیگرفت

سرانجام مبارزات و مقاومت‌هـای‌الجزایر ژنرال دوگل را مجبور ساخت کـه سال (۱۹٦۱) اعلام‌کند بملت الجـزایر حق‌خودمختاری‌اعطاء میکند ، این‌نیز ملت‌رشید استقلال‌طلب را قانع نساخت ودنباله‌مبارزات‌خودرا ادامه داد تااین‌که پس از مذاکرات طولانی بین ملیون الجزایر و فرانسه توافق‌در موردآتش‌بس‌صورت‌گرفت ، وپایان‌جنگ الجزایر موافقت شده است ، ولی مقـامات‌الجزایری مسئله پایان آتش‌بس را رسماتائید نکردند و شورای ملی انقلاب الجزایر کـه‌بمنزله پارلمان حکومت موقت است بایـد با موافقتی که بافرانسه شده است رای‌بدهدرای نداد ، و از آن‌پس‌جنگ ادامه وبیش‌از هفت سال به پایان میرسد .

باوجود این آشکاراست‌که‌انقلابیون‌در اصل بادعوی‌فرانسویان‌مخالفتی‌نداشته‌اند بلکه میخواستند در آخرین‌لحظه‌باسختگیری‌امتیازات بیشتـری بگیرنـد ، هرچه هست میتوان از حکومت موقت الجزایر یکی ازنیرومندترین ملت‌های جدید دنیا نام بردکه به تمام معنی در مقابل عمل وحشیانه دولت‌و ملت فرانسه حق خودرا ثابت و بستاند .

در انقلابات ملی پس از جنگ کـه‌انقلاب یوگوسلاوی ، و چین رانیز بی‌تردید باید در شمار آن بلکه مهمتر محسوب‌داشت‌کمتر پیروزی بدرجه درخشندگی پیـروزی الجزایر میتوان یافت ، در ایـن نبرد بسیاردراز و بسیار نابرابر ، تعداد قربانیها به‌نسبت جمعیت وحشتناك است ، یك میلیون نفریکه‌در نبرد بخاك افتادند واز صدمات بیـداد استعمارگران ازمیان رفتند به پیروزی‌موفق‌شده‌اند عظمت بی‌سابقه‌ای می‌بخشد .

حکومت موقت جمهوری الجزایرروز پنجم‌ژوئیه (۱٤) تیرماه را روز استقلال الجزایر اعلام داشت ، سخنگوی حکومت‌موقت جمهوری الجزایر در مورد تعیین‌روز پنجم ژوئیه بعنـوان روز استقـلال گفت«درست روز پنجم ژوئیه ۱۸۲۰» نیروهای

فرانسوی به سرزمین الجزایر جابرانه قدم‌گذاردند ، و اینك درست (۱۳۲) سال از روزیکه فرانسویها الجزایر را اشغال کردندمی‌گذرد .

در این‌جا برای خوانندگان خاصه‌دوشیزگان مناسب دانسته که فداکاری یك دختر مسلمان ۲۲ ساله الجزایری را بنام(جمیله بوپاشا) ذکر نمائیم .

در شب ۱۱ فوریه (۱۹۶۰) یك‌دخترالجزایری همراه پدرش در منزل شخصی‌خود بوسیله مامورین رسمی فرانسه دستگیر وبازداشت شد او بیست و دوسال داشت و دختر است ، برای اینکه اورا مجبور باقرارانجام تروری که مرتکب نشده بود نمایند نه نفر بر پیکر برهنه اوخم‌میشوندوباگلوگاه‌یك بطری آبجو بدو تجاوز میکنند و پس از آن هر روزه اورا در زیر شکنجه‌های دیگرمیگذارند (این است عمل یك ملت ادعای تمدن) نسبت بیك فرد ضعیف دختر بیست‌ودوساله مسلمان وطن‌پرست باایمان ، جمیله پس از ۳۳ روز زیردست این بازجویان‌درنده‌وحشی بسر میبرد و سرانجام اقرار میکند .

روز ۱۵ مارس اورا گناهکار اعلام‌میدارند ، بدنش را درهم فرو کرده‌اند لکن او در مقابل دادگاه باسرکشی از جای خودبرمیخیزد و اظهار میدارد که اورا شکنجه کرده‌اند ، صورت جلسه اولین جلسه دادگاه‌شامل این خطابه اوست .

شورای انقلاب الجزایر که در سال۱۹۵۶ بموجب اساس‌نامه که تاکنون افشا نشده است بوجود آمد ، که مسئولیت‌انقلاب‌الجزایر بااین شورا خواهد بود که در واقع جنبه پارلمانی ملیون الجزایری را دارد واعضای آن تقریبا (۶۰) نفر است که همیشه خودرا مخفی نگاه داشته و از اول شروع‌بکار تاکنون در تمام مراحل زدوخورد با فرانسه در مدت هفت سال فرانسویها هنوزنتوانسته‌اند اسامی حقیقی آنانرا بدست بیاورند (خیلی شبیه‌است به‌تشکیلات جمعیت‌های سیاسی و یا غیر سیاسی از قبیل کمیته مجازات و غیره که عده آنها از ده دوازده‌نفر بیش یا کمتر نبوده‌که باید کاملا مخفی باشد ، به اندك مدتی فاش میشود ، درایران‌تاکنون نشده است یك تشکیلاتیکه بایدخود را مخفی نگاه بدارد زود آشکار نشود،چرا؟برای اینکه اولا ایمان ندارند و ثانیا بدست اجنبی تشکیل میشود که هروقت بخواهدآشکار و از بین میبرد .

بالاخره دادگاه رای باعدام جمیله‌بوپاشا ، و اوکه در تمام دنیای روز صدا باعتراض بلند گردید ، در ایرانهم تمام‌جرایدو مجلات مشروحا نسبت بفرانسه و آرتش سری آن اعتراض‌کردند که ما چنان دانستیم‌که سرمقاله روزنامه اطلاعات روز (۱۵) اردی‌بهشت سال ۱۳۴۱ بنام روز خونین‌الجزایر که خونین‌ترین ایام الجزایر لقب گرفته است بشرح ذیل برای خوانندگان‌درج نمائیم .

اطلاعات مینویسد : معمول این‌است‌که در سر مقاله از مسائل داخلی صحبت‌کنیم،

اما همانطور که ما عضو جامعه ایران هستیم‌عضو جامعه اسلام هم میباشیم ، همانطورکه از دردهای جامعه ملی متاثر میشویم دررنج‌و درد جامعه مسلمانهم شریکیم ، و بفرض‌که هیچکدام اینها نبود ، بعنوان یك انسان ازصدماتیکه بر جمعی انسان بیگناه واردمیشود حق داریم متاثر و متنفر بشویم «چو عضوی‌بدرد آورد روزگار ، دگر عضوها را نماند قرار ، توکز محنت دیگران بی‌غمی ، نشایدکه نامت نهند آدمی » .

در قرون وسطی که تفتیش عقایدیا «انگیزیسیون» مانند شبحی خوفناك که بر اروپا سایه افکنده بود یك دختر هجده‌ساله یهودی‌را دادگاه تفتیش عقاید (لیسیون) محکوم بمرگ کرد ، خدا میداند که چندملیون نفر در تفتیش عقاید قربانی و تبعید و تعقیب شدند ، اما امتیاز این دختر یهودی‌بر قربانیان دیگران که وقتی قرار شد زنده زنده در آتش سوزانده شود رساله‌ای‌نوشت،اگرچه رساله او در سرنوشت خودش‌تغییری نداد ، اما تاریخ آنرا بنام ادعانامه انسان‌قرون‌وسطی برعلیه بیدادگران آن عصر در سینه خود ضبط کرد .

دختریهودی نوشت : «من بمیان آتش میروم ، اما شمارا متوجه مطلبی میکنم‌و هشدار میدارم ، فکر کنیدکه اگر در آینده‌کسی از فرزندان ما و شما سئوال کنند که در این قرن آیا ملل اروپا متمدن بوده‌اندیانه‌چه جواب خواهند داشت ؟ چگونه ممکن است پاسخ مثبت بدهند ، وقتی‌که اعمال‌شما سندی وحشیگری بدست تاریخ داده است ، شما تمام اروپا و تاریخ را محکوم‌میکنید ، من نمی‌گویم بعنوان یك مسیحی، ولی بعنوان یك انسان به‌آنچه می‌کنیدبیندیشید .....

همانطوریکه تفتیش عقاید با تاریخ‌اروپا کرد امروز آرتش سری با تاریخ‌فرانسه ستمگر می‌کند ، مگرانگیزیسیون‌چه‌میگفت،میگفت : من برای خاطر خدا و مسیح و مذهب قیام کرده‌ام ، حکمی‌که از دادگاه‌انگیزیسیون صادر میشود بنام خدا صادر میشد ، نه بنام شیطان» ولی عمل شیطانی‌بود ، همانطور امروز آرتش سری‌بنام‌فرانسه آدم می‌کشد و ادعای شرف و حیثیت وغرورملی دارد ، ولی عملش منافی شرف و منافی حیثیت ، و منافی مصلحت و لجن‌مال کننده‌تاریخ و افتخارات و آبروی فرانسه است . حیف از فرانسه و تاریخ درخشانی که‌این‌طوربیرحمانه لکه‌دار میشود .

واقعا عجب موجودی است بشر ؟این همه در دانش ، در صنعت ، در کشف اسرار ورموز طبیعت پیش‌رفته ، اما یك‌قدم‌در اخلاق جلو نیامده است ، بشر فضانورد، و اتم‌شناس ، موشك‌ساز ، متمدن قرن‌بیستم‌در ماهیت همان انسان لخت عورچماق‌بدست عصر حجر است ، مغز بشر به آندرجه ازتکامل رسیده‌که بحدود زمین قانع نمی‌شود ودارد شکم آسمانهارا می‌شکافد تا به‌بینداز کجا سر درآورد ، اما در مقام معامله با

یکدیگر ، صاحبان این مغزهای بزرگ همانطور فکر میکنند که بشر اولیه فکر می‌کرده ، همانطور برای باز کردن جای خود دیگران را عقب میرانند همانطور شرط بقا را تنازع می‌پندارند و شرط عظمت وتسخیر و شرط راحتی خود را سواری بودن بر دیگران .

این که تمام کوشش دارند به آسمانها و کروات دست یابند و عجالتا بکره ماه کوشش دارند برسند ودر یکی از جرایدگویا امریکا بود ، که بنگاهی بنام فروش اراضی کره ماه تاسیس شده که اراضی راندیده بفروش میرساند و میخواهند سلب آسایش از ساکنین کروات آسمانها بنمایند ،چون هر دو حکومت ، کمونیزم ، و سرمایه داری در این راه جدیت دارند و شایددرنظردارند در آنجا هم تبلیغات کمونیستی و سرمایه‌دار تشکیل و بجان یکدیگر بیندازندو از کشتارهای یکدیگر خونها سرازیر شود که مردم کره زمین بجای باران باریدن خون را مشاهده کنند آنوقت وضعیت زراعت و کشت و محصول چه صورتی پیدا خواهدکرد ، تصور میکنم محصول پنبه یك حالت قرمزی پیدا کند برای اینکه عوض باران خون خواهد خورد لذا پنبه‌اش رنگ خون بخود خواهد گرفت ، نویسنده کتاب.

در چند سال قبل که توانائی داشتم یك گوشه از باغچه حیاط را چند دانه تخم پنبه راکه دو شبانه‌روز در ظرفی از خون خوابانده بودم در آن زمین کاشته و سعی میکردم که آبش را با قدری خون مخلوط داده شود و بالاخره تخم پنبه سبز شد ولی بیش از چهار دانه قوزه که بعدا باز شده بودو بسیار خوش رنگ شده بود بارنیاورده بود، نویسنده .

میخواستم این عمل را با خوابانیدن تخم پنبه بیشتری در آب جوهر قرمز و بعد در محوطه بزرگتری انجام ولی حوصله‌ام یاری نکرد .

دراین‌جا بی‌مناسبت نمی‌دانیم که جنگ سودان را که بدست انگلیسها مستعمره شده بود . و در مرحله اولیه چه کشتارهائی شده وبالاخره انگلیسها مسلط شده و سودان را در ردیف یکی از مستعمرات خود درآوردند ، که بعداً سودانیها قیام کرده برضد انگلیسها دست به‌مبارزات سختی زده و استقلال خود رابدست آوردند بشرح ذیل ذکر نمائیم .

جنگ سودان بدست دراویش پیروان(مهدی معروف بامام زمان)

در سال (۱۸۸۰) مردی که مدعی امام‌دوازدهم مهدی موعود است در سودان برضد انگلستان قیام کرد و پیروان او که بنام‌دراویش مشهور شده بود چنان جنگ با سربازان انگلیسی و شجاعت بخرج دادند که‌معروف ترین جنگهای مستعمراتی نامیده شده است . بالاخره سرانجام در سال (۱۸۸۵)خرطوم پای تخت سودان را گرفته ومنجر

به تاسیس حکومت مهدی گردید که زمام‌حکومت و فرماندهی قشون سودان را در دست گرفته جنگ را ادامه داد که درنتیجه‌ژنرال (کردون) فرمانده قوای انگلیسی را کشتند ، و سرش را برنیزه کردند .

نزدیك به (۱۸) سال حکومت سودان‌در تحت رهبری مهدی بطول انجامید ، وتا او زنده بود قوای انگلیس باکوشش زیادنتوانست‌از عهده مهدی و پیروانش برآید ، سرانجام پس از مرگش (کیچز) سردارمستعمراتی انگلیس که در جنگ بین‌الملل‌اول بضرب یك اژدر آلمانی در دریا غرق شد ،توانست پس از اردوکشی مفصلی دراویش را شکست داده و سودان را بار دیگر تسخیرو مستعمره نماید حال چه فجایعی نسبت باین ملت کوچك بعمل آوردند قلم عاجز و شرم‌دارد از ذکرش .

پس از فتح سودان در (۱۹۰٤)انگلیسهامجسمه بزرگی از (کوردون) در حالی که سواربرشتریست ساختند ودر نقطه ای ازشهرخرطوم که در همانجا کشته شده بود نصب کردند ، ضمناً مجسمه نیز از (کیچز) هم درمیدان دیگری در «ادم‌دومان» برپا داشتند، اکنون آخرین بقایای حکومت سودان درسومین سال استقلال خود پس‌از یك کودتای نظامی‌بفکر معدوم‌ساختن‌آخرین آثاراستعماربرآمده پس از بدست گرفتن‌زمام امورکشور مجسمه حارنوکوردون را از پایه‌اش جداکرده و پائین آوردند و به موزه خرطوم بردند ، و نیز مجسمه لرد کیچز هم بهمین‌ترتیب پاکشیدند و اکنون هردو مجسمه در گوشه‌ای از موزه خرطوم که در مواردلازمه برای دیدن دانشجویان و جوانان گذارده شده است که تا همیشه به حفظ‌استقلال وطن خود باشند .

عجب در این‌جاست که این مهدی وپیروانش بنام دراویش خود انگلیسها مانند همه‌جا بنام امام زمان درست کرده و تقویت‌نمودند تابرضد طبقات دیگر در مواردلازمه داشته باشند ، چون مهدی دارای نبوغ واستعداد بود طبقات ناراضی ها را هم بدور خود جمع آوری نمود و وقتی کاملا مجهز گردید قیام برضد خود انگلیسهانموده تاآنجا که فوقاً ذکر کردیم موفق گردید ـ واگر امام‌زمانیکه برای ایران بطوریکه ذکر کرده‌ایم بامشارکت روسها درست کرده و تاکنون هم‌تقویت کرده و مینمایند تعجب ندارد ؟

برای این که خوانندگان را قدریهم ازسیاست تاریخی دور کرده باشیم چندموضوع را که جنبه لطایف و ظرائف راهم دارد ودرعین حال اطلاع از آنها بی‌لطف نخواهدبود بشرح ذیل ذکر مینمائیم .

از قدیم و «ندیم» گفته‌اند (تخمه)زن را از شوهرش جدا میسازد ، من نمیدانم این حرف که مسلماً در زمان قدیم بعلت‌طلاق‌و طلاق‌کشی خاله‌زنکهای شوهردار تخمه شکستن برسر زبانها افتاده آیا در زمان ماهم‌که درآن بسرمیبریم تاچه حد صادق است

ولی قدر مسلم این است که بلائی مانند تخمه‌آدم را از کار بازنمی‌دارد، درد تخمه‌شکستن بلای جان همه است و بطوریکه حساب ـکرده‌اند از صد زن و مرد ایرانی ۷۵ درصد عادت به تخمه شکستن دارند ، ده درصد درهفته لااقل سه‌روز تخمه وده درصد هروقت مجالی پیش آید از پوست تخمه ظرفها راانباشته میسازند ، و فقط ۵درصد ادعامیکنند (آنهم فقط ادعا) که تخمه نمی‌شکنند و یـاگوش شیطان کر دوست ندارند ، و از این عده شاید فقط نیم نفر در ادعای خودصادق‌باشد و هرگز لب به تخمه نزند !

عیب بزرگ تخمه این است که تخمه این‌است که کم نمیتوان شکست خواه کسی تخمه شکن حرفه‌ای باشد و یا این کار رابرای تفریح و سرگرمی انجام دهد در هر حال تاظرفی را که جلو ری‌واوست و یاجیبی‌را که از تخمه انباشته یا نیم انباشته است خالی نکنند آسوده نمی‌تواند نشست شماهم‌حتماً از این تخمشکستن‌های تازه کاردیده‌اید که در مجلس چون یکی دوبار بشقاب خودرا از تخمه پر و خالی کردند . با ناراحتی ظرف تخمه‌را دور میکنند و بخودش وکسی‌که بایشان تخمه بدهد لعنت میفرستند ، اما او چند دقیقه نگذشته که چون آهن که بطرف‌آهن ربا کشیده شود مجذوب تخمه میشوند، و آهسته خود را بطرف تخمه ویا ظرف رابسوی خود می‌کشند ، و تاچشم برهم بزنید باآرواره خستگی ناپذیر یکی دو مشت‌تخمه‌را شکسته و نیم شکسته و پوست‌کرده‌اند .

شما هیچ حساب کرده‌اید که در یك‌دقیقه چند تخمه میتوان شکست ؟ حتماً نه . من این حساب را کرده‌ام ! . حساب تخمه‌شکستن بسته بنوع تخمه ، و موقعیت‌مجلس و شخص تخمه شکن تفاوت میکند ، بطـورمتوسط در یك مجلس مهمانی‌هرخانم وآقائی در هردقیقه ازهشت تا ده تخمه می‌شکنند ،در این مجالس از هرده خانم ٦ نفر تخمه را بدون کمك دست‌می‌شکنند یعنی تخمه رابدهان می‌اندازند و غالباً بادندان های جلو و گاهی بادندان های دو طرف مغز را ازپوست جدا می‌کنند ، اما ازهر ده‌نفر آقـا هشت نفرپوست تخمه را بدهان می‌اندازنـدو غالباً خرد مینمایند . ۲نفر ونیم شکسته و یك نفر تقریباً سالم و ٤ نفر دیگر کاملاسالم‌درمی‌آورند .

مردان و زنانی نیز هستند که در هـردقیقه بیش از ٤ یا ٥ تخمه نمی‌توانندبشکنند اما درعوض کنار هم پیدا میشوند که دریك‌دقیقه ۲۰ تخمه را بی‌آنکه به پوست یکی از کوچك‌ترین صدمه‌ای وارد آید ، بدون‌کمك‌دست و فقط بادندانها مغز می‌کنند .

این قهرمانان تخمه شکستن هریك تخمه‌را تنها بدهان نمی‌گذارند بلکه یك مشت تخمه را بدهان میریزند و چنانکه گوئـی‌ماشین دقیق بسیار حساس در دهان ایشان کار گذاشته شده ، یکی‌یکی‌تخمه رامیشکنندو پوستش را هم «تف» می‌کنند ، در چنین مواقعی است که اگر در سالن سینما یاتآتریکی از ایشان پشت سر شما نشسته باشدحس

میکنید که باران ریز وناراحت کننده‌ای به‌سرعت بیست قطره در هردقیقه پشت گردن مبارك شما میخورد ، متاسفانه ما در کشورخود از هیچ‌چیز آمار درستی نداریم واگرهم ازهرچیز ارقامی داشته باشیم مسلماً از تخمه‌نداریم تا بطور دقیق معلوم شود چه قدر در کشور ما (تخمه) مصرف میشود ، و چه‌پول و وقتی بپای این آفت جان و مال بهدر میرود ، و با پول (تخمه) چه کارها میتوان‌کرد .

اینك ما سعی کرده‌ایم تا حدودتوانائی‌که در دوران زندگانی با این افراد درمجالس و محافل تماس داشته بطور حدس و تقریب‌با تحقیق از (تخمه) شکن ها و تخمه فروشها، و پوست (تخمه) جمع کن‌ها آمار تقریبی‌از میزان مصرف (تخمه) فقط در طهران بدست آورده برای اطلاع خوانندگان عزیزبشرح ذیل ذکر نمائیم تا شاید متوجه بخود گردند .

آمار وحشت آوریست ، اما بدبختانه‌حقیقت دارد ، از بزرگترین مراکز (تخمه) شکستن سالن سینما ها و تآتر هاست . درطهران اکنون متجاوز از صدوپنجاه سینما و چندین تآتر میباشد که بطور متوسط هرشب(۳۰) هزار نفر تماشاچی دارد ، از مشتریان شمال شهر ، که البته تعدادش زیاد نیست‌صدی (۳۰) و از تماشاچیان سینما های‌جنوب شهر اگر صدی صد نباشد لااقل صدی نودبا پاکت یا جیب انباشته از (تخمه) به سینما میروند ، و صدی پنجاه آنها یعنی پانزده‌هزار نفر تخمه می‌شکنند .

و بطور متوسط هرنفری دویست‌گرم!این رقمی است که آجیل فروشهای جلوسینما ها بما داده‌اند ، و مدیران و مامورین‌تنظیف‌سینما ها نیز تائید کرده‌اند (قطعاً خوانندگان هم خاصه بانوان هم قبول دارند) ، حساب‌خیلی ساده است‌النهایه‌باید فرمولش رابدست آورد .

پانزده هزار نفر از قرار نفری (۲۰۰)گرم میشود (۳) ملیون گرم تخمه ، را فرض کنیم که ازیك ملیون و دویست هزار نفرمردم طهران نیز از شاگرد مدرسه ها ، وخاله زنها ، وتخمه‌شکن های حرفه‌ای گرفته تاخانم های شیك‌پوش‌وآقایان محترم پایتخت، و مهمانان مجالس، متعدد از قبیل عقد وعروسی‌خاصه مجالس شب نشینی های عصر تجدد و آزادی ، همین مقدار تخمه بشکنندخواهیم دانست که (٦) ملیون گرم تخمه ـ مصرف یك روز اهالی محترم پای‌تخت !،یعنی ٦تن در هر روز ! یعنی ، ۱۸ تن تخمه در ماه و (۲۱٦۰) تن در سال که قیمت آن‌بنرخ عادله روز میشود . (۸٦٫٤۰۰۰٫۰۰۰ ریال ! پول که باآن میتوان بارز دولتی یك‌کارخانه برق (۲۵۰۰۰) کیلواتی ، یا (۲۵) هزار تن ریل آهن خریداری کرد ، و بهتراز همه (۳) بیمارستان ۲۰۰ تخت خوابی ساخت و صدها کار مفید بحال جامعه انجام‌داد .

اما از (تخمه) شکستن خطرناك تـرتخمه را باپوست جویدن و خوردن و این عمل بیشتر بین اطفال رایج است که مادرشان‌هم چون خود مشغولند اولا متوجه عاقبت مضار آن در اطفال نبوده ، و ثانیاً وقت جلوگیری آنها را هم ندارند و بعلاوه چـون اطفال عمل مادر و پدر را بچشم مـی‌بینندگوش بحرف آنها نخواهد داد ، چه بایدکرد، وظیفه مادر و پدر آن است‌که اطفال‌را باخوددر چنین مجالسی نبرند .

شکستن تخمه دشمن (معده) زبان بسته‌بیچاره است مخصوصاً برای معده ، اطفـال سم تدریجی است ، روی این اصل است که‌متصل شکایت از درد معده و راه خانه‌دکتر ها را در پیش گرفته و پول را تحویل دواخانه ها داده‌و بازهم ناله‌می‌کنند ونمیخواهند متوجه شوند و تصدیق نمایند که این درد(معده) فقط و فقط برای‌عشق به‌تخمه‌شکستن وخوردن است .

میگویند در زمان قدیم طبیب حاذقی‌به ایران آمد ، قبلا باو گفته بودند درایران عده بسیاری از درد (معده) وشکم می‌نالند،و بهمین جهت وقتی که طبیب دانشمند درسر راه خود چشمش بمزارع بی‌انتهای هندوانه‌افتاد ، آن وقت که اتومبیل نبود که مسافرین بسرعت بگذرند و جائی را نبینند ، طبیب‌از مزارع هندوانه تعجب کرد و از کسیکه همراهش بود پرسید و گفت : «من تعجب‌میکنم» مردمی‌که این‌قدر هندوانه میخورند چرا باید اصلا روی ناخوشی به‌بینند چه‌رسدبدرد (معده وشکم) .

مرد همراه خنده ای کرده و گفته‌بود:«درست است ، ولی علاوه‌بر خوردن‌هندوانه ها تخمه ، اش را هم میخورند !.. طبیب ازهمانجا سرالاغش را برگردانید و به مملکت خود برگشت ، و بدوستان ایرانیش پیغام‌دادو گفته بود» : «درجائی که مردم هندوانه را باتخمه‌اش میخورند کاری از دست علم‌طبابت‌و طبیب ساخته نیست» .

چه‌قدر عالی طبیب گفته است ، چون‌گفته میشود در موقعی که انسان جوان‌است اثر تخمه خوردن چندان ظاهر نمی‌شود مگرکسانی که (معده‌هاشان ضعیف باشد ولی چند سالی که گذشت و شکستن تخمه هم‌ادامه داشت آن‌وقت معده و شکم) شروع مینماید و انسان را بکلی از پای درمیآورد،آنوقت است که نه خود متوجه میشود علت چیست و نه طبیب معالج میتواند تشخیص‌درد و مرض را بدهد ، شاید اگر گفته‌شود که علت شکستن تخمه مداوم است طبیب‌بتواند راه علاج را پیدا کند ، حالا مـن نویسنده کتاب روی اطلاع آماری شکستن(تخمه) به دکتر ها تذکر و توصیه مینمایـم که نسبت بمرض درد معده و شکم متوجـه‌باشند که از ناحیه شکستن تخمه میباشد و باید دوای آنرا بدست آورده درصدد معالجه‌برآیند ، چون عمده معالجه درد ها تشخیص مرض است ، وضمناً بزنان و مردان توصیه‌میشود که حالا خوب مضار تخمه شکستن‌را

برای شماها شرح دادم و انتظار دارم که‌دست‌از این (سم) مهلك بردارید و مخصوصاً نسبت باطفال مراقبت کامل باشید که ابداً نزدیك‌تخمه نرفته چه‌رسد باین که بخورند .

مجازات چه‌تاثیری دارد درفروردین ۱۳۳٤ که شکایات‌زیادی بکلانتریها و فرماندار نظامی از رفتار و مزاحمت دختران و خانم‌هادر خیابانها مخصوصاً در اطراف دبیرستان حتی دبستانهای دخترانه سرراه عبور و مرورداش آموزان را می‌گرفتند ، بدبختانه خود این جوانها هم دانش آموز بودند که نبایستی‌ازاین حرکات (رزل وپست) از آنها سربزند، این جوانان هوس‌باز فاسدالاخلاق که ازصبح‌تاشب در تعقیب دختران مردم بودند بدستور سرتیب بختیار فرماندار نظامی که بسرهنگ‌سپه‌پور فرمانده منطقه چهار فرماندار نظامی طهران در حدود پنجاه شش نفر ازجوان های‌هرزه کرد را که مزاحم دختران و زنان میشدند دست‌گیر کردند و سرشان را از ته‌تراشیدند ، .

چون حربه و مایه آنها دراین کارزشت‌همان موهای سرشان بوده و نه جیب بکلی خالی ، ازاین عده که دانشجو بودند بمدیران‌مدرسه‌شان نیز اطلاع دادند که چنین بلائی سر دانشجو آمده و باید درآینده پیش‌ازپیش‌مراقب رفتار و اخلاق دانشجویان باشید که دنبال این گونه رفتار ناپسندانه ـ که ننگ‌جوانان است ننمایند ، ونیز بسرپرست و اولیای این جوانها و سایرین هم خبر دهندو سفارش کنند که دنبال این حرکات زشت که منجر به تراشیدن زلف های تربیت شده‌خود برای ولگردی توی خیابان و کوچه‌ها با مزاحمت دختران و بانوان نگردند ، اگرتکرار شود به شلاق خوردن از آنها پذیرائی خواهد شد، تنها اولیای نباید مراقب باشندکه آیا فرزندانشان بمدرسه میروند یا با در دست داشتن‌کتاب توی خیابانها و سرکوچه‌هاپرسه میزنند .

تراشیدن سر این جوانان خوش پز وشیك‌پوش منظرهٔ تماشائی داشت ، یکی‌یکی آنهاآ را در کلانتری زیر دست استاد سلمانی‌می‌گذاشتند و سلمانیهم ماشین ته زنی را درسر جوان ژیگولوی عبور میداد و مانندسرهای طاس کچلی از آب بیرون می‌آمد، و مو های فرزده روغن خورده ای را که‌باصرف چند ماه‌وقت وزحمات‌زیادتربیت‌کرده بود ، زیر پا ریخته میشد ، بدتر از همـه‌بعداز فراغت استاد سلمانی یك آینه بدست آقازاده میداد که ریخت‌و شکل جدیدخودش‌را به بیند و دیگر بفکر مزاحمت دختران و زنان مردم‌نیفتد .

تاثیر این عمل خیلی ساده و آرام‌طوری‌شد که در میان جوانان انعکاس پیدا کـرد که همه آنها حساب کار خودشان را کردندو ازحرکات زشت خوددست‌برداشتند تامبادا گرفتار سرتراشیدن شوند و ریخت مضحکی‌پیدا ننمایند ، دیگر دست‌از این رویه وکارها برداشته در عبور ومرور دیده نمی‌شدند واگرهم دیده میشدند درنهایت معقولیت .

این است تاثیر مجازات ، قبل ازاین‌عمل‌هر چه در روزنامه ها ، ودر رادیو مخصوصاً مرحوم صبحی در برنامه اش اشعار -(ژیگوتوریها) را هم میخواند و نیز بچه ها این اشعار را در خیابانها و سرکوچه هامیخواندند ، ابداً اثری نداشت ، تا اینکه سرتیب بختیار (داروی این دردرا) پیداکرده‌بدست طبیب حاذق (استاد سلمانی) کاملا معالجه نمود که دیگر تاچند سال همه‌راحت‌بودند ، ولی حالا بازهم درجراید خوانده میشود که این مرض مجدداً بواسطه آزادی‌که داده شده در خیابانها و سرکوچه‌ها بروز نموده است ، برسازمان امنیت اجتماعی وشهربانی است که جلوگیری نموده بیش از این سرایت ننماید، ضمناً بایدگفت تااندازه‌ای‌هم دخترها بی‌تقصیر نخواهند بود و بر اولیاست که مراقبت نمایند .

درمیان موفقیت‌های‌پیاپی و متعددیکه‌در زمینه شبکه های حزبی و دستگیری‌افراد حزب منحله توده چه در طهران و چه درشهرستانها نصیب مامورین انتظامی گردید ، چند قسمت از این عملیات که بعضی از آنهاباصحنه ها و جریانات جالبی هم توام بود، ازلحاظ متلاشی کردن مراکز فعالیت توده‌ایهادارای اهمیت خاصی بود که ازآنها کشف کانون بزرگ و اساسی توده‌ایها بود درجنگل‌نزدیك (لپیخان وکسما) که موفقیت مهمی برای مامورین انتظامی بشمار رفته است .

یکی از علل اهمیت خاص که گفته‌میشد ، کشف این شبکه حزبی داشت‌موقعیت خاص جنگل بخصوص این قسمت های‌گیلان‌که از هرجهت برای عملیات استراژیکی ، و مخفی شدن و ایجاد و انبار های نامرئی‌در آن منطقه ازهرجای دیگر متناسب است، و میتوان گفت مقادیر زیادی اسلحه و مهمات‌ومواد غذائی را درآن نقاط در کلبه هائی‌که وسط جنگل ساخته میشود نموده و افرادرا نیز درهمان کلبه ها برای مدتی نگاه‌داری کرد ، این قسمت از جنگل که عناصر افراطی‌ده ماه آنجارا کانون مخفی ساختن اسلحه و مرکز عملیات مهم و نگاه داری اسرار وکلبه های رمز خود خاسته بودند ، همانجائی است که (میرزا کوچك) خان هم یکی ازمراکز عملیات خود را درآنجا قرار داده‌بود، و هر موقع که در زدوخورد های منطقه(لپیخان) و فومنات شکست میخورد فوراً باین قسمت از جنگل‌پناه می‌برد و درآنجا درسایه وجود درختان‌کهن‌سال و انبوه که در بعضی از نقاط آن هیچوقت در طول سال‌سایه زمین برنمی‌افتاد خود را از نظر وحمله نظامی ها مخفی وپنهان میکرد و استراحت‌می‌نمود .

در حاشیه این جنگلها جاده های‌مال‌روباریکی وجود دارد که اهالی محل برای استفاده از هیزم درختان و تهیه ذغال از آن‌جاده ها استفاده میکنند ، ولی همین که قدری از این راه های‌باریك که اکثر ساعات‌روز هم آفتاب بر آنها نمی‌تابد منحرف

دکتر ابراهیم هشمت قبل از ورود بجنگل

شده و از خلال درختان وارد قسمت انبوه‌داخلی جنگل شوید مثلا در حدود صد متر پیش بروید ممکن است دیگر نتوانید راه‌هارا پیدا کنید ، چون نه موقع روز آفتاب را می‌بینید که از روی حرکت خورشیدبتوانید جاده را پیدا کنید، و نه شب‌ستارگان را میتوانید به‌بینید که از روی آنها اقلاجهات اربعه اصلی را بشناسید و تا از جنگل بیرون بروید .

نه‌تنهااشخاص غریبه و غیر محلی ،بلکه‌خود اهالی هم اگر وارد قسمت انبوه جنگل شوند غالباً اتفاق می‌افتدکه راه را گم‌میکنندو بازحمت زیاد از آنجا خارج میشوند، ولی افراد حزب توده که هرگز گمان نمی‌کردندروزی برسد که مامورین انتظامی بتوانند

به‌این آشیانه های مخفی آنها در قلب جنگل‌انبوه دست پیدا کنند .

به‌تقلید از افراد جمعیت میرزا کوچك‌خان راه های فرعی معینی در جنگل برای خود ایجاد کرده بودند که فقطاز روی‌نقشه‌و با استفاده از علائم خاصی که بر (تنه) درخت های کهن کنده بودند میتوانستند ازآن راه که بصورت ظاهر هیچ تفاوتی با قسمت های دیگر جنگل ندارد عبور ومرورنمایند .

این کار توده‌ای‌ها در حقیقت تقلیدی‌از میرزا کوچك خان‌مرحوم و رفقای اوبود که برای اولین دفعه در آن موقع بدستور وراه نمائی یك افسر روسی این راه های‌پنهانی ایجاد شده و افراد مسلح میرزاکوچك خان‌و احسان‌اله خان که چند افسر روسی آنها را راه‌نمائی میکردند ، از آن راه های مخفی‌به کلبه هائی که در وسط انبوه جنگل ایجاد کرده بودند میرفتند ، وهرموقع که فشارقواء دولتی شدید میشد به‌آن‌نقاط عقب‌نشینی میکردند .

ولی در آن زمان وضع آرتش‌ومقتضیات‌روز وبعلاوه وضعیت قوای میرزا کوچك طوری بود که افراد نظامی نمیتوانستنداز آن‌راه ها عبور کنند ، وهرموقع‌که میرزاکوچك خان بااحسان‌اله خان و رفقای‌آنها از جلوسربازان عقب نشینی کرده خودرا بقلب‌جنگل میرساندند ، تنهاکاریکه قوای‌دولتی‌میکردنداین بود که اطراف‌جنگل‌را محاصره‌میکردند، ولی این محاصره ها غالباً بی‌نتیجه بود وافرادمیرزا کوچك خان از چند روزی که در این کلبه های پنهانی استراحت میکردند ذخایرجنگلی خود را از راه دیگری از جنگل‌خارج میشدند و خود را بخط جبهه میرساندند ولی‌همانطور که گفته شد اوضاع آن زمان با اوضاع روز تفاوت کلی دارد ، درآن موقع‌قوای دولتی ضعیف و معدودی بود ، قوای میرزا کوچك خان و رفقای او نه‌تنهاازلحاظ‌نفرات بلکه ازلحاظ تجهیزات و اسلحه‌هم غالب اوقات برقوای دولتی تفوق داشتند .

یك تفاوت مهم دیگر مربوط بوضعیت‌آنها با وضعیت توده‌ایهای بود ، به‌این معنی که مردم در مرحله‌اول عملیات میرزاکوچك‌خان را که هنوز کار بدست کمونیستها از قبیل احسان‌اله خان و مهاجرین‌قفقازی‌نیفتاده‌بود و پرده از روی مقاصد حقیقی آنها که استقرار رژیم کمونیستی بود برداشته نشده‌بود عده زیادی از اهالی آن حدود با آنها نظر مساعد داشتند و گمان میکردند آنهامیخواهند امور را اصلاح کنند، حتی آزادی خواهان طهران خود را آماده کرده و میرزاکوچك‌رادعوت به‌طهران‌کردندکه دروازه‌های طهران بروی شما باز خواهد بود ، هرچه‌زودتر حرکت نمائید ، و میرزا کوچك خان مانند موش گاهی از سوراخهای جنگل(لانه) خود بیرون می‌آمد همین‌که تعقیب میشد فوراً بسوراخ های خود بر میگشت،یکی از افرادیکه جدیت داشت برای تسخیر

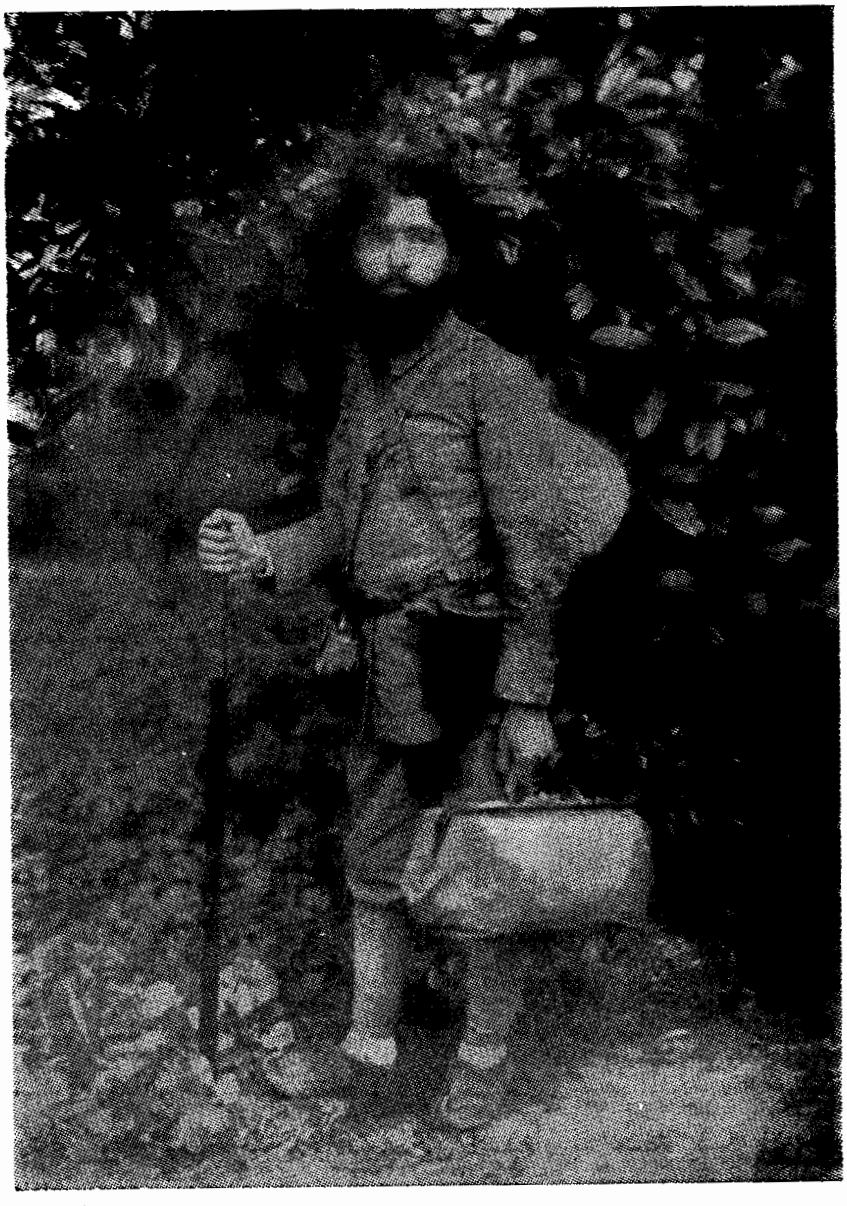

دکتر هشمت در لاهیجان و دادن تشکیلات در آنجا که در نتیجه انشعابی از سفیدرود برای برنج‌کاری مزارع لاهیجان نمود که (هشمت رود) نامید شد

پای تخت طهران حرکت نماید مرحوم دکترحشمت طالقانی بود که بالاخره ناچار شد از میرزا کوچك خان دست بکشد.

ولی حزب توده وضعیتی برعکس داشت، مخصوصاً ازهفته آخر مرداد ماه که حتی اشخاص بی‌اطلاع هم ازمقاصد واقعی توده‌ای‌ها مطلع میشدند، ومخالفت آنها را باسلطنت مشروطه مشاهده کردند باین جهت عموماً نسبت بآنها بدبین و متنفر شدند، و حتی بسیاری از افراد فریب خورده هم که سابقاً اغفال شده و باتوده‌ای ها همکاری میکردند از آنها دست کشیدند و علناً مخالف آنهاشدند.

همین مرکز مهم توده‌ایها در قلب جنگل که خودشان اسم آنرا (استالین گراد)

و دژ (مالینکف) گذاشته بودند همین جـاخیلی آسان البته با راه‌نمائی دو نفر ازافراد توده‌ای کشف گردید . آن دو نفر یك‌دخترو برادرش بود که مامورین انتظامی رابه‌آن کانون‌ها هدایت کردند ، و آقای سرگردحسن استاندوست باتفاق دونفر افسروچندین سرباز با مهارت و حسن تدبیر جالب توجهی‌این کانون‌ها را کشف و یکی پس ازدیگری اشغال کردند ، و باکلیه از مدارك استفاده‌کرده و کلید رمزها و اوراق محرمانه‌ای‌که در آن کانونها بود راه برای موفقیتهـای‌دیگریهم باز شد که توانستند مراکز مخفی دیگر را نیز پیدا و افراد فعال را دستگیـرکنند .

این دختر و برادرش‌که هر دوی‌آنها از افراد اغفال شده حزب منحله توده بودند می‌گفتند : ماهم مانند اشخاصی کـه‌فریب خورده بودند باآنها وارد شدیم و بما می‌گفتند که میخواهند حکومت دموکراسی‌حقیقی برقرار سازند . ولی بعد فهمیدیم‌که این‌ها دشمن مملکت مشروطه هستند لـذاباآنها مخالف شدیم و حاضریم آنها رابدست خودمان ریزریز کنیم . این برادر و خواهرباآنکه بی‌بضاعت بودند از قبول جایزه‌ای‌که بآنها داده شد خودداری کردند و گفتند :چه جایزه‌ای برای ما از این بهتر که بتوانیم دشمنان وطن خودرا که مدتها مارا گول‌زده بودند رسوا و نابود سازیم .

یکی از این کانونهای مهم که‌بدست‌مامورین انتظامی افتاد توده‌ای‌ها هرگز در عالم خواب هم تصور نمی‌کردندکه این‌کانون‌مخفی در قلب جنگل انبوه کشف گردد ، چون آنرا بخیال خودشان تسخیر شدنـی‌نمی‌دانستند ، از چند سال قبل اسم آنـرا (استالین‌گراد) گذاشته بودند ، و یك‌کانون‌دیگر هم درهمان جنگل واقع میان فومن و کیا ، داشتندکه میان خودشان بنام (دژمالینکف) میخواندند ، ازهمین اسم گذاریها میتوان پی بردکه توده‌ایها چه‌قدروطن‌دوست‌و اطمینان داشتند کـه این مراکز مخفـی هیچوقت اشغال نخواهد گردید .

یکی از اشیـاء جالب توجهی کـه‌بعلاوه از تفنگ و فشنگ و مدارك‌کلیدرمز و سیم خاردار و غیره در این کانون هـای‌مخفی بدست آمد ، مامورین انتظامی قوطی های پراز روغن تفنگ بودکه‌برای‌جلوگیری‌از زنگ زدن اسلحه مـورد استفاده قـرار میگیرد ، و مقدار زیادیهم سیم خاردار که‌در یك جعبه کشف شدکه آنرا توی روغن انداخته بودند که براثر رطوبت هوا زنگ‌نزنـد .

یکی از اشیاء مهم دیگر که درآنجاکشف شد یك دستگاه کوچك چاپ دستـی بود اوراق تبلیغاتـی را باآن ماشین چاپ‌میکردند و در نقاط مختلف شمال و بعضی نقاط دیگر که دستـرسی داشتند توزیـع‌می‌نمودند .

انتخاب حاجی سید ابوالقاسم مجتهد کاشانی بریاست مجلس شورای ملی .

پس از انتخاب آقای کاشانی بریاست مجلس شورای ملی اولین جلسه در خانه آقای مفیدی از وکلای مجلس شورای ملی تشکیل میگردد که همه وکلا حاضر بودند تا از سیاست روز و جریانات داخلی مجلس با رئیس جدید مجلس گفتگو کنند . وچون جناب آقای کاشانی بشرطی ریاست مجلس را قبول کرده بودند که در مجلس حاضر نشوند و کارهای داخلی با نواب رئیس اداره شود. و معظم له ، تنها از نظر حفظ وحدت و اتفاق برامور مملکت نظارت کلی داشته باشند .

در تمام ادوار مجلس شورای ملی سابقه ندارد که رئیس مجلس انتخاب شده باشد ولی به مجلس نرفته باشد و این ازمختصات آقای حاج میرزا ابوالقاسم مجتهد کاشانی بود ، بهمین جهت بااینکه مدتی ازانتخابشان میگذشت برای اولین بار وکلا و همکاران خودرا درجلسه بطور دسته جمعی ملاقات کرده و برای اولین بار نیز دراطراف وظایف خطیر آنان و تکالیف مجلس اظهارنظر بنمایند .

رئیس مجلس روی یك مبل پایه کوتاه در ضلع شرقی باغ نشسته بودند و بقیه گرداگرد باغ روی صندلی‌های مختلف قرارداشتند ، و یك میز گرد بزرگ در مقابل رئیس مجلس قرار گرفته بود که روی آن مملو از میوه و شیرینی‌های متنوع بود ، در طرف راست رئیس مجلس آقای مهندس رضوی ، و در طرف چپ ایشان ذوالفقاری دو نایب رئیس نشسته بودند .

و بدین نحو کلیه وکلا در ضلع شرقی و شمال و جنوبی باغ قرار داشتند و منتظر شروع مذاکرات بودند ، در این موقع آقای رئیس مجلس بیانات خودرا بشرح ذیل بطور اختصار ذکر نمودندکه نویسنده عینادرج مینمائیم .

بطور خلاصه بیان نمودند ووخامت اوضاع را متذکر شدند که «سرچشمه تمام بدبختیها و فقر و فاقه کنونی مملکت ازبی‌دینی است وبس ، وقتی فساد و بی‌ایمانی برمملکت حکومت کرد موجبات تسلط اجانب فراهم میشود ، اکنون که بحمدالله دست اجنبی پس ازفداکاریهای وازجان گذشتگیهای ملت ایران بواسطه ملی شدن نفت از این مملکت قطع گردیده و امیدواریم که بعنایت خداوند نفوذ ایادی بیگانه را نیز قطع ودور گردد »

باید متوجه باشیم که مردم دنیابرای تحصیل استقلال و آزادی خودفداکاریها کرده‌اند ، و اینك فداکاری ما این باشد که دست از خودخواهی بکشیم و همه چیز حتی خودپسندی را فدای ترقی و تعالی مملکت نمائیم . از اتفاق و اتحاد دور نیفتیم ورمز موفقیت را دروحدت ملی وهم آهنگی جستجو کنیم .

در خاتمه بیانات رئیس مجلس آقای ملك مدنی اولین کسی بودکه رشته صحبت را

بدست گرفت و در اول بیان خود اظهارداشت «ازاین‌که آیت‌اله ریاست مجلس را قبول کرده‌اند اظهار تشکر مینمائیم و بعد گفتند: سابقه نشان داده‌که هروقت مجلس شورای ملی دارای رئیسی شده که شخصیت ملی و محبوبیت عمومی داشته وضعش مرتب گردیده است ، و آن انضباط نیز در بهبود امور مملکت و اوضاع عمومی دولت‌بلاتاثیر نبوده است ...» .

در این موقع آقای اورنگ (شیخ الملك) و سایرین هرکدام‌بنوبه‌خودمذاکراتی نمودند که از وقایع‌نویسی ما خارج بود و نیز بدرازا میکشید صرف‌نظر نمودیم ، تنها بی‌مناسب نمی‌دانم عدم توجه بمعنی ومفهوم بیانات آقای رئیس مجلس و آقای ملك‌مدنی که بالاخره بجائی رسید که بین دولت یعنی شخص دکتر مصدق نخست‌وزیر با آقای آیت‌اله کاشانی بهم خورد و کار و اوضاع مملکت بجائی کشیده شد که نباید برسد که بسیار تاسف‌آور است‌که ما تااندازه‌ای ذکر کرده‌ایم .

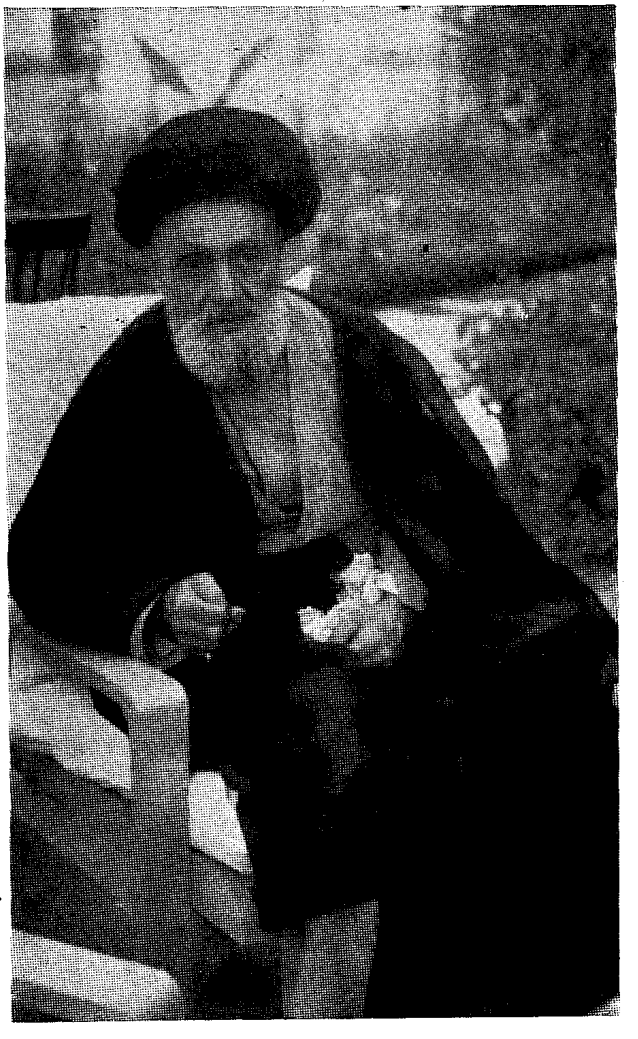

آیت‌اله کاشانی رئیس مجلس

نامه برضاشاه پهلوی ـ در اولین‌عید سال سلطنت نامه ذیل را عرض و تقدیم داشتم :

«پیشگاه مقدس شاهنشاه معظم ، با عرض تبریك بقا و موفقیت در آمال وآرزوهای شاهانه را از خداوند قادر متعال‌وائمه اطهار خواهان بوده ومیباشم .

اعلیحضرتا . در خانه خدا (مکه)چهار رکن بنام (ارکان اربعه) برقرار است‌که رکن اول ، حنفی که حنف‌ابن نذیربن یافعی‌از اصحاب حضرت رسول‌اله و از فقهای‌زمان حضرت رسول است و بعد از وفات حضرت‌رسول هفده سال زنده بوده است .

رکن دوم . شافعی ، شافع پسر حامدبن‌حنیف ازاهل یدین‌بوده‌که بعدازپیغمبرص فوت کرده و دوازده نفر از شاگردان‌برجسته‌اش (فقه) اورا جمع‌آوری‌کرده‌اند .

رکن سوم مالکی ، مالك پسریحیی‌بن زکی اهل حلب بوده صاحب (فقه) فروع از اصحاب پیغمبر ص و تازمان خلافت‌عثمان‌هم زنده بوده است .

رکن چهارم حنبلی . حنبل پسر رویضه از اصحات حضرت رسول ص که‌درغزوه جزو جنگجویان بوده است که بعداز خلافت‌عثمان فوت مینماید .

پیروان چهار نفر فوق‌الذکردرموقع‌حج در خانه خدا هرکدام در مقام و رکن خودنمازمیگذارند ، تنهاکسانیکه بنام(شیعه)پیروان علی علیه‌السلام‌که اکثر آن ایرانیها میباشند ، جای معینی بنام (رکن) ندارند ودر هرگوشه از خانه خدا بطور تفرقه نماز میخوانند .

نادرشاه پس از فتح بغداد و ملاقات‌با ابوحنیفه پیشوای وقت و گرفتن تصدیق نسبت بمقام امام جعفر صادق ع درصددبرآمد که درخانه خدا رکن پنجمی قائل و برقرار نماید تا پیروان حضرت علی ع (شیعه)درآن رکن نماز بجا بیاورند ولی عمر نادر بواسطه اغتشاش صفحه خراسان وفا بانجام‌این نیت ننمود .

ازآن زمان به‌بعد میان فرق مسلمین‌اختلاف در دین‌تولیدگردید بطوریکه‌پیروان چهار رکن‌کشتن پیروان مذهب تشیع راجائزو مباح میدانند ، درصورتی‌که هر پنج‌فرقه سه اصل مسلم پایه اسلام را «که‌خدا،قرآن،محمد» باشد معتقدند حتی قبله شانهم یکی است ، تنها دست پیشوایان و روحانیون‌طرفین‌که در فروعات اسلام اختلاف‌نظر و سلیقه دارند نمی‌گذارند همه متحد شده والبته دست‌های مرموز نیز دامن‌زن و تقویت کننده این اختلافات میباشد که اتحادی‌بمیان نباشد .

چاره ـ اول برقرار نمودن رکن‌پنجم بدست آن اعلیحضرت که در دنیای اسلام بنام نامی رضاشاه پهلوی ثبت تاریخ‌خواهد گردید و ملل شیعه خاصه ایرانیها در خانه خدا برای ادای فریضه‌خود استقرارخواهند یافت .

دوم . برای موفقیت در رفع‌اختلاف‌که نسبت بفروع تولید شده است چاکر بی‌مقدار بعرض میرساندکه کنگره‌ای درمدینه طیبه از نمایندگان (شافعی ، حنبلی ، مالکی ، حنفی ، جعفری) تشکیل‌گرددتانسبت‌بفروعات از قبیل دست بسینه نماز گذاردن یا دست‌باز ، و یا بی‌مهر و یا بامهر و غیره‌رسیدگی و مورد بحث و دقت قرار داده هر کدام که برای انجامش سهل وآسان‌ترخواهدبود عقیده مشترك خودرا اعلام نمایندتاعموم ملل اسلامی در هر نژادی هستند مطلع وعمل نمایند که دشمنی‌ها و نفاق تبدیل به دوستی و وداد و اتحاد گردد .

بنظر چاکر کسیکه صلاحیت آنرادارد‌که در مرحله اول با ایشان مذاکره‌وشور گردد آقای صدرالاشراف‌که‌هم‌جنبه‌روحانیت‌دارند وهم موقعیت سیاسی ، پاینده‌وبرقرار

باد سلطنت پهلوی ، جان‌نثار اعظام‌الوزاره‌قدسی .

نامه فوق توسط شاهزاده مجلل‌الدوله دولتشاهی تقدیم گردید ، چند روز بعد آقای مجلل‌الدوله که ناهار منزلشان‌بودم(عمارتی‌که فعلا ثبت احوال وآماراست) اظهار نمودند نامه رادادم اعلیحضرت‌دومرتبه‌بدقت خواندند و بعدفرمودند موضوع‌بسیار خوب و مهم است ولی وقت دارد و نامه رادر جیب خود گذاردند .

نامه دوم در همین موضوع به‌محمدرضاشاه پهلوی .

پیشگاه مبارك‌اعلیحضرت محمدرضاشاه بقاء و موفقیت و آمال و آرزوهای شاهانه را از خداوند قادر متعال خواهان‌بوده و میباشم .

اعلیحضرتا . چون برای هریك ازامور جامعه که هادیان و زمامداران بخواهند اقدام نمایند ، مقتضیات زمان و آمادگی‌جامعه بشری شرط اولش خواهد بود.چنانچه در دوران سلطنت اعلیحضرت فقید و سلطنت‌آن اعلیحضرت بهترین نمونه وشاهد میباشد.

اعلیحضرتا . بر خاطر مبارك ثابت‌است که پایه دین اسلام روی‌سه اصل مسلم گذارده شده است (خدا . قرآن . محمدص)که مورد قبول تمام مسلمین دنیا است .

چاکر در جنگ بین‌المللی اول بنام‌مهاجرت به بغداد و تا موصل وارد بودم ، ودر این مسافرت‌ها باطبقات مختلف اسلامی‌که عبارت از ارکان اربعه (حنفی ، شافعی ، مالکی ، حنبلی) باشد وارد مذاکره که چراباید نسبت به پیروان علی ع بنام (شیعه)این قدر مخالفت نمایند ، که حتی خون همدیگررا مباح بدانند درصورتی‌که نسبت به پایه اصل اسلام همه معتقد و حتی در قبله هم‌برای ادای نماز یکی میباشد ، تنها در فروع مثلا دست‌بسته یا دست‌باز ، و یا مهرگذاردن‌و یا بی‌مهر و طرز وضوگرفتن و امثال آنان که همه آنها فروع نامیده میشود اختلاف‌نظرو سلیقه تولید شده است .

در جواب بطور کلی اظهارشان این‌بودکه در اول‌اختلاف چندانی نبوده.سیاست های خارجی بعد از جنگ صلیبی بدست‌علمای هریك برای این‌که صورت اتحادروی ندهد دامن‌زده و بوسائل مختلفه تحریك‌نمودند تا بدین صورت درآمده است، ونیز بیشتر کتب و نشریات بنام (مجلسی‌است)که‌بدست و تقویت شاه‌عباس صفوی برای رسمیت دادن مذهب تشیع برضد ارکان‌اربعه‌و خلفا و مقامات دیگر پیروان آنان اخبار و روایات منتشر نمودند که بدست مخالفین‌اسلام افتاده حربه برای تبلیغات خود قرار داده‌اند .

البته اخباریراکه در دست فرق‌اربعه‌میباشد ما چندان معتبر نمی‌دانیم ، برای اینکه بدست (ابوحریره) عالم وروحانیه‌وقت‌بادستور و تقویت معاویه انجام و انتشار یافت ، حالا یگانه راه علاج‌ورفع این‌اختلاف‌از بین بردن هردوی آن نشریات است اگر

زمان اجازه دهد و دست مصلحی از آستین بیرون آید .

پس از مراجعت از مهاجرت اول باطبقات روشن‌فکر روحانیون وارد مذاکره شدم البته بطورکلی موافق بودند ولی اظهارشان این بود که چون دولت فعلی ناتوان و ضعیف است نمیتوان در این قسمت واردعمل و بعلاوه زمانهم اقتضا آماده نمی‌باشد، چون شرط اول مربوط به تمایل و علاقه سلطان است که آنهم حالیه باسلطنت احمدشاه انجام‌پذیر نخواهد بود .

باطلوع سلطنت اعلیحضرت فقید وآرامش مملکت در این قسمت عریضه بحضور مبارکشان بوسیله مرحوم مجلل‌الدوله دولتشاهی تقدیم کرده ، فرموده بودند «فکر درست و بسیار خوب است ولی امروز نمیتوان وارد این کار شد» و نامه را در جیب‌شان ضبط میمایند .

چون امروز سلطنت اعلیحضرت مقارن بازمانی است که تمام ملل اسلامی مایل به اتحاد و رفع اختلافات خود میباشند، ودول بزرگ و کوچك درصدداتحادوهمکاری باهم خاصه در تقویت دین بهرعلت کوشش و جدیت دارند ، و مسافرتهای اعلیحضرت همایونی در ممالك اسلامی و سایر ممالك دنیای امروزه ، و نیز مسافرتهای زمامداران ممالك اسلامی و غیر اسلامی به ایران ، ومخصوصا مسافرت فعلی اعلیحضرت به حجاز و مکه معظمه که تاریخ نشان نمی‌دهدکه ازسلاطین ایران بعد از اسلام بمکه مشرف‌شده باشند .

در موقع ورود پادشاه سعودی به‌ایران در این خصوص توسط دفتر مخصوص شرحی عرض کرده بودم اینك نیز که برای مسافرت به حجاز عازم میباشند تجدید و تقدیم میدارد ودر این مورد باجناب آقای صدرالاشراف که دارای هر دو جنبه روحانی و سیاسی میباشند مشورت و صلاح دانستندکه بعرض برسانم .

اعلیحضرتا ، بهترین زمان برای بدست‌گرفتن پرچم اسلام برای اتحاد مسلمین و رفع فروعات در دین اسلام امروزاست ،برای این‌که همه ملل دنیا دنبال یك نقطه (اتکا) میباشندکه آسایش جامعه درآن باشد،و آن تمرکز دادن مسلمین دنیا در یك عالم مشترك بتمام معنی خواهد بود .

طریقه اقدام را در مرحله اول‌چاکرمطالعاتی دارم چنانچه‌اجازه‌فرمایند به افتخار تشرف بحضور مبارك بعرض برسانم‌ویااینکه‌مقرر فرمایند باآقای صدرالاشراف و حاجی عزالممالك اردلان و حبیب‌اله آموزگار وقائم‌مقام‌الملك رفیع و آقای راشد شور و مذاکره شودو نتیجه رابعرض‌مبارك‌برسانند.

اعلیحضرت در مکه معظمه با قائم‌الملك در حال احرام دست ها بطرف آسمان وآرزو وموفقیت از خداوند متعال میخواهد

در این مسافرت و ملاقات پادشاه‌سعودی امید است تعمیر بقاء متبرکه وتعیین (رکن پنجم) در خانه خدا بنام رکن (جعفری)انجام گردد ، و نیز ترتیب تشکیل کنگره اسلامی از نمایندگان پنج‌رکن در مدینه‌طیبه‌برای مذاکره در فروعات دین اسلام که‌موجب دشمنی گردیده است رفع گردیده تبدیل به‌محبت و دوستی گردد .

برای ملاقات و شرفیابی از آقای‌علاء وزیر دربار وقت خواستم ایشان‌نه‌تنها مرا نه‌پذیرفتند جواب ردهم‌باپیغام‌پیشخدمت‌دادند ، لذا مایوسانه نامه فوق را توسط جناب آقای هیراد ، رئیس دفتر مخصوص‌تقدیم گردید ، در نتیجه آقای هیراد نامه ذیل را بوزیر امور خارجه مرقوم داشتند .

خدمت جناب آقای اردلان وزیر امور خارجه ، آقای اعظام قدسی راجع‌بارکان دینی در مکه قائل هستند و پیشنهادی‌داده‌اندکه از طریق نخست‌وزیر بوزارت خارجه مراجعه شده و تقاضاکردند که رکن پنجم‌بمذهب جعفری تخصیص داده شود ، چون ازقرار اظهار برای تسهیل انجام این امرتوضیحاتی دارند متمنی است قدغن فرمائید باظهارات و توضیحات آقای اعظام قدسی‌توجه و دقت نمایند (هیراد) ۱۶ر۲۰ر۱۳۳٤)

در دنباله نامه فوق‌الذکر بوزارت‌امور خارجه باجناب آقای اردلان ملاقات و

بطور مشروح نظریات خودرا پیشنهاد کرده‌و معظم‌له نیز بااستقبال گرم اظهار داشتند اقدام مقتضی خواهد شد .

ساختمان سد کرج - (سد کرج درکیلومتر (۲۳) جاده کرج به چالوس‌واقع‌است دراین‌جا سدی از نوع قوسی نازك از بتون‌با دو انحنای عمودی وافقی ساخته شده‌است پشت این سد دریاچه‌ای برای ذخیره کردن‌مازاد آب زمستان و بهار احداث گردیده ، چون احتیاج آب طهران بیشتر در روز ولی‌احتیاج برق آن در اوایل شب است . یك سد بتنی دیگر نیز بارتفاع (۳۰) متر بفاصله‌قریب (۱۱۰۰) متر از سد بزرگ برای تنظیم آب ساخته شده و آب از دریاچه پشت سدبزرگ بوسیله لوله فولادی به توربین‌های برق داخل دریاچه کوچك دومی میگردد ،و از آنجا به تدریج برای مصرف طهران رها میشود .

قرارداد ساختن سد کرج - اولین‌قرارداد مقدماتی سد کرج (۷) آذرماه (۱۳۳۲) بین سازمان برنامه و شرکت بین‌المللی موریس نودسن ، منعقد گردید، در این قرارداد شرکت موریس نودسن ، تعهدنمود کارهای مقدماتی را از قبیل ساختن منازل مسکونی جهت‌کارمندان‌کوی‌کارگران‌انبارها ، تعمیر خانه‌ها ، جاده انحرافی‌تونلها و غیره انجام دهد - شرکت بین‌المللی‌مهندس‌ها را بعنوان مهندس مشاور تعیین گردید ،

این شرکت طرح ساختمان سد کرج‌را تهیه نمود ، و این طرح بتصویب‌یك‌هیئت مهندسی بین‌المللی رسید ، در این تاریخ‌بیست‌و نهم مهرماه (۱۳۳۶) آخرین قرارداد بین سازمان سد کرج به نمایندگی سازمان‌برنامه و شرکت موریسن نودسن برای اتمام ساختمان جاده انحرافی ساختمان سد سرریز،نبردگاه ، خط انتقال نیرو ، و کارهای مربوط سد کرج منعقد شد ، مدت انجام‌کاربرطبق این قرارداد (۴۸) ماه میباشد ، هزینه ساختمان برآورد هزینه کل ساختمان‌سدکرج‌و تاسیسات آن بالغ (۴٫۱۰۰٫۰۰۰٫۰۰۰)ریال است .

مشخصات عمده سد بقرار ذیل‌است

- الف ، سد اصلی بتنی را ارتفاع‌از کف پی (۱۸۰) متر .
۲ - طول قوسی سد در بالا (۳۹۰)متر .
۳ - حداکثر ضخامت در کف (۳۰)متر .
٤ - حجم بتن سد و سرریزونیروگاه‌درحدود (۷۵۰٫۰۰۰) متر مکعب .
٥ - ظرفیت سرریز (۱٤٥۰) مترمکعب در ثانیه .

ب ـ دریاچه پشت‌سد (۱٤) کیلومتر.
۲ ـ حجم آب ذخیره شده در پشت‌سد (۲۰۵) میلیون متر مکعب .
ج ـ ۱ سد تنظیم کننده ارتفاع‌از کف پی (۵۰) متر .
۲ ـ طول سد در بالا (۱۱۰) متر .
۳ ـ حجم بتن(۳۵۰۰۰) متر مکعب.
٤ ـ حجم آب دریاچه (۸۵۰۰۰۰)متر مکعب .
نیروی برق ـ ۱ ـ قدرت نصب‌شده(دو واحد) (۸۵۰۰۰) کیلوولت آمپر .
۲ ـ قدرت هرواحد (۵٦۰۰۰)اسب.
۳ ـ نیروی متوسط تحویلی‌سالیانه(۱٤۹۰۰۰۰۰۰) کیلووات ساعت .
٤ ـ طول خط انتقال نیرو (۵٤)کیلومتر .
۵ ـ فشار خط انتقال نیرو (۱۳۲۰۰۰) ولت تعلیمات مختلف ساختمان سد کرج.

۱ ـ جاده انحرافی : چون در حین‌ساختن سد عبور و مرور در جاده‌های‌کرج بچالوس در محل سد قطع میگردد پس ازساختن سد نیز مقداری از این جاده‌دردریاچه پشت غرق میشد ناچار اقدام بساختن جاده‌انحرافی شد .

این جاده بطول (۱۷) کیلومتر است‌و دارای یك پل و هشت تونل میباشد . یکی از این تونلها عریض‌ترین و طویل‌ترین تونل‌های جاده‌های ایران‌است ، طول آن(۲۰۵۰) متر و عرض آن (۸) متر میباشد . کف این‌تونل بتن ریخته شده و سرتاسر آن دارای چراغهای مدرن و برای روشنائیست .

۲ ـ بتن‌ریزی سد و نیروگاه‌وغیره:جمع کل بتن ریزی در حدود (۷۹۰٫۰۰۰) متر مکعب است که شامل ۷۰۵٫۰۰۰ مترمکعب در سد اصلی (۳۵٫۰۰۰) متر مکعب در سد تنظیم کننده (۲۳٫۰۰۰) متر مکعب‌درنیروگاه (۲۵ ۰۰۰۰) متر مکعب در سر ریز میباشد . روزانه تا میزان (۱٫۵۰۰)مترمکعب‌بتن بوسیله دو برج کابلی متحرك ریخته میشد ، نیروگاه سد کرج دارای جایگاه‌نصب سه مولد برق است در مرحله اول دو واحد از آن نصب میشده ، واحد سوم نیزنصب خواهد شد ، توربین‌ها ساخته‌انگلستان و از نوع فرانسیس و دارای مجوز عمودی‌است و با در نظر گرفتن مشخصات ذیل‌طرح و ساخته شده . حداکثر ارتفاع آب (۱۵۷)متر ارتفاع آب (۱٤۷) ، قدرت در ارتفاع فوق (۵٦٫۰۰۰) اسب ، سرعت (۲۲۲) ویك‌سوم دور در دقیقه ، مولدهای برق ازنوع چتری و ساخت ژاپن وهریك‌دارای‌مشخصات‌ذیل است : قدرت (٤۲٫۱۰۰) کا.و.آبا۵۰۸ سیکل در ثانیه ، ولتاژ (۱۲٫۸۰۰) ولت ،ضربت قدرت (۰٫۹۵) ازدیاد و مجازما نسبت به‌ده‌ای اگر احتیاج‌باشد بوسیله‌بالابروی ده‌ای اخیرتا(۸۰) درهرسه بخشی میتوان(۱۵۰)

اضافه باز بطور دائم از واحدها گرفت .

٤ ـ خط انتقال نیرو به شبکه‌طهران‌متصل میگردد ، نیروی سد کرج با ولتاژ (۱۳۲٫۰۰۰) ولت بوسیله این خط بطهران‌منتقل میگردد این خط دارای (۱۰۷) برج فولادی است ، و از سدکرج‌تاحدودرودخانه‌کن از کوه پایه میگذرد ، پس ازآن‌بکارخانه شماره ۳ طرشت بنگاه برق طهران سرازیرمیگردد ، طول خط درمسیربرجها ٥٤کیلومتر است ، حداکثر فاصله برجها (٥٠٤) متراست

٥ ـ شیرهای تنظیم آب ، چون‌ممکن است در اثر چندین سال خشکسالی متوالی سطح آب دریاچه بزیر دهانه‌ای لوله‌های هدایت آب به توربین‌ها برسددوعدد شیر مخصوص تنظیم آب که دهانه لوله‌های‌توربین است که پیش‌بینی شده‌است . ظرفیت هریك از این شیرها درحداکثر ارتفاع آب‌دریاچه (۱۷) متر مکعب در ثانیه میباشد و در موقع لزوم میتوان آب مصرفی روزانه راتوسط این شیرها تنظیم کرد ، این سد روز سوم آبان (۱۳٤۰) بدست اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی افتتاح گردید و بلافاصله بهره‌برداری ازآن آغاز گردید وتحول‌بزرگی‌در زندگی ساکنین طهران از حیث برق‌وآب روی خواهد داد .

دراین‌جا مناسب چنان میدانیم کـه‌چند نامه‌ئی‌که جنبه تاریخی چه از حیث موضوع و چه از حیث زمان دارد بـرای‌خوانندگان بشرح ذیل درج مینمائیم کـه خالی از لطف نخواهد بود .

اولین نامه ـ جواب از طرف هندنبورك بویلهلم امپراطور مخلوع آلمان پس از جنگ بین‌المللی اول .

امپراطور سابق عزیزم مکتوب دوستانه را زیارت کردم خیلی مشعوف شدم که در همه حالت آن شخص بزرگ و آقای‌سابق خود را به ترقی و عظمت آلمان و ملت آلمان علاقه‌مند می‌بینم ، راستی همانطوراست‌که حس کرده‌اید ، ریاست و جاه و مقام فقط برای آنست که انسان بوطن و ملت‌خودخدمتی کند و گرنه هوس زمام‌داری و جاه طلبی در همه‌کس موجود است ، و هیچ‌مرتبه‌و درجه هم قانع نیست و عاقبت هم خواه تامل بمرام خود بشود خواه نشود باید روزی‌آن مقام و جنبه‌ئی را ترك کرده و بجانشین خود بسپارد و برود . این‌که مرا دیروز دوم‌شخص آلمان و امروز اول شخص‌دانسته‌اید البته تصدیق میفرمائید که دیروز شما مرادوم‌شخص‌کردید و امروز ملت مرا برحسب‌ظاهر اول شخص قرار داده است ، ولی برحسب‌واقع دیروزجز سربازی فداکارنبودم وامروز نمیتوانم خود را شخص اول مملکت بدانم‌زیرا عظمت و شخصیت ملت‌که مرا به این مقام نائل کرده بنظر من شخص اول است‌و همه مطیـع قدرت و عظمت و اراده او

هستیم .

ازاین‌که تغییر اوضاع جهان‌رانسبت‌اصلی کناره‌گیری خود از سلطنت‌دانسته‌اید درست است ، و راستی و درستی‌هم دماغ‌جهان‌گیری آن حضرت اجازه و فرصت‌جهان داری و دنیاداری بشما نمی‌داد ، ولی‌چه‌قدرباید خوشحال و خوشبخت باشید که در دنیای جدید تنها امپراطور مقتدر و باعظمتی‌بودیدکه پس از کناره‌گیری از سلطنت که باز محبوب ملت خود هستید ، و از همه‌بهترآنکه اعطاء خانواده آن حضرت هم که کمال علاقه‌مندی بشما را دارند و هفتادم‌تولد شما را جشن میگیرند ، چون‌علاقمندی آنها بوطن و ملت بیشتر است ، اصلا و ابدادر جشن اسمی از تاج‌وتخت (هوهنزلن) نمی‌برند و این دلیل برکمال وطن پرستی ورشد سیاسی‌آنهااست‌که‌زیرتوجهات‌مخصوصه شما تربیت شده‌اند ـ این‌که از فوت ملکه‌سابق متاثر شده‌اید راستی منهم متاثرم زیرا که لیاقت و شایستگی او میتوانست برای‌آن‌خانواده عضو مهم و مدیر زبردستی باشد ، اما درصورتی‌که تصدیق دارید که اوضاع‌جهان خواهی نخواهی شما را از سلطنت امپراطوری برکنارمیساخت ، تصدیق‌بفرمائیدکه درآن صورت زندگانی ملکه هم مشحون از اندوه و آرزو و تاثر بود ، و هرچه عمراین چنین زندگانی کمتر باشد بهتر است ، پس او هم خوشبخت بود که ایام عزت خودرا مفصل و ایام تیره‌بختی خود را مختصر گذرانید .

درباب غالبیت معنوی آلمان هم‌هیچ جای تردید نبود که ملت نیرومند و قوی آلمان که حقیقتاً مرهون زحمات پدرشما و شما است باید در معنی غالب و زنده و نیرومند باشد ، البته منهم در سایه القاءبحسن عقیدت و ملیت خود و اعتماد بوطن پرستی ملت آلمان توانسته‌ام سدی جلو سیل‌شکست اقتصادی مملکت آلمان بکشم که درنتیجه در عرض ده سال نه تنها اعتباراولیه‌خود را اعاده داده‌ایم بلکه جلب مساعدت و درستی و اعتماد و اطمینان دول محارب‌دیروزی خود را نیز نموده‌ایم ، و بزودی سایر تحمیلات اقتصادیهم تخفیف وبارگران‌تحمیلات سیاسی هم از دوش ما برداشته خواهد شد و عظمت و قدرت ملت آلمان‌بیش از پیش مورد اعجاب و تحسین دنیا خواهد گردید .

نهایت قبل از جنگ عمومی قدرت‌آلمان باعث نگرانی و اضطراب دول و ملل عالم بود ، چون آن قدرت و توانائی تنهاوتنها روی سرنیزه و جهان‌گیری بنا شده بود ولی امروزه این قدرت و عظمت نه تنها باعث‌نگرانی دنیا نیست بلکه مورد تحسین وتقلید و تنبه آنان نیز واقع شده است ، زیرا بجای‌سرنیزه و سیاست جهانگیری علم و اختراع و مردم‌داری وسعی و عمل اقتصادی درسرتاسر آلمان عرض‌وجود کرده و صادرات

آلمان مانند سیل دنیا را زیر گرفته و هیچ‌رقابت و سعایتی نمیتواند ملت نیرومند و زنده آلمان را عقب زند !.

در خاتمه آسایش و خوشی‌وراحتی‌خیال آنحضرت را همواره خواهانم ، درباب بیرق آلمان هم‌که یکی از آثار برجسته آن‌حضرت بود عقیده خود را باعقیده ملت وفق داده و دو بیرق را رسمیت دادم ، درباب‌املاك شخصی خانواده (هوهنزلن) هم بحکم علماء حقوق آلمان‌که نمونه بهترین قضاةعادل دنیا هستند مورد تعرض و اعتراض واقع نگردیده و از این حیث هم مادام‌العمرتمام افراد خانواده شما با آبرومندی‌وخوشی و سعادت و رفاهیت زیست خواهند کرد(حق‌شناس حقیقی شما هندنبورك) .

هندنبورك پس‌ازبرقراری واستحکام چه در قسمت اقتصادی و چه در قسمت سیاسی‌که ترقی و سعادت ملت آلمان رادربرداشت‌که همان پایه‌های محکم قوی بودکه آلمان را برای جنگ دوم جهانی بدست‌هیتلرآماده نمود ، هندنبورك در ساعت ۹ روز دوم اوت ۱۹۳٤ میلادی رخت از این دنیابربست .

پس از جنگ دوم و متلاشی شدن‌آلمان از هر حیث حکومت بدست دکتر آدنائر مردکهن سال آلمان افتاد و این مردتوانا با بودن قشون امریکا و انگلیس و فرانسه در خاك آلمان و نیز یك قسمت آن‌در تصرف شورویها تا نصف از برلن‌پایتخت آلمان‌که بنام آلمان شرقی برلن شورویهادولتی بنام‌کمونیست تشکیل داده‌اندکه‌شرح آن از بحث ما خارج است.

در چنین حال و وضعیتی دکترادنائر زمام حکومت را دردست گرفت ودر مدت چهارده سال آلمان را بجائی رسانیدکه‌از حیث تجارت و اقتصاد با دول بزرگ امروزه رقابت مینماید .

مهم‌ترین اقدامی‌که دکتر ادنائرکرده‌این است‌که پایه ضدیت و دشمنی دیرینه‌ملت آلمان را با فرانسه بدست مرد توانا ونجات‌دهنده فرانسه «دوگل» رئیس جمهور روی محبت ودوستی بایکدیگر گذارده شده‌است‌بطوریکه در آینده اگر جنگی روی دهد این دو ملت باهم برادر متحد خواهند بودو این بزرگترین اقدام در آسایش فکری و روحی دوملت خواهد بود .

نامه میرزا علیخان سهیلی سفیرکبیرایران در لندن که آخرین لحظات زندگانی خودرا میگذرانده است نوشته است .

..... اگر حالا مختصر نفسی باقی‌مانده جز خواست خداوند چیز دیگری‌نیست تنها وصیت من آنست‌که اگر در این جامردم با سایر دوستان همکاری کنیددرایوان مقبره ناصرالدین‌شاه برای آرامگاه من جائی‌تهیه نمائید ، از ختم‌گذاردن و غیره بکلی

صرف‌نظر کنید ، فقط مایل هستم درجائی‌سر بسنگ ابدی بگذارم که دوستان درموقع عبور یادی از من بکنند و طلب رحمتی‌بنمایند . در دوره زندگانی پاك آمده وپاك میروم در مقابل خدمت به‌کشور آنچه ازمن‌ساخته بود خودداری نکرده‌ام و از این بابت دینی بوطن خود ندارم بلکه وطن مدیون‌من است ، همیشه جیبم خالی بوده حالا هم همان است‌که بوده ، همیشه ناراحتی اداره‌کردن امور زندگانی خانواده را داشته‌ام حالا هم دارم ، چند شاهی در این مدت‌صرفه‌جوئی شده بود که در راه دکترومریض خانه رفت ، همین امروز یك صورت حساب‌از دکتر بی‌انصاف که چند جلسه فقط بمریضخانه آمده بود و عیادتی از من کرده‌بود رسید مبلغ یکصد لیره ، نظایر آن زیاد است . باین ترتیب چند شاهی هم که‌موجودبود رفت ، و معلوم نیست بالاخره بصورت اول برخواهم گشت یانه ، دیگر خسته‌شده‌ام‌و بیشتر هم نمیتوانم بنویسم شماهم جواب را موکول کنید بنامه دیگر من اگر رسیدجوا ب‌بدهید شمارا بخداوند متعال میسپارم

۲۷ فوریه علی سهیلی .

مراسم تشییع جنازه مرحوم علی‌سهیلی سفیرکبیر ایران در لندن .

ساعت ده صبح چهارشنبه هفدهم‌اردی‌بهشت ماه مراسم تشییع جنازه‌شادروان علی سهیلی سفیرکبیر دولت شاهنشاهی‌ایران‌در لندن از محل سفارت‌کبرای تا فرودگاه نظامی (الورت‌هلت) بعمل آمد ، چون‌بفرمان‌علیاحضرت ملکه انگلستان قراربوداحترامات کامل نظامی در حق آن شادروان انجام‌پذیرد لهذا از صبح زود در محل سفارت و در خیابانهای اطراف آن که قرار بود ازآن خط سیر جنازه را حرکت دهند جنبب جوشی از طرف مقامات اسکاتلند و شهربانی‌لندن و قوای نظامی آرتش انگلیس دیده میشد ، قبل از حرکت جنازه پلیس لندن درطول این خط سرراه را بر وسایط نقلیه سد نمود و درست سر ساعت ده دسته‌ای مرکب‌از ده نفر پاسدار هنگ معروف سلطنتی و نارنجك‌اندازان درحالی‌که تابوت را بدوش‌داشتند ازعمارت سفارت کبرای ایران بیرون آمدند و تابوت راکه برروی آن پرچم سه‌رنگ ایران انداخته شده بود و در روی‌آن تمام مدالها و درجات شادروان علی سهیلی‌قرار داشت بعراده توپی‌که شش اسب سیاه آنرا می‌کشید منتقل ساختند و هنگام‌انتقال‌بر روی عراده توپ در محل سفارت کبرای شاهنشاهی در (هایدپارك) که روبروی‌عمارت‌سفارت قرار دارد توپهای صنف توپ های سلطنتی نوزده تیر بعنوان سلام شلیك‌کردندو بااین علامت تمامی سربازان پیاده وسواره ودسته های موزیك نظامی برای حرکت درجای خود قرار گرفته و بعداز لحظه‌ای با اشاره فرمانده کل پاسداران سلطنتی ودسته‌های مختلف سربازان بحرکت درآمدند ، پیشاپیش همه دوصف از پلیس سوار بالباس‌رسمی و دستکشهای سفید و نشانهائی که

حمایل داشتند حرکت میکردند ودر عقب آنها بفاصله مختصری ابتدا دو جوخه‌ازافراد پیاده نظام یکی از اولین گردان پاسداران نارنجك‌انداز و جوخه دیگری مرکب‌ازافراد دومین گردان پاسداران (کولااینستریم) می‌آمدند ، و در عقب این دو جوخه دوهیئت موسیقی نظامی مجللی از فوج پاسداران نارنجك‌انداز و نی‌انبان‌زنهای دومین‌گردان پاسداران اسکاتلند مترنم به موسیقی عزاحرکت میکردند ، در عقب هیئت موسیقی نظامی عراده توپ حامل جنازه بانو سهیلی بافرزندان آن شادروان و سرویلیام هرتر ، رئیس تشریفات وزارت خارجه انگلیس ودرعقب آنها نمایندگان شخص علیاحضرت ملکه و رئیس دربار و سرگای سالزبوری جنس، ونماینده وزارت امور خارجه انگلستان و آقایان انتظام سفیرکبیر ایران در پاریس ،غلامعلی وحید مازندرانی وزیر مختار ایران در لندن ، دکتر فرتاش ، دکتر بهرامی‌کنسول‌و سرهنگ آزموده و چند تن دیگرازاعضای سفارت‌کبرای ایران پیاده حرکت میکردند ،

در عقب‌سر این عده یك فوج از سواران هنگ معروف به (لایف‌کاردز) با کلاه خودهای نقره‌فام حرکت میکردند ودردنباله‌این فوج در اتومبیل سفیر کبیر نروژ آقای بری‌بنس‌شیخ‌السفرای کودیپلمابیك‌انگستان‌و از عقب او اتومبیل‌های‌بیست نفرازسفیران کبار دول دوست و متحابه درحرکت بودند،و بالاخره دسته‌ای پلیس سوار این هیئت مجللی راکه به تشییع جنازه شادروان علی‌سهیلی آمده بودند تکمیل میکرد . جنازه باآهنگ موسیقی عزا وارد خیابان معروف گردید ، در طول این خیابان عریض که پر از موزه‌های معروف تاریخی و علمی‌است جماعات کثیری از مردم انگلیس‌وعده زیاد از ایرانیان مقیم لندن برای آخرین‌ادای‌احترام نسبت بمردی‌که دوستش میداشتند و برایش احترام قائل بودند گرد آمده بوند ، در مقابل کالج معروف در جلو عمارت موزه زمین‌شناسی و موزه علوم طبیعی وعمارت فخیم ویکتوریا و آلبرت و عمارت مجلل موزه جغرافیائی همه مملو از جمعیت‌بود ، باین ترتیب جنازه شادروان سهیلی را بسربازخانه مشهور (لاك‌اف بورك رسانیدند)در این‌جا نیز قبل از انتقال جنازه‌بیك‌اتومبیل متوفیات گارد احترام مرکب‌از دو تن افسرو پنجاه نفر از افراد پاسداران دومین‌گردان (کولدایستریم) بافرود آوردن پرچم و سلام‌نظامی احترامات لازمه را بعمل آوردند ، سپس جنازه باتومبیل انتقال داده شد و درحالیکه اتومبیل غرق دسته‌های‌گل گردیده بود متوجه فرودگاه نظامی (نورت‌هلت)گردید تا از آنجا درحالیکه هیئت موسیقی نظامی سرود ملی ایران را مترنم بود آخرین‌مرحله سفر خود را بطرف آرامگاه ابدیش آغاز نماید . این تشریفات‌که لندن سالیازسال بود نظیرش را ندیده بود نمونه بارز از احترامی بودکه انگلستان در حق سفیرکبیرفقید ایران یا بعبارت دیگر در مورد ملت

ایران انجام میداد ، شادروان علی سهیلی یکی از مردان فعال جدی ، صمیمی و بی‌تکبر بود که در مدت تصدی سفارت کبرای لندن آشنایان و دوستان فراوانی پیدا کرده بود و در میان اروپائیان بسیار مورد احترام ومحبت بود ، چنین تشریفاتی شایسته مقام مردی بودکه یك عمر در راه تحصیل نام نیك برای وطنش زحمت کشیده بودمتاسفانه تاریخ زندگانی وی خالی از شدائد وطوفانهانبوده.

در اینجا مناسب میدانیم که قدریهم خوانندگان را از افکارسیاسی که تااندازه‌ای اعصاب را خسته می‌کند بطرف خوش ترین و عجیب ترین حادثه زندگی مردی که گرد آوری نویسنده توانا آقای حکیم الهی میباشدنقل نمائیم .

مردی میگوید نمیتوانستم پول های خود را در انظار نگاه دارم وترجیح دادم آنچه موجودی و نقد دارم تبدیل بجواهرنمایم ، زیرا حساب کردم نگاهداری آن ـ سهل‌تر خواهد بود ، سه قطعه الماس مرغوب خریداری کردم که (۲۵۰) هزار لیره برایم تمام شد ، بازهم راضی نبودم ، زیرامیترسیدم کسانی که بامن کار میکنند آنها را بربایند، برای خاطر جمعی از این موضوع الماس هارادر رنگ فرو بردم تا هیچکس نداند ماهیت آنها چیست، بازهم برای حفظ و حراست بیشتری هرسه قطعه را در یك زنگوله مسی که دستور ساخت آنرا دادم جای دادم ، وآن سه عدد الماس فقط برای منظور تلقی میشد که صدائی در زنگ بوجود آورد .

به این ترتیب یك چنین ثروتی را از چشم همه مخفی و ضمناً در انظار همه قرار دادم، مدتها طول کشید که جزو دسته کلید هایم بود ، زمانی آویزه ظرف مشروب بود وکسی کوچك‌ترین ظن به آن نمی‌برد ، و چون حساب کردم که ممکن است آن جلب نظر کند لذا هنگامی که برای مغازه‌ام چندین کیسه برنج خریدم و آنها را در انبار دستور دادم روی هم بچینند بخیال افتادم این زنگوله‌را در یکی از کیسه های برنج بگذارم .

یك کیسه تقریباً محتوی (۲۵) من برنج بود انتخاب و هستی خود را در آن جای دادم ، و کیسه های دیگر را روی آن نهادم هرچند روزی سری بآنها میزدم و گونی را دست نخورده میدیدم ، تااین که روزی متوجه شدم که یك نفر تاجر پنجاه کیسه برنج خریده و کیسه محتوی گنج من نیز باآن کیسه هااز انبار خارج شده است .

البته من سفارش کرده بودم که آن چند کیسه را نفروشند ولی کارگران چون ماه ها گذشته بود و کسی برای بردن آنهانیامده بود باانتخاب مشتری کیسه ها را تحویل داده بودند ، پس از اطلاع براین موضوع دیوانه‌وار آدرس خریدار راگرفتم ولی کیسه مورد نظر بفروش رفته بود ، و ازآن شهر بشهر دیگر فرستاده‌شده بود ،بدنبال آن حرکت کردم .

کیسه برنج در منزل یك وکیل‌دادگستری‌وارد شده بود ، و پس‌از تحقیقات معلوم شد آشپز آن زنگوله را پیدا کرده و بسینه‌فرزندش دوخته بوده است ، ولی چون‌برادر خانمش یك نفر شبان بوده به منزل آنان‌می‌آید آنرا برای سگش می‌گیرد وبگردن آن می‌آویزد ، چند هفته بعد سگ در اثرجنگ باگرگان کشته میشود ، و شبان‌زنگوله را از گردن سگ باز کرده‌و بگردن بزکوچك‌خود می‌آویزد .

در زمستان شبان فقیر و مریض و اوراوادار میکنند که بزغاله خود را برای تهیه دوا بکدخدای ده بفروشد ، و کدخدا بزرابابز های خود بیك نفر چوب دار میفرستد واو آنهارا بشهر می‌برد وتحویل قصاب خانه‌میدهد ، زنگوله در آنجا نصیب یك نفر جوانی که شغلش کله‌پاچه فروشی بوده‌است،او برای گرفتن چند ریال زنگوله رابدیگری عرضه میکند کسی خریدار نمیشود ، ناچاراورا بگردن گربه منزلشان می‌بندد ، ولی چون صدای زنگوله در نتیجه حرکت‌گربه‌موجب ناراحتی مادر جوان کله‌پاچه فروش میشود ، آنرا از گردن گربه باز کرده و دراطاق کثیف مخروبه خود می‌اندازد .

این جوان یك نفررفیق دوره‌گردداشت،روزی باطاق آنان می‌آید و این زنگوله را دیده می‌برد تابعنوان سنگ ترازو از آن‌استفاده کند ، مدتها نیز سنگ ترازوی این شخص بود ، تااین‌که یکی از مشتریانش باچهار ریال او را می‌خرد و اسباب‌بازی‌کودك مینماید ، دراین‌جا یك نفر گاری‌چی که‌برای خانواده هیزم آورده بود ، زنگوله‌را درگوشه حیاط دیده وبرداشته بگردن اسبش‌میآویزد .

این نکته را باید بگویم‌که فقط برای‌یافتن این گاری‌چی من هشت ماه وقت صرف کردم و چون‌بگاری‌چی رسیدم گفت دخترعمه‌ام بدیدن آمده بود و این زنگوله را که من جزو گردن بند افسار اسب در اطاق‌گذارده بودم دیده و مدعی شد که حیف است این زیور یابو باشد و اورا برای خودبرداشت و در وسط گردن بند خود قرار داد ، آدرس دختر عمه‌اش را گرفتم و دریکی از دهات کثیف دور افتاده بدیدن او رفتم و اورا پیدا کردم ، دیدم زنگوله را بامقداری مهرهای دیگربگردنش آویخته‌است، از ذوق در پوست نمی‌گنجیدم خیلی فکرکردم که بدختر چه بگویم ، آیا تقاضای‌خرید آنرا بنمایم ، آیا بگویم از من سرقت شده‌است ؟ ولی‌بالاخره باو گفتم من این‌زنگوله را به امانت نزد پسر عمه شما گذاشته بودم‌حالا که مطالبه کردم او گفت نزد شمااست، همین است که برسینه آویخته‌اید .

دختر گفت یك زنگوله که این قدرمهم‌نیست که شما با اتومبیل بدنبال او آمده‌اید، گفتم همین‌طور است ولی چون متعلق به‌دیگریست و نزد من امانت بوده میخواهم باو پس بدهم ، این دختر مادری داشت که‌معتقد بود پسر برادرش این زنگوله‌رابعنوان

عشق و محبت بدخترش داده است و بـدون‌اجازه او نباید بدیگری داده شود ، وگمان برده بود این زنگوله طلا است لذا من حاضرشدم آنرا بقیمت طـلا از آنان خریداری نمایم .

همین موضوع اسباب خیال و زحمت‌شد ، دختر گفت‌پس از آنکه این زنگوله‌را بسینه آویخته خواب دیده است که همـه‌دختران ده دور او جمع شده‌اند و آرزو و حسرت جاه ومقام اورا مینمایند ، من برای‌بدست آوردن زنگوله ناگزیر شدم بادختر گرم بگیرم ، و موضوع بگوش مقامـات‌بالا و روزنامه نویس‌ها خاصه شهربانی و بالاخره بدادسرا اگر برسددیگر بورثه من‌هم‌وصلت نخواهد داد ، و از همه‌مهم‌تر بیم‌آنرا داشتم که ممکن است بکلی بنام سرقت ازبین برود ، و عجیب این‌که چون بـر قیمت آن می‌افزودم بیشتر سوء ظن آنان تحریك‌میشد .

زندگی این مادر و دختر در نهایت‌فقر و بیچاره‌گی بود و سرمایه آنها سه عدد کاسه چوبین و یك زیرانداز ویك روانـدازکهنه تشکیل میداد ، مردم ده به مجرد ورود من بده خبر شده‌و دورمرافرا گرفته وکدخداهم خود را وارد موضوع کرد یا بوئی به مشامش رسیده بود که شاید ازاین کلاهی‌هم‌بسر او رود ، خاصه وقتی که شنید که‌زنگوله حتی حاضر شده‌ام بخرم و مطمئن شده بودکه این زنگولـه چیز عتیقه گران بهـائی است .

در همین حیص وبیص که من وکدخدامشغول صحبت بودیـم دختر غایب شد و زنگوله را در محلی که خودش می‌دانست‌پنهان کرده بود ، خوش بختانه روزی اورا بیك نفر یهودی دست فروش نشان میدهدو یهودی دو ریال قیمت روی آن میگذارد، من نیز بادختر ملاقات و محرمانه بهترین‌راه‌برای گرفتن زنگوله راه ازدواج را به میان و تشخیص دادم و با این که طبعاً از ازدواج‌گریزان بودم و میدیدم گرفتاری سایرین‌را که همیشه ناله می‌کنند ، ولی راهی بـرای‌بدست یافتن گنجینه خود غیر از این نیافتم، لذا بدختر گفتم زنگوله بهانه‌ای بیش نبودو باین‌وسیله خواستم باثبات قدم وخانه‌داری تو آشنا شوم ، ودرهمان جا عـروسی‌نمودم.

بدیهی است تابعد از ظهر روز بعد من‌راجع به زنگوله چیزی نگفتم و می‌ترسیدم مبادا دوباره دچار سوء ظن شود ، ولی هردقیقه که می‌گذشت برای من سالی بود ، دیگر طاقت نیاوردم‌و بشوخی گفتم حـالازنگوله را چند می‌فروشی گفت مادرم آنرا بشهر برده تا قیمت حقیقی آنرا بدست‌آورد. دیوانه وار اورا برداشتم و بدنبال‌مادرش حرکت کردیم و به منزل یك نفر گاری‌چی‌که از آشنایانشان بود وارد شدیم ، گفت مادرش باگاری‌چی برای قیمت یك‌زنگوله‌ببازار رفته‌اند ، زن گاری‌چی را برداشته و

باخود ببازار بردیم تابلکه آنان را پیدا کنیم،پس از آنکه در حدود دوساعت راه رفتیم باپیرزنی مواجه شدیم که دارد برمی‌گردد.جریان‌را جویا شدیم ، گفت بفلان زرگر و بفلان جواهر فروش مراجعه کردیم و همه‌بعقل ما خندیدند ، تااین که بیك شاگردزرگر برخوردیم من گفتم شما حتی صدلیره‌میخواستید برای آن بدهید ، او گفت. شاید داخل آن چیزی باشد ازاین رو زنگوله راشکافت سه‌دانه ریگ‌کثیف‌از آن بیرون آمد. قول داد که آنها را خواهد شکست و بعدبماخواهد گفت که چیست ؟ زنگوله را باحالت جنون آمیزی از دستش گرفتم و فوری اورابطرف آن زرگری حرکت دادم ، وقتی که به مغازه رسیدیم دیدم جوان ۱۷ سال سنگهارا در یك ظرف کوچك الکل ریخته و دارد با (فرچه) کوچکی یکی از آنها را پاك وتمیز می‌کند ، درقلب خود بفکر و هوش جوان آفرین گفتم ولی چون دوسه‌بارروی‌آنها رنگ کشیده بودم مستلزم آن بود که بیشتر در الکل بماند ، اما کاملا بموقع‌رسیدم‌و سنگها را که شناختم و بدون هیچگونه سئوال و جوابی از دست جوان زرگرقاپیدم‌و بادو سنگ دیگر که در ظرف دوا بود در جیب گذارده و زنگوله را بجوان زرگرنشان دادم و گفتم شما بااجازه‌کی این‌زنگوله را شکسته‌اید ، در همین دعوا صاحب‌دکان‌که یك نفر کلیمی کهنه کاری بود وارد شد ولی برای او دیگر دیر شده بود .

فوراً مغازه را ترك کرده بیرون‌آمدیم،من در بین راه بطوری که کسی متوجه‌نشود سه عدد شین برداشته در جیب خود ریختم‌و الماس هارا در کاغذ و دستمال پی‌چیده و در داخل اتومبیل پنهان کردم ، و برای‌پیرزن‌و دختر مسلم شد که آنچه ارزش داشته‌این سه‌تیکه سنگ بوده است ، ازاین رو نقشه‌ربودن سنگها را می‌کشیدند و موضوع ازدواج‌راهم برای بدست آوردن بجواهرات‌حدس میزنند ، منهم بدون این که با آنان صحبت کنم بعنوان این که حالم بهم خورده‌دراز کشیدم و خود را بخواب زدم، مادر دختر دستش بطرف جیب های من حرکت‌کرد و شین های درشت‌را از جیبم‌درآوردند، زن مطمئن بود که جواهرات را یافته است‌و بدختر گفت بیا برویم ، در این حال من غلطی خوردم و از خواب برخواستم ، آنان‌برای اینکه عطف اوجه من نشود صحبت از آوردن دکتر کردند ولی من مطلقا با آنان‌صحبت نکرده و پیرزن که دو عدد ازسنگها را در دست داشت گفتم از اطاق خارج‌بشودو حق ندارد در حضور من بایستد ، پیرزن باکمال میل برای پنهان کردن سنگها (یعنی‌شین) خارج شد ، و بدخترش گفتم این صد لیره هم متعلق بتو است که تا باین حد دوروئی نشان دادی وهمان مژدگانی زنگوله است ، مشروط براین‌که از این پول بمادرت‌چیزی ندهی حتی اظهار هم نکنی، من اکنون باید بمغازه های بزرگ این شهر سربزنم ،برخاستم و اتومبیل را سوار شده و پس از

سه سال و هشت ماه درجستجو و تحقیق برای یافتن چنین گنجینه‌ای که آنرا بدست آوردم و بشهر خودم حرکت کردم ، و از آن تاریخ به‌تشویق ازایجاد بانك پرداختم و عامل مؤثر آن بودم ، زیرا بدست آوردن پول آسان‌تراز حفظ پول است : ضمناً بشما بگویم که من خود را کاملاخوش‌شانس میدانم و از کوچکی نیز بهرکاری که دست زده‌ام موفق بیرون آمدم ، یافتن این زنگوله کار آسانی نبودو هیچ راهنما جز فعالیت و ناامید نبودن نمیتوانست مرا رهبری کند و بازهم هیچ‌عاملی جز شانس نمیتوانست مرا از این‌عذاب الیم یعنی زن نجات بخشد ، پس من درهرصورت درعین این‌که همه موفقیت مرا عطف بفعالیت می‌کنند من خود نیز فعالیت را توام‌باشانس میدانم ، وهردورا عامل مؤثر در پیشرفت هرمنظوری میدانم .

این‌بود خوش ترین‌حادثه‌که درزندگانی‌من رخ داده است که بعید نیست بعلت‌اعتقاد بشانس جایزه راهم که شما تعیین کرده بمن‌اصابت نماید و اصابت هم کرد .

این داستان فکاهی مانند دارای معانی‌و پند ودستور برای بدست آوردن ورفع مال‌خولیا بودن خاصه برای جوانان درس‌ارزنده خواهد بود و همین که عبرتی خواهد بود برای اشخاصی که داران چنین حالت‌مال‌خولیائی میباشند .

گمنام هائی که در گود سیاست گل‌کردند .

۱- جوانی از تبریز وارد مجلس‌شورای‌ملی گردید ، رئیس‌مجلس پرسید ، پسر اسمت چیه ؟ دراین موقع نمایندگان شروع‌کردند بخنده ، جوابی که مورد سئوال‌رئیس مجلس قرار گرفت : درحالیکه رنگ برنگ‌میشد ، بالکنت زبان ترکی و فارسی مخلوط هم گفت اسم من ... اسم من سید حسن !.نمایندگان بازهم بجوان نورسیده‌ای که خود را وکیل مردم تبریز می‌نامید خندیدند،آن روز و روز های بعد نیز وجود نماینده جوان مردم تبریز (سوهٔ) تفریح و خنده پیرمردان مجلس بود و ضمناً از نقطه نظر سن، صورت اعتراضی هم بمیان‌آمد که تااندازه‌ای‌رسیده بود بجائی که اعتبار نامه سیدحسن جوان رد شود ، ولی آذربایجانیها اقدامات‌جدی نمودند که روی هم رفته رفع اشکال البته تااندازه‌ای گردید . وسید حسن مستقلادرجایگاه نمایندگان قرار گرفت .

طولی نکشید که یك روز این جوان‌از رئیس مجلس اجازه صحبت خواست و پشت (تریبون) قرار گرفت چنان گرم وباحرارت صحبت کرد که عموم نمایندگان انگشت تحیر بدندان گزیدند و فریاد(احسنت‌احسنت) فضای اطاق مجلس را فرا گرفته‌بود، آنروز هم یکی از روز های پرشور وهیجان‌مجلس بود برای اینکه تمام آزادیخواهان باصطلاح آنروز انقلابیون یعنی تندرو ها،و باصطلاح امروز (چپی) ها در مجلس جمع شده بودند به پشتی‌بانی نماینده تبریز شعارمیدادند ، که همانروز مجلس مرعوب و

اعتبار نامه سیدحسن مورد قبول واقع شد،که نویسنده کتاب حاضر و جدیت برای گذراندن اعتبارنامه داشتم ؟ به‌این ترتیب‌سید حسن زود درگود مجلس جلوه کرد.

چون قبل از او سعدالدوله میاندار وفعال مایشاء مجلس بود ولی کار بجائی‌رسید که بعد مردم سعدالدوله را فراموش کردند،و نطقهای جوان آذربایجانی نقل مجالس‌مردم طهران قرار گرفت .

قبل از انقلاب مشروطه کسی اورانمی‌شناخت ، پدرش‌نیزدرعرسه سیاست‌گمنام بود ، بساط آزادی خواهی که درآنروز هارواج داشت خاصه در تبریز ، و نیروی شگرفی در او بوجود آورد که تمام موانع‌و سد هارا که در سر راه شهرت و موقعیت اوقرار داشت درهم‌شکست واورا درزمره رجال طراز اول سیاست‌قرارداد، ولی‌مخالفینش میگویند دریغا که تقی‌زاده راهیراکه در آغازجوانی طی میکرد و ادامه نداد ، این بحثی است که درجای خود ذکر شده است .

یکی دیگر از شخصیت های گمنام‌روزچهارشنبه (۱۲۹۹) روزیکه اورا برای نخست وزیری بشاه معرفی و پیشنهاد کردند احمدشاه بحافظه‌اش فشار آورد عاقبت گفت من چنین شخصی رابجا نمی‌آورم (مخبر رویتر،مدیر روزنامه رعد ؟) اما وقتی شاه اجباراً فرمان نخست وزیری اورا امضا کرد بفاصله‌چند روز چنان معروف خاص وعام شد که همه جا صحبت اوبود وهنگامی که‌از ایران‌تبعید شد طرف دارانش بالحن جدی و مخالفینش بالحن مسخره همه‌جا این بیت‌رازمزمه می‌کردند «دست حق پشت پناهت بازآ» .

عین فرمان «نظر به‌اعتمادیکه بحسن‌کفایت و خدمت گذاری جناب میرزا سید ضیاءالدین داریم معزی‌الیه را بمقام نخست‌وزیری انتخاب و منصوب فرمودیم و اختیارات نامه برای انجام وظایف ریاست‌وزرائی به معزی‌الیه مرحمت‌فرمودیم جمادی الثانی (۱۳۳۹) هجری ، چون سید آنروزخیلی پرزور بود متعاقب این فرمان دستخط دیگری از طرف احمد شاه از قصر فرح‌آبادصادر شد باین مضمون : «حکام ایالات در نتیجه غفلت کاری ولاقیدی زمامداران دوره‌های گذشته که بی‌تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده‌و تمام اهالی را ازفقدان امنیت دولت ثابتی متاثر ساخته بود مصمم شدیم به تعیین شخص‌دقیق خدمت گذاری که موجبات سعادت مملکت را فراهم نماید و به بحران های‌متوالی خاتمه بدهیم‌بنابراین‌باقتضای استعداد و لیاقتی که درجناب میرزا سید ضیاءالدین‌سراغ داشتیم همواره خاطر خود را متوجه معزی‌الیه دیده ایشانرا بمقام ریاست وزراءانتخاب و اختیارات نامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرائی بمعزی‌الیه مرحمت‌فرمودیم ، بشهر جمادی‌الاخر (۱۳۳۹) احمد

شاه» به‌این ترتیب پادشاه جوان به مدیـرروزنامه رعد فرمان نخست وزیری بااختیارات تمام مرحمت فرمود ولی کسی بعد همان‌دست‌مرموز و نیروئی که شاه را وادار باین بـذل مرحمت فرموده بود که در مرحله اول احمدشاه نمی‌شناخت و بعد از صدور فرمان چون بگو مگوئی هائی انتشار یافت دستخط‌ثانوی‌را صادر کردند ، بعد هم بدست همان‌مقامات صلاح دانستند که سیدضیاءالدین را ازایران‌تبعید نمایند چنانچه ذکر کرده‌ایم .

یکی دیگر از شخصیت های گمنـام‌مرحوم علی اکبر خان معروف‌به اکبر خال‌دار چهار راه حسن‌آباد بود ، مرحوم داور یکی‌از قیافه های درخشان دوران بیست سالـه بود ، شایع است ازآنجائی‌که‌دست سرنوشت‌وکالت و وزارت را روی پیشانی آن‌جوان گمنام نقش بسته بود تصادف اورا بعنوان‌سرپرست بچه های معروف پناهی ها آشنا ساخت و پناهی بزرگ که آثار هوش‌وذکاوت‌را در داور خوانده بود اورا سرپرست بچه هایش به اروپا فرستاد ، و دراروپا بچه هابجای تحصیل وقت‌شانرا در تفریح‌گاه ها گذراندند (مانند خیلی ها) ولی داور که‌همیشه چهارراه حسن آباد در مقابلش مجسم میشد ، بااستفاده ازاین پیش‌آمد و فـرصت‌رشته اقتصاد و حقوق را که انتخاب کرده بود فرا گرفت ، وموقعی که بایران آمدچون‌درآن وقت این‌قدر لیسانس حقوق توی‌دست وپا نریخته‌بود ،لذا زودخودش را شناسانده،تاآنکه به‌مجلس‌راه یافت وچون خیلی‌باهوش بود بعلاوه موقع شناسهم بود درمجلس‌صلاح‌خود را در همکاری باسردار سپه تشخیص داد (بعکس سید یزدی) و بهمین جهت‌بودکه‌وقتی شاه فقید بسلطنت رسید مرحوم داور تا روزیکه خودکشی کرد یکی از ارکان مهم‌سیاست کشور و یکی ازاعضاء برجسته و مؤثر دولت محسوب میشد .

یکبار در سفارت روس و یکبار درسفارت‌انگلیس مستخدم بود .

مرحوم هژیر در عنفوان جوانی درسفارت‌روس بسمت منشی مشغول خدمت بود ، در باره این که چه شد که این جوان گمنـام‌یك‌باره سری توی‌سرها درآورد ، وچه‌طور این طفل یك‌شبه ره صدساله پیمود خیلی‌حرفها میزنند وازجمله می‌گویند او از همان موقع که در سفارت شوروی انجام وظیفه‌میکرد باسفارت انگلیس نیز ارتباط داشت باین معنی آنچه در جریان کار برای سفارت‌انگلیس ذی‌قیمت بوده ، هژیر دسته کرده تحویل میداده است ، والا توی این مملکت‌چه طور میشود یك روزنامه نویس یا یـك کارمند ساده‌وزارت مالیه‌بدون این‌که کوچك‌ترین نسبتی با هزار فامیل داشته باشد نردبام ترقی را این‌گونه برق‌آسا طی‌کند ، قدرمسلم‌این است که مرحوم هژیر یکی از افرادبسیار باهوش وزیر مالی‌بوده، ومهم ترین‌موضوعی‌که اورا در عرضه سیاست بجلو برد همان هوش و ذکاوت خارق‌العاده‌ای بود که دراو وجود داشت، مرحوم هژیر در زندگـی

سیاسی خود بهمان نسبت که دوستانی فراوان داشت ، دشمنان بسیاریهم برای خود تهیه کرده بود که عاقبت هم همین عده اخیر اورابه‌تیر سیدحسن امامی گرفتار ساخته هنگامی که دراوج قدرت و معروفیت قرار داشت درصحن مسجد مرحوم سپهسالاربقتل رسید .

تیرباران افسران توده - صبح روز سه‌شنبه ، (۱۳۳۳) ساعت شش و هفت دقیقه‌صبح حکم اعدام‌ده نفر محکومین‌دسته اول‌افسران‌عضو سازمان افسری حزب توده که در دادگاه تجدیدنظر هم محکوم باعدام شده‌بودند بمرحله اجرا گذاشته شد ، و آن ده نفر را در میدان تیراندازی لشگر دوم زرهی‌تیرباران نمودند ، از دسته‌اول متهمین که دوازده نفر بودند دونفر آنها یکی سروان‌اسلامی و دیگری غیر نظامی سبزواری ،ولی چون آثار ندامت شدیدی دراظهارات اودیده‌شده بود ، و دومی چون غیر نظامی ونقش مؤثری در فعالیت هـای حزب و سازمان‌افسری‌نداشته در دادگاه تجدید نظر مشمول تخفیف‌قرار میگیرد .

گذارش خبرنگار اطلاعات مینویسد :«از ساعت یازده صبح بعد ازظهر شب‌سه‌شنبه به لشگر دوم زرهی حاضر و تا ساعت هفت‌وربع سه‌شنبه که مراسم اعدام پایان یافت و جنازه‌محکومین‌راتوی آمبولانس‌گذاشتندکه بقبرستان ببرند در آنجا بوده و جریان کامل این مراسم را یادداشت نموده وگزارش‌جامع و دقیقی تهیه کرده که نکات برجسته و جالب این جریان را به ترتیب و دقت برای‌ثبت در تاریخ و وقایع نویسی ذکر مینمائیم.

مسافرت مبهم قبل از اینکه وارد مطالب‌مربوط بجریان اعدام ده نفر محکومین شویم مطلب جالبی را که مربوط به اولین روزهای‌دست‌گیری افسران توده‌ای است ، وتاکنون درهیچ جا نوشته نشده است وما در این‌هفته‌این مطلب را مطلع شده بعنوان تـذکر مینویسیم : .

«روز بیست و دوم مرداد در روزنامه‌ها نوشته شد، آقای سرهنگ علوی‌کیامعاون رکن دوم ستاد آرتش برای انجام ماموریتی‌از طرف ستاد آرتش عازم خراسان شده‌است، دراین خبر اضافه شده بود ، گرچه مقامـات‌آرتشی ازهدف‌این‌ماموریت چیزی‌نمیگویند، ولی ظاهراً این ماموریت برای آنست که‌بوضع عده‌ای از (۲۷۰) نفر از اتباع ایران‌که از شوروی تحویل ایران شده‌اند ، وعده‌ای‌آنها مشکوك بنظر میرسند که احتمالا ازعمال کمونیسم باشند رسیدگی کنند .

این مسافرت بدون سروصدا انجام‌شدو هیچکس ندانست منظور حقیقی از آن چه بوده است ، در این هفته معلوم شد مسافرت‌سرهنگ علوی کیا به مشهد برای آن بوده است ، که چند نفر از افسران عضو سازمان‌نظامی را که در لشگر خراسان و ادارات‌دیگر انتظامی استان مزبور کار میکردند بازداشت‌نماید .

چون یك یادو روز قبل از بیست و دوم‌مرداد بود که سروان عباسی دستگیر شد ، وقتی که رمز اسامی احاد کشف‌شد و علاوه‌برآن که اسامی عده‌ای درضمن تحقیقات معلوم گردید ، سازمان افسری توده‌ایها درنظر داشته است قیام مسلحانه خود را از خراسان شروع کند ، و مقارن آنهم در چندنقطه شمال مبادرت به قیام نماینده ، پل هارا خراب کنند ، و مامورین عالی رتبه دولت‌دستگیر و اعدام نمایند ، وباین وسیله به‌قیام اصلی که قرار بود در طهران انجام گرددکمك خیلی مؤثری کرده باشند، محرمانه بود» .

محکومین ده نفری که اعدام شدندتاچند دقیقه پس از نصف شب دوشنبه به هیچ‌وجه از اعدام خودمطلع نبودند بلکه‌عقیده داشتند که از اعدام آنها صرف‌نظرشده و محکومیتشان به حبس‌ابد تبدیل شده‌است،بعضی از خانواده های محکومین پارا بالاتر گذارده بودند و عقیده داشتند که محکومین‌مورد عفو ملوکانه قرار خواهند گرفت .

خانواده محکومین هم روز دوشنبه‌درزندان لشگر (۲) زرهی به آنها ملاقات کردند همین عقیده را داشتند ، و بآنهاگفتندکه مسلماً خطر اعدام مرتفع شده است . و احتمالا مورد عفو قرار می‌گیرند ، این‌شخص‌ازکجا بود ؟. این احتمال پیش‌بینی که خیلی قوت گرفته و خانواده محکومین و خودآنها را بالهجه قاطع ادا میکردند . مولود شایعه از خود توده‌ای بود که انتشار داده‌بودند و میخواستند باین وسیله روحیه‌افراد معدودیرا که باقی مانده بودند تقویت کرده‌باشند ، ولی درهمان موقعی که خانواده محکومین این پیش‌بینی را به محکومین‌اطلاع میدادند سربازان در محوطه‌تیراندازی لشگر (۲) زرهی مشغول نصب تیرهای محکم‌برزمین بودند که قرار بود محکومین رابآن تیر ها ببندند .

آخرین ملاقات روز دوشنبه که روزعادی ملاقات‌بازندانیان‌بودخانواده‌محکومین که حکم آنها قطعی شده بود باآنها ملاقات‌کردند ، چون خود محکومین هم عقیده داشتند که خطر اعدام مرتفع شده است ،از خانواده های خود خواستند که لباس ضخیم و وسائل دیگر زمستانی برای آنهابفرستند ، خانواده بعضی از محکومین از جمله سروان مدنی و سرهنگ سیامك ویکی‌دونفر دیگر علاوه برصبح که ملاقات کردند، بعداز ظهر هم اجازه گرفتندکه مجدداًملاقات‌کنند، و آقای‌سروان‌رئیس‌مسئول‌بازداشتگاه بااین درخواست موافقت نمود .

پس‌از بیست‌وچهارساعت، علت این که ازروزدوشنبه مقدمات اجرای حکم تهیه شد این بودکه طبق قوانین نظامی احکام صادره ازدادگاه های نظامی همین که قطعی شود پس از ۲٤ ساعت باید اجرا گردد ، چون رای‌دادگاه تجدیدنظر که صبح روز یکشنبه صادر

شده بود بعلت آنکه درخواست فرجامی مورد تصویب واقع نگردید مقامات قضائی آرتش نصف‌شب یکشنبه مشغول تهیه‌مقدمات اجرای حکم گردید ، کمی از نصف شب (شب سه شنبه گذشته بود که دستور داده شد که محکومین را که در زندان لشگر(۲) زرهی زندانی بوده بیدار کرده برای اجرای حکم آماده سازند .
فقط از پشت شیشه نگاه کنید .

سپهبد آزموده

تیمسار آزموده قبل از اینکه اولین محکوم (واعظ قائمی) را باطاق قاضی عسکر بیاورند به خبرنگاران اظهار داشته ، چون ممکن است بعضی از محکومین وصایائی‌داشته باشند که مربوط بامور خانواده‌گی آنها باشد که بخواهند محرمانه بماند ، واخلاقاً جایز نیست‌که دیگری ازآن مطلع شود لذا حضور آقایان دراطاق مقتضی‌نیست،این بود که خبرنگاران از اطاق خارج شدند ولی از پشت شیشه ناظر جریان داخل اطاق‌بودند ، بدون اینکه از مفاد وصیت نامه ها مطلع گردند .

نقشه حزب ها ـ بردیوار این اطاق‌نقشه آویخته بود که خیلی جالب بود وتازگی داشت و این نقشه، نقشه سازمان‌افسری حزب‌توده بود که شاخه های مختلف و شعب آن را بطور وضوح نشان میداد و روی هر یك‌از شاخه ها افرادی را که جزو آن شاخه بودند و درآن رشته فعالیت میکردند با نمره‌ردیف مشخص می‌نمود .
مثلا شاخه (۲۱)مخصوص نیروی‌هوائی‌بود و افسران نیروی هوائی که در سازمان توده‌ای ها بودند جزو آن شاخه بودند ،این نقشه که خبرنگاران تاکنون نظیر آنرا ندیده بودند تازگی داشت ، وخیلی موردتوجه آنها قرار گرفت ، وخبرنگاران خارجی بوسیله مترجمین خودشان در باره این نقشه‌توضیح میخواستند و اظهار تعجب میکردند.
متهمین عضو سازمان افسری حزب‌توده که دربازداشت بودند از روی این‌شاخه بندی بدادگاه تسلیم میشدند .

دعای‌عدیله، هریك از محکومین را که‌باطاق می‌آوردند قاضی عسکر توصیه میکرد که‌از صمیم قلب از گناهان خود توبه کنندو از مرام و عقاید کمونیستی استغفار نماید بعد هم دعای عدیله را که معمولا بالای سرمحتضر میخوانند و حاوی اصول عقاید

اسلامی است برای او میخواند که باتفاق‌قاضی عسکر بخواند ، بعد قرآن مجید را ببوسد و هروصیتی دارد بگوید یا بنویسدکه بخانواده‌اش ابلاغ گردد ، ولی متهمین روی‌هم رفته چندان توجهی بامور مـذهبی‌نداشتند و بعضی از آنها بی‌ایمانی خود را باصول دین تصریح میکردند، سرهنگ‌سیامك‌موقعی که قاضی عسکر اصول‌دین را بوی تلقین میکرد ساکت بود ، وقتی که باین‌جارسید که گفت : معاد و قیامت هم حق‌است، گفت : فقط همین را عقیده دارم بقیه‌اش‌حرف است .

سرهنگ مبشری گفت : راه بهشت‌همان‌راهی است که ما پیش گرفته بودیم ولی شما نگذاشتید .

سرگرد عطاردی اصلا حاضر نشد برای‌او دعای عدیله خوانده شود و گفت : اگر پرگوئی شما تمام شد کاغذ بدهید وصیت‌خود را بنویسم ، وقتی مراسم وصیت خاتمه یافت و ساعت از چهار صبح گذشته بود، دراین موقع دادستان آرتش باتفاق قاضی‌عسکر به‌زندان رفتند و اثاثیه یکایك محکومین راباحضور خودشان صورت مجلس کرده که بامضای آنها رسانیدند .

آخرین حوزه‌را هم تشکیل‌دهیم چون‌موقع‌اجرای حکم‌رانزدیك‌ساعت شش‌صبح‌که هوا روشن میشد تعیین کرده بودند اجازه‌داده شد محکومین در یك اطاق جمع شوند و صبحانه صرف کنند ، محکومین در اطاق‌بزرگی که زندان سرهنگ سیامك بود جمع شدند و آزادانه شروع کردند به‌صحبت،یکی‌دونفر یعنی سرگرد عطارد و سروان شفا تا اندازه‌ای قیافه عصبانی داشتند معذالك سعی‌میکردند دیگران را دل‌داری و قوت قلب بدهند .

سرگرد عطارد گفت : خوب رفقا این‌هم آخرین حوزه‌ای است که تشکیل‌میدهیم فقط عیبش این است که کسی نیست تصمیمات‌متخذه حوزه را اجرا کند ، ستوان افراخته که‌تا آن لحظه ساکت بود گفت : مرده‌شوی‌تصمیمات متخذه‌ای را ببرد که‌مارا به‌این‌حال وروز انداخت .

مهمانی رفیق‌سیامك، سرگرد عطاردگفت : فعلا که مهمان رفیق سیامك ، ببخشید جناب سرهنگ سیامك ، هستیم ، سرهنگ‌سیامك لب‌خندی زد گفت : بنده هم مثل‌شما مهمان هستم که صبحانه را بضمیمه چند عدددر آن گلوله های ناب صرف‌کنم ، با این حرف‌سرهنگ سیامك‌همه محکومین قیافه‌ای به‌خود گرفتند که پیدا بود سعی داشتند روحیه خود را هرچه قوی‌تر نشان دهند .

ساعت چهار وسه‌ربع بود که بـــرای‌محکومین صبحانه آوردند که همگی با هم صرف کردند ، بعد دستورداده‌شد محکومین‌هریك به (سلول) خودشان بروند، محکومین

که بزندان خودشان رفتند .دادستان آرتش و سایر افسران بمیدان تیراندازی رفتند در این موقع دستورداده شدمحکومین رابمیدان اجرای حکم ببرند .

دو دستگاه آمبولانس جلوبازداشتگاه حاضر بودکه محکومین را تامیدان تیراندازی که مسافت نسبتاً زیادی تا بازداشتگاه داردبرسانند ، موقعی که محکومین را برای وصیت و مراسم مذهبی میبردند دستهای آنها را ازجلو می‌بستند و وقتی باطاق قاضی عسکر میرسیدند دستشان را باز میکردند ، ولی موقعی که خواستند آنها را برای اجرای حکم ببرند دستهایشان را از پشت سر بسته بودند .

اولین شعار ، تااین موقع که محکومین را برای اجرای حکم می‌بردند کسی(شعار) نداده ، ولی موقعی که پنج نفر از آنها رااز زندان بیرون آوردند که سوار آمبولانس کنند یکی از آنها شعار ،داد ،وبااین شعاری که داده شد دیگران مرتب شعار ، میدادند، موقعی که اولین شعار داده شد هنوز پنج نفراز محکومین در داخل زندان بودند ولی آنها هم از داخل زندان شعار کمونیستی بارفقای خود که داشتند سوار آمبولانس میشدند هم‌صدا شدند و در دادن شعار شرکت کردند

این وضع یعنی دادن شعار ادامه داشت تا در میدان تیراندازی هم مرتباً شعارمیدادند مثل این بود که میان خودشان مسابقه گذاشته بودند که هرکدام میخواست صدایش بلندتر و شعاری که میدهد رساتر از دیگران باشد تااین که فرمان شلیك صادر شد و صدای شعار دادن را قطع نمود .

دو نفرکم داریم ، موقعی که محکومین را به میدان آوردند کلیه آنها روحیه قوی داشتند ، چیزی که بیشتر از همه جلب نظرمیکرد روحیه قوی سیامك بود که تا در زندان و مخصوصاً روز های قبل از محاکمه چنین بنظر میرسید که مضطرب و مرعوب میباشد ولی آن شب اوهم روحیه قوی داشت و باآن که سنش از سایر محکومین زیادتر بود و قیافه‌اش اورا مردی اقلا پنجاه و پنج‌ساله یاشصت ساله نشان میداد ، باصدای بلند فریاد میزد و شعار میداد .

سرگرد وزیریان گفت : دونفر کم داریم؟«اول یك دوجین دوازده‌نفری» بودیم حالاده نفر شده‌ایم ، منظور سرگرد وزیریان ازاین دونفر ، یکی سروان اسلامی و دیگری سبزواری است که بحبس ابد محکوم شدند.

دلیر باشید ، حیف که در این لباس بودید ، موقعی که محکومین در یك اطاق دور هم بودند ، تیمسار آزموده به آن اطاق وارد شدند و پس از کمی تامل خطاب به محکومین اظهار داشت : دلیرباشید، «تملك نفس و خودداری داشته باشید» چون این حرف دادستانی آرتش که با لهجه خاصی ادا شد باعث تعجب یکی از محکومین گردید،

دادستان آرتش که متوجه شده بود اظهارداشت : «اجرای وظیفه و پافشاری در اجرای قانون و عدالت بجای خـود ، و عاطفه وانسانیت هم بجای خود ، این ها هرکدام حسابی جداگانه دارند ، خدا میداند چقـدرمتأثرم که می‌بینم عده‌ای از افسران آرتش مرتکب چنین اعمالی شدند که اگر به‌نتیجه‌رسیده بود دیگر استقلال چند هزار ساله ما اثری نمی‌ماند ، تیمسار آزموده دراین موقع‌کمی درنگ کرده بعد گفت : خوب بود اقلا این لباس مقدس سربازی و افسریرا از تن‌خودمان بیرون می‌آوردید و بعد میرفتید عضو حزب توده میشدید و برای قیام برضدمشروطیت و شاه مملکت‌و استقلال مملکت درصدد نقشه‌کشی برمی‌آمدید .

یکی از محکومین سروان عطاردگفت:باهمین لباس هـم کـه بودیم خوب بود ، سرهنگ عزیزی در دنبال حرف او گفت : بله‌خوب بود وخیلی هم خوب بود که ما همین لباس بودیم .

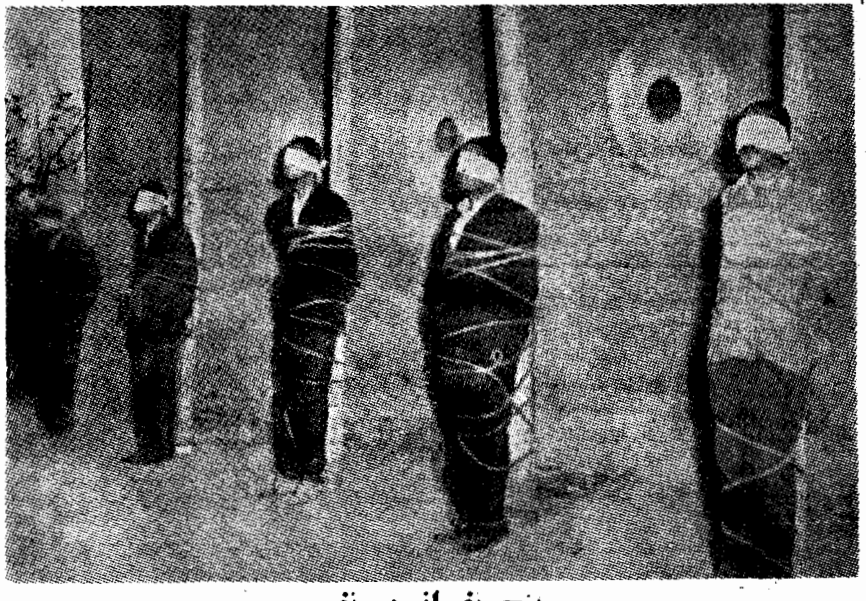

پنج نفراز ده نفر

بطوریکه بعداً معلوم شدمنظور تیمسارآزموده این بود که به این وسیله در حضور خبرنگاران داخلی و خارجی هم برای یك‌دفعه دیگر از محکومین اعتراف گرفته باشد کـه عضو سازمـان افسران حزب توده ومیخواستند برضد مشروطیت قیام کنند، بحال خبردار ، وقتی محکومین را جلوتیر های‌چوبـی نگاه داشتند بعضی از آنها بحال خبردار بوضع خیلی جدی ایستادند و درهمان حال هم شعار میدادند. دونفر گروهبان جلو رفته و محکومین‌را باطناب به تیر بستندسرباز ها که مامور شلیك بودند هرچهارنفر مقابل یکی از محکومین ایستادند ، دونفردر خط جلو بزانو نشسته بودند و دو نفـر دیگر ایستاده بودند .

صدای گلوله درفضا پیچید ، همـه‌مقدمات و تشریفات انجام شده بود ،سربازان آماده تیراندازی بودند و بطرف فرمانده‌خودنگاه میکردند که ناگهان شمشیر خود را که بالا برده بود پائین آورد ودر همان لحظه‌صدای شلیك درفضا پی‌چید. بلافاصله سرباز ها (گلنگدن) زدند ومجدداًبحالت نشانه‌روی‌یك تیر دیگر شلیك کردند که بهر محکومی هشت‌تیر گلوله خورده بود ، براثر شلیك‌طناب هشت نفر پاره شده‌بود . طناب دونفر، سیامك و عطارد که‌پاره نشده بود یك‌نفرگروهبان رفت پاره کرد .

تیر خلاص ، گروهبانی که اسلحه(کلت)در دست داشت جلو رفت و بمغز هرکدام از محکومین دوگلوله که بنام تیر خلاص نامیده‌میشود شلیك نمود ، به محض این که تیر خلاص بمغزهرکدام‌خالی‌میشد جابجابیحرکت‌میشد ، ولی سروان شفا باآن که دوتیرخلاص بمغزش زده بودند بازهم حرکت میکرد وناله‌می‌نمود ، گروهبان جلو رفت و یك تیردیگر بمغزاو زد که اوهم جابجا بی‌حرکت ماند .

جنازه‌ها را به مسگرآباد بردند که‌دفن کنند و اگر خانواده هریك ازمحکومین که خواستند خودشان در مراسم دفن‌نظارت‌کنند جنازه تحویل آنها گردد ، خـانواده محکومین تا ساعت هفت وربع صبح ازاعدام‌محکومین مطلع نبودند ، درآن موقع که رادیو خبر اعدام را منتشر نمود خـانواده‌محکومین هم بوسیله رادیو از اعدام مطلع شدند .

نظر باینکه پس از چهار سال کوشش و جدیت در فراهم‌آوردن موضوعاتی‌که خود وارد نبوده و برای بدست آوردن آنهاصرف وقت و مخارج لازمه نموده ، و مرتب کردن و پاکنویس نمودن توجه کامل‌داشته‌امو اینك‌که به خاتمه‌کتاب‌رسیده‌ام عقیده خود را در آزادی و نیز مذهب داشتن لازمه هربشریست بطور خلاصه ذیلا ذکر مینمائیم تا مورد مطالعه خوانندگان خاصه جوانان قرارگیرد .

بحث مـا در دو موضـوع شروع‌میشود ، اول در آزادی دوم در مذهب ، اینك مورد بحث را از طفل شروع می‌کنیم .

هر طفلی درحین ولادت نه خوب‌است و نه بد ، ولیکن پس از چندی‌درنتیجه رشد یا خوب میگردد ، یا بد از آب بیرون‌می‌آید ، باین معنی که طفل بواسطه تعلیم و تربیت صحیح آدم درستکاری میشود ، ولی‌بواسطه تعلیم و تربیت غیرصحیح‌آدم‌نادرست و ناراحت درست میشود .

در درجه اول طفل از روی رفتار وگفتار وکردار مادرش ، بااخلاق و آداب پسندیده ، و باخصال نکوهیده را کاملا یادمیگیرد و همچنین از روی رفتار و کردار پدر و برادر و خواهرش نیز بیاد گرفتـن‌اخلاق و آدابشان شروع مینمایند ، یعنی در

اعظام‌الوزاره قدسی نویسنده کتاب

فضای زندگانی خانوادگی باهوای خودخواهی منفعت‌پرستی را تنفس کرد مادی و منفعت پرست میشود .

واگر طفل باروح فتوت ، محبت ، خدمت . نوع‌دوستی ، و فداکاری را از آنها کسب نمود ، خیرخواه و فداکار ... ومفید برای جامعه میگردد ، هر طفلی مانند هسته بارآوری است ، همانطوری که هسته درخت در زمین خوب بواسطه تربیت و پرورش باغبان باایمان مطلع نمو می‌کند و بعد میوه دار می‌گردد و همه‌استفاده‌می‌کنند ،همانطورطفل نیز در بین خانواده از مادر ، پدر ، برادران و خواهران خوب بوسیله تربیت‌صحیح صاحب اخلاق جمیله و صفات عالیه و ملکات فاضله می‌گردد ، و ثمرات و فوائدخود را بجامعه بشر تقدیم می‌دارد .

البته این طرز عمل نسبت بروحیه‌طفل تا موقعی است‌که مادر و پدر بدنبال طفل قدم بقدم در تمام مراحل همراه‌ومراقب‌باشد نه اینکه طفل‌که بمدرسه رفت‌دیگربامید خدا یا شیطان که همیشه در راه حاضراست‌رها کنند ، چون طفل مواجه میشود با جامعه و نفراتیکه روح شیطانی دارند ، نزاع رامی‌بینند ، کشتن را مشاهده می‌کند ، قمار را که همیشه دوسه نفر در پیاده‌روها مخصوصاسر راه اطفال از خانه بمدرسه یا بالعکس برمیخورند ، عرق‌خورده مست تلوتلومی‌خورد و فحاشی میکند بانظر تعجب همه‌را برخورد مینماید .

اگر چنین طفلی در کانون خانوادگی خود هر یك از آنها را به‌بیند (غالباهمه آنها را در خانه مشاهده مینماید) البته‌وبطورقطع در روحیه طفل مانند عکس‌ضبط‌خواهد شد ، و اگر با شب‌نشینی‌های امروزه که‌متد اروپائی است نیز طفل حاضر باشد که تمام اعمال مادر ، پدر ، برادر ، خواهر ،عمو ، عمه ، خاله ، دوستانرا که از منظره‌اش میگذرد می‌بیند همان اعمالی است‌که درکوچه و خیابان و اجتماع دیده است ، در این صورت در چه حالی واقع خواهد شد ،خاصه امروز هم طبق روش امریکائی اطفال باید آزاد باشند یعنی هر رفتار ناروا را که‌مرتکب شدند نباید جلوگیری کرد ،

حالا آزادی چیست ؟ ضرر نداردقدریهم در اطراف کلمه آزادی چیست ، بحث نمائیم ، عقیده بعضی اشخاص آزادی‌عبارت از این است‌که انسان در همه‌کارهای خود مختار تام و خودسر باشد ، و بتواندبهرچیزیکه متمایل است بدون هیچگونه‌مانع

و رادعی اقدام کند ، این عقیده اساسا باطل است ، چون اگر آزادی این طور فهمیده شود، قطعا دیوانگان اولین اشخاص آزاد محسوب میگردند .

آزادی حقیقی آن نیست که انسان بانهایت خودسری بهر عملی اقدام کند، بلکه آزادی آنست که انسان بکارهای مفید واعمال نافع اقدام نموده ، و از اعمال مضرو کارهای بد امتناع ورزد ، اگر شخص خودرا کاملا آزاد شمرده و شمشیر بردارد و خود و دیگران را زخمدار و مجروح سازد حتما دیوانه است نه آزادیخواه .

اکنون اگر از نقطه نظر حفظ الصحه در موضوع آزادی کاملا غور و تامل نمائیم آزادی حقیقی در استعمال اغذیه آن نیست که معده خودرا از انواع غذاها پر نموده واز رعایت اعتدال بکلی صرف نظر کنیم ، بلکه آزادی واقعی در این است که چیزیکه نافع برای بدن است به مقدار معینی استعمال ومصرف نموده آنی در نگهداری حد اعتدال که برای صحت بدن و برای حیات اخلاقی ما منافع بزرگی دارد غفلت ننمائیم .

آزادی آن نیست که انسان با لاقیدی و بی اخلاقی زندگانی نماید ، بلکه آزادی واقعی در این است که بحکم ضرورت ولزوم از چیزهائی که به حیات اخلاقی خود و جامعه صدمه و ضرر میرساند احتراز و اجتناب کرده و چیزهای عالی که حیات اخلاقی مارا تقویت میدهند تاسی جوئیم ، بهمین نظر باید یقین کنیم که بداخلاقی یعنی شهوترانی وشهوت پرستی راه بندگی و اسارت است نه آزادی و حریت ، زیرا اخلاق مارا خراب مینماید و صدمات زیادی بخود و جامعه میرساند ، هرچند انسان در راه داشتن طمع و حسد و خودپسندی و خودخواهی مختار وآزاداست ولی نه باندازه‌ای که بر ضرر خود ودیگران تمام و عمل گردد ، وچنین اختیاری رانمیتوان آزادی دانست که انسان را از این پستی صفات مذمومه و عادات رزیله کاملا متخلص سازد .

«کانت» فیلسوف عالی مقام آلمانی گفته است : طوری رفتار کن که رفتار تو برای عموم سرمشق واقعی باشد . در رفتارخود طریقی اتخاذ که همه انسانها در اتخاذ آن طریق برای رفتار و زندگانی خودرستگارو سعادتمند و بایك دیگر متحد و متفق باشند، این انجام نمی گیرد مگر این که آزادی همه رامحترم بدارید» .

اما مذهب و مسائل اجتماعی ـ علاقه مذهب بمسائل اجتماعی یکی از مباحثات مهم است ، امروز دنیا بیش از پیش در مقابل پاره از مسائل مهم سیاسی (ملی) و اقتصادی و اجتماعی با ناله‌های جانگداز می نالند ،بعضی میخواهند برای حل این مسائل مشکل که هر روز بشر را بزحمات گوناگون دچار میسازد ، چاره‌ای اساسی نمایند ، بدین مقصود تشکیلات مذهبی راهم که عهده‌دار رفاه وسعادت کامل بشری است تحت توجه قرار داده میخواهند بفهمند که آیا واقعا مذهب میتواند چاره حقیقی برای این مسائل مهم

حیاتی باشد بنمایند ، یا از تهیه علاج واقعی بکلی عاجز میباشند .

از جمله مطالب مشکلی که امروزه در موضوع تشکیلات مذهبی شایان دقت و اهمیت میباشد ، یکی این است که آیا بین مذهب و مسائل اجتماعی علاقه و ارتباطی وجود دارد یانه ، و اگر وجود دارد چه قسم ارتباطی است .

بسیار اشخاص در قدیم برای تاسیس صلح و آرامش بین افراد بشر چاره رامنحصر به حکومت مطلقه دیده و خواسته‌اند مقصودخود را بزور سرنیزه و قدرت انجام دهند، و یك صورت شرعی هم به آن بدهند ، ولی متاسفانه این نظریه بجای تحکیم روابط صلح و آرامش در بین بشر و تهیه رفاه و سعادت انسان ، باعث خسارات کلی وضررهای فاحشی شده است ، چه بساکه برای ملل سلطه وحکمفرمائی بر دیگران ، هم خویشتن و هم دیگران را نابود و پایمال نموده و از این نکته غافل گردیده‌اند که بفرمایش سعدی : بنی‌آدم اعضای یکدیگرند ...) و باید بایك دیگر تشریك مساعی نمایند ، ممکن نیست بشر سعادت و نیکبختی شخصی خودرا بواسطه پایمال کردن حقوق دیگران تحصیل و تامین نماید ! پس میتوان بایقین تمام این نظریه رادر بشر موجب خرابی و ویرانی و قتل و غارت و بی‌نظمی در تمام تاریخ بشر دانست

بعضی دیگر سبب صلح و آرامش‌را در جامعه بشر ناشی از عدم مساوات اقتصادی و مادی که مربوط به‌معاش زندگانی است دانسته و گمان میکنند که با تغییر اوضاع و اصلاح مسائل اقتصادی و مادی صلح و آرامش را میان بشر برقرار مینمایند و سعادت واقعی انسان را از هرحیث فراهم میسازند ، اصل اشتباه درهمین‌جاست !

باوجودیکه مسئله اصلاح احوال‌مادی و دینوی بشر بکلی یکی از مسائل‌مهمه میباشد ، باز تامین سعادت‌حقیقی بشر به‌اصول‌مهمتری و عالیتری مربوط است ، و بهمین علت تامین واقعی سعادت بشر بهیچوجه باتجدید قوانین اقتصادی و مادی امکان پذیر نمیشود مگر اینکه عمارات چندین طبقه ، واتومبیل‌های لوکس‌که راننده‌اش فلان خانم است و عمارات و قصور ییلاقی و قشلاقی وغیره از جلو چشم اکثریت بشر برداشته‌شود.

بعلاوه در کشوری که برای تجدیدقوانین اقتصادی و مادی با استعمال قوای حربیه و سرنیزه و قدرت متوسل میشوند درعوض اصلاح احوال عمومی بسیار کشوریرا بطرف مشکلات عظیم وخیمی سوق داده‌اند،درواقع اصلاحات حقیقی مانند لباس دوخته و آماده نیست‌که اهالی را بخریدن وپوشیدن‌آن مجبور توان نمود ، بلکه شرط اساسی اصلاحات و ترقیات حقیقی فقط و فقط بایدباعمل نشان داد ، و البته تکامل ونمواخلاقی که ناشی از مذهب خواهد بود میباشد .

برخی دیگر چنین تصور کرده‌اندکه‌بواسطه وضع قوانین جدید و عقد معاهدات

بین‌المللی ، ایجاد صلح و آرامش در میان‌افراد بشر و ایجاد مجمع بین‌المللی و امثال آن امکان پذیر میباشد ، اما متاسفانه‌هیچگاه‌تاکنون نتوانسته‌اند یك قوه حقیقی و اساسی برای اجرای همان احکام و قوانین که درمعاهدات در زیر پای متجاوز محو وپایمال گشته صلح و آرامش را تماما از بین می‌برد.

بنابراین میتوان گفت که معاهدات‌وقتی میتواند صلح و آرامش حقیقی را در بشر تحکیم و تامین نماید که عموم افرادجامعه قبلا از جمیع هوسهای‌نفسانی‌واغراض شخصی بکلی آزاد گشته قلبا و روحا پاك‌و منور شوند ، وگرنه قوانین و معاهدات به تنهائی مثمر ثمر و مصلح بشر جز مذهب‌نخواهد بود .

اگر در اصول تعالیم مذهبی کاملادقت نمائیم ، یقین خواهیم کرد که همین مسائل اقتصادی و سیاسی اصلا از مسائل‌روحانی و اخلاقی محسوب میشود ، و عدم انتظام حیات اجتماعی اساسا ناشی از عدم‌انتظام روحانی و اخلاقی حیات شخصی میباشد ، بنابراین همیشه منظور دین‌این‌است‌که این مسائل را بطور حقیقی و دائمی حل نموده بنیاد صلح و آرامش بر مبادی‌روحانی‌حقیقی و اخلاقی گذاشته ، بشر را بدان وسیله از بدبختی و سیاه‌روزی آزاد کند ،مذهب حقیقی باید تکامل اجتماعی را تامین کند و افراد جامعه را باقوه روحانی خودقلبا و فکرا تغییر داده بدین واسطه احوال عمومی بشر را اصلاح بکند .

مذهب حقیقی هیچوقت برای حل‌مسائل اجتماعی نبایدمتشبث به‌احکام ظاهری گردد ، چون این قبیل احکام ظاهری ورسمی‌از حدود وظایف مذهبی بکلی خارج است ، اما درعین کناره‌گیری از این قسم چیزهامذهب حقیقی باید اصولی راکه طبعا چنین مسائل را تحت‌الشعاع خود قرار میدهدپیشنهاد نماید و بعلاوه در بشر قوه‌ای ایجاد نماید که احتیاج به چنین معاهدات و اوامرو نواهی نداشته باشد و بتواند خودراروحاً و جسما مبرا از بدی و خودسری نگهدارد،مذهب حقیقی باید همیشه بادلایل طبیعی و حتی ثابت نماید که فقط در سایه دوستی وصمیمیت باخدا میتواند صلح و آرامش روحی و جسمی را بدست آورد ، دینی که‌بشر محتاج آنست باید خدارا که منبع خیرو برکت و طهارت‌است بعموم افراد بشر بشناساند ، خداشناسی وخداپرستی در قلوب‌ایشان تولید وایجاد کند وتعلیم‌بدهد تاجمیع افرادبشر باید فقط خدا شناسی و خدا پرستی باهمدیگر رفتار و معامله نمایند (مانندکسبه‌طهران ؟) و بدین وسیله معاملات حقیقی‌خود را تحصیل نمایند .

دراین‌جا اگر بانظر انصاف وحقیقت‌جوئی بنگریم ، بخوبی برما معلوم و واضح میشودکه اصلاح حیات‌اجتماعی‌بجزباتعلیمات‌اساسی مذهبی بهیچوجه باسایروسائل‌ظاهری

و قانونی صورت خارجی پیدا نمی‌کند- چه‌اگر سعادت بشر تنها بااحکام و قوانین‌تامین میشد ، پس در کشورهائی‌که کامل‌ترین‌قوانین عالم را وضع نموده‌اند که یکی ازآنها فرانسه است که نباید هرگز روی ظلم وستم‌وفساد اخلاق چه نسبت بخود و چه نسبت بدیگران‌که یکی از آنها الجزایریها میباشنددیده شود ، هرگاه معاهدات و نظامنامه‌های رسمی ، اشکالات بین‌المللی را بطوریکه‌بایدوشاید حل میکرد هیچگاه خرابه‌های کشور های روی زمین بااین حالت رقت‌بار و حزن‌آور عرض‌اندام نمی‌نمود ، پس با این‌دلایل زنده‌که در نهایت روشن و آشکارا میتوان‌گفت‌که تامین صلح و آرامی در بین بشر باعقد معاهدات بین‌المللی و تشکیلات آن وانتظامات اداری و اجرت یومیه کارگران و تجدید شغل مستخدمین و امثال این‌ها امکان‌ندارد و بدون داشتن ایمان و مذهب بخوبی انجام و پایه‌دار بماند .

آیا ایجاد راحتی و آرامش در خانواده‌ای که مملو از حسد ، ریا ، دروغ ، کدورت ، عداوت ، تقلب ، وخیانت ، باشدباتجدید فرش و ظروف و نقش ونگارممکن است ؟ البته فرش و ظروف‌وتجملات‌دراخلاق‌اهل خانه و تهیه روحیه سالم تاثیری نخواهد داشت ، همچنین عالم خانواده بزرگی است‌که مملو از صفات رذیله است ، مادامی که در بین افراد و تمام ملل تهذیب اخلاق وتنویر افکار و ایمان حقیقی وجود ندارد ، تامین صلح و سازش دائمی باوسائل قانونی‌غیرممکن است ، زیرا واضح‌است که نفوذ و تنویر افکار وجود ندارد و نفوذ قوانین‌و نظامات و نظامنامه‌ها فقط نظامات ظاهری را و مسائل امور اجتماعی متوجه بوده وارتباطی با عوالم باطنی ندارد ، از این سبب باید قبلا علل باطنی راکه سبب بروزاینهمه‌بی‌نظمی و بی‌قانونی میشود کشف و بطور شایسته رفع نمود تا قوانین و نظامنامه‌هاکاملا تامین و اجرا گردد ، مادامیکه حس مساوات و برابری و برادری در باطن ملل‌نسبت بیکدیگر ایجادنگشته مفهوم‌عهدنامه‌ها جز صلح موقتی و یا متارکه مختصری آنهم‌برای تجدید مهمات و اختراعات و ادوات جنگی چیز دیگری نخواهد بود ، چنانچه‌دیده میشودکه سعی مینمایند که آلت‌کشنده و تخریبی تهیه نمایند که در یك ثانیه ملیونهابشر و شهرها را خراب و از میان بردارند .

اگر قضایای سیاسی و امور اجتماعی را تحت مطالعه بگذاریم بخوبی ملتفت میشویم‌که همه مسائل سیاسی و اجتماعی واقتصادی مسائلی است‌که از عموم افراد بشر در موضوع آنها به نسبت متقابله با همدیگرمعامله و رفتارمی‌کنند ، یعنی‌هرکس‌میخواهد طرف مقابل خودرا بفریبد ، مثلا شخص‌فروشنده همیشه در این فکر و خیال است‌که اجناس خود را با تقلب بقیمت گران فروخته‌مشتریها را مغبون سازد ، مشتریها هم همواره فکر می‌کنند که جنس را بقیمت نازلتری‌خریده وفروشنده‌رامتضررنمایند ، اشخاصی

که باثروت در این مملکت هستند که عملجات و مستخدمین خودرا بانجام کارهای زیاد و دشواری مامور کرده ودر مقابل زحمات آنها اجرت قلیلی بدهند ، مستخدمین و عملجات وکارگر هم می‌کوشند که کمتر کار کرده وبیشتر اجرت بگیرند ، آیا از این اعمال نتیجه چه بدست خواهد آمد معلوم است ! .

بدیهی است مادامی که انسان میخواهد منافع شخصی خودرا تامین نماید ، محال است که مسائل اجتماعی و بین‌المللی بواسطه وضع قوانین و نظامنامه و عهدنامه بطور حقیقی حل شود و تامین گردد ، اما اگر ایمان وقلب تمام افراد بشر درحقیقت تجدید شود و حس نوع دوستی و صلح و مسالمت درباطن اطمینان ایجاد گردد ، در آنوقت مسائل اجتماعی بدون هیچگونه تشبثات ظاهری کاملا حل شده صلح عمومی برقرار میگردد، بالعکس هرگاه بشر برای منافع شخصی روابط و مناسبات خودرا بحسب عادات ملی، لسانی ، مملکتی و با مذهبی مخلوط نماید، درعوض نزدیکی بیکدیگر ازهم دور مانده از تامین مسالمت و صلح عمومی و دائمی محروم خواهد ماند ، زیرا چنانکه گفتیم تامین صلح عمومی و اتحاد حقیقی در میان افراد بشر بخیر باتجدید افکار حس نوع پروری در باطن آنها باوسائلی دیگر ممکن نمیشود ، عموم افراد بشر باید قلبا و روحا تغییر و تبدیل یافته بموجب احساسات جدید خود از راه مذهب و ایمان صلح عمومی را تامین نماید .

احکام ممکن است عدالت را برقرار کند ، ولی بهیچوجه نمیتواند فکر نزاع و خصومت را از انسان رفع نموده حس مساوات و ترحم و محبت را در باطن شخص تولید نمود . بهمین نظریه میتوان گفت هر وقت فکر طمع و خودپسندی و جاه‌طلبی که سبب تولید عداوت و بروز جنگ و نزاع است ،از قلب یکدیگر بکلی خارج گردد ،آنوقت عدالت درصورت طبیعی و حقیقی اجرا خواهد شد و افراد بشر باهم نه باحیله وریا ؟ بلکه با روح ایمان و فداکاری و محبت وصداقت و امانت رفتار خواهند نمود .

حالا اگر ازاین نقطه نظر حالات شخصی خودرا درتحت دقت وکنترل بیاوریم، بخوبی متوجه میشویم که اغلب اوقات لفظ رفاقت و دوستی برای مالفظی است بیموضوع و بی‌معنی ، و شبیه به موهومات ، زیرا باهمسایگان و اقوام و دوستان و خواهران خود هم بطریق محبت حقیقی و مساوات رفتار و معامله نمی‌کنیم ، تاچه رسد بعموم بشر! ،همیشه درعوض خدمت بنوع میخواهیم دیگران بما خدمت نمایند و بجای این که با دارائی خویش به همنوعان خاصه خویشان واقربا مساعدت نمائیم ، آرزو و انتظارداریم که سایرین از دارائی خود بما بدهند چنانکه این مسئله برای ما یك مسئله حیاتی و طبیعت ثانوی گشته است .

مذهب حقیقی افکار بشر را بسوی عالم بالا و خدای نادیده قادر متعال که منبع خیروبرکت است ، متوجه میدارد و افـرادبشر به محبت و فداکاری وادار و ترغیب میکند و بالاخره آنانرا در روحانیت بمقامی میرساند که بیشتر ازملاحظه منافع شخصی در نفع عمومی وانجام وظایف خویش کوشش مینمایند ، اگر قدری دقت کنیم یقین مینمائیم که مذهب فقط برای ایجاد تولید و ایجادحس مورد احتیاج بشر است ، مفهوم مذهب بعبارت مختصر این است که انسان خدا راقلبـا دوست بدارد و فرمـان بردار نسبت بهمنوعان خود محبت و عملاخدمت نماید .

چون این عالم براحساس محبت آفریده شده ، بنابراین اتحاد و اتفاق و محبت قانون طبیعی عالم است ، ودر واقع سبب عمده این همه بی نظمی ها که درحیات اجتماعی بشر باعناوین مختلف عرض اندام نموده ،آنست که افراد انسانی اساس اتحاد و محبت را نفهمیده ودر مبارزه حیاتی خوی وصفت درندگان و بهائم را برای خود اختیارواتخاذ کرده و میکند ، جمیع مسائل اجتماعی ازاغراض شخصی ناشی شده و میشود ، هرگاه اغراض شخصی از بین افراد بشر مرتفع گردد،و روابط انسانها بایکدیگر از روی محبت و اتحاد باشد ، اتحاد عالم صورت پذیرمیگردد.

ایمان داران حقیقی در تمام زندگانی خود نسبت بخدا و انسان محبت میکنند ، ایمان و دین داری حقیقی آنست که انسان رادارای رأفت و مهربانی کند وشخص رامجبور نماید که بموجب آن با همنوعان خود رفتارو معامله نماید .

وقتی که از این نقطه نظر بادیان عالم مراجعه می کنیم ، طبعا مایوس میشویم ،زیرا اغلب مذاهب بعوض اینکه اختلافات راازبین افراد مرتفع سازند و آنان را حامی و معاون و محب همدیگر نمایند ، متاسفانه آنها راچنان از یکدیگر دور و جدا کرده اند کـه بخون یکدیگر تشنه اند . که دیگر نزدیکی و یگانگی آنها امکان پذیر نمی باشد .

بجای اینکه این مذاهب انسان ها رابطرف صلح و مسالمت و سعادت سوق دهد سبب عمده منازعات و بدبختی هـای انسان شده اند ،که حتی برای تامین آرامی صلح در عالم بشریت به الغای دین و مذهب قـائل گردیده اند ، این حال حیرت آور هر شخص دینداری را به تفکر وامیدارد ، بنابراین بایدبانهایت بیطرفی مقصد حقیقی مذهب رامطالعه کرد و رابط آن را با سعادت بشر دریـافت کنیم .

هرگاه دین که اعطای آن به انسان ودایع الهی است کاملا دقت و فهمیده شود و حیات بشر بااصول آن تطبیق گردد ، بخوبی میتواند جمیع مسائل اجتماعی و قضایـای بین المللی را بطرزی مطلوب حل نماید .

مذهب بدین ترتیب برای عداوت ونفرت و اغراض شخصی را بطور شایستـه

تصفیه میکند ، عالم بشریت بهیچوجه نمیتواند علاجی برای حل مسائل مشکل اجتماعی پیدا کند مگر اینکه با مذهب حقیقی . یعنی تامین آسایش و آرامی در بشر فقط بواسطه مذهب حقیقی صورت خارجی پیدا میکند ، هر چند مذاهب مختلف عالم افراد بشر را از یکدیگر جدا نموده و این اشکالات و اختلافات رادر بین آنها تولید کرده است ، چه دست‌ها ، همان دست‌هائی که میخواهند بشر باهم متحد نشوند تاآنها بتوانند حکومت نمایند ،استاد در این فن انگلیسها هستند که هرروز بین بشر تولید اختلاف و همین که میرود کهنه شود بلافاصله دین تازه از کارخانه دین‌سازی بیرون می‌اندازند ، اما درعین حال مذهب حقیقی برای سازش و اتحاد انسان و اصلاح امور فردی و اجتماعی و بحکم روابط و مناسبات بین‌المللی یگانه وسیله میباشد درصورتی که همه باهم راستگو باشند ؟

پس میتوان گفت که خوشبختی وسعادت بشر هیچگاه بواسطه انکار ورد مذاهب امکان پذیر نبوده ونخواهد بود بلکه سعادت دائمی بشر وقتی حاصل میگردد که افرادبشر معنی حقیقی مذهب را کاملا درك و زندگانی خودرا با اساس و اصول و انتظامات وقوانین آن تطبیق دهند .

نباید مذهب حقیقی را با موهومات و خرافات و عقاید تعصب‌آمیز که بدست کشیش‌های هریك درمیان افرادتلقین نموده‌اندکه آمیخته باغراض شخصی و ربطی به مذهب ندارد وسبب آن عقاید و خرافات بی‌معنی ازافراد بشر نفرت و دوری کنیم ، بلکه باید اساس مذهب ودیانت را بر پایه محبت خالص گذاشته باهمه افراد مختلفه عالم بدون فرق نژادی سیاه ، سفید ، غلام حبشی وسیدقریشی که محمدبن عبداله ص در هزارو سیصد وهشتاد اعلام کرد که بشر همه باهم باید برادر باشند ، و بانهایت صمیمیت و دوستی و در نهایت مهربانی رفتار و معاشرت و معامله گردد ، ودر هر حال باروح خدمت و فداکاری زندگانی نمود ، باید نتیجه مذهب و دیانت یعنی محبت و خدمت را قولا و عملا بهمنوعان خود نشان دهیم وبرای آنها سرمشق حسن اخلاق و نمونه و صداقت و محبت گردیم ، من میگویم :که مذهب رابر چنین بنیادی که برای خوانندگان نسل حاضر و آینده ذکر کرده‌ایم بدقت بخوانندو این است راه‌رستگاری که یکدیگررادوست بدارید و قطعا دیگر برضرر هم که دوست و برادر ازروی مذهب حقیقی شده‌ایداقدامی نخواهید کرد انشاءاله .

تنها دین وقانونی که بتواندبشررا براه‌راست هدایت کند همانا اسلام وقانون واحکام اوست که اینك تااندازه‌ای که درنظر نویسنده‌است بنام مسلمان کیست ؟ ذیلا ذکر مینمائیم.

ـ مسلمان کیست؟ ـ

آنکه خدارا یقیناً واثباتاً به یگانگی بشناسد و شریك برای او قرار ندهد .

آنکه محمد (ص) برگزیده او وختم رسل بداند .
آنکه روزه بدارد بشرط طاقت .
آنکه حج بگذارد بشرط استطاعت.
آنکه نماز پنجگانه را ادا کند .
آنکه از اسلام دفاع کند .
آنکه از امر بمعروف و نهی‌از منکرخودداری نکند .
آنکه گرد لهو ولغو نگردد .
آنکه حرام و حلال را رعایت کند .
آنکه بروز بازپسین ، ایمان داشته‌باشد .
آنکه‌در رفع‌حاجات ضروری مسلمین‌کوشش نماید .
و من یعظم شعائرالله فانها من‌تقوی‌القلوب .

دراین‌جا بنظرم رسیدکه بـرای خواننده جوان قدریهم ولو باختصار واردمسئله خواب شده باشیم‌که خواب چیست ؟

مسئله خواب ، هنوز هم به‌نظر نمی‌رسدکه مطالعه پدیده‌های مربوط بخواب از مرحله فرض و تصور خارج است . و تازه‌بعداز اینهمه مطالعات دانشمندان بایداعتراف کنندکه تا بامروز هیچیك از اسرار اساسی‌خواب برما معلوم نشده است ، وحال آنکه میدانیم خواب تقریبا نیمی از عمر مارااشغال‌کرده است .

« م . ج دونس نویسنده انگلیسی‌در کتاب خود بنام (تجربه بازمان) مسئله را مورد بحث ومطالعه قرار میدهد ، (دونس)برای اثبات نظریات خود احساسات قبل از وقوع مربوط بخواب را مورد استفاده‌قرارداده است .و این رویاها یا خوابهائی‌که کم‌و بیش همراز است از ابتدای تاریخ بشربعضی‌حوادث را پیش گوئی کرده است . و دیگر مانند قدیم آنطور با اصرار و سماجت مورداعتراض و ایراد نیست .

قبل از اینکه دور تر برویم باید دواصل‌را که کلیه خواب شناسان در آن‌متفق‌القولند یادآوری کنیم ، اصل اول ، این که خواب‌بدون رؤیا وجود ندارد ، درحقیقت خیلی‌که احتمال دارد که هنگام خواب هرقدر هـم‌سنگین باشد مغز ما بکلی دست از کاربکشد، همانطور کـه قلب میزند ، و ریه بخـون‌اکسیژن میرساند ، معده هضم میکند ، کبد و کلیه ها بدفع سموم ادامه میدهند، همان‌طور هم مغز وظایف حیاتی خودرا اجـرا می‌کند .

«مارکی‌درس» برای این که از ایـن‌موضوع مطمئن گردد (۱۶۰) بار دستورداد تا باوسائل مختلف و در زبانهای متفاوت ،او را اوائل خواب بیدارش کنند ، بخصوص

در یك عدهٔ تجربه که (۳٤) بار متوالی‌بانجام‌رسید و هردفعه که وی بیدار شد دید که فکرش روی تصویر خیالی ثابت مانده‌است .

اگر ما تصور میکنیم که خواب‌مابدون‌رؤیا بوده است ابداً دلیل نمیشود ، بلکه به‌این علت این خیال را میکنیم که خاطره‌رؤیا در یك لحظه و هنگام بیداری بکلی از بین رفته است، هزاران‌بار فرصت‌داشته‌ایم‌این مطلب را ملاحظه کنیم و به‌بینیم که خاطره رؤیا های ما مثل این که مربوط به‌منابع حیات نباشد بسیار خصوصی و سطحی و همچنین فراری و دوری از دست رسی‌است ، اولین اشعه روز ناگهان این خاطرات را از پیش چشمانمان میراند و دور میکند،خود من معتقدم ما هرگز از رؤیائی که‌هنگام خواب عمیق خود دیده‌ام اطلاع پیدانمیکنم،تنها باقی مانده آنچه را که نزدیك بیداری روی میدهد بخاطر داریم ، وانگهی شایسته‌است که در برابر شوخی‌های رؤیائی مواظب خودمان باشیم .

مثلا اگر هنگام بیداری نسبت بچیزی‌کوچك‌ترین‌احساس رجحان و تمایل بکنیم و حتی اگر ضمیر لاشعور ما تمنائی بکندبلافاصله این میل که در تاریکی جریان‌داشته هنگام خواب بزرگ و برآورده میشود ،بهرحال خاطره رؤیاها حتی روشن ترین و جالب ترین آنها که انسان به محض بیداری‌سعی میکند پیش خود برزبان براند ، وسط روز رو بخاموشی میرود و اواخر شب‌چیزی‌از آن باقی نمی‌ماند .

اما اصل دوم ، که مورد قبول کلیه‌علمای خواب میباشد ، این است که میتوان خاطرات رؤیاها را نیز مانند خاطرات عادی‌و روزانه یادداشت کرد ، بعداً بتفاوت اوقات و ساعات و برخورد صورت وقوع آن رامشاهده مینمائید و این مکرر اتفاق و ظاهر شده است ، و چون من دراین موضوع درفصول قبل خیلی روشن بامثال و قرائن و شواهد ذکر کرده‌ام دیگر نمی‌خواهم تکرارنمایم و میگذاریم و می‌گذریم .

درخاتمه کتاب برای‌اینکه خوانندگان‌از خستگی خواندن بیرون آمده باشند قطعاتی از اشعار که در موضوعات مختلف‌در نظر داشتم بشرح ذیل ذکرمینمایم .

قطعه از ابراهیم صبا در شب جشن‌مشروطه در بهارستان که نویسنده هم‌برحسب دعوت حضور داشتم .

دوش در صحنه بهارستان — بود بر پا بساط مهمانی
بهر خشنودی دل ملت ؟ — کاخ مشروطه شد چراغانی
هر طرف شمع های مهتابی — بود سرگرم پرتو افشانی
پرتو چهل چراغ‌های بزرگ — کرده صحن و اطاق نورانی
میزها چیده گشته رنگارنگ — حاکی از نعمت فراوانی

دسته دسته رجال عالیقدر — گرم خوش طبعی وسخندانی
خیل مه‌طلعتان شیریـن لب — جمله مشغول شکـر افشانی
گرده هر سو بپا هیـاهوئی — نـاز پروردگـان طهرانـی
مردوزن‌شادوخوشدل‌وخوشحال — فارغ از محنت و پریشانی
ناگهـان در کـرانه مجلس — چشم من چیره‌گشت پنهانی
برجمال فـرشته‌ای معصوم — زده چین گره بـه پیشانی
مانده تنها بگوشه‌ای مهموم — کس نجوشد بـدو بآسانـی
کردم‌ازحال‌آن فرشته‌سئوال — گرچه‌این یوسف‌است زندانی
درجوابم بخنده شخصی‌گفت — نام او ای عجب نمی‌دانـی
شهرت‌این‌فرشته‌آزادی‌است؟ — مظهر ایدآل انسانـی است
یا که مهمانیش نخوانده‌کسی — یا که بگریخته ز مهمانـی ؟
دایم خورند خلق غم مال و جانشان — دارند جنگ بر سر سود و زیانشان
غافل‌که دست چرخ بود درکمی نشان — برباد میدهـد بدمـی دودمـانشان
آری باین دو روز عمر اعتماد نیست — خوش غافلند خلق زوضع جهانشان
سیلاب حادثـات چه گردید آشکـار — ویران کند به نیم نفس خان‌مانشان
زدم امروز بفال مشروطـه — غصه خوردم بحال مشروطه
یاد کـردم ز دوره پیشین — وان شکوه و جلال مشروطه
چه‌بسا نوجوان پاك سرشت — کشته‌شد درجدال مشروطه
ای بسا بد نهاد تخم حـرام — خورده نان حـلال مشروطه
هیچ دردست ما نمانده دیگر — مجلس وقیل وقال مشروطه
چون‌که باچشم دل نظرکردم — پرفحول ! رجال مشروطـه
دیدم امروز یادگاری نیست — غیر . . . . . مشروطه ؟

در دوران زندگانی اجتماعی وسیاسی‌خود از تمام لذایذ معمولی کـه بین طبقات همیشه گسترده است ، چاهی ، انواع دود ،نوع مشروبات ، اقسام قمار و غیره خود را برکنار گذارده تا امروز که بمرحله هشتادو هشت‌سال رسیده‌ام خود را آلوده نکرده نفس عماره را بامهار محکم نگاه داشته که‌مبادا سرکشی نماید ، البته بیشتر برای این بودکه ورود بگود سیاست صد نودش‌محروم‌و معدوم شدن است و من حساب گرفتاریهای سیاسی راکردم که در مواقع خود آلوده‌نبوده که تا بتوانم مقاومت در شدائد ،حبس، و غیره بنمایم و بحمداله در تمام موارد هم‌موفق شدم .

و دیگر این که هرقدر بیشتر بامعتادین‌هرطبقه و دسته و صنفی که بتمام معنا آلوده بودند ناچار از معاشرت بودم میدیدم باچه‌حالت رقت‌بار زندگانی می‌کنند و صبح که از خواب برمی‌خیزند باچه حال و چه‌قیافه‌هائی نه میتوانند حرف بزنند و نه میتوانند غذا بخورند ، تریاکی یك‌بست تریاك،مشروبی‌یك گیلاس عرق ، حرکات همین اشخاص‌را در شب که نمی‌شود بهیچ حیوانی مثل زدبرای اینکه قطعاً ادعای شرف خواهد کرد وارد نمی‌شوم .

همانطور که از گرداب متلاتم امواج‌سیاست بحمداله محفوظ مانده از این‌دوران وحشتناك که دشمن جان و ما ل‌است نیز به‌سلامت در رفته و تاحال بایك روح نشاط درتمام ساعات عمر و زندگانی بدون کوچك‌ترین تفاوت بسر برده و میبرم، واقعاًاول‌صبح قبل از طلوع آفتاب که عادت دیرینه‌ام‌بوده‌از بستر خواب برمیخیزم باعالم‌راحتی وسرور برای‌ادای فریضه آماده‌و انجام وظیفه‌مینمایم.و هرروز صبح زود باآب سرد استحمام مینمایم .

اینك خوانندگان عزیز خاصه جوانان‌تجربه هشتاد و هشت ساله دوران زندگانی خود را از کودکی تااین مرحله برای شمادر نهایت اختصار ذکر کردم امیدوارم با مطالعه هریك از وقایع که جنبه تاریخی داردپند گرفته هرقدر بتوانید در انجام آن‌جدیت نمائید که تا ازهرحیث خاصه سلامتی جسم‌و روح باقی بمانید .

اینك طریقه تزکیه نفس را که در تمام‌دوران زندگی خود چه در زمان مهاجرت و چه در زمان ماموریت های استخدامی‌برخورد بهرسلسله دراویش و اقطاب که‌داعیه هائی داشتند و یك مشت مردم را بدورخودجمع نموده برای خود اولویت بلکه‌الوحیت قائل شده‌اند ، چون این قسمت را خودمشاهده نمودم که افراد بزمین افتاده پای مرشد خود را می‌بوسیدکه سجده فقط‌مختص‌ذات واجب‌الوجود خداوندیست .

وباتمام آنها طرف‌مذاکره‌شده یاخودداری‌از ورود به بحث می‌نمودندیابقدری بی‌اطلاع بودند که خودمن خودداری‌از دنبال موضوع‌می‌نمودم .

اما آنچه را که من در مسافرت محلات‌از استاد یداله کلاه‌مال پس از یك صحبت بسیار کوتاه استنباط‌کردم اینك استنباط‌خودرا ذیلا برای شما خواننده عزیزذکرمینمایم‌که در انجام او که بسیار مشکل است ولی خیلی‌هم سهل وآسان البته این نظر خود من‌است که از یك جمله استاد یداله درك کردم که دردنباله همین جمله اظهار کرد :
«بقید دکان است و سواری‌کردن» .

خواننده عزیز اینك دستور : «یك‌دفترکوچك جیبی درآن آنچه اعمالی که ازشما

سرمیزند و پسندیده نیست ، در ستون آن‌دفتر یادداشت‌نمائید که یکی از آنها دروغ گفتن است ، همین‌طور تا هر مقدار کـه‌در خود سراغ داریدچون بخودت‌که‌نمیتوانی خدعه و تزویر نمائی ، پس ازآنکه تمـام‌اعمال رذیله را در دفترچه ثبت کردید ، روز اول ماهی را در نظر گرفته از جمله‌وضعیتی‌که در اول یادداشت کرده‌اید شروع به ترك آن مینمائید که تاچه مدت ادامه میدهید ،همین که در ترك آن برای شما ممکنه و ثابت گردید در مقابل آن علامت گذارده‌میروید بسراغ جمله دومی ، همین طور تا آخر حال یك سال طول میکشد یا بیشترویاکمتر البته خود این عمل یك ریاضت بسیار مشکلی است ، مثلا کسی که یك عمر دروغ گفته ، یایك عمر کم فروشی کرده ، یایك عمر حسادت ورزیده و او حالا میخواهدهمه را ترك کند خیلی مشکل است ، ولـی مژده میدهم که چنانچه کسی در همان مرحله‌اول مثلا دروغ گفتن را ترك کرد بهمان‌درجه روحاً روشن و تااندازه‌ئی در مکاشفه واردخواهد شد ، بالاخره تاآخر می‌بینید دیگر حجابی برای او وجود ندارد میتواند مثلاپشت دیوار کیست ، خبر دهد .

البته انسان در هرکاریکه بخواهدواردشود برای رسیدن بهرهدف و منظور ایدآلی خود باید دارای یك جنبه عشقی داشته‌باشدکه این‌جنبه اورا در راه تشویق و همراهی خواهد کرد که انسان زودتر بآن برسد .چنانچه من نویسنده ، من گوهر عزیزتر از دل نداشتم، کانرابنقد عشق‌گروگان‌گذاشتم،واقعاً همین طور بود ، شبهای کشیك در مسجد سپهسالار برای حفظ مجلس دارای‌همین عشق بودم .

در انقلاب رشت ، بالاخره دو سال درمهاجرت جنگ بین‌المللی اول که همین عشق مرا کشانیده بود ، و آن صورت وقد وبالای‌معشوق ایدآلی مرا بهرسو می‌کشاند کـه توانستم غلبه کرده موفق شدم .

من ، در دوران زندگانی بچیزی که‌فوق‌العاده علاقه‌مند و واقعاً بی‌اختیار میشدم و باید بگویم میشوم ، دوچیز بود و هست،یکی صوت خوب ، ویکی‌ساز خوب آنهم‌تار، از سازهای دیگر به‌آن اندازه که ازتارلذت‌میبرم از سایر سازها بانشاط نمی‌شوم واز سازها که بدم می‌آیدو حقیقتاًمنزجرم میسازدیکی (اکوردیان است ویك علت آنهم چون این ساز در قشون‌کشی چنگیز و مغولها روی‌شتر و قاطر در جلو قشون زده میشد باین جهت بیشتر مش‌مائزمیشوم، از ساز و آوازغربی ها که امروزه در ایران طرفداران جدی خاصه بانوان علی‌الخصوص دوشیزگان پیداکرده است خوشم نمی‌آیدبلکه متنفر میشوم.

چون صوت و آواز ایرانی از ابتدا از(بلبل) گرفته شده است‌که کاملا طبیعی‌است، همین‌طور قناری که استادان فن از روی‌آنهادر اعصار گذشته برای هریك (حنجره) و

(چه‌چه) یك قاعده و رفته رفته اسامی برای‌هریك تعیین گردید مانند ، حجاز ، افشاری، سه‌گاه ، همایون ، دشتی ، نوا ، چهارگـاه،مثنوی ، ساقی‌نامه ، بیات‌ترك، بیات اصفهان، ابوعطا ، و دستگاههای دیگر که یا منشعب‌از این ها است و یاخود مستقل ولی درمقابل آنها کوچکند ، مانند باباطاهری ، گیلکی‌و امثال آنها ، حالا درددلم را بشنوید .

دل در فراق‌یار شکیبانمیشود ، درگریه‌غصه های دلم وا نمیشود ، غم آمدست در دل‌ما جا گرفته‌است ، زین‌خانه این کرایه‌نشین‌پا نمی‌شود .

شبی در محفلی فرخنده یاری — شنیدم ناله‌ای از سیم تـاری
تو گفتی از دل من باخبر بود — که از هرناله‌ای جانسوزتر بود
چنان زیروبمش دردل اثر کرد — که افکار مرا زیر و زبر کـرد
درآن حالت‌که‌من خاموش بودم — شنیدن را سراپـا گوش بودم
مرا چندان‌دیگرگون‌گشت‌احوال — که دردفتر نگنجد شرح احوال
نمی‌دانم کجا بودم چـه دیدم — همی دانم که صوتی می‌شنیدم
که رمز عشق ووصف یار می‌گفت — ولیکـن از زبان تـار می‌گفت

***

زخمه برتاری زنی باصد نوا — قصه‌ها گوید ز جانان مر ترا
اهتـزاز پیکـر نوران او — جنبش‌عشق است‌اندرجان‌او
آنچه‌بودوآنچه‌باشد درجهان — اندرآن‌پرده‌هاست‌پیدائی‌نهان
ازغم‌وشادی هرآنچه دردلت — می‌کندآن نغمه حل مشکلت

نمونه‌ای از طرز حکومت (عمررضی‌اله‌عنه)برای خوانندگان و زمامداران بطور اختصار ذیلا ذکر مینمائیم .

«به‌عمر اطلاع دادند که حاکم فلان محل‌یك مزرعه ویك خانه خریده ، چـون خبر دهنده درنظر خلیفه صدیق بوده لذا حاکم‌احضار و شروع به تحقیق نمودند ، ابتدا از اوضاع و وضعیت مردم سئوال کردند ،حاکم جواب‌داد وضعیت عمومی خوب و امنیت برقرار ، محصول خوب ، و مـردم‌در رفاه و آسایش بسرمیبرند .

سئوال شد ، از قیمت اجناس ، جواب‌داده شد ، پرسیده شد عائله تکفلی شماچند نفر است ، جواب دادند ، یك زن ویك‌فرزندو یك‌الاغ ، خلیفه سئوال نمودند ازبیت‌المال چه‌قدر حقوق بمصرف میرسانی ، مبلغی راکه جواب دادند باپول امروز هفت تومـان میشده ، سئوال شد آیاباچنین حقوقی میتوان‌اندوخته کرد ، گفته شد ، خیر، بعد (عمر)

پرسیدند مزرعه و خانه را ازچه محلی تهیه‌کرده‌اید ، آنوقت حاکم بیدار شده ولی‌دیگر کار از کار گذشته بود و راه فرار مسدوداست» .

برحسب امر عمر ، مزرعه و خانه ضبط‌بیت‌المال و خود نیز از خدمت خارج گردید.

دراین‌جا طرز رسیدگی که در نهایت‌سادگی و بدون تکلف و تشریفات و تشکیل دادگاه و ... و ... وتعیین مجازات هم دریك روز و ساعت و جلسه بعمل آمده،بهترین دستور است برای تعقیب دزدها که بصورت‌حاکم و وزیر و مامورین دولت از هرطبقه ازغارت مردم بخصوص زارعین دهـات وعمارات ییلاقی و قشلاقی تهیه و برپا مینمایند خواهد بود .

ولی چه اشخاصی میتوانند چنین عمل‌نمایند ، آنها که خرما نخورده باشند ؟، دیگر قانون از کجا آورده‌ای باآن هیاهو وجنجال‌که شب و روز بوسائل تبلیغاتی که مشغول کننده جامعه بوده لازم نبوده است .

اینك در خاتمه کتاب اشعار توحیدی‌دانشمند بزرگ‌و ریاضی‌دان عصر (شیخ‌بهائی) راکه از کتاب خانه حضرت رضا علیه‌السلام‌نسخه برداری شده ذیلا می‌نگارم ، چون اول شروع باین کتاب تاریخ (بـه بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم) گردیده لذا در خاتمه هم که شیخ اجل در اشعار خود بنام، بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم آغاز و ماهم عیناً ذکر مینمائیم .

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

تـا کی بـه تمنای وصال تو یگانـه — اشکم شود از هرمژه چون سیل‌روانه
خواهد بسرآید شب هجران تو یـانه — ای تیر غمت را دل عشاق نشانـه
جمعی بتو مشغول و تو غائب‌زمیانه

رفتـم بدر صومعـه زاهـد و عـابد — دیدم همه راپیش رخت ساجدوراکع
در بتکدهٔ رهبـان ودر صومعه زاهد — گه معتکف دیرم گه ساکن مسجـد
یعنی کـه ترا می‌طلـبم خانـه بخانه

امروز که رفتند حریفان پی هر کـار — زاهد بسوی مسجد و من جانب خمار
من یار طلب کـردم او جلوه‌گه یـار — حاجی بره کعبه و مـا طالب دیدار
اوخانه همی خواهد وماصاحب خانه

هر درکه‌زدم صاحب‌آن خانه توئی تو — هرجا که شدم پرتو کاشانه توای تو
در مسجدو دردیر چوجانانه توئی تو — منظور من ازکعبه و بت‌خانه توئی تو
مقصود توای کعبه و بت‌خانه بهانـه

بلبل به‌چمن‌زان گل‌رخسار نشان دید — پروانه در آتش شد و انوار عیان‌دید
عارف‌صفت‌حمد تو ازپیر وجوان دید — یعنی همه‌جا عکس رخ یار توان دید
دیوانه نیم من‌کـه روم خانـه بخانه

عاقل بقوانین خـرد راه تو جویـد — دیوانه برون از همه آئین تو پویـد
تا غنچه نشکفته این باغ کـه پویـد — هرکس بزبانی صفت حمد تو گوید
بلبل بنوا گویـد و قمری بترانه

بی‌چاره بهائی که دلش در قدم تست — هر چندکه‌عاصی‌است‌زخیل‌خدم‌تست
تقصیر چنـانش بامیـد کـرم تست — امیـد وی از عـاطفت دمبدم تست
یعنی که گنه را به ازاین نیست بهانه

فرمایش حضرت علی علیه‌السلام

« الدهر یومان ، یوم لك ویوم علیك ، فاذاکان‌لك ، فلاینظره ، فاذا علیك فاعبطر »
یعنی روزگار را نشیب و فراز است ، روزی‌بکام توگردد ، وروزی برخلاف میل تو رود ، روزی‌که بکام تست طغیان مکن ، و روزی که‌برتواست که بسختی افتادی‌شکیبائی فرما ،

تشکیل خانواده اعظام‌الوزاره در مرداد ماه (۱۳۲۸)

(دکتر قدسی پسر - قوام‌الدین واثقی داماد - عبدالرحیم صدیقی داماد)

اعظام‌الوزاره در شیراز ۱۳۱۸

در اردیبهشت (۱۳۴۲) خاتمه یافت . ازتمام‌خوانندگان تمنا دارم چشم از هر نقصانی که بنظرتان میرسد مورد ملامتم قرار نداده بلکه‌بدعای خیر یادم فرمایند .

در بند آن نیم‌که بدشنام یا دعاست — یادش بخیر هر کـه مرا یاد می‌کند
آگه نیم که عمر گرامی چسان گذشت — خوابم ربوده بودکه این کاروان‌گذشت

زندگانی خاطره‌ای بیش نیست ؟

« اعظام‌الوزاره نویسنده کتاب »

بها: ۲۵۰ ریال

چاپ بهرام پژوهش